علاقه [illegible]

میکروفیلم تهیه شد

باز بینی شد
۱۳۵۳خ

باز بینی شد
۱۳۵۳خ

کتابخانه قدس

اسم کتاب صافی - شرح کافی ج ۸-۹-۱۰-۱۱ فارسی
مصنف
شارح ملاخلیل بن غازی قزوینی
مؤلف
خطی
نستعلیق ۲۹ سطری
چاپی
سال ~~چاپ~~ تحریر ۱۰۷۰ ق عدد اوراق ۳۴۸
جزء کتب اخبار شماره
شمارهٔ عمومی ۹۵۰۸ شمارهٔ قبض
واقف خانبابا مشار تاریخ وقف مرداد ۱۳۴۵
طول ۲۱/۵ عرض ۱۹/۵ گنجه

۱۳۷۲/۲/ ۲۶

من تملکات اقل الذرایا فضل الله ابن عبدالله
ساکن [illegible] لاهیجان

۵۴۱

وقف کتابخانه آستان قدس رضوی بتاریخ
شهر ذی الحجه الحرام ۱۳۸۵ه خانبابا مشار

بسم الله الرحمن

صافی ترجمة کافی
ج ۸ طهارة

کتابخانه آستان قدس
ویژه خطی

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

الحمد لله رب العالمین حمداً کثیراً والصلوة علی سید الاولین والآخرین محمد وآله الذین
اذهب الله عنهم الرجس وطهرهم تطهیرا اما بعد چون فقیر حقیر خلیل بن الغازی القزوینی عفا الله تعالی عنهما باری
توفیق الهی و فرمان واجب الانقیاد اعلیحضرت ظل اللهی اعنی نواب اشرف اقدس اعلی مروج مذهب حق ائمه هدی مظهر الطاف سبحانی
مهبط توفیقات یزدانی هادم جنود ظلم و عدوان نادم بنیان کفر و طغیان فارس مضمار دین پروری حارس حصن تشیع حیدری
رافع لوای عدل و داد باسط بساط آسایش عباد زیبنده سریر جهانبانی ابو المظفر شاه عباس حسینی صفوی ثانی ابن الله
عباده فی ظل دولته و سلطانه وحفظ بیضة الاسلام تحت جناح عدله جهانه در شوال سنه هزار و شصت و چهار هجری شروع در شرح
کتاب کافی ابو جعفر محمد بن یعقوب بن اسحق الرازی الکلینی رضی الله عنه کرد مشتمل بر ترجمه متن حدیث و درج فواید احادیث ائمه معصومین صلوات
الله علیهم اجمعین است نمود شرح اصول آن که مشتمل است بر کتاب العقل و کتاب التوحید و کتاب الحجة و کتاب الایمان والکفر و کتاب
الدعا و کتاب فضل القرآن و کتاب العشرة در عرض شش سال بپایه انجام رسید چون اصول کتاب مذکور تخمینا ربع آنست که شرح آن
در مدت مذکوره بانجام منقولست که مصنف رحمه الله تعالی کافی را در عرض بیست سال تمام بپایه مطابق افتاد اکنون که شوال
سال هزار و هفتاد و نه هجری است شروع در شرح باقی آن نموده توفیق انجام آن را بر وجهی که شاید از قبله حاجات مسئلت مینماید والله
الموفق والمستعان اصل کتاب الطهارة شرح الطهارة بفتح طا مصدر باب حسن یحسن بضم سین یا بفتح آن و در وزن فعاله بفتح فا مصدر باب حسن یحسن بضم سین و مراد
اینجا چیزیست که الله تعالی آن را اعتبار کرده برای طاهر در نماز مثل پاکی از جنابت و حدث چنانچه توبه و مانند آن را اعتبار کرده
برای پاکی باطن یعنی این کتابیست که در آن احادیث متعلقه بطهارت مذکور میشود و در این کتاب چهل و شش بابست اول
باب طهور الماء دوم باب الماء الذی لا ینجسه شیء سیوم باب الماء الذی فیه قلة والماء الذی فیه الجیف والرجل یاتی الماء و یده
قذرة چهارم باب البئر و ما یقع فیها پنجم باب البئر تکون الی جنب البالوعة ششم باب الوضوء من سؤر الدواب والسباع و
الطیر هفتم باب الوضوء من سؤر الحائض والجنب والیهودی والنصرانی والناصب هشتم باب الرجل یدخل یده فی الماء قبل ان
یغسلها والحد فی غسل الیدین من الجنابة والبول والغائط والنوم نهم باب اختلاط ماء المطر بالبول وما یرجع فی الاناء من غسالة
الجنب والرجل یقع ثوبه علی الماء الذی یستنجی به دهم باب ماء الحمام والماء الذی تسخنه الشمس یازدهم باب الموضع الذی یکره ان
یتغوط فیه او یبال دوازدهم باب القول عند دخول الخلاء وعند الخروج والاستنجاء ومن نسیه والتسمیة عند الوضوء سیزدهم باب الاستبراء
من البول وغسله ومن لم یجد الماء چهاردهم باب مقدار الماء الذی یجزی للوضوء والغسل ومن تعدی فی الوضوء پانزدهم باب السواک
شانزدهم باب المضمضة والاستنشاق هفدهم باب صفة الوضوء هجدهم باب حد الوجه الذی یغسل والذراعین وکیف تغسل نوزدهم
باب مسح الرأس والقدمین بیستم باب مسح الخف بیست و یکم باب الجبائر والقروح والجراحات بیست و دوم باب الشک فی الوضوء

ومن نسیه

ومن نسیه او قدم او اخر بیست و سیوم باب ما ینقض الوضوء وما لا ینقضه بیست و چهارم باب الرجل یطأ علی العذرة او غیرها من القذر
بیست و پنجم باب المذی والودی بیست و ششم باب انواع الغسل بیست و هفتم باب ما یجزی الغسل منه اذا اجتمع بیست و هشتم
باب وجوب الغسل یوم الجمعة بیست و نهم باب صفة الغسل والوضوء قبله وبعده والرجل یغتسل فی مکان غیر طیب وما یقال عند الغسل وتحویل
الخاتم عند الغسل سی ام باب ما یوجب الغسل علی الرجل والمرأة سی و یکم باب احتلام الرجل والمرأة سی و دوم باب الرجل والمرأة
یغتسلان من الجنابة ثم یخرج منهما الشیء بعد الغسل سی و سیوم باب الجنب یأکل ویشرب ویقرأ ویدخل المسجد ویختضب ویدهن ویطلی
ویحتجم سی و چهارم باب الجنب یعرق فی الثوب او یصیب جسده ثوبه وهو رطب سی و پنجم باب المنی والمذی یصیبان الثوب والجسد
سی و ششم باب البول یصیب الثوب او الجسد سی و هفتم باب ابوال الدواب وارواثها سی و هشتم باب الثوب یصیبه الدم والمدة
سی و نهم باب الکلب یصیب الثوب او الجسد وغیره مما یکره ان یمس شیء منه چهلم باب صفة التیمم چهل و یکم باب الوقت الذی
یوجب التیمم ومن تیمم ثم وجد الماء چهل و دوم باب الرجل یکون معه الماء القلیل فی السفر چهل و سیوم باب الرجل یصیبه الجنابة ولا یجد الا الثلج او
الماء الجامد چهل و چهارم باب التیمم بالطین چهل و پنجم باب الکسیر والمجدور ومن به الجراحات وتصیبهم الجنابة چهل و ششم باب النوادر بدانکه در اینجا
هشت مقدمه است اول اینکه آنچه میگوییم در توضیح آیات متشابهات و احادیث متشابهات محض اظهار احتمالات دوم
اینکه در شرح احادیث عبادات و مانند آنها احتیاج بذکر سند نیست مگر بقدری که توضیح معنی حدیثی موقوف بر ذکر آن باشد بنابر کلام
مصنف رحمه الله تعالی در خطبه که این کتاب مشتملست بر آثار صحیحه و سنن قائمه که بر آنست مدار عمل شیعه امامیه و کلام مصنف اینست که و قلت
انک تحب ان یکون عندک کتاب کاف یجمع من جمیع فنون علم الدین ما یکتفی به المتعلم ویرجع الیه المسترشد ویأخذ منه من یرید علم الدین والعمل
بالآثار الصحیحة عن الصادقین علیهم السلام والسنن القائمة التی علیها العمل وبها یؤدی فرض الله عز وجل وسنة نبیه صلی الله علیه وآله و بعد از این باندک
فاصله گفته و قد یسر الله وله الحمد تألیف ما سألت وارجو ان یکون بحیث توخیت و بیان شد در شرح خطبه سیوم اینکه بنابر آنچه
منقول شد از مصنف که در خطبه ذکر کرد تقسیم جمیع احادیث کافی را بصحیح و موثق و حسن و ضعیف خوب نمینماید و اعتماد بر شهادت ثقة
الاسلام شیخ کلینی که اینها همه صحیح و مدار علیه است لازم است زیرا که این کتاب را در زمان غیبت صغری نوشته و در بغداد مجاور سفرا بوده
و شاید که این کتاب کافی بعرض صاحب الزمان علیه السلام رسیده باشد و چون در زمان سفرا بوده سوای کتاب الروضه که آن جزو
کافی نمینماید و ظاهر بعض سندهای آن اینست که تصنیف محمد بن احمد بن الجنید که مشهور بابن الجنید است باشد و میتواند بود که تصنیفی
علیحده از مصنف باشد پیش از وصول او بصحبت سفرا و ناحیه مقدسه و شاگردان مصنف الحاق آن بکافی کرده باشند والله اعلم و مصنف
رحمه الله تعالی در بعض مواضع کافی و فی روایة اخری و مانند آن گفته و آن مخالفت از صاحب الزمان علیه السلام مگر آنکه قرینه
صارفه باشد و این قسم تصنیفی نسبت بتصانیف قبل و بعد ندارد زیرا که آخر وصایای وصیاست نظیر آنچه می آید در کتاب الصلوة
در حدیث دوم باب اول که نماز آخر وصایای انبیاست و احتمال سند بعض احادیث این کتاب بر فاسق معارضه نمیکند با این
نمیکند زیرا که بسا حدیثی که از فاسق منقول شده باشد و معمول به و معتمد علیه میان شیعه امامیه باشد برای خصوصیتی که معلوم ایشان بوده چهارم
اینکه بنابر آنچه منقول شد در کتاب کافی دو حدیث معارض یکدیگر نیست و اگر جایی کسی خیال معارضه کند از کمی فکر یا کوتاهی بصیرت
اوست و مصنف رحمه الله تعالی گاهی اشعار بموضع توهم منافات میکند بقول او که و روی ایضا و مانند آن مثل آنچه می آید در حدیث
دهم باب سی و سیوم و هر حدیثی که در کتب دیگر باشد و معارض حدیثی باشد که در کافیست بی اعتبار است بنابر حصری که مفهوم میشود
از تقدیم ظرف در قول ثقة الاسلام شیخ کلینی رحمه الله تعالی در خطبه که علیها العمل وبها یؤدی فرض الله وسنة نبیه صلی الله علیه وآله و مع هذا

مصنف رحمه الله تعالی در خطبه برای خلاص از حیرت ناشی از احادیث صحیحه متعارضه گفته از روی احتیاط که در عبادات و مانند آنها که میان
دو کس نزاع برای منافع دنیا در آنها می باشد ترجیح سند احادیث صحیحه بعضی بر بعضی در کار نیست و خلاف احتیاط است و عبارت مصنف در
خطبه اینست که فاعلم یا اخی ارشدک الله انه لا یسع احدا تمییز شیء مما اختلف الروایة فیه عن العلماء علیهم السلام برایه الا علی ما اطلقه العالم بقوله
علیه السلام اعرضوها علی کتاب الله فما وافق کتاب الله جل وعز فخذوه وما خالف کتاب الله فردوه وقوله دعوا ما وافق القوم فان
الرشد فی خلافهم وقوله علیه السلام خذوا بالمجمع علیه فان المجمع علیه لا ریب فیه ونحن لا نعرف من جمیع ذلک الا اقله ولا نجد شیئا احوط ولا
اوسع من علم ذلک کله الی العالم علیه السلم وقبول ما وسع من الامر فیه بقوله بایهما اخذتم من باب التسلیم وسعکم و بیان این مفصلا شد
در شرح خطبه **پنجم** اینکه بنا بر آنچه منقول شد در کافی حدیثی که مضمون آن از روی تقیه باشد نیست اگرچه احادیث امر بتقیه و احادیثی
که ادای مضمون آنها بر رمز و ایما شده برای تقیه بسیار است **ششم** اینکه جمعی کتابها در فروع فقه نوشته اند و از طرفین استدلالات
طویله رکیکه عجیبه کرده اند و آن کتابها را کتب فقه نامیده اند و تسمیه آنها بکتب جدل اولی است و ما احتراز از آن طریقه میکنیم مگر
اندکی از گفتگو در جائی که ظاهر حدیث اشکالی داشته باشد و توضیح ظاهر آن موقوف بر اندک گفتگوی از طرفین باشد **هفتم** اینکه
گاهی گفته میشود که ظاهر حدیث اینست و آن از قبیل فتوی در مسئله نیست زیرا که جواز فتوی موقوفست بر علم بحکم واقعی و علم بظاهر
حدیثی باعث آن نمیشود و ایضا مستلزم جواز عمل بآن حدیث نیست زیرا که میتواند بود که ظاهر حدیثی چیزی باشد و چون ملاحظه آن
با حدیثی دیگر شود که مخصص آن باشد مثلا ظاهر مجموع آن دو حدیث چیزی دیگر باشد **هشتم** اینکه اگر در جائی چند احتمال ذکر کنیم
آنچه را که ظاهرترست مقدم میداریم ترتیب **باب اول اصل باب طهور الماء شرح** الطهور بفتح طاء بی نقطه مصدر بابْ نصر یاکی و مصدر
بر وزن فعول بضم فاء و ضم عین مطرد است در امثال این معنی اگر فعلش از باب نصر یا از باب ضرب یا باب منع باشد مثل قعود و جلوس
و قنوع **یعنی** این باب بیان پاک بودن آبست و در این باب پنج حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم قال
قال رسول الله صلی الله علیه وآله الماء یطهر ولا یطهر **شرح** یطهر در اول بصیغه معلوم باب تفعیل است
و در دوم بصیغه مجهول باب تفعیل است و واو عاطفه است و میتواند بود که حالیه باشد و مراد این باشد که آب طاهر و مطهر بالاصالة
یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که آب پاک میکند چیزی را که غیر آبست و پاک
کرده نمیشود بچیزی که غیر آبست مراد اینست که غیر آب پاک نمیکند آب نجس را مثل زوال تغیر آن بوزیدن بادها بر آن یا بوقوع مشک یا
کافور یا مانند آنها در آن **بدانکه** میتواند بود که این نیز داخل مراد باشد که آب هرچند که پاک و کر یا جاری باشد پاک نمیکند آب
نجس را بنا بر اینکه حقیقت پاک کردن در صورتیست که آنچه پاک کرده شود باقی ماند فی الجمله بعد از پاک شدن و حال آنکه چون
آب مخلوط شود یا متصل شود بمثل خود هر کدام آنها معدوم میشود و موجودی دیگر حادث میشود و مباحث مجموع آنها و نظیر این
گذشت در کتاب الحجة در شرح حدیث سیوم مولد النبی صلی الله علیه وآله و این منافات ندارد با آنچه می آید در حدیث اول باب
دهم که آن باب الحمام کماء النهر یطهر بعضه بعضا زیرا که آن مجازست و این احتمال مبنی بر بطلان دو مذهب است **اول** اینکه آب مرکب
باشد از اجزای لا تتجزی **دوم** اینکه آب بزرگ مرکب باشد از آبهای کوچک که هر کدام آنها قابل قسمت ذهنیه باشد و قابل
قسمت خارجیه نباشد موافق آنچه مذهب ذیمقراطیس است **دوم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلم الماء کله طاهر
حتی یعلم انه قذر **شرح** یعلم بصیغه مجهول غایب باب علم ظاهرست یا اعلام نشان بر چیزی گذاشتن مثل تغیر آب در رنگ یا در بو
یا در طعم و میتواند بود که یعلم از ثلاثی مجرد باشد و بنا بر این ظاهر معنی خبر اینست که در حکم پاک باشد خواه پاک واقعی باشد خواه نه

[illegible]

القذر بفتح قاف و کسر و ضم و سکون ذال با نقطه و را بی نقطه ناپاک **یعنی** گفت امام جعفر صادق علیه السلم جمیع افراد آب پاکست مگر
وقتی که متغیر شود بنجاسات یا مراد اینست که در حکم پاکست مگر وقتی که دانسته شود که آن نجس است **سیوم اصل** عن ابی عبد الله
علیه السلم قال الماء کله طاهر حتی یعلم انه قذر **شرح** این موافق سابق است **چهارم اصل** عن عبد الله بن
سنان عن ابی عبد الله علیه السلم قال سألته عن ماء البحر اطهور هو قال نعم **شرح** ذکر این حدیث در تحت
عنوان این باب برای دلالت بر اینست که تغیر آب بغیر نجاست باعث خروج آن از اصل التطهیر بآن نمیشود چه جای خروج آن
از اصل طهارت الطهور بفتح طاء آنچه بآن پاک کرده شود چیزی مثل سحور بفتح سین که بمعنی چیزیست که در سحر خورده شود **یعنی**
روایتست از عبد الله بن سنان بکسر سین بی نقطه از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از آب دریا که شور
و تلخ شده آیا پاک کننده است آن امام گفت که آری **پنجم اصل** سألت ابا عبد الله علیه السلم عن ماء البحر اطهور
هو قال نعم **شرح** این موافق سابق است **باب دوم اصل باب الماء الذی لا ینجسه شیء شرح** این ظاهر میشود از شرح حدیث اول
این باب در این باب هشت حدیث است **اول اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلم یقول اذا کان الماء قدر کر
لم ینجسه شیء **شرح** کر بضم کاف و تشدید را بی نقطه پیمانه ایست معین که بزرگست از بزرگی آن نمیتواند بود که یکبار
پیمانه شود بلکه از تکرار پیمانه کوچکتر از آن جمع میشود مثل هزار و دویست رطل مثل شصت قفیز و چون پیمانه مختلف میشود در
شهرها در بعضی نسخ احادیث سوال از مقدار کر وقع شده مثل حدیث چهارم این باب میتواند بود که کر وزنی معین باشد **یعنی**
شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت اگر باشد آب بقدر کر نجس نمیکند آن را چیزی **بدانکه** جمعی از مجتهدان استدلال
کرده اند بمفهوم شرط در امثال این حدیث بر اینکه کمتر از کر بملاقات نجس نجس میشود خواه معلوم باشد که متغیر شده و خواه معلوم
باشد که متغیر نشده و خواه محل اشتباه باشد و ابن عقیل و موافقانش منع این کرده اند و در سند میگویند که لم ینجسه شیء سالبه
کلیه است و صورت علم بتغیر بیرون رفته بدلیل اجماع پس باقی ماند دو صورت یکی صورت علم بعدم تغیر دیگری صورت اشتباه
در تغیر و عدم تغیر و چون نقیض سالبه کلیه موجبه جزئیه است اعتبار مفهوم صدر شرط میشود باینکه در صورت اشتباه نجس شود و اگرچه
در صورت علم بعدم تغیر نجس نشود و میگویند این ظاهر میشود از ملاحظه امثال این حدیث با احادیثی که دلالت میکند بر اینکه کمتر از
کر بمحض ملاقات نجاست نجس نمیشود مثل آنچه می آید در حدیث دوم باب آینده و مثل آنچه می آید در حدیث یازدهم باب
چهل و ششم و مثل حدیثی که ظاهر است در اینکه اگر نجس باشد و در آب قلیل تر کرده شود برای اینکه جائی را که ما لی کند پاک شود
چنانچه می آید در کتاب الصلوة در حدیث سیوم باب المسجد علیه و ما یکره که باب بیست و هفتم است و احادیث امر باجتناب
و نهی از استعمال اگر با احادیث تجویز استعمال جمع شود لا علاج امر را بر تنزیه و نهی را بر تنزیه حمل باید کرد نه بر فرض و نه بر تحریم
زیرا که حمل تجویز بر تحریم ممکن نیست **دوم اصل** سألت ابا عبد الله علیه السلم عن الماء الذی تبول فیه
الدواب وتلغ فیه الکلاب ویغتسل فیه الجنب قال اذا کان الماء قدر کر لم ینجسه شیء
شرح تلغ بکسر و فتح لام و غین با نقطه بصیغه مضارع غایبه معتل الفاء واوی باب حسب و منع است الولوغ زبان زدن سگ و مانند
آن در چیزی **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از آبی که در سر راهست بول میکنند در آن ستوران و زبان میزنند
در آن سگان و غسل میکنند در آن جنب امام گفت اگر باشد آب بمقدار کر نجس نمیکند آن را چیزی توضیح مفهوم شرط شد در شرح
حدیث سابق **سیوم اصل** عن زرارة قال اذا کان الماء اکثر من راویة لم ینجسه شیء تفسخ فیه

او لم یتفسخ فیه الا ان یجیء له ریح یغلب علی ریح الماء شرح زراره از راویان امام محمد باقر و امام جعفر صادق
علیهما السلام است الراویة شتر یا استر یا دراز گوش که آب بر آن بار کرده بجاها می برند و چنگ آب مطلقا و چنگ آبی از دو
پوست یا یک پوست باشد اکثر من راویة میتواند بود که بمعنی دو راویه باشد و میتواند بود که شامل یک راویه و کسری باشد التفسخ
بفا و سین بی‌نقطه و خا با نقطه مصدر باب تفعل پراکنده شدن موی میته و نسبت آن بمیته مجازست یعنی روایت است از زراره
که امام گفت که اگر باشد آب بیشتر از راویه نجس نمیکند آنرا چیزی از میته خواه متفرق شده باشد موی آن چیز در آن آب
و خواه متفرق نشده باشد در آن مگر آنکه آید از آن چیز در آب بویی که غالب شود بر بوی آب مثل بوی زاج و بوی کبریت
که در بعض چشمهای آب در اصل میباشد و مثل بویی که از آفتاب و مانند آن کسب کرده بدانکه صورت عدم غلبه اعم از آنست
که معلوم باشد که اگر آب بویی میداشت متغیر بالفعل میشد و توضیح مفهوم شرط شد در شرح حدیث اول این باب
بدانکه جمعی از مجتهدان حکم کرده اند بانکه احادیثی که در باب کر وارد شده تحقیقی است پس اگر یکقطره کم شود کر نخواهد بود و شده م
جمعی این را تسلیم نمیکنند و ظاهر این حدیث و حدیث هشتم این باب بسند خود ساخته اند و میگویند ظاهر اختلاف این دو
حدیث با احادیث دیگر در مقدار کر اینست که کر را مقادیر مختلفه باشد و اقل مقادیر کافی باشد و اوسط افضل از آن
باشد و اکثر افضل از اوسط باشد در موضعی که تعدد باشد و اما در موضعی که انحصار باشد هر کدام که بهم رسد کافیست
و عدول از آن به تیمم جایز نیست والله اعلم چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا کان الماء فی الرکی کرا
لم ینجسه شیء قلت و کم الکر قال ثلثة اشبار و نصف عمقها فی ثلثة اشبار و نصف
عرضها شرح الرکی بفتح را بی‌نقطه و کسر کاف و تشدید یا جمع رکیه بفتح را و کسر کاف و تشدید یا، چاهها و نصف
در اول مرفوع بعطف بر ثلثه است عمقها مرفوع و عطف بیان ثلثه است ضمیر عمقها راجع برکی است و نصف در دوم مجرورست
عرضها نیز مجرورست و ضمیر عرضها راجع برکی است یعنی روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون باشد آب در چاهها
کر نجس نمیکند آنرا چیزی گفتم و چه مقدار است کر گفت سه شبر و نیم که عمق موضع آب آن چاهها باشد در سه شبر و نیم که فراخی
قطر آنها باشد مخفی نماند که چون چاه دوری میباشد سه شبر و نیم عمق آن در سه شبر و نیم قطر آن نزدیک بسی و سه شبر حوض ماندم
مربع میشود و بس منافات نیست میان این حدیث و حدیث هفتم این باب بنابر آنکه مقادیر کر در احادیث تقریبی باشد و مختلف در
فضیلت باشد چنانچه مذکور شد در شرح حدیث سابق پنجم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلام عن الکر من الماء
کم یکون قدره قال اذا کان الماء ثلثة اشبار و نصف فی مثله ثلثة اشبار و نصف فی
عمقه فی الارض فذلک الکر من الماء شرح ثلثه در اول منصوب و خبر اول کان است و در دوم منصوب و خبر دوم کان
است و نصف هر دو جا مجرورست بجر جوار مثل جحر ضب خرب بعطف بر ثلثه که منصوبست و این موافق جمعی است که
میگویند شرط نیست در جر جوار اینکه حرف عطف متوسط میان متجاورین نباشد مگر در جایی که محل اشتباه باشد چنانچه مذهب
مخالفانست در آیت وضو فی در فی مثله برای ظرفیت و ظرف صفت ثلثه است لغوست و متعلق بکان است
باعتبار خبر اول و ضمیر راجع بالماء است المثل بکسر میم و سکون ثا سه نقطه و بفتح میم و فتح ثا صورت چیزی که صفت آن چیز با آن
میکنند چنانچه میگویند که زید مثل او مثله بمعنی آنکه مطلوبست برای صورتش و از آن ماخوذست تمثیل بمعنی تصویر و مراد اینجا
سطح ظاهر است که تعبیر از آن در حدیث سابق بعرض شده و مقصود اینست که هر قطر سطح ظاهرش سه شبر و نیم باشد فی در فی عمقه

برای ظرفیت

برای ظرفیت است و ظرف صفت ثلثه است که خبر دوم کان است لغو و متعلق بکان است باعتبار خبر دوم فی الارض بدل فی
عمقه است و در بعض نسخ من الارض است مضمون این حدیث موافق حدیث سابق است و منافات با حدیث هفتم این باب ندارد
یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از کر از جمله آب که چند میباشد قدر آن گفت چون باشد آب سه شبر و نیم در سطح
ظاهر آن آب سه شبر و نیم در جانب عمق آن آب و جانب زمین پس آن کر است از آب بدانکه بعضی فی مثله را بمعنی مضروب
در سه شبر و نیم گرفته اند و آن خوب نمینماید زیرا که بر این تقدیر ظاهر این بود که مثلها بضمیر مؤنث راجع بثلثه اشبار و نصف باشد
و ایضا بر این تقدیر اگر ثلثه در دوم منصوب و خبر دوم کان است لازم آید اختلاف سیاق میان فی مثله و میان فی عمقه خواهد بود زیرا که اول
برای ضرب و خبریست و دوم برای محض ظرفیت است و اگر ثلثه در دوم مجرور و بدل مثله است اختلال در نظم این روایت بهم میرسد
چنانچه استادی شیخ بهائی رحمه الله تعالی در کتاب الحبل المتین بعد از طعن در سند گفته که ربما یطعن فی متنها ایضا لخلوه
عن بیان قدر العمق کما قاله شیخنا الشهید طاب ثراه فی شرح الارشاد و انت خبیر بان الاکتفاء فی المحاورات بالمقام و
دلالة سوق الکلام شایع علی انه یمکن توجیهها علی وجه یسلم به من هذا بان عاد الضمیر فی قوله علیه السلام فی مثله الی ما دل علیه قوله علیه السلام
ثلثة اشبار و نصف ای فی مثل ذلک المقدار لا فی مثل الماء اذ لا محصل له و کذا الضمیر فی قوله علیه السلام فی عمقه ای عمق ذلک
المقدار من الارض هو اما حال من مثله و نعت لثلثة اشبار الذی هو بدل من مثله و لولا الحمل علی هذا لصار قوله فی عمقه من
الارض کلاما منقطعا متهافتا و حاشا مثلهم عن التلفظ بمثله ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال الکر
من الماء الف و مائتا رطل شرح رطل بفتح و کسر را بی‌نقطه و سکون طا بی‌نقطه پیمانه ایست معین چنانچه ظاهر است
از آنچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث ششم باب ما یفصل به بین دعوی المحق و المبطل فی امر الامامة که باب شانزدهم است که ارطال
بکیال العراق آن در عراق عرب یک صاع است و در مدینه شش یک صاع است چنانچه می آید در کتاب الصیام در حدیث نهم
باب هفتاد و پنجم که باب الفطره است و چون لفظ کر مخصوص لغت اهل عراق است چنانچه صاحب قاموس گفته که الکر بالضم مکیال للعراق
پس ظاهر اینست که مراد برطل در این حدیث رطل عراقی باشد و کر صد و سی و سه صاع و ثلث صاع باشد و اگر مراد رطل مدنی باشد
کر دویست صاع خواهد بود و صاع پیمانه ایست که چهار مد جو و مانند آن در آن گنجد و زیاد بر آن نگنجد و مد بضم میم و تشدید دال
بی‌نقطه قدریست از جو و مانند آن در دو دست کشیده متصل بیکدیگر گنجد و بیشتر از آن نگنجد و گاهی بموزون رطل جو را نیز رطل
مینامند خواه در عراق عرب و خواه در مدینه و بنابراین صاحب مدارک شرح شرایع در بیان این حدیث گفته که اختلف الاصحاب
فی تعیین الارطال فقال الاکثر و منهم الشیخ فی النهایة و المبسوط و المفید فی المقنعة انه عراقی و قدره مائة و ثلثون درهما علی
الاشهر و قال المرتضی فی المصباح و ابن بابویه فی من لا یحضره الفقیه انه مدنی و قدره مائة و خمسة و تسعون درهما ذکر علی الاشهر
اشارتست بقول بعضی که گفته اند که وزن رطل صد و بیست و هشت درهم است چنانچه مطرزی در مغرب از ابو عبیده نقل کرده
و مراد بدرهم بموزون چهل و هشت دانه جو میانه است بدانکه چون وزن آبها تفاوت میدارد پس اگر رطل در این حدیث
از قبیل پیمانه باشد وزن کر تفاوت خواهد کرد و اگر از قبیل وزن باشد مساحت کر تفاوت خواهد کرد و موافق باقی احادیث
این باب اینست که رطل اینجا از قبیل پیمانه باشد و مؤید اینست ظاهر حدیثی که گفتیم که می آید در کتاب الصیام در باب الفطره زیرا که صاع
البته پیمانه ایست و اوزان اجناس آن مختلف میشود چنانچه بیان میشود در شرح آن لیکن جماعتی مصنفان مشهور میگویند
که در این حدیث تحدید کر بحسب وزن شده والله اعلم یعنی روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که کر از آب هزار و دویست

کتابخانه آستان قدس
ویژه

رطل است بدانکه بکرات جو میانه را کشیدیم در اصفهان و قزوین وزن چهل و هشت جو موافق نیم مثقال صیرفی شد و چون من تبریز
ششصد مثقال صیرفیست پس وزن کر بحساب رطل عراقی و بنابر اینکه مراد از رطل وزن باشد صد و سی من بوزن تبریز است که در
اینزمانه متعارفست در بلاد عجم لیکن چون جو متوسط عراق عرب و مدینه سنگین ترست تتبع میشود پس بهتر اینست که اشرفی طلای رومی را
معیار سازیم زیرا که آن موافق مثقال شرعی است و موافق چهار سدس و نیم مثقال صیرفیست پس چهار اشرفی سه مثقال صیرفیست
و چون هفت مثقال شرعی بوزن ده درهم است پس میگوییم که وزن رطل عراقی موافق نود و یک اشرفیست و وزن نود و یک
اشرفی موافق شصت و هشت مثقال صیرفی و یک سدس و نیم مثقال صیرفیست پس کر بحساب رطل عراقی صد و سی و شش من و
نیم بوزن تبریز است هفتم اصل سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الماء الذي لا ينجسه شيء قال كر قلت
وما الكر قال ثلاثة أشبار في ثلاثة أشبار شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از آبی که نجس نمیکند
آنرا چیزی گفت کریست گفتم و چیست کر گفت سه شبر در سه شبر یعنی که هر یک از عرض و طول و عمق آن سه شبر است در حوض
مربع و بر این قیاس است مساحت کر اگر حوض مربع نباشد هشتم اصل عن أبي عبد الله عليه السلام قال الكر من الماء
نحو حبي هذا وأشار إلى حب من تلك الحباب التي تكون بالمدينة شرح روایت است از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت که کر از جمله آب مانند این خم منست و اشارت کرد بخمی از آن خمهایی که میباشد در مدینه میتواند بود که مراد مساحت
آب آن خم باشد در وقتی که پر باشد یا مراد مساحت مجموع خم و آب آن باشد باب سیوم اصل باب الماء الذي فيه قلة والماء
الذي فيه الجيف والرجل يأتي الماء ويده قذرة شرح القلة بکسر قاف و تشدید لام کمی و بضم قاف کوزه و هر دو اینجا مناسبست
الجیف بکسر جیم و فتح یا و نقطه در پایین جمع جیفه بمعنی حیوانی که مرده و بو گرفته باشد یعنی این باب بیان آبیست که در آن کمی باشد
یا در آن کوزه باشد مثل طغار خیرات که بر سر راه عام گذاشته میشود و آبی که در آن مردارها باشد و مردی که می آید نزد
آب کم از کر و دست او نجس است در این باب هفت حدیث است اول اصل سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول إذا
أتيت ماء وفيه قلة فانضح عن يمينك وعن يسارك وبين يديك وتوضأ شرح قلة بکسر و ضم قاف
میتواند بود و حاصل هر دو یکیست یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که چون رسیدی در راه بآبی و
در آن آب کمیست یا کوزه ایست پس بپاش بجانب دست راست خود و بجانب دست چپ خود و پیش خود و وضو بساز شاید که
مراد این باشد که مقید باین نباید بود که این آب برای آشامیدنست و بس بلکه انتفاع از آن جایز است در پر کردن ابریق
خود برای آب پاشیدن و جاروب کشیدن دور خود و وضو ساختن یا مراد این باشد که مقید باین نباید بود که این قسم آبی
البته ملاقات با نجاست میکند چنانچه طریقت وسواسیانست که از این قسم آبی اجتناب میکنند یا مراد این باشد که مقید باین نباید بود
که شاید که مسافری بعد از من وارد اینجا شود و تشنه باشد و آب آخر شده باشد پس در غیر تشنگی صرف نباید کرد و تیمم باید
کرد مخفی نماند که تقریر اول و سیوم مبنی بر اینست که امر برای اباحت باشد مثل إذا حللتم فاصطادوا و در تقریر دوم میتواند بود که
امر برای استحباب باشد نظیر اینکه مدح شرب از شرب عام واقع شده و جمعی معنیهای دیگر برای این حدیث گفته اند دوم اصل
سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الرجل الجنب ينتهي إلى الماء القليل في الطريق ويريد أن يغتسل
منه وليس معه إناء يغرف به ويداه قذرتان قال يضع يده ثم يتوضأ ثم يغتسل هذا
مما قال الله عز وجل ما جعل عليكم في الدين من حرج شرح یغرف بغین با نقطه و راء بی نقطه و فا بصیغه مضارع

ممکن است که معنی حدیث این باشد که کمی آب باعث
این نمیشود که وضو باین آب نتوان ساخت
و محض کم بودن حکم بنجاست این آب باید کرد
بلکه کمتر از این هم اگر باشد تا ملاقات نجاست
معلوم نباشد وضو ساختن بان آب صحیح است
و امر به پاشیدن بنا بر شعار [illegible] مذکور باشد
و فایده پاشیدن [illegible] باشد که اگر [illegible]
[illegible]

غایب معلوم

غایب معلوم از باب نصر و ضرب است یده بلفظ مفرد اشارتست باینکه هر دو دست را نگذارد بلکه یک دست دیگر را از بیرون پاک کند
و بعد از آن بوسیلهٔ دست دیگر دست اول را از بیرون پاک کند پس وضو در ثم یتوضأ محمول بر معنی لغویست یعنی پرسیدم امام جعفر صادق
علیه السلام را از مرد جنب میرسد بآبی کمتر از کر در راه و میخواهد که غسل کند از آن آب قلیل و نیست با آن مرد ظرفی که بردارد از آن
آب با آن ظرف و دو دست آن مرد نجس است امام گفت میگذارد آن مرد یک دست خود را در آب بعد از آن میشوید دو دست خود را
بترتیب در بیرون آن آب بعد از آن غسل میکند این از آنست که گفته الله عز و جل در سوره حج که نگردانیده الله تعالی بر شما
در اطاعت الهی هیچ تنگی مخفی نماند که مانند این گفتگو می آید در حدیث هفتم باب نهم و در حدیث چهارم باب بیست و یکم و
بنابر آنچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث چهارم باب نهم که باب ان الائمة علیهم السلام شهداء الله عز و جل علی خلقه است که مخاطبان
در این آیت اهل بیت رسول علیهم السلام اند حرج بمعنی جهل بمسئله از مسایل دین خواهد بود و مراد امام این خواهد بود که ما ائمه ایم
و مخالفان ما مانند ایشان اند و اگر بعض ائمه موافقتی در این مسئله با ما کرده باشند از روی جهل و ظن خواهد بود نه از روی علم و بنابر
تفسیری که مفسران دیگر این آیت را میکنند که مخاطبان امت رسول اند مثل آیت سوره مائده خواهد بود که ما یرید الله لیجعل
علیکم من حرج و بیان میشود در حدیث چهارم باب نوزدهم و موافق مضمون آیت سوره بقره خواهد بود که لا یکلف الله
نفسا الا وسعها و مراد این خواهد بود که اگر این حکم در اینجا نباشد حرج لازم می آید و تیمم رفع حرج نمیکند زیرا که در حکم نجاست
آب کم از کر بملاقات نجاست مطلقا حرج بهم میرسد برای خلایق و این معلوم هر کسی است که اختلاط با مردم کرده و احوال خلایق را
دریافته و این منافات ندارد با استحباب اجتناب از آن در خصوص وضو و نماز و آشامیدن یا مطلقا در غیر موضع اضطرار
آب در آن سیوم اصل عن أبي عبد الله عليه السلام أنه قال كلما غلب الماء ريح الجيفة فتوضأ من الماء
واشرب وإذا تغير الماء وتغير الطعم فلا توضأ ولا تشرب شرح إذا تغير الماء يعني إذا تغير ريح الماء
است ظاهر ذکر تغیر طعم در شق دوم و ترک ذکر در شق اول اینست که اگر آفتی در آلت ادراک نباشد ادراک تغیر ریح و تغیر
طعم متلازم مانند در وقت ملاقات جیفه اگر آفتی در آلت ادراک نباشد یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که او گفت
هر وقت که مغلوب کند آب بوی مردار را پس وضو بساز از آن آب و بیاشام و چون متغیر شود آب و بو و متغیر شود مزه آب
پس وضو مساز و میاشام بدانکه نزد ابن ابی عقیل و موافقانش لفظ کلما دلالت بر حکم آب کمتر از کر نیز دارد و جمعی میگویند که الماء
اینجا مطلق است و ملاحظه آن با مفهوم شرط که در حدیث اول و دوم باب سابق است باعث تقیید است و این محل اشکالست
نزد ابن ابی عقیل و موافقانش زیرا که مطلق با انضمام کلما عام میشود و تخصیص عام بمفهوم محل اشکالست و ایضا محل مفهوم شرط دلالت
بر مدعای ایشان ندارد چنانچه توضیح یافت در شرح حدیث اول باب سابق والله اعلم چهارم اصل سأل رجل أبا عبد
الله عليه السلام وأنا جالس عن غدير أتوه وفيه جيفة فقال إذا كان الماء قاهرا ولا يوجد فيه
الريح فتوضأ شرح پرسید مردی امام جعفر صادق علیه السلام را بر جایی که من نشسته بودم از گودالی که قافله آمد نزد آن بر جایی که
در آن مرداری است پس امام گفت اگر باشد آب غالب بر آن جیفه و معلوم نشود در آن آب بوی مردار پس وضو بساز مخفی نماند
که گفتگو در این حدیث چنانست که گذشت در شرح حدیث سابق پنجم اصل سألت أبا عبد الله عليه السلام عن
الماء الساكن والاستنجاء منه والجيفة فيه فقال توضأ من الجانب الآخر ولا توضأ من
جانب الجيفة شرح توض از مهموز اللام است همزه آن منقلب بالف شده و بجزم افتاده و وضو اینجا محمول بر معنی

لغوی است و اگر محمول بر معنی شرعی باشد مراد اینست که وضو جایز است چه جای استنجا لیکن این در شق نهی ناخوش است یعنی
پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از آب ایستاده و استنجا از آن آب بر جایی که مردار در آن است پس گفت خود را
بشو از جانب دیگر و خود را مشو از جانب مردار مخفی نماند که نهی از وضو از جانب جیفه اگر نهی تنزیه است پس در صورتیست
که آب کر است و تغیر آن معلوم نشده یا کم از کر است و عدم تغییر معلوم شده و اگر نهی تحریم است در صورتیست که تغییر معلوم شده
یا مشکوک فیه شده و گفتگو در این باشد گفتگو در حدیث سابق است ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم فی الماء
الآجن تتوضأ منه الا ان تجد ماء غیره فتنزه منه شرح الآجن بهمزه و الف و کسر جیم آبی که متغیر
شده باشد رنگ و مزه آن و صاحب مغرب بعد از ذکر این معنی گفته و انما قیل اذا تغیرت الحته من القدم یعنی روایتست
از امام جعفر صادق علیه السلم در آب متغیر بغیر نجاست که وضو میسازی از آن مگر آنکه یابی آبی را که غیر متغیر باشد بعنوان
نزاهت دوری میکنی از آن نه بعنوان حرمت مخفی نماند که نهی از وضو لازم ندارد نهی از غسل و مانند آن را چه میتواند بود که
در آب وضو احتیاط بیشتر باید کرد چنانچه ظاهر کلام سایل در حدیث اول این باب است هفتم اصل سألت ابا عبد الله
علیه السلم عن الحیاض التی بین مکة و المدینة تردها السباع و تلغ فیها الکلاب و تغتسل
فیها الجنب أیتوضأ منه قال و کم قدر الماء قلت الی نصف الساق و الی الرکبة و اقل قال
توضأ شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از حوضهای وسیع که میان مکه و مدینه است وارد میشوند در آنها درندگان
و زبان میزنند در آنها سگان و غسل میکند در آنها جنب آیا وضو ساخته میشود از آب آنها گفت چه قدرست مقدار آب گفتم تا نصف
ساق و تا زانو و کمتر از زانو یعنی که بالاتر از نصف ساقست و کمتر از زانو است گفت وضو بساز مخفی نماند که جمعی مفهوم این حدیث
اینست که اگر کمتر از کر باشد وضو نباید ساخت و نزد جمعی از ایشان این محمول بر نهی تنزیه است و نزد جمعی دیگر از ایشان محمول
بر تحریم است و ابن ابی عقیل و موافقانش میگویند که بر هر تقدیر دلالت بر نجاست آب کم از کر بملاقات نجاست بی تغیر
نمیکند زیرا که نهی از وضو لازم ندارد نهی را از استعمال آن مطلقا نظیر آنچه گذشت در حدیث سابق و الله اعلم باب
البئر و ما یقع فیها شرح این باب بیان چاه آب و آنچه واقع در آنست و این باب دوازده حدیثست اول اصل
کتبت الی رجل اسأله ان یسأل ابا الحسن الرضا علیه السلم عن البئر تکون فی المنزل للوضوء فتقطر
فیها قطرات من بول او دم او یسقط فیها شیء من عذرة کالبعرة و نحوها ما الذی یطهرها
حتی یحل الوضوء منها للصلوة فوقع علیه السلم بخطه فی کتابی ینزح دلاء منها شرح ظاهر کلام سایل
اینجا اینست که سفارش در آب وضو بیشتر واقع شده از سفارش در آب غسل و مانند آن یحل بحای بی نقطه و تشدید لام
بصیغه مضارع باب ضرب است الحلال آنچه بی دغدغه باشد چنانچه گذشت در کتاب الدعاء در حدیث هشتم باب بیست و سیوم
که باب الدعاء للرزق است که نظر ابو جعفر علیه السلم الی رجل و هو یقول اللهم انی اسألک من رزقک الحلال فقال ابو جعفر
علیه السلام سألت قوت النبیین ذکر للصلوة برای احتراز از وضو بمعنی لغوی است که شستن دست و مانند آنست یعنی
نوشتم سوی مردی طلب میکردم از او که سوال کند امام رضا علیه السلم را از چاه که میباشد در سرا برای وضو یعنی که آن را
از آلایش محافظت میکنند پس میچکد در آن چاه چند قطره از بول یا خون یا می افتد در آن چاه چیزی از نجاست آدمی
مانند پشکل و نزدیک به آن چیست آنچه پاک میکند آن چاه را تا بحدی که بی دغدغه شود وضو از آب آن چاه برای نماز

پس نوشت

پس نوشت امام علیه السلام بخط خود در مکتوب من که کشیده میشود چند دلو از آن چاه تا رفع دغدغه شود دوم اصل و بهذا
الاسناد قال ماء البئر واسع لا یفسده شیء الا ان یتغیر به شرح و باین سند که مذکور شد در حدیث
سابق امام رضا علیه السلام گفت آب چاه وسیع است یعنی که مانند کر است باعتبار ماده که دارد بی نفع میکند آن را چیزی
مگر آنکه متغیر شود آن آب چاه بآن چیز مخفی نماند که این استثنا مانند مفهوم شرط در حدیث اول و دوم باب دوم است توضیح آن
شد سیوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم فی الفارة و السنور و الدجاجة و الطیر و الکلب قال
ما لم یتفسخ او یتغیر طعم الماء فیکفیک خمس دلاء فان تغیر الماء فخذ منه حتی یذهب الریح
شرح فاره بفتح فا و سکون همزه است و قلب همزه بالف جایز است سنور بکسر سین بی نقطه و فتح نون مشدده و سکون واو است
دجاجه بفتح و ضم و کسر دال بی نقطه است الطیر بفتح طا و سکون یا جمع طایر و یکی از این طرق گاهی طیر میگویند چنانچه اینجاست ما نیز ظرفیه
زمانیه است محلا یا ظرف یکفیک است و ضمیر مستتر در یتفسخ راجع بمذکورست که فاره و امثال آن باشد و میتواند بود که ما موصوله
و مبتدا باشد و ضمیر یتفسخ راجع بما باشد و یتغیر بتقدیر یتغیر به باشد و فیکفیک خمس دلاء خبر مبتدا باشد و عاید مبتدا محذوف
باشد بتقدیر فیکفیک له تفسخ بیان شد در شرح حدیث سیوم باب دوم یتغیر مجزوم و معطوف بر مدخول لم است و ذکر آن با وجود آنکه
معطوف لازم معطوف علیه است در صورت ملاقات چاه و جیفه باعتبار اینست که غالبا حدوث علم بنجاست آب بسبب ملاقات جیفه بیکی
از دو حس است حس باصره که ادراک تفسخ میکند و حس ذائقه که ادراک طعم میکند زیرا که پیش از حدوث این علم آدمی استعمال آن آب میکند
و ادراک باصره و ذائقه سابقست غالبا بر ادراک شامه زیرا که زکام و برودت هوا و مانند آنها مانع ادراک شامه است و مانع
ادراک باصره و ذائقه نیست تغیر الماء بتقدیر تغیر طعم الماء است یذهب الریح گفت بجای یذهب الطعم برای اشعار باینکه ذهاب طعم جیفه
ذهاب ریح جیفه از آب مستلزم است و باینکه حدوث علم بطهارت آب بعد از نجاست آن بسبب ملاقات جیفه بحس شامه است غالبا
زیرا که طبع نفرت دارد از چشیدن آب نجس بتغیر ریح و طعم از جیفه یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام در موش و گربه و
مرغ خانگی و مرغ هوا و سگ که در چاه آب افتد و میرد گفت چندانکه نشده باشد آنکه پراکنده شود یا متغیر شود مزه آب
پس کافیست ترا کشیدن پنج دلو پس اگر متغیر شد طعم آب پس بگیر از آن آب چندانکه برطرف شود بوی آن آب چهارم اصل
عن ابی عبد الله علیه السلم قال لا یفسد الماء الا ما کان له نفس سائلة شرح روایتست از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت نجس نمیکند آب را از میته حیوانات مگر آنچه باشد برای آن خون روان از رگ مراد اینست که میته ماهی و مانند آن هر چند
که بو و طعم آب را متغیر کند باعث نجاست آب نمیشود پنجم اصل عن ابی جعفر علیه السلم فی السام ابرص یقع فی البئر قال
لیس بشیء حرک الماء بالدلو شرح السام بسین بی نقطه و الف و تشدید میم مجرور و مضاف است یا مبنی بر فتح است و با او اول
الف لام داخل بمضاف نشده بلکه بر دخول آن مجموع من حیث المجموع مضاف و مضاف الیه است ابرص بفتح همزه و با بی نقطه ساکنه
و فتح را بی نقطه و صاد بی نقطه مفتوحه است و عدم کسر با وجود الف لام برای عدم اتصال الف لام است آن در ظاهر مراد بسام ابرص
کرباسه است و آن جانوریست مانند سوسمار فرق اینست که سوسمار باریک اندام است و آن پهن است جوهری گفته و سام ابرص من
کبار الوزغ و هو معرفة الا انه تعریف جنس و هما اسمان جعلا واحدا ان شئت اعربت الاول و اضفته الی الثانی و ان شئت بنیت الاول
علی الفتح و اعربت الثانی باعراب ما لا ینصرف یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلام در کرباسه که می افتد در چاه آب گفت نیست
چیزی که ضرر کند بجنبان آب را بدلو یعنی که وقتی که بر میشود از آب آن را بزور تمام بکش تا آب چاه حرکت کند ششم اصل سألته

ابا عبد الله عليه السلام عما يقع في الآبار فقال اما الفارة واشباهها فينزح منها سبع دلاء
الا ان يتغير الماء فينزح حتى يطيب فان سقط فيها كلب فقدرت ان تنزح ما
ماءها فافعل وكل شيء وقع في البئر ليس له دم مثل العقرب والخنافس واشباه ذلك فلا
باس شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از آنچه می افتد در چاههای آب پس گفت اما موش و مانند آن از حیوانات کوچک
پس کشیده میشود بسبب آن هفت دلو مگر آنکه متغیر شود طعم یا بوی آب پس کشیده تا وقتی که پاکیزه شود چنانچه گذشت در حدیث سیوم — میشود
پس اگر افتاد در چاه سگی پس قدرت بهم رسانیدی که بکشی آب آن چاه را این خطاب کنم مراد کشیدن آب آن چاه کشیدن همه آب است
پس اگر دم بدم بجای آنچه کشیده میشود آبی دیگر آید ضرر نمی رساند و هر چیزی که افتاد در چاه بر حالی که نیست او را خونی مثل عقرب
و این جانور کالی سیاه و مانند آن پس پروایی نیست هفتم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال اذا سقط في البئر
شيء صغير فمات فيها فانزح منها دلاء وان وقع فيها جنب فانزح منها سبع دلاء فان مات
فيها بعير او صب فيها خمر فلتنزح شرح الجنب بضم جیم وضم نون و با یک نقطه یگانه چنانچه در سوره گفته و الجار
ذي القربى والجار الجنب و مراد اینجا کسیست که فرمان دین بر وی شده مثل ناصب و بعضی گفته اند مراد کسیست که بخروج منی و مانند آن
غسل بر او واجب شده باشد و بنا بر این گفتگوهای دور و دراز بر سر توجیه این حدیث کرده اند نظیر آنچه می آید در شرح حدیث نهم
باب چهل و یکم یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون افتاد در چاه چیزی کوچک و مرد در آن پس
بکش از آن چاه چند دلو و اگر فرود آمد در آن چاه جنبی پس بکش از آن هفت دلو پس اگر مرد در آن شتری یا ریخته شد در آن
شرابی که مسکر است و اصل آن از انگور است پس باید که کشیده شود آب آن چاه چنانچه بیان شد در شرح حدیث سابق هشتم
اصل عن علي بن جعفر عن اخيه ابي الحسن عليه السلام قال سألته عن رجل ذبح شاة فاضطربت
فوقعت في بئر ماء واوداجها تشخب دما هل يتوضأ من تلك البئر قال ينزح منها ما بين
الثلاثين الى الاربعين دلوا ثم يتوضأ منها ولا بأس به شرح روایتست از علی بن جعفر از برادرش امام
موسی کاظم علیه السلام گفت پرسیدم او را از مردی که ذبح کرد گوسفندی را پس اضطراب کرد آن گوسفند پس افتاد در چاه آبی و رگهای
گردن آن گوسفند خون می پاشید آیا وضو ساخته میشود از آن چاه امام گفت کشیده میشود میان سی دلو تا چهل دلو با نمی — از ان چاه
کرسی کا نیست و بیشتر افضل است تا چهل بعد از ان وضو ساخته میشود از ان چاه و نیست پروایی بآن اصل قال
وسألته عن رجل ذبح دجاجة او حمامة فوقعت في بئر هل يصلح ان يتوضأ منها قال
تنزح منها دلاء يسيرة ثم يتوضأ منها وسألته عن رجل يستقي من بئر فيرعف فيها
هل يتوضأ منها قال تنزح منها دلاء يسيرة شرح علی بن جعفر گفت پرسیدم امام علیه السلام را از مردی که
ذبح کرد مرغ خانگی را یا کبوتری را پس افتاد در آن چاه آب آیا خوبست اینکه وضو ساخته شود از آب آن چاه امام گفت کشیده میشود
از ان چند دلو کم یعنی زیاده از دو و کمتر از ده بعد از ان وضو ساخته میشود از ان و پرسیدم امام را از مردی که آب
میکشید از چاهی پس خون آمد از بینی او و میرود در آن چاه آیا وضو ساخته میشود از ان چاه امام گفت کشیده میشود از آن
چاه چند دلو کم نهم اصل عمن ذكره عن ابي عبد الله عليه السلام قال قلت بئر تخرج في مائها
قطع جلود قال ليس بشيء ان الوزغ ربما طرح جلده وقال يكفيك دلو من ماء شرح روایتست از

کسی که

کسی که مذکور کرد حدیث را از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که گفتم او را چاهی بیرون می آید در آب آن که در دلو است پارچهای
پوست امام گفت نیست چیزی یعنی که پروایی بآن نیست بدرستی که کرپاسه گاه انداخته باشد پوست خود را او امام گفت
کافیست ترا یک دلو از آب که از ان چاه کشیده شود دهم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال سألته عن الحبل
يكون من شعر الخنزير يستقى به الماء من البئر هل يتوضأ من ذلك الماء قال لا بأس شرح روایت
از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از ریسمان که میباشد از موی خوک کشیده میشود بآن آب از چاه آیا
وضو ساخته میشود از ان آب گفت پروایی نیست بدانکه در اینجا چند احتمالست اول اینکه آب قلیل بملاقات نجاست نجس
نشود چنانچه ابن عقیل و موافقانش میگویند دوم اینکه هر چه حیوة حلول در آن نکند از نجس العین پاک باشد چنانچه سید مرتضی
رحمه الله میگوید سیوم اینکه آن ریسمان متصل بریسمانی پاک باشد و تر نشود والله اعلم یازدهم اصل سألت ابا عبد الله
عن العذرة تقع في البئر قال ينزح منها عشر دلاء فاذا ذابت فاربعون او خمسون دلوا شرح
پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از نجاست آدمی که می افتد در چاه آب گفت کشیده میشود از آن چاه ده دلو پس اگر منحل شد در آن
آب پس کشیده میشود چهل یا پنجاه دلو دوازدهم اصل عن ابي بصير قال قلت لابي عبد الله عليه السلام بئر يستقى منها
ويتوضأ ويغسل منه الثياب ويعجن به ثم يعلم انه كان فيها ميت فقال لا بأس ولا يغسل — الثياب
منه الثوب ولا تعاد منه الصلوة شرح روایتست از ابو بصیر گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که چاهی آب
کشیده میشود از آن و وضو ساخته میشود بآن و شسته میشود از آن آب جامهها و خمیر کرده میشود بآن آب بعد از آن دانسته میشود
که بوده در آن چاه مرده راوی گفت که پس امام گفت که پروایی نیست و شسته نمیشود بسبب آنچه گفتی آن جامه که پیشتر آلوده آن شده
و اعاده کرده نمیشود بسبب آن نمازی که با آب آن چاه وضوی آن ساخته شده باب پنجم اصل ان البئر يكون في جنب البالوعة
شرح البالوعه بباء یک نقطه و الف و ضم لام و سکون واو و عین بی نقطه چاه آبریز یعنی چاهی که برای بول کردن و مانند آن کنده
میشود تا فرو برد آنچه را که در آن میریزند یعنی این باب بیان چاهی است که می باشد در پهلوی آبریز و در این باب چهار حدیث
اول اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال سألته عن البالوعة تكون فوق البئر قال اذا كانت فوق — عن الحسن بن رباط
البئر فسبع اذرع واذا كانت اسفل من البئر فخمس اذرع من كل ناحية وذلك كثير شرح
اذرع بفتح همزه و سکون ذال بانقطه و ضم را بی نقطه و عین بی نقطه جمع ذراع بکسر ذال است و آن از آرنج است تا سر انگشت میانین یا
از آرنج است تا بند دست و آن مونث و مستعمل میشود و تذکیر آن نیز جایز است ~~من كل ناحية يعني بيان هر وثيق است~~ مشار اليه
ذلک مضمون و اذا کانت اسفل من البئر است و آن برای رفع تعجب از اینست که چاهی که بآب نرسیده باشد عمیق تر باشد از
چاهی که در پهلوی اوست و بآب رسیده زیرا که بعض زمینها رگ آب میباشد که در پهلوی آن نیست خواه زمین هموار باشد
مثل چاه زمزم که بیان شد در کتاب الحجة در شرح حدیث دوم مولد ابی عبد الله جعفر بن محمد علیهما السلام و خواه ناهموار چنانچه ظاهر
میشود در حدیث آینده و مشار الیه ذلک خمس اذرع است باعتبار اینکه مذکورست و اشارتست باینکه چهار ذراع و سه ذراع نیز کافیست
چنانچه می آید در حدیث آینده و این افضل است یعنی روایتست از حسن بن رباط بکسر را بی نقطه و با یک نقطه و طا بی نقطه از امام
جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از چاه آبریز که میباشد بالای چاه آب امام گفت اگر باشد
بالای چاه آب پس هفت ذراع دوری لازم است و اگر باشد پایین تر از چاه آب پس پنج ذراع لازم است از هر طرف

که باشد خواه جانب شمال خواه جانب جنوب خواه غیر آنها یا مبنی بر بودن آب بزرگتر اکثر بسیار است دوم اصل عن زرارة
و محمد بن مسلم و ابی بصیر قالوا قلنا له بئر یتوضأ منها یجری البول قریبا منها اینجسها قال فقال
ان کانت البئر فی اعلی الوادی والوادی یجری فیه البول من تحتها و کان بینهما قدر ثلثة
اذرع او اربعة اذرع لم ینجس ذلک شیء وان کان اقل من ذلک نجسها وان کانت البئر فی اسفل
الوادی و یمر الماء علیها و کان بین البئر و بینه تسعة اذرع لم ینجسها و ما کان اقل من
ذلک فلا تتوضأ منه شرح چون در آب وضو اشامیدن سفارش بیشتر از آب غسل مانند است شاید که نجس
در این حدیث بمعنی کم فضیلت باشد و تفاوت میان سه ذراع و چهار ذراع باعتبار تفاوت در فضیلت باشد چنانچه ظاهر میشود
از حدیث آخر این باب فلا تتوضأ بصیغه معلوم متکلم مع الغیر و بصیغه مجهول غایب و بصیغه نهی حاضر میتواند بود یعنی روایت است از زراره
و محمد بن مسلم و ابو بصیر گفتند که گفتیم امام جعفر صادق علیه السلام را که چاهی که وضو ساخته میشود از آن جاری میشود بول مردم در نزدیکی آن
آیا نجس میکند آن چاه را هر کدام از راویان گفت که پس امام گفت اگر باشد چاه در بالای دره و در دره جاری شود بول
در پایین آن چاه و باشد میان بول و آن چاه مقدار سه ذراع یا چهار ذراع نجس نمیکند آن چاه را چیزی از بول و اگر کمتر از
سه ذراع یا چهار ذراع باشد نجس میکند آن بول چاه را زیرا که ترشح بول ببالا و پهلو میرود و با آب آمیخته میشود و اگر باشد
چاه در پایین دره بر حالی که گذر کند بول بر بالای آن و باشد میان چاه و میان بول نه ذراع نجس نمیکند آنرا و آنچه باشد
کمتر از نه ذراع پس وضو نمیسازیم از آن آب یا وضو ساخته نمیشود از آن آب یا وضو مساز از آن آب اصل قال زرارة فقلت
له فان کان مجری البول یلزقها و کان لا یثبت علی الارض فقال ما لم یکن له قرار فلیس به
بأس وان استقر منه قلیل فانه لا یثقب الارض ولا قعر له حتی یبلغ البئر ولیس علی
البئر منه بأس فیتوضأ منه انما ذلک اذا استنقع کله شرح فان کان جمله شرطیه است و جزای آن محذوف تقدیر
اینجسها الزق بکسر لام و سکون زای با نقطه و قاف ملو ما در ما لم یکن شرطیه یا نافیه میتواند و موصوله میتواند بود و استنقع بنون و
تاء و قاف و عین بی نقطه بصیغه معلوم از باب استفعال است استنقاع جمع شدن آب در جایی کله مرفوع و فاعل است و ضمیر راجع به بول است
و کل بمعنی کثیر است بقرینه مقابله آن با قلیل و میتواند بود که کله منصوب و نایب مفعول مطلق باشد و ضمیر راجع بمصدر استنقع باشد
و در استنقع ضمیر مستتر راجع ببول باشد یعنی گفت زراره که پس گفتیم امام علیه السلام را که پس اگر باشد جایی که جاری میشود در آن
بول در پهلوی چاه و نمانده باشد آن بول بر آن زمین که پهلوی چاه است بمعنی که زمین سرشیب باشد و بول زود روان
شود بجایی دیگر آیا نجس میشود میکند آن چاه را پس امام گفت چندانکه نباشد بول را قراری در پهلوی چاه پس نیست آن بول را
پروایی و اگر قرار گرفت از آن بول در پهلوی چاه اندکی پس بدرستی که آن بول سوراخ نمیکند آن زمین را تا جایی که آب دارد
و فرو رفتن نیست آن بول را تا اینقدر که رسد بآب چاه و نیست بر آن چاه از آن بول پروایی پس وضو ساخته میشود از آن چاه آب
و جز این نیست که آن پروا وقتی است که جمع شده باشد در پهلوی چاه بسیار بول سیوم اصل عن بعض اصحابنا عن ابی
عبد الله علیه السلام قال سألته کم ادنی ما یکون بین البئر بئر الماء والبالوعة فقال ان کان سهلا
فسبع اذرع وان کان جبلا فخمس اذرع شرح ضمیر کان هر دو جا راجع بما یکون است یعنی روایت است از بعض یاران ما
از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را که چند است کمتر آنچه میباشد میان چاه که چاه آب باشد و چاه آبریز

کبرای بول مانند آنست پس گفت اگر باشد آنچه میان آنها است نرم پس هفت ذراع و اگر باشد آنچه میان آنها است سخت است پس پنج
ذراع اصل ثم قال الماء یجری الی القبلة الی یمین و یجری عن یمین القبلة الی یسار القبلة و یجری
عن یسار القبلة الی یمین القبلة ولا یجری من القبلة الی دبر القبلة شرح الماء عبارت از آب بالوعه و مانند
آنست الی یمین بدل الی القبلة است مراد بیمین قبله آنست که عبارتست از نقطه جنوب بیان این آنکه این سؤال و جواب در مدینه
واقع شده و قبله مدینه مائل است از نقطه جنوب بسوی شرق بقدر هشت درجه تقریبا چنانچه بیان میشود در کتاب الصلوة در شرح
حدیث ششم باب النوادر که باب صدم است پس نقطه جنوب یمین قبله است بنسبت بکسی که در مدینه رو بقبله ایستاده باشد و ترک ذکر
نظیر این بدل در شش نظیر مبدل منه از قبیل اختصار است مراد بیمین القبله نقطه ایست که دوری آن از قبله نود درجه باشد پس دوری آن
از نقطه جنوب نود درجه خواهد بود بقدر هشت درجه تقریبا پس چون نظیر سابق در اینجا تقدیر کنیم و گوییم یمین یمین القبله دوری آن از
نقطه جنوب نود درجه خواهد شد و بر این قیاس است نظایر دیگر و میتواند بود که لفظ قبله مستعمل شده باشد در نظایر بمعنی نقطه جنوب
بنابر اینکه بدلی که مذکور شد برای تفسیر مبدل منه باشد و بنابر این احتیاج بتقدیر بدل نیست اصل اینست که آب چاه و مانند آن
مثل آبی که در بالوعه باشد و فرو رود از جانب نقطه شمال بسوی نقطه جنوب میرود و از جانب نقطه مشرق اعتدال بسوی نقطه مغرب
اعتدال میرود و از جانب نقطه مغرب اعتدال بسوی مشرق اعتدال میرود و از جانب نقطه جنوب بسوی نقطه شمال نمیرود آنچه باین
این چهار جهت است در این حدیث صریح نشده و شاید که دو طرف هر یک از این چهار نقطه تا چهل و پنج درجه حکم آن نقطه داشته باشد
و میتواند بود که این قاعده مبنی بر غالب باشد یا مخصوص زمین مدینه باشد والله اعلم یعنی بعد از آن امام علیه السلام گفت آبی که در پایین
سطح زمین باشد میرود سوی قبله سوی یمین قبله و میرود از جانب دست راست کسی که متوجه قطب جنوبیست سوی دست چپ کسی
که متوجه قطب جنوبیست و میرود از جانب دست چپ کسی که قطب جنوبیست سوی دست راست کسی که متوجه قطب جنوبیست و نمیرود از جانب
پیش کسی که متوجه قطب جنوبیست سوی پشت کسی که متوجه قطب جنوبیست چهارم اصل عن ابی الحسن علیه السلام فی البئر تکون
بینها و بین الکنیف خمسة اذرع او اقل او اکثر یتوضأ منها قال لیس یکره من قرب ولا بعد
یتوضأ منها و یغتسل ما لم یتغیر الماء شرح تکون صفت البئر است چون الف لام البئر برای عهد ذهنی است و آن
در حکم نکره است یتوضأ بصیغه مجهول مضارع غائب مجهول باب تفعل صفت دیگر البئر است یکره بصیغه مضارع معلوم غائب باب تفعیل است
و ضمیر مستتر راجع بکنیف است التکریه حرام کردن و نفی حرام کردن منافی استحباب بعد نیست پس این حدیث منافات با احادیث سابقه ندارد
تقدیم اقل بر اکثر و قرب بر بعد بموافقت عادت عرب است نظیر امثال آیت سوره یونس لا اصغر من ذلک ولا اکبر یعنی روایت
از امام رضا علیه السلام در چاه آب که می باشد میان آن و میان بیت الخلا پنج ذراع یا کمتر یا بیشتر وضو ساخته میشود از آن چاه
آب گفت آن کنیف نجس نمیشود نمیکند نزدیکی و نه دوری وضو ساخته میشود از آن چاه آب و غسل کرده میشود چندانکه تغیر نیافته
باشد آب چاه برنگ یا بطعم یا ببوی نجاست باب ششم باب الوضوء من سؤر الدواب والسباع والطیر شرح السؤر بضم سین بی نقطه
و سکون همزه و را بی نقطه باقیمانده حیوانی بمعنی آبی که حیوانی ملاقات آن کرده باشد یعنی این باب بیان وضو از باقیمانده
چرندگان و درندگان و پرندگان است و در این باب هفت حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا
بأس بان یتوضأ مما یشرب منه ما یؤکل لحمه شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت پروایی نیست
باینکه وضو ساخته شود از آبی که آشامیده از آن حیوانی که خورده شود گوشت آن دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام

قال فضل الحمامة والدجاجة لا بأس به والطير شرح والطير بفتح طا وسكون يا جمع طاير مجرور است بعطف بر الحمامة
والدجاجة ومراد ساير الطير است وفايده تخصيص اولا وتعميم ثانيا اشارت باينست كه طير بر دو قسم است اول ماكول اللحم مثل حمامه ودجاجه
ودر فضل آن باس نيست اصلا دوم غير ماكول اللحم وفضل آن واسطه است ميان فضل ماكول اللحم وميان فضل غير ماكول اللحم از جمله غير
طير پس ميتوان گفت كه در ان باس نيست چنانچه در حديث پنجم است وميتوان گفت كه در ان باس است يعني روايت است از
امام جعفر صادق عليه السلام گفت باقيمانده كبوتر ومرغ خانگي پروايي نيست آن وباقيمانده مرغهاي ديگر پروايي نيست باكي
سيوم اصل عن سماعة قال سألته هل يشرب سؤر شيء من الدواب ويتوضأ منه قال قال
اما الابل والبقر والغنم فلا باس شرح روايت است از سماعه گفت پرسيدم امام موسى كاظم عليه السلم را كه آيا آشاميده
ميشود باقيمانده چيزي از چرندگان ووضو ساخته ميشود از ان باقيمانده عليهم السلم گفت كه امام گفت اما شتر وگاو وگوسفند
پس پروايي نيست مفهوم اين اينست كه در غير اينها از چارپايان پروا هست في الجمله چهارم اصل عن ابي عبد الله عليه السلم
قال ان في كتاب علي عليه السلم ان الهر سبع ولا باس بسؤره واني لاستحيي من الله ان ادع
طعاما لان الهر اكل منه شرح كتاب علي عليه السلام عبارت از جامعه است كه بخط علي املاي رسول الله است
ودكر نشده در كتاب الحجة در حديث اول باب چهلم كه باب فيه ذكر الصحيفة والجفر والجامعة ومصحف فاطمه عليها السلم است الهر بكسر ها وتشديد
را بي نقطه گربه سبع بفتح سين بي نقطه وضم وفتح وسكون با يك نقطه است بمعني حيواني كه ميدرد حيواني ديگر را وميخورد ضمير سؤره
راجع بهر است ودر اين كلام اشارتست باينكه سؤر سبع مكروه است موافق آنچه مي آيد در حديث چهارم باب سي ونهم وگربه با وجود
آنكه سبع است سؤرش مكروه نيست پس آن مستثني است اني لاستحيي تا آخر ميتواند بود كه كلام امام جعفر صادق عليه السلم باشد وميتواند
بود كه مجموع در كتاب علي عليه السلم باشد ان ادع تقدير في ان ادع است يعني روايت است از امام جعفر صادق عليه السلم گفت كه
بدرستي كه در كتاب علي عليه السلم اينست كه گربه درنده است ونيست پروايي بباقيمانده آن وبدرستي كه من هر آينه شرم ميدارم
از الله تعالى كه ترك كنم خوردن طعامي را براي اينكه گربه خورده باشد از ان اشارتست باينكه اين عمل از جمله تكبر است پنجم اصل
عن عمار بن موسى عن ابي عبد الله عليه السلم قال سئل عما يشرب منه الحمامة فقال كل ما
اكل لحمه فتوضأ من سؤره واشرب وعما شرب منه باز او صقر او عقاب فقال كل
شيء من الطير تتوضأ مما يشرب منه الا ان ترى في منقاره دما فان رأيت
في منقاره دما فلا تتوضأ منه ولا تشرب شرح روايت است از عمار بن موسى از امام جعفر صادق عليه السلم راوي
گفت پرسيده شد از آنچه مي آشامد از ان كبوتري پس گفت هر چه خورده ميشود گوشت آن پس وضو بساز از باقيمانده آن وبيا[شام]
وامام پرسيده شد از آنچه آشاميد از ان بازي يا چرغي يا عقابي پس امام گفت هر چيز از پرندگان وضو ميسازي
از آنچه مي آشامد از ان مگر آنكه ببيني در منقار آن خوني پس اگر ديدي در منقار آن خوني پس وضو مساز از آن ومياشام
توضيح امثال اين نهي شد در شرح حديث دوم باب سيوم وحديث دوم باب پنجم مخفي نماند كه استعمال شرب در مرغان بعنوان
مجاز است وچون در كلام سايل واقع شده امام عليه السلام موافق آن گفته وصاحب قاموس در فصل حا بي نقطه وسين بي نقطه
وواو گفته حسا الطير الماء حسوا ولا تقل شرب ششم اصل سألت ابا عبد الله عليه السلم عن جرة وجد
فيها خنفساء قد مات قال القه وتوضأ منه وان كان عقربا فارق الماء وتوضأ من ماء

غيره

غيره شرح پرسيدم امام جعفر صادق عليه السلم را از سبويي كه يافته شد در ان جانور سياه كوچك معروف كه بتحقيق مرده امام گفت بيرون
انداز آن را ووضو بساز از ان واگر باشد عقرب پس بريز آب او ووضو بساز از آبي غير آن اشارتست باينكه آن ريختن براي اثر زهر
ومانند آن است نه براي نجاست آن چنانچه ظاهر شد از حديث چهارم باب چهارم پس اگر آب منحصر در آن باشد ريختن لازم نيست
اصل وعن رجل معه اناءان فيهما ماء وقع في احدهما قذر لا يدري ايهما هو وليس يقدر على ماء
غيره قال يهريقهما جميعا ويتيمم شرح پرسيدم امام جعفر صادق عليه السلم را از مردي كه با او دو ظرف هست كه در آنها
آب هست افتاد در يكي از آنها نجسي نميداند كه كدام آن دو است آنچه نجس در ان افتاده وقدرت نميدارد بر آبي غير آن آب كه دارد در آن
دو ظرف امام گفت ميريزد آن دو آب را همگي وتيمم ميكند بدانكه جمعي استدلال ميكنند باين حديث بر اينكه آب كمتر از كر بملاقات
نجاست نجس ميشود خواه معلوم باشد تغير آن وخواه معلوم باشد عدم تغير آن وخواه مجهول باشد وابن ابي عقيل وموافقانش جواب
ميگويند كه اينجا استفهام انكاري مقدر است تقدير اليهريقهما بقرينه اينكه ريختن آب نجس دخلي در صحت تيمم ندارد وامر بريختن بسيار بعيد است
خصوصا در راه مكه ومانند آن كه لفظ سايل دلالت بران دارد زيرا كه ليس يقدر گفته وليس قادر نگفته وايضا ميگويند بر تقدير تسليم
ميتواند بود كه اين در صورتي باشد كه تغير وعدم تغير معلوم نباشد بقرينه احاديث ديگر مثل آنچه گذشت در حديث دوم وسيوم باب
سيوم والله اعلم هفتم اصل عن ابي عبد الله عليه السلم انه كان يكره سؤر كل شيء لا يؤكل لحمه شرح روايت است
از امام جعفر صادق عليه السلم اينكه او نفرت ميكرد از باقيمانده هر چيز كه خورده نميشود گوشت آن يعني كه وضو از ان نميساخت با وجود
پاكي آن باب هفتم اصل باب الوضوء من سؤر الحائض والجنب واليهودي والنصراني والناصب شرح الجنب بضم جيم وضم نون يگانه
وكسي كه مني از او بيرون آمده باشد يا در حكم آن باشد بغيبوبه حشفه در فرج زن ومراد اينجا معني دوم است ومراد الجنب در سوره نساء
ولا جنبا الا عابري سبيل حتى تغتسلوا وآيت سوره مائده وان كنتم جنبا فاطهروا معني اول است ما لنسبت بنماز چنانچه مذكور ميشود
در شرح حديث دوم باب چهل ودوم وبر هر تقدير مساويست در ان مفرد وتثنيه وجمع ومذكر ومونث الناصب بكسر صاد بي نقطه دشمن
اهل البيت عليهم السلم وآن كسي است كه خود را از اهل اسلام ميشمرد واختيار مذهب مخالف مذهب شيعه اماميه كرده با وجود آنكه مستضعف
نيست يعني كه نفهميده كه اينها چه ميگويند ومخالفان ايشان چه ميگويند وبيان مستضعف شد در كتاب الايمان والكفر در باب المستضعف
كه باب صد وهفتاد ودوم است يعني اين باب بيان وضو از باقيمانده حائض وجنب ويهود وترسا ودشمن اهل البيت عليهم السلم است
در اين باب شش حديث است اول اصل عن ابي عبد الله عليه السلم قال اشرب من سؤر الحائض ولا توضأ منه
شرح روايت است از امام جعفر صادق عليه السلام گفت بياشام از باقيمانده زن حائض ووضو مساز از ان در صورتي كه آب منحصر
در ان نباشد زيرا كه نهي اينجا ومثال اينجا براي تنزيه است نه تحريم دوم اصل عن العيص بن القاسم قال سألت ابا
عبد الله عليه السلم هل يغتسل الرجل والمرأة من اناء واحد فقال نعم يفرغان على ايديهما
قبل ان يضعا ايديهما في الاناء قال وسألته عن سؤر الحائض فقال لا توضأ منه وتوضأ
من سؤر الجنب اذا كانت مأمونة وتغسل يديها قبل ان تدخلهما في الاناء وكان رسول
الله صلى الله عليه وآله يغتسل هو وعايشة في اناء واحد يغتسلان جميعا شرح روايت است
از عيص بن القاسم گفت پرسيدم امام جعفر صادق عليه السلم را كه آيا غسل ميكنند مرد وزن از يك ظرف آب پس گفت آري
با ميريزند كه ميشويند دستهاي خود را پيش از آنكه گذارند دستهاي خود را در ان ظرف آب عيص گفت پرسيدم امام عليه السلام را

از باقیمانده زن حایض لیکن گفت وضو مساز از آن و وضو بساز از باقیمانده زن جنب بشرط آنکه محل اعتماد باشد و کی شسته باشد
دستهای خود را پیش از آنکه داخل کند آنها را در ظرف آب و عادت رسول الله صلی الله علیه و آله این بود که غسل میکرد او و عایشه در یک ظرف
آب باهم غسل میکردند یعنی که در یکزمان بود و تقدیم و تاخیر نبود سیوم اصل سألت أبا عبد الله علیه السلام عن الحایض
یشرب من سؤرها قال نعم ولا یتوضأ منه شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از زن حایض که آیا آشامیده
میشود از باقیمانده او گفت آری و وضو ساخته نمیشود از باقیمانده او چهارم اصل سألت أبا عبد الله علیه السلام أیتوضأ
الرجل من فضل المرأة قال إذا كانت تعرف الوضوء ولا يتوضأ من سؤر الحايض شرح پرسیدم امام
جعفر صادق علیه السلام را که آیا وضو میسازد مرد از باقیمانده زن امام گفت بشرط آنکه آن زن می شناخته باشد وضو را
بایمعنی که داند که در آب وضو سفارش بیشتر از آبهای دیگر است و داند که از آن آب وضو ساخته خواهد شد مثل اینکه مرد کفشه باشد باو م
که آب وضو جاری و وضو نمیسازد از باقیمانده حایض پنجم اصل سألت أبا عبد الله علیه السلام عن سؤر الیهودی
والنصرانی فقال لا شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از باقیمانده جهود و ترسا پس گفت نه یعنی که وضو
مساز از آن چنانچه مناسب عنوان این باب است یا یعنی که مباشرت با آن مکن در وضو و غیر وضو ششم اصل عن أبی عبد الله
علیه السلام أنه كره سؤر ولد الزنا وسؤر اليهودي والنصراني والمشرك وكل ما خالف الإسلام
وكان أشد من ذلك عنده سؤر الناصب شرح کره بصیغه ماضی معلوم از تفعیل است التکریه حرام شمردن مثل کره الیکم
الکفر والفسوق والعصیان یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او حرام شمرد در وضو و غسل استعمال باقیمانده ولد الزنا
را و باقیمانده جهود و ترسا و بت پرست او هر کرا که مخالفت دین اسلام کرد و بود بدتر از همه نزد او باقیمانده دشمن
اهل البیت علیهم السلام که بیان شد در شرح عنوان این باب مخفی نماند که حرام بودن استعمال آبی در وضو و غسل منافات با جواز نماز
با لباسی که قطره از آن آب بآن چکیده باشد ندارد و توضیح این میشود در شرح حدیث اول باب دهم باب هشتم اصل باب
الرجل یدخل یده فی الماء قبل أن یغسلها والحد فی غسل الیدین من الجنابة والبول والغائط والنوم شرح این باب بیان مرتبه است
که داخل میکند دست خود را در آب پیش از آنکه بشوید آن را و بیان قرار داد در شستن دو دست بسبب جنب شدن در وقت
غسل و بسبب بول و بسبب غایط در وقت و بسبب خواب در وقت وضو و در این باب شش حدیث است اول اصل عن أبی عبد الله
علیه السلام بصیر عنهم علیهم السلام قال إذا أدخلت یدک فی الإناء قبل أن تغسلها فلا بأس إلا أن یکون
أصابها قذر بول أو جنابة فإن أدخلت یدک فی الإناء وفیها شیء من ذلک فأهرق
ذلک الماء شرح جنابة بفتح جیم اینجا بمعنی منی است یعنی روایت است از ابو بصیر که از ائمه معصومین علیهم السلام شنیده ابو بصیر
گفت چون داخل کردی دست خود را در ظرف آب پیش از آنکه بشویی دست خود را پس پروایی نیست مگر آنکه رسیده باشد
آن دست را ناپاکی که بول است یا منی است پس اگر داخل کردی دست خود را در ظرف آب و در دست تو چیزی از بول و منی
هست پس بریز آن آب را بدانکه جمعی استدلال میکنند باین حدیث بر نجاست آب قلیل بملاقات نجاست و میگویند بول و جنابة
بعنوان مثال است و امر باهراق در صورت عدم احتیاج بآن آب و انحصار آنان وضو در یکی است و دیگران منع آن میکنند و میگویند
که امر باهراق بعنوان استحباب مؤکد باشد و مراد باهراق صرف آن در مصارف دیگر که غیر وضو و غسل و آشامیدن است باشد
مثل ریختن آب برای شستن دستها در خارج اناء برای رفع کراهت و موید اینست ظاهر آنچه می آید در کتاب الصلوة در حدیث سیوم

باب السجد

باب ما یسجد علیه وما یکره که باب بیست و هفتم است که اگر نجس باشد و در آب قلیل تر کرده شود برای اینکه جایی را که مالی کنند پاک
میشود دوم اصل عن عبد الکریم بن عتبة قال سألت الشیخ عن الرجل یستیقظ من نومه ولم یبل أیدخل
یده فی الإناء قبل أن یغسلها قال لا لأنه لا یدری أین کانت یده فلیغسلها شرح روایت است از عبد
الکریم بن عتبه که گفت پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از مردی که بیدار میشود از خواب خود و بول نکرده آیا داخل میکند دست خود را
در ظرف آب پیش از آنکه بشوید دست خود را گفت نه زیرا که او نمیداند که او کجا بوده دست او پس باید که بشوید آن را اشارت است
باینکه ممکنست که بدن خود را در میان خواب خاریده باشد و دست خود را خونین کرده باشد سیوم اصل عن أبی عبد الله
علیه السلام فی الرجل الجنب یسهو فیغمس یده فی الإناء قبل أن یغسلها أنه لا بأس إذا لم یکن
أصاب یده شیء شرح بنابر اینکه آب قلیل بمحض ملاقات نجس نشود لا بأس دو احتمال دارد اول اینکه برای نفی کراهت باشد
دوم اینکه برای اشعار باین باشد که اگر دست او بمنی ملاقات کرده باشد جایز نباشد اغتسال و با آن آب هر چند که پاک باشد
نظیر مفهوم آنچه می آید در حدیث سیوم باب دهم که باب الحمام والماء الذی تسخنه الشمس است یعنی روایت است از امام جعفر صادق
علیه السلام در مرد جنب که فراموش میکند پس فرو می برد دست خود را در ظرف آب پیش از آنکه بشوید دست خود را اینکه پروایی
نیست اگر نرسیده باشد دست او را چیزی از منی چهارم اصل عن محمد بن مسلم عن أحدهما علیهما السلام قال سألته
عن الرجل یبول ولم یمس یده شیء أیغمسها فی الماء قال نعم وإن کان جنبا شرح روایت است از محمد بن
مسلم از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام راوی گفت پرسیدم او را از مردی که بول میکند و ملاقات نکرده دست
او را چیزی از نجاسات آیا فرو می برد دست خود را در ظرف آب برای شستن بول خود مثلا گفت آری هر چند که جنب باشد
پنجم اصل عن الحلبی عن أبی عبد الله علیه السلام قال سئل کم یفرغ الرجل علی یده قبل أن
یدخلها فی الإناء قال واحدة من حدث البول وثنتین من الغائط وثلاثة من الجنابة شرح
روایت است از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که امام پرسیده شد که چند بار آب میریزد مرد بر دست خود پیش
از آنکه داخل کند دست خود را در ظرف آب که از آن وضو یا غسل کند امام گفت یکبار میریزد پیش از وضو بسبب حدث
بول و دو بار میریزد پیش از وضو بسبب حدث غائط و سه بار میریزد پیش از غسل بسبب حدث جنب شدن ششم اصل
قلت لأبی عبد الله علیه السلام الرجل یضع الکوز الذی یغرف به من الحب فی مکان قذر
ثم یدخله الحب قال یصب من الماء ثلاثة أکواز بذلک الکوز شرح قذر بفتح قاف و کسر و ضم
و فتح و سکون ذال نقطه دار است یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که مردی میگذارد کوزه را که آب میدارد و دراه منقطه
بآن از خم در اثنای غسل جنابت مثلا در جایی که ناپاک است بعد از آن داخل میکند آن کوزه را در خم امام گفت که میریزد
از آن آب خم سه کوزه آب بهمان کوزه بدانکه ظاهر این حدیث اینست که آب قلیل بمحض ملاقات نجاست نجس نشود و
ریختن سه کوزه آب برای رفع کراهت باشد و مناسبت این حدیث بعنوان این باب باعتبار اینست که ذکر کوزه از قبیل مثالست
چنانچه ذکر رجل از قبیل مثالست پس پشت دست و کاسه مانند آنها حکم کوزه دارد چون بناپاک ملاقات کند چنانچه
زن حکم مرد دارد باب نهم اصل باب اختلاط ماء المطر بالبول وما یرجع فی الإناء من غسالة الجنب والرجل یقع ثوبه علی الماء
الذی یستنجی به شرح این باب بیان مخلوط شدن آب باران است ببول و بیان آنچه یست که برمیگردد در ظرف آب از جمله

آب منی جنب بیان مرویست که می افتد جامه او بر بالای آبی که استنجا از غایط میکند باآن در این باب هشت حدیث است اول اصل
عن ابی عبد الله علیه السلام فی میزابین سالا احدهما بول والآخر ماء مطر فاختلطا فاصاب
ثوب رجل لم یضره ذلک شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام در دو ناودان که روان شد از یکی از آنها
بول است و دیگری آب باران است پس داخل یکدیگر شدند پس برخورد جامه مردی را اینکه ضرر نرساند آنمرد را آن برخوردن
بامعنی که جامه او نجس نشد مراد صورتیست که معلوم نباشد که آن مجموع متغیر شده ببول خواه معلوم باشد عدم تغیر و خواه نه
بنابر اینکه آب باران در وقت باریدن حکم کر و حکم آب جاری دارد دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال لو ان
میزابین سالا احدهما میزاب بول والآخر میزاب ماء فاختلطا ثم اصابک ما کان به
باس شرح اگر مراد بماء آب باران است چنانچه مناسب عنوان این باب است مضمون این موافق سابق خواهد بود و اگر مراد
اعم است شاید که در صورتی باشد که معلوم باشد عدم تغیر مجموع ببول بقرینه احادیث کر که گذشت در باب دوم
والله اعلم یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت اگر اینکه دو ناودان روان میشد یکی از آنها
ناودان بول می بود و دیگری ناودان آب میبود پس داخل یکدیگر میشد بعد از آن برمیخورد ترا آنچه بود با آن پروائی
بامعنی که نجس نمیکرد ترا سیوم اصل عن رجل عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت امر فی الطریق فیسیل
علی المیزاب فی اوقات اعلم ان الناس یتوضون قال لیس به باس لا تسأل عنه
شرح اوقات بی تنوین است و مضاف بجمله است یا با تنوین است و جمله لغت آنست و عاید مقدر است بتقدیر یتوضون
فیها زیرا که شرطست در جمله که لغت باشد اشتمال بر عاید چنانچه شرطست در جمله که مضاف الیها باشد خلو از عاید یتوضون کنایه است
از بول است زیرا که غالب وضو مقارن بول کردن میباشد و لهذا بیت الخلا را متوضا نیز میگویند یعنی روایتست از مردی
از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت میگذرم در راه پس روان میشود بر من ناودان در اوقاتی که میدانم مردمان بول
میکنند برای وضو راوی گفت که امام گفت نیست با آن پروائی سوال مکن اهل آن خانه را از آن آب ناودان که آیا
بول بود یا چیزی دیگر اصل قلت و یسیل علی من ماء المطر اری فیه التغیر و اری فیه آثار القذر
فتقطر القطرات علی و ینتضح علی منه والبیت یتوضا علی سطحه فیکف علی ثیابنا قال
ما بذا باس لا تغسله کل شیء یراه ماء المطر فقد طهر شرح اری هر دو جا بصیغه مضارع متکلم مجهول
از باب افعال است بمعنی اظن و میتواند بود که در اول بصیغه معلوم از باب منع باشد بنابر اینکه تغیر اعم از تغیر بنجاست باشد جمله
والبیت عطف است بر جمله و یسیل پس سوالی علیحده است فیکف بفتح یاء مضارعه و کسر کاف و تخفیف فاء بصیغه مضارع
معتل الفاء واوی از باب ضرب است و ضمیر مستتر راجع بالبیت است الوکف بفتح واو و سکون کاف چکه کردن خانه و شبه آن
[illegible] التنزیه ترک [illegible] یا دو نقطه در پایین و تخفیف راست
و شاید که تصحیف باشد [illegible] یعنی گفتم روان میشود بر من از آب باران گمان میبرم در آن تغییر را و گمان
میبرم در آن اجزای نجس را پس میچکد چند قطره بر من و پاشیده میشود بر من بعض آن آب و گفتم خانه بول کرده میشود برای وضو
بر بام آن پس در وقت باران چکه میکند آن خانه بر جامهای ما امام گفت نیست با اینکه گفتی در دو سوال پروائی شسته
مشو آنرا بیان اینکه هر چیز که ترکید آنرا آب باران پس تحقیق پاک شد چهارم اصل عن ابی الحسن علیه السلام فی
می بیند

طین

تحقیق مهم

طین المطر انه لا باس به ان یصیب الثوب ثلثة ایام الا ان تعلم انه قد نجسه شیء بعد
المطر فان اصابه بعد ثلثة ایام فاغسله وان کان الطریق نظیفا لم تغسله شرح ان یصیب بدل ضمیر
به است ثلثه در اول ظرف لا باس است یعنی روایتست از امام موسی کاظم علیه السلام در گلی که باران گل شده باآن اینکه نیست
پروائی با اینکه برخورد جامه را در سه روز مگر آنکه دانی که آنرا نجس کرده چیزی بعد از باران پس اگر آن گل برخورد جامه را
بعد از سه روز پس بشو آن جامه را بامعنی که پروای بدگردد و این منافات با استحباب شستن ندارد و اگر باشد راه پاکیزه
نمیشوئی جامه را پنجم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام اخرج من الخلاء فاستنجی بالماء فیقع ثوبی فی ذلک
الماء الذی استنجیت به فقال لا باس به شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که بیرون می آیم از بیت الخلا پس استنجا
میکنم باآب پس می افتد جامه من در آن آبی که استنجا کردم باآن پس گفت نیست پروائی باآن ششم اصل عن ابی عبد
الله علیه السلام انه قال فی الجنب یغتسل فیقطر الماء عن جسده فی الاناء و ینتضح الماء من الارض
فیصیر فی الاناء انه لا باس بهذا کله شرح انه بکسر همزه و تشدید نون و ها ضمیر شان مقول قال فی الجنب است
یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او گفت در جنب که غسل میکند پس میچکد آب از بدن او در ظرف آب
و پاشیده میشود آب از زمین پس داخل میشود در ظرف آب بدرستی که نیست پروائی بجمیع اینکه مذکور شد خواه از بدن
در ظرف رود و خواه از بدن بر زمین رود و از زمین بظرف رود هفتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال فی
الرجل الجنب یغتسل فینتضح من الماء فی الاناء فقال لا باس ما جعل علیکم فی الدین من حرج
شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام که سخن گفت در مرد جنب که غسل میکند پس پاشیده میشود بعض آن آب در
ظرف آن آب بامعنی که نقل مذاهب مخالفان در آن کردیم گفت نیست پروائی نگردانیده الله تعالی بر شما در دین هیچ
تنگی بیان این آیت شد در حدیث دوم باب سیوم هشتم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام اغتسل فی مغتسل
یبال فیه و یغتسل من الجنابة فیقع فی الاناء ما ینزو من الارض فقال لا باس به شرح گفتم
امام جعفر صادق علیه السلام را که غسل میکنم در غسلخانه که بول کرده میشود در آن و غسل کرده میشود از جنابت پس می افتد در ظرف
آب آنچه می جهد از زمین پس گفت نیست پروائی باآن باب دهم اصل باب ماء الحمام والماء الذی تسخنه الشمس شرح این باب بیان
آب حمام است و بیان آبیست که گرم میکند آنرا آفتاب در این باب پنج حدیث است اول اصل عن ابن ابی یعفور عن
ابی عبد الله علیه السلام قال لا تغتسل من البئر التی تجتمع فیها غسالة الحمام فان فیها
غسالة ولد الزنا و هو لا یطهر الی سبعة آباء و فیها غسالة الناصب و هو شرهما ان الله
لم یخلق خلقا شرا من الکلب و ان الناصب اهون علی الله من الکلب شرح لا تغتسل بصیغه نهی
حاضر است و بصیغه مجهول مضارع غایب میتواند بود و حاصل هر دو یکیست آباء اینجا دو احتمال دارد اول باعتبار اینکه هر پسری که نسبت
به پسر خود پدر است دوم اینکه استعاره شده باشد برای اولاد خواه بیواسطه و خواه بواسطه باعتبار اینکه فرزند کسی مانند پدر
اوست در گرامی بودن نزد او و لهذا اکثر اسم پدر را بر فرزند خود میگذارد و در وقت ندای او یا بابی میگوید و نکته اینجا کمال
مبالغه باشد در منع مردمان از زنا باعتبار اینکه حق پدر عظیمست بر پسر پس کسی که فساد پسران کند مانند کسیست که فساد
پدران کرده باشد جمعی تعجب میکنند در اینکه ولد الزنا و اولاد او ناپاک باشند با وجود آنکه ایشان را دخلی در زنای پدر و مادر

و دخلی در زنای جد و جده نیست جواب اینست که الله تعالی بعلم ازلی دانسته که کدام از کافران مؤمن خواهد شد باختیار خود
خواه از پدر و مادر زانی حاصل شود و خواه نه لیکن بمناسبت جمیع قسم اول را از پدر و مادر پاکیزه از زنا حاصل کرده و بعضی قسم دوم را
از پدر و مادر زانی حاصل کرده بیان مناسب گذشت در شرح عنوان باب هفتم شر بودن کلب بمعنی شر بودن آن جنس است از باقی
اجناس پس منافات ندارد با اینکه صنفی از باقی اجناس بدتر باشد از جنس کلب و شاید که شر بودن جنس کلب بمعنی نجاست و
بی اعتباری آن باشد زیرا که هر جانوری ما و ای دارد سوای کلب که اکثر آن بی ماوی و خوار است و از هر جا رانده میشود

(آب م) (از سگ م) یعنی روایت است از عبد الله بن ابی یعفور از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که امام گفت غسل مکن از آب چاهی
که جمع میشود در آن چاه آب شسته حمام چه بدرستی که در آن چاه آب شسته فرزند زنا است و او پاک نمیشود تا هفت پدر که
اول او باشد و در آن چاه است شسته ناصبی و او بدتر آن دو کس است که یکی ولد الزنا است و دیگری ناصبی بدرستی که الله تعالی
نیافریده مخلوقی را که بی اعتبارتر از سگ باشد و بدرستی که ناصبی بی اعتبارتر است نزد الله تعالی برای اینکه سگ کافر
نیست و او کافر دانسته است مخفی نماند که بعضی ناصبیان اگر اموال و اولاد و مانند آنها در دنیا داشته باشند عجب نیست
زیرا که بعضی پادشاهان دشمن خود را در الباس زینت میپوشانند برای سیاست تا سیاست ایشان قویتر شود اول قُلْتُ أَخْبِرْنِي
عَنْ مَاءِ الْحَمَّامِ يَغْتَسِلُ مِنْهُ الْجُنُبُ وَالصَّبِيُّ وَالْيَهُودِيُّ وَالنَّصْرَانِيُّ وَالْمَجُوسِيُّ فَقَالَ إِنَّ مَاءَ
الْحَمَّامِ كَمَاءِ النَّهَرِ يُطَهِّرُ بَعْضُهُ بَعْضاً شرح گفتم خبر ده مرا از آب حمام زیرا که خود را میشوید از آن آب جنب و طفل و جهود
و ترسا و گبر پس امام گفت بدرستی که آب حمام مانند آب نهر است پاک میکند بعض آن بعضی دیگر را بدانکه در اینجا چند احتمالات
اول اینکه چون نهی را شنیده خواست که داند که آن نهی برای نجاست آن آب است یا برای چیزی دیگر پس سؤال کرد از غساله حمام
خواه قبل از آنکه داخل چاه شود و خواه بعد از آن و مرادش اینست که با وجود اغتسال ولد الزنا و ناصب نجاست نیز اغتسال
از آن میکنند پس شاید که نجس باشد و امام جواب داد که نهی از آن برای نجاست نیست چنانکه در حدیث چهارم این باب می آید
و بیان کرد که ماده دارد با معنی که هر کس که جنبی از آب اغتسال میکند پس مجموع آن آب متغیر بنجاست نمیشود مانند نهری که
هر کسی ملاقات با جزئی از آن کند و از این ظاهر میشود که تطهیر اینجا مجازیست و مراد اینست که بعض آن باعث عدم نجاست بعضی
دیگر بسبب تغییر میشود دوم اینکه این سؤال از آبی باشد که غساله حمام است اما معلوم نیست که ولد الزنا و ناصب اغتسال از آن
نکرده و نجاست هم اغتسال کرده اند سیوم اینکه سؤال از آبی باشد که در حوض کمتر از کر است و ماده دارد که متصل با آنست و دست
نخورده و کر است یا کمتر است اگر مجموع کر میشود یا مجموع نیز کر نمیشود و هر جمعی این حدیث را اصحاحل بر احتمالی کرده اند والعلم عند الله
وعند اهل الذکر علیهم السلام دوم اصل عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَاءُ الْحَمَّامِ لَا بَأْسَ بِهِ إِذَا كَانَتْ لَهُ مَادَّةٌ
شرح روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت آب حمام پروائی نیست که پاک باشد یعنی که نجس نیست اگر باشد برای آن ماده
بدانکه مراد بماده آبیست که آب حمام را مانند نهر کند با احتمال اول یا احتمال سیوم از احتمالاتی که مذکور شد در شرح حدیث سابق
والله اعلم نجس نبودن منافات ندارد با اینکه اغتسال از آن منهی عنه باشد چنانکه گذشت در شرح حدیث سابق
سیوم اصل سَمِعْتُ رَجُلاً يَقُولُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنِّي أَدْخُلُ الْحَمَّامَ فِي السَّحَرِ وَفِيهِ الْجُنُبُ وَغَيْرُ
ذَلِكَ فَأَقُومُ فَأَغْتَسِلُ فَيَنْتَضِحُ عَلَيَّ بَعْدَ مَا أَفْرُغُ مِنْ مَائِهِمْ قَالَ أَلَيْسَ هُوَ جَارٍ قُلْتُ بَلَى قَالَ
لَا بَأْسَ شرح اسم لیس ضمیر شان مستتر در آنست هو مبتدا است راجعست بما بعد اغتسل یا اسم لیس ضمیر مستتر راجع بآن مصدر است

و دانسته که کدام از سلطان کافر خواهد شد باختیار خود خواه از پدر و مادر زانی حاصل شود و خواه نه م

و هو تاکید است

و هو تاکید است جار بجیم و الف منقلب از واو و زای با نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم با نصر خبر مبتدا است و جمله خبر لیس است بنابر احتمال اول
اول و مراد اینست که چون اغتسال تو گذشت آب ایشان اغتسال میکنی یعنی شنیدم از مردی که میگفت امام جعفر صادق علیه السلام
را بدرستی که من داخل حمام میشوم در سحر و در حمام جنب هست و غیر جنب هست پس می ایستم پس غسل میکنم پس پاشیده میشود بر من بعد از
فارغ شدن من بعض آب ایشان که بآن غسل میکنند امام گفت آیا نیست شان اینکه آن اغتسال تو گذشت گفتم بلی گذشت گفت
نیست پروائی چهارم اصل عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْمَاضِي عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سُئِلَ عَنْ مُجْتَمَعِ الْمَاءِ
فِي الْحَمَّامِ مِنْ غُسَالَةِ النَّاسِ يُصِيبُ الثَّوْبَ قَالَ لَا بَأْسَ شرح روایت است از بعض یاران ما از امام موسی کاظم علیه السلام
راوی گفت امام پرسیده شد از موضع اجتماع آب در حمام از آب شسته مردمان که آن بر میخورد جامه را گفت نیست پروائی
بآن با معنی که نجس نیست اگر چه غسل از آن منهی عنه باشد چنانکه گذشت در حدیث اول این باب پنجم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْمَاءُ الَّذِي تُسَخِّنُهُ الشَّمْسُ لَا تَوَضَّئُوا بِهِ وَلَا
(و نون م) تَغْتَسِلُوا بِهِ وَلَا تَعْجِنُوا بِهِ فَإِنَّهُ يُورِثُ الْبَرَصَ شرح لا تعجنوا العین بی نقطه و جیم نهی از باب نصر و ضرب است
یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله آبی که گرم میکند آن را آفتاب وضو
مسازید بآن و اغتسال مکنید بآن و خمیر مکنید بآن چه بدرستی که آن آب باعث برص میشود بدانکه هر یک از وضو و اغتسال ممکن
بود که محمول بر لغوی باشد بمعنی شستن دست و روی و شستن بدن و میتواند بود که محمول بر شرعی باشد و تعلیل مؤید احتمال اول است زیرا که
ضمیر فانه راجع بالماء است بدانکه جمعی این نهی را حمل بر تنزیه کرده اند بنابر اینکه باعث برص شدن بمعنی این باشد که گاهی باعث
میشود و دوای اکثری نیست فرق میان برص و بهق سفید با وجود آنکه هر دو از ریخته شدن بلغم در زیر پوست میباشند اینست
که در برص فرو رفتن مو براقی میباشد و اگر سوزن بران موضع زنند نه خون ظاهر میشود و نه خوناب بخلاف بهق سفید باب
یازدهم اصل باب الموضع الذی یکره ان یتغوط فیه او یبال شرح این باب بیان موضعی است که مکروه است که غایط کرده شود در آن
یا بول کرده شود در این باب شش حدیث است اول اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ
رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ فِقْهِ الرَّجُلِ أَنْ يَرْتَادَ مَوْضِعاً لِبَوْلِهِ شرح روایت است از امام جعفر
(که گفت م) صادق علیه السلام که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله از زیرکی و کمال دانائی مرد اینست که انتخاب کند جائی را برای بول خود
مثل جائی که از نظر بیگانه و از وزیدن باد و از برگشتن بول از زمین بجامه و بدن و مانند اینها محفوظ باشد دوم اصل قَالَ
رَجُلٌ لِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَيْنَ يَتَوَضَّأُ الْغُرَبَاءُ فَقَالَ يَتَّقِي شُطُوطَ الْأَنْهَارِ وَالطُّرُقَ النَّافِذَةَ
وَتَحْتَ الْأَشْجَارِ الْمُثْمِرَةِ وَمَوَاضِعَ اللَّعْنِ فَقِيلَ لَهُ وَأَيْنَ مَوَاضِعُ اللَّعْنِ قَالَ أَبْوَابُ الدُّوْرِ
(راجع م) شرح توضؤ اینجا کنایت است از بول و غایط کردن یتقی بصیغه غایب و ضمیر بغربا با بصیغه مخاطب است المثمره بصیغه اسم فاعل
باب افعال درختان صاحب میوه و درختان میوه دهنده و بنابر اول میوه موجود است در آن وقت و بنابر دوم لازم نیست
(مرفوع م) که در آن وقت موجود باشد ابواب منصوب میتواند بود یعنی گفت مردی امام زین العابدین علیه السلام را که کجا بول و غایط
میکنند غریبان که تا الخلا ندارند پس امام گفت پرهیز میکنند از کنارهای نهرها و راههای شارع عام و زیر درختان میوه دار
و جاهای دشنام پس گفته شد امام را که کجاست جاهای دشنام گفت آن در های خانهاست مخفی نماند که مقصود حصر در اینها
نیست بلکه چون سؤال در میان در آمد از باقی افراد ساکت شد چنانکه می آید در حدیث پنجم سیوم اصل سُئِلَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

ما حدّ الغائط قال لا تستقبل القبلة ولا تستدبرها ولا تستقبل الريح ولا تستدبرها وروي
أيضاً في حديث آخر لا تستقبل الشمس ولا القمر شرح اصل غائط بمعنی زمین پست است و مراد اینجا بیت الخلا است
یعنی پرسیده شد امام موسی کاظم علیه السلم که چیست قرار داد بیت الخلا امام گفت رو مکن بجانب قبله و پشت مکن بجانب قبله
و رو مکن بجانب باد و پشت مکن بجانب باد و روایت کرده شده نیز در حدیثی دیگر باین معنی که در حدیثی زیاد بر آنچه گذشت این نیز روایت
شده که رو مکن بجانب آفتاب نه بجانب ماه دویم اصل عن أبي عبد الله علیه السلم قال نهى النبي صلى الله عليه
وآله أن يطمح الرجل ببوله من السطح أو من الشيء المرتفع في الهواء شرح يطمح بالطاء بی نقطه و تشدید میم
و حاء بی نقطه یعنی معلوم باب تفعیل است في الهواء متعلق بیطمح است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت نهی کرد
نبی صلی الله علیه و آله از اینکه در وقت بول کردن در هوا اندازد مرد بول خود را از بام یا از موضع مرتفع مانند بام مراد
نهی از بول کردن از موضع بسیار مرتفع است زیرا که لازم دارد که آن بول او حرکت کند در مسافتی دور و آن بی شرمی است
سیوم اصل خرج أبو حنيفة من عند أبي عبد الله علیه السلم وأبو الحسن موسى علیه السلم قائم وهو
غلام فقال له أبو حنيفة يا غلام أين يضع الغريب ببلدكم فقال اجتنب أفنية المساجد
وشطوط الأنهار ومساقط الثمار ومنازل النزال ولا تستقبل القبلة بغائط ولا بول وارفع
ثوبك وضع حيث شئت شرح بیرون آمد ابو حنیفه که اختیار مذهب باطل کرده از نزد امام جعفر صادق علیه السلام
و امام موسی کاظم علیه السلام ایستاده بود و او بی موی رو بود پس گفت او را ابو حنیفه ای پسر کجا میگذارد غریب که بیت الخلا
ندارد غایط را در شهر شما پس امام کاظم علیه السلام گفت پرهیز کن از فضاهای درهای مسجدها و کنارهای نهرها و جاهای
سقوط میوه‌ها از درختها و جاهای فرود آمدن مسافران و رو مکن بقبله بغایط و نه ببول و بردار جامه خود را که در وقت
نشستن بر زمین نباشد و بگذار آنجا که اختیار کردی چهارم اصل عن أبي عبد الله علیه السلم قال قال رسول الله
صلى الله عليه وآله ثلاث ملعون من فعلهن المتغوط في ظل النزال والمانع الماء المنتاب
وساد الطريق المسلوك شرح این حدیث گذشت در کتاب الایمان والکفر در حدیث دوازدهم باب صد و یازدهم که
باب اصول الکفر و ارکانه است اگر ثلث مبتدا است ملعون من فعلهن خبر است پس المتغوط مرفوع و بدل التفصیل ثلث است یا خبر
مبتدای محذوف بتقدیر هن المتغوط و اگر ملعون من فعلهن صفت ثلث است پس المتغوط خبر مبتدا است و بر هر تقدیر المتغوط
بتقدیر مضاف است بتقدیر خصلة المتغوط و بر این قیاس است المانع و ساد یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت
که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله سه خصلت ملعون است هر که کرد آنها را اول خصلت غایط کننده در سایه که مسافران فرود
می آیند و دوم مانع آبی که بنوبت مردم بر سر آن می آیند و سیوم مسدود کننده راهی که مردم آمد و شد در آن میکنند و
متروک نشده باب دوازدهم اصل باب القول عند دخول الخلاء وعند الخروج والاستنجاء ومن نسيه والتسمية عند الوضوء شرح این باب
بیان سخنی است که نزد دخول بیت الخلا باید گفت و سخنی که نزد خروج از بیت الخلا باید گفت و بیان استنجا است و بیان کسی است که
فراموش کرده باشد استنجا را و بیان نام بردن الله تعالی نزد وضو است و در این باب نه حدیث است اول اصل سمعت أبا عبد
الله علیه السلم يقول إذا دخلت المخرج فقل بسم الله اللهم إني أعوذ بك من الخبيث المخبث الرجس
النجس الشيطان الرجيم فإذا خرجت فقل بسم الله الحمد لله الذي عافاني من الخبيث المخبث

واماط

وأماط عني الأذى وإذا توضأت فقل أشهد أن لا إله إلا الله اللهم اجعلني من التوابين
واجعلني من المتطهرين والحمد لله رب العالمين شرح شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت چون داخل
شدی در جای خروج بول و غایط از آدمی پس بگو مدد میجویم در کار خود باسم الله خدایا بدرستی که من پناه میگیرم بتو از زشت
زشت کننده مردار پلید که شیطان سنگسار لعنت باشد اشارت است باینکه اگر خیالهای فاسد در آنوقت بخاطر رسد یا تقصیری
در احتراز از نجاست یا در استنجا و مانند آنها واقع شود باضلال شیطان میشود پس احتراز از شر او متضمن احتراز از جمیع آنها است
پس چون بیرون آمدی پس بگو مدد میجویم در کار خود باسم الله سپاس الله راست که خلاصی داد مرا از زشت زشت کننده که
شیطان است و دور کرد از من آزار را باین معنی که از درون بدن من دفع کرد چیزی را که اگر دفع نمیکرد آزار حاصل میشد از
ظاهر بدن باستنجا دفع کرد نجاستی را که اگر دفع نمیکرد آزار دنیا یا آزار آخرت نیز میبود و چون وضو سازی پس بگو گواهی
میدهم که مستحق عبادتی نیست مگر الله خدایا بگردان مرا از جمله جمعی که بغایت باز گشت از باطل کنند و بگردان مرا از جماعتی کنندگان هم
که بغایت پاکیزگی کنند کانند و سپاس الله راست که صاحب کل اختیار هر کس و هر چیز است دوم اصل عن أبي عبد الله
علیه السلم قال إذا سمّيت في الوضوء طهر جسدك كله وإذا لم تسمّ لم يطهر من جسدك إلا
ما مر عليه الماء شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت چون بسم الله گفتی در وضو پاک شد بدن تو همگی آن
و چون بسم الله نگفتی در وضو پاک نشد از بدن تو مگر آنچه گذشت بر آن آب وضو مراد رفع نجاست است شاید که بعضی
پاها را نیز شامل باشد سیوم اصل سمعت الرضا علیه السلم يقول تستنجي وتغسل ما ظهر منه على الشرج ولا تدخل
فيه الأنملة شرح الشرج بفتح شین با نقطه و فتح را بی نقطه و جیم حلقه دبر انمله بفتح و کسر و ضم همزه و سکون نون و ضم و فتح و کسر
میم نه لغت دارد و معنی بند انگشت دست که ناخن در آن است یعنی شنیدم از امام رضا علیه السلم میگفت استنجا میکنی و
میشوئی آنچه را که ظاهر شد از غایط بر کنار موضع مخصوص و داخل نمیکنی در آن سر انگشت چهارم اصل عن عمار بن موسى
الساباطي عن أبي عبد الله علیه السلم قال سألته عن الرجل إذا أراد أن يستنجي بالماء يبدأ
بالمقعدة أو بالإحليل فقال بالمقعدة ثم بالإحليل شرح روایت است از عمار بن موسی ساباطی از امام جعفر
صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از حال مرد چون خواهد که استنجا کند با آب آیا ابتدا میکند بنشستنگاه یا
بسر ذکر پس گفت ابتدا میکند بنشستنگاه بعد از آن ابتدا میکند بسر ذکر مخفی نماند که ثم برای تراخی است اشارت است باینکه چون هم
استبرا فاصله میان آن دو است و شاید که ابتدا باحلیل اشارت بقصد آب گذشتن برای شستن بول باشد و الله اعلم
پنجم اصل عن أبي عبد الله علیه السلم قال نهى رسول الله صلى الله عليه وآله أن يستنجي الرجل
بيمينه شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که نهی کرد رسول الله صلی الله علیه و آله از اینکه استنجا کند
مرد بدست راست خود شاید که این حکم شامل زن نیز باشد و الله اعلم ششم اصل عن علي بن الحسين بن عبد ربه
قال قلت له ما تقول في الفص يتخذ من حجارة زمزم قال لا بأس به ولكن إذا أراد الاستنجاء
نزعه شرح روایت است از علی بن الحسین بن عبد ربه که از وکلای امام علی نقی علیه السلم بود گفتم او را که چه میگویی در نگینی که تراشیده میشود
از سنگی که از چاه زمزم بیرون آمده باشد در میان دلو یا مثل آن گفت پروایی نیست بآن ولیکن صاحبش چون اراده کند استنجا را
بیرون میکند آنرا از دست خود اگر در دستی باشد که استنجا بآن میشود زیرا که معلوم است یا مظنون است لطخ بغایت قوی که آن

بعض ع

بسنگ مسجد الحرام مخلوق شده بخلاف باقی سنگها که از جاها نقل شده در نسخ بجای زمزم زمرد است هفتم اصل عن ابی عبد الله
علیه السلم قال الاستنجاء بالیمین من الجفاء وروی انه اذا کانت بالیسار علة شرح روایت از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت استنجا بدست راست از دوری و نافهمیدگیست مصنف رحمه الله گفت که در روایت کرده شده
که استنجا بدست راست وقتی است که باشد بدست چپ علتی هشتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال اذا انقطعت درة
البول فصب الماء شرح الدره بکسر دال منقطه و تشدید را منقطه روان شدن بحاجت بمرد کسی یعنی روایت از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت چون بریده شد روانی بول پس بریز آب را برای استنجا مراد بعد از استبرا است و مقصود ابطال مذهب
جمعی است که بعد از بول چند قدم حرکت میکنند و تنحنح و مانند آنها میکنند و بعد از آن استنجا میکنند نهم اصل عن ابن
المغیرة عن ابی الحسن علیه السلم قال قلت له للاستنجاء حد قال لا ینقی ما ثمة قلت فانه ینقی ما
ثمة و یبقی الریح قال الریح لا ینظر الیها شرح روایت از عبد الله بن مغیره بضم میم و کسر غین با نقطه از امام موسی کاظم
علیه السلام راوی گفت او را که برای استنجا قرار دادی است که چه مقدار آب صرف باید کرد گفت نه بیان این آنکه پاک میشود
آنچه آنجاست مراد آنست که پاک شدن منظور است نه مقدار معین از آب گفتم پس بدرستی که شان اینست که گاهی پاک میشود آنچه
آنجاست و باقی میماند بوی نجاست که از دستی که استنجا با آن شده بمشام میرسد امام گفت بو نظر کرده نمیشود و سعی آن نمی کند
روایت آن اشارت است بانکه آن بو از قبیل اجزای صغیره غایط است که در دست استنجا با حجار میماند دهم اصل سئل ابو عبد
الله علیه السلم عن الرجل یبول فیصیب فخذه قدر نکتة من بوله فیصلی ثم یذکر بعد انه
لم یغسله قال یغسله و یعید صلوته شرح پرسیده شد امام جعفر صادق علیه السلام از حال مردی که بول میکند پس
برمیخورد ران او بمقدار نقطه از بول او پس نماز میکند بعد از آن یاد می آورد بعد از نماز این که نشسته بوده آن را امام گفت
میشوید آن را و اعاده میکند نماز را یازدهم اصل عن عمار عن ابی عبد الله علیه السلم قال قلت للرجل یرید ان
یستنجی کیف له یقعد قال کما یقعد للغائط و قال انما علیه ان یغسل ما ظهر منه و لیس
علیه ان یغسل باطنه شرح روایت از عمار از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت گفتم او را مردی میخواهد استنجا کند
چگونه می نشیند گفت چنانچه می نشیند برای قضای حاجت اشارت است بانچه گذشت در حدیث سوم باب سابق و امام گفت
جز این نیست که واجبست بر آن مرد که شوید آنچه را که بیرونست از جمله موضع مخصوص و واجب نیست بر او آنکه شوید درون آن را
دوازدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم ان النبی صلی الله علیه و آله قال لبعض نسائه مری نساء
المؤمنین ان یستنجین بالماء و یبالغن فانه مطهرة للحواشی و مذهبة للبواسیر شرح هر یک
مطهرة و مذهبة بفتح اول و سکون دوم و فتح سیوم اسم مکانست برای کثرت یعنی روایت از امام جعفر صادق
علیه السلم آنکه نبی صلی الله علیه و آله گفت بعض زنان خود را که امر کن زنانی را که شوهرهای ایشان مومنند بانکه استنجا کنند با آب
و جد باشند در استنجای با آب چه بدرستی که استنجای آب باعث پاکیزگی اطرافست و باعث برطرف شدن بواسیرست اگر بهم رسیده
باشد و باعث عدم حدوث آنست اگر نشده باشد مخفی نماند که اگر مراد بحواشی اطراف فرجست بنابر آنکه در زنان بفرج
ایشان نزدیکتر میباشد از دبر مردان بذکر ایشان مراد اینست که گاهی عضوی از شوهرهای ایشان با آنجا میرسد و بوی از آن
بایشان نمیرسد و نفرت نمیکنند و اگر مراد اطراف دبرست مراد اینست که در استنجای بغیر آب نمیشود که در اطراف آن چیزی

نامانده باشد

خود ع

نامانده باشد و آن اگرچه ضرر بنماز نمیرساند اما ناخوشی دارد و بر هر تقدیر باعث بواسیر میشود گاهی سیزدهم اصل عن ابی عبد
الله علیه السلم قال فی قول الله عز و جل ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین قال کان الناس
یستنجون بالکرسف و الاحجار ثم احدث الوضوء و هو خلق کریم فامر به رسول الله
صلی الله علیه و آله و صنعه و انزله الله فی کتابه ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین
شرح الکرسف بضم کاف و سکون را بی نقطه و ضم سین بی نقطه و فا پنبه احدث بصیغه مجهولست وضو اینجا بمعنی استنجا با آبست
و مراد احداث عادت بوضو است بعد از نزول آیت امر بوضو بمعنی چنانچه در اهل مسجد قبا ابتدا شده بوده و در حق ایشان
نازل شده آیت سوره توبه فیه رجال یحبون ان یتطهروا و الله یحب المطهرین و نزول سوره توبه بعد از سوره بقره است بسیار
واو در و هو حالیه است و عامل آن کان است کریم مرفوع و صفت خلق است فا در فامر بیانیه است یا برای تفریع بر و هو خلق کریم
است و حاصل هر دو یکیست امر بصیغه معلوم است و مراد امر او بوضو است پیش از احداث عادت با آن در اهل مسجد قبا یعنی
روایت از امام جعفر صادق علیه السلم که سخن گفت در قول الله عز و جل در سوره بقره بدرستی که الله دوست میدارد بسیار باز
بازگشت کنندگان را از حرام مثل جماع زنان در حیض و دوست میدارد دوری کنندگان را از نجاسات مثل خون حیض زنان و مثل
غایط و بیان این آیت شد در کتاب الایمان در شرح حدیث پنجم باب صد و نود و یکم که باب التوبه است و می آید در کتاب
الحیض در شرح حدیث سیوم باب هفتم امام در جمله سخن در این آیت گفت عادت مردمان این بود که استنجا به پنبه و حجار میکردند
بعد از آن حادث کرده شد عادت باستنجا با آب و این عادت باستنجا به پنبه و حجار بر حالی بود که استنجا با آب خصلتی بسیار خوب بود و بیان
این آنکه امر کرده بود باستنجا با آب رسول الله صلی الله علیه و آله مردم را بآن و خود کرده بود آن را و فرو فرستاده بود آن را الله
تعالی در کتاب خود که ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین اشارت است بابطال قول مخالفان که خیال کرده اند که
حکم برجحان استنجا با آب بعد از عادت اهل مسجد قبا با آن بود و حکم الهی تابع عادت ایشان شد و حاصل ابطال اینست که این
حکم پیش از عادت ایشان بود و مردم عمل با آن نمیکردند الا نادر او رسول خود عمل با آن میکرد بحکم آیت بقره و بعد از عادت
ایشان نزول آیت توبه شد برای تحسین نه برای احداث حکم چهاردهم اصل عن زرارة قال توضات یوما و لم اغسل
ذکری ثم صلیت فسالت اباعبد الله علیه السلم فقال اغسل ذکرک و اعد صلوتک شرح
توضو اینجا بمعنی استنجا با آبست یا بمعنی کردن بول و غایط است یعنی روایت از زراره گفت که استنجا با آب کردم
روزی و از روی فراموشی نشستم ذکر خود را بعد از آن دست نماز گرفته نماز کردم پس پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از
حکم پس گفت بشو ذکر خود را و اعاده کن نماز خود را ظاهر امر باعاده اینست که قبل از خروج وقت باشد و الله اعلم پانزدهم اصل
عن ابی الحسن علیه السلم فی الرجل یبول فینسی غسل ذکره ثم یتوضا وضوء الصلوة قال یغسل
ذکره و لا یعید الوضوء شرح روایت از امام موسی کاظم علیه السلم در مردی که بول میکند پس فراموش میکند شستن ذکر خود را
بعد از آن دست نماز میکند امام گفت میشوید ذکر خود را و اعاده نمیکند دست نماز را شانزدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم
قال فی الرجل یبول و ینسی ان یغسل ذکره حتی یتوضا و یصلی قال یغسل ذکره و یعید الصلوة
و لا یعید الوضوء شرح روایت از امام جعفر صادق علیه السلم در مردی که بول میکند و فراموش میکند که شوید ذکر خود را
تا آنکه دست نماز میکند و نماز میکند امام گفت میشوید ذکر خود را و اعاده میکند نماز را و اعاده نمیکند وضو را ظاهر عبارة آن

والکد ع

آن ع

که مذکور شد در شرح حدیث چهاردهم ششم اصل قال ابو عبد الله علیه السلم قال اذا دخلت الغائط فقضیت
الحاجة فلم تهرق الماء ثم توضأت ونسیت ان تستنجی فذکرت بعد ما صلیت فعلیک الاعادة
وان کنت اهرقت الماء فنسیت ان تغسل ذکرک حتی صلیت فعلیک اعادة الوضوء والصلوة
وغسل ذکرک لان البول مثل البراز شرح مراد بغائط مستراح است قضای حاجت عبارت از کردن بول
و غایط است عدم اهراق ماء عبارت از عدم استنجا با آبست خواه استنجا محل غایط باحجار باشد و خواه نه و بنا بر اول مراد با
دران تستنجی استنجا از بول است مراد و بنابر دوم مراد استنجا از بول و غایط است و غسل منصوبست بر مفعول معه لان دلیل فرق میان
صورت اول و دوم است مثل بکسر میم و سکون ثا سه نقطه است البراز بکسر با یک نقطه و را بی نقطه و الف و زای نقطه نجاستی معروف
که از نشستگاه می آید مثل البراز بتقدیر مثل البراز عنده است یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام چون داخل شدی در بیت
الخلا پس بول و غایط کردی پس دو صورت دارد اول نریختی آب را بامعنی که استنجا با آب نکردی بعد از ان استنمار کردی و فراموش
کردی که استنجا کنی پس یاد آوری عدم استنجار العبد از انکه نماز کردی پس واجبست بر تو اعاده نماز بعد از استنجا دوم واگر ریخته
باشی آب را برای استنجا پس فراموش کرده باشی که شوئی ذکر خود را تا انکه نماز کرده باشی پس واجب بر تو اعاده وضو و نماز با شستن ذکر خود
چه بدرستی که بول مثل براز است نزد تو بامعنی که قصد آن این باشد که مخرج بول انیز شوید و مع هذا آنرا فراموش کند پس باعتقاد او بول
براز است در شسته شدن و دست خود را بعد از فارغ شدن از استنجا محل براز میرساند بمحل بول و دست او نجس میشود و باید
نجس وضو میسازد و پس وضو را نیز اعاده میکند مخفی نماند که این صورتیست که دست خود را بعد از فراغ از استنجا و پیش از وضو نشسته باشد
و شیخ طوسی رحمه الله در تهذیب گفته و اما ما رواه فلان عن سلیمان بن خالد عن ابی جعفر علیه السلام فی الرجل یتوضأ فینسی غسل ذکره قال یغسل
ذکره ثم یعید الوضوء محمول علی الاستحباب الندب شاید که این روایت بر احمل بر صورت دوم توان کرد و الله اعلم باب سیزدهم
اصل باب الاستبراء من البول و غسله و من لم یجد الماء شرح لم یجد بجیم و دال بی نقطه بصیغه مضارع معلوم معتل الفاء واوی باب ضرب است
الوجود وسعت در قدرت مثل آنچه می آید در کتاب الصلوة در حدیث شانزدهم باب بیست و پنجم که باب السجود والتسبیح الی آخره است
که استغفار من لا یجد لنفسه ضرا ولا نفعا و مثل آنچه گذشت در کتاب التوحید در کلام مصنف در آخر باب چهاردهم که باب الاراده
انها من صفات الفعل الی آخره است که وکانا جمیعا فی الوجود مراد بالماء اینجا بول ماننداست و عدم قدرت بر ماء
دو قسم است اول اینکه خواهد و آب نیاید و دوم اینکه نخواهد و آب آید مخفی نماند که اگر مراد بوجود دریافتن باشد و مراد بالماء آبی باشد
که برای شستن بول درکار است بعض احادیث این باب مناسب این عنوان نخواهد شد یعنی این بابیست در بیان طلب پی بودن
از بول به روشی که بی اختیار نیاید و بیان شستن بول و بیان کسی است که وسعت در قدرت بر آب ندارد بامعنی که اگر
خواهد که دیگر بول او آید میسر نباشد یا اگر خواهد که بول بیرون نیاید میسر نباشد در این باب ده حدیث
اول اصل قلت لابی جعفر علیه السلم رجل بال ولم یکن معه ماء فقال یعصر اصل ذکره الی طرفه ثلث
عصرات وینتر طرفه فان خرج بعد ذلک شیء فلیس من البول ولکنه من الحبائل شرح
ینتر بنون و تا دو نقطه در بالا و را بی نقطه بصیغه مضارع معلوم باب نصر است النتر کرفتن از روی قوت الحبائل بفتح حا بی نقطه
و با یک نقطه و الف و کسر همزه جمع حباله بفتح حا و تخفیف با رگهای ذکر یعنی گفتم امام محمد باقر علیه السلم را مردی بول کرد و نبود با او
آبی بامعنی که دیگر بول او نیامد چه باید کرد پیش از استنجا گفت میفشرد بیخ ذکر خود را بجائی که متوجه باشد سوی سر ذکر سه فشردن

وبقوت میکرد

وبقوت میکرد سر ذکر را پس اگر بیرون آمد بعد از ان چیزی پس نیست آن چیز از بول و لیکن آن از رگهای ذکر است دوم اصل
سألت ابا عبد الله علیه السلم عن رجل بال ثم توضأ وقام الی الصلوة فوجد بللا قال لا شیء علیه
انما ذلک من الحبائل شرح توضأ اینجا عبارت از مجموع استبرا و استنجا و استنمار است یا عبارت از استنمار است حاصل
هر دو یکی است یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی که بول کرد بعد از ان استبرا و استنجا و استنمار کرد و ایستاد بنماز
پس یافت تری را امام گفت از سر میگیرد وضو را اجزای منیت که آن آب از رگهای ذکر است سیوم اصل سأل الرضا ع
رجل وانا حاضر فقال ان بی جرحا فی مقعدتی فاتوضأ واستنجی ثم اجد بعد ذلک الندی
والصفرة من المقعدة افاعید الوضوء فقال وقد انقیت فقال نعم قال لا ولکن رشه بالماء
ولا تعد الوضوء شرح واو در واستنجی برای عطف تفسیر است برای افاده اینکه مراد بوضو اینجا وضوی اصطلاحی نیست الندی
بفتح نون و دال بی نقطه و الف مقصوره منقلبه از واو یا از یا تری اندک واو در وقد حالیه است بتقدیر اجد و قد یعنی پرسیدم
امام رضا علیه السلام را مردی و من حاضر بودم بامعنی پرسش کرد گفت بدرستی که با من جراحتی هست در نشستگاه من بامعنی که در درون آنست
پس وضو میکنم بامعنی پس استنجا میکنم بعد از ان می یابم بعد از وضو تری اندک را که زردی است از نشستگاه بیرون آمده آیا پس اعاده
کنم وضو را پس امام گفت آیا می یابی تری اندک را بر حالی که البته بتحقیق پاکیزه کرده بودی نشستگاه را با استنجا بامعنی که چیزی از
غایط در جراحت بند نشده بود گفت آری پاکیزه کرده بودم امام گفت اعاده مکنی وضو را و لیکن بپاش آنرا با آب و اعاده مکن
وضو را بامعنی که حاجت بمالیدن دست نیست برای ازاله اجزای نجاست مخفی نماند که چون زردی میتواند بود که خونابه باشد
و میتواند بود که چرک باشد امر بپاشیدن آب محمول بر استحبابست اگر معلوم باشد که خونابه است اگر خون جراحت در حکم خون
بیرون دارد در معفو بودن محمول بر استحبابست و الا محمولست بر وجوب چهارم اصل سمعت رجلا سأل ابا عبد الله ع
قال ربما بلت ولم اقدر علی الماء ویشتد علی ذلک فقال اذا بلت وتمسحت فامسح ذکرک بریقک
فان وجدت شیئا فقل هذا من ذاک شرح واو در ولم اقدر عاطفه است مراد بالماء بول ماننداست الاشتداد
زور آوردن بر کسی علی بحرف جر و ضمیر متکلم است مشار الیه ذلک الماء است التمسح دست بر خود کشیدن و مراد اینجا دست کشیدن
از مقعد تا بیخ ذکر است پس این حدیث مشتمل است بر مضمون حدیث اول این باب مع شیء زاید که استحباب تمسح است مسح در معنی
مجموع دست کشیدن از بیخ ذکر تا سر ذکر و گرفتن سر ذکر که آنرا نتر میگویند چنانچه گذشت در حدیث اول الریق بکسر را بی نقطه
و سکون یا دو نقطه در پایین و قاف قوت مشار الیه هذا شیء است من ابتدائیه است مشار الیه ذاک ذکر است و مراد حبائل ذکر است
چنانچه گذشت در حدیث اول یعنی شنیدم از مردی که پرسید امام جعفر صادق علیه السلم را با این پرسش که گفت بسا که بول کردم و توانائی
نداشتم بر آب بامعنی که هر چند سعی کردم دیگر بول نیامد و زور می آورد بعد از ان بر من آن آب بامعنی که بعد از انتهای مسح بی اختیار
بی اختیار از ذکر من می آید پس امام گفت چون بول کردی و دست بر خود مالیدی پس دست کش ذکر خود را بزور خود بامعنی که در اثنای
مسح بانگشت انگشتی دیگر را در مقابل آن گذار و قوت کن تا اگر بول در مجرای آن مانده باشد بیرون آید و بعد از ان استنجا کن
پس اگر بعد از ان یافتی آبی را که آید بی اختیار تو پس بگو این آب از حبائل ذکر است نه از مثانه پنجم اصل عن منصور بن حازم
قال قلت لابی عبد الله علیه السلم الرجل یعتریه البول ولا یقدر علی حبسه قال فقال لی اذا لم یقدر
علی حبسه فالله اولی بالعذر یجعل خریطة شرح الخریطة بفتح خا با نقطه و کسر را بی نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین

کرکسی دهد

و طاء بی نقطه کیسه از پوست که بند می داشته باشد و مراد اینجا اینست که دسته داشته باشد که خصیتین در ان دسته رود و بترتیب یکبار
نزد دیس بند میشود یعنی روایت از منصور بن حازم گفت گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که مردی عارض میشود او را تقاضای
بول و توانائی ندارد بر نگاهداشتن آن راوی گفت پس امام گفت چون توانائی نداشته باشد بر نگاهداشتن بول پس الله تعالی
اولیست باینکه عذر خواهی آن مؤمن کند بعوض در آخرت یعنی که آنمرد را عذری نمی باید خواست کیسه از پوست میسازد تا بول
منتشر نشود و نماز باطل نمیشود با آمدن آن بول در اثنای نماز هشتم اصل کَتَبْتُ اِلَی اَبِی الْحَسَنِ عَلَیْهِ السَّلَامُ فِی خَصِیٍّ یَبُولُ
فَیَلْقَی مِنْ ذٰلِکَ شِدَّةً وَیَرَی الْبَلَلَ بَعْدَ الْبَلَلِ قَالَ یَتَوَضَّأُ ثُمَّ یَنْتَضِحُ فِی النَّهَارِ مَرَّةً وَاحِدَةً شرح الانتضاح
بنون و ضاد با نقطه و حاء بی نقطه مصدر باب افتعال پاشیدن آب بر فرج خود و مانند آن و مراد اینجا شستن بولست بانکه ابی خیجه
می آید در حدیث ششم که ان یغسل بشبله من الماء یعنی نوشتم سوی امام موسی کاظم علیه السلام در خواجه سرائی که بول میکند در متوضا
پس از ان برمیخیزد از ان بول آزار او می بیند تری بعد از تری امام گفت در متوضا بول و استنجا میکند بعد از ان میپاشد در
محل بول از بدن و جامه خود آب را در روزانه شبی یکبار نهم اصل سَأَلْتُ اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ عَنِ الْبَوْلِ یُصِیبُ
الْجَسَدَ قَالَ صُبَّ عَلَیْهِ الْمَاءَ مَرَّتَیْنِ شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از بول که برمیخورد به بدن گفت
بریز بران آب را دو بار ششم اصل وَرُوِیَ اَنَّهُ یُجْزِئُ اَنْ یُغْسَلَ بِمِثْلِهِ مِنَ الْمَاءِ اِذَا کَانَ عَلَی رَأْسِ الْحَشَفَةِ
وَغَیْرِهِ شرح ضمیر انه راجع ببول و ضمیر شان میتواند بود و اذا اگر برای محض ظرفیت پس ان اکان تا آخر برای تعمیم است و اگر
برای شرطیت پس برای تخصیص است مراد اینست که در مثل بودن شرطست اعتبار قطره بودن و خشک نشدن بول خواه بر سر
کاه و خواه غیر آن یعنی که اگر محض تری باشد بر سر کاه مثل تقدیر قطره بودن و خشک نشدن آن میباید کرد و مثل بودن را
باعتبار آن منظور نباید داشت یعنی و روایت کرده شده از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه بول کافیست اینکه شسته شود
بمقدار خود وی از آب خواه وقتی که باشد آن بول بر سر کاه و خواه بر غیر سر کاه مخفی نماند که میتواند بود که مثل بودن منظور
باشد در هر شستن و میتواند بود که کافی باشد در مجموع دو شستن که در حدیث سابق گذشت و بر هر تقدیر ظاهر این حدیث منع
اعتقاد و سوسیانست و دلالت میکند بر اینکه شستن بول مانند شستن اعضاء در وضوست و واجبست انفصال آب از آنچه شسته
میشود ندارد و ظاهر حدیث ششم نیز موافق این بود نهم اصل وَرُوِیَ اَنَّهُ لَیْسَ بِوَسَخٍ فَیَحْتَاجُ اَنْ یُدْلَکَ شرح
و روایت کرده شده از امام علیه السلام که بول مثل چرک بدن و جامه و مانند آنها تا حاجت داشته باشد در تطهیر باینکه دست
مالیده شود و اشارتست باینکه در شستن بول محض ریختن آب کافیست دهم اصل عَنْ رَوْحِ بْنِ عَبْدِ الرَّحِیْمِ قَالَ بَالَ
اَبُوْ عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ وَاَنَا قَائِمٌ عَلَی رَأْسِهِ وَمَعِی اِدَاوَةٌ اَوْ قَالَ کُوزٌ فَلَمَّا انْقَطَعَ شَخْبُ الْبَوْلِ قَالَ
بِیَدِهِ هٰکَذَا اِلَیَّ فَنَاوَلْتُهُ الْمَاءَ فَتَوَضَّأَ مَکَانَهُ شرح اداوه بکسر همزه و دال بی نقطه است الشخب بضم شین با نقطه
و فتح خاء با نقطه و باء بی نقطه جمع شخبه بضم شین و سکون خاء و معنا قال بمعنی اشارتست هکذا قول راویست و در وقت این سخن
دست خود را جنبانیده بوده بروش جنبانیدن امام دست خود را الی متعلق بقال است توضأ اینجا عبارت از مجموع
استبراء و استنجاست یعنی روایت از روح بفتح راء و سکون واو ابن عبد الرحیم گفت بول کرد امام جعفر صادق علیه السلام
و من ایستاده بودم بر سر او و با من مطهره بود یا روح گفت که کوزه بود پس وقتی که بریده شد دفعات بول اشارت کرد بدست
خود چنین سوی من پس دادم با و آبرا پس استبراء و استنجا کرد همانجا یعنی که چنانچه بعض مخالفان چند قدم حرکت میکنند و بعد از ان

استنجا میکنند

استنجا میکنند او نکرد باب حد ما یجزی من الماء الذی یجزی للوضوء والغسل ومن تعدی فی الوضوء شرح این باب بیان مقدار آبیست
که کافیست برای وضو و برای غسل و بیان کسیست که تجاوز کرد در وضو از حدش و در این باب نه حدیث است اول اصل عَنْ اَبِی
جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ یَأْخُذُ اَحَدُکُمُ الرَّاحَةَ مِنَ الدُّهْنِ فَیَمْلَأُ بِهَا جَسَدَهُ وَالْمَاءُ اَوْسَعُ مِنْ ذٰلِکَ شرح
الراحه براء بی نقطه و الف و حاء بی نقطه شکم دست و مراد اینجا گودی شکم دست است یا مراد مجموع شکم دست است الف لام الماء برای عهد خارجی
بمعنی مقداری از آب که مقرر شده برای وضو مثل یک مشت آب و برای غسل مثل یک صاع چنانکه می آید در حدیث پنجم یعنی روایت
از امام محمد باقر علیه السلام گفت فرا میگیرد یکی از شما مقدار گودی شکم دست یا یک مشت از روغن پس بجمیع اعضای جسد خود میرساند آن را و آن آبی
که مقرر شده در وضو و غسل فراختر از آنست اشارتست بابطال اعتقاد وسوسیان که آب را زیاد از مقرر میریزند با وجود آنکه مانند روغن
مالی کافیست چنانچه می آید در حدیث آینده دوم اصل عَنْ اَبِی جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ اِنَّمَا الْوُضُوْءُ حَدٌّ مِنْ حُدُوْدِ اللّٰهِ تعالی
لِیَعْلَمَ اللّٰهُ مَنْ یُطِیْعُهُ وَمَنْ یَعْصِیْهِ وَاِنَّ الْمُؤْمِنَ لَا یُنَجِّسُهُ شَیْءٌ اِنَّمَا یَکْفِیْهِ مِثْلُ الدُّهْنِ شرح لیعلم بصیغه معلوم
مجرد است یا از باب افعال است و حاصل هر دو یکیست و مراد دانستن مقربان درگاه الهیست چنانچه تحقیق شد در کتاب التوحید در شرح عنوان
باب البداء مثل الدهن بمعنی شبیه بدهن است و مشبه به توی در کمی است یا موافق است الدهن بفتح دال و سکون هاء روغن مالی یعنی روایت
از امام محمد باقر علیه السلام گفت جز این نیست که وضو قرار داده ایست از قرار دادهای الله تعالی که هر کس تا داند الله تعالی که کدام کس
اطاعت او میکند و کدام کس عصیان او میکند و بدرستی که مؤمن نجس نمیکند او را چیزی چنانچه کافر را نجس میکند چیزی مراد اینست
که تاثیر حدث جنابت در مؤمن بعنوان عاریت و سریع الزوال است جز این نیست که کافیست او را مانند روغن مالی مخفی نماند که ظاهر نجسه شیء
اینست که مثل دهن کافی باشد در ازاله هر نجاستی که عین آن محسوس نباشد سوم اصل سَمِعْتُ اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ یَقُوْلُ
اِنَّ اَبِی کَانَ یَقُوْلُ اِنَّ لِلْوُضُوْءِ حَدًّا مَنْ تَعَدَّاهُ لَمْ یُؤْجَرْ وَکَانَ اَبِی یَقُوْلُ اِنَّمَا یَتَلَدَّدُ فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ
وَمَا حَدُّهُ قَالَ تَغْسِلُ وَجْهَکَ وَیَدَیْکَ وَتَمْسَحُ رَأْسَکَ وَرِجْلَیْکَ شرح یتلدد بدو دال بی نقطه بصیغه مضارع
معلوم مضاعف باب تفعل است التلدد کردن کاری که شبیه بخصومت است و التفات بجانب چپ و راست برای حیرت و اضطراب
نفس و حدیث نهم این باب مؤید احتمال اول است و در بعض نسخ بدو ذال با نقطه است و معنی آن ظاهر است ضمیر فقال له راجع بامام جعفر صادق
علیه السلام است و میتواند بود که راجع بابی باشد یعنی روایت است شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت بدرستی که پدرم میگفت
بدرستی که برای وضو قرار دادیست که هر که تجاوز کند از ان ماجور نمیشود و پدرم میگفت که آنکه تجاوز میکند جز این نیست که خصومت
الهی را بر خود می بندد یعنی که دخل میکند در عمل شرعی چیزی را که عمل شرعی نیست پس اگر بقصد عمل شرعی بود دانستی این بدعتست و الا
آن عمل شرعی از فضیلت می افتد اگر باطل نشود یا مراد اینست که اضطراب نفس و وسواس میورزد در احکام الهی و صاحب یقین نیست
پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام را مردی که چیست قرار داد وضو گفت اینکه بشوئی روی خود را و دو دست خود را و مسح کنی سر خود را
و دو پای خود را مراد اینست که همانست که در قرآنست و زیاد بران خوب نیست و توضیح این میشود در ذیل حدیث نهم باب بعد چهارم
اصل عَنْ اَبِی جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ الْجُنُبُ مَا جَرَی عَلَیْهِ الْمَاءُ مِنْ جَسَدِهِ قَلِیْلُهُ وَکَثِیْرُهُ فَقَدْ اَجْزَأَهُ شرح ما شرطیه
غیر زمانیه است ضمیر علیه راجع بالجنب است من برای تبیین ضمیر علیه است الجسد کل اعضای آدمی و مانند آن قلیله بدل التفصیل الماء است
فا در فقد اجزاء جزائیه است یعنی روایت از امام محمد باقر علیه السلام گفت جنب اگر جاری شود بر کل اعضای او آب خواه آب کم و خواه آب
بسیار پس تحقیق کافیست برای او پنجم اصل عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ اَحَدِهِمَا عَلَیْهِمَا السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ وَقْتِ

غسل الجنابة کم یجزی من الماء فقال کان رسول الله صلی الله علیه وآله یغتسل بخمسة
امداد بینه وبین صاحبته ویغتسلان جمیعا من اناء واحد شرح الوقت بفتح واو و سکون
قاف صد چیزی یعنی روایتست از محمد بن مسلم از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام راوی گفت پرسیدم او را از قدر آب
غسل جنابت که چه مقدار کافیست از جمله آب پس امام گفت عادت رسول الله صلی الله علیه وآله این بود که غسل میکرد به پنج مد
که مشترک بود میان او و میان زنی که با او بود و غسل میکردند بهمگی از یک ظرف آب جناه در یکوقت چنانچه گذشت در شرح حدیث
دوم باب هفتم و خواه بترتیب مخفی نماند که مد بضم میم و تشدید دال منقطه چهار یک صاع است و صاع هزار و صد و هفتاد درهم است
و درهم وزن چهل و هشت جو میانه است و جو میانه قزوین و صفهان را کشیدیم چهل و هشت آن بوزن نیم مثقال صیرفی شد و بنا براین
صاع از من تبریز کمتر است بپانزده مثقال صیرفی و اگر جو متوسط عراق عرب یا مدینه سنگین تر باشد تفاوت میشود چنانچه گذشت در شرح
حدیث ششم باب دوم ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال یجزئک من الغسل والاستنجاء ما بلت
یمینک شرح من برای تبعیض است و ما موصوله و عبارت از غسل و استنجا است بلت بامنقطه و تخفیف لام مفتوحه و سکون تاء تانیث
بصیغه ماضی معلوم معتل اللام واوی باب نصر یا یائی باب ضرب است و عاید محذوفست بتقدیر بلته فیه البلاء بالف ممدوده سعی در کاری مثل
اینکه در نهج البلاغه در مدح محمد بن ابی بکر واقع شده که لله بلاء فلان یمینک مرفوع و فاعلست مراد اینست که طاس و مانند آن شرط
ریختن آب غسل نیست و ابریق و مانند آن شرط ریختن آب استنجا نیست میتواند بود که بلت بتشدید لام مضاعف باب نصر ماخوذ از
بل بفتح بامعنی تر کردن باشد و مراد همان باشد که مذکور شد یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت کافیست از جمله غسل
جنابت و مانند آن و از جمله استنجا بول و غایط و مانند آنچه سعی کرده باشد در آن دست راست تو هفتم اصل عن ابی جعفر
علیه السلام فی الوضوء قال اذا مس جلدک الماء فحسبک شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلام در وضو که
گفت چون رسید بپوست تو آب پس بس است ترا مخفی نماند که ظاهر این حدیث اینست که ضرور تخلیل باید کرد مطلقا مگر اینکه ذکر جلد که
بعنوان مثال باشد و مراد نفی حاجت بریختن آب بسیار باشد و بر تقدیر ظهور حدیث دوم باب بیست و دوم مخصص اینست هشتم اصل
عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت الرجل الجنب فیرتمس فی الماء ارتماسة واحدة و
یخرج یجزیه ذلک من غسله قال نعم شرح الارتماس فرو بردن کسی جمیع اعضای خود را در آب خواه مجتمعا و خواه متفرقا
و ارتماسة برای وحدتست و احترازست از سه ارتماس که اول بقصد شستن سر باشد دوم بقصد شستن جانب راست باشد سیوم بقصد
شستن جانب چپ باشد و واحده احترازست از اینکه یک ارتماس بترتیب واقع شود و جمع نشود جمیع اعضا باهم در آب در یکزمان
مثل اینکه سر را فرو برد در آب بیرون آورد و جانب راست را فرو برد و بیرون آورد و جانب چپ را فرو برد مخفی نماند که محالست
که حدوث این ارتماس بعنوان دفعه حقیقی نباشد زیرا که حدوث مجموع من حیث المجموع در وقت حدوث جزء اخیر میشود و حدوث
جزء اخیر در آن غیر منقسم بعقل می آید و جمعی از وسواسیان خیال کرده اند که ارتماسه واحده اینست که خود را پرتاب کرده از هوا در آب
اندازد و بگمان اینکه چون حدوث بعنوان دفعه حقیقی ممکن نیست در دفعه عرفی واقع شود یعنی روایتست از سکونی بفتح سین
منقطه و نون از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که گفتم او را که مرد جنب میشود پس فرو می برد جمیع اعضای خود را در
آب یک فرو بردن که جمیع اعضا جمع شود باهم در آب بیرون می آید آیا کافیست او را آن عمل از جمله غسل و گفت آری نهم
اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان لله ملکا یکتب سرف الوضوء کما یکتب عدوانه شرح السرف

بفتح م

بفتح سین

بفتح سین منقطه و فتح را منقطه و فا تجاوز از قدر لایق یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که الله تعالی را
فرشته ایست که مینویسد زیاد ریختن آب وضو را مانند آنکه مینویسد عداوت با الله تعالی را بیان این مضمون شد در شرح حدیث سیوم
این باب باب سیزدهم اصل باب السواک شرح السواک بکسر سین منقطه المسواک بکسر میم دندان مال چوب و خواه مانند آن که مالیده میشود
بر دندان و دهان پی دندان یعنی این باب بیان فضیلت مالیدن مسواکست در این باب هشت حدیث است اول اصل عن ابی
عبد الله علیه السلام قال رکعتان بالسواک افضل من سبعین رکعة بغیر سواک شرح روایتست از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت دو رکعت که بعد از مسواک باشد بهتر است از هفتاد رکعت بی مسواک پیش از انها مخفی نماند که
گفت یکرکعت بمسواک بهتر است از بیست و پنج رکعت بی مسواک تا توهم نشود استحباب مسواک در میان نماز نشود دوم اصل قال و قال
رسول الله صلی الله علیه وآله لولا ان اشق علی امتی لامرتهم بالسواک مع کل صلوة شرح
مدخول مع مقدم میباشد بر ماقبل آن باعتبار رتبه و متحد میباشد با آن در زمان اگر قرینه بر خلاف آن نباشد چنانچه میگویند
سافر العبد مع مولاه و نمیگویند سافر المولی مع عبده پس مع اینجا برای اتحاد زمان مدخول آن و ماقبل آنست و دلالت بر عدم
استحباب مسواک در اثنای نماز و قرائت و ذکر میکند برای کمال اشکال جمع میان مسواک و تلفظ بکلام و مشهور در حل این حدیث
اینست که مع اینجا برای مقارنت در زمانست خواه مدخول آن مقدم باشد و خواه موخر و خواه متحد در زمان و امر بمعنی ایجابست که
در مقابل استحبابست و الله اعلم یعنی امام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که اگر نه این میبود که مشکل کنم بر امت خود
هر آینه امر میکردم ایشان را بمسواک در اثنای هر نمازی تا هر قرائتی و ذکری بمسواکی تازه بعمل آید دوم اصل عن ابی عبد الله
علیه السلام قال من سنن المرسلین السواک شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت از جمله سنتهایی که مشترک میان
جمیع رسولانست مسواکست سیوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال النبی صلی الله علیه
وآله ما زال جبرئیل علیه السلام یوصینی بالسواک حتی خفت ان احفی او ادرد شرح احفی بحا منقطه و فا
و یا بصیغه مضارع معلوم متکلم معتل اللام واوی باب افعالست الاحفاء استیصال یعنی کندن چیزی از بیخ ادرد بدال منقطه و را
منقطه و دال منقطه بصیغه مضارع معلوم متکلم باب افعالست الادرار بر طرف کردن دندانها و بر طرف کردن بعض دندانها ذکر او
در این مقام چند احتمال دارد اول اینکه این مضمون را نبی صلی الله علیه وآله مکرر گفته و در بعضی احفی گفته و در بعضی ادرد گفته چنانچه
شراح غریب حدیث نقل کرده اند دوم اینکه ادراد اینجا بمعنی بر طرف کردن بعض دندانها باشد و او برای تردید باشد
و موید اینست آنچه می آید در کتاب الزی والتجمل والمروة در حدیث سیوم باب چهل و دوم که حتی خشیت ان ادرد و احفی سیوم اینکه
احفا اینجا بمعنی بر طرف کردن بعض دندانها باشد و او بمعنی بل ترقی باشد چهارم اینکه ذکر او مبنی بر شک بعض راویان باشد
یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت نبی صلی الله علیه وآله که همیشه جبرئیل علیه السلام سفارش میکرد مرا
بمسواک کردن یا امر میکرد بمسواک کردن تا آنکه ترسیدم که جدا کنم دندانهای خود یا دندانهای امت را یا ادرار کنم دندانهای خود
یا دندانهای امت را چهارم اصل علی بن ابراهیم عن ابیه عن ابن ابی عمیر عن ابن بکیر عمن ذکره عن ابی جعفر
علیه السلام فی السواک قال لا تدعه فی کل ثلث ولو ان تمره مرة شرح ثلث عبارت از سه صلوه است یا عبارت
از سه ساعت است یعنی روایتست از علی بن ابراهیم از پدرش از ابن ابی عمیر از عبد الله بن بکیر از آنکه مذکور کرد ابن ابی عمیر او را که
او روایت کرد از امام محمد باقر علیه السلام در مسواک که امام گفت ترک مکن مسواک را در هر سه نماز متوالی هر چند باین قدر باشد که یکبار

از یکبار پنجم اصل عَلِيٌّ بِإِسْنَادِهِ قَالَ أَدْنَى السِّوَاكِ أَنْ تَدْلُكَ بِإِصْبَعِكَ شرح تدلک بدال بی نقطه بصیغه مخاطب
باب نصر است یعنی علی بن ابراهیم بسند او که در حدیث سابق مذکور شد روایت کرد از امام محمد باقر علیه السلام که گفت کمتر مرتبه مسواک
اینست که مالی دندان خود را با انگشت خود ششم اصل سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ السِّوَاكِ بَعْدَ الْوُضُوءِ
فَقَالَ الِاسْتِيَاكُ قَبْلَ أَنْ يُتَوَضَّأَ قُلْتُ أَرَأَيْتَ إِنْ نَسِيَ حَتَّى يَتَوَضَّأَ قَالَ يَسْتَاكُ ثُمَّ يَتَمَضْمَضُ
ثَلَاثَ مَرَّاتٍ شرح ان یتوضا بصیغه مجهول است و نائب فاعل ضمیر مستتر راجع بمصدر است و چهار فعل دیگر بصیغه معلوم و ضمیر مستتر راجع بمکلف است
و میتواند بود که جمیع بصیغه مجهول باشد یا جمیع بصیغه معلوم باشد ثم بضم ثا برای عطف است و استیاک عبارت از مالیدن چوب و مانند آن
است و اعاده مضمضه برای جدا شدن چرک از بیخ دندانها بسبب مسواک است و میتواند بود که ثم بفتح ثا اسم اشاره باشد و یتمضمض
استیناف بیانی باشد و افاده این کند که استیاک در وضو بمعنی تمضمض است والله اعلم یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را
از مسواک بعد از وضو پس گفت مسواک کردن پیش از آنست که وضو ساخته شود گفتم خبر ده مرا که اگر مکلف فراموش کند مسواک
کردن را تا آنکه وضو سازد گفت مسواک میکند بعد از آن مضمضه میکند سه بار اشارتست باینکه مضمضه در وضو پیش از وضو نیز سه بار است

هفتم اصل وَرُوِيَ أَنَّ السُّنَّةَ فِي السِّوَاكِ فِي وَقْتِ السَّحَرِ شرح و روایت کرده شده از امام زمان علیه السلام
بتوسط سفرا که سنت در مسواک در وقت آخر شب است برای نماز شب یعنی که مبالغه در استحباب آن بیشتر است باعتبار اینکه
خواب باعث تغییر در دهن میشود و ایضا اثر مسواک آن وقت میماند برای هر نماز تا وقت خوابی دیگر هشتم اصل قَالَ أَبُو
عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا قُمْتَ بِاللَّيْلِ فَاسْتَكْ فَإِنَّ الْمَلَكَ يَأْتِيكَ فَيَضَعُ فَاهُ عَلَى فِيكَ وَلَيْسَ
مِنْ حَرْفٍ تَتْلُوهُ وَتَنْطِقُ بِهِ إِلَّا صَعِدَ بِهِ إِلَى السَّمَاءِ فَلْيَكُنْ فُوكَ طَيِّبَ الرِّيحِ شرح استک بسکون کاف
بصیغه امر معتل العین باب افتعالست عین الفعل برای التقاء ساکنین افتاده یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام چون برخواستی در شب
پس مسواک کن پیش از شروع در نحو تلاوت چه بدرستی که فرشته می آید نزد تو پس میگذارد دهان خود را بر دهان تو و نیست هیچ حرفی
که خوانی آنرا از قرآن و سخن گویی بآن در دعا و مانند آن مگر آنکه بالا می برد آنرا بسوی آسمان پس باید که باشد دهان تو خوشبو

باب شانزدهم اصل باب المضمضة والاستنشاق شرح این باب بیان گردانیدن آب در دهان و برداشتن آب به بینی است برای
وضو مخفی نماند که در ظاهر و مضمون حدیث ششم باب سابق اینست که استحباب مضمضه برای وضو سه بار است و در این باب سه حدیث

اول اصل عَنْ حَكَمِ بْنِ حُكَيْمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الْمَضْمَضَةِ وَالِاسْتِنْشَاقِ أَمِنَ الْوُضُوءِ
هِيَ قَالَ لَا شرح ضمیر هی راجع بهر یک از مضمضه و استنشاق است و تانیث باعتبار تانیث اول آنهاست یعنی روایت است از حکم
بفتح حاء بی نقطه و فتح کاف ابن حکیم بضم حاء از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از مضمضه و استنشاق که آیا
از وضو است آن یعنی که آیا فریضه است و در معنی فاغسلوا وجوهکم داخلست گفت نه دوم اصل عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الْمَضْمَضَةِ وَالِاسْتِنْشَاقِ قَالَ لَيْسَ هُمَا مِنَ الْوُضُوءِ هُمَا مِنَ الْجَوْفِ شرح
روایت از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از مضمضه و استنشاق که آیا از وضو اند یا نه گفت نیستند
آنها از وضو یعنی که فریضه نیستند و در آیت اغسلوا وجوهکم داخل نیستند بیان این آنکه محل آنها از جمله درون آدمی است و وجه
شامل درون نیست بلکه مخصوص بظاهر است سیوم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَيْسَ عَلَيْكَ مَضْمَضَةٌ
وَلَا اسْتِنْشَاقٌ لِأَنَّهُمَا مِنَ الْجَوْفِ شرح مضمون این ظاهر است از شرح حدیث اول و دوم باب هفدهم اصل باب

صفة الوضوء

صفة الوضوء شرح صفت اینجا بمعنی کیفیت است یعنی این بابیست در کیفیت وضوئیست که از رسول علیه السلام و اوصیای او علیهم السلام صادر
شده و در این باب سه حدیث است مصنف رحمه الله تعالی حدیث نهم را توضیح کرده اول اصل حَكَى لَنَا أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وُضُوءَ
رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَدَعَا بِقَدَحٍ فَأَخَذَ كَفّاً مِنْ مَاءٍ فَأَسْدَلَهُ عَلَى وَجْهِهِ ثُمَّ
مَسَحَ وَجْهَهُ مِنَ الْجَانِبَيْنِ جَمِيعاً ثُمَّ أَعَادَ يَدَهُ الْيُسْرَى فِي الْإِنَاءِ فَأَسْدَلَهَا عَلَى يَدِهِ الْيُمْنَى
ثُمَّ مَسَحَ جَوَانِبَهَا ثُمَّ أَعَادَ الْيُمْنَى فِي الْإِنَاءِ فَصَبَّهَا عَلَى الْيُسْرَى ثُمَّ صَنَعَ بِهَا كَمَا صَنَعَ بِالْيُمْنَى
ثُمَّ مَسَحَ بِمَا بَقِيَ فِي يَدِهِ رَأْسَهُ وَرِجْلَيْهِ وَلَمْ يُعِدْهُمَا فِي الْإِنَاءِ شرح الاسدال بسین بی نقطه و دال بی نقطه مصدر
باب افعال فرو ریختن استعمال اعاده در اول باعتبار اصل دست بی اعتبار یسری و لهذا ید در اول مذکور است و در دوم مذکور نیست
ضمیر فاسدلها راجع بید الیسری است و مضاف محذوفست تقدیر فاسدل ماءها و بر این قیاس است فصبها در نسخ یده مفرد است
و ارجاع ضمیر تثنیه در لم یعدهما بآن شده باعتبار اینکه در معنی دو دست است والله اعلم یعنی حکایت کرد برای ما امام محمد باقر علیه السلام
وضوء رسول الله صلی الله علیه و آله را پس طلب کرد ازکجی ظرف آبی را که از چوب بود پس گرفت مشتی از آب را پس فرو ریخت آنرا بر
روی خود بعد از آن دست مالید روی خود را از دو پهلو بهمگی روی خود تا آب بهمه جای آن رسید بعد از آن نگاه برگردانید دست
خود را که چپ است در ظرف آب پس فرو ریخت آبی را که بدست چپ گرفته بود بر دست راست خود بعد از آن دست مالید پهلوهای
دست راست خود تا آب بهمه جای آن رسید بعد از آن برگردانید دست راست خود را در ظرف آب پس ریخت آبی را که بآن گرفته
بود بر دست چپ بعد از آن بجا آورد با دست چپ چنانچه بجا آورده بود با دست راست بعد از آن مسح کرد بآنچه باقیمانده بود
در دست او از تری سر خود را و دو پای خود را بر حالی که برنگردانیده بود دو دست خود را در ظرف آب دوم اصل عَنْ بُكَيْرٍ
وَزُرَارَةَ ابْنَيْ أَعْيَنَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ أَلَا أَحْكِي لَكُمْ وُضُوءَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَأَخَذَ
بِكَفِّهِ الْيُمْنَى كَفّاً مِنْ مَاءٍ فَغَسَلَ بِهِ وَجْهَهُ ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِهِ الْيُسْرَى كَفّاً مِنْ مَاءٍ فَغَسَلَ بِهِ يَدَهُ الْيُمْنَى ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِهِ
الْيُمْنَى كَفّاً مِنْ مَاءٍ فَغَسَلَ بِهِ يَدَهُ الْيُسْرَى ثُمَّ مَسَحَ بِفَضْلِ يَدَيْهِ رَأْسَهُ وَرِجْلَيْهِ شرح
الفضل بفتح فا و سکون ضاد با نقطه تری که باقیمانده در چیزی بعد از شستن آن چیز و از این ظاهر میشود که فضل اسم را در روایت عمر بن
خلاد که قال سألت ابا الحسن علیه السلام ایجزی الرجل ان یمسح قدمیه بفضل رأسه فقال برأسه لا فقلت ابماء جدید فقال برأسه نعم بمعنی
آبیست که در سر مانده بواسطه شستن بهم در اثنای شستن رو از باب مقدمه چون آن داخل آب وضو نیست مسح بآن جایز نیست زیرا که
مسح بآن مسح بماء جدید است یعنی روایت است از بکیر بن اعین از امام محمد باقر علیه السلام راوی گفت که گفت آیا نقل نکنم برای شما
وضوی رسول الله صلی الله علیه و آله را پس گرفت بدست راست خود مقدار یکدست از آب پس شست بآن آب روی خود را بعد از آن
گرفت بدست چپ خود مقدار یکدست از آب پس شست بآن آب دست راست خود را و بعد از آن گرفت بدست راست
خود مقدار یکدست از آب پس شست بآن آب دست چپ خود را بعد از آن مسح کرد با باقیمانده تری در دو دست او سر خود را و دو پای
خود را سیوم اصل عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ يَأْخُذُ أَحَدُكُمُ الرَّاحَةَ مِنَ الدُّهْنِ فَيَمْلَأُ بِهَا
جَسَدَهُ وَالْمَاءُ أَوْسَعُ شرح این گذشت در حدیث اول باب چهاردهم اصل أَلَا أَحْكِي لَكُمْ وُضُوءَ
رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قُلْتُ بَلَى قَالَ فَأَدْخَلَ يَدَهُ فِي الْإِنَاءِ وَلَمْ يَغْسِلْ يَدَهُ فَأَخَذَ كَفّاً
مِنْ مَاءٍ فَصَبَّهُ عَلَى وَجْهِهِ ثُمَّ مَسَحَ جَانِبَيْهِ حَتَّى مَسَحَهُ كُلَّهُ ثُمَّ أَخَذَ كَفّاً آخَرَ بِيَمِينِهِ فَصَبَّهُ

علی یساره ثم غسل به ذراعه الایمن ثم اخذ کفا آخر فغسل به ذراعه الایسر ثم مسح رأسه
ورجلیه بما بقی فی یدیه شرح ولم یغسل یدیه دلالت بر عدم استحباب غسل یدین پیش از وضو نمیکند زیرا که در ان تفصیلی هست
چنانچه می آید در حدیث آینده و ایضا مقصود تصویر فریضه وضو است و نظیر این می آید در حدیث اول باب چهلم و منافاتی نیست
میان ثم اخذ کفا آخر بیمینه فصبه علی یساره و میان آنچه در حدیث سابق گذشت که ثم اخذ بیده الیسری کفا چه حکایت سابق
در گرمی هوا بوده و این در سردی هوا یا حکایت سابق در وقتی بوده که آب اناء کم عمق بوده و این در بسیاری عمق آب بوده و در اشارت است
باینکه رسول الله صلی الله علیه و آله گاهی چنان میکرده و گاهی چنین و هر کدام در وقتی افضلست الذراع بکسر ذال بی نقطه از آرنج تا
سر انگشتان یعنی آیا حکایت نکنم برای شما وضو رسول الله صلی الله علیه و آله را گفتیم بلی حکایت کن محمد بن مسلم گفت پس
داخل کرد دست خود را در ظرف آب بر جائی که نشسته بود دست خود را پس گرفت مشتی از آب را پس ریخت آن را بر روی خود بعد
از ان دست مالید دو جانب رو را تا آنکه دست مالید روی خود را همگی روی خود بعد از ان گرفت مشتی دیگر را بدست راست خود
پس ریخت آن را بدست چپ خود بعد از ان شست با آن مشت آب ذراع راست خود را بعد از ان گرفت مشتی دیگر را از آب پس
شست آن ذراع چپ خود را پس بعد از ان دست مالید سر خود را و دو پای خود را المعنی بعض آثار که معلوم است آنچه مانده
بود در دو دست او از تری چهارم اصل عن زرارة قال قال ابو جعفر علیه السلام الا احکی لکم وضوء رسول
الله صلی الله علیه وآله فقلنا بلی فدعا بقعب فیه شیء من ماء فوضعه بین یدیه ثم حسر
عن ذراعیه ثم غمس فیه کفه الیمنی ثم قال هکذا اذا کانت الکف طاهرة ثم غرف ملأها
ماء فوضعها علی جبینه ثم قال بسم الله وسدله علی اطراف لحیته ثم امر یده علی وجهه
وظاهر جبینیه مرة واحدة ثم غمس یده الیسری فغرف بها ملأها ثم وضعه علی مرفقه الیمنی
وامر کفه علی ساعده حتی جری الماء علی اطراف اصابعه ثم غرف بیمینه ملأها فوضعه علی
مرفقه الیسری فامر کفه علی ساعده حتی جری الماء علی اطراف اصابعه ومسح مقدم رأسه
وظهر قدمیه ببلة یساره وبقیة بلة یمناه شرح القعب بفتح قاف و سکون عین بی نقطه و با یک نقطه کاسه چوبین بزرگ حسر
بحاء بی نقطه و سین بی نقطه و را بی نقطه بصیغه ماضی معلوم از باب نصر و ضرب کنار زد آستین را بجای اذا کانت خبر مبتدای محذوف تقدیر
الحال هکذا ملأها بکسر میم و سکون لام و همزه است مفعول و تمیز ماء است جبینه بفتح جیم و کسر با یک نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین
و نون است ضمیر منصوب در سدله راجع بماء است جبینیه بفتح جیم و سکون نون و فتح با یک نقطه تثنیه جبین است الساعد بسین بی نقطه و
الف و کسر عین بی نقطه و دال بی نقطه میان آرنج و بند دست ببلة متعلق است بمسح باعتبار اینکه عامل در ظهر قدمیه است نه در معطوف علیه و ظاهر
نیز البلة بکسر با و تشدید لام تری و تقدیم یساره بر یمناه اشارت بعدم اعتبار ترتیب است میان پاها لیکن این در کلام راوی است
تتمه حدیث رعایت ترتیب است و ذکر بقیه در بقیه بلة یمناه اشارت است بآنکه مسح سر را بدست راست کرده یعنی روایت است از
زراره گفت که گفت امام محمد باقر علیه السلام آیا حکایت نکنم برای شما وضوی رسول الله صلی الله علیه و آله را پس گفتیم بلی حکایت کن پس
طلب کرد از کسی کاسه چوبین بزرگی را که در آن اندکی از آب بود پس گذاشت آن را در پیش خود بعد از ان دور کرد جامه را از دو ذراع خود
بعد از ان فرو برد در ان آب دست راست خود را بعد از ان گفت حال چنین است اگر باشد دست پاکیزه یعنی که اگر جنس نا
چرکن باشد می باید که شسته شود پیش از داخل آن در آب بعد از ان جدا کرد قدری دست راست خود را از آب پس گذاشت

دست راست

دست راست خود را بر پیشانی خود بعد از ان گفت بسم الله و فرو ریخت آن آب را بر جانبهای محاسن خود بعد از ان کشید دست خود را
بر روی خود و ظاهر دو پهلوی روی خود یکبار بعد از ان فرو برد دست چپ خود را پس جدا کرد با آن قدری آن از آب را بعد از ان
گذاشت آن آب را بر آرنج راست خود و کشید دست خود را بر ساعد خود تا آنکه روان شد آب بجانبهای انگشتان او بعد از ان
جدا کرد بدست راست خود قدری آن از آب را پس گذاشت آن آب را بر آرنج چپ خود پس کشید دست خود را بر ساعد خود تا آنکه روان
شد آب بجانبهای انگشتان او و مسح کرد پیش سر خود را بدست راست خود و پشت دو پای خود را بتری دست چپ خود و باقیمانده
تری دست راست خود اصل قال وقال ابو جعفر علیه السلام ان الله وتر یحب الوتر فقد یجزئک
من الوضوء ثلاث غرفات واحدة للوجه واثنتان للذراعین وتمسح ببلة یمناک ناصیتک وما
بقی من بلة یمینک ظهر قدمک الیمنی وتمسح ببلة یسارک ظهر قدمک الیسری قال زرارة قال
ابو جعفر علیه السلام سأل رجل امیر المؤمنین علیه السلام عن وضوء رسول الله صلی الله علیه
وآله فحکی له مثل ذلک شرح الوتر بکسر و فتح واو یک و عددی که نصف صحیح نداشته و هر دو اینجا مناسبت فادر باشد م
فقد برای جانت یجزئک بجیم و زای با نقطه و همزه بصیغه مضارع غایب معلوم از باب افعالست و مقصود بیان اینست که گاهی که هوا بسیار
گرم نباشد و آب غرفه بسیار کم نباشد وفا میکند هر غرفه بتمام عضو مغسول پس حاجت بتکرار نخواهد بود و تکرار مکروه خواهد بود
و در این اشارتست باینکه گاهی بسبب کمال حرارت هوا یا کمی آب تکرار واجب یا مستحب میشود غرفات بفتح غین با نقطه و فتح را بی نقطه
جمع غرفه بفتح غین و سکون راست بمعنی مشتی از آب عضو واحده مرفوع و مبتدا است و تمسح بصیغه مخاطب عطفست بر جمله ان
الله وتر یحب الوتر یا عطفست بر یجزئک و بنابر اول خبر بمعنی انشا است و دلالت بر وجوب مسح بتتمه چنانچه مذکور شده میکند ببله م
و استیناف ماء جدید جایز نیست و بنابر دوم خبر بمعنی خود است و مقصود اینست که غرفتین اخیرتین وفا بغسل یدین و مسح کاهی م
سر و قدمین میکند و در ان وقت حاجت بتکرار هیچکدام از غرفتین نیست و این اشعار است بوجوب مسح ببله و بعضی برای منع این
دلالت میگویند شاید که منصوب باشد یا مرفوع بتقدیر ان و معطوف بر ثلث غرفات باشد و این محل اشکالست زیرا که معطوف
بر مدخول فا می باید که معطوف علیه آن مربوط بما قبل فا باشد و این چنان نیست و ما بقی بتقدیر و بما بقی است و در اینجا عطف
بر معمولین عاملین مختلفین شده و لیکن اول مجرور است یعنی زراره گفت که گفت امام محمد باقر علیه السلام بدرستی که الله تعالی یکیست
دوست میدارد یک را مراد دوستی یکیست در موضعی که تصریح بتعدد نکرده باشد نظیر آنکه میگویند مطلق منصرف بفرد کامل میشود
بیان این آنکه گاهی کافی میشود ترا سه مشت آب یکی برای رو و دو برای دو ذراع مراد اینست که چون در آیت تصریح بتکرار
غسل نشده پس یکغرفه برای هر یک معتبر است باعتبار تر بودن و زیاد از ان داخل مستحب نیست لغو مکروه است چنانچه می آید
در ذیل حدیث نهم این باب و مسح میکنی بتری دست راست خود پیش سر خود را و مسح میکنی آنچه مانده از تری دست راست خود
پشت پای راست خود را و مسح میکنی بتری دست چپ خود پشت پای چپ خود را گفت زراره که گفت امام محمد باقر علیه السلام
که پرسید مردی امیر المؤمنین علیه السلام را از وضوی رسول الله صلی الله علیه و آله پس امیر المؤمنین علیه السلام حکایت کرد برای
آن مرد مثل آنچه مذکور شد در صدر این حدیث پنجم اصل عن زرارة وبکیر انهما سألا ابا جعفر علیه السلام عن
وضوء رسول الله صلی الله علیه وآله فدعا بطست او تور فیه ماء فغمس کفه الیمنی یده م
فغرف بها غرفة فصبها علی وجهه فغسل بها وجهه ثم غمس کفه الیسری فغرف بها غرفة

فَافْرَغَ عَلىٰ ذِراعِهِ اليُمْنىٰ فَغَسَلَ بِها ذِراعَهُ مِنَ المِرْفَقِ اِلَى الكَفِّ لا يَرُدُّها اِلَى المِرْفَقِ ثُمَّ غَمَسَ كَفَّهُ
اليُمْنىٰ فَافْرَغَ بِها عَلىٰ ذِراعِهِ اليُسْرىٰ مِنَ المِرْفَقِ وَصَنَعَ بِها مِثْلَ ما صَنَعَ بِاليُمْنىٰ ثُمَّ مَسَحَ رَاْسَهُ
وَقَدَمَيْهِ بِبَلَلِ كَفِّهِ لَمْ يُحْدِثْ لَهُما ماءً جَديداً ثُمَّ قالَ وَلا يُدْخِلُ اَصابِعَهُ تَحْتَ الشِّراكِ شرح
طست بفتح طا و سکون سین منقطه و با نقطه ظرفیست معروف که از مس است تور بفتح تا دو نقطه در بالا و سکون واو و را منقطه
ظرفیست برای آب خوردن غرفه بفتح غین نقطه مصدر باب نصر است که مستعمل در معنی اسم مفعولست پس منصوب مفعول به است
یا مستعمل در معنی خود است و مفعول مطلق است بیان ثم غمس کفه الیسری شد در شرح حدیث سیوم این باب واو در ولا یدخل حالیه است
و عامل محذوف است و دلالت بر آن میکند بجا آوردن مسح بر قدمین پس تقدیر اینست که مسح رسول الله صلی الله علیه و آله قدمیه ولا
یدخل بصیغه مضارع غایب باب نصر است و اصابعه مرفوعست یا از باب افعالست و اصابعه منصوبست و بر هر تقدیر ضمیر راجع برسول
الله علیه السلام است و مراد باصابع انگشتان پاست و میتواند بود که مراد انگشتان دست باشد یعنی روایتست از زراره و
بکیر که ایشان پرسیدند امام محمد باقر علیه السلام را از کیفیت وضوی رسول الله صلی الله علیه و آله پس طلب کرد از کسی طشتی یا پیمانه را
که در آن آب بود پس فرو برد دست راست خود را پس جدا کرد بآن دست بکمیت آبرا پس ریخت بر ذراع راست خود پس شست آنرا تا بمرفق
ذراع خود را از آرنج تا دست بر حالی که بر نمیگردانید دست چپ خود را سوی آرنج دست راست در اثنای شستن آن تا بمرفق
که آب سر بالا رود بعد از آن فرو برد در آب دست راست خود را پس فرو ریخت بآن دست آب را بر ذراع چپ خود از آرنج
و بجا آورد با آن مثل آنچه بجا آورد با دست راست بعد از آن مسح کرد سر خود را و دو قدم خود را بتری دست خود تازه نکرد
برای سر و پا آبی را که نو باشد بعد از آن گفت مسح میکرد رسول الله صلی الله علیه و آله چنین بر حالی که داخل نبود انگشتان پای او در زیر
بند نعلین اشارتست باینکه اگر جمیع انگشتان در زیر بند باشد چنانچه بعضی میکنند اخراج نعلین میباید کرد در وقت وضو زیرا که مسح بر این
تقدیر متصل نمیشود از سر انگشتان بکعبین و میتواند بود که مراد این باشد که جمیع انگشتان دست را داخل در زیر بند نمیکرد بلکه بعضی
انگشتان را داخل میکرد زیرا که لازم نیست که مسح احاطه عرض پشت پا کند چنانچه بیان میشود در آخر فقرات آینده از این حدیث
و میتواند بود که مراد این باشد که انگشتان دست را داخل در زیر بند که بر بند پا بسته میشود نمیکرد تا اشارت باشد باینکه آن
موضع بالای کعبین است والله اعلم اصل قالَ ثُمَّ قالَ اِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ اِذا قُمْتُمْ اِلَى الصَّلٰوةِ فَاغْسِلُوا
وُجُوهَكُمْ وَاَيْدِيَكُمْ فَلَيْسَ لَهُ اَنْ يَدَعَ شَيْئاً مِنْ وَجْهِهِ اِلّا غَسَلَهُ وَاَمَرَ بِغَسْلِ اليَدَيْنِ
اِلَى المِرْفَقَيْنِ فَلَيْسَ لَهُ اَنْ يَدَعَ شَيْئاً مِنْ يَدَيْهِ اِلَى المِرْفَقَيْنِ اِلّا غَسَلَهُ لِاَنَّ اللهَ يَقُولُ اغْسِلُوا
وُجُوهَكُمْ وَاَيْدِيَكُمْ اِلَى المَرافِقِ ثُمَّ قالَ وَامْسَحُوا بِرُؤُسِكُمْ وَاَرْجُلَكُمْ اِلَى الكَعْبَيْنِ فَاِذا مَسَحَ بِشَيْءٍ
مِنْ رَاْسِهِ اَوْ بِشَيْءٍ مِنْ قَدَمَيْهِ ما بَيْنَ الكَعْبَيْنِ اِلىٰ اَطْرافِ الاَصابِعِ فَقَدْ اَجْزاهُ شرح
ضمیر قال راجع بزراره است برای اشارت باینکه این مضمون را بلفظی دیگر روایت کرده یا راجع بکل واحد است فا در فاذا مسح برای
تفریع است باعتبار اینکه با در برؤسکم برای الصاق است و در الصاق فعل بمدخول با معتبر نیست احاطه بلکه کاهی مستعمل میشود با در الصاق
مجازی مثل مررت بزید ما در ما بین شرطیه غیر زمانیه است و فعل شرط محذوف است تقدیر ما یکن من و میتواند بود موصوله و بدل بشیء
من قدمیه باشد و بعضی تجویز این دو وجه کرده اند در آیت ما بکم من نعمة فمن الله یعنی زراره گفت که بعد از آن امام محمد باقر علیه السلام
در بیان اینکه کل وجه و یدین مغسولست و بعض راس و رجلین ممسوحست دلالت بر آن قطع نظر از وضوی پا بی گفت که بدرستی که الله عزوجل

وضرب هم

بر روی خود پس شست آن بکمیت آب بیای خود را بعد از آن فرو برد دست چپ خود را پس چه اگر دهان بکمیت آب را پس ریخت

تجوز هم

میکوید

میکوید در سوره مائده چون برخواستید سوی نماز پس بشوئید روهای خود را و دستهای خود را پس جایز نیست مکلف را اینکه واگذارد چیزی را
از روی خود مگر اینکه شسته باشد آنرا و امر کرد بشستن دو دست بر حالی که آن دو دست تا دو آرنج باشد پس جایز نیست مکلف را اینکه
واگذارد چیزی را از دو دست خود تا دو آرنج مگر اینکه شسته باشد آنرا چه بدرستی که الله عزوجل میگوید بشوئید روهای خود را و دستهای
خود را بر حالی که آن دستها تا آرنجها باشد بعد از آن الله تعالی گفته و مسح کنید سرهای خود و پاهای خود بر حالی که آن پاها تا دو
کعب باشد پس اگر مسح کنید بچیزی از سر خود یا بچیزی از دو پای خود آنچه میان دو کعب تا سرهای انگشتان باشد پس کافیست او را و مخفی
نماند که چون مقصود اینجا اکتفا بقدر ظاهر قرآنست نزد همه کس متعرض ابتدای غسل ید و انتهای آن نشد بروی می آید در حدیث پنجم باب آینده
اصل قالَ فَقُلْنا اَيْنَ الكَعْبانِ قالَ هٰهُنا يَعْنِي المَفْصِلَ دُونَ عَظْمِ السّاقِ فَقُلْنا هٰذا
ما هُوَ فَقالَ هٰذا مِنْ عَظْمِ السّاقِ وَالكَعْبُ اَسْفَلُ مِنْ ذٰلِكَ شرح در تعیین کعبین در آیت وضو اختلاف بسیار است
و اصل کعب در لغت عرب بمعنی بر آمده است صاحب قاموس گفته الکعب کل مفصل للعظام العظم الناشز فوق القدم الناشزان من جانبیها
الجمع اکعب و کعوب و کعاب و الذی یلعب به کالکعبة الجمع کعب و کعاب و کعبات و منصور بن محمد بن احمد در کتاب تشریح گفته که کعب استخوانیست
موضوع بر بالای عقب و زیر ساق و از اینها ظاهر میشود که در هر قدمی چهار چیز را کعب مینامند اول بلندی پشت پا دوم قاب
النبی که جزو قصبه کبری از دو قصبه ساقست که تا زانو است سیوم استخوانی که میان عقب و ساقست چهارم قاب وحشی که جزو
قصبه صغری از دو قصبه ساقست که بتدریج باریک شده و بزانو نرسیده و کعب اول متصلست بکعب دوم و ایضا متصلست بکعب
سیوم و ظاهر تثنیه در کعبین و نبودن جمع در مرافق و ظاهر جمع میان این حدیث و حدیث هفتم این باب و آنچه می آید در کتاب الحدود
در حدیث هفدهم باب حد القطع و کیف هو که باب سی و ششم است که انما تقطع الرجل من الکعب و یترک له من قدمه ما یقوم
علیه منطبق است بر یکی از دو معنی اول اینکه مراد بکعبین در آیت وضو کعب اول و کعب دوم باشد دوم اینکه مراد بکعبین کعب اول
و کعب سیوم باشد و بر هر تقدیر مراد بمسح کعبین مسح تا مفصل کعبین خواهد بود پس کعب اول ممسوح میشود البته و چون با در برؤسکم
بر سر ارجلکم نیز می آید و افاده تبعیض میکند مانعی نیست از اینکه الی الکعبین ظرف لغو و متعلق با مسحوا باشد و مراد این باشد
که مسح بر بعض پا از سر پا که سر انگشت معین است تا مفصل و کعب فرض باشد و مؤید این اینست که اگر کسی بگوید که مشت الی دار
زید و عمرو ظاهرش اینست که دار زید و عمرو متصل بیکدیگر است و مشی منتهی شده سوی مفصل آن دو دار پس مناسب الی المرافق
اینست که این نیز ظرف مستقر باشد چنانچه بیان میشود در ذیل حدیث پنجم باب آینده و مبحث هفتم این الکعبان سؤالست از
موضع اتصال دو کعب و مفصل عبارت از آنست مشار الیه هذا قاب النبی یا پشت پا است مقصود سائل استعلام اینست که آیا آن کعب
ممسوحست یا نه یا مقصود اینست که داخل احد الکعبین در آیت وضو هست یا نه و بنا بر اول حاصل جواب اینست که آن کعب ممسوح نیست
بلکه کعبی ممسوحست اسفل از آنست زیرا که انتهای مسح سوی مفصل مستلزم مسح کعب اسفل از آنست و بنا بر دوم حاصل جواب اینست که
آن داخل مراد بکعبین نیست بلکه هر دو کعب اسفل از آنست که یکی کعب اول و دیگری کعب سیوم است یعنی زراره گفت که پس گفتیم
که کجاست آن دو کعب امام گفت که اینجا میخواهست آن اسم اشاره بند میان کعب اول و کعب دوم را که پایین استخوان ساقست پس
گفتیم که این چه چیزیست پس گفت که این از استخوان ساقست و کعبی که ممسوح است پایین تر از آنست اصل فَقُلْنا اَصْلَحَكَ اللهُ
فَالغَرْفَةُ الواحِدَةُ تُجْزِئُ لِلْوَجْهِ وَغَرْفَةٌ لِلذِّراعِ قالَ نَعَمْ اِذا بالَغْتَ فيها وَالثِّنْتانِ تَأْتِيانِ عَلىٰ
ذٰلِكَ كُلِّهِ شرح چون اتیان متعدی بعلی شود بمعنی اهلاک میباشد و بمعنی مرور نیز میباشد مثل هل اتی علی الانسان حین

من الدهر و بنابر اول مراد اینجا بر طرف کردن ثواب آنست چنانچه می آید در ذیل حدیث نهم و بنابر دوم مقصود تصریح باینست که
غرفة للذراع یعنی اینست که یکغرفه برای یکذراع و دو غرفه برای دو ذراع کافیست و بعضی میگویند که مراد بیان حسن دو غرفه
برای هر یک از این دو وجه و ذراعست و این منافی با احادیث اگر چه منطبق است بر ظاهر لفظ یعنی پس گفتیم که نگاهدار او ترا الله تعالی
پس کافیست یکمشت آب کافیست برای رو و یکمشت برای هر یک از دو کف و بعد امام گفت که آری اگر مقید بآن شوی و تلف نمی
چنانچه می آید در حدیث سوم تا آینده و دو مشت آب برای یکعضو هلاک میکند آنچه را که بعمل آمد بهمگی آن ششم سألت
اباعبدالله علیه السلام عن الوضوء للصلوة فقال مرة مرة شرح مرة مرة مرفوع و خبر مبتدای محذوفست
تقدیره هو مرة مرة یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از وضو برای نماز پس گفت آن یکبار یکبار است بمعنی که اعضای
مغسوله را یکبار میباید شست و اعضای ممسوحه را یکبار میباید مسح کرد هفتم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال
الوضوء واحدة واحدة و وصف الکعب فی ظهر القدم شرح واحدة واحدة مرفوع و خبر مبتدا است و موصوف آن محذوفست
تقدیره مرة واحدة مرة واحدة و از الکعب اشارتست باینکه موصوف کعبی است که ممسوحست از جمله کعبین پس این منافات ندارد
باینکه احد الکعبین در ظهر قدم نباشد چنانچه گذشت در شرح حدیث پنجم این باب یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلام که گفت
وضو یکشستن یکشستن است امام علیه السلام بیان کرد کعب واجب المسح را در پشت پا هشتم اصل عن حماد بن عثمان
قال کنت قاعدا عند ابی عبدالله علیه السلام فدعا بماء فملأ به کفه فعم به وجهه ثم ملأ
کفه فعم به یده الیمنی ثم ملأ کفه فعم به الیسری ثم مسح علی راسه و رجلیه و قال
هذا وضوء من لم یحدث حدثا یعنی به التعدی فی الوضوء شرح با در به سببی در اول و پنجم برای آلتست و در سه جای دیگر
برای تعدیه است لم یحدث بصیغه معلوم باب افعالست حدثا بفتح حاء بی نقطه و فتح دال بی نقطه و ثاء سه نقطه است یعنی تا آخر عبارت
حماد است ضمیر به راجع بحدث است فی الوضوء اشارتست باینکه منافات ندارد با استحباب مضمضه و استنشاق و مانند آنها زیرا که
آنها داخل در وضو نیست و از مقدمات آنست چنانچه بیان شد در باب سابق یعنی روایتست از حماد بن عثمان گفت بودم نشسته نزد
امام جعفر صادق علیه السلام پس طلب کرد آبی را پس پر کرد بآن آب دست خود را پس رسانید آن آب را بجمیع روی خود بعد از آن
پر کرد دست خود را پس رسانید آن آب را بجمیع دست راست خود بعد از آن پر کرد دست خود را پس رسانید آن آب را بجمیع
دست چپ بعد از آن مسح کرد بر سر خود و دو پای خود و گفت این وضوی کسی است که احداث نکرده در عمل شرعی منقول از
رسول علیه السلام از پیش خود تازه را مراد امام علیه السلام تازه در اینجا تجاوز است از آنچه منقول شده در وضو خواه تجاوزی
که مکروه باشد و باعث بطلان وضو نشود و خواه تجاوزی که حرام باشد چنانچه مذکور میشود در توضیح مصنف مخفی نماند که ظاهر
این اینست که یکشستن هر دو غرفه نیز مکروه باشد و الله اعلم نهم اصل سألت اباعبدالله علیه السلام عن الوضوء
فقال ما کان وضوء علی علیه السلام الا مرة مرة شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از وضو که هر یک از
رو و دست راست و دست چپ را چند بار باید شست پس گفت نبود وضوی امیرالمؤمنین علیه السلام مگر شستن یکبار یکبار
توضیح مصنف اصل هذا دلیل ان الوضوء انما هو مرة مرة لانه صلی الله علیه و آله کان اذا ورد علیه
امران کلاهما لله طاعة اخذ باحوطهما و اشدهما علی بدنه و ان الذی جاء عنهم علیهم
السلام انه قال الوضوء مرتان انه هو لم یستنقعه مرة واستزاده فقال مرتان ثم قال و من

زاد

زاد علی مرتین لم یوجر و هو اقصی غایة الحد فی الوضوء الذی من تجاوزه اثم و لم
یکن له وضوء و کان کمن صلی الظهر خمس رکعات و لو لم یطلق علیه السلام فی المرتین لکان سبیلهما
سبیل الثلاث شرح این عبارت مصنف رحمه الله تعالی است برای بیان مکروه بودن دو بار شستن در وضو و حمل امری که مفهوم میشود از
الوضوء مرتان بر محض تجویز مثل اذا حللتم فاصطادوا و حصر مفهوم در انما باعتبار حصر فضل افراد است مرة مرة مرفوع و خبر مبتدا است و ان
الذی بفتح همزه و تشدید نون عطف بر ان الوضوء است عنهم از قبیل تعبیر از واحد جماعت باسم آن جماعت است مثل و نادته الملائکه زیرا
که منقولست که منادی جبرئیل بوده و لهذا ضمیر انه راجع قال بلفظ مفرد راجع بمرجع ضمیر عنهم شده انه هر دو جا بفتح همزه و تشدید
نونست و ضمیر در اول راجع بصاحب الزمان علیه السلام است و روایت آن بتوسط یکی از سفرا رضوان الله علیهم یا بی واسطه است
و میتواند بود که راجع بدیگری از ائمه علیهم السلام باشد و بر هر تقدیر انه منصوب بدل الذی است انه در دوم مرفوع و خبر ان الذی است
و ضمیر راجع بوضو است یا ضمیر شانست و ضمیر هو ضمیر فصل است یا راجع بوضو است لم یستنقعه بقاف و نون و عین بی نقطه بصیغه
مضارع معلوم باب افعال یا باب تفعیل است ماخوذ است از قناعت بفتح قاف بمعنی رضا بقسمت الهی و ضمیر مستتر راجع بوضو است و ضمیر
منصوب راجع بمکلف است مرة منصوب و حال از فاعل لم یستنقعه است و استزاده بزای بی نقطه و الف و دال بی نقطه عطف بر لم یستنقعه است
و ضمیر مستتر راجع بمکلف است و ضمیر منصوب راجع بوضو است الاستزاده کوتاه شمردن چیزی و طلب زیادتی بر آن فا در فقال بیانیه است یا
استدلال بر سابق بمعنی فانه قال و هو تا آخر کلام مصنف است و عطف بر انه هو تا آخر الذی صفت الوضوء است یا صفت اقصی است
یعنی این حدیث که منقول شد از امام جعفر صادق علیه السلام دلیل اینست که فضل افراد وضو شستن یکبار یکبار است و بس بمعنی
که شستن دوم مکروهست زیرا که امیرالمؤمنین علیه السلام را عادت این بود که چون بر میخورد او را دو کار که هر کدام آنها برای الله تعالی
طاعتی بود عمل میکرد بدورتر آنها از حرام و مشکلتر آنها بر بدن او و ایضا دلیل اینست که آنچه منقول از صاحب الزمان علیه السلام که
او گفته که وضو شستن دو بار است بمعنی که اعضای مغسوله وضو را دو بار بشوید اینست که آن وضو را که منقول از رسول است راضی
بقسمت الهی نکرده مکلف و طلب زیادتی بر آن قسمت الهی کرده بدلیل اینکه صاحب الزمان علیه السلام گفت دو بار پس از آن گفت هر که
طلب زیادتی بر دو بار کرد ماجور نشد بمعنی که وضوی او باطلست اشارتست باینکه از این تتمه روایت ظاهر میشود که شستن دو بار وضو را
باطل نمیکند اما مکروهست و آن شستن دو بار نهایت آخر قرارداد الهیست در وضوئی که هر که در گذشت از آن گناهکار شد و نشد
برای او وضوئی که صحیح باشد و آنکس شد مانند کسی که گزارد نماز ظهر را پنج رکعت و اگر رهایی از بند نمیداد امام علیه السلام در دو شستن
هر آینه میبود حکم دو شستن مانند حکم سه شستن در اینکه وضو را باطل میکرد بمقتضای ظاهر حدیث نهم باب چهاردهم و حدیث ششم و هفتم
این باب دهم اصل و روی فی رجل کان معه من الماء مقدار کف و حضرت الصلوة قال فقال
یقسمه اثلاثا ثلث للوجه و ثلث للید الیمنی و ثلث للیسری و یمسح بالبلة راسه و رجلیه شرح منقول شد
از صاحب الزمان علیه السلام بتوسط یکی از سفرا یا از دیگری از ائمه علیهم السلام در مردی که بود با او از آب بقدر یکمشت و حاضر شد وقت نماز راوی
گفت که پس امام علیه السلام گفت قسمت میکند آن آب را سه حصه برابر یک حصه برای رو و یک حصه برای دست راست و یک حصه برای دست چپ
و مسح میکند بتری دست سر خود و دو پای خود را اشارتست باینکه اگر تواند رسانید بجمیع این سه عضو بروشی که اقل شستن
مثل دهن مالی بفعل آید بهتر و الا در وقت ضرورت شستن بعض هر یک از این اعضا موافقتست با ظاهر لفظ قرآن که فلم تجدوا ماء از
تیمم و ترک وضو بالکلیه چنانچه مشهور است که ما لا یدرک کله لا یترک کله باب هجدهم اصل باب حد الوجه الذی یغسل و الذراعین و کیف یغسل شرح

یعنی و در اول بصیغه مجهول الغایب است و در دوم بصیغه مجهول غایبه است چون راجع بحدیه جراحت میتواند بود که بصیغه غایب باشد و راجع
بکل واحد باشد الذراع بکسر ذال بانقطه مرکب از کف و ساعد بمعنی عضوی که ابتدای آن از آرنج است و انتهای آن سر انگشتانست
یعنی این باب بیان قرار داد رویی است که واجبست که شسته شود و قرار داد دو دست که واجبست که شسته شود و بیان اینکه چگونه
شسته میشوند این عضوها در این باب پنج حدیث است اول اصل عن زرارة قال قلت له اخبرنی عن حد الوجه الذی
ینبغی له ان یوضأ الذی قال الله عز وجل فقال الوجه الذی امر الله تعالی بغسله الذی
لا ینبغی لاحد ان یزید علیه ولا ینقص منه ان زاد علیه لم یوجر وان نقص منه اثم
ما دارت علیه السبابة والوسطی والابهام من قصاص الراس الی الذقن وما جرت علیه الاصبعان
من الوجه مستدیرا فهو من الوجه وما سوی ذلک فلیس من الوجه قلت الصدغ لیس من الوجه
قال لا شرح الحد بفتح حاء بی‌نقطه و تشدید دال بی‌نقطه کنار الذی در اول لغت حد است ینبغی بیاء یکنقطه و غین بانقطه بصیغه
مضارع غایب معلوم معتل اللام یائی باب انفعال یا باب افتعال است الانبغاء و الابتغاء تیسر چیزی صاحب قاموس گفته که ابتغی الشیء تیسر و
تسهل لام در له برای سببیت است و ضمیر راجع بحد است ان بفتح همزه و سکون نون مصدریه است و مصدر فاعل ینبغی است یوضا بواو
و ضاد بانقطه و همزه بصیغه مضارع غایب مجهول باب تفعیل است ماخوذ است از وضاءة بفتح واو و الف و همزه بمعنی نظافت و پاکیزگی
الذی در دوم نایب فاعل یوضا است قال الله بتقدیر قاله الله است و قول اینجا بمعنی ذکر است مقصود سوال از حدیست که اگر کسی آن را
نزاند میسر نیست شستن جمیع آنچه مامور است بشستن آن در آیت وضو یا بمعنی که در عرضه اینست که کم یا زیاد کند الذی در
سیوم نعت الوجه است و در چهارم نعت بعد از نعت است لا ینبغی از باب انفعالست و مراد بانبغاء اینجا سزاوار بودنست و واو
در ولا ینقص سه احتمال دارد اول اینکه برای عطف بر لا ینبغی باشد دوم اینکه حالیه باشد سیوم اینکه برای عطف بر یزید باشد
و لا برای تکرار نفی باشد و بنا بر دو احتمال اول مرفوعست و بنا بر سیوم منصوبست جمله ان زاد علیه تا آخر استیناف بیانی جمله لا ینبغی
تا آخر است و نشر بر ترتیب لفّست ما موصوله است و خبر الوجه است ذکر سبابه مبنی بر اینست که مردمان مستوی الخلقه مختلف میباشند
در لین و یبس مفاصل و در بعضی که لین داشته باشند انفراج میان سبابه و ابهام بقدر امتداد میان قصاص راس تا ذقن است و در بعضی
که یبس داشته باشند آن انفراج کمتر است و انفراج میان وسطی و ابهام بقدر امتداد میان قصاص راس تا ذقن است و اوساط این
قیاس است لهذا تفسیر آن کرده بقولش که من قصاص الراس الی الذقن پس من قصاص بدل ما دارت است برای تفسیر آن و توضیح آن کرده
بقولش که وما جرت تا آخر پس اصبعان تا آخر یعنی سبابه و ابهام در بعضی و وسطی و ابهام در بعضی دیگر است و در روایت ابن بابویه در فقیه سبابه
مذکور نیست و بنا بر دقیقه که مذکور شد میباید که الذقن بفتح ذال بانقطه و فتح قاف ... من الوجه چهار جا مذکور است و الف لام در اول
برای جنس است الوجه بمعنی با وجه حسن التخاطب است و الف لام در دوم و سیوم و چهارم برای عهد خارجیست و الوجه عبارتست از ما امر الله
بغسله اول است مستدیرا بکسر دال بی‌نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و را بی‌نقطه بصیغه اسم فاعل باب استفعال صفت مفعول مطلق فعلی
محذوفست بتقدیر جریا و مراد اینست که وسط ان انفراج ثابت باشد در وسط امتداد میان قصاص و ذقن و دو طرف آن دوری
کند الصدغ بضم صاد بی‌نقطه و سکون دال بی‌نقطه و غین بانقطه گوی که در میان بالای گوش و آخر ابروست و گاهی اطلاق میکنند
بر جایی که در بالای گوش است و موی آن میروید و جز سر است و زلف را نیز از آنجا میگذارند چنانچه شاعر گفته صدغ
الحبیب و حالی کلاهما کاللیالی و نزد بعضی مراد اینجا معنی دوم است و بعضی میگویند مراد معنی اولست والله اعلم یعنی روایتست از زراره

گفت

قرار داد

گفت که گفتم امام محمد باقر علیه السلام را که خبر ده مرا از حد رویی که میسر میشود بسبب آن حد اینکه شسته شود آن رو که ذکر کرده آنرا الله تعالی
عز وجل در آیت وضو پس امام گفت رویی که امر کرده الله تعالی بشستن آن آن رویی که سزاوار نیست هیچیک را اینکه زیاد کند بر آن
مگر از باب مقدمه و کم نمیکند از آن بیان این آنکه اگر زیاد کند بر آن ماجور نمیشود و اگر کم کند از آن گناهکار میشود عضویست که دور
زده باشد بر آن انگشت سبابه و انگشت میانین و انگشت شست از رستنگاه موی سر است تا طرف زنخ و آنچه جاری شده بر آن دو انگشت
مذکور از جمله رو جریانی که دوری باشد پس آن از جمله آن رو است و هر چه غیر آنست پس نیست از جمله آن رو گفتم زلفگاه نیست از جمله آن
رو گفت نه دوم اصل عن محمد بن مسلم عن احدهما علیهما السلام قال سألته عن الرجل یتوضأ ایبطن
لحیته قال لا شرح روایتست از محمد بن مسلم از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام راوی گفت پرسیدم او را از مردی که وضو
میسازد آیا دست میرساند بباطن لحیه خود که بنظر مردم نمی آید گفت نه سیوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال
رسول الله صلی الله علیه واله لا تضربوا وجوهکم بالماء اذا توضأتم ولکن شنوا الماء شنا شرح
شنوا بضم شین بانقطه و تشدید نون بصیغه امر باب نصر است الشن متفرق کردن آب و مانند آن در چیزی بروشی که همه آن صرف
آنچیز شود یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه واله مزنید روهای خود را باب چنانچه
آب از آنها برگشته و ریخته شود چون وضو سازید ولیکن آب را متفرق کنید در اجزای رو نوعی از متفرق کردن که هموار باشد
تا یک مقدار آب بسیار شود چهارم اصل کتبت الی الرضا علیه السلام اسأله عن حد الوجه فکتب من
اول الشعر الی اخر الوجه وکذلک الجبینین شرح کاف در کذلک اسم است بمعنی مثل و مبتدا است مشار الیه
مقداریست که از اول شعر تا آخر وجه است الجبینین بفتح جیم و کسر باء یکنقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و فتح نون و سکون یاء
دو نقطه در پایین و نون بتقدیر من الجبینین است ظرف خبر مبتدا است و حذف حرف جر و ابقای اثرش جایز است چون قرینه بر آن باشد
و آن اینجا ذکر من در من اول است و نظیر اینست بکم درهم اشتریت که بتقدیر بکم من درهم است مراد اینست که مثل آن مقدار منظور است
از هر جبین تا آخر رو که مقاطع آنست موافق آنچه گذشت در حدیث اول این باب و توضیح جبین بیان اینست که آدمی را یک جبهه میباشد
در بالای میان دو ابرو تا رستنگاه موی پیش سر و در هر پهلوی جبهه یک جبین است که پایین آن ابروست و بالای آن نزعه است که
جزو سر است و مو ندارد در اکثر مردمان و در پهلوی دیگر جبین گودی است که میان بالای گوش و آخر ابروست و آن را بعضی صدغ مینامند
یعنی نوشتم سوی امام رضا علیه السلام و پرسیدم او را از قرار داد رو گفت از اول موی پیش سر است تا آخر رو که طرف پایین زنخست
و مثل این مقدار از هر یک از دو جبین تا مقاطع آن از آخر روست پنجم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلام عن
قول الله عز وجل فاغسلوا وجوهکم وایدیکم الی المرافق فقلت هکذا ومسحت من ظهر کفی
الی المرفق فقال لیس هکذا تنزیلها انما هی فاغسلوا وجوهکم وایدیکم من المرافق ثم امر
یده من مرفقه الی اصابعه شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از قول الله عز وجل در سوره مایده
پس بشویید روهای خود را و دستهای خود را با جایی که تا آرنجهاست پس گفتم آیا چنین است و دست کشیدم از پشت دست
خود تا آرنج پس امام گفت نیست چنین فرود آوردن آن آیت جز این نیست که آن اینست که پس بشویید روهای خود را و دستهای
خود را بر جایی که از آرنجهاست بعد از آن امام علیه السلام کشید دست خود را از آرنج خود تا سر انگشتهای خود و برای آنکه جواب امام علیه السلام
در این حدیث دو احتمال دارد احتمال اول که بهتر است اینکه اشارت باشد باینکه اگر الی المرافق ظرف لغو متعلق باغسلوا میبود چنان

که سایل خیال کرده لیکن آن محالست چنانچه توضیح می‌یابد پس ظرف مستقر و حال از ایدیکم است و تفاوتی میان الی المرافق و میان
من المرافق درین مقام نیست و بنابرین میگوییم تنزیل عبارات از تفسیرست یا میگوییم معنی آیات جزو قسم است اول مستعمل فیه و آنرا تنزیل
می‌نامند باعتبار اینکه در وقت نزول آن آیات پیش از شب قدر رسول علیه السلام آنرا دانسته و اوصیای او نیز میدانند
پیش از شب قدر دوم اشارتی که مراد است خارج از مستعمل فیه است و آنرا تاویل می‌نامند چنانچه بیان شده در کتاب الحجه در باب
صد و هفتم در شرح حدیث نود و یکم و بنابراین احتمال ضمیر هی راجع به تنزیلست و تانیث باعتبار مضاف الیه است احتمال دوم اینکه
بیان قرائتی غیر مشهور باشد که قرائت اهل البیت علیهم السلام باشد نظیر آنچه می‌آید در کتاب الصلوة در حدیث اول باب سیوم که باب
فرض الصلوة است که و فی بعض القراءة حافظوا علی الصلوات و الصلوة الوسطی و صلوة العصر و قوموا لله قانتین و شیخ در تهذیب (طوسی ر)
اینحدیث را حمل بر همین معنی کرده و بنابرین لازم می‌آید که احادیث بسیار که موافق قرائت مشهوره است مثل آنچه گذشت در حدیث
پنجم باب سابق محمول بر مماشاة با مخالفان باشد بدانکه این آیت معرکه آرای موافق و مخالفست و تحقیق این آیت و اینحدیث
بنابر احتمال اول بتوضیح چند مبحث میشود اول اینکه ایدی در دو آیت تیمم یکی در سوره نسا و دیگری در سوره مایده و در آیت
سرقه در سوره مایده بمعنی الکف است و آن از سر انگشتان است تا بند میان ساعد و پهنی دست و استعمال ایدی در این معنی حقیقت
است و در معنیهای دیگر مجازست و بیان این میشود در حدیث دوم باب چهلم و بعضی میگویند مشترکست و بر هر تقدیر استعمال ایدی
در عضوی که یکطرف آن نهار وس اصابعست و طرف دیگر آن نهاست احتیاج بضم قرینه دارد مثل اینکه گوییم ایدیکم الی المرافق
یا گوییم ایدیکم من المرافق و تفاوتی در معنی میان این دو مثال نیست لیکن اول اظهرست باعتبار اینکه متعارف اینست
که طرفی را که منفصل از غیر خود باشد و محفوظ باشد در جمیع استعمالات لفظی مبدا سازند و طرفی دیگر را منتها سازند و در
این صورت الی برای انتها خواهد بود و چنانچه اظهر معانی آن اینست یا بمعنی مع خواهد بود چنانچه شیخ طوسی در تهذیب اختیار
آن کرده و چند مثال برای آن ذکر کرده و بر تقدیر اول اگر مخاطب از اشتباهی در معنی مثال اول بهم رسد تفسیر آن بمثال دوم
در کمال خوبیست دوم اینکه جار و مجرور بر دو قسم است یکی آنچه محلی از اعراب دارد مثل اینکه خبر مبتدا است مثل توکلی علی الله یا
صفت است مثل رایت طایرا علی غصن یا حالست مثل فخرج علی قومه فی زینته و در اصطلاح نحویان آنرا ظرف مستقر بفتح
قاف مینامیم و متعلق محذوفست مثل اینکه توکلی علی الله بتقدیر توکلی توکل علی الله است و یکی آنچه محلی از اعراب ندارد و
آنرا ظرف لغو مینامیم و متعلق است بمذکور مثل مررت بزید یا با آنچه در حکم مذکورست مثل بزید در جواب بمن مررت سیوم
اینکه الی هرگاه بمعنی انتها باشد و ظرف لغو باشد و متعلق بفعلی باشد که متضمن معنی توجه یا رغبت یا مانند آنها نباشد از قبیل
کتبت هذا الی زید و رغبت زیدا الی الله و اوصلت زیدا الی بکر و مفعولی داشته باشد مثل صحبت زیدا الی مکه می‌باید
که آن فعل بعنوان تعلق آن بمفعول متکرر شود و منتهی شود بمدخول الی پس اگر کسی مصاحبت زید را در اثنای راه واگذاشته
باشد و مصاحب دیگری شده باشد تا مکه نمیتواند گفت صحبت زیدا الی مکه بقصد ظرف لغو و بنابرین میگوییم الی المرافق
ظرف لغو متعلق باغسلوا نمیتواند بود زیرا که الی برای انتهاست و چون باکه حرف جرست داخل ممسوح شده و داخل
مغسول نشده مکلف بغسل مجموع ید و مسح بعض جلیت و غسل مجموع ید متکرر نمیتواند شد تا مرفق خواه مراد ید معنی حقیقی
آن باشد و خواه معنی مجازی و علمای مخالفان نیز اقرار باین کرده اند چنانچه ظاهر میشود از تامل در آنچه ابن هشام که از
نحویان مخالفانست گفته در کتاب مغنی اللبیب در باب خامس در جمله موضع غلط اهل اعراب بسبب رعایت ظاهر نحو و عدم رعایت

معنی کلام

معنی کلام که الحادی عشر قوله تعالی فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق فان المتبادر تعلق الی باغسلوا و قد رده بعضهم بان قبل
الغایة لابد ان یتکرر قبل الوصول الیها تقول ضربته الی ان مات و یمتنع قتلته الی ان مات و غسل الید لا یتکرر قبل الوصول الی
المرفق لان الید شاملة لرؤس الانامل و المناکب و ما بینهما قال و الصواب تعلق الی باسقطوا محذوفا و یستفاد من ذلک دخول
المرافق فی الغسل لان الاسقاط قام الاجماع علی انه لیس من الانامل بل من المناکب فقد انتهی الی المرفق و الغالب ان ما بعد الی
یکون غیر داخل بخلاف حتی و اذا لم یدخل فی الاسقاط بقی داخلا فی المامور بغسله و قال بعضهم الایدی فی عرف الشرع اسم للکف
فقط بدلیل آیة السرقة و انه قد صح الخبر باقتصاره علیه الصلوة و السلام فی التیمم علی مسح الکفین فکان ذلک تفسیر المراد بالایدی
کما فی آیة التیمم قال و علی هذا فالی غایة للغسل لا للاسقاط قلت و هذا ان سلم فلا بد من تقدیر محذوف ایضا ای و مدوا الغسل الی المرافق
اذ لا یکون غسل ما وراء الکف غایة لغسل الکف مخفی نماند که این سرگردانیهای مخالفان و تقدیرات رکیکه برای اینست که بسبب
تعصب ادراک نمیکنند که الی با وجود آنکه برای انتها باشد ظرف مستقر و حال از ایدیکم باشد بیحاجت بتقدیری و الی المرافق
قرینه مراد باشد و ایدیکم الی المرافق نظیر این باشد که گوید ادخلکم الی روس الانامل باعتبار اینکه ذراع مشترکست میان ساعد و
مرکب از ساعد و کف و استعمال مشترک در احد معنیین احتیاج بضم قرینه دارد چهارم اینکه هرگاه الی المرافق ظرف مستقر و حال از
ایدیکم باشد و الی برای انتها باشد معنی ایدیکم الی المرافق موافق ادخلکم بمعنی مرکب خواهد بود و بنابرین در شستن ذراع شروع از مرفق (معنی م)
باید کرد چنانچه در شستن رو شروع از بالای رو میباید کرد و اگرچه صریح در آیت نشده برای اعتماد بر اینکه معروف در شستن عضوی
اینست که شروع از بالای آن کنند نه از پایین آن و اگر کسی شکی در این کند رجوع کند باینکه در وقت غسل جنابت ذراع را
و سایر اعضای خود را چگونه میشوید و توضیح این می‌آید در حدیث آینده و اگر الی بمعنی مع باشد وجوب شروع از مرفق
ظاهرتر میشود زیرا که مدخول مع متبوع می‌باشد چنانچه میگویند ساق العبد مع مولاه و نمیگویند ساق المولی مع عبده پس مدخول
الی در آیت وضو تقدم دارد باعتبار وجوب شروع از آن و فعلی از افعال وضو که منسوب بضمیمه شده پس بهر تقدیر رسیدن
امام دست خود را از مرفق تا اصابع برای بیان معنی من ابتدائیه نیست زیرا که تفاوتی میان من و الی در این مقام نیست پنجم اینکه (علیه السلام م)
الی اگر بمعنی انتها باشد وجوب غسل جزئی از عضد از باب مقدمه است و اگر بمعنی مع باشد بعنوان اصالتست ششم اینکه
از آنچه گفتیم ظاهر شد که ظرف در آنچه مذکور شد در حدیث اول باب بیست و دوم که و بعض اصل ذکره الی طرفه لغو نمیتواند بود بلکه
حالت از ضمیر مستتر در بعض بتقدیر متوجها الی طرفه زیرا که معلوم است از خارج که سر ذکر منتهای اصل ذکر نیست و امثال این بسیار
در کلام عرب و منافات ندارد با آنچه گفتیم زیرا که در این آیت دلیلی از خارج نیست بر وجوب تقدیر چیزی بلکه براهین وجوب
امام مفترض الطاعة در هر زمان و عمل قایلان بوجوب امام مفترض الطاعة بشروع از مرافق بر طبق احادیثی که از اهل البیت منقولست (ائمه م)
مثل اینحدیث و حدیث آینده موجب عدم تقدیرست هفتم اینکه اگرچه الی الکعبین نظر بباء حرف جر که افاده تبعیض میکند و
داخل ما قبل آن شده ظرف لغو میتواند بود و مانعی که مذکور شد در مبحث سیوم اینجا جاری نیست لیکن نظر بمناسبت الی المرافق
که ظرف مستقرست ظاهر اینست که این نیز مستقر باشد پس امر در مسح جلین موسع است چنانچه می‌آید در حدیث هفتم باب آینده
ششم جهل عَنْ اَبِی الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ فَرَضَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَی النِّسَاءِ فِی الْوُضُوءِ لِلصَّلٰوةِ اَنْ
یَبْتَدِئْنَ بِبَاطِنِ اَذْرُعِهِنَّ وَفِی الرِّجَالِ بِظَاهِرِ الذِّرَاعِ شرح روایتست از امام رضا علیه السلام گفت که واجب
کرده الله تعالی بر زنان در وضو برای نماز اینکه ابتدا کنند در شستن ذراعها بطرف اندرون ذراعهای ایشان و در مردان

اینکه ابتدا کنند بطرف وحشی ذراع بدانکه این تقریر موافق فهمیده مجتهدانست و بعض ایشان میگویند که معنی ابتدا اینست که این حکم
مخصوص ذراع راست باشد و در ذراع چپ عکس این باشد و بعضی دیگر میگویند که این معنی ندارد بلکه این حکم در هر دو ذراع جاریست
در هر تقدیر بنا بر این فهمیده در این حدیث چند اشکالست اول اینکه لفظ فرض مناسب نمینماید دوم اینکه بجای باطن و ظاهر بطن
و ظهر مناسبتر مینماید سیوم اینکه بجای فی علی مناسبتر مینماید چهارم اینکه بجای الذراع ازعهم مناسبتر مینماید پس بهتر اینست که گوئیم
این حدیث برای بیان آنست که گفتیم در شرح حدیث سابق در مبحث چهارم و مراد بباطن او عهم مرافق و سواعد است
باعتبار اینکه واجبست بر زنان پوشیدن آنها در نماز و مانند آن بخلاف اکف و جمله و فی الرجال بظاهر الذراع حالیه است
و بتقدیر و هو فی الرجال بظاهر الذراع است و ضمیر راجع بابتداست و مراد بظاهر اعلای چیزی است چنانچه میگویند
ظواهر الارض یعنی اعالی الارض و مراد اینست که متعارف در مردان اینست که چون خواهند که یک ذراع خود را مثلا
شویند در غیر وضو برای نجاستی یا چرکی شروع از اعلای آن میکنند پس این حدیث برای دفع خیال کسی است که گوید که
وجوب شروع از مرافق مدلول ظاهر آیت وضو نیست زیرا که داخل موضوع له الفاظ آن نیست حاصل دفع اینست که
چون چنانچه زنان داخل موضوع له الذین آمنوا نیستند و داخلند در مدلول ظاهر آیت عرفا همچنان وجوب شروع از
مرافق در مردان مدلول ظاهر آیتست عرفا و بتوسط آن وجوب شروع از مرافق در زنان داخل مدلول ظاهر آیتست
عرفا و نظیر این از مدلولات عرفیه در کلام عرب و عجم بسیار است مثل اقرا سوره الفاتحه که دلالت میکند بر وجوب شروع
از اول سوره هفتم اصل عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلم قال سالته عن الاقطع الید و الرجل
قال یغسلهما شرح اقطع بفتح طاء در اصل بمعنی مقطوعست و مقطوع چیزیست که بعض اجزای آن از بعضی دیگر جدا کرده
شده باشد بآلتی چنانچه تحقیق میشود در حدیث دوم باب جهلم و در اینجا دو احتمالست اول اینکه مراد این باشد که دست یا
بریده شده باشد دست از بیخ چهار انگشت و یا از کعب و بنا بر این ضمیر تثنیه در یغسلهما راجع بدو دستست بمعنی که آن دست را
که بریده نشده و آنچه را که باقیمانده از دست بریده میشوید زیرا که آن برای او بمنزله مجموع دستست و مسح ساقطست دوم
اینکه مقطوع بمعنی مجروح باشد و ضمیر تثنیه در یغسلهما راجع بالید و الرجل باشد و مراد این باشد که پیش از شستن وضو دست خود را
میشوید و پیش از مسح وضو پای خود را میشوید مخفی نماند که اگر جراحت در موضع مسح است امر بشستن بر سبیل وجوبست و الا
استحباب میتواند بود و بر هر تقدیر مشروطست بعدم خوف ضرر یعنی روایتست از محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلم راوی
گفت پرسیدم او را از حال کسی که بریده شده باشد دست و پای او گفت میشوید دو دست را در وضو و مسح ساقطست
هشتم اصل سالت اباعبد الله علیه السلم عن الاقطع قال یغسل ما قطع منه شرح ما موصوله است و
عبارت از مرکب از ید و ساعد است که عضوی از اعضای مغسوله وضوست یا عبارتست از ید بمعنی کف است که کارد در میان
آن گذاشته میشود در سرقه چنانچه تحقیق میشود در حدیث دوم باب جهلم قطع بصیغه ماضی مجهول از باب منع است القطع
جدا کردن بعض اجزای چیزی از بعض دیگر ضمیر مستتر راجع بماست من برای تبعیض است ضمیر منه راجع بالاقطع است و مخفی
نماند که اگر ضمیر مستتر در قطع راجع بالاقطع شود من ابتدائیه باشد و ضمیر منه راجع بما باشد دلالت بر این میکند که شستن
محل کارد کافی باشد و این خوب نیست مگر آنکه محل کارد مرفق باشد یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از حال
کسی که بریده شده باعتبار اینکه دست او بریده شده و بعض آن جدا از باقی آن شده گفت در وضو میشوید آن عضو را

که بریده

که بریده شده از جمله آنچه باقی مانده یعنی که میشوید تتمه را که مانده چنانچه بیان شده در شرح حدیث اول این باب نهم اصل عن علی بن
جعفر عن اخیه موسی بن جعفر علیهما السلم قال سالته عن رجل قطعت یده من المرفق
کیف یتوضا قال یغسل ما بقی من عضده شرح مقطوع بودن ید بمعنی اینست که کارد در میان سر مرفق گذاشته
شده و بعض آن باقیمانده چنانچه بیان میشود در شرح حدیث دوم باب جهلم من المرفق حال از یده است نظیر آنچه گذشت در شرح حدیث
پنجم این باب ما بقی عبارتست از بعض مرفق من عضده برای ابتداست مدخول آن خارجست از مغسول بالاصاله اگرچه بعض آن داخل
باشد از باب مقدمه یعنی روایتست از علی بن جعفر از برادرش موسی بن جعفر علیهما السلم گفت پرسیدم او را از حال مردی که بریده شد
دست او بر حالی که آن دست از آرنج است چگونه وضو میسازد گفت میشوید آنچه را که باقیمانده از جمله دست او ابتدا میکند در شستن
از بازوی او دهم اصل سالت اباجعفر علیه السلم ان اناسا یقولون ان بطن الاذنین من الوجه و
ظهرهما من الراس فقال لیس علیهما غسل و لا مسح شرح پرسیدم امام محمد باقر علیه السلم را اینکه مردمانی از مخالفان
که مسح مجموع سر را لازم میشمرند میگویند که بدرستی که شکم دو گوش که سوراخ گوش در آنست داخل روست و پشت دو گوش داخل سرست
پس امام گفت نیست بر دو گوش شستن و نه مسح اشارتست باینکه بطن آنها داخل رو نیست و ظهر خواه از سر باشد و خواه نباشد که محل
مسح نیست باب یازدهم اصل باب مسح الراس و القدمین شرح این باب بیان مسح سر و مسح دو پاست و این باب ده حدیث است اول
اصل عن ابی جعفر علیه السلم قال یجزی من المسح علی الراس موضع ثلاث اصابع و کذلک الرجل شرح
یجزی بجیم و زای بی‌نقطه و همزه بصیغه مضارع غایب معلوم از باب افعالست اجزا کارسازی کردن و کافی بودن مراد اینست که
مسح بر غیر موضع سه انگشت صحیح نیست بر آنجا صحیح است خواه بر موضع یک انگشت و خواه بر موضع دو انگشت و خواه بیشتر
یا مراد اینست که مسح بر موضع سه انگشت لازمست خواه بطول یک انگشت و خواه بدو انگشت و خواه بعرض سه انگشت و بیشتر
از آن لازم نیست من برای سببیت ثلاث اصابع عبارتست از سه انگشت میانین دستست و موضع آنها عبارتست از مقدار
عرض آن سه انگشت است از جمله عرض سر در میان مقدم سر بقرینه حدیث آینده و در میان پشت پا بمقدار طول اصابع منظور
نیست زیرا که طول محل مسح در پا بیشتر از طول آن سه انگشت است یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت کارسازی
میکند برای مسح بر سر جای سه انگشت و همچنین است پا بمعنی که کارسازی میکند برای مسح بر پا جای سه انگشت از سر انگشتان تا
کعبین مخفی نماند که سر آدمی منقسم بچهار حصه برابر میشود مقدم و یمین و موخر و یسار و طول هر حصه از میان فرق سرست تا رستنگاه
مو و عرض هر یکی چون نزدیک برستنگاه مو رسد بیشتر از عرض سه انگشت است و مقدار عرض سه انگشت در میان مقدم سر محل مسحست
دوم اصل عن محمد بن مسلم عن ابی عبد الله علیه السلم قال الاذنان لیسا من الوجه و لا من
الراس قال و ذکر المسح فقال امسح علی مقدم راسک و امسح علی القدمین و ابدا بالشق الایمن شرح روایتست از محمد بن مسلم از
امام جعفر صادق علیه السلام گفت دو گوش داخل رو نیستند اشارتست بآنچه گذشت در حدیث سیم باب سابق محمد بن مسلم گفت
و امام علیه السلام مذکور کرد مسح را پس گفت مسح کن بر بالای پیش سر خود و مسح کن بر بالای دو پای خود بمعنی که وسط پیش سر را
و وسط پشت پا را رعایت کن چنانچه گذشت در حدیث سابق و ابتدا کن در مسح پا بطرف راست سیوم اصل قلت لابی
عبد الله علیه السلم رجل توضا و هو معتم فثقل علیه نزع العمامة لمکان البرد فقال لیدخل اصبعه
شرح البرد بسکون را سرما و بفتح را تگرگ یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را مردی رو دست شسته است برای وضو ساختن

و داخل سر نیستند م

بر جائی که عمامه دارد پس مشکل شد بر او برداشتن عمامه برای بودن سرما یا بودن تکبر که پس گفت باید که داخل کند انگشت خود را برای
مسح سر اصل عَنْ زُرَارَةَ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَلَا تُخْبِرُنِي مِنْ أَيْنَ عَلِمْتَ وَقُلْتَ إِنَّ
الْمَسْحَ بِبَعْضِ الرَّأْسِ وَبَعْضِ الرِّجْلَيْنِ فَضَحِكَ ثُمَّ قَالَ يَا زُرَارَةُ قَالَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
وَنَزَلَ بِهِ الْكِتَابُ مِنَ اللَّهِ شرح علمت بصیغه ماضی مخاطب مجرد و باب تفعیل میتواند بود یعنی روایتست از زراره که گفت
که گفتم امام محمد باقر علیه السلام را آیا خبر نمیکنی مرا که از کجا دانستی و گفتی که مسح در وضو بعض سرست و بعض دو پاست پس امام علیه السلام
خنده کرد برای اضطرابی که زراره داشت بسبب مباحثه که با مخالفان کرده بود در این مسئله و باعث این قسم گفتگو شده بود زیرا که مخالفان
مسح جمیع سر را واجب میدانند و جمعی مسح جمیع رجلین را واجب میدانند و آن مذهب طبری و جبائی است بعد از آن گفت
ای زراره گفت آنرا رسول الله صلی الله علیه و آله و نازل شد بآن قرآن از جانب الله تعالی اصل لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ
يَقُولُ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ فَعَرَفْنَا أَنَّ الْوَجْهَ كُلَّهُ يَنْبَغِي أَنْ يُغْسَلَ ثُمَّ قَالَ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ
ثُمَّ فَصَلَ بَيْنَ الْكَلَامِ فَقَالَ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ فَعَرَفْنَا حِينَ قَالَ بِرُءُوسِكُمْ أَنَّ الْمَسْحَ بِبَعْضِ
الرَّأْسِ لِمَكَانِ الْبَاءِ شرح زیرا که الله عز و جل میگوید در سوره مائده پس بشوئید روهای خود را پس دانستیم باتفاق امت که رو
بهمه آن میباید که شسته شود بعد از آن گفت بشوئید دستهای خود را بر جائی که تا آرنجها باشد بعد از آن جدائی در اسلوب
داد میان سخن با نیز روش که گفت و مسح کنید بسرهای خود پس دانستیم وقتی که گفت بسرهای خود نیز که بعض سرست برای حرف با
بدانکه این استدلال مبنی بر این نیست که با برای تبعیض است بلکه استدلال است بتغییر اسلوب زیرا که اگر مراد مسح مجموع سر میبود آنرا
ترتیب با می آورد چنانچه در روها و دستها کرد خواه با برای تبعیض آمده باشد در لغت عرب چنانچه از سیبویه منقولست در هفده
موضع از کتاب او و خواه آمده باشد چنانچه از اصمعی منقولست زیرا که آمدن با برای الصاق متفق علیه است و آن کافیست در این
مقام بانضمام قرینه تغییر اسلوب زیرا که در الصاق که مفهوم میشود از با وسعتی هست یعنی آنکه با در مررت بزید برای الصاق است
با وجود آنکه مرور بعنوان اتصال نیست مخفی نماند که اگر مراد اینجا این میبود که با اینجا برای تبعیض است نقل ما قبل آن و ما بعد آن
لغو میبود و ایضا زراره این را با مخالفان نمیتوانست گفت زیرا که مجال منع برای مخالفان واسع میشد و ایضا بر این تقدیر
بجای قول زراره و قول امام المسح ببعض الرأس گفتن المسح ببعض الرأس مثل بهتر مینمود زیرا که المسح ببعض بمعنی المسح علی بعض الرأس
میشد مگر آنکه بعض را تاکید مدلول با گیریم و تاسیس بهترست از تاکید اصل ثُمَّ وَصَلَ الرِّجْلَيْنِ بِالرَّأْسِ كَمَا وَصَلَ الْيَدَيْنِ بِالْوَجْهِ
فَقَالَ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ فَعَرَفْنَا حِينَ وَصَلَهَا بِالرَّأْسِ أَنَّ الْمَسْحَ عَلَى بَعْضِهَا ثُمَّ
فَسَّرَ ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِلنَّاسِ فَضَيَّعُوهُ شرح تشبیه در کما
وصل دلالت بر عطف بر رؤسکم میکند خواه ارجلکم مجرور باشد خواه منصوب زیرا که عطف بر محل جایز است و اگر واو بمعنی مع
باشد دلالت بر عدم وجوب تقدیم مسح راس بر مسح رجلین میکند فعرفنا بصیغه ماضی معلوم غائب باب تفعیل و متکلم باب ضرب
میتواند بود فضیعوه بضاد با نقطه و یاء دو نقطه در پائین از باب تفعیل یا بصاد بی نقطه و نون از باب منع است یعنی بعد از آن
ربط واو دو پا را بسر چنانچه ربط داده بود دستها را برو بآن معنی که در هر دو فقره واو عاطفه است و معطوف علیه فی التحدید
و معطوف تحدید دارد و بیان این آنکه گفت و مسح کنید پاهای خود تا دو بر آمدگی که بیان شد در حدیث پنجم باب هفدهم که
باب صفة الوضوء است پس شناسانید ما را وقتی که ربط داد ارجل را براس آنکه مسح بر بعض ارجل است بعد از آن تفسیر کرد

مسح ح
الرأس ح
بالرأس ح

آنرا رسول الله صلی الله علیه و آله برای مردمان پس ضایع کردند آنرا باختیار غسل یا اختیار مسح جمیع اصل ثُمَّ قَالَ فَلَمْ تَجِدُوا
مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيداً طَيِّباً فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ مِنْهُ فَلَمَّا وَضَعَ الْوُضُوءَ إِنْ لَمْ
تَجِدُوا الْمَاءَ أَثْبَتَ بَعْضَ الْغَسْلِ مَسْحاً لِأَنَّهُ قَالَ بِوُجُوهِكُمْ ثُمَّ وَصَلَ بِهَا وَأَيْدِيَكُمْ
ثُمَّ قَالَ مِنْهُ أَيْ مِنْ ذَلِكَ التَّيَمُّمِ لِأَنَّهُ عَلِمَ أَنَّ ذَلِكَ أَجْمَعَ لَمْ يَجْرِ عَلَى الْوَجْهِ لِأَنَّهُ يَعْلَقُ
مِنْ ذَلِكَ الصَّعِيدِ بِبَعْضِ الْكَفِّ وَلَا يَعْلَقُ بِبَعْضِهَا ثُمَّ قَالَ مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ
حَرَجٍ وَالْحَرَجُ الضِّيقُ شرح التیمم قصد چیزی کردن الصعید روی زمین و در این لفظ اشارتست باینکه آنچه دست بر آن میزنند
میباید که اجسام صغیره منفصله از ما تحت خود باشد بروشی که چسپیدن آنها بدست ممکن باشد پس سنگ عظیم و مانند آن
کافی نیست و آن میگفت فتیمموا ارضا طیبة اثبت بثاء سه نقطه و با یکنقطه و تاء دو نقطه در بالا بصیغه ماضی معلوم باب افعال
بمعنی جعل است هر یک از غسل و مسح اینجا مصدر بمعنی اسم مفعولست لانه قال تا آخر استدلالست بر تبعیض بسه دلیل اول دخول با در
بوجوهکم دوم عطف ایدیکم بر مدخول با مخفی نماند که ذکر واو در وایدیکم اینجا با وجود اینکه مقصود ربط ایدیکم است برای اهتمام بنقل
لفظ قرآنست برای اشعار باینکه در اینجا دو تبعیض است یکی باعتبار وصل و دیگری باعتبار عدم ذکر الی المرافق چه حقیقت ایدی
اکف است چنانچه تحقیق میشود در حدیث دوم باب چهلم و اشارت باین شد در شرح حدیث پنجم باب سابق سیوم ذکر منه بنا بر آنکه
من برای تبعیض است و ضمیر راجع بصعید طیب است التیمم اینجا عبارتست از صعید طیب پس مصدر بمعنی اسم مفعولست ضمیر لانه علم راجع
بالله تعالی است و این کلام تعلیلست برای دلیل سیوم و توضیح آنست پس ظرف متعلق بقال منه است و اشارتست باینکه تبعیضی
که مفاد دلیل سیوم است غیر تبعیضی است که مفاد دلیل اول و دوم است زیرا که مفاد دلیل سیوم برای رفع حرج است پس خلاصه آنکه
میسر باشد که خاک تیمم بر دست چسپد و فشانده نشود بهتر است و اگر حرج نمیبود آن تبعیض جایز نمی بود بخلاف مفاد دلیل اول
و دوم بدانکه جمعی از مجتهدین حکم باستحباب نفض بمعنی فشاندن دست پیش از مسح وجه و یدین کرده اند بچند جهت اول مجرد
لفظی که می آید در حدیث اول باب چهلم و جواب آن بیان میشود دوم روایاتی که در کتب دیگر است مثل روایت زراره عن
ابی جعفر علیه السلام قال قلت کیف التیمم قال هو ضرب واحد للوضوء والغسل من الجنابة تضرب بیدیک مرتین ثم تنفضهما مرة للوجه
و مرة للیدین و جواب این نیست که میتواند بود که نفض اینجا عبارت از مسح بر رو و دو دست باشد و مرة تا آخر متعلق بما بعد
ثم باشد پس عدول از عمل بظاهر این آیت صریح این حدیث بمحض اینها مشکلست مشار الیه ذلک التیمم است اجمع تاکید ذلک است
لم یجر بسکون جیم و فتح راء بی نقطه بصیغه مضارع مجهول معتل اللام باب افعال برای تعریض است و اگر از باب ضرب باشد یا از باب
افعال برای تحقیق باشد لا تحری میبایست چنانچه در بعض کتب است ضمیر لانه ضمیر شانست و تعلیل برای لم یجر است
و در تحت معلوم و علت یا تعلیل برای علم است و در تحت معلوم داخل نیست و حاصل هر دو یکیست یعلق بعین بی نقطه و قاف
بصیغه مضارع غائب معلوم باب علم است من اسم است بمعنی بعض و فاعل یعلق است و مرجع ضمیر مستتر در لا یعلق است ثم قال برای
توضیح تعلیل مذکور در لانه علم تا آخر است یعنی بعد از آن الله تعالی در سوره مائده گفت پس نیابید آبی را پس قصد کنید
سطح روی زمین را که پاکیزه باشد پس مسح کنید بروهای خود و بدستهای خود از جمله آن صعید طیب بیان این آنکه وقتی که ساقط کرد
از مکلفان وضو را اگر نیابند آب را گردانید بعض مغسول آب در وضو را ممسوح بصعید در تیمم بسه دلیل اول اینکه بدل تیمم بعد
گفته بوجوهکم و با دلالت بر بعض میکند چنانچه بیان شد در فقره که متعلق بوضو است دوم اینکه بعد از آن ربط داده بوجوهکم

ایدیکم را تا افاده تبعیض بیشتر از تبعیض سابق کند سیوم اینکه گفته بعد از آن گفته منه بمعنی اینکه از جمله آن مقصود که صعید طیب است
تا من تبعیضیه افاده تبعیض بیشتر از دو تبعیض سابق کند این گفتن منه برای افاده تبعیض ثالث بواسطه آنست که بدرستی که الله تعالی دانسته
که آن مقصود بهمگی در عرضه این در آورده نشده که جاری شود بر رو که اول ممسوحات در تیمم است چه جای آنست که بعد از رو تمسح
میشود چه بدرستی که گاهی میچسبد بعض آن صعید ببعض دست که بر آن زده میشود و نمی چسبد آن بعض صعید ببعضی دیگر دست بعد از آن
الله تعالی برای فرق میان تبعیض سیوم و دو تبعیض سابق گفته در تتمه آیت که اراده ندارد الله تعالی برای اینکه گرداند بر شما
هیچ حرجی و حرج عبارت از ضیق است که حاصل میشود از تکلیف بکاری ساختن کل خاک دست که بر آن زده بر رو و دستها
نهم اصل عن زرارة قال قال ابو جعفر علیه السلام المرأة یجزیها من مسح الرأس ان تمسح مقدمه قدر ثلث
اصابع ولا تلقی عنها خمارها شرح روایت از زراره که گفت امام محمد باقر علیه السلام که زن را صحیح است از جمله مسح سر
اینکه مسح کند پیش سر را بمقدار سه انگشت و نیندازد از سر پوشش خود در اراده بمقدار سه انگشت همانست که بیان شد در شرح
حدیث اول این باب ششم اصل عن احمد بن محمد بن ابی نصر عن ابی الحسن الرضا علیه السلام قال سألته عن المسح علی
القدمین کیف هو فوضع کفه علی الاصابع فمسحها الی الکعبین الی ظاهر القدم فقلت جعلت فداک
لو ان رجلا قال باصبعین من اصابعه هکذا فقال لا الا بکفه شرح الی ظاهر القدم بدل اشتمال الی الکعبین است
یعنی روایت از احمد بن محمد بن ابی نصر از امام رضا علیه السلام راوی گفت پرسیدم اورا از مسح بر بالای دو پا که چگونه است
آن پس گذاشت دست خود را بر انگشتان پا پس مسح کرد آنها را تا دو کعب تا پشت پا بمعنی که بلندی پا را مسح کرد نه دو
طرف دیگر را پس گفتم قربانت شوم اگر اینکه مردی اشارت کند بدو انگشت از انگشتان خود یکی برای پای راست و دیگری
برای پای چپ همچنین بمعنی که دست را بپا نرساند بلکه نزدیک بپا بگذراند چنانچه در الصاق مجازی میگویند مررت بزید
بمعنی مررت بمکان یقرب من مکان زید پس امام گفت نه جایز نیست مسح مگر بگذاشتن دست خواه بیک انگشت و خواه بیشتر
مخفی نماند که استعاره قول برای اشارت اقرب است از استعاره آن برای فعل مطلق و کف عبارت از دست در مسح کف
اعم از آنست که بگذاشتن جمیع کف باشد یا بگذاشتن بعض کف باشد و جمعی میگویند که قول اینجا بمعنی فعل مطلق است
و مراد بکفه گذاشتن جمیع دست است والله اعلم هفتم اصل اخبرنی من رأی ابا الحسن علیه السلام بمنی یمسح ظهر قدمیه
من اعلی القدم الی الکعب ومن الکعب الی اعلی القدم ویقول الامر فی مسح الرجلین موسع
من شاء مسح مقبلا ومن شاء مسح مدبرا فانه من الامر الموسع ان شاء الله شرح الامر صیغه فعل ماضی
آن و کار عمده و هر دو اینجا مناسب است ذکر ان شاء الله برای محض تبرک است یعنی خبر داد مرا کسی که دید امام موسی کاظم
علیه السلام در منی بر حالی که مسح میکرد پشت دو پای خود را گاهی از سر پا تا کعب و گاهی از کعب تا سر پا و میگفت امری که در
مسح دو پاست صاحب توسعه است هر که خواست مسح کرد سر پا بالا و هر که خواست مسح کرد سرنشیب زیرا که امر در امسحوا برؤسکم
وارجلکم الی الکعبین از جمله امریست که مقارن تضییق نیست انشاء الله بخلاف امر در اغسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق
که در اینجا شروع از مرافق لازم است و تحقیق این شد در شرح حدیث پنجم باب سابق هشتم اصل عن زرارة قال قال
لو انک توضأت فجعلت مسح الرجلین غسلا ثم اضمرت ان ذلک هو المفترض لم یکن
ذلک بوضوء ثم قال ابدأ بالمسح علی الرجلین فان بدا لک غسل فغسلت فامسح بعده لیکون

آخر ذلک

آخر ذلک المفترض شرح روایت از زراره که از راویان امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام است راوی گفت که
امام گفت اگر اینکه تو وضو ساخته باشی پس گردانیده باشی مسح دو پا را شستن بمعنی که دست مالیدن بر آنها را در ضمن غسل
آورده باشی یا بمعنی که بجای مسح آنها غسل آنها کرده باشی مثل اینکه بی آنکه دست بپا رسانیده باشی از ابریق آب بپای خود
ریخته باشی بعد از آن در دل خود قرار داده باشی که آنچه کردی همانست که مامور به در قرآنست و از روی تقیه نیست نخواهد بود
آنچه کردی وضوی صحیح اما در صورت دست نمالیدن پس ظاهر است و اما در صورت دست مالیدن زیرا که حکم باینکه شستن مفترض است
اختیار مذهب مخالف ائمه اهل البیت است و مخالفان ایشان را هیچ عبادتی صحیح نیست و این وجه در صورت اول نیز جاریست
بعد از آن امام گفت در موضع تقیه ابتدا کن بدست مالیدن بر دو پا پیش از شستن آنها پس اگر ظاهر شود ترا که شستن پیش از
دست رسانیدن میباید برای اینکه جمعی از مخالفان در کمین نشسته اند و نگاه میکنند تا راه سخن بهم رسانند پس بشسته باقی
پا را پیش از دست مالیدن پس دست مال بعد از آن تا باشد آخر آن شستن آنچه مامور به صریح در قرآنست اشارتست باینکه وجوب
مسح پا بآب باقیمانده اعضای وضو مدلول صریح قرآن نیست بلکه مدلول سنت رسول و ائمه اهل البیت علیهم السلام است پس در موضع
تقیه چون مدلول سنت میسر نباشد مدلول صریح قرآن را حفظ میباید کرد و از اینجا ظاهر میشود که نسبت میان غسل و مسح عموم و خصوص
من وجه است نهم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام یأتی علی الرجل ستون وسبعون سنة ما قبل الله منه
صلوة قلت وکیف ذاک قال لانه یغسل ما امر الله تعالی بمسحه شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلام که گاهی میگذرد
بر مرد شصت سال و هفتاد سال بر حالی که قبول نکرده الله تعالی از او نماز را گفتم چگونه است این گفت برای اینکه او میشوید بهوا
و هوس و دلیل نامعقول آنچه را که امر کرده الله تعالی بمسح آن در صریح قرآن و بیان رسول علیه السلام دهم اصل سألت
ابا الحسن موسی علیه السلام قلت جعلت فداک یکون خف الرجل مخرقا فیدخل یده فیمسح ظهر قدمیه ایجزیه
ذلک قال نعم شرح مخرقا بصیغه اسم مفعول باب تفعیل برای مبالغه مراد اینست که خف بسیار پاره میباشد و میتوان مسح
از سر انگشتان تا کعبین کرد یعنی پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را گفتم قربانت شوم گاهی میباشد موزه مرد که مسح بر آن میکند
بغایت پاره پس داخل میکند دست خود را پس مسح میکند پشت پای خود را آیا کافیست او را آن مسح گفت آری یازدهم اصل
عن ابی جعفر علیه السلام قال توضأ علی صلوات الله علیه فغسل وجهه وذراعیه ثم مسح علی رأسه
وعلی نعلیه ولم یدخل یده تحت الشراک شرح روایت از امام محمد باقر علیه السلام گفت که وضو ساخت علی صلوات الله علیه
پس شست روی خود را و دو ذراع خود را بعد از آن مسح کرد بر سر خود و بر نعلین خود و داخل نکرد دست خود را در زیر بند نعلین شاید که
این در صورتی باشد که بند نعلین محیط بعرض پشت پا نشده باشد مثل اینکه از پشت پا کشیده شده باشد بعقب پا و از انجا
بانگشت کوچک پا پس مراد اینست که در مسح پا احاطه جمیع عرض پشت پا لازم نیست و میتواند بود که مراد بشراک بند بسته بر
ساق پا باشد و مراد این باشد که محل آن داخل پشت پا نیست چنانچه گذشت در شرح حدیث پنجم باب ششم دوازدهم اصل
عن ابی عبد الله علیه السلام فی الذی یخضب رأسه بالحناء ثم یبدو له فی الوضوء قال لا یجوز
حتی یصیب بشرة رأسه بالماء شرح حنا بکسر حاء بی نقطه و تشدید نون و الف ممدوده بر وزن فعال
معروفست ضمیر مستتر در یصیب راجع بالذی است و با در بالماء برای ملابست یا برای تعدیه است یعنی روایت از امام
جعفر صادق علیه السلام در مردی که رنگ میکند سر خود را بحنا بمعنی که سر خود را بی تر شده حنا بر آن میگیرد بعد از آن ظاهر میشود

اورا که وضو نداشته و وضو میبایدش ساخت پیش از تا نیر حنا آیا جایز است در وضو مسح بر بالای حنا یا نه امام گفت جایز است آن
وضو تا وقتی که برخورد یا بمعنی گردد دست رساند پوست سر خود را با آب بمعنی تری که باقیمانده در دست از شستن اعضا باب
بیستم اصل باب مسح الخف شرح الخف بضم خا با نقطه و تشدید فا پاپوش از پوست که ساتر پشت پا نیز هست و در اکثر
اوقات کنده نمیشود و اکثر با جمیع آن ساق دار میباشد و استعاره شده از خف بعیر که جز پای بعیر است یعنی این باب
بیان مسح دو خف است در وضو و در این باب دو حدیث است اول اصل سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْمَرِيضِ
هَلْ لَهُ رُخْصَةٌ فِي الْمَسْحِ عَلَى الْخُفَّيْنِ قَالَ لَا شرح الف لام الخف و المسح برای عهد خارجیست و مراد مسح مخالفان
در وضو بر دو موزه و در بعض نسخ في المسح على الخفين است و بنا بر این الف لام برای جنس است یعنی پرسیدم امام جعفر صادق
علیه السلام را از بیمار که آیا از برای او رخصت هست در مسح بر دو موزه که مخالفان میکنند در وضو گفت نه دوم اصل
عَنْ زُرَارَةَ قَالَ قُلْتُ لَهُ فِي مَسْحِ الْخُفَّيْنِ تَقِيَّةٌ فَقَالَ ثَلَاثَةٌ لَا أَتَّقِي فِيهِنَّ أَحَداً شُرْبُ
الْمُسْكِرِ وَ مَسْحُ الْخُفَّيْنِ وَ مُتْعَةُ الْحَجِّ قَالَ زُرَارَةُ وَ لَمْ يَقُلِ الْوَاجِبُ عَلَيْكُمْ أَنْ لَا تَتَّقُوا فِيهِنَّ
أَحَداً شرح ارجاع ضمیر جمع مونث بثلثه باعتبار اینست که مذکر غیر عاقل گاهی جاری مجرای مونث میشود مثل الجبال
الرواسی و تغییر اسلوب کرد و نگفت ترک متعة الحج برای اشعار بانکه اختلاف در اینجا محض نیت است مانند این می آید در
کتاب الاشربه در حدیث دوازدهم باب بیست و سیوم که باب من اضطر الی الخمر للدواء تا آخر است بیان میشود یعنی روایت است
از زراره که از راویان امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام است گفت که گفتم امام علیه السلام را که آیا در مسح خفین تقیه هست
پس امام گفت سه چیز است که تقیه نمیکنم در آنها احدی از هیچیک اول شرب مست کننده مثل نبیذ دوم مسح خفین سیوم متعه
حج گفت زراره که و امام نگفت که واجب بر شماست اینکه تقیه نکنید در ان سه مسئله از هیچیک مخفی نماند که گذشت در کتاب
الایمان و الکفر در حدیث دوم باب نود و هفتم که باب التقیه است که و التقیة فی کل شیء الا فی النبیذ و المسح علی الخفین و در شرح آن
مذکور شد که استثنا باعتبار ندرت صحت تقیه در آن دو چیز است عدم وجوب تقیه در متعه حج ظاهر است زیرا که تفاوت
میان آن و آنچه مخالفان میکنند نیست مگر در نیت و عدم وجوب تقیه بر اکثر مردم در مسح خفین باعتبار اینست که اکثر اوقات
عدول از ان بغسل رجلین ممکن است در ضمن آن فرد فرض بفعل می آید چنانچه بیان شد در حدیث هشتم باب سابق و عدم وجوب
تقیه در شرب مسکر بر اکثر مردم یا جمیع مردم باعتبار اینست که بتجربه معلوم شده که کسی که در طبع او ابای قوی از ان است هرگز
گرفتار تقیه در ان نشده و جمعی گرفتار میشوند که سست اعتقادند و خود در آشنای آن میکنند از دور والله اعلم باب بیست و یکم
اصل باب الجبائر و القروح و الجراحات شرح الجبائر بفتح جیم و با بی نقطه و الف و کسر همزه و را بی نقطه جمع جبیره بفتح جیم و کسر با و سکون یا
دو نقطه در پایین چوبهایی که بر دور استخوان شکسته می بندند تا محکم شود القروح بضم قاف و ضم را بی نقطه و سکون واو و حا بی نقطه
جمع قرح بفتح و ضم قاف و سکون را و دملها و مانند آنها که از بدن بیرون می آید و چرک از ان می آید الجراحات بفتح جیم جمع جراحت
بفتح جیم زخمهایی که ما عدای قروح باشد یعنی این باب بیان چوبهای بسته بر استخوان شکسته و بیان دملها و مانند آنها و
بیان زخمهاست در این باب چهار حدیث است اول اصل سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْكَسِيرِ تَكُونُ
عَلَيْهِ الْجَبَائِرُ أَوْ تَكُونُ بِهِ الْجِرَاحَةُ كَيْفَ يَصْنَعُ بِالْوُضُوءِ وَ عِنْدَ غُسْلِ الْجَنَابَةِ وَ غُسْلِ الْجُمُعَةِ قَالَ
يَغْسِلُ مَا وَصَلَ إِلَيْهِ الْغَسْلُ مِمَّا ظَهَرَ مِمَّا لَيْسَ عَلَيْهِ الْجَبَائِرُ وَ يَدَعُ مَا سِوَى ذَلِكَ مِمَّا لَا يَسْتَطِيعُ غَسْلَهُ وَ لَا

ینزع

يَنْزِعُ الْجَبَائِرَ وَ يَعْبَثُ بِجِرَاحَتِهِ شرح الکسیر بفتح کاف و کسر سین بی نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و را بی نقطه کسی که
استخوان او شکسته باشد ما موصوله و مفعول یغسل است اگر وصل بصیغه ماضی معلوم باب ضرب باشد با وجود آنکه مسح مقتضای ظاهر مقام مغایرت است
برای اشعار بکمال احتیاط است در حفظ النفس حتی اینکه اگر موضع جراحتی از بدن قبل از وضو و غسل آب بجا رسیده باشد برای
اندکی از خوف ضرر پس در وضو و غسل نیز نمیباید که آب بجا رسد و این از کمال مهربانی الله تعالی است با بنده مؤمن من در مما
ظهر تبعیضیه است افاده این میکند که اگر کسی دو جراحت داشته باشد و آب یکی را ضرر نکند و دیگری را خوف ضرر باشد اول را
میشوید و دوم را نمیشوید مما لیس علیه الجبائر بدل مما ظهر است من در مما لا یستطیع بیانیه است و لا ینزع بصیغه مضارع باب
ضرب مجزوم بلا ناهیه است و یعبث بصیغه مضارع باب علم مجزوم بعطف بر مدخول لا ناهیه است و میتواند بود که لا نافیه
باشد و هر دو فعل مرفوع باشد و خبر بمعنی انشا باشد و حاصل هر دو احتمال یکیست یعنی پرسیدم امام رضا علیه السلام را از حال
شکسته استخوان که میباشد بر او چوبهای بسته یا میباشد با او جراحت چگونه میکند با وضو اگر در موضع وضو باشد و چه
میکند نزد غسل جنابت و غسل جمعه امام گفت میشوید آنچه را که رسیده بان شستن پیش از وضو و غسل یعنی جایی که از شستن آن
اصلا مضایقه ندارد اگرچه بالفعل شسته نشده باشد از جمله آنچه ظاهر است از جمله آنچه نیست بران چوبهای بسته و وا میگذارد هر چه را
که غیر اینست که چیزهاییست که پیش از وضو و غسل وسعت ندارد شستن آنها را او باید که جدا نکند چوبهای بسته را و باید که بازی
نکند با جراحت خود برساندن آب بران با وجود احتمال ضرر دوم اصل عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الْجُرْحِ كَيْفَ يَصْنَعُ بِهِ صَاحِبُهُ قَالَ يَغْسِلُ مَا حَوْلَهُ شرح الجرح بضم جیم و سکون را
است یعنی روایت است از عبدالله بن سنان بکسر سین بی نقطه و دو نون از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را
از جراحت که چگونه میکند با آن صاحب آن در وضو و غسل گفت میشوید دور آنرا و وا میگذارد آنرا بیان این شد در حدیث
سابق سیوم اصل عَنِ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ سُئِلَ عَنِ الرَّجُلِ تَكُونُ بِهِ الْقَرْحَةُ فِي
ذِرَاعِهِ أَوْ نَحْوِ ذَلِكَ فِي مَوْضِعِ الْوُضُوءِ فَيَعْصِبُهَا بِالْخِرْقَةِ وَ يَتَوَضَّأُ وَ يَمْسَحُ عَلَيْهَا إِذَا تَوَضَّأَ فَقَالَ إِنْ
كَانَ يُؤْذِيهِ الْمَاءُ فَلْيَمْسَحْ عَلَى الْخِرْقَةِ وَ إِنْ كَانَ لَا يُؤْذِيهِ الْمَاءُ فَلْيَنْزِعِ الْخِرْقَةَ ثُمَّ لْيَغْسِلْهَا قَالَ وَ سَأَلْتُهُ عَنِ الْجُرْحِ
كَيْفَ أَصْنَعُ بِهِ فِي غَسْلِهِ قَالَ اغْسِلْ مَا حَوْلَهُ شرح قرحه بفتح و ضم قاف تعصب از باب ضرب است اغسل ما حوله بنا بر فرق میان
قروح و جروحست زیرا که غالب در قروح اینست که آب ضرر نمیکند بلکه اگر آب گرم باشد نفع میکند و غالب در جروح اینست که
آب ضرر میکند یعنی روایت است از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او پرسیده شد از مردی که میباشد با او دملی مثلا در
ساعد او یا مانند ساعد در موضع شستن وضو پس می بندد آنرا با پارچه و وضو میسازد و مسح میکند بران پارچه چون وضو میسازد گفت
امام گفت اگر آزار میرساند باو آب پس باید که مسح کند بر پارچه و اگر ضرر نمیرساند ~~پس باید که جدا کند پارچه را بعد از ان باید~~
باشد او را آب پس باید که جدا کند پارچه را بعد از ان باید که بشوید آن قرحه را راوی گفت که و پرسیدم امام را از جراحت
که چون کنم با آن در شستن آن پس امام گفت بشو دور آنرا و وا گذار آنرا چهارم اصل قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
عَثَرْتُ فَانْقَطَعَ ظُفُرِي فَجَعَلْتُ عَلَى إِصْبَعِي مَرَارَةً فَكَيْفَ أَصْنَعُ بِالْوُضُوءِ قَالَ يُعْرَفُ هَذَا
وَ أَشْبَاهُهُ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ
امْسَحْ عَلَيْهِ شرح عثرت بعین بی نقطه و ثا سه نقطه و را بی نقطه بصیغه ماضی متکلم باب نصر و ضرب و علم و حسن است مراد الظفر

زخم است و اگر مراد ناخن پا باشد مؤید جمعی است که قائلند باحاطهٔ مسح جمیع پشت پا را لغو بصیغه معلوم متکلم است و میتواند بود
که بصیغه مخاطب باشد و بر هر تقدیر اشباهه منصوب است و میتواند بود که بصیغه مجهول غایب باشد و اشباهه مرفوع باشد و گفتگو
در این آیت گذشت در حدیث دوم باب سیوم یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که افتادم پس بریده شد ناخن دست
من پس نهادم بر انگشت خود زهره پس چگونه کنیم با وضو گفت که می‌شناسیم این را و مانندهای این را از قرآن که در کجای قرآنست بیان
این آنکه گفته الله عز و جل در خطاب با اهل بیت رسول علیه السلام در سورهٔ حج که نکرده است الله تعالی بر شما در مسایل دین هیچ تنگی
مسح کن بر بالای آنچه نهادی بر انگشت خود مخفی نماند که بنا بر دو احتمال دیگر در لغو مراد این خواهد بود که حکم امثال این در جواز
عمل از خصوص این آیت معلوم میشود و بنا بر این دلیل اینست که عمل بظاهر قرآن بی فتوی و قضا جایز است باب بیست و دوم اول
باب الشک فی الوضوء ومن نسیه او قدم او اخر شرح این باب بیان شک در وضوست خواه شک در بقای آن
چنانچه در حدیث اول این باب است و خواه شک در وقوع بعض آن چنانچه در حدیث دوم است و بیان حکم کسی است که فراموش
کرد بعض وضو را یا کسی که مقدم داشت بعض اجزای وضو را بر آنچه تاخیر از آن واجب است یا تاخیر کرد بعض اجزای وضو را
از وقتش بر وجهی که موالات بفعل نیامد در این باب شش حدیث است اول اصل قال لی ابو عبد الله علیه السلام اذا استیقنت
انک قد احدثت فتوضأ وایاک ان تحدث وضوءا ابدا حتی تستیقن انک قد
احدثت شرح وایاک تا آخر ابطال قول بعض مخالفانست که میگویند آیت وضو دلالت میکند بر اینکه در هر نمازی
وضویی واجب است و بطلان توهم ایشان ظاهر میشود در شرح حدیث اول باب آینده احداث وضو یعنی بنیت رفع حدث
یا استباحت صلوة در وضوست و آن در مقابل تجدید وضوست که بی حدث جایز است برای هر نمازی یعنی گفت مرا
امام جعفر صادق علیه السلام که چون بعد از وضو یقین کردی که تو تحقیق حدث بول یا غایط و مانند آن کردی پس وضو بساز
و دور دار از یکدیگر خود را و این را که بعد از وضو باری دیگر وضو سازی به نیت رفع حدث یا استباحت نماز همیشه مگر آنکه
یقین کنی که تو تحقیق حدث کردی پس در صورت شک در حدث نیت رفع حدث یا استباحت صلوة نمیتوانی کرد
دوم اصل عن حماد بن عیسی عن حریز عن زرارة عن ابی جعفر علیه السلام قال اذا کنت قاعدا
علی وضوءک فلم تدر اغسلت ذراعک ام لا فاعد علیها وعلی جمیع ما شککت فیه انک
لم تغسله او تمسحه مما سمی الله ما دمت فی حال الوضوء فاذا قمت من الوضوء وفرغت فقد
صرت فی حال اخری فی صلوة او غیر صلوة فشککت فی بعض ما سمی الله مما اوجب
الله علیک فیه وضوءا فلا شیء علیک شرح اذا کنت قاعدا علی وضوء عبارت از
زمانیست که اگر بعض افعال وضو در آن زمان بفعل آید منافات نداشته باشد با موالاتی که مذکور میشود در حدیث پنجم
این باب پس شامل حالت اضطجاع و مشی در وقت وضو نیز هست ضمیر علیها راجع بذراعست علی جمیع عطف بر علیها است جمیع
ما شککت عبارت از ما بعد ذراعست زیرا که اگر غسل یا مسح آن بفعل آمده باشد نیز در حکم مشکوک فیه است باعتبار وجوب ترتیب
در وضو او در او لم تمسحه برای تقسیم است زیرا که بعض آن جمیع مغسولست و بعضی ممسوحست ما در ما دمت مصدریه است و مصدر
نایب ظرف زمانست مثل آتیه قدوم الحاج و ظرف متعلق باعد است و این اشارتست باینکه اگر شک در حالت وضو باشد
و اعاده بعد از خروج از حالت وضو باشد باطلست حال الوضوء عبارت از وقتی است که اگر بعض افعال وضو در آن وقت

بفعل آید منافات نداشته باشد با موالاتی که بیان میشود در حدیث پنجم این باب فرغت بالفا و را و غین با نقطه بصیغه
ماضی معلوم مخاطب باب نصر و منع و علم است الفراغ بفتح فا خالی شدن و مراد اینجا خالی شدن از حالت وضوست و از قبیل
عطف تفسیر است فا در فقد برای بیان فرغت است و اگر جزائیه باشد فشککت بتقدیر فاذا شککت خواهد بود و در حال اخری
عبارت از ضد حال الوضوء است فی صلوة بتقدیر سواء کنت فی صلوة است من در مما اوجب برای بیان بعض ما سمی است فی در
فیه برای ظرفیت است و وضو عبارت از شستن است یعنی روایت است از حماد بن عیسی از حریز از زراره از امام محمد باقر علیه السلام گفت
شک در آنچه باید شست در وضو دو صورت دارد صورت اول اگر باشی نشسته بر وضو و ندانی که آیا شستی ذراع خود را که مرکب
از کف و ساعد است یا نه پس بگردان آب را بر ذراع و بر جمیع آنچه بسبب شک در ذراع شک کردی در آن اینکه تو شستی آن را یا مسح
نکردی آن را از جمله آنچه نام برده الله تعالی در آیت وضو آن اعاده را در وقتی کن که باقی مانده باشی در حالت وضو
صورت دوم پس اگر برخاستی از موضع وضو و خالی شدی از حال وضو بیان این آنکه تحقیق گردیدی در حالی دیگر که ضد
حال وضوست خواه در نماز باشی خواه در غیر نماز پس شک کردی در بعض آنچه نام برده الله تعالی در آیت وضو که خبر است
که واجب ساخته الله تعالی بر تو در آن چیز شستن را یا مسح را پس نیست هیچ چیز بر تو یعنی که التفات باین شک نباید کرد سوم اصل وان
شککت فی مسح راسک واصبت فی لحیتک بلة فامسح بها علیه وعلی ظهر قدمیک وان لم تصب
بلة فلا تنقض الوضوء بالشک وامض فی صلوتک وان تیقنت انک لم تتم وضوءک فاعد علی ما
ترکت یقینا حتی تاتی علی الوضوء شرح مراد بشک در مسح سر شک در آنست پیش از انتقال از حال وضو که بیان
شد در شرح فقرات سابقه زیرا که حکم شک بعد از انتقال معلوم میشود از فلا تنقض الوضوء بالشک و ایضا مستفاد میشود از حکم
صورت دوم که در فقرات سابقه مذکور شد بطریق اولی فی لحیتک اشارتست باینکه بقای تری در ریش کافیست و لازم نیست
که در جمیع اعضا یا در عضوی که آخر شسته میشود باقی باشد امض بصیغه امر باب افعالست اگر شک اینجا شامل تساوی طرفین
و خلاف ظن است و پس یقین در مقابل آنست پس یقین اینجا شامل علم و ظن است و اگر شک شامل ظن نیز هست پس یقین شامل
ظن نیست یعنی و اگر در حال وضو شک کردی در مسح سر خود و یافتی در محاسن خود تری را پس مسح کن بآن تری بر سر خود
و بر پشت دو پای خود و اگر نیافتی تری را که بقدر مسح سر و مسح دو پا باشد پس شک در وضو را بشک اعتبار کن آن وضو را در نماز
خود و اگر یقین کردی که تو تمام نکردی وضوی خود را یعنی که ترک بعض افعال آن یا ترک موالات کردی پس بگردان آب را
بر آنچه ترک کردی از روی یقین تا آنکه گذر کنی بر وضوی صحیح یعنی که اگر بعض مغسول را ترک کردی و از حالت وضو نگذشته
هم آن و ما بعد آن را بجا می آوری و اگر از حالت وضو گذشته وضو را از سر میگیری و اگر بعض ممسوح را ترک کردی و از حالت
وضو نگذشته و تری باقیست هم آن و ما بعد آن را اگر باشد بجا می آوری و الا وضو را از سر میگیری والله اعلم اصل قال
حماد و قال حریز قال زرارة قلت له رجل ترک بعض ذراعه او بعض جسده فی غسل الجنابة فقال
اذا شک ثم کانت به بلة وهو فی صلوته مسح بها علیه وان کان استیقن رجع واعاد علیه
الماء ما لم یصب بلة فان دخله الشک وقد دخل فی حال اخری فلیمض فی صلوته ولا شیء علیه وان استیقن
رجع فاعاد الماء علیه فان رآه وبه بلة مسح علیه واعاد الصلوة باستیقان وان کان شاکا
فلیس علیه فی شکه شیء فلیمض فی صلوته شرح مراد بعض ذراعه بعض ذراع چپ است و مراد بعض جسده بعض

جنب جنبت اگر فی غسل الجنابة متعلق بمعطوف باشد مسح بما علیه یعنی مسح بما علیه و علی ما بعده است زیرا که اگر مسح راس و رجلین را
اعاده می باید کرد در وضو، و اگر متعلق بهر یک از معطوف و معطوف علیه است احتیاج باین توجیه نیست یعنی گفت حماد که
و گفت حریز که گفت زراره که گفتم امام محمد باقر علیه السلم را که مردی ترک کرد بعض ذراع خود را در وضو یا بعض بدن خود را در
غسل جنابت پس امام گفت چون ترک احتمال شک و یقین دارد و این چهار صورت دارد زیرا که یا شک دارد و تری که
کافی باشد در اقل شستن باقیست یا یقین دارد و تری باقی نیست یا یقین دارد و تری باقیست و حکم هر یک از این چهار بیان
میشود در صورتی که شروع در نماز کرده باشد تا صورتی که شروع نکرده باشد نیز قیاس بآن معلوم شود اول چون شک کند
در آنچه گفتی بعد از آن باشد با او تری که کافی باشد در اقل غسل و او در اثنای نماز باشد مسح میکند بآن تری بر آن بعض
بعنوانی که اقل غسل بفعل آید اگرچه مانند روغن مالی باشد چنانچه گذشت در حدیث دوم باب چهارم و مخفی نماند که مراد اینست
که نماز را اعاده کند بقرینه مفهوم قول امام در بیان حکم صورت رابعه که فلیمض فی صلوته زیرا که تفریع آن بر لیس علیه فی شکه
دلالت برین میکند که اگر در شک او بر او چیزی باشد معنی در صلوته خوب نیست دوم و اگر یقین داشته باشد در آنچه گفتی
بر میگردد از نماز و بر میگرداند آبرا بر آن بشرط آنکه دریابد در خود تری را که کافی باشد در اقل غسل سیوم پس بنا بر مفهوم
صورت اول که منضم باشد با صریح صورت دوم اگر داخل شود در او شک در آنچه گفتی بر جایی که بتحقیق داخل شده در جایی دیگر یا بتحقیق
که تری در او نمانده پس باید که روانه شود در نماز خود و هیچ چیز بر او نیست و اگر یقین کند وقتی که تری در او نمانده بر میگردد
از نماز و بر میگرداند آبرا بر آن بعض مخفی نماند که تکرار صریح صورت دوم اینجا بتقریب مقابل آنست در یک قید چهارم پس بنا بر
مفهوم صورت دوم که منضم باشد با صریح صورت سیوم اگر دید آن بعض ترک شده را بر حالی که با او هست تری
که در اقل غسل کافی باشد مسح میکند بر آن بعض و اعاده میکند نماز را بایقینی که کسب کرده و اگر شک داشته باشد و نباشد
با او تری که کافی باشد در اقل غسل پس نیست بر او در شک او چیزی پس باید که روانه شود در نماز خود مخفی نماند که از این تقریر
ظاهر شد که و ان کان شاکا فلیس علیه بتقدیر اینست که و ان کان شاکا ثم لم یکن به بلة فلیس علیه و این تکرار صریح صورت
سیوم است بتقریب مقابل آن در هر دو قید والله اعلم سیوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال ان ذکرت و
انت فی صلوتک انک قد ترکت شیئا من وضوئک المفروض علیک فانصرف واتم الذی
نسیته من وضوئک و اعد صلوتک و یکفیک من مسح راسک ان تاخذ من لحیتک بللها
اذا نسیت ان تمسح راسک فتمسح به مقدم راسک شرح فتمسح منصوب بعطف بر تاخذ است یعنی روایت از
امام جعفر صادق علیه السلم گفت اگر یاد آوری بر حالی که تو در نماز خودی این را که تو بتحقیق ترک کردی چیزی از وضوی خود را
که بحکم قرآن واجبست بر تو پس برگرد و تمام کن آنرا که فراموش کردی آنرا از جمله وضوی خود و اعاده کن نماز خود را و کافیست
ترا از جمله مسح سر تو اینکه فرا گیری از محاسن خود تری آنرا چون فراموش کرده باشی که مسح کنی سر خود را پس مسح کنی بآن تری پیش
سر خود را امر او مسح مقدم راس شست باب است یا مراد بنیان مسح است پیش از مسح دو یا پیش که تری را که صرف میکرد در جای
دیگر صرف کرد و اراده شروع در مسح یا کرد و بنا بر احتمال دوم و یکفیک تا آخر کلام مستانف است متعلق بفرض بودن در اثنای
نماز نیست چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال اذا نسی الرجل ان یغسل یمینه فغسل شماله
و مسح راسه و رجلیه و ذکر بعد ذلک غسل یمینه و شماله و مسح راسه و رجلیه و ان کان

یا شک دارد و تری باقی نیست هم

انما

انما نسی شماله فلیغسل الشمال و لا یعید علی ما کان توضأ و قال اتبع وضوئک بعضه بعضا شرح
اتبع بصیغه امر باب افتعال است و مراد امر بموالاتست و بعضی میگویند که مراد امر بترتیب است و دیگران منع این میکنند بدو سند اول اینکه
ترتیب از سابق معلوم شد و تاسیس بهتر از تاکید است دوم اینکه اگر مراد امر بترتیب میبود ظاهر این بود که تعیین بعض کند در این فقره
یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که چون فراموش کرده باشد مرد که بشوید ذراع راست خود را پس شسته باشد
ذراع چپ خود را و مسح کرده باشد سر خود و دو پای خود را و بیاد آورده باشد بعد از آن واجبست که بشوید ذراع راست خود را
و ذراع چپ خود را و مسح کند سر خود را و دو پای خود را و اگر فراموش نکرده باشد مگر ذراع چپ خود را پس باید که بشوید ذراع چپ را
و برنگرداند آبرا بر آنچه شسته و امام گفت که پی در پی کن وضوی خود را بعض آن متصل ببعضی دیگر کن باتصال عرفی پنجم اصل قال
ابو جعفر علیه السلم تابع بین الوضوء کما قال الله عز و جل ابدأ بالوجه ثم بالیدین ثم امسح
الراس و الرجلین و لا تقدمن شیئا بین یدی شیء تخالف ما امرت به فان غسلت الذراع
قبل الوجه فابدأ بالوجه و اعد علی الذراع و ان مسحت الرجل قبل الراس فامسح علی الراس قبل الرجل ثم
اعد علی الرجل ابدأ بما بدأ الله به شرح المتابعة موالات یعنی پی در پی کردن و آن ضد تفریق است و آن معنی بعض
کرمی آید در حدیث هفتم کما قال الله نایب مفعول مطلق برای نوعست ابدا بالوجه استیناف بیانی است لا تقدمن بصیغه نهی باب تفعیل
و نون تاکید ثقیله یا خفیفه عطف بر ابدا است برای امر بمتابعت و اشارتست بتفسیر آیت سوره حجرات یا ایها الذین آمنوا
لا تقدموا بین یدی الله و رسوله و اتقوا الله ان الله سمیع علیم و تاکید برای اینست که و اتقوا الله وعید است شیئا مفعول به است
و این بنا بر مفعولیست که محذوف در آیت حجرات مراد شیئی است که باعث تاخیر بعض اجزای عبادت و انفصال آن از اجزای دیگر
شود خواه وجودی باشد مثل خوردن طعام در اثنای نماز و خواه عدمی باشد مثل سکوت طویل در اثنای نماز بقرینه لا تقدموا در آیت
و لا تقدمن در حدیث تنوین شی برای تعظیم است و شی عبارت از عبادتست و بین یدی شی اشارتست بتفسیر بین یدی الله و رسوله
است که در آیت حجراتست زیرا که آدمی در اثنای عبادت در اطاعت الله و رسول است پس گویا که در پیش الله و رسول است
و در خدمت و حاصل اینست که در اثنای عبادت مشغول بچیزی دیگر نمیباید شد الا ما اخرجه الدلیل تخالف بصیغه مخاطبست
و مرفوع و مجزوم و منصوب میتواند بود مثل سه قراءت در آیت سوره مدثر لا تمنن تستکثر رفع بنا بر اینست که حال از فاعل لا تقدمن
باشد یا بتقدیر ان ناصبه ابطال عمل آن باشد و نصب بتقدیر ان ناصبه مثل ان تحبط اعمالکم در آیت سوره حجرات ان تحبط اعمالکم و جزم
بنا بر اینست که بدل لا تقدمن باشد امرت بصیغه مخاطب مجهولست و تعبیر از موافقت منهی عنه که مذکورست در آیت حجرات بمخالفت
مامور به شده برای اینکه نهی از تقدیم راجع بامر بموالات میشود فان غسلت برای تفریع بر وجوب رعایت ترتیب است
یعنی گفت امام محمد باقر علیه السلام موالات کن میان وضو ترتیبی که گفته الله عز و جل در آیت وضو بیان این آنکه ابتدا کن
برو و بعد از آن بدو دست بعد از آن مسح کن سر را و دو پا را و البته تقدیم مکن چیزی دیگر را در اثنای عبادت و اطاعت خدا
و رسولش بر حالی که مخالفت میکرده باشی آنچه را که مامور شدی بآن در آیت حجرات پس اگر شستی ذراع را پیش از رو پس ابتدا
کن برو و برگردان شستن را بر ذراع و اگر مسح کردی پا را پیش از سر پس مسح کن بر سر پیش از پا بعد از آن برگردان مسح را بر پا
ابتدا کن بآنچه ابتدا کرده الله تعالی بآن در قرآن هر جا که باشد خواه در آیت وضو و خواه در غیر آن مراد جاییست که قرینه
از قرآن یا سنت بر خلاف آنکه نصب شده باشد والله اعلم ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال کان یستیت

تغسلت ذراعيك قبل وجهك فأعد غسل وجهك ثم اغسل ذراعيك بعد الوجه فان بدأت بذراعك الأيسر قبل الأيمن فأعد غسل الأيمن ثم اغسل اليسار وان نسيت مسح رأسك حتى تمسح رجليك فامسح رأسك ثم امسح رجليك شرح ذراعيك دو جا بلفظ تثنيه است و در بعض نسخ ذراعك بلفظ مفرد است و ذكر بعد الوجه با وجود ذكر ثم براى افاده اينست كه شروع در غسل ذراع متصل بغسل وجه ميبايد تا رعايت موالات شده باشد پس ثم اينجا مثل و نظيرش براى محض افاده ترتيب است و تراخى در ان منظور نيست و فا در فان بدأت براى محض ترتيب ذكريست زيرا كه تفريع مناسب نيست يعنى روايتست از امام جعفر صادق عليه السلام گفت اگر فراموش كردى بايد شستن شستن دو ذراع خود را پيش از روى خود پس بگردان شستن روى خود را بعد از ان بشو دو ذراع خود را بعد از روى خود پس اگر ابتدا كردى بذراع چپ خود پيش از راست پس اعاده كن شستن راست را بعد از ان بشو چپ را و اگر فراموش كردى مسح خود را تا آنكه مسح كنى دو پاى خود را پس مسح كن سر خود را بعد از ان مسح كن دو پاى خود را مخفى نماند كه در بعض نسخ بجاى تمسح رجليك تغسل رجليك است و بجاى ثم امسح ثم اغسل است و اين مبنى بر اينست كه اين فراموش كردنها غالبا در موضع تقيه است كه باعث اضطراب و غلط كردن ميشود و بنا بر اين اين حديث مخصوص خواهد بود بتقيه نزد جمعى از مخالفان كه ترتيب مذكور را واجب ميدانند يا واجب نميدانند اما اعاده را از اعلامات نقض نميشمرند زيرا كه جمعى از مخالفان ترتيب را واجب نميدانند و اگر كسى معتقد بان شود آزارش ميكنند والله اعلم حديث هفتم اصل قال ابو عبد الله عليه السلام اذا توضأت بعض وضوئك فعرضت لك حاجة حتى ييبس وضوؤك فأعد وضوءك فان الوضوء لا يبعّض شرح بعض منصوبست بنا بر مفعول مطلق ييبس بيا و دو نقطه در پايين و با يك نقطه و سين بى نقطه بصيغه مضارع معلوم باب علم و حسب است و در بعض نسخ بجاى آن نشف است بنون و شين با نقطه و فا بصيغه ماضى مجهول باب تفعيل يا بصيغه مضارع مجهول يا معلوم باب نصر و علم النشف فرو بردن جامه آب را و دوم لازم نيز آمده بمعنى فرو رفتن آب در جامه و مانند آن وضوء در دوم بفتح واو است بمعنى آبى كه بآن دستنماز ميگيرند و بضم واو نيز بهمين معنى آمده چنانچه هر دو بمعنى فعل دستنماز نيز آمده لا يبعض بصيغه نفى مضارع غايب مجهول باب تفعيلست و در بعض نسخ بصيغه نفى مضارع غايب معلوم باب تفعل است التبعيض تفريق بمعنى جدا كردن اجزا و التبعض مطاوع تبعيض يعنى گفت امام جعفر صادق عليه السلام چون وضو ساختى بعض وضوى خود پس رو داد ترا حاجتى تا آنكه خشك شد آب اعضاى تو پس اعاده كن وضوى خود را چه بدرستى كه وضو تفريق كرده نميشود اشارتست بآنكه موالات ميبايد و علامت موالات خشك نشدن آب عضو سابق است در هواى معتدل كه نه بسيار گرم باشد و نه بسيار سرد و آب هر عضوى بيكمشت باشد كه نه بسيار كم فراخ باشد و نه بسيار تنك مثل آنچه گذشت در حديث نهم باب هفدهم كه كميت در موضع ضرورت براى هر عضو مغسول است حديث هشتم اصل عن ابي قلت لابي عبد الله عليه السلام ربما توضأت فنفد الماء فدعوت الجارية فأبطأت علي بالماء فيجف وضوئي فقال أعد شرح نفد بنون و فا و دال بى نقطه بصيغه ماضى معلوم باب علم است يجف بجيم و تشديد فا بصيغه مضارع معلوم باب ضرب و منع و علم است و وضوء بفتح يا ضم واو است يعنى گفتم امام جعفر صادق عليه السلام را كه بسا شروع در وضو كردم پس كم كرد آب پس خواندم كنيز را كه آب بيارد پس دير آورد و ساخت بر من آب را پس خشك ميشود آب وضوى من پس امام گفت كه اعاده كن شستن آنچه را كه شستى حديث نهم اصل سألت ابا عبد الله عليه السلام عن رجل نسي من الوضوء الذراع والرأس قال يعيد الوضوء ان الوضوء يتبع بعضه بعضا شرح يتبع بصيغه مضارع معلوم باب علم

يا مجهول باب افعال است و بر هر تقدير بعضه مرفوعست يعنى پرسيدم امام جعفر صادق عليه السلام را از مردى كه فراموش كرد از جمله وضو شستن ذراع و مسح سر را امام گفت اعاده ميكند وضو را بيان اين آنكه وضو متصل ميباشد بعض آن ببعضى ديگر مراد اينست كه اين امر باعاده در جايى است كه موالات فوت شده باشد و خشك شده باشد عضو سابق و الا اعاده احتياج نيست آن را كه فراموش كرده و بعد از آن را بجا مى آورد باب بيست سوم اصل باب ما ينقض الوضوء وما لا ينقضه شرح اين باب بيان چيزهاست كه ميشكند وضو را و آنچه نميشكند وضو را و مخالفان آن را ناقض ميشمرند در اين باب هفده حديث است اول اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال ليس ينقض الوضوء الا ما خرج من طرفيك الأسفلين اللذين انعم الله عليك بهما شرح مراد بناقض وضو اينجا موجب وضو است و مقصود تفسير آيت سوره مائده است كه اذا قمتم الى الصلوة فاغسلوا وجوهكم تا آخر باظهار آنكه قيام در اذا قمتم كنايتست از فراغ از بول يا غايط يا بادى كه از طرف پايين بيرون آيد چنانچه قعود كنايت ميباشد از مشغول بودن ببول يا غايط يا آن باد خواه در ان وقتها آدمى ايستاده باشد و خواه نشسته و خواه خوابيده و الفاظ كنايات در امثال اين بسيار است مثل بيت الخلا كه كنايت ميباشد از محل غايط و مثل اكراه بر بغا و اراده تحصن كه مذكور است در آيت سوره النور كه و لا تكرهوا فتياتكم على البغاء ان اردن تحصنا كه اول كنايتست از منع زنان خواستاران شوهر كردن و دوم كنايتست از اراده شوهر كردن و جمعى كه اين كنايت را نفهميده اند كلمات ركيكه در توجيه مفهوم شرط در ان اردن گفته اند چنانچه جمعى كه آيت سوره مائده را حمل بر كنايت نكرده اند كلمات ركيكه در توجيه مفهوم شرط و عموم در اذا قمتم الى الصلوة گفته اند و معنى الى الصلوة غير جنب است چنانچه بيان ميشود در شرح حديث سيزدهم باب بيست و نهم كه باب صفة الغسل است اگر گويى كه خواب نيز ناقض وضو است بهمين معنى چنانچه مى آيد در حديث ششم و چهاردهم و پانزدهم و شانزدهم اين باب پس حصر ناقض در اين سه چيز درست نيست گوييم كه مقصود اينجا اينست كه قى و رعاف ناقض وضو نيست از جمله آنچه بيرون مى آيد از آدمى پس حصر اضافى است و ذكر انعم الله عليك بهما براى اشعار بآنست كه اگر بول و غايط محتبس شود ضرر ميرسد بخلاف قى و رعاف يا گوييم كه مقصود حصر ناقض حقيقى در منطوق ظاهر آيت سوره مائده است در اين سه چيز است و خواب ناقض حقيقى وضو نيست بلكه ملحق است بناقض بدلالت دليلى از خارج كه مستفاد ميشود از سنت رسول و اوصياى او عليهم السلام و موافق اينست آنچه در عيون اخبار الرضا است در باب العلل التى ذكر الفضل بن شاذان في آخرها انه سمعها من الرضا علي بن موسى عليهما السلام كه واما النوم فان النائم اذا غلب عليه النوم يفتح كل شيء منه وكان اغلب الاشياء في الخروج منه الريح فوجب عليه الوضوء لهذه العلة و بر اين قياس است استحاضه قليله كه موجب وضو است و استحاضه كثيره و متوسطه كه بعد از غسل استحاضه بفاصله حادث شده باشد و موجب وضو شده باشد و از آنچه گفتيم معلوم شد كه ظاهر اذا قمتم الى الصلوة شامل خروج منى و مس ميت و مانند آنها از اقسام حدث اكبر نيست بدانكه ناقض وضو گاهى مستعمل ميشود بعنوان مجاز در منافى صحت نماز و آن اعم از موجب وضو است مثل آنكه جنابت را گاهى ناقض وضو ميخوانند چنانچه مى آيد در حديث ششم اين باب پس منافات نيست ميان اين حديث و آنچه مى آيد در كتاب الصيام در حديث دهم باب يازدهم كه باب ادب الصائم است كه دروغ بر الله تعالى و بر رسول و بر ائمه عليهم السلام ناقض وضو است زيرا كه آن دروغ مانند بول و غايط و باد از طرف پايين است و توبه از ان مانند وضو است و بر اين قياس است قهقهه در نماز كه در بعض روايات داخل ناقض وضو شمرده شده و پوشيدن لباس مغصوب يا نجس و بودن در مكان مغصوب و امثال آنها يعنى روايتست از امام جعفر صادق عليه السلام گفت نيست آنچه بشكند وضو را جز آنچه بيرون آيد از دو طرف تو كه پايين ترند آنچنان دو طرفى كه انعام كرده الله تعالى بر تو بآنها دوم اصل سألت الرضا عليه السلام عن الناسور اينقض

آنچه

الوضوء قال انما ینقض الوضوء ثلث البول والغائط والریح شرح الناسور بنون و الف و سین منقطه و گاهی بجای
آن صاد بی‌نقطه میباشد و سکون واو و را بی‌نقطه جراحتی که در درون نشستگاه آدمی میباشد حصر در آنها مبنی بر این است که مراد
ناقض اینجا موجب است و منی و مس میت موجب وضو نیست و شرح این ظاهر است از شرح حدیث اول سیوم اصل قال ابو عبد الله
علیه السلم ان الشیطان ینفخ فی دبر الانسان حتی یخیل الیه انه قد خرج منه ریح فلا ینقض
الوضوء الا ریح تسمعها او تجد ریحها شرح ینفخ بنون و فا و خاء نقطه‌دار بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر است
و نفخ اینجا عبارت است از وسوسه در وقت پیچیده شدن رگی در حوالی دبر و مانند آن حتی بفتح حاء بی‌نقطه و تشدید تاء دو نقطه
در بالا و الف است یخیل بصیغه معلوم مجهول باب تفعیل منصوب و مرفوع میتواند بود و انه منصوب مفعول است یا مرفوع و نایب فاعل است
و ضمیر برای شان است یا راجع بمرجع الیه است یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلم که بدرستی که شیطان میدمد در نشستگاه آدمی
تا آنکه بخیال آدمی می‌اندازد این را که شان این است که بتحقیق بیرون آمد از او بادی پس نمیشکند وضو را مگر بادی که بشنوی آن را یا بیابی
بوی آن را مراد این است که در وقت اشتباه و احتمال نفخ شیطان این علامات منظور است نه مطلقا نظیر این می‌آید در کتاب المواریث
در حدیث پنجم و ششم باب میراث المستهل که باب چهل و نهم است و بیان میشود چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال
لیس فی حب القرع والدیدان الصغار وضوء انما هو بمنزلة القمل شرح الحب بفتح حاء و تشدید باء یک نقطه
جمع حبه دانها القرع بفتح قاف و سکون را و عین بی‌نقطه کدو حب القرع استعاره شده برای کرمهای کوتاه پهن الدیدان بکسر
دال بی‌نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و دال بی‌نقطه و الف جمع دود بضم دال و سکون واو کرمها الصغار بکسر صاد بی‌نقطه جمع
صغیر کوچکها صفت هر دو جمع بدو مطلق است که مذکور است ضمن دو نوع پس این حکم شامل جمیع انواع است صاحب ذخیره گفته که
و انواع کرم که اندر روده‌ها تولد کنند چهار نوع است یکی دراز است دوم گرد بود و کوتاه سیوم پهن بود و کوتاه آن را کدو دانه گویند
و بتازی حب القرع گویند چهارم خرد است القمل بفتح قاف و سکون میم شپش و بعضی بضم قاف و تشدید میم مفتوحه نیز گفته‌اند
یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت نیست در بیرون آمدن کرمهای کدو دانه و کرمهای کوچک وضوئی
جز این نیست که کرم مانند شپش است در اینکه متولد از رطوبات میشود نه از غائط و بول و ریح تا داخل شود که در حکم آنها باشد
مثل خواب که بیان شد در شرح حدیث اول این باب ظاهر این است که شپش نیز قبل از خروج از بدن بهم میرسد و موافق است
قول اطبا شارح اسباب علامات گفته حدوث القمل یکون من فضول رطبة ردیة لا تصلح لتغذیة البدن تدفعها الطبیعة الی ظاهر الجلد
لقربها منه فلا تخرج عن المسام لغلظها فتبقی فی عمق الجلد و تتعفن هناک فتصیر حیوانا لان ذلک هو مزاج مثل هذا الموضع تکون تولد الحیوان
و یحیی بعض عفونة باستیلاء الحار الغریزی علیها بسبب اعراض الطبیعة عنها حیث لا مطمع لها فیها فیتولد عنها القمل پنجم اصل عن
ابی عبد الله علیه السلم فی الرجل یخرج منه مثل حب القرع قال لیس علیه وضوء شرح این
ظاهر است از سابق فرق این است که حب القرع در سابق استعاره بود و اینجا حقیقت است ششم اصل وقد روی اذا کانت
متلطخة بالعذرة اعاد الوضوء شرح تانیث ضمیر کانت باعتبار این است که حب جمع حبه است و هر جمع مونث است
یعنی و روایت کرده شده از امام جعفر صادق علیه السلم در طریقی دیگر این تتمه که چون باشد حب القرع آلوده بنجاسات آدمی
اعاده میکند آن مرد وضو را مراد این است که کمی آن نجاست مانع نقض وضو نیست تا کسی خیال نکند که در حکم عرض است مثل اجزای
غائط که در دبر میماند بعد از استنجاء باحجار هفتم اصل قلت لابی جعفر و لابی عبد الله علیهما السلم ما ینقض

الوضوء

الوضوء فقال الا ما یخرج من طرفیک الاسفلین من الدبر والذکر غائط او بول او منی او ریح
والنوم حتی یذهب العقل وکل النوم یکره الا ان تکون تسمع الصوت شرح یکره بصیغه مضارع غایب معلوم
باب تفعیل است از کراهت یعنی ناخوش کردن چیزی نزد کسی مراد اینجا ناخوش کردن نماز است بنقض وضو تکون و تسمع بصیغه مخاطب است یعنی
گفتیم امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلم را که چه چیز میشکند وضو را خواه موجب آن باشد و خواه نه پس گفتند آنچه بیرون می‌آید
از دو طرف پایینتر تو که نشستگاه و ذکر باشد آنچه غائط باشد یا بول باشد یا منی باشد یا باد باشد و خواب تا بحدی که رود عقل و
هر خوابی شروع میکند نماز را با معنی که ناقض وضو است مگر اینکه میشنیده باشی آواز را هفتم اصل عن علی بن جعفر عن
اخیه موسی علیه السلم قال سالته عن الرجل هل یصلح له ان یستدخل الدواء ثم یصلی وهو
معه اینقض الوضوء قال لا ینقض الوضوء ولا یصلی حتی یطرحه شرح جمله اینقض الوضوء استیناف بیانی
سابق است پس حاصل کلام سائل یک سوال است و آن این است که آیا استدخال میشکند وضو را تا جایز نباشد برداشتن آن و نماز
کردن با آن یا نمیشکند پس جایز است برداشتن آن و نماز کردن و حاصل جواب امام این است که وضو را نمیشکند و مع هذا نماز با آن خوب
نیست زیرا که با وجود بودن آن توجه سوی نماز حاصل نمیشود یعنی روایت است از علی بن جعفر از برادرش امام موسی کاظم علیه السلم گفت
سوال کردم او را از مرد که آیا میشاید او را اینکه در نشستگاه خود یا در احلیل خود در آرد دوا را اشیاف بعد از آن نماز کند و آن
دوا با او باشد بیان این آنکه آیا آن برداشتن دوا میشکند وضو را امام گفت نمیشکند وضو را و نماز نمیشاید او را تا آنکه اندازد
آن را از خود هشتم اصل سالت ابا عبد الله علیه السلم عن الرجل یتجشا فیخرج منه شیء ایعید الوضوء
قال لا شرح یتجشا بجیم و شین نقطه‌دار و همزه بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعل است یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را
از مردی که آروغ میزند پس بیرون می‌آید از حلق او چیزی از طعامی که خورده آیا اعاده میکند وضو را گفت نه نهم اصل سالت
ابا عبد الله علیه السلم عن القیء هل ینقض الوضوء قال لا شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از قی
کردن که آیا میشکند وضو را گفت نه دهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال اذا قاء الرجل وهو علی
طهره فلیتمضمض شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت چون قی کرد مرد در حالی که او بر وضوی خود است
و ناقضی از او سر نزده پس باید که آب در دهن گرداند تا رفع کراهت آن شود یازدهم اصل عن محمد الحلبی قال
سالت ابا عبد الله علیه السلم عن الرجل یکون علی طهر فیاخذ من اظفاره او شعره ایعید
الوضوء فقال لا ولکن یمسح راسه و اظفاره بالماء قال قلت فانهم یزعمون ان فیه الوضوء
فقال ان خاصموکم فلا تخاصموهم وقولوا هکذا السنة شرح مخاصمه مخالفان در این مسئله استدلال
ایشان بقیاس است و جواب ایشان بدو روش متصور است یکی مخاصمه با ایشان با بطال قیاس ایشان و اظهار فرق بعد از تسلیم
جواز استدلال بقیاس مثل آنچه می‌آید در کتاب الوصایا در حدیث اول باب نوزدهم که باب من اعتق و علیه دین است که فقال
هات قایسنی الی آخر دوم ابطال قیاس ایشان و رد جواز استدلال بقیاس مثل آنچه گذشت در کتاب العقل در حدیث چهاردهم
باب بیستم که باب البدع والرای والمقاییس است که ان السنة لا تقاس و چون جواب اول اشکالی دارد و باعث تطویل قیل
و قال میشود غالبا امام نهی کرده مخاطبان را از آن و امر باکتفا بجواب دوم کرده پس مشار الیه هکذا ترک وضو در این صورت
و اکتفا بمسح با آب است میتواند بود که مشار الیه هکذا ترک مخاصمت باشد و قولوا امر باشد بگفتن با خود برای تسلی یعنی روایت

از محمد بن حلبی گفت پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که میباشد بر وضو پس فرا میگیرد ناخنهای خود یا موی خود را
آیا اعاده میکند وضو را پس امام گفت نه ولیکن مسح میکند سر خود را که موازان گرفته و ناخنهای خود را با آب حلبی گفت که گفتم
پس مردی که از مخالفان دعوی میکند که در گرفتن ناخن و مو وضو هست پس امام گفت اگر مباحثه کنند با شما در این مسئله شما در جواب
ایشان مباحثه نکنید و گوئید که چنین است طریقت رسول الله صلی الله علیه و آله دوازدهم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال
لیس فی القبلة ولا مس الفرج ولا المباشرة وضوء شرح روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت نیست در بوسه
و نه در دست مالیدن بر فرج زن یا فرج خود و نه بدن بر بدن زن مالیدن وضوئی یعنی که آنها ناقض وضو نیست سیزدهم
اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن الرعاف والحجامة وکل دم سائل فقال لیس فی هذا
وضوء انما الوضوء من طرفیک اللذین انعم الله تعالی بهما علیک شرح رعاف بضم را است حجامت
بکسر حا است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از خون آمدن از بینی و حجامت کردن
و هر خونی که روان شود از حلق یا از زخم یا از ذکر یا از نشستگاه و مانند آنها پس گفت نیست در اینکه مذکور کردی وضوئی جز
این نیست که وضو از دو طرف است که انعام کرده الله تعالی با آنها بر تو بیان این شد در شرح حدیث اول این باب
چهاردهم اصل سألت ابا الحسن علیه السلام عن رجل به علة لا یقدر علی الاضطجاع والوضوء
یشتد علیه وهو قاعد مستند بالوسائد فربما اغفی وهو قاعد علی تلک الحال قال یتوضأ
قلت له ان الوضوء یشتد علیه لحال علته فقال اذا خفی علیه الصوت فقد وجب الوضوء
علیه وقال یؤخر الظهر ویصلیها مع العصر یجمع بینهما وکذلک المغرب والعشاء شرح الوسائد
بسین بی نقطه و الف و همزه و دال بی نقطه جمع وساده بفتح و ضم و کسر واو بالشها که تکیه بر آنها میکنند یا در زیر سر میگذارند
اغفی بغین با نقطه و فا بصیغه ماضی معلوم معتل اللام واوی از باب افعال است یعنی پرسیدم امام رضا علیه السلام را از مردی که
با او است مرضی قدرت ندارد بر پهلو خوابیدن و مشکلست بر او وضو ساختن و او همیشه نشسته است تکیه داده است بر بالشها
پس بسا که خواب کرد در حالی که او نشسته است بر آن حال که تکیه کرده مراد این است که ظاهر است که با وجود این نشستن بادی از او
جدا نشود آیا وضوی او میشکند یا نه امام گفت وضو میسازد برای نماز بعد از خواب گفتم امام علیه السلام را که بدرستی که وضو
مشکل میشود بر او برای حالت مرض او پس امام گفت چون پنهان شد از او آواز پس بتحقیق واجب شده وضو بر او خواه بادی جدا
شود و خواه نشود توضیح این شد در شرح حدیث اول امام گفت تاخیر میکند ظهر را تا آخر وقت فضیلت آن و میگزارد
آن را با عصر در اول وقت فضیلت آن و جمع میکند میان آن دو و همچنان است نماز مغرب و عشا یعنی که مغرب را تاخیر میکند تا آخر وقت
فضیلت آن و با عشا جمع میکند برای اشکال وضو ساختن مکرر بر او پانزدهم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلام
عن الخفقة والخفقتین فقال ما ادری ما الخفقة والخفقتان ان الله یقول بل الانسان علی
نفسه بصیرة ان علیا علیه السلام کان یقول من وجد طعم النوم قائما او قاعدا فقد وجب
علیه الوضوء شرح الخفقه بفتح خا با نقطه و سکون فا و قاف و تا وحدت معنی آن ضرب یکحرکت دادن سر برای
پینکی ما ادری در این مقام معنی این است که اوری انه لا دخل لهذا الانسان مبتدا است جمله علی نفسه بصیرة خبر مبتدا است بصیرة مبتدا است
علی نفسه خبر مقدم بر مبتدا است توضیح این آیت شد در کتاب الایمان و الکفر در شرح حدیث ششم باب الریا که باب صد و

شانزدهم است و در اینجا میگوییم که مراد این است که گماشته شده بر آدمی علم باحوال خود و نفس لوامه و هر چند که آدمی خواهد که از خود دفع
کند علم باحوال خود را و نفس لوامه را تا در انکار قیامت و مانند آن مستحق عذاب نشود قدرت بر آن دفع ندارد و در این حکمتی
عظیم برای اتمام حجت و جزای عمل در روز قیامت هست چنانچه در اول سوره گفته لا اقسم بیوم القیمة و لا اقسم بالنفس اللوامة
پس بل در بل الانسان برای اضراب از دعوی مشرکانست که ما علم نداریم بقیامت و مانند آن چنانچه لا در لا اقسم
جمله علیحده است در دفع دعوی آن مشرکانست یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از یک جنبانیدن سر برای
پینکی و دو جنبانیدن که آیا وضو را باطل میکند یا نه پس امام گفت نمیدانم که چیست یکجنبانیدن و دو جنبانیدن بدرستی که
الله تعالی میگوید در سوره قیامه که بلکه آدمی گماشته شده است بر نفس او دیده وری بدرستی که علی علیه السلام میگفت
هر که یافت مزه خواب را خواه ایستاده باشد و خواه نشسته پس بتحقیق واجب است بر او وضو اشارتست باینکه در صورت
خفقه و خفقتین رجوع باین معیار میباید کرد و آدمی احوال خود را خود بهتر میداند شانزدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام
قال الاذنان والعینان تنام العینان ولا تنام الاذنان وذلک لا ینقض الوضوء فاذا نامت العینان
والاذنان انتقض الوضوء شرح اذنان مبتدا است و خبرش محذوف است تقدیر للانسان اذنان تنام تقدیر قد تنام
است و او در و لا تنام حالیه است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت آدمی را دو گوش و دو چشم است گاهی
میخوابد دو چشم در حالی که نمیخوابد دو گوش یعنی که چشمها از دیدن معطل میشود و گوشها از شنیدن معطل نمیشود و آن خواب
دو چشم نمیشکند وضو را پس هرگاه خوابید دو چشم و دو گوش شکسته میشود وضو هفدهم اصل عن ابی جعفر عبد الله
علیه السلام قال الرجل یقرض من شعره باسنانه یمسحه بالماء قبل ان یصلی قال لا باس انما ذلک
فی الحدید شرح یمسح بتقدیر استفهام است و مراد استفهام از استحباب مسح است چنانچه گذشت در حدیث دوازدهم این باب
لا باس بمعنی لا باس فی ترک المسح است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت مردی میبرد بعض موی
خود را بدندانهای خود آیا سنت است که مسح کند آن را با آب پیش از آنکه نماز کند گفت باکی نیست در ترک مسح با آب این است که
آن مسح با آب در آهن سنت است باب بیست و چهارم اصل باب الرجل یطأ علی العذرة او غیرها من القذر شرح القذر بفتح قاف
و کسر و فتح و ضم و سکون ذال با نقطه و را بی نقطه پلیدی یعنی این باب بابی است که پا میگذارد بر نجاست آدمی یا غیر آن
از نجاسات در این باب شش حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال فی الرجل یطأ علی الموضع
الذی لیس بنظیف ثم یطأ بعده مکانا نظیفا قال لا باس اذا کان خمسة عشر
ذراعا او نحو ذلک شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت در مردی که پا میگذارد
بر جائی که پاک نیست بعد از آن پا میگذارد بعد از آن مکان بمکانی دیگر که پاک است گفت پروایی نیست یعنی که پای
او پاک شد اگر باشد آن مکان نظیف پانزده ذراع مراد بذراع از آرنج است تا سر انگشتان انگشت میان یا مانند پانزده
ذراع مراد این است که احتیاج بگزردن نیست تخمین کافی است دوم اصل کنت مع ابی جعفر علیه السلام اذ مر
علی عذرة یابسة فوطئ علیها فاصابت ثوبه فقلت جعلت فداک قد وطئت علی
عذرة فاصابت ثوبک فقال الیس هی یابسة فقلت بلی فقال لا باس ان الارض
یطهر بعضها بعضا شرح وطئ بطا بی نقطه و همزه بصیغه ماضی معلوم غایب است و وطئت بصیغه ماضی مخاطب معلوم ... باب علم است

بدیته مرفوع و خبر مبتدا است و جمله خبر لیس است و اسم لیس ضمیر شان مستتر است حذف و او دران الارض برای کمال انفصالست

چون برای بیان مسئله دیگر است و آن صورتیست که عذره تر باشد و پا را نجس کرده باشد یعنی بودیم با امام محمد باقر علیه السلم

وقتی که گذر کرد بر نجاست آدمی که خشک بود پس پا نهاد بران پس پا پاشید و ملاقات کرد جامه او را و افتاد پس گفتم قربانت شوم

بتحقیق پا نهادی بر نجاست آدمی پس چون رد جامه ترا پس گفت آیا نیست اینکه آن نجاست خشک گفتم بلی خشک پس

گفت پروائی نیست یا بمعنی که نه جامه از ان نجس شده و نه پا بدرستی که زمین پاک میکند بعض آن بعضی دیگر را یعنی که در

حکم پاک میکند مراد اینست که اگر آن عذره تر بلند میبود و بجامه نمی پاشید اما پا را نجس میکرد و راه رفتن بعد از ان در زمین

پاک باعث پاک شدن پا میشد پس گو پاکه زمین دوم زمین اول را پاک گرده چون اثر نجاست آنرا از پا برطرف کرده سیوم

اصل عَنْ مُحَمَّدٍ الْحَلَبِي قَالَ نَزَلْنَا فِي مَكَانٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْمَسْجِدِ زُقَاقٌ قَذِرٌ فَدَخَلْتُ عَلَى أَبِي

عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَمُ فَقَالَ أَيْنَ نَزَلْتُمْ فَقُلْتُ نَزَلْنَا فِي دَارِ فُلَانٍ فَقَالَ إِنَّ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ الْمَسْجِدِ زُقَاقًا قَذِرًا

أَوْ قُلْنَا لَهُ إِنَّ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْمَسْجِدِ زُقَاقًا قَذِرًا فَقَالَ لَا بَأْسَ الْأَرْضُ يُطَهِّرُ بَعْضُهَا بَعْضًا قُلْتُ

وَالسِّرْقِينُ الرَّطْبُ أَطَأُ عَلَيْهِ فَقَالَ لَا يَضُرُّكَ مِثْلُهُ شرح ضمیر بیننا بجای عاید بموصوفست زیرا که بجای

مینه بهت الزقاق بضم زای با نقطه و قاف و الف و قاف کوچه السرقین بکسر سین بی نقطه و گاهی مفتوح میباشد و سکون رای بی نقطه

و کسر قاف و یا و نون بی نقطه در پایین معرب سرکین بفتح سین و آن مرفوع و مضرب مبتدا اند بود یعنی روایتست از محمد حلبی گفت

فرود آمدیم در مدینه در جایی که میان آنجا و میان مسجد رسول علیه السلام کوچه بود که نجس بود پس داخل شدم بر امام جعفر صادق

علیه السلم پس گفت کجا فرود آمدید پس گفتیم فرود آمدیم در سرای فلانکس پس گفت بدرستی که میان شما و میان مسجد کوچه نجسی هست

یا ما گفتیم او را که بدرستی که میان ما و میان مسجد کوچه نجسی هست پس امام گفت پروائی نیست یا بمعنی که آن پا را پوشهار ادخل

مسجد میتوان کرد میان اینکه زمین پاک میکند بعض آن بعضی دیگر را توضیح این شد در شرح حدیث سابق گفتم و سرکین تر

پا میگذارم بران پس امام گفت ضرر نمیرساند ترا مثل آن یا بمعنی که بی آنکه راه رفتن بعد از ان بغسل آید پاکست چنانچه می آید

در احادیث باب جیل و هفتم چهارم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَمُ فِي الرَّجُلِ يَطَأُ فِي الْعَذِرَةِ أَوِ الْبَوْلِ أَيُعِيدُ

الْوُضُوءَ قَالَ لَا وَلَكِنْ يَغْسِلُ مَا أَصَابَهُ شرح ما عبارت از العذره او البول است ضمیر منصوب در اصابه راجع بالرجل است

پس دلالت میکند بر اینکه آن عذره یا بول تر بوده اگر خشک باشد و نجسبد پروائی نیست و این امر شستن در صورتیست که بعد از ان

راه نرود چنانچه ظاهرست از انچه گذشت در احادیث سابقه یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که پا میگذارد

در نجاست آدمی یا در بول آیا اعاده میکند وضو را گفت نه و لیکن میشوید آنچه را از نجاست که چسبید باو پنجم اصل وَفِي

رِوَايَةٍ أُخْرَى إِذَا كَانَ جَافًّا فَلَا تَغْسِلْهُ شرح و در روایتی دیگر بجای یغسل ما اصابه اینست که اگر خشک باشد پس

نشوید موضعی را که ملاقی آن شده و حاصل هر دو روایت یکیست چه مفهوم هر یکی منطوق دیگریست ششم اصل سألت

أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَمُ عَنِ الْخِنْزِيرِ يَخْرُجُ مِنَ الْمَاءِ فَيَمُرُّ عَلَى الطَّرِيقِ فَيَسِيلُ مِنْهُ الْمَاءُ أَمُرُّ عَلَيْهِ

حَافِيًا فَقَالَ أَلَيْسَ وَرَاءَهُ شَيْءٌ جَافٌّ قُلْتُ بَلَى قَالَ فَلَا بَأْسَ إِنَّ الْأَرْضَ يُطَهِّرُ بَعْضُهَا بَعْضًا

شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از خوکی که بیرون می آید از آب پس میگذرد بر راه پس روان میشود از آن خوک

آبی که میگذرم بر آن آب با برهنه پس امام گفت آیا نیست در پشت آن راه راهی که خشک باشد و تری پای ترا برطرف

کند

کند براه رفتن دران گفتم بلی هست امام گفت پس پروائی نیست بدرستی که زمین پاک میکند بعض آن بعضی دیگر را توضیح این شد

در شرح حدیث دوم بدانکه ظاهر این حدیث اینست که شرط نیست در زمین دوم طهارت و الله اعلم باب مذی و ودی و آنچه الذی

و الودی شرح المذی بفتح میم و سکون ذال با نقطه و تخفیف یا و بفتح میم و کسر ذال و تشدید یا و بفتح میم و کسر ذال و سکون

یا و همزه آنچه بیرون می آید از آدمی بعد از دست بازی و بوسه مانند آنها مثل تصور آنها و الودی بفتح واو و سکون دال بی نقطه

و تخفیف یا و بکسر دال و تشدید یا آنچه بیرون می آید از آدمی بعد از بول مانند آن از اوقاتی که تصور شهوت دران نیست

و بفتح واو و سکون ذال با نقطه آب کم و اینجا معنی اول مناسبترست یعنی این بابیست در آب بعد از ملاعبه و مانند آن و آب

بعد از بول مانند آنست مخفی نماند که نشانی که در خاطر باقی ماندن اینست که در مذی و ملاعبه میم هست که در ودی و بول

واو هست و در این باب چهار حدیث است اول عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَمُ قَالَ إِنْ سَالَ مِنْ ذَكَرِكَ شَيْءٌ مِنْ مَذْيٍ

أَوْ وَدْيٍ وَأَنْتَ فِي الصَّلٰوةِ فَلَا تَغْسِلْهُ وَلَا تَقْطَعِ الصَّلٰوةَ وَلَا تَنْقُضْ لَهُ الْوُضُوءَ وَإِنْ بَلَغَ عَقِبَكَ

فَإِنَّمَا ذٰلِكَ بِمَنْزِلَةِ النُّخَامَةِ وَكُلُّ شَيْءٍ يَخْرُجُ مِنْكَ بَعْدَ الْوُضُوءِ فَإِنَّهُ مِنَ الْحَبَائِلِ أَوْ

مِنَ الْبَوَاسِيرِ وَلَيْسَ بِشَيْءٍ فَلَا تَغْسِلْهُ مِنْ ثَوْبِكَ إِلَّا أَنْ تَقْذَرَهُ شرح لا تنقض بصیغه

نهی حاضر مبالغت برای تعریض مثل اباء البعیر الانقاض چیزی را در عرصه شکسته شدن در آوردن النخامه بضم نون و خا

با نقطه و الف بلغمی که از دهن آید از سینه یا از دماغ شی در کل شی عبارتست از مجموع آنها و استمارتست الحبائل جمع حبال بفتح

حا رگهای ذکر البواسیر با با نقطه مفتوحه و سین بی نقطه و را بی نقطه جمع باسور بضم سین جراحتهای درون یا بیرون نشستگاه و بنون

نیز بهمین معنیست تقذر بصیغه مضارع مخاطب باب تفعل است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت اگر روان شود

از ذکر تو چیزی از مذی یا ودی که بیان شد در شرح عنوان باب و تو در نماز باشی پس مشو آنرا و برطرف مکن نماز را و شکسته مشمر برای

آن وضو را هر چند که رسیده باشد آن چیز به پاشنه پا پس جز این نیست که آن مانند بلغم است و هر آبی که بیرون

آید از تو بعد از استبرا و استنجا پس بدرستی که آن از رگهای ذکرست از مثانه نیست یا از بواسیرست از معده نیست و آن چیزی

نیست که باید شست پس مشو آنرا از جامه خود مگر آنکه چرکن شمری آنرا مراد اینست که بقصد عبادت مشو یا مراد اینست

که بقصد وجوب مشو و الله اعلم دوم اصل سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَمُ عَنِ الْمَذْيِ فَقَالَ مَا هُوَ وَالنُّخَامَةُ

إِلَّا سَوَاءٌ شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از آبی که بعد از ملاعبه و مانند آن می آید پس گفت نیست آن با بلغمی که از دهن

انداخته میشود مگر برابر یا بمعنی که نجس نیست و ناقض وضو نیست سیوم اصل سَأَلْتُ أَحَدَهُمَا عَلَيْهِمَا السَّلَمُ عَنِ الْمَذْيِ

فَقَالَ لَا يَنْقُضُ الْوُضُوءَ وَلَا يُغْسَلُ مِنْهُ ثَوْبٌ وَلَا جَسَدٌ إِنَّمَا هُوَ بِمَنْزِلَةِ الْمُخَاطِ وَالْبُزَاقِ شرح المخاط

بضم و فتح میم و خا با نقطه و الف و طا بی نقطه آبی که از بینی بیرون آید البزاق بضم با بی نقطه و زای با نقطه و الف و قاف آب

دهن که غیر بلغم است یعنی پرسیدم امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلم را از آبی که از ذکر بعد از ملاعبه و مانند آن بیرون

می آید پس گفت نمیشکند وضو را و شسته نمیشود از ان جامه و نه بدن جز این نیست که آن مانند آب بینی و آب دهن است

چهارم اصل سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَمُ عَنِ الْمَذْيِ يَسِيلُ حَتَّى يُصِيبَ الْفَخِذَ فَقَالَ لَا يَقْطَعُ صَلٰوتَهُ

وَلَا يَغْسِلُهُ مِنْ فَخِذِهِ إِنَّهُ لَمْ يَخْرُجْ مِنْ مَخْرَجِ الْمَنِيِّ إِنَّمَا هُوَ بِمَنْزِلَةِ النُّخَامَةِ شرح پرسیدم امام محمد باقر

علیه السلام را از آبی که بعد از ملاعبه و مانند آن بیرون می آید از ذکر روان میشود تا آنکه بر میخورد در ران یا بمعنی که تا منتهای ران

از چیزیست که از جنس آب باشد پس شامل خون

نیست و ضو اینجا عبارت از استبرا و استنجا

است یا عبارت م

میرسد پس امام گفت آنمردی که مذی از او آمده بمی برد نماز خود را و نمیشوید آن مذی را از ران خود بدرستی که آن مذی بیرون
نیامده از جائی که منی از آنجا بیرون می آید جز این نیست که مذی مانند بلغمی است که از راه دهن بیرون می آید باب میت و
ششم من باب انواع الغسل شرح این باب بیان اقسام غسل است و در این باب دو حدیث است اول اصل عن معاویة بن
عمار عن ابی عبد الله علیه السلم قال سمعته یقول الغسل من الجنابة و یوم الجمعة و العیدین
و حین تحرم و حین تدخل مکة و المدینة و یوم عرفة و یوم تزور البیت و حین تدخل
الکعبة و فی لیلة تسع عشرة و احدی و عشرین و ثلث و عشرین من شهر رمضان و من غسل
میتا شرح روایت از معویه بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت شنیدم از او میگفت غسل چهارده است
اول غسل از جنابت و دوم غسل روز جمعه و سیوم غسل عید ماه رمضان و چهارم غسل عید قربان و پنجم غسل
در وقتی که اراده احرام عمره یا احرام حج میکنی و ششم غسل در وقتی که اراده دخول مکه میکنی در اول دخول پیش از عود
از منی و هفتم غسل در وقتی که اراده دخول مدینه میکنی و هشتم غسل در روز عرفه بفتح عین منقطه و فتح را منقطه و فا و تا
وحدت بمعنی موضعی از موقف مردم در روز نهم ذی الحجه که موقف شخصی معین از اصحاب باشد برای دعا و عرفات جمع است
و استعمال آن در مجموع موقفهای مردم است مانند مفرد است و بعضی میگویند عرفه و عرفات هر دو مفرد است و بمعنی موقف
مردم است در آن روز و بنا بر اول ظاهر یوم عرفه اینست که استحباب آن غسل برای کسی باشد که در آن موضع باشد و بنا بر دوم
مراد روز نهم ذی الحجه است خواه در عرفات و خواه در غیر آن و نهم غسل در روزی که اراده زیارت خانه میکنی مراد طواف
کعبه است بعد از عود از منی در عید ضحی و شاید که مراد اعم از آن و زیارت رسول و زیارت یکی از اوصیای رسول باشد
زیرا که هر یک از ایشان خانه علم و رحمت الله تعالی است و تعبیر از خانه کعبه بعد از این بلفظ کعبه موید احتمال دوم است
و دهم وقتی که اراده دخول کعبه میکنی و یازدهم در شب نوزدهم از ماه رمضان و دوازدهم در شب بیست و یکم از ماه رمضان
و سیزدهم در شب بیست و سیوم از ماه رمضان و چهاردهم غسل کردن کسی که تغسیل کرده میتی را و دست بر او زده مخفی نماند که بعضی اغسال
اینجا مذکور نیست مثل غسل توبه و مثل اغسالی که می آید در حدیث آینده پس الف لام الغسل برای عهد خارجیست و مراد غسلیست که [illegible]
در کار رسیده و عمده بوده مخفی نماند که بنا بر این عدم ذکر غسل شب اول ماه رمضان برای اینست که آن عمده نیست چنانچه تحقیق
این میشود در شرح حدیث آینده و دوم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلم عن غسل الجمعة فقال واجب
فی السفر و الحضر الا انه رخص للنساء فی السفر لقلة الماء شرح سیوم امام جعفر صادق علیه السلام را از غسل جمعه
گفت واجبست در سفر و حضر مگر اینکه رخصت داده شده برای زنان در ترک آن در سفر و کمی آب مخفی نماند که اطلاق واجب بر فعلی که
ترک آن بعنوان اصرار گناه کبیره باشد خواه بی اصرار نیز کبیره باشد و خواه نه موافق اصطلاح اصولیین و فقها است و مراد بواجب اینجا
فعلی است که ترک آن بی عذر باعث استحقاق سرزنش شود مثل التحیة می آید در حدیث ششم باب بیست و هشتم خواه باعث استحقاق
عذاب آخرت نشود اصلا و خواه شود و بر هر تقدیر واجب در مقابل مستحب و مکروه و حرام و مباح است و معنی کبیره و صغیره گذشت
در کتاب الایمان و الکفر در باب الکبایر و باب الاصرار علی الذنب و در لغت واجب بمعنی ثابت و لازم است و آن قدر مشترک
میان واجب اصطلاحی و سنت موکده است بیان این آنکه مستحب سه مرتبه دارد اول ادنی دوم اوسط و آنرا سنت مینامند سیوم اعلی
و آنرا واجب مینامند و جمعی این حدیث را حمل بر واجب اصطلاحی میکنند و این منافی ظاهر حدیث پنجم باب بیست و هشتم است اصل و قال

غسل الجنابة

غسل الجنابة واجب و غسل الحائض اذا طهرت واجب و غسل المستحاضة واجب و اذا احتشت
بالکرسف فجاز الدم الکرسف فعلیها الغسل لکل صلوتین و للفجر غسل و ان لم یجز الدم الکرسف
فعلیها الغسل کل یوم مرة و الوضوء لکل صلوة و غسل النفساء واجب و غسل المولود واجب و غسل
المیت واجب و غسل الزیارة واجب و غسل دخول البیت واجب و غسل الاستسقاء واجب شرح امام علیه السلام بیست غسل دیگر را داخل
واجب بمعنی که مذکور شد شمرده گفت اول غسل جنابت ثابت لازم است مخفی نماند که واجب بودن بمعنی که مذکور شد منافات
ندارد با اینکه فرض منصوص علیه در قرآن باشد و دوم و غسل زن حائض چون پاکیزه شده باشد بانقطاع حیض او ثابت لازم است
سیوم و غسل زنی که خون زرد آب می بیند برای کو فتی ثابت لازم است بیان این آنکه اگر برداشته باشد پنبه را پس دیگر بسته باشد
خون از پنبه و خرقه را آلوده صریح کرده باشد پس واجبست بران زن غسل برای هر دو نماز که وقت آنها متصل بیکدیگر باشد و
وقت مشترک میان آنها باشد مثل نماز ظهر و عصر و مثل شام و خفتن و واجبست بر او برای نماز صبح یک غسل مخفی نماند که الف لام جنس
در الغسل داخل ساخته برای اشعار باینکه اگر جمع کند دو نماز را یا در میان دو نماز خود نشر باین عنوان نیامده باشد یک غسل کافی است و الا
دو غسل میباید برای هر نمازی غسلی و اگر در نگذشته باشد خون از پنبه بمعنی که احاطه میان پنبه کرده اما خرقه را آلوده صریح نکرده
پس واجبست بران زن غسل هر روز یکبار خواه عادت غسل را برای نماز صبح قرار دهد خواه برای غیر آن و واجبست بر او وضو
برای هر نمازی اگر خون مذکور را یا کمتر از آن بعد از نماز سابق دیده باشد چهارم و غسل نفسا بضم نون و فتح فا و سین منقطه
و الف ممدوده بمعنی زنی که در وقت زائیدن خون می بیند ثابت لازم است بدانکه جمعی میگویند که مراد خون بعد از ظهور جز
از ولدست و بعضی میگویند اعم از آن و از مقارن است و موافق این می آید در کتاب الحیض در حدیث سیوم باب چهاردهم که باب
النفساء الطهر است و بعضی میگویند اعم از آنها و از مقدم است و جمعی میگویند از اول عبارت از خروج مضغه و ما بعد آنست
و بعضی میگویند خروج علقه و نطفه که علامت شروع در استعداد فرزند در آن باشد داخل اوست و بعض مخالفان از اول
بی خون را نیز موجب غسل میشمرند پنجم و ششم و غسل آدمی در وقت ولادت او و غسل او در وقت وفات او ثابت لازم است
بر دیگران مخفی نماند که در بعض نسخ واجب اینجا مکرر است و بنا بر ترک آن اشعار بکمال مناسبت میشود چنانچه گویا که هر دو یک غسل است هفتم — برای م
و غسل زیارت ثابت لازم است بیان این گذشت در شرح حدیث سابق هشتم و غسل اراده داخل شدن کعبه ثابت لازم است
نهم و غسل طلب باران در وقت حاجت شدیده بآن ثابت است اصل و غسل اول لیلة من شهر رمضان یستحب — لازمست م
و غسل لیلة احدی و عشرین و غسل لیلة ثلث و عشرین سنة لا تترکها فانه یرجی فی احدیهن
لیلة القدر و غسل یوم الفطر و غسل یوم الاضحی سنة لا احب ترکها و غسل الاستخارة
یستحب العمل فی غسل الثلاث اللیالی من شهر رمضان لیلة تسع عشرة و احدی و عشرین و ثلث و
عشرین شرح میتواند بود که در اینجا از کتابت کافی اسقاطی شده باشد و بعد از یستحب و پیش از غسل چنین باید و غسل لیلة تسع عشرة
زیرا که ضمیر لا تترکها راجع بسنة است پس ضمیر مونث که در تعیین مذکور است میباید که راجع بخبرها باشد که سنت خبر آنها و آنها — جمعه م
خبرهاست و اگر اول لیلة نیز داخل مرجع ضمیر شود نظام کلام خلل بهم میرساند و ظاهر تتمه حدیث که العمل فی غسل تا آخر ابا از این دارد
و الله اعلم و ما در شرح بنا بر آنچه میباید میگذاریم و میگوییم در اینجا امام علیه السلام هفت قسم دیگر غسل را مذکور ساخت که مرتبه
اعلی از سه مرتبه که مذکور شد در شرح حدیث اینحدیث رسیده و اول و آخر آنها در مرتبه ادنی است و اوسط اوسط است ذکر فانه

یرجی فی احدیهن لیلة القدر مبنی بر جهل بخصوص لیلة القدر نیست زیرا که محالست که امام زمان که نزول ملائکه و روح در آن شب بر او باشد
بری بحدیث آن شب را نداند و گذشت در کتاب الحجة در حدیث هشتم باب جلیل کریم که باب شان انا انزلناه فی لیلة القدر
و تفسیرهاست و در کتاب فضل القرآن در حدیث ششم باب النوادر که لیلة القدر شب بیست و سوم است مخفی نماند که آنرا لیلة الجهنی مینامند
چنانچه می آید در کتاب الصیام در حدیث دوم باب لیلة القدر که باب شصت و نهم است عبارتست از آنکه رسول علیه السلم برای مردی از قبیله جهینه
فضل آن شب را گفته و در مثل مشهور شده که و عند جهینة الخبر الیقین پس مقصود از این عبارت اینست که این سه شب بیکدیگر مربوطند
و عبادات در شب بیست مقدمه تمام است چنانچه اگر در یکی از آنها در شب عبادت مقبول شد البته توفیق ادراک فضیلت شب قدر
میشود پس گویا که هر یکی از آن دو نیز شب قدر است غسل الاستخاره مبتدا است یستحب خبر مبتدا است الف لام العمل برای عهد خارجی
و اشارت بنمازهای معروفه در شبهای مذکوره است العمل منصوب بنا بر اغراست بتقدیر ادرک العمل فی غسل ظرف لغو متعلق بالعمل است
و میتواند بود که العمل مبتدا باشد و فی غسل خبر مبتدا باشد و بر هر تقدیر این جمله برای تاکید در غسل دوم و سیوم و چهارم از این هفت
غسل است تا معلوم شود که مرتبه اوسط صاحب عرض است یعنی هفت غسل از غیر مرتبه اعلی است اول و غسل شب اول از ماه
رمضان مستحب است دوم و سیوم و چهارم و غسل شب نوزدهم و غسل شب بیست و یکم و غسل شب بیست و سیوم طریقه رسول علیه السلم و اوصیای او
و شیعه ایشانست ترک مکن آن سنتها را زیرا که امید داشته میشود در یکی از آن شبها که شب قدر باشد پنجم و ششم و غسل روز عید
ماه رمضان و غسل روز عید قربان نیز سنت است دوست نمیدارم ترک آنرا هفتم و غسل استخاره مستحب است در باب عمل صالح را
در غسل آن سه شب که مذکور شد از ماه رمضان که شب نوزدهم و بیست و یکم و بیست و سیوم است اشارتست بآنکه غسل این سه
شب علامت تصدیق به بقای شب قدر بعد از رسول علیه السلم و نزول ملائکه و روح در آن شب بر امام معصوم مفترض الطاعة از اهل
بیت رسول علیهم السلم است باب بیست و هفتم اصل باب ما یجزی الغسل منه اذا اجتمع شرح ما موصوله و استفهامیه میتواند بود الف
لام الغسل برای عهد ذهنیست پس در حکم نکره است ضمیر منه و ضمیر مستتر در اجتمع راجع بما است یعنی این باب بیان چیزیست از جمله غسلها که
بی نیاز میکند غسلی از آن چون متعدد و مجتمع شود در این باب دو حدیث است اول اصل عن زرارة قال اذا اغتسلت
بعد طلوع الفجر اجزاک غسلک ذلک للجنابة و للجمعة و عرفة و النحر و الحلق و الذبح و
الزیارة و اذا اجتمعت علیک حقوق اجزاک عنها غسل واحد قال ثم قال و کذلک المرأة
یجزیها غسل واحد لجنابتها و احرامها و جمعتها و غسلها من حیضها و عیدها شرح در بعض نسخ
الحجامة بجای الجمعه است و بعضی الحجمه بفتح حاء بی نقطه و تشدید میم است و آن مصدر باب نصر است بمعنی قصد و عبارتست از هر غسلی
که اراده آن داشته باشد یعنی روایتست از زراره که از راویان امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلم است امام گفت
چون غسل کردی بعد از طلوع صبح صادق کافیست ترا آن غسل برای جنابت و جمعه اگر موافق جمعه افتد و عرفه نیز اگر نهم ذی الحجه
باشد و اگر دهم ذی الحجه باشد کافیست برای شکافتن سینه شتر برای قربان کردن و تراشیدن سر و بریدن حلق گاو و
گوسفند و طواف زیارت و چون جمع شود بر تو چند غسل که هر کدام حق باشد بمعنی که بکار آمدنی باشد و باید کرد اگر تنها
باشد کافیست از جمیع آنها یک غسل زراره گفت که بعد از آن امام گفت که همچنانست زن کافیست او را یک غسل برای
جنابت او و احرام او و جمعه او و غسل او از حیض او و عید او بدانکه ظاهر حدیث اینست که اگر کسی جنب باشد و نداند که جنب است
و غسل جمعه کند مثلا و آخر داند که جنب بوده حاجت بغسلی دیگر ندارد با وجود آنکه در نیت او نبوده و در بعض روایات اینست که اگر جنب

واسطه شود

واسطه شود میان غسل و فعلی مثل نحر و حلق و ذبح و زیارت اعاده غسل نباید کرد دوم اصل عن احدهما علیهما السلم انه
قال اذا اغتسل الجنب بعد طلوع الفجر اجزأ عنه ذلک الغسل من کل غسل یلزمه فی ذلک الیوم شرح
روایتست از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلم اینکه او گفت چون غسل کرد جنب بعد از طلوع صبح صادق کافی شد از او
آن غسل از هر غسلی که لازم است او را در آن روز بیان این مثل سابق است باب بیست و هشتم اصل باب وجوب الغسل یوم
الجمعة شرح وجوب عبارتست از قدر مشترک میان سنت موکده و آنچه ترک آن بعنوان اصرار گناه کبیره باشد چنانچه بیان شد
در شرح حدیث دوم باب بیست و ششم یعنی این باب بیان ثابت لازم بودن غسل در روز جمعه است در این باب نه حدیث است
اول اصل عن ابی الحسن الرضا علیه السلم قال سألته عن الغسل یوم الجمعة فقال واجب علی کل
ذکر و انثی عبد او حر شرح عبد مجرور و بدل التفصیل کل است یعنی روایتست از امام رضا علیه السلام گفت پرسیدم او را از غسل روز جمعه
که چه حال دارد گفت ثابت لازم است بر هر مرد و زن خواه بنده باشد و خواه آزاد مراد وقتی است که میسر باشد چنانچه ظاهر
میشود از احادیث آینده دوم اصل سألت الرضا علیه السلم عن غسل یوم الجمعة فقال واجب علی کل ذکر
و انثی عبد او حر شرح این موافق سابق است سیوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال الغسل یوم الجمعة
واجب علی الرجال و النساء فی الحضر و علی الرجال فی السفر و لیس علی النساء فی السفر شرح روایتست از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت غسل روز جمعه ثابت لازم است بر مردان و زنان در مجاورت و بر مردان در مسافرت
و ثابت لازم نیست بر زنان در مسافرت چهارم اصل و فی روایة انه رخص للنساء فی السفر لقلة الماء — اخری م
شرح و در روایتی دیگر از امام علیه السلام اینست که شأن اینست که رخصت داده شده برای زنان در سفر برای کمی آب مراد اینست
که رخصتی که در روایت سابقه است باعتبار غالب است پس اگر آب بسیار باشد برای ایشان نیز در سفر غسل جمعه نیز ثابت
لازم است در سفر پنجم اصل سألت ابا الحسن الاول علیه السلم کیف صار غسل یوم الجمعة واجبا فقال
ان الله تبارک و تعالی اتم صلوة الفریضة بصلوة النافلة و اتم صیام الفریضة بصیام
النافلة و اتم وضوء الفریضة بغسل یوم الجمعة ما کان فی ذلک من سهو او تقصیر او نسیان شرح
اضافه صلوة بالفریضه و نظایر آن از قبیل اضافه نوع بجنس است زیرا که فریضه اعم از صلوة و غیر صلوة است مراد بفریضه عبادتیست
که از نص قرآن وجوب باصطلاح فقها و اصولیین برای آن ثابت شده و مراد بنافله عبادتیست که وجوب مصطلح اثر از
ندارد اتمام فریضه بنافله مقدم بر فریضه میباشد چنانچه در نافله صبح و نافله ظهر و نافله عصر است یا موخر از فریضه میباشد چنانچه
در نافله شام و عشا است ظاهر حدیث آینده اینست که اتمام وضو بغسل جمعه از قبیل ازاله باشد ما در ما کان شرطیه غیر زمانیه است
و من بمعنی بعض و فاعل کان است و میتواند بود که ما موصوله و منصوب باشد و بدل البعض هر یک از صلوة الفریضه و صوم الفریضه — مجلاه م
و وضوء الفریضه باشد و من بیانیه باشد السهو تبدیل چیزی بچیزی دیگر نه از التقصیر کوتاهی در ادای چیزی بر وجه کامل مثل
ترک توجه تمام بدرگاه الهی در اثنای عبادت یعنی پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را که چگونه گردید غسل روز جمعه با وجود آنکه
داخل نافله است ثابت لازم مانند اینکه فرض باشد پس امام گفت بدرستی که الله تبارک و تعالی کامل کرد نماز را از جمله فریضه
بنماز از جمله نافله و کامل کرد روزه را از جمله فریضه بروزه از جمله نافله و کامل کرد وضو را از جمله فریضه بغسل روز جمعه اگر شده باشد در آن
نماز فریضه و روزه فریضه و وضوی فریضه بعض سهو یا تقصیر یا فراموشی مراد اینست که وجوب غسل جمعه از قبیل وجوب نوافل یومیه است از آنکه

چون برای تلافی فریضه است که تمام الست و ترک آن موجب استحقاق سرزنش است چنانچه مذکور میشود در حدیث آینده و لهذا اگر
فوت شود قضا دارد مانند نوافل یومیه ششم م ل کانَ امیرُ المؤمنینَ علیه السلام اذا اراد ان یوبّخ الرّجل
یقول واللهِ لَانتَ اعجزُ مِنَ التارکِ الغسلَ یومَ الجمعةِ وانّه لا یزالُ فی طهرٍ الی الجمعةِ الاخری شرح
واو در وانه حالیه است انه بکسر همزه است ضمیر راجع بغسل یوم الجمعه است یا راجع بمغتسل یوم الجمعه است که مفهوم است از کلام و بنابر اول
فی طهر بمعنی اینست که در کسب طهارت برای غسل یا نسبت مجازیست باعتبار فاعل آنست یعنی بود امیر المؤمنین علیه السلم که
چون میخواست که سرزنش کند مرد را میگفت بخدا قسم که هر آینه تو ضعیف عقلتری از ترک کننده غسل روز جمعه و حال آنکه
آن غسل در کار پاکیست برای صاحبش تا جمعه دیگر هفتم م ل عن الحسین بن موسی عن امّه وامّ احمد بن موسی
قالتا کنّا مع ابی الحسن علیه السلام بالبادیة ونحن نرید بغداد فقال لنا یوم الخمیس اغتسلا
الیوم لغدٍ یوم الجمعة فانّ الماء بها غدا قلیل فاغتسلنا یوم الخمیس لیوم الجمعة شرح
روایت از حسین بن موسی بن جعفر علیهما السلام از مادرش و از مادر احمد بن موسی که کنیز امام موسی کاظم علیه السلم بوده آن دو زن گفتند
بودیم با امام موسی کاظم علیه السلام در صحرای بی آبادانی بر حالی که ما اراده بغداد داشتیم پس گفت ما را در روز پنجشنبه که غسل کنید امروز
از برای فردا که روز جمعه است چه بدرستی که آب در بادیه فردا کم است پس غسل کردیم روز پنجشنبه برای روز جمعه مخفی نماند که حقیقت قیاس
مردان بر زنان و قیاس کمی اسباب دیگر غسل بر کمی آب جنابت که می آید در حدیث دهم باب بیست و ششم والله اعلم هشتم م ل عن
ابی جعفرٍ علیه السلام قال لا بُدَّ من غسلِ یومِ الجمعةِ فی السفرِ والحضرِ فمن نسی فلیعد من الغد شرح
نسی بصیغه ماضی معلوم مثل الدام تا علم است بصیغه مجهول همچو الدام تا منع متواند بود چنانچه میگویند نسیت المراة اذا تأخّر حیضها
یعنی روایت از امام محمد باقر علیه السلم گفت ناچار است از غسل روز جمعه در سفر و حضر پس هر که فراموش کرد یا پس هر که افتاد غسل او پس م
بهر سببی از اسباب که باشد پس باید که قضا کند در فردا بیان اینکه غسل جمعه حکم نوافل یومیه دارد در قضا گذشت در حدیث
پنجم و جمعی از این حدیث حکم میکنند باینکه قضای غسل جمعه بعد از شنبه خوب نیست والله اعلم نهم م ل و روی فیه رخصة للعلیل
شرح و روایت کرده شده است در قضای روز شنبه رخصتی برای بیمار یعنی که بر بیمار قضای غسل جمعه ثابت لازم نیست
و بر دیگران ثابت لازم است باب بیست و نهم م ل صفة الغسل والوضوء قبله وبعده والرجل یغتسل فی مکان غیر طیب وما یقال
عند الغسل و تحویل الخاتم عند الغسل شرح این باب کیفیت غسل و بیان وضوی پیش از غسل و وضوی بعد از غسل و بیان مردی که
غسل میکند در مکانی که نجس است و بیان آنچه گفته میشود از غسل و دعا نزد غسل و بیان استحباب گردانیدن انگشتر از دستی بدستی
دیگر نزد غسل است در این باب هفده حدیث است اول م ل عن محمد بن مسلم عن احدهما علیهما السلام قال سألته
عن غسل الجنابة فقال تبدأ بکفّیک فتغسلهما ثم تغسل فرجک ثم تصبّ علی رأسک ثلاثا
ثم تصبّ علی سائر جسدک مرّتین فما جری علیه الماء فقد طهر شرح کف عبارت از دست است که از
آستین بیرون می باشد و ساعد جزء آن نیست لیکن می آید در کتاب الجنائز در حدیث پنجم باب بیست و هشتم که باب غسل المیت است
که ثم اهل مدینه ثلاث مرات کما یغتسل الانسان من الجنابة الی النصف الذراع پس اینجا عبارت از مجموع است که گردن جزء
آنست ثلاثا بمعنی ثلاث غرفات ثلث اکف است چنانچه صریح میشود در حدیث سیوم این باب اشارتست باینکه شستن سر
و گردن بکمتر از مقدار سه مشت آب در غیر موضع ضرورت خوب نیست در غسل جنابت چنانچه می آید در حدیث آینده و جمعی از ایشان

گفته اند

گفته اند که مجموع سر و گردن را سه بار باید شست و تعیین عبارتست از جدا کردن جانب راست از جانب چپ و رعایت ترتیب است
و جمعی گفته اند که این حدیث و حدیث سیوم دلالت میکند بر اینکه هر یک از جانب راست و جانب چپ را دو بار باید شست و ظاهر
فما جری تا آخر اباء از این دارد والله اعلم یعنی روایت است از محمد بن مسلم از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلم راوی گفت
پرسیدم امام را از کیفیت غسل جنابت پس گفت ابتدا میکنی بدو دست خود پس میشوئی آنها را بعد از آن میشوئی فرج خود را
از منی بعد از آن میریزی بر سر و گردن خود سه مشت آب بعد از آن آب میریزی بر باقی بدن خود دو بار اول جانب راست را از بالا
دوم جانب چپ از بالا تا پائین تا پائین پس هر جا از بدن که جاری شد در آن آب پس بتحقیق پاک شد اشارتست بدو چیز اول اینکه آب غسل می باید که بجمیع بدن
بترتیبی که مذکور شد رسد و الا بعض بدن جنب و ناپاکیزه است و آن باعث بطلان نماز است دوم اینکه تکرار شستن یک موضع
از بدن در کار نیست دوم م ل عن ابی عبد الله علیه السلام قال یفیض الجنب علی رأسه الماء ثلاثا لا
یجزئه اقلّ من ذلک شرح روایت از امام جعفر صادق علیه السلم گفت میریزد جنب بر سر و گردن خود آب را سه مشت کافی نیست
او را کمتر از مقدار سه مشت مراد اینست که مجموع سر و گردن بکمتر از سه مشت شسته نمیشود در غیر وقت ضرورت تنگی آب و بیماری جسد
قیاس اینست و قیاس غیر جنب بر جنب جنابت که می آید در حدیث دهم باب بیست و ششم سیوم م ل عن زرارة قال
قلت کیف یغتسل الجنب فقال ان لم یکن اصاب کفّه شیء غمسها فی الماء ثم
بدأ بفرجه فانقاه بثلاث غرف ثم صبّ علی رأسه ثلاث اکفّ ثم صبّ علی
منکبه الایمن وعلی منکبه الایسر مرّتین فما جری علیه الماء فقد اجزأه ثلث
اکفٍّ ثم صبّ علی منکبه الایمن وعلی منکبه الایسر شرح منکب بفتح میم و سکون نون و کسر کاف
و با بیک نقطه است در بعض نسخ بعد از الایمن مرتین هست و بنابر اینکه نباشد بیان مرتین و ما بعد آن همانست که گذشت در شرح
حدیث اول مفاد این کلام وجوب تقدیم ایمن بر ایسر است نظیر آنچه در آیت وضو بیان شد در شرح حدیث پنجم باب بیست و دوم
ضمیر مستتر در اجزاه راجع بمصدر جری است و ضمیر منصوب راجع بجنابت یعنی روایت است از زراره که از راویان امام محمد باقر
جنب م و امام جعفر صادق علیهما السلم است گفت که امام را گفتم چگونه غسل میکند جنب پس گفت اگر نبوده باشد که دریافته باشد دست
او را نجاستی فرو می برد آن را در آب مراد آب قلیل است بعد از آن ابتدا میکند بفرج خود پس میشوید آن را به سه مشت آب بعد از آن
میریزد بر سر خود سه مشت آب تا سر و گردن تمام شسته شود بعد از آن آب را میریزد بر دوش راست خود و بر دوش چپ خود دو بار
که رعایت ترتیب میکند اول جانب راست را میشوید بعد از اتمام آن جانب چپ را میشوید پس هر موضعی که جاری شد بر آن آب
خواه از سر و خواه از جانب راست و خواه از جانب چپ پس بتحقیق آن جاری شدن کافیست آن موضع را و احتیاج تکرار
آب برای آن موضع نیست چهارم م ل عن علی بن الحکم عن بعض اصحابنا قال قال تقول فی غسل الجمعة
اللهم طهّر قلبی من کلّ آفة تمحق بها دینی وتبطل عملی وتقول فی غسل الجنابة اللهم طهّر قلبی
وزکّ عملی وتقبّل سعیی واجعل ما عندک خیرا لی شرح علی بن الحکم از اصحاب امام محمد تقی علیه السلم است یا از اصحاب
امام رضا نیز و او شاگرد ابن ابی عمیر است و ملاقات کرده با بسیاری از اصحاب امام جعفر صادق علیه السلم پس شاید که ضمیر قال در اول
و در دوم راجع بامام جعفر صادق علیه السلم باشد م راجع ببعض اصحابنا باشد اختلاف میان دعای غسل جمعه و غسل جنابت مشعر باینست که در زمان مظلومی ائمه حق حفظ عظمی است
در روز جمعه برای منسوبان باسلام زیرا که گاهی رؤسای ضلالت نماز دو رکعتی در حضر میکنند و جمعی بضرورت تقیه ترک نماز ظهر

کرده اند ابا ایشان میکنند و بطلان عمل ایشان لازم می آید بحقیق بصیغه مخاطب از باب منع است و تحل بصیغه مخاطب از باب افعالست
یعنی روایت از علی بن الحکم از بعض یاران ما که گفت که امام علیه السلام گفت که امام علیه میگویی در غسل جمعه که خدایا پاکیزه کن
دل مرا از هر آفتی که محو میکنی آن آفت دین مرا و باطل میکنی عمل مرا و میگویی در غسل جنابت که خدایا پاکیزه کن دل مرا و خالص
کن عمل مرا و قبول کن سعی مرا و در دین و بگردان آنچه را که نزد تست از ثواب آخرت بهتر برای من یا بمعنی که چنین کن که رغبت
من در ثواب آخرت بیشتر از رغبت من در منافع دنیا باشد یا بمعنی که آنقدر از دنیا مده که باعث غفلت از ثواب آخرت و
عدم ادراک آن شود پنجم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول اذا ارتمس الجنب فی الماء ارتماسة
واحدة اجزاه ذلک من غسله شرح این بیان شد در حدیث هشتم باب چهاردهم ششم اصل عن علی بن
جعفر عن اخیه موسی بن جعفر علیهما السلام قال سالته عن المراة علیها السوار والدملج
فی بعض ذراعها لا تدری یجری الماء تحته ام لا کیف تصنع اذا توضات او اغتسلت قال تحرکه
حتی یدخل الماء تحته او تنزعه شرح السوار بکسر و ضم سین منقوطه و تخفیف واو و الف و را بی نقطه دست
برنجن الدملج بضم دال بی نقطه و سکون میم و ضم و فتح لام و جیم زیوری که زنان عرب در بازوی برهنه خود میکنند فی بعض ذراعها
حال دملج است و ذکر این برای اینست که جای مقرر دملج ذراع نیست اما گاهی در آن می بندند بسبب پایین آمدن و مانند آن
یعنی روایت از علی بن جعفر از برادرش موسی بن جعفر علیهما السلام گفت پرسیدم او را از زنی که بر او دست برنجن و زیور بازو باشد
که در بعض ذراع اوست نمیداند که آیا جاری میشود آب در زیر آن یا نه چگونه میکند اگر وضو سازد یا غسل کند گفت حرکت میدهد آن را
تا داخل شود آب در زیر آن اگر ممکن باشد یا بیرون میکند آن را هفتم اصل وعن الخاتم الضیق لا یدری هل یجری
الماء تحته اذا توضا ام لا کیف یصنع قال ان علم ان الماء لا یدخله فلیخرجه اذا توضا
و پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از انگشتر تنگ که صاحبش هر چند حرکت میدهد آن را نمیداند که آیا جاری میشود آب در زیر
آن چون وضو سازد یا نه چگونه میکند صاحبش امام گفت که اگر داند که آب داخل زیر آن نمیشود پس باید که بیرون کند آن را
چون وضو سازد بدانکه ان علم بمعنی ان ضاق بحیث لا یدری است و از قبیل استعاره است زیرا که این صورت مانند آنست
که معلوم باشد عدم وصول آب و اگر چنین توجیه نشود جواب مطابق سؤال نخواهد بود مگر آنکه گوییم مفهوم ان علم اینست که در صورت
شک وضو درست باشد بی اخراج و این محالست و الله اعلم هشتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام فی رجل اصابته
جنابة فقام فی المطر حتی سال علی جسده ایجزیه ذلک من الغسل قال نعم شرح روایت از امام جعفر صادق
علیه السلام در مردی که برخورد او را جنابتی پس ایستاد در باران تا آنکه روان شد باران بر بدن او آیا کافیست او را از
غسل جنابت گفت آری بدانکه ظاهر اینست که این غسل ترتیبی باشد باین روش که مثلا اول سر و گردن را برهنه کند تا شسته شود
و بعد از آن جانب راست را برهنه کند تا شسته شود و بعد از آن جانب چپ را برهنه کند تا شسته شود و دغدغه سایل این بوده
که مبادا که قدر جریان آب باران کافی نباشد در غسل یا اینکه مبادا که آمدن باران و شستن او از قبیل یکی پس از دیگری
او باشد و جمعی این حدیث را حمل بر غسل ارتماسی میکنند و کثرت باران باین حد مستبعد است مگر آنکه مراد ایشان این باشد که در صورت
وجوب رعایت ترتیب ساقط است مانند غسل ارتماسی و الله اعلم نهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان علیا
علیه السلام لم یر باسا ان یغسل الجنب راسه غدوة ویغسل سائر جسده عند الصلاة شرح غدوه بضم غین بی نقطه و

سکون

سکون دال بی نقطه است یعنی روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بدرستی که علی علیه السلام نمیدید پروایی از اینکه بشوید جنب
سر خود را اول روز و بشوید باقی بدن خود را نزد نماز ظهر بدانکه ظاهر این حدیث مستنبط شده اول اینکه موالات شرط نیست در غسل
جنابت دوم اینکه غسل جنابت واجب لنفسه نیست بلکه واجب لغیره است و الا تاخیر بعض اجزای آن تا وقت نماز خواه وقت نماز
زود باشد خواه دیر جایز نمیبود زیرا که تاخیر جزء لازم دارد تاخیر کل را سیوم اینکه پیش از وقت نماز شروع در طهارتی که شرط
آنست میتوان کرد و الله اعلم دهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال من اغتسل من جنابة فلم یغسل راسه ثم
بدا له ان یغسل راسه لم یجد بدا من اعادة الغسل شرح غسل بضم و فتح غین میتواند بود و حاصل هر دو یکیست
و مراد اینست که نیت را اعاده میکند و شستن جانب راست و جانب چپ را نیز اعاده میکند برای رعایت ترتیب یعنی
روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که غسل کرد از جنابت پس نشست سر خود را در اول مرتبه بفراموشی یا دانسته بتوهم
مانعی بعد از آن بخاطرش رسید که سر خود را بشوید نیافت چاره از اعاده غسل بدانکه از ظاهر حدیث مستنبط شده که واجب است
در غسل جنابت تقدیم شستن سر بر شستن باقی بدن یازدهم اصل سالت ابا عبد الله علیه السلام عن الرجل یغتسل من
الجنابة ایغسل رجلیه بعد الغسل فقال ان کان یغتسل فی مکان یسیل الماء علی رجلیه فلا
علیه ان لا یغسلهما وان کان یغتسل فی مکان یستنقع رجلاه فی الماء فلیغسلهما شرح
بعد الغسل بفتح غین بی نقطه است و مراد بعد از شستن دو پاست و حاصل جواب اینست که شستن دو پا در دو صورت دارد اول آنکه بسیلان
آب بر آنها باشد بترتیب یعنی پای راست پیش از پای چپ شسته شده باشد دوم آنکه بفرو بردن دو پا در آبی باشد که در مکان
غسل ایستاده و آن پیش از شستن سر و گردن واقع شده و در صورت اول احتیاج بتکرار شستن پاها نیست و در صورت دوم احتیاج
بتکرار هست برای اینکه ترتیب بعمل آید یستنقع بنون و قاف و عین منقوطه بصیغه مضارع غایب معلوم از باب استفعال الاستنقاع
فرو رفتن در آب یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که غسل میکند از جنابت آیا میشوید پاهای خود را بعد از
شستن پس امام گفت اگر غسل میکرده باشد در مکانی که روان میشود آب بالای پاها بر پاهای او پس باکی نیست از اینکه نشوید علیحده
پاهای خود را و اگر غسل میکرده باشد در مکانی که فرو میرود پاهای او در آب پس باید که بشوید پاها را بر ترتیب دوازدهم اصل
عن هشام بن سالم عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت له جعلت فداک اغتسل فی الکنیف
الذی یبال فیه وعلی نعل سندیة فقال ان کان الماء الذی یسیل من جسدک یصیب
اسفل قدمیک فلا تغسل قدمیک شرح سند بکسر سین منقوطه و سکون نون و دال بی نقطه از مواضع هند است
و نعل آنجا از چوب میباشد و هر کدام دو پایه دارد تا از زمین بلند باشد و آبی که در زمین باشد ملاقات پا نکند یعنی روایت از هشام
بن سالم از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که گفتم او را که قربانت شوم غسل میکنم در بیت الخلایی که بول کرده میشود در آن
و بر منست نعل سندی تا آن بول ملاقات پای من نکند آیا پاهای خود را علیحده باید شست بعد از شستن بالا یا نه پس امام
گفت اگر آبی که روان میشود از بدن تو بر میخورد بپایین قدمهای تو یعنی بسبب نشستن قدمها بر ترتیب آب بپایین آنها رسد
پس مشو قدمهای خود را علیحده یعنی احتیاج بشستن نیست سیزدهم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول الوضوء
بعد الغسل بدعة شرح مراد بالغسل غسل جنابت است یا مراد بوضو بعد از غسل ترجیح تاخیر وضوئی که با غیر غسل جنابت میباشد
بر تقدیم آنست بتجربه اینکه با غسل جنابت وضوئی نیست اصلا نه پیش از آن و نه بعد از آن و بیان میشود در شرح حدیث آینده پس

الحدیث منافاتی ندارد با اینکه اگر صاحب حدث اصغر پیش از غسل غیر جنابت وضو نکرده باشد بسبب فراموشی و مانند آن و بعد از ان

اراده نماز فریضه مثلا داشته باشد و حدثی دیگر فرض باشد براو وضو و این نیز ظاهر میشود در شرح حدیث آینده یعنی شنیدم از امام جعفر

صادق علیه السلام میگفت که وضو بعد از غسل جنابت بدعت است دوازدهم اول عن ابی عبد الله علیه السلام قال

کُلُّ غُسْلٍ قَبْلَهُ وُضُوءٌ اِلَّا غُسْلَ الْجَنَابَةِ وَرُوِیَ اَنَّهُ لَیْسَ شَیْءٌ مِنَ الْغُسْلِ فِیهِ وُضُوءٌ اِلَّا غُسْلَ یَوْمِ

الْجُمُعَةِ فَاِنَّ قَبْلَهُ وُضُوءًا وَرُوِیَ اَیُّ وُضُوءٍ اَطْهَرُ مِنَ الْغُسْلِ شرح مراد بوضو پیش از غسل وضوییست که برای

رفع حدث اصغر است مراد اعم از آنست بنابر اینکه وضو پیش از غیر غسل جنابت برای تمهید کمال غسل مستحب باشد مطلقا خواه قصد نماز

با آن باشد و خواه معلوم باشد که بفاصله حدث نماز واقع نخواهد شد نظیر وضو دادن میت پیش از تغسیلش و جمع این حدیث با

حدیث سابق دلالت میکند بر اینکه غسل جنابت با وضو بدعت است خواه سابق بر آن و خواه بعد از ان اگر گویی که این منافات

دارد با آیت سوره مائده اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق و امسحوا برؤسکم و ارجلکم الی الکعبین و ان کنتم

جنبا فاطهروا زیرا که کسی که جمع میان حدث اصغر و جنابت کرده باشد نیز داخل است در تحت شرطیه اولی و داخل است در شرطیه ثانیه تحقیقی

شرطیه اولی اینکه گوییم که قیام در اذا قمتم کنایت است از فراغ از حدث اصغر است چنانچه گذشت در شرح حدیث اول

باب ما ینقض الوضوء و ما لا ینقضه که باب سی و سیوم است و الی در الی الصلوة بمعنی مع است و مستعمل شده در معنی قرب مثل

فمن تمتع بالعمرة الی الحج و مثل لبیک و سعدیک و الخیر فی یدیک و الشر لیس الیک پس الی الصلوة بمعنی نزدیک و قریب

حال از فاعل قمتم است و قیدی است که غرض مقصود از کلام است چنانچه شیخ عبد القاهر جرجانی نقل کرده تفتازانی در مطول

عطف بر مسند الیه گفته که ذکر الشیخ فی دلائل الاعجاز ان النفی اذا دخل علی کلام فیه تقیید بوجه ما یتوجه الی ذلک التقیید و کذا

الاثبات و جملة الامر انه ما من کلام فیه امر زائد علی مجرد اثبات الشیء للشیء او نفیه عنه الا هو الغرض الخاص و المقصود من الکلام و هذا

مما لا سبیل الی الشک فیه انتهی کلامه و ان کنتم جنبا معطوف بر شرطیه اولی باعتبار غرض مقصود از ان پس مثل این آیت

که گفته باشد که و ان قمتم جنبا مثل اذا صلیت فی جماعة فلک سبع و عشرون صلوة و ان کنت منفردا فلک صلوة واحدة

و از این ظاهر میشود که کسی که صاحب حدث اصغر و جنابت باشد در تحت شرطیه اولی داخل نیست پس او مفروض نیست

اصلا زیرا که جنب بمعنی بیگانه است مثل آیت سوره نسا و الجار ذی القربی و الجار الجنب و مراد اینجا بیگانه نماز است بسبب حدث

اکبر و ذکر الی الصلوة در شرطیه اولی برای احتراز از آنست پس در تحت شرطیه اولی داخل نیست مگر کسی که غیر حدث اصغر حدثی

نداشته باشد زیرا که صاحب حدث اصغر نزدیک بنماز است و رفع مانع او بسهولت میسر است و در شرطیه ثانیه داخل نیست

مگر کسی که صاحب حدث اصغر و حدث اکبر باشد و حکم کسی که صاحب حدث اکبر باشد و بس ظاهر میشود از آیتی دیگر که در سوره نسا است

که و لا جنبا الا عابری سبیل حتی تغتسلوا اگر گویی که حائض و نفسا و صاحب استحاضه کثیره و متوسطه و کسی که مس میت کرده باشد و دست بعد از برد

میت پیش از غسل کرده باشد نیز بیگانه نماز است پس لازم می آید که با آن اغتسال از نو وضو بدعت باشد و این منافات دارد با اینکه در غیر غسل جنابت

وضو هست گوییم که منافات ندارد زیرا که مراد بغسل جنابت در الحدیث شامل غسل حیض و مانند آن نیز هست چنانچه

جنب در آیت سوره مائده شامل حائض و مانند آن نیز هست اگر چه خطاب بامر داشته این منافات ندارد با اینکه جنابت

گاهی مستعمل شود در خصوص خروج منی و مانند آن و برین قیاس است استعمال جنب در روی هر دو جا کلام امام است و نقل

و در روایت است که در میان مخالفت است در روایت دوم استدلال بر مخالفت است برای اینکه با هیچ غسلی وضو نمی باید پیش از ان

ونه بعد از ان

کندم

عن ابن ابی عمیر عن رجل

دارد

ونه بعد از ان نظیر استدلال المخالفان بر اینکه غسل جمعه بهتر است از مسح آنها و بطلان این قسم استدلال ظاهر است میتواند بود که

و روی در دوم کلام مصنف و نقل از شیخ طوسی باشد برای بیان سر رجحان تقدیم وضو بر غسل غیر جنابت بر تاخیر آن باین روش

که تقدیم از ضعف بقوی الیق است و عکس لایق نیست یا برای بیان اینکه کسی که بعد از وضو و نماز مثلا غسل مستحب کند که مثبت

وضو بآن غسل شرط صحت آن غسل نیست چنانچه ظاهر روایتی است که شیخ طوسی در استبصار در باب سقوط فرض الوضوء عند الغسل

من الجنابة ذکر کرده که عن ابی عبد الله علیه السلام فی الرجل یغتسل للجمعة او غیر ذلک ایجزیه عن الوضوء فقال ابو عبد الله علیه السلام ای

وضوء اطهر من الغسل بنابر این حدیث شامل اغسال مستحبه میشود و اطهر افعل التفضیل است بنابر حسن است یعنی اکثر تطهیر و حکم بطهارت

نوعی از مجاز است برای مبالغه شرح سیزدهم یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که هر غسلی پیش از ان وضوییست مگر

غسل جنابت برای رفع حدث اکبر است و روایت کرده شیخ در بیان مخالفان که شان اینست که نیست چیزی از غسل در ان وضو

مگر غسل روز جمعه چه بدرستی که پیش از ان وضو هست و ایضا روایت کرده شیخ در میان مخالفان که کدام وضو پاکیزه تر است

از غسل چهاردهم اول سَاَلْتُ اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ عَنِ الْخَاتَمِ اِذَا اغْتَسَلْتُ قَالَ حَوِّلْهُ مِنْ مَکَانِهِ وَقَالَ فِی

الْوُضُوءِ تُدِیرُهُ وَاِنْ نَسِیتَ حَتّٰی تَقُومَ فِی الصَّلٰوةِ فَلَا آمُرُکَ اَنْ تُعِیدَ الصَّلٰوةَ شرح پرسیدم امام

جعفر صادق علیه السلام را از انگشتر حکم وقت غسل کنم گفت بگردان آنرا از جای خود یعنی که در وقت شستن جانب زیر دست

جیب کن و در وقت شستن جانب جیب در دست راست کن و گفت در وضو دور میدهی انگشتر را هرجا که احتیاج است و

تحویل از جایی بجایی نیست فرق اینست که چون عضوی که محل غسلت است بیشتر از عضویست که محل وضوست پس غسل محل

از محل تحریک انگشتر است بخلاف وضو و اگر فراموش کنی تحویل را یا اداره را تا وقتی که ایستی بنماز پس امر نمیکنم ترا باینکه اعاده کنی

نماز را از مفهوم این مستنبط میشود که اگر پیش از شروع در نماز باشد اعاده لازم است و اگر بعد از ان باشد بنابر ظاهر میتوان گفت

که بی تخلیل و تحویل آب بزیر انگشتر رسیده خواهد بود پانزدهم اول عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ اغْتَسَلَ اَبِی مِنَ الْجَنَابَةِ

فَقِیلَ لَهُ قَدْ اَبْقَیْتَ لُمْعَةً فِی ظَهْرِکَ لَمْ یُصِبْهَا الْمَاءُ فَقَالَ لَهُ مَا کَانَ عَلَیْکَ لَوْ سَکَتَّ ثُمَّ مَسَحَ تِلْکَ

اللُّمْعَةَ بِیَدِهِ شرح اللمعه بضم لام و سکون میم و عین بی نقطه پاره ما استفهامیه است برای انکار و اگر نافیه باشد حذف علی

کان لازم می آید مگر اینکه ضمیر در ان مستتر باشد و راجع باشد بپاس که در حکم مذکور است چون مذکور است در خاطر یعنی روایت

از امام جعفر علیه السلام گفت غسل کرد پدرم از جنابت پس گفته شد او را تحقیق که گذاشتی پاره را در پشت خود که نرسانیدی آنرا آب

پس پدرم گفت که چه باک میبود بر تو اگر ساکت میشدی بعد از ان مسح کرد آن پاره را بدست خود مخفی نماند که استفهام انکاری

دلالت بر این میکند که آن شخص غلط کرده بوده و لمعه چون خشک شده بود خیال کرده که شسته نشده و امام برای تسلی او دست

مالیده و جمعی میگویند که امام دانسته لمعه را ترک کرده بوده تا او اینرا گوید و حکم مسئله معلوم او شود و جمعی میگویند که این

از قبیل سهو امام است که جایز است بنابر آنچه می آید در کتاب الصلوة در حدیث اول و ششم باب من تکلم فی الصلوة تا آخر که باب چهل و

دوم است زیرا که از آنها مفهوم میشود که بر ائمه سهو و نسیان در محل حکم شرعی جایز است منافی عصمت نیست آنچه منافی عصمت است

غلط در نفس حکم شرعی است و الله اعلم شانزدهم اول عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ لَا تَنْقُضُ الْمَرْاَةُ شَعْرَهَا اِذَا

اغْتَسَلَتْ مِنَ الْجَنَابَةِ شرح النقض بفتح نون و سکون قاف و ضاد با نقطه مصدر باب نصر است و اگر دن موی بافته و ریسمان

تابیده و مانند آنها یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که اینکه زن موی خود را چون غسل کند از جنابت نمیخ

از محمد بن ابی عمیر از مروی

آمرزد از امام جعفر صادق علیه السلام که هم

آمرزد از امام جعفر صادق علیه السلام هم

که لازم نیست وا کردن موی انکه جمعی میگویند ظاهر حدیث اینست که شستن موی واجب نیست بلکه واجب شستن بن موست و این
محل منع و خلاف ظاهر حدیث آینده است و شیخ بهاء الدین محمد رحمه الله تعالی در کتاب الحبل المتین در شرح این حدیث این مضمون گفته
که استفاد بعضهم منه عدم وجوب ایصال الماء الی الشعر نفسه و فی دلالة الحدیث علی ذلک تامل اذ لا یلزم من عدم وجوب نقضه عدم
وجوب غسله و اعلم ان القول بعدم وجوب غسل مطلق الشعر هو المعروف بین الاصحاب و ربما یستدل علی ذلک بما رواه الائمة
من وجوب غسله و تجرده عن مسمی الجسد و انت خبیر بان ظاهر صحیحة حجر بن زائدة عن ابی عبد الله علیه السلام قال من ترک شعرة من
الجنابة متعمدا فهو فی النار یعطی خلاف ذلک و قد روی الاصحاب مرسلا عن النبی صلی الله علیه و آله انه قال تحت کل شعرة جنابة
فبلوا الشعر و انقوا البشرة و شیخنا الشهید فی الذکری حمل الحدیثین علی ما اذا توقف التخلیل علی ایصال الماء الی الشعر تارة و علی
الندب اخری و هو کما تری و الحق انه ان تحقق الاجماع علی عدم وجوب غسل الشعر فذاک و الا فاثبات هذا الحکم بمجرد ذلک
لا یخلو عن اشکال و الله اعلم هفدهم حدیث سألت ابا عبد الله علیه السلام عما تصنع النساء فی الشعر و القرون
فقال لم تکن هذه المشطة انما کن یجمعنه ثم وصف اربعة امکنة ثم قال یبالغن فی
الغسل شرح ما موصوله در عما تصنع عبارت از واجبست بر زنان و لهذا در جواب آن یبالغن فی الغسل واقع شده تصنع بصاد
بی نقطه و نون و عین بی نقطه بصیغه مضارع غایبه معلوم تا منع است القرون بضم قاف و راء بی نقطه جمع قرن بفتح قاف و سکون
راء بمعنی درهم بافته از جمله موی سر استعاره شده از قرن بمعنی شاخ و آن معطوف بر الشعر است المشطة بکسر میم و سکون شین
با نقطه و طاء بی نقطه نوعی از آرایش سر زنان بعد از شانه کردن آن هذه المشطة عبارتست از آنچه می آید در کتاب الحیض
در حدیث اول باب چهاردهم که باب غسل الحائض و ما یجزیها من الماء است یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از آنچه واجبست
بر زنان که بجای آورند در موی بافته و در بافتهای اطراف سر پس گفت در زمان رسول علیه السلام نبود این قسم مشاطگی
جز این نبود که جمع میکردند زنان موی خود را برشته که گشودن آن آسان باشد بی فتح در چند جا بعد از ان امام علیه السلام
بیان کرد چهار جا از سر که زنان در زمان رسول علیه السلام در ان جاها جمع میکردند موی را برشته بی فتح بعد از ان امام
علیه السلام در جواب سؤال گفت مبالغه میکنند زنان در شستن موی بافته و بافتها باب [illegible] ما یوجب الغسل
علی الرجل و المرأة شرح این باب بیان چیزیست که باعث وجوب غسل جنابت میشود بر مرد و زن و در این باب پنج حدیث است
اول حدیث عن محمد بن مسلم عن احدهما علیهما السلام قال سألته متی یجب الغسل علی الرجل
و المرأة فقال اذا ادخله فقد وجب الغسل و المهر و الرجم شرح ضمیر ادخله منصوب راجع براس
ذکر است که حشفه است و ادخال آن عبارتست از التقاء ختانین موافق حدیث دوم و سیوم این باب و آنچه می آید در کتاب
الطلاق در بعضی احادیث باب چهل و یکم که باب ما یوجب المهر کملا است و میتواند بود که راجع بذکر باشد و ادخالش مانند ادخال
میل در مکحله باشد و آن غایب کردن راس میل است پس حاصل هر دو یکیست یعنی روایتست از محمد بن مسلم از امام محمد باقر
یا امام جعفر صادق علیهما السلام راوی گفت پرسیدم امام را که چه وقت واجب میشود غسل جنابت بر مرد و زن پس امام گفت
چون داخل کرد ذکر را در فرج زن پس بتحقیق واجب شد غسل بر هر دو و جمیع مهر و سنگسار کردن هر کدام از مرد و زن که زنا مهر را
کرده باشد و محصن باشد دوم حدیث سألت الرضا علیه السلام عن الرجل یجامع المرأة قریبا من الفرج فلا ینزلان
متی یجب الغسل فقال اذا التقی الختانان فقد وجب الغسل فقلت التقاء الختانین هو غیبوبة

الحشفة

الحشفة قال نعم شرح الختان بکسر خاء با نقطه و تخفیف تاء دو نقطه در بالا دستگاه مرد و زن یعنی پرسیدم امام
رضا علیه السلام را از مردی که جماع میکند با زن در نزدیک فرج پس انزال منی نمیکنند بسبب اینکه لذت جماع را در نمی یابند
چه وقت واجب میشود غسل بر ایشان پس گفت چون ملاقات کرد دستگاه مرد دستگاه زن پس بتحقیق واجب شد غسل بر هر یک
از مرد و زن پس گفتم که ملاقات دو دستگاه عبارتست از غایب شدن سر ذکر است تا دستگاه گفت آری اشارتست
باینکه اگر ملاقات تنها بگذشتن پهلوی ذکر بر ظاهر فرج باشد باعث وجوب غسل نیست سیوم حدیث سألت ابا الحسن
علیه السلام عن الرجل یصیب الجاریة البکر لا یفضی الیها و لا ینزل علیها اعلیها غسل
و ان کانت لیست ببکر ثم اصابها و لم یفض الیها اعلیها غسل قال اذا وقع الختان
علی الختان فقد وجب الغسل البکر و غیر البکر شرح البکر مبتدا است و غیر البکر معطوف بر آنست و خبر
مبتدای محذوفست بتقدیر سواء یعنی پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از مردی که در می یابد کنیز بکر را بر جائی که داخل نمیکند
ذکر را در فرج او بر وجهی که بکارت زایل شود و انزال منی بر آن کنیز نمیکند بلکه بعد از ان با زن خود آنچه باعث غسلست بجا
می آورد آیا بر آن کنیز غسلی واجبست یا نه و اگر آن کنیز بکر نباشد بعد از ان در یافته باشد آن کنیز را و داخل نکرده باشد ذکر
خود را در فرج او بر وجهی که اگر بکارت میبوده باشد زایل میشده باشد آیا بر آن کنیز غسلی واجبست امام گفت چون فرود آمد
دستگاه مرد بر دستگاه زن چنانچه بیان شد در حدیث دوم پس بتحقیق واجب شد غسل بر آن کنیز بکر و غیر بکر برابرند در این حکم
چهارم حدیث سألت ابا عبد الله علیه السلام عن المفخذ علیه غسل قال نعم اذا انزل شرح
مفخذ بفاء و خاء با نقطه و ذال با نقطه بصیغه اسم فاعل باب تفعیل است یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از کسی که ذکر
خود را بر ران زن میمالد آیا واجب میشود بر او غسلی گفت آری بشرط آنکه اینکه انزال منی کند پنجم حدیث سألت الرضا علیه السلام
عن الرجل یلمس فرج جاریته حتی تنزل الماء من غیر ان یباشر یعبث بها بیده
حتی تنزل قال اذا انزلت من شهوة فعلیها الغسل شرح پرسیدم امام رضا علیه السلام را از مردی که
دست میرساند فرج کنیز خود را تا آنکه آن کنیز انزال آب میکند یا آنکه جماع کند تا مرد با آن کنیز بازی میکند با آن
بدست خود هم کنیز تا آنکه آن کنیز انزال آب میکند امام گفت اگر آن کنیز انزال آب کرد از روی شهوت و لذت چنانچه در جماع متعارف میباشد
پس واجبست بر آن کنیز غسل و اگر از روی شهوت نیست پس آن آب منی نیست و غسل ندارد ششم حدیث سألت الرضا علیه السلام
عن الرجل یجامع المرأة فیما دون الفرج و تنزل المرأة علیها غسل قال نعم شرح دون بمعنی عند میباشد و بمعنی غیر
میباشد و بنا بر دوم مراد دبر است یعنی پرسیدم امام رضا علیه السلام را از مردی که جماع میکند با زن در آنچه نزدیک فرج است
و زن انزال منی میکند آیا بر آن زن غسلی واجبست گفت آری هفتم حدیث سألت ابا الحسن علیه السلام عن المرأة تعانق
زوجها من خلفه فتحرک علی ظهره فتأتیها الشهوة فتنزل الماء علیها الغسل او لا یجب علیها
الغسل قال اذا جاءتها الشهوة فانزلت الماء وجب علیها الغسل شرح پرسیدم امام رضا علیه السلام را از زنی که بغل میگیرد
شوهر خود را از جانب پشت شوهر پس آن زن میجنبد بر پشت شوهر پس می آید آن زن را لذت و ذوق متعارف پس آن زن انزال
آب میکند آیا بر آن زن واجبست غسل یا واجب نمیشود بر آن زن غسل امام گفت اگر آمد آن زن را لذت و ذوق متعارف در
جماع پس نازل ساخت آب را واجب شد بر آن زن غسل زیرا که آن آب منی است هشتم حدیث عن ابی عبد الله علیه السلام قال

اِذا اَتَى الرَّجُلُ المَرْاَةَ فِي دُبُرِهَا فَلَمْ يُنْزِلْ فَلا غُسْلَ عَلَيْهِمَا وَاِنْ اَنْزَلَ فَعَلَيْهِ الغُسْلُ وَلا غُسْلَ عَلَيْهَا شرح
روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام کفت چون آید مرد نزد زن در پشت آن زن پس انزال منی نکرد پس نیست غسل
بران مرد و زن واکر انزال منی کرد پس واجبست بران مرد غسل و نیست غسل بران زن بدانکه سید مرتضی رحمه الله
و تابعان او مثال این حدیث را تاویل میکنند و حمل بصورت عدم غیبوبت حشفه میکنند و نقل اجماع بسیط وجوب غسل
در صورت غیبوبت حشفه در دبر زن میکنند و مع هذا وجوب غسل در صورت غیبوبت حشفه در دبر مذکر را اثبات
میکنند باجماع مرکب و دعوی اینکه هر که در اول قایل است بوجوب غسل در دوم نیز قایلست و هر که در اول قایل نیست در
دوم نیز قایل نیست و این اعترافست بوقوع خلاف و اول شیخ طوسی رحمه الله در کتاب عده الاصول کفته که سید مرتضی را
در اوایل اعتقاد این بوده که هر کاه قولی مشهور شود و مخالف آن ظاهر نشود مجمع علیه میشود و از این اعتقاد برگشته و مخفی نماند
که تا حال نتوانستیم مشخص کرد از تصانیف اهل علم که نزد جمعی که تجویز حکم از روی اجتهاد و پیروی ظن میکنند اجماع چه معنی و چه
فایده دارد و نزد جمعی که تجویز حکم باجتهاد و پیروی ظن میکنند اجماع است چکونه معلوم میشود بلکه چکونه مظنون میشود
و حال آنکه جن نیز داخل امتند و از هر که رسیدیم و مصر بر اظهار دانش بود چون و ارسیدیم نمیدانست و لا علاج کفتیم چنین است
که میکویند باب سی و یکم اصل باب احتلام الرجل والمراة شرح این باب جنب شدن مرد و زنست در خواب و این باب هشت
حدیث است اول اصل سَاَلْتُ اَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلامُ عَنِ الرَّجُلِ يَرَى فِي المَنَامِ حَتَّى يَجِدَ الشَّهْوَةَ فَهُوَ
يَرَى اَنَّهُ قَدِ احْتَلَمَ فَاِذَا اسْتَيْقَظَ لَمْ يَرَ فِي ثَوْبِهِ المَاءَ وَلا فِي جَسَدِهِ قَالَ لَيْسَ عَلَيْهِ الغُسْلُ وَقَالَ كَانَ
عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلامُ يَقُولُ اِنَّمَا الغُسْلُ مِنَ المَاءِ الاَكْبَرِ فَاِذَا رَاَى فِي مَنَامِهِ وَلَمْ يَرَ المَاءَ الاَكْبَرَ فَلَيْسَ
عَلَيْهِ غُسْلٌ شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که می بیند جماع را در خواب تا آنکه می یابد لذت جماع را
پس او کمان میکند که او بتحقیق جنب شده در خواب پس چون بیدار شد ندید در جامه خود منی را و نه در بدن خود امام کفت
واجب نیست برو غسل و کفت امام که علی علیه السلام میکفت جز این نیست که غسل جنابت در صورتی در خواب است از آب بزرکترست
مراد منی است که از مذی و ودی بزرکترست باعتبار اینکه آن ماده فرزندست بخلاف آنها پس اکر دید در خواب خود
جماع را و ندید آب بزرکتر را پس واجب نیست برو غسل دوم اصل عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ ع
قَالَ سَاَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ احْتَلَمَ فَلَمَّا انْتَبَهَ وَجَدَ بَلَلاً قَلِيلاً فَقَالَ لَيْسَ بِشَيْءٍ اِلاَّ اَنْ يَكُونَ مَرِيضاً
فَعَلَيْهِ الغُسْلُ شرح روایتست از معویه بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلم راوی کفت پرسیدم او را از مردی که در خواب
دید که کاری کرد پس چون بیدار شد یافت تری را که بعد از بیدار شدن می آید و بیشتر اصلا نیامده بوده پس امام کفت نیست
آن تری چیزی یعنی که آن منی نیست مکر آنکه آن مرد بیمار باشد پس در این صورت بر اوست غسل جنابت سیوم اصل عَنْ زُرَارَةَ
قَالَ اِذَا كُنْتَ مَرِيضاً فَاَصَابَتْكَ شَهْوَةٌ فَاِنَّهُ رُبَّمَا كَانَ هُوَ الدَّافِقُ لَكِنَّهُ يَجِيءُ مَجِيئاً ضَعِيفاً لَيْسَ
لَهُ قُوَّةٌ لِمَكَانِ مَرَضِكَ سَاعَةً بَعْدَ سَاعَةٍ قَلِيلاً قَلِيلاً فَاغْتَسِلْ مِنْهُ شرح روایتست از زراره که از راویان — ضمیر او راجع بمجی است ساعة ظرف یجی است ب صح
امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام است که امام کفت چون باشی بیمار پس دریابد ترا لذت جماع در بیداری یا در خواب پس
بسا هست که آبی که می آید بسا که آن آب جهنده باشد لیکن آن می آید آمدنی ضعیف که نیست آن آمدن را قوت برای بودن
بیماری تو در ساعتی بعد از ساعتی آهسته آهسته پس غسل کن بسبب آن آب که چون شهوت با آن هست آب منی است چهارم اصل

عن ابن

عَنِ ابْنِ اَبِي يَعْفُورٍ قَالَ قُلْتُ لاَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلامُ الرَّجُلُ يَرَى فِي المَنَامِ وَيَجِدُ الشَّهْوَةَ
فَيَسْتَيْقِظُ وَيَنْظُرُ فَلا يَجِدُ شَيْئاً ثُمَّ يَمْكُثُ بَعْدُ فَيَخْرُجُ قَالَ اِنْ كَانَ مَرِيضاً فَلْيَغْتَسِلْ وَاِنْ
لَمْ يَكُنْ مَرِيضاً فَلا شَيْءَ عَلَيْهِ قَالَ فَقُلْتُ لَهُ فَمَا فَرْقُ مَا بَيْنَهُمَا فَقَالَ لاَنَّ الرَّجُلَ اِذَا كَانَ
صَحِيحاً جَاءَ المَاءُ بِدَفْقَةٍ بِقُوَّةٍ وَاِذَا كَانَ مَرِيضاً لَمْ يَجِئْ اِلاَّ بَعْدُ شرح ما در اول استفهامیه است و فرق
بصیغه ماضی معلوم و آب ما نصب است و ما در دوم موصوله و مفعول به فرق است و عبارتست از ربط بینهما منصوبست و ظرف خبر مبتدای
محذوفست بتقدیر هو و میتواند بود که فرق بسکون را مرفوع و مضاف باشد و ما در دوم زایده باشد و بینهما مجرور و مضاف
الیه فرق باشد مثل و لا سیما زید الدفقة بضم دال منقطه و سکون فا و قاف جهیدنکی و در بعض نسخ بعین منقطه است و حاصل هر دو یکیست
بقوة با حرف جر برای تغییر بدفقة است یا برای سببیت و ظرف متعلق بظرف سابق است و در بعض نسخ بجای با واو است
یعنی روایتست از عبد الله بن ابی یعفور کفت که کفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که مردی جماع را می بیند در خواب و لذت — می یابد صح
جماع را پس بیدار میشود و نظر میکند در جامه و بدن خود پس نمی یابد چیزی از اثر منی را بعد از آن درنک میکند بعد از آن منی
پس بیرون می آید آب امام کفت اکر باشد بیمار پس باید که غسل کند برای وجدان شهوت و اکر نباشد بیمار پس هیچ چیز بر او نیست
ابن ابی یعفور کفت پس کفتم امام را که چه چیز جدا کرده ربطی که میان بیمار و غیر بیمار است یعنی که این فرق برای چیست پس کفت — پس او
برای اینکه مرد چون باشد صحیح می آید آب منی بجهندکی بزور و چون باشد بیمار نمی آید مکر بعد از مدتی پنجم اصل عَنِ الحَلَبِيِّ عَنْ
اَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قَالَ سَاَلْتُهُ عَنِ المَرْاَةِ تَرَى فِي المَنَامِ مَا يَرَى الرَّجُلُ قَالَ اِذَا اَنْزَلَتْ فَعَلَيْهَا الغُسْلُ
وَاِنْ لَمْ تُنْزِلْ فَلَيْسَ عَلَيْهَا الغُسْلُ شرح روایتست از عبید الله بن علی حلبی از امام جعفر صادق علیه السلم راوی کفت
پرسیدم او را از زنی که می بیند در خواب آنچه را که می بیند مرد یعنی که می بیند لذت جماع را امام کفت چون انزال آب منی
کرد پس واجبست بر او غسل و اکر انزال نکرد پس نیست بر او غسل ششم اصل سَاَلْتُ اَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلامُ عَنِ المَرْاَةِ
تَرَى اَنَّ الرَّجُلَ يُجَامِعُهَا فِي المَنَامِ فِي فَرْجِهَا حَتَّى تُنْزِلَ قَالَ تَغْتَسِلُ شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم
را از زنی که می بیند که مرد جماع میکند او را در خواب در فرج او تا آنکه انزال منی میکند بعد از یافتن لذت جماع کفت غسل
جنابت میکند هفتم اصل وَفِي رِوَايَةٍ اُخْرَى قَالَ عَلَيْهَا غُسْلٌ وَلَكِنْ لا تُحَدِّثُوهُنَّ فَيَتَّخِذْنَهُ عِلَّةً — بهذا صح
شرح و در روایتی دیکر از امام علیه السلام هست که کفت واجبست بران زن غسل و لیکن حرف این حالت در میان زنان بدرت
خبر مکنید ایشان را باین حکم پیش از آنکه بر سر ایشان آید و خود سوال کنند از حکم آن زیرا که آن خبر دادن شما را برای خود علت
بجا پیش نیازند و این حالت مکرر میشود در ایشان هشتم اصل سَاَلْتُ اَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلامُ عَنِ الرَّجُلِ يَنَامُ
وَلَمْ يَرَ فِي نَوْمِهِ اَنَّهُ احْتَلَمَ فَيَجِدُ فِي ثَوْبِهِ وَعَلَى فَخِذِهِ المَاءَ هَلْ عَلَيْهِ غُسْلٌ قَالَ نَعَمْ شرح پرسیدم
امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که میخوابد و ندید در خواب خود اینرا که او جنب در خواب شده باشد پس بعد از بیداری
می یابد در جامه خود و بر ران خود منی را آیا بر او غسل هست کفت آری باب سی و دوم اصل باب الرجل والمراة یغتسلان من الجنابة
ثم یخرج منهما شیء بعد الغسل شرح این باب بیان حکم مرد و زنست که غسل میکنند از جنابت بعد از آن بیرون می آید از ایشان چیزی بعد از
غسل و این باب چهار حدیث است اول اصل عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قَالَ سَاَلْتُهُ عَنْ
رَجُلٍ اَجْنَبَ فَاغْتَسَلَ قَبْلَ اَنْ يَبُولَ فَخَرَجَ مِنْهُ شَيْءٌ قَالَ يُعِيدُ الغُسْلَ قُلْتُ فَالمَرْاَةُ يَخْرُجُ مِنْهَا

ه بعد الغسل قال لا تعید قلت فما فرق ما بینهما قال لأن ما یخرج من المرأة انما هو من ماء
الرجل شرح بیان اعراب فما فرق ما بینهما شد در شرح حدیث چهارم باب سابق یعنی روایتست از سلیمان بن خالد از امام جعفر
صادق علیه السلم راوی گفت پرسیدم او را از جنب مردی که جنب شد بانزال منی پس غسل کرد پیش از آنکه بول کند پس بر وی
آمد از او چیزی امام گفت اعاده میکند غسل را گفتم پس زنی که جنب شده بجماع و انزال منی بیرون می آید از او چیزی بعد از غسل
جنابت امام گفت اعاده نمیکند غسل را گفتم چه چیز جدا کرد ربطی را که میان مرد و زنست بمعنی که این فرق برای چیست گفت
برای اینکه آنچه بیرون می آید از زن چیزی نیست که آن از آب مرد است غالبا یا دایما دوم اصل عن الحلبی عن ابی عبد
الله علیه السلم قال سئل عن الرجل یغتسل ثم یجد بعد ذلک بللا و قد کان بال قبل ان
یغتسل قال ان کان بال قبل الغسل فلا یعید الغسل شرح روایتست از عبد الله بن علی از امام جعفر صادق
علیه السلام راوی گفت که امام پرسیده شد از مردی که غسل میکند بعد از ان می یابد تری را که بیرون می آید از او بعد از غسل و
تحقیق بول کرده بود پیش از اینکه غسل کند امام گفت اگر بول کرده بود پیش از غسل پس اعاده نمیکند غسل را سیوم اصل
سألت ابا عبد الله علیه السلم عن المرأة تغتسل من الجنابة ثم ترى نطفة الرجل
بعد ذلک هل علیها غسل قال لا شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از زنی که غسل کرد
جنابت بعد از ان می بیند آب منی مرد را که از ان زن بیرون می آید بعد از غسل آیا بر ان زن واجبست غسل یا نه
گفت نه چهارم اصل عن سماعة قال سألته عن الرجل یجنب ثم یغتسل قبل ان یبول فیجد
بللا بعد ما یغتسل قال یعید الغسل و ان کان بال قبل ان یغتسل فلا یعید غسله و لکن
یتوضأ و یستنجی شرح روایتست از سماعه گفت پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از مردی که جنب میشود
بانزال منی بعد از ان غسل میکند پیش از آنکه بول کند پس می یابد تری را که بیرون می آید از او بعد از آنکه غسل میکند امام میگفت
گفت اعاده میکند غسل را او اگر بول کرده باشد پیش از آنکه غسل کند پس اعاده نمیکند غسل خود را و لیکن وضو میسازد و استنجا
میکند مخفی نماند که مراد صورتیست که استبرا نکرده باشد و بنابر این اگر بر ران یا جامه مثلا رسیده باشد آنرا میشوید باب
سی و سیوم اصل باب الجنب یأکل و یشرب و یقرأ و یدخل المسجد و یختضب و یدهن و یطلی و یحتجم شرح واو همه جا بمعنی اوست یدّهن بتشدید
دال مفتوحه بصیغه مضارع باب افتعال یطّلی بتشدید طا مفتوحه نیز از باب افتعالست یعنی این بابیست در بیان حکم جنبی است
که چیزی خورد یا آشامد یا قراءت قرآن کند یا داخل مسجد شود یا محاسن خود رنگ کند یا روغن بر خود مالد یا نوره بر
خود مالد یا حجامت کند و در این باب سیزده حدیثست اول اصل عن ابی جعفر علیه السلم قال الجنب اذا
اراد ان یأکل و یشرب غسل یده و تمضمض و غسل وجهه و اکل و شرب شرح روایتست از امام محمد باقر
علیه السلام گفت جنب چون اراده خوردن و آشامیدن کند میشوید دست خود را و درون دهن خود را و میشوید
روی خود را و میخورد و می آشامد دوم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلم عن الجنب یأکل و یشرب و یقرأ قال نعم یأکل
و یشرب و یقرأ و یذکر الله ما شاء شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از جنب که آیا میخورد و می آشامد و قراءت قرآن
میکند گفت آری میخورد و می آشامد و قراءت قرآن میکند و ذکر الله تعالی میکند چندانکه خواسته باشد سیوم
اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال للجنب ان یمشی فی المساجد کلها و لا یجلس فیها الا المسجد

الحرام

الحرام و مسجد الرسول صلی الله علیه و آله شرح لا یجلس منصوب معطوف بر یمشی است یا مرفوع و جمله حالیه است
یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت جایزست جنب را آنکه راه رود در مسجدها همگی و ننشیند در آنها مگر مسجد صاحب
حرمت که در مکه است و مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله که در مدینه است که در آنها راه رفتن بی نشستن نیز جایز نیست چهارم
اصل سألت ابا عبد الله علیه السلم عن الجنب یجلس فی المساجد قال لا و لکن یمر فیها کلها الا
المسجد الحرام و مسجد الرسول صلی الله علیه و آله شرح مضمون این موافق سابقست پنجم اصل
سألت ابا عبد الله علیه السلم عمن قرأ فی المصحف و هو علی غیر وضوء قال لا بأس و لا یمس
الکتاب شرح لا یمس بصیغه مضارع غایب بعلم بفتح سین است اگر لا ناهیه باشد و بضم سین است اگر لا نافیه باشد و خبر
بمعنی انشا باشد یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از کسی که قراءت قرآن کرد از روی مصحف بر حالی که وضو
نداشت گفت پروائی نیست و باید که دست نکند خط مصحف را خواه عدم وضو او بجنابت باشد و خواه بغیر آن ششم اصل
قلت لابی عبد الله علیه السلم الجنب یدهن ثم یغتسل قال لا شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را
جنب خود را روغن میمالد بعد از ان غسل میکند گفت نه بمعنی که این خوب نیست بلکه می باید که اول غسل کند تا آب به بدن خوب
جاری شود بعد از ان روغن بر بدن مالد هفتم اصل قلت للرضا علیه السلم الرجل یجنب فیصیب جسده
و رأسه الخلوق و الطیب و الشیء اللکد مثل علک الروم و الطراز و ما اشبهه فیغتسل
فاذا فرغ وجد شیئا قد بقی فی جسده من اثر الخلوق و الطیب و غیره قال لا بأس شرح
خلوق بفتح خا با نقطه و ضم لام و سکون واو و قاف قسمی از طیبست که آنرا از اقسام طیب جمع میکنند و زعفران دارد
و آنرا عبیر بفتح عین و کسر با مینامند و بعضی میگویند هر یک از خلوق و عبیر نام زعفرانست الطیب بکسر طا و سکون یا آنچه
بوی خوش دارد و مراد اینجا مشک است اللکد بفتح لام و کسر و سکون کاف و دال بی نقطه بصیغه صفت مشبهه با علم چسبنده
العلک بکسر عین بی نقطه و سکون لام صمغ صنوبر و مانند آن که در عرف آنرا میخایند و اگر بجائی چسبد بشستن بالکلیه
بر طرف نمیشود الطراز بکسر طا بی نقطه و را بی نقطه و الف و را بی نقطه دیگر جمع طره بضم طا و تشدید را چیزیست از بوی خوش که
بر پیشانی دختران میچسبانند و مخلوط بمشک میکنند و شاید که لادن باشد و آن مجرور بعطف بر علک و مرفوع بعطف
بر خلوق میتواند بود یعنی گفتم امام رضا علیه السلام را مردی جنب میشود پس میخورد بدن او را و سر او را عبیر و مشک
و چیز چسبنده مثل مصطکی روم و لادن و آنچه مانند آن باشد پس غسل میکند پس چون فارغ شد یافت چیزی را که تحقیق باقی
مانده در بدن او از اثر عبیر و مشک و غیر آن گفت پروائی نیست مراد باثر تنها چیزیست که مانع رسیدن آب بشره
نیست یا بشستن بر طرف نمیشود بلکه بمرور ایام بر طرف میشود غالبا و الله اعلم هشتم اصل سألت ابا عبد الله ع
عن الجنب و الحائض یتناولان من المسجد المتاع یکون فیه قال نعم و لکن لا یضعان
فی المسجد شیئا شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از جنب و حائض که آیا بر میدارند از مسجد متاعی را که می باشد
از ایشان در مسجد گفت آری و لیکن نمیگذارند در مسجد چیزی را بیان وجه این می آید در باب هیئت کتاب الحیض نهم اصل عن
ابی عبد الله الحسن الاول علیه السلم قال لا بأس ان یختضب الجنب و یجنب المختضب و یطلی
بالنورة شرح ضمیر مستتر در یطلی راجع بجنب است یا در بالنوره برای تعدیه است و برای سببیت میتواند بود یعنی روایتست از امام موسی

وبا بیکه جنب م

کاظم علیه السلام کفت پروایی نیست بانیکه رنک کند محاسن خود را جنب شده و کسی که رنک بر محاسن خود کذاشته و بانیکه جنب بر خود
مالد نوره را دهم اصل وَرُوِيَ أَيْضاً أَنَّ الْمُخْتَضِبَ لَا يُجْنِبُ حَتَّى يَأْخُذَ الْخِضَابُ مَأْخَذَهُ وَأَمَّا
فِي أَوَّلِ الْخِضَابِ فَلَا شرح وروی ایضا برای اشعار است که توهم منافات میان سابق و این میشود اما منافات
ندارد زیرا که اول مطلق است و دوم مقید و حمل مطلق بر مقید صرف هیچکدام از حقیقت خود نیست چنانچه کویی پروایی نیست
بخوردن کسی چیزی را از خانه برادر خود و کویی حرمت خوردن چیزی در وقت امتلا و ایضا اکر اول عام باشد نفی باس
بمعنی نفی حرام بودن است و نهی در دوم برای کراهت تاخیر غسل جنابت است یا اول مجاز و مخصص است بدوم و مجاز در
کلام شایع است الخضاب بکسر خاء آنچه بآن رنک کرده میشود و چیزها خضب بفتح میم و سکون همزه و فتح خاء مصدر میمی و منصوب
بر مفعول مطلق است نفی کرو اما تا آخر اشعار بتفاوت در کراهت است میان اول و وسط یعنی و روایت کرده شده نیز
اینکه صاحب خضاب جنب نمیشود تا وقتی که اثر کند خضاب اثری که مطلوب است از آن اما در اول خضاب پس اصلا خوب نیست
یازدهم اصل عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يُجْنِبُ ثُمَّ يُرِيدُ النَّوْمَ قَالَ إِنْ أَحَبَّ أَنْ يَتَوَضَّأَ
فَلْيَفْعَلْ وَالْغُسْلُ أَحَبُّ إِلَيَّ وَأَفْضَلُ مِنْ ذَلِكَ وَإِنْ هُوَ نَامَ وَلَمْ يَتَوَضَّأْ وَلَمْ يَغْتَسِلْ فَلَيْسَ
عَلَيْهِ شَيْءٌ إِنْ شَاءَ اللَّهُ شرح مراد بوضو اینجا آنست که مذکور میشود در حدیث سیزدهم این باب یا آنست که مذکور شد
در حدیث اول و بعضی حمل بر وضوی اصطلاحی میکنند انشاء الله برای اشعار بدغدغه وضح است که می آید در حدیث سیزدهم
این باب یعنی روایت است از سماعه کفت پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از مردی که جنب میشود بعد از آن اراده خواب
میکند کفت اکر طبع او ابا داشته باشد که دست و رو شوید و مضمضه کند پس باید که کند و غسل کردن پیش از خواب محبوبتر است نزد
من بمعنی که من مداومت بران میکنم و فاضلتر است از آن وضو و اکر او خوابید و وضو و غسل نکرد پس نیست بر او ضرری اکر
خواسته باشد الله تعالی دوازدهم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَا بَأْسَ بِأَنْ يَحْتَجِمَ الرَّجُلُ وَهُوَ
جُنُبٌ شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام کفت پروایی نیست بانیکه حجامت کند مرد در حالی که جنب باشد سیزدهم
اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَا بَأْسَ أَنْ يَخْتَضِبَ الرَّجُلُ وَيُجْنِبَ وَهُوَ مُخْتَضِبٌ وَلَا بَأْسَ
أَنْ يَتَنَوَّرَ الْجُنُبُ وَيَحْتَجِمَ وَيَذْبَحَ وَلَا يَذُوقُ شَيْئاً حَتَّى يَغْسِلَ يَدَيْهِ وَيَتَمَضْمَضَ فَإِنَّهُ يُخَافُ
مِنْهُ الْوَضَحُ شرح واو در ویجنب برای عطف النجابت و هو حال فاعل یجنب است و مقصود اینست که پروایی نیست بانیکه
پس تقدیر روان الجنب میت م

مرد خضاب کرده جنب شود پیش از نشستن بتفصیلی که کذشت در شرح حدیث دهم این باب یخاف بصیغه مجهول است
ضمیر منه راجع بذوق مذکور در ضمن لا یذوق است یا راجع بشیء است الوضح بفتح واو و فتح ضاد با نقطه و حاء بی نقطه سفیدی
برص و بهق سفید و مانند آنها و فرق میان برص و بهق سفید مذکور شد در حدیث پنجم باب دهم و آن مرفوع و نایب فاعل است
یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام کفت پروایی نیست بانیکه خضاب کند مرد و جنب شود در حالی که او
صاحب خضاب باشد و پروایی نیست بانیکه نوره بر خود مالد جنب و حجامت کند و ذبح کاو و کوسفند و مانند آنها کند و نمی چشد
جنب چیزی را تا وقتی که شوید دو دست خود را و مضمضه کند چه بدرستی که از آن چشیدن خوف آنکه سفیدی هست باب
سی چهارم اصل باب الجنب یعرق فی الثوب او یصیب جسده ثوبه وهو رطب شرح یعرق از باب نصر است جسده منصوب و ثوبه
مرفوع است و عکس نیز جایز است ضمیر هو راجع بقدر مشترک میان دو چیز مذکور است که تعبیر از آن جدا هما میتوان کرد خواه

درضمن ثوبه

درضمن ثوبه باشد چنانچه مناسب حدیث دوم است خواه درضمن جسده باشد چنانچه مناسب حدیث ششم است یعنی این باب
بیان جنب است که عرق میکند در جامه یا میخورد بدن او را جامه او در حالی که یکی از آن دو تر است در این باب شش حدیث است
اول اصل سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْجُنُبِ يَعْرَقُ فِي ثَوْبِهِ أَوْ يَغْتَسِلُ فَيُعَانِقُ امْرَأَتَهُ
وَيُضَاجِعُهَا وَهِيَ حَائِضٌ أَوْ جُنُبٌ فَيُصِيبُ جَسَدَهُ مِنْ عَرَقِهَا قَالَ هَذَا كُلُّهُ لَيْسَ بِشَيْءٍ شرح
پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از جنب که عرق میکند در جامه خود یا غسل میکند پس بغل میکیرد زن خود را و در بغل میخوابد
بر حالی که آن زن حائض است یا جنب است پس میخورد بدن او را چیزی از عرق آن زن امام کفت اینکه کفتی جمیع شقوق آن
ضرری ندارد بمعنی که هیچکدام آنها باعث سرایت نجاست نمیشود اما در صورتی که موضع عرق نجس نباشد ظاهر است و اما
در صورتی که نجس باشد باعتبار نیست که ملاقات نجس نمناک باعث سرایت نجاست نمیشود والله اعلم دوم اصل قُلْتُ لِأَبِي
عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُصِيبُنِي السَّمَاءُ وَعَلَيَّ ثَوْبٌ فَتَبُلُّهُ وَأَنَا جُنُبٌ فَيُصِيبُ بَعْضَ مَا أَصَابَ جَسَدِي
مِنَ الْمَنِيِّ أَفَأُصَلِّي فِيهِ قَالَ نَعَمْ شرح کفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که میرسد مرا باران و بر من یک جامه است پس تر
میکند آن را بر حالی که من جنبم پس میخورد آن جامه تر بعض منی را که رسیده جسد مرا آیا پس نماز میکنم در آن جامه کفت آری نماز بکن
در آن جامه بدانکه این نظیر آنست که بیان شد در شرح حدیث دهم باب سابق اکر منی مطلق است منافات ندارد و ظاهر ابا نجاست
جامه اکر تصریح باشد و اکر عام است چنانچه ظاهر جواب حدیث آینده است منافات با آن دارد و ظاهر اما تخصیص عام معلوم
شود والله اعلم سیوم اصل عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ قَالَ سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَنَا حَاضِرٌ عَنْ رَجُلٍ أَجْنَبَ
فِي ثَوْبِهِ فَيَعْرَقُ فِيهِ فَقَالَ مَا أَرَى بِهِ بَأْساً فَقِيلَ إِنَّهُ يَعْرَقُ حَتَّى لَوْ شَاءَ أَنْ يَعْصِرَهُ عَصَرَهُ
قَالَ فَقَطَّبَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي وَجْهِ الرَّجُلِ وَقَالَ إِنْ أَبَيْتُمْ فَشَيْءٌ مِنْ مَاءٍ فَانْضَحْهُ
بِهِ شرح قطب بقاف و طاء بی نقطه و باء یک نقطه بصیغه ماضی معلوم از باب تفعیل است شیء مرفوع و مبتدا است و خبرش محذوف است
بتقدیر کاف انضحه بنون و ضاد با نقطه و حاء بی نقطه بصیغه امر از باب ضرب است و ضمیر منصوب راجع به ثوب است اکر فی ثوبه ظرف مستقر باشد
و حال از ضمیر مستتر در اجنب باشد و مقصود سوال از سرایت نجاست از بدن بجامه باشد و راجع به بدنست اکر فی ثوبه ظرف
لغو متعلق با جنب باشد و مقصود سوال از سرایت نجاست از جامه ببدن باشد یعنی روایت است از علی بن ابی حمزه کفت پرسیده
شد امام جعفر صادق علیه السلام و من حاضر بودم از مردی که جنب شد بر حالی که در جامه بود پس عرق میکند پیش از شستن بدن خود
در آن جامه که پاک بود آیا آن جامه نجس میشود یا نه پس امام کفت که نمی بینم با آن پروایی پس کفته شد که بدرستی که او عرق میکند بحدی
که اکر میخواسته باشد که افشرد جامه را می افشرد و آب آن بیرون می آید پس ترش رویی کرد امام جعفر صادق علیه السلام در روی
آن مرد و کفت اکر طبع شما ابا کرد از آن پس چیزی از آب برای دفع کراهت طبع کافیست پس بپاش آن جامه را با آن آب
بدانکه روی ترش کردن امام علیه السلام اشعار است بآنکه آن مرد از جماعتی بوده که در این زمان امثال ایشان بسیار است که آب کشیدن چیزهای
بی دغدغه جلد نمود و اجتناب از حرام در مال و معاصی دیکر نشستند و بانیکه حاجت بین سوال نبود و آنچه کفته شد در جواب شامل
آن نیز بود و بنابر این ظاهر امثال این جواب نیست که عام باشد والله اعلم چهارم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ
لَا يُجْنِبُ الثَّوْبُ الرَّجُلَ وَلَا يُجْنِبُ الرَّجُلُ الثَّوْبَ شرح جنابت اینجا بمعنی قدر مشترک میان منی و نجاست
منی است یعنی روایت است از امام جعفر علیه السلام کفت نجس نمیکند بنجاست منی جامه که در آن منی باشد مرد را بعرق باران و مانند آنها

ونجس نمیکند بنجاست منی مردی که در بدن او منی باشد جامه را بالعرق و مانند آن پنجم اصل سألت أبا عبد الله عليه السلام
عن الثوب يكون فيه الجنابة فتصيبني السماء حتى يبتل علي قال لا بأس شرح مراد بجنابت اینجا منی است
یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از جامه که میباشد در آن منی پس میخورد مرا باران تا آنکه تر میشود در بدن من گفت
پروایی نیست ششم اصل قلت لأبي عبد الله عليه السلام الرجل يبول وهو جنب ثم يستنجي فيصيب
ثوبه جسده وهو رطب قال لا بأس شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که مردی بول میکند و او جنب است
بعد از آن خود را میشوید پس میخورد جامه او بدن او را و بدن او تر است گفت نیست پروایی زیرا که موضع منی با استنجا پاک
شده و بدن جنب نجس نیست باب سی و پنجم المني والمذي يصيبان الثوب والجسد شرح مناسبت میان منی و مذی
اینست که منی بعد از وقوع شهوت و لذت می آید و مذی بفتح میم و سکون ذال بی نقطه بعد از ملاعبه و تصور شهوت می آید
یعنی این باب بیان حکم منی و مذی است که بر میخورد آنها جامه و بدن را و در این باب شش حدیث است اول اصل عن ابن أبي يعفور
عن أبي عبد الله عليه السلام قال سألته عن المني يصيب الثوب قال إن عرفت مكانه فاغسله و
إن خفي عليك مكانه فاغسله كله شرح روایت است از عبد الله بن ابی یعفور از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت
پرسیدم او را از حکم منی که بر میخورد جامه را گفت اگر شناختی جای آن را فی الجمله مثل اینکه در این نصف جامه است یا در این نصف
جامه است پس بشو آن را و اگر شبهه کلیه باشد بر تو جای آن پس بشو جمیع جامه را دوم اصل قلت لأبي عبد الله عليه السلام
أمر الجارية فتغسل ثوبي من المني فلا تبالغ غسله فأصلي فيه فإذا هو يابس قال أعد صلاتك
أما إنك لو كنت غسلت أنت لم يكن عليك شيء شرح تبالغ بمعنی رسیدن است و آن متعدی بنفس میشود و مبالغه
اگر بمعنی ضد تقصیر است متعدی بفی میشود و اگر بمعنی مبالغ بعنوان تخمین است متعدی بنفس میشود چنانچه اینجاست ضمیر غسله و ضمیر فیه
و ضمیر هو راجع بمنی است و میتواند بود که راجع بثوب باشد و حاصل هر دو یکی است یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را
که امر میکنم کنیز را پس میشوید جامه مرا از سبب منی که ملاقی آن شده پس نمیرسد بشستن آن منی بمعنی که جایی دیگر را میشوید بغلط
پس نماز میکنم در آن منی پس ناگاه آن منی خشک است بمعنی که معلوم من میشود که کنیز غلط کرده و جایی دیگر را شسته گفت اعاده
کن نماز خود را آگاه باش هر چیزی که تو اگر شسته میبودی خود و این غلط را میکردی نمیبود بر تو چیزی از اعاده نماز ظاهر
این اینست که اعتماد بر کنیز در شستن منی جایز است و شاید که ذکر کنیز و منی بعنوان مثال باشد و نظیر اینست افطار در ماه رمضان بعد از
طلوع صبح باعتماد بر قول غلط کنیز که گوید که صبح نشده و باعتماد بمحض غلط خود زیرا که در اول قضا روزه لازم است بخلاف دوم
بنابر آنچه می آید در کتاب الصیام در حدیث سوم باب من اکل او شرب وهو شاک فی الفجر او بعد طلوعه سیوم اصل عن سماعة
قال سألته عن المني يصيب الثوب قال اغسل الثوب كله إذا خفي عليك مكانه قليلا كان
أو كثيرا شرح مضمون این موافق حدیث اول این باب است قلیلا خبر کان است و ضمیر کان راجع بمکانه یا راجع بمنی است
چهارم اصل عن أبي عبد الله عليه السلام قال إذا احتلم الرجل فأصاب ثوبه شيء فليغسل الذي
أصابه وإن ظن أنه أصابه شيء ولم يستيقن ولم ير مكانه فلينضحه بالماء وإن استيقن
أنه قد أصابه ولم ير مكانه فليغسل ثوبه كله فإنه أحسن شرح لم يستيقن بصيغه مضارع غایب معلوم باب
استفعال تقدیر لم یستیقن الاصابة است مراد اینست که بعد از حصول ظن هر چند فکر کرد در احوال یقین برای خود حاصل نکرد

باصابت

باصابت لم یر بفتح یا مضارع و بفتح راء بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم فلینضحه بفتح لام امر و سکون لام مراد اینست که بعد از آنکه تفکر
در احوال حاصل نشد او را یقین نظر کرد در جامه تا بدین یقین حاصل کند و آن نیز نشد النضح بفتح نون و سکون ضاد با نقطه و
حاء بی نقطه مصدر باب ضرب پاشیدن و فرق میان نضح و غسل اینست که در نضح آب بجمیع اجزا نمیرسد و در غسل میرسد و اینجا مسئله
مذکور است و فانه احسن متعلق بمجموع من حیث المجموع سه مسئله است باعتبار مسئله دوم یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت
سه مسئله را اول چون محتلم شود مرد پس در یابد جامه او را منی پس باید که بشوید آنچه را که منی در یافته آن را مراد صورتیست که در یافتن
مکان منی یقینی باشد دوم و اگر ظن کرد و نیز اگر شک کرده اینست که دریافته جامه را چیزی از منی و یقین نکرد دریافتن و ندید مکان
منی را پس باید که نضح کند جمیع آن جامه را باب بر سبیل استحباب چنانچه معلوم میشود از قول امام در آخر که فانه احسن سیوم و اگر
یقین کرد و نیز اگر شک کرده اینست که تحقیق دریافته منی آن جامه را و ندید مکان آن را پس باید که بشوید جمیع جامه خود را آنچه مذکور شد
در این سه مسئله برای اینست که آن بهتر است پس در بعض آنها مخالفت جایز است پنجم اصل سألت أبا عبد الله عليه السلام عن حکم م
المذي يصيب الثوب قال ليس به بأس شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مذی که بر میخورد جامه را گفت
نیست آن در غسل ششم اصل سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول لا ترى في المذي وضوءا ولا غسلا
ما أصاب الثوب منه إلا في الماء الأكبر شرح وضو بضم واو بمعنی شستن بدنست و آن قدر مشترکست میان سه فرد اول
آنچه در ازاله نجاست و چرکی میباشد دوم وضوی اصطلاحی که در آیت سوره مائده است که اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا وجوهکم تا آخر
سیوم غسل بضم غین که بعد از جنابت و مانند آن میباشد غسلا بفتح غین است ما موصوله منصوب است محلا و مفعول غسلا است ضمیر مستتر
در اصاب راجع بما موصوله است الثوب مفعول اصاب است ضمیر منه راجع بمذی است الا برای استثنای متصل است و متعلق است
بهر دو جمله و مستثنی منه المذی است و میتواند بود که برای استثنای منقطع باشد و بنابر اول فی بمعنی مع است مثل فخرج علی قومه فی زینته و بنابر دوم
برای ظرفیت است الماء الاکبر عبارت از منی است یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت نمی بینیم ما اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله
در مذی وضویی و نه شستن آنچه بر خورد جامه را از جمله مذی مگر مذیی که با منی باشد باب سی و ششم البول يصيب الثوب أو الجسد شرح
این باب بیان حکم بول است که بر میخورد جامه را یا بدن را و در این باب نه حدیث است اول اصل سألت أبا عبد الله عليه السلام عن البول
يصيب الجسد قال صب عليه الماء مرتين فإنما هو ماء وسألته عن الثوب يصيبه البول قال اغسله
مرتين وسألته عن الصبي يبول على الثوب قال تصب الماء قليلا ثم تعصره شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه م
علیه السلام را از سه مسئله اول از بول آدمی بزرگ که بر میخورد بدن را گفت بریز بر آن آب را دو بار بی دست مالیدن چه جز این نیست
که آن بول آبست بمعنی که چرک نیست که احتیاج به دست مالیدن داشته باشد چنانچه گذشت در حدیث نهم باب سیزدهم دوم و پرسیدم او را
از جامه که بر میخورد آن را بول آدمی بزرگ گفت بشو آن را دو بار بمعنی که بعد از اول پیش از دوم عصر کن تا آب هر بار بجمیع اجزای نجس رسد
سیوم و پرسیدم او را از طفل شیرخواره که شروع در خوردن طعام کرده که بول میکند بر جامه من گفت میریزی بر آن آب را اندکی
بعد از آن میفشری آن را بمعنی که در اینجا یک شستن با فشردن کافیست بخلاف مسئله دوم که در آنجا دو شستن می باید مخفی نماند که حمل
صبی بر شروع کرده در طعام شد بقرینه آنچه می آید در حدیث ششم این باب حاصل ظاهر آن اینست که اگر شروع در طعام نکرده باشد فشردن
در کار نیست دوم اصل قلت للرضا عليه السلام الطنفسة والفراش يصيبهما البول كيف يصنع بهما وهو
ثخين كثير الحشو قال يغسل منه ما ظهر منه في وجهه شرح الطنفسه بفتح و ضم و کسر طاء بی نقطه و سکون نون

و موافقت فا با طا و بکسر طا و فتح فا و بعکس پنج لغتست با ثبت آیات رسیم که پرزدار می باشد مثل قالی الفراش بکسر فا و توشک و مانند
آن ضمیر هو و ضمیر منه و ضمیر وجهیه بلفظ مفرد راجع بفراش است و ارجاع ضمیر منه ببول ممکن است یعنی گفتم امام رضا علیه السلام را که
و توشک بر میخورد آنها را بول یعنی که بول بر خورده توشکها بروئی که بقابلی نیز رسیده چگونه باید کرده شود با آنها و حال آنکه
توشک کنده است بسیار درشت گفت شسته میشود آنچه ظاهر شد از آن در روی آن یعنی که ابره را میشویند و باقی را وامیگذارند
مخفی نماند که شستن ابره بدو روش است یکی آنکه موضع نجاست آن را جمع کنند در دست و شویند و فشرند و دیگری آنکه آب بر آنجا
ریزند چنانچه هست ملاقات آنچه نجس است درمیان ساطاهر نجس کنند والله اعلم سیوم اصل سألت ابا الحسن علیه السلام
عن الثوب یصیبه البول فینفذ الی الجانب الآخر و عن الفرو و ما فیه من الحشو قال اغسل
ما اصاب منه و مس الجانب الآخر فان اصبت مس شیء منه فاغسله و الا فانضحه بالماء
شرح ینفذ بنون و فا و ذال نقطه بصیغه مضارع معلوم باب نصر است الفرو بفتح فا و سکون را بی نقطه و واو جبه پر پنبه که آستینهای
آن کوتاه باشد و آن را البادة می نامند در ما اصاب عبارت از بول است و ضمیر مستتر در اصاب راجع بما است و مفعول اصاب محذوف است
بتقدیر اصاب الثوب و من در منه تبعیضیه است ضمیر راجع ببول است یا ما عبارت از ثوب است و ضمیر مستتر در اصاب راجع ببول است
و عاید بما ضمیر منصوب محذوف است بتقدیر اصابه و من تبعیضیه است و ضمیر راجع بثوب است یا ما عبارت از جانب است و ضمیر مستتر در اصاب راجع
ببول است و من ابتدائیه است و ضمیر راجع بما است مس در اول بفتح و ضم میم و تشدید سین بی نقطه بصیغه امر مضاعف باب علم یا نصر است
و در دوم بفتح میم و مصدر است مضاف بفاعلست شیء عبارت از بول است و من تبعیضیه است ضمیر راجع ببول است یعنی پرسیدم
امام موسی کاظم علیه السلام را از جامه که بر میخورد آن را بول پس گذر میشود تا جانب دیگر و پرسیدم از لباده پر پنبه و آنچه در آنست از درون
کنده که بول بر میخورد آن را گفت بهر دو صورت بشو آنچه را که بجامه رسیده از جمله بول و در صورت دوم دست بگذار بجانب دیگر
لباده پس اگر بر خوردی بملاقات چیزی از بول او در آن جانب پس بشو آن جانب را نیز و اگر بر نخوردی پس پاش آن جانب را آب چهارم اصل قلت
لابی عبد الله علیه السلام ابول فلا اصیب الماء و قد اصاب یدی شیء
من البول فامسحه بالحائط و التراب ثم تعرق یدی فامسح وجهی او بعض جسدی او
تصیب ثوبی قال لا بأس به شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که بول میکنم پس نمییابم آبی را که با آن استنجا
کنم در حالی که بتحقیق بر خورده دست مرا چیزی از بول پس میمالم آن بول دست را بدیوار و خاک زمین بعد از آن عرق میکند دست
من پس دست میمالم بر روی خود یا بعض بدن خود یا آن دست عرق دار بر میخورد بجامه ام امام گفت نیست دغدغه با آن یعنی که

جامه

سرایت نمیکند نجاست از دست بموضع ملاقات بمجرد عرق دست پنجم اصل فی کتاب سماعة رفعه الی ابی عبد
الله علیه السلام ان اصاب الثوب شیء من بول السنور فلا تصلح الصلوة فیه حتی تغسله شرح
در کتاب سماعه است که بر داشته آن را تا امام جعفر صادق علیه السلام اینکه اگر بر خورد جامه را چیزی از بول گربه پس صحیح نیست نماز در آن
جامه تا وقتی که شوئی آن جامه را ششم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلام عن بول الصبی قال تصب علیه
الماء فان کان قد اکل فاغسله غسلا و الغلام و الجاریة شرع سواء شرح شرع بفتح شین بی نقطه و سکون

فی ذلک صح

و فتح را بی نقطه و عین بی نقطه بمعنی برابر است پس ذکر سواء برای تأکید است یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از بول
طفل شیرخواره که شروع در خوردن طعام نکرده گفت میریزی بر آن آب را و حاجت بفشردن نیست پس اگر بتحقیق خورده باشد

طعام را

طعام را پس بشو آن را شستنی یعنی که فشردن نیز میباید از او چنانچه گذشت در مسئله سیوم حدیث اول این باب و پسر و دختر در آنچه
مذکور شد برابرند بی تفاوت اصلا بدانکه چون ذلک اشاره الیه بعدیت ظاهر حدیث اینست که دختر در هر دو شق با پسر شریک
باشد و از ظاهر حدیث و حدیث اول این باب ظاهر میشود که بول بر سه قسم است اول بول آدمی که از شیر برداشته شده و آن چون
بجامه رسد دو بار شستن میباید با فشردن بعد از اول پیش از دوم دوم بول شیرخواره شروع در خوردن طعام کرده و آن
چون بجامه رسد یک شستن میباید با فشردن سیوم بول شیرخواره شروع در خوردن طعام نکرده و آن چون بجامه رسد یک
آب ریختن بی فشردن کافیست هفتم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام انی اغدو الی السوق فاحتاج الی
البول و لیس عندی ماء ثم اتمسح و اتنشف بیدی ثم امسحها بالحائط و بالارض ثم احک
جسدی بعد ذلک قال لا بأس شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را بدرستی که من اول روز میروم سوی بازار پس
محتاج میشوم سوی بول کردن و نیست نزد من آبی بعد از آنکه بول میکنم چیزی بر خود میمالم و بر میچینم آب را از خود بدست خود بعد از آن
میمالم دست خود را بدیوار و بر زمین تا خشک شد و بعد از آن میخارم بدن خود را بعد از آنچه گفتم امام گفت پروائی نیست هشتم اصل
قلت لابی عبد الله علیه السلام ادخل الخلاء و فی یدی خاتم فیه اسم من اسماء الله تعالی قال لا
و لا تجامع فیه شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را آیا داخل شوم بیت الخلا را در حالی که در دست من انگشتری باشد که در آن
نامی از نامهای الله تعالی نقش شده باشد گفت نه و مجامعت مکن در آن انگشتر نهم اصل و روی ایضا انه اذا اراد ان
یستنجی من الخلاء فلیحوله من الید التی یستنجی بها شرح و روی ایضا اشعار بآنست که این منافی سابق نیست اما
منافی نیست بدو وجه اول اینکه نهی در اول تنزیهی و برای کراهت باشد دوم اینکه امر تحویل در دوم منافات با حرمت دخول آن ندارد
خواه فراموشش کرده باشد و خواه عمدا نامشروع کرده باشد من بمعنی فی است خلا بمعنی بیت الخلا است یا من برای بعد و مجاورت است
و خلا بمعنی نجاست آدمی است یعنی و روایت شده نیز از امام علیه السلام که آمرد که آن انگشتر را با خود به بیت الخلا برده چون اراده
استنجا در بیت الخلا کند پس باید که گرداند از دستی که استنجا با آن میکند اگر در آن باشد باب سی هفتم اصل باب ابوال الدواب
و ارواثها شرح الدواب جمع دابه آنچه حرکت کند بر روی زمین از حیوانات و غالب شده بر آنچه عمده فایده آن رکوب است از جمله

دگر صح

حیوانات و آن اسب و استر و دراز گوش است مراد اینجا معنی اول است بقرینه حدیث ششم و نهم در این باب پس ذکر ارواث از قبیل مجاز است
زیرا که آن فضله حیوان غیر صاحب سم مستعمل نمیشود مگر مجازا و ذکر حدیث هفتم در این باب بتقریب اعتبار مشابهت آب بینی
دابه ببول دابه والله اعلم یعنی این باب بیان بولهای انواع چرندگان و سرگینهای آنهاست در این باب نه حدیث است اول اصل
عن زرارة انهما قالا لا تغسل ثوبک من بول شیء یؤکل لحمه شرح روایت از زراره اینکه امام محمد باقر
و امام جعفر علیهما السلام گفتند که مشو جامه خود را از بول چیزی که در متعارف خورده میشود گوشت آن مثل گوسفند و گاو و شتر بخلاف

اگرچه صح

اسب و استر و دراز گوش زیرا که جایز باشد خوردن گوشت آنها اما متعارف نیست مراد نهی از شستن آنها بقصد ازاله نجاست
است نه بقصد ازاله چرک بقرینه حدیث آینده دوم اصل عن محمد بن مسلم قال سألت ابا عبد الله علیه السلام
عن البان الابل و الغنم و البقر و ابوالها و لحومها فقال لا توضأ منه ان اصابک منه شیء او ثوبا
لک فلا تغسله الا ان تنظف شرح ضمیر منه راجع بمذکور است که شامل هر سه چیز است و ثوبا عطف بر ضمیر در اصابک
است فا در فلا تغسله برای بیانست یا برای تفریع است و ضمیر راجع بشیء است یعنی روایت از محمد بن مسلم گفت پرسیدم امام جعفر صادق

علیه السلام را از شیرهای شتر و گوسفند و گاو و بولهای اینها و گوشتهای اینها که بجائی آلوده باشد پس گفت خود را بشو از آنچه مذکور شد
اگر خورده شود تر یا جامه تر را از ان چیزی یعنی بیان این آنکه بشو آن چیز را مگر آنکه قصد از ان حرکت از خود کنی اصل قال وسألته عن ابوال
الدواب والبغال والحمیر فقال اغسله فان لم تعلم مکانه فاغسل الثوب کله وان شککت فانضحه
شرح مراد بدواب اسبان است یعنی محمد بن مسلم گفت پرسیدم امام علیه السلام را از بولهای اسبان و استران و درازگوشان پس گفت — انجام
بشو آنچه را که مذکور شد پس اگر ندانی جای آن پس بشو جامه را همگی آن و اگر شک داشته باشی که آیا رسیده بجامه یا نه پس پاش آب
بر آنچه شک داری سیوم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام اغسل ثوبک من ابوال ما لا یؤکل لحمه شرح گفت
امام جعفر صادق علیه السلام بشو جامه خود را از بولهای آنچه در متعارف خورده نمیشود گوشت آن چهارم اصل عن زرارة
عن احدهما علیهما السلام فی ابوال الدواب تصیب الثوب فکرهه فقلت الیس لحومها حلالا
قال بلی ولکن لیس مما جعله الله للاکل شرح دواب اینجا عبارت از اسبان و استران و درازگوشانست
عبارت از اسبانست فا در فکرهه برای عطف بر محذوفست بتقدیر انه سئل عنه فکرهه کرهه بصیغه ماضی غایب معلوم از باب تفعیل مثل کره
الیکم الکفر والفسوق والعصیان یعنی روایتست از زراره از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام در بولهای ستوران که برسد بجامه — چاروا ها
جامه را اینکه برسیده شد از آنچه مذکور شد پس ممنوع ساخت آنچه را که مذکور شد پس گفتم آیا نیست گوشتهای اینها حلال گفت
بلی حلالست ولیکن نیست آنچه مذکور شد از جمله آنچه گردانیده است الله تعالی برای خوردن اشارتست بآیت سوره نحل والخیل والبغال
والحمیر لترکبوها وزینة پنجم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام ما تقول فی ابوال الدواب وارواثها قال اما
ابوالها فاغسل ان اصابک واما ارواثها فهی اکثر من ذلک شرح دواب اینجا عبارت از انست که در
شرح حدیث سابق مذکور شد اکثر افعل التعبید است مشار الیه ذلک امر بغسل است که مفهوم میشود از غسل یعنی گفتم امام
جعفر صادق علیه السلام را چه میگوئی در بولهای چاروا ها و سرگینهای اینها گفت اما بولهای اینها پس بشو اگر برخورد ترا و اما سرگینهای اینها — ستوران
پس اینها بیشتر از انست که امر بغسل آن توان کرد اشارتست باینکه اینها بسبب خشک شدن و وزیدن باد داخل خانها و او انی
و مانند اینها میشود در اکثر اوقات ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا بأس بروث الحمر واغسل
ابوالها شرح الحمر بضم حا و ضم میم جمع حمار یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت پروائی نیست بسرگین درازگوشان
و بشو بولهای اینها را هفتم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلام عما یخرج من منخر الدابة یصیبنی قال لا
بأس به شرح المنخر بفتح میم و خا بنقطه و ضم هر دو و کسر هر دو و فتح اول و کسر اول دوم و سکون نون در چهار صورت
بینی ستور و بیان ظاهر است از شرح حدیث چهارم این باب یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از آنچه بیرون می آید از بینی چاروا — منخر دابه
در وقت فشاندن بینی بر میخورد مرا گفت نیست دغدغه با آن هشتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان اصاب
الثوب شیء من بول السنور فلا تصلح الصلوة فیه حتی تغسله شرح این موافق حدیث پنجم بابست
نهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال کل شیء یطیر فلا بأس ببوله وخرئه شرح خرء بضم خا بانقطه
و سکون را بی نقطه و همزه مفرد خروء بضم خا و سکون ضم را و سکون واو و همزه است یعنی روایتست از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت هر حیوانی که پرواز میکند پس دغدغه نیست ببول آن و فضله آن یعنی که پاکست هر چند که آن پرنده ماکول اللحم
نباشد بدانکه جمعی بنا بر حدیث سیوم این باب مضایقه در ظاهر این دارند و تاویل میکنند طائر را بآنچه بر هم زدن بال در ان بیشتر از صفیف

زدن بال باشد پس ماکول اللحم خواهد بود و جمعی میگویند حمل امر بر استحباب ظاهر است از حمل طایر بر معنی اول والله اعلم دهم اصل قلت لابی عبد
الله علیه السلام انی اعالج الدواب فربما خرجت باللیل وقد بالت وراثت فیضرب احدها بیده او برجله
فینضح علی ثیابی فاصبح فاری فیها اثرا فقال لیس علیک شیء شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را ابو بصیر
که من نگاهداری ستوران میکنم پس بسا که بیرون آمدم از خانه سوی ایشان در شب جائی که بتحقیق بول کرده اند و سرگین کرده اند پس میزند یکی
از اینها پای خود یا دست خود را پس پاشیده میشود از آنچه از ایشان جدا شده بر جامهای من پس صبح میکنم پس می بینم در ان جامها
اثری از بول و سرگین ستوران پس گفت نیست بر تو چیزی یعنی که امر باجتناب از بول اینها چنانچه گذشت در احادیث این باب
برای کسی است که کار او اینها نباشد یا یعنی که نمازی که با آن کردی اعاده ندارد چون در وقت نماز ندانسته و آموخته اول باب سی و ششم اصل باب الثوب یصیبه الدم والمدة شرح المدة بضم میم و تشدید دال بی نقطه قطعه از زمان و بکسر میم چرک خالص
از خون که در دملهای شد و بنا بر اول عطف بر الثوبست و اشارتست بآنچه مذکور است در حدیث اول این باب که لست اغسل ثوبی حتی
تبرا و در حدیث دوم این باب که لا یغسل ثوبه کل یوم الا مرة و بنا بر دوم عطف بر الدم است و حکم آن مذکور نیست در احادیث این باب بجا
و شاید که اکتفا شده باشد باینکه طهارت آن مفهوم میشود از حدیث دوم این باب که ولا یغسل دمه زیرا که دلالت دارد بر اینکه
اگر چرک خالص میبود احتیاج بشستن نمیداشت اصلا و امام در جواب تقریر آن کرده یعنی این باب بیان جامه است که برخورد آنرا خون
و بیان مدتست در این باب حدیث اول اصل عن ابی بصیر قال دخلت علی ابی جعفر علیه السلام وهو یصلی فقال
لی قائدی ان فی ثوبه دما فلما انصرف قلت له ان قائدی اخبرنی ان بثوبک دما فقال ان بی
دما میلا ولست اغسل ثوبی حتی تبرا شرح انصراف اینجا بمعنی سلام القصه خروجست باعتبار اینکه در ان رو گردانیدنست
میکردانند و بیان این می آید در کتاب الصلوة در حدیث ششم باب سی ام که باب التشهد فی الرکعتین الاولیین والرابعة والتسلیم است بجای
لست اغسل نگفت که لا اغسل برای اشعار بقبح شستن در هر ساعت یعنی قبح شستن و یکبارگی روز نیز بقرینه آنچه می آید در حدیث آینده یعنی — ومراد اشعار بقبح شستن
روایتست از ابو بصیر که اعمی بوده گفت داخل شدم بر امام محمد باقر علیه السلام بر حالی که او نماز میکرد پس گفت مرا عصاکش من که بدرستی
که در جامه او خونی هست پس وقتی که از نماز فارغ شد گفتم او را بدرستی که عصاکش من خبر داد مرا که در جامه تو خونی هست پس امام گفت
بدرستی که با من دملهاست و نمیتوانم اینکه بشویم جامه را تا وقتی که اینها خوب شوند بدانکه ظاهر اینست که اگر بعض دملها خوب شود و بعضی باقی — این
ماند شستن خون خوب شده و شستن خون باقیمانده از یک قبیل است والله اعلم دوم اصل عن سماعة قال سألته عن
الرجل به القرح او الجرح ولا یستطیع ان یربطه ولا یغسل دمه قال یصلی ولا یغسل ثوبه کل
یوم الا مرة فانه لا یستطیع ان یغسل ثوبه کل ساعة شرح القرح بفتح و ضم قاف و سکون را بی نقطه و حا بی نقطه دمل
مانند آن الجرح بضم جیم و سکون را بی نقطه و حا بی نقطه زخم یربط از باب نصر و ضربست لا یغسل هر دو محتملست لا نافیه است یا مجزوم است
و لا ناهیه است و حاصل هر دو یکی است و دلالت بر قبح شستن میکند پس استثنا در الا مرة دلالت بر محض عدم قبح میکند و دلالت بر وجوب
یا استحباب شستن هر روز یکبار نمیکند ظاهر تعلیل فانه اینست که ارتکاب کسی چیزی را که وسعت در قدرت بر ان ندارد قبیح است مگر
در جائی که دلیل علیحده بر حسن آن باشد یعنی روایتست از سماعه گفت پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از مردی که با او دمل یا زخم
هست و در جائی است که وسعت ندارد آن مرد که چیزی بر ان بندد تا خون آن بجامه نرسد و نه اینکه بشوید خون آنرا امام گفت نماز
میکند و نمیشوید جامه خود را هر روزانه شبی مگر یکبار بجهت بدرستی که وسعت ندارد اینرا که بشوید جامه خود را در هر زمان که خون آلوده شود

سیوم اصل عن محمد بن مسلم قال قلت له الدم یکون فی الثوب علیّ وانا فی الصلوة قال ان رایت و
علیک ثوب غیره فاطرحه وصلّ وان لم یکن علیک غیره فامض فی صلوتک ولا اعادة
علیک ما لم یزد علی مقدار الدرهم وما کان اقل من ذلک فلیس بشیء رایته قبل او لم تره و
اذا کنت قد رایته وهو اکثر من مقدار الدرهم فضیّعت غسله وصلّیت فیه صلوة کثیرة
فاعد ما صلّیت فیه شرح روایت است از محمد بن مسلم گفت که گفتم امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام را که خون گاهی می باشد
در جامه که برمنست در حالی که من در نمازم یعنی که در اثنای نماز معلوم میشود که خون در ان بوده امام گفت این چهار صورت
دارد اول اگر دیدی خونی را که کمتر از درهم نیست و بر تو جامه غیر آن هست که ساتر عورت باشد پس بینداز آن جامه نجس را
از خود خواه آن خون مساوی درهم باشد و خواه زیاد باشد مراد بدرهم اینجا مسکوکی است مدور از نقره که بوزن چهل و هشت
دانه جو متوسط است و از او درهم شامی و درهم اموی نیز مینامند مطرزی در مغرب گفته که ذکر ابو عبیدة فی کتاب الاموال ان هذه
الدراهم کانت فی الجاهلیة بغلیة وطبریة فالبغلیة ثمانیة دوانیق والطبریة اربعة دوانیق والاسلامیة ستة دوانیق والجمع الغرب کان
فی عهد بنی امیة مراد بدانق هموزن هشت جو است و بیان انواع درهم می آید در کتاب الزکوة در شرح حدیث دوم باب سیوم
که باب العلة فی وضع الزکوة علی ما وضع است دوم واگر دیدی خونی را که کمتر از درهم نیست و نیست بر تو جامه غیر آن پس تمام
کن نماز خود را و اعاده نیست بر تو چندانکه زیاده نشده باشد بر مقدار درهم یعنی که مادام که مساوی درهم باشد سیوم انچه
مفهوم دوم است و آن اینست که اگر دیدی خون را که کمتر از درهم نیست و نیست بر تو جامه غیر آن و خون زیادتست بر مقدار درهم
اعاده بر تو هست بدانکه اگر ما لم یزد ظرف لا اعاده است پس در صورت سیوم اعاده نماز بعد از اتمام آن لازم است خواه لا اعاده
مخصوص بصورت دوم باشد چنانچه ظاهر است و خواه متعلق بصورت اول نیز باشد و اگر ما لم یزد ظرف هر یک از امض و لا اعاده است
پس درین صورت مخیر است میان برهم زدن نماز و اعاده آنچه کرده و میان اتمام نماز و اعاده بعد از اتمام چهارم و آن خون که باشد
کمتر از مقدار درهم پس نیست آن چیزی که دغدغه داشته باشد خواه دیده باشی آنرا پیش از نماز و خواه ندیده باشی مگر در اثنای نماز
تفصیلی برای این می آید در حدیث هفتم این باب چون امام فارغ شد از چهار شق و شق سیوم را بعنوان مفهوم شق دوم بیان
کرده بود برای توضیح سیوم گفت که اگر بتحقیق دیده باشی خون را در اثنای نماز و آن بیشتر از مقدار درهم باشد و جامه غیر آن بر تو
نباشد و اتمام نماز کرده باشی پس ضایع گذاشته باشی شستن آنرا بعد از نماز برای اعاده نماز و گزارده باشی در ان جامه نماز
بسیار پس اعاده کن انچه را که گزاردی در ان جامه چهارم اصل عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان
علیّا صلوات الله علیه کان لا یری باسا بدم ما لم یذکّ یکون فی الثوب فیصلّی فیه الرجل
یعنی دم السمک شرح سکونی بفتح سین بی نقطه منسوبست بسکون که پدر قبیله ایست از کنده و اسم سکونی اسمعیل است دم مضافست دم سر
بما موصوله لم یذکّ بذال بنقطه و تشدید کاف مفتوحه بصیغه مضارع مجهول معتل اللام وادی باب تفعیل است التذکیه حلال کردن آدمی
گوشت حیوان را بالتی که استعمال آن باذکر اسم الهی است مثل کارد در ذبح گوسفند و مثل حربه در نحر شتر و مثل ارسال کلب در صید یعنی
السمک کلام سکونی است برای تفسیر لم یذک بمعنی بر اینست که ما موصوله برای عهد خارجی باشد بمعنی حیوان ماکول اللحم یعنی
روایت است از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت بدرستی که علی صلوات الله علیه نمیدید پروائی بخون حیوان ماکول
اللحمی که تسمیه نزد استعمال آلتی در آن نشده در حالی که آن خون بوده باشد در جامه پس نماز کند در ان جامه مرد مراد امام جعفر صادق

خون ماهی است

خون ماهی است که گوشت آن بی استعمال کارد و مانند آن حلال میشود پنجم اصل عن عمار الساباطی قال سئل ابو
عبد الله علیه السلام عن رجل یسیل من انفه الدم هل علیه ان یغسل باطنه یعنی جوف الانف
فقال انما علیه ان یغسل ما ظهر منه شرح یعنی جوف الانف عبارت عمارست و ضمیر مستتر راجع بسایل است که
مدلول سئل است یعنی روایت است از عمار ساباطی گفت پرسیده شد امام جعفر صادق علیه السلام از مردی که روان میشود
از بینی او خون آیا واجبست بر او اینکه بشوید درون آنرا مراد درون میان بینی بود پس امام گفت که جز این نیست که بر اوست
اینکه بشوید آنچه را که ظاهرست از بینی یعنی که اگر خون در میان بینی باشد نماز درست است و اگر چیزی ملاقی آن شود نجس نمیشود
تا همراه آن بظاهر نیاید ششم اصل عن علی بن ابی حمزة عن العبد الصالح علیه السلام قال سألته ام ولد
لابیه فقالت جعلت فداک انی ارید ان اسألک عن شیء وانا استحیی منه قال سلی ولا
تستحی قالت اصاب ثوبی دم الحیض فغسلته فلم یذهب اثره فقال اصبغیه بمشق حتی یختلط
ویذهب شرح مشق بکسر و فتح میم و سکون شین بنقطه و قاف مطرزی در مغرب گفته که ثوب ممشق مصبوغ بالمشق
ای بالمغرة وهی طین احمر یعنی روایت است از علی بن ابی حمزه از امام موسی کاظم علیه السلام راوی گفت که پرسید او را کنیزی از
خاصهای پدرش یا پرورش گفت قربانت شوم بدرستی که من میخواهم که سؤال کنم ترا از چیزی و من شرم میکنم از ان سؤال
گفت سؤال کن و شرم مکن کنیز گفت برخورد جامه مرا خون حیض پس شستم آنرا پس نرفت رنگ آن پس امام گفت رنگ کن آن
جامه را بگل سرخ تا مخلوط با یکدیگر شود و رنگ خون از نظر غایب شود امر اینجا محمول بر استحبابست و اشارتست باینکه
زوال عین نیز زوال رنگ در طهارت کافیست و نظیر اینست زوال عین نیز زوال بو که گذشت در حدیث نهم باب دوازدهم
هفتم اصل عن احمد بن ابی عبد الله رفعه عن ابی عبد الله علیه السلام قال دمک انظف من دم
غیرک اذا کان فی ثوبک شبه النضح من دمک فلا باس وان کان دم غیرک قلیلا او کثیرا فاغسله
شرح درین حدیث تقسیم خون کم از درهم است که مذکور شد در صورت چهارم از چهار صورت که مذکور شد در حدیث سیوم این
باب قلیلا او کثیرا اشارتست باینکه در شق اول قلیل معفوست و مراد بقلیل آنست که مجموع آنها کمتر از مقدار درهم باشد نضح مصدر
حدیث را بمعنی اسم مفعولست بمعنی آبی که پاشیده شده باشد یعنی روایت است از احمد بن ابی عبد الله برقی بالا برد آنرا امام جعفر صادق
علیه السلام راوی گفت که امام گفت خون تو برای تو پاکیزه ترست از خون غیر تو بیان این انکه اگر باشد در جامه تو مانند
آب پاشیده از خون تو که مجموع کمتر از درهم باشد پس پروائی نیست و اگر باشد آن خون متفرق خون غیر تو خواه مجموع آن کمتر از
مقدار درهم باشد و خواه نه پس بشو آنرا هشتم اصل عن الحلبی قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن دم
البراغیث یکون فی الثوب هل یمنعه ذلک من الصلوة فیه قال لا وان کثر فلا باس ایضا بشبهه
من الرعاف ینضحه فلا یغسله وروی ایضا انه لا یغسل بالریق شیء الا الدم شرح فاء در فلا باس برای
تعقیب ذکری است و در تهذیب بجای آن واو است الشبه بکسر شین بنقطه و سکون با بی نقطه و بفتح شین و فتح با مانند من بیانیه
است الرعاف بضم را خونی که از بینی بیرون آید و بیرون آمدن خون از بینی و مراد اینجا معنی اولست ینضحه بنون و ضاد با نقطه
و حاء بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم یا منع نعت الرعافست چون در حکم نکره است مثل ولقد امرّ علی اللئیم یسبنی و ضمیر
مستتر راجع برعافست و ضمیر بارز راجع برعافست فلا یغسله عطف بر ینضحه است و فا برای تعقیبست و در تهذیب بجای آن نیز

واو است بر هر تقدیر ذکر این دو در این مقام برای اشعار بفرق میان دم براغیث و این دم منفوح است باینکه این دم نجس و شستنی است و ملاقی آن
برطوبت نجس است بخلاف دم براغیث اگر چه با هر دو نماز صحیح است هر چند بسیار باشد و روی بصیغهٔ معلوم است و ضمیر مستتر راجع
بحلبی است و ذکر ایضا مبنی بر آنست که مذکور شد که فلا یغسله اشعار دارد باینکه رعاف منفوح نجس و شستنی است لا یغسل بصیغهٔ مجهول
باب ضرب است البق بکسر رای بی نقطه و سکون یای دو نقطه فوت الف لام الدم برای عهد خارجی است و عبارت است از رعاف منفوح در پایین
و این اشارتست باینکه خون نجس چون مجتمع باشد شستن آن آسانتر است از خونی که متفرق باشد زیرا که در معرض آنست که از
بعض آن غفلت واقع شود یعنی روایتست از حلبی گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام از خون کیکها که میباشد در جامه
آیا مانع میشود صاحب جامه را آن خون از نماز در آن جامه گفت نه هر چند که بسیار شده باشد و کسی که پایینتر نیز مانند خون
کیکها که رعافیست که صاحبش میباشد و پراکنده میکند آنرا پس از آن نمیشوید آنرا و حلبی روایت کرد نیز اینرا که شان است
گذشته نمیشود از روی قوت چیزی مگر آن خون متفرق خون کیک **نهم اصل** عن محمد بن الريان قال كتبت الى که مانند هم
الرجل عليه السلام هل يجري دم البق مجرى دم البراغيث وهل يجوز لاحد ان يقيس بدم البق
على البراغيث فيصلي فيه وان يقيس على نحو هذا فيعمل به فوقع عليه السلام يجوز الصلوة فيه
والطهر منه افضل **شرح** محمد بن الريان بفتح رای بی نقطه و تشدید یای دو نقطه پایین و الف از اصحاب ابو الحسن ثالث علیه السلام
است سائل در اینجا سه سؤال کرده که راجع بهر سؤال میشود اول نفس مسئله از مسائل فروع فقه است و دوم حمل مسئله از مسائل اصول
فقه است در باب بعضی مثالی از امثالهای مسئله جواز قیاس برای عمل خود و سیوم نفس مسئله از مسائل اصول فقه است در باب عمل خود
نه در باب فتوی و قضا زیرا که معلوم است که قیاس در آنها منهی عنه است تجوز الصلوة فیه جواب سؤال اولست و الطهر منه افضل تتمه
جواب سؤال اولست و میتواند بود که اشارت بجواب سؤال دوم و سیوم باشد زیرا که هر دو فی الحقیقه یک سؤالست و دوم
تمهید سیوم است و لهذا تکرار و هل یجوز در سیوم نشده و بنا بر احتمال اول سکوت امام از جواب سؤال دوم و سیوم اشارتست
باینکه قیاس باطلست و بنا بر احتمال دوم مقصود اینست که اگر قیاس اینجا صحیح میبود طهر از آن افضل نمیبود چنانچه طهر از خون کیک
افضل نیست الطهر بضم طای بی نقطه و سکون ها پاکیزگی یعنی روایتست از محمد بن ریان گفت نوشتم سوی امام علی النقی علیه السلام
سه مسئله **اول** اینکه شنیده شده از شما که نماز در خون کیکها جایز است آیا جاری میشود خون پشه در مجرای خون کیکها در اینکه
نماز در آن جایز باشد **دوم** اینکه آیا جایز است برای کسی که حکم خون کیکها را شنیده باشد از شما و حکم خون پشه را علیحده
نشنیده باشد اینکه قیاس کند خون پشه را بر خون کیکها پس نماز کند در خون پشه **سیوم** اینکه آیا جایز است برای کسی اینکه قیاس
کند بر روش این قیاس خون پشه بر خون کیکها پس عمل کند بآن قیاس پس امام علیه السلام نوشت که جایز است نماز در خون پشه و
پاکیزگی از آن افضل است **باب سی و نهم اصل باب الكلب يصيب الثوب او الجسد وغيره مما يكره ان يمس شيء منه شرح** این باب بیان
حکم سگ است که بر میخورد جامه را یا بدن او را و حکم غیر سگ که بر خورده باشد از آنچه ناخوش شمرده میشود در شریعت اینکه ملاقات
کرده شود چیزی از جمله آن در این باب شش حدیث است **اول اصل** عن ابي عبد الله عليه السلام اذا مس ثوبك
الكلب فان كان يابسا فانضحه وان كان رطبا فاغسله **شرح** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت چون ملاقات کرد جامهٔ ترا سگ پس اگر باشد آن سگ خشک پس بپاش آن جامه را آب و اگر باشد آن سگ
تر پس بشو آن جامه را **دوم اصل** سألت ابا عبد الله عليه السلام عن الكلب يصيب شيئا من جسد الرجل

قال

قال يغسل المكان الذي اصابه **شرح** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از سگ که بر میخورد چیزی از بدن مرد را
امام گفت میشوید جایی را که بر خورد سگ آنرا از ملاحظهٔ ظاهر این حدیث و حدیث سابق ظاهر میشود فرق میان ملاقات
با جامه و ملاقات با بدن مگر آنکه مراد بکلب اینجا سگ تر باشد والله اعلم **سیوم اصل** عن علي بن جعفر عن اخيه موسى
عليه السلام قال سألته عن الفارة الرطبة قد وقعت في الماء تمشي على الثياب أيصلى فيها قال
اغسل ما رأيت من اثرها وما لم تره فانضحه بالماء **شرح** موش فارسی کوچک است چنانچه می آید در کتاب
الحج در حدیث سیوم باب ما یجوز للمحرم قتله تا آخر که باب نود و هفتم است یعنی روایتست از علی بن جعفر از برادرش امام موسی کاظم
علیه السلام گفت پرسیدم او را از موش تر بر جایی که افتاده باشد در آب میرفته باشد بر روی جامها آیا نماز کرده میشود
در آن جامها امام گفت بشو آنچه را که دیدی از اثر آن موش در آن جامها و آنچه ندیدی و شکی در آن داری پس بپاش آنرا
بآب این محمول بر استحبابست موافق ظاهر آنچه می آید در کتاب الاطعمه در حدیث چهارم باب الفارة تموت في الطعام والشراب
که باب چهار دهم است **چهارم اصل** عن يونس عن بعض اصحابه عن ابي عبد الله عليه السلام قال سألته هل
يحل ان يمس الثعلب والارنب او شيء من السباع حيا او ميتا قال لا يضره ولكن يغسل
يده **شرح** روایتست از یونس بن عبد الرحمن از بعض یارانش از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را که آیا بی ضرر
است اینکه دست کرده شود روباه یا خرگوش یا چیزی دیگر از درندگان زنده یا مرده گفت ضرر نمیرساند او را و لیکن میشوید
دست خود را **پنجم اصل** عن ابراهيم بن ميمون قال سألت ابا عبد الله عليه السلام عن رجل يقع ثوبه
على جسد الميت قال ان كان غسل فلا تغسل ما اصاب ثوبك منه وان كان لم يغسل فاغسل
ما اصاب ثوبك منه يعني اذا برد الميت **شرح** این مضمون می آید در کتاب الجنائز در حدیث چهارم و هفتم باب
غسل من غسل الميت تا آخر که باب سی و یکم است غسل بصیغهٔ ماضی مجهول باب ضرب یا باب تفعیل است و نایب فاعل ضمیر مستتر راجع بجسد المیت
است ما موصوله دو جا منصوبست محلا و مفعول به است و عبارتست از رطوبتی که سرایت کرده باشد از جسد میت بجامه و جمعی
میگویند که سرایت بر دو قسم است یکی حقیقی و آن در صورت تر بودن جسد میت است و دیگری حکمی و آن در صورت خشکی جسد
و تری جامه است مثلا عاید ما موصوله ضمیر مستتر در اصاب است ثوبک منصوب و مفعول اصاب است من در منه ابتداییه است دو جا برای م
یا برای سببیت است و ضمیر راجع بجسد المیت است یعنی اذا برد المیت کلام ابراهیم است یعنی روایتست از ابراهیم بن میمون گفت
پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که می افتد جامهٔ او بر بدن آدمی مرده امام گفت اگر غسل داده شده باشد
پس مشو رطوبتی را که سرایت کرده بجامهٔ تو از جسد میت و الا بشو آن رطوبت را مراد امام وقتی است که سرد شده باشد میت
اشارتست باینکه وقوع جامه پیش از سرد شدن اعتبار ندارد **ششم اصل** عن موسى بن جعفر عليهما السلام قال
سألته عن الرجل يصيب ثوبه خنزير فلم يغسله فذكر وهو في صلوته كيف يصنع قال ان
كان دخل في صلوته فليمض وان لم يكن دخل في صلوته فلينضح ما اصاب من ثوبه الا ان
يكون فيه اثر فيغسله **شرح** الا ان یکون استثنا از هر شق است فیغسله مرفوعست یعنی روایتست از امام موسی کاظم
علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از مردی که بر میخورد جامهٔ او را خوکی پس نشست آنرا تا وقتی دیگر شوید پس فراموش کرد و بیاد
آورد در حالی که او در نماز خود است چگونه میکند امام گفت چون بوده باشد که داخل شده باشد در نماز خود بعمل [illegible] الصلوة

بالفعل که احرام پس باید که روانه شود در نماز و برهم زند آنرا و اگر داخل شده باشد در نماز خود پس باید که آبی باشد آنچه را که خنزیر
دریافته آنرا از جمله جامه او مگر آنکه بوده باشد در جامه او اثر ملاقات خنزیر یعنی که خنزیر تر باشد و آب از جسم او بجامه آمده باشد
پس می‌شوید آنرا خواه داخل نماز شده باشد و خواه نه باب چهلم اصل باب صفة التیمم شرح این باب بیان کیفیت تیمم است و این باب
شش حدیث است اوّل اصل سألت أبا جعفر علیه السلام عن التیمم فضرب بیده الارض ثم رفعها فنفضها ثم
مسح بها جبینه وکفیه مرّة واحدة شرح پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از کیفیت تیمم پس زد بدست خود زمین را
پس برداشت دست خود را پس فشاند دست خود را بعد از آن مسح کرد بدست خود پیشانی خود را و دو دست خود را
یکبار مخفی نماند که جمعی میگویند این حدیث دلالت بر استحباب میکند نفض دارد و استحباب نفض دلالت بر عدم اشتراط
علوق دارد و این مشکلست زیرا که امام علیه السلام قصد تیمم نداشته تا روی خود را خاک‌آلود کند بلکه قصد صورت تیمم داشته
تا اعضای تیمم معلوم شود با اینکه ما بین جبین و ذراع داخل میّت و اینکه آنچه می‌آید در حدیث چهارم این باب که عمار کرده لازم
میت وجوب میت در نظیر اینست زدن دست بر بساط و پلاس که می‌آید در حدیث سیوم و چهارم و اگر کسی از ادلیل استحباب
نفض کند لازم میشود که آنچه را که گذشت در حدیث سیوم باب هفدهم که ولم یغسل یده دلیل استحباب عدم غسل ید پیش از وضو
کند و این بغایت بعید است ختم بهرحال حکم باستحباب نفض و قطع نظر از آنچه مذکور شد در حدیث چهارم باب نوزدهم که لانه
علم ان ذلک اجمع لم یجر علی الوجه تا آخر بغایت عجیب است دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام انه سئل عن التیمم
فتلا هذه الآیة والسارق والسارقة فاقطعوا ایدیهما فاغسلوا وجوهکم وایدیکم الی المرافق — و قال
قال فامسح علی کفیک من حیث موضع القطع وقال وما کان ربک نسیا شرح ضمیر قال هر جا
رجع بامام است که کلام راویست یا در اوّل و سیوم رجع بالله تعالی است که کلام امام است و در دوم رجع بامام علیه السلام
است که کلام راویست من در من حیث برای سببیت و حیث برای تعلیل است مراد بموضع القطع اینجا مقطوع است و این اشاره
بتحقیق حق در آیت سرقه که محل اشتباه مخالف و موافق شده بیان این آنکه قطع در لغت عرب بر بدین و در لغت عجم و امثال
آنها در لغات دیگر تعلق بچیزی میگیرد که بعض اجزای آن از بعضی دیگر جدا کرده شده باشد با آلتی مثل کارد پس مقطوع در
آیت سرقه مجموع من حیث المجموع ید است و اطلاق قطع بر سقاط و اطلاق مقطوع بر ساقط و جدا کرده شده بر سبیل مجازات
و این ظاهر است در استعمالات عرب و عجم زیرا که حیث مضاف بغیر جمله نمیباشد مگر نادر یعنی روایت از امام جعفر صادق
علیه السلام اینکه او پرسیده شد از کیفیت تیمم پس خواند از سوره مائده این آیت را که و هر مردی که دزدی کند و هر زنی که دزدی
کند پس ببرید دستهای ایشان از او آن امام گفت بعنوان النقل از سوره مائده که پس بشوئید روهای خود را و دستهای خود را تا جائی
که آن دستها تا آنجاها باشد آن امام گفت پس بنا بر این دو آیت مقتضای دو آیت تیمم یکی در سوره نساء و دیگری در سوره
مائده که فامسحوا بوجوهکم و ایدیکم باشد اینست که مسح کن بر پشت دو کف خود از این حیثیت که کف موضع قطع است در آیه
در سرقه و آن امام گفت از سوره مریم که و نبود صاحب کل اختیار تو فراموشکار مراد اینست که در هر آیتی میداند که در آیت
سابق بر آن چه گفته و در لاحق چه خواهد گفت و چیزی که موافق سابق و لاحق نباشد نمیگوید مگر با قرینه فصل سید مرتضی
رحمه الله تعالی در کتاب انتصار و شیخ طبرسی رحمه الله در تفسیر مجمع البیان نقل اجماع شیعه امامیه کرده اند بر اینکه دست
دزد از بیخ چهار انگشت بریده میشود و موافق اینست آنچه می‌آید در کتاب الحدود در احادیث باب حد القطع و کیف هو

مثل آنکه عرب میگوید قطعت ثوبا و عجم میگوید بریدم خربزه را
موضع مرفوع و خبر مبتدای محذوف است بتقدیر الکف موضع هـ

و مذهب

و مذهب عامه مخالفان اینست که محل کارد در سرقه بند میان ساعد و پهنی دست است و مذهب خوارج اینست که محل کارد در مرفق است و بعض ایشان
موافق عامه اند و ظاهر این حدیث اینست که اگر کارد در بند میان ساعد و پهنی دست گذاشته شود چنانچه مذهب عامه مخالفانست
ذراع بریده شود نه ید و اگر بر مرفق گذاشته شود مرکب از ذراع و عضد بریده شده نه ذراع و نه ید و ملاحظه این آیات با هم
دلالت میکند بر اینکه حقیقت ید کف است و ساعد و مرفق و عضد خارج است از حقیقت ید و وجوب شستن مرفق و ساعد در
آیت وضو از الی المرافق فهمیده میشود نه آنکه آنها در حقیقت داخل باشند و تصحیح الی المرافق شد در شرح حدیث پنجم باب — ایدی
هجدهم پس مذهب مخالفان مبنی بر غلط در معنی قطع یا غلط در معنی ایدی است و اوّل کسی که این غلط کرد معاویه بود و چون عثمان بن عفان
نقل کرد عثمان تحسین آن برای او کرد و آن را مستمر و معمول کرد چنانچه می‌آید در آخر باب حد القطع و کیف هو از کتاب الحدود بدانکه سید مرتضی
و تابعان او رحمهم الله استدلال کرده اند بر مجمع علیه شیعه امامیه با اینکه ید گاهی مستعمل میشود در اصابع بدلیل آیت سوره بقره فویل
للذین یکتبون الکتاب بایدیهم ثم یقولون هذا من عند الله و اقتصار بر اقل احتمالات در امثال این مقام بهتر است مخفی نماند که این استدلال
محل بحث است بچند وجه از انجمله اینکه بنا بر آنچه گفتیم در تقریر این حدیث این دلیل اگر تمام میشود منافی مدعای مستدل میشود زیرا که قطع
اصابع بفعل نمی‌آید بگذاشتن کارد در بیخ چهار انگشت بلکه بگذاشتن کارد در بعض بندهای میان انگشتان بفعل می‌آید سیوم اصل
عن الکاهلی قال سألته عن التیمم قال فضرب بیدیه علی البساط فمسح بهما وجهه ثم مسح کفیه احدیهما
علی ظهر الاخری شرح البساط بکسر با و بنقطه فرشی که در خانه و مانند آن انداخته میشود تا فاصله شود میان خاک زمین و آدمی
زدن دست بر بساط برای اینست که مقصود کیفیت افعال تیمم است نه بیان آنچه تیمم بآن میشود در غیر موضع ضرورت زیرا که بساط
داخل صعید طیب نیست حقیقة یعنی روایت از کاهلی که از اولاد امام جعفر و امام موسی کاظم علیهما السلام که گفت پرسیدم امام علیه السلام را — است
از کیفیت تیمم کاهلی گفت پس زد دو دست خود را بر فرش خانه پس مسح کرد بدو دست خود روی خود را بعد از آن مسح کرد دو دست
خود را در حالی که یکی بر پشت دیگری بود چهارم اصل عن ابی ایوب الخزاز عن ابی عبد الله علیه السلام قال
سألته عن التیمم فقال ان عمار بن یاسر اصابته جنابة فتمعک کما تتمعک الدابة فقال له رسول
الله صلی الله علیه وآله تمعکت کما تتمعک الدابة شرح روایت از ابو ایوب خزاز بفتح خاء با نقطه و تشدید — یا عمار
زای با نقطه و الف و زای با نقطه از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از کیفیت تیمم پس گفت بدرستی که عمار بن
یاسر دریافت او را جنابتی پس غلطید در خاک چنانچه میغلطد ستور پس گفت او را رسول الله صلی الله علیه و آله ای عمار غلطیدی در خاک
چنانچه میغلطد ستور بدانکه این نقل در اینجا برای ایما و اشارت بطعن بر عمر بن الخطاب است چنانچه در کتب مخالفان مثل آخر کتاب
اوّل صحیح مسلم نقل شده که این در سفری بوده و عمر نیز در آن سفر جنب شده بوده و نماز نکرده بوده و رسول علیه السلام تعلیم هر دو کرده کیفیت
تیمم را و بعد از وفات رسول عمر مصر بر ترک نماز با تیمم ماند و عبد الله بن عمر رواج آن داد و عمار چون این حکایت بیاد عمر آورد
تهدید او کرد و ابوموسی چون آیت سوره مائده را که فلم تجدوا ماء فتیمموا صعیدا طیبا بیاد عبد الله بن عمر آورد عبد الله بن
عمر گفت اگر رخصت داده شود برای مردم که عمل باین آیت کنند پس اگر آب سرد شود تیمم خواهند کرد و چون حکایت عمار را بیاد او
آورد مستند بعدم قبول عمر شد علیهم علی اهل سنتهم ما علی الذین یحرفون الکلم عن مواضعه اصل فقلت له کیف التیمم فوضع
یده علی المسح ثم رفعها فمسح وجهه ثم مسح فوق الکف قلیلا شرح المسح بکسر میم پلاس و وضع بر مسح
برای اینست که صورت تیمم را بیان میکرده پس دلالت بر جواز وضع ید بر مسح در تیمم در غیر موضع ضرورت ندارد یعنی پس گفتم او را

که چون تیمم کنی پس بزن دست خود را بر پلاس بعد از آن بر دار آن را پس مسح کرد روی خود را بعد از آن مسح کرد بالای
کف را اندکی از بالای مچ مراد اینست که پشت دست را از آنجا تا سر انگشتان مسح کرد حدیث چهارم عن النوفلی عن غیاث
بن ابراهیم عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال امیر المؤمنین صلی الله علیه و آله لا وضوء من
موطأ قال النوفلی یعنی ما تطأ علیه برجلک شرح مراد بوضو اینجا طهارتست و شامل تیمم است موطأ بفتح میم و
سکون واو و فتح طای بی نقطه و همزه اسم مکانست یا علم و بضم میم و فتح واو و تشدید طای بی نقطه مفتوحه و همزه اسم مکان از باب تفعیل
جای پا گذاشتن یعنی روایتست از نوفلی از غیاث بن ابراهیم از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت امیر المؤمنین صلی الله
علیه و آله که پاکیزگی حاصل نمیشود از روی زمینی که جای پا گذاشتن باشد گفت نوفلی که میخواهد بموطأ جایی را که میگذری بر آن بپای
خود مراد اینست که هیچ جا از روی زمین نیست که پای کسی بآنجا نرسیده باشد پس مراد اینست که در همان وقت پا بر آن گذاشته
باشد ششم حدیث عن ابی عبد الله علیه السلام قال نهی امیر المؤمنین صلی الله علیه و آله ان یتیمم
الرجل بتراب من اثر الطریق شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که نهی کرد امیر المؤمنین صلی الله علیه از آنکه
تیمم کند مرد بخاکی که جاده راه باشد مخفی نماند که خاک راه مخلوط میباشد بسرگین ستوران و اقدام پلید ما پس صدق صعید طیب
بر آن بعید است باب الوقت الذی یوجب التیمم ومن تیمم ثم وجد الماء شرح این باب بیان وقتیست که باعث وجوب
تیمم میشود و بیان کسی که تیمم کرد بعد از آن یافت آب را و درین باب پنج حدیثست اول حدیث عن محمد بن مسلم قال سمعته
یقول اذا لم تجد ماء و اردت التیمم فاخر التیمم الی آخر الوقت فان فاتک الماء لم تفتک
الارض شرح روایتست از محمد بن مسلم گفت شنیدم از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام میگفت چون نیافتی آبی را
برای وضو یا غسل خواستی که تیمم کنی پس تاخیر کن تیمم را تا آخر وقت نماز بیان این آنکه اگر فوت شود از تو آب فوت نمیشود از تو
زمین میتواند بود که آخر مراد آخر وقت فضیلت باشد و میتواند بود که آخر وقت اجزا باشد و بیان هر دو می آید در کتاب الصلوة
در باب المواقیت اولها و آخرها و افضلها که باب چهارم است دوم حدیث عن احدهما علیهما السلام قال اذا لم یجد
المسافر الماء فلیطلب ما دام فی الوقت فاذا خاف ان یفوته الوقت فلیتیمم و لیصل فی آخر الوقت
فاذا وجد الماء فلا قضاء علیه و لیتوضأ لما یستقبل شرح روایتست از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام
گفت چون نیافت مسافر آب را پس باید که طلب کند آب را چندانکه در وسعت وقتست پس چون ترسید که فوت شود از او وقت
پس باید که تیمم کند و باید که نماز کند در آخر وقت پس چون یافت آب را پس قضای آن نماز بر او نیست و باید که وضو سازد برای
آنچه رو بآن دارد از نماز سیوم حدیث سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول اذا لم یجد الرجل طهورا و کان
جنبا فلیمسح من الارض و لیصل فاذا وجد ماء فلیغتسل و قد اجزأته صلوته التی صلی شرح
طهور بفتح طا بمعنی اسم فاعل از باب تفعیل مستعمل شده و مراد آب پاک کننده است چنانچه گفته در سوره فرقان و انزلنا من السماء ماء
طهورا یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت چون نیابد مرد آبی را که با آن غسل کند و باشد جنب پس باید که
مسح کند محل تیمم را از روی زمین و باید که نماز کند پس چون یابد آبی را پس باید که غسل کند و بتحقیق کافی شده برای او آن نمازی که
کرده چهارم حدیث قلت لابی جعفر علیه السلام یصلی الرجل بوضوء واحد صلوة اللیل و النهار کلها قال نعم
ما لم یحدث قلت فیصلی بتیمم واحد صلوة اللیل و النهار کلها قال نعم ما لم یحدث او یصیب ماء

شرح یصیب

شرح یصیب منصوبست بتقدیر ان ناصبه برای اینکه او بمعنی الا انست و در بعض نسخ مجزومست بعطف بر مدخول لم یعنی گفتم امام محمد باقر
علیه السلام را آیا میگزارد مرد بیک وضو نماز شب و روز را همگی آنها گفت آری چندانکه حدثی نکرده باشد گفتم پس آیا میگزارد بیک
تیمم نماز شب و روز را همگی آنها گفت آری چندانکه حدثی نکرده باشد مگر آنکه برخورد بآبی را پنجم حدیث قلت فان اصاب الماء
و رجا ان یقدر علی ماء آخر و ظن انه یقدر علیه کلما اراد فعسر ذلک علیه قال ینقض ذلک
تیممه و علیه ان یعید التیمم شرح گفتم پس اگر برخورد بآب و امیدوار شود که قدرت بهمرساند بر آبی دیگر در اثنای راه
مثلا و گمان کرد که او قادر میشود بر آب هر وقت که اراده کند بجز بدن و ماند آن پس تنگ شد آب با او امام گفت میشکند
آن برخوردن آب تیمم او را و واجبست بر او بعد از تنگی آب اینکه اعاده کند تیمم را برای نمازی که میکند حدیث قلت فان اصاب
الماء و قد دخل فی الصلوة قال فلینصرف و لیتوضأ ما لم یرکع فان کان قد رکع فلیمض فی صلوته فان فی م
التیمم احد الطهورین شرح طهور بضم طا مصدرست چنانچه گذشت در شرح عنوان باب اول یعنی گفتم پس اگر برخورد
بآب در حالی که داخل شد در نماز امام گفت پس باید برگردد از نماز و باید که وضو سازد چندانکه رکوع نکرده باشد پس اگر رکوع کرده باشد
پس باید که روانه شود در نماز خود چه بدرستی که تیمم یکی از دو طهارتست اول آب دوم خاک ششم حدیث سالت ابا عبد الله ع
عن الرجل لا یجد الماء فیتیمم و یقیم فی الصلوة فجاء الغلام فقال هو ذا الماء فقال ان کان لم
یرکع فلینصرف و لیتوضأ و ان کان قد رکع فلیمض فی صلوته شرح یقیم بصیغه مضارع باب افعالست و مفعول
آن محذوفست بتقدیر یقیم غیره فی الصلوة و مراد گفتن قد قامت الصلوة است و آن برای ترغیب مردم در شروع در نمازست هو مبتدا
و مرجع است بآنچه مطلوب مردم بوده و یافته و ذا خبر مبتداست و مشار الیه آن چیزیست که آورده و آن آبست الماء منصوبست باغرا بتقدیر
خذ الماء یا ادرک الماء و میتواند بود که مرفوع و مبتدا باشد و خبرش محذوف باشد بتقدیر الماء حاضر و جمله استیناف بیانی هو ذا باشد
و میتواند بود که مرفوع و صفت ذا باشد و میتواند بود که هو ضمیر شان باشد و ذا مبتدا باشد و الماء خبر مبتدا باشد یعنی پرسیدم
امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که نمی یابد آب را پس تیمم میکند و قد قامت الصلوة میگوید پس آمد غلام پس گفت آنچه میخواستی
اینست یا آب پس امام گفت اگر رکوع نکرده پس باید که برگردد از نماز و باید که وضو سازد و اگر رکوع کرده پس باید که روانه شود
در نماز خود هفتم حدیث قلت لابی عبد الله علیه السلام اکون فی السفر و تحضر الصلوة و لیس معی ماء و یقال
ان الماء قریب منا افاطلب الماء و انا فی وقت یمینا و شمالا قال لا تطلب الماء و لکن تیمم فانی
اخاف علیک التخلف عن اصحابک فتضل فیأکلک السبع شرح هر یک از فتضل و فیأکلک منصوبست بتقدیر ان
ان ناصبه و عطف بر التخلف یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که گاهی میباشم در سفر و حاضر میشود نماز بمعنی که رفقا در اثنای
راه فرود می آیند و شروع در وضو و نماز میکنند و نیست با من آبی و گفته میشود که بدرستی که آب نزدیکست با ما آیا پس طلب کنم آب را
در حالی که من در وسعت وقت باشم در دست راست و دست چپ راه یعنی هر جا که نشان داد امام گفت نه طلب مکن آب را و لیکن تیمم
کن و در وسعت وقت با رفقا نماز کن چه بدرستی که من میترسم بر تو از اینکه واپس مانی از رفقای خود پس گم شوی پس بخورد ترا درنده
خواه آن وقت بطلب آب مشغول شوی و خواه تاخیر تیمم کنی تا آخر وقت و بعد از آن تیمم کنی و نماز کنی و رفقا صبر نکنند برای تو هشتم
حدیث سالت ابا عبد الله علیه السلام عن الرجل یمر بالرکیة و لیس معه دلو قال لیس علیه ان ینزل الرکیة
ان رب الماء هو رب الارض فلیتیمم شرح الرکیه بفتح را و کسر کاف و تشدید یا دو نقطه در پایین چاه یعنی پرسیدم

امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که گذر میکند بچاه آب و نیست با آن مرد دلوی مراد بوجود دلو وجود دلو و ریسمانست و مراد بعدم
دلو عدم دلو و جاری مجرای دلو است چنانچه می آید در حدیث نهم امام گفت واجب نیست بر او که فرود آید در چاه آب بدرستی که رب آب
همانست رب زمین یا بمعنی که آنکه وضو فرموده در وقتی همانست که تیمم فرموده در وقتی دیگر پس باید که تیمم کند هشتم اصل سألت ابا
عبد الله علیه السلام عن رجل لا یکون معه ماء والماء عن یمین الطریق ویساره غلوتین او نحو ذلک
قال لا آمره ان یغرّر بنفسه فیعرض له لصّ او سبع شرح واو در ویساره بمعنی او است الغلوة بفتح غین با نقطه
و سکون لام زمینی که مقدار یک تیر پرتاب باشد و غلوتین منصوبست بنیابت مفعول مطلق تقدیر بعد غلوتین و عامل آن فعل مفهوم از
عن است که برای بعد و مجاوزتست پس نحو منصوبست یغرّر بغین با نقطه و دو را بی نقطه بصیغه مضارع معلوم غایب ضلع باب تفعیلست
برای مبالغه زیرا که بازی دادن خود کمال بازی دادنست با در بنفسه زایده است یعرض بصیغه معلوم باب ضرب عطف بر یغرر است اللص
بفتح و کسر و ضم لام دزد یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که نمی باشد با او آبی و آب در جانب دست راست راه یا دست
چپ راه است بقدر دو تیر پرتاب یا مانند دو تیر پرتاب امام گفت امر نمیکنم او را باینکه خود را بازی دهد و در مهلکه اندازد پس خورد او را
دزدی یا درنده نهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا اتیت البئر وانت جنب ولم تجد دلوًا ولا
شیئًا تغرف به فتیمّم بالصعید فانّ ربّ الماء وربّ الصعید واحد ولا تقع فی البئر ولا تفسد
علی القوم ماءهم شرح تغرف بغین با نقطه و را بی نقطه و فا بصیغه مخاطب باب نصر است الغرف جدا کردن یعنی روایتست از
امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون آمدی نزد چاه بر حالی که تو جنب باشی و نیافتی دلوی را و نه چیزی دیگر که آب را جدا کنی
از چاه بوسیله آن مثل آنکه عمامه که طرف آنرا اگر ریسمان کنی و بیفشری تا آب غسل حاصل شود پس تیمم کن بخاک چه بدرستی که
رب آب و رب خاک یکیست یا بمعنی که آنکه غسل فرموده در وقتی همانست که تیمم فرموده در وقتی دیگر و فرو مشو در چاه و ضایع
مکن بر قومی که اهل آن چاه اند آب ایشانرا اشارتست باینکه این چاه از جمعی است که آنجا حاضر نیستند و بعد از آن بر سر آن
خواهند آمد و چون تو در درون آن چاه مرده باشی ایشانرا انتفاع از آب آن چاه مشکل خواهد شد مخفی نماند که قرینه بر اینکه آن
قوم آنجا حاضر نیستند عدم وجدان دلو و مانند آنست بدانکه جمعی حمل کرده اند این حدیث را بر اینکه افساد باعتبار نیست که غسل
جنب آب چاه را نجس میکند یا در حکم نجس میکند خواه آن غسل صحیح باشد چنانچه خیال جمعی است و خواه باطل شد باعتبار اینکه
نهی از آن شده و نهی از عبادت مستلزم بطلان آنست چنانچه خیال جمعی دیگرست یا افساد باعتبار نیست که آبی که ملاقات بدن
جنب کند نجس است چنانچه در عرق جنب جمعی گفته اند یا افساد باعتبار نیست که بدن جنب نجس بوده بنجاست منی و مانند آن
یا افساد باعتبار بر هم خوردن آب و لای بهم رسانیدنست و اینها خالی از اشکالی نیست زیرا که آن قوم هرگاه حاضر نباشند
دخول جنب معلوم ایشان نمیشود پس نهی از افساد در این حدیث نظیر لا آمره ان یغرر بنفسه در حدیث سابق است و مثل
این گفتگوها در آنچه گذشت در حدیث هفتم باب چهارم نیز کرده اند و اشاره بآن شد دهم اصل عن ابی بصیر قال سألته
عن رجل کان فی سفر وکان معه ماء فنسیه وتیمّم وصلّی ثمّ ذکر انّ معه ماءً قبل ان یخرج الوقت
قال علیه ان یتوضّأ ویعید الصلوة شرح روایتست از ابو بصیر گفت پرسیدم امام جعفر صادق یا امام محمد باقر علیهما السلام
را از مردی که بود در سفری و بود با او آبی که وضو بآن توان ساخت پس فراموش کرد آن آب را و تیمم کرد و نماز کرد و بعد از آن
یاد آورد که با او آبی هست پیش از آنکه بیرون رود وقت نماز امام گفت واجبست بر او که وضو سازد و اعاده کند نماز را اصل

قال

قال وسألته عن تیمّم الحائض والجنب سواء اذا لم یجد ماء قال نعم شرح ابو بصیر گفت و پرسیدم امام را از تیمم
حایض و جنب که آیا مساوی یکدیگرست در صورت چون نیابند آبی را گفت آری بیست و دوم باب الرجل یکون معه
الماء القلیل فی السفر ویخاف العطش شرح مراد بما قلیل آنست که وفا بطهارت نکند خواه وفا به بعض طهارت کند مثل ظاهر آنچه می آید در حدیث
سیوم این باب و خواه نکند اصلا مثل آنچه می آید در حدیث چهارم این باب ویخاف العطش از قبیل عطف الفرادست و تقدیر والرجل یخاف
العطش است و در بعض نسخ نیست و بنابر آن ما قلیل اعم است از آنچه وفا بطهارت نکند و آنچه وفا بمجموع طهارت و شرب نکند
چنانچه در حدیث اول این بابست یعنی این باب بیان مردیست که میباشد با او آب کم در سفر یعنی که با آن آب وضو و غسل
نیز میسر شود او را و مردی که میترسد از تشنگی اگر آب را صرف طهارت کند در این باب چهار حدیثست اول اصل عن ابی
عبد الله علیه السلام فی رجل اصابته جنابة فی السفر ولیس معه ماء الّا قلیل وخاف ان هو
اغتسل ان یعطش قال ان خاف عطشًا فلا یهریق منه قطرةً ولیتیمّم بالصعید فانّ الصعید
احبّ الیّ شرح یعطش از باب علمست العطش بفتح عین و فتح طا تشنگی یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که
برخورد او را جنابت در سفر و نیست با او آبی مگر آب کم و ترسید که اگر غسل کند از تشنگی امام گفت اگر ترسید از تشنگی پس نریزد از آن
آب قطره را و باید که تیمم کند بخاک روی زمین چه بدرستی که خاک روی زمین محبوبتر است سوی من از آب در این وقت مخفی نماند که احب
اینجا از قبیل اعلم من الجدارست و نکته در این مقام نیست که نزد جمعی از مخالفان غسل در این صورت محبوب و واجبست بنابر اینکه در آیت
تیمم فلم تجدوا ما عطف بر کنتم مرضی او علی سفر تا آخر باشد و بیان این در شرح حدیث آینده میشود دوم اصل سألت ابا عبد الله
علیه السلام عن الرجل یجنب ومعه من الماء قدر ما یکفیه لشربه ایتیمّم او یتوضّأ قال یتیمّم افضل
الا تری انّه انّما جعل علیه نصف الطهور شرح شربه بضم شین با نقطه و سکون را بی نقطه و با یک نقطه و ضمیر راجع
بالرجل است و مراد شرب منسوب باوست تا وقتی که بآبی دیگر رسد خواه از خودش صادر شود و خواه از جهت النفقه او یتوضا ماخوذ است
از وضو بمعنی لغوی و مراد اینجا غسل است یتیمم در دوم بتقدیر ان ناصبه است و مبتداست و پیش منصوب میتواند بود و افضل خبر مبتداست مرفوع هم
و در بعض نسخ لفظ افضل نیست و بنابر این تیمم البته مرفوعست ضمیر انه ضمیر شان میتواند بود و راجع بما قبل که مذکورست در ضمن
و معه من الماء قدر ما یکفیه لشربه میتواند بود مثل ضمیر علیه که راجع بمسافرست حصر که مدلول انماست دلالت برین میکند که افضل اینجا
بنابر نسخه که هست از قبیل اعلم من الجدارست مثل احب در حدیث سابق طهور بضم طا بی نقطه مصدرست چنانچه گذشت در شرح عنوان
باب اول عبارتست از طهارت یا آبست مثل وضو و غسل نصف الطهور عبارت از تیمم است باعتبار اینکه چون بعد از ضرورتست مانند
نصف غسل و وضوست نظیر اینکه اگر کسی حقی از کسی طلب داشته باشد و استیفای آن میسر نشود مصالحه بنصف میکند غالبا یعنی
پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که جنب شد و با او است در سفر از آب بقدر آنچه کافیست او را برای آشامیدن
او آیا تیمم میکند یا خود را میشوید بغسل گفت اینکه تیمم کند افضل است آیا نمی بینی که شان اینست که جز این نیست که در قرآن گردانیده
شده واجب بر مسافر نصف طهارت بی شرط عدم وجدان آب بدانکه این استدلال بآیت سوره نسا و سوره مائده
و ان کنتم مرضی او علی سفر او جاء احد منکم من الغایط او لامستم النساء فلم تجدوا ماء فتیمّموا صعیدا طیبا بنابر اینکه فلم تجدوا ماء عطف
بر جاء احد منکم من الغایط تا آخر باشد که سیاق آن غیر سیاق ما سبق آنست زیرا که آن معطوف [illegible] سابق آن معطوفست بر مرضی
پس فلم تجدوا ماء متعلق بدو شق اخیرست که یکی او جاء احد منکم من الغایط است و دیگری او لامستم النساء است و این دو شق در صورت

عدم مرض و عدم سفر است پس مراد بشق مرض صورت خوف تضرر بدنست یا بواسطه باستعمال آب خواه در وضو خواه در غسل و ذکر مرض بعنوان مثالست و مبنی بر غالب است پس اگر مریضی متضرر نشود باستعمال آب حکم غیر مریض دارد و اگر غیر مریض متضرر شود مثل صاحب جروح و قروح حکم مریض دارد چنانچه می آید در احادیث باب چهل و پنجم و مراد بشق سفر صورت خوف تضرر بدنست بواسطه تشنگی با استعمال آب خواه در وضو خواه در غسل و ذکر سفر بعنوان مثالست و مبنی بر غالبست پس اگر مسافر خوف تشنگی نداشته باشد حکم غیر مسافر دارد و غیر مسافر اگر خوف تشنگی داشته باشد حکم مسافر دارد و بر این قیاس است او جاء احد منکم من الغائط که مثال حدث اصغرست و او لامستم النساء که مثال حدث اکبرست و شاید که جنب که مذکورست در صدر آیت سوره نساء و لا جنبا الا عابری سبیل حتی تغتسلوا و از صدر آیت سوره مائده و ان کنتم جنبا فاطهروا عبارت از صاحب حدث اکبر باشد مطلقا زیرا که جنب در لغت بمعنی بیگانه است و بقرینه ذکر صلوة در صدر این دو آیت مراد بیگانه از نمازست و آن شامل ماس میت و حائض و نفسا و مستحاضه هست زیرا که هر یک از اینها صاحب حدث اکبرست و بیگانه نمازست و صاحب حدث اصغر بیگانه نماز نیست بلکه نزدیک بآنست و استعمال جنب در بعض احادیث در مقابل حائض و مانند قرینه اینست که بمعنی قدر مشترک میان ملامس و منزل منی باشد و وجه این اینست که جنابت بفتح جیم اسمی است مشترک بیگانگی و میان منی چون کسی که حشفه او غایب در فرج زن شده باشد در حکم کسی است که منی از وی بیرون آمده باشد پس جنب مشترک است میان بیگانه و میان کسی که منی از او بیرون آمده باشد یا در حکم آن باشد والله اعلم حاصل اینست که این چهار شق که مذکورست در این دو آیت در جمیع شش شق میشود اول اینکه از غایط آمده باشد مثلا و آب داشته باشد اما خائف از ضرر استعمال آب باشد بواسطه مثل مریض دوم اینکه ملامسه نسا کرده باشد مثلا و آب داشته باشد اما خائف از ضرر استعمال آب باشد بی واسطه مثل مریض سیوم اینکه از غایط آمده باشد مثلا و آب داشته باشد اما خائف تشنگی باشد مثل مسافر چهارم اینکه ملامسه کرده باشد مثلا و آب داشته باشد اما خائف تشنگی باشد مثل مسافر پنجم اینکه از غایط آمده باشد مثلا و آب نداشته باشد ششم اینکه ملامسه نسا کرده باشد مثلا و آب نداشته باشد و در جمیع این شش صورت تیمم میکند در سه صورت عوض وضو و در سه صورت عوض غسل والله اعلم سیوم اصل قُلْنَا لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِمَامُ قَوْمٍ أَصَابَتْهُ جَنَابَةٌ فِي السَّفَرِ وَلَيْسَ مَعَهُ مَاءٌ يَكْفِيهِ لِلْغُسْلِ أَيَتَوَضَّأُ بَعْضُهُمْ وَيُصَلِّي بِهِمْ قَالَ لَا وَلَكِنْ يَتَيَمَّمُ وَيُصَلِّي فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَدْ جَعَلَ التُّرَابَ طَهُوراً شرح طهور بفتح طا بمعنی اسم فاعل باب تفعیل است یعنی گفتیم امام جعفر صادق علیه السلام را که پیشنماز جمعی بر خورد او را جنابتی در سفر و نیست با او آبی که کافی باشد او را برای غسل و زیاد بر قدر شرب او باشد آیا وضو میسازد بعض آن جمع و پیشنمازی میکند برای آن جمع امام گفت نه و لیکن آن پیشنماز تیمم میکند و پیشنمازی میکند برای آن جمع چه بدرستی که الله عز و جل بتحقیق در قرآن گردانیده خاک را پاک کننده برای صاحب عذر بدانکه توهم منافات میشود میان این حدیث و آنچه می آید در کتاب الصلوة در حدیث دوم باب من یکره الصلوة خلفه تا آخر که باب پنجاه و یکم است که و لا صاحب التیمم المتوضین و جواب اینست که آنچه می آید محمولست بر صورتی که مرجحی که اقوی یا مساوی باشد معارضه نکرده باشد و در ما نحن فیه کرده زیرا که مراد بامام قوم اقرا ایشانست و تقدیم غیر اقرا بر اقرا بسیار ناخوش است چنانچه می آید در کتاب الصلوة در حدیث چهارم باب پنجاه و یکم که یتقدم القوم اقراهم للقرآن تا آخر چهارم اصل عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ قَالَ إِنْ كَانَتِ الْأَرْضُ مُبْتَلَّةً لَيْسَ فِيهَا تُرَابٌ وَلَا مَاءٌ فَانْظُرْ أَجَفَّ مَوْضِعٍ تَجِدُهُ فَتَيَمَّمْ مِنْ غُبَارِهِ أَوْ شَيْءٍ مُغْبَرٍّ وَإِنْ كَانَ فِي حَالٍ لَا تَجِدُ إِلَّا الطِّينَ فَلَا بَأْسَ أَنْ تَتَيَمَّمَ بِهِ شرح عبدالله بن المغیره از راویان امام موسی کاظم

علیه السلم

علیه السلام است و از جمعی است که کشی رحمه الله تعالی در هر یک از ایشان گفته که اجمعت العصابة علی تصحیح ما یصح عنه و الاقرار له بالفقه او شیء مجرورست بعطف بر موضع است تقدیرا او انظر اجف شیء مغبر تجده فتیمم من غباره ضمیر کان راجع بموضع است لا تجد بصیغه مخاطبست و جمله صفت حالست و عاید محذوفست تقدیرا لا تجد معها ان تتیمم بصیغه مخاطبست یعنی روایتست از عبدالله بن المغیره که گفت اگر باشد زمین گل بر وجهی که نیست در آن خاکی و نه آبی که وضو یا غسل با آن توان کرد پس طلب کن خشکتر موضعی را که قدرت بر آن داری پس تیمم کن از غبار آن یا اگر از آن عاجز شوی طلب کن خشکتر چیزی را که غبار در آن باشد مثل نمد زین و پالان پس تیمم کن از غبار آن بعد از فشاندن و اگر آن موضع بر حالی باشد که نیابی با آن حال مگر گل یعنی که نه موضع خشک بهم میرسد در آن و نه چیزی دیگر که غبار داشته باشد پس روا نیست با آنکه تیمم کنی با آن گل مخفی نماند که مناسبت این حدیث بعنوان این باب باعتبار اینست که کسی که گل را می یابد با او آب قلیل هست چنانچه بیان میشود در حدیث دوم باب چهل و چهارم باب چهل و سیوم اصل باب الرجل یصیبه الجنابة و لا یجد الا الثلج او الماء الجامد شرح این باب بیان مردیست که بر میخورد او را جنابت و نمی یابد مگر برف یا یخ را و در این باب سه حدیث است اول اصل عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ أَجْنَبَ فِي سَفَرٍ وَلَمْ يَجِدْ إِلَّا الثَّلْجَ أَوْ مَاءً جَامِداً فَقَالَ هُوَ بِمَنْزِلَةِ الضَّرُورَةِ يَتَيَمَّمُ وَلَا أَرَى أَنْ يَعُودَ إِلَى هَذِهِ الْأَرْضِ الَّتِي تُوبِقُ دِينَهُ شرح واو در و لم یجد حالیه است توبق بضم تا و سکون واو و کسر با یکنقطه و قاف بصیغه مضارع غایبه باب افعالست الایباق هلاک کردن و در جبل اند اضحی هر دو اینجا مناسبست یعنی روایتست از محمد بن مسلم از امام جعفر صادق علیه السلام روی گفت پرسیدم او را از مردی که دانسته جنب شد در سفری بر حالی که نمی یافت مگر برف را یا یخ را پس گفت آن مرد در مقام ضرورتست یا بمعنی که تکلیف او بغسل تکلیف ما لایطاق است تیمم میکند و نمی بینم برای او اینرا که عود کند سوی این زمین که هلاک میکند دین او را اشارتست باینکه آن جنب شدن او دانسته نامشروعست و اگر کسی در موضعی نامشروعی کرده باشد مکروهست که باز عود کند با آن موضع بی ضرورت چنانچه مشهورست که عثمان بن عفان چون ابوذر غفاری رحمه الله تعالی را از مدینه اخراج میکرد از او سؤال کرد که کدام موضع نزد تو مکروه ترست گفت ربذه زیرا که در ایام شرک پیش از اسلام آنجا می بودم گفت ترا بربذه میفرستم و بآنجا فرستاد او را و القصد ازار او و عداوت با الله تعالی و رسولش و اهل بیت رسولش و انتم الحکم بدانکه جنب شدن باختیار با وجود علم بوجود سرما و ممکن نبودن غسل ما ضرر سه صورت دارد اول اینکه بهیچ وسیله تحصیل آب نتواند کرد و حکم این در این حدیث مذکورست دوم اینکه بوسیله تحصیل آب تواند کرد اما خوف ضرر استعمال آن داشته باشد و آن خوف بحد خوف تلف نفس نرسد بلکه کمتر باشد و حکم آن در حدیث دوم مذکور میشود سیوم اینکه بوسیله تحصیل آب تواند کرد و خوف ضرر آن بحد خوف تلف نفس رسد و حکم این در حدیث سیوم مذکور میشود بنا بر اینکه اصابه شامل اختیاری و غیر اختیاری باشد موافق ظاهر آنچه می آید در حدیث سیوم باب چهل و نهم بخلاف اینکه اصابه مخصوص غیر اختیاری باشد مخفی نماند که می آید در کتاب الصیام در آخر باب الرجل یجامع اهله فی السفر تا آخر که باب پنجاه و چهارم است که رخص للمسافر الذی لا یجد الماء اذا غلبه الشبق ان یاتی الحلال قال و یوجر فی ذلک کما انه اذا اتی الحرام اثم و از این ظاهر میشود که حکم صورت غلبه شهوت حکم احتلام است و ملحق بعدم اختیار است دوم اصل عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ رَفَعَهُ قَالَ قَالَ إِنْ أَجْنَبَ فَعَلَيْهِ أَنْ يَغْتَسِلَ عَلَى مَا كَانَ مِنْهُ وَإِنِ احْتَلَمَ تَيَمَّمَ شرح ابراهیم بن هاشم قمی راوی امام رضا علیه السلام است پس میتواند بود که ضمیر قال در دوم راجع بامام رضا علیه السلام باشد یعنی روایت کرد علی بن ابراهیم از پدرش مرفوعا بر حدیث را سوی امامی که روایت از وست راوی گفت که امام گفت اگر کسی جنب

شود دانسته در وقت سردی هوا پس واجبست بر او که غسل کند اگر بوسیله آب کردن برف و یخ ممکن باشد و در تحصیل آب خوف تلف
نفس نباشد بنابر نامشروعی که در وقوع شده از او باختیار و اگر محتلم شده باشد تیمم میکند برای خوف ضرر هر چند که بحد تلف
نفس نرسد سیوم اصل عمن رواه عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن رجل اصابته الجنابة
فی لیلة باردة یخاف علی نفسه التلف ان اغتسل قال یتیمم و یصلی فاذا امن البرد اغتسل
و اعاد الصلوة شرح روایتست از کسی که روایت کرده حدیث را از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از مردی
که برخورد او را اجنابتی باختیار او در شبی که سرد است و تحصیل آب ممکنست و اما میترسد بر نفس خود تلف را اگر غسل کند امام گفت
تیمم میکند و نماز میکند پس چون ایمن شود از سرمایی که باعث تلف نفس شود غسل میکند و اعاده نماز میکند بنابر نامشروعی که کرده
خواه در خارج وقت بعنوان قضا و خواه در وقت اگر باقی باشد باب چهل و چهارم اصل باب التیمم بالطین شرح این باب
بیان تیمم بگل است در این باب دو حدیث است اول اصل عن ابن رئاب عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال
اذا کنت فی حال لا تقدر الا علی الطین فتیمم به فان الله سبحانه اولی بالعذر اذا لم یکن
معک ثوب جاف او لبد تقدر ان تنفضه و تتیمم به شرح اللبد بکسر لام و سکون با یکنقطه و دال بی نقطه
تنفضه بنون و فا و ضاد با نقطه بصیغه مضارع مخاطب معلوم است النفض بفتح نون و سکون فا افشاندن مثل اینکه
اطراف گلیمی یا نمدی که بساطست افشانده شود تا در وسط آن غباری جمع شود یعنی روایتست از علی بن رئاب بکسر را بی نقطه
و همزه و الف و با یکنقطه از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون باشی در حالی که قدرت نداری بر آن مگر بر گل پس تیمم
کن بآن گل چه بدرستی که الله سبحانه سزاوارترست بعذر خواهی از تو چون نباشد بقصاد قدر او با تو جامه که خشک باشد یا نمدی که قدرت
داشته باشی که افشانی آنرا و تیمم کنی بغبار آن دوم اصل و فی روایة اخری صعید طیب و ماء طهور شرح این عبارت
علی بن رئابست مراد اینست که در روایت دیگر این زیادتی هست یا مراد اینست که در روایتی دیگر این بدل ثوب جاف او لبد
تا آخر است یعنی و در روایتی دیگر که غیر روایت ابو بصیرست چنین است در تتمه این حدیث که گل در این وقت ضرورت هم روی زمین
پاکیزه است و هم آب پاک کننده است یا بمعنی که قایم مقام هر یک از آن دو است باعتبار اینکه با انضمام آن دو با یکدیگر بهم رسیده باب
چهل و پنجم اصل باب الکسیر و المجدور و من به الجراحات و تصیبهم الجنابة شرح واو در و تصیبهم اگر از غلط کاتبان نباشد و تصیبهم بتقدیر ان تصیبهم
خواهد بود پس منصوب و مرفوع میتواند بود و عطف اینجا از قبیل عطف در اعجبنی زید و علمه خواهد بود و الاصابة در یافتن چیزی کسی را
خواه باختیار و خواه بی اختیار و غالب استعمال آن در غیر اختیاریست یعنی این باب بیان شکسته عضو و صاحب آبله و صاحب زخمها
و اینکه برخورد ایشان را اجنابتی در این باب شش حدیث است اول اصل سألت ابا جعفر علیه السلام عن الرجل یکون به القرح
و الجراحة یجنب قال لا بأس بان لا یغتسل یتیمم شرح القرح بضم و فتح قاف و سکون را بی نقطه و حا بی نقطه دمل
و مانند آن یتیمم بصیغه مضارع غایب مرفوع و استیناف بیانی لا بأس بان لا یغتسل است یا منصوب و بدل لا یغتسل است یعنی پرسیدم
امام محمد باقر علیه السلام را از مردی که میباشد با او دمل و زخم جنب میشود امام گفت پروایی نیست باینکه غسل نکند می باید که تیمم کند
مخفی نماند که ذکر لا بأس در اینمقام اشارتست باینکه و ان کنتم مرضی در آیت تیمم بر سبیل مثالست چنانچه بیان شد در شرح حدیث دوم
باب چهل و دوم و بعضی توهم میکنند که خصوصیت آن مناط حکم است و بر سبیل مثال نیست دوم اصل عن ابن ابی عمیر عن
بعض اصحابه عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا یتیمم المجدور و الکسیر بالتراب اذا اصابته

الجنابة

الجنابة شرح روایتست از محمد بن ابی عمیر از بعض یارانش از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که امام گفت تیمم میکند صاحب آبله و شکسته
عضو بخاک چون برخورد او را اجنابت توضیح تیمم کسی که مریض نیست و در حکم مریض است شد در شرح حدیث سابق سیوم اصل عن علی بن
احمد رفعه عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن مجدور اصابته جنابة قال ان کان اجنب هو
فلیغتسل و ان کان احتلم فلیتیمم شرح روایتست از علی بن احمد بالا برد حدیث را از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت
پرسیدم او را از صاحب آبله که برخورد او را اجنابتی امام گفت اگر جنب شده باشد او باختیار خود پس باید که غسل کند با وجود خوف ضرر
و اگر محتلم شده باشد پس باید که تیمم کند مخفی نماند که میتواند بود که وجوب غسل در صورتی باشد که خوف ضرر بحد خوف تلف نفس نرسیده باشد
و در صورتی که خوف تلف نفس باشد تیمم کند و نماز کند و چون ایمن شود غسل کند و اعاده نماز کند نظیر آنچه گذشت در شرح حدیث دوم
و سیوم باب چهل و سیوم و الله اعلم چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان النبی صلی الله علیه و آله
ذکر له ان رجلا اصابته جنابة علی جرح کان به فامر بالغسل فاغتسل فکز فمات فقال رسول
الله صلی الله علیه و آله قتلوه قتلهم الله انما کان دواء العی السؤال شرح ذکر بصیغه مجهولست جرح بضم جیم
و سکون را است امر بصیغه مجهولست کز بتشدید زای با نقطه بصیغه معلوم ماضیست الکزازه بفتح کاف و الکزوزه بضم کاف تشنج بمعنی
انقباض اعصاب اعضا یا بصیغه مجهولست الکزاز بضم کاف و تخفیف و تشدید زای دردی معروف که از شدت سرما بهم رسد
و لرزیدن از شدت سرما العی بکسر عین بی نقطه و تشدید یا مصدر باب علم است بمعنی عاجز شدن در گفتگو و عبارتست از جهالت و بفتح
عین صفت مشبهه است بمعنی جاهل یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که نبی صلی الله علیه و آله گفته شد او را که مردی
برخورد او را اجنابتی با وجود جراحتی که بود با او پس مامور شد از جانب جمعی که سوال از ایشان کرده بود بحکم خود در الغسل بنابر توهم اینکه
ذکر و ان کنتم مرضی در آیت تیمم بعنوان مثال نیست پس مفهوم آن دلالت بر وجوب غسل بر صاحب جراحت میکند چنانچه اشارت بآن
شد در حدیث اول این باب پس غسل کرد پس تشنج کرد پس مرد پس گفت رسول الله صلی الله علیه و آله آن جمع کشتند او را کشد الله تعالی ایت زام
جز این نیست که علاج نفهمیدگی سوال از علمات یا بمعنی که این حکم از روی ظن شده و آن نفهمیدگیست و حکم از روی آن حرامست
پنجم اصل عن محمد بن مسکین و غیره عن ابی عبد الله علیه السلام قال قیل له ان فلانا اصابته جنابة
و هو مجدور فغسلوه فمات فقال قتلوه الا سألوا الا یمموه ان شفاء العی السؤال شرح مضمون
این گذشت در کتاب العقل در حدیث اول باب دهم که باب سؤال العالم و تذاکره است مسکین بر مریم است در کتاب الرجال ابن میم
ملفظ مصغرست الا هر دو جا بفتح همزه و تشدید لام حرف تحضیض است و چون بر ماضی داخل شده برای تندیم است یعنی روایتست
از محمد بن مسکین و غیر او از امام جعفر صادق علیه السلام محمد بن مسکین گفت که گفته شد امام را که بدرستی که فلانکس برخورد او را اجنابتی بر جایی
که او صاحب آبله بود پس غسل دادند او را پس مرد پس امام گفت ایشان کشتند او را چرا سوال نکردند هیچ از حکم این مسئله چرا تیمم ندادند
او را بدرستی که علاج نفهمیدگی سوال از علمات ششم اصل قال و روی ذلک فی الکسیر و المبطون یتیمم و لا
یغتسل شرح ضمیر قال راجع بمحمد بن مسکین است روی بصیغه مجهولست مشار الیه ذلک ان فلانا تا آخرست یتیمم و لا یغتسل بدل ذلک
است و ضمیر مستتر راجع بکل واحد از کسیر و مبطونست یعنی محمد بن مسکین گفت منقول شده مثل آنچه در مجدور منقول شد در شکسته عضو و
صاحب اسهال اینکه تیمم میکند هر یک از ایشان و غسل نمیکند باب چهل و ششم اصل باب النوادر شرح این باب احادیث غریب متفرقست
در این باب هفده حدیث است اول اصل عن الحسن بن علی الوشاء قال دخلت علی الرضا علیه السلام و بین

يَدِه إبريقٌ يُريدُ أن يتهيّأ منه للصّلوة فدنوتُ لِأصُبَّ عليه فأبى ذلك وقال مه يا حسن
فقلت له لِمَ تنهاني أن أصُبَّ على يدِك تكره أن أوجَر قال توجر أنت وأوزر أنا فقلت له وكيف
ذلك فقال أما سمعتَ الله عزّ وجلّ يقول فمن كان يرجو لقاء ربّه فليعمل عملاً صالحاً ولا يشرك
بعبادة ربّه أحداً وها أنا ذا أتوضّأ للصّلوة وهي العبادة فأكره أن يشركني فيها أحدٌ شرح
الإبريق بکسر همزه و سکون با معرب آبریز بمعنی ظرفی برای آب که از ان آب بر دست و مانند آن ریزند و آن لوله میدارد تهیّا
بمعنی توضّا است من در منه برای ابتدا است یا برای سببیّت و ضمیر راجع با بریق است مَه بفتح میم و سکون ها اسم فعل است بمعنی
لا تفعل هر یک از اوجر و توجر بصیغهٔ مجهول بواو و بهمزه میتواند بود توجر انت و اوزر انا بتقدیر استفهام انکاریست یا خبر محض است
و بنابر احتمال دوم ظاهر این سه خبر است اوّل اینکه اگر کسی جاهل مسئله باشد در امثال این معذور بلکه ماجور است و نظیر اینست آنچه
می آید در کتاب المعیشه در حدیث سیوم باب کسب الحجّام که شخصی رسول الله صلّی الله علیه و آله را حجامت میکرد و خون را می آشامید چون رسول علیه السلم
فارغ شد گفت خون کجاست گفت آشامیدم گفت حجاب شد ترا از آتش جهنّم اما بعد ازین چنین مکن دوم اینکه استعانت
در بعض مقدّمات نماز جایز نیست و مشهور کراهت آنست سیوم اینکه موقوف علیه نماز بر دو قسم است یکی آنکه ربط تمام بنماز ندارد
و در اکثر ی استعانت حاصل نمیشود مثل طلب آب برای وضو دوم آنچه ربط تمام دارد مثل ریختن آب بر دست برای وضو و منهی
عنه دوم است نه اوّل چنانچه می آید در حدیث ششم و نهم این باب تفسیر این آیت بوجهی گذشت در کتاب الایمان و الکفر در حدیث
چهارم باب صد و شانزدهم که باب الریاء است ها حرف تنبیه است انا مبتدا است و ذا اسم اشاره و خبر مبتدا است ضمیر و هی راجع بالصّلوة است
و حصر مفهوم از و هی العبادة باعتبار اینست که نماز عمدهٔ عبادات است فی در فیها دلالت برین میکند که با در بعبادة بمعنی فی است و شریک
شدن دیگری در عبادت انکس بر دو قسم است یکی اینکه اعانت دران کند بضرورت آن و این حدیث مذکور است دیگری اینکه معبود شود
دران عبادت و آن در حدیث چهارم باب الریا مذکور شد یعنی روایت از حسن بن علی نقاش که گفت داخل شدم بر امام رضا
علیه السّلام بر حالی که نزد او ابریقی بود که میخواست که وضو سازد از ان برای نماز پس نزدیک رفتم تا بریزم بر او آب را پس ابا کرد از ان
و گفت مکن ای حسن پس گفتم او را که چرا نهی میکنی مرا از اینکه بریزم آب بر دست تو آیا نمیخواهی که من ماجور و صاحب ثواب شوم بسبب خدمت تو
و اعانت بر عمل صالح اشارتست بآنچه فهمیده از آیت سورهٔ مائده و تعاونوا علی البرّ و التقوی امام گفت که آیا ماجور میشوی تو و گناهکار
میشوم من پس گفتم او را که چگونه است آنچه گفتی پس امام گفت آیا نشنیدی از الله عزّ و جلّ که میگوید در سورة الکهف پس هر که امید داشته
باشد که ملاقات صاحب کل اختیار خود کند یعنی که مقرّب درگاه او شود و در تحت آیت سورهٔ مطفّفین کلّا انّهم عن ربّهم یومئذ لمحجوبون
داخل نباشد پس باید که عملی صالح کند و شریک نکند در عبادت صاحب کل اختیار خود هیچکس را آگاه باش من اینک وضو میسازم
برای نماز و نماز است عمدهٔ عبادت پس نمیخواهم که شریک شود در نماز هیچکس دوم اصل عن أبي عبد الله عليه السلم قال قال
رسول الله صلّى الله عليه وآله افتتاح الصّلوة الوضوء وتحريمها التكبير وتحليلها التسليم
شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السّلام که گفت که گفت رسول الله صلّی الله علیه و آله اوّل مقدّمات نماز که وقوع آنها بقصد قربت
صحیح نیست وضو است برای صاحب حدث اصغر و باعث حرام شدن فعلی که خارج از نماز است و فعل کثیر است بر نمازگزار تکبیر است
و باعث حلال شدن آن فعل بر نمازگزار تسلیم است مخفی نماند که ظاهر این وجوب تسلیم است سیوم اصل كنت عند أبي عبد الله
عليه السلم فسأله رجل من المغيرية عن شيء من السّنن فقال ما من شيء يحتاج إليه أحد من

باس مه

بخادم

بني آدم إلّا وقد جرت فيه من الله ومن رسوله سنّة عرفها من عرفها وأنكرها من أنكرها شرح
مغیرة بن سعید لقب او ابتر بفتح همزه و سکون با یکنقطه و فتح تا دو نقطه در بالا و را بی نقطه است و بتریه بضم با و سکون تا از جملهٔ زیدیه
منسوب بوینـد و او از دعیان محمد بن عبد الله بن الحسن بوده که احوال و مذکور شد در کتاب الحجة در حدیث هفدهم باب هشتادم که
باب ما یفصل به بین دعوی المحق و المبطل فی امر الامامة است یعنی بودم نزد امام جعفر صادق علیه السّلام پس پرسید او را مردی از زیدیه
مغیریه از چیزی از آداب شرعیه پس امام گفت که نیست هیچ چیز که محتاج میشود بسوی آن یکی از اولاد آدم مگر بر حالی که تحقیق جاری شده
در آن از جانب الله تعالی و از جانب رسول او روشی که شناخت آن روش را هر که شناخت آنرا و نشناخت آنرا هر که نشناخت
آنرا مراد اینست که جمیع آنها محفوظ است نزد ائمهٔ حق و مجهول است نزد ائمهٔ جور دوم اصل فقال رجل فما السّنّة في دخول
الخلاء قال تذكر الله وتتعوّذ بالله من الشّيطان الرّجيم فإذا فرغت قلت الحمد لله على
ما أخرج منّي من الأذى في يسر وعافية شرح پس گفت مردی که پس چیست روش در داخل شدن بیت الخلا امام
گفت اینکه ذکر کنی الله تعالی را و پناه گیری بالله تعالی از شیطان ملعون پس چون فارغ شوی گویی که سپاس الله راست بر آنچه
بیرون کرد از من از نجاست آزار با سانی و صحت مراد حمد بر بیرون کردن است اصل قال الرّجل فالإنسان يكون على
تلك الحال ولا يصبر حتّى ينظر إلى ما يخرج منه قال إنّه ليس في الأرض آدميّ إلّا ومعه ملكان
موكّلان به فإذا كان على تلك الحال ثنيا برقبته ثمّ قالا يا ابن آدم انظر إلى ما كنت
تكدح له في الدّنيا إلى ما هو صائر شرح ینظر مرفوعست با در برقبته برای تعدیت است تکدح بدال بی نقطه و حاء بی نقطه
بصیغهٔ مضارع مخاطب باب منع است ما استفهامیه است یعنی گفت آن مرد که پس آدمی میباشد بر آن حال و صبر نمیکند تا آنکه نگاه
میکند بسوی آنچه بیرون می آید از او از بول و غایط اگر چه از نجاست باشد امام گفت بدرستی که شان اینست که نیست در
زمین آدمی مگر بر حالی که با او دو فرشته است که موکلند با و پس چون آدمی باشد بر آن حال کج میکنند گردن او را بعد از ان بر آن
حال میگویند ای فرزند آدم نگاه کن بسوی آنچه سعی میکردی برای تحصیل آن در دنیا که بسوی چه آن گردیده است چهارم اصل
عن أبي عبد الله عليه السلم قال من توضّأ فتمندل كانت له حسنة وإن توضّأ ولم يتمندل
حتّى يجفّ وضوؤه كانت له ثلاثون حسنة شرح وضو بفتح واو است بمعنی آبی که بر اعضا مانده و بضم واو
میتواند بود و حاصل هر دو یکیست یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السّلام گفت هر که وضو ساخت پس خشک کرد
اعضای خود را بدستمال و مانند آن حاصل شد برای او یک حسنه و اگر وضو ساخت و خشک نکرد اعضای خود را تا آنکه خود
خشک شد آب اعضای او حاصل شد برای او سی حسنه پنجم اصل قال أبو الحسن موسى عليه السلم من توضّأ
للمغرب كان وضوؤه ذلك كفّارة لما مضى من ذنوبه في نهاره ما خلا الكبائر ومن توضّأ
لصلوة الصّبح كان وضوؤه ذلك كفّارة لما مضى من ذنوبه في ليلته إلّا الكبائر شرح ما در ما خلا
مصدریه است و مضاف محذوفست بتقدیر وقت ما خلا و خلا بمعنی جاوز است و ضمیر مستتر راجع بمضمون سابق است بمعنی وقت ما
جاوز هذا الحکم الکبائر منصوب است بمفعولیت و مراد استثناست یعنی گفت امام موسی کاظم علیه السّلام هر که وضو ساخت برای نماز شام
خواه بعنوان احداث و خواه بعنوان تجدید شد آن وضوی او کفاره برای آنچه گذشت از گناهان او در آن روز او مگر
گناهان کبیره و هر که وضو ساخت برای نماز صبح خواه بعنوان احداث خواه بعنوان تجدید شد آن وضوی او کفاره برای آنچه

پس الکبائر ...

گذشت از گناهان او و از شب او مگر گناهان کبیره ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال بینا امیر
المؤمنین صلوات الله علیه قاعد ومعه ابنه محمد اذ قال یا محمد ائتنی باناء من ماء
فاتاه به فصبه بیده الیمنی علی یده الیسری ثم قال الحمد لله الذی جعل الماء طهورا ولم
یجعله نجسا ثم استنجی فقال اللهم حصن فرجی واعفه واستر عورتی وحرمها علی
النار شرح بینا در اصل بین بود الف باشباع فتحه بهم رسیده و مضاف بجمله امیر مبتدا است قاعد خبر مبتدا است اذ حرف مفاجات
قال عامل در بینا است در مثل این ترکیب اقوال دیگر نیز هست ائتنی بکسر همزه و سکون یا و دو نقطه در پایین بصیغه امر از مجهول الفا
معتل اللام یایی از باب ضرب است با در باناء و در به برای تعدیه است اناء بکسر همزه و تخفیف نون و الف ممدوده جام آبخوری که
یکمرتبه آب در آن گنجایش میکند و مراد اینجا قدر انا است که یکمرتبه است من برای تبعیض است ضمیر منصوب در صبه راجع بما است طهورا بفتح
طا بمعنی اسم فاعل از باب تفعیل است چنانچه در شرح حدیث سیوم گذشت نجسا بفتح نون و فتح جیم ضد
طهارت و ضد طاهر و هر دو اینجا مناسب است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت میان اینکه امیر المؤمنین صلوات الله
علیه نشسته و با او بود پسر او محمد که مشهور است بابن الحنفیه ناگاه گفت ای محمد بیاور نزد من مدی از جمله آبی را پس آورد نزد او آنرا پس ریخت
آب آنرا بدست راست خود بر دست چپ خود بمعنی که دست راست خود را آن زد و آب برداشت و آن آب هر دو دست
خود را پاکیزه کرد بعد از آن گفت سپاس الله را است که گردانید آب را پاک کننده و نگردانید آنرا ناپاک بعد از آن استنجا
کرد بمعنی که بول کرد و استنجا کرد پس گفت در وقت استنجا که خدایا محفوظ دار فرج مرا از حرام و محفوظ دار آنرا از نالایق و بپوشان
عورت مرا از نظر بیگانه و حرام کن آنرا بر آتش جهنم اصل ثم استنشق فقال اللهم لا تحرم علی ریح الجنة واجعلنی
ممن یشم ریحها وطیبها وریحانها ثم تمضمض فقال اللهم انطق لسانی بذکرک واجعلنی
ممن ترضی عنه شرح در تهذیب استنشاق و دعای آن بعد از مضمضه و دعای آن منقول شده گذشت در شرح حدیث ششم باب از دهم
که مضمضه در وضو سنت است عمل اصحاب در استنشاق نیز سنت است ریح بکسر را و سکون یا نسیم و بو و هر دو اینجا مناسب است
و بنا بر دوم مراد بوی زمین و عمارات بهشت است یعنی بعد از آن آب در بینی کرد پس گفت خدایا حرام مکن بر من نسیم بهشت را در قبر و مانند
آن و بگردان مرا از جمله آنکه بو میکند نسیم بهشت را و خوشبویی را که در بهشت مهیا شده و ریحان را که در بهشت میروید بعد از آن آب
در دهان کرد پس گفت خدایا گویا کن زبان مرا بذکر تو و بگردان مرا از جمله آنکه راضی میشوی از او در روز سؤال و جواب اصل
ثم غسل وجهه فقال اللهم بیض وجهی یوم تسود فیه الوجوه ولا تسود وجهی یوم تبیض فیه
الوجوه ثم غسل یمینه فقال اللهم اعطنی کتابی بیمینی والخلد بیساری ثم غسل شماله فقال
اللهم لا تعطنی کتابی بشمالی ولا تجعلها مغلولة الی عنقی واعوذ بک من مقطعات النیران
شرح فیه در تبیض فیه الوجوه اگر از غلط کاتبان نباشد فی بمعنی مع است مثل فخرج علی قومه فی زینته و ضمیر راجع بمصدر تسود است زیرا که
شرط است در جمله که مضاف الیه باشد ضمیر عاید سوی مضاف مثل آیت سوره آل عمران یوم تبیض وجوه وتسود وجوه الخلد بضم خا
منقوطه و سکون لام و دال بی نقطه بهشت همیشگی و بهشت الیسار بفتح یا دو نقطه در پایین و سین بی نقطه و الف و را بی نقطه سهولت
و دست چپ و مراد اینجا زود داخل شدن در بهشت است بی عرض معاصی و درنگ در میان طوایف اهل حجاب که مذکور شد در کتاب
الحجه در شرح حدیث نهم باب هفتم در بیان آیت سوره اعراف وبینهما حجاب وعلی الاعراف رجال المقطعات بقاف و طاء بی نقطه

امین

و عین بی نقطه بصیغه اسم مفعول از باب تفعیل جمع مقطعه آتشهایی که جدا کرده شده از یکدیگر و هر کدام مخصوص گناهی است مثل چشم و گوش و زبان
و دل بنوعی و لون آن مناسب آن گناه است تا نیث باعتبار جنت که نار مؤنث است و مناسبت این دعا بدست چپ باعتبار آن است
که فرشته دست چپ گناهان اعضا را می نویسد نیران بکسر نون و سکون یا دو نقطه در پایین و را بی نقطه جمع نار است و اضافه از قبیل
اضافه در خاتم فضه است یعنی بعد از آن شست روی خود را پس گفت خداوندا سفید کن روی مرا روزی که سیاه میشود رویها
و سیاه مکن روی مرا روزی که سفید میشود در آن رویها بعد از آن شست ذراع راست خود را پس گفت خدایا بده بمن نامه اعمال مرا بدست
راست من و بهشت را بسهولت من بدست چپ من بمعنی که قلم عفو بر آنچه فرشته دست چپ نوشته بکش و مرا زود داخل کن بعد از آن
شست ذراع چپ خود را پس گفت خدایا مده بمن نامه اعمال مرا بدست چپ من و مگردان دست چپ را غل کرده شده با گردن من و پناه
میگیرم بتو از پاره پاره کردهای آتش اصل ثم مسح رأسه فقال اللهم غشنی رحمتک وبرکاتک وعفوک
ثم مسح علی رجلیه فقال اللهم ثبت قدمی علی الصراط یوم تزل فیه الاقدام واجعل سعیی
فیما یرضیک عنی شرح بعد از آن مسح کرد سر خود را پس گفت خدایا فرو گیران مرا رحمت تو بمعنی که چنان کن که فرو گیرد
مرا رحمت تو و برکتهای تو و بخشایش تو بعد از آن مسح کرد بر دو پای خود پس گفت خدایا استوار کن دو قدم مرا بر صراط در روزی
که بلغزد در صراط قدمهای جمعی و بگردان سعی مرا در آنچه راضی میکند ترا از من اصل ثم التفت الی محمد فقال یا
محمد من توضأ مثل ما توضأت وقال مثل ما قلت خلق الله له من کل قطرة ملکا یقدسه
ویسبحه ویکبره ویهلله فیکتب له ثواب ذلک شرح بعد از آن رو آورد سوی محمد بن الحنفیه پس گفت
ای محمد هر که وضو ساخت بروش وضو ساختن من و گفت مانند آنچه را که گفتم آفرید الله تعالی برای آنکس از هر قطره فرشته
که حمد کند الله تعالی را و تسبیح کند او را و تکبیر کند او را و تهلیل کند او را بمعنی که لا اله الا الله گوید هر جایی که مکتوب شود برای
آنکس ثواب آن ذکر هفتم اصل سمعت اباجعفر علیه السلم یقول وهو یحدث الناس بمکة صلی رسول
الله صلی الله علیه واله الفجر ثم جلس مع اصحابه حتی طلعت الشمس فجعل یقوم الرجل
بعد الرجل حتی لم یبق معه الا رجلان انصاری وثقفی فقال لهما رسول الله صلی الله
علیه واله قد علمت ان لکما حاجة تریدان ان تسالا عنها فان شئتما اخبرتکما بحاجتکما
قبل ان تسالانی وان شئتما فسلا عنها قالا بل تخبرنا قبل ان نسالک عنها فان ذلک
اجلی للعمی وابعد من الارتیاب واثبت للایمان شرح اجلی بجیم افعل التفضیل معتل اللام واوی از باب نصر است
الجلا بالف ممدوده برطرف شدن از جای لام در للعمی و در للایمان برای تعدیه است العمی بفتح عین منقوطه و تخفیف میم
و الف منقلب از یا مصدر است با علم کوری یعنی شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام میگفت در جایی که او حکایت میکرد مردمان را در
مکه که گزارد رسول الله صلی الله علیه و آله نماز صبح را بعد از آن نشست با یاران خود تا آنکه طلوع کرد آفتاب پس شروع کرد
بر میخواست مردی بعد از مردی تا آنکه نماند با او مگر دو مرد یکی از اهل مدینه و دیگری از طایفه ثقیف که در طایف میباشند
پس گفت ایشان را رسول الله صلی الله علیه و آله که بتحقیق دانستم که شما را حاجتی است که میخواهید که سؤال کنید از آن پس اگر خواهید
خبر کنم شما را بحاجت شما پیش از آنکه سؤال کنید مرا و اگر خواهید پس سؤال کنید از آن حاجت آن دو مرد گفتند بلکه خبر میکنی ما را
پیش از آنکه سؤال کنیم ترا از آن حاجت چه بدرستی که آن خبر کردن تو برطرف کننده تر است کوری دل را و دور کننده تر است

گذشت هم

بود هم

بهشت هم

ضمیر فیه راجع به صراط است یعنی

از شک در رسالت تو و مستحکم کننده رسالت یا ما زاصل فقال رسول الله صلی الله علیه واله اما انت یا اخا
ثقیف فانک جئت تسألنی عن وضوئک وصلوتک ما لک فی ذلک من الخیر اما وضوءک فانک
اذا وضعت یدک فی انائک ثم قلت بسم الله تناثرت منها ما اکتسبت من الذنوب فاذا
غسلت وجهک تناثرت الذنوب التی اکتسبتها عیناک بنظرهما وفوک فاذا غسلت ذراعیک
تناثرت الذنوب عن یمینک وشمالک فاذا مسحت راسک وقدمیک تناثرت الذنوب
التی مشیت الیها علی قدمیک فهذا لک فی وضوئک شرح پس گفت رسول الله صلی الله علیه و آله اما تو ای برادر قبیله
ثقیف پس بدرستی که تو آمدی سوال میکنی مرا از وضوی تو و نماز تو که چیست ترا در ان از جمله نفع اما وضوی تو پس بدرستی که تو چون
گذاشتی دست خود را در ظرف آب خود بعد از ان گفتی بسم الله پراکنده شد از دست تو آنچه کسب کرده از گناهان پس چون شستی
روی خود را پراکنده شد گناهانی که کسب کرده آنها را دو چشم تو بنگاه آنها و گناهانی که کسب کرده آنها را دهان تو پس چون
شستی دو ذراع خود را پراکنده شد گناهان از دست راست تو و دست چپ تو پس چون مسح کردی سر خود را و دو پای خود را پرا
کنده شد گناهانی که رفتی سوی آنها بر دو پای خود پس این نفع است برای تو در وضوی تو مخفی نماند که تتمه حدیث که در بیان نفع
نماز است و در بیان سوال و جواب انصاریست اینجا نقل نشده برای عدم مناسبت این باب هشتم اصل عن ابی عبد الله ع
قال الوضوء شطر الایمان شرح الشطر بفتح شین بانقطه و سکون طای بی نقطه در اینجا بمعنی جزو ایمان اینجا عبارتست از
مجموع اعمالی که فرایض است و بیان شد در کتاب الایمان والکفر در حدیث اول باب هجدهم که باب فی ان الایمان مبثوث لجوارح
البدن کلها است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت وضو جزو ایمانست نهم اصل کنت عند ابی الحسن
علیه السلم فصلی الظهر والعصر بین یدی وجلست عنده حتی حضرت المغرب فدعا بوضوء فتوضأ
للصلوة ثم قال لی توضأ فقلت جعلت فداک انا علی وضوء فقال وان کنت علی وضوء ان من توضأ
للمغرب کان وضوءه ذلک کفارة لما مضی من ذنوبه فی یومه الا الکبائر ومن توضأ للصبح کان وضوءه
ذلک کفارة لما مضی من ذنوبه فی لیلته الا الکبائر شرح بوضوء بفتح واو است ان کنت وصلیه است یعنی بودم نزد
امام موسی کاظم علیه السلام پس گزارد نماز ظهر و نماز عصر را نزد من یعنی که من اقتدا باو کردم در نماز و نشستم نزد او تا آنکه حاضر شد نماز شام
پس طلب کرد آب وضو را پس وضو ساخت برای نماز بعد از ان گفت مرا که وضو بساز پس گفتم قربانت شوم من وضو دارم پس گفت
هرچند که وضو داشته باشی و مضمون باقی ظاهر است از شرح حدیث پنجم این باب دهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال
الطهر علی الطهر عشر حسنات شرح الطهر بضم طا و سکون ها مصدر است بمعنی ضد نجاست و مراد اینجا وضو و غسل است
در صورتی که باعث برای آنها بهم رسیده باشد مثل وقوع نمازی بوضوی سابق و مثل وصول روز جمعه یعنی روایتست از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت طهارت بر روی طهارت باعث ده حسنه است یازدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال
اذا فرغ احدکم من وضوئه فلیأخذ کفا من ماء فلیمسح به قفاه یکون ذلک فکاک رقبته من
النار شرح الفکاک بفتح فا و کاهی بکسر میباشد مصدر است بمعنی آزاد کردن حمل فکاک بمعنی مصدری بر ذلک مجاز است باعتبار انکه
باعث فکاک الله تعالی است لهذا در دعای آن وقت منقولست که اللهم فک رقبتی من النار یا باعتبار اینکه باعث فکاک
انکس است رقبه خود را یا مراد بمصدر معنی اسم فاعلست و فکاک آن علت و برین تقدیر نیز نسبت مجازیست یعنی روایتست از امام

جعفر

جعفر صادق علیه السلام گفت چون فارغ شود یکی از شما از وضوی خود پس باید که فرا گیرد کفی را از آب و دست خود را بآن تر کند
چون بآب رسیده و با محل چرک می باشد غالبا پس باید که مسح کند بآن آب یعنی تری آن آب که باقیمانده در دست پس گردن خود را باین
این آنکه میباشد آن عمل باعث اعتاق الله تعالی کردن او را از آتش جهنم دوازدهم اصل عن یونس عن ابی الحسن علیه السلم قال
قلت له الرجل یغتسل بماء الورد ویتوضأ به للصلوة قال لا بأس بذلک شرح الورد بفتح واو و سکون را گل
و غالب شده در گل سرخ که از ان گلاب میگیرند یعنی روایتست از یونس بن عبد الرحمن از امام موسی کاظم علیه السلام یا امام رضا علیه السلم
راوی گفت گفتم او را که مردی غسل میکند بآب گل و وضو میسازد از آب گل برای نماز گفت پروایی نیست بآن بدانکه مراد بآب گل
اینجا آبیست مطلق که گلها در ان انداخته شده باشد مثل حوضی که در ان گل بریزند و بنا بر این اشکالی نیست در این حدیث و میتواند
بود که مراد گلاب باشد و بنا بر احتمال دوم میگوییم که این مطلق نیست پس میتواند بود که محمول بر صورت تجدید باشد چنانچه گذشت در حدیث
دهم این باب و بر بهر تقدیر عموم میتواند بود که مراد بماء الورد آبی باشد که مخلوط بگلاب باشد و مطلق باشد و بعضی میگویند که این عبارت
و مراد بماء الورد محض گلابست باعتبار اینکه فاغسلوا در آیت وضو و حتی تغتسلوا و فاطهروا در دو آیت غسل شامل شستن بگلاب است
بحسب لغت و بعضی میگویند الورد بکسر واو است بمعنی نصیب از آب و مراد اینست که آبی که چند کس در ان شریک باشند و نوبتی برای آن
قرار داده باشند هر کدام را در نوبت دیگران وضو و غسل بآن صحیح است و الله اعلم سیزدهم اصل عن اسمعیل الجعفی عن ابی
عبد الله علیه السلم قال سألته عمن مس عظم المیت قال اذا جاز سنة فلیس به بأس شرح المیت بتخفیف
و تشدید یا مرده و بعضی میگویند که بتخفیف مرده است و بتشدید مشرف بر موتست مثل انک میت و انهم میتون اذا جاز سنة اشارتست
بنجاست یا مانند نجاست ملاقی استخوان است و مانند آنها پیش از یکسال اگر مذبوح نشده باشد و شاید که این باعتبار سرایت
چربی استخوان باشد و اشارت باین میشود در کتاب الصلوة در حدیث سیوم باب ما یسجد علیه و ما یکره که باب نیست و ششم است یعنی روایتست
از اسمعیل جعفی بضم جیم و سکون عین بی نقطه و فا از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از حکم کسی که دست میکند
استخوان مرده را امام گفت چون گذشت آن استخوان از یکسال پس نیست آن دست کردن پروایی چهاردهم اصل قال ابو جعفر
علیه السلم اذا کان الرجل نائما فی المسجد الحرام او مسجد الرسول صلی الله علیه واله وسلم فاحتلم فاصابته
جنابة فلیتیمم ولا یمر فی المسجد الا متیمما حتی یخرج منه ثم یغتسل وکذلک الحائض اذا اصابها
الحیض تفعل کذلک ولا بأس ان یمرا فی سائر المساجد ولا یجلسان فیها شرح گفت امام محمد باقر علیه السلم
چون باشد مرد خوابیده در مسجد حرام که در مکه است یا مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که در مدینه است و در خواب منی جماع را پس خورد
او را جنابتی پس باید که تیمم کند و نکند ود در ان مسجد مگر تیمم کرده تا آنکه بیرون آید از ان مسجد بعد از ان غسل کند و همچنین است حایض چون
برخورد او را حیض و یکی از ان دو مسجد باشد این آنکه میکند آنرا چنانچه مذکور شد از تیمم و پروایی نیست باینکه گذر کنند در باقی مساجد
بی تیمم و نمی نشینند در ان مساجد اصلا پانزدهم اصل عن ابی بصیر قال سألته عن جنب دخلت حبا فیه ماء و
خرجت منه قال ان وجد ماء غیره فلیهرقه شرح روایتست از ابو بصیر که از راویان امام محمد باقر و امام جعفر صادق
علیهما السلم است گفت پرسیدم امام را از ماری که داخل شد در خمی که در ان آبی هست و بیرون شد از ان امام گفت اگر صاحب آن
خم می یابد آبی را که غیر آن باشد برای وضو و مانند آن پس باید که بریزد آن آب را برای احتمال ضرر زهر باستعمال آن شانزدهم اصل
عن علی بن جعفر عن اخیه ابی الحسن علیه السلم قال سألته عن رجل رعف فامتخط فصار بعض ذلک

موافق آنچه گذشت در شرح حدیث
ششم باب ششم

وقف کتابخانهٔ آستان قدس رضوی بتاریخ
شهر ذی الحجة الحرام ۱۳۸۵ ه‍ خانبابا مشار -

الدَّمِ قِطَعًا صِغَارًا فَأَصَابَ إِنَاءَهُ هَلْ يَصْلُحُ لَهُ الْوُضُوءُ مِنْهُ فَقَالَ إِنْ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا يَسْتَبِينُ فِي الْمَاءِ
فَلَا بَأْسَ وَإِنْ كَانَ شَيْئًا بَيِّنًا فَلَا يَتَوَضَّأْ مِنْهُ قَالَ وَسَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ رَعَفَ وَهُوَ يَتَوَضَّأُ فَتَقْطُرُ قَطْرَةٌ
فِي إِنَائِهِ هَلْ يَصْلُحُ الْوُضُوءُ مِنْهُ قَالَ لَا شرح رعف بصیغهٔ معلوم باب نصر و علم و حسن میتواند بود و بصیغهٔ مجهول باب نصر میتواند بود
بمعنی اصابه رعاف یعنی خون بینی میکویند و بمعنی اصابه جدری آمتخط امتخاط بخاء نقطه دار و طاء بی نقطه بصیغهٔ ماضی معلوم باب افتعال است امتخاط ما بین
بینی را پاک کردن القطع بکسر قاف و فتح طا جمع قطعه بفتح قاف و سکون طا پاره ها الصغار بکسر صاد جمع صغیر مراد آنکه ابن العقیل و موافقانش
میکویند که ظاهر حدیث اینست که آب قلیل بملاقات نجاست نجس نمیشود مکر آنکه بعض آن متغیر شود و غیر متغیر هم آمیخته شود و مشتبه شود
جمیع آن بنجاست والله اعلم یعنی روایتست از علی بن جعفر از برادرش امام موسی کاظم علیه السلم کفت پرسیدم او را از مردی که خون از بینی
او آمد پس میان بینی خود را پاک کرد پس کردید بعض آن خون که از بینی فشانده شد پاره های کوچک پس رسید آن بعض ظرف آب آمد در آن
آیا جایز است او را وضو از آن آب پس امام کفت اکر آن بعض نباشد چیزی که ظاهر شود در آب یعنی که محسوس نشود متغیر شدن
بعض آب بآن خون پس پروائی نیست و اکر باشد چیزی که ظاهر است در آب و محسوس است متغیر شدن بعض آب بآن خون پس باید
که وضو نسازد از آن آب مخفی نماند که کذشت در شرح حدیث اول باب دوم که اکر غافل شود و نداند که کدام شق واقع شده حکم
نجس دارد علی بن جعفر کفت و پرسیدم امام را از مردی که خون از بینی او آمد بر جائی که او وضو میساخت پس چکید قطره در ظرف آب او
آیا جایز است وضو از آن آب امام کفت نه زیرا که تغییر تمام بعض آن آب نجس میشود مقدمه سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ
رَجُلٍ احْتَاجَ إِلَى الْوُضُوءِ لِلصَّلَاةِ وَهُوَ لَا يَقْدِرُ عَلَى الْمَاءِ فَوَجَدَ بِقَدْرِ مَا يَتَوَضَّأُ بِهِ بِمِائَةِ دِرْهَمٍ
أَوْ بِأَلْفِ دِرْهَمٍ وَهُوَ وَاجِدٌ لَهَا يَشْتَرِي وَيَتَوَضَّأُ أَوْ يَتَيَمَّمُ قَالَ لَا بَلْ يَشْتَرِي قَدْ أَصَابَنِي مِثْلُ ذَلِكَ
فَاشْتَرَيْتُ وَتَوَضَّأْتُ وَمَا يَسُرُّنِي بِذَلِكَ مَالٌ كَثِيرٌ شرح ما نافیه است یسرنی بسین بی نقطه و تشدید را بی نقطه بصیغهٔ
مضارع غایب معلوم باب نصر است و در بعض نسخ یسوئنی بسین بی نقطه و واو و همزه است و حاصل هر دو یکیست زیرا که بنا بر اول مراد اینست که مرغوب نیست نزد من
این عمل را بمال بسیار و بنا بر دوم اینست که دادن مال بسیار برای این عمل آزرده نمیکند مرا پس در بذلک بنا بر اول برای بدلیت است
و بنا بر دوم برای سببیت است و بر هر تقدیر مال مرفوع و فاعلست یعنی پرسیدم امام رضا علیه السلام را از مردی که محتاج شد بسوی وضو
برای نماز یعنی که احداث وضو میخواهد نه تجدید وضو و او قدرت ندارد بر آب پس آب را بهم رساند بقدر آنچه وضو سازد بآن بقیمت
صد درهم یا هزار درهم و او قادر است بر آن دراهم و ضرری بحال او نمیرساند دادن آنها اصلا آیا خریداری میکند آب را و وضو میسازد
یا تیمم میکند امام کفت نه تیمم نمیکند بلکه خریداری آب میکند بتحقیق چون دم مثل آنچه کفتی پس آب را خریداری کردم و وضو ساختم و خوشحال
نمیکند مرا عوض آن وضو ساختن مال بسیار اصل هَذَا آخِرُ كِتَابِ الطَّهَارَةِ مِنَ الْكِتَابِ الْكَافِي لِلْكُلَيْنِي وَيَتْلُوهُ
كِتَابُ الْحَيْضِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ شرح این از الحاقات کاتبانست ❁ فرغ الشارح خلیل بن الغازی القزوینی عفا الله عنه وعن

والدیه و اخوته ومن یعنیه امره من شرح کتاب الطهارة فی یوم
الخمیس السادس العشرین من شهر شوال سنة تسع وستین
والف هجریه حامدا مصلیا مسلما ❁ هزاران درود
هزاران سلام ❁ زما بر محمد و آلش تمام ❁

وقف کتابخانهٔ آستان قدس رضوی بتاریخ شهر ذی الحجة الحرام ۱۳۸۵ خانبابا مشار

پس اکر متغیر بود

مراد او

بلغ

صافی ترجمه کافی
ح (۹) حیض

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

الحمد لله رب العالمین والصلوة علی محمد وآله اجمعین وبعد چون فقیر حقیر خلیل بن الغازی القزوینی مأمور شد بصافی شرح کافی ثقة الاسلام ابوجعفر محمد بن یعقوب کلینی رازی رحمه الله تعالی و بانجام رسید شرح کتاب العقل وکتاب التوحید وکتاب الحجة وکتاب الایمان والکفر وکتاب الدعاء وکتاب فضل القرآن وکتاب العشرة وکتاب الطهارة شروع نمود در شرح کتاب الحیض که کتاب نهم است بتاریخ شهر شوال سال هزار و هشتاد و نه هجری والله المستعان کتاب الحیض کتاب نهم از سی و سه یا سی و چهار کتاب که کتاب کافی ابوجعفر محمد بن یعقوب بن اسحق رازی مشتملست بر آنها کتاب احادیث حیض است در این کتاب بیست و پنج بابست اول ابواب الحیض دوم باب ادنی الحیض واقصاه وادنی الطهر سوم باب المرأة تری الدم قبل ایامها او بعد طهرها چهارم باب المرأة تری الصفرة قبل الحیض او بعده پنجم باب اول ما تحیض المرأة ششم باب استبراء الحائض هفتم باب غسل الحائض وما یجزیها من الماء هشتم باب المرأة تری الدم وهی جنب نهم باب جامع فی الحائض والمستحاضة دهم باب معرفة دم الحیض والعذرة والقرحة یازدهم باب الحبلی تری الدم دوازدهم باب النفساء سیزدهم باب النفساء تطهر ثم تری الدم او رأت الدم قبل ان تلد چهاردهم باب ما یجب علی الحائض فی اوقات الصلوة پانزدهم باب المرأة تحیض بعد دخول وقت الصلوة قبل ان تصلیها او تطهر قبل دخول وقتها فتتوانی فی الغسل شانزدهم باب المرأة تکون فی الصلوة فتحس بالحیض هفدهم باب الحائض تقضی الصوم ولا تقضی الصلوة هجدهم باب الحائض والنفساء تقرآن القرآن نوزدهم باب الحائض تأخذ من المسجد ولا تضع فیه شیئا بیستم باب المرأة یرتفع طمثها ثم یعود وحد الیأس من المحیض بیست و یکم باب المرأة یرتفع طمثها من علة فتسقی الدواء لیعود طمثها بیست و دوم باب الحائض تختضب بیست و سیوم باب غسل ثیاب الحائض بیست و چهارم باب الحائض تناول الخمرة او الماء بیست و پنجم بدانکه مقدمات شرح این کتاب نیز مثل مقدمات شرح کتاب الطهارة است برای قرب عهد احتیاج بتکرار آنها نیست باب اول اصل و یک حدیث شرح ابواب بفتح همزه جمع بابست که آن را آیه نیز مینامند بمعنی نوبتهای منع از چیزی صاحب قاموس گفته والباب والبابة فی الحساب والحدود و مراد اینجا آنست که در حدود است چنانچه ظاهر میشود از لفظ حد در حدیث اول این باب و مضاف محذوفست بتقدیر باب ابواب یعنی این باب بیان نوبتهای حیض است بمعنی بیان نوبتهای منع مردان از جماع و طلاق بسبب حیض که در هر چند وقت یکبار میباشد در این باب دو حدیث اول مجهول سمعت ابا عبدالله علیه السلام یقول ان الله تبارک وتعالی حد للنساء فی کل شهر مرة شرح لام در للنساء برای انتفاع است زیرا که منع مردان از جماع و طلاق برای مصلحت زنانست تا شاید که رغبت مردان در زنان بیشتر شود و اگر اراده طلاق کرده باشند پشیمان شوند یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت بدرستی که الله تبارک و تعالی منع کرده مردان را برای مصلحت زنان در هر ماهی یکنوبت دوم اصل عن الحلبی عن ابی عبدالله علیه السلام قال سألته عن قول الله عز وجل ان ارتبتم فقال ما جاز الشهر فهو ریبة شرح اختلاف میان معویة بن حکیم و حسن بن سماعه در توجیه این آیت از سوره طلاق بیان میشود در کتاب الطلاق در باب بیست و چهارم که باب طلاق التی لم تبلغ تا آخر است در ذیل حدیث پنجم در شرح کلام مصنف ما موصوله و مبتداست و عبارتست از پاکی زن از حیض است جاز بجیم و الف و زای بی نقطه است و ضمیر مستتر در آن عاید بما موصوله است الشهر منصوب و مفعول جازاست و مراد بالشهر اینجا اعم از شهر حقیقی و حکمی است زیرا که تجاوز از اول وقت عادت باعث شک میشود و ایضا تجاوز از بیست و هفت روز باعث شک میشود زیرا که تفاوت میان آن و یکماه سه روزست که اقل زمان حیض است جمله فهو ریبة خبر مبتداست و ضمیر راجع

تسعلقه بر

[illegible]

بمبتداست

بمبتداست ریبة بکسر را و سکون یاء دو نقطه در پایین و باء یک نقطه تقدیر باعث ریبة است یعنی روایتست از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از قول الله عز و جل در سورة الطلاق واللائی یئسن من المحیض من نسائکم ان ارتبتم فعدتهن ثلثة اشهر و زنانی که بسبب رسیدن بسن که در آن حیض نمیباشد ناامید شده اند از حیض از جمله زنان نکاحی شما حکم ایشان در طلاق اینست که اگر شک کنید در صدق دعوی ایشان که بآن سن رسیده اند و ناامید شده اند و احتمال آبستنی دهند آن را در این باب دهید پس عده آن زنان سه ماهست پس امام گفت هر پاکی که درگذرد از ماه پس آن باعث شک شوهرانست مراد اینست که مقرری خون زنان در هر ماه یکنوبتست بدانکه ظاهر این آیت چند چیزست اول اینکه عده حق شوهرانست و محض دعوی زنان در ناامیدی از حیض مقبول نیست دوم اینکه اگر ریبه نباشد و معلوم شوهران نیز باشد که ناامیدی از حیض حاصل شده این عده نیست سیوم اینکه اگر ناامیدی از حیض حاصل نشده باشد و دعوی آن زنان باطل شد و حیض عود کند پیش از انقضای سه ماه عده ایشان قسمی دیگر است باب دوم اصل باب ادنی الحیض واقصاه وادنی الطهر شرح این باب بیان کمتر ایام حیض و بیشتر ایام حیض و کمتر ایام پاکی از حیض است در این باب پنج حدیث است اول اصل سألت ابا الحسن علیه السلام عن ادنی ما یکون من الحیض فقال ثلثة واکثره عشرة شرح ما موصوله است یکون از افعال تامه است من بیانیه است الحیض و صل مصدرست و تقدیر زمان الحیض است مثل رأیته ید الحجی الحاج یعنی پرسیدم امام رضا علیه السلام را از کمتر آنچه میباشد از زمان حیض پس گفت سه شبانه روزست و بیشتر آنچه میباشد از زمان حیض ده شبانه روزست دوم اصل عن ابی عبدالله علیه السلام قال اقل ما یکون من الحیض ثلثة ایام واکثر ما یکون عشرة ایام شرح این ظاهرست از شرح سابق سیوم اصل سألت ابا الحسن علیه السلام عن ادنی ما یکون من الحیض قال ادناه ثلثة وابعده عشرة شرح این نیز ظاهرست چهارم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال لا یکون القرء فی اقل من عشرة ایام فما زاد اقل ما یکون عشرة من حین تطهر الی ان تری الدم شرح القرء بضم قاف و سکون را بی نقطه و همزه پاکی از حیض و حیض و مراد اینجا معنی اولست و بیان تحقیق این میشود در کتاب الطلاق در شرح حدیث اول باب بیست و هفتم که باب منع الاقراء است ما در ما زاد موصوله است و منصوبست محلا و مفعول به فعل محذوفست بتقدیر فذکر ما زاد از قبیل قضاء عدا که بیان میشود در شرح حدیث اول باب نهم در شرح فقره وانما جعل الوقت آخر که کمتر از قدر مشترک میان ده و بالاتر از ده نمیباشد و فایده ذکر بالاتر تنبیه بر اینست که همیشه طهر منحصر در ده شبانه روز نیست اقل مبتداست ما مصدریه است و یکون از افعال تامه است ما یکون بتقدیر زمان ما یکون است چنانچه بیان شد در شرح حدیث اول عشرة خبر مبتداست من ابتدائیه است و ظرف مستقر است و صفت عشرة است حین مضاف بجمله است یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت نمیباشد پاکی از حیض کمتر از ده شبانه روز اما در بیشتر از ده شبانه روز میباشد بیان اینکه کمتر زمان بودن پاکی از حیض ده شبانه روزست از وقتی که پاک میشود زن از حیض تا آنکه میبیند خون حیض را پنجم اصل عن ابی عبدالله علیه السلام قال ادنی الطهر عشرة ایام وذلک ان المرأة اول ما تحیض ربما کانت کثیرة الدم فیکون حیضها عشرة ایام فلا تزال کلما کبرت نقصت حتی ترجع الی ثلثة ایام فاذا رجعت الی ثلثة ایام ارتفع حیضها شرح ادنی مبتداست الطهر بضم طا و سکون ها مصدر باب نصر و حسن است بمعنی پاکی و تقدیر زمان الطهر است چنانچه بیان شد در شرح حدیث اول عشرة مرفوع و خبر مبتداست مشار الیه ذلک ادنی الطهر است ان بفتح همزه و تشدید نون بتقدیر لان است و مقصود استدلال نیست بلکه مقصود بیان باعث بر وقوع ادنی الطهر است باینروش که چون زن گاهی در اول جوانی و غلبه حرارت بسیار خون میباشد آن باعث این میشود که

ومراد [illegible] است

کاهی بر

کم طهر باشد حتی اینکه ده روز حیض و ده روز طهر میدارد چنانچه در حدیث واقع شده که تجلس شطر دهرها بمعنی نصف دهرها اذا ما مفعول است
و ما مصدریه است و تقدیر زمان ما است لما بالضم را در تشدید و تخفیف با همزه مفتوحه و چند لغت دیگر دارد و برای تقلیل است و میتواند بود
که برای تکثیر باشد اسم لا تزال ضمیر مستتر راجع بمراة است و خبر آن جمله است کبرت بصیغه ماضی معلوم باب علم است نقصت بصیغه ماضی معلوم
باب نصر است النقص کم کردن و کم شدن نصیب کسی از چیزی و هر دو اینجا مناسب است ترجع بصیغه مضارع غایبه معلوم یا مجهول از باب
ضرب مرفوع و منصوب میتواند بود الرجوع برگشتن و الرجع بفتح را و سکون جیم برگردانیدن یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
که گفت کمتر زمان پاکی از حیض ده شبانه روز است و آن سبب اینست که زن در اول زمان حائض شدن تا که باشد بسیار خون میبیند
حیض او ده شبانه روز و مساوی زمان طهر او میشود و پس همیشه این حال دارد که هر چند که بالا میرود سن او کم میکند حیض را تا اینکه
برمیگردد آن زن سوی سه شبانه روز پس چون برگشت سوی سه شبانه روز برطرف میشود حیض او بوصول الی سن یاس اصل
ولا یکون اقل من ثلثة ایام فاذا رأت المرأة الدم فی ایام حیضها ترکت الصلوة فان استمر
بها الدم ثلثة ایام فهی حائض وان انقطع الدم بعد ما رأته یوما او یومین اغتسلت وصلت وانتظرت
من یوم رأت الدم الی عشرة ایام فان رأت فی تلک العشرة ایام من یوم رأت الدم یوما او یومین
حتی یتم لها ثلثة ایام فذلک الذی رأته فی اول الامر مع هذا الذی رأته بعد ذلک فی العشرة
هو من الحیض شرح فاذا برای تفریع است ایام حیضها ایامی است که ممکن است که خون آن ایام حیض باشد مثل اینکه آن زن
بسن حیض رسیده باشد و ده روز نگذشته باشد و آن خون زیاده بر ده روز نباشد و از اینجاست که فقها میگویند کل دم یمکن ان یکون
حیضا فهو حیض بمعنی که عمل حائض در آن واجب است اگرچه آخر کاشف بهم رسد که حیض نبوده بانقطاع دم معلوم میشود با بستر آن که می آید در
باب ششم ما مصدریه است انتظرت بمعنی نظرت است من هر دو جا ظرف مستقر و حال عشرة ایام است و چون بعض عشرة ایام گذشته
است نمیتواند بود که من ظرف لغو متعلق به انتظرت یا رأت باشد مگر بنوعی از مجاز و برین تقدیر انتظرت بمعنی خود میتواند بود یوم
هر دو جا مضاف بجمله است الی ظرف لغو متعلق بانتظرت است حتی مفهوم از هو که ضمیر فصل است لنسبت بما بعد است پس معنی
ذلک الذی رأته و هذا الذی رأته نیز داخل حیض است زیرا که طهر کمتر از ده شبانه روز نمی باشد چنانچه مذکور شد در صدر حدیث
یعنی و نمی باشد حیض کمتر از سه شبانه روز متصل یا منفصل پس چون دید زن خونرا در ایامی که ممکن است حیض او در آنها ترک کرد نماز را
پس اگر مستمر شد با آن زن خون در سه شبانه روز پس آن زن حائض است بمعنی که نماز و قضا ندارد و اگر بریده شد خون بعد از دیدن
او خونرا یکروز یا دو روز غسل استحاضه میکند و نماز میکند و نظر میکند بدیده بصیرت سوی ده روز در حالی که آن ده روز
از ابتدای روزی باشد که دید خونرا پس اگر دید در آن ده روز در حالی که آن ده روز از ابتدای روزی باشد که دید خونرا روزی یا دو روز
تا آنکه تمام شود برای آن زن سه روز خون از جمله آن ده روز پس آنچه دید آنرا در اول کار با اینکه دید آنرا بعد از آن در ده روز
از حیض است بمعنی که ما بعد آن استحاضه است اگر خون مستمر شود چنانچه می آید در تتمه حدیث که ثم هی مستحاضة تعمل ما تعمل المستحاضة
اصل وان مر بها من یوم رأت الدم عشرة ایام ولم تر الدم فذلک الیوم والیومان الذی رأته لم
یکن من الحیض انما کان من علة اما قرحة فی جوفها واما من الجوف فعلیها ان تعید الصلوة
تلک الیومین التی ترکتها لانها لم تکن حائضا فیجب ان تقضی ما ترکت من الصلوة فی الیوم و
الیومین شرح مر بصیغه ماضی معلوم است من ابتدائیه است ظرف مستقر است و حال عشرة است یوم مضاف بجمله است عشرة مرفوع

عبارت از م

وفاعل

است فذلک تقدیر فهو ذلک است و لفظ ذلک اشاره برای تغلیب صفت معطوف بر صفت است و او در والیومان بمعنی او است
الذی صفت دم مقدر است من در من الحیض تبعیضیه است جمله انما کان استیناف بیانی سابق است ضمیر مستتر در کان راجع بدم مقدر است
من در من علة تعلیلیه است العلة بکسر عین آنچه عارض شود در خلاف مقتضای طبع مرد و غیره باشد اما دو جا بکسر همزه و تشدید میم است
قرحة مجرور و بدل التفصیل علة است القرحة بفتح و ضم قاف و سکون را ریش بمعنی جراحت جوف دو جا بفتح جیم و سکون واو است بمعنی
اندرون شکم من در من الجوف تعلیلیه است معطوف است بر فی جوفها پس تقدیر و اما قرحة من الجوف است و مراد اینست که آن خون
بسبب جراحتی است و آن دو قسم است یکی جراحتی که در درون شکم است و یکی جراحتی که در مجرای میان جوف و فرج است که بسببش چیزی
چیزیست که از جوف آمده تلک بکسر تا دو نقطه در بالا و سکون لام و فتح کاف لغتیست در تلک الصلوة است و اشارت بصلوتی که گذشت
در فقره سابقه که ترکت الصلوة الیومین ظرف الصلوة است التی لغت در دوم الصلوة است و برای تغییر اولت یعنی و اگر گذشت بر آن
زن از روزی که دید خون را ده روز و ندید خون را در تتمه آن ده روز پس خون آن یکروز یا دو روز که دیده بود آنرا نبوده است از جمله
حیض بجز این نیست که بوده است از عارضه که آن عارضه یا جراحتی است در درون آن زن یا جراحتی است که بسبب درون آن زن در مجری
گاه بهم رسیده شده پس واجب است بر آن زن که قضا کند آن نماز در دو روز را نمازی را که ترک کرده آنرا زیرا که آن زن در آن وقت
نبوده است حائض پس واجب است که قضا کند آنرا که ترک کرده که نماز در آن یکروز یا دو روز باشد اصل وان تم لها ثلثة ایام
فهو من الحیض وهو ادنی الحیض ولم یجب علیها القضاء ولا یکون الطهر اقل من عشرة ایام شرح
ضمیر هو هر دو جا راجع بدم ثلثة ایام متفرقه است که مدلول سابق است ادنی اینجا بمعنی کمتر است پس این تکرار و لا یکون
اقل من ثلثة ایام نیست اقل منصوب بظرفیت است و ظرف خبر یکون است مراد بعشرة ایام ده شبانه روز متصلست بقرینه اینکه
ذکر اقل طهر اینجا با وجود آنکه در صدر حدیث گذشت برای استدراک و دفع توهم قیاس ادنی الطهر بر ادنی الحیض است در تجویز تفرق
یعنی و اگر درست شد برای آن زن سه روز از جمله آن ده روز بمعنی که در سه شبانه روز متفرق از جمله ده شبانه روز خون دید
پس آنچه دیده در عرض آن ده روز از حیض است و سه شبانه روز متفرق است از حیض است بمعنی که ضعیف تر است از سه شبانه
روز متصل و کمتر عدد ایام حیض است و واجب نیست بر آن زن قضای نماز یکروز یا دو روز و نمی باشد پاکی از حیض کمتر از ده روز
اصل واذا استحاضت المرأة وکان حیضها خمسة ایام ثم انقطع الدم اغتسلت وصلت
فان رأت بعد ذلک الدم ولم یتم لها من یوم طهرت عشرة ایام فذلک من الحیض تدع الصلوة
فان رأت الدم من اول ما رأت الثانی الذی رأته تمام العشرة ایام ودام علیها عدت من اول
ما رأت الدم الاول والثانی عشرة ایام ثم هی مستحاضة تعمل ما تعمل المستحاضة شرح
واذا با واو است و در بعض نسخ بفا است الدم در اول مرفوع و فاعل انقطع است و در سه جای دیگر منصوب و مفعول رأت است
لم یتم بکسر تا دو نقطه در بالا و تشدید میم مفتوحه بصیغه مضارع غایب یا غایبه معلوم باب ضرب است التمام بفتح و ضم و کسر تا صاحب تتمه شدن
یوم مضاف بجمله است طهرت بصیغه ماضی غایبه معلوم باب حسن است عشرة ایام مرفوع و فاعل لم یتم است و مراد اینست که صاحب تتمه
نشد برای آن زن از روزی که پاک شده ده روز بمعنی که از روزی که پاک شد پنج روز دیگر نگذشت تا ده روز کامل شود الف و لام
الحیض برای عهد خارجیست بمعنی حیض اول ما در ما رأت مصدریه است الثانی منصوب و مفعول رأت است الذی صفت الثانی است
تمام منصوب بظرفیت است و عامل آن رأته است و دام عطف بر رأت الثانی است عدت بصیغه ماضی معلوم مضاعف باب نصر جزای فان

فان ان است یا مصدریه است الاول صفت الدم است و الثانی عطف بر الاول است عشرة منصوب مفعول دیدن است یعنی
وچون حایض شود زن و باشد حیض او پنج شبانه روز مثلا بعد از ان بریده شود خون غسل میکند و نماز میگزارد پس اگر بیند بعد از ان
خون را و صاحب تمیز نشده متمم باشد برای او از روزی که پاک از حیض شده ده شبانه روز پس آن خون از حیض است و امیگذارد نماز را
پس اگر بیند خون را از اول دیدن او خون دوم را که دیده آنرا در تتمه ده شبانه روز و متمم شود آن خون دوم یا بمعنی که از تتمه ده شبانه
روز تجاوز کند میشمرد از اول دیدن او خون اول و دوم را ده شبانه روز یا بمعنی که خود را در ان ده شبانه روز حایض میشمرد بعد از ان
از زن مستحاضه است بیان این آنکه میکند آنرا که میکند در بیان میشود در باب نهم وَكُلُّ مَا رَأَتِ الْمَرْأَةُ فِي أَيَّامِ حَيْضِهَا قال م
مِنْ صُفْرَةٍ أَوْ حُمْرَةٍ فَهُوَ مِنَ الْحَيْضِ وَكُلُّ مَا رَأَتْ بَعْدَ أَيَّامِ حَيْضِهَا فَلَيْسَ مِنَ الْحَيْضِ شرح ایام حیضها
اینجا نیز عبارت از همانست که مذکور شد در صدر این حدیث زیرا که اگر مراد ایام عادت باشد منافات دارد با آنچه می آید در حدیث
دوم باب آینده که فاذا کان اکثر من ایامها تا آخر یعنی و امام گفت هرچه دید زن در ایام حیض خود پیش از انقضای ده شبانه روز
از زردی یا سرخی پس آن از حیض است و هرچه دید بعد از انقضای ده شبانه روز پس نیست از حیض باب سیوم اصل باب المرأة ترى
الدم قبل ایامها او بعد طهرها شرح مراد با یامها اینجا اعم از قبل از انقضای ده روز و قبل از ایام عادتست و اول بیان میشود در حدیث
اول و دوم در دوم و مراد بعد طهرها اعم از بعد از انقضای ده روز و انقضای عادتست یعنی این باب زنیست که می بیند خون را
پیش از ایام او یا بعد از انقضای ایام او که وقت پاکی اوست و در این باب چهار حدیث است اول اصل عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ
قَالَ إِذَا رَأَتِ الْمَرْأَةُ الدَّمَ قَبْلَ عَشَرَةٍ فَهُوَ مِنَ الْحَيْضَةِ الْأُولَى وَإِنْ كَانَ بَعْدَ الْعَشَرَةِ فَهُوَ مِنَ
الْحَيْضَةِ الْمُسْتَقْبَلَةِ یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت در مسئله اول چون دید زنی که خونی دیده باشد خون را
پیش از انقضای ده شبانه روز از ابتدای خون اول پس آن خون دوم از حیضی است که گذشت یا بمعنی که تتمه آنست و میان
این و آن نیز داخل حیض است دوم و اگر باشد خون دوم بعد از انقضای ده شبانه روز از ابتدای خون اول پس آن خون ایام م
دوم از حیضی دیگر است بشرط اینکه میان آن و پاک شدن از خون اول ده شبانه روز گذشته باشد چنانچه بیان شد در حدیث
چهارم و پنجم باب سابق دوم اصل عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الْمَرْأَةِ تَرَى الدَّمَ قَبْلَ وَقْتِ حَيْضِهَا
فَقَالَ إِذَا رَأَتِ الدَّمَ قَبْلَ وَقْتِ حَيْضِهَا فَلْتَدَعِ الصَّلَاةَ فَإِنَّهُ رُبَّمَا تَعَجَّلَ بِهَا الْوَقْتُ فَإِذَا كَانَ
أَكْثَرَ مِنْ أَيَّامِهَا الَّتِي كَانَتْ تَحِيضُ فِيهِنَّ فَلْتَتَرَبَّصْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ بَعْدَ مَا تَمْضِي أَيَّامُهَا فَإِذَا
تَرَبَّصَتْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ وَلَمْ يَنْقَطِعْ عَنْهَا الدَّمُ فَلْتَصْنَعْ كَمَا تَصْنَعُ الْمُسْتَحَاضَةُ شرح وقت حیضها عبارت
از وقت عادتست تعجل بصیغه ماضی معلوم باب تفعل است با در بها برای ملابست الوقت فاعل تعجل است فا در فاذا کان
برای تعقیب ذکری است اسم کان ضمیر مستتر راجع بالدم است اکثر بثاء سه نقطه منصوبست بظرفیت و ظرف خبر کان است ضمیر فیهن
راجع بالتی است و جمع مؤنث باعتبار اینست که التی عبارت از ایامها است و در غیر ذوی العقول گاهی مؤنث می آورند مثل جمع م
صافنات فلتربص بصیغه مضارع معلوم غایبه باب تفعلست بحذف یکی تا امر و در فلتربص برای اباحت و تجویز است یا بمعنی که زیاد بر
سه [illegible] حرام است چنانچه ظاهر میشود در حدیث هفتم باب نهم و در شرح مستظهر بوم یعنی روایتست از سماعه که از راویان امام
موسی کاظم علیه السلام است گفت پرسیدم امام علیه السلام را از زنی که می بیند خون را پیش از وقتی که عادت حیض اوست پس گفت
در مسئله اول چون دید خون را پیش از وقت عادت حیض خود پس باید که واگذارد نماز را چه بدرستی که شان اینست که بسا که پیش

افتاده پس

فائده باشد وقت عادت او یا بمعنی که خون حیض پیش از وقت عادت آمده باشد اشارتست بقاعده که در میان فقها مشهورست
که کل دم یمکن ان یکون حیضا فهو حیض چنانچه اشارت بآن شد در شرح حدیث پنجم باب سابق یعنی دوم پس چون باشد خون زن در اکثر از
ایام عادت و که حیض میدید در آنها یا بمعنی که در ایام عادت و بعد از ان نیز خون آید پس باید که صبر کند و نماز نکند در سه شبانه روز
بعد از گذشتن ایام عادت او بشرط اینکه مجموع عادت و این سه شبانه روز زیاد بر ده شبانه روز نباشد پس چون صبر کرد سه روز
و بریده نشد از او خون پس باید که بجا آورد چنانچه بجای آورد مستحاضه که بیان میشود در باب نهم مخفی نماند که این اعم از آنست که
پیش از انقضای ده روز باشد و این منافات ندارد با حدیث اول این باب زیرا که این در صاحب عادتست و حدیث اول در غیر
صاحب عادتست یا این در خون متصلست و حدیث اول در خون متفرق است و الله اعلم سیوم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِذَا كَانَتْ أَيَّامُ الْمَرْأَةِ عَشَرَةَ أَيَّامٍ لَمْ تَسْتَظْهِرْ فَإِذَا كَانَتْ أَقَلَّ اسْتَظْهَرَتْ شرح
الاستظهار بطاء بی نقطه و را بی نقطه طلب ظهور کار که بکجا میرسد و مراد اینجا تربصی است که مذکور شد در حدیث سابق و در بعض
نسخ بطاء بی نقطه است یا بمعنی طلب پاکی از حیض و حاصل هر دو یکی است فا در فاذا برای تفریع بر مفهوم سابق است یعنی روایتست از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت چون باشد ایام عادت زن در حیض ده شبانه روز تربصی که مذکور شد در حدیث دوم نمیکند پس
چون باشد کمتر تربص میکند بقدر سه روز یا کمتر اگر انقضای ده روز پیش از انقضای سه روز باشد باب چهارم اصل باب
ترى الصفرة قبل الحيض و بعده شرح این باب زنیست که می بیند زردی را پیش از ایام عادت حیض او یا بعد از ایام عادت حیض او در این
باب پنج حدیث است اول اصل سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْمَرْأَةِ تَرَى الصُّفْرَةَ فِي أَيَّامِهَا فَقَالَ لَا
تُصَلِّي حَتَّى تَنْقَضِيَ أَيَّامُهَا وَإِنْ رَأَتِ الصُّفْرَةَ فِي غَيْرِ أَيَّامِهَا تَوَضَّأَتْ وَصَلَّتْ شرح غیر ایامها یعنی
بعد ایامها است بقرینه حدیث آینده وضو در توضأت محمول بر معنی لغویست شامل ازاله نجاست و غسل نیز هست یعنی پرسیدم
امام جعفر صادق علیه السلام را از زنی که می بیند زردی را در ایام عادت حیض خود پس گفت نماز نمیکند تا آنکه تمام آخر شود ایام
عادت او و اگر بیند زردی را بعد از ایام عادت حیض خود را میشوید بازاله نجاست و بغسل و وضو و نماز میکند دوم اصل عَنْ
أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْمَرْأَةِ تَرَى الصُّفْرَةَ فَقَالَ إِنْ كَانَ قَبْلَ الْحَيْضِ بِيَوْمَيْنِ فَهُوَ مِنَ الْحَيْضِ
وَإِنْ كَانَ بَعْدَ الْحَيْضِ بِيَوْمَيْنِ فَلَيْسَ مِنَ الْحَيْضِ شرح ذکر یومین در هر دو جا مبنی بر غالب حال زنانست بقرینه
بعض احادیث آینده و میتواند بود که تخصیص احادیث آینده باین شود که و بر هر تقدیر آنچه مقدم باشد وقتی از حیض است که ایام
طهر زن اکثر از ده شبانه روز باشد بقدر آنچه زردی دیده در ان یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام در زنی که
می بیند زردی را یا بمعنی که سؤال کرده شد از حکم آن زن پس گفت اگر باشد آن زردی پیش از عادت حیض بدو روز پس آن از حیض
و اگر باشد بعد از عادت حیض بدو روز پس نیست از حیض سیوم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِذَا رَأَتِ
الْمَرْأَةُ الصُّفْرَةَ قَبْلَ انْقِضَاءِ أَيَّامِ عِدَّتِهَا لَمْ تُصَلِّ وَإِنْ رَأَتْ صُفْرَةً بَعْدَ انْقِضَاءِ أَيَّامِ قُرْئِهَا صَلَّتْ
شرح العده بکسر عین بی نقطه و تشدید دال بی نقطه آنچه شمرده میشود و از سه کمتر نیست و از ده زیادتر نیست و اضافه در عدتها باعتبار
اینست که مراد اینجا ایام عادت آن زنست القرء بضم قاف و سکون را بی نقطه و همزه حیض و پاکی از حیض و مراد اینجا حیض اولست
یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون بیند زن زردی را پیش از آخر شدن ایام عادت خود نماز نمیگزارد خواه
پیش از شروع در ایام عادت و خواه بعد از شروع اگر بیند زردی را بعد از آخر شدن ایام عادت حیض خود نماز میگزارد چهارم

اصل سُئِلَ ابو عبدِ اللهِ علیه السّلم وانا حاضرٌ عن المرأةِ ترى الصُّفرة فقال ما كانَ قبلَ الحيضِ فهو
من الحيضِ وما كانَ بعدَ الحيضِ فليسَ منه شرح پرسیده شد امام جعفر صادق علیه السلام و من حاضر بودم از حکم
زنی که می بیند زردی را پس گفت آنچه باشد پیش از ایام عادت حیض پس آن از حیض است و آنچه باشد بعد از ایام عادت حیض
پس نیست از حیض پنجم اصل محمّدُ بنُ عبدِ اللهِ عن معويةَ بنِ حكيمٍ قال قال الصُّفرةُ قبلَ الحيضِ بيومين
فهو من الحيضِ وبعدَ ايّامِ الحيضِ ليسَ من الحيضِ وهي في ايّامِ الحيضِ حيضٌ شرح ظاهر نیست که
بجای محمّد احمد باید که زیرا که ابو عبد الله کنیت محمّد بن خالد برقی است و در کتب رجال راوی از معاویه احمد بن ابی عبد الله است و الله
اعلم ضمیر قال اوّل راجع بمعویه است و در دوم راجع بامامیت که روایت از اوست پس حدیث مضمر است و می تواند بود که در
اوّل راجع بمحمّد یا احمد باشد و در دوم راجع بمعویه باشد و حدیث موقوف باشد فاء در فهو مبنی بر تضمین معنی شرط است در سابق یعنی
روایت کرد احمد بن ابی عبد الله برقی از معویة بن حکیم که از راویان امام رضا و امام محمّد تقی و امام علی نقی علیهم السلم است گفت
که امام گفت اگر زردی باشد پیش از حیض بدو روز پس آن از حیض است و بعد از ایام عادت حیض نیست از حیض و آن زردی در ایام
عادت حیض حیض است باب پنجم اصل باب اوّل ما تحيض المرأة شرح این باب بیان اوّل حیض دیدن زن است و در این باب
سه حدیث است اوّل اصل عن سماعةَ بنِ مهرانَ قال سألتُهُ عن الجاريةِ البكرِ اوّلَ ما تحيضُ فتقعدُ
في الشّهرِ يومينِ وفي الشّهرِ ثلثةَ ايّامٍ يختلفُ عليها لا يكونُ طمثُها في الشّهرِ عدّةَ ايّامٍ سواءٍ
قال فلها ان تجلسَ وتدعَ الصّلوةَ ما دامتْ ترى الدّمَ ما لم يجزِ العشرةَ فاذا اتّفقَ
الشّهرانِ عدّةَ ايّامٍ سواءٍ فتلكَ ايّامُها شرح اوّل منصوب است بر ظرفیت و ظرف صفت الجاریه است زیرا که
الف لام آن برای عهد ذهنی است پس در حکم نکره است ما مصدریه است و مصدر مضاف الیه اوّل است فاء در فتقعد بیانیه است تقعد
بقاف و عین مهمله بصیغه مضارع غایب باب نصر معطوف بر تحیض است یوم در یومین و در ثلثة ایام دو احتمال دارد اوّل اینکه
بمعنی شبانه روز باشد و این منافات ندارد با اینکه حیض در دو روز نمی باشد زیرا که زن در اوّل خون می بیند که زیاد از دو
روز خون نخواهد آمد پس آن را حیض نشمرد و بنا بر این الف لام در لا یکون طمثها فی الشهر برای جنس است و مراد دو ماه و بیشتر از دو
ماه است دوم اینکه بمعنی نوبت باشد مثل قول اعشی که مذکور است در نهج البلاغه در خطبه شقشقیه شتّانَ ما يومي على كورِها
ويومُ حيّانَ اخي جابرِ شتّان اسم فعلست بمعنی افترق فی المرتبة ما موصوله است بمعنی الّذی است و بر هر تقدیر محلا مرفوع و فاعل
شتّان است و بر هر تقدیر اوّل یومی منصوب است تقدیرا بر ظرفیت و ظرف صله ما است و یوم حیّان منصوب است لفظا بعطف بر یومی
و بر تقدیر دوم یومی مرفوعست تقدیرا و صفت ما است و یوم مرفوعست لفظا بعطف بر یومی و بر تقدیر رفع یوم میتواند بود که
ما زایده باشد علی کورها حالست از ضمیر یومی الکور بالضم کاف و سکون واو و را بی نقطه پالان شتر که بی اسباب دیگر باشد
ضمیر کورها راجع بناقه است که بر آن سوار بوده و در صحراها و کوهها تردد میکرده با کمال آزار حیّان مردی بزرگ از بنی حنیفه بوده اخی
مضاف بیاء متکلم صفت یا عطف بیان دیگر حیّان است بمعنی برادر من جابر مضاف بیاء متکلم صفت دیگر یا عطف بیان دیگر
حیّان است بمعنی تلافی کننده هر آزار من و بعضی میگویند اخی بی یاء متکلم است و مضاف بجابر که آن نیز بی یاء متکلم است و این
محل اشکالست زیرا که مناسب مقام مدح حیّان نیست اینکه او را ببرادرش تعریف کنند تختلف بصیغه مضارع معلوم غایب از باب استیناف
بیانی است یا جمله حالیه است و بر هر تقدیر ضمیر مستتر در آن راجع بمصدر تقعد یا مصدر تحیض است العدد بکسر عین عددی که کم از سه نباشد

وزیاد

وزیاد از ده نباشد و لهذا از تمییز آن ایام بلفظ جمع واقع شده عدّة در اوّل خبر لا یکون است و در دوم تمییز از نسبت در اتّفق الشهران است
سواء بفتح سین هر دو جا مجرور و صفت ایام میتواند بود و منصوب و صفت عدّة میتواند بود و در اصل آن مصدر است و تذکیر و تانیث در آن
متساوی است و هر دو جا شرطیه نافیه است لم یجز بجیم و زای بی نقطه بصیغه مضارع غایب معتل العین معلوم باب نصر است و ضمیر مستتر
راجع بالدم است یعنی روایت است از سماعة بن مهران که گفت پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلم را از دختر بکر در اوّل حیض
دیدن او با نیز و دش که می نشیند در ماهی دو روز و در ماهی سه روز مختلف میشود بر او نمی باشد حیض او در دو ماه چند روز
برابر امام گفت پس جایز است آن دختر را اینکه نشیند و ترک نماز کند مادام که می بیند خون را چند انکه در نگذشته باشد خون
از ده شبانه روز دوم اصل قلتُ لابي عبدِ اللهِ عليه السّلم المرأةُ ترى الدّمَ ثلثةَ ايّامٍ او اربعةً قال
تدعُ الصّلوةَ قلتُ فانّها ترى الطّهرَ ثلثةَ ايّامٍ او اربعةً قال تصلّي قلتُ فانّها ترى الدّمَ
ثلثةَ ايّامٍ او اربعةً قال تدعُ الصّلوةَ تصنعُ ما بينها وبينَ شهرٍ فانِ انقطعَ الدّمُ عنها والّا
فهي بمنزلةِ المستحاضةِ شرح فرق میان این حدیث و حدیث اوّل این است که اوّل در صورت احتمال اقل حیض است
که سه روز باشد و این در صورت احتمال اقل طهر است که ده روز باشد یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که زن در
اوّل حیض دیدن می بیند خون را در سه شبانه روز یا چهار گفت وا میگذارد نماز را گفتم پس هر گاه که او می بیند پاکی را در سه
روز یا چهار گفت نماز میگزارد گفتم پس هر گاه که او می بیند خون را سه شبانه روز یا چهار گفت وا میگذارد نماز را با وجود اینکه
اقل طهر نگذشته زیرا که ممکن است که خون اوّل حیض نباشد و این حیض باشد و هر خونی که ممکن است که حیض باشد حکم حیض دارد چنانچه
مذکور شد در شرح حدیث پنجم باب دوم میکند آن زن آنچه را که مذکور شد میان ابتدای خون دیدن او و میان انتهای یکماه
پس اگر بریده شد خون از او بروشی که اقل طهر در میان دو خون ظاهر شود خوب والّا پس آن زن در مرتبه مستحاضه است
یعنی که عمل مستحاضه میکند که بیان میشود در باب نهم سیوم اصل عن سماعةَ قال سألتُه عن جاريةٍ حاضتْ
اوّلَ حيضِها فدامَ دمُها ثلثةَ اشهرٍ وهي لا تعرفُ ايّامَ اقرائِها فقال اقراؤُها مثلُ اقراءِ
نسائِها فانْ كانتْ نساؤُها مختلفاتٍ فاكثرُ جلوسِها عشرةُ ايّامٍ واقلّه ثلثةُ ايّامٍ شرح
روایت است از سماعه گفت پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از دختری که حیض دید در اوّل حیض دیدن او پس مستمر شد حیض او
در سه ماه و آن دختر نمی شناسد ایام حیضهای خود را یعنی که خون او همیشه بیک رنگ است و نمیتواند که باختلاف رنگ
خون بعضی را حیض شمرد و بعضی را استحاضه چنانچه مذکور میشود در حدیث اوّل باب نهم در سنّت سیوم پس امام گفت حیضهای او
مثل حیضهای اهل قبیله اوست که در سال او باشند پس اگر باشند آن اهل قبیله مختلف در ایام حیض و وقت حیض پس بیشتر نشستن
آن دختر ده روز است و کمتر نشستن او سه روز است بدانکه در اینجا چند احتمال است اوّل اینکه چون میان سه و ده شش و هفت
است و رعایت کسر اشکال دارد مخیر است میان تعیین شش و تعیین هفت چنانچه ظاهر حدیث اوّل باب نهم است در سنّت
سیوم که تحیّضي في كلّ شهرٍ في علمِ اللهِ ستّةَ ايّامٍ او سبعةً مخفی نماند که بعضی طعن بر این احتمال میکنند باینکه تخییر در فریضه
معقول نیست جواب اینست که تخییر اینجا راجع باستحباب فریضه در روز هفتم میشود و اطلاق فریضه بر این قسم نماز باعتبار
فرض بر او نیست بلکه باعتبار فرض بر دیگران است چنانچه اگر کسی گوید فریضه بر این زن در روز ششم حرام است بهمین اعتبار است
و توضیح این بوجهی دیگر میشود در حدیث هفتم باب نهم در شرح لتستظهر بیوم دوم اینکه در یکماه شش التعیین کند و در ماهی دیگر

وقت مخیّر است در ابتدا به هر کدام که خواهد بمعنی که مستحب است اختیار شش روز در ماه اول الظاهر آنچه مذکور شد در دفع طعن از احتمال اول
ممکن است حمل حدیث اول این باب هم بر این احتمال سیوم اینکه در یکماه سه روز را تعیین کند و در ماه دیگر ده روز را احتمال
اینکه اختیار دارد در هر ماهی میان سه تا ده در تعیین عدد و در تعیین وقت مادام که مخالف عادت جمیع اهل قبیله او نباشد پنجم
اینکه در هر ماه از شصت ماه شش شبانه روز و نیم را تعیین کند والله اعلم باب ششم اصل باب استبراء الحائض شرح این باب در بیان
حائض است خود را که آیا بری و پاک از حیض شده یا نه و در این باب شش حدیث است اول اصل عَنْ یُونُسَ عَمَّنْ حَدَّثَهُ
عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ سُئِلَ عَنْ امْرَاَةٍ انْقَطَعَ عَنْهَا الدَّمُ فَلَا تَدْرِی طَهُرَتْ اَمْ لَا قَالَ
تَقُومُ قَائِمًا وَتُلْزِقُ بَطْنَهَا بِحَائِطٍ وَتَسْتَدْخِلُ قُطْنَةً بَیْضَاءَ وَتَرْفَعُ رِجْلَهَا الْیُمْنَی فَاِنْ خَرَجَ
عَلَی رَاْسِ الْقُطْنَةِ مِثْلُ رَاْسِ الذُّبَابِ دَمٌ عَبِیطٌ لَمْ تَطْهُرْ وَاِنْ لَمْ یَخْرُجْ فَقَدْ طَهُرَتْ تَغْتَسِلُ
وَتُصَلِّی شرح فلا تدری بصیغه مضارع غایبه معلوم معتل اللام از باب ضرب است و در بعض نسخ فلا یدری بصیغه غایب مجهول مکتوب
بصورت الف است طهرت بطاء بی نقطه و را بی نقطه بصیغه ماضی غایبه معلوم از باب حسن بتقدیر استفهام است قائما حال مؤکده است
تلزم از باب افعال است العبیط بفتح عین بی نقطه وکسر با یک نقطه وسکون یا دو نقطه در پایین و طاء بی نقطه خالص سرخ بمعنی اینکه
زرد آب نباشد یعنی روایت است از یونس از کسی که خبر داد او را از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیده شد از زنی
که بریده شده از او خون پس نمیداند که آیا پاک شد از حیض یا نه امام گفت می ایستد ایستاده و می چسباند شکم خود را بدیواری
و بر میدارد در خود پاره پنبه سفید را و برمیدارد پای راست خود را پس اگر بیرون آمد بر سر آن پاره پنبه مانند سر مگس خون
خالص پاک نشده از حیض و اگر بیرون نیامد پس تحقیق پاک شده غسل میکند و نماز میکند دوم اصل عَنْ اَبِی جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ
قَالَ اِذَا اَرَادَتِ الْحَائِضُ اَنْ تَغْتَسِلَ فَلْتَسْتَدْخِلْ قُطْنَةً فَاِنْ خَرَجَ فِیهَا شَیْءٌ مِنَ الدَّمِ فَلَا
تَغْتَسِلْ وَاِنْ لَمْ تَرَ شَیْئًا فَلْتَغْتَسِلْ وَاِنْ رَاَتْ بَعْدَ ذَلِکَ صُفْرَةً فَلْتَتَوَضَّ وَلْتُصَلِّ شرح فلا تغتسل
مجزوم است فلتتوض بصیغه مضارع غایبه مجهول اللام از باب تفعّل است یکی تا حذف شده و همزه منقلب بالف شده و بجزم افتاده و وضوء
محمول بر معنی لغوی است یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت چون خواهد حائض که غسل کند پس باید که بر دارد در خود
پاره پنبه را پس اگر بیرون آید در آن پنبه چیزی از خون حیض پس نباید که غسل کند و اگر نه بیند چیزی از حیض پس باید که غسل کند
و اگر بیند بعد از آن غسل زردی را بر روی پنبه یا علیحده پس باید که خود را بشوید بازاله نجاست و غسل و وضوء و نماز کند سیوم
اصل عَنْ شُرَحْبِیلَ الْکِنْدِیِّ عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ قُلْتُ کَیْفَ تَعْرِفُ الطَّامِثُ طُهْرَهَا
قَالَ تَعْمِدُ بِرِجْلِهَا الْیُسْرَی عَلَی الْحَائِطِ وَتَسْتَدْخِلُ الْکُرْسُفَ بِیَدِهَا الْیُمْنَی فَاِنْ کَانَ ثَمَّ مِثْلُ رَاْسِ
الذُّبَابِ عَلَی الْکُرْسُفِ شرح تعمد بعین بی نقطه بصیغه غایبه معلوم از باب ضرب است العمد قصد چیزی کردن و مراد اینجا توجه
بجانبی است با در برجلها برای تعدیه است منافات نیست میان الیسری اینجا والیمنی در حدیث اول زیرا که بعضی را اول احاطه
آسانتر است و بعضی را دوم و هر کدام در بعضی است بنابر اول دست چپ بکار باید فرمود تعدیه تعمد بعلی برای تضمین معنی وضع است
یعنی روایت است از شرحبیل بضم شین با نقطه و فتح را بی نقطه و سکون حا بی نقطه و کسر با یک نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین کندی
بکسر کاف و سکون نون از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفتم امام را که چگونه می شناسد حائض پاکی خود را از حیض امام
گفت متوجه میسازد و میگذارد پای چپ خود را بر دیوار و بر میدارد در خود پنبه را بدست راست خود پس اگر باشد در آنجا که

پنبه را داخل آن کرده مانند سر مگس از خون بیرون می آید بر پنبه چهارم اصل عَنْ اَبِی جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ اَنَّهُ بَلَغَهُ اَنَّ نِسَاءً
کَانَتْ اِحْدَاهُنَّ تَدْعُو بِالْمِصْبَاحِ فِی جَوْفِ اللَّیْلِ تَنْظُرُ اِلَی الطُّهْرِ فَکَانَ یَعِیبُ ذَلِکَ وَیَقُولُ مَتَی
کَانَ النِّسَاءُ یَصْنَعْنَ هَذَا شرح متی استفهام انکاری است و کان ضمیر شان مستتر است اسم آن است و جمله خبر کان است و در بعض
نسخ کانت است باعتبار اینکه ضمیر شان گاهی تابع عمده در جمله میباشد در تانیث و تذکیر یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام که خبر
رسید باو که جمعی از زنان عادت ایشان این بوده که یکی از ایشان می طلبیده چراغ را در میان شب نظر میکرده سوی پاکی از حیض
بمعنی که پنبه میگذاشته و بیرون می آورده تا بداند که پاک شده یا نه پس امام علیه السلام مذمت میکرد آن عمل را و میگفت که کی در
زمان سابق این معهود کار زنان این بود که میکرده باشند این را یا این وجه این می آید در حدیث آینده پنجم اصل عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ
عَلَیْهِ السَّلَامُ اَنَّهُ کَانَ یَنْهَی النِّسَاءَ اَنْ یَنْظُرْنَ اِلَی اَنْفُسِهِنَّ فِی الْمَحِیضِ بِاللَّیْلِ وَیَقُولُ اِنَّهَا قَدْ تَکُونُ الصُّفْرَةُ
وَالْکُدْرَةُ شرح ضمیر ینظرن راجع بنسا است و تانیث باعتبار آنست که عمده در جمله مونث است تکون از افعال تامه است یعنی
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که او منع میکرد زنان را از اینکه نظر کنند سوی خود شان در موضع حیض که داشتن پنبه و
بیرون آوردن آن تا بدانند که آیا پاک شده اند از حیض یا نه در شب و میگفت بدرستی که حکایت این است که گاهی میباشد زردی
و تیرگی باین معنی که در شب بی چراغ معلوم نمیشود که آنچه بر سر پنبه بیرون آمده زرد است یا تیره است و هر یکی حکمی علیحده دارد چنانچه
ظاهر شد در حدیث اول و دوم این باب ششم اصل عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ الْبَصْرِیِّ قَالَ سَاَلْتُ اَبَا الْحَسَنِ الْاَخِیرَ
عَلَیْهِ السَّلَامُ وَقُلْتُ لَهُ اِنَّ ابْنَةَ شِهَابٍ تَقْعُدُ اَیَّامَ اَقْرَائِهَا فَاِذَا هِیَ اغْتَسَلَتْ رَاَتِ الْقَطْرَةَ بَعْدَ
الْقَطْرَةِ قَالَ فَقَالَ مُرُوهَا فَلْتَقُمْ بِاَصْلِ الْحَائِطِ کَمَا یَقُومُ الْکَلْبُ ثُمَّ تَاْمُرُ امْرَاَةً فَلْتَغْمِزْ بَیْنَ وَرِکَیْهَا غَمْزًا
شَدِیدًا فَاِنَّهُ اِنَّمَا هُوَ شَیْءٌ یَبْقَی فِی الرَّحِمِ یُقَالُ لَهُ الْاِرَاقَةُ وَاِنَّهُ سَیَخْرُجُ کُلُّهُ شرح البصری بکسر با منسوب
ببصره بفتح با است شهاب بکسر شین با نقطه است ثم تأمر مجزوم است و در حالت اصل کسره برای التقاء الساکنین لاحق آن
میشود فلتغمز بغین با نقطه و زای با نقطه از باب ضرب است الورک بفتح واو و کسر و سکون را بی نقطه و بکسر واو و سکون را
بالای ران و بفتح واو و فتح را استخوان بالای ران ضمیر هو راجع بخارج بعد از غسل است اراقه بکسر همزه و را بی نقطه
والف و قاف در اصل مصدر باب افعال است بمعنی ریختن کله مرفوع و فاعلست یا تاکید ضمیر مستتر در سیخرج است یعنی روایت است
از محمد بن علی بن مهزیار که ساکن بصره بوده گفت پرسیدم امام علی نقی علیه السلام را و گفتم او را که دختر شهاب می نشیند در ایام
حیضهای خود که ایام عادت او است پس چون او غسل میکند می بیند قطره بعد از قطره را از خون محمد گفت که پس امام
گفت امر کن او را پس باید که بایستد در بیخ دیوار خانه چنانچه می ایستد سگ در وقت بول کردن باین معنی که یکپای خود را
بر دارد و بعد از آن باید که امر کند زنی را پس باید که آن زن فشرد میان بالای رانهای او را فشردنی سخت چه بدرستی که آنچه
می آید از قطره بعد از قطره جز این نیست که آن چیزیست که میماند در زهدان از بقیه حیض که آنرا اراقه مینامند و بدرستی که آن
زود باشد که بیرون آید مجموع آن بسبب این عمل و اصلا بقیه از آن در زهدان نماند اصل ثُمَّ قَالَ لَا تُخْبِرُوهُنَّ بِهَذَا
وَشِبْهِهِ وَذَرُوهُنَّ وَعِلَّتَهُنَّ الْقَذِرَةَ قَالَ فَفَعَلَتِ الْمَرْاَةُ الَّذِی قَالَ فَانْقَطَعَ عَنْهَا
الدَّمُ فَمَا عَادَ اِلَیْهَا الدَّمُ حَتَّی مَاتَتْ شرح ففعلت بصیغه ماضی غایبه معلوم از باب منع است المراة مرفوع و فاعلست و در
بعض نسخ بالمراة است بنابر آن فاعل فعلت ضمیر مستتر راجع بامراة است که مذکور شد در فقره سابقه که ثم تأمر امراة و بر هر تقدیر

الذی مفعول به فعلت است و ضمیر مستتر در قال راجع بامام است یعنی بعد از آن امام گفت جز بدمید زنا نیز اگر ...
باین مانند این از مسائل حیض و اگذارید ایشان را با علمای ایشان که نجس است نجاست ایشان نیز اشارتست بآنکه او ...
نماز و روزه و سایر عبادات معقول نیست پس نقص مسائل ایشان عیب است محمد گفت پس گر ...
بریده شد از او آن خون که قطره قطره می آمد پس برنگشت سوی آن زن آن خون قطره قطره تا آخر عمر او باب هفتم
... این بابیست در کیفیت غسل حایض است آنچه کافیست او را از جمله آب درین باب پنج حدیث
اول حدیث عن عبد الله بن یحیی الکاهلی قال قلت لابی عبد الله علیه السلام ان النساء الیوم
احدثن مشطاً تعمد احداهن الی القرامل من الصوف تفعله الماشطة تصنعه مع الشعر ثم
تحشوه بالریاحین ثم تجعل علیه خرقة رقیقة ثم تخیطه بمسلة ثم تجعله فی راسها ثم
تصیبها الجنابة شرح المشط بفتح میم مصدر باب نصر است کردن موی سر شانه کردن و بستن و مانند آنها القرامل بفتح قاف
و را بی‌نقطه و الف و کسر میم جمع قرمل بکسر قاف و سکون را و کسر میم طرّه‌ها که از پشم سیاه یا نخ سیاه یا مانند آنها ساخته میشود
و آنها را با موهای سر زنان می‌بافند تا بیشتر و درازتر نماید ضمیر تفعله راجع بالصوف است تصنعه بصاد بی‌نقطه و نون و عین بی‌نقطه است
و ضمیر مستتر راجع بماشطه است و ضمیر منصوب راجع بالصوف است الصنعه کارگری و مراد اینجا بافتن است ضمیر مستتر در تحشوه راجع
با حدیهن یا راجع بماشطه است و ضمیر منصوب راجع بصوف است اما باعتبار جنس یا باعتبار آنچه قرمل از آن بعمل آمده زیرا که مراد اینجا
که بعض زنان عجم آن را دنگه مینامند و آن غیر طره است المسلة بکسر میم و فتح سین بی‌نقطه و تشدید لام سوزن بزرگ یعنی روایت است
از عبد الله بن یحیی که از قبیله کاهل است گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که بدرستی که زنان در این روزگار اختراع
کرده اند نوعی از سر بستن را بیان این آنکه قصد میکنند یکی از ایشان سوی طره‌ها از پشم که بعمل می‌آورد آن پشم را مشاطه میبافند
آن پشم را با موی سر زن بعد از آن پر میکند پارچه از پشم را از خوشبوها بعد از آن میگردانند بر آن پشم پارچه نازکی را
مثل دستار بعد از آن میدوزد آن پشم را با آن پارچه و ریاحین بسوزنی بزرگ بنحوی که از طرفی بطرفی دیگر میگذرانند
تا مستحکم شود بعد از آن میگردانند آن پشم را که دنگه ساخته در سر زن بعد از آن برمیخورد آن زن را جنابت آیا حکم آن زن
چیست امام فقال کان النساء الاول انما یمتشطن المقادیم فاذا اصابها الغسل تقدر مرها
ان تروی راسها من الماء و تعصره حتی یروی فاذا اروی فلا باس علیها قال قلت فالحائض
قال تنقض المشط نقضا شرح ضمیر مستتر در کان ضمیر شان و اسم کان است و جمله خبر آن است النساء مبتدا است الاول بضم
همزه و فتح واو جمع اولی است که مؤنث اول است و صفت النساست ضمیر اصابها راجع باحدیهن است تقدر بقاف و دال بی‌نقطه
در اینجا بصیغه مضارع غایبه معلوم باب ضرب است ان تروی بصیغه مضارع غایبه معلوم باب تفعیل است حتی یروی بصیغه غایب باب علم است
و ضمیر مستتر راجع براس است یعنی پس امام گفت شان این بود که زنانی که در زمان سابق بودند جز این نبود که شانه و زینت میکردند
موهای پیش سر را پس چون برمیخورد یکی از ایشان را غسل تقدیر میبود بر آن غسل آب یانی امر کن یکی از ایشان را که عمل طره‌ها و دنگه کرده باشد
بآنکه سیراب کند سر خود را از آب و افشرد آن تا سیراب شود پس چون سیراب شد پس پروایی نیست بر آن زن بهیچ نحوی که احتیاج
نیست بواکردن موها عبد الله گفت که گفتم پس حایض چه حکم دارد امام گفت وا میکند آن مشاطگی را او که ... مراد اینست که
حائض در ابتدای حیض نقض میکند مشط را تا مباد که شوهرش طمع در او کند پس وقت غسل خالی از مشط است یا مراد اینست که حکم او

غیر حکم

غیر حکم جنب است و مبالغه او در الازم است بعنوان استحباب چنانچه ظاهر حدیث چهارم است نه بعنوان وجوب ... عن ابی
عبد الله علیه السلام قال الطامث تغتسل بتسعة ارطال من ماء شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت حایض غسل میکند به نه رطل از آب مخفی نماند که بیان شد در کتاب الطهارة در حدیث ششم باب دوم که رطل عراقی یک
صاع است و رطل مدنی شش یک صاع است و وزن رطل عراقی صد و سی درهم است و درهم بوزن چهل و هشت جو میانه است و وزن
رطل مدنی یک و نیم عراقیست والله اعلم سیوم حدیث سالت ابا عبد الله علیه السلام عن المراة الحائض تری الطهر و
هی فی السفر و لیس معها من الماء ما یکفیها لغسلها و قد حضرت الصلوة قال اذا کان معها
بقدر ما تغسل به فرجها فتغسله ثم تتیمم و تصلی قلت فیاتیها زوجها فی تلک الحال قال
نعم اذا غسلت فرجها و تیممت فلا باس شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از زن حایض که می‌بیند
پاکی از حیض او و او در سفر است و نیست با او از آب آنقدر که کافی باشد او را برای غسل حیض او و بتحقیق حاضر شده نماز امام گفت
اگر باشد با او آب بقدر آنچه بشوید بآن فرج خود را پس بشوید آن را بعد از آن تیمم میکند و نماز میکند گفتم پس جماع میکند با او
شوهر او در آن حال گفت آری چون شست فرج خود را و تیمم کرد پس پروایی نیست مراد آنکه در اینجا چند مسئله است اول
آنکه مفهوم اذا کان اینست که اگر آنقدر آب نیز نباشد که فرج خود را شوید تیمم کافیست دوم آنکه ظاهر قال نعم تا آخر موید
قول سید مرتضی است که تیمم عوض غسل نمیشکند بورود حدث مثل او و وصول آب خواه حدث اصغر و خواه اکبر والا لازم می‌آید که
این زن بمحض ادخال حشفه در فرج او حایض شود سیوم آنکه مفهوم اذا غسلت اینست که اگر فرج را نشسته باشد یا تیمم نکرده باشد
در جماع باس هست مگر در صورت شبق زوج که در آن صورت اکتفا بشستن فرج میشود چنانچه می‌آید در کتاب النکاح در حدیث
اول باب مجامعة الحایض قبل ان تغتسل که باب صد و هشتاد و یکم است و شاید که این مبنی باشد بر آیت سوره بقره و یسالونک
عن المحیض قل هو اذی فاعتزلوا النساء فی المحیض و لا تقربوهن حتی یطهرن فاتوهن من حیث امرکم الله ان الله یحب التوابین
و یحب المتطهرین در این آیت چند احتمالست از آنجمله آنکه محیض اینجا اسم مکان و عبارت از موضع حیض باشد و آن ظاهر فرج است
چنانچه ظاهر شد در احادیث باب سابق و این منافات ندارد با آنکه مراد المحیض در آیت سوره الطلاق حیض باشد چنانچه
بیان شد در حدیث دوم باب اول و مراد باذی باعث آزار در آخرت یا دنیا برای شوهر است اگر جماع کند در آن و ترتیب
فا تفریعیه در فاعتزلوا و امر در فاعتزلوا برای ایجابست و نهی در و لا تقربوهن بمعنی نهی از جماع مطلق است خواه در فرج و خواه
در دبر پس معطوفست بر هو اذی تا آخر زیرا که اذی بودن محیض دخل در نهی از جماع در دبر ندارد پس نهی اینجا برای تنزیه است
طهارت در یطهرن عبارت از پاکی از حیض است و تطهر عبارت از غسل یا جاری مجرای غسلست و امر در فاتوا برای رفع
کراهت است پس بعد از طهارت و قبل از غسل و جاری مجرای آن جماع مکروه است والله اعلم چهارم حدیث عن ابی جعفر
علیه السلام قال الحائض ما بلغ بلل الماء من شعرها اجزاها شرح الحائض مبتدا است جمله ما بلغ تا آخر
خبر مبتدا است ما موصوله است و مبتدا است بلغ بتقدیر بلغه است ضمیر محذوف عاید موصولست بلل مرفوع فاعل بلغ است
من بیانیه است و برای بیان موصولست و میتواند بود که من تبعیضیه باشد اجزاها خبر ما است و ضمیر مستتر راجع بما است و ضمیر منصوب
راجع بالحایض است و نسبت اجزا بموئی که تر شده باشد نسبت مجازی است و مراد اجزای تری آن موست یعنی روایت است
از امام محمد باقر علیه السلام گفت حایض آنچه رسیده بآن تری آب که موی سر او باشد کافیست برای او در شستن آن مو برای

غسل حیض یعنی اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي الْحَائِضِ تَغْتَسِلُ وَعَلَى جَسَدِهَا الزَّعْفَرَانُ لَمْ يَذْهَبْ بِهِ
الْمَاءُ قَالَ لَا بَأْسَ شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در حائض که غسل حیض میکند و بر بدن او زعفران است
نبرده آن زعفران را آب غسل امام گفت پروایی نیست یعنی که غسل او صحیح است و آن زعفران مانع صحت غسل نیست باب
المرأة ترى الدم وهي جنب شرح این باب در بیان زنی است که می بیند خون حیض را و او جنب است در این باب سه حدیث است اول اصل عن
عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يَحْيَى الْكَاهِلِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الْمَرْأَةِ يُجَامِعُهَا زَوْجُهَا
فَتَحِيضُ وَهِيَ فِي الْمُغْتَسَلِ تَغْتَسِلُ أَوْ لَا تَغْتَسِلُ قَالَ قَدْ جَاءَهَا مَا يُفْسِدُ الصَّلَاةَ فَلَا تَغْتَسِلُ
شرح المغتسل بضم میم و فتح سین اسم مکان و مصدر میمی باب افتعال میتواند بود تغتسل بتقدیر استفهام است یعنی روایت است از
عبد الله بن یحیی الکاهلی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از حکم زنی که جماع میکند با او شوهرش پس
حیض میبیند و حال آنکه او در موضع غسل جنابت است آیا غسل جنابت میکند یا غسل جنابت نمیکند امام گفت بتحقیق آمد نزد
او آنچه باطل میکند نماز را پس غسل جنابت نمیکند بدانکه ظاهر این است که غسل جنابت واجب لنفسه نباشد بلکه وجوب
آن برای این باشد که شرط نماز است و موافق این گذشت در کتاب الطهارة در حدیث هشتم باب بیست و نهم که باب صفة الغسل
تا آخر است دوم اصل عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الْمَرْأَةِ
تَحِيضُ وَهِيَ جُنُبٌ هَلْ عَلَيْهَا غُسْلُ الْجَنَابَةِ قَالَ غُسْلُ الْجَنَابَةِ وَالْحَيْضِ وَاحِدٌ شرح روایت است
از عبد الله بن سنان از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از حکم زنی که حیض می بیند در حالی که او جنب است
آیا واجب است بر او غسل جنابت در آن وقت امام گفت غسل جنابت و حیض یکی است یعنی که در آن وقت بر او واجب نیست غسل
جنابت بلکه بعد از پاکی از حیض یک غسل میکند برای جنابت و حیض سوم اصل قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام الْمَرْأَةُ
تَرَى الدَّمَ وَهِيَ جُنُبٌ أَتَغْتَسِلُ مِنَ الْجَنَابَةِ أَوْ غُسْلَ الْجَنَابَةِ وَالْحَيْضِ فَقَالَ قَدْ أَتَاهَا مَا
هُوَ أَعْظَمُ مِنْ ذَلِكَ شرح غسل منصوب و مفعول مطلق است یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را زن می بیند خون
حیض را و او جنب است آیا در آن وقت غسل میکند از جنابت یا غسل میکند غسل جنابت و حیض پس امام گفت بتحقیق آمد نزد او آنچه
آن بزرگتر است از آنچه گفتی یعنی که هر دو شق باطل است در آن وقت اصلا غسل نمیکند باب نهم از ابواب جامع فی الحائض
والمستحاضة شرح این باب که جمع کرده فواید بسیار را در بیان حکم زنی که حائض و مستحاضه شود در این باب هفت حدیث است
اول اصل مِنْ غَيْرِ وَاحِدٍ سَأَلُوا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنِ الْحَائِضِ وَالسُّنَّةِ فِي وَقْتِهِ فَقَالَ إِنَّ
رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله سَنَّ فِي الْحَائِضِ ثَلَاثَ سُنَنٍ بَيَّنَ فِيهَا كُلَّ مُشْكِلٍ لِمَنْ سَمِعَهَا
وَفَهِمَهَا حَتَّى لَا يَدَعَ لِأَحَدٍ مَقَالًا فِيهِ بِالرَّأْيِ شرح مراد بحائض در اینجا زنی است که حیض او متصل باستحاضه
شده و مستمر ایشان باشد و در بعض نسخ بجای دم الحیض است بضم حا و تشدید یای دو نقطه در پایین مفتوحه جمع حائض است
یا بفتح حا و سکون یا است ضمیر وقته راجع بحیض است که در ضمن حائض مذکور است کل مشکل اشاره بآنست که حکم زنی که حافظه
العدد و ناسیة الوقت یا برعکس باشد از مجموع سنه اولی و سنه ثانیه مستنبط میشود لا یدع بصیغه غایب مرفوع و منصوب
میتواند بود و بنا بر اول ضمیر مستتر راجع بمصدر بین است و بنا بر دوم راجع برسول الله صلی الله علیه و آله است و بصیغه غایبه
منصوب و مرفوع میتواند بود و بنا بر اول و دوم ضمیر مستتر راجع بثلث سنن است ضمیر فیه راجع بمشکل است یعنی روایت است از

جمعی که

جمعی که پرسیدند امام جعفر صادق علیه السلام را از حائضی که مستمر شود خون او و از طریقت رسول علیه السلام در تعیین وقت حیض در این
هنگام پس گفت بدرستی که رسول الله صلی الله علیه و آله قرار داد در آن حائض سه طریقت که بیان کرد در آنها هر مشکل را
برای کسی که گوش کرد آنها را و فهمید آنها را تا آنحدی که وا نمیگذارد آن بیان برای هیچکس حکمی را در مشکل از پیش خود اما
إِحْدَى السُّنَنِ فَالْحَائِضُ الَّتِي لَهَا أَيَّامٌ مَعْلُومَةٌ قَدْ أَحْصَتْهَا بِلَا اخْتِلَاطٍ عَلَيْهَا ثُمَّ
اسْتَحَاضَتْ وَاسْتَمَرَّ بِهَا الدَّمُ وَهِيَ فِي ذَلِكَ تَعْرِفُ أَيَّامَهَا وَمَبْلَغَ عَدَدِهَا شرح حمل فالحائض
مجازیست و مراد اینست که اول سنت در آن حائض است الاختلاط بخا با نقطه و طا بی نقطه ممزوج شدن و مراد اینجا مشتبه شدنست
استحاضت در بعض فقرات آینده بصیغه معلوم معتل العین یائی باب استفعالست و مشهور اینست که بصیغه مجهول باشد چنانچه در
بعض دیگر فقرات آینده است و حقیقت این اینست که اصل حیض بمعنی روان شدن خون از درون فرج زنست و غالب شده
در روان شدن خون در ایام مقرری و استحاضه بمعنی طلب روان شدن خونست از درون فرج زن در غیر ایام مقرری
و چون شیطان دعوت کرده او را بآنچه باعث آمدن خونست در غیر ایام مقرری چنانچه مذکور میشود در فقرات بعد از این
پس گویا که شیطان طلب آمدن خون از او کرده در غیر ایام مقرری و چون این زن باختیار خود تابع شیطان شده و باعث
آن خون را بعمل آورده پس گویا که از خود طلب کرده روان شدن خون را در غیر ایام مقرری و بنا بر مذهب جمعی از اهل عربیت
که میگویند استفعل مبالغه فعل است توجیه استحاض بصیغه معلوم آسانتر است زیرا که تجاوز از حد در آن شده یعنی اما یکی
از آن سه سنت پس در حائضی است که او را روزهای حیض معلومه است بتحقیق نگاه داشته آنها را بی اشتباهی بر او بعد از آن
صاحب استحاضه شده و باقی مانده با او خون استحاضه بروشی که حیض و غیر حیض بهم متصل شده و آن زن در آن وقت میشناسد
روزهای حیض خود را که از چندم ماه شروع میشود و میشناسد منتهای عدد حیض خود را فَإِنَّ امْرَأَةً يُقَالُ لَهَا فَاطِمَةُ
بِنْتُ حُبَيْشٍ اسْتَحَاضَتْ فَأَتَتْ أُمَّ سَلَمَةَ فَسَأَلَتْ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ
تَدَعُ الصَّلَاةَ قَدْرَ أَقْرَائِهَا وَقَدْرَ حِيَضِهَا وَقَالَ إِنَّمَا هُوَ عَزْفٌ فَأَمَرَهَا أَنْ تَغْتَسِلَ وَتَسْتَثْفِرَ بِثَوْبٍ
وَتُصَلِّيَ شرح حبیش بضم حای بی نقطه و فتح بای یک نقطه و سکون یای دو نقطه در پایین و شین با نقطه است صاحب قاموس عبد الله بن
حبیش را از جمله اصحاب شمرده و شاید که این فاطمه خواهر عبد الله باشد و چون شهرتی نداشته امام علیه السلام گفته امرأة یقال
لها فاطمة بنت حبیش بخلاف فاطمه بنت ابی حبیش که در سنت ثانیه مذکور میشود زیرا که شهرت دارد و مخالفان نیز ذکر استحاضه او و
سؤال او کرده اند قدر دو جا بفتح قاف و سکون دال بی نقطه و رای بی نقطه مصدر باب نصر و ضرب منصوب و مفعول له است القدر
شناختن اندازه چیزی اقرا بفتح همزه و سکون قاف و رای بی نقطه و الف ممدوده جمع قرء بفتح و ضم قاف و سکون را و همزه
بمعنی الطهار است موافق آنچه می آید در کتاب الطلاق در شرح عنوان و حدیث اول باب منع الاقرار که باب بیست و هفتم
است و گاهی اقرا بمعنی حیضها مستعمل میشود چنانچه در دو فقره آینده است و بنا بر آن و قدر حیضها عطف تفسیر است حیضها
بکسر حا و فتح یا جمع حیضه بکسر حا و سکون یا است و آن اسم حیض بفتح حا است که برای مره است العزف بفتح عین بی نقطه
و سکون زای با نقطه و فا آواز و غوغای شیطان و از آن ماخوذ است معزف بکسر میم و سکون عین و فتح زای بمعنی ساز
که آلت لهو است مثل عود و طنبور و آنها را معازف نیز مینامند عزف بتقدیر اثر عزف است و حقیقت این اینست که استحاضه
آفتی است از آفتها و مصیبتی که نزد مکلف می آید بسبب گناهست چنانچه گفته در سوره شوری وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ

ایدیکم و یعفوا عن کثیر و بیان شد در کتاب الایمان و الکفر در احادیث باب صد و نود و نهم که باب دوم ایضاً است و گفته در سورهٔ نسا
و ما اصابک من سیئة فمن نفسک و هر گناهی بسبب غوغای ابلیس لشکر اوست چنانچه الله تعالی یاد گفته در سورهٔ بنی اسرائیل است
و اجلب علیهم بخیلک و رجلک الاستثفار بثاء سه نقطه و فاء و راء بی‌نقطه بستن زن پارچه را میان دوران خود و محکم کردن دو طرف
آن بر بند ازار ماخوذ است از ثفر بفتح ثاء و فتح فاء بمعنی پاردم که در پس زین یکستور میباشد و بیان میشود در حدیث و در بعض
نسخ عرق بکسر عین بی‌نقطه و سکون راء بی‌نقطه و قاف است و صاحب مفاتیح شرح مصابیح گفته که معناه ان ذلک دم عرق انشق و لیس
بحیض و صاحب قاموس گفته و المستحاضة من یسیل دمها لا من المحیض بل من عرق العاذل و گفته العاذل عرق یخرج منه دم الاستحاضة
الاستثفار بثاء سه نقطه و فاء و راء بی‌نقطه بستن زن پارچه میان دوران خود و محکم کردن دو طرف آن بر بند ازار ماخوذ است
از ثفر بفتح ثاء و فتح فاء بمعنی پاردم که در پس زین یکستور می‌باشد و بیان میشود در حدیث سوم این باب یعنی چه بد بختی که
زنی که گفته میشد او را فاطمه دختر حبیش صاحب استحاضه شد پس آمد برای عرض حال خود نزد ام سلمه رضی الله تعالی عنها که زوجهٔ
مؤمنهٔ رسول الله صلی الله علیه و آله بود پس ام سلمه پرسید رسول الله را صلی الله علیه و آله از آنچه آن زن گفت پس رسول الله
صلی الله علیه و آله گفت که آن زن وا میگذارد نماز را ایام شناختن طهرهای او و شناختن حیضهای او و رسول الله صلی
الله علیه و آله گفت جز این نیست که آنچه آن زن گفت از غوغای شیطان است پس رسول الله صلی الله علیه و آله امر کرد آن زن را
که بعد از ایام غسل کند و ببندد آن موضع را با پارچه تا خون در اثنای نماز جاری نشود و نماز کند اصل قال ابو عبد الله
علیه السلام هذه سنة النبی صلی الله علیه و آله و سلم فی التی تعرف ایام اقرائها لم تختلط
علیها الا تری انه لم یسألها کم یوم هی و لم یقل اذا زادت علی کذا یوما کانت مستحاضة
و انما سن لها ایاما معلومة ما کانت من قلیل او کثیر بعد ان تعرفها شرح کم استفهامیه است
و خبر مبتدا است که مقدم شده بر مبتدا و یوم مجرور است و جر آن باضافه است نزد زجاج و بمن جاره است که مقدر است وجوبا
نزد فرا و ابن السراج و جمعی دیگر هی مبتدا است و راجع بایام اقرائها است کذا مرکب از کاف تشبیه و اسم اشاره است نزد
جمعی و مشار الیه شش روز یا هفت روز است که می آید در سنت ثلثه بقرینه آنچه می آید در سنت ثانیه که کالم بایام الاولی بذلک و میتواند
بود که مشار الیه قدر مشترک میان این و ایام اقبال دم باشد که مذکور میشود در سنت ثانیه یوما تمیز اسم اشاره است ما در ما کانت
اسمی است نکره بمعنی ای شیء و آن منصوب است محلا و خبر کانت است مقدم شده برای اینکه استفهام مقتضی تقدم در کلام است
ضمیر مستتر در کانت اسم است و راجع بایاما معلومة است من بیانیه است و برای بیان ما است یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام
که این طریقت نبی است صلی الله علیه و آله در زنی که می شناسد ایام حیضهای خود را مشتبه نشده آنها بر آن زن آیا نمی بینی
که نبی صلی الله علیه و آله نپرسید ام سلمه را که چند روز است ایام او و نگفت که چون زیاد کند ایام را بر چنین عددی میشود
مستحاضه و جز این نیست که قرار داد برای آن زن چند روز را که معلوم آن زن است هر چه باشد از کم یا زیاد بعد از آنکه آن
زن می شناخته باشد آن ایام را اصل وکذلک افتی ابی علیه السلام و سئل عن المستحاضة فقال انما
ذلک عرق عابر او رکضة من الشیطان فلتدع الصلوة ایام اقرائها ثم تغتسل و تتوضأ
لکل صلوة قیل و ان سال قال و ان سال مثل الثعب شرح واو در و سئل حالیه است فا در فقال برای
عطف بر سئل است عرق بفتح عین بی‌نقطه و سکون زای با نقطه و فاء مرفوع و مضاف است بیان حقیقت آن شد در شرح اعراب

و روزهایی که مطابق اقرای اوست و مطابق حیضهای اوست ح

سابقه عابر

عابر بعین بی‌نقطه و الف و کسر باء یک نقطه و راء بی‌نقطه مجرور و مضاف الیه است بمعنی شیطانی که در گذشته است و این موافق قول الله تعالی
است در سورهٔ اعراف طائف من الشیطان رکضة بفتح راء بی‌نقطه و سکون کاف و ضاد با نقطه و تاء وحدت مرفوع و معطوف
بر عرق است اگر کفض زدن سوار پای خود را بر پهلوی ستور تا تندتر رود و من ابتدائیه است و ظرف صفت رکضه است و این اشارت است
باینکه شیطان در اول آمدن نزد مکلف مانند غوغا و آواز میکند و اصلا از او کاری دیگر نمی آید و چون مکلف از غوغای
او متاثر نشد اصلا شیطان از دور پی کار خود میرود و اگر مکلف اندکی متاثر شد شیطان در می یابد او را اندک ضرری
باو میرساند و عبور میکند چنانچه در سورهٔ اعراف گفته اذا مسهم طائف من الشیطان تذکروا و اگر بسیار متاثر شد شیطان
لازم او میشود و بر او سوار میشود و چون کاهلی کند تندش میکند ثم تغتسل مجزوم است و مراد غسل حیض است و تتوضأ مرفوع است
و یا مجزوم است و بر هر تقدیر لکل صلوة متعلق بتتوضأ است و وجوب وضو برای هر نمازی منافات ندارد با وجوب غسل نیز در بعض
نمازها یا در هر نمازی مثل الثعب منصوب است بر نیابت مفعول مطلق و بتقدیر سیلانا مثل سیلان الثعب است پس موصوف مثل
مقدر است و مضاف الثعب نیز مقدر است الثعب بفتح ثاء سه نقطه و سکون و فتح عین بی‌نقطه و باء یک نقطه آب جاری یعنی
و همچنان فتوی داد پدرم امام محمد باقر علیه السلام بر جایی که پرسیده شد از حکم مستحاضه پس گفت جز این نیست که آن استحاضه اگر کمست
اثر محض غوغای شیطان گذار کننده است و اگر بسیار است اثر سوار شدن و مهمیز زدن بعد از غوغا از جانب شیطان است پس
باید که واگذارد نماز را در ایام حیضهای و بعد از آن غسل حیض کند و وضو میسازد برای هر نمازی گفته شد پدرم را که اگر چه خون
روان شده باشد پدرم گفت اگر چه روان شده باشد مانند آب جاری اصل قال ابو عبد الله علیه السلام هذا
تفسیر حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله و هو موافق له فهذه سنة التی تعرف
ایام اقرائها لا وقت لها الا ایامها قلت او کثرت شرح مشار الیه مرکب از دو جزء است اول انما ذلک
عرق عابر او رکضة من الشیطان که تفصیل قول سول است که انما هو عرق بتقسیم آن بدو قسم چنانچه بیان شد دوم ثم تغتسل و تتوضأ
لکل صلوة که توضیح قول سول است که مفهوم میشود از امر با آن تغتسل بیان اینکه آن مخصوص استحاضهٔ کثیره است چون سؤال آنجا
واقع شده بوده پس در غیر آن کاهی اکتفا بوضو میشود و هو موافق برای احتیاط اینست که مبادا کسی از تفاوت در لفظ تفاوت
در معنی خیال کند یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام که این کلام پدرم تفسیر حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله و آن موافق
آن حدیث است پس اینکه مذکور است طریقت زنیست که می شناسد ایام حیضهای خود را بیان این آنکه وقتی نیست برای حیض او مگر
ایام عادت او خواه کم باشد و خواه بسیار باشد اصل واما سنة التی قد کانت لها ایام متقدمة ثم
اختلط علیها من طول الدم فزادت و نقصت حتی اغفلت عددها و موضعها من
الشهر فان سنتها غیر ذلک شرح اختلط بصیغهٔ مجهول است علیها نایب فاعل است و در بعض نسخ اختلطت بصیغهٔ مؤنث
است و بنا بر این بصیغهٔ معلوم است و ضمیر مستتر راجع بایام است اغفلت بغین با نقطه و فاء بصیغهٔ ماضی معلوم باب افعال است الاغفال ترک
چیزی بفراموش کردن آن الجملة سنتها از قبیل وضع ظاهر در موضع ضمیر است مثل الحاقة ما الحاقة پس ضمیر راجع بالتی است و فان
سنتها بجای فانها است و ضمیر راجع بسنت است یعنی و اما طریقت زنی که بتحقیق بود او را روزهای حیض که پیشتر معلوم او بود
بعد از آن اشتباه در وقع شد بر او از درازی روزگار خون پس بکال خود گاهی زیاد کرد آن روزهای حیض او بکال خود گاهی
دیگر کم کرد آنها را تا بحدی رسید که بالکلیه فراموش کرد عدد آنها را و جای آنها را از جملهٔ ماه پس مرتبتی که طریقت آن زن

هزام

عیرست که مذکور شد اصل وذلك أنّ فاطمة بنت أبي حبيش أتت النبيّ صلّى الله عليه وآله فقالت
إنّي أستحاض فلا أطهر فقال النبيّ صلّى الله عليه وآله ليس ذلك بحيض إنّما هو عرق
فإذا أقبلت الحيضة فدعي الصلاة وإذا أدبرت فاغسلي عنك الدم وصلّي فكانت تغتسل
في كلّ صلاة شرح فلا در بعض نسخ بواو است واطهر در نسخ بطاء بی‌نقطه است وبنابراین تشدید طاء وتشدید هاء بصیغه مضارع معلوم
باب تفعّلت بمعنی اغتسل ودر بعضی بتخفیف طاء وهاء بصیغه مضارع معلوم باب حسن یحسن است اقبال روآوردن ومراد اینجا نمی‌شد
حیضه بفتح حاء مصدر است برای مره وبکسر حاء اسم مصدر است وبر هر تقدیر مراد آنست که بصفت حیض باشد در رنگ یعنی
وآنچه مذکور شد برای اینست که فاطمه بنت ابو حبیش بضم حاء بی‌نقطه وفتح باء یک‌نقطه وسکون یاء دو نقطه در پایین وشین سه نقطه آمد
نزد نبی صلی الله علیه وآله پس گفت بخودش بوساطت ام سلمه رضی الله عنها که بدرستی که من صاحب استحاضه میشوم پس غسل میکنم
ونماز میکنم پس گفت نبی صلی الله علیه وآله که نیست آنچه حیض جز این نیست که آن اثر غوغای شیطانست پس چون رو آورد
حیض پس واگذار نماز را وچون روگردان شود پس بشو از خود خون را ونماز کن بعد از غسل مراد اینست که هر چه بسیاهی حالت
حیض است تا آنکه خلاف آن ظاهر شود وهر چه غیر آنست استحاضه است تا آنکه خلاف آن ظاهر شود پس او بعد از شنیدن این جواب
غسل میکرد در هر نمازی یعنی که عمل بحکم استحاضه کثیره میکرد بدانکه این جواب مبنی اینست که غالب در زنی که عادتی داشته باشد
وآنرا فراموش کند اینست که اختلاف در کیفیت خون او می‌باشد واو چون صاحب تجربه است آنرا می‌شناسد واین منافات
ندارد با اینکه اگر اختلاف نباشد واجب باشد بر او اینکه رجوع بسنت ثالثه کند چنانچه می‌آید در آخر این حدیث اصل وكانت
تجلس في مركن لأختها وكان صفرة الدم تعلو الماء شرح این برای بیان اینست که استحاضه او
کثیره بوده مرکن بکسر میم وسکون راء بی‌نقطه وفتح کاف ظرفیست از سفال برای آب که بزرگست وسوراخی در پایین دارد
که بسته وگشوده میشود ودر آن جامها شسته میشود وآنرا در بعض لغات عجم سونه مینامند یعنی وعادت آن زن بعد از شنیدن
این جواب این بود که برای ازاله نجاست از خود پیش از غسل می‌نشست در سونه که از خواهرش بود واز بسیاری خون که بر بدن
او بود زردی خون ظاهر میشد در بالای آب آن سونه اصل قال أبو عبد الله عليه السلام أما تسمع رسول الله
صلّى الله عليه وآله أمر هذه بغير ما أمر به تلك ألا تراه لم يقل لها دعي الصلاة أيام
أقرائك ولكن قال لها إذا أقبلت الحيضة فدعي الصلاة وإذا أدبرت فاغتسلي وصلّي
فهذا يبيّن أنّ هذه امرأة قد اختلط عليها أيّامها لم تعرف عددها ولا وقتها ألا
تسمعها تقول إنّي أستحاض فلا أطهر شرح هر یک از هذه وتلک منصوبست محلا ومفعول به است مشار الیه
هذه فاطمه بنت ابی حبیش است ومشار الیه تلک فاطمه بنت جحش است الا تراه استیناف بیانیست الا تسمعها استدلال دیگر است
بر مدعای دلیل سابق یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام آیا نمی‌شنوی از رسول الله صلی الله علیه وآله که امر کرد این فاطمه
دوم را بغیر آنچه امر کرد فاطمه اول را بآن بیان این آنکه آیا نمی‌بینی رسول علیه السلام را که نگفت فاطمه دوم را که واگذار نماز را در ایام
حیضهای خود ولیکن گفت او را که چون رو آورد حیض پس واگذار نماز را وچون روگردان شود پس غسل کن ونماز کن پس این کلام
رسول علیه السلام ظاهر میکند که این فاطمه دوم زنی بوده که مشتبه شده بر او روزهای عادت حیض او نمی‌شناخته عدد
آنها را ونه وقت آنها را آیا نمی‌شنوی از فاطمه دوم که میگوید که بدرستی که من صاحب استحاضه میشوم پس غسل ونماز میکنم اصل وكان

أبي يقول إنّها استحيضت سبع سنين ففي أقلّ من هذا تكون الريبة والاختلاط فلهذا
احتاجت إلى أن تعرف إقبال الدم من إدباره وتغيّر لونه من السواد إلى غيره وذلك
أنّ دم الحيض أسود يعرف شرح این قرینه یا استدلال دیگر است بر آنچه مذکور شد وبنابر اول فقی آخر کلام امام جعفر
صادق علیه السلام است وبنابر دوم تتمه کلام امام محمد باقر علیه السلام است وبر هر تقدیر فا برای بیانست وتغیر بصیغه مصدر باب
تفعل مجرورست بعطف بر ادباره یا منصوبست بعطف بر اقبال یعرف بعین بی‌نقطه وراء بی‌نقطه وفاء بصیغه مضارع غایب مجهول
باب ضرب است ومراد اینست که شناخته میشود غالبا نزد زنی که صاحب تجربه است برنگ آن یا باعم از رنگ وصفات دیگر که مذکور میشود
در باب معرفة دم الحیض من دم الاستحاضة یا بکثرت چنانچه می‌آید در حدیث دوم باب دوازدهم یعنی وپدرم میگفت که بدرستی که
فاطمه دوم صاحب استحاضه شد هفت سال بیان این آنکه در کمتر از هفت سال می‌باشد شک واشتباه چه جای هفت سال پس برای اینست
که محتاج شد فاطمه دوم سوی اینکه بشناسد رو آوردن خون را امتیاز از روگردانیدن خون واز متغیر شدن رنگ خون از سیاهی
سوی غیر سیاهی وآنچه مذکور شد برای اینست که خون حیض سیاهست شناخته میشود برنگ آن اصل ولو كانت
تعرف أيّامها ما احتاجت إلى معرفة لون الدم لأنّ السنّة في الحيض أن تكون الصفرة
والكدرة فما فوقها في أيّام الحيض إذا عرفت حيضا كلّه إن كان الدم أسود أو غير ذلك
فهذا يبيّن لك أنّ قليل الدم وكثيره أيّام الحيض حيض كلّه إذا كانت الأيّام معلومة
شرح الصفرة مرفوع واسم تکون است ما موصوله است ومفعول فعل محذوفست بتقدیر اذکر وبیان نظیر این گذشت در شرح
حدیث چهارم باب دوم فوقها منصوبست ظرف خبر مبتدای محذوفست بتقدیر هو فوقها وجمله صله ماست ضمیر فوقها راجع بکدرتست
ومراد سواد است فی ایام حال از صفرة است اذا برای محض ظرفیت است وظرف حال دیگر الصفرة است عرفت بصیغه مجهول باب
ضرب است وضمیر مستتر راجع بایام الحیض است حیضا خبر تکون است کله منصوبست تاکید حیضا است وضمیر راجع بحیضا است این برای
دفع توهم اینست که صفره را در ایام بعض حیض دانند یا بر وجهی که بعض احکام حیض در آن جاری دانند وبعضی را جاری ندانند
ان کان الدم تا آخر برای شرط نیست بلکه برای تعمیم است یعنی سواء کان الدم ایام منصوبست بکله اینجا مرفوعست اذا اینجا چنانچه
برای محض ظرفیت میتواند بود برای شرط نیز میتواند بود وبنابراین تقدیر جزای آن محذوفست ودلالت بر جزای آن میکند
سابق آن یعنی واگر میبود اینکه فاطمه دوم می‌شناخت ایام عادت حیض خود را محتاج نمیشد سوی شناختن رنگ خون چه بدرستی
که طریقت در حیض اینست که باشد زردی وتیرگی وآنچه آن بالای تیرگیست در ایام عادت حیض همگی آن خواه باشد خون سیاه
وخواه غیر سیاه پس اینکه مذکور شد ظاهر میکند برای تو اینرا که کم خون وبسیار خون در ایام حیض حیض است همگی آن وقتی که آن ایام
معلوم باشد اصل فإذا جهلت الأيّام وعددها احتاجت إلى النظر حينئذ إلى إقبال الدم و
إدباره وتغيّر لونه ثمّ تدع الصلاة على قدر ذلك ولا أرى النبيّ صلّى الله عليه وآله قال
اجلسي كذا وكذا يوما فما زادت فأنت مستحاضة كما لم يأمر الأولى بذلك شرح تغیر مجرور
ومعطوف بر ادباره است ومراد تغیر لون از سواد بغیر سواد است چنانچه در سابق گفت وتغیر لونه من السواد الی غیره ثم
تدع عطف بر احتاجت است مشار الیه ذلک اقبال الدم است او در وکذا معنی او است واول عبارت از شش روز ودوم عبارت
از هفت روز است که در سنت ثالثه مذکور میشود مشار الیه بذلک مامور به اجلسی کذا وکذا یوما است چنانچه اشارت شد بآن

وقتی که شناخته شده باشد
آن ایام حیض

در قول امام در سنهٔ اولی که ولم یقل اذا زادت علی کذا یوما کانت مستحاضة یعنی پس چون نماند مخصوص بعض روزها او عدد آنها را
محتاج میشود بسوی نظر در این هنگام بسوی رو آوردن خون و رو گردان شدن آن و متغیر شدن رنگ آن بعد از آن امیکرد
نماز را بقدر آمدن خون و می فهمیم ما از پیغمبر صلی الله علیه و آله که گفته باشد بنشین چنین یا چنین روز پس آنچه زیاده شد پس تو استحاضه
داری و آن چنانچه امر کرد زن اول را آنچه مذکور شد باین معنی که باو نیز نگفت که بنشین چنین یا چنین روز و پس از آن استحاضه
داری بلکه این امر مخصوص سنه ثالثه است اصل وَكَذَلِكَ أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ أَفْتَى فِي مِثْلِ هَذَا وَذَلِكَ أَنَّ امْرَأَةً
مِنْ أَهْلِنَا اسْتُحِيضَتْ فَسَأَلَتْ أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ إِذَا رَأَيْتِ الدَّمَ
الْبَحْرَانِيَّ فَدَعِي الصَّلَاةَ وَإِذَا رَأَيْتِ الطُّهْرَ وَلَوْ سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ فَاغْتَسِلِي وَصَلِّي شرح بحرانی منسوب
ببحر است بزیادهٔ الف و نون و بیان این می آید در فقره و قوله البحرانی تا آخر طهر بضم طا و سکون ها عبارت از استحاضه است
و لو وصلیه است ساعة منصوب بر ظرف مانند فی کر نهار بعنوان مثال است پس اگر شب باشد نیز همین حال حکم دارد یعنی و همچنانچه
از رسول الله صلی الله علیه و آله منقول شد و توضیح آن شد پدرم علیه السلام فتوی داد در مثل این سؤال فاطمه دوم و آنچه گفتیم
برای اینست که زنی از مردم ما صاحب استحاضه شد پس سؤال کرد پدرم را علیه السلام از آن پس پدرم گفت چون دیدی خون
مانند آب بسیار عمیق در کثرت و سیاهی رنگ پس واگذار نماز را و اگر دیدی پاکی از حیض را هر چند که در یک ساعت از روزی باشد
پس غسل کن و نماز کن بدانکه از اینجا ظاهر میشود که این قسم زنی میتواند بود که در ماهی که تمام باشد هفتاد و پنج بار نماز فریضه کند
و هفتاد و پنج بار ترک نماز فریضه کند زیرا که آن ماه سی شبانه روز است و در هر شبانه روزی پنج بار نماز فریضه است و حاصل ضرب
سی در پنج صد و پنجاه میشود و نصف آن هفتاد و پنج است بدانکه در این حدیث وجوب قضای بعض نمازها بر این قسم زنی مذکور نیست
و در آن دو احتمال است اول اینکه چون مامور است باینکه رعایت اقل طهر و اقل حیض نکند قضای نماز بر او واجب نباشد دوم
اینکه قضای بعض نمازها کند و شاید که آن بعض بقدر نماز بیست و یک شبانه روز یا بیست و چهار شبانه روز باشد که مذکور میشود
در سنه ثالثه والله اعلم اصل قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَرَى جَوَابَ أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ هَاهُنَا غَيْرَ جَوَابِهِ
فِي الْمُسْتَحَاضَةِ الْأُولَى أَلَا تَرَى أَنَّهُ قَالَ تَدَعُ الصَّلَاةَ أَيَّامَ أَقْرَائِهَا لِأَنَّهُ نَظَرَ إِلَى عَدَدِ الْأَيَّامِ
وَقَالَ هَاهُنَا إِذَا رَأَتِ الدَّمَ الْبَحْرَانِيَّ فَلْتَدَعِ الصَّلَاةَ فَأَمَرَهَا هَاهُنَا أَنْ تَنْظُرَ إِلَى الدَّمِ إِذَا
أَقْبَلَ وَأَدْبَرَ وَتَغَيَّرَ شرح تدع الصلوة ایام اقرائها نقل بالمعنی است و همچنین اذا رأت الدم البحرانی فلتدع الصلوة
و تغیر عطف بر ادبر است یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام که و می بینم جواب پدرم علیه السلام را در این موضع
که بیان حکم مستحاضه دوم است غیر جواب او در مستحاضه اول بیان این آنکه آیا نمی بینی این را که پدرم در مستحاضه اول گفت که واگذارد
نماز را در ایام عادت حیضهای او برای اینکه پدرم نظر کرد در مستحاضه اول بسوی عدد ایام عادت باین معنی که دانست که آن
ایام معلوم مستحاضه اول است و گفت در این موضع که چون دید خون بحرانی را پس باید که واگذارد نماز را پس امر کرده زن را در این
موضع باینکه نظر کند در وقتی که اقبال کند خون و وقتی که ادبار کند و متغیر شود اصل وَقَوْلُهُ الْبَحْرَانِيُّ شِبْهُ مَعْنَى
قَوْلِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِنَّ دَمَ الْحَيْضِ أَسْوَدُ يُعْرَفُ وَإِنَّمَا سَمَّاهُ أَبِي بَحْرَانِيّاً
لِكَثْرَتِهِ وَلَوْنِهِ فَهَذِهِ سُنَّةُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي الَّتِي اخْتَلَطَ عَلَيْهَا
أَيَّامُهَا حَتَّى لَا تَعْرِفَهَا وَإِنَّمَا تَعْرِفُهَا بِالدَّمِ مَا كَانَ مِنْ قَلِيلِ الْأَيَّامِ وَكَثِيرِهِ شرح البته کثرت

بالنقطه

بالنقطه و سکون را بی نقطه و ها و بفتح شین و فتح با ماننده و زیاد کردن لفظ شبه اینجا برای اشعار باینست که قول پدرم صریح معنی قول نبی
نیست مانند دو لفظ که مترادف باشند بلکه نزدیک معنی آنست و مراد بمعنی اینجا تفسیر لفظ است ضمیر لکثرته و ضمیر لونه راجع بدم
الحیض است باعتبار اکثر افراد حیض بسیار است و اکثر افراد استحاضه کم است چنانچه می آید در حدیث دوم باب دوازدهم و راجع
بحرانست و مراد اینست که کثرت عمق آن باعث سیاه نمودن آنست و تشبیه در سیاهیست نه در کثرت نیز ظاهر الحدیث اینست که
بحرانی منسوب ببحر است بزیادهٔ الف و نون برای مبالغه مثل ربانی که منسوب برب است و مراد به بحر اینجا دریاست و جوهری در
صحاح گفته البحر خلاف البر یقال سمی لعمقه و اتساعه و گفته و کل نهر عظیم بحر و گفته و البحر عمق الرحم و منه قیل للدم الخالص الحمرة
باحر و بحرانی مخفی نماند که بنابر ظاهر این لفظ مشترکست و معروفست که ارتکاب حقیقت بهتر است از ارتکاب مجاز و ارتکاب مجاز بهتر
است از ارتکاب اشتراک لفظی ما در ما کان بمعنی ای شیء است و منصوبست محلا و خبر کان است و خبر کان ضمیر مستتر راجع بالدم است
چنانچه بیان نظیر این شد در شرح قول امام علیه السلام در این حدیث در سنه اولی که ما کانت من قلیل او کثیر قلیل الایام بتقدیر قلیل
الدم فی الایام است باین اعتبار ارجاع ضمیر کثیره بدم شد پس میتواند بود که قلیل مضاف الایام باشد و میتواند بود که با تنوین
باشد و تنوین عوض مضاف الیه باشد و الایام منصوب بنظر فیت باشد یعنی و قول پدرم که البحرانی مانند تفسیر قول نبی است
صلی الله علیه و آله و سلم که بدرستی که خون حیض شناخته میشود و جز این نیست که نامیده خون حیض را پدرم بحرانی برای کثرت
آن و رنگ آن پس اینکه مذکور شد طریقت نبی است صلی الله علیه و آله و سلم در زنی که مشتبه شد بر او ایام عادت حیض او
تا بحدی که نمی شناسد آن ایام را اصلا و جز این نیست که می شناسد آن ایام را بخون یعنی بکیفیت خون هر چه باشد
آن خون از کم خون در ایام و بسیار خون اصل قَالَ وَأَمَّا السُّنَّةُ الثَّالِثَةُ فَفِي الَّتِي لَيْسَ لَهَا أَيَّامٌ مُتَقَدِّمَةٌ
وَلَمْ تَرَ الدَّمَ قَطُّ وَرَأَتْ أَوَّلَ مَا أَدْرَكَتْ فَاسْتَمَرَّ بِهَا فَإِنَّ سُنَّةَ هَذِهِ غَيْرُ سُنَّةِ الْأُولَى
وَالثَّانِيَةِ شرح الف لام الدم برای جنس است و ذکر و لم تر الدم تا آخر بعنوان مثال است پس این حکم شامل زنیست که
خون را مکرر دیده باشد اما در دو ماه متصل بهم بیک روش نباشد و می تواند بود که الف لام برای عهد خارجی باشد یعنی خونی که عادت
شده باشد و بنابر این بعنوان مثال نیست اول منصوبست با مصدریت یعنی امام جعفر صادق علیه السلام گفت که و اما طریقت
سیوم پس در زنی است که نیست او را ایام حاضری که حاصل شده باشد در زمان سابق و ندیده خون را هرگز و دیده خون را در اول
دریافتن او خون را پس مستمر شد با او آن خون چه بدرستی که طریقت این زن غیر طریقت زن اول و زن دوم است اصل
وَذَلِكَ أَنَّ امْرَأَةً يُقَالُ لَهَا حَمْنَةُ بِنْتُ جَحْشٍ أَتَتْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَتْ إِنِّي
اسْتُحِضْتُ حَيْضَةً شَدِيدَةً فَقَالَ احْتَشِي كُرْسُفاً فَقَالَتْ إِنَّهُ أَشَدُّ مِنْ ذَلِكَ إِنِّي أَثُجُّهُ ثَجّاً
شرح حمنه بفتح حای بی نقطه و سکون میم و نون است جحش بفتح جیم و سکون حای بی نقطه و شین با نقطه است استحضت بصیغه ماضی
متکلم معتل العین یائی مجهول یا معلوم از باب استفعال است حیضه اینجا بمعنی اعم از حیض و غیر آن مستعمل شده و بیان این شد در حدیث در
شرح فقرات اولی در سنه اولی احتشی بحای بی نقطه و شین با نقطه بصیغه امر حاضر معتل اللام واوی از باب افتعال است احتشا بر کردن
زن پنبه و مانند آنست در فرج خود کرسف بضم کاف و سکون را بی نقطه و ضم سین بی نقطه و فا پنبه است الثج بفتح ثای سه نقطه و تشدید
جیم مصدر باب نصر روان کردن آب و مانند آنست و مفعول مطلق اینجا برای نوع عظیم است در کثرت که تفاوتی در آن باشد تا رجوع
بتمییز توان کرد چنانچه می آید در آخر الحدیث یعنی و آنچه مذکور شد برای اینست که زنی که گفته میشد او را حمنه دختر جحش آمد نزد رسول الله

صلی الله علیه و آله گفت بدرستی که من صاحب استحاضه شدم نوعی از روان شدن خون که سخت است پس رسول علیه السلام گفت بدرستی که نزد از غیره
راز گفت بدرستی که آن خون سخت تر از آنست که بهر داشتن پنبه برود نیاید بیان این انگه بدرستی که من روان میکنم خون روان
کردنی عظیم اصل فقال تلجّمی وتحیّضی فی کلّ شهرٍ فی علم الله ستّة ایّامٍ او سبعةً ثمّ اغتسلی
غسلاً وصومی ثلثةً وعشرین او اربعةً وعشرین واغتسلی للفجر غسلاً واخّری الظهر و
عجّلی العصر واغتسلی غسلاً واخّری المغرب وعجّلی العشاء واغتسلی غسلاً شرح التلجّم مصدر باب
تفعّل مستحکم بستن زن پارچه را بر خود در بالای پنبه که بر داشته التحیّض مصدر باب تفعّل خود را حائض بحیض مقرّری شمردن فی
علم الله یعنی فی مشیّة الله است زیرا که مشیّت بعلم است چنانچه بیان شد در کتاب التوحید در حدیث پنجم باب بیست و ششم که باب شیت م
المشیّة والاراده است و در شرح شاران لایکون شیء الا بعلمه و مراد اینجا اینست که اختیار در تعیین وقت حیض و در تعیین یکی از
این دو عدد از جمله ماه بدست تست هر وقت و عدد که در علم الله تعالی گذشته باشد و الله تعالی آن را خواسته باشد تعیین خواهی کرد
ما هر ثمّ اغتسلی غسلاً وصومی اینست که غسل حیض پیش از طلوع صبح شرط صحت روزه است و غسلهای دیگر که برای استحاضه است
شرط صحت روزه نیست بلکه شرط صحت نماز است و الله اعلم ثلثة وعشرین او اربعة وعشرین لفّ و نشر بر عکس ترتیب لفّ است او در واغتسلی
غسلاً در دو جا برای ترتیب نیست زیرا که غسل استحاضه شرط نماز و مقدم بر آنست یعنی پس رسول علیه السلام گفت مستحکم بر خود
به بند پارچه را بالای پنبه و خود را حائض شمر در خواهش الله تعالی در هر ماهی شش شبانه روز یا هفت بعد از آن غسل کن غسلی
که برای حیض است و روزه دار بیست و سه روز یا بیست و چهار روز و غسل کن برای نماز صبح غسلی که برای استحاضه است و تاخیر کن نماز
ظهر را تا آخر وقت فضیلت آن یعنی اینکه آخر آن مقارن آخر ربع سیوم روز شود و تعجیل کن عصر را در اول وقت فضیلت آن
و غسل کن غسلی که برای استحاضه است برای آن دو نماز و تاخیر کن نماز شام را تا آخر وقت فضیلت آن و غسل کن غسلی که برای
استحاضه است برای آن دو نماز و تاخیر کن نماز شام را تا آخر و تعجیل کن نماز خفتن را در اول وقت فضیلت آن و غسل کن غسلی
که برای استحاضه است بدانکه در اینجا چند مسئله است اول اینکه جمع این مضمون با حدیث سیوم باب پنجم با نوزدهم است که
حمنه قبیله نداشته که رجوع بزنان ایشان تواند کرد و اگر زنی قبیله داشته باشد که رجوع بزنان ایشان تواند کرد حکم او این نیست
دوم اینکه بعضی میگویند که او در ستّة ایام او سبعة برای تخییر نیست زیرا که تخییر در واجب معقول نیست و تحقیق جواب این شد
در شرح حدیث سیوم باب پنجم سیوم اینکه میتواند بود که این حکم مبنی بر غالب باشد در زنان نو رس که تجربه کار نیستند و تمیز نمیتوانند
کرد پس اگر زنی که عادتی نداشته هرگز خون را المختلف در رنگ ببیند و تمیز کند حکم زن دوم داشته باشد چنانچه مفهوم شد
از لفظ سایل در حدیث سیوم باب پنجم که وهی لاتعرف ایام اقرائها چهارم اینکه این تاخیر و تقدیم در صورتیست که بر آن زن
مشکل باشد که پنج غسل یا چهار غسل کند و ایضاً بعنوان استحباب است چنانچه ظاهر شد در کتاب الطهارة از شرح حدیث
دوم باب بیست و ششم که باب انواع الغسل است پنجم اینکه وجوب غسل برای نماز ظهر و عصر مثلاً در صورتیست که بعد از غسل صبح
و پیش از آن نماز استحاضه کثیره آمده باشد اصل قال ابو عبد الله علیه السلام فاراه قد سنّ فی هذه غیر
ما سنّ فی الاولی والثانیة وذلک لانّ امرها مخالفٌ لامر هاتینک الا ترى انّ ایّامها
لو کانت اقلّ من سبعٍ وکانت خمساً او اقلّ من ذلک ما قال لها تحیّضی سبعاً فیکون قد
امرها بترک الصلوة ایّاماً وهی مستحاضة غیر حائض وکذلک لو کان حیضها اکثر من

سبع

سبع فکانت ایّامها عشراً او اکثر لم یأمرها بالصلوة وهی حائض شرح قد سنّ فی هذه غیر ما سنّ فی الاولی
والثانیة یعنی است که در جزو اول الیل متهجّده مذکور میشود و آن و ذلک لانّ تا آخر این فقرات است لام فرمودن
و کار عمده در اینجا هاتینک مرکب از سه کلمه است اول ها که حرف تنبیه است دوم تین بفتح تا و دو نقطه در بالا و سکون
یا و دو نقطه در پایین که بهر زن که اسم اشاره بدو زنست سیوم کاف مفتوحه که حرف خطاب مذکر است سبعاً بعنوان مثال است
و یعنی سبع لیال است و لیالی جمع لیله است و این اشارتست باینکه مراد بیوم در حدیث رسول علیه السلام شبانه روز است و تعبیر
از آن بلیله نیز میتوان کرد فیکون منصوبست و او در وهی حالیه است و اکثر از شک راوی است و مراد اکثر ایام حیض است که آن ده
شبانه روز است یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام که پس می بینم رسول علیه السلام را که تحقیق قرار داده در این زن غیر آنچه را
که قرار داده در زن اول و دوم و آنچه گفتم برای اینست که فرمان این زن برخلاف آن دو زنست آیا نمی بینی این را که ایام عادت
زن سیوم اگر میبود کمتر از هفت و میبود مثلا پنج یا کمتر از آن نمیگفت او را که خود را حائض شمر هفت شبانه روز مثلا تا مبادا که
تحقیق امر کرده باشد او را بترک نماز در چند روز در حالی که او مستحاضه باشد حائض نباشد و همچنان اگر میبود عادت حیض او
بیشتر از هفت و میبود ایام عادت او ده شبانه روز یا امام گفت اکثر ایام حیض امر نمیکرد او را بنماز در حالی که او حائض باشد
مراد اینست که این تبعیض حکم رسول علیه السلام میشد که در زن اول گفته بود و تناقض در اقوال رسول علیه السلام محالست اصل ثمّ
ممّا یبیّن هذا بیاناً انّ قوله علیه السلام لها تحیّضی ولیس یکون التحیّض الّا للمرأة التی ترید ان
تکلّف ما تعمل الحائض الا تراه لم یقل لها ایّاماً معلومة تحیّضی ایّام حیضتک شرح ثمّ برای
تراخی در مرتبه است و برای عطف و ذلک لانّ تا آخر است و این استدلال است بر هر دو جزو مدعی بنا بر اینکه در صورتی که گاهی
خون بجریانی باشد تکلفی نیست مِن در ممّا برای تبعیض است یا تمییز نسبت و یبیّن بزید هذا است و او در ولیس حالیه است تکلّف بصیغه مضارع
غائبه معلوم باب تفعّل است و یکتا محذوف شده الا تراه استدلال است بر اینکه باب تفعّل اینجا برای تکلّف است بیان اینکه
اینجا قرینه صارفه از اراده تکلّف نیست ~~مگر آنکه قرینه صارفه باشد که برای مبالغه و مانند آنست~~ و این اشارتست بآنچه اهل عربیت
گفته اند که ظاهر باب تفعّل برای تکلّف است مگر آنکه قرینه صارفه باشد که برای مبالغه و مانند آنست یا ماظرف تحیّضی است که بحذف
اینجا و مذکور است در قول رسول علیه السلام که تلجّمی و تحیّضی و مراد اینست که بجای فی کلّ شهر تا آخر ایّاماً معلومة جمله تحیّضی ایّام حیضتک نگفت ص
معطوفست بر جمله سابقه که تحیّضی و ان محذوفست حیضتک بفتح و کسر حا و سکون یا و ضاد و تا تانیث بتقدیر اقبال
است که مذکور شد در زن ثانیه که فاذا اقبلت الحیضة فدعی الصلوة و در بعض نسخ حیضک بی تا تانیث است یعنی بعد از آن
از جمله آنچه زیاد میکند بیان این کلام را قول رسول علیه السلام است برای زن سیوم که خود را حائض شمار و حال آنکه نباشد
حائض شمردن خود مگر برای زنی که میخواهد که بر خود بندد آنچه را که میکند حائض یعنی رسول علیه السلام را که گفت زن سیوم را آیام
که خود را حائض شمار در چند یوم معلوم چنانچه در زن اول گفت و ایضاً نگفت زن سیوم را که خود را حائض شمار در ایام اقبال حیضه
تو چنانچه در زن دوم گفت مقصود اینست که اگر یکی از این دو را میگفت قرینه این میبود که مراد اینجا تکلّف نیست اصل
وممّا یبیّن هذا قوله لها فی علم الله لانّه قد کان لها وان کانت الاشیاء کلّها فی علم الله شرح
ضمیر لانّه ضمیر مستتر در کان راجع بتحیّض است که در ضمن تحیّضی مذکور است لام در لها برای ملکیت است و ظرف خبر کان است و ان وصلیه است
یعنی و از جمله آنچه بیان میکند این کلام مدعی را قول رسول علیه السلام است زن سیوم را که فی علم الله زیرا که دلالت میکند بر اینکه حائض

شمردن خود بتحقیق بوده باختیار او هر چند که بوده چیزها بهمگی آنها در علم الله تعالی مراد زنیست که ازین معلوم میشود که زن سیوم عادت
معلومه ندارد و خون بجریانی نیز ندارد و آن باختیار او نمی بود زیرا که مختار بودن او منافات فی الجمله با آنچه مذکور شد اول گفت بآنچه
در زن دوم گفت ص فهذا بین واضح ان هذه لم تکن لها ایام قبل ذلک قط وهذه سنة التی
استمر بها الدم اول ما تراه اقصی وقتها سبع واقصی طهرها ثلث وعشرون حتی یصیر لها
ایام معلومة فتنتقل الیها ش بن بفتح با بی نقطه و تشدید یا دو نقطه در پایین معنی آشکار است و ذکر واضح برای تاکید
ان بفتح همزه و تشدید نون بتقدیر فی ان است هذه بتقدیر ان هذه است اول منصوبست بر ظرفیت یا مصدریت و اقصی طهرها
بتقدیر و اقصی طهرها چنینست یصیر منصوبست فتنتقل نیز منصوبست یعنی پس این آشکار هویداست بر اینکه این زن سیوم را نبوده
ایام عادتی پیش از آنچه نقل کرده نزد رسول علیه السلام باینمعنی که نه معلومه داشته و نه عادت غیر معلومه داشته و بر اینکه این طریقت
زنیست که مستمر شده با او خون در اول دیدن او خون را بیشتر وقت حیض او هفت شبانه روز است و بیشتر زمان طهر او در این هنگام که اختیار
نیستر حیض کرده باشد بیست و سه شبانه روز است تا زمانی که حاصل شود برای او ایام عادتی که معلوم او شود پس منتقل شود سوی
آن ایام عادت و حکم زن اولی بهم رساند ص جمیع حالات المستحاضة یدور علی هذه السنن الثلاث
لا تکاد ابدا تخلو من واحدة منهن ان کانت لها ایام معلومة من قلیل او کثیر فهی علی
ایامها وخلقها الذی جرت علیه لیس فیه عدد معلوم موقت غیر ایامها ش یدور بصیغه
غایبست و ضمیر مستتر راجع بجمیع است لا تکاد بصیغه غایبه است و ضمیر مستتر راجع بمستحاضه است و همچنینست تخلو الخلق بضم خا با نقطه
و ضم و سکون لام و قاف عبادت و عادت و هر دو اینجا مناسبست الموقت بصیغه اسم مفعول از باب تفعیل معین یعنی پس جمیع
احوال زنی که خون او بیشتر از ده شبانه روز آید رجوع میشود باین سه طریقت نزدیک نیست هرگز که خالی شود مستحاضه از یکی
از ان سه طریقت بیان اینکه اگر باشد او را ایام عادت که معلوم باشد خواه از جمله کم که از سه کمتر نیست و خواه از جمله بسیار
که از ده بیشتر نیست پس او بر ایام خود است و بر عبادت خود است که عمل کرده بآن نیست در عبادت او عددی که معلوم معین
باشد غیر عدد ایام عادت او باینمعنی که ایام عبادت او معلوم میشود از ایام عادت او ص فان اختلطت الایام
علیها وتقدمت وتأخرت وتغیرت علیها الدم الوانا فسنتها اقبال الدم وادباره
وتغیر حالاته ش ضمیر مستتر در تقدمت و تاخرت راجع بایام است و اشارت بآنست که با وجود اختلاط اگر خون
در دو ماه موافق باشد در ابتدا یا انتها یا در هر دو آن ایام عادت فی الجمله معلوم میشود یعنی پس اگر مشتبه شود ایام عادت
حیض او و گاهی پیش افتد آن ایام عادت و گاهی پس افتد آن ایام عادت و متغیر شود بر آن زن خون باعتبار رنگها
پس طریقت آن زن رعایت رو آوردن خون و رو گردانیدن خون و متغیر شدن احوال خون است باینمعنی که هر چه سیاهی
داشت حیض است و غیر آن استحاضه است ص وان لم یکن لها ایام قبل ذلک واستحاضت اول ما
رأت فوقتها سبع وطهرها ثلث وعشرون فان استمر بها الدم اشهرا فعلت فی کل شهر
کما قال لها ش و اگر نبوده باشد برای آن زن ایام عادت حیضی پیش از آن زمان که او در آنست و صاحب استحاضه شد در اول
دیدن خون پس وقت حیض او هفت شبانه روز است و ایام طهر او بیست و سه شبانه روز است باینمعنی که نماز سه شبانه روز را
قضا میکند زیرا که در ماه اول اگر خون مستمر شود نماز در ده شبانه روز متروک میشود و واجب نیست بر او نماز قضای نماز

چهار شبانه روز

چهار شبانه روز پس اگر مستمر شود با آن زن خون در چند ماه که اقل آنها دو ماهست چنانچه ظاهر میشود از قول امام و انما جعل آخر
بجا میکند در هر ماه مثل آنچه را که گفته رسول الله صلی الله علیه و آله او را باینمعنی که مختار میشود در تعیین وقت و در تعیین عدد شش شبانه
روز یا هفت شبانه روز چنانچه در قصه حمنه مذکور شد ص فان انقطع الدم فی اقل من سبع او اکثر من
سبع فانها تغتسل ساعة تری الطهر وتصلی فلا تزال کذلک حتی تنظر ما یکون فی الشهر
الثانی فان انقطع الدم لوقته فی الشهر الاول سواء حتی توالی علیها حیضتان او ثلاث
فقد علم الان ان ذلک قد صار لها وقتا وخلقا معروفا تعمل علیه وتدع ما سواه و
یکون سنتها فیما تستقبل ان استحاضت قد صارت سنة الی ان تجلس اقراءها ش مراد
بسبع هفت شبانه روز است که زنی که مستمر شده است خون او در چند ماه مخیر است میان اختیار آن و اختیار شش شبانه روز از
جمله آن و شروع در آن کرده است او و ذکر اکثر من سبع مبنی بر شک راویان از امام جعفر صادق علیه السلام است یا مبنی بر اختلاف
ایشان در روایتست و بر هر تقدیر حق در این مقام احتمال اولست زیرا که مناسب این مقام اینست که دفع توهم بقای اختیار
در صورت انقطاع خون در کمتر از سبع شود خصوصا اینکه کمتر از سه نیز باشد پس ما در تقریر اسقاط این تردید میکنیم ساعة بی تنوین
و مضافست بجمله تری الطهر ما در ما یکون میتواند بود که استفهامیه باشد بعنوان تعلیق یعنی ابطال عمل تنظر در آن و میتواند بود که
موصوله و مفعول تنظر باشد الشهر الثانی عبارت از ماهیست که بعد از ماه انقطاع دم است و متعلق آنست لام در لوقته بمعنی فی است
و ضمیر راجع بانقطاع است الشهر الاول عبارت از ماهیست که بریده شده خون آن زن در آن ماه و بریده نشده بود در ماههای سابق
بر آن سواء بفتح سین و الف ممدوده منصوبست بنیابت مفعول مطلق بتقدیر انقطاعا سواء توالی بصیغه ماضی معلوم از باب تفاعلست
علم بصیغه مجهول مجردست الان منصوب بظرفیت است مشار الیه ذلک انقطاع است یکون بصیغه غایبست و ضمیر مستتر راجع
بانقطاع است سنتها منصوب و خبر یکون است تستقبل بصیغه معلوم مضارع غایبه است از باب استفعالست و ضمیر مستتر راجع بآن زن است
ان استحاضت جمله شرطیه است و جزای آن مضمون یکون سنتها فیما تستقبل است صارت بمعنی انتقلت است و ضمیر مستتر راجع
بآن سنت است منصوب بتمیز ضمیر مستتر در صارت است الی ظرف لغو متعلق بصارت است یعنی پس اگر در ماهی بریده شود خون زنی
که مستمر شده باشد خون او در چند ماه در کمتر از هفت شبانه روز پس مرتبتی که آن زن غسل میکند در ساعتی که دید پاکی را و نماز میکند او
اینست که اگر در شش شبانه روز بریده شود تخییر باطل میشود و اگر در کمتر از شش شبانه روز بریده شود اختیار نیز باطل میشود و پس مستمر میماند
آن زن همچنان باینمعنی که نماز میکند هر چند که خون آید و غسل کند تا آنکه نظر کند که چه میشود در ماه دوم پس اگر بریده شد خون در وقت
بریده شدن در ماه اول بریده شدنی که بی تفاوتست تا آنکه موافق یکدیگر آید بر سر او دو حیض یا سه حیض پس بتحقیق دانسته شد
در آن دم اینکه آن بریده شدن گردیده برای آن باعث تعیین وقت حیض و عادتی که شناخته شده است بیان اینکه
عمل میکند بر آن و و میگذارد آنچه را که غیر آنست و میباشد آن بریده شدن خون طریقت آن زن در آنچه او بآن میرود اگر صاحب
استحاضه شود بیان اینکه بتحقیق منتقل شد طریقت آن زن سوی اینکه نشیند و ترک نماز کند در ایام حیضهای خود بر آنکه
این قسم زن صاحب عادتست باعتبار آخر است نه باعتبار اول و آخر ص وانما جعل الوقت ان توالی علیها
حیضتان او ثلث لقول رسول الله صلی الله علیه وآله للتی تعرف ایامها دعی الصلوة
ایام اقرائک فعلمنا انه لم یجعل القرء الواحد سنة لها فیقول دعی الصلوة ایام قرئک

ولکن سنّ لها الأقراء وأدناه حیضتان فصاعداً شرح جعل بصیغه مجهول است الوقت منصوب مفعول دوم
جعل است ان بفتح همزه و سکون نون مفعول اول جعل و نایب فاعل است تقدیم مفعول دوم بر اول برای طول مفعول اول
و قصر مفعول دوم است و میتواند بود که جعل اینجا ماخوذ از جعل بسیط باشد و یک مفعول داشته باشد بمعنی کردن چنانچه مشهور است
که جعل دو قسم است یکی جعل مرکب و دیگری جعل بسیط مثل وجعل الظلمات والنور و بنابراین الوقت مرفوع و نایب فاعل است و ان
بکسر همزه شرطیه است و جزای آن مضمون جعل الوقت است فیقول منصوب است ضمیر ادناه راجع بلفظ اقرا است به معنی آن والا
میگفت ادناها صاعداً مفعول فعل محذوف است تقدیر فاذکر صاعداً مثل و یار الاحبه که تقدیر اذکر دیار الاحبه است
الصاعد آنچه در بالا شد مثل رسنت بدو شیخ رضی رحمه الله تعالی در شرح کافیه در مبحث حال صاعدا را حال شمرده و گفته
در بیان موضع وجوب حذف عامل حال قیاسا که ومن الموضع الذی یحذف منها قیاسا علی الوجوب ان تبین الحال ازدیاد
ثمن او غیره شیئا فشیئا مقرونة بالفاء او ثم تقول فی الثمن بعته بدرهم فصاعدا او ثم زایدا ای فذهب الثمن صاعدا او زایدا
ای اخذاً فی الازدیاد ویقال هذا فی ذی اجزاء بیع بعضها بدرهم والبواقی باکثر وتقول فی غیر الثمن قرأت فی کل یوم جزءا
من القرآن فصاعدا او ثم زایدا ای ذهبت القراءة زائدة بان کانت کل یوم فی الزیاده مخفی نماند که این گفتگو مناسب
الحدیث است آنچه گذشت در حدیث چهارم این باب دوم نیست یعنی و جزاین نیست که گردانیده شد باعث تعیین وقت حیض اینکه
یکدیگر آمده باشد برابر دو حیض برای قول رسول الله صلی الله علیه وآله زنی را که می شناسد ایام عادت حیض خود را که واگذار
نماز را در ایام حیضهای خود خواه ابتدای حیض و انتهای حیض مشخص باشد و خواه نه پس دانستیم که رسول علیه السلام گردانیده حیض را
طریقت برای آن زن پس گفته باشد که واگذار نماز را در ایام حیض خود و لیکن طریقت کرده برای آن زن حیضها را و اقل لفظ حیضها
و مراد از وقت آن دو حیض است پس یاد کن ... دو حیض را بمعنی که آن بالا داخل قول نیست متن وان اختلط علیها
ایامها وزادت ونقصت حتی لا تقف منها علی حدّ ولا من الدم علی لون عملت
باقبال الدم وادباره ولیس لها سنة غیر هذا لقول رسول الله صلی الله علیه وآله اذا
اقبلت الحیضة فدعی الصلوة واذا ادبرت فاغتسلی ولقوله ان دم الحیض اسود یعرف
کقول ابی علیه السلام اذا رأیت الدم البحرانی شرح زادت و نقصت اگر متعدی است ضمیر مستتر راجع بزن
و مراد تردد آن است چنانچه میگویند که اراک تقدم رجلا وتؤخر اخری واگر لازم است ضمیر مستتر راجع با ایامها است
و حاصل هر دو یکیست و بر هر تقدیر ضمیر مستتر در لا تقف بصیغه غایبه راجع بزن است و من در منها و در من الدم برای نسبت است و ضمیر
منها راجع با ایامهاست لون بمعنی رنگ آمده است و مراد نیست که سیاهی آن مستمر نباشد اما که ممکن است که حیض باشد در
هر ماه مثل اینکه در بعض ماهها خون سیاه در پنج روز است و در بعضی شش روز است یعنی واگر مشتبه شود بر زن ایام عادت او که گاهی زیاد
کند ایام عادت را بگمان و گاهی کم کند ایام عادت را بگمان تا آنکه آن زن نمی ایستد نسبت به آن ایام بر حدی و نمی ایستد نسبت که زیاد و کم نشود
بخون بر یک رنگ عمل میکند آن زن برعایت روآوردن خون بمعنی رنگین شدن خون و روگردانیدن خون بمعنی زرد شدن
خون و نیست آن زن را طریقتی غیر این رعایت اقبال و ادبار خون بدلیل قول رسول الله صلی الله علیه وآله در فاطمه دوم که چون
روآورد حیض پس واگذار نماز را و چون روگردان شود حیض پس غسل کن و دلیل قول رسول الله علیه السلام که بدرستی که خون حیض سیاه است
شناخته میشود برنگش مانند قول پدرم علیه السلام که چون دیدی خون بحرانی را تا آخر متن فان لم یکن الامر کذلک

ولکن

ولکن الدم اطبق علیها فلم تزل الاستحاضة دارّة وکان الدم علی لون واحد وحالة واحدة
فسنتها السبع والثلث والعشرون لان قصتها کقصة حمنة حین قالت انی اثجه ثجا شرح
این سه زیادت است بحکم که زنی که صاحب عادت نباشد و فراموش کرده باشد عادت خود در اوقتی بسنت ثانیه عمل میکند که مختلف شود
بر او رنگ خون پس اگر مختلف نشود عمل بسنت ثالثه میکند و ظاهر این است که سوم نیز اگر مختلف شود بر او رنگ خون عمل بسنت ثانیه
میکند و تخصیص ذکر سنت ثانیه با فاطمه دوم و ذکر سنت ثالثه با زن سوم باعتبار غالب احوال آن دو قسم زن است اطبق بطا بی نقطه و با
یک نقطه و قاف بصیغه ماضی مجهول از باب افعال است و فاعل محذوف الله تعالی است الاطباق پوشانیدن بمعنی مشتبه کردن فا در فلم
برای بیان است و کان الدم علی لون واحد از تتمه بیان است و عطف بر لم یزل است و می تواند بود که اطبق بصیغه معلوم باشد از اطباق
پوشانیدن بمعنی احاطه جمیع اوقات چنانچه در حمای مطبقه و در جنون مطبق میباشد و بنابراین و کان الدم علی لون واحد
از تتمه بیان نیست و عطف بر الدم اطبق علیها است بل جمله حالیه است تقدیر و قد دارّة بدال بی نقطه و الف و تشدید را بی نقطه خبر لم
دال م تزل است الثج بفتح و تشدید جیم مصدر باب نصر و ضرب کثرت روان شدن خون و شیر و مانند آن است از بدن حیوان و ذکر السبع و الثلث
والعشرون بعنوان مثال است پس منافات ندارد با تجویز شش و بیست و چهار چنانچه در قصه حمنه بیان شد یعنی پس اگر نباشد کار چنانچه
مذکور شد و لیکن خون مشتبه کرده شد بر آن زن بنوعی که همیشه استحاضه روان شده و شد خون بر یک رنگ و یک حال بمعنی که مختلف
در کمی و زیادتی نیز نشد پس طریقت آن زن در هر ماه حائض شمردن خود در هفت شبانه روز و پاک شمردن خود در بیست و سه شبانه روز
است مثل اینکه بدرستی که حکایت آن زن مانند حکایت حمنه است وقتی که حمنه گفت بدرستی که من روان میکنم خون را روان کردنی عظیم
که تمیز می دادن نیست دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال المستحاضة تنظر ایامها فلا تصلی
فیها ولا یقربها بعلها فاذا جازت ایامها ورأت الدم یثقب الکرسف اغتسلت للظهر والعصر
تؤخر هذه وتعجل هذه وللمغرب والعشاء غسلا تؤخر هذه وتعجل هذه وتغتسل للصبح و
تحتشی وتستثفر ولا تحنی وتضم فخذیها فی المسجد وسائر جسدها خارج ولا یأتیها بعلها
ایام قرئها وان کان الدم لا یثقب الکرسف توضأت ودخلت المسجد وصلت کل
صلوة بوضوء وهذه یأتیها بعلها الا فی ایام حیضها شرح لا یقربها از باب علم است و آن نهی مجزوم
میتواند بود و مراد بقرب اینجا جماع است خواه در فرج و خواه در دبر و این نهی محمول بر تنزیه است باعتبار دبر نزد جمعی بقرینه ذکر آن علیحده
در آیت سوره بقره فاعتزلوا النساء فی المحیض ولا تقربوهن حتی یطهرن و نزد جمعی دیگر محمول بر تحریم است یأتیها مرفوع و منصوب میتواند
بود یثقب بثا سه نقطه و قاف و با یک نقطه از باب نصر است یا از استفعال می آید در حدیث آینده و لا تحنی الجاء بی نقطه و نون و همزه
بصیغه مضارع معلوم غایبه از باب تفعیل است التحنئه چیزی را رنگ حنا کردن و اینجا کنایت از دخول مسجد است و اشارت است باینکه داخل مسجد
شدن او باعث آلوده کردن مسجد بخون نمیشود و بعضی میگویند از باب تفعلت بمعنی اینکه خضاب بر خود نمی بندد و بنابراین کتابت
آن بیا خلاف رسم الخط است مگر آنکه همزه آن منقلب بالف شده باشد فرق میان لا یاتیها بعلها ایام قرئها و میان یاتیها بعلها
الا فی ایام حیضها این است که اول اشارت است بکراهت جماع در غیر ایام قرء و دوم اشارت است بعدم کراهت آن و تفصیلی برای عدم
کراهت در این صورت می آید در حدیث چهارم این باب توضأت و دخلت المسجد تا آخر محمول بر عموم نیست بلکه برای اشارت است که
بعض صور این شق این حال دارد بخلاف شق اول که حاصل وضو در آن نیست یعنی آنکه زنی که خون او کرسف را سوراخ نکند بر دو

قسم است یکی صاحب استحاضهٔ قلیله و دیگری صاحب استحاضهٔ متوسطه و این حکم در قسم اول است یعنی روایت است از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت مستحاضه میپاید ایام عادت حیض خود را پس نماز نمیکند در آنها و جماع نمیکند با او شوهر او پس چون بگذشت ایام
عادت خون او دید خون استحاضه را که سوراخ میکند پنبه را یعنی که آلوده صریح میکند پارچه را که بر بالای پنبه بسته
غسل میکند برای نماز ظهر و عصر در حالی که تاخیر میکند ظهر را و تعجیل میکند عصر را و غسل میکند برای مغرب و عشا غسلی در حالی که
تاخیر میکند مغرب را و تعجیل میکند عشا را و غسل میکند برای صبح و بر میدارد در خود پنبه را و یا ردم بر خود می بندد و در تنگ
نمیکند مسجد را یعنی که فرج خود را داخل مسجد نمیکند تا مباد که خون آلوده کند مسجد را و بهم می آرد دو ران خود را با دو ساق خود
در مسجد در حالی که باقی بدن او در بیرون مسجد باشد مراد بیرون بودن باقی در وقت غیر سجده است چه در وقت سجده از ناف تا سر
نیز در مسجد است فرج و حوالی آن بیرون است چنانچه می آید در حدیث دوم باب سیزدهم که اقوم خارجا عنه و اسجد فیه و جماع میکند
با او شوهر او در ایام حیض او و اگر خون سوراخ نمیکرده باشد پنبه را وضو میسازد و داخل مسجد میشود و میگزارد هر نماز را
فی الجمله و این زن را جماع میکند شوهر او مگر در ایام حیض او [illegible] عن محمد الحلبي عن ابي عبد الله عليه السلم
قال سألته عن المرأة تستحاض فقال قال ابو جعفر عليه السلم سئل رسول الله صلى الله عليه
وآله عن المرأة تستحاض فأمرها ان تمكث ايام حيضها لا تصلي فيها ثم تغتسل وتستدخل
قطنة وتستذفر بثوب ثم تصلي حتى يخرج الدم من وراء الثوب قال تغتسل
المرأة الدمية بين كل صلوتين والاستذفار ان تطيب وتستجمر بالدخنة وغير ذلك و
الاستثفار ان تجعل مثل ثفر الدابة شرح حیضها بفتح حاء بی نقطه و سکون یا است بدل از لفظ ایام
بتفصیلی که مذکور شد در حدیث اول این باب میتواند بود که بکسر حاء و فتح یا باشد پس در لفظ صاحب عادت مذکور است بعنوان مثال
و حاصل هر دو یکیست لا تصلی مرفوع است تقدیرا و جمله حالیه است یا منصوب است و بدل تمکث است ثم تغتسل منصوب است و همچنین است
چهار فعل دیگر که معطوف بر آنست استذفار بذال با نقطه و فا و راء بی نقطه ماخوذ است از ذفر بفتح ذال و فتح فا که مصدر باب علم است
بمعنی بغایت خوشبو بودن چنانچه مشک خوشتر را مشک اذفر مینامند و بیان استثفار شد در اوایل شرح حدیث اول
این باب حتی یخرج متعلق بمجموع پنج فعل مذکور بعد از ثم در اول است باعتبار فعل سیوم زیرا که استذفار برای مقاربت با شوهر
تا جماع واقع شود و جماع در وقت استحاضهٔ کثیره مکروه است چنانچه اشارت بآن شد در حدیث سابق ضمیر قال راجع بامام
جعفر صادق است و میتواند بود که راجع بامام محمد باقر علیه السلام باشد علیهما السلام و میتواند بود که راجع برسول علیه السلام باشد اغتسال
ذمیه بمعنی شستن جمیع بدن است برای دفع آلودگی ظاهر تا جماع شوهر مسلمان با او جایز باشد یا مکروه نباشد مثل ذمیه
که متعه مسلمانی شود یا شوهر او مسلمان شود و خودش مسلمان نشده باشد ظاهر بین کل صلوتین اینست که اکتفا به
اغتسال خوب نباشد هر چند که استحاضهٔ او کثیره نباشد و الاستذفار تا آخر میتواند بود که کلام امام جعفر صادق یا امام محمد باقر
باشد و میتواند بود که کلام راوی باشد الدخنه بفتح دال بی نقطه و سکون خاء با نقطه و نون قسمی از خوشبو که چون در مجمر
میگذارند دود آن خانه را خوشبو میکند و آنرا ذریره بفتح ذال با نقطه و کسر راء بی نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و راء بی نقطه
نیز می نامند و غیر مجرور و معطوف بر الدخنه است مشار الیه ذلک الدخنه است باعتبار اینکه مذکور است یعنی روایت است از
محمد حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از زنی که مستحاضه میشود پس گفت که گفت امام محمد باقر علیه السلم

که پرسیده شد

که پرسیده شد حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله از زنی که مستحاضه میشود پس امر کرد آن زن را که درنگ کند در ایام حیض خود در حالی که نماز نکند
در آنها بعد از آن غسل کند و بر دارد در خود پنبه را و استذفار کند و استثفار کند بپارچه بعد از آن نماز کند تا آنکه بیرون آید خون از
پس آن پارچه بعد از بستن یعنی که آن پارچه را آلوده صریح کند چنانچه اگر نازک باشد از پس آن بیرون آید و امام گفت که سراپای
خود را میشوید زنی که از اهل ذمه باشد و شوهر او مسلمان باشد میان هر دو وقت فضیلت نماز یعنی که چون آن زن نماز میکند
جمع میان دو نماز در او منظور نیست استذفار اینست که خود را خوشبو کند و خود را مجمره دارد بذریره و غیر آن و استثفار اینست که
نماز دبر خود مانند یا ردم ستور [illegible] عن سماعة قال قال المستحاضة اذا ثقب الدم الكرسف اغتسلت لكل
صلوتين وللفجر غسلا وان لم يجز الدم الكرسف فعليها الغسل كل يوم مرة والوضوء لكل
صلوة وان اراد زوجها ان يأتيها فحين تغتسل هذا ان كان دمها عبيطا وان كانت صفرة
فعليها الوضوء شرح غسلا مفعول مطلق اغتسلت است بمعنی غسل واحد است العبیط بفتح عین بی نقطه و کسر باء بی نقطه
و سکون یا دو نقطه در پایین و طاء بی نقطه خالص سرخ و اینجا کنایت است از ضد قلت زیرا که غالب اینست که خون استحاضه اگر
کمست زرد است نه الا سرخ و رنگین است و برین قیاس است صفره یعنی روایت است از سماعه که از راویان امام موسی کاظم علیه السلام است
گفت که گفت امام مستحاضه چون سوراخ کند خون پنبه را یعنی که پارچه را آلوده صریح کند یک غسل میکند برای هر دو نماز اگر جمع کند
آنها را و یک غسل میکند برای نماز صبح و اگر نگذشته باشد خون از پنبه یعنی که پارچه را آلوده صریح نکرده باشد پس واجب است
بر او غسل در هر شبانه روز یکبار از وقت حدوث آن خون و واجب است بر او وضو برای هر نمازی مراد نمازیست که بعد از غسل
و پیش از آن خون آمده باشد بقرینه آنچه گذشت در حدیث دوازدهم باب نهم کتاب الطهاره که الوضوء بعد الغسل بدعة
زیرا که مراد غسلیست که موجب وضو بهم رسیده باشد بعد از آن غسل و تحقیق معنی ناقض وضو و موجب وضو حقیقة بجا گذشت در کتاب
الطهاره در شرح حدیث اول باب ما ینقض الوضوء و ما لا ینقضه که باب بیست و سیوم است اگر خواهد شوهر او که با او جماع کند پس وقتی
است که غسل کرده باشد مراد اینست که اگر غسلی بر او واجب باشد و نکرده باشد حکم حائض دارد در منع از جماع اینکه مذکور شد که غسل
واجب است و جماع بی غسل جایز نیست بشرط اینست که باشد خون او سرخ و رنگین یعنی که کم نباشد و الا محض زردی باشد یعنی
که کم باشد پس واجب است پس واجب است بر او وضو یعنی که غسل بر او واجب نیست و جماع مطلقا جایز است [illegible] عن
عبد الله بن سنان عن ابي عبد الله عليه السلم قال المستحاضة تغتسل عند صلوة الظهر وتصلي
الظهر والعصر ثم تغتسل عند المغرب فتصلي المغرب والعشاء ثم تغتسل عند الصبح فتصلي
الفجر ولا بأس ان يأتيها بعلها اذا شاء الا ايام حيضها فيعتزلها زوجها قال وقال لم
تفعله امرأة قط احتسابا الا عوفيت من ذلك شرح مراد بمستحاضه اینجا مستحاضه باستحاضهٔ کثیره است بقرینه
حدیث سابق شاید که نکته در ذکر واو در و تصلی الظهر و ذکر فاء تعقیبیه در دو نظیرش اشعار باشد باینکه بعد از زوال پیش از ظهر
نافله هست پس فاصله واقع میشود بخلاف دو نظیر موافق آیه سوره هود که اقم الصلوة طرفی النهار چنانچه بیان میشود در کتاب
الصلوة در شرح حدیث اول باب سیوم که باب فرض الصلوة است لا بأس برای نفی حرمت است بقرینه آنچه مذکور شد در شرح حدیث
دوم این باب [illegible] یعنی روایت است از عبد الله بن سنان بکسر سین از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که مستحاضه
که خون او بسیار باشد غسل میکند نزد نماز ظهر و میگزارد نماز ظهر و عصر را بعد از آن غسل میکند نزد شام پس میگزارد نماز شام و خفتن را

بعد از آن غسل میکند نزد صبح پس میگزارد نماز صبح را و حرام نیست اینکه جماع کند با او شوهر او هر چون خواهد مگر در ایام حیض او پس در آن ایام
دوری میکند از جماع با او شوهر او عبد الله گفت که امام گفت که نکرد آنچه را که مذکور شد از واجبات مستحاضه زنی برای رضای
الله تعالی مگر آنکه شفا داده شد از آن آفت استحاضه اشارتست بآنچه مذکور شد در حدیث اول از رشته اولی که احاضه آفتی است
و هر آفتی باغوای شیطان و دلالت او بر نامشروعی که واقع شده بهم رسیده و باینکه این عبادات کفاره آن نامشروعست و باعث دفع
آن آفتست ششم اصل عن صفوان بن یحیی عن ابی الحسن علیه السلم قال قلت جعلت فداک اذا
مکثت المراة عشرة ایام تری الدم ثم طهرت فمکثت ثلثة ایام طاهرة ثم رأت الدم بعد
ذلک امسک عن الصلوة قال لا هذه مستحاضة تغتسل و تستدخل قطنة بعد قطنة و
تجمع بین صلوتین بغسل و یأتیها زوجها ان اراد شرح ثم در ثم رات برای تعجب است قطنة بعد قطنة
مستند حکم فقها بوجوب تغییر قطنه است در هر نمازی یعنی روایتست از صفوان بن یحیی از امام رضا علیه السلم گفت که گفتم امام را
که قربانت شوم چون درنگ کند زن در ده شبانه روز میدیده باشد در آنها خونرا بعد از آن پاک شود پس درنگ کند سه
شبانه روز پاک از خون با وجود آن بیند خونرا بعد از آن پاکی آیا خودداری میکند از نماز امام گفت نه بیان اینکه این زن
مستحاضه است غسل میکند و در هر نمازی تغییر پنبه میکند و جمع میکند میان دو نماز بیک غسل بنا بر اینکه استحاضه کثیره
داشته باشد و جماع میکند با او شوهر او اگر خواهد باین معنی که حرام نیست هفتم اصل عن داود مولی ابی المغراء العجلی
عمن اخبره عن ابی عبد الله علیه السلم قال سالته عن المراة تحیض ثم یمضی وقت طهرها
و هی تری الدم قال فقال تستظهر بیوم ان کان حیضها دون العشرة معموع ایام فان
استمر الدم فهی مستحاضة و ان انقطع الدم اغتسلت و صلت شرح مضمون تستظهر بیوم ان کان
حیضها دون العشرة ایام می آید در حدیث سیوم باب دهم نیز و این دو حدیث منافی مینماید بحسب ظاهر با آنچه گذشت در حدیث
سیوم دوم باب سیوم که فلتقعد عن الصلوة ثلثة ایام و آنچه می آید در حدیث چهارم باب سیزدهم که تستظهر بیومین در حدیث اول و دوم باب
سیزدهم که در آنها ترک استظهار است و جمع میان این احادیث با نیروش حکمت که امر باستظهار که مفهوم میشود از بعض
احادیث برای اباحت باشد و استظهار مطلقا مکروه باشد و تا سه روز جایز باشد پس در دو روز بهتر است از سه روز و در
یکروز بهتر از هر دو است پس فریضه در آن روزها مستحب است و ترک آن جایز است و تحقیق نظیر این شد در شرح حدیث سیوم
باب پنجم و حکمت رفع منافات میان این دو حدیث و احادیث امر باستظهار ثلثه ایام یا استظهار بیومین با نیروش که دون
اینجا بمعنی تحت نباشد بلکه بمعنی امام بفتح همزه باشد پس دون العشرة مخصوص است یعنی روایتست از داود ملازم ابو المغراء
بفتح میم و سکون غین با نقطه و را بی نقطه و الف ممدوده عجلی بکسر عین بی نقطه و سکون جیم از کسی که خبر داد او را از امام جعفر صادق
علیه السلم گفت که پرسیدم امام را از زنی که حیض می بیند بعد از آن میگذرد وقت پاکی او از حیض که عادت با آن داشت
و آن زن می بیند خون را راوی گفت که پس امام گفت جایز است او را ترک نماز در یکروز اگر حیض او کمتر از ده روز باشد پس اگر
مستمر شد خون بعد از یکروز نیز پس او مستحاضه است باین معنی که عمل استحاضه میکند که مذکور شد در احادیث سابقه و اگر بریده
شود خون غسل میکند و نماز میکند اصل قال قلت له فالمراة یکون حیضها سبعة ایام او ثمانیة ایام
حیضها دائم مستقیم ثم تحیض ثلثة ایام ثم ینقطع عنها الدم و تری البیاض لا صفرة و لا

دما قال تغتسل و تصلی قلت تغتسل و تصلی و تصوم ثم یعود الدم قال اذا رات الدم
امسکت عن الصلوة و الصیام شرح راوی گفت که گفتم امام را که پس زن میباشد حیض او هفت شبانه روز یا
هشت شبانه روز با نیروش که حیض او مستمر است بیک حالت بعد از آن در ماهی حیض می بیند سه شبانه روز بعد از آن بریده میشود
از او خون و می بیند سفیدی پنبه اعتبار آنکه نه زردی را و نه خون رنگین را امام گفت غسل میکند و نماز میکند گفتم غسل میکند و
نماز میکند و روزه میدارد بعد از آن عود میکند خون در ایام عادت او امام گفت چون بیند خونرا آنگاه میدارد خود را
از نماز و روزه اصل قلت فانها تری الدم یوما و تطهر یوما قال فقال اذا رات الدم امسکت
و اذا رات الطهر صلت فاذا مضت ایام حیضها و استمر بها الطهر صلت فاذا رات
الدم فهی مستحاضة قد انتظمت لک امرها کله شرح گفتم پس هرگاه که آن زن در ایام عادت خود می بیند
خون را در روزی و پاک میشود در روزی راوی گفت که پس امام گفت چون می بیند خونرا در ایام عادت خود نگاه میدارد
خود را از نماز هر چند که یکساعت باشد زیرا که نمیداند که مستمر خواهد شد تا اقل حیض یا نه و ممکنست که مستمر شود و چون می بیند پاکی
را نماز میکند زیرا که نمیداند که خون عود خواهد کرد یا نه پس چون میگذرد ایام عادت حیض او و مستمر میشود با او پاکی نماز
میکند پس اگر بیند خونرا که مستمر شد بعد از ایام عادت پس آن زن عمل مستحاضه میکند تحقیق در رشته تقریر کشیدم برای تو
کار مستحاضه صاحب عادتی را که خون او در ایام عادت او متفرق آید بهمگی آن باین معنی که هیچ شقی از شقوق آن نماند که حکم آن
بیان نشده باشد باب معرفة دم الحیض من دم الاستحاضة شرح من برای تمیز است مثل آیت سوره
بقره و الله یعلم المفسد من المصلح یعنی این باب شناختن خون حیض است بروشی که ممتاز شود از خون استحاضه و در این باب
سه حدیث است اول اصل عن حفص بن البختری قال دخلت علی ابی عبد الله علیه السلم امراة
فسالته عن المراة یستمر بها الدم فلا تدری حیض هو او غیره قال فقال لها ان دم
الحیض حار عبیط اسود له دفع و حرارة و دم الاستحاضة اصفر بارد فاذا کان للدم
حرارة و دفع و سواد فلتدع الصلوة قال فخرجت و هی تقول و الله ان لو کان امراة
ما زاد علی هذا شرح حفص بفتح حاء بی نقطه و سکون فاء و صاد بی نقطه است بختری بفتح باء یک نقطه و سکون خاء با نقطه و
فتح تاء دو نقطه در بالا و راء بی نقطه و تشدید یاء است ان در ان لو کان بفتح همزه و تخفیف نون است و زایده است یعنی روایت
از حفص بن البختری گفت داخل شد بر امام جعفر صادق علیه السلم زنی پس سوال کرد او را از زنی که مستمر میشود با او خون پس
نمیداند که حیض است آن یا غیر حیض است حفص گفت پس امام گفت او را بدرستی که خون حیض گرم است خالص سرخ بهم
بمعنی که آب در میان هست تا زرد شود و سیاه است آنرا تندی و گرمی است و خون استحاضه زرد است خنک است پس چون
باشد خون را حرارتی و دفعی و سوادی پس باید که واگذارد نماز را حفص گفت پس آن زن بیرون رفت و او میگفت بخدا
قسم که اگر او زن میبود زیاده نمیکرد بر این نشان که گفت مرادش تحسین جوابست دوم اصل قال ابو عبد الله
علیه السلم ان دم الاستحاضة و الحیض لیسا یخرجان من مکان واحد ان دم الاستحاضة
بارد و ان دم الحیض حار شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلام بدرستی که خون استحاضه و خون حیض نمی آیند
چنین که بیرون آیند از یکجا مراد این نیست که خون حیض از رحم است و خون استحاضه از غیر آنست مثل رگی مسمی بعاذل بعین بی نقطه

والف کسر ذال با نقطه و تخفیف لام بیان این آنکه مدبری که استحاضه بسر دست و مدبری که خون حیض کرده است بکر هی
عَنْ اِسْحٰقَ بْنِ جَرِیرٍ قَالَ سَأَلَتْنِی امْرَأَةٌ مِنَّا اَنْ اُدْخِلَهَا عَلٰی اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ فَاسْتَأْذَنْتُ
لَهَا فَاَذِنَ لَهَا فَدَخَلَتْ وَمَعَهَا مَوْلَاةٌ لَهَا فَقَالَتْ لَهُ یَا اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ قَوْلُهُ تَعَالٰی زَیْتُونَةٍ
لَا شَرْقِیَّةٍ وَلَا غَرْبِیَّةٍ مَا عَنٰی بِهٰذَا فَقَالَ لَهَا اَیَّتُهَا الْمَرْأَةُ اِنَّ اللّٰهَ لَمْ یَضْرِبِ الْاَمْثَالَ لِلشَّجَرَةِ
اِنَّمَا ضَرَبَ الْاَمْثَالَ لِبَنِی اٰدَمَ سَلِی عَمَّا تُرِیدِینَ شرح روایت از اسحق بن جریر بفتح جیم و کسر را بی نقطه و سکون
یا دو نقطه در پایین و را بی نقطه گفت طلب کرد از من زنی از ما که داخل کنم او را بر امام جعفر صادق علیه السلام پس طلب رخصت
کردم برای آن زن پس رخصت داد برای او پس داخل شد و با او کنیزی آزاد او بود پس آن زن گفت ای ابو عبد الله قول الله
تعالی در تعریف شجره مبارکه در سوره نور که یکدرخت زیتونست نه مشرقیه است و نه مغربیه است چه خواسته باین پس امام علیه السلام
گفت ای زن بدرستی که الله تعالی نزده این مثلهای را برای توضیح نور خود زده در این آیات برای درخت حقیقی که مردم
میفهمند جز این نیست که زده این مثلها را برای اولاد آدم سوال کن از آنچه میخواهی که سوال کنی از ضروریات مسایل خود تست
چنان شد در کتاب الحجة در حدیث پنجم باب سیزدهم که این مثلها برای ابرهیم و ذریات اوست که اهل البیت معصومین اند و چون
زنان ناقص عقل میباشند و زود سر را فاش میکنند تفصیل برای او بیان نکرده اصل فَقَالَتْ اَخْبِرْنِی عَنِ اللَّوَاتِی تا
بِاللَّوَاتِی مَا حَدُّهُنَّ فِیهِ قَالَ حَدُّ الزِّنَا اِذَا کَانَ یَوْمُ الْقِیٰمَةِ اُتِیَ بِهِنَّ وَاُلْبِسْنَ مُقَطَّعَاتٍ
مِنْ نَارٍ وَقُنِّعْنَ بِمَقَانِعَ مِنْ نَارٍ وَسُرْبِلْنَ مِنَ النَّارِ وَاُدْخِلَ فِی اَجْوَافِهِنَّ اِلٰی رُؤُوسِهِنَّ
اَعْمِدَةٌ مِنْ نَارٍ وَقُذِفَ بِهِنَّ فِی النَّارِ شرح اللواتی در دو جا بفتح لام و واو و الف و کسر تا دو نقطه در بالا و تخفیف
یا دو احتمال دارد اول اینکه در اصل اللوات بتشدید تا دو نقطه در بالا باشد چنانچه در املت امیت میگویند و بنا بر این جمع لاته
است که در اصل لاته بتشدید تا اللتی بفتح لام و تشدید تا بر تحقیق معنی سایدن و بنا بر این باللواتی متعلق باللواتی است و مراد
اینست که هر کدام ایشان هم فاعل میشوند و هم مفعول و لهذا این عمل را مساحقه مینامند دوم اینکه جمع اللتی باشد که اسم
موصول برای مونث است و بنا بر این بعض صله اول و مجموع صله دوم محذوفست تقدیر اللواتی یفعلن ما یفعلن باللواتی یفعلن
یفعلن ما یفعلن و حذف صله جایز است در موضعی که قرینه باشد مثل قول شاعر: وان ادع اللواتی من اناس :: لصاغر من
لن ادع الذینا: و این مستحسن در موضعی که مضمون صله فتیح و شنیع باشد مثل اینجا پس مراد از زنانیست که میکنند آنچه را میکنند
بازنانی دیگر که ایشان نیز میکنند آنچه میکنند بازنان اول و حاصل هر دو احتمال یکیست یوم منصوبست و مرفوع میتواند بود اتی
بصیغه مجهول از باب ضربست و با برای تعدیه است و ظرف نایب فاعلست البسن با یکنقطه بصیغه ماضی جمع مونث مجهول از باب افعال
است المقطعات بصیغه اسم مفعول از باب تفعیل جمع مقطعه پاره پاره کرده شدها از جمله آتش که هر کدام مخصوص گناه عضویست و نوع
دلوسی مناسب آن گناهست چنانچه بیان شد در کتاب الطهارة در شرح حدیث ششم باب چهل و ششم که باب النفسا است پس جمع
آنها مانند لباسی است برای بدن قنعن بقاف و میم بی نقطه بصیغه ماضی مجهول جمع مونث از باب منع است القمع بفتح قاف
و سکون میم میل آهن بر کردن کسی گذاشتن و قهر کردن و خوار کردن و همه اینجا مناسبست المقامع بفتح میم اول و کسر میم دوم
جمع مقمعه بکسر میم و سکون قاف و فتح میم دوم میلهای آهن و مراد اینجا غلهاست و این بجای زرینه کردن و خوش زینت
سربلن بسین بی نقطه و را بی نقطه و با یکنقطه بصیغه ماضی مجهول از باب فعلله است السربال بکسر سین و سکون را پیراهن و مانند آن که

لباسی بلند

لباس وسط بلندست و ابتدای آن از دوش است اعمده بفتح همزه و سکون عین جمع عمود است و این بجای لباس های میان بدن و مانند
آنست و اشارتست باینکه کلام در زنانیست که مساحقه ایشان با لتی است که معروفست قذف بقاف و ذال با نقطه و فا بصیغه ماضی
مجهول از باب ضربست بهن نایب فاعلست پس آن زن گفت خبر ده مرا از زنان جفت شوند با یکدیگر که چیست حد ایشان در آن عمل
گفت حد زناست باین معنی که اگر شوهر دارند سنگسار کردن است و الا صد تازیانه زدنست بدرستی که شان اینست که چون شود جهان در
قیامت آن زنان آورده میشوند بعرصات و پوشانیده میشوند پاره پاره شدها از جمله آتش عظیم و غل کرده میشوند بغلها از آتش عظیم و
پوشانیده میشوند از آتش و داخل کرده میشود در فرجهای ایشان تا سرهای ایشان عمودها از آتش عظیم و انداخته میشوند در آتش اصل
اَیَّتُهَا الْمَرْأَةُ اِنَّ اَوَّلَ مَنْ عَمِلَ هٰذَا الْعَمَلَ قَوْمُ لُوطٍ وَاسْتَغْنَی الرِّجَالُ بِالرِّجَالِ فَبَقِیَ النِّسَاءُ
بِغَیْرِ رِجَالٍ فَفَعَلْنَ کَمَا فَعَلَ رِجَالُهُنَّ لِیَسْتَغْنِیَ بَعْضُهُنَّ بِبَعْضٍ شرح قوم لوط عبارتست از زنان قوم لوط است
واو در واستغنی حالیه است بتقدیر قد و ذکر آن برای اشارت باینست که مقصود افاده کمی گناه قوم لوط است در این عمل نسبت
بغیر ایشان زیرا که قوم لوط نزدیک باضطرار حالی داشته اند ضمیر بقین راجع بقوم لوط است النساء مرفوع و بدل ضمیر است
بغیر حال از ضمیر است و اگر بقین از افعال ناقصه باشد النساء منصوب و خبر بقین میتواند بود و مرفوع و بدل ضمیر میتواند بود و بنابر احتمال
دوم بغیر خبر بقین است و مضمون بعض این حدیث می آید در کتاب النکاح در حدیث دوم باب السحق که باب صد و هشتاد و
هشتم است و در آنجا فبقی النساء است و آن ظاهر است یعنی ای زن بدرستی که اول آنکه این عمل کرد زنان قوم لوط بودند
در حالی که بتحقیق مستغنی شدند مردان بلواطه با مردان پس ماندند آن زنان بی مردان پس کردند چنانچه کردند مردان ایشان
را محل شهوت ... باین معنی که چنانچه مردان غیر محل شرعی شهوت خود کردند زنان نیز کردند تا مستغنی شوند بعض ایشان ببعضی اصل قَالَتْ لَهُ
اَصْلَحَکَ اللّٰهُ مَا تَقُولُ فِی الْمَرْأَةِ تَحِیضُ فَتَجُوزُ اَیَّامَ حَیْضِهَا قَالَ اِنْ کَانَ اَیَّامُ حَیْضِهَا
دُونَ عَشَرَةِ اَیَّامٍ اسْتَظْهَرَتْ بِیَوْمٍ وَاحِدٍ ثُمَّ هِیَ مُسْتَحَاضَةٌ شرح فتجوز بصیغه غایب مجرد است
و ضمیر مستتر راجع بمرئه است که از تحیض فهمیده میشود و در بعض نسخ بصیغه غایبه است و ضمیر مستتر راجع بالحیضه است و بنابر این تقدیر ایام
ایام منصوبست بتحقیق استظهرت بیوم واحد شد در شرح حدیث هفتم باب نهم یعنی آن زن گفت نگاهدارد ترا الله تعالی
چه میگویی در زنی که حیض می بیند پس در میگذرد خون او از ایام حیض او امام گفت اگر باشد ایام حیض او کمتر از ده روز ترک
نماز میکند یکروز و بعد از آن عمل مستحاضه میکند که مذکور شد در باب سابق اصل قَالَتْ فَاِنَّ الدَّمَ یَسْتَمِرُّ بِهَا الشَّهْرَ
وَالشَّهْرَیْنِ وَالثَّلَاثَةَ کَیْفَ تَصْنَعُ بِالصَّلٰوةِ قَالَ تَجْلِسُ اَیَّامَ حَیْضِهَا ثُمَّ تَغْتَسِلُ لِکُلِّ صَلٰوتَیْنِ شرح
آن زن گفت پس بدرستی که خون مستمر میشود با او یکماه و دو ماه و سه ماه چون کند با نماز امام گفت ترک نماز میکند در ایام
لا لهم عادت حیض خود و بعد از آن غسل میکند برای هر دو نماز اگر جمع کند اصل قَالَتْ اِنَّ اَیَّامَ حَیْضِهَا تَخْتَلِفُ عَلَیْهَا
وَکَانَ یَتَقَدَّمُ الْحَیْضُ الْیَوْمَ وَالْیَوْمَیْنِ وَالثَّلَاثَةَ وَیَتَأَخَّرُ مِثْلَ ذٰلِکَ فَمَا عِلْمُهَا بِهِ قَالَ دَمُ الْحَیْضِ
لَیْسَ بِهِ خَفَاءٌ هُوَ دَمٌ حَارٌّ تَجِدُ لَهُ حُرْقَةً وَدَمُ الْاِسْتِحَاضَةِ دَمٌ فَاسِدٌ بَارِدٌ شرح ما در فما استفهامیه
است علمها بکسر عین و سکون لام و تقییع باعث علمهاست یعنی آن زن گفت در آنکه بدرستی که ایام حیض آن زن مختلف میشود
بر آن زن و بود که پیش افتاد حیض یکروز و دو روز و سه روز و پس می افتاد مثل آنچه مذکور شد باین معنی که اگر چه حیض بسیار دیده
اما دو ماه متصل بهم موافق یکدیگر نبوده صاحب عادت نشده پس چیست باعث علم آن زن بحیض خود باین معنی که بچه علامت میتواند

شناخت حیض خود را امام گفت خون حیض خفایی ندارد آن خونیست گرم آن زن چون میبیند سوزشی می‌یابد بجهت
حیض سوزشی و خون استحاضه خونیست کم رنگ سرد اصل قال فالتفتت الی مولاتها فقالت أترینه کان من
امرأة مرة شرح اترینه بهمزه استفهام و صیغه مخاطب مذکر معلوم از باب منع یا مجهول از باب افعال است و تذکیر مبنی بر آنست که کنیز گاهی
در حکم مذکر می‌باشد و لهذا او را خادم میگویند و ایضا جایز است ارجاع ضمیر مذکر بسوی مونث بتاویل شخص چنانچه جایز است عکس
بتاویل نفس جمله کان امرأة مرة مفعول دوم اترینه است یعنی اسحق گفت پس آن زن رو آورد بسوی کنیز خود پس گفت که آیا
می‌بینی او را که بوده باشد زن درباری مرادش تحسین جواب است بعنوان مبالغه
العذره بضم عین بی نقطه و سکون ذال نقطه دار و راء بی نقطه بکارت القرحه بفتح و ضم قاف و سکون راء بی نقطه و حاء
بی نقطه دمل و مانند آن یعنی این باب شناخت خون حیض و بکارت و دمل و مانند آنست در این باب سه حدیث است اول اصل
عن خلف بن حماد الکوفی قال تزوج بعض اصحابنا جاریة معصرا لم تطمث فلما اقتضها سال
الدم فمکث سائلا لا ینقطع نحوا من عشرة ایام قال فاروها القوابل ومن ظنوا انه یبصر
ذلک من النساء فاختلفن فقال بعض هذا من دم الحیض وقال بعض هو من دم العذرة
شرح المعصر بعین بی نقطه و صاد نقطه دار و راء بی نقطه بصیغه اسم فاعل از باب افعال و تفعیل دختر نورسیده و آن مخصوص مونث است و لهذا
مستعمل میشود مثل حائض تطمث بطاء بی نقطه و ثاء سه نقطه بصیغه مضارع معلوم از باب نصر و علم است اقتضها بقاف و تشدید
ضاد با نقطه بصیغه ماضی مضاعف باب افتعال است و گاهی بجای قاف فاء می‌باشد و هر دو یک معنی است اروها بفتح راء از باب افعال
است و ضمیر جمع راجع بخویشان دختر است اگرچه مذکور نشده صریحا و میتواند بود که راجع باصحابنا باشد یعنی روایتست از
خلف بن حماد کوفی گفت خواست بعض یاران ما از شیعه کوفه دختری نورسیده را که حیض ندیده بود پس چون ازاله بکارت او
کرد روان شد خون پس آن باقی ماند روان بریده نمیشد نزدیک ده شبانه روز خلف گفت پس نمودند آن دختر را بماماها و جمعی
دیگر که گمان داشتند که می‌شناسد آنرا از جمله زنان پس اختلاف کردند با یکدیگر پس گفتند بعضی که این از خون حیض است و گفتند بعضی
که آن از خون بکارت است اصل فسألوا عن ذلک فقهاءهم کابی حنیفة وغیره من فقهائهم فقالوا
هذا شیء قد اشکل والصلوة فریضة واجبة فلتتوضأ ولتصل ولیمسک عنها زوجها
حتی تری البیاض فان کان دم الحیض لم تضرها الصلوة وان کان دم العذرة کانت قد
ادت الفریضة ففعلت الجاریة ذلک شرح ضمیر سالوا راجع بخویشان دختر است و میتواند بود که راجع باصحابنا
باشد و بنا بر اول میتواند بود که مرجع آن ضمیر و ضمیر فقهائهم یکی باشد بنا بر اینکه خویشان دختر از مخالفان باشند و میتواند بود
که غیر یکدیگر باشند و بنا بر دوم غیر یکدیگر است زیرا که ضمیر فقهائهم راجع بمخالفانست الواجب ثابت لازم و این اشارت
باستدلال باستصحاب حال سابق است و لیمسک اشارت باستدلال بتعارض احتمال حرمت و اباحت و ترجیح جانب حرمت است
هرچند که اباحت مظنون باشد لم تضرها از باب افعال و باب نصر میتواند بود و آن اشارت باینست که در صورت تعارض دو
حرمت رعایت جانب آنچه عمده ترست میباید کرد یعنی پس سوال کردند از آن مشکل مجتهدان مخالفان را مانند ابوحنیفه و غیر او
از مجتهدان مخالف پس گفتند که این چیزیست که بتحقیق مشکل شده و نماز فریضه ایست مستمر پس باید که وضو سازد و باید که نماز
کند و باید که خود را نگاهدارد از جماع با او شوهر او تا آنکه خون نمی آید پس اگر باشد خون حیض ضرر نمیرساند او را نماز و اگر باشد

خون

خون بکارت است ادا کرده خواهد بود فریضه را پس بجا آورد آن دختر آنرا که مجتهدان گفتند این قسم استدلالات رکیکه و فتوی بر طبق
آنها از امثال مجتهدان مخالفان بسیار است و ایشان باینها افتخار میکنند از کمال جهالت ایشان اصل وحججت فی
تلک السنة فلما صرنا بمنی بعثت الی ابی الحسن موسی بن جعفر علیه السلام فقلت جعلت فداک
ان لنا مسألة قد ضقنا بها ذرعا فان رأیت ان تاذن لی فآتیک واسألک عنها فبعث الی
اذا هدأت الرجل وانقطع الطریق فاقبل ان شاء الله شرح منی بکسر میم و نون والف غیر منصرفست و منصرف
نیز مستعمل میشود ضقنا بکسر ضاد با نقطه و سکون قاف بصیغه ماضی معتل العین از باب ضرب است ضمیر بها راجع بمسئله است ذرعا تمییز
نسبت ضقنا است الذرع بفتح ذال نقطه دار و سکون راء بی نقطه و عین بی نقطه مقدار و مراد اینجا طاقت است و اصل معنی ذرع مرفق
تا سر انگشتان که بآن مقدار چیزها را معلوم میکنند و بعضی ها دان رایت جمله شرطیه است فآتیک بهمزه و الف و کسر تاء دو نقطه در بالا
و سکون یاء دو نقطه در پایین بصیغه مضارع متکلم وحده از اتیان معتل اللام از باب ضرب منصوب است بعطف بر تاذن و اسالک نیز منصوب است
و جزای شرط نیز محذوفست بتقدیر فهو حسن هدأت بدال بی نقطه و همزه بصیغه ماضی معلوم از باب منع است الهدء بفتح ها و سکون دال آرام
شدن بخوابیدن و مانند آن الرجل بکسر راء بی نقطه و جیم پا و طائفه بزرگ از جمله ملخ و بنا بر دوم جمع است و مفرد ندارد و مانند این در کلام
عرب بسیار است و اینجا استعاره شده برای طائفه بزرگ از مسافران که گمراهند مانند طائفه بزرگ ملخ که میدانند که از کجا میروند
و گاهی بجانب دریا میروند و جمیع غرق میشوند اقبل بصیغه امر باب افعالست یعنی و حج کردم در آن سال پس چون رسیدیم بمنی بعد از
عود از عرفات پیغام فرستادم بسوی امام موسی کاظم علیه السلام یا نزدش که گفتم قربانت شوم بدرستی که ما اهل کوفه را مسئله ایست که
بتحقیق تنگ شد بآن طاقت ما یعنی که آن مسئله مشهور شد میان مردم کوفه و ایشان راه خلاص از اشکال آن نیافتند پس اگر
صلاح دانی که رخصت دهی مرا پس آیم نزد تو و سوال کنم ترا از آن مسئله پس پیغام فرستاد بسوی من که چون ساکن شود پای
مردمان از رفتار و بریده شود راه آمد و رفت ایشان پس بیا ان شاء الله اصل قال خلف فرعیت اللیل حتی اذا
رأیت الناس قد قل اختلافهم بمنی توجهت الی مضربه فلما کنت قریبا اذا انا باسود قاعد علی
الطریق فقال من الرجل فقلت رجل من الحاج فقال ما اسمک قلت خلف بن حماد
فقال ادخل بغیر اذن فقد امرنی ان اقعد ههنا فاذا اتیت اذنت لک شرح گفت خلف که
پس پاییدم شب را تا آنکه چون دانستم مردمان را که بتحقیق کم شد آمد و رفت ایشان در منی متوجه شدم بسوی جایی که خیمه او آنجا
زده شده بود پس وقتی که شدم نزدیک خیمه ناگاه رسیدم بغلامی سیاهی که نشسته بود بر سر راه پس گفت کیست این مرد پس گفتم مردی
از حج گزاران پس گفت چیست نام تو گفتم خلف بن حماد گفت داخل خیمه شو بی رخصتی علیحده بیان این آنکه بتحقیق مهتر من
امر کرده مرا که بنشینم در اینجا پس چون تو آیی رخصت دهم ترا اصل فدخلت وسلمت فرد السلام وهو جالس
علی فراشه وحده ما فی الفسطاط غیره فلما صرت بین یدیه سألنی وسألته عن حاله
فقلت له ان رجلا من موالیک تزوج جاریة معصرا لم تطمث فلما اقتضها سال الدم
فمکث سائلا لا ینقطع نحوا من عشرة ایام وان القوابل اختلفن فی ذلک فقال بعضهن
دم الحیض وقال بعضهن دم العذرة فما ینبغی لها ان تصنع شرح پس داخل خیمه شدم و سلام کردم پس
جواب سلام گفت و او نشسته بود بر بالای جامه خواب خود تنها بود در خیمه غیر او پس وقتی که رسیدم نزد او سوال کردم از خبر ما

و سؤال کردم او را از حال و پس گفتم او را که بدرستی که مردی از شیعه تو خواست فرزند رسیده را که حیض ندیده بود پس وقتی که ازاله
بکارت او کرد روان شد خون پس ماند روان بریده نمیشد نزدیک ده روز بدرستی که ماماهای کوفه اختلاف کردند در ان
خون با یکدیگر پس گفت بعض ایشان که خون حیض است و گفت بعض ایشان که خون بکارت است پس چه چیز بر اوست آن دختر را
که بجا آورد اصل قَالَ فَلْتَتَّقِ اللهَ فَإِنْ كَانَ مِنْ دَمِ الْحَيْضِ فَلْتُمْسِكْ عَنِ الصَّلَوةِ حَتَّى تَرَى الطُّهْرَ وَلْيُمْسِكْ
عَنْهَا بَعْلُهَا وَإِنْ كَانَ مِنَ الْعُذْرَةِ فَلْتَتَّقِ اللهَ وَلْتَتَوَضَّأْ وَلْتُصَلِّ وَيَأْتِيهَا بَعْلُهَا إِنْ أَحَبَّ
ذَلِكَ شرح امام گفت پس باید که پرهیز کند از عذاب الله تعالی بیرون که اگر معلوم او شود بسؤال اهل الذکر علیهم السلام که آن
از خون حیض است پس باید که نگاهدارد خود را از نماز تا آنکه ببیند پاکی از حیض او باید که نگاهدارد خود را از جماع او شوهر او و اگر
معلوم شود که آن از خون بکارت است پس باید که پرهیز کند از عذاب الله تعالی و باید که وضو سازد و باید که نماز گزارد و جماع
میکند با او شوهر او اگر خواهد آنرا اصل فَقُلْتُ لَهُ وَكَيْفَ لَهُمْ أَنْ يَعْلَمُوا مَا هُوَ حَتَّى يَفْعَلُوا مَا يَنْبَغِي
قَالَ فَالْتَفَتَ يَمِيناً وَشِمَالاً فِي الْفُسْطَاطِ مَخَافَةَ أَنْ يَسْمَعَ كَلَامَهُ أَحَدٌ قَالَ ثُمَّ نَهَدَ إِلَيَّ
فَقَالَ يَا خَلَفُ سِرُّ اللهِ سِرُّ اللهِ فَلَا تُذِيعُوهُ وَلَا تُعَلِّمُوا هَذَا الْخَلْقَ أُصُولَ دِينِ اللهِ
بَلِ ارْضَوْا لَهُمْ مَا رَضِيَ اللهُ لَهُمْ مِنْ ضَلَالٍ شرح ما استفهامیه است و در بعض نسخ فما است با اثبات الف
با حرف جر شاذ است نهد بنون و دال بی‌نقطه بصیغه ماضی معلوم باب منع است النهد بفتح نون و سکون ها متوجه شدن
از روی جد سر الله خبر مبتدای محذوف است تقدیر هذا سر الله و تکرار برای تاکید است مخفی نماند که این تاکید و مبالغه برای
شهرت این اشکال در کوفه است و این جواب باعتبار آن سر الله شده زیرا که اگر در آنجا داگفته شود باعث ضرری عظیم
میشود برای امام و شیعه او از حسد مخالفان چنانچه در آخر شد لا تعلموا از باب افعال است لا اعلام خبر دادن مشار الیه
هذا الخلق فقهای کوفه است اصول دین الله عبارت از ائمه معصومین علیهم السلام است و مقصود اینست که مبادا که در کوفه
از برای تفاخر بعلم امام خود اینرا اظهار کنید رضا بکفر دو قسم است اول رضا باصل آن منهی عنه است چنانچه گذشت
در کتاب التوحید در حدیث پنجم باب بیست و ششم که باب المشیة و الاراده است که شاء و اراد و لم یحب و لم یرض دوم
رضا بمقتضای آن و مراد اینجا قسم دوم است یعنی پس گفتم او را که چگونه حاصل میشود برای ایشان اینکه دانند
که چیست آن خون تا کنند آنچه را که سزاوار است خلف گفت پس نگاه کرد در جانب راست و چپ در خیمه از ترس اینکه بشنود
سخن او را کسی خبر بکوفه رسد خلف گفت بعد از آن خوب متوجه شد سوی من پس گفت این جواب که میگویم سر الله تعالی
است سر الله تعالی است نزد شما پس فاش مکنید آنرا و خبر مکنید این خلق گمراه را اجمال ائمه هدی بلکه راضی شوید برای ایشان
با آنچه راضی شده الله تعالی برای ایشان از گمراهی اصل قَالَ ثُمَّ عَقَدَ بِيَدِهِ الْيُسْرَى تِسْعِينَ ثُمَّ قَالَ تَسْتَدْخِلُ
الْقُطْنَةَ ثُمَّ تَدَعُهَا مَلِيّاً ثُمَّ تُخْرِجُهَا إِخْرَاجاً رَفِيقاً فَإِنْ كَانَ الدَّمُ مُطَوَّقاً فِي الْقُطْنَةِ
فَهُوَ مِنَ الْعُذْرَةِ وَإِنْ كَانَ مُسْتَنْقِعاً فِي الْقُطْنَةِ فَهُوَ مِنَ الْحَيْضِ شرح عقد بعین بی‌نقطه و قاف
و دال بی‌نقطه بصیغه ماضی معلوم باب ضرب است العقود المئون صورت عددی بدست صورت نود که اینست سر انگشت شهادت
دست راست بر بیخ شست آن است تا صورت حلقه کوچکی بهم رسد و اگر این صورت در دست چپ باشد برای نهصد است
و کلام راوی مبنی بر اینست که این در دست چپ نیز صورت نود باشد مخفی نماند که مقصود امام علیه السلام از این عقد تصویر

سوراخ

شود در فرج زنست و در اینوقت انگشت شهادت دست راست را داخل آن حلقه کرده بوده تا بیان کند که پنبه که بر میدارد
می باید که طولانی باشد و سر آن پنبه از محل بکارت تجاوز کند تا فرق زود ظاهر شود ملیا بفتح میم و کسر لام و تشدید یا ساعت
طویل الرفیق بفتح را بی‌نقطه و کسر فا و سکون یا و قاف آهسته المطوق بصیغه اسم مفعول باب تفعیل طوق ساخته شده و آنچه
طوق بر ان نهاده شده است و مراد اینجا معنی اول است و مراد در حدیث دوم معنی دوم است المستنقع بنون و کسر قاف و عین بی‌نقطه
چیزی که خیسانند چیزی دیگر را یعنی گفت بعد از آن و انمود بدست چپ خود صورت نود را بعد از آن گفت بر میدارد خود
پنبه را بعد از آن وامیگذارد آن پنبه را زمانی که داند که خون در آن زمان آمده است بعد از آن بیرون می آورد آن پنبه را
بیرون آوردنی که هموار باشد پس اگر باشد خون طوق زده در پنبه مثل حلقه پس آن از بکارت است و اگر باشد خیسانده در پنبه
پس آن از حیض است مخفی نماند که این مبنی بر اینست که آن زن در سن حیض بوده چنانچه صدر حدیث دلالت بران میکند و باعتبار
اختلاف قوابل پس اگر حیض نباشد استحاضه و مانند آن خواهد بود اصل قَالَ خَلَفٌ فَاسْتَخَفَّنِي الْفَرَحُ فَبَكَيْتُ فَلَمَّا
سَكَنَ بُكَائِي قَالَ مَا أَبْكَاكَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ مَنْ كَانَ يُحْسِنُ هَذَا غَيْرُكَ قَالَ فَرَفَعَ يَدَهُ
إِلَى السَّمَاءِ وَقَالَ وَاللهِ إِنِّي مَا أُخْبِرُكَ إِلَّا عَنْ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَنْ جَبْرَئِيلَ
عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ شرح استخفنی بخا با نقطه و تشدید فا است الاستخفاف سبک کردن و مراد
اینجا بار گران غم از دل برداشتن است بوسیله تضاد میان غم و فرح و در دو فرح یحسن بحا بی‌نقطه و سین بی‌نقطه و نون بصیغه
مضارع معلوم باب افعال است غیر برای استثنا است و مرفوع و منصوب میتواند بود رفع ید سوی سما برای اشارت بمخلوق عظیم
الله تعالی است تا معلوم شود که قسم باو عظیم است یا برای اشارت بنزول وحی از آسمان است که بعد از آن مذکور شده
یعنی گفت خلف که پس از جا در آورد مرا خوشحالی پس گریه خوشحالی کردم پس چون ساکن شد گریه من امام گفت چه چیز باعث
گریه تو شد گفتم قربانت شوم که میتواند که خوب ادراک کند این جواب را اشارتست باینکه این جواب از کمال تندی فهم تو معلوم
تو شده خلف گفت پس امام گفت بالا برد دست خود را سوی آسمان و گفت بخدا قسم که بدرستی که من خبر نمیدهم ترا باین جواب
مگر از رسول الله صلی الله علیه و آله از جبرئیل علیه السلام از الله عز و جل بدانکه غلط در این مسئله از قبیل غلط در نفس حکم شرعی نیست
بلکه غلط در محکوم محل حکم شرعی است مثل اینکه غلط نکند در اینکه آبی که کر باشد بملاقات نجاست نجس نمیشود اما غلط کند در از قبیل
حساب مساحت آب فلان و خیال کند که کر است و کر نباشد یا عکس کلام امام علیه السلام افاده این میکند که الله تعالی رحمت حوض
با رسول و اوصیای او بعضی از محال شرعیه احکام شرعیه را که علم بآنها احتیاج بطول فکر دارد علیحده وحی کرده برسول علیه السلام
و او باوصیا رسانیده تا کار ایشان مشکل نشود و در جواب مسائل تاخیر نکنند و الله اعلم اصل سُئِلَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ دوم
عَنْ رَجُلٍ اقْتَضَّ امْرَأَتَهُ أَوْ أَمَتَهُ فَرَأَتْ دَماً كَثِيراً لَا يَنْقَطِعُ عَنْهَا يَوْماً كَيْفَ تَصْنَعُ بِالصَّلَوةِ
قَالَ تُمْسِكُ الْكُرْسُفَ فَإِنْ خَرَجَتِ الْقُطْنَةُ مُطَوَّقَةً بِالدَّمِ فَإِنَّهُ مِنَ الْعُذْرَةِ تَغْتَسِلُ وَتُمْسِكُ
مَعَهَا قُطْنَةً وَتُصَلِّي فَإِنْ خَرَجَ الْكُرْسُفُ مُنْغَمِساً بِالدَّمِ فَهُوَ مِنَ الطَّمْثِ تَقْعُدُ عَنِ الصَّلَوةِ
أَيَّامَ الْحَيْضِ شرح اقتض بقاف یا بفا و تشدید ضاد با نقطه بصیغه ماضی معلوم باب افتعال است فا در فان خرجت القطنة برای تعقیب
است و در فان خرج الکرسف برای تفریع است زیرا که ما بعد آن مفهوم شرطست که در ما قبل مذکور است بیان مطوق گذشت
در شرح حدیث سابق در فقره ثم عقد یعنی پرسیده شد امام محمد باقر علیه السلام از مردی که ازاله بکارت کرد زن خود را یا کنیز

خود را پس آن زن یا کنیز دید خون بسیار که بریده نمیشود از او در روزی چگونه میکند با نماز امام گفت بر میدارد پنبه را پس اگر
بیرون آید آن پنبه طوق بر آن نهاده شده از خون پس مرتبتی که آن خون از بکارت است غسل جنابت میکند و بر میدارد
با خود پنبه تا خون بیرون نیاید و لباس خود را آلوده نکند و نماز میکند پس اگر آید پنبه آغشته بخون نه پس آن خون از حیض است
ترک نماز میکند در ایام حیض بتفصیلی که مذکور شد در حدیث اول باب ثالث مخفی نماند که این مبنی بر غالب است پس اگر آن زن یا
کنیز بسن حیض رسیده باشد آن خون استحاضه نشد آن خواهد بود ح قلت لابی عبد الله علیه السلم فتاة
منا بها قرحة فی جوفها و الدم سائل لا تدری من دم الحیض او من دم القرحة فقال
مرها فلتستلق علی ظهرها ثم ترفع رجلیها و تستدخل اصبعها الوسطی فان خرج الدم
من الجانب الایمن فهو من الحیض و ان خرج من الجانب الایسر فهو من القرحة شرح الجانب
الایمن عبارتست از جانب راست انگشت که جانب چپ بدن است بنا بر مشهور که حیض از جانب چپ بدن می آید و اینکه هر
خونی که ممکن است که حیض باشد پس آن حیض است پس منافات ندارد با اینکه قرحه در جانب چپ نیز گاهی باشد و می تواند
بود که مراد جانب راست بدن باشد و الله اعلم یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که جوان زنی از ما با اوست علتی در درون
او و خون روانست نمیداند که از جمله خون حیض است یا از جمله خون دمل است پس امام گفت امر کن او را پس باید که خوابد بر پشت
خود بعد از آن باید که بردارد دو پای خود را و باید که داخل خود کند انگشت میان خود را پس اگر بیرون آید خون از جانب
راست انگشت که جانب چپ بدنست پس آن خون از جمله حیض است و اگر بیرون آید از جانب چپ انگشت که جانب راست بدنست
پس آن از دمل است و الله اعلم باب دوازدهم من باب الحبلی تری الدم شرح این باب بیان زن آبستن است
که می بیند خون را در این باب هفت حدیث است اول ح عن الحسین بن نعیم الصحاف قال قلت لابی عبد الله
علیه السلم ان ام ولدی تری الدم و هی حامل کیف تصنع بالصلوة قال فقال لی اذا رأت
الحامل الدم بعد ما یمضی عشرون یوما من الوقت الذی کانت تری فیه الدم من الشهر الذی
کانت تقعد فیه فان ذلک لیس من الرحم و لا من الطمث فلتتوضأ و تحتشی بکرسف و
تصلی شرح ما در ما یمضی مصدریه است مفهوم عشرون یوما اینست که اگر کمتر از آن باشد از حیض است من در من الوقت
ابتدائیه است و مراد من ابتدا الوقت است من در من الشهر تبعیضیه است و مراد بشهر سی یا بیست و نه شبانه روز است که از
ابتدای حیض باشد تا ابتدای حیض دیگر خواه موافق یک ماه هلالی باشد و خواه بعض آن از ماهی باشد و بعضی دیگر آن در ماهی
دیگر آن باشد و فایده ذکر این اینست که در صورتی که عادت حیض و طهر او در کمتر از سی روز یا بیست و نه روز باشد این حکم مراد
و شاید که در این صورت کمتر از بیست شبانه روز حکم بیست شبانه روز داشته باشد بشرط اینکه آن کم موافق شروع عادت
مجموع حیض و طهر او باشد و الله اعلم لیس من الرحم یعنی لیس من النفاس است و بیان اینکه خونی که پیش از ولادت باشد
داخل نفاس نیست می آید در حدیث سیوم باب چهاردهم و تحتشی مجزوم است بعطف بر تتوضا و تصلی مرفوع و معطوف
بر لتتوضا است و خبر بمعنی امر است و نکته در عدول از جزم برفع اینجا اینست که طلب در خبر بمعنی امر بعنوان مبالغه است
بخلاف طلب در امر صریح پس مراد اینست که وضو و احتشا گاهی ساقط میشود در صورت عدم وجدان آب و پنبه بخلاف
صلوة و در بعض نسخ تحتشی نیز مرفوع است یعنی روایت است از حسین بن نعیم بضم نون و فتح عین صحاف گفت که گفتم امام

جعفر

جعفر صادق علیه السلام را که کنیز خاصه من می بیند خون را و او آبستن است چگونه میکند با نماز حسین گفت پس امام گفت مر او را که
چون دید آبستن خون را بعد از گذشتن بیست شبانه روز از ابتدای وقتی که میدید در آن خون حیض را از جمله ماهی که ترک نماز میکرد
در آن پس مرتبتی که آن خون از نفاس نیست چون پیش از ولادتست و از حیض نیز نیست پس باید که وضو سازد و بردارد
پنبه را و نماز میگزارد ح و اذا رأت الحامل الدم قبل الوقت الذی کانت تری فیه الدم بقلیل او
فی الوقت من ذلک الشهر فانه من الحیضة فلتمسک عن الصلوة عدد ایامها التی کانت تقعد
فی حیضها فان انقطع الدم عنها قبل ذلک فلتغتسل و لتصل شرح این بمنزله استثناست از لیس
من الرحم و لا من الطمث مراد بقلیل یک روز و دو روز است موافق آنچه گذشت در حدیث دوم باب چهارم که باب المرأة تری
الصفرة تا آخر است و لتمسک یعنی فلتوطن خاطرها علی الامساک است بقرینه فا در فان انقطع که برای تعقیب است یعنی و چون
دید آبستن خون را پیش از وقتی که عادت او بود که میدید در آن وقت خون را از جمله آن ماهی که ترک نماز میکرد در آن پس مرتبتی که
آن خون از حیض است پس باید که قرار دهد خاطر خود را بر اینکه نگاهدارد خود را از نماز در عدد ایام خود که ترک نماز میکرد در آنها
در حیض خود اشارتست باینکه غالب اینست که خون او مستمر میشود در ایام عادت و مقارن انتهای آنها بریده میشود پس اگر بریده
شود خون از او پیش از عدد ایام او پس باید که غسل حیض کند و باید که نماز کند ح و ان لم ینقطع الدم عنها الا بعد
ما تمضی الایام التی کانت تری الدم فیها بیوم او یومین فلتغتسل ثم تحتشی و تستثفر و تصلی الظهر
و العصر ثم لتنظر فان کان الدم فیما بینها و بین المغرب لا یسیل من خلف الکرسف
فلتتوضأ و لتصل عند وقت کل صلوة ما لم تطرح الکرسف فان طرحت الکرسف عنها
فسال الدم وجب علیها الغسل و ان طرحت الکرسف و لم یسل الدم فلتتوضأ و لتصل
و لا غسل علیها شرح الا بعد ما تمضی مبنی بر غالبست و مراد اینست که خون منقطع نشده بعد از گذشتن عدد ایام عادت
پس ظاهر اینست که انقطاعش بعد از گذشتن ایام عادت خواهد شد پس استمرار خون در یک روز یا دو روز خواهد بود پس در صورت
بعد از گذشتن عدد ایام عادت و پیش از گذشتن ایام عادت غسل میکند و باقی آداب را بجا می آورد و تحتشی مجزوم است و در
بعض نسخ تحتشی برفع است و تستثفر مجزوم یا مرفوع است و تصلی مرفوعست و نکته در عدول از جزم برفع در امثال این بیان شد
در شرح حدیث سابق ذکر ظهر و عصر بعنوان مثال و مبنی بر غالبست و اشارتست باینکه غالب زنانی که صاحب عادتند آخر عادت
ایشان در میان صبح و ظهر است زیرا که زمان میان وقت نماز صبح و میان وقت نماز ظهر و عصر بیشتر است از وقت میان نماز ظهر و
عصر و میان نماز شام و خفتن و استمرار در شب و پیش از روشنی روز اعتبار ندارد چنانچه گذشت در حدیث چهارم و پنجم باب ششم
پس نماز ظهر گاه پاکی از حیض غالبا در میان صبح و ظهر میباشد و آن آخر عادتست در اکثر برای زنی که صاحب عادت شده باشند
بینها بضمیر واحده راجع بآن زنست و مراد بین ظلمات و در بعض نسخ بضمیر تثنیه راجع بظهر و عصر است و بنا بر این اگر استحاضه
کثیره در اثنای آن دو نماز آید این حکم نخواهد داشت و این بعید است و الله اعلم سیلان خون در خلف کرسف عبارت
از استحاضه کثیره است کل صلوة عبارت از باقیمانده بعد از ظهر و عصر است از جمله پنج نماز در یک شبانه روز زیرا که در استحاضه
متوسطه در وقت ظهر و عصر روزی دیگر غسل می باید کرد و قرینه بر این مراد قول امام است در تتمه این حدیث که فی کل یوم
و لیلة ما لم تطرح الکرسف منافات ندارد با وجوب تغییر قطنه که مذکور شد در حدیث ششم باب نهم زیرا که تغییر قطنه گاهی میسر نیست

بسببی از اسباب و در آن وقت واجب نخواهد بود برای ضرورت ظاهر فان طرحت الکرسف تا آخر اینست که مدار کثرت و توسط و قلت
استحاضه بر خروج خون از فرجست حقیقة یا حکما مثل اینکه پنبه آلوده بآن شده باشد بسیار یا میانه یا اندکی پس اگر خون بسیار
در پس پنبه مانده باشد و اندکی داخل پنبه شده باشد آن استحاضه قلیله است یعنی و اگر بریده نشود خون از آن زن
مگر بعد از گذشتن ایامی که بعادت میدید خونرا در آنها بیک روز یا دو روز پس باید که غسل حیض کند بعد از آن باید که پنبه بر دارد
و پاره دم بر خود ببندد و میگذارد ظهر و عصر را بعد از آن باید که نظر در حال خود کند پس اگر خون در میان غسل آن زن و میان شام
روان نشود از پس پنبه پس باید که وضو سازد و نماز کند نزد هر نمازی تا ظهر روزی دیگر زیرا که در استحاضه متوسطه در شبانه
روزی یک غسل کافیست و آن بفعل آمده و در استحاضه قلیله غسل نیست اصلا پس اکتفا بوضو میکند چند انکه پنبه اختراج خود
پنبه را پس اگر انداخت پنبه را و روان شد خون واجب شد بر او غسل و اگر انداخت پنبه را و روان نشد خون پس باید که
وضو سازد و باید که نماز کند و غسل واجب نیست بر او اصل قَالَ وَاِنْ كَانَ الدَّمُ اِذَا اَمْسَكَتِ الْكُرْسُفَ
يَسِيلُ مِنْ خَلْفِ الْكُرْسُفِ صَبِيبًا لَا يَرْقَى فَاِنَّ عَلَيْهَا اَنْ تَغْتَسِلَ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ
ثَلٰثَ مَرَّاتٍ وَتَحْتَشِي وَتُصَلِّي تَغْتَسِلُ لِلْفَجْرِ وَتَغْتَسِلُ لِلظُّهْرِ وَالْعَصْرِ وَتَغْتَسِلُ لِلْمَغْرِبِ وَالْعِشَاءِ
قَالَ وَكَذٰلِكَ تَفْعَلُ الْمُسْتَحَاضَةُ فَاِنَّهَا اِذَا فَعَلَتْ ذٰلِكَ اَذْهَبَ اللهُ بِالدَّمِ عَنْهَا شرح وان
کان عطف بر ان کان الدم فیما بینهما تا آخرست صبیبا بصاد بی نقطه و با یک نقطه بمعنی مفعولست لا یرقی برا بی نقطه و قاف
و الف منقلب از همزه بصیغه معلوم مضارع باب منع و در بعضی نسخ بهمزه است تحتشی منصوبست تصلی مرفوع و منصوب هر دو میتواند بود تغتسل
هر سه جا مرفوعست تفعل خبر بمعنی امرست برای تاکید فانها استدلال بر مضمون تاکید است با در بالدم برای تقویت است یعنی
امام گفت و اگر باشد خون بنوعی که چون نگاه دارد با خود پنبه را روان میشود از پس پنبه بر جایی که ریخته شده است بند
نمیشود بهیچ وجه یعنی که استحاضه کثیره است پس مرتبتی که واجبست بر آن زن اینکه غسل کند در هر روزانه شبی سه بار و اینکه پنبه بر دارد و نماز
میکند بیان اینکه غسل میکند برای صبح و غسل میکند برای ظهر و عصر و غسل میکند برای مغرب و عشا را امام گفت و چنان
میباید که کند صاحب استحاضه چه هر رتبتی که او چون کند آنرا بر طرف میکند الله تعالی بالکلیه خون استحاضه را از او بیان این
شد در شرح حدیث پنجم باب پنجم دوم اصل عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ اَحَدِهِمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ سَاَلْتُهُ عَنِ
الْمَرْاَةِ الْحُبْلٰى قَدِ اسْتَبَانَ حَبَلُهَا تَرٰى مَا تَرَى الْحَائِضُ مِنَ الدَّمِ قَالَ تِلْكَ الْهِرَاقَةُ مِنَ الدَّمِ اِنْ
كَانَ دَمًا اَحْمَرَ كَثِيرًا فَلَا تُصَلِّي وَاِنْ كَانَ قَلِيلًا اَصْفَرَ فَلَيْسَ عَلَيْهَا اِلَّا الْوُضُوءُ شرح الحبلی
بفتح حاء بی نقطه و فتح با یک نقطه مصدر باب علم استبان الهراقه بکسر ها منقلب از همزه یا قایم مقام همزه محذوفه و در را بی نقطه
و الف و قاف در اصل مصدر باب افعالست بمعنی ریختن و مراد اینجا معنی اسم مفعولست ان کان جمله شرطیه است و
جزای آن مضمون تلک الهراقه من الدم است فا در فلا تصلی برای تفریعست و ان کان عطف بر تلک الهراقه تا آخر
است فا در فلیس جزائیه است و کثیرا و ذکر قلیلا مبنی بر غالبست و داخل معیار نیست و الا دو شق دیگر میماند که حکم آن
مذکور نباشد یعنی روایتست از محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلم راوی گفت پرسیدم او را از زن آبستن که بتحقیق ظاهر شده
آبستنی او می بیند آنچه را که می بیند حائض از جمله خون امام گفت آن خون باقیمانده در رحم است که ریخته میشود اگر خون
اگر خون سرخ بسیار باشد پس بنا بر این نماز نمیکند و اگر باشد خون کم زرد پس واجب نیست بر او مگر وضو زیرا که استحاضه قلیله است

فیل م

یا امام جعفر صادق م

سیم اصل

سیوم اصل عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ اَحَدِهِمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ سَاَلْتُهُ عَنِ الْحُبْلٰى تَرَى الدَّمَ كَمَا كَانَتْ
تَرٰى اَيَّامَ حَيْضِهَا مُسْتَقِيمًا فِي كُلِّ شَهْرٍ فَقَالَ تُمْسِكُ عَنِ الصَّلٰوةِ كَمَا كَانَتْ تَصْنَعُ فِي حَيْضِهَا فَاِذَا
طَهُرَتْ صَلَّتْ شرح مستقیما اما کما کانت تری تشبیه در حرکتست مستقیما فی کل شهر بیان موافقت در وقت و عددست
یعنی روایتست از محمد بن مسلم از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلم راوی گفت پرسیدم امام را از آبستنی که می بیند خون
سرخ چنانچه میدید در ایام حیض خود بی اختلاف در اول و آخر در هر ماهی پس امام گفت ترک نماز میکند چنانچه میکرد در ایام حیض
غیر آبستنی پس چون پاک شود نماز میکند چهارم اصل سَاَلْتُ اَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْحُبْلٰى تَرَى الدَّمَ وَهِيَ
حَامِلٌ كَمَا كَانَتْ تَرٰى قَبْلَ ذٰلِكَ فِي كُلِّ شَهْرٍ هَلْ تَتْرُكُ الصَّلٰوةَ قَالَ تَتْرُكُ اِذَا دَامَ شرح دام
بدال و الف بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصرست و ضمیر مستتر راجع بدم است و مراد بدوام خون اینست که صفات حیض که سواد
و حرقت و کثرتست در هر ماه پیش از حمل داشته باقی باشد در این خون اگر چه در اول دیدن باشد موافق آنچه گذشت در حدیث
اول باب دوازدهم و در حدیث دوم این باب می آید در حدیث آینده یعنی پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلم را از آبستن که می بیند
خونرا در حالی که او آبستنست چنانچه میدید پیش از آن در هر ماهی آیا ترک میکند نماز را امام گفت ترک میکند چون
مستمر شود باعتبار صفات حیض پنجم اصل عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَنَّهُ سُئِلَ عَنِ الْحُبْلٰى تَرَى الدَّمَ
اَتَتْرُكُ الصَّلٰوةَ فَقَالَ نَعَمْ اِنَّ الْحُبْلٰى رُبَّمَا قَذَفَتْ بِالدَّمِ شرح الف لام الدم هر دو جا برای عهد خارجیست
با در بالدم برای تقویت تعدیه است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم اینکه او پرسیده شد از آبستن که می بیند خونرا
که برنگ حیض است آیا ترک میکند نماز را پس امام گفت آری بیان این آنکه آبستن بسا که اندازد خون حیض را اشارتست بقاعده
کلیه که کل دم یمکن ان یکون حیضا فهو حیض چنانچه مذکور شد در حدیث پنجم باب دوم در شرح فقره و لا یکون اقل من ثلثه ایام ششم
اصل قُلْتُ لِاَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ جُعِلْتُ فِدَاكَ الْحُبْلٰى رُبَّمَا طَمِثَتْ فَقَالَ نَعَمْ وَذٰلِكَ اَنَّ الْوَلَدَ
فِي بَطْنِ اُمِّهِ غِذَاؤُهُ الدَّمُ فَرُبَّمَا كَثُرَ فَفَضَلَ عَنْهُ فَاِذَا فَضَلَ دَفَعَتْهُ فَاِذَا دَفَعَتْهُ حَرُمَتْ
عَلَيْهَا الصَّلٰوةُ شرح الحبلی بتقدیر استفهامست و میتواند بود که استفهام مقدر نباشد و مقصود سؤال از حکم باشد
رب هر دو جا برای تقلیلست و ذلک ان بتقدیر و ذلک لان است طمثت بصیغه ماضی معلوم باب نصر و علم است و فضل نیز
بصیغه ماضی معلوم باب نصر و علم است یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را قربانت شوم آیا آبستن بسا که حیض میدیده باشد
پس امام گفت آری و آن اینست که غذای فرزند در شکم مادر خونست پس بسا که بسیار شده باشد خون پس زیاد آمده باشد از
فرزند پس چون زیاد آید دفع میکند آن زن آن خونرا از رحم خود پس چون دفع کند آن خونرا حرام میشود بر آن زن نماز
هفتم اصل وَفِي رِوَايَةٍ اُخْرٰى اِذَا كَانَ كَذٰلِكَ تَاَخَّرَ الْوِلَادَةُ شرح می آید در کتاب العقیقه در حدیث دوم
باب بدو الخلق الانسان و تقلبه فی امه که باب ششم است که فکلما رات المراة الدم الخالص فی حملها فانها تزداد بعدد
الایام التی رات فی حملها من الدم و بیان میشود یعنی و در روایتی دیگر اینست که چون زن آبستن حیض میبیند پس دیر
می افتد زاییدن او بیست و هفتم باب النفساء شرح النفساء بضم نون و فتح فا و سین بی نقطه و الف ممدوده و بفتح نون
و سکون و فتح فا زنی که زاییده باشد یعنی این بابیست در حکم نفساست در این باب شش حدیثست اول اصل عَنْ
اَحَدِهِمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ النُّفَسَاءُ تَكُفُّ عَنِ الصَّلٰوةِ اَيَّامَ اَقْرَائِهَا الَّتِي كَانَتْ تَمْكُثُ فِيهَا

در فقره و اذا دارت الی ما العوم م

برای م

بطن م

ثم تغتسل و تعمل کما تعمل المستحاضة شرح روایتست از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام گفت زنی که
زایید خودداری میکند از نماز در ایام حیضهای خود که عادت او این بود که درنگ میکرد در آنها بعد از آن غسل میکند و عمل
میکند چنانچه عمل میکند مستحاضه مخفی نماند که ظاهر این حدیث اینست که استظهار واجب نباشد و تحقیق این شد در شرح حدیث
هفتم باب نهم دوم حل عن عبد الرحمن بن اعین قال قلت له ان امرأة عبد الملک ولدت فعد
لها ایام حیضها ثم امرها فاغتسلت واحتشت وامرها ان تلبس ثوبین نظیفین وامرها
بالصلوة فقالت له لا تطیب نفسی ان ادخل المسجد فدعنی اقوم خارجا عنه واسجد فیه
شرح ظاهر این حدیث نیز اینست که استظهار واجب نباشد و ظاهر امر رسول الله و امیر المؤمنین علیهما السلام اینست که استظهار نکرده
عد بصیغه ماضی معلوم است ضمیر مستتر راجع بعبد الملک است النظیف بفتح نون و کسر ظاء با نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین
و فاء ضد چرکن امر بپوشیدن ثوبین نظیفین کنایت از امر بمهیا شدن برای رفتن بسوی مسجد است زیرا که زنان در خانه
مقید بپاکی جامه از چرک نمیباشند و در بیرون رفتن مقید باین می شوند لا تطیب بطاء بی نقطه و یاء دو نقطه در پایین مضارع یکنقطه
بصیغه نفی غایبه باب ضرب است و تقدیر با نفس است چون عبد الملک میدانسته که آن زن استحاضه کثیره دارد در خیال قلیله
کرده بوده امر بدخول مسجد نیز کرده بوده و لهذا امر باستثفار نکرده و این کلام زن اشارتست باینکه استحاضه کثیره است پس
رخصت در عدم دخول مسجد و اختیار توسط باید کرد و موافق این گذشت در حدیث دوم باب نهم که و لا تحتبی و تضم فخذیها
فی المسجد و سایر جسد ما خارج یعنی روایتست از عبد الرحمن بن اعین که از راویان امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام
است و برادر عبد الملک بن اعین است گفت که گفتم امام علیه السلام را که زوجه عبد الملک بن اعین پس عبد الملک شمرد برای او زاییدم
ایام عادت حیض او را بعد از آن امر کرد او را پس غسل حیض کرد و پنبه برداشت بسبب اینکه استحاضه می آید و امر کرد او را
که بپوشید دو جامه پاکیزه چنانچه زنانی که از خانه خود بیرون میروند آن را می پوشند و امر کرد او را بنماز در مسجد پس آن زن گفت
او را که قرار نمی یابد نفس من باینکه داخل مسجد شوم یعنی که استحاضه من کثیره است میترسم که مسجد را آلوده کنم پس واگذار مرا
که بایستم در بیرون مسجد و سجده کنم در مسجد مقصود طلب رخصت در عدم دخول مسجد است حل فقال قد امر به رسول الله
صلی الله علیه و آله قال فانقطع الدم عن المرأة و رأت الطهر و امر علی علیه السلام بهذا
قبلکم فانقطع الدم عن المرأة و رأت الطهر فما فعلت صاحبتکم قلت ما ادری شرح قبلکم بکسر قاف
و فتح باء عبارت از کوفه است چون امیر المؤمنین علیه السلام در کوفه میبوده و عبد الرحمن کوفی است یعنی پس امام گفت که تحقیق
امر کرد زیرا بآنچه امر کرده بآن کرد عبد الملک رسول الله صلی الله علیه و آله امام گفت پس بریده شد خون استحاضه از آن
زن رسول الله صلی الله علیه و آله و دید پاکی را و امر کرد زیرا علی علیه السلام باین در نزد شما پس بریده شد خون از آن زن و دید
پاکی از استحاضه را پس چه کرد آن زن که با شما بود مراد زن عبد الملک است یعنی که حال او چه شد آیا بریده شد خون از او
یا نه گفتم نمیدانم سیوم حل سألت امرأة ابا عبد الله علیه السلام فقالت انی کنت اقعد فی نفاسی
عشرین یوما حتی افتونی بثمانیة عشر یوما فقال ابو عبد الله علیه السلام و لم افتوک بثمانیة
عشر یوما فقال رجل للحدیث الذی رووا عن رسول الله صلی الله علیه و آله قال لاسماء
بنت عمیس حین نفست بمحمد بن ابی بکر شرح فاء در فقالت برای تعقیب است و مضمون سؤال و جواب منقول نشده

اینجا و ظاهر

اینجا و ظاهر اینست که سؤال از عدد ایام قعود در نفاس باشد و جواب این باشد که بقدر ایام حیض است فی برای سببیت است و تواند
بود که برای ظرفیت باشد یعنی فی نفاس زمان نفاس النفاس بکسر نون زاییدن و خونی که بسبب زاییدن می آید رو و بصیغه معلوم است
و در بعض نسخ بجای آن روی بصیغه مجهول است جمله قال لاسماء صله دیگر است تقدیر قاله است عمیس بضم عین بی نقطه و فتح میم و سکون
یاء دو نقطه در پایین و سین بی نقطه است نفست بصیغه مجهول باب علمت بمعنی اصابها النفاس چنانچه در آفات متعارفست
مثل جدر بمعنی اصابه الجدری و حم بمعنی اصابه الحمی و میتواند بود که بصیغه معلوم باشد یعنی سؤال کرد زنی امام جعفر صادق علیه السلام
را و جواب شنید پس آن زن گفت بدرستی که من ترک نماز میکردم برای زاییدنم بیست روز تا آنکه فقهای مخالفان فتوی دادند
مرا بهجده روز پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام و چرا فتوی دادند ترا بهجده روز پس گفت مردی از حاضران که برای حدیثی
که روایت کرده اند از رسول الله صلی الله علیه و آله گفت آن را باسماء بنت عمیس وقتی که صاحب نفاس شد بسبب زاییدن محمد بن
ابی بکر حل فقال ابو عبد الله علیه السلام ان اسماء سألت رسول الله صلی الله علیه و آله وقد
اتی بها ثمانیة عشر یوما و لو سألته قبل ذلک لامرها ان تغتسل و تفعل ما تفعل المستحاضة
شرح پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام بدرستی که اسماء رسید امر رسول الله صلی الله علیه و آله را بر حالی که تحقیق گذشته بود بر او
هجده روز و اگر می پرسید او را پیش از آن هر آینه امر میکرد او را باینکه غسل کند بعد از ایام عادت حیض خود و پیش از ایام استظهار
استحبابا و بعد از آنها وجوبا و کند آنچه را که میکند صاحب استحاضه چهارم حل عن زرارة قال قلت له النفساء
متی تصلی قال تقعد بقدر حیضها و تستظهر بیومین فان انقطع الدم و الا اغتسلت و احتشت
و استثفرت و صلت فان جاز الدم الکرسف تعصبت و اغتسلت ثم صلت الغداة
بغسل و الظهر و العصر بغسل و المغرب و العشاء بغسل و ان لم یجز الدم الکرسف صلت
بغسل واحد شرح تحقیق تستظهر بیومین شد در شرح حدیث هفتم باب نهم تعصبت بعین بی نقطه و صاد بی نقطه و باء
یکنقطه بصیغه ماضی معلوم باب تفعلت و چون این باب برای تکلف است مراد اینست که مبالغه در بستن میکند اغتسلت بمعنی و ظنت
نفسها علی الاغتسالات بقرینه ثم در ثم صلت و میتواند بود که مراد این باشد که در شبانه روزی که پاک شده از حیض برای نمازی
که نزد آن پاک از حیض شده غسل میکند و این نماز را میکند و بعد از آن باین تفصیل غسل میکند برای پنج نماز خواه بعض آنها از آن
شبانه روز باشد و خواه جمیع آنها بعد از آن باشد و خواه بترتیبی که مذکور است باشد و خواه نباشد مثل اینکه نماز ظهر و عصر پیش از
نماز صبح باشد مراد اینجا بعدم تجاوز دم از کرسف صورت استحاضه متوسطه است بقرینه صلت بغسل واحد یعنی روایتست
از زراره که از راویان امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام است گفت که گفتم امام علیه السلام را زنی که زاییده باشد
کی نماز میکند امام گفت ترک نماز میکند بقدر عادت حیض خود و جایز است او را که استظهار کند بدو روز مثلا اگر
بریده شد خون حکم آن ظاهر است الا غسل حیض میکند و پنبه برمیدارد و یا ردم می بندد و نماز میکند پس اگر گذشت
خون از پنبه و استحاضه کثیره شد مبالغه در بستن یاردم میکند و قرار غسل استحاضه با خود میدهد بعد از آن میگزارد نماز
صبح را بغسلی و نماز ظهر و عصر را بغسلی و نماز مغرب و عشا را بغسلی و اگر درنگذرد خون از پنبه یعنی که استحاضه متوسطه شود
نماز میکند بیک غسل در هر شبانه روزی و در چهار نماز باقی وضو میسازد پنجم حل قلت فللحائض قال مثل
ذلک سواء فان انقطع الدم عنها و الا فهی مستحاضة تصنع مثل النفساء سواء

ثم تصلی ولا تدع الصلوة علی حال فان النبی صلی الله علیه وآله قال الصلوة عماد دینکم
شرح فالحائض مرفوع است بتقدیر فالحائض ما حکمها مثل مرفوع و خبر مبتدای محذوفست بتقدیر هی مثل سواء بفتح سین منقوط و الف
ممدوده هر دو جا منصوبست مفعول مطلق مثل است بغیر لفظ آن و برای نوعیت میتواند بود که مجمل باشد السواء بی تفاوت بوده
و بی تفاوت مثل دو دوم منصوبست حال از ضمیر مستتر در تصنع است پس مفعول تصنع محذوفست بتقدیر تصنع ما ذکر و میتواند بود که مثل مفعول
تصنع باشد و مثل النفساء بتقدیر مثل صنیع النفساء باشد العماد بکسر عین ستون خیمه و مانند آن یعنی گفتم پس حایض چیست حکم او امام گفت
مثل آنچه گفتیم در نفسا بی آنکه تفاوتی باشد اصلا پس اگر بریده شود خون از او بعد از ایام حیض و استظهار حکم او ظاهرست و اگر نه
پس او صاحب استحاضه است میکند آنچه را که مذکور کردم مثل نفسا بی آنکه تفاوتی باشد اصلا بعد از آن نماز میکند و وا نمیگذارد
نماز را در هر حالی خواه استحاضه او قلیله باشد و خواه متوسطه و خواه کثیره و خواه غسل میسر باشد او را و خواه تیمم کند و خواه برداشتن
پنبه و بستن پارچه میسر باشد و خواه نه چه بدرستی که نبی صلی الله علیه وآله گفت که نماز ستون دین شماست چنانچه خیمه بی ستون
برپای نیست دین بی نماز در وقت وجوب آن برپای نیست بیست و نهم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلم یقول تجلس
النفساء ایام حیضها التی کانت تحیض ثم تستظهر و تغتسل و تصلی شرح ایام حیضها عبارتست از عدد عادت
حیض است خواه در وقت موافق باشد و خواه نه تحقیق استظهار شد در شرح حدیث هفتم باب نهم یعنی شنیدم از امام جعفر صادق
علیه السلم میگفت ترک نماز میکند زنی که صاحب نفاس باشد در عدد ایام حیض خود که عادت حیض داشت در آنها بعد از آن [illegible]
او را ترک نماز دیگر روز و دو روز و سه روز و غسل نفاس میکند و نماز میکند سی ام اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال
تقعد النفساء ایامها التی کانت تقعد فی الحیض و تستظهر بیومین شرح تحقیق و تستظهر بیومین شد
در حدیث هفتم باب نهم و مضمون باقی موافق سابق است باب چهاردهم [illegible] النفساء تطهر ثم تری الدم او [illegible]
تطهر بصیغه مضارع معلوم از باب حسن است و میتواند بود که از باب تفعل باشد بحذف یکی تا یعنی این باب بیان زن زاییده است
که پاک از خون میشود بعد از ولادت بعد از آن می بیند خون را پیش از ولادت مخفی نماند که نکته در تغییر سیاق و اتیان بلفظ مضارع یا دید خون را م
اولا و ماضی ثانیا باعتبار آنست که وقت ولادت جاری مجرای زمان حالست و در این باب یک حدیث است اول اصل عن ابی الحسن
الاول علیه السلم فی امرأة نفست فترکت الصلوة ثلثین یوما ثم تطهرت ثم رأت الدم بعد
ذلک قال تدع الصلوة لان ایامها ایام الطهر قد جازت مع ایام حیضها النفاس شرح نفست
بصیغه مجهول و معلوم با هم میتواند بود ثم برای تعجب است ایام الطهر منصوب بدل یا عطف بیان ایامها است مع افاده تقدم
مدخول آن میکند چنانچه میگویند سافر العبد مع مولاه و نمیگویند سافر المولی مع عبده یعنی روایتست از امام موسی کاظم علیه السلم
در زنی که زایید پس ترک کرد نماز را در سی شبانه روز بعد از آن غسل کرد یعنی که پاک شد و غسل کرد با وجود آن دید خون را بعد از
غسل امام گفت وا میگذارد نماز را برای اینکه ایام او که ایام پاکی از نفاس است بتحقیق در گذشته بعد از ایام نفاس او دوم اصل
سالت ابا ابراهیم علیه السلم عن امرأة نفست فمکثت ثلثین یوما او اکثر ثم طهرت و صلت ثم
رأت دما او صفرة قال ان کانت صفرة فلتغتسل و لتصل و لا تمسک عن الصلوة شرح لا تمسک مجزوم
و مرفوع میتواند بود و حاصل هر دو یکیست یعنی پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلم را از زنی که زایید پس درنگ کرد در خون سی شبانه روز یا
بیشتر بعد از آن پاک شد و نماز کرد بعد از آن دید خون رنگین را یا زردی را امام گفت اگر باشد زردی پس باید که غسل کند مراد صورت

که ان

که آن زردی بسیار یا میانه باشد و باید که نماز کند و باید که نگاه ندارد خود را از نماز مخفی نماند که مفهوم این است که اگر خون رنگین باشد
ترک نماز میکند سیوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم فی المرأة یصیبها الطلق ایاما او یوما او یومین فتری
الصفرة او دما قال تصلی ما لم تلد فان غلبها الوجع ففاتتها صلوة لم تقدر ان تصلیها من الوجع
فعلیها قضاء تلک الصلوة بعد ما تطهر شرح الطلق بفتح طای بی نقطه و سکون لام و قاف درد ولادت شاید که تقدیم
ایاما بر یوما او یومین باعتبار این باشد که قضیه که واقع شده بوده در اهل سایل و باعث این سؤال شده در ایام بوده باشد پس مقصود
اصلی او سؤال از آن باشد ظاهر تصلی ما لم تلد با وجود آنکه سایل دما گفته اینست که وقت طلق مستثنی باشد از قاعده که مذکور شده در
حدیث دوم باب دوازدهم یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام در زنی که بر میخورد او را درد زاییدن چند روز یا یک روز یا
دو روز پس می بیند زردی را یا خون رنگین را امام گفت نماز میکند چندانکه نزاییده باشد یعنی که جزو از فرزند بیرون نیامده
باب ۱۵ یا یعنی که مجموع فرزند بیرون نیامده و خلافی در این مسئله گذشت در کتاب الطهارة در شرح حدیث دوم بیست و ششم که باب
انواع الغسل است پس اگر غالب شود بر او درد پس فوت شود از او نمازی که قدرت ندارد که گزارد آن را از درد پس بر او واجب است
قضای آن نماز بعد از پاک شدن از آن باب پانزدهم ما یجب علی الحائض فی اوقات الصلوة شرح این باب بیان چیزیست که
لازم است بر حایض بعنوان استحباب که در اوقات نماز در این باب چهار حدیث است اول اصل سألت ابا عبد الله علیه السلم
عن الحائض تطهر یوم الجمعة و تذکر الله قال اما الطهر فلا و لکنها توضأ فی وقت الصلوة ثم
تستقبل القبلة و تذکر الله شرح تطهر بتشدید ها بصیغه مضارع غایبه باب تفعل است بحذف یکی تا بتقدیر استفهام است
الطهر بضم طا و سکون ها پاکیزگی و مراد اینجا غسل جمعه است و اشارتست بآنچه گذشت در کتاب الطهارة در حدیث ششم باب وجوب
الغسل یوم الجمعة که باب بیست و هشتم است که و انه لا یزال فی طهر الی الجمعة الاخری یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را
از حایض که آیا غسل میکند در روز جمعه و ذکر الله تعالی میکند گفت اما غسل جمعه پس نمیکند و لیکن او وضو میسازد در وقت نماز
بعد از آن رو بقبله می آورد و ذکر الله تعالی میکند دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال توضأ المرأة
الحائض اذا ارادت ان تأکل و اذا کان وقت الصلوة توضأت و استقبلت القبلة و هللت
و کبرت و تلت القرآن و ذکرت الله عز و جل شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت وضو میسازد
زن حایض چون خواهد که چیزی خورد و چون شود وقت نماز وضو میسازد و رو بقبله می آورد و لا اله الا الله میگوید و الله اکبر
میگوید و تلاوت قرآن میکند و یاد الله عز و جل میکند بربوبیت مراد بذکر الله اینجا صلوة بر محمد و آل محمد است چنانچه
گذشت در کتاب الدعا در حدیث دوم باب سی و یکم که باب یجب من ذکر الله عز و جل فی کل مجلس است که ان ذکرنا من ذکر
الله عز و جل و میتواند بود که مراد اعم از آن باشد سیوم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلم یقول ینبغی للحائض
ان تتوضأ عند وقت کل صلوة ثم تستقبل القبلة و تذکر الله مقدار ما کانت تصلی
شرح هر یک از تستقبل و تذکر منصوب و مرفوع میتواند بود ما موصوله است و عبارتست از نماز است یا عبارتست از وقت است
و عاید محذوفست بتقدیر تصلیه یا تصلی فیه یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت سزاوارست برای حایض اینکه وضو
سازد نزد وقت هر نمازی بعد از آن رو بقبله کند و یاد کند الله تعالی را بقدر نمازی که عادت داشت که میگزارد آن را
چهارم اصل عن زرارة عن ابی جعفر علیه السلم قال اذا کانت المرأة طامثا فلا تحل لها الصلوة

وعلیها ان توضأ وضوء الصلوة عند وقت کل صلوة ثم تقعد فی موضع طاهر فتذکر الله
عز وجل وتسبحه وتهلله وتحمده کمقدار صلوتها ثم تفرغ لحاجتها شرح تقعد وپنج فعل بعد از او
منصوب و مرفوع میتواند بود و مراد بذکر تذکر صلوة بر محمد و آل محمد است چنانچه گذشت در شرح حدیث دوم باب سجده قبل از ذکر خاص بعد
از عام است کاف در کمقدار برای تشارک تخمین است پس اگر اندکی کمتر باشد قصوری ندارد و تفرغ از باب تفعل است منع وعلم است
روایت است از زراره از امام محمد باقر علیه السلم راوی گفت که امام گفت چون شود زن حائض پس حلال نیست برای او نماز و لازم است
بر او بعنوان استحباب مؤکد اینکه وضو سازد مثل وضوی نماز نزد هر وقت نمازی بعد از آن بنشیند در جائی که پاک باشد پس یاد
کند الله عز وجل را بربوبیت یا بوسیله صلوة بر محمد و آل محمد یا بوسیله اعم از آن مثل تکبیر و دعا و یاد نعمتهای الهی و شکر آنها
و مانند اینها و سبحان الله گوید و لا اله الا الله گوید و الحمد لله گوید مانند مقدار نماز بعد از آن فارغ شود برای کار خود باب
نماز دهم اصل فی المرأة تحیض بعد دخول وقت الصلوة قبل ان تصلیها او تطهر قبل خروجها فتتوانی فی الغسل شرح او تطهر قبل خروج وقتها
اشارت است بمثال آنچه در صدر حدیث اول این باب است و مراد اینست که پاک میشود پیش از دخول وقت نمازی که آن دخول متصل است
بانقضای وقت نمازی دیگر بقرینه فتتوانی فی الغسل و آن در میان فرایض یومیه منحصر است در نماز مغرب اگر پیش از وقت نماز
فجر و پیش از وقت نماز ظهر وقت فریضه نیست که متصل بآن باشد و پیش از دخول وقت نماز عصر وقت نماز ظهر منقضی نمیشود بر
قیاس است نماز خفتن پس مقصود بیان اینست که اگر زن پیش از دخول وقت مغرب بعد از دخول وقت ظهر پاک شود چه مقدار تواند
در غسل میتواند کرد آیا بقدری که ظهر و عصر در میان غسل و میان مغرب گنجد یا بقدری که نماز عصر گنجد و بس و فی این باب بیان زنی است
که حایض میشود بعد از دخول وقت نماز و پیش از آنکه گزارده باشد آنرا یا پاک میشود پیش از دخول وقت نماز و پیش از انقضای وقت
از حیض هم
نماز سابق و ابن پس سستی و کاهلی میکند در غسل و این باب پنج حدیث است اول اصل سألت ابا الحسن الاول علیه السلم قلت
المرأة ترى الطهر قبل غروب الشمس کیف تصنع بالصلوة قال اذا رأت الطهر بعد ما یمضی من زوال
الشمس اربعة اقدام فلا تصلی الا العصر لان وقت الظهر دخل علیها و هی فی الدم و خرج عنها
الوقت و هی فی الدم فلم یجب علیها ان تصلی الظهر و ما طرح الله عنها من الصلوة و هی فی الدم
اکثر شرح ما در ما یمضی مصدریه است اقدام جمع قدم بفتح قاف و فتح دال مهمله است و مراد اینجا مقداریست که میان پاشنه پا
بقدم هم
و سر انگشت مهین است و گاهی قدم مستعمل میشود بمعنی سبع شاخص و اینجا مراد آن نیست و گذشتن سایه شاخص چهار قدم علامت خروج
وقت ظهر است بدو شرط اول اینکه مقدار شاخص یکذراع باشد بنا بر اینکه شاخص رسول الله صلی الله علیه و آله در سفر یکذراع بوده
باعتبار اینکه رحل و معنی زین شتر او یکذراع بوده و آنرا در پیش نماز خود میگذاشته تا ستره باشد و تا آن تشخیص وقت فضیلت وقت
اجزای نماز ظهر و عصر میکرده چنانچه می آید در کتاب الصلوة در حدیث دوم باب چهاردهم که باب سترة المصلی ممن یمر بین یدیه است
که کان طول رحل رسول الله صلی الله علیه و آله ذراعا و کان اذا صلی وضعه بین یدیه یستتر به ممن یمر بین یدیه و مراد بذراع مقداریست
که میان سر استخوان آرنج و سر انگشت میان دست است و قد آدمی موافق چهار ذراع خود است چنانچه موافق هفت قدم خود است
در این زمانها و این منافات ندارد با آنچه مذکور است در کتاب الروضة بعد از حدیث القباب که ذراع آدم علیه السلم دو سبع
قامت او بوده و همچنین ذراع حوا که قامت او یک خمس و دو ثلث قامت آدم بوده زیرا که اختلاف استوای خلقت بحسب اختلاف
زمانها ممکنست پس چهار قدم موافق دو ذراع و دو سبع ذراعست پس موافق شش و دو سبع ذراعست پس اگر سایه شاخصی که یکذراع باشد

دو ذراع شود

دو ذراع شود هنوز وقت فضیلت نماز ظهر نگذشته چنانچه می آید در کتاب الصلوة در حدیث هفتم باب وقت الظهر والعصر دوم اینکه آن چهار
قدم سوای مقدار سایه باشد که در وقت زوال باقیمانده در جائی که آفتاب بسمت الرأس نگذرد چنانچه مفصل میشود در کتاب الصلوة
در شرح حدیث هفتم باب وقت الظهر والعصر و او در و ما طرح حالیه است و حالیه میتواند بود و بر هر تقدیر ما نافیه است و من تبعیضیه است و اکثر
بنا بر نسخه افعل التفضیل است و مفضل علیه محذوف شده برای ظهور تقدیر اکثر مما اوجب الله علیها من الصلوة و هی الطهر و این اشارت
و منصوب مفعول له است
بدو چیز اول اینکه اکثر حیض در هر ماه ده شبانه روز است و اقل طهر در هر ماه ده شبانه روز است پس طهر و حیض زن یا مساوی یکدیگر است یا
طهر بیشتر از حیض است دوم اینکه چون ایام حیض زیاد بر ایام طهر نیست پس مضایقه نمی باید کرد در اداء حال کم انجم نمازی در نمازهای ایام
حیض یعنی پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلم را گفتم زن می بیند پاکی از حیض را پیش از غروب آفتاب چگونه میکند با نماز گفت چون می بیند پاکی را
بعد از گذشتن سایه شاخصی که یکذراع باشد از ابتدای زوال آفتاب بقدر چهار قدم پس نگزارد مگر نماز عصر را چه بدرستی که وقت ظهر داخل
شده بر او و او در حیض بوده و بیرون رفته از او آن وقت و او در حیض بوده پس واجب نشده بر او اینکه گزارد نماز ظهر را و انداخته الله تعالی
از آن زن از جمله نماز بر حالی که او در حیض باشد بیشتر را از آنچه واجب ساخته الله تعالی بر او از جمله نماز بر حالی که او در پاکی از حیض باشد اصل
قال و اذا رأت المرأة الدم بعد ما یمضی من زوال الشمس اربعة اقدام فلتمسک عن الصلوة فاذا طهرت
من الدم فلتقض صلوة الظهر لان وقت الظهر دخل علیها و هی طاهر و خرج عنها وقت الظهر و هی
طاهر فضیعت صلوة الظهر فوجب علیها قضاؤها شرح امام گفت که چون ببیند زن حیض را بعد از گذشتن چهار
قدم از زوال آفتاب در وقتی که نماز ظهر نکرده پس باید که خود را نگاه دارد از نماز پس چون پاک شود از حیض پس باید که قضا کند نماز ظهر را چه
بدرستی که وقت ظهر داخل شد بر او بر حالی که بی حیض بود و بیرون رفت از او وقت ظهر بر حالی که او بی حیض بود پس ضایع کرده است نماز
ظهر را پس واجبست بر او قضای آن دوم اصل سألت ابا جعفر علیه السلم عن الحائض تطهر عند العصر تصلی الاولی
قال لا انما تصلی الصلوة التی تطهر عندها شرح عند العصر عبارتست از وقتی که چون زمان غسل بگذرد سایه شاخص
چهار قدم شده باشد بتفصیلی که گذشت در شرح حدیث اول این باب و الاولی عبارتست از نماز ظهر است و اشارتست بآنچه می آید در کتاب
الصلوة در اول باب وقت الظهر والعصر که ان اول صلوة افترضها الله علی نبیه صلی الله علیه و آله الظهر یعنی پرسیدم امام محمد باقر
علیه السلام از حائضی که پاک از حیض میشود نزد نماز عصر آیا میگزارد نماز ظهر را گفت نه جز این نیست که میگزارد نمازی را که پاک شده نزد
آن سیوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال اذا رأت المرأة الطهر و قد دخل علیها وقت الصلوة
ثم اخرت الغسل حتی یدخل وقت صلوة اخری کان علیها قضاء تلک الصلوة التی فرطت فیها
شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون ببیند زن پاکی از حیض را بر حالی که بتحقیق داخل شده باشد بر او وقت نماز
بعد از آن تاخیر کند غسل را تا آنکه داخل شود وقت نمازی دیگر واجب میشود بر او قضای آن نمازی که تفریط و تقصیر کرده در آن مقصود
دفع توهم دو چیز است اول اینکه زنی که در اول وقت نمازی حائض باشد آن نماز بر او واجب نمیشود اصلا دوم اینکه زنی که غسل
حیض نکرده باشد در حکم حایض باشد در جواز ترک نماز اصل و اذا طهرت فی وقت وجوب الصلوة فاخرت الصلوة
حتی یدخل وقت صلوة اخری ثم رأت دما کان علیها قضاء تلک الصلوة التی فرطت فیها شرح
تغییر اسلوب بذکر طهرت اینجا و ذکر رأت المرأة الطهر در سابق مشعر است باینکه طهرت بمعنی تحقق الطهر است و آن سه چیز است اول
انقطاع خون دوم انقضای ایام عادت سیوم استبراء و ظاهر نشدن اثر خون بر پنبه چنانچه مذکور شد در باب ششم که باب استبراء الحائض است

ومیتواند بود که طهرت بمعنی تیقنت الطهر و اغتسلت باشد بقرینه ذکر فاتت الصلوة اینجا و ذکر ثم اخرت الغسل در سابق و ایضا تغییر اسلوب در ذکر
فی وقت وجوب الصلوة اینجا و ذکر و قد دخل علیها وقت الصلوة در سابق مشعر است باینکه وجوب الصلوة بمعنی ضیق وقت الصلوة است
مثل وقتی که میان آن و میان مغرب گنجایش زیاد بر چهار رکعت با شرط نداشته باشد و ما عبارتست از خونی که مانند خون
حیض باشد در صفات و مقصود ازین کلام دو دخل دفع توهم اینست که خون دوم نیز حیض باشد پس زمانی کوتاه که میان دو خون
داخل ایام حیض باشد بنا برانکه ایام طهر کمتر از ده روز نمی باشد و حاصل اینست که خون دوم را استحاضه حساب می باید کرد پس قضای
آن نماز نمی باید کرد هر چند که ایام عادت سه روز باشد و زمان فاصله میان دو خون مقدار چهار رکعت با شرط باشد و زیاد
از آن نباشد یعنی و چون زن پاک شود در وقت وجوب مضیق نماز پس تاخیر کند نماز را تا آنکه داخل شود وقت نماز دیگر بعد از ان
ببیند خونی را که مانند حیض است واجب میشود بر او قضای آن نمازی که تقصیر کرده در آن چهارم اصل عن عبید بن زرارة
عن ابی عبد الله علیه السلام قال ایما امراة رات الطهر وهی قادرة علی ان تغتسل فی وقت
صلوة ففرطت فیها حتی یدخل وقت صلوة اخری کان علیها قضاء تلک الصلوة التی فرطت
فیها شرح واو در وهی حالیه است و حال مقدره است یا مراد بقدرت ظن قدرت است باعتبار علم یا ظن بوسعت وقت و حصول اسباب غسل
بنا برانکه حقیقت قدرت بنده قبل از وقت فعل نمی باشد چنانچه گذشت در کتاب التوحید در باب الاستطاعة و میتواند بود که مراد حقیقت
قدرت باشد بنا بر اجرای مجاورت در زمان در مجرای مقارنت در زمان که مفهوم از واو حالیه است و وقت متعلق بتغتسل است
و مراد بوقت صلوة اینجا و در فقره آینده وقتیست که بعد از ان گنجایش صلوة در وقت خود هست یعنی روایتست از عبید بن زراره
از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که گفت هر زنی که دید پاکی را و او قادر است بر فارغ شدن اگر غسل کند در وقت نمازی پس تقصیر
کرد در آن نماز بترک اغتسال مثلا تا آنکه داخل شود وقت نمازی دیگر واجبست بر آن زن قضای آن نمازی که تقصیر کرده در آن
اصل وان رات الطهر فی وقت صلوة فقامت فی تهیئة ذلک فجاز وقت الصلوة ودخل
وقت صلوة اخری فلیس علیها قضاء وتصلی الصلوة التی دخل وقتها شرح و اگر دید پاکی را در وقت نمازی
پس برخواست برای جمع اسباب آن غسل پس گذشت وقت نماز و داخل شد وقت نمازی دیگر پس واجب نیست بر او قضایی و میگزارد
نمازیرا که داخل شد وقتش پنجم اصل سالت ابا جعفر علیه السلام عن المراة تکون فی صلوة الظهر وقد صلت
رکعتین ثم تری الدم قال تقوم من مسجدها ولا تقضی الرکعتین وان کانت رات الدم
وهی فی صلوة المغرب وقد صلت رکعتین فلتقم من مسجدها فاذا طهرت فلتقض الرکعة التی
فاتتها من المغرب شرح پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از زنی که می باشد در نماز ظهر در حالی که بتحقیق گزارده دو رکعت را
بعد از ان می بیند حیض را گفت بر میخیزد از جای نماز خود و قضا نمیکند آن دو رکعت باقیمانده را و اگر می بیند حیض را در حالی که
او در نماز شام است بر حالی که بتحقیق گزارده دو رکعت پس باید که برخیزد از جای نماز خود پس چون پاک از حیض شود پس باید که قضا کند
آن رکعت را که نکرده از نماز شام بدانکه در اینجا دوازده احتمالست زیرا که وجه فرق میان ظهر و شام دو چیز میتواند بود اول اینکه
این در زمینی که نافله گزارده است و نافله تلافی نقصان فریضه میکند چنانچه بیان شد در کتاب الطهارة در حدیث پنجم باب بیست و
هشتم که باب وجوب الغسل یوم الجمعة است و نافله ظهر پیش از ظهرست بخلاف نافله شام دوم اینکه اهتمام برکعت شام بیشتر از اهتمام بدو
رکعت ظهرست لهذا اول در سفر ساقط نمیشود بخلاف دوم و بر هر تقدیر تکلیف بقضا میتواند بود که بعنوان استحباب باشد و

پاک م

می تواند بود

می تواند بود که بعنوان وجوب باشد و بر هر تقدیر قضای جزء نماز میتواند بود که بمعنی قضای کل باشد و میتواند بود که علیحده باشد و میتواند
بود که بمعنی قضای نافله تلافی کننده باشد والله اعلم باب ... باب المراة تکون فی الصلوة فتحس بالحیض شرح تحس بحاء
بی نقطه و تشدید سین بی نقطه بصیغه مضارع معلوم غایبه از باب علم و نصر است الحس بالشی بفتح حا یقین کردن بچیزی و مراد اینجا ظن غالبست
یعنی این باب بیان حکم زنیست که میباشد در نماز پس ظن غالب میکند که حیض او آمد و این باب یک حدیث است اصل عن ابی عبد الله
علیه السلام فی المراة تکون فی الصلوة فتظن انها قد حاضت قال تدخل یدها فتمس الموضع فان
رات شیئا انصرفت وان لم تر شیئا اتمت صلوتها شرح ادخال قد تحقیقیه در مظنون برای افاده غلبه ظن است
تمس بفتح میم از باب علم است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام در زنی که میباشد در نماز پس ظن غالب بهم میرساند
که او حایض شد امام گفت داخل لباس خود میکند دست خود را پس دست خود را مس میکند آنجا را پس اگر دید چیزی از حیض بر میگردد
از نماز و اگر ندید چیزی را اتمام میکند نماز خود را باب بیست و هشتم باب الحایض تقضی الصوم ولا تقضی الصلوة شرح
الحایض مرفوع و مبتدا است و جمله مضاف الیه باب است بنا بر انکه مشهورست که غیر ظرف زمان مضاف بجمله حقیقی نمیشود و مراد بحایض
لفظ الحایض تا آخر و جاری مجرای آن از الفاظ مرادفات است و آن در حکم مفرد است و میتواند بود که الحایض مجرور و مضاف الیه باب
باشد و تقضی صفت الحایض باشد بنا بر انکه الف لام الحایض ای عهد ذهنیست پس در حکم نکره است یا تقضی حال از حایض باشد بنا
بر انکه حال از غیر فاعل و مفعول جایز باشد و در این باب چهار حدیث است اول اصل عن ابی جعفر علیه السلام وابی عبد الله
علیهما السلام قالا الحائض تقضی الصیام ولا تقضی الصلوة شرح روایتست از امام محمد باقر و امام جعفر صادق
علیهما السلام گفتند حایض قضا میکند روزه را و قضا نمیکند نماز را دوم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام الحائض
تقضی الصلوة قال لا قلت تقضی الصوم قال نعم قلت من این جاء هذا قال ان اول من
قاس ابلیس شرح سؤال من این جا هذا و مانند این بر دو قسم است اول آنچه بعنوان استفهام انکاریست یا جاری
مجرای آنست مثل استفهام تعجبی دوم آنچه محض استفهام است مثل آنچه می آید در باب ... و مراد سایل اینجا قسم اول است
چنانچه مذهب زیدیه است و می آید در حدیث چهارم و لهذا امام علیه السلام در جواب سرزنش کرده یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را
حایض قضا میکند نماز را گفت نه گفتم قضا میکند روزه را گفت آری گفتم از کجا آمد این فرق گفت اول کسی که قیاس
کرد ابلیس بود و بیان این شد در کتاب العقل در حدیث هجدهم و بیستم باب بیستم که باب البدع والرای والمقاییس است سیوم اصل
سالت ابا جعفر علیه السلام عن قضاء الحائض الصلوة ثم تقضی الصیام قال لیس علیها ان
تقضی الصلوة وعلیها ان تقضی شهر رمضان ثم اقبل علی فقال ان رسول الله صلی
الله علیه وآله کان یامر بذلک فاطمة علیها السلام وکان یامر بذلک المؤمنات شرح
مشار الیه ذلک اول قضای صوم است و در دوم امر فاطمه است با این معنی که مقصود امر فاطمه بعمل فاطمه نبود بلکه مقصود تبلیغ فاطمه بود
بنا بر آنچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث دوم مولد فاطمه علیها السلام که وان بنات الانبیاء لا یطمثن پس با در اول صله امر است
و در دوم برای آلت است یعنی پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از قضای حایض نماز را که واجب نیست بر او چه سبب قضا میکند
روزه را امام گفت واجب نیست بر او که قضا کند نماز را و واجبست بر او که قضا کند روزه ماه رمضان از امر اینست که سؤال
از سر احکام الهی بی ادبیست چنانچه گذشت در کتاب العقل در حدیث شانزدهم باب بیستم که باب البدع والرای والمقاییس است

صوم م

بعد از آن رو آورد بر من پس گفت هر زنی که رسول الله صلی الله علیه و آله امر میکرد بقضای روزه فاطمه علیها السلام را و او امر میکرد بمسلمه آن
امر فاطمه زنان مؤمنات را و در بعض نسخ بجای وکان یامر در دوم چنین است کانت تامر یعنی که فاطمه امر میکرد بآن نذران مؤمنات را
چهارم اصل قلت لابی جعفر علیه السلام ان المغیرة بن سعید روی عنک انک قلت له ان الحائض
تقضی الصلوة فقال ماله لا وفقه الله شرح مغیره از زیدیه است و از اعیان محمد بن عبد الله بن الحسن که احوال
او مذکور شد در کتاب الحجة در حدیث هفدهم باب هشتادم بوده و دروغ بر ائمه هدی می‌بست یعنی گفتم امام محمد باقر علیه السلام را
که بدرستی که مغیرة بن سعید روایت کرد از تو که تو گفتی او را بدرستی که حائض قضا میکند نماز را پس امام گفت چیست او را یعنی
که چه میخواهد از ما که این دروغها را بر ما می‌بندد توفیق ندهاد او را الله تعالی اصل ان امرأة عمران نذرت ما فی بطنها
محررا و المحرر للمسجد یدخله ثم لا یخرج منه ابدا فلما وضعتها قالت رب انی وضعتها
انثی و لیس الذکر کالانثی شرح در سوره آل عمران چنین است که فلما وضعتها قالت رب انی وضعتها انثی والله
اعلم بما وضعت و لیس الذکر کالانثی پس اسقاط واسطه برای اشارت باینست که آن واسطه کلام الله تعالی است و ماقبل و مابعد کلام
امرأة عمران است و مثل این گذشت در کتاب الحجة در باب صد و بیست و پنجم یعنی بدرستی که زن عمران نذر کرد آنچه را که در شکم
داشت آزاد از کار دنیا برای نماز در مسجد و آزاد کرده شده برای نماز در مسجد داخل مسجد میشود و بعد از آن بیرون نمی‌آید بعد
از آن هرگز پس چون زایید آن را که در شکم داشت گفت ای صاحب کل اختیار من بدرستی که من زاییدم او را ماده و نیست نر
مانند ماده باین معنی که ماده رسول و مقتدای مردان نمیشود چنانچه بیان شد در کتاب الحجة در باب صد و بیست و پنجم اصل فلما
وضعتها ادخلتها المسجد فساهمت علیها الانبیاء فاصابت القرعة زکریا فکفلها فلم
تخرج من المسجد حتی بلغت ما تبلغ النساء خرجت فهل کانت تقدر علی ان تقضی
فلما بلغت
تلک الایام التی خرجت و هی علیها ان تکون الدهر فی المسجد شرح وضعتها در اکثر نسخ بواو است
و در بعض نسخ بی واو فقط است و بر هر تقدیر مراد اینست که از کنار خود گذاشت او را یعنی که طفل مستقل شد و احتیاج بکنار
وضعتها
گرفتن برای دادن شیر و قضای حاجت و مانند آنها ندارد المسجد عبارت است از مسجد اقصی که در شام میباشد و از آن بیت
المقدس نیز مینامند المساهمه طلب جمعی نصیب خود را از یکدیگر بعنوان قرعه و مانند آن مأخوذ است از سهم بفتح سین و سکون
ها بمعنی نصیب مفاعله اینجا برای مغالبه است الانبیاء فاعل ساهمت است القرعه فاعل اصابت است زکریا بالف مقصوره و ممدوده
مفعول اصابت است کفلها از باب نصر است حتی برای انتهاست و مابعد آن داخل در حکم ماقبل است مراد ببلوغ رسیدن
بحد تکلیف است و میتواند بود که حتی برای استثنا باشد و مابعد داخل در حکم ماقبل نباشد و مراد ببلوغ بلوغ بحیض باشد که بعد از آن
مذکور میشود و هل برای استفهام انکاری است و مراد بقدرت استطاعت بمعنی وسعت کاری و بی مشقت در آن بودن است
زیرا که استطاعت فی الجمله مناط تکلیف است چنانچه گفته در سوره بقره لا یکلف الله نفسا الا وسعها و او در وهی حالیه است و مقصود
الله
نفی وسعت در قدرت بر قضا از مریم است فی الجمله با وجود آنکه همیشه در مسجد می‌بوده تا معلوم شود حال زنانی دیگر که در خانهای خود نشسته
و محل شهوت شوهران اند هر وقت که شوهران اراده کنند و ضروریات خانه و اشغال یا در اشغال مردان متعلق بایشان است
و عدم وسعت در قدرت باعتبار اینست که صاحب قضا بهیچ شغل مشغول نمیتواند شد مادام که قضای او تمام نشده باشد و هی
مبتدا است و راجع بمریم است یا ضمیر شأن است و راجع بقصه است و بر هر تقدیر جمله خبر مبتدا است علیها خبر مقدم بر مبتدا است آنکه بودن

مبتدا است

مبتدا است الدهر منصوب و ظرف زمان است یعنی پس وقتی که از کنار گذاشت مریم را داخل کرد او را در مسجد اقصی پس قرعه انداختند بر سر او انبیایی
که در مسجد حاضر بودند که کدام کفالت و قیام بحفظ مریم کند پس دریافت قرعه زکریا را پس او کفالت مریم کرد پس مریم بیرون نیامد
از مسجد حتی وقتی که بحد تکلیف رسید پس چون رسید بحیضی که میرسند زنان بآن بیرون آمد پس آیا مریم قدرت میداشت بر اینکه
قضا کند بعد از عود در مسجد نماز آن ایامی را که بیرون رفته بود از مسجد و حال آنکه بر مریم واجب بود اینکه باشد در مدت عمر خود در مسجد سوای
جمع میشود
ایام ضرورت حاصل کلام اینست که چون نماز با شغلهای دیگر جمع نمیشود و روزه و هر روز را نمازی علیحده است قضای
نماز گذشته اشکالی دارد و قضای روزه گذشته آن اشکال ندارد و لهذا الله تعالی قضای نماز ایام حیض را بر زنان واجب
نکرده چون بی تقصیر ترک کرده اند آن را و موافق این آنکه اکثر فساقی که نماز نمیکنند در ماه رمضان مضایقه در روزه گرفتن ندارند
بلکه بطفیل آن در آن ایام یعنی ظهر نماز نیز میکنند و از این تقریر ظاهر میشود که مقصود قیاس احکام این شرع بشرع وی یا قیاس زنان
این شرع بر مریم یا عدم وصول استطاعت مریم بحد صحت تکلیف بقضای نماز نیست تا منافات لازم آید مخفی نماند که توهم منافات
میشود میان این حدیث و آنچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث اول باب صد و بیست و دوم مولد فاطمه علیها السلام که و ان بنات
الانبیاء لا یطمثن بنا بر آنچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث اول باب صد و بیست و پنجم که باب فی انه اذا قیل فی الرجل شیء فلم یکن فیه
تا آخر است که ان الله اوحی الی عمران انی واهب لک ذکرا چه ظاهر این اینست که عمران که پدر مریم است نبی بوده و دفع منافات
ممکنست بتخصیص بنات الانبیاء به بنات انبیاء اولو العزم که پنج کس اند نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد صلی الله علیه و آله یا انبیاء
الاخبار درباب معانی
صاحب شریعت علیحده که شش کس اند و آدم نیز داخلست لیکن ابن بابویه در کتاب معانی اسماء محمد و علی و فاطمة و الحسن و الحسین علیهم السلام
گفته که النبی صلی الله علیه و آله سئل ما البتول فانا سمعناک یا رسول الله انک تقول ان مریم بتول و فاطمة بتول فقال البتول التی لم
تر حمرة قط ای لم تحض فان الحیض مکروه فی بنات الانبیاء و این صریح میرساند زیرا که مقصود اظهار عدم منافات میان احادیث
کافیست باب نود و دوم اصل باب الحائض و النفساء تقرآن القرآن شرح این باب بیان حائض و نفساء است که قرائت قرآن کنند در این باب
شش حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال الحائض تقرأ القرآن و تحمد الله شرح روایت است
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که حائض میخواند قرآن را و حمد میکند الله تعالی را دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام
قال تقرأ الحائض القرآن و النفساء و الجنب ایضا شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت میخواند
حائض قرآن را و زاییده و جنب نیز خواه آن جنب زن باشد و خواه مرد سیوم اصل سألت ابا جعفر علیه السلام عن
الطامث تسمع السجدة فقال ان کانت من العزائم فلتسجد اذا سمعتها شرح پرسیدم امام محمد
باقر علیه السلام را از زن حائضی که میشنود آیت سجده را پس امام گفت اگر باشد آن آیت از چهار سوره که سجده در آنها واجبست
و آنها سوره الم سجده و حم سجده و النجم و اقرا است پس باید که سجده کند چون شنید آن آیت را می آید در کتاب الصلوة در حدیث
سیوم باب صد و سیوم که باب عزائم السجود است که شرط وجوب این سجده اغتسال است چهارم اصل عن منصور بن
حازم عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن التعویذ یعلق علی الحائض فقال نعم
اذا کان فی جلد او فضة او قصبة حدید شرح تعویذ بذال نقطه دار اینجا عبارت از آیت قرآنست
که نوشته میشود و بر کسی آویخته میشود برای حفظ او از آفات یعنی روایت است از منصور بن حازم از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از تعویذ که آیا آویخته میشود بر حائض یا نه پس گفت آری اگر باشد در پوستی یا در نقره یا در

لو له آنهی شبه مراد منیت که می باید که دست با بدن او بخط آن رسد اصل عن داود بن فرقد عن ابی عبد الله علیه السلام
قال سألته عن التعويذ يعلق على الحائض قال نعم لا بأس قال وقال تقرأه وتكتبه ولا
تصيبه يدها شرح روایت از داود بن فرقد از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از تعویذ از قرآن که آیا آویخته
میشود بر حائض یا نه گفت آری باکی نیست او را گفت و امام گفت که میخواند آن تعویذ را و می نویسد آن را و بر نمیخورد آن را دست او
اصل وروی انها لا تکتب القرآن شرح و روایت کرده شده از امام علیه السلام اینکه زن حائض نمی نویسد قرآن را و منافات
نیست میان این و حدیث سابق زیرا که این نهی محمول بر کراهت است [illegible] این
باب بیان اینست که حائض فرا میگیرد از مسجد و نمیگذارد در مسجد چیزی را و در این باب یک حدیث است اصل عن زرارة وعن ابی جعفر
علیه السلام قال سألته كيف صارت الحائض تأخذ ما في المسجد ولا تضع فيه فقال لان الحائض
تستطيع ان تضع ما في يدها في غيره ولا تستطيع ان تأخذ ما فيه الا منه شرح روایت از امام
زراره از امام محمد باقر علیه السلام گفت که پرسیدم امام را که چگونه شد حائض این حال که فرا میگیرد آنچه را که در مسجد است و نمیگذارد
چیزی را در مسجد پس گفت برای اینکه حائض میتواند که گذارد آنچه را که در دست اوست در غیر مسجد و نمیتواند که فرا گیرد آنچه را که در مسجد است
مگر از مسجد مراد اینست که برای رعایت جانب حاجت که در اکثر اوقات میباشد باب [illegible]
[illegible] الایاس شرح بفتح همزه مصدر باب افعال ناامیدی یعنی این باب بیان زنیست که بر طرف میشود حیض او و بعد از آن بر میگردد
و بیان اول ناامیدی از دیدن حیض است در این باب پنج حدیث است اول اصل سألت ابا عبد الله علیه السلام عن امرأة
ذهب طمثها سنين ثم عاد اليها شيء قال تترك الصلوة حتى تطهر شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام
را از زنی که بر طرف شد حیض او چند سال بعد از آن برگشت سوی او چیزی که احتمال حیض دارد امام گفت ترک میکند نماز را
تا پاک شود دوم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام المرأة التي قد يئست من المحيض حدها خمسون سنة
شرح حدها بتقدیر حد ایاسها است یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام زنی که بتحقیق ناامید شد از دیدن حیض اول ناامیدی
او پنجاه سالگی است سیوم اصل وروی ستون سنة ایضا شرح و روایت کرده شده از امام علیه السلام شصت سال نیز
و این منافی سابق نیست زیرا که مزاجهای زنان مختلف میباشد در گرمی و سردی و هر کدام در حق جمعی است چهارم اصل
عن ابي عبد الله عليه السلام قال اذا بلغت المرأة خمسين سنة لم تر حمرة الا ان تكون امرأة من قريش
شرح روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون رسد زن به پنجاه سال نمی بیند خون حیض مگر آنکه باشد زنی از قریش
که اهل مکه اند زیرا که مزاج ایشان گرم است پنجم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال حد التي قد يئست من
المحيض خمسون سنة شرح این ظاهر است از شرح حدیث دوم این باب باب [illegible]
[illegible] شرح تستقی بصیغه مجهول از باب ضرب است و سقی و شرب مستعمل میشود در خورانیدن و خوردن دوا هر چند که
جامد باشد یعنی این باب بیان زنیست که بر طرف میشود حیض او بسبب علتی پس آشامیده میشود دوا تا عود کند حیض او و در این باب
سه حدیث است اول اصل سألت ابا الحسن موسى بن جعفر عليهما السلام قلت اشترى الجارية فتمكث عندي
الاشهر لا تطمث وليس ذلك من كبر واريها النساء فيقلن لي ليس بها حبل فلا بأس فلي ان
انكحها في فرجها فقال ان الطمث قد تحبسه الريح من غير حبل فلا بأس بان تمسها في الفرج

قلت

قلت فان كان بها حبل فما لي منها ان اردت قال لك ما دون الفرج شرح این حدیث با اندک تغییری در لفظ می آید
در کتاب النکاح در حدیث دوم باب صد و شانزدهم که باب الامة تشتری فیطأها الرجل وهی حبلی است یعنی پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را
گفتم میخرم کنیز را پس درنگ میکند نزد من چند ماه که حیض نمی بیند و نیست آن از پیری و می نمایم او را بزنان پس میگویند مرا که نیست
با او آبستنی پس آیا مرا جایز است اینکه جماع کنم با او در فرج او پس امام گفت بدرستی که حیض گاهی محبوس میکند آن را باد بی آنکه آبستنی باشد
پس پروایی نیست با اینکه جماع کنی با او در فرج گفتم پس اگر باشد با او آبستنی پس چه چیز جایز است مرا از او اگر خواهم گفت غیر فرج مخفی نماند
که ظاهر این شامل دبر است دوم اصل قلت لابي عبد الله عليه السلام اشترى الجارية فربما احتبس
طمثها من فساد دم او ريح في رحم فتسقى دواء لذلك فتطمث من يومها افيجوز لي ذلك وانا
لا ادري من حبل هو او من غيره فقال لي لا تفعل ذلك شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که میخرم کنیز را
پس بسا که محبوس میشود حیض او بسبب فساد خون یا بسبب بادی که در رحم است پس آشامیده میشود دوا برای آن پس حیض می بیند همان روز
آیا پس جایز است مرا آن دوا دادن بر حالی که بدرستی که من نمیدانم که آیا بسبب آبستنی است آن محبوس شدن حیض یا بسبب غیر آنست پس امام
گفت مکن آن کار را یعنی که دوا دادن در این حالت جایز نیست یا مکروه است اصل فقلت له انه انما ارتفع طمثها منها شهرا
ولو كان ذلك من حبل انما كان نطفة كنطفة الرجل الذي يعزل فقال لي ان النطفة اذا وقعت
في الرحم تصير الى علقة ثم الى مضغة ثم الى ما شاء الله وان النطفة اذا وقعت في غير الرحم لم
يخلق منها شيء فلا تسقها دواء اذا ارتفع طمثها شهرا وجاز وقتها الذي كانت تطمث فيه شرح
پس گفتم امام را که جز این نیست که بر طرف شده حیض او از او یکماه و بر فرضی که باشد آن آبستنی جز این نخواهد بود که باشد نطفه مانند نطفه مردی
که بیرون ریزد نطفه خود را در وقت جماع با کنیز خود و آن جایز است پس چرا این جایز نباشد پس امام گفت مرا که چون نطفه قرار گیرد در رحم
خون بسته میشود و بعد از آن مثل گوشت خاییده میشود و بعد از آن آنچه خواسته باشد الله تعالی میشود و تفصیل این می آید در کتاب العقیقة در
بعض احادیث باب بدو خلق الانسان و تقلبه فی بطن امه که باب ششم است و بدرستی که نطفه چون قرار گیرد در غیر رحم مخلوق نمیشود
از آن چیزی پس میاشامان او را دوا چون بر طرف شود حیض او یکماه و گذرد وقت آن کنیز که میدید حیض را در آن وقت سیوم
اصل سألت ابا عبد الله عليه السلام عن رجل اشترى جارية مدركة فلم تحض عنده حتى مضى لذلك
ستة اشهر وليس بها حبل قال ان كان مثلها تحيض ولم يكن ذلك من كبر فهذا عيب ترد
منه شرح المدرکة بصیغه اسم فاعل باب افعال زنی که رسیده باشد بحد جماع با او و آن در نه سالگی میشود که سن تکلیف زنانست یعنی
پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که خرید کنیزی را که بالغه شده و حیض ندید نزد او تا آنکه گذشت بر آن شش ماه و نیست با او
آبستنی امام گفت اگر باشد مثل او در سن بر این حال که حیض میدیده باشد و نباشد آن حیض ندیدن بسبب پیری پس این عیب است
بر گردانیده میشود بصاحبش بسبب آن مخفی نماند که ربط این حدیث بعنوان این باب باعتبار جزء اول است پس آشامانیدن دوا را دخل
ندارد و این حدیث با اندک تغییری در لفظ می آید در کتاب المعیشة در حدیث اول باب من یشتری الرقیق فیظهر به عیب و ما یرد منه و ما لا یرد
که باب نود و پنجم است و آن کمال مناسبت دارد باب سیوم الحائض تختضب شرح الاختضاب بالخاء با نقطه و ضاد
با نقطه و با نقطه خود را رنگین کردن بوسمه و حنا دست و مانند آنها و بعث رنگ الخضاب بکسر خا میامند این باب
بیان حائض است که رنگ میکند خود را بالخضاب در این باب دو حدیث است اول اصل سألت ابا الحسن علیه السلام عن

المرأة تختضب وهي حائض قال لا بأس به شرح پرسیدم امام موسی کاظم یا امام رضا علیهما السلم را از زنی که خضاب میکند دست و پا
که او حائض است گفت پروائی نیست آن دوم اصل قلت لابی ابراهیم علیه السلم تختضب المرأة وهي حائض قال
فقال نعم شرح گفتم امام موسی کاظم علیه السلام را که خضاب میکند زن برجائی که او حائض باشد پس گفت آری باب چهارم اصل
غسل ثیاب الحائض شرح این باب بیان شستن جامهای حائض است در وقت اراده شروع او در نماز بعد از پاکی از حیض و در این باب
حدیث اول اصل سألت ابا عبد الله علیه السلم عن المرأة الحائض اتغسل ثيابها التي لبستها في طمثها
قال تغسل ما اصاب ثيابها من الدم وتدع ما سوى ذلك قلت له وقد عرقت فيها قال
ان العرق ليس من الحيض شرح لم بکسر لام و فتح میم استفهام انکاریست پس در حکم جمله است و واو در وقد حالیه است من در
من الحیض برای تبعیض است و این قسم جواب مشتملست بر مبالغه در عدم نجاست عرق حائض و اشارتست باینکه هر چه معلوم نیست نجاست آن
بخطاب شارع و مانند آن پاکست و خطابی و مانند آن از شارع در نجاست عرق حائض علیحده واقع نشده پس علم بنجاست آن منحصر است
در اینکه معلوم شود که عرق حائض قسمی از حیض است و این ظاهر البطلانست یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از زن حائض که آیا
واجبست بعد از پاکی از حیض اینکه شوید جامهای خود را که پوشیده بود در وقت حیض او گفت واجبست که شوید آنچه را که رسیده بجامهای
او از جمله خون حیض و وامیگذارد غیر آن از خواه جامه باشد که خون بآن نرسیده اصلا و خواه بعض جامه باشد که خون بعض دیگر آن رسیده گفتم
چرا نشوید و حال آنکه بتحقیق عرق کرده در آن جامها گفت بدرستی که عرق نیست از جمله حیض دوم اصل عن ابي عبد الله ع
قال الحائض تصلي في ثوبها ما لم يصبه دم شرح ما در ما لم يصبه شرطیه غیر زمانیه است و ظاهر آنست که حرفیه باشد و جمعی
نحویان آن را از اقسام اسمیه شمرده اند یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت حائض نماز میکند در جامه خود بی شستن آن
جامه اگر ملاقات نکرده باشد آن جامه را خون حیض سیوم اصل عن علي بن ابي حمزة عن العبد الصالح علیه السلم
قال سألته ام ولد لابيه فقالت جعلت فداك اني اريد ان اسألك عن شيء وانا استحي
منه فقال سلي ولا تستحي قالت اصاب ثوبي دم الحيض فغسلته فلم يذهب اثره فقال
اصبغيه بمشق حتى يختلط ويذهب شرح این گذشت در کتاب الطهارة در حدیث ششم باب ششم و هشتم کراب
الثوب يصيبه الدم والمدة است باب پنجم اصل باب الحائض تناول الخمرة او الماء شرح تناول بنون بصیغه مضارع غایبه
باب مفاعله است الخمرة بضم خاء و سکون میم و را و نقطه حصیری کوچک که میساختند برای سجده بر آن در نماز در بالای
فرش و مانند آن یعنی این باب بیان حائض است که میدهد بمرد محل سجده را یا آب را و در این باب یکحدیث
اصل عن معوية بن عمار عن ابي عبد الله علیه السلم قال سألته عن الحائض
تناول الرجل الماء فقال قد كان بعض نساء النبي علیه السلم تسكب عليه
الماء وهي حائض وتناوله الخمرة شرح روایتست از معویة بن عمار از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از حائض که میدهد بمرد آب را پس امام گفت بتحقیق بعض
زنان نبی علیه السلام میریخت براو آب را برای ازاله نجاست و مانند آن برجائی که آن زن حائض
بود و میداد بنبی محل سجده را اصل تم كتاب الحيض من الكتاب الكافي
والحمد لله رب العالمين شرح این از زیادتی کاتبانست یعنی تمام شد
کتاب حیض از کتاب کافی در یاری الله دالت که صاحب کل اختیار است در هر چیز الشافی قد فرغ
الشارح خليل بن الغازي القزويني عفي عنهما من شرحه في صفاهان المحروسة البعيدة والعجائب الحجرية
حامدا مصليا مسلما هزاران درود و دو هزاران سلام زمان محمد و آل که تمام
کتاب

وقف کتابخانهٔ آستان قدس رضوی بتاریخ
ذی الحجة الحرام ۱۳۸۵ ه خانبابا مشار

وقف کتابخانهٔ آستان قدس رضوی بتاریخ ذی الحجة الحرام ۱۳۸۵ ه خانبابا مشار

1

صافی، ترجمه کافی
۱۰۲ - جنائز

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

الحمد لله رب العالمین والصلوة علی محمد وآله اجمعین وبعد چون فقیر حقیر خلیل بن الغازی القزوینی را موفق شد بصافی شرح کافی ثقة الاسلام ابوجعفر محمد بن یعقوب کلینی رازی رحمه الله تعالی و بانجام رسید شرح کتاب العقل وکتاب التوحید وکتاب الحجة وکتاب الایمان والکفر وکتاب الدعاء وکتاب فضل القرآن وکتاب العشرة وکتاب الطهارة وکتاب الحیض شروع نمود در شرح کتاب الجنایز که کتاب دهم است بتاریخ صفر سال هزار وهفتاد هجری والله المستعان اصل کتاب الجنایز شرح الجنایز بفتح جیم ونون والف وهمزه وزای بانقطه جمع جنازه بفتح جیم وکسر جیم بمعنی میت یا بفتح جیم بمعنی میت وبکسر جیم بمعنی تابوت یا عکس است یعنی کتاب دهم از جمله سی وسه یا سی وچهار کتاب که جزو کتاب کافی ابوجعفر محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله تعالی است کتاب احادیث متعلقه باموات و این کتاب نود وپنج باب است بنا بر نسخه ارجح که بنظر رسید نود وچهار باب است زیرا که عنوان واحادیث باب بیست وششم در آن نسخه مذکور نیست چون نزدیکست بمضمون باب هفتاد ودوم اول باب علل الموت وان المؤمن یموت بکل میتة دوم باب ثواب المرض سیوم باب آخر منه چهارم باب حد الشکاة پنجم باب المریض یؤذن به الناس ششم باب فی کم یعاد المریض وقدر ما یجلس عنده وتمام العیادة هفتم باب هشتم باب ثواب عیادة المریض نهم باب تلقین المیت دهم باب اذا عسر علی المیت الموت واشتد علیه النزع یازدهم باب توجیه المیت الی القبلة دوازدهم باب ان المؤمن لا یکره علی قبض روحه سیزدهم باب ما یعاین المؤمن والکافر چهاردهم باب اخراج روح المؤمن والکافر پانزدهم باب تعجیل الدفن شانزدهم باب نادر هفدهم باب الحائض تمرض المریض هجدهم باب غسل المیت نوزدهم باب تحنیط المیت وتکفینه بیستم باب تکفین المرأة بیست ویکم باب کراهیة تجمیر الکفن وتسخین الماء بیست ودوم باب ما یستحب من الثیاب للکفن وما یکره بیست وسیم باب حد الماء الذی یغسل به المیت والکافور بیست وچهارم باب الجریدة بیست وپنجم باب المیت یموت وهو جنب او حائض او نفساء بیست وششم باب المرأة تموت وفی بطنها ولد یتحرک بیست وهفتم باب کراهیة ان یقص من المیت ظفر او شعر بیست وهشتم باب ما یخرج من المیت بعد ان یغسل بیست ونهم باب الرجل یغسل المرأة والمرأة تغسل الرجل سیم باب حد الذی یجوز للنساء ان یغسلنه سی ویکم باب غسل من غسل المیت ومن مسه وهو حار ومن مسه وهو بارد سی ودوم باب العلة فی غسل المیت غسل الجنابة سی وسیوم باب ثواب من غسل مؤمنا سی وچهارم باب ثواب من کفن مؤمنا سی وپنجم باب ثواب من حفر لمؤمن قبرا سی وششم باب حد حفر القبر واللحد والشق وان رسول الله صلی الله علیه وآله لحد له سی وهفتم باب ان المیت یؤذن به الناس سی وهشتم باب القول عند رؤیة الجنازة سی ونهم باب السنة فی حمل الجنازة چهلم باب المشی مع الجنازة چهل ویکم باب کراهیة الرکوب مع الجنازة چهل ودوم باب من یتبع جنازة ثم یرجع چهل وسیم باب ثواب من مشی مع جنازة چهل وچهارم باب ثواب من حمل جنازة چهل وپنجم باب جنائز الرجال والنساء والصبیان والاحرار والعبید چهل وششم باب نادر چهل وهفتم باب الموضع الذی یقوم الامام اذا صلی علی الجنازة چهل وهشتم باب من اولی الناس بالصلوة علی المیت چهل ونهم باب من یصلی علی الجنازة وهو علی غیر وضوء پنجاهم باب صلوة النساء علی الجنازة پنجاه ویکم باب وقت الصلوة علی الجنازة پنجاه ودوم باب علة التکبیر الخمس علی الجنازة پنجاه وسیوم باب الصلوة علی الجنائز فی المساجد پنجاه وچهارم باب الصلوة علی المؤمن والتکبیر والدعاء پنجاه وپنجم باب انه لیس فی الصلوة علی المیت دعاء موقت وانه لیس فیها تسلیم پنجاه وششم باب من زاد علی خمس تکبیرات پنجاه وهفتم باب

الصلوة

الصلوة علی المستضعف وعلی من لا یعرف پنجاه وهشتم باب الصلوة علی الناصب پنجاه ونهم باب الجنازة توضع وقد کبر علی الاولی شصتم باب فی وضع الجنازة دون القبر شصت ویکم باب نادر شصت ودوم باب دخول القبر والخروج منه شصت وسیوم باب من یدخل القبر ومن لا یدخل شصت وچهارم باب سل المیت وما یقال عند دخول القبر شصت وپنجم باب التربیع فی اللحد ووضع اللبن والآجر والساج شصت وششم باب من حثا علی میت وکیف یحثی شصت وهفتم باب تربیع القبر ورشه بالماء وما یقال عند ذلک وقدر ما یرفع من الارض شصت وهشتم باب تطیین القبر وتجصیصه شصت ونهم باب التربة التی یدفن فیها المیت هفتادم باب التعزیة وما یجب علی صاحب المصیبة هفتاد ویکم باب ثواب من عزی حزینا هفتاد ودوم باب المرأة تموت وفی بطنها صبی یتحرک هفتاد وسیوم باب غسل الاطفال والصبیان والصلوة علیهم هفتاد وچهارم باب الغریق والمصعوق هفتاد وپنجم باب القتلی هفتاد وششم باب اکیل السبع والطیر والحریق والقتیل یوجد بعض جسده هفتاد وهفتم باب من یموت فی السفینة ولا یقدر علی الشط او یصاب وهو عریان هفتاد وهشتم باب الصلوة علی المصلوب والمرجوم والمقتص منه هفتاد ونهم باب ما یجب علی الجیران لاهل المصیبة واتخاذ المأتم هشتادم باب المصیبة بالولد هشتاد ویکم باب التعزی هشتاد ودوم باب الصبر والجزع والاسترجاع هشتاد وسیوم باب ثواب التعزیة هشتاد وچهارم باب فی السلوة هشتاد وپنجم باب زیارة القبور هشتاد وششم باب ان المیت یزور اهله هشتاد وهفتم باب ان المیت یمثل له ماله وولده وعمله قبل موته هشتاد وهشتم باب المسألة فی القبر ومن یسأل ومن لا یسأل هشتاد ونهم باب نودم باب باب فی ارواح المؤمنین نود ویکم باب نود ودوم باب فی ارواح الکفار نود وسیوم باب نود وچهارم باب الاطفال نود وپنجم باب النوادر وآنچه میگوییم در توضیح آیات واحادیث متشابهات از قبیل اظهار احتمالات وسایر مقدمات اینجا مقدماتیست که در اول شرح کتاب الطهارة مذکور شد والله اعلم باب اول اصل باب علل الموت وان المؤمن یموت بکل میتة شرح میته بکسر میم وسکون یاء دو نقطه در پایین مصدر باب نصر وضرب وعلم برای نوعست یعنی این باب بیان اسباب مرگست وبیان اینست که مؤمن میمیرد به هر نوع مردن

باب حدیث اول عن ابی جعفر علیه السلام قال کان الناس یعتبطون اعتباطا فلما کان زمان ابراهیم علیه السلام قال یا رب اجعل للموت علة یؤجر بها المیت ویسلی بها عن المصاب قال فانزل الله عز وجل الموم وهو البرسام ثم انزل بعده الداء شرح یعتبطون بعین بی‌نقطه وبا یک نقطه وطاء بی‌نقطه بصیغه مضارع مجهول باب افتعالست الاعتباط کشتن ذبیحه ومانند آن در وقت صحت آن بی علتی که در آن باشد اعتباطا مفعول مطلق برای تاکید است ومقصود حصر در آنست یؤجر بهمزه یا بواو منقلب از همزه بصیغه مضارع مجهول باب نصر وخبر است ووجه استعمال اجر اینجا با آنکه مرض بی اختیار بنده می‌باشد بیان میشود در احادیث باب دوم یسلی بسین بی‌نقطه بصیغه مضارع مجهول معتل اللام واوی باب نصر وعلم است السلو بفتح وضم سین وسکون لام وتخفیف واو وبضم سین وضم لام وتشدید واو فراموش کردن و آن متعدی بعن میشود چنانچه اینجاست وگاهی متعدی بنفس میشود بها نایب فاعل است وفاعل محذوف میشود ونزد بعض نحاة نایب فاعل مصدر یسلی است براین تقدیر میتوان بود که یسلی بصیغه مجهول باب افعال باشد و فاعل محذوف جمع باشد که برای تعزیه می‌آید مصاب بضم میم مصدر میمی باب افعالست بمعنی رسیدن مرگ کسی الموم بضم میم وسکون واو است برسام بکسر بای یک نقطه وسکون را بی‌نقطه وسین بی‌نقطه والف مرضیست که باعث هذیان میشود واین غیر سرسام است زیرا که این از ورم حجابیست که میان جگر ومعده است وسرسام از ورم حجاب دماغ است یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت عادت این بود که مردمان میمیرانیده در وقت صحت میشد نمیمیرانیدنی در وقت صحت پس چون شد زمان امامت ابراهیم علیه السلام گفت

باذن الهی که ای صاحب کل اختیار من بگردان او را برای مرگ سببی که مژده داده شود بآن میت و فراموش کرده بآن شود از خوردن مرگ امام
گفت پس اولا فرود آورد الله عز و جل موم را و آن مرضی است که باعث هذیان میشود و بعد از آن فرود آورد درد را یعنی اقسام دیگر
مرض را دوم اصل عن ابی جعفر علیه السلم قال کان الناس یعتبطون اعتباطا فقال ابراهیم یا رب
لو جعلت للموت علة یعرف بها و یسلی عن المصاب فانزل الله عز و جل الموم و هو البرسام
ثم انزل الداء بعده شرح لو برای تمنی است یعرف بصیغه مضارع مجهول از باب ضرب است و ضمیر مستتر راجع بموت است تسلی
بصیغه مضارع معلوم از باب افتعال است و ضمیر مستتر راجع بعلة است و مضمون این ظاهر است از شرح سابق و تفاوت سهل است
سیوم اصل عن عبد الله بن سنان عن ابی عبد الله علیه السلم قال سمعته یقول الحمی رائد الموت
و هی سجن الله فی الارض و هی حظ المؤمن من النار شرح رائد برا بی نقطه و الف و همزه و دال بی نقطه است
یعنی روایت است از عبد الله بن سنان از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که شنیدم از امام که میگفت تب پیشرو مرگ است و غالبا
و آن زندان الله تعالی است در زمین و آن نصیب مؤمن است از آتش جهنم مراد این است که گرمی آن از جهنم است و مؤمن بغیر آن نصیبی
از جهنم ندارد چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله مات
داود النبی علیه السلم یوم السبت مفجوءا فاظلته الطیر باجنحتها و مات موسی علیه السلم
کلیم الله فی التیه فصاح صائح من السماء مات موسی و ای نفس لا تموت شرح این حدیث
مناسب و اتی المؤمن یموت بکل میتة است المفجوء بفا و جیم و همزه بصیغه اسم مفعول از باب منع و علم کسی که ناگاه دشمن بر سر او آمده باشد
فاء در فاظلته برای تعقیب است و اشارت است باینکه اگر چه داود علیه السلم در درماندگی وفات یافت اما لشکر او فرج بعد از شدت
یافته در تحت حکم سلیمان آمدند که صاحب ملک عظیم و فرمان فرما بر مرغان و جن و انس بود التیه بفتح و کسر تا دو نقطه در بالا
و سکون یا دو نقطه در پایین مصدر باب ضرب است گم کردن در بیابان و مانند آن و بکسر تا دو نقطه در بالا بیابانی که راه در آن گم میشود
و هر دو اینجا مناسب است و اشارت است بآنچه مشهور و در قرآن مذکور است که بنی اسرائیل چهل سال در بیابان راه گم کردند و سرگردان
می گشتند یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که وفات یافت داود پیغمبر
علیه السلام در روز شنبه بر جایی که لشکر دشمن بر سر او ناگاه آمده بودند پس مرغان سلیمان علیه السلم سایه کردند او را مرغان ببالهای
خود و وفات یافت موسی علیه السلم که الله تعالی با او بی واسطه فرشته سخن گفته بود در اثنای راه گم کردن بنی اسرائیل در بیابان پس
فریاد زد فریاد زننده از ملائکه آسمان که وفات یافت موسی و کدام جاندار وفات نمی یابد بدانکه میتواند بود که این فریاد از قبیل تحدیث
باشد بمعنی تذکیر معلوم چنانچه بیان شد در کتاب الحجة در باب پنجاه و چهارم که باب ان الائمة محدثون مفهوم است پس شنیدن
آن مخصوص انبیا نباشد و میتواند بود که از قبیل اعلام باشد و شنیدن آن مخصوص انبیا باشد و میتواند بود که نسبت بعضی
از قبیل تحدیث و نسبت بعضی دیگر از قبیل اعلام باشد پنجم اصل عن ابی جعفر علیه السلم قال قال رسول الله
صلی الله علیه و آله ان موت الفجاءة تخفیف عن المؤمن و اخذة اسف علی الکافر شرح
فجاءه بضم فا و جیم و الف و همزه و تا مصدر باب منع و علم ناگاه آمدن و بمعنی آنچه ناگاه آید نیز مستعمل میشود و اینجا هر دو مناسب است
یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلم که گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله بدرستی که مرگ ناگاهی سبک کردن الله تعالی است
آزار را از مؤمن و یک گرفتن از روی غضب است بر کافر ششم اصل عن الرضا علیه السلم قال اکثر من یموت من

موالینا

موالینا بالبطن الذریع شرح بطن بفتح با یک نقطه و فتح طای بی نقطه است ذریع بفتح ذال با نقطه و کسر را بی نقطه و سکون یا
دو نقطه در پایین و عین بی نقطه است یعنی روایت است از امام رضا علیه السلم گفت بیشتر آنکه میمیرد از خواص شیعه ما باسهال تند میمیرد
هفتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله الحمی رائد الموت
و سجن الله فی ارضه و فورها من جهنم و هی حظ کل مؤمن من النار شرح الفور بفتح فا و سکون
واو و را بی نقطه مصدر باب نصر جوشش یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله
تب پیشرو مرگ است و زندان الله تعالی است در زمین او و جوشش آن از جهنم است باین معنی که نمونه ایست از جهنم و آن نصیب هر مؤمنست
از آتش جهنم هشتم اصل قال ابو جعفر علیه السلم ان المؤمن یبتلی بکل بلیة و یموت بکل میتة الا انه
لا یقتل نفسه شرح گفت امام محمد باقر علیه السلم که بدرستی که مؤمن مبتلا میشود بهر بلایی و میمیرد بهر نوع مردنی غیر آنکه نمیکشد
خود را مراد این است که ترک تقیه نمیکند یا مراد اعم از آن است نهم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلم عن میتة
المؤمن فقال یموت المؤمن بکل میتة یموت غرقا و یموت بالهدم و یبتلی بالسبع و یموت
بالصاعقة و لا تصیب ذاکر الله تعالی شرح این حدیث گذشت در کتاب الدعا در حدیث سیوم باب
ان الصاعقة لا تصیب ذاکرا و در حدیث دوم باب مذکور گذشت که قلت و ما الذاکر قال من قرأ مائة آیة غرقا بفتح غین با نقطه و فتح
را بی نقطه مصدر باب علم مفعول له است الهدم بفتح ها و فتح دال بی نقطه مصدر باب علم فرو ریختن دیوار و اطراف چاه و مانند آنها
و بسکون دال مصدر باب ضرب فرود آوردن کنج خانه و مانند آن یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از نوع مردن مؤمن
پس گفت که میمیرد مؤمن بهر نوع مردن میمیرد بسبب غرق شدن و میمیرد بسبب فرو ریختن دیوار و مانند آن و گرفتار میشود
بدرنده و میمیرد بصاعقه و بر نمیخورد صاعقه کسی که در ذکر الله تعالی باشد دهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال
ان الله جل و عز یبتلی المؤمن بکل بلیة و یمیته بکل میتة و لا یبتلیه بذهاب عقله اما
تری ایوب کیف سلط ابلیس علی ماله و علی ولده و علی اهله و علی کل شیء منه و لم یسلط
علی عقله ترک له یوحد الله عز و جل به شرح مضمون این حدیث گذشت در کتاب الایمان و الکفر در حدیث
بیست و دوم باب صد و ششم که باب شدة ابتلاء المؤمن است یوحد مرفوع و منصوب هر دو جایز بود و بتقدیر ان ناصبه ان با مدخولش مفعول
له است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت بدرستی که الله جل و عز گرفتار میکند مؤمن را بهر بلایی و میمیراند مؤمن را
بهر نوع مردن و گرفتار نمیکند مؤمن را برفتن خرد او آیا نمی بینی ایوب علیه السلم را که چگونه مسلط شد ابلیس بر مال او و فرزندان او
و بر زوجه او و بر هر چیز از او و مسلط نشد بر خرد او و واگذاشته شد خرد برای او تا توحید کند الله عز و جل را بآن خرد خود باب دوم
اصل باب ثواب المرض شرح ثواب نفعی است که در مقابل فعل اختیاری است حقیقة یا حکما در بعض النسخ مرض بصیغه مصدر است و در بعضی مرض
بصیغه فعیلت و بنا بر اول اضافه از قبیل اضافه مسبب بسبب است و مقصود بیان نوعی از ثواب است که باعث آن مرض است باعتبار آنکه
برای فعلی کرده است که در حکم کرده است یعنی این باب بیان ثواب بیماری است در این باب ده حدیث است اول اصل عن عبد الله
بن سنان عن ابی عبد الله علیه السلم قال ان رسول الله صلی الله علیه و آله رفع رأسه
الی السماء فتبسم فقیل له یا رسول الله رأیناک رفعت رأسک الی السماء فتبسمت قال نعم
عجبت لملکین هبطا من السماء الی الارض یلتمسان عبدا صالحا مؤمنا فی مصلی کان

يصلي فيه لنكتب له عمله في يومه وليلته فلم نجداه في مصلاه فعرجا الى السماء فقالا ربنا
عبدك فلان المؤمن التمسناه في مصلاه لنكتب له عمله ليومه وليلته فلم نصبه فوجدناه
في حبالك فقال الله عز وجل اكتبا لعبدي مثل ما كان يعمله في صحته من الخير في يومه
وليلته ما دام في حبالي فان علي ان اكتب له اجر ما كان يعمله اذ حبسته عنه شرح
عجبت بصيغه ماضی معلوم متکلم باب علمت مؤمن یعنی کامل در ایمان پس صالح اعم از مؤمن است عمله یعنی عمله فی مصلاه است دوجام
فی یومه ولیلته معنی این است که اگر دو ملک متعلق روزاند عمل روز را می‌نویسند و اگر دو ملک متعلق شب‌اند عمل شب را می‌نویسند
لام در لیومه بمعنی فی است الحبال بکسر جاء بی‌نقطه و با یک‌نقطه جمع حبل بفتح حاء و سکون با است بندها ما کان یعمله دو احتمال دارد اول اینکه
عبارت از آن عمل باشد مطلق دوم اینکه عبارت از آن عمل باشد بشرط اینکه الله تعالی داند که اگر صحیح می‌بود می‌کرد و الله اعلم اذ برای
تعلیل و برای ظرفیت میتواند بود یعنی روایت است از عبدالله بن سنان بکسر سین بی‌نقطه و تخفیف نون از امام جعفر صادق علیه السلم
گفت که گفت بدرستی که رسول الله صلی الله علیه و آله برداشت سر خود را سوی آسمان پس لبخنده کرد پس گفته شد او را که ای رسول
الله دیدیم ترا که برداشتی سر خود را سوی آسمان پس لبخنده کردی گفت آری شگفت آمدم برای دو فرشته که بحکم الهی فرود آمدند
از آسمان سوی زمین طلب میکردند بنده را که صلاحیت دخول جنت داشت مؤمن بود در مصلایی که عادت او آن بود که نماز
میکرد در آن تا نویسند برای آن بنده عمل او را در روزش و شبش در مصلای او پس نیافتند او را در مصلای او پس بالا رفتند سوی آسمان
پس گفتند ای صاحب کل اختیار ما بنده تو فلان که مؤمن است طلب کردیم او را در مصلای او تا نویسیم برای او عمل او را در مصلای او
در روزش و شبش پس نخوردیم او را و آنجا یافتیم او را در بندهای تو که بسبب بیماری در عضای او بود گفت پس گفت الله عز و جل
بنویسید برای بنده من مثل آنچه را که میکرد در تندرستی او از عمل خیر در مصلای خود در روزش و شبش چند آنکه در بندهای من است
چه بدرستی که لازم است بر من که نویسم برای او ثواب آنچه را که میکرد آن را برای اینکه منع کردم و واداشتم او را از آن دوم اصل
عن ابي جعفر عليه السلم قال قال النبي صلى الله عليه وآله ان المسلم اذا غلبه ضعف الكبر امر
الله عز وجل الملك ان يكتب له في حاله تلك مثل ما كان يعمل وهو شاب نشيط صحيح
ومثل ذلك اذا مرض وكل الله به ملكا يكتب له في سقمه ما كان يعمل من الخير في صحته
حتى يرفعه الله ويقبضه وكذلك الكافر اذا اشتغل بسقم في جسده كتب الله له ما
كان يعمل من شر في صحته شرح الكبر بکسر کاف و فتح با یک‌نقطه مصدر باب علم پیری النشیط بفتح نون و شین با نقطه و
یا دو نقطه در پایین و طا بی‌نقطه کسی که بجد باشد در کار مثل منصوب است بنیابت مفعول مطلق وکل الله بتقدیر توکیلا مثل ذلک است
مرض از باب علم جمله شرطیه است و کل الله جمله جزائیه است اشتغل بشین با نقطه و غین با نقطه بصیغه ماضی معلوم باب افتعال است شاید که
تنکیر شر و تعریف الخیر اشارت باشد باینکه اضداد در یک زمان خیر میباشد و شر میباشد زیرا که جمع میان اضداد ممکن نیست در یک زمان
و ترک ممکن است در یک زمان پس خیر در هر زمان متعین است بخلاف شر یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلم گفت که گفت نبی صلی الله الصدا دم
علیه و آله بدرستی که مسلمان چون غالب شود بر او ناتوانی پیری امر میکند الله عز و جل فرشته را باینکه نویسد برای او در آن حال او
مثل آنچه را که عمل میکرد در جایی که او جوان صاحب جد در عبادت تندرست بود و همچنان چون بیمار شود موکل میکند الله تعالی
با او فرشته را که نویسد برای او در بیماری او آنچه که عمل میکرد از خیر در تندرستی او تا آنکه بردارد او را الله تعالی از میان مردم و قبض

روح او

روح او کند و مانند این است که مذکور شد کافر بیان این آنکه چون ترک آنچه میکرد کند بسبب بیماری در بدن او می‌نویسد الله تعالی برای او
آنچه را که میکرد از جمله شر در تندرستی او مخفی نماند که از دو احتمال که در شرح حدیث اول گذشت اینجا احتمال دوم ظاهر تر است و الله اعلم
سیوم اصل عن ابي عبد الله عليه السلم قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله يقول الله
عز وجل للملك الموكل بالمؤمن اذا مرض اكتب له ما كنت تكتب له في صحته فاني انا الذي
صيرته في حبالي شرح خطاب کنت تکتب مبنی بر اجرای نوع در مجرای شخص است زیرا که هر روز و هر شب ملکی دیگر
موکل میشود بر دست راست و همچنین بر دست چپ میتواند بود که مبنی بر احتمال دوم باشد از دو احتمال که مذکور شد در شرح حدیث
اول یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که میگوید الله عز و جل فرشته را که
موکل است بمؤمن چون بیمار شود آن مؤمن که بنویس برای او آنچه را که می‌نوشتی او را از خیر در تندرستی او چه بدرستی که من که منم آنکه برای م
گردانیدم او را در بندهای خود که در عضای او است بسبب بیماری چهارم اصل قال ابو جعفر عليه السلم سهر ليلة من
مرض افضل من عبادة سنة شرح گفت امام محمد باقر علیه السلم بیداری شبی بسبب بیماری فاضل‌تر است از عبادت یک سالی
با تندرستی اگر گویی نفعی که در مقابل بیداری است اخص عوض خالی از ثواب است پس بحدیث مناسب عنوان این باب نیست گویم نوع ثواب
بهتر است از نوع عوض خالی از ثواب و خصوصیت این نوع عوض بهتر است از خصوصیت این ثواب چنانچه جنس نوع مرد بهتر از نوع زن است و
بعضی زنان بهتر از مردانند پس باین اعتبار این عوض خالی از ثواب در حکم ثواب شده چنانچه از لفظ اجر در حدیث ششم ظاهر میشود پنجم
اصل عن ابي عبد الله عليه السلم قال اذا صعد ملكا العبد المريض الى السماء عند كل مساء يقول
الرب تبارك وتعالى ماذا كتبتما لعبدي في مرضه فيقولان الشكاية فيقول ما انصفت عبدي
ان حبسته في حبس من حبسي ثم امنعه الشكاية اكتبا لعبدي مثل ما كنتما تكتبان له من الخير
في صحته ولا تكتبا عليه سيئة حتى اطلقه من حبسي فانه في حبس من حبسي شرح صعد از باب
علم است عند کل مساء مبنی بر این است که دو ملک هر مسائی غیر دو ملک مسائی دیگر است فیقولان مبنی بر اجرای فریق فاعل در مجرای
فاعل است باعتبار مجاورت در صالفعل و زیرا که نوشتن شکایت که بر شی مخصوص ملک دست چپ است و همچنین است اکتبا زیرا که
نوشتن اعمال صالحه مخصوص ملک دست راست است و اما ما کنتما تکتبان پس مبنی بر اجرای نوع در مجرای شخص است چنانچه بیان شد
در شرح حدیث سیوم یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت چون بالا روند دو فرشته که موکل بر بنده بیمارند سوی
آسمان نزد هر شامی میگوید صاحب کل اختیار تبارک و تعالی که چه چیز نوشتید برای بنده من در بیماری او پس میگویند اظهار
درد پس میگوید انصاف نداده باشم بنده خود را اگر واداشته باشم او را در بندی از جمله بند خود بعد از آن منع کنم او را از
اظهار درد بنویسید برای بنده من آنچه را که می‌نوشتید برای او از خیر در تندرستی او و منویسید بر او بدی تا وقتی که رهایی دهم
او را از بند خود چه بدرستی که او در بندی از جمله بند من است ششم اصل عن احدهما عليهما السلم قال سهر ليلة
من مرض او وجع افضل واعظم اجرا من عبادة سنة شرح این ظاهر است از شرح حدیث چهارم هفتم
اصل سمعت ابا ابراهيم عليه السلم يقول اذا مرض المؤمن اوحى الله عز وجل الى صاحب الشمال
لا تكتب على عبدي ما دام في حبسي ووثاقي ذنبا ويوحي الى صاحب اليمين ان اكتب لعبدي
ما كنت تكتب له في صحته من الحسنات شرح الوثاق بفتح و کسر واو بندی که بآن چیزی بسته میشود و او در گوی

عاطفه است و شاید که نکته در عدول از ماضی سوی مضارع اشارت باشد بقلّت ذنب بمرض شدید غالباً و آن ترک رضا بقضای الله تعالی
است در احداث مرض این بخلاف حسنه است زیرا که آن دوام ندارد بلکه در اوقات معینه می‌باشد و شاید که نکته در ترک آن مغفرت
در اول و ذکر آن در دوم این باشد که دفع ضرر اهم از جلب نفع است پس شتاب در بیان دفع ضرر بهتر است مناسب آنچه در تحدیر گفته‌اند
یعنی شنیدم از امام موسی کاظم علیه السلام میگفت چون بیمار شد مؤمن وحی کرد الله عز و جل سوی فرشته دست چپ منویس بر بنده من
چندانکه در منع من و بند منست گناهی را و وحی میکند سوی فرشته دست راست که بنویس برای بنده من آنچه را که مینوشتی برای او
در تندرستی او از حسنات هشتم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال الجسد اذا لم یمرض اشر و لا خیر فی جسد لا
یمرض بأشر شرح اشر بشین بی نقطه و رای بی نقطه بصیغه ماضی معلوم باب علم است الاشر بفتح همزه و فتح شین تکبر باد در باشر برای کلاب است
و ظرف صفت دوم جسد است یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت بدن آدمی چون بیمار نشود متکبر میشود و خیر نیست در
بدنی که بیمار نشود و متکبر باشد مناسبت این حدیث بعنوان این باب باعتبار اینست که مرض باعث کم ثواب میشود بعد از صحت نهم اصل
عن ابی حمزة عن ابی جعفر علیه السلام قال حمی لیلة تعدل عبادة سنة و حمی لیلتین تعدل عبادة
سنتین و حمی ثلث لیال تعدل عبادة سبعین سنة قال قلت فان لم یبلغ سبعین سنة
قال فلامه و ابیه قال قلت فان لم یبلغا قال فلقرابته قال قلت فان لم یبلغ قرابته قال فلجیرانه
شرح لیله بمعنی یک شب مستعمل میشود و بمعنی یکشبانه روز مستعمل میشود و اینجا هر دو محتملست تعدل بعین بی نقطه و دال بی نقطه هر سه جا بصیغه
مضارع معلوم غایب از باب تفعیل است التعدیل استقامت دادن چیزی بروشی که خالی از تفریط و افراط شود و بی عیب شود و اگر از باب
ضرب باشد بمعنی اینکه هموزن میشود و سؤال و جواب بعد از آن ناخوش مینماید و الله اعلم یعنی روایت است از ابو حمزه از امام محمد باقر علیه السلام
گفت تب یکشب بی عیب میکند عبادت یکساله صاحبش را یعنی که اگر عیبی و نقصانی در بعض اجزای آن باشد تلافی و تدارک عیب
آن میکند و تب دو شب بی عیب میکند عبادت دو ساله صاحبش را و تب سه شب بی عیب میکند عبادت هفتاد ساله صاحبش را
مخفی نماند که از این مستفاد میشود که زیادتی آزار شب سیوم بر هر یک از شب اول و دوم به شصت و هشت درجه است و شاید که سر این آن
باشد که ضعف قوای صاحبش و حاجت بطبیب و دوا در اکثر اینها باعتبار شب سیوم است و در شب سابق تفاوت است و الله اعلم ابو حمزه
گفت که گفتم پس اگر صاحبش نرسد بهفتاد سال یعنی که عبادت باقی القدر هفتاد سال نباشد چون خواهد شد امام گفت پس
قدر باقیمانده آن نفع برای مادر او و پدر او است ابو حمزه گفت که گفتم پس اگر بالغ نشد ایشان نرسند بآن قدر چون خواهد شد امام گفت
پس قدر باقیمانده آن نفع برای خویشان او است ابو حمزه گفت که گفتم پس اگر خویشان او نرسند بآن قدر چون خواهد شد
امام گفت پس قدر باقیمانده آن نفع برای همسایگان او است مخفی نماند که گذشت در کتاب العشرة در باب نهم که باب
حد الجوار است که قدر همسایگی چهل خانه است و شاید که مراد اینجا اعم از آن باشد خواه متصل باو باشند و خواه در شهری دیگر باشند
بشرط الاقرب فالاقرب و الا اینجا نیز گنجایش سؤال است و ایضاً در جمیع مراتب صلاحیت شرط است دهم اصل عن ابی عبد الله
علیه السلام قال حمی لیلة کفارة لما قبلها و لما بعدها شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت تب یکشب
کفاره است برای گناهان پیش از آن شب و برای گناهان بعد از آن شب اگر گویم اخبار بکفاره مابعد بودن باعث
اصرار بر معاصی میشود و این قبیح مینماید گوئیم بقای ایمان شرط است و معاصی بر دو قسم است کبایر و صغایر و چون اصرار بر کبایر
کفر است پس معلوم است که این مستثنی است و اخبار باعث اصرار بر صغایر قبیح نیست زیرا که در آیات و احادیث بسیار اخبار

بعفو از آن

بعفو از آن شده در حق مؤمن و سرّ آن اینست که در آیات و احادیث دیگر بیان شده که در مراتب ثواب کردن و ترک آن تفاوت
بسیار است باب سیوم من آخر شرح این باب گویا تتمه باب سابق است زیرا که احادیث این باب در بیان ثواب شکایت که اظهار درد خود منه هم
نزد زایران نکند و در این باب شش حدیث است اول اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله
قال الله عز و جل من مرض ثلاثاً فلم یشک الی احد من عواده ابدلته لحماً خیراً من لحمه و دماً خیراً من دمه فان خیر ام هم
عافیته عافیته و لا ذنب له و ان قبضته قبضته الی رحمتی شرح ثلاثا عبارتست از ثلاث لیال است عبارت
از ثلاث مرات است بیان حقیقت البته لحماً آخر می‌آید در حدیث ششم این باب یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت
که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که گفت الله جل و عز در حدیث قدسی هر که بیمار شد سه شب پس شکایت بیماری خود نبرد سوی
هیچیک از جمعی که بپرسش او می‌آیند بعوض دادم او را گوشتی که بهتر است از گوشت او که پیش از بیماری داشت مراد اینست که
که گوشت این بیماری بهتر است از گوشت تندرستی سابق بر این زیرا که با گوشت تندرستی گناه محسوب میشد و با این گوشت گناه
محسوب نشد خواه بعد از این تندرستی بهم رسد و خواه نه بلکه کفاره گناهان ایام تندرستی سابق نیز هست چنانچه گذشت در شرح
آخر باب سابق و دادم او را خونی که بهتر است از خون او که پیش از بیماری داشت پس اگر تندرست کردم او را تندرست کردم او را در حالی که
نیست گناهی او را و اگر از دنیا گرفتم او را گرفتم او را سوی رحمت خود دوم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال قال الله
تبارک و تعالی ما من عبد ابتلیته ببلاء فلم یشک الی عواده الا ابدلته لحماً خیراً من لحمه و دماً
خیراً من دمه فان قبضته قبضته الی رحمتی و ان عاش عاش و لیس له ذنب شرح بدانکه از مرض
باقی مضمون این نزدیک بسابق است فرق اینست که در این حدیث قید ثلاثا نیست و در سابق بود و منافاتی نیست میان این
دو حدیث زیرا که تفاوت در کمال و نقصان ثواب خواهد بود سیوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال الله
عز و جل ایما عبد ابتلیته ببلیة فکتم ذلک عواده ثلاثاً ابدلته لحماً خیراً من لحمه و دماً
خیراً من دمه و بشراً خیراً من بشره فان ابقیته ابقیته و لا ذنب له و ان مات مات الی رحمتی
شرح کتم ذلک بمعنی کتمان ذلک است البشر بفتح بای یکنقطه و فتح شین سه نقطه و رای بی نقطه ظاهر پوست آدمی و مراد اینجا پوست آدمی است شده هم
باقی ظاهر مضمون این ظاهر است از شرح سابق چهارم اصل عن رجل عن ابی عبد الله علیه السلام قال من مرض لیلة
فقبلها بقبولها کتب الله عز و جل له عبادة ستین سنة قلت ما معنی قبولها قال لا یشکو
ما اصابه فیها الی احد شرح قبلها بصیغه ماضی باب علم است و ضمیر راجع بلیله است باعتبار آنچه در آن واقع شده لا یشکو
تقدیر ان لا یشکو است پس منصوب و مرفوع میتواند بود و میتواند بود که تقدیر ان لا یشکو نباشد بلکه جزیه بمعنی انشائیه باشد جمله هم
و این احتمال ظاهر است در حدیث آینده باعتبار عطف جمله فاذا اصبح تا آخر بصیغه بر این تقدیر مرفوعست یعنی روایت است از مردی
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که بیمار شد یک شب پس قبول کرد آن شب را قبول لایق آن شب نوشت الله تعالی عز و جل برای
او عبادت شصت سال را گفتم چیست معنی قبول لایق آن شب گفت اینکه شکایت نبرد آزار را که بر خورد او در آن شب سوی
هیچکس پنجم اصل عن العرزمی عن ابیه عن ابی عبد الله علیه السلام قال من اشتکی لیلة فقبلها
بقبولها و ادی الی الله شکرها کانت کعبادة ستین سنة قال ابی فقلت له ما قبولها قال
یصبر علیها و لا یخبر بما کان فیها فاذا اصبح حمد الله علی ما کان شرح عرزم بفتح عین بی نقطه و سکون رای بی نقطه

وفتح زای با نقطه اسم یکی از پدران عبد الرحمن بن محمد است انکی بصیغه ماضی معلوم باب افتعالست ضمیر قبلها کانت راجع بعلیه است باعتبار
آنچه در آن واقع شده یصبر از باب نصر است و بیان اعراب آن شد در شرح حدیث سابق یعنی روایتست از عمرو از پدرش از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت هر که بیمار شد در یکشب پس قبول کرد آن شب را بقبول لایق آن شب ادا کرد سوی الله تعالی شکر
آن شب را عبادت شصت سال گفت پدرم که پس گفتم امام را که چیست قبول لایق آن شب گفت میباید که صبر کند
بر آن شب و خبر نکند با آنچه شد در آن شب پس چون بصبح رسد حمد کند الله تعالی را بر آنچه شد ظاهر اینست که میان شکر و
حمد عموم و خصوص من وجه باشد و در عمل ماده اجتماع آنها باشد بنا بر اینکه شکر تعظیم منعم است برای نعمتش خواه بزبان و خواه بغیر
آن و حمد تعظیم بزبانست در مقابل فعل اختیاری خواه در مقابل نعمت و خواه غیر آن پس این عمل صحیح شکر است باعتبار اینکه
تعظیمی است در مقابل نعمت اخروی زیرا که آزار دنیوی نعمت اخروی است و حمد است باعتبار اینکه وصف بجمیل است بزبان
در مقابل فعل اختیاری متن ۱ عَنِ ابْنِ اَبِي عُمَيْرٍ عَنْ بَعْضِ اَصْحَابِهِ قَالَ قَالَ اَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ
مَرِضَ ثَلٰثَةَ اَيَّامٍ فَكَتَمَهُ وَلَمْ يُخْبِرْ بِهِ اَحَدًا اَبْدَلَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ لَحْمًا خَيْرًا مِنْ لَحْمِهِ وَدَمًا خَيْرًا
مِنْ دَمِهِ وَبَشَرَةً خَيْرًا مِنْ بَشَرَتِهِ وَشَعْرًا خَيْرًا مِنْ شَعْرِهِ قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ وَكَيْفَ
يُبْدِلُهُ قَالَ يُبْدِلُهُ لَحْمًا وَشَعْرًا وَدَمًا وَبَشَرَةً لَمْ يُذْنِبْ فِيهَا شرح روایتست از ابن ابی عمیر از بعض یاران او
که گفت امام جعفر صادق علیه السلام هر که بیمار شود سه روز پس پنهان کند آن را و خبر نکند با آن هیچکس را یعنی که شکایت آن سوی
زایران نبرد بعوض میدهد الله تعالی عز و جل برای او گوشتی بهتر از گوشت سابق بر بیماری او و خونی بهتر از خون سابق او
و پوستی بهتر از پوست او و مویی بهتر از موی او راوی گفت که گفتم قربانت شوم و چون عوض میدهد او را مرادش اینست که آیا
باعتبار تغییر در ذوات گوشت و خون و پوست و موست یا باعتبار تغییر در وصف آنهاست امام گفت عوض میدهد او را گوشتی
و مویی و خونی و پوستی که گناه نکرده در آنها مراد اختیار شق دوم است که تغییر در وصف آنهاست باعتبار اینکه گناهانی که
در گوشت و مو و خون و پوست سابق بر بیماری شده معفو شده خواه تغییر در ذات آنها شده باشد و خواه نه و گناهی
در بیماری محسوب نمیشود باب حد الشکایة شرح الشکاة بفتح شین با نقطه اظهار آزار خود نزد کسی این باب
مرتبه شکایت مذموم است در این باب یک حدیث است اصل عَنْ جَمِيلِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ
سُئِلَ عَنْ حَدِّ الشَّكَاةِ لِلْمَرِيضِ فَقَالَ اِنَّ الرَّجُلَ يَقُولُ حُمِمْتُ الْيَوْمَ وَسَهِرْتُ الْبَارِحَةَ وَقَدْ صَدَقَ
وَلَيْسَ هٰذَا شَكَاةً وَاِنَّمَا الشَّكْوٰى اَنْ يَقُولَ لَقَدِ ابْتُلِيتُ بِمَا لَمْ يُبْتَلَ بِهِ اَحَدٌ وَيَقُولَ لَقَدْ اَصَابَنِي
مَا لَمْ يُصِبْ اَحَدًا وَلَيْسَ الشَّكْوٰى اَنْ يَقُولَ سَهِرْتُ الْبَارِحَةَ وَحُمِمْتُ الْيَوْمَ وَنَحْوَ هٰذَا شرح حممت بحاء بی نقطه
بصیغه مجهول مجرد است سهرت بسین بی نقطه و راء بی نقطه بصیغه معلوم باب علم است البارحه بباء یک نقطه و الف و کسر راء بی نقطه و حاء
بی نقطه شب گذشته که متصل است بامروز صدق بصیغه ماضی معلوم باب تفعیلست التصدیق اظهار راستی اعتقادی یا حقیقی و اگر
صدق از باب نصر باشد ذکر و لیس الشکوی تا آخر تکرار مضمون الی الرجل تا آخر خواهد بود و در حاصل جواب اینست که شکایت
سه مرتبه دارد اول ادنی و آن در صورتیست که مخاطب اعتقاد مضمون آن کرده باشد دوم اعلی و آن در صورت مبالغه است
سیوم اوسط و آن ما عدای آنهاست و دوم مذموم است بخلاف دو مرتبه دیگر شکوی بفتح شین با نقطه و سکون کاف
بمعنی شکاة است ابتلیت بصیغه مجهول المتکلم باب افتعالست لم یبتل بفتح لام بصیغه مجهول غایب باب افتعالست یعنی روایتست از

جمیل

جمیل بن صالح از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت امام پرسیده شد از مرتبه شکایت مذموم برای بیمار پس امام گفت بدرستی که
مرد میگوید تب زده شدم امروز و بیداری کشیدم دوش بر حالی که تحقیق تصدیق اعتقاد مخاطب کرده و نیست این از قبیل شکایت
مذموم و جز این نیست که شکایت مذموم اینست که گوید هر آینه بتحقیق مبتلا شدم ببلایی که مبتلا نشد بآن بلا احدی و گوید هر آینه
بتحقیق رسید مرا آنچه نرسید احدی را و نیست شکایت مذموم اینکه گوید بیداری کشیدم دوش و تب زده شدم امروز
و مانند این باب متن اصل المریض یؤذن به الناس شرح یؤذن بهمزه و ذال با نقطه بصیغه مضارع غایب مجهول باب افعال
یا باب تفعیلست الایذان اعلام التاذین اکثار اعلام یعنی این باب بیان بیماری است که اعلام کرده میشوند با و مردمان در این باب
سه حدیث است اول اصل عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ سَمِعْتُ اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ يَنْبَغِي
لِلْمَرِيضِ مِنْكُمْ اَنْ يُؤْذِنَ اِخْوَانَهُ بِمَرَضِهِ فَيَعُودُونَهُ فَيُؤْجَرُ فِيهِمْ وَيُؤْجَرُونَ فِيهِ قَالَ فَقِيلَ
لَهُ نَعَمْ هُمْ يُؤْجَرُونَ فِيهِ لِمَمْشَاهُمْ اِلَيْهِ فَكَيْفَ يُؤْجَرُ فِيهِمْ قَالَ فَقَالَ بِاكْتِسَابِهِ لَهُمُ الْحَسَنَاتِ
فَيُؤْجَرُ فِيهِمْ فَيُكْتَبُ لَهُ بِذٰلِكَ عَشْرُ حَسَنَاتٍ وَيُرْفَعُ لَهُ عَشْرُ دَرَجَاتٍ وَيُمْحٰى عَنْهُ عَشْرُ
سَيِّئَاتٍ شرح روایتست از عبد الله بن سنان گفت شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت سزاوار است برای بیمار
از جمله شما شیعیان اینکه اعلام کند برادران مؤمن خود را به بیماری خود پس ایشان بسبب اعلام او عیادت او میکنند پس ماجور
ماجور میشود آن بیمار بسبب ایشان و ایشان ماجور میشوند بسبب او عبد الله گفت پس گفته شد امام را که آری ایشان ماجور میشوند
بسبب او برای رفتن ایشان سوی او پس چون و چه سبب ماجور میشود بسبب ایشان عبد الله گفت که پس امام گفت بسبب سعی در
کسب او برای ایشان حسنات را پس ماجور میشود بسبب ایشان بیان این آنکه نوشته میشود برای او بسبب آن اکتساب حسنات ده حسنه
و برداشته میشود در بهشت برای او ده درجه و برطرف کرده میشود بسبب حسنات ایشان که او باعث آنها شده از او ده سیئه
دوم اصل قَالَ اَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اِذَا مَرِضَ اَحَدُكُمْ فَلْيَأْذَنْ لِلنَّاسِ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِ فَاِنَّهُ
لَيْسَ مِنْ اَحَدٍ اِلَّا وَلَهُ دَعْوَةٌ مُسْتَجَابَةٌ شرح گفت امام موسی کاظم یا امام رضا علیهما السلام چون بیمار شود
یکی از شما پس باید که رخصت دهد مردمان را که داخل شوند بر او و عیادت او کنند چه بدرستی که نیست هیچ یک از مردم خواه صالح
و خواه غیر صالح که او را یک دعای مستجابست شاید که آن دعا نصیب بیمار شود سیوم اصل قَالَ اَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
اِذَا دَخَلَ اَحَدُكُمْ عَلٰى اَخِيهِ عَائِدًا لَهُ فَلْيَسْأَلْهُ يَدْعُو لَهُ فَاِنَّ دُعَاءَهُ مِثْلُ دُعَاءِ الْمَلَائِكَةِ
شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلام چون داخل شود یکی از شما مؤمنان بر برادر مؤمن خود بر حالی که عیادت کند او را
پس باید که طلب کند از آن بیمار مؤمن که دعا کند برای او چه بدرستی که دعای بیمار مؤمن مثل دعای ملائکه است در اینکه مستجاب
میشود باب متن اصل فی کم یعاد المریض و قدر ما یجلس عنده و تمام العیادة شرح باب بی تنوین است مضاف بمضمون
جمله که در حکم مفرد است کم استفهامیه است یعاد بصیغه مجهول باب نصر است قدر مجرور و معطوف بر مضمون جمله است ما مصدریه
است یجلس بصیغه مجهول باب ضرب است عنده نایب فاعلست العیادة بکسر عین و یاء منقلب از واو مصدر باب نصر رفتن بر بالین
آفت یعنی این باب بیان اینست که در چند روز دیده میشود بیمار و بیان مقدار جلوس نزد او و بیان کمال عیادت
در این باب شش حدیث است اول اصل عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَا عِيَادَةَ فِي وَجَعِ الْعَيْنِ وَلَا
تَكُونُ عِيَادَةٌ فِي اَقَلَّ مِنْ ثَلٰثَةِ اَيَّامٍ فَاِذَا وَجَبَتْ فَيَوْمٌ وَيَوْمٌ لَا فَاِذَا طَالَتِ الْعِلَّةُ تُرِكَ

المریض وعیاله شرح لا عیادة مجاز است زیرا که ذات عیادت متحقق میباشد در درد چشم و اقرب مجازات بر فع ذات
رفع جمیع احوال شرعیه است مثل ثواب و مشایعت ملائکه شاید که وجه این آن باشد که صاحب درد چشم متضرر میشود و غالبا در آمدن
مردم پس اگر متضرر نشود از عیادت شخصی بلکه مطلوب و مرغوب او باشد چنین نیست مثل آنچه می آید در حدیث دهم باب النوادر
که آخر ابواب است لا تکون بصیغه غایبه از افعال تامه است عیادة مرفوع و فاعل لا تکون است و مقصود اینست که عیادت مریض پیش
از انقضاء سه روز از اول مرض مستحب نیست یا مقصود اینست که عیادت صاحب درد چشم پیش از انقضاء سه روز مستحب نیست و مؤید
اول است ذکر او در و لا تکون و مؤید دوم است ظاهر آنچه می آید در حدیث دهم آخر ابواب لا تکون بصیغه غایبه از افعال تامه است
مراد بثلثة ایام سه روز اول مرض است فی در فی الوجوب ثبت است و ستر از عم از اینکه بعنوان طول مدت باشد یا نباشد یوم هر دو جا
مجرور بحرف جر مقدر است تقدیر فی یوم یکون و فی یوم لا یکون بقرینه آنچه می آید در کتاب الزی والتجمل والمروة در حدیث
دوم باب کراهیة ادمان الدهن که باب نجاه و هفتم است که یوم و یومین لا و بیان میشود و عیاله منصوب است و واو بمعنی مع است یعنی
روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که تمام عیادت نیست در درد چشم و عیادت نمیباشد در کمتر از سه روز از اول مرض
پس چون مستمر شود علت یا بمعنی که زیاد از سه روز شود پس در روزی عیادت میباشد و در روزی نمیباشد یا بمعنی که یک روز میان
عیادت مستحب است نه هر روز و اگر طویل شود علت و اگذاشته میشود بیمار با عیالش یا بمعنی که دیگر عیادت مستحب نیست دوم اصل عن
ابی عبد الله علیه السلام قال العیادة قدر فواق ناقة او حلب ناقة شرح الفواق بضم و فتح فا و تخفیف واو
و قاف و دوشیدن بعض شیر که با قیمانده در پستان ناقه بسبب عادت ناقه بالا کشیدن بعض شیر نمود در وقت شروع در دوشیدن آن ناقه
و فرو گذاشتن آن بعد از ترک دوشیدن باندک زمانی و زمان فواق ناقه کمتر است از زمان حلب ناقه و گذشت در کتاب الایمان والکفر در
حدیث ششم باب هشتاد و یکم که باب ذکر الاخوان است که لو یقیم و لو حلب شاة او فواق ناقة و بیان شد و ظاهر ذکر حلب ناقه بجای حلبها
اینست که او از شک راوی باشد و میتواند بود که مراد این باشد که اول اقل و دوم اکثر عیادتست اگر بیمار طلب نشستن ازان نکند
موافق آنچه می آید در حدیث ششم این باب یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت عیادت بقدر فواق شتر ماده است
یا بقدر دوشیدن شتر ماده است سیوم اصل اخبرنی مولی لجعفر بن محمد علیه السلام قال مرض بعض موالیه
فخرجنا الیه نعوده و نحن عدة من موالی جعفر فاستقبلنا جعفر فی بعض الطریق فقال
لنا این تریدون فقلنا نرید فلانا نعوده فقال لنا قفوا فوقفنا فقال مع احدکم تفاحة او
سفرجلة او اترجة او لعقة من طیب او قطعة من عود بخور فقلنا ما معنا شیء من
هذا فقال اما تعلمون ان المریض یستریح الی کل ما ادخل به علیه شرح نعوده هر دو جا تقدیر ان نعوده
است پس رفع و نصب آن جایز است و مفعول له است الاترج بضم همزه و سکون تا دو نقطه و ضم را بی نقطه و تشدید جیم
ترنج اللعقة بضم و فتح لام و سکون عین بی نقطه و قاف اندکی از مایع که یکبار کسی آن را تواند که بر خود مالد باد ریه برای تقویه است
یعنی خبر داد مرا بنده آزاد کرده ای از جعفر بن محمد علیه السلام گفت بیمار شد بعض بندگان او پس بیرون رفتیم سوی آن بیمار تا عیادت کنیم او را
و ما چند کس از بندگان جعفر بودیم پس خورد ما را جعفر در اثنای راه پس گفت ما را که کجا اراده دارید پس گفتیم اراده داریم فلان کس را
تا عیادت کنیم او را پس گفت ما را بایستید پس ایستادیم پس گفت ما را آیا با یکی از شما سیبی یا بهی یا ترنجی یا اندکی از خوش بوی روان
یا پارچه از عود که بخور میکنند هست پس گفتیم نیست با ما چیزی ازین جنس پس گفت آیا نمیدانید که بیمار میل میکند سوی هر چه

طاهر ... اسب ...
... هر کاه ... از ...
... ما ... بر ...

داخل

داخل کرده شود از روی عزت برای او چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال تمام العیادة للمریض ان تضع
یدک علی ذراعه و تعجل القیام من عنده فان عیادة النوکی اشد علی المریض من وجعه شرح النوکی
بفتح نون و سکون واو و الف بعد از کاف جمع انوک احمقان یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت کمال عیادت
مریض اینست که گذاری دست خود را بر ساعد او و زود برخیزی از نزد او چه بدرستی که عیادت احمقان که بسیار می نشینند و هرزه
میگویند با سؤالهای بیجا و مهربانیهای خنک میکنند مشکلتر است بر بیمار از دردی که دارد و مراد اینست که آنقدر آزرده از آن
میشود که درد خود را فراموش میکند پنجم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام تمام العیادة ان تضع یدک علی
المریض اذا دخلت علیه شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلام کمال عیادت اینست که گذاری دست خود را بر بیمار
چون داخل شوی بر آن بیمار مراد گذاشتن بر ذراعست چنانچه در حدیث سابق گذشت یا مراد اعم از آنست و آن افضل است ششم
اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان امیر المؤمنین صلوات الله علیه قال ان من اعظم العواد
اجرا عند الله عز و جل لمن اذا عاد اخاه خفف الجلوس الا ان یکون المریض یحب ذلک
و یریده و یسأله ذلک شرح ذکر اراده بعد از محبت اشارتست بآنکه گاهی چیزی را دوست میدارد اما پرهیز از آن میکند
پس اراده آن ندارد و ذکر سؤال بعد از اراده اشارتست بآنکه احمقان خود را محبوب القلوب و مراد هر کس در همه وقت میشمرند
و بی سؤال می نشینند و این خوب نیست یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که امیر المؤمنین صلوات الله علیه
گفت بدرستی که از جمله بزرگترین عیادت کنندگان باعتبار ثواب نزد الله عز و جل هر آینه کسی است که چون عیادت کند برادر
مؤمن خود را اندک کند نشستن را مگر آنکه بیمار دوست دارد طول نشستن را و اراده آن داشته باشد و طلب کند آن طول
نشستن را اصل و قال علیه السلام من تمام العیادة ان یضع احدکم یده علی الاخری او علی جبهته
شرح ضمیر یده راجع بعاید است الاخری بضم همزه و سکون خا با نقطه و فتح را بی نقطه و الف عبارتست از دست دیگر بیمار
و مراد اینست که دست راست را بر دست چپ بیمار گذارد یا دست چپ را بر دست راست بیمار گذارد یعنی و گفت امیر المؤمنین
علیه السلام که از جمله کمال عیادت اینست که گذارد عیادت کننده یکی از دو دست خود را بر دست دیگر بیمار یا بر پیشانی بیمار باب
هفتم اصل باب شرح این باب بیعنوان است و در آن بیان کمال و نقصان عمر و کمال و نقصان بیماریست و در این باب دو حدیث است
اول اصل کان ابو جعفر علیه السلام یقول من مات دون الاربعین فقد اخترم و قال من مات
دون اربعة عشر یوما فموته موت فجاءة شرح اخترم بخا با نقطه و را بی نقطه بصیغه ماضی مجهول باب افتعال است الاخترام
بریدن چیزی پیش از وصول آن بکمال خود و کمال آدمی در قوتهای نظری و عملی در چهل سالگی است چنانچه گذشت در کتاب الحجة
در حدیث هفتم باب نود و دوم که باب حالات الائمة علیهم السلام فی السن است و در حدیث چهارم مولد الحسین بن علی علیهما السلام فجاءة
بضم فا و جیم و الف ممدوده است یعنی عادت امام محمد باقر علیه السلام این بود که میگفت هر که مرد پیش از چهل سالگی پس بتحقیق
بریده شده از کمال خود و امام گفت هر که مرد در کمتر از چهارده روز بیماری پس مرگ او مرگ مفاجاة است یا بمعنی که
بکمال بیماری نرسیده و تقصیر او در وصیت و در توبه بخشیده میشود از تقصیر بسیده چهارده روز دوم اصل عن ابی عبد
الله علیه السلام قال من مات فی اقل من اربعة عشر یوما کان موته فجاءة شرح این ظاهر است از
شرح سابق باب هشتم اصل باب ثواب عیادة المریض شرح العیادة بکسر عین یا منقلب از واو مصدر باب نصر رفتن بدیدن صاحب

یعنی این باب بثواب بزرگ عیادت بیمار است در این باب پنج حدیث است اول اصل سَمِعْتُ اَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ مَنْ عَادَ امْرَأً مُسْلِماً
فِي مَرَضِهِ صَلَّى عَلَيْهِ يَوْمَئِذٍ سَبْعُونَ اَلْفَ مَلَكٍ اِنْ كَانَ صَبَاحاً حَتَّى يُمْسُوا وَاِنْ كَانَ مَسَاءً حَتَّى
يُصْبِحُوا مَعَ اَنَّ لَهُ خَرِيفاً فِي الْجَنَّةِ شرح یمسوا بسکون میم وضم سین بی نقطه بصیغه مضارع معتل اللام واوی از باب افعال از
افعال تامه است و بر این قیاس است یصبحوا الخریف بفتح خا با نقطه و کسر را بی نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و فا فعیل بمعنی مفعول
از باب نصر است یعنی جدا کرده شده و مراد گوشه است چنانچه می آید در حدیث سیوم این باب و تسمیه سه ماه پاییز بخریف از قبیل تسمیه
ظرف باسم مظروف است زیرا که میوه های جدا کرده شده از درختان در آن فصل بسیار است یعنی شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام میگفت
که هر که عیادت کند مردی را که مسلمانست در بیماری و درود میکنند بر او در آن روز هفتاد هزار فرشته اگر بوده باشد آن عیادت
در اول روز در درود ایشان تا وقتیست که باخر روز رسند و اگر در آخر روز است تا وقتیست که باول روز فردا رسند با اینکه آن
عیادت کننده را گوشه است در بهشت دوم اصل عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَنْ عَادَ مَرِيضاً شَيَّعَهُ
سَبْعُونَ اَلْفَ مَلَكٍ يَسْتَغْفِرُونَ لَهُ حَتَّى يَرْجِعَ اِلَى مَنْزِلِهِ شرح یستغفرون استینافیانی است یا بیانی است یا نعت
سبعون است یعنی روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که عیادت کند بیماری را همراهی میکنند او را هفتاد هزار فرشته
طلب آمرزش میکنند برای او تا وقتی که برگردد بسوی منزل خود سیوم اصل عَنْ اَبِي حَمْزَةَ عَنْ اَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ اَيُّمَا
مُؤْمِنٍ عَادَ مُؤْمِناً خَاضَ الرَّحْمَةَ خَوْضاً فَاِذَا جَلَسَ غَمَرَتْهُ الرَّحْمَةُ فَاِذَا انْصَرَفَ وَكَّلَ اللهُ بِهِ سَبْعِينَ
اَلْفَ مَلَكٍ يَسْتَغْفِرُونَ لَهُ وَيَسْتَرْحِمُونَ عَلَيْهِ وَيَقُولُونَ طِبْتَ وَطَابَتْ لَكَ الْجَنَّةُ اِلَى تِلْكَ السَّاعَةِ
مِنْ غَدٍ وَكَانَ لَهُ يَا اَبَا حَمْزَةَ خَرِيفٌ فِي الْجَنَّةِ قُلْتُ وَمَا الْخَرِيفُ جُعِلْتُ فِدَاكَ قَالَ زَاوِيَةٌ فِي الْجَنَّةِ
يَسِيرُ الرَّاكِبُ فِيهَا اَرْبَعِينَ عَاماً شرح روایت از ابو حمزه ثمالی از امام محمد باقر علیه السلام گفت هر مؤمنی که عیادت کند
مؤمنی را فرو میرود در رحمت فرو رفتنی اعم از اینکه بعض باشد یا تمام پس چون بنشیند فرو میگیرد جمیع او را رحمت پس چون برگردد
موکل میکند الله تعالی هفتاد هزار فرشته را طلب آمرزش میکنند برای او و طلب رحمت میکنند بر او و میگویند که پاکیزه شدی
و پاکیزه شد برای تو بهشت یا بمعنی که بغش شدی و بغش شد برای تو بهشت این حالت برای او باقیست تا همان ساعت از فردا و میباشد
برای او ای ابو حمزه خریفی در بهشت گفتم چه چیز است خریف قربانت شوم گفت گوشه در بهشت که حرکت میکند سوار در آن
گوشه چهل سال اطلاق خریف بمعنی جدا کرده شده بر زاویه بمعنی گوشه باعتبار اینست که باغی علیحده است که داخل اصل منزل نیست
بلکه در بعض اطراف منزلت چهارم اصل عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ اَيُّمَا مُؤْمِنٍ عَادَ مُؤْمِناً فِي اللهِ
عَزَّ وَجَلَّ فِي مَرَضِهِ وَكَّلَ اللهُ بِهِ مَلَكاً مِنَ الْعُوَّادِ يَعُودُهُ فِي قَبْرِهِ وَيَسْتَغْفِرُ لَهُ اِلَى يَوْمِ الْقِيٰمَةِ
شرح روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر مؤمنی که عیادت کند مؤمنی را برای الله عز و جل در بیماری موکل میکند
الله تعالی بر او فرشته را از جمله عیادت کنندگان در قبر او عیادت میکند او را در قبر او و طلب آمرزش میکند برای او
تا روز قیامت پنجم اصل عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَنْ عَادَ مَرِيضاً مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَكَّلَ اللهُ بِهِ
اَبَداً سَبْعِينَ اَلْفاً مِنَ الْمَلَائِكَةِ يَغْشَوْنَ رَحْلَهُ وَيُسَبِّحُونَ فِيهِ وَيُقَدِّسُونَ وَيُهَلِّلُونَ وَ
يُكَبِّرُونَ اِلَى يَوْمِ الْقِيٰمَةِ نِصْفُ صَلَوَاتِهِمْ لِعَائِدِ الْمَرِيضِ شرح ابدا بفتح همزه و فتح با یکنقطه و دال بی نقطه
بمعنی همگی عمر اوست و این برای بیان وسعت مملکت و رحمت الله تعالی و کثرت عدد ملائکه اوست و مراد اینست که اگر

درموت

درمدت عمر خود چندین هزار عیادت مریض مسلم کرده باشد برای هر بار هفتاد هزار ملک علیحده موکل میشوند و این مخصوص نیست
عمر اوست یغشون بغین با نقطه و شین با نقطه مفتوحه بصیغه مضارع معلوم معتل اللام یایی باب علم است الرحل بفتح را بی نقطه و
سکون حا بی نقطه مسکن ضمیر رحله راجع بمن موصوله است ذکر صلوتهم اینجا باعتبار اینست که آن اذکار بمنزله صلوه است و صلوه
اینجا عبارت از استغفار است چنانچه گفته در سوره مؤمن یسبحون بحمد ربهم و یؤمنون به و یستغفرون للذین آمنوا الی تعلق
بوجه فعل سابق است و بنا بر نسخه که یسبحون بی واو است متعلق بچهار فعل سابق است یعنی روایت از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت هر که عیادت کند بیماری از مسلمانان موکل میکند الله تعالی با آنکس همیشه هفتاد هزار از فرشتگان از این جنس
که فرو میگیرند منزل آنکس را و سبحان الله میگویند در آن منزل و الحمد لله میگویند و لا اله الا الله میگویند و الله اکبر میگویند
تا روز قیامت نصف درود و استغفار ایشان برای عیادت کننده آن بیمار است و نصفی دیگر برای سایر مؤمنانست ششم
اصل سَمِعْتُ اَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ اَيُّمَا مُؤْمِنٍ عَادَ مُؤْمِناً مَرِيضاً فِي مَرَضِهِ حِينَ يُصْبِحُ شَيَّعَهُ
سَبْعُونَ اَلْفَ مَلَكٍ فَاِذَا قَعَدَ غَمَرَتْهُ الرَّحْمَةُ وَاسْتَغْفَرُوا اللهَ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ حِينَ يُمْسِي وَاِنْ عَادَهُ حتی م
مَسَاءً كَانَ لَهُ مِثْلُ ذٰلِكَ حَتَّى يُصْبِحَ شرح شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت هر مؤمنی که عیادت کند
مؤمن بیماری را در وقت بیماری او در وقتی که در اول روز میرسد همراه می باشند او را هفتاد هزار فرشته پس چون نشیند فرو
آن بیمار فرو میگیرد جمیع او را رحمت و طلب آمرزش را از الله عز و جل میکنند برای او تا آخر روز رسد و اگر عیادت کند آخر روز میباشد او ر
برای او مثل آن تا باول روز فردا رسد هفتم اصل عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَنْ عَادَ مَرِيضاً وَكَّلَ اللهُ
عَزَّ وَجَلَّ بِهِ مَلَكاً يَعُودُهُ فِي قَبْرِهِ شرح روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که عیادت کند بیماری را موکل میکند
الله عز و جل و فرشته را که عیادت میکند او را در قبر او هشتم اصل عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ اَيُّمَا مُؤْمِنٍ عَادَ
مُؤْمِناً حِينَ يُصْبِحُ شَيَّعَهُ سَبْعُونَ اَلْفَ مَلَكٍ فَاِذَا قَعَدَ غَمَرَتْهُ الرَّحْمَةُ وَاسْتَغْفَرُوا لَهُ حَتَّى
يُمْسِيَ وَاِنْ عَادَ مَسَاءً كَانَ لَهُ مِثْلُ ذٰلِكَ حَتَّى يُصْبِحَ شرح این موافق حدیث ششم این باب است نهم اصل عَنْ
اَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ كَانَ فِيمَا نَاجَى بِهِ مُوسَى رَبَّهُ اَنْ قَالَ يَا رَبِّ مَا بَلَغَ مِنْ عِيَادَةِ الْمَرِيضِ
مِنَ الْاَجْرِ فَقَالَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ اُوَكِّلُ بِهِ مَلَكاً يَعُودُهُ فِي قَبْرِهِ اِلَى مَحْشَرِهِ شرح ما در ما بلغ استفهامیه است
و منصوب محلا و مفعول بلغ است ضمیر مستتر در بلغ راجع بانسانست که مرکوز خاطرهاست من در اول برای سببیت است
و در دوم برای تبعیض است یعنی روایت از امام محمد باقر علیه السلام گفت که بود چنانچه مناجات کرد با آن موسی صاحب کل اختیار خود را
اینکه گفت ای صاحب کل اختیار من بچه خبر رسید آدمی بسبب عیادت بیمار از جمله ثواب پس گفت صاحب کل اختیار عز و جل موکل میکنم با
آدمی فرشته را که عیادت میکند او را در قبر او تا روز حشر او دهم اصل عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ
اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَنْ عَادَ مَرِيضاً نَادَى مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ بِاسْمِهِ يَا فُلَانُ طِبْتَ وَطَابَ
مَمْشَاكَ بِثَوَابٍ مِنَ الْجَنَّةِ شرح ممشی بفتح میم اول و سکون میم دوم مصدر میمی است یعنی روایت از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله هر که عیادت کند بیماری را آواز میکند آواز کننده از آسمان
بنام او که ای فلان بغش شدی و بغش شد رفتن تو بسبب ثوابی از بهشت که الله تعالی بتو داد بسبب رفتن بعیادت بیمار باب نهم شدم
اصل باب تلقين الميت شرح التلقین فهمانیدن و روش تلقین میت است نزدیک موت در این باب ده حدیث است اول اصل

که فرزان بر دو را برای کار زبان کی که نشتی فرزنت
بیان م
که فرزان لازت یعنی این باب

عَنِ الحَلَبِيِّ عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ اِذَا حَضَرْتَ المَيِّتَ قَبْلَ اَنْ يَمُوتَ فَلَقِّنْهُ شَهَادَةَ اَنْ
لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَاَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ شرح روایت از حلبی
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون حاضر شدی نزد میت پیش از موت او پس تلقین کن او را گواهی اینکه نیست مستحق عبادتی مگر الله
تنهایی او نیست شریکی او را و اینکه محمد بنده او و رسول اوست صلی الله علیه و آله تفصیل این ظاهر میشود از شرح حدیث آینده دوم
عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ اَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَحَفْصِ بْنِ البَخْتَرِيِّ عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ اِنَّكُمْ تُلَقِّنُونَ
مَوْتَاكُمْ عِنْدَ المَوْتِ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَنَحْنُ نُلَقِّنُ مَوْتَانَا مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ شرح
بختری بفتح باء یکنقطه و سکون خاء بانقطه و فتح تاء دو نقطه در بالا و راء بینقطه و یاء نسبت اسم شخصی است و در اصل بمعنی منسوب بخجسته
رفتاریست انکم تلقنون جمله خبریه است بمعنی انشاء و مقصود امر شیعه امامیه است که از اولاد رسول الله صلی الله علیه و آله نباشند باکتفا
بتلقین لا اله الا الله در حضور مخالفان بنابر اینکه ذکر رسول الله صلی الله علیه و آله بی صلوة بر او ممنوع است و صلوة بی صلوة
بر آل او نیز ممنوع است چنانچه گذشت در کتاب الدعاء در حدیث نوزدهم و بیست و یکم باب الصلوة علی محمد و اهل بیته که باب شیم است
و مخالفان صلوة بر آل محمد را در غیر تشهد نماز علامت رفض میشمرند از غیر کسی که از اولاد رسول الله صلی الله علیه و آله باشد زیرا که
در آنکس از قبیل مفاخرت بپدران میشمرند که متعارفست میان اکثر مردمان و نحن نلقن جمله خبریه است بمعنی انشاء و مقصود امت
که ما نیز امر بتلقین میکنیم بتلقین لا اله الا الله تنها برای تصریح بعضی محل و عدم تصریح بذکر ائمه علیهم السلام با وجود آنکه مستحب است چنانچه می آید
در حدیث ششم این باب بنابر اینست که مخالفان آن را علامت رفض میشمرند مطلقا پس در صورت تقیه اکتفا باندراج آنها در لا اله
الا الله میباید کرد یعنی روایت است از محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلام و از حفص بن البختری از امام جعفر صادق علیه السلام که هر یک
گفت بدرستی که شما تلقین میکنید مردگان خود را در نزد مرگ لا اله الا الله یعنی که در حضور مخالفان اکتفا بآن کنید و ما تلقین میکنیم
مردگان خود را محمد رسول الله صلی الله علیه و آله نیز در حضور مخالفان سیوم عَنْ زُرَارَةَ عَنْ اَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ اِذَا
اَدْرَكْتَ الرَّجُلَ عِنْدَ النَّزْعِ فَلَقِّنْهُ كَلِمَاتِ الفَرَجِ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ الحَلِيمُ الكَرِيمُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ العَلِيُّ
العَظِيمُ سُبْحَانَ اللهِ رَبِّ السَّمٰوَاتِ السَّبْعِ وَرَبِّ الاَرَضِينَ السَّبْعِ وَمَا فِيهِنَّ وَمَا بَيْنَهُنَّ وَرَبِّ
العَرْشِ العَظِيمِ وَالحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ العَالَمِينَ شرح روایت از زراره از امام محمد باقر علیه السلام گفت چون دریافتی مرد را
نزد جان کندن پس تلقین کن او را چند کلمه که باعث گشادکار و نجات از عذابست آنها اینست که نیست مستحق عبادتی مگر الله که
بلند مرتبه است بزرگست تنزیه از نقص میکنیم تنزیهی که لایق الله است که صاحب کل اختیار بلندهای هفتگانه است و صاحب کل
اختیار پستهای هفتگانه است این اشارتست بآیت سوره طلاق الله الذی خلق سبع سموات و من الارض مثلهن و بیان شد
مفصلا در کتاب الایمان و الکفر در شرح حدیث هفتم باب اول اینجا مجملا میگوییم که سما بمعنی مرتفع است و ارض بمعنی منخفض است و
سموات سبع عبارتست از هفت قبه از مدار کواکب هفتگانه که بالای افق حقیقی کعبه است و ارضین سبع عبارتست از هفت قبه
عکس قبه از مدار کواکب هفتگانه که در پایین افق حقیقی کعبه است و جمیع آنها ساکن است و حرکت کواکب هفتگانه در آنها بروشی که رصد
و حساب معلوم کرده اند مانند حرکت ماهی در آب و مرغ در هواست و صاحب کل اختیار آنچه در سموات و ارضین است مثل ملائکه و
کواکب مانند آنها و آنچه میان آن سموات و ارضین است مثل انس و جن و این همین مانند آنها و صاحب کل اختیار تخت پادشاهی
که عبارت از جمیع مخلوقات باشد و عظمت آن باعتبار اینست که خلق هر کدام از آن مشتملست بر مصالح لا تعد و لا تحصی که معلوم غیر الله تعالی

گذرانده به بهائی بخشاینده است
و نیست مستحق عبادتی مگر الله که
صح

نمیتواند شد

نمیتواند شد چنانچه گفته در سوره انبیاء لا یسئل عما یفعل و سپاس الله راست که صاحب کل اختیار هر کس و هر چیز است قال
قَالَ اَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَوْ اَدْرَكْتُ عِكْرِمَةَ عِنْدَ المَوْتِ لَنَفَعْتُهُ فَقِيلَ لِاَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِمَاذَا
كَانَ يَنْفَعُهُ قَالَ يُلَقِّنُهُ مَا اَنْتُمْ عَلَيْهِ شرح عکرمه بکسر عین بینقطه و سکون کاف و کسر راء بینقطه مذکور میشود در
حدیث پنجم این باب یعنی زراره گفت که گفت امام محمد باقر علیه السلام که اگر در می یافتم عکرمه را نزد موت او هر آینه نفع میکردم
او را پس گفته شد امام جعفر صادق علیه السلام را که بچه چیز نفع میکرد او را گفت تلقین میکرد او را آن دینی که شما شیعه امامیه بر آنید
عَنْ اَبِي بَكْرٍ الحَضْرَمِيِّ قَالَ مَرِضَ رَجُلٌ مِنْ اَهْلِ بَيْتِي فَاَتَيْتُهُ عَائِدًا لَهُ فَقُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ
اَخِي اِنَّ لَكَ عِنْدِي نَصِيحَةً اَتَقْبَلُهَا فَقَالَ نَعَمْ فَقُلْتُ قُلْ اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ
لَهُ فَشَهِدَ بِذٰلِكَ فَقُلْتُ قُلْ وَاَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللهِ فَشَهِدَ بِذٰلِكَ حضرمی بفتح حاء بینقطه و سکون
ضاد بانقطه و فتح راء بینقطه منسوبست بحضرموت روایت از ابو بکر حضرمی گفت بیمار شد مردی از خانواده من پس آمدم
نزد او در حالی که عیادت کننده بودم او را پس گفتم او را ای برادرزاده من بدرستی که تراست نزد من سخنی است خالص آیا قبول میکنی آن را
پس گفت آری پس گفتم بگو گواهی میدهم اینکه مستحق عبادتی نیست مگر الله تنهایی او نیست شریکی او را پس گواهی داد بآن پس گفتم بگو
و اینکه محمد فرستاده الله تعالی است بخلایق پس گواهی داد بآن فَقُلْتُ لَهُ اِنَّ هٰذَا لَا تَنْتَفِعُ بِهِ اِلَّا اَنْ يَكُونَ
مِنْكَ عَلَى يَقِينٍ فَذَكَرَ اَنَّهُ مِنْهُ عَلَى يَقِينٍ فَقُلْتُ قُلْ اَشْهَدُ اَنَّ عَلِيًّا وَصِيُّهُ وَهُوَ الخَلِيفَةُ مِنْ
بَعْدِهِ وَالاِمَامُ المُفْتَرَضُ الطَّاعَةِ مِنْ بَعْدِهِ فَشَهِدَ بِذٰلِكَ شرح طلب یقین در شهادت برسالت با
وجود ترک طلب یقین در شهادت بوحدانیت اشارتست باینکه گاهی شهادت برسالت با تزلزل خاطر در آن میباشد و آن
در صورتیست که ایمان ببعض قرآن و کفر ببعضی دیگر باشد و آن در جمعی است که شهادت بوصایت علی علیه السلام در آن نیست
زیرا که منکر میشوند آیات بینات محکمات ناهیه از پیروی ظن آمره بسؤال اهل الذکر را پس طلب شهادت بوصایت علی علیه السلام از
قبیل طلب محقق شهادت برسالت و یقین در آنست پس شهادت بآن انتفاعی بشهادت سابقه نیست زیرا که بر نهج یقین نیست
یعنی پس گفتم او را بدرستی که این بهره مند نمیشوی بآن مگر اینکه باشد نسبت تو بر نهج اطمینان خاطر تو بآن پس مذکور کرد که آن نسبت او
بر نهج کمال اطمینان خاطر است پس گفتم بگو گواهی میدهم اینکه علی وصی وست و اوست جانشین در زمان بعد از او و امامی که لازم
کرده شده است فرمان برداری او بنص قرآن در زمان بعد از او پس گواهی داد بآن فَقُلْتُ لَهُ اِنَّكَ لَنْ تَنْتَفِعَ بِذٰلِكَ
حَتّٰى يَكُونَ مِنْكَ عَلَى يَقِينٍ فَذَكَرَ اَنَّهُ مِنْهُ عَلَى يَقِينٍ ثُمَّ سَمَّيْتُ لَهُ الاَئِمَّةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ رَجُلًا فَرَجُلًا
فَاَقَرَّ بِذٰلِكَ وَذَكَرَ اَنَّهُ عَلَى يَقِينٍ فَلَمْ يَلْبَثِ الرَّجُلُ اَنْ تُوُفِّيَ فَجَزِعَ لَهُ اَهْلُهُ عَلَيْهِ جَزَعًا شَدِيدًا
لم یلبث بباء یکنقطه و ثاء سه نقطه مضارع غایب معلوم باب علم است ان بفتح همزه و سکون نون تقدیر الی ان است توفی بصیغه ماضی
غایب مجهول یا معلوم باب تفعل است و بنابر دوم تقدیر توفی رزقه یا اجله است جزع بجیم و زای بانقطه و عین بینقطه بصیغه ماضی معلوم باب
علم است الجزع بفتح جیم و فتح زای ضد صبر یعنی پس گفتم او را بدرستی که تو بهره مند نمیشوی بآن مگر آنگاه باشد نسبت تو بر نهج یقین پس
مذکور کرد که آن نسبت او بر نهج یقین است بعد از آن نام بردم امامان را برای او علیهم السلام مرد پس مرد پس اقرار کرد بآنچه گفتم و مذکور
کرد که آنچه گفتم بر نهج یقین است پس درنگ نکرد آن مرد بیمار تا آنکه گذشته شد از دنیا یعنی که جان داد و وفات یافت پس بیتابی کردند
اهل آن مرد بر او بیتابی سختی اصل قَالَ فَغِبْتُ عَنْهُمْ ثُمَّ اَتَيْتُهُمْ بَعْدَ ذٰلِكَ فَرَاَيْتُ عَزَاءً حَسَنًا فَقُلْتُ كَيْفَ

تَجِدُونَكُمْ عَزَاؤُكِ أَيَّتُهَا الْمَرْأَةُ فَقَالَتْ وَاللهِ لَقَدْ أُصِبْنَا بِمُصِيبَةٍ عَظِيمَةٍ بِوَفَاةِ فُلَانٍ رَحِمَهُ اللهُ کیف
وَكَانَ مِمَّا سَخِيَ بِنَفْسِي لِرُؤْيَا رَأَيْتُهَا اللَّيْلَةَ شرح العزا بفتح عین بی‌نقطه و زای نقطه و الف ممدوده صبر اصبنا بصیغه ماضی
معتل مجهول معتل العین از باب انفعالست ضمیر مستتر در کان راجع بفلانست من در مما تبعیضیه است سخی بسین بی‌نقطه و خا بنقطه بصیغه ماضی معلوم
معتل اللام یائی از باب منع و علم است با در بنفسی برای تعدیه است ترجمه ابو بکر گفت پس غایب شدم از ایشان بعد از آن آمدم نزد او
بعد از آن پس دیدم صبری نیکو پس گفتم چگونه می‌باید خود را نازا چگونه است صبر تو ای زن پس گفت خبر دهم که هر آینه تحقیق مبتلا
شدیم ببلائی عظیم بسبب وفات فلان رحمت کناد او را الله تعالی و شد فلان از جمله صاحب گذشت کرده نفس مرا از آن بسبب خوابی آنچه
که دیدم آن خواب را امشب متن فَقُلْتُ وَمَا تِلْكَ الرُّؤْيَا قَالَ رَأَيْتُ فُلَانًا تَعْنِي الْمَيِّتَ حَيًّا سَلِيمًا فَقُلْتُ فُلَانًا
قَالَ نَعَمْ فَقُلْتُ لَهُ أَمَا كُنْتَ مِتَّ فَقَالَ بَلَى وَلَكِنْ نَجَوْتُ بِكَلِمَاتٍ لَقَّنِيهِنَّ أَبُو بَكْرٍ وَلَوْلَا ذَلِكَ
كِدْتُ أَهْلِكُ شرح تعنی المیت کلام ابو بکر است که در میان کلام آن زن در آمده برای تعیین فلان خبر مبتدای محذوفست تقدیر آنست
فلان که استفهام مرادست اما حرف استفهام و حرف نفی است کدت بکسر کاف و سکون دال بی‌نقطه و ضم تا از افعال مقاربه است
اهلک مضارع متکلم معلوم از باب ضرب و منع و علم مرفوع است ترجمه پس گفتم و چیست آن خواب گفت دیدم فلان کس را یعنی مرده را
که زنده بی آزار بود پس گفتم آیا تو فلان کسی گفت آری پس گفتم آیا نبودی که مرده بودی پس گفت بلی ولیکن نجات یافتم از آزار بچند کلمه که اورا
تلقین کرد مرا آن چند کلمه ابو بکر و اگر نمی‌بود آن تلقین نزدیک می‌بود که هلاک شوم یعنی که از اهل جهنم شوم مخفی نماند که ذکر این حدیث
در این باب برای این نیست که خواب را حجت کند بلکه برای اینست که آنچه ابو بکر حضرمی تلقین کرده از پیش خود نکرده بلکه شنیده از امامی از ائمه
هدی علیهم السلام پنجم اصل عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ كُنَّا عِنْدَهُ وَعِنْدَهُ حُمْرَانُ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ مَوْلًى
لَهُ فَقَالَ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ هَذَا عِكْرِمَةُ فِي الْمَوْتِ وَكَانَ يَرَى رَأْيَ الْخَوَارِجِ وَكَانَ مُنْقَطِعًا إِلَى أَبِي
جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَنَا أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْظِرُونِي حَتَّى أَرْجِعَ إِلَيْكُمْ فَقُلْنَا نَعَمْ شرح عکرمه مولای عبد الله
بن عباس است و اصل او از بربرست و یکی از فقهای مکه است و در کتب تفاسیر نقل از او بسیارست و وفات او در سال صد و هفت
یا صد و شش یا صد و پنج بوده و کان یری رای الخوارج تا آخر کلام ابو بصیر است و مذهب خوارج اینست که امام هر چند که عادل باشد
مفترض الطاعه نیست پس مخالفت او باجتهاد میتوان کرد و پس خروج بر امام غیر عادل بی اذن امام عادل جایز است منقطعا الی ابی
جعفر تقدیر منقطعا عن الناس متوجها الی ابی جعفر است انظرونی بضم واو و ظا بنقطه و را بی‌نقطه بصیغه امر از باب نصر است ترجمه روایت
از ابو بصیر از امام محمد باقر علیه السلام ابو بصیر گفت بودیم نزد امام علیه السلام و بود نزد او حمران وقتی که داخل شد بر او چاکری از او پس گفت
او را قربانت شوم اینک عکرمه در حالت مرگست و مذهب عکرمه موافق مذهب خوارج بود و عکرمه جدا بود از اختلاط مردم
و متوجه اختلاط امام محمد باقر علیه السلام بود برای سوال مسایل مشکله و اعتراف بفضل او پس گفت ما را امام محمد باقر علیه السلام بپایید مرا
تا آنکه برگردم سوی شما پس گفتیم آری انتظار میکشیم اصل فَمَا لَبِثَ أَنْ رَجَعَ فَقَالَ أَمَا إِنِّي لَوْ أَدْرَكْتُ عِكْرِمَةَ قَبْلَ
أَنْ تَقَعَ النَّفْسُ مَوْقِعَهَا لَعَلَّمْتُهُ كَلِمَاتٍ يَنْتَفِعُ بِهَا وَلَكِنِّي أَدْرَكْتُهُ وَقَدْ وَقَعَتِ النَّفْسُ مَوْقِعَهَا
فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ وَمَا ذَلِكَ الْكَلَامُ فَقَالَ هُوَ وَاللهِ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ فَلَقِّنُوا مَوْتَاكُمْ عِنْدَ الْمَوْتِ
شَهَادَةَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ وَالْوَلَايَةَ شرح وقوع نفس در موقع آن عبارتست از فرود آمدن آن در چاه برهوت
که چاهیست در حضرموت و آن محل ارواح منافقان و کافرانست و می‌آید در حدیث سیوم و چهارم و پنجم باب بیست و دوم که باب فی ارواح

الکفار

الکفارست یا عبارت از وصول آن بحلق است که توبه عالم در آن وقت مقبول نیست چنانچه گذشت در کتاب العقل در حدیث سیوم باب
شانزدهم که باب لزوم الحجه علی العالم و تشدید الامر علیه است یا عبارت از مفارقت روح از بدنست یعنی پس درنگ نکرد تا آنکه
برگردید یعنی که زود برگردید پس گفت آگاه باشید بدرستی که من اگر در می‌یافتم عکرمه را پیش از آنکه فرود آید جان او در فرود آمدنگاه
هر آینه تعلیم میکردم او را چند کلمه که بهره‌مند میشد بآنها ولیکن من دریافتم او را در حالی که فرود آمده بود جان او در فرود آمدگاه خود تحقیق
پس گفتم قربانت شوم و چیست آن سخن که مرکب از آن چند کلمه است پس گفت آن بخدا قسم سخنی است که شما شیعه امامیه بر آنید مراد اقرار
بامام مفترض الطاعه در هر زمانیست یکی بعد از دیگری پس تلقین کنید مردگان خود را در دم مرگ گواهی اینکه مستحق عبادتی نیست بجز الله
و اقرار بامام مفترض الطاعه در هر زمانی اگر گویی چرا عکرمه بآن سخن منتفع نشده بود در زمان انقطاع او سوی امام محمد باقر علیه السلام
منتفع میشد در دم مرگ گوییم برای اینکه در زمان سابق ضمیمه هوا و هوس بود و در دم مرگ آن ضمیمه برطرف گشته ششم اصل
عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَا مِنْ أَحَدٍ يَحْضُرُهُ الْمَوْتُ إِلَّا وَكَّلَ بِهِ إِبْلِيسُ مِنْ شَيَاطِينِهِ مَنْ يَأْمُرُهُ
بِالْكُفْرِ وَيُشَكِّكُهُ فِي دِينِهِ حَتَّى تَخْرُجَ نَفْسُهُ فَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا لَمْ يَقْدِرْ عَلَيْهِ فَإِذَا حَضَرْتُمْ مَوْتَاكُمْ فَلَقِّنُوهُمْ
شَهَادَةَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حَتَّى يَمُوتَ وَفِي رِوَايَةٍ أُخْرَى
قَالَ فَلَقِّنْهُ كَلِمَاتِ الْفَرَجِ وَالشَّهَادَتَيْنِ وَتُسَمِّي لَهُ الْإِقْرَارَ بِالْأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ حَتَّى
يَنْقَطِعَ عَنْهُ الْكَلَامُ شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت نیست هیچ یک که حاضر شود او را مرگ مگر آنکه موکل
میکند باو عزازیل از جمله شیاطین خود کسی که امر میکند او را بکفر و بشک می‌اندازد او را در دین حق خود تا وقتی که بیرون آید
جان او پس هر که باشد بحقیقت ایمان قدرت بهم نمیرساند آن شیطان بر او پس چون حاضر شوید نزد مردگان خود پس تلقین کنید
ایشان را گواهی اینکه مستحق عبادتی نیست مگر الله و اینکه محمد فرستاده الله تعالی است سوی خلایق درود کرده الله تعالی
بر او و آل او و مراد همانست که بیان شد در شرح حدیث دوم این باب تا وقتی که بمیرد یکی از ایشان و در روایتی دیگر از امام علیه السلام منقولست
اینست که امام گفت که پس تلقین کن یکی از ایشان را کلمات فرج که مذکور شد در حدیث سیوم این باب و گواهی که معلوم است
و نام می‌بری برای او اقرار را بائمه علیهم السلام یکی بعد از یکی تا وقتی که بریده شود از او سخن و حاصل هر دو روایت یکیست با
آنچه گفتیم در شرح حدیث دوم هفتم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ
إِذَا حَضَرَ أَحَدًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ الْمَوْتُ قَالَ لَهُ قُلْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ سُبْحَانَ اللهِ رَبِّ
السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَرَبِّ الْأَرَضِينَ السَّبْعِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَرَبِّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
فَإِذَا قَالَهَا الْمَرِيضُ قَالَ اذْهَبْ فَلَيْسَ عَلَيْكَ بَأْسٌ شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
که بود امیر المؤمنین صلوات الله علیه که چون حاضر میشد یکی از خانواده او را مرگ میگفت او را که بگو لا اله الا الله تا آخر
که ظاهر است از شرح حدیث سیوم این باب پس چون میگفت آنها را بیمار میگفت برو پس نیست بر تو باکی هشتم اصل
قَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَوْ أَنَّ عَابِدَ وَثَنٍ وَصَفَ مَا تَصِفُونَ عِنْدَ خُرُوجِ نَفْسِهِ مَا طَعِمَتِ النَّارُ والله
مِنْ جَسَدِهِ شَيْئًا أَبَدًا شرح طعمت بصیغه ماضی معلوم غایبه از باب علمست ترجمه گفت امام جعفر صادق علیه السلام بخدا قسم
که اگر اینکه بت‌پرستی گوید آنچه را که شما میگویید که اقرار بامام مفترض الطاعه در هر زمانی باشد نزد بیرون آمدن جان او
نمیخورد آتش جهنم از بدن او چیزی را هرگز مراد اینست که بجهت ایمان ضرر خوردن آتش جهنم نمیرساند هیچ چیزی را مراد اینست که

ایمان برطرف میکند کناهان زمان کفر را نهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم ان رسول الله صلی الله علیه
واله دخل علی رجل من بنی هاشم وهو یقضی فقال له رسول الله صلی الله علیه واله قل لا اله
الا الله العلی العظیم لا اله الا الله الحلیم الکریم سبحان الله رب السموات السبع ورب الارضین
السبع وما بینهن ورب العرش العظیم والحمد لله رب العالمین فقال رسول الله صلی الله علیه
واله الحمد لله الذی استنقذه من النار شرح یقضی بقاف وضاد با نقطه بصیغه مضارع معلوم باب ضرب القضا باخر
رسانیدن چیزی ومراد اینجا باخر رسانیدن اجلست چنانچه کفته در سوره احزاب منهم من قضی نحبه روایتست از امام جعفر صادق
علیه السلم اینکه رسول الله صلی الله علیه واله داخل شد بر مردی از بنی هاشم بر حالی که آن مرد باخر میرسانید عمر خود را پس
رسول الله صلی الله علیه واله کفت بکو لا اله الا الله تا اخر که ظاهرست از شرح حدیث سیوم این باب پس کفت آنحضرت
رسول الله صلی الله علیه واله سپاس الله راست که نجات داد او را از آتش جهنم دهم اصل عن سالم بن ابی سلمة عن ابی
عبد الله علیه السلم قال حضر رجلا الموت فقیل یا رسول الله ان فلانا قد حضره الموت فنهض
رسول الله صلی الله علیه واله ومعه ناس من اصحابه حتی اتاه وهو مغمی علیه قال فقال
یا ملک الموت کف عن الرجل حتی اسائله فافاق الرجل فقال النبی علیه السلم ما رایت قال
رایت بیاضا کثیرا وسوادا کثیرا قال فایهما کان اقرب الیک فقال السواد فقال النبی صلی الله
علیه واله قل اللهم اغفر لی الکثیر من معاصیک واقبل منی الیسیر من طاعتک فقال شرح
روایتست از سالم بن ابی سلمه از امام جعفر صادق علیه السلام کفت حاضر شد مردی را مرک پس کفته شد که ای رسول الله بدرستی که فلان کس را
حاضر شد مرک پس برخواست رسول الله صلی الله علیه واله و با او بودند مردمان از یاران او تا آنکه آمد نزد آن مرد و آن مرد بیهوش
بود امام کفت که پس رسول الله صلی الله علیه واله کفت ای ملک الموت باز دار خود را از این مرد تا پرسم احوال او را پس
بهوش آمد آن مرد پس کفت نبی علیه السلام چه دیدی کفت دیدم سفیدی بسیار و سیاهی بسیار را کفت پس کدام از آن دو بود
نزدیکتر بسوی تو پس کفت سیاهی پس کفت نبی صلی الله علیه واله بکو خداوندا بیامرز برای من بسیار را از جمله معصیتهای تو
و قبول کن از من اندک را از طاعت تو پس آن مرد کفت آنرا اصل ثم اغمی علیه فقال یا ملک الموت خفف عنه
حتی اسائله فافاق الرجل فقال ما رایت قال رایت بیاضا کثیرا وسوادا کثیرا قال فایهما
اقرب الیک فقال البیاض فقال رسول الله صلی الله علیه واله غفر الله لصاحبکم قال
فقال ابو عبد الله علیه السلم اذا حضرتم میتا فقولوا له هذا الکلام لیقوله شرح بعد از ان آن مرد
بیهوش شد پس رسول الله صلی الله علیه واله کفت ای ملک الموت سبک کن بار مرک را از او تا پرسم احوال او را پس بهوش
آمد آن مرد پس رسول الله صلی الله علیه واله کفت چه دیدی کفت دیدم سفیدی بسیار و سیاهی بسیار کفت پس کدام از آن دو نزدیکتر
بود بسوی تو پس کفت سفیدی پس کفت رسول الله صلی الله علیه واله بیاران آن مرد که آمرزید الله تعالی کناهان یار
یار شما سالم کفت پس کفت امام جعفر صادق علیه السلم چون حاضر شدید نزد میتی پس کویید او را این سخن تا کوید آنرا باب
[illegible] شرح این باب بی شوین است اذا ظرفیه مخفضه است عسر بصیغه ماضی معلوم باب علم
وحسن است یعنی این باب بیان وقتی است که دشوار شد بر میت مردن و سخت شد بر او جان کندن در این باب پنج حدیث

اول اصل

اول اصل قال علی بن الحسین صلوات الله علیه ان ابا سعید الخدری کان من اصحاب رسول الله
صلی الله علیه واله وکان مستقیما فنزع ثلثة ایام فغسله اهله ثم حمل الی مصلاه فمات
فیه شرح خدری بضم خاء با نقطه وسکون دال بی نقطه و راء بی نقطه و یاء نسبت منسوبست بخدره و آن اسم طایفه است از انصار یعنی
کفت امام زین العابدین صلوات الله علیه بدرستی که ابو سعید خدری بود از یاران رسول الله صلی الله علیه واله و بود درست در محبت
امیر المؤمنین علیه السلم پس جان کند سه روز پس شستند او را اهل او برای ازاله نجاست و بعد از آن برداشته و برده شد بسوی جای
نماز او پس مرد در آنجا دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال اذا عسر علی المیت موته ونزعه قرب الی
مصلاه الذی کان یصلی فیه شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم کفت چون دشوار شود بر میت مرک او و جان
کندن او نزدیک کرده میشود بسوی جای نماز او که عادت او این بود که نماز میکرد در آن مراد بتقریب بمصلی کذاشتن
در آنجاست اکر میسر باشد و کذاشتن در نزدیک آنست اکر کذاشتن در آن میسر نباشد سیوم اصل عن زرارة قال اذا اشتد
علیه النزع فضعه فی مصلاه الذی کان یصلی فیه او علیه شرح روایتست از زراره که از اصحاب امام محمد باقر
و امام جعفر صادق علیهما السلم است کفت چون سخت شود بر آدمی جان کندن پس بکذار او را در جای نمازی که عادت او
این بود که نماز میکرد در آن یا بر آن مراد اینست که اکر میسر باشد نقل او بموضعی از خانه او مثلا که در آن نماز میکرده او را در آنجا
باید کذاشت و اکر میسر نباشد مثل کسی که در سفر است پس او را در فرش یا حصیری مثلا که بر آن نماز میکرده میباید کذاشت چهارم
اصل عن لیث المرادی عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال ان ابا سعید الخدری قد رزقه الله
هذا الرای وانه اشتد نزعه فقال احملونی الی مصلای فحملوه فلم یلبث ان هلک شرح روایتست
از امام جعفر صادق علیه السلام لیث مرادی از امام جعفر صادق علیه السلم لیث کفت که امام کفت که بدرستی که ابو سعید
خدری تحقیق روزی کرد او را الله تعالی این دین و تصدیق کردن بحق امیر المؤمنین علیه السلم و بدرستی که شان اینست
که سخت شد جان کندن او پس کفت بردارید و نقل کنید مرا بسوی جای نماز من پس برداشتند و بردند او را پس درنک
نکرد تا آنکه مرد پنجم اصل رایت ابا الحسن علیه السلم یقول لابنه القاسم قم یا بنی فاقرا عند راس اخیک
والصافات صفا حتی تستتمها فقرا فلما بلغ اهم اشد خلقا ام من خلقنا قضی الفتی
فلما سجی وخرجوا اقبل علیه یعقوب بن جعفر فقال له کنا نعهد المیت اذا نزل به الموت
یقرا عنده یس والقران الحکیم فصرت تامرنا بالصافات فقال یا بنی لم تقرا عند مکروب من
موت قط الا عجل الله راحته شرح معنی قضی مذکور شد در شرح حدیث نهم باب سابق سجی بسین بی نقطه و جیم بصیغه
ماضی مجهول معتل اللام واوی باب تفعیل است التسجیه پوشانیدن میت ببرده و مانند آن نعهد بنون بصیغه مضارع معلوم متکلم
مع الغیر باب علم است و جمله نعهد تا الحکیم خبر کانست یقرا بصیغه مجهول غایب منع جزای اذا است و معمول مجموع شرط و جزا
معمول نعهد است یا بنی از قبیل تلطف و مهربانیست یعنی دیدم امام موسی کاظم علیه السلم را میکفت به پسرش قاسم را که برخیز ای پسرک
من پس بخوان نزد سر برادرت والصافات صفا را تا تمام کنی آنرا پس قاسم خواند پس چون رسید بفقره اهم اشد خلقا ام من خلقنا
باخر رسانید آن جوان عمر خود را پس چون پوشانیده شد و مردم بیرون رفتند رو آورد بر امام علیه السلم یعقوب بن جعفر پس کفت
امام را که میدیدیم در زمان سابق برای میت که چون نازل میشد با و مرک خوانده میشد نزد او سوره یس والقران الحکیم پس کردیدی

کتابخانه آستان قدس
ویژه خطی

تو با بیروش که امر میکنی مرا بخواندن سوره الصافات پس امام علیه السلام گفت ای پسرک من خوانده نشد سوره الصافات نزد خسته از مرگ
هرگز مگر آنکه شتابان کرد الله تعالی رحمت او را باب یازدهم اصل باب توجیه المیت الی القبلة شرح این باب بیان متوجه کردن میت است
سوی قبله در وقت موت و بعد از موت و در این باب سه حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال فی توجیه
المیت تستقبل بوجهه القبلة وتجعل قدمیه مما یلی القبلة شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
در متوجه کردن میت سوی قبله در وقت موت گفت که مقابل میکنی روی او را بقبله و میگردانی پاهای او را در طرف قبله
ذکر قید دوم برای آنست که روی میت را بقبله کردن دو شق دارد اول آنکه بر پشت خوابانیده شده باشد و سر او در جای
بلند باشد و پاهای او در طرف قبله باشد دوم آنکه بر پهلو خوابانیده شده باشد و روی او بطرف قبله باشد دوم اصل
سألت ابا عبد الله علیه السلام عن المیت فقال استقبل بباطن قدمیه القبلة شرح پرسیدم امام جعفر
صادق علیه السلام را از میت در وقت موت پس گفت مقابل کن کف دو پای او را بقبله سیوم اصل سمعت ابا عبد الله
علیه السلام یقول اذا مات لاحدکم میت فسجّوه تجاه القبلة وکذلک اذا غسل یحفر له موضع
المغتسل تجاه القبلة فیکون مستقبل باطن قدمیه ووجهه الی القبلة شرح للمیت بفتح میم و تشدید
یاء مکسوره مرده آدمی و مراد اینجا آدمی مشرف بر موت است مثل آنکه میت و انهم میتون و آن احتراز است از مرده غیر آدمی و
بجای میت نگفت احد برای اشعار بآنکه هر کس مشرف بر موت است سجوه بفتح سین بی نقطه و ضم جیم مشدده بصیغه امر معتل اللام
باب تفعیل التسجیه پوشانیدن میت بجامه و مانند آن التجاه بفتح و کسر و ضم تا و دو نقطه در بالای منقلب از واو و جیم و الف
و ما برابر رو و نصب آن بر حالیه از مفعول سجوه است و اضافه آن لفظی است زیرا که در اصل مصدر باب مفاعله است و اینجا بمعنی
اسم فاعلست بمعنی مواجه القبلة و کذلک قایم مقام جزای اذا غسل است غسل بصیغه ماضی مجهول باب تفعیل است یحفر بصیغه مضارع
مجهول باب ضرب است و جمله یحفر تا آخر استیناف است برای بیان و کذلک اذا غسل و از بیان آن بیان سابق بر آن نیز ظاهر میشود
المغتسل بفتح سین بصیغه اسم مکان باب افتعال آنچه میت را بر آن خوابانند و شویند مثل تخته که میت را بر آن میشویند و آن
چهار پایه دارد دو در طرف سر و آنها بلند است و دو در طرف پا و آنها کوتاه است و برای هر پایه گودی کنده میشود تا آن
تخته بر پهلو نیفتد و آن گودها موضع مغتسل است و صاحب قاموس گفته المغسل کمقعد و منزل و المغتسل موضع غسل المیت و صاحب
کتاب الحبل المتین گفته والظاهر ان المراد بموضع المغتسل الحفرة التی تجتمع فیها ماء الغسل تجاه حالست از موضع فاء در فیکون
برای بیانست مستقبل بفتح با مصدر میمی است الی القبلة خبر یکون است یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت
چون مرده باشد از یکی از شما مشرف بر موتی پس پرده بر او بپوشانید بر جائی که او مواجه قبله باشد و همچنان بپوشانید او را
مواجه قبله بتکفین و مانند آن چون غسل داده شده باشد بیان این آنکه کنده میشود برای و جای قبله تخته بر جائی که آنجا مواجه
قبله باشد بنحوی که باشد استقبال کف دو پای آن میت و روی او سوی قبله مراد آنست که در وقت غسل مواجهه قبله
واجبست در وقت تکفین تغییر آن نمی باید داد و بر این قیاس در وقت احتضار مواجهه قبله واجبست و در وقت تسجیه پیش از
غسل تغییر آن نمی باید داد باب دوازدهم اصل باب ان المؤمن لا یکره علی قبض روحه شرح یکره بصیغه مضارع مجهول باب
افعال است یعنی این باب بیان آنست که مؤمن مجبور نمیشود در قبض روح او بمعنی که قبض روح او بی رضای او نمیشود و در این
باب دو حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله

لوان

لو ان مؤمنا اقسم علی ربه ان لا یمیته ما اماته ابدا ولکن اذا کان ذلک او اذا حضر اجله بعث
الله عز وجل الیه ریحین ریحا یقال لها المنسیة وریحا یقال لها المسخیة فاما المنسیة فانها
تنسیه اهله وماله واما المسخیة فانها تسخی نفسه عن الدنیا حتی یختار ما عند الله شرح
اقسم بصیغه ماضی معلوم باب افعال است الاقسام قسم خوردن بچیزی و چون متعدی بعلی شود مراد قسم نهادن بر کسی است بمعنی طلب چیزی
از کسی بعنوان جد و توسل بچیزی که عظیم باشد مثل آنکه میگوییم خدایا بیامرز ما را بحق محمد و آل محمد مشار الیه ذلک مصدر اماته است
او از شک راوی یا لنت یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله اگر آنکه مؤمنی بعض
الحاح کند بر الله تعالی برای آنکه نمیراند او را و نمیراند او را هرگز و لیکن چون شود آن میرانیدن یا چون حاضر شود انتهای عمر او
میفرستد الله عز وجل سوی او دو نسیم را نسیمی که گفته میشود آنرا فراموش کار سازنده و نسیمی که گفته میشود آنرا صاحب گذشت
سازنده پس اما فراموش کار سازنده پس بدرستی که آن فراموش کار میسازد او را اهلش و مالش و اما صاحب گذشت سازنده
پس بدرستی که آن صاحب گذشت میکند نفس او را از زندگی دنیا تا آنکه اختیار کند ثوابی را که نزد الله تعالی است دوم اصل
قلت لابی عبد الله علیه السلام جعلت فداک یا ابن رسول الله هل یکره المؤمن علی قبض روحه
قال لا والله انه اذا اتاه ملک الموت لقبض روحه جزع عند ذلک فیقول له ملک الموت یا
ولی الله لا تجزع فوالذی بعث محمدا لانا ابر بک واشفق علیک من والد رحیم لو حضرک
افتح عینیک فانظر قال ویمثل له رسول الله صلی الله علیه وآله وامیر المؤمنین وفاطمة
والحسن والحسین والائمة من ذریتهم علیهم السلام فیقال له هذا رسول الله صلی الله علیه و
آله وامیر المؤمنین وفاطمة والحسن والحسین والائمة علیهم السلام رفقاؤک شرح هذا مبتداست رسول الله
مبتدای دوم است رفقاؤک خبر مبتدای دوم است و معطوفات بر آنست و جمله خبر هذا است و ترک عاید بمبتدا اینجا مثل ترک
عاید در قل هو الله احد است بنا بر آنکه هو ضمیر شان نیز باشد و این قسم کلام متعارف است در موضعی که مقصود نفی شک و شبهه
باشد مثل انت زعمت ان زیدا الحی وهذا جار زید یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را قربانت شوم ای پسر رسول الله آیا
مجبور میشود مؤمن بر قبض روح او گفت نه بخدا قسم بدرستی که شان آنست که چون آید نزد او ملک الموت برای قبض روح او
بیتابی میکند نزد آن پس میگوید او را ملک الموت ای دوست خدا بیتابی مکن پس بآن این آنکه قسم بآنکه فرستاد محمد را که هر آینه
من مهربانتر بتو و ترسانتر از ضرر بر تو ام از پدر صاحب رحم اگر حاضر میبود آن پدر نزد تو بگشا دو چشم خود را پس نگاه کن امام گفت
و در صورت مثالی در آورده میشوند برای او رسول الله صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین و باقی ائمه که از اولاد
ایشان اند علیهم السلام پس گفته میشود آن مؤمن را که اینک رسول الله صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین و باقی
امامان علیهم السلام رفیقان تواند بیان صورت مثالی گذشت در شرح حدیث اول کتاب فضل القرآن اصل قال فیفتح عینیه
فینظر فینادی روحه مناد من قبل رب العزة فیقول یا ایتها النفس المطمئنة الی محمد واهل بیته
ارجعی الی ربک راضیة بالولایة مرضیة بالثواب فادخلی فی عبادی یعنی محمدا واهل بیته ۝
وادخلی جنتی فما شیء احب الیه من استلال روحه واللحوق بالمنادی شرح یا ایتها النفس المطمئنة
در سوره الفجر است یعنی امام گفت پس مؤمن میگشاید دو چشم خود را پس نگاه میکند پس آواز میکند روح او را منادی آواز کننده

از جانب صاحب کل اختیار عزت با بزرگیش که میگوید ای جان قرار یافته سوی محمد و ائمه اهل بیت او برگرد از بدن خود بسوی صاحب
کل اختیار خود در جائی که راضی باشی با بهشت محمد و آل او و راضی کرده شده باشی بثواب پس داخل شو در بندگان من محمد و اهل بیت
عبادی محمد و اهل بیت او را و داخل شو در بهشت من پس نیست چیزی محبوبتر بسوی آن مؤمن از کشیده شدن روح او از بدنش
و رسیدن بآنکه آواز کرد باب [illegible] ما یعاین المؤمن والکافر شرح این باب بیان خبریست که می‌بیند بچشم خود مؤمن و کافر
در وقت مردن و در این باب شانزده حدیثست اول حل عن علی بن عقبة عن ابیه قال قال لی ابو عبد الله
علیه السلام یا عقبة لا یقبل الله من العباد یوم القیمة الا هذا الامر الذی انتم علیه و ما بین
احدکم و بین ان یری ما تقر به عینه الا ان تبلغ نفسه الی هذه ثم اهوی بیده الی الورید
ثم اتکی و کان معی المعلی فغمزنی ان اساله فقلت یا ابن رسول الله فاذا بلغت نفسه هذه ای
شیء یری فقلت له بضعة عشرة مرة ای شیء فقال فی کلها یری لا یزید علیها شرح عقبه بضم عین
و سکون قاف و بای یک نقطه است الامر بفتح همزه و سکون میم کار عمده تقر بفتح قاف بصیغه مضارع معلوم غایب باب علمت غمز بغین و زای
بانقطه بصیغه ماضی معلوم باب ضرب است الغمز اشارت کردن بچشم و ابرو و مانند آنها و زدن سر انگشت دست بر کسی ان بفتح همزه و سکون
نون مفسره یا مصدریه است بتقدیر لان و بنا بر اول ساله بصیغه امر است و بنا بر دوم بصیغه متکلم وحده و منصوبست البضع بفتح و کسر
بای یک نقطه و سکون ضاد بانقطه و عین بی نقطه کسری که بعد از ده و بیش از نه باشد یعنی روایتست از علی بن عقبه از پدرش که گفت
مرا امام جعفر صادق علیه السلام ای عقبه قبول نمیکند الله تعالی از بندگان در روز قیامت مگر این کار عمده را که شما بر آنید و نیست میان
یکی از شما و میان آنکه ببیند چیزی را که روشن شود بآن چشم او مگر زمان آنکه رسد جان او بسوی این بعد از آن برد دست خود را بسوی
شاهرگ خود بعد از آن تکیه کرد و بود با من معلی پس اشاره کرد مرا آنکه بپرسم او را که آنجا چه چیزست پس گفتم ای پسر رسول الله پس
چون رسد جان او بآنجا چه چیز را می‌بیند پس گفتم او را ده بار و کسری که چه چیز را می‌بیند پس گفت در هر بار که می‌بیند زیاد
نمیکرد بر آن کلمه چیزی حل ثم جلس فی آخرها فقال یا عقبة فقلت لبیک و سعدیک فقال ابیت
الا ان تعلم فقلت نعم یا ابن رسول الله انما دینی مع دینک فاذا ذهب دینی کان ذلک کیف لی بک
یا ابن رسول الله کل ساعة و بکیت فرق لی فقال یراهما والله قلت بابی و امی من هما قال ذلک
رسول الله صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام شرح لبیک تثنیه لب بفتح لام و تشدید بای یک نقطه است که مصدر باب
نصر است بمعنی ثابت قدم بودن یا بمعنی رو آوردن و قصد چیزی کردن یا بمعنی دوستی یا بمعنی اخلاص و بر هر تقدیر مضاف شده بضمیر مخاطب
و نصب آن بتقدیر حرف ندا است یا بتقدیر اسالک است و مشهور نیست که مفعول مطلق فعل محذوفست بتقدیر الب لک البابک است
و بر هر تقدیر تثنیه اینجا برای تکرار بعنوان استمرار و دوام است و اضافه بضمیر مخاطب برای افاده اختصاص است و بر این قیاس است
سعدیک بفتح سین بی نقطه و سکون عین بی نقطه و دال بی نقطه که تثنیه سعد است که مصدر باب علم است بمعنی موافقت کردن کسی در چیزی و مضاف
بضمیر مخاطب شده برای افاده اختصاص بمعنی استمرار بر سعادتی که شائبه آزاری در آن نباشد فاذا ذهب در فاذا ذهب برای تفریعست
کان از افعال ناقصه است و اسمش ضمیر مستتر راجع بمصدر ذهب است و میتواند بود که تامه باشد ذلک بضم ذال بانقطه و تشدید لام
و کاف ضمیر است و آن منصوبست یا مرفوعست و میتواند بود که فا برای تعقیب باشد و کان تامه باشد و ذلک بصیغه اسم اشاره باشد
موافق بعض نسخ که ذاک باشد بی لام است و مشار الیه آن ترک سؤال امام از مجهولات باشد کیف استفهام انکاریست و خبر مبتدای

محذوفست زیرا که بک متعلق بتقدیر الحقوق بک است نظیر قول الله تعالی در سوره الفجر انی له الذکری کل منصوب و ظرف مانند یعنی بعد از آن
راست نشست در آخر مرات پس گفت ای عقبه پس گفتم لبیک و سعدیک پس نخواستی مگر اینکه دانی در همین مجلس پس گفتم آری ای پسر رسول کفت
الله بیان این آنکه غرض این نیست که دین من موافق دین تست پس چون رود دین من یا بمعنی که اختیار مذهب مخالفان کنم بسبب آنکه
دنی قوت شود دین من میشود بمحض ازی تو اشارتست بآنچه مذکور است در سوره آل عمران و قالت طایفة من اهل الکتاب
آمنوا بالذی انزل علی الذین آمنوا وجه النهار واکفروا آخره لعلهم یرجعون حاصل آنکه کفار برای خواری رسول علیه السلام بیاران
خود گفتند که ایمان بقرآن آورید در اول روز و منکر آن شوید در آخر روز تا بدنام و سست شود دین محمد در نظر مردم و شاید که
از او برگردند چون میسر است مرا رسیدن بتو ای پسر رسول الله در هر وقت ای سوالی که داشته باشم و گریه کردم پس امام علیه السلام
اشک چشم کرد برای من پس گفت می‌بیند آن دو کس را والله پس گفتم فدای تو باد پدرم و مادرم کیانند آن دو کس گفت آنچه گفتم
رسول الله صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام است حل یا عقبة لن تموت نفس مؤمنة ابدا حتی تراهما قلت فاذا نظر
الیهما المؤمن ایرجع الی الدنیا فقال لا یمضی امامه اذ نظر الیهما مضی امامه فقلت له یقولان شیئا
قال نعم یدخلان جمیعا علی المؤمن فیجلس رسول الله صلی الله علیه و آله عند رأسه و علی علیه السلام
عند رجلیه فیکب علیه رسول الله صلی الله علیه و آله فیقول یا ولی الله ابشر انا رسول الله انی
خیر لک مما ترکت فی الدنیا ثم ینهض رسول الله صلی الله علیه و آله فیقوم علی علیه السلام حتی یکب
علیه فیقول یا ولی الله ابشر انا علی بن ابی طالب الذی کنت تحبه اما لانفعنک شرح یمضی بصیغه [illegible] استینافست
برای بیان الجمله اذ نظر استیناف است برای بیان استیناف اول یقولان بتقدیر استفهام است جمله یدخلان استینافست
برای بیان نعم یکب بیای یک نقطه مشدده بصیغه مضارع معلوم مضاعف باب انفعالست ابشر بیای یک نقطه و شین بانقطه بصیغه امر باب افعالست
ینهض بنون و ضاد بانقطه بصیغه مضارع معلوم باب منع است یکب دوم نیز مرفوعست اما بفتح همزه و تخفیف میم است لانفعنک بفتح
لام مؤکد بنون تاکید ثقیله است یعنی ای عقبه البته نمیمیرد جانداری که مؤمن باشد هرگز مگر آنکه ببیند آن دو کس را گفتم پس چون نظر
کند بسوی ایشان مؤمن آیا بر میگردد بسوی دنیا پس گفت نه بیان این آنکه میرود براهی که در پیش دارد بیان این آنکه چون نظر کرد بسوی
ایشان میرود براهی که در پیش دارد پس گفتم او را آیا میگویند چیزی گفت آری بیان این آنکه داخل میشوند هر دو بر مؤمن پس می‌نشیند
رسول الله صلی الله علیه و آله در بالای سر او و علی علیه السلام در پایین دو پای او پس سر شیب میشود بر او رسول الله صلی الله علیه و آله
پس میگوید ای دوست خدا صاحب بشارت باش من رسول الله ام هر آینه که من بهترم برای تو از آنچه واگذاشتی در دنیا بعد از آن
سر بر میدارد رسول الله صلی الله علیه و آله پس می‌خیزد علی علیه السلام تا آنکه سر شیب میشود بر او پس میگوید ای دوست خدا صاحب بشارت
باش من علی بن ابی طالبم که دوست میداشتی آگاه باش هر آینه نفع میرسانم البته ترا حل ثم قال ان هذا فی کتاب الله
عز و جل فقلت این جعلنی الله فداک هذا فی کتاب الله قال فی یونس قول الله عز و جل هیهنا ه من
الذین آمنوا و کانوا یتقون لهم البشری فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة لا تبدیل لکلمات الله ذلک هو الفوز
العظیم شرح قول مجرور و بدل یونس است هیهنا اشارتست بآیه مذکور بعد از آنست بیان آیت سوره یونس گذشت در کتاب الحجة در
شرح حدیث هشتاد و سیوم باب صد و هفتم یعنی بعد از آن گفت هر آینه که این بشارت پیش از مردن مذکور است در کتاب الله عز و جل
پس گفتم کجاست گردانند مرا الله تعالی فدای تو این از جمله کتاب الله گفت در سوره یونس قول الله عز و جل در اینجا که آنانکه مؤمن شدند

واتیان این بود که اجتناب میکردند از عبادت جبت وطاغوت که عبارتست از فلان وفلان برای ایشانست بشارت
در زندگی دنیا ودر زندگی آخرت میت تغییری سخنان الله تعالی را که در وعد و وعید گفته آنچه مذکور شد برای مؤمن متقی است
ببطلان سید بزرگ مخفی نماند که این تقریر مبنی بر اینست که آنچه در این حدیث مذکور است تفسیر لهم البشری فی الحیوة الدنیا است و تفسیر
بشری در آخرت می آید در حدیث آینده که فاذا خرجت النفس من البدن فیعرض علیها کما عرض علیه وهی فی الجسد و در کتاب الروضه
در تحت حدیث الاحلام والحجة علی اهل ذلک الزمان و در کتاب من لا یحضره الفقیه تفسیر بشرای حیوة دنیا بر رؤیای حسنه شده دوم

اصل عن ابی بصیر قال قال ابو عبد الله علیه السلم اذا حیل بینه وبین الکلام اتاه رسول الله صلی الله
علیه وآله ومن شاء الله فجلس رسول الله صلی الله علیه وآله عن یمینه والآخر عن یساره
فیقول له رسول الله صلی الله علیه وآله اما ما کنت ترجو فهو ذا امامک واما ما کنت تخاف
منه فقد امنت منه ثم یفتح له باب الی الجنة فیقول هذا منزلک من الجنة فان شئت
رددناک الی الدنیا ولک فیها ذهب وفضة فیقول لا حاجة لی فی الدنیا فعند ذلک یبیض
لونه ویرشح جبینه وتقلص شفتاه وتنتشر منخراه وتدمع عینه الیسری فای هذه العلامات
رأیت فاکتف بها شرح حیل بکسر حاء بی نقطه وسکون یاء دو نقطه در پایین بصیغه ماضی مجهول معتل اللام العین واوی یا بنصرات
و نایب فاعل ضمیر مستتر راجع بمصدر است یعنی منصوبست بنظرفیت میتواند بود که بین نایب فاعل باشد و بر این تقدیر مرفوع و منصوب
میتواند بود زیرا که از اسماء لازمة الظرفیت است ضمیر منه راجع بمؤمن است که مذکور بوده در کلامی که سابق بر این بوده و اینجا
نقل نشده من شاء الله عبارتست از امیر المؤمنین علیه السلم عن یمینه وعن یساره منافات ندارد با آنچه گذشت در حدیث سابق
که عند رأسه وعند رجلیه زیرا که هر کدام در دو موضع می نشیند اول آنچه در حدیث سابق است دوم آنچه در این حدیث است تا از جهات
بشارت بمؤمن رسد اما هر دو جا بفتح همزه وتشدید میم است بفتح بصیغه مضارع مجهول از باب منع است یرشح براء بی نقطه وشین نقطه دار
وحاء بی نقطه بصیغه مضارع معلوم از باب منع است تقلص بقاف وصاد بی نقطه بصیغه مضارع غایبه از باب تفعل بحذف یک تا است چنانچه
می آید در حدیث شانزدهم و میتواند بود که از باب ضرب باشد اشارتست بآنکه کسی که خوشحالست لبهای خود را جمع میکند و کسی که
آزرده است آنها را می آویزد المنخر بفتح میم وفتح خاء با نقطه وراء بی نقطه وضم میم وضم خاء وبکسر میم وکسر خاء وبفتح میم وکسر خاء
بمعنی تدمع بدال بی نقطه وعین بی نقطه بصیغه مضارع غایبه از باب منع وعلم است ای بفتح همزه وتشدید یا کلمه شرطیه ومنصوبست
یعنی روایت است از ابو بصیر گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلم چون جدا کرده شود میان مؤمن و میان سخن در وقت مردن
می آید نزد او رسول الله صلی الله علیه وآله و آنکه خواسته او را الله تعالی پس می نشیند رسول الله صلی الله علیه وآله در جانب دست
راست او و آن دیگری در جانب دست چپ او پس میگوید او را رسول الله صلی الله علیه وآله اما آنچه امید میداشتی پس آن اینک
در پیش رو است و اما آنچه میترسیدی از آن پس بتحقیق ایمن شدی از آن پس گشوده میشود برای آن مؤمن دری بسوی بهشت
پس میگوید رسول الله که این جای تست از بهشت پس اگر خواهی بر میگردانیدیم ترا بسوی دنیا در حالی که ترا باشد در دنیا طلا و نقره
پس میگوید مؤمن که نیست حاجتی مرا در دنیا پس نزد آن سفید میشود رنگ او و عرق میکند پیشانی او و در هم کشیده میشود دو لب او
و وا میشود دو سوراخ بینی او و اشک میدهد چشم چپ او پس هر کدام این علامتها را دیدی پس اکتفا کن بآن علامت در دلیل معاینه
محبوب اصل فاذا اخرجت النفس من البدن فیعرض علیها کما عرض علیه وهی فی الجسد فتختار الآخرة

فتغسله

یقلبه فتغسله فیمن یغسله وتقلبه فیمن فاذا ادرج فی اکفانه ووضع علی سریره خرجت روحه
تمشی بین ایدی القوم قدما وتلقاه ارواح المؤمنین یسلمون علیه ویبشرونه بما اعد الله
له جل ثناؤه من النعیم فاذا وضع فی قبره رد الیه الروح الی وَرِکیه ثم یسأل عما یعلم فتح له
ذلک الباب الذی اراه رسول الله صلی الله علیه وآله فیدخل علیه من نورها وبردها و
طیب ریحها شرح علیها نایب فاعل عرض است وهمچنین علیه و ضمیر مذکر راجع بمؤمن است تغسله در اول بصیغه مضارع غایبه
باب ضرب یا باب تفعیلست و در دوم بصیغه غایبست تقلبه در اول بصیغه مضارع غایبه باب ضرب یا باب تفعیل یا باب افعال است و در دوم
بصیغه غایبست القدم بضم قاف وسکون وضم دال بی نقطه وبفتح قاف وفتح دال الشجاع تلقاه بتشدید قاف بصیغه مضارع غایبه
بر مؤمن باب تفعلست بحذف یک تا یعنی پس چون بیرون آید جان از بدن پس نموده میشود بر آن جان چنانچه نموده شد بر مؤمن حالی
که جان در بدن بود پس اختیار میکند آن جان آخرت را پس جان میشوید مؤمن را در جمله جمعی که میشویند او را و میگردانند مؤمن را
از پهلوی بپهلوی دیگر در جمله جمعی که میگردانند او را پس چون پوشیده شود در کفنهای خود و گذاشته شود بر تابوت خود
بیرون می آید از غسلخانه جان او و میرود در پیش جمعی که مشایعت جنازه میکنند در حالی که شجاع است و استقبال میکنند
مؤمن را جانهای مؤمنان سلام میکنند بر او و بشارت میدهند او را بآنچه مهیا کرده الله تعالی برای او از نعمت پس چون
گذاشته شود در قبر خود برگردانیده میشود بسوی او جان او از سر تا دو استخوان ران او بعد از آن پرسیده میشود از چیزی که او
میداند پس چون آورد آنرا که میداند گشوده میشود برای او آن در که نمود آنرا رسول الله صلی الله علیه وآله پس داخل میشود بر آن
در مؤمن از روشنی بهشت و خنکی بهشت و خوشبوی بهشت اصل قال قلت جعلت فداک فاین ضغطة القبر فقال
هیهات ما علی المؤمنین منها شیء والله ان هذه الارض لتفتخر علی هذه فتقول وطئ علی ظهری
مؤمن ولم یطأ علی ظهرک مؤمن وتقول له الارض والله لقد کنت احبک وانت تمشی علی
ظهری فاما اذا ولیتک فستعلم ما اصنع بک فتفسح له مد بصره شرح وطئ بالطاء بی نقطه وهمزه بصیغه ماضی
معلوم از باب علم است ما در ما اصنع استفهامیه است و ابطال عمل ستعلم کرده یا موصوله و مفعول ستعلم است تفسح بفاء وسین بی نقطه
وحاء بی نقطه بصیغه مضارع غایبه معلوم از باب حسن یا باب انفعال یا باب تفعل بحذف یک تا است یا بصیغه مجهول از باب منع است یعنی ابو بصیر
گفت که گفتم قربانت شوم پس کجاست فشردن قبر یعنی که چرا نگفتی امام گفت دور است چنان تو بیان این آنکه نیست بر مؤمنان
از جمله فشردن قبر چیزی بخدا قسم بیان این آنکه این جزء زمین اگر مؤمنی بر آن رود هر آینه فخر میکند بر این جزء دیگر زمین اگر مؤمنی
بر آن نرود با بیرون کم میگوید بزبان حال که پا زد بر پشت من مؤمنی و پا نزد بر پشت تو مؤمنی و میگوید بمؤمن زمین از زبان حال
قبر او که بخدا قسم که هر آینه بتحقیق دوست میداشتم ترا در حالی که تو میرفتی بر پشت من خواه نزدیک بمن خواه دور از من پس اما
وقتی که متصل بتو شدم پس زود باشد که دانی که چه نیکی میکنم بتو پس فراخ میشود زمین قبر او برای او چندانکه چشم او کار کند سوم
اصل عن یونس بن یعقوب عن سعید بن یسار انه حضر احد ابنی سابور وکان لهما فضل وورع
واخبات فمرض احدهما ولا احسبه الا زکریا بن سابور قال فحضرته عند موته فبسط یده ثم
قال ابیضت یدی یا علی قال فدخلت علی ابی عبد الله علیه السلم وعنده محمد بن مسلم قال فلما قمت
من عنده ظننت ان محمدا یخبره بخبر الرجل فاتبعنی برسول فرجعت الیه فقال اخبرنی عن هذا الرجل

الذی حضرته عند الموت ای شیء سمعته یقول قال قلت بسط یده وقال ابیضت یدی یا علی
فقال ابو عبد الله علیه السلم والله داه والله داه والله داه شرح یسار بفتح یا دو نقطه در پایین و سین بی نقطه است
انه بفتح همزه است حضر بحا بی نقطه و ضاد با نقطه و را بی نقطه بصیغه ماضی معلوم باب نصر و علم است احد منصوبست ابنی تثنیه ابن است
وکان لهما تا سابور کلام یونس بن یعقوب جمله معترضه است اخبات بکا بی نقطه و با یکنقطه و تا دو نقطه در بالا بصیغه مصدر باب
انفعالست فمرض بصیغه ماضی معلوم باب علم عطف بر کان تا آخر قال استینافست برای بیان حضر احد ابنی سابور و حضرته عطف
بر جمله سابق بر آن که در اینجا نقل شده ضمیر منصوب در حضرته راجعست با حد ابنی سابور ابیضاض به عبارت از کمال قرب سفیدی
و بعد سیاهی است که مذکور شد در حدیث دهم باب نهم که باب تلقین المیت است یا بمعنی که سفیدی چنین نزدیک شد که دست من
بآن رسید و میتواند بود که بیده عبارت از دست جیب باشد و سفید شدن آن عبارت از محو کناهان باشد یعنی روایت است از یونس
بن یعقوب از سعید بن یسار اینکه سعید حاضر شد نزد مردن یکی از دو پسر سابور و بود آن دو پسر را فضیلتی و پرهیزکاری و خشوعی
پس بیمار شد یکی از آن دو پسر و گمان ندارم او را مگر اینکه زکریا بن سابور باشد بیان حضور سعید بن یسار اینکه سعید بن یسار گفت پس
حاضر شدم نزد یکی از دو پسر سابور وقت مردن او پس پهن کرد دست خود را بعد از آن گفت سفید شد دست من ای علی
سعید گفت پس داخل شدم بر امام جعفر صادق علیه السلم و نزد او محمد بن مسلم بود سعید گفت پس چون برخاستم از نزد امام علیه السلم
گمان کردم که محمد بن مسلم خبر خواهد داد امام را الخبر المرد که یکی از دو پسر سابور بود پس امام علیه السلم بطلب من فرستاد رسول را
پس برگشتم سوی او پس گفت خبر ده مرا الخبر این مردی که حاضر شدی نزد او در وقت مردن چه چیز شنیدی که میگفت سعید گفت
که گفتم پهن کرد دست خود را و گفت سفید شد دست من ای علی پس گفت امام جعفر صادق علیه السلم بخدا قسم که دید علی را بخدا قسم
که دید علی را بخدا قسم که دید علی را چهارم اصل حدثنی من سمع ابا عبد الله علیه السلم یقول منکم والله یقبل و
لکم والله یغفر انه لیس بین احدکم و بین ان یغتبط و یری السرور و قرة العین الا ان تبلغ نفسه
ههنا واومی بیده الی حلقه شرح یغتبط بغین بی نقطه و با یکنقطه و طا بی نقطه بصیغه مضارع مجهول باب افتعالست الاغتباط
آرزوی مثل مرتبه کسی کردن القر بفتح و ضم قاف و تشدید را بی نقطه مصدر باب ضرب و علم خنکی را یافتن و آنچه آدمی مشتاق باشد
یعنی حکایت کرد مرا کسی که شنید از امام جعفر صادق علیه السلم که میگفت از شما بخدا قسم مقبول میشود طاعت و برای شما بخدا قسم بخشیده
کرده میشود گناه بدرستی که شان اینست وعده گاه میان یکی از شما و میان اینکه آرزو کرده شود مثل مرتبه او و ببیند کسی را که با او
خوشحالی و خنکی چشم است مگر وقت اینکه رسد جان او باینجا و اشارت کرد بدست خود سوی حلق خود اصل ثم قال
انه اذا کان ذلک واحتضر حضره رسول الله صلی الله علیه واله و علی علیه السلم و جبرئیل و ملک
الموت فیدنو منه علی علیه السلم فیقول یا رسول الله ان هذا کان یحبنا اهل البیت فاحبه و
یقول رسول الله صلی الله علیه واله یا جبرئیل ان هذا کان یحب الله و رسوله و اهل
بیت رسوله و یقول جبرئیل لملک الموت ان هذا کان یحب الله و رسوله و اهل بیت رسوله
فاحبه و ارفق به شرح ضمیر انه ضمیر شانست یا راجع با حدکم است مشار الیه ذلک رسیدن جان بحلق است احتضر بحا
بی نقطه و ضاد با نقطه و را بی نقطه بصیغه ماضی مجهول باب افتعالست نایب فاعل ضمیر مستتر راجع با حدکم است و فاعل محذوف موت
یا ملک الموت مانند اوست از ملائکه یا اعم از ایشان و از رسول و اوصیا است احبه دو جا بفتح همزه و کسر حا بی نقطه و فتح با

یکنقطه

یکنقطه مشدده و ضمیر بست ارفق برا بی نقطه و فا و قاف بصیغه امر باب نصر و علم و حسن است یعنی بعد از آن امام گفت بدرستی که
شان مومن کی چون شود آنچه گفتیم و حاضر شود او را مرگ حاضر میشود نزد او رسول الله صلی الله علیه واله و علی علیه السلم و جبرئیل
و ملک الموت پس نزدیک میشود باو علی علیه السلم میگوید ای رسول الله بدرستی که این مرد دوست میداشت ما خانواده رسول را
پس دوست دار او را و میگوید رسول الله صلی الله علیه واله ای جبرئیل بدرستی که این مرد دوست میداشت الله تعالی را و رسولش را و خانواده
رسولش را میگوید جبرئیل ملک الموت را بدرستی که این مرد دوست میداشت الله تعالی را و رسولش را و خانواده رسولش را پس این
دوست دار او را و با او همواری کن اصل فیدنو منه ملک الموت فیقول یا عبد الله اخذت فکاک رقبتک
اخذت امان برائتک تمسکت بالعروة بالعصمة الکبری فی الحیوة الدنیا شرح اخذت و نظایر آن بتقدیر
استفهام است الفکاک بفتح و کسر فا مصدر باب آزاد کردن فکاک رقبتک اشارتست بآیت سوره البلد فک رقبة دیان
شد در کتاب الحجة در باب صد و هفتم در حدیث چهل و نهم الامان بفتح همزه مصدر باب علم بیدغدغه بودن البراءة بفتح با یکنقطه
و را بی نقطه و الف و همزه مصدر باب علم بعیب بودن و مراد اینجا بی نفاق بودنست العصمة بکسر عین بی نقطه و سکون صاد بی نقطه
مصدر باب ضرب نگاه داشتن چیزی از فساد و مراد اینجا دسته ایمانست که باعث نگاه داشتن ایمانست از فساد و کبری بضم کاف
و سکون با یکنقطه و را بی نقطه و الف مقصوره مونث اکبر است یعنی پس نزدیک میشود باو ملک الموت پس میگوید ای
بنده خدا آیا فرا گرفتی آزاد ساختن گردن خود را که گرو آتش دوزخ است آیا فرا گرفتی بیدغدغه بودن بری بودن ترا از
آتش جهنم آیا چسپیدی بدسته بزرگتر ایمان در زندگی دنیا اصل قال فیوفقه الله عز وجل فیقول نعم فیقول وما
ذاک فیقول ولایة علی بن ابی طالب فیقول صدقت اما الذی کنت تحذره فقد امنک الله منه
واما الذی کنت ترجوه فقد ادرکته ابشر بالسلف الصالح مرافقة رسول الله و علی و فاطمة
علیهم السلم شرح مشار الیه ذاک هر یک از فکاک و امان و عصمت است زیرا که هر سه عبارت از یک چیز است السلف بفتح سین و فتح
لام گذشتگان و بلفظ مفرد مذکور شده برای اینکه در اصل مصدر باب نصر است بمعنی گذشتن و افراد الصالح برای موافقت موصوف
در لفظ است مرافقة منصوب و منونست و تمیز نسبت صالح بسلفست نظیر و حسن اولئک رفیقا رسول مجرور و بدل تفصیل
السلفست یا مرافقه مجرور بی تنوین و بدل اشتمال السلفست و رسول مضاف الیه است یعنی امام گفت پس توفیق میدهد
آن مومن را الله عز و جل پس میگوید آری پس ملک الموت میگوید چیست اینکه گفتی پس میگوید دوستی و غلامی علی بن ابی طالب
است بمعنی التصدیق بمفترض الطاعه بودن او پس ملک الموت میگوید راست گفتی اما آنچه می ترسیدی از آن پس بتحقیق ایمن کرد
ترا الله تعالی از آن و اما آنچه امید میداشتی آنرا پس بتحقیق دریافتی آنرا بشارت در باب گذشتگان که نیکانند باعتبار رفاقت
که رسول الله و علی و فاطمه علیهم السلم باشند اصل ثم یسل نفسه سلا رفیقا ثم ینزل بکفنه من الجنة و حنوطه
من الجنة بمسک اذفر فیکفن بذلک الکفن و یحنط بذلک الحنوط ثم یکسی حلة صفراء من
حلل الجنة شرح یسل بسین بی نقطه و تشدید لام بصیغه مضارع معلوم باب نصر است و نفسه منصوبست یا بصیغه مجهولست و نفسه مرفوع
ینزل بنون و زای با نقطه بصیغه مضارع مجهول از باب ضرب یا باب افعالست با در بکفنه بمعنی فی است من الجنة متعلق به ینزل است حنوط
بفتح حا بی نقطه و نون و طا بی نقطه عطف بر کفنه است الحنوط خوشبویی که بمیت کنند مثل کافور یا در مسک برای تعدیه است
یا برای ظرفیت و بر هر تقدیر ظرف نایب فاعل ینزلست الاذفر بفتح همزه و سکون ذال با نقطه و فتح فا و را بی نقطه بغایت خوشبو حلة

مضروب مفعول دوم یکسی است الحُلّة بضم حاء بی‌نقطه و تشدید لام لباسی که آستر دارد و خلعتی که مرکب از دو لنگ باشد یا آنها باشد
صفرا اینجا مانند قول الله تعالی است در سورهٔ البقره صفراء فاقع لونها تسرّ الناظرین یعنی بعد از آن ملک الموت میکشد
جان او را کشیدنی هموار بعد از آن فرود آورده میشود در کفن او از بهشت و فرود آورده میشود در کافور او از بهشت مشکی
بغایت خوشبو پس کفن کرده میشود بآن کفن مشکدار و حنوط کرده میشود بآن حنوط مشکدار بعد از آن پوشانیده میشود حلّه
زرد از حلّه‌های بهشت مخفی نماند که میتواند بود که با در بکفنه برای تعدیه یا تقویت باشد و این ظرف نایب فاعل باشد و با
بمسک برای ملابست باشد و مراد این باشد که کفنی دیگر و حنوطی دیگر برای او از بهشت آورده میشود لیکن برین تقدیر این
مینماید که بجای بکفنه کوید بکفن له و بجای حنوطه کوید و حنوط له و توجیه امثال این از شرح فقرات بعد ازین معلوم میشود والله
اعلم اصل فاذا وُضِعَ فی قبرِهِ فُتِحَ لهُ بابٌ من ابوابِ الجنّةِ یدخُلُ علیهِ من روحها وریحانها
ثُمّ یُفسحُ لهُ عن امامِهِ مسیرةَ شهرٍ وعن یمینِهِ وعن یسارِهِ ثُمّ یقالُ لهُ نَم نومةَ العروسِ
علی فراشِها ابشِر بروحٍ وریحانٍ وجنّةِ نعیمٍ وربٍّ غیرِ غضبانٍ شرح نم بفتح نون و سکون میم امر معتل
العین واوی باب علم است عروس بفتح عین بی‌نقطه و ضم را بی‌نقطه مستعمل میشود در مرد و در زن چندانکه از دواج ایشان
تازه است الفراش بکسر فا و تخفیف را بی‌نقطه جامه که گسترده میشود برای خواب روح بفتح را بی‌نقطه و سکون واو آسایش است
یعنی پس چون گذاشته میشود در قبرش گشوده میشود برای او دری از درهای بهشت داخل میشود بر او از نسیم بهشت و بوی خوش
بهشت بعد از آن فراخ کرده میشود برای او در جانب پیش او یکماهه راه و از جانب دست راست او و از جانب دست چپ او
بامعنی که آن دو جانب نیز یکماهه راه فراخ میشود مخفی نماند که این فراخی مانند فراخی مکان شخصی است که در خواب مکان خود را
بسیار وسیع بیند پس منافات ندارد با اینکه در جانب چپ او که طرف سطح ارض است محسوس است که زمین شکافته نمیشود و ایضا
منافات ندارد با آنکه دیگری در پهلوی او مدفون باشد و برای او فراخ نشود مانند دو کس که در پهلوی هم خوابیده باشند
و یکی فراخی در خواب بیند و دیگری تنگی بعد از آن گفته میشود او را که خواب کن مثل خواب عروس بر جامه خواب او مژده
در یاب بنسیمی و بوی خوشی و بهشت پر نعمتی و صاحب کل اختیاری که غضبناک نباشد مراد اینست که این حالت برای تو همیشه
خواهد ماند اصل ثُمّ یزورُ آلَ محمّدٍ فی جنانِ رضوی فیأکُلُ معهُم من طعامِهِم ویشرَبُ معهُم من
شرابِهِم ویتحدّثُ معهُم فی مجالسِهِم حتّی یقومَ قائِمُنا اهلَ البیتِ علیهِمُ السّلام فاذا قامَ قائِمُنا
بعثهُمُ اللهُ فاقبلوا معهُ یلبّونَ زُمَراً زُمَراً فعندَ ذلکَ یرتابُ المبطلونَ ویضمحلُّ المحلّونَ
وقلیلٌ ما یکونونَ شرح الجنان بکسر جیم جمع جنه باغهای درختان خرما و غیر خرما رضوی بفتح را بی‌نقطه و سکون ضاد با نقطه
و الف مقصوره بعد از واو کوهیست نزد ینبع و میان آن و مدینه چهار مرحله است و در بعض روایات اینست که رضوی
از کوههای بهشت است و اعتقاد کیسانیه اینست که محمد بن الحنفیه در رضوی است و زنده و مرزوق است و ظاهر حدیث اینست که
ارواح ائمه علیهم السلام آنجاست و تحقیق باغهای آنجا مثل آنست که گذشت در شرح فقره سابقه و میتواند بود که مراد باغهای
ینبع باشد زیرا که در ینبع صد و هفتاد چشمه است و امیر المؤمنین علیه السلام در آنجا باغات بسیار داشته اقبلوا بصیغه ماضی معلوم
باب افعال از افعال ناقصه است یلبّون بضم یای مضارعه و فتح لام و تشدید بای یکنقطه مضمومه بصیغه مضارع معلوم مضاعف
اصلی و معتل اللام عارضی باب تفعیل خبر اقبلوا است و ماخوذ است از تلبیه که حقیقت آن بیان میشود در کتاب الحج در شرح

عنوان

عنوان باب التلبیه که باب هشتاد و یکم است و مراد اینجا اینست که اجابت دعوت داعی میکنند موافق آنچه می آید در حدیث ششم
آخر ابواب جنایاتی که کسی در احرام حج میکند الزمر بضم زای با نقطه و فتح میم و را بی‌نقطه جمع زمره بضم زای و سکون میم طوائف و
ذکر جمع برای اینست که مؤمنان یکزمان نیستند اعلی و اوسط و ادنی و تکرار برای تعدد ائمه از ائمه سابقین است یرتاب
بر اب نقطه و الف و بای یکنقطه بصیغه مضارع معلوم معتل العین واوی باب افتعال است الارتیاب حیران شدن و مانده شدن و
العقل شدن محلون بضم میم و کسر حا بی‌نقطه و تشدید لام بصیغه اسم فاعل باب افعال است الاحلال ضد احرام و مراد اینجا
بی اعتبار کردن شعائر الهی است و اشارت است بقول الله تعالی در سوره مائده یا ایها الذین آمنوا لا تحلوا شعائر
الله ما در ما یکونون مصدریه است و مصدر اینجا نایب ظرف زمانست یعنی بعد از آن زیارت میکند ائمه علیهم السلام را در باغهای
رضوی پس میخورد با ایشان از طعام ایشان و می آشامد با ایشان از آشامیدنی ایشان و همزبانی میکند با ایشان در مجالس
ایشان تا اینکه ظاهر شود قائم ما علیه السلام ایستادگی کننده بجمیع احکام الهی و رواج دهنده آنها در جمیع خلایق از جمله ما
که اهل بیت رسولیم پس چون ظاهر شود قائم ما علیه السلام برمی انگیزد ایشان را الله تعالی پس رو می آورند با او لبیک میگویند طوائف
طوائف پس نزد آن حیران میشوند اهل دین باطل و بی اعتبار میشوند جمعی که بی اعتبار کرده اند احکام الهی را و کم است زمان بودن ایشان
در دنیا بمعنی که زود بوبال قهر قائم علیه السلام میشوند اصل هلکَتِ المحاصیرُ ونجا المقرّبونَ من اجلِ ذلکَ قالَ
رسولُ اللهِ صلّی اللهُ علیهِ وآلهِ لعلیٍّ علیهِ السّلام انتَ اخی ومیعادُ ما بینی وبینکَ وادی السّلام
شرح چون کلام منجر بذکر ظهور قائم علیه السلام شد این فقره برای مذمت جمعی از شیعه است که در انتظار ظهور او استعجال میکنند ترک
تقیه و آمیختن میبارزند چنانچه ظاهر میشود در کتاب الروضه در ذیل حدیث نوح صلی الله علیه که عن ابی جعفر علیه السلام قال الغبرة علی من
آثارها هلک المحاصیر قلت جعلت فداک و ما المحاصیر قال المستعجلون المحاصیر بفتح میم و حا بی‌نقطه و الف و کسر صاد بی‌نقطه و را بی‌نقطه
جمع محصر بفتح صاد که اسم مکان باب علم است الحصر بفتح حا و فتح صاد تنگی سینه و بیتابی و در کتاب الروضه بیا میان صاد و را است
و آن جمع محصور است و راجع بآن معنی میشود و آنچه اینجاست بهتر است مشار الیه ذلک مذموم بودن استعجال و ممدوح بودن تسلیم است
المیعاد بکسر میم وعده‌گاه و زمان وعده و مراد اینجا معنی اول است ما موصوله است و عبارت است از احکام الهی که جمیع آنرا رسول علیه السلام
بامیر المؤمنین علیه السلام تعلیم کرده وادی السلام عبارت از ظهر کوفه است که وادی فرات آنجاست چنانچه می آید در شرح حدیث
اول باب نودم و قائم علیه السلام در اول ظهور از مکه آنجا خواهد آمد و اقامت حدود الهی آنجا هو حقه خواهد کرد و گذشت در کتاب
الحجه در حدیث سیوم باب ما عند الائمه علیهم السلام من آیات الانبیاء علیهم السلام که باب چهل و هفتم است اشارت بآن شد در حدیث
چهلم مولد النبی صلی الله علیه و آله یعنی هلاک شدند جمعی که جاهای تنگی سینه اند و بیتابی میکنند ترک تقیه بخیال اینکه قائم علیه السلام
موافق خواهشهای ایشان ظهور خواهد کرد و نجات یافتند از فتنها مقربان درگاه الهی که اهل تسلیم و رضا بقضای الهی اند از
برای آنچه مذکور شد گفت رسول الله صلی الله علیه و آله علی را علیه السلام که تو برادر منی و وعده‌گاه رواج آنچه میان من و تست
از احکام الهی وادی السلام است مراد اینست که چون می بینی که حدود الهی معطل شود و ظالمان مسلط شوند استعجال مکن و واگذار
تا وقت ظهور قائم علیه السلام در وادی السلام اصل قالَ واذا احتُضِرَ الکافِرُ حضرَهُ رسولُ اللهِ صلّی اللهُ علیهِ
وآلهِ وعلیٌّ وجبرئیلُ وملکُ الموتِ علیهِمُ السّلام فیدنو منهُ علیٌّ فیقولُ یا رسولَ اللهِ انّ هذا کانَ
یبغضُنا اهلَ البیتِ فابغضهُ ویقولُ رسولُ اللهِ صلّی اللهُ علیهِ وآلهِ یا جبرئیلُ انّ هذا کانَ

يبغض الله ورسوله واهل بيت رسوله فابغضه ويقول جبرئيل يا ملك الموت ان هذا كان يبغض
الله ورسوله واهل بيت رسوله فابغضه واعنف عليه شرح اعنف بعين بی‌نقطه ونون وفا بصیغه امر باب
حسن است امام گفت وچون حاضر شود کافر امر که حاضر میشود نزد او رسول الله صلی الله علیه وآله وعلی وجبرئیل وملک الموت
علیهم السلام پس نزدیک میشود باو علی علیه السلام پس میگوید ای رسول الله بدرستی که این دشمن میداشت پس دشمن دار او را و میگوید ما اهل بیت ام
رسول الله صلی الله علیه وآله ای جبرئیل بدرستی که این دشمن میداشت خدا او رسول خدا او اهل بیت رسولش را یعنی که دشمنی
اهل بیت لازم دارد دشمنی خدا و رسول را چنانچه دشمنی شیعه اهل بیت لازم دارد دشمنی اهل بیت را پس دشمن دار او را و میگوید
جبرئیل ای ملک الموت بدرستی که این دشمن میداشت خدا او رسولش را و اهل بیت رسولش را پس دشمن دار او را و ناهمواری
کن برا و اصل فيدنو منه ملك الموت فيقول يا عبد الله اخذت فكاك رهانك اخذت امان
براءتك تمسكت بالعصمة الكبرى في الحيوة الدنيا فيقول لا فيقول ابشر يا عدو الله بسخط
الله عز وجل وعذابه والنار اما الذي كنت تحذر فقد نزل بك شرح الرهان بکسر را بی‌نقطه جمع رهن
بفتح را و سکون ها کرد ما و مراد اینجا جمیع عصیانست که هر کدام گرو آتش جهنم است بسبب معاصی یعنی پس نزدیک میشود باو
ملک الموت پس میگوید ای بنده خدا آیا فرا گرفتی آزاد ساختن گروهای خود را آیا فرا گرفتی ایمنی بری بودن تو از آتش جهنم را
آیا چسپیدی بدسته بزرگتر ایمان در زندگی دنیا پس میگوید نه پس ملک الموت میگوید مژده ده ترا ای دشمن خدا بغضب الله عز وجل
وعذاب او و آتش جهنم اما آنچه میترسیدی از آن پس بتحقیق فرود آمد بتو اصل ثم يسل نفسه سلا عنيفا ثم يوكل
بروحه ثلثمائة شيطان كلهم يبزق في وجهه ويتاذى بروحه فاذا وضع في قبره فتح له باب
من ابواب النار فيدخل عليه من فيحها ولهبها شرح یوکل بصیغه مضارع مجهول از تفعیل است یبزق بیا ی نقطه
وزای با نقطه بصیغه مضارع معلوم از نصر است با در بروحه برای سببیت یا برای تعدیه است الفیح بفتح فا و سکون یا دو نقطه
در پایین و حا بی‌نقطه بوی بد یعنی بعد از آن میکشد جان او را کشیدنی ناهموار بعد از آن موکل میشود بروح او سیصد شیطان
هر یک از آن شیاطین آب دهن می‌اندازد در روی او و آزار میکشد بسبب مجاورت روح او پس چون گذاشته شود در قبر خود گشوده
میشود برای او دری از درهای آتش جهنم پس داخل میشود بر او از بوی بد آتش جهنم و زبانه آتش جهنم اصل قلت لابي جعفر
عليه السلام حدثني صالح بن ميثم عن عباية الاسدي انه سمع عليا عليه السلام يقول والله لا
يبغضني عبد ابدا يموت على بغضي الا رآني عند موته حيث يكره ولا يحبني عبد ابدا
فيموت على حبي الا رآني عند موته حيث يحب فقال ابو جعفر عليه السلام نعم ورسول الله صلى
الله عليه واله باليمين شرح میثم بکسر میم و سکون یا دو نقطه در پایین و فتح ثا سه نقطه است عبایه بفتح عین بی‌نقطه
و با یک نقطه و الف و یا دو نقطه در پایین است ابدا ظرف لا یبغضنی است در میان موصوف و صفت در آمده و رسول منصوب است
بعطف بر محذوف بتقدیر یراه و یری رسول الله و می‌تواند بود که واو حرف قسم و رسول مجرور باشد بالیمین کلام امام است
و یمین بمعنی دست راست است یا کلام راویست و یمین بمعنی قسم است یعنی گفتم امام محمد باقر علیه السلام را حکایت کرد مرا
صالح بن میثم از عبایه اسدی اینکه او شنید از علی علیه السلام میگفت بخدا قسم که دشمن نمیدارد مرا بنده هرگز که میرد بر دشمنی من
مگر آنکه دید مرا در وقت مردن خود در جایی که نمیخواهد بودن مرا آنجا و دوست نمیدارد مرا بنده هرگز پس میرد بر دوستی من مگر آنکه

دیدمرا

دیدمرا نزد مردن خود در جایی که میخواهد بودن مرا آنجا پس گفت امام محمد باقر علیه السلام آری و می‌بیند علی او و می‌بیند
رسول الله صلی الله علیه وآله دست راست اصل سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول في الميت تدمع
عيناه عند الموت فقال ذلك عند معاينة رسول الله صلى الله عليه واله فيرى ما يسره
ثم قال اما ترى الرجل يرى ما يسره وما يحب فتدمع عينه لذلك ويضحك شرح تدمع بصیغه مضارع معلوم
غایبه باب منع وعلم است یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت در میتی که اشک میدهد دو چشم او نزد مردن پس گفت
آن نزد دیدن رسول الله صلی الله علیه وآله است پس می‌بیند چیزی را که خوشحال میکند او را بعد از آن امام گفت آیا نمی‌بینی مرد را که می‌بیند
چیزی را که خوشحال میکند او را و چیزی را که دوست میدارد پس اشک میدهد چشم او برای آن دیدن و خنده میکند اصل عن عامر بن
عبد الله بن جذاعة عن ابي عبد الله عليه السلام قال سمعته يقول ان النفس اذا وقعت في الحلق اتاه
ملك فقال له يا هذا او يا فلان اما ما كنت ترجو فايس منه وهو الرجوع الى الدنيا واما ما كنت
تخاف فقد امنت منه شرح فایس بسکون همزه و فتح یا دو نقطه در پایین و سین بی‌نقطه بصیغه امر باب علم است همزه وصل
افتاده در صورت خط نیز و همزه بجای یا و یا بجای همزه است پس وزن آن فاعل است روایتست از عامر بن عبد الله بن جذاعه
بضم جیم و ذال با نقطه و عین بی‌نقطه از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که شنیدم از امام میگفت بدرستی که جان مؤمن چون رسید
بحلق آمد نزد او ملکی پس گفت او را ای مرد حاضر یا ای فلان اما آنچه در ایام بیماری امید میداشتی پس نا امید شو از آن و آن
برگشتن سوی دنیاست یعنی زوال مرض و اما آنچه میترسیدی از آن که احوال بعد از مرگ است پس بتحقیق ایمن شدی از آن اصل
عن عقبة انه سمع ابا عبد الله عليه السلام ان الرجل اذا وقعت نفسه في صدره راى قلت جعلت
فداك وما يرى قال يرى رسول الله صلى الله عليه واله فيقول له رسول الله انا رسول الله ابشر
ثم قال ثم يرى علي بن ابي طالب عليه السلام فيقول انا علي بن ابي طالب الذي كنت تحبه تحب
ان انفعك اليوم قال قلت له ايكون احد من الناس يرى هذا ثم يرجع الى الدنيا قال لا اذا
راى هذا ابدا مات واعظم ذلك قال وذلك في القرآن قول الله عز وجل الذين امنوا وكانوا
يتقون لهم البشرى في الحيوة الدنيا وفي الاخرة لا تبديل لكلمات الله شرح عقبه بضم عین بی‌نقطه و سکون
قاف و با یک نقطه است تحب در نسخ بحا بی‌نقطه و تشدید با یک نقطه بصیغه مضارع معلوم خطاب باب افعالست و ان بتقدیر لان است
و میتواند بود که لام مقدر نباشد و ان انفعک مفعول تحب باشد و میتواند بود که تحب بکسر جیم و تخفیف با بصیغه معلوم غایب
معتل الفا واوی باب ضرب باشد و ان انفعک فاعل آن باشد ابدا ظرف مات است و داخل جزای شرطست اعظم بصیغه ماضی معلوم
باب افعالست و ضمیر مستتر راجع بامام است و این کلام راویست قال استیناف بیانی اعظم ذلک است قول مجرور است و بدل القرآن است
و بدل البعض است و توضیح آیت شد در حدیث اول این باب روایتست از عقبه اینکه او شنید از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت
بدرستی که مرد مؤمن چون رسد جان او بسینه او می‌بیند گفتم قربانت شوم و چه چیز را می‌بیند گفت می‌بیند رسول الله صلی الله علیه وآله را
پس میگوید او را رسول الله که منم رسول الله مژده در باب بهشت و نعمتها بعد از آن امام گفت که بعد از آن می‌بیند علی بن ابی طالب
علیه السلام را پس میگوید منم علی بن ابی طالب آنکه دوست میداشتی ورا دوست میداشتی برای اینکه نفع رسانم ترا امروز عقبه گفت
که گفتم او را آیا می‌باشد یکی از مردمان که ببیند این را بعد از آن برگردد سوی دنیا گفت نه چون ببیند این را هرگز بمیرد و امام علیه السلام

بزرگ شمرد آن مژده رسول و امیر المؤمنین را بان این آنکه امام گفت که آن مژده در قرآنست در قول الله عز و جل در سوره یونس آن جمعی که
مؤمن شدند و شان ایشان این بود که اجتناب میکردند از عبادت جبت و طاغوت برای ایشانست مژده در زندگی دنیا و در
زندگی آخرت نیست تغییری برای کلمات الله تعالی نهم اصل عَنْ اِبْنِ اَبِي يَعْفُورٍ قَالَ كَانَ خَطَّابٌ الْجُهَنِيُّ خَلِيطاً لَنَا وَ
كَانَ شَدِيدَ النَّصْبِ لِآلِ مُحَمَّدٍ وَكَانَ يَصْحَبُ نَجْدَةَ الْحَرُورِيَّ قَالَ فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ أَعُودُهُ لِلْخِلْطَةِ
وَالتَّقِيَّةِ فَإِذَا هُوَ مُغْمًى عَلَيْهِ فِي حَدِّ الْمَوْتِ فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ مَا لِي وَلَكَ يَا عَلِيُّ فَأَخْبَرْتُ بِذَلِكَ
أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَآهُ وَرَبِّ الْكَعْبَةِ رَآهُ وَرَبِّ الْكَعْبَةِ شرح
نجده بفتح نون و سکون جیم و دال بی نقطه ابن عامر رئیس خوارج بوده حرورا بفتح حای بی نقطه و ضم رای بی نقطه و سکون واو و رای
بی نقطه و الف ممدوده و گاهی مقصوره میباشد دهی است در کوفه که محل اجتماع خوارج بوده یعنی روایتست از عبد الله بن ابی
یعفور گفت بود خطاب جهنی بضم جیم و فتح ها و نون شریک ما در تجارت و راه کسب معاش و بغایت دشمن بود آل محمد را و مصاحبت
میکرد با نجده حروری ابن ابی یعفور گفت پس داخل شدم بر او در بیماری او که عیادت کنم او را برای شراکت و دفع ضرر پس ناگاه
او بیهوش در حال مردن بود پس شنیدم از او که میگفت چه کار داری با من ای علی پس خبر دادم با آن امام جعفر صادق علیه السلام را
پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام دید علی را قسم برب کعبه دید علی را قسم برب کعبه دهم اصل سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
يَقُولُ إِذَا بَلَغَتْ نَفْسُ أَحَدِكُمْ هَذِهِ قِيلَ لَهُ أَمَّا مَا كُنْتَ تَحْذَرُ مِنْ هَمِّ الدُّنْيَا وَحُزْنِهَا فَقَدْ أَمِنْتَ
مِنْهُ وَيُقَالُ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَعَلِيٌّ وَفَاطِمَةُ أَمَامَكَ شرح مشار الیه هذه و رید است
موافق آنچه گذشت در حدیث اول این باب آن مؤنث است یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت چون رسد جان
یکی از شما شیعه امامیه بشاهرگ گردن گفته میشود او را از جانب ملائکه که اما آنچه میترسیدی از آن که غم دنیا و اندوه آنست که از
جانب ظالمان مثلا بهم میرسد پس بتحقیق ایمن شدی از آن و گفته میشود او را از جانب ملائکه که رسول الله صلی الله علیه و آله
و علی و فاطمه پیش تو اند یا بمعنی که ایشان حاضرند چشم واکن که دیده شوند یا بمعنی که دمی دیگر چون جان بحلق مثلا رسد می بینی
ایشان را یا بمعنی که ایشان شفاعت تو خواهند کرد یازدهم اصل سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ إِنَّ آيَةَ الْمُؤْمِنِ
إِذَا حَضَرَهُ الْمَوْتُ بَيَاضُ وَجْهِهِ أَشَدَّ مِنْ بَيَاضِ لَوْنِهِ وَيَرْشَحُ جَبِينُهُ وَيَسِيلُ مِنْ عَيْنَيْهِ كَهَيْئَةِ
الدُّمُوعِ فَيَكُونُ ذَلِكَ خُرُوجَ نَفْسِهِ وَإِنَّ الْكَافِرَ تَخْرُجُ نَفْسُهُ سَلًّا مِنْ شِدْقِهِ كَزَبَدِ الْبَعِيرِ أَوْ كَمَا
تَخْرُجُ نَفْسُ الْبَعِيرِ شرح آیة المؤمن یعنی نشان دیدن مؤمن محبوب خود را دوستی با این اعتبار الحدیث در تحت عنوان این باب
مذکور است اشد منصوبست بنا بر مفعول مطلق محذوفست بتقدیر بیاضا اشد یرشح برای بی نقطه و شین با نقطه و حای بی نقطه بصیغه مضارع
معلوم از باب منع یا باب افعالست الدموع بضم دال بی نقطه جمع دمع بفتح دال و سکون میم اشکها سلا حال نفس است و مصدر
بمعنی اسم مفعول است و میتواند بود که مفعول له باشد بنا بر اینکه تخرج بصیغه مجهول باب افعال باشد یا بنا بر مذهب بعضی که شرط نکرده اند
در مفعول له اینرا که فاعل آن و فاعل عامل آن یکی باشد الشدق بکسر و فتح شین با نقطه و سکون دال بی نقطه و قاف پهلوی دهن
الزبد بفتح زای با نقطه و فتح بای یک نقطه و دال بی نقطه کف او برای شک راویست یعنی شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام
میگفت بدرستی که علامت بسیار مؤمن چون حاضر شود او را مرگ سفیدی روی اوست سفیدیی که بیشترست از سفیدی
رنگ او که در سابق بود و عرق میکند پیشانی او و روان میشود از چشم او چیزی مانند اشکها پس میباشد آن روان شدن

بیرون

بیرون آمدن جان او یا بمعنی که جان او مانند اشک است و از چشم او بیرون می آید یا بمعنی که روان شدن اشک علامت بیرون
آمدن جان از چشم اوست و بدرستی که کافر بیرون می آید جان او بر جا که کشیده شده باشد از پهلوی دهن او مانند کف دهن
شتر یا امام بجای کزبد البعیر گفت چنانچه بیرون می آید جان شتر دوازدهم اصل عَنْ عَبْدِ الصَّمَدِ بْنِ بَشِيرٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ
عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قُلْتُ أَصْلَحَكَ اللَّهُ مَنْ أَحَبَّ لِقَاءَ اللَّهِ أَحَبَّ اللَّهُ لِقَاءَهُ وَمَنْ
أَبْغَضَ لِقَاءَ اللَّهِ أَبْغَضَ اللَّهُ لِقَاءَهُ قَالَ نَعَمْ قُلْتُ فَوَاللَّهِ إِنَّا لَنَكْرَهُ الْمَوْتَ فَقَالَ لَيْسَ ذَلِكَ حَيْثُ
تَذْهَبُ إِنَّمَا ذَلِكَ عِنْدَ الْمُعَايَنَةِ إِذَا رَأَى مَا يُحِبُّ فَلَيْسَ شَيْءٌ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ أَنْ يَتَقَدَّمَ
وَاللَّهُ تَعَالَى يُحِبُّ لِقَاءَهُ وَهُوَ يُحِبُّ لِقَاءَ اللَّهِ حِينَئِذٍ وَإِذَا رَأَى مَا يَكْرَهُ فَلَيْسَ شَيْءٌ أَبْغَضَ إِلَيْهِ
مِنْ لِقَاءِ اللَّهِ وَاللَّهُ يُبْغِضُ لِقَاءَهُ شرح ذکر هو یحب لقاء الله حینئذ با وجود آنکه از کلام سابق معلوم شد برای تصریح
بمحل توهم معترض است و لهذا ذکر نظیر آن نشده در شق دوم که بیان حال کافر است یعنی روایت است از عبد الصمد بن بشیر بفتح بای یک نقطه آن م
از بعض یاران او از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفتم نگاهدارد ترا الله تعالی آیا حقست اینکه هر که دوست داشت برخوردن
با الله تعالی را پس از مرگ خود دوست داشت الله تعالی برخوردن با او را یا بمعنی که گرامی داشت او را مانند اینکه انتظار او
میکشیده باشد و هر که دشمن داشت برخوردن با الله تعالی را دشمن داشت الله تعالی برخوردن با او را یا بمعنی که خوار کرد
امام گفت آری حقست گفتم پس بخدا قسم که بدرستی که ما هر آینه ناخوش میداریم مرگ را پس امام گفت نیست مضمون آن کلام آنجا که میروی
یا بمعنی که آنچه ذهن تو بآن میرود که ایام زندگی دنیا باشد مضمون آن کلام اینجا نیست جز این نیست که مضمون آن کلام در نزد
دیدن ملک الموت است بیان این آنکه چون در آن هنگام دید آنچه را که دوست میدارد از ثواب پس نیست چیزی محبوبتر سوی او از اینکه
پیش رود و برنگردد سوی دنیا و الله تعالی دوست میدارد برخوردن با او را و او هم دوست میدارد برخوردن با الله تعالی
در آن هنگام و چون میبیند آنچه را که ناخوش میدارد از عذاب پس نیست چیزی مبغوضتر سوی او از برخوردن با الله تعالی و الله تعالی دشمن
میدارد برخوردن با او را سیزدهم اصل قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ جُعِلْتُ فِدَاكَ حَدِيثٌ سَمِعْتُهُ مِنْ
بَعْضِ شِيعَتِكَ وَمَوَالِيكَ يَرْوِيهِ عَنْ أَبِيكَ قَالَ وَمَا هُوَ قُلْتُ زَعَمُوا أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ أَغْبَطُ مَا
يَكُونُ امْرُؤٌ بِمَا نَحْنُ عَلَيْهِ إِذَا كَانَتِ النَّفْسُ فِي هَذِهِ فَقَالَ نَعَمْ إِذَا كَانَ ذَلِكَ أَتَاهُ نَبِيُّ اللَّهِ وَأَتَاهُ
عَلِيٌّ وَأَتَاهُ جَبْرَئِيلُ وَأَتَاهُ مَلَكُ الْمَوْتِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فَيَقُولُ ذَلِكَ الْمَلَكُ لِعَلِيٍّ يَا عَلِيُّ إِنَّ فُلَاناً كَانَ
مُوَالِياً لَكَ وَلِأَهْلِ بَيْتِكَ فَيَقُولُ نَعَمْ كَانَ يَتَوَلَّانَا وَيَتَبَرَّأُ مِنْ عَدُوِّنَا فَيَقُولُ ذَلِكَ نَبِيُّ اللَّهِ
لِجَبْرَئِيلَ فَيَرْفَعُ ذَلِكَ جَبْرَئِيلُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ شرح حدیث مبتداست با وجود آنکه نکره است سمعته تا آخر خبر
مبتداست اغبط بغین با نقطه و بای یک نقطه و طای بی نقطه افعل التفضیل و مبتداست الغبطة بکسر غین و سکون با خوشحالی مصدریه است
یکون از افعال تامه است و مصدر مضاف الیه است بنوعی از مجاز در نسبت زیرا که مراد خوشحالتر بودن کون خوشحالتر بودن کاین است
لیکن چون کاین اینجا متعدد نیست و کون او متعدد است بتعدد اوقات خوشحالتر مضاف بکون شده و تعدد آن جاری
مجرای تعدد کاین شده با در بما برای سببیت است و ما موصوله است و ظرف متعلق باغبط است نحن از قبیل تغلیب حال حکایت
بر حال محکی است زیرا که امام بجای نحن گفته انتم و میتواند بود که از قبیل تغلیب نباشد بنا بر اینکه مذهب امام و مذهب شیعه امامیه
یکیست ضمیر راجع میشود اذا در اذا کانت النفس برای محض ظرفیت است و خبر مبتداست ذلک الملک عبارتست از فرشته که کاتب

عملت در دوش است بنده در آن روز و میتواند بود که عبارت از ملک الموت باشد و بنا بر دوم ان فلانا بتقدیر استفهام است یعنی
گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که در باب سوم حدیثی شنیدم آن را از بعض شیعه تو و دوستان تو بر حالی که روایت میکرد آن را از
پدرت امام محمد باقر علیه السلام گفت و چیست آن حدیث گفتم آن بعض دعوی کردند که امام محمد باقر علیه السلام میگفت خوشحالتر
بودن مردی از آن مذهبی که ما بر آنیم در وقتیست که باشد جان او در شاهرگ گردن پس گفت آری اینحدیث حقست بیان این آنکه
چون شود آن وی آید نزد او پیغمبر خدا و می آید نزد او علی و می آید نزد او جبرئیل و می آید نزد او ملک الموت علیهم السلام پس میگوید آن ملک
دوست علی را که ای علی درستی که فلانکس بود دوست تو و اهل بیت تو پس علی میگوید آری دوست میداشت ما را و دوری
میکرد از دشمنان ما پس میگوید آن گفتگو را پیغمبر خدا برای جبرئیل پس بالا میبرد آن گفتگو را جبرئیل سوی الله عز و جل یعنی که
ملائکه مقربین را که در طبقات سموات اند خبردار از آن گفتگو میکند حدیث دوم اصل سَمِعتُ اَبا عَبدِ اللهِ علیه السلام
یَقولُ اِذا بَلَغَت نَفسُ اَحَدِکُم هٰذِهِ واَومیٰ بِیَدِهِ اِلیٰ حَلقِهِ قَرَّت عَینُهُ شرح شنیدم از امام جعفر صادق
علیه السلام میگفت چون رسد جان یکی از شما شیعه امامیه اینجا اشارت کرد بدست خود سوی حلق خود باعتبار روشن
میشود چشم او بدیدن محمد و آل محمد علیهم السلام حدیث سیوم اصل قُلتُ لِاَبی عَبدِ اللهِ علیه السلام قَولُهُ عَزَّ و جَلَّ فَلَولا اِذا
بَلَغَتِ الحُلقُومَ اِلیٰ قَولِهِ اِن کُنتُم صادِقینَ فَقالَ اِنَّها اِذا بَلَغَتِ الحُلقُومَ ثُمَّ اُرِیَ مَنزِلَهُ
مِنَ الجَنَّةِ فَیَقولُ رُدُّونی اِلَی الدُّنیا حَتّیٰ اُخبِرَ اَهلی بِما اَریٰ فَیُقالُ لَهُ لَیسَ اِلیٰ ذٰلِکَ سَبیلٌ
شرح اینجا اشارتست به پنج آیت از سورة الواقعة اول فلولا اذا بلغت الحلقوم دوم و انتم حینئذ تنظرون سیوم و نحن اقرب
الیه منکم ولکن لا تبصرون چهارم فلولا ان کنتم غیر مدینین پنجم ترجعونها ان کنتم صادقین و در این آیات چند احتمالست از جمله آنکه مناسب
ظاهر اینحدیثست اینست که فا در فلولا اذا برای تفریعست بر تکذیب زیرا که سابق این آیات چنین است افبهذا الحدیث انتم مدهنون
و تجعلون رزقکم انکم تکذبون یا بمعنی که آیا پس از قسم عظیم بر سر گفتگوی اینکه آنچه نازل بر رسولست قرآن مشتمل بر محکمات
ناهیه از پیروی ظن است و در میان متشابهی که در یکی نباید معنی آن از اکثر جمعی که آیت تطهیر در اینها یا امثال اینها نازل شده
باین گفتگو شما سهل انگارانید بتفسیر متشابه بظن خود و میگردانید راه رزق خود را اینکه تکذیب میکنید ربوبیت رب العالمین را
و شریک میشوید در حکم از پیش خود باجتهاد و فتوی از روی ظن و آن را وسیله انعامات و وظایف پادشاهان جایز میکنید لولا
در اصل برای تحضیض فعلیست که ممکن و غیر واقعست چون فعل آن ماضی باشد برای تندیم است و چون فعل آن مضارع باشد برای
طلب است و اینجا استعاره شده برای تبکیت زیرا که فعل آن ممتنعست و چون فعل آن مضارع است برای تند طلب است
و فعل آن محذوفست بقرینه فعلی که گذشته تقدیر فلولا تکذبون اذا بلغت الحلقوم مثل قول شاعر تَعُدُّونَ عَقرَ النّیبِ اَفضَلَ مَجدِکُم
بَنی ضَوطَریٰ لَولا الکَمِیَّ المُقَنَّعا که تقدیر لولا تعدون عقر الکمی است فا در فلولا ان کنتم برای تعقیبست زیرا که سابق آن
خطابها منوط باسلام است باعتبار ایام زندگی و صحت اینها و خطاب در این باینها است باعتبار حالت احتضار اینها و فعل لولا
اینجا ترجعونها است و جمله شرطیه در ترجعونها ان کنتم صادقین جزای ان کنتم غیر مدینین است و ذکر اذا در اول و ذکر آن در این دو جا
برای تحقق وقوع شرط اول و عدم وقوع و ندرت وقوع شرط دوم و سیوم است و مراد بصادقین راستگویان در دعوی ایمانست
و اثناعشریه شیعه امامیه اند ترجمه پس چرا تکذیب ربوبیت ما میکنید و عاجز میشوید چون جان محتضر رسد بحلقوم و شما در آن هنگام نظر
میکنید سوی آن حالت و ما باعتبار ثواب و عقاب یا باعتبار خلفا مثل نبی و اوصیای او نزدیکتریم سوی محتضر از شما و لیکن شما نمی بینید

پس از آن

پس از آن چرا اگر مربوبان نیستید بر نمیگردانید نفس محتضر را از حلقوم خود اگر باشید صادقان در دعوی ایمان و جای خود را در بهشت
دیده باشید تا مردم خود را از آن خبر دهید یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را چه معنی دارد قول الله عز و جل فلولا اذا بلغت الحلقوم
تا قول او ان کنتم صادقین مراد از سؤال از معنی آیت چهارم و پنجم است و ذکر سه آیه سابق برای کمال ربط بآن دو آیه است پس امام
گفت بدرستی که چون روح کسی که صادق باشد در دعوی ایمان رسد بحلق بعد از آن نموده شود باو منزل او از بهشت پس میگوید
ملائکه موت را که برگردانید مرا سوی دنیا تا خبر دهم اهل خود را بآنچه می بینم پس گفته میشود او را نیست آنچه گفتی راهی اشارتست باینکه این
برگردانیدن خارق عادتست و چون از کسی ظاهر شود معجز خواهد بود چنانچه گذشت در حدیث نهم باب نهم اگر گویی اینحدیث منافات دارد
با آنچه گذشت در حدیث دوم باب دوازدهم که هیچ چیز در آن هنگام نزد مؤمن محبوبتر از کشیده شدن روح او نیست گوییم مراد با آنچه
گذشت اینست که زندگی دنیا را چنانچه بود نمیخواهد اصلا و این منافات ندارد باینکه برگردیدن یکدم و لیس را خواهد شانزدهم اصل
سَهلُ بنُ زِیادٍ عَن غَیرِ واحِدٍ مِن اَصحابِنا قالَ قالَ اِذا رَاَیتَ المَیِّتَ قَد شَخَصَ بِبَصَرِهِ وَ سالَت عَینُهُ
الیُسریٰ وَ رَشَحَ جَبینُهُ وَ تَقَلَّصَت شَفَتاهُ وَ انتَشَرَت مَنخِراهُ فَاَیَّ شَیءٍ رَاَیتَ مِن ذٰلِکَ فَحَسبُکَ
بِها وَ فی رِوایَةٍ اُخریٰ وَ اِذا ضَحِکَ اَیضاً فَهُوَ مِنَ الدَّلائِلِ قالَ وَ اِذا رَاَیتَهُ قَد خَمَصَ وَجهُهُ وَ سالَت
عَینُهُ الیُمنیٰ فَاعلَم اَنَّهُ شرح غیر واحد من اصحابنا عبارتست از جمعی که نقل از صاحب الزمان علیه السلام کرده اند یا عبارتست از جمعی دیگر که
نقل از امامی دیگر کرده اند شخص بشین با نقطه و خا با نقطه و صاد بی نقطه بصیغه ماضی معلوم باب منع است الشخوص بالضم شین ارتفاع با در ببصره برای
تعدیه است مراد اینست که چشم را واز بگذارد مدتی و بر هم زدن آن را برطرف کند تقلصت بقاف و صاد بی نقطه بصیغه ماضی معلوم باب
تفعلست فا در فای برای جزای اذا است ای کلمه شرطیست منصوب مفعول رأیت است فا در فحسبک برای جزای ای است حسبک بحا
بی نقطه و سکون سین بی نقطه و ضم با اسم فعل است بمعنی اکتف و ضمیر بها راجع بای است باعتبار اینکه علامتست نظیر آنچه گذشت در حدیث
دوم و فی روایة اخری اشارتست باینکه بعض راویان فقره فاذا ضحک ایضا فهو من الدلائل را نقل کرده و دیگران نقل نکرده اند
و در ما قبل و ما بعد جمیع اینها متفقند انه بفتح همزه و تشدید نون مفتوحه بتقدیر انه هالک است یعنی روایت کرد سهل بن زیاد
از متعدد از یاران ما آن متعدد گفت که امام علیه السلام گفت چون دیدی مشرف بر موت را که بتحقیق بالا برد چشم خود را و بر هم نزند
و روان شد چشم چپ او و عرق کرد پیشانی او و در هم کشیده شد دو لب او و پراکنده شد دو پره بینی او پس هر چیز را دیدی از آنچه
مذکور شد پس اکتفا کن بآن علامات در دلیل بر معاینه محبوب و در روایتی دیگر اینست که و چون میت با آنچه مذکور شد خنده نیز کرد پس
آن خنده او از جمله دلالت بر بهشت برای اوست یا بمعنی که مفید ظن نیست بلکه مفید یقین است امام گفت در هر دو روایت که و چون
دیدی او را با اینروش که ترش شد روی او و روان چشم راست او پس بدانکه او از اهل جهنم است باب چهاردهم اصل باب اخراج روح
المؤمن و الکافر شرح این باب بیان کیفیت بیرون آوردن روح مؤمن و کافر است و در این باب سه حدیث است اول اصل عَن اِدریسَ
القُمِّیِّ قالَ سَمِعتُ اَبا عَبدِ اللهِ علیه السلام یَقولُ اِنَّ اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ یَأمُرُ مَلَکَ المَوتِ فَیَرُدُّ نَفسَ المُؤمِنِ
لِیُهَوِّنَ عَلَیهِ وَ یُخرِجُها مِن اَحسَنِ وَجهِها فَیَقولُ النّاسُ لَقَد شُدِّدَ عَلیٰ فُلانٍ المَوتُ وَ ذٰلِکَ
تَهوینٌ مِنَ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَیهِ وَ قالَ یُصرَفُ عَنهُ اِذا کانَ مِمَّن سَخِطَ اللهُ عَلَیهِ اَو مِمَّن اَبغَضَ
اللهُ اَمرَهُ اَن یَجذِبَ الجَذبَةَ الَّتی بَلَغَتکُم بِمِثلِ السَّفُّودِ مِنَ الصُّوفِ المَبلولِ فَیَقولُ النّاسُ لَقَد
هُوِّنَ عَلیٰ فُلانٍ المَوتُ شرح یامر بمعنی قد یامر است و فیرد بصیغه مضارع معلوم باب نصر است یهون بصیغه مضارع معلوم باب

تفعیل است ضمیر مستتر راجع بملک الموت تخرج منصوب و معطوف بیهون است ضمیر مستتر در قال راجع بامام است لیعرف بصیغه مضارع
غایب معلوم از باب ضرب است وضمیر مستتر راجع بالله است و مفعولش محذوف است تقدیر لیعرف الله و ضمیر عنه راجع بمؤمن است و این نظیر آیه سیوع رحمة
که ان الله یرفع الذین آمنوا و این جمله استیناف بیانی و ذلک تعیین من الله است جمله اذا کان استیناف بیانی استیناف سابق است
وضمیر مستتر راجع بمحتضر است که مفهوم است از کلام سابق سخط بصیغه ماضی معلوم از باب علم است و از شک را ویست البغض تقدیر البغضه
امره بصیغه ماضی غایب معلوم از باب نصر وضمیر راجع بملک الموت جزای شرط است ان تقدیر بان است یجذب بصیغه مضارع غایب معلوم از باب
ضرب است وضمیر مستتر راجع بملک الموت الجذبه بفتح جیم و سکون ذال نقطه منصوب و مفعول است و تا برای وحدت است بتعتکم بتا و غین
و غین با نقطه بصیغه ماضی غایبه معلوم از باب نصر است و مخاطبان شیعه امامیه اند و اشارت است بانچه گذشت در حدیث پنجم باب اول که ان
موت الفجاه تخفیف عن المؤمن و اخذه اسف علی الکافر و مثل ها بر حرف جر که برای آلت است و کسر میم و سکون ثا مثلثه متعلق بجذبه
است و ظرف حال او عل بغتکم است السفود بفتح سین بی نقطه و تشدید فاء مضمومه و سکون واو و دال بی نقطه سیخ آهن که گوشت را
بآن بریان میکنند پس بسیار گرم میباشد پس حرارت بآن جذب چیزی کنند از صوف مبلول ضرری بآن نمیرسد من متعلق بجذبه است
یعنی روایت است از ادریس قمی گفت شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت که بدرستی که الله عز و جل گاهی امر میکند ملک الموت را
پس ملک الموت برمیگرداند و بتدریج قبض میکند روح مؤمن را تا آسان کند کار را بر مؤمن و بیرون کند روح را از بهتر راه آن
پس میگویند مردمان نادان که هر آینه بتحقیق سخت کرده شد بر فلان کس که و آن قبض روح بتدریج آسان کردنست از جانب الله
عز و جل برای مؤمن و امام گفت که برمیگرداند الله امر را از مؤمن بیان این آنکه چون باشد محتضر از جمله آنکه غضب کرده الله تعالی
براو یا امام گفت از جمله آنکه دشمن داشت الله تعالی امر میکند ملک الموت را باینکه کشد روح او را یک کشیدن که رسید بشما
بر جائی که مانند سیخ آهن گرم از ابریشم تر کشیده است پس میگویند مردمان نادان که هر آینه بتحقیق آسان کرده شد بر فلان کس مرگ
دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال دخل رسول الله صلی الله علیه و آله علی رجل من اصحابه
و هو یجود بنفسه فقال یا ملک الموت ارفق بصاحبی فانه مؤمن فقال ابشر یا محمد فانی
بکل مؤمن رفیق و اعلم یا محمد انی اقبض روح ابن ادم فیجزع اهله فاقوم فی ناحیة من
دارهم فاقول ما هذا الجزع فوالله ما تعجلناه قبل اجله و ما کان لنا فی قبضه من ذنب
فان تحتسبوه و تصبروا تؤجروا و ان تجزعوا تأثموا و توزروا و اعلموا ان لنا فیکم عودة ثم
عودة فالحذر الحذر شرح الحذر بکسر حاء بی نقطه و سکون ذال نقطه و فتح حاء و فتح ذال و را بی نقطه مصدر باب علم احتراز
از ضرر و مراد اینجا تقوی است که احتراز است از ضرر آخرت و آن منصوب بفعل است تقدیر فخذوا الحذر و تکرار آن برای تاکید است
یعنی روایت از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که داخل شد رسول الله صلی الله علیه و آله بر مردی از یاران خود و او در
کار جان دادن بود پس گفت ای ملک الموت هموار کن با یار من چه بدرستی که او مؤمن است پس گفت ملک الموت مژده
دریاب ای محمد چه بدرستی که من با هر مؤمنی هموار کارم و بدان ای محمد که من گاهی قبض میکنم روح فرزند آدم را پس بی تابی میکنند
اهل او پس می ایستم در طرفی از جمله خانه ایشان پس میگویم چیست این بی تابی بیان این آنکه بخدا قسم که زود نبردیم او را پیش
از اجلی که مقدر است برای او و نشده برای ما در گرفتن او هیچ گناه پس اگر باعث مطلب ثواب آخرت خود کنید او را و شکیبائی
کنید ماجور میشوید و اگر بی تابی کنید گناهکار میشوید و صاحب بار گناه میشوید و بدانید که برای ما است در شما برگشتنی بعد از آن برگشتنی تا

مطلق سر

صوف سر

او رام

بهیچکدام از شما نمانند پس فکر کنید و تفکر و تذکر و تعقل اهل انه لیس فی شرقها و لا فی غربها اهل بیت مدر و لا
وبر الا و انا اتصفحهم فی کل یوم خمس مرات و لانا اعلم بصغیرهم و کبیرهم منهم بانفسهم و لو اردت
قبض روح بعوضة ما قدرت علیها حتی یأمرنی ربی بها فقال رسول الله صلی الله علیه و آله
انما یتصفحهم فی مواقیت الصلوة فان کان ممن یواظب علیها عند مواقیتها لقنه شهادة ان لا اله
الا الله و ان محمدا رسول الله صلی الله علیه و آله و نحی عنه ملک الموت ابلیس شرح انه حتی یأمرنی
ربی بها در تحت مقول فاقول نیست بلکه کلامی علیحده است با رسول علیه السلم بقرینه اینکه ضمیر متکلم در سابق مع الغیر است و در اینجا وحده است
و بقرینه اینکه در حدیث آینده در اثنای این کلام یا محمد مذکور است و میتواند بود که در تحت مقول فاقول باشد ضمیر شرقها و غربها راجع بارض است
اهل بیت مدر اهل شهرها و دیهها اند و اهل بیت وبر صحرانشینان که در خیمهای مویینه میباشند ضمیر منهم و انفسهم راجع بمرجع ضمیر صغیرهم
و کبیرهم است و میتواند بود که راجع بصغیرهم و کبیرهم باشد و حاصل هر دو یکیست مواقیت جمع موقوت بمعنی محدود است و مراد وقت
محدود است و آن اول وقت فضیلت هر نماز یست یا جمع میقات بمعنی وقت است یعنی و بدرستی که شان این نیست که نیست در مشرق زمین
و نه در مغرب زمین اهل خانه خشتی و نه اهل خانه مویی مگر بر حالی که من امیرم بر ایشان از در هر روزی پنج بار و هر آینه من دانا ترم بکوچک ایشان
و بزرگ ایشان از ایشان بخود شان و اگر خواهم قبض روح پشه را توانائی ندارم بر آن پشه مگر آنکه امر کند مرا صاحب کل اختیار من بآن
پشه پس گفت رسول الله صلی الله علیه و آله آخر این نیست که ملک الموت امیر سر ایشان را در اول وقتهای فضیلت نماز پس اگر باشد
مکلف از جمله کسی که محافظت میکند بر نماز در نزد موقیت نماز ملک الموت در وقت مردن او بزبان او میگذارد گواهی باینکه نیست
مستحق عبادتی مگر الله و اینکه محمد رسول الله است صلی الله علیه و آله و دور میکند از او ملک الموت عزازیل را با سایر شیاطین سوم اصل عن
ابی جعفر علیه السلم قال حضر رسول الله صلی الله علیه و آله رجلا من الانصار و کانت له حالة حسنة
عند رسول الله صلی الله علیه و آله فحضره عند موته فنظر الی ملک الموت عند رأسه فقال له
رسول الله صلی الله علیه و آله ارفق بصاحبی فانه مؤمن فقال له ملک الموت یا محمد طب نفسا و قر عینا
فانی بکل مؤمن رفیق شفیق شرح طب بکسر طاء بی نقطه و سکون با یک نقطه بصیغه امر باب ضرب است نفسا تمیز است
و بکسر و فتح قاف و تشدید را بی نقطه مفتوحه و مکسوره بصیغه امر مضاعف باب ضرب و علم است عینا تمیز از نسبت است یعنی روایت است از امام
محمد باقر علیه السلام گفت که حاضر شد رسول الله صلی الله علیه و آله نزد مردی از اهل مدینه و بود آن مرد در مرتبه خوب نزد رسول الله صلی الله علیه و آله
بیان این آنکه حاضر شد نزد آن مرد وقت مردن او پس نظر کرد سوی ملک الموت نزد سر آن مرد پس گفت ملک الموت را رسول
الله صلی الله علیه و آله که هموار کن با یار من چه بدرستی که او مؤمن است پس گفت او را ملک الموت ای محمد خوش باش باعتبار خاطر و
خنک باش باعتبار چشم چه بدرستی که من با هر مؤمنی هموار و صاحب شفقتم اصل و اعلم یا محمد انی لاحضر ابن ادم عند قبض
روحه فاذا قبضته صرخ صارخ من اهله عند ذلک فاتنحی فی جانب الدار و معی روحه
فاقول لهم والله ما ظلمناه و لا سبقنا به اجله و لا استعجلنا به قدره و ما کان
لنا فی قبض روحه من ذنب فان ترضوا بما صنع الله و تصبروا تؤجروا و تحمدوا و ان تجزعوا
و تسخطوا تأثموا و توزروا و ما لکم عندنا من عتبی و ان لنا عندکم ایضا لبقیة و عودة
فالحذر الحذر شرح سبقنا بسین بی نقطه و با یک نقطه و قاف بصیغه ماضی متکلم باب ضرب است و به برای تعدیه است

وکبیرهم

مؤمن

وسبب آن این فعل مجهول شده پس احمد منصوب مفعول دوم است یا در استعجلنا بمعنی الی است القدر بفتح قاف وفتح دال بی نقطه و اراده
تدبیر الهی در قبض روح کسی مانند آن العتبی بضم عین بی نقطه وسکون تا دو نقطه در بالا و با یک نقطه والف مقصوره رضامندی
این ظاهر است از شرح حدیث سابق حل فما من اهل بیت مدر ولا شعر فی بر ولا بحر الا وانا اتصفحهم فی
کل یوم خمس مرات عند مواقیت الصلوة حتی لانا اعلم منهم بانفسهم ولو انی یا محمد اردت ان
اقبض نفس بعوضة ما قدرت علی قبضها حتی یکون الله عز وجل هو الآمر بقبضها وانی لالقن
الموت المؤمن عند موته شهادة ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله صلی الله علیه وآله
شرح مضمون این نیز ظاهر است از شرح حدیث سابق باب یازدهم حل باب تعجیل الدفن شرح این باب بیان وجوب تعجیل دفن
میت است در این باب دو حدیث است اول حل عن ابی جعفر علیه السلم قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله
یا معشر الناس لا الفین رجلا مات له میت لیلا فانتظر به الصبح ولا رجلا مات له میت نهارا
فانتظر به اللیل لا تنتظروا بموتاکم طلوع الشمس ولا غروبها عجلوا بهم الی مضاجعهم یرحمکم الله فقال
الناس وانت یا رسول الله یرحمک الله شرح لا الفین بفا و یا دو نقطه در پایین ونون تاکید ثقیله بصیغه
مضارع متکلم وحده از معتل اللام واوی باب افعال لا الفا یافتن و نهی کسی خود را از فعلی راجع بنهی مخاطبست از موجب آنچ
فعلها در به دو جا و در بموتاکم برای ملابست است یا برای تعدیه است یرحم مرفوع است وجمله دعائیه است ومیتواند بود که مجزوم و جواب
امر باشد یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله ای گروه مردمان باید که نیابم البته
مردی را که مرده باشد از او مشرف بموتی در شبی پس بضرورت انتظار کشیده باشد با آن میت صبح را و نه مردی را که مرده باشد
از او مشرف بموتی در روزی پس بضرورت انتظار کشیده باشد با آن میت شب را انتظار مکشید با مردگان خود طلوع آفتاب را
ونه غروب آفتاب را تعجیل کنید با ایشان سوی خوابگاههای ایشان رحمت کناد شما را الله تعالی پس گفتند مردمان وتو ای
رسول الله رحمت کناد ترا الله تعالی حل ظاهر بحدیث تحریم نقل میتست از راه دور بمشاهد مشرفه اگر کسی آنچه مذکورست در
کتاب الروضه در حدیث الذی اضاف رسول الله صلی الله علیه وآله بالطائف که موسی علیه السلم نقل عظام یوسف علیه السلم کرد از
مصر سوی شام معارض است گوییم قیاس بران در این شریعت محل اشکالست دوم حل عن ابی عبد الله علیه السلم
قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله اذا مات المیت فلا یقیل الا فی قبره شرح لا یقیل خبر بمعنی
نهی است ونهی میت راجع بنهی اولیای میتست یقیل بقاف و یا دو نقطه در پایین بصیغه مضارع معتل العین واوی باب ضرب است القیل
خواب نیم روز یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله چون مرد مشرف بموت
پس خواب نیم روز نمیکند مگر در قبر خود مراد اینست که در اول روز مرده باشد انتظار عصر نباید کشید باب دوازدهم حل باب
شرح باب مضاف بنادرست یعنی این باب حدیثی است غریب نادر در این باب یک حدیث است حل عن ابی عبد الله علیه السلم
قال لیس من میت یموت ویترک وحده الا لعب الشیطان فی جوفه شرح روایتست از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت نیست هیچ مشرف بموتی که میرد واگذاشته شود پیش از وقت دفن تنها او مگر آنکه بازی میکند شیطان
در درون او مراد اینست که تنها گذاشتن او باعث تغافل و تاخیر در دفن او میشود و این فعلیست که شیطان میفرموده
چنانچه مشاهد است در جمعی که میت خود را امانت در کنجی میگذارند تا نقل نمایند باب سیزدهم حل باب الحائض تمرض المریض شرح

تمرض بتا و میم بی نقطه وضاد با نقطه بصیغه مضارع معلوم تا غایبه باب تفعیل است التمریض بیمارداری یعنی این باب بیان زن حائض است که بیمارداری
میکند بیمار را در این باب یک حدیث است حل قلت لابی الحسن علیه السلم المراة تقعد عند راس المریض وهی حائض
فی حد الموت فقال لا باس ان تمرضه فاذا خافوا علیه وقرب ذلک فلتنح عنه وعن قربه
فان الملائکة تتاذی بذلک شرح گفتم امام موسی کاظم علیه السلام را زنی می نشیند نزد سر بیمار بر حالی که آن زن حائض است
در نزدیکی مرگ آن بیمار پس امام گفت پروائی نیست در اینکه آن زن حائض بیمارداری او کند پس چون ترسیدند بر بیمار ونزدیک شد
آنچه در امر کس پس باید که آن زن حائض دور شود از او واز نزدیکی او یعنی که در آن خانه نباشد خواه نزد او وخواه در کنجی چه بدرستی که
ملائکه آزرده میشوند از حضور زن حائض باب چهاردهم حل باب غسل المیت شرح الغسل بفتح وضم غین با نقطه وسکون سین
بی نقطه مصدر باب ضرب شستن وبعضی میگویند بضم غین اسم مصدرست یعنی این باب بیان شستن میتست در این باب شش حدیث است
اول حل عن ابی عبد الله علیه السلم قال اذا اردت غسل المیت فاجعل بینک وبینه ثوبا
یستر عنک عورته اما قمیص واما غیره ثم یبدأ بکفیه وراسه ثلث مرات بالسدر ثم سائر
جسده وابدأ بشقه الایمن فاذا اردت ان تغسل فرجه فخذ خرقة نظیفة فلفها علی یدک الیسری
ثم ادخل یدک من تحت الثوب الذی علی فرج المیت فاغسله من غیر ان تری عورته فاذا فرغت من
غسله بالسدر فاغسله مرة اخری بماء وکافور وشیء من حنوطه ثم اغسله بماء بحت غسلة
اخری حتی اذا فرغت من ثلث غسلات جعلته فی ثوب ثم جففته شرح یبدأ بیا یک نقطه ودال بی نقطه
وهمزه بصیغه مضارع غایب مجهول باب منع است وضمیر مستتر راجع بغسل المیت ونایب فاعلست با در بکفیه برای ملابست وظرف حال ضمیر مستتر
یبدأ است و راسه مجرور وعطف بر کفیه است ثم متعلق بضمیر مستتر در یبدأ است چون راجع بمصدرست ومعنی غسل بسدر می آید در شرح
حدیث سیوم این باب سائر نیز مجرور است وعبارتست از ما عدای راس پس اعاده غسل کفین بعد از راس میباید کرد بنابر اینکه غسل کفین
پیش از راس از مستحباتست ومعدود بودن غسل راس وغسل سائر جسد مبنی بر آنست که غسل بسدر اول از جمله سه غسل میتست وابدأ
برای بیان سائر جسده است الشقه بکسر شین بی نقطه وتشدید قاف متعلق بابدأ است شیء بفتح شین با نقطه و یا وهمزه است الحنوط بفتح
حای بی نقطه وضم نون وسکون واو وطای بی نقطه خوشبوئی که با میت کنند حنوط عبارتست از سیزده درهم وثلثی از کافور که مستحبست
نگاهداشتن آن با کفن برای روز مرگ چنانچه می آید در حدیث چهارم تا بیست وسوم که باب حد الماء الذی یغسل به المیت والکافور است
ومراد اینست که چیزی از آن کافور نگاهداشته را ضم کن با کافوری دیگر و داخل آب کن وآب غسل دوم البحت بفتح با یک نقطه وسکون حای
بی نقطه وتا دو نقطه در بالا خالص یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت چون اراده کنی شستن میت را پس حائل کن میان تو
ومیان او جامه را که بپوشاند از تو عورت او را آن جامه یا پیراهنست یا غیر آنست بعد از آن ابتدا کرده میشود در شستن بجائی که متعلق
بر دو دست او وسر او باشد سه بار بسدر بعد از آن متعلق بجای مانده بدن او باشد وابتدا کن در شستن باقی بدن بجانب راست او پس چون
اراده کنی که بشوئی فرج او را خواه با جانب راست خواه با جانب چپ پس فرا گیر پارچه را که پاک باشد پس بپیچ آن را بر دست چپ خود
بعد از آن داخل کن دست چپ خود را در پایین جامه که بر فرج میتست پس بشو فرج او را بی آنکه ببینی عورت او را پس چون فارغ شوی از شستن او
بسدر پس بشو او را باری دیگر بآبی و کافوری وچیزی از حنوط میت که آن را برای روز مرگ خود نگاه داشته بوده بعد از آن بشو او را بآبی
خالص شستنی دیگر تا آنکه چون فارغ شوی از سه شستن که یکی با آب سدر است ودیگری با آب کافور است ودیگری با آب خالص میگردانی او را در جامه

بعد از آن خشک میکنی او را با آن جامه که غیر کفن اوست دوم عن ابن مسکان عن ابی عبد الله علیه السلم قال سألته
عن غسل المیت فقال اغسله بماء وسدر ثم اغسله علی اثر ذلک غسلة اخری بماء وکافور وذریرة
ان کانت واغسله الثالثة بماء قراح قلت ثلث غسلات لجسده کله قال نعم قلت یکون علیه ثوب
اذا غسل قال ان استطعت ان یکون علیه قمیص فغسله من تحته وقال احب لمن غسل المیت
ان یلف علی یده الخرقة حین یغسله شرح الاثر بفتح همزه و فتح ثای سه نقطه و کسر همزه و سکون ثا و رای بی نقطه بمعنی علامه
بمعنی که بقیه سابق هنوز برطرف نشده باشد الذریرة بفتح ذال با نقطه و کسر رای بی نقطه و سکون یای دو نقطه در پایین و رای بی نقطه
ریزه کرده شده و مراد ذریره گیاهیست خوشبو که از هند می آورند ضمیر مستتر در ان کانت راجع بذریره است بتقیه است و حاصل
هر دو یکی است زیرا که اگر اولیای میت ذریره برای غسل میت حاضر کرده باشند موضع تقیه خواهد بود چنانچه می آید در حدیث
سیزدهم باب آینده که انما الحنوط الکافور ولکن اذهب فاصنع کما یصنع الناس الثالثة منصوب و صفت مفعول مطلق محذوفست
بتقدیر الغسلة الثالثة القراح بفتح قاف و رای بی نقطه و الف و حای بی نقطه خالص فغسله بفا بصیغه امر باب التفعیل جزای شرطست و در بعض
نسخ تغسله بصیغه مخاطب مضارع باب التفعیل یا باب ضرب است و بنا بر آن خبر بمعنی امر است حاصل هر دو یکیست یعنی روایت از عبد الله بن
مسکان بضم میم و سکون سین بی نقطه از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که پرسیدم امام را از شستن میت پس گفت بشو او را با آب
سدر بعد از آن بشو او را بر پی آن شستن شستنی دیگر با آب کافور و ذریره اگر حاضر شده باشد و بشو او را بار سیوم با آب خالص گفتم
سه شستن برای جمیع بدن اوست بمعنی که هر یک از آنها برای جمیع بدنست گفت آری گفتم میباشد بر آن میت جامه چون شسته
شود گفت اگر توانی که باشد بر آن میت پیراهنی پس بشو او را در پایین آن پیراهن و امام گفت دوست میدارم برای کسی که
شست میت را اینکه بپیچد بر دست خود پارچه در هنگامی که میشوید او را اما برای غیر عورت از برای آنکه چرک او بهتر برطرف میشود
و اما برای عورت ملاقات عورت نشود و نیز سیوم صح قال ابو عبد الله علیه السلم یغسل المیت ثلاث غسلات
مرة بالسدر ومرة بالماء ویطرح فیه الکافور ومرة اخری بالماء القراح ثم یکفن وقال ان ابی کتب
فی وصیته ان اکفنه فی ثلثة اثواب احدها رداء له حبرة وثوب آخر وقمیص قلت ولم کتب
هذا قال مخافة قول الناس وعصبناه بعد ذلک بعمامة وشققنا له الارض من اجل انه کان
بادنا وامرنی ان ارفع القبر من الارض اربع اصابع منفرجات وذکر ان رش القبر بالماء حسن
شرح یغسل بصیغه مضارع مجهول غایب باب ضرب است بالسدر اشعار باستحباب کثرة سدر است و مفید رحمه الله تقدیر آن برطل کرده
و ابن البراج تقدیر آن برطل و نصف کرده و اگر آب مضاف شود مضایقه نیست یطرح بصیغه مضارع مجهول غایب باب منع است
یکفن بصیغه مضارع مجهول غایب باب تفعیل است الحبرة بکسر حای بی نقطه و فتح بای یک نقطه و بفتح حا و فتح با و رای بی نقطه قسمی از اقسام
برد یمنی و می آید در شرح حدیث نهم باب آینده دوم عصبنا بعین بی نقطه و صاد بی نقطه و بای یک نقطه بصیغه ماضی معلوم متکلم باب
ضرب است العمامة بکسر عین بی نقطه و تخفیف میم آنچه پیچیده شود بر سر ترک ذکر خرقه ران بند برای اشارت بانست که آن از تتمه
غسل میت است چنانچه اشارت بان میشود در حدیث پنجم این باب البادن ببای یک نقطه و دال بی نقطه و نون بصیغه اسم فاعل باب حسن
و نصر بزرگ بدن ذکر منفرجات منافات ندارد با اینکه منضمات اقل مستحب باشد چنانچه ظاهر میشود از حدیث دوم باب شصت
و هفتم که باب تربیع القبر است ضمیر مستتر در ذکر راجع بامام جعفر صادق و امام محمد باقر میتواند بود و بنا بر اول ذکر کلام راویست

و بنا بر

و بنا بر دوم کلام امام جعفر صادق علیه السلام است الرش بفتح رای بی نقطه و تشدید شین با نقطه مصدر باب ضرب پاشیدن یعنی گفت امام جعفر صادق
علیه السلام شسته میشود میت سه شستن باری بسدر و باری با آب که انداخته میشود در آن کافور و بار دیگر با آب خالص بعد از آن کفن کرده
میشود و گفت بدرستی که پدرم نوشته در وصیت او اینکه کفن کنم او را در سه جامه یکی از آنها ردای او بود که حبره بود و آن سه تا بوده است
چنانچه ظاهر میشود از حدیث اول باب آینده و جامه دیگر که لنگ شود و پیراهنی گفتم و چرا نوشت اینرا گفت از ترس گفتگوی مردمان
که کفن را زیاده بر سه جامه میکنند و بستیم او را العمامه اشارتست باینکه عمامه داخل کفن نیست و بی لحد کردیم برای او زمین را برای
اینکه او بود جسیم و پدرم امر کرد مرا که بلند کنم قبر را از زمین بقدر چهار انگشت گشاده و مذکور ساخت که پاشیدن قبر بآب نیکوست
چهارم سألت ابا عبد الله علیه السلم عن غسل المیت فقال استقبل بباطن قدمیه القبلة حتی
یکون وجهه مستقبل القبلة ثم تلین مفاصله فان امتنعت علیک فدعها علیک ثم
ابدأ بفرجه بماء السدر والحرض فاغسله ثلاث غسلات واکثر من الماء فامسح بطنه مسحا رفیقا
شرح با در بباطن برای تعدیه است حتی یکون وجهه مستقبل القبلة اشارتست باینکه کسی که بر پشت خوابیده باشد استقبال روی
او قبله منحصرست در صورت استقبال کف پای او قبله را باعتبار اینکه جای سر او بلندترست از جای پای او یا باعتبار اینکه
اگر نشیند روی او بقبله خواهد بود تلین بصیغه مضارع مخاطب باب تفعیل خبر بمعنی امر است بفرجه تقدیر یغسل فرجه است الحرض
بضم حای بی نقطه و سکون و ضم رای بی نقطه و ضاد با نقطه نوعی از اشنان که بهترست و ذکر آن محمولست بر استحباب برای مبالغه در
ازاله چرک و نجاست یا بر صورت وجوب تقیه و میتواند بود که واو اینجا بمعنی او باشد یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را
از شستن میت پس گفت رو بقبله کن کف دو پای بر پشت خوابیده تا شود روی او برابر قبله بعد از آن نرم میکنی بندهای
او را مثل آرنج و زانو پس اگر نرم نشود پس واگذار آنها را بعد از آن ابتدا کن بشستن فرج او بآب سدر و اشنان پس بشو فرج
او را سه شستن و بسیار کن از ریختن آب پس دست بمال شکم او دست مالیدنی هموار اصل ثم تحول الی رأسه وابدأ
بشقه الایمن من لحیته ورأسه ثم ثن بشقه الایسر من لحیته ورأسه ووجهه فاغسله
برفق وایاک والعنف واغسله غسلا ناعما ثم اضجعه علی شقه الایسر لیبدو لک الایمن
ثم اغسله من قرنه الی قدمیه وامسح یدک علی ظهره وبطنه ثلاث غسلات شرح اللحیة بکسر لام
و سکون حا است ثن بفتح ثای سه نقطه و تشدید نون مکسور بصیغه امر معتل اللام یائی باب تفعیلست اضجع بصیغه امر باب افعالست
القرن بفتح قاف و سکون رای بی نقطه و نون بلندترین اجزای چیزی و شاخ و مراد اینجا سر دوش است باعتبار اینکه کسی که بر پهلو خوابیده
باشد سر دوش او بلندتر از باقی اعضای اوست یا باعتبار اینکه دو دوش و آنچه برآمده است مانند دو شاخ در حیوان و استعمال
قرن در سر دوش باعتباری دیگر می آید در کتاب الزی والتجمل والمروة در بعض احادیث باب الخضاب بعد النورة که باب چهل و هفتم است
بدانکه پهلوی پیش سر آدمی را نیز قرن مینامند و شاید که یونس بن عبد الرحمن این حدیث را حمل بر این کرده باشد چنانچه می آید در شرح
حدیث آینده قدمیه بلفظ تثنیه است اینجا و در فقره آینده و در تهذیب قدمه بلفظ مفرد است و بنا بر آن شاید که ضمیر اغسله و ضمیر قرنه
و ضمیر قدمه راجع بالایمن باشد و بنا بر اینجا اشارتست باینکه پاهای میت را بر روی یکدیگر گذارد زیرا که باعث عریانی میت است
و در این احکام پاهای میت نیز شسته میشود اگر چه مقصود نباشد چنانچه بلفظ مفرد می آید در تتمه این حدیث ثلث منصوب بظرفیت
است و متعلق بامسح است زیرا که مضاف بمصدر و در حکم مصدرست و مصدر نایب ظرف زمان میشود مثل آتیه قدوم الحاج یا ثلث

معفول مطلق اغسله است و بنابر اول اشارتست باینکه تثلیث غسلات در هر سه جا بنحوی معروفست و احتیاج به بیان ندارد و نیز اگر
در غسل فرج تثلیث است با وجوب استحباب چنانچه مذکور شد پس اینجا که فرض است بطریق اولی است یعنی بعد ازان بگرد بسوی
سر او و ابتدا کن در شستن او بآب سدر و حرض که مذکور شد بنصف راست او از ریش او و سر او بعد ازان دوباره کن شستن
نصف چپ او از ریش او و سر او و روی او پس بشو آنرا بهمواری و دور دار خود را و ناهمواری را از یکدیگر و بشو او را شستنی نرم
بعد ازان بخوابان او را بر نصف چپ او تا ظاهر شود برای تو نصف راست او و بعد ازان بشو او را از سر دوش او تا دو پای او
و بمال دست خود را بر پشت او و بر شکم او در شستن او ل ثُمَّ رُدَّهُ عَلَى جَنْبِهِ الْأَيْمَنِ لِيَبْدُوَ لَكَ الْأَيْسَرُ فَاغْسِلْهُ
بِمَاءٍ مِنْ قَرْنِهِ إِلَى قَدَمِهِ وَامْسَحْ يَدَكَ عَلَى ظَهْرِهِ وَبَطْنِهِ ثَلَاثَ غَسَلَاتٍ بِمَاءِ الْكَافُورِ وَالْحُرُضِ
وَامْسَحْ يَدَكَ عَلَى بَطْنِهِ مَسْحاً رَفِيقاً ش شاید که مراد بماء الکافور والحرض ماء السدر باشد باعتبار تشبیه زیرا که سدر
شباهتی بکافور دارد در خوشبوئی و شباهتی باشنان دارد در ازاله چرک نظیر آنچه گفته اند در تفسیر آیت سوره انبیاء حتی
جعلناهم حصیدا خامدین بیضاوی گفته المعنی جعلناهم حصیدا جامعین لمماثلة الحصید والخمود پس واو در والحرض برای عطف النجاب
و برای عطف انفراد میتواند بود و الا بجای الکافور السدر میبایست موافق صدر این حدیث بدانکه این حدیث در تهذیب منقولست
از محمد بن یعقوب و بعد از ثلث غسلات و پیش از بماء الکافور والحرض این زیادتی هست که ثم رده علی قفاه فابدأ بفرجه بماء الکافور
فاصنع کما صنعت اول مرة اغسله ثلث غسلات و بنابراین اشتباهی نیست زیرا که این مقدمه غسل دوم است که بکافور است اما در
نسخ بسیار کافی که بنظر رسیده نیست والله اعلم یعنی بعد ازان برگردان او را بر پهلوی راست او تا ظاهر شود برای تو پهلوی چپ او
پس بشو او را بآب از سر دوش او تا دو پای او و بمال دست خود را بر پشت او و شکم او در سه شستن پهلوی چپ بآب سدر که مانند
کافور و اشنانست و بمال دست خود را بر شکم او مالیدنی همواره ل ثُمَّ تَحَوَّلْ إِلَى رَأْسِهِ فَاصْنَعْ كَمَا صَنَعْتَ
أَوَّلاً بِلِحْيَتِهِ مِنْ جَانِبَيْهِ كِلَيْهِمَا وَرَأْسِهِ وَوَجْهِهِ بِمَاءِ الْكَافُورِ ثَلَاثَ غَسَلَاتٍ ثُمَّ رُدَّهُ
إِلَى الْجَانِبِ الْأَيْسَرِ حَتَّى يَبْدُوَ لَكَ الْأَيْمَنُ فَاغْسِلْهُ مِنْ قَرْنِهِ إِلَى قَدَمِهِ ثَلَاثَ غَسَلَاتٍ ثُمَّ رُدَّهُ
إِلَى الْجَانِبِ الْأَيْمَنِ حَتَّى يَبْدُوَ لَكَ الْأَيْسَرُ فَاغْسِلْهُ مِنْ قَرْنِهِ إِلَى قَدَمِهِ ثَلَاثَ غَسَلَاتٍ وَأَدْخِلْ
يَدَكَ تَحْتَ مَنْكِبَيْهِ وَذِرَاعَيْهِ وَيَكُونُ الذِّرَاعُ وَالْكَفُّ مَعَ جَنْبِهِ كُلَّمَا غَسَلْتَ شَيْئاً مِنْهُ
أَدْخَلْتَ يَدَكَ تَحْتَ مَنْكِبَيْهِ وَفِي بَاطِنِ ذِرَاعَيْهِ ش المنکب بفتح میم و سکون نون و کسر کاف بر وزن مجلس
سر بازو که بشانه متصلست و مراد اینجا بازوست یعنی بعد ازان بگرد بسوی سر او پس بکن چنانچه کردی در بار اول بریش او از
دو جانب او و هر کدام آنها و سر او و روی او بآب کافور سه شستن بعد ازان برگردان او را بسوی جانب چپ تا ظاهر شود برای
تو جانب راست پس بشو او را از سر دوش او تا پای او سه شستن بعد ازان برگردان او را بسوی جانب راست تا ظاهر شود برای
تو جانب چپ پس بشو او را از سر دوش او تا پای او سه شستن و داخل کن دست خود را در پایین دو بازوی او و دو ساعد او و
میباشد ساعد او و دست او با پهلوی او تا باعث عزت میت باشد هر بار که شستی چیزی از او خواه جانب راست خواه
جانب چپ خواه در شستن اول و خواه در شستن دوم و خواه در شستن سوم داخل کردی دست خود را در پایین دو بازوی او و
در شکم دو ساعد او ل ثُمَّ رُدَّهُ عَلَى ظَهْرِهِ ثُمَّ اغْسِلْهُ بِمَاءٍ قَرَاحٍ كَمَا صَنَعْتَ أَوَّلاً تَبْدَأُ بِالْفَرْجِ ثُمَّ
تَحَوَّلْ إِلَى الرَّأْسِ وَاللِّحْيَةِ وَالْوَجْهِ حَتَّى تَصْنَعَ كَمَا صَنَعْتَ أَوَّلاً بِمَاءٍ قَرَاحٍ ش تحول بصیغه مضارع معلوم مخاطب

باب تفعیلت

باب تفعیلت بحذف یکی از دو تا پس نوعست یعنی بعد ازان برگردان او را بر پشت او بعد ازان بشو او را بآبی خالص چنانچه کردی
در اول بیان این آنکه ابتدا میکنی بشستن فرج بعد ازان میگردی بسوی سر و ریش و رو تا کنی چنانچه کردی در اول بآبی خالص
اصل ثُمَّ أَزِّرْهُ بِالْخِرْقَةِ وَيَكُونُ تَحْتَهَا الْقُطْنُ تُذْفِرُهُ بِهِ إِذْفَاراً قُطْناً كَثِيراً ثُمَّ تَشُدُّ فَخِذَيْهِ
عَلَى الْقُطْنِ بِالْخِرْقَةِ شَدّاً شَدِيداً حَتَّى لَا تَخَافَ أَنْ يَظْهَرَ شَيْءٌ وَإِيَّاكَ أَنْ تُقْعِدَهُ أَوْ تَغْمِزَ
بَطْنَهُ وَإِيَّاكَ أَنْ تَحْشُوَ فِي مَسَامِعِهِ شَيْئاً فَإِنْ خِفْتَ أَنْ يَظْهَرَ مِنَ الْمَنْخِرَيْنِ شَيْءٌ فَلَا عَلَيْكَ
أَنْ تُصَيِّرَ ثَمَّ قُطْناً وَإِنْ لَمْ تَخَفْ فَلَا تَجْعَلْ فِيهِ شَيْئاً وَلَا تُخَلِّلْ أَظْفَارَهُ وَكَذَلِكَ غُسْلُ الْمَرْأَةِ ش
ازر بهمزه و زای بی نقطه و راء بی نقطه بصیغه امر باب تفعیل یا باب افتعال ماخوذ است از ازار بکسر همزه و زای و الف و راء بمعنی عفت
الت زیر و الایزار کسی را صاحب عفت کردن بپوشانیدن عورت او و مانند آن تذفر بذال با نقطه منقلب از تاء سه نقطه و فاء و راء
بی نقطه بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب افتعالست و جمله حال از فاعل ازره است الاذفار و الاتفار بستن پارچه بر حیوان ضمیر به راجع
بمصدر ازر است و با برای ملابست یا برای سببیت و بر هر تقدیر مراد اینست که اکتفا بستر عورت پیش مکن بلکه خرقه را ساتر عورت
پس نیز کن اذفارا مفعول مطلق برای نوعست قطنا منصوب بنزع خافض است بتقدیر بقطن و با محذوف برای ملابست
و ظرف صفت اذفار است تغمز بغین با نقطه و زای با نقطه بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب ضربست تحشو بحاء بی نقطه و شین با نقطه بصیغه
مضارع مخاطب معلوم معتل اللام واوی باب نصر منصوبست المسامع بفتح میم جمع مسمع بکسر میم گوشها جمع مستعمل در اثنین شده نظیر
آنچه گذشت در کتاب الحیض در آخر حدیث اول باب جامع فی الحائض و المستحاضة که سن لها الاقراء و اد ناه حیضتان المنخر بفتح میم و
سکون نون و فتح خاء با نقطه و راء بی نقطه و بضم میم و ضم خاء و بکسر میم و خاء و بفتح میم و کسر خاء سوراخ بینی تصیر بصیغه مضارع مخاطب
معلوم باب تفعیلست ثم بفتح تاء سه نقطه و تشدید میم اسم اشاره است لا تخلل بخاء با نقطه بصیغه نهی حاضر باب تفعیلست یعنی
بعد ازان مستور العورة کن او را بپارچه و میباشد در پایین آن پارچه پنبه بر حالی که پاره دم بسته میکنی او را بآن ستر عورت پاره دم
بستنی که پنبه بسیار باشد یعنی که در پایین سراسر پاره دم او پنبه باشد بعد ازان بر هم می بندی دو ران او را بر بالای
آن پنبه که گذاشتی یا قیمانده پارچه که پاره دم کردی بستنی سخت تا آنکه نترسی که ظاهر شود از عورت او چیزی از نجاست و دور
دار خود را از اینکه نشانی او را یا دست فرو کنی بر شکم او و دور دار خود را از اینکه در ول کنی در گوشهای او چیزی پس اگر ترسیدی
که ظاهر شود از دو سوراخ بینی او چیزی از خون پس باکی نیست بر تو از این که گردانی در آنجا پنبه و اگر نترسیدی پس مکن در آنجا
چیزی و بیرون مکن چرک زیر ناخنهای او را بچوب زیرا که زیر ناخن داخل باطن جسد است و همچنانست که گفتیم از اول
حدیث تا اینجا شستن میتی که زن باشد حدیث ل عَنْ يُونُسَ عَنْهُمْ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ إِذَا أَرَدْتَ غُسْلَ الْمَيِّتِ فَضَعْهُ
عَلَى الْمُغْتَسَلِ مُسْتَقْبِلَ الْقِبْلَةِ فَإِنْ كَانَ عَلَيْهِ قَمِيصٌ فَأَخْرِجْ يَدَهُ مِنَ الْقَمِيصِ وَاجْمَعْ قَمِيصَهُ عَلَى
عَوْرَتِهِ وَارْفَعْهُ مِنْ رِجْلَيْهِ إِلَى فَوْقِ الرُّكْبَةِ وَإِنْ لَمْ يَكُنْ عَلَيْهِ قَمِيصٌ فَأَلْقِ عَلَى عَوْرَتِهِ خِرْقَةً
وَاعْمِدْ إِلَى السِّدْرِ فَصَيِّرْهُ فِي طَسْتٍ وَصُبَّ عَلَيْهِ الْمَاءَ وَاضْرِبْهُ بِيَدِكَ حَتَّى تَرْتَفِعَ رَغْوَتُهُ
وَاعْزِلِ الرَّغْوَةَ فِي شَيْءٍ وَصُبَّ الْآخَرَ فِي الْإِجَّانَةِ الَّتِي فِيهَا الْمَاءُ ش یونس بن عبد الرحمن از راویان
امام موسی کاظم و امام رضا علیهما السلام است و ضمیر قال راجع بیونس است پس عنهم اشارتست باینکه هرچه یونس در کتاب خود گفته
بعنوان نقل از یکی از ائمه علیهم السلام است نه باجتهاد و ظن خود ش بیت المغتسل بفتح سین موضع شستن میت احمد بعین بی نقطه

ذ دال منقطه بصیغه امر باب نصر است الطست بفتح طاء منقطه و سکون سین منقطه و تاء دو نقطه در بالای منقلب از سین منقطه
ظرفیست از مس مثل طاس و طشت الرغوة بفتح و ضم و کسر راء بی نقطه و سکون غین با نقطه کف اغزل العین منقطه و زای با نقطه بصیغه
امر باب ضرب است الآخر بفتح خاء دیگر و بکسر خاء پس مانده و هر دو اینجا مناسب است الاجانه بکسر همزه و تشدید جیم و الف و نون
ظرفی بزرگ که از سفالست و دران رخت میشویند و آنرا اسونه میگویند یعنی روایتست از یونس از ائمه معصومین علیهم السلم یونس
گفت چون اراده کردی شستن میت را پس بگذار میت را بر تخته رو بقبله بمعنی که کف دو پای او بجانب قبله باشد چنانچه
گذشت در حدیث سابق پس اگر باشد بر آن میت پیراهنی پس بیرون کن دستهای او از آن پیراهن و جمع کن پیراهن او را بر عورت
او بمعنی که دو دوش او را تا ناف او از گریبان پیراهن بیرون کن تا مانند لنگ او شود و بردار دامن پیراهن او را از دو پای او
تا بالای زانو و اگر نباشد بر میت پیراهنی پس بینداز بر عورت او پارچه که ساتر آن باشد و متوجه شو سوی سدر پس بریز
آنرا در طاس و بریزان سدر را بر او و بزن آنچه را که در طاس است بدست خود تا آنکه بالا آید کف او و جدا بگذار آن کف را
در ظرفی و بریز آن دیگر را که در طاس باقیمانده در سونه که در آن آب غسل میت است اصل ثم اغسل یدیه
ثلث مرات کما یغسل الانسان من الجنابة الی نصف الذراع ثم اغسل فرجه ونقه ثم
اغسل راسه بالرغوة وبالغ فی ذلک واجتهد ان لا یدخل الماء منخریه ومسامعه ثم
اضجعه علی جانبه الایسر وصب الماء من نصف راسه الی قدمیه ثلث مرات وتدلک
بدنه دلکا رفیقا وکذلک بطنه وظهره ثم اضجعه علی جانبه الایمن وافعل به مثل ذلک
شرح الی در الی النصف دو فقره آینده الی المرفقین برای انتهاست مع هذا افاده شروع از دخول آن میکند چنانچه تحقیق شد
در کتاب الطهارة در حدیث پنجم باب بیست و سیوم که باب حد الوجه الذی یغسل والذراعین وکیف تغسل است نقه بفتح نون و تشدید
قاف مکسوره امر معتل اللام از باب تفعیل است باء در بالرغوة برای ملابست و مراد اینست که با آب سدر شسته شود و رغوه مانند صابون
باشد من نصف راسه الی قدمیه دو احتمال دارد اول اینکه مدخول من خارج باشد و مدخول الی داخل باشد و مراد این باشد که مغسول
نصف بدنست که اول آن از گو بالای سینه است تا مهره کردن دوم اینکه مدخول من داخل باشد و این نقل المعنی باشد و امام
من قرینه الی قدمیه گفته باشد و یونس از آن این معنی فهمیده باشد چنانچه بیان شد در شرح حدیث سابق تدلک بدال بی نقطه
بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب نصر است کذلک معطوف بر دلکا رفیقا است پس مفعول مطلق است بطنه مرفوع و ظهره منصوب
و مفعول تدلک است یعنی بعد از آن بشو دو دست میت را سه بار چنانچه دست خود را میشوید آدمی بسبب جنابت تا نصف
ذراع بعد از آن بشو فرج میت را و پاک بشو آنرا بعد از آن بشو سر میت را با آب سدر با آن کف و مبالغه کن در آن شستن
و جهد کن که داخل نشود آن آب سدر در دو سوراخ بینی او و گوشهای او بعد از آن بخوابان میت را بر جانب چپ او و بریز
آن آب سدر را از طرف نصف سر او تا پای او سه بار و میمالی بدن او را مالیدنی هموار و همچنان میمالی مالیدنی هموار شکم
او را و پشت او را بعد از آن بخوابان او را بجانب راست او و بکن با او مثل آنچه مذکور شد بمعنی که نصف چنبر که کردن او را
تا قدم او بشو و هموار بمال اصل ثم صب ذلک الماء من الاجانة واغسل الاجانة بماء قراح واغسل
یدیک الی المرفقین ثم صب الماء فی الآنیة والق فیه حبات کافور وافعل به کما فعلت فی المرة
الاولی ابدا بیدیه ثم بفرجه وامسح بطنه مسحا رفیقا فان خرج شیء فانقه ثم اغسل

راسه

راسه ثم اضجعه علی جانبه الایسر واغسل جنبه الایمن وظهره وبطنه ثم اضجعه علی جنبه الایمن
واغسل جنبه الایسر کما فعلت اول مرة شرح بعد از آن بریز باقیمانده آن آب سدر را از سونه و بشو سونه را با آب
خالص و بشو دو دست خود را تا دو آرنج بعد از آن بریز آب را در ظرف آب که سونه است و بینداز در آن آب چیزدانه کافور را
و بکن با میت آنچه کردی در بار اول یعنی اینکه ابتدا کن بشستن دو دست او تا نصف ذراع بعد از آن بشستن فرج او و
بمال شکم او را دست مالیدنی هموار پس اگر بسبب مالیدن بیرون آید چیزی از نجاست پس پاک بشو آنرا بعد از آن بشو
سر او را بعد از آن بخوابان او را بر جانب چپ او و بشو پهلوی راست او را و پشت او را و شکم او را بعد از آن بخوابان او را
بر جانب راست او و بشو پهلوی چپ او را چنانچه کردی در اول بار بمعنی که پشت او و شکم او را نیز بشو اصل ثم اغسل
یدیک الی المرفقین والآنیة وصب فیها ماء القراح واغسله بماء القراح کما غسلته فی المرتین الاولیین
ثم نشفه بثوب طاهر واعمد الی قطن فذر علیه شیئا من حنوط وضعه علی فرجه قبل ودبر
واحش القطن فی دبره لئلا یخرج منه شیء وخذ خرقة طویلة عرضها شبر فشدها من
حقویه وضم فخذیه ضما شدیدا ولفها فی فخذیه ثم اخرج راسها من تحت رجلیه الی
الجانب الایمن واغرزها فی الموضع الذی لففت فیه الخرقة وتکون الخرقة طویلة تلف
فخذیه من حقویه الی رکبتیه لفا شدیدا شرح اضافه در ماء القراح اضافه نوع بجنس است پس بتقدیر من است
نشفه بنون و شین بی نقطه و فاء بصیغه امر باب تفعیل است التنشیف بسیار خشکانیدن ذر بضم ذال با نقطه و تشدید راء بی نقطه
امر است قبل مجرور و منون است و بدل تفصیل فرجه است الحقو بفتح و کسر حاء بی نقطه و سکون قاف استخوان بر آمده از بالای ران در
پایین تهیگاه ضم بضم ضاد با نقطه و تشدید میم مفتوحه امر است لف بضم لام و تشدید فاء مفتوحه امر است اغرز بغین با نقطه و راء
بی نقطه و زای با نقطه بصیغه امر باب ضرب است یعنی بعد از آن بشو دو دست خود را تا دو آرنج و بشو آن ظرف آب را که سونه است
و بریز در آن ظرف آب خالص و بشو میت را با آب خالص چنانچه شستی او را در دو بار اول بعد از آن خوب خشک کن او را بجامه
که پاک باشد و متوجه شو سوی پنبه پس بپاش بر آن پنبه چیزی از خوشبوی میت که کافور است و بگذار آن پنبه را بر فرج او قبل
و دبر و فرو کن پنبه را در دبر او تا بیرون نیاید از آن چیزی از نجاست و بگیر پارچه را که دراز باشد پهنای آن پارچه یک وجب
باشد پس ببند آن پارچه را از سر دو استخوان ران او و دو هم آور دو ران او را درهم آوردنی سخت و بپیچ آن پارچه را بر
دو ران او بعد از آن بیرون آور سر آن پارچه را از میان دو پای او در پیش زانو سوی جانب راست و فرو کن آنرا در جایی
که پیچیدی در آن آن پارچه را و میباشد آن پارچه دراز که بپیچد دو ران او را از دو استخوان سر ران او تا دو زانوی او پیچیدنی
سخت مخفی نماند که ظاهر این گفتگو اینست که خرقه ملفوفه از تتمه غسل باشد و داخل کفن نباشد چنانچه اشارت بآن شد در شرح
حدیث سیوم این باب هشتم اصل عن علی بن جعفر عن اخیه ابی الحسن علیه السلم قال سألته عن المیت هل
یغسل فی الفضاء قال لا بأس وان ستر بستر فهو احب الی شرح الفضاء بفتح فاء و ضاد با نقطه و الف ممدوده
زمین بی سقف و زمین بی حصار مثل صحرا و هر دو اینجا مناسب است یعنی روایتست از علی بن جعفر از برادرش امام موسی کاظم علیه السلم گفت
پرسیدم او را از میت که آیا شسته میشود در زمین بی سقف گفت قصوری ندارد و اگر پوشیده شود به پرده که بجای سقف باشد پس آن
محبوب ترست سوی من باب نوزدهم این باب تحنیط المیت وتکفینه شرح التحنیط بحاء بی نقطه و نون و یاء دو نقطه در پایین و طاء

منقطه مصدر باب تفعیل خوشبو کردن میت پس ذکر المیت اینجا مبنی بر تجرید است یعنی این باب بیان خوشبو کردن میت و کفن کردن میت است
در این باب شانزده حدیث است اول اصل عن یونس عنهم علیهم السلام قال فی تحنیط المیت و تکفینه قال ابسط الحبرة
بسطاً ثم ابسط علیها الازار ثم ابسط القمیص علیه و ترد مقدم القمیص علیه ثم اعمد الی کافور
مسحوق فضعه علی جبهته موضع سجوده و امسح بالکافور علی جمیع مفاصله من قرنه الی
قدمه و فی رأسه و فی عنقه و منکبیه و مرافقه و فی کل مفصل من مفاصله من الیدین و
الرجلین و فی وسط راحتیه شرح ضمیر قال راجع بیونس است چنانچه بیان شد در شرح حدیث پنجم باب سابق تکرار قال
برای بیان این است که یونس در مبحث تحنیط و تکفین میت از کتاب خود مسائل بسیار گفته و از آن جمله این را گفته که اینجا مذکور میشود ابسط بصیغه
امر باب نصر است حبره بیان میشود در شرح حدیث نهم باب بیست و دوم الازار بکسر همزه و زای با نقطه و الف و را بی نقطه عفت و
باعث عفت مثل آنچه ساتر عورت است و مراد اینجا لنگ است و ضمیر علیه اول راجع بازار است و در دوم راجع بقمیص است موضع مجرور
و بدل جبهه است یعنی روایت است از یونس بن عبد الرحمن از ائمه معصومین علیهم السلام یونس گفتگو کرد در کتاب خود در مبحث تحنیط میت و تکفین میت
یونس گفت پهن کن سرتاسری را که قسمی از بردهای یمنی باشد اگر میسر شود نوعی از پهن کردنی که ضرور باشد در وقت گذاشتن میت
بر آن یا بمعنی که پهن کردن دو پهلوی آن لازم نیست بعد از آن پهن کن بر بالای آن سرتاسری لنگ را بعد از آن پهن کن پیراهن
را بر بالای لنگ و بر میگردانی نصف بالای پیراهن را بر پیراهن یا بمعنی که دامن پیراهن را بهم می پیچی تا گریبان پیراهن بعد از آن
متوجه شو سوی کافوری که سائیده شده باشد پس بگذار آن کافور را بر پیشانی میت جای سجود او و دست بمال با آن کافور
سائیده شده بر جمیع بندهای میت از فرق سر میت تا پای میت و در سر میت و در گردن میت و دوش او و آرنجهای او و در هر
بندی از بندهای او از دو دست و دو پا و در میان دو کف دستهای او اصل ثم یحمل فیوضع علی قمیصه و یرد
مقدم القمیص علیه و یکون القمیص غیر مکفوف و لا مزرور و یجعل له قطعتین من جرید
النخل رطباً قدر ذراع یجعل له واحدة بین رکبتیه نصف مما یلی الساق و نصف مما یلی
الفخذ و یجعل الاخری تحت ابطه الایمن و لا یجعل فی منخریه و لا فی بصره و مسامعه
و لا علی وجهه قطناً و لا کافوراً ثم یعمم یؤخذ وسط العمامة فتثنی علی رأسه بالتدویر
ثم یلقی فضل الشق الایمن علی الایسر و الایسر علی الایمن ثم یمد علی صدره شرح یرد بصیغه
مجهول غایب است بمناسبت یحمل یا بصیغه معلوم مخاطب باب نصر است بمناسبت تجعل مکفوف بر وزن اسم مفعول باب
نصر است الکف دوختن سجاف بر جامه مزرور برای با نقطه و دو را بی نقطه اسم مفعول باب نصر است الزر دوختن بند بر پیراهن
و بستن بند پیراهن واحدة بین رکبتیه تا ابطه الایمن مخالف حدیثی است که می آید در باب بیست و چهارم که باب الجریده است
پس میتواند بود که این در صورت تقیه باشد بنا بر اینکه در غیر موضع معروف است مخالفان متوجه آن نمیشوند و اطلاع بر آن
بهم نمیرسانند و موید این است لفظ تحت در تحت ابطه الابط بکسر همزه و سکون و کسر با یک نقطه و طا بی نقطه بیخ بغل یعنی بعد
از آن برداشته میشود پس گذاشته میشود بر پیراهن او و برگردانیده میشود نصف پیراهن که پیش آنست بر بالای آن میت و میباشد
آن پیراهن بی سجاف و بی بند و میگردانی برای میت دو پاره از شاخ خرما بر حالی که آن شاخ خرما تر باشد بر حالی که هر یک
از آن دو پاره بقدر مجموع ساعد و دست باشد میگردانی برای او یکپاره را میان دو زانوی او نصفی در پهلوی ساق

باشد

باشد و نصفی در پهلوی ران باشد و میگردانی پاره دیگر را در پایین بیخ بغل راست او که متصل به پشت او است تا پهلوی او باشد و نمیگذارند
مطلقاً بر آن نه پنبه و نه کافور در دو سوراخ بینی او و نه در چشم او و در گوشهای او و نه بر روی او پنبه و نه کافور را بعد از آن عمامه کرده
میشود بیان این آنکه گرفته میشود میان عمامه پس پیچیده میشود آن عمامه بر سر او بدور فرمودن عمامه یا بمعنی که ساتر فرق میت میشود
بعد از آن انداخته میشود زیادی نصف راست عمامه بر جانب چپ میت و نصف چپ عمامه بر جانب راست میت بعد از آن
کشیده میشود بر سینه میت دوم اصل سئل ابو عبد الله علیه السلام عن رسول الله صلی الله علیه و آله بم
کفن قال فی ثلاثة اثواب ثوبین صحاریین و برد حبرة شرح این مضمون گذشت در کتاب الحجة در حدیث ششم
باب انه لیس شیء من الحق فی ایدی الناس الا ما خرج من عند الائمة تا آخر که باب صدم است صحاری بضم صاد بی نقطه و حا بی نقطه و الف و را بی نقطه
دهی است در یمن که در آن جامه های خوب بافته میشود البرد بضم با یک نقطه و سکون را بی نقطه و دال بی نقطه جامه وسیع که در یمن بافته میشود
بهتر از جامه های دیگر الحبرة بکسر و فتح حا بی نقطه و فتح با یک نقطه و را بی نقطه قسمی مرغوب از بردهای یمن و بیان میشود در شرح حدیث نهم
باب بیست و دوم بدانکه منافات نیست میان این حدیث و میان مفهوم از آنچه می آید در کتاب الحج در حدیث دوم باب ما یلبس المحرم
من الثیاب و ما یکره له لباسه که باب شصت و سیوم است که عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان ثوبا رسول الله صلی الله علیه و آله الذی
احرم فیهما یمانیین عبری و اظفار و فیهما کفن زیرا که میتواند بود که ثوبین صحاریین عبارت باشد از یکی از دو جامه احرام که از آن دو قطعه
کرده باشند یکی برای پیراهن و دیگری برای لنگ یعنی پرسیده شد امام جعفر صادق علیه السلام از رسول الله صلی الله علیه و آله
که بچه چیز کفن کرده شد گفت در سه جامه دو جامه صحاری که یکی پیراهن او بود و دیگری لنگ او بود و در جامه وسیع یمنی که قسم
اعلای آن بود و سرتاسری او بود سیوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا کفنت المیت فذر علی کل ثوب
شیئاً من ذریرة و کافور شرح ذر بضم ذال با نقطه و فتح و کسر و ضم را بی نقطه مشدده امر باب نصر است گذشت در شرح حدیث
دوم باب سابق که ذریره از جمله حنوط مخالفان است پس این حدیث در صورت تقیه است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت چون کفن کنی میت را بپاش بر هر جامه از ذریره و کافور چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا اردت
ان تحنط المیت فاعمد الی الکافور فامسح به آثار السجود منه و مفاصله کلها و رأسه و لحیته
و علی صدره من الحنوط و قال حنوط الرجل و المرأة سواء و قال اکره ان یتبع بمجمرة شرح الآثار بهمزه و الف
و ثا سه نقطه و الف و را بی نقطه جمع اثر بفتح همزه و فتح ثا که در اصل مصدر باب علم است بمعنی گزیدن چیزی برای خود و مراد اینجا گزیده
شده الله تعالی است برای خود و اضافه آن بسجود باعتبار این است که گزیدن با نیروش است که آلت سجود الهی شده و او در و علی
صدره حالیه است و ظرف خبر مبتدا است من اسم است بمعنی بعض و مبتدا است الف لام الحنوط برای عهد خارجی است و مراد کافور است یتبع
بصیغه مضارع مجهول باب علم است و ضمیر مستتر راجع بمیت است المجمرة بکسر میم و سکون جیم و فتح میم دوم و را بی نقطه ظرفی که در آن اخگر
گذارند برای بخور و آنرا عودسوز میگویند یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون اراده کنی خوشبو کردن میت را
پس متوجه شو سوی کافور پس دست بمال آن کافور موضع سجده را که پیشانی و شکم دو دست و سر دو زانو و سر دو شست پا است
و بندهای او را همگی آنها و سر او را و ریش او را بر حالی که بر سینه میت باشد بعض آن خوشبوی و امام گفت خوشبوی مرد
میت و زن میته برابر است و امام گفت که دوست نمیدارم که از پی میت عودسوز برده شود پنجم اصل عن زرارة و محمد
بن مسلم قالا قلنا لابی جعفر علیه السلام العمامة للمیت من الکفن قال لا انما الکفن المفروض

چیزی هم

تمام

ثلاثة اثواب وثوب تام لا اقل منه يوارى به جسده كله فما زاد فهو سنة الى ان يبلغ خمسة اثواب
فما زاد فهو مبتدع والعمامة سنة وقال امر النبي صلى الله عليه وآله بالعمامة وعمم النبي
صلى الله عليه وآله شرح الكفن مبتدا المفروض خبر مبتدا است الف لام المفروض دلالت بر حصر میکند وبیان حصر می آید در حدیث
آینده ثلاثة خبر مبتدای محذوفست تقدیر هو ثلاثة وضمیر محذوف راجع بالمفروض است ومیتواند بود که ثلاثة بدل یا عطف بیان المفروض باشد
ثوب مبتدا است تقدیر ثوب منها است تام خبر مبتدا است لا نافیه است اقل مرفوع است بنا بر اقل خبر دیگر مبتدا است وضمیر منه راجع بتام
است یواری بصیغه مضارع مجهول از باب مفاعله است فا در فما زاد در اول برای تعقیب ذکری است ودر دوم برای تفریع است ومیتواند بود
که برای تعقیب باشد وبنابر اول مبتدع بفتح دال قدر مشترک میان حرام ومکروه ومباح است ومیتواند بود که حرام باشد بنا بر آنکه
چون سنت نیست تضییع مال است وآنچه می آید در حدیث دوم تا ششم وچهارم که شقران در قبر رسول الله علیه السلام قطیفه انداخت
مؤید احتمال سابق است وبنابر دوم حرام است ومیتواند بود که قدر مشترک باشد یعنی روایت است از زراره ومحمد بن مسلم گفتند که گفتیم
امام محمد باقر علیه السلام را که آیا عمامه برای میت از جمله کفن است مراد علما میت که اگر داخل کفن باشد چرا اند کور میت در احادیث
کفن رسول است مثل حدیث دوم این باب واگر داخل نیست چرا امر بعمامه میکنید امام گفت داخل کفن میت نیست بیان این آنکه
جز این نیست که مراد بکفن مفروض است وشامل مستحب نیست آن مفروض سه جامه است ویکجامه از آن سه جامه تمامی بهر تنگر از سر تا پای
پوشیده میشود بآن تمام سر تا سری بدن میت یعنی کل آن بدن پس آنچه زیاد باشد از سه جامه پس آن سنت است تا آنکه رسد به پنج جامه یعنی
که عمامه وخرقه ران بند داخل سنت است پس آنچه زیاد شود بر پنج جامه پس اهل بدعت کرده شده است وعمامه سنت است وامام گفت امر
کرد نبی صلی الله علیه وآله مردم را بالعمامه وعمامه کرده شد نبی صلی الله علیه وآله اصل وبعث الينا الشيخ ونحن بالمدينة
لما مات ابو عبيدة الحذاء بدينار وامرنا ان نشتري له حنوطا وعمامة ففعلنا شرح این کلام زراره
ومحمد بن مسلم است الشیخ بفتح شین بی نقطه مرد بزرگوار ومراد اینجا امام جعفر صادق علیه السلام است الحذاء بفتح حاء بی نقطه وتشدید ذال
با نقطه والف ممدوده کفشگر یعنی وفرستاد سوی ما شیعه امامیه امام جعفر صادق علیه السلام برحالی که ما در مدینه بودیم چون وفات
یافت ابو عبیده حذا دیناری طلا را وامر کرد ما را که خریداری کنیم برای ابو عبیده خوشبویی را وعمامه را پس کردیم آنچه فرمود
ششم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال الميت يكفن في ثلاثة سوى العمامة والخرقة تشد بها
وركيه لكيلا يبدو منه شيء والخرقة والعمامة لا بد منهما وليستا من الكفن شرح تشد بصیغه مضارع
مخاطب باب نصر است وجمله صفت الخرقة است چون در حکم نکره است زیرا که الف لام برای عهد ذهنی است ومیتواند بود که جمله استینافیه
بیانیه باشد الورک بفتح وکسر واو وسکون را بی نقطه وفتح واو وکسر را بالای ران که سرین است یعنی روایت است از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت میت کفن کرده میشود در سه جامه غیر عمامه وخرقه که می بندی آن خرقه دو سرین او را تا از او ظاهر نشود
از میت چیزی از نجاست وخرقه ران بند وعمامه چاره نیست از آنها بمعنی که سنت موکد است ونیست آن دو از جمله کفن بیان
این در حدیث آینده است هفتم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال كتب ابي في وصيته ان اكفنه في
ثلاثة اثواب احدها رداء له حبرة كان يصلي فيه يوم الجمعة وثوب آخر وقميص فقلت
لابي لم تكتب هذا فقال اخاف ان يغلبك الناس وان قالوا كفنه في اربعة او خمسة فلا تفعل
وعممني بعمامة وليس تعد العمامة من الكفن انما يعد ما يلف به الجسد شرح حبره بیان میشود در شرح

حدیث نهم

حدیث نهم ثابت ودوم ولیس تعد تا آخر کلام امام جعفر صادق علیه السلام است الجسد بفتح جیم وفتح سین بی نقطه ودال بی نقطه عبارتست از
تنه که عمده تر وضخیم تر اعضای حیوانست وآن صندوقه است وآن از آخر گردنست تا اول سرین واز آن بیرونست گردن ودو بازو ودو
ران ومناسب این گذشت در کتاب الحجة در حدیث سوم مولد ابی عبد الله علیه السلام که باب صد وهفتم است یعنی روایت است از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت نوشت پدرم در وصیت او اینرا که کفن کنم او را در سه جامه یکی از آنها ردایی بود او را که حبره بود نماز
میکرد در آن ردا در روز جمعه وجامه دیگر که لنگ باشد وپیراهنی پس گفتم پدرم را که چرا مینویسی اینرا پس گفت میترسم که غلبه کنند بر تو
مردمان واگر مردمان گویند که کفن کن او را در چهار جامه یا پنج جامه پس مکن وعمامه کن مرا بعمامه وشمرده نمیشود عمامه از جمله کفن بیان
این آنکه جز این نیست که شمرده میشود از کفن آنچه پیچیده میشود بآن تنه آدمی چنانچه می آید در حدیث اول وپنجم باب هفتاد وششم که اگر
اعضای آدمی متفرق شده باشد نماز بر تنه است نه بر باقی اعضا واین مبنی بر اینست که تنه محل حرارت غریزیست لهذا در ایام
زندگی اگر تنه پوشیده باشد از سرما وگرمای مفرط حیوان محفوظ میماند غالبا اگرچه باقی اعضا پوشیده نباشد وعکس نیست مخفی نماند
که ظاهر این حدیث اینست که میباید که لنگ فرو گیرد ناف میت را هشتم اصل قلت لابي عبد الله عليه السلام اني
اغسل الموتى قال وتحسن قلت اني اغسل فقال اذا غسلت فارفق به ولا تغمزه ولا تمس
مسامعه بكافور واذا عممته فلا تعممه عمة الاعرابي قلت كيف اصنع قال خذ العمامة
من وسطها وانشرها على راسه ثم ردها الى خلفه واطرح طرفيها على صدره شرح تحسن بحا بی نقطه
وسین بی نقطه ونون بصیغه مضارع مخاطب باب افعالست بتقدیر استفهام است الاحسان نیکو بجا آوردن کاری العمة بکسر عین بی نقطه
وتشدید میم روش عمامه بر سر خود بستن الحد بفتح حا بی نقطه وتشدید دال بی نقطه جای تاه جامه یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را بدرستی
که من میشویم مردگان را امام گفت وخوب میشویی گفتم بدرستی که من میشویم بمعنی که نیکو بدی آن معلوم من نیست پس امام گفت
چون شویی پس هموار کن با میت ودست هموار بر بدن او فرو مکش ودست ممال گوشهای او را بکافور وچون عمامه کنی او را
پس عمامه مکن او را روش عمامه بر سر بستن صحرانشین عرب گفتم که چگونه کنم گفت بگیر جای ته عمامه را در میان عمامه وازناه واکن عمامه را
بر سر میت بمعنی که نصف عمامه را در طرف راست سر او کن ونصفی دیگر را در طرف چپ سر او کن بعد از آن برگردان عمامه را که
پس سر میت وبینداز دو طرف عمامه را بر سینه میت مراد اینست که صحرانشین عرب دو طرف عمامه را بر سینه خود نمی اندازد نهم
اصل قلت لابي عبد الله عليه السلام كيف اصنع بالكفن قال يؤخذ خرقة فيشد بها على مقعدته
ورجليه قلت فالازار قال انها لا تعد شيئا انما تصنع لتضم ما هناك لئلا يخرج منه شيء
وما يصنع من القطن افضل منها ثم يخرق القميص اذا غسل وينزع من رجليه قال ثم
الكفن قميص غير مزرور ولا مكفوف وعمامة يعصب بها راسه ويرد فضلها على صدره
شرح فالازار خبر مبتدای محذوفست تقدیر فما الازار واستفهام مقدر است ومیتواند بود که مقدر نباشد ما در ما یصنع موصوله
ومبتدا است یصنع بصاد بی نقطه ونون وعین بی نقطه بصیغه مضارع مجهول غایب باب منع است من بیانیه است افضل خبر مبتدا است
یخرق بخای با نقطه وراء بی نقطه وقاف بصیغه مضارع غایب باب نصر وضرب است ثم بضم ثای سه نقطه است الکفن مبتدا است
قمیص خبر مبتدا است ومی آورد عمامه برای عطف بر قمیص است بنا بر آنکه کفن در معنی اعم مستعمل شده وافاده این میکند که عمامه
بعد از قمیص وپیش از ازار است ومیتواند بود که واو برای استیناف نحوی باشد پس عمامه مبتدا باشد یعصب بعین بی نقطه وصاد بی نقطه

و با نقطه بصیغه مضارع مجهول از باب نصر صفت عمامه است یا خبر مبتدا است یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که چگونه کنیم با کفن
بمعنی که بچه ترتیب قرار دهیم اجزای آنرا آیا شروع از پیراهن کنیم یا از لنگ گفت گرفته میشود پارچه پس بسته میشود بآن
برنشستگاه میت و دو پای او بمعنی وران او پس گفتم آیا آن خرقه لنگ است یا بمعنی که حاجت بلنگ علیحده نیست امام گفت
مرتبی که آن خرقه شمرده نمیشود چیزی یا بمعنی که داخل اجزای کفن میت و لنگ داخل آنها است پس علیحده میباید جز این میت
که ساخته میشود آن خرقه برای میت تا در هم رفته شود آنچه انجاست یعنی در قبل میت برای آنکه بیرون نیاید از آن
چیزی از نجاست و آنچه ساخته میشود برای میت که پنبه ایست که بر قبل و دبر میت میگذارند بهتر است از آن خرقه مراد اینست که وجود
آن خرقه برای مستحکم ماندن آن پنبه است پس مقصود بالعرض است و اگر پنبه مستحکم ماندی بی آن خرقه حاجت بآن خرقه نشدی
و این اشارتست بآنکه اگر خرقه از اجزای کفن میبود پنبه نیز از اجزای کفن میبود بطریق اولی بعد از آن بستن خرقه پاره کرده میشود
گریبان پیراهن میت چون میت غسل داده شود یا بمعنی که خرقه نیز بسته شود زیرا که خرقه از تتمه غسل است چنانچه مذکور شد
در شرح حدیث سیوم و پنجم باب سابق و کنده میشود آن پیراهن از جانب دو پای میت امام گفت بعد از آن کفن پیراهنی است
که نه بند دارد و نه سجاف و عمامه ایست که بسته میشود بآن سر میت و برگردانیده میشود زیادتی عمامه بر سینه میت مراد از حصر کفن
در آنچه مذکور است نیست بلکه مراد اینست که شروع از پیراهن میباید کرد و بعد از عمامه لنگ را بر بالای پیراهن میباید بست و سر تا
سری بعد از آنهاست دهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام فی العمامة للمیت فقال حنّکه شرح
حنّکه بفتح حاء بی نقطه و تشدید نون مکسوره و سکون کاف بصیغه امر از باب تفعیل و ضمیر راجع بمیت است التحنیک گردانیدن
عمامه بپایین زنخ کسی یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در عمامه برای میت پس امام گفت چیزی از عمامه را در پایین
زنخ میت کن مراد اینست که طرف راست عمامه را از طرف چپ سینه او اندازند و طرف چپ عمامه را از طرف راست سینه او
اندازند تا پایین زنخ او پوشیده شود چنانچه گذشت در حدیث اول باب یازدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال
یکفّن المیت فی خمسة اثواب قمیص لا یزرّ علیه وازار وخرقة یعصب بها وسطه وبرد
یلفّ فیه وعمامة یعمّم بها ویلقی فضلها علی صدره شرح تکفین در اینجا مستعمل شده در معنی اعم از آنچه
مذکور شد در حدیث هفتم این باب و شاید که مجاز باشد یزرّ بزای بی نقطه و تشدید راء بی نقطه بصیغه مضارع مجهول غایب
از باب نصر است و ضمیر مستتر راجع بقمیص است که مذکر است و گاهی مؤنث مستعمل میشود یعصب بصیغه مجهول از باب نصر است وسط
عبارت از سرین و حوالی آنست یعمّم بعین بی نقطه و تشدید میم بصیغه مضارع مجهول غایب از باب افتعال است الاعتمام دراز شدن
گیاه و مانند آن با در بها برای تعدیه است و ظرف نایب فاعل است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت کفن کرده
میشود میت در پنج جامه پیراهنی که بسته نمیشود در میت یا بمعنی که بند ندارد تا بسته تواند شد بر میت و لنگی و پارچه که بسته شود
بآن پارچه سرین میت تا زانو بردی یمنی که میت پیچیده شود در آن و سر تا سری میت باشد و عمامه که دراز کرده شود و انداخته
شود زیادتی آن عمامه بر سینه میت مراد اینست که میباید که عمامه بقدری دراز باشد که وسط آن بر سر میت پیچیده شود و دو طرف
آن زیاد ماند بر سینه میت انداخته شود دوازدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال الکافور هو الحنوط شرح
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت کافور است و بس خوشبوی میت یعنی که ذریره و مانند آن از بدعتهای مخالفان
است سیزدهم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام لی فی کفن ابی عبیدة الحذّاء انما الحنوط الکافور ولکن

اذهب فاصنع کما یصنع الناس شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلام مرا در کفن ابو عبیده حذاء که جز این نیست که خوشبوی
میت کافور است و بس ولیکن برو و بکن چنانچه میکنند مخالفان یعنی که ذریره نیز در کفنهای او بپاش چهاردهم اصل عن داود
بن سرحان قال مات ابو عبیدة الحذّاء وانا بالمدینة فارسل الیّ ابو عبد الله علیه السلام بدینار
وقال اشتر بهذا حنوطا واعلم ان الحنوط هو الکافور ولکن اصنع کما یصنع الناس قال فلما
مضیت اتبعنی بدینار وقال اشتر بهذا کافورا شرح روایت است از داود بن سرحان بکسر سین بی نقطه و سکون
راء بی نقطه و حاء بی نقطه و فتح نون که گفت وفات یافت ابو عبیده حذاء و من در مدینه بودم پس فرستاد سوی من امام جعفر صادق علیه السلام
دیناری از طلا و پیغام داد که خریداری کن باین خوشبوی میت را و بدان که خوشبوی میت کافور است و بس ولیکن بکن چنانچه
میکنند مخالفان یعنی که ذریره و کافور خریداری کن راوی گفت پس چون رفتم بازار از پی من فرستاد دیناری دیگر
و پیغام داد که خریداری کن باین کافور را تا کافور بیشتر از ذریره شود پانزدهم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلام عن
الحنوط للمیت فقال اجعله فی مساجده شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از خوشبوی برای میت بعد از
غسل پس گفت بگردان آن خوشبوی را در موضع سجده او که پیشانی و دو کف دست و دو سر زانو و دو سر شست پاهاست بیان آنچه
گذشت در حدیث اول این باب مراد اینست که گذاشتن کافور در اینها واجب است و غیر آن سنت است شانزدهم اصل عن ابی عبد الله
علیه السلام ان النبی صلی الله علیه وآله نهی ان یوضع علی النعش الحنوط شرح روایت است از امام جعفر صادق
علیه السلام اینکه نبی صلی الله علیه وآله نهی کرد از اینکه گذاشته شود بر تابوت میت خوشبوی میت بخیال اینکه میت خود حاجت
بآن ندارد و آن برای مردم است پس بالای تابوت باشد بهتر است و شاید که اهل جاهلیت چنین میکرده باشند و در عرف
نمیکرده باشند والله اعلم باب بیستم از ابواب تکفین المرأة شرح این باب بکفن کردن زن است در این باب سه حدیث است
اول اصل سألت ابا عبد الله علیه السلام فی کم تکفّن المرأة قال تکفّن فی خمسة اثواب احدها
الخمار شرح الخمار بکسر خاء با نقطه و الف و راء بی نقطه آنچه زن سر خود را بآن میپوشاند یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام
را که در چند جامه کفن کرده میشود زن گفت کفن کرده میشود در پنج جامه یکی از آنها سرپوش است که بجای عمامه مرد است دوم
اصل عن بعض اصحابنا رفعه قال سألته کیف تکفّن المرأة فقال کما یکفّن الرجل غیر انّا
نشدّ علی ثدییها خرقة تضمّ الثدی الی الصدر وتشدّ علی ظهرها ویصنع لها القطن اکثر
مما یصنع للرجال ویحشی القبل والدبر بالقطن والحنوط ثم یشدّ علیها الخرقة شدا
شدیدا شرح غیر منصوب است مانند مستثنای منقطع تضمّ بصیغه معلوم غایبه از باب نصر است و ضمیر مستتر راجع بخرقه است تشدّ بصیغه
مجهول غایبه است و ضمیر مستتر راجع بخرقه است و یصنع هر دو جا بصیغه مجهول غایب از باب منع است یعنی روایت است از بعض یاران
ما بالا برد سند روایت را تا امامی که از او شنید راوی گفت پرسیدم امام را که چگونه کفن کرده میشود زن پس گفت چنانچه
کفن کرده میشود مرد یعنی که در پنج جامه کفن کرده میشود و تفاوت اینست که ما میبندیم بر پستانهای او پارچه را که میچسباند
آن پستانها را بسوی سینه و بسته میشود آن خرقه بر پشت زن و ساخته میشود برای زن پنبه بر جایی که بیشتر باشد از پنبه که ساخته
میشود برای مردان و آغشته کرده میشود قبل و دبر زن به پنبه و خوشبوی میت بعد از آن بسته میشود برای زن پارچه ای
بند بستنی سخت سیوم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال یکفّن الرجل فی ثلثة اثواب والمرأة اذا کانت

عظیمة فی خمسة درع و منطق و خمار و لفافتین شرح مراد بتکفین اینجا معنی خاص است که مذکور شد در حدیث
هفتم باب سابق پس مراد خمار جامه است که وسیع باشد و سینه و دوش ها و پشت او نیز تا سر بپوشاند باشد الدرع بکسر
دال بی نقطه و سکون را بی نقطه و عین بی نقطه پیراهن المنطق بکسر میم و سکون نون و فتح طا بی نقطه کمربند زن و مراد اینجا لنگ
است اللفافة بکسر لام و تخفیف فا آنچه با آن چیزی را بپیچند و مراد اینجا سرتاسری میت است و فتح لام و تشدید فا مناسب تر مینماید
زیرا که مبالغه مطلوب است یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت کفن کرده میشود مرد در سه جامه که هر کدام دور تنه او را
پوشیده باشد فی الجمله و زن چون باشد بزرگ مرتبه کفن کرده میشود در پنج جامه که هر کدام دور تنه او را پوشیده باشد
فی الجمله اول پیراهن دوم لنگی سوم سرپوشی وسیع چهارم و پنجم دو سرتاسری باب میت و یکم اصل باب کراهة تجمیر الکفن و تسخین الما
شرح التجمیر بجیم و را بی نقطه مصدر باب تفعیل چیزی را در مجمره داشتن تا خوشبو شود یعنی این باب مکروه بودن بخور کردن
کفن و گرم کردن آب غسل میت است در این باب چهار حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا
یجمر الکفن شرح یجمر بصیغه مضارع غایب مجهول باب تفعیل است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بخور کرده نمیشود
کفن دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا یسخن الماء للمیت لا یعجل له النار و لا
یحنط بمسك شرح لا یعجل بصیغه مضارع مجهول باب تفعیل استیناف بیانیه است و خبر بمعنی نهی است و از قبیل نهی از نال نیست
بلکه از قبیل نهی از آزار کردن میت است چنانچه ظاهر میشود از شرح حدیث آینده یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
با آتش گرم کرده نمیشود آب برای غسل میت بیان این آنکه شتابان کرده نمیشود برای میت آتش و خوشبو کرده نمیشود میت
بمشک بیان امثال این می آید در شرح حدیث آینده سیوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال امیر المؤمنین
علیه السلام لا تجمروا الاکفان و لا تمسحوا موتاکم بالطیب الا بالکافور فان المیت بمنزلة
المحرم شرح فان تعلیل هر کدام از دو نهی است الطیب بکسر طا بی نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و با یک نقطه خوشبوی المحرم
بحا بی نقطه و را بی نقطه بصیغه اسم فاعل باب افعال یا باب تفعیل کسی که بر خود حرام کرده باشد لذتهای دنیا را وجه مشابهت اینست
که میت را لذتی نیست در تجمیر اکفان و مسح الطیب مانند آنها پس در امثال آنها اکتفا باید کرد بقدری که شارع فرموده و آن
مسح بکافور است و این مبنی بر اینست که خرج زیاد بر قدر فرموده برای میت مطلقا بمعنی که نه واجب باشد و نه مستحب از قبیل اسراف است
یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت امیر المؤمنین علیه السلام بخور مکنید کفنها را خواه بکافور و خواه بغیر آن
و ممالید مردگان خود را بخوشبوی مگر بکافور چه بدرستی که میت مانند کسی است که بر خود حرام کرده باشد لذتهای دنیا را چهارم
اصل عن ابی عبد الله علیه السلام ان النبی صلی الله علیه و آله نهی ان یتبع جنازة بمجمرة
شرح یتبع بتا دو نقطه در بالا و با یک نقطه بصیغه مضارع غایب مجهول باب علمت الشیء بفتح تا و سکون با و الاتباع بفتح تا رفتن همراه
چیزی یا در پس چیزی الجنازة بفتح و کسر جیم میت و تابوت یا در مجمرة برای ملابست المجمرة بکسر میم و سکون جیم و فتح میم دوم
و را بی نقطه جای اخگر برای خوشبوی و مناسبت این حدیث بعنوان این باب باعتبار اینست که چون تابوت میت برد در پیش
مردمان باشد شخصی مجمره در پایین تابوت میبرد برای اینکه دود آن بکفن میت رسد و بمیت سرایت کند یعنی روایت است
از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه نبی صلی الله علیه و آله نهی کرد از اینکه متابعت کرده شود جنازه با مجمره و جه این ظاهر شد از
شرح حدیث سابق باب میت و دوم اصل باب ما یستحب من الثیاب للکفن و ما یکره شرح این باب بیان چیزیست که شایسته است از جمله جامها

برای کفن

برای کفن چیزی که مکروه است در این باب دوازده حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اجیدوا
اکفان موتاکم فانها زینتهم شرح اجیدوا بجیم و یا دو نقطه در پایین و دال بی نقطه بصیغه امر باب افعال است یعنی روایت است
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت نیکو کنید کفنهای مردگان خود را چه بدرستی که آن کفنها آرایش ایشانست در قیامت
چنانچه می آید در حدیث ششم این باب دوم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله
علیه و آله لیس من لباسکم شیء احسن من البیاض فالبسوه موتاکم شرح روایت است از امام محمد باقر
علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله نیست از جمله پوشش شما خواه در زندگی و خواه در مردگی چیزی بهتر از
سفیدی یعنی سفید پس بپوشانید آن را بر مردگان خود سیوم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال قال النبی صلی الله
علیه و آله لیس من لباسکم شیء احسن من البیاض فالبسوه و کفنوا فیه موتاکم شرح
مضمون این ظاهر است از شرح حدیث سابق چهارم اصل عن عبد الله بن المغیرة عن بعض اصحابه قال
یستحب ان یکون فی کفنه ثوب کان یصلی فیه نظیف فان ذلك یستحب ان یکفن فیما
کان یصلی فیه شرح عبد الله بن مغیره از راویان امام موسی کاظم و امام رضا علیهما السلام است ضمیر اصحابه راجع بامامی است
که روایت از او دست یا راجع بعبد الله است ضمیر قال راجع بامام است یا راجع ببعض اصحابه است نظیف بفتح نون و کسر ظا بانقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و فا صفت مشبهه است و مرفوعست النظافة بفتح نون مصدر باب حسن پاکیزگی فا
فان برای تعلیل و استدلال است مشار الیه ذلك ثوب نظیف است یکفن بصیغه مجهول باب افعال برای تعریض است
مثل باع العبد و ضمیر مستتر راجع بذلك است فیما حال ضمیر مستتر در یکفن است ما برای عموم است حاصل اینست که مستحب است
برای میت در زمان زندگیش اینکه آماده کند برای کفن خود ثوبی نظیف که در آن نماز میکرده و این دلیل اینست که
مستحب است برای کسی تجهیز او بعد از موت میکنند اینکه داخل کنند در کفن او آن ثوب را یعنی روایت است از عبد الله بن مغیره
از بعض یاران او گفت مستحب است که باشد در کفن میت جامه که بوده که نماز میکرده در آن جامه مثل دوار و عمامه و جامه
احرام عمره و حج آن جامه پاکیزه باشد چه بدرستی که جامه پاکیزه مستحب است اینکه آماده کرده شود برای کفن رجالی که داخل
باشد در جمله آنچه بوده که نماز میکرده در آن پنجم اصل سألت ابا الحسن علیه السلام عن رجل اشتری من کسوة
الکعبة شیئا فقضی ببعضه حاجته و بقی بعضه فی یده هل یصلح بیعه قال یبیع ما اراد
و یهب ما لم یرد و یستنفع به و یطلب برکته قلت ایکفن به المیت قال لا شرح الکسوة بضم و کسر
کاف و سکون سین بی نقطه جامه یعنی پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از مردی که خرید از جامه کعبه چیزی را پس بجا آورد
ببعض آن حاجت خود را مثل ارمغان دادن و ماند بعض آن در دستش آیا می شاید فروختن آن امام گفت که
میفروشد آنچه را که خواسته باشد فروختن آن را و می بخشد آنچه را که نخواسته باشد فروختن آن را و طلب نفع میکند با آن و طلب
میکند برکت آن را گفتم آیا کفن کرده میشود با آن میت گفت نه شاید که برای این باشد که از کتان است چنانچه می آید در حدیث
هفتم یا برای سیاهی آن باشد چنانچه می آید در حدیث یازدهم ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال تنوقوا
فی الاکفان فانکم تبعثون بها شرح تنوقوا بنون و قاف بصیغه امر باب تفعل است التنوق مبالغه در خوبی لباس
یا طعام یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت خوش لباس شوید در کفنها چه بدرستی که شما مبعوث میشوید در روز

قیامت بن کفنها هفتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال الکتان کان لبنی اسرائیل یکفنون به
والقطن لامة محمد صلی الله علیه وآله شرح یکفنون استیناف بیانی است ضمیر راجع با قیماندگان بنی
اسرائیل است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت کتان بود در شریعت موسی برای بنی اسرائیل بیان این
انکه باقیماندگان بنی اسرائیل کفن میکنند مردگان خود را بکتان اگر میسر شود و پنبه برای امت محمد صلی الله علیه وآله مراد است
که کتان بهتر از غیر آن بود در شریعت موسی خواه در کفن خواه در غیر کفن و در شریعت محمد صلی الله علیه وآله پنبه بهتر از غیر است
خواه در کفن خواه در غیر کفن هشتم اصل عن یونس بن یعقوب عن ابی الحسن الاول علیه السلام قال سمعته
یقول انی کفنت ابی فی ثوبین شطویین کان یحرم فیهما وفی قمیص من قمصه وعمامة کانت
لعلی بن الحسین علیهما السلام وفی برد اشتریته باربعین دینارا لو کان الیوم لساوی اربعمائة
دینار شرح شطاء بفتح شین با نقطه و طاء بی نقطه و الف مقصوره نام ناحیتی است در مصر و در نسبت الف منقلب بواو
شده و تا افتاده البرد بضم با یکنقطه و سکون را بی نقطه جامه که بسیار عرض بافته شده باشد این حدیث با اندک تغییری گذشت
در کتاب الحجة در حدیث آخر مولد ابی عبد الله جعفر بن محمد علیهما السلام یعنی روایت است از یونس بن یعقوب از امام موسی کاظم
علیه السلام گفت که شنیدم از امام میگفت که بدرستی که من کفن کردم پدرم را در دو جامه که منسوب بشطاء بود احرام میکرد
در ان دو جامه مراد این است که یکی لنگ او شد و دیگری خرقه ران بند و در پیراهنی از پیراهنهای او و عمامه که بود از
امام زین العابدین علیه السلام و در بردی یمنی مراد این است که آن برد تا سری و شکه خریدم آن را بچهل دینار طلا اگر میبود
امروز هر آینه می ارزید بچهار صد دینار طلا نهم اصل عن ابی جعفر علیه السلام ان الحسن بن علی علیهما السلام
کفن اسامة بن زید ببرد احمر حبرة وان علیا علیه السلام کفن سهل بن حنیف ببرد احمر
حبرة شرح احمر بمعنی سرخ آمده و بمعنی سفید آمده الحبرة بکسر و فتح حاء بی نقطه و فتح با یکنقطه جامه که بسیار عرض بافته شده
باشد و در او نقشها بافته شده باشد مثل نقش کتابت مانند آن و آن در یمن بافته میشود از پنبه و گاهی جای نقش
آن از کتان و بوم آن از پنبه میباشد و حبره منصوبست بر تمیز اگر مراد باحمر سرخ باشد و مجرور و صفت برد است اگر مراد
باحمر سفید باشد و حاصل هر دو یکیست مراد این است که بوم آن سفید بود و نقش آن سرخ بود یعنی روایت است از امام محمد باقر
علیه السلام اینکه حسن بن علی علیهما السلام کفن کرد اسامة بن زید را ببردی که سرخ بود نقش آن که حبره شده بود و اینکه علی علیه السلام
کفن کرد سهل بن حنیف بضم حاء بی نقطه و فتح نون را بهمانچه مذکور شد دهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال
الکفن یکون بردا فان لم یکن بردا فاجعله کله قطنا فان لم تجد عمامة قطن فاجعل العمامة
سابریا شرح السابری بسین بی نقطه و الف و کسر با یکنقطه و را بی نقطه و تشدید یاء دو نقطه در پایین نوعی از جامه که سفید و نازک است
و آن را بگیتاره مینامند یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که کفن میباشد جامه بسیار عرض تار در زنده نشسته باشد
پس اگر نباشد چنان جامه و احتیاج بدوختن شود پس بگردان کفن را همگی پنبه جای آن که بهم دوخته میشود از پنبه پس اگر نیابی عمامه
پس بگردان عمامه را بگیتاره مراد این است که اگر دستاری که تمام ناباشد برای عمامه بهم نرسد یکتاره را که از پنبه باشد عمامه کن
زیرا که چون عمامه چین دارد ته نمای آن بر طرف میشود و الله اعلم یازدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا یکفن
المیت فی السواد شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت کفن کرده نمیشود میت در جامه سیاه دوازدهم اصل عن الحسین بن

راشد

راشد قال سألته عن ثیاب تعمل بالبصرة علی عمل العصب الیمانی من قز وقطن هل یصلح ان یکفن
فیها الموتی قال اذا کان القطن اکثر من القز فلا بأس شرح العصب بفتح قاف و فتح صاد بی نقطه و با یکنقطه
جامه نرم که از دو جنس بافته شده باشد یکی پنبه و دیگری کتان یمانی منسوب بیمن است بزیاده الف در نسبت و در بعض نسخ العصب
بفتح عین بی نقطه و سکون صاد است ابن اثیر در نهایه گفته که العصب برود یمانیة یعصب غزلها ای یجمع ویشد ثم یصبغ و ینسج فیاتی
موشیا لبقاء ما عصب منه ابیض لم یأخذه صبغ و صاحب قاموس گفته که العصب ضرب من البرود و میتواند بود که مراد القصب یا العصب
حبره باشد که بیان شد در شرح حدیث نهم این باب القز بفتح قاف و تشدید زای با نقطه ابریشم یعنی روایت است از حسین بن راشد
که از راویان امام موسی کاظم علیه السلام است گفت پرسیدم امام را از جامهایی که بافته میشود در بصره بر روش حبره تفاوت
یمنیت که آنچه در بصره بافته میشود از ابریشم و پنبه است آیا میشاید که کفن کرده شوند در آنها مردگان امام گفت چون باشد پنبه
اکثر از ابریشم پس روا باشد میت باب بیست و سیوم اول اصل باب صب الماء الذی یغسل به المیت والکافور شرح یغسل بصیغه مجهول باب ضرب است
والکافور مجرور و معطوف بر الماء است یعنی این باب بیان مقدار آبیست که شسته میشود بآن میت و بیان مقدار کافور
برای میت در این باب پنج حدیث است اول اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام جعلت فداک هل للماء حد
محدود قال ان رسول الله صلی الله علیه وآله قال لعلی صلوات الله علیه اذا انا مت
فاستق لی ست قرب من ماء بئر غرس فاغسلنی وکفنی وحنطنی فاذا فرغت من غسلی وکفنی
وتحنیطی فخذ بمجامع کفنی واجلسنی ثم سلنی عما شئت فوالله لا تسألنی عن شیء الا
اجبتک فیه شرح این حدیث با اندک تغییری گذشت در کتاب الحجة در حدیث چهاردهم باب شصت و چهارم که باب ما نص الله
عز وجل و رسوله علی الائمة علیهم السلام واحدا فواحدا است القرب بکسر قاف و فتح را بی نقطه و با یکنقطه جمع قربه بکسر قاف و سکون را
خیکها و شاید که اینجا عبارت از دلوهای بزرگ باشد غرس بفتح غین با نقطه و سکون را بی نقطه و سین بی نقطه نام چاهیست در مدینه
کفنی در اول بتشدید نون امر باب تفعیل است و در دوم بفتح کاف و سکون فاء مصدر باب نصر بمعنی تکفینی است و ذکر تحنیط بعد از
کفن اشعار باین است که مراد بحنوط غیر آن باشد که در آب غسل انداخته میشود منافات نیست میان اجلسنی و آنچه گذشت در
حدیث چهارم آنجا هم که و ایاک ان تقعده زیرا که جلوس نشستن برای تمر باین است مراد بقعود نشستن بی تمر باین است یعنی
گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را قربانت شوم آیا برای آب غسل میت حدی معین هست گفت بدرستی که رسول الله صلی الله
علیه وآله گفت علی را صلوات الله علیه که چون من وفات یابم پس بکش برای من شش خیک از آب چاه غرس پس بشو مرا و کفن
کن مرا و کافور کن مرا پس چون فارغ شوی از شستن من و کفن کردن من و کافور کردن من پس بگیر کنارهای کفن مرا و بنشان مرا
بعد از ان سؤال کن مرا از هر چه خواستی پس بخدا قسم که سؤال نمیکنی مرا از چیزی مگر آنکه جواب گفتم ترا در ان یعنی که البته جواب
میگویم دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله لعلی علیه السلام
یا علی اذا انا مت فاغسلنی بسبع قرب من بئر غرس شرح مضمون این ظاهر است از شرح حدیث
سابق و ذکر ست در سابق و سبع اینجا شاید که مبنی بر این باشد که ست برای اصل غسلست و سبع برای مجموع غسل و مقدمات
غسل است مثل غسل سر و شستن عورتین یا مبنی بر این باشد که ست سنت موکده است و سابع سنت غیر موکده است والله اعلم
سیوم اصل محمد بن یحیی قال کتب محمد بن الحسن الی ابی محمد علیه السلام فی الماء الذی یغسل به المیت کم

حده فوقع حد غسل المیت یغسل حتی یطهر ان شاء الله تعالی قال وکتب الیه هل یجوز
ان یغسل المیت وماؤه الذی یصب علیه یدخل الی بئر کنیف او الرجل یتوضأ وضوء الصلوة ان
یصب ماء وضوئه فی بئر کنیف فوقع علیه السلم یکون ذلک فی بلالیع شرح البلالیع بفتح با بی نقطه جمع بالوعه
چاههایی که برای آب باران و مانند آن کنده و آبها از و میبرد یعنی روایت کرد محمد بن یحیی گفت نوشت محمد بن الحسن سوی امام
حسن عسکری علیه السلام در آبی که شسته میشود بآن میت چند است حد آن آب پس امام نوشت که حد غسل میت اینست که شسته میشود
میت تا آنکه پاکیزه شود اگر خواسته الله تعالی مراد اینست که مختلف میشود باختلاف اموات در نجاسات و مانند آن راوی گفت
و محمد بن الحسن نوشت سوی امام علیه السلم آیا رواست اینکه شسته شود میت و آبی که ریخته میشود بر او داخل میشود سوی چاه بیت الخلا
یا مردی وضو میسازد وضویی که برای نماز ساخته میشود آیا رواست اینکه ریخته شود آب وضوی او در چاه بیت الخلا پس امام علیه السلم
نوشت که میباشد آن آب غسل و وضو در بالوعها مراد اینست که دخول آن در بیت الخلا مکروه است و در بالوعها مستحب است چهارم
اصل علی بن ابراهیم عن ابیه رفعه قال السنة فی الحنوط ثلثة عشر درهما وثلث اکثره وقال ان
جبرئیل علیه السلم نزل علی رسول الله صلی الله علیه وآله بحنوط وکان وزنه اربعین درهما
فقسمها رسول الله صلی الله علیه وآله ثلثة اجزاء جزءا له وجزءا لعلی وجزءا لفاطمة
علیهم السلم شرح مراد بحنوط اینجا غیر آنست که در آب غسل انداخته میشود چنانچه گذشت در حدیث اول یا مراد اعم از آنست و بر هر
تقدیر مراد اینجا کافور است درهم بوزن چهل و هشت جو میانه است وده درهم بوزن هفت مثقال شرعی است و مثقال شرعی
یکدینار طلاست و بیان اینها می آید در کتاب الزکوة در شرح حدیث دوم باب سوم که باب العلة فی وضع الزکوة علی ما وضع است
اکثره خبر مبتدای محذوفست بتقدیر هذا اکثره یعنی روایت کرد علی بن ابرهیم از پدر خود بلا اسناد حدیث با امامی که روایت
از وست امام گفت سنت خوشبویی میت سیزده درهم و دو دانگ درهم است این اکثر حنوط است یعنی که زیاد بر این
عبث است و امام گفت بیان این آنکه بدرستی که جبرئیل علیه السلم فرود آورد بر رسول الله صلی الله علیه وآله حنوطی و بود وزن آن
حنوط چهل درهم پس قسمت کرد آن چهل درهم را رسول الله صلی الله علیه وآله سه حصه برابر حصه برای خود و حصه برای علی و حصه
برای فاطمه علیهم السلم مراد اینست که اگر زیاد بر سیزده درهم وثلث عبث نبود جبرئیل می آورد آنرا نیز پنجم اصل عن ابن ابی
نجران عن بعض اصحابه عن ابی عبد الله علیه السلم قال اقل ما یجزی من الکافور للمیت مثقال
وفی روایة الکاهلی وحسین بن المختار عن ابی عبد الله علیه السلم قال القصد من ذلک
اربع مثاقیل شرح نجران بفتح نون و سکون جیم و را بی نقطه است و فی روایة تا آخر کلام ابن ابی نجران است یعنی
روایت از عبد الرحمن بن ابی نجران از بعض یاران او از امام جعفر صادق علیه السلم گفت اقل آنچه کافیست از کافور برای میت
وزن یک مثقالست که دینار طلا باشد و در روایت کاهلی و حسین بن المختار از امام جعفر صادق علیه السلم امام گفت میانه
از جمله کافور برای میت چهار مثقالست بدانکه بنابر حدیث سابق قدر فضل کافور سه مثقال و ثلث مثقالست این میانه
حقیقی قدر مجزی و قدر افضل چهار مثقال و سدس مثقالست و مراد بقصد اینجا میانه تقریبی مراتب فضل است و قدر مجزی
خارج از آن مراتب و علیحده است و بانضمام آن پنج مثقال میشود باب بیست و چهارم اصل باب الجریدة شرح الجریده بفتح جیم و کسر را
بی نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و دال بی نقطه شاخ درخت خرما که بی برگ باشد یعنی این باب بیان استحباب جریده است

برای میت

برای میت در این باب سیزده حدیث است اول اصل عن الحسن بن زیاد الصیقل عن ابی عبد الله علیه السلم قال توضع
للمیت جریدتان واحدة فی الیمین والاخری فی الایسر قال قال الجریدة تنفع المؤمن والکافر شرح
روایت از حسن بن زیاد جلا دهنده شمشیر از امام جعفر صادق علیه السلم گفت گذاشته میشود برای میت دو جریده یکی در راست
و دیگری در چپ راوی گفت که امام گفت که جریده نفع میکند مؤمن را برفع فشردن قبر و مانند آن که از کفار هم میرسد
و کافر را بتخفیف یا تأخیر عذاب جهنم مادام که جریده رطوبتی دارد دوم اصل عن یحیی بن عبادة المکی قال سمعت
سفیان الثوری یسأله عن التخضیر فقال ان رجلا من الانصار هلک فاوذن رسول الله
صلی الله علیه وآله بموته فقال لمن یلیه من قرابته خضروا صاحبکم فما اقل المخضرین قال
وما التخضیر قال جریدة خضراء توضع من اصل الیدین الی الترقوة شرح عبادة بضم عین بی نقطه و تخفیف با
یکنقطه است التخضیر بخا با نقطه و ضاد با نقطه و را بی نقطه مصدر باب تفعیل چیزی را سبز کردن القرابة بفتح قاف و را بی نقطه و با یکنقطه
خویشان و خویشی و بنابر اول من برای تبعیض است و بنابر دوم من برای سببیت است خضروا بخا با نقطه و ضاد با نقطه و را بی نقطه
بصیغه امر باب تفعیل است فا برای بیان است ما نافیه است اقل بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعال صیغه تعجب است و این شکایتست بمخالفت
مخالفان در امت او و میتواند بود که ما نافیه باشد و اقل بصیغه مضارع متکلم وحده از باب افعال باشد اقلال چیزی کم کردن
المخضرین بخا با نقطه و ضاد با نقطه و را بی نقطه بصیغه اسم فاعل باب افتعال سبز شده تفسیر تخضیر بجریده خضراء توضع مسامحه است
و مراد تفسیر بوضع جریده خضراست که مفهوم است از کلام الیدین از سر انگشتان تا بندی که میان کف و ساعدست و تحقیق
این شد در کتاب الطهارة در شرح حدیث دوم باب چهلم که باب صفة التیمم است الترقوة بفتح تا دو نقطه در بالا و سکون را بی نقطه
و ضم قاف و فتح واو چنبر گردن یعنی روایت از یحیی بن عبادة مکی که از راویان امام جعفر صادق علیه السلم است گفت
شنیدم از سفیان ثوری که می پرسید امام علیه السلام را از سبز کردن میت که دلیل آن چیست و حقیقت آن چیست پس امام
گفت بدرستی که مردی از اهل مدینه وفات یافت پس خبر کرده شد رسول الله صلی الله علیه وآله بوفات او پس گفت بآنکه کار سازی
میکند آن میت را از جمله خویشان میت که سبز کنید یار خود را ~~پس این آنکه کم کسانی که سبز شد کار ایشان یعنی که ایشان~~ چه کم اند
علیه سفیان گفت و چیست سبز کردن امام گفت شاخی از درخت خرما که سبز است گذاشته میشود از بیخ دو دست تا چنبر
گردن مراد اینست که در دو پهلوی جسد میت دو جریده سبز می باید گذاشت بروشی که طول آنها موافق طول جسد باشد تا چنان
شود که گویا جمیع جسد سبز شده و معنی جسد بیان شد در حدیث هشتم باب نوزدهم سیوم اصل عن عبد الله بن المغیرة عن
رجل عن یحیی بن عبادة عن ابی عبد الله علیه السلم قال تؤخذ جریدة رطبة قدر ذراع فتوضع
واشار بیده من عند ترقوته الی یده تلف مع ثیابه قال وقال الرجل لقیت ابا عبد الله علیه السلم
بعد فسألته عنه فقال نعم قد حدثت به یحیی بن عبادة شرح روایت از عبد الله بن المغیرة از مردی از
یحیی بن عبادة از امام جعفر صادق علیه السلم امام گفت گرفته میشود جریده که تر باشد بقدری که از آرنج تا سر انگشتان دست باشد
پس گذاشته میشود و امام اشاره کرد بدست خود از نزد چنبر گردن او تا بندی که میان ساعد و کف است بیان این شد در
شرح سابق پیچیده میشود آن جریده با کفنهای میت عبد الله گفت که و گفت آن مرد که برخوردم امام جعفر صادق علیه السلم را
بعد از آن پس پرسیدم او را از آنکه مذکور شد پس گفت آری بتحقیق که خبر دادم بآن یحیی بن عبادة را چهارم اصل قلت لابی

جعفر علیه السلم ارایت المیت اذا مات لم تجعل معه جریدة قال یتجافی عنه العذاب والحساب ما دام
العود رطبا قال والعذاب کله فی یوم واحد فی ساعة واحدة قدر ما یدخل القبر ویرجع القوم
وانما جعلت السعفتان لذلک فلا یصیبه عذاب ولا حساب بعد جفوفهما ان شاء الله تعالی شرح
ارایت بفتح همزه و فتح راء بی‌نقطه و فتح همزه و سکون یاء دو نقطه در پایین و فتح تاء دو نقطه در بالا بمعنی اخبرنی است المیت مرفوع و مبتدا
است اذا برای محض ظرفیت است لم بکسر لام و فتح میم است یتجافی بجیم و فاء و الف بصیغه مضارع مجهول از باب تفاعل است المجافات
جدا کردن العذاب مرفوع و نایب فاعل است الف لام آن برای عهد خارجیست یعنی عذاب القبر الحساب بکسر حاء شمردن الف لام
برای عهد خارجیست یعنی حساب القبر و آن عبارتست از شمردن دو ملک اصول دین را در وقت سؤال میت از او ما الف لام
العود برای عهد خارجیست کل بضم کاف عبارتست از عمده عذاب قبر است قدر مجرور و بدل یا عطف بیان ساعة است یا
منصوب و ظرف زمانست ما مصدریه است السعفه بفتح سین بی‌نقطه و فتح عین بی‌نقطه و فاء شاخ درخت خرما یعنی گفتم امام
محمد باقر علیه السلام را خبر ده مرا که میت چون مرد چرا گردانیده میشود با او شاخی از درخت خرما امام گفت جدا کرده میشود
از میت عذاب قبر و حساب قبر چندانکه آن چوب تر است امام گفت عذاب قبر همگیش در یک روز است در یکساعت است بقدر
بقدر دخول میت در قبر و برگشتن مردمان و جز این نیست که گردانیده شده است آن دو شاخ درخت خرما برای آنکه بس
بر نمیخورد میت را در قبر عذابی و نه حسابی بعد از خشک شدن آنها اگر خواسته باشد الله تعالی هفتم اصل عن جمیل بن دراج
قال قال الجریدة قدر شبر توضع واحدة من عند الترقوة الی ما بلغت مما یلی الجلد والاخری فی
الایسر من عند الترقوة الی ما بلغت من فوق القمیص شرح جمیل بفتح جیم است دراج بضم دال بی‌نقطه و تشدید راء
بی‌نقطه و الف و جیم است الشبر بکسر شین نقطه‌دار و سکون باء یک نقطه و راء بی‌نقطه وجب این محمول بر وقت ضرورت است مثل تقیه چنانچه
می‌آید در حدیث هشتم این باب و مثل فقدان جریده که بقدر ذراع باشد یعنی روایتست از جمیل بن دراج که از راویان امام
جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام است گفت که امام گفت جریده قدر یک وجب است گذاشته میشود یکی جریده از نزد چنبر گردن
تا هر جا که رسید در بالای پیراهن میت هشتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال یوضع للمیت جریدتان واحدة
فی الایمن والاخری فی الایسر شرح این ظاهر است از سابق نهم اصل قیل لابی عبد الله علیه السلم لای
شیء یوضع مع المیت الجریدة قال انه یتجافی عنه العذاب ما دامت رطبة شرح یتجافی بصیغه مضارع
غایب معلوم از تفاعل است و مضمون این ظاهر است از شرح حدیث چهارم این باب هشتم اصل عن سهل بن زیاد رفعه
قال قیل له جعلت فداک ربما حضرنی من اخافه فلا یمکن وضع الجریدة علی ما رویتنا قال
ادخلها حیث ما امکن شرح رویتنا بتشدید واو بصیغه ماضی مخاطب باب تفعیل است و ضمیر منصوب مفعول اول است و
مفعول دوم آن ضمیر محذوف راجع بما موصوله است الترویه کسی را بر روایت سخنی واداشتن یعنی گفتن سخنی بکسی بروشی که خوب
فهمد و تواند نقل کرد حیث ما بفتح حاء بی‌نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و ضم و فتح و کسر ثاء سه نقطه که مرکب است از حیث که ظرف
مکانست و گاهی ظرف زمان میباشد و ما ی کافه که برای تضمین معنی شرطست یعنی روایتست از سهل بن زیاد با بر داشتن حدیث را
تا امامی که روایت از او است او ای گفت که گفته شد امام علیه السلم را که قربانت شوم بسا که حاضر میشود نزد من مخالفی که میترسم
از او پس ممکن نیست گذاشتن جریده بر روشی که تعلیم کردی ما را امام گفت داخل کن جریده را با میت هر جا که ممکن باشد

در پهلوی پوست بدن و جریده دیگر گذاشته میشود در جانب چپ از نزد چنبر گردن تا هر جا که رسید

نهم اصل

نهم اصل عن عبد الرحمن بن ابی عبد الله عن ابی عبد الله علیه السلم قال سالته عن الجریدة توضع
فی القبر قال لا بأس شرح روایتست از عبد الرحمن بن ابی عبد الله از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که پرسیدم امام را
از جریده که گذاشته میشود در قبر بیرون کفن میت امام گفت باکی نیست مراد موضع ضرورتست مثل آنچه گذشت در حدیث
سابق و مثل فراموشی و مثل دیر بهم رسیدن جریده یا مراد بیان اصل تحت است والله اعلم دهم اصل عن غیر واحد من اصحابنا
قالوا قلنا له جعلنا فداک ان لم نقدر علی الجریدة فقال عود السدر قیل فان لم نقدر علی
السدر فقال عود الخلاف شرح جزای شرط هر دو جا محذوف است عود هر دو جا منصوب و مفعول فعل محذوف است بتقدیر ضعوا
عود یعنی روایتست از متعدد از یاران ما گفتند که گفتیم امامی را که روایت از اوست قربانت شوم اگر توانا نباشیم بر شاخ درخت
خرما چکنیم پس گفت بگذارید چوب سدر را بجای جریده گفته شد که پس اگر توانا نباشیم بر چوب سدر چکنیم پس گفت بگذارید چوب
بید را بجای جریده یازدهم اصل عن علی بن بلال انه کتب الیه یسأله عن الجریدة اذا لم نجد نجعل بدلها
غیرها فی موضع لا یمکن النخل فکتب یجوز اذا اعوزت الجریدة والجریدة افضل وبه جاءت الروایة
شرح بلال بکسر باء یک نقطه است اعوزت بعین بی‌نقطه و زاء نقطه‌دار بصیغه ماضی باب افعال است لا عواز نایاب شدن اذا اعوزت الجریدة
اشارتست بانکه نایابی نخل لازم ندارد نایابی جریده را و مناط این حکم نایابی جریده است نه نایابی نخل ضمیر به راجع بمضمون جمله
الجریدة افضل است یعنی روایتست از علی بن بلال که از راویان امام محمد تقی و امام علی نقی و امام حسن عسکری علیهم السلام است
که او نوشت بسوی امامی که روایت از اوست می‌پرسید امام را از شاخ درخت خرما که چون نیابیم آن را آیا میکردانیم عوض
آن غیر آن را در جایی که ممکن نیست درخت خرما پس امام نوشت که جایز است غیر شاخ درخت خرما چون نایاب شود شاخ درخت
خرما و شاخ درخت خرما بهتر است از غیر آن و باین بهتر بودن وارد شده روایت از رسول الله صلی الله علیه و آله اشارتست
بانکه شاخ درخت خرما اگر چه خشک باشد بهتر است از غیر آن اگر چه تر باشد زیرا که چوب چنین انکه پوسیده و از هم ریختنی بجهه
رطوبتی دارد و آن رطوبت کافی نیست در دفع عذاب و حساب والله اعلم دوازدهم اصل فقد روی علی بن ابراهیم
فی روایة اخری قال یجعل بدلها عود الرمان شرح روایت کرد علی بن ابراهیم در روایتی دیگر میتواند بود که
از صاحب الزمان علیه السلم باشد اینکه امام گفت که گاهی گردانیده میشود عوض جریده چوب انار در جایی که نایاب باشد جریده
مراد این نیست که عود سدر و خلاف نیز نایاب باشد عود رمان قایم مقام است بقرینه حدیث دهم این باب سیزدهم اصل عن جمیل
قال سألته عن الجریدة توضع من دون الثیاب او من فوقها قال فوق القمیص ودون الخاصرة
فسألته من ای جانب فقال من الجانب الایمن شرح الخاصره بخاء نقطه‌دار و الف و کسر صاد بی‌نقطه و راء بی‌نقطه
و تاء گاه و چون از فوق القمیص مفهوم میشود که جریده در پایین سر تا سر است اکتفا بآن کرده و بیان طول جریده کرده بانکه از
ترقوه تا پایین تهی گاه است و آن یک ذراع است میتواند بود که الخاصره بخاء بی‌نقطه و تاء که برای نقل از صفت باسمیت است باشد
و مراد سر تا سری باشد باعتبار اینکه احاطه تامه میکند بدن میت را یعنی روایتست از جمیل گفت پرسیدم امام جعفر صادق
علیه السلام از جریده که آیا گذاشته میشود در پایین کفنها یا بالای کفنها گفت در بالای پیراهن و در پایین سر تا سری پس پرسیدم
امام را که در کدام جانب گذاشته میشود گفت در جانب راست مخفی نماند که منافات نیست میان این حدیث و حدیث
پنجم این باب زیرا که حدیث پنجم در صورتیست که دو جریده موجود باشد و این در صورتیست که بیش از یک جریده نباشد باب

بیست و ششم اصل باب المیت یموت وهو جنب او حائض او نفساء شرح این باب بیان میت است که میمیرد در حالی که او جنب یا حائض است یا خون نفاس از او
دیده در این باب سه حدیث است اول اصل عن زرارة قال قلت له مات میت وهو جنب کیف یغسل وما
یجزئه من الماء قال یغسل غسلاً واحداً یجزی ذلک عنه لجنابته ولغسل المیت لانهما
حرمتان اجتمعتا فی حرمة واحدة شرح الحرمة بضم حاء بی‌نقطه و سکون راء و ضم و فتح راء بی‌نقطه و جب اجتمعتا در
استیناف بیانی است و بجای نتیجه دلیل است و کبرای دلیل مطوی است و حاصل دلیل اینست که این دو غسل دو غسل واجبست
و هر دو غسل واجب میت اصل است یا معنی که جمع میشود در یکو جب چنانچه گذشت در کتاب الطهارة در باب بیست و هفتم که باب ما یجزی الغسل
منه اذا اجتمع است یعنی روایتست از زراره که از راویان امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام است گفت که گفتم امام را
که مرد میتی در حالی که او جنب بود چگونه شسته میشود و آب خالص آیا دو بار جدا از هم یا دو بار متعلق بهر عضوی علیحده یا یکبار و چه
مقدار کافیست او را از آب خالص امام گفت شسته میشود با آب خالص یکشستن کافیست آن شستن از میت برای غسل جنابت
او و برای غسل میت زیرا که غسل جنابت و غسل میت دو غسل واجبست و هر دو غسل واجب جمع میشود در یک غسل بنا بر این آنکه
این دو غسل جمع شده است در یک غسل واجب ظاهر این استدلال اینست که اغسال مندوبه مختلف جمع نشود در یک غسل مندوب
دوم اصل عن عمار بن موسی عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن المرأة اذا ماتت فی نفاسها
کیف تغسل قال مثل غسل الطاهرة وکذلک الحائض وکذلک الجنب انما یغسل غسلاً واحداً
فقط شرح مثل منصوب و نایب مفعول مطلق فعل محذوفست بتقدیر یغسل مثل و فقط بفتح فاء و فتح قاف و سکون طاء بی‌نقطه
بمعنی فحسب است یعنی روایتست از عمار بن موسی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از زن که چون میرد در
نفاس او چگونه شسته میشود گفت شسته میشود مثل شستن بی نفاس و همچنانست حائض و همچنانست جنب بیان این آنکه جز این
نیست که شسته میشود هر یک از جنب و حائض و نفسا با آب خالص یکشستن بس است سیوم اصل عن ابن محبوب واحمد بن
محمد فی المرأة اذا ماتت نفساء وکثر دمها ادخلت الی السرة فی الأدم او مثل الأدم نظیف ثم
تکفن بعد ذلک شرح الادم بفتح همزه و فتح دال بی‌نقطه اسم جمع ادیم بفتح همزه و کسر دال پوستها نظیف بفتح نون
و کسر ظاء بانقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و فاء مجرور و صفت کل واحد از الادم و مثل الادم است زیرا که الف لام الادم
برای عهد ذهنی است پس در حکم نکره است بعد ذلک تاکید مضمون ثم است یعنی روایتست از حسن بن محبوب که از راویان امام موسی
کاظم و امام رضا علیهما السلام است و احمد بن محمد بن عیسی که از راویان امام رضا علیه السلام است یا احمد بن محمد بن ابی نصر که از راویان
امام موسی کاظم و امام رضا و امام محمد تقی علیهم السلام است در زن اگر میرد در حالی که صاحب نفاس است و بسیار شود خون او داخل
کرده میشود تا ناف در جنس پوستها یا مانند جنس پوستها مثل مشمع که پاکیزه باشد بعد از آن کفن کرده میشود بعد از آن باب
بیست و هشتم اصل باب المرأة تموت وفی بطنها ولد یتحرک شرح این باب بیان زنیست که میمیرد و در شکم او کودکیست که می‌جنبد بدانکه
در نسخه از نسخ که بنظر رسید عنوان و احادیث این باب موجود نیست و مثل این عنوان و دو حدیث می‌آید بعد از باب ثواب
من عزی حزینا پس ذکر تمام سند حدیث میشود در این باب تا به التفاوت ظاهر تر شود در این باب سه حدیث است اول اصل
حمید بن زیاد عن الحسن بن محمد بن سماعة عن محمد بن ابی حمزة عن علی بن یقطین قال
سألت العبد الصالح علیه السلام عن المرأة تموت وولدها فی بطنها قال یشق بطنها ویخرج

ولدها

ولدها شرح روایت کرد حمید بن زیاد از حسن بن محمد بن سماعه از محمد بن ابی حمزه از علی بن یقطین گفت پرسیدم امام موسی کاظم
علیه السلام را از زنی که میمیرد و فرزند او در شکم اوست امام گفت شکافته میشود شکم او و بیرون آورده میشود فرزند او و مخفی
نماند که ظاهر این عموم دارد و تخصیص بولد زنده میتوان کرد دوم اصل سهل بن زیاد عن اسمعیل بن مهران عن
علی بن ابی حمزة عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن المرأة تموت ویتحرک الولد فی بطنها
أیشق بطنها ویستخرج ولدها قال نعم وفی روایة ابن ابی عمیر زاد فیه یخرج الولد ویخاط
بطنها شرح وفی روایة تا آخر کلام سهل بن زیاد است و اشارتست بانچه می‌آید در حدیث اول باب هشتاد و دوم یعنی روایت
کرد سهل بن زیاد از اسمعیل بن مهران از علی بن ابی حمزه از امام جعفر صادق علیه السلام گفت پرسیدم امام را از زنی که میمیرد
و حرکت میکند فرزند در شکم او آیا شکافته میشود شکم او و بیرون آورده میشود فرزند او امام گفت آری و در روایت ابن
ابی عمیر از امام جعفر صادق علیه السلام زیاد کرد در این حدیث این را که بیرون آورده میشود فرزند و دوخته میشود شکم آن زن سیوم اصل
عدة من اصحابنا عن احمد بن محمد بن خالد عن ابیه عن ابن وهب عن ابی عبد الله علیه السلام
قال قال امیر المؤمنین علیه السلام اذا ماتت المرأة وفی بطنها ولد یتحرک یشق بطنها ویخرج
الولد وقال فی المرأة یموت فی بطنها الولد فیتخوف علیها قال لا بأس ان یدخل الرجل
یده فیقطعه ویخرجه شرح این حدیث مع شیء زاید می‌آید در حدیث دوم باب هشتاد و دوم و آنجا شرح میشود باب
بیست و هفتم اصل باب کراهیة ان یقص من المیت ظفر او شعر شرح کراهیة بفتح کاف و کسر هاء و تخفیف یاء است یعنی این باب
بیان ناخوش بودن اینست که چیده شود از میت ناخن یا موی در این باب چهار حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام
قال لا یمس من المیت شعر ولا ظفر وان سقط منه شیء فاجعله فی کفنه شرح روایتست از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت دست کرده نمیشود از میت موی و نه ناخن یعنی که بریده نمیشود و اگر افتد از میت چیزی از موی و ناخن پس
بگردان آن را در کفن او دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال کره امیر المؤمنین علیه السلام ان تحلق
عانة المیت اذا غسل او یقلم له ظفر او یجز له شعر شرح کره بصیغه ماضی معلوم باب علم است یقلم
بصیغه مضارع مجهول باب ضرب یا باب تفعیل است یجز بجیم و تشدید زای بانقطه بصیغه مضارع مجهول باب نصر است یعنی روایتست از
امام جعفر صادق علیه السلام گفت که ناخوش شمرد امیر المؤمنین علیه السلام این را که تراشیده شود پشت زهار میت چون شسته شود
یا چیده شود از او ناخن یا بریده شود از او موی سیوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال کره ان یقص من
المیت ظفر او یقص له شعر او یحلق له عانة او یغمز له مفصل شرح کره بصیغه ماضی مجهول باب تفعیل یا
باب علم است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت ناخوش شمرده شده است اینکه چیده شود از میت ناخن یا چیده
شود از او موی یا تراشیده شود از او پشت زهار یا فشرده شود از او سر بندی یا بکشت چهارم اصل سألت ابا عبد الله
علیه السلام عن المیت یکون علیه الشعر فیحلق عنه او یقلم قال لا یمس منه شیء اغسله وادفنه
شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از میت که میباشد بر او موی پس تراشیده میشود از میت یا چیده میشود ناخن میت
امام گفت دست کرده نمیشود از میت چیزی بشو میت را و دفن کن او را باب بیست و هشتم اصل باب ما یخرج من المیت بعد ان یغسل شرح
این باب بیان چیزیست که بیرون می‌آید از میت بعد از شسته شدن او در این باب سه حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله

قال اذا خرج من منخر الميت الدم او الشيء بعد الغسل واصاب العمامة او الكفن قرض بالمقراض
شرح شیء عبارت از آمیخته بخون است مثل خوناب کفن اینجا مستعمل در معنی خاص شده که سرتاسری و پیراهن و لنگ است و قرض بقاف و را
مهمله و ضاد بنقطه بصیغه ماضی معلوم آن بریدن است و ضمیر مستتر راجع بمکلف حاضر است یعنی روایت از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت چون بیرون آید از سوراخ بینی میت خون یا چیزی که آمیخته بخون باشد بعد از شستن میت و برخورد عمامه را یا کفن را مقراض
میکند آنرا آنکه حاضر است از مکلفان مراد اینست که شستن عمامه یا کفن واجب نیست اگرچه بعد از مقراض کردن پوشانیدن
آنچه پیدا شده از میت بپارچه علیحده یا کشیدن بعض اجزای عمامه یا کفن بر آنجا واجب باشد و ظاهر سکوت از حکم بینی میت
که شستن آن نیز واجب نباشد والله اعلم دوم اول رفعه قال اذا غسل الميت ثم احدث بعد الغسل
فانه يغسل الحدث ولا يعاد الغسل شرح بالا بردن راوی سند حدیث را تا امامی که روایت از اوست امام
گفت چون شسته شود میت بعد از ان بول یا غایط بیرون آید از او بعد از شستن او پس مرتبتی که شان اینست که شسته میشود
آن بول یا غایط و اعاده کرده نمیشود شستن کل میت سیوم اول عن ابي عبد الله عليه السلام قال اذا خرج من
الميت شيء بعد ما يكفن فاصاب الكفن قرض منه شرح روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون
بیرون آید از میت چیزی که نجس باشد بعد از آنکه کفن کرده شود پس جزوی از آنچه کفن بر او مقراض کرده میشود از کفن باب
الرجل یغسل المرأة والمرأة تغسل الرجل شرح این باب بیان مردیست که میشوید زن را و زنیست که میشوید مرد را و در این باب
سیزده حدیث است اول حسن عن ابي عبد الله عليه السلام انه سئل عن الرجل يموت وليس عنده من
يغسله الا النساء فقال تغسله امرأته او ذات قرابته ان كانت له وتصب النساء عليه الماء
صبا وفي المرأة اذا ماتت يدخل زوجها يده تحت قميصها فيغسلها شرح قرابه بفتح قاف عبارت از
محرمیست که می آید در حدیث چهارم این باب یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او پرسیده شد از مردی که میمیرد
و نیست نزد او کسی که بشوید او را مگر زنان امام گفت میشوید او را زن او یا صاحب خویشی نزدیک اگر باشد او را و میریزند زنان
دیگر بر او آب را ریختنی که بی نظر و بی لمس باشد بعنوان مدد صاحب قرابت و میتواند بود که مراد بعنوان استقلال باشد
در صورتی که زن او و صاحب خویشی او نباشد و مراد در ریختن آب بر دو کف باشد نظیر آنچه می آید در حدیث پنجم این باب و بر
دو کف و رو باشد نظیر آنچه می آید در حدیث سیزدهم این باب و امام گفت در زن چون میرد داخل میکند شوهر او دست خود را
در پایین پیراهن او پس میشوید زن را دوم صح سألت ابا عبد الله عليه السلام عن الرجل ايصلح له ان ينظر
الى امرأته حين تموت او يغسلها ان لم يكن عندها من يغسلها وعن المرأة هل تنظر الى مثل
ذلك من زوجها حين يموت فقال لا بأس بذلك انما يفعل ذلك اهل المرأة كراهة ان ينظر
زوجها الى شيء يكرهونه منها شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مرد که آیا میشاید او را اینکه نظر کند
سوی زن خود وقتی که میرد آن زن یا بشوید آن زن را اگر نباشد نزد آن زن کسی که بشوید او را و پرسیدم امام را از زن که
آیا نظر میکند سوی مانند آنچه مذکور شد از جمله بدن شوهر خود وقتی که میرد شوهر مراد نظر زن سوی موضعی است از بدن که
که نظر سوی آنها می افتد غالبا در وقت شستن پس مقصود سؤال از نظر زن سوی شوهر و شستن زن شوهر است پس امام
گفت باکی نیست با آنچه پرسیدی جز این نیست که میکنند شستن را خویشان زن و شوهر زن و اینکه ازینند برای نخواستن اینکه
نظر کند

نظر کند شوهر آن زن سوی چیزی که نمیخواهند آنرا از آن زن اشارتست باینکه میت زن بدشکلتر میشود از میت مرد و خویشان زن
او نمیخواهند آن بدشکلی را و نمیخواهند نظر شوهر را سوی آن بدشکلی و این از روی جهلت چنانچه می آید در حدیث هفتم و یازدهم
این باب سیوم اول عن محمد بن مسلم قال سألته عن الرجل يغسل امرأته قال نعم من وراء الثوب
شرح روایتست از محمد بن مسلم که راوی امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام است گفت پرسیدم امام را از مرد که آیا میشوید
زن خود را امام گفت آری از پس جامه که ساتر عورتین آن زن باشد چهارم سألت ابا عبد الله عليه السلام عن
الرجل يموت وليس عنده من يغسله الا النساء هل يغسله النساء فقال يغسله امرأته
او ذات محرمه وتصب عليه النساء الماء صبا من فوق الثياب شرح المحرم بفتح میم و سکون حاء بی نقطه
و فتح را بی نقطه مصدر میمیست بمعنی حرام بودن نکاح یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که میمیرد و نیست نزد
او کسی که بشوید او را مگر زنان آیا میشویند او را زنان پس گفت میشوید او را زن او یا صاحب محرم او و در صورتی که اینها نباشند
میریزند زنان دیگر بر او آب را ریختنی که از بالای جامهها باشد مراد همانست که گذشت در حدیث اول این باب پنجم اول سمعت
صالحا يسأل ابا عبد الله عليه السلام عن المرأة تموت مع رجال ليس فيهم ذو محرم هل يغسلونها
وعليها ثيابها فقال اذن يدخل ذلك عليهم ولكن يغسلون كفيها شرح یدخل بصیغه مضارع معلوم باب
افعال است و ذلک فاعل است مشار الیه ذلک مصدر یغسلونها است و مفعول محذوفست بتقدیر قبحا یا بتقدیر اثما و مانند اینها
شنیدم از یاری که بود مرا که پرسید امام جعفر صادق علیه السلام را از زنی که میمیرد با مردانی که نیست در ایشان صاحب حرام
بودن عقد نکاح آیا میشویند آن زن را در حالی که بر آن زن جامههای او باشد پس امام گفت در این هنگام که بشویند او را داخل
میکند آن شستن بر ایشان قبیحی را مثل فکرهای باطل شیطانی و لیکن میشویند دو دست او را بی آنکه نظر یا لمس کنند مخفی نماند که
این منافات ندارد با اینکه روی او را نیز شویند چنانچه می آید در حدیث سیزدهم این باب ششم اول عن سماعة قال
سألته عن المرأة اذا ماتت فقال يدخل زوجها يده من تحت قميصها الى المرافق شرح روایت
از سماعه گفت پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از زن چون مرده باشد پس امام گفت داخل میکند شوهر او دست خود را
در پایین پیراهن او تا آرنجها برای شستن او هفتم صل عن ابي عبد الله عليه السلام في الرجل يموت في السفر او في
الارض ليس معه فيها الا النساء قال يدفن ولا يغسل وفي المرأة تكون مع الرجال بتلك — قال م
المنزلة الا ان يكون معها زوجها فليغسلها من فوق الدرع ويسكب عليها الماء سكبا — فان كان معها زوجها
ولتغسله امرأته اذا مات والمرأة ليست مثل الرجل المرأة اسوء منظرا حين تموت شرح الارض
بفتح همزه و سکون را بی نقطه و ضاد بانقطه سرزمینی که وطن صحرانشین است و لتغسله تا آخر بمنزله استثناست از یدفن و لا یغسل
یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که میمیرد در سفر یا در سرزمین خود و نیست با او در آن زمین مگر زنان امام گفت
دفن کرده میشود و شسته نمیشود و امام گفت در زنی که میباشد با مردان که او بهمان منزلتست یعنی که اگر میرد دفن کرده
میشود و شسته نمیشود مخفی نماند که مراد عدم شسته شدن مجموع اوست و این منافات ندارد با شسته شدن دو دست او چنانچه
گذشت در حدیث پنجم این باب مگر آنکه باشد با او شوهر او پس اگر باشد با او شوهر او پس باید که بشوید او را از بالای پیراهن
و میریزد شوهر او آب را ریختنی یعنی که محض ریختن میکند و نمیتواند نظر سوی او میکند و در صورتی که زن او با او باشد — اول م

بیدکه شوید اورا زن او چون مرده بحاجت باینکه محض ریختن آب باشد و زن مثل مرد میت میان زن آنکه زن به شکل تربیت اسلام دو قسمتی
که میمیرد هشتم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلام عن الرجل یخرج فی السفر و معه امرأته یغسلها قال نعم
و امّه و اخته و نحو هذا یلقی علی عورتها خرقة شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که از وطن بیرون
میرود در سفر است با او زن او است آیا میشوید زن خود را گفت آری میشوید او را و مادر خود را و خواهر خود را و مانند اینها را
بمعنی آنکه هر که ذات محرم باشد می اندازد بر عورت او پارچه را که ساتر عورت باشد اگرچه میت زن او باشد نهم اصل سمعت
صاحبا لنا یسأله ابا عبد الله علیه السلام عن المرأة تموت مع رجال لیس معهم ذو محرم هل یغسلونها
و علیها ثیابها فقال اذن یدخل علیهم و لکن یغسلون کفیها شرح مضمون این موافق حدیث پنجم این باب
دهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام فی المرأة اذا ماتت و لیس معها امرأة تغسلها قال یدخل زوجها
یده تحت قمیصها فیغسلها الی المرافق شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در زن چون مرده باشد و نباشد
با او زنی که شوید او را امام گفت داخل میکند شوهر او دست خود را تا آرنجها در زیر پیراهن او پس میشوید او را یازدهم اصل
عن محمد بن مسلم قال سألته عن الرجل یغسل امرأته قال نعم انما یمنعها اهلها تعصبا شرح روایت
از محمد بن مسلم که راوی امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام است که گفت پرسیدم امام را از مرد که آیا میشوید زن خود را
گفت آری جز این نیست که وا نمیگذارند او را بشوهرش خویشان او برای تندی و ناخوشی دوازدهم اصل عن ابی عبد
الله علیه السلام انه سئل عن الرجل المسلم یموت فی السفر و لیس معه رجل مسلم و معه رجال
نصاری و معه عمته و خالته مسلمتان کیف یصنع فی غسله قال تغسله عمته و خالته
فی قمیصه و لا یقربه النصاری و عن المرأة تموت فی السفر و لیس معها امرأة مسلمة و معها
نساء نصاری و عمها و خالها و معهم مسلمون قال تغسلونها و لا تقربها النصرانیة کما کانت
المسلمة تغسلها غیر انه یکون علیها درع فیصب الماء من فوق الدرع شرح روایت از امام
جعفر صادق علیه السلام اینکه او پرسیده شد از مرد مسلمان که میمیرد در سفر و نیست با او مردی که مسلمان باشد و با او مردانند
که ترسایانند و با او است عمه او و خاله او و ایشان مسلمانند چه کار کرده میشود در شستن او امام گفت میشوید او را عمه او و خاله او
در پیراهن او و نزدیک او نمیشوند ترسایان و امام پرسیده شد از زنی که میمیرد در سفر و نیست با او زنی که مسلمان باشد
و با او یند زنانی که ترسایانند و عموی او و خالوی او و با ایشانند مسلمانانی که مدد میتوانند کرد عم و خال را امام گفت
میشویند مسلمانان او را و نزدیک نمیشود او را زن ترسا شستن عمو و خالو چنانست که زن مسلمان میشسته باشد او را
تفاوت این است که میباشد بر او پیراهنی پس ریخته میشود آب از بالای پیراهن اصل قلت فان مات رجل مسلم و
لیس معه رجل مسلم و لا امرأة مسلمة من ذوی قرابته و معه رجال نصاری و نساء
مسلمات لیس بینه و بینهن قرابة قال یغتسل النصرانی ثم یغسله فقد اضطر شرح
مراد بقرابت اینجا حرمت عقد نکاح است لاغتسال خود را شستن و ظاهر اینست که شستن بسنتها کافی باشد اضطر بصیغه ماضی
مجهول از باب افتعال است نایب فاعل ضمیر مستتر راجع بمصدر است و افاده مبالغه میکند یعنی گفتم پس اگر بمیرد مردی مسلمان
و نباشد با او مردی مسلمان و نه زنی مسلمان از جمله صاحبان محرم او و با او مردانی ترسایان باشند و زنان مسلمان

باشند

باشند که نیست میان او و آن زنان محرمی امام گفت بسنتهای خود را میشوید مرد ترسا بعد از آن میشوید او را یا این که
تحقیق بیچاره شده بیچارگی بمعنی که کمال بیچارگی بهم رسیده بدانکه این مبنی بر چند مقدمه است بعنوان احتمال اول آنکه شستن کافر
خود را باعث تخفیف نجاست میشود و نجاست غیر کفر مثل خمر و لحم خنزیر را از او زایل میشود دوم اینکه آب قلیل بمحض ملاقات نجاست
نجس نمیشود سیوم اینکه در سقوط تکلیف واجب کفایی شرط نیست نیت قربت از فاعل آن زیرا که مقصود وقوع آن و حرارت
از هر که باشد پس شستن میت مثل شستن جامه است نه مثل غسل جنابت و مانند آن نیت پس اگر کسی بقصد ریا یا بقصد مالی و یا بابت
را شوید از دیگران ساقط میشود چنانچه اگر با آن قصد کفن کند باعث سقوط میشود و الله اعلم اصل و عن المرأة المسلمة
تموت و لیس معها امرأة مسلمة و لا رجل مسلم من ذوی قرابتها و معها امرأة نصرانیة و رجال
مسلمون و لیس بینها و بینهم قرابة قال تغتسل النصرانیة ثم تغسلها شرح عن المرأة متعلق بقلت
که مدلول قلت آخر است تقدیره و سألت عن المرأة یا معطوف عن الرجل المسلم است و مضمون این نظیر سابق است و معلوم میشود
از شرح سابق اصل و عن النصرانی یکون فی السفر و هو مع المسلمین فیموت قال لا یغسله مسلم
و لا کرامة و لا یدفنه و لا یقوم علی قبره شرح لا در لا کرامة برای نفی جنس است یعنی و پرسیدم از ترسا که
میباشد در سفر با جماعتی که از جمله مسلمانانند پس میمیرد امام گفت نمیشوید او را مسلمانی و نیست عزتی ترسا را و دفن نمیکند
او را و اگر مدفون شده باشد نمی ایستد بر قبر او بقصد دعا یا زیارت یا تعظیم سیزدهم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام
من غسل فاطمة علیها السلام قال ذاک امیر المؤمنین علیه السلام فکانما استفظعت ذلک من قوله
تعالی فقال لی کانک ضقت مما اخبرتک فقلت قد کان ذلک جعلت فداک فقال لا
تضیقن فانها صدیقة لم یکن یغسلها الا صدیق اما علمت ان مریم علیها السلام لم یغسلها
الا عیسی علیه السلام شرح مضمون این گذشت در کتاب الحجة در حدیث چهارم مولد الزهرا فاطمه علیها السلام یعنی گفتم امام
جعفر صادق علیه السلام را که شست فاطمه علیها السلام را گفت این امیر المؤمنین علیه السلام بود پس گویا که رسوا شمردم آن سخن را از جمله قول امام علیه السلام
که شستن مرد زن را چون جایز باشد پس گفت مرا گویا که تو تنگدل شدی از آنچه خبر دادم ترا پس گفتم بتحقیق شد آنچه گفتی قربانت شوم
پس گفت البته دلتنگ مشو چه بدرستی که فاطمه معصومه بود و جایز نبود که شوید او را مگر معصومی و معصوم چون منحصر شود در شوهر یا بر
شوهر اولی است چنانچه می آید در حدیث دوم باب چهل و ششم که باب من اولی الناس بالصلوة علی المیت آیا نشنیدی که مریم
علیها السلام نشست او را مگر عیسی علیه السلام مراد این است که شستن مرد زن را محل اینقدر استبعاد نیست اصل قلت جعلت فداک
فما تقول فی المرأة تکون فی السفر مع الرجال لیس فیهم لها ذو محرم و لا معهم امرأة فتموت
المرأة ما یصنع بها قال یغسل منها ما اوجب الله علیه التیمم و لا تمس و لا یکشف شیء
من محاسنها التی امر الله عز و جل بستره قلت کیف یصنع بها قال یغسل بطن
کفیها و وجهها و یغسل ظهر کفیها شرح گفتم قربانت شوم پس چه میگویی در زن که میباشد در سفر با مردان
نیست در ایشان او را صاحب محرمی و نیست با ایشان زنی پس میمیرد آن زن چه کار کرده میشود با آن زن امام گفت شسته
میشود از آن زن آنچه واجب ساخته است الله تعالی بر آن تیمم را در جایی که استعمال آب برای وضو یا غسل میسر نباشد و دست
مالیده نمیشود آن زن و گشوده نمیشود چیزی از جاهای حسن او که امر کرده الله تعالی او را بپوشانیدن آن در نماز مثل سر و گردن

وساعد گفتم چه کار کرده میشود با او یعنی که بچه زمین نشسته میشود محل تیمم او کف شسته میشود شکم دو دست او و روی او شسته میشود بعد
دست او مخفی نماند که ظاهر این وجوب مسح جمیع روست در تیمم و گذشت در کتاب الطهارة در حدیث سیوم و چهارم از باب صفة التیمم
باب حد الصبی الذی یجوز للنساء ان یغسلنه شرح این باب طفلیست که جایزست زنان بیگانه را اینکه بشویند او را در این
باب یک حدیث است اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام حدثنی عن الصبی الی کم تغسله النساء فقال الی ثلث
سنین شرح تغسله بصیغه مضارع غایب یا غایبه باب نصر است زیرا که النساء مفردیست در معنی جمع مونث و تذکیر آن جایزست مثل
وقال نسوة فی المدینة ما بعد الی داخل در حکم ما قبل نیست غالبا و گاهی داخل میباشد یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را حکایت کن مرا
از طفل که تا چند سال میشویند او را زنان غیر ذوات محرم پس گفت تا سه سال باب غسل من غسل المیت و من مسه
و من مسه شرح من عطف بر غسل است بقرینه ذکر حدیث ششم در تحت عنوان این باب یعنی این باب بیان غسل کسی است که شست میت را
و کسی که عضو خود را رسانید بمیت در حالی که میت هنوز گرم است و کسی که عضو خود را رسانید بمیت در حالی که میت سرد شده است
در این باب هشت حدیث است اول اصل عن حریز عن ابی عبد الله علیه السلام قال من غسل میتا فلیغتسل قلت فان
مسه ما دام حارا قال فلا غسل علیه و اذا برد ثم مسه فلیغتسل قلت فمن ادخله القبر قال
لا غسل علیه انما یمس الثیاب شرح برد بباء یک نقطه و راء بی نقطه و دال بی نقطه بصیغه ماضی معلوم باب نصر و حسن است انما یمس الثیاب
اشارت بآنست که اگر میت بی غسل دفن شود برای ضرورتی غسل داخل کننده او در قبر نیست چه جای اینکه غسل داده شده باشد یعنی
روایت است از حریز از امام جعفر صادق علیه السلام امام گفت هر که شست میتی را پس باید که غسل کند گفتم پس اگر عضو خود را رسانید بمیت
چندانکه گرم است امام گفت پس غسل نیست بر او و چون سرد شود بعد از آن عضو خود را رسانید باو پس باید که غسل کند گفتم پس کسی که
داخل کند میت را در قبر امام گفت غسل نیست بر او بیان این آنکه جز این نیست که عضو خود را میرساند بجامههای میت دوم اصل
عن محمد بن مسلم عن احدهما علیهما السلام قال قلت الرجل یغمض عین المیت علیه غسل قال اذا
مسه بحرارته فلا و لکن اذا مسه بعد ما یبرد فلیغتسل قلت فالذی یغسله یغتسل قال
نعم قلت فیغسله ثم یکفنه قبل ان یغتسل قال یغسله ثم یغسل یده من العاتق ثم یلبسه
اکفانه ثم یغتسل قلت فمن حمله علیه غسل قال لا قلت فمن ادخله القبر علیه وضوء
قال لا الا ان یتوضا من تراب القبر ان شاء شرح یغمض بغین بی نقطه و ضاد با نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم
باب افعال است اغماض فرود آوردن العاتق بعین بی نقطه و الف و کسر تا دو نقطه در بالا دوش یعنی روایت است از محمد بن مسلم از
امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام گفت گفتم مردی فرود می آورد پلک بالای چشم میت را آیا بر او غسلی هست امام گفت
چون عضو خود را رساند بمیت با گرمی میت پس نیست بر او غسلی لیکن چون عضو خود را رساند بمیت بعد از آنکه سرد شود پس باید که
غسل کند گفتم پس آنکه میشوید میت را آیا غسل میکند گفت آری گفتم پس آنکه میشوید میت را بعد از آن کفن میکند میت را پیش از آنکه
غسل کند امام گفت میشوید میت را بعد از آن میشوید دست خود را از دوش بعد از آن میپوشاند میت را کفنهای او بعد
بعد از آن غسل میکند گفتم پس کسی که میت را برداشت آیا بر او غسلی هست گفت نه گفتم پس کسی که داخل کند میت را در قبر آیا بر او وضوئی هست
گفت نه مگر آنکه دست خود را بشوید از خاک قبر اگر خواسته باشد پاکیزگی را سیوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام
قال یغتسل الذی غسل المیت و ان قبل المیت انسان بعد موته و هو حار فلیس علیه غسل

بیان مر

برداردم

ولکن

ولکن اذا مسه و قبله و قد برد فعلیه الغسل و لا باس ان یمسه بعد الغسل و یقبله
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت غسل میکند آنکه شست میت را و اگر بوسه کند میت را شخصی بعد از موت او و او گرم باشد
پس نیست بر بوسه کننده غسلی لیکن چون عضو خود را باو مالد و بوسه کند او را در حالی که او سرد شده باشد پس بر اوست غسل
میت باینکه عضو خود را باو رساند بعد از غسل و بوسه کند او را چهارم اصل عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلام قال
سألته عن الرجل یمس المیتة اینبغی له ان یغتسل منها فقال لا انما ذلک من الانسان وحده
قال و سألته عن الرجل یصیب ثوبه جسد المیت فقال یغسل ما اصاب الثوب شرح المیتة بفتح میم
و سکون یاء دو نقطه در پایین مرده غیر آدمی مناسبت این حدیث بعنوان این باب باعتبار انما ذلک من الانسان وحده است پس مراد
انسان انسان مرده است و مذکور میشود در شرح حدیث هشتم این باب یعنی روایت است از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که
پرسیدم امام را از مردی که عضو خود را میرساند بمرده غیر آدمی آیا سزاوار است او را اینکه غسل کند بسبب آن گفت نه جز این نیست
که غسل کردن بسبب مرده آدمی است و بس راوی گفت و پرسیدم او را از مردی که برخورد جامه او جسد میت را امام گفت میشوید آنچه را
که برخورد جامه را و تفصیلی که می آید در حدیث هشتم این باب پنجم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام ینهی عن الغسل
اذا ادخل القبر شرح ادخل بکسر همزه و سکون دال بی نقطه است ادخل بصیغه ماضی معلوم باب افعال و ضمیر مستتر راجع بمنهی است که
مفهومست از سابق و مفعول اول محذوف است تقدیر ادخل المیت القبر و میتواند بود که اذا بالف بعد از ذال باشد و دخل از باب
نصر باشد بنابر اینکه دخول قبر برای کارسازی میت میباشد یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که نهی میکرد کسی را از غسل مس
میت وقتی که کرده بود آن مس میت را در قبر ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان رسول الله صلی الله
علیه و آله قبل عثمان بن مظعون بعد موته شرح مظعون بظاء با نقطه و عین بی نقطه است عثمان بن مظعون از قریش
است و از سابقان در اسلام است و او هجرت بحبشه کرده و در بدر حاضر بوده و بعد از سی ماه یا بیست و چهار ماه از هجرت رسول علیه السلام
در مدینه وفات یافته و در بقیع مدفون شد و او اول کسی است از مهاجران که در مدینه وفات یافته و فاضل و متعبد بوده و لهذا
رسول علیه السلام او را سلف صالح نامیده چنانچه می آید در حدیث هفدهم باب ششتاد و ششم و در حدیث چهل و پنجم آخر ابواب بعد
موته یعنی زمان متصل بموت است که هنوز گرم بوده و ذکر این حدیث در تحت عنوان این باب باین مناسبت است یعنی روایت است از
امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که رسول الله صلی الله علیه و آله بوسید عثمان بن مظعون را بعد از موت او هفتم اصل
عن ابی عبد الله علیه السلام فی الرجل یقطر ثوبه علی جسد المیت قال ان کان غسل المیت
فلا تغسل ما اصاب ثوبک منه و ان کان لم یغسل فاغسل ما اصاب ثوبک منه شرح این مضمون
گذشت در کتاب الطهارة در حدیث پنجم باب سی و نهم ما موصوله هر دو جا منصوب و مفعول به است عبارت است از رطوبت میت
و منه هر دو جا برای ابتدائیه یا سببیت است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که فرود می آید کنار جامه او بر جسد میت
امام گفت اگر شسته شده است میت بآب خالص که بعد از شستن بآب سدر و آب کافور است پس مشو رطوبتی را که برخورده باشد
جامه تو را و سرایت کرده باشد از میت و اگر میت شسته نشده باشد پس بشو رطوبتی را که برخورده باشد جامه تو را از میت مراد
اینست که شستن جامه لازم نیست مگر آنکه رطوبتی سرایت کرده باشد از میت بجامه و پیش از شستن میت باشد پس اگر هر یک
از میت و جامه خشک باشد شستن جامه لازم نیست اصلا و جمعی میگویند سرایت بر دو قسم است یکی حقیقی مثل آنکه میت

تر باشد و جامه خشک باشد دیگری حکمی مثل اینکه میت خشک باشد و جامه تر باشد والله اعلم و مناسبت این حدیث بعنوان این باب
باعتبار اینست که مس جامه کسی مانند مس آنکس است و مراد بمیت میت بارد است چنانچه راوی آن تصریح بآن کرد در ذیل این حدیث
در کتاب الطهاره در حدیث پنجم باب سی و نهم که گفت یعنی اذا برد المیت و ظاهر حدیث سی و دوم باب النوادر اینست که بعضی بدن
آدمی میت باشد و بعضی حی باشد هر یکی حکمی علیحده داشته باشد والله اعلم متن سی و سوم عن ابی عبد الله علیه السلام قال
قلت له اغتسل من غسل المیت قال نعم قلت من ادخله القبر قال لا انما مس الثیاب شرح
مضمون این حدیث ظاهر است از شرح حدیث اول این باب باب سی و دوم العلة فی غسل المیت غسل الجنابة شرح الغسل بفتح
و ضم غین بی نقطه مصدر باب ضرب است یا بفتح مصدر است و بضم اسم مصدر است غسل الجنابة مفعول مطلق ای تشبیه است یعنی این باب بیان
علت شستن میت است مانند شستنی که برای جنابت میباشد در این باب سه حدیث است متن اول عن ابی عبد الله علیه السلام قال
دخل عبد الله بن قیس الماصر علی ابی جعفر علیه السلام فقال اخبرنی عن المیت لم یغسل غسل
الجنابة فقال له ابو جعفر علیه السلام لا اخبرک فخرج من عنده فلقی بعض الشیعة فقال له
العجب لکم یا معاشر الشیعة تولیتم هذا الرجل و اطعتموه فلو دعاکم الی عبادته لاجبتموه و
قد سألته عن مسألة فما کان عنده فیها شیء فلما کان من قابل دخل علیه ایضا فسأله
عنها فقال لا اخبرک بها شرح گذشت در حدیث چهارم باب اول کتاب الحجة که قیس ماصر از شیعه امامیه بود علم کلام
اخذ کرده از علی بن الحسین علیهما السلام و تا زمان امام جعفر صادق علیه السلام و از این حدیث معلوم میشود که پسر او منکر شد از مخالفان بوده و مخالفت
او مذکور شد در کتاب الایمان والکفر در حدیث یکم باب صد و دوازدهم که باب الکبائر است الماصر بالف و کسر صاد بی نقطه و را بی نقطه
تعلیم کننده ستور یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت داخل شد عبد الله بن قیس ماصر در موسم حج بر امام محمد باقر علیه السلام
پس گفت خبر ده مرا از میت که چرا شسته میشود مانند شستنی که برای جنابت است پس گفت او را امام محمد باقر علیه السلام خبر نمیدهم ترا پس بیرون
رفت از نزد امام علیه السلام پس برخورد بعض شیعه امامیه را پس گفت او را عجب حالی شما راست ای گروههای شیعه امام خود دانستید
این مرد را و فرمان برداری کردید او را پس اگر میخواند شما را سوی پرستش او هر آینه قبول سخن او میکردید و بتحقیق پرسیدم او را
از مسئله پس نبود نزد او در آن مسئله جوابی پس وقتی که شد در سال آینده در موسم حج داخل شد بر امام محمد باقر علیه السلام نیز پس پرسید او را
از آن مسئله پس امام گفت خبر نمیدهم ترا بآن مسئله متن دوم فقال عبد الله بن قیس لرجل من اصحابه انطلق
الی الشیعة فاصحبهم و اظهر عندهم موالاتک ایاهم و لعنی و التبری منی فاذا کان وقت
الحج فأتنی حتی ادفع الیک ما تحج به و سلهم ان یدخلوک علی محمد بن علی فاذا صرت الیه
فسله عن المیت لم یغسل غسل الجنابة شرح پس گفت عبد الله بن قیس مردی را از یاران خود در کوفه که روانه شو
سوی شیعه امامیه در کوفه پس با ایشان باش و اظهار کن نزد ایشان دوستی ایشان را و لعن مرا و بیزار شدن از مرا پس چون شود
وقت حج پس بیا نزد من تا تسلیم کنم بتو آنچه را که حج کنی بآن و طلب کن از شیعه این را که داخل کنند ترا بر محمد بن علی باقر پس چون
رفتی سوی وی پس سؤال کن او را از میت که چرا شسته میشود مانند شستنی که از جنابت است متن سوم فانطلق الرجل الی الشیعة
فکان معهم الی وقت الموسم فنظر الی دین القوم فقبله بقبوله و کتم ابن قیس امره مخافة
ان یحرم الحج فلما کان وقت الحج اتاه فاعطاه حجة و خرج فلما صار بالمدینة قال له

اصحابه تخلف فی المنزل حتی نذکرک له و نسأله لیأذن لک فلما صاروا الی ابی جعفر علیه السلام
قال لهم این صاحبکم ما انصفتموه قالوا لم نعلم ما یوافقک من ذلک فأمر بعض من حضر ان یأتیه
به شرح الموسم بفتح میم و سکون واو و کسر سین بی نقطه اسم زمان و مکان و مصدر میمی باب ضرب است و بنابر اول اضافه وقت بآن از قبیل اضافه
عام بخاص است مثل یوم الاربعاء والوسم اجتماع مردم برای حج و بضم میم و فتح واو و تشدید سین مفتوحه حضور در مکه در وقت حج یحرم بجای
بی نقطه و را بی نقطه بصیغه مضارع مجهول باب ضرب و علم است و ضمیر مستتر مفعول اول و نایب فاعل است الحج منصوب مفعول دوم است
حجة بکسر حای بی نقطه مصدر باب نصر برای مره است و مراد اینجا مالیست که وفا بیک حج کند یعنی پس روانه شد آن مرد سوی شیعه امامیه
پس بود با ایشان تا وقت موسم پس ملاحظه کرد دین آن جماعت را پس قبول کرد آن دین را بقبولی که لایق آنست و پوشانید ابن قیس
کار خود را از ترس اینکه محروم شود از حج پس وقتی که شد در وقت حج آمد نزد ابن قیس پس داد او را بقدر یک حج و بیرون رفت
از کوفه پس وقتی که رسید بمدینه گفتند او را رفیقان او که بمان در منزل تا مذکور کنیم ترا برای امام علیه السلام و طلب کنیم از او رخصت
دخول را برای تو پس وقتی که رسیدند سوی امام محمد باقر علیه السلام گفت ایشان را که کجاست رفیق شما انصاف نورزیدید او گفتند
ندانستیم آنچه را که موافق رای تست از آوردن و نیاوردن پس امام علیه السلام امر کرد بعض جماعت را که حاضر شده بودند باینکه
آورد آن رفیق را اصل فلما دخل علی ابی جعفر علیه السلام قال له مرحبا کیف رأیت ما انت فیه الیوم مما
کنت فیه قبل فقال یا ابن رسول الله صلی الله علیه و آله لم اکن فی شیء فقال صدقت اما
ان عبادتک یومئذ کانت اخف علیک من عبادتک الیوم لان الحق ثقیل و الشیطان
موکل بشیعتنا لان سائر الناس قد کفوه انفسهم انی ساخبرک بما قال لک ابن قیس الماصر
قبل ان تسألنی عنه و اصیر الامر فی تعریفه ایاه الیک ان شئت اخبرته و ان شئت لم تخبره
شرح پس وقتی که داخل شد بر امام محمد باقر علیه السلام امام گفت او را خوش آمدی چگونه دیدی دینی را که تو در آنی امروز نسبت بدینی که
بودی در آن پیش از این پس گفت ای پسر رسول الله صلی الله علیه و آله نبودم پیش از این در چیزی که بکار آید پس امام گفت راست گفتی
آگاه باش مر راستی که عبادت تو در روزی که آن دین داشتی بود سبکتر بر تو از عبادت تو امروز زیرا که حق سنگین است و شیطان
موکل است بشیعه ما باین معنی که ابلیس شیاطین خود را موکل بشیعه میکند زیرا که باقی مردمان برطرف کرده اند از او آزار خود را
باین معنی که از عبادات ایشان آزاری باو نمیرسد چون باطلست پس مضایقه از عبادات ایشان ندارد و بدرستی که من زود خبر میکنم ترا بآنچه گفت
ترا ابن قیس ماصر باین معنی که جواب مسئله او میگویم پیش از آنکه سؤال کنی مراد میگردانم اختیار کار را در شناسانیدن آن جواب او را
سوی تو اگر خواهی خبر کنی او را و اگر خواهی خبر نکنی او را اصل ان الله عز و جل خلق خلاقین فاذا اراد ان یخلق
خلقا امرهم فاخذوا من التربة التی قال فی کتابه منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم
تارة اخری فعجن النطفة بتلک التربة التی یخلق منها بعد ان اسکنها الرحم اربعین لیلة فاذا
تمت لها اربعة اشهر قالوا یا رب تخلق ماذا فیأمرهم بما یرید من ذکر او انثی ابیض او اسود فاذا خرجت
الروح من البدن خرجت هذه النطفة بعینها منه کائنا ما کان صغیرا او کبیرا ذکرا او انثی
فلذلک یغسل المیت غسل الجنابة فقال الرجل یا ابن رسول الله لا و الله لا اخبر ابن قیس الماصر
بهذا ابدا فقال ذلک الیک شرح خلاقین بخای با نقطه و تشدید لام و قاف صیغه مبالغه است و بمعنی نهایت تقدیر کننده است

جدانکه لفظ خلاقین استعاره شده اینجا برای افراد استحقاقات و بواعث تدبیر الهی در خلق آدمیان که هر یکی از آن افراد در فرد ازا فراد نطفه
آدمی هست باعث تدبیر الهی اند بر میتوان گفت بعنوان مجاز و گاهی لفظ ملائکه نیز استعاره میشود چنانچه روایت شده در مجمع البیان
در تفسیر فالمدبرات امرا از سوره النازعات پس این منافاتی ندارد با اینکه تصویر آدمی از الله تعالی صادر شده باشد بی واسطه پس وارد نمی آید
اینکه اگر خلاقین مجرد باشند پس مجرد منحصر در الله تعالی نخواهد بود و اگر مادی باشند فعل مادی بعنوان کن فیکون خواهد بود و این هر دو
منافات دارد با مقدماتی که در شرح عنوان باب اول کتاب التوحید مذکور شد زیرا که جواب میگوییم که باعث تدبیر الهی از قبیل جوهر
نیست نه جوهر مجرد و نه جوهر مادی و نه حمل چیزی نیست اصلا و نسبت مامور بودن و مانند آن با آنها نیز استعاره تمثیلیه است خلقها
بمعنی مخلوقات است امر هم بمعنی امر اند هم است در این قیاس است نظایر آن من برای تبعیض است التربة خاک و اینجا عبارت است از
خاک قبری که در آن مدفون میشود موافق آنچه می آید در باب بیست و هشتم که باب التربة التی یدفن فیها المیت است ظاهر التربة التی
قال فی کتابه اینست که آنچه از زمین جزو بدن آدمی میشود همین تربت است و شاید که این معنی براین باشد که اشجار و نباتات
مخلوق از آب است و بس و اجزای ارضیه که مجاز و بیخ آنها نباتات داخل آنها میشود و قرینه براین اینست که اکر اجزای ارضیه که بیخ آنها است
متصاعد میشد در آنها میبایست که بیخ آنها جوف بهم رساند و درخت ها بذک تحریک بادی ساقط میشود اند بود که این ترتب مراد
باشد از مما لا یعلمون در آیت سوره یس سبحان الذی خلق الازواج کلها مما تنبت الارض و من انفسهم و مما لا یعلمون بعد ظرف
عجن است اربعین لیلة موافق است با آنچه می آید در کتاب العقیقة در بعض احادیث باب بدو خلق الانسان اول که باب ششم است
و با آنچه می آید در کتاب الدیات در بعض احادیث باب دیة الجنین که باب سی و نهم است و بیان میشود اینکه مذاهب اطبا در مدت درنگ
هر مرتبه از مراتب جنین مختلف است و مع هذا مخالف احادیث نیست و اینکه ممکن است جمع باختلاف مدت درنگ باعتبار
اختلاف اعصار و مصار یا رب بضم و کسر با میتواند بود و بنا بر دوم تقدیر یا ربی است و بر هر تقدیر قائل این هر کدام است یا
بعضی است بعضها منافاتی ندارد با اینکه نطفه منقلب بروح شده باشد و صاحب علم و ادراک شده باشد خواه قائل باشیم بوجود
صور نوعیه جوهریه و خواه نه و شاید بسبب اینکه الله عز و جل تدبیر کرد بغایات تدبیر کنند کان نیز این حرف را میخواهد که تدبیر کن مخلوق را از اول
امر میکنند آن غایات پس فرا میگیرند از خاکی که گفته در سوره طه که از آن تدبیر کردیم شما را و در آن بر میگردانیم شما را و از آن بیرون می آوریم
شما را باری دیگر پس خمیر کرده میشود با آن نطفه با آن خاکی که مخلوق میشود از آن بعد از آنکه ساکن کرده باشند آن نطفه را در رحم
ماه در چهل شب پس چون تمام شود برای آن نطفه چهار ماه میگویند آن غایات تدبیر کنندگان که ای صاحب کل اختیار ما تدبیر میکنیم
چه چیز را پس امر میکند آن غایات را با آنچه اراده میکند از نر یا ماده سفید یا سیاه پس چون بیرون آید روح از بدن بیرون می آید این نطفه
بتمامی و بتنهایی از او مراد اینست که روح همان مجموع نطفه است که منقلب بروح شده هر چه باشد خواه بزرگ خواه کوچک
و خواه بزرگ خواه نر و خواه ماده پس برای اینست که شسته میشود میت مانند شستنی که از جنابت است پس گفتم آنکه ای
پسر رسول الله نه مجدانستم که خبر میکنیم بسیر قبیس ما صرا باین جواب هرگز پس امام گفت که اختیار این سوی است دوم اصل
من السکونی عن ابی عبد الله علیه السلم قال سئل ما بال المیت یمنی قال النطفة التی خلق
منها یمنی بها شرح یمنی بون و الف منقلب از یا بصیغه مضارع غایب مجهول از باب تفعیل است که برای نسبت کسی باصل فعل است
التمنیه نسبت کسی بمنی بفتح میم و سکون نون که مصدر باب ضرب است بمعنی بیرون دادن آب منی و مراد اینجا غسل دادن بروش
غسل جنابت است یا مراد تشبیه میت است بمنی که موافقت در حروف اصلیه اسم آب منی زیرا که موت را منی بفتح میم و نون

والف

والف و منی بفتح میم و کسر نون و تشدید یا و نطفه در یا بمنی نامند و شاید که میت را امانی نیز نامند یعنی روایت است از سکونی
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که امام پرسیده شد که چیست حال میت که نسبت داده میشود به بیرون دادن منی امام گفت
که نطفه که مخلوق شده از آن می اندازد آنرا سیوم اصل عن بعض اصحابنا عن علی بن الحسین علیهما السلم قال
قال ان المخلوق لا یموت حتی تخرج منه النطفة التی خلق منها من فیه او من غیره شرح روایت است از
بعض یاران ما از علی بن الحسین علیهما السلم که امام گفت که بدرستی که آدمی نمیمیرد مگر آنکه بیرون آید از او نطفه که مخلوق شده از آن از
دهن او یا از غیر دهن او مثل چشم او چنانچه گذشت در حدیث یازدهم باب سیزدهم باب سیوم از ابواب ثواب غسل مومنان شرح
این باب بیان ثواب کسی است که شسته باشد میت مومنی را در این باب چهار حدیث است اول اصل عن ابی جعفر علیه السلم
قال ایما مومن غسل مومنا فقال اذا قلبه اللهم ان هذا بدن عبدک المومن قد اخرجت
روحه منه و فرقت بینهما فعفوک عفوک الا غفر له ذنوب سنة الا الکبائر شرح الا هر دو جا
برای استثناست و مستثنی منه در اول محذوف است بتقدیر یا فعله الا غفر و میتواند بود که دوم بمعنی واو عطف باشد یعنی روایت است
از امام محمد باقر علیه السلم گفت هر مومنی که شسته مومنی را پس گفت چون گرداند او را از جانبی بجانبی که خدایا این بدن بنده
مومن تست بتحقیق بیرون کردی روح آنرا از آن و تفریق کردی میان آن دو پس طلب میکنیم عفو ترا برای او طلب میکنیم
عفو ترا برای او نکرده آنرا مگر اینکه بخشایش کرده شده برای آن غاسل گناهان یکساله مخفی نماند که بخشایش گناهان صغیره عبادات است
ازکم نکردن مرتبه مومن بسبب آنها دوم اصل عن ابی جعفر علیه السلم قال من غسل میتا فادی فیه الامانة
غفر له قلت و کیف یودی فیه الامانة قال یخبر بما یری شرح روایت است از امام محمد باقر علیه السلم گفت هر که
شست میتی را پس بجا آورد در او امین بودن را بخشایش کرده شد برای او گناهان او گفتم و چگونه بجا آورد در او امین بودن را
گفت خبر نمیدهد بآنچه میبیند از آفتها و نجاستها مانند آنها سیوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال ما من
مومن یغسل مومنا و یقول و هو یغسله رب عفوک عفوک الا عفا الله عنه شرح
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت نیست هیچ مومنی که بشوید مومنی را و گوید در حالی که او میشوید او را که ای صاحب
کل اختیار من طلب میکنیم عفو ترا برای میت طلب میکنیم عفو ترا برای میت مگر آنکه عفو میکند الله تعالی از غاسل گناهان
او را چهارم اصل عن ابی جعفر علیه السلم قال کان فیما ناجی الله به موسی علیه السلم ربه قال یا رب ما لمن
غسل الموتی فقال اغسله من ذنوبه کما ولدته امه شرح روایت است از امام محمد باقر علیه السلم گفت بود در آنچه
مناجات کرد با آن موسی علیه السلم صاحب کل اختیار خود در اینکه موسی گفت ای صاحب کل اختیار من چیست برای کسی که شست
مردگان را پس الله تعالی گفت میشویم او را از گناهان او چنانچه زایید او را مادر او منافات نیست میان این حدیث و حدیث
اول زیرا که اول در شستن یکمیت است و این در شستن چندین میت است باب بیست و چهارم اصل ثواب من کفن مومنا شرح
این باب بیان ثواب کسیست که تکفین کند مومنی را از مال خود یا از مال دیگری در این باب یک حدیث است اصل عن ابی جعفر
علیه السلم من کفن مومنا کان کمن ضمن کسوته الی یوم القیمة شرح روایت است از امام محمد باقر علیه السلم هر که تکفین
کند مومنی را چنانست که ضامن شده باشد و داده باشد پوشش آن مومن را تا روز قیامت باب بیست و پنجم اصل باب
ثواب من حفر لمومن قبرا شرح این باب بیان ثواب کسی است که کنده باشد برای مومنی قبری بدست خود یا بدادن اجرت

یکسال مکرر کناهان

ل

حفار و مانند آنها و این باب یک حدیث است اصل عَنْ اَبِی جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ مَنْ حَفَرَ لِمَیِّتٍ قَبْرًا کَانَ کَمَنْ بَوَّاهُ بَیْتًا
مُوَافِقًا اِلَی یَوْمِ الْقِیٰمَةِ شرح روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت هر که کند برای میت مؤمنی قبری چنانست که جا داده
باشد او را در خانه که موافق خواهش او باشد تا روز قیامت باب بیست و ششم اصل باب حد حفر القبر واللحد والشق وان رسول الله صلی الله
علیه وآله لحد له شرح لحد بفتح لام و سکون حاء بی‌نقطه و دال بی‌نقطه مصدر باب منع کندن شکاف در پهلوی قبر برای میت و بفتح و ضم لام شکاف
در پهلوی قبر الشق بفتح شین نقطه‌دار و تشدید قاف مصدر باب نصر ترک لحد لحد بصیغهٔ ماضی مجهول باب منع است له نایب فاعل است
یعنی این باب بیان مقدار کندن قبر است و بیان لحد و بیان شق و اینکه رسول الله صلی الله علیه وآله لحد کرده شد برای او و در این باب
چهار حدیث است اول اصل سَهْلُ بْنُ زِیَادٍ قَالَ رَوَی اَصْحَابُنَا اَنَّ حَدَّ الْقَبْرِ اِلَی التَّرْقُوَةِ وَقَالَ بَعْضُهُمْ اِلَی
الثَّدْیِ وَقَالَ بَعْضُهُمْ قَامَةَ الرَّجُلِ حَتّٰی یُمَدَّ الثَّوْبُ عَلٰی رَاْسِ مَنْ فِی الْقَبْرِ وَاَمَّا اللَّحْدُ فَبِقَدْرِ مَا یُمْکِنُ
فِیهِ الْجُلُوسُ قَالَ وَلَمَّا حَضَرَ عَلِیَّ بْنَ الْحُسَیْنِ الْوَفَاةُ اُغْمِیَ عَلَیْهِ فَبَقِیَ سَاعَةً ثُمَّ رَفَعَ عَنْهُ الثَّوْبَ
ثُمَّ قَالَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی اَوْرَثَنَا الْجَنَّةَ نَتَبَوَّأُ مِنْهَا حَیْثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ اَجْرُ الْعَامِلِینَ ثُمَّ قَالَ احْفِرُوا
لِی وَابْلُغُوا اِلَی الرَّشْحِ قَالَ ثُمَّ مَدَّ الثَّوْبَ عَلَیْهِ فَمَاتَ عَلَیْهِ السَّلَامُ شرح بعض مضمون این گذشت در کتاب
الحجه در حدیث پنجم مولد علی بن الحسین علیهما السلام الرشح بفتح میم و سکون راء بی‌نقطه و فتح شین نقطه‌دار و حاء بی‌نقطه بصیغهٔ اسم مکان باب منع
جای عرق و مراد اینجا موضعی است از زمین مدینه که چون حفار باینجا رسد نم ظاهر میشود و آن بقدر سه ذرع از روی زمین مدینه
دور است چنانچه اشارت بآن میشود در حدیث چهارم این باب میتواند بود که مراد اینجا زیر بغل آدمی یا پیشانی آدمی باشد که زود
عرق میکند یعنی گفت سهل بن زیاد که از راویان امام علی نقی و امام حسن عسکری علیهما السلام است که روایت کردند یاران ما
از ائمه اینکه حد قبر تا چنبر گردن است و گفت بعضی از ایشان در روایت دیگر که تا پستان است و گفت بعضی یاران ما در روایت خود که تا
قامت مرد است تا کشیده شود جامه بر سر کسی که ایستاده است در قبر زنی و اما لحد پس بلندی سقف آن بقدری است که توان نشست
در آن سهل بن زیاد گفت که وقتی که حاضر شد علی بن الحسین را وفات بیهوش شد پس ماند یک ساعت بعد از آن برداشت از روی
خود جامه را بعد از آن گفت آیه سوره زمر را الحمد لله را که رسانید ما را ببهشت جا میگیریم از موضع آن هر جا که میخواهیم
پس خوب است مزد کار آورندگان فرمان الهی بعد از آن علی بن الحسین گفت بکنید برای من قبر را و برسید بمحل عرق سهل بن زیاد گفت
بعد از آن کشید جامه را بر روی خود پس وفات یافت علیه السلام مخفی نماند که تناقض میان این روایات نیست زیرا که اگر مانعی نباشد
بقدر یک قامت است مطلقا یا برای زن چنانچه مفهوم میشود از لفظ حتی یمد الثوب والحجب مانع است گاهی تا ثدی و گاهی تا
ترقوه و مانند آنها دوم اصل قَالَ اَبُو جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ حِینَ احْتُضِرَ اِذَا اَنَا مِتُّ فَاحْفِرُوا لِی وَشُقُّوا لِی شَقًّا فَاِنْ قِیلَ
وَشُقُّوا لِی شَقًّا فَاِنْ قِیلَ لَکُمْ اِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ لُحِدَ لَهُ فَقَدْ صَدَقُوا شرح
گفت امام محمد باقر علیه السلام وقتی که حاضر شد او را وفات که چون من مردم پس بکنید برای من قبر را و شکاف بی لحد کنید برای من شکافی
که میسر باشد و از قد قامت زیاد نباشد پس اگر گفته شود شما را که بدرستی که رسول الله صلی الله علیه وآله لحد ساخته شد برای او
پس تحقیق راست گفته‌اند مراد اینست که اگر مانعی نباشد لحد بهتر است و اینجا مانع هست زیرا که امام عظیم الجسد بوده و نقل او بجهد
میسر نبوده سیوم اصل عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ اَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ لَحَدَ لَهُ اَبُو
طَلْحَةَ الْاَنْصَارِیُّ شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که بدرستی که رسول الله صلی الله علیه وآله لحد ساخت

برای او ابو طلحه انصاری باب دوم اصل عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ اِنَّ النَّبِیَّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ نَهٰی
اَنْ یُعَمَّقَ الْقَبْرُ فَوْقَ ثَلٰثَةِ اَذْرُعٍ شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بدرستی که نبی صلی الله علیه وآله
نهی کرد از اینکه عمیق کنده شود قبر بالاتر از سه ذرع که هر کدام از آنها یک ارش است تا سر انگشتان و مجموع آن موافق رشح است که بیان
شد در شرح حدیث اول این باب پس میتواند که این مخصوص مدینه باشد والله اعلم باب بیست و هفتم اصل باب ان المیت یؤذن به
الناس شرح یؤذن بهمزه و ذال بی‌نقطه بصیغهٔ مضارع مجهول باب افعال است یعنی این باب بیان اینست که میت اعلام کرده میشوند بموت
او مردمان تا جمع شوند بر جنازه او و در این باب سه حدیث است اول اصل عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ یَنْبَغِی لِاَوْلِیَاءِ
الْمَیِّتِ مِنْکُمْ اَنْ یُؤْذِنُوا اِخْوَانَ الْمَیِّتِ بِمَوْتِهِ فَیَشْهَدُونَ جَنَازَتَهُ وَیُصَلُّونَ عَلَیْهِ وَیَسْتَغْفِرُونَ لَهُ
فَیُکْتَبُ لَهُمُ الْاَجْرُ وَیُکْتَبُ لِلْمَیِّتِ الْاِسْتِغْفَارُ وَیُکْتَسَبُ هُوَ الْاَجْرَ فِیهِمْ وَفِیمَا اکْتُسِبَ لِلْمَیِّتِ
مِنَ الْاِسْتِغْفَارِ شرح فاء در فیشهدون برای بیان سزاوار بودن است یشهدون بصیغهٔ مضارع معلوم باب علم است و ضمیر
راجع باخوان است الجنازه بکسر جیم تابوتی که میت در آن باشد فیکتب بسین بی‌نقطه بصیغهٔ مجهول باب افتعال مرفوع و معطوف
بر یشهدون است ضمیر لهم راجع باخوان است و یکتب للمیت بصیغهٔ مجهول باب افتعال مرفوع و معطوف بر یکتب سابق است
و یکتب هو بصیغهٔ معلوم باب افتعال و ضمیر بارز تاکید ضمیر مستتر است و هر دو راجع بکل واحد از اولیاء است و نکته در عدول
از ضمیر جمع بضمیر مفرد اشعار بفرق میان اجر اخوان و اجر اولیاء است ببیان اینکه هر یک از اخوان اجر عمل خود دارد
و بس پس مجموع اخوان اجر مجموع عملهای خود دارند و هر یک از اولیاء اجر مجموع اخوان دارد بی آنکه از اخوان چیزی کم شود
و نظیر این گذشت در کتاب العقل در حدیث چهارم باب پنجم که باب ثواب العالم والمتعلم است فی در فیهم برای سببیت است و ضمیر
راجع باخوان است فی در فیما نیز برای سببیت است و ما موصوله است اکتسب بصیغهٔ مجهول یا معلوم باب افتعال است من بیان ما است
یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت سزاوار است برای نزدیکان میت از جمله شما شیعه امامیه اینکه اعلام کنند
برادران مؤمن میت را بموت او و بیان سزاوار بودن اینکه آن برادران حاضر میشوند جنازه میت را و نماز میکنند بر میت او
طلب آمرزش میکنند برای میت پس کسب کرده میشود برای آن برادران ثواب و کسب کرده میشود برای میت استغفار
آن برادران و کسب میکند هر یک از اولیای میت ثواب را بسبب عمل صالح آن برادران چون او باعث آن عمل شده و بسبب آنچه
کسب کرده شد برای میت او که استغفار برادران میت باشد چون او باعث این نیز شده دوم اصل عَنْ ذَرِیحٍ الْمُحَارِبِیِّ
عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ سَاَلْتُهُ عَنِ الْجَنَازَةِ یُؤْذَنُ بِهَا النَّاسُ قَالَ نَعَمْ شرح روایت است از ذریح
بفتح ذال بی‌نقطه و کسر راء بی‌نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و حاء بی‌نقطه محاربی بضم میم و حاء بی‌نقطه و کسر راء بی‌نقطه و باء یک نقطه
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از جنازه که آیا اعلام کرده میشوند بآن مردمان تا جمع شوند گفت آری سیوم
اصل عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ اِنَّ الْجَنَازَةَ یُؤْذَنُ بِهَا النَّاسُ شرح این ظاهر است از سابق باب بیست و هشتم
اصل القول عند رؤیة الجنازة شرح این باب بیان کلامیست که گفتن آن مستحب است نزد دیدن تابوت میت در این باب
سه حدیث است اول اصل کَانَ عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَیْهِ اِذَا رَاٰی جَنَازَةً قَدْ اَقْبَلَتْ قَالَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ
الَّذِی لَمْ یَجْعَلْنِی مِنَ السَّوَادِ الْمُخْتَرَمِ شرح السواد بفتح سین بی‌نقطه عدد بسیار و اکثر مردم و هر دو اینجا مناسب است
زیرا که عدد مردگان بیشتر از عدد زندگانست المخترم بخاء با نقطه و راء بی‌نقطه بصیغهٔ اسم مفعول باب افتعال هلاک کرده شده از نیخ یعنی

یعنی بود امام زین العابدین علیه السلم که چون میدید جنازه را که بتحقیق رو آورده باشد میگفت حمد الله راست که نگردانید مرا
از جماعت مردگان که دیگر عمل صالحی از ایشان نمی آید دوم اصل کان ابو جعفر علیه السلم اذا رای جنازة
قال الحمد لله الذی لم یجعلنی من السواد المخترم شرح این ظاهر است از سابق سیوم اصل عن ابی عبد
الله علیه السلم قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله من استقبل جنازة او رآها فقال
الله اکبر هذا ما وعدنا الله ورسوله وصدق الله ورسوله اللهم زدنا ایمانا و
تسلیما الحمد لله الذی تعزز بالقدرة وقهر العباد بالموت لم یبق فی السماء ملک
الا بکی رحمة لصوته شرح مشار الیه هذا حال میت است باعتبار سعادت یا شقاوت که بعد از موت میباشد
ومیتواند بود که مشار الیه هذا موت باشد یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله
علیه وآله که هر که رو آورد جنازه را یا ببیند جنازه را که رو آورد پس گوید الله بزرگتر است از آنکه موصوف شود این آن است
که وعده کرده ما را الله و رسولش خدایا زیاد کن ما را باعتبار ایمان و قبول سخن حق سپاس الله راست که بغایت عزیز شده بقدرت — درست گفت الله و رسولش صح
بر هر چیز و مغلوب کرده بندگان را بمرگ نمیماند در آسمان فرشته مگر آنکه گریه میکند از رحم برای آواز او باب سی و نهم اصل باب
السنة فی حمل الجنازة شرح این باب بیان طریقه رسول و اهل بیت است در برداشتن جنازه در این باب چهار حدیث است اول اصل عن
علی بن یقطین عن ابی الحسن علیه السلم قال سمعته یقول السنة فی حمل الجنازة ان تستقبل — موسی م
جانب السریر بشقک الایمن فتلزم الایسر بکفک الایمن ثم تمر علیه الی الآخر وتدور — الجانب م
من خلفه الی الجانب الثالث من السریر ثم تمر علیه الی الجانب الرابع مما یلی یسارک
تستقبل بقاف و بای یک نقطه و تخفیف لام بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب استفعال است جانب اینجا بمعنی کنج است با در بشقک
برای تعدیه است الشق بکسر و فتح شین بی نقطه و تشدید قاف طرف چیزی و نصف چیزی برابر کردن شق ایمن جانب سریر را
عبارت است از گذشتن جانب سریر بر شق ایمن و اگر تستقل بقاف و تشدید لام میبود با در بشقک برای آلت میبود و استقلال
برداشتن چیزی فا در فتلزم بصیغه مخاطب علم برای تعقیب است مراد بالایسر ایسر سریر است که ایمن میت بر آنجا است آخر بکسر خاء
بی نقطه بمعنی مؤخر است و بفتح خا بمعنی دیگر است من در مما بیانیه است یعنی روایت است از علی بن یقطین از امام موسی کاظم
علیه السلام گفت که شنیدم از امام میگفت که طریق در برداشتن تابوت میت اینست که برابر کنی کنج مقدم تابوت را دوش
راست خود پس جسپی یا بگیر کنج چپ تابوت را بدست راست خود بعد از آن آزاد اگذاری و گذر کنی بر تابوت سوی کنج مؤخر
یا بمعنی که کنج مؤخر را برداری بر دوش راست خود و واگذاری آن را و بگردی از پس تابوت سوی کنج سیوم از تابوت یا بمعنی
که کنج سیوم را برداری بر دوش چپ خود بعد از آن گذر کنی بر تابوت سوی کنج چهارم که در پهلوی چپ است یا بمعنی که کنج
چهارم را برداری بر دوش چپ خود دوم اصل عن ابی جعفر علیه السلم قال السنة ان تحمل السریر من جوانبه
الاربع وما کان بعد ذلک من حمل فهو تطوع شرح روایت است از امام محمد باقر علیه السلم گفت طریقه لازمه سنت که
برداری تابوت میت را از چهار کنج آن و آنچه بعد از آن چهار برداشتن از جمله برداشتن پس آن زیادتی فضل است و لازم سنت
سیوم اصل سألت ابا عبد الله ابا ابراهیم علیه السلم عن تربیع الجنازة قال اذا کنت فی موضع تقیة
فابدأ بالید الیمنی ثم بالرجل الیمنی ثم ارجع من مکانک الی میامن المیت لا تمر خلف رجلیه

البتة

البتة حتی تستقبل الجنازة فتأخذ یده الیسری ثم رجله الیسری ثم ارجع من مکانک لا
تمر خلف الجنازة البتة حتی تستقبلها تفعل کما فعلت اولا شرح المیامن بفتح میم و یاء دو نقطه در پایین
و الف و کسر میم و نون جمع میمنه بفتح میم و سکون یا بمعنی برکت و مراد اینجا خصوصیت که در جانب راست آدمی است حتی
هر دو جا متعلق است بارجع لا تمر هر دو جا بصیغه نهی حاضر است تفعل بصیغه مضارع مخاطب مرفوع خبر بمعنی امر است و اشارت است
بانکه تکرار تربیع و رعایت ترتیب مخالفان لازم است زیرا که باعث قوت تقیه است یعنی پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلم را از
طریق برداشتن جنازه از چهار جانب آن امام گفت چون باشی در موضع وجوب تقیه پس ابتدا کن به برداشتن دوش راست
میت بعد از آن به برداشتن پای راست میت بعد از آن برگرد از مکان خود سوی اعضای طرف راست میت مگذر در پشت
دو پای میت البته تا آنکه رو بروی جنازه شوی پس بگیری دوش چپ میت را بعد از آن پای چپ میت را بعد از آن برگرد از جای
خود مگذر در پس تابوت البته تا آنکه رو بروی جنازه شوی چنانچه کردی بار اول یا بمعنی که دوش است میت را بگیر و رعایت
کن ترتیبی را که مذکور شد اصل فان لم تکن تتقی فیه فان تربیع الجنازة التی جرت به السنة ان
تبدأ بالید الیمنی ثم بالرجل الیمنی ثم بالرجل الیسری ثم بالید الیسری حتی تدور حولها
شرح پس اگر موضع وجوب تقیه نباشی در تربیع جنازه پس مرتبتی که تربیع جنازه که روان شده است با آن سنت رسول و اهل بیت
علیهم السلم اینست که ابتدا کنی بگرفتن دست راست میت بعد از آن بگرفتن پای راست میت بعد از آن بگرفتن پای چپ میت
بعد از آن بگرفتن دست چپ میت تا گردی بر دور جنازه بیان این شد در شرح حدیث اول این باب چهارم اصل عن العلاء
بن سیابة عن ابی عبد الله علیه السلم قال تبدأ فی حمل السریر من الجانب الایمن ثم تمر علیه
من خلفه الی الجانب الآخر ثم تمر حتی ترجع الی المقدم کذلک دور الرحی علیه شرح تبدأ و
تمر هر دو بصیغه مضارع مخاطب معلوم است کذلک خبر مبتدا است دور بفتح دال و سکون واو مبتدا است و در بعض نسخ بفتح واو — دوران م
و الف و نون است ضمیر علیه دوم راجع بالرحی است و این اشارت است بانکه این صورت تربیع بهتر است از تربیعی که مخالفان میکنند
و مذکور شد در حدیث سابق زیرا که مجموع حاملان از پی هم میروند مانند اجزای آسیا در رجوع میکنند تا بعضی مزاحم بعضی دیگر
شوند مخفی نماند که این موافق طواف کعبه است و شاید که این صورت در دور آسیا بهتر از عکس این باشد یعنی روایت است از علاء
بفتح عین بی نقطه و تخفیف لام و الف ممدوده ابن سیابه بفتح سین بی نقطه و تخفیف یاء دو نقطه در پایین و الف و باء یک نقطه از
امام جعفر صادق علیه السلام گفت ابتدا میکنی در برداشتن تابوت از جانب دست راست میت بعد از آن میگذری بر
تابوت از پس آن سوی جانب دیگر آن بعد از آن میگذری تا برگردی سوی پیش جنازه گردیدن آسیا بر خود باب چهلم
اصل باب المشی مع الجنازة شرح این باب بیان رفتن با جنازه است و در این باب هفت حدیث است اول اصل عن ابی
عبد الله علیه السلم قال المشی خلف الجنازة افضل من المشی بین یدیها شرح روایت است از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت رفتن در پس جنازه مؤمن بهتر است از رفتن در پیش جنازه و جز این می آید در حدیث سیوم این باب
دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال امش امام جنازة المسلم العارف ولا تمش امام
جنازة الجاحد فان امام جنازة المسلم ملائکة یسرعون به الی الجنة وان امام جنازة
الکافر ملائکة یسرعون به الی النار شرح امش امر است برای تجویز است پس منافاتی ندارد با حدیث سابق و آینده

يرعون بصيغه مضارع معلوم از افعال است ای شتاب کردن ها و باء برای تعدیه است و مراد شتاب کردن حرکت میت است
بلکه مراد اینست که تحفها از بهشت برای مومن و آتشها برای کافر باستقبال می آورند چنانچه گویا که پیش از رسیدن بقبر مومن داخل (از جهنم هم)
بهشت شده و کافر داخل جهنم شده یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که مرو در پیش جنازه مسلمانی که شناخته باشد
امام حق او مرو در پیش جنازه منکر امام حق چه بدرستی که در پیش آن جنازه آن مسلمان فرشتها اند که شتابان میکنند او را بسوی جنت
و بدرستی که در پیش جنازه منکر فرشتها اند که شتابان میکنند او را بسوی آتش سیوم اصل عن ابی جعفر علیه السلم
قال مشی النبی صلی الله علیه وآله خلف جنازة فقیل له یا رسول الله ما لك تمشی خلفها
فقال ان الملائكة رأیتهم یمشون امامها ونحن تبع لهم شرح تبع بفتح تا و دو نقطه در بالا و فتح با یک نقطه و عین بی نقطه
در اصل مصدر باب علم است بمعنی رفتن کسی در پس دیگری و اینجا مستعمل شده در معنی اسم فاعل پس افراد و جمع در آن یکسانست یعنی
روایت است از امام محمد باقر علیه السلم گفت رفت نبی صلی الله علیه وآله در پس جنازه پس گفته شد او را که ای رسول الله چیست ترا
که میروی در پس جنازه پس گفت بدرستی که فرشتگان را دیدم که میرفتند در پیش جنازه و ما روندگان در پس ایشانیم چهارم اصل عن
محمد بن مسلم عن احدهما علیهما السلم قال سألته عن المشی مع الجنازة فقال بین یدیها
وعن یمینها وعن شمالها وخلفها شرح روایت است از محمد بن مسلم از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلم گفت که
پرسیدم امام را از روش رفتن با جنازه گفت جایز است رفتن در پیش آن و از جانب چپ آن و در پس آن پنجم اصل عن ابی (راست آن و از جانب چپ)
جعفر علیه السلم قال امش بین یدی الجنازة وخلفها شرح روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت برو در پیش
جنازه و در پس جنازه یعنی که هر دو جایز است اگرچه دوم بهتر باشد یا بمعنی که این دو روش بهتر است از رفتن از جانب راست یا چپ
ششم اصل عن ابی جعفر علیه السلم قال من احب ان یمشی مشی الكرام الكاتبین فلیمش جنبی
السریر شرح روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت هر که خواهد اینکه رود با تابوت روش رفتن ملائکه که کاتبان صحیفه اعمال اند
پس باید که رود در دو پهلوی تابوت مخفی نماند که این منافات ندارد با مرجوح بودن رفتن در دو پهلوی تابوت باعتبار
دیگر مثل مزاحمت حاملان هفتم اصل عن السكونی عن ابی عبد الله علیه السلم قال سئل كیف اصنع اذا
خرجت مع الجنازة امشی امامها او خلفها او عن یمینها او عن شمالها فقال ان كان مخالفا
فلا تمش امامه فان ملائكة العذاب یستقبلونه بالوان العذاب شرح روایت است از سکونی از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت که امام پرسیده شد که چگونه کنم چون بیرون روم با جنازه آیا روم در پیش جنازه یا در پس جنازه یا از جانب
راست جنازه یا از جانب چپ جنازه پس امام گفت اگر میت مخالف اهل حق باشد پس مرو در پیش او چه بدرستی که ملائکه عذاب
استقبال میکنند او را با اقسام عذاب باب بیست و یکم از ابواب کراهیة الرکوب مع الجنازة این باب بیان مکروه بودن سواره رفتن با جنازه
است و این باب دو حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال رأی رسول الله صلی الله علیه
وآله قوما خلف جنازة ركبانا فقال ما استحیی هؤلاء ان یتبعوا صاحبهم ركبانا
وقد اسلموه علی هذه الحالة شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که دید رسول الله صلی الله
علیه وآله جمعی را در پس جنازه سواران پس گفت شرم نکردند اینان از اینکه روند در پس یار خود شان بر حالی که سواران
باشند و حال آنکه بتحقیق واگذاشته اند یار خود را بر این حالت مرگ و لوازم مرگ دوم اصل عن عبد الرحمن بن

ابی عبد الله

ابی عبد الله قال مات رجل من الانصار من اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله
فی جنازته فخرج رسول الله صلی الله علیه وآله فی جنازته یمشی فقال له بعض اصحابه
الا ترکب یا رسول الله فقال انی لاکره ان ارکب والملائکة یمشون وابی ان یرکب شرح
روایت است از عبد الرحمن بن ابی عبد الله علیه السلم گفت که وفات یافت مردی از اهل مدینه از یاران رسول الله صلی الله علیه وآله
پس بیرون رفت رسول الله صلی الله علیه وآله در جنازه او پیاده میرفت پس گفتند او را بعضی یاران او که آیا سوار نمیشوی
ای رسول الله پس گفت بدرستی که من هر آینه کراهت دارم اینرا که سوار شوم و حال آنکه ملائکه پیاده میروند و ابا کرد رسول
الله صلی الله علیه وآله از اینکه سوار شود باب بیست و دوم از ابواب من تبع جنازة ثم رجع این باب بیان کسی است که از پی جنازه میرود و بعد
از آن بر میگردد و در این باب سه حدیث است اول اصل عن زرارة قال کنت مع ابی جعفر علیه السلم فی جنازة
(ان) لبعض قرابته فلما صلی علی المیت قال ولیه لابی جعفر علیه السلم ارجع یا ابا جعفر ماجورا
ولا تعنی فانك تضعف عن المشی فقلت انا لابی جعفر علیه السلم قد اذن لك فی الرجوع فارجع
ولی حاجة ارید ان اسألك عنها فقال لی ابو جعفر علیه السلم انما هو فضل واجر فبقدر
ما یمشی مع الجنازة یؤجر الذی یتبعها فاما باذنه فلیس باذنه جئنا ولا باذنه نرجع
شرح ان بفتح همزه و سکون نون زایده است برای تاکید اتصال میان جزا و میان شرط و لا تعنی بواو عطف بر ارجع و صیغه
مضارع مخاطب معتل اللام از باب ضرب یضرب تفعل بحذف یکی تا نهی بمعنی نفی است العنا بفتح عین بی نقطه و نون و الف ممدوده
و التعنی آزار کشیدن ضمیر هو راجع است بهمراهی جنازه ما مصدریه است یمشی بصیغه مضارع غایب است الذی فاعل یؤجر است با در فاما
باذنه متعلق بمحذوف است تقدیرش فاما کون الاجر باذنه و جمله فلیس تا آخر از قبیل وضع دلیل در موضع مدلول است تقدیرش باطل
دانه لیس اسمه لیس ضمیر شان مستتر در اوست یعنی روایت است از زراره گفت بودم با امام محمد باقر علیه السلم در جنازه از بعضی خویشان
او پس چون نماز گزارد بر میت ولی میت امام محمد باقر علیه السلم را که برگرد ای ابو جعفر بر حالی که صاحب اجر باشی
و آزار مکش چه بدرستی که تو عاجزی از پیاده رفتن پس گفتم من امام محمد باقر علیه السلم را بتحقیق رخصت داد ترا در برگشتن پس
برگرد مرا حاجتی است میخواهم که سوال کنم ترا از آن پس گفت مرا امام علیه السلم جز این نیست که همراهی با جنازه فضیلتی است
و باعث ثوابی است پس بقدر رفتن با جنازه ماجور میشود آنکه همراهی جنازه میکند پس اما حصول ثواب بسبب رخصت
او پس باطلست زیرا که نیست شان اینکه بسبب رخصت او آمده باشیم و نه اینکه بسبب رخصت او برگردیم دوم اصل عن ابی عبد
الله علیه السلم قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله امیران ولیسا بامیرین لیس لمن تبع
جنازة ان یرجع حتی یدفع یدفن او یؤذن له ورجل یحج مع امرأة فلیس له ان ینفر
حتی تقضی نسکها شرح امیران فاعل فعل محذوفست تقدیرش یکون امیران و او در ولیسا حالیه است یا عاطفه است بر تقدیر
مراد اینست که زود معزول میشوند چنانچه گویا که حدوث عزل ایشان در زمان حدوث امارت ایشانست یا متصل است بآن
در جمله مبتدا است فلیس خبر مبتدا است و دخول فا در خبر مبنی بر اینست که مبتدا متضمن معنی شرطست و بمعنی کل رجل است یا مبنی بر مذهب
اخفش است که تجویز دخول فا در خبر مبتدا کرده امراة عبارتست از زنی که مانع از نفر دارد در روزی که مردمان نفر میکنند مثل آنکه
طواف فریضه نکرده بسبب حیض چنانچه می آید در کتاب الحج در حدیث دوم باب تقدیم طواف الحج تا آخر که باب صد و پنجاه و هشتم است

نیفر بنون و فا و را منقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب است النفر بفتح نون و سکون فا خروج حاجی از منی سوی وطن خود بعد از
فراغ از واجبات النسک بفتح و ضم و کسر نون و سکون سین منقطه و بضم نون و ضم سین عبادت و هر چه حق الله تعالی است بر بنده یعنی
روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که رسول الله صلی الله علیه و آله گفت امیر باشند دو حاکم بر جایی که حاکم نیستند بیان حاکم اول
آنکه میت برای کسی که همراه شود تابوت را اینکه برگردد مگر آنکه دفن کرده شود یا رخصت کرده شود برای او از جانب آن میت یا یعنی که
مانعی بهم رسد که معذور شود مثل مرض و منع ظالمی بیان حاکم دوم آنکه هر مردی که حج کند برفاقت زنی که مانعی از نفر او رسد پس
میت آمر در اینکه بیرون رود از منی مگر آنکه کند آن زن عبادت واجب خود را عن زرارة قال حضر
ابو جعفر علیه السلام جنازة رجل من قریش و انا معه و کان فیها عطاء فصرخت صارخة
فقال عطاء لتسکتن او لنرجعن فلم تسکت فرجع عطاء شرح عطا بن یسار بفتح یا دو نقطه در پایین
و سین منقطه و الف و را منقطه از فقهای مخالفان و مشهور در مدینه بوده لتسکتن بفتح لام و سکون سین منقطه و ضم کاف
و کسر تا دو نقطه در بالا و نون تاکید ثقیله بصیغه معلوم مخاطبه باب نصر است لنرجعن بفتح لام و نون تاکید ثقیله بصیغه مضارع معلوم متکلم
مع الغیر باب ضرب است یعنی روایت از زراره گفت حاضر شد امام محمد باقر علیه السلام جنازه مردی را از قریش و من با او بودم و بود
با آن جنازه عطا پس فریاد زد زنی فریاد زننده پس گفت عطا که هر آینه خاموش میشوی البته یا هر آینه برمیگردیم البته پس آن زن
خاموش نشد پس برگشت عطا قال فقلت لابی جعفر علیه السلام ان عطاء قد رجع قال و لم قلت
صرخت هذه الصارخة فقال لها لتسکتن او لنرجعن فلم تسکت فرجع فقال امض فلو
انا اذا راینا شیئا من الباطل مع الحق ترکنا له الحق لم نقض حق مسلم شرح زراره گفت پس گفتم
امام محمد باقر علیه السلام را بدرستی که عطا بتحقیق برگشت امام گفت و چرا برگشت گفتم فریاد زد این زن فریاد زننده که همراه جنازه
است پس عطا گفت او را هر آینه خاموش میشوی البته یا هر آینه برمیگردیم البته پس این زن خاموش نشد پس عطا برگشت پس امام
گفت روانه شو با ما چه اگر اینکه ما چون ببینیم چیزی ناکار آمدنی را با کار آمدنی ترک کنیم برای آن کار آمدنی را انجام نیاوریم بکار
آمدنی مسلمانی را قال فلما صلی علی الجنازة قال ولیها لابی جعفر علیه السلام ارجع ماجورا
رحمک الله فانک لا تقوی علی المشی فابی ان یرجع قال فقلت له قد اذن لک فی الرجوع
ولی حاجة ارید ان اسالک عنها فقال امض فلیس باذنه جئنا و لا باذنه نرجع قال فقلت
له انما هو فضل و اجر طلبناه فبقدر ما یتبع الجنازة الرجل یوجر علی ذلک شرح این ظاهر است از شرح
حدیث اول این باب این باب باب ثواب کسی است که همراه رفت با جنازه
در این باب هشت حدیث است عن ابی جعفر علیه السلام قال اذا ادخل المؤمن قبره نودی الا ان
اول حبائک الجنة الا و ان اول حباء من تبعک المغفرة شرح الحباء بفتح حا بی نقطه و با یک نقطه و الف
ممدوده تحفه یعنی روایت از امام محمد باقر علیه السلام گفت چون داخل شود مومن در قبر خود آواز داده میشود که آگاه باش
بدرستی که اول تحفه تو بهشت است آگاه باش و بدرستی که اول تحفه کسی که همراهی جنازه تو کرد بخشایش گناهانست
عن ابی عبد الله علیه السلام قال من شیع جنازة مومن حتی یدفن فی قبره وکل الله عز و جل
به سبعین ملکا من المشیعین یشیعونه و یستغفرون له اذا خرج من قبره الی الموقف

دکل

دکل بصیغه ماضی معلوم باب تفعیل است یعنی روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که همراهی کند جنازه مومنی را تا آنکه مدفون
شود در قبر خود موکل میکند الله تعالی عز و جل بآن همراهی کننده هفتاد ملک از ملائکه که همراهی کنندگانند در روز حشر بیان این
آنکه در آن روز همراهی میکنند او را و طلب آمرزش میکنند برای او چون بیرون آید از قبر خود تا جای ایستادن خلایق برای دیوان
بزرگ الهی عن ابی عبد الله علیه السلام قال اول ما یتحف به المومن یغفر لمن تبع جنازته
شرح یتحف بتا دو نقطه در بالا و حاء بی نقطه و فا بصیغه مضارع مجهول باب افعال است یغفر مرفوع و منصوب میتواند بود بتقدیر ان ناصبه و اهمال
آن اعمال و این ظاهر است از شرح حدیث اول این باب عن ابی جعفر علیه السلام قال من شیع میتا حتی یصلی
علیه کان له قیراط من الاجر و من بلغ معه الی قبره حتی یدفن کان له قیراطان من الاجر
والقیراط مثل جبل احد شرح مراد بمیت اینجا میت مومن است یصلی بصیغه مجهول است علیه نایب فاعل است قیراط بکسر قاف و سکون
یا دو نقطه در پایین و را منقطه و الف و طا منقطه ربع سدس است پس میت چهار یک چیزیست و اکثر استعمال آن در ربع سدس مثقال
طلا است مثل آنچه گذشت در کتاب فضل القرآن در حدیث پنجم باب ششم الف لام الاجر برای عهد خارجیست مراد مجموع اجر اصل ایمانست
و آن ثواب مومنی است که ادنی از باقی مومنان باشد در ثواب الف لام القیراط برای عهد خارجیست یعنی قیراط از ثواب اصل ایمان
یعنی روایت از امام محمد باقر علیه السلام گفت هر که همراهی کند میتی را که مومن باشد تا نماز گزارده شود بر او باینمعنی که تا نمازگاه او همراه
باشد چنانچه ظاهر میشود از حدیث هفتم این باب میباشد برای آن همراهی کننده قیراطی از ثواب اصل ایمان و هر که رسد با آن میت
سوی قبر او تا آنکه مدفون شود میباشد برای همراهی کننده دو قیراط از ثواب اصل ایمان باینمعنی که یک قیراط زیاد میشود و دو قیراط
از مجموع ثواب اصل ایمان مثل اینست که کسی در دنیا مساحت کوه احد دینار طلا داشته باشد بی‌مانعی در هر چه خواهد صرف کند
سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول من مشی مع جنازة حتی یصلی علیها ثم رجع کان له قیراط
فاذا مشی معها حتی تدفن کان له قیراطان والقیراط مثل جبل احد شرح مضمون این موافق [illegible]
سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول من تبع جنازة مسلم اعطی یوم القیمة اربع شفاعات و لم
یقل شیئا الا قال الملک و لک مثل ذلک شرح معنی تابع بودن جنازه مسلم همانست که می‌آید در شرح حدیث آینده
بعض نسخ اربع با یک نقطه است و در بعض نسخ دیگر اربع شفاعات است بنابر اول چهار شفاعت باز اچهار قیراطست که می‌آید در حدیث
آینده ملک بفتح لام یعنی فرشته و بکسر لام یعنی پادشاه عالم میتواند بود یعنی شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام میگفت هر که بر وجه
تمام همراهی کند جنازه مومنی را داده میشود در روز قیامت چهار شفاعت یعنی چهار قیراط که هر کدام را بهر که خواهد بخشد و از
سبب آن نجات یابد در وقت همراهی جنازه هیچ دعایی برای میت نمیکند مگر آنکه میگوید فرشته که و برای تست آنچه گفتی بی
آنکه از میت چیزی کم شود قال امیر المومنین علیه السلام من تبع جنازة کتب الله له اربع قراریط
قیراط باتباعه و قیراط للصلوة علیها و قیراط بالانتظار حتی یفرغ من دفنها و قیراط للتعزیة
شرح مراد تابع بودن در من تبع جنازة همراهی بر وجه تمام است و مراد بجنازه جنازه مومن است معنی قیراط همانست که مذکور
شد در شرح حدیث چهارم این باب یفرغ بصیغه مجهول باب نصر و منع و علم است من دفنها نایب فاعل است یعنی گفت امیر المومنین
علیه السلام هر که همراهی تمام کند جنازه مومنی را مینویسد الله تعالی برای او چهار قیراط را از مجموع ثواب اصل ایمان قیراطی برای همراهی
با او تا نمازگاه و قیراطی برای نماز بر آن جنازه و قیراطی برای همراهی و انتظار تا آنکه از دفن آن فارغ شوند و قیراطی برای تعزیه اولیای

میت بعد از دفن در سر قبر او یا بعد از کشتن. ششم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال فیما کان ناجی به موسی علیه السلام
ربه قال یا رب ما لمن شیع جنازة قال اوکل به ملائکة من ملائکتی معهم رایات یشیعونهم
من قبورهم الی محشرهم شرح عامل در فیما قال یا رب است من شیع در لفظ مفرد است و در معنی جمع است و لهذا ارجاع ضمیر مفرد و ضمیر جمع
بآن شده المحشر بفتح میم و سکون حاء بی نقطه و کسر شین با نقطه و را بی نقطه بصیغه اسم مکان باب نصر و ضرب جای جمع خلایق است قیم
روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت که در آنچه مناجات میکرد با آن موسی علیه السلام صاحب کل اختیار خود را موسی گفت ای صاحب
کل اختیار من چه ثواب است برای کسی که همراهی کند جنازه مومنی را گفت موکل میکنم با وی قسمی از فرشتگان خود را که با ایشان باشد رایات
علمها و نشانها همراهی میکنند ایشان را از قبرهای ایشان تا جمع ایشان برای دیوان بزرگ الهی باب چهل و چهارم اصل باب ثواب جای
من حمل جنازة شرح این باب بیان ثواب کسی است که برداشت جنازه را و در این باب سه حدیث است اول اصل عن ابی جعفر علیه السلام
قال من حمل جنازة من اربع جوانبها غفر الله له اربعین کبیرة شرح روایت است از امام محمد باقر علیه السلام
گفت هر که برداشت جنازه مومنی را از چهار کنج آن آمرزید الله تعالی برای او چهل گناه کبیره را دوم اصل عن ابی عبد الله
علیه السلام قال من اخذ بقائمة السریر غفر الله له خمسا و عشرین کبیرة و اذا ارتج خرج من
الذنوب شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که چوب گرفت پایه تابوت را آمرزید الله تعالی برای او
بیست و پنج گناه کبیره را و اگر ربع کند یعنی که چهار پایه چوب بگیرد نوبت بیرون می آید از گناهان مخفی نماند که تناقض نیست میان
این حدیث و حدیث سابق چه میتواند بود که سابق در جنازه مسلم باشد بمعنی صاحب دین حق که آلوده بگناهان کبیره شده باشد یا اصرار
دو وفات یافته باشد پیش از توبه و این در جنازه مومن باشد یا سابق در جنازه مجهول الحال باشد و این در جنازه معلوم الایمان باشد والله
اعلم سوم اصل عن عیسی بن راشد عن رجل من اصحابه عن ابی عبد الله علیه السلام قال سمعته
یقول من اخذ بجوانب السریر الاربعة غفر الله له اربعین کبیرة شرح مضمون این موافق حدیث اول
این باب است باب چهل و پنجم اصل ... جنازة الرجل و النساء و الصبیان و الاحرار و العبید شرح این باب بیان حکم نماز بر جنازه های مردان و زنان
و اطفال و آزادگان و بندگان است و در این باب شش حدیث است اول اصل عن محمد بن مسلم عن ابی عبد الله علیه السلام
قال سألته کیف یصلی علی الرجال و النساء فقال یوضع الرجل مما یلی الرجال و النساء خلف
الرجال شرح الف و لام الرجل برای عهد خارجی است یعنی مردی که نماز بر او گزارده میشود بالذات و دیگران تابع او یند یا باعتبار
اینکه او افضل است در ایمان یا باعتباری دیگر چنانچه ظاهر میشود در حدیث آینده پس اسماء اشاره و ضمایر که در دعاها واقع باشد
بلفظ مفرد مذکر است من در مما بمعنی فی است و ما موصوله عبارت از مکانست الرجال منصوب است و واو در و النساء حالیه و عاطفه
بر الرجل میتواند بود و بنا بر اول النساء مبتدا است و بنا بر دوم معطوف بر نایب فاعل است خلف منصوب و ظرف مکانست و ظرف
خبر مبتدا است یا متعلق بموضع است یعنی روایت است از محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلام گفت پرسیدم امام را که چگونه نماز کرده
میشود بر جنازه مردان و زنان که جمع شده باشند پس امام گفت که گذاشته میشود مرد مومن کامل در جایی که متصل است بجنازه
مردان مراد آنست که او را در میان نمازگزاران و مردان دیگر میگذارند در جایی که جنازه زنان در پس دانسته باشند یعنی که
جنازه مردان فاصله است میان نمازگزاران و میان جنازه زنان و بر مجموع یکبار نماز میگزارند دوم اصل عن ابی
عبد الله علیه السلام فی الرجل یصلی علی میتین او ثلاثة موتی کیف یصلی علیهم صلوة واحدة

قال

قال ان کان ثلاثة او اثنین او عشرة او اکثر من ذلک فلیصل علیهم صلوة واحدة و یکبر
علیهم خمس تکبیرات کما یصلی علی میت واحد و قد صلی علیهم جمیعا شرح کیف یصلی تقدیر قیل کیف
یصلی است تقدیم ذکر ثلثة بر اثنین با وجود آنکه در کلام بلیغ عکس آنست مبنی بر اهتمام بذکر حکم کثرت جنازه است و لهذا بعد از ذکر
آن دو صورت عشره و زاید مذکور است مشار الیه ذلک عشره است یا کل اعداد ثلثه و عشره است و یکبر مجزوم است و مرفوع میتواند
بود که الیصلی اشارت بعدم تعدد دعا بسبب تعدد اصناف جنازه است و اشارتست باینکه چنانچه در نماز جماعت قرائت امام قایم
مقام قرائت ماموم است اینجا نماز بر جنازه مقدم قایم مقام نماز بر جنازه دیگر است و قد صلی آخر برای تاکید دفع توهم عدم قیام نماز م
نماز بر یکی در مقام نماز بر دیگرانست یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که نماز میکند بر دو میت یا بر سه میت
گفته شد امام را که چگونه نماز میکند بر ایشان امام گفت اگر میت سه باشد یا دو باشد یا ده باشد یا بیشتر از آن باشند پس باید
که نماز کند بر مجموع ایشان یکنماز و باید که تکبیر گوید بر مجموع ایشان پنج تکبیر چنان میکند در اذکار و دعوات که در نماز بر میت واحد
مومن میکند و بتحقیق نماز کرده بر ایشان همگی را دیگر آنست که ببرکت مومن واحد که نماز بر او است باقی شاید که بخشیده شوند و در حکم
او باشند هر چند که مستضعف و عاصی مانند آنها باشند اصل یضع میتا واحدا ثم یجعل الآخر الی الیة الاول
ثم یجعل رأس الثالث الی الیة الثانی شبه المدرج حتی یفرغ منهم کلهم ما کانوا فاذا سواهم
هکذا قام فی الوسط فکبر خمس تکبیرات یفعل کما یفعل اذا صلی علی میت واحد شرح یضع
تا آخر استیناف بیانی سابق است میتا واحدا عبارت از میتی است که نماز بر او است اولا و بالذات و باقی توابع او یند یجعل الآخر تقدیر
یجعل راس الآخر است بقرینه یجعل راس الثالث الی بمعنی مع است الالیة بفتح همزه و سکون لام و یاء دو نقطه در پایین سرین و مراد
اینجا جانب راست سرین است زیرا که در وقت نماز بر او مستلقی است و سرین در جانب راست نمازگزار است و پای میت
در جانب چپ نمازگزار است شبه بکسر شین با نقطه و سکون باء یک نقطه و بفتح شین و فتح باء منصوب و نایب مفعول مطلق یجعل است
زیرا که شبه المدرج تقدیر جعلا شبه جعل المدرج است المدرج بفتح و کسر میم و سکون دال بی نقطه و فتح را بی نقطه و جیم بصیغه اسم مکان
یا اسم آلت باب علم زینه پایه الدرج بفتح دال و فتح را بالا رفتن مرتبه مرتبه کلهم مجرور و تاکید ضمیر منهم است ما بمعنی ای شیء است
و منصوب محلا و خبر کانوا است فی در فی الوسط بمعنی علی است مثل لاصلبنکم فی جذوع النخل الوسط بفتح واو و فتح سین
بی نقطه و طاء بی نقطه فاضلتر مثل و کذلک جعلناکم امة وسطا و گذشت در کتاب الحجة در حدیث دوم باب نهم که باب فی ان
الائمة علیهم السلام شهداء الله عز و جل علی خلقه است مراد اینجا میت اولست و اشارتست باینکه میباید که او فاضلتر از باقی باشد
و بر تقدیر تساوی نمازگزار مخیر خواهد بود در تقدیم و تاخیر چنانچه در امام نماز جماعت مقرر است و جنازه را مانند زینه پایه میگذارند
تا یکی مانند امام باقی باشد و باقی موخر از او باشند و هر میتی بهتر که جمع علیحده باشد موخر از جمع دیگر چنانچه ظاهر میشود از حدیث
چهارم این باب نماز او اولا و بالذات بر مقدم باشد و باین اشارت کرد که گفت یفعل کما یفعل اذا صلی علی میت واحد
یا بمعنی که در اذکار و دعوات و اسماء اشاره و ضمایر تفاوتی نیست میان نماز بر یک میت و نماز بر چند میت و الظاهر که جنازه
بصورت زینه پایه باشد گذاشتن هر کدام و برداشتن آن آسانتر است اینکه متطابق شد یعنی بیان این آنکه میگذارد
یک میت را که وسط مرد است بعد از آن میگرداند سر مرد دیگر را با سرین مرد اول در جانب قبله بعد از آن میگرداند
سر مرد سیوم را با سرین مرد دوم در جانب قبله گرداندنی که مانند گرداندن زینه پایه است بمعنی ساختن زینه پایه تا آنکه

فارغ شود از چیدن اموات همگی ایشان بهر عددی که باشند پس چون می چیند ایشان را بنحوی که مذکور شد می ایستد بر میت اول
که وسط و فضل اموات است پس تکبیر میگوید پنج تکبیر میکند در میان آن پنج تکبیر چنانچه میکند چون نماز کنند بر یک میت بامعنی که
که در اذکار و دعوات تفاوتی نیست اصل سئل فان کان الموتی رجالا او نساء قال یبدأ بالرجال
فیجعل راس الثانی الی الیة الاول حتی یفرغ من الرجال کلهم ثم یجعل راس المراة الی الیة
الرجل الاخیر ثم یجعل راس المراة الاخری الی الیة المراة الاولی حتی یفرغ منهم کلهم فاذا
سوی هکذا قام فی الوسط وسط الرجال فکبر وصلی علیهم کما یصلی علی میت واحد شرح امام پرسیده شد
که اگر باشند آنجا مردان و زنان چون کند امام گفت ابتدا میکند در چیدن بمردان بنحوی که میگرداند سر مرد دوم پس م
را با سرین مرد اول تا آنکه فارغ شود از چیدن مردان همگی ایشان بعد از آن میگرداند سر زنی را که وسط و فضل زنانست
با سرین مرد آخر بعد از آن میگرداند سر زن دیگر را با سرین زن اول تا آنکه فارغ شود از چیدن اموات همگی ایشان پس چون
چیند چنین می ایستد برافضل که افضل مردانست و تکبیر میگوید و نماز میگزارد بر مجموع اموات بهمان صورت که نماز میگزارد
بر یک مرده بامعنی که تفاوت در اذکار و دعوات میت چنانچه بیان شد در شرح فقرات سابقه اصل وسئل عن
میت صلی علیه فلما سلم الامام فاذا المیت مقلوب رجلاه الی موضع راسه قال یسوی
ویعاد الصلوة علیه وان کان قد حمل ما لم یدفن فان کان قد دفن فقد مضت الصلوة لا یصلی
علیه وهو مدفون شرح صلی بصیغه ماضی مجهول از باب تفعیل است سلم بصیغه معلوم از باب تفعیل است التسلیم سپردن و اینجا کنایت
از ایستادن پیشنماز است در موضع خود تا وقتی که میت را بردارند و میتواند بود که مراد تسلیم سلام دادن باشد و مراد با امام پیشنماز
مخالفان باشد بقرینه آنچه می آید در حدیث دوم و سیوم این باب و پنجم که لیس فی الصلوة علی المیت تسلیم ذکر فاذا در جواب لما موافق
مذهب ابن مالک است مثل فلما نجاهم الی البر فمنهم مقتصد و بعضی میگویند که فا زائده است و بعضی میگویند که جواب لما محذوفست
تقدیرش فتش عنه در ما نحن فیه و بتقدیر انقسموا قسمین در آیه جمله رجلاه الی موضع راسه نعت مقلوب است یا استیناف بیانی است
و میتواند بود که رجلاه نایب فاعل مقلوب باشد و الی متعلق بمقلوب باشد و بنا بر اول مراد اینست که میت راست شیب بوده و
مع هذا دو پای او در جانب راست نمازگزار بوده و بنا بر دوم و سیوم راست شیب بودن مذکور نیست یسوی بصیغه مضارع غایب
مجهول از باب تفعیل است و ان وصلیه است یعنی و امام پرسیده شد از میتی که نماز گزارده شد بر او پس وقتی که سپرد پیشنماز پس ناگاه
او راست شیبی بود که دو پای او سوی جای سر او بود امام گفت آن میت درست کرده میشود و اعاده کرده میشود نماز بر او هر چند
که برداشته شده باشد چندانکه مدفون نشده باشد پس اگر مدفون شده باشد پس بتحقیق گذشت نماز بر او بامعنی که آن نماز بر او
صحیح شد بیان این که نماز گزارده نمیشود بر او در حالی که او مدفون باشد سیوم اصل عن طلحة بن زید عن ابی عبد الله
علیه السلام قال کان اذا صلی علی المراة والرجل قدم المراة واخر الرجل واذا صلی علی العبد والحر
قدم العبد واخر الحر واذا صلی علی الصغیر والکبیر قدم الصغیر واخر الکبیر شرح تقدیم و تاخیر اینجا
نسبت بقبله است نه نسبت بنمازگزار پس منافات با حدیث اول و دوم این باب ندارد یعنی روایتست از طلحة بن زید از امام
جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که بود امام که چون نماز میگزارد بر زن و مرد بجانب قبله میگذاشت زن را بجانب خود
میگذاشت مرد را و چون نماز میگزارد بر بنده و آزاد بجانب قبله میگذاشت بنده را و بجانب خود میگذاشت آزاد را و چون

نماز

نماز میگزارد بر نابالغ و بالغ بجانب قبله میگذاشت نابالغ را و بجانب خود میگذاشت بالغ را چهارم اصل عن محمد بن مسلم
عن احدهما علیهما السلام قال سالته عن الرجال والنساء کیف یصلی علیهم قال الرجال امام النساء
مما یلی الامام یصف بعضهم علی اثر بعض شرح امام در اول بفتح همزه است و در دوم بکسر همزه است من در مما بمعنی فی است
و ما عبارت از مکانست و فی کر این برای تصریح بمراد مقدم بودن مردانست از امام یصف بصاد بی نقطه و تشدید فا
بصیغه مضارع غایب مجهول از باب نصر است الصف بفتح صاد برابر یکدیگر کردن اجزای چیزی و اثر را نیز صف مینامند بعضهم نایب
فاعل یصف است اثر بفتح همزه و سکون ثای سه نقطه است یعنی روایتست از محمد بن مسلم از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام گفت
که پرسیدم امام را از مردان و زنان که چگونه نماز گزارده میشود بر ایشان امام گفت مردان در پیش زنان اند در مکانی که متصل
پیشنماز است که گذاشته میشود بعض اموات در عقب بعضی دیگر بامعنی که مانند زینه پایه چیده میشوند هر کدام منزله صفی
علیحده باشند و بعضی مؤخر از بعضی باشند و چون هر کدام نسبت به پیشنماز مقدم است و نسبت بقبله مؤخر است پس تعارض واقع شده
پس تاخری دیگر میباید که منضم شود بتاخر از پیشنماز نه تقدم آنکه نزدیک پیشنماز است قوی تر شود و نماز بر او اول و بالذات باشد
والله اعلم پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام فی جنائز الرجال والصبیان والنساء قال یوضع النساء
مما یلی القبلة والصبیان دونهم والرجال دون ذلک ویقوم الامام مما یلی الرجال یعنی روایتست از امام
جعفر صادق علیه السلام در جنازه های مردان و اطفال کور و زنان که جمع شده باشد امام گفت نمازگزار میگذارد زنان را
در جایی که نزدیک قبله است و اطفال کور را پایین است بمعنی متصل ایشان در جانب مقابل قبله و مردان را پایین اطفال
و می ایستد پیشنماز در جایی که متصل بمردان بیان کیفیت چیدن جنازه شد در شرح حدیث دوم این باب ششم اصل
سالت ابا عبد الله علیه السلام عن جنائز الرجال والنساء اذا اجتمعت فقال یقدم الرجال فی
کتاب علی علیه السلام شرح کتاب علی عبارت از جامعه است که بیان شد در کتاب الحجة در حدیث اول باب چهلم
که باب فیه ذکر الصحیفة والجفر والجامعة ومصحف فاطمة علیها السلام است و مضمون این موافق حدیث چهارم این باب است
چهل و ششم اصل باب نادر شرح این باب مرفوع و عنوان است و صفت آنست یعنی این بابیست غیر مشهور بامعنی که مضمون
احادیث آن تازه و غریب است در این باب سه حدیث است اول اصل سالت ابا عبد الله علیه السلام عن رجل یصلی
علی جنازة وحده قال نعم قلت فاثنان یصلیان علیها قال نعم ولکن یقوم الآخر خلف
الآخر ولا یقوم بجنبه شرح آخر بکسر خا در اول و بکسر خای بانقطه است بمعنی مؤخر در مرتبه و در دوم بفتح خای بانقطه است
یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که آیا نماز میگزارد بر جنازه بتنهایی او گفت آری گفتم پس آیا دو کس نماز
میگزارند بر جنازه گفت آری ولیکن می ایستد آنکه پست مرتبه است در پس دیگری که افضل از اوست تا نماز جماعت کنند
و نمی ایستد در پهلوی دیگری دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا یصلی علی الجنازة بحذاء ولا
باس بالخف شرح حذا بکسر حای بی نقطه و ذال بانقطه و الف ممدوده در اصل مصدر معتل اللام واوی از باب مفاعلت است و مستعمل
شده در پاپوشی از پوست که در مجالس کنده میشود مثل نعل که ساتر پشت پا نیست خواه نعل عربی و خواه غیر عربی و مثل کفش که
پشت پا را نیز میپوشاند و ساق ندارد و الخف بضم خای بانقطه و تشدید فا پاپوشی از پوست که پشت پا را نیز میپوشاند
و کم کنده میشود و خاک ساق نباشد و از آن جمله موزه مینامند مثل چاقشوری که از تیماج یا مثل آن باشد و اکثر با جمیع خف ساق دار

میباشد و در اصل استعاره شده از پوست پای شتر باعتبار مشابهت در کنده شدن چنانچه گویا که جراحت مخفی نماند که نفی باس
بخف میتواند بود که بعنوان عموم باشد و میتواند بود که مخصوص وقت ضرورت و تقیه باشد نظیر آنچه می آید در حدیث سیوم باب
دخول القبر والخروج منه والله اعلم یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت نماز گزارده نمیشود بر جنازه بنعلین عربی
بموزه سیوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله خیر الصفوف
فی الصلوة المقدم وخیر الصفوف فی الجنائز المؤخر قیل یا رسول الله ولم قال صارت سترة
للنساء شرح تقدیم و تاخیر اینجا باعتبار نزدیکی بقبله و دوری از قبله است مراد بصف در جنازه هر کدام از آنهاست چنانچه بیان
شد در حدیث چهارم باب السترة بضم سین بی نقطه و سکون تا دو نقطه در بالا و راء بی نقطه باعث پوشیدگی یعنی روایتست از
امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله بهترین صفها در نماز جماعت صف مقدم است بمعنی که صف
صفهای مردان پیش از صفهای زنانست در نماز جماعت و بهترین صفها در جنازهایی که بر ایشان یکبار نماز گزارده میشود
صف مؤخر است بمعنی که جنازهای مردان متصلست بنماز گزاران و جنازهای زنان نزدیک قبله است گفته شد که
ای رسول الله که و چرا چنین است گفت گردیده است این طریقه پرده برای زنان مخفی نماند که از کلام ابن بابویه توهم معنی
دیگر میشود زیرا که در فقیه در باب الصلوة علی المیت گفته که و افضل المواضع فی الصلوة علی المیت الصف الاخیر والعلة فی ذلک
ان النساء کن یختلطن بالرجال فی الصلوة علی الجنائز فقال النبی صلی الله علیه وآله افضل المواضع فی الصلوة علی المیت الصف
الاخیر فتاخرن الی الصف الاخیر فبقی فضله علی ما ذکره علیه السلم باب چهل و هفتم اصل باب موضع الذی یقوم الامام اذا صلی علی [illegible]
صلی بصیغه مجهول و معلوم از باب تفعیل میتواند بود یعنی این باب بیان مکانیست که می ایستد در آن پیشنماز چون نماز گزارده شود
بر جنازه در این باب دو حدیث اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال امیر المؤمنین علیه السلم
من صلی علی امراة فلا یقوم فی وسطها ویکون مما یلی صدرها واذا صلی علی الرجل
فلیقم فی وسطه شرح لا یقوم نفی بمعنی نهی است فی در هر دو جا بمعنی علی است یکون بمعنی یجوز ان یکون است و امر در فلیقم
برای تجویز است مثل اذا حللتم فاصطادوا و منافاتی ندارد با مرجوح بودن پس منافاتی نیست میان این حدیث و حدیث آینده
یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت امیر المؤمنین علیه السلام کسی که نماز گزارد تنهایی یا بعنوان پیشنمازی
بر زنی پس نمی ایستد برمیان آن زن و جایزست که باشد در مکانی که متصل سینه آن زنست و چون نماز گزارد بر مردی پس جایزست
او را که ایستد برمیان او دوم اصل عن ابی الحسن علیه السلم قال اذا صلیت علی المراة فقم عند راسها
واذا صلیت علی الرجل فقم عند صدره شرح روایتست از موسی کاظم علیه السلم گفت چون نماز کنی تنهایی یا بعنوان امام ه
پیشنمازی بر زن بایست نزد سر او و چون نماز گزاری بر مرد پس بایست نزد سینه او باب چهل و هشتم اصل باب من اولی الناس بالصلوة
علی المیت شرح این باب بیان سزاوارترین مردمانست بنماز بر میت بعنوان پیشنمازی یا تنهایی در این باب پنج حدیث اول
اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال یصلی علی الجنازة اولی الناس بها او یامر من یحب شرح روایتست
از امام جعفر صادق علیه السلم گفت نماز میکند بعنوان پیشنمازی بر میت نزدیکتر خویشان یا مصاحبان آن میت یا امر میکند
به پیشنمازی هر کرا که میخواهد دوم اصل عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلم قال قلت له المراة تموت
من احق بالصلوة علیها قال زوجها قلت الزوج احق من الاب والولد والاخ قال نعم ویغسلها

یغسلها با یا حرف جر و صیغه مصدر است یعنی روایتست از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفتم امام را که زن میمیرد
کیست سزاوارتر بگزاردن نماز بعنوان پیشنمازی یا تنهایی بر او امام گفت شوهر او گفتم آیا شوهر سزاوارترست از پدر و فرزند
و برادر گفت آری و شوهر سزاوارترست بشستن زن خود از غیر او سیوم اصل عن طلحة بن زید عن ابی عبد الله
علیه السلم قال سألته عن المراة تموت من احق ان یصلی علیها قال الزوج قلت الزوج احق
من الاب والاخ والولد قال نعم شرح مضمون این ظاهرست از شرح سابق چهارم اصل عن ابی عبد الله ع
قال اذا حضر الامام الجنازة فهو احق الناس بالصلوة علیها شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت چون حاضر شود امام مفترض الطاعه میت را پس او سزاوارتر مردمانست بنماز بعنوان پیشنمازی بر آن میت بمعنی که نزدیکتر خویشان
نیز اقتدا باو میکند پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال یصلی علی الجنازة اولی الناس بها او یامر
من یحب شرح مضمون این ظاهرست از شرح حدیث اول این باب باب چهل و نهم اصل باب من یصلی علی الجنازة وهو علی غیر وضوء
شرح این باب بیان کسی است که نماز میگزارد بر میت و او بی وضوست در این باب پنج حدیث اول اصل سألت ابا عبد الله
علیه السلم عن الجنازة ایصلی علیها علی غیر وضوء فقال نعم انما هو تکبیر وتسبیح وتحمید و
تهلیل کما تکبر وتسبح فی بیتک علی غیر وضوء شرح ضمیر هو راجع بصلوة است و تذکیر باعتبار خبرست یا باعتبار که
در مصدر تذکیر و تانیث مساویست و حقیقت صلوة پهلو بندی و تقویت کسی است چنانچه بیان شد در کتاب الحجة در حدیث
سی و ششم باب صد و هشتم که باب فیه نکت ونتف من التنزیل فی الولایة است و در کتاب الدعا در شرح عنوان باب بیستم که باب الصلوة علی
محمد و اهل بیته علیهم السلم است و صلوة بر دو قسم است یکی آنچه مشتمل بر رکوع و سجود اگر میسر باشد و دیگر آنچه بخلاف آنست و در اول طهارت
وضو و در دوم شرط نیست اگرچه فضیلت آن میسر باشد چنانچه ظاهر میشود از حدیث پنجم باب آینده و نماز میت از قسم دوم است کما تکبر و
تسبح از قبیل اقتصارست و مراد کما تکبر و تسبح و تحمد و تهلل است و اشارتست باینکه هر یک از تسبیح و تحمید و تهلیل مفهوم میشود از تکبیر
عمده نماز میت همان پنج تکبیرست چنانچه ظاهر میشود در شرح حدیث اول باب پنجاه و پنجم فی بیتک اشارتست باینکه نماز واجب
که با رکوع و سجود باشد در مسجد افضلست یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از جنازه که آیا نماز گزارده میشود بر آن بی وضو
پس گفت آری بیان این آنکه جز این نیست که نماز بر میت مرکبست از بزرگ شمردن الله تعالی و تنزیه او از نقص و سپاس او و گفتن
لا اله الا الله چنانست که تکبیر میکنی و تسبیح میکنی در خانه خود بی وضو دوم اصل سئل ابو عبد الله علیه السلم عن الرجل
تدرکه الجنازة وهو علی غیر وضوء فان ذهب یتوضا فاتته الصلوة علیها قال یتیمم ویصلی
شرح پرسیده شد امام جعفر صادق علیه السلم از مردی که برمیخورد او را جنازه و او بی وضوست پس اگر رود که وضو سازد فوت
میشود از او نماز بر جنازه امام گفت تیمم میکند و نماز میکند یعنی که این افضل است بقرینه حدیث سابق سیوم اصل
قلت لابی الحسن علیه السلم الجنازة یخرج بها ولست علی وضوء فان ذهبت اتوضا فاتتنی
الصلوة الی ان اصلی علیها وانا علی غیر وضوء قال تکون علی طهر احب الی شرح نخرج بصیغه مضارع متکلم مع
الغیر یا بصیغه غایب است یا در بها بمعنی مع است تکون بصیغه مخاطب مرفوع و منصوب [illegible] زیرا که ان ناصبه مقدرست یا اهمال اعمال
یعنی گفتم امام موسی کاظم علیه السلم را که جنازه بیرون می آییم با آن و نیستم بر وضو پس اگر روم که وضو سازم فوت میشود از من نماز آیا
رواست اینکه نماز کنم بر آن جنازه در حالی که من بی وضو باشم امام گفت اینکه باشی با وضو یا تیمم محبوبترست سوی من مراد اینست که چون [illegible]

از خانه بیرون می‌آیی با وضو بیرون آیی بهترست و اگر بی وضو بیرون آمده باشی و وضو میسر نشود تیمم بهترست بقرینه حدیث سابق چهارم
اصل عن محمد بن مسلم عن احدهما علیهما السلام قال سألته عن الرجل تفجاه الجنازة وهو على غير طهر
قال فليكبر معهم شرح تفجاه بفا و جیم و همزه بصیغه مضارع غایبه یا غایب باب منع و علم است الجنازة بمعنی صلوة الجنازة است
و مراد اینست که نه فرصت وضو دارد و نه فرصت تیمم یعنی روایت است از محمد بن مسلم از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که پرسیدم امام را از مردی که ناگاه برمیخورد او را نماز جنازه و او بی وضو و بی تیمم است امام گفت پس باید که نماز کند با ایشان
پنجم اصل عن سماعة قال سألته عن رجل مرت به جنازة وهو على غير وضوء كيف يصنع
قال يضرب بيديه على حائط اللبن فليتيمم شرح اللبن بفتح لام و کسر با بی نقطه و بکسر لام و سکون و کسر با خشت
خام و ذکر این مبنی بر اینست که غالبا برای این قسم کسی زمینی که لگدکوب نشده باشد میسر نمی‌باشد پس اگر میسر شود آن بهترست
حائط اللبن احتراز است از حائط آجر و سنگ یعنی روایت است از سماعه گفت پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از مردی که گذشت
با و جنازه و او بی وضو است چگونه میکند امام گفت میزند دو دست خود را بر دیوار از خشت خام تیمم میکند باب پنجاه و نهم اصل
باب صلوة النساء على الجنازة شرح این باب بیان نماز زنانست بر جنازه‌ها در این باب پنج حدیث است اول اصل عن الحسن
الصيقل عن ابي عبد الله عليه السلام قال سئل كيف تصلي النساء على الجنازة اذا لم يكن
معهن رجل قال يصففن جميعا ولا تتقدمهن امرأة شرح يصففن بصاد بی نقطه و دو فا بصیغه
مضارع معلوم جمع مؤنث غایبه باب نصر است الصف برابر یکدیگر کردن اجزای چیزی و در اینجا فاعل و مفعول یکجاست یعنی روایت
از حسن جلادهنده شمشیر از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که از امام پرسیده شد که چگونه نماز میکنند زنان بر جنازه چون نباشد
با ایشان مردی امام گفت برابر یکدیگر میکنند خود را همگی یعنی که یک صف یا دو صف بیشتر میزنند و مقدم نمی‌ایستند
بر ایشان بتنهایی زنی که پیشنماز ایشان است دوم اصل عن ابي جعفر عليه السلام قال اذا لم يحضر الرجل
تقدمت امرأة وسطهن وقام النساء عن يمينها وشمالها وهي وسطهن تكبر حتى
تفرغ من الصلوة شرح وسطهن بفتح سین در اول منصوبست بظرفیت و در دوم مرفوع خبر مبتداست بمعنی عادلین
نظیر و کذلک جعلناکم امة وسطا و در دوم حالیه است یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت چون حاضر نشود
مرد در نماز جنازه پیشنمازی میکند زنی در میان زنان و می‌ایستند زنان دیگر که در صف اول‌اند در جانب دست راست او
و دست چپ او در حالی که آن پیشنماز عادله آن زنانست تکبیر میگوید آن پیشنماز تا وقتی که فارغ شود از نماز سیوم
اصل عن عبد الرحمن بن ابي عبد الله عن ابي عبد الله عليه السلام قال قلت تصلي الحائض على
الجنازة قال نعم ولا تصف معهم تقوم منفردة شرح روایت است از عبدالرحمن بن ابی عبدالله از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت که گفتم آیا نماز میکند زن حائض بر جنازه امام گفت آری و داخل صف نمیشود با نمازگزاران خواه مردان
باشند و خواه زنان غیر حائض و خواه مختلف می‌ایستد تنها در عقب نمازگزاران دیگر چهارم اصل سألت ابا عبد الله
عليه السلام عن الحائض تصلي على الجنازة قال نعم ولا تصف معهم شرح این ظاهر است از شرح سابق
پنجم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال الطامث تصلي على الجنازة لانه ليس فيها ركوع
ولا سجود والجنب تيمم وتصلي على الجنازة شرح الطامث بطای بی نقطه و ثای سه نقطه بصیغه اسم فاعل با

نفر و منع

نفر و منع و علم حائض در خون‌ها است و جنب بضم جیم و ضم نون و با یک نقطه ابطال انکار بعض اهل لغت آنرا میکند یعنی روایت است از
امام جعفر صادق علیه السلام گفت حائض نماز میگزارد بر جنازه چه بدرستی که شأن اینست که میت در نماز جنازه رکوعی و نه سجودی
و زن جنب تیمم میکند و نماز میگزارد بر جنازه یعنی که افضل اینست که تیمم کند باب شصتم اصل باب وقت الصلوة
على الجنازة شرح این باب بیان وقت نماز بر جنازه است و در این باب دو حدیث است اول اصل سألت ابا عبد الله عليه السلام هل
يمنعك شيء من هذه الساعات عن الصلوة على الجنائز فقال لا شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام
را که آیا مانع میشود ترا چیزی از این اوقات که مکروه است ابتدای نماز نافله در آنها مثل وقت طلوع آفتاب و غروب آفتاب از
نماز بر جنازه‌ها پس گفت نه دوم اصل عن ابي جعفر عليه السلام قال يصلى على الجنازة في كل ساعة انها
ليست بصلوة ركوع ولا سجود وانما تكره الصلوة عند طلوع الشمس وعند غروبها التي فيها
الخشوع والركوع والسجود لانها تغرب بين قرني شيطان وتطلع بين قرني شيطان شرح
التي صفت الصلوة است و الركوع و السجود عطف تفسیر الخشوع است القرن بفتح قاف و سکون را بی نقطه و نون مصدر باب ضرب
همراهی و مراد اینجا همراهان و همت است و امت شیطان دو جمعند اول جمعی که آفتاب پرستانند که چون آفتاب مشرف بر
طلوع شود عبادت آن میکنند و چون مشرف بر غروب شود نیز عبادت آن میکنند دوم جمعی که دعوی اسلام میکنند و از ان
نصیبی ندارند مثل ابوحنیفه و تابعانش که خیال کرده‌اند که آیت اقم الصلوة طرفی النهار مقتضی اینست که فریضه فجر در وقتی گزارده
شود که آخرش متصل بطلوع آفتاب باشد و فریضه عصر در وقتی گزارده شود که آخرش متصل بغروب آفتاب باشد و اگر اندکی تقدیم
بر آنها کنند از باب مقدمه است و بیان این آیت می‌آید در کتاب الصلوة در حدیث اول باب سیوم که باب فرض الصلوة است
و مناسب این حدیث می‌آید در کتاب الصلوة در حدیث هفتم باب نوزدهم که باب التطوع في وقت الفريضة والساعات التي لا يصلى
فيها است یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت نماز گزارده میشود بر جنازه در هر وقتی بدرستی که نماز جنازه میت نمازی
که در آن رکوع و سجود باشد نیست و جز این نیست که مکروه است نماز نزد طلوع آفتاب و نزد غروب آفتاب آن نمازی که در آن فروتنی
و رکوع و سجود است زیرا که آفتاب غروب میکند بر جایی که در میان دو امت شیطانست و طلوع میکند بر جایی که در میان دو امت
شیطانست باب شصت و یکم اصل باب علة التكبير الخمس على الجنازة شرح الف لام الجنازة برای عهد خارجیست یعنی جنازه مؤمن
یعنی این باب بیان سبب پنج تکبیر است بر جنازه مؤمن و در این باب پنج حدیث است اول اصل علی بن ابراهیم عن ابیه
رفعه قال قلت لابي عبد الله عليه السلام لم جعل التكبير على الميت خمسا قال فقال زود من
كل صلوة تكبيرة شرح زود بزای با نقطه و دال بی نقطه بصیغه ماضی مجهول باب تفعیل است التزوید توشه همراه مسافر کردن تکبیرة
منصوب و مفعول دوم زود است و مفعول اول که نایب فاعل شده ضمیر مستتر راجع بمیت است یعنی روایت کرد علی بن ابراهیم
از پدرش با بریدن سند حدیث تا امامی که روایت از وست او بی واسطه گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را چرا گردانیده شده
تکبیر بر میت مؤمن پنج بار راوی گفت که پس امام گفت توشه داده شد در سفر آخرت از هر نمازی از نمازهای یومیه یک تکبیر دوم
اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال كان رسول الله صلى الله عليه وآله يكبر على قوم خمسا
وعلى قوم آخرين اربعا فاذا كبر على رجل اربعا اتهم يعني بالنفاق شرح اتهم بتای دو نقطه در بالا بصیغه
ماضی مجهول باب افتعال است الاتهام گمان بد در حق کسی کردن یعنی بالنفاق کلام راویست یعنی روایت است از امام جعفر صادق

علیه السلام گفت عادت رسول الله صلی الله علیه و آله این بود که تکبیر میگفت در نماز جنازه بر جمعی پنج و بر جمعی چهار پس چون تکبیر میگفت
بر مردی چهار تهمت زده میشد یعنی که تهمت زده بنفاق میشد سوم اصل سَمِعْتُ اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ یَقُولُ
کَانَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ اِذَا صَلّٰی عَلٰی مَیِّتٍ کَبَّرَ وَ تَشَهَّدَ ثُمَّ کَبَّرَ ثُمَّ صَلّٰی عَلَی
الْاَنْبِیَاءِ وَ دَعَا ثُمَّ کَبَّرَ وَ دَعَا لِلْمُؤْمِنِیْنَ ثُمَّ کَبَّرَ الرَّابِعَةَ وَ دَعَا لِلْمَیِّتِ ثُمَّ کَبَّرَ وَ انْصَرَفَ فَلَمَّا
نَهَاهُ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَنِ الصَّلٰوةِ عَلَی الْمُنَافِقِیْنَ کَبَّرَ وَ تَشَهَّدَ ثُمَّ کَبَّرَ وَ صَلّٰی عَلَی النَّبِیِّیْنَ صَلَّی اللّٰهُ
عَلَیْهِمْ ثُمَّ کَبَّرَ وَ دَعَا لِلْمُؤْمِنِیْنَ ثُمَّ کَبَّرَ الرَّابِعَةَ وَ انْصَرَفَ وَ لَمْ یَدْعُ لِلْمَیِّتِ شرح شنیدم از امام جعفر صادق
علیه السلام میگفت که عادت رسول الله صلی الله علیه و آله اول پیش از معرفت خصوص منافقان این بود که چون نماز میکرد بر
میتی تکبیر میگفت و شهادتین میگفت بعد از آن تکبیر میگفت بعد از آن درود میکرد بر پیغمبران و دعا میکرد برای پیغمبران
بعد از آن تکبیر میگفت و دعا میکرد برای مؤمنان بعد از آن تکبیر میگفت با چهارم و دعا میکرد برای میت بعد از آن تکبیر
میگفت و رو میکردانید پس چون بشناسانید الله تعالی او را خصوص منافقان چنانچه گفته در سوره محمد صلی الله علیه و آله
لتعرفنهم فی لحن القول و در سوره المنافقین هم الذین یقولون لا تنفقوا تا آخر و نهی کرد او را الله عز و جل از نماز بر منافقان
در سوره آیت سوره توبه و لا تصل علی احد منهم مات ابدا و لا تقم علی قبره تکبیر میگفت و شهادتین میگفت بعد از آن تکبیر میگفت
و درود میکرد بر پیغمبران صلی الله علیهم بعد از آن تکبیر میگفت و دعا میکرد برای مؤمنان بعد از آن تکبیر میگفت بار چهارم
و رو میکردانید و دعا میکرد برای میت منافق مخفی نماند که از اینجا ظاهر میشود که تسمیه نماز میت بصلوة بر میت در وقتی حقیقت است
که مشتمل بر دعا برای میت باشد چنانچه تسمیه نماز یومیه بصلوة وقتی حقیقت است که مشتمل باشد بر حقیقت درود بر محمد و آل محمد در آخر
تشهد چنانچه بیان شد در کتاب الحجه در حدیث سی و ششم باب صد و هفتم [باب] [...] عَنْ اَبِیْ عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ
رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ اِنَّ اللّٰهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالٰی فَرَضَ الصَّلٰوةَ خَمْسًا وَ جَعَلَ لِلْمَیِّتِ مِنْ
کُلِّ صَلٰوةٍ تَکْبِیْرَةً شرح این ظاهر است از شرح حدیث اول این باب پنجم اصل عَنْ اَبِیْ بَکْرٍ الْحَضْرَمِیِّ قَالَ قَالَ
اَبُوْ جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ یَا اَبَا بَکْرٍ تَدْرِیْ کَمِ الصَّلٰوةُ عَلَی الْمَیِّتِ قُلْتُ لَا قَالَ خَمْسُ تَکْبِیْرَاتٍ فَتَدْرِیْ
مِنْ اَیْنَ اُخِذَتِ الْخَمْسُ قُلْتُ لَا قَالَ اُخِذَتِ الْخَمْسُ تَکْبِیْرَاتٍ مِنَ الْخَمْسِ صَلَوَاتٍ مِنْ کُلِّ صَلٰوةٍ
تَکْبِیْرَةٌ شرح حضرمی بحاء بی‌نقطه و سکون ضاد با نقطه و فتح راء بی‌نقطه منسوب بحضرموت است صلوة اینجا بمعنی تکبیر
است باعتبار اینکه ماخوذ است از صلوة یومیه و مضمون این موافق حدیث اول این باب است باب پنجاه و سیوم اصل باب الصلوة علی
الجنازة فی المسجد شرح این باب بیان نماز بر جنازه‌ها در مسجدهاست و این باب یک حدیث است اصل عَنْ اَبِیْ بَکْرِ بْنِ عِیْسَی بْنِ اَحْمَدَ
الْعَلَوِیِّ قَالَ کُنْتُ فِی الْمَسْجِدِ وَ قَدْ جِیْءَ بِجَنَازَةٍ فَاَرَدْتُ اَنْ اُصَلِّیَ عَلَیْهَا فَجَاءَ اَبُو الْحَسَنِ
الْاَوَّلُ عَلَیْهِ السَّلَامُ فَوَضَعَ مِرْفَقَهُ فِیْ صَدْرِیْ فَجَعَلَ یَدْفَعُنِیْ حَتّٰی خَرَجَ مِنَ الْمَسْجِدِ فَقَالَ
یَا اَبَا بَکْرٍ اِنَّ الْجَنَائِزَ لَا یُصَلّٰی عَلَیْهَا فِی الْمَسَاجِدِ شرح روایت است از ابی بکر بن عیسی بن احمد علوی
گفت بودم در مسجد مدینه و تحقیق آورده شد جنازه پس خواستم که نماز کنم بر آن جنازه پس آمد امام موسی کاظم علیه السلام پس گذاشت
آرنج خود در سینه من پس شروع کرد دفع میکرد مرا تا بیرون رفت از مسجد پس گفت ای ابا بکر بدرستی که جنازه‌ها نماز گزارده
نمیشود بر آنها در مسجدها باب پنجاه و چهارم اصل باب الصلوة علی المؤمن و التکبیر و الدعاء شرح این باب بیان نماز بر میت مؤمن

بفتح ه

دیگر

دیگر از اقسام دعاهاست و این باب شش حدیث است اول اصل عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ سَاَلْتُهُ عَنِ الصَّلٰوةِ عَلَی الْمَیِّتِ فَقَالَ
تُکَبِّرُ خَمْسَ تَکْبِیْرَاتٍ تَقُوْلُ اَوَّلَ مَا تُکَبِّرُ اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِیْکَ لَهُ وَ اَشْهَدُ اَنَّ
مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُوْلُهُ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَلَی الْاَئِمَّةِ الْهُدَاةِ وَ اغْفِرْ لَنَا وَ لِاِخْوَانِنَا الَّذِیْنَ
سَبَقُوْنَا بِالْاِیْمَانِ وَ لَا تَجْعَلْ فِیْ قُلُوْبِنَا غِلًّا لِلَّذِیْنَ آمَنُوْا رَبَّنَا اِنَّکَ رَءُوْفٌ رَحِیْمٌ اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِاَ
حْیَائِنَا وَ اَمْوَاتِنَا مِنَ الْمُؤْمِنِیْنَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ اَلِّفْ قُلُوْبَنَا عَلٰی قُلُوْبِ اَخْیَارِنَا وَ اهْدِنَا لِمَا
اخْتُلِفَ فِیْهِ مِنَ الْحَقِّ بِاِذْنِکَ اِنَّکَ تَهْدِیْ مَنْ تَشَاءُ اِلٰی صِرَاطٍ مُسْتَقِیْمٍ شرح اول منصوب است بنابر ظرف
زمان است زیرا که ما مصدریه است و مصدر مضاف الیه است و چنانچه مصدر نایب ظرف زمان میشود مثل رایته قدوم الحاج مضاف
بمصدر نیز نایب میشود دید اینکه اینصورت نماز بر میت در موضع وجوب تقیه است چنانچه مذکور میشود در شرح فقرات آینده اختلف
بصیغه ماضی مجهول باب افتعال است با ذنک متعلق باختلف است یعنی روایت است از سماعه گفت پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را
از نماز بر میت پس گفت تکبیر میگویی پنج تکبیر میگویی در وقت اول تکبیر تو که گواهی میدهم که نیست مستحق عبادتی مگر الله تعالی
او نیست شریکی او را و گواهی میدهم که محمد بنده او و رسول اوست خدایا درود کن بر محمد و آل محمد و بر امامانی که رهنمایانند
از آدم تا خاتم خواه انبیا خواه اوصیا و بیامرز گناهان را برای ما و برای برادران ما که پیشی گرفتند بر ما بایمان و مگردان
در دلهای ما کینه برای جمعی که گرویدند بربوبیت رب العالمین ای صاحب کل اختیار ما بدرستی که تو مشفق مهربانی خدایا بیامرز
گناهان را برای زندگان ما و مردگان ما که مردان مؤمن و زنان مؤمنه اند و الفت ده دلهای ما را بر دلهای بهتران ما که ائمه
معصومین باشند و رهنمایی کن ما را برای آنچه اختلاف در آن شده از جمله حق بتمکین تو بدرستی که تو رهنمایی میکنی هر که را که
میخواهی سوی راهی که راست است اصل فَاِنْ قُطِعَ عَلَیْکَ التَّکْبِیْرَةُ الثَّانِیَةُ فَلَا یَضُرُّکَ تَقُوْلُ اَللّٰهُمَّ
عَبْدُکَ وَ ابْنُ عَبْدِکَ وَ ابْنُ اَمَتِکَ اَنْتَ اَعْلَمُ بِهٖ افْتَقَرَ اِلٰی رَحْمَتِکَ وَ اسْتَغْنَیْتَ عَنْهُ اَللّٰهُمَّ
فَتَجَاوَزْ عَنْ سَیِّئَاتِهٖ وَ زِدْ فِیْ حَسَنَاتِهٖ وَ اغْفِرْ لَهٗ وَ ارْحَمْهُ وَ نَوِّرْ لَهٗ فِیْ قَبْرِهٖ وَ لَقِّنْهُ حُجَّتَهٗ وَ
اَلْحِقْهُ بِنَبِیِّهٖ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ آلِهٖ وَ لَا تَحْرِمْنَا اَجْرَهٗ وَ لَا تَفْتِنَّا بَعْدَهٗ تَقُوْلُ هٰذَا حَتّٰی تَفْرُغَ
مِنْ خَمْسِ تَکْبِیْرَاتٍ شرح فان قطع تا لا یضرک در میان اجزای آنچه بعد از تکبیر اول است در آمده برای اشارت باینکه این
صورت نماز در مقام تقیه است و برای اینکه در مقام تقیه بعد از تکبیر دوم و سیوم و چهارم اکتفا بدعا برای میت میشود چنانچه
احتمال ظاهر است از دو احتمالی که می آید در توضیح تقول هذا پس در صورت غیر تقیه بعد از تکبیر اول اشهد تا رسوله است و بعد از
تکبیر دوم اللهم صل تا الهداة است و بعد از تکبیر سوم و اغفر لنا تا مستقیم است و بعد از تکبیر چهارم اللهم عبدک تا بعده است و بعد از
تکبیر پنجم چیزی نیست موافق آنچه گذشت در حدیث سوم باب پنجاه و دوم قطع بقاف و طاء بی‌نقطه و عین بی‌نقطه بصیغه ماضی مجهول
باب منع است القطع جدا کردن اجزای چیزی از یکدیگر و مراد اینجا مانع شدن مخالفان از رفع یدین در تکبیر دوم و سیوم
و چهارم و پنجم است چنانچه ظاهر میشود از حدیث پنجم این باب و اشارت است باینکه رفع یدین در تکبیرات بمنزله جزو تکبیرات است
و قرینه بر اراده این معنی است که بجای علیک نگفت عنک را لا تحرمنا بحاء بی‌نقطه و راء بی‌نقطه بصیغه نهی حاضر باب ضرب و علم
و باب افعال میتواند بود لا تفتنا بفاء و تاء دو نقطه در بالا و تشدید نون بصیغه نهی حاضر باب ضرب و باب افعال و باب تفعیل میتواند
بود مشار الیه هذا اللهم عبدک تا بعده است و مراد اکتفا بهمین است بعد از تکبیر دوم و بعد از تکبیر سوم نیز و بعد از تکبیر چهارم نیز

چنانچه مقتضای ظاهر حدیث آینده است ومیتواند بود که مراد ضم این بسابق باشد دران تکبیرات نیز چنانچه مقتضای ظاهر حدیث
سیوم وچهارم این باب است پس هر دو قسم جایز است وتتمه توضیح این می آید در شرح حدیث اول باب آینده یعنی پس بنابر این که بعد از
تکبیر اول ورفع یدین در ان گفته باشی آنچه را که بعد از تکبیرات دیگر باید گفت اگر بریده شود بر تو تکبیر دوم مثلا بسبب آنکه رفع یدین
در تکبیر دوم مثلا نتوانی کرد ضرر نرساند ترا میگویی بعد از تکبیر اول نیز که خدایا این بنده تست وپسر بنده تست وپسر کنیز تست
تو داناتری با او ونیازمند شد سوی رحمت تو وبغایت بی نیاز شدی از عذاب او خدایا پس درگذر از بدیهای او وزیاد کن در
نیکیهای او وبیامرز گناهانش را برای او ورحم کن او را وروشنی ده برای او در قبر او وبر زبان او گذار امام او را در وقت سؤال
نکیر ومنکر برسان او را به پیغمبر او صلی الله علیه وآله ومحروم مکن ما را از ثواب دادن او ودگمراه مکن ما را بعد از او میگویی این دعای
مؤمن را بعد از تکبیر دوم وسیوم وچهارم نیز تا فارغ شوی از پنج تکبیر دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام فی الصلوة علی
المیت قال تکبر ثم تصلی علی النبی صلی الله علیه وآله ثم تقول اللهم عبدک وابن عبدک
وابن امتک لا اعلم منه الا خیرا وانت اعلم به اللهم ان کان محسنا فزد فی حسناته وتقبل منه
وان کان مسیئا فاغفر له ذنبه وافسح له فی قبره واجعله من رفقاء محمد صلی الله علیه وآله
ثم تکبر الثانیة وتقول اللهم ان کان زاکیا فزکه وان کان خاطئا فاغفر له ثم تکبر الثالثة
وتقول اللهم لا تحرمنا اجره ولا تفتنا بعده ثم تکبر الرابعة وتقول اللهم اکتبه عندک فی
علیین واخلف علی عقبه فی الغابرین واجعله من رفقاء محمد صلی الله علیه ثم کبر الخامسة
وانصرف شرح این طریق نماز میت نیز در موضع وجوب تقیه است چنانچه در شرح حدیث سابق مذکور شد زیرا که در معنی
رجع بطریق مذکور در حدیث سابق میشود زیرا که ذکر ثم در ثم تصلی ودر ثم تقول وترک ثم در نظائر آنها اشعار بذکر شهادتین قبل
از درود واشعار بدعا برای مؤمنین بعد از درود دارد الزاکی بزای بنقطه بصیغه اسم فاعل معتل اللام واوی ویائی باب نصر وضرب
صاحب نمو ومراد اینجا پاکیزه روزگار است یعنی کسی که حسنات او زاید بر سیئات اوست تزکیه زاکی عبارتست از یاد کردن
حسنات او الخاطی بخا با نقطه وطاء بی نقطه وهمزه بصیغه اسم فاعل از باب منع آنکه گناهان بسیار کرده است با اصرار بر کبیره الغابرین
بالنقطه وبا وراء بی نقطه بصیغه اسم فاعل از باب نصر باقیماندها یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام در نماز میت مؤمن
گفت تکبیر میگویی بعد از ان بعد از ان درود میگویی بر نبی صلی الله علیه وآله بعد از ان میگویی خدایا این بنده تست وپسر بنده تست
وپسر کنیز تست نمیدانم از او مگر بهتر را که ایمانست وتو داناتری با او خدایا اگر نیکوکار است پس زیاده کن در نیکیهای او وقبول کن از او
نیکیهای او را واگر بدکار است پس بیامرز گناه او را برای او وفراخی ده برای او در قبر او وبگردان او را از رفیقان محمد صلی الله
علیه وآله بعد از ان تکبیر میگویی بار دوم ومیگویی خدایا اگر باشد پاکیزه پس پاکیزه ترکن او را واگر باشد خطاکار پس بیامرز گناه او را
برای او وبعد از ان تکبیر میگویی بار سیوم ومیگویی خدایا محروم مکن ما را از ثواب دادن او ودگمراه مکن ما را بعد از او وبعد از ان
تکبیر میگویی بار چهارم ومیگویی خدایا بنویس او را نزد تو در مواضع بغایت بلند وجانشین باش بر بازماندگان از او در میان باقیماندگان
وبگردان او را از رفیقان محمد صلی الله علیه وآله بعد از ان تکبیر بگو بار پنجم وروگردان شو سیوم اصل سألت ابا عبد الله
علیه السلام عن التکبیر علی المیت فقال خمس تقول فی اولهن اشهد ان لا اله الا الله وحده
لا شریک له اللهم صل علی محمد وآل محمد ثم تقول اللهم ان هذا المسجی قدامنا عبدک وابن

عبدک

عبدک وقد قبضت روحه الیک وقد احتاج الی رحمتک وانت غنی عن عذابه اللهم انا
لا نعلم من ظاهره الا خیرا وانت اعلم بسریرته اللهم ان کان محسنا فزد فی حسناته وان کان
مسیئا فتجاوز عن سیئاته ثم تکبر الثانیة وتفعل ذلک فی کل تکبیرة شرح این طریق نیز در موضع وجوب
تقیه است بقرینه حدیث اول این باب ودر معنی رجع باحتمال دوم از دو احتمال مذکور در شرح حدیث اول این باب میشود وترک شهادت
برسالت از قبیل اقتصار است با درود وقایم مقام آن میشود المسجی بسین بی نقطه وجیم بصیغه اسم مفعول باب تفعیل پوشیده شده برده
ومانند آن قدام بضم قاف وتشدید دال بی نقطه منصوب بظرف مکانست بمعنی پیش وباقی ظاهرست چهارم اصل عن ابی
عبد الله علیه السلام قال تکبر ثم تشهد ثم تقول انا لله وانا الیه راجعون الحمد لله رب العالمین
رب الموت والحیوة صل علی محمد واهل بیته جزی الله محمدا عنا خیر الجزاء بما صنع بامته وبما
بلغ من رسالات ربه ثم تقول اللهم عبدک ابن عبدک ابن امتک ناصیته بیدک خلا من
الدنیا واحتاج الی رحمتک وانت غنی عن عذابه اللهم انا لا نعلم الا خیرا وانت اعلم اللهم ان کان
محسنا فزد فی حسناته وتقبل منه وان کان مسیئا فاغفر له ذنبه وارحمه وتجاوز عنه
برحمتک اللهم الحقه بنبیک وثبته بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا وفی الآخرة اللهم اسلک بنا
وبه سبیل الهدی واهدنا وایاه صراطک المستقیم اللهم عفوک عفوک ثم تکبر الثانیة
وتقول مثل ما قلت حتی تفرغ من خمس تکبیرات شرح این طریق نیز در موضع وجوب تقیه است بقرینه حدیث
اول این باب ودر معنی رجع باحتمال دوم حدیث اول این باب میشود تشهد بصیغه مضارع مخاطب باب علم است یا از باب تفعلت بحذف
یکتا معنی انا لله وانا الیه راجعون می آید در حدیث چهلم باب النوادر در رسائل آخر کتاب است الناصیة بنون والف وکسر صاد بی نقطه
ویا بدو نقطه در بالا موی بالای پیشانی وبودن ناصیه کسی بدست کسی کنایتست از کمال مقهوریت کس اول نزد کس ثانی والقول
الثابت عبارتست از تصدیق بربوبیت رب العالمین چنانچه باید بمحض ظاهر وبیان این می آید در حدیث اول باب ان المیت یمثل
له ماله اسلک بسین بی نقطه بصیغه امر حاضر باب نصر است السلک بفتح سین وسکون لام والسلوک بضم سین وضم لام رفتن براهی
با در بنا ودر به برای تعدیه است عفوک منصوبست بفعل محذوف بتقدیر نسأل عفوک یا بتقدیر الزم عفوک یا مانند آنها یعنی روایتست
از امام جعفر صادق علیه السلام در نماز بر میت مؤمن گفت تکبیر میگویی بعد از ان شهادتین میگویی بعد از ان میگویی که ما از آن خدائیم
وبدرستی که ما سوی الله تعالی بازگشت کنندگانیم سپاس الله راست که صاحب کل اختیار هر کس وهر چیز است صاحب کل اختیار مرگ
وزندگیست درود کن بر محمد واوصیای او جزا دهاد الله تعالی محمد را از جانب ما اهل ایمان بهترین جزا بسبب آنچه کرد با امت خود از
وصیتها ونیکیها وبسبب آنچه تبلیغ کرد آنرا که پیغامهای صاحب کل اختیار او باشد بعد از ان میگویی خدایا این بنده تست پسر بنده تست
پسر کنیز تست موی پیشانی او بدست قدرت تست رفت از دنیا ونیازمند شد سوی رحمت تو وتو بی نیازی از عذاب او
خدایا بدرستی که ما در حق او نمیدانیم مگر بهتر را که اظهار ایمان بربوبیت رب العالمین است وتو داناتری خدایا اگر باشد نیکوکار
پس زیاد کن در نیکیهای او وقبول کن حسنات را از او واگر باشد بدکار پس بیامرز برای او گناه او را ورحم کن او را ودرگذر از او
برحمت تو خدایا برسان او را به نبی تو وپایدار کن او را در نعمت بسبب سخن راسخ در زندگی دنیا ودر زندگی آخرت خدایا روان
کن ما را واو را در راه راستی وراهنمایی کن ما را واو را براه تو که راه راستست خدایا طلب میکنیم عفو ترا طلب میکنیم عفو ترا بعد از ان

تکبیر میکویی بار دوم ومیکویی مثل آنچه را که کفتی تا آنکه فارغ شوی از پنج تکبیر یعنی که بعد از تکبیر سوم وچهارم نیز مثل آنرا میکویی
حدیث سیوم سَأَلْتُ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّ النَّاسَ يَرْفَعُونَ أَيْدِيَهُمْ فِي التَّكْبِيرِ عَلَى الْمَيِّتِ
فِي التَّكْبِيرَةِ الْأُولَى وَلَا يَرْفَعُونَ فِيمَا بَعْدَ ذَلِكَ فَأَقْتَصِرُ عَلَى التَّكْبِيرَةِ الْأُولَى كَمَا يَفْعَلُونَ أَوْ أَرْفَعُ
يَدِي فِي كُلِّ تَكْبِيرَةٍ فَقَالَ ارْفَعْ يَدَكَ فِي كُلِّ تَكْبِيرَةٍ **شرح** پرسیدم امام رضا علیه السلام را کفتم قربانت شوم بدرستی
که مخالفان برمیدارند دستهای خود را در تکبیر بر میت در تکبیر اول وبرنمیدارند دستهای خود را در تکبیرانی که بعد از تکبیر اولست
پس آیا اقتصار کنم بر برداشتن دست خود در تکبیر اول چنانچه مخالفان میکنند یا بردارم دست خود را در هر تکبیری پس امام کفت
بردار دست خود را در هر تکبیری در غیر موضع وجوب تقیه **حدیث چهارم** عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الصَّلَاةِ عَلَى الْجَنَازَةِ
تَقُولُ اللَّهُمَّ أَنْتَ خَلَقْتَ هَذِهِ النَّفْسَ وَأَنْتَ أَمَتَّهَا تَعْلَمُ سِرَّهَا وَعَلَانِيَتَهَا أَتَيْنَاكَ شَافِعِينَ
فِيهَا فَشَفِّعْنَا اللَّهُمَّ وَلِّهَا مَا تَوَلَّتْ وَاحْشُرْهَا مَعَ مَنْ أَحَبَّتْ **شرح** شفعنا بشین نقطه وفا وعین بی نقطه
بصیغه امر حاضر باب تفعیل است التشفیع قبول شفاعت کسی **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام در نماز جنازهای
مؤمنان میکویی در دعا برای مؤمن خدایا تو آفریدی این جاندار را وتو میرانیدی او را میدانی پنهان او را وآشکار او را
آمدیم بدرکاه تو در حالی که شفاعت کننده کانیم در حق او پس قبول کن شفاعت ما را در حق او خدایا پیش آور او را آنچه خود پیش کرفته
از دین حق یعنی که ثواب دین حق الفیه او کن یا یعنی که متعین او کن دین حق را در وقت سوال نکیر ومنکر وجمع کن
او را با امامی که دوست داشت او را **باب پنجاه وپنجم اصل باب انه ليس في الصلوة على الميت دعاء موقت وانه ليس فيها تسليم** **شرح** الموقت بقاف
وتا دو نقطه در بالا بصیغه اسم مفعول باب تفعیل معین **یعنی** این باب بیان اینست که نیست در نماز بر میت مؤمن دعای معین
واینکه نیست در ان نماز سلامی ودر این باب سه حدیث **اول اصل** عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَيْسَ فِي الصَّلَاةِ عَلَى
الْمَيِّتِ قِرَاءَةٌ وَلَا دُعَاءٌ مُوَقَّتٌ تَدْعُو بِمَا بَدَا لَكَ وَأَحَقُّ الْمَوْتَى أَنْ يُدْعَى لَهُ الْمُؤْمِنُ وَأَنْ
يُبْدَأَ بِالصَّلَاةِ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ **شرح** مراد بقرائت اینجا خواندن سوره فاتحه است
یا مراد خواندن قرآنست مطلقا ومنافات ندارد با حدیث اول باب پنجاه وهفتم که الی آخر الآیتین زیرا که آن بعنوان دعاست
نه بعنوان قرائت قرآن ولهذا التغییر در اول آن میشود ومراد بمؤمن اینجا مجتنب از کبیره است بترک آن بالکلیه یا بتوبه از آن
ومؤمن در مقابل اراده اول مستضعف که بیان میشود در باب پنجاه وهفتم دوم ناصب که بیان میشود در باب پنجاه وهشتم وان
یبدأ بفتح همزه وسکون نون بصیغه مضارع مجهول باب منع عطف است بر ان یدعی ودر کلام اقتصار است بتقدیر واحق الموتی
بان یبدأ فی الدعاء له بالصلوة علی رسول الله صلی الله علیه وآله المؤمن **یعنی** روایتست از امام محمد باقر علیه السلام کفت نیست در نماز
بر میت خواندن سوره فاتحه ونه دعای معین دعا میکنی بآنچه بخاطر رسید تو را وسزاوارترین مردکان باینکه دعا کرده شود برای او
مؤمنست وسزاوارترین مردکان باینکه ابتدا کرده شود در دعا برای او بدرود بر رسول الله صلی الله علیه وآله مؤمنست **دوم اصل**
قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَيْسَ فِي الصَّلَاةِ عَلَى الْمَيِّتِ تَسْلِيمٌ **شرح** کفت امام جعفر صادق علیه السلام نیست در نماز
میت سلامی **سیوم اصل** عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَا لَيْسَ فِي الصَّلَاةِ عَلَى الْمَيِّتِ
تَسْلِيمٌ **شرح** مضمون این موافق ما قبل است **باب پنجاه وششم اصل باب من زاد على خمس تكبيرات** **شرح** این باب بیان کسی است
که زیاد کرد در نماز میت بر پنج تکبیر ودر این باب سه حدیث **اول اصل** عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ صَلَّى رَسُولُ اللَّهِ

صلی الله

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَى حَمْزَةَ سَبْعِينَ صَلَاةً **شرح** مراد بصلوة اینجا تکبیر است بقرینه حدیث سیوم این باب
واشارتست بآنچه کذشت در باب پنجاه ویکم که هر تکبیری بجای نمازیست وپنج تکبیر بجای نمازهای یومیه است وبا اینکه عمده نماز میت پنج
تکبیر است وآنچه بعد از بعض تکبیرات مذکور شود واجب غیر عمده است یا مستحب مؤکد است **یعنی** روایتست از امام محمد باقر علیه السلام
کفت نماز کزارد رسول الله صلی الله علیه وآله بر عم خود حمزه هفتاد نماز یعنی که چهارده بار پنج تکبیر را کفت **دوم اصل** عَنْ أَبِي عَبْدِ
اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ كَبَّرَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ عَلَى سَهْلِ بْنِ حُنَيْفٍ وَكَانَ بَدْرِيّاً
خَمْسَ تَكْبِيرَاتٍ ثُمَّ مَشَى سَاعَةً ثُمَّ وَضَعَهُ وَكَبَّرَ عَلَيْهِ خَمْسَةً أُخْرَى فَصَنَعَ ذَلِكَ حَتَّى كَبَّرَ عَلَيْهِ
خَمْساً وَعِشْرِينَ تَكْبِيرَةً **شرح** حنیف بضم حای بی نقطه وفتح نون وسکون یای دو نقطه در پایین است سهل بن حنیف انصاری
اوسی در جمیع غزوات رسول وامیر المؤمنین علیهما السلام حاضر بوده تا زمان وفات ودر کوفه والی بوده از جانب امیر المؤمنین در مدینه
وبعد از ان در فارس در روز احد ثابت قدم بوده ونکرچه پس ذکر بدری بودن او اشارتست باول جهادهای وبعت و
احترازیست از جمیع حال جمعی که متاخر اند در اسلام وجهاد **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام کفت تکبیر کفت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه بر سهل بن حنیف وبود سهل بن حنیف از مجاهدان جنک بدر پنج تکبیر بعد از ان رفت امیر المؤمنین همراه جنازه
ساعتی بعد از ان بر زمین کذاشت سهل بن حنیف را وتکبیر کفت بر او پنجی دیکر پس کرد آنچه را که مذکور شد مکرر تا آنکه تکبیر کفت بر او
بیست وپنج تکبیر یعنی که پنج نماز بر او کرد ودر هر نمازی پنج تکبیر کفت **سیوم اصل** عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ كَبَّرَ رَسُولُ
اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَى حَمْزَةَ سَبْعِينَ تَكْبِيرَةً وَكَبَّرَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عِنْدَكُمْ عَلَى سَهْلِ بْنِ
حُنَيْفٍ خَمْساً وَعِشْرِينَ تَكْبِيرَةً **شرح** عندکم عبارتست از کوفه است واین ظاهر است از شرح حدیث اول ودوم این باب
چهارم اصل قَالَ كَبَّرَ خَمْساً خَمْساً كُلَّمَا أَدْرَكَهُ النَّاسُ قَالُوا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَمْ نُدْرِكِ الصَّلَاةَ عَلَى سَهْلٍ
فَيَضَعُهُ فَيُكَبِّرُ عَلَيْهِ خَمْساً حَتَّى انْتَهَى إِلَى قَبْرِهِ خَمْسَ مَرَّاتٍ **شرح** خمس مرات بیان خمسا خمسا است وما بین
جمله معترضه است **یعنی** امام محمد باقر علیه السلام کفت که امیر المؤمنین کفت تکبیر کفت پنج پنج هر بار که میرسیدند مردمان میکفتند
ای امیر المؤمنین در نیافتیم نماز بر سهل پس میکذاشت سهل را پس تکبیر میکفت بر او پنج تکبیر تا آنکه رسید سوی قبر او پنج بار یعنی که
پنج نماز بر او کرد ودر هر نمازی پنج تکبیر کفت **باب پنجاه وهفتم اصل باب الصلوة على المستضعف وعلى من لا يعرف** **شرح** المستضعف بصیغه
اسم مفعول باب استفعال ضعیف شمرده شده ومراد اینجا کسی است که واسطه است میان مؤمن وکافر ومراد بمؤمن کسی است که
از شیعه امامیه است از روی بصیرت ومجتنب از کبیره است یا بترک آن بالکلیه یا بتوبه از آن ومراد بکافر مصر بر کبیره است یا بترک
دین حق دانسته یا باصرار بر کبیره دیکر لا یعرف بصیغه مضارع مجهول باب ضربست **یعنی** این باب بیان اقسام نمازست بر میت
مستضعف وبر میتی که مجهول الحال است ودر این باب شش حدیث **اول اصل** عَنْ أَحَدِهِمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ الصَّلَاةُ
عَلَى الْمُسْتَضْعَفِ وَالَّذِي لَا يُعْرَفُ الصَّلَاةُ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَالدُّعَاءُ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ
الْمُؤْمِنَاتِ يَقُولُ رَبَّنَا اغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ إِلَى آخِرِ الْآيَتَيْنِ
شرح لا یعرف بصیغه مجهولست الصلوة مرفوع وخبر مبتداست ومراد اینست که بعد از تشهد دوم صلوة است وبعد از دعا برای صلوة بر
مؤمنین ومؤمنات یقول در نسخ بصیغه غایب وضمیر مستتر راجع بنماز کزار است ومیتواند بود که بصیغه مخاطب باشد ودر هر تقدیر
مراد اینست که ربنا تا آخر بجای دعای بر میت است خواه بجای دعا برای مؤمنین ومؤمنات نیز باشد چنانچه ظاهر میشود بیانی در یقول

وخواه علیحده باشد چنانچه ظاهر حدیث آینده است و شاید که هر دو قسم خوب باشد والله اعلم در سوره المؤمن چنین است که فاغفر للذین تابوا
واتبعوا سبیلک وقهم عذاب الجحیم و بعد از آن متصل آن دو آیت است اول ربنا وادخلهم جنات عدن التی وعدتهم ومن صلح من
آبائهم وازواجهم وذریاتهم انک انت العزیز الحکیم دوم وقهم السیئات ومن تق السیئات یومئذ فقد رحمته وذلک هو الفوز
العظیم پس مراد اینست که در دعا تبدیل فاربنا مانند آن مثل اللهم که می آید در حدیث آینده باید کرد و این دو آیت را در حدیث سابق
باید کرد والزوج همتا مثل برادر و مصاحب و مانند ایشان مخفی نماند که مادران و خواهران و مانند ایشان و دختران در حکم مردان
داخلند یعنی روایت است از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام امام گفت نماز بر میت مستضعف و کسی که معلوم نباشد که
مؤمن است یا کافر است یا مستضعف است بعد از شهادتین و درود بر نبی صلی الله علیه وآله و دعا است برای مؤمنین و مؤمنات
بیان حکمت این آنکه نمازگزار میگوید ای صاحب کل اختیار ما بیامرز گناهان را برای جمعی که بازگشت کردند از کبائر معاصی و تابع
شدند راه ترا و نگاهدار ایشان را از عذاب دوزخ ای صاحب کل اختیار ما و داخل کن ایشان را در بهشتهای اقامت که وعده
کردی ایشان را و داخل کن با ایشان هر که از مستضعف قابل شفاعت باشد از پدران ایشان و همتایان ایشان و اولاد ایشان
هر آینه که تو دست بنجابت پیشینک رعایت کننده مصالحی و نگاهدار آن صالحان را با آن تا پایان از اثر بدهای ایشان و هر که
نگاهداری او را از اثر بدها در روز قیامت پس بتحقیق رحم کردی او را و آن محفوظ بودن از اثر بدها و مرحوم بودن
آنست مطلوب بسیار بزرگ دوم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال اذا صلیت علی المؤمن فادع له واجتهد
له فی الدعاء وان کان واقفا مستضعفا فکبر وقل اللهم اغفر للذین تابوا واتبعوا سبیلک
وقهم عذاب الجحیم شرح الواقف بقاف و فاء ایستاده و مراد اینجا غیر مؤمن است مستضعفا تمیز است از کافر است
فکبر وقل اشارت باینست که بعد از تکبیر چهارم بجای دعای میت همین بگو و مراد گفتن همین آیت تا آخر ایتین چنانچه بیان شد
در شرح حدیث سابق یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت چون نمازگزاری بر شیعی اهل صاحب بصیرت و مجتنب
از کبیره پس بعد از تکبیر چهارم دعا کن برای او و مبالغه کن برای او در دعا و اگر آنکه نماز بر او میگزاری باشد غیر مؤمن مستضعف
پس تکبیر چهارم بگو و بگو اللهم اغفر تا آخر آنچه بیان شد در شرح حدیث سابق سیوم اصل عن ابی عبدالله علیه السلام
قال ان کان مستضعفا فقل اللهم اغفر للذین تابوا واتبعوا سبیلک وقهم عذاب الجحیم شرح
این ظاهر است از شرح حدیث سابق [illegible] اصل واذا کنت لا تدری ما حاله فقل اللهم ان کان یحب الخیر
واهله فاغفر له وارحمه وتجاوز عنه شرح الخیر بفتح خاء با نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین بهتر و مراد اینجا دین
امامیه است و مراد با اهل آن مؤمنان است و مؤمن بیان شد در شرح عنوان این باب محب آنها بر دو قسم اول مؤمن دوم صالح که بیان
شد در شرح حدیث اول این باب یعنی و چون تو ندانسته باشی که چیست حال میت آیا مؤمن است یا کافر است یا مستضعف است
پس بعد از تکبیر چهارم بگو خدایا اگر دوست میداشته دین حق را و اهل آن را پس بیامرز او را و رحم کن او را و درگذر از او اصل
وان کان المستضعف منک بسبیل فاستغفر له علی وجه الشفاعة لا علی وجه الولایة
شرح ظرف در منک خبر کان است و باء در بسبیل برای سببیت است و مراد بسبیل راهی از جمله سه راه است که دخول در آباء و دخول
در ازواج و دخول در ذریات است یعنی و اگر باشد مستضعف از تو بسبب دخول در آبای تو مثلا پس استغفار کن برای خصوص او
بر طریق دستگیری و درخواست گناه او نزد حاکم علی الاطلاق نه بر طریق شراکت و وکالت چنانچه بیان میشود در شرح حدیث

آینده

آینده چهارم اصل عن ابی عبدالله علیه السلام قال الترحم علی جهتین جهة الولایة وجهة الشفاعة
شرح الترحم طلب رحمت برای کسی الجهة بکسر و فتح و ضم جیم و تخفیف هاء جانب و ناحیه و اصل وجه بکسر و ضم واو و سکون جیم است الولایة
بکسر و فتح واو شراکت و وکالت که جاری مجرای یگانگی است الشفاعة بفتح شین با نقطه دستگیری قوی ضعیف را بدرخواست گناه
او نزد حاکم یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت طلب رحمت برای کسی بر دو جانب است جانب شراکت و جانب
دستگیری پنجم اصل عن ابی عبدالله علیه السلام قال تقول اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا
رسول الله اللهم صل علی محمد عبدک ورسولک اللهم صل علی محمد وآل محمد وتقبل شفاعته
وبیض وجهه واکثر تبعه اللهم اغفر لی وارحمنی وتب علی اللهم اغفر للذین تابوا واتبعوا
سبیلک وقهم عذاب الجحیم فان کان مؤمنا دخل فیها وان کان لیس بمؤمن خرج منها شرح
تبع بفتح تاء دو نقطه در بالا و فتح باء یک نقطه و عین بی نقطه بمعنی تابعان استعمال میشود و بمعنی تابع نیز مستعمل میشود ضمیر فیها و منها راجع است
بالذین باعتبار جماعت ظاهر خرج عنها است که لیس بمؤمن بمعنی کافر باشد و دو آیت بعد از الجحیم که مذکور شد در حدیث اول
این باب خوانده نمیشود پس این نماز بر مجهول الحالیست که معلوم است که مستضعف نیست و احتمال ایمان و کفر در او هست
یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در نماز بر میت مجهول الحال که معلوم نیست که مستضعف نیست گفت میگویی بعد از
تکبیر اول گواهی میدهم که نیست مستحق عبادتی مگر الله و گواهی میدهم که محمد رسول الله است و بعد از تکبیر دوم خدایا درود کن بر محمد
که بنده تو و رسول تست خدایا درود کن بر محمد و اوصیای محمد و قبول کن شفاعت او را و روسفید کن او را و بسیار کن تابعان او را
و بعد از تکبیر سوم خدایا بیامرز مرا و رحم کن مرا و بازگشت کن بر من بمغفرت و بعد از تکبیر چهارم خدایا بیامرز گناهان را برای جماعتی که
بازگشت کردند از کبیره و تابع شدند راه ترا و نگاهدار ایشان را از عذاب دوزخ پس اگر میت مؤمن باشد داخل میشود در آن جماعت
و اگر کافر باشد بیرون میرود از آن جماعت ششم اصل کنت مع ابی جعفر علیه السلام فاذا بجنازة لقوم من جیرته
فحضرها وکنت قریبا منه فسمعته یقول اللهم انک خلقت هذه النفوس وانت تمیتها و
انت تحییها وانت اعلم بسرائرها وعلانیتها منا ومستقرها ومستودعها اللهم وهذا
عبدک ولا اعلم منه سوءا وانت اعلم به وقد جئناک شافعین له بعد موته فان کان
مستوجبا فشفعنا فیه واحشره مع من کان یتولاه شرح الجیرة بکسر جیم و سکون یاء دو نقطه در پایین و راء بی نقطه
جمع جار همسایگان المستوجب بکسر جیم مستحق چیزی یعنی بودم با امام محمد باقر علیه السلام پس ناگاه رسیدیم بجنازه برای جمعی از همسایگان
او پس حاضر شد نزد آن جنازه که نماز کند و بودم نزدیک او پس شنیدم از او میگفت بعد از تکبیر چهارم خدایا بدرستی که تو آفریدی این
جانداران را و تو میرانی ایشان را و تو زنده میکنی ایشان را و تو داناتری بنهانهای ایشان و آشکار ایشان از ما
و داناتری از ما بقرارگاه ایشان مثل بهشت یا دوزخ و بجای امانت و عاریت ایشان مثل قبر ما خدایا و این میت بنده تست و ندانیم
از او بدی را که موجب جهنم شود و تو داناتری باو و بتحقیق آمدیم بدرگاه تو شفاعت کنندگان برای او بعد از مرگ او پس اگر باشد
مستحق شفاعت یعنی اینکه داخل در صالحان باشد که مذکورند در آیت سوره مؤمن که بیان شد در شرح حدیث اول این باب پس قبول
شفاعت ما کن در حق او و جمع کن او را با امامی که امام خود میدانست او را باب شانزدهم اصل باب الصلوة علی الناصب شرح
الناصب دشمن اهل دین حق مثل کسی که فهمیده باشد محکمات کتاب الهی و سنت رسول علیه السلام را که هر یک صریحست در [illegible]

پیروی ظن و وجود امام مفترض الطاعة در هر زمان و باوجود این ترک مذهب امامیه کرده باشند مثل علمای مخالفان و مانند ایشان
یعنی این باب بیان نماز بر دشمن اهل مذهب حق است و این باب هفت حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلم
قال لما مات عبد الله بن ابی بن سلول حضر النبی صلی الله علیه و آله جنازته فقال عمر لرسول
الله صلی الله علیه و آله یا رسول الله الم ینهک الله ان تقوم علی قبره فسکت فقال یا رسول
الله الم ینهک الله ان تقوم علی قبره فقال له ویلک وما یدریک ما قلت انی قلت اللهم احش
جوفه نارا و املا قبره نارا و اصله نارا قال ابو عبد الله علیه السلم فابدا من رسول الله صلی
الله علیه و آله ما کان یکره شرح ابی بضم همزه و فتح با بی نقطه و تشدید یا است سلول بفتح سین بی نقطه و ضم لام و
سکون واو اسم مادر ابی است و اسم پدرش مالک است و بعضی میگویند که سلول مادر عبد الله است و بر هر تقدیر عبد الله بن ابی
خزرجی سردار منافقان بوده و پسر او حباب بضم حا و تخفیف با بی نقطه نام داشته و رسول علیه السلم او را نیز عبد الله نام کرده
و او منافق نبوده و رسول علیه السلام برای او حفظ ظاهر میکرده و عمر از آن غافل شده یا قصدا از آن پیر کرده یا قصد آزار رسول علیه السلم
کرده الم ینهک اشارتست بآیت سوره توبه و لا تصل علی احد منهم مات ابدا و لا تقم علی قبره پس اکتفای عمر بذکر نهی از قیام بر قبر از قبیل
ایراد اعتراض بطریق اولی است و یا یک اشارتست باینکه اگر مؤمنی بر تو نیز نماز کند چنین خواهد کرد یا اشارتست باینکه اعتراض بر معصوم از غیر
منافق سر نمیزند و گذشت در کتاب الایمان و الکفر در حدیث اول باب هفدهم که باب بعنوان مقدم بر بابی فی ان الایمان مبثوث
لجوارح البدن کلها است که و لم یحل الویل لا صدحتی تسمیه کافر اید ریک بصیغه مضارع معلوم باب افعال است و صله بصاد و قیه
بصیغه امر معتل اللام یائی باب ضرب یا باب افعال است مخفی نماند که جواب رسول علیه السلام مبنی بر اینست که حقیقت صلوة بر کسی
بندی و تقویت اکس است چنانچه بیان شد در کتاب الحجة در حدیث سی و هشتم باب صد و هفتم پس چنانچه صلوة منافقان در زمین
صورت صلوة است بی حقیقت صلوة مؤمنان بر ایشان در مردگی محض صورتست و منافات بانهی از حقیقت صلوة بر ایشان
ندارد و قیام بر قبر عبارتست از ایستادن بقصد دعا و تعظیم است پس اگر بقصد لعنت باشد داخل منهی عنه نیست ابدا با با بی نقطه و دال
بی نقطه و همزه بصیغه ماضی معلوم باب افعالست الابدا اخراج ما موصوله مفعول ابدا است و عبارتست از ویلک یا از اظهار نفرین
بر عبد الله که باعث آزرده شدن پسر او است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه وقتی که مرد عبد الله بن ابی بن
سلول حاضر شد نبی صلی الله علیه و آله نزد جنازه او یا معنی که صورت نماز بر او کرد پس گفت عمر بن الخطاب رسول الله را صلی الله علیه
و آله که ای رسول الله آیا نهی نکرد ترا الله تعالی از اینکه بایستی بر قبر او پس رسول الله جواب نداد پس بار دیگر عمر گفت ای رسول الله
آیا نهی نکرد ترا الله تعالی از اینکه بایستی بر قبر او پس رسول علیه السلم گفت او را که ای مرگ ناگهان تو و چه چیز دانا میکند ترا که چه گفتم بدرستی که
من گفتم خدایا آکنده کن درون او را از آتش و پر کن قبر او را از آتش و بینداز او را در آتش گفت امام جعفر صادق علیه السلم پس عمر بیرون
آورد و ظاهر ساخت از رسول صلی الله علیه و آله آنچه را که رسول علیه السلام مخواست ظهور آن را دوم اصل عن ابی عبد الله
علیه السلم ان رجلا من المنافقین مات فخرج الحسین بن علی صلوات الله علیهما یمشی معه
فلقیه مولی له فقال له الحسین علیه السلم این تذهب یا فلان قال فقال له مولاه افر
من جنازة هذا المنافق ان اصلی علیها فقال له الحسین علیه السلم انظر ان تقوم علی یمینی
فما تسمعنی اقول فقل مثله فلما ان کبر علیه ولیه قال الحسین علیه السلم الله اکبر اللهم

اسم ام

العن

العن فلانا عبدک الف لعنة مؤتلفة غیر مختلفة اللهم اخز عبدک فی عبادک و بلادک
و اصله حر نارک و اذقه اشد عذابک فانه کان یتولی اعداءک و یعادی اولیاءک و یبغض
اهل بیت نبیک شرح اخز بخای با نقطه و زای با نقطه بصیغه امر معتل اللام یائی باب افعالست و بر این قیاس است اصله التولی امام
شمردن و دوستی کردن و هر دو اینجا مناسبت الاولیا امامان و دوستان و هر دو اینجا مناسبت یعنی روایتست از امام
جعفر صادق علیه السلام که بدرستی که مردی از منافقان مرد پس بیرون آمد حسین بن علی صلوات الله علیهما میرفت با او پس خورد
جاکری از آن او یعنی مردی از شیعه او که بر میگشت از همراهی جنازه پس گفت او را حسین علیه السلام که کجا میروی ای فلان امام جعفر
صادق علیه السلام گفت که پس گفت او را جاکر او میگریزم از جنازه این منافق از اینکه نماز کنم بر آن پس گفت او را حسین علیه السلام
ملاحظه کن که بایستی بر جانب راست من پس آنچه بشنوی از من که گویم پس بگو مثل آن را پس چون تکبیر گفت بر آن میت ولی او که شناسائی
کرده بود گفت حسین علیه السلام الله اکبر خدایا لعنت کن فلان بنده ترا هزار لعنت همراه یکدیگر متفق و بی نزاع باشد
خدایا رسوا کن این بنده ترا در میان بندگان تو در شهرهای تو یعنی که مردم را بر حقیقت نفاق او مطلع کن تا همه لعن او
میکرده باشند و بینداز او را در گرمی آتش تو و بچشان او را سخت ترین عذابهای تو بدرستی که او امام خود میشمرد دشمنان ترا
و دشمنی میکرد با امامان تو و کینه میورزید با اوصیای نبی تو سیوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال مات
رجل من المنافقین فخرج الحسین علیه السلم یمشی فلقی مولی له فقال له الی این تذهب فقال
افر من جنازة هذا المنافق ان اصلی فقال الحسین علیه السلم قم الی جنبی فما سمعتنی اقول
فقل مثله قال فقال فرفع یدیه فقال اللهم اخز عبدک فی عبادک و بلادک اللهم اصله
حر نارک اللهم اذقه اشد عذابک فانه کان یتولی اعداءک و یعادی اولیاءک
و یبغض اهل بیت نبیک شرح مضمون این ظاهر است از شرح سابق میتواند بود که دو واقعه باشد و الله اعلم
چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال اذا صلیت علی عدو الله فقل اللهم انا لا
نعلم الا انه عدو لک و لرسولک اللهم فاحش قبره نارا و احش جوفه نارا و عجل به
الی النار فانه کان یتولی اعداءک و یعادی اولیاءک و یبغض اهل بیت نبیک اللهم ضیق
علیه قبره فاذا رفع فقل اللهم لا ترفعه و لا تزکه شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
چون نماز گزاری بر دشمنی برای الله تعالی پس بگو خدایا بدرستی که فلان نمیدانیم از او مگر اینکه او دشمن است برای تو و
برای رسول تو خدایا پس آکنده کن قبر او را از آتش و آکنده کن درون او را از آتش و شتابان کن او را بسوی آتش چه بدرستی که
او امام خود میشمرد دشمنان ترا و دشمنی میکرد با امامان تو و کینه میورزید با اوصیای نبی تو خدایا تنگ کن بر او قبر او را
پس چون بعد از نماز برداشته شود بر دوشها پس بگو خدایا بلند مرتبه مکن او را و صاحب نمو و نیک نام مکن او را پنجم اصل
عن حریز عن محمد بن مسلم عن احدهما علیهما السلم قال ان کان جاحدا للحق فقل اللهم املا
جوفه نارا و قبره نارا و سلط علیه الحیات و العقارب شرح روایتست از حریز از محمد بن مسلم از امام
محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلم امام گفت اگر میت باشد منکر دانسته دین حق را پس در نماز بر او بگو خدایا پر کن درون
او را از آتش و قبر او را از آتش و مسلط کن بر او مارها و کژدمها ششم اصل و ذلک قاله ابو جعفر علیه السلم لامرأة

علیه

سوءٍ من بني امية صلّى عليها ابيّ وقال هذه للمقالة واجعل الشيطان لها قريناً قال محمّد بن مسلم
فقلت له لايّ شيء تجعل الحيّات والعقارب في قبرها فقال انّ الحيّات
يعضضنها والعقارب يلسعنها والشيطان يقارنها في قبرها قلت ويجد الم ذلك
قال نعم شديداً شرح وذلک تا آخر کلام حریز است و در بعضی روایات احدهما علیهما السلام و ضمیر بنت و مشار الیه
ذلک اللهمّ تا العقارب است سوء بفتح سین منقوطه و سکون واو و همزه مضاف الیه است صلّی بصیغه معلوم از باب تفعیل صفت
امرأة است ابیّ بضم همزه و فتح بای یک نقطه و تشدید یا مرفوع و فاعل صلّی است و اسم مردیست از مخالفان که نماز کرده بر آن
زن از بنی امیه ضمیر و قال راجع بابو جعفر علیه السلام است عطف است بر جمله و ذلک قال له تا آخر مشار الیه هذه جمله و اجعل الشیطان له
قریناً است ضمیر له راجع بابو جعفر علیه السلام است تجعل بصیغه مجهول غایبه و بصیغه معلوم مخاطب میتواند بود و الحیّات و العقارب مرفوع
و منصوب میتواند بود یعضضن بعین بی‌نقطه و دو ضاد با نقطه بصیغه جمع مؤنث غایبه از باب علم است یلسعن بسین بی‌نقطه و عین بی‌نقطه
بصیغه جمع مؤنث غایبه از باب منع است و یجد بتقدیر استفهام است و سؤال مبنی بر آنست که احوال قبر برزخ است میان احوال
بیدار و احوال زنده خوابیده و در خواب گاه باشد که بی آزار یا عقوبت کرده شیطان او باشد و الم را خود نیابد یعنی و آنچه مذکور
شد گفت آنرا امام محمد باقر علیه السلام برای زن بدی از بنی امیه که نماز کرد برای او ابیّ و امام محمد باقر گفت این سخن را و نیز گفت
بگردان برای آن زن شیطان را همراه در قبر گفت محمد بن مسلم که پس گفتم امام محمد باقر را که برای چه کرده میشوند ماران و عقربها
و گزندگان در قبر آن زن پس امام گفت بدرستی که ماران بدند انها میگزند او را و گزندگان بد مهایش میزنند او را و شیطان همراه
او میباشد در قبر او گفتم که او آیا می‌یابد درد آنرا گفت آری سخت ششم اصل عن احمد بن محمد بن ابي نصر قال يقول
اللهمّ اخز عبدك في بلادك وعبادك اللهمّ اصله حرّ نارك واذقه اشدّ عذابك فانّه
كان يعادي اولياءك ويوالي اعداءك ويبغض اهل بيت نبيّك شرح احمد از راویان امام رضا و امام
محمد تقی علیهما السلام است و مضمون این گذشت در آخر حدیث دوم این باب هفتم اصل عن حمّاد بن عثمان عن ابي عبد
الله عليه السلام او عمّن ذكره عن ابي عبد الله عليه السلام قال ماتت امرأة من بني اميّة فحضرتها
فلمّا صلّوا عليها ورفعوها وصارت على ايدي الرجال قال اللهمّ ضعها ولا ترفعها ولا
تزكّها قال وكانت عدوّة لله قال ولا اعلمه الّا قال ولنا شرح ضمیر قال در اول راجع است براوی
بی واسطه و در دوم و سیوم راجع است بامام و در چهارم راجع است براوی و در پنجم راجعست بامام یعنی روایت است از حمّاد بن
عثمان از امام جعفر صادق علیه السلام یا از کسی که ذکر کرد حدیث را از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که مرد زنی از بنی
امیه پس حاضر شدم جنازه او را پس وقتی که مردمان نماز گزاردند براو و برداشتند او را و گردید بر دستهای مردان امام گفت
خدایا پست مرتبه کن او را و بلند مرتبه مکن او را و صاحب نمو مکن او را یا یعنی که نیک نام مکن او را امام گفت و آن زن بود دشمن
مر الله تعالی را راوی گفت و نمیدانم امام را مگر اینکه گفت و ما را نیز دشمن بود باب پنجاه و نهم اصل باب في الجنازة توضع وقد
كبّر على الاولى شرح این باب بیان جنازه ایست که گذاشته میشود و شروع در نماز بران میشود در حالی که تکبیر گفته شده بر جنازه
که پیش از آن گذاشته شده مراد بیان اینست که اثر تکبیر اولیای آن جنازه بران جنازه میرسد فی الجمله بجنازه اوله نیز در این باب
یک حدیث است اصل عن علي بن جعفر عن اخيه موسى بن جعفر عليه السلام قال سألته عن قوم كبّروا

على جنازة

على جنازة تكبيرة او ثنتين ووضعت معها اخرى كيف يصنعون قال ان شاؤا تركوا الاولى
حتى يفرغوا من التكبير على الاخيرة وان شاؤا رفعوا الاولى واتمّوا ما بقي على الاخيرة
كلّ ذلك لا بأس به شرح معها بمعنی فی مرتبتها است یا بمعنی که نسبت بقبله نه مقدم بر آنست و نه مؤخر پس میان آنست
آنست خواه بالای سر باشد و خواه پایین پای او خواه متصل بآن باشد و خواه اندکی دور باشد ضمیر یصنعون و ضمیر شاؤا و ضمیر ترکوا و ضمیر
شاؤا و ضمیر رفعوا راجع بقوم مذکور است ضمیر یفرغوا و ضمیر اتمّوا راجع باولیای جنازه اخیره است تقدّم شق اوّل و نفی بأس اشارت
باینکه این تأخیر منافات بتعجیل دفن ندارد زیرا که اندکیست و اثر تکبیر قوم جنازه اخیره بجنازه اولی نیز میرسد فی الجمله پس تکبیرات
یعنی روایت از علی بن جعفر از برادرش امام موسی کاظم علیه السلام راوی گفت پرسیدم امام را از جمعی که تکبیر گفتند بر جنازه یک تکبیر
یا دو تکبیر و گذاشته شد در بالای سر آن یا پایین پای آن جنازه دیگر که جمعی دیگر شروع در تکبیر بران کردند چگونه میکنند آن
قوم اوّل بعد از فراغ از تکبیرات بر جنازه خود شان امام گفت اگر خواهند وامیگذارند جنازه اولی را تا جمع دوم فارغ
شوند از تکبیرات بر جنازه اخیره و اگر خواهند برمیدارند جنازه اولی را و جمع دوم تمام میکنند آنچه را که مانده بر جنازه
اخیره هیچکدام از دو شق قصوری ندارد باب شصتم اصل باب في وضع الجنازة دون القبر شرح این باب در بیان گذاشتن
جنازه پیش از رسیدن بقبر بندکی در این باب دو حدیث است اوّل اصل قال ابو عبد الله عليه السلام لا تفدح ميّتك
بالقبر ولكن ضعه اسفل منه بذراعين او ثلاثة ودعه يأخذ اهبته شرح لا تفدح بفا
و دال بی‌نقطه و حای بی‌نقطه بصیغه نهی حاضر از باب منع است القدح بفتح قاف و سکون دال زدن چوب آتش زنه بر چوبی دیگر مثل آن
بروشی که آتش جهد از آنها و اینجا استعاره لطیفه است برای زود بردن میّت در قبر میّتک منصوب و مفعول است بالقبر با حرف
جر است و با برای ملابست است و در بعضی نسخ لا تفدح بفا است الفدح بفتح فا و سکون دال گرانبار کردن کسی را و بر این تقدیر
با در بالقبر برای آلت است و حاصل هر دو یکیست ذراع بکسر ذال با نقطه از آرنج است تا سر انگشت میان یأخذ مجزوم است الاهبة
بضم همزه و سکون ها و بای یک نقطه ساختگی بمعنی آنچه مهیا میشود برای کاری عمده که در پیش است یعنی گفت امام جعفر صادق
علیه السلام مزن میّت خود را بقبر ولیکن بگذار او را در پایین تر از قبر بمعنی موضعی که هنوز بقبر نرسیده است بقدر دو ذراع
یا سه ذراع و وا گذار او را ساعتی تا فرا گیرد ساختگی خود را برای سؤال قبر دوم اصل عن يونس قال حديث
سمعته عن ابي الحسن موسى عليه السلام ما ذكرته وانا في بيت الّا ضاق عليّ يقول اذا اتيت
بالميّت الى شفير قبره فامهله ساعة فانّه يأخذ اهبته للسؤال شرح حدیث مبتدا است سمعته
صفت آنست ما ذکرته خبر مبتدا است یقول حکایت حال ماضیه است یعنی روایت از یونس گفت حدیثی که شنیدم از امام
موسی کاظم علیه السلام بیاد خود نمی آورم آنرا در حالی که من در خانه باشم مگر آنکه آن خانه تنگ میشود بر من از هیبت آن حدیث
میگوید چون آوردی میّت را بسوی کنار قبر او پس مهلت ده او را یکساعت چه بدرستی که او فرا میگیرد ساختگی خود را برای
سؤال نکیر و منکر باب شصت و یکم اصل باب نادر شرح این بابیست که تازه و غیر مشهور است در این باب دو حدیث است اوّل
اصل عن زرارة قال كنت عند ابي جعفر عليه السلام وعنده رجل من الانصار فمرّت به جنازة
فقام الانصاري ولم يقم ابو جعفر عليه السلام فقعدت معه ولم يزل الانصاري قائماً حتى
مضوا بها ثمّ جلس فقال له ابو جعفر عليه السلام ما اقامك قال رأيت الحسين بن علي عليهما السلام

يفعل ذلك فقال ابو جعفر عليه السلم والله ما فعله الحسين ولا قام لها احد منا اهل البيت
قط فقال الانصاري شككتني اصلحك الله قد كنت اظن اني رأيت شرح روايت از زراره گفت
بودم نزد امام محمد باقر عليه السلم ونزد او مردى بود از اهل مدينه پس گذشت بامام عليه السلم جنازه پس برخواست آن مدنى و برنخواست
امام عليه السلام پس نشستيم با امام عليه السلام وماند آن مدنى ايستاده تا آنكه مردم بردند جنازه را واز نظر غايب شد بعد از ان
نشست پس گفت او را امام عليه السلم چه باعث ايستادن تو شد گفت ديدم حسين بن على عليهما السلم را كه ميكرد آنرا پس گفت امام عليه السلم
بخدا قسم كه نكرد آنرا حسين و برنخواست براى تعظيم جنازه هيچيك از ما اوصياى رسول هرگز پس گفت آن مدنى كه در شك
انداختى مرا نگاهدارد ترا الله تعالى تحقيق گمان مى بردم اينرا كه من ديده باشم مخفى نماند كه وجه اشتباه آن مدنى ظاهر ميشود از
حديث آينده زيرا كه چون جميع مردم برخواستند خيال كرد كه امام حسين عليه السلم نيز برخواسته دوم اصل عن ابي عبد الله
عليه السلم قال كان الحسين بن علي عليه السلم جالسا فمرت عليه جنازة فقام الناس حين طلعت
الجنازة فقال الحسين عليه السلم مرت جنازة يهودي وكان رسول الله صلى الله عليه وآله
على طريقه جالسا فكره ان تعلو رأسه جنازة يهودي فقام لذلك شرح روايت از امام جعفر صادق
عليه السلام گفت نشسته بود حسين بن على عليهما السلم پس گذر كرد براو جنازه پس برخواستند مردمان وقتى كه ظاهر شد جنازه از دور
پس گفت حسين عليه السلام براى منع ايشان كه گذشت جنازه يهودى و رسول الله صلى الله عليه وآله بر راه آن نشسته بود پس نخواست
كه بلند باشد بر سر او جنازه يهودى پس برخواست براى آن قصد مراد اينست كه برخواستن شما از روى قياس است و آن غلط است
باب ... باب الدخول القبر والخروج منه شرح اين باب بيان داخل شدن در قبر و بيرون آمدن از آنست در اين باب شش حديث است
اول اصل عن ابي عبد الله عليه السلم قال لا ينبغي لاحد ان يدخل القبر في نعلين ولا خفين ولا
عمامة ولا رداء ولا قلنسوة شرح فرق ميان نعل و خف ظاهر شد از شرح حديث دوم باب چهل و ششم يعنى روايت
از امام جعفر صادق عليه السلام گفت سزاوار نيست هيچيك را كه داخل شود قبر را در نعلين نه در موزه و نه عمامه و نه ردا و نه كلاه
مراد اينست كه سر و پا برهنه داخل بايد شد دوم اصل سمعت ابا الحسن عليه السلم يقول لا تنزل في القبر
وعليك العمامة ولا القلنسوة ولا الحذاء ولا الطيلسان وحلل ازرارك وبذلك سنة
رسول الله صلى الله عليه وآله جرت وليتعوذ بالله من الشيطان الرجيم وليقرأ فاتحة
الكتاب والمعوذتين وقل هو الله احد وآية الكرسي وان قدر ان يحسر عن خده ويلصقه
بالارض فليفعل وليتشهد وليذكر ما يعلم حتى ينتهي الى صاحبه شرح بيان حذا شد در شرح
حديث دوم باب چهل و ششم الطيلسان بفتح طاء بى نقطه و سكون ياء دو نقطه در پايين و فتح لام چو غاء مانند آن مثل ردائى كه
از پشم است ضمير غايب در وليتعوذ و نظاير آن راجع باولى الناس بالميت است چنانچه مى آيد در حديث چهارم باب سل الميت المعوذتين
بتشديد واو مكسوره است يحسر بحاء بى نقطه و سين بى نقطه و را بى نقطه بصيغه مضارع معلوم باب نصر و ضرب است وليذكر از باب تفعيل و از باب
نصر ميتواند بود يعنى شنيدم از امام موسى كاظم عليه السلم ميگفت فرود مرو در قبر بر حالى كه باشد بر تو عمامه و نه كلاه و نه قدر مشترك
ميان كفش و نعل و نه طيلسان و بگشا بندهاى خود را و بآنچه مذكور شد طريقت رسول الله صلى الله عليه وآله جارى شده
و بايد كه پناه گيرد ولى ميت كه فرود ميرود در قبر بالله تعالى از شيطان سنگسار لعنت و بايد كه خواند سورهٔ فاتحة الكتاب را

وسوره

وسورهٔ قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس را و سورهٔ قل هو الله احد و آية الكرسى را و اگر توانائى داشته باشد كه پرده
بردارد از پهلوى راست روى ميت و بچسباند آن پهلوى رو را بزمين پس بايد كه بكند و بايد كه شهادتين گويد و بايد كه ياد ميت
آورد آنچه را كه ميداند از اوصياى رسول عليهم السلم تا آنكه رسد بامام زمان خود سيوم اصل عن ابي بكر الحضرمي عن ابي (ابى)
عبد الله عليه السلم قال لا تنزل القبر وعليك العمامة ولا القلنسوة ولا رداء ولا حذاء وحلل
ازرارك قال قلت والخف قال لا بأس بالخف في وقت الضرورة والتقية شرح فرق ميان حذا
و خف بيان شد در شرح حديث دوم باب چهل و ششم يعنى روايت ابو بكر حضرمى از امام جعفر صادق عليه السلام كه فرود مرو در قبر بر حالى (گفت)
كه بر تو باشد عمامه و نه كلاه و نه ردا و نه قدر مشترك ميان كفش و نعل و بگشا بندهاى خود را راوى گفت كه گفتم كه موزه چه حال
دارد گفت كه پروائى نيست بموزه در وقت ضرورت مثل سرماى سخت و در وقت تقيه زيرا كه مخالفان در نزول قبر بيرون نمى كنند
چهارم اصل عن ابي عبد الله عليه السلم قال من دخل القبر فلا يخرج الا من قبل الرجلين شرح
لا يخرج مجزوم و مرفوع ميتواند بود قبل بكسر قاف و فتح با يك نقطه است يعنى روايت از امام جعفر صادق عليه السلام گفت كسى كه
داخل شود در قبر پس بايد كه بيرون نيايد مگر از جانب پاهاى ميت پنجم اصل عن سهل بن زياد رفعه قال قال يدخل
الرجل القبر من حيث شاء ولا يخرج الا من قبل رجليه شرح روايت از سهل بن زياد بالا برد
سند روايت را تا امامى كه روايت از اوست راوى گفت كه امام گفت كه داخل ميشود مرد در قبر مثل از ادخال ميت از هر جا
كه خواسته باشد و بيرون نميرود بعد از ادخال ميت در قبر مگر از جانب پاى ميت ششم اصل و في رواية اخرى قال
قال رسول الله صلى الله عليه وآله ان لكل بيت بابا وان باب القبر من قبل الرجلين شرح
و در روايتى از امام عليه السلام اينست كه امام گفت كه گفت رسول الله صلى الله عليه وآله بدرستى كه هر خانه را در ايست و (ديگر)
بدرستى كه در قبر بعد از ادخال ميت در قبر از جانب دو پاى ميت است مخفى نماند كه توهم منافات ميشود ميان اين حديث
و حديث سابق و باين تقرير مندفع است و ايضا ميتواند بود كه سابق در دخول دفن كننده باشد و اين حديث در دخول ميت
باشد باب بيست و سيوم باب من يدخل القبر ومن لا يدخل شرح اين باب بيان كسى است كه دخول او در قبر براى دفن ميت
خوب است و كسى كه دخول او بى ضرورت ناخوش است درين باب سه حديث است اول اصل عن ابي عبد الله عليه السلم
قال الرجل ينزل في قبر والده ولا ينزل الوالد في قبر ولده شرح روايت از امام جعفر صادق عليه السلم
گفت مرد فرود ميرود در قبر پدر خود براى دفن او و فرو نميرود پدر در قبر فرزند خود دوم اصل عن ابي عبد الله عليه السلم
قال يكره للرجل ان ينزل في قبر ولده شرح اين ظاهر است از شرح سابق سيوم اصل عن رجل عن ابي عبد
الله عليه السلم قال لما مات اسمعيل بن ابي عبد الله اتى ابو عبد الله عليه السلم القبر فارخى
نفسه فقعد ثم قال رحمك الله وصلى عليك ولم ينزل في قبره وقال هكذا فعل النبي
صلى الله عليه وآله بابراهيم ولده شرح روايت از مردى از امام جعفر صادق عليه السلام آمد گفت كه وقتى
كه وفات يافت اسمعيل پسر امام جعفر صادق عليه السلام آمد امام عليه السلام نزد قبر او پس سست گردانيد خود را پس نشست بعد از ان
گفت رحمت كناد ترا الله تعالى و درود كناد بر تو و امام عليه السلام فرو نرفت در قبر او براى دفن او و امام گفت چنين كرد
نبى صلى الله عليه وآله با ابرهيم پسرش وقتى كه وفات يافت چهارم اصل عن زرارة انه سأل ابا عبد الله عليه السلم

عن القبر کم یدخله قال ذاک الی الولی ان شاء ادخل وترا وان شاء شفعا شرح روایتست از زراره
اینکه او پرسید امام جعفر صادق علیه السلام را از قبر که چند کس داخل آن میشوند برای دفن میت امام گفت اختیار آن سوی صاحب
اختیار میتست اگر خواهد داخل میکند یکی را و اگر خواهد داخل میکند دو کس ایضم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال
قال امیر المؤمنین علیه السلام مضت السنة من رسول الله صلی الله علیه وآله ان المرأة لا یدخل
قبرها الا من کان یراها فی حیاتها شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت امیر المؤمنین علیه السلام
که جاری شد سنت از رسول الله صلی الله علیه وآله اینکه زن داخل نمیشود در قبر او مگر کسی که میدید او را در زندگی او مثل شوهر و برادر
ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال الزوج احق بامرأته حتی یضعها فی قبرها شرح روایتست از
امام جعفر صادق علیه السلام گفت شوهر سزاوارترست بزن خود تا آنکه میگذارد او را در قبر او یعنی که او سزاوارتر است
از پدر و برادر و مانند ایشان در غسل و پیشنمازی و دفن موافق آنچه گذشت در حدیث دوم باب چهل و ششم که باب من اولی
الناس بالصلوة علی المیت هفتم اصل کنت مع ابی عبد الله علیه السلام حین مات اسمعیل ابنه فانزل
فی قبره ثم رمی بنفسه علی الارض مما یلی القبلة ثم قال هکذا صنع رسول الله صلی
الله علیه وآله بابراهیم ثم قال ان الرجل ینزل فی قبر والده ولا ینزل فی قبر ولده شرح بودم
با امام جعفر صادق علیه السلام وقتی که وفات یافت اسمعیل پسرش پس فرود آورده شد اسمعیل در قبرش بعد از آن امام علیه السلام
انداخت خود را بر زمین در جانب قبله بعد از آن امام گفت چنین کرد رسول الله صلی الله علیه وآله با ابراهیم بعد از آن
امام گفت بدرستی که مرد فرو میرود در قبر پدرش و فرو نمیرود در قبر فرزندش هشتم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام
الرجل یدفن ابنه قال لا یدفنه فی التراب قال قلت فالابن یدفن اباه قال نعم لا باس
به شرح مضمون این موافق حدیث اول این بابست باب شصت و چهارم اصل باب سل المیت و ما یقال عند دخول القبر شرح
السل بفتح سین بی نقطه و تشدید لام مصدر باب نصر کشیدن یعنی این بابیست در کیفیت کشیدن میت سوی قبر و آنچه گفته
میشود نزد داخل شدن میت در قبر در این باب یازده حدیث اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا
اتیت بالمیت القبر فسله من قبل رجلیه فاذا وضعته فی القبر فاقرأ آیة الکرسی وقل
بسم الله وفی سبیل الله وعلی ملة رسول الله صلی الله علیه وآله اللهم افسح له فی
قبره والحقه بنبیه صلی الله علیه وآله وقل کما قلت فی الصلوة علیه مرة واحدة
من عند اللهم ان کان محسنا فزد فی حسناته وان کان مسیئا فاغفر له وارحمه وتجاوز
عنه واستغفر له ما استطعت قال وکان علی بن الحسین علیه السلام اذا ادخل المیت القبر
قال اللهم جاف الارض عن جنبیه وصاعد عمله ولقه منک رضوانا شرح اتیت بصیغه ماضی
مجهول مخاطب مهموز الفاء معتل اللام یائی باب ضرب است با در بالمیت برای تعدیه است القبر منصوب بر ظرف مکانست
سل بضم سین بی نقطه و تشدید لام مفتوحه و مکسوره و مضمومه بصیغه امر باب نصر است قبل بکسر قاف و فتح با یکنقطه است ضمیر رجلیه
راجع بقبر است ادخل بصیغه مجهول باب افعالست و میتواند بود که بصیغه معلوم باشد جاف بجیم و کسر فا بصیغه امر معتل اللام
باب مفاعله است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون داده شد بتو میت در قبر پس بکش او را از جانب

دوبای قبر

دوپای قبر پس چون گذاشتی او را در قبر پس بخوان آیة الکرسی را که الله لا اله الا هو الحی القیوم لا تاخذه سنة ولا نوم له ما فی السموات
وما فی الارض من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه یعلم ما بین ایدیهم وما خلفهم ولا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء وسع کرسیه السموات
والارض ولا یؤده حفظهما وهو العلی العظیم و بگو این عمل بنام خداست و در راه خداست و بر ملت رسول الله است صلی الله علیه وآله
خدایا فراخی ده برای او در قبر او و برسان او را بنبی او صلی الله علیه وآله و بگو چنانچه گفتی در نماز بر او یکبار از آنجا که خدایا اگر
نیکوکارست پس زیاد کن در حسنات او و اگر گناهکارست پس بیامرز گناهان او را برای او و رحم کن او را و در گذر از او و استغفار کن
برای میت چندانکه وسعت داشته باشی امام گفت و عادت امام زین العابدین علیه السلام این بود که چون داخل کرده میشد میت
در قبر میگفت خدایا دور کن زمین را از دو پهلوی او و بالا بر عمل او را و برخوران او را از جانب تو رضا یا بی دوم اصل عن ابی
عبد الله علیه السلام قال اذا سللت المیت فقل بسم الله وبالله وعلی ملة رسول الله صلی الله
علیه وآله اللهم الی رحمتک لا الی عذابک فاذا وضعته فی اللحد فضع یدک علی اذنیه فقل
الله ربک والاسلام دینک ومحمد نبیک والقرآن کتابک وعلی امامک شرح روایتست از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت چون کشیدی میت را سوی قبر پس بگو این عمل بنام خداست و بتوفیق خداست و بر ملت رسول الله است
صلی الله علیه وآله خدایا سوی رحمت خود کن او را نه سوی عذاب تو پس چون گذاشتی میت را در لحد پس بگذار دست خود را در گوش او
پس بگو الله صاحب کل اختیار تست و نفی شریک از الله تعالی دین تست و محمد نبی تست و قرآن کتاب تست و علی امام تست
سوم اصل سألت احدهما علیهما السلام عن المیت فقال تسله من قبل الرجلین وتلزق القبر بالارض
الی قدر اربع اصابع مفرجات وترفع قبره شرح تلزق برای بی نقطه و قاف بصیغه مضارع مخاطب باب افعال است
مفرجات بفا و را بی نقطه و جیم بصیغه اسم مفعول باب تفعیلست ترفع برا بی نقطه و فا و عین بی نقطه بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب
منع است مقصود اینست که قبر را از چهار طرف دامنه دار میکنی مانند دامنه کوه که بزمین چسبیده باشد یعنی که میان سطح دامنه و
سطح زمین زاویه قائمه نیست بلکه بسیار منفرجه است و عرض آن دامنه را بقدر چهار انگشت گشاده میکنی و ارتفاع وسط قبر را که سطحی
مستوی مستطیل است از زمین بقدر چهار انگشت مضموم میکنی چنانچه می آید در حدیث دوم باب شصت و هفتم که باب تربیع
القبر تا آخر است یعنی پرسیدم امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام را از دفن میت در قبر پس گفت میکشی میت را از جانب
دوپای قبر و میچسبانی قبر را بزمین با مقدار چهار انگشت گشوده و مرتفع میکنی از زمین قبر میت را بقدر چهار انگشت مضموم ما
چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال تسله سلا رفیقا فاذا وضعته فی لحده فلیکن اولی الناس
مما یلی رأسه لیذکر اسم الله ویصلی علی النبی صلی الله علیه وآله شرح لیذکر و یصلی منصوبست و در بعض
نسخ ولیذکر با واو عاطفه است بنا بر آن مجزوم است و یصلی خبر بمعنی امر است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت میکشی میت را سوی قبر کشیدنی هموار پس چون گذاشتی میت را در لحد او پس باید که باشد نزدیکتر مردمان بآن میت در نزد
سر او برای اینکه مذکور کند نام الله تعالی را و درود کند بر نبی صلی الله علیه وآله اصل ویتعوذ من الشیطان ولیقرأ
فاتحة الکتاب والمعوذتین وقل هو الله احد وآیة الکرسی وان قدر ان یحسر عن
خده ویلزقه بالارض فعل ولیتشهد ویذکر ما یعلم حتی ینتهی الی صاحبه شرح یتعوذ و
نظایرش منصوب یا مجزوم است و معطوف بیذکر است و این مضمون گذشت در حدیث دوم باب شصت و دوم

ششم اصل من ابي عبد الله عليه السلم قال اذا اردت ان تدفن الميت فليكن اعقل من ينزل في قبره عند راسه وليكشف خده الايمن حتى يفضي به الى الارض ويدني فمه الى سمعه ويقول اسمع وافهم ثلث مرات الله ربك ومحمد نبيك والاسلام دينك وفلان امامك اسمع وافهم واعدها عليه ثلث مرات هذا التلقين شرح اعقل افعل التفضيل است ماخوذ است از عقل بمعني بستن زانوي شتري كه در ديت قتل خطا تسليم وارثان مقتول ميكنند ومراد خويش نزديكتر است بقرينه حديث سابق يا بمعني خردمندي ثلث مرات در اول متعلق باسمع وافهم است وبس ودر دوم متعلق بگفتن مجموع اسمع وافهم الله ربك تا آخر است پس مراد اينست كه الله ربك را تا آخر سه بار بگويد ودر بار اول پيش از آن سه بار بگويد اسمع وافهم ودر هريك از دو بار ديگر يكبار بگويد اسمع وافهم ضمير اعدها راجع بكلمه بمعني كلام است وآن عبارتست از اسمع وافهم الله ربك تا آخر يعني روايتست از امام جعفر صادق عليه السلم گفت چون خواهي كه دفن كني ميت را پس بايد كه باشد خويش نزديكتر از جمله كساني كه فرو ميروند در قبر او نزد سر ميت وبايد كه گشوده كند پهلوي راست روي او را تا آنكه رساند آنرا بسوي زمين ونزديك ميكند دهن خود را بسوي گوش ميت وسه بار ميگويد بشنو وبفهم بعد از آن ميگويد الله صاحب كل اختيار تست ومحمد پيغمبر تست ونفي شريك از الله تعالى دين تست وعلي امام تست بشنو وبفهم وتكرار كن آن كلمه را بر ميت سه بار اينست تلقين ميت در قبر هفتم اصل عن احدهما عليهما السلم قال اذا وضع الميت في لحده فقل بسم الله وفي سبيل الله وعلى ملة رسول الله صلى الله عليه واله عبدك وابن عبدك نزل بك وانت خير منزول به اللهم افسح له في قبره والحقه بنبيه اللهم انا لا نعلم الا خيرا وانت اعلم به فاذا وضعت عليه اللبن فقل اللهم صل وحدته وانس وحشته واسكن اليه من رحمتك رحمة تغنيه عن رحمة من سواك واذا خرجت من قبره فقل انا لله وانا اليه راجعون والحمد لله رب العالمين اللهم ارفع درجته في اعلى عليين واخلف على عقبه في الغابرين يا رب العالمين شرح روايتست از امام محمد باقر يا امام جعفر صادق عليهما السلم گفت چون گذاشته شود ميت مومن در لحد او پس بگو اين عمل بنام خداست ودر راه خداست وبر دين رسول الله است صلى الله عليه واله بنده تو وپسر بنده تو فرود آمد بتو وتو بهترين كساني كه فرود آيند بايشان خدايا فراخي ده براي او در قبر او ورسان او را به پيغمبر او خدايا بدرستي كه ما نميدانيم از او مگر بهتر را كه اجتناب از كبائر است وتو داناتري باو از ما پس چون گذاشتي بر او خشت را پس بگو خدايا همراه ده تنهايي او را وانس ده رميدگي او را وساكن ساز بسوي او از جمله رحمت تو رحمتي را كه بي نياز كند او را از رحمت هركه غير تست وچون بيرون آيي از قبر او پس بگو بدرستي كه ما از الله ايم وبدرستي كه ما بسوي او بازگشت كنندگانيم وسپاس الله راست كه صاحب كل اختيار هركس وهر چيز است خدايا بلند كن پايه او را در بلندترها وجانشين شو در بازماندگان او در ميان باقيماندگان اي صاحب كل اختيار هركس وهر چيز هشتم اصل عن زرارة قال اذا وضعت الميت في لحده قرات اية الكرسي واضرب يدك على منكبه الايمن ثم قل يا فلان قد رضيت بالله ربا وبالاسلام دينا وبمحمد صلى الله عليه واله نبيا وبعلي عليه السلم اماما وسم امام زمانه شرح قد بفتح قاف وسكون دال بي نقطه است ودر بعض نسخ قل بضم

کیفیار

بلندتره

قاف وسكون

قاف وسكون لام است وبنا بر اول صيغه مخاطب است وبنا بر دوم صيغه متكلم است يعني روايتست از زراره كه از راويان امام محمد باقر وامام جعفر صادق عليهما السلم است گفت چون گذاري ميت را در لحد او ميخواني آية الكرسي را وميزني دست خود را بر دوش راست او بعد از آن بگو اي فلان تحقيق راضي شدي بالله كه صاحب كل اختيار تو باشد وبنفي شريك از الله تعالى كه دين تو باشد وبمحمد صلى الله عليه واله كه پيغمبر تو باشد وبعلي عليه السلام كه امام تو باشد ونام ميبري امام زمان او را يعني كه نام بر جميع ائمه را تا امام زمان او نهم اصل قلت لابي عبد الله عليه السلم ما اقول اذا ادخلت الميت منا قبره قال قل اللهم هذا عبدك فلان وابن عبدك قد نزل بك وانت خير منزول به وقد احتاج الى رحمتك اللهم ولا نعلم منه الا خيرا وانت اعلم بسريرته ونحن الشهداء بعلانيته اللهم فجاف الارض عن جنبيه ولقنه حجته واجعل هذا اليوم خير يوم اتى عليه واجعل هذا القبر خير بيت نزل فيه وصيره الى خير مما كان فيه ووسع له في مدخله وانس وحشته واغفر ذنبه ولا تحرمنا اجره ولا تضلنا بعده شرح گفتم امام جعفر صادق عليه السلام را كه چه گويم چون داخل كنيم ميتي را از جمله مومنان در قبر او گفت بگو خدايا اين بنده تو فلانست وپسر بنده تست بتحقيق فرود آمد بتو وتو بهتر كساني كه فرود آيند بايشان وبتحقيق نيازمند شد برحمت تو خدايا وما نميدانيم از او مگر بهتر را وتو داناتري بر نهان او وما گواهانيم بآشكار او خدايا پس دور كن زمين را از دو پهلوي او وبر زبان او بگذار امام او را در وقت سوال نكير ومنكر وبگردان اين روز را بهترين روزي كه گذشت بر او وبگردان اين قبر را بهتر خانه كه فرود آمد در آن وبگردان او را بسوي بهتر از آنچه بود در آن وفراخي ده براي او در آنچه داخل در آن شد ودر آرام كن رميدگي او را وبيامرز گناه او را ومحروم مكن ما را از ثواب مصيبت او وگمراه مكن ما را بعد از او دهم اصل عن ابي عبد الله عليه السلم قال يشق الكفن من عند راس الميت اذا ادخل قبره شرح يشق بصيغه مجهول باب نصر است ضمير مستتر در ادخل راجع بميت است ذكر اين حديث در تحت عنوان اين باب مبني بر اينست كه مراد بشق كفن برهنه كردن بعض ميت باشد براي آنچه گفته ميشود نزد ميت در قبر يعني روايتست از امام جعفر صادق عليه السلام گفت شكافته ميشود كفن از نزد سر ميت چون داخل شد ميت در قبر او يازدهم اصل عن ابي عبد الله عليه السلم قال تسل الميت سلا شرح بيان مضمون اين گذشت در شرح حديث چهارم اين باب دوازدهم اصل عن ابي عبد الله عليه السلم قال اذا وضعت الميت على القبر قلت اللهم عبدك وابن عبدك وابن امتك نزل بك وانت خير منزول به فاذا سللته من قبل الرجلين ودليته قلت بسم الله وبالله وعلى ملة رسول الله صلى الله عليه واله اللهم الى رحمتك لا الى عذابك اللهم افسح له في قبره ولقنه حجته وثبته بالقول الثابت وقنا واياه عذاب القبر واذا سويت عليه التراب قل اللهم جاف الارض عن جنبيه واصعد روحه الى ارواح المومنين في عليين والحقه بالصالحين شرح روايتست از امام جعفر صادق عليه السلام گفت چون گذاري ميت را در قبر ميگويي خدايا بنده تو وپسر بنده تو وپسر كنيز تو فرود آمد بتو وتو بهتر كساني كه فرود آيند بايشان پس چون كشي ميت را از جانب پاي قبر وآويزي او را ميگويي اين عمل بنام خداست وبتوفيق خداست وبر دين رسول الله است صلى الله عليه واله خدايا متوجه كن او را بسوي رحمت تو نه بسوي عذاب تو خدايا فراخي ده براي او در قبر او وبر زبان او بگذار امام او را وپا برجا كن بي اضطراب كن او را در قبر او بسبب سخن

مراد گشودن پهلوي راست روي ميت وگذاشتن آن بر زمين است خواه به پاره كردن كفن باشد وخواه بغير آن م

بارجا و بیان این می آید در فقرهٔ ششم در حدیث اول باب هشتاد و هفتم که باب ان المیت یمثل له ماله و ولده و عمله قبل موته ات
و نگاهدار مار او و او را از عذاب قبر و چون هموار کنی بر او خاک قبر را بگو خدایا دور کن زمین را از دو پهلوی او و بلند کن روح
او را سوی ارواح مؤمنان در بلندترها و برسان او را بصالحان باب هشتاد و پنجم اصل باب ما یسقط فی اللحد و وضع اللبن و الاجر
و الساج شرح این باب بیان خبریست که گسترده میشود در لحد و بیان گذاشتن خشت و آجر و تخته است در این باب حدیث
اول اصل کتب علی بن بلال الی ابی الحسن علیه السلام انه ربما مات المیت عندنا و یکون الارض ندیة
فنفرش القبر بالساج او نطبق علیه فهل یجوز ذلک فکتب علیه السلام ذلک جائز شرح نطبق
بطا بی نقطه و با بی نقطه و قاف بصیغهٔ مضارع متکلم مع الغیر باب تفعیل یا باب افعال است ماخوذ است از طابق بفتح و کسر با بمعنی
آجر بزرگ یعنی نوشت علی بن بلال که بغدادیست و ساکن واسط شده سوی امام محمد تقی علیه السلام که بدرستی که شان اینست
که بسا که مردیست نزد ما و میباشد زمین پسیار نم پس میگستر انیم قبر را تخته یا میگذاریم آجرهای بزرگ بر قبر تا فرش آن باشد
و کفن کهنه آلوده نشود پس آیا جایز است آن پس نوشت امام علیه السلام که آن جایز است دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام
قال القی شقران مولی رسول الله صلی الله علیه و آله فی قبره القطیفة شرح شقران بضم شین با نقطه
و سکون قاف و را بی نقطه است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت گسترانید شقران غلام رسول الله
صلی الله علیه و آله در قبر او قطیفه را سیوم اصل سمعت اباعبد الله علیه السلام یقول جعل علی علیه السلام
علی قبر رسول الله صلی الله علیه و آله لبنا فقلت ارایت ان جعل الرجل علیه آجرا
هل یضر المیت قال لا شرح شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت کردانید علی علیه السلام بر قبر رسول
الله صلی الله علیه و آله خشت خام را یعنی که با آن پوشانید قبر را پس گفتم خبر ده مرا که اگر گرداند مرد بر قبر آجر را آیا ضرر میرساند
میت ابنا را اینکه آتش دیده است گفت نه باب هشتاد و ششم اصل باب من حثا علی المیت و کیف یحثی شرح الحثو بفتح حای بی نقطه و
سکون ثای سه نقطه و واو مصدر باب نصر و الحثی بفتح حا و سکون ثا و یا مصدر باب ضرب پاشیدن خاک یعنی این باب بیان کسی
است که پاشیده خاک بر میتی و بیان اینکه چگونه پاشیده میشود آن خاک در این باب پنج حدیث است اول اصل رایت
ابا الحسن علیه السلام یقول ما شاء الله لا ما شاء الناس فلما انتهی الی القبر تنحی فجلس فلما
ادخل المیت لحده قام فحثا علیه التراب ثلث مرات بیده شرح دیدم امام رضا علیه السلام همراه جنازه
میگفت میشود آنچه خواسته باشد الله تعالی نه آنچه خواسته باشند مردمان پس وقتی که رسید سوی قبر بگوشه رفت پس
پس وقتی که داخل کرده شد میت در لحد خود امام برخاست پس پاشید بر میت خاک را سه بار بدست خود ظاهر حدیث اینست
که این پیش از پوشانیدن لحد بخشت باشد و ظاهر حدیث سیوم اینست که بعد از آن باشد و الله اعلم دوم اصل عن ابی
عبد الله علیه السلام قال اذا حثوت التراب علی المیت فقل ایمانا بک و تصدیقا ببعثک هذا
ما وعدنا الله و رسوله صلی الله علیه و آله قال و قال امیر المؤمنین علیه السلام سمعت
رسول الله صلی الله علیه و آله یقول من حثا علی میت و قال هذا القول اعطاه الله
بکل ذرة حسنة شرح ایمانا مفعول له فعل محذوفست بتقدیر فعلنا ایمانا و مراد اینست که آنچه بمیت کردیم مثل غسل ما فعلنا م
و تکفین و دفن مواجه قبله در لحد بسبب ایمانست و میتواند بود که مفعول مطلق فعل محذوف باشد بتقدیر آمنا ایمانا و بر این کلمات قیاس است

تصدیقا

تصدیقا مشار الیه هذا موتست باعتبار اینکه عمده موعود ما بعد از آنست چنانچه گویا که آن نیز موعود است و این اقتباس است از سوره
احزاب یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون پاشیدی خاک را بر میت پس بگو کردیم آنچه را که کردیم برای
ایمان بتو و برای تصدیق بر انگیختن تو این آنست که وعده کرد ما را الله تعالی و رسول او صلی الله علیه و آله امام گفت که گفت
امیر المؤمنین علیه السلام که شنیدم از رسول الله صلی الله علیه و آله میگفت هر که خاک پاشید بر میتی و گفت این سخن را داد او را
الله تعالی بهر ذره خاکی حسنه سیوم اصل کنت مع ابی جعفر علیه السلام فی جنازة رجل من اصحابنا فلما ان
دفنوه قام علیه السلام الی قبره فحثا علیه مما یلی راسه ثلاثا بکفه ثم بسط کفه علی القبر
ثم قال اللهم جاف الارض عن جنبیه و اصعد الیک روحه و لقه منک رضوانا و اسکن
قبره من رحمتک ما تغنیه به عن رحمة من سواک ثم مضی شرح بودم با امام محمد باقر علیه السلام
در جنازه مردی از یاران ما شیعهٔ امامیه پس هان وقت که دفن کردند او را برخواست امام علیه السلام سوی قبر او پس خاک
پاشید بر او در جانب سر او سه بار بدست خود بعد از آنکه صورت قبر تمام شد پهن کرد و گذاشت دست خود را بر قبر بعد از آن
گفت خدایا دور کن زمین را از دو پهلوی او و بلند کن سوی تو روح او را و برخوران او را از تو رضایی و ساکن کن در قبر او
از رحمت تو آنچه را که بی نیاز کنی او را بآن از رحمت هر که غیر تست بعد از آن امام رفت چهارم اصل عن عمر بن اذینة
قال رایت اباعبد الله علیه السلام یطرح التراب علی المیت فیمسکه ساعة فی یده ثم یطرحه
و لا یزید علی ثلثة اکف قال فسألته عن ذلک فقال یا عمر کنت اقول ایمانا بک و تصدیقا
ببعثک هذا ما وعدنا الله و رسوله الی قوله تسلیما هکذا کان یفعل رسول الله صلی الله
علیه و آله و به جرت السنة شرح ایمانا بیان شد در شرح حدیث دوم این باب یعنی روایت است عمر بن اذینه
گفت دیدم امام جعفر صادق علیه السلام را میریخت خاک را بر میت با نیروش که نگاه میداشت خاک را ساعتی در دست خود
بعد از آن میریخت آن را و زیاد نمیکرد بر سه مشت خاک عمر گفت پس پرسیدم امام را از این پس گفت ای عمر میگفتم در وقت
ریختن خاک که برای ایمان بتو و برای تصدیق بر انگیختن تو این آنست که وعده کرد ما را الله و رسول او تا قول او در سوره احزاب
که تسلیما یعنی که این را نیز گفتم که و صدق الله و رسوله و ما زادهم الا ایمانا و تسلیما چنین میکرد رسول الله صلی الله علیه و آله و با این
روان شد طریقت رسول صلی الله علیه و آله پنجم اصل مات لبعض اصحاب ابی عبد الله علیه السلام ولد فحضر ابو
عبد الله علیه السلام فلما الحد تقدم ابوه و طرح علیه التراب فاخذ ابو عبد الله علیه السلام بکفیه
و قال لا تطرح علیه التراب و من کان منه ذا رحم فلا یطرح علیه التراب فان رسول
الله صلی الله علیه و آله نهی ان یطرح الوالد او ذو رحم علی میته التراب فقلنا یا ابن
رسول الله اتنهانا عن هذا وحده فقال انهاکم ان تطرحوا التراب علی ذوی ارحامکم فان
ذلک یورث القسوة فی القلب و من قسا قلبه بعد من ربه شرح مشار الیه هذا ریختن خاک بدست
سه بار و حده حرارت از ریختن خاک ببار و مانند آن برای پر کردن قبر یعنی وفات یافت بعض یاران امام جعفر
صادق علیه السلام پسری پس حاضر شد امام علیه السلام پس وقتی که گذاشته شد در لحد پیش آمد پدر او و ریخت بر او خاک را بدست
خود پس چسبید امام علیه السلام بدست او تا دو بار دیگر نریزد و گفت مریز بر او خاک را و هر که باشد خویش او پس باید که نریزد

براو خاک را چه بدرستی که رسول الله صلی الله علیه و آله نهی کرد از اینکه ریزد مرد بر خویش نزدیکتر میت خود خاک را پس گفتم ای پسر
رسول الله آیا نهی میکنی مارا از این پس بار ریختن بدست پس پس امام گفت نهی میکنم شمارا از ریختن شما خاک را مطلقا بر خویشان
شما چه بدرستی که آن باعث سختی در دل میشود و هر که سخت شد دل او دور شد از صاحب کل اختیار خود باب شصت و ششم فصل
باب تربیع القبر و رشه بالماء و ما یقال عند ذلک و قدر ما یرفع من الارض قبر باب بیان چهار گوشه کردن صورت قبر است و بیان پاشیدن
قبر باب و بیان آنچه گفته میشود نزد تربیع و پاشیدن آب و بیان قدر بلند کرده شده قبر از زمین در این باب یازده حدیث است اول
فصل سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول ان رسول الله صلی الله علیه و آله سل ابراهیم ابنه سلاً
و ربع قبره شرح السل بفتح سین بی نقطه و تشدید لام مصدر باب نصر بیرون آوردن سلا مفعول مطلق برای نوع است و در
بعض نسخ ربع را بی نقطه و با یکنقطه و عین بی نقطه بصیغه ماضی معلوم باب تفعیل است و در اکثر نسخ رفع بفا از باب منع است و اول
مناسبتر است بعنوان این باب یعنی شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام میگفت بدرستی که رسول الله صلی الله علیه و آله خود از
خانه بیرون آورد ابراهیم پسر خود را بیرون آوردنی باین معنی که همانند بدست دیگران داد و بدست خود چهار گوشه کرد صورت
قبر او را دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال یستحب ان یدخل معه فی قبره جریدة رطبة
و یرفع قبره من الارض قدر اربع اصابع مضمومة و ینضح علیه الماء و یخلی عنه شرح روایت
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت مستحب است که داخل کرده شود با میت در قبر او چوب خرمایی که تر باشد و بلند کرده شود
صورت قبر او از زمین بمقدار چهار انگشت بپهلوی هم و پاشیده شود بر قبر آب و واگذاشته شود سیوم اصل عن عبد الرحمن
بن ابی عبد الله قال سألته عن وضع الرجل یده علی القبر ما هو و لم صنع فقال صنعه رسول
الله صلی الله علیه و آله علی ابنه بعد النضح قال و سألته کیف اضع یدی علی قبور
المسلمین فاشار بیده فی الارض و وضعها علیها ثم رفعها و هو مقابل القبلة شرح و در
بعض نسخ ابنه بجای ابنه است مناسبت الحدیث بعنوان این باب باعتبار بعد النضح است فی الارض حال فاعل اشارت است و مراد
اینست که در وقت امام بر سر زمین نشسته بود بی فرش یعنی روایت از عبد الرحمن ابی عبد الله که از راویان امام جعفر صادق
علیه السلام است گفت پرسیدم او را از گذاشتن مرد دست خود را بر قبر که چیست آن و برای چه کرده شده است پس امام گفت
کرد آن را رسول الله صلی الله علیه و آله بر پسرش بعد از آب پاشیدن عبد الرحمن گفت و پرسیدم امام را که چگونه گذارم دست خود را
بر قبرهای مسلمانان پس اشاره کرد بدست خود در حالی که امام در زمین بود و گذاشت دست را بر زمین بعد از آن برداشت دست
خود را در حالی که امام رو بقبله بود چهارم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال کان رسول الله صلی الله علیه
و آله یصنع بمن مات من بنی هاشم خاصة شیئا لا یصنعه باحد من المسلمین کان اذا صلی
علی الهاشمی و نضح قبره بالماء وضع رسول الله صلی الله علیه و آله کفه علی القبر حتی
تری اصابعه فی الطین فکان الغریب یقدم او المسافر من اهل المدینة فیری القبر الجدید
علیه اثر کف رسول الله صلی الله علیه و آله فیقول من مات من آل محمد صلی الله علیه
و آله شرح روایت از امام محمد باقر علیه السلام گفت عادت رسول الله صلی الله علیه و آله این بود که میکرد با کسی که وفات
می یافت از بنی هاشم و بس چیزی که نمیکرد آن را با هیچیک از مسلمانان دیگر عادت این بود که چون نماز میگزارد بر هاشمی و

می پاشید

می پاشید براو را آب میگذاشت رسول الله صلی الله علیه و آله دست خود را بر قبر تا آنکه دیده میشد اثر انگشتان او در گل پس غریب
مجاور مدینه می آمد از سفر یا مسافر از اهل مدینه می آمد پس میدید قبر تازه را که بر آن بود اثر دست رسول الله صلی الله علیه و آله
پس میگفت که که وفات یافت از خویشان محمد صلی الله علیه و آله پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان ابی قال
لی ذات یوم فی مرضه یا بنی ادخل اناسا من قریش من اهل المدینة حتی اشهدهم قال فادخلت
علیه اناسا منهم فقال یا جعفر اذا انا مت فغسلنی و کفنی و ارفع قبری اربع اصابع و رشه
بالماء فلما خرجوا قلت یا ابه لو امرتنی بهذا صنعته و لم ترد ان ادخل علیک قوما تشهدهم
فقال یا بنی اردت ان لا تنازع شرح نزدیک باین گذشت در کتاب الحجة در حدیث آخر باب الاشارة و النص
علی ابی عبد الله علیه السلام یعنی روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که پدرم گفت مرا در اثنای روزی بیماری
او ای پسرک من داخل کن جمعی را از قریش از اهل مدینه تا گواه گیرم ایشان را امام گفت پس داخل کردم بر او جمعی را از قریش پس
گفت ای جعفر چون من مردم پس تغسیل کن مرا و تکفین کن مرا و بلند کن قبر مرا چهار انگشت و بپاش قبر را با آب پس چون بیرون
رفتند گفتم ای پدر اگر در خلوت امر میکردی مرا باین میکردم آن را و اراده نمیکردی اینکه داخل کنم بر تو جمعی را که گواه گیری
ایشان را پس گفت ای پسرک من اراده کردم ادخال ایشان را برای اینکه نزاع کرده نشوی اشارتست باینکه مخالفان در تربیع قبر و
رش قبر با آب مضایقه میکنند ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام فی رش الماء علی القبر قال یتجافی عنه
العذاب ما دام الندی فی التراب شرح ندی بفتح نون و دال بی نقطه و الف مقصوره تری یعنی روایت از
امام جعفر صادق علیه السلام که در پاشیدن آب بر قبر گفت دور میشود از میت عذاب چندانکه باقیست تری در خاک هفتم اصل
عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان رش القبور علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله شرح
روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بود پاشیدن آب بر قبرها در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله
اشارتست باینکه مخالفان بعد از آن برطرف کردند هشتم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام اذا فرغت من
القبر فانضحه ثم ضع یدک عند رأسه و تغمز کفک علیه بعد النضح شرح گفت امام جعفر صادق
علیه السلام چون فارغ شدی از قبر پس بپاش قبر را با آب بعد از آن بگذار دست خود را نزد سر قبر و فرو می بری دست
خود را بر قبر بعد از پاشیدن آب یعنی که دست خود را بر جایی بگذار که آب بآن رسیده باشد نهم اصل قام ابو جعفر
علیه السلام علی قبر رجل من الشیعة فقال اللهم صل وحدته و آنس وحشته و اسکن الیه من
رحمتک ما یستغنی به عن رحمة من سواک شرح ایستاد امام محمد باقر علیه السلام بر قبر مردی از شیعه امامیه در
در وقت تربیع قبر او و رش آن بآب پس گفت خدایا همراه ده تنهایی او را و رام کن رمیدگی او را و ساکن کن سوی او از
رحمت تو آنچه را که بی نیاز شود بآن از رحمت هر که غیر تست دهم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال یدعی للمیت حین
یدخل حفرته و یرفع القبر فوق الارض اربع اصابع شرح یدخل بصیغه مجهول از باب افعال یا معلوم از باب نصر است
یرفع بصیغه مجهول از باب منع معطوف بر یدخل یا معطوف بر یدعی است مراد باربع اصابع مضمومات یا مراد مفرجات و بنابر اول
مراد بالقبر وسط قبر است و بنابر دوم مراد چهار طرف قبر است چنانچه بیان شد در شرح حدیث سیوم باب شصت و چهارم یعنی
روایت از امام محمد باقر علیه السلام گفت دعا کرده میشود برای میت وقتی که داخل کرده میشود در گور او و وقتی که بلند کرده میشود

صورت قبر او در بالای زمین چهار انگشت باشد دوم سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ مَا عَلَى أَهْلِ الْمَيِّتِ مِنْكُمْ أَنْ يَدْرَأُوا عَنْ مَيِّتِهِمْ لِقَاءَ مُنْكَرٍ وَنَكِيرٍ قُلْتُ كَيْفَ يُصْنَعُ قَالَ إِذَا أُفْرِدَ الْمَيِّتُ فَلْيَتَخَلَّفْ عِنْدَهُ أَوْلَى النَّاسِ بِهِ فَيَضَعُ فَمَهُ عِنْدَ رَأْسِهِ ثُمَّ يُنَادِي بِأَعْلَى صَوْتِهِ يَا فُلَانُ بْنَ فُلَانٍ أَوْ يَا فُلَانَةُ بِنْتَ فُلَانٍ هَلْ أَنْتَ عَلَى الْعَهْدِ الَّذِي فَارَقْتَنَا عَلَيْهِ مِنْ شَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ سَيِّدُ النَّبِيِّينَ وَأَنَّ عَلِيّاً أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ سَيِّدُ الْوَصِيِّينَ وَأَنَّ مَا جَاءَ بِهِ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حَقٌّ وَأَنَّ الْمَوْتَ حَقٌّ وَأَنَّ الْبَعْثَ حَقٌّ وَأَنَّ اللهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ قَالَ فَيَقُولُ مُنْكَرٌ لِنَكِيرٍ انْصَرِفْ بِنَا عَنْ هَذَا فَقَدْ لُقِّنَ حُجَّتَهُ شرح ما برای استفهام انکاریست این تقدیر بان است منکر بضم میم و سکون نون و فتح کاف و را بی نقطه بصیغه مصدر میمی یا اسم مفعول از باب افعالست نکیر بفتح نون و کسر کاف و سکون یا دو نقطه در پایین و را بی نقطه اسم انکارست یا فعیل بمعنی مفعولست از انکار زیرکی و نشناختن چیزی و مراد اینجا دو فرشته است که برای امتحان میت می آیند بعد او و تسمیه ایشان باین دو اسم باعتبار اینست که هر دو در کمال زیرکی اند یا باعتبار اینست که هر دو ناشناسا اند یا باعتبار اینست که هر دو از اعمال جوارح غیر دل نمی رسند و مجهول ایشان میماند یا اینست این قول منکر باعتبار اینست که او در پیش است و نکیر در عقب اوست و گذشت در شرح حدیث بیست و ششم از آخر ابواب کتاب فضل القرآن که این دو ملک عزیز و مانند که طالب نیکی میت است یصنع بصیغه مضارع مجهول از باب منع است هر یک از عبده و امیر المؤمنین منصوب بعطف بیان و مرفوع بخبریت ان میتواند بود و معنی امیر المؤمنین بیان شد در کتاب الحجة در حدیث سیوم از باب صد و ششم که باب نادرست الحق بکار آمدنی بمعنی موافق حکمت انصرف بصیغه امر از باب انفعالست با در بنا برای مصاحبت و بنا بمعنی با بعضا افتادنست و مصاحبت اینجا از قبیل مصاحبت جزء با کل است الحجة آنچه بان غالب شوند و امام و هر دو اینجا مناسبت یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت چه اشکالست بر خویشان میت از جمله شما شیعه امامیه باینکه دفع کنند از میت ایشان ملاقات منکر و نکیر را گفتم که چگونه کرده میشود گفت که چون تنها گذاشته شود میت بعد از برگشتن مردمان از سر قبر پس باید که واپس ماند نزد او نزدیکتر مردمان باو پس میگذارد دهن خود را نزد سر میت بعد از آن ندا میکند به بلندتر آواز خود که ای فلان پسر فلان یا ای فلانه دختر فلان آیا تو بر همان پیمانی که جدا شدی از ما بر آن پیمان که گواهیست باینکه نیست مستحق عبادتی مگر الله تنهایی او نیست شریکی او را و اینکه محمد بنده او و رسول اوست و مهتر پیغمبرانست و اینکه علی که آورنده علم دینست سوی مؤمنان مهتر اوصیاست و اینکه هر چه آورد آنرا محمد صلی الله علیه و آله بکار آمدنیست و اینکه مرگ بکار آمدنیست و اینکه برانگیختن الله تعالی خلایق را از قبرهای ایشان برای جزای عمل بکار آمدنیست و اینکه الله تعالی از حکمت برمی انگیزد هر کرا که در قبرهاست امام گفت پس میگوید منکر نکیر را برگرد که برگردیم از این میت چه تحقیق زبان او گذاشته شد حجت او باب تَطْيِينِ الْقَبْرِ وَتَجْصِيصِهِ شرح این باب بیان گل اندود کردن صورت قبر و گچ مالیدن آنست و در این باب چهار حدیث است اول عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَا تُطَيِّنُوا الْقَبْرَ بِغَيْرِ طِينِهِ یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت گل اندود مکنید قبر را بغیر گل خودش که باید شدن آب بران بهم رسیده چنانچه بیان شد در احادیث باب سابق مراد نهی گل اندود کردن بخاک دیگرست خواه آن خاک ازان قبر بیرون آمده باشد و زیاد مانده باشد و خواه از جای دیگر باشد و میتواند بود که مراد نهی از شق دوم باشد موافق

حدیث چهارم

حدیث چهارم این باب عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَبْرُ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مُحَصَّبٌ حَصْبَاءَ حَمْرَاءَ شرح محصب بحای بی نقطه و صاد بی نقطه و با یک نقطه بصیغه اسم مفعول از باب تفعیل منونست التحصیب پوشانیدن مکان بسنگریزه حصبا بفتح حای بی نقطه و سکون صاد و با یک نقطه و الف ممدوده منصوبست بنابر مفعول مطلق محصبست یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت قبر رسول الله صلی الله علیه و آله بسنگریزه پوشیده شده سنگریزه سرخ مراد اینست که گل اندود و گچ اندود نشده دوم لَمَّا رَجَعَ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ بَغْدَادَ وَمَضَى إِلَى الْمَدِينَةِ مَاتَتْ لَهُ ابْنَةٌ بِفَيْدٍ فَدَفَنَهَا وَأَمَرَ بَعْضَ مَوَالِيهِ أَنْ يُجَصِّصَ قَبْرَهَا وَيَكْتُبَ عَلَى لَوْحٍ اسْمَهَا وَيَجْعَلَهُ فِي الْقَبْرِ شرح فید بفتح فا و سکون یا دو نقطه در پایین و دال بی نقطه اسم موضعی است یعنی چون برگشت امام موسی کاظم علیه السلام از بغداد و رفت سوی مدینه وفات یافت از او دختری در فید پس دفن کرد او را و امر کرد بعض چاکران خود را باینکه گچ اندود کنند قبر او را و بنویسد بر تخته سنگی اسم او را و بگذارند آن تخته سنگ را در قبر او بمعنی که بگچ بگیرد آنرا تا حرکت نکند و لوح مراد او باشد سوم عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَهَى أَنْ يُزَادَ عَلَى الْقَبْرِ تُرَابٌ لَمْ يَخْرُجْ مِنْهُ شرح ذکر این حدیث در تحت عنوان این باب باعتبار دلالت بر اینست که تطیین قبر بغیر طین آن خوب نیست موافق حدیث اول این باب یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله نهی کرد از اینکه زیاد کرده شود بر قبر خاکی که بیرون آورده نشده باشد ازان [illegible] شرح این باب بیان خاکیست که مدفون میشود در آن میت مراد میتی است که مدفون شود پس کسی که مثلا سوخته شود و خاکسترش بباد داده شود داخل نیست و در این باب دو حدیث است اول عَنْ أَحَدِهِمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ مَنْ خُلِقَ مِنْ تُرْبَةٍ دُفِنَ فِيهَا شرح تربة بمعنی خاکیست که از آنجا باشد پس منافات ندارد با اینکه کسی که خاک او هر جایی که باشد مدفون نشود یعنی روایتست از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام گفت هر که مخلوق شد از خاکی مدفون میشود در آن بیان این می آید در حدیث آینده دوم سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ إِنَّ النُّطْفَةَ إِذَا وَقَعَتْ فِي الرَّحِمِ بَعَثَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ مَلَكاً فَأَخَذَ مِنَ التُّرْبَةِ الَّتِي يُدْفَنُ فِيهَا فَمَاثَهَا فِي النُّطْفَةِ فَلَا يَزَالُ قَلْبُهُ يَحِنُّ إِلَيْهَا حَتَّى يُدْفَنَ فِيهَا شرح ماث بالف و ثای سه نقطه بصیغه ماضی معلوم از باب نصرست یحن بحای بی نقطه و تشدید نون بصیغه مضارع معلوم از باب ضربست یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت بدرستی که نطفه چون قرار گرفت در رحم مادر میفرستد الله تعالی فرشته را پس فرا میگیرد چیزی را از جمله خاکی که مدفون میشود در آن پس حل میکند آنرا در نطفه بیان کیفیت این شد در شرح حدیث اول باب سی و دوم که باب العلة فی غسل المیت غسل الجنابة است پس همیشه دل مخلوق از آن نطفه میل میکند سوی آن تربت تا آنکه مدفون میشود در آن تربت مراد اینست که دواعی دل او را بر این میدارد که بجایی رود که چون آنجا میرد در آن تربت مدفونش کنند باب التَّعْزِيَةِ وَمَا يَجِبُ عَلَى صَاحِبِ الْمُصِيبَةِ شرح این باب بیان آداب صبر فرمودن صاحب مصیبتست و بیان آنچه لازم است بر صاحب مصیبت و در این باب ده حدیث است اول عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَيْسَ التَّعْزِيَةُ إِلَّا عِنْدَ الْقَبْرِ ثُمَّ يَنْصَرِفُونَ لَا يَحْدُثُ فِي الْمَيِّتِ حَدَثٌ فَيَسْمَعُونَ الصَّوْتَ شرح الف و لام التعزیة برای عهد خارجیست و مراد تعزیه واجبه است که مذکور میشود در حدیث چهارم این باب پس منافات ندارد با امثال حدیث دهم این باب و مقصود اینست که واجب نیست اهل تعزیه را که همراه صاحب مصیبت برگردند تا در خانه ضمیر ینصرفون راجع باهل تعزیه است مقصود اینست که مبادا

که ولی میت را کذارند در سر قبر برای تلقین آخر وبا او در نزد قبر توقف نکنند فیسمعون مرفوعست بعطف بر منفی و مراد نفی سماعست نه نفی
حدوث حدث پس مقصود اینست که میت در جواب ولی از تلقین سخنی میکوید که ایشان شنوند و منتفع شوند و غیر آن و نفی مقصود وقت م
نیست یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام کفت نیست تعزیه واجبه مکر نزد قبر بعد از تعزیه واجبه بر میکردند بیان این
اکه نیست اینکه حادث میشود باشد در میت حادثی پس میشنیده باشند آواز آنرا دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم
قال التعزیة لاهل المصیبة بعدما یدفن شرح الف لام التعزیة برای عهد خارجیست و مراد تعزیه واجبه است
پس منافات ندارد با حدیث نهم این باب یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم کفت تعزیه واجبه برای اهل مصیبت
بعد از دفن است یا معنی که متصل آخر دفن است پس منافات نیست میان این حدیث و حدیث سابق سیوم اصل عن اسحق بن
عمار قال لیس التعزیة الا عند القبر ثم ینصرفون لا یحدث فی المیت حدث فیسمعون
الصوت شرح اسحق از راویان امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلم است و این حدیث موافق حدیث اول این باب است
چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال التعزیة الواجبة بعد الدفن شرح مراد بوجوب اینجا تاکد استحبابست
یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام کفت تعزیتی که لازمست بعد از دفن است بآن معنی که کذشت در شرح حدیث دوم
این باب پنجم اصل لما مات اسمعیل بن ابی عبد الله علیه السلم خرج ابو عبد الله علیه السلم فتقدم السریر
بلا حذاء ولا رداء شرح وقتی که وفات یافت اسمعیل پسر امام جعفر صادق علیه السلام بیرون آمد امام جعفر صادق
علیه السلام پس پیش تابوت رفت بی کفش و بی ردا ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال ینبغی لصاحب المصیبة
ان یضع رداءه حتی یعلم الناس انه صاحب المصیبة شرح حتی یعلم اشارتست باینکه اکر صاحب مصیبت
بزرک و معروف باشد حاجت بوضع ردا نیست موافق آنچه می آید در حدیث سیوم باب هفتاد و سیوم یعنی روایتست از
امام جعفر صادق علیه السلام کفت سزاوارست برای صاحب مصیبت اینکه بکذارد ردای خود را تا دانند مردمان که او
صاحب مصیبت است و اورا تعزیه کنند هفتم اصل عزی ابو عبد الله علیه السلم رجلا بابن له فقال الله
خیر لابنک منک وثواب الله خیر لک من ابنک فلما بلغه جزعه بعد عاد الیه فقال
له قد مات رسول الله صلی الله علیه وآله فما لک به اسوة فقال انه قد کان مرهقا فقال
ان امامه ثلث خصال شهادة ان لا اله الا الله ورحمة الله وشفاعة رسول الله
صلی الله علیه وآله فلن تفوته واحدة منهن ان شاء الله شرح بعد مبنی بر ضم است و مضاف الیه
محذوفست تقدیر بعد ذلک فما لک تقدیر استفهام است ما نافیه است الاسوة بکسر و ضم همزه و سکون سین منقوطه آنچه اند و بکنی بآن
تسلی شود المرهق براء بی نقطه و قاف بصیغه اسم مفعول باب تفعیل کسی که کمان معصیت در او کنند امام بفتح همزه است یعنی
تعزیه کرد امام جعفر صادق علیه السلام مردی را بوفات پسری از آن مرد با بنر دش که کفت الله تعالی بهترست از برای پسر تو از تو و ثواب
الله تعالی بهترست برای تو از پسر تو پس وقتی که رسید بامام علیه السلام بیتابی آنمرد بعد از آن برکشت سوی آنمرد پس کفت او را
تحقیق وفات یافت رسول الله صلی الله علیه وآله آیا پس نیست ترا بسبب آن بعث تسلی پس آنمرد کفت بدرستی که کمان
معصیت به پسر من بود یا معنی که میترسم که معذب شود برای آن بیتابی میکنم پس امام کفت بدرستی که در پیش او خصلت است
اول اینکه شهادت اینکه نیست مستحق عبادتی مکر الله دوم فضل و رحمت الله تعالی و سیوم شفاعت رسول الله صلی الله

علیه وآله

علیه وآله پس البته فوت نمیشود از او یکی از آن سه یعنی که یکی از آن سه او در می یابد ان شاء الله تعالی هشتم اصل عن
ابی عبد الله علیه السلم قال ینبغی لصاحب المصیبة ان لا یلبس رداء وان یکون فی قمیص حتی
یعرف شرح القمیص بفتح قاف و کسر میم و سکون یاء دو نقطه در پایین و صاد بی نقطه لباسی که در زیر رداست و زیر بالاپوش است یعنی
صاحب م روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام کفت سزاوارست برای صاحب مصیبت اینکه نپوشد ردائی و اینکه بی بالاپوش باشد تا شناخته
شود نهم اصل رایت موسی علیه السلم یعزی قبل الدفن وبعده شرح دیدم امام موسی کاظم علیه السلام را که
تعزیه میکرد صاحب مصیبت را پیش از دفن میت و بعد از آن دهم اصل کتب ابو جعفر الثانی علیه السلم الی رجل
ذکرت مصیبتک بعلی ابنک وذکرت انه کان احب ولدک الیک وکذلک الله عز وجل انما
یاخذ من الوالد وغیره ازکی ما عند اهله لیعظم به اجر المصاب بالمصیبة فعظم الله اجرک
واحسن عزاءک وربط علی قلبک انه قدیر وعجل الله علیک بالخلف وارجو ان یکون الله
قد فعل ان شاء الله تعالی شرح مناسب این می آید در حدیث سیوم باب هشتادم که باب المصیبة بالولد است یعنی
نوشت امام محمد تقی علیه السلم سوی مردی نیز که مذکور کردی در مکتوب خود مصیبت ترا بوفات علی که پسر تو بود و مذکور کردی که او
بود محبوبتر فرزندان تو سوی تو و چنانست الله تعالی حال این آنکه جز این نیست که می ستاند از پدر و غیر پدر پاکیزه تر آنچه نزد
اهل آنست تا بزرک کند بسبب آن ثواب رنجیده شده بآن مصیبت را پس بزرک کناد الله تعالی ثواب ترا و نیکو کناد صبر ترا
و قوی کناد دل ترا بدرستی که الله تعالی بغایت تواناست و زود تفضل کناد الله تعالی بر تو عوض رفته را و امید وارم که
الله تعالی میکرده باشد آنرا ان شاء الله تعالی باب هفتاد و یکم اصل باب ثواب من عزی حزینا شرح این باب بیان ثواب کسیست
که صبر فرموده اند و یکی را در این باب دو حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله عن آبائه علیهم السلم قال قال رسول
الله صلی الله علیه وآله من عزی حزینا کسی فی الموقف حلة یحبر بها شرح الحلة بضم حاء بی نقطه
و تشدید لام لباسی که برای تشریف بکسی دهند و آن مرکب از دو جامه میباشد خواه جدا از هم مثل دوشال خواه متصل مثل
جامه آستردار یحبر بحاء بی نقطه و باء یک نقطه و راء بی نقطه بصیغه مضارع مجهول باب افعالست یعنی روایتست از امام جعفر صادق
از پدرانش علیهم السلم کفت که کفت رسول الله صلی الله علیه وآله هر که تعزیه کند اندوهکینی را پوشیده میشود در موقف روز
قیامت خلعتی که مسرور میشود بآن دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال رسول الله صلی الله
علیه وآله من عزی مصابا کان له مثل اجره من غیر ان ینتقص من اجر المصاب شیئا
شرح شیئا نایب مفعول مطلق ینتقص است یعنی نقصانا قلیلا یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام کفت که کفت
رسول الله صلی الله علیه وآله هر که صبر فرماید صاحب مصیبتی را میباشد برای او مثل ثواب صاحب مصیبت بی آنکه کم شود از ثواب
صاحب مصیبت چیزی از کمی باب هفتاد و دوم باب المراة تموت وفی بطنها ولد یتحرک شرح مضمون این عنوان
مذکور شد پیش از باب کراهیة ان یقص من المیت ظفر او شعر پس ذکر تمام سند حدیث میشود در این باب تا ما به التفاوت ظاهر
شود یعنی این باب بیان زنیست که بمیرد و در شکم او کودکیست که می جنبد در این باب دو حدیث است اول اصل علی بن
عبد الله م ابراهیم عن ابیه عن ابن ابی عمیر عن بعض اصحابه عن ابی جعفر علیه السلم فی المراة تموت و
الولد یتحرک فی بطنها ایشق بطنها ویخرج الولد قال فقال نعم ویخاط بطنها شرح

الف لام

الولد برای عهد خارجیست و مراد ولدیست که خوف بر او باشد چنانچه می آید در حدیث آینده یعنی روایت کرد علی بن ابراهیم از پدرش
از ابن ابی عمیر از بعض یاران او از امام جعفر صادق علیه السلام در زنی که میمیرد و فرزند حرکت میکند در شکم او آیا شکافته میشود شکم
آن زن و بیرون آورده میشود فرزند او گفت پس امام گفت آری و دوخته میشود شکم آن زن دوم اصل عِدَّةٌ مِنْ
اَصْحابِنا عَنْ اَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خالِدٍ عَنْ وَهْبِ بْنِ وَهْبٍ عَنْ اَبی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلامُ قالَ قالَ
اَمیرُ الْمُؤْمِنینَ عَلَیْهِ السَّلامُ اِذا ماتَتِ الْمَرْاَةُ وَفی بَطْنِها وَلَدٌ یَتَحَرَّكُ فَیُتَخَوَّفُ عَلَیْهِ فَشُقَّ بَطْنُها
وَاَخْرِجِ الْوَلَدَ وَقالَ فِی الْمَرْاَةِ یَمُوتُ وَلَدُها فی بَطْنِها فَیُتَخَوَّفُ عَلَیْها قالَ لا بَاْسَ اَنْ یُدْخِلَ
الرَّجُلُ یَدَهُ فَیُقَطِّعَهُ وَیُخْرِجَهُ اِذا لَمْ تَرْفُقْ بِهِ النِّساءُ شرح فیتخوف بصیغه مضارع مجهول از باب تفعل عطف است
بر یتحرک و فا برای تعقیب برای بیان است لم ترفق بصیغه مضارع معلوم از باب نصر و علم و حسن است الرفق بکسر را و سکون فا همواری
کردن با در به برای تعدیه است و ضمیر راجع بمصدر یدخل است یعنی روایت کرد جمعی از یاران ما از احمد بن محمد بن خالد از
وهب بن وهب از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت امیر المؤمنین علیه السلام چون وفات یابد زن و در شکم او فرزندی باشد
که حرکت میکند پس ترسیده میشود بران فرزند یا بمعنی که امید زیستن و خوف مردن او هست پس بشکاف شکم آن زن را و بیرون
آور فرزند او را امام جعفر صادق علیه السلام گفت که در زنی که میمیرد فرزند او در شکم او پس ترسیده میشود بران زن امیر المؤمنین
علیه السلام گفت باکی نیست از اینکه داخل کند مرد دست خود را پس پاره کند آن فرزند را و بیرون آورد آن را چون هموار نتوانند
کرد این کار را زنان [illegible] الاطفال جمع طفل بکسر طا و سکون
فا کودکان از شیر باز گرفته موافق حدیث سوم این باب و خواه از شیر باز نگرفته الصبیان بکسر صاد و سکون با جمع صبی بفتح صاد
و کسر با بی نقطه و تشدید یا کودکان خواه از شیر باز گرفته موافق حدیث دوم این باب و خواه از شیر باز نگرفته موافق آیت سوره
مریم کیف نکلم من کان فی المهد صبیا یعنی این باب بیان شستن کودکان از شیر باز گرفته و کودکان است و بیان نماز بر ایشان
در این باب هشت حدیث است اول اصل عَنْ اَبی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلامُ قالَ السِّقْطُ اِذا تَمَّ لَهُ اَرْبَعَةُ اَشْهُرٍ
غُسِّلَ شرح السقط بکسر سین و فتح و ضم سین و سکون قاف فرزندی که ناتمام از شکم مادر افتد یعنی روایت است از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت از شکم افتاده چون تمام شده باشد برای او چهار ماه هلالی شسته میشود دوم اصل عَنْ اَبی عَبْدِ
اللهِ عَلَیْهِ السَّلامُ اَنَّهُ سُئِلَ عَنِ الصَّلوةِ عَلَی الصَّبِیِّ مَتی یُصَلّی عَلَیْهِ فَقالَ اِذا عَقَلَ الصَّلوةَ قُلْتُ
مَتی تَجِبُ الصَّلوةُ عَلَیْهِ فَقالَ اِذا کانَ ابْنَ سِتِّ سِنینَ وَالصِّیامُ اِذا اَطاقَهُ شرح عقل بعین
بی نقطه و قاف بصیغه ماضی غایب معلوم از باب ضرب یضرب است العقل با دریافتن و عقل صلوة مختلف میشود باختلاف زیرکی اطفال
و ابتدای آن در پنجسالگی است و انتهای آن در نه سالگی است و اکثری آن در شش سالگی است و بعد از آن اکثری در هفت سالگی است
و باین جمع میشود میان احادیثی که می آید در کتاب الصلوة در حدیث اول باب صلوة الصبیان و متی یؤخذون بها که باب
شصت و سوم است که انا نامر صبیاننا بالصلوة اذا کانوا ابنی خمس سنین فمروا صبیانکم بالصلوة اذا کانوا ابنی سبع سنین و آنچه
می آید در حدیث کتاب العقیقه در حدیث اول باب النوادر که باب سی و دوم است و در کتاب الوصایا در حدیث هشتم
آخر ابواب که یثغر الصبی لسبع و یؤمر بالصلوة لتسع یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او پرسیده شد
از نماز بر میت کودک که چه وقت نماز میت کرده میشود بر او پس امام گفت وقتی که یاد گرفت نماز را و فهمید چه وقت لازم میشود

نماز بر خردی

نماز بر خردی یعنی که پدر او را چه وقت بنماز تکلیف بنماز میکند چون قابل یاد گرفتن نماز است پس امام گفت چون شود فرزند شش سال
قمری و لازم میشود بر او روزه در ماه رمضان وقتی که طاقت آن داشته باشد خواه بعض ماه و خواه کل ماه سوم اصل عَنْ زُرارَةَ قالَ قال م
ماتَ ابْنٌ لِاَبی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلامُ فی حَیوةِ اَبی جَعْفَرٍ فَقالَ لَهُ عَبْدُ اللهِ فَطیمٌ قَدْ دَرَجَ فَقُلْتُ لَهُ یا
غُلامُ مَنْ ذَا الَّذی اِلی جَنْبِكَ لِمَوْلیً لَهُمْ فَقالَ هذا مَوْلایَ فَقالَ لَهُ الْمَوْلی یُمازِحُهُ لَسْتُ لَكَ بِمَوْلیً
فَقالَ ذلِكَ شَرٌّ لَكَ فَطُعِنَ فی جِنازَةِ الْغُلامِ فَماتَ فَاُخْرِجَ فی سَفَطٍ اِلَی الْبَقیعِ فَخَرَجَ اَبُو جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلامُ
وَعَلَیْهِ جُبَّةُ خَزٍّ صَفْراءُ وَعِمامَةُ خَزٍّ صَفْراءُ وَمِطْرَفُ خَزٍّ اَصْفَرُ فَانْطَلَقَ یَمْشی اِلَی الْبَقیعِ وَهُوَ
مُعْتَمِدٌ عَلَیَّ وَالنّاسُ یُعَزُّونَهُ عَلَی ابْنِ ابْنِهِ شرح الفطیم بفتح فا و کسر طای بی نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین نو باز گرفته
از شیر درج بدال بی نقطه و را بی نقطه و جیم بصیغه ماضی معلوم از باب نصر است الی بمعنی فی است مثل لیجمعنکم الی یوم القیمة یا بمعنی عند است فی نسخ
کافی جنازه بجیم و نون و الف و زای بی نقطه است تا آخر یعنی تابوت و شاید که مراد مقتل باشد مثل تهیگاه و زیر بغل و شقیقه
باعتبار اینکه مقتضی آنست بودن السفط بفتح سین بی نقطه و فتح فا و طای بی نقطه ظرفی مانند صندوقچه که از برگ درخت خرما ساخته
میشود و اینجا استعاره شده برای تابوت کوچک الخز بفتح خای با نقطه و تشدید زای با نقطه جامه که تار آن ابریشم است
و پود آن از وبر حیوانیست که چهار دست و پا دارد و تعیش آن در آب است و از جنس سگ آبیست و گاهی پود آن نیز از ابریشم
میباشد موافق آنچه می آید در کتاب الصلوة در حدیث یازدهم باب اللباس الذی تکره الصلوة فیه و ما لا تکره که باب شصتم است
و در کتاب الزی و التجمل و المروة در حدیث سوم باب لبس الخز که باب نهم است المطرف بضم میم و سکون طای بی نقطه و فتح رای بی نقطه
و فا ردای خز که مربع دارد و علمها دارد یعنی روایت است از زراره گفت مرد پسری از امام جعفر صادق علیه السلام در زمان
زندگی امام محمد باقر علیه السلام که گفته میشد آن پسر را عبد الله نو از شیر باز گرفته شده بود بتحقیق نو براه میرفت پس گفتم او را ای پسر
اینکه در پهلوی تست برای مملوکی گفتم که از آن اهل بیت بود پس آن پسر گفت این مملوک منست پس گفت در آن مملوک بعنوان
خوشطبعی با او که من مملوک تو نیستم پس آن پسر گفت آنکه تو مملوک من نباشی بدتر است برای تو پس آن مملوک طعن زد در مقتل آن
پسر پس آن پسر مرد پس آن پسر بیرون آورده شد در تابوت کوچک سوی بقیع پس بیرون آمد امام محمد باقر علیه السلام و بر او از جانب م
بود لباده خز زرد و عمامه خز زرد و ردای خز زرد پس روانه شد میرفت سوی بقیع و او تکیه کرده بود در من و مردمان تعزیه
میکردند او را بر وفات پسر پسرش اصل فَلَمَّا انْتَهی اِلَی الْبَقیعِ تَقَدَّمَ اَبُو جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلامُ فَصَلّی عَلَیْهِ وَکَبَّرَ
عَلَیْهِ اَرْبَعاً ثُمَّ اَمَرَ بِهِ فَدُفِنَ ثُمَّ اَخَذَ بِیَدی فَتَنَحّی بی ثُمَّ قالَ اِنَّهُ لَمْ یَکُنْ یُصَلّی عَلَی الْاَطْفالِ
اِنَّما کانَ اَمیرُ الْمُؤْمِنینَ عَلَیْهِ السَّلامُ یَاْمُرُ بِهِمْ فَیُدْفَنُونَ مِنْ وَراءٍ وَلا یُصَلّی عَلَیْهِمْ وَاِنَّما صَلَّیْتُ عَلَیْهِ
مِنْ اَجْلِ اَهْلِ الْمَدینَةِ کَراهِیَةَ اَنْ یَقُولُوا لا یُصَلُّونَ عَلی اَطْفالِهِمْ شرح با در بی برای ملابست و برای تعدیه
و برای آلت میتواند بود و الف لام الاطفال برای عهد خارجیست یعنی اطفال کمتر از شش سال من وراء بفتح واو و رای بی نقطه و الف
و همزه مضمومه و مکسوره و مفتوحه مبنی است و مضاف الیه آن محذوفست بتقدیر وراء الصلوة و مراد بوراء اینجا پس است و وراء ظرف لغو
است میتواند بود که ظرف یدفنون باشد یعنی پس وقتی که میت رسید ببقیع پیش ایستاد امام محمد باقر علیه السلام پس نماز گزارد
بر او و تکبیر گفت بر او چهار تکبیر پس امر کرد بدفن او پس مدفون شد بعد از آن گرفت دست مرا پس بگوشه رفت با من بعد از آن
گفت بدرستی که شان این نیست که نماز گزارده میشد برین قسم اطفال یا آنکه جز این نیست که بود امیر المؤمنین علیه السلام که امر

میکردند دفن ایشان پس مدفون میشدند پیش از نماز و امیر المؤمنین علیه السلام نماز میگزارد بر ایشان و حاصل اینست که نماز گزاردن بر اولاد اهل مدینه نمیکردند برای کراهت اینکه گویند که رفیضان نماز میگزارند بر اطفال خود و حاصل آنکه نماز بر اطفال منقولست از رسول علیه السلم
مراد اینست که مخالفان خلط کرده اند میان اطفال شش ساله و کمتر از آن پس ترک نماز بر کمتر از شش ساله بالضرورت ترک نماز بر اطفال
مطلقا و امیکویند دانسته باب هل عن زرارة قال مات بنی لابی جعفر علیه السلم فاخبر بموته فامر به
فغسل وکفن ومشی معه وصلی علیه وطرحت خمرة فقام علیها ثم قام علی قبره حتی فرغ منه
ثم انصرف وانصرفت معه حتی انی لامشی معه فقال اما انه لم یکن یصلی علی مثل هذا وکان
ابن ثلاث سنین کان علی علیه السلم یامر به فیدفن ولا یصلی علیه ولکن الناس صنعوا شیئا فنحن
نصنع مثله قال قلت فمتی تجب علیه الصلوة قال اذا عقل الصلوة وکان ابن ست سنین شرح
بنی بضم با منقوطه وفتح نون و تشدید یا تصغیر ابن است الخمره بضم خا نقطه و سکون میم و را منقوطه حصیر کوچکی که برای سجده برا
در نماز فرو میافکنند وکان ابن ثلث سنین کلام زراره است میتواند بود که کلام امام باشد الوجوب ثبوت حتی متعلق بتجب است
متعلق الصلوة است یعنی روایتست از زراره گفت مر دیسرکی از امام محمد باقر علیه السلم پس خبر کرده شد بمردن او پس امر کرد
بکار او پس شسته شد و تکفین کرده شد و امام رفت با میت و نماز گزارد بر او و گسترده شد حصیر کوچک پس ایستاد بر آن حصیر در وقت
نماز بعد از آن ایستاد بر قبر میت تا آنکه فارغ شدند از کار او بعد از آن برگشت و برگشتم با او تا آنکه متصل او میرفتم پس گفت آگاه باش
مر بیتی که شان اینست که نماز گزارده نمیشد بر مثل این طفل و بود فرزند سه ساله یا آن این آنکه علی علیه السلام امر میکرد بکار او پس مدفون
میشد و نماز نمیگزارد بر او ولیکن مخالفان بدعت کردند چیزی را پس ما میکنیم مثل آن را برای تقیه زراره گفت که گفتم پس کی ثابت
میشود بر طفل نماز گفت چون فهمید نماز را و شد فرزند شش ساله حل قال قلت فما تقول فی الولدان فقال
سئل رسول الله صلی الله علیه واله عنهم فقال الله عز وجل اعلم بما کانوا عاملین شرح
زراره گفت که گفتم پس چه میگویی در اولاد یا معنی که چرا ایشان پیش از بلوغ و ادراک تکلیف بطاعات میمیرند پس امام گفت
که پرسیده شد رسول الله صلی الله علیه و آله از ایشان پس گفت که الله تعالی داناترست بانچه میکردند اگر بالغ میشدند مراد
اینست که علم بسر وفات ایشان قبل از بلوغ ایشان مفصلا معلوم غیر الله تعالی نیست چنانچه بیان میشود در احادیث باب
الاطفال پنجم حل عن سماعة عن ابی الحسن الاول علیه السلم قال سألته عن السقط اذا استوی خلقه
یجب علیه الغسل واللحد والکفن فقال کل ذلک یجب علیه شرح روایتست از امام سماعه از امام
موسی کاظم علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از فرزند افتاده پیش از تمام از شکم مادر که چون درست شود آفریدن او یا معنی که
چهار ماه شود پس روح حلول کند در او آیا ثابت میشود بر او شستن و لحد و کفن پس امام گفت جمیع آنها ثابت میشود بر او ششم
کتبت الی ابی جعفر علیه السلم اسأله عن السقط کیف یصنع به فکتب الی السقط یدفن بدمه
فی موضعه شرح نوشتم سوی امام محمد تقی علیه السلام می پرسیدم او را از آنچه پیش از چهار ماه افتاده از شکم مادر چگونه کرده میشود
با او پس نوشت سوی من که آن افتاده مدفون میشود با خون آن در جای آن مراد اینست که غسل و کفن و لحد واجب نیست
بلکه در کوی از خانه دفن میشود مخفی نماند که بنا بر این تقریر منافات نیست میان این حدیث و حدیث سابق هفتم حل
سمعت ابا الحسن موسی علیه السلم یقول انه لما قبض ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه واله

جرت فیه ثلث سنن اما واحدة فانه لما مات انکسفت الشمس فقال الناس انکسفت الشمس لفقد ابن
رسول الله صلی الله علیه واله فصعد رسول الله صلی الله علیه واله المنبر فحمد الله واثنی
علیه ثم قال ایها الناس ان الشمس والقمر ایتان من ایات الله یجریان بامره مطیعان له لا
ینکسفان لموت احد ولا لحیوته فان انکسفتا او واحدة منهما فصلوا ثم نزل من المنبر فصلی
بالناس صلوة الکسوف فلما سلم قال یا علی قم فجهز ابنی فقام علی علیه السلم فغسل ابراهیم
وحنطه وکفنه ثم خرج به شرح فقد بفتح فا و سکون قاف و دال منقوطه مصدر باب ضرب است بمعنی نیافتن چیزی و
مضافست بمفعول و فاعل آن شمس است هر یک از یجریان بامره و مطیعان خبر بعد از خبر آن است و معنی بعلم و شعور شمس و قمر نیست
بلکه از قبیل قالتا اتینا طائعین استعاره تمثیلیه است پس حرکت ایشان صادر از الله تعالی است بی واسطه جمله لا ینکسفان استیناف
بیانیست بدانکه تردید در انکسفتا او واحدة منهما محل اشکالست نزد جمعی زیرا که وقوع شق اول مخالف گفته منجمان منجمان
و جواب این بر چهار وجه است اول اینکه از شک بعض راویانست و آنکه رسول علیه السلم گفت فاذا انکسفتا یا گفت فاذا انکسفت
واحدة منهما و مفاد شق اول همان مفاد شق دوم است دوم اینکه انکساف هر دو در یک زمان بعنوان معیت منافی قاعده
منجمان نیست زیرا که حصر انکساف شمس در حیلوله قمر میان ارض و شمس و حصر انکساف قمر در حیلوله ارض میان شمس و قمر مقصود
نیست و مستفاد از دلایل ایشان نمیشود مطلقا پس جایز است که جسمی سیاه مخلوق شود و واسطه شود میان آدمی و شمس و جسمی سیاه دیگر
واسطه شود میان آدمی و قمر بر وجهی که شمس و قمر بشکل و لون انکساف شوند چنانچه بعضی گفته اند در اشراط قیامت و حمل کرده اند
بر آن قول الله تعالی را در سوره القیامة وخسف القمر وجمع الشمس والقمر مخفی نماند که اگر واو در وجمع واو حالیه باشد بتقدیر قد
و جمع عبارت از بودن آن در فوق الارض باشد دلالت خواهد کرد بر اینکه قمر منخسف میشود بی حیلوله ارض میان شمس و قمر و این در
اینمقام کافیست و موید این احتمال می آید در کتاب الصلوة در حدیث ششم باب صلوة الکسوف که اذا انکسفت الشمس کلها واحترقت
زیرا که عطف برای تفسیر است و فایده آن دفع توهم انحصارست در آنچه منجمان میگویند سیوم اینکه انکساف هر دو عبارت
از آنچه منجمان آن را کسوف شمس مینامند و انکساف یکی از آن دو عبارتست از آنچه منجمان آن را خسوف قمر مینامند باعتبار
اینکه در وقت کسوف شمس آنچه دیده میشود در رنگ قمر است یا مرکب از هر دو در نجست و منسوب بشمس میشود بالعرض پس هر دو
گرفته شده است چهارم اینکه مراد بانکساف انکساف دو یکماهست برای دفع توهم اینکه دو نماز انکساف باین زودی
نباید کرد و الله اعلم یعنی شنیدم از امام موسی کاظم علیه السلم میگفت بدرستی که شان اینست که وقتی که از دنیا گرفته شد ابراهیم
پسر رسول الله صلی الله علیه و آله جاری شد بسبب آن سه سنت یا معنی که سه مسئله از رسول علیه السلام معلوم خلایق شد اما یکی پس
اینست که او وقتی که مرد گرفته شد آفتاب بسبب نیافتن پسر رسول الله صلی الله علیه و آله پس بالا رفت رسول الله صلی الله علیه و آله
منبر را پس سپاس کرد الله را و ستایش کرد بر او بعد از آن گفت ای مردمان بدرستی که آفتاب و ماه دو علامت قدرتند از
علامتهای قدرت الله تعالی روان میشوند بعنوان کن فیکون فرمان بردارند بیان این آنکه گرفته نمیشوند برای وفات
هیچیک و نه برای زندگی هیچیک اشارتست باینکه موت و حیوة بفعل الله تعالی است و انکساف شمس و قمر نیز بفعل الله تعالی
است و محالست که حکیم مطلق فعلی کند و اظهار عدم رضا بآن کند پس اگر گرفته شوند یا رسول علیه السلم گفت پس اگر گرفته شود
یکی از اینها پس نماز گزارید بعد از آن فرود آمد از منبر پس گزارد با مردمان نماز آفتاب گرفتن را یا معنی که آن نماز را بجماعت کرد

پس گفتند مردمان گرفته شد آفتاب
بامر او

پس چون سلام نماز داد گفت ای علی برخیز پس کار سازی کن پسر مرا پس خواست علی علیه السلام پس شست ابراهیم را و کافور مالید او را
و تکفین کرد او را بعد از آن بیرون آورد او را اصل وَمَضَى رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حَتَّى انْتَهَى بِهِ إِلَى
قَبْرِهِ فَقَالَ النَّاسُ إِنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَسِيَ أَنْ يُصَلِّيَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ لِمَا دَخَلَهُ مِنَ
الْجَزَعِ عَلَيْهِ فَانْتَصَبَ قَائِمًا ثُمَّ قَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَتَانِي جَبْرَئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِمَا قُلْتُمْ زَعَمْتُمْ أَنِّي نَسِيتُ
أَنْ أُصَلِّيَ عَلَى ابْنِي لِمَا دَخَلَنِي مِنَ الْجَزَعِ أَلَا وَإِنَّهُ لَيْسَ كَمَا ظَنَنْتُمْ وَلَكِنَّ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ فَرَضَ عَلَيْكُمْ
خَمْسَ صَلَوَاتٍ وَجَعَلَ لِمَوْتَاكُمْ مِنْ كُلِّ صَلَاةٍ تَكْبِيرَةً وَأَمَرَنِي أَنْ لَا أُصَلِّيَ إِلَّا عَلَى مَنْ صَلَّى شرح این روای[ت]
بیان سنت دوم است ابراهیم هجده ماهه یا شانزده ماهه وفات یافته و در بقیع مدفون شده ظاهر حدیث اول این باب که اذا
عقل الصلوة وكان ابن ست سنين است که مراد من صلى من عقل الصلوة باشد و مخصوص شش ساله بودن کافی باشد در وقوع نماز
از او شرط نباشد و باین راجع میشود آنچه ظاهر میشود از حدیث آینده که من صلی بمعنی من یجب علیه الصلوة است زیرا که وجوب
بمعنی ثبوت و لزوم است و تارک واجب بمعنی مستحق عذاب است خواه عذاب اخروی مثل بالغ کافر و خواه عذاب دنیوی و تادیب
مثل طفل شش ساله والله اعلم یعنی در رفت رسول الله صلی الله علیه وآله با میت تا رسانید او را سوی قبر او یا بمعنی که اراده
دفن او کرد پس گفتند مردمان بدرستی که رسول الله صلی الله علیه وآله فراموش کرد که نماز گزارد بر ابراهیم
برای آنچه داخل او شد از بیتابی بر ابراهیم پس رسول الله صلی الله علیه وآله راست شد ایستاده بعد از آن گفت ای مردمان
آورد نزد من جبرئیل علیه السلام آنچه را که گفتید گمان کردید اینکه من فراموش کردم که نماز گزارم بر پسرم برای آنچه داخل شد
مرا از بیتابی آگاه باشید و بدرستی که کار نیست چنانچه شما گمان کردید ولیکن نازک کار دانا لازم گردید بر شما پنج نماز را و
گردانید برای مردگان شما از هر نمازی یک تکبیر و امر کرد مرا که نماز نکنم مگر بر کسی که نماز کرده باشد یا بمعنی که فی الجمله مأمور
بنماز باشد اصل ثُمَّ قَالَ يَا عَلِيُّ انْزِلْ فَالْحِدِ ابْنِي فَنَزَلَ فَأَلْحَدَ إِبْرَاهِيمَ فِي لَحْدِهِ فَقَالَ النَّاسُ
إِنَّهُ لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ أَنْ يَنْزِلَ فِي قَبْرِ وَلَدِهِ إِذْ لَمْ يَفْعَلْ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ لَهُمْ
رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّهُ لَيْسَ عَلَيْكُمْ بِحَرَامٍ أَنْ تَنْزِلُوا فِي قُبُورِ أَوْلَادِكُمْ
وَلَكِنِّي لَسْتُ آمَنُ إِذَا حَلَّ أَحَدُكُمُ الْكَفَنَ عَنْ وَلَدِهِ أَنْ يَلْعَبَ بِهِ الشَّيْطَانُ فَيَدْخُلَهُ عِنْدَ ذَلِكَ
مِنَ الْجَزَعِ مَا يُحْبِطُ أَجْرَهُ ثُمَّ انْصَرَفَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ شرح این بیان سنت سیوم است یعنی
بعد از آن گفت یا علی فرود رو پس در لحد بگذار پسرم را پس فرود رفت پس گذاشت ابراهیم را در لحدش پس گفتند مردمان بدرستی که
شان این نیست که سزاوار است برای هیچیک اینکه فرو رود در قبر فرزندش برای اینکه نکرد رسول الله صلی الله علیه وآله پس گفت
ایشان را رسول الله صلی الله علیه وآله ای مردمان بدرستی که شان این نیست که هست بر شما حرام اینکه فرو روید در قبرهای فرزندان
شما ولیکن من ایمن نمی باشم چون بگشاید یکی از شما کفن را از روی فرزند خود برای چسبانیدن طرف راست روی او بر زمین از اینکه
بازی دهد او را شیطان پس داخل شود او را نزد آن از بیتابی آنچه باطل کند ثواب او را بعد از آن برگشت رسول الله صلی الله
علیه وآله تمت اصل قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ النَّاسَ يُكَلِّمُونَا وَيَرُدُّونَ عَلَيْنَا قَوْلَنَا إِنَّهُ لَا
يُصَلَّى عَلَى الطِّفْلِ لِأَنَّهُ لَمْ يُصَلِّ فَيَقُولُونَ لَا يُصَلَّى إِلَّا عَلَى مَنْ صَلَّى فَنَقُولُ نَعَمْ فَيَقُولُونَ أَرَأَيْتُمْ لَوْ
أَنَّ رَجُلًا نَصْرَانِيًّا أَوْ يَهُودِيًّا أَسْلَمَ ثُمَّ مَاتَ مِنْ سَاعَتِهِ فَمَا الْجَوَابُ فِيهِ شرح يكلمونا بصيغه مضارع

معلوم

معلوم جمع مذکر غایب باب تفعیل است و در آن تشدید نون جایز است با دغام نون جمع در نون متکلم و تخفیف نون جایز است بحذف
نون جمع او برای تعظیم است و مراد این است که بعض ناس محض استفهام و طلب حقیقت حال اکتفا میکنند و بعضی استفهام انکاری
و نقض اجمالی میکنند و میتواند بود که او از شک راوی باشد و در بعض النسخ واو است انه بفتح همزه بدل یا عطف بیان قول است
یا بکسر همزه مقول قول است لا یصلی هر دو جا بصیغه مضارع مجهول باب تفعیل است در جمله اول خبریه است و در دوم تقدیر استفهام است فا
در فیقولون در اول برای بیان یکلمونا تا آخر است و در دوم برای تعقیب است لو شرطیه است و جزای لو محذوف است بتقدیر صلیتم علیه
ام لا و ارایتم دال بر جزای آنست هر چند که مقدم شده ان بفتح همزه و تشدید نون است و جمله که در حکم مفرد است فاعل فعل
محذوف است بتقدیر لو ثبت ان رجلا تا آخر فا در فما برای تفریع است و آن از کلام راوی است یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را بدرستی که
مخالفان گفتگو و سوالی میکنند ما را یا ابطال میکنند و رد میگردانند بر ما سخن ما را که شان این است که نماز گزارده نمیشود بر طفل کمتر از
شش سال برای اینکه نماز نکرده است پس میگویند آیا نماز گزارده نمیشود مگر بر کسی که نماز گزارده است پس میگوییم آری پس میگویند
خبر دهید ما را الحقیقت حال اگر اینکه مردی ترسا یا جهود مسلمان شود بعد از آن میرد در همان ساعت پس چیست جواب در این
اشکال اصل فَقَالَ قُولُوا لَهُمْ أَرَأَيْتَ لَوْ أَنَّ هَذَا الَّذِي أَسْلَمَ السَّاعَةَ ثُمَّ افْتَرَى عَلَى إِنْسَانٍ مَا كَانَ
يَجِبُ عَلَيْهِ فِي فِرْيَتِهِ فَإِنَّهُمْ سَيَقُولُونَ يَجِبُ عَلَيْهِ الْحَدُّ فَإِذَا قَالُوا هَذَا قِيلَ لَهُمْ فَلَوْ أَنَّ هَذَا
الصَّبِيَّ الَّذِي لَمْ يُصَلِّ افْتَرَى عَلَى إِنْسَانٍ هَلْ كَانَ يَجِبُ عَلَيْهِ الْحَدُّ فَإِنَّهُمْ سَيَقُولُونَ لَا فَيُقَالُ
لَهُمْ صَدَقْتُمْ إِنَّمَا يَجِبُ أَنْ يُصَلَّى عَلَى مَنْ وَجَبَ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالْحُدُودُ وَلَا يُصَلَّى عَلَى مَنْ لَا لَمْ
يَجِبْ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَلَا الْحُدُودُ شرح ارایت از قبیل خطاب عام است پس بجای ارایتم گذاشته شده هذا اسم ان است
و اشارت است برجل نصرانی یا یهودی فی قید اسلم ثم مات من ساعته الذی خبر ان است الف لام الساعه برای عهد خارجی است بمعنی ساعتی
که پیش از وقت وجوب صلوة باشد بمعنی مثل ساعت اول روز و شاید که امام در آن ساعت این گفتگو را کرده باشد پس از
قبیل تغلیب حال امر بر حال مامور به باشد الافترا بستن کسی بزنا فریه بکسر فا و سکون را اسم افترا است سین در سیقولون برای
تاکید است صدقتم بتشدید دال بصیغه ماضی معلوم باب تفعیل است انما بفتح همزه برای حصر است مثل آیت سوره الکهف یوحی
الی انما الهکم اله واحد و اصلش بکسر همزه بوده تغییر یافته برای اینکه مفعول به شده در وقت نقل مضمون آن و اشارت است بروایتی
از رسول علیه السلام که مخالفان تصدیق آن کرده اند و عموم آن بسیار ظاهر است و شامل ما نحن فیه است و لا علاج تخصیص آن کرده اند
و مع هذا التصدیق ما نحن فیه نمیکنند و حال آنکه عمومش ظاهر نیست مگر بقیاس و آن ضعیف است زیرا که اگر تعلیل مفهوم از انما اصل
عموم میداشت میبایست که تعلیلات انواع عذابهای امم سالفه بکفر مثلا که در قرآن واقع شده عموم داشته باشد و حال
آنکه بسیار کافر است که در دنیا معذب بآن انواع نمیشود و بر تقدیر تسلیم عموم حمل لم یصل بر لم یجب علیه الصلوة چنانچه بیان شد
در شرح حدیث سابق ممکن است یعنی پس امام گفت بگویید مخالفان را که خبر دهید ما را اگر میبود اینکه این مرد نصرانی یا یهودی
کسی باشد که مسلمان شده باشد در اول روز بعد از آن بهتان زنا کرده باشد بر شخصی چه چیز لازم میشد بر او در افترای او چه
بدرستی که ایشان البته میگویند که لازم میشود بر او حد که هشتاد تازیانه است پس چون گویند این جواب را گفته میشود ایشان را
که پس اگر میبود اینکه این طفلی که نماز نکرده و کمتر از شش سالست بهتان زنا کرده باشد بر شخصی آیا لازم میشد بر او حد چه بدرستی که
ایشان البته میگویند نه پس گفته میشود ایشان را که شما تصدیق کردید این حدیث متفق علیه را که جز این نیست که لازم است که نماز

و جدم

گزارده شود بر کسی که لازم شد بر او نماز و حدود و نماز گزارده نمیشود بر کسی که لازم نمیشود بر او نماز و حدود و حل جواب اینست که تقیید
این حدیث ظاهر الدلاله بر عموم کرده اید و تخصیص آن کرده اید و مع هذا مضایقه میکنید با ما در تقیید حدیث ما که تاویلی ظاهر دارد
خصوصا بنا بر حدیث تمام و مستند میشوید بمحض قیاسی که ضعیف الدلاله است بر عموم و این حماقت است باب هفتاد و چهارم اصل باب
الغریق والمصعوق شرح این باب بیان کسی است که غرق شده باشد و مانند مرده شده باشد و بیان کسی که صاعقه دریافته باشد
و در این باب پنج حدیث است اول اصل عن ابی الحسن علیه السلام فی المصعوق والغریق قال ینتظر به ثلثة ایام
الا ان یتغیر قبل ذلک شرح ینتظر بصیغه مضارع غایب مجهول باب افتعال است و باء به برای معنی لام است و ضمیر راجع بکل واحد
است ثلثه مرفوع و نایب فاعل است یا منصوب و ظرف زمان است و جار و مجرور نایب فاعل است و مفعول به محذوف است و آن ظهور الحیوة
والموت یعنی روایت است از امام موسی کاظم علیه السلام در صاعقه دریافته شده و در غرق شده گفت انتظار کشیده میشود برای
او آخر شدن سه شبانه روز یعنی که دفن کرده نمیشود پیش از آن مگر آنکه تغییری بهم رسد در او که دلالت بر موت او کند پیش
از آخر شدن از سه شبانه روز دوم اصل عن اسحق بن عمار قال سألته عن الغریق أیغسل قال نعم و
یستبرأ قلت وکیف یستبرأ قال یترک ثلثة ایام قبل ان یدفن وکذلک ایضا صاحب الصاعقة
فانهم ربما ظنوا انه مات ولم یمت شرح اسحق بن عمار راوی از امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام است یستبرأ
بیکنقطه و راء بی‌نقطه و همزه بصیغه مضارع غایب مجهول باب استفعال است و ضمیر مستتر راجع بالغریق است و استبراء طلب بری بودن چیزی
از شک در آن یعنی روایت است از اسحق بن عمار گفت که پرسیدم امام را از غرق شده در آب که آیا غسل داده میشود یا نه بلکه
همان غرق شدن در آب کافیست امام گفت که آری غسل داده میشود و استبرا کرده میشود گفتم که و چگونه استبرا کرده میشود
گفت که واگذاشته میشود در سه روز پیش از آنکه مدفون شود و چنین است نیز کسی که صاعقه او را دریافته باشد یعنی که استبرای
او نیز لازم است چه بدرستی که مردم بسا که گمان کرده باشند که او مرده و نمرده باشد سیوم اصل عن ابی عبد الله ع
قال کان امیر المؤمنین علیه السلام یقول الغریق یغسل شرح این ظاهر است از شرح سابق چهارم اصل عن
عمار عن ابی عبد الله علیه السلام قال الغریق یحبس حتی یتغیر ویعلم انه قد مات ثم یغسل
ویکفن قال وسئل عن المصعوق فقال اذا صعق حبس یومین ثم یغسل ویکفن شرح روایت است از
عمار از امام جعفر صادق علیه السلام امام گفت غرق شده نگاه داشته میشود تا آنکه تغییر در او بهم رسد و دانسته شود که او بتحقیق
مرده بعد از آن غسل داده میشود و تکفین کرده میشود عمار گفت که و امام پرسیده شد از صاعقه دریافته شده پس گفت چون
صاعقه دریافته شود نگاه داشته میشود دو شبانه روز بعد از آن غسل داده میشود و تکفین کرده میشود و مخفی نماند که منافات نیست
میان این حدیث و حدیث اول و دوم این باب زیرا که جواز غسل و تکفین پیش از انقضای سه روز منافات ندارد با وجوب
تاخیر دفن تا انقضای سه روز و از این حدیث ظاهر میشود که پیش از انقضای مدت استبرا غسل و تکفین برای مصعوق جایز است
و برای غریق جایز نیست زیرا که آب بر بدن زدن برای غریق ضرر میکند و برای مصعوق ضرر نمیکند پنجم اصل قال ابو عبد الله
علیه السلام خمس ینتظر بهم الی ان یتغیروا الغریق والمصعوق والمبطون والمهدوم والمدخن
شرح خمس مبتدا است ینتظر بهم خبر مبتدا است یا صفت مبتدا است و الغریق خبر مبتدا است اعراب ینتظر بهم چنان است که مذکور شد
در شرح حدیث اول این باب المبطون بباء یکنقطه و طاء بی‌نقطه صاحب بطن بفتح باء و فتح طاء یعنی آفت شکم مثل آنچه از اسهال

دوای سهل

دوای سهل قوی بهم میرسد المهدوم بدال بی‌نقطه بنای در هم شکسته شده و ریخته شده و کسی که پشت او شکسته شده باشد و کسی که بر سر
گنبج زند از کوب کشتی و مانند آن و بنابر اول المهدوم اینجا بتقدیر المهدوم علیه است المدخن بدال بی‌نقطه و خاء با نقطه بصیغه اسم مفعول باب
افعال یا باب تفعیل بر دود داده شده یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام پنج کس انتظار کشیده میشود با ایشان تا وقتی که متغیر شوند
غرق شده در آب و صاعقه دریافته شده و کسی که باسهال قوی گرفتار شده باشد و کسی که در زیر انبوه مانده باشد و کسی که بر دود
داده شده باشد ششم اصل عن علی بن ابی حمزة قال اصاب بمکة سنة من السنین صواعق کثیرة مات
من ذلک خلق کثیر فدخلت علی ابی ابراهیم علیه السلام فقال مبتدیا من غیر ان اسأله ینبغی للغریق
والمصعوق ان یتربص به ثلثة لا یدفن الا ان یجیء منه ریح تدل علی موته قلت جعلت
فداک کانک تخبرنی انه قد دفن ناس کثیر احیاء فقال نعم یا علی قد دفن ناس کثیر احیاء
ماماتوا الا فی قبورهم شرح یتربص براء بی‌نقطه و باء یکنقطه و صاد بی‌نقطه مضارع غایب مجهول باب تفعل است التربص انتظار ثلثه
مرفوع یا منصوب است یعنی روایت است از علی بن ابی حمزه گفت که رو داد در مکه در سالی از سالها صاعقههای بسیار که مردند از آن خلقی
بسیار پس داخل شدم بر امام موسی کاظم علیه السلام پس امام گفت بر حالی که ابتدا کننده بود بی آنکه سؤال کنم او را که سزاوار است
برای غرق شده و صاعقه دریافته شده اینکه انتظار کشیده شود برای او آخر شدن سه روز مدفون نشود در آن سه روز مگر آنکه
آید از او بوئی که دلالت کند بر موت او گفتم قربانت شوم گویا که تو خبر میدهی مرا با اینکه شان این است که بتحقیق مدفون شده اند
مردمانی بسیار بر حالی که زندگان بودند پس امام گفت آری ای علی بتحقیق که مدفون شده اند مردمانی بسیار بر حالی که زندگان بودند
نمردند مگر در قبرهای ایشان باب هفتاد و پنجم اصل باب القتلی شرح القتلی بفتح قاف و سکون تاء و فتح لام و الف مقصوره جمع
قتیل یعنی این باب بیان کشته شدگان است و در این باب پنج حدیث است اول اصل سألت ابا عبد الله علیه السلام عن الذی
یقتل فی سبیل الله أیغسل ویکفن ویحنط قال یدفن کما هو فی ثیابه الا ان یکون به رمق
ثم مات فانه یغسل ویکفن ویحنط ویصلی علیه ان رسول الله صلی الله علیه وآله صلی علی
حمزة وکفنه لانه کان جرد شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از کسی که مقتول میشود در راه الله تعالی یعنی
جهادی که بامر امام زمان است آیا شسته میشود و تکفین کرده میشود و تحنیط کرده میشود بکافور امام گفت مدفون کرده میشود چنانچه
او بر آن حالت در جامههای او مگر آنکه باشد بعد از انقضای جهاد با او رمقی بعد از آن میرد چه بدرستی که او شسته میشود و تکفین
کرده میشود و تحنیط کرده میشود و نماز گزارده میشود بر او بدرستی که رسول الله صلی الله علیه و آله نماز گزارد بر حمزه و تکفین کرد او را
برای اینکه او برهنه کرده شده بود و مخفی نماند که ظاهر این است که هر شهیدی که رمقی با او باقی نباشد نماز نیز ساقط باشد مگر آنکه
برهنه کرده شده باشد و تکفین او باید کرد و الله اعلم دوم اصل عن اسمعیل بن جابر و زرارة عن ابی جعفر ع
قال قلت له کیف رأیت الشهید یدفن بدمائه قال نعم فی ثیابه بدمائه ولا یحنط ولا یغسل
ویدفن کما هو شرح رایت بمعنی علمت است الشهید منصوب و مفعول رایت است یدفن بدمائه بتقدیر استفهام است و مقصود
سؤال از شستن شهید است ضمیر بدمائه هر دو جا راجع بالشهید است یعنی روایت است از اسمعیل بن جابر و زراره از امام محمد باقر
علیه السلام راوی گفت که گفتم امام را که چگونه دیدی شهید را آیا مدفون میشود با خونهای خود امام گفت آری مدفون
میشود در جامههای خود با خونهای خود و تحنیط بکافور کرده نمیشود و شسته نمیشود و مدفون میشود چنانچه او بر آن حالت

اصل ثمّ قال دفن رسول الله صلّى الله عليه وآله عمّه حمزة في ثيابه بدمائه التي
اصيب فيها وردّاه النبيّ صلّى الله عليه وآله برداءٍ فقصر عن رجليه فدعا له باذخرٍ فطرحه
عليه وصلّى عليه سبعين صلوة وكبّر عليه سبعين تكبيرة شرح ظاهر حديث اوّل این باب
اینست که ضمیر ثیابه وضمیر دمائه وضمیر مستتر در اصیب راجع برسول الله صلّی الله علیه وآله باشد باعتبار اینکه دندان رسول علیه السلام در
روز احد شکسته شد وخون از روی او بجامهای او رسید واین منافات ندارد با اینکه در وقت نماز بر حمزه او را بغیر ردا
از جامهای خود پوشانیده باشد زیرا که ممکنست که بعد از نماز در خلوت جامهای خود را کنده باشد وآنها را لباس حمزه کرده
باشد ومیتواند بود که ضمایر راجع بحمزه باشد وجامهای حمزه کنده شده باشد اما برده نشده باشد یا بعض جامهای او
برده شده باشد وبعضی برده نشده باشد التی صفت ثیابه است ردا را بر ابی نقطه ودال بی نقطه وهمزه بصیغه ماضی معلوم باب
منع است یعنی بعد از آن امام گفت که دفن کرد رسول الله صلّی الله علیه وآله عموی خود پس رداکوتاهی کرد عم خود حمزه
را در جامهای خود با خونهای خود آن جامهایی که زخم رسید باو در آنها وپوشانید حمزه را نبی صلّی الله علیه وآله بردای
خود پس ردا کوتاهی کرد از دو پای حمزه پس طلبید برای حمزه اذخری پس انداخت اذخر را بر حمزه یا بمعنی که بر دو پای او انداخت
یا بمعنی که بر سراپای او انداخت ونماز گزارد بر حمزه هفتاد نماز باین روش که تکبیر گفت بر حمزه هفتاد تکبیر مخفی نماند که چون در نماز
میت مؤمن پنج تکبیر واجبست هفتاد تکبیر چهارده نماز میشود وتسمیه هر تکبیر بصلوة باعتبار اینست که مؤنه قرینه است بر ...
چنانچه مذکور شد در باب من زاد علی خمس تکبیرات که باب پنجاه وششم است سیوم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام
یقول الشهید اذا کان به رمق غسّل وکفّن وحنّط وصلّی علیه وان لم یکن به رمق دفن
فی اثوابه شرح این ظاهرست از شرح حدیث اوّل این باب چهارم اصل عن زید بن علی عن ابائه علیهم السلام
قال قال امیر المؤمنین علیه السلام ینزع عن الشهید الفرو والخفّ والقلنسوة والعمامة
والمنطقة والسراویل الّا ان یکون اصابه دم فان اصابه دم ترک ولا یترک علیه
شیء معقود الّا حلّ شرح میتواند بود که مراد بعمامه خود وامثال آن باشد که از زینة میت ضمیر اصابه راجع بکل
واحد است یا راجع بسراویل است یعنی روایتست از زید بن علی بن الحسین از پدرانش علیهم السلام زید گفت که گفت امیر
امیر المؤمنین علیه السلام کنده میشود از شهید پوستین وموزه وکلاه وعمامه وکمربند وشلوار مگر آنکه رسیده باشد آنرا
خونی پس اگر رسیده باشد آنرا خونی واگذاشته میشود وواگذاشته نمیشود در او چیزی که بسته شده باشد مگر آنکه
گشوده میشود پنجم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول الّذی یقتل فی سبیل الله یدفن فی
ثیابه ولا یغسّل الّا ان یدرکه المسلمون وبه رمق ثمّ یموت بعد فانّه یغسّل ویکفّن
ویحنّط انّ رسول الله صلّی الله علیه وآله کفّن حمزة فی ثیابه ولم یغسّله ولکنّه صلّی
علیه شرح ادراک مسلمانان او را با رمق عبارتست از بقای رمق او بعد از انقضای جهاد وباقی ظاهرست از شرح
حدیث اوّل ودوم این باب باب هفتاد وششم صلوة ... والقتیل یوجد بعض جسده شرح این باب
بیان خورده شده درنده است خورده شده مرغان وسوخته شده کشته شده که یافته میشود بعضی بدن او در این
باب هفت حدیث است اوّل اصل عن علیّ بن جعفر عن اخیه ابی الحسن علیه السلام قال سألته عن

الرجل

الرجل یاکله السبع والطیر فیبقی عظامه بغیر لحم کیف یصنع به قال یغسّل ویکفّن
ویصلّی علیه ویدفن واذا کان المیّت نصفین صلّی علی النصف الّذی فیه القلب شرح روایتست
از علی بن جعفر از برادرش امام موسی کاظم علیه السلام گفت پرسیدم امام را از مردی که میخورد او را درنده ومرغان پس باقی میماند استخوانهای
او بی گوشتی چگونه کرده میشود باو امام گفت شسته میشود بهر روشی که میسر شود مثل ریختن آب بر آن چنانچه می آید در حدیث ششم این
باب وتکفین کرده میشود ونماز گزارده میشود بر او ومدفون میشود واگر باشد میت دو نصف دور از یکدیگر نماز گزارده میشود
بر نصفی که در آن بوده دل دوم اصل عن محمّد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام قال اذا قتل قتیل فلم یوجد
الّا لحم بلا عظم لم یصلّ علیه فان وجد عظم بلا لحم صلّی علیه قال وروی انّه لا یصلّی
علی الرأس اذا افرد من الجسد شرح ضمیر قال دوم راجع بمحمّد بن مسلم است روی بصیغه معلوم وضمیر مستتر راجع
بامام محمّد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام است ومروی عنه امام زین العابدین یا امام محمّد باقر علیهما السلام است یا بصیغه مجهول است وحاصل
هر دو یکی است یا ضمیر قال راجع بامام محمّد باقر است وراوی امام زین العابدین است ومروی عنه امام حسین علیه السلام است یا راوی از
جمله مخالفانست ومروی عنه رسول الله صلّی الله علیه وآله است وبر این تقدیر اشارتست باینکه مراد راوی خبریست که منافی حدیث
آینده است والله اعلم یعنی روایتست از محمّد بن مسلم از امام محمّد باقر علیه السلام امام گفت کشته شود کسی که کشته شدن او مقدراست
پس یافته نشود مگر گوشتی بی استخوان نماز گزارده نمیشود بر آن گوشت واگر یافته شود استخوانی بی گوشت نماز گزارده میشود بر آن
مراد استخوان تمام عضویست پس منافی حدیث آینده نیست محمّد بن مسلم گفت وروایت کرده امام محمّد باقر علیه السلام اینکه شان
اینست که نماز گزارده نمیشود بر سر چون دور کرده شده باشد از بدن باین معنی که نماز بر بدنست نه بر سر اگر میت مرد باشد چنانچه
گذشت در حدیث دوم باب چهل وهفتم پس این روایت در صورتیست که بدن میت نیز حاضر باشد ومنافی حدیث آینده نیست
سیوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا وجد الرجل قتیلًا فان وجد له عضو تامّ صلّی
علیه ودفن وان لم یوجد له عضو تامّ لم یصلّ علیه ودفن شرح مراد بعضو تام اعم از اینست که محض استخوان
عضو تام باشد یا گوشت نیز داشته باشد پس منافی حدیث سابق نیست یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
چون یافته شود مرد کشته پس چون یافته شود از او عضوی که تمام باشد مثل سر ویا ودست وباقی آن ناپیدا باشد وکسی بر آن
باقی نماز نکند نماز گزارده میشود بر آن عضو تام ومدفون میشود واگر یافته نشود از او عضوی که تمام باشد مثل پارچه گوشتی نماز
گزارده نمیشود بر او ومدفون میشود چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا قطع من الرجل قطعة
فهی میتة واذا مسّه الرجل فکلّما کان فیه عظم فقد وجب علی من مسّه الغسل وان
لم یکن فیه عظم فلا غسل علیه شرح ذکر این حدیث در تحت عنوان این باب باعتبار اینست که آن قطعه مقطوعه در حکم
قتیل است فی الجملة یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون بریده شود از مردی پاره پس آن میته است باین معنی
که نجس است وچون ملاقات کند آنرا مردی پس هر چه باشد در آن استخوانی پس تحقیق لازم میشود بر کسی که ملاقات کند آنرا غسل
واگر نبوده باشد در آن استخوانی پس نیست غسلی بر آن کس پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا وسّط
الرجل بنصفین صلّی علی الّذی فیه القلب شرح وسّط بصیغه ماضی مجهول باب تفعیلست یعنی روایتست از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت چون میان بر شود مردی بدو نیم نماز گزارده میشود بر نیمی که در آنست دل ششم اصل عن زید

علي عن آبائه عليهم السلام قال قال امير المؤمنين عليه صلوات الله عليه وسئل عن الرجل يحترق
بالنار فامرهم ان يصبوا عليه الماء صبا وان يصلى عليه شرح واو در وسئل حاليه است تقدير قد يحترق
بصيغه مضارع معلوم باب افتعال است فاء در فامرهم براى بيان قال است يعنى روايت است از زيد بن على بن الحسين از پدرانش عليهم السلام
زيد گفت كه گفت امير المؤمنين عليه السلام صلوات الله عليه در حالى كه بتحقيق پرسيده شده بود از مردى كه سوخته ميشود بآتش
گفت كه امر كرد سائلان را بانكه بريزند بر او آب را ريختنى بمعنى كه حاجت بماليدن دست نيست يا بمعنى كه حاجت بغسل سدر
وغسل كافور نيست و امر كرد بانكه نماز گزارده شود بر او بعد از تكفين هفتم اصل عن ابي خالد قال اغسل كل شيء
من الموتى الغريق واكيل السبع وكل شيء الا ما قتل بين الصفين فان كان به رمق غسل والا
فلا شرح ابو خالد واسطى اسم او عمرو بن خالد است از راويان امام محمد باقر عليه السلام است و مصنف كتاب است بزرگ يعنى
روايت از ابو خالد گفت بشو هر چيزى را از مردگان غرق شده را و خورده شده درنده را و هر چيزى غير آنها را مگر آنچه كشته
شده باشد ميان دو صف يكى صف مجاهدان با امام زمان و ديگرى صف دشمنان ايشان پس اگر باشد مقتول رمقى بعد
از انقضاى برابر يكديگر بودن آن دو صف شسته ميشود و اگر رمقى نباشد پس شسته نميشود باب هفتاد و هفتم اصل باب من يموت في
السفينة ولم يقدر على الشط ... شرح يقدر بصيغه مضارع مجهول باب نصر و ضرب و علم يا باب افعال القدرة توانائى
والاقدار توانا كردن و بر هر تقدير ظرف نايب فاعل است الشط بفتح شين با نقطه و تشديد طاء بى نقطه كنار دريا و مانند آن
يعنى اين باب باب كسى است كه بميرد در كشتى و توانائى نيست بر كنار يا بر جزيره ميشود بمرگ و او برهنه است و در اين باب چهار
حديث اول اصل سئل ابو عبدالله عليه السلام عن رجل مات في سفينة في البحر كيف يصنع به
قال توضع في خابية ويوكى راسها ويطرح في الماء شرح الخابية بخاء با نقطه و الف و كسر باء يكنقطه و ياء
دو نقطه در پائين منقلب از همزه خم بزرگ يوكى بواو و الف مقصوره بصيغه مضارع غايب مجهول معتل العين الفاء واوى معتل اللام
يائى باب ضرب يا باب افعال يعنى پرسيده شد امام جعفر صادق عليه السلام از مردى كه مرد در كشتى در دريا چگونه كرده ميشود با او
امام گفت گذاشته ميشود در خمى بزرگ كه پر از آب است و بسته ميشود سر آن خم و انداخته ميشود در آب دوم اصل عن ابي
عبدالله عليه السلام انه قال في الرجل يموت مع القوم في البحر فقال يغسل ويكفن ويصلى
عليه ويثقل ويرمى به في البحر شرح فقال يغسل اشارتست بانكه كلام امام طول داشته و صدر آن اينجا
منقول نشده يعنى روايت است از امام جعفر صادق عليه السلام اينكه او گفتگو كرد در بيان احكام مردى كه بميرد در حالى كه با
جماعتى است در دريا پس امام گفت شسته ميشود و تكفين كرده ميشود و نماز گزارده ميشود بر او و سنگين كرده ميشود و انداخته ميشود
در دريا بمعنى كه الجماعت اينها را ميكنند سوم اصل عن ابي عبدالله عليه السلام قال اذا مات الرجل
في السفينة ولم يقدر على الشط قال يكفن ويحنط في ثوب ويلقى في الماء شرح تكرار قال اشارتست
بانكه بعض كلام امام اينجا منقول نشده في ثوب اشارتست بانكه خابيه كه در حديث اول اين باب مذكور شد و مانند آن واجب نيست
بلكه مستحب است و مراد وحدة ثوب ميت است يعنى روايت است از امام جعفر صادق عليه السلام گفت چون بميرد مردى در كشتى و توانائى
نباشد بر كنار دريا امام گفت تكفين كرده ميشود و تحنيط بكافور كرده ميشود در جامه و انداخته ميشود در آب چهارم اصل
عن عمار بن موسى قال قلت لابي عبدالله عليه السلام ما تقول في قوم كانوا في سفر لهم يمشون

على ساحل البحر فاذا هم برجل ميت عريان قد لفظه البحر وهم عراة ليس عليهم الا ازار
كيف يصلون عليه وهو عريان وليس معهم فضل ثوب يكفنونه فيه قال يحفر له ويوضع
في لحده ويوضع اللبن على عورته ليستر عورته باللبن ثم يصلى عليه ثم يدفن قال قلت
فلا يصلى عليه اذا دفن قال لا يصلى على الميت بعد ما يدفن ولا يصلى عليه وهو
عريان حتى توارى عورته شرح روايت است از عمار بن موسى گفت كه گفتم امام جعفر صادق عليه السلام را كه چه ميگوئى در جمعى
كه بودند در سفرى از براى خود كه ايشان ميرفتند بر كنار دريا پس ناگاه ايشان رسيدند بمردى مرده برهنه بتحقيق بكنار انداخته
بود او را دريا و ايشان برهنگانند نيست بر ايشان مگر لنگى چگونه نماز ميگزارند بر آن ميت و او برهنه است و نيست با ايشان
زيادتى جامه كه بپيچند او را در آن امام گفت كنده ميشود قبر براى او و گذاشته ميشود در لحدش و گذاشته ميشود خشت مثلا
بر عورت او تا پوشيده شود عورت او بخشت بعد از آن نماز گزارده ميشود بر او بعد از آن باقى اعضاى او نيز پوشيده ميشود
بخشت مثلا چنانچه متعارفست راوى گفت پس نماز گزارده نميشود بر او چون مدفون شده باشد امام گفت نماز گزارده
نميشود بر ميت بعد از مدفون شدن او و نماز گزارده نميشود بر او بر حالى كه او برهنه باشد مگر آنكه پوشيده شود عورت او
مخفى نماند كه ظاهر اين است كه در لحد گذاشته شود بر پهلوى راست و چون نمازگزاران بلندتر از وى اند پهلوى چپ او نزديك
ايشان خواهد بود مانند آنچه در نماز ميت متعارفست و الله اعلم باب هفتاد و هشتم اصل باب الصلوة على المصلوب والمرجوم
والمقتص منه شرح اين باب نماز است بر كسى كه از حلق آويخته شده و كسى كه سنگسار شده و كسى كه بقصاص كشته شده و در اين
باب سه حديث است اول اصل عن ابي عبدالله عليه السلام قال المرجوم والمرجومة يغسلان ويحنطان
ويلبسان الكفن قبل ذلك ثم يرجمان ويصلى عليهما والمقتص منه بمنزلة ذلك يغسل
ويحنط ويلبس الكفن ويصلى عليه شرح روايت است از امام جعفر صادق عليه السلام گفت مردى كه سنگسار شود و
زنى كه سنگسار شود شسته ميشوند بامر حاكم شرع چنانچه ميت شسته ميشود خواه شوينده خود ايشان باشند و خواه ديگرى و تحنيط
كرده ميشوند و پوشانيده ميشوند كفن پيش از سنگسار شدن بعد از آن سنگسار كرده ميشوند و نماز گزارده ميشود بر ايشان
و كسى كه بقصاص كشته ميشود همان حكم دارد در بيان اينكه شسته ميشود و تحنيط كرده ميشود و پوشانيده ميشود كفن پيش از
قصاص و نماز گزارده ميشود بر او بعد از قصاص دوم اصل عن ابي هاشم الجعفري قال سألت الرضا ع
عن المصلوب فقال اما علمت ان جدي عليه السلام صلى على عمه قلت اعلم ذلك ولكني
لا افهمه مبينا فقال ابينه لك شرح در ذكرى مذكور است كه مراد بجد امام جعفر صادق عليه السلام و مراد
بعم زيد بن على بن الحسين است كه در كناسه كوفه مصلوب شد و اين بحسب ظاهر محل اشكالست زيرا كه در آن اوقات امام
جعفر صادق عليه السلام در مدينه بوده و جواب اينست كه تصليه جد اينجا بمعنى امر بصلوة و تعليم شقوق آنست مبينا با
يكنقطه و يا دو نقطه در پائين و نون بصيغه اسم مفعول باب تفعيل حال از ضمير بارز افهمه است ابينه بصيغه مضارع معلوم
متكلم وحده از باب تفعيل است التبيين توضيح يعنى روايت است از ابو هاشم داود بن قاسم كه از اولاد جعفر طيار است
گفت پرسيدم امام رضا عليه السلام را از آويخته شده بحلق كه چون نماز بر او بايد كرد پس امام گفت آيا ندانستى اينكه جدم
امام جعفر صادق عليه السلام تعليم كرد مردم را نماز بر عم او و مشهور شد ميان شيعه گفتم ميدانم اين را وليكن من نميفهمم آنرا

که مردم از امام جعفر صادق علیه السلام نقل میکنند در ان مسئله جایی که توضیح کرده شده باشد پس امام گفت توضیح میکنیم آنرا
برای تو اصل اِنْ کانَ وَجْهُ المَصْلُوبِ اِلَی القِبْلَةِ فَقُمْ عَلی مَنْکِبِهِ الاَیْمَنِ وَاِنْ کانَ قَفاهُ اِلَی القِبْلَةِ
فَقُمْ عَلی مَنْکِبِهِ الاَیْسَرِ فَاِنَّ بَیْنَ المَشْرِقِ وَالمَغْرِبِ قِبْلَةٌ وَاِنْ کانَ مَنْکِبُهُ الاَیْسَرُ اِلَی القِبْلَةِ
فَقُمْ عَلی مَنْکِبِهِ الاَیْمَنِ وَاِنْ کانَ مَنْکِبُهُ الاَیْمَنُ اِلَی القِبْلَةِ فَقُمْ عَلی مَنْکِبِهِ الاَیْسَرِ شرح
این بیان چهار شق است در صورتی که مصلوب در مدینه باشد چون این سؤال آنجا واقع شده الف لام القبلة برای عهد
خارجیست و مراد جانبی است که بنای محراب مسجد مدینه موافق آنست و می آید در کتاب الصلوة در شرح حدیث ششم باب النخامة که تا
صدم است اینکه اندک تا سر در آن مسجد مستحب است بنابر اینکه آن محراب برابر نقطه جنوب است و کسی که رو بآن ایستد کعبه مایل بجانب
دست چپ او می افتد اندکی بین منصوب و اسم ان است قبلة مرفوع و خبر ان است بین المشرق والمغرب عبارتست از نصفی از افق
که مواجه وسط حقیقی کعبه مواجه وسط حقیقی آن نصف باشد و این تعبیر مبنی بر اینست که در مدینه و در اکثر بلاد یک طرف آن
نصف در نصف شرقی افق میباشد و طرفی دیگر در نصف غربی افق میباشد پس این منافات ندارد با اینکه در بعض بلاد که
مواجه وسط حقیقی کعبه در آنجا مواجه نقطه اعتدال شرقی یا نقطه اعتدال غربی باشد بین الجنوب والشمال و طرف کعبه قبله باشد
و قبله بودن بین المشرق والمغرب یعنی موافق آیه است که بیان شد در کتاب الایمان والکفر در شرح حدیث هفتم باب اول
و مراد اینست که در وقت ضرورت آن قبله است و ضرورت اینجا اینست که مواجهه وسط دوش مصلوب اهم است از مواجهه
کعبه و حوالی کعبه و نظیر اینست صورت اشتباه جهت کعبه چنانچه می آید در کتاب الصلوة در حدیث ششم باب هشتم که باب وقت الصلوة
یوم الغیم والریح و من صلی لغیر القبلة است و ابن اثیر در نهایه گفته که و فی حدیث ابن عمر ما بین المشرق والمغرب قبلة اراد به المسافر
اذا التبست علیه قبلته فاما الحاضر فیجب علیه التحری والاجتهاد و هذا انما یصح لمن کانت القبلة فی جنوبه او فی شماله و یجوز ان یکون
اراد به قبلة اهل المدینة و نواحیها فان الکعبة جنوبها والقبلة فی الاصل الجهة و از آنچه گفتیم ظاهر میشود که اگر روی مصلوب بقبله مسجد
مدینه باشد و کسی مواجه وسط دوش راست او شود مواجه بین المشرق والمغرب شده خواهد بود بخلاف اینکه مواجه وسط دوش چپ او
شود پس اگر پشت مصلوب بقبله مسجد مدینه باشد مواجهه وسط دوش چپ او میباید کرد یعنی اگر باشد روی مصلوب بسوی قبله
مسجد در مدینه پس بایست برابر وسط دوش راست او و اگر باشد پشت او بسوی قبله پس بایست برابر وسط دوش چپ او بدرستیکه
میان مشرق و مغرب در جانب کعبه قبله است یعنی که قبله مضطر است اگر چه قبله مختار نباشد و اگر باشد دوش چپ او بسوی آن
قبله پس بایست برابر وسط دوش راست او و اگر باشد دوش راست او بسوی آن قبله پس بایست برابر وسط دوش چپ او پس ا
وَکَیْفَ کانَ مُنْحَرِفاً فَلا تُزایِلْ مَناکِبَهُ وَلْیَکُنْ وَجْهُکَ اِلی ما بَیْنَ المَشْرِقِ وَالمَغْرِبِ وَلا
تَسْتَقْبِلْهُ وَلا تَسْتَدْبِرْهُ البَتَّةَ قالَ اَبُو هاشِمٍ وَقَدْ فَهِمْتُ اِنْ شاءَ اللهُ تَعالی فَهِمْتُهُ وَاللهِ
شرح این فقره برای بیان جمیع شقوق غیر چهار شق سابق است در مدینه و بیان جمیع شقوق در جمیع مواضع غیر مدینه نیز المناکب
جمع منکب دوش و مراد اینجا اجزای یک دوش است در طرف عرض و ذکر مناکب بلفظ جمع اشارتست باینکه اگر رو یا پشت مصلوب
مواجه عین کعبه باشد و آن جهتی است که تا سر در مسجد مدینه تا آن جهت مستحب است پس هیچکدام از دو وسط دو دوش او محاذی بین المشرق
والمغرب یعنی که گفتیم نخواهد بود و در این هنگام برابر وسط دوش او نباید ایستاد بلکه اندکی میل باید کرد بجانب کعبه تا مواجهه
بین المشرق والمغرب حاصل شود و در این صورت هر یک از مواجهه بعض دوش راست او و مواجهه بعض دوش چپ او جایز است مخفی نماند

که ازین

که ازین ظاهر میشود که در نماز میت مواجهه دوش میت اهم است از مواجهه کعبه پس دلالت بر این میکند که میت در وقت نماز بر او
در صورت اختیار مستلقی میباید باشد مثل الجحود فهمت هر دو جا بصیغه ماضی معلوم متکلم وحده از باب علم است و میان این دو
جمله اندک زمانی فاصله شده بوده و ابو هاشم در آن زمان تامل و فهم جمیع شقوق کرده بوده و پیش از آن ظن فهمیدن داشته
یعنی و هر قسمی که منحرف باشد دوش مصلوب از آن قبله پس جدا مشو از استقبال جزئی از اجزای دوش او و باید که باشد
روی تو بسوی میان مشرق و مغرب در جانب کعبه و رو برو مشو مصلوب را و رو به پشت مشو او را البته گفت ابو هاشم و تحقیق فهمیدم
آنرا که گفتی بجمیع شقوقش انشاء الله تعالی بعد از فاصله ابو هاشم گفت فهمیدم آنرا بجمیع شقوق بخدا قسم سیوم اصل قالَ
رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ لا تُقِرُّوا المَصْلُوبَ بَعْدَ ثَلٰثَةٍ حَتّی یُنْزَلَ وَیُدْفَنَ شرح لا تقروا
بقاف و تشدید را منقطه بصیغه نهی جمع مذکر حاضر باب افعالست لا اقرار رهی شدن یا ماندن چیزی برجائی مخاطبان والیان حاکمان
اند حتی برای تعلیل عدم اقرار است ینزل بصیغه مضارع مجهول باب افعال منصوب است و فاعل محذوف حاکم ظالم است زیرا که غیر ظالم
جاهل مسئله نمیباشد و زیاده از سه روز مصلوب را باقی نمیگذارد پس حاجت بجزم رعیت برای نهی منکر نیست یعنی گفت رسول الله
صلی الله علیه و آله راضی مشوید بماندن مصلوب را بعد از سه شبانه روز برای اینکه زود آورده شود و مدفون شود باب
باب ما یجب علی الجیران لاهل المصیبة واتخاذ المأتم شرح المأتم بفتح میم و سکون همزه و فتح تا دو نقطه در بالا مصدر میمی
باب بمعنی اجتماع و ماندن زنان نزد زنی که صاحب مصیبت است یعنی این باب بیان چیزیست که لازم است بر همسایگان و آشنایان نزدیک
برای اهل مصیبت و بیان استحباب ساختن اجتماع و ماندن زنان همسایگان و آشنایان نزد زنی که صاحب مصیبت است برای
تعزیت و در این باب شش حدیث است اول اصل عَنْ اَبی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلامُ قالَ لَمّا قُتِلَ جَعْفَرُ بْنُ اَبی طالِبٍ عَلَیْهِ السَّلامُ
اَمَرَ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ فاطِمَةَ عَلَیْهَا السَّلامُ اَنْ تَتَّخِذَ طَعاماً لِاَسْماءَ بِنْتِ عُمَیْسٍ ثَلٰثَةَ
اَیّامٍ وَتَأتِیَها وَنِساءَها فَتُقیمُ عِنْدَها ثَلٰثَةَ اَیّامٍ فَجَرَتْ بِذٰلِکَ السُّنَّةُ اَنْ یُصْنَعَ لِاَهْلِ المُصیبَةِ
طَعامٌ ثَلٰثاً شرح تأتیها منصوب است و او در نساءها بمعنی مع است پس نساءها منصوب است و ضمیر راجع بفاطمه است ان یصنع
بدل یا عطف بیان ذلک است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که وقتی که کشته شد جعفر برادر امیر المؤمنین علیه السلام
امر کرد رسول الله صلی الله علیه و آله فاطمه علیها السلام را که بسازد خوردنی برای زوجه جعفر اسما بنت عمیس سه شبانه روز و اینکه فاطمه
آید نزد اسما با زنانی که منسوب بفاطمه اند پس ایستد فاطمه با آن زنان نزد اسما در سه شبانه روز پس جاری شد بآن سنت اینکه ساخته
شود برای صاحب مصیبت خوردنی در سه شبانه روز دوم اصل عَنْ اَبی جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلامُ قالَ یُصْنَعُ لِاَهْلِ المَیِّتِ
مَأْتَمٌ ثَلٰثَةَ اَیّامٍ مِنْ یَوْمِ ماتَ شرح مراد بمأتم اینجا معنی مصدری میتواند بود و مراد طعام آن میتواند بود بنابر اول
میتواند بود که مراد محض امر بساختن اجتماع باشد و میتواند بود که مراد امر بآن و طعامی که لازم آنست باشد یا مضاف مقدر باشد
و مأتماً بتقدیر طعام مأتم باشد یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت میسازی برای اهل میت اجتماع زنان و ماندن ایشان را
در سه شبانه روز از روزی که مرد سیوم اصل عَنْ اَبی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلامُ قالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ
یَنْبَغی لِجیرانِ صاحِبِ المُصیبَةِ اَنْ یُطْعِمُوا الطَّعامَ عَنْهُ ثَلٰثَةَ اَیّامٍ شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت سزاوار است برای همسایگان و آشنایان نزدیک صاحب المصیبت اینکه طعام طعام ماتم کنند از جانب صاحب مصیبت
در سه شبانه روز یعنی که از مال خود خرج کنند بنوبت یا بی نوبت در آن سه شبانه روز چهارم اصل اَوْصی اَبُو جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلامُ

بثمانمائة درهم لمأتمه وكان يرى ذلك من السنة لان رسول الله صلى الله عليه وآله قال اتخذوا
لآل جعفر طعاما فقد شغلوا شرح درهم زریست از نقره که بوزن چهل و هشت جو میانه است مشار الیه ذلک محض ماتم است
زیرا که استحباب وصیت بدراهم مستفاد نمیشود از دلیل مذکور یعنی وصیت کرد امام محمد باقر علیه السلام بهشتصد درهم از مال خود برای
اجتماع زنان و ماندن ایشان در مصیبت وفات او و امام علیه السلام میدید ان اجتماع زنان از جمله سنت برای اینکه رسول الله
صلی الله علیه و آله گفت بسازید برای اهل بیت جعفر طیار طعامی چه بتحقیق مشغول شده اند و فرصت ساختن طعام ندارند بسبب
اجتماع زنان مراد اینست که اجتماع زنان اگر سنت نمیبود امر بطعام ایشان نمیکرد دویم اصل عن عبد الله الكاهلي
قال قلت لابي الحسن عليه السلام ان امرأتي وامرأة ابن مارد تخرجان الى المأتم فانهاهما فتقول لي
امرأتي ان كان حراما فانهنا عنه حتى نتركه وان لم يكن حراما فلاي شيء تمنعنا فاذا مات
لنا ميت لم يجئنا احد قال فقال ابو الحسن عليه السلام من الحقوق تسألني كان ابي عليه السلام
يبعث امي وام فروة تقضيان حقوق اهل المدينة شرح المأتم بفتح میم و فتح همزه و الف و کسر تاء دو نقطه در بالا
جمع مآتم بفتح میم و سکون همزه و فتح تا بصیغه اسم مکان باب نصر جای اجتماع و ماندن زنان نزد صاحب مصیبت مادر امام موسی
کاظم علیه السلام حمیده بربریه است ام فروه بنت قاسم بن محمد بن ابی بکر مادر امام جعفر صادق علیه السلام است یعنی روایت است از عبد الله
کاهلی گفت گفتم امام موسی کاظم علیه السلام را بدرستی که زن من و زن ابن مارد بیرون میروند بسوی ماتمها پس نهی میکنم ایشان را از ان
حرکت پس میگوید مرا زنم که اگر بیرون رفتن ما سوی ماتمها حرام است پس نهی کن ما را از ان تا ترک کنیم آن را و اگر حرام نیست پس برای
چه چیز نهی میکنی ما را از ان پس اگر وفات یابد از ما میتی نمی آید نزد ما هیچکس مرادش اینست که این عمل از جمله ادای حقوق است پس اگر حرام
نباشد مستحب خواهد بود عبد الله گفت که پس گفت امام موسی کاظم علیه السلام که از ادای حقوق می پرسی مرا بدرستی که پدرم علیه السلام میفرستاد
مادر مرا و ام فروه را ادا میکردند حقوق اهل مدینه را سیم اصل قال امير المؤمنين صلوات الله عليه مروا
اهاليكم بالقول الحسن عند موتاكم فان فاطمة عليها السلام لما قبض ابوها عليه السلام اسعدتها
بنات هاشم فقالت اتركن التعداد وعليكن بالدعاء شرح الاهالی بفتح همزه و کسر لام و یاء دو نقطه در پایین
جمع اهل بمعنی زوجه یا بمعنی هر زنی که در خانه ساکن باشد خواه زوجه و خواه غیر زوجه القول الحسن عبارتست از سخنی که در ماتمها نفع
آخرت داشته باشد برای آنکه درحق او گفته میشود و برای گوینده نیز عند موتاکم بمعنی عند ذکر موتاکم است الاسعاد مدد کردن و مراد
اینجا اجتماع نزد کسی برای تعزیه اوست التعداد بفتح و کسر تاء دو نقطه در بالا مصدر باب نصر شمردن مفاخر پدران و مانند آن و امر
بترک تعداد اینجا مبنی بر اینست که عادت ایشان در مواضع دیگر تعداد و مرثیه بوده مثل آنچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث نهم
باب ما يفصل به بين دعوى المحق والمبطل في امر الامامة که بنت ابی لشکر را ثیه میگفته احد رسول الله و احد و بعده اسد الاله و ثالث
عباسا تا آخر یعنی گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه امر کنید زنان خود را بسخن خوب نزد یاد کردن مردکان شما در ماتمها
مراد اینست که امر کنید ایشان را بدعا و طلب آمرزش برای مردکان و ترک ذکر مفاخر مردکان چه بدرستی که فاطمه علیها السلام چون
از دنیا گرفته شد پدر او علیه و آله السلام مجتمع شدند نزد او زنانی که از اولاد هاشم بودند پس فاطمه علیها السلام گفت که ترک کنید
عادت خود را که شمردن مفاخر مردکان شماست در ماتمها و بر شما باد که دعا و طلب آمرزش کنید برای مردکان نزد یاد ایشان
باب هشتادم اصل باب المصيبة بالولد شرح این باب بیان مصیبت بوفات فرزند است در این باب ده حدیث است اول اصل عن ابي

برای

عبدالله

عبد الله عليه السلام قال ولد يقدمه الرجل افضل من سبعين ولدا يخلفهم بعده كلهم قد ركب
الخيل وجاهد في سبيل الله شرح يخلف بصيغه مضارع معلوم باب تفعيل است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت فرزندی که پیش میفرستد او را مرد فاضلتر است باعتبار ثواب مر او را از هفتاد فرزند که وا میگذارد ایشان را بعد از خود در حالی که
جمیع ایشان بتحقیق سوار شده باشند اسبان را و جهاد کرده باشند در راه الله تعالی دوم اصل دخل رسول الله صلى
الله عليه وآله على خديجة حيث مات القاسم ابنها وهي تبكي فقال لها ما يبكيك فقالت
درت دريرة فبكيت فقال يا خديجة اما ترضين اذا كان يوم القيامة ان تجيء الى باب
الجنة وهو قائم فيأخذ بيدك فيدخلك الجنة وينزلك افضلها وذلك لكل مؤمن ان
الله عز وجل احكم واكرم ان يسلب المؤمن ثمرة فؤاده ثم يعذبه بعدها ابدا شرح قاسم در آخر ماه
شیرخوارگی وفات یافته الدر بفتح دال و تشدید راء بی نقطه مصدر باب نصر و ضرب فرود آمدن شیر در پستان الدریره دفعه از شیر که فرود
می آید در پستان اذا کان ظرف تجیء است که مقدم شده ان تقدیر با ان است و ظرف متعلق بترضین است ثم برای تعجب
است برای تراخی زمان نیست مراد بعذاب اینجا ترک تدارک و تلافی عذاب دنیاست و وجه کمال ابدا ظرف نفی مفهوم از کلام
است بمعنی اینکه لا یعذبه ابدا یعنی داخل شد رسول الله صلی الله علیه و آله بر خدیجه در خانه که وفات یافت قاسم پسر او و آنجا و
خدیجه گریه میکرد پس گفت او را رسول الله صلی الله علیه و آله چه چیز تازه باعث گریه تو شد خدیجه گفت فرود آمد در پستان دفعه
از شیر پس برای یاد قاسم گریه کردم پس گفت ای خدیجه آیا راضی نمیشوی باینکه آیی چون روز قیامت شود سوی در بهشت و قاسم
ایستاده باشد پس بگیرد دست ترا پس داخل کند ترا در بهشت و فرود آورد ترا در فاضلترین مکانهای بهشت و آنچه مذکور شد برای
هر مؤمنی است که از او فرزندی وفات یافته باشد بدرستی که الله عز و جل درستکارتر و کریمتر است از اینکه واگیرد از مؤمن میوه
دل او را و با وجود آن عذاب کند او را بعد از وفات میوه دل دخواهد کرد هرگز سیوم اصل كتب رجل الى ابي
جعفر الثاني عليه السلام يشكو اليه مصابه بولده وشدة ما دخله فكتب اليه اما علمت ان
الله عز وجل يختار من مال المؤمن ومن ولده انفسه ليأجره على ذلك شرح المصاب بصیغه مصدر
میمی باب افعال بر خوردن بلا و شدت یعنی گرفتاری کسی بمصیبتی استعمال اجر اینجا و ثواب در حدیث هشتم این باب بمعنی
عوض نوعی از مجاز است یعنی نوشت مردی سوی امام محمد تقی علیه السلام شکایت می برد سوی او از گرفتاری او بمصیبت
بسبب وفات پسر او و سختی آنچه داخل او شده از غم پس امام علیه السلام نوشت سوی او که آیا ندانستی که الله تعالی عز و جل برمیگزیند
و وا میگیرد از مال مؤمن و از فرزند مؤمن نفیستر آن را تا ثواب دهد او را بنا بر آن چهارم اصل قال رسول الله صلى الله
عليه وآله اذا قبض ولد المؤمن والله اعلم بما قال العبد قال الله تبارك وتعالى
للملئكة قبضتم ولد فلان فيقولون نعم ربنا قال فيقول فما قال عبدي قالوا حمدك
واسترجع فيقول الله تبارك وتعالى اخذتم ثمرة قلبه وقرة عينه فحمدني واسترجع
ابنوا له بيتا في الجنة وسموه بيت الحمد شرح گفت رسول الله صلی الله علیه و آله چون از دنیا گرفته شود
فرزند مؤمن و الله تعالی داناتر است بآنچه گفته است آن بنده با وجود آن برای حکمتی میگوید الله تبارک و تعالی ملائکه
خود را که آیا از دنیا گرفتید فرزند فلان کس را پس میگویند آری ای صاحب کل اختیار ما رسول گفت پس میگوید الله تعالی

که پس چه گفت بنده من میگویند حمد گفت ترا و انا لله و انا الیه راجعون گفت پس میگوید الله تبارک و تعالی که فرا گیرید
میوه دل او را و روشنی چشم او را پس حمد گفت مرا و انا لله و انا الیه راجعون گفت بنا کنید برای او خانه در بهشت و نام کنید
آن را خانه حمد پنجم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلم یقول ان الله عز و جل اذا احب عبدا قبض
احب ولده الیه شرح شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت بدرستی که الله عز و جل چون دوست دارد بنده را میگیرد
محبوبتر اولاد او سوی او را ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال من قدم من المسلمین ولدین
یحتسبهما عند الله عز و جل حجباه من النار باذن الله شرح روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
هر که پیش فرستد از جمله مسلمانان دو فرزند را در حالی که داخل ذخیره آخرت خود شمرد آن دو فرزند را از الله عز و جل حاجب
میشوند آنکس را از آتش جهنم برخصت الله تعالی هفتم اصل توفی طاهر بن رسول الله صلی الله علیه و آله
فنهی رسول الله صلی الله علیه و آله خدیجة عن البکاء فقالت بلی یا رسول الله ولکن
درت علیه الدریرة فبکیت فقال لها اما ترضین ان تجدیه قائما علی باب الجنة فاذا
رآک اخذ بیدک فادخلک اطهرها مکانا و اطیبها قالت و ان ذلک کذلک قال الله اعز
و اکرم من ان یسلب عبدا ثمرة فؤاده فیصبر و یحتسب و یحمد الله عز و جل ثم یعذبه
شرح توفی بصیغه ماضی مجهول یا معلوم باب تفعل است این حدیث و حدیث دوم این باب سیوم است که طاهر لقب قاسم است و هر دو نقل
یک حکایت و تفاوت در نقل اینجا از قبیل تفاوت در نقل قرآنست قصه موسی و عیسی و مانند آن را و کلام مصنف در کتاب الحجة
در مولد النبی دلالت بر مغایرت میکند یعنی گرفته شد از دنیا طاهر پسر رسول الله صلی الله علیه و آله پس نهی کرد رسول الله صلی الله
علیه و آله خدیجه را از گریه پس خدیجه گفت بلی ای رسول الله گریه را ترک کرده بودم ولیکن فرود آمد بر طاهر چنانچه عادت بود
دفعه از شیر پس گریه کردم پس گفت او را که آیا راضی نمیشوی باینکه یابی او را ایستاده بر در بهشت پس چون ببیند ترا گیرد دست ترا پس
داخل کند ترا در پاکیزه تر بهشت باعتبار مکان و خوشبوتر بهشت خدیجه گفت آیا و بدرستی که آن چنانست که گفتی گفت که الله
بی منتر و کریمتر است از اینکه واگیرد از بنده میوه دل او را پس آن بنده صبر کند و داخل ذخیره آخرت خود شمارد و حمد کند الله
عز و جل را با وجود آن عذاب کند او را بترک تدارک بر وجه کمال هشتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال ثواب
المؤمن من ولده اذا مات الجنة صبر او لم یصبر شرح روایت از امام جعفر صادق علیه السلم گفت ثواب
مؤمن از جانب فرزند چون مرده باشد بهشت است خواه صبر کند و خواه صبر نکند مراد اینست که اگر صبر کند ثواب او اطهر و اطیب
بهشت است چنانچه گذشت در حدیث سابق و اگر صبر نکند ثواب او محض دخول بهشت است نهم اصل عن ابی عبد الله
او ابی الحسن علیهما السلم قال ان الله عز و جل لیعجب من رجل یموت ولده و هو یحمد الله
فیقول یا ملائکتی عبدی اخذت نفسه و هو یحمدنی شرح یعجب بعین بی نقطه و جیم و بای یک نقطه بصیغه
مضارع معلوم باب علم است العجب بضم عین و سکون جیم تکبر و مباهات بخلق چیزی چنانچه گفته تبارک الله احسن الخالقین من
برای سببیت است فا در فیقول برای بیان عجب است نفسه بسکون فا و بفتح فا میتواند بود و بر هر تقدیر استعاره است برای فرزند
یعنی روایت است از امام جعفر صادق یا امام موسی کاظم علیهما السلم گفت بدرستی که الله عز و جل هر آینه مباهات میکند از آن
مردی که میمیرد فرزند او و او حمد میکند الله تعالی را پس میگوید الله تعالی میگوید ای ملائکه من بنده من گرفتم جان او

حمد میکوید مرا

حمد میکوید مرا دهم اصل عن ابی جعفر علیه السلم قال من قدم اولادا یحتسبهم عند الله عز و جل حجبوه
من النار باذن الله عز و جل شرح این ظاهر است از شرح حدیث ششم این باب و لفظ جمع گاهی مستعمل میشود در دو چنانچه
گذشت در کتاب الحیض در آخر حدیث اول باب جامع فی الحائض و المستحاضة که سن لها الاقراء و ادناه حیضتان باب یازدهم
اصل باب التعزی شرح این باب در بیان دلداری کسی خود را بر صبر است در مصیبت و در این باب هشت حدیث است اول اصل عن ابی
عبد الله علیه السلم قال من اصیب بمصیبة فلیذکر مصابه بالنبی صلی الله علیه و آله فانه
من اعظم المصائب شرح مصاب مصدر میمی باب افعال است مصایب بیاء دو نقطه در پایین است یعنی روایت است از
امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که گرفتار شود بمصیبتی پس باید که یاد خود آورد گرفتاری خود را بوفات نبی صلی الله
علیه و آله چه بدرستی که آن از جمله بزرگتر مصیبتهاست دوم اصل عن عمرو بن سعید الثقفی عن ابی جعفر علیه السلم
قال ان اصبت بمصیبة فی نفسک او فی مالک او فی ولدک فاذکر مصابک برسول الله
صلی الله علیه و آله فان الخلائق لم یصابوا بمثله قط شرح روایت از عمرو بن سعید ثقفی بفتح ثاء سه نقطه
و فتح قاف و فا از امام محمد باقر علیه السلام راوی گفت که امام گفت اگر گرفتار شوی بمصیبتی در خود یا در مال یا در فرزند
پس یاد خود آور گرفتاری خود را بوفات رسول الله صلی الله علیه و آله چه بدرستی که خلایق گرفتار نشده اند بمصیبتی که مثل وفات
رسول الله باشد هرگز اشارتست باینکه خلفای ضلالت در دین او کردند آنچه کردند و میکنند آنچه میکنند سیوم اصل لما
اصیب امیر المؤمنین علیه السلم نعی الحسن الی الحسین علیهما السلم و هو بالمدائن فلما قرأ
الکتاب قال یا لها من مصیبة ما اعظمها مع ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال
من اصیب منکم بمصیبة فلیذکر مصابه بی فانه لن یصاب بمصیبة اعظم منها و صدق
صلی الله علیه و آله شرح النعی بفتح نون و سکون عین بی نقطه مصدر معتل اللام یائی باب منع خبر مرگ کسی دادن
و مراد اینجا خبر دادن ضربت ابن ملجم علیه اللعنة است بروشی که معلوم است که منجر بمرگ میشود منادی در یا لها محذوفست بتقدیر
یا قوم لها متعلق بفعل محذوفست بتقدیر احضروا لها یعنی که تماشا کنید آن را ضمیر لها راجع بحادثه است من بیانیه است که بر
تمییز در آمده ما اعظمها صیغه تعجب است یعنی وقتی که ضربت خورد امیر المؤمنین علیه السلم خبر مرگ نوشت امام حسن سوی امام حسین
علیهما السلم و امام حسین در مدائن بود پس وقتی که خواند مکتوب را گفت ای قوم تماشا کنید این حادثه را که مصیبتی است چه عظیم است با وجود
آنکه رسول الله صلی الله علیه و آله گفت که هر که گرفتار شود از جمله شما مومنان بمصیبتی پس باید که یاد کند گرفتاری خود را بوفات
من چه بدرستی که او هرگز گرفتار نخواهد شد بمصیبتی که بزرگتر از آن باشد و رسول الله راست گفت صلی الله علیه و آله چهارم
اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال لما مات النبی صلی الله علیه و آله سمعوا صوتا و لم
یروا شخصا یقول کل نفس ذائقة الموت و انما توفون اجورکم یوم القیمة فمن زحزح
عن النار و ادخل الجنة فقد فاز و قال ان فی الله خلفا من کل هالک و عزاء من
کل مصیبة و درکا مما فات فبالله فثقوا و ایاه فارجوا و انما المحروم من حرم الثواب
شرح مضمون این گذشت در کتاب الحجة در حدیث نوزدهم مولد النبی که باب صد و دهم است کل نفس تا فقد فاز از سوره
آل عمران است چون مضمون کلام این شخص معلوم بوده سابقا پس از قبیل تذکیر و تحدیث است نه تعلیم منافی انقطاع نبوت بعد از

رسول میت فا در فقو او در فار جوا برای کید فا در فبالله است یعنی روایت از امام جعفر صادق علیه السلام کفت دو نفر کی از جماعت

یافت بنی صلی الله علیه و آله اهل البیت شنیدند آوازی و ندیدند کسی را که آواز میکرد آنکس میکفت هر جانداری چشنده مرکست

و جزای میت که تمام داده میشود برای مصیبت خود در روز قیامت پس در آن روز هر که دور کرده شود از آتش و داخل کرده

شود در بهشت پس بتحقیق میرسد بمطلب خود و آنکس کفت بدرستی که نزد الله تعالی ثوابی هست که عوض هر برطرف شده در دنیا است

و باعث صبر است از هر مصیبتی و تلافیست از آنچه فوت شده پس بالله تعالی و بس اعتماد کنید و او را و بس امیدوار باشید و جزای

میت که بی نصیب حقیقی کسی است که بی نصیب باشد از ثواب بسبب کثرت بیتابی در مصیبت پنجم اصل عَنْ اَبِي

عَبْدِاللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ جَاءَهُمْ جَبْرَئِيلُ وَالنَّبِيُّ مُسَجًّى

وَفِي الْبَيْتِ عَلِيٌّ وَفَاطِمَةُ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فَقَالَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا اَهْلَ بَيْتِ الرَّحْمَةِ

كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَاِنَّمَا تُوَفَّوْنَ اُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ فَمَنْ زُحْزِحَ عَنِ النَّارِ وَاُدْخِلَ الْجَنَّةَ ٥

فَقَدْ فَازَ وَمَا الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا اِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ اِنَّ فِي اللهِ عَزَّ وَجَلَّ عَزَاءً مِنْ كُلِّ مُصِيبَةٍ وَخَلَفًا

مِنْ كُلِّ هَالِكٍ وَدَرَكًا لِمَا فَاتَ فَبِاللهِ فَثِقُوا وَاِيَّاهُ فَارْجُوا فَاِنَّ الْمُصَابَ مَنْ حُرِمَ الثَّوَابَ

هٰذَا اٰخِرُ وَطْئِي مِنَ الدُّنْيَا قَالُوا فَسَمِعْنَا الصَّوْتَ وَلَمْ نَرَ الشَّخْصَ شرح المسجی بمیم مضمومه و جیم بصیغه اسم مفعول

باب تفعیل کسی که پرده بر او پوشیده شده باشد الحیوة الدنیا یعنی دلبستکی بزندکی دنیا است المتاع الغرور فریب دادن

پس مراد اینست که و اینست دلبستکی بزندکی دنیا مکر آلت فریبندکی شیطان جاهلان که دل آن می بندند مشار الیه هذا آمدن

بزمین برای تحدیث است و مراد اینست که آمدن جبرئیل برای تعلیم نبی منقطع شد و آمدن برای تحدیث منحصر در فرد نیست

پس این حدیث منافات ندارد با آنچه کذشت در کتاب الحجة در حدیث پنجم باب چهلم که باب فیه ذکر الصحیفة والجفر والجامعة

و مصحف فاطمة علیها السلام است که و کان جبرئیل علیه السلام یاتیها فیحسن عزاءها علی ابیها آخر همزه والف و کسر خاء بانقطه مضاف است

وطی بفتح واو و سکون طاء بی نقطه و همزه و ضمیر متکلم است لو طاء مصدر است علم یا کذاشتن در جایی کن بمعنی فی است و یا بمعنی

زمین است باقی این ظاهر است از شرح حدیث سابق و شاید که هر دو نقل یکی واقعه باشد و میتواند بود که نقل دو واقعه باشد

والله اعلم ششم اصل عَنْ اَبِي عَبْدِاللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ جَاءَتِ

التَّعْزِيَةُ اَتَاهُمْ آتٍ يَسْمَعُونَ حِسَّهُ وَلَا يَرَوْنَ شَخْصَهُ فَقَالَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ اَهْلَ الْبَيْتِ وَرَحْمَةُ اللهِ

وَبَرَكَاتُهُ كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَاِنَّمَا تُوَفَّوْنَ اُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ فَمَنْ زُحْزِحَ عَنِ النَّارِ وَاُدْخِلَ

الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ وَمَا الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا اِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ فِي اللهِ عَزَّ وَجَلَّ عَزَاءٌ مِنْ كُلِّ مُصِيبَةٍ وَخَلَفٌ

مِنْ كُلِّ هَالِكٍ وَدَرَكٌ لِمَا فَاتَ فَبِاللهِ فَثِقُوا وَاِيَّاهُ فَارْجُوا فَاِنَّ الْمَحْرُومَ مَنْ حُرِمَ الثَّوَابَ وَ

السَّلَامُ عَلَيْكُمْ شرح جاءت التعزیة بمعنی اینست که آمد آن تعزیه که الله تعالی اهل مصیبت را کرده در قرآن و مانند آن

اتاهم استینافی بیانی است الحس بکسر حاء بی نقطه و تشدید سین بی نقطه آواز و باقی این ظاهر است از شرح دو حدیث سابق هفتم

اصل عَنْ اَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِثْلَهُ وَزَادَ فِيهِ قُلْتُ مَنْ كَانَ فِي الْبَيْتِ قَالَ عَلِيٌّ وَفَاطِمَةُ وَالْحَسَنُ

وَالْحُسَيْنُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ شرح این ظاهر است هشتم اصل عَنْ اَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى

اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اَتَاهُمْ آتٍ فَوَقَفَ بِبَابِ الْبَيْتِ فَسَلَّمَ عَلَيْهِمْ ثُمَّ قَالَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا آلَ مُحَمَّدٍ

كل نفس

كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَاِنَّمَا تُوَفَّوْنَ اُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ فَمَنْ زُحْزِحَ عَنِ النَّارِ وَاُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ

فَازَ وَمَا الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا اِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ فِي اللهِ خَلَفٌ مِنْ كُلِّ هَالِكٍ وَعَزَاءٌ مِنْ كُلِّ مُصِيبَةٍ

وَدَرَكٌ لِمَا فَاتَ فَبِاللهِ فَثِقُوا وَعَلَيْهِ فَتَوَكَّلُوا وَبِنَصْرِهِ لَكُمْ عِنْدَ الْمُصِيبَةِ فَارْضَوْا فَاِنَّمَا الْمُصَابُ

مَنْ حُرِمَ الثَّوَابَ وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكَاتُهُ وَلَمْ يَرَوْا اَحَدًا فَقَالَ بَعْضُ مَنْ فِي الْبَيْتِ

هٰذَا مَلَكٌ مِنَ السَّمَاءِ بَعَثَهُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ اِلَيْكُمْ لِيُعَزِّيَكُمْ وَقَالَ بَعْضُهُمْ هٰذَا الْخَضِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَاءَكُمْ

يُعَزِّيكُمْ بِنَبِيِّكُمْ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ شرح و توقف بباب بیت دلالت میکند بر اینکه این شخص از جنس ملائکه نیست لا داخل

خانه میشد و بنصره لکم تا آخر دلالت بر این میکند که این شخص بعد از آنکه جبرئیل از جانب الله تعالی آمده بود آمد فقال بعض

من فی البیت تا آخر دلالت میکند بر اینکه در وقت آمدن این شخص غیر علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام کسی آمده بوده بآن خانه بعضهم

در و قال بعضهم عبارت از امیر المؤمنین یا دیگری از معصومین مذکورین است باقی این ظاهر است از شرح احادیث سابقه باب بیست

دوم اصل باب الصبر والجزع والاسترجاع شرح این باب بیان شکیبایی و بیتابی و کفتن انا لله و انا الیه راجعون نزد مصیبت

در این باب سیزده حدیث است اول اصل عَنْ جَابِرٍ عَنْ اَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قُلْتُ لَهُ مَا الْجَزَعُ قَالَ اَشَدُّ

الْجَزَعِ الصُّرَاخُ بِالْوَيْلِ وَالْعَوِيلِ وَلَطْمُ الْوَجْهِ وَالصَّدْرِ وَجَزُّ الشَّعْرِ مِنَ النَّوَاصِي وَمَنْ اَقَامَ ٥

النُّوَاحَةَ فَقَدْ تَرَكَ الصَّبْرَ وَاَخَذَ فِي غَيْرِ طَرِيقِهِ وَمَنْ صَبَرَ وَاسْتَرْجَعَ وَحَمِدَ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ

فَقَدْ رَضِيَ بِمَا صَنَعَ اللهُ وَوَقَعَ اَجْرُهُ عَلَى اللهِ وَمَنْ لَمْ يَفْعَلْ ذٰلِكَ جَرَى عَلَيْهِ الْقَضَاءُ وَهُوَ

ذَمِيمٌ وَاَحْبَطَ اللهُ اَجْرَهُ شرح الصراخ بضم صاد بی نقطه و راء بی نقطه و الف و خاء با نقطه فریاد الویل بفتح واو و سکون یاء

دو نقطه در پایین فرود آمدن بلا العویل بفتح عین بی نقطه و کسر واو و سکون یاء دو نقطه در پایین کریه بلند و العویل مرفوعست

بعطف بر الصراخ و عطف در این موضع عطف السحاب و عطف الفراد میتواند بود و اللطم بفتح لام و سکون طاء بی نقطه مصدر باب

نصر کوفتن شکم دست بر رو و سینه و مانند آنها الجز بفتح جیم و تشدید زای با نقطه مصدر باب نصر بریدن النواصی جمع ناصیه

موضعی از سر که متصل است به پیشانی و دو پهلوی آن النواحة بفتح نون و تشدید واو و الف و حاء بی نقطه زنی که در ماتمها مبالغه

در نوحه کری کند بیتجاوز از حد راستی در ذکر اوصاف میت پس فتح اقامت نواحه منافات ندارد با آنچه می آید در کتاب المعیشة

در حدیث اول باب کسب النائحة که باب سی و پنجم است یعنی روایت از جابر از امام محمد باقر علیه السلام راوی کفت که کفتم او را

چیست آن بیتابی که ثواب را ناقص میکند کفت سخت بیتابی فریاد بواویلاه است و کریه بلند و طپانچه بر رو و سینه و بریدن موی از پهلوی

سر و هر که و اداشت زنان بغایت نوحه کر را پس بتحقیق ترک کرد شکیبایی را و شروع کرد در غیر راه شکیبایی و هر که شکیبایی کرد

و کفت انا لله و انا الیه راجعون و حمد کفت الله عز و جل را پس بتحقیق راضی شد با آنچه الله تعالی ساخت و فرود آمد و واجب شد

ثواب او بر الله تعالی و هر که نکرد آنرا روان شد بر او حکم الهی و او مذموم است و بکار نیامدنی کرد الله تعالی ثواب او را

بمعنی اینکه ناقص یا نابود کرد ثواب او را دوم اصل عَنْ اَبِي عَبْدِاللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ اِنَّ الصَّبْرَ وَالْبَلَاءَ يَسْتَبِقَانِ

اِلَى الْمُؤْمِنِ فَيَاْتِيهِ الْبَلَاءُ وَهُوَ صَبُورٌ وَاِنَّ الْجَزَعَ وَالْبَلَاءَ يَسْتَبِقَانِ اِلَى الْكَافِرِ فَيَاْتِيهِ الْبَلَاءُ

وَهُوَ جَزُوعٌ شرح روایت از امام جعفر صادق علیه السلام کفت بدرستی که شکیبایی و بلا پیشی بر یکدیکر میجویند در دویدن

سوی مؤمن پس می آید نزد مؤمن بلا بر حالی که او بغایت شکیبا است مراد اینست که شکیبایی بسیار پیشی میکیرد بر بلا در مؤمن

و بدرستی که بیتابی و بلا پیشی میگیرند بر یکدیگر میجویند در دویدن سوی کافر پس می آید نزد کافر بلا بر جائی که او بغایت بیتابست
مراد اینست که بیتابی بسیار پیشی میگیرد بر بلا در کافر سیوم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله ضرب
المسلم یده علی فخذه عند المصیبة احباط لاجره شرح گفت رسول الله صلی الله علیه و آله زدن مسلمان دست خود را
بر ران خود در مصیبت باعث ناقص کردن ثواب اوست چهارم اصل عن ابی جعفر علیه السلم قال ما من عبد یصاب
بمصیبة فیسترجع عند ذکره المصیبة و یصبر حین تفجأه الا غفر الله له ما تقدم من ذنبه
و کلما ذکر مصیبته فاسترجع عند ذکر المصیبة غفر له کل ذنب اکتسب فیما بینهما شرح جمله و یصبر
عطف تفسیر جمله یسترجع است تفجأ بفا و جیم و همزه بصیغه مضارع معلوم غایبه باب منع و علم است الفجاءة بضم فا و الف ممدوده
هجوم آوردن چیزی و مراد اینجا هجوم آوردن غم مصیبت گذشته است بوقت یاد آن یعنی روایتست از امام محمد باقر
علیه السلام گفت نیست هیچ بنده که گرفتار شود بمصیبتی پس گوید انا لله و انا الیه راجعون نزد یاد او آن مصیبت را
و شکیبائی کند وقتی که هجوم آورد بر او غم آن مصیبت مگر آنکه آمرزید الله تعالی برای او آنچه گذشته است از گناه او و هر وقت
که یاد کرد مصیبتی را پس گفت انا لله و انا الیه راجعون نزد یاد آن مصیبت بخشیده شد برای او هر گناهی که کسب کرد میان
دو یاد کردن پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال من ذکر مصیبته و لو بعد حین فقال انا لله و انا
الیه راجعون و الحمد لله رب العالمین اللهم اجرنی علی مصیبتی و اخلف علی افضل
منها کان له من الاجر مثل ما کان عند اول صدمته شرح آجر بهمزه و الف و کسر جیم و رای بی نقطه بصیغه
امر مجهول الفا باب مفاعلت میتواند بود که بهمزه ساکنه و ضم و کسر جیم باشد از باب نصر و ضرب بحذف همزه وصل الایجار
و الاجر مزد دادن اخلف بخا با نقطه و فا بصیغه امر باب افعالست الاخلاف چیزی را جانشین چیزی کردن علی بحرف
جر و ضمیر متکلم است افضل مفعول مفعول اخلفست من در منها صله افعل التفضیل است و ضمیر راجع بمصیبت است باعتبار
قدر استحقاق ثواب بر آن پس مراد طلب تفضل است و میتواند بود که صله افعل التفضیل محذوف باشد بتقدیر افضل مما
فات عنی و من برای سببیت باشد و ضمیر راجع بمصیبت باشد باعتبار خودش یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم
گفت هر که یاد کند مصیبتی را هر چند که بعد از مدتی باشد پس گوید بدرستی که ما از الله ایم و بدرستی که ما سوی او بازگشت کنندگانیم
حقیقت معنی این می آید در حدیث چهارم باب النهی از دو یاس الله درست که صاحب کل اختیار هر کس و هر چیزیست خدایا مزد
ده مرا بر مصیبت من و جانشین کن برای من ثوابی را که بهتر باشد از قدر استحقاق ثواب بر آن مصیبت میباشد برای او
از ثواب مثل آنچه بود نزد اول کوفتن که آن مصیبت کرد ششم اصل عن اسحق بن عمار عن ابی عبد الله علیه السلم
قال یا اسحق لا تعدن مصیبة اعطیت علیها الصبر و استوجبت علیها من الله عز و جل
الثواب انما المصیبة التی یحرم صاحبها اجرها و ثوابها اذا لم یصبر عند نزولها شرح اعطیت
بصیغه ماضی مجهول مخاطب باب افعالست استوجبت بصیغه ماضی معلوم مخاطب باب استفعالست الاستیجاب استحقاق یعنی روایتست
از اسحق بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلام گفت ای اسحق داخل حساب مصاب مکن البته مصیبتی را که داده شدی بر آن صبر و
مستحق شدی بر آن از جانب الله تعالی ثواب را جز این نیست که داخل حساب مصیبت مصیبتی است که محروم شود صاحبش از مزد
آن و ثواب آن چون صبر نکرده باشد نزد فرود آمدن آن هفتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال لا ینبغی

الصیاح

الصیاح علی المیت و لا شق الثیاب شرح جمع میان این حدیث و آنچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث هشتم باب
هفتاد و چهارم که باب الاشارة و النص علی ابی محمد علیه السلم است که او مشقوق الجیب بوده برای وفات برادرش بچند وجه ممکنست
از آنجمله اینکه مراد شق ثیاب تمام باشد نه شق جیب تنها یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت سزاوار نیست
فریاد بر میت و نه دریدن جامها هشتم اصل عن موسی بن بکر عن ابی الحسن الاول علیه السلم قال ضرب
الرجل یده علی فخذه عند المصیبة احباط لاجره شرح این ظاهرست از شرح حدیث سیوم این باب
نهم اصل کنا عند ابی عبد الله علیه السلم فجاءه رجل فشکا الیه مصیبة اصیب بها فقال
له ابو عبد الله علیه السلم اما انک ان تصبر تؤجر و ان لا تصبر یمض علیک قدر الله الذی
قدر علیک و انت مأزور شرح قدر بصیغه مجهول باب نصر و ضرب یا باب التفعیل است المأزور بهمزه و زای نقطه و رای بی نقطه
بصیغه اسم مفعول باب نصر کسی که پشت او شکسته باشد یا آفتی دیگر داشته باشد و مراد اینجا محروم از ثواب صبرست یعنی
بودیم نزد امام جعفر صادق علیه السلام که آگاه باش پس آمد نزد او مردی پس شکایت آورد سوی او از مصیبتی که گرفتار شده
بود بآن پس گفت او را امام جعفر صادق علیه السلام که آگاه باش بدرستی که تو اگر صبر کنی مزد داده میشوی و اگر صبر نکنی میرود
بر تو حکم الله تعالی که تدبیر کرده شده بر تو بر حالی که تو محرومی از ثواب دهم اصل عن قتیبة الاعشی قال
اتیت ابا عبد الله علیه السلم اعود ابنا له فوجدته علی الباب فاذا هو مهتم حزین فقلت
جعلت فداک کیف الصبی فقال و الله انه لما به ثم دخل فمکث ساعة ثم خرج الینا
و قد اسفر وجهه و ذهب التغیر و الحزن قال فطمعت ان یکون قد صلح الصبی فقلت
کیف الصبی جعلت فداک فقال قد مضی الصبی لسبیله فقلت جعلت فداک لقد کنت
و هو حی مغتما حزینا و قد رأیت حالک الساعة و قد مات غیر تلک الحال فکیف هذا
فقال انا اهل البیت انما نجزع قبل المصیبة فاذا وقع امر الله رضینا بقضائه و سلمنا لامره
شرح روایتست از قتیبه اعشی گفت آمدم نزد امام جعفر صادق علیه السلام عیادت میکردم پسری از او را پس یافتم امام را بر
در خانه پس ناگاه او غمناک و اندوهگین بود پس گفتم قربانت شوم چگونه است کودک گفت بخدا قسم بدرستی که او برای آنست
که با اوست یعنی که برای جان کندن مخلوق شده و آنچه با اوست بعد از آن امام داخل خانه شد و درنگ کرد ساعتی
بعد از آن بیرون آمد سوی ما بر حالی که بتحقیق گشاده شده بود روی او و رفته بود دگرگون شدن و اندوه قتیبه گفت پس
بطمع افتادم که صحت یافته باشد کودک پس گفتم چگونه است کودک قربانت شوم پس گفت بتحقیق رفت کودک براه
خود پس گفتم قربانت شوم هر آینه بتحقیق بودی بر حالی که او زنده بود غمناک اندوهگین و بتحقیق دیدم حال ترا درین
ساعت و حال آنکه بتحقیق کودک مرد غیر آن حال سابق پس چگونه است این اختلاف دو حال پس امام گفت بدرستی که ما
اهل بیت پیغمبر جز این نیست که بیتاب میشویم پیش از مصیبت پس چون فرود آمد حکم الله تعالی راضی میشویم بحکم او و
گردن می نهیم برای حکم او یازدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال لا یصلح الصیاح علی المیت و لا
ینبغی و لکن الناس لا یعرفونه و الصبر خیر شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت خوب نیست
فریاد بر میت و سزاوار نیست و لیکن مردمان نمیدانند آنرا و شکیبائی بهترست دوازدهم اصل کنت جالسا عند ابی

عَبدِ اللهِ عَلَيهِ السَّلَامُ فَصَرَخَتِ الصَّارِخَةُ مِنَ الدَّارِ فَقَامَ أَبُو عَبدِ اللهِ عَلَيهِ السَّلَامُ ثُمَّ جَلَسَ فَاستَرجَعَ
وَعَادَ فِي حَدِيثِهِ حَتَّى فَرَغَ مِنهُ ثُمَّ قَالَ إِنَّا لَنُحِبُّ أَن نُعَافَى فِي أَنفُسِنَا وَأَموَالِنَا وَأَولَادِنَا فَإِذَا
وَقَعَ القَضَاءُ فَلَيسَ لَنَا أَن نُحِبَّ مَا لَم يُحِبَّ اللهُ لَنَا شرح بودم نشسته نزد امام جعفر صادق علیه السلام پس
فریاد زنی که فریاد زننده بود در مصیبت از خانهٔ امام علیه السلام پس خواست امام جعفر صادق علیه السلام و درون خانه رفت
بعد از آن آمد و نشست پس انا لله و انا الیه راجعون گفت و برگشت در گفتگویی که در میان داشت تا اینکه فارغ شد از آن
بعد از آن گفت بدرستی که ما دوست میداریم که عافیت داده شویم در خودهای ما و اولاد ما پس چون واقع شود حکم الهی پس نیست
ما را اینکه دوست داریم چیزی را که معلوم کرده باشیم که دوست نداشته الله تعالی برای ما سیزدهم اصل عَن بَعضِ أَصحَابِنَا
قَالَ كَانَ قَومٌ أَتَوا أَبَا جَعفَرٍ عَلَيهِ السَّلَامُ فَوَافَقُوا صَبِيًّا لَهُ مَرِيضًا فَرَأَوا مِنهُ اهتِمَامًا وَغَمًّا وَجَعَلَ
لَا يَقِرُّ قَالَ فَقَالُوا وَاللهِ لَئِن أَصَابَهُ شَيءٌ إِنَّا لَنَتَخَوَّفُ أَن نَرَى مِنهُ مَا نَكرَهُ قَالَ فَمَا لَبِثُوا أَن
سَمِعُوا الصِّيَاحَ عَلَيهِ فَإِذَا هُوَ قَد خَرَجَ عَلَيهِم مُنبَسِطَ الوَجهِ فِي غَيرِ الحَالِ الَّتِي كَانَ عَلَيهَا
فَقَالُوا لَهُ جَعَلَنَا اللهُ فِدَاكَ لَقَد كُنَّا نَخَافُ مِمَّا نَرَى مِنكَ أَن لَو وَقَعَ أَن نَرَى مِنكَ مَا
يَغُمُّنَا فَقَالَ لَهُم إِنَّا لَنُحِبُّ أَن نُعَافَى فِيمَن نُحِبُّ فَإِذَا جَاءَ أَمرُ اللهِ سَلَّمنَا فِيمَا أَحَبَّ شرح
جعل بصیغهٔ ماضی معلوم باب منع از افعال مقاربه است و لازم است یا بصیغهٔ مجهول است ماخوذ از جعل بمعنی تبدیل لا یقر بقاف و راء
بی‌نقطه بصیغهٔ مضارع معلوم باب ضرب و علم است ضمیر اصابه راجع بصبی است انا بکسر همزه و جمله جزای شرط است فرق میان تخوف
و خوف اینست که اول بعنوان مبالغه است و دوم بی مبالغه است لهذا اول در جملهٔ جزائیه واقع شده اینجا بخلاف دوم در
نخاف ان سمعوا بفتح همزه و سکون نون تقدیر الی ان سمعوا است ضمیر علیه راجع بصبی است لام در لقد موطئهٔ قسم است تقدیر
والله لقد من در مما تری برای سببیت ان در ان لو بفتح همزه و تخفیف نون مفسره است زیرا که نخاف متضمن معنی قول است تقدیر
فقالوا والله تا آخر و میتواند بود که ان مصدریه باشد و معمول نخاف باشد و مفعول له نظیر آیت سورهٔ سبا تبینت الجن
ان لو کانوا یعلمون الغیب و میتواند بود که ان زایده باشد اگرچه مذهب سیبویه و اخفش و غیر ایشان جواز زاید بودن ان
میان فعل قسم و میان لو زیرا که این در صورتیست که جملهٔ شرطیه جواب قسم تواند بود و اینجا بخلاف آنست ان در ان نری بفتح
همزه و سکون نون زایده است و مابعد آن جزای شرط است و زاید بودن آن اینجا موافق مذهب اخفش است و میتواند بود که تکرار
آن در ان لو باشد نظیر فادرفنا الله فنقوا و گذشت در حدیث چهارم باب التعزی یعنی روایت از بعض یاران ما گفت در زمان
سابق جمعی آمدند نزد امام محمد باقر علیه السلام پس موافق افتاد آمدن ایشان با کودکی از او که بیمار بود پس دیدند از امام علیه السلام
شغلی و غمی و کارش این بود که قرار نمیگرفت راوی گفت پس آن جمع گفتند بخدا قسم که هرآینه اگر رسد کودک را چیزی بدرستی که ما
هرآینه بسیار میترسیم که ببینیم از امام چیزی را که نمیخواهیم آن را از بیتابی راوی گفت پس آن جمع درنگ نکردند تا آنکه شنیدند فریاد را
بر آن کودک پس ناگاه امام علیه السلام بتحقیق بیرون آمد از درون خانه بر آن جمع بر حالی که گشاده رو بود در غیر حالی که بود بر آن
پس آن جمع گفتند او را گرداناد الله تعالی ما را قربان تو هرآینه بتحقیق میترسیدیم بسبب آنچه میدیدیم از تو که اگر واقع شود آنچه
واقع شد ببینیم از تو چیزی را که مغموم کند ما را پس امام گفت ایشان را بدرستی که ما هرآینه دوست میداریم که عافیت داده شویم در آن کس
که دوست میداریم پس چون آید حکم الله تعالی گردن می‌نهیم در آنچه او دوست داشت باب چهاردهم در بیان ثواب التعزیه شرح

واموال ما

و میتواند بود که نفی از مقاربت باشد
واسم ان ضمیر شان محذوف باشد
و خبران ... باشد

این باب در بیان ثواب داشتن کسی دیگری را بر صبر در مصیبت است در این باب چهار حدیث است اول اصل عَن أَبِي جَعفَرٍ عَلَيهِ السَّلَامُ قَالَ
كَانَ فِيمَا نَاجَى بِهِ مُوسَى عَلَيهِ السَّلَامُ رَبَّهُ قَالَ يَا رَبِّ مَا لِمَن عَزَّى الثَّكلَى قَالَ أُظِلُّهُ فِي ظِلِّي يَومَ لَا ظِلَّ
إِلَّا ظِلِّي شرح اسم کان مضمون یا رب ما لمن عزی الثکلی است و ضم سابق و لاحق از قبیل اقامت کل مقام جزء است بعنوان
مسامحه و اعتماد بر ظهور مراد الثکلی بضم ثاء سه نقطه و سکون کاف و الف مقصوره زنی که بمصیبت فرزند گرفتار باشد اظله بصیغهٔ
مضارع متکلم وحده از باب افعال است الظل سایه و مراد اینجا پناه است یعنی روایت از امام محمد باقر علیه السلام گفت بود در آنچه راز
گفت آن موسی علیه السلام صاحب کل اختیار خود را اینکه موسی گفت ای صاحب کل اختیار من چه ثواب است برای کسی که تعزیه کرد زن
فرزند مرده را الله تعالی گفت پناه میدهم او را در پناه خود در روزی که پناهی نیست مگر پناه من مراد روز قیامت است دوم اصل
قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَآلِهِ مَن عَزَّى حَزِينًا كُسِيَ فِي المَوقِفِ حُلَّةً يُحبَى بِهَا شرح کسی بصیغهٔ
مجهول معتل اللام واوی باب نصر است حله منصوب و مفعول دوم کسی است یحبی بحاء بی‌نقطه و باء یک‌نقطه بصیغهٔ مضارع مجهول معتل
اللام واوی باب نصر یا باب تفعیل الحبو والتحبیه حمایت چیزی بمعنی نگاهداری آن از نقصان یعنی گفت رسول الله صلی الله
علیه و آله هر که تعزیه کند اندوهگینی را پوشانیده میشود در عرصهٔ قیامت حله که محفوظ از نقصان میماند با آن سیوم اصل قَالَ
أَمِيرُ المُؤمِنِينَ عَلَيهِ السَّلَامُ مَن عَزَّى الثَّكلَى أَظَلَّهُ اللهُ فِي ظِلِّ عَرشِهِ يَومَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّهُ شرح این ظاهر
است از شرح حدیث اول این باب چهارم اصل قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَآلِهِ مَن عَزَّى مُصَابًا
كَانَ لَهُ مِثلُ أَجرِهِ مِن غَيرِ أَن يَنتَقِصَ مِن أَجرِ المُصَابِ شَيءٌ شرح گفت رسول الله صلی الله علیه و آله
هر که تعزیه کند گرفتار مصیبتی را میباشد برای او مانند ثواب آن گرفتار بی آنکه کم شود از ثواب آن گرفتار چیزی باب پانزدهم
در بیان ... التسلوه بفتح و ضم سین بی‌نقطه و سکون لام اسم مصدر باب نصر و علم فراموش کردن مصیبت فی الجمله
یعنی این باب بیان کیفیت تسلی بخشیدن است در مصیبت در این باب سه حدیث است اول اصل سَمِعتُ أَبَا عَبدِ اللهِ
عَلَيهِ السَّلَامُ يَقُولُ إِنَّ المَيِّتَ إِذَا مَاتَ بَعَثَ اللهُ مَلَكًا إِلَى أَوجَعِ أَهلِهِ فَمَسَحَ عَلَى قَلبِهِ فَأَنسَاهُ
لَوعَةَ الحُزنِ وَلَولَا ذَلِكَ لَم تَعمُرِ الدُّنيَا شرح مسح بسین بی‌نقطه و حاء بی‌نقطه بصیغهٔ ماضی معلوم باب منع یا باب تفعیل است
المسح والتمسیح مالیدن دست بر چیزی که آلوده باشد برای برطرف کردن آلودگی آن اللوعه بفتح لام و سکون واو و عین بی‌نقطه
سوزش دل لم تعمر بعین بی‌نقطه و راء بی‌نقطه بصیغهٔ مضارع غایبه معلوم باب نصر و ضرب و علم است العمر بفتح عین و سکون میم والعمارة
بفتح عین باقی ماندن چیزی مدتی یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت بدرستی که میت چون وفات یابد
میفرستد الله تعالی فرشته را بسوی دردناکتر اهل وی پس دست میمالد بر دل وی پس فراموشش کار میکند او را یعنی که برطرف
میکند از او سوزش اندوه دل او و اگر نبود آن باقی نمیماند دنیا دوم اصل عَن أَبِي عَبدِ اللهِ عَلَيهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ اللهَ
تَبَارَكَ وَتَعَالَى تَطَوَّلَ عَلَى عِبَادِهِ بِثَلَاثٍ أَلقَى عَلَيهِمُ الرِّيحَ بَعدَ الرُّوحِ وَلَولَا ذَلِكَ مَا دَفَنَ حَمِيمٌ
حَمِيمًا وَأَلقَى عَلَيهِمُ السَّلوَةَ وَلَولَا ذَلِكَ لَانقَطَعَ النَّسلُ وَأَلقَى عَلَى ذَلِكَ هَذِهِ الحَبَّةِ الدَّابَّةَ وَلَولَا
ذَلِكَ لَكَنَزَهَا مُلُوكُهُم كَمَا يَكنِزُونَ الذَّهَبَ وَالفِضَّةَ شرح روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
بدرستی که الله تبارک و تعالی تفضل کرد بر بندگان خود به سه خصلت بیان این آنکه انداخت بر ایشان بوی گند را بعد از
مفارقت روح و اگر نبود آن دفن نمیکرد خویشی خویشی را و انداخت بر ایشان تسلی شدن بعد از مصیبت را و اگر نبود

بفتح ...

آن هر آینه بریده میشد نسل و انداخت برای دانه که معاش مردم بآنست مثل گندم و برنج جانور را در وقت گهنگی و اگر نمیبود این
هر آینه نگاه میداشتند آن دانه را پادشاهان ایشان چنانچه نگاه میدارند طلا و نقره را سالها حدیث سیم اصل سمعت ابا
عبد الله علیه السلم یقول اذا مات المیت بعث الله ملکا الی اوجع اهله فمسح علی قلبه فانساه
لوعة الحزن ولولا ذلک لم تعمر الدنیا شرح این ظاهر است از شرح حدیث اول این باب باب هشتاد و نهم اصل
زیارة القبور شرح این باب بیان زیارت قبرهاست و در این باب ده حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلم
فی زیارة القبور قال انهم یأنسون بکم فاذا غبتم عنهم استوحشوا شرح روایت از امام جعفر صادق
علیه السلام در زیارت قبرها گفت بدرستی که اهل قبور انس میگیرند با شما در وقت زیارت پس چون غایب شدید از ایشان
دلگیر میشوند از تنهایی دوم اصل عن سماعة قال سألته عن زیارة القبور وبناء المساجد فیها قال اما
زیارة القبور فلا بأس بها ولا یبنی عندها المساجد شرح سماعة بن مهران از راویان امام جعفر صادق
و امام موسی کاظم علیهما السلام است لا بأس بها اشارت است بآنچه منقول است که زیارت قبور در صدر اسلام منهی عنه بوده و نهی از آن منسوخ
شده یعنی روایت است از سماعه گفت پرسیدم امام را از زیارت قبرها و بنای مسجدها در مواضع آنها امام گفت اما زیارت
قبرها پس روا است آن و بنا کرده نمیشود نزد قبرها مسجدها سیم اصل عن هشام بن سالم عن ابی عبد الله ع
قال سمعته یقول عاشت فاطمة علیها السلم بعد ابیها علیه السلم خمسة وسبعین یوما لم
تر کاشرة ولا ضاحکة تأتی قبور الشهداء فی کل جمعة مرتین الاثنین والخمیس فتقول
ههنا کان رسول الله صلی الله علیه وآله ههنا کان المشرکون شرح کاشر در نسخ بشین با نقطه است
الکشر ظاهر ساختن دندانها در سخن گفتن و مانند آن و مراد اینجا سخن گفتن از روی رغبت است زیرا که اهل رغبت در سخن لبها را
بیشتر میگشایند از غیر ایشان و میتواند بود که بسین بی نقطه باشد الکسر تکیه کردن در وقت نشستن بر بالش که دو تاه کرده شده
باشد یعنی روایت است از هشام بن سالم از امام جعفر صادق علیه السلام هشام گفت شنیدم از او میگفت زنده ماند فاطمه
علیها السلام بعد از پدرش علیه السلام هفتاد و پنج روز دیده نشد در آن ایام که در سخن دندانهای خود را ظاهر کرده باشد
و نه اینکه خنده کرده باشد می آمد در آن ایام نزد قبور شهدای احد در هر هفته دو بار در دوشنبه و پنجشنبه پس میگفت اینجا بود
رسول الله صلی الله علیه وآله اینجا بودند مشرکان در روز جنگ احد چهارم اصل عن اسحق بن عمار عن ابی الحسن
علیه السلم قال قلت له المؤمن یعلم من یزور قبره قال نعم لا یزال مستأنسا به ما دام عند
قبره فاذا قام وانصرف من قبره دخله من انصرافه عن قبره وحشة شرح روایت است از اسحق بن
عمار از امام موسی کاظم علیه السلام اسحق گفت گفتم او را آیا مؤمن میداند کسی را که زیارت میکند قبر او را گفت آری همیشه آن
مؤمن انس میگیرد با آن کس چندانکه نزد قبر او است پس چون برخاست و برگشت از قبر او داخل شد آن مؤمن را از برگشتن او دلگیری
از تنهایی پنجم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلم کیف التسلیم علی اهل القبور فقال نعم تقول
السلم علی اهل الدیار من المؤمنین والمسلمین انتم لنا فرط ونحن ان شاء الله بکم لاحقون
شرح نعم بکسر نون و سکون عین و فتح میم فعل مدح است و در اصل از باب علم است و در آن چهار لغت است اول آنکه مذکور شد
دوم موافق اصل سیوم بکسر نون و کسر عین چهارم فتح نون و سکون عین و فاعل آن ضمیر مستتر است که رجوع بالتسلیم است

تحیت مخصوص محذوف است بتقدیر نعم شیئا هو یا نعم بفتح نون و فتح عین و سکون میم حرف تصدیق است بمعنی که آری میگویم آنچه را
که پرسیدی و بنا بر این کیف سؤال از روش تسلیم است موافق آنچه می آید در حدیث هشتم این باب الدیار بکسر دال و تخفیف یای دو نقطه
در پایین جمع دار خانه‌ها و مراد اینجا قبرهاست و الف لام برای عهد خارجیست من در من المؤمنین برای بیان اهل الدیار است و فرط از
ارمغان و میتواند بود که برای خارجیت باشد چنانچه می آید در حدیث هفتم این باب و مراد بمؤمن اینجا شیعی امامی مجتنب از کبایر است
خواه بترک آن بالکلیه و خواه بتوبه صحیح از کبیره و مراد بمسلم اینجا شیعی امامی آلوده بکبیره است فی صحاح اللغة الفرط بفتح فا و فتح رای بی نقطه
و طای بی نقطه پیشرو و مساویست در آن واحد و تثنیه و جمع آن در ان شاء الله برای محض تبرک است یعنی گفتم امام جعفر صادق
علیه السلام را که چگونه است سلام بر اهل قبور اشارتست بآنکه در صدر اسلام منهی عنه بوده چنانچه گذشت در شرح حدیث دوم
این باب پس امام گفت خوب است بمعنی که خوب خبریست آن سلام میگویی سلام بر اهل این خانه‌ها که مؤمنان و مسلمانانند
شما برای ما پیشروانید و ما وقتی که خواست الله تعالی بشما رسنده‌ایم ششم اصل عن عمرو بن ابی المقدام قال مررت
مع ابی جعفر علیه السلم بالبقیع فمررنا بقبر رجل من اهل الکوفة من الشیعة قال فوقف علیه
فقال اللهم ارحم غربته وصل وحدته وآنس وحشته واسکن الیه من رحمتک
ما یستغنی بها عن رحمة من سواک والحقه بمن کان یتولاه شرح روایت از عمرو بن ابی المقدام
گفت گذشتیم با امام محمد باقر علیه السلام ببقیع که قبرستان مدینه است پس گذشتیم بقبر مردی از اهل کوفه از شیعه پس امام ایستاد
بر آن قبر پس گفت خدایا رحم کن غریبی او را و همراه ده تنهایی او را و رام کن رمیدگی او را و ساکن ساز بسوی او از رحمت تو
آنچه را که بی نیاز شود با آن از رحمت هر که غیر تست و برسان او را با کسی که او را ولی تصرف در خود از خود میدانست هفتم اصل
عن منصور بن حازم قال تقول السلم علیکم من دیار قوم مؤمنین وانا ان شاء الله بکم
لاحقون شرح منصور بن حازم از راویان امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام است من اینجا برای ابتدای غایت است
و مراد اینجا اینست که سلام از جانب مؤمنان زنده است که هنوز در خانه‌های خود نمرده‌اند و باقی ظاهر است از شرح
حدیث پنجم این باب هشتم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلم کیف التسلیم علی اهل القبور قال تقول
السلم علی اهل الدیار من المسلمین والمؤمنین رحم الله المستقدمین منا والمستأخرین
وانا ان شاء الله بکم لاحقون شرح المستقدم والمستأخر بصیغه اسم فاعل باب استفعال پیشرو و پس رو باقی ظاهر است
از شرح حدیث پنجم این باب نهم اصل عن الرضا علیه السلم قال من اتی قبر اخیه ثم وضع یده علی القبر
وقرأ انا انزلناه فی لیلة القدر سبع مرات امن من فزع یوم الفزع الاکبر او یوم الفزع
شرح روایت از امام رضا علیه السلام گفت هر که آید نزد قبر برادر مؤمن خود بعد از آن گذاشت دست خود را بر قبر و خواند
سوره القدر را هفت بار ایمن شد از روز اضطراب بزرگ یا روز اضطراب شک از راویست دهم اصل قال امیر المؤمنین
علیه السلم زوروا موتاکم فانهم یفرحون بزیارتکم ولیطلب احدکم حاجته عند قبر ابیه و
عند قبر امه بما یدعو لهما شرح با در بما برای مصاحبت است و ما مصدریه است و میتواند بود که موصوله باشد و عاید
محذوف باشد بتقدیر بما یدعو به لهما یعنی گفت امیر المؤمنین علیه السلام زیارت کنید مردگان خود را چه بدرستی که ایشان
خوشحال میشوند بزیارت شما و باید که طلب کند یکی از شما حاجت خود را نزد قبر پدرش و نزد قبر مادرش مقارن دعایی که برای

ایشان میکند باب هشتاد و ششم اصل باب ان المیت یزور اهله شرح این باب بیان اینست که روح میت زیارت میکند
اهل خود را و در این باب پنج حدیث است اول اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال ان المؤمن ليزور اهله
فيرى ما يحب ويستر عنه ما يكره وان الكافر ليزور اهله فيرى ما يكره ويستر عنه ما
يحب قال ومنهم من يزور كل جمعة ومنهم من يزور على قدر عمله شرح يرى هر دو جا بصیغه
مضارع مجهول غایب مهموز العین معتل اللام از باب افعال است نایب فاعل ضمیر مستتر در است یا مفعول دوم است یستر هر دو جا
بصیغه مضارع مجهول غایب از باب نصر است ما نایب فاعلست ضمیر منهم راجع بمؤمنانست نظیر آنچه می آید در حدیث پنجم
و میتواند بود که راجع بمؤمنان و کافران باشد بنابر اینکه چنانچه هر مؤمن که طاعت او بیشتر است زودتر زیارت میکند
برای راحت او همچنان هر کافری که معاصی او بیشتر است زودتر زیارت میکرده باشد برای آزار او یعنی روایت از
امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که روح مؤمن هرآینه زیارت میکند اهل خود را پس نموده میشود باو آنچه دوست
میدارد و پوشیده میشود از او آنچه کراهت دارد و بدرستی که روح کافر هرآینه زیارت میکند اهل خود را پس نموده میشود
باو آنچه کراهت دارد و پوشیده میشود از او آنچه دوست میدارد امام گفت و بعض مؤمنان کسی است که زیارت
میکند هر هفته یکبار و از جمله مؤمنان کسی است که زیارت میکند بر قدر عمل خود یا بمعنی که زودتر از هفته زیارت میکند
چنانچه می آید در حدیث پنجم این باب دوم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال ما من مؤمن ولا كافر
الا وهو يأتي اهله عند زوال الشمس فاذا رأى اهله يعملون بالصالحات حمد الله
تعالى على ذلك واذا رأى الكافر اهله يعملون بالصالحات كانت عليه حسرة شرح مراد
بمؤمن و کافر اینجا افضل مؤمنان و اشقیای کافرانست که هر روز زیارت میکنند چنانچه می آید در حدیث پنجم این باب
در حق مؤمن مراد بعند زوال الشمس اعم از اینست که هر روزه باشد یا بعض روزها باشد یعنی روایت از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت نیست هیچ مؤمنی و کافری مگر در حالی که او می آید نزد اهل خود نزد زوال آفتاب پس چون دید مؤمن اهل خود را
که عمل میکنند باعمالی که موافق طریقه امام مفترض الطاعه است حمد کرد الله تعالی را بر آن و چون دید کافر اهل خود را که عمل
میکنند باعمالی که موافق طریقه امام مفترض الطاعه است شد آنها برای او حسرت که چرا من نکردم سیم اصل عن اسحق
بن عمار عن ابي الحسن الاول عليه السلام قال سألته عن الميت يزور اهله قال نعم قلت في كم
يزور قال في الجمعة وفي الشهر وفي السنة على قدر منزلته فقلت في اي صورة يأتيهم فقال
في صورة طائر لطيف يسقط على جدرهم ويشرف عليهم فان رآهم بخير فرح وان رآهم
بشر وحاجة حزن واغتم شرح مراد بمیت اینجا اعم است از چهار طایفه اول مؤمن بمعنی شیعی امامی مجتنب از کبیره
دوم مسلم بمعنی شیعی امامی آلوده بکبیره سیوم کافر صریح چهارم کافر غیر صریح پس منافات نیست میان این حدیث و حدیث
پنجم این باب که ادنای مؤمنان هر هفته زیارت میکنند اللطیف کوچک و غیر مرئی و هر دو اینجا مناسب است ان رآهم
بخیر در حق دو قسم سابق واقعست ان رآهم بشر در حق دو قسم لاحق واقع است پس منافات نیست میان این حدیث و حدیث
اول این باب یعنی روایت از اسحق بن عمار از امام موسی کاظم علیه السلام گفت پرسیدم امام را از میت که آیا زیارت
میکند اهل خود را گفت آری گفتم در هر چند مدت یکبار زیارت میکند گفت در هر هفته و در ماه و در سال بر قدر مرتبه

میت

میت در ایمان و اسلام و در کفر و ضلالت پس گفتم در چه صورت می آید نزد ایشان روح او پس گفت در صورت مرغی کوچک
که می نشیند بر دیوارهای ایشان و مشرف میشود بر ایشان در خانههای ایشان پس چون دید ایشان را بر حالی که خوبست شادان
شد و اگر دید ایشان را بر حالی که بدست بی حرمت محزون و غمناک شد چهارم اصل عن عبد الرحيم القصير قال قلت
له المؤمن يزور اهله فقال نعم يستأذن ربه فيأذن له فيبعث معه ملكين فيأتيهم في بعض
صور الطير يقع في داره ينظر اليهم ويسمع كلامهم شرح عبد الرحیم بن روح القصیر از راویان امام محمد
باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام است یعنی روایت از عبد الرحیم کوتاه گفت گفتم امام را که آیا روح مؤمن زیارت
میکند اهل خود را گفت آری طلب رخصت میکند از صاحب کل اختیار خود پس رخصت میدهد او را پس میفرستد با او دو فرشته را — پس … ایشان را
پس می آید نزد اهل خود در بعض صورتهای مرغان در خانه خود نظر میکند سوی ایشان و میشنود سخن ایشان پنجم اصل
عن اسحق بن عمار قال قلت لابي الحسن الاول عليه السلام يزور المؤمن اهله فقال نعم فقلت
في كم فقال على قدر فضائلهم منهم من يزور في كل يوم ومنهم من يزور في كل يومين ومنهم
من يزور في كل ثلاثة ايام قال ثم رأيت في مجرى كلامه انه يقول ادناهم منزلة يزور كل
جمعة قال قلت في اي ساعة قال عند زوال الشمس ومثل ذلك قال قلت في اي صورة
قال في صورة العصفور او اصغر من ذلك فيبعث الله عز وجل معه ملكا فيريه ما يسره
ويستر عنه ما يكره فيرى ما يسره ويرجع الى قرة عين شرح مراد بمؤمن اینجا شیعی امامی مجتنب از کبیره است
خواه ترک آن بالکلیه و خواه بتوبه از آن مجری بفتح میم و سکون جیم و راء بی نقطه و الف اسم مکانست یعنی روایت از اسحق
بن عمار گفت گفتم امام موسی کاظم علیه السلام را که آیا زیارت میکند مؤمنی که وفات یافته باشد اهل خود را گفت آری پس
گفتم در چند وقت پس گفت بر قدر اعمال صالحه مؤمنانست یعنی که هر کدام که عمل صالح بیشتر کرده زودتر زیارت میکند
بیان این آنکه بعض مؤمنان کسی است که زیارت میکند هر روز یکبار و بعض مؤمنان کسی است که زیارت میکند هر دو روز
یکبار و بعض مؤمنان کسی است که زیارت میکند هر سه روز یکبار اسحق گفت بعد از آن دیدم در راه سخن او یعنی میان
سخن او اینکه او میگوید که کمتر مؤمنان باعتبار مرتبه زیارت میکند در هر هفته یکبار اسحق گفت که گفتم در کدام ساعت
گفت هر نزد زوال آفتاب و اندکی پیشتر و اندکی پستر اسحق گفت که گفتم در کدام صورت گفت در صورت گنجشک یا کوچکتر
از آن پس میفرستد الله عز و جل با او فرشته را پس فرشته مینماید او را آنچه مسرور و خوشحال میکند او را و میپوشاند از او
آنچه را که نمیخواهد پس می بیند آنچه را که مسرور میکند او را و برمیگردد سوی حالی که روشنی چشم اوست یا بمعنی که از آن دیدن
بغایت خوشحال میشود و مخفی نماند که منافات نیست میان این حدیث و حدیث سابق که در آنجا ملکین بود زیرا که ملک واحد
با کمترین مؤمنانست و دو ملک با بالاتر از آنست و الله اعلم باب هشتاد و هفتم اصل باب ان الميت يمثل له ماله وولده وعمله قبل موته
شرح یمثل بثاء سه نقطه بصیغه مضارع مجهول غایب باب تفعیل است التمثیل چیزی را بصورتی در آوردن خواه آن صورت جوهری باشد
موجود در خارج و حکایت احوال صاحب صورت کند و خواه محض وجود ذهنی داشته باشد و سخن او بزبان حال باشد یعنی
این باب بیان اینست که در صورت در آورده میشود برای میت مال او و فرزندان او اگر داشته باشد و عمل او پیش از موت
او و در این باب چهار حدیث است اول اصل قال امير المؤمنين عليه السلام ان ابن آدم اذا كان في آخر يوم من

ایام الدنیا واول یوم من ایام الآخرة مثل له ماله وولده وعمله فیلتفت الی ماله فیقول له والله
انی کنت حریصا شحیحا فما لی عندک فیقول خذ منی کفنک شرح مراد بحریص مبالغه کننده در جمع مالست و مراد علیک
بشحیح مبالغه کننده در نگاه داشتن مالست یعنی گفت امیر المؤمنین علیه السلام بدرستی که فرزند آدم چون شود در آخر روزی از
روزهای دنیا و اول روزی از روزهای آخرت یعنی که بدم مرگ رسد در صورتی درآورده میشود مال او و فرزندان او و عمل
او پس رو می‌آورد بسوی مال خود پس میگوید بخدا قسم که بدرستی که من بودم بر تو حریص بخیل پس چیست از تو پس مال میگوید فرا گیر
از من کفن خود را اصل قال فیلتفت الی ولده فیقول والله انی کنت لکم محبا وانی کنت علیکم محامیا
فما لی عندکم فیقولون نؤدیک الی حفرتک فنواریک فیها شرح امیر المؤمنین علیه السلام گفت پس رو
می‌آورد بسوی فرزندان خود پس میگوید بخدا قسم که بدرستی که من بودم بر شما دوستدار و بدرستی که من بودم بر شما منع کننده ضرر
و نقصان پس چیست از شما پس میگویند میرسانیم ترا بسوی قبر تو و میپوشانیم ترا در قبر اصل قال فیلتفت الی
عمله فیقول والله انی کنت فیک لزاهدا وان کنت علی لثقیلا فماذا عندک فیقول انا
قرینک فی قبرک و یوم نشرک حتی اعرض انا وانت علی ربک شرح مراد بعمل طاعتست اعم از آنکه
موافق طریقت امام مفترض الطاعه باشد یا موافق طریقه امام ضلالت باشد ان در ان کنت بکسر همزه و سکون نون
مخففه از مثقله است و اسم آن ضمیر شان محذوفست یعنی امیر المؤمنین علیه السلام گفت پس رو می‌آورد بسوی طاعت خود
پس میگوید بخدا قسم که بدرستی که من بودم در تو هر آینه بی‌رغبت و بدرستی که شان اینست که بودی بر من هر آینه سنگین پس چیست
نزد تو پس طاعت میگوید من همراه توام در قبر تو و در روز زنده کردن تو برای حساب تا وقتی که معروض شوم من و تو نیز بر صاحب
کل اختیار تو اصل قال فان کان لله ولیا اتاه اطیب الناس ریحا واحسنهم منظرا واحسنهم
ریاشا فقال ابشر بروح وریحان وجنة نعیم ومقدمک خیر مقدم فیقول له من انت
فیقول انا عملک الصالح ارتحل من الدنیا الی الجنة وانه لیعرف غاسله ویناشد حامله
ان یعجله شرح اطیب الناس یعنی بهترین که بصورت انسان می‌آید یا از قبیل یوسف احسن اخوته است المنظر بفتح میم و
سکون نون و فتح ظاء بانقطه اسم مکان باب نصر است یعنی آنچه نظر در آن می‌افتد مثل روی آدمی الریاش بکسر را بی‌نقطه و یا دو نقطه
در پایین و الف و شین با نقطه لباس فاخر ابشر بصیغه امر باب افعالست الروح بفتح را و سکون واو راحت و رحمت و نسیم الریحان
بفتح را بی‌نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین رزق النعیم بفتح نون و کسر عین و سکون یا دو نقطه در پایین رفاهیت ضمیر وانه
راجع بولی است یعرف بعین بی‌نقطه و را بی‌نقطه و فا بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعیل است التعریف پی در پی فرمودن
کسی را در کاری ماخوذست از عرف بضم عین و سکون را بمعنی پی در پی کردن کاری و مراد امر باشد موالات در عمل
بزبان حال المناشده بنون و شین با نقطه و دال بی‌نقطه مصدر باب مفاعله قسم دادن کسی را برای طلبکاری از او ضمیر مستتر
در یعجله راجع بحامل و اهله از غاسل و حامل است میتواند بود که راجع بحامل باشد و بس یعنی امیر المؤمنین علیه السلام گفت پس
اگر میت باشد دوست خدا یعنی که شیعه امامی مجتنب از کبیره باشد می‌آید نزد او خوشبوترین مردمان و نیکو شکل‌ترین مردمان
و نیکو لباس‌ترین مردمان پس میگوید او را مژده دریاب براحتی و رزقی عظیم و بهشت رفاهیتی عظیم و آمدن تو بهترین آمدنست
پس ولی میگوید او را چه کسی تو پس میگوید من عمل صالح توام کوچ کن از دنیا بسوی بهشت و بدرستی که آن ولی هر آینه بزبان

حال

حال موالات میفرماید شوینده خود را و قسم میدهد بردارنده خود را برای آنکه هر کدام زود بمنزل رساند او را اصل فاذا
دخل قبره اتاه ملکا القبر یجران اشعارهما ویخدان الارض باقدامهما اصواتهما کالرعد
القاصف وابصارهما کالبرق الخاطف فیقولان له من ربک وما دینک ومن نبیک
فیقول الله ربی ودینی الاسلام ونبیی محمد صلی الله علیه وآله شرح مراد بملکی القبر منکر
و نکیر است که گذشت در شرح حدیث بیست و ششم آخر ابواب کتاب فضل القرآن که این دو ملک غیر دو ملکند که طالب
میت است یجران بجیم و تشدید را بی‌نقطه بصیغه مضارع معلوم باب نصر است یخدان بخا با نقطه و تشدید دال بی‌نقطه بصیغه مضارع معلوم
باب نصر است اقدامهما بقاف و دال بی‌نقطه و میم است منافاتی نیست میان این و آنچه می‌آید در حدیث هفتم باب المسألة
فی القبر ومن یسأل ومن لا یسأل که یخطان الارض بانیابهما زیرا که میتواند بود که هم قدمهای ایشان چنگالهای بغایت دراز
داشته باشد که نشان در زمین کند و هم دندانهای پیشین ایشان بغایت دراز باشد که خط در زمین کشد القاصف بقاف
و صاد بی‌نقطه و فا بصیغه اسم فاعل باب ضرب بلند آواز الخاطف بخا با نقطه و طاء بی‌نقطه و فا بصیغه اسم فاعل باب علم یا باب ضرب
خیره کننده چشم یعنی پس چون ولی داخل شود در قبر خود می‌آیند نزد او دو فرشته قبر میکشند موهای خود را یعنی که مانند
درندگان بر جمیع بدن مو دارند اما موی ایشان بغایت بلندست و سوراخ میکنند زمین را بقدمهای خود و آوازهای
ایشان مانند رعد بلند آوازست و چشمهای ایشان مانند برق خیره کننده چشم است پس میگویند ولی را که کیست صاحب
کل اختیار تو و چیست دین تو و کیست پیغمبر تو پس ولی میگوید که خدا صاحب کل اختیار منست و دین من نفی شریک
از الله تعالی است و پیغمبر من محمد است صلی الله علیه و آله اصل فیقولان ثبتک الله فیما تحب وترضی وهو
قول الله عز وجل یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا وفی الآخرة
ثم یفسحان له فی قبره مد بصره ثم یفتحان له بابا الی الجنة ثم یقولان له نم قریر العین
نوم الشاب الناعم فان الله عز وجل یقول اصحاب الجنة یومئذ خیر مستقرا واحسن
مقیلا شرح ثبت بثا سه نقطه و با یک نقطه و تا دو نقطه در بالا بصیغه ماضی معلوم باب تفعیل و جمله دعائیه است بقرینه آنچه در
که می‌آید در حدیث و از دهم باب المسألة فی القبر التثبیت بر جا کردن فی در فیما برای ظرفیت است تحب بصیغه مخاطب معلوم باب
افعالست ما تحت عبارتست از آنچه مفهوم میشود از ثم یفسحان له بابا الی الجنة تا آخر که بهشت که می‌آید در حدیث هشتم
باب المسألة فی القبر که فیما یرد الیک التحفة من ریحها الی یوم القیمة جمله وهو قول الله عز وجل کلام امیر المؤمنین علیه السلام است یا کلام
دو ملک است در سوره ابراهیم چنین است الم تر کیف ضرب الله مثلا کلمة طیبة کشجرة طیبة اصلها ثابت وفرعها فی السماء
تؤتی اکلها کل حین باذن ربها ویضرب الله الامثال للناس لعلهم یتذکرون ومثل کلمة خبیثة کشجرة خبیثة اجتثت
من فوق الارض ما لها من قرار یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا وفی الآخرة ویضل الله الظالمین
ویفعل الله ما یشاء از جمله محتملات اینست که با در بالقول الثابت صله آمنوا است یا برای سببیت است و متعلق بیثبت است
و حاصل هر دو یکی است و بر هر تقدیر القول الثابت عبارتست از صلوة بر محمد و آل محمد که خبر است شهادت و وجوب آن در نماز
ثابت نزد موافق و مخالف یا عبارتست از آیات بینات محکمات ناهیه از اتباع ظن و از اختلاف و الزام رد فی ظن امره
بسوی اهل الذکر از هر شبهه محتاج الیه از جمله دین که مضمون آنها ثابت است در هر کتاب شریعتی از شرایع انبیا و حاصل

هر دو یکی است و آن در شیعهٔ امامیه است و آن کلمهٔ طیبه است و زوال ندارد اصلا و قول غیر ثابت همان قولست اما در مخالفان
شیعهٔ امامیه و آن کلمهٔ خبیثه است چون عمل بمقتضای آن نمیکنند و اسقاط صلوة بر آل محمد را در غیر تشهد نماز شعار خود کرده اند
فی دو جا متعلق بتثبیت است و تثبیت در حیوة الدنیا بوسیلهٔ آن قول ثابت عبارتست از قضای حاجات و حل مشکلات
بوسیلهٔ آن قول چنانچه مجربست یا عبارتست از غالب کردن بر خصم بوسیلهٔ تمسک بآن قول و تثبیت در آخرت بوسیلهٔ آن
قول عبارتست از آنچه مقدمهٔ آن در این حدیث مذکورست و بعد از آنست خلود در بهشت و رضوان یا ثبوت در حیوة دنیا عبارتست
از استحکام حقیقت آن بر دینی که مؤدی شود بمعرفت امام مفترض الطاعه در هر زمان و عدم اضطراب در آن بتشکیک شیاطین
انس و جن چنانچه در خطبهٔ مصنف گذشت که زالت الجبال قبل ان یزول و ثبوت در حیوة آخرت عبارتست از عدم اضطراب
در جواب دو فرشتهٔ قبر و مانند آن بیان تتمهٔ این آیت می آید در شرح حدیث دوازدهم باب آینده فانّ تا آخر کلام امیر المؤمنین
علیه السلام یا کلام دو ملک است مستقر مصدر میمی است بمعنی استقرار روح در بدن در قبر برای سؤال منکر و نکیر مقیل مصدر میمی است
بمعنی خواب در قبر بعد از قبض روح در قبر که مانند خواب چاشت است از روی تنعم یعنی پس دو فرشته میگویند ولی را که بازجا
کناد ترا الله تعالی در آنچه دوست میداری و راضی آنی باین معنی که قبض روح تو در قبر باعث بریدن نعمت از تو نشود و آن
با برجا کردن مدلول قول الله عز و جل است در سورهٔ ابرهیم که یا برجا در نعمت میکند الله تعالی جمعی را که گرویدند بسخنی که
با برجاست در زندگی دنیا و در زندگی آخرت بعد از آن فراخ میکنند برای ولی در قبر او بقدر کار کردن چشم او و بعد از آن
میگشایند برای ولی دری سوی بهشت بعد از آن میگویند ولی را که بخواب روشن چشم مانند خوابیدن جوان صاحب تنعم
باین معنی که قبض روح او میکنند و این میرانیدن دوم است که مذکور میشود در شرح حدیث اول باب هشتاد و نهم چه بدرستی که
الله عز و جل میگوید در سورهٔ فرقان که اهل بهشت در آن روز بهترند باعتبار قرارگاه و بهترند باعتبار خواب اصل قال
وَاِذَا كَانَ لِرَبِّهٖ عَدُوًّا فَاِنَّهٗ يَاْتِيهِ اَقْبَحَ مَنْ خَلَقَ اللّٰهُ زِيًّا وَرُؤْيًا وَاَنْتَنَهٗ رِيحًا فَيَقُولُ لَهٗ اَبْشِرْ
بِنُزُلٍ مِنْ حَمِيمٍ وَتَصْلِيَةِ جَحِيمٍ وَاِنَّهٗ لَيَعْرِفُ غَاسِلَهٗ وَيُنَاشِدُ حَمَلَتَهٗ اَنْ يَحْبِسُوهُ فَاِذَا دَخَلَ
الْقَبْرَ اَتَاهُ مُمْتَحِنَا الْقَبْرِ فَاَلْقَيَا عَنْهُ اَكْفَانَهٗ ثُمَّ يَقُولَانِ لَهٗ مَنْ رَبُّكَ وَمَا دِينُكَ وَمَنْ
نَبِيُّكَ فَيَقُولُ لَا اَدْرِي فَيَقُولَانِ لَا دَرَيْتَ وَلَا هُدِيتَ شرح اکتفا بذکر ولی و عدو اشارتست
باینکه واسطه میان مؤمن محض و کافر محض سؤال نمیشود در قبر چنانچه می آید در حدیث اول باب المسألة فی القبر و من یسئل و من
لا یسئل که باب هشتاد و ششم است برای اینکه الله تعالی از او مشتغی است و آنچه میخواهد میکند و باین اشارت شده
در آیات سابقه در سورهٔ ابرهیم و یضلّ الله الظالمین و یفعل الله ما یشاء الزّی بکسر زای با نقطه و تشدید یا دو نقطه در
پایین هیأت لباس الرؤی بضم و کسر رای بی نقطه و کسر همزه و تشدید یای دو نقطه در پایین منظر و بکسر را و سکون همزه
و تخفیف یا نیز بهمین معنی است مثل آیت سورهٔ مریم احسن اثاثا و رئیا النزل بضم نون و ضم زای با نقطه و بفتح و سکون زای
آنچه حاضر و مهیا کنند برای ورود آمدن میهمان و آن اینجا از روی تهکم است چنانچه ابشر از روی تهکم است الحمیم بفتح حای
بی نقطه و کسر میم غضب و آب جوشان یعرف بعین بی نقطه و زای با نقطه و فا بصیغهٔ مضارع معلوم از باب تفعیلات التعریف
و اداشتن کسی از کاری و کاهل کردن کسی در کاری و هر دو اینجا مناسبست ضمیر مرفوع در یحبسوه راجع بغاسل و حملته است
و میتواند بود که راجع بحملته تنها باشد و لیس لا ادری مصداق قول الله تعالی است در سورهٔ ابرهیم و یضلّ الله الظالمین و معنی

براینست

براینست که علم بمثل جهلست بلکه بدتر از جهلست دریت بصیغهٔ ماضی معلوم مخاطب از باب ضربست هدیت بصیغهٔ ماضی مجهول مخاطب از باب ضربست
و هر دو جمله دعائیه است یعنی امیر المؤمنین علیه السلام گفت و چون شد صاحب کل اختیار خود را دشمن یعنی اینکه کافر صریح باشد پس
بدرستی که شان اینست که می آید نزد او بدترهر که آفرید الله تعالی باعتبار لباس و صورت و گندیده ترهر که آفرید الله تعالی باعتبار
بو پس میگوید آن عدو را که مژده در یابی بحاضری از غضب آتش و بواداشتن بر آتش جهنم و بدرستی که آن عدو بزبان حال انکار و ایراد
شوینده خود را و قسم میدهد بردارندگان خود را برای اینکه وادارند او را و تعجیل نکنند پس چون داخل شود در قبر می آیند نزد او
دو امتحان کننده قبر پس می اندازند از و کفنهای او را پس میگویند او را کیست صاحب کل اختیار تو و چیست دین تو و کیست پیغمبر تو
پس میگوید نمیدانم پس آن دو ممتحن میگویند ندانی و راه نموده نشوی سوی بهشت اصل فَيَضْرِبَانِ يَافُوخَهٗ بِمِرْزَبَةٍ
مَعَهُمَا ضَرْبَةً مَا خَلَقَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ دَابَّةٍ اِلَّا وَتَذْعَرُ لَهَا مَا خَلَا الثَّقَلَيْنِ ثُمَّ يَفْتَحَانِ لَهٗ بَابًا
اِلَى النَّارِ ثُمَّ يَقُولَانِ لَهٗ نَمْ بِشَرِّ حَالٍ فِيهِ شرح الیافوخ بیای دو نقطه در پایین و الف و ضم فا و سکون واو و خای
با نقطه میان سر جایی که در طفولیت نرم میباشد المرزبة بکسر میم و سکون رای بی نقطه و فتح زای با نقطه و تشدید و تخفیف بای بی نقطه
عصای کوتاه که از آهن باشد تذعر بذال با نقطه و عین بی نقطه و رای بی نقطه بصیغهٔ مضارع معلوم غایبه از باب علم است الذعر بفتح ذال با نقطه
و فتح عین دهشت ذکی یا بصیغهٔ مجهول از باب منع یا باب افعالست الذعر بفتح ذال و سکون عین و الاذعار ترسانیدن الثقل بفتح
ثای سه نقطه و فتح قاف طایفهٔ سنگین مثل انس و جن یعنی پس میزنند میان سر او را بعصایی از آهن که با ایشانست زدنی که نیافریده
الله عز و جل هیچ جانداری را مگر بر حالی که دهشت زده میشود برای آن زدن غیر انس و جن بعد از آن میگشایند برای او دری سوی آتش
جهنم بعد از آن میگویند او را که بخواب با بدتر حالی اصل فِيهِ مِنَ الضِّيقِ مِثْلُ مَا فِيهِ الْقَنَا مِنَ الزُّجِّ حَتّٰى اَنَّ دِمَاغَهٗ
لَيَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ ظُفُرِهٖ وَلَحْمِهٖ وَيُسَلِّطُ اللّٰهُ عَلَيْهِ حَيَّاتِ الْاَرْضِ وَعَقَارِبَهَا وَهَوَامَّهَا فَتَنْهَشُهٗ حَتّٰى
يَبْعَثَهُ اللّٰهُ مِنْ قَبْرِهٖ وَاِنَّهٗ لَيَتَمَنّٰى قِيَامَ السَّاعَةِ مِمَّا هُوَ فِيهِ مِنَ الشَّرِّ شرح این فقره کلام امیر المؤمنین علیه السلام
است ضمیر فیه راجع بقبرست و ظرف خبر مبتداست مثل مرفوع و مبتداست القنا بفتح قاف و نون و الف مقصوره نیزه مثل
ما فیه القنا از قبیل وضع موصوف در مقام صفت برای ظهور مراد و الا میگفت مثل ما فی الذی فیه القنا من برای تبعیض است
الزج بضم زای با نقطه و تشدید جیم آهنی که ته نیزه است ان بفتح و کسر همزه میتواند بود الدماغ بکسر دال مغز سر الهوام بتشدید میم
جمع هامه بتشدید میم جانورانی که در سوراخهای زمین میباشند و آزار کننده و با ندوه اند از زنده اند النهش مصدر باب منع گزیدن
یعنی در آن قبر از تنگی مثل آنست که در ته نیزه از جملهٔ ته نیزه تا آنکه مغز سر او هر آینه بیرون می آید از میان ناخن او و گوشت او
که متصل بناخن است و مسلط میکند الله تعالی بر او ماران زمین را و کژدمان زمین را و حشرات زمین را پس میگزند او را تا آنکه
برانگیزاند او را الله تعالی از قبر او و بدرستی که او هر آینه از دلتنگی گاهی آرزو میکند قیام قیامت را بسبب آنچه او در آنست از آزار
اصل وَقَالَ جَابِرٌ قَالَ اَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ اِنِّي كُنْتُ اَنْظُرُ اِلَى الْاِبِلِ وَ
الْغَنَمِ وَاَنَا اَرْعَاهَا وَلَيْسَ مِنْ نَبِيٍّ اِلَّا وَقَدْ رَعَا الْغَنَمَ وَكُنْتُ اَنْظُرُ اِلَيْهَا قَبْلَ النُّبُوَّةِ وَهِيَ مُتَمَكِّنَةٌ
مِنَ الْمَكِينَةِ مَا حَوْلَهَا شَيْءٌ يُهَيِّجُهَا حَتّٰى تَذْعَرَ فَتَطِيرَ فَاَقُولُ مَا هٰذَا وَاَعْجَبُ حَتّٰى حَدَّثَنِي
جَبْرَئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَنَّ الْكَافِرَ يُضْرَبُ ضَرْبَةً مَا خَلَقَ اللّٰهُ شَيْئًا اِلَّا سَمِعَهَا وَيَذْعَرُ لَهَا اِلَّا الثَّقَلَيْنِ
فَقُلْنَا ذٰلِكَ لِضَرْبَةِ الْكَافِرِ فَنَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ شرح واو در و هی حالیه است المتمکن بصیغهٔ اسم فاعل

تفعل آنچه مانع نمی‌شود از حالی من متعلق بتمکنه است الکینش بفتح میم وکسر کاف و سکون یا ودو نقطه در پایین و نون آرام ما نافیه و مشابه بلیس است
حولها منصوب بنظر فیت وجر ما است شی مرفوع و اسم ما است و جمله استیناف بیانی است حتی متعلق بانظرت است تذ عرمز فیت
و قطیر عطف بر تذ عورت یا حتی متعلق بهیجها است تذ عرمنصوبست و قطیر عطف بر انظرت است بیان تذ عر گذشت در شرح فقره سابقه
اعجب بصیغه مضارع متکلم باب علمت فعلنا تا آخر کلام جابر است یعنی وگفت جابر که گفت امام محمد باقر علیه السلام که گفت نبی صلی الله
علیه و آله بدرستی که من نگاه میکردم سوی گله شتر وگله گوسفند بر جایی که میچرانیدم آنها را هیچ شتری مگر بر جایی که تحقیق چرانید گله   نیست م
گوسفند را و نگاه میکردم سوی آنها پیش از پیغمبری بر جایی که بیمانع بود از آرام بیان این آنکه میبود در دور آنها چیزی که از جا در آورد
آنها را تا آنکه حکایت کرد مرا جبرئیل علیه السلام که کافر در قبر زده میشود ضربتی که بیافرید الله تعالی دهشت زده میشد پس میبرید یعنی
که رم تند میکرد پس با خود میگفتم که چیست این رم کردن و تعجب میکردم تا آنکه حکایت کرد مرا جبرئیل علیه السلام که کافر در قبر زده
میشود ضربتی که بیافرید الله تعالی چیزی مگر بر جایی که میشنود آن را و دهشت زده میشود برای آن مگر انس و جن پس گفتیم آن از
زدن کافر است پس پناه میگیریم بالله تعالی از عذاب قبر دوم اصل قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
اِذَا حُمِلَ عَدُوُّ اللهِ اِلَى قَبْرِهِ نَادَى حَمَلَتَهُ اَلَا تَسْمَعُونَ يَا اِخْوَتَاهُ اِنِّي اَشْكُو اِلَيْكُمْ مَا وَقَعَ فِيهِ
اَخُوكُمُ الشَّقِيُّ اِنَّ عَدُوَّ اللهِ خَدَعَنِي وَاَوْرَدَنِي ثُمَّ لَمْ يُصْدِرْنِي وَاَقْسَمَ لِي اِنَّهُ نَاصِحٌ لِي
فَغَشَّنِي فَاَشْكُو اِلَيْكُمْ دُنْيَا غَرَّتْنِي حَتَّى اِذَا اطْمَاَنَنْتُ اِلَيْهَا صَرَعَتْنِي وَاَشْكُو اِلَيْكُمْ اَخِلَّاءَ الْهَوَى
مَنَّوْنِي ثُمَّ تَبَرَّؤُا مِنِّي وَخَذَلُونِي شرح عدو الله در اول عبارت از میت کافر است و در دوم عبارت از
ابلیس است حاصل اینجا عبارت از بردارنده جنازه و مشایعت کننده است الا بفتح همزه و تشدید لام حرف تحضیض است   اعم م
و چون داخل مضارع شده برای طلب از روی جد است مراد بسماع اینجا گوش و هوش است چنانچه مراد بندا و شکایت اینجا ندا   سماع م
و شکایت بزبان حالت تسمعون بتخفیف و تشدید نون مکسوره و تخفیف نون مفتوحه میتواند بود و بنا بر اول نون اعراب
با نون وقایه و یاء متکلم محذوفست مراد با خوه اینجا آشنایانست یا مراد همکیشان است الحاق الف در یا اخوتاه برای استغاثه
و تعجب است یا الف منقلب از یاء متکلم است الحاق ها برای ظهور الف و صوت است و ها ساکن است در صورت وقف و بر این تقدیر
انی بکسر همزه است و مکسور یا مضموم یا مفتوح گفته در وصل و بر این تقدیر انی بفتح همزه است و مفعول تسمعون میتواند بود اخوکم الشقی
از قبیل وضع ظاهر در موضع ضمیر است برای تصریح بشقاوت ایراد داخل کردن کسی در چیزی و مراد اینجا داخل کردن در معصیت است
الاصدار بیرون آوردن کسی از چیزی و مراد اینجا ارشاد براه توبه از معصیت است و اقسم لی ناظر است بآیت سورهٔ اعراف
و قاسمهما انی لکما لمن الناصحین انه بکسر همزه است و ضمیر غایب و ضمیر متکلم در انه ناصح لی مبنی بر تغلیب حال الحکایت در حال المحکی است
زیرا که ابلیس گفته انی ناصح لک دنیا غیر منصرفست گاهی منصرف و با تنوین و حذف الف بالتقاء ساکنین مستعمل میشود منوا
بفتح نون مشدد بصیغه ماضی معلوم معتل اللام باب التفعیل است یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله چون برده شود میت کافر
سوی قبرش ندا میکند بزبان حال بردارندگان خود را که چرا نمی‌شنوید بگوش هوش خود از من ای دوستان من بیان این آنکه
بدرستی که شکایت می‌آورم سوی شما از آنچه افتاد در آن آشنای شما که ناعاقبت بخیر است بیان این آنکه شیطان بازی
داد مرا و داخل کرد مرا در معصیتها بعد از آن بیرون نبرد مرا از آنها و قسم خورد برای من که بدرستی که او خالص است برای من و
فریب داد مرا بدروغ و شکایت می‌آورم سوی شما از دنیایی که در طمع باطل انداخت مرا تا آنکه چون آرام گرفتم سوی آن بر زمین زد

مراد شکایت

مراد شکایت می‌آورم سوی شما از دوستانی که از خواهش نفس پرستی با ایشان کردم بیان این آنکه در آرزوها انداختند مرا بعد از آن
دوری کردند از من و بیمدد گذاشتند مرا اصل وَاَشْكُو اِلَيْكُمْ اَوْلَادًا حَمَيْتُ عَنْهُمْ وَآثَرْتُهُمْ عَلَى نَفْسِي فَاَكَلُوا
مَالِي وَاَسْلَمُونِي وَاَشْكُو اِلَيْكُمْ مَالًا مَنَعْتُ فِيهِ حَقَّ اللهِ فَكَانَ وَبَالُهُ عَلَيَّ وَكَانَ نَفْعُهُ لِغَيْرِي
وَاَشْكُو اِلَيْكُمْ دَارًا اَنْفَقْتُ عَلَيْهَا حَرِيبَتِي وَصَارَ سُكَّانُهَا غَيْرِي وَاَشْكُو اِلَيْكُمْ طُولَ الثَّوِيِّ فِي قَبْرِي
يُنَادِي اَنَا بَيْتُ الدُّودِ وَاَنَا بَيْتُ الظُّلْمَةِ وَالْوَحْشَةِ وَالضِّيقِ شرح الحریبة بفتح حاء بی‌نقطه و کسر راء بی‌نقطه
و سکون یاء دو نقطه در پایین و باء یک نقطه مالی که اندوخته شده باشد بسعی تمام و بدل آن بر دم سکانها بضم سین بی‌نقطه و تشدید کاف
مرفوع و منصوب میتواند بود الثوی بضم ثاء سه نقطه و کسر واو و تشدید یاء و الثواء بفتح ثاء و فتح واو و الف ممدوده مصدر معتل العین
واوی و معتل اللام یائی باب ضرب ماندن بسیار در جایی پس اضافه طول آن برای مبالغه است یعنی و شکایت می‌آورم سوی
شما از فرزندانی که دفع ضرر کردم از ایشان و ترجیح دادم ایشان را بر خود در نفقه و مانند آن پس خوردند مال مرا و آنگاه گذاشتند
مرا و شکایت می‌آورم سوی شما از مالی که ندادم در آن حق الله تعالی را پس شد گناه آن بر من و شد نفع آن از برای غیر من
و شکایت می‌آورم سوی شما از خانه که خرج کردم بر آن اندوخته خود را و گردیدند ساکنان آن جمعی غیر من با یعنی که هر کدام
غیر منست و شکایت می‌آورم از بسیار بسیار ماندن در قبری که ندا میکند بزبان حال که من خانه کرمانم و من خانه تاریکی و تنهایی
و تنگی ام اصل يَا اِخْوَتَاهُ فَاحْبِسُونِي مَا اسْتَطَعْتُمْ وَاحْذَرُوا مِثْلَ مَا لَقِيتُ فَاِنِّي قَدْ بُشِّرْتُ
بِالنَّارِ وَبِالذُّلِّ وَالصَّغَارِ وَغَضَبِ الْعَزِيزِ الْجَبَّارِ وَاحَسْرَتَاهُ عَلَى مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللهِ وَيَاهْ
طُولَ ثَوَايَاهُ فَمَا لِي مِنْ شَفِيعٍ يُطَاعُ وَلَا صَدِيقٍ يَرْحَمُنِي فَلَوْ اَنَّ لِي كَرَّةً فَاَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ
شرح بشرت بصیغه ماضی متکلم مجهول باب التفعیل است الصغار بفتح صاد بی‌نقطه و غین با نقطه و الف و راء بی‌نقطه مصدر باب حسن راضی
شدن بخواری خود و مراد اینجا اقرار بخواری ابدی است و احرف ندا است مخصوص صورت ندبه یعنی آله است بخلاف یا
که مشترک میان ندبه مثل یا طول ثوایاه و غیر ندبه مثل یا زید و منادی اینجا متفجع منه است نه متفجع علیه ما مصدریست فرطت از باب
تفعیل است تفسیر جنب الله با میر المؤمنین علیه السلام گذشت در کتاب التوحید در حدیث نهم باب بیست و سوم که باب النوادر
است ثوایاه بفتح ثاء سه نقطه و فتح واو و الف و یاء دو نقطه در پایین منقلب از همزه است بیان معنی این شد در شرح فقرات
سابقه الحمیم بفتح حاء و کسر میم خویش و مراد اینجا خویشی است که مؤمن باشد و برکت ایمان او صالحان خویشان او داخل
شوند چنانچه در سورهٔ مؤمن گفته و من صلح من آبائهم و ازواجهم و ذریاتهم لو برای تمنی است ان بفتح همزه و تشدید نون است
و مضمون آن فاعل فعل محذوفست بتقدیر فلو کان ان فاکون منصوبست یعنی ای برادران من وا دارید مرا چندانکه توانید
و حذر کنید از مثل آنچه برخوردم آن را چه بدرستی که من مژده داده شدم با تش بخواری و قرار خواری همیشگی و غضب خدای که صانع
کن فیکون است ای اندوه و دریغا بر تقصیر من در امام حق و وای درازی ماندن دور و دراز در جهنم نیست برای من هیچ شفیعی
که مطاع شود در غیر خویشان خود و نیز مثل نبی و وصی نه دوست خویشی که رحم کند مرا اشارتست باینکه مؤمن خویش کافر خود را
دوست نمیدارد و رحم نمیکند پس کاش میبود اینکه برای من بازگشتنی میبود پس میشدم از جملهٔ شیعه امامیه مجتنبین از کبیره سیوم اصل
عَنْ عَمْرِو بْنِ عُثْمَانَ عَنْ جَابِرٍ عَنْ اَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِثْلَهُ وَزَادَ فِيهِ فَمَا يَفْتُرُ يُنَادِي حَتَّى يَدْخُلَ
قَبْرَهُ فَاِذَا دَخَلَ حُفْرَتَهُ رُدَّتِ الرُّوحُ فِي جَسَدِهِ وَجَاءَ مَلَكَا الْقَبْرِ فَامْتَحَنَاهُ قَالَ وَكَانَ اَبُو

جعفر علیه السلام یبکی اذا ذکر هذا الحدیث شرح روایت است از عمرو بن عثمان از جابر از امام محمد باقر علیه السلام مثل حدیث سابق و عمرو بن عثمان زیاد کرد در حدیث سابق یعنی که حدیث سابق را روایت کرد از جابر با این زیادتی که آن کافر میشنود ندا میکند تا آنکه داخل میشود در قبرش پس چون داخل شد در قبر تنگ جفره برگردانیده میشود روح سوی بدن او و می آیند دو فرشته قبر پس امتحان میکنند او را راوی گفت که امام محمد باقر علیه السلام گریه میکرد چون مذکور میکرد این حدیث را احیانا اصل عن جابر قال قال علی بن الحسین علیه السلام ما ندری کیف نصنع بالناس ان حدثناهم بما سمعنا من رسول الله صلی الله علیه وآله ضحکوا وان سکتنا لم یسعنا قال فقال ضمرة بن سعید حدثنا فقال هل تدرون ما یقول عدو الله اذا حمل علی سریره قال فقلنا لا شرح روایت است از جابر که گفت که گفت امام زین العابدین علیه السلام نمیدانیم که چگونه کنیم با مردمان مخالف بیان این آنکه اگر حکایت کنیم ایشان را بآنچه شنیدیم از رسول الله صلی الله علیه وآله خنده میکنند و اگر ساکت شویم گنجایش ندارد ما را آن سکوت جابر گفت که پس گفت ضمرة بن سعید که از مخالفان بود حکایت کن ما را پس امام گفت آیا میدانید که چه میگوید دشمن الله تعالی چون برداشته شود بر تابوت او جابر گفت پس گفتیم نه اصل قال فانه یقول لحملته الا تسمعون انی اشکو الیکم عدو الله خدعنی واوردنی ثم لم یصدرنی واشکو الیکم اخوانا واخیتهم فخذلونی واشکو الیکم اولادا حامیت علیهم فخذلونی واشکو الیکم دارا انفقت فیها حریبتی فصار سکانها غیری فارفقوا بی ولا تستعجلوا شرح مضمون این ظاهر است از شرح سابق اصل قال فقال ضمرة یا ابا الحسن ان کان هذا یتکلم بهذا الکلام یوشک ان یثب علی اعناق الذین یحملونه قال فقال علی بن الحسین علیه السلام اللهم ان کان ضمرة هزأ من حدیث رسول الله لک فخذه اخذة اسف قال فمکث اربعین یوما ثم مات فحضره مولی له شرح ابو الحسن کنیت امام زین العابدین علیه السلام است یوشک بیاء و شین بنقطه بصیغه مضارع معلوم از افعال مقاربه است یثب بیاء نقطه و با نقطه بصیغه مضارع معلوم معتل الفاء واوی باب ضرب است الوثوب جستن هزأ بزای بی نقطه و همزه بصیغه ماضی معلوم از باب منع است اسف بفتح همزه و فتح سین بی نقطه و فا مصدر باب علم است بمعنی غضب و بکسر سین صفت مشبهه است هر دو اینجا مناسب است حقیقت اسف الهی بیان شد در کتاب التوحید در حدیث ششم باب بیست و سیوم است که باب النهی ادرت مولی اینجا بمعنی پسر عم است ضمیر له راجع بضمره است یعنی جابر گفت که پس گفت ضمره ای ابا الحسن اگر بوده باشد این مرد با این روش که سخن گوید با این سخن پس بیم این است که بجهد بر گردنهای جمعی که همراهی جنازه او میکنند جابر گفت که پس گفت امام زین العابدین علیه السلام خدایا اگر بوده باشد ضمره با این روش که استهزا کرده باشد با حدیث رسول تو پس بگیر او را گرفتن غضب جابر گفت پس ضمره درنگ کرد چهل روز بعد از آن مرد پس حاضر شد نزد او پسر عمی که او را بود اصل قال فلما دفن اتی علی بن الحسین علیه السلام فجلس الیه فقال له من این جئت یا فلان فقال جئت من جنازة ضمرة فوضعت وجهی علیه حین سوی علیه فسمعت صوته والله اعرفه کما کنت اعرفه وهو حی یقول ویلک یا ضمرة بن سعید الیوم خذلک کل خلیل وصار مصیرک الی الجحیم فیها مسکنک ومبیتک والمقیل قال فقال علی بن الحسین علیه السلام اسأل الله العافیة هذا جزاء من یهزأ من حدیث

رسول

رسول الله صلی الله علیه وآله شرح جئت من بمعنی کنت مع است بقرینه فا در فوضعت و شاید که کاتبان تبدیل کرده باشند یا فا را زیاد کرده باشند والله اعلم مصیر مصدر میمی است هر یک از مسکن و مبیت و مقیل مصدر میمی و اسم مکان میتواند بود و بنابر اول الف لام المقیل برای عهد خارجی است زیرا که این سخن در روز بوده یعنی جابر گفت پس حاضر شد آمد آن پسر عم او نزد امام زین العابدین علیه السلام پس نشست سوی امام علیه السلام پس گفت او را از کجا آمدی ای فلان پس گفت بودم با جنازه ضمره پس گذاشتم روی خود را بر قبر او وقتی که هموار کرده شد خاک بر او پس شنیدم آواز ضمره را بخدا قسم که میشناختم آن آواز را چنانچه می شناختم آن را در حالی که ضمره زنده بود و ضمره با خود میگفت وای بر تو ای ضمرة بن سعید امروز بمدد گذاشت ترا هر دوستی و گردید بازگشت تو آتش جهنم در آن آتش است مأوای تو و خوابگاه شب تو و خوابگاه روز جابر گفت که پس گفت امام زین العابدین علیه السلام طلب میکنیم از الله تعالی عافیت را این جزای کسی است که استهزا میکند با حدیث رسول الله صلی الله علیه وآله باب المسألة فی القبر ومن یسأل ومن لا یسأل شرح این باب بیان سؤال در قبر است و بیان کسی که مسئول میشود و کسی که مسئول نمیشود و در این باب هفت حدیث است اول اصل قال ابو عبد الله علیه السلام لا یسأل فی القبر الا من محض الایمان محضا او محض الکفر محضا والآخرون یلهون عنهم شرح مردم بر چهار قسمند اول مؤمن خالص و آن شیعه امامی مجتنب از کبیره است دوم مؤمن غیر خالص که از اهل علم میباشد و آن شیعه امامی آلوده بکبیره است بی اصرار سیوم کافر محض است و آن مخالف شیعه امامیه است با وجود اطلاع بر شواهد ربوبیت و محکمات کتاب الهی که در آنها نهی از پیروی ظن صریح شده چهارم کافر غیر صریح و آن ماعدای سه قسم سابق است یلهون بفتح ها بصیغه مضارع مجهول معتل اللام واوی باب انفعال است و ضمیر جمع نایب فاعل است و راجع بملائکه است باعتبار اینکه نکیر و منکر از جمله ایشانند مثل نادته الملائکه در صورتی که منادی یک ملک بوده یا باعتبار اینکه جمع مستعمل در اثنین میشود چنانچه گذشت در کتاب الحیض در آخر حدیث اول باب جامع فی الحائض والمستحاضه که ... الاقرار و ادنا ما ... ترک یاد چیزی فرمودن ضمیر عنهم راجع بآخرون است یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام پرسیده نمیشود در قبر مگر کسی که خالص کرد ایمان را نوعی از خالص کردن یعنی که کبیره نکرد اصلا یا توبه از آن کرد یا کسی که خالص کرد کفر را نوعی از خالص کردن و دیگران معروف میشوند ملائکه از سؤال ایشان دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال انما یسأل فی قبره من محض الایمان محضا والکفر محضا واما ما سوی ذلک فیلهی عنه شرح عنه نایب فاعل یلهی است و میتواند بود که نایب فاعل ضمیر مستتر راجع بملک باشد و این ظاهر است از شرح حدیث سابق سیوم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال انما یسأل فی قبره من محض الایمان والکفر محضا واما ما سوی ذلک فیلهی عنه شرح این ظاهر است از شرح سابق چهارم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام لا یسأل فی القبر الا من محض الایمان محضا او محض الکفر محضا شرح این ظاهر است از شرح سابق پنجم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام یسأل وهو مضغوط شرح یسأل بصیغه مضارع مجهول است و ضمیر مستتر نایب فاعل راجع بمؤمن است یا راجع بکافر است یا راجع بقدر مشترک میان آنها است و تقدیر قد سئل است و او حالیه است مضغوط بضاد با نقطه و غین با نقطه و طاء بی نقطه بصیغه اسم مفعول باب منع فشرده شده یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام گاهی مؤمن مسئول میشود در قبر در حالی که او فشرده شده است مخفی نماند که توهم منافات میشود میان این حدیث و آنچه گذشت در حدیث دوم باب سیزدهم

که مؤمن ضغطهٔ قبر نمی‌بیند و دفع این بدو وجه است اول اینکه مراد مضغوط اینجا کسی است که قبر او بجای خود وسعت فراخ کرده نشده
پس ضغطه قبر عبارت از تنگی و تاریکی است دوم اینکه مراد آنچه گذشت عدم ادراک ضغطه بعد از سؤال باشد یا مراد مؤمن
مؤمن کامل باشد که کج خلقی نکرده باشد چنانچه می‌آید در حدیث آینده و بنا بر اینکه ضمیر مستتر در یسیل راجع بکافر باشد دفع
منافات ظاهر است هشتم ح عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَيُفْلِتُ مِنْ ضَغْطَةِ الْقَبْرِ
أَحَدٌ قَالَ فَقَالَ نَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنْهَا مَا أَقَلَّ مَنْ يُفْلِتُ مِنْ ضَغْطَةِ الْقَبْرِ إِنَّ رُقَيَّةَ لَمَّا قَتَلَهَا
عُثْمَانُ وَقَفَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَى قَبْرِهَا فَرَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ فَدَمَعَتْ
عَيْنَاهُ وَقَالَ لِلنَّاسِ إِنِّي ذَكَرْتُ هٰذِهِ وَمَا لَقِيَتْ فَرَقَقْتُ لَهَا وَاسْتَوْهَبْتُهَا مِنْ ضَمَّةِ
الْقَبْرِ قَالَ فَقَالَ اللّٰهُمَّ هَبْ لِي رُقَيَّةَ مِنْ ضَمَّةِ الْقَبْرِ فَوَهَبَهَا اللّٰهُ لَهُ شرح یفلت بهر دو جا نفا
و تا دو نقطه در بالا بصیغه مضارع معلوم یا مجهول از باب انفعال یا بصیغه ماضی معلوم از باب تفعل الافلات رها شدن و رها کردن
التفلت رها شدن ما اقل صیغه تعجب است استوهبتها بواو و نون بصیغه ماضی معلوم متکلم وحده از باب استفعال الاستیهان
ضعیف شمردن و موافق این می‌آید در حدیث هفدهم این باب و در بعضی نسخ بجای نون با یک نقطه است و آن تحریف مینماید
والله اعلم یعنی روایت است از ابو بصیر گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را آیا رها میشود از فشردن قبر هیچکس راوی
گفت که پس امام گفت پناه میگیریم بالله تعالی از فشردن قبر چه کمست کسی که نجات یابد از فشردن قبر بیان این آنکه
بدرستی که رقیه دختر رسول الله صلی الله علیه و آله چون کشت او را عثمان ایستاد رسول الله صلی الله علیه و آله بر قبر او پس
برداشت سر خود را سوی آسمان پس اشک روان داد دو چشم او و گفت مردمان را بدرستی که من بیاد آوردم این رقیه را و آن
آزاری که دریافت از شوهرش پس اشک چشم کردم برای او و ضعیف شمردم او را از فشردن قبر امام گفت که پس رسول الله
گفت خدایا ببخش برای من رقیه را از فشردن قبر پس بخشید رقیه را الله تعالی برای رسول الله صلی الله علیه و آله نهم ح
قَالَ إِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خَرَجَ فِي جَنَازَةِ سَعْدٍ وَقَدْ شَيَّعَهُ سَبْعُونَ أَلْفَ
مَلَكٍ فَرَفَعَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ ثُمَّ قَالَ مِثْلُ سَعْدٍ يُضَمُّ
قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّا نُحَدَّثُ أَنَّهُ كَانَ يَسْتَخِفُّ بِالْبَوْلِ فَقَالَ مَعَاذَ اللّٰهِ إِنَّمَا كَانَ
مِنْ زَعَارَّةٍ فِي خُلُقِهِ عَلَى أَهْلِهِ قَالَ فَقَالَتْ أُمُّ سَعْدٍ هَنِيئاً لَكَ يَا سَعْدُ قَالَ فَقَالَ لَهَا
رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَا أُمَّ سَعْدٍ لَا تَحْتِمِي عَلَى اللّٰهِ شرح سعد بن معاذ از اکابر انصار و از
اوس بوده و وجه تشییع هفتاد هزار ملک گذشت در کتاب فضل القرآن در حدیث سیزدهم باب فضل القرآن که باب
سیزدهم است رفع راس سوی آسمان برای استعاذه از فشردن قبر است مثل سعد بتقدیر استفهام تعجبی است معاذ الله
بفتح میم است و منصوبست بر مفعول مطلق بفعل محذوف بتقدیر اعوذ معاذ الله الزعارة بفتح زای با نقطه و عین بی نقطه
و را بی نقطه مخففه و مشدده کج خلقی هنیئا بفتح ها و کسر نون و سکون یا دو نقطه در پایین و همزه منصوب بر مفعول مطلق
فعل محذوفست بتقدیر رایت هنیئا و مانند آن الهنی گوارا لا تحتمی بحا بی نقطه و تا دو نقطه در بالا بصیغه نهی
حاضره باب ضرب یا باب تفعل است الحتم و التحتم راندن حکم بر کسی یعنی امام گفت که بدرستی که رسول الله صلی الله علیه و آله
بیرون رفت در جنازه سعد بر حالی که مشایعت کرده بودند سعد را هفتاد هزار فرشته پس برداشت رسول الله صلی الله علیه و آله

سر خود را

سر خود را سوی آسمان بعد از آن گفت آیا مثل سعد کسی فشرده میشود در قبر ابو بصیر گفت که گفتم قربانت شوم بدرستی که ما خبر داده
میشویم که سعد سهل میگرفته بول را یعنی که در تطهیر جامه و بدن از آن بجد نبوده پس امام گفت خدا نکند جز این نیست که بود
آن فشردن قبر سعد بسبب کج خلقی بر عیال خود امام گفت که پس گفت مادر سعد رسیدی و دیدی نعمت گوارا برای خود
ای سعد و مراد ازین اینست که مشایعت رسول جنازه کسی را باعث نعمت گوارا برای او میشود هر که باشد امام گفت که پس گفت
او را رسول الله صلی الله علیه و آله که ای مادر سعد حکم مران بر الله تعالی بشارت باینکه فشردن قبر او را دریافت مشایعت
منع دفع آن نکرد دهم ح عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ يَجِيءُ الْمَلَكَانِ مُنْكَرٌ وَنَكِيرٌ إِلَى الْمَيِّتِ
حِينَ يُدْفَنُ أَصْوَاتُهُمَا كَالرَّعْدِ الْقَاصِفِ وَأَبْصَارُهُمَا كَالْبَرْقِ الْخَاطِفِ يَخُطَّانِ الْأَرْضَ
بِأَنْيَابِهِمَا وَيَطَآنِ فِي شُعُورِهِمَا فَيَسْأَلَانِ الْمَيِّتَ مَنْ رَبُّكَ وَمَا دِينُكَ قَالَ فَإِذَا كَانَ مُؤْمِناً
قَالَ اللّٰهُ رَبِّي وَدِينِيَ الْإِسْلَامُ شرح و این ظاهر است از آنچه گذشت در شرح حدیث اول باب سابق ح
فَيَقُولَانِ لَهُ مَا تَقُولُ فِي هٰذَا الرَّجُلِ الَّذِي خَرَجَ بَيْنَ ظَهْرَانَيْكُمْ فَيَقُولُ أَعَنْ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللّٰهِ
صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ تَسْأَلَانِي فَيَقُولَانِ لَهُ تَشْهَدُ أَنَّهُ رَسُولُ اللّٰهِ فَيَقُولُ أَشْهَدُ أَنَّهُ
رَسُولُ اللّٰهِ فَيَقُولَانِ لَهُ نَمْ نَوْمَةً لَا حُلُمَ فِيهَا وَيُفْسَحُ لَهُ فِي قَبْرِهِ تِسْعَةَ أَذْرُعٍ وَيُفْتَحُ لَهُ بَابٌ
إِلَى الْجَنَّةِ وَيَرَى مَقْعَدَهُ فِيهَا شرح ظهرانیکم بضم ظا با نقطه و سکون ها و را بی نقطه و فتح نون و سکون یا دو نقطه
در پایین است و ظهران جمع ظهر بفتح ظا و سکون ها است که علامت تثنیه داخل آن شده مثل بین رماحی مالک و نهشل
و مراد اینست که دو طایفه موافق و مخالف حمایت او کردند اما موافق از روی اخلاص و اما مخالف از روی نفاق
و طمع و مانند اینها این استعمال اصلی آنست و گاهی مستعمل میشود بمعنی بینکم علی سبیل الشهرة و بجای آن بین اظهرکم مستعمل
میشود چنانچه می‌آید در حدیث هشتم این باب و بعض اهل لغت میگویند ظهران بفتح ظا است مفرد است و زیادتی الف
و نون برای تأکید است و مثل این گذشت در کتاب الدعاء در حدیث بیست و سوم باب القول عند الصباح و الامسا
که باب چهل و هشتم است الحلم بفتح حیم و سکون لام مصدر باب ضرب یعنی لا حلم فیها مضمون یثبت الله الذین آمنوا
که گذشت در حدیث اول باب سابق یعنی پس میگویند او را که چه میگویی در این مردی که بیرون آمد بدعوی نبوت میان
پشتهای یکدیگر شما پس میگوید آیا از محمد رسول الله صلی الله علیه و آله سؤال میکنید مرا پس میگویند او را آیا گواهی میدهی که
او رسول الله است پس میگوید گواهی میدهم اینکه او رسول الله است پس میگویند او را بخواب خوابی که نیست برای آن
نعمت بدان تا روز قیامت و فراخی میشود برای او در قبرش نه ذراع و گشوده میشود برای او دری سوی بهشت و می‌بیند
جای نشستن خود را در آن ح وَإِذَا كَانَ الرَّجُلُ كَافِراً دَخَلَا عَلَيْهِ وَأُقِيمَ الشَّيْطَانُ بَيْنَ يَدَيْهِ عَيْنَاهُ
مِنْ نُحَاسٍ فَيَقُولَانِ لَهُ مَنْ رَبُّكَ وَمَا دِينُكَ وَمَا تَقُولُ فِي هٰذَا الرَّجُلِ الَّذِي قَدْ خَرَجَ مِنْ
بَيْنِ ظَهْرَانَيْكُمْ فَيَقُولُ لَا أَدْرِي فَيُخَلِّيَانِ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الشَّيْطَانِ فَيُسَلَّطُ عَلَيْهِ فِي قَبْرِهِ
تِسْعَةٌ وَتِسْعُونَ تِنِّيناً لَوْ أَنَّ تِنِّيناً وَاحِداً مِنْهَا نَفَخَ فِي الْأَرْضِ مَا أَنْبَتَتْ شَجَراً أَبَداً وَيُفْتَحُ لَهُ
بَابٌ إِلَى النَّارِ وَيَرَى مَقْعَدَهُ فِيهَا شرح النحاس بضم و فتح و کسر نون و حا بی نقطه و الف و سین بی نقطه مس گداخته
و آتش و هر دو اینجا مناسبست التنین بکسر تا دو نقطه در بالا و تشدید نون مکسوره و سکون یا دو نقطه در پایین و نون مار بزرگ

یعنی وچون باشد مرد کافر داخل میشود براو دو فرشته میشود شیطان در پیش او دو چشم شیطان از مس گداخته است پس میگویند
او را کیست صاحب کل اختیار تو و چیست دین تو و چه میگویی در مردی که بیرون آمد در میان شما پس میگوید نمیدانم پس میگذارند
او را با شیطان پس مسلط میشود براو در قبر او نود و نه مار بزرگ اگر اینکه یکی از آن مارها بدمد در زمین نمیروید درختی را
هرگز و گشوده میشود برای او دری بسوی جهنم و میبیند جای نشستن خود را از آن هشتم حل عَنْ أَبِي بَكْرٍ الْحَضْرَمِيِّ قَالَ
قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَصْلَحَكَ اللّٰهُ مَنِ الْمَسْؤُولُونَ فِي قُبُورِهِمْ قَالَ مَنْ مَحَضَ الْإِيمَانَ وَمَنْ
مَحَضَ الْكُفْرَ قَالَ قُلْتُ فَبَقِيَّةُ هٰذَا الْخَلْقِ قَالَ يُلْهَى وَاللّٰهِ عَنْهُمْ مَا يُعْبَأُ بِهِمْ قَالَ قُلْتُ وَعَمَّ
يُسْأَلُونَ قَالَ عَنِ الْحُجَّةِ الْقَائِمَةِ بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ شرح ما یعبأ بعین منقوطه و با یک نقطه و همزه بصیغه مجهول از باب
منع است بین اظهرکم بفتح همزه و سکون ظا و ضم ها بیان شد در شرح حدیث سابق یعنی روایتست از ابو بکر حضرمی که گفت
که گفتم امام محمد باقر علیه السلام را که نگاهدارد ترا الله تعالی کیانند مسئولان در قبرهای خود گفت هر که خالص کرد ایمان را
و هر که خالص کرد کفر را راوی گفت که گفتم پس باقیمانده این مخلوقات چه میشوند گفت مصروف میشود بخدا قسم از ایشان پروا
کرده نمیشود بایشان راوی گفت که گفتم و از چه پرسیده میشوند گفت از امامی که یار حجتست در میان شما بعنوان شهرت
مراد امام مفترض الطاعه است مخفی نماند که سؤال از حجت و سؤال از ربوبیت و رسالت یکچیز رجوع میشود پس منافات نیست
میان این حدیث و حدیث سابق نهم حل فَيُقَالُ لِلْمُؤْمِنِ مَا تَقُولُ فِي فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ فَيَقُولُ ذَاكَ إِمَامِي
فَيُقَالُ نَمْ أَنَامَ اللّٰهُ عَيْنَكَ وَيُفْتَحُ لَهُ بَابٌ مِنَ الْجَنَّةِ فَمَا يَزَالُ يَتُحْفُهُ مِنْ رَوْحِهَا إِلَى
يَوْمِ الْقِيٰمَةِ وَيُقَالُ لِلْكَافِرِ مَا تَقُولُ فِي فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ قَالَ فَيَقُولُ قَدْ سَمِعْتُ بِهِ وَمَا أَدْرِي
مَا هُوَ فَيُقَالُ لَهُ لَا دَرَيْتَ قَالَ يُفْتَحُ لَهُ بَابٌ مِنَ النَّارِ فَلَا يَزَالُ يَتُحْفُهُ مِنْ حَرِّهَا إِلَى يَوْمِ
الْقِيٰمَةِ شرح فا در فیقال در اول برای بیانست و در دوم و سیوم برای تعقیبست فلان بن فلان عبارتست از امام آن
زمان بقرینه آنچه می آید در حدیث دوازدهم این باب که و یسأل عن امام زمانه جمله انام الله عینک و جمله لا دریت دعائیه است
و لهذا نفی در لا دریت مکرر نشده با وجود اینکه بر سر ماضی داخل شده فما یزال بصیغه غایبست و ضمیر مستتر راجع بباب است
بصیغه غایبست و ضمیر مستتر راجع بجنه است و براین قیاس است یتحفه الاتحاف بتا دو نقطه در بالا و حا بی نقطه و فا مصدر
باب افعال هدیه نفیس دادن و استعمال اتحاف در کافر بر سبیل تهکم است یعنی بیان این آنکه گفته میشود مؤمن را که چه میگویی
در فلان پسر فلان پس میگوید که او امام منست پس گفته میشود بخواب بخواباناد ترا الله تعالی چشم ترا و گشوده میشود برای
او دری از بهشت پس همیشه تحفه میدهد او را از رحمت بهشت تا روز قیامت و گفته میشود کافر را که چه میگویی در فلان پسر
فلان امام گفت پس کافر میگوید بتحقیق شنیدم او را و نمیدانم که چیست پس گفته میشود او را که ندانی هرگز امام گفت
گشوده میشود برای او دری بسوی آتش پس همیشه تحفه میدهد او را از گرمی آتش تا روز قیامت نهم حل عَنْ عَمْرِو بْنِ
الْأَشْعَثِ أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ يُسْأَلُ الرَّجُلُ فِي قَبْرِهِ فَإِذَا أَثْبَتَ فُسِحَ لَهُ فِي
قَبْرِهِ سَبْعَةَ أَذْرُعٍ وَفُتِحَ لَهُ بَابٌ إِلَى الْجَنَّةِ وَقِيلَ لَهُ نَمْ نَوْمَةَ الْعَرُوسِ قَرِيرَ الْعَيْنِ شرح
اثبت بثا سه نقطه و با یک نقطه و تا دو نقطه در بالا بصیغه ماضی معلوم باب افعال است الاثبات شناختن چنانچه باید و شاید
سبعه اذرع منافات ندارد با آنچه گذشت در حدیث هفتم این باب و می آید در حدیث آینده که تسعه اذرع و در حدیث اول

باب الثبت

ب المیت ینثلم له که مدبعره زیرا که این بجهت اختلاف مراتب مؤمنان یا بجهت اختلاف خواهش ایشانست عروس مشترک میان
زن و مرد یعنی روایتست از عمرو بن اشعث اینکه او شنید از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت پرسیده میشود مرد در قبر خود پس
اگر خوب شناخت امام خود را فراخ کرده میشود برای او در قبرش هفت ذراع و گشوده میشود برای او دری بسوی بهشت و گفته میشود
او را بخواب خوابیدن عروس بحالی که روشن چشم باشی دهم حل سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ إِذَا
وُضِعَ الرَّجُلُ فِي قَبْرِهِ أَتَاهُ مَلَكَانِ مَلَكٌ عَنْ يَمِينِهِ وَمَلَكٌ عَنْ يَسَارِهِ وَأُقِيمَ الشَّيْطَانُ بَيْنَ
عَيْنَيْهِ عَيْنَاهُ مِنْ نُحَاسٍ فَيُقَالُ لَهُ كَيْفَ تَقُولُ فِي الرَّجُلِ الَّذِي كَانَ بَيْنَ ظَهْرَانَيْكُمْ قَالَ
فَيَفْزَعُ لَهُ فَزْعَةً فَيَقُولُ إِذَا كَانَ مُؤْمِناً أَعَنْ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ تَسْأَلَانِ
فَيَقُولَانِ لَهُ نَمْ نَوْمَةً لَا حُلُمَ فِيهَا وَيُفْسَحُ لَهُ فِي قَبْرِهِ تِسْعَةَ أَذْرُعٍ وَيَرَى مَقْعَدَهُ مِنَ الْجَنَّةِ وَ
هُوَ قَوْلُ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ يُثَبِّتُ اللّٰهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ
وَإِذَا كَانَ كَافِراً قَالَا لَهُ مَنْ هٰذَا الرَّجُلُ الَّذِي خَرَجَ بَيْنَ ظَهْرَانَيْكُمْ فَيَقُولُ لَا أَدْرِي فَيُخَلِّيَانِ
بَيْنَهُ وَبَيْنَ الشَّيْطَانِ شرح ظهرانیکم بیان شد در شرح حدیث هفتم این باب یفزع از باب علم و منع است فزعه
بنا بر اول بفتحتین بفتح زای است و بنا بر دوم بسکون زای است الحلم بفتح حیم و سکون لام مصدر باب ضرب بریدن آیت
سوره ابرهیم بیان شد در شرح حدیث اول باب سابق یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت چون
گذاشته شود مرد در قبر خود می آیند نزد او دو فرشته فرشته از جانب دست راست او و فرشته از جانب دست چپ او
و داشته میشود شیطان در پیش دو چشم او دو چشم آن شیطان از مس گداخته است پس گفته میشود آن مرد را که چگونه میگویی
در آن مردی که بود میان پشتهای نیک بر شما امام گفت پس آن مرد صاحب دهشت میشود برای آن سؤال دهشتی پس
میگوید چون مؤمن حقیقی باشد که آیا از محمد رسول الله صلی الله علیه و آله سؤال میکنید مرا پس میگویند بخواب خوابی که
نیست بریدن نعمت در آن تا روز قیامت و فراخ کرده میشود برای او در قبرش نه ذرع و می بیند جای نشستن خود را
در بهشت و آن بیدار نکردن و رحمت مدلول قول الله عز و جل است در سوره ابرهیم ثابت میکند الله تعالی در محبوب
و مرضی جمعی را که گرویدند بسخنی که ثابت و غیر متزلزل است در زندگی دنیا و در زندگی آخرت پس اگر آن مرد کافر حقیقی
باشد میگویند او را کیست این مردی که بیرون آمد میان پشتهای نیک و بد شما پس میگوید نمیدانم پس وا میگذارند
او را با آن شیطان یازدهم حل عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ يُقَالُ لِلْمُؤْمِنِ فِي قَبْرِهِ مَنْ رَبُّكَ
فَيَقُولُ اللّٰهُ فَيُقَالُ لَهُ مَا دِينُكَ فَيَقُولُ الْإِسْلَامُ فَيُقَالُ مَنْ نَبِيُّكَ فَيَقُولُ مُحَمَّدٌ فَيُقَالُ مَنْ
إِمَامُكَ فَيَقُولُ فُلَانٌ فَيُقَالُ كَيْفَ عَلِمْتَ بِذٰلِكَ فَيَقُولُ أَمْرٌ هَدَانِيَ اللّٰهُ لَهُ وَثَبَّتَنِي عَلَيْهِ
فَيُقَالُ لَهُ نَمْ نَوْمَةً لَا حُلُمَ فِيهَا نَوْمَةَ الْعَرُوسِ ثُمَّ يُفْتَحُ لَهُ بَابٌ إِلَى الْجَنَّةِ فَيَدْخُلُ
إِلَيْهِ مِنْ رَوْحِهَا وَرَيْحَانِهَا فَيَقُولُ يَا رَبِّ عَجِّلْ قِيَامَ السَّاعَةِ لَعَلِّي أَرْجِعُ إِلَى أَهْلِي وَمَالِي
شرح الحلم بفتح جیم و سکون لام مصدر باب ضرب بریدن و مراد اینجا بر طرف کردن نعمتست بسبب زوال زندگی قبر که برای
سؤال دو ملک بود بیان روح و ریحان گذشت در حدیث اول باب سابق یعنی روایتست از امام موسی کاظم علیه السلام گفت
گفته میشود مؤمن را در قبرش کیست صاحب کل اختیار تو پس میگوید الله است پس گفته میشود او را چیست دین تو پس

میگوید نفی شریک در ربوبیت از الله تعالی است بترک خودرایی و پیروی ظن پس گفته میشود کیست پیغمبر تو پس میگوید محمد است
پس گفته میشود کیست امام زمان تو پس میگوید فلانست پس گفته میشود چگونه خوب دانستی آنرا پس میگوید کاریست که راه نمود
مرا الله تعالی سوی آن بشواهد ربوبیت در زمین و آسمان و محکمات قرآن که صریحست در نهی از پیروی ظن و باز جا کرد مرا
بران بتوفیق عمل بان علم پس گفته میشود او را بخواب خوابیدنی که نیست بدی نعمت در ان تا روز قیامت بخواب خوابیدن
عروس بعد از ان گشوده میشود برای او دری سوی بهشت پس داخل میشود سوی او از راحت بهشت و رزق بهشت پس میگوید ای
صاحب کل اختیار من مشتابان کن بر پای داشتن قیامت را تا شاید که من بازگشت کنم سوی اهل خود و آنچه مهیا شده برای
من مراد باهل حور عین است یا مراد خویشان مومن است اصل وَیُقَالُ لِلْکَافِرِ مَنْ رَبُّکَ فَیَقُولُ اللهُ فَیُقَالُ مَنْ
نَبِیُّکَ فَیَقُولُ مُحَمَّدٌ فَیُقَالُ مَا دِینُکَ فَیَقُولُ الْاِسْلَامُ فَیُقَالُ مِنْ اَیْنَ عَلِمْتَ ذٰلِکَ فَیَقُولُ
سَمِعْتُ مِنَ النَّاسِ یَقُولُونَ فَقُلْتُهُ فَیَضْرِبَانِهِ بِمِرْزَبَةٍ لَوِ اجْتَمَعَ عَلَیْهَا الثَّقَلَانِ الْجِنُّ وَالْاِنْسُ
لَمْ یُطِیقُوهَا قَالَ فَیَذُوبُ کَمَا یَذُوبُ الرَّصَاصُ ثُمَّ یُعِیدَانِ فِیهِ الرُّوحَ فَیُوضَعُ قَلْبُهُ بَیْنَ
لَوْحَیْنِ مِنَ النَّارِ فَیَقُولُ یَا رَبِّ اَخِّرْ قِیَامَ السَّاعَةِ شرح مرزبه بیان شد در شرح حدیث اول
باب سابق الرصاص بفتح را بی نقطه قلعی یعنی و گفته میشود کافر را کیست صاحب کل اختیار تو پس میگوید الله است
پس گفته میشود کیست پیغمبر تو پس میگوید محمد است پس گفته میشود چیست دین تو پس میگوید نفی شریک در ربوبیت از الله تعالی
است پس گفته میشود او را از کجا دانستی آنرا پس میگوید شنیدم از مردمان که میگفتند پس قبول کردم بی پیروی حقیقت
آن بترک خودرایی و پیروی ظن که باعث شناخت امام مفترض الطاعه است در هر زمان مخفی نماند که چون گفتن این کلمات
بمحض ظاهر نفعی برای گوینده ندارد و وجود و عدم آن علی السویه است پس منافاتی نیست میان این حدیث و بعض احادیث
این باب که در ان لا ادری بود پس میزنند آن کافر را بعصای آهنی که اگر جمع شوند بران عصا دو طایفه سنگین که جن
و انس باشند طاقت نمی آورند آنرا امام گفت پس گداخته میشود چنانچه گداخته میشود قلعی بعد از ان بر میگردانند
در او روح را پس گذاشته میشود دل او میان دو تخته آتش پس میگوید ای صاحب کل اختیار من تاخیر کن قیامت را مخفی نماند
که منافات نیست میان این و آنچه گذشت در حدیث اول باب سابق که از روی قیام قیامت میکند زیرا که کسی که
در عذابات مختلف میباشد حال و گاهی از دلتنگی میگوید نعم الانقلاب لو علینا و گاهی خلاف این را میگوید از علم
بشدت عذاب قیامت دوازدهم اصل عَنْ اَبِی بَصِیرٍ عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ اِنَّ الْمُؤْمِنَ اِذَا خَرَجَ
مِنْ بَیْتِهِ شَیَّعَتْهُ الْمَلَائِکَةُ اِلَی قَبْرِهِ یَزْدَحِمُونَ عَلَیْهِ حَتَّی اِذَا انْتُهِیَ بِهِ اِلَی قَبْرِهِ قَالَتْ لَهُ
الْاَرْضُ مَرْحَبًا بِکَ وَاَهْلًا اَمَا وَاللهِ لَقَدْ کُنْتُ اُحِبُّ اَنْ یَمْشِیَ عَلَیَّ مِثْلُکَ لَتَرَیَنَّ مَا اَصْنَعُ
بِکَ فَیُوَسَّعُ لَهُ مَدَّ بَصَرِهِ وَیَدْخُلُ عَلَیْهِ فِی قَبْرِهِ مَلَکَا الْقَبْرِ وَهُمَا قَعِیدَا الْقَبْرِ مُنْکَرٌ وَنَکِیرٌ
فَیُلْقِیَانِ فِیهِ الرُّوحَ اِلَی حَقْوَیْهِ فَیُقْعِدَانِهِ وَیَسْاَلَانِهِ فَیَقُولَانِ مَنْ رَبُّکَ فَیَقُولُ اللهُ فَیَقُولَانِ
مَا دِینُکَ فَیَقُولُ الْاِسْلَامُ فَیَقُولَانِ مَنْ نَبِیُّکَ فَیَقُولُ مُحَمَّدٌ صَلَّی اللهُ
عَلَیْهِ وَآلِهِ فَیَقُولَانِ وَمَنْ اِمَامُکَ فَیَقُولُ فُلَانٌ شرح با در به برای تعدیه است و ظرف نایب فاعل
انتهی است مرحبا بفتح میم و سکون را بی نقطه و فتح حای بی نقطه و بای یکنقطه اسم مکانست بمعنی جای وسعت و مفعول فعل

محذوف است

محذوفست تقدیرا اتیت مرحبا با در بک برای سببیت است و ظرف متعلق بمرحبا است و اشارتست باینکه وسعت قبر بسبب مومنست
و اگر کافر بانجا می آمد تنگ میشد و اهلا عطف بر مرحبا است لترین بفتح لام و فتح تای دو نقطه در بالا و فتح رای بی نقطه و فتح یای
دو نقطه در پایین و نون تاکید ثقیله بصیغه مضارع مخاطبه معلوم است و ما استفهامیه یا موصوله میتواند
بود القعید بفتح قاف و کسر عین بی نقطه کسی که نشسته باشد از روی اهتمام و برای صد کاری دو قعید قبر در مقابل دو قعید دنیا
است مثل آنچه مذکور است در سوره ق عن الیمین و عن الشمال قعید و بیان شد در کتاب الایمان والکفر در حدیث اول باب
صد و نهم که باب ان للقلب اذنین ینفث فیهما الملک والشیطان است الحقو بفتح حای بی نقطه و سکون قاف تهیگاه یعنی
روایت از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که میت مومن چون بیرون آورده از خانه او مشایعت میکنند شود دم
او را فرشتگان تا قبر او ازدحام میکنند بر او برای تبرک تا آنکه چون رسانیده شود او سوی قبرش میگوید او را زمین قبر
بزبان حال که آمدی بوسعتگاه بسبب تو و آمدی بدوست مثل آمدن بخویشان آگاه باش بخدا قسم که هر آینه بتحقیق دوست میداشتم
که راه رود مثل تو بالای من مثل تویی هر آینه خواهی دید البته که چه خواهم کرد با تو پس فراخ کرده میشود برای او بقدر کار کردن
چشم او و داخل میشوند بر او در قبر او دو فرشته قبر و ایشان دو حافظ سخن در قبرند یکی منکر و دیگری نکیر پس می اندازند در او
روح را تا دو تهیگاه او پس می نشانند او را و سوال میکنند او را پس هر دو میگویند کیست صاحب کل اختیار تو پس میگوید
الله است پس میگویند چیست دین تو پس میگوید نفی شریک در ربوبیت از الله تعالی است پس میگویند کیست پیغمبر تو پس
میگوید محمد است صلی الله علیه و آله پس میگویند کیست امام زمان تو پس میگوید فلانست اصل قَالَ فَیُنَادِی مُنَادٍ
مِنَ السَّمَاءِ صَدَقَ عَبْدِی اَفْرِشُوا لَهُ فِی قَبْرِهِ مِنَ الْجَنَّةِ وَافْتَحُوا لَهُ فِی قَبْرِهِ بَابًا اِلَی الْجَنَّةِ
وَاَلْبِسُوهُ مِنْ ثِیَابِ الْجَنَّةِ حَتَّی یَاْتِیَنَا وَمَا عِنْدَنَا خَیْرٌ لَهُ ثُمَّ یُقَالُ لَهُ نَمْ نَوْمَةَ عَرُوسٍ
نَمْ نَوْمَةً لَا حُلْمَ فِیهَا شرح صدق بصیغه ماضی معلوم است تفعیل الحلم بفتح جیم و سکون لام مصدر باب ضرب
و مراد تغییر نعمت است و اشارتست بآیت سوره ابراهیم یثبت الله الذین آمنوا و بیان شد در حدیث اول باب سابق یعنی امام
گفت پس ندا میکند منادی از جانب بالا که راستگو شمرد مرا و تصدیق بربوبیت من کرد بنده من بگسترانید برای او در قبر او
از بهشت بگشایید برای او در قبر او دری سوی بهشت و بپوشانید او را از جامهای بهشت تا وقتی که آید نزد ما و آنچه نزد ماست
بهترست برای او بعد از ان گفته میشود او را که بخواب مانند خوابیدن عروس و نعمت بخواب خوابیدنی که نیست تغییر نعمت
در ان اصل قَالَ وَاِنْ کَانَ کَافِرًا خَرَجَتِ الْمَلَائِکَةُ تُشَیِّعُهُ اِلَی قَبْرِهِ یَلْعَنُونَهُ حَتَّی اِذَا انْتَهَی اِلَی
قَبْرِهِ قَالَتْ لَهُ الْاَرْضُ لَا مَرْحَبًا بِکَ وَلَا اَهْلًا اَمَا وَاللهِ لَقَدْ کُنْتُ اُبْغِضُ اَنْ یَمْشِیَ عَلَیَّ
مِثْلُکَ لَا جَرَمَ لَتَرَیَنَّ مَا اَصْنَعُ الْیَوْمَ بِکَ فَتَضِیقُ عَلَیْهِ حَتَّی تَلْتَقِیَ جَوَانِحُهُ شرح لا در لا جرم
برای نفی جنس است الجرم بفتح جیم و فتح و سکون رای بی نقطه و بضم جیم و سکون را جاره الجوانح بجیم و نون و حای بی نقطه جمع جانحه
بکسر نون استخوانهای پهلو در طرف سینه یعنی امام گفت و اگر باشد میتی که بیرون آورده میشود از خانه خود کافر بیرون
می آیند فرشتگان مشایعت میکنند او را تا قبرش لعنت میکنند او را تا آنکه چون رسد سوی قبرش میگوید او را زمین بزبان قبرش
حال که نیامدی بوسعتگاه و نه اهل آگاه باش بخدا قسم که هر آینه بتحقیق دشمن میداشتم که راه رود بر بالای من مثل تویی ناچار
هر آینه خواهی دید البته که چه خواهم کرد امروز با تو پس زمین قبر تنگ میشود بر او تا آنکه بیکدیگر میرسد استخوانهای سینه او اصل

ثم قال ثم يدخل عليه ملكا القبر وهما قعيدا القبر منكر ونكير قال ابو بصير جعلت فداك يدخلان
على المؤمن والكافر في صورة واحدة فقال لا قال فيقعدانه ويلقيان فيه الروح الى حقويه
فيقولان له من ربك فيتلجلج ويقول قد سمعت الناس يقولون فيقولان له لا دريت
ويقولان له ما دينك فيتلجلج ويقول قد سمعت الناس يقولون فيقولان له لا دريت
ويقولان له من نبيك فيقول قد سمعت الناس يقولون فيقولان له لا دريت ويسال
عن امام زمانه شرح التلجلج بدو جيم مصدر باب فعلله در هم گفتن سخن لا دريت جمله دعائيه است و در حکم فعل مضارع است
زيرا که اگر نفی داخل ماضی شود تکرار آن لازم است مثل لا صدق ولا صلی يعنی امام گفت بعد از آن داخل میشوند بر او دو فرشته
قبر و ايشان دو حافظ سخن در قبر نديکی منکر و ديگری نکير گفت ابو بصير قربانت شوم آيا داخل میشوند بر مؤمن و کافر در يک صورت
پس امام گفت نه امام گفت پس مینشانند کافر را و می اندازند در او روح را تا دو تهيگاه او پس میگويند او را کيست صاحب کل
اختيار تو پس در هم میگويد سخن را او میگويد تحقيق شنيدم از مردمان که میگفتند با اين معنی که ان الله میگفتند که الله است رب من
حقيقت آن سخن را ندانستم پس میگويند او را که ندانی و میگويند او را که چيست دين تو پس در هم میگويد سخن را او میگويد تحقيق شنيدم
از مردمان که میگفتند با اين معنی که ايشان میگفتند که اسلام است دين من حقيقت اسلام را ندانستم پس میگويند او را که ندانی و میگويند
او را کيست پيغمبر تو پس میگويد تحقيق شنيدم از مردمان که میگفتند پس میگويند او را که ندانی و پرسيده میشود از امام زمانش اصل
قال وينادي مناد من السماء كذب عبدي افرشوا له في قبره من النار والبسوه من ثياب
النار وافتحوا له بابا الى النار حتى يأتينا وما عندنا شر له فيضربانه بمرزبة ثلث ضربات
ليس منها ضربة الا يتطاير قبره نارا لو ضرب بتلك المرزبة جبال تهامة لكانت رميما قال
قال ابو عبد الله عليه السلام ويسلط الله عليه في قبره الحيات تنهشه نهشا والشيطان
يغمه غما قال ويسمع عذابه من خلق الله الا الجن والانس شرح كذب از باب تفعيل است مرزبه
بيان شد در شرح حديث اول باب سابق يتطاير بطا بی نقطه و يا دو نقطه در پايين و را بی نقطه بصيغه مضارع غايب معلوم از باب
تفاعل التطاير فرو گرفتن و دراز شدن و متفرق شدن و هر سه اينجا مناسب است قبره مرفوع و فاعل است نارا تميز است از نسبت
پس به معنی فاعل و مراد اينست که فرو میگيرد يا زبانه میکشد يا پراکنده میشود آتش قبر او التهامه بکسر تا دو نقطه در بالا و
الف يکه از ميم بفتح را بی نقطه و کسر ميم استخوان پوسيده و مراد اينجا متفرقست مانند ريگ و میتواند بود که استعاره باشد
تنهشه بنون و شين با نقطه بصيغه مضارع معلوم غايبه باب منع است الشيطان مرفوع و معطوف بر الحيات يا مرفوع و مبتدا
است برای تقدير و او حاليه است میتواند بود يغمه بغين با نقطه و تشديد ميم بصيغه غايب معلوم باب نصر است يعنی امام گفت
و ندا میکند منادی از جانب بالا که دروغ گفت بنده من مراد تکذيب بيت من کرد بنده من بگستر انيد برای او در قبر او از آتش
و بپوشانيد او را از جامه‌های آتش و بگشاييد برای او دری بسوی آتش تا آنکه آيد نزد ما و آنچه نزد ماست بدترست برای او
پس آن دو فرشته ميزنند او را بعصايی از آهن سه زدن که نيست از جمله آنها زدنی مگر آنکه فرو میگيرد او را آتش قبر او
اگر زده میشد بآن عصا کوه‌های تهامه هر آينه میشد ريگ و گفت امام جعفر صادق عليه السلام که و مسلط میکند الله تعالی
بر او در قبر او ماران را میگزند او را گزيدنی و مسلط میکند شيطان را غمناک میکند او را غمناک کردنی امام گفت و میشنود

عذاب او را

عذاب او را هر که آفريده الله تعالی مگر جن و انس قال وانه ليسمع خفق نعالهم ونفض ايديهم وهو
قول الله عز وجل يثبت الله الذين امنوا بالقول الثابت في الحيوة الدنيا وفي الاخرة ويضل
الله الظالمين ويفعل الله ما يشاء شرح ضمير انه راجع بمؤمن است يا راجع بقدر مشترک ميان مؤمن و کافر است الخفق
بفتح خا با نقطه و سکون فا و قاف آواز نعلين در وقت راه رفتن ضمير نعالهم راجع بجمعيتست که بر سر قبر تردد میکنند النفض بفتح
نون و سکون فا و ضاد با نقطه فشاندن ضمير هو راجع است بمجموع سه چيز اول آنچه مذکور شد در مؤمن و مثبت ناظر بآنست
دوم آنچه مذکور شد در کافر و يضل ناظر بآنست و مراد بظالمين پوشانندگان آيات بينات محکمات ناهيه از اتباع ظن
آمره بسؤال اهل الذکر صريحه در وجوب امام هدی در هر زمان تا انقراض تکليف تا وقت يا تخصيص اصول دين است موافق
آيت سوره بقره ان الذين يكتمون ما انزلنا من البينات والهدى من بعد ما بيناه للناس في الكتاب اولئك يلعنهم الله
ويلعنهم اللاعنون سيوم سکوت از ما عدای آن دو قسم و يفعل ناظر بآنست يعنی امام گفت و بدرستی که مؤمن هر آينه میشنود
آواز نعلهای جماعت را و فشاندن دستهای جماعت را از خاک قبر بعد از گذشتن بر قبر برای دعا و قرائت سوره
القدر و آنچه گذشت مدلول قول الله عز و جل است در سوره ابرهيم که پا برجا و محبوب و مرضی میکند الله تعالی جمعی را
که گرويده‌اند بسخنی که پا برجاست در زندگی دنيا و در زندگی آخرت بيان اين شد در شرح حديث اول باب سابق و گمراه
میکند الله تعالی ظالمان را و میکند الله تعالی آنچه را که میخواهد سيزدهم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال
اذا دخل المؤمن قبره كانت الصلوة عن يمينه والزكوة عن يساره والبر مطل عليه قال
ويتنحى الصبر ناحية فاذا دخل عليه الملكان اللذان يليان مسائلته قال الصبر للصلوة
والزكوة دونكما صاحبكما فان عجزتما عنه فانا دونه شرح مثل اين گذشت در کتاب الايمان والکفر در حديث حديث ۱۳
هشتم باب چهل و هفتم که باب الصبر است البر بکسر با تکی نقطه و تشديد را بی نقطه نيکوئی و مراد اينجا ايمان حقيقی است و اشارتست
بقول الله تعالی در سوره بقره ولكن البر من امن بالله واليوم الاخر و بقول او در آن سوره ولكن البر من اتقى و بيان آيه
دوم شد در کتاب الحجة در شرح حديث ششم باب معرفة الامام والرد اليه که باب هفتم است المطل بضم ميم و کسر طا بی نقطه
و تشديد لام مشرف و بکسر ظا با نقطه سايه انداز و اول مناسبتر است باعتبار تعديه آن بعلی الصبر شکيبايی و ظاهر حديث القبر ۱۳
يازدهم اين باب اينست که مراد دوستی اهل البيت عليهم السلام است زيرا که باعث تقيه و انتظار دولت صاحب الزمان عليه السلام
بترک خودرايی و پيروی ظن مانند آن نهايت چنانچه گفته در سوره بقره والصابرين في الباساء والضراء يا مراد صبر از معصيت است
که بغايت ممدوحست چنانچه گذشت در کتاب الايمان والکفر در حديث يازدهم باب الصبر يا مراد صبر بر مصيبت است مطلقا چنانچه
گفته و بشر الصابرين الذين اذا اصابتهم مصيبة قالوا انا لله وانا اليه راجعون دونکما بضم دال و سکون واو و فتح نون
اسم فعل است بمعنی امر و صاحبکما منصوب بر مفعوليت يا دونکما ظرف و خبر مبتداست و صاحبکما مرفوع و مبتداست دونه منصوب
بظرفيت و خبر مبتداست يعنی روايت است از امام جعفر صادق عليه السلام گفت چون داخل شود مؤمن حقيقی در قبر خود میباشد
نماز در جانب دست راست او و زکوة در جانب دست چپ او و رجالی که ايمان مشرفست بر او و امام گفت و گوشه گير میشود
صبر در گوشه پس چون داخل شوند دو فرشته که متعرض میشوند سؤال و جواب او را میگويد صبر نماز و زکوة را در يابيد يار خود را
پس اگر عاجز شويد از در يافتن او بسبب تقصيری که در حق شما کرده باشد و شما را ضعيف و ناقص بجا آورده باشد پس من در نزديک

او بشوم یعنی که تلافی ضعف ونقصان شما میکنم واورا درمی یابم قال ابو عبد الله علیه السلام اذا وضع
المیت فی قبره مثل له شخص فقال له یا هذا کنا ثلثة کان رزقک فانقطع بانقطاع
اجلک وکان اهلک فخلفوک وانصرفوا عنک وکنت عملک فبقیت معک اما انی کنت
اهون الثلثة علیک کان تامه است وجمله استیناف بیانیست خلفوک بخاء با نقطه وفا بصیغه ماضی معلوم
باب تفعیل است یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام چون گذاشته شود میت در قبرش بصورت در آورده میشود شخصی پس میگوید
او را که ای مرد حاضر بودیم سه رفیق بیان این آنکه بود رزق تو پس بریده شد ببریده شدن اجل تو و بودند اهل تو پس باقی گذاشتند
در روی زمین بعد از تو یعنی که رفیق قبر تو نشدند وبرگشتند از سر قبر تو و بودم عمل تو پس باقی ماندم با تو در قبر تو آگاه باش
بدرستی که بودم من سهل‌تر آن سه بر تو یعنی که آن مقدار که در اصلاح رزق و اهل میکوشیدی در اصلاح من میکوشیدی
اشارتست بآیت سوره کهف المال والبنون زینة الحیوة الدنیا والباقیات الصالحات خیر عند ربک ثوابا وخیر املا
قال ابو عبد الله علیه السلام یسأل المیت فی قبره عن خمس عن صلوته وزکوته وحجه وصیامه
وولایته ایانا اهل البیت فیقول الولایة من جانب القبر للاربع ما دخل فیکن من نقص
فعلی تمامه گفت امام جعفر صادق علیه السلام پرسیده میشود میت در قبرش از پنج عبادت از نماز او و زکوة او و حج او
و روزه او و دوستی او ما اهل بیت را پس میگوید آن دوستی در گوشه قبر آن چهار را آنچه داخل شود در شما از نقصانی که بسبب
کم توجهی باشد پس بر منست تلافی آن اشارتست بآیت سوره طه وانی لغفار لمن تاب وآمن وعمل صالحا ثم اهتدی و بیان آن گذشت
در کتاب الحجه در شرح حدیث ششم باب معرفة الامام والرد الیه که باب هفتم است شانزدهم اصل عن یونس قال سألته
عن المصلوب یعذب عذاب القبر قال فقال نعم ان الله عز وجل یأمر الهواء ان یضغطه وفی
روایة اخری سئل ابو عبد الله علیه السلام عن المصلوب یصیبه عذاب القبر فقال ان رب
الارض هو رب الهواء فیوحی الله عز وجل الی الهواء فیضغطه ضغطة اشد من ضغطة القبر
یونس بن عبد الرحمن از راویان امام موسی کاظم و امام رضا علیهما السلام است یأمر و یوحی از قبیل وقیل یا ارض ابلعی ماءک و از قبیل
واوحی ربک الی النحل است وفی روایة اخری کلام یونس است اشارتست باینکه هرچه امامی گفته روایت از دیگران او است
ذکر اشد مبنی بر اینست که مقصود بیان قدرت الهی است یا بیان قضیه جزئیه است نه کلیه یعنی روایتست از یونس گفت پرسیدم
امام را از کسی که بحلق آویخته شده باشد آیا معذب میشود مانند عذاب قبر یونس گفت که پس امام گفت آری بدرستی که الله
عز وجل امر میکند هوا را باینکه بفشرد او را و در روایتی دیگر از امام جعفر صادق علیه السلام اینست که پرسیده شد امام جعفر صادق
علیه السلام از آویخته شده بحلق که آیا بر میخورد او را مانند عذاب قبر پس امام گفت بدرستی که صاحب کل اختیار زمین او
صاحب کل اختیار هوا است بیان این آنکه وحی میکند الله عز وجل سوی هوا پس میفشرد او را فشردنی که سختتر باشد از فشردن
قبر بدانکه انواع راحت و عذاب میت در برزخ مانند انواع راحت و عذاب نائم است فرق اینست که ادراک و شعور
در برزخ اقوی است از ادراک و شعور در نوم وباین اعتبار است که لذت و الم در اول اقوی از دوم است و تتمه بیان این
می آید در شرح حدیث اول باب آینده پس در مصلوب چنانچه ضغطه جایز است سایر احوال نیز جایز است بلکه در کسی که سوخته
شده باشد و خاکستر او بباد داده شده باشد نیز جایز است والله اعلم هفدهم اصل عن احدهما علیهما السلام قال

لماماتت

لما ماتت رقیة ابنة رسول الله صلی الله علیه وآله قال رسول الله صلی الله علیه وآله
الحقی بسلفنا الصالح عثمان بن مظعون واصحابه قال وفاطمة علیها السلام علی شفیر القبر
تحدر دموعها فی القبر ورسول الله صلی الله علیه وآله یتلقاه بثوبه قائم یدعو قال
انی لاعرف ضعفها وسألت الله عز وجل ان یجیرها من ضمة القبر عثمان بن مظعون بظاء با نقطه
اول کسی است از مهاجران که در مدینه وفات یافته و قبر او در بقیع است تحدر بحاء بی نقطه ودال بی نقطه و راء بی نقطه بصیغه مضارع معلوم
غایبه یا غایب باب تفعل است ضعفها عبارتست از اندک کج خلقی یا عبارتست از مظلومیت روایتست از امام محمد باقر یا امام جعفر
صادق علیهما السلام گفت چون وفات یافت رقیه دختر رسول الله صلی الله علیه وآله گفت رسول الله صلی الله علیه وآله ملحق شو به سلف ما
که صالحست عثمان بن مظعون و یاران او است امام گفت و فاطمه علیها السلام بر لب قبر بود فرو میریخت اشکهای او در قبر و رسول الله
صلی الله علیه وآله میگرفت اشک او را در جامه خود ایستاده بود دعا میکرد برای رقیه رسول الله گفت بدرستی که من هر آینه میشناسم
سستی رقیه را و طلب کردم از الله عز وجل که پناه دهد او را از فشردن قبر باب هشتاد و نهم اصل باب غرض از این حدیث بعنوان برای
مناسبت باب سابق این باب حدیث اول عن ابی عبد الله علیه السلام قال ما من موضع قبر الا وهو
ینطق کل یوم ثلث مرات انا بیت التراب انا بیت البلاء انا بیت الدود قال فاذا دخله عبد
مؤمن قال مرحبا واهلا اما والله لقد کنت احبک وانت تمشی علی ظهری فکیف اذا دخلت
بطنی فستری ذلک قال فیفسح له مد البصر ویفتح له باب یری مقعده من الجنة
ثلث مرات باعتبار وقت سه نماز است نماز صبح و نماز ظهر و نماز عصر واشارتست باینکه آدمی در اوقات نماز میباید که بفکر گور وقیامت
خود افتد یا باعتبار سه سخن است که مذکور است در این حدیث مرحبا و اهلا بیان شده در شرح حدیث دوازدهم باب سابق تفسح
شد در شرح حدیث دوم باب ما یعاین المؤمن والکافر که باب سیزدهم است مد بفتح میم وتشدید دال بی نقطه منصوب و نایب مفعول
مطلق است یری بصیغه مضارع مجهول باب افعال است و جمله استیناف بیانیست مقعد منصوب و مفعول دوم است یعنی روایتست
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت نیست هیچ موضعی که قبر خواهد شد برای مکلفی مگر بر حالی که آن گویا میشود بزبان حال
در هر روزی سه بار که من خانه خاکم من خانه کرمانم امام گفت پس چون داخل آن شود بنده مؤمن آن بزبان حال میگوید
آمدی بوسعتگاه و باهل خود بخدا قسم که هر آینه بتحقیق دوست میداشتم ترا بر حالی که تو راه میرفتی بر پشت من پس چگونه است دوستی
من ترا چون داخل شدی در شکم من پس زود خواهی دانست آن دوستی را امام گفت پس فراخ میشود زمین قبر برای او بقدر
کار کردن چشم و گشوده میشود برای او دری بیان این آنکه نموده میشود باو جای نشستن او از بهشت قال ویخرج من
ذلک رجل لم تر عیناه شیئا قط احسن منه فیقول یا عبد الله ما رأیت شیئا احسن منک
قط فیقول انا رأیک الحسن الذی کنت علیه وعملک الصالح الذی کنت تعمله امام
گفت و بیرون می آید از آن موضع قبر شخصی که بصورت مرد است که نه دیده دو چشم آن مؤمن چیزی هرگز که بهتر از او باشد پس آن مؤمن میگوید
ای بنده خدا ندیدم چیزی که بهتر از تو باشد هرگز پس آن شخص میگوید که من مذهب نیکوی توام که بودی بر آن و عمل صالح توام که میکردی
آن را قال ثم یؤخذ روحه فیوضع فی الجنة حیث رأی منزله ثم یقال له نم قریر العین
فلا تزال نفحة من الجنة تصیب جسده یجد لذتها وطیبها حتی یبعث النفحة بفتح نون و سکون فاء

وحاء بی نقطه دفعه از نسیم و قطعه از عذاب و مراد اینجا معنی اول است و مراد در آینده معنی دوم است یعنی امام گفت بعد از آن میرانیده
میشود پس روح او گذاشته میشود در بهشت جایی که دید منزل خود را بعد از آن گفته میشود او را که بخواب روشن چشم پس همیشه دفعه
از نسیم بهشت بر میخورد بدن او را و می یابد لذت آن دفعه را و خوشبویی آن را تا وقتی که برانگیخته شود از قبر بدانکه برای هر یک از
مومن و کافر بعد از زندگی محسوس ایشان در زمان تکلیف دو میرانیدن هست یکی متصل بزندگی محسوس و دیگری متصل بزندگی
در قبر برای سوال نکیر و منکر و بعد از هر میرانیدنی زنده کردنی هست یکی در قبر برای سوال نکیر و منکر و دیگری در قیامت برای حساب
و تمام جزای عمل چنانچه گفته در سوره مومن امتنا اثنتین و احییتنا اثنتین و لذت و الم بروح انسان میرسد بتوسط بدن نیز در
هر یک از این چهار حالت اگرچه در حالت زندگی قوی تر باشد از آنها در حالت مردگی اصل قال و اذا دخل الکافر قالت
لا مرحبا بک و لا اهلا اما والله لقد کنت ابغضک و انت تمشی علی ظهری فکیف اذا دخلت
بطنی ستری ذلک قال فتضم علیه فیجعله رمیما و یعاد کما کان و یفتح له باب الی النار
فیری مقعده من النار شرح امام گفت و چون داخل قبر شود کافر زمین قبر میگوید بزبان حال که نیامدی بوسعتگاه
و نه باهل خود آگاه باش بخدا قسم که هر آینه بتحقیق دشمن میداشتم ترا در حالی که تو راه میرفتی بر پشت من پس چگونه است دشمنی که
چون داخل شدی در شکم من زود خواهی دانست آن دشمنی را امام گفت پس زمین تنگ میشود بر او پس میگرداند او را خورد و خمیر بر
گردانیده میشود چنانچه بود یعنی که زنده کرده میشود برای سوال نکیر و منکر و کشوده میشود برای او دری بسوی آتش پس می بیند جای
خود را از آتش اصل قال ثم انه یخرج منه رجل اقبح من رای قط قال فیقول یا عبد الله من انت
ما رایت شیئا اقبح منک قال فیقول انا عملک السیئ الذی کنت تعمله و رایک الخبیث شرح
امام گفت بعد از آن بدرستی که شان این است که بیرون می آید شخصی بصورت مردی که بدترین کسی است که دیده امام گفت پس کافر میگوید که ای
بنده خدا کیستی تو ندیدم هیچ چیز را بدتر از تو امام گفت پس آن شخص میگوید من عمل بد توام که میکردی آن را و پیروی ظن و مذهب بد توام
اصل قال ثم تؤخذ روحه فتوضع حیث رای مقعده من النار ثم لا تزال نفخة من النار
تصیب جسده فیجد المها وحرها فی جسده الی یوم یبعث و یسلط علی روحه تسعة و تسعون
تنینا تنهشه لیس فیها تنین ینفخ علی ظهر الارض فتنبت شیئا شرح امام گفت بعد از آن میرانیده
میشود پس روح او گذاشته میشود در جایی که دید جای خود را از آتش بعد از آن قطعه ای از آتش بر میخورد بدن او را پس می یابد
آزار آن را و گرمی آن را در بدن خود تا روزی که برانگیخته شود و مسلط میشود بر روح او نود و نه مار بزرگ میگزند او را نیست
از جمله آن مارها ماری که دمد بر روی زمین پس نه رویاند چیزی را دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال
ان للقبر کلاما فی کل یوم یقول انا بیت الغربة انا بیت الوحشة انا بیت الدود انا القبر
انا روضة من ریاض الجنة او حفرة من حفر النار شرح الروض بفتح راء بی نقطه و سکون واو و ضاد با نقطه
آبگاهی که دور آن چمن و مرغزار است الحفر بحاء بی نقطه و فتح فاء و راء بی نقطه جمع حفرة بضم حاء و سکون فاء گوها مضمون
این ظاهر است از شرح حدیث سابق سوم اصل عن عمر بن یزید قال قلت لابی عبد الله علیه السلام
انی سمعتک و انت تقول کل شیعتنا فی الجنة علی ما کان منهم قال صدقتک کلهم والله
فی الجنة قال قلت جعلت فداک ان الذنوب کثیرة کبار فقال اما فی القیمة فکلهم فی الجنة

بشفاعة

بشفاعة النبی المطاع او وصی النبی و لکنی والله اتخوف علیکم فی البرزخ قلت و ما البرزخ
قال القبر منذ حین موته الی یوم القیمة شرح البرزخ بفتح بای یک نقطه و سکون راء بی نقطه و فتح زای با نقطه و
خاء با نقطه واسطه میان دو چیز یعنی روایت است از عمر بن یزید گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را بدرستی که من شنیدم
از تو و تو میگفتی جمیع شیعه ما در بهشتند با وجود هر گناهی که صادر شده باشد از ایشان امام گفت که راست گفتم ترا جمیع ایشان
بخدا قسم در بهشتند راوی گفت که گفتم قربانت شوم بدرستی که گناههای بعض شیعه امامیه بسیار است کبیره است مراد کبیره ها
کبیره هایست که بی اصرار صادر شده زیرا که مصر بر کبیره داخل شیعه نیست و کار زشت اگر بی توبه مقبول وفات یافته باشد
پس امام گفت اما در روز قیامت پس جمیع شیعه امامیه در بهشتند بشفاعت پیغمبر مطاع یا وصی آن پیغمبر و لیکن من بخدا قسم بسیار میترسم
بر ایشان در واسطه میان زندگی دنیا و زندگی قیامت گفتم و چیست واسطه گفت قبر است از وقت مردن مکلف تا روز قیامت
باب نوزدهم اصل باب فی ارواح المومنین شرح این باب است در بیان کار ارواح مومنان بعد از وفات و در این باب دو حدیث است اول
اصل عن حبة العرنی قال خرجت مع امیر المومنین علیه السلام الی الظهر فوقف بوادی السلام کانه
مخاطب لاقوام فقمت بقیامه حتی اعییت ثم جلست حتی مللت ثم قمت حتی نالنی مثل
ما نالنی اولا ثم جلست حتی مللت ثم قمت و جمعت ردائی فقلت یا امیر المومنین انی قد
اشفقت علیک من طول القیام فراحة ساعة و طرحت الرداء لیجلس علیه فقال لی یا حبة
ان هو الا محادثة مومن او موانسته شرح حبه بفتح حاء بی نقطه و تشدید بای یک نقطه است العرنی بضم عین بی نقطه
و فتح راء بی نقطه و نون و تشدید یا منسوب بعرینه بضم عین و فتح راء و سکون یاء دو نقطه در پایین که قبیله است در یمن الظهر
بفتح ظاء با نقطه و سکون هاء و راء بی نقطه پشت کوفه جانب نهر فرات الوادی بدال بی نقطه بصیغه اسم فاعل اللام بای ب
ضرب وادی السلام بالف بعد از لام مذکور شد در حدیث چهارم باب سیزدهم که میعاد ما بینی و بینک وادی السلام و مراد از نهر
فرات و حوالی آنست که پیش از مخلوط شدن بدجله است مخاطب بکسر طاء بی نقطه است و بفتح طاء میتواند بود لاقوام اشارت
باینکه هر دم بجانبی ملتفت میشد برای خطاب جمعی دیگر اعییت بعین بی نقطه و دو یاء دو نقطه در پایین بصیغه ماضی معلوم متکلم
وحده از باب افعال است مللت بصیغه ماضی معلوم متکلم وحده از باب علم است راحة منصوب است بفعل محذوف بتقدیر اطلب
راحة ان بکسر همزه و سکون نون نافیه است هو راجع بباعث طول قیام بی ملال و بی رنج است محادثة بحاء بی نقطه
و دال بی نقطه و ثاء سه نقطه است اضافه آن از قبیل اضافه مصدر بفاعل است یا مفعول است و مستثنای مفرغ است و مرفوع و خبر
مبتدا است او موانسته برای تعمیم است یا بمعنی که نسبت بعض مومنان محادثه است و نسبت بعضی دیگر موانسه است و میتواند
بود که او برای شک راوی باشد و موانسه نقل بالمعنی باشد یعنی روایت است از حبه عرنی گفت بیرون رفتم با امیر المومنین علیه السلام
سوی پشت کوفه پس ایستاد در وادی السلام چنانچه او خطاب میکرده باشد بجماعتی چند پس ایستادم با ایستادن او تا مانده شدم
بعد از آن نشستم تا آنکه دلگیر شدم بعد از آن ایستادم تا آنکه برخورد مرا مثل آنچه برخورد که اول بار ماندگی بعد از آن نشستم تا آنکه
دلگیر شدم بعد از آن برخاستم و برچیدم ردای خود را از دوش خود پس گفتم یا امیر المومنین بدرستی که من بتحقیق ترسیدم بر تو
از درازی ایستادن که مبادا رنجور یا دلگیر شوی پس طلب کن راحت ساعتی را و گستردم ردا را تا بنشیند بر آن پس گفت
ای حبه نیست باعث طول قیام بی آزار مگر همزبانی مومنی یا انس گرفتن مومنی اصل قال قلت یا امیر المومنین

وانهم لکذلک قال نعم ولو کشف لک لرایتهم حلقا حلقا محتبین یتحادثون فقلت اجسام ام
ارواح فقال ارواح وما من مؤمن یموت فی بقعة من بقاع الارض الا قیل لروحه الحقی بوادی
السلام وانها لبقعة من جنة عدن شرح وانهم بکسر همزه وتشدید نون تقدیر استفهام است مشار الیه ذلک بودن
مؤمنان آنجا بر وجهی که محادثه یا موانسه ایشان با هم بمقدار طول قیام باشد کشف بصیغه مجهول باب ضرب است لک
نایب فاعل است حلقا هر دو جا بکسر وفتح حاء بی نقطه وفتح لام جمع حلقه بفتح حاء وسکون لام وقاف مفعول دوم رایتهم است
وذکر جمع وتکرار آن مبنی بر اینست که ایشان بر شاخهای درختانند چنانچه می آید در حدیث سیوم باب آینده پس در هر درختی حلقها
هست بر هر شاخی حلقه محتبین بضم میم وسکون حاء بی نقطه وفتح تاء دو نقطه در بالا وکسر باء یک نقطه بصیغه جمع مذکر اسم فاعل
اللام واوی باب افتعال نیز مفعول دوم رایتهم است الاحتبار جامه بر دور خود پوشیدن واین اشارتست بآنچه می آید در
حدیث چهارم باب آینده که ارواح مؤمنان در حجراتند وبیان میشود در شرح آن حدیث یتحادثون بحاء بی نقطه ودال بی نقطه
وثاء سه نقطه بصیغه مضارع معلوم باب تفاعل نیز مفعول دوم رایتهم است الاجسام ابدان ومراد اینجا ارواح در ابدانست پس مراد
بشق دوم ارواح بی ابدانست یعنی چه گفت که گفتم ای امیر المؤمنین آیا بدرستی که آن مؤمنان چنانند که گفتی گفت آری
واگر پرده برداشته میشد برای تو هر آینه میدیدی ایشان را حلقها حلقها در حجابها هم زبانی میکنند با یکدیگر پس گفتم آیا ایشان
ابدانند یا ارواح پس گفت ارواحند ونیست هیچ مؤمنی که میمیرد در موضعی از مواضع زمین مگر آنکه گفته شد روح او را که لاحق
شو بوادی السلام باین معنی که بآنجا برو وبدرستی که وادی السلام موضعی است از بهشت اقامت مؤمنان که مذکورست در سوره مومن
وادخلهم جنات عدن التی وعدتهم دوم مجهول عن احمد بن عمر رفعه عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت
له ان اخی ببغداد واخاف ان یموت بها فقال ما تبالی حیثما مات اما انه لا یبقی مؤمن فی
شرق الارض وغربها الا حشر الله روحه الی وادی السلام قلت واین وادی السلام قال ظهر
الکوفة اما انی کانی بهم حلق حلق قعود یتحدثون شرح ما در ما تبالی برای استفهام انکاریست ومیتواند
بود که نافیه باشد حیثما بفتح حاء بی نقطه وسکون یاء دو نقطه در پایین وضم وکسر وفتح ثاء سه نقطه وما کافه برای مکانست ومتضمن
معنی شرطست وما تبالی قایم مقام جزای آنست الا در الا حشر برای استثنای منقطع است ظهر منصوب بظرف مکانست
واشارتست باینکه وادی السلام جزو ظهر کوفه است وجزو در کل میباشد باد بهم برای معنی مع است حلق حلق بیان شد در
شرح حدیث سابق واینجا خبر مبتدای محذوفست تقدیر هم حلق حلق وجمله استیناف بیانی سابق است القعود بضم قاف
وضم عین بی نقطه جمع قاعد فرق میان قاعد وجالس اینست که اول نشسته در موضع حجابست ومانند آنست ودوم نشسته بخلاف
آنست واین اشارتست بآنچه مذکور شد در شرح محتبین در حدیث سابق یعنی روایتست از احمد بن عمر بالا برد سند روایت را
از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که گفتم امام را در مدینه که بدرستی که برادرم در بغداد است ومیترسم که وفات یابد
در بغداد وقبر او نزد قبر ما نباشد پس امام گفت چه پروا داری هر جا که وفات یافته باشد آگاه باش بدرستی که شان اینست
که باقی نمیماند مؤمنی در مشرق زمین ومغرب زمین لیکن جمع میکند الله تعالی روح او را سوی وادی السلام گفتم امام را در
کجاست وادی السلام گفت در پشت کوفه آگاه باش بدرستی که من چنانم که با ایشانم ایشان حلقها حلقها اند نشسته اند در
حجابها هم زبانی میکنند با یکدیگر باب بود دیگر اصل باب شرح این باب معنون برای مناسبت باب سابق در این باب هفت

حدیث

حدیث اول مجهول عن ابی ولاد الحناط عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت جعلت فداک یروون
ان ارواح المؤمنین فی حواصل طیور خضر حول العرش فقال لا المؤمن اکرم علی الله من ان
یجعل روحه فی حوصلة طیر لکن فی ابدان کابدانهم شرح الحواصل جمع حوصله بفتح حاء بی نقطه وسکون واو
وفتح صاد بی نقطه وتخفیف وتشدید لام مفتوحه چینه دانهای مرغان الخضر خاء با نقطه وسکون ضاد با نقطه وراء بی نقطه جمع
اخضر سبزان معانی عرش بیان شد در کتاب التوحید در شرح عنوان باب العرش والکرسی که باب سیم است ومراد بعرش اینجا آنچه
می آید در کتاب الصلوة در حدیث اول باب النوادر که باب صدم است تختی است از نور که الله تعالی آن را آفریده بکمال صفا
وآراستگی وگذاشته بر دوش ملائکه وبران می نشینند در آخرت چهار کس از اولین نوح وابراهیم وموسی وعیسی وچهار کس از آخرین
محمد وعلی وحسن وحسین علیهم السلام ودر حکم ایشانند نه فرزند حسین که بعد از او امامانند موافق آنچه می آید در کتاب الحج در حدیث
چهارم باب فضل زیارة ابی الحسن الرضا علیه السلام که باب دویست وسی وچهارم است واگر راویان مخالفان باشند شاید که
بعرش معنی دیگر قصد کرده باشند موافق آنچه ابو قره خیال کرده وگذشت در کتاب التوحید در حدیث دوم باب العرش والکرسی
یجعل بصیغه معلوم است وروحه منصوبست یا بصیغه مجهولست وروحه مرفوعست یعنی روایتست از ابو ولاد گندم فروش از امام
جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که گفتم قربانت شوم مردم روایت میکنند که روحهای مؤمنان در برزخ در چینه دانهای
مرغان سبزند در دور عرش پس امام گفت نه بیان این آنکه مؤمن گرامی تر است بر الله تعالی از اینکه گرداند روح او را در چینه دان
مرغی لیکن ارواح مؤمنان در بدنهاییست مانند بدنهای ایشان بدانکه مراد اینست که هر روحی متعلق به بدنیست که در دنیا
داشت چنانچه ظاهر میشود از حدیث سیوم وششم وهفتم این باب باین رجوع میشود آنچه مشهورست که ارواح در برزخ در ابدان
مثالیه اند پس منافات ندارد با آنچه گذشت در حدیث اول باب سابق که فقلت اجسام ام ارواح قال ارواح دوم
مجهول قال ابو عبد الله علیه السلام ان ارواح المؤمنین لفی شجرة فی الجنة یاکلون من طعامها
ویشربون من شرابها ویقولون ربنا اقم لنا الساعة وانجز لنا ما وعدتنا والحق
آخرنا باولنا شرح مراد بطعام وشراب اینجا دو قسم غذای روحست مانند آنچه مذکورست در سوره آل عمران یرزقون
فرحین بما آتاهم الله من فضله یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام بدرستی که روحهای مؤمنان هر آینه در درختی است
در بهشت میخورند از خوردنی بهشت ومی آشامند از آشامیدنی بهشت ومیگویند ای صاحب کل اختیار ما برپای دار روز
قیامت را ووفا کن برای ما آنچه وعده کردی ما را ولاحق کن آخر ما را باول ما باین معنی که آنچه باقیمانده اند از مؤمنان در پشت پدران
وشکم مادران ودر دنیا ایشان را بما برسان تا قیامت قایم شود سیوم مجهول عن ابی عبد الله علیه السلام قال
ان الارواح فی صفة الاجساد فی شجر فی الجنة تعارف وتسائل واذا قدمت الروح
علی الارواح تقول دعوها فانها قد افلتت من هول عظیم ثم یسالونها ما فعل
فلان وما فعل فلان فان قالت لهم ترکته حیا ارتجوه وان قالت لهم قد هلک قالوا
قد هوی هوی شرح الشجر جمع شجرة درختان ظاهر حدیث پنجم این باب اینست که تقول دعوها مبنی بر این باشد که
بعض ارواح بیتابی کرده زود سوال میکنند وجواب میشنوند وبعد از آن بعضی دیگر امر بمهلت دادن میکنند هول
عظیم عبارتست از هول موت چنانچه می آید در حدیث پنجم این باب وظاهر اینست که این قدوم پیش از سوال است بعد از آن

قدرمی دیگر که با اطمینان باشد میشود وهوی بصیغه ماضی معلوم معتل اللام یائی باب ضربت الهوی بضم ها وکسر واو وتشدید یا از افتادن
ومراد اینجا افتادن در چاه برهوتست که بیان میشود در حدیث سیوم وچهارم وپنجم باب آینده یعنی روایتست از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت بدرستی که روحها در شکل بدنها اند باین معنی که باعتباری روحند وباعتباری بدن خودند مثل بدنهای دنیا اند
در شکل در درختانی در بهشت میشناسند یکدیگر را وسوال میکنند یکدیگر را از آنچه خواهند چون وارد شود روحی بر آن روحها
میگویند بایکدیگر که واگذارید او را چه بدرستی که او بتحقیق بازمانده از ترسی بزرگ که در وقت جان کندن میباشد بعد از آن
می پرسند او را که چه حال دارد فلان کس وچه حال دارد فلان کس پس اگر گوید ایشان را که واگذاشتم او را زنده امیدوار میشوند آمدن
او را از دنیا واگر گوید ایشان را که بتحقیق وفات یافت میگویند بتحقیق افتاد افتاد در چاه برهوت چهارم [illegible] عن ابی
بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن ارواح المؤمنین فقال فی حجرات فی الجنة
یأکلون من طعامها ویشربون من شرابها ویقولون ربنا اقم لنا الساعة وانجز لنا ما
وعدتنا والحق آخرنا باولنا شرح الحجرات بضم حاء بی نقطه وضم وفتح وسکون جیم وراء بی نقطه جمع حجره بضم حاء وسکون
جیم غرفها ومراد حجابهاییست که مانند غرفهاست بر شاخهای درخت بهشت ومراد اینست که چون روح جسم هوائیست در
عرصه اینست که بحرکت بادها وحیوانها دیگر بشکل برهم خورد پس الله تعالی بقدرت خود حجابی ساخته میان آن ومجاورات
که مانع برهم خوردن بشکل شود نظیر آنچه گفته در سوره الرحمن بینهما برزخ لا یبغیان وباقی ظاهرست از شرح حدیث دوم این
باب پنجم [illegible] عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا مات المیت اجتمعوا عنده یسألونه عمن
مضی وعمن بقی فان کان مات ولم یرد علیهم قالوا قد هوی هوی ویقول بعضهم لبعض
دعوه حتی یسکن مما مر علیه من الموت شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون میرد میت
مومن جمع میشوند ارواح مومنان نزد روح او میپرسند او را از هر که وفات یافته واز هر که زنده مانده مراد اینست که بعض ارواح
میت بی کرده این سوال میکنند پس اگر وفات یافته باشد ووارد نشده باشد بر ایشان میگویند بتحقیق افتاد افتاد در چاه برهوت
ومیگوید بعض ارواح بعضی را که واگذارید او را تا ساکن شود از اضطرابی که گذشت بر او بسبب جان کندن ششم اصل
عن یونس بن ظبیان قال کنت عند ابی عبد الله علیه السلام فقال ما یقول الناس فی ارواح
المؤمنین فقلت یقولون تکون فی حواصل طیور خضر فی قنادیل تحت العرش فقال ابو عبد
الله علیه السلام سبحان الله المؤمن اکرم علی الله من ان یجعل روحه فی حوصلة طیر
یا یونس اذا کان ذلک اتاه محمد صلی الله علیه واله وعلی وفاطمة والحسن والحسین
والملائکة المقربون علیهم السلام فاذا قبضه الله عز وجل صیر تلک الروح فی قالب کقالبه
فی الدنیا فیأکلون ویشربون فاذا قدم علیهم القادم عرفوه بتلک الصورة التی کانت
فی الدنیا شرح مراد بعرش بیان شد در شرح حدیث اول این باب قالب بقاف والف وفتح وکسر لام وبا یکنقطه جسمی که صاحب
صورتیست ریخته گران چیزها را در جای آن بصورت آن میریزند ومراد اینجا صورتست اضافه در کقالبه بعنوان المسامحه است
ومراد کقالب بدنست زیرا که قالب بدن در دنیا منسوبست بروح چه روح قالبی علیحده که محسوس کسی شود در دنیا ندارد
یعنی روایتست از یونس بن ظبیان گفت بودم نزد امام جعفر صادق علیه السلام پس امام گفت چه میگویند مردمان در ارواح

مومنان

مومنان پس گفتیم میگویند که میباشند در چینه دانهای مرغانی که سبزند در قندیلهائی در پایین عرش پس گفت امام جعفر صادق
علیه السلام از روی تعجب که سبحان الله مومن گرامیترست بر الله تعالی از اینکه گرداند روح او را در چینه دان مرغی ای یونس
چون شود دم مرگ مومن می آید نزد او محمد صلی الله علیه وآله وعلی وفاطمه وحسن وحسین وفرشتگانی که مقربانند علیهم السلام
پس قبض روح او کند الله عز وجل میگرداند آن روح را در صورتی مانند صورت بدن او در دنیا پس میخورند
ومی آشامند پس چون وارد شود بر ایشان وارد می شناسند او را بهمان صورت که بود در دنیا هفتم اصل قلت لابی
عبد الله علیه السلام انا نتحدث عن ارواح المؤمنین انها فی حواصل طیر خضر ترعی فی
الجنة وتأوی الی قنادیل تحت العرش فقال لا اذا ما هی فی حواصل طیر قلت فاین هی
قال فی روضة کهیئة الاجساد فی الجنة شرح نتحدث بصیغه مضارع مجهول متکلم مع الغیر باب تفعلت
الطیر بفتح طاء بی نقطه وسکون یا جمع طایر وگاهی در واحد مستعمل میشود ترعی براء بی نقطه وعین بی نقطه بصیغه مضارع
غایبه باب منع است تأوی بهمزه بصیغه مضارع معتل اللام یائی باب ضربست لا قائم مقام جمله است تقدیر لا یکون ذلک
اذا بتنوین ودر بعض نسخ بصورت نونست ظرف زمانست نافیه است وجمله استیناف بیانی لاست فی روضة خبر
مبتدای محذوفست تقدیر هی فی روضة الروضة آنجایی که در میان مرغزار باشد کهیئة خبر دوم مبتدای محذوفست
بتقدیر علی هیئة کهیئة است الهیئة بفتح وکسر ها وسکون یا دو نقطه در پایین وهمزه کیفیت ومراد اینجا شکل است
فی الجنة حال از اجسادست اگر مراد بجنت بهشت موعود باشد وخبر سیوم مبتدای محذوفست اگر مراد وادی السلام باشد
یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را بدرستی که ما حکایت کرده میشویم از ارواح مومنان که آنها در چینه دانهای
مرغانی اند سبز که میچرند آن مرغان در بهشت وساکن میشوند سوی قندیلهایی در پایین عرش امام گفت نه در این هنگام
که آن ارواح ارواح مومنان باشند بیان اینکه نیستند آن ارواح در چینه دانهای مرغانی گفتم پس در کجا اند آن
ارواح امام گفت آنها در فضای آنجا گلگشتگاه اند بر شکلی اند مانند شکل بدنها بر حالی که آن بدنها در بهشت موعود باشند
باین معنی که در کمال صفا ونورند چنانچه شکل اهل کمال تنعم میباشد باب نوزدهم اصل باب فی ارواح الکفار شرح
این بابیست در بیان روحهای کافران صریح در این باب پنج حدیث اول اصل عن ابی بصیر عن ابی عبد الله
علیه السلام قال سألته عن ارواح المشرکین فقال فی النار یعذبون یقولون ربنا لا تقم
لنا الساعة ولا تنجز لنا ما وعدتنا ولا تلحق آخرنا باولنا شرح المشرک کسی که عبادت غیر
الله تعالی کرده باشد دانسته وفهمیده وبی توبه از دنیا رفته باشد خواه معبود او از جمادات باشد وخواه معنی
ناحق ومانند آن باشد چنانچه گفته در سوره توبه اتخذوا احبارهم ورهبانهم اربابا من دون الله وباقی ظاهرست
از شرح حدیث دوم باب سابق [illegible] عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان ارواح الکفار فی نار
جهنم یعرضون علیها یقولون ربنا لا تقم لنا الساعة ولا تنجز لنا ما وعدتنا ولا
تلحق آخرنا باولنا شرح یعرضون بصیغه مضارع مجهول باب نصر وضرب است العرض نمودار کردن چیزی بر چیزی
وجمله استیناف بیانی سابقست ومراد اینست که پیش از قیام قیامت در جهنم موعود نیستند حقیقة ولیکن اثر آن بایشان
میرسد وباقی ظاهرست از شرح حدیث سابق [illegible] قال امیر المؤمنین علیه السلام شر بئر فی النار برهوت

الذی فیه ارواح الکفار شرح برهوت بفتح بای یک نقطه و سکون و فتح رای بی‌نقطه و بضم ها و سکون
واو و تای دو نقطه در بالا رودخانهٔ عمیقیست در حضرموت و استعمال بئر در ان مبنی بر تشبیه آن بچاهست و آن ضد وادی السلام است
که مذکور شد در باب فی ارواح المؤمنین و بودن آن در آتش باعتبار اینست که اثر آتش جهنم بآن میرسد یعنی گفت امیر المؤمنین
علیه السلام بدترین جایی که در آن آبست برهوتست که در آنست ارواح کافران صریح پیش از قیام قیامت پنجم اصل قال
امیر المؤمنین علیه السلام شر ماء علی وجه الارض ماء برهوت و هو الذی بحضرموت ترده
هام الکفار شرح هو راجع بما برهوت حضرموت بفتح حای بی‌نقطه و سکون ضاد بانقطه و رای بی‌نقطه و فتح و ضم میم و
سکون واو و تای دو نقطه در بالا اسم شهریست در یمن و آن مرکبست از دو اسم و در آن دو وجه جایزست اول اینکه
اسم اول مبنی بر فتح باشد و اسم دوم معرب باعراب غیر منصرف باشد دوم اینکه اسم اول معرب باعراب منصرف باشد
و مضاف باشد باسم دوم و اسم دوم مجرور و منون باشد هام بالف و تخفیف میم جمع هامه بتخفیف میم است و آن
بمعنی رئیس جماعت است و بمعنی مرغیست سیاه که هر شب پروازی ضعیف میکند مانند جغد و آوازی مستمر دارد
و هر دو اینجا مناسبست و بنابر دوم استعاره شده برای ارواح کافران یعنی گفت امیر المؤمنین علیه السلام بدترین آبی
که در روی زمین ظاهرست آب وادی برهوتست و آن آنست که در حضرموت وارد میشوند بران رؤسای کافران
ششم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله شر الیهود یهود بیسان و شر النصاری نصاری
نجران و خیر ماء علی وجه الارض ماء زمزم و شر ماء علی وجه الارض ماء برهوت
و هو واد بحضرموت یرد علیه هام الکفار و صداهم شرح بیسان بفتح بای یکنقطه و سکون یای دو نقطه
در پایین و سین بی‌نقطه و الف موضعیست در یمامه و گاهی استعمال میشود در دهی در شام نجران بفتح نون و سکون جیم
و رای بی‌نقطه و الف موضعیست در یمن و گاهی استعمال میشود در موضعی در بحرین و موضعی نزدیک دمشق و موضعی میان
میان کوفه و واسط و معنی هام دو احتمال مذکور شد در شرح حدیث سابق الصدا بفتح صاد بی‌نقطه و فتح دال بی‌نقطه
و الف مقصوره دانا مصلحت گاه تشتر و مانند آنهاست و بمعنی مرغی که بیان شد در احتمال دوم شرح حدیث سابق و عطف
و صداهم بنابر احتمال دوم از قبیل عطف تفسیرست و تفسیر جمع مفردی که اسم جنس باشد جایزست یعنی گفت رسول الله
صلی الله علیه و آله بدترین یهودان یهودان بیسانند و بدترین ترسایان ترسایان نجرانند که اراده مباهله را بر هم زدند
بقبول جزیه و مسلمان نشدند و بهترین آبی که بر روی زمین ظاهرست آب چاه زمزم است و بدترین آبی که بر روی زمین ظاهر
است آب برهوت است و آن رودخانه‌ایست در حضرموت وارد میشوند بران رؤسای کفار و عالم کفار یعنی
امام کفار باب نود و سیوم صلاح باب شرح این بابست بعنوان برای مناسبت بباب سابق در این باب دو حدیث
است اول اصل من ضریس الکناسی قال سألت ابا جعفر علیه السلام ان الناس یذکرون ان فراتنا
یخرج من الجنة فکیف هو و هو یقبل من المغرب و تصب فیه العیون و الاودیة قال
فقال ابو جعفر علیه السلام و انا اسمع ان لله جنة خلقها الله فی المغرب و ماء فراتکم یخرج
منها شرح ضریس بضم ضاد بانقطه و فتح رای بی‌نقطه و سکون یای دو نقطه در پایین و سین بی‌نقطه است کناسی بضم کاف
و تخفیف نون و الف و سین بی‌نقطه موضعیست در کوفه ان در اول بکسر و فتح همزه میتواند بود و بنابر اول بتقدیر قولست

و بنابر دوم بحذف حرف جر است بتقدیر عن ان یعنی روایتست از ضریس کناسی گفت پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را گفتم که
بدرستی که مردمان میگویند که فرات ما بیرون می آید از بهشت پس چگونه است آن سخن و حال آنکه فرات می آید از جانب
مغرب نسبت بکوفه و ریخته میشود در ان چشمها و رودخانها مراد اینست که محسوس است که آن آب منبع مخصوص و مدد های
مخصوص در زمین دارد و از آسمان نیست ضریس گفت که پس گفت امام محمد باقر علیه السلام و من میشنیدم که بدرستی که الله تعالی
را بهشتی است که آفریده آنرا الله تعالی در جانب مغرب نسبت بکوفه و آب فرات شما بیرون می آید از آن بهشت اصل
و الیها تخرج ارواح المؤمنین من حفرهم عند کل مساء فتسقط علی ثمارها و تأکل منها و تتنعم
فیها و تتلاقی و تتعارف فاذا طلع الفجر هاجت من الجنة فکانت فی الهواء فیما بین السماء
و الارض تطیر ذاهبة و جائیة و تعهد حفرها اذا طلعت الشمس و تتلاقی فی الهواء
و تتعارف شرح و سوی آن جنت بیرون میروند ارواح مومنان از قبرهای ایشان نزد هر شامی پس می نشینند بر
میوهای آن جنت و میخورند از آن میوها و تنعم میکنند در ان جنت و باهم ملاقات میکنند و باهم آشنایی پس چون طلوع کند میکنند
صبح صادق برمیخیزند از ان جنت و میباشند در فضا میان آسمان و زمین میپرند بر حالی که روندگانند سوی آن
جنت و بر حالی که آیندگانند از آن جنت سوی قبرهای خود و می آیند نزد قبرهای خود چون طلوع کند آفتاب و ملاقات
بایکدیگر میکنند در فضای بالای قبرها نیز و آشنایی بایکدیگر میکنند آنجا نیز اصل قال و ان لله نارا فی المشرق
خلقها لیسکنها ارواح الکفار و یأکلون من زقومها و یشربون من حمیمها لیلهم فاذا
طلع الفجر هاجت الی واد بالیمن یقال له برهوت اشد حرا من نیران الدنیا کانوا
فیها یتلاقون و یتعارفون فاذا کان المساء عادوا الی النار فهم کذلک الی یوم القیمة
شرح جمله کانوا استیناف بیانی سابقست از افعال قصه فیها متعلق بیتلاقون است که خبر کانوا است و ضمیر راجع
بنار مشرقست و تقدیم ظرف برای حصرست تا افاده این کند که در برهوت تلاقی و تعارف ندارند یعنی امام گفت و بدرستی
که الله تعالی را آتشی است در جانب مشرق نسبت بکوفه آفرید آن آتش را تا ساکن شوند در ان ارواح کافران و صریح و
میخورند از زقوم آن آتش و می آشامند از آب سوزان آن آتش در تمام شب خود پس چون طلوع کند صبح صادق برمیخیزند
از آن آتش و میروند سوی رودخانه در یمن که گفته میشود آنرا برهوت سخت ترست باعتبار گرمی از آتشهای دنیا بیان آنچه
آنکه بودند در آتش مشرق با نیز و آنکه ملاقات میکردند و آشنایی میکردند در برهوت آنرا نمیتوانند کرد از شدت بایکدیگر
گرمی پس چون شود شام برمیگردند سوی آن آتش مشرق پس ایشان همچنانند که مذکور شد تا روز قیامت اصل قال قلت
اصلحک الله فما حال الموحدین المقرین بنبوة محمد صلی الله علیه و آله من المسلمین المذنبین
الذین یموتون و لیس لهم امام و لا یعرفون ولایتکم فقال اما هؤلاء فانهم فی حفرهم لا
یخرجون منها شرح مذنبین بفتح میم و کسر دال بی‌نقطه و سکون یای دو نقطه در پایین و کسر نون بصیغه جمع اسم مفعول مثل
العین یا باب ضرب است بمعنی مقهورین یا مغلوبین مانند آنها یعنی ضریس گفت که گفتم نگاه دارد ترا الله تعالی پس چیست
حال اهل توحید که اقرار کرده اند بنبوت محمد صلی الله علیه و آله ایشان مسلمانانند که در فرمان ظالمانند مثل غلام و کنیز
جمعیت که میمیرند و نیست ایشانرا امامی که تعصب او کنند و نمیشناسند امامت شما را پس امام گفت اما آن جماعت پس بدرستی که

ایشان در قبرهای خود نه بیرون نمی آیند از قبرهای خود اصل مَن کانَ مِنهُم لَهُ عَمَلٌ صالِحٌ وَلَم یَظهَر مِنهُ عَداوَةٌ
فَإنَّهُ یُخَدُّ لَهُ خَدٌّ إلَی الجَنَّةِ الَّتی خَلَقَها اللهُ بِالمَغرِبِ فَیَدخُلُ عَلَیهِ مِنها الرَّوحُ فی حُفرَتِهِ
إلی یَومِ القِیمَةِ فَیَلقَی اللهَ فَیُحاسِبُهُ بِحَسَناتِهِ وَسَیِّئاتِهِ فَإمّا إلَی الجَنَّةِ وَإمّا إلَی النّارِ فَهؤُلاءِ
مَوقُوفُونَ لِأمرِ اللهِ شرح عداوت ائمه حق عبارتست از عدم اعتراف بامامت ایشان با وجود اطلاع بر معانی
محکمات قرآن که در آنها نهی از اختلاف از روی ظن صریح شده و اطلاع بر تحقق تجویز اختلاف از روی ظن در جمیع مدعیان
امامت غیر دوازده امام موقوفون لامر الله اشارتست بآیت سوره توبه و آخرون مرجون لامر الله اما یعذبهم واما یتوب
علیهم والله علیم حکیم یعنی پس هر که باشد از جمله ایشان او را عمل صالح که معتد به باشد و صادر نشده باشد از او دشمنی ما
پس بدرستی که شان اینست که شکاف کرده میشود برای او شکافی سوی بهشتی که آفریده الله تعالی آن را در مغرب پس داخل
میشود بر او از آن بهشت رحمت در قبر او تا روز قیامت پس میبیند الله تعالی را پس الله تعالی حساب میکند با او
بحسنات او و سیئات او پس میرود یا سوی بهشتی که در مرتبه بهشت مومنان نیست یا سوی آتشی که در مرتبه آتش کافران نیست
پس آنجماعت واگذاشته شده اند برای امر الله تعالی بمعنی که قاعده کلیه در حق ایشان نیست اصل قالَ وَکَذلِکَ
یَفعَلُ اللهُ بِالمُستَضعَفینَ وَالبُلهِ وَالأطفالِ وَأولادِ المُسلِمینَ الَّذینَ لَم
یَبلُغُوا الحُلُمَ شرح مشار الیه ذلک مضمون فانه یخد له تا یوم القیمة است و باقی داخل مشار الیه نیست و میتواند بود که داخل
باشد باعتبار کاف تشبیه در کذلک و بودن اطفال و مانند ایشان در تحت تکلیف الهی چنانچه می آید در باب آینده مراد
بمستضعف ما عدای مومن صریح و کافر صریح است و بیان این شد در کتاب الایمان والکفر در شرح حدیث اول باب صد و
شصت و چهارم که باب اصناف الناس است و در شرح حدیث دوم باب صد و هفتاد و یکم که باب الضلالت است و عطف البله از قبیل
عطف خاص بر عام است البله بضم با یک نقطه و سکون لام جمع ابله نافهمیده کار خواه بسبب جنون و خواه بسبب خرافت پیری
و خواه بسبب کودکیست مراد باطفال اینجا کودکانیست که از خوردی تمیز نیک و بد نمیتوانند کرد خواه از اولاد کفار باشند
و خواه از اولاد مسلمانان یعنی امام گفت و همچنان میکند الله تعالی با سایر مستضعفان که محکمات قرآن نشنیده یا
نفهمیده اند و کودنان که قابل فهمیدن برهان نیستند و کودکان بی تمیز و فرزندان مسلمانان که نرسیده اند بحد تکلیف
اگر چه تمیز نیک و بد کرده اند اصل فَأمّا النُّصّابُ مِن أهلِ القِبلَةِ فَإنَّهُم یُخَدُّ لَهُم خَدٌّ إلَی النّارِ الَّتی
خَلَقَها اللهُ فی المَشرِقِ فَیَدخُلُ عَلَیهِم مِنها اللَّهَبُ وَالشَّرَرُ وَالدُّخانُ وَفَورَةُ الحَمیمِ إلی یَومِ
القِیمَةِ ثُمَّ مَصیرُهُم إلَی الحَمیمِ ثُمَّ فی النّارِ یُسجَرُونَ ثُمَّ قیلَ لَهُم أینَ ما کُنتُم تَدعُونَ مِن دُونِ اللهِ
أینَ إمامُکُمُ الَّذی اتَّخَذتُمُوهُ دُونَ الإمامِ الَّذی جَعَلَهُ اللهُ لِلنّاسِ إماماً شرح اللهب بفتح لام
و فتح و سکون ها و با یک نقطه زبانه آتش الشرر بفتح شین بی نقطه و فتح را بی نقطه آنچه از آتش جدا میشود الفور بفتح فا و سکون
واو و را بی نقطه جوشش در سوره مومن چنین است یسحبون فی الحمیم ثم فی النار یسجرون ثم قیل لهم این ما کنتم تشرکون من دون الله
السجر مصدر باب نصر آب در حلق کسی ریختن و افروختن تدعون بصیغه مخاطب معلوم باب نصر است این امامکم تا آخر تغییر آیتی است
که مذکور شد بالمعنی یعنی پس اما دشمنان شیعه امامیه از جمله اهل قبله پس بدرستی که ایشان شکاف کرده میشود برای ایشان
شکافی سوی آتشی که آفرید آن را الله تعالی در مشرق پس داخل میشود بر ایشان از آن آتش زبانه و شراره و دود و جوشش

سوزان

سوزان تا روز قیامت بعد از آن بازگشت ایشان سوی آب سوزانست در آتش جحیم در حلق ایشان ریخته میشود بعد از آن
گفته شد ایشان را که کجاست آنچه میخواندید و پیروی میکردید آن را در پیش الله تعالی کجاست امام شما که فرا گرفتید او را
امام خود در پیش امامی که گردانید او را الله تعالی برای مردمان امام دوم اصل سَألتُ أبا عَبدِ اللهِ عَلَیهِ السَّلامُ
عَن جَنَّةِ آدَمَ عَلَیهِ السَّلامُ فَقالَ جَنَّةٌ مِن جِنانِ الدُّنیا تَطلُعُ فیها الشَّمسُ وَالقَمَرُ وَلَو کانَت مِن
جِنانِ الآخِرَةِ ما خَرَجَ مِنها أبَداً شرح تطلع بصیغه مضارع غایب با یا معلوم باب نصر است و این جمله صفت
جنه است پس ضمیر فیها راجع بجنه است و اکتفا بذکر طلوع اشارتست باینکه آن جنت در اقصای مشرق بوده موافق آیت بلادر
سوره کهف که حتی اذا بلغ مطلع الشمس و گذشت در کتاب الحج در شرح حدیث سیوم باب اول اینکه آدم در وقت هبوط از
جنت توجه سوی مکه مرور بهند کرده و معلوم است که هند در جانب مشرق مکه است و بیضاوی از محی الفان در تفسیر
آیت سوره بقره که فقلنا یا آدم اسکن انت و زوجک الجنة نقل کرده از بعضی که آن جنه در فلسطین یا در میان فارس
و کرمان بوده یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از بهشت آدم علیه السلام که در قرآن مذکور است پس امام گفت
بهشتی است از بهشتهای دنیا که طلوع میکند در آن آفتاب و ماه و اگر میبود از بهشتهای آخرت که برای ثواب
اعمالست بیرون نمی آمد از آن هرگز باب بیست و چهارم اصل باب الاطفال شرح این باب بیان حال اطفالست بعد از وفات
و این باب مشتمل بر هشت حدیث است اول اصل عَن زُرارَةَ عَن أبی جَعفَرٍ عَلَیهِ السَّلامُ قالَ سُئِلَ رَسُولُ
اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ عَنِ الأطفالِ فَقالَ قَد سُئِلَ فَقالَ اللهُ أعلَمُ بِما کانُوا عامِلینَ ثُمَّ
قالَ یا زُرارَةُ هَل تَدری قَولَهُ اللهُ أعلَمُ بِما کانُوا عامِلینَ قُلتُ لا قالَ لِلّهِ فیهِمُ المَشِیَّةُ
شرح چهار سوال در اطفال مشهور است اول اینکه آیا اطفال از اهل بهشتند یا از اهل دوزخ و هر کدام که باشد بچه سبب است
دوم اینکه اطفال چرا در طفولیت وفات یافته اند و بمرتبه تکلیف نرسیده اند سیوم اینکه عدم تکلیف ایشان منافی میشود
با قول الله تعالی در سوره الذاریات و ما خلقت الجن والانس الا لیعبدون چهارم اینکه اگر حجت گیرند در روز قیامت
بر الله تعالی که چرا ما را بالغ و مکلف نکردی تا مومن شویم جواب چه خواهد گفت و مقصود بالذات سایل اینجا سوال اول
و میتواند بود که سوال دوم باشد و جواب سوال سیوم گذشت در کتاب الایمان والکفر در شرح حدیث دوم باب سیوم که باب
آخر منه است نقلست که ابو الحسن اشعری در مجلسی سوال کرد ابو علی جبائی را که چه میگویی در حق سه برادر که یکی مومن و یکی کافر و یکی
طفل اگر طفل گوید در روز قیامت که خدایا چرا مرا بالغ نکردی تا مرتبه برادر مومن خود بهم رسانم الله تعالی چه جواب خواهد
گفت جبائی گفت خواهد گفت که اگر بالغ میکردم کافر میشدی اشعری گفت پس اگر برادر کافر در جهنم فریاد برآورد که چرا
پس مرا چو طفل نمیرانیدی تا باین عذاب گرفتار نشوم الله تعالی چه جواب خواهد گفت جبائی در جواب فرو ماند و
ازین حدیث معلوم میشود که جواب جبائی موافق حق بوده و لهذا ملزم شده یعنی روایتست از زراره از امام محمد باقر علیه السلام
زراره گفت پرسیدم امام را که آیا پرسیده شد رسول الله صلی الله علیه و آله از اطفال که آیا مستحق بهشتند یا مستحق جهنم یا چرا
در طفولیت میمیرند پس امام گفت بتحقیق پرسیده شد پس گفت الله تعالی داناترست بآنچه اطفال میکردند اگر بالغ میشدند
بعد از آن امام گفت ای زراره آیا میدانی معنی قول رسول که الله تعالی داناترست بآنچه میکردند گفتم نه گفت
معنی آن اینست که برای الله تعالی است در اطفال خواهش مراد همانست که می آید در حدیث پنجم این باب و بنا بر احتمال دوم

مراد اینست که قاعده کلیه در بیان خصوصیت معروفات هر یک نیست شاید که در هر طفلی امری علیحده باشد مثل اینکه یکی از اطفال
اگر بالغ شود کاری کند که اسلام از روی زمین بالکلیه برطرف شود مثل اینکه پدر و مادر او مومن حقیقی باشند یعنی که غیر معاند
باشند بحسب حکمت الله تعالی و او اگر بالغ شود ایشانرا کافر کند چنانچه در سورهٔ الکهف گفته و اما الغلام فکان ابواه مومنین
فخشینا ان یرهقهما طغیانا و کفرا فاردنا ان یبدلهما ربهما خیرا منه زکوة و اقرب رحما پس آنچه جایی در جواب گفته معقول نیست
حدیث ۳ اِنَّهُ اِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيٰمَةِ جَمَعَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ الْاَطْفَالَ وَالَّذِي مَاتَ مِنَ النَّاسِ فِي الْفَتْرَةِ وَ
الشَّيْخَ الْكَبِيرَ الَّذِي اَدْرَكَ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهِ وَهُوَ لَا يَعْقِلُ وَالْاَصَمَّ وَالْاَبْكَمَ الَّذِي
لَا يَعْقِلُ وَالْمَجْنُونَ وَالْاَبْلَهَ الَّذِي لَا يَعْقِلُ وَكُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ يَحْتَجُّ عَلَى اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ فَيَبْعَثُ
اللّٰهُ اِلَيْهِمْ مَلَكًا مِنَ الْمَلٰئِكَةِ فَيُؤَجِّجُ لَهُمْ نَارًا ثُمَّ يَبْعَثُ اللّٰهُ اِلَيْهِمْ مَلَكًا فَيَقُولُ لَهُمْ اِنَّ رَبَّكُمْ
يَأْمُرُكُمْ اَنْ تَثِبُوا فِيهَا فَمَنْ دَخَلَهَا كَانَتْ عَلَيْهِ بَرْدًا وَسَلَامًا وَاُدْخِلَ الْجَنَّةَ وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا
دَخَلَ النَّارَ شرح بنابر احتمال اول این فقره استیناف بیانی سابق است و بنابر احتمال دوم میگوییم چون فارغ شد از جواب
سوالی که مقصود بالذات سایل بیان آن کرد بجواب سوالهای دیگر که دفع منافقه از جواب آن مقصود بالذات بالکلیه
نمیشود چند انکه جواب آنها ظاهر نشده باشد الفترة بفتح فا و سکون تا دو نقطه در بالا و را انقطاع زمان ضعف شیعه امامیه و عدم
اشتهار برهان ایشان در میان خلایق مثل آنچه ما بین عیسی و محمد صلی الله علیه و آله بود بسبب مغلوب بودن اوصیای عیسی علیه السلم
ملکا در اول بفتح لام است بقرینه ذکر من الملائکه یوجج بهمزه و دو جیم بصیغه مضارع معلوم غایب باب تفعیل است نا صیح افروختن
آتش ملکا در دوم بکسر لام است بمعنی امام بقرینه تغییر سیاق و مراد امامیست که در زمان صاحب احتجاج بوده خواه نبی باشد و خواه
وصی نبی پس اولعث چندین امام است هر کدام برای جمعی و میتواند بود که مراد امامی باشد که نبی صاحب شریعت علیحده باشد
و بر این تقدیر نیز ائمه متعدد خواهند بود و میتواند بود که مراد بعث امام واحد باشد سوی جمیع ایشان خواه امامی از ائمه
دینا مثل رسول آخر الزمان و خواه غیر او تثبوا بکسر تا سه نقطه و ضم با یک نقطه بصیغه مضارع مخاطب معتل الفاء و اوی باب
ضربت الوثوب جستن یعنی بدرستی که چون شود روز قیامت جمع میکند الله عز و جل هفت طایفه را اول اطفال
و دوم هر که مرده باشد از جمله مردمان در سستی و عدم اشتهار برهان شیعه امامیه یعنی که صحیح بالغ باشد و در تمام عمر
نشنیده باشد برهان او اگر میشنیده باشد میفهمیده باشد خواه در این امت و خواه در امم سابقه و سیوم پیر کهن سال
که دریافت نبی صلی الله علیه و آله را امثال رجالی که او نمیفهمد برهان امر او کسی است که پیش از رسیدن بنبی تازه یا وصی تازه پیر
خرف شد و بعد از آن خرف شود و چهارم کر مادرزاد و مانند آن و پنجم گنگی که نمیفهمد برهان شیعه امامیه را اگرچه میشنود
و ششم دیوانه و هفتم کودنی که نمیفهمد برهان شیعه امامیه را اگرچه گوش و زبان دارد و هر یک از این هفت طایفه حجت
میگیرد بر الله عز و جل که اگر مرا بالغ صحیح فهیم غیر مستضعف می آفریدی مومن میشدم پس میفرستد الله تعالی سوی ایشان
فرشته را از فرشتها پس می افروزد برای ایشان آتشی را بعد از آن میفرستد الله تعالی سوی ایشان امامی را پس میگوید
ایشان را بدرستی که صاحب کل اختیار شما امر میکند شما را باینکه بجهید در آن آتش پس هر که داخل شود در آن آتش میشود
آن آتش بر او خنکی و سلامتی و داخل کرده میشود در بهشت مثل سایر مومنان و هر که واماند از آن آتش داخل میشود در آتش
جهنم حدیث ۴ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ غَيْرِ وَاحِدٍ رَفَعَهُ اَنَّهُ سُئِلَ عَنِ الْاَطْفَالِ فَقَالَ اِذَا كَانَ

یوم القیمة

يَوْمُ الْقِيٰمَةِ جَمَعَهُمُ اللّٰهُ وَاَجَّجَ لَهُمْ نَارًا وَاَمَرَهُمْ اَنْ يَطْرَحُوا اَنْفُسَهُمْ فِيهَا فَمَنْ كَانَ فِي عِلْمِ اللّٰهِ
عَزَّ وَجَلَّ اَنَّهُ سَعِيدٌ رَمَى بِنَفْسِهِ فِيهَا وَكَانَتْ عَلَيْهِ بَرْدًا وَسَلَامًا وَمَنْ كَانَ فِي عِلْمِ اللّٰهِ
اَنَّهُ شَقِيٌّ امْتَنَعَ فَيَأْمُرُ اللّٰهُ بِهِمْ اِلَى النَّارِ شرح غیر واحد میتواند بود که سفرای صاحب الزمان علیه السلم باشند پس رسول
صاحب الزمان علیه السلام خواهد بود و الله اعلم یعنی روایت کرد سهل بن زیاد از راویان متعدد بالا برد سند حدیث را
سوی امام علیه السلام اینکه آن امام پرسیده شد از اطفال که آیا مستحق بهشت اند یا مستحق جهنم و هر کدام بچه سبب است پس امام گفت چون
شود روز قیامت جمع میکند ایشانرا الله تعالی و می افروزد برای ایشان آتشی را و امر میکند ایشانرا باینکه اندازند
خود شانرا در آن آتش پس هر که باشد در علم الله عز و جل اینکه او عاقبت بخیر است یعنی که اگر بالغ مکلف میشد در دنیا
مومن میشد می اندازد خود را در آن آتش و میشود آن آتش بر او خنکی و سلامتی و هر که باشد در علم الله تعالی اینکه او نا
عاقبت بخیر است سر وا میزند از آن آتش پس امر میکند الله تعالی ملائکه را با ایشان که برده شوند سوی آتش اصل
فَيَقُولُونَ يَا رَبَّنَا تَأْمُرُ بِنَا اِلَى النَّارِ وَلَمْ تَجْرِ عَلَيْنَا الْقَلَمُ فَيَقُولُ الْجَبَّارُ قَدْ اَمَرْتُكُمْ مُشَافَهَةً
فَلَمْ تُطِيعُونِي فَكَيْفَ لَوْ اَرْسَلْتُ رُسُلِي بِالْغَيْبِ اِلَيْكُمْ شرح لم تجر بسکون جیم و کسر را بی نقطه بصیغه مضارع معلوم
مخاطب معتل اللام یایی باب افعالت مشافهه منصوب است بر مفعول مطلق امرتکم یا حال از فاعل امرتکم است و مصدر بمعنی اسم
فاعلست للمشافهه هم زبانی بی حجاب چنانچه گویا که لب بلب رسیده صحت استعمال مشافهه باعتبار دیدن قیامت و صحت استعمال
غیب باعتبار ندیدن قیامت است و این مبنی بر اینست که دیدن قیامت بجای دیدن الله تعالی است یعنی پس آنانکه
جهنمی شدند میگویند ای صاحب کل اختیار ما امر میکنی ما را که برده شویم سوی آتش و حال آنکه جاری نکردی در دنیا بر ما قلم
تکلیف را مراد ایشان اینست که اگر قلم بر ما جاری میکردی مومن میشدیم پس میگوید فاعل بعنوان کن فیکون که بتحقیق
امر کردم شما را بی حجاب پس اطاعت نکردید مرا پس چگونه مومن میشدید اگر میفرستادم رسولان خود را با وجود حجاب
حدیث ۵ اصل وَفِي حَدِيثٍ آخَرَ اَمَّا اَطْفَالُ الْمُؤْمِنِينَ فَاِنَّهُمْ يُلْحَقُونَ بِآبَائِهِمْ وَاَوْلَادُ الْمُشْرِكِينَ
يُلْحَقُونَ بِآبَائِهِمْ وَهُوَ قَوْلُ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ بِاِيمَانٍ اَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّاتِهِمْ شرح ذکر اما بفتح همزه
و تشدید میم در اطفال مومنین و ترک آن در اطفال مشرکین برای افاده اینست که هر یک از اطفال مومنین
ملحق بپدر میشوند بخلاف اطفال مشرکین چه بعض ایشان ملحق بپدر میشوند و بعضی نمیشوند و این مبنی بر اینست که اما
از کلمات شرطست و افاده عموم میکند ظاهر بحدیث اینست که بایمان متعلق بالحقنا هم است و تقدیم ظرف افاده
حصر میکند و مراد بایمان ایمان پدر است یعنی و در حدیثی دیگر از امام علیه السلم اینست که اما اطفال مومنان پس
بدرستی که ایشان لاحق کرده میشوند بپدران خود و فرزندان مشرکان گاهی لاحق کرده میشوند بپدران خود و آن مدلول
قول الله عز و جل است در سورهٔ الطور بسبب ایمان و پس لاحق کردیم بمومنان فرزندان ایشان را بیان این می آید در شرح
حدیث ششم این باب بتفسیر این آیت بوجهی دیگر که منافی این نیست گذشت در کتاب الحجه در حدیث اول باب بیست و ششم
که باب فی ان الائمه صلوات الله علیهم فی العلم و الشجاعة و الطاعة سواء است زیرا که آیات قرآن ظهر و بطن است
حدیث ۶ سَاَلْتُ اَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْوِلْدَانِ فَقَالَ سُئِلَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهِ
عَنِ الْوِلْدَانِ وَالْاَطْفَالِ فَقَالَ اللّٰهُ اَعْلَمُ بِمَا كَانُوا عَامِلِينَ شرح مراد بولدان کودکان بزرگ است

ومراد باطفال کودکان کوچکست که بحد تمیز نرسیده اند و باقی ظاهر است از شرح حدیث اول این باب پنجم اصل عن زرارة
قال قلت لابی عبد الله علیه السلام ما تقول فی الاطفال الذین ماتوا قبل ان یبلغوا فقال سئل
عنهم رسول الله صلی الله علیه وآله فقال الله اعلم بما کانوا عاملین ثم اقبل علی فقال
یا زرارة هل تدری ما عنی بذلک رسول الله صلی الله علیه وآله قال قلت لا این
ظاهر است از شرح حدیث اول این باب اصل فقال انما عنی کفوا عنهم ولا تقولوا فیهم شیئا وردوا
علمهم الی الله شرح پس امام گفت جز این نیست که خواسته اینرا که باز دارید خود را از حکم در اطفال و مگویید در ایشان
چیزی و بر گردانید علم بحکم اطفال را بسوی الله تعالی مراد اینست که قاعده کلیه برای حکم اطفال نیست که معلوم شود
بان اینکه جمیع اطفال اهل بهشتند چنانچه اکثر عوام الناس خیال میکنند یا معلوم شود که در واسطه میان بهشت و جهنمند
چنانچه جمعی دیگر خیال میکنند یا معلوم شود که جمیع اهل جهنمند پس الله تعالی را در ایشان خواهشی هست یعنی که در قیامت
بعضی را توفیق عمل صالح میدهد و ایشان در بهشتند و بعضی را خذلان میکند و ایشان در جهنمند ششم اصل عن
ابن بکیر عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله عز وجل والذین امنوا واتبعتهم ذریتهم بایمان
الحقنا بهم ذریاتهم قال فقال قصرت الابناء عن عمل الاباء فالحقوا الابناء بالاباء
لتقر بذلک اعینهم شرح ظاهر این حدیث اینست که الذین مبتداست و اتبعتهم بصیغه ماضی باب افتعال عطف بر امنوا است
الاتباع تابع بودن و مراد اینجا وفات قبل از بلوغ است باعتبار اینکه هر بالغ مستقل است در ایمان یا کفر و غیر بالغ تابع
میباشد در حکم ایمان یا کفر چندانکه بالغ نشده ذریتهم در اول بلفظ مفرد و ذریاتهم در دوم بلفظ جمع موافق قرائت نافع
و ابو عمرو است و نکته اینست که جمیع ذریت وفات نمییابند قبل از بلوغ اما جمیع آنچه وفات یافته اند قبل از بلوغ ملحق بپدران
مؤمن میشوند یا بیان متعلق الحقنا بهم است چنانچه ظاهر شد از صریح حدیث سیوم این باب فقال اشارتست باینکه کلامی
دیگر صادر شده از امام علیه السلام در تفسیر این آیت پیش از این کلام و اینجا منقول نشده فالحقوا بصیغه ماضی معلوم باب افعال
و تفسیر الحقنا است و اشارتست باینکه ضمیر متکلم مع الغیر در کلام الهی مبنی بر خلط ملائکه یا انبیا و اوصیا مانند آنست یعنی
روایتست از عبد الله بن بکیر از امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله عز وجل در سوره الطور و آن جمعی که مؤمن بودند و وفات
یافتند فرزندان ایشان پیش از بلوغ بسبب ایمان ایشان و پس الحاق کردیم بایشان جمیع آن فرزندان ایشان را که پیش از بلوغ
وفات یافته اند راوی گفت که پس امام گفت که کوتاهی کردند آن فرزندان از عمل پدران بمعنی که عمل فرزندان مختصر شد
در تکمیل که و ثواب در آتش باشد در روز قیامت چنانچه ظاهر شد در حدیث دوم و سیوم این باب پس لاحق کردند ملائکه
کارکنان بهشت فرزندان را بپدران در درجه بهشت تا روشن شود بآن چشمهای پدران اگر گویی بعض فرزندان مؤمنان
بعد از بلوغ کافر و جهنمی میشوند پس پدران بسبب آن آزرده خواهند شد گوییم آزردگی مؤمن در این صورت باطلست زیرا که محبت
با فرزندان خود در مدتیست که تابع پدران باشند یا مستقل با ایمان شوند میان پدر مؤمن و پسر کافر محبت نمیماند پس هرچه شود شده
باشد هفتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام انه سئل عمن مات فی الفترة وعمن لم یدرک الحنث و
المعتوه فقال یحتج الله علیهم یرفع لهم نارا فیقول لهم ادخلوها فمن دخلها کانت علیه بردا
وسلاما ومن ابی قال ها انتم قد امرتکم فعصیتمونی شرح بیان فترة شد در شرح حدیث اول این باب الحنث

بکر حاو

بکسر حاء بی نقطه و سکون نون و ثاء سه نقطه گناه و مراد اینجا التکلیف است زیرا که بر مکلف گناه نوشته میشود چنانچه ثواب نوشته میشود
المعتوه بعین بی نقطه و تاء دو نقطه در بالا و هاء بصیغه اسم مفعول باب نصر ناقص عقل ها بالف مقصوره حرف تنبیه است انتم مبتدا
است و خبرش محذوفست تقدیرا انتم هؤلاء جمله قد امرتکم استیناف بیانیست یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام انکه
او پرسیده شد از کسی که مرد در زمان سستی شیعه امامیه و عدم اشتهار برهان ایشان و از کسی که در نیافت گناه را یعنی که
پیش از رسیدن بتکلیف مرد و از ناقص عقل مثل مجنون و صم و ابکم و ابله و پیری که خرف شده باشد پس امام گفت حجت
میگیرد الله تعالی بر ایشان بیان این آنکه بلند میکند و می افروزد برای ایشان آتشی را پس میگوید ایشان را که داخل آن
آتش شوید پس هر که داخل شود در ان میشود بر او خنکی و سلامتی و هر که ابا کند الله تعالی میگوید آگاه باشید شما آن جماعتید
که مستحق جهنمید بیان این آنکه بتحقیق امر کردم شما را پس عصیان کردید مرا هشتم اصل وبهذا الاسناد قال ثلثة
یحتج علیهم الابکم والطفل ومن مات فی الفترة فترفع لهم نار فیقال لهم ادخلوها فمن
دخلها کانت علیه بردا وسلاما ومن ابی قال تبارک وتعالی هذا قد امرتکم فعصیتمونی
شرح یحتج بصیغه مضارع مجهول باب افتعال است مراد بابکم اینجا ناقص عقلست مثل مجنون و صم و لال و ابله و پیری که خرف
شده باشد هذا مفعول بفعل محذوفست تقدیر خذوا هذا و مانند آن یا مبتداست خبرش محذوفست تقدیر هذا کاف فی
استحقاق عذاب النار و باقی ظاهر است از شرح حدیث سابق باب نود و پنجم اصل باب النوادر شرح این باب احادیث
تازه غیر مشهور است این باب چهل و شش حدیث است اول اصل عن شهاب بن عبد ربه عن ابی عبد الله علیه السلام
قال سألته عن الجنب یغسل المیت او من غسل میتا اله ان یاتی اهله ثم یغتسل فقال
سواء شرح روایتست از شهاب بکسر شین بی نقطه ابن عبد ربه از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از
دو مسئله اول اینکه آیا جنب را جایز است که بشوید میت را دوم عکس آن و آن اینست که کسی که شسته باشد میت را آیا جایز است
او را اینکه جماع کند با اهل خود و بعد از ان غسل کند برای مس میت و جنابت در هر دو صورت پس امام گفت هر دو صورت
برابرست بمعنی که هر دو صورت جایزست اصل لا بأس بذلک اذا کان جنبا غسل یده وتوضأ وغسل
المیت وان غسل میتا ثم توضأ ثم اتی اهله ویجزیه غسل واحد لهما شرح چون فارغ شد از بیان
جواز هر دو صورت شروع کرد در بیان شرط عدم کراهت در هر دو صورت لا بأس بذلک قایم مقام جزای اذا کان است
جمله غسل یده تا آخر صفت جنبا است و ان کان عطف بر اذا کان است ذکر اذا که برای تحقق وقوع است در شرط اول
و ذکر ان که برای ندرت وقوعست در شرط دوم اشارتست بمرجوح بودن صورت دوم نسبت بصورت اول یعنی
نیست پروایی و کراهتی در صورت اول چون باشد جنبی که شسته باشد دست خود را از نجاست منی و وضو ساخته باشد
بروشی که برای نماز میسازد و شسته باشد میت را و نیست پروایی و کراهتی در صورت دوم اگر شسته باشد میت را بعد از ان
وضو ساخته باشد بروشی که برای نماز میسازد و بعد از ان جماع کرده باشد با اهل خود و کافیست او را در هر دو صورت
یک غسل برای آن دو کار که کرده دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان المیت اذا حضره الموت اوثقه
ملک الموت ولولا ذلک ما استقر شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که میت
چون حاضر شود او را موت بند بر اعضای او میگذارد ملک الموت اگر نمیبود آن بند که نیست قرار نمیگرفت میت در

جان کندن سیوم اصل شَکَوْتُ اِلَی اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ وَجْداً وَجَدْتُهُ عَلَی ابْنٍ لِی هَلَکَ حَتّٰی خِفْتُ
عَلٰی عَقْلِی فَقَالَ اِذَا اَصَابَکَ مِنْ هٰذَا شَیْءٌ فَاَفِضْ مِنْ دُمُوعِکَ فَاِنَّهُ یَسْکُنُ عَنْکَ شرح الوجد
بفتح واو و سکون جیم و دال بی نقطه اندوه وجدته بصیغهٔ ماضی متکلم وحده از باب ضربت و ضمیر منصوب مفعول مطلق است
در اجع بوجد است خفت بکسر خا است افض بفتح همزه و کسر فا و سکون ضاد با نقطه است یعنی شکایت بردم سوی امام
جعفر صادق علیه السلام از اندوهی که اندوهگین شدم آن قسم اندوه بر پسری از من که وفات یافت تا آنکه ترسیدم بر عقل
خود که مباد از ایل شود و دیوانه شوم پس امام گفت چون رجوع کند ترا از این غم چیزی پس بریز از اشکهای خود چه بدرستی که
آن اندوه ساکن میشود و تخفیف می یابد از تو جهارم ال عَلِیُّ بْنُ اِبْرَاهِیمَ رَفَعَهُ قَالَ لَمَّا مَاتَ ذَرُّ بْنُ اَبِی
ذَرٍّ مَسَحَ اَبُو ذَرٍّ الْقَبْرَ بِیَدِهِ ثُمَّ قَالَ رَحِمَکَ اللّٰهُ یَا ذَرُّ وَاللّٰهِ اِنْ کُنْتَ بِی بَارّاً وَلَقَدْ قُبِضْتَ
وَاِنِّی عَنْکَ لَرَاضٍ اَمَا وَاللّٰهِ مَا بِی فَقْدُکَ وَمَا عَلَیَّ مِنْ غَضَاضَةٍ وَمَا لِی اِلٰی اَحَدٍ سِوَی اللّٰهِ
مِنْ حَاجَةٍ وَلَوْلَا هَوْلُ الْمُطَّلَعِ لَسَرَّنِی اَنْ اَکُونَ مَکَانَکَ وَلَقَدْ شَغَلَنِی الْحُزْنُ لَکَ عَنِ الْحُزْنِ
عَلَیْکَ وَاللّٰهِ مَا بَکَیْتُ لَکَ وَلٰکِنْ بَکَیْتُ عَلَیْکَ فَلَیْتَ شِعْرِی مَاذَا قُلْتَ وَمَاذَا قِیلَ لَکَ
ثُمَّ قَالَ اللّٰهُمَّ اِنِّی قَدْ وَهَبْتُ لَهُ مَا افْتَرَضْتَ عَلَیْهِ مِنْ حَقِّی فَهَبْ لَهُ مَا افْتَرَضْتَ عَلَیْهِ
مِنْ حَقِّکَ فَاَنْتَ اَحَقُّ بِالْجُودِ مِنِّی شرح ان بکسر همزه و سکون نون مخففه از مثقله است اسم ان ضمیر شان
محذوف کنت بصیغهٔ مخاطب است اما بفتح همزه و تخفیف میم حرف تنبیه است ما نافیه و مشابه لیس است بی با یک نقطه
حرف جر است برای سببیت و ظرف خبر ما است فقدک مرفوع و اسم ما است و از قبیل اضافه مصدر بمفعول است
الفقد بفتح فا و سکون قاف و دال بی نقطه نیافتن ما در دوم نیز مشابه لیس است علی بتشدید یا مفتوحه مرکب از حرف جر
و ضمیر متکلم است من حرف جر و زایده است برای تاکید عموم غضاضة مجرور است لفظاً و مرفوع است محلاً و اسم ما است
الغضاضة بفتح غین با نقطه و دو ضاد با نقطه مصدر باب نصر خوار دیدن چشم برای کدر ایندان مکروه طبع و مراد اینجا مکروه
طبع است الهول بفتح ها و سکون واو مصدر باب نصر بغایت ترسانیدن المطلع بضم میم و تشدید طای بی نقطه مفتوحه
و فتح لام و میم بی نقطه مصدر میمی باب افتعال مشرف شدن بر چیزی و مراد اینجا مشرف شدن ملک الموت برای
قبض روح یا مراد مشرف شدن میت بر قبر است در وقت اراده دفن او و بعضی میگویند اسم مکان است و بعضی میگویند
اسم مفعول است بمعنی مطلع علیه که احوال بعد از مرگ باشد مکانک منصوب است بمفعول فیه و عامل ظرف اکون است
یا مکان مصدر میمی است منصوب است بمفعول مطلق و بر هر تقدیر اکون از افعال تامه است و میتواند بود که از افعال ناقصه
باشد زیرا که لازم می آید که مکانک اسم مفعول فیه و اسم خبر اکون باشد الشعر بفتح شین با نقطه و سکون و فتح عین بی نقطه و
را بی نقطه مصدر باب نصر و حسن دانستن شعری اسم لیت است و خبرش محذوف است بتقدیر لیت شعری حاصل و ماذا قیل لک
اشارت است بآنچه نکیر و منکر بعد از جواب میت میگویند از دعا و نفرین چنانچه بیان شد در حدیث اول باب ان المیت یمثل له
ماله و ولده یعنی روایت کرد علی بن ابراهیم بالا برده سند روایت را سوی امام علیه السلام امام گفت که وقتی که مرد ذر پسر
ابوذر غفاری مسح کرد ابوذر قبر را بدست خود یعنی که بدست خود قبر را هموار کرد یا باین معنی که کف دست خود را
بر قبر گذاشت بعد از آن گفت که رحمت کناد ترا الله تعالی ای ذر بخدا قسم که بدرستی که شان این است که بودی مرا فرمان

وبرعه

بردار

برداز و هر آینه تحقیق که قبض شدی از دنیا بر حالی که بدرستی که من از تو هر آینه راضی بودم آگاه باشش بخدا قسم که نیست بخواهش
من بر طرف شدن تو و نیافتن مردم ترا و نیست بر من هیچ مکروه طبعی از بر طرف شدن تو و نیست مرا سوی هیچ یک غیر
الله تعالی هیچ حاجتی مراد اینست که حال من محض توکل بر الله تعالی است و از موت تو نه خوشحالم و نه آزرده و اگر نبود
بغایت ترسانیدن اشراف ملک الموت هر آینه خوشحال میکرد مرا آنکه باشم در جای تو یعنی که من نیز بمیرم یا یعنی که
عوض تو من بمیرم و هر آینه تحقیق باز داشته مرا اندوه برای تو که آیا حال تو چه شود از اندوه بر تو که آیا حال من از مفارقت
تو چه شود بخدا قسم که گریه نکردم برای تو که چرا مردی و لیکن گریه کردم بر تو که چه حال بر سر تو آید پس کاش میدانستم که چه گفتی
در جواب سؤال منکر و نکیر و چه گفته شد ترا بعد از جواب تو بعد از آن ابوذر گفت خدایا بدرستی که من تحقیق بخشیدم برای
او آنچه را که لازم کردی بر او از جملهٔ حق من پس بخش برای او آنچه را که لازم کردی بر او از جملهٔ حق تو یعنی که اگر تقصیری
در بعض حقوق من کرده باشد بخشیدم پس اگر تقصیری در بعض حقوق تو کرده باشد بخش زیرا که تو سزاوارتری ببخشش
از من پنجم ال عَنْ عِدَّةٍ مِنْ اَصْحَابِنَا قَالَ لَمَّا قُبِضَ اَبُو جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ اَمَرَ اَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ بِا
لسِّرَاجِ فِی الْبَیْتِ الَّذِی کَانَ یَسْکُنُهُ حَتّٰی قُبِضَ اَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ ثُمَّ اَمَرَ اَبُو الْحَسَنِ عَلَیْهِ السَّلَامُ
بِمِثْلِ ذٰلِکَ فِی بَیْتِ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ حَتّٰی اُخْرِجَ بِهِ اِلَی الْعِرَاقِ ثُمَّ لَا اَدْرِی مَا کَانَ شرح
روایت است از جمعی از یاران ما که گفت که وقتی که گرفته شد از دنیا امام محمد باقر علیه السلام امر کرد امام جعفر صادق علیه السلام
خدمتکار از به چراغ که سوخته شود در تمام شب در خانه که امام محمد باقر علیه السلام میبود آنجا و در آنجا وفات یافت تا آنکه گرفته
شد از دنیا امام جعفر صادق علیه السلام بعد از آن امر کرد امام موسی کاظم علیه السلام بمثل آن در خانهٔ امام جعفر صادق علیه السلام
تا آنکه امام موسی کاظم علیه السلام از مدینه بیرون برده شد سوی بغداد در بار اول یا بار دوم بعد از آن نمیدانم که چه شد ششم
ال عَنِ الْحَلَبِیِّ عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ سَاَلْتُهُ عَنْ اَوَّلِ مَنْ جُعِلَ لَهُ النَّعْشُ فَقَالَ
فَاطِمَةُ عَلَیْهَا السَّلَامُ شرح النعش بفتح نون و سکون عین بی نقطه و شین با نقطه محفه که تابوت میت را در آن میگذارند
و بجانب قبر میبرند تمام مردم تابوت دانسته میبینند یعنی روایت است از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را
از اول کسی که ساخته شد برای او تابوت و محفه گفت فاطمه علیها السلام است هفتم ال عَنْ عَمَّارِ بْنِ مُوسٰی عَنْ اَبِی عَبْدِ
اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ سُئِلَ عَنِ الْمَیِّتِ یَبْلٰی جَسَدُهُ قَالَ نَعَمْ حَتّٰی لَا یَبْقٰی لَهُ لَحْمٌ وَلَا عَظْمٌ اِلَّا
طِینَتُهُ الَّتِی خُلِقَ مِنْهَا فَاِنَّهَا لَا تَبْلٰی تَبْقٰی فِی الْقَبْرِ مُسْتَدِیرَةً حَتّٰی یُخْلَقَ مِنْهَا کَمَا خُلِقَ اَوَّلَ
مَرَّةٍ شرح یبلی بیای یک نقطه بصیغهٔ مضارع غایب معتل اللام یائی معلوم باب علم یا مجهول باب افعال یا باب تفعیل بتقدیر استفهام است
البلی بفتح با و الف مقصوره و ممدوده کهنه شدن و مراد اینجا معدوم شدن جزئیت خواه باعتبار بعض اجزا و خواه باعتبار
هر یک از اجزا و این سؤال برای استعلام امکان زنده کردن ابدان مردگان در روز قیامت چون فلاسفه دهریه استدلال
میکنند بر امتناع آن بنا بر امتناع اعادهٔ معدوم بخصه و توضیح جواب اینست که در اعادهٔ بدن آدمی که مرکب است از اجزای ارضیه
و مائیه و ناریه و هوائیه چهار احتمال است اول اینکه بعد از موت تفرق اجزا بعض اجزا معدوم شود مثل اینکه جزو هوائی
متصل حقیقی شود بسایر هوا و جزو ناری و جزو مائی منقلب بهوا شود و متصل حقیقی شود و در روز قیامت امثال اجزای معدومه
منضم شود با اجزای باقیه دوم اینکه بعض اجزا معدوم شود و در روز قیامت اعادهٔ آن اجزای معدومه شود بأشخاصها

دعوی هم

واجزای بدن منضم یکدیگر شود سیوم اینکه هریک از اجزای بدن معدوم شود بانفصال حقیقی یا بانقلاب ودر روز قیامت نظیر دو
احتمال اول بفعل آید چهارم اینکه هریک از اجزاء بدن بشخصه باقیماند باینروش که منقلب نشود ومتصل حقیقی بمثل خود نشود بلکه
اگر منضم بمثل خود شود درمیان آن دو جسم سطحی موجود باشد مانند اجزاء آرد که اتصال آنها محض اتصال حسی است وحقیقی نیست
ودر روز قیامت اجزای بدن منضم یکدیگر و ظاهر جواب امام وقوع احتمال اولست که منافات ندارد با امتناع اعاده معدوم — شود در
بشخصه وحمل آن بر احتمال دوم نیز ممکنست بنابراینکه استدلال فلاسفه بر امتناع اعاده معدوم بشخصه تمام نیست و ظاهرست
درصورتی که جزء هوائی مثلا متصل حقیقی شود بعنصر کلی هوا الله تعالی عالم است بسطح وهمی میان آن دو هرچند که اختلافات
کثیره واقع شده باشد بوزیدن بادها در سالهای بسیار چنانچه اشارت بآن شده در آیت سوره یس قل یحییها الذی
انشاها اول مرة وهو بکل خلق علیم پس اگر جدا کند آن دو را از یکدیگر از موضع اتصال که سطح وهمی است هر کدام همان شخص خواهد
بود که پیش از اتصال بود و بر این قیاس است حال جزء ناری و جزء مائی که منقلب شده چون باز نار و ماء شود الا طینته
استثنای متصل است میتواند بود که منقطع باشد و بنابر اول الحم و عظم بعنوان مثالست مراد اینست که هیچ چیز از ان نمیماند — ذکر
الطینه بکسر طاء بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و نون سرشت یعنی خاکی که جزء بدن شخصی از اشخاص آدمی است مستدیرة
بدال بی نقطه و یاء دو نقطه در پایین و راء بی نقطه و تاء تانیث بصیغه اسم فاعل باب استفعال بمعنی گرد آمده است مراد خلاف
متفرقست و اصل این آنست که فراهم آمدن اجزاء در شکل مدور بیشترست از فراهم آمدن آنها در غیر آن و میتواند بود که
بباء بی نقطه و ضمیر راجع بحجه بصیغه مصدر میمی باب استفعال باشد و مصدر بنابر ظرف زمان باشد مثل اتیه قدوم الحاج المستدبرة
پشت گردانیدن و مراد اینجا معدوم شدن باشد یعنی روایت است از عمار بن موسی از امام موسی جعفر صادق علیه السلام
راوی گفت که پرسیده شد امام علیه السلام از میت که آیا معدوم میشود بدن او گفت آری تا آنکه نمیماند برای آن بدن
یا برای آن میت گوشتی و نه استخوانی مثلا مگر سرشت آن که آفریده شده از آن سرشت چه بدرستی که آن معدوم نمیشود باقی
میماند در قبر مثلا فراهم آمده تا وقتی که آفریده شود از آن طینت چنانچه آفریده شد در اول بر بنا که تحقیق معاد جسمانی — شود در
بنابر ظاهر حدیث اینست که بدن آدمی از اول خلقت تا وقت مرگ در تغیر و تبدل است بتغذیه و تحلیل و با وجود این تشخص
آن باقیست عرفا پس مناط التشخص عرفی آن گوشت و استخوان نیست بلکه سرشتی است که از ان آفریده شده و تشخص حقیقی
آن باقیست از اول تا آخر و اجزای اصلیه عبارت از آنست و اگر اختلاف میان بدن روز حشر و بدن دنیا باشد مانند
اختلاف میان بدن روز اول و بدن روز مرگست بلکه کمتر از آنست زیرا که اجزای ارضیه که در وقت موت بوده
زیاد و کم نشده اصل سال عیسی بن عبد الله ابا عبد الله علیه السلام وانا حاضر فقال
تخرج النساء في الجنازة وكان متكئا فاستوى جالسا ثم قال ان الفاسق عليه لعنة
الله اوى عمه المغيرة بن ابي العاص وكان ممن هدر رسول الله صلى الله عليه وآله
دمه فقال لابنة رسول الله لا تخبرن اباك بمكانه كانه لا يوقن ان الوحي يأتي محمدا
فقالت ما كنت لاكتم رسول الله صلى الله عليه وآله عدوه فجعله بين مشجب له ولحفه
بقطيفة ش فاسق عبارتست از عثمان بن عفان بن ابی العاص بن امیه بن عبد شمس بن عبد مناف هدر
بدال بی نقطه و راء بی نقطه بصیغه ماضی معلوم باب نصر و ضرب اهدر بفتح ها و سکون دال باطل و بی بازخواست کردن خون

المنجب

المنجب بکسر میم و سکون شین با نقطه و فتح جیم و باء بی نقطه چند چوب که در طرفی از خانه تعبیه میشود و آن تخته پوش میکنند و رخت
خواب و مانند آنرا در بالای آن میگذارند تا خانه تنگ نشود و آن اسم آلت باب نصر و علم است بمعنی آلت هلاک زیرا
که چون خانه تنگ نشود و مانند اینست که رخت خواب معدوم شده باشد لحفه بحاء بی نقطه و فاء بصیغه ماضی معلوم
باب منع است اللحف پوشانیدن و ضمیر منصوب راجع بمنجب یا بمغیره است یعنی پرسید عیسی بن عبد الله امام جعفر صادق علیه السلام
را و من حاضر بودم باینروش که گفت آیا بیرون میروند زنان برای جنازه و امام تکیه کرده بود پس راست نشسته بعد از ان
گفت بدرستی که فاسق علیه لعنة الله جا داد در خانه خود عم خود مغیره بن ابی العاص را عم او از جمله کسانی بود که باطل کرده بود
رسول الله صلی الله علیه و آله خون ایشان را پس فاسق گفت دختر رسول الله صلی الله علیه و آله را که خبر دار مکن پدر خود را
بجای او چنانچه فاسق یقین نداشته باشد که وحی می آید نزد محمد صلی الله علیه و آله پس دختر گفت از من نمی آید اینکه پنهان
کنم از رسول الله صلی الله علیه و آله دشمن او را پس فاسق گردانید عم خود را در میان رخت خوابی که در منجبی بود و او را پوشانید
آن رخت خواب القطیفه اصل فاتى رسول الله صلى الله عليه وآله الوحي فاخبره بمكانه فبعث
اليه عليا عليه السلام وقال اشتمل على سيفك وائت بيت ابنة ابن عمك فان ظفرت بالمغيرة
فاقتله فاتى البيت فجال فيه فلم يظفر به فرجع الى رسول الله صلى الله عليه وآله
فاخبره فقال يا رسول الله لم اره فقال ان الوحي اتاني فاخبرني انه في المنجب ش
بقرینه — الاشتمال پوشیدن با پوشش علی حرف جرست و سیفک مجرورست آنچه می آید که صح سیفک و اشتمل علیه میتواند بود که مشتمل
یا اسم امیر المومنین باشد بحذف حرف ندا و سیفک منصوب باشد یعنی پس آمد نزد رسول الله صلی الله علیه و آله وحی پس
گفت — خبر دار کرد او را بجای مغیره پس فرستاد بسوی او علی علیه السلام را و گفت شمشیر خود را بر بالای آن جامه بخود بپوشان تا کسی
نداند و برو بخانه دختر پسر عموی خود پس اگر ظفر یابی بمغیره پس بکش او را پس علی علیه السلام رفت بآن خانه پس گردید در آن
خانه پس ظفر نیافت بمغیره پس برگشت بسوی رسول الله صلی الله علیه و آله پس خبر داد رسول الله را باینروش که گفت ای
رسول الله ندیدم او را پس رسول الله صلی الله علیه و آله گفت بدرستی که وحی آمد نزد من باینروش که خبر کرد مرا که او در میان
رخت خوابست ص ودخل عثمان بعد خروج علي عليه السلام فاخذ بيد عمه فاتى به النبي صلى الله
عليه وآله فلما رآه اكب ولم يلتفت اليه وكان نبي الله صلى الله عليه وآله حييا كريما فقال
وقلدم — يا رسول الله هذا عمي هذا المغيرة بن ابي العاص والذي بعثك بالحق آمنته ش آمنته بفتح
همزه و تشدید میم مفتوحه و سکون نون بصیغه ماضی معلوم متکلم وحده از باب تفعیل است امین کسی را مومن کردن یعنی و داخل
آن خانه که مغیره آنجا بود شد عثمان بعد از بیرون آمدن علی علیه السلام از ان خانه پس گرفت دست عم خود را پس آورد او را
نزد نبی صلی الله علیه و آله پس چون دید عثمان را با مغیره سر در پیش افکند و التفات نکرد بسوی او و بود نبی الله صلی الله علیه و آله
صاحب حیای صاحب کرم پس عثمان گفت ای رسول الله این عموی منست این مغیره ابی العاص است و بتحقیق قسم بخدای
که فرستاد ترا بحق مومن کردم او را اصل فقال ابو عبد الله عليه السلام وكذب والذي بعثه بالحق
ما آمنه الا انه اعادها ثلثا واعادها ابو عبد الله ثلاثا اي آمنه الا انه يأتيه
عن يمينه ثم يأتيه عن يساره فلما كان في الرابعة رفع رأسه اليه فقال قد جعلت لك

لك ثلاثاً فإن قدرت عليه بعد ثالثة قتلته ش واعادها ثلاثاً عطف بر ما امنه واز کلام امام است
وضمیر منصوب راجع بکلمه است آن عبارت از هذا اعنی هذا المغیرة بن ابی العاص وقد والذی بعثك بالحق امنته است چون کلمه
بمعنی کلام است ارجاع ضمیر مذکر بآن شده در فلما کان واعادها ابو عبدالله کلام راویست که در میان اجزای کلام امام جمله معترضه
شده وضمیر منصوب اینجا نیز راجع است بکلمه بمعنی کلام و آن اینجا عبارتست از کذب والذی بعثه بالحق ما امنته واعادها ثلاثاً انی
بفتح همزه وتشدید نون والف مقصوره استفهام انکاریست وکلام امام است امنته بصیغه ماضی باب تفعیل است لا برای استثنای
منقطع است انه بفتح همزه وتشدید نون مفتوحه وضمیر راجع بعثمان فاعل فعل محذوفست تقدیر الا کان انه یاتیه هر دو جا یا
دو نقطه در پایین وسکون همزه مابعد دو نقطه در بالا و یا دو نقطه در پایین بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب است وضمیر مستتر راجع بعثمان
وضمیر منصوب راجع بمغیره است ایتان ازجانب یمین عبارتست از تکلیف اظهار ایمان است و ایتان از جانب یسار عبارتست از
تکلیف باستمرار بر کفرست یا بیان اینکه جمعی از بزرگان صحابه بنفاق زندگانی میکنند و فرغت از انفی یعنی پس گفت امام جعفر
صادق علیه السلام وعثمان بود دروغ گفت قسم بآن خدایی که فرستاد محمد را بحق که عثمان مؤمن نکرد مغیره را وعثمان اعاده
کرد کلمه خود را سه بار و اعاده کرد کلمه خود را امام جعفر صادق علیه السلام سه بار که جا مؤمن کرد او را بمعنی که مؤمن نکرد او را ولیکن
بود اینکه عثمان تکلیف باظهار ایمان میکرد مغیره را بعد از آن ضلال میکرد او بتکلیف بنفاق پس چون شد سخن عثمان نزد رسول الله
در بار چهارم بمعنی که سخن خود را در بار چهارم گفت ظاهر برداشت رسول الله صلی الله علیه وآله سر خود را سوی او پس گفت تحقیق قرار
دادم برای تو سه شب پس اگر دست یابم بر او بعد از شب سوم میکشم او را اصل فلما ادبر قال رسول الله صلى الله
عليه وآله اللهم العن المغيرة بن ابي العاص والعن من يؤويه والعن من يحمله والعن من
يطعمه والعن من يسقيه والعن من يجهزه والعن من يعطيه سقاء او حذاء او رشاء
او وعاء وهو يعدهن بيمينه ش یحمله با نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب است الحمل برداشت کردن کسی
خواه بتعظیم او وخواه بسوار کردن او وخواه بمدد کردن او وخواه بغیر آنها التجهیز بجیم و زای نقطه دار دادن یراق جنگ مثل زره و شمشیر
و مانند آنها بکسی السقاء بکسر سین بی نقطه وقاف و الف ممدوده خیکی کوچک که در آن آب یا شیر میکنند الحذاء بکسر حای بی نقطه و ذال
با نقطه والف ممدوده کفش و مانند آن الرشاء بکسر رای بی نقطه وشین با نقطه والف ممدوده ریسمان الوعاء بکسر وضم واو و
عین بی نقطه والف ممدوده جوال و مانند آن ضمیر هو راجع برسول الله است یعد بعین بی نقطه وتشدید دال بی نقطه بصیغه مضارع غایب
معلوم باب نصر است ضمیر هن راجع بسقاء وحذاء ورشاء و وعاء ومانند آنهاست وجمع مؤنث باعتبار ادوات سفر است یعنی
پس وقتی که عثمان پشت کرد این گفت رسول الله صلی الله علیه وآله خدایا لعنت کن مغیرة بن ابی العاص را ولعنت کن کسی را
که جا میدهد او را ولعنت کن کسی را که برداشت میکند او را و لعنت کن کسی را که خوردنی میدهد او را و لعنت کن کسی را که آب
آشامیدنی میدهد او را ولعنت کن کسی را که یراق میدهد او را ولعنت کن کسی را که میدهد او را خیکی یا پاپوشی یا ریسمانی یا ظرفی
رجالی که میشمرد آنها را بدست راست خود اصل وانطلق به عثمان فآواه واطعمه وسقاه وحمله وجهزه
حتى فعل جميع ما لعن عليه النبي صلى الله عليه وآله من يفعله به ثم اخرجه في اليوم
الرابع يسوقه ش یسوقه بسین بی نقطه وقاف بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر است وجمله حالیه است السوق از پی
یعنی و برد مغیره را عثمان پس جا داد او را و خوردنی داد او را و آشامیدنی داد او را و برداشت کرد او را و یراق داد او را

تا آنکه

تا آنکه کرد جمیع آنچه را که لعنت کرد بر آن نبی صلی الله علیه وآله کسی را که میکند آن را با مغیره بعد از آن بیرون کرد از خانه خود مغیره را در روز
چهارم که بعد از شب سوم باشد در حالی که میراند او را بمعنی که امر میکرد او را بسرعت سیر با این معنی که از پی سر او راحله او را تند
میکرد باشتاب رود اصل فلم يخرج من ابيات المدينة حتى اعطب الله راحلته ونقب حذاءه
ودميت قدماه فاستعان بيديه وركبتيه واثقله جهازه حتى وجز به فاتى شجرة فاستظل
بها لو اتاها بعضكم ما ابهره ذلك ش اعطب بعین بی نقطه وطای بی نقطه وبای یکنقطه بصیغه ماضی معلوم باب افعال الاعطاب
شکسته و مانده کردن نقب بنون وقاف وبای یکنقطه بصیغه ماضی معلوم یا مجهول باب نصر است النقب سوراخ کردن و بنا بر اول
معطوف بر اعطب است و پیش از خروج از ابیات مدینه بوده و بنا بر دوم عطف بر فلم یخرج تا آخر است و بعد از خروج از ابیات
مدینه بوده دمیت بفتح دال بی نقطه وکسر میم و یای دو نقطه در پایین بصیغه ماضی باب علم است وعطف بر فلم یخرج است الجهاز
بکسر جیم والف و زای با نقطه یراق جنگ مثل زره و خنجر و مانند آنها وخز بخای با نقطه و زای نقطه بصیغه ماضی مجهول باب
نصر است الوخز طعن بخنجر و مانند آن که فرو میرود در کسی و نفوذ نمیکند بطرف دیگر ضمیر مستتر نایب فاعل راجع بمغیره است با
در به برای سببیت است وضمیر راجع بجهاز است ابهره بفتح همزه وسکون با یکنقطه وفتح ها و را بی نقطه وضمیر راجع ببعض بصیغه ماضی
باب افعال الابهار نفس کسی را تنگ کردن ذلك فاعل ابهر است و اشاره بمصدر اتاها است یعنی پس مغیره بیرون
نرفت از خانهای مدینه تا آنکه مانده کرد الله تعالی مرکوب او را و سوراخ کرد پاپوش او را و خون آلود شد قدمهای او شد
پس مدد جست در رفتار بدو دست خود و دو زانوی خود و سنگینی کرد او را یراق او تا آنکه زخم کرده شد بآن یراق بمعنی
که فرو رفت در بدن او پس آمد نزد درختی پس سایه جست بآن درخت اگر پیاده می آمد نزد آن درخت بعضی از شما تنگ نفس میکرد آن
بعض را آن آمدن بمعنی که میان خانه عثمان و آن درخت بسیار مسافتی بود اصل فاتى رسول الله صلى الله
عليه وآله الوحي فاخبره بذلك فدعا عليا عليه السلام فقال له خذ سيفك وانطلق
انت وعمار وثالث لهما فأت المغيرة بن ابي العاص تحت شجرة كذا وكذا فاتاه علي عليه السلام
فقتله ش وثالث لهما کلام امام جعفر صادق علیه السلام ونقل بالمعنی است یعنی پس آمد نزد رسول الله صلی الله علیه وآله وحی
با پیروزی که خبر داد او را بآنچه مذکور شد پس طلب کرد علی علیه السلام را پس گفت او را فرا گیر شمشیر خود را و روانه شو تو و عمار بن
و سومی ایشان پس برو نزد مغیرة بن ابی العاص پایین درختی چنین و چنین پس رفت نزد او علی علیه السلام پس کشت او را اصل
فضرب عثمان بنت رسول الله صلى الله عليه وآله وقال انت اخبرت اباك بمكانه فبعثت
الى رسول الله صلى الله عليه وآله ما لقيت فارسل اليها رسول الله صلى الله عليه وآله تشکو
اقني حياءك ما اقبح بالمرأة ذات حسب ودين في كل يوم تشكو زوجها فارسلت اليه
مرارا كل ذلك يقول لها ذلك فلما كان في الرابعة دعا عليا عليه السلام ش اقنی بکسر همزه وسکون قاف
وکسر نون وتخفیف یا بصیغه امر معتل اللام واوی باب ضرب و علم است ما اقبح صیغه تعجب است و در اصل ما استفهامیه بوده و ضمیر مستتر
در اقبح فاعل و راجع بما بوده تشکو بتقدیر ان تشکو است مفعول اقبح است پس نصب و رفع تقدیری در آن جایز است کل منصوب
یعنی پس زد عثمان دختر رسول الله را صلی الله علیه وآله وگفت که تو خبر دادی پدر خود را بجای مغیره پس آن دختر فرستاد سوی
رسول الله صلی الله علیه وآله شکایت میکرد از آنچه آن دختر بر خود دید از آن پس فرستاد سوی او رسول الله صلی الله علیه وآله که نگاهدار

شرم خود را چه بدست بازنی که صاحب شرف دین باشد در هر روز تا آنکه شکایت کند از شوهر خود پس آن دختر پیغام فرستاد بسوی رسول الله
صلی الله علیه و آله چند بار در هر بار میگفت رسول الله او را آنچه را که در اول گفت پس چون شد دختر پیغام فرستادن در بار چهارم
طلب کرد علی علیه السلام را اصل وَقَالَ خُذْ سَيْفَكَ وَاشْتَمِلْ عَلَيْهِ ثُمَّ ائْتِ بَيْتَ ابْنِ عَمِّكَ فَخُذْ بِيَدِهَا فَإِنْ
حَالَ بَيْنَكَ وَبَيْنَهَا أَحَدٌ فَاحْطِمْهُ بِالسَّيْفِ وَأَقْبَلَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَالْوَالِهِ مِنْ
مَنْزِلِهِ إِلَى دَارِ عُثْمَانَ فَأَخْرَجَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ابْنَةَ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَلَمَّا نَظَرَتْ
إِلَيْهِ رَفَعَتْ صَوْتَهَا بِالْبُكَاءِ وَاسْتَعْبَرَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَبَكَى ثُمَّ أَدْخَلَهَا
مَنْزِلَهُ وَكَشَفَتْ عَنْ ظَهْرِهَا فَلَمَّا أَنْ رَأَى مَا بِظَهْرِهَا قَالَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ مَا لَهُ قَتَلَكِ قَتَلَهُ اللهُ
شرح احطم بحاء بی نقطه و طاء بی نقطه بصیغه امر باب ضرب است الحطم شکستن چیزی که خشک باشد مثل استخوان و مراد اینست که شمشیر نفوذ
کند از طرف دیگر او چنانچه استخوانهای او شکسته و بریده شود ان بفتح همزه و سکون نون زایده است برای تاکید اتصال ما در ماله
استفهامیه تعجبیه است و داخل مقول قول است مبتدا است و ظرف خبر مبتدا است یعنی و گفت فرا گیر شمشیر خود را و جامه بر بالای
آن بپوش تا کسی نداند بعد از آن برو نزد دختر پسر عم خود پس بگیر دست او را پس اگر مانع شود میان تو و میان او شخصی بحایل آنکه
شمشیر او تو بهمیت پس بشکن او را بشمشیر و روآورد رسول الله صلی الله علیه و آله مانند حیران از منزل خود سوی سرای عثمان پس بیرون
آورد علی علیه السلام دختر رسول الله را صلی الله علیه و آله پس چون دختر نگاه کرد سوی رسول الله صلی الله علیه و آله بلند کرد آواز خود را
بگریه و اشک چشم گرد رسول الله صلی الله علیه و آله و گریه کرد بعد از آن داخل کرد دختر را در منزل خود و دختر واکرد پشت خود را
پس چون دید رسول الله آنچه را از اثر زدن که در پشت او بود گفت سه بار که چه بلای عظیم نصیب عثمان خواهد شد کشت ترا کشت
او را الله تعالی اشارتست بکشته شدن عثمان بخواری و زاری در دنیا و عذاب او در آخرت و استحقاق لعن عظیم مر
وَكَانَ ذَلِكَ يَوْمَ الْأَحَدِ وَبَاتَ عُثْمَانُ مُتَلَحِّفًا بِجَارِيَتِهَا فَمَكَثَتِ الْاثْنَيْنِ وَالثُّلَاثَاءَ
وَمَاتَتْ فِي الْيَوْمِ الرَّابِعِ فَلَمَّا حَضَرَ أَنْ تُخْرَجَ بِهَا أَمَرَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَاطِمَةَ
عَلَيْهَا السَّلَامُ فَخَرَجَتْ وَنِسَاءُ الْمُؤْمِنِينَ مَعَهَا شرح الثلثا بفتح ثاء سه نقطه و لام و الف و ثاء سه نقطه و الف ممدوده
منصوبست یعنی و بود آن آمدن دختر بخانه رسول صلی الله علیه و آله در روز یکشنبه و در شب خوابید عثمان در زیر لحاف با
کنیز آن دختر پس آن دختر ماند در دوشنبه و سه شنبه و وفات یافت در روز چهارم پس وقتی که رسید اینکه بیرون آورده شود
امر کرد رسول الله صلی الله علیه و آله فاطمه را علیها السلام پس بیرون رفت برای جنازه و زنان مؤمنان با او بودند اصل
وَخَرَجَ عُثْمَانُ يُشَيِّعُ جِنَازَتَهَا فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ مَنْ أَطَافَ
الْبَارِحَةَ بِأَهْلِهِ أَوْ بِفَتَاتِهِ فَلَا يَتْبَعَنَّ جِنَازَتَهَا قَالَ ذَلِكَ ثَلَاثًا فَلَمْ يَنْصَرِفْ فَلَمَّا كَانَ
فِي الرَّابِعَةِ قَالَ لَيَنْصَرِفَنَّ أَوْ لَأُسَمِّيَنَّ بِاسْمِهِ فَأَقْبَلَ عُثْمَانُ مُتَوَكِّئًا عَلَى مَوْلًى لَهُ مُمْسِكًا
بِبَطْنِهِ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللهِ إِنِّي أَشْتَكِي بَطْنِي فَإِنْ رَأَيْتَ أَنْ تَأْذَنَ لِي أَنْ أَنْصَرِفَ قال انصرف مر وَخَرَجَتْ
فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ وَنِسَاءُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ فَصَلَّيْنَ عَلَى الْجِنَازَةِ شرح بیرون
آمد عثمان همراهی میکرد جنازه او را پس وقتی که نگاه کرد سوی او نبی صلی الله علیه و آله گفت هر که نزدیکی کرد دوش بزوجه
خود یا خادمه خود پس باید که همراهی نکند البته جنازه او را گفت آنرا سه بار پس برنگشت عثمان پس چون شد آن سخن

در بار

در بار چهارم گفت هر آینه برمیگردد البته یا هر آینه نام میبرم بنام او پس رو آورد عثمان تکیه کننده بر غلامی از او نهاده دست خود
بشکم خود پس گفت ای رسول الله بدرستی که من آزار دارم از شکم خود پس اگر بینی که رخصت دهی مرا در اینکه برگردم خوب خواهد
بود گفت برگرد و بیرون آمد فاطمه علیها السلام و زنان مؤمنان و مهاجران پس نماز گزاردند بر جنازه نهم اصل عَنْ أَبِي
عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِذَا أَعَدَّ الرَّجُلُ كَفَنَهُ فَهُوَ مَأْجُورٌ كُلَّمَا نَظَرَ إِلَيْهِ شرح روایتست از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت چون مهیا کند مرد کفن خود را پس او مزد داده میشود هر بار که نظر کند سوی آن دهم اصل إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ
عَلَيْهِ السَّلَامُ اشْتَكَى عَيْنَهُ فَعَادَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَإِذَا هُوَ يَصِيحُ فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ صَلَّى
اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَجَزَعًا أَمْ وَجَعًا فَقَالَ يَا رَسُولَ اللهِ مَا وَجِعْتُ وَجَعًا قَطُّ أَشَدَّ مِنْهُ
فَقَالَ يَا عَلِيُّ إِنَّ مَلَكَ الْمَوْتِ إِذَا نَزَلَ لِقَبْضِ رُوحِ الْكَافِرِ نَزَلَ مَعَهُ سَفُّودٌ مِنْ نَارٍ فَيَنْزِعُ
رُوحَهُ بِهِ فَتَصِيحُ جَهَنَّمُ فَاسْتَوَى عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَالِسًا فَقَالَ يَا رَسُولَ اللهِ أَعِدْ عَلَيَّ حَدِيثَكَ
فَلَقَدْ أَنْسَانِي وَجَعِي مَا قُلْتَ ثُمَّ قَالَ هَلْ يُصِيبُ ذَلِكَ أَحَدًا مِنْ أُمَّتِكَ قَالَ نَعَمْ حَاكِمٌ جَائِرٌ
وَآكِلُ مَالِ الْيَتِيمِ ظُلْمًا وَشَاهِدُ زُورٍ شرح عینه منصوب مفعول به اشتکی است جزعا منصوب مفعول له فعل
محذوفست بتقدیر اتصیح جزعا و وجعا از باب علم است و کاهی از باب ضرب میباشد السفود بفتح سین بی نقطه و تشدید فاء علم است
مضمومه و سکون واو و دال بی نقطه سیخی از آهن که آن بریان میکنند توضیح معنی شاهد زور رشد در کتاب الایمان و الکفر
در شرح حدیث بیست و سیوم تا صد و دوازدهم که باب الکبائر است یعنی بدرستی که امیر المؤمنین علیه السلام درد چشم داشت
پس عیادت کرد او را نبی صلی الله علیه و آله پس او ناگاه فریاد میزد پس گفت او را نبی صلی الله علیه و آله آیا فریاد میزنی از بیصبری
یا از شدت درد پس گفت ای رسول الله درد مند نشدم دردی هرگز سخت تر از آن پس گفت ای علی بدرستی که ملک الموت
چون فرود آید برای قبض روح کافر فرود می آید با او سیخی از آتش پس میکند روح او را با آن پس فریاد میزند جهنم از شدت
آن کندن پس راست شد علی علیه السلام نشسته پس گفت ای رسول الله تکرار کن بر من حدیث خود را چه هر آینه بتحقیق
از یاد من برد درد مرا آنچه گفتی بعد از آن گفت آیا بر میخورد آن شدت جان کندن کسی را از امت تو گفت آری آنکس
حاکمیست که از راه حق دور باشد و خورنده مال یتیم است از روی ظلم و گواه دروغ است یازدهم اصل قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ مُسْتَرِيحٌ وَمُسْتَرَاحٌ مِنْهُ أَمَّا الْمُسْتَرِيحُ فَالْعَبْدُ الصَّالِحُ اسْتَرَاحَ مِنْ غَمِّ الدُّنْيَا
وَمَا كَانَ فِيهِ مِنَ الْعِبَادَةِ إِلَى الرَّاحَةِ وَنَعِيمِ الْآخِرَةِ وَأَمَّا الْمُسْتَرَاحُ مِنْهُ فَالْفَاجِرُ يَسْتَرِيحُ مِنْهُ
مَلَكَاهُ اللَّذَانِ يَحْفَظَانِ عَلَيْهِ وَخَادِمُهُ وَأَهْلُهُ وَالْأَرْضُ الَّتِي كَانَ يَمْشِي عَلَيْهَا شرح مستریح خبر مبتدای
محذوفست بتقدیر المکلف المیت مستریح منه نایب فاعل مستراح است یعنی گفت نبی صلی الله علیه و آله مکلف میت دو قسم است
یکی کسی که میرهد دیگری کسی که میرهند از او اما آنکه میرهد پس بنده صالح است که رست از غم دنیا و از آنچه بود در آن از عبادت
سوی راحت و نعمت زندگی آخرت و اما آنکه میرهند از او پس فاسق است میرهند از او دو ملک او که نگاه میدارند حساب
عمل او را و خدمتکار او و مردم خانه او و زمینی که میرفت بر آن دوازدهم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ
إِذَا أَعَدَّ الرَّجُلُ كَفَنَهُ فَهُوَ مَأْجُورٌ كُلَّمَا نَظَرَ إِلَيْهِ شرح این موافق حدیث نهم است سیزدهم اصل عَنْ
عَلِيِّ بْنِ رِئَابٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ الْأَوَّلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ إِذَا مَاتَ الْمُؤْمِنُ بَكَتْ عَلَيْهِ الْمَلَائِكَةُ

وَبِقَاعُ الْأَرْضِ الَّتِي كَانَ يَعْبُدُ اللّٰهَ عَلَيْهَا وَأَبْوَابُ السَّمَاءِ الَّتِي كَانَ يُصْعَدُ بِأَعْمَالِهِ فِيهَا وَثُلِمَ ثُلْمَةٌ
فِي الْإِسْلَامِ لَا يَسُدُّهَا شَيْءٌ لِأَنَّ الْمُؤْمِنِينَ حُصُونُ الْإِسْلَامِ كَحُصُونِ سُورِ الْمَدِينَةِ لَهَا شرح
مضمون این سند دیگر گذشت در کتاب العقل در شرح حدیث سیوم باب فقد العلما که باب هشتم است و آنجا حصن بجای حصون بود
و بیان شد پس شاید که اینجا استعمال جمع در معنی مفرد برای مبالغه شده باشد نظیر سراویل و حضاجر یعنی روایت از
علی بن رئاب بکسر را بی‌نقطه و همزه گفت که شنیدم از امام موسی کاظم علیه السلام میگفت که چون میرد مؤمن دانا گریه میکنند
برا و فرشتگان و سرزمینهای که عبادت میکرد بر آنجا و درهای آسمانی که بالا برده میشد عملهای او در آنها و رخنه کرده میشود
رخنه در دین اسلام ~~که هیچ نانند برای اسلام هر کدام~~ که نمی بندد آن رخنه را چیزی اصلا چه بدرستی که مؤمنان دانا یان مانند
حصار شهر بند است برای آن شهر چهاردهم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِذَا احْتُضِرَ الْمَيِّتُ أَرْبَعُونَ
رَجُلاً فَقَالُوا اللّٰهُمَّ إِنَّا لَا نَعْلَمُ مِنْهُ إِلَّا خَيْراً قَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ قَدْ قَبِلْتُ شَهَادَتَكُمْ وَ
غَفَرْتُ لَهُ مَا عَلِمْتُ مِمَّا لَا تَعْلَمُونَ شرح روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون حاضر شوند
نزد میت چهل مرد پس گویند که خدایا بدرستی که ما نمیدانیم از او مگر چیز را میگوید الله عز و جل که بتحقیق قبول کردم گواهی را
و بخشایش کردم برای او آنچه را که دانستم از گناههای که شما نمیدانید یازدهم اصل سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ ع
يَقُولُ كَانَ عَلَى قَبْرِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَذْقٌ يُظِلُّهُ مِنَ الشَّمْسِ وَ
يَدُورُ حَيْثُ دَارَتِ الشَّمْسُ فَلَمَّا يَبِسَ الْعَذْقُ دَرَسَ الْقَبْرُ فَلَمْ يُعْلَمْ مَكَانُهُ شرح العذق بفتح عین بی‌نقطه
و سکون ذال نقطه‌دار درخت خرمای باردار درس بدال بی‌نقطه و را بی‌نقطه و سین بی‌نقطه بصیغه ماضی معلوم یا مجهول از باب نصر است
الدروس برطرف شدن نشان چیزی والدرس برطرف کردن نشان چیزی یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام
میگفت بود بر قبر ابراهیم پسر رسول الله صلی الله علیه و آله در بقیع درخت خرمایی که سایه میکرد قبر را از آفتاب میگردید هر جا که
که گردیده باشد آفتاب پس چون خشک شد آن درخت خرما کهنه شد بی نشان شد قبر پس دانسته نشد جای آن یعنی که
دیگران ندانستند دوازدهم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ كَانَ الْبَرَاءُ بْنُ مَعْرُورٍ التَّمِيمِيُّ الْأَنْصَارِيُّ
بِالْمَدِينَةِ وَكَانَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِمَكَّةَ وَإِنَّهُ حَضَرَهُ الْمَوْتُ وَكَانَ رَسُولُ
اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَالْمُسْلِمُونَ يُصَلُّونَ إِلَى بَيْتِ الْمَقْدِسِ فَأَوْصَى الْبَرَاءُ إِذَا دُفِنَ
أَنْ يُجْعَلَ وَجْهُهُ إِلَى رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَى الْقِبْلَةِ فَجَرَتْ بِهِ السُّنَّةُ وَأَنَّهُ
أَوْصَى بِثُلُثِ مَالِهِ فَنَزَلَ بِهِ الْكِتَابُ وَجَرَتْ بِهِ السُّنَّةُ شرح براء بفتح با یکنقطه و را بی‌نقطه و الف ممدوده
ابن معرور بفتح میم و سکون عین بی‌نقطه و ضم را بی‌نقطه و سکون واو و را بی‌نقطه از جمله دوازده کس از انصار است که در
شبی در عقبه مکه با رسول الله صلی الله علیه و آله بیعت کردند و طلب هجرت او بمدینه کردند و اول کسی که سخن گفت از
جمله ایشان براء ابن معرور بود و ایشان از نقبا دوازده گانه میناميدند و براء وفات یافت در مدینه پیش از قدوم رسول الله
بمدینه بیکماه اکتفا بذکر صلوة سوی بیت المقدس مبنی بر بینت که در دفن مخیر بوده اند اذا دفن ظرف یجعل است و مقدم بر آن شده
فاء فجرت برای تعقیب است و مراد اینست که حکم الهی بعد از آن وارد شد موافق آن بود اگرچه مبنی بر آن نباشد فنزل به الکتاب
میتواند بود که اشارت باشد بتفسیر امثال آیت سوره بقره الوصیة للوالدین والاقربین بالمعروف حقا علی المتقین و آیت

لسا من بعد وصیة توصون بها بیان اینکه زیاد کردن لفظ توصون بها برای فایده است و آن احتراز از وصیت زیاده
از ثلث است باعتبار اینکه در مدینه وصیت کمتر از ثلث مثل ربع و خمس متعارف بوده و چون براء ابن معرور وصیت
ثلث کرده و رسول الله آنرا امضا کرده بی توقف بر تجویز وارثان آن نیز داخل معروف بمعنی متعارف شده پس
امثال این آیت نازل شده برای امضاء وصیت ثلث و کمتر از آن و منع از امضاء وصیت زیاد بر ثلث مگر با تجویز ورثه
و توضیح آیت بقره و اقسام وصیت غیر جور مفصل میشود در کتاب الوصایا در شرح حدیث پنجم باب پنجم که باب الوصیة
للوارث است و بنا بر این واو در جرت به السنة شاید که حالیه باشد بتقدیر قد یعنی روایت از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت بود براء ابن معرور تمیمی انصاری در مدینه و بود رسول الله صلی الله علیه و آله در مکه پیش از هجرت و بدرستی که شأن
اینست که حاضر شد براء را مرگ و رسول الله صلی الله علیه و آله و مسلمانان نماز میگزاردند سوی بیت المقدس پس وصیت
کرد براء اینرا که گردانیده شود روی او سوی رسول الله صلی الله علیه و آله سوی کعبه چون مدفون شود باین معنی که روی او سوی کعبه
شود و این وصیت کرد برای اینکه رسول الله در آنجانب بود پس جاری شد بآنچه براء وصیت کرد طریقه رسول در
جمیع اهل اسلام و بدرستی که براء وصیت کرد بثلث مال خود که صرف رسول و ما یحتاج او شود پس نازل شد بآنچه
او وصیت کرد قرآن در حالی که بتحقیق جاری شده بود بآن طریقه رسول در جمیع اهل اسلام سیزدهم اصل عَنْ أَبِي
عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ جَاءَ جَبْرَئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ
عِشْ مَا شِئْتَ فَإِنَّكَ مَيِّتٌ وَأَحْبِبْ مَنْ شِئْتَ فَإِنَّكَ مُفَارِقُهُ وَاعْمَلْ مَا شِئْتَ فَإِنَّكَ لَاقِيهِ
شرح روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت آمد جبرئیل علیه السلام سوی نبی صلی الله علیه و آله پس گفت ای محمد زندگانی
کن چندانکه خواستی چه بدرستی که آخر میمیری و دوست دار هر کرا که خواستی چه بدرستی که تو آخر جدا میشوی از او و بکن آنچه را
که خواستی چه بدرستی که تو آخر بآن میرسی مراد تاکید اهتمام است بعمل صالح و ترک اهتمام بزندگی دنیا و دوستان دنیا مثل
فرزندان و برادران و مانند آنها چهاردهم اصل عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَدِّثْنِي مَا أَنْتَفِعُ
بِهِ فَقَالَ يَا أَبَا عُبَيْدَةَ أَكْثِرْ ذِكْرَ الْمَوْتِ فَإِنَّهُ لَمْ يُكْثِرْ ذِكْرَهُ إِنْسَانٌ إِلَّا زَهِدَ فِي الدُّنْيَا شرح روایت
از ابو عبیده گفت که گفتم امام محمد باقر علیه السلام را که بگو مرا سخنی که بهره مند شوم بآن پس گفت ای ابو عبیده بسیار کن یاد مرگ را
چه بدرستی که شأن اینست که بسیار ذکر یاد آنرا کسی مگر آنکه بیرغبت در دنیا شد پانزدهم اصل عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ
قَالَ مُنَادٍ يُنَادِي فِي كُلِّ يَوْمٍ ابْنَ آدَمَ لِدْ لِلْمَوْتِ وَاجْمَعْ لِلْفَنَاءِ وَابْنِ لِلْخَرَابِ شرح منادیست
و نکره کاهی مبتدا میشود ابن منصوب بتقدیر حرف نداست لد بکسر لام و سکون دال بی‌نقطه بصیغه امر معتل الفاء
واوی از باب ضرب است لام در للموت و دو نظیر آن برای سببیت مجازیست و آن لام عاقبت مینامند یعنی روایت
از امام محمد باقر علیه السلام گفت منادی بزبان حال ندا میکند در هر روزانه شبی که ای فرزند آدم زاده شو برای مرگ و جمع
مال کن برای برطرف شدن آن و بنای خانه و مانند آن کن برای ویران شدن شانزدهم اصل عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ شَكَوْتُ
إِلَى أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْوَسْوَاسَ فَقَالَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ اذْكُرْ تَقَطُّعَ أَوْصَالِكَ فِي قَبْرِكَ وَرُجُوعَ
أَحْبَابِكَ عَنْكَ إِذَا دَفَنُوكَ فِي حُفْرَتِكَ وَخُرُوجَ بَنَاتِ الْمَاءِ مِنْ مَنْخِرَيْكَ وَأَكْلَ الدُّودِ لَحْمَكَ
فَإِنَّ ذَلِكَ يُسَلِّي عَنْكَ مَا أَنْتَ فِيهِ قَالَ أَبُو بَصِيرٍ فَوَاللّٰهِ مَا ذَكَرْتُهُ إِلَّا سُلِّيَ عَنِّي مَا أَنَا فِيهِ مِنْ هَمِّ

الدنیا شرح البنات بفتح با یکنقطه و نون جمع بنت دختران و بنات الماء عبارتست از کرمی چند که از آب و رطوبت متولد میشود چون کنده شود و مراد اینجا کرمی چندست که از رطوبت مغز سر و دماغ بهم میرسد و چون رطوبت آنجا بر طرف شود از سوراخی که باید بیرون می آید برای طلب رطوبتی دیگر یعنی روایتست از ابو بصیر که کنیت دیگر او ابو محمد است گفت شکایت بردم سوی امام جعفر صادق علیه السلام از فکر دنیا و غم آن پس گفت ای ابو محمد یاد کن پاره پاره شدن بندهای ترا در قبر تو و یاد کن برگشتن دوستان ترا از تو چون دفن کنند ترا در قبر تو و یاد کن بیرون آمدن کرمهای دماغ را از دو سوراخ بینی تو و خوردن کرمها گوشت ترا و بدرستی که آن یاد کردن فراموش میسازد از تو آنچه را که تو در آنی از دنیا گفت ابو بصیر پس بخدا قسم که یاد نکردم آنرا مگر آنکه فراموش شد از من آنچه من در آن بودم از غم دنیا بیست و یکم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام جعلت فداک تعلم ملک الموت علیه السلام نفس من یقبض قال لا انما هی صکاک تنزل من السماء اقبض نفس فلان بن فلان شرح نفس بفتح نون و سکون فا و سین بینقطه منصوب مفعول به یقبض است من بفتح میم و سکون نون استفهامیه است و ابطال عمل یعلم کرده و مضاف الیه است یقبض بقاف و با یکنقطه و ضاد با نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم است ضمیر راجع باسباب حدوث علم ملک الموت که مفهوم میشود از جواب سؤال مذکور الصکاک بکسر صاد بینقطه و تخفیف کاف جمع صک بفتح صاد و تشدید کاف مکتوبهای صحیح الدلاله و اینجا استعاره شده برای وجهها باعتبار اینکه متضمن انتقاش لوح خاطرست نظیر آنچه گذشت در کتاب الایمان والکفر در شرح حدیث چهارم باب اول در بیان ان کتاب الابرار لفی علیین و این اشارتست باینکه برای هر قبض روحی وحی جدید فرو دمی آید و کسی غیر الله تعالی علم غیب ندارد یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را قربانت شوم آیا پیش از وقت میداند ملک الموت علیه السلام که روح کرا از بیماران و اهل معرکه جنگ و مانند ایشان خواهد گرفت در هر وقت گفت نه جز این نیست که اسباب علم او وجهات که فرود می آید از بالا که بگیر روح فلان بن فلان را بیست و دویم صحیح قال ابو عبد الله علیه السلام ما من اهل بیت شعر و لا وبر الا و ملک الموت یتصفحهم فی کل یوم خمس مرات شرح مضمون این گذشت در حدیث دوم باب چهاردهم بیست و سیوم ح عن ابی عبد الله علیه السلام قال من کان کفنه معه فی بیته لم یکتب من الغافلین و کان ماجورا کلما نظر الیه شرح مضمون این ظاهرست از شرح حدیث نهم باب بیست و چهارم بیست و چهارم ح سئل ابو عبد الله علیه السلام عن ملک الموت یقال الارض بین یدیه کالقصعة یمد یده منها حیث یشاء فقال نعم شرح می آید در حدیث بیست و ششم این باب که مکان ملک الموت آسمان اولست یعنی پرسیده شد امام جعفر صادق علیه السلام از ملک الموت که گفته میشود که زمین پیش او مانند کاسه است پیش شخصی که از آن چیزی میخورد دراز میکند ملک الموت دست خود را از جمله زمین بهر جا که میخواهد امام گفت آری چنانست که گفته میشود بیست و پنجم مسلم ال دخلنا علی ابی عبد الله علیه السلام نعزیه باسمعیل فترحم علیه ثم قال ان الله عز و جل نعی الی نبیه صلی الله علیه و آله نفسه فقال انک میت و انهم میتون و قال کل نفس ذائقة الموت ثم انشا یحدث فقال انه یموت اهل الارض حتی لا یبقی احد ثم یموت اهل السماء حتی لا یبقی احد الا ملک الموت و حملة العرش و جبرئیل و میکائیل علیهم السلام شرح نعی بنون و عین بینقطه و الف منقلب از یا بصیغه ماضی معلوم است النعی بفتح نون و سکون عین رسانیدن خبر مرگ کسی سوی کسی بیان

حاملان

حاملان عرش گذشت در کتاب التوحید در شرح حدیث اول و ششم باب العرش و الکرسی که باب سیزدهم است یعنی داخل شدیم بر امام جعفر صادق علیه السلام تعزیه میکردیم اسمعیل پسر او که وفات یافته بود پس طلب رحمت کرد بر اسمعیل بعد از آن گفت بدرستی که الله عز و جل رسانید سوی نبی خود صلی الله علیه و آله خبر مرگ نبی را با نیز و پس که گفت در سوره زمر بدرستی که تو مشرف بر موتی و بدرستی که مردم دیگر نیز مشرف بر موتند و گفت در سوره عنکبوت هر جانداری چشنده مرگست بعد از آن شروع کرد نقل حدیث میکرد پس گفت بدرستی که شان اینست که میمیرند اهل زمین تا آنکه نمیماند هیچیک از ایشان بعد از آن میمیرند اهل آسمان تا آنکه نمیماند هیچیک مگر ملک الموت و حاملان عرش از جمله ملائکه و جبرئیل و میکائیل علیهم السلام قال فیجی ملک الموت یقوم بین یدی الله عز و جل فیقال له من بقی و هو اعلم فیقول یا رب لم یبق الا ملک الموت و حملة العرش و جبرئیل و میکائیل فیقال له قل لجبرئیل و میکائیل فلیموتا فیقول الملائکة عند ذلک یا رب رسولیک و امینیک فیقول انی قد قضیت علی کل نفس فیها الروح الموت شرح امام گفت پس می آید ملک الموت تا آنکه می ایستد نزد الله عز و جل بمعنی که فارغ میشود از قبض روح اهل آسمان که مامور بآنست و منتظر حکم الهی میباشد پس گفته میشود او را که که مانده و گوینده دانا ترست بآنکه مانده مراد اینست که الله تعالی سخنی بصورت سؤال میگوید برای مصلحتی مثل ما تلک بیمینک یا موسی پس ملک الموت میگوید ای صاحب کل اختیار من نمانده مگر ملک الموت و حاملان عرش از جمله ملائکه و جبرئیل و میکائیل پس گفته میشود او را که بگو جبرئیل و میکائیل را که باید که بمیرند بمعنی که قبض روح ایشان نیز بکن برضای ایشان پس میگویند ملائکه که حاملان عرش اند نزد آن حکم الهی که ای صاحب کل اختیار آیا میمیرانی دو رسول و دو امین خود را پس میگوید بدرستی که من تحقیق حکم کردم بر هر شخصی که در او جانست مرگ را اصل ثم یجی ملک الموت حتی یقف بین یدی الله عز و جل فیقال له من بقی و هو اعلم فیقول یا رب لم یبق الا ملک الموت و حملة العرش فیقول قل لحملة العرش فلیموتوا شرح بعد از آن می آید ملک الموت تا آنکه می ایستد نزد الله تعالی عز و جل بمعنی که فارغ میشود از قبض روح جبرئیل و میکائیل و منتظر حکم الهی میباشد پس گفته میشود او را که که مانده و گوینده داناترست بآنکه مانده پس ملک الموت میگوید ای صاحب کل اختیار من نمانده مگر ملک الموت و حاملان عرش پس الله تعالی میگوید که بگو حاملان عرش را که باید که بمیرند اصل قال علیه السلام ثم یجی کئیبا حزینا لا یرفع طرفه فیقال من بقی و هو اعلم فیقول یا رب لم یبق الا ملک الموت فیقال له مت یا ملک الموت فیموت ثم یاخذ الارض بیمینه و السموات بیمینه و یقول این الذین کانوا یدعون معی شریکا این الذین کانوا یجعلون معی الها آخر شرح الکئیب بفتح کاف و کسر همزه و سکون یای دو نقطه در پایین و با یکنقطه شکسته حال اخذ ارض و سموات عبارتست از افنای آنهاست و یمین عبارتست از قدرتی که مخلوق نیست چه در کسی و این اشارتست بآیت سوره زمر و الارض جمیعا قبضته یوم القیمة و السموات مطویات بیمینه سبحانه و تعالی عما یشرکون و بیان شد در کتاب فضل القرآن در شرح حدیث بیست و یکم باب نوزدهم که باب فضل القرآنست و در اینجا میگوییم که تقدیم ذکر افنای زمین بر ذکر افنای آسمان اشارتست بابطال حکم فلاسفه بامتناع خلا یعنی گفت امام علیه السلام بعد از آن ملک الموت می آید شکسته حال اندوهگین بالا نمیکند چشم خود را پس گفته میشود که که مانده و گوینده داناترست بآنکه مانده پس ملک الموت میگوید ای صاحب کل اختیار من کسی نمانده مگر ملک الموت پس گفته میشود او را که بمیر ای ملک الموت پس میمیرد بمعنی که

بعنوان کن فیکون میمیرانند و بعد از آن باز میگیرد زمین را بقدرت ذاتی خود و آسمانها را نیز بقدرت ذاتی خود
والله تعالی میگوید کجا اند آن جمعی که میخواندند با من شریکی او در ربوبیت کجا اند آن جمعی که میکردند با من مستحق
عبادتی دیگر را مراد اینست که آن افنا بجای این قول و متضمن معنی این کلام است اگر چه قولی و کلامی حقیقةً نباشد
ششم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله اخبرنی جبرئیل علیه السلم ان ملکا من الملائکة
کانت له عند الله منزلة عظیمة فعتب علیه فاهبطه من السماء الی الارض فاتی ادریس
علیه السلم فقال ان لک من الله منزلة فاشفع لی عند ربک فصلی ثلث لیال لا یفتر
وصام ایامها لا یفطر ثم طلب الی الله عز و جل فی السحر فی الملک شرح عتب بعین منقطه و تا
دو نقطه در بالا و با یک نقطه بصیغه ماضی معلوم از باب نصر و ضرب است العتب بفتح عین و سکون تا گناهی غیر صریح بر کسی گرفتن لا یفتر
بفا و تا دو نقطه در بالا و را بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم از باب نصر و ضرب است لا یفطر بفا و طا بی نقطه و را بی نقطه
بصیغه مضارع غایب معلوم از باب نصر و ضرب یا باب افعال است الفطر بفتح فا و سکون طا شکافتن و خوردن یا آشامیدن
روزه دار و الافطار خوردن یا آشامیدن روزه دار و هر دو اینجا مناسب است و بنا بر اول شکافتن روزه بمعنی خراب
کردن در اثنای آنست و بنا بر دوم حال مؤکده است یا مقدره است و مراد از روزه بر دلت (?) یعنی گفت رسول
صلی الله علیه و آله که خبر داد مرا جبرئیل علیه السلم که فرشته از فرشتگان بود او را نزد الله تعالی مرتبه بزرگ پس خطایی گرفت
بر او پس فرو آمد جهت او را از آسمان بسوی زمین پس آمد نزد ادریس علیه السلم پس گفت بدرستی که ترا در درگاه
الله تعالی مرتبه ایست رفیع پس شفاعت کن برای من نزد صاحب کل اختیار خود پس ادریس نماز گزارد سه شب بطوری که سست
نمیشد و روزه داشت سه روز آن شبها که بعد از آن شبهاست بر حالی که نمی شکافت روزه خود را الجواب میان روز
بعد از آن عرض حاجت کرد بسوی الله تعالی در آخر شب چهارم در حق آن ملک اصل فقال الملک انک
قد اعطیت سؤلک و قد اطلق لی جناحی و انا احب ان اکافیک فاطلب الی حاجة فقال
ترینی ملک الموت لعلی آنس به فانه لیس یهنئنی مع ذکره شیء فبسط جناحه ثم قال
ارکب فصعد به یطلب ملک الموت فی السماء الدنیا شرح السؤل بضم سین منقطه و سکون همزه مطلوب
ترینی بکسر را منقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و نون وقایه بصیغه مضارع مخاطب مهموز العین معتل اللام یایی باب افعال خبر
بمعنی امر است یا بتقدیر ان صبه خبر مبتدا محذوف است بتقدیر حاجتی ترینی و بر این تقدیر فتح یا نیز جایز است آنس بهمزه و الف
و نون و سین منقطه بصیغه مضارع متکلم وحده از باب نصر و علم و حسن است یهنئنی بنون و همزه و نون وقایه بصیغه مضارع
غایب معلوم از باب ضرب و نصر و منع است جناح بفتح جیم است یعنی پس گفت آن فرشته بدرستی که تو تحقیق داده شدی
حاجت خود و گشوده شد برای من بال من دوست میدارم که تلافی کنم با تو پس طلب کن بسوی من حاجتی را پس ادریس گفت من
مینمایی مرا ملک الموت شاید که من آرام گیرم با و چه بدرستی که شأن اینست که گوارا نیست مرا با یاد او چیزی پس آن
فرشته پهن کرد بال خود را بعد از آن گفت سوار شو پس بالا برد ادریس را طلب میکرد ملک الموت را در آسمان پست تر
ظاهر این است که جای مقرر ملک الموت سماء دنیا است اصل فقیل له اصعد فاستقبله بین السماء
الرابعة و الخامسة فقال الملک یا ملک الموت ما لی اراک قاطبا قال العجب انی تحت

ظل العرش

ظل العرش حیث امرت ان اقبض روح ادمی بین السماء الرابعة و الخامسة فسمع ادریس
علیه السلم فامتعض فخر من جناح الملک فقبض روحه مکانه و قال الله عز و جل و رفعناه
مکانا علیا شرح اصعد بصیغه امر از باب افعال یا باب علم و بصیغه ماضی مجهول از باب یا معلوم از باب افعال میتواند بود و حاصل جمیعه
الصعود بالا رفتن و الاصعاد بالا بردن و امر با لا رفتن و صعود و صعد بکان بالا شدن و بر هر تقدیر کلام ملائکه آسمان او است
ضمیر مستتر در استقبله راجع بادریس و راجع بفرشته میتواند بود و ضمیر منصوب راجع بملک الموت است بین ظرف ادریس یا فرشته
است و مراد اینست که بالا تر او داخل آسمان پنجم بود و پایین تر او در آسمان چهارم بود ما لی مرکب است از ما استفهامیه
تعجبیه و لام حرف جر و ضمیر متکلم القاطب بقاف و الف و کسر طا بی نقطه و با یک نقطه رو در هم کشیده العجب مبتدا است و مقصود
اینست که آنچه تو تعجب کردی از آن عجب نیست از من بلکه عجب اینست که میگویم انی بفتح همزه و تشدید نون و ضمیر متکلم است
یا بهمزه و الف و کسر تا دو نقطه در بالا و سکون یا و فتح یا بتقدیر ان ناصبه است یا اهمال آن یا اعمال آن و بر هر تقدیر خبر مبتدا است
عرش عبارت از جمیع مخلوقات است و آن جمیع اجسام و جسمانیات است زیرا که هیچ مخلوقی مجرد نمیباشد پس مخلوقی از آن بیرون نیست
و مراد اینجا آسمان هفتم است که وسط آن محاذی کعبه است زیرا که باقی اجسام در تحت آنست و ظل العرش عبارت است از آسمان
پایین ششم زیرا که چون در آسمان هفتم است مانند سایه آنست و تحت ظل العرش عبارت است از آسمان پنجم حیث بفتح حا بی نقطه و سکون
بود یا دو نقطه در پایین و ضم ثا سه نقطه بدل تحت است و مضاف بجمله و میتواند که بکسر جیم و سکون همزه و ضم تا دو نقطه در بالا
بصیغه ماضی متکلم وحده از معتل العین یایی و مهموز اللام از باب ضرب باشد امرت بصیغه ماضی مجهول متکلم وحده از باب نصر است
بین ظرف آدمی است امتعض بمیم و عین منقطه و ضاد با نقطه بصیغه ماضی معلوم از باب افتعال است الامتعاض در اشکال ماندن
و در بعض نسخ بغین با نقطه و صاد منقطه است الامتغاص در شکم بهم ساییدن خر بخا با نقطه و تشدید را منقطه بصیغه ماضی
معلوم از باب نصر و ضرب است یعنی پس گفته شد فرشته را که بالا بر ادریس را پس رو برو شد ملک الموت او در میان آسمان چهارم
و پنجم پس گفت فرشته ای ملک الموت چیست مرا که می بینم ترا رو در هم کشیده گفت عجب اینست که من در پایین سایه عرشم در جایی
که مامور شده ام باینکه در آنجا بگیرم روح آدمی را که در میان آسمان چهارم و پنجم است پس شنید ادریس علیه السلم پس در اشکال
در ماند پس افتاد از بال آن فرشته باین معنی که در آسمان چهارم قرار گرفت پس گرفته شد روح او همانجای او و گفت الله
عز و جل در سوره مریم و بالا بردیم ادریس را در مکانی بلند بیت و ششم ا عن ابی جعفر علیه السلم قال قال رسول
الله صلی الله علیه و آله الموت الموت الا و لا بد من الموت جاء الموت بما فیه جاء بالروح
والراحة والکرة المبارکة الی جنة عالیة لاهل دار الخلود الذین کان لها سعیهم صح
و فیها رغبتهم و جاء الموت بما فیه بالشقوة و الندامة و بالکرة الخاسرة الی نار حامیة لاهل
دار الغرور الذین کان لها سعیهم و فیها رغبتهم شرح الموت منصوب است بفعل محذوف بتقدیر اذکر و الموت
و تکرار برای تاکید است جاء از قبیل وضع ماضی در مقام مضارعت برای تحقق وقوع یا اخبار است از حال گذشتگان با در بما فیه
و نظایر آن برای تعدیه است الروح بفتح را نسیم الکرة بفتح کاف و تشدید را بی نقطه و تا نوعی از برگشتن و مراد اینجا
نوعی از برگشتن است در روز حشر الی جنة متعلق بالکرة است و اشارت است باینکه اهل جنت گویا که در دنیا نیز در جنت بوده اند و بر این
قیاس است الی نار لاهل در اول متعلق بعالیة است و در دوم متعلق بحامیة است یا هر دو متعلق بجاء است الحامیة بحا بی نقطه و الف
و کسر میم و همزه غضبناک یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله یاد کنید مرگ را

یاد کنید مرگ را آگاه باشید و مینت پاره از مرگ آورد مرگ آنچه را که در بهشت آورد نعیم را و راحت او بر کشتن را که بهره مند بهشت
سوی بهشتی بلند مرتبه برای اهل سرای همیشگی جمعی که بود برای آن سرا سعی ایشان و در آن رغبت ایشان و آورد مرگ آنچه را که در آتشست
آورد آزار را و پشیمانی را و بر کشتنی زیانکار را سوی آتشی غضبناک برای اهل سرای فریب خوردن جمعی که بود برای آن سرا
سعی ایشان و در آن رغبت ایشان انتهی ثم قال و قال اذا استحقت ولایة الله والسعادة جاء
الاجل بین العینین وذهب الامل وراء الظهر واذا استحقت ولایة الشیطان والشقاوة
جاء الامل بین العینین وذهب الاجل وراء الظهر شرح استحقت بحاء بی نقطه و تشدید قاف بصیغه ماضی معلوم
غایبه باب استفعالست استحقاق طلب حق خود کردن و مراد اینجا متمکن شدن چیزیست یعنی قرار یافتن آن بر وجهی که
مقتضای آن بران مترتب شود یعنی و بعد از آن امام گفت که و رسول الله صلی الله علیه و آله گفت چون متمکن شود در
کسی دوستی الله تعالی و عاقبت بخیری می آید اجل میان دو چشم و میرود آرزوی دنیا پس پشت یعنی که همیشه در فکر مرگست
و آرزوی دنیا نمیکند اصلا و چون متمکن شود در کسی دوستی شیطان و نا عاقبت بخیری می آید آرزوی دنیا میان دو چشم و
میرود اجل پس پشت متن قال وسئل رسول الله صلی الله علیه وآله ای المؤمنین اکیس قال
اکثرهم ذکرا للموت واشدهم له استعدادا شرح امام گفت و پرسیده شد رسول الله صلی الله علیه و آله که
کدام مومنان زیرکترست گفت آنکه بیشتر ایشانست باعتبار یاد مرگ و سخت تر ایشانست باعتبار یراق گیری برای مرگ
و ششم ... سمعت علی بن الحسین علیه السلام یقول عجبا کل العجب لمن انکر الموت وهو یری من
یموت کل یوم ولیلة والعجب کل العجب لمن انکر النشاة الاخرة وهو یری النشاة الاولی
عجبا بفتح عین و فتح جیم بصیغه مصدر یا علم مفعول مطلق فعل محذوفست بتقدیر عجبت عجبا کل در اول منصوبست بدل یا عطف بیان
عجبا است و در دوم مرفوع و بدل یا عطف بیان العجب است انکار چیزی عبارت از جهل بآن نیست بلکه عبارتست از عدم عمل بمقتضای
علم بآنست النشاة بفتح نون و سکون شین بی نقطه و همزه زندگانی و مراد اینجا نشئتین دنیا و آخرتست یعنی شنیدم از امام زین
العابدین علیه السلام میگفت تعجب میکنم تعجبی که تمام تعجباتست از کسی که در فکر مرگ نیست و او می بیند کسی را که میمیرد در هر روز و شب
بعضی بفجاه و بعضی بماندن در زیر خرابه و بعضی بکشته شدن و مانند آنها و تعجب تمام تعجب از کسی که در فکر نشأه آخرت نیست و او
می بیند نشأه دنیا را که آمیخته بچندین آزارست متن ... عن عجلان ابی صالح قال قال لی ابو عبد الله
علیه السلام یا ابا صالح اذا انت حملت جنازة فکن کانک انت المحمول وکانک سالت ربک
الرجوع الی الدنیا ففعل فانظر ماذا تستانف قال ثم قال عجبا لقوم حبس اولهم عن آخرهم
ثم نودی فیهم بالرحیل وهم یلعبون شرح عن در عن آخرهم برای سببیتست نداء رحیل عبارتست از میرانیدن
بعضی آشنایان و خویشان و همسایگان و مانند ایشان در هر روز و شب الرحیل بفتح را بی نقطه و کسر حاء بی نقطه و سکون یاء
دو نقطه در پایین اسم ارتحال کوچ کردن جماعت یعنی روایتست از عجلان بفتح عین و سکون جیم که کنیت او ابو صالح است
گفت که گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلام که ای ابو صالح چون تو برداری جنازه را پس باش چنانچه گویا که تو آن برداشته شده
و گویا که تو طلب کردی از صاحب کل اختیار خود برگشتن سوی دنیا را پس کردم مطلوبت را پس نظر کن که چه عمل را از سر میگیری راوی
گفت که پس امام گفت تعجب میکنم تعجبی از جمعی که محبوس در قبرها مانده اند و محشور نشده اند گذشتگان ایشان برای انتظار جمعی که هنوز

نگذشته اند

نگذشته اند از جمله ایشان بعد از آن ندا در داده شد در ایشان بانکه رحلت میباید کرد و ایشان ببازیچه مشغولند یعنی که در فکر
دنیای بی اعتبارند و در فکر مرگ و آخرت نیستند دوم ... عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال امیر المؤمنین
علیه السلام ما انزل الموت حق منزلته من عد غدا من اجله قال وقال امیر المؤمنین علیه السلام
ما اطال عبد الامل الا اساء العمل وکان یقول لو رای العبد اجله وسرعته الیه لابغض العمل
من طلب الدنیا شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت امیر المؤمنین علیه السلام که فرود نیاورد مرگ را در بجای
آمدنی فرود آمدن نگاه آن یعنی که نشناخت مرگ را چنانچه باید کسی که شمرد فردا را از عمر خود و کار امروز را بفردا انداخت امام گفت
که و گفت امیر المؤمنین علیه السلام که دراز نکرد بنده آرزو را مگر آنکه بد بجا آورد کار را و امیر المؤمنین علیه السلام میگفت که اگر ببیند
بنده اجل خود را و شتاب کردن آن را سوی او هر آینه دشمن میداشت کار را برای طلب دنیا سی و یکم اصل عن جابر عن ابی
جعفر علیه السلام قال سالته عن لحظة ملک الموت فقال اما رایت الناس یکونون جلوسا
فتعتریهم السکتة فما یتکلم احد منهم فتلک لحظة ملک الموت حیث یلحظهم شرح روایتست از
جابر از امام محمد باقر علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از نشان نگاه ملک الموت سوی کسی پس گفت آیا ندیدی مردمان را که باشند
نشستگان با یکدیگر برای هم زبانی پس عارض میشود ایشان را خاموشی با نیروش که سخن نمیگوید هیچیک از ایشان پس آن خاموشی نشان
نگاه ملک الموتست در جایی که بنظر می آورد ایشان را مراد آسمان اولست چنانچه ظاهر شد از حدیث بیست و ششم این
باب سی و دوم اصل عن جابر عن ابی جعفر علیه السلام قال سالته عن قول الله عز وجل وقیل من راق
وظن انه الفراق قال فان ذلک ابن آدم اذا حل به الموت قال هل من طبیب انه الفراق
ایقن بمفارقة الاحباب قال والتفت الساق بالساق التفت الدنیا بالآخرة ثم الی ربک
یومئذ المساق قال المصیر الی رب العالمین شرح راق در اصل راقی بوده بمعنی افسونگر و ظاهر حدیث آنست
که استعاره شده برای طبیب حاذق مشار الیه ذلک فاعل محذوفست قیل انه بکسر همزه است در حدیث و این منافی ندارد با آنکه
بفتح همزه باشد در آیت زیرا که در حدیث مقول قول واقع شده و در آیت منقول بالمعنی شده ایقن کلام امام است
و اشارتست بآنکه ظن در آیت بمعنی یقین است با آنکه ابن آدم در اول طلب طبیب میکند و در ثانی الحال مایوس میشود از آن
شدت ثم بفتح ثا اسم اشاره است و مشار الیه دم مرگست یا جای زمان در جای مکان یعنی روایتست از جابر از امام
محمد باقر علیه السلام گفت پرسیدم امام را از قول الله عز وجل در سورة القیامة که و گفته شد که کیست افسونگر و گمان کرد که آنچه
عارض او شده مفارقتست امام گفت بدرستی این آنکه مذکور شد آن قایل فرزند آدم است چون فرود آید با او مرگ میگوید که
آیا هیچ طبیبی هست بدرستی که آنچه عارض من شده مفارقتست یقین کرد بجدا شدن از دوستان امام گفت که و التفت
الساق بالساق بمعنی اینست که در هم پیچیده و آمیخته بهم شد شدت دنیا و شدت آخرت آنجا الی ربک یومئذ المساق
امام گفت که معنی اینست که بازگشت سوی صاحب کل اختیار هر کس و هر چیزست در روز مرگ سی و سیوم اصل قلت لابی
عبد الله علیه السلام قول الله عز وجل انما نعد لهم عدا قال ما هو عندک قلت عدد الایام
قال ان الآباء والامهات یحصون ذلک لا ولکنه عدد الانفاس شرح گفتم امام جعفر صادق
علیه السلام را که چه معنی وارد قول الله عز وجل در سوره مریم که جز این نیست که میشمریم برای کافران شمردنی امام گفت

چیست معنی آن نزد تو یعنی که چه احتمال بخاطر تو میرسد گفتم شمردن عدد روزهای عمر ایشان امام گفت براستی که پدران و مادران
میشمرند آن عدد ایام را نه مراد آن میت و لیک مراد عدد شمردن عدد نفسهای عمر ایشانست حدیث … عن ابی
جعفر علیه السلام قال ان الحیوة والموت خلقان من خلق الله فاذا جاء الموت فدخل فی
الانسان لم یدخل فی شیء الا وخرجت منه الحیوة شرح روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت براستی که
زندگی و مرگ دو مخلوقند از جمله مخلوق الله تعالی پس چون آید مرگ داخل شود در آدمی داخل نمیشود در چیزی از اعضای
آدمی مثل پا و ساق و زانو و مانند آنها مگر حالی که بیرون می‌آید از آن زندگی حدیث … اصل سئل ابو عبد الله علیه السلام
عن الرجل یقول استاثر الله بفلان فقال ذا مکروه فقیل فلان یجود بنفسه فقال لا بأس
اما تراه یفتح فاه عند موته مرتین او ثلاثا فذلک حین یجود بها لما یری من ثواب الله
عز وجل وقد کان بها ضنینا شرح پرسیده شد امام جعفر صادق علیه السلام از مردی که میگوید که برای خود
برداشت الله تعالی فلان مؤمن را آیا این قول چگونه است پس امام گفت این ناخوش و بی ادبیست پس گفته شد که این قول چگونه
است که فلان مؤمن عطا کرد جان خود را پس گفت این قصوری ندارد آیا نمی‌بینی مؤمن را که میگشاید در دم مرگ دهن خود را
دو بار یا سه بار بیان اینکه آن گشودن در وقتیست که عطا میکند جان خود را برای آنچه می‌بیند از ثواب الله عز و جل
و تحقیق بود پیش از آن بجان خود بخیل حاصل آنست که جود عبارت از اقباض چیز عزیز برضا و آن اینجا متحقق است و چون قابض ملک
الموت است نه الله تعالی بی ادبی میت در استعمال این لفظ حدیث سی و ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان
قوما فیما مضی قالوا لنبی لهم ادع لنا ربک یرفع عنا الموت فدعا لهم فرفع الله عنهم الموت
فکثروا حتی ضاقت علیهم المنازل وکثر النسل وصار الرجل یطعم اباه وجده وامه
وجد جده ویوضیهم ویتعاهدهم فشغلوا عن طلب المعاش فقالوا اسأل لنا ربک ان یردنا الی
حالنا التی کنا علیها فسأل نبیهم ربه فردهم الی حالهم شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت براستی که جماعتی در زمان گذشته گفتند پیغمبری را که از ایشان بود دعا کن برای ما صاحب کل اختیار خود را که بردارد از ما مرگ را
پس دعا کرد برای ایشان پس برداشت الله تعالی از ایشان مرگ را پس بسیار شدند تا آنکه تنگ شد بر ایشان خانها
و بسیار شد نسل و گردید مرد پرورش که طعام میخوراند پدرش را و جدش را و مادرش را و جد جدش را و می‌شست ایشان را
و وامیرسید ایشان را در لباس و مانند آن پس وا ماندند از کسب معاش پس گفتند طلب کن برای ما از صاحب کل اختیار خود اینکه
برگرداند ما را سوی حالی که بودیم بر آن پس طلب کرد پیغمبر ایشان از صاحب کل اختیار خود پس برگرداند ایشان را سوی
حال ایشان حدیث سی و هفتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان عیسی بن مریم جاء الی قبر یحیی بن زکریا
علیه السلام وکان سأل ربه ان یحییه له فدعاه فاجابه وخرج الیه من القبر فقال ما ترید
منی فقال له ارید ان تؤنسنی کما کنت فی الدنیا فقال له یا عیسی ما سکنت عنی مرارة الموت و
انت ترید ان تعیدنی الی الدنیا وتعود علی مرارة الموت فترکه فعاد الی قبره شرح یحیی آخر اوصیای
موسی بود و در زمان زندگی او عیسی مبعوث شد و مدتی با عیسی میبود تا وفات یافت تؤنسنی بهمزه و نون و سین منقطه بصیغه
مضارع مخاطب باب افعالست الایناس آرام دادن کسی بمصاحبت مرارة بفتح میم و دو را منقطه است و در بعضی نسخ بجای

میم ثانی منقطه

میم دو دال منقطه است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت براستی که عیسی پسر مریم آمد سوی … قبر یحیی پسر زکریا علیه السلام
و عیسی طلب کرده بود از صاحب کل اختیار خود که زنده کند یحیی را برای عیسی پس عیسی خواند یحیی را پس یحیی لبیک جواب گفت عیسی را
و بیرون آمد سوی عیسی از قبر خود پس یحیی گفت عیسی را که میخواهی از من پس عیسی گفت او را که میخواهم که آرام دهی مرا چنانچه بودی
در دنیا پس یحیی گفت او را که ای عیسی ساکن نشد از من تلخی مردن و تو میخواهی که برگردانی مرا سوی دنیا و برگردد بر من تلخی مردن پس عیسی
واگذاشت او را پس برگشت سوی قبر خود بدانکه توجیه این بدو وجه ممکنست اول اینکه روح یحیی بی بدن بیرون آمده باشد از
قبر تا طلب احیای او بمشورت و اذن او باشد و برین تقدیر شاید که الله تعالی در جواب سؤال عیسی احیای یحیی گفته باشد اگر او
راضی شود احیای او میکنم و الا فلا دوم اینکه روح یحیی متعلق ببدن شده باشد بعنوان عاریت و با بدن بیرون آمده باشد
و مفارقت روح از بدن در اینصورت مرارت نداشته باشد چنانچه در قبر بعد از سؤال منکر و نکیر واقع میشود بی مرارت
حدیث … اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال ان فتیة من اولاد ملوک بنی اسرائیل کانوا متعبدین
وکانت العبادة فی اولاد ملوک بنی اسرائیل وانهم خرجوا یسیرون فی البلاد لیعتبروا فمروا
بقبر علی ظهر الطریق قد سفی علیه السافی لیس یبین منه الا رسمه شرح الفتیة بکسر فا و سکون تا
دو نقطه در بالا و فتح یا دو نقطه در پایین جمع فتی بفتح فا و کسر تا و تشدید یا نورسیدگان مانند صبی و صبیه جمع فتی بفتح
فا و فتح تا و الف مقصوره جوانان التعبد مصدر باب تفعل مبالغه در عبادت و کانت العبادة برای رفع تعجب کسیست که اولاد
ملوک این زمان را … دانسته که فاسق میباشند سفی بسین منقطه و فا بصیغه ماضی غایب معلوم معتل اللام یایی باب ضرب است السافی بادی
که ریگ و خاک برجایی پاشد الرسم بفتح را منقطه و سکون سین منقطه نشان چیزی یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت
براستی که نورسیدگان از فرزندان پادشاهان بنی اسرائیل بودند بغایت عابدان و بود عبادت در فرزندان پادشاهان بنی
اسرائیل و براستی که آن نورسیدگان بیرون آمدند از شهر خود و سیر میکردند در شهرها تا پند گیرند از احوال روزگار پس گذشتند بقبری
بر پشت راه تحقیق ریگ پاشیده بود بران هوای ریگ پاشنده بر حالی که ظاهر نمیشد از آن قبر مگر نشان آن یعنی که در زیر
ریگ مانده بود و از بلندی ریگ آن معلوم میشد که آنجا قبریست اصل فقالوا لو دعونا الله الساعة فینشر
لنا صاحب هذا القبر فسألناه کیف وجد طعم الموت فدعوا الله وکان دعاؤهم الذی دعوا
الله به انت الهنا یا ربنا لیس لنا اله غیرک والبدیع الدائم غیر الغافل والحی الذی لا یموت
لک فی کل یوم شأن تعلم کل شیء بغیر تعلیم انشر لنا هذا المیت بقدرتک شرح لو برای تمنی است
فینشر بنون و شین منقطه و را منقطه بصیغه مضارع غایب مجهول باب نصر یا باب افعال منصوبست بتقدیر ان النشر بفتح نون و سکون
شین و الانشار زنده کردن میت سائلنا بهمزه بعد الف بصیغه ماضی متکلم مع الغیر معلوم باب مفاعله است و باب مفاعله در اصل میان دو
کس است و گاهی مستعمل میشود برای مبالغه در اصل فعل بی آنکه میان دو کس باشد و اینجا معنی دوم مراد است البدیع بصیغه فعیل
بمعنی فاعل از باب منع ابتدا کننده عجایب الدایم بدال منقطه و الف و همزه صبر کننده بترک تعجیل در انتقام و مانند آن الشان
بشین منقطه و الف منقلب از همزه کار بزرگ که از روی اختیار و رعایت حکمت باشد فقره لک فی کل یوم شأن برای ابطال قول
یهود و فلاسفه است که میگویند ید الله مغلولة یعنی که غیر ممکن … چیزی از او صادر نشده و نخواهد شد یا باین معنی که او فاعل موجب است
بنا بر اینکه تخلف معلول از علت تامه جایز نیست انشر بشین منقطه بصیغه امر باب نصر یا باب افعالست یعنی پس گفتند کاش دعا کنیم

الله تعالی را در این ساعت پس زنده کند برای ما صاحب این قبر این خوب سؤال کنیم او را که چگونه یافت مزهٔ مرگ را پس دعا کردند
الله تعالی را و بود دعای ایشان که دعا کردند الله تعالی را آن اینکه تو مستحق عبادت یابی ای صاحب کل اختیار ما نیست ما را مستحق
عبادتی غیر تو و تویی ابدا کننده عجایب مهلت دهنده عاصیان غیر غافل از کار ایشان و تویی زنده که نمیره و ترست در هر وقتی کاری
عظیم میدانی هر چیز را بی تعلیم دیگری تو زنده کن برای این میت را بقدرت خود قال فخرج بذلك من ذلك القبر
رجل ابیض الرأس واللحیة ینفض رأسه من التراب فزعا شاخصا بصره الی السماء فقال لهم ما
یوقفکم علی قبری قالوا دعوناك لنسألك کیف وجدت طعم الموت فقال لهم لقد سکنت فی قبری
تسعة وتسعین سنة ما ذهب عنی ألم الموت وکربه ولا خرج مرارة طعم الموت من حلقی شرح
ینفض بنون و فا و ضاد با نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر است رأسه منصوب است شاخصا بشین با نقطه و خا با نقطه و صاد بی نقطه
بصیغه اسم فاعل باب منع است الشخوص فراکردن چشم بجانبی بی آنکه بر هم زده شود و بالا کردن چشم و هر دو اینجا مناسب است و نگاه سوی آسمان
برای اینست که آوازی از جانب آسمان شنیده بوده که بیرون بیا از قبر فقال مبنی بر اینست که بعد از آنکه از آسمان اثری ظاهر
نشد ملتفت ایشان شده و اینرا گفته یعنی امام گفت که پس بیرون آمد از آن قبر مردی که سفید بود موی سر و ریش او و میفشاند
سر خود را از خاک بر حالی که آمد مضطرب بود و باز کرده چشم خود را سوی آسمان پس گفت ایشان را چه چیز ایستاده کرده شما را بر قبر
من گفتند خواندیم ترا که سؤال کنیم ترا که چگونه یافتی مزه مرگ را پس گفت ایشان را هر آینه بتحقیق ماندم در قبر خود نود و نه سال نرفت از من
درد مرگ و آزار آن و بیرون نرفت تلخی مزه مرگ از حلق من فقالوا له مت یوم مت وانت علی ما نری ابیض الرأس
واللحیة قال لا ولکن لما سمعت الصیحة اخرج اجتمعت تربة عظامی الی روحی فبقیت فیه
فخرجت فزعا شاخصا بصری مهطعا الی صوت الداعی فابیض لذلك رأسی ولحیتی شرح مت بضم
میم و تشدید تا دو نقطه در بالای مفتوحه بتقدیر استفهام است ابیض مرفوع خبر دوم انت است اخرج بصیغه امر باب نصر است
اجتمعت بصیغه ماضی معلوم متکلم وحده از باب افتعال است تربة بضم تا دو نقطه در بالا و سکون را بی نقطه و با یک نقطه بدل تفصیلی ضمیر
مرفوع در اجتمعت است الی برای انتها غایه است مثل طالعت الکتاب اوله الی آخره و اشارتست باینکه اول اجزای بدن آدمی استخوانها
ست و اول اجزای استخوان تربت است و بعد از استخوانها گوشت و توابع آنست مثل رگ و پی و خون و پوست و بعد از اینها روحست
که آخر اجزاست چنانچه گفته در سوره مؤمنون فخلقنا المضغة عظاما فکسونا العظام لحما ثم انشأناه خلقا آخر فبقیت بتا دو نقطه
و قاف و یا دو نقطه در پایین بصیغه ماضی معلوم متکلم وحده از باب ضربت البقی بفتح با و سکون قاف چشم بر چیزی دوختن فیه
متعلق بفبقیت است و ضمیر راجع بتربت است المهطع بطا بی نقطه و عین بی نقطه بصیغه اسم فاعل باب افعال کسی که گردن دراز کرده باشد سوی
چیزی و کسی که شتابنده در رفتار و هر دو اینجا مناسب است در سوره القمر چنین است خشعا ابصارهم یخرجون من الاجداث کانهم
جراد منتشر مهطعین الی الداع یعنی پس گفتند او را که آیا مردی در روزی که مردی بر حالی که تو بر آن بودی که می‌بینیم سفید سر و
ریش بودی گفت نه ولیکن وقتی که شنیدم فریاد را که بیرون بیا جمع شد اجزا شدم اول تا آخر پس چشم دوختم در قبر آن آواز که
آیا از کجاست پس بیرون آمدم مضطرب باز کرده چشم خود گردن کشیده سوی آواز خواننده پس سفید شد برای آن سر من
و ریش من متن قال النبی صلی الله علیه وآله من اشراط الساعة ان یفشو الفالج و
موت الفجاة شرح الاشراط بفتح همزه و سکون شین با نقطه و را بی نقطه جمع شرط بفتح شین و سکون را چیزی چند که

جمعی از قوم

پیش از وقوع چیزی دیگر باشد و نشان نزدیک شدن وقوع آن باشد الفجاة بضم فا و جیم و الف و همزه ناگهان یعنی گفت نبی صلی الله
علیه و آله که از جمله مقدمات قیامت اینست که شایع میشود مرض فالج و مرگ ناگهانی متن جاء امیر المؤمنین علیه السلام
الی الاشعث بن قیس یعزیه باخ له یقال له عبد الرحمن فقال له امیر المؤمنین ان جزعت
فحق الرحم اتیت وان صبرت فحق الله ادیت علی انك ان صبرت جری علیك القضاء
وانت محمود وان جزعت جری علیك القضاء وانت مذموم شرح حق در اول بضم حا بی نقطه و تشدید قاف
جمع حقه بضم حا است یعنی اینها و در دوم بفتح حا بی نقطه و تشدید قاف مفرد است یعنی واجب الرحم بفتح را بی نقطه و کسر حا
بی نقطه و بکسر را و سکون حا خویشی است اتیت بهمزه و تا دو نقطه در بالا و یا دو نقطه در پایین بصیغه ماضی معلوم مخاطب باب
ضربست الاتیان آمدن و مراد اینجا دریافتن است علی برای علاوه است و اشارتست باینکه در صورت اول با وجود ضرر نفعی
نیست اصلا و در صورت دوم با وجود نفع ضرری نیست اصلا یعنی آمد امیر المؤمنین علیه السلام سوی اشعث بن قیس تعزیه میکرد
اشعث را بسبب وفات برادری که اشعث را بود و گفته میشد آن برادر را عبد الرحمن پس گفت اشعث را امیر المؤمنین علیه السلام
که اگر بیتابی کنی پس حقهای خویشی را دریافته خواهی بود و اگر صبر کنی پس واجب الله تعالی را ادا کرده خواهی بود با وجود این اگر
صبر کنی روان میشود بر تو حکم الهی بر حالی که تو ممدوحی و اگر بیتابی کنی روان میشود بر تو حکم الهی بر حالی که تو مذمومی فقال
له الاشعث انا لله وانا الیه راجعون فقال له امیر المؤمنین علیه السلام اتدری ما تاویلها
فقال الاشعث لا انت غایة العلم ومنتهاه فقال له اما قولك انا لله فاقرار منك بالملك و
اما قولك وانا الیه راجعون فاقرار منك بالهلك شرح راجع اسم فاعل باب ضربست و آن گاهی متعدی است و مصدر
آن رجع بفتح را و سکون جیم است یعنی برگردانیدن مثل واگذاشتن حکم در جمیع مسایل بالله تعالی تا وحی کند بانبیا و ایشان تعلیم کنند
اوصیای خود را تا مردم در هیچ زمانی خود رایی نکنند و حکم هر مسئله را برگردانند سوی الله تعالی و گاهی لازم است و مصدر آن
رجوع است یعنی برگشتن و هر دو معنی را در فارسی بازگشت کردن میگویند التاویل معنی خفی برای چیزی ضمیر مؤنث در تاویلها
راجع بفقره است یا راجع بکلمه بمعنی کلام است یا راجع بآیت است باعتبار اینکه این مذکور است در آیت سوره البقره الغایه بغین
با نقطه و الف و یا دو نقطه در پایین نشانی که در لشکر بلند میشود و جمیع لشکر را نظر بر آنست و مسافه و هر دو اینجا مناسب است
المنتهی بصیغه اسم مفعول باب افتعال است و چیزی الملك بضم میم و فتح و کسر میم و سکون لام مملوک بودن یعنی ترک خود رایی چنانچه
گفته در سوره نحل عبدا مملوکا لا یقدر علی شیء الهلك بضم و فتح ها و سکون لام باطل و مضمحل بودن این اشارتست بآیت
سوره القصص کل شیء هالك الا وجهه و بیان شد در کتاب التوحید در حدیث اول باب النوادر که باب بیست و سوم است
یعنی پس گفت او را اشعث که هر چیزی که ما از آن الله ایم و هر چیزی که ما سوی الله بازگشت کننده ایم پس گفت او را امیر المؤمنین علیه السلام
آیا میدانی که چیست معنی غیر ظاهر آن پس گفت اشعث که میدانم تویی نهایت دانش پس امیر المؤمنین علیه السلام گفت اما قول تو
که انا لله پس اقراریست از جانب تو بمملوک بودن تو و اما قول تو که انا الیه راجعون پس اقراریست از جانب تو بباطل بودن
هر راهی که غیر راه امام مفترض الطاعه است که الله تعالی تعیین او کرده اشارتست باینکه این آیت دلالت بر وجود امام
مفترض الطاعه در هر زمانی تا مردم خود رایی نکنند و امور خود را باولی الامر واگذارند و پیروی ظن نکنند و دلیری از قضا و
قدر الهی نداشته باشند در تعیین امام و در سایر کارهای الهی مخفی نماند که ظاهر لفظ تاویلها اینست که لام در لله برای ملکیت است

ومردم برای اختصاص مفهمند یعنی که فاعل الله تعالی است نه دیگری و آن خوب نیست و منافاتی ندارد با توهم اینکه الله تعالی فاعل موجب باشد و ما خود رایی تو اینم کرد و ایضا چون ما خوذ از متعدیست نه لازم ومردم لازم می فهمند یعنی که هرکس میمیرد این خوب نیست و منافاتی ندارد با توهم تجویز اینکه طریق ائمه ضلالت نیز حق باشد و شاید که این گفتگوی امیر المؤمنین مبنی بر این باشد که اشعث چون داماد ابوبکر بوده برخواهرش قایل بهالک بودن ابوبکر و امثال و منشده والله اعلم اصل و بهم عن امیر المؤمنین علیه السلام قال دعا نبی من الانبیاء علی قومه فقیل له اسلط علیهم عدوهم فقال لا فقیل له فالجوع فقال لا فقیل له ما ترید فقال موت ذفیف یحزن القلب ویقل العدد ٥ فارسل علیهم الطاعون شرح الجوع منصوبست بفعل محذوف بتقدیر فاسلط علیهم الجوع موت خبر مبتدای محذوفست بتقدیر هو موت الذفیف بفتح ذال بنقطه وکسر فاء و سکون یاء دو نقطه در پایین و فاء سریع مثل مرگی که مهلت ندهد چنانچه در طاعون تند میباشد یعنی روایتست از امیر المؤمنین علیه السلام گفت نفرین کرد پیغمبری از پیغمبران بر قوم خود که فرمان او نبردند پس گفته شد او را از جانب الله تعالی که آیا مسلط کنم بر ایشان دشمن ایشان را پس گفت نه پس گفته شد او را که مسلط کنم بر ایشان گرسنگی را یعنی قحط پس گفت نه پس گفته شد او را که چه میخواهی پس گفت آنچه میخواهم مرگیست شتابان که اندوهگین کند دل آدمی را و کم کند عدد ایشان را پس فرستاده شد بر ایشان طاعون اصل دوم اصل کان ابو عبد الله علیه السلام یقول عند المصیبة الحمد لله الذی لم یجعل مصیبتی فی دینی والحمد لله الذی لو شاء یکون مصیبتی اعظم مما کانت والحمد لله علی الامر الذی شاء ان یکون فکان شرح عادت امام جعفر صادق علیه السلام این بود که میگفت نزد مصیبت که سپاس الله راست که نکردانید مصیبت مرا در دین من یعنی که دین مرا صحیح و سالم گذاشت و سپاس الله راست که اگر میخواست میشد مصیبت من بزرگتر از آنچه شد سپاس الله راست بر کاری که خواست که شود پس شد اصل سیوم اصل ان ابا جعفر علیه السلام انقلع ضرس من اضراسه فوضعه فی کفه ثم قال الحمد لله ثم قال یا جعفر اذا انت دفنتنی فادفنه معی ثم مکث بعد حین ثم انقلع ایضا آخر فوضعه علی کفه ثم قال الحمد لله یا جعفر اذا مت فادفنه معی شرح بدرستی که امام محمد باقر علیه السلام کنده شد دندانی از دندانهای او پس گذاشت آنرا در دست خود بعد از ان گفت سپاس الله راست بعد از ان گفت ای جعفر چون تو دفن کنی مرا پس دفن کن آن دندان را با من بعد از ان امام محمد باقر علیه السلام ماند بعد از مدتی بعد از ان کنده شد نیز دندانی دیگر پس گذاشت آنرا در دست خود بعد از ان گفت سپاس الله راست ای جعفر چون بمیرم پس دفن کن آنرا با من اصل چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الموت الذی تفرون منه فانه ملاقیکم الی قوله تعالی تعملون قال یعد السنین ثم یعد الشهور ثم یعد الایام ثم یعد الساعات ثم یعد النفس فاذا جاء اجلهم لا یستاخرون ساعة ولا یستقدمون شرح در سوره جمعه چنین است ان الموت الذی تفرون منه فانه ملاقیکم ثم تردون الی عالم الغیب والشهادة فینبئکم بما کنتم تعملون یعد بعین منقطه و تشدید دال منقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصرست ضمیر مستتر راجع بموتست راجع بالله تعالی است و بنابر اول اسناد مجازیست یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که مرگی که میگریزید از ان پس بدرستی که آن بر میخورد شما را تا قول الله تعالی که تعملون امام گفت میشمرد در وقت انتظار سالها را بعد از انکه سالها تمام شد میشمرد ماهها را بعد از انکه ماهها تمام شد میشمرد روزها را بعد از انکه روزها تمام شد میشمرد ساعتها را بعد از انکه ساعتها تمام شد میشمرد نفس را پس چون آید یعنی که نزدیک شود

مرک ایشان

حسبك م

مرگ ایشان پس نمی اندازند مرگ را یکساعت و پیش نمی اندازند آنرا اصل پنجم اصل سمع النبی صلی الله علیه وآله امرأة حین مات عثمان بن مظعون وهی تقول هنیئا لک یا ابا السائب الجنة فقال النبی صلی الله علیه وآله وما علمک ان تقولی کان یحب الله عز وجل ورسوله شرح ابو السائب بسین بی نقطه والف و همزه و با بنقطه کنیت عثمان بن مظعونست ما در ما علمک استفهامیه است علمک بصیغه مصدرست و مراد تحقیر و تقلیل علم آن زنست زیرا که آن زن خیال کرده بود که هرکه پیغمبر بر جنازه او حاضر شود از اهل بهشت است خواه محب خدا و رسول باشد و خواه نه و این غلط است یعنی شنید نبی صلی الله علیه وآله از زنی وقتی که مرد عثمان بن مظعون و آن زن میگفت گوارا باد ترا ای ابو السائب بهشت پس گفت نبی صلی الله علیه وآله و چیست دانش تو بس است ترا اینکه گویی که ابو السائب دوست میداشت الله عز وجل را و رسولش را اصل ششم اصل فلما مات ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه وآله هملت عین رسول الله صلی الله علیه وآله بالدموع ثم قال النبی صلی الله علیه وآله تدمع العین ویحزن القلب ولا نقول ما یسخط الرب وانا بک یا ابراهیم لمحزونون ثم رای النبی صلی الله علیه وآله فی قبره خللا فسواه بیده ثم قال اذا عمل احدکم عملا فلیتقن ثم قال الحق بسلفک الصالح عثمان بن مظعون شرح هملت بصیغه ماضی معلوم باب نصر و ضرب است هملان روان شدن باد بالدموع برای تعدیه است تدمع بصیغه مضارع غایبه باب منع و علم است یحزن بصیغه مضارع معلوم باب علم یا مجهول باب نصر یا باب افعالست یعنی پس وقتی که وفات یافت ابراهیم پسر رسول الله صلی الله علیه وآله روان ساخت کرد چشم رسول الله صلی الله علیه وآله اشکها را بعد از ان گفت نبی صلی الله علیه وآله اشک میریزد چشم و اندوهگین میشود دل و نمیگوییم آنچه غضبناک کند صاحب کل اختیار را و بدرستی که ما بوفات تو ای ابراهیم هر آینه اندوهگینانیم بعد از ان دید نبی صلی الله علیه وآله در قبر ابراهیم رخنه را پس هموار کرد آنرا بدست خود بعد از ان گفت چون بجا آورد یکی از شما کاری را پس باید که محکم کند آنرا بعد از ان گفت در خطاب با ابراهیم که لاحق شو به پیشرو صالح تو که عثمان بن مظعونست اصل هفتم اصل کتب الی ابی جعفر علیه السلام رجل یشکو الیه مصابه بولده وشدة ما یدخله فقال وکتب علیه السلام الیه اما علمت ان الله عز وجل یختار من مال المؤمن ومن ولده انفسه ٥ لیاجره علی ذلک شرح این گذشت در حدیث سیوم باب شانزدهم اصل تم کتاب الجنائز من الکتاب الکافی والحمد لله رب العالمین ویتلوه کتاب الصلوة شرح این از الحاقات کاتبانست یعنی تمام شد کتاب جنائز از کتاب کافی ابی جعفر محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله تعالی و سپاس الله راست که صاحب کل اختیار هر کس و هر چیزست و بعد از ان می آید کتاب الصلوة تم شرح کتاب الجنائز و فرغ الشارح خلیل بن الغازی القزوینی غفر الله له ولوالدیه ولاخوانه ولعشیرته ولسایر المؤمنین والمؤمنات الصالحین والصالحات من شرحه فی یوم الاحد الثالث والعشرین من شهر رجب المرجب سنة سبعین والف الهجریة حامدا مصلیا

هزاران درود و هزاران سلام
ز ما بر محمد و آلش تمام

يبخط

بلغ

نماز عید غدیر [illegible] پیش از زوال [illegible] دو رکعت

در هر رکعت سوره حمد یکمرتبه و قل هو الله احد

و انا انزلناه و آیة الکرسی تا هم فیها خالدون

هر یک ده مرتبه بخواند [illegible]

اگر اعمال [illegible] ثواب [illegible]

اول [illegible] صد مرتبه [illegible]

فضل [illegible] الله الحمد [illegible]

یکصد مرتبه شکر الله [illegible]

و [illegible]

من متملکات [illegible] عبد الغفار ابن ضیاء الدین

وقف کتابخانهٔ آستان قدس رضوی نمود تیمورتاش

شهر ذی الحجة الحرام ۱۳۱۵ [illegible]

وقف کتابخانهٔ آستان قدس رضوی نمود تیمورتاش

شهر ذی الحجة الحرام ۱۳۱۵ [illegible]

صافی، ترجمهٔ کافی

ج ۱۱، صلوٰة

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

حمداً لجاعل الصلوة عماد الاسلام تعظیما للصلوة علی محمد وآل محمد علیهم الصلوة والسلام

وبعد چون نواب همیون اشرف اقدس اعلی احکم الله ملکه وسلطانه باوتاد العدل والاحسان الی قیام القائم من آل محمد علیهم السلام بالمشافهة العلیة العالیه مأمور ساخت داعی دولت قاهره خلیل بن الغازی القزوینی را بشرح کافی ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله تعالی بزبان فارسی و بانجام رسید شرح کتاب العقل و کتاب التوحید و کتاب الحجة و کتاب الایمان والکفر و کتاب الدعا و کتاب فضل القرآن و کتاب العشرة و کتاب الطهارة و کتاب الحیض و کتاب الجنائز شروع شد در شرح کتاب الصلوة که کتاب نهم است بتاریخ رجب سال هزار و هفتاد هجری و علی الله التوکل **اصل کتاب الصلوة**

شرح صلوة بهمیت اسمی معتل اللام واوی که قایم مقام مصدر باب تفعیل میشود التصلیة دفع لا یلیق از چیزی بمحافظت بر آن چیز و لهذا متعدی بعلی میشود مثل وصل علیهم ان صلوتك سکن لهم و دفع ما لا یلیق در فارسی رو دفع مینمد چنانچه بخار را دود کرد میگویند و مراد اینجا معنی است که نوع آن مقرر کرده باشند در هر شبانه روز برای درود بر سابقان در شریعتی که نبی صاحب آن شریعت و اوصیای او بیند چنانچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث سی و هشتم باب صد و هفتم خواه نبی آخر الزمان و اوصیای او در زمان این شریعت و خواه غیر ایشان در ازمنه شرایع ایشان چنانچه ظاهر میشود در حدیث دوم باب اول مخفی نماند که چنانچه اختلاف انواع صلوة بحسب اختلاف شرایع منافاتی ندارد با اینکه هر یک از آنها داخل در جنس صلوة باشد همچنین اختلاف اصناف و شرایط صلوة در این شریعت بحسب اختلاف اوقات و احوال منافات ندارد با اینکه هر یک از آنها داخل در نوع صلوة در این شریعت باشد و مراد بنوع صلوة در این شریعت عبادتیست که مشتمل باشد بر فروض سبعه و شروط آنها که می آید در حدیث پنجم باب سیم خواه اشتمال حقیقی و خواه اشتمال حکمی و این تعریف صادق است بر صلوتی که در آن اکتفا بتکبیر و تهلیل و مانند اینها است در وقت ضرورت چنانچه می آید در باب هشتاد و هفتم که باب صلوة المطاردة والمواقفة والمسایفه است زیرا که چون بمقتضای ضرورت است حکم نماز مشتمل بر فروض سبعه و شروط آنها دارد بخلاف نماز میت و لهذا مصنف کیفیت آن را در این کتاب ذکر نکرده و در کتاب جنائز ذکر کرد **یعنی** این کتاب احادیث متعلقه بنماز است و در این کتاب صد و سه باب است **اول** باب فضل الصلوة **دوم** باب من حافظ علی صلوته او ضیعها **سیوم** باب فرض الصلوة **چهارم** باب المواقیت اولها و آخرها و افضلها **پنجم** باب وقت الظهر والعصر **ششم** باب وقت المغرب والعشاء الآخرة **هفتم** باب وقت الفجر **هشتم** باب وقت الصلوة فی یوم الغیم والریح ومن صلی لغیر القبلة **نهم** باب الجمع بین الصلوتین **دهم** باب الصلوات التی تصلی فی کل وقت **یازدهم** باب التطوع فی وقت الفریضة والساعات التی لا یصلی فیها **دوازدهم** باب من نام عن الصلوة او سها عنها **سیزدهم** باب بناء مسجد النبی صلی الله علیه و آله **چهاردهم** باب ما یستر به المصلی ممن یمر بین یدیه **پانزدهم** باب المرأة تصلی بحیال الرجل والرجل یصلی بحیال المرأة **شانزدهم** باب الخشوع فی الصلوة وکراهیة العبث **هفدهم** باب البکاء والدعاء فی الصلوة **هیجدهم** باب بدء الاذان والاقامة وفضلهما وثوابهما **نوزدهم** باب القول عند دخول المسجد والخروج منه **بیستم** باب افتتاح الصلوة والحد فی التکبیر وما یقال عند ذلک **بیست و یکم** باب قراءة القرآن **بیست و دوم** باب عزائم السجود **بیست و سیوم** باب القراءة فی الرکعتین الاخیرتین والتسبیح فیهما **بیست و چهارم** باب الرکوع وما یقال فیه من التسبیح والدعاء فیه واذا رفع الرأس منه **بیست و پنجم** باب السجود والتسبیح والدعاء فیه فی الفرائض والنوافل وما یقال بین السجدتین **بیست و ششم** باب ادنی ما یجزی من التسبیح فی الرکوع والسجود واکثره **بیست و هفتم** باب ما یسجد علیه وما یکره **بیست و هشتم** باب وضع الجبهة علی الارض **بیست و نهم** باب القیام والقعود فی الصلوة **سی ام** باب التشهد فی الرکعتین الاولیین والرابعة

و کلامی ... مستعمل میشود ... ازین و شارح ... در حدیث سوم باب سیوم

والتسلیم

والتسلیم **سی و یکم** باب القنوت فی الفریضة والنافلة ومتی هو وما یجزی منه **سی و دوم** باب التعقیب بعد الصلوة والدعاء **سی و سیوم** باب من احدث قبل التسلیم **سی و چهارم** باب السهو فی افتتاح الصلوة **سی و پنجم** باب السهو فی القراءة **سی و ششم** باب السهو فی الرکوع **سی و هفتم** باب السهو فی السجود **سی و هشتم** باب السهو فی الرکعتین الاولیین **سی و نهم** باب السهو فی الفجر والمغرب والجمعة **چهلم** باب السهو فی الثلاث والاربع **چهل و یکم** باب من سها فی الاربع والخمس ولم یدر زاد او نقص او استیقن انه زاد **چهل و دوم** باب من تکلم فی صلوته او انصرف قبل ان یتمها او یقوم فی موضع الجلوس **چهل و سیوم** باب من شک فی صلوته کلها ولم یدر زاد او نقص ومن کثر علیه السهو والسهو فی النافلة وسهو الامام ومن خلفه **چهل و چهارم** باب ما یقبل من صلوة الساهی **چهل و پنجم** باب ما یقطع الصلوة من الحدث والضحک والالتفات والاشارة والدنیا وغیر ذلک **چهل و ششم** باب التسلیم علی المصلی والعطاس فی الصلوة **چهل و هفتم** باب المصلی یعرض له شیء من الهوام فیقتله **چهل و هشتم** باب بناء المساجد وما یؤخذ منها والحدث فیها من النوم وغیره **چهل و نهم** باب فضل الجماعة **پنجاهم** باب الصلوة خلف من لا یقتدی به **پنجاه و یکم** باب من یکره الصلوة خلفه والعبد یؤم القوم ومن یؤم احق ان یؤم **پنجاه و دوم** باب الرجل یؤم النساء والمرأة تؤم النساء **پنجاه و سیوم** باب الصلوة خلف من یقتدی به والقراءة خلفه وضمانة الصلوة **پنجاه و چهارم** باب الرجل یصلی بالقوم وهو علی غیر طهر او لغیر القبلة **پنجاه و پنجم** باب الرجل یصلی وحده ثم یعید فی الجماعة او یصلی بقوم وقد کان صلی قبل ذلک **پنجاه و ششم** باب الرجل یدرک مع الامام بعض صلوته **پنجاه و هفتم** باب الرجل یخطو الی الصف او یقوم خلف الصف وحده او یکون بینه وبین الامام ما لا یتخطی **پنجاه و هشتم** باب الصلوة فی الکعبة وفوقها وفی البیع والکنائس والمواضع التی تکره الصلوة فیها **پنجاه و نهم** باب الصلوة فی ثوب واحد والمرأة فی کم تصلی وصلوة العراة والتوشح **شصتم** باب اللباس الذی تکره الصلوة فیه وما لا تکره **شصت و یکم** باب الرجل یصلی فی الثوب وهو غیر طاهر عالما او جاهلا **شصت و دوم** باب الرجل یصلی وهو متلثم او مختضب او لا یخرج یدیه من تحت الثوب فی صلوته **شصت و سیوم** باب صلوة الصبیان ومتی یؤخذون بها **شصت و چهارم** باب صلوة الشیخ الکبیر والمریض **شصت و پنجم** باب صلوة المغمی علیه والمریض الذی تفوته الصلوة **شصت و ششم** باب فضل یوم الجمعة ولیلتها **شصت و هفتم** باب التزین یوم الجمعة **شصت و هشتم** باب وجوب الجمعة وعلی کم تجب **شصت و نهم** باب وقت صلوة الجمعة ووقت صلوة العصر یوم الجمعة **هفتادم** باب تهیئة الامام للجمعة وخطبته والانصات **هفتاد و یکم** باب القراءة یوم الجمعة ولیلتها فی الصلوات **هفتاد و دوم** باب القنوت فی صلوة الجمعة والدعاء فیه **هفتاد و سیوم** باب من فاتته الجمعة مع الامام **هفتاد و چهارم** باب التطوع یوم الجمعة **هفتاد و پنجم** باب نوادر الجمعة **هفتاد و ششم** ابواب السفر باب وقت الصلوة فی السفر والجمع بین الصلوتین **هفتاد و هفتم** باب حد المسیر الذی تقصر فیه الصلوة **هفتاد و هشتم** باب من یرید السفر او یقدم من سفر متی یجب علیه التقصیر او التمام **هفتاد و نهم** باب المسافر یقدم البلدة کم یقصر الصلوة **هشتادم** باب صلوة الملاحین والمکارین واصحاب الصید والرجل یخرج الی ضیعته **هشتاد و یکم** باب المسافر یدخل فی صلوة المقیم **هشتاد و دوم** باب التطوع فی السفر **هشتاد و سیوم** باب الصلوة فی السفینة **هشتاد و چهارم** باب صلوة النوافل **هشتاد و پنجم** باب تقدیم النوافل وتاخیرها وقضائها وصلوة الضحی **هشتاد و ششم** باب صلوة الخوف **هشتاد و هفتم** باب صلوة المطاردة والمواقفة والمسایفة **هشتاد و هشتم** باب صلوة العیدین والخطبة فیهما **هشتاد و نهم** باب صلوة الاستسقاء **نودم** باب صلوة الکسوف **نود و یکم** باب صلوة التسبیح **نود و دوم** باب صلوة فاطمة علیها السلام وغیرها من صلوة الترغیب **نود و سیوم** باب صلوة الاستخارة **نود و چهارم** باب الصلوة فی طلب الرزق **نود و پنجم** باب صلوة الحوائج **نود و ششم** باب صلوة من خاف مکروها **نود و هفتم** باب صلوة من اراد سفرا **نود و هشتم** باب صلوة الشکر **نود و نهم** باب صلوة من اراد ان یدخل باهله ومن اراد ان یتزوج **صدم** باب النوادر **صد و یکم** باب مساجد الکوفة **صد و دوم** باب فضل المسجد الاعظم بالکوفة وفضل الصلوة فیه والمواضع المحجوبة فیه **صد و سیوم** باب مسجد السهلة **بدانکه** اینجا نیز مثل کتاب طهارت احتیاج بذکر دو مقدمه است **اول** اینکه آنچه میکنیم در توضیح آیات متشابهات و احادیث متشابهات مخصوص اظهار احتمالات است نه تصریح بآن نشود **دوم** اینکه در شرح احادیث عبادات و مانند آنها احتیاج بذکر سند نیست مگر بقدری که توضیح معنی حدیثی موقوف بر ذکر آن باشد بنا بر کلام مصنف رحمه الله تعالی در خطبه که این کتاب مشتمل است بر آثار صحیحه و سنن قائمه که بر آنست مدار عمل

الصلوة فی ...

شرح وان احدث الامام فقدم ...

امامیه و کلام مصنف اینست که وقلت انک تحب ان یکون عندک کتاب کاف یجمع من جمیع فنون علم الدین ما یکتفی به المتعلم و یرجع الیه المسترشد و یاخذ منه من یرید علم
الدین و العمل به بالآثار الصحیحة عن الصادقین علیهم السلم و السنن القائمة التی علیها العمل و بها یؤدی فرض الله عز و جل و سنة نبیه صلی الله علیه و آله و بعد از این ما بندک
فاصله گفته و قد یسر الله و له الحمد تألیف ما سألت و ارجوا ان یکون بحیث توخیت بیان شد در شرح خطبه سیوم اینکه بنا بر آنچه منقول شد از مصنف
که در خطبه ذکر کرد تقسیم جمیع احادیث کافی را بصحیح و موثق و حسن و ضعیف خوب نمینماید و اعتماد بر شهادت ثقة الاسلام شیخ کلینی که اینها همه صحیح و مدار علیه است
لازمست زیرا که این کتاب را در زمان غیبت صغری نوشته و در بغداد مجاور سفرا بوده و شاید که این کتاب کافی بعرض صاحب الزمان علیه السلم رسیده باشد
چون در زمان سفرا بوده سوای کتاب الروضه که آن جزء کتاب کافی نمینماید و ظاهر بعض سندهای آن اینست که تصنیف ابن محمد بن الجنید که مشهور
بابن الجنید است باشد و میتواند بود که تصنیفی علیحده از مصنف باشد مثل رسائل و تعبیر الرؤیا و ناحیه مقدسه و شاگردان مصنف الحاق آن بکافی کرده
باشند و الله اعلم و مصنف رحمه الله تعالی در بعض مواضع کافی و فی روایة اخری و مانند آن گفته و آن نقل است از صاحب الزمان علیه السلم مگر آنکه قرینه
صارفه باشد و این قسم تصنیفها نسبت بتصانیف قبل و بعد ندارد زیرا که آخر وصایای اوصیا است نظیر آنچه مذکور میشود در حدیث دوم این باب اول که از
آخر وصایای انبیاست مشتمال سند بعض احادیث این کتاب فاسق معارضه با این نمیکند زیرا که بسا حدیثی که از فاسق منقول شده باشد و معمول و معتمد
علیه میان شیعه امامیه باشد برای خصوصیتی که معلوم ایشان بوده چهارم اینکه بنا بر آنچه منقول شد در کتاب کافی دو حدیث معارض یکدیگر نیست و اگر
در جایی کسی خیال معارضه کند از کمی فکر یا کوتاهی بصیرت چنانچه ظاهر میشود در شرح حدیث پنجم باب ششم و مصنف رحمه الله تعالی جاهای اشعار موضع
توهم منافات میکند بقول او که و روی ایضا و مانند آن چنانچه می آید در حدیث نهم باب ششم و هر حدیثی که در کتب دیگر باشد معارض حدیثی باشد
که در کافیست مثل آنچه مذکور میشود در شرح حدیث سیوم باب هفتاد و دوم بی اعتبارست بنا بر حصری که مفهوم میشود از تقدیم ظرف در قول ثقة الاسلام شیخ
کلینی رحمه الله در خطبه که علیها العمل و بها یؤدی فرض الله و سنة نبیه صلی الله علیه و آله و مع هذا مصنف رحمه الله تعالی در خطبه برای خلاص از حیرت ناشی از احادیث
صحیحه متعارضه از روی احتیاط گفته که در عبادات و مانند آنها که میان دو کس نزاع برای منافع دنیا در آنها نمی باشد ترجیح سند احادیث صحیحه بعضی بر
بعضی در کار نیست و عبارت مصنف در خطبه اینست که فاعلم یا اخی ارشدک الله انه لا یسع احدا تمییز شیء مما اختلفت الروایة فیه عن العلماء علیهم السلم برأیه الا علی ما اطلقه
العالم بقوله علیه السلم اعرضوها علی کتاب الله فما وافق کتاب الله جل و عز فخذوه و ما خالف کتاب الله فردوه و قوله دعوا ما وافق القوم فان الرشد
فی خلافهم و قوله علیه السلم خذوا بالمجمع علیه فان المجمع علیه لا ریب فیه و نحن لا نعرف من جمیع ذلک الا اقله و لا نجد شیئا احوط و لا اوسع من رد علم ذلک
کله الی العالم علیه السلم و قبول ما وسع من الامر فیه بقوله بایهما اخذتم من باب التسلیم وسعکم و بیان این مفصلا شد در شرح خطبه پنجم اینکه بنا بر آنچه منقول شد
در کافی حدیثی که مضمون آن از روی تقیه باشد نیست اگرچه احادیث امر بتقیه و احادیثی که مضمون آنها رمز و ایما شده برای تقیه بسیار است
ششم اینکه جمعی کتابها در فروع فقه نوشته اند و از طرفین مسئلات طریقه رکیکه عجیبه کرده اند و آن کتابها را کتب فقه نامیده اند و تسمیه آنها
بکتب جدل اولی است و ما احتراز از آن طریقه میکنیم مگر در جایی که ظاهر حدیث اشکالی داشته باشد و توضیح آن موقوف بر گفتگوی از طرفین باشد
هفتم اینکه گاهی گفته میشود که ظاهر این حدیث اینست و آن از قبیل فتوی که مسئله نیست زیرا جواز فتوی موقوف بر علم بحکم واقعی و علم بظاهر حدیثی باعث
آن نمیشود و بعینه مستلزم جواز عمل بظاهر حدیث نیست زیرا که میتواند بود که ظاهر حدیثی چیزی باشد و چون ملاحظه آن با حدیثی دیگر شود که مخصص آن
باشد مثلا ظاهر مجموع آن دو حدیث چیزی دیگر باشد هشتم اینکه اگر در جایی چند احتمال ذکر کنیم آنچه را که ظاهرتر است مقدم میداریم بر ترتیب

باب فضل الصلوة شرح این باب بیان فضیلت نمازست یعنی مرتبه ثواب آن و این باب سیزده حدیث است اول عن [illegible] قال سألت
اباعبدالله علیه السلم عن افضل ما یتقرب به العباد الی ربهم و احب ذلک الی الله عز و جل ما هو فقال ما اعلم شیئا
بعد المعرفة افضل من هذه الصلوة الا تری ان العبد الصالح عیسی بن مریم علیه السلم قال و اوصانی بالصلوة

والزکوة

والزکوة ما دمت حیا شرح احب مجرور عطف بیان افضل است و مشتق از فضل بمعنی زیادتیست و معنی محبوبتر و آن عبارت از عبادتیست که تاکید در
طلب آن بیشتر از تاکید در سایر عبادات باشد نفی علم در ما اعلم بمعنی نفی معلومیت بقرینه استدلال برآن در الا تری آخر و نفی افضل در عرف
شامل نفی مساوی نیز هست چنانچه گفته اند در مثل لیس فی البلد افضل من زید و دفع شبهه افضل بودن غیر نماز میشود در شرح حدیث هفتم
این باب المعرفة بسه معنی است اول شناختن و مراد اینجا اعتراف بشناخته شده است که ربوبیت رب العالمین باشد و علامت اعتراف بآن
اعتراف بوجوب امام مفترض الطاعة عالم بجمیع احکام الهی در هر زمانست خواه نبی باشد و خواه وصی نبی تا مردم بخود رای و پیروی ظن شریک قرار
ندهند برای الله تعالی مشار الیه هذه الصلوة نماز فریضه شبانه روزیست که خالص باشد برای الله تعالی بمعنی اینکه جامع شروط صحت و قبول باشد
و از جمله شروط قبول آنست ادای زکوة فریضه چنانچه می آید در کتاب الزکوة در باب اول و دوم و اوصانی در سوره مریم است الزکوة خالص
چیزی و حصه از مال که بمستحق داده میشود و گاهی مستعمل میشود در دادن آن حصه از مال صاحب قاموس گفته و الزکوة صفوة الشیء و ما اخرجته من
مالک لتطهره به و ابن اثیر در نهایه گفته و اصل الزکوة فی اللغة الطهارة و النماء و البرکة و المدح و کل ذلک قد استعمل فی القرآن و الحدیث و
وزنها فعلة کالصدقة فلما تحرکت الواو و انفتح ما قبلها انقلبت الفا و هی من الاسماء المشترکة بین المخرج و الفعل فتطلق علی العین و هی الطائفة من
المال المزکی بها و علی المعنی و هو التزکیة و من الجهل بهذا البیان اتی من ظلم نفسه بالطعن علی قوله تعالی و الذین هم للزکوة فاعلون ذاهبا الی العین و انما
المراد المعنی الذی هو التزکیة مخفی نماند که میتواند بود که مراد بزکوة اینجا خالص عبادات باشد خواه نماز و خواه غیر آن بلکه این معنی مناسبترست اگر تقدیم
ظرف در للزکوة فاعلون برای افاده حصر باشد و میتواند بود که مراد بزکوة در آیت سوره مریم نیز خالص عبادات باشد مثل نمازی که رعایت شروط
قبول درگاه الهی در آن شده باشد پس ذکر زکوة اینجا احتراز باشد از نماز باطل بلکه این معنی مناسبترست اگر متبادر از ما دمت حیا این باشد که در هر
روز از شب مکرر شود و بعضی میگویند که مراد حصه از مالست و چون آن فعل مکلف نیست و همیشگی نیست پس لاعلاج میگویند که بتقدیر ایتاء
الزکوة و ان وجد النصاب است و چون مشهورست که عیسی علیه السلم واجد نصاب نبوده در مدت عمر پس لاعلاج میگویند که بتقدیر الامر بالزکوة است
و بنا بر این دلالت این آیت بر فضیلت نماز از زکوة باعتبار تقدیم ذکر آنست مثل آنچه گذشت در کتاب الایمان و الکفر در حدیث پنجم باب
سیزدهم که باب دعائم الاسلام است لانه قرنها بها و بدا بالصلوة قبلها ما در ما دمت مصدریست و مصدر نایب ظرف زمانست مثل اتیتک
قدوم الحاج و ظرف متعلق بمجموع من حیث المجموع الصلوة و الزکوة است نه متعلق بهر یک از الصلوة و الزکوة است و صلوة و زکوة در مدت دوام
زندگی عبارتست از صلوة و زکوة در هر روز از شب زیرا که تکلیف بصلوة و زکوة یک صلوة در مدت زندگی تکلیف ما لا یطاق است پس مراد
تجدید صلوة و زکوة است در اوقات متعارفه مضبوطه در شبانه روز یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از فاضلتر آنچه نزدیکی میجویند
بوسیله آن بندگان سوی صاحب کل اختیار ایشان که محبوبتر است سوی الله عز و جل که چیست آن فاضلتر و محبوبتر پس امام گفت نمیدانم چیزی را
بعد از معرفت ربوبیت الله تعالی فاضلتر از این نماز فریضه شبانه روزی که خالص باشد آیا نمی بینی که بنده صالح که عیسی پسر مریم علیه السلم باشد گفت
که سفارش کرد مرا بنماز و خالص عبادت چند انکه زنده باشم دوم اصل عن یزید الشحام عن ابی عبدالله علیه السلم قال سمعته
یقول احب الاعمال الی الله عز و جل الصلوة و هی آخر وصایا الانبیاء علیهم السلم فما احسن الرجل یغتسل او یتوضأ
فیسبغ الوضوء ثم یتنحی حیث لا یراه انیس فیشرف علیه و هو راکع او ساجد ان العبد اذا سجد
فاطال السجود نادی ابلیس یا ویله اطاع و عصیت و سجد و ابیت شرح آخر وصایا الانبیاء اشارتست بآنکه آدمی
در وقت رفتن از دنیا سفارش چیزی میکند که ضرورترست احسن صیغه تعجبست الرجل بضم مفعول است یتوضأ بعنوان منع خلوست و گذشت
در کتاب الطهارة در احادیث باب پنجم که باب صفة الغسل و الوضوء قبله و بعده است که با غسل جنابت وضو جایز نیست و در غسلهای دیگر وضو پیش از آنها

واگر نشده باشد پیش از آنها جایز نیست بعد از آنها سبع بسین بی نقطه و با یک نقطه و عین بی نقطه بصیغه مفعول معلوم با افعالت لا سباغ و سب داد و ضوی فتح
و او آبی که بآن تطهیر خود کنند بضم و فتح و اما مصدر با حسن است و مراد سباغ وضو تمام و فراخ کردن آب است بر وجهی که مستحب است بغسل آید خواه در غسل خواه در وضو است م
و حب قاموس گفته اسبغ الوضوء ابلغه مواضعه و وفی کل عضو حقه حیث لا یراه ابلیس عبارت است از خلوت زیرا که در ان احتمال ریا نمی باشد پس گویا در میان او
و ابلیس حصاریست که اگر ابلیس خواهد که او را ببیند باید از رحمت اله ای حصار رفته مشرف بر او شود ظاهر و هو راکع او ساجد این است که سجودی که
شده اند ملائکه بآن برای آدم بمعنی انکسار است و متحقق میشود در رکوع نیز پس مخصوص بسجود اصطلاحی نیست سجده در او ساجد بمعنی اصطلاحی است و در او اسجد
فاطال السجود بمعنی انکسار است و در رکوع نیز متحقق میشود و اطاله سجود عبارت است از طمانینه که واجب است در سجود و احتراز است از سجود جاهل غافلان که مانند
برچیدن کلاغ است دانه را بمنقار و موافق آنچه می آید در حدیث ششم باب آینده یا و یله چهار احتمال دارد اول اینکه کلام ابلیس باشد و ویل منادی
باشد بمعنی حلول شر و ضمیر غایب راجع بساجد باشد و مراد از آن آرزوی جهنمی شدن او باشد دوم اینکه کلام ابلیس باشد و منادی محذوف باشد
و ویل بمعنی فضیحت باشد منصوب بفعل محذوف باشد یا قوم احضروا و یله و ضمیر غایب بجای ضمیر متکلم باشد بعنوان نقل بالمعنی برای امتناع از نسبت
ویل بخود بحسب ظاهر سیوم اینکه کلام امام باشد و ویل منادی باشد بمعنی هلاک و ضمیر غایب راجع با بلیس باشد و جمله معترضه باشد چهارم
اینکه کلام امام باشد و منادی محذوف باشد و ضمیر راجع با بلیس باشد ظاهر اطاع تا آخر این است که سجده ملائکه برای آدم بمعنی سجده برای
الله تعالی است بشکرانه وجود آدم یا رو بآدم چنانچه آدمی در نماز رو بکعبه سجده میکند یعنی روایت است از یزید بن فرقد از امام جعفر صادق
علیه السلام راوی گفت شنیدم از او که میگفت محبوبترین اعمال سوی الله عز و جل نماز است و آن آخر سفارشهای پیغمبران علیهم السلام است پس نیکو
مردی که غسل کند یا وضو سازد و بانیکوئی که وسیع کند آب را بعد از آن بگوشه رود و جایی که نبیند او را ابلیس پس ابلیس مشرف شود بر او در
حالی که او راکع باشد یا ساجد باشد بدرستی که بنده چون سجده کند پس طمانینه کند در سجود ندا میکند ابلیس که ای الحاحست هلاک او ای اطاعت
کرد و عصیان کردم و سجده کرد و ابا از سجده کردم سیوم اصل سمعت الرضا علیه السلام یقول اقرب ما یکون العبد من الله
عز و جل و هو ساجد و ذلک قوله عز و جل و اسجد و اقترب شرح اقرب مرفوع و مبتدا است و ما مصدریه است و یکون
از افعال تامه است و مصدر مضاف الیه است و نسبت قرب بکون بعنوان مجاز است و مقصود نسبت بکاین است العبد مرفوع و فاعل یکون است
من متعلق بمصدر اقرب است و او در و هو حالیه است جمله حالیه قایم مقام خبر مبتدا است که محذوف است و آن حین هو ساجد است نظیر اخطب ما یکون
الامیر قایما بمعنی حین هو قایم میتواند بود که مراد بساجد اینجا نمازگزار باشد و مناسب این می آید در حدیث چهاردهم و یازدهم باب پنجاه و
هشتم که باب الصلوة فی الکعبة تا آخر است و حدیث یازدهم باب التی تلیه افضل که باب هشتاد و چهارم است و میتواند بود که مراد گذارنده پیشانی یا
عضو دیگر بر زمین باشد و مناسب این می آید در حدیث هفتم و یازدهم باب بیست و پنجم و بر هر تقدیر افضل بودن نماز مفهوم میشود یعنی
شنیدم از امام رضا علیه السلام میگفت نزدیکترین بودن بنده بنسبت با الله تعالی عز و جل بر حالیست که او ساجد باشد و این است مدلول قول الله
عز و جل در سورة العلق که اول سورت در نزول است و سجده کن و طالب نزدیکی باش چهارم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول
اذا قام المصلی الی الصلوة نزلت علیه الرحمة من اعنان السماء الی اعنان الارض و حفت به الملئکة
و ناداه ملک لو یعلم هذا المصلی ما فی الصلوة ما انفتل شرح الاعنان بفتح همزه و سکون عین بی نقطه و نون جمع عنان بکسر یا
بفتح عین اطراف حفت بحا بی نقطه و تشدید فا بصیغه ماضی معلوم غایب بمعنی احاطه است در ما فی الصلوة استفهامیه و مرصولیه میتواند بود یعنی شنیدم
امام جعفر صادق علیه السلام میگفت چون برخیزد نمازگزار سوی نماز فرود می آید بر او رحمت از نواحی آسمان تا نواحی زمین و احاطه میکنند باو فرشتگان
و ندا میکند او را فرشته که اگر میدانست این نمازگزار که چه ثواب در نماز است رو نمی گردانید از آن پنجم اصل عن ابی حمزة عن ابی جعفر علیه السلام

قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله اذا قام العبد المؤمن فی صلوته نظر الله الیه او قال اقبل
الله علیه حتی ینصرف و اظلته الرحمة من فوق راسه الی افق السماء و الملئکة تحفه من حوله الی افق
السماء و وکل الله به ملکا قائما علی راسه یقول له ایها المصلی لو تعلم من ینظر الیک و من تناجی ما التفت
و لا زلت من موضعک ابدا شرح نظر الهی و مانند آن کنایه است از اراده توفیق و ثواب مانند آنها باعتبار اینکه نظر بزرگان لازم دارد مهربانی را
او در او قال برای شک بعض راویان است و میتواند بود که برای تقسیم باشد بر تقدیری که رسول علیه السلام این مضمون را مکرر گفته باشد یعنی روایت است از ابو حمزه ثمالی
از امام محمد باقر علیه السلام امام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله چون ایستد بنده مؤمن در نماز خود نظر میکند الله تعالی سوی او یا گفت روی آورد
الله تعالی سوی او تا آنکه برگردد از نماز و سایه میکند او را رحمت الله تعالی از بالای سر او تا بالای آسمان و فرشتگان احاطه او میکنند از دور او
تا کنار آسمان و موکل میکند الله تعالی بر او فرشته را که ایستاده باشد بر سر او میگوید او را که ای نمازگزار اگر میدانستی که که نظر میکند سوی تو
و که را مخاطب میکنی در نماز خود رو گردان نمیشدی و بیرون نمی رفتی از جای نماز خود هرگز ششم عن ابی الحسن الرضا علیه السلام قال الصلوة انه م
قربان کل تقی شرح القربان بضم قاف باعث نزدیکی با الله تعالی و بکسر و ضم قاف نزدیکی و هر دو اینجا مناسب است کل تقی اشارت است بآیت سورة الحجرات
ان اکرمکم عند الله اتقیکم و مراد این است که تفاوت در مراتب تقوی بحسب تفاوت در مراتب نماز است پس تفاوت متقربان در مراتب قرب الهی بسبب تفاوت
ایشان در قوت و ضعف نماز است یعنی روایت است از امام رضا علیه السلام اینکه او گفت نماز وسیله نزدیکی هر پرهیزکار است هفتم اصل قال ابو
عبد الله علیه السلام صلوة فریضة خیر من عشرین حجة و حجة خیر من بیت مملو ذهبا یتصدق منه
حتی یفنی شرح الحجة بکسر حا و بکسر حا و بفتح حا و این از آنجا است بنابر اینکه حج بفتح حا در اصل مصدر است بمعنی قصد و مستعمل میشود در نسک
معهوده متعلقه بکعبه مثل آیت سورة الحج اشهر معلومات و حج بکسر حا اسم مصدر است پس او خالی از حدت نیست و حج بکسر حا و اراده مناسک معهوده بخلاف بقره م
قیاس است یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام که نمازی که فریضه باشد بهتر است باعتبار ثواب از بیست حج و یک حج بهتر است باعتبار ثواب از خانه
که پر از طلا باشد تصدق کرده شود از آن طلا تا آنکه فانی شود اگر گویی هر حجی مشتمل است بر نماز واجب پس لازم می آید که ثواب جزء بیشتر از ثواب کل
باشد گویم در این چند جواب است از آنجمله اینکه شاید که مراد بصلوة فریضه نمازی از پنج نماز فریضه یومیه باشد بقرینه حصر نماز فریضه در پنج نماز یومیه
در ظاهر حدیث اول باب سیوم خواه باعتبار آنکه آنها عمده است و خواه باعتبار دیگر و از آنجمله اینکه مراد بحجه ماعدای نماز آن باشد اگر این حدیث منافات اگر گویی م
دارد با روایت عامه که سئل رسول الله ای الاعمال افضل فقال احمزها و روایت خاصه که گذشت در کتاب الطهارة در ذیل حدیث نهم باب صفة
الوضوء که باب هفدهم است که کان ابی یقول ان علیا کان اذا ورد علیه امران کلاهما لله طاعة اخذ باحوطهما و اشدهما علی بدنه که تغییر احمزها بشق نشده بلکه با مشق و اقوی گویم م
و ابعد از فساد شده موافق احوط در روایت خاصه و تغییر اشد هما علی بدنه در روایت خاصه این است که اختیار یکی از دو فرد نوع از عبادات مثل
وضو که اشق بر بدن باشد بهتر است و آن خارج است از ما نحن فیه هشتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام انه قال مر بالنبی صلی الله
علیه و آله رجل و هو یعالج بعض حجراته فقال یا رسول الله الا اکفیک فقال شانک فلما فرغ قال له رسول
الله صلی الله علیه و آله حاجتک قال الجنة فاطرق رسول الله صلی الله علیه و آله ثم قال نعم فلما
ولی قال له یا عبد الله اعنا بطول السجود شرح شانک منصوب است بتقدیر الزم حاجتک منصوب است بتقدیر اذکر در بعض نسخ ما حاجتک است
و بر هر تقدیر الجنة مرفوع و خبر مبتدای محذوف است بتقدیر حاجتی یعنی روایت است از امام علیه السلام اینکه او گفت گذر کرد بر نبی صلی الله علیه و آله مردی در حالی که جعفر صادق م
بنی اصلاح میکرد بعض خانهای خود را پس آن مرد گفت ای رسول الله آیا کفایت نکنم ترا یعنی که آیا دفع مشقت از تو نکنم پس نبی گفت در کار خود باش
یعنی که کفایت کن پس وقتی که آن کفایت نکنم ترا یعنی که آیا دفع مشقت از تو نکنم پس مرد فارغ شد از کار گفت او را رسول الله عدوا او

حیث حاجت تو از این کار که کردی آمرزد گفت حاجت من اینست که ضامن شوی پس سر در پیش افکند رسول الله صلی الله علیه و آله بعد از آن
گفت آری ضامن شدم پس وقتی که آمرزیدت کردانید گفت او را که ای بنده خدا مدد کن ما را در این ضامنی بانکه دراز کنی سجود را یعنی که از زیاد
دراز کنی یا بانیمعنی که ذکر سجود را بسیار بگویی در هر نماز و نظیر این گذشت در حدیث سوم این باب سیزدهم حدیث عن ابی عبد الله علیه السلام
قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله مثل الصلوة مثل عمود الفسطاط اذا ثبت العمود نفعت
الاطناب و الاوتاد و الغشاء و اذا انکسر العمود لم ینفع طنب و لا وتد و لا غشاء شرح المثل بفتح میم
و فتح ثاء سه نقطه صفت الفسطاط بضم فاء و سکون سین بی نقطه و دو طاء بی نقطه سراپرده الاطناب جمع طنب بضم طاء بی نقطه و ضم نون
و بای یک نقطه طنابها یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله حال نماز نسبت بمعرفت الله و
معرفت رسول و اوصیای او و معرفت قیامت حال ستون است نسبت بسراپرده بیان اینکه چون بجای خود باشد ستون نفع میکند
طنابها و میخها و پرده و چون شکسته شود نفع نمیکند طنابی و نه میخی و نه پرده مقصود تشبیه تصدیق باحوال قیامت بطنابها و تشبیه تصدیق ستون م
برسول و اوصیای او بمیخها و تشبیه تصدیق بربوبیت بسراپرده است و وجه مناسبت اینکه چنانچه سراپرده مقصود اصلیست برای کسی که سایه
خواهد از جمله مسافران دنیا تصدیق بربوبیت مقصود اصلیست برای کسی که رحمت خواهد از جمله مسافران آخرت و چنانچه طنابها باعث
انبساط سراپرده است و امتداد دارد تصدیق باحوال قیامت باعث شمول التصدیق بربوبیت است و امتداد دارد باعتبار تعلقش زیرا که
احوال قیامت امتداد دارد حتی اینکه غیر متناهی است و چنانچه میخها باعث استحکام سراپرده و طنابهاست تصدیق برسول و اوصیای او
باعث استحکام آن دو تصدیق دیگر است دهم حدیث عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله عز و جل ان الحسنات
یذهبن السیئات قال صلوة المؤمن باللیل تذهب بما عمل من ذنب بالنهار شرح روایتست از امام جعفر صادق
علیه السلام در قول الله عز و جل در سوره هود بدرستی که عملهای نیکو برطرف میکنند عملهای زشت را امام گفت نماز مؤمن در شب میبرد
آنچه را که کردار گناه در روز مخفی نماند که روز چون زمان اختلاط با مردمان و معاملاتست پس مظنه سخنهای بیجا و نگاههای بیجا و مانند
آنهاست بخلاف شب پس نماز در شب جمعیت با آن گناهان و خالص است چنانچه گفته در سوره مزمل ان ناشئة اللیل هی اشد وطأ
و اقوم قیلا و می آید در حدیث نوزدهم باب هشتاد و چهارم و در حدیث ششم باب نود و دوم یازدهم حدیث عن ابی عبد الله علیه السلام
قال من قبل الله منه صلوة واحدة لم یعذبه و من قبل منه حسنة لم یعذبه شرح روایتست از امام جعفر صادق
علیه السلام که گفت هر که قبول کند الله تعالی از او یک نماز را عذاب نمیکند او را و هر که قبول کند از او یک عبادت نیکو را عذاب نمیکند او را
مخفی نماند که می آید در کتاب الزکوة در باب اول و دوم اینکه ادای زکوة فریضه شرط قبول صلوة است و مراد بحسنه اینجا اعم از نماز یا غیر نمازست
و نفی عذاب در امثال این مقام بنابر اینست که مراد صورت عدم صدور برطرف کننده اثر آن قبول عمل بعد از آنست مثل اینکه خاتمه
عمر کسی نماز مقبول یا حسنه مقبول شود و ذکر حکم قبول حسنه بعد از ذکر حکم قبول صلوة برای ترقی اشارتست باینکه نماز اشرف از سایر
حسنات است دوازدهم حدیث حدثنی من سمع ابا عبد الله علیه السلام یقول من صلی رکعتین یعلم ما یقول فیهما
انصرف و لیس بینه و بین الله ذنب شرح یعلم ما یقول اشارتست بآیت سوره نساء حتی تعلموا ما تقولون و علم بما یقول
سه احتمال دارد اول التفات سوی معنی الفاظ بقدر وسع بنابر اینکه قرآن مشتمل است بر متشابهات که معنی آنها کماهی معلوم مصلی نمیتواند بود
دوم التفات سوی الفاظ بانیمعنی که بمحض عادت زبان نباشد سیوم علم باینکه تبدیل در الفاظ و اسقاط بعضی و اضافه بیگانه واقع
نشده یعنی حکایت کرد مرا کسی که شنید از امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت هر که گزارد دو رکعت را برحالی که داند آنچه را که میگوید

در آن

در آنها بر میگردد از نماز برحالی که نیست میان او و میان الله تعالی گناهی یعنی که جمیع گناهان گذشته او بخشیده میشود سیزدهم حدیث
عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله الصلوة میزان من وفی استوفی
شرح المیزان وزنه که بآن چیزها سنجیده میشود و ترازو و مراد اینجا معنی اولست یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت که گفت
رسول الله صلی الله علیه و آله نماز وزنه ثوابست پس هر که تمام بجا آورد نماز را تمام در می یابد ثواب را اشارتست باینکه کمال نماز باعث کمال
سایر عبادات است باب دوم حدیث من حافظ علی صلوته او ضیعها شرح این باب بیان کسی است که نگاهبانی کرد بر نماز خود بانیمعنی که نگاه داشت
نماز را از نقصان و آن را کامل کرد یا کسی که ناقص کرد نماز را و در این باب شانزده حدیث است اول حدیث عن ابی عبد الله علیه السلام ابان بن تغلب
قال کنت صلیت خلف ابی عبد الله علیه السلام بالمزدلفة فلما انصرف التفت الی فقال یا ابان الصلوات
الخمس المفروضات من اقام حدودهن و حافظ علی مواقیتهن لقی الله یوم القیمة و له عنده عهد
یدخله به الجنة و من لم یقم حدودهن و لم یحافظ علی مواقیتهن لقی الله و لا عهد له ان شاء عذبه
و ان شاء غفر له شرح مزدلفه بضم میم و سکون زای نقطه و فتح دال بی نقطه منقلب از تاء افتعال و کسر لام و فاء صحرائیست و موضع معروف
میان منی و عرفات و وجه تسمیه می آید در کتاب الحج در حدیث نهم باب هفتم که باب حج ابرهیم و اسمعیل است الصلوات منصوبست بتقدیر
ادرک الصلوات و جمله من اقام استیناف بیانیست یا مرفوع و مبتدا است و جمله من اقام خبر است لاقامه بر پای داشتن و مراد اینجا تکمیلست
الحدود جمع حد اطراف مراد باقامه حدود و ترک تفریط و ترک افراط است مثال تفریط می آید در حدیث ششم این باب و مثال افراط زیاد
کردن رکوع و مانند آنست و او در و لم یحافظ بمعنی او است و میتواند بود که محافظت بر مواقیت تغیر اوقات حدود باشد یا لازم
آن باشد هر چند که باعتبار اکثر اوقات باشد چنانچه ظاهر حدیث چهارم این باب است که تعبیر کما حدود نمازی و اوقات یعنی روایتست از ابان
بن تغلب که گفت در زمان سابق نماز گزاردم در پی امام جعفر صادق علیه السلام در مشعر پس وقتی که گردید از نماز رو آورد سوی من پس گفت
ای ابان در یاب نمازهای پنجگانه واجب لازم را بیان این آنکه هر که برپای دارد حدهای آنها را و کامل کند وقتهای آنها را میبیند
الله تعالی را در روز قیامت برحالی که او راست نزد الله تعالی امان نامه که داخل میکند او را بسبب آن در بهشت و هر که
برپای ندارد حدهای آنها را کامل نکند وقتهای آنها را میبیند الله تعالی را برحالی که نیست امان نامه او را بیان این آنکه اگر خواهد
خلف عذاب میکند او را و اگر خواهد بخشایش میکند برای او دوم حدیث عن ابان بن تغلب قال صلیت مع ابی عبد الله علیه السلام
المغرب بالمزدلفة فلما انصرفنا اقام الصلوة فصلی العشاء الآخرة ثم انصرف لم یرکع بینهما ثم صلیت
فصلی معه بعد ذلک بسنة فصلی المغرب ثم قام فتنفل باربع رکعات ثم اقام العشاء الآخرة ثم التفت
الی فقال یا ابان هذه الصلوات الخمس المفروضات من اقامهن و حافظ علی مواقیتهن لقی الله
یوم القیمة و له عنده عهد یدخله به الجنة و من لم یصلهن لمواقیتهن و لم یحافظ علیهن فذلک
الیه ان شاء غفر له و ان شاء عذبه شرح العشاء بکسر عین بی نقطه و شین نقطه و الف ممدوده زمانی که در میان غروب آفتاب
و نصف شب است و مراد اینجا نماز فریضه در آن زمانست و آن دو نمازست یکی اولی و دیگری آخرة لم یرکع براء بی نقطه و عین بی نقطه بصیغه مضارع
معلوم غایب باب منع یا باب تفعیلست الرکوع گزاردن نماز مثل و ارکعوا مع الراکعین و الترکیع گزاردن نماز نافله و مثل این می آید در حدیث
چهارم باب پنجاه و پنجم و در حدیث دوم باب هشتاد و پنجم و وجه عدم نافله در بار اول و وجود نافله در بار دوم میتواند بود که کثرت شغل مانند
در مرتبه آن باشد در بار اول بخلاف بار دوم هذه اگر منصوبست محلا بتقدیر ادرک هذه اشارتست باینکه اهتمام بنافله اهتمام بفریضه نیست

واگر مرجع غفلت خالیست انی این اشارت تام در لمواقیتهن معنی یا بمعنی عهد است ضمیر علیهن راجع بهذه الصلوات یا راجع بمواقیتهن است حاصل
هر دو یکیست مشار الیه ذاک عهد است و آن مبتدا است و الیه خبر مبتدا است و تقدیر مفوض الیه است و ضمیر راجع بالله تعالی است جمله ان شاء
غفرله تا آخر استینافیه بیانی سابق است و اشارت است بانکه غفران بجای داد عهد است و مضمون این موافق حدیث سابق است سیوم
اصل عن یونس بن عمار عن ابی عبد الله علیه السلام قال قیل له وانا حاضر الرجل یکون فی صلوته خالیا فیدخله
العجب فقال اذا کان اول صلوته بنیته یرید بها ربه فلا یضره ما دخله بعد ذلک فلیمض فی صلوته
ولیخسأ الشیطان شرح العجب بفتح عین بی‌نقطه و فتح جیم و با یکنقطه آنچه سبب آن معلوم نباشد و بضم عین و سکون جیم خودپسندی و بنا بر اول
مراد اینجا فکر باطلست که در اثنای نماز بدل در می‌افتد با وجود کمال خواهش اینکه آنها در دلش نیفتد و بی آنکه سببش معلوم او باشد و آن
موافق خواهش شیطانست و لیخسأ بسکون لام امر غایب و خا با نقطه و سین بی‌نقطه و همزه بصیغه امر غایب معلوم باب منع است یعنی روایتست
از یونس بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلام یونس گفت که گفته شد امام را و من حاضر بودم که مردی می‌باشد در نماز خود خالی الذهن از فکر
باطل پس داخل میشود او را فکر باطل که غریبست پس امام گفت هر گاه باشد اول نماز او بقصدی که اراده میکند بآن قصد رضای صاحب
کل اختیار خود را پس باطل نمیکند نماز او را آنچه داخل شود او را بعد از آن بی خواهش او پس باید که تمام کند نماز خود را و باید که دور کند
از خود شیطان را بمعنی که فکر باطل کند چندانکه تواند یا بمعنی که نماز را از سر گیرد بوسوسه شیطان پنجم اصل سمعت ابا جعفر
علیه السلام یقول کل سهو فی الصلوة یطرح منها غیر ان الله یتم بالنوافل ان اول ما یحاسب به العبد
الصلوة فان قبلت قبل ما سواها ان الصلوة اذا ارتفعت فی وقتها رجعت الی صاحبها و هی بیضاء
مشرقة تقول حفظتنی حفظک الله و اذا ارتفعت فی غیر وقتها بغیر حدودها رجعت الی صاحبها
و هی سوداء مظلمة تقول ضیعتنی ضیعک الله شرح السهو غافل شدن از چیزی بمعنی عدم التفات بآن چیز و توجه خاطر بغیر
آن مراد بوقت وقت فضیلتست ای کسی که عذری نداشته باشد و وقت اداست برای کسی که عذر داشته باشد بقرینه آنچه می‌آید
در حدیث دهم باب دوازدهم که ولو کان ذلک کذلک لهلک سلیمان بن داود علیه السلام حین صلاها لغیر وقتها یا لکیفیت آمدن نماز
و سخن گفتن آن گذشت در حدیث اول کتاب فضل القرآن یعنی شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام میگفت هر غفلتی در نماز می‌اندازد
از نماز یعنی که مقداری از نماز که غفلت در آن شده بی ثواب میشود اگر چه مجموع نماز باطل نشود یا بمعنی که ثواب آن جزء کم میشود این قدر
هست که الله تعالی کامل میکند ثواب فریضه را بنوافل یا بمعنی که تلافی ثواب مقدار از فریضه که غفلت در آن واقع شده میشود بمقداری
از نوافل که توجه در آن واقع شده باشد مخفی نماند که اگر محل توجه نوافل بیشتر یا مساوی محل غفلت فریضه باشد اشکالی ندارد و در آنکه کمتر
میکند اشکال در صورتیست که کمتر باشد و ظاهر این حدیث اینست که آن نیز تلافی کند بدرستی که اول آنچه حساب کرده میشود با آن بنده
در روز قیامت نماز است پس اگر نماز مقبول شود مقبول میشود جمیع ما عدای آن از طاعات بدرستی که نماز چون بالا رود در وقت معین
خود بر میگردد در روز مرگ یا روز قیامت سوی صاحب خود در حالی که آن نماز سفید تابانست میگوید نگاهداری کردی مرا نگاه دارد
ترا الله تعالی و چون بالا رود در غیر وقت معین آن بی رعایت قرار دادهای آن بر میگردد در روز قیامت سوی صاحبش در حالی که
سیاه تاریکست میگوید ضایع کردی مرا ضایع کناد ترا الله تعالی ششم اصل سألت عبدا صالحا علیه السلام عن قول الله عز و جل
الذین هم عن صلاتهم ساهون قال هو التضییع شرح پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از قول الله عز و جل در سوره ماعون
جمعی که ایشان از نماز خودشان غافل‌اند امام گفت غفلت از نماز بمعنی ضایع کردن آنست مراد گزاردن آن در غیر وقت معین و بغیر

رعایت حدود است چنانچه ظاهر شد در حدیث سابق و میتواند بود که مراد عدم التفات باشد بنماز از اول تا آخر هر چند که در اول وقت فضیلت باشد
مخفی نماند که از این دو حدیث ظاهر میشود که فرق است میان سهو در نماز و سهو از نماز باین روش که نوافل تلافی اول میکند بخلاف دوم هفتم
اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال بینا رسول الله صلی الله علیه و آله جالس فی المسجد اذ دخل رجل فقام
یصلی فلم یتم رکوعه و لا سجوده فقال صلی الله علیه و آله نقر کنقر الغراب لئن مات هذا و هکذا
صلوته لیموتن علی غیر دینی شرح بینا در اصل بین بوده الف باشباع فتحه نون بهم رسیده و آن ظرف مضاف است و مضاف الیه جمله
رسول الله مرفوع و مبتدا است جالس خبر مبتدا است اذ برای مفاجاه است نقر بنون و قاف بصیغه ماضی معلوم باب نصر است یا بفتح نون و سکون
قاف مصدر باب نصر خبر مبتدای محذوف است بتقدیر رکوعه و سجوده نقر النقر رسانیدن سر و مانند آن بجائی و بشتاب بر گردانیدن
از آن مکان یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلام که گفت میان اینکه رسول الله صلی الله علیه و آله نشسته بود در مسجد مدینه ناگاه داخل مسجد
شد مردی پس ایستاد بنماز میگزارد پس تمام نکرد رکوعش و نه سجودش را بمعنی که طمانینه در آنها نکرد پس گفت رسول الله صلی الله علیه و آله
که رسانید بجای رکوع و سجود و بشتاب بر گردانید مانند رسانیدن کلاغ سر خود را بزمین در وقت چیدن دانه هر آینه اگر مرد
این مرد بر حالی که چنین باشد نماز او هر آینه خواهد مرد البته بر غیر دین من هشتم اصل عن زرارة عن ابی جعفر علیه السلام قال
لا تتهاون بصلوتک فان النبی صلی الله علیه و آله قال عند موته لیس منی من استخف
بصلوته لیس منی من شرب مسکرا لا یرد علی الحوض لا والله شرح الورود حاضر شدن نزد آب
بقصد آشامیدن ضمیر لا یرد راجع بکل واحد است یا راجع بحضرت علی بحرف و ضمیر متکلم است بقرینه اینکه در کتاب اشربه در حدیث
هفتم باب آخر منه که باب شانزدهم است علینا است و ظرف لغو متعلق بیرد است یا مستقر و حال ضمیر یرد است و بنا بر اول الحوض
منصوب و مفعول فیه است و بنا بر دوم مفعول به است و بیان این شد در کتاب الحجة در حدیث اول شعبت و چهارم که باب
ما نص الله عز و جل و رسوله علی الائمة علیهم السلام تا آخر است و اشارتست باینکه وارد میشود حوض الکوثر مرفوع میشود از آن بسبب
اینکه گرامی و عزیزیست بر من یعنی روایتست از زراره از امام محمد باقر علیه السلام گفت که امام گفت سهل انگاری مکن بنماز
خود چه بدرستی که نبی صلی الله علیه و آله گفت نزد وفات او که نیست از من کسی که سبکی کند بنماز خود نیست از من کسی که آشامد
مست کننده را یا آن اینکه وارد نمیشود بر حالی که عزیز باشد بر من بر حوض او در روز قیامت نه بخدا قسم که وارد نمیشود بر حالی
که عزیز باشد بر من بر حوض نهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله
لا یزال الشیطان ذعرا من المؤمن ما حافظ علی الصلوات الخمس فاذا ضیعهن تجرأ علیه
فادخله فی العظائم شرح الذعر بفتح ذال با نقطه و کسر عین بی نقطه و را بی نقطه هراسان ما در ما حافظ مصدریه است و مقدر بر
ظرف زمانست بمعنی مدت محافظت تجرأ بجیم و را بی نقطه و همزه بصیغه ماضی معلوم باب تفعلست التجرأ اکمال جرات العظائم جمع
عظیمه کبائر یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله همیشه شیطان هراسانست
از مؤمن چندانکه محافظت کند بر نمازهای پنجگانه یومیه بمعنی که رعایت فضیلت اوقات و آداب آنها کند پس اگر ضایع
کند آنها را و رعایت فضیلت آنها نکند بی عذر کمال جرات بهم میرساند بر او پس داخل میکند او را در گناهان کبیره دهم اصل
قال ابو عبد الله علیه السلام و الله انه لیاتی علی الرجل خمسون سنة و ما قبل الله منه صلوة واحدة
فای شیء اشد من هذا و الله انکم لتعرفون من جیرانکم و اصحابکم من لو کان یصلی لبعضکم ما قبلها

منه لاستخفافه بها انّ الله عزّ وجلّ لا یقبل الّا الحسن فکیف یقبل ما یستخفّ به شرح گفت امام
جعفر صادق علیه السلم بخدا قسم که بدرستی که شان اینست که هر آینه میگذرد بر مرد پنجاه سال بر حالی که قبول نکرده الله تعالی از او
یک نماز را پس چه چیز سخت تر است ازین بخدا قسم بدرستی که شما هر آینه میشناسید از همسایگان و یاران خود کسی را که اگر نماز میگزارد
برای بعض شما قبول نمیکرد آنرا از او برای سبکی کردن او بآن نماز مراد اینست که اگر همسایه یا یاری اراده این کند که نمازی
کند با جاره و مانند آن و ثواب آنرا ببخشد بشما قبول آن نمیکنید و از آن خوشحال نمیشوید برای اینکه میدانید که نماز او سهلت
مرسی که الله عزّ وجلّ قبول نمیکند مگر خوب را پس چگونه قبول میکند چیزی را که سبکی کرده شود بآن دهم صل عن ابی عبد الله
علیه السلم قال اذا قام العبد فی الصلوة فخفّف صلوته قال الله تبارک وتعالی لملائکته اما ترون
الی عبدی کانّه یری انّ قضاء حوائجه بید غیری اما یعلم انّ قضاء الحوائج بیدی شرح روایت
از امام جعفر صادق علیه السلم گفت چون ایستد بنده در نماز پس سبک و زود کند نماز خود را میگوید الله تبارک وتعالی
ملائکه خود را یا ملائکه موکلین این بنده را که آیا نظر نمیکنید سوی بنده من گویا که خیال میکند که بر آوردن حاجتهای او بدست قدرت
غیر منست آیا نمیداند که بر آوردن حاجتها مطلقا بدست قدرت منست یازدهم صل عن ابی جعفر علیه السلم قال اذا ما ادّی
الرجل صلوة واحدة تامّة قبل جمیع صلوته وان کنّ غیر تامّات وان افسدها کلّها لم یقبل منه شیئ
منها ولم یحسب له نافلة ولا فریضة وانّما یقبل النافلة بعد قبول الفریضة واذا لم یؤدّ الرجل
الفریضة لم یقبل منه النافلة وانّما جعلت النافلة لیتمّ بها ما افسد من الفریضة شرح ما زایده است مراد بتامّه
اینست که هر یک از اجزاء آن مستجمع شروط صحت باشد جمیع صلوته عبارتست از سایر صلوات و ان وصلیه است ضمیر کنّ راجع
بجمیع است باعتبار صلوات غیر تامّات اعم از معیضات و غیر معیضات است و منافی این نیست قول امام وان افسدها کلّها تا آخر
بنابر اینکه تمام الاجزا بودن فریضه که مبطل اثر آن بعد از آن بفعل نیاید مثل اینکه در خاتمه عمر باشد غالب شود بر فاسد بودن
کل فریضه دیگر که سابق بر آنست و میتواند بود که غیر تامّات بمعنی معیضات باشد والله اعلم ضمیر افسدها و ضمیر کلّها راجع بصلوة واحده است
و مراد بافساد کل آن اینست که هیچ جزو آن مستجمع شروط صحت نباشد مثل اینکه صاحبش اخلال بیکی از اصول دین کرده باشد ضمیر منها راجع
بجمیع صلوته است و مراد اینست که باطل بودن کل فریضه چون در آخر عمر واقع شود و تلافی آن نشود بتوبه مثلا غالب میشود بر تام
بودن فریضه که سابق بر آنست نظیر آنچه مذکور شد الحال ~~و میتواند بود که واو عاطفه باشد ولا برای تکرار نفی باشد~~ و او در ولا فریضه
حالیه است و حال مؤکده است لا برای نفی جنس است و میتواند بود که واو عاطفه باشد و لا برای تکرار نفی باشد یعنی روایتست از امام محمد
باقر علیه السلام گفت که چون بجا آورد مرد یک نماز فریضه جامعه شروط صحت را مقبول میشود سایر افراد نماز او هر چند که آن نمازها تمام
نباشد و اگر غیر تمام کند یک نماز فریضه را بالکل آن مقبول نمیشود از او چیزی از سایر نمازها و حساب کرده نمیشود برای او نافله بر حالی
که نباشد فریضه و جز این نیست که مقبول میشود نافله بعد از آنکه مقبول شود فریضه فی الجمله و چون بجا نیاورد مرد فریضه را نه تمام و نه معیض
مقبول نمیشود از او نافله و جز این نیست که قرار داده شده است نافله برای اینکه تمام شود بسبب آن آنچه فاسد کرده شده است از جمله
اجزای فریضه معیض مخفی نماند که از این ظاهر میشود که کفاره ناتمام بودن فریضه معیض که از فاعلش صادر شود یکی از دو چیز است اول فریضه
تام این فرد دوم نافله و اما فاسد بودن جمیع اجزای فریضه پس ممکن است که تمام بودن فریضه بعد از آن کفاره آن شود و ممکنست
که علاج آن منحصر در اعاده یا قضا باشد والله اعلم دوازدهم صل سألت ابا جعفر علیه السلم عن قول الله عزّ وجلّ الذین هم

على صلوتهم

على صلوتهم یحافظون قال هی الفریضة قلت الذین هم علی صلوتهم دائمون قال هی النافلة شرح پرسیدم امام محمد باقر
علیه السلم را از قول الله عزّ وجلّ در سوره مؤمنون مطلب رسیدند جمعی که ایشان بر نماز خود محافظت میکنند یعنی که آنرا تمام الاجزا میکنند
امام گفت مراد بصلوة اینجا فریضه است گفتم چه معنی دارد قول الله تعالی در سوره المعارج جمعی که ایشان بر نماز خود مستمرند گفت مراد بصلوة
اینجا نافله است یعنی که مراد بدوام بر صلوة اینجا ضم نوافل یومیه است بفرایض یومیه سیزدهم صل قلت لابی عبد الله علیه السلم
قوله تعالی انّ الصلوة کانت علی المؤمنین کتابا موقوتا قال کتابا ثابتا ولیس ان عجّلت قلیلا او
اخّرت قلیلا بالّذی یضرّک ما لم تضیّع تلک الاضاعة فانّ الله عزّ وجلّ یقول لقوم اضاعوا
الصلوة واتّبعوا الشهوات فسوف یلقون غیّا شرح بیان آیت اولی می آید در حدیث چهارم باب سیوم و در حدیث
دهم باب دوازدهم ثابتا یعنی معلوم الوجوب بآیات بیّنات و ضروری دین کتاب ان عجّلت بفتح همزه و سکون نون اسم لیس است و
خطاب در عجّلت و نظایرش مبنی بر اجرای مخاطب در مجرای مؤمنان امم سابقه است بنوعی از مجاز باء در بالّذی زایده است در خبر لیس ما
مصدریه زمانیه است لم تضیّع بضاد با نقطه و عین بی نقطه بصیغه مضارع مخاطب معلوم غایب مجهول معتل العین یای باب افعال چنانچه در بعض
نسخ است یا باب تفعیل چنانچه در بعضی دیگر است تلک محلا منصوب و نایب مفعول مطلق برای نوعست الاضاعة منصوب و صفت تلک است
و مشار الیه تلک الاضاعة اضاعتی است که از مخالفان صادر میشود و عدم تصریح برای تقیه است پس مفعول مطلق برای تشبیه است
و مراد اینست که حقیقت صلوة منتفی است از مخالفان که قایل نیستند بوجوب امام مفترض الطاعة عالم بجمیع احکام در هر زمانی با اینکه
امر بصلوة امر به پیروی آن امام است چنانچه واضح میشود در شرح حدیث دهم باب دوازدهم مراد بالشهوات خواهشهای نفس است
که باعث انکار مضمون آیات بیّنات ظاهره از پیروی ظن و اختلاف از روی ظن شده زیرا که تصدیق آنها لازم دارد وجوب آن امام در
هر زمان یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که چه معنی دارد قول الله تعالی در سوره نساء بدرستی که صلوة بود در شرایع انبیای سابقین
واجبی موقت امام گفت مراد اینست که بود واجبی معلوم الوجوب ضروری دین و نیست چنین که انداختن تواند کسی از وقتی که در آن میگزاری
یا واپس انداختن تواند کسی از آن وقت چیزی که ضرر کند ترا چندانکه ضایع نکرده باشی صلوة را مانند ضایع کردن مخالفان چه بدرستی
که الله عزّ وجلّ میگوید برای قومی از امم سابقه در سوره مریم که ضایع کردند نماز را و تابع شدند خواهشهای نفس را پس خواهند برخورد
ضلالتی را که پیش گرفته اند یعنی که جزای آنرا خواهند یافت چهاردهم صل عن ابی جعفر علیه السلم قال ایّما مؤمن حافظ علی
الصلوات المفروضة فصلّاها لوقتها فلیس هذا من الغافلین شرح ای مرفوع و مبتدا است ما زایده است مؤمن مجرور
و مضاف الیه است جمله حافظ صفت مؤمن است فا در فصلّاها برای بیانست لام در لوقتها برای توقیت است مراد بوقتها وقت اولست
از جمله دو وقت که بیان میشود در شرح حدیث اول باب چهارم فا در فلیس داخل خبر مبتدا شده برای اینکه مبتدا متضمن معنی شرط است هذا
از قبیل وضع ظاهر در موضع ضمیر است یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلم گفت هر مؤمنی که محافظت کند بر نمازهای فریضه یومیه
با این روش که گزارد آنها را در وقت فضیلت آنها پس نیست این مؤمن از جمله غافلان از ذکر الهی پانزدهم صل قال ابو الحسن الاوّل
علیه السلم انّه لمّا حضر ابی الوفاة قال لی یا بنیّ انّه لا ینال شفاعتنا من استخفّ بالصلوة شرح گفت امام موسی کاظم
علیه السلام بدرستی که شان اینست که وقتی که حاضر شد پدر مرا وفات گفت مرا که ای پسرک من بدرستی که شان اینست که در نمی یابد
شفاعت ما را کسی که سبکی کند بنماز یعنی که فرایض یومیه را در اوقات فضیلت آنها نکند بی عذر شانزدهم صل عن جعفر عن ابیه قال
قال رسول الله صلی الله علیه واله لکلّ شیئ وجه ووجه دینکم الصلوة فلا یشیننّ احدکم وجه

تصدیق

آنها

دینه ولکل شیء انف وانف الصلوة التکبیر شرح بالشین بالشین نقطه دار و نقطه در پایین و نون بصیغهٔ نهی غایب از باب ضرب مؤکد
بنون تأکید ثقیله یا خفیفه است الشین بفتح شین و سکون یا زشت کردن الانف بفتح همزه و سکون نون اول چیزی و از همان معنیست
انف بمعنی بینی یعنی روایت است از امام جعفر صادق از پدرش که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله برای هر چیزی رویست که ظاهر است
و روی اسلام شما نماز است پس باید که زشت نکند البته یکی از شما روی اسلام خود را و برای هر چیزی ابتداییست و ابتدای نماز تکبیر است اشارت
باینکه نیت جزو نماز نیست بلکه شرط نماز است و میتواند بود که مراد بتکبیر اخلاص در نیت باشد یا مرکب از آن و گفتن الله اکبر باشد باب سیوم
باب فرض الصلوة شرح فرض بفتح فا و سکون را بی نقطه و ضاد با نقطه مصدر باب ضرب است و اینجا بمعنی اسم مفعول است و اضافه فرض بصلوة
قدر مشترک میان اضافه جزء بکل و اضافه جزئی بکلی است المفروض آنچه وعید بعذاب اخروی بر ترک آن نازل شده فی الجمله چنانچه می‌آید در
حدیث اول باب صلوة النوافل که باب هشتاد و چهارم است که ان هذا لیس کالفریضة من ترکها هلک و این بر دو قسم است اول ما فرضه
الله یعنی که تکلیف بآن در ظاهر قرآنست و آن در این باب مذکور میشود دوم ما فرضه الرسول و آن می‌آید در حدیث چهارم باب
هشتاد و نهم که باب صلوة الکسوف است و قسم اول بر دو قسمست چنانچه می‌آید در کتاب الحج در شرح حدیث هفتم باب المحرم یاتی اهله و قد
قضی بعض مناسکه که باب صد و پنجم است یعنی این باب بیان مفروض از جمله نماز است و در این باب هشت حدیث است اول اصل عن زرارة
قال سألت ابا جعفر علیه السلم عما فرض الله عز وجل من الصلوة فقال خمس صلوات فی اللیل والنهار فقلت
فهل سماهن الله وبینهن فی کتابه قال نعم قال الله تبارک وتعالی لنبیه صلی الله علیه وآله اقم
الصلوة لدلوک الشمس الی غسق اللیل ودلوکها زوالها وفیما بین دلوک الشمس الی غسق اللیل اربع
صلوات سماهن الله وبینهن ووقتهن وغسق اللیل هو انتصافه ثم قال وقرآن الفجر ان
قرآن الفجر کان مشهودا فهذه الخامسة شرح لنبیه اشارتست باینکه مخاطب نبی علیه السلم است و امت تابع اویند با جماع
لام در لدلوک بمعنی بعد است و ظرف لغو و متعلق باقم است و ظرف الی غسق لغو و متعلق بظرف اولست و چون تکلیف باقامة الصلوة در زمانی
طویل بعنوان احاطه بجمیع اجزای آن تکلیف لا یطاق و سعت لا علاج تخصیص باید کرد بیکی از دو شق اول تقسیم آن زمان باقسام و تحدید
اقامتی در قسمی بفعل آید و اصل اینست که اگر دلیلی مانع نشود آن اقسام متساویه باشند مثل اینکه از اول دلوک تا آخر ربع ثالث روز ظرف
نماز ظهر باشد و از آخر ربع ثالث روز تا غروب آفتاب ظرف نماز عصر باشد و از غروب آفتاب تا آخر ربع اول شب ظرف نماز مغرب
باشد و بعد از آن تا نصف شب ظرف نماز عشا باشد دوم قول باینکه قدر مشترک میان اجزای آن زمان ظرف یک اقامه باشد و اینجا
شق اول واقع است تحقیقا یا تقریبا الدلوک مصدر باب نصر کمال نزدیکی چیزی بچیزی چنانچه گویا که مالیده میشوند بیکدیگر و تعبیر از دلوک
شمس بزوال شمس باعتبار اینست که شمس را در فوق الارض سه حالت است نسبت بما یکی اینکه وقت طلوع کمال دوری دارد از ما و مرتبه مرتبه
مرتبه نزدیک بما میشود تا در وقت زوال کمال نزدیکی بهم میرساند باز شروع در دور شدن تا در وقت غروب کمال دوری بهم میرساند میکند
ما موصوله و فیما بین دلوک الشمس الی غسق اللیل عبارت از زمانست و در این فقره احتمالات اول اینکه بین بفتح با ...
... بی نقطه ... کاتبان ... دوم اینکه بین بمعنی ... باشد ... انتها باشد سیوم
اینکه بین بمعنی میان باشد ... عاطفه ... کاتبان و بر هر تقدیر این فقره برای الدلوک الشمس الی
غسق اللیل است الغسق مصدر باب علم شدت ظلمت تفسیر غسق لیل بانتصاف لیل باعتبار اینست که آدمی در آن وقت در میان ظل مخروطی
سایه زمین است که کمال دوری دارد از نور آفتاب که محیط ظل مخروطی است گاهی غسق بی اضافه بلیل مستعمل میشود در تاریکی اول شب چنانچه

تفسیر م

فاید دیگر

می‌آید در حدیث پنجم باب صدم که باب النوادر است قرآن بمعنی خوانده شده است که نازل شده است بر رسول الله صلی الله علیه و آله
و آن عطف بر الصلوة است موافق آنچه مذکور میشود در حدیث دوم باب هفتم و حدیث نوزدهم باب بیست و یکم المشهود بصیغهٔ اسم مفعول از باب
علم آنچه نزد آن حاضر باشند کسی یعنی روایت است از زراره که گفت پرسیدم امام محمد باقر علیه السلم را از آنچه در نماز قرآن واجب لازم کرده الله عز وجل
از جمله نمازها پس امام گفت پنج نماز است در شبانه روز پس گفتم که پس آیا نام برده آنها را الله تعالی و ظاهر کرده آنها را در کتاب خود امام گفت
آری بیان این آنکه گفت الله تبارک و تعالی بپیغمبر خود در سوره بنی اسرائیل که برپای دار نماز را بعد از کمال قرب آفتاب تا کمال ظلمت
شب و کمال قرب آفتاب زوال آفتابست یعنی رسیدن مرکز آفتاب بدایره نصف النهار و در زمانی که بعد دلوک آفتاب تا کمال ظلمت
شب است چهار نماز است که نام برده آنها را الله تعالی و ظاهر ساخته آنها را و تعیین کرده آنها را و کمال ظلمت شب بنصف
رسیدن شب است بعد از آن گفت که و برپای دار قرآن فجر را بدرستی که قرآن فجر بود همیشه مشهود ملائکه شب و ملائکه روز پس این نماز
پنجم است اصل وقال تعالی فی ذلک اقم الصلوة طرفی النهار وطرفاه المغرب والغداة وزلفا من اللیل وهی
صلوة العشاء الآخرة وقال تعالی حافظوا علی الصلوات والصلوة الوسطی وهی صلوة الظهر وهی
اول صلوة صلاها رسول الله صلی الله علیه وآله وهی وسط النهار ووسط الصلوتین بالنهار
صلوة الغداة وصلوة العصر وفی بعض القراءة حافظوا علی الصلوات والصلوة الوسطی وصلوة العصر
وقوموا لله قانتین شرح ظاهر این حدیث موافق ظاهر حدیث دوم باب هفتم که باب وقت الفجر است و حدیث دوم باب
صدم که باب النوادر است اینست که نهار در این آیت مستعمل شده در ما بین طلوع فجر و غروب شمس و این منافات ندارد باینکه گاهی
مستعمل شود در ما بین طلوع شمس و غروب شمس و بنابراینکه این میگوییم که مغرب مصدر میمی است بمعنی غروب آفتاب که آخر منقسم است و غداة
مصدر است بمعنی طلوع فجر که آن غیر منقسم است پس هر دو طرف خارج است از نهار چنانچه خارج است از لیل و در آن غیر منقسم حرکتی واقع نمیشود
پس نصب طرفی النهار که مفعول فیه اقم است برای مبالغه در اتصال نماز مغرب بغروب و اتصال نماز فجر بطلوع فجر است چنانچه لفظ مع در حدیث
دوم باب هفتم برای اشعار باینست پس خروج طرفین از نهار منافات ندارد با دخول وقت نماز غداة در نهار و خروج وقت نماز مغرب از
نهار زیرا که هیچکدام آنها طرف نهار نیست بلکه مع الطرفست و گاهی طرفی النهار مستعمل میشود در دو قطعه که جزو نهار است یکی اول نهار و یکی آخر
نهار چنانچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث دوم مولد ابی جعفر محمد بن علی علیهما السلم که باب صد و شانزدهم است اما استعمال طرفی النهار در دو
قطعه که یکی جزو نهار باشد و دیگری خارج باشد پس بغایت رکیک است و لایق کلام اوساط الناس نیست چه جای قرآن که معجزاتست
الزلف بضم زای با نقطه و فتح لام و فا جمع زلفه بضم زای و سکون لام چند ساعت متقدم خواه از جمله شب خواه از جمله روز المحافظه
پاسبانی بر چیزی از ترس فوت آن یا فساد در آن و الوسطی مؤنث اوسط است و آن افعل التفضیل است ماخوذ است از وسط و آن
در اینجا قدر مشترک میان سه فرد است اول بهتر ابن اثیر در نهایه گفته الوالد اوسط ابواب الجنة ای خیرها یقال هو من اوسط قومه
ای خیارهم دوم آنچه در وسط بفتح واو و فتح سین بمعنی میانه چیزی باشد سیوم آنچه در وسط بفتح واو و سکون سین بمعنی میان
چیزها باشد و فرق میان میانه و میان اینست که میانه چیزی جزو آن چیز است و نسبت آن باطراف برابر است تقریبا یا تحقیقا و میان
چیزی اعم از آنست مطرزی در مغرب گفته الوسط بالتحریک اسم لعین ما بین طرفی الشیء کمرکز الدایرة وبالسکون اسم مبهم لداخل الدایرة
مثلا ولذا کان ظرفا فالاول یجعل مبتدأ و فاعلا و مفعولا به و داخلا علیه حرف الجر ولا یصح شیء من هذا فی الثانی تقول وسطه خیر من
طرفه واتسع وسطه وضربت وسطه وجلست فی وسط الدار وجلست وسطها بالسکون الخ مراد بصلوة الظهر اینجا نماز ظهر روز جمعه است

بیان م

که وقت آن متصل است بزوال آفتاب بلا فاصله، پس مراد نماز ظهر است مطلقا و قول امام و هی اول صلوة صلاها رسول الله صلی الله علیه و آله
برای بیان تحقیق فرد دوم واسطه است و دلالت بر شدت اهتمام بمحافظت بر نماز ظهر روز جمعه یا نماز ظهر مطلقا میکند و قول امام و هی
وسط النهار بفتح سین برای بیان تحقیق فرد دوم واسطه است و قول امام و وسط الصلوتین بالنهار بسکون سین برای بیان تحقیق فرد
سیوم واسطه است در ضمن غیر فرد دوم و از تحقیق این سه فرد وسطی ظاهر میشود تا کد تحقیق معنی افعل التفضیل در صلوة ظهر روز جمعه و از آنچه گفتیم
ظاهر شد که وسط در این حدیث هر دو جا منصوب بظرف زمان است و ظرف خبر مبتدا است نظیر ید الله فوق ایدیهم و در اول بفتح سین است
و در دوم بسکون سین است و فی بعض القراءة اشارت است بقراءت اهل البیت با آنکه این قراءت حجت نیست و مخالف آن از داخل قراءات شاذه
شمرده اند و از عایشه نقل کرده اند و او در و صلوة العصر در بعض النسخ در دوم نیست و میباید که متعلق بقانتین است و از جمله احتمالات
در مراد بقنوت اینجا در نکته آن صد بر رد است که مذکور است بعد از این آیت که فان خفتم فرجالا او رکبانا صاحب مجمع البیان
گفته که قانتین قال ابن عباس معناه داعین و مرادش آنست که گفتیم یعنی گفت الله تعالی در بیان آن پنج نماز در سوره هود که برپای دار نماز را
در دو طرف روز و دو طرف روز غروب آفتاب و طلوع فجر است و برپای دار نماز را در چند ساعت گذشته از شب و آن نماز خفتن است و گفت
الله تعالی در سوره بقره که نگاهبانی کنید بر نمازها و نماز واسطه تر و آن نماز ظهر روز جمعه است و آن اول نمازیست که گزارد آن را رسول الله صلی الله
علیه و آله وقتی که مامور شد بآن در سوره بنی اسرائیل که مکیه است در آیت اقم الصلوة لدلوک الشمس و نماز ظهر روز جمعه در میانه روز است و در میان
دو نماز است که در روز است یکی نماز صبح و یکی نماز عصر و در بعض قراءت که قراءت اهل البیت است چنین است که نگاهبانی کنید بر نمازها
و نماز واسطه تر و نماز عصر اشارت است بآنکه بنا بر این قراءت جمیع نمازهای پنجگانه صریح شده در قرآن و بایستید در نماز بر حالی که برای الله تعالی
و بس قنوت میکرده باشید **اصل** قَالَ وَنَزَلَتْ هٰذِهِ الْآيَةُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَرَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي سَفَرٍ
فَقَنَتَ فِيهَا رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَتَرَكَهَا عَلَىٰ حَالِهَا فِي السَّفَرِ وَالْحَضَرِ وَأَضَافَ لِلْمُقِيمِ رَكْعَتَيْنِ
شرح ضمیر فیها و ترکها و حالها راجع است بالصلوة الوسطی که در فقره سابقه است و عبارت از نماز ظهر روز جمعه است السفر بفتح سین منقطع
فتح فاء و راء منقطع قطع مسافت دور رفتن بصیغه ماضی معلوم با آن حضرت است و اضاف عطف است و این آیت از سوره مدنیه است
پس اضافه رکعتین در مدینه شده است و موافق اینست ظاهر بعض احادیث و این منافات ندارد با ظاهر بعضی دیگر که اضافه بر رکعت مغرب
در مکه شده و مذکور میشود در شرح حدیث دوم باب النوادر ذکر للمقیم اشارت است بآنکه ترک مسافر دو رکعت را بعنوان جواز نیست بلکه
آن فرض است و این رد است بر بعض مخالفان که میگویند که مسافر مخیر است میان قصر و اتمام و مراد این نیست که در اول وقت زیاد گردان
دو رکعت برای مسافر زیاد نشده بوده چنانچه شیخ طبرسی در جوامع الجامع در تفسیر آیت سوره نساء و اذا ضربتم فی الارض فلیس علیکم جناح
ان تقصروا من الصلوة توهم کرده و گفته که و اجمعت الطایفة علی انه لیس بقصر بل فرضت الصلوة رکعتین رکعتین فی السفر و اربعا اربعا فی الحضر
زیرا که این منافات دارد با آنچه می آید در حدیث دوم باب النوادر و بیان آیت سوره نساء می آید در شرح حدیث چهارم باب هشتاد و هفتم
یعنی امام گفت که و نازل شد این آیت سوره بقره در روز جمعه بر حالی که رسول الله صلی الله علیه و آله در سفری بود پس قنوت کرد
در ظهری که جمعه است رسول الله صلی الله علیه و آله بآن معنی که شروع در قنوت مستحب در نماز ها از آن نماز کرد و واگذاشت ظهر را که جمعه است
بر حال خود در سفر و حضر و زیاد کرد برای مقیم دو رکعت **اصل** وَإِنَّمَا وُضِعَتِ الرَّكْعَتَانِ اللَّتَانِ أَضَافَهُمَا النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ
وَآلِهِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ لِلْمُقِيمِ لِمَكَانِ الْخُطْبَتَيْنِ مَعَ الْإِمَامِ فَمَنْ صَلَّىٰ يَوْمَ الْجُمُعَةِ فِي غَيْرِ جَمَاعَةٍ فَلْيُصَلِّهَا أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ
كَصَلَاةِ الظُّهْرِ فِي سَائِرِ الْأَيَّامِ **شرح** این فقره برای دفع اعتراض است و حاصل اعتراض اینست که امام مفترض الطاعه مبسوط الید

در وقتی

در وقتی که مقیم می باشند نماز جمعه دو رکعتی میگزارد یا ماموماتی که مقیم می باشند و این منافات دارد با آنکه که مذکور شد و حاصل دفع اینست که
در نماز جمعه امام مفترض الطاعه مبسوط الید شایسته تمام مسافر است زیرا که بعض ماموماتی دور آن صورت مسافرند بسبب کمال علو مرتبه خطبه بنا بر اینکه
امام مفترض الطاعه و کمال اهتمام بشنیدن امر و نهی امام مفترض الطاعه در آن خطبه از سر دو فرسخ می آیند و همان روز بر میگردند و چهار فرسخ
مسافت قصر رباعیه است در سفری که مقارن هجوم خلایق باشد و غیر آن برای ضرورت موافقت با ایشان میکنند در قصر رباعیه
موافق روایت ابن بابویه از امام رضا علیه السلام در کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام در باب العلل التی ذکر الفضل بن شاذان فی آخرها انه سمعها
من الرضا علی بن موسی علیهما السلام که فان قال فلم صارت صلوة الجمعة اذا کانت مع الامام رکعتین و اذا کانت بغیر امام رکعتین و رکعتین قیل لعلل شتی
منها ان الناس یتخطون الی الجمعة من بعد فاحب الله عز و جل ان یخفف عنهم لموضع التعب الذی صاروا الیه تا معنی ما و الآیات و محل تقدیر الکلام
است و ضعت بصیغه ماضی مجهول از باب منع است یوم الجمعة ظرف وضعت است باعتبار مفعول نظیر احل لکم لیلة الصیام الرفث الی نسائکم للمقیم
متعلق باضافهما است لمکان بفتح میم مصدر میمی و مرتبه عالیه از شرفت مثل آنچه مذکور است در کتاب الروضه در حدیث موسی علیه السلام کرم علیک
بالصلوة الصلوة فانها منی بمکان و مکان بفتح میم زایده بمعنی موضع است مثل آنچه در همان حدیث کتاب الروضه است که و لا تعدل بمکان
بکل مکان و بر هر تقدیر مراد اینست که چون کمال اهتمام بشنیدن خطبه امام مفترض الطاعه است خلایق از راه دور و نزدیک هجوم میکنند
آن جهت قصر رباعیه ظهر روز جمعه میشود و این ملتبس جاری نیست در عصر روز جمعه زیرا که انتشار قبل از نماز عصر جایز است حضور ما را واجب آن
شغل چنانچه بیان میشود در شرح حدیث چهارم باب نود و نهم و بجای لمکان الخطبتین مع الامام گفت لخطبتی الامام با وجود اینکه اخصر است
برای دفع توهم اینکه خطبتین مسقط رکعتین باشد از هر شنونده ای خواه بعض ماموماتی از سر دو فرسخ آیند و خواه نه و اگر مکان مصدر میمی بود و مراد
این میبود که خطبتین مطلقا مسقط رکعتین اعتراض بر بیان این سر وارد می آمد که خطبتین چه منافات با رکعتین دارد و چرا اسقاط اذان و اقامت
و شش تکبیر افتتاح و سایر مستحبات نماز نمیکند و اسقاط رکعتین میکند مع اینهم است مضاف و صفت الخطبتین است و مراد اینست که دوری
مکان خطبتین بقدر دو فرسخ جهت قصر رباعیه در روز جمعه میشود اگر شنونده آن غیر امام مفترض الطاعه باشد زیرا که آن مکان مدار دفاع در
من برای تفریع بر جمعت صلی بمعنی ادا است المصلی است غیر ظرفیت یا بمعنی مع است مثل خرج علی قومه فی زینته یا برای سببیت است مثل تذکرهم
الذی لمتننی فیه غیر مضاف تنوین جماعة برای تعظیم است مثل ولده و ماوله و مثل و لیال عشر و مراد جماعة المسلمین است که جدا شدن از ایشان
نفاق است موافق آنچه گذشت در کتاب الحجه در حدیث چهارم باب صد و دوم که باب ما امر النبی صلی الله علیه و آله بالنصیحة لائمة المسلمین و اللزوم لجماعتهم
و من هم است که عن ابی عبد الله علیه السلام قال من فارق جماعة المسلمین قید شبر فقد خلع ربقة الاسلام من عنقه و تفسیر جماعة المسلمین بائمه اهل البیت علیهم السلام
مذکور شد در حدیث دوم همان باب که ان علی بن ابی طالب انه الامام الذی یجب علینا النصیحة و لزوم جماعتهم اهل بیته و بیان شد یا مراد
فراهم آمدگان از دور و نزدیک بمکان خطبه امام مفترض الطاعه است و حاصل هر دو یکیست و در روایت ابن بابویه در فقیه در باب وجوب الجمعة و فضلها
تا آخر چنین است که فمن صلی لنفسه یوم الجمعة مع غیر جماعة تا آخر مخفی نماند که اگر جماعة مطلق باشد لازم می آید که فرد جلی مذکور باشد و فرد خفی متروک باشد
و آن فرد خفی جماعتیست که جامع شروط جمعه دو رکعتی در حضر نباشد و این خلاف ظاهر است **یعنی** و واگذاشته نشده آن دو رکعتی که زیاد
کرد آن را نبی صلی الله علیه و آله در روز جمعه برای غیر مسافر مگر بسبب مرتبه عالیه دو خطبه که با امام مفترض الطاعه است پس هر که نماز گزارد در روز
جمعه در غیر جماعت امام مفترض الطاعه پس باید که گزارد آن نماز را چهار رکعت مانند نماز ظهر در باقی ایام خواه آن نماز پی خطبتین باشد و خواه
با خطبتین باشد **حدیث دوم** **اصل** عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ كَانَ الَّذِي فَرَضَ اللّٰهُ عَلَى الْعِبَادِ مِنَ الصَّلَاةِ عَشْرَ رَكَعَاتٍ وَ
فِيهِنَّ الْقِرَاءَةُ وَلَيْسَ فِيهِنَّ وَهْمٌ يَعْنِي سَهْوٌ فَزَادَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ سَبْعًا وَفِيهِنَّ الْوَهْمُ وَلَيْسَ

میقن قراءة شرح یعنی سهو کلام را اولیست که میتواند بود که کلام امام باشد و بر هر تقدیر سهو مرفوعست بر حکایت یعنی روایتست از امام
محمد باقر علیه السلام گفت بود آنچه واجب لازم کرد الله تعالی بدلالات ظاهر قرآن بر بندگان از جمله نماز ده رکعت و در آن ده رکعت قراءت قرآن
و نیست دران ده رکعت شکی یعنی غفلتی مراد اینست که شک در آنها ممضی نیست و باعث بطلان نماز میشود و پس زیاد کرد رسول الله صلی الله علیه و آله
بدلالات دلیل قرآن هفت رکعت را و در آن هفت رکعت سهو و شک و نیست در آن هفت رکعت قراءت قرآن یعنی که شرط صحت نماز
نیست این منافاتی ندارد با اینکه گاهی افضل باشد از تسبیحات اربع که جایز است چنانچه می آید در حدیث اول باب القراءة فی الرکعتین الاخیرتین و
التسبیح فیهما که باب بیست و سیوم است و در حدیث دهم باب الرجل یدرک مع الامام بعض صلوته که باب پنجاه و ششم است ارکوعی که کدام آیت
دلالت بر فرض ده رکعت میکند گوییم آیات قرآن منحصر در آنچه مشهور است نیست چنانچه بیان شد در آخر کتاب فضل القرآن و ایضا ممکن است آنچه
مشهور است معلوم ما نیست مفصلا سیوم اصل قال ابو جعفر علیه السلام فرض الله الصلوة و سن رسول الله صلی الله علیه
و آله عشرة اوجه صلوة الحضر و السفر و صلوة الخوف علی ثلثة اوجه و صلوة کسوف الشمس و القمر و صلوة
العیدین و صلوة الاستسقاء و الصلوة علی المیت شرح اللام للصلوة برای عهد خارجی عبارتست از ده رکعت یومیه که بیان
شد در شرح حدیث سابق صلوة و نظایرش مرفوع و منصوب میتواند بود و بنابر اول خبر مبتدای محذوفست بتقدیر هی و بنابر دوم بدل تفصیل عشرة اوجه است
علی ثلثة اوجه متعلق است بصلوة الحضر و السفر نیز زیرا که آن سه صورت دارد اول یازده رکعت هر روزانه شب و آن مخصوص مسافر است دوم هفده
رکعت و آن مخصوص مقیم است که جامع شروط [illegible] نیست سیوم هفده رکعت در هر یک از شش روز از شب و نوزده رکعت در روزانه شب جمعه
و آن مخصوص کسی است که جامع شروط قصر ظهر روز جمعه باشد که مذکور شد در حدیث اول این باب و صلوة خوف سه صورت دارد اول صورت
صلوة ذات الرقاع و بیان میشود در باب هشتاد و ششم دوم صورت صلوة المواقفة و المطاردة و المناوشة که رکوع آن و سجود آن باشارتست
سیوم صورت صلوة المسایفة که رکوع و سجود ندارد بلکه بجای هر رکعتی ذکریست و این دو صورت بیان میشود در باب هشتاد و هفتم ذکر کسوف و
خسوف بعنوان مثالست و نماز جمیع اخاویف السماء یک صورت دارد چنانچه می آید در حدیث سیوم باب نود و دوم که باب الکسوف است منافات نیست
میان این حدیث و میان آنچه می آید در حدیث چهارم باب صلوة الکسوف که وی فریضه است زیرا که فریضه در آنچه می آید اعم از فریضه اینجاست باعتبار
اینکه اینجا ما فرضه الله است و در آنچه می آید شامل ما فرضه الرسول نیز هست الاستسقاء بسین مهمله و قاف و همزه منقلبه از یا مصدر باب استفعال طلب باران
و کیفیت نماز آن می آید در باب صلوة الاستسقاء که باب هشتاد و نهم است و آن گاهی واجب میشود مثل صورتیکه امام مفترض الطاعه طلب مردمان را برای آن
کند یعنی گفت امام محمد باقر علیه السلام واجب لازم کرد الله تعالی نماز ده رکعت یومیه را بدلالات ظاهر قرآن و قرار داد رسول الله صلی الله علیه و آله
بدلالات دلیل قرآن ده قسم نماز واجب را اول و دوم و سیوم نماز یومیه حضر و سفر است و چهارم و پنجم و ششم نماز خوفست هر کدام بر سه وجه است و
هفتم نماز گرفتن آفتاب و گرفتن ماه و مانند آنهاست و هشتم و نهم نماز عید ماه رمضان و عید قربانست دهم نماز استسقاست و دهم نماز بر میت است
چهارم اصل عن ابی جعفر علیه السلام فی قول الله عز و جل ان الصلوة کانت علی المؤمنین کتابا موقوتا ای موجوبا
شرح بیان این آیت گذشت در حدیث سیزدهم باب سابق و می آید در حدیث دهم باب دوازدهم و در اینجا میگوییم که موجوبا یعنی معلوم الوجوب است
~~نه غیر مجهول~~ و محصول مراد اینست که ضروری دین است و اقرار بوجوب آن کرده هر کس که از اهل این دین بوده ~~و [illegible]~~
~~و [illegible] مستحق جهنم است [illegible]~~ یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلام در قول
الله عز و جل در سوره نساء بدرستی که صلوة بود در شرایع سابقه بر مؤمنان واجبی موقت یعنی معلوم الوجوب نزد هر کس از اهل دین پنجم
اصل سألت ابا جعفر علیه السلام عن الفرض فی الصلوة فقال الوقت و الطهور و القبلة و التوجه و الرکوع و السجود

والدعا

هر روزانه شب [illegible]

و الدعاء قلت ما سوی ذلک قال سنة فی فریضة شرح الطهور بفتح طاء مهمله مصدر باب نصر یک جزو از حدث و غوا از حدث
و مصدر بر وزن فعول بالضم نادر و بضم میم مطرد است در امثال این بنی اکر فعلش از باب نصر یا باب ضرب یا باب منع باشد مثل قعود و جلوس و توضیح ما
استفهامیه است یا موصوله است بتقدیر استفهام سوی بکسر سین الف مقصوره فی در فی فریضة برای ظرفیت میتواند بود یعنی پرسیدم امام محمد
باقر علیه السلام را از آنچه واجب لازم شده در ظاهر قرآن در نماز پس گفت نه است اول وقت چنانچه مدلول آیاتیست که در حدیث اول این
باب گذشت دوم طهارت در سوره مائده اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا و در سوره مدثر و ثیابک فطهر سیوم قبله در سوره بقره
فول وجهک شطر المسجد الحرام چهارم توجه یعنی برابر کردن اعضای خود در قیام و آن عبارتست از آنچه که امر بآن شده در فصل لربک
و انحر و تفسیر آن میشود باعتدال در قیام در حدیث آخر باب القیام و القعود فی الصلوة بیان میشود که عمده آن ترک دست بر روی دست
گذاشتن است و مقصود از آن استقامت باطن است ترک پیروی اهل بدع در افعال و ترک نماز و مانند آن و می آید در حدیث آخر باب الصلوة
فی ثوب واحد آخر که باب پنجاه و نهم است که موضع منهما التوجه فیه پنجم رکوع در سوره حج یا ایها الذین آمنوا ارکعوا ششم سجود در سوره
حج متصل بآنچه گذشت و سجود هفتم دعا یعنی درود بر محمد و آل محمد که امر بآن شده در سوره احزاب یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما
بنا بر اینکه تسلیم عبارت از قبول وصیت او در باره اوصیای او باشد بدر رود بر شخصی که علاقه اطاعت ایشانست و مؤید این می آید در حدیث
سیوم باب سی و هشتم و می تواند بود که مراد بدعا اینجا تسبیح رکوع و سجود باشد و مناسب این می آید در حدیث یازدهم باب القنوت گفتم چیست
غیر آنچه مذکور شد گفت طریقت رسولست در فریضه یعنی که بآن مکلف است بدلالات ظاهر قرآن اما وعیدی بر ترک آن نشده یا مکلف
به است بدلالات دلیل قرآن و بس بیش قراءت در نماز داخل فرض نیست چنانچه می آید در حدیث اول باب سی و پنجم و این منافات ندارد
با قول الله تعالی در سورة المزمل و رتل القرآن ترتیلا و ایضا در آن سوره فاقرءوا ما تیسر من القرآن زیرا که آنها در نماز نیست و آن مستحبست
برای امت باتفاق و ایضا آن سوره از اوایل مکیاتست پس قبل از فرض و عید در فروع است چنانچه بیان شد در کتاب الایمان و الکفر
در حدیث اول باب معنی که بیعوا است مقدم است بر آن فی الایمان مبثوث لجوارح البدن کلها ششم اصل عن ابی عبد الله
علیه السلام قال للصلوة اربعة آلاف حد و فی روایة اخری للصلوة اربعة آلاف باب شرح روایتست از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت برای نماز چهار هزار قرار داد است و در روایت دیگر اینست که برای نماز چهار هزار درست حاصل هر دو یکیست
مخفی نماند که ذکر این حدیث در این باب برای توضیح حدیث سابقست پس لازم نیست که مجموع چهار هزار از فرض باشد هفتم اصل عن ابی جعفر
علیه السلام قال عشر رکعات رکعتان من الظهر و رکعتان من العصر و رکعتا الصبح و رکعتا المغرب و رکعتا
العشاء الآخرة لا یجوز الوهم فیهن من وهم فی شیء منهن استقبل الصلوة استقبالا و هی الصلوة التی
فرض الله عز و جل علی المؤمنین فی القرآن شرح شاید که نکته در تقدیم ظهر این باشد که آن اول مشتمل بر اشرف است موافق و نطق
علی الصلوات و الصلوة الوسطی چنانچه گذشت در حدیث اول این باب تقدیم عصر بر باقی بنابر بعضی قراءاتست باشد که در حدیث اول این باب
بیان شد و تقدیم صبح بر باقی برای اشعار بفضیلت آن از باقی باشد چون که مشهود است یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت ده رکعت که
دو رکعت از ظهرست و دو رکعت از عصرست و دو رکعت صبحست و دو رکعت شام است و دو رکعت خفتن است روا نیست شک در آنها یعنی
اینکه هر که شک کند در چیزی از آنها از سر گیرد نماز را از سر گرفتنی یعنی که احتیاج باعاده مجهول مجموع اذان و اقامت است و آن ده
رکعت نمازیست که واجب لازم کرده آنها را الله عز و جل بر مؤمنان در ظاهر قرآن هشتم اصل و فوض الی محمد صلی الله علیه
و آله فزاد النبی صلی الله علیه و آله فی الصلوة سبع رکعات هی سنة لیس فیهن قراءة انما هی تسبیح

یعنی مع و [illegible]

که باب [illegible] هم

خندم

وتحمید وتهلیل وتکبیر ودعاء فالوهم انما یکون فیمن فوادر رسول الله صلی الله علیه وآله فی صلوة
المقیم غیر المسافر رکعتین فی الظهر والعصر والعشاء الآخرة ورکعة فی المغرب للمقیم والمسافر شرح بیان لیس فیهن
قراءة شد در شرح حدیث دوم این باب جمله انما هی تا آخر جواب سؤال مقدر است و آن اینست که اگر قرائت در آنها نباشد چرا قرائت
در آنها افضل میشود چنانچه می آید در حدیث اول باب بیست و سوم و حدیث دهم باب پنجاه و ششم و جواب اینست که سوره فاتحه
مشتمل است بر معنی تسبیحات اربع مع شیء زاید که دعا است در اهدنا الصراط المستقیم پس قرائت افضل و زین و واجب است در آنها اگرچه
متعین نیست و از این مفهوم میشود که اگر کسی تسبیحات اربع گوید و ضم دعا کند آن افضل است از اکتفا بتسبیحات اربع ضمیر مؤنث در انما هی راجع
بقرائت است و در بعض نسخ بجای ضمیر مؤنث ضمیر مذکر است و آن راجع است بقرائت زیرا که در اصل مصدر است و تذکیر و تانیث در مثل وی است
یا راجع است بما فیهن که مفهوم میشود از لیس فیهن قراءة و بر این تقدیر جمله انما هو تا آخر استیناف بیانی سابق است و احتمال اول ظاهر است
بقرینه اینکه در حدیث دوم باب القراءة فی الرکعتین الاخیرتین والتسبیح فیهما که باب بیست و سوم است و عائد گور نیست غیر المسافر معنی کسی
که شایسته سفر با او نیست و این احتراز است از دو صورت اول اینکه کسی قصد اقامت کمتر از عشره در اثنای سفر خود کند زیرا که او اگر قصد اقامت
عشره کند مخیر است میان قصر و اتمام چنانچه ظاهر میشود در شرح حدیث سیوم باب هفتاد و نهم که باب المسافر یقدم البلدة کم یقصر الصلوة
و اگر قصد اقامت کمتر از عشره کند قصر میکند باوجود آنکه مقیم است فی الجمله دوم اینکه شریک شود در نماز مقیم کسی که مسافر است بحکم امام
مفترض الطاعة در ظهر آدینه زیرا که مقیم در اینصورت مثل مسافر میشود چنانچه ظاهر شد از آنچه گذشت در حدیث اول این باب که الا انه وضعت
الرکعتان تا آخر یعنی و واگذاشته شد سوی محمد صلی الله علیه وآله تا استنباط کند غیر آن ده رکعت از تأویل قرآن پس زیاد کرد نبی صلی الله
علیه وآله در نماز هفت رکعت را آن هفت رکعت طریقت رسول الله صلی الله علیه وآله است نیست در آن هفت رکعت قرائت فاتحه
جز این نیست که قراءة فاتحه گفتن سبحان الله است و گفتن الحمد لله است و گفتن لا اله الا الله است و گفتن الله اکبر است و دعا است
پس شک جز این نیست که روایت در آن هفت رکعت بیان اینکه زیاد کرد رسول الله صلی الله علیه وآله در نماز مقیمی که شایسته سفر با او
نیست دو رکعت را در ظهر و در عصر و در خفتن و زیاد کرد یک رکعت را در شام برای مقیم و مسافر بیان کیفیت زیاد کردن در نماز مقیم شد
در شرح حدیث اول این باب مع آنکه جمعی قائلند باینکه اصل ظهر جمعه اینست که چهار رکعت باشد الا ما اخرجه الدلیل و جمعی قائلند که اصل
اینست که دو رکعت باشد الا ما اخرجه الدلیل و ظاهر قول امام علیه السلام رکعتین فی الظهر موافق جمع اولست مگر آنکه تأویل کنند باینکه رکعتین
شامل خطبتین نیز هست و این منافی ظاهر قول امام است در حدیث اول این باب که و انما وضعت الرکعتان تا آخر والله اعلم هشتم اصل
عن ابی عبد الله علیه السلام قال الصلوة ثلثة اثلاث ثلث طهور و ثلث رکوع و ثلث سجود شرح روایت
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت عمده فرض نماز سه ثلث است یک ثلث طهارت است و یک ثلث رکوع است و یک ثلث سجود است
اشارت است باینکه مخالفان در این سه فرض از جمله هفت فرض مخالفت کرده اند مثل اینکه در وضو پا میشویند و مسح بر خفین میکنند پس
محافظت حدود این سه فرض ضرورتر از باقیست باب چهارم اصل المواقیت اولها و آخرها و افضلها شرح المواقیت جمع میقات
اوقات مراد باولها قدر مشترک است میان دو فرد یکی آنچه قرار دادن آن بعنوان عزیمت باشد و آن برای جمعیست که عذری
ندارند مثل زمان مابین زوال تا ربع آخر روز برای نماز ظهر و زمان مابین اول ربع آخر روز تا چنانکه می آید در حدیث اول این باب آینده یا تا غروب
آفتاب بی فاصله برای نماز عصر و زمان حمرة مشرق مابین بعد از غروب آفتاب بی فاصله برای نماز مغرب و زمان مابین اول ربع دوم شب تا نصف
شب برای عشا و زمان بعد از طلوع فجر بی فاصله برای نماز صبح دیگری آنچه صدر زمان مقرر بعنوان عزیمت برای نماز است مثل اول زوال

برای نماز

برای نماز ظهر پس مراد بآخرها نیز قدر مشترک میان دو فرد است یکی آنچه بعنوان رخصت برای صاحب عذر فی الجمله است مثل زمان بعد از زوال
ربع آخر روز تا وقتی که سایه شاخصی که یک ذراع باشد چهار قدم شود برای نماز ظهر چنانچه بیان میشود در شرح حدیث هفتم باب آینده و
مثل زمان بعد از فراغ از نماز ظهر تا اول ربع آخر روز برای نماز عصر که زمان تقدیم عصر است و مثل زمان بعد از فراغ از نماز مغرب تا اول
ربع دوم شب برای نماز عشا و مثل زمان بعد از گذشتن مقدار دو رکعت صبح از طلوع فجر تا وقت روشن شدن جمیع آسمان یا تا وقت
طلوع آفتاب برای نماز صبح دیگری آنچه مقابل صدر زمان مقرر بعنوان عزیمت برای نماز است و آن آخر زمانست بقدری که آن نماز در آن
گنجد و میتوان که در اول نبوت قرار یافته برای نمازها و مراد بآخرها وقتیست که در اواخر نبوت رخصت شده یعنی این باب بیان
وقتهای نمازهاست اول آنها و آخر آنها و بهتر آنها در این باب نه حدیث است اول اصل عن زرارة قال کنت قاعدا عند ابی
عبد الله علیه السلام انا وحمران بن اعین فقال له حمران ما تقول فیما یقول زرارة وقد خالفته فیه فقال
ابو عبد الله علیه السلام ما هو قال یزعم ان مواقیت الصلوة کانت مفوضة الی رسول الله صلی الله علیه
وآله هو الذی وضعها شرح روایت است از زرارة گفت بودم نشسته نزد امام جعفر صادق علیه السلام من و برادرم حمران بن
اعین پس گفت امام را حمران که چه میگویی در آنچه میگوید زرارة و بتحقیق مخالفت کردم او را در آن قول پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام
چیست آن قول زرارة حمران گفت که زرارة دعوی میکند که اوقات نماز بود واگذاشته شده سوی رسول الله صلی الله علیه وآله
او است که قرار داد آنها را اصل فقال ابو عبد الله علیه السلام فما تقول انت قلت ان جبرئیل علیه السلام اتاه فی الیوم
الاول بالوقت الاول وفی الیوم الاخیر بالوقت الاخیر ثم قال جبرئیل علیه السلام ما بینهما وقت شرح
قلت بتقدیر قال قلت است و می تواند بود که قلت کلام زرارة باشد و او ذکر کرده باشد مذهب حمران را از جانب حمران بنابر این احتمالات
بتقدیر نیست مراد بالیوم الاول زمان قرار دادن اوقات نماز بعنوان عزیمت که بیان شد در شرح عنوان باب و مراد بالیوم الاخیر زمان
قرار دادن اوقات نماز بعنوان رخصت است که آن نیز بیان شد یا مراد بالیوم الاول زمان تنزیل آیات متعلقه باوقات نماز است و مراد
بالیوم الاخیر زمان تحدیث برای استنباط آخر اوقات مقرره بعنوان عزیمت است و بنابر معنی اول ما بینهما عبارتست از قدر مشترک میان
وقت اول و وقت آخر و بنابر معنی دوم مراد فاصله میان وقت اول و وقت آخر است یعنی پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام پس
چه میگویی تو گفتم بدرستی که جبرئیل علیه السلام آورد نزد او اهل در روز اول وقت اول را و در روز آخر وقت آخر را بعد از آن گفت
جبرئیل علیه السلام میان آن دو کس وقت وقتست برای نماز اصل فقال ابو عبد الله علیه السلام یا حمران ان زرارة یقول ان
جبرئیل علیه السلام انما جاء مشیرا علی رسول الله صلی الله علیه وآله وصدق زرارة انما جعل الله ذلک
الی محمد صلی الله علیه وآله فوضعه واشار جبرئیل علیه به شرح حاصل این جواب اینست که نزاع شما
لفظیست و در حقیقت اختلاف نکردید باهم بنابر اینکه تفویض برسول الله بمعنی تفویض اوست در استنباط از قرآنست بی حاجت بوحی علیحده
و این منافات ندارد با مدد کردن جبرئیل در استنباط چنانچه در شبهای قدر ملائکه بر امام زمان فرود می آیند و تحدیث میکنند و آن
غیر وحی است که مخصوص انبیاست صاحب قاموس گفته اشار علیه بکذا امره پس اشارت اینجا مقابل پیغام آوردنست یعنی پس گفت امام جعفر صادق
علیه السلام ای حمران بدرستی که زرارة میگوید که بدرستی که جبرئیل علیه السلام جز این نیست که آمد در روز آخر بر جائی که فرماینده بوده پیغام آورنده
بعنوان وحی مراد اینست که مددکار و محافظت کننده بود بر رسول الله صلی الله علیه وآله در استنباط وقت آخر از تأویل قرآن
و راست گفت زرارة بیان اینکه جز این نیست که گردانید الله تعالی تعیین وقت آخر را مفوض سوی محمد صلی الله علیه وآله پس قرار داد آن را

و زمود جبرئیل علیه السلم او را بآن بآمعنی که او راهنمایی کرد جبرئیل علیه السلم او را بآن چنانچه اهل شورت میکنند مراد اینست که تعیین وقت
آخر در روز آخر بآیتی یا سورهٔ علیحده نبود بلکه باستنباط از آیات و سور روز اول بود و جبرئیل برای تحدیث آمده بود در روز آخر نیز بی
وحی علیحده دوم اصل عن ابی جعفر علیه السلم قال ان من الاشیاء اشیاء موسعة و اشیاء مضیقة فالصلوات مما
وسع فیه تقدم مرة و توخر اخری و الجمعة مما ضیق فیها فان وقتها یوم الجمعة ساعة تزول و وقت
العصر فیها وقت الظهر فی غیرها شرح ظاهر فالصلوات آخر اینست که نماز جمعه مستثنی نباشد و موید اینست حدیث آینده
پس مراد بالصلوات پنج نوع نماز است و جواز چیزی بر نوع لازم ندارد جواز آنرا بر هر صنف یا هر فرد آن نوع بیان ضیق و سعت مغرب
می آید در شرح حدیث شانزدهم باب شسشم ما موصوله در هر دو عبارت از اشیاست پس ارجاع ضمیر مذکر و مونث بآن جایز است مراد بالجمعه
نماز ظهر آدینه است مطلقا خواه چهار رکعت با دو خطبه و خواه چهار رکعت بی دو خطبه و خواه دو رکعت با دو خطبه در حضر و خواه دو رکعت در سفر بقرینه
آنچه می آید در حدیث اول و دوم باب شصت و نهم که آن باب وقت صلوة الجمعه و وقت صلوة العصر یوم الجمعه است و تضییق در جمعه باعتبار اینست
که میان زوال آفتاب و میان آن نوافل نیست بخلاف ظهر سایر ایام فی در فیها در اول برای ظرفیت است و عامل تزول و مضاف بجمله و ضمیر
مستتر در تزول راجع بشمس است ضمیر فیها و غیرها دو احتمال دارد اول اینکه راجع بیوم الجمعه باشد و تانیث باعتبار مضاف الیه
باشد یا باعتبار ایام باشد پس فی در هر دو جا برای ظرفیت است دوم اینکه راجع بجمعه در و الجمعة مما ضیق فیها باشد و فی هر دو جا بمعنی مع باشد
مثل فخرج علی قومه فی زینته و موافق احتمال اول است آنچه می آید در حدیث سیوم باب شصت و نهم یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلم
گفت بدرستی که از جمله چیزهایی که امر الله تعالی تعلق بآنها گرفته چیزهاییست که فراخ گرفته شده است و چیزهاییست که تنگ گرفته
شده است بیان این آنکه پنج نوع نمازهای یومیه از جمله چیزیست که فراخ گرفته شده است یا آنکه پیش گزارده میشود باری و پس
گزارده میشود باری دیگر و نماز جمعه از جمله چیزهاییست که تنگ گرفته شده است در آنها چه بدرستی که وقت آن در روز جمعه ساعتیست
که زوال آفتاب میشود و وقت عصر در آن روز وقت ظهرست در غیر آن سیوم اصل عن عبد الله بن سنان عن ابی عبد الله
علیه السلم قال سمعته یقول لکل صلوة وقتان و اول الوقت افضله و لیس لاحد ان یجعل آخر الوقتین وقتا
الا فی عذر من غیر علة شرح مراد بوقتان وقت فضیلت و وقت رخصت است بیان آنها میشود در شرح حدیث اول باب
و مراد بآخر الوقتین وقت رخصت است دوم مراد باول اول شرعی است پس تقدیم اذان و اقامت و نوافل ظهر منافات با ادراک اول
وقت ندارد و ضمیر افضله راجع بالوقت فی ... بمعنی مع ... ظرفیت ... بمعنی فی وقت عذر است مراد
بعذر ... بار ... بمعنی ... العله بکسر عین بی نقطه بهانه و بفتح عین تکرار و اصل آن بمعنی اشامیدن است
که بعد از آشامیدن دیگر باشد و هر دو اینجا مناسب است یعنی روایتست ... از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت
شنیدم از او میگفت برای هر نمازی دو وقت است و اول وقت ... نماز افضل وقت نماز است و نمیرسد کسی را اینکه گرداند دوم
دو وقت را وقت نماز خود مگر در صورتیکه عذری داشته باشد بی بهانه مخفی نماند که این منافات ندارد با آنچه می آید در حدیث اول
نهم زیرا که تعلیم اصل و از عملی برای صاحب عذر و تطییب قلوب ایشان از جمله عذر است چهارم اصل قال ابو عبد الله علیه السلم لکل
صلوة وقتان و اول الوقت افضلهما شرح این ظاهر است از شرح حدیث سابق پنجم اصل قلت لابی جعفر علیه السلم اصلحک
الله وقت کل صلوة اول الوقت افضل او وسطه او آخره فقال اوله ان رسول الله صلی الله علیه
و آله قال ان الله عز و جل یحب من الخیر ما یعجل شرح وقت کل صلوة عبارتست از اول از جمله دو وقت که بیان شد

در شرح

در شرح حدیث اول این باب الوقت از قبیل وضع ظاهر در موضع ضمیر است یعنی گفتم امام محمد باقر علیه السلم را که اظهار اراده الله تعالی وقت مقرر
هر نماز اول آن بهتر است یا میان یا آخر آن پس امام گفت اول آن بهتر است بیان این آنکه بدرستی که رسول الله صلی الله علیه و آله گفت بدرستی که الله
عز و جل دوست میدارد از جمله خیر آنچه را اگر تعجیل کرده شود و مخفی نماند که از این ظاهر میشود که وسط بهتر از آخرست و تعجیل فاضل مثل تعجیل در ... عمل ۲
است بر وجه اکمل است زیرا که مهید سنت است پس گویا که جزو آنست ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال ان فضل الوقت الاول
علی الاخر کفضل الآخرة علی الدنیا شرح بیان وقت اول و وقت آخر شد در شرح حدیث اول این باب یعنی روایتست از امام جعفر صادق
علیه السلم گفت بدرستی که زیادتی نفع نماز در وقت اول بر نفع در وقت دوم مانند زیادتی نفع آخرت است بر نفع دنیا هفتم اصل قال
ابو عبد الله علیه السلم لفضل الوقت الاول علی الاخیر خیر للرجل من ولده و ماله شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلم
هر آینه زیادتی نفع نماز در وقت اول که مذکور شد در شرح حدیث اول این باب بر نفع نماز در وقت دوم که آن نیز مذکور شد بهترست
برای مرد از فرزندان او و مال او هشتم اصل قال ابو جعفر علیه السلم اعلم ان اول الوقت ابدا افضل فعجل الخیر ما استطعت
و احب الاعمال الی الله عز و جل ما داوم العبد علیه و ان قل شرح مراد بالوقت وقت اول از دو وقت است که مذکور شد
در شرح حدیث اول این باب یعنی گفت امام محمد باقر علیه السلم بدانکه اول وقت مقرر نماز همیشه بهترست پس تعجیل کن عمل خیر را چندانکه
وسعت و قدرت داشته باشی و محبوبتر عملهای خیر سوی الله عز و جل عملیست که مداومت کند بنده بر آن هر چند که کم باشد مراد اینست که
عمل آسان متصل بهترست از عمل مشکل منقطع چنانچه مذکور شد در شرح هفتم باب اول نهم اصل قال علی بن الحسین صلوات الله علیه
من اهتم بمواقیت الصلوة لم یستکمل لذة الدنیا شرح گفت امام زین العابدین صلوات الله علیه هر که سعی بهم رساند در محافظت
اوقات فضیلت نماز کامل نمیشمرد لذت دنیا را یا معنی که در وقت حضور وقت فضیلت نماز هیچ لذتی را از دنیا لذت عمده نمیشمرد بلکه لذت
عمده او منحصر میشود در مبادرت بنماز باب چهارم وقت الظهر و العصر شرح این باب بیان وقت نماز ظهر و نماز عصرست در این باب ... حدیث است
اول اصل عن یزید بن خلیفة قال قلت لابی عبد الله ان عمر بن حنظلة اتانا عنک بوقت فقال ابو عبد الله
علیه السلم اذا لا یکذب علینا قلت ذکر انک قلت ان اول صلوة افترضها الله علی نبیه صلی الله علیه
و آله الظهر و هو قول الله عز و جل اقم الصلوة لدلوک الشمس فاذا زالت الشمس لم یمنعک الا سبحتک ثم لا تزال
فی وقت الی ان یصیر الظل قامة و هو آخر الوقت فاذا صار الظل قامة دخل وقت العصر فلم تزل فی
وقت العصر حتی یصیر الظل قامتین و ذلک المساء فقال صدق شرح با در بوقت برای تعدیه است و تنوین برای تعظیمست
و مراد وقت فضیلت است اذا بکسر همزه و فتح ذال بی نقطه و تنوین ظرف زمانست و فتحه برای التقاء ساکنین است و تنوین عوض مضاف الیه
است بتقدیر اذا اتاکم عنی بوقت السبحه بضم سین بی نقطه و سکون با یک نقطه و فتح حای بی نقطه دعا و نفله و بالا نماز نافله مراد بقامت
مقدار شاخص است و صیرورة ظل بقدر قامت عبارتست از گذشتن ربع روز بعد از زوال زیرا که علامت تقریبی عام فهم آن در موضعی و
روزی که آفتاب بسمت الراس گذرد اینست که سایه شاخص بعد از زوال بقدر شاخص شود و در غیر آن موضع و روز اینست که سایه شاخص
زیاد شود بر آنچه در وقت زوال باقی مانده و آن زیادتی بقدر شاخص شود و بر این قیاس است صیرورة ظل بقدر دو قامت و دانسته مراد
سوای ظل زوال است چنانچه تحقیق میشود در شرح حدیث هفتم این باب یعنی روایتست از یزید بن خلیفه که گفت گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را
که بدرستی که عمر بن حنظله داد ما را از جانب تو وقتی برای فضیلت نماز پس گفت امام جعفر صادق علیه السلم درین هنگام دروغ نمی بندد بر ما گفتم که
عمر بن حنظله مذکور کرد اینکه تو گفتی بدرستی که اول و افضل نمازی که واجب لازم کرد اینرا الله تعالی بر پیغمبرش صلی الله علیه و آله نماز ظهرست و آن

دران قول الله عز وجل است در سوره بنی اسرائیل اقم الصلوة لدلوک الشمس چنانچه مذکور شد در شرح حدیث اول این باب دیدیم پس چون زوال آفتاب
شد مانع نمیشود دیر از گزاردن نماز ظهر بعنوان فضیلت مگر نافله که هشت رکعتست بعد از آن همیشه در وقت فضیلت نماز ظهری تا آنکه شود
سایه شاخص بقدر شاخص و آن آخر وقت فضیلت نماز ظهرست پس چون گردید سایه بقدر شاخص داخل شد وقت فضیلت عصر پس همیشه در وقت
فضیلت عصری تا آنکه گردد سایه شاخص دو برابر شاخص و آن وقتیست که آخر روزست باین معنی که تاخیر نماز تا آن وقت مکروهست پس امام
گفت که عمر بن حنظله راست گفت دوم حل عن ابی عبد الله علیه السلم قال اذا زالت الشمس دخل وقت الظهر الا ان
بین یدیها سبحة وذلک الیک ان شئت طولت وان شئت قصرت شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم
گفت چون زوال آفتاب شود داخل میشود وقت فضیلت نماز ظهر مگر آنکه پیش از نماز ظهر نافله است اختیار کردن نافله سوی تست اگر
خواهی دراز میکنی و اگر خواهی کوتاه میکنی مراد اینست که افضل اوقات نماز ظهر اول وقت نیست مگر برای کسی که نافله گزار باشد
زیرا که افضل برای او تقدیم نافله است خواه نافله کوتاه و خواه دراز بشرط آنکه تاخیر نماز ظهر از قدر قامت نشود چنانچه ظاهر حدیث
اول این باب است سیوم حل من ذریح المحاربی قال قلت لابی عبد الله علیه السلم متی اصلی الظهر فقال صل الزوال
ثمانیة ثم صل الظهر ثم صل سبحتک طالت او قصرت ثم صل العصر شرح این سؤال از وقت فضیلت فریضه
ظهرست و مبنی بر توهمی است که ناشی میشود از آنچه می آید در حدیث اول باب بنا مسجد النبی صلی الله علیه و آله که وکان جداره قبل ان
یظلل قامة وکان اذا کان الفیء ذراعا وهو قدر مربض عنز صلی الظهر واذا کان ضعف ذلک صلی العصر ثم صل سبحتک محمول بر بعد
از دخول وقت عصرست که بیان شد در حدیث اول این باب پس این برای دفع توهمیست که ناشی میشود از آنچه منقول شد الحال زیرا که
آن توهم مشترکست میان وقت ظهر و وقت عصر یعنی روایتست از ذریح محاربی گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که کی میگزارم
نماز ظهر را باین معنی که کی افضل اوقات آنست آیا اگر فارغ شوم از نافله و سایه بقدر ذراع نشده باشد شروع در فریضه کنم یا انتظار ذراع
کشم پس امام گفت بگزار نافله زوال آفتاب را هشت رکعت بعد از آن بگزار نماز ظهر را خواه سایه بعد از زوال بقدر ذراع شده باشد
و خواه نه بعد از آن بگزار نافله خود را که برای عصر میکنی خواه آن نافله دراز باشد و خواه کوتاه بعد از آن بگزار نماز عصر را خواه سایه بعد از
عصر بقدر دو ذراع شده باشد که مجموع سایه بعد از زوال شش ذراع باشد و خواه نه چهارم حل عن ابن مسکان عن الحرث بن
المغیرة وعمر بن حنظلة ومنصور بن حازم قالوا کنا نقیس الشمس بالمدینة بالذراع فقال ابو عبد الله علیه السلم
الا انبئکم بابین من هذا اذا زالت الشمس فقد دخل وقت الظهر الا ان بین یدیها سبحة وذلک الیک
ان شئت طولت وان شئت قصرت شرح قیاس ظل بذراع مبنی بر آنست که مذکور شد در شرح حدیث سابق پس ابی یعنی وقت
فریضه ظهرست بعد از فراغ از نافله یعنی روایتست از عبد الله بن مسکان از حارث بن مغیره و عمر بن حنظله و منصور بن حازم گفتند قیاس
میکردیم سایه آفتاب را در مدینه بذراع باین معنی که بعد از فراغ از نافله ظهر انتظار میکشیدیم که سایه دیواری که بقدر قامت آدمی باشد و کوتاهی
آن موافق دایره نصف النهار باشد بیک ذراع رسد تا شروع در فریضه ظهر کنیم پس گفت امام جعفر صادق علیه السلم آیا خبر نکنم شما را بظاهر
و بهتر از این که میکنید چون زوال آفتاب شود پس بتحقیق داخل شده وقت فریضه ظهر لیکن درست که پیش از آن فریضه نافله است
و اختیار آن نافله سوی تست اگر خواهی دراز میکنی بطول نافله را و اگر خواهی کوتاه میکنی مراد اینست که اگرچه رسول الله صلی الله علیه و آله
علیه السلم فریضه ظهر را بعد از ذراع میکرده چنانچه می آید در حدیث اول باب بنیز دهم اما برای این میکرده که نافله او طول داشته بقدر
آن و برای خصوصیت آن وقت نمیکرده در بعض نسخ بعد از این حدیث چنین است روی سعد عن موسی بن الحسن عن الحسن بن الحسین اللؤلؤی

عن صفوان

عن صفوان بن یحیی عن الحارث بن المغیرة البصری وعمر بن حنظلة عن منصور مثله وفیه الیک فان کنت خففت سبحتک فحین تفرغ من سبحتک وان
طولت فحین تفرغ من سبحتک پنجم حل عدة من اصحابنا عن احمد بن محمد عن الحسین بن سعید عن القاسم بن عروة عن
عبید بن زرارة عن ابی عبد الله علیه السلم قال اذا زالت الشمس فقد دخل وقت الصلوتین الا ان هذه
قبل هذه شرح مراد بصلوتین فریضه ظهر و فریضه عصرست چنانچه تصریح بآن میشود در حدیث شانزدهم باب آینده و این منافات ندارد
که آن وقت نسبت بیکی بعنوان عزیمت باشد و نسبت بدیگری بعنوان رخصت باشد چنانچه مفصل شد در شرح عنوان باب میتواند بود
که مراد فریضه ظهر و نافله ظهر باشد و اشارت باشد بآنچه گذشت در حدیث سابق یعنی روایت کردند جمعی از یاران ما از احمد بن محمد
از حسین بن سعید از قاسم بن عروه از عبید بن زراره از امام جعفر صادق علیه السلم گفت چون زوال آفتاب شود پس بتحقیق داخل میشود وقت
دو نماز لیکن درست که ظهر پیش از عصرست در بعض نسخ بعد از این حدیث چنین است وروی سعد عن الحسین بن سعید و محمد بن خالد البرقی
والعباس بن معروف جمیعا عن القاسم واحمد بن محمد بن عیسی عن البرقی عن القاسم مثله وفیه دخل وقت الظهر والعصر جمیعا وزاد ثم انت فی
وقت منهما جمیعا حتی تغیب الشمس و آخر این منافی مینماید با آنچه گذشت در کتاب الحیض در حدیث اول باب شانزدهم و منقول میشود در
شرح حدیث هفتم این باب و این باعث ضعف این نسخه است ششم حل عن ابی عبد الله علیه السلم قال سأله انسان وانا حاضر
فقال ربما دخلت المسجد وبعض اصحابنا یصلون العصر وبعضهم یصلون الظهر فقال انا امرتهم بهذا
لو صلوا علی وقت واحد عرفوا فاخذوا برقابهم شرح گزاردن بعضی نماز ظهر را و بعضی دیگر نماز عصر مبنی بر آنست که خلفای عباسیه
امر بتاخیر نماز ظهر میکرده اند تا آنکه وقت عصر داخل میشده و نماز عصر را در اواخر روز میکرده اند چنانچه ظاهر میشود از آنچه می آید در حدیث
چهارم باب پنجاه و پنجم و جمعی دیگر از مخالفان بر خلاف ایشان بوده اند و میتواند بود که این اختلاف در روز جمعه باشد برای جمعی
که بنماز جمعه دو رکعتی نرسیده باشند یا جامع شروط جمعه نباشند و مراد این باشد که پیش از آنکه سایه حادث بعد از زوال بقدر قامت
شود بعضی نماز عصر را نیز میکنند و بعضی اکتفا بظهر میکنند و بر هر تقدیر چون این مسئله نزد مخالفان محل اختلاف است امام علیه السلم
که شیعه نیز از قبیل تقیه در صورت اختلاف باشند اخذ بصیغه مجهول باب نصرست برقابهم نایب فاعلست یعنی روایتست از امام جعفر
صادق علیه السلم راوی گفت پرسید او را شخصی و من حاضر بودم بانیز و ش پرسید که گفت بسا که داخل شدم در مسجد مدینه بر حالی که بعضی
یاران ما میگزارند نماز عصر را و بعض یاران ما میگزارند نماز ظهر را پس امام گفت من امر کردم ایشان را باین اختلاف بجهت ظاهر بیان آنکه
آنکه اگر اتفاق میکردند در آنکه نماز میگزارند در یک وقت شناخته میشدند پس مخالفان برقاب ایشان می چسبیدند هفتم حل عن ابی عبد الله
علیه السلم قال سألته عما جاء فی الحدیث ان صل الظهر اذا کانت الشمس قامة وقامتین وذراعا وذراعین
وقدما وقدمین من هذا ومن هذا شرح ان بفتح همزه و سکون نون مفسره است زیرا که جاء فی الحدیث متضمن معنی قولست
صل بصیغه امر باب تفعیلست و صیغه امر اینجا اباحتست برای دفع آنچه متوهم میشود از بعض احادیث مثل حدیث اول این باب و آن دو
خبرست اول اینکه تاخیر نماز ظهر تا آنکه سایه شاخص دو برابر آن شود حرام باشد بنا بر توهم اینکه نماز عصر در آن وقت قضا میشود و جای
نماز ظهر دوم اینکه تاخیر نماز ظهر تا آنکه سایه شاخص یک برابر شاخص شود حرام باشد و در این حدیث دفع توهم دوم مقدم شده
بر دفع توهم اول برای اینکه مقتضای ترقی در دفع دو چیز عکس مقتضای ترقی در اثبات آنها می باشد و این دفع توهم برای تحقیق
اینست که نماز ظهر را دو وقتست و آنچه در امثال حدیث اول این باب است بیان آخر وقت اول آنست نه آخر وقت آن مطلقا
و در بعض نسخ بجای صل صلی بصیغه ماضی غایب مجهول باب تفعیلست و حاصل هر دو یکیست و در این حدیث اشارتست باینکه تاخیر ظهر از وقت

دو برابر شدن سایه شاخص جایز نیست موافق آنچه گذشت در کتاب الحیض در حدیث اول باب شانزدهم که باب المرأة تحیض بعد دخول وقت
الصلوة تا آخر است که اذا رأت الظهر بعد ما یمضی من زوال الشمس اربعة اقدام فلا تصلّی الّا العصر لان وقت الظهر دخل علیها وهی
فی الدم وخرج عنها الوقت وهی فی الدم فلم یجب علیها ان تصلّی الظهر و در شرح آن گفتیم که مراد صورتیست که شاخص بقدر ذراع باشد
و چهار قدم آدمی از دو ذراع بیشتر است بقدر دو سبع ذراع زیرا که چهار ذراع هفت قدم است که موافق قد آدمی است پس قدر آن
دو سبع ذراع وقت مضیق ظهر است یا آنکه چون هوای صیفت مختلف میشود و اختلاف مصلحتها در زمانها پس منافاتی نیست میان
این طریق جمع میان این دو حدیث و اینکه ذراع آدم و حوا بقدر دو سبع قامت ایشان بوده چنانچه مذکور است در کتاب الروضة
بعد از حدیث القباب که سألت ابا عبد الله علیه السلام کم کان طول آدم علیه السلام حین هبط به الی الارض وکم کان طول حوا قال وجدنا فی
کتاب علی بن ابی طالب صلوات الله علیه ان الله عز وجل لما اهبط آدم وزوجته حوا علیهما السلام الی الارض کانت رجلاه بثنیة الصفا ورأسه
دون افق السماء وانه شکا الی الله عز وجل ما یصیبه من حر الشمس فاوحی الله عز وجل الی جبرئیل علیه السلام ان آدم قد شکا ما یصیبه من حر الشمس
فاغمزه غمزة وصیّر طوله سبعین ذراعا بذراعه واغمز حوا غمزة فیصیر طولها خمسة وثلثین ذراعا بذراعها بیان آنکه ثنیة الصفا عبارتست از دامنه
کوه ابو قبیس در جانب صفا و مراد بافق السماء کنار آسمانست که متصل مینماید بسر کوه ابو قبیس برای کسی که در مکه است پس طول آدم پیش از غمز
نزدیک بوده بمقدار ارتفاع کوه ابو قبیس پس در هیچ سر سایه نمیکشیده و همیشه در آفتاب میبوده خواه در وقت خوابیدن و خواه در غیر آن
پس از گرمی آفتاب و حرارت هوای مکه آزار میکشیده و سبعین بضم سین و فتح عین و کسر نون تثنیه سبع است و ذراعا عطف بیان یا بدل
سبعین است و ضمیر بذراعه راجع بآدم است و مراد ذراع او پیش از غمز است و خمسة بضم خا و سکون میم و ضمیر راجع بآدم است و ثلثین
بضم ثا و سکون لام و فتح تا و دوم و کسر نون تثنیه ثلث است و معطوفست بر خمسة بعطف النسق پس ذراعا عطف بیان یا بدل مجموع خمسة
وثلثین است و مراد بذراعها ذراع حوا پیش از غمز است مخفی نماند که اگر سبعین بفتح سین و کسر عین و فتح نون بمعنی هفتاد باشد لازم
می آید که دست آدم بجائی نرسد و اگر خمسة بفتح خا و تای تانیث بمعنی پنج باشد و ثلثین بفتح ثا و فتح لام بالف و کسر تا و دوم
و فتح نون بمعنی سی باشد لازم می آید که قامت حوا نصف قامت آدم باشد بلکه کمتر از نصف قامت آدم باشد بنابر اینکه قامت زن در اصل
کمتر میباشد از قامت مرد پس ارتفاع ایشان از یکدیگر بغایت مشکلست قامة بقاف و الف و تخفیف میم در اصل مصدر معتل العین واوی
از باب نصر است بمعنی ایستادن و مستعمل میشود در مقداری که چیزی در زیاد شدن یا در کم شدن یا در اصل خلقت بآن مقدار رسیده باشد
و ایستاده باشد بمعنی که تجاوز نکرده باشد از آن مثل قد شاخص که اینجا مراد است و مثل قد سایه شاخص در وقت زوال روزی که مکلف
در آنست و مثل قد آدمی که بسن کمال نمو رسیده باشد الذراع بکسر ذال نقطه دار میان آرنج و سر انگشت میانین دستست القدم بفتح قاف
و فتح دال بی نقطه مقداری که از پاشنه تا سر انگشت شست پاست و سبع شاخص اول مرادست اینجا و در حدیثی که منقول شد از کتاب الحیض
من در من هذا اکبر بمیم و سکون نونست و برای ابتداست و مشار الیه هذا سایه شاخص در وقت زوالست و مقصود از تکرار این لفظ
افاده اینست که این ضابطه برای بیان زمان اباحت نماز ظهر است در مدینه و مانند آن از مواضعی که عرض آن تمام یا در میل کلیست و شاخص را
در وقت زوال البته سایه می باشد و آن سایه روز بروز زیاد یا کم میشود و چون مدخول من ابتدائیه خارج میباشد از مدلول آن پس
مراد از این کلام بیان جواز تاخیر نماز ظهر است تا وقتی که سایه شاخص زیاد شود و بقدر مجموع مرکب از سایه زوال و از قامتی یا قامتین
شود خواه ابتدای زیادتی از این سایه وقت زوال باشد مثل سایه وقت زوال روزی که آفتاب اول سرطان باشد و آن سایه در کمال
کوتاهیست خواه ابتدای زیادتی از سایه زوال وقتی دیگر باشد مثل سایه وقت زوال روزی که آفتاب در اول جدی باشد و آن

سایه

سایه در کمال درازیست و میتواند بود که مشار الیه هذا شخص آدمی باشد و مقصود از تکرار این لفظ این باشد که لازم نیست که ذراع یا قدم
از آدمی مستوی الخلقه باشد زیرا که هر شخص بذراع خود یا قدم خود می‌سنجد و کلام سائل که می آید مبنی بر توهم اینست که امر در اصل برای وجوب باشد
و این فقره برای بیان اول وقت نماز ظهر باشد و مراد بقامت قد آدمی باشد و البته مشار الیه هذا شخص آدمی باشد و اینها مبنی بر غلط
راویست در زیاد کردن واو در و ذراعا خواه در بعضی از آن نسخ نظیر آن نیز غلط کرده باشد چنانچه می آید در جواب امام و خواه نکرده باشد
فرق اینست که بطلان توهم سائل بنابر احتمال اول ظاهرتر میشود از احتمال دوم زیرا که واو عطف گاهی مقدر می باشد در کلام یعنی روات
از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از آنچه آمده در نقل از امام سابق که بگزار نماز ظهر را چون باشد سایه شاخص
یک قامت و دو قامت و یک ذراع و دو ذراع و یک قدم و دو قدم خواه از این و خواه از این اصل فمتی هذا وکیف هذا وقد یکون
الظل فی بعض الاوقات نصف قدم شرح این کلام سائلست مبنی بر توهم اینست که مقصود امام سابق بیان اول وقت نماز
ظهر است در جائی که سایه شاخص در وقت زوال معدوم نمیشود و بیان اینکه چون شاخص موافق قامت آدمی باشد اکثر آن سایه بقدر
دو قامت آدمی میشود و اقل آن بقدر یکقدم میشود و باقی برای بیان بعض اوساطست و این توهم مبنی بر توهم اینست که مراد با ظل الشمس
اینجا قامت ظل الشمس شد بمعنی مقداری که سایه شخصی که بقد آدمی باشد در کمی از آن تجاوز نکرده باشد در روزی که مکلف در آنست
و ایضا مبنی بر غلط راویست که مذکور شد فاء در فمتی برای بیان کیفیت سؤالست و در وقت سؤال بوده و مشار الیه هذا معهود کانت اذا
اذا کانت الشمس است متی هذا برای انکار اینست که در مدینه و عراق قامت سایه آدمی در زیاد شدن بجائی رسد که در وقت زوال بمقدار دو
قامت آدمی شود چنانچه مستنبط میشود از آنچه میگوییم در عرض قزوین یا برای انکار اینست که در بلدی از بلاد ممکن باشد که سایه زوال در درازی بآن
و بآن کوتاهی شود و این نیز مستنبط میشود از آنچه میگوییم در عرض قزوین و کیف هذا برای استبعاد اینست که در مدینه و حوالی آن قامت
سایه آدمی در کم شدن تجاوز از یکقدم نکند و او در و قد یکون حالیه است و متعلق باستبعاد دوم است یعنی با این روش سؤال کردم که
کی می باشد اینکه منقول شد و چون می باشد و حال آنکه گاهی میباشد سایه قامت آدمی در وقت زوال در بعضی وقتهای سال بقدر
نصف قدم اصل قال انما قال الظل ظل قامة ولم یقل قامة الظل وذلک ان ظل القامة یختلف مرة یکثر ومرة
یقل والقامة قامة ابدا لا یختلف شرح انما قال یعنی نمار اد بقوله الشمس است الظل مرفوع است بعنوان حکایت زیرا که آن
معنی الشمس است که در حدیث امام سابق است ظل قامة بدل یا عطف بیان الظل است و مراد بقامة قامت شاخص است و اضافه لامیه است
ولم یقل بمعنی ولم یرد بقوله الشمس است قامة الظل نیز مرفوعست بعنوان حکایت و اضافه لامیه است و ذلک ان تا آخر
بیان دلیل اراده اول و عدم اراده ثانی است ان بفتح همزه و تشدید نون بتقدیر لان است اضافه در ظل القامة لامیه است و مراد بالقامة
شاخص است اختلاف اینجا عبارت از حرکت در مقدار است و چون ظرف در حرکت محالست متحرک در مقدار بهر مقداری از مقادیر وسائط
میرسد البته مرة یکثر و مرة یقل استینافست برای بیان اختلاف و مراد اینست که در هر روز هم زیاد شدن بتدریج و هم کم شدن بتدریج
بهم میرساند و تقدیم زیاد شدن بر کم شدن با وجود آنکه دوم مقدم است بر اول بحسب زمان باعتبار اهتمام بآنست زیرا که منظور در این
مبحث طول سایه بعد از زوال است الف لام القامة برای عهد خارجیست و مراد قامت الظل است قامة ابدا اشارتست باینکه
در هر روزی یکی غیر قامت ظلست که در وقت زوالست و غیر آن اینست اصلا لا یختلف اشارتست باینکه در عرض سال نیز اختلاف
بمعنی حرکت ندارد اگرچه تبدل افراد دارد پس ممکنست که در عرض سال هیچکدام از این مقدارها که مذکور است موافق نشود چه جای اکثر
ایام و چه جای روز و حال آنکه لفظ اذا کانت الشمس تا آخر دلالت میکند بر اینکه هر روز شمس کمتر از این مقدارها می باشد و باین مقدارها میرسد

وتجاوز میکند مخفی نماند که بنابر این تقریر ولا یختلف بود او بهتر می‌نماید و شاید که واو از قلم کاتبان افتاده باشد والله اعلم یعنی
امام گفت که جز این نیست یا می که آن حدیث از او منقول است اراده کرده بلفظ الشمس سایه را که سایه شخصی است که آدمی نصب میکند آنرا
برای معرفت وقت اراده نکرده قدر سایه وقت زوال او را آنچه گفتیم بدلیل اینست که سایه شخص در هر روز متحرک میشود بیان این آنکه در
بعض روز زیاد میشود بتدریج و در بعض روز کم میشود بتدریج و قدر سایه زوال همان قدر زوالست در هر روز و متحرک نمیشود در عرض سال
نیز و حاصل اینست که لفظ اذا کانت الشمس آخر دلالت میکند بر اینکه شمس در هر روز کمتر از این مقدار نمی‌باشد و باین مقدار نمیرسد و تجاوز
میکند و چون این دلیل منضم شود بآنچه سائل نیز متفطن آن شده که در بیان ضابطه وقت حواله بامری که در اکثر ایام بلکه در هیچکدام از ایام
در واقع نمیشود معقول نیست پس کمال وضوح بهم میرساند اینکه این ضابطه برای بیان اول وقت زوال نیست اصل ثمّ قال ذراع
وذراعان وقدم وقدمان فصار ذراع وذراعان تفسیر القامة والقامتین شرح ذراع مرفوع و خبر مبتدای
محذوفست بتقدیر بهما ذراع و ذراعان مرفوع و معطوف بر ذراعست بعطف انسحاب و قدم مرفوع و معطوف بر ذراعست
بعطف انفراد و قدمان مرفوع و معطوف بر ذراعان است بعطف انفراد یا معطوف بر قدم است بعطف انسحاب و این عبارت
با اینکه در نقل از امام سابق اوی خطا کرده است در اینکه واو را زیاد کرده است در ذراعا و در اینکه این چهار لفظ منصوب نقل کرده است
فا در فصار برای تفریعست تفسیر قامه بذراع برای سهولتست زیرا که اگر شاخص بقدر قامت آدمی باشد مسطح کردن زمین آن برای معرفت
نسبت ظل آن شاخص چهار برابر آنست که شاخص بقدر ذراع باشد و ایضا چون شاخص آدمی بقدر ذراع خودش باشد بمیزان
سایه آن بذراع خودش برای معرفت نسبت بسیار آسانست بخلاف اینکه شاخص بقدر قامت خودش باشد و مبنی بر اینست
سه حدیث که شیخ طوسی رحمه الله روایت کرده در تهذیب باب اوقات الصلوة و علامة کل منها اول قال ابو عبد الله علیه السلم
القامة والقامتین الذراع والذراعین فی کتاب علی علیه السلام دوم سمعت اباعبد الله علیه السلم یقول القامة هی الذراع سیوم عن
ابی عبد الله علیه السلم قال له ابو بصیر کم القامة قال فقال ذراع ان قامة رحل رسول الله صلی الله علیه و آله کانت ذراعا یعنی بعد از ان
امام سابق گفت ذراع و ذراعان و قدم و قدمان بی واو در اول و بعنوان رفع تا خبر مبتدای محذوف باشد بتقدیر بهما ذراع و
ذراعان پس گردید ذراع و ذراعان تفسیر قامة و قامتین اصل فی الزمان الذی یکون فیه الظل قامة ذراعا و ظل القامتین
ذراعین شرح این فقره اشارتست باینکه قامة و قامتین دو تفسیر دارد و هر یکی مقتضای زمانیست نظیر اینکه چیزی در مثال اشتباه
باشد که هر کدام توضیح آن دیگر کند و هر کدام اصح آن دیگری باشد باعتبار عادت جماعتی و زمانی اول ذراع و ذراعان چنانچه در زمان
رسول الله صلی الله علیه و آله عادت بوده زیرا که قامت رحل او که در سفر امتحان سایه بآن میکرده بقدر یکذراع بوده چنانچه مذکور
شد دوم قدم و قدمان تفسیر قامت و قامتین در آن زمان که یکسایه زاید شاخص قامت و قدم میشود و سایه زاید دیگر شاخص
دو قامت و دو قدم میشود و یکون بصیغه مضارع معلوم غایب بنصر از افعال ناقصه است الظل مرفوع و اسم یکون است قامة منصوب
و خبر یکون است ذراعا خبر دوم یکون است اضافه در ظل القامتین بیانیه است ظل مرفوع و معطوف بر الظل است فی راعین منصوب
و معطوف بر ذراعا یا قامة است ظاهر اینست که در اینجا از کاتبان کافی غلطی شده باشد و الف لام الظل و الف لام القامتین از زیادتی
کاتبان باشد و ظل در اول و دوم با تنوین باشد و ما بنابر ظاهر شرح میکنیم یعنی این تفسیر در زمانیست که میشود در آن زمان یکسایه زاید
شاخص بقدر یکقامت شاخص و بقدر یکذراع و سایه زاید دیگر شاخص بقدر دو قامت شاخص و بقدر دو ذراع اصل فیکون
ظل القامة والقامتین والذراع والذراعین متفقین فی کل زمان معروفین مفسرا احدهما بالآخر

سایه م

و آن در زمانی است که برای سهولت کار قامت
شاخص را بقدر یکقدم عادت کنند پس یکی از
قدم و قدمان م

مسددا

مسددا به شرح فا در فیکون برای تفریعست یکون بصیغه مضارع غایب معلوم از باب نصر از افعال ناقصه است ظل مرفوع و اسم یکون است اضافه
در ظل القامه بیانیه است و الذراع بتقدیر ظل الذراع است اضافه اینجا نیز بیانیه است متفقین خبر یکون است تثنیه باعتبار اینست که یکی ظل
القامة و القامتین است و دیگری ظل الذراع و الذراعین است و در کلام لف و نشر مرتب است پس مراد اینست که قامت موافق
ذراعست و دو قامت موافق دو ذراعست فی کل متعلق بمتفقین است و کل زمان عبارتست از زمان سفر و حضر و زمان جمعیت اسباب
و فقر و زمان بودن آفتاب بر بروج شمالیه و بودن آن در بروج جنوبیه و زمان بودن مکلف در بلدی که عرض بسیار دارد و بودن
او در بلدی که عرض بسیار ندارد و مانند اینها زیرا که هیچ زمانی نیست که ذراعی که بآن امتحان سایه کنند حاضر نباشد نزد مکلف تا تمام
الاعضا پس اگر شاخص بقدر یکذراع باشد امتحان ظل آن بسیار آسانست و براین قیاس است اگر شاخص بقدر یکقدم باشد معروفین
خبر دوم یکون است بصیغه اسم مفعول از باب تفعیل خبر سیوم یکون است مفسرا بصیغه اسم مفعول از باب تفعیل خبر چهارم یکون است
التشدید رست کردن کج و مراد اینجا آسان کردن مشکلست و اشارتست بآنچه گفتیم در اینجا در وجه تفسیر قامت بذراع در شرح فصار ذراع
و ذراعان تفسیر القامة و القامتین یعنی پس میباشد ظلی که قامة و قامتین است ظلی که ذراع و ذراعین است موافق یکدیگر در هر زمانی
شناخته شدگان تفسیر کرده شده یکی از اینها بدیگر راست کرده شده بآن دیگر اصل فاذا کان الزمان یکون فیه ظل القامة
ذراعا کان الوقت ذراعا من الظل القامة و کانت القامة ذراعا من الظل و اذا کان ظل القامة اقل او
اکثر کان الوقت محصورا بالذراع و الذراعین شرح این فقرات جواب قول سائلست که و کیف هذا و قد یکون الظل فی
بعض الاوقات نصف قدم بیان اینکه آن نصف قدم و امثال آن از ظل زوال منافی قامت و قامتین نیست بلکه مبدا و خارج از
آنهاست فا در فاذا کان برای بیانست و کان از افعال ناقصه است الزمان مرفوع و اسم کان است یکون بصیغه مضارع غایب معلوم از باب نصر
است و جمله خبر کان است لفظ القامه در این فقرات چهار جا مذکور است مراد بآن در اول و دوم و چهارم شخصی است که بقدر یکذراع
است مراد بآن در سیوم قامتی است که در کلام امام سابق مذکور است پس الف لام در سیوم برای عهد خارجیست کان الوقت جزای اذا
است و کان از افعال ناقصه است الوقت هر دو جا بفتح واو و سکون قاف و تا و دو نقطه در بالاست و عبارتست از مبدا زمان ادای
نماز ظهر و مضاف محذوفست بتقدیر ظل الوقت مراد ظل وقت زوالست که بغیر از آن بهدا نشده و من در من هذا و من هذا بنابر احتمال اول من در من ظل
القامة تبعیضیه است و او در و کانت عاطفه است کانت از افعال ناقصه است من در من الظل تبعیضیه است کان در و اذا کان از افعال ناقصه
است ظل مرفوع و اسم کان است اقل منصوب و خبر کان است مراد بآن اقل من الذراعست و مراد باکثر اکثر من الذراعست کان در کان الوقت
از افعال ناقصه است و جمله جزای اذاست المحصور بحا بی نقطه و صاد بی نقطه و دال بی نقطه بصیغه اسم مفعول از باب نصر احاطه کرده شده الف لام
الذراع و الذراعین برای عهد خارجیست و اشارتست بآنچه در کلام امام سابق است یعنی بیان آنچه مذکور شد اینست که چون باشد
زمان با نیز کشش کم شود در آن زمان سایه شاخص در وقت زوال یکذراع و کمتر از آن نشود و میشود سایه وقت زوال یکذراع از جمله سایه شاخص
و میشود قامت که در کلام امام سابق است یکذراع از جمله سایه شاخص باین معنی که زمان فضیلت نماز ظهر تا زمانیست که در آن زمان سایه
شاخص دو ذراع میشود یکی سایه وقت زوال و دیگری سایه زاید و چون شود سایه شاخص در آن زمان در وقت زوال کمتر از یکذراع
یا بیشتر از یکذراع میشود سایه وقت زوال هرچه باشد احاطه کرده شده بیکذراع و دو ذراع باین معنی که سایه وقت زوال در میان اصل
شاخص و میان یکذراع و دو ذراع میشود خواه آن سایه وقت زوال بقدر نصف قدم باشد و خواه بیشتر و خواه کمتر اصل فمن ذا
تفسیر القامة و القامتین و الذراع و الذراعین شرح فا برای تفریعست بر انکار و استبعاد سائل ورود اعتراض حدیث

منقول از امام سابق بنا بر فهمیده او و عدم ورود اعتراض بر آن بنا بر تقریر امام علیه السلام یعنی پس اینکه گفتیم تغییر قامت فی و تعیین ذراع
و ذراعین است که مذکور است در حدیث منقول از امام سابق مخفی نماند که احتیاج باینکه قد شاخص یک ذراع یا یکقدم آدمی باشد در
صورتیست که شاخص بر زمین باشد زیرا که در این صورت بخطوط ضبط اوقات میتوان کرد چه خطوط مرسومه بر زمین باقی نمیماند
غالبا پس در صورتی که بر تخته باشد اکتفا بکمتر از قدم آدمی میتوان کرد زیرا که خطوط تخته باریکتر از خطوط زمین میباشد و باقی میماند
چنانکه ظاهر او ازینست که آلتی ساخته شود بجهت سهولت ضبط هفت وقت اول ابتدای وقت نماز ظهر و آن وقت رسیدن مرکز آفتاب بنصف
النهار در فوق الارض است دوم انتهای وقت ادای نافله ظهر و آن وقت زیاد شدن سایه شاخص است بر سایه وقت زوال
بقدر یکقدم و سه ربع قدم چنانچه می آید در امثال حدیث اول باب یازدهم و مراد بقدم سبع شاخص است سیوم چهارم انتهای وقت
فضیلت ظهر و ابتدای وقت فضیلت عصر و آن وقت زیاد شدن سایه شاخص است بر سایه وقت زوال بقدر هفت قدم چنانچه
گذشت در حدیث اول این باب پنجم انتهای وقت ادای نافله عصر و آن زیاد شدن سایه شاخص است بر سایه وقت زوال بقدر
ده قدم و نصف قدم چنانچه می آید نیز در امثال حدیث اول باب یازدهم ششم انتهای وقت فضیلت عصر و آن وقت زیاد شدن
سایه شاخص است بر سایه وقت زوال بقدر چهارده قدم چنانچه گذشت نیز در حدیث اول این باب هفتم انتهای وقت ادای ظهر
و آن وقت زیاد شدن سایه شاخص است بر سایه وقت زوال بقدر شانزده قدم چنانچه گذشت در کتاب الحیض در حدیث اول
و باب شانزدهم و اسهل طرق برای ضبط این اوقات در جمیع ایام سال در جمیع اقالیم سبعه اینست که صفحه از برنج یا مس یا مانند آنها طولانی
ساخته شود به هر سطری که خواهند مثل آلتی که مدرسان دارند و آنرا استاره مینامند و باید که دو سطح فوقانی و تحتانی آن مستوی و متوازی
باشند و دو سطح دو پهلوی آن نیز مستوی و متوازی باشند و بر یک سر آن صفحه دسته از خود کش قرار دهند مانند شمشیر و باید که برای آن صفحه غلاف
از برنج یا مس یا مانند آنها ساخته شود به هر سطری که خواهند و باید که جوف آن زیاد بر قدری نباشد که صفحه در آن رود و بیرون آید و چهار
سطح آن غلاف که دو در فوق است و دو در تحت مستوی و متوازی باشند و چهار سطح دو پهلوی آن نیز مستوی و متوازی باشند و اگر در غلاف
اکتفا بسطح فوقانی کنند و دو بند از برنج یا مس یا مانند آنها که هر کدام محیط بصفحه اولی باشد بر آن قرار دهند یکی در مبدا و یکی در منتها آسانتر میشود
و باید که صفحه دیگر از برنج یا مس یا مانند آنها ساخته شود برای اینکه شاخص باشد و عرض آن مساوی عرض غلاف باشد و طول آن بقدری باشد که
چون آنرا سوراخ کنند و دسته صفحه اولی را در آن فرو برند و محکم کنند سایه سر آن در وقت هفتم در روزی که آفتاب در اول جدی
باشد در هیچ اقلیمی بیرون نیفتد بعد از عملی که مذکور میشود نه از صفحه اولی و نه از غلاف و چون سایه وقت زوال در اول جدی در منتهای
اقلیم هفتم که عرضش پنجاه و سه درجه است نزد جمهور زیاد بر سی و یکقدم و نصف قدم نیست پس بهتر اینست که ارتفاع شاخص از صفحه اولی
بقدر خمس طول صفحه اولی باشد و باید که دو سطح دو پهلوی آن صفحه مستوی و متوازی باشند و مسامت دو سطح بیرونی دو پهلوی غلاف
باشند و سطح پایین آن مستوی و مسامت سطح بیرونی تحتانی غلاف باشد و سطح بالای آن مستوی و موازی سطح پایین آن باشد و اگر دو سطح
بیرونی و درونی نیز مستوی و متوازی باشند بهتر و باید که بر عرض سطح فوقانی غلاف پنج خط مستقیم متوازی کشند که دوری خط اول از مبدا سطح
بیرونی فوقانی غلاف بقدر یکقدم و سه ربع قدم شاخص باشد بعد از وضع قد سطری غلاف از شاخص و دوری خط دوم از آن مبدا
بقدر هفت قدم شاخص باشد بعد از وضع قد سطری غلاف از شاخص و دوری خط سیوم از آن مبدا بقدر ده قدم و نصف قدم
شاخص باشد بعد از وضع قد سطری غلاف از شاخص و دوری خط چهارم از آن مبدا بقدر چهارده قدم شاخص باشد بعد از وضع
قد سطری غلاف از شاخص و دوری خط پنجم از آن مبدا بقدر شانزده قدم شاخص باشد بعد از وضع قد سطری غلاف از شاخص و آن

القدر

آلت را در غلاف کرده طول غلاف را موافق نصف النهار گذارند بآلتی که آنرا قطب نما و قبله نما مینامند و مانند آن در زمینی که مستوی باشد
و چون سایه شاخص موافق طول غلاف افتد و انحراف بجنوب و شمال نداشته باشد اول وقت ظهر است پس باید که صفحه اولی را از
غلاف بیرون آورند بقدری که سایه سر شاخص بر مبدا سطح فوقانی بیرونی غلاف افتد یعنی که سطری غلاف را از کبر دو آن منع
از صفحه اولی نکنند بعد از آن تا اگر پیش یا پس رود بآن علامت بدانند که کجا بوده باز بجای خود گذارند و چون آفتاب گردد
آن آلت را بقدر آن گردانند پس چون سایه سر شاخص بخط اول رسد انتهای وقت ادای نافله ظهر است و بر این قیاس تحصیل اوقات باقیه
نمایند و برای احتیاط در واقع شدن در موضعی که تسویه زمین ممکن نباشد مثل کوه سطح تخته را مستوی کنند و سه ریسمان متساوی بر آن
تعبیه کنند مانند پله ترازو و سر آن ریسمانها را گره کرده قطعه بر آن قرار دهند و آنرا با خود دارند که در وقت حاجت بر جایی آویزند و
این آلت را بر آن گذارند و استنباط اوقات نمایند هشتم اصل عَنْ مِسْمَعِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ قَالَ اِذَا صَلَّيْتَ الظُّهْرَ فَقَدْ دَخَلَ
وَقْتُ الْعَصْرِ اِلَّا اَنَّ بَيْنَ يَدَيْهَا سُبْحَةً فَذٰلِكَ اِلَيْكَ اِنْ شِئْتَ طَوَّلْتَ وَاِنْ شِئْتَ قَصَّرْتَ شرح مسمع از اولیان
امام جعفر صادق علیه السلام است و گاهی از امام محمد باقر و امام موسی کاظم علیهما السلام نیز روایت کرده و این کلام را در کتاب خود که از امام
منقولست ذکر کرده و مضمونش موافق است با آنچه می آید در حدیث باب آینده جمله اوقات الظهر اشارتست ببطلان مذهب شافعی که میگوید
که اگر کسی جمع کند میان ظهر و عصر در وقت عصر تقدیم میکند عصر را بر ظهر فقد دخل وقت العصر منافات ندارد با اینکه افضل تاخیر عصر تا اول
ربع چهارم روز باشد یعنی روایتست از مسمع بن عبد الملک گفت چون گزاری فریضه ظهر را بعد از زوال پس بتحقیق داخل میشود وقت
فریضه عصر اینقدر هست که پیش از فریضه عصر نافله هشت رکعت هست پس اختیار آن نافله با تست اگر خواهی دراز میکنی و اگر خواهی کوتاه
میکنی باب نهم در بیان وقت المغرب و العشاء الآخرة شرح العشاء بکسر عین منقوطه و شین با نقطه و الف ممدوده زمان غروب آفتاب تا نصف شب
و مراد اینجا نماز فریضه آن زمانست و آن دو قسم است یکی اول و آنرا مغرب مینامند دوم آخر و آن فریضه خفتن است یعنی این باب در بیان وقت
فریضه شام و فریضه خفتن است و در این باب شانزده حدیث و کلام مصنف است بعد از حدیث ششم اول اصل عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ع
قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ وَقْتُ الْمَغْرِبِ اِذَا ذَهَبَتِ الْحُمْرَةُ مِنَ الْمَشْرِقِ وَتَدْرِي كَيْفَ ذٰلِكَ قُلْتُ لَا قَالَ لِاَنَّ الْمَشْرِقَ
مُطِلٌّ عَلَى الْمَغْرِبِ هٰكَذَا وَرَفَعَ يَمِينَهُ فَوْقَ يَسَارِهِ فَاِذَا غَابَتْ هٰهُنَا ذَهَبَتِ الْحُمْرَةُ مِنْ هٰهُنَا شرح مراد
بمشرق قدر محسوس است از جمله بخار و ابر و مانند آنها که واسطه است میان ما و ربع آسمان که در فوق دایره افق است در جانب طلوع آفتاب
و میان دایره افق و دایره نصف النهار است و مراد بمغرب قدر غیر محسوس است از جمله ربع دیگر که در فوق دایره افق است مطل بضم میم
و کسر طا منقوطه و تشدید لام مشرف چنانچه کوهی که بلندتر از کوهی دیگر است و میان آنها واسطه نیست مشرف بر آنست پس مراد بفوق اینجا
سمت الراس نیست مراد بغیب شدن آفتاب گذشتن مرکز آفتابست از دایره افق بقدر نصف قطر آفتاب تقریبا چنانچه طلوع آفتاب
پیش از رسیدن مرکز آفتابست بدایره افق از جانب مشرق بقدر نصف قطر آفتاب تقریبا و رفع یمینه فوق یساره کلام راویست
که در میان اجزای کلام امام در آمده یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت شنیدم از او که میگفت وقت نماز شام
وقتیست که رفته باشد سرخی از مشرق و آیا میدانی که چونست آنچه گفتم گفتم نه گفت برای اینست که مشرق مشرفست بر مغرب
همچنین و امام برداشت دست راست خود را بالای دست چپ خود پس چون غایب شود اینجا که دست چپ است میرود سرخی از اینجا
که دست راست است مخفی نماند که ظاهر این حدیث و حدیث دوم و چهارم این باب اینست که چون سرخی در ربع غربی آسمان بهم رسد فریضه صبح
قضا میشود و اشارت باین می آید در حدیث اول باب دوازدهم دوم اصل عَنْ اَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ اِذَا غَابَتِ الْحُمْرَةُ مِنْ هٰذَا

الجانب یعنی من المشرق فقد غابت الشمس من شرق الارض وغربها شرح یعنی من المشرق کلام راویست که درمیان اجزای
کلام امام درآمده مراد بشرق الارض ربع آسمانست که درجانب مشرقست و در فوق الارض است میان دایرهٔ افق و نصف النهار است و مراد
بغربها ربع دیگر است که در فوق الارض است یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلم گفت که چون غایب شود سرخی از اینجانب یعنی از مشرق
پس بتحقیق غایب شده آفتاب از ربع شرقی آسمان که در فوق الارض است و ربع غربی آسمان که در فوق الارض است یا بمعنی که هیچ جزو
آفتاب در هیچکدام از این دو ربع نیست سیوم اصل قال ابو عبد الله علیه السلم ان الله خلق حجابا من ظلمة مما یلی المشرق
ووکل به ملکا فاذا غابت الشمس اغترف ذلک الملک غرفة بیده ثم استقبل بها المغرب یتبع الشفق
ویخرج من بین یدیه قلیلا قلیلا ویمضی فیوافی به المغرب عند سقوط الشفق فیسرح الظلمة ثم
یعود الی المشرق فاذا طلع الفجر نشر جناحیه فاستاق الظلمة من المشرق الی المغرب حتی یوافی بها المغرب
عند طلوع الشمس شرح من در من ظلمة بیانیه است و من در مما ابتدائیه است و ظرف صفت ظلمت است ما موصوله عبارت از بعض
آسمانست ملک بفتح میم و فتح لام گاهی استعاره میشود برای حصهٔ از قدرت الهی میتواند بود که اینجا از آن قبیل باشد پس ذکر توکیل
و ید و اغتراف و جناح و مانند اینها از لوازم یا از ملایمات مشبه به از قبیل تخییل یا از قبیل ترشیح است و مقصود اینست که اثر قدرت الهی
در حدوث نور و ظلمت ظاهر است مثل اینکه ظاهر است که اگر حدوث صبح کاذب بسببی میبود که فلاسفهٔ طبیعیین و ریاضیین خیال کرده اند میبایست
که عمود نباشد بلکه عریض باشد زیرا که دو طرف آن از جملهٔ محیط ظل مخروط بازدیکتر است از بعض آن که در بالاست و بعض دیگر آن که در پایینست
الاغتراف بغین نقطه دار و بقاف و فا مصدر باب افتعال گرفتن آب و مانند آن بدست الغرفة بضم غین و سکون را قدری از آب و مانند آن
که در دست گنجد و آن منصوب و مفعول به است نه از اغتراف و غرفه در ظلمت و نشر جناح در ضد آن اشارتست باینکه وسعت نور بیشتر از وسعت
ظلمتست زیرا که مکان ظلمت بقدر ظل مخروطی زمین است و باقی عالم مکان نور است با در بها برای تعدیه است یتبع حال از فاعل استقبل است
و ضمیر مستتر راجع بملک است یخرج بصیغهٔ مضارع غایب معلوم باب افعال است و ضمیر مستتر راجع بشفق است ضمیر یدیه راجع بملک است ضمیر یمضی و ضمیر
یوافی راجع بملک است و میتواند بود که راجع بشفق باشد یسرح بسین بی نقطه و را بی نقطه و حا بی نقطه بصیغهٔ مضارع غایب معلوم باب
منع است و ضمیر مستتر راجع بملک است الظلمة منصوب و مفعول به است التسریح بفتح سین و سکون را پراکنده کردن و میتواند بود که در
یسرح ضمیر مستتر نباشد و الظلمة مرفوع و فاعل باشد السروح پراکنده شدن یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلم بدرستی که الله تعالی آفریده
که آن تاریکیست که ابتدا میشود از آنچه متصل بمشرقست از جملهٔ آسمان و موکل گردانید بآن حجاب ملکی را پس چون غایب شود آفتاب برمیدارد
خود میگیرد آن ملک یکمشت ظلمت را بعد از ان مقابل میکند آنرا بمغرب در حالی که آن ملک از پی شفق میرود و شفق بیرون میرود
از پیش آن ملک کم کم و ملک میرود پس ملک میرسد بمغرب نزد فرو رفتن شفق پس آن ملک پراکنده در جمیع آسمان میکند تاریکی را
بعد از ان آن ملک برمیگردد بسوی مشرق پس چون طلوع کند صبح صادق باز میکند دو بال خود را پس میراند تاریکی را از مشرق
بسوی مغرب تا آنکه ملک میرسد بمغرب نزد طلوع آفتاب چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال وقت سقوط
القرص ووجوب الافطار ان تقوم بحذاء القبلة وتتفقد الحمرة التی ترتفع من المشرق فاذا جازت
قمة الراس الی ناحیة المغرب فقد وجب الافطار وسقط القرص شرح وقت بفتح واو و سکون قاف مبتداست
ان تقوم مصدریست که نایب ظرف زمانست و ظرف خبر مبتداست مراد بقبله اینجا قبلهٔ مدینه و مانند آنست و مراد بقیام بحذاء قبله
اینست که محل غروب آفتاب را در هر روز که حاجت افتد محاذی یمین حقیقی گیرند بنابر آنچه می آید در حدیث ششم باب النوادر که باب

صدم است

صدم است که جهت قبله وسعتی دارد پس تفاوتی که باعتبار فصول در مغرب آفتاب بهم میرسد و نهایت آن بقدر ضعف میل کلی است
منافات ندارد با اینکه در هر روزی با وجود آنکه مغرب آن روز در یمین حقیقی گیرند مواجههٔ قبله در مدینه حاصل باشد و بر این قیاس است
معرفت وقت مغرب در سایر بلاد زیرا که مناط آن بدست گرفتن محل غروب آفتابست در هر روز که حاجت شود القمة بکسر قاف
و تشدید میم فرق سر یعنی این معیار در صورتیست که آسمان صاف باشد بقرینهٔ حدیث آینده یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم
گفت وقت غروب قرص آفتاب و ثابت شدن افطار روزه دار اینست که بایستی برابر قبله در مدینه و مانند آن و ملاحظه کنی سرخی را
که بلند میشود از مشرق پس چون آن سرخی گذشت از فرق سر بجانب مغرب پس بتحقیق ثابت شد افطار روزه دار و فرو رفت قرص آفتاب
پنجم اصل قال ابو جعفر علیه السلم وقت المغرب اذا غاب القرص فان رایت بعد ذلک وقد صلیت اعدت
الصلوة ومضی صومک وتکف عن الطعام ان کنت اصبت منه شیئا شرح وقت بفتح واو و تشدید قاف
مکسور بصیغهٔ امر حاضر باب تفعیل است التوقیت اجتهاد و تعیین وقت برای چیزی در صورتی که اشتباهی باشد بسبب ابر و مانند آن المغرب
منصوب و مفعول وقت است و آن مصدر میمی است بمعنی غروب آفتاب و بعضی وقت المغرب را بسکون قاف بعنوان اضافه خوانده اند
و خیال کرده اند که این حدیث منافی حدیث سابق و مانند آنست و فتوی ببطلان مضمون آن احادیث داده اند مراد بغیبوبه در اذا
غاب القرص غیبوبه با ابر تیره و مانند آنست که معیاری که در حدیث سابق مذکور شد با آن میسر نیست تحقیقا پس تقدیر آن اینست
بظن خود رایت بصیغهٔ ماضی مخاطب باب منع است و مفعول آن محذوف است الرای بفتح را و سکون همزه اعتقاد و دیدن بچشم و هر دو اینجا
مناسب است و بنابر اول تقدیر رایت خلاف ما وقت است و بنابر دوم تقدیر رایت القرص او الحمرة المشرقیة است مشار الیه ذلک
وقتی است که از وقت فهمیده میشود یا مصدر وقت و حاصل هر دو یکیست و قد صلیت اشارتست باینکه اگر ظاهر شود که غروب در اثنای
نماز شده اعاده لازم نیست موافق آنچه می آید در حدیث دوازدهم باب بیستم که باب وقت الصلوة فی یوم الغیم والریح ومن صلی لغیر القبلة
است ان کنت متعلق بهر یک از معنی و تکف است یا متعلق بدوم است یعنی گفت امام محمد باقر علیه السلم که بظن خود تعیین کن غروب
آفتاب را چون ناپیدا باشد قرص آفتاب بسبب ابر و مانند آن پس چون اعتقاد کنی خلاف توقیتی را که کردی بعد از ان در حالی که
بتحقیق نماز شام کردی اعاده میکنی آن نماز را و گذشت روزه تو و نگاه میداری خود را از طعام اگر تناول کرده باشی از طعام چیزی را
ششم اصل عن یزید بن خلیفة قال قلت لابی عبد الله علیه السلم ان عمر بن حنظلة اتانا عنک بوقت
قال فقال ابو عبد الله علیه السلم اذا لا یکذب علینا قلت قال وقت المغرب اذا غاب القرص الا ان رسول
الله صلی الله علیه واله کان اذا جد به السیر اخر المغرب ویجمع بینها وبین العشاء فقال صدق
وقال وقت العشاء حین یغیب الشفق الی ثلث اللیل ووقت الفجر حین یبدو حتی یضیء شرح صدر حدیث
بیان شد در شرح حدیث اول باب پنجم بلکه بعینه همانست و تکرار برای ربط کلامست مراد اینجا بغیبوبهٔ قرص سقوط قرص است که بیان
شد در حدیث چهارم این باب جد بجیم و تشدید دال بی نقطه بصیغهٔ ماضی معلوم باب ضرب است با در به برای تعدیه است السیر بفتح سین بی نقطه و
سکون یا دو نقطه در پایین و را بی نقطه مرفوع و فاعل جد است ضمیر و قال راجع بامام علیه السلم است تحقیق الی ثلث اللیل می آید در شرح حدیث
سیزدهم این باب یعنی روایتست از یزید بن خلیفه گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را بدرستی که عمر بن حنظله آورد نزد ما از جانب تو
وقتی را که وقت فضیلت نماز شامست اگرچه در غیر آن نیز مجزی باشد راوی گفت که پس گفت امام جعفر صادق علیه السلم در این هنگام
دروغ نمی بندد بر ما گفتم که عمر بن حنظله گفت وقت فضیلت مغرب وقتیست که غایب شود قرص آفتاب از بالای دایرهٔ افق بقدر

است که رسول الله صلی الله علیه و آله چون شتابان میکرد و او را در سفر تاخیر میکرد نماز شام را جمع میکرد میان آن و نماز خفتن یعنی که بر دوشی
میکرد که آخر نماز شام متصل بود با غایب شدن حمره مغربیه میشد و همان وقت نماز خفتن را میکرد و پس امام گفت که عمر بن حنظله راست گفت و امام گفت
که وقت فضیلت نماز خفتن برای اکثر مردم وقتیست که غایب میشود سرخی مغرب تا دانگ شب و وقت فضیلت نماز فجر وقتیست که ظاهر
شود فجر تا آنکه روشن کند عالم را بدانکه منافات نیست میان اینکه وقت فضیلت عشا داخل شود پیش از ربع دوم شب و میان آنچه گذشت
در شرح حدیث اول باب چهارم که وقت اول برای عشا بعد از انقضای ربع اول شب است و در حدیث سیوم باب چهارم که وقت اول افضل
از وقت دوم است مگر با عذر زیرا که اکثر مکلفین در تقدیم عشا از ربع دوم شب معذور میباشند چنانچه ظاهر میشود در شرح حدیث سیزدهم
این باب هفتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال سمعته یقول وقت المغرب اذا غربت الشمس فغاب قرصها شرح
وقت بسکون قاف مرفوع و مبتدا است و وقت المغرب یعنی اول وقت المغرب است یا یعنی وقت فضیلة المغرب است ذکر فغاب قرصها
فا تعقیبیه باشد و خواه بیانیه باشد برای رفع اشتباه غروب باصطلاح منجمان است و آن رسیدن مرکز آفتاب است بدایره افق حقیقی در جانب
مغرب یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت شنیدم از او که میگفت اول وقت نماز شام وقتی است که غروب
کند آفتاب پس غایب شود قرص آفتاب از نصف آسمان که بالای دایره افق حقیقی است هشتم اصل عن جریر عن زید الشحام
قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن وقت المغرب فقال ان جبرئیل علیه السلام اتی النبی صلی الله علیه و آله
لکل صلوة بوقتین غیر صلوة المغرب فان وقتها واحد و وقتها وجوبها و رواه عن زرارة و الفضیل قالا قال
ابو جعفر علیه السلام ان لکل صلوة وقتین غیر المغرب فان وقتها واحد و وقتها وجوبها و وقت فوتها
سقوط الشفق شرح وقتین عبارت از فرد دوم اول و آخرست از جمله دو فرد که بیان شد در شرح عنوان باب چهارم پس منافات
ندارد با آنچه می آید در حدیث چهاردهم این باب که وقت المغرب فی السفر الی ربع اللیل منافات نیست میان نسبت اتیان بوقتین بجبرئیل اینجا
و میان آنچه گذشت در حدیث اول باب چهارم که جبرئیل مشیر بوده در تعیین دو وقت زیرا که او روش استنبط منه منافات ندارد با
در استنباط مراد بوقت در وقتها وجوبها وقت کمال فضیلت است که جز وقت اول است اگر مراد وقت اول میبود اسقاط واو در دو وقتها
میکرد و وجوبها مرفوع و خبر مبتدا است و مصدر نایب ظرف زمان است مثل آتیه مقدم الحاج الوجوب ثبوت و سقوط و هر دو اینجا مناسب است
و بنابر اول ضمیر راجع بالمغرب است و بنابر دوم راجع بالشمس است اگرچه در کلام صریحا مذکور نیست الفوت بفتح فا و سکون واو و تا دو نقطه
در بالا ساقط بودن چنانچه بیان میشود در شرح حدیث دهم باب بیستم و مراد اینجا او بودن بی فضیلت است پس کلام اشعار باین است
که اگر در شام تاخیری واقع شود بقدری که آخر آن متصل بسقوط شفق شود فضیلت دارد اما کمال فضیلت ندارد و وجه این آنست که
یا نافله شام قضا میشود یا تعجیل در فریضه یا نافله میشود چنانچه مصنف بیان میکند یعنی روایت است از جریر از زید شحام گفت پرسیدم
امام جعفر صادق علیه السلام را از وقت نماز شام پس گفت بدرستی که جبرئیل علیه السلام آورد نزد نبی صلی الله علیه و آله برای هر نمازی از فرایض پنجگانه
دو وقت مگر نماز شام چه بدرستی که وقت نماز شام یکیست و وقت کمال فضیلت آن وقت ثابت شدن آنست یعنی که اول وقت غروب
آفتاب و جریر روایت کرد این مضمون را از زراره و فضیل گفتند که گفت امام محمد باقر علیه السلام بدرستی که برای هر نمازی از فرایض پنجگانه
دو وقتست مگر نماز شام چه بدرستی که وقت آن یکیست و وقت کمال فضیلت آن وقت ثبوت آنست و ابتدای وقت ادا بودن نماز
مغرب بی فضیلت زمان فرو رفتن شفق است نهم اصل و روی ایضا ان لها وقتین آخر وقتها سقوط الشفق شرح
مروی عنه اینجا میتواند که صاحب الزمان علیه السلام باشد بتوسط یکی از سفرا و میتواند بود که غیر او از ائمه علیهم السلام باشد سقوط مرفوع و خبر

مبتدا است

مبتدا است و مصدر نایب ظرف زمان است یعنی و روایت کرده شده نیز از امام علیه السلام که برای نماز شام دو وقت فضیلت است آخر وقت فضیلت آن
وقت غروب سرخی مغرب است کلام المصنف اصل و لیس هذا مما یخالف الحدیث الاول ان لها وقتا واحدا لان الشفق
هو الحمرة و لیس بین غیبوبة الشمس و غیبوبة الشفق الا شیء یسیر و ذلک ان غیبوبة الشمس بلوغ علامة
الحمرة القبلة و لیس بین بلوغ الحمرة القبلة و بین غیبوبتها الا قدر ما یصلی الانسان صلوة
المغرب و نوافلها اذا صلاها علی تؤدة و سکون و قد تفقدت ذلک غیر مرة و لذلک صار
وقت المغرب ضیقا شرح ان لها وقتا واحدا بتقدیر ان لها وقتا واحدا الی آخره است زیرا که تتمه کلام نیز دخل دارد در توهم
مخالفت ظاهر این است که مراد بنوافلها چهار رکعت متصل بیکدیگر باشد و این منافات ندارد با ظاهر آنچه می آید در حدیث هشتم باب
هشتاد و چهارم که امام رضا علیه السلام تفریق میکرده میان آن چهار رکعت زیرا که ما نحن فیه بعنوان تقریب است و حاصل کلام
مصنف در رفع مخالفت میان حدیث هشتم و حدیث نهم این است که در حدیث هشتم مراد بوقت واحد وقت موسع است که ربع
اول شب است و مراد بحصر وقت شام در وجوب الخ حصر وقت کمال فضیلت شام است در وجوب الخ و آن ضیق است و در حدیث نهم
مراد بدو وقت دو وقت اصل فضیلت است که هر دو پیش از سقوط شفق است یکی مقدم که وقت کمال فضیلت نیز هست و دیگری
مؤخر که وقت فضیلت بی کمالست پس منافات میان این دو حدیث نیست و ربع اول شب منقسم بسه قسم میشود اول وقت قسم
کمال فضیلت که مضیق است قسم دوم وقت اصل فضیلت و آن بعد از قسم اول و پیش از سقوط شفق است قسم سیوم وقت اصل
ادا بودن و آن از وقت سقوط شفق است تا آخر ربع اول شب بدانکه دفع مخالفت بروش دیگر ممکنست و آن این است که حدیث هشتم
باعتبار کمال فضیلت برای غیر صاحب عذر باشد و حدیث نهم باعتبار کمال فضیلت و ضم صاحب عذر باشد مثل مسافری که شتاب
داشته باشد چنانچه ظاهر شد در حدیث ششم این باب و حمل کلام مصنف برین نیز میتوان کرد یعنی و نیست این حدیث نهم از جمله آنچه مخالفت
دارد حدیث هشتم را که برای نماز شام یکوقت است تا آخر کلام که دلالت میکند بر اینکه وقت کمال فضیلت شام مضیق است برای
اینکه مراد بشفق در حدیث نهم سرخیست و نیست میان غایب شدن آفتاب از نصف آسمان که در بالای دایره افق حقیقی است
و میان غایب شدن سرخی مغرب از نظر خلایق مگر زمانی اندک و آنچه گفتیم برای این است که علامت غایب شدن آفتاب رسیدن
سرخی مشرقست بقبله و مدینه و مانند آن چنانچه بیان شد در حدیث چهارم این باب و نیست میان رسیدن سرخی بقبله و میان
غایب شدن سرخی مغرب مگر مقدار گزاردن آدمی نماز فریضه شام را و نوافل آن را چون گزارد آنها را بعنوان تأنی و آرام
و بتحقیق وارسیدم آن را مکرر و باین سبب گردید وقت فریضه شام تنگ دهم اصل سأل علی بن اسباط ابا الحسن
علیه السلام و نحن نسمع الشفق الحمرة او البیاض فقال الحمرة لو کان البیاض کان الی ثلث اللیل شرح
الحمرة در دوم مرفوع و خبر مبتدای محذوفست بتقدیر هو الحمرة ضمیر لو کان راجع بالشفق است البیاض منصوب و خبر کان است ضمیر مستتر
در کان دوم راجع بتاخیر عشا است که منقولست از رسول الله صلی الله علیه و آله که میکرده تا مبادا مشقت بر امت شود چنانچه می آید
در حدیث سیزدهم این باب پس مراد این است که عمده مقصد رسول الله در عدم تاخیر این بوده که مردم بعد از فراغ از نماز عشا در وقت
بقیه روشنی بخانهای خود عود کنند و اگر ازین قصد میگذشت تاخیر میکرد تا ثلث اللیل و احتمال دارد و بیان میشود در شرح حدیث
سیزدهم این باب یعنی پرسید علی بن اسباط امام رضا علیه السلام را و ما میشنیدیم که آیا شفق که رسول الله صلی الله علیه و آله بعد از
غایب شدن آن شروع در نماز خفتن میکرده سرخیست یا سفیدیست پس امام گفت که آن شفق سرخیست بیان این آنکه اگر میبود

آن شفق سفیدی میبود تا خیر رسول نماز خفتن را تا ثلث شب یازدهم اصل عن عمران بن علی الحلبی قال سألت
اباعبدالله علیه السلم متی تجب العتمة فقال اذا غاب الشفق والشفق الحمرة فقال عبیدالله اصلحک
الله انه یبقی بعد ذهاب الحمرة ضوء شدید معترض فقال ابوعبدالله علیه السلم ان الشفق انما هو
الحمرة ولیس الضوء من الشفق شرح الضوء مرفوع و اسم لیس است من تبعیضیه است و در بعض نسخ بجای من الشفق من الباض
است و بنا براین اسم لیس ضمیر مستتر راجع بشفق است و الضوء منصوب و خبر لیس است و من بیانیه است یعنی روایت است از عمران علی حلبی
که برادر عبیدالله است گفت پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را که کی ثابت میشود نماز خفتن پس امام گفت وقتی که غایب شود شفق و شفق
سرخیست پس گفت عبیدالله نگاهدارد ترا الله تعالی بدرستی که شان اینست که میماند بعد از رفتن سرخی روشنی که سخت و پهن است
پس گفت امام جعفر صادق علیه السلم بدرستی که شفق نیست مگر سرخی و نیست روشنی از جمله شفق دوازدهم اصل عن ابی عبدالله علیه السلم
قال اذا غربت الشمس دخل وقت الصلوتین الا ان هذه قبل هذه شرح مراد بصلوتین فریضه شام و فریضه خفتن است
چنانچه صریح میشود در حدیث شانزدهم این باب یا مراد فریضه شام و نافله آنست و نظیر این گذشت در حدیث پنجم باب سابق یعنی
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت چون غروب کند آفتاب داخل میشود وقت دو نماز الا اینقدر هست که یک نماز واجبست که مقدم
باشد بر نماز دیگر سیزدهم اصل عن ابی جعفر علیه السلم قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله لولا ان اشق
علی امتی لاخرت العشاء الی ثلث اللیل و روی ایضا الی نصف اللیل شرح اشق بصیغه مضارع متکلم وحده از باب
نصر است ثلث بضم ثاء سه نقطه و سکون لام است و مراد بتاخیر تا ثلث شب بجا گزاردن نماز است بروشی که آخر آن متصل بآخر ثلث اول شب
شود در حالی که اول آن در اول ربع دوم شب باشد و میتواند بود که ثلث بفتح ثاء سه نقطه و لام و الف باشد و الف در رسم الخط افتاده
باشد و بمعنی سه ساعت باشد و مراد ربع شب باشد و مراد بتاخیر تا ثلث تاخیر شروع باشد و بر هر تقدیر شاید که لیل اینجا عبارت باشد
از زمانی که از غروب مرکز شمس است در افق حقیقی تا طلوع مرکز شمس از افق حقیقی و روی تا آخر کلام بعض راویانست و مراد اینست که در روایتی
دیگر از ابی جعفر علیه السلم این ضمیمه نیز هست و بنا بر آن مقصود اینست که تاخیر عشا تا ثلث لیل افضل است و تا نصف لیل مجزیست بعنوان
عزیمت موافق آنچه گذشت در حدیث اول باب فرض الصلوة که باب سیوم است که غسق اللیل هو نصفها یعنی روایت است از امام محمد باقر
علیه السلم گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله اگر نه این میبود که مشکل کنم کار را بر امت خود هر آینه تاخیر میکردم نماز خفتن را تا دو دانگ
شب و روایت کرده شده نیز که تا نصف شب چهاردهم اصل عن ابی عبدالله علیه السلم قال وقت المغرب فی السفر الی
ربع اللیل شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت که امام گفت وقت نماز شام در سفر تا چهار یک شب است باین معنی که آخر
نماز شام در سفر متصل بآخر ربع اول شب تواند شد نظیر آنچه گذشت در شرح حدیث سابق و این تاخیر منافات ندارد با اصل فضیلت
در سفر اگرچه در حضر منافات داشته باشد جمع میان این حدیث و آنچه می آید در حدیث پنجم باب بیست و ششم بیان میشود در شرح آن
پانزدهم اصل عن علی بن الریان قال کتبت الیه الرجل یکون فی الدار تمنعه حیطانها النظر الی حمرة المغرب و معرفة
مغیب الشفق و وقت صلوة العشاء الآخرة متی یصلیها و کیف یصنع فوقع علیه السلم یصلیها اذا کان علی
هذه الصفة عند قصرة النجوم و للمغرب عند اشتباکها و بیاض مغیب الشمس قصرة النجوم بیانها شرح
علی بن ریان بفتح راء بی نقطه و تشدید یاء دو نقطه در پایین از راویان امام علی نقی و امام حسن عسکری علیهما السلم است مغیب بفتح میم و کسر غین
با نقطه در اول مصدر میمی است و در دوم اسم مکان است القصرة بفتح قاف و سکون صاد بی نقطه و راء بی نقطه و تاء وحدت مصدر باب ضرب

سفیدکردن

سفید کردن جامه و مانند آن و از اینست که کازر را قصار می نامند و حقیقت آن جدا کردن چیزیست از آنچه مانند پرده بر آن شده باشد
مثل چرک در جامه و مثل آنچه باعث خفای ستارگانست و تاء وحدت برای افاده شمول قصرست جمیع ستارگان را چنانچه میگویند ستارگان
یکبار نمایان شده اند بمعنی اینکه جمیع آنها نمایان شده اند پس اضافه قصرة بنجوم اضافه مصدر بمفعولست الف لام النجوم برای عهد خارجست
یعنی ستارگانیکه دیوارها مانع دیدن آنها نیست الاشتباک بشین با نقطه و بای یک نقطه مصدر باب افتعال التباس و مراد اینجا نمود از شدن
بعض چیزی و پنهان بودن بعضی دیگر از جمله آنست بیاض مبتداست و بتقدیر علامة بیاض نیست قصرة خبر مبتداست یا بیانها مرفوع و عطف
بیان یا بدل قصرة است البیان بفتح با مصدر باب ضرب بمعنی وضوح و اینجا معنی اول مناسبست پس اضافه اینجا نیز از قبیل اضافه مصدر
بمفعولست یعنی روایت است از علی بن ریان گفت نوشتم سوی امام علیه السلم که مردی میباشد در سرای که مانع میشود او را دیوارهای آن از
نظر سوی سرخی مغرب و شناختن غایب شدن شفق و وقت نماز خفتن چه وقت میگزارد نماز خفتن را و چون میکند پس نوشت امام علیه السلم که
میگزارد نماز خفتن را چون باشد برین حال نزد سفید کردن الله تعالی جمیع آن ستارگان را و میگزارد نماز شام را نزد نمود از شدن
بعض آن ستارگان و علامت سفیدی مغرب سفید کردن آن ستارگانست که دفعه ساختن آن ستارگان باشد شانزدهم اصل
کتبت الی الرضا علیه السلم ذکر اصحابنا انه اذا زالت الشمس فقد دخل وقت الظهر و العصر و اذا غربت دخل وقت
المغرب و العشاء الآخرة الا ان هذه قبل هذه فی السفر و الحضر و ان وقت المغرب الی ربع اللیل فکتب کذلک
الوقت غیر ان وقت المغرب ضیق و آخر وقتها ذهاب الحمرة و مصیرها الی البیاض فی افق المغرب شرح ظاهر
آن اینست که از قبیل استثنای منقطع باشد و وقت المغرب یعنی وقت فضیلة المغرب باشد و جمعی باستثنای متصل حمل میکنند والله
اعلم یعنی نوشتم سوی امام رضا علیه السلم که مذکور کردند یاران ما در روایات خود از ائمه علیهم السلم اینرا که شان اینست که چون زوال آفتاب
شود پس بتحقیق داخل میشود وقت فریضه ظهر و فریضه عصر و چون غروب آفتاب شود داخل میشود وقت فریضه شام و فریضه خفتن اینقدر هست
که یکی از آن دو پیش از دیگریست در هر دو صورت سفر و حضر و اینرا که وقت شام تا ربع شب است باین معنی که آخر آن متصل است باول ربع دوم
شب امام نوشت که چنانست وقت اینقدر هست که وقت فضیلت نماز شام تنگست و آخر وقت فضیلت نماز شام وقت برطرف شدن
سرخی مغرب و گردیدن آن سوی سفیدیست در افق مغرب باب هفدهم اصل وقت الفجر شرح الفجر بفتح فاء و سکون جیم مصدر باب نصر
روان ساختن آب و مانند آن مثل روان ساختن الله تعالی سفیدی مشرق را در افق و مصدر اینجا بمعنی مفعولست و بتقدیر صلوة الفجر است
یعنی این باب بیان وقت نماز صبح صادقست و در این باب شش حدیث است اول اصل کتب ابو الحسن بن الحصین الی ابی جعفر
الثانی علیه السلم معی جعلت فداک قد اختلف موالوک فی صلوة الفجر فمنهم من یصلی اذا طلع الفجر الاول
المستطیل فی السماء و منهم من یصلی اذا اعترض فی اسفل الافق و استبان و لست اعرف افضل الوقتین
فاصلی فیه فان رایت ان تعلمنی افضل الوقتین و تحده لی و کیف اصنع مع القمر و الفجر لا یتبین معه
حتی یحمر و یصبح و کیف اصنع مع الغیم و ما حد ذلک فی السفر و الحضر فعلت ان شاء الله شرح کیف اصنع عطف
بر افضل الوقتین است و عطف جمله بر مفرد در مفعول افعال قلوب جایز است زیرا که هر یک از جمله و مفرد در اینجا در حکم دیگریست یجهر بجیم و هاء
و راء بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم از باب منع یا از باب افعال است الجهر و الاجهار آشکار کردن و در بعض نسخ یحمر بحاء بی نقطه و میم و تشدید راء
بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم از باب افعلال است الاحمرار سرخ شدن و بر هر تقدیر ضمیر مستتر راجع بالفجر است یصبح بصاد بی نقطه و باء یک نقطه
و حاء بی نقطه بصیغه مضارع معلوم غایب از باب علم یا از باب افعال است الصبح بفتح صاد بی نقطه و فتح باء رنگ سفیدی آمیخته بسرخی و الاصباح

بس هم

روشن کردن فعلت جزای فان رایت یعنی نوشت ابو الحسن بن الحصین بسوی امام محمد تقی علیه السلم و مکتوب با من بود که بر سالم کردم تا
شوم تحقیق اختلاف کردند دوستان تو در نماز فجر پس بعض ایشان کسی است که میگزارد چون ظاهر شود فجر اول که دراز است در جانب
بلندی آسمان و بعض ایشان کسی است که میگزارد چون فجر پهن شود در پایین کنار آسمان و نمایان شود صریحا و نمیدانستم از خود بهتر
این دو وقت را تا گزارم در آن پس اگر بینی که اعلام کنی مرا بهتر این دو وقت او بیان اول و آخر آن کنی برای من و اینکه چون کنم با ماه و
فجر صریح نمیشود با آن تا وقتی که عالم را آشکار کند و آمیخته بسرخی شود و اینکه چون کنم با ابر و چیست اول وقت نماز فجر در سفر و در حضر
میکنی ان شاء الله اصل فکتب علیه السلم بخطه وقرأته الفجر یرحمك الله هو الخیط الابیض المعترض لیس هو
الابیض صعدا فلا تصل فی سفر ولا حضر حتی تبینه فان الله تبارك وتعالی لم یجعل خلقه فی شبهة
من هذا فقال کلوا واشربوا حتی یتبین لکم الخیط الابیض من الخیط الاسود من الفجر فالخیط الابیض
هو المعترض الذی یحرم به الاکل والشرب فی الصوم وکذلك هو الذی یوجب به الصلوة شرح چون
کلام سائل مفهوم میشد که فجر دو فرد داشته باشد امام علیه السلم ابطال آن کرد بحصر فجر در یکفرد و هو الخیط الابیض اشارتست مبنی بر
الفجر بیانیه است پس دلالت بر حصر میکند صعدا بفتح صاد بی نقطه و کسر عین بی نقطه و دال بی نقطه بصیغه صفت مشبهه با علم حال از ضمیر مستتر در
الابیض است الصعود بالا رفتن تبینه بتای دو نقطه و بای یک نقطه و یاء دو نقطه در پایین و نون بصیغه مضارع مخاطب باب ضرب یا باب افعال یا باب تفعیل یا
باب تفعل بحذف یکی تا است البین الابانة والتبیین التبین معرفت یعنی پس نوشت امام علیه السلم بخط خود و خواندم آنرا که فجر
رحمت کناد ترا الله تعالی آنحضرت در رشته سفید پهن است نه فجر سفید بر جایی که بالا رونده باشد پس مگذار نماز فجر را در سفر و نه در
حضر تا وقتی که شناسی آنرا چه بدرستی که الله تبارک و تعالی نگردانید مخلوقات خود را در شکی از این بیان این آنکه گفت در سوره بقره بخورید
و بیاشامید تا وقتی که شناخته شود برای شما رشته سفید ممتاز از رشته سیاه که آن رشته سفید فجر است بیان این آنکه رشته
آنکه حرام میشود با آن خوردن و آشامیدن در روزه و همچنان آنست آنچه واجب کرده میشود با آن نماز فجر دوم اصل قلت
لابی عبد الله علیه السلم اخبرنی بافضل المواقیت فی صلوة الفجر فقال مع طلوع الفجر ان الله یقول
وقرآن الفجر ان قرآن الفجر کان مشهودا یعنی صلوة الفجر تشهده ملئکة اللیل وملئکة النهار فاذا
صلی العبد الصبح مع طلوع الفجر اثبتت له مرتین اثبتها ملئکة اللیل وملئکة النهار شرح یعنی صلوة
الفجر برای تفسیر قرآن الفجر است باعتبار اینکه سوره فاتحه جزء صلوة است و آن عظیم است موافق آیت سوره حجر و لقد آتیناک
سبعا من المثانی والقرآن العظیم ضمیر تشهده راجع بفجر است یا راجع بقرآن الفجر است و بهر تقدیر تشهده برای تفسیر مشهودا است
ظاهر این حدیث و آنچه می آید در حدیث دوم باب صد و م که باب النوادر است اینست که ما بین طلوع فجر و طلوع شمس از اجزای نهار باشد
یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را خبر ده مرا بهتر اوقات در نماز فجر پس گفت بهتر آنست که با طلوع فجر باشد بیان این آنکه
بدرستی که الله تعالی میگوید در سوره بنی اسرائیل برپای دار قرآن فجر را بدرستی که قرآن فجر بوده همیشه حاضر شده نزد آن میخواهد بقرآن
فجر نماز فجر را حاضر میشوند فرشتگان شب و فرشتگان روز پس چون گزارد بنده نماز صبح را با طلوع فجر ثابت کرده میشود برای
آن بنده دو بار ثابت میکنند آنرا فرشتگان شب و فرشتگان روز سیوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال
الصبح هو الذی اذا رأیته معترضا کانه بیاض سوراء شرح سوراء بضم سین بی نقطه و سکون واو و راء بی نقطه
والف ممدوده و گاهی مقصوره می باشد موضعیست از توابع بغداد که نهری دارد و در کنار نهر خاک سفیدی ریخته شده بطول نهر

یعنی در گرد

یعنی روایت از امام جعفر صادق علیه السلم گفت صبح آن است که چون دیدی آنرا پهن گویا که آن سفیدی نهر سوراء است چهارم اصل
عن ابی عبد الله علیه السلم قال وقت الفجر حین یبدو حتی یضیء شرح مراد بوقت اینجا وقت فضیلت است تعرف حدیث
آینده الفجر تقدیر صلوة الفجر است حین مرفوعست و اگر بوقت فضیلت باشد حین منصوب خواهد بود یبدو بیای یک نقطه و دال بی نقطه
و واو بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر است و ضمیر مستتر راجع بالفجر است مدخول حتی داخل در حکم ما قبل است یضیء بضاد با نقطه و یاء و همزه
بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال منصوبست و ضمیر مستتر راجع بالفجر است و مراد باضاءت اینجا سفید و نورانی شدنست موافق
آنچه می آید در کتاب الصیام در حدیث ششم باب چهارم که باب الفجر ما هو تا آخر است که سألت ابا عبد الله علیه السلم فقلت متی یحرم الطعام
والشراب علی الصائم وتحل الصلوة صلوة الفجر فقال اذا اعترض الفجر وکان کالقبطیة البیضاء فثم یحرم الطعام ویحل الصیام وتحل
الصلوة صلوة الفجر قلت فلسنا فی وقت الی ان یطلع شعاع الشمس فقال هیهات این تذهب تلك صلوة الصبیان و بیان میشود یعنی
روایت از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که وقت فضیلت نماز فجر وقتیست که نمایان میشود فجر تا آنکه سفید و نورانی شود فجر پنجم
اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال وقت الفجر حین ینشق الفجر الی ان یتجلل الصبح السماء ولا ینبغی تاخیر
ذلك عمدا لکنه وقت لمن اشتغل او نسی او نام شرح مدخول الی خارج از حکم است اگر مراد بوقت وقت فضیلت باشد
و داخلست اگر مراد اعم باشد یتجلل بجیم بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعل است التجلل فرا گرفتن چیزی آنکه چیزی دیگر را الصبح
بصاد بی نقطه و فتح با یک نقطه و حاء بی نقطه مصدر است ... علم سفیدی مایل بسرخی و مراد اینجا روشنی است مشار الیه ذلك الفجر است
ضمیر لکنه راجع بمدخول الی است النسیان اینجا اعم از فراموشی نماز فجر و فراموشی ما قبل آنست چنانچه ظاهر میشود از آنچه می آید در حدیث
اول باب دوازدهم که فلا تصلیها الا بعد شعاع الشمس و بیان میشود یعنی روایت از امام جعفر صادق علیه السلم گفت وقت فضیلت
نماز فجر وقتیست که شکافته میشود فجر تا آنکه فرا گیرد روشنی اکثر آسمان را و سزاوار نیست تاخیر نماز فجر دانسته لیکن وقت فرا گرفتن
روشنی اکثر آسمان او وقتست برای کسی که بکاری ضرور مشغول شده باشد یا فراموش کرده باشد نماز صبح را مثلا یا خواب برده باشد
ششم اصل عن ابی الحسن العسکری علیه السلم قال اذا انتصف اللیل ظهر بیاض فی وسط السماء شبه عمود
من حدید تضیء له الدنیا فیکون ساعة ثم یذهب وتظلم فاذا بقی ثلث اللیل ظهر بیاض من
قبل المشرق فاضاءت له الدنیا فیکون ساعة ثم یذهب وهو وقت صلوة اللیل ثم یظلم قبل
الفجر ثم یطلع الفجر الصادق من قبل المشرق قال ومن اراد ان یصلی صلوة اللیل فی نصف اللیل
فذلك له شرح شاید که مراد بلیل اینجا از غروب شمس تا طلوع شمس باشد بیاض در اول عبارت از فرشته سفید نورانی که در هر نصف شب
ندا میکند از جانب الله تعالی که هل من سائل فاجیبه و مانند این و قیام رسول صلی الله علیه و آله برای نماز شب بعد از نصف شب
می آید در حدیث چهاردهم باب هشتاد و چهارم که باب صلوة النوافل است و بیان استجابت دعا در سدس اول از نصف دوم هر شب
می آید در حدیث بیست و یکم باب هشتاد و چهارم و ظهور آن بیاض عبارتست از آمدن آن فرشته باسمان اول و بودن آن فرشته
در وسط السماء باعتبار مناسبت با نصف شب است و تشبیه او بستونی از آهن باعتبار شکل نیست بلکه باعتبار کمال اعتماد بر جنس است
و باعتبار هیئت که طول آن کم شب باعتبار آنست در نصف شب و وسط السماء است و سفیدی سفید در ظلمت صریح مینماید بلکه
مانند رنگ آهن مخلوط بسیاهی مینماید برای کسی که نزدیک او باشد از فرشتگان مثل لام در تضیء له برای سببیت نیست بلکه صله تضیء
است مثل لام در آیت سوره بقره کلما اضاء لهم مشوا فیه و دنیا مؤنث ادنی است بمعنی نزدیکتر مثل آیت سوره انفال اذ انتم بالعدوة

الدنیا وهم بالعدوة القصوی و تأنیث اینجا باعتبار اینست که موصوفش طایفه است و مراد مؤمنانی است که نزدیکترند بدرگاه الهی و
در آنوقت برخاسته مشغول عبادت میشوند و ایشان تابان مینمایند در شب برای اهل زمین و میتواند بود که دنیا بمعنی پست تر باشد
برای آن فرشته مانند آنکه ستارگان تابان مینمایند م
و عبارت از روی زمین باشد و تابان شدن آن باعتبار عبادت مؤمنان در آنوقت باشد و تظلم بصیغه مونث غایبه معلوم
باب افعال و ضمیر راجع بدنیاست و اشارتست باینکه بعد از آن مؤمنان میخوابند نظیر کیفیت نماز شب رسول الله صلی الله علیه و آله که می آید
در حدیث سیزدهم باب هشتاد و چهارم بیاض در دوم نیز عبارت از فرشته ایست سفید نورانی که آن ندا میکند قبل اینجا بکسر قاف
و فتح با یکنقطه است بمعنی جانب و بودن آن فرشته در جانب مشرق عبارتست از بودن او در موضعی از آسمان که میان آن و افق
مشرق دو برج تقریبا فاصله است بمناسبت لقای دو سدس شب یا عبارتست از بودن او در نفس مشرق بمناسبت اینکه میان او و آفتاب
دو برج تقریبا فاصله است و آفتاب آن فاصله را در چهار ساعت معوج قطع میکند پس مانند کسی است که خبر آورده باشد از جانب
عظیمی که بچهار فرسنگی رسیده که مسافت بریدست و عدم تشبیه او در اینجا العمود و حدید از قبیل اکتفا است یا باعتبار اینست که چون
بقدر دو برج یا چهار برج تقریبا از وسط حقیقی ظل مخروطی ارض دور شده پس از ظل مخروطی ارض بیرون آمده پس بیاض او صریح شده برای
کسی که نزدیک او باشد از فرشتگان مثلا فاضارت له الدنیا اشارتست باینکه آن مؤمنان باز برمیخیزند و مشغول تتمه عبادت
خود میشوند و ضمیر هو راجع بمجموع وقت بیاض اول و وقت بیاض دوم است بقرینه اینکه اگر راجع بوقت بیاض دوم میبود پیش از ثم
مذهب مذکور میشد و مراد بصلوة اللیل هشت رکعت است که چهار رکعت آن در وقت بیاض اول گزارده میشود و چهار دیگر در وقت بیاض
دوم گزارده میشود و ثم تظلم مشتمل بر حذف است زیراکه تقدیر ثم یظهر فیکون ساعة ثم تظلم است و مراد اینست که پیش از طلوع فجر صادق بقدر زمان
پنج رکعت بیاض ظاهر میشود و بعد از آن پیش از طلوع فجر صادق دنیا تاریک میشود و بعد از آن طلوع فجر صادق میشود و این اشارتست
باینکه سه رکعت نماز وتر و دو رکعت نافله نماز فجر میباید که پیش از طلوع فجر صادق واقع شود در روشنی که منقطع شده باشد در اول طلوع فجر
صادق موافق آنچه گذشت در حدیث دوم این باب و می آید در حدیث شانزدهم باب هشتاد و چهارم که باب صلوة النوافل است پس از
باب مقدمه زمانی فاصله میشود میان انقطاع آن و میان طلوع فجر صادق و آن زمان اظلام دنیاست مراد بالفجر انجلی الصبح
صادق است یا مراد صبح کاذب است بطریق مجاز بقرینه وصف فجر در دوم بالصادق و این فقره اشارتست باینکه در حوالی کاذب نیز آن سفیدی فجر
ظاهر میشود و آن مؤمنان برمیخیزند برای سه رکعت وتر و دو رکعت نافله صبح و تفصیل این سه وقت می آید در کیفیت صلوة رسول الله صلی الله علیه و آله
در حدیث سیزدهم باب هشتاد و چهارم مخفی نماند که مناسبت این حدیث باین باب باعتبار دلالت بر تقدیم جمیع نوافل بر فجر صادق و ایقاع
فریضه صبح در اول فجر صادق است یعنی روایت از امام علی نقی علیه السلام گفت چون نصف اول شب ظاهر میشود سفیدی در میان آسمان
مانند ستونی از آهن روشن میشود برای آن دنیا پس میباشد آن بیاض در ساعتی بعد از آن میرود و تاریک میشود دنیا پس چون باقی
ماند دو دانگ شب ظاهر میشود سفیدی در جانب مشرق پس روشن میشود برای آن دنیا پس میباشد ساعتی بعد از آن میرود و آنچه
مذکور شد که وقت سفیدی اول و وقت سفیدی دوم است وقت فضیلت هشت رکعت نماز شب است بعد از آن ظاهر میشود آن سفیدی
و میماند ساعتی بعد از آن تاریک میشود دنیا پیش از طلوع فجر صادق بعد از آن طلوع میکند صبح صادق از جانب مشرق امام گفت
و هر که اراده کند که گزارد مجموع نماز شب را در نصف شب پس آن جایز است او را و مراد اینست که آنچه سابقا مذکور شد اگرچه افضل است
لیکن این افضل از سایر اقسام است باب هشتم اصل آن وقت الصلوة فی یوم الغیم والریح ومن صلی لغیر القبلة شرح لام در لغیر بمعنی الی است و مراد
بیان حکم کسی است که در نماز رو بجهتی کرده باشد که قبله نباشد خواه رو بقبله نکرده باشد اصلا و خواه رو بقبله نیز کرده باشد چنانچه

ظاهرست

ظاهرست از ذکر حدیث سیزدهم در تحت عنوان این باب یعنی این باب بیان وقت نماز است در روز ابر و باد مثل و بیان کسی که نماز گزارده باشد
سوی جهتی که قبله نیست در این باب سیزده حدیث است اول اصل عن سماعة قال سألته عن الصلوة باللیل والنهار اذا لم تر
الشمس ولا القمر ولا النجوم قال اجتهد رأیک وتعمد القبلة جهدک شرح سماعة از راویان امام جعفر صادق و امام موسی
کاظم علیهما السلام است اجتهد بصیغه امر باب افتعال است و اجتهاد سعی و جد در کاری را گویند نایب مفعول مطلق است الرای دیده وری تعمد
امر باب تفعل است جهد که نایب مفعول مطلق است الجهد بفتح و ضم جیم و سکون ها طاقت یعنی روایت از سماعه گفت پرسیدم امام را
از نماز در شب و روز چون دیده نشود آفتاب و نه ماه و نه ستارگان امام گفت سعی کن سعیی که بقدر دید تو باشد و متوجه قبله شو توجهی
که بقدر طاقت تو باشد مراد امر بتحصیل ظنست بقرائن اگر میسر نشود باشد و چون معرفت قبله در خصوص موضعی از قبیل معرفت محل حکم شرعیست
مثل معرفت ارش جنایات و قیم متلفات در خصوص قضایا پس ظن قایم مقام آن میشود و اجتهاد در آن جایز است بخلاف معرفت نفس
حکم شرعی مثل وجوب توجه بقبله در نماز دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال له رجل من اصحابنا ربما اشتبه
الوقت علینا فی یوم الغیم فقال تعرف هذه الطیور التی عندکم بالعراق یقال لها الدیکة فقلت نعم قال
اذا ارتفعت اصواتها وتجاوبت فقد زالت الشمس او قال فصله شرح الدیکة بکسر دال بینقطه و فتح یای دو نقطه در پایین
جمع دیک بکسر دال و سکون یا خروس است ها در صله برای وقفست و ساکنست ضمیر راجع بزوالست و مکسورست بمعنی هشت رکعت نافله زوال
یا بمعنی اعم از نافله و فریضه یعنی روایت از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گوید که گفت او را مردی از یاران ما از اهل کوفه بسا که مشتبه
شود وقت نماز بر ما در روز ابر پس امام گفت آیا میشناسی این مرغانی که نزد شما می باشند در عراق عرب گفته میشود ایشان را دیکه پس گفتم
آری امام گفت چون بلند شود آوازهای ایشان و جواب یکدیگر گویند پس تحقیق زوال آفتاب شده یا امام گفت پس نماز بگزار
سیوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا صلیت وانت علی غیر القبلة فاستبان لک انک صلیت علی
غیر القبلة وانت فی وقت فاعد فان فاتک الوقت فلا تعد شرح روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون
گزاری نماز را در حالی که تو بر غیر قبله باشی پس ظاهر شود ترا اینکه تو نماز گزاردی بر غیر قبله و تو در وقت ادا باشی که گنجایش اعاده نماز
داشته باشد پس اعاده کن پس اگر فوت شود از تو وقت ادا پس اعاده مکن چهارم اصل عن ابی جعفر علیه السلام فی رجل صلی
الغداة بلیل غرّه من ذلک القمر ونام حتی طلعت الشمس فاخبر انه صلی بلیل قال یعید صلوته شرح روایت
از امام محمد باقر علیه السلام در مردی که گزارد نماز صبح را در شب بازی داده و غافل کرده او را از آن ماه و خوابید بعد از نماز تا آنکه طلوع کرد
آفتاب پس خبر داده شد باینکه او نماز گزارده در شب امام گفت اعاده میکند نماز خود را مخفی نماند که ذکر این حدیث در تحت عنوان
این باب بنابر اینست که ذکر غیم و ریح در عنوان بطریق مثالست برای آنچه باعث اشتباه شود و قمر مانند غیم است در اینکه باعث
اشتباه وقت میشود چنانچه گذشت در حدیث اول باب سابق پنجم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام انی رجل مؤذن
فاذا کان یوم الغیم لم اعرف الوقت فقال اذا صاح الدیک ثلثة اصوات ولاء فقد زالت الشمس و
دخل وقت الصلوة شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را بدرستی که من مردیم مؤذن پس چون شود روز ابر نشناسم وقت را پس امام
گفت چون فریاد کند خروس سه آواز پی در پی پس تحقیق زوال آفتاب شده و داخل شده وقت نماز ششم اصل عن ابی عبد الله
علیه السلام قال من صلی فی غیر وقت فلا صلوة له شرح روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که گزارد نماز را در غیر وقت
پس نماز نیست او را مراد اینست که در روز ابر یا باد اگر کسی غلط کند نماز خود را در خارج وقت گزارد نماز او باطلست بخلاف آنکه بعض نماز در وقت

برای آن فرشته مانند آنکه ستارگان را آن میبینیم

الدنيا وهم بالعدوة القصوى وتا اینجا باعتبار اینست که موصوفش طایفه است و مراد مؤمنانی است که نزدیکترند بدرگاه الهی و
در آن وقت برخاسته مشغول عبادت میشوند و ایشان تابان مینمایند در شب برای اهل زمین و میتواند بود که دنیا بمعنی تزاید باشد
و عبارت از روی زمین باشد و تابان شدن آن باعتبار عبادت مؤمنان در آن وقت باشد و تظلم بصیغه مونث غایبه معلوم
باب افعال و ضمیر راجع بدنیاست و اشارتست باینکه بعد از آن مؤمنان میخوابند نظیر کیفیت نماز شب رسول الله صلی الله علیه و آله که می‌آید
در حدیث سیزدهم باب هشتاد و چهارم بیاض در دوم نیز عبارتست از فرشته است سفید نورانی که آن ندا میکند قبل اینجا بکسر قاف
و فتح باء یکنقطه است بمعنی جانب و بودن آن فرشته در جانب مشرق عبارتست از بودن او در موضعی از آسمان که میان آن و افق
مشرق دو برج تقریبا فاصله است بمناسبت بقای دو سدس شب یا عبارتست از بودن او در نفس مشرق بمناسبت اینکه میان او و آفتاب
دو برج تقریبا فاصله است و آفتاب آن فاصله را در چهار ساعت معوج قطع میکند پس مانند کسی است که خبر آورده باشد از جانب
عظیمی که بچهار فرسنگی نیست که مسافت بریدست و عدم تشبیه او در اینجا بعمود حدید از قبیل اکتفاست یا باعتبار اینست که چون
بقدر دو برج یا چهار برج تقریبا از وسط حقیقی ظل مخروطی ارض دور شده پس از ظل مخروطی ارض بیرون آمده پس بیاض او صریح شده برای
کسی که نزدیک او باشد از فرشتگان مثل فاضاءت له الدنیا اشارتست باینکه مؤمنان باز برمیخیزند و مشغول تتمه عبادت خود
میشوند ضمیر و هو راجع بمجموع وقت بیاض اول و وقت بیاض دوم است بقرینه اینکه اگر راجع بوقت بیاض دوم میبود دیگر از تتمه
مذهب مذکور میشد و مراد بصلوة اللیل هشت رکعت است که چهار رکعت آن در وقت بیاض اول گزارده میشود و چهار دیگر در وقت بیاض
دوم گزارده میشود و ثم تظلم مشتمل بر حصارست زیرا که تقدیر ثم تظهر فتکون ساعة ثم تظلم است و مراد اینست که پیش از طلوع فجر صادق بقدر زمان
پنج رکعت بیاض ظاهر میشود و بعد از آن پیش از طلوع فجر صادق دنیا تاریک میشود و بعد از آن طلوع فجر صادق میشود و این اشارتست
باینکه سه رکعت نماز وتر و دو رکعت نافله نماز فجر میباید که پیش از طلوع فجر صادق واقع شود بر روشنی که منقطع شده باشد در اول طلوع فجر
صادق موافق آنچه گذشت در حدیث دوم این باب و می‌آید در حدیث شانزدهم باب هشتاد و چهارم که باب صلوة النوافل است پس از
باب مقدمه زمانی فاصله میشود میان انقطاع آن و میان طلوع فجر صادق و آن زمان اظلام دنیاست مراد بالفجر اینجا صبح
صادق است یا مراد صبح کاذبست بطریق مجاز بقرینه وصف فجر در دوم بصادق و این فقره اشارتست باینکه در حوالی کاذب نیز آن سفیدی فجر
ظاهر میشود و آن مؤمنان برمیخیزند برای سه رکعت وتر و دو رکعت نافله صبح و تفصیل این سه وقت می‌آید در کیفیت صلوة رسول الله صلی الله علیه و آله
در حدیث سیزدهم باب هشتاد و چهارم مخفی نماند که مناسبت این حدیث باین باب باعتبار دلالت بر تقدیم جمیع نوافل بر فجر صادق و ایقاع
فریضه صبح در اول فجر صادق است یعنی روایتست از امام علی نقی علیه السلام گفت چون بنصف رسد شب ظاهر میشود سفیدی در میان آسمان
مانند ستونی از آهن روشن میشود برای آن دنیا پس میباشد آن بیاض در ساعتی بعد از آن میرود و تاریک میشود دنیا پس چون باقی
ماند دو دانگ شب ظاهر میشود سفیدی در جانب مشرق پس روشن میشود برای آن دنیا پس میباشد ساعتی بعد از آن میرود و آنچه
مذکور شد که وقت سفیدی اول وقت سفیدی دوم است وقت فضیلت هشت رکعت نماز شبست بعد از آن ظاهر میشود آن سفیدی
و میماند ساعتی بعد از آن تاریک میشود دنیا پیش از طلوع فجر صادق بعد از آن طلوع میکند صبح صادق از جانب مشرق امام گفت
و هر که اراده کند که گزارد مجموع نماز شب را در نصف شب پس آن جایز است او را مراد اینست که آنچه سابقا مذکور شد اگرچه افضل است
لیکن این فضل از سایر اقسام است باب هشتم اصل آن وقت الصلوة فی یوم الغیم والریح ومن صلی لغیر القبلة شرح لام در لغیر بمعنی الی است و مراد
بیان حکم کسی است که در نماز رو بچیزی کرده باشد که قبله نباشد خواه رو بقبله نکرده باشد اصلا و خواه رو بقبله نیز کرده باشد چنانچه

ظاهرست

ظاهرست از ذکر حدیث سیزدهم در تحت عنوان این باب یعنی این باب بیان وقت نمازست در روز ابر و باد و مثل آن و بیان کسی که نماز گزارده باشد
سوی چیزی که قبله نیست در این باب سیزده حدیث است اول اصل

۲

المعتصم بلطفه الابدی حسین بن معین الدین
[illegible] اصلح الله حالهما ونور بالهما لما رایت کان
بین الاعیان وهو نوع الانتفاع بالارتفاع
اعلام الفطنة والاهتداء الی اقسام الحکمة
بصیر الناظر فی حقایق الاشیاء بصیرة ومن [illegible]
[illegible] خیرا کثیرا فشمرت عن ساق الجد
[illegible] عن اجمالها وتفصیلها [illegible]
[illegible] کثیر من العلماء وجم غفیر من الحکماء
الله [illegible] وخلد ظلالهم [illegible]
[illegible] اکثر کتبها ارقاما کثیرة [illegible]
[illegible] والهدایة للمحقق الکامل [illegible]
[illegible] مفضل بن عمر الابهری [illegible]
[illegible] بعض اخوانی [illegible]
[illegible] لدینا اجمل من الارقام المتعلقة

الشمس ولا القمر ولا النجوم قال اجتهد رایک وتعمد
کاظم علیهما السلام است اجتهد بصیغه امر باب افتعالست و اجتهاد سعی
امر باب تفعل است جهد که نایب مفعول مطلق است الجهد بفتح و ضم
از نماز در شب [illegible] چون دیده نشود آفتاب و نه ماه و نه ستاره که
که بقدر طاقت تو باشد مراد امر بتحصیل ظن است بقرائن اگر میسر نشود باشد
مثل معرفت از روش حسابات و تقسیم ملفات در خصوص قضایا پس ظن [illegible]
حکم شرعی مثل وجوب توجه بقبله در نماز دوم اصل عن ابی عبد الله
الوقت علینا فی یوم الغیم فقال تعرف هذه الطیور
اذا ارتفعت اصواتها وتجاوبت فقد زالت الشمس
جمع دیک بکسر دال و سکون یا خروس [illegible] ها در صله برای [illegible] ساعه
یا بمعنی علم از نادر و نصیبه یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام را [illegible]
شود وقت نماز بر ما در روز ابر پس امام گفت آیا میشناسی این مرغان را
آری امام گفت چون بلند شود آوازهای ایشان و جواب یکدیگر گو[illegible]
سیوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا صلیت وانت
علی غیر القبلة وانت فی وقت فاعد فان فاتک الوقت فلا
گزاری نماز را در حالی که تو بر غیر قبله باشی پس ظاهر شود ترا اینکه تو نماز گز
داشته باشد پس اعاده کن پس اگر فوت شود از تو وقت ادا پس اعاده مکن چهارم اصل عن ابی جعفر علیه السلام فی رجل صلی
الغداة بلیل غره من ذلک القمر ونام حتی طلعت الشمس فاخبر انه صلی بلیل قال یعید صلوته شرح روایتست
از امام محمد باقر علیه السلام در مردی که گزارد نماز صبح را در شب بازی داده و غافل کرد او را از آن ماه و خوابید بعد از نماز تا آنکه طلوع کرد
آفتاب پس خبر داده شد باینکه او نماز گزارد در شب امام گفت اعاده میکند نماز خود را مخفی نماند که ذکر این حدیث در تحت عنوان
این باب بنابر اینست که ذکر غیم و ریح در عنوان بطریق مثالست برای آنچه باعث اشتباه شود و قمر مانند غیم است در اینکه باعث
اشتباه وقت میشود چنانچه گذشت در حدیث اول باب سابق پنجم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام انی رجل مؤذن
فاذا کان یوم الغیم لم اعرف الوقت فقال اذا صاح الدیک ثلثة اصوات ولاء فقد زالت الشمس و
دخل وقت الصلوة شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را بدرستی که من مردی ام مؤذن پس چون میشود روز ابر نمیشناسم وقت را پس امام
گفت چون فریاد کند خروس سه آواز پی در پی پس بتحقیق زوال آفتاب شده و داخل شده وقت نماز ششم اصل عن ابی عبد الله
علیه السلام قال من صلی فی غیر وقت فلا صلوة له شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که گزارد نماز را در غیر وقت
پس نماز نیست او را مراد اینست که در روز ابر یا باد اگر کسی غلط کند نماز خود را در خارج وقت گزارد نماز او باطلست بخلاف آنکه بعض نماز در و

الدنیا وهم بالعدوة القصوی و تا اینجا باعتبار اینست که موصوفش طایفه است و مراد مؤمنانی است که نزدیکتر اند بدرگاه الهی و
در آنوقت برخاسته مشغول عبادت میشوند و ایشان تابان مینمایند در شب برای اهل زمین و میتواند بود که دنیا بمعنی نزدیکتر باشد
و عبارت از روی زمین باشد و تابان شدن آن باعتبار عبادت مؤمنان در آنوقت باشد و تکلم بصیغه مؤنث غایبه معلوم
باب افعال و ضمیر راجع بدنیا است و اشارتست باینکه بعد از آن مؤمنان میخوابند نظیر کیفیت نماز شب رسول الله صلی الله علیه و آله که می آید
در حدیث سیزدهم باب هشتاد و چهارم بیاض در دوم نیز عبارت از فرشته است سفید نورانی که آن ندا میکند قبل اینجا بکسر قاف
و فتح با یکنقطه است بمعنی جانب و بودن آن فرشته در جانب مشرق عبارتست از بودن او در موضعی از آسمان که میان آن افق
مشرق دو برج تقریبا فاصله است بمناسبت بقای دو سدس شب یا عبارتست از بودن او در نفس مشرق بمناسبت اینکه میان او و آفتاب
دو برج تقریبا فاصله است و آفتاب آن فاصله را در چهار ساعت معوج قطع میکند پس مانند کسی است که خبر آورده باشد از جانب
عظیمی که بچهار فرسنگی رسیده که مسافت بریدست و عدم تشبیه او در اینجا بعمود حدید از قبیل اکتفا است یا باعتبار اینست که چون
بقدر دو برج یا چهار برج تقریبا از وسط حقیقی ظل مخروطی ارض دور شده پس از ظل مخروطی ارض بیرون آمده پس بیاض او صریح شده برای
کسی که نزدیک او باشد از فرشتگان مثلا فاضات له الدنیا اشارتست باینکه آن مؤمنان باز برمیخیزند و مشغول تتمه عبادت در وردها
خود میشوند ضمیر ظهور راجع بمجموع وقت بیاض اول و وقت بیاض دوم است بقرینه اینکه اگر راجع بوقت بیاض دوم میبود پیش از ثم
مذکور میشد و مراد بصلوة اللیل هشت رکعت است که چهار رکعت آن در وقت بیاض اول گزارده میشود و چهار دیگر در وقت بیاض
دوم گزارده میشود و ثم تظلم مشتمل بر حذف است زیرا که بتقدیر ثم یظهر فیکون بیاضه ثم تظلم است و مراد اینست که پیش از طلوع فجر صادق بقدر زمان
پنج رکعت بیاض ظاهر میشود و بعد از آن پیش از طلوع فجر صادق دنیا تاریک میشود و بعد از آن طلوع فجر صادق میشود و این اشارتست
باینکه سه رکعت نماز وتر و دو رکعت نافله نماز فجر میباید که پیش از طلوع فجر صادق واقع شود بروشنی که منقطع شده باشد و اول طلوع فجر
صادق موافق آنچه گذشت در حدیث دوم این باب می آید در حدیث شانزدهم باب هشتاد و چهارم که باب صلوة النوافل است پس از
باب مقدمه زمانی فاصله میشود میان انقطاع آن و میان طلوع فجر صادق و آن زمان اظلام دنیاست مراد بالفجر اینجا صبح
صادقست یا مراد صبح کاذبست بطریق مجاز بقرینه وصف فجر در دوم بصادق و این فقره اشارتست باینکه در حوالی کاذب نیز آن سفیدی فجر دوم
ظاهر میشود و آن مؤمنان برمیخیزند برای سه رکعت وتر و دو رکعت نافله صبح و تفصیل این سه وقت می آید در کیفیت صلوة رسول الله صلی الله علیه و آله
در حدیث سیزدهم باب هشتاد و چهارم مخفی نماند که مناسبت این حدیث باین باب باعتبار دلالت بر تقدیم جمیع نوافل بر فجر صادق و ایقاع
فریضه صبح در اول فجر صادقست یعنی روایتست از امام علی نقی علیه السلام گفت چون نصف سدس شب ظاهر میشود سفیدی در میان آسمان
مانند ستونی از آهن روشن میشود برای آن دنیا پس میباشد آن بیاض در ساعتی بعد از آن میرود و تاریک میشود دنیا پس چون باقی
ماند دو دانگ شب ظاهر میشود سفیدی در جانب مشرق پس روشن میشود برای آن دنیا پس میباشد ساعتی بعد از آن میرود و آنچه
مذکور شد که وقت سفیدی اول وقت سفیدی دوم است وقت فضیلت هشت رکعت نماز شب است بعد از آن ظاهر میشود آن سفیدی
و میماند ساعتی بعد از آن تاریک میشود دنیا پیش از طلوع فجر صادق بعد از آن طلوع میکند صبح صادق از جانب مشرق امام گفت
و هر که اراده کند که گزارد مجموع نماز شب را در نصف شب پس آن جایز است او را مراد اینست که آنچه سابقا مذکور شد اگر چه افضل است
لیکن این افضل از سایر اقسام است باب هشتم اصل آن باب وقت الصلوة فی یوم الغیم والریح و من صلی لغیر القبلة شرح لام در لغیر بمعنی الی است و مراد
بیان حکم کسی است که در نماز رو بچیزی کرده باشد که قبله نباشد خواه رو بقبله نکرده باشد اصلا و خواه رو بقبله نیز کرده باشد چنانچه

ظاهرست

ظاهرست از ذکر حدیث سیزدهم در تحت عنوان این باب یعنی این باب بیان وقت نماز است در روز ابر و باد شدید و بیان کسی که نماز گزارده باشد
سوی چیزی که قبله نیست و در این باب سیزده حدیث است اول اصل عن ...
الشمس لا القمر ولا النجوم قال اجتهد رأیك وتعمد ا...
کاظم علیهما السلام است اجتهد بصیغه امر باب افتعال است الاجتهاد ...
امر باب تفعل است تعمد کنایه مفعول مطلق است الجهت تعمیم و ضم ...
از نماز در شب و روز چون دیده نشود آفتاب و نه ماه و نه ستاره که
بقدر طاقت تو باشد مراد امر بتحصیل ظن است بقرائن اگر میسر شود
مثل معرفت از روش حسابات و تقویم متلفات در خصوص قضایا پس ظن ...
حکم شرعی مثل وجوب توجه بقبله در نماز دوم اصل عن ابی عبد ا...
الوقت علینا فی یوم الغیم فقال تعرف هذه الطیور ...
اذا ارتفعت اصواتها و تجاوبت فقد زالت الشمس ...
جمع دیک بکسر دال و سکون یا خروسان ها در صله رای ...
یعنی اعم از نافله و فریضه یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام ...
شود وقت نماز بر ما در روز ابر پس امام گفت آیا میشناسی این مرغان
را امام گفت چون بلند شود آوازهای ایشان و جواب یکدیگر ...
سیوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا صلیت ...
غیر القبلة وانت فی وقت فاعد فان فاتك الوقت ...
گزاری نماز را در حالی که تو بر غیر قبله باشی پس ظاهر شود ترا اینکه تو ...
داشته باشد پس اعاده کن پس اگر فوت شود از تو وقت او پس اعاده مکن چهارم اصل عن ابی جعفر علیه السلام فی رجل صلی
الغداة بلیل غره من ذلك القمر ونام حتی طلعت الشمس فاخبر انه صلی بلیل قال یعید صلوته شرح روایتست
از امام محمد باقر علیه السلام در مردی که گزارد نماز صبح را در شب بازی داده و غافل کرد او را از آن ماه و خوابید بعد از نماز تا آنکه طلوع کرد
آفتاب پس خبر داده شد باینکه او نماز گزارده در شب امام گفت اعاده میکند نماز خود را مخفی نماند که ذکر این حدیث در تحت عنوان
این باب بنابر اینست که ذکر غیم و ریح در عنوان بطریق مثالست برای آنچه باعث اشتباه شود و قمر مانند غیم است در اینکه باعث
اشتباه وقت میشود چنانچه گذشت در حدیث اول باب سابق پنجم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام انی رجل مؤذن
فاذا کان یوم الغیم لم اعرف الوقت فقال اذا صاح الدیك ثلثة اصوات ولاء فقد زالت الشمس و
دخل وقت الصلوة شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را بدرستی که من مردیم مؤذن پس چون باشد روز ابر نمیشناسم وقت را پس امام
گفت چون فریاد کند خروس سه آواز پی در پی پس تحقیق زوال آفتاب شده و داخل شده وقت نماز ششم اصل عن ابی عبد الله
علیه السلام قال من صلی فی غیر وقت فلا صلوة له شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که گزارد نماز را در غیر وقت
پس نماز نیست او را مراد اینست که در روز ابر یا باد اگر کسی غلط کند نماز خود را در خارج وقت گزارد نماز او باطلست بخلاف آنکه بعض نماز در وقت

٣

بها شرحا وابتن ما ابق بکل مبحث منها نقدا
وجرحا وقد کنت متعمدا بذاکرا العوایق و فواتح
همومها وتلاطم العوایق وامواج غمومها
فکرت ولا لتماس وذاذوا فی الفیاس فرقة علی
ما وافق مسئولهم بتطابق ما مولهم والمرجو من
الطالبین لطریق الرشاد والشائقین لوجنی الس...
ان ینظروا فیه بعین العنایة والوداد ویعرضوا
عن التعرض لاغراض بالجدل والعناد وما ابری
نفسی من الخطاء ان الانسان بنا والسهو و
النسیان علی انه لا یسع المجال لتحقیق الصواب فی کل
باب وهذا اول ما صنفته فی عنفوان الشباب و
منه الاستعانة لفتح ابواب الهدایة وعلیه التوکل
فی البدایة اعلم ان الحکمة علم باحوال اعیان الوجود
علی ما هی علیه فی نفس الامر بقدر الطاقة

البشریة

باشد چنانچه می آید در حدیث دوازدهم این باب هفتم اصل قال ابو جعفر علیه السلم یجزی التحری ابدا اذا لم یعلم این
وجه القبلة شرح التحری بحاء بی نقطه وکسر راء بی نقطه شده ویاء دو نقطه در پایین مصدر معتل اللام یایی باب تفعل جری بفتح حاء طلب کو
وکسر راء وتشدید یا بمعنی لایق ومراد اینجا اجتهاد در طلب ظن لایق بودن چیزیست یعنی گفت امام محمد باقر علیه السلم کافیست
اجتهاد وتحصیل ظن بسبب قرینه در مدت عمر چون معلوم نشده باشد جهت قبله اشارتست باینکه اهل بلاد بعیده علاجی بغیر تحصیل ظن
بقبله ندارند در تمام عمر خود وآن کافیست زیرا که در محل حکم شرعیست نه در نفس حکم شرعی هشتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم
قال فی رجل صلی غیر القبلة فیعلم وهو فی الصلوة قبل ان یفرغ من صلوته قال ان کان متوجها فیما علی ۲
بین المشرق والمغرب فلیحول وجهه الی القبلة ساعة یعلم وان کان متوجها الی دبر القبلة
فلیقطع الصلوة ثم یحول وجهه الی القبلة ثم یفتتح الصلوة شرح بیان شد در کتاب الجنایز در شرح حدیث دوم
باب الصلوة علی المصلوب که باب هفتادم ششم است اینکه بین المشرق والمغرب عبارتست از نصفی از افق که مواجه وسط حقیقی بدن
مواجه وسط حقیقی آن نصف باشد واینکه قبله بودن آن نصف در صورت اشتباه مخصوص است بر نکته که مذکور شد در کتاب الایمان
والکفر در شرح حدیث هفتم باب اول واینکه قبله بودن آن نصف فی الجمله در جمیع بلاد جاریست در القبله شامل یسار محض ویمین محض
نیز هست بقرینه مقابله وبنا بر نکته مذکوره یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت در مردی که نماز گزارد بر غیر قبله پس دانسته
بر جایی که او در نماز است پیش از آنکه فارغ شود از نماز خود گفت چون باشد رو کرده درمیان یسار محض ویمین محض پس باید که بگرداند
روی خود را سوی قبله در ساعتی که میداند واگر باشد رو کرده سوی پشت قبله پس باید که قطع کند نماز را بعد از آن کرداند
روی خود را سوی قبله بعد از آن ابتدا کند نماز را نهم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلم الرجل یکون فی قفر من
الارض فی یوم غیم فیصلی لغیر القبلة ثم یصحی فیعلم انه صلی لغیر القبلة کیف یصنع قال ان کان فی
وقت فلیعد صلوته وان کان مضی الوقت فحسبه اجتهاده شرح یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که مردی میباشد
در دور از آبادانی از جمله زمین در روز ابری پس نماز میگزارد رو بغیر قبله بعد از آن آسمان صاف میشود پس میداند که او نماز
گزارد رو بغیر قبله چون میکند امام گفت اگر باشد در وقت ادا که گنجایش اعاده نماز داشته باشد پس باید که اعاده کند نماز
خود را واگر گذشته باشد وقت ادای نماز پس بس است اجتهاد او باین معنی که قضای آن واجب نیست دهم اصل سالت ابا جعفر
علیه السلم عن قبلة المتحیر فقال یصلی حیث شاء شرح مراد بمتحیر کسیست که تحصیل ظن بقبله نمیتواند کرد یعنی پرسیدم امام محمد
باقر علیه السلم را از قبله حیران پس امام گفت نماز میگزارد سوی هر جا که خواسته باشد یازدهم اصل وروی ایضا انه یصلی
الی اربع جوانب شرح روایت کرده شده نیز که متحیر نماز میگزارد سوی چهار جانب مراد اینست که این حدیث منافی حدیث
سابق نیست زیرا که این حدیث محمول بر استحباب وسابق محمول بر وجوبست وبعضی میگویند که این حدیث محمول بر وسعت وقت و
سابق محمول بر ضیق وقت است یا این حدیث محمول بر بیان جمیع واجبست وسابق محمول بر ابتدای واجبست والله اعلم دوازدهم اصل
عن ابی عبد الله علیه السلم قال اذا صلیت وانت تری انک فی وقت ولم یدخل الوقت فدخل الوقت
وانت فی الصلوة فقد اجزأت عنک شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت چون نماز گزاری رو بجایی که تو گمان داری
در روز ابر ومانند آن که تو در وقت نمازی ووقت داخل نشده باشد پس داخل شود وقت وتو در نماز باشی پس کافیست آن نماز
از تو سیزدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال سالته هل کان رسول الله صلی الله علیه وآله یصلی الی

بیت

بیت المقدس قال نعم فقلت اکان یجعل الکعبة خلف ظهره فقال اما اذا کان بمکة فلا واما اذا هاجر الی
المدینة فنعم حتی حول الی الکعبة شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت پرسیدم او را که آیا رسول الله صلی الله
علیه وآله نماز میگزارد سوی بیت المقدس امام گفت آری پس گفتم آیا میکرد کعبه را در پس پشت خود پس گفت اما وقتی که در مکه بود
پس نمیکرد ومراد اینست که رو بهر دو میکرد البته واما وقتی که هجرت کرد بمدینه پس آری تا وقتی که گردیده شد سوی کعبه اشارتست باینکه
مدینه درمیان کعبه وبیت المقدس واقع شده پس در مدینه رو بهر کدام که کنند پشت بدیگری میشود لا علاج بخلاف مکه که در آنجا رو
بهر دو کردن میسر است وذکر این حدیث در تحت عنوان این باب برای اشعار بدلالت این حدیث بر اینکه اگر کسی جمع تواند کرد درمیان استقبال
قبله واستقبال آنچه عظیم القدر است در شرع مثل امام زمان ومثل قرآن ومانند آنها آن جمع بهتر است زیرا که استقبال عظیم القدر
در جمیع حالات مستحسن است نظیر آنچه گذشت در کتاب الجنایز در حدیث سیزدهم باب النوادر که آخر ابوابست که براء بن معرور وصیت کرد
که دفن او در مدینه رو برسول الله صلی الله علیه وآله که در آن وقت در مکه بود کنند باب نهم اصل باب الجمع بین الصلوتین شرح این باب بیان جمع
میان دو نماز است خواه شام وخفتن خواه ظهر وعصر در این باب شش حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال صلی
رسول الله صلی الله علیه وآله بالناس الظهر والعصر حین زالت الشمس فی جماعة من غیر علة وصلی
بهم المغرب والعشاء الآخرة قبل سقوط الشفق من غیر علة فی جماعة وانما فعل رسول الله صلی الله علیه
وآله لیتسع الوقت علی امته شرح علة دو جا بکسر وفتح عین میتواند بود ونظیر این گذشت در شرح حدیث سیوم باب چهارم یعنی
روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت گزارد رسول الله صلی الله علیه وآله با مردمان ظهر وعصر را وقتی که زوال آفتاب شد
در جماعت گزارد بی عذری یعنی بی آنکه تکرار این عمل شود کند وگزارد با مردمان نماز شام را ونماز خفتن را پیش از افتادن و برطرف شدن
سرخی مغرب بی عذر یعنی بی آنکه تکرار این عمل کند در جماعت گزارد وجز این نیست که این کرد رسول الله صلی الله علیه وآله تا فراخ شود
وقت عصر وخفتن بر امت او باین معنی که رخصتی باشد برای امت دوم اصل عن عبد الله بن سنان قال شهدت المغرب
لیلة مطیرة فی مسجد رسول الله صلی الله علیه وآله فحین کان قریبا من الشفق نادوا واقاموا الصلوة
فصلوا المغرب ثم امهلوا الناس حتی صلوا رکعتین ثم قام المنادی فی مکانه فی المسجد فاقام الصلوة
فصلوا العشاء ثم انصرف الناس الی منازلهم فسألت ابا عبد الله علیه السلم عن ذلک فقال نعم قد کان
رسول الله صلی الله علیه وآله عمل بهذا شرح مطیره بفتح میم وکسر طاء بی نقطه وسکون یاء دو نقطه در پایین وراء بی نقطه بر وزن
فعیله بمعنی مفعوله است واشتقاق آن از مطر مانند اشتقاق مجدور از جدری است قریبا من الشفق عبارتست از وقتی که نزدیک بمظنون
شده باشد رسیدن سرخی از جانب مشرق بجانب مغرب که بیان شد در حدیث چهارم باب ششم نعم بکسر نون وسکون عین وفتح میم
فعل مدحست ومخصوص بمدح وفاعل آن محذوفست وکرعمل بجای یعمل اشارتست باینکه عمل رسول الله صلی الله علیه وآله باین مستمر نبوده بلکه برای
دلالت بر اصل جواز آن بوده موافق حدیث سابق مشار الیه هذا گزاردن عشاست پیش از سقوط شفق مغرب اگرچه بی اهمال بعد از
رکعتین باشد واین کلام وحدیث سابق برای ابطال مذهب مخالفانست زیرا که ابو حنیفه میگوید که جمع میان مغرب وعشا ومیان ظهر
وعصر جایز نیست اصلا نه در سفر ونه در حضر بسبب مطر ومانند آن مگر برای حج گزار که جمع میکند میان ظهر وعصر در وقت ظهر روز عرفه
جمع میکند میان مغرب وعشا در وقت عشا در مزدلفه وشافعی ومالک واحمد میگویند که جمع میان مغرب وعشا وظهر وعصر در سفر
جایز است خواه در وقت مغرب وظهر وخواه در وقت عشا وعصر ودر حضر جایز نیست اصلا یعنی روایتست از عبد الله بن سنان گفت که حاضر

شدم نماز مغرب را در شبی که باران داده شده بود در مسجد پیغمبر صلی الله علیه وآله پس وقتی که مظنون شد دخول وقت مغرب مخالفان اذان
گفتند و اقامت کردند نماز را پس گزاردند نماز مغرب را بعد از آن مهلت دادند مردمان را تا آنکه گزاردند دو رکعت نافله را بعد از آن بر
مؤذن در همانجا که بود در مسجد پس اقامت کرد نماز را یعنی که بر بالای دیوار که جای مؤذنانست نرفت اذان گفت پس گزاردند نماز
خفتن را بعد از آن برگشتند مردمان بسوی منزلهای خود پس پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از آن عملی که کردند پس گفت خوب
تحقیق بود رسول الله صلی الله علیه وآله که عمل کرد باین جمع میان مغرب و عشا سیوم اصل عن محمد بن الحکیم عن ابی الحسن علیه السلم
قال سمعته یقول اذا جمعت بین الصلوتین فلا تطوع بینهما شرح اذا جمعت بتقدیر اذا اردت الجمع است مراد بجمع بین الصلوتین
اینست که ظهر و عصر یا مغرب و عشا بیک اذان و دو اقامت واقع شود و مقصود اینست که بعد از فریضه مغرب چون چهار رکعت نافله
مغرب واقع شود وقت عشا داخل میشود و اذان علیحده برای آن میباید گفت چنانچه مصنف بیان کرده در ذیل حدیث نهم باب ششم که
باب وقت المغرب والعشاء الآخرة است و بعد از فریضه ظهر چون هشت رکعت نافله واقع شود اذان علیحده برای عصر میباید گفت برای آنکه
تا وقت عصر داخل شده یا نزدیک آن شده و این مبنی بر غالب است پس منافات ندارد با آنکه اگر بعد از هشت رکعت وقت عصر دور باشد
اذان علیحده نباید گفت مثل آنچه در عصر روز جمعه متعارفست لا تطوع بصیغه نهی حاضر باب تفعل است و میتواند بود که لا برای نفی جنس باشد
و تطوع بصیغه مصدر باشد یعنی روایت است از محمد بن حکیم از امام موسی کاظم علیه السلم راوی گفت شنیدم از او میگفت که چون اراده جمع کنی
میان نماز ظهر و نماز عصر یا نماز مغرب و نماز عشا بیک اذان پس نافله مقرری یومیه را مگزار میان آن دو چهارم اصل حدثنی محمد بن
حکیم قال سمعت ابا الحسن علیه السلم یقول الجمع بین الصلوتین اذا لم یکن بینهما تطوع فاذا کان بینهما تطوع فلا
جمع شرح الجمع بین الصلوتین ایجاز مثل حدیث سابق است یعنی حکایت کرد مرا محمد بن حکیم گفت شنیدم از امام موسی کاظم علیه السلم میگفت
که جمع میان فریضه ظهر و فریضه عصر یا میان فریضه مغرب و فریضه عشا بیک اذان در وقتی است که میان آن دو فریضه نافله مقرری یومیه
نباشد پس اگر باشد میان آن دو فریضه نافله مقرری پس نیست جمعی میان آن دو بیک اذان پنجم اصل صلی بنا ابو عبد الله
علیه السلم الظهر والعصر عند ما زالت الشمس باذان و اقامتین وقال انی علی حاجة فتنفلوا شرح گزارد با ما امام
جعفر صادق علیه السلام فریضه ظهر و فریضه عصر را یعنی که پیشنماز ما شد در آنها نزد زوال آفتاب بیک اذان برای ظهر و دو اقامت
یکی برای ظهر و یکی برای عصر و گفت بدرستی که من کاری ضرور دارم پس شما نافله ظهر و نافله عصر را بگزارید ظاهر این اینست که هرگاه پیشنماز عذر
داشته باشد ماموماً رعایت جانب جماعت را ترجیح دهند بر رعایت تقدیم نوافل ظهر و عصر بر آنها خواه وقوع نوافل بعد از فریضه ها بنیت قضا
باشد و خواه بنیت ادا ششم اصل عن عباس الناقد قال تفرق ما کان فی یدی و تفرق عنی حرفائی فشکوت
ذلک الی ابی محمد علیه السلم فقال لی اجمع بین الصلوتین الظهر والعصر تری ما تحب شرح اجمع بهمزه استفهام انکاری
و صیغه مصدر مرفوع و مبتدا است الظهر مجرور و بدل تفصیل الصلوتین است تری بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال و خبر مبتدا است
و ضمیر مستتر راجع بالجمع است تحب بصیغه مضارع غایب مجهول از باب ضرب یا از باب افعال یا مخاطب معلوم باب افعال است و در اینجا دو احتمال دیگر
هست اول اینکه اجمع بصیغه امر باب منع باشد و مراد بالصلوتین دو فریضه باشد و الظهر مجرور و بدل تفصیل الصلوتین باشد و مراد از جمع
تطویل تعقیب ظهر و دعا باشد تا وقت عصر و آن باعث سعت رزقست چنانچه ظاهر میشود از آنچه می آید در حدیث سیوم و هفدهم باب
سی و دوم که باب التعقیب بعد الصلوة والدعا است دوم اینکه اجمع بصیغه امر باشد و مراد بالصلوتین نافله و فریضه باشد و الظهر منصوب
باشد بر ظرف زمان و بنا بر این دو احتمال تری بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب منع و مرفوع باستیناف بیانی خواهد بود و این خلاف ظاهر است

زیرا که ظاهر سیاق اینست که مجزوم و جواب امر باشد والله اعلم یعنی روایت است از عباس صراف گفت پراکنده شد آنچه بود در دست من از
مال دنیا و پراکنده و جدا شدند از من هم پیشگان و شریکان من پس شکایت بردم آن را بسوی امام حسن عسکری علیه السلم پس گفت مرا که آیا جمع
میان دو نماز که ظهر و عصر است مینماید چیزی را که محبوب باشد مراد اینست که جمع میان آنها بی حاجتی بعنوان عادت شومست آن را ترک
کن تا برکت یابی باب دهم اصل الصلوات التی تصلی فی کل وقت شرح این باب بیان نمازهاییست که گزارده میشود در هر وقت خواه اوقات
مکروهه و خواه غیر آنها در این باب سه حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال خمس صلوات تصلیهن فی کل
وقت صلوة الکسوف والصلوة علی المیت وصلوة الاحرام والصلوة التی تفوت وصلوة الطواف من
الفجر الی طلوع الشمس وبعد العصر الی اللیل شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت پنج نماز میگزاری آنها را در هر وقت
که باشد اول نماز کسوف آفتاب یا ماه و دوم نماز بر میت و سیوم نماز احرام عمره یا حج و چهارم نمازی که قضا میشود و پنجم نماز طواف
کعبه میگزاری آنها را بعد از نماز صبح تا طلوع آفتاب و بعد از نماز عصر تا شب مراد اینست که در این دو وقت غیر آن پنج نماز مکروه است و آنها
مکروه نیست دوم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلم یقول خمس صلوات لا تترک علی کل حال اذا طفت بالبیت
واذا اردت ان تحرم وصلوة الکسوف واذا نسیت فصل اذا ذکرت وصلوة الجنازة شرح مضمون این ظاهر
است از شرح سابق سیوم اصل عن ابی جعفر علیه السلم قال اربع صلوات یصلیهن العبد فی کل ساعة
صلوة فاتتک فمتی ما ذکرتها ادیتها وصلوة رکعتی طواف الفریضة وصلوة الکسوف والصلوة علی
المیت هؤلاء تصلیهن فی الساعات کلها شرح روایت است از امام محمد باقر علیه السلم گفت چهار نماز میکند آنها را بنده
در هر ساعتی اول نمازی که فوت شده باشد از تو پس هر وقت که یاد آوری آن را بجا می آوری آن را و دوم نماز دو رکعت طواف فریضه
و سیوم نماز گرفتن آفتاب یا ماه و چهارم نماز بر میت آن نمازها میگزاری آنها را در جمیع ساعتها مخفی نماند که منافات نیست میان
این حدیث و دو حدیث سابق زیرا که حصر در این چهار مطلوب نیست و بر تقدیری که مطلوب باشد مراد حصر عمده خواهد بود و باین اعتبار
تعبیر از آنها بهؤلاء شده که برای اشاره بذوی العقول میباشد و ترک نماز احرام و نماز طواف نافله باعتبار عمده نبودن آنها
برای اینست که آدمی در اکثر اوقات تقدیم و تاخیر آنها میتواند کرد والله اعلم باب یازدهم اصل التطوع فی وقت الفریضة والساعات التی لا یتطوع فیها
شرح این باب بیان نماز نافله در وقت فریضه است و بیان ساعتهایی که تطوع گزارده نمیشود در آنها در این باب هشت حدیث
اول اصل عن ابن مسکان عن زرارة قال قال لی اتدری لم جعل الذراع والذراعان قال قلت لم قال
لمکان الفریضة لک ان تتنفل من زوال الشمس الی ان یبلغ ذراعا فاذا بلغ ذراعا بدأت بالفریضة
وترکت النافلة شرح ضمیر قال در اول راجع بزراره و در دوم راجع بامام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلم است و میتواند بود که
در اول راجع بابن مسکان و در دوم راجع بزراره باشد ذراع عبارتست از گذشتن سایه دیواری که کوتاهی آن موافق نصف
النهار باشد از اول زوال بقدر ربع دیوار و آن ظرف نافله ظهر است و ذراعان عبارتست از گذشتن سایه دیوار از اول
روز بقدر دو ربع دیوار و آن ظرف نافله عصر است چنانچه می آید در شرح حدیث اول باب بنا مسجد النبی صلی الله علیه وآله یعنی روایت است از
عبد الله بن مسکان از زراره گفت که امام گفت مرا که آیا میدانی که چرا مقرر شده از اول زوال برای نافله یک ذراع و از اول وقت
عصر برای نافله دو ذراع راوی گفت که گفتم چرا این مقرر شده امام گفت برای بودن فریضه یعنی که برای اهتمام بفریضه و عدم تاخیر
آن زیاده از حد است بیان این آنکه میرسد ترا که نافله گزاری از زوال آفتاب تا آنکه سایه رسد بیک ذراع پس چون سایه رسد بیک ذراع

حاصل آن

ابتدا میکنی بفریضه ظهر و ابتدا میکنی بنافله اخفی نماند که براین قیاس است دو ذراع نسبت بنافله عصر یعنی اینست که سایه دیواری که
کونیای آن موافق خط نصف النهار باشد و ارتفاع آن بقد آدمی باشد چون بگذرد از آن بقدر یکذراع نافله ظهر قضا میشود و چون
بگذرد بقدر شش ذراع نافله عصر قضا میشود و براین قیاس است دیوار بلندتر و کوتاهتر و غیر دیوار چنانچه مفصل شد در شرح حدیث هفتم
باب وقت الظهر والعصر دوم اصل سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْوَقْتِ الَّذِي لَا يَنْبَغِي لِي إِذَا جَاءَ الزَّوَالُ قَالَ ذِرَاعٌ
إِلَى مِثْلِهِ شرح ضمیر مستتر در جاء راجع بالوقت است الزوال مرفوع و فاعل لا ینبغی است و مراد نافله ظهر است چنانچه گذشت در حدیث سیوم باب
پنجم که صلّ الزوال ثمانیة ذراع مرفوع و خبر مبتدای محذوفست و مضاف نیز محذوفست بتقدیر هو وقت ذراع و ضمیر راجع بالوقت است
و مراد اینست که آن وقتیست که سایه دیواری که بقدر قامت آدمی باشد و کونیای آن موافق خط نصف النهار باشد بقدر ذراع
شود چنانچه ظاهر میشود در حدیث اول باب سیزدهم و چون ذراع ربع قامت است سایه دیوار بلندتر و کوتاهتر براین قیاس است الی برای
انتهای غایتست و ضمیر مثله راجع بذراع است و ضم الی مثله برای افاده اینست که فریضه ظهر را تطویل میباید کرد تا در آخر آن سایه
آن دیوار دو ذراع شده باشد و بعد از آن قضای نافله زوال میباید کرد اگر بعمل نیامده باشد در وقت اول یعنی پرسیدم امام جعفر
صادق علیه السلام را از وقتی که سزاوار نیست مرا چون آمده باشد آنوقت اینکه نافله زوال کرده شود اگر کرده نشده باشد امام گفت آن
وقت وقتیست که سایه دیوار یکقامت موافق نصف النهار یکذراع شود تا وقتی که سایه آن دیوار دو ذراع شود سیوم اصل
عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَأْتِي الْمَسْجِدَ وَقَدْ صَلَّى أَهْلُهُ أَيَبْتَدِئُ بِالْمَكْتُوبَةِ أَوْ يَتَطَوَّعُ فَقَالَ إِنْ
كَانَ فِي وَقْتٍ حَسَنٍ فَلَا بَأْسَ بِالتَّطَوُّعِ قَبْلَ الْفَرِيضَةِ وَإِنْ كَانَ خَافَ الْفَوْتَ مِنْ أَجْلِ مَا مَضَى مِنَ
الْوَقْتِ فَلْيَبْدَأْ بِالْفَرِيضَةِ فَهُوَ حَقُّ اللّٰهِ ثُمَّ لْيَتَطَوَّعْ بِمَا شَاءَ شرح مراد باتیان مسجد اینجا اتیان بعد از گزاردن نافله یومیه
در خانه است چنانچه مستحب است پس او تطوع گزاردن غیر نافله یومیه است مثل نماز جعفر طیار وقت حسن در مقابل خاف الفوت است
مراد بنفی باس اصل تجویز است پس منافات با کراهت ندارد چنانچه معلوم میشود از قول امام در فقره آینده که والفضل اذا صلّی تا آخر مراد بخوف
فوت خوف خروج وقت اولست که بیان شد در شرح حدیث اول باب المواقیت و میتواند بود که مراد خوف فوت اعم از وقت
اول و دوم باشد والله اعلم یعنی روایتست از سماعه گفت پرسیدم امام جعفر صادق یا امام موسی کاظم علیهما السلام را از مردی که می آید بمسجد
در حالی که گزارده اند فریضه را اهل آن مسجد آیا ابتدا میکند بفریضه یا بنافله میگزارد پس امام گفت اگر باشد در وقتی فراخ پس
پروایی نیست گزاردن نافله پیش از فریضه و اگر ترسد بر طرف شدن وقت فضیلت فریضه را بسبب آنچه گذشته از جمله وقت پس باید که
ابتدا کند بفریضه چه آن لازم کرده الله تعالی است بعد از آن باید که نافله گزارد بقدری که خواسته باشد چهارم اصل الأهو موسع
أَنْ يُصَلِّيَ الْإِنْسَانُ فِي أَوَّلِ دُخُولِ الْفَرِيضَةِ بِالنَّوَافِلِ إِلَّا أَنْ يَخَافَ فَوْتَ الْفَرِيضَةِ وَالْفَضْلُ إِذَا صَلَّى
الْإِنْسَانُ وَحْدَهُ أَنْ يَبْتَدِئَ بِالْفَرِيضَةِ إِذَا دَخَلَ وَقْتُهَا لِيَكُونَ فَضْلُ أَوَّلِ الْوَقْتِ لِلْفَرِيضَةِ وَلَيْسَ
بِمَحْظُورٍ عَلَيْهِ أَنْ يُصَلِّيَ النَّوَافِلَ مِنْ أَوَّلِ الْوَقْتِ إِلَى قَرِيبٍ مِنْ آخِرِ الْوَقْتِ شرح الا بفتح همزه و تخفیف لام حرف
استفتاح و تنبیه است هو ضمیر شانست موسع بصیغه اسم مفعول باب تفعیل خبر مقدم بر مبتدا است ان یصلی مبتدا است مراد بوقت الفریضه
وقت جواز فریضه است مراد بالنوافل نوافل یومیه یا اعم از آنست الا در دوم بکسر همزه و تشدید لام حرف استثناست فوت الفریضه
بمعنی فوت وقت فضیلت فریضه است و آن در نماز مغرب و نماز غداه است که اول وقت جواز آنها اول وقت فضیلت آنها است موافق
آیت سوره هود اقم الصلوة طرفی النهار و بیان شد در شرح حدیث اول باب فرض الصلوة که باب سیوم است فضل مصدر لست

وقت

که مستعمل شد

که مستعمل شده در معنی مشتق برای مبالغه پس بمعنی فضیلت انی اصلی الخ وحده اشارتست باینکه اگر کسی نوافل یومیه ظهر را مشغول کرده باشد
و انتظار پیشنمازی داشته باشد ابتدا بنوافل بکر برای او فضیلت از ابتدا بفریضه مراد بوقتها وقت فضیلت فریضه است و آن
مرفوع و فاعل دخل میتواند بود و منصوب بر ظرف زمان میتواند بود اگر در دخل ضمیر مستتر راجع بالانسان باشد و بتقدیر دخل المسجد باشد
مراد بالفضل اینجا معنی مصدریست مراد بوقت در آخر الوقت وقت فضیلت میتواند بود و اعم از آن و از وقت جواز میتواند بود
یعنی آگاه باش شان اینست که فراخ و بی مانع کرده شده است اینکه نماز گزارد آدمی در اول دخول وقت فریضه نوافل مگر آنکه ترسد
فوت فضیلت فریضه را و افضل در وقتی که نماز گزارد آدمی تنهایی خود و انتظار نماز جماعت نکشد اینست که ابتدا کند بفریضه چون
داخل شود وقت فضیلت فریضه تا باشد فضیلت اول وقت فضیلت برای فریضه اشارتست بآنچه گذشت در حدیث پنجم باب چهارم که
اول وقت فضیلت فریضه بهتر است از میان آن و آخر آن و نیست حرام بر آدمی اینکه گزارد نوافل یومیه را از اول وقت فضیلت
تا نزدیک شدن آخر وقت فضیلت بقدری که گنجایش فریضه در آن باشد چهارم اصل عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ قُلْتُ أُصَلِّي فِي وَقْتِ
فَرِيضَةٍ نَافِلَةً قَالَ نَعَمْ فِي أَوَّلِ الْوَقْتِ إِذَا كُنْتَ مَعَ إِمَامٍ يُقْتَدَى بِهِ فَإِذَا كُنْتَ وَحْدَكَ فَابْدَأْ بِالْمَكْتُوبَةِ
شرح اسحق از راویان امام جعفر صادق و امام موسی کاظم است علیهما السلام است مراد بوقت فریضه وقت فضیلت آنست مثل بعد از یکذراع
برای فریضه ظهر و بعد از شش ذراع برای فریضه عصر که بیان شد در شرح حدیث اول این باب یعنی روایتست از اسحق بن عمار گفت امام را
گفتم آیا گزارم در وقت فضیلت فریضه نافله را گفت آری بگزار در اول وقت فضیلت فریضه چون باشی با امامی که اقتدا کرده میشود
باو پس چون باشی تنها پس شروع بفریضه کن حاصل اینست که اگر مثلا سایه دیوار بیکذراع رسیده باشد نافله ظهر قضا میشود و نافله
دیگر نیز در آنوقت خوب نیست مگر برای کسی که انتظار نماز جماعت کشد زیرا که او در اندک وقتی تاخیر فریضه میکند و در آنوقت مشغول نافله ظهر
یا نافله دیگر میتواند شد پنجم اصل قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا دَخَلَ وَقْتُ الْفَرِيضَةِ أَتَنَفَّلُ أَوْ أَبْدَأُ بِالْفَرِيضَةِ فَقَالَ
إِنَّ الْفَضْلَ أَنْ تَبْدَأَ بِالْفَرِيضَةِ وَإِنَّمَا أُخِّرَتِ الظُّهْرُ ذِرَاعاً مِنْ عِنْدِ الزَّوَالِ مِنْ أَجْلِ صَلَاةِ الْأَوَّابِينَ شرح وقت
الفریضه عبارتست از اول زوال آفتاب برای فریضه ظهر و اول ربع چهارم روز برای فریضه عصر موافق آنچه گذشت در حدیث اول
باب وقت الظهر والعصر که باب پنجم است و اول غروب آفتاب برای فریضه شام و اول ربع دوم شب برای فریضه خفتن موافق
آنچه گذشت در حدیث سیزدهم باب وقت المغرب والعشاء الآخرة که باب ششم است و اول طلوع فجر برای فریضه فجر الفضل بفتح فا و سکون
ضاد با نقطه مصدر باب نصر و علم کال مصدر اینجا بمعنی اسم و علت برای مبالغه یا بمعنی خود است دال تبدأ بتقدیر فی ان تبدأ است
و بر هر تقدیر این در صورتیست که مانعی معارض ابتدا بفریضه نباشد مثل اینکه تتمه عبادتی مانده باشد پس منافات ندارد با آنچه می آید
در کتاب الحج در حدیث دوم باب الرجل یطوف فیعیی او تقام الصلوة او یدخل علیه وقت صلوة که باب صد و سی ام است انما اخرت
تا آخر بمنزله استثناست و مراد تاخیر ظهر در غیر روز جمعه است مراد بصلوة الاوابین اینجا نافله ظهر است در غیر روز جمعه که بعد از زوال آفتاب
و پیش از فریضه ظهر گزارده میشود و اوابین جمع اواب بمعنی بغایت رجوع کننده است بسوی امر و نهی کسی و مراد اینجا کسی است که خود رای نیست و قیاس نمیکند
نافله ظهر غیر روز جمعه را بر غیر آن از نوافل و فرق میکند میان ظهر غیر روز جمعه و ظهر روز جمعه که افضل است از سایر فرایض و جماعت در آن
افضل است از جماعت در سایر فرایض یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را چون داخل شود وقت فریضه آیا نافله گزارم یا ابتدا
کنم بفریضه پس گفت بدرستی که بهتر اینست که ابتدا کنی بفریضه و جز این نیست که تاخیر کرده شده فریضه ظهر در غیر روز جمعه بقدر یکذراع از
زوال آفتاب برای نماز جمعی که بغایت مطیعاند ششم اصل عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا أَنَّهُمْ سَمِعُوا أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ

بفریضه

کان امیر المؤمنین صلوات الله علیه لا یصلی من النهار حتی تزول الشمس و لا من اللیل بعد ما یصلی العشاء
الآخرة حتی ینتصف اللیل معنی هذا انه لیس وقت صلوة فریضة و لا سنة لان الاوقات کلها قد بینها
رسول الله صلی الله علیه و آله و اما القضاء قضاء الفریضة و تقدیم النوافل و تاخیرها فلا باس شرح
معنی هذا تا آخر کلام امام محمد باقر علیه السلم است و میتواند بود که کلام بعض راویان باشد یعنی روایتست از جمعی از یاران ما اینکه ایشان
شنیدند از امام محمد باقر علیه السلم میگفت که عادت امیر المؤمنین صلوات الله علیه این بود که نماز نمیگزارد در روز تا آنکه زوال آفتاب میشد
و نه در شب بعد از آنکه میگزارد نماز خفتن را تا آنکه نصف شب میشد معنی عمل امیر المؤمنین علیه السلم اینست که آن وقت که مذکور شد نه وقت نماز
فریضه است و نه وقت نماز سنت بدلیل آنکه اوقات همگی آنها تحقیق بیان کرده آنها را رسول الله صلی الله علیه و آله مراد اینست که برای این
دو وقت بیان نماز علیحده نکرده اما اول پس ظاهر است و اما دوم پس مبنی بر اینست که بعد از فراغ از نماز شام و نوافل آن و سقوط شفق تا نصف
شب نمازی غیر فریضه عشا نیست پس چون آن بفعل آمده باشد بعد از آن نماز دیگر نخواهد بود و اما قضایی که قضای فریضه باشد و تقدیم نوافل
یومیه از وقت مقرر آنها و قضای نوافل یومیه چون در وقت خود واقع نشده باشد پس بر پا ایستادن گزاردن آنها در این وقت
اشارتست باینکه تقدیم نوافل ظهر بر وقت زوال آفتاب میتوان کرد و تقدیم نماز شب بر وقت نصف شب میتوان کرد حقیقة یا حکما مثل
نماز وتیره که بجا آورده میشود بعد از نماز خفتن برای احتیاط نماز شب که مبادا از مانعی فوت شود چنانچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث
چهارم باب التفویض الی رسول الله صلی الله علیه و آله تا آخر که باب پنجاه و دوم است و الله اعلم هفتم اصل قال رجل لابی
عبد الله علیه السلم الحدیث الذی روی عن ابی جعفر علیه السلم ان الشمس تطلع بین قرنی الشیطان قال
نعم ان ابلیس اتخذ عرشا بین السماء و الارض فاذا طلعت الشمس و سجد فی ذلک الوقت الناس قال ابلیس
لشیاطینه ان بنی آدم یصلون لی شرح الحدیث مرفوع و مبتداست و خبرش محذوفست بتقدیر کیف الحدیث و اشارتست
بآنچه گذشت در کتاب الجنائز در حدیث دوم باب وقت الصلوة علی الجنازة که لانها تغرب بین قرنی شیطان و تطلع بین قرنی شیطان
و بیان شد و اینجا میگوییم که القرن بفتح قاف و سکون را بی نقطه و نون مصدر باب ضرب بمعنی [illegible] و مراد اینجا همراهان
دو دست شیطان دو جمعند اول جمعی که آفتاب پرستانند که چون آفتاب مشرف بر طلوع شود عبادت آن میکنند و چون مشرف
بر غروب شود نیز عبادت آن میکنند دوم جمعی که دعوی اسلام میکنند و از آن بعضی بدارند مثل ابو حنیفه و تابعانش که خیال کرده اند
که آیت اقم الصلوة طرفی النهار مقتضی اینست که فریضه فجر در وقتی گزارده شود که آخرش متصل بطلوع آفتاب باشد و فریضه عصر در وقتی
گزارده شود که آخرش متصل بغروب آفتاب باشد و اگر اندکی آخرش التقدیم را اینها کنند از باب [illegible] در بیان این آیت گذشت
در حدیث اول باب سیوم که باب فرض الصلوة است صاحب قاموس گفته و قرن الشیطان و قرناه امته و المتبعون لرایه او قوته و انتشاره
و تسلطه و ابن اثیر در نهایه گفته و فیه الشمس تطلع بین قرنی الشیطان ای ناحیتی راسه و جانبیه و قیل القرن القوة ای حین تطلع
یتحرک الشیطان و یتسلط فیکون کالمعین لها و قیل بین قرنیه ای امتیه الاولین و الآخرین و هذا تمثیل لمن یسجد للشمس عند طلوعها فکان
الشیطان سول له ذلک فاذا سجد لها کان کان الشیطان مقترن بها انتهی نعم بکسر نون و سکون عین و فتح میم فعل مدحست یا بفتح
نون و فتح عین و سکون میم حرف تصدیقست یعنی گفت مردی امام جعفر صادق علیه السلم را چگونه است حدیثی که روایت کرده شده
از امام محمد باقر علیه السلم که آفتاب طلوع میکند در میان دو دست شیطان گفت خوبست بیان این آنکه ابلیس ساخت برای خود
تختی میان آسمان و زمین پس چون مشرف بر طلوع شود آفتاب و سجده کنند در آن وقت مردمان میگوید ابلیس شیاطین خود را اینکه بنی

فرزندان

فرزندان آدم نماز میگزارند برای من هشتم اصل قلت لابی الحسن الثانی علیه السلم اکون فی السوق فاعرف الوقت و یضیق
علی ان ادخل فاصلی قال ان الشیطان یقارن الشمس فی ثلثة احوال اذا ذرت و اذا کبدت و اذا غربت
فصل بعد الزوال فان الشیطان یرید ان یوقفک علی حد یقطع بک دونه شرح علی بتشدید یا مفتوحه مرکبست
از حرف جر و ضمیر متکلم ادخل بدال بی نقطه و خا با نقطه بصیغه مضارع متکلم وحده از باب نصر است و مراد دخول پس دکانست یا مراد
اعم از دخول در آن و مسجد و خانه است یا بجا بی نقطه از باب منع است الدحل در شدن از فرجه و فرخت و مانند آن [illegible] در
ثلثة مبنی بر اینست که حال بمعنی وقت مذکورست ذرت بذال با نقطه و تشدید را بی نقطه بصیغه ماضی معلوم غایبه مضاعف باب نصر است
الذر طلوع آفتاب و گیاه و مانند آن کبدت بتشدید با یک نقطه و دال بی نقطه بصیغه ماضی معلوم غایبه باب تفعیل التکبید رسیدن
آفتاب بمیان آسمان که دایره نصف النهارست یوقفک بقاف و فا بصیغه مضارع معتل الفا واوی معلوم غایب باب افعال
حد بفتح حا بی نقطه و تشدید دال بی نقطه بمعنی کنارست یقطع بقاف و طا بی نقطه و عین بی نقطه بصیغه مضارع معلوم غایب باب منع است
و ضمیر مستتر راجع بشیطانست و مفعول آن محذوفست بتقدیر یقطع الطریق با در بک برای ملابست [illegible] دون بمعنی عند است ضمیر مجرور
راجع بحد است یعنی گفتم امام رضا علیه السلم را می باشم در بازار پس میشناسم وقت نماز ظهر را و مشکل می آید بر من اینکه داخل پس دکان
شوم پس آنجا پس نماز گزارم امام گفت بدرستی که شیطان همراه میشود آفتاب را در سه وقت یعنی که در آن سه وقت بحرکت در می آید
و شتاب میکند در اضلال خلایق اول وقتی که برآید و بلند شود آفتاب دوم وقتی که بنصف النهار رسد آفتاب سیوم وقتی که فرو رود
آفتاب مراد اینست که در اول مردمان را تحریص بعبادت باطل میکند و در دوم و سیوم منع از عبادت حق میکند یعنی که وسوسه میکند
برای تاخیر نماز ظهر و نماز مغرب پس نماز بگزار بعد از زوال آفتاب بدرستی که شیطان میخواهد که وادارد ترا بر کناری بیرون از شرع مسلمانان
که راه بر تو گیرد با تو نزد آن کنار باب دوازدهم اصل باب من نام عن الصلوة او سهی عنها شرح این باب بیان کسی است که خوابید از نماز یا غافل شد
از نماز یعنی که بسبب خواب یا بسبب غفلت ترک نماز کرد و این باب یازده حدیث است اول اصل عن زرارة عن ابی جعفر علیه السلم
قال اذا نسیت صلوة او صلیتها بغیر وضوء و کان علیک قضاء صلوات فابدأ باولهن فاذن
لها و اقم ثم صلها ثم صل ما بعدها باقامة اقامة لکل صلوة شرح روایتست از زراره از امام محمد باقر علیه السلم امام
گفت چون فراموش کنی نمازی را یا گزاری آن را بی وضو و باشد بر تو قضای نمازی چند پس ابتدا کن بقضای اول آن نمازها پس اذان
بگو برای آن نماز اول و اقامت بگو بعد از آن بگزار آن نماز اول را بعد از آن بگزار نمازهایی را که بعد از آنست با یک اقامت برای هر کدام
اقامتی گویی بی اذان دوم اصل و قال قال ابو جعفر علیه السلم ان کنت قد صلیت الظهر و قد فاتتک الغداة فذکرتها
فصل الغداة ای ساعة ذکرتها و لو بعد العصر و متی ما ذکرت صلوة فاتتک صلیتها شرح و زراره گفت
که گفت امام محمد باقر علیه السلم اگر تحقیق گزارده باشی نماز ظهر را و تحقیق فوت شده باشد از تو نماز صبح پس یاد آوری نماز صبح را پس
بگزار نماز صبح را در هر ساعتی که یاد آورده باشی آن را هر چند که بعد از گزاردن نماز عصر باشد و هر وقت که یاد آوری نمازی را که فوت
شده باشد از تو میگزاری آن را سیوم اصل و قال اذا نسیت الظهر حتی صلیت العصر فذکرتها و انت فی الصلوة او
بعد فراغک فانوها الاولی ثم صل العصر فانما هی اربع مکان اربع فان ذکرت انک لم تصل الاولی
و انت فی صلوة العصر و قد صلیت منها رکعتین فانوها الاولی ثم صل الرکعتین الباقیتین و قم
فصل العصر شرح و امام گفت چون فراموش کنی نماز ظهر را تا آنکه گزاری نماز عصر را پس یاد آوری نماز ظهر را در حالی که تو در آخر

نماز عصر باشی یا بعد از فارغ شدن تو از نماز عصر بر یاد آمده باشی پس نیت کن آن نماز عصر را نماز ظهر یعنی که آنرا حساب ظهر کن بعد از آن
بگزار نماز عصر را زیرا که جز این نیست که آن نمازی که بنیت عصر شده از روی غفلت چهار رکعتی است که در جای چهار رکعتی دیگر است
یعنی که در وقت وجوب ظهر است و نیتی که از روی غفلت باشد باعث بطلان آنچه واجب است نمیشود پس اگر یاد آوری اینرا که
تو نگزاردی نماز ظهر را که اول نمازیست که بر رسول و امت او واجب شده در حالی که تو در نماز عصر باشی و تحقیق کرده باشی از نماز عصر
دو رکعت پس نیت کن آنرا نماز ظهر بعد از آن بگزار دو رکعت باقیمانده را و برخیز پس بگزار نماز عصر ذکر فا در فان ذکرت اشارت
باینکه حکم دوم معلوم میشود از حکم اول بطریق اولی اصل وان کنت قد ذکرت انک لم تصل العصر حتی دخل وقت
المغرب ولم تخف فوتهما فصل العصر ثم المغرب وان کنت قد صلیت المغرب فقم فصل
العصر وان کنت قد صلیت من المغرب رکعتین ثم ذکرت العصر فانوها العصر ثم قم فاتمها
رکعتین ثم سلم ثم تصلی المغرب شرح ضمیر فوتهما راجع بمغرب و فوت آن عبارت از فوت وقت فضیلت آنست
که تا سقوط شفق مغربیست یا عبارت از فوت وقت اجزای آنست که تا ربع شب است یا بیشتر و بنا بر اول ظاهر میشود که اهتمام بمحافظت
فضیلت مغرب بیشتر است از اهتمام بتقدیم قضا بر ادا یعنی و اگر یاد آورده باشی اینرا که تو نگزاردی نماز عصر را تا آنکه داخل شده وقت
نماز شام و نترسیدی از فوت نماز شام پس بگزار نماز عصر را بعد از آن نماز شام را و اگر گزارده باشی نماز شام را پس برخیز پس بگزار نماز عصر را
و اگر گزارده باشی از نماز شام دو رکعت را بعد از آن یاد آورده باشی نماز عصر را پس نیت کن آن نماز را نماز عصر و بعد از آن برخیز و بگزار
تتمه آنرا دو رکعت بعد از آن سلام بده بعد از آن میگزاری نماز شام را اصل وان کنت قد صلیت العشاء الآخرة
ونسیت المغرب فقم فصل المغرب وان کنت ذکرتها وقد صلیت العشاء الآخرة رکعتین او قمت
فی الثالثة فانوها المغرب ثم سلم ثم قم فصل العشاء الآخرة شرح و اگر تحقیق گزارده باشی نماز خفتن را و فراموش
کرده باشی نماز شام را پس برخیز پس بگزار نماز شام را و اگر یاد آورده باشی نماز شام را و تحقیق کرده باشی از نماز خفتن دو رکعت یا بر
خواسته باشی در رکعت سیوم پس نیت کن آن نماز را نماز شام بعد از آن سلام کن بعد از آن برخیز پس بگزار نماز خفتن را اصل فان
کنت قد نسیت العشاء الآخرة حتی صلیت الفجر فصل العشاء الآخرة وان کنت ذکرتها وانت فی رکعة
او فی الثانیة من الغداة فانوها العشاء ثم قم فصل الغداة واذن واقم شرح پس اگر تحقیق فراموش کرده باشی
نماز خفتن را تا آنکه گزارده باشی نماز صبح را پس بگزار نماز خفتن را و اگر یاد آورده باشی نماز خفتن را و تو در رکعت اول یا در رکعت دوم
از نماز صبح باشی پس نیت کن آن نماز را نماز خفتن بعد از آن برخیز پس بگزار نماز صبح را و اذان و اقامت بگو برای نماز صبح یعنی
که اکتفا باذان و اقامت سابق مکن اگر وسعت وقت باشد اصل وان کانت المغرب والعشاء الآخرة قد فاتتاک
جمیعا فابدأ بهما قبل ان تصلی الغداة ابدأ بالمغرب ثم العشاء شرح و اگر باشد نماز شام و نماز خفتن با هم
که بتحقیق فوت شده باشد از تو هر دو پس ابتدا کن باین دو نماز پیش از آنکه گزاری نماز صبح را ابتدا کن بنماز شام بعد از آن بنماز خفتن
ل ٦ فان خشیت ان تفوتک الغداة ان بدأت بهما فابدأ بالمغرب ثم الغداة ثم صل العشاء
فان خشیت ان تفوتک الغداة ان بدأت بالمغرب فصل الغداة ثم صل المغرب والعشاء ابدأ باولهما
لانهما جمیعا قضاء شرح پس اگر بترسی از اینکه فوت شود از تو نماز صبح در وقت فضیلت آن که تا روشن شدن جمیع آسمانست اگر
ابتدا کنی بنماز شام و نماز خفتن پس ابتدا کن بنماز شام بعد از آن بنماز صبح بعد از آن بگزار نماز خفتن را پس اگر بترسی که فوت شود از تو

بتحقیق

وقت

وقت فضیلت نماز صبح اگر ابتدا کنی بنماز شام پس بگزار نماز صبح را بعد از آن بگزار نماز شام و نماز خفتن را ابتدا کن باول آن دو برای اینکه
آن دو نماز هر دو قضا است مراد این نیست که نسبت آن دو بیکدیگر مثل نسبت صبح با آن دو نیست که رعایت ترتیب واجب این شود
که ادا قضا یا مانند قضا شود اصل ایهما ذکرت فلا تصلها الا بعد شعاع الشمس قال قلت لم ذاک قال لانک
لست تخاف فوتها شرح ای بفتح همزه و تشدید یا کلمه شرطست و منصوب مفعول ذکرتست مثل ایما الاجلین قضیت و مثل ایا ما تدعوا
ضمیر تثنیه راجع بمغرب و عشا است یا راجع بدو صورت نماز فوت شده است اول صورت فوت عشا تنها دوم صورت فوت هر یک از
مغرب و عشا ذکرت بصیغه معلوم مخاطبست فلا تصلیها بصیغه مضارع مخاطب جزای شرطست و نفی بمعنی نهی است و ضمیر منصوب بظاهر
راجع بالغداة است و تقدیر فلا تصلیها قبل ما ذکرت است یا تقدیر فلا تصلیها حین ذکرت است و بر هر تقدیر بعد بفتح با یک نقطه منصوب بظرفیت
و مستثنای مفرغ است شعاع آفتاب بضم شین با نقطه چند معنی دارد یکی روشنی آفتاب که متفرق شده باشد و فرا گرفته باشد اکثر آسمان را
و این مراد است اینجا چنانچه ظاهر است از آنچه گذشت در حدیث پنجم باب هفتم که الی ان تجلل الصبح السماء دیگری آنچه ظاهر میشود مانند نیزه ها
در جانب مشرق آسمان بعد از طلوع بعض قرص آفتاب از افق حقیقی ظاهر است که این مراد است در آنچه می آید در کتاب الصیام در حدیث
پنجم باب هجدهم که باب الفجر ما هو تا آخر که گفته فلسنا فی وقت الی ان تطلع شعاع الشمس فقال هیهات این تذهب تلک صلوة الصبیان
صاحب قاموس گفته که شعاع الشمس و شعاعها بضمهما الذی تراه کانه الجبال مقبلة علیک اذا نظرت الیها او الذی تنتشر من ضوئها او الذی تراه ممتدا
کالرماح بعید الطلوع و ما اشبهه یعنی هر کدام از مغرب و عشا را که یاد آوردی پیش از گزاردن نماز غداة پس مگزاری غداة را پیش از آنچه
یاد آوردی مگر بعد از روشنی آفتاب که فرا گرفته باشد اکثر آسمان را پیش از ظهور سرخی در مغرب راوی گفت که گفتم برای چیست این تاخیر
نماز غداة تا آن وقت امام گفت برای اینکه در این تاخیر نمیترسی از فوت نماز غداة اشارت باینست که اگر روشنی احاطه اکثر آسمان او نماز غداة آنرا
نکنی خوف فوت آن هست بنا بر اینکه این ظهور سرخی در ربع آسمان که در جانب مغربست نزدیک میشود و آن علامت طلوع آفتاب چنانچه
گذشت در شرح حدیث اول باب ششم دوم اصل عن ابی بصیر قال سألته عن رجل نسی الظهر حتی دخل وقت العصر
قال یبدأ بالظهر وکذلک الصلوات تبدأ بالتی نسیت الا ان تخاف ان یخرج وقت الصلوة فتبدأ بالتی
انت فی وقتها ثم تصلی التی نسیت شرح وقت الصلوة عبارت از وقت اول که مقرر شده برای نماز حاضر و میتواند بود
که شامل وقت آخر نیز باشد بیان وقت اول و وقت آخر برای هر نماز گذشت در شرح حدیث اول باب المواقیت اولها و آخرها
و افضلها یعنی روایتست از ابو بصیر گفت پرسیدم امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام را از مردی که فراموش کرد نماز ظهر را تا آنکه
داخل شد وقت عصر یعنی که سایه شاخص که حادث میشود بعد از زوال برابر شاخص شد امام گفت ابتدا میکند بنماز ظهر و همچنین است
جمیع نمازها یا این آنکه ابتدا میکنی بآن نمازی که فراموش کردی مگر آنکه بترسیده باشی که بیرون رود وقت اول که مقرر شده برای آن
نماز حاضر پس ابتدا میکنی بآن نمازی که تو در وقت اول برای آنی بعد از آن میگزاری نمازی را که فراموش کردی سیوم اصل عن ابی
جعفر علیه السلام انه سئل عن رجل صلی بغیر طهور او نسی صلوات لم یصلها او نام عنها فقال یقضیها اذا
ذکرها فی ای ساعة ذکرها من لیل او نهار فاذا دخل وقت الصلوة ولم یتم ما فاته فلیقض ما لم
یتخوف ان یذهب وقت هذه الصلوة التی قد حضرت وهذه احق بوقتها فلیصلها فاذا قضاها فلیصل
ما فاته مما قد مضی ولا یتطوع برکعة حتی یقضی الفریضة کلها شرح قضا در فاذا قضاها بمعنی بجا آوردنست پس
شامل ادا نیز هست یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلام اینکه او پرسیده شد از مردی که نماز گزاردی بی وضو یا غسل یا تیمم یا فراموش کرد

چند نماز را که نگزارد آنها را یا خوابید از آنها پس امام گفت قضا میکند نماز را که گفتی چون یاد آورد آن را در هر ساعتی که یاد آورده باشد
آن را خواه از جمله شب و خواه از جمله روز پس چون داخل شود وقت نمازی و هنوز تمام نشده باشد قضای آنچه فوت شده از او پس باید که دیگر
قضا کند مادام که نترسد از اینکه بیرون رود وقت اول مقرر برای این نمازی که بتحقیق حاضر شده و این نماز حاضر سزاوارتر است بوقت
مقرر خود پس باید که گزارد آن نماز حاضر را پس چون بجا آورد آن نماز حاضر را پس باید که گزارد تتمه آنچه را که فوت شده از او از جمله نمازها
که بتحقیق گذشت و باید که نافله نگزارد دیگر رکعتی تا آنکه قضا کند نماز فریضه را همگی آن چهارم اصل عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِذَا
فَاتَتْكَ صَلَاةٌ فَذَكَرْتَهَا فِي وَقْتِ أُخْرَى فَإِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّكَ إِذَا صَلَّيْتَ الَّتِي فَاتَتْكَ كُنْتَ مِنَ الْأُخْرَى فِي وَقْتٍ
فَابْدَأْ بِالَّتِي فَاتَتْكَ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي وَإِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّكَ إِذَا صَلَّيْتَ الَّتِي فَاتَتْكَ
فَاتَتْكَ الَّتِي بَعْدَهَا فَابْدَأْ بِالَّتِي أَنْتَ فِي وَقْتِهَا فَصَلِّهَا ثُمَّ الْأُخْرَى شرح وقت بی تنوین و مضافست بجری در سوره طه
در خطاب با موسی چنین است فاعبدنی و اقم الصلوة لذکری و ظاهر حدیث اینست که مراد بعبادت در فاعبدنی صلوة بعنوان اداست
با شد بقرینه آنچه گذشت از حکایت عیسی در حدیث اول باب اول پس آنچه معطوف بر اینست امر بقضای صلوة فائته است پس لام در لذکری
مثل لام در اقم الصلوة لدلوک الشمس است که بیان شد در شرح حدیث اول باب فرض الصلوة الذکر یاد آوری و اضافه ذکر بضمیر متکلم از قبیل اضافه
مصدر بفاعل و موجد حقیقی است اگرچه فاعل نحوی نباشد پس اشارتست باینکه ذکر و نسیان مانند علم و جهلست در اینکه فاعل حقیقی آنها غیر الله سبحانه
کسی نیست یعنی روایت از امام محمد باقر علیه السلام گفت چون فوت شود از تو نمازی پس یاد آوری آن را در وقت نماز دیگر پس اگر میدانسته
باشی که تو چون گزاری نمازی را که فوت شده از تو میباشی بسبب آن نمازی دیگر در وقتی که مقرر است پس ابتدا کن بآن نمازی که از تو
فوت شده از تو جهت اینکه الله عز و جل میگوید برای تعلیم این امت بنقل حکایت موسی در سوره طه که بپای دار نماز را که فراموش کرده یا
بسبب خواب ترک آن کرده باشی بعد از یاد آوری آن که از جانب منست و اگر میدانسته باشی که تو چون گزاری نماز را که فوت شده
فوت میشود از تو نمازی که بعد از آنست پس ابتدا کن بنمازی که تو در وقت آنی پس بگزار آن را بعد از آن آن نمازی دیگر را که فوت شده
پنجم اصل سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ نَسِيَ صَلَاةً حَتَّى دَخَلَ وَقْتُ صَلَاةٍ أُخْرَى فَقَالَ إِذَا نَسِيَ الصَّلَاةَ
أَوْ نَامَ عَنْهَا صَلَّى حِينَ يَذْكُرُهَا فَإِذَا ذَكَرَهَا وَهُوَ فِي صَلَاةٍ بَدَأَ بِالَّتِي نَسِيَ شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از
مردی که فراموش کرد نماز را تا آنکه داخل شد وقت نمازی دیگر پس امام گفت چون فراموش کند نماز را یا بسبب خواب غافل شود از آن
میگزارد وقتی که یاد می آورد آن را پس چون یاد آورد آن را در حالی که او در اثنای نمازی باشد ابتدا میکند بآنچه فراموش کرده یعنی که نیت
خود را میگرداند و آنچه را که کرده حساب قضا میکند چنانچه گذشت در حدیث اول این باب اصل وَإِنْ ذَكَرَهَا مَعَ إِمَامٍ فِي صَلَاةِ
الْمَغْرِبِ أَتَمَّهَا بِرَكْعَةٍ ثُمَّ صَلَّى الْمَغْرِبَ وَصَلَّى الْعَتَمَةَ بَعْدَهَا وَإِنْ كَانَ صَلَّى الْعَتَمَةَ وَحْدَهُ فَصَلَّى مِنْهَا رَكْعَتَيْنِ
ثُمَّ ذَكَرَ أَنَّهُ نَسِيَ الْمَغْرِبَ أَتَمَّهَا بِرَكْعَةٍ فَتَكُونُ صَلَاةُ الْمَغْرِبِ ثَلَاثَ رَكَعَاتٍ ثُمَّ يُصَلِّي الْعَتَمَةَ بَعْدَ ذَلِكَ شرح
ضمیر ذکرها راجع بصلوة فائته است و آن اینجا عبارتست از فریضه عصر است امام بکسر همزه بمعنی پیشنماز است ظرف در فی صلوة حال ضمیر مستتر در ذکرها
است ضمیر اتمها راجع بصلوة فائته است اگر گویی چرا در نماز مغرب اکتفا بصورت جماعت کرد و برای قیاس صورت انفراد بر آن در نماز خفتن
اکتفا بصورت انفراد کرد و برای قیاس صورت جماعت بر آن گوییم برای اشارتست باینکه اهتمام بجماعت در نماز مغرب بسیار است بخلاف
اهتمام بجماعت در نماز خفتن بنا بر اینکه هر کس را میسر است که بعد از نماز مغرب عود بمنزل خود کند و بعد از نماز خفتن میسر نیست مگر قلیلی را
فتکون بفتح غایبه از افعال ناقصه است و اسمش ضمیر مستتر راجع بمرجع ضمیر بارز در اتمها است و صلوة منصوب است و ثلث نیز منصوب و خبر بعد از خبر است

با صلوة مرفوع و اسم تکون است و ثلث خبرست یعنی و اگر یاد آورد نماز را که فوت شده با پیشنمازی بر حالی که او در نماز شام باشد تمام
میکند نماز را که فوت شده بیک رکعت بعد از آن میگزارد نماز خفتن را بعد از نماز شام و اگر باشد که گزارد نماز خفتن را بتنهایی پس گزارد
تا آن دو رکعت را بعد از آن بیاد آورد که او فراموش کرده نماز شام را تمام میکند آن نماز را بیک رکعت پس میباشد آن نماز نماز
شام سه رکعت بعد از آن میگزارد نماز خفتن بعد از آنچه گذشت ششم اصل عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ نَسِيَ الظُّهْرَ
حَتَّى غَرَبَتِ الشَّمْسُ وَقَدْ كَانَ صَلَّى الْعَصْرَ فَقَالَ كَانَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَوْ كَانَ أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ إِنْ أَمْكَنَهُ
أَنْ يُصَلِّيَهَا قَبْلَ أَنْ تَفُوتَهُ الْمَغْرِبُ بَدَأَ بِهَا وَإِلَّا صَلَّى الْمَغْرِبَ ثُمَّ صَلَّاهَا شرح روایت از امام موسی کاظم یا امام
رضا علیهما السلام راوی گفت پرسیدم او را از مردی که فراموش کرد نماز ظهر را تا آنکه غروب کرد آفتاب بتحقیق که ده بود نماز عصر را پس امام
گفت که امام محمد باقر علیه السلام یا امام گفت پدرم علیه السلام میگفت که اگر میسر باشد او را اینکه گزارد نماز ظهر را پیش از آنکه فوت شود از او
وقت فضیلت مغرب که تا سقوط شفق مغربیست ابتدا میکند بنماز ظهر بعنوان قضا و اگر میسر نباشد میگزارد نماز شام را بعد از آن
میگزارد نماز ظهر را هفتم اصل سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ أَمَّ قَوْمًا فِي الْعَصْرِ فَذَكَرَ وَهُوَ يُصَلِّي أَنَّهُ
لَمْ يَكُنْ صَلَّى الْأُولَى قَالَ فَلْيَجْعَلْهَا الْأُولَى الَّتِي فَاتَتْهُ وَلْيَسْتَأْنِفْ بَعْدُ صَلَاةَ الْعَصْرِ وَقَدْ قَضَى الْقَوْمُ
صَلَاتَهُمْ شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که پیشنمازی کرد جمعی را در نماز عصر پس یاد آورد در حالی که او نماز میگزارد
این را که نگزارده بود نماز ظهر را امام گفت پس باید که حساب کند آن را نماز ظهری که فوت شده از او و باید که از سر گیرد بعد از آنچه کرده
نماز عصر را و بتحقیق بجا آورده اند آن جمعی که اقتدا باو کرده اند نماز عصر خود را مراد اینست که نماز ایشان باطل نیست هشتم اصل
عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ نَسِيَ أَنْ يُصَلِّيَ صَلَاةَ الصُّبْحِ حَتَّى طَلَعَتِ الشَّمْسُ قَالَ يُصَلِّيهَا
حِينَ يَذْكُرُهَا فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رَقَدَ عَنْ صَلَاةِ الْفَجْرِ حَتَّى طَلَعَتِ الشَّمْسُ ثُمَّ
صَلَّاهَا حِينَ اسْتَيْقَظَ وَلَكِنَّهُ تَنَحَّى عَنْ مَكَانِهِ ذَلِكَ ثُمَّ صَلَّى شرح روایتست از سماعة بن مهران گفت پرسیدم امام
جعفر صادق یا امام موسی کاظم علیهما السلام را از مردی که فراموش کرد که گزارد نماز صبح را تا آنکه بیرون آمد آفتاب امام گفت که میگزارد
آن نماز صبح را وقتی که یاد می آورد آن را چه بدرستی که رسول الله صلی الله علیه و آله خوابید از نماز صبح تا آنکه بیرون آمد آفتاب بعد از آن
گزارد آن را وقتی که بیدار شد و لیکن از محراب بگوشه دیگر مسجد رفت بعد از آن گزارد نماز صبح را نهم اصل سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ نَامَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَنِ الصُّبْحِ وَاللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنَامَهُ حَتَّى طَلَعَتِ
الشَّمْسُ عَلَيْهِ وَكَانَ ذَلِكَ رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ لِلنَّاسِ أَلَا تَرَى لَوْ أَنَّ رَجُلًا نَامَ حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ لَعَيَّرَهُ
النَّاسُ وَقَالُوا لَا تَتَوَرَّعُ لِصَلَوَاتِكَ فَصَارَتْ أُسْوَةً وَسُنَّةً فَإِنْ قَالَ رَجُلٌ لِرَجُلٍ نِمْتَ عَنِ الصَّلَاةِ
قَالَ قَدْ نَامَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَصَارَتْ أُسْوَةً وَرَحْمَةً رَحِمَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ بِهَا هَذِهِ
الْأُمَّةَ شرح لا تتورع بر انقطه و میم منقطه بصیغه مضارع مخاطب معلوم از باب تفعلست اسوه بضم و کسر همزه و سکون سین منقطه آنچه
باعث تسلی اندهناک و آنچه مردم پیروی آن کنند مثل آیت سوره احزاب لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة و بیان میشود در
شرح حدیث سیزدهم باب النوادر که باب هشتاد و چهارمست یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت خوابید رسول الله صلی الله
علیه و آله از نماز صبح و الله عز و جل خوابانید او را تا آنکه طلوع کرد آفتاب بر او مراد اینست که خوابیدن او تا طلوع آفتاب با وجود کثرت
از واج و اصحاب خارق عادت بود پس اسباب آن فعل الله تعالی بوده نه فعل بشر اگرچه اصل هر نوم فعل الله تعالی میباشد چنانچه

عن

در کتب تواریخ مسطور است که این واقعه در سفر
بوده در وقت عود از خیبر بسوی مدینه در سال
هفتم از هجرت که سال بیستم از رسالت است

چنانچه گذشت در کتاب التوحید در باب سی و سیوم و بود آن خوابانیدن رحمی از جانب صاحب کل اختیار تو برای مردم آیا نمی بینی که اگر
اینکه مرد خوابیده باشد تا آنکه طلوع کند آفتاب هر آینه سرزنش میکنند او را مردم و میگویند که پرهیزکاری نداری برای نماز خود پس گردید
نماز صبح رسول الله بعنوان قضا باعث تسلی اندوهناکان و طریقتی که مردم پیروی آن کنند پس اگر گوید مردی مردی دیگر را که خوابیدی
از نماز صبح میگوید تحقیق خوابید رسول الله صلی الله علیه و آله پس گردید آن نماز باعث تسلی و رحمتی که رحم کرد الله سبحانه این امت را دهم
اصل عَنْ زُرارَةَ وَالْفُضَیْلِ عَنْ اَبی جَعْفَرٍ علیه السلام فی قَوْلِ اللّهِ تَبارَكَ اسْمُهُ اِنَّ الصَّلوةَ کانَتْ عَلَی الْمُؤْمِنینَ کِتاباً
مَوْقُوتاً قالَ یَعْنی مَفْرُوضاً وَلَیْسَ یَعْنی وَقْتَ فَوْتِها اِذا جازَ ذلِکَ الْوَقْتُ ثُمَّ صَلّاها لَمْ تَکُنْ صَلوتُهُ
مُؤَدّاةً شرح صلوة در اصل لغت اظهار خواهش بندگانی و کامرانی کسی است و آن از تحیت نیز میباشد مثل و صل علیهم ان صلوتک سکن لهم و
مراد اینجا خواهش بندگانی و کامرانی ائمه هدی است خواه انبیا و خواه اوصیا مثل آیت سورهٔ مدثر لم نک من المصلین و بیان شد در کتاب
الحجه در حدیث سی و هشتم باب صد و هشتم که باب فیه نکت و نتف من التنزیل فی الولایه است و کانت برای افاده است که صلوة در جمیع شرایع سابقه
کتاب موقوت بوده بر مومنان پس کمال اهتمام بآن است کتاب بمعنی مکتوبست و مراد واجب کرده شده است مثل کتب علیکم الصیام
موقوت ماخوذ است از وقت بفتح واو و سکون قاف که مصدر باب ضرب است بمعنی تمیز چیزی بر دفع اشتباه از آنست و وقت الله تعالی صلوة را
در شریعتی دو قسمت اول ایجاب صلوة بر وجهی که اشتباهی در ایجاب آن نماند و ضروری این شود بسبب آیات بینات داله بر ایجاب آن
و این قسم را فرض می نامند دوم ایجاب الله تعالی صلوة را در ازمنه محدوده مثل اوقات صلوات خمس در این شریعت پس اگر وقوع شود پیش
از این اوقات یا بعد از آن اوقات مجزی نخواهد بود و قول امام که یعنی مفروضا برای بیان این است که مراد در این آیت قسم اول است و قول
امام که و لیس یعنی تا آخر برای بیان این است که مراد قسم دوم نیست چنانچه مخالفان توهم کرده اند بقیاس اصل ایجاب صلوة در شرایع سابقه بر ایجاب
اقامت صلوة بنظم رکوع و سجود و سایر شروط و حدود در این شریعت وقت فوتها بفتح واو و سکون قاف و فتح تا و فتح فا و سکون واو
و کسر تا و ضمیر راجع بصلوة عبارتست از زمانی که بعد از زمان وجوب صلوة است و مراد این است که در شرایع سابقه صلوة وقت فوتی نداشته
بلکه در بعض آنها یا کل آنها در جمیع عمر یک پنج واجب بوده بمعنی که هر بار که ذکر ائمه هدی میشده صلوة بر ایشان واجب میشده نظیر آیت سوره
اعلی و ذکر اسم ربه فصلی و بیان شد در کتاب الحجه در حدیث هفتم باب بیست و هشتم که باب الصلوة علی محمد و اهل بیته علیهم السلام است جمله اذا جاز
استیناف بیانی منفی و لیس یعنی است مشار الیه ذلک الوقت وقت فوتها نیست بلکه وقتیست که ظرف تادیه صلوة است باعتقاد مخالفان
و پیش از وقت فوتها ذکر شد اشارت باینست که ایقاع صلوة بایقاع آخر اجزای صلوة است و ایقاع آخر اجزای صلوة اگر متراخی باشد
از گذشتن وقت مثل اینکه یک رکعت یا بیشتر در وقت واقع شده باشد و همه در خارج وقت واقع شده باشد مجزیست یعنی و روایت است از
زراره و فضیل از امام محمد باقر علیه السلام در قول الله تبارک اسمه در سوره نسا مذکور است که صلوة بوده در شرایع سابقه بر مومنان واجبی چیز
کرده شده امام گفت که میخواهد بموقوت مفروض او نیست اینکه فوت اهد وقت صلوة را چون گذرد آن وقت مقرر بعد از آن گزارد آن
صلوة را نباشد صلوة او بجا آورده شده متن وَلَوْ کانَ ذلِکَ لَهَلَکَ سُلَیْمانُ بْنُ داوُدَ علیه السلام حینَ صَلّاها لِغَیْرِ وَقْتِها
وَلکِنَّهُ مَتی ما ذَکَرَها صَلّاها شرح مشار الیه ذلک در اول موقوت و در دوم منفی در لیس یعنی است و اللام و الغیر بمعنی فی است لغیر وقتها
مبنی بر فرض وقوع اراده معنی باطلست و این اشارتست باینکه تاخیر مغرب تا سقوط حمرت مغربیه جایز نیست در این شریعت و سوره ص است
ووهبنا لِداوُدَ سُلَیْمانَ نِعْمَ الْعَبْدُ اِنَّهُ اَوّابٌ اِذْ عُرِضَ عَلَیْهِ بِالْعَشِیِّ الصّافِناتُ الْجِیادُ فَقالَ اِنّی اَحْبَبْتُ حُبَّ
الْخَیْرِ عَنْ ذِکْرِ رَبّی حَتّی تَوارَتْ بِالْحِجابِ رُدُّوها عَلَیَّ فَطَفِقَ مَسْحاً بِالسُّوقِ وَالْاَعْناقِ و موافق حدیث

وبعنوان

وبعنوان اظهار احتمال میکنیم که از طرف او آب است و مراد بعشی اول وقت غروب شمس است تا سقوط شفق جوهری در صحاح گفته العشی و العشیة من صلوة
المغرب الی العتمة الصافنات اسبان خوش ساق که اکثر ایستادن بر دو دست و یکپا و طرف سم پای دیگر می ایستند و این معلوم میشود به بلندی محل
و باریکی استخوان ساق مانند آنها الجیاد اسبان خوش گردن فقال برای تعقیب است و مراد این است که صلوة سلیمان بعد از سقوط شفق واقع
شد زیرا که فقال انی احببت آخر بجای فصلی است مراد بالخیر صلوة است چنانچه موذن میگوید حی علی خیر العمل عن ذکر متعلق بالخیر است و عن برای
مثل ما فعلته عن امری و مراد بذکر وسیله علم در جمیع احکام الله تعالی است و آن بر سه قسم است اول کتاب الهی مثل قرآن و توریه دوم رسول که آن
کتاب بر او نازل شده سیوم اوصیای آن رسول چنانچه بیان شد در کتاب الحجه در شرح احادیث باب بیستم که باب ان اهل الذکر الذین امر الله
الخلق بسوالهم هم الائمه علیهم السلام است و آنکه اینجا عبارت از نبی صاحب شریعت و اوصیای او تا زمان سلیمان یا عبارت از توریه است که خبر دادن
نماز ماخوذ و مستنبط از آنست حتی متعلق بقال است و از تتمه مقول قول است ضمیر توارت راجع بالصافنات الجیاد است مراد بالحجاب ظلمت
شب است موافق آنچه گذشت در حدیث سیوم باب ششم و مراد این است که صلوة سلیمان متمر بود از سقوط شفق تا بر طرف شدن بیاض از جانب
مغرب ردوها بتقدیر قول است و مخاطبان هر کلان بر رهبانند و ضمیر منصوب راجع بالصافنات الجیاد است و تعدیه آن بعلی باعتبار
تضمین معنی عرض است موافق اذ عرض علیه مسحا عبارت از مالیدن دست است بالسوق ناظر بالصافنات است و الاعناق ناظر بالجیاد است پس در کلام
لف و نشر مرتب است و جمعی از مفسران تفسیر این آیات بر وجهی کرده اند که ملائم شان سلیمان و سیاق این آیات نیست و بعضی موافق تفسیر خود
روایات ذکر کرده اند پس اگر آن روایات صحیح باشد محمول بر تقیه خواهد بود زیرا که عمر خطاب اسقاط حی علی خیر العمل از اذان کرده بدعوی آنکه
جهاد افضل از صلوة است ضمیر لکنه راجع بسلیمان است و ما در متی ما ذکرها زائده است و ذکر بمعنی یاد آوریست و این اشارتست باینکه صلوة در شریعت
موسی که سلیمان از اوصیای او است اختصاص بوقتی نداشته موافق عیسی در سوره مریم و اوصانی بالصلوة و الزکوة ما دمت حیا پس نظیر آیت
سوره اعلی است که و ذکر اسم ربه فصلی یعنی اگر میبود موقوت چنان هر آینه هالک میبود سلیمان بن داود علیه السلام وقتی که گزارد نماز مغرب را
بنابر آن فرض بعد از خروج وقت آن مراد این است که این آیت برای مدح سلیمان است و اگر چنان میبود که برای ذم میبود و لیکن سلیمان
در هر وقت که یاد آورد صلوة را گزارد آن را اصل قالَ ثُمَّ قالَ وَمَتی مَا اسْتَیْقَنْتَ اَوْ شَكَکْتَ فی وَقْتِها اَنَّکَ لَمْ تُصَلِّها
اَوْ فی وَقْتِ فَوْتِها اَنَّکَ لَمْ تُصَلِّها صَلَّیْتَها وَاِنْ شَكَکْتَ بَعْدَ ما خَرَجَ وَقْتُ الْفَوْتِ فَقَدْ دَخَلَ حائِلٌ فَلا
اِعادَةَ عَلَیْکَ مِنْ شَکٍّ حَتّی تَسْتَیْقِنَ فَاِنِ اسْتَیْقَنْتَ فَعَلَیْکَ اَنْ تُصَلِّیَها فی اَیِّ حالَةٍ کُنْتَ شرح ما در اول
زائده است و در دوم مصدریه است و در دوم برای شک او است بقرینه تکرار انک لم تصلها و میتواند بود که کلام امام باشد
و بر هر تقدیر اول مراد بوقتها وقت ادای آنهاست و بر تقدیر دوم مراد وقت سعتها و بر هر تقدیر فوت بفتح فا و سکون واو و تا و دو نقطه در
بالاست و مراد بوقت فوتها وقت قرب فوتهاست و آن زمانیست که یک رکعت یا بیشتر در آن میگنجد من در من شک برای سببیت است
حتی برای استثنای منقطع است یعنی راوی گفت که بعد از آن امام گفت که و هرگاه یقین کنی یا شک کنی در وقت ادای نماز اینکه تو
نگزاردی آن را یا امام گفت که و هرگاه یقین کنی یا شک کنی در وقت نزدیک شدن فوت نماز اینکه تو نگزاردی آن را میگزاری آن را
و اگر شک کنی بعد از آنکه بیرون رفت وقت نزدیک شدن فوت پس تحقیق داخل شد مانعی از اعتبار شک و واجب نیست اعاده
بر تو بسبب شک مگر آنکه یقین کنی پس اگر یقین کنی پس واجبست بر تو که گزاری آن را در هر حالتی که باشی خواه شب و خواه روز و خواه نزدیک
و خواه دور یازدهم اصل عَنْ اَبی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام فی رَجُلٍ نامَ عَنِ الْعَتَمَةِ فَلَمْ یَقُمْ اِلّا بَعْدَ انْتِصافِ اللَّیْلِ قالَ
یُصَلِّیها وَیُصْبِحُ صائِماً شرح العتمه بفتح عین مهمله و فتح تا دو نقطه در بالا زمانی از شب که بعد از غروب شفق است تا نصف شب

ومراد اینجا نماز فریضهٔ خفتن است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که خواب رود از نماز خفتن یا معنی که بسبب خواب غافل شد
از نماز خفتن و ترک آن کرد و بیدار نشد مگر بعد از نصف شب فرمود امام که نماز را بگذارد و نماز خفتن را العنوان قضا و صبح میرسد
روزه دار باشد یعنی که فردای آن شب را روزه میدارد باب سیزدهم در بیان بناء مسجد النبی صلی الله علیه وآله شرح این باب بیان کیفیت بنای مسجد
نبی صلی الله علیه وآله در مدینه مبارکه است و در این باب سه حدیث است اول اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ إِنَّ رَسُولَ
اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بَنَى مَسْجِدَهُ بِالسَّمِيطِ ثُمَّ إِنَّ الْمُسْلِمِينَ كَثُرُوا فَقَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ لَوْ أَمَرْتَ بِالْمَسْجِدِ
فَزِيدَ فِيهِ فَقَالَ نَعَمْ وَأَمَرَ بِهِ فَزِيدَ فِيهِ وَبَنَاهُ بِالسَّعِيدَةِ ثُمَّ إِنَّ الْمُسْلِمِينَ كَثُرُوا فَقَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ لَوْ أَمَرْتَ
بِالْمَسْجِدِ فَزِيدَ فِيهِ فَقَالَ نَعَمْ وَأَمَرَ بِهِ فَزِيدَ فِيهِ وَبَنَى جِدَارَهُ بِالْأُنْثَى وَالذَّكَرِ شرح السمیط بفتح سین منقطه و کسر میم و سکون
یا دو نقطه در پایین و طاء بی‌نقطه آنچه یک صف باشد و ضمیمه در پهلو نداشته باشد مثل مروارید در رشته کشیده لو برای تمنی است السعیده
بفتح سین منقطه و کسر عین بی‌نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و دال بی‌نقطه و تاء تأنیث عبارت از آنکه موصوف آن لبنه است خشتی که مردم گرده
شده یعنی یک نصف خشتی در پهلوی آن تا عرض دیوار بیشتر شود و دیوار مستحکم تر شود الانثی والذکر ماده و نر مراد اینجا دو خشت است که یک نصف کمی شده
و دیگری در میان آن در نصف که ننشسته شده تا دیوار دو خشته شود و در زیر زمینه خشت اول انثی است و خشت دوم ذکر است
یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت شنیدم از او میگفت بدرستی که رسول الله صلی الله علیه وآله بنا کرد مسجد خود را
در مدینه بعنوان یک خشته بعد از آن بدرستی که اهل اسلام بسیار شدند پس گفتند ای رسول الله کاش امر کنی مسجد پس زیاد کرده شود در آن پس گفت
آری و امر کرد مسجد پس زیاد کرده شد در آن و بنا کرد مسجد را بدیوار یک خشت و نیم بعد از آن بدرستی که اهل اسلام بسیار شدند پس گفتند ای
رسول الله کاش امر کنی مسجد پس زیاد کرده شود در آن پس گفت آری و امر کرد مسجد پس زیاد کرده شد در آن و بنا کرد دیوار از دو خشته
اصل ثُمَّ اشْتَدَّ عَلَيْهِمُ الْحَرُّ فَقَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ لَوْ أَمَرْتَ بِالْمَسْجِدِ فَظُلِّلَ فَقَالَ نَعَمْ فَأَمَرَ بِهِ فَأُقِيمَتْ
فِيهِ سَوَارِي مِنْ جُذُوعِ النَّخْلِ ثُمَّ طُرِحَتْ عَلَيْهِ الْعَوَارِضُ وَالْخَصَفُ وَالْإِذْخِرُ شرح العوارض بفتح عین بی‌نقطه
و را بی‌نقطه و ضاد بانقطه جمع عارضه درختان بر پهلو افتاده الخصف بفتح خاء بانقطه و فتح صاد بی‌نقطه و فاء جمع خصفه آنچه از برگ درخت
خرما بافته میشود برای فرش و مانند آن یعنی بعد از آن سخت شد بر مسلمانان گرمای آفتاب پس گفتند ای رسول الله کاش امر کنی مسجد پس
سایه کرده شود پس گفت آری پس امر کرد مسجد پس برپا داشته شد در مسجد ستونها از تنه‌های درخت خرما بعد از آن انداخته شد بر مسجد درختان بر پهلو
افتاده و بافته برگ خرما و درخت خرما و اذخر اصل فَعَاشُوا فِيهِ حَتَّى أَصَابَتْهُمُ الْأَمْطَارُ فَجَعَلَ الْمَسْجِدُ يَكِفُ عَلَيْهِمْ فَقَالُوا
يَا رَسُولَ اللَّهِ لَوْ أَمَرْتَ بِالْمَسْجِدِ فَطُيِّنَ فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَرِيشٌ كَعَرِيشِ مُوسَى
عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَمْ يَزَلْ كَذَلِكَ حَتَّى قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ شرح جعل بمعنی شروع است یکف بکسر کاف و فا
بصیغه مضارع معلوم معتل الفاء واوی از باب ضرب است الوکف چکه کردن سقف لا بجای جمله است و عریش مرفوع و خبر مبتدای محذوف است بتقدیر
هذا عریش میتواند بود که لا برای نفی جنس باشد و عریش مبنی بر فتح باشد یعنی پس زیست کردند در مسجد تا آنکه رسید ایشان را بارانها پس شروع
کرد مسجد میچکید بر ایشان پس گفتند ای رسول الله کاش امر کنی مسجد پس کاه گل کرده شود سقف آن پس گفت ایشان را رسول الله صلی الله علیه وآله
نه امر میکنم این سقفی است مانند سقف موسی علیه السلام در عبادتخانه او پس ماند مسجد چنان تا آنکه از دنیا رفت رسول الله صلی الله علیه وآله اصل
وَكَانَ جِدَارُهُ قَبْلَ أَنْ يُظَلَّلَ قَامَةً وَكَانَ إِذَا كَانَ الْفَيْءُ ذِرَاعاً وَهُوَ قَدْرُ مَرْبِضِ عَنْزٍ صَلَّى الظُّهْرَ وَإِذَا كَانَ
ضِعْفَ ذَلِكَ صَلَّى الْعَصْرَ شرح قبله مسجد مدینه عین جنوب است موافق کعبه است تقریبا چه اگر اندکی مایل بمشرق بود و مرا فقیر موید لیکن برای

معلمی

مصلحی عظیم چنین بنا شده و تا سر برای نماز گزاردن آنجا مستحب شده چنانچه می‌آید در حدیث ششم باب النوادر که باب صدم است پس دیوار غربی
شرقی آن مسجد موافق خط نصف النهار است و در وقت زوال سایه ندارد و دیوار جنوبی آن که در جانب قبله است سایه دارد و آن سایه
مختلف میشود باختلاف فصول چون آفتاب در اول سرطان باشد آن سایه کوتاه تر از سایه سایر ایام است و چون آفتاب در اول جدی
باشد آن سایه درازتر از سایه سایر ایام است و چون آفتاب در اول حمل یا اول میزان باشد آن سایه میانه است مراد بقامت اینجا قد
آدمی مستوی الخلقه است و قد هر کس موافق چهار ذراع خودش است چنانچه موافق هفت قدم خودش است کان از ادکان دلالت بر این میکند
که تفاوتی منظور نداشته میان وقتی از سال که آفتاب نزدیک سمت الرأس گذرد و میان اوقات دیگر سال الفیء نافله را در روز
کوتاه تر شتاب بر میکرده از نافله روز دراز تر الفیء بفتح فا و سکون یا و همزه سایه که حادث شود برای شاخص بعد از زوال آفتاب و طریق
معرفت مقدار فیء اینست که زاویهٔ آن مسجد را که میان دیوار جنوبی و دیوار غربی است شاخص فرض کنند و مقدار سایه آن را هر روز که
خواهند در وقت زوال نشان کنند و چون سایه آن زاویه زیاد شود از سایه که بود بقدر یک ذراع شروع در فریضه ظهر کنند و چون
سایه آن زیاد شود بر سایه که بود در اول ربع چهارم روز بقدر دو ذراع شروع در فریضه عصر کنند مگر آنکه تقدیم نافله عصر را اول ربع چهارم
کرده مربض بفتح میم و سکون را بی‌نقطه و کسر با یک نقطه و ضاد با نقطه اسم مکان از باب ضرب است العنز بفتح عین بی‌نقطه و سکون نون و زای با نقطه
بز ماده که خوابگاه آن در وقت آبستنی اندکی بیشتر از خوابگاه بز نمیباشد مشار الیه ذلک ذراع است و مراد اینست که زمان دو ذراع
سایه بعد از دخول وقت عصر قریب بزمان یک ذراع تخمینی سایه بعد از زوالست اگرچه اندکی کمتر است پس چنانچه یک ذراع متصل بزوال ظرف
هشت رکعت نافله ظهر بوده دو ذراع بعد از دخول وقت عصر ظرف هشت رکعت نافله عصر بود یعنی و بود دیوار آن مسجد پیش از آنکه مسقف
شود مقدار یک قد آدمی و عادت رسول علیه السلام این بود که چون میشد سایه حادث بعد از زوال بقدر یک ذراع و آن مقدار خوابگاه بز ماده
است میگزارد فریضه ظهر را چون در مقدار یک ذراع بعد از زوال هشت رکعت نافله ظهر را میکرد و چون میشد سایه حادث بعد از اول
ربع چهارم روز بقدر دو ذراع میگزارد فریضه عصر را اصل قَالَ وَالسَّمِيطُ لَبِنَةٌ لَبِنَةٌ وَالسَّعِيدَةُ لَبِنَةٌ وَنِصْفٌ وَالذَّكَرُ
وَالْأُنْثَى لَبِنَتَانِ مُخَالِفَتَانِ شرح امام گفت سمیط یک خشت یک خشت است و سعیده یک خشت و نیم است و ذکر و انثی دو خشت است
که یکی در میان دیوار و نصف دیگر است پس یکی شکسته است و دیگری نشکسته است و مراد اینست که در جای آن یک میان همچنین است
و باقی دو خشت درست است و الا در زیر زمین افتد و دیوار بی استحکام میشود دوم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ
عَنِ الْمَسْجِدِ الَّذِي أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى قَالَ مَسْجِدُ قُبَاءَ شرح در سورهٔ توبه چنین است لمسجد اسس علی التقوی من اول یوم
احق ان تقوم فیه فیه رجال یحبون ان یتطهروا والله یحب المطهرین و چون بعضی خیال کرده اند که این مسجد مدینه است این سؤال واقع
شده قبا بضم قاف و با یک نقطه و الف ممدوده و گاهی مقصوره میباشد دهی است در جانب مشرق مدینه میان آن و مدینه یک فرسخ است
تقریبا و در فضل مسجد آن روایات بسیار است از موافق و مخالف از جمله روایات مخالفان آنکه طبرانی در کبیر گفته عن جابر بن سمرة قال لما سأل
اهل قبا النبی صلی الله علیه وسلم ان یبنی لهم مسجدا قال رسول الله صلی الله علیه وآله لیقم بعضکم فیرکب الناقة فقام ابو بکر فرکبها فحرکها فلم تنبعث
فرجع فقعد فقام عمر فرکبها فلم تنبعث فرجع فقعد فقال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم لاصحابه لیقم بعضکم فیرکب الناقة فقام علی
رضی الله عنه فلما وضع رجله فی غرز الرکاب وثبت فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم ارخ زمامها وابنوا علی مدارها فانها مأمورة
بدانکه بنا بر مثال این روایت میتواند بود که من در من اول یوم ابتدائیه باشد و ظرف متعلق بالتقوی باشد و مراد بتقوی تقوی امیر المؤمنین
علیه السلام باشد و این موافق مذهب کوفیین است بخلاف بصریین که میگویند من اینجا بمعنی فی است و ظرف متعلق باسس است چنانچه شیخ رضی

پس
باشند پس شروع در عصر بیشتر از آن وقت میشود آن تقدیم
جایز است موافق امثال حدیث چهاردهم تا هشتاد و هفتم که
باب تقدیم النوافل و تاخیرها تا آخر است صح

در شرح کافیه در مبحث حروف جاره نقل کرده بدانکه تقیید تأسیس بانکه در روز اول است لطفی بنا از و مخفی نماند که هرگاه بنای تقوی از روز اول و مقابل آن
در جادات از کنه معلوم نیست که حال شخصی که از روز اول کافر و مشرک باشد و بعد از ان دعوی امامت کند چه خواهد بود و حال جمعی که اساس
خانه دین خود را بر کار او گذارند و رکون باو کنند با وجود آیت سوره هود و لا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار چه خواهد شد یعنی
روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت پرسیدم اورا از مسجدی که بنا نهاده شده است بر تقوی گفت آن مسجد قباست سیوم
اصل قلت لابی عبدالله علیه السلم کم کان مسجد رسول الله صلی الله علیه واله قال ثلثة الاف وستمائة
ذراع مکسرة شرح وجه این سوال اینست که بعد از رسول صلی الله علیه واله مسجد او را بزرگتر کردند مکسرة بسین منقطه و را منقطه بصیغه
اسم مفعول باب تفعیل منصوب و بخت ثلثه است التکسیر بسیار شکستن و مراد اینجا تقسیم عدد است بر عددی و میتواند بود که مکسره مجرور و نعت
ذراع باشد و این دو احتمال دارد اول اینکه مراد بمکسره منقوصه باشد چنانچه مطرزی در مغرب باین مضمون گفته که الذراع المکسرة ست
قبضات و هی ذراع العامة و انما وصفت لانها نقصت عن ذراع الملک بقبضة و هو بعض الاکاسرة و کانت ذراعه سبع قبضات
دوم اینکه مراد بمکسره ذراع در ذراع باشد و حاصل این احتمال و آنچه اول گفته شد یکیست در هر دو مراد بذراع از آرنج ادمی مستوی
الخلقه است تا سر انگشت میانین است یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را چه مقدار بود مسجد رسول الله صلی الله علیه واله در مدینه
در وقت وفات رسول صلی الله علیه واله گفت بود سه هزار و ششصد ذراع قسمت کرده شده که حاصل ضرب شصت در شصت است مثلا
ظاهر اینست که این سوای مکان چهار دیوار مسجد باشد باب چهار دهم اصل باب ما یستتر به المصلی ممن یمر بین یدیه شرح تستتر بسین منقطه و تا دو نقطه
در بالا و را منقطه بصیغه مضارع معلوم باب افتعالست الاستتار پنهان شدن و مراد اینجا در حجاب بودن فی الجمله است یعنی این بابیست در بیان
چیزیست که فی الجمله در حجاب میشود بسبب آن کسی که نماز میگزارد در صحرا و مانند آن از کسی که میگذرد در پیش او و در این باب شش حدیث
و محتملست که دو کلام مصنف نیز باشد یکی بعد از حدیث چهارم و یکی بعد از حدیث پنجم اول اصل عن ابی عبدالله علیه السلم
قال کان رسول الله صلی الله علیه واله یجعل العنزة بین یدیه اذا صلی شرح العنزة بفتح عین بی نقطه و
فتح نون و زای نقطه دار نیزه کوچک که بزرگتر از عصا باشد یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت رسول الله صلی الله علیه
واله نیزه کوچک را در پیش خود چون نماز میکرد در صحرا و مانند آن دوم اصل عن ابی عبدالله علیه السلم قال کان
طول رحل رسول الله صلی الله علیه واله ذراعا وکان اذا صلی وضعه بین یدیه یستتر به
ممن یمر بین یدیه شرح الرحل بفتح را بی نقطه و سکون حا بی نقطه زین شتر یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت
بود بلندی زین شتر رسول الله صلی الله علیه واله یکذراع و چون نماز میگزارد در سفرها میگذاشت آنرا در پیش خود در حجاب شدن
فی الجمله از آن از هر که میگذشت در پیش او سیوم اصل عن ابن مسکان عن ابن ابی یعفور قال سألت اباعبدالله
علیه السلم عن الرجل هل یقطع صلوته شیء مما یمر بین یدیه فقال لا یقطع صلوة المؤمن شیء ولکن
ادرؤا ما استطعتم شرح ادرؤا بدال بی نقطه و را بی نقطه و همزه بصیغه امر باب تفعلست و بنابراین دال مشدده مفتوحه است
و را نیز مشدده مفتوحه است و اصل آن تدرؤا بوده تا منقلب بدال شده و مدغم در دال دوم شده و پس احتیاج شده بهمزه وصل
مکسوره التدرء در حجاب شدن صاید بچیزی تا صید او را نبیند یا از ثلاثی مجرد است و بنابراین دال مخففه ساکنه است و را
مخففه مفتوحه است الدرء دفع و مراد اینجا استتار است یا از باب افتعالست و بنابراین دال مشدده مفتوحه است و دال دوم منقلب از تاست
و را مخففه مکسوره است الادراء در حجاب شدن از کسی و رسم الخط موافق احتمال سیوم نیست زیرا که همزه قبل مکسور بیا نوشته میشود یعنی

ازعبدالله

از عبدالله بن مسکان از عبدالله بن ابی یعفور گفت پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مردیکه آیا باطل برطرف میکند نماز او را چیزی
از آنچه میگذرد در پیش او پس امام گفت برطرف نمیکند نماز مؤمن را چیزی ولیکن استتار کنید چندانکه وسعت و قدرت داشته باشید
چهارم اصل وفی روایة ابن مسکان عن ابی بصیر عن ابی عبدالله علیه السلم قال لا یقطع الصلوة شیء
لا کلب ولا حمار ولا امرأة ولکن استتروا بشیء وان کان بین یدیک قدر ذراع رافعا من
الارض فقد استترت شرح ذکر و فی روایة تا آخر اشارت باینست که مراد باین حدیث و حدیث سابق یکیست و بعضی توهم
کرده اند که دو چیز است بنا بر اینکه ادرءوا در حدیث سابق از باب منع باشد و مراد امر بمنع مردم باشد از مرور در پیش نماز چنانچه
مذکور میشود در حدیث آینده یعنی و در روایت ابن مسکان از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام امام گفت برطرف نمیکند
نماز را چیزی نه سگ و نه خر و نه زن ولیکن در حجاب شوید بچیزی و اگر باشد در پیش تو مقدار یکذراع رجالی که بلند باشد
از زمین پس تحقیق در حجاب شدی فی الجمله یا یعنی که قدر مستحب بفعل آورده پنجم اصل والفضل فی هذا ان تستتر بشیء وتضع
بین یدیک ما تتقی به من المار فان لم تفعل فلیس به باس لان الذی یصلی له المصلی اقرب الیه
مما یمر بین یدیه ولکن ذلک ادب الصلوة وتوقیرها شرح میتواند بود که این تتمه حدیث باشد و میتواند بود که کلام
مصنف باشد و در بعض النسخ در صدر این فقرات قال الکلینی هست و آن از زیادتی ناسخانست یعنی و اصل فضیلت در این استتار
اینست که استتار کنی بچیزی خواه بقدر یکذراع و خواه کمتر و گذاری در پیش خود چیزی را که پرهیز کنی بآن از گذرنده پس اگر نکنی باکی نیست
بآن نکردن پروایی برای اینکه آن کسی که نماز میگزارد برای او نمازگزار حقیقی نزدیکتر است باو از آنچه میگذرد در پیش او ولیکن آن
استتار ادب نماز و تعظیم نماز است ششم اصل عن محمد بن مسلم قال دخل ابو حنیفة علی ابی عبدالله علیه السلم
فقال له رأیت ابنک موسی یصلی والناس یمرون بین یدیه فلا ینهاهم وفیه ما فیه فقال ابو عبدالله
علیه السلم ادعوا لی موسی فدعی شرح فلا ینهاهم مبنی بر اینست که مخالفان در اثنای نماز باشاره و بضرب دست و مانند آن
منع گذرنده میکنند یا مراد اینست که پیش از شروع در نماز تعیین ملازمان برای گذرندگان باید کرد در جایی که احتمال آن باشد
یعنی روایتست از محمد بن مسلم گفت داخل شد ابو حنیفه بر امام جعفر صادق علیه السلم پس گفت امام را که دیدم پسر تو موسی را که نماز
میگزارد در حالی که مردم میگذشتند در پیش او پس نهی نمیکرد ایشانرا و در این عمل قصوریست که ظاهر است در آن پس گفت امام
جعفر صادق علیه السلم بخوانید برای من موسی را پس خوانده شد و آمد اصل فقال یا بنی ان ابا حنیفة یذکر انک کنت
تصلی والناس یمرون بین یدیک فلم تنههم فقال نعم یا اباه ان الذی کنت اصلی له کان اقرب
الی منهم یقول الله عز وجل ونحن اقرب الیه من حبل الورید قال فضمه ابو عبدالله علیه السلم الی
نفسه ثم قال بابی انت وامی یا مودع الاسرار شرح ابا بفتح همزه و با یکنقطه و الف منقلب از یاء متکلم و ها سکته
برای کمال ظهور الف است یعنی پس گفت ای پسر که من بدرستی که ابو حنیفه میگوید که تو نماز میگزاردی بر حالی که مردم گذر میکردند در پیش تو
پس نهی نمیکردی ایشانرا پس گفت آری ای پدرم بدرستی که آن کس که نماز میگزاردم برای او بود نزدیکتر سوی من از ایشان یا
این آنکه میگوید الله عز وجل در سوره ق و ما نزدیکتریم سوی او از رگ گردن مراد اینست که التفات مردم در اثنای نماز برای نهی
ایشان از مرور خلاف آداب نماز است زیرا که توجه خاطر مردم در اثنای نماز باعث ترک التفات بالله تعالی است که نزدیکتر است
از رگ گردن راوی گفت پس متصل کرد او را امام جعفر صادق علیه السلم سوی خود بعد از ان گفت پدر و مادرم فدای تو بادای

محل امانت رازهای الهی **حل** وَهٰذَا تَأْدِيبٌ مِنْهُ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَا أَنَّهُ تَرْكُ الْفَضْلِ **شرح** میتواند بود که
این کلام محمد بن مسلم باشد و میتواند بود که کلام مصنف باشد و در بعض النسخ در صدر این قال الکلینی هست و آن از زیادتی کاتبانست
مشار الیه هذا کلام امام موسی کاظم علیه السلم است التأدیب روش آموزی و مراد اینجا تنبیه ابو حنیفه است بر خطا زیرا که منع مردم در اثنای
نماز از مرور از قبیل ترک التفات بامر الله تعالی است که نزد یکتر است از ترک کردن بسبب التفات بمردم برای نهی ایشان از مرور و ابعاد
حرامست نهی مردم از مرور در موضعی که مباحست ایشانرا ضمیر منه راجع بامام موسی کاظم علیه السلم است لا انه بفتح لام و الف و همزه مفتوحه
و نون است و لا عاطفه است و انه بتقدیر لانه است و ظرف معطوف بر خبر مبتدا است و ضمیر راجع بامام موسی کاظم علیه السلم است و در
بعض نسخ لانه بکسر لام و فتح همزه و نون است بنابراین ضمیر راجع بابو حنیفه است و مراد اینست که ابو حنیفه ترک کرد مستحب را که استتار
برای اینکه التفات بمردم کند و فعل حرامی کند که منع مردم است از مرور در موضعی که مباحست ایشانرا **یعنی** و این گفتگو تادیبیست ابو حنیفه را
از جانب امام موسی کاظم علیه السلم نه برای اینست که امام موسی کاظم علیه السلم ترک استتار کرده بود مراد اینست که استتار کرده بود اگرچه
تصریح بآن نکرد و اکتفا به تنبیه ابو حنیفه کرد در خطا **باب پنجاه و هشتم** **باب المرأة تصلی بحیال الرجل والرجل یصلی والمرأة بحیاله** **شرح** هر یک از المرأة
والرجل در حکم نکره است زیرا که الف لام آنها برای عهد ذهنیست **یعنی** این باب بیان زنیست که نماز میگزارد در برابر مرد و بیان
مردی که نماز میگزارد در برابر زن و در این باب هفت حدیث است **اول** **حل** عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْمَرْأَةِ تُصَلِّي إِلَى
جَنْبِ الرَّجُلِ قَرِيبًا مِنْهُ فَقَالَ إِذَا كَانَ بَيْنَهُمَا مَوْضِعُ رَحْلٍ فَلَا بَأْسَ **شرح** الی بمعنی فی است چنانچه بعضی گفته اند
در لیجمعنکم الی یوم القیمة قریبا حالست از فاعل تصلی و ترک علامت تأنیث اینجا مثل ترک آن در ان رحمة الله قریب من المحسنین
است بنابر اینکه قریب اگر باعتبار قرب نسب باشد بلکه باعتبار قرب مسافت باشد مذکر میباشد برای فرق چنانچه ابن هشام
در مغنی اللبیب گفته است در باب چهارم در بیان اموری که کسب میکنند آنها از هم بسبب اضافه که الخامس تذکیر المؤنث کقوله انارة العقل مکسوف
بطوع هوی و عقل عاصی الهوی یزداد تنویرا قیل و یحتمل ان یکون منه ان رحمة الله قریب من المحسنین و بعده لعل الساعة قریب فذکر الوصف
حیث لا اضافة ولکن ذکر الفراء انهم التزموا التذکیر فی قریب اذا لم یرد قرب النسب قصدا للفرق و اما قول الجوهری ان التذکیر لکون
التأنیث مجازیا فوهم لوجوب التأنیث فی نحو الشمس طالعة والموعظة نافعة و انما یفترق حکم المجازی و الحقیقی الظاهرین لا المضمرین
و شیخ رضی رحمه الله تعالی در شرح کافیه گفته که گاهی لفظی که مذکر است مستعمل میشود در مؤنث حقیقی بتأویل شخص و گاهی عکس میشود بتأویل
نفس و مناسب این گذشت در کتاب الجنائز در حدیث ششم باب الصلوة علی المؤمن و التکبیر که باب پنجاه و چهارم است که اللهم انت
خلقت هذه النفس و انت امتها تا آخر و میتواند بود که قریبا در حدیث منصوب بظرف مکان باشد و مناسب این می آید در شرح
حدیث اول باب شصتم رحل بفتح را بی نقطه و سکون حاء بی نقطه است چنانچه در بعض النسخ است یا بضم جیم است چنانچه در بعضی دیگر است
یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم در زنی که نماز میگزارد در پهلوی مرد در حالی که نزدیکست نسبت بآن مرد پس امام گفت
چون باشد میان آن مرد و زن جای این شتری پس پروائی نیست مراد صورتیست که مرد نماز نمیکرده باشد پس این بعد برای
رفع کراهتست **دوم** **حل** سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الرَّجُلِ يُصَلِّي وَالْمَرْأَةُ بِحِذَاهُ عَنْ يَمِينِهِ أَوْ يَسَارِهِ
فَقَالَ لَا بَأْسَ بِهِ إِذَا كَانَتْ لَا تُصَلِّي **شرح** الحذاء بکسر حاء بی نقطه و ذال با نقطه و الف مقصوره و ممدوده برابر **یعنی** پرسیدم
امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی که نماز میگزارد در حالی که زن در برابر او است در جانب راست او یا در جانب چپ او پس
امام گفت پروائی نیست بآن اگر زن نماز نمیگزارده باشد **سیوم** **حل** عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الرَّجُلِ وَالْمَرْأَةِ يُصَلِّيَانِ

فی بیت

فِي بَيْتٍ وَاحِدٍ الْمَرْأَةُ عَنْ يَمِينِ الرَّجُلِ بِحِذَاهُ قَالَ لَا إِلَّا أَنْ يَكُونَ بَيْنَهُمَا شِبْرٌ أَوْ ذِرَاعٌ **شرح** در اینجا چند احتمالست
اول اینکه یصلیان محمول باشد بر نماز گزاردن ایشان بعنوان جماعت باقتدای زن بمرد بقرینه اینکه بودن زن در جانب راست
مرد مذکور است نه عکس آن مذکور نیست لا از برای اثبات حرمت باشد و استثنا در الا ان یکون منقطع باشد و مراد صورتی که زن از
مرد دور باشد بقدر شبری اقلا یا بقدر ذراعی که افضلست **دوم** اینکه یصلیان محمول بر نوبت باشد و لا از برای اثبات کراهت باشد و استثنا
متصل باشد **سیوم** اینکه یصلیان محمول بر نماز جماعت باشد و لا برای اثبات حرمت باشد و الا برای استثنای متصل باشد و بینهما
بمعنی باشد که حجابی میان ایشان باشد که بلندی آن بقدر شبر باشد **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم در مردی و زنی که نماز
میگزارند در یکخانه در حالی که زن در جانب راست مرد است گفت جایز نیست مگر آنکه باشد میان ایشان فاصله بیش و پس بقدر یک وجب
یا بقدر یک ذراع **چهارم** **حل** عَنْ أَحَدِهِمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يُصَلِّي فِي زَاوِيَةِ الْحُجْرَةِ وَامْرَأَتُهُ أَوِ ابْنَتُهُ
تُصَلِّي بِحِذَاهُ فِي الزَّاوِيَةِ الْأُخْرَى فَقَالَ لَا يَنْبَغِي لَهُ ذٰلِكَ فَإِنْ كَانَ بَيْنَهُمَا شِبْرٌ أَجْزَأَهُ **شرح** روایتست از امام محمد باقر
یا امام جعفر صادق علیهما السلم راوی گفت پرسیدم او را از مردی که نماز میگزارد در کنج خانه کوچک در حالی که زن او یا دختر او نماز میگزارد
در برابر او در کنج دیگر گفت سزاوار نیست او را آن عمل پس اگر باشد میان مرد و زن یعنی مرد و پیش زن بقدر شبری کافیست او را
مخفی نماند که دو احتمال دیگر که در شرح حدیث سابق مذکور شد اینجا نیز جاریست **پنجم** **حل** قَالَ وَسَأَلْتُهُ عَنِ الْمَرْأَةِ تُزَامِلُ الرَّجُلَ فِي
الْمَحْمِلِ يُصَلِّيَانِ جَمِيعًا فَقَالَ لَا وَلٰكِنْ يُصَلِّي الرَّجُلُ فَإِذَا صَلَّى صَلَّتِ الْمَرْأَةُ **شرح** راوی گفت پرسیدم امام را از زنی که
همتا میشود مرد را در کجاوه که هر دو یک کجاوه پوش ارند آیا نماز میگزارند هم راه هم پس امام گفت نه و لیکن نماز میگزارد مرد پس چون
نماز گزارد نماز میگزارد زن مراد صورتیست که نسبت دو کجاوه بهم برابر باشد یا کجاوه زن نزدیکتر باشد خواه کجاوه ها در زمین ساکن باشد
و خواه در شتر باشد برای ضرورت تقدم نماز مرد بر نماز زن محمول بر استحبابست **ششم** **حل** سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ
الرَّجُلِ يُصَلِّي وَبِحِيَالِهِ امْرَأَةٌ قَائِمَةٌ عَلَى فِرَاشِهَا جَنْبَةً فَقَالَ إِنْ كَانَتْ قَاعِدَةً فَلَا يَضُرُّهُ وَإِنْ كَانَتْ تُصَلِّي
فَلَا **شرح** قائمة در بعض نسخ بقافست و در بعض نسخ بنونست القعود ترک چیزی کردن و نشستن و اینجا معنی اول مراد است بنابر نسخه
اول یعنی ترک نماز بالفعل است و بنابر نسخه دوم معنی خفتنست **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی که نماز میگزارد در حالی
که در برابر او زنی است ایستاده بر فرش خود در پهلوی مرد پس گفت اگر باشد آن زن ترک کننده نماز پس ضرر نمیرساند ایستادن
آن زن او را و اگر آن زن نماز میگزارده باشد پس جایز نیست **هفتم** **حل** عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ كَانَ رَسُولُ اللّٰهِ
صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يُصَلِّي وَعَائِشَةُ نَائِمَةٌ مُعْتَرِضَةٌ بَيْنَ يَدَيْهِ وَهِيَ لَا تُصَلِّي **شرح** روایتست از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت که رسول الله صلی الله علیه و آله نماز میگزارد و عایشه خوابیده بود و پهن شده بود در پیش او و او نماز نمیگزارد یعنی که
حایض بود **هشتم** **حل** عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الرَّجُلِ يُصَلِّي وَالْمَرْأَةُ تُصَلِّي بِحِذَاهُ أَوْ إِلَى جَانِبِهِ فَقَالَ إِذَا كَانَ
سُجُودُهَا مَعَ رُكُوعِهِ فَلَا بَأْسَ **شرح** بحذاه دو احتمال دارد **اول** اینکه در جانب راست او یا چپ او باشد اما مقابل او نباشد
و در شق دیگر اتصال مراد باشد **دوم** اینکه در برابر قبله او باشد و امام در جواب نفی جواز شق اول کرده باشد بالکلیه
و نفی جواز بعض افراد شق دوم کرده باشد **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم در مردی که نماز میگزارد و زن نماز میگزارد
در برابر او یا در پهلوی او پس امام گفت اگر باشد سجده زن با رکوع مرد یعنی که نسبت سر زن در سجده و سر مرد در رکوع بقبله
برابر باشد پس پروائی نیست **باب شصتم** **باب الخشوع فی الصلوة و کراهیة العبث** **شرح** الخشوع بضم خا با نقطه مصدر باب منع فروتنی

الکراهیة بفتح کاف وتخفیف را بی نقطه والف وکسر ها وتخفیف یا دو نقطه در پایین مصدر باب حسن ناخوش بودن یا مصدر باب علم ناخوش شمردن
و بنابر اول اضافه مصدر بفاعلست و بنابر دوم بمفعولست العبث بفتح عین بی نقطه و فتح با یک نقطه و ثا سه نقطه مصدر باب علم بازیچه
بمعنی کردن کاری بی نفع معتد به یعنی این باب بیان کیفیت فروتنی در نماز و بیان ناخوش بودن بازیچه است و درین باب شش حدیث
اول اصل قال ابو جعفر علیه السلم اذا قمت فی الصلوة فعلیک بالاقبال علی صلوتک فانما یحسب لک منها ما
اقبلت علیه ولا تعبث فیها بیدک ولا برأسک ولا بلحیتک ولا تحدث نفسک ولا تتثاءب
ولا تتمطّ ولا تکفّر وانما یفعل ذلک المجوس ولا تلثّم ولا تحتقن وتفرّج کما یتفرّج البعیر ولا تقع
علی قدمیک ولا تفترش ذراعیک ولا تفرقع اصابعک فان ذلک کله نقصان من الصلوة
شرح بلحیتک بکسر لام و سکون حای بی نقطه و فتح یا دو نقطه در پایین و کسر تا دو نقطه در بالاست بمعنی ریش یا بفتح لام و سکون حا
و دو یا دو نقطه در پایین اول مفتوح و دوم ساکن بصیغه تثنیه است اللحی طرف زنخ که موی ریش از آن میروید و حاصل هر دو یکیست و مراد
جنبانیدن آنست بی حرکت دست الا مناسب تقدیم آن بر بیدک میبود ولا تحدث بحای بی نقطه و دال بی نقطه و ثا سه نقطه بصیغه
نهی حاضر باب تفعیلست نفسک منصوب بمفعولست لا تتثاءب بتا سه نقطه و همزه و بای یک نقطه بصیغه نهی حاضر باب تفاعلست لا تتمطّ بتشدید

تفاعل باب

طای بی نقطه مفتوحه بصیغه نهی حاضر معتل اللام واوی باب تفعلست و لا تکفّر بفا و را بی نقطه بصیغه نهی حاضر باب تفعیل یا باب نصرست
التکفیر و الکفر بفتح کاف تعظیم اهل فرس پادشاه خود را بدست بر پشت دست گذاشتن یا کف دو دست بر هم گذاشتن یا کج
شدن و سر در پیش افکندن در وقت ایستادن و بنابر اول میتواند بود که مراد بمجوس مجوس این امه باشد و لا تلثّم بتا سه نقطه
بصیغه نهی حاضر باب تفعل بحذف یکی تا است یا از باب ضربست التلثم و اللثم بفتح لام بستن دهان بند و لا تحتقن بحای بی نقطه و قاف بصیغه
امر حاضر باب تفعلست التفرج دور کردن اعضای خود از یکدیگر در حال رکوع و سجود و لا تقع بقاف و عین بی نقطه مکسوره بصیغه نهی حاضر
معتل اللام واوی باب افعالست الاقعا گذاشتن سرین بر دو پاشنه یا خواه بگذارد نهج بپار زمین یا شده خواه بگذاشتن پشت پا بر زمین
باشد و آن ضد تورکست و بیان هر دو می آید در حدیث اول سیوم باب جست ... و بعضی میگویند که اقعا گذاشتن سرین و دو
پا و دو کف دست بر زمین است چنانچه سگ میکند و علی قدمیک موید معنی اولست لا تفترش بفا و را بی نقطه بصیغه نهی حاضر
باب افتعالست و در بعض نسخ از باب نصرست لا تفرقع بفا و را بی نقطه و قاف و عین بی نقطه بصیغه نهی حاضر باب فعلله است الفرقعه
شکستن انگشتان النقصان بضم نون و سکون قاف مصدر باب نصر کم شدن و کم کردن یعنی گفت امام محمد باقر علیه السلم چون ایستی در نماز
پس تو باد روآوردن بتمام دل بر نماز خود چه جز این نیست که حساب کرده میشود برای تو از جمله نماز آنچه روآورده باشی بر آن
بتمام دل یعنی که آنچه اقبال در او نشده مقبول نیست اگرچه بنوافل تدارک آن ممکنست چنانچه بیان شد در حدیث چهارم باب
دوم و بازی مکن در نماز بدست خود بجنبانیدن آن و نه بسر خود بجنبانیدن آن و نه بریش خود بجنبانیدن زنخ بجانب راست
و چپ مثلا و گفتگو مکن با خود بفکر اینکه چون از نماز فارغ شوم فلان کار میکنم مثلا و دهن دره مکن و کش مکن و تعظیمی که اهل فرس میکنند
مکن و جز این نیست که میکنند آن تعظیم را در نماز خود گبران و دهن بند مبند و حبس بول و غایط و مانند آنها مکن پیش از
شروع در نماز و فراخ شو در رکوع و سجود چنانچه فراخ میشود شتر در وقت خوابیدن و سرین مگذار بر دو قدم خود در وقت سجده
و در وقت نشستن و مگستر دو ذرع خود را بر زمین در وقت سجده و مشکن انگشتان خود را چه بدرستی که آنچه مذکور شد هر یک
از آن جهت نقصان چیزی از نماز تست دوم اصل ولا تقم الی الصلوة متکاسلا ولا متناعسا ولا متثاقلا فانها

نهی حاضر باب [illegible] الافتراش گسترانیدن [illegible]

من خلال

من خلال النفاق فان الله تعالی نهی المؤمنین ان یقوموا الی الصلوة وهم سکاری یعنی سکر النوم وقال
للمنافقین واذا قاموا الی الصلوة قاموا کسالی یراؤن الناس ولا یذکرون الله الا قلیلا شرح
مراد بمتثاقل کسیست که نماز را بار گران بر خود میشمرد و در نماز فریضه شتاب میکند تا زود خلاص شود از زیر بار گران و تلافی نقصان
نماز فریضه میکند بنوافل زیرا که مکان نوافل خلوتست نه مسجد و منافق بار ریا دارد و ذکر قلیل عبارت از حال اوست و این مقابل حال
جمعیست که الذین هم علی صلوتهم دائمون در حق ایشانست و بیان شد در حدیث دوازدهم باب دوم یعنی و بر مخیز سوی نماز کاهلانه
و نه پینکی زنانه و نه بار عظیم بر خود قرار دهنده چه بدرستی که آنها از خصلتهای نفاقست چه بدرستی که الله تعالی نهی کرد در سوره نسا مؤمنان را
از اینکه برخیزند سوی نماز در حالی که ایشان مستان باشند میخواهد مستی خواب را و گفت برای منافقان در سوره نسا که چون برخیزند سوی نماز
بر میخیزند در حالی که کاهل باشند مینمایند عمل مردم را عمل خود و یاد میکنند الله تعالی را اندکی دوم اصل قال رسول الله صلی الله
علیه وآله ان الله کره لکم ایتها الامة اربعا وعشرین خصلة ونهاکم عنها کره لکم العبث فی الصلوة
شرح گفت رسول الله صلی الله علیه وآله بدرستی که الله تعالی ناخوش شمرد برای شما ای امت بیست و چهار خصلت را و نهی کرد شما را از آنها
بیان این آنکه ناخوش شمرد برای شما بازیچه را در نماز نه آنکه تتمه این در کتاب خصال ابن بابویه چنین است وکره المن فی الصدقة وکره الضحک
بین القبور وکره التطلع فی الدور وکره النظر الی فروج النساء وقال یورث العمی وکره الکلام عند الجماع وقال یورث الخرس یعنی فی الولد وکره النوم
قبل العشاء الآخرة وکره الحدیث بعد العشاء الآخرة وکره الغسل تحت السماء بغیر میزر وکره المجامعة تحت السماء وکره دخول الانهار الا بمیزر و
قال فی الانهار عمار وسکان من الملائکة وکره دخول الحمامات الا بمیزر وکره الکلام بین الاذان والاقامة فی صلوة الغداة حتی تنقضی الصلوة
وکره رکوب البحر وکره النوم فوق سطح لیس بمحجر وقال من نام علی سطح لیس بمحجر فقد برئت منه الذمة وکره ان ینام الرجل فی بیت وحده
وکره للرجل ان یغشی امرأته وهی حایض فان غشیها فخرج الولد مجذوما او ابرص فلا یلومن الا نفسه وکره ان یغشی الرجل امرأته وقد احتلم حتی
یغتسل من احتلامه الذی رای فان فعل فخرج الولد مجنونا فلا یلومن الا نفسه وکره ان یکلم مجذوما الا ان یکون بینه وبین المجذوم قدر
ذراع وقال فر من المجذوم کفرارک من الاسد وکره البول علی شط نهر جار وکره ان یحدث الرجل تحت شجرة وقد اینعت یعنی اثمرت و
کره ان ینتعل وهو قائم وکره ان یدخل الرجل البیت المظلم الا ان یکون بین یدیه نار وکره النفخ فی الصلوة سیوم اصل عن ابی عبد
الله علیه السلم قال اذا کنت فی صلوتک فعلیک بالتخشع والاقبال علی صلوتک فان الله عز وجل یقول
الذین هم فی صلوتهم خاشعون شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون باشی در نماز خود پس بر تو باد که کمال فروتنی
کنی و بتمام دل رو آوری بر نماز خود چه بدرستی که الله عز وجل میگوید در سوره مؤمنون که بمقصود رسیدند مؤمنانی که ایشان در نماز خود فروتنی
کنندگانند چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال کان ابی علیه السلم یقول کان علی بن الحسین صلوات الله
علیه اذا قام فی الصلوة کانه ساق شجرة لا یتحرک منه شیء الا ما حرکت الریح منه شرح روایتست از امام جعفر
صادق علیه السلم گفت پدرم علیه السلم میگفت که بود علی بن الحسین صلوات الله علیه چون می ایستاد در نماز مانند ساق درختی بیان این
آنکه حرکت نمیکرد از او چیزی مگر آنچه حرکت میداده باشد آنرا باد از او مثل دامن جامه و گوشه ردا پنجم اصل کان علی بن الحسین
صلوات الله علیهما السلم اذا قام فی الصلوة تغیر لونه فاذا سجد لم یرفع رأسه حتی یرفض عرقا شرح یرفض برا
بی نقطه و فا و تشدید ضاد با نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعلال است الارفضاض ریخته شدن عرقا بعین بی نقطه و فتح را بی نقطه

بالفتح

و قاف تمیز از نسبتست یعنی عادت امام زین العابدین علیه السلم این بود که چون برمیخاست سوی نماز دگرگون میشد رنگ او پس

چون سجده میکرد بر بینی تربت سر خود را مگر آنکه باشد مینه عرق و ششم حل عن ابي جعفر عليه السلم قال اذا استقبلت القبلة
بوجهك فلا تقلب وجهك عن القبلة فتفسد صلوتك فان الله عز وجل قال لنبيه صلى الله عليه وآله
في الفريضة فول وجهك شطر المسجد الحرام وحيث ما كنتم فولوا وجوهكم شطره واخشع ببصرك ولا ترفعه
الى السماء وليكن حذاء وجهك في موضع سجودك شرح في الفريضة اشارتست بانكه امر در اين آيت بعنوان فرض نيست فرض دليل
جهت تفريع است و بيان حقيقت اين شد در كتاب الحجة در شرح حديث دوم باب انهم که باب فی ان الائمة علیهم السلم شهداء الله عز وجل على خلقه است
يا اشارتست بانكه اين حكم فريضه است شامل نافله نيست و قول امام عليه السلم که فتفسد صلوتک مؤید احتمال اولست فا در فول برای تفریع است
و بیان حقیقت این شد در کتاب الحجه در شرح حدیث دوم باب انهم که باب فی ان الائمة علیهم السلم شهداء الله عز وجل علی خلقه است و حیث ما
کنتم باعتبار اجزای نمازست چنانچه ظاهر آنچه ذکر شد است یا باعتبار اجزای زمین است یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلم گفت چون کنی ابر
سوی قبله ابروی خود پس مگردان روی خود را از قبله که فاسد شود نماز تو چه بدرستی که الله عز وجل گفت به پیغمبر خود صلی الله علیه وآله
بعنوان فرض در سوره بقره که پس بگردان روی خود را جانب مسجد حرام و هر جا که باشید پس بگردانید رویهای خود را جانب آن مسجد
و فروتنی کن بچشم خود و بر مدار چشم خود را سوی آسمان و باید که باشد چشم تو در برابر روی تو در جای سجده تو یا معنی که نگاه بجانب
راست و چپ مکن و نگاه در موضع سجود خود کن هفتم حل عن احدهما عليهما السلم انه قال في الرجل يتثائب ويتمطى في
الصلوة قال هو من الشيطان ولا يملكه شرح لا يملكه بصيغه مضارع غايب ضربت و ضمير مستتر راجع بشيطانست و ضمير بارز
راجع بمرجع ضمیر هو است الملک بفتح و ضم و کسر میم و سکون لام قدرت تام بر فعلی در کسی بروشی که آن کس عاجز باشد از دفع آن فعل یعنی
روایت است از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلم که او گفت در مردی که دهن دره میکند و کش میکند در نماز امام گفت آن عمل از بابت
شیطانست و شیطان مالک نمیشود آنرا بمعنی که آن مرد بی اختیار نمیشود در آن زیرا که اگر توجه تام کند تقاضای آن نمیشود
اصلا و اگر کند و تقاضا شود دفع آن میتوان کرد بفرو بردن آب دهن و مانند آن هشتم حل كنت جالسا عند ابي عبد
الله عليه السلم فسأله ناجية ابو حبيب فقال له جعلت فداك ان لي رحى اطحن فيها فربما قمت في
ساعة من الليل فاعرف من الرحى ان الغلام قد نام فاضرب الحائط لاوقظه قال نعم انت في طاعة الله
عز وجل تطلب رزقه شرح فاضرب بجزمست و نعم بکسر نون و سکون و فتح میم از افعال مدحست یا فاضرب بتقدیر استفهام است
و نعم بفتح نون و فتح عین و سکون میم حرف تصدیقست یعنی بودم نشسته نزد امام جعفر صادق علیه السلم پس پرسید او را ناجیه بنون و جیم
و یا دو نقطه در پایین که کنیت او ابو حبیبست بایشان که گفت او را که گرداناد مرا الله تعالی فدای تو بدرستی که مرا دستاسیاییست
که آرد میکنم در آن پس بسا که برخاستم بنماز در ساعتی از شب پس میشناسم از آواز آسیا که غلام تحقیق خوابیده است پس دست میزنم بر
دیوار تا بیدار کنم او را گفت خوبست تو در طاعت الله عز وجلی طلب میکنی رزق او را نهم حل عن ابي عبد الله عليه السلم
قال اذا انت في الصلوة فلا تعبث بلحيتك ولا برأسك ولا تعبث بالحصى وانت تصلي الا ان تسوي
حيث تسجد فانه لا بأس شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون بوده باشی در نماز پس بازی مکن بریش خود
و نه بسر خود و بازی مکن بسنگریزه مسجد در حالی که تو نماز میگذاری لیکن جایز است اینکه هموار کنی جایی را که سجده میکنی چه بدرستی که شان
اینست که پروایی نیست در این صورت باب بیست و هفتم حل البكاء والدعاء في الفريضة شرح این باب بیان فضیلت گریه و دعا در
نماز است و در این باب پنج حدیث است اول حل قال ابو عبد الله عليه السلم ينبغي لمن يقرأ القرآن اذا مر باية من

القرآن

القرآن فيها مسألة او تخويف ان يسأل الله عند ذلك خير ما يرجو ويسأله العافية من النار ومن العذاب
شرح المسألة بفتح میم و سکون سین و فتح همزه بصیغه اسم مکان برای کثرت آنچه محل رغبت اکثر مردمست مثل ظفر بدشمنان و سایر منافع دنیا
یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلم سزاوارست کسی را که میخواند قرآن را خواه در نماز و خواه در غیر نماز چون گذر کند بآیتی از قرآن که در آن
مرغوب خلایق مذکور باشد یا ترساننده باشد اینکه طلب کند از الله تعالی بهتر آنچه را که امید میدارد و طلب کند از او نگاهداشتن از آتش و از
عذاب بعد از مرگ یا عذاب پیش از آن نیز دوم حل قلت لابي عبد الله عليه السلم ايتباكى الرجل في الصلوة فقال بخ بخ
ولو مثل رأس الذباب شرح بخ بفتح با یک نقطه و خا با نقطه اسم فعلست بمعنی عظیم شد کار و در آن چند لغتست اول سکون
خا در هر دو دوم کسر خای مخففه با تنوین در هر دو سیوم کسر خا مشدده در هر دو چهارم کسر خای مخففه بی تنوین در اول و سکون خا
در دوم یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را آیا خود را بگریه میدارد مرد در نماز پس امام گفت به به هر چند که اشک مانند سر مگس باشد
درکمی سیوم حل عن ابي عبد الله عليه السلم قال سألته عن الرجل يكون مع الامام فيمر بالمسألة او باية فيها
ذكر جنة او نار قال لا بأس بان يسأل عند ذلك ويتعوذ من النار ويسأل الله الجنة شرح
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت پرسیدم او را از مردی که می باشد با پیشنماز پس میگذرد آن پیشنماز بمرغوب خلایق
در دنیا یا بآیتی که در آن ذکر بهشت یا آتش است امام گفت پروایی نیست باینکه طلب کند نزد آن حاجت خود را و پناه گیرد از آتش
و طلب کند از الله تعالی بهشت اشارتست بانکه این حل منافات ندارد با آیت سوره اعراف و اذا قرئ القرآن فاستمعوا
له وانصتوا لعلكم ترحمون چهارم حل سألت ابا عبد الله عليه السلم عن ذكر السورة من الكتاب ندعو بها في
الصلوة مثل قل هو الله احد فقال اذا كنت تدعو بها فلا بأس شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از ذکر
کردن سوره از قرآن که دعا کنیم با آن در نماز مثل سوره قل هو الله احد چنانچه گوییم در قنوت که اللهم انی اسئلک بسم الله الرحمن
الرحیم قل هو الله احد تا آخر پس امام گفت چون دعا کرده باشی با آن پس پروایی نیست اشارتست بانکه از این عمل تکرار سوره
در یک رکعت که منهی عنه است لازم نمی آید چون جزو دعا شده پنجم حل عن ابي عبد الله عليه السلم قال كل ما كلمت الله
به في صلوة الفريضة فلا بأس شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت هر حاجتی که گفتگو کنی با الله تعالی با آن
در نماز فریضه پس پروایی نیست خواه حاجت بزرگ و خواه حاجت کوچک چنانچه می آید در حدیث هشتم باب السجود والتسبیح والدعاء
فیه مدارکه بعضی میگویند که ظاهر این حدیث اینست که در نماز فریضه دعا بغیر عربی توان کرد والله اعلم باب بیست و هشتم حل بدء الاذان
والاقامة وفضلهما وثوابهما شرح البدء بفتح با یک نقطه و سکون دال بی نقطه و همزه مصدر باب منع کردن چیزی اول و اضافه مصدر
بمفعولست یعنی این باب بیان ابتدای اذان و اقامت و فضیلت آن دو و ثواب آن دو و در این باب سی و پنج حدیث است اول
حل عن ابي جعفر عليه السلم قال لما اسري برسول الله صلى الله عليه وآله الى السماء فبلغ البيت المعمور
وحضرت الصلوة فاذن جبرئيل واقام فتقدم رسول الله صلى الله عليه وآله وصف الملائكة
والنبيون خلف محمد صلى الله عليه وآله شرح اسري بسين بی نقطه و را بی نقطه و یا بصیغه ماضی مجهول باب افعالست
الاسرا سیر در شب با برسول برای تعدیه است ذکر فا در فبلغ و واو در وحضرت و فا در فاذن و فا در فتقدم و واو در وصف دلالت
بر این میکند که این فقرات جزو حدیثی است طولانی و تتمه آن نقل نشده و نظیر آنچه گذشت در حدیث دوم باب نماز ظهر زیرا که
در جواب لما فا و مانند آن مذکور نمیشود البیت المعمور خانه در آسمان و مقابل کعبه است و ظاهر آنچه می آید در حدیث اول باب النوادر

که باب صدم است این که آن در آسمان چهارم است و این منافات ندارد با اینکه در آسمان ششم نیز چنین خانه باشد و مسمی به البیت المعمور باشد
چنانچه می آید در کتاب الحج در حدیث اول و دوم باب البیت و الطواف که باب دوم است و بیان شد در کتاب الحجة در شرح حدیث چهلم
مولد النبی صلی الله علیه و آله و فاتحه که تعبیر یابد آن از لوح محفوظ میشود و الصلوة اینجا عبارتست از نماز مخصوص است بقرینه ذکر اسرار مگر آنکه در شبی
از فته باشد و همان شب پیش از صبح عود نکرده باشد و الله اعلم مخفی نماند که منافات نیست میان این حدیث و حدیث اول باب صدم که مشتمل است
بر اینکه نماز ظهر گزارده بی اذان علیحده زیرا که میتواند بود که عروج بآسمان مکرر واقع شده باشد چنانچه بیان میشود در شرح صد حدیث
اول باب صدم و این عروج ثانی باشد یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت چون شب برده شد رسول الله صلی الله علیه و آله
سوی آسمان پس رسید به بیت معمور حاضر شد نماز پس اذان گفت جبرئیل و اقامه گفت پس پیش ایستاد رسول الله صلی الله علیه و آله
وصف زدند فرشتگان و پیغمبران در پس محمد صلی الله علیه و آله دوم اصل عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَمَّا هَبَطَ جَبْرَئِيلُ
عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْاَذَانِ عَلَى رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَانَ رَاْسُهُ فِي حَجْرِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَاَذَّنَ جَبْرَئِيلُ
عَلَيْهِ السَّلَامُ وَاَقَامَ فَلَمَّا انْتَبَهَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ يَا عَلِيُّ سَمِعْتَ قَالَ نَعَمْ قَالَ اُدْعُ
بِلَالًا فَعَلِّمْهُ فَدَعَا عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِلَالًا فَعَلَّمَهُ شرح ظاهر اینست که این حدیث برای بیان ابتدای اذان در زمین
باشد و حدیث سابق برای بیان ابتدای اذان در آسمان باشد بنابر اینکه اسرا پیش از اذان بلال واقع شده باشد ابن جوزی از
مخالفان در تنقیح گفته که حدوث اذان در زمین بتعلیم بلال بعد از هجرت در سال اول بوده لیکن پاره عبارات فیها رای عبد الله بن زید
الانصاری الاذان فعلمه بلالا و تکذیب امثال این می آید در حدیث اول باب النوادر که باب صدم است یعنی روایتست از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت چون فرود آورد جبرئیل علیه السلام اذان را بر رسول الله صلی الله علیه و آله بود سر او بر کنار علی علیه السلام پس اذان گفت جبرئیل
علیه السلام و اقامت گفت پس چون بحال خود آمد رسول الله صلی الله علیه و آله گفت ای علی آیا شنیدی گفت آری گفت آیا حفظ
کردی گفت آری گفت بخوان بلال را پس تعلیم کن او را پس خواند علی علیه السلام بلال را پس تعلیم کرد او را مخفی نماند که رسیدن آواز
جبرئیل بگوش کسی مستلزم نبوت او نیست مگر آنکه او مخاطب و مقصود بالذات در تعلیم باشد سیوم اصل سَمِعْتُ اَبَا عَبْدِ اللهِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ الْاَذَانُ وَالْاِقَامَةُ خَمْسَةٌ وَثَلَاثُونَ حَرْفًا فَعَدَّ ذَلِكَ بِيَدِهِ وَاحِدًا وَاحِدًا الْاَذَانُ ثَمَانِيَةَ
عَشَرَ حَرْفًا وَالْاِقَامَةُ سَبْعَةَ عَشَرَ حَرْفًا شرح الحرف کنار و مراد اینجا فقره است که وقف بر آن شود پس از سابق و لاحق
بر کنار خواهد بود یعنی شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام میگفت اذان و اقامت سی و پنج فقره علیحده است پس امام شمرد آن را بدست
خود یکی یکی اذان هیجده فقره و اقامت هفده فقره باعتبار اینکه اذان بدو تکبیر در اول و یک تهلیل در آخر زیاد بر اقامت است
و اقامت بدو قد قامت الصلوة زیاد بر اذان است چهارم اصل سَمِعْتُ اَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ الْاَذَانُ مَثْنَى
مَثْنَى وَالْاِقَامَةُ مَثْنَى مَثْنَى شرح المثنی بفتح و کسر میم و سکون ثاء سه نقطه و نون و الف منقلب از یا که بتنوین ساقط
میشود طاقه بمعنی چیزی که جزء چیزی دیگر باشد و از باقی اجزا جدا باشد و اگر بفتح میم و بی تنوین میبود تکرار آن موافق لغت عرب
نمیبود و مخالف حدیث سابق و آینده و حدیث بیست و دوم این باب میبود یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت
که اذان طاقه طاقه است و اقامت طاقه طاقه است بمعنی که بر هر فقره آن وقف میباید کرد پنجم اصل عَنْ زُرَارَةَ
عَنْ اَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ يَا زُرَارَةُ تَفْتَتِحُ الْاَذَانَ بِاَرْبَعِ تَكْبِيرَاتٍ وَتَخْتِمُهُ بِتَكْبِيرَتَيْنِ وَتَهْلِيلَتَيْنِ
شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت که امام گفت ای زراره ابتدا میکنی اذان را بچهار تکبیر و ختم میکنی آن را بدو تکبیر و دو تهلیل ششم اصل

قال الحفظت قال الحکیم

کتاب

از زراره

اصل سَاَلْتُ اَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ التَّثْوِيبِ فِي الْاَذَانِ وَالْاِقَامَةِ قَالَ مَا نَعْرِفُهُ شرح التثویب بثاء سه نقطه و
بای یک نقطه مصدر معتل العین واوی باب تفعیل گفتن الصلوة خیر من النوم در اذان و اقامت صبح دو بار و این از بدعتهای عمر بن الخطاب که حی
علی خیر العمل را از اذان و اقامت مطلقا انداخته و بجای آن در اذان و اقامت صبح این بدعت کرد یعنی پرسیدم امام جعفر صادق
علیه السلام را از تثویب در اذان و اقامت گفت نمیشناسیم آن را یعنی که معروف نیست پس منکر و حرام خواهد بود هفتم اصل
قَالَ اَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ اِذَا اَذَّنْتَ فَاَفْصِحْ بِالْاَلِفِ وَالْهَاءِ وَصَلِّ عَلَى النَّبِيِّ كُلَّمَا ذَكَرْتَهُ اَوْ ذَكَرَهُ ذَاكِرٌ فِي
اَذَانٍ اَوْ غَيْرِهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ شرح افصح بفا و صاد بی نقطه و حای بی نقطه امر حاضر باب افعال است الفصح بفتح فا
و سکون صاد ظاهر شدن و باء بالالف برای تعدیه است و مقصود صریح کردن الف و هاء است هر گاه در آخر فقره باشد مثل شهادتین
و مثل حی علی الصلوة یعنی گفت امام محمد باقر علیه السلام چون اذان گوئی پس صریح کن الف و ها را و درود کن بر نبی هر بار که ذکر کنی
او را یا ذکر کند او را ذکر کننده دیگر خواه در اذان و خواه در غیر اذان بآن روش که گوئی صلی الله علیه و آله هشتم اصل عَنْ اَبِي عَبْدِ
اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ اِذَا اَذَّنْتَ وَاَقَمْتَ صَلَّى خَلْفَكَ صَفَّانِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَاِذَا اَقَمْتَ صَلَّى خَلْفَكَ صَفٌّ
مِنَ الْمَلَائِكَةِ شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون اذان گوئی و اقامت گوئی نماز میگزارند در پس تو دو صف
از فرشتگان و چون اکتفا باقامت کنی نماز میگزارند در پس تو یک صف از فرشتگان نهم اصل عَنْ اَحَدِهِمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ
سَاَلْتُهُ اَيُجْزِئُ اَذَانٌ وَاحِدٌ قَالَ اِنْ صَلَّيْتَ جَمَاعَةً لَمْ يُجْزِ اِلَّا اَذَانٌ وَاِقَامَةٌ وَاِنْ كُنْتَ وَحْدَكَ تُبَادِرُ
اَمْرًا تَخَافُ اَنْ يَفُوتَكَ يُجْزِئُكَ اِقَامَةٌ اِلَّا الْفَجْرَ وَالْمَغْرِبَ فَاِنَّهُ يَنْبَغِي اَنْ تُؤَذِّنَ فِيهِمَا وَتُقِيمَ مِنْ اَجْلِ
اَنَّهُ لَا يُقَصَّرُ فِيهِمَا كَمَا يُقَصَّرُ فِي سَائِرِ الصَّلَوَاتِ شرح اذان مضاف بواحد و مراد بواحد منفرد است یعنی که نه امام است
و نه ماموم و حاصل جواب اینست که اذانی که منفرد برای نماز خود گوید کافی نیست برای دیگری مطلقا و موافق این می آید در حدیث سیزدهم
این باب و میتواند بود که اذان منون باشد و واحد صفت آن باشد یعنی منفرد از اقامت و بنابر این حاصل جواب اینست که اذان بی اقامت
کافی نیست نه برای منفرد و نه برای غیر او یقصر هر دو جا بصیغه مضارع غایب مجهول باب نصر است القصر کوتاه کردن و مراد اینجا اندختن
نوافل نمازهاست در سفر یا مراد اعم از انداختن نوافلست و بر هر تقدیر من اجل نه برای بیان ترتب فی است الا نیست زیرا که هست لا لقبایس
جایز نیست یعنی روایتست از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام راوی گفت پرسیدم او را که آیا کافیست اذان شخصی که منفرد باشد
برای دیگری امام گفت اگر گزاری نماز جماعت را کافی نیست برای آن جماعت مگر اذان علیحده که غیر اذان منفرد باشد و اقامتی که غیر اقامت
منفرد باشد و اگر باشی تنها یعنی خود بر حالی که مبادرت میکنی کاری عمده را که میترسی از اینکه فوت شود از تو کافیست ترا اقامتی با
که اذان آن منفرد بود و تو نیز شنیده و ضرور نیست در این هنگام مگر در نماز صبح و نماز شام چه بدرستی که شان اینست که سزاوارست که اذان
گوئی در آن دو و اقامت گوئی در آن دو از برای اینکه شان اینست که قصر کرده نمیشود در آن دو نماز چنانچه قصر کرده میشود در باقی نمازها
دهم اصل قُلْتُ لِاَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَيَتَكَلَّمُ الرَّجُلُ فِي الْاَذَانِ قَالَ لَا بَاْسَ قُلْتُ فِي الْاِقَامَةِ قَالَ لَا شرح گفتم امام
جعفر صادق علیه السلام را آیا سخن میگوید مرد با دیگری در اثنای اذان گفت روا است گفتم آیا در اقامت میگوید گفت نه یازدهم اصل
عَنِ الْحَلَبِيِّ قَالَ لَا بَاْسَ اَنْ يُؤَذِّنَ الرَّجُلُ مِنْ غَيْرِ وُضُوءٍ وَلَا يُقِيمُ اِلَّا وَهُوَ عَلَى وُضُوءٍ شرح عبید الله بن علی حلبی از
راویان امام جعفر صادق علیه السلام است و کتابی که او تصنیف کرده در فقه اول مصنفات شیعه است و آن را عرض کرده بر امام جعفر صادق
علیه السلام و امام تحسین او کرده و گفته که مخالفان مثل این کتابی ندارند یعنی روایتست از حلبی که گفت در کتاب خود روا نیست اینکه اذان گوید مرد

کنت

بی وضو و اقامت نمیگوید مگر انکه بر وضو باشد دوازدهم اصل عن ابی بصیر قال سألته عن الرجل ینتهی الی الامام حین یسلم
قال لیس علیه ان یعید الاذان فلیدخل معهم فی اذانهم فان وجدهم قد تفرقوا اعاد الاذان شرح روایت
از ابو بصیر که از راویان امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام است گفت پرسیدم امام از مردی که میرسد سوی پیشنماز وقتی که آن پیشنماز
سلام میدهد امام گفت نیست بران مرد اینکه اعاده کند اذان را پس باید که داخل شود با آن جماعت در اذان ایشان یعنی که ترک
اذان ایشان شود بر خود نماز کند پس اگر یابد ایشان را که بتحقیق متفرق شده اند اعاده میکند اذان را برای خود یعنی که اگر
بعد از سلام و پیش از تفرق صفوف ایشان رسیده باشد نیز اذان نمیگوید سیزدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم
قال سئل عن الاذان هل یجوز ان یکون من غیر عارف قال لا یستقیم الاذان ولا یجوز ان یؤذن
به الا رجل مسلم عارف فان علم الاذان فاذن به ولم یکن عارفا لم یجز اذانه ولا اقامته ولا یقتدی
به شرح العارف کسی که ربوبیت رب العالمین را شناخته باشد و آن کسی است که شناخته باشد اینرا که خالی نمیباشد هیچ زمان
از امام معصوم مفترض الطاعه عالم بجمیع احکام الهی خواه رسول خواه وصی رسول بمعنی که تجویز اختلاف از روی ظن در احکام شرعیه نکند الف
لام الاذان در لا یستقیم الاذان برای عهد خارجیست یعنی اذان غیر عارف فلیس بجمله دخل تشنّی منه نیست جدید است یؤذن بهمزه
و ذال بنقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعالست الایذان اعلام مردم باذان به برای سببیت است و ضمیر راجع باذان است علم بصیغه
معلوم مجرد است و ضمیر مستتر راجع برجل است فاذن بهمزه و الف بصیغه ماضی معلوم باب افعالست لم یجز بجیم و زای نقطه بصیغه مضارع
معتل العین باب نصر است لا یقتدی بصیغه مضارع مجهول باب افتعالست ضمیر به راجع برجل است یعنی روایتست از امام جعفر صادق
علیه السلام راوی گفت پرسیده شده از اذان آیا رواست اینکه باشد از غیر شیعی امامی گفت درست نیست آن اذان و جایز نیست
که اعلام کنند مردم را باذان مگر مردی که مسلمان باشد و شناخته باشد امام مفترض الطاعه را پس اگر مردی داند اذان را پس اعلام
کند مردم را باذان و نباشد شناسای امام مفترض الطاعه روا نیست اذان او و نه اقامت او و اقتدا کرده نمیشود باو بمعنی که اکتفا باذان
او یا اقامت او نمیتوان کرد در نماز جماعت چنانچه می آید در حدیث بیست و پنجم این باب بمعنی که اعتماد بر اذان او نمیتوان کرد در معرفت
وقت نماز و مانند آن اصل وسئل عن الرجل یؤذن ویقیم لیصلی وحده فیجیء رجل آخر فیقول له نصلی جماعة
فهل یجوز ان یصلیا بذلک الاذان والاقامة قال لا ولکن یؤذن ویقیم شرح ضمیر مستتر در فیقول راجع بالرجل آخر است
و ضمیر بارز در له راجع برجل آخر است و عکس ممکنست بنابر اول ضمیر یؤذن راجع بالرجل است و اعاده اذان و اقامت برای توسط کلام
است و بنابر دوم راجع برجل آخر است و انشاء اذان و اقامت برای توسط کلام ماموم میان اذان و اقامت امام و نماز او است
ومیتواند بود که برای قصد انفراد باشد در وقت اذان و اقامت یعنی و امام پرسیده شد از مردی که اذان میگوید و اقامت میگوید
تا نماز گزارد بتنهایی خود پس می آید مردی دیگر پس مرد اول میگوید او را که میگزاریم نماز جماعت را پس آیا رواست که نماز گزارند بهمان
اذان و اقامت گفت نه ولیکن مرد اول اذان میگوید و اقامت میگوید خواه حقیقة و خواه حکما زیرا که اذان ماموم بجای اذان
امام است چنانچه می آید در حدیث بیست و پنجم این باب چهاردهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم انه قال فی الرجل ینسی — وبعد از ان نماز جماعت میگزارند
الاذان والاقامة حتی یدخل فی الصلوة قال ان کان قبل ان یقرأ فلیصل علی النبی صلی الله علیه واله — ذکر
ولیقم وان کان قد قرأ فلیتم صلوته شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم اینکه او گفت در مردی که فراموش میکند
اذان و اقامت را تا اینکه داخل میشود در نماز گفت اگر یاد آورده باشد پیش از انکه شروع در قرات کند پس باید که درود کند بر نبی صلی الله

علیه واله

علیه واله و باید که اقامت گوید و اگر بتحقیق شروع در قرات کرده باشد پس باید که تمام کند نماز خود را امر بدرود باعتبار نیست که وقت
محافظه نیست با کفار غفلت است والله اعلم پانزدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال من سها فی الاذان فقدم او اخر
اعاد علی الاول الذی اخره حتی یمضی علی آخره شرح فاء در فقدم برای نسبت است اخر بفتح همزه و فتح واو و الف و کسر خاء
با نقطه مخففه جمع آخره منصوب مفعول قدم است اخره بصیغه ماضی معلوم باب تفعیل و ضمیر راجع بالاول بمعنی ترکست و این تعبیر
برای اینست که امر باعاده لازم دارد موخر بودن از او بوجهی و مقدم بودن از او بوجهی دیگر یعنی روایتست از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت هر که غفلت کند در اذان بر روش که پیش اندازد فقراتی را که بعد از تکبیر است بر میگردد بر اول که گفته از آنها انکه
ترک کند بر آخر اذان مراد اینست که اگر پیش از تکبیر شهادتین را تا آخر اذان گفته باشد تکبیر را بعد از آنها میگوید و آنها را بعد از تکبیر
میگوید شانزدهم اصل عن ابی الحسن علیه السلم قال یؤذن الرجل وهو جالس ولا یقیم الا وهو قائم ویؤذن
وانت راکب ولا تقیم الا وانت علی الارض شرح روایتست از امام رضا علیه السلم گفت اذان میگوید مرد بر حالی که او
نشسته است و اقامت نمیگوید مگر بر حالی که او ایستاده است و اذان میگویی بر حالی که تو سواری و اقامت نمیگویی مگر بر حالی که تو
بر زمینی هفدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال قلت له یؤذن الرجل وهو علی غیر القبلة قال اذا کان التشهد
مستقبل القبلة فلا بأس شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت که گفتم امام را که آیا اذان میگوید مرد بر حالی
که او رو بقبله نباشد امام گفت چون باشد شهادتین رو بقبله پس روایی نیست اینکه باقی رو بقبله نباشد هجدهم اصل سألت
اباعبد الله عن المرأة اعلیها اذان واقامة قال لا شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از زن که آیا بر او هست
اذانی و اقامتی گفت نه نوزدهم اصل سمعت اباعبد الله علیه السلم یقول اقامة المرأة ان تکبر وتشهد ان
لا اله الا الله وان محمدا عبده ورسوله شرح شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت که بجای اقامت زن اینست
که گوید الله اکبر و گوید اشهد ان لا اله الا الله وان محمدا عبده ورسوله بیستم اصل عن ابی هرون المکفوف قال قال
ابو عبد الله علیه السلم یا ابا هرون الاقامة من الصلوة فاذا اقمت فلا تکلم ولا تؤم بیدک شرح لا تؤم بسکون
واو و کسر میم بصیغه نهی حاضر معتل الفاء واوی مهموز اللام باب افعالست همزه آن منقلب بیاء شده و بجزم افتاده یعنی
روایتست از ابو هرون کور گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام ای ابو هرون اقامت از جمله نماز است بمعنی که مانند جزو نماز
است پس چون اقامت گویی پس سخن مگو با دیگری و اشاره مکن بدست خود بیست و یکم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال
لا یقیم احدکم الصلوة وهو ماش ولا راکب ولا مضطجع الا ان یکون مریضا ولیتمکن فی الاقامة
کما یتمکن فی الصلوة فانه اذا اخذ فی الاقامة فهو فی صلوة شرح مراد باقامت صلوة مجموع هفده فقره است
ومیتواند بود که مراد قد قامت الصلوة تا آخر باشد یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که باید که اقامت
نکند یکی از شما نماز را بمعنی که اقامت نگوید برای نماز بر حالی که او در رفتار باشد و نه بر حالی که او سوار باشد و نه بر حالی که
او پهلو بر زمین نهاده باشد مگر انکه باشد بیمار و باید که قرار گیرد در اقامت چنانچه قرار میگیرد در نماز چه بدرستی که او چون شروع کند در
اقامت پس او در نماز خود است بمعنی که اقامت حکم نماز دارد و الا جزء آن که قد قامت الصلوة باشد دروغ خواهد بود بحسب ظاهر
بیست و دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال اذا دخل الرجل المسجد وهو لا یأتم بصاحبه وقد بقی علی
الامام آیة او آیتان فخشی ان هو اذن واقام ان یرکع فلیقل قد قامت الصلوة قد قامت الصلوة الله

اکبر الله اکبر لا اله الا الله ولیدخل فی الصلوة شرح لا یأتم بهمزه و تشدید میم بصیغه نهی مضارع غایب معلوم باب افتعال است
ائتمام و اکتفا نمودن کاری بنا بر اعتماد کسی دیگر که آن را کند و آن در نماز جماعت بر دو قسمت اول و اکتفا نمودن اذان و اقامت بنا بر اعتماد بر
مؤذن در نماز جماعت دوم و اکتفا نمودن قرائت بنا بر اعتماد بر پیشنماز و مراد اینجا قسم اول است و میتواند بود که مراد قسم دوم باشد در صورت
تقیه و بنا بر اول صاحبه بصاد بی نقطه و الف و کسر حاء بی نقطه و با یک نقطه و ضمیر راجع بمسجد عبارت از مؤذن مسجد است نه آنکه در اکثر مجاور و ملازم
مسجد می باشد و بنا بر دوم عبارت از پیشنماز است مؤید اول اینست که اهتمام باقامت اکثر از اهتمام بقرائت نیست در صورت تقیه و مؤید
دوم اینست که خوف رکوع منافی این باب ادراک رکعت نیست زیرا که ادراک امام در رکوع کافیست بکرر بنا بر مخالفان و جواب
این اینست که شاید که مطلوب او ادراک رکعت بوجه اتم باشد ان در ان هو بکسر همزه و تخفیف نون شرطیه است ان در ان یرکع بفتح همزه مصدریه
است و معمول خشی است پس جمله شرطیه در میان دو جزء جمله جزائیه در آمده بنا بر نکته و آن اینست که فی الحقیقه وقوع خشیت پیش از
وقوع مضمون شرط است پس جزا بودن آن بعنوان مجاز و مسامحه است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون
داخل شود مرد در مسجد بر حالی که او اکتفا باذان و اقامت مؤذن مسجد میکند و بتحقیق قیام نماید پیشنماز از قرائت رکعت اول مثلا یک
آیت یا دو آیت پس میترسد اگر او اذان و اقامت گوید از آنکه پیشنماز رکوع کند پس باید که گوید دو بار قد قامت الصلوة و دو بار
الله اکبر و یکبار لا اله الا الله و باید که داخل شود در نماز جماعت بدانکه از جمله صور جواز اکتفای پیشنماز و اکثر جماعت و عدم اکتفای
مردی باذان مؤذن مسجد اینست که پیشنماز و اکثر مردم خیال کنند که آن مؤذن از شیعه امامیه است و عارفست پس اکتفا باذان و اقامت
او کنند چنانچه بیان شد در حدیث سیزدهم این باب و آن مرد داند که آن مؤذن تجویز خلاف از روی ظن میکند اگر چه تبرا از دشمنان
ائمه اهل بیت و تصدیق امامت اهل بیت کرده باشد بمحض صورت بی معنی پس از انکار رانده و از اینجا مانده باشد بیست و سیوم اصل
سألت ابا عبد الله علیه السلم عن الاذان قبل الفجر فقال اذا کان فی جماعة فلا و ان کان وحده فلا بأس شرح
پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از اذان برای نماز صبح پیش از طلوع صبح صادق پس امام گفت اگر باشد در جماعت پس روا نیست
و اگر باشد تنها پس پروایی نیست بیست و چهارم اصل عن ابی الحسن علیه السلم قال القعود بین الاذان و الاقامة فی
الصلوات کلها اذا لم یکن قبل الاقامة صلوة یصلیها شرح روایتست از امام رضا علیه السلم گفت نشستن میان اذان و
اقامت هست در نمازها همگی آنها چون نباشد پیش از اقامت و بعد از اذان نمازی که گزارد آن را مکلف اشارتست بآنکه اگر
کسی افزا تقدیم کند بر بعض یا کل نافله ظهر مثلا و آن را در میان اذان و اقامت گزارد حاجت بنشستن علیحده ندارد بیست و پنجم
اصل عن اسمعیل بن جابر ان ابا عبد الله علیه السلم کان یؤذن و یقیم غیره و قال کان یقیم و قد اذن غیره
شرح روایتست از اسمعیل بن جابر آنکه امام جعفر صادق علیه السلم گاهی اذان میگفت در نماز جماعت و اقامت میگفت دیگری و راوی
گفت که گاهی اقامت میگفت بر حالی که بتحقیق اذان گفته بود دیگری بیست و ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال
الاذان ترتیل و الاقامة حدر شرح الحدر بفتح حاء بی نقطه و سکون دال بی نقطه و راء بی نقطه مصدر باب نصر و ضرب شتاب یعنی
روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت اذان جدا کردن اجزای آنست از هم و اقامت پیوست کردن اجزای آنست بهم مراد
اینست که در اذان تأنی و طول وقف بیشتر از آنست که در اقامت است بیست و هفتم اصل عن ابن ابی نجران رفعه قال
قال ثلثة یوم القیمة علی کثبان المسک احدهم مؤذن اذن احتسابا شرح عبد الرحمن بن ابی نجران از راویان
امام رضا و امام محمد تقی علیهما السلام الکثبان بضم کاف و سکون ثاء سه نقطه و با یک نقطه جمع کثیب بفتح کاف تلها یعنی روایتست از ابن

ابی نجران

ابی نجران با بر و سند حدیث است امامی که روایت از او است گفت که امام گفت سه کس در روز قیامت بر بالای تلهای مشک میباشند یکی
از ایشان مؤذنیست که اذان گفته باشد برای ثواب آخرت بیست و هشتم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلم یقول
المؤذن یغفر له مد صوته و یشهد له کل شیء سمعه شرح یغفر بصیغه مضارع مجهول باب ضرب است له نایب فاعلست
مد بفتح میم و تشدید دال منصوب بنا بر مفعول مطلق است بتقدیر مغفرة قدر مد صوته یشهد بصیغه مضارع معلوم باب علم است و شامل
شهادت بزبان حال نیز هست لام در له برای منفعت است یعنی که ثواب شهادت سامعان که مقدر است محقق میشود برای او
کل شیء شامل غیر حیوانات نیز هست پس سماع اینجا بمعنی رسیدن آواز بچیزیست خواه آن چیز شنوا باشد و خواه نباشد یعنی شنیدم از
امام جعفر صادق علیه السلام میگفت مؤذن آمرزیده میشود گناهان برای او آمرزشی که قدر رسایی آواز او باشد و گواهی
میدهد بزبان حال توحید و رسالت برای نفع او هر چیز که آواز او رسید بآن بیست و نهم اصل کان رسول الله صلی
الله علیه و آله اذا سمع المؤذن یؤذن قال مثل ما یقول فی کل شیء شرح عادت رسول الله صلی الله علیه و آله
این بود که چون می شنید از مؤذن که اذان میگفت میگفت مثل آنچه را که مؤذن میگوید در هر چیز یعنی که هیچ کلمه را فوت نمیکرد
سی ام اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال من سمع المؤذن یقول اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا
رسول الله صلی الله علیه و آله فقال مصدقا محتسبا و انا اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا
رسول الله صلی الله علیه و آله اکتفی بهما عمن ابی و جحد و اعین بهما من اقر و شهد الا کان له من الاجر
عدد من انکر و جحد و مثل عدد من اقر و عرف شرح من سمع مبتداست اکتفی بصیغه مضارع معلوم متکلم وحده از باب
افتعال است الاکتفا راضی شدن بنفعی و برگشتن از آن از طلب نفع زاید بر آن مستثنی منه در الا کان نفی محذوفست بتقدیر لم یقل الا کان
و این خبر مبتداست عدد مرفوع و اسم کان است و مثل عدد معطوف بر آنست و نکته در ترک مثل در اول و ذکر آن در دوم اینست که اجری
که برای عدد منکرین مقدر است محقق میشود بعینه برای مؤذن و اجری که برای مقرین مقدر است محقق میشود بعینه برای خودشان پس برای
مؤذن مثل آن خواهد بود یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت هر که شنید از مؤذن که میگوید گواهی میدهم که نیست مستحق
عبادتی مگر الله و گواهی میدهم که محمد رسول الله است صلی الله علیه و آله پس آن شنونده گفت بر حالی که گرونده باشد بر حالی که برای ثواب
آخرت گفته باشد که من نیز گواهی میدهم که نیست مستحق عبادتی مگر الله و گواهی میدهم که محمد رسول الله است صلی الله علیه و آله اکتفا میکنم باین
شهادت برگشته از نفع کسی که ابا کرد و منکر شد و مدد میکنم بآن شهادت هر که اقرار کرد و گواهی داد نگفت آن را مگر آنکه شد برای او از
ثواب بعدد هر که منکر شد و سر باز زد و مانند عدد کسی که اقرار کرد و اعتراف کرد سی و یکم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال
کان طول حائط مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله قامة و کان یقول صلی الله علیه و آله لبلال اذا
دخل الوقت یا بلال اعل فوق الجدار و ارفع صوتک بالاذان فان الله قد وکل بالاذان ریحا ترفعه
الی السماء و ان الملئکة اذا سمعوا الاذان من اهل الارض قالوا هذه اصوات امة محمد صلی الله علیه و آله
بتوحید الله عز و جل و یستغفرون لامة محمد صلی الله علیه و آله حتی یفرغوا من تلک الصلوة شرح روایتست
از امام جعفر صادق علیه السلم گفت بود بلندی حصار مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله بقدر یک قامت آدمی مستوی الخلقه و میگفت رسول الله
صلی الله علیه و آله بلال را چون داخل میشود وقت نماز که ای بلال بلند شو بالای دیوار مسجد و بلند کن آواز خود را باذان چه بدرستی که الله تعالی
موکل کرده باذان بادی را که بالا میبرد آن را بسوی آسمان و بدرستی که فرشتگان آسمان چون شنوند اذان را از اهل زمین میگویند با یکدیگر که

اینها او رهای امت محمد است صلی الله علیه و آله بلند شده بیگانه شمردن الله عز و جل و طلب آمرزش میکنند برای امت محمد صلی الله علیه و آله
تا آنکه فارغ شوند از آن نماز که اذان برای آن گفته شده **سی و دوم** اصل عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ يَقْطِينٍ رَفَعَهُ إِلَيْهِمْ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ
قَالَ يَقُولُ الرَّجُلُ إِذَا فَرَغَ مِنَ الْأَذَانِ وَجَلَسَ اللَّهُمَّ اجْعَلْ قَلْبِي بَارّاً وَرِزْقِي دَارّاً وَاجْعَلْ لِي عِنْدَ قَبْرِ نَبِيِّكَ
قَرَاراً وَمُسْتَقَرّاً صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ **شرح** ضمیر مستتر در قال راجع بجعفر است و مراد اینست که جعفر اینرا گفته در کتاب خود که تصریح
باین کرده که هرچه در آن کتابست منقول از ائمه معصومین علیهم السلام است مستقر بفتح قاف مصدر میمی یا اسم مکان یا باب استفعال است
و بنا بر اول مبالغه قرار است پس تاخیر آن از قرار مناسبت چنانچه در بعض نسخ است و بنا بر دوم تقدیم آن مناسبت چنانچه در بعض
دیگر نسخ است و بهر تقدیر طلب آنها در نزد قبر نبی دعا است برای ظهور دولت حق و عدم حاجت بتقیه در مدینه **یعنی** روایتست از
جعفر بن محمد بن یقطین بالا برد سند حدیث را بسوی ائمه معصومین علیهم السلم جعفر گفت که میگوید مرد چون فارغ شود از اذان و نشیند
که خدایا بگردان دل مرا فرمانبردار و رزق مرا وسیع و بگردان برای من نزد قبر نبی تو که مدینه طیبه باشد قراری و نیکو قراری
درود کناد الله تعالی بر محمد و اوصیای او **سی و سیوم** اصل عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ رَاشِدٍ قَالَ حَدَّثَنِي هِشَامُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ أَنَّهُ شَكَا
إِلَى أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ سُقْمَهُ وَأَنَّهُ لَا يُولَدُ لَهُ فَأَمَرَهُ أَنْ يَرْفَعَ صَوْتَهُ بِالْأَذَانِ فِي مَنْزِلِهِ قَالَ فَفَعَلْتُ
فَأَذْهَبَ اللَّهُ عَنِّي سُقْمِي وَكَثُرَ وُلْدِي **شرح** یولد بصیغه مجهولست لی نایب فاعلست **یعنی** روایتست از محمد بن راشد گفت حکایت
کرد مرا هشام بن ابراهیم اینکه او شکایت برد بسوی امام رضا علیه السلام از بیماری خود و اینکه زاده نمیشود برای او فرزندی
پس امر کرد او را باینکه بلند کند آواز خود را باذان در خانه خود هشام گفت پس کردم پس برطرف کرد الله تعالی از من بیماری مرا
و بسیار شد اولاد من **اصل** قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ رَاشِدٍ وَكُنْتُ دَائِمَ الْعِلَّةِ لَا أَنْفَكُّ مِنْهَا فِي نَفْسِي وَجَمَاعَةِ خَدَمِي وَعِيَالِي
فَلَمَّا سَمِعْتُ ذَلِكَ مِنْ هِشَامٍ عَمِلْتُ بِهِ فَأَذْهَبَ اللَّهُ عَنِّي وَعَنْ عِيَالِي الْعِلَلَ **شرح** واو در و عیالی از قبیل عطف
تفسیر است بقرینه عدم ذکر ضمیر در فقره بعد از آن **یعنی** گفت محمد بن راشد و بودم همیشه آفت جدا نمیشدم از آفت در خودم
و جماعت خدمتکارانم که عیال من بودند پس چون شنیدم آن را از هشام عمل کردم بآن پس برطرف کرد الله تعالی از من و از عیال من
آفتها را **سی و چهارم** اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَوْ أَنَّ مُؤَذِّناً أَعَادَ فِي الشَّهَادَةِ وَفِي حَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ أَوْ
حَيَّ عَلَى الْفَلَاحِ الْمَرَّتَيْنِ وَالثَّلَاثَ وَأَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ إِذَا كَانَ إِنَّمَا يُرِيدُ بِهِ جَمَاعَةَ الْقَوْمِ لِيَجْمَعَهُمْ لَمْ يَكُنْ
بِهِ بَأْسٌ **شرح** مفعول اعاد محذوفست تقدیر اعاد کلامه المرتین منصوب مفعول مطلق عاد است و مراد باعاده شهادت دو بار
اینست که بانضمام شهادت اولی سه شهادت شود و بر این قیاس است نظایر آن تا معنی مادوال است و محل تقدیر الجماعة
القوم است یا لیجمعهم است و بهر تقدیر جماعة بتقدیر سماع جماعة است لیجمعهم بصیغه مضارع غایب معلوم از باب تفعیل یا باب منع است
للتجمیع مبالغه جمع **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت اگر اینکه موذنی برگرداند کلام خود را در شهادت و در حی
علی الصلوة یا حی علی الفلاح دو بار و سه بار و بیشتر از آن چون اراده نکند بآن اعاده مگر شنیدن جماعت مردم را برای اینکه
مبالغه کند در جمع ایشان در مسجد برای نماز جماعت نمی باشد بآن پروایی مراد اینست که اگر قصد خوشخوانی یا قصد ادخال حرفی
در اذان بعنوان بدعت یا مانند آنها باشد جایز نیست **سی و پنجم** اصل عَنْ سُلَيْمَانَ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ أَذِّنْ
فِي بَيْتِكَ فَإِنَّهُ يَطْرُدُ الشَّيْطَانَ وَيُسْتَحَبُّ مِنْ أَجْلِ الصِّبْيَانِ **شرح** سلیمان بن جعفر از اولاد جعفر طیار و از
راویان امام موسی کاظم و امام رضا علیهما السلام است **یعنی** روایتست از سلیمان جعفری گفت شنیدم از امام علیه السلام میگفت اذان بگو در

خانهٔ خود

در خانه خود چه بدرستی که آن دفع میکند شیطان را و خوب شمرده میشود از برای اطفال یعنی که دفع ضرر شیطان از بزرگان میکند
و دفع آفات از کوچکان میکند **باب نوزدهم** **فی القول عند دخول المسجد و الخروج منه** **شرح** این باب بیان کلام نزد دخول مسجد و نزد
خروج از آنست در این باب چهار حدیث است **اول** اصل عَنْ صَالِحِ بْنِ سَعِيدٍ الرَّاشِدِيِّ عَنْ يُونُسَ عَنْهُمْ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ
قَالَ قَالَ الْفَضْلُ فِي دُخُولِ الْمَسْجِدِ أَنْ تَبْدَأَ بِرِجْلِكَ الْيُمْنَى إِذَا دَخَلْتَ وَبِالْيُسْرَى إِذَا خَرَجْتَ **شرح** ضمیر قال
در اول راجع بصالح است و در دوم راجع بیونس است مقصود اینست که یونس در کتاب خود که تصریح کرده باینکه هرچه در آن کتابست
نقل از ائمه معصومین علیهم السلام است اینرا گفته **یعنی** روایتست از صالح بن سعید راشدی از یونس بن عبد الرحمن از ائمه علیهم السلام گفت که
فضیلت در دخول مسجد اینست که ابتدا کنی بپای راست چون داخل شوی و بپای چپ چون بیرون روی **دوم** اصل عَنْ
أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِذَا دَخَلْتَ الْمَسْجِدَ فَصَلِّ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَإِذَا خَرَجْتَ فَافْعَلْ
ذَلِكَ **شرح** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون داخل شوی در مسجد پس درود کن بر نبی صلی الله علیه و آله و چون بیرون
روی پس بکن مثل آن **سیوم** اصل قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا قُمْتَ إِلَى الصَّلَاةِ فَقُلِ اللَّهُمَّ إِنِّي أُقَدِّمُ إِلَيْكَ مُحَمَّداً
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بَيْنَ يَدَيْ حَاجَتِي وَأَتَوَجَّهُ بِهِ إِلَيْكَ فَاجْعَلْنِي بِهِمْ وَجِيهاً عِنْدَكَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ
وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ اجْعَلْ صَلَاتِي بِهِمْ مَقْبُولَةً وَذَنْبِي بِهِمْ مَغْفُوراً وَدُعَائِي بِهِمْ مُسْتَجَاباً إِنَّكَ أَنْتَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ
شرح نزدیک باین گذشت در کتاب الدعا در حدیث اول باب بیست و یکم که باب الدعا قبل الصلوة است و آنچه گذشت قبل از افتتاح
نماز است و ذکر مصنف این حدیث را در این باب اشعار باین دارد که این دعا را در وقت دخول مسجد باید کرد و پس این دعا غیر آن خواهد بود
که در کتاب الدعا گذشت و موافق این می آید در حدیث اول باب النوادر که باب صدم است **یعنی** گفت امام جعفر صادق علیه السلام
چون برخیزی سوی نماز پس بگو خداوندا بدرستی که من پیش میدارم سوی تو محمد را صلی الله علیه و آله در پیش حاجت خود و رو میکنم بوسیله او
سوی تو پس بگردان مرا بوسیله او آبرومند نزد تو در دنیا و آخرت و از جمله مقربان درگاه بگردان نماز مرا بوسیله او پسندیده و
گناه مرا بوسیله او آمرزیده و دعای مرا بوسیله او استجابت کرده شده بدرستی که تویی و بس آمرزگار مهربان بمومنان **چهارم**
اصل قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِذَا صَلَّى أَحَدُكُمُ الْمَكْتُوبَةَ وَخَرَجَ مِنَ الْمَسْجِدِ فَلْيَقِفْ بِبَابِ الْمَسْجِدِ
ثُمَّ لْيَقُلِ اللَّهُمَّ دَعَوْتَنِي فَأَجَبْتُ دَعْوَتَكَ وَصَلَّيْتُ مَكْتُوبَتَكَ وَانْتَشَرْتُ فِي أَرْضِكَ كَمَا أَمَرْتَنِي فَأَسْأَلُكَ
مِنْ فَضْلِكَ الْعَمَلَ بِطَاعَتِكَ وَاجْتِنَابَ سَخَطِكَ وَالْكَفَافَ مِنَ الرِّزْقِ بِرَحْمَتِكَ **شرح** ظاهر کما امرتنی اینست که
فانتشروا در سوره جمعه برای استحباب باشد بنا بر اینکه اگرچه صیغه افعل گاهی مثلا گاهی برای رخصت میباشد اما لفظ امر در رخصت مستعمل
نمیشود و پس مخاطبان جمعیه که سعی و میان داشته اند و واگذاشته اند برای ندا آیا ذر فاذا قضیت الصلوة پس مراد بخروج در و خرج
من المسجد خروج برای شغلی است و از این ظاهر میشود معنی روایت ابن بابویه در فقیه که و سأل ابو ایوب الخزاز ابا عبد الله علیه السلم عن
قول الله عز و جل فاذا قضیت الصلوة فانتشروا فی الارض و ابتغوا من فضل الله قال الصلوة یوم الجمعه و الانتشار یوم السبت
زیرا که مراد اینست که آنچه در آیت است برای اهل ضرورتست و برای غیر ضرورت مستحب است اینکه مشغول عبادت باشند
تا آخر روز جمعه و ایضا ظاهر میشود که اگر الف لام المکتوبه برای عهد خارجی است مراد نماز جمعه است و اگر برای جنس است این حدیث
مبنی بر اینست که هرگاه اهل ضرورت مامور بانتشار باشند بعد از نماز جمعه پس مامور بانتشار خواهند بود بعد از سایر فرایض بطریق
اولی الکفاف بفتح کاف و تخفیف فا رزقی که باز دارد صاحبش را از آبروریختن نزد مردمان **یعنی** گفت رسول الله صلی الله

میدوالکه چون گزارد یکی از شما نماز فریضه را و بیرون آید از مسجد پس باید که بایستد در مسجد بعد از آن باید که گوید خداوندا خواندی مرا پس اجابت
کردم خواندن ترا و گزاردم فریضهٔ ترا و روانه شدم در زمین تو چنانچه امر کردی مرا پس طلب میکنم از فضل تو عمل بطاعت ترا و دوری
از بدی غضب ترا و نجات را که پس باشد از جمله رزق رحمت تو باب بیستم اصل آن افتتاح الصلوة والحد فی التکبیر وما یقال عند ذلک شرح
این باب بیان کیفیت شروع در نماز است و بیان قرارداد در تکبیر و بیان آنچه گفته میشود نزد تکبیر در این باب هفت حدیث است اول اصل
عن احدهما علیهما السلم قال ترفع یدیک فی افتتاح الصلوة قبالة وجهک ولا ترفعهما کل ذلک شرح
القبالة بضم قاف و با بی‌نقطه والف برابر لا ترفعهما مرفوع و مجزوم میتواند بود و کل منصوب و نایب مفعول مطلق است مشار الیه
ذلک افتتاح مصدر ترفع است بتقدیر لا ترفعهما رفعا کل الرفع و میتواند بود که کل ظرف زمان باشد و مشار الیه ذلک افتتاح باشد
که نایب ظرف زمانست و مانند این می آید در حدیث ششم این باب یعنی روایت است از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلم
امام گفت برمیداری دو دست خود را در وقت ابتدای نماز برابر روی خود و برمیداری آنها را العنوان مبالغه در برداشتن
با همه یعنی که از برابر رو مگذران چنانچه می آید در حدیث آینده دوم اصل عن ابی جعفر علیه السلم قال اذا قمت فی الصلوة
فکبرت فارفع یدیک ولا تجاوز بکفیک اذنیک ای حیال خدیک شرح فا در فکبرت برای تعقیب است
و در فارفع جزائیه است و جزا مقارن شرط میباشد بی ترتیب با در بکفیک برای تعدیه است الکف بفتح کاف و تشدید فا
از سر انگشتان تا بند دست ای بفتح همزه و سکون یا مفسره است الحیال بکسر حاء بی‌نقطه و یا دو نقطه در پایین و الف برابر الخد
بفتح خاء بانقطه و تشدید دال گونه یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت چون برخیزی سوی نماز پس تکبیر گویی پس بردار دو دست
خود را و مگذران دو کف خود را از دو گوش خود یعنی از برابر دو گونهٔ خود سوم اصل عن زرارة قال ادنی ما یجزی من التکبیر
فی التوجه تکبیرة واحدة وثلث تکبیرات احسن وسبع افضل شرح معنی توجه گذشت در شرح حدیث پنجم باب
سیوم یعنی روایت است از زراره که راوی امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلم است زراره گفت کمتر آنچه کافیست
از تکبیر در وقت شروع در نماز یک تکبیر است و سه تکبیر بهتر است و هفت تکبیر فاضلتر است از سه تکبیر چهارم اصل عن ابی عبد الله
علیه السلم قال اذا کنت اماما اجزاتک تکبیرة واحدة لان معک ذا الحاجة والضعیف والکبیر شرح
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت چون باشی پیشنماز کافیست ترا یک تکبیر چه بدرستی که با تو میباشد کسی که کار ضروری
دارد و کسی که سستی بیماری و مانند آن دارد و کسی که پیر است پنجم اصل علی بن ابراهیم عن ابیه عن ابن ابی عمیر عن معاویة بن عمار
عن ابی عبد الله علیه السلم قال التکبیر فی الصلوة الفرض الخمس الصلوات خمس وتسعون تکبیرة منها
تکبیر القنوت خمسة ورواه ایضا عن ابیه عن عبد الله بن المغیرة وفسرهن فی الظهر احدی وعشرین
تکبیرة وفی العصر احدی وعشرین تکبیرة وفی المغرب ستة عشر تکبیرة وفی العشاء الآخرة احدی
وعشرین تکبیرة وفی الفجر احدی عشر تکبیرة وخمس تکبیرات القنوت فی خمس صلوات شرح عبد الله بن المغیرة
از راویان امام موسی کاظم علیه السلم است و کتب او محض نقل از ائمه علیهم السلم و محل اعتماد است باجماع شیعه چنانچه از کشی منقولست
ضمیر مستتر در فسرهن راجع بعبد الله است یعنی روایت کرد علی بن ابراهیم از پدرش از محمد بن ابی عمیر از معاویة بن عمار از امام جعفر
صادق علیه السلم گفت تکبیر در نماز فریضه آن پنج نماز یومیه نود و پنج تکبیر است از آنجمله تکبیرهای قنوت پنج است و علی بن ابراهیم
روایت کرد آنرا که مذکور شد نیز از پدرش از عبد الله بن مغیره و در این روایت تفسیر کرد عبد الله بن مغیره نود و پنج تکبیر را که مذکور شد

درکلام

و تکبیر بعد از سجود اول صح

درکلام سابق باین روش که در نماز ظهر بیست و یک تکبیر که تکبیرة الاحرام و باقی در هر رکعتی پنج تکبیر تکبیر پیش از رکوع و تکبیر پیش از سجود اول
و تکبیر پیش از سجود دوم و تکبیر بعد از سجود دوم و در نماز عصر بیست و یک تکبیر و در نماز شام شانزده تکبیر و در نماز خفتن بیست و یک تکبیر و در نماز
صبح یازده تکبیر و پنج تکبیر قنوت در پنج نماز مخفی نماند که جدا کردن پنج تکبیر قنوت از باقی تکبیرات برای مناسبت کلام سابق است که این
تفسیر آنست و جدا کردن آنها در آن کلام برای اهتمام ببیان آنهاست والله اعلم ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم
قال اذا افتتحت الصلوة فارفع کفیک ثم ابسطهما بسطا ثم کبر ثلث تکبیرات ثم قل اللهم انت
الملک الحق لا اله الا انت سبحانک انی ظلمت نفسی فاغفر لی ذنبی انه لا یغفر الذنوب الا انت شرح ظاهر ثم
در ثم کبر اینست که شروع در تکبیر بعد از برداشتن دو دست باشد و ظاهر کبر ثلث تکبیرات تا آخر اینست که برداشتن دو دست برای هر
تکبیری علیحده در کار نباشد و مشهور میان اصحاب ما خلاف اینست و شیخ بهائی رحمه الله تعالی در کتاب الحبل المتین تجویز این کرده که ثم
اینجا برای تراخی در رتبه باشد و نقل اجماع رجحان رفع یدین برای هر تکبیری علیحده کرده والله اعلم یعنی روایت است از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت چون ابتدا کنی نماز را پس بردار دو دست خود را بعد از آن پهن کن دو دست خود را پهن کردنی مثل اینکه شکم دو دست
برابر قبله باشد و انگشتان متصل بهم متصل باشد چنانچه مشهور است بعد از آن تکبیر بگو سه تکبیر بعد از آن بگو خدایا تویی پادشاه
آمدنی نیست مستحق عبادتی مگر تو تنزیه میکنم تنزیه لایق تو بدرستی که من ظلم کردم بر خودم پس بیامرز برای من گناه مرا بدرستی که شان
اینست که نمی آمرزد گناهان را کسی بجز تو اصل ثم کبر تکبیرتین ثم قل لبیک وسعدیک والخیر فی یدیک والشر
لیس الیک والمهدی من هدیت لا ملجا منک الا الیک سبحانک وحنانیک تبارکت وتعالیت
سبحانک رب البیت شرح لبیک تثنیه لب بفتح لام و تشدید با یکنقطه است که مصدر باب نصر است بمعنی ثابت بودن
یا بمعنی رو آوردن و قصد چیزی کردن یا بمعنی دوستی یا بمعنی اخلاص و بر هر تقدیر مضاف شده بضمیر مخاطب و نصب آن بتقدیر حرف ندا
است یا بتقدیر اسالک الست و مشهور اینست که مفعول مطلق فعل محذوفست و تقدیر الب لک لبیک است و بر هر تقدیر تثنیه اینجا برای
تکرار العنوان استمرار و دوام است و اضافه بضمیر مخاطب برای افاده اختصاص است و مراد استمرار ثابت قدم بودن است که موافق امر
الهی باشد و شایبه بدعتی داخل آن نباشد و بر این قیاس است سعدیک بفتح سین بی‌نقطه و سکون عین بی‌نقطه و دال بی‌نقطه که تثنیه
سعد است که مصدر باب علم است بمعنی عاقبت بخیری و مضاف بضمیر مخاطب شده برای افاده اختصاص بمعنی استمرار بر سعادتی که
شایبه شقاوت در آن نباشد و مراد بخیر عبادتیست که بی بدعت و موافق فتوای اهل حق باشد و مراد بشر عبادتیست که در آن بدعت و
موافقت فتوای اهل ضلالت باشد مثل اضاعتی که گذشت در حدیث سیزدهم باب دوم الملجا بفتح میم و سکون لام و فتح جیم و همزه
مصدر میمی باب منع و باب علم پناه بردن حنانیک بفتح حاء بی‌نقطه و نون و الف و نون تثنیه حنان است که مصدر باب ضرب است
بمعنی رحمت یا بمعنی رزق یا بمعنی برکت یا بمعنی وقار و تمکین و نصب آن مثل نصب سعدیک است یعنی بعد از آن تکبیر بگو دو تکبیر بعد از آن
بگو که ای استمرار بر ثابت قدم بودن در طاعت تو و استمرار بر سعادتی که از جانب تو باشد و عمل صالح در دو دست تست یعنی که آنرا
قبول میکنی و فراموش نمیکنی و عمل شر متوجه سوی تو نیست یعنی که آنرا قبول نمیکنی و بصاحبش وامیگذاری و راه نموده شده کسی است
که راه نموده باشی او را بتوفیق پیروی نبی و اوصیای او و ترک خود رای پناه بردنی نیست از تو و عذاب تو مگر سوی تو تنزیه میکنم ترا تنزیه
لایق تو و طلب میکنم از تو دوام رحمت ترا بغایت کاملی و بغایت باشد مرتبه تنزیه میکنم تنزیه لایق تو ای صاحب کل خانه کعبه یا خانه
واده رسول علیهم السلم اصل ثم کبر تکبیرتین ثم تقول وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض عالم الغیب

وَالشَّهادَةِ حَنِيفاً مُسْلِماً وَما اَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ اِنَّ صَلوتِي وَنُسُكِي وَمَحْيايَ وَمَماتِي لِلّٰهِ رَبِّ الْعالَمِينَ لاشَرِيكَ
لَهُ وَبِذلِكَ اُمِرْتُ وَاَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ ثُمَّ تَعَوَّذْ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطانِ الرَّجِيمِ ثُمَّ اقْرَأْ فاتِحَةَ الْكِتابِ شرح
این دو تکبیر فاصله فی الجمله دارد چنانچه بیان میشود در شرح حدیث اول باب النوادر که باب صدم است هر یک از محیی و ممات
بصیغه اسم مکان است و مراد حوالیست که زندگی آدمی بر آنهاست و احوالی که مردگی آدمی بر آنهاست باعتبار تشبیه آنها بمکان زندگی
و مکان مردگی یعنی بعد از آن تکبیر بگو دو تکبیر بعد از آن میگویی روانه کردم روی دل خود را برای آنکه بیافریده قدیم آفرید آسمانها
و زمین را دانای نهان و آشکار است روانه کردن بر حالیست که مرغ نفس کردم و نیستم من از جمله مشرکان بدرستی که نماز من و عبادات
من و آنچه بر آن زندگی میکنم و آنچه بر آن میمیرم برای الله است که صاحب کل اختیار هر کس هر خبرهاست نیست شریکی او را و بآنچه گفتم که
کرده ام مامور شدم از جانب الله تعالی و من از جمله گرویدگانم بعد از آن پناه بگیر بالله تعالی از شیطان سنگسار ملعون بعد از
بخوان سوره فاتحه الکتاب را هفتم اصل عَنْ حَمّادِ بْنِ عِيسى قالَ قالَ لِي اَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ يَوْماً يا حَمّادُ تُحْسِنُ
اَنْ تُصَلِّيَ قالَ فَقُلْتُ يا سَيِّدِي اَنَا اَحْفَظُ كِتابَ حَرِيزٍ فِي الصَّلوةِ فَقالَ لا عَلَيْكَ يا حَمّادُ قُمْ فَصَلِّ
قالَ فَقُمْتُ بَيْنَ يَدَيْهِ مُتَوَجِّهاً اِلَى الْقِبْلَةِ فَاسْتَفْتَحْتُ الصَّلوةَ فَرَكَعْتُ وَسَجَدْتُ فَقالَ يا حَمّادُ لا تُحْسِنُ فقال لا
اَنْ تُصَلِّيَ ما اَقْبَحَ بِالرَّجُلِ مِنْكُمْ يَاْتِي عَلَيْهِ سِتُّونَ سَنَةً اَوْ سَبْعُونَ سَنَةً فَلا يُقِيمُ صَلوةً واحِدَةً
بِحُدُودِها تامَّةً شرح تحسن بحای بی نقطه و سین بی نقطه و نون صیغه مضارع معلوم مخاطب از باب افعال بتقدیر استفهام است یعنی آیا خوب میدانی
توانایی نیکو کردن کاری ان تصلی بفتح همزه و سکون نون و صیغه مضارع مخاطب مفعول تحسن است حریز بفتح حای بی نقطه و کسر را
بی نقطه و سکون یای دو نقطه در پایین و زای با نقطه از راویان امام جعفر صادق علیه السلام است و شیخ طوسی در کتاب فهرست گفته
حریز بن عبد الله السجستانی ثقه کوفی سکن سجستان رحمه الله له کتب منها کتاب الصلوة و کتاب الزکوة و کتاب النوادر و تعد کلها فی الاصول
ما اقبح صیغه تعجب است و باء در بالرجل برای ملابست است یاتی بتقدیر ان یاتی است و منصوب و مرفوع میتواند بود و بر هر تقدیر مفعول ما اقبح است
فاء در فلا یقیم بیانیه است و این نیز منصوب و مرفوع میتواند بود و مراد بحدود نماز اینجا مکملات و مستحبات نماز است یعنی روایت است از
حماد بن عیسی که گفت که گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلام روزی که ای حماد آیا خوب میتوانی که نماز گزاری حماد گفت که گفتم ای آقای
من یاد دارم کتاب حریز را که در بیان آداب نماز تصنیف کرده پس امام گفت قصوری نیست بر تو ای حماد برخیز پس نماز بگزار
حماد گفت پس ایستادم پیش امام رو بقبله پس ابتدا کردم نماز را پس رکوع کردم و سجود کردم بروشی که عادت من بود پس امام گفت
ای حماد خوب نمیتوانی که نماز گزاری چه بدست مردی از شما شیعه امامیه اینکه بگذرد بر او شصت سال یا هفتاد سال این روش که بر پای
ندارد یک نماز را با قرار دادهای آن بروجه تمام اصل قالَ حَمّادٌ فَاَصابَنِي فِي نَفْسِي الذُّلُّ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِداكَ
فَعَلِّمْنِي الصَّلوةَ فَقامَ اَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ مُسْتَقْبِلَ الْقِبْلَةِ مُنْتَصِباً فَاَرْسَلَ يَدَيْهِ جَمِيعاً عَلى فَخِذَيْهِ
قَدْ ضَمَّ اَصابِعَهُ وَقَرَّبَ بَيْنَ قَدَمَيْهِ حَتّى كانَ بَيْنَهُما قَدْرُ ثَلاثِ اَصابِعَ مُنْفَرِجاتٍ وَاسْتَقْبَلَ بِاَصابِعِ
رِجْلَيْهِ جَمِيعاً الْقِبْلَةَ لَمْ يُحَرِّفْهُما عَنِ الْقِبْلَةِ وَقالَ بِخُشُوعٍ اَللّٰهُ اَكْبَرُ شرح آنچه از آداب و مکملات نماز در این روایت
تا آخر حدیث منقول شده ادا نیست که حماد رعایت آنها نکرده بوده پس آنچه حماد رعایت آن کرده بود مثل نیت و تکبیر استفتاح
و دعای آنها و مانند آنها منقول نشده اگر چه از امام صادر شده جمیعا در اول حالت از یدیه یا تاکید است و در آن تذکیر و تانیث
و افراد و تثنیه و جمع مساویست علی متعلق بجمیعا یا متعلق بارسل است و بر هر تقدیر بتضمین معنی وضع است قد ضم جمله حالیه است و قرب

انذاب

انذناب تفعیلست و ان و ما بعد آن عطفست بر جمله حالیه سوای و قال که عطفست بر ارسل جمیعا در دو حالت از اصابع یعنی منضمات
یا تاکید است یعنی گفت حماد پس در یافت مرا در خود خواری و شرمندگی پس گفتم قربانت شوم پس تعلیم کن مرا نماز پس ایستاد
امام جعفر صادق علیه السلام رو بقبله قد راست کرده پس فرو گذاشت دو دست خود را بر حالی که نزدیک بیکدیگر گذاشته شده
بودند بر بالای دو ران او بر حالی که بتحقیق متصل کرده بود انگشتان خود را و نزدیکی داده بود میان دو قدم خود تا آنکه بود میان
آنها مقدار سه انگشت گشوده و برابر قبله کرده بود انگشتان دو پای خود را بر حالی که متصل بیکدیگر بودند نگردانیده بود آنها را از قبله و
گفت بعنوان فروتنی الله اکبر اصل ثُمَّ قَرَأَ الْحَمْدَ بِتَرْتِيلٍ وَقُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ ثُمَّ صَبَرَ هُنَيَّةً بِقَدْرِ ما يَتَنَفَّسُ
وَهُوَ قائِمٌ ثُمَّ رَفَعَ يَدَيْهِ حِيالَ وَجْهِهِ وَقالَ اللّٰهُ اَكْبَرُ وَهُوَ قائِمٌ ثُمَّ رَكَعَ وَمَلَأَ كَفَّيْهِ مِنْ رُكْبَتَيْهِ
مُفَرَّجاتٍ وَرَدَّ رُكْبَتَيْهِ اِلى خَلْفِهِ حَتَّى اسْتَوى ظَهْرُهُ حَتّى لَوْ صُبَّ عَلَيْهِ قَطْرَةٌ مِنْ ماءٍ اَوْ دُهْنٍ
لَمْ تَزُلْ لِاسْتِواءِ ظَهْرِهِ وَمَدَّ عُنُقَهُ وَغَمَّضَ عَيْنَيْهِ ثُمَّ سَبَّحَ ثَلاثاً بِتَرْتِيلٍ فَقالَ سُبْحانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ
وَبِحَمْدِهِ شرح هنیه بضم ها و فتح نون و تشدید یای دو نقطه در پایین بمعنی اندک زمانیست و آن تصغیر هنو است بکسر ها و سکون نون
و واو بمعنی زمان یا تصغیر هنه است بفتح ها و فتح نون و تای تانیث بمعنی اندک چیزی و لام الفعل آن یا بوده و افتاده و در تصغیر
عود کرده و در بعض نسخ هنیهه است بقلب یا دوم بها مفرجات بفا و را بی نقطه و جیم بصیغه جمع مونث اسم مفعول از باب تفعیل است
از مجموع کفیه و رکبتیه و مراد اینست که دو زانو را از هم دور کرد پس یکدست و زانو دور شد از دست و زانوی دیگر لم تزل بضم زای
است و ضمیر مستتر راجع بقطره است مد فعل ماضی معلوم است عنقه منصوب و مفعولست غمض بغین با نقطه و ضاد با نقطه بصیغه ماضی معلوم از
ضرب یا باب تفعیلست یعنی بعد از آن خواند سوره فاتحه را شمرده و خواند سوره اخلاص را بعد از آن صبر کرد اندک وقتی بقدر نفس
کشیدن بر حالی که او ایستاده بود و بعد از آن برداشت دو دست خود را برابر روی خود و گفت الله اکبر بر حالی که او ایستاده بود
بعد از آن رکوع کرد و پر کرد دو دست خود را از دو زانوی خود بر حالی که یکدست و زانو دور کرده شده بود از دست و زانوی دیگر
و بر گردانید دو زانوی خود را بسوی پس خود تا آنکه برابر شد پشت او و تا آنکه اگر ریخته میشد بر پشت او قطره از آب یا روغن از جای خود
نمیرفت برای برابر بودن پشت و کشید گردن خود را و پوشید دو چشم خود را بعد از آن تسبیح گفت سه بار شمرده باین روش که گفت
سبحان ربی العظیم و بحمده اصل ثُمَّ اسْتَوى قائِماً فَلَمَّا اسْتَمْكَنَ مِنَ الْقِيامِ قالَ سَمِعَ اللّٰهُ لِمَنْ حَمِدَهُ ثُمَّ كَبَّرَ وَ
هُوَ قائِمٌ وَرَفَعَ يَدَيْهِ حِيالَ وَجْهِهِ ثُمَّ سَجَدَ وَبَسَطَ كَفَّيْهِ مَضْمُومَتَيِ الْاَصابِعِ بَيْنَ يَدَيْ رُكْبَتَيْهِ حِيالَ
وَجْهِهِ فَقالَ سُبْحانَ رَبِّيَ الْاَعْلى وَبِحَمْدِهِ ثَلاثَ مَرّاتٍ وَلَمْ يَضَعْ شَيْئاً مِنْ جَسَدِهِ عَلى شَيْءٍ مِنْهُ
شرح بعد از آن راست شد ایستاده پس چون قرار گرفت در ایستادن گفت مستجاب کناد الله تعالی دعا را برای کسی که بسپاس
کرد او را بعد از آن تکبیر گفت بر حالی که او ایستاده بود و برداشت دو دست خود را برابر روی خود بعد از آن سجده کرد و پهن کرد دو
دست خود را بر حالی که متصل کرده شده بود انگشتان آنها در پیش دو زانوی خود برابر روی خود باین معنی که هر دستی هم برابر زانو بود و هم برابر
رو یا باین معنی که گذاشتن دو دست بر زمین پیش از گذاشتن دو زانو بود و برابر رو بود بعد از آن گفت سبحان ربی الاعلی و بحمده سه بار
و نگذاشت چیزی از بدن خود را بر چیزی از بدن باین معنی که دو بازو را از هم دور گذاشت و دو زانو را نیز از هم دور گذاشت و دو بازو را
از دو پهلو دور کرد و دو دست را از دو پهلوی رو دور گذاشت و پایین شکم را از ران دور کرد اصل وَسَجَدَ عَلى ثَمانِيَةِ اَعْظُمٍ الْكَفَّيْنِ
وَالرُّكْبَتَيْنِ وَاَنامِلِ اِبْهامَيِ الرِّجْلَيْنِ وَالْجَبْهَةِ وَالْاَنْفِ وَقالَ سَبْعَةٌ مِنْها فَرْضٌ يُسْجَدُ عَلَيْها وَهِيَ الَّتِي ذَكَرَها

الله فی کتابه فقال وان المساجد لله فلا تدعوا مع الله احدا وهی الجبهة والکفان والرکبتان والابهامان
والابهامان ووضع الانف علی الارض سنة شرح انما جمع مستعمل در معنی تثنیه است و نظیر این گذشت در کتاب الحیض در حدیث
اول باب جامع فی الحیض والمستحاضة که باب بنجم است که فلما الاقرار واو ماه حیضتان تفسیر این آیت بعنوانی دیگر گذشت در کتاب الحجة
در حدیث شصت و پنجم باب صد و دهم که باب فیه نکت ونتف من التنزیل فی الولایة است و این محل تعجب نیست زیرا که معانی قرآن بسیار
بس میتواند بود که لفظ مساجد که مشترکست میان چند معنی یکی جمع مسجد بفتح میم و کسر جیم و دیگری مسجد بکسر میم و فتح جیم و دیگری مسجد جمع
مسجو مستعمل شود یکبار در جمیع معانی خود یعنی و سجده کرد بر هشت استخوان دو دست و دو زانو و دو بند دو شست دو پا و نیاز بینی و امام
گفت بعد از فراغ از نماز یا در اثنای صورت نماز که هفت استخوان از این جمله مفروض است یا بامعنی که تنگ گرفته شده است یا بامعنی که مدلول
ظاهر قرآنست سجده کرده میشود البته بر آن هفت و آنها آنست که ذکر کرده آنرا الله تعالی در کتاب خود بایزد و شی که گفته در سورة الجن و اینکه
آلات سجده برای الله تعالی است پس مخوانید با الله تعالی هیچیک را و آنها پیشانی و دو دست و دو زانو و دو شست است و گذاشتن
بینی بر زمین سنت است بامعنی که مستحب است یا بامعنی که مدلول دیل قرآنست که پیغمبر بیان آن کرده اصل ثم رفع راسه من
السجود فلما استوی جالسا قال الله اکبر ثم قعد علی فخذه الایسر وقد وضع ظاهر قدمه الایمن علی
بطن قدمه الایسر وقال استغفر الله ربی واتوب الیه ثم کبر وهو جالس وسجد السجدة الثانیة وقال
کما قال فی الاولی شرح بعد از آن برداشت سر خود را از سجده پس چون راست شد نشسته گفت الله اکبر بعد از آن نشست بر ران
چپ خود بر حالی که گذاشته بود پشت پای راست را بر شکم پای چپ و گفت استغفر الله ربی واتوب الیه بعد از آن تکبیر گفت بر حالی که
او نشسته بود و سجده کرد سجده دوم و گفت در سجده دوم چنانچه گفته بود در سجده اول مخفی نماند که ظاهر ثم قعد اینست که اول نشسته گردد
نشسته باشد و بعد از آن گردیده باشد اصل ولم یضع شیئا من بدنه علی شیء منه فی رکوع ولا سجود وکان مجنحا
ولم یضع ذراعیه علی الارض وصلی رکعتین علی هذا ویداه مضمومتا الاصابع وهو جالس فی التشهد
فلما فرغ من التشهد سلم فقال یا حماد هکذا صل شرح المجنح بجیم و نون و حاء بی‌نقطه بصیغه اسم فاعل باب افعال میل فراز کننده
چیزی از چیزی دیگر و مراد اینجا دور کننده اعضای خود از یکدیگر است یعنی و نگذاشت چیزی را از بدن خود بر چیزی دیگر از بدن
در رکوع و نه در سجود و بود دور کننده اعضای خود از یکدیگر و نگذاشت دو ساعد خود را بر زمین و گزارد دو رکعت را بر این منوال و انگشتان
دو دست او متصل کرده شده بود به یکدیگر بر حالی که او نشسته بود در تشهد پس چون فارغ شد از تشهد سلام کرد پس گفت ای حماد چنین
بگزار نماز را مخفی نماند که امر اینجا برای استحباب مؤکد است چنانچه ظاهر میشود از آنچه می آید در حدیث هشتم باب بیست و چهارم و در بعضی
بعنوان تخییر در مستحبات زیرا که می آید در حدیث اول باب بیست و چهارم استحباب دور کردن دو قدم از یکدیگر بقدر شبر در حال رکوع انشاء الله
اعلم بیست و یکم اصل باب قراءة القرآن شرح این باب بیان خواندن قرآنست در نماز و در این باب بیست و نه حدیث است اول اصل
قلت لابی عبد الله علیه السلام اذا قمت للصلوة اقرأ بسم الله الرحمن الرحیم فی فاتحة القرآن قال نعم
قلت فاذا قرأت فاتحة القرآن اقرأ بسم الله الرحمن الرحیم مع السورة قال نعم شرح گفتم امام جعفر صادق
علیه السلام را چون بایستم برای نماز بخوانم بسم الله الرحمن الرحیم را در سوره فاتحه قرآن گفت آری گفتم پس چون خوانم فاتحة القرآن را
بخوانم بسم الله الرحمن الرحیم را با سوره که بعد از فاتحه است گفت آری دوم اصل عن یحیی بن عمران الهمدانی قال کتبت
الی ابی جعفر علیه السلام جعلت فداک ما تقول فی رجل ابتدأ ببسم الله الرحمن الرحیم فی صلوته وحده فی ام

الکتاب

الکتاب فلما صار الی غیر ام الکتاب من السورة ترکها فقال العیاشی لیس بذلک باس فکتب بخطه یعیدها
مرتین علی رغم انفه یعنی العیاشی شرح وحده احترازست از نماز ماموم یا از نماز امام نیز من دون السورة بیانیه است عیاشی
بفتح عین بی‌نقطه و تشدید یا دو نقطه در پایین و شین بانقطه است و در بعض نسخ و تشدید با یک نقطه و سین بی‌نقطه است و در بعضی مکرر ترین باب
مفعول مطلق نوعی است الرغم بفتح را بی‌نقطه و سکون غین بانقطه مصدر باب علم و منع رسیدن بخاک و رغم الانف کنایه است از خواری
یعنی العیاشی کلام راویست یعنی روایتست از یحیی بن عمران همدانی بسکون میم و دال بی‌نقطه گفت نوشتم سوی امام محمد تقی علیه السلام
که قربانت شوم چه میگویی در مردی که ابتدا کرد بسم الله الرحمن الرحیم را در نماز خود که تنها میگزارد آنرا در فاتحه پس چون گردید سوی غیر
فاتحه که سوره دیگر باشد ترک کرد بسمله را پس گفت عیاشی که نیست باکی پس امام نوشت بخط خود که اعاده میکند نماز را اعاده میکند ترک سه
نماز را برغم بینی او یعنی برغم بینی عیاشی سیوم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال سمعته یقول اول کل کتاب نزل من
السماء بسم الله الرحمن الرحیم فاذا قرأت بسم الله الرحمن الرحیم فلا تبالی الا تستعیذ و
اذا قرأت بسم الله الرحمن الرحیم سترتک فیما بین السماء والارض شرح کتاب اینجا عبارتست از سوره قرآنیه
و اشارتست باینکه انفال و برائت یک سوره است و باینکه هر سوره یکدفعه نازل شده چنانچه بیان شد در کتاب فضل القرآن در شرح حدیث
دوم باب بیستم که باب فی قراءته است یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلام راوی گفت شنیدم از او که میگفت اول هر سوره که نازل
شد از آسمان بسم الله الرحمن الرحیم است پس چون خوانی بسم الله الرحمن الرحیم را پس باکی نداری از اینکه استعاذه نکنی مراد اینست که استعاذه جز چون سه
سوره از سور قرآنیه نیست و در ابتدا آنها و البسمله ابتدای آنها خواهد بود و چون خوانی بسم الله الرحمن الرحیم را میپوشاند ترا در میان
آسمان و زمین مراد اینست که اگر آدمی بسبب معاصی بسیار است رسوا باشد گفتن بسمله او را از رسوایی نگاه میدارد و بودن در میان
آسمان و زمین کنایه از رسوائیست چنانچه در دعا واقع شده اللهم لا تفضحنی علی رؤس الاشهاد چهارم اصل قلت لابی عبد الله کمال سه
علیه السلام القراءة فی الصلوة فیها شیء موقت قال لا الا الجمعة یقرأ فیها الجمعة والمنافقین شرح مراد بالصلوة
نماز فریضه یومیه است ضمیر فیها راجع بالقراءة است و فی بمعنی من است یا برای ظرفیت مجازیست و حاصل هر دو یکیست زیرا که
بعض چیزی داخل آنست و موافق اینست آنچه می آید در حدیث اول باب هفتاد و یکم که لیس فی القراءة شیء موقت الا الجمعة الموقت
بصیغه اسم مفعول باب تفعیل تنگ گرفته شده یعنی آنچه مفروض باشد مفروض باشد الا الجمعة مجرور و مستثنای مفرغست و مستثنی منه آن
الصلوة است و جمله که مدلول لا است مذکور نیست مراد بالجمعة نماز ظهر جمعه است خواه چهار رکعتی و خواه دو رکعتی یقرأ بصیغه مضارع مجهول
غایب یا غایبه است یا بصیغه مضارع مخاطب معلوم است و بر هر تقدیر این حدیث مخصص حدیث نوزدهم این بابست و بنابر اول الجمعة
مرفوعست و واو در والمنافقین برای عطف است و المنافقین بعنوان حکایت است زیرا که عبارتست از سورة المنافقین یا
واو بمعنی مع است بدانکه توقیت این دو سوره در جمعه محمول بر استحباب بغایت مؤکد است نزد جمعی و محمول بر فرض است نزد جمعی
دیگر و بیان این می آید در احادیث باب هفتاد و یکم یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را قراءت در نماز فریضه یومیه آیا در آن
چیزی که مضیق باشد هست گفت نه مگر در نماز جمعه بیان اینکه خوانده میشود در آن سوره جمعه در رکعت اول و سوره منافقین در
رکعت دوم پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا کنت خلف امام فقرأ الحمد وفرغ من قراءتها فقل
انت الحمد لله رب العالمین ولا تقل آمین شرح آمین بهمزه و الف و تخفیف و تشدید میم و بحذف الف و تخفیف میم
و سکون یا دو نقطه در پایین و فتح نون اسم فعلست بمعنی چنین کن یا بمعنی چنین و بر هر تقدیر ذکر آن بعد از ذکر مغضوب علیهم و ضالین مناسب بادر

مخالفانست زیرا که منصرف بطلب غضب وضلال میشود پس اگر بعد از قرائت اهدنا الصراط المستقیم باشد منافی نخواهد بود چنانچه مدلول مفهوم شرط
اذا کنت آخر است والله اعلم یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت چون باشی در پس پیشنمازی پس خواند سوره حمد را و فارغ شود
از خواندن آن پس بگو تو که الحمد لله رب العالمین ومگو آمین که آن تضیب مخالفان ومتعارف ایشانست ششم اصل عن ابی جعفر
علیه السلم قال لا یکتب من القرآن والدعاء الا ما اسمع نفسه شرح لا یکتب بصیغه مضارع مجهول [illegible] است ما موصوله و
نایب فاعلست اسمع بصیغه ماضی معلوم از باب افعالست وضمیر مستتر راجع بقاری و واجبست که مفهومست از سابق وعاید منصوب محذوفست
تقدیر یسمع نفسه ایاه نفسه منصوب ومفعول اول اسمع است وضمیر راجع بقاری ودر روایت النفس بفتح نون وسکون فا یعنی چیزی که روح
وهر دو بیجا مناسبت دارد اول مناسبترست بعنوان این باب ودر حدیث یازدهم وبیست ویکم این باب یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلم
گفت نوشته وحساب کرده میشود از جمله قرآن ودعای کسی در نماز وغیر نماز مگر آنچه بشنواند آنکس خود را یا مراد اینست که بشنواند
روح خود را یعنی که دلش ملتفت قرآن ودعا باشد والتفات بفکرهای هرزه نکرده باشد هفتم اصل قلت لابی عبد الله
علیه السلم اتجزی عنی ان اقرا فی الفریضة فاتحة الکتاب وحدها اذا کنت مستعجلا او اعجلنی شیء
فقال لا بأس شرح او میتواند بود که شک راوی باشد ومیتواند که برای تردید باشد ومراد بشق اول شتاب برای طلب نفع ضروری
یا برای ضرورت خود باشد ومراد بشق دوم شتاب برای خوف از دشمن باشد چنانچه می آید در حدیث بیست ونهم این باب یا برای ضرورت
دیگری باشد یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را آیا کافیست از من اینکه خوانم در نماز فریضه سوره الحمد را تنها بی آن که ضم سوره کنم چون با
شتاب باشم یا شتابان کرده باشد مرا چیزی از ضرورتها پس امام گفت قصوری ندارد هشتم اصل صلی بنا ابو عبد الله علیه السلم
المغرب فقرأ بالمعوذتین فی الرکعتین شرح معوذتین بتشدید واو مکسور عبارتست از سوره الفلق وسوره الناس وخواندن
آنها برای افضل بودن آنها نیست بلکه برای تعلیم اینست که آنها داخل قرآنست چنانچه ظاهر میشود در حدیث بیست وهفتم این باب زیرا که
جمعی خیال کرده اند که آنها داخل نیست پس منافات نیست میان این حدیث وحدیث سیزدهم این باب یعنی گزارد با ما امام جعفر صادق
علیه السلام نماز شام را پس خواند سوره الفلق را در رکعت اول وسوره الناس را در رکعت دوم نهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم
قال یجوز للمریض ان یقرا فی الفریضة فاتحة الکتاب وحدها ویجوز للصحیح فی قضاء صلوة التطوع باللیل
باللیل والنهار شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت جایزست برای بیمار اینکه خواند در نماز فریضه سوره فاتحه را
تنها بی آن که ضم سوره و جایزست آنچه مذکور شد برای تندرست در قضای نماز نافله یومیه در شب وروز دهم اصل عن ابی جعفر
علیه السلم قال انما یکره ان یجمع بین السورتین فی الفریضة فاما النافلة فلا بأس شرح روایتست از امام محمد
باقر علیه السلام گفت که ممنوع نیست اینکه جمع کرده شود در یک رکعت میان دو سوره که غیر سوره الحمد باشد مگر در نماز فریضه پس اما
نماز نافله پس قصوری ندارد جمع در آن یازدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال یکره ان یقرا قل هو الله احد
فی نفس واحد شرح مضمون این گذشت در کتاب فضل القرآن در حدیث دوازدهم باب نهم که باب ترتیل القرآن بالصوت
الحسن است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت ممنوع است اینکه خوانده شود سوره قل هو الله احد در یک نفس مراد
امر بترتیل وشمردگیست در قرائت دوازدهم اصل قال ابو عبد الله علیه السلم لا تقرأ فی المکتوبة باقل من سورة ولا
باکثر شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلم مخوان در نماز فریضه کمتر از یک سوره بعد از فاتحه ونه بیشتر از یک سوره سیزدهم اصل سمعت
ابا عبد الله علیه السلم یقول صلوة الاوابین الخمسون کلها بقل هو الله احد شرح الاواب بفتح همزه وتشدید

واو والف ویا بیکنقطه بسیار بازگشت کننده بدرگاه الهی ومراد اینجا کسی است که تلافی نقصان نماز فریضه خود میکند بنماز نافله و [illegible]
میسازد چنانچه گذشت در حدیث دوازدهم باب دوم در تفسیر الذین هم علی صلوتهم دائمون صلوة مبتدا است الخمسون صفت بیان یا
بدلست واحترازست از نماز روز جمعه وشب آن زیرا که آن پنجاه وچهار یا پنجاه ودو رکعتست چنانچه می آید در احادیث باب سی ودوم
که باب التطوع یوم الجمعه است پس منافات نیست میان این حدیث وحدیث چهارم این باب جمله کلها خبر مبتدای دوم یا تاکید
مبتدای اولست وضمیر راجع بصلوه است بودن هر نمازی با قل هو الله احد لازم ندارد این را که در هر رکعت آن قل هو الله احد
باشد پس منافات نیست میان این حدیث وحدیث نوزدهم وبیست ودوم این باب مخفی نماند که دو رکعت نشسته که بعد از نماز خفتن گاهی
گزارده میشود داخل این پنجاه نشده بنا بر اینکه داخل نوافل یومیه نیست اصالة بلکه برای خوف ترک نماز شبست والحال مذکور شد در حدیث
ششم باب یازدهم که امیر المؤمنین علیه السلم بعد از نماز خفتن نافله نمیگزارد یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت نماز بسیار بازگشت
کنندگان که پنجاه رکعتست هفده فریضه وباقی نافله هر یک از آن نمازها با قل هو الله احد است یعنی که افضل اینست که با قل هو الله احد
باشد هر چند که تا یک رکعت آن باشد چهاردهم اصل عن ابی هرون المکفوف قال سأل رجل ابا عبد الله علیه السلم
وانا حاضر کم یقرا فی الزوال فقال ثمانین آیة فخرج الرجل فقال یا ابا هرون هل رأیت شیخا اعجب من هذا
الذی سألنی عن شیء فاخبرته ولم یسألنی عن تفسیره هذا الذی یزعم اهل العراق انه عاقلهم یا ابا هرون
ان الحمد سبع آیات وقل هو الله احد ثلاث آیات فهذه عشر آیات والزوال ثمان رکعات
فهذه ثمانون آیة شرح تقرا بصیغه مضارع مخاطب معلوم تا منع است میتواند بود که بصیغه متکلم مع الغیر باشد مشهور اینست که سوره اخلاص
چهار آیتست ویکیان وشامیان پنج گفته اند وظاهر این حدیث ابطال آنها میکند واگر خواهیم که جمع میان این حدیث وآنچه مشهورست
کنیم وگوییم مراد امام ماعدای بسمله است لازم می آید که سوره حمد با انضمام بسمله هشت آیه شود واین خوب نمینماید یعنی روایتست از ابی هرون
مکفوف گفت پرسید مردی امام جعفر صادق علیه السلم را بر حالی که من حاضر بودم که چند آیه میخوانی در نافله ظهر پس امام گفت هشتاد آیت
پس بیرون رفت آن مرد پس امام گفت ای ابا هرون آیا دیدی مرد پیری که عجیبتر از این شخص که پرسید مرا از چیزی پس خبر دادم او را ونپرسید مرا
از معنی آن این مردیست که گمان می برند اهل کوفه وبصره ومانند آنها که او خردمند ایشانست مثل ابو حنیفه یا دیگری از مخالفان ای
ابو هرون بدرستی که سوره حمد هفت آیتست وسوره قل هو الله احد سه آیتست پس این ده آیت شد ونافله ظهر هشت رکعتست پس این هشتاد
آیت شد پانزدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال سألته هل یقرأ الرجل فی صلوته وثوبه علی فیه قال لا
بأس بذلک اذا اسمع اذنیه الهمهمة شرح الهمهمه بفتح دو ها وسکون میم اول آوازی که جوهر آن ظاهر نباشد یعنی روایتست
از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را که قرآن میخواند مرد در نماز خود بر حالی که جامه او بر دهن او باشد گفت باکی
نیست آن چون بشنواند دو گوش خود را آواز نهانی شانزدهم اصل قال ابو عبد الله علیه السلم یجزئک من القراءة معهم
مثل حدیث النفس شرح من در من القراءة برای بدلست وبعیضه نیز میتواند بود یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلم کافیست ترا
عوض قرائت در پس سر مخالفان برای تقیه آنچه مانند فکر با خود باشد یعنی که اگر همهمه ولب جنبانیدن میسر نباشد تصور حروف
وآیات بترتیب کافی خواهد بود هفدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال تلبیة الاخرس وتشهده وقرائته
للقرآن فی الصلوة تحریک لسانه واشارته باصبعه شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت لبیک گفتن
گنگ در وقت احرام حج یا عمره وتشهد گنگ وقرائت گنگ قرآن را در نماز جنبانیدن زبان خودست واشارت او بانگشت خود

درصورتی که جنبانیدن زبان میسر نباشد و میتواند بود که مراد این باشد که درصورتی که میسر باشد یکی کافیست یا اینکه هر دو میباید
حدیث هیجدهم مجهول عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السلام قال فی الرجل ینسی حرفا من القرآن فیذکر و هو راکع
هل یجوز له ان یقرأ فی الرکوع قال لا و لکن اذا سجد فلیقرأ شرح ضمیر قال راجع بسکونی است و حرف ظرف
مراد اینجا بعضی است و میتواند بود که مراد اینجا نماز باشد چنانچه گذشت در شرح حدیث هشتم باب اول و میتواند بود که مراد گذشتن
بر زمین باشد و امر بخواندن در سجود نه در رکوع بنابر این باشد که طول سجود اهم است یا بنابر اینکه در این فاصله شاید که بهتر بخاطر رسد که چه فراموش
شده و چه میباید کرد بعضی که فراموش شده زیرا که اگر مجموع آیتی است قرائت همان کافیست و اگر بعض آیتیست یا مرکب از آیات بعض آیت
تتمیم آن بعض میباید کرد و میتواند بود که اکتفا بآن توان کرد والله اعلم هل یجوز مقول قال است یعنی روایت است از سکونی بفتح سین مهمله
از امام جعفر صادق علیه السلام سکونی گفت در مردی که فراموش میکند بعضی از قرآن را پس یاد می آورد بر حالی که او در رکوع است که آیا جایز
است که خواند آن بعض را در رکوع گفت نه و لیکن چون نماز را اتمام کند پس باید که خواند آنرا نوزدهم مجهول قلت لابی الحسن علیه السلام
جعلت فداک انک کتبت الی محمد بن الفرج تعلمه ان افضل ما یقرأ فی الفرائض انا انزلناه و قل هو الله
احد و ان صدری لیضیق بقرائتهما فی الفجر فقال علیه السلام لا یضیقن صدرک بهما فان الفضل والله
فیهما شرح تعلمه بصیغه مضارع مخاطب باب تفعیل یا باب افعال جمله حالیه است ان بکسر همزه و تشدید نون است و آن و مدخولش مفعول کتبت است
و مفعول دوم تعلمه محذوف است برای دلالت کلام بر آن و میتواند بود که ان بفتح همزه و تشدید نون باشد و آن و مدخولش مفعول اول کتبت
و مفعول دوم تعلمه باشد بعنوان تنازع افضل ما تا آخر محمول است بر وقتی که مانعی عارض نشده باشد پس منافات ندارد با آنچه می آید
در حدیث بیست و دوم که درصورت تأخیر نماز صبح از وقت فضیلت قرائت شده اخلاص و سوره جحد فضلت بصیغه مجهول غایب
معلوم مخاطب ممنوع است و دفع منافات میان این حدیث و حدیث چهارم این باب آنچه می آید در باب هفتاد و یکم تخصیص فرائض که در
این حدیث است بما عدای جمعه مانند آنست و اورد و قل هو الله احد محمول بر ترتیب است نزد بعضی و موافق آن گفته ابن بابویه در فقیه در باب
وصف الصلوة من فاتحتها الی خاتمتها و این خلاف ظاهر حدیث اول این باب و نیز است که باب صدم است یعنی گفتم امام علی نقی علیه السلام را
قربانت شوم بدرستی که تو نوشتی سوی محمد بن الفرج بر حالی که تعلیم میکردی او را بدرستی که فضل آنچه خوانده میشود در نمازهای فریضه سوره
انا انزلناه و سوره قل هو الله احد است و بدرستی که سینه من هر آینه تنگی میکند از خواندن آن دو سوره در نماز صبح پس گفت امام علیه السلام
باید که تنگی نکند البته سینه تو بآن دو سوره چه بدرستی که فضیلت بخدا قسم که در آن دو است بدانکه تخصیص اوی صلوة فجر را بذکر مبنی بر وهم
اینست که چون قرآن الفجر در آیت سوره بنی اسرائیل عبارت از نماز صبح است بتعبیر از آن بقرآن برای ترغیب در طول قرائت
در آن خواهد بود و وجه تعبیر گذشت در شرح حدیث دوم باب هفتم که باب وقت الفجر است بیستم مجهول صلیت خلف ابی عبد الله
علیه السلام ایاما فکان اذا کانت صلوة لا یجهر فیها جهر ببسم الله الرحمن الرحیم و کان یجهر فی
السورتین جمیعا شرح نماز گزاردم در پس امام جعفر صادق علیه السلام چند روز از شب پس عادت او این بود که چون میبود نمازی
که جهر نمیکرد در آن جهر میکرد ببسم الله الرحمن الرحیم و جهر میکرد بآن در هر دو سوره یعنی اینکه هم در سوره حمد جهر میکرد و هم در سوره
بعد از آنست در هر دو رکعت میکرد و میتواند بود که مراد بسورتین دو سوره بعد از حمد در دو رکعت باشد بنابر اینکه جهر بآن در حمد
مشهور است و حاجت بگفتن نیست بیست و یکم مجهول عن سماعة قال سألته عن قول الله عز و جل و لا تجهر بصلوتک
و لا تخافت بها قال المخافتة ما دون سمعک و الجهر ان ترفع صوتک شدیدا شرح مخافته مصدر باب

مفاعله

مفاعله است چون باب مفاعله در اصل میان دو کس میباشد مبالغه در آن میباشد و گاهی مستعمل میشود در مبالغه در فعلی هر چند که میان
دو کس نباشد و مراد اینجا مبالغه در پست کردن آواز است یعنی روایت است از سماعه گفت پرسیدم امام جعفر صادق یا امام موسی کاظم
علیهما السلام را از قول الله عز و جل در سوره بنی اسرائیل که و بلند مکن آواز را بنماز خود و بسیار آهسته مکن امام گفت بسیار آهسته کردن
آنست که خود نشنوی و بلند کردن آواز آنست که برداری آواز خود را سخت بیست و دوم مجهول عن ابی عبد الله علیه السلام
انه قال لا تدع ان تقرأ بقل هو الله احد و قل یا ایها الکافرون فی سبع مواطن فی الرکعتین
قبل الفجر و رکعتی الزوال و رکعتین بعد المغرب و رکعتین فی اول صلوة اللیل و رکعتی الاحرام و
الفجر اذا اصبحت بها و رکعتی الطواف شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که او گفت وامگذار اینرا که قرائت
کنی بقل هو الله احد و قل یا ایها الکافرون در هفت جا در دو رکعت نافله پیش از فریضه فجر و دو رکعت نافله ظهر و دو رکعت نافله بعد از فریضه
مغرب و دو رکعت در اول نافله شب و دو رکعت پیش از احرام حج یا عمره و فریضه فجر چون کنی آنرا در وقتی که مجموع آسمان روشن شده باشد
و دو رکعت بعد از طواف بیست و سوم مجهول و فی روایة اخری انه یبدأ فی هذا کله بقل هو الله احد و فی
الرکعة الثانیة بقل یا ایها الکافرون الا فی الرکعتین قبل الفجر فانه یبدأ بقل یا ایها الکافرون ثم یقرأ
فی الرکعة الثانیة بقل هو الله احد شرح و در روایتی دیگر از امام علیه السلام اینست که شان اینست که ابتدا کرده میشود در همه آن در بیع م
بقل هو الله احد و در رکعت دوم خوانده میشود بقل یا ایها الکافرون مگر در دو رکعت پیش از فریضه فجر چه بدرستی که شان اینست که ابتدا کرده میشود
بقل یا ایها الکافرون بعد از آن خوانده میشود در رکعت دوم بقل هو الله احد بیست و چهارم مجهول سئل ابو عبد الله علیه السلام
عن الرجل یؤم القوم فیغلط قال یفتح علیه من خلفه شرح یغلط بصیغه مضارع غایب معلوم باب علم است الغلط بفتح
غین نقطه دار و فتح لام بسته شدن راه سخن بر کسی یعنی پرسیده شد امام جعفر صادق علیه السلام از مردی که پیشنماز جمعی میشود پس بسته میشود بر او
راه قرائت امام گفت میگشاید بر او آنکه در پس اوست بیست و پنجم مجهول عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السلام انه
قال فی الرجل یصلی فی موضع ثم یرید ان یتقدم قال یکف عن القراءة فی مشیه حتی یتقدم الی الموضع
الذی یرید ثم یقرأ شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه سکونی گفتگو کرد در مردی که نماز میگزارد در جائی بعد از آن از سکونی م
میخواهد که پیش رود بسبب ضرورتی مثل اینکه خوف افتادن دیواری یا سقفی بهم رسیده باشد امام گفت باز میدارد خود را از قرائت
در رفتار خود تا آنکه پیش رود بسوی آن جائی که میخواهد بعد از آن قرائت میکند بیست و ششم مجهول قلت لابی عبد الله علیه السلام
الرجل یقوم فی الصلوة فیرید ان یقرأ سورة فیقرأ قل هو الله احد و قل یا ایها الکافرون فقال یرجع
من کل سورة الا من قل هو الله احد و قل یا ایها الکافرون شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که مردی می ایستد
در نماز پس میخواهد که بخواند سوره دیگر را پس از روی غفلت میخواند سوره قل هو الله احد را و سوره قل یا ایها الکافرون را مراد اینست
که آیا برمیگردد بآنچه اراده داشت یا نه پس امام گفت برمیگردد نمازگزار از هر سوره که بغفلت شروع کرده باشد در آن کرده باشد مگر از
سوره قل هو الله احد و قل یا ایها الکافرون بیست و هفتم مجهول امنا ابو عبد الله علیه السلام فی صلوة المغرب فقرأ المعوذتین
ثم قال هما من القرآن شرح پیشنمازی کرد امام جعفر صادق علیه السلام در نماز شام پس خواند سوره الفلق و سوره الناس را بعد از آن
گفت آن دو سوره از قرآنست این اشارت است باینکه خواندن این دو سوره برای افضل بودن آنها نیست بلکه برای ابطال قول جمعی
که خیال کرده اند که آنها برای تعویذ امام حسن و امام حسین علیهما السلام است بغیر قرآن نیست پس منافی آنچه گذشت در حدیث سیزدهم این باب نیست

حديث هشتم صحيح قلت لابي عبد الله عليه السلم على الامام ان يسمع من خلفه وان كثروا فقال ليقرا قراءة
وسطا يقول الله تبارك وتعالى ولا تجهر بصلوتك ولا تخافت بها شرح گفتم امام جعفر صادق عليه السلم را که آیا
بر امام هست اینکه در نماز جهریه بشنواند هر کرا که در پشت او هست قرائت هر چند که بسیار باشند پس امام گفت باید که امام قرائت کند قرائة
میان پست و بلند بیان این آنکه میگوید الله تبارک وتعالی در سوره بنی اسرائیل و فریاد مکن بنماز خود و بسیار آهسته مکن آواز را بنماز بیان
این آیت شد در شرح حدیث بیست و یکم این باب حديث نهم صحيح عن محمد بن مسلم قال سألته عن الذي لا يقرا فاتحة
الكتاب في صلوته قال لا صلوة له الا ان يبدأ بها في جهر او اخفات قلت ايهما احب اليك اذا كان
خائفا او مستعجلا يقرا بسورة او فاتحة الكتاب قال فاتحة الكتاب شرح الا برای استثنای منقطع است ابتدا
بفاتحه عبارت از خواندن آنست در اول هر یک از دو رکعت اول ایهما اضمار قبل الذکر است مراد مستعجل شتابان برای طلب نفع فرد است
بقرینه مقابله آن با خایف زیرا که آن عبارت از شتابان برای دفع ضرر است فاتحة در فاتحة الكتاب منصوب بفعل مقدر و مجرور بحکایت
میتواند بود یعنی روایت است از محمد بن مسلم گفت پرسیدم امام محمد تقی باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلم را از کسی که قرائت نمیکند بفاتحة الكتاب
در نماز خود گفت نماز او باطل است مگر آنکه ابتدا کند بفاتحة الكتاب خواه در نماز جهریه و خواه در اخفاتیه گفتم کدام این محبوبتر است سوی تو
چون باشد ترسناک یا شتابان برای کاری ضرور آیا قرائت میکند بسوره دیگر یا بفاتحة الكتاب امام گفت قرائت میکند فاتحة الكتاب را
باب بیست و دوم اصل آن عزائم السجود شرح العزائم بفتح و زای با نقطه و الف و همزه جمع عزیمه که فعیله بمعنی مفعول است العزم مصدر باب ضرب اراده
چیزی بعنوان کمال جد و اضافه عزائم بالسجود از قبیل اضافه لفظی است مثل حسن الوجه و مراد بعزائم السجود چهار سوره است که مذکور میشود
در حدیث اول این باب و گاهی عزائم بی اضافه بسجود مستعمل میشود در آنها و آن از قبیل اقتصار است یعنی این باب بیان سورهاییست که سجده
نزد قرائت آنها مفروض است و در این باب شش حدیث است اول صحيح عن ابي عبد الله عليه السلم قال اذا قرأت شيئا من
العزائم التي يسجد فيها فلا تكبر قبل سجودك ولكن تكبر حين ترفع راسك والعزائم اربع حم السجدة والم
تنزيل والنجم واقرأ باسم ربك شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت چون خوانی چیزی از عزائم را که سجده کرده میشود
در آنها پس تکبیر مگوی پیش از سجده خود و لیکن تکبیر میگوی وقتی که بر میداری سر خود را و عزائم چهار سوره است حم السجده که سوره فصلت است و الم
تنزيل که بعد از سوره لقمانست و سوره النجم و سوره اقرا باسم ربک دوم صحيح عن ابي بصير قال قال اذا قرئ شيء من العزائم الاربع
فسمعتها فاسجد وان كنت على غير وضوء وان كنت جنبا وان كانت المراة لا تصلي وسائر القران انت فيه
بالخيار ان شئت سجدت وان شئت لم تسجد شرح روایت است از ابو بصیر گفت که گفت امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلم
چون خوانده شود سوره از عزائم که چهار سوره است پس شنوی آن پس سجده کن هر چند که باشی بی وضو هر چند که باشی جنب هر چند که باشی
زنی که شنونده است حایض و باقی سورهای قرآن که در آنها سجده هست تو در آن مختاری اگر خواهی سجده میکنی و اگر خواهی سجده نمیکنی سیوم
حسن سألت ابا عبد الله عليه السلم عن رجل سمع السجدة تقرا قال لا يسجد الا ان يكون منصتا لقراءته
مستمعا لها او يصلي بصلوته فاما ان يكون يصلي في ناحية وانت تصلي في ناحية اخرى فلا تسجد لما
سمعت شرح المنصت بنون و صاد بی نقطه و تاء دو نقطه در بالا صیغه اسم فاعل باب افعال ساکت برای استماع یعنی ظاهر تقدیم منصت
بر مستمع موافق آنچه گذشت در کتاب العقل در حدیث چهارم باب النوادر که فقال یا رسول الله ما العلم قال الانصات
قال ثم مه قال الاستماع اینست که واذا قرئ القرآن فاستمعوا له وانصتوا عطف بر جزا باشد بلکه عطف جمله

مرکب

مرکبه از شرط و جزا باشد و مراد امر بسکوت باشد در جایی که اراده قرائت قرآن باشد تا زود شروع در آن شود و منقطع نشود و قرائة
اینجا بمعنی مقروء است یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی که شنید آیت سجده را که خوانده میشود امام گفت سجده
نمیکند مگر آنکه بوده باشد ساکت برای استماع آنچه قاری قرائت میکند گوش انداخته برای آن قرائت یا آنکه نماز میگزارده باشد
بنماز او باین معنی که اقتدا کرده باشد بآن قاری مثل آنکه برای تقیه اقتدا بمخالف کرده باشد در فریضه چنانچه می آید در حدیث
آینده هر چند که منصت مستمع برای آن نباشد و خود قرائت میکرده باشد چنانچه می آید در احادیث باب پنجاهم پس اما آنکه نماز
میگزارده باشد در کناری و تو نماز میگزارده باشی در کناری دیگر پس سجده مکن برای آنچه شنیدی بدانکه ظاهر این حدیث اعتبار عطف
در او یصلی بصلوته اینست که امر در واذا قرئ القرآن فاستمعوا له وانصتوا متوجه کسی باشد که قرآن خوانده شود نزد او نه بقصد اسماع
ایشان و اذا قرئ القرآن بمعنی اذا قرئ علیکم القرآن باشد پس اگر کسی قرائت قرآن کند نزد دیگران نه بقصد انصات استماع دیگران واجب نیست
چنانچه اگر کسی داند که در جایی دیگر قرآن خوانده میشود واجب نیست بر او رفتن بآنجا که موقوف علیه انصات و استماع است و چنانچه اگر کسی داند
که دیگری نزد او قرائت قرآن میکند آهسته انصات و استماع بر او واجب نیست اینقدر هست که از خارج معلوم است که بر ماموم واجب است
سکوت اگر قرائت امام را شنیده باشد پس این آیت منافات ندارد با صحت نماز دو کس در یک موضع در یک زمان در صورت جهر بقرائت
با وجود آنکه هیچ کدام گوش بقرائت آن دیگر ننداخته چهارم صحيح عن ابي عبد الله عليه السلم قال ان صليت مع قوم فقرأ
الامام اقرأ باسم ربك الذي خلق او شيئا من العزائم وفرغ من قراءته ولم يسجد فاوم ايماء والحائض
تسجد اذا سمعت السجدة شرح ظاهر و فرغ من قراءته اینست که در غیر سوره اقرأ وقت سجده مضیق نباشد و تاخیر آن توان کرد
تا آخر سوره یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت اگر نماز گزاری با جماعتی پس خواند پیشنماز سوره اقرا باسم ربک الذی خلق را
یا چیزی دیگر از سوره عزائم را و فارغ شد از قرائت آن و سجده نکرد پس تو اشارت کن اشارتی که بجای سجده باشد ظاهر اینست که این در صورت
اقتدا برای تقیه باشد و زن حایض سجده میکند چون شنود آیت سجده را بمعنی که ساکت باشد و گوش انداخته باشد چنانچه گذشت در
حدیث سابق پنجم صحيح عن ابي عبد الله عليه السلم انه سئل عن الرجل يقرا بالسجدة في آخر السورة قال يسجد ثم
يقوم فيقرا فاتحة الكتاب ثم يركع ويسجد شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که او پرسیده شد از مردی که نماز
نافله قرائت میکند بآیت سوره سجده که در آخر سوره قرائت است امام گفت سجده میکند بعد از آن می ایستد پس میخواند سوره فاتحة الكتاب را
بعد از آن رکوع میکند و سجده نماز میکند ظاهر این سؤال جواب اینست که اگر آیت سجده در آخر سوره نباشد بعد از سجده قرائت تتمه سوره
کافی باشد و حاجت بقرائت فاتحة الكتاب نباشد ششم صحيح عن احدهما عليهما السلم قال لا يقرا في المكتوبة بشيء من
العزائم فان السجود زيادة في المكتوبة شرح روایت است از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلم گفت خوانده نمیشود در نماز
فریضه چیزی از عزائم چه بدرستی که سجده برای آن زیاد کردن چیزیست در فریضه اشارتست بآنکه زیاد کردن امثال این در فریضه باعث بطلان آنست
بخلاف غیر فریضه باب بیست و سیوم اصل آن القراءة في الركعتين الاخيرتين والتسبيح فيهما شرح این باب بیان قرائت فاتحه در دو رکعت آخر و تسبیح در آن
و در این باب دو حدیث است اول صحيح سألت ابا عبد الله عليه السلم عن القراءة خلف الامام في الركعتين الاخيرتين
فقال الامام يقرأ فاتحة الكتاب ومن خلفه يسبح فاذا كنت وحدك فاقرأ فيهما وان شئت فسبح شرح
الامام یقرا یعنی الامام الافضل له ان یقرا است و بر این قیاس است و من خلفه یسبح لیکن این مخصوص بماموم است که رکعت اول را با امام در نیافته
باشد بقرینه آنچه می آید در حدیث دهم باب پنجاه و ششم و ظاهر فاقرا فیهما آخر اینست که قرائت برای منفرد اگر افضل است لیکن در مرتبه فضیلت

قرائت برای پیشنماز نیست که سهو است و عدم اشتراط قرائت در دو رکعت آخر مطلقا گذشت در حدیث دوم و هفتم باب فرض الصلوة که باب
سیوم است و می‌آید در حدیث آینده مراد به تسبیح هر دو جا چهار تسبیح است که می‌آید در حدیث آینده و میتواند بود که مراد در اول اعم از آن باشد
یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از قرائت فاتحة الکتاب پس پیشنماز در دو رکعت آخر در صورتی که آواز پیشنماز نمیشنوند
پس امام گفت پیشنماز میخواند فاتحة الکتاب را و کسی که در پشت اوست تسبیح میگوید پس چون باشی تنهایی خود پس بخوان فاتحه را در آن
دو رکعت آخر و اگر خواهی تسبیح بگو اصل قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا يُجْزِي مِنَ الْقَوْلِ فِي الرَّكْعَتَيْنِ الْأَخِيرَتَيْنِ
قَالَ أَنْ تَقُولَ سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ وَتُكَبِّرُ وَتَرْكَعُ شرح مراد بمجزی اینجا اقل واجب است
پس منافات ندارد با اینکه قرائت فاتحه افضل باشد و با اینکه ضم استغفار به تسبیحات اربع افضل از اکتفا به تسبیحات اربع باشد چنانچه بیان
شد در شرح حدیث هفتم باب سیوم و با اینکه سه بار گفتن تسبیحات اربع افضل باشد از یکبار گفتن مراد بقول سخنی است که غیر قرآن
باشد و میتواند بود که شامل قرآن نیز باشد و تکبیر مندوب است مراد تکبیر رکوع است و ضم این برای تصریح است به اینکه ضم استغفار شرط صحت
نماز نیست پس این لازم نمی‌آید که این تکبیر و رکوع جزو قول مجزی باشد یعنی گفتم امام محمد باقر علیه السلام را که چه چیز کافیست از کلام در دو رکعت
آخر گفت اینکه گوئی سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر و برای رکوع تکبیر گوئی و رکوع کنی باب [illegible] اصل الرکوع
وما یقال فیه من التسبیح والدعاء فیه واذا رفع الرأس منه شرح این باب بیان رکوع است و بیان آنچه گفته میشود در رکوع از تسبیح و بیان دعا
در رکوع و در وقتی که برداشته شود سر از رکوع و در این باب ده حدیث است اول اصل عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِذَا أَرَدْتَ
أَنْ تَرْكَعَ فَقُلْ وَأَنْتَ مُنْتَصِبٌ اللَّهُ أَكْبَرُ ثُمَّ ارْكَعْ وَقُلِ اللَّهُمَّ لَكَ رَكَعْتُ وَلَكَ أَسْلَمْتُ وَبِكَ آمَنْتُ وَعَلَيْكَ
تَوَكَّلْتُ وَأَنْتَ رَبِّي خَشَعَ لَكَ قَلْبِي وَسَمْعِي وَبَصَرِي وَشَعْرِي وَبَشَرِي وَلَحْمِي وَدَمِي وَمُخِّي وَعَصَبِي وَعِظَامِي
وَمَا أَقَلَّتْهُ قَدَمَايَ غَيْرَ مُسْتَنْكِفٍ وَلَا مُسْتَكْبِرٍ وَلَا مُسْتَحْسِرٍ سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ فِي
تَرْتِيلٍ شرح واو در وسمعی بمعنی مع است و در مابعد آن برای عطف است غیر حال از قلبی است ثلث مرات نائب مفعول مطلق قل است
و متعلق به تسبیح است پس بقرینه آنچه می‌آید در سجده در حدیث اول باب آینده فی بمعنی مع است یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام
گفت چون خواهی که رکوع کنی پس بگو در حالی که تو راست ایستاده باشی الله اکبر بعد از آن رکوع کن و بگو در رکوع که خدایا برای تو رکوع
کردم و برای تو گردن نهادم و بتو ایمان آوردم و بر تو توکل کردم و تو صاحب کل اختیار منی فروتنی کرد برای تو دل من با گوش من و چشم
من و موی من و پوست من و گوشت من و خون من و مغز من و پی من و استخوانهای من و هر چه برداشت آن را دو پای من در حالی که دل
مرا ابا و امتناع ندارد از فروتنی و در حالی که بزرگی بر خود نبسته است و در حالی که ماندگی از فرمان برداری ندارد و بگو سبحان ربی العظیم وبحمده سه بار
با شمرده خواندن اصل وَتَصُفُّ فِي رُكُوعِكَ بَيْنَ قَدَمَيْكَ تَجْعَلُ بَيْنَهُمَا قَدْرَ شِبْرٍ وَتُمَكِّنُ رَاحَتَيْكَ
مِنْ رُكْبَتَيْكَ وَتَضَعُ يَدَكَ الْيُمْنَى عَلَى رُكْبَتِكَ الْيُمْنَى قَبْلَ الْيُسْرَى وَبَلِّغْ أَطْرَافَ أَصَابِعِكَ عَيْنَ الرُّكْبَةِ
وَفَرِّجْ أَصَابِعَكَ إِذَا وَضَعْتَهَا عَلَى رُكْبَتَيْكَ وَأَقِمْ صُلْبَكَ وَمُدَّ عُنُقَكَ وَلْيَكُنْ نَظَرُكَ بَيْنَ قَدَمَيْكَ
شرح تصف بصاد بی نقطه و تشدید فا بصیغه مضارع مخاطب معلوم از باب نصر است الصف راست کردن میان مصفوف مفعول به است
زیرا که صف متعدی بنفس میباشد البین فاصله میان دو چیز تجعل حالیه است قدر شبر منافات ندارد با آنچه گذشت در حدیث هفتم
باب سیوم که میان دو قدم در رکوع بقدر سه انگشت گشاده میباید زیرا که آنچه گذشت بیان اقلست و این بیان اکثر است چنانچه
تصریح بنظیر این در حالت قیام میشود در حدیث اول باب بیست و نهم تمکن بصیغه مضارع مخاطب معلوم از باب تفعیل عطف بر تجعل است از جعل را

بنقطه

بنقطه و الف و حای بی نقطه کف دست و بلغ با بی نقطه و غین با نقطه بصیغه امر حاضر از باب تفعیل عطف بر تمکن است العین بفتح عین بی نقطه و ضم یا با نقطه
در اینجا جمع عین بفتح عین و سکون یا نواحی و مراد بر کردن دست از زانو چنانچه می‌آید در کتاب الحج در حدیث ششم باب فضل الحج والعمرة و سی و سه
ثوابهما که باب سی و هشتم است که و املأ یدیک من رکبتیک و مانند این فقرات می‌آید در حدیث اول باب بیست و هشتم که شیخ بهائی رحمه الله
در کتاب الحبل المتین در شرح آن گفته والمراد بالصف بین القدمین فی الرکوع ان لا یکون احدهما اقرب الی القبلة من الآخر و بلغ فی قوله علیه السلام
و بلغ باطراف اصابعک عین الرکبة باللام المشددة والعین المهملة من التبلیغ ای تجعل اطراف اصابعک کانها بالغة عین الرکبة وهذا کنایة عن
بحث الرکوع من قوله علیه السلام و تلقم باطراف اصابعک عین الرکبة ای تجعل عین الرکبة کاللقمة لاطراف الاصابع در بعضی نسخ و بلغ بالغین المعجمة
وهو تصحیف و بنابراین عین بفتح عین و سکون یا مفرد است بمعنی مجموع و لیکن نظرک بین قدمیک دلالت میکند بر استحباب گشودن چشم
زیرا که این امر بتقدیر بستن است که مکروه است چنانچه گذشت در حدیث هفتم باب هشتم یعنی و برابر میکنی در رکوع خود میان دو قدم
خود را یعنی که چنان کن که فاصله میان دو پا بقدر فاصله دو پاشنه باشد و یکی نزدیکتر بقبله از دیگری نباشد در حالی که گردانی میان
دو قدم بمقدار یک وجب دوری و خوب متصل کنی دو کف دست خود را بدو زانوی خود و گذاری دست راست خود را بر زانوی راست خود
پیش از آنکه بنهی دست چپ بر چپ و برسانی طرفهای انگشتان خود را باطراف زانو و گشاده کنی انگشتان خود را چون گذاری آنها را بر دو زانوی خود
و راست داری مهره پشت خود را و بکشی گردن خود را و باید که باشد نظر تو میان دو قدم تو اگر چشم را وا کنی اصل ثُمَّ قُلْ سَمِعَ اللَّهُ
لِمَنْ حَمِدَهُ وَأَنْتَ مُنْتَصِبٌ قَائِمٌ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ أَهْلِ الْجَبَرُوتِ وَالْكِبْرِيَاءِ وَالْعَظَمَةِ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
تَجْهَرُ بِهَا صَوْتَكَ ثُمَّ تَرْفَعُ يَدَيْكَ بِالتَّكْبِيرِ وَتَخِرُّ سَاجِدًا شرح جمله الحمد لله معطوف است بر جمله سمع الله لمن حمده بحذف
واو عاطفه بتقدیر و قل الحمد لله یعنی بعد از آن بگو قبول کناد الله تعالی عمل را برای کسی که حمد او کند در حالی که بگو این را که تو راست ایستاده باشی
و بگو سپاس الله راست که صاحب کل اختیار هر کس و هر چیز است اهل کمال فرمان روایی است و کبر و بزرگی الله راست که صاحب کل اختیار
هر کس و هر چیز است در حالی که بلند میکنی بآن کلمات آواز خود را بعد از آن بر میداری دو دست خود را بتکبیر و می‌افتی بسجده کنان دوم
اصل سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قُلْتُ مَا يَقُولُ الرَّجُلُ خَلْفَ الْإِمَامِ إِذَا قَالَ سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ قَالَ يَقُولُ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَيَخْفِضُ مِنَ الصَّوْتِ شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را گفتم چه میگوید مرد در پشت پیشنماز
چون پیشنماز گوید قبول کناد الله تعالی عمل را برای کسی که سپاس او گوید امام گفت آن مرد میگوید که سپاس الله تعالی راست که صاحب کل اختیار
هر کس و هر چیز است و پست میکند بعض آواز را یعنی که آواز خود را پست تر از آواز پیشنماز میکند مخفی نماند که ظاهر این حدیث که مأموم
سمع الله لمن حمده را نمیگوید بخلاف امام و منفرد سیوم اصل قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَرْكَعَ وَتَسْجُدَ
فَارْفَعْ يَدَيْكَ وَكَبِّرْ ثُمَّ ارْكَعْ وَاسْجُدْ شرح گفت امام محمد باقر علیه السلام چون خواهی که رکوع کنی و سجود کنی پس بردار دو دست
خود را و تکبیر بگو بعد از آن رکوع کن و سجود کن یعنی که پیش از شروع هر یک از رکوع و سجود تمام کن رفع یدین و تکبیر را چهارم اصل قَالَ
أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ لَمْ يُقِمْ صُلْبَهُ فِي الصَّلَاةِ فَلَا صَلَاةَ لَهُ شرح گفت امیر المؤمنین علیه السلام هر که بغیر درست
راست ایستاده نکند مهره پشت خود را در نماز خواه بعد از رکوع و خواه در میان دو سجده و خواه در وقت قرائت و مانند آن پس
نماز او باطلست پنجم اصل رَأَيْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَرْكَعُ رُكُوعًا أَخْفَضَ مِنْ رُكُوعِ كُلِّ مَنْ رَأَيْتُهُ يَرْكَعُ وَكَانَ
إِذَا رَكَعَ جَنَّحَ بِيَدَيْهِ شرح جنح بجیم و نون و حای بی نقطه بصیغه ماضی معلوم از باب نصر و ضرب است الجنوح بضم جیم میل کردن [illegible] برای
تقدیه است یعنی دیدم امام موسی کاظم یا امام رضا علیهما السلام را که رکوع میکرد رکوعی که پست تر بود از رکوع هر که دیدم او را

که رکوع میکرد و عادت او این بود که چون رکوع میکرد کج میکرد دو دست خود را تا رکوع او راست تر شود ششم اصل عن ابی عبد
الله علیه السلم قال اذا رفعت راسک من الرکوع فاقم صلبک فانه لا صلوة لمن لا یقیم صلبه شرح روایت از
امام جعفر صادق علیه السلم گفت چون برداری سر خود را از رکوع پس راست ایستاده کن مهره پشت خود را چه بدرستی که شان اینست که
نماز صحیح برای کسی که راست ایستاده نمیکند مهره پشت خود را بی ضرورت اشارت است بآیت سوره الکوثر فصل لربک وانحر و بیان میشود
در حدیث آخر باب القیام والقعود فی الصلوة که باب سیوم است هفتم اصل کنت عند ابی جعفر علیه السلم فی منزله
بالمدینة فقال مبتدئا من اتم رکوعه لم یدخله وحشة فی القبر شرح بودم نزد امام محمد تقی علیه السلم در خانه او در مدینه
پس گفت بعنوان ابتدا بی آنکه در جواب کسی باشد هر که بی نقصان کند رکوع خود را داخل نمیشود او را رم زدگی در قبر هشتم اصل
سألت ابا عبد الله علیه السلم یجزی عنی ان اقول مکان التسبیح فی الرکوع والسجود لا اله الا الله والله
اکبر قال نعم شرح مضمون این مع شی زاید می آید در حدیث پنجم باب بیست و ششم ظاهر اینست که واو هر دو جا بمعنی او باشد
و میتواند بود که در دوم برای جمعیت باشد و میتواند بود که هر دو جا برای جمعیت باشد بملاحظه لف و نشر مرتب یا بی ملاحظه آن
یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را که آیا کافیست از من اینکه گویم بجای تسبیح در رکوع یا در سجود لا اله الا الله والله اکبر
گفت آری نهم اصل عن علی بن عقبة قال رانی ابو الحسن علیه السلم بالمدینة وانا اصلی وانکس براسی
وامتدد فی رکوعی فارسل الی لا تفعل شرح انکس بنون و سین مهمله بصیغه مضارع معلوم متکلم وحده از باب نصر است النکس بفتح
نون پایین آوردن بالا را پایین کردن و مراد اینجا مبالغه در سر پیش افکندنست و با در براسی برای تقویت و زیادتی مبالغه است فی رکوعی
متعلق بهر دو فعلست و میتواند بود که متعلق بدوم باشد یعنی روایتست از علی بن عقبه گفت دید مرا امام موسی کاظم علیه السلم در مدینه
و من نماز میگزاردم و پیش می افکندم سر خود را و خود را میکشیدم یعنی که دو دست خود را راست میکردم در رکوع خود پس
پیغام فرستاد سوی من که مکن باب بیست و نهم اصل باب السجود والتسبیح والدعاء فیه فی الفرایض والنوافل وما یقال بین السجدتین شرح
این باب بیان سجود است و بیان تسبیح و بیان دعا در سجود در نمازهای فریضه و در نمازهای نافله و بیان آنچه گفته میشود در میان دو سجده و درین
باب پنج حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال اذا سجدت فکبر وقل اللهم لک سجدت وبک　بیست دوم
آمنت ولک اسلمت وعلیک توکلت وانت ربی سجد وجهی للذی خلقه وشق سمعه وبصره
والحمد لله رب العالمین تبارک الله احسن الخالقین ثم قل سبحان ربی الاعلی وبحمده ثلاث
مرات شرح احسن الخالقین منافات ندارد با اینکه الله تعالی خالق کل شیء باشد زیرا که مراد بالخلق تدبیر است و آن اعم است از ایجاد
بی واسطه پس میتواند بود که خلق چند کس متعلق شود به یک مخلوق بسیط ثلاث مرات نایب مفعول مطلق فعل دوم است یعنی روایت است
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون اراده سجده کنی پس تکبیر بگو و در سجده بگو خدایا برای تو سجده کردم و بتو گرویدم و برای تو
یکرو شدم و بر تو توکل کردم و تو صاحب کل اختیار منی سجده کرد روی من برای آنکه آفرید آن را و شکافت گوش آن و چشم آن را و ستایش
الله راست که صاحب کل اختیار هر کس و هر چیز است بغایت نفع رسانست الله که بهترین آفرینندگانست بعد از آن بگو سبحان ربی الاعلی
و بحمده سه بار اصل فاذا رفعت راسک فقل بین السجدتین اللهم اغفر لی وارحمنی واجرنی وادفع عنی انی لما
انزلت الی من خیر فقیر تبارک الله رب العالمین شرح اجرنی بجیم و راء بی نقطه بصیغه امر حاضر معتل العین واوی از باب
افعال است الاجاره پناه دادن و در بعض نسخ بجای اجرنی اجبرنی بجیم و بای یک نقطه و راء بی نقطه بصیغه امر از باب نصر است الجبر درست

گردن

گردن شکسته لام در انی لما برای سببیت است متعلق بفقیر است و من بیانیه است و این جمله برای اظهار رضا بفقر سابق و حال و حسن طلب ازاله
آن در مستقبلست و مذکور است در حکایت کلام موسی علی نبینا و علیه السلم در سوره قصص و می آید در کتاب الاطعمه در حدیث پنجم باب ان ابن آدم
اجوف لا بد له من الطعام که باب چهل و یکم است که سال الطعام یعنی پس چون برداری سر خود را پس بگو در میان دو سجده بگو خدایا
بیامرز گناهان مرا برای من و رحم کن مرا و پناه ده مرا و دفع ضرر کن از من بدرستی که من بسبب آنچه فرو فرستادی سوی من که ایمان و
عمل صالحست و بهتر از ماعدای خود است شکسته حالم یعنی که از شکسته حالی درین وقت شکایتی اصلا ندارم زیرا که بسبب او رسیدست بغایت
مرغوب من بغایت نفع رسانست الله که صاحب کل اختیار هر کس و هر چیز است دوم اصل عن حفص الاعور عن ابی
عبد الله علیه السلم قال کان علی صلی الله علیه وآله اذا سجد یتخوی کما یتخوی البعیر الضامر یعنی
بروکه شرح یتخوی بخاء با نقطه بصیغه مضارع معلوم معتل العین واوی و معتل اللام یایی باب تفعلست التخوی دور از یکدیگر کردن اعضای
خود مثل دستها و پاها در وقت سجده و مانند آن الضامر بضاد با نقطه و الف و را بی نقطه بصیغه اسم فاعل باب نصر و حسن شتری که بعد از
زیادتی علف آن را کم کنند تا شکمش درهم کشیده شود و چابک‌تر و رونده‌تر شود و این قسم شتری در وقت خوابیدن شکم خود را از زمین
و دستها و پاهای خود را از یکدیگر دور میدارد یعنی بروکه کلام حفص است و ضمیر مستتر در یعنی راجع بامام جعفر صادق علیه السلام است
و مفعول به آن محذوفست بتقدیر یعنی تخوی البعیر و بروکه منصوب بنایب ظرف زمانست و ضمیر مجرور راجع به بعیر است یعنی روایتست
از حفص کج چشم از امام جعفر صادق علیه السلم امام گفت عادت علی صلی الله علیه وآله این بود که چون سجده میکرد دور میکرد اعضای خود را
از یکدیگر چنانچه دور میکند شتر لاغر میان اعضای خود را امام میخواهد تخوی آن شتر را در وقت خوابیدن آن شتر سیوم اصل
رأیت ابا الحسن علیه السلم اذا سجد یحرک ثلاث اصابع من اصابعه واحدة بعد واحدة تحریکا خفیفا کانه
یعد التسبیح ثم رفع راسه شرح دیدم امام رضا علیه السلم را وقتی که سجده کرده بود که حرکت میداد سه انگشت را از انگشتان خود
یکی را بعد از دیگری حرکتی آهسته سبک گویا که او میشمرد تسبیح خود را بعد از آن برداشت سر خود را چهارم اصل سمعت ابا
جعفر علیه السلم یقول وهو ساجد اسألک بحق حبیبک محمد صلی الله علیه وآله الا بدلت سیئاتی
حسنات وحاسبتنی حسابا یسیرا ثم قال فی الثانیة اسألک بحق حبیبک محمد صلی الله علیه
وآله الا کفیتنی مؤنة الدنیا وکل هول دون الجنة شرح مراد بسجده در وهو ساجد سجده اول از نماز است که
دو رکعت باشد مثل نماز صبح الا بکسر همزه و تشدید لام والف و امثال این دو جا برای استثناست و مستثنی منه محذوفست و مدخول
که فعل ماضی است بمعنی حال استقبالست و بتاویل مصدر است بتقدیر ما اسألک الا ان بدلت و ما اسألک الا ان کفیتنی و چون
ما برای نفی حالست مراد حصر سؤال درین وقت است پس منافات ندارد با عدم انحصار حاجات در مدخول الا و کل منصوب بعطف بر مؤنة
است دون بمعنی قبل است یعنی شنیدم از امام محمد باقر علیه السلم میگفت در حالی که او در سجده اول از چهار سجده بود طلب
میکنم درین وقت از تو بحق محبوب تو محمد صلی الله علیه وآله طلب نمیکنم درین وقت مگر اینکه تبدیل کنی بدیهای مرا بنیکیها و اینکه
حساب کنی با من حسابی که بی مناقشه باشد بعد از آن گفت در سجده دوم طلب میکنم درین وقت از تو بحق محبوب تو محمد صلی الله
علیه وآله طلب نمیکنم درین وقت مگر اینکه دفع کنی از من آزار دنیا را و هر ترسی را که از دخول بهشت است اصل وقال فی الثالثة
اسألک بحق حبیبک محمد صلی الله علیه وآله لما غفرت لی الکثیر من الذنوب والقلیل وقبلت
من عملی الیسیر ثم قال فی الرابعة اسألک بحق حبیبک محمد صلی الله علیه وآله لما ادخلتنی

الجنة وجعلتنی من سکانها ولما نجیتنی من سفعات النار برحمتک یا ارحم الراحمین وصلی الله علی محمد
وآله شرح لما بفتح لام وتشدید میم والف بمعنی الا است که بیان شد در شرح صد حدیث ذکر قبیل بعد از کثیر برای احتراز
از واگذاشتن چیزهای سهلست بعد از برطرف کردن عملهای بسیار السکان بضم سین وتشدید کاف جمع ساکن مراد بسکون مخدوم
بودن وکمال استقرار است سفعات بفتح سین منقطه وفتح عین منقطه جمع سفعه بفتح سین وسکون فا وتا وحدت مصدر باب علم است
واضافه مصدر بفاعلست السفعه دفعه از رسانیدن آتش کمال گرمی خود را بچیزی یعنی وگفت در سجده سیوم طلب میکنیم در نیوقت از
تو بحق محبوب تو محمد صلی الله علیه وآله طلب میکنیم در نیوقت که اینرا که آمرزی برای من بسیار را از گناهان وکم را وقبول کنی از عمل
اندک را بعد از ان گفت در سجده چهارم طلب میکنیم در نیوقت از تو بحق محبوب تو محمد صلی الله علیه وآله طلب میکنیم در نیوقت که
اینرا که داخل کنی مرا در بهشت وگردانی مرا از ساکنان بهشت واینرا که نجات دهی مرا از دفعات کمال گرمی آتش برحمت تو ای رحم کننده تر
رحم کنندگان ودرود کند الله تعالی بر محمد وآل محمد پنجم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلام عن الرجل یذکر النبی صلی الله
علیه وآله وهو فی الصلوة المکتوبة اما راکعا واما ساجدا فیصلی علیه وهو علی تلک الحال فقال نعم
ان الصلوة علی نبی الله صلی الله علیه وآله کهیئة التکبیر والتسبیح وهی عشر حسنات یبتدرها ثمانیة
عشر ملکا ایهم یبلغها ایاه شرح یذکر بصیغه مضارع غایب مجهول باب تفعیلست وضمیر مستتر نایب فاعلست النبی منصوب ومفعول
دوم است فا در فیصلی برای تعقیبست ومیتواند بود که یذکر بصیغه معلوم باب نصر باشد وفا برای بیان باشد اگر مراد بذکر ذکر زبانی باشد یا
برای تعقیب باشد اگر مراد بذکر بخاطر گذرانیدن باشد نعم بکسر نون وسکون عین وفتح میم فعل مدحست یا بفتح نون وفتح عین
وسکون میم حرف تصدیقست اگر سابق بران تقدیر استفهام باشد شاید که نکته در عدد هیجده این باشد که چنانچه مذکور شد در کتاب
الحجه در شرح حدیث نود ویکم باب صد وهفتم که باب فیه نکت ونتف من التنزیل فی الولایه است که موکل بر جهنم نوزده فرشته است چنانچه
گفته در سوره المدثر علیها تسعة عشر وبیان شد که یکی از انها مالک است که فرمان فرماست وباقی فرمان بردارانند وهر سه فرشته
از ایشان موکلست باهل شریعتی از شش شریعت که شریعت آدم ونوح وابراهیم وموسی وعیسی ومحمد صلی الله علیهم باشد یکی برای منکران
ربوبیت ودیگری برای منکران رسالت ودیگری برای منکران ولایت همچنان بر بهشت نوزده فرشته موکلست یکی رضوان که
فرمان فرماست وباقی که هیجده اند فرمان بردارانند وبرای تعظیم نبی الله صلی الله علیه وآله که افضل انبیاست جمیع آن هیجده مبادرت
بخدمت میکنند برای کسی که درود کند چنانچه باید یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که یاد آورده میشود نبی صلی الله
علیه وآله بامعنی که دیگری نزد او نبی صلی الله علیه وآله را مذکور میسازد در جایی که او در نماز فریضه است بر حال رکوع یا بر حال سجده پس
درود میکند بر او بر جایی که آمد بران صفت است بامعنی که تاخیر درود نمیکند تا آنچه در تشهد است جای آن درود را گیرد پس امام گفت
خوبست بدرستی که درود بر نبی صلی الله علیه وآله مانند تکبیر وتسبیح است وآن درود ده حسنه است بامعنی که باعث ده ثوابست که مبادرت
میکنند بآن ثوابها هیجده فرشته تا کدام آن هیجده رسانند آن ثوابها را بآن مرد ششم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام
ادعو وانا ساجد فقال نعم فادع للدنیا والآخرة فانه رب الدنیا والآخرة شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلام
را آیا دعا کنم بر حالی که من سجده باشم پس گفت آری پس دعا کن برای دنیا وآخرت چه بدرستی که الله تعالی صاحب کل اختیار دنیا
وآخرت هفتم اصل عن جمیل بن دراج عن ابی عبد الله علیه السلام قال اقرب ما یکون العبد الی ربه
اذا دعا ربه وهو ساجد فای شیء تقول وانت ساجد قلت علمنی جعلت فداک ما اقول قال

قل یا رب

قل یا رب الارباب ویا ملک الملوک ویا سید السادات ویا جبار الجبابرة ویا اله الالهة صل
علی محمد وآل محمد وافعل بی کذا وکذا ثم قل انا عبدک ناصیتی فی قبضتک ثم ادع بما شئت و
اسأله فانه جواد ولا یتعاظمه شیء شرح اقرب مبتدا است وما مصدریه است یکون از افعال تامه است العبد فاعل یکون است الی
متعلق باقربست اذا برای محض ظرفیت وخبر مبتدا است ومضاف است بجمله وهو ساجد جمله حالیه است لا یتعاظمه بعین منقطه وظا با نقطه
بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفاعلست التعاظم بزرگ نمودن چیزی نزد آنکه از او میطلبند چنانچه گویا که عاجز کرده آنکس را یعنی
روایتست از جمیل بن دراج از امام جعفر صادق علیه السلام امام گفت نزدیکتر بودن بنده سوی الله تعالی در وقتیست که دعا کند صاحب
کل اختیار خود را بر حالی که آن بنده ساجد باشد پس چه میگویی بر حالی که تو ساجد باشی گفتم تعلیم کن مرا قربانت شوم آنچه گویم گفت
بگو ای صاحب کل اختیار جمعی که صاحب کل اختیار شمرده میشوند ای پادشاه پادشاهان وای سردار سرداران وای بغایت زور آور ای فرمان
فرمان روایان وای مستحق عبادت جمعی که مستحق عبادت شمرده میشوند درود کن بر محمد وآل محمد وبکن با من چنین وچنین بعد از ان بگو من بنده
توام موی بالای پیشانی من در قبضه قدرت تست بامعنی که من قادر باستقلال نیستم بر چیزی از احوال خود بعد از ان دعا کن با آنچه خواسته
باشی وطلب کن از او چه بدرستی که او صاحب کرم است وبزرگ نمینماید او را چیزی از حاجتها هشتم اصل عن محمد بن مسلم قال
صلی بنا ابو بصیر فی طریق مکة فقال وهو ساجد وقد کانت ضلت ناقة لجمالهم اللهم رد علی فلان ناقته
قال محمد فدخلت علی ابی عبد الله علیه السلام فاخبرته فقال وفعل قلت نعم قال وفعل قلت نعم قال
فسکت قلت فاعید الصلوة قال لا شرح روایتست از محمد بن مسلم گفت پیشنماز ما کرد ابو بصیر در راه مکه پس گفت بر حالی که او در
سجده بود وبتحقیق گم شده بود شتر ماده که از شتر داران جماعت ابو بصیر بود که خدایا برگردان بر فلانکس شتر ماده او را گفت محمد پس داخل
شدم بر امام جعفر صادق علیه السلام پس خبر دادم او را پس گفت کرد ابو بصیر آنرا که گفتی گفتم آری باز گفت که کرد گفتم آری محمد گفت که
پس امام ساکت شد گفتم اعاده کنم آن نماز را گفت نه ظاهر اینست که تعجب امام از کمال دانش ابو بصیر وپروا نداشتن او از طعن مردمان
باشد نهم اصل قال لی ابو عبد الله علیه السلام انی کنت امهد لابی فراشه فانتظره حتی یأتی فاذا اوی الی فراشه
ونام قمت الی فراشی وانه ابطأ علی ذات لیلة فاتیت المسجد فی طلبه وذلک بعد ما هدأ الناس فاذا
هو فی المسجد ساجد ولیس فی المسجد غیره فسمعت حنینه وهو یقول سبحانک اللهم انت ربی حقا
حقا سجدت لک یا رب تعبدا ورقا اللهم ان عملی ضعیف فضاعفه لی اللهم قنی عذابک یوم تبعث عبادک
وتب علی انک انت التواب الرحیم شرح اوی بصیغه ماضی معلوم معتل اللام یائی باب ضرب یا تفعیلست هدأ بدال منقطه وهمزه
بصیغه ماضی معلوم باب منع است یعنی گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلام بدرستی که من میگستردم برای پدرم رخت خواب او را پس انتظار
او میکشیدم تا آید پس چون جا میگرفت سوی رخت خواب خود ومیخوابید بر میخواستم سوی رخت خواب خود وبدرستی که او دیر آمد بر من گاه
اثنای شبی پس آمدم مسجد در طلب او وآن بعد از ان بود که ساکن شده بودند مردمان در منازل خود پس ناگاه او در مسجد در سجده بود
ونبود در مسجد غیر او پس شنیدم ناله او را واو میگفت که ای تنزیه تو خداوندا تو صاحب کل اختیار منی حقا حقا سجده کردم ترا ای صاحب
کل اختیار من از روی کمال فروتنی وبندگی خداوندا بدرستی که عمل صالح من سست است پس چند برابر کن آنرا برای من خداوندا نگاه دار مرا
از عذاب تو روزی که برمی انگیزی از قبرها بندگان خود را وبازگشت کن بر من برحمت بدرستی که تویی وبس بغایت بازگشت کننده بغایت
رحم کننده دهم اصل سمعت ابا الحسن موسی علیه السلام وهو یقول اللهم انی اسألک الراحة عند الموت والعفو

عِنْدَ الْحِسَابِ يُرَدِّدُهَا شرح شنیدم از امام موسی کاظم علیه السلم او میگفت خدایا بدرستی که من مطلبیم از تو رحمت را از دو فات و بخشش را
نزد حساب عمل تکرار میکرد آنرا در سجده یازدهم اصل عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ هِلَالٍ قَالَ شَكَوْتُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
تَفَرُّقَ أَمْوَالِنَا وَمَا دَخَلَ فَقَالَ عَلَيْكَ بِالدُّعَاءِ وَأَنْتَ سَاجِدٌ فَإِنَّ أَقْرَبَ مَا يَكُونُ الْعَبْدُ إِلَى اللّٰهِ وَهُوَ سَاجِدٌ
قَالَ قُلْتُ فَأَدْعُو فِي الْفَرِيضَةِ وَأُسَمِّي حَاجَتِي قَالَ نَعَمْ قَدْ فَعَلَ ذٰلِكَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَدَعَا
عَلَى قَوْمٍ بِأَسْمَائِهِمْ وَأَسْمَاءِ آبَائِهِمْ وَفَعَلَهُ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْدَهُ شرح ما معه ریه است چنانچه بیان شد در شرح حدیث
هفتم این باب و هو ساجد جمله حالیه است که قایم مقام خبر ان شده یعنی روایت از عبد الله بن هلال گفت شکایت بردم سوی امام جعفر
صادق علیه السلم از پراکنده شدن مالهای ما و آنچه وارد شد بر ما از ظلم ظالمان پس امام گفت لازم بر تو باد که دعا کنی بر حالی که تو در سجده
باشی چه بدرستی که نزدیکتر بودن بنده سوی الله تعالی بر حالیست که او در سجده است راوی گفت که گفتم پس آیا دعا کنم در نماز فریضه
و نام برم آنکس را که میخواهم که نفرین کنم بر او گفت آری بیان این آنکه تحقیق کرد آنرا رسول الله صلی الله علیه و آله باین روش که نفرین کرد
بر جمعی با نامهای ایشان و نامهای پدران ایشان و کرد آنرا علی علیه السلام بعد از او دوازدهم اصل كَانَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عِنْدَ
عَائِشَةَ ذَاتَ لَيْلَةٍ فَقَامَ يَتَنَفَّلُ فَاسْتَيْقَظَتْ عَائِشَةُ فَضَرَبَتْ بِيَدِهَا فَلَمْ تَجِدْهُ فَظَنَّتْ أَنَّهُ قَامَ إِلَى جَارِيَتِهَا
فَقَامَتْ تَطُوفُ عَلَيْهِ فَوَطِئَتْ عَلَى عُنُقِهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَهُوَ سَاجِدٌ بَاكٍ شرح تعدیه تطوف بعلی
برای اینست که کسی که بر جسته میگردد در برای طلب کسی که خوابیده باشد مشرف است بر او وطئت بالطاء بی نقطه و همزه بصیغه ماضی غایبه معلوم
باب علمت یعنی بود رسول الله صلی الله علیه و آله نزد عایشه در اثنای شبی پس برخاست نماز نافله میکرد پس بیدار شد عایشه پس
زد جای رسول را بدست خود پس نیافت او را در جای خود پس گمان کرد که او برخاسته سوی کنیز عایشه پس برخاست میگردید
مشرف بر او پس پا گذاشت بر گردن او صلی الله علیه و آله بر حالی که او در سجده بود و گریه میکرد اصل يَقُولُ سَجَدَ لَكَ سَوَادِي وَ
خَيَالِي وَآمَنَ بِكَ فُؤَادِي أَبُوءُ إِلَيْكَ بِالنِّعَمِ وَأَعْتَرِفُ لَكَ بِالذَّنْبِ الْعَظِيمِ عَمِلْتُ سُوءًا وَظَلَمْتُ نَفْسِي
فَاغْفِرْ لِي إِنَّهُ لَا يَغْفِرُ الذَّنْبَ الْعَظِيمَ إِلَّا أَنْتَ شرح السواد بکسر سین بی نقطه مصدر باب مفاعله از گفتن با کسی و تشبیح سخن
الخیال بکسر خا با نقطه مصدر باب مفاعله گمان بردن بکسی چیزی را ابو ابا بی نقطه و واو و همزه بصیغه مضارع متکلم وحده از باب نصر است
البوء بضم با و ضم واو اول و سکون واو دوم و همزه رجوع باء در بالنعم برای تعدیه است نسبت معصوم گناه بزرگ را بخود
باعتبار اینست که گناه پیروان خود را بخود گرفته یا باعتبار قسمی دیگر از مجاز است برای کمال فروتنی یعنی میگفت سجده و خضوع
کرد برای تو راز گفتن من و گمان بردن من و گروید بتو دل من بر میگردانم سوی تو نعمتها را باین معنی که جمیع آنها را از جانب تو
میدانم و اقرار میکنم برای تو بگناه بزرگ بیان این آنکه کردم بد را و ستم کردم خود را پس بیامرز گناه را برای من بدرستی که
شان اینست که نمی آمرزد گناه بزرگ را کسی مگر تو اصل أَعُوذُ بِعَفْوِكَ مِنْ عُقُوبَتِكَ وَأَعُوذُ بِرِضَاكَ مِنْ سَخَطِكَ
وَأَعُوذُ بِرَحْمَتِكَ مِنْ نِقْمَتِكَ وَأَعُوذُ بِكَ مِنْكَ لَا أَبْلُغُ مَدْحَكَ وَالثَّنَاءَ عَلَيْكَ أَنْتَ كَمَا أَثْنَيْتَ عَلَى نَفْسِكَ
أَسْتَغْفِرُكَ وَأَتُوبُ إِلَيْكَ شرح پناه میگیرم ببخشایش تو از عقاب تو و پناه میگیرم براضی بودن تو از غضب تو و پناه میگیرم
برحمت تو از انتقام تو و پناه میگیرم بتو از تو نمیرسم بستایش تو و ستایش بر تو چنانکه ستایش کردی بر خودت در کتابهای خود مثل
قرآن اشارتست بآنچه گذشت در کتاب التوحید در احادیث باب انه تعالی لا یعرف الا به و باب النسبة و باب النهی عن الصفة بغیر ما وصف به
نفسه جل و تعالی که عقل بی یکی از اتصال بوحی الهی مستقل نیست در معرفت اسما و صفات الهی چنانچه باید طلب آمرزش میکنیم از تو و باز گشت

میکنیم سوی تو

میکنیم سوی تو اصل فَلَمَّا انْصَرَفَ قَالَ يَا عَائِشَةُ لَقَدْ أَوْجَعْتِ عُنُقِي أَيَّ شَيْءٍ ظَنَنْتِ خَشِيتِ أَنْ أَقُومَ إِلَى
جَارِيَتِكِ شرح پس چون فارغ شد از نماز گفت ای عایشه هر آینه بتحقیق بدرد آوردی گردن مرا چه چیز را گمان کردی آیا ترسیدی از آنکه
برخیزم سوی کنیز تو سیزدهم اصل قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ قَالَ فِي رُكُوعِهِ وَسُجُودِهِ وَقِيَامِهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ
مُحَمَّدٍ كَتَبَ اللّٰهُ لَهُ بِمِثْلِ الرُّكُوعِ وَالسُّجُودِ وَالْقِيَامِ شرح ظاهر اینست که مراد برکوع شروع در خم شدن باشد و براین قیاس است — برای کوع م
سجود و قیام مفعول به کتب محذوفست تقدیر کتب الله له رکوعه و سجوده و قیامه باء در بمثل برای مصاحبتست یعنی گفت امام محمد باقر
علیه السلام هر که گوید در وقت شروع در رکوع خود و سجود خود و برخاستن خود برکعت دیگر که درود کند الله تعالی بر محمد و آل محمد
مینویسد الله تعالی برای او رکوع او و سجود او و قیام او را با مثل آن رکوع و آن سجود و آن قیام باین معنی که ثواب آنها دو برابر میشود
چهاردهم اصل رَأَيْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَدْ سَجَدَ بَعْدَ الصَّلَاةِ فَبَسَطَ ذِرَاعَيْهِ عَلَى الْأَرْضِ وَأَلْصَقَ جُؤْجُؤَهُ بِالْأَرْضِ
فِي دُعَائِهِ شرح فا در فبسط برای تعقیب است الجؤجؤ بضم جیم و سکون همزه و ضم جیم دوم و همزه سینه و مراد اینجا پیش است و عبارت از
مجموع سینه و شکم است و اضافت آن بضمیر غایب است فی دعائه متعلق به بسط تا آخر است و مراد اینست که در اول سجود پیش از شروع در دعا
بسط و الصاق نکرده بود و بعد از آن کرد یعنی دیدم امام موسی کاظم علیه السلم را بر حالی که سجده شکر کرده بود و بعد از نماز پس پهن کرد
دو ذراع خود را بر زمین و متصل کرد پیش خود را بزمین در وقت دعای خود پانزدهم اصل رَأَيْتُ أَبَا الْحَسَنِ الثَّالِثَ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَجَدَ
سَجْدَةَ الشُّكْرِ فَافْتَرَشَ ذِرَاعَيْهِ وَأَلْصَقَ جُؤْجُؤَهُ صَدْرَهُ وَبَطْنَهُ بِالْأَرْضِ فَسَأَلْتُهُ عَنْ ذٰلِكَ فَقَالَ كَذَا
يَجِبُ شرح جؤجؤ منصوب و مضاف بضمیر غایب است صدره منصوب بدل التفصیل جؤجؤ است و بطنه منصوب معطوف بصدره است یجب بجیم
و تخفیف با بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم معتل الفا و ادی باب ضرب است یا بحا بی نقطه و تشدید با بی نقطه بصیغه مضارع غایب مجهول از
باب ضرب یا باب افعال است و در اصل هر دو ممکن است زیرا که وجوب در اصل بمعنی ثابت است و حب است که قدر مشترک میان مستحب موکد و مفروض است
یعنی دیدم امام علی نقی علیه السلم را که سجده کرد سجده شکر پس گسترد دو ذراع خود را و متصل کرد پیش خود را که سینه او و شکم او باشد بزمین
پس پرسیدم او را از آنچه کرد پس گفت که چنین می باید شانزدهم اصل كَانَ أَبُو الْحَسَنِ الْأَوَّلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا رَفَعَ رَأْسَهُ مِنْ آخِرِ
رَكْعَةِ الْوَتْرِ قَالَ هٰذَا مَقَامُ مَنْ حَسَنَاتُهُ نِعْمَةٌ مِنْكَ وَشُكْرُهُ ضَعِيفٌ وَذَنْبُهُ عَظِيمٌ وَلَيْسَ لَهُ إِلَّا دَفْعُكَ
وَرَحْمَتُكَ فَإِنَّكَ قُلْتَ فِي كِتَابِكَ الْمُنْزَلِ عَلَى نَبِيِّكَ الْمُرْسَلِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَانُوا قَلِيلًا مِنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ
وَبِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ طَالَ هُجُوعِي وَقَلَّ قِيَامِي وَهٰذَا السَّحَرُ وَأَنَا أَسْتَغْفِرُكَ لِذُنُوبِي اسْتِغْفَارَ
مَنْ لَا يَجِدُ لِنَفْسِهِ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَلَا مَوْتًا وَلَا حَيَاةً وَلَا نُشُورًا ثُمَّ يَخِرُّ سَاجِدًا صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ
شرح ظاهر اینست که مراد برکعت رکوع باشد مثل آنچه می آید در حدیث دوم باب نود دوم که باب صلوة الکسوف است که هی عشر رکعات
و اربع سجدات و موضع این دعا بعد از برداشتن سر از رکوع باشد بقرینه ثم یخر ساجدا و زیاده کردن لفظ آخر باعتبار این باشد
که مراد بوتر مجموع سه رکعت است و ذکر این حدیث در تحت عنوان باعتبار این باشد که این دعا متصل بخر بسجود است مذکور شد در شرح — این باب م
حدیث و ازدهم این باب که معصومان گناهان و تقصیرات شیعه خود را بخود گرفته اند و استغفار و عذرخواهی برای آنها کرده اند
دفعک مرفوع و استثنای مفرغ است تقدیر لیس له شیء الا دفعک الدفع حفظ کسی از ضرر و مراد اینجا حمایت الهیست پرهیزکاران
از عبادات ائمه ضلالت اند قرآن هر چند که مقصر و گناهکار باشند فا در فانک برای بیان دفعک و رحمتک است و ظاهر سیاق
این کلام مشعر باینست که واو در و بالاسحار برای تقسیم باشد و امام علیه السلام خود را از قسم دوم شمرده باشد ضمیر در کانوا اسم کان است

تمسّقیان است که خازنان بهشت این سخن را در حق ایشان خواهند گفت مناسب آنچه می آید در حدیث سیم باب صلوة النوافل که باب
هشتاد و چهارم است این است که قلیلا ظرف زمانست و ظرف خبر کانوا است و من تبعیضیه است و اللیل اسم جنس است و بجای اللیالی است
و ما مصدریه است و مصدر بدل اشتمال ضمیر کانوا است الهجوع خواب است و در شب تقدیم بالاسحار بر جاهش برای حصر است و اشارت
باینکه بیداری بعد از نماز خفتن و پیش از سحر رهبانیت مبتدعه است و ضرر دارد موافق آیت سوره حدید و رهبانیة ابتدعوها
میشود در شرح حدیث دوازدهم باب صدم و ایضا ذکر ضمیر هم برای حصر است و اشارتست باینکه استغفار جمعی که ضد متقیانند عبارتی
ندارد یجید بجیم و دال منقوطه بصیغه مضارع غایب معلوم از باب معتل الفا و اوی باب ضرب بمعنی لا یستطیع است الوجود وسع در قدرت
یعنی و عادت امام موسی کاظم علیه السلم این بود که چون بر میداشت سر خود را از رکوع آخر از جمله سه رکوع وتر میگفت که این جای
کسی است که اعمال صالحه او نعمتست از تو باینمعنی که بتوفیق تست و شکر او برای نعمتهای تو ستایست باینمعنی که عبادت
او کمست و گناه او بزرگست و نیست برای او امیدی مگر رحمت تو امثال او را و رحمت تو امثال او را بایان این نوع در
اینکه پرستی که تو گفتی در کتاب تو که فرود آورده شده است بر پیغمبر تو که فرستاده شده است بخلایق صلی الله علیه و آله در سوره
والذاریات که بودند پرهیزکاران در کمی از شبها خواب سنگین ایشان باینمعنی که خواب سنگین بعضی از جمله ایشان که باعث فوت نماز شب
شود در کمی از شبها بود و در سحرها ایشان استغفار میکردند از گناه بزرگ بمعنی اینکه بعضی دیگر از جمله ایشان تلافی مافات با استغفار
در سحرها میکردند دراز شد خواب سنگین من باینمعنی که در اکثر شبها و بی در پی خواب سنگین در تمام شب کردم و کم شد برخواستن
من بنماز و این سحر است و من استغفار میکنم ترا برای گناهان خود استغفار کسی که وسعت ندارد برای خود ضرر را و نه مرد را
و نه زندگی را و نه زندگی بعد از مردن را باینمعنی که قادر باستقلال نیست بر هیچکدام آنها بعد از آن می افتاد بسجده کننده صلوات الله
علیه و آله هفدهم اصل سَاَلْتُ اَبَا الْحَسَنِ عَلَیْهِ السَّلٰمُ عَمَّا اَقُوْلُ فِیْ سَجْدَةِ الشُّکْرِ فَقَدِ اخْتَلَفَ اَصْحَابُنَا فِیْهِ فَقَالَ
قُلْ وَاَنْتَ سَاجِدٌ اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اُشْهِدُکَ وَاُشْهِدُ مَلٰئِکَتَکَ وَاَنْبِیَاءَکَ وَرُسُلَکَ وَجَمِیْعَ خَلْقِکَ اَنَّکَ اللّٰهُ
رَبِّیْ وَالْاِسْلَامَ دِیْنِیْ وَمُحَمَّدًا نَبِیِّیْ وَعَلِیًّا وَفُلَانًا وَفُلَانًا اِلٰی اٰخِرِهِمْ اَئِمَّتِیْ بِهِمْ اَتَوَلّٰی وَمِنْ عَدُوِّهِمْ اَتَبَرَّاُ
اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَنْشُدُکَ دَمَ الْمَظْلُوْمِ ثَلَاثًا شرح انشدک بنون و شین منقوطه و دال منقوطه بصیغه مضارع معلوم متکلم وحده از باب
نصر است و دم مفعول دوم است المظلوم عبارت از امام حسین علیه السلام است یا عبارتست از امیر المؤمنین علیه السلم است یا مطلق است
ثلثا متعلق بفقره اخیره است یعنی پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از آنچه گویم در سجده شکر بتحقیق اختلاف کردند
یاران ما در آن پس امام گفت بگو در حالی که تو در سجده باشی خدایا بدرستی که من گواه میگیرم فرشتگان ترا و پیغمبران ترا و
رسولان ترا و جمیع مخلوقان ترا بر اینکه تو آن مستحق عبادت مشهوری که خلق کرد آسمانها و زمین را صاحب کل اختیار منی و بر اینکه
یکرو بودن برای تو مذهب منست و بر اینکه محمد پیغمبر منست و بر اینکه علی و حسن و حسین تا آخر ایشان که شمرده شود امامان منند با ایشان
کمال نزدیکی میکنم و از دشمنان ایشان کمال دوری میکنم خدایا بدرستی که من طلب حاجت میکنم از تو بحق خون مظلوم رسیده سه بار
بگو این را اصل اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَنْشُدُکَ بِاِیْوَائِکَ عَلٰی نَفْسِکَ لِاَوْلِیَائِکَ لَتُظْفِرَنَّهُمْ بِعَدُوِّکَ وَعَدُوِّهِمْ اَنْ تُصَلِّیَ
عَلٰی مُحَمَّدٍ وَعَلَی الْمُسْتَحْفِظِیْنَ مِنْ اٰلِ مُحَمَّدٍ اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْاَلُکَ الْیُسْرَ بَعْدَ الْعُسْرِ ثَلَاثًا شرح الایوار بکسر همزه و سکون یا
دو نقطه در پایین منقلب از همزه و واو و الف و همزه مصدر مهموز الفا و معتل العین و اوی و معتل اللام یایی باب افعال قرار دادن کسی را در منزل
و مراد اینجا قرار دادن و لازم کردن چیزی بر خودست بعنوان قسم یا مانند آن لتظفرنهم بفتح لام جواب قسمی است که مفهوم میشود از

ایوار تنظفرنهم بظا منقوطه و فا و را بی نقطه و تشدید نون بصیغه مضارع مخاطب معلوم از باب افعال یا باب تفعیل مؤکد بنون ثقیله است المستحفظ بکاف منقوطه
و فا و ظا منقوطه بصیغه اسم مفعول استفعال کسی که علم کتابهای الهی باو سپرده شده تا دین حق را حفظ کند اشارتست بآیت سوره مایده
بما استحفظوا من کتاب الله و کانوا علیه شهدا و بیان وجه تسمیه گذشت در کتاب الحجه در حدیث سیم از باب شصت و چهارم که باب ان الله عز و جل
در سوله علی الائمة علیهم السلم واحدا فواحدا است من بیانیه است ثلثا متعلق بفقره اخیره است یعنی خدایا بدرستی که طلب میکنم از تو
بحق قرار دادن تو بر خودت برای دوستان تو که هر آینه ظفر خواهی داد ایشان را بدشمنان تو و دشمنان ایشان باینمعنی که دشمنان را
مقهور و در تصرف ایشان خواهی کرد اینکه درود کنی بر محمد و بر جمعی که طلب حفظ دین از ایشان شده که آل محمد اند بمعنی اوصیای او
خدایا بدرستی که من طلب میکنم از تو آسانی بعد از دشواری سه بار بگو اینرا اصل ثُمَّ ضَعْ خَدَّکَ الْاَیْمَنَ عَلَی الْاَرْضِ وَ
تَقُوْلُ یَا کَهْفِیْ حِیْنَ تُعْیِیْنِی الْمَذَاهِبُ وَتَضِیْقُ عَلَیَّ الْاَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَیَا بَارِئَ خَلْقِیْ رَحْمَةً بِیْ وَقَدْ
کَانَ عَنْ خَلْقِیْ غَنِیًّا صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَعَلَی الْمُسْتَحْفِظِیْنَ مِنْ اٰلِ مُحَمَّدٍ شرح تعیینی بعین منقوطه و دو یا دو نقطه در پایین
و گاهی عوض یا اول نون می باشد بصیغه مضارع معلوم غایبه از باب افعالست یا در بمارای ملابست و ما مصدریه است الباری بیا بی نقطه
و الف و کسر را منقوطه و یا دو نقطه در پایین که منقلب از واو است یا اصلیه است آفریننده یعنی بعد از آن بگذار طرف روی
راست خود را بر زمین در حالی که گویی ای پناه من وقتی که درمانده کند راهها و تنگ شود بر من زمین با وجود فراخی آن ای
تدبیر کننده و جدا کننده اندام من برای رحم بمن در حالی که بتحقیق بود بی نیاز از اندام من درود کن بر محمد و بر جمعی که طلب حفظ دین
از ایشان شده که آل محمد اند اصل ثُمَّ ضَعْ خَدَّکَ الْاَیْسَرَ وَتَقُوْلُ یَا مُذِلَّ کُلِّ جَبَّارٍ وَیَا مُعِزَّ کُلِّ ذَلِیْلٍ
قَدْ وَعِزَّتِکَ بَلَغَ مَجْهُوْدِیْ ثَلَاثًا ثُمَّ تَقُوْلُ یَا حَنَّانُ یَا مَنَّانُ یَا کَاشِفَ الْکُرَبِ الْعِظَامِ ثَلَاثًا شرح
بعد از آن بگذار طرف چپ روی خود را بر حالی که گویی ای خوار کننده هر متکبر و ای عزیز کننده هر خوار نزد خلایق بتحقیق قسم بعزت
تو که بآخر رسید طاقت من سه بار میگویی اینرا بعد از آن ای نهایت مهربان ای نهایت بخشنده ای گشاد دهنده اندوههای
بزرگ سه بار میگویی اینرا اصل ثُمَّ تَعُوْدُ لِلسُّجُوْدِ فَتَقُوْلُ مِائَةَ مَرَّةٍ شُکْرًا شُکْرًا ثُمَّ تَسْاَلُ حَاجَتَکَ اِنْ شَاءَ اللّٰهُ
تَعَالٰی شرح بعد از آن بر میگردی برای سجده باینمعنی که پیشانی خود را بر زمین میگذاری پس میگویی صد بار شکرا شکرا بعد از آن
طلب میکنی حاجت خود را اگر خواسته باشد الله تعالی اشارتست باینکه الله تعالی در آنوقت حاجتی را بیاد آنشخص می آورد
که قضای آن حاجت را خواسته باشد و آنچه را که نخواسته باشد بیاد او نمی آورد دهم اصل کَتَبْتُ اِلٰی اَبِی الْحَسَنِ الرِّضَا
عَلَیْهِ السَّلٰمُ فِیْ سَجْدَةِ الشُّکْرِ فَکَتَبَ اِلَیَّ مِائَةَ مَرَّةٍ شُکْرًا شُکْرًا وَاِنْ شِئْتَ عَفْوًا عَفْوًا شرح نوشتم سوی امام رضا یا
امام علی نقی علیهما السلم در سجده شکر که در آن چه باید گفت پس نوشت سوی من که صد بار شکرا شکرا و اگر خواهی صد بار عفوا عفوا نوزدهم
اصل عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَیْمَانَ عَنْ اَبِیْهِ قَالَ خَرَجْتُ مَعَ اَبِی الْحَسَنِ مُوْسَی بْنِ جَعْفَرٍ عَلَیْهِمَا السَّلٰمُ اِلٰی بَعْضِ اَمْوَالِهِ فَقَامَ
اِلَی الصَّلٰوةِ الظُّهْرِ فَلَمَّا فَرَغَ خَرَّ لِلّٰهِ سَاجِدًا فَسَمِعْتُهُ یَقُوْلُ بِصَوْتٍ حَزِیْنٍ وَتَغَرْغَرُ دُمُوْعُهُ رَبِّ عَصَیْتُکَ
بِلِسَانِیْ وَلَوْ شِئْتَ وَعِزَّتِکَ لَاَخْرَسْتَنِیْ وَعَصَیْتُکَ بِبَصَرِیْ وَلَوْ شِئْتَ وَعِزَّتِکَ لَاَکْمَهْتَنِیْ وَعَصَیْتُکَ
بِسَمْعِیْ وَلَوْ شِئْتَ وَعِزَّتِکَ لَاَصْمَمْتَنِیْ شرح التغرغر بدو غین منقوطه و دو را بی نقطه بصیغه مصدر مضاعف باب تفعلل مجرور
معطوف بر صوت است التغرغر آوازی که در گلو گردانیده باشد از گریه و مانند آن دموع بضم دال و ضم میم و سکون واو و عین منقوطه اگر
مصدر باب منع است بمعنی اشک ریختن است و اگر جمع دمع است بمعنی اشکها است و هر دو اینجا مناسبت و بهر تقدیر مجرور مضاف

الیه است و اضافه اینجا از قبیل اضافه چیزی بسبب آنچیز است و ضمیر راجع بامام علیه السلام است کمهتنی بصیغه ماضی مخاطب باب تفعیل است التکمیه کور مادرزاد
آفریدن کسی را یعنی روایت است از محمد بن سلیمان از پدرش گفت بیرون رفتیم با امام موسی کاظم علیه السلام سوی بعض املاک او و مطلبی باغها و مانند
آنها پس خواست سوی نماز ظهر پس چون فارغ شد افتاد برای الله تعالی بسجده کننده پس شنیدیم از او که میگفت باوازی باریک و آواز
خراشیده و بسبب اشک ریختن او که ای صاحب کل اختیار من مخالفت کردم ترا بزبان خود و اگر میخواستی قسم بعزت تو که هر آینه گنگ میکردی
مرا و مخالفت کردم ترا بچشم خود و اگر میخواستی قسم بعزت تو که هر آینه کور مادرزاد میکردی مرا و مخالفت کردم ترا بگوش خود و اگر میخواستی
قسم بعزت تو که هر آینه کر میکردی مرا اصل وَعَصَيْتُكَ بِيَدِي وَلَوْ شِئْتَ وَعِزَّتِكَ لَكَنَّعْتَنِي وَعَصَيْتُكَ بِرِجْلِي وَلَوْ شِئْتَ
وَعِزَّتِكَ لَجَذَّمْتَنِي وَعَصَيْتُكَ بِفَرْجِي وَلَوْ شِئْتَ وَعِزَّتِكَ لَعَقَّمْتَنِي وَعَصَيْتُكَ بِجَمِيعِ جَوَارِحِي الَّتِي أَنْعَمْتَ بِهَا عَلَيَّ
وَلَيْسَ هٰذَا جَزَاؤُكَ مِنِّي قَالَ ثُمَّ أَحْصَيْتُ لَهُ أَلْفَ مَرَّةٍ وَهُوَ يَقُولُ الْعَفْوَ الْعَفْوَ شرح کنعتنی با دو نقطه در بالا و دو نقطه در پایین
بصیغه ماضی مخاطب باب تفعیل است التکنیع کسی را بی انگشتان دست کردن حقیقه یا حکما مثل آنکه انگشتان بکف دست برگشته باشد
و خشک شده باشد و بجای تا گاهی نون میباشد بهمین معنی جذمتنی بجیم و ذال با نقطه بصیغه ماضی مخاطب باب تفعیل است التجذیم کسی را شل
رفتار کردن و مراد اینجا بی رفتار کردنست عقمتنی بعین بی نقطه و قاف بصیغه ماضی مخاطب باب تفعیل است التعقیم کسی را نازا کردن و مراد اینجا
بی حرکت آلت مردی کردنست هذا خبر لیس است که مقدم شده جزاؤک اسم لیس است که موخر شده و مراد بجزا اینجا مکافات بمعنی فعلی
که در برابر فعلی دیگر باشد مثل شکر که در برابر انعام است یعنی و مخالفت کردم ترا بدست خود و اگر میخواستی قسم بعزت تو که هر آینه کت
میکردی مرا و مخالفت کردم ترا بپای خود و اگر میخواستی قسم بعزت تو که هر آینه بی رفتار میکردی مرا و مخالفت کردم ترا بآلت مردی خود
و اگر میخواستی قسم بعزت تو که هر آینه بی حرکت آلت میکردی مرا و مخالفت کردم ترا بجمیع اعضای من که انعام کردی آنها بر من و نیست این مکافات
نعمتهای تو از جانب من راوی گفت بعد از آن شمردم از امام علیه السلام هزار بار و او میگفت العفو العفو اصل قَالَ ثُمَّ أَلْصَقَ خَدَّهُ
الْأَيْمَنَ بِالْأَرْضِ فَسَمِعْتُهُ وَهُوَ يَقُولُ بِصَوْتٍ حَزِينٍ بُؤْتُ إِلَيْكَ بِذَنْبِي عَمِلْتُ سُوءًا وَظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَإِنَّهُ
لَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ غَيْرُكَ يَا مَوْلَايَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ شرح بؤت بضم با یک نقطه و سکون همزه بصیغه ماضی معلوم معتل العین واوی و مهموز
اللام متکلم وحده از باب نصر است با در بذنبی برای مصاحبت است اگرچه در حدیث دوازدهم این باب بؤ الیک بالنعم برای تعدیه بود
یعنی راوی گفت بعد از آن متصل کرد پهلوی راست روی خود را بزمین پس شنیدم از او و او میگفت باوازی باریک بازگشت کردم
سوی تو با گناه خود بجا آوردم بدی را و ستم کردم بر خودم پس بیامرز گناهان را برای من چه بدرستی شان اینست که نمی آمرزد گناهان را کسی
غیر تو ای کارساز من سه بار گفت این را اصل ثُمَّ أَلْصَقَ خَدَّهُ الْأَيْسَرَ بِالْأَرْضِ فَسَمِعْتُهُ وَهُوَ يَقُولُ ارْحَمْ مَنْ أَسَاءَ
وَاقْتَرَفَ وَاسْتَكَانَ وَاعْتَرَفَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ شرح بعد از آن متصل کرد پهلوی چپ روی خود را بزمین
پس شنیدم از او و او میگفت رحم کن کسی را که بد کرد و کسب گناهان کرد و فروتنی کرد و اقرار کرد بگناهان خود سه بار گفت این را
بعد از آن برداشت سر خود را ظاهر اینست که سجده دوم نکرده باشد بیستم اصل عَنْ يُونُسَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ
اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ جُعِلْتُ فِدَاكَ هٰذَا الَّذِي ظَهَرَ بِوَجْهِي يَزْعُمُ النَّاسُ أَنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يَبْتَلِ بِهِ عَبْدًا لَهُ فِيهِ
حَاجَةٌ فَقَالَ لَا قَدْ كَانَ مُؤْمِنُ آلِ فِرْعَوْنَ مُكَنَّعَ الْأَصَابِعِ فَكَانَ يَقُولُ هٰكَذَا وَيَمُدُّ يَدَهُ وَيَقُولُ يَا قَوْمِ
اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ قَالَ ثُمَّ قَالَ لِي إِذَا كَانَ الثُّلُثُ الْأَخِيرُ مِنَ اللَّيْلِ فِي أَوَّلِهِ فَتَوَضَّأْ ثُمَّ قُمْ إِلَى صَلَاتِكَ الَّتِي
تُصَلِّيهَا شرح این حدیث گذشت در کتاب الایمان والکفر در حدیث سی ام باب صبر و سی ام که باب شدة ابتلاء المؤمن است و در کتاب

الدعا

اند حاد در حدیث چهارم باب پنجاه و هشتم که باب الدعاء للعلل و الامراض است مؤمن آل فرعون حبیب نجار است که از زمان موسی تا زمان عیسی مانده
بوده مکنع بتا و دو نقطه در بالا و گاهی بنون میباشد و عین بی نقطه بصیغه اسم مفعول باب تفعیل است و تکنیع بیان شد در شرح حدیث سابق و در حدیث
که در سابق متعلق بادبی است و در اینجا متعلق بانگشتانست یعنی روایت است از یونس بن عمار گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را این برص
شوم آنکه ظاهر شده بر روی من از برص یا خوره است دعوی میکنند مردم که الله عز و جل مبتلا نکرده بآن بنده را که خدا را برو حاجتی باشد
یا بمعنی که مؤمن باشد پس امام گفت نه یا بمعنی که مردم غلط کرده اند بتحقیق بود مؤمن آل فرعون که در سوره مؤمن مذکور است رنجیده انگشتان
بسبب خوره پس میگفت چنین و امام کشید دست خود را و آن مؤمن میگفت که ای جماعت من تابع شوید رسولان را چنانچه مذکور است
در سوره یس راوی گفت که بعد از آن امام گفت مرا چون شود جهان در دو دانگ آخر از شب در اول آن دو دانگ پس وضو
بساز بعد از آن برخیز سوی نماز شبی که میگزاری آنرا اصل فَإِذَا كُنْتَ فِي السَّجْدَةِ الْأَخِيرَةِ مِنَ الرَّكْعَتَيْنِ الْأَوَّلَيْنِ
فَقُلْ وَأَنْتَ سَاجِدٌ يَا عَلِيُّ يَا عَظِيمُ يَا رَحْمٰنُ يَا رَحِيمُ يَا سَامِعَ الدَّعَوَاتِ يَا مُعْطِيَ الْخَيْرَاتِ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ
وَأَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ وَأَعْطِنِي مِنْ خَيْرِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ مَا أَنْتَ أَهْلُهُ وَاصْرِفْ عَنِّي مِنْ شَرِّ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ
مَا أَنْتَ أَهْلُهُ وَأَذْهِبْ عَنِّي هٰذَا الْوَجَعَ وَسَمِّهِ فَإِنَّهُ قَدْ غَاظَنِي وَأَحْزَنَنِي وَأَلِحَّ فِي الدُّعَاءِ قَالَ فَفَعَلْتُ
فَمَا وَصَلْتُ إِلَى الْكُوفَةِ حَتَّى أَذْهَبَ اللهُ عَنِّي كُلَّهُ شرح فی السجدة الاخیرة عبارتست از سجده چهارم و میتواند بود که عبارت
باشد از هر یک از دوم و چهارم یعنی پس چون باشی در سجده آخر از دو رکعت اول پس بگو بر حالی که تو در سجده باشی ای بلند مرتبه ای
بزرگ مرتبه ای مدبر کل عالم ای مهربان بمؤمنان ای شنونده دعاها ای دهنده بهترها درود کن بر محمد و اوصیای محمد و بده مرا
از خیر دنیا و آخرت آنچه تو اهل دادن آنی دیگری قادر بر آن نیست و برگردان از من شر دنیا و آخرت آنچه را که تو اهل برگردانیدن
آنی دیگری قادر بر آن نیست و برطرف کن از من این آزار را امام گفت و نام ببر آزار خود را چه بدرستی که آن بتحقیق خشم آلود
کرده مرا و اندوهگین کرده مرا و الحاح کن در دعا راوی گفت پس کردم آنرا پس نرسیدم سوی کوفه تا آنکه برطرف کرد الله
از من همه آن آزار را بیست و یکم اصل عَنْ سَعْدَانَ عَنْ رَجُلٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ كَانَ فِي سُجُودِهِ سَجَدَ
وَجْهِيَ الْبَالِي لِوَجْهِكَ الْبَاقِي الدَّائِمِ الْعَظِيمِ سَجَدَ وَجْهِيَ الذَّلِيلُ لِوَجْهِكَ الْعَزِيزِ سَجَدَ وَجْهِيَ الْفَقِيرُ لِوَجْهِ
رَبِّيَ الْغَنِيِّ الْكَرِيمِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ رَبِّ أَسْتَغْفِرُكَ مِمَّا كَانَ وَأَسْتَغْفِرُكَ مِمَّا يَكُونُ رَبِّ لَا تُجْهِدْ بَلَائِي رَبِّ لَا
تُشْمِتْ بِي أَعْدَائِي رَبِّ لَا تُسِئْ قَضَائِي شرح سعدان بن مسلم کوفی از راویان امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام است
مراد برجل اینجا امام موسی کاظم علیه السلام است و میتواند بود که دیگری باشد وجه اینجا استعاره شده برای ذات البالی بیا یک نقطه بصیغه
اسم فاعل معتل اللام یائی باب علم آنچه روز بروز رو بدم در کهنه شدنست لا تجهد بجیم و دال بی نقطه بصیغه نهی حاضر باب افعال است
الاجهاد جد فرمودن چیزی بقدر نهایت طاقت آنچیز لا تشمت بشین با نقطه و تا دو نقطه در بالا بصیغه نهی حاضر باب افعال است
لا تسئ بسین بی نقطه و سکون همزه بصیغه نهی حاضر معتل العین واوی و مهموز اللام باب افعال است یعنی روایت است از سعدان از امام موسی
کاظم علیه السلام از امام جعفر صادق علیه السلام امام موسی کاظم علیه السلام گفت که میگفت امام جعفر صادق علیه السلام در سجود خود سجده کرد ذات
من که در کهنه شدنست برای ذات تو که باقیست بر حال دایم است بزرگ مرتبه است سجده کرد ذات من که خوار است برای ذات
تو که بی شکست سجده کرد ذات من که نیازمند است برای ذات صاحب کل اختیار من که بی نیاز گرامی بلند مرتبه بزرگست ای صاحب
کل اختیار من طلب آمرزش میکنم از تو بسبب گناهی که شد و طلب آمرزش میکنم از تو بسبب گناهی که میشود ای صاحب کل اختیار من

گویی صاحب جد مکن بلای مرا ای صاحب کل اختیار من خوشحال مکن بمن دشمنان مرا ای صاحب کل اختیار من تلخ مکن قضا و قدر را که در حق من میکنی
متن رب انه لا دافع و لا مانع الا انت صل علی محمد و آل محمد بافضل صلواتک و بارک علی محمد و آل محمد بافضل
برکاتک اللهم انی اعوذ بک من سطواتک و اعوذ بک من جمیع غضبک و سخطک سبحانک لا اله الا انت
رب العالمین شرح السطوات بفتح سین بی نقطه و فتح طا بی نقطه جمع سطوه بسکون طا بمعنی حمله و قهر و غلبه غضب بفتح غین با نقطه و
فتح ضاد با نقطه و سخط بضم سین بی نقطه و سکون و ضم خا با نقطه و فتح سین و فتح خا و طا بی نقطه بمعنی ضد رضاست و ظاهر ذکر هر دو با هم
اینست که مراد باول مرتبه شدید باشد و مراد بدوم مرتبه ضعیف باشد یعنی ای صاحب کل اختیار من بدرستی که شان اینست
که نیست دفع کننده بلا بعد از ورود و نیست منع کننده بلا پیش از ورود مگر تو درود کن بر محمد و آل محمد بفاضلتر درودهای تو
و برکت کن بر محمد و آل محمد بفاضلتر برکتهای تو خدایا بدرستی که من پناه میگیرم بتو از حملهای تو و پناه میگیرم بتو از جمیع غضب تو
که قوی باشد و آنچه ضعیف باشد تنزیه میکنم تنزیه تو نیست مستحق عبادتی مگر تو صاحب کل اختیار هر کس و هر چیزی متن و کان
امیر المؤمنین علیه السلام یقول و هو ساجد ارحم ذلی بین یدیک و تضرعی الیک و وحشتی
من الناس و انسی بک یا کریم و کان یقول ایضا وعظتنی فلم اتعظ و زجرتنی عن محارمک فلم انزجر و غمرتنی ایادیک
فما شکرت عفوک عفوک یا کریم اسئلک الراحة عند الموت و اسئلک العفو عند الحساب شرح این کلام امام موسی کاظم علیه السلام است
یعنی و میگفت امیر المؤمنین علیه السلام در حالی که در سجده بود رحم کن خواری مرا پیش تو و زاری مرا بسوی تو و رم مرا از مردم و آرام
مرا بتو ای صاحب کرم و میگفت نیز پند دادی مرا پس نپذیرفتم پند را و منع کردی مرا از حرامهای تو پس ممنوع نشدم و غرق
نعمت کردی مرا پس شکر نکردم طلب میکنیم بخشایش ترا بخشایش ترا ای صاحب کرم طلب میکنیم از تو راحت را نزد مردن و طلب میکنیم
از تو بخشایش را نزد حساب اعمال متن و کان ابو جعفر علیه السلام یقول و هو ساجد لا اله الا انت حقا حقا سجدت لک یا
رب تعبدا و رقا یا عظیم ان عملی ضعیف فضاعفه لی یا کریم یا حنان اغفر لی ذنوبی و جرمی و تقبل عملی یا کریم یا جبار
اعوذ بک من ان اخیب و احمل ظلما اللهم منک النعمة و انت ترزق شکرها و علیک یکون ما تفضلت به من ثوابها بفضل
طولک و بکرم عائدتک شرح این نیز کلام امام موسی کاظم علیه السلام است یعنی و امام محمد باقر علیه السلام میگفت در حالی که او در سجده بود
نیست مستحق عبادتی مگر تو حقا حقا سجده کردم برای تو ای صاحب کل اختیار من از روی کمال عبادت و مملوک بودن ای بزرگ
مرتبه بدرستی که عمل صالح من سست است پس چندین برابر کن آنرا برای من ای صاحب کرم ای بغایت مهربان بیامرز برای من گناهان
مرا و کسب بد مرا و قبول کن طاعت مرا ای صاحب کرم ای بغایت فرمان روا پناه میگیرم بتو از اینکه نا امید شوم از
مطلب خود یا بردارم بر دوش خود ستمی را خدایا از تست نعمت و تو روزی میکنی شکر آنرا و بر تو میباشد آنچه تفضل کردی
با آن از ثواب شکر نعمت بزیادتی بخشش تو و بکرامی منفعت تو حدیث دوم متن کان ابو الحسن علیه السلام یقول فی سجوده اعوذ
بک من نار حرها لا یطفی و اعوذ بک من نار جدیدها لا یبلی و اعوذ بک من نار عطشانها لا یروی و اعوذ
بک من نار مسلوبها لا یکسی شرح لا یطفی بطاء بی نقطه و فاء منقلب از همزه بصیغه مضارع غایب معلوم از باب علم است
الطفو بضم طا و ضم فا و سکون واو فرو نشستن زبانه آتش و نسبت آن بگرمی بعنوان مجازست یعنی امام موسی کاظم
علیه السلام میگفت در سجده خود پناه میگیرم بتو از آتشی که حرارت آن فرو نمی نشیند و پناه میگیرم بتو از آتشی که تازه آن
کهنه نمیشود و پناه میگیرم بتو از آتشی که تشنه آن سیراب نمیشود بمعنی که حرص آن در عذاب اهل آن برطرف نمیشود یا بمعنی که

کسی که در آن

که کسی که در آن تشنه شود تشنگی او برطرف نمیشود و پناه میگیرم بتو از آتشی که برهنه کرده شده آن پوشیده نمیشود بمعنی که حجابی که از میان
آن و معذب بآن برطرف شده عود نمیکند حدیث سیوم متن عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا قرأ احدکم السجدة من
العزائم فلیقل فی سجوده سجدت لک یا رب تعبدا و رقا لا مستکبرا عن عبادتک و لا مستنکفا و لا
متعظما انا عبد ذلیل خائف مستجیر شرح لا در اول عاطفه است و در دوم و سیوم برای تاکید نفی است لا مستکبرا دعوی بزرگی
از پیش خود مستکبر مستنکف و متعظم بفتح ما قبل آخر میتواند بود تا مصدر میمی مفعول له باشد مثل تعبدا و بکسر ما قبل آخر میتواند بود تا حال
باشد و تعبدا و رقا نیز بمعنی اسم فاعل باشد و بر هر تقدیر گاهی هر سه یکمعنی مستعمل میشود لیکن ظاهر اینست که اینجا فرقی باشد اول ناظر
بمستجیر باشد و دوم ناظر بخائف باشد و سیوم ناظر بذلیل باشد و عکس نیز ممکنست یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام
چون خواند یکی از شما آیت سجده را از جمله چهار سوره که بیان شد در باب دوم پس باید که گوید در سجده خود سجده کردم برای تو
ای صاحب کل اختیار من از روی عادت بندگی و مملوک بودن نه از روی بی نیازی از عبادت تو و نه از روی بیباکی و نه از روی
عزت بر خود بستن بیان این آنکه من بنده خوار ترسان پناه آورنده ام حدیث چهارم متن عن بعض اصحابنا عن ابی عبد الله
علیه السلام قال شکوت الیه علة ام ولد لی لحدیثها فقال قل لها تقول فی السجود فی دبر کل صلوة مکتوبة یا ربی
یا سیدی صل علی محمد و آل محمد و عافنی من کذا و کذا فانها نجا جعفر بن سلیمان من النار قال فعرضت هذا الحدیث
علی بعض اصحابنا فقال اعرفه یا رؤف یا رحیم یا ربی یا سیدی افعل بی کذا و کذا شرح خذتها بصیغه ماضی معلوم غایبه از باب نصر است یا
باب تفعیل برای مبالغه تقول بصیغه مضارع مفرد غایبه از باب تفعل بحذف یکتا و مجزومست بجواب امر التقول گفتن چیزی بعنوان
مشقت و مشقت اینجا باعتبار التزام و استمرار بر دعاست بعد از نمازها یا باعتبار تکرار این دعاست بعد از هر نمازی و سجده یا باعتبار اینست
که زنان ضعیفند و بر ایشان اندک چیزی مشقت است و مخفی نماند که اگر بصیغه مضارع غایبه باب نصر باشد جواب امر باشد بیواو نباید
و اگر بصیغه مخاطبه باب نصر باشد و مقول قل باشد تقولین میبایست لیکن میتواند بود که بصیغه غایبه باب نصر باشد و مقول قل باشد بعنوان
تغلیب حال امر بر حال مامور به فانها ضمیر شانست و دعا نیست بلکه برای فضیلت این کلماتست جعفر بن سلیمان ضبعی بضم ضاد با نقطه و فتح با
امیه صح یکنقطه و عین بی نقطه از جمله شیعه امامیه است و بعض ضعفای بنی امیه اراده سوزانیدن او کرده اند و باین کلمات نجات یافته اعرف بعین بی نقطه
و را بی نقطه و فا بصیغه مضارع متکلم وحده از باب ضرب است ضمیر فیه راجع بدعاست یا رؤف یا رحیم تا آخر مفعول اعرف است یعنی روایتست
از بعض یاران ما از امام جعفر صادق علیه السلام گفت شکایت بردم سوی او از آفت کنیز خاصه که مرا بود و آن آفت گرفته بود بدن او را
مثل بهق یا برص پس امام گفت بگو او را از آن کنیز که گوید در سجده بعد از هر نماز فریضه ای صاحب کل اختیار من ای بزرگ من درود کن
بر محمد و آل محمد و عافیت ده مرا از چنین و چنین آفتی چه بآن کلمات نجات یافت جعفر بن سلیمان از آتش راوی گفت پس عرض کردم
این حدیث را بر بعض یاران ما پس گفت میشناسم در آن دعا نیز اگر ای مشفق ای مهربان ای صاحب کل اختیار من ای بزرگ من
بکن با من چنین و چنین از برطرف کردن آفت مراد اینست که این دعا از امام جعفر صادق علیه السلام بمن رسیده با نیز و پیش کم در اول
آن یا رؤف یا رحیم نیز باشد و در آخر آن بجای عافنی من کذا و کذا افعل بی کذا و کذا باشد لیکن چون زنان ضعیفند امام علیه السلام
اختصار کرده در اول برای کنیز و آسانتر را برای او گفته در آخر حدیث پنجم متن عن ابن ابی عمیر عن زیاد القندی قال کتبت الی ابی الحسن
الاول علیه السلام علمنی دعاء فانی قد بلیت بشیء و کان قد حبس ببغداد حیث اتهم باموالهم فکتب الیه اذا صلیت فاطل السجود
ثم قل یا احد من لا احد له حتی تنقطع نفسک ثم قل یا من لا یزیده کثرة الدعاء الا جودا و کرما حتی تنقطع نفسک

ثم قل یا رب الا رب انت انت انت الذی انقطع الرجاء الا منک یا علی یا عظیم یا ربیت یا رب کیفیته بصیغهٔ ماضی مجهول متکلم وحده معتل العین واوی باب

نصر است البلو بفتح با و سکون لام کسی را بمحنت انداختن و کان قد حبس تا آخر حدیث کلام ابن ابی عمیر است لهذا کجای کفت الیه

نکفت و کتب الی اتهم بضم همزه و تشدید تا دو نقطه در بالا مضمومه و کسر ها بصیغهٔ ماضی مجهول معتل الفا واوی باب افتعال است و او آن

منقلب بتا شده و در تا افتعال مدغم شده ضمیر اموالهم راجع بائمه معصومین است زیرا که مشهور بوده که زیاد از وکلا امام موسی کاظم

علیه السلم است میتواند بود که راجع بشیعه امامیه باشد که اموال خود را امید داده اند بشخصی که بامام برساند جود مستثنای محذوف است

و تمیز مفعول به لا یزیده است انت در اول مبتدا است و در دوم و سیوم تاکید است و الذی خبر مبتدا است یا دوم خبر مبتدا است

و سیوم مبتدای جدید است و الذی خبر است منک از قبیل وضع ضمیر مخاطب در موضع غایب است خلی بجا با نقطه بصیغهٔ ماضی مجهول باب

تفعیلست سبیلی نایب فاعلست یعنی روایتست از ابن ابی عمیر از زیاد قندی بفتح قاف و سکون نون زیاد کفت نوشتم سوی امام موسی

کاظم علیه السلم که تعلیم کن مرا دعائی چه بدرستی که من مبتلا شده ام بحبزی و زیاد بتحقیق محبوس شده بود در بغداد جایی که تهمت زده شده

بود بما لهای ائمه پس امام نوشت سوی او که چون نماز کزاری پس دراز کن سجود را یعنی که تسبیح سجود را سه بار بکو یا بیشتر بعد از ان بکو

ای کس یکسان چنانکه بریده شود نفس تو بعد از ان بکو ای انکه زیاد میکنند او را البیاری دعا مکر باعتبار سهل کیری و بخشش چنانکه

بریده شود امید مکر از تو نفس نیز تو بعد از ان بکو ای صاحب کل اختیار جمعی که خود را اصحاب کل اختیار میشمرند تو تو توائی که بریده شد

امید مکر از توای بلند مرتبه ای بزرک مرتبه کفت زیاد پس دعا کردم با آن پس کشاد داد الله تعالی از من حبس را و رها کرده شدم باب

بیست و ششم ادنی ما یجزی من التسبیح فی الرکوع و السجود و اکثره شرح این بابیان کمتر انچه کافیست از جمله تسبیح در رکوع و سجود است

و بیان اکثر آن در این باب شش حدیث و کلام مصنف بعد از حدیث سیوم اول اصل قال ابو جعفر علیه السلم تدری ای

شیء حد الرکوع و السجود قلت لا قال تسبح فی الرکوع ثلث مرات سبحان ربی العظیم و بحمده

و فی السجود سبحان ربی الاعلی و بحمده ثلث مرات فمن نقص واحدة نقص ثلث صلوته و من

نقص ثنتین نقص ثلثی صلوته و من لم یسبح فلا صلوة له شرح تسبح بتقدیر ان تسبح است مرفوع و مفعول میتواند بود

سبحان بتقدیر حرف ندا است یا مفعول مطلق فعل محذوف است بتقدیر اسبح سبحان و مصدر مضاف است و در و بحمده بنا بر اول برای عطف   بمفعول است

مفرد بر مفرد است زیرا که بحمده محکی است از آیت سورهٔ بنی اسرائیل و ان من شیء الا یسبح بحمده و لکن لا تفقهون تسبیحهم پس بتقدیر حرف

ندا میتواند بود و با بمعنی مع است و ظرف حال فاعل اسبح است و مصدر مضاف بمفعولست و مراد اینست که هیچ چیز نیست مکر

کاین بقول کن یا فعل کاین بقول کن پس هر چیز دالست بر فاعل بقول کن و چنین فاعلی منزهست از هر نقص و قبیح و متصفست بهر صفت

کمال پس هر چیز تسبیح او میکند و حمد او میکوید و بنا بر دوم برای عطف جمله بر جمله است بتقدیر و بحمده اسبح و با برای مصاحبت است و حمد

مضاف بمفعول است و معنی کلام بنا بر اول اینست که ای تنزیه هر چیز صاحب کل ... مراکه بزرکست وای حمد او و بنا بر دوم اینست

که تنزیه از نالایق میکنم صاحب کل اختیار من که بزرکست با حمد او تنزیه او میکنم و ابن هشام در مغنی اللبیب کفته و قد اختلف فی الباء   تنزیه هو

من قوله تعالی فسبح بحمد ربک فقیل للمصاحبة و الحمد مضاف الی المفعول ای سبحه حامدا له ای نزهه عما لا یلیق به و اثبت له ما یلیق به

و قیل للاستعانة و الحمد مضاف الی الفاعل ای سبحه بما حمد به نفسه اذ لیس کل تنزیه بمحمود و بعد از ان کفته و اختلف فی سبحانک اللهم

و بحمدک فقیل جملة واحدة علی ان الواو زایدة و قیل جملتان علی انها عاطفة و متعلق الباء محذوف ای و بحمدک سبحتک و قال

و قال الخطابی المعنی و بمعونتک التی هی نعمة توجب علی حمدک سبحتک لا بحولی و قوتی یرید انه مما اقیم فیه المسبب مقام السبب قال ابن

الشجری

الشجری فی فسبحوا بحمده هو کقولک اجبته بالتلبیة ای فاجبته بالتلبیة ای فسبحوا بحمده ای فسبحوه بالثناء اذ الحمد الثناء و ان متعلقه حال محذوفة ای معلنین بحمده

والوجهان فی فسبح بحمد ربک یعنی کفت امام محمد باقر علیه السلام ایا میدانی که چیست حد از داد رکوع و سجود کفتم نه کفت اینکه تسبیح

کنی در رکوع سه بار که سبحان ربی العظیم و بحمده و در سجود سبحان ربی الاعلی و بحمده سه بار پس هر که کم کند یکی را کم کرده است دو دانک

ثواب نماز خود را و هر که کم کند دو را کم کرده است چهار دانک ثواب نماز خود را و هر که تسبیح نکند نکوید در رکوع یا در سجود پس نیست نمازی

برای او اگر بجای آن ذکری دیکر نکوید بقرینه انچه کذشت در حدیث ششم باب بیست و چهارم و می آید در حدیث پنجم این باب

دوم اصل دخلت علی ابی عبد الله علیه السلم و هو یصلی فعددت له فی الرکوع و السجود ستین تسبیحة شرح و او در و السجود

برای عطف انفراد است پس در هر یک از رکوع و سجود شصت تسبیح شمرده شده یا برای عطف انسحاب است پس در هر کدام سی تسبیح شمرده

شده یعنی داخل شدم بر امام جعفر صادق علیه السلام و او بنماز میکزارد پس شمردم برای او در رکوع و در سجود شصت تسبیح سیوم

اصل عن حمزة بن حمران و الحسن بن زیاد قالا دخلنا علی ابی عبد الله علیه السلم و عنده قوم فصلی بهم

له   العصر و قد کنا صلینا فعددنا له فی رکوعه سبحان ربی العظیم اربعا او ثلثا و ثلثین مرة و قال احدهما فی حدیثه   و بحمده

فی الرکوع و السجود سواء شرح سواء بفتح سین و الف ممدوده نایب مفعول مطلق محذوف است بتقدیر قولا سواء یعنی روایتست از حمزة بن حمران و

حسن بن زیاد کفتند داخل شدیم بر امام جعفر صادق علیه السلام و نزد او جمعی بودند پس کزارد با ایشان نماز عصر را و بتحقیق ما نماز کزارده

بودیم پس شمردیم برای او در رکوع او سبحان ربی العظیم را سی و چهار بار یا سی و سه بار یعنی که در بعضی سی و چهار بار میکفت و در بعضی دیکر

سی و سه بار میکفت و کفت یکی از ان دو راوی در روایت خود و بحمده در رکوع و در سجود برابر یعنی که کفت شمردم در رکوع او

سبحان ربی العظیم و بحمده را سی و چهار بار یا سی و سه بار و شمردم در سجود او سبحان ربی الاعلی و بحمده را سی و چهار بار یا سی و سه بار

کلام مصنف اصل هذا لانه علم صلی الله علیه و آله احتمال القوم لطول رکوعه و سجوده و ذلک انه یروی ان الفضل

للامام ان یخفف و یصلی باضعف القوم شرح در بعض نسخ در صدر این قال الکلینی است و آن از الحاقات کاتبان مینماید هذا

مبتدا است لانه خبر مبتدا است یعنی این تطویل رکوع و سجود برای اینست که امام دانسته بود صلی الله علیه و آله تاب آوردن

الجماعت را برای طول رکوع او و سجود او و انچه کفتم برای اینست که روایت کرده شده است که فضیلت برای پیشنماز اینست

که تخفیف دهد نماز را و بکزارد نماز را بموافقت سستتر جماعتی که اقتدا باو کرده اند چنانکه کذشت در حدیث چهارم باب بیستم چهارم

اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال قلت له ادنی ما یجزی المریض من التسبیح فی الرکوع و السجود قال تسبیحة

واحدة شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام راوی کفت کفتم او را اکمتر انچه کافیست بیمار را از تسبیح در رکوع

و در سجود چیست کفت یک تسبیح پنجم اصل عن هشام بن الحکم قال قال ابو عبد الله علیه السلم ما من کلمة اخف علی اللسان

منها و لا ابلغ من سبحان الله قال قلت یجزینی فی الرکوع و السجود ان اقول مکان التسبیح لا اله الا الله

و الحمد لله و الله اکبر قال نعم کل ذا ذکر الله قال قلت الحمد لله و لا اله الا الله قد عرفناهما فما تفسیر

سبحان الله قال انفة لله الا تری ان الرجل اذا عجب من الشیء قال سبحان الله

شرح بعض مضمون این کذشت در حدیث هشتم باب بیست و چهارم ما مشابه لیس است من زایده است کلمة مبتدا است یا اسم ما است

و بر هر تقدیر مجرور بودن آن بعاریت اخف مرفوعست نزد بنی تمیم و نزد بعض حجازیین نیز بنا بر انکه ابطال آن بکسر همزه و سکون

نون عمل ما را چون میان ما و معمولش زاید شده باشد برای محض توسط باشد پس من که در اینجا متوسط شده مثل ان است و منصوبست نزد

بعضی جایز نبین بنا بر اینکه ابطال این عمل‌ها را برای مشابهت بان نافیه باشد منها بکسر میم و سکون نون و ضمیر مؤنث راجع بکلمه لا اله
الا الله است که معهود و معروفست و اخف بودن آن باعتبار اینست که احتیاج بجنبانیدن لبها ندارد و حروفش با آسانی بر زبان
اطفال جاری میشود و در رجع بسبحان الله نیست زیرا که مشتملست بر اضمار قبل الذکر بی ضرورت و چه تقدیم فقره دوم بر فقره اولی با
اندک تغییری میسر بود و ایضا لا اله الا الله اخف از سبحان الله است ابلغ بودن سبحان الله باعتبار اینست که مشتملست بر تنزیه
از شریک نیز که معنی لا اله الا الله است و مستلزم وصف بهر کمال است که معنی الحمد لله است و متضمن معنی الله اکبر است و او در و الحمد لله
و در و الله اکبر برای عطف انفرادات و مقصود گفتن یکی از این سه کلمه است الا انه بفتح همزه و فتح نون و فاعلیه تا علم استکشاف و بیان نون م
این گذشت در کتاب التوحید در حدیث دهم باب شانزدهم که باب معانی الاسماء و اشتقاقهاست عجب بصیغه ماضی معلوم باب علم است
یعنی روایتست از هشام بن الحکم گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلم نیست هیچ کلمه سبکتر بر زبان از کلمه لا اله الا الله که توحید
گر لا اله الا الله است و نه رساتر از سبحان الله هشام گفت که گفتم آیا کافیست مرا در رکوع و در سجود و اینکه گویم بجای تسبیح لا اله الا الله
و اینکه گویم الحمد لله و اینکه الله اکبر امام گفت آری هر کدام این یاد الله تعالی است هشام گفت که گفتم الحمد لله را و لا اله الا الله را کویم م
تحقیق شناختیم معنی آنها را پس چیست تفسیر سبحان الله گفت آن کمال است باد امتناع از هر نقص و قبیح است برای الله تعالی یا منزه بودن او
که مرد چون بشگفت آید از چیزی که مخلوق الله تعالی است میگوید سبحان الله مخفی نماند که هشام سؤال از معنی الله اکبر نیز کرده
و اینجا منقول نشده و بیان شد در کتاب التوحید در حدیث هشتم و نهم باب شانزدهم ششم اصل عن ابی جعفر علیه السلم
قال قلت له انی امام مسجد الحی فارکع بهم فاسمع خفقان نعالهم و انا راکع فقال اصبر رکوعک و
مثل رکوعک فان انقطع و الا فانتصب قائما شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلم راوی گفت که گفتم امام را بدرستی که
من پیشنماز اهل محله ام پس رکوع میکنم با ایشان پس میشنوم آواز نعلهای ایشان را که در کار آمدنند بجائی که من در رکوعم پس امام گفت مسجد م
انتظار ایشان بکش بقدر رکوع خود که عادت داری و برابر رکوع نیز پس اگر بریده شد آواز نعلهای ایشان خوب و الا پس راست شو
ایستاده باب بیست و هفتم اصل آنچه یسجد علیه و ما یکره شرح این باب بیان چیزیست که سجده کرده میشود بران در نماز و بیان
آنچه ممنوعست بران در نماز در این باب چهارده حدیث اول اصل قال ابو عبد الله علیه السلم لا تسجد الا علی الارض او ما سجده م
انبتت الارض الا القطن و الکتان شرح لا تسجد بصیغه نهی حاضر معلوم یا نفی غایب مجهول است القطن منصوب و استثنا از ما انبتت است
که در کلام موجب است یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلم سجده مکن مگر بر زمین یا آنچه رویاینده باشد آنرا زمین مگر پنبه و کتان دوم
اصل عن حریز عن زرارة عن ابی جعفر علیه السلم قال قلت له اسجد علی الزفت یعنی القیر فقال لا و لا علی الثوب
الکرسف و لا علی الصوف و لا علی شیء من الحیوان و لا علی الطعام و لا علی شیء من ثمار الارض و لا علی شیء
من الریاش شرح زفت بکسر زای با نقطه و سکون فا و تا ر دو نقطه در بالا است یعنی القیر کلام حریز است القیر بکسر قاف و سکون یا
دو نقطه در پایین و را بی نقطه چیزی سیاه چسبنده که آنرا فرش حمام میکنند و بعض بلاد الطعام بفتح طا بی نقطه خوردنی که عمده فایده
خوردن آن غذای بدن باشد بخلاف میوه که عمده فایده آن لذتست الریاش بکسر را بی نقطه و یا دو نقطه در پایین و الف خوران م
و شین با نقطه لباس فاخر مثل آنچه ابریشم داخل آنست و جمع ریش بکسر را و سکون یا بمعنی پرهای مرغان و هر دو اینجا مناسبت
یعنی روایتست از حریز از زراره از امام محمد باقر علیه السلم زراره گفت که گفتم امام را که آیا سجده کنم بر زفت مراد زراره قیر است
پس امام گفت نه سجده مکن بر زفت و نه بر جامه که پنبه است و نه بر ابریشم و نه بر چیزی از حیوان و نه بر نان و مانند آن و نه بر چیزی

از میوه ها

از میوه های زمین و نه بر چیزی از لباس فاخر مخفی نماند که توهم تناقض میشود میان این حدیث و حدیث سابق و دفع تناقض نزد جمعی بحمل نهی در این
حدیث بر تنزیه است که مختلف میباشد در شدت و ضعف و حمل نهی در حدیث اول بر مرتبه شدیده و حمل نهی در حدیث دوم بر
بر اعم بتقریب عدم استثنا از نبات الارض در حدیث پنجم این باب و نزد جمعی دیگر بحمل ما انبتت الارض بر ما عدای طعام و ثمار الارض است
و نزد جمعی دیگر بحمل نهی از سجده بر طعام و ثمار الارض بر تنزیه است و الله اعلم سیوم اصل سالت ابا الحسن علیه السلم عن الجص یوقد علیه م
علیه بالعذرة و عظام الموتی ثم یجصص به المسجد ایسجد علیه فکتب علیه السلم الی بخطه ان الماء و النار قد طهراه شرح
جص گچ که پخته میشود و بر دو قسم است اول آنچه مانند خاکست و بر بالای زمین آن آتش می افروزند تا آن پخته شود و بعد از آن آنرا
بیرون می آورند و در اینصورت آنچه گچ با آن پخته میشود ملاقات با گچ میکند دوم آنچه در کوره میزنند و در اینصورت آنچه با آن پخته
میشود ملاقات با گچ نمیکند و مراد اینجا قسم اولست گذشت در کتاب الطهارت در حدیث سیزدهم آخر ابواب که عن ابی عبد الله
علیه السلم قال سالته عمن یمس عظم المیت قال اذا جاز سنة فلیس به باس و ظاهر این دو حدیث اینست که استخوان میت مردار پیش از
تجاوز یکسال ملاقی خود را نجس میکند اگر سرایت چربی ظاهر باشد مثل اینکه ملاقی آن خاک باشد زیرا که خاک بغایت زود
جذب چربی میکند از آنچه ملاقات کند با آن پس لابد نیست پس اجزای گچ که ملاقی استخوان شده پاک میشود بمجموع آب و آتش یعنی
که هر کدام جزء مطهرست و مستقل نیست در تطهیر زیرا که آتش چربی آنرا زایل میکند و بی زوال چربی آب آنرا پاک نمیتواند کرد و زوال
چربی کافی نیست در طهارت بلکه آب میباید و شاید که تقدیم ماء بر نار با وجود اینکه او در حقیقت آتش پیش از ملاقات آبست بسبب رعایت
اشارت باین دقیقه باشد زیرا که اگر تقدیم نار بر ماء میکرد اقرب میبود بتوهم استقلال هر کدام و این منافات ندارد با اینکه اجزای
استخوان و عذره که غالبا در گچ میماند نیز پاک شود بآتش که آنرا استحاله کرده و بعنوان استقلال پاک کرده و بر اینکه اگر مراد بآب اینجا آبیست که با آن
گچ را تر میکنند دلالت میکند بر اینکه آب قلیل بملاقات نجاست نجس نمیشود و تطهیر میکند نجسی را که بر آن وارد شود اگر مانعی بگریزند آنچه باشد
پس خانه و سوا سیاکه جمیع خانه خود را نجس میشمرند خرابست چنانچه خراب میشود ایضا از حدیث اول و پنجم باب بیست و هشتم لیکن بعض این
میگویند که نجاست و تطهیر اینجا حقیقی نیست با وجود آنکه میگویند که نجاست عذره و عظام موتی حقیقی است و تطهیر آتش آنها را نیز
حقیقی است و میگویند که این داخل در مراد بان حدیث است و بعضی دیگر میگویند که مراد بالماء آب باران است اگر چه خلاف ظاهر است زیرا که
محل سؤال سجدی معین نیست عجب آنکه با وجود امثال این حدیث و تحقیق مذهب ابن ابی عقیل و موافقانش بعضی دعوی اجماع بر عدم تطهیر آب
گچ را با آن تر میکنند کرده اند و این محض دعویست و الله اعلم ظاهر این حدیث اینست که سجده بر گچ جایز باشد و موافق اینست آنکه سید
مرتضی رحمه الله تعالی تجویز تیمم بگچ کرده و الله اعلم یعنی پرسیدم امام موسی کاظم یا امام رضا علیهما السلم را از گچ که آتش افروخته میشود بر
بالای آن بنجاست آدمی و استخوانهای مردار ما پیش از تجاوز یکسال بعد از آن گچ مالیده میشود بآن مسجد آیا سجده کرده میشود بران
گچ پس نوشت امام علیه السلم سوی من بخط خود که بدرستی که آب و آتش بتحقیق پاک کرده اند آن گچ را چهارم اصل قال ابو عبد الله علیه السلم
دعا ابی بالخمرة فابطئت علیه فاخذ کفا من حصی فجعله علی البساط ثم سجد شرح الخمرة بضم خا با نقطه و سکون میم و را
بی نقطه حصیری کوچک که برای سجده نماز ساخته میشود البساط بکسر با یک نقطه فرشی که گسترده میشود ابطئت بصیغه ماضی مجهول غایبه
باب افعالست و ضمیر مستتر راجع بالخمرة است لا ابطاء دیر آوردن چیزی یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام که طلب کرد پدرم خمره را
پس دیر آورده شد نزد او پس فرا گرفت چنگی از سنگ ریزه را پس گذاشت آنرا بر فرش بعد از آن سجده کرد پنجم اصل عن احدهما
علیهما السلم قال لا باس بالقیام علی المصلی من الشعر و الصوف اذا کان یسجد علی الارض فان کان من نبات الارض

فلا باس بالقیام علیه والسجود علیه شرح مراد بارض در علی الارض موضعیست که مصلی بر بالای بعض آن فرش شده و از شعر و صوف نیست
پس شامل نبات نیز هست فاء در فان کان برای تعقیبست ذکری است پس مانند واو است یعنی روایتست از امام محمد باقر یا امام
جعفر صادق علیهما السلم امام گفت باکی نیست بایستادن بر جای نماز از مو و پشم چون سجده کرده میشده باشد بر خارج آن پس اگر باشد
مصلی از گیاه زمین مثل حصیر پس باکی نیست بایستادن بر آن مصلی و سجده کردن بر آن مصلی ششم اصل
عن ابی الحسن الرضا علیه السلم قال لا یسجد علی القیر و لا الصاروج شرح الصاروج بصاد بی نقطه و الف و ضم را
بی نقطه و سکون واو و جیم آنچه میسازند از آهک و خاکستر برای فرش حمام و حوض و مانند آنها یعنی روایتست از امام رضا علیه السلم
گفت سجده کرده نمیشود بر زفت و نه بر صاروج مخفی نماند که منافات نیست میان این حدیث و میان ظاهر حدیث سیوم
این باب زیرا که اگر چه آهک مثل گچ است اما در صاروج خاکستر بسیار میباشد و خاکستر مثل گچ نیست بلکه آن اگر چه داخل نبات
الارض بوده باشد استحاله یافته چنانچه بیان شد در شرح حدیث سیوم پس ممنوعست که بیان میشود در حدیث چهاردهم
این باب هفتم اصل عن سهل بن زیاد عن علی بن الریان قال کتب بعض اصحابنا الیه بید ابراهیم بن عقبة یسئله
یعنی ابا جعفر علیه السلم عن الصلوة علی الخمرة المدنیة فکتب صل فیها ما کان معمولا بخیوطة و لا تصل علی ما
کان معمولا بسیورة قال فتوقف اصحابنا فانشدتهم بیت شعر لتأبط شرا العدوانی کانها
خیوطة ماری تغار و تفتل و ماری کان رجلا حبالا کان یعمل الخیوط شرح
یعنی ابا جعفر علیه السلم کلام سهل بن زیاد است که در میان اجزای کلام علی در آمده ما کان محلا مجرور و بدل ضمیر فیها است انشاد
بنون و شین با نقطه و دال بی نقطه خواندن شعر عدوانی بفتح عین بی نقطه و فتح دال بی نقطه قبیله ایست ماری با الف و را بی نقطه و
تشدید یا است و صدر بیت اینست: واطوی علی الخمص الحوایا کانها پس کانها داخل مصراع اولست اطوی بطا بی نقطه بصیغه مضارع معتل
العین واوی و معتل اللام یائی متکلم وحده از باب ضربست الطی بفتح طا و تشدید یا سرعت سیر در سفر و دور رودن و الخمص بفتح خا
با نقطه و سکون میم و صاد بی نقطه جمع اخمص بفتح همزه و سکون خا و فتح میم یا جمع خمصا بفتح خا و سکون میم و الف ممدوده لاغر
الحوایا بفتح حا بی نقطه جمع حاویه یا جمع حویه بفتح حا و کسر واو و تشدید یا روده هایی که بجای شکل شتر و مانند آنست و الخمص مضاف
الیه است باضافه لفظی و مراد بالخمص الحوایا شتران باریک و گرسنه شکمست که در روده های آنها چیزی نیست ضمیر کانها راجع
بالخمص است یا راجع بالحوایا است تغار بغین با نقطه و الف و را بی نقطه بصیغه مضارع غایبه مجهول معتل العین واوی باب افعالست
و ضمیر مستتر راجع بخیوطه است و جمله استیناف بیانی است الاغاره محکم تابیدن ریسمان و واو در و تفتل حالیه است موافق مذهب
بعض نحویانست که تجویز واو حالیه میکنند در مضارع مثبت تفتل بفا و تا دو نقطه در بالا بصیغه مضارع غایبه مجهول از باب ضربست
الفتل تابیدن ریسمان و مانند آن و ماری تا آخر کلام علی است یعنی روایتست از سهل بن زیاد از علی بن ریان بفتح را
بی نقطه و تشدید یا دو نقطه در پایین علی گفت که نوشت بعض یاران ما سوی امام علیه السلم بدست ابراهیم بن عقبه بضم عین بی نقطه
و سکون قاف و با یک نقطه می پرسید او را مراد از علی بضمیر الیه و ضمیر یسئله امام محمد تقی علیه السلم بود از نماز بر خمره که در مدینه بافته میشود
پس امام گفت نماز کن در آن خمره آنچه بافته شده باشد بریسمانها و نماز مکن بر آنچه بافته شده باشد به تسمه‌ها باعتبار اینکه پوست
در دست مخالفان ما نند میته است و استعمال میته ممنوعست هر چند که ملاقات نکند با بدن علی گفت پس ایستادگی کردند یاران ما باعتبار
اینکه اگر استعمال خیوط و سیور بیتا میباشد پس خواندم برای ایشان بیت شعری را از تابط شرا عدوانی که مضمون آن اینست که در عرب

اعلی م

سر میکنم

زیر میکنیم بر بستر ای که لاغر رود ها اندازد گرسنگی گویا که آنها ریسمانهای ماری اند بیان این آنکه آن ریسمانها محکم تابیده میشود در حالی که تابیده میشود
و ماری بود مردی ریسمان فروش کار او این بود که میتابید ریسمانها را هشتم اصل قال ابو عبد الله علیه السلم السجود علی
الارض فریضة و علی الخمرة سنة شرح مراد بفریضه چیزیست که تکلیف بآن همقارن وعید بر ترک آن باشد و مراد بسنت
چیزیست که تکلیف بآن شده باشد بی وعید بر ترک آن و عمل بآن مستمر شده باشد از رسول الله و اهل بیت او علیهم السلم و ثواب اول
بیشتر از ثواب دوم است و مقصود اینجا اینست که تفاوت در ثواب میان این دو فرد فریضه مثل تفاوت در ثواب میان فریضه و
سنت است مثلا اگر ثواب سنت ده برابر باشد و ثواب فریضه بیست برابر باشد ثواب سجده بر خمره بیست برابر و ثواب سجده
بر زمین چهل برابر خواهد بود یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام ثواب سجده بر زمین مثل ثواب فریضه است و ثواب سجده بر خمره
مثل ثواب سنت است نهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال لا تسجد علی الذهب و لا علی الفضة شرح روایتست از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت سجده مکن بر طلا و نه بر نقره دهم اصل عن علی علیه السلم قال لا یسجد الرجل علی شیء لیس علیه سایر جسده شرح
شاید که ذکر رجل بعنوان مثال باشد پس زن نیز همچنین باشد شیء بفتح شین و سکون یا و همزه است جمله لیس علیه سایر جسده نعت شیء است و این
دو احتمال دارد اول اینکه مراد او از این باشد که موضع سجده بلندتر باشد از موضع سایر جسد بقدر زیاده از لبنه چنانچه می آید در حدیث چهارم
و پنجم باب آینده دوم اینکه مراد نهی از وضع جبهه بر چیزی بدون وضع الف بر آن چیز باشد چنانچه می آید در حدیث دوم باب آینده
و بنا بر اول جمله لیس علیه سایر جسده برای رفع ایجاب کلیست و بنا بر دوم برای سلب کلیست یعنی روایتست از علی علیه السلام گفت
سجده نمیکند مرد بر چیزی که نیست بر آن باقی بدن او یازدهم اصل عن احدهما علیهما السلم قال کان ابی یصلی علی الخمرة
یجعلها علی الطنفسة و یسجد علیها فاذا لم تکن خمرة جعل حصی علی الطنفسة حیث یسجد شرح
الطنفسه بفتح طا بی نقطه و سکون نون و فتح فا و سین بی نقطه و بضم طا و ضم فا و بکسر طا و کسر فا و بکسر طا و فتح فا و بعکس فرشی که
پرزدار میباشد مثل قالی یعنی روایتست از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلم گفت پدرم نماز میکرد بر حصیر کوچک که برای
سجده است میگذاشت آن را بر قالی و سجده میکرد بر آن پس چون نبود حصیر کوچک میگذاشت سنگ ریزه را بر قالی جایی که سجده میکرد
دوازدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم انه کره ان یسجد علی قرطاس علیه کتابة شرح کره بصیغه ماضی معلوم است یا باب تفعیلست
یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او ناخوش داشت یا ناخوش نموده این را که سجده کرده شود بر کاغذی که بر آن نوشته
باشد هر چند که سجده بر غیر موضع نوشته باشد ظاهر این اینست که سجده بر کاغذ غیر نوشته جایز باشد هر چند که از کو باشد باعتبار اینکه ممزوج
شده چنانچه می آید در حدیث چهاردهم این باب سیزدهم اصل عن علی بن جعفر عن اخیه موسی بن جعفر علیه السلم قال سالته
عن الرجل یسجد علی الرطبة النابتة قال فقال اذا الصق جبهته بالارض فلا باس و عن الحشیش النابت
الثیل و هو یصیب ارضا جددا قال لا باس شرح الرطبه بفتح را بی نقطه و سکون طا بی نقطه و با یک نقطه یونجه النابته بنون
و الف و با یک نقطه و تا دو نقطه در بالا روییده و مراد اینجا بلند شده فی الجمله است الحشیش بفتح حا بی نقطه و کسر شین با نقطه و سکون
یا دو نقطه در پایین و شین با نقطه گیاه الثیل بفتح نون و تشدید یا دو نقطه در پایین مکسوره آنچه در پا بد زمین است مثل گیاهی که ساق آن
قوی نباشد پس حرکت معنوی بر آن محکم گذار نمیرسد و در بعض نسخ بجای نون ثا سه نقطه است و آن گیاهیست ضعیف الساق الجدد
بفتح جیم و فتح دال بی نقطه و دال دیگر زمین هموار سخت یعنی روایتست از علی بن جعفر از برادرش امام موسی کاظم علیه السلم گفت پرسیدم
امام را از مردی که سجده میکند بر یونجه بر آمده علی گفت که پس امام گفت چون چسباند پیشانی خود را بر زمین یعنی که محکم گذارد پیشانی را

نهی م

وشیخ طوسی رحمه الله تعالی در تهذیب این حدیث را
حمل کرده بر معنی که منافی حدیث آینده و مانند آنست
و گفته‌ایم که این حدیث موافق مذهب بعض عامه است و گفتیم
در شرح عنوان کتاب الصلوة در مقدمه چهارم که در
کافی دو حدیث منافی یکدیگر نمیباشد و الحال گفتیم در
مقدمه پنجم که در کافی حدیث موافق مذهب مخالفان
برای تقیه نمیباشد م

بر روی گچ تا بر روی گچ بر زمین سه پس باکی نیست و پرسیدم امام را از مردی که سجده میکند بر گیاه بر آمده که ساق آن ضعیف است از زمین را
در جای بد و حال آنکه آن مرد بر نخورد زمینی را که هموار است امام گفت باکی نیست چهاردهم اصل من بعض اصحابنا کتب الی ابی
الحسن الماضی علیه السلم یسأله عن الصلوة علی الزجاج قال فلما نفذ کتابی الیه تفکرت و قلت هو مما
انبتت الارض و ما کان لی ان اسأل عنه قال فکتب علیه السلم الی لا تصل علی الزجاج و ان حدثتک
نفسک انه مما انبتت الارض و لکنه من الملح و الرمل و هما ممسوخان شرح الزجاج بفتح و ضم
و کسر زای با نقطه و دو جیم شیشه نفذ بنون و فا و ذال با نقطه بصیغه ماضی معلوم با مصدر النفوذ گذر این و مراد اینجا روانه شدن است
انبتت بتا سه نقطه و بای یک نقطه و تا دو نقطه در بالا بصیغه ماضی معلوم غایبه باب افعال است الانبات امتیاز دادن سنگ را از سایر اجزای
زمین و از آن ماخوذ است انبات بمعنی معرفت چیزی چنانچه باید نسبت در انبتت الارض بعنوان مجاز است زیرا که فاعل انبات
فی الحقیقه الله تعالی است سائل خیال کرده بوده که هر چه از اجزای زمین ساخته شود حکم زمین دارد حتی طلا و نقره و امثال اینها
از معدنیات ما در ما کان لی نافیه است و ان مصدریه است حدثتک بحا بی نقطه و دال بی نقطه و ثا سه نقطه بصیغه ماضی معلوم غایبه باب
تفعیل است من در من الملح ابتدائیه است که مستعمل شده در معنی مماثلت مثل قول رسول الله صلی الله علیه و آله انا من علی و علی منی
و اصل این اینست که دو مثل متصل بهم مخلوق میشوند غالبا پس گویا که هر مثلی که جدا باشد از مثلی دیگر با آن مثل بوده و از آن جدا شده
الرمل بفتح را بی نقطه و فتح میم جواهر پراکنده که زینت کنند بآن حصیر سجده گاه را یا مانند آن از ابرای بزرگان دنیا مثل لعل و یاقوت و
مانند آنها و این لفظ گذشت در کتاب فضل القرآن در حدیث اول باب ... که باب ترتیل القرآن است و لکنه استدراک است از
انبتت الارض و دلالت بر تصدیق آن میکند ممسوخ بسین بی نقطه و خا با نقطه بصیغه اسم مفعول از باب منع است المسخ تغییر حال چیزی
بروشی که اسم سابق آن مستعمل در آن نشود اصلا چنانچه گویا که قلب ماهیت آن شده یعنی روایت است از بعض یاران ما نوشت
سوی امام موسی کاظم علیه السلم می پرسید او را از نماز بر شیشه یعنی سجده بر شیشه در نماز بعض اصحاب گفت پس چون روانه شد مکتوب
من سوی او فکر کردم و با خود گفتم که شیشه از جمله چیزیست که امتیاز داده آن را از زمین از سایر اجزای خود و نمیرسید مرا که سؤال کنم او را
از آن با معنی که آن حکم سنگ دارد که از اجزای زمین است و سجده بر آن جایز است و حاجت بسؤال نیست بعض اصحاب گفت
که پس نوشت امام علیه السلام سوی من که نماز بر شیشه مکن هر چند که گفته باشد ترا نفس تو که آن از جمله چیزیست که امتیاز داده آن را
زمین و لیکن شیشه مثل نمک و جواهر است و آن دو بیرون کرده شده اند از اسم زمین باب پنجاه و هشتم اصل باب وضع
الجبهة علی الارض شرح این باب بیان کیفیت گذاشتن پیشانی بر محل سجده است مثل زمین در این باب ده حدیث است اول اصل
عن ابی جعفر علیه السلم قال الجبهة کلها من قصاص شعر الرأس الی الحاجبین موضع السجود فایما
سقط من ذلک الی الارض اجزاک مقدار الدرهم و مقدار طرف الانملة شرح الجبهه بفتح جیم و سکون بای یک نقطه
آنچه مانند سطح مستویست در بالای دو ابرو و آن از بالای میان یک ابروست تا بالای میان ابروی دیگر القصاص بفتح و ضم و
کسر قاف آخر رستنگاه موی سر فایما ای تعریفیست ای بفتح همزه و تشدید یا مضموم اسمیست برای استفهام و مرفوع و مبتدا است
و مضاف بما که اسمیست بمعنی شیء و نکره موصوفه بجمله است و استفهام بر دو قسم است اول صریح مثل آیت سوره مریم ثم لننزعن
من کل شیعة ایهم اشد علی الرحمن عتیا بنابر اینکه مفعول لننزعن محذوف باشد چنانچه مذهب خلیل است بتقدیر لننزعن اسم
السلام موافق آنچه گذشت در کتاب الدعا در باب من قال لا اله الا الله مخلصا که باب چهل و پنجم است که اذا کان یوم القیمة

جزئی از غیر آن مثل امتیاز

وجمع الله

وجمع الله الاولین و الآخرین فیسلب لا اله الا الله منهم الا من کان علی هذا الامر و مراد بشیعه کسی باشد که دوستی و یاری کند مخالف خود را
بنابر تجویز اختلاف از روی ظن و اجتهاد مثل کسی که گوید که مجتهد مخطی یک ثواب دارد و مجتهد مصیب دو ثواب دارد و در این لفظ مشترک میان
واحد و تثنیه و جمع مستعمل در واحد باشد چنانچه گفته در سوره انعام ان الذین فرقوا دینهم و کانوا شیعا لست منهم فی شیء و ایهم
بتقدیر قائلین ایهم باشد و این جمله قرینه مفعول محذوف باشد باعتبار دلالت بر اینکه هر یک از ایشان از اهل عتو اند و داخل
جهنم میشوند بترتیب بنابر تفاوت در شدت و ضعف بین قابل اسم اسلام که بظاهر آنند نیستند در حقیقت مخفی نماند که نسبت استفهام
حقیقی با بنده تعالی از قبیل مجاز در نسبت و بنابر ضبط خفای آن باو است دوم غیر صریح بمعنی هر کدام مثل ای رجل عصی الله یهلک
و اینجا قسم دوم مراد است اجزاک خبر مبتدا است مقدار فاعل فعل محذوف است بتقدیر اجزاک مقدار و جمله استیناف بیانی است و حذف
برای احتراز از صورت تکرار است نظیر حذف مبتدا که هو است در الله لا اله الا هو الحی القیوم درهم در زمان بنی امیه مسکوک مدور بوده
از نقره که بوزن چهل و هشت جو میانه بوده چنانچه بیان میشود در کتاب الزکوة در شرح حدیث دوم باب سیوم که باب العلة فی وضع
الزکوة علی ما وضع است الانمله بفتح و ضم و کسر همزه و سکون نون و فتح و ضم و کسر میم که نه لغت باشد بندی از انگشت است یا آنکه
در آن است ناخن خواه انگشت کوچک و خواه انگشت بزرگ و مراد اینجا بند انگشت سبابه است یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلم گفت
پیشانی جمیع آن از آخر رستنگاه موی سر تا دو ابرو جای سجده است پس هر کدام که فرود آید از جمله پیشانی سوی زمین کافیست ترا یا آن
این که کافیست ترا قدر درهم و قدر طرف بند آخر انگشت یعنی آنچه ملاصق زمین میشود چون سر انگشت بر زمین گذارند دوم اصل
اخبرنی من سمع ابا عبد الله علیه السلم یقول لا صلوة لمن لم یصب انفه ما یصیب جبینه شرح صلوة اینجا محمول بر نماز کامل است نزد
جمعی و محمول بر نماز مطلقست نزد سید مرتضی و موافقانش ما یصیب بمعنی ما یجوز ان یصیب است یا بتقدیر ما قد یصیب است و الا بجای
آن ما اصاب میگفت الجبین بفتح جیم و کسر بای یک نقطه و یا دو نقطه در پایین و نون پیشانی و آنچه میان پیشانی و صدغ است در دو
پهلوی پیشانی و مراد اینجا معنی اول است مثل آنچه می آید در کتاب الحج در حدیث سی و ششم باب فضل الحج و العمرة و ثوابهما که باب
بیست و هشتم است که و عفر جبینک فی التراب یعنی خبر داد مرا کسی که شنید از امام جعفر صادق علیه السلم که میگفت که نیست نماز
کامل برای کسی که در نیافت بینی او آنچه را که جایز است سجده او بر آن سیوم اصل قال ابو عبد الله علیه السلم اذا وضعت جبهتک علی
نبکة فلا ترفعها و لکن جرها علی الارض شرح النبکه بفتح نون و فتح سکون بای یک نقطه زمین مرتفع و مراد اینجا جاییست که ارتفاع
آن از موضع قدم بیشتر از خشت باشد چنانچه ظاهر میشود از حدیث پنجم این باب یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلم چون از روی
خطا گذاری پیشانی خود را بر زمینی که بسیار مرتفع باشد پس بردار پیشانی خود را تا بجایی که سجده در سجده نشود و لیکن بکش آن را
بر زمینی که زیاده از خشت بلند نباشد چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال سألته عن موضع جبهة الساجد یکون
ارفع من قیامه قال لا و لکن یکون مستویا شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت پرسیدم او را از
جای پیشانی سجده کننده در نماز که آیا میباشد بلندتر از جای ایستادن او امام گفت نه و لیکن میباشد برابر مراد این است که بلندی
و پستی هیچکدام خوب نیست مگر بقدر خشت زیرا که آن در حکم مساوات است چنانچه ظاهر میشود در حدیث آینده پنجم اصل
فی حدیث آخر فی السجود علی الارض المرتفعة قال اذا کان موضع جبهتک مرتفعا عن رجلیک قدر لبنة
فلا بأس شرح و در حدیثی دیگر در سجود بر زمین بلند امام علیه السلم گفت چون باشد جای پیشانی تو بالاتر از جای دو پای تو بقدر یک خشت
پس باکی نیست ششم اصل عن مصادف قال خرج بی دمل فکنت اسجد علی جانب فرای ابو عبد الله علیه السلم

مرفوع

اجزای

و قسم

فقال ما هذا فقلت لا استطیع ان اسجد من اجل الدمل فانما اسجد منحرفا فقال لی
لا تفعل ولکن احفر حفیرة فاجعل الدمل فی الحفرة حتی تقع جبهتک علی الارض شرح روایت از صادق
گفت بیرون آمده بپیشانی من دملی پس سجده میکردم بر پهلوی از دو پهلوی پیشانی که دو جبین است پس دید امام جعفر صادق
علیه السلم اثر سجود را در جبین من گفت چیست این خاک که در جبین تست پس گفتم که نمیتوانم که سجده حقیقی کنم بسبب دمل پس چرک
میت که سجده میکنم کردیده پس گفت مرا که مکن و لیکن بکن کوکی را پس بگردان دمل را در آن کو تا فرود آید پیشانی تو بر زمین
هفتم اصل سئل ابو عبد الله علیه السلم عمن بجبهته علة لا یقدر علی السجود علیها قال یضع ذقنه علی الارض ان
الله عز و جل یقول و یخرون للاذقان سجدا شرح ذقن بفتح ذال بی نقطه و فتح قاف و بفتح ذال و سکون قاف زنخ در سوره
بنی اسرائیل چنین است ان الذین اوتوا العلم من قبله اذا یتلی علیهم یخرون للاذقان سجدا و یقولون سبحان ربنا ان کان وعد
ربنا لمفعولا و یخرون للاذقان یبکون و یزیدهم خشوعا مشهور اینست که لام در للاذقان بمعنی علی است و برای استعلاء حقیقی است
و ظاهر این حدیث کر اینست که برای بیست مجازی باشد زیرا که جمع میان واو در یخرون و میان سجدا در این حدیث مبنی
بر اینست که مقصود نقل فقره اخیره است بالمعنی برای دو فایده اول افاده اینکه معلوم میشود بقرینه تکرار یخرون للاذقان
اینکه مراد بگذاشتن زنخ گذاشتن نصف رو است بر وشی که نصف زنخ نیز بر زمین گذاشته شود چنانچه در سجده شکر متعارف
و این آیت برای بیان سجده شکر جمعیت و لهذا یخرون للاذقان مکرر شده پس مراد اینست که یک نصف رو را بر زمین میگذارند
بروشی که زنخ نیز گذاشته شود چنانچه گویا که آن نصف رو را بر زمین گذاشته اند برای اینکه زنخ گذاشته شود و نصفی دیگر را
بعد از آن میگذارند بهمین روش و مناسب این گذشت در کتاب الایمان و الکفر در حدیث هفتم باب پنجاه و نهم که باب التواضع
است دوم اینکه معلوم شود که در هر دو صورت حقیقت سجده و بعث یعنی پرسیده شد امام جعفر صادق علیه السلم از آن
از کسی که در پیشانی او آفتی هست قدرت ندارد بر سجده بر پیشانی امام گفت میگذارد زنخ خود را در ضمن گذاشتن نصف رو بر
زمین بیان این آنکه بدرستی که الله عز و جل میگوید در حق جمعی از اهل کتاب که داده شده اند علم بمحکمات کتاب و سجده شکر
میکنند چون خوانده میشود بر ایشان قرآن در سوره بنی اسرائیل که و بازمی افتند برای گذاشتن زنخها بر زمین بر جایی که سجده
کنند کانند هشتم اصل رایت ابا عبد الله علیه السلم سوی الحصا حین اراد السجود شرح دیدم امام جعفر صادق علیه السلم را که هموار کرد سنگریزها
سجده گاه را وقتی که خواست که سجده کند نهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال قلت له الرجل ینفخ فی الصلوة
موضع جبهته فقال لا شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت که گفتم او را که آیا مرد پف میکند در نماز
جای پیشانی خود را پس گفت نه دهم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلم عن الرجل یسجد و علیه العمامة لا یصیب
وجهه الارض قال لا یجزئه ذلک حتی تصل جبهته الی الارض شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را
از مردی که سجده میکند بر جایی که بر سر او است عمامه بر نمیخورد روی او بسجده گاه زمین را امام گفت کافی نیست او را آن تا آنکه رسد پیشانی
او بزمین باب بیست و نهم اصل باب القیام و القعود فی الصلوة شرح این باب کیفیت ایستادن و نشستن در نماز است او سوی هم
در این باب نه حدیث است اول اصل عن ابی جعفر علیه السلم قال اذا قمت فی الصلوة فلا تلصق قدمک بالاخری
دع بینهما فصلا اصبعا اقل ذلک الی شبر اکثره و اسدل منکبیک و ارسل یدیک و لا تشبک اصابعک و لتکونا
علی فخذیک قبالة رکبتیک و لیکن نظرک الی موضع سجودک شرح اصبعا بدل التفصیل فصلا است که مراد
عرض

عرض اصبع است میتواند بود که مراد طول اصبع باشد اقل مرفوع و خبر مبتدای محذوف است بتقدیر هو اقل و جمله معترضه است و برای این قیاس است
اکثره و مقصود بذکر این دو جمله تاکید افاده تخییر است و گاهی ترک این تاکید میکنند چنانچه در آب جاه میگویند انزح ثلثین دلوا الی
اربعین الی برای انتهای مفعول است مثل فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق و شیخ بهایی رحمه الله تعالی در کتاب الحبل المتین
گفته و اکثر مرفوع بفاعلیه الظرف کما فی قوله تعالی و علی ابصارهم غشاوة او مبتدا و الظرف خبره اسدل بسین بی نقطه و دال بی نقطه صیغه
امر باب نصر یا ضرب افعال است لا تشبک بشین بانقطه و بای یکنقطه بصیغه نهی حاضر باب تفعیل است التشبیک چیزی را مانند
دندانهای شانه کردن بفاصله دادن میان اجزای آن ماخوذ است از شبک بفتح شین و فتح با بمعنی دندانهای شانه و مراد
بتشبیک اصابع انجا جدا کردن آنها از یکدیگر است القبالة بضم قاف و تخفیف با یکنقطه برابر بیان نظیر و لیکن نظرک الی
موضع سجودک گذشت در شرح حدیث اول باب بیست و چهارم یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلم گفت چون ایستی
در نماز پس متصل مکن پاهای خود را بپای دیگر واگذار میان آن دو فاصله از یک انگشت که کمتر فاصله است تا یک وجب که اکثر فاصله
و فرو گذار دو دوش خود را و روانه کن دو دست خود را و جدا از یکدیگر مکن انگشتان خود را و باید که باشند دو دست تو بر دو
ران تو در برابر دو زانوی تو و باید که باشد نگاه تو سوی سجده گاه اگر چشم گشوده باشد اصل فاذا رکعت فصف فی
رکوعک بین قدمیک تجعل بینهما قدر شبر و تمکن راحتیک من رکبتیک و تضع یدک الیمنی
علی رکبتک الیمنی قبل الیسری و بلغ اطراف اصابعک عین الرکبة و فرج اصابعک اذا وضعتها علی
رکبتیک شرح مضمون این گذشت در حدیث اول باب بیست و چهارم اصل وان وصلت اطراف اصابعک فی
رکوعک الی رکبتیک اجزاک ذلک و احب الی ان تمکن کفیک من رکبتیک فتجعل اصابعک فی عین الرکبة
و تفرج بینهما و اقم صلبک و مد عنقک و لیکن نظرک الی ما بین قدمیک شرح ظاهر وان
وصلت تا آخر اینست که اقل واجب در انحنای مرد مقداریست که مستحب است برای زن چنانچه بیان میشود در حدیث دوم
این باب شیخ بهایی رحمه الله در کتاب الحبل المتین گفته و قوله علیه السلم فان وصلت اطراف اصابعک صریح فی عدم وجوب الانحناء
الی ان تصل الراحتان الی الرکبتین وصلت بصیغه ماضی معلوم مخاطب باب ضرب است الوصل سانیدن و میتواند بود که بصیغه غایب باشد
الوصول رسیدن پس اطراف منصوب یا مرفوع میتواند بود واجب مرفوع و مبتدا است الی بتشدید یا مفتوحه مرکب از حرف جر و ضمیر
متکلم است ان تمکن بفتح همزه و سکون نون و صیغه مضارع معلوم مخاطب باب تفعیل خبر مبتدا است عین بضم عین و ضم عین جمع یا اعین است
یا بفتح عین و سکون یا است چنانچه گذشت در حدیث اول باب بیست و چهارم ضمیر بینهما راجع برکبتیک است یعنی و اگر
رسانی طرفهای انگشتان خود را در رکوع خود سوی دو زانوی خود کافیست ترا آن و محبوبتر سوی من اینست که قرار دهی
دو کف دست خود را در دو زانوی خود پس گردانی انگشتان خود را در نواحی زانو و فاصله کنی میان دو زانو و مساوی کن
مهره پشت خود را و بکش گردن خود را و باید که باشد نگاه تو سوی فاصله میان دو پای تو اصل فاذا اردت ان تسجد
فارفع یدیک بالتکبیر و خر ساجدا و ابدأ بیدیک فضعهما علی الارض قبل رکبتیک تضعهما معا شرح
خر بکسر خا و تشدید را بی نقطه بصیغه امر باب ضرب است یا بضم خا از باب نصر است یعنی پس چون خواهی که سجده کنی بعد از
برداشتن سر از رکوع و راست ایستادن پس بردار دو دست خود را بتکبیر و بیفت بر جایی که سجده کننده باشی و پیش دار دو دست
خود را پس بگذار آن دو را بر زمین پیش از دو زانوی خود میگذاری آن دو دست را یکدفعه اصل و لا تفترش ذراعیک

افتراش السبع ذراعیه ولا تضعن ذراعیک علی رکبتیک وفخذیک ولکن تجنح بمرفقیک شرح الافتراش مصدر باب افتعال
چیزی را فرش خود کردن بگذاشتن بعض بدن خود بر بالای آن چیز افتراش منصوب مفعول مطلق ای تشبیه است و از اینجا ظاهر میشود که نهی
پهن کردن ذراعین مطلقا نیست بلکه پهن کردن ذراعین و گذاشتن بعض بدن بر بالای آنها است و فخذیک بتقدیر ولا علی فخذیک است
تجنح بجیم و نون و حاء بی‌نقطه بصیغه مضارع معلوم مخاطب باب نصر و ضرب مرفوعست لنظیره ولکن تحرفهما که می‌آید و باء در بمرفقیک برای
تعدیه است الجنوح میل کردن و میتواند بود که تجنح بصیغه امر باب تفعیل باشد و با برای آلت باشد التجنح بالدار شدن یعنی و فرش خود
مکن دو ذراع خود را مانند فرش خود کردن درنده دو ذراع خود را در وقت خواب و مانند آن و مگذار البته دو ذراع خود را بر دو زانوی خود و نه
بر دو ران خود ولیکن میل بفرمایی و دوری میکنی از بدن خود دو آرنج خود را اصل ولا تلصق کفیک برکبتیک ولا تدنهما
من وجهک بین ذلک حیال منکبیک ولا تجعلهما بین یدی رکبتیک ولکن تحرفهما عن ذلک شیئا
وابسطهما علی الارض بسطا واقبضهما الیک قبضا وان کان تحتهما ثوب فلا یضرک وان افضیت
بهما الی الارض فهو افضل ولا تفرجن بین اصابعک فی سجودک ولکن ضمهن جمیعا شرح
بین متعلق با دنا است که در ضمن لا تدنهما است مشار الیه ذلک رکبتین و وجه است حیال بکسر حاء بی‌نقطه و یاء دو نقطه در پایین منصوب
بانزاع است بتقدیر اقصد حیال ضمیر لا تجعلهما راجع بکفیک است بین یدی عبارت است از برابر قبله است تحرفهما بحاء بی‌نقطه و راء
بی‌نقطه و فاء بصیغه مضارع مخاطب باب ضرب یا باب تفعیل مرفوعست الحرف والتحریف میل فرمودن چیزی بطرفی یعنی و متصل مکن دو
دست خود را بدو زانوی خود و نزدیک مکن دو دست را بروی خود در میان آنچه مذکور شد که وجه و رکبتین باشد بمعنی که دو دست را
در میان رو و دو زانو مگذار و قصد کن برابر دو دوش خود را و مگذار دو دست خود را در پیش دو زانوی خود بروشی که قبله حقیقی آن دو زانو
باشد ولیکن منحرف میکنی دو دست را از قبله دو زانو اندکی مراد اینست که دوری دو دست از یکدیگر بیشتر کن از دوری دو زانو
از یکدیگر و بگستران دو دست را بر زمین گستردنی که میسر باشد و نزدیک کن دو دست خود را بسوی خود در حالت سجده نزدیک
کردنی اندک مراد اینست که در وقت گذاشتن دو دست در برابر دو دوش چنان کن که میل آنها بطرف رو باشد نه بطرف
مقابل آن پس مراد از میان محاذی دوش میان قبله حقیقی زانو باشد و اگر باشد در پایین دو دست تو جامه مثل آستین پیراهن
پس ضرر نمیرساند ترا و اگر رسانی آن دو دست را بسوی زمین که مصلی است پس آن بهتر است و فاصله مکن البته میان انگشتان
خود ولیکن بچسبان آنها را بهمگی ظاهر اینست که انگشت شست را نیز بکف دست باید چسبانید شیخ بهائی رحمه الله تعالی در ابن م
کتاب الحبل المتین گفته والظرف اعنی بین فی ذلک متعلق بمحذوف فی التقدیر واجعلهما بین ذلک ای بین الرکبتین والوجه وقوله
علیه السلام ولا تجعلهما بین یدی رکبتیک ای لا تجعلهما فی نفس قبلة الرکبتین بل احرفهما عن ذلک قلیلا ولا ینافی هذا ما فی
حدیث حماد من انه علیه السلام بسط کفیه بین یدی رکبتیه لان المراد بکون الشیء بین الیدین کونه بین جهتی الیمین والشمال وهو اعم من
المواجهة الحقیقیة والانحراف الی احد الجانبین ویستعمل ذلک فی المعنیین فاستعمل فی هذا الحدیث فی الاول وفی الآخر فی الثانی
اصل قال واذا قعدت فی تشهدک فالصق رکبتیک بالارض وفرج بینهما شیئا ولیکن ظاهر قدمک
الیسری علی الارض وظاهر قدمک الیمنی علی باطن قدمک الیسری والیتاک علی الارض وطرف
ابهامک الیمنی علی الارض وایاک والقعود علی قدمیک فتتاذی بذلک ولا تکون قاعدا علی
الارض فتکون انما قعد بعضک علی بعض فلا تصبر للتشهد والدعاء شرح الیتان بفتح همزه و سکون لام

و یا دو نقطه

و یاء دو نقطه در پایین و تاء با نقطه تثنیه الیه است نون آن باضافه افتاده و مراد اینست که میباید که دو سرین بر زمین باشد اگر میسر شود بنابر اینکه برای
بعضی که سببی در مفاصل ایشان باشد این میسر نیست پس سرین چپ ایشان بر زمین است و سرین راست محاذی زمین است با اندک فاصله و قعود
بر قدمین عبارت از گذاشتن تمام سرین بر دو پاشنه است خواه پشت دو پا بر زمین باشد و خواه پشت یکی بر شکم دیگری باشد فتتاذی
بتقدیر ان منصوبست زیرا که تحذیر مثل نهی است و لا تکون منصوبست لفظا فتکون نیز منصوبست لفظا فلا تصبر نیز منصوبست لفظا و اللام
اشارتست باینکه نهی از قعود بر قدمین و امر بضد آن برای اکثر مردمانست پس هرکس اختیار هیئتی از نشستن میکند که صبر او برای تشهد
و دعا در آن بیشتر از اقسام دیگر باشد یعنی امام گفت و چون نشینی در تشهد خود پس متصل کن دو زانوی خود را بزمین و فاصله کن میان دو
زانو اندکی و باید که باشد پشت پای چپ تو بر زمین و باید که باشد پشت پای راست تو بر شکم پای چپ تو و باید که باشد دو سرین تو بر زمین
و باید که باشد کنار شست پای راست تو بر زمین و دور دار از یکدیگر خود را از نشستن بر دو پای خود را تا مبادا که آزار کشی تو از آن و نباشی
نشسته بر زمین پس باشی بر روشی که جز این نباشد که نشسته باشد بعض تو بر بعضی دیگر پس صبر نکنی برای طول تشهد و دعا مراد اینست که صاحب
اینست که دو قدم بسیار تاب نمی‌آورد ثقل سرین را برای آن زاد دوم اصل عن زرارة قال اذا قامت المرأة فی الصلوة جمعت
بین قدمیها ولا تفرج بینهما وتضم یدیها الی صدرها لمکان ثدییها فاذا رکعت وضعت یدیها فوق
رکبتیها علی فخذیها لئلا تطأطأ کثیرا فترتفع عجیزتها فاذا جلست فعلی الیتیها لیس کما یقعد
الرجل واذا سقطت للسجود بدأت بالقعود وبالرکبتین قبل الیدین ثم تسجد لاطئة بالارض فاذا کانت فی
جلوسها ضمت فخذیها ورفعت رکبتیها من الارض واذا نهضت انسلت انسلالا لا ترفع عجیزتها اولا شرح
لا تفرج بفاء و راء بی‌نقطه و جیم بصیغه نفی یا نهی مضارع معلوم غائبه باب تفعیل یا باب ضرب است لمکان مصدر میمی است تطاطا بفتح طاء بصیغه مضارع معلوم
غائبه مضاعف رباعی مجرد است بحذف یکی از دو تاء جلست بمعنی فاذا ارادت الجلوس بعد رفع راسها من الرکوع است و مراد باین جلوس جلوسیست
که مذکور میشود بعد از این در قول او که بدات بالقعود و علی الیتیها بمعنی است که در وقت شروع در حرکتی که منجر بنشستن میشود چند وقت
بدن خود را بر بالای الیتین میدارد بروشی که الیتین الی جانب زمین میل کند پیش از نشستن برای اینکه الیتین او مرتفع
نشود و لیس کما یقعد الرجل اشارتست باینکه مرد بعد از رفع راس از رکوع سرشیب میشود و دو دست خود را اول بر زمین میگذارد پس
الیتین او مرتفع میشود و اذا سقطت للسجود در بیان حالتی دیگر است که بعد از حالت سابقه است و پیش از سجود است لاطئة بطاء
بی‌نقطه و همزه که گاهی منقلب بیا میشود بصیغه اسم فاعل باب علم است ظاهر ذکر فاء در فاذا کانت فی جلوسها و ذکر واو در و اذا نهضت منه م
اینست که این کلام برای بیان روش برخاستن زن باشد بعد از آنکه سر از سجدتین برداشته باشد و بعد از آنکه نشسته باشد و تشهد خوانده
باشد در جلسه استراحت باشد و ترک چگونگی نشستن زن بعد از رفع راس از سجده خواه در میان دو سجده و خواه در تشهد و خواه در
جلسه استراحت شده باشد برای اشعار باینکه تفاوتی میان زن و مرد در آن نیست پس ضم فخذین و رفع رکبتین برای تهیه برخاستن
بروش انسلال است و جمعی میگویند که ضم فخذین و رفع رکبتین در وقت تشهد است برای زن والله اعلم یعنی روایتست از زراره
که از راویان امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام است گفت چون ایستد زن در نماز جمع میکند میان دو پای خود و فاصله نمیکند
میان آنها و میرساند دو دست خود را بسوی سینه خود برای بودن دو پستان او پس چون رکوع کند میگذارد دو دست خود را
بالای دو زانوی خود بر دو ران خود تا سرشیب نشود بسیار پس نمودار شود کفل او پس چون شروع در انحدار کند برای نشستن
بدن خود را بر بالای الیتین جمع میدارد و چون افتد برای سجده ابتدا میکند بنشستن و ابتدا میکند بگذاشتن دو زانو بر زمین پیش از

نیست اراده نشستن او مانند اراده نشستن مردم

کذاشتن دو دست بعد از ان سجده میکند چسبیده بزمین پس چون باشد نشستن او بعد از برداشتن سر از سجده و اراده برخواستن کند متصل بیکدیکر میکند
دو ران خود را و بر میدارد دو زانوی خود را از زمین که دو زانو بران بود و چون بر میخیزد کشیده میشود و کشیده شدن بر میدارد کفل
خود را اول بر بعنی که کج نمیشود در اثنای برخاستن سیوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال لا تقع بین السجدتین اقعاء
شرح لا تقع بفتح تاء و کسر قاف و عین بی نقطه مکسور بصیغه نهی حاضر معتل اللام واوی باب افعالست الاقعاء مهیا شدن از برای جماع با ماده ماخوذست
از قعو بفتح قاف و سکون عین بی نقطه مصدر باب نصر بمعنی جماع کردن و در اقعاء آدمی دو نوع متعارفست اول نشستن بر دو پاشنه و کذاشتن سر انکشتهای
دو پا بر زمین دوم نشستن بر دو پاشنه و کذاشتن پشت پا بر زمین و در حیوانات دیکر بروشهای مختلف است مثل اینکه سک بروش نشستن بر دوم
و دو کف پا و دو کف دست است اقعاء مفعول مطلق برای نوعست مراد نوع اولست و قید منهی عنه است مخفی نماند که اکر مراد اعم از نوع اول
و دوم باشد ملایم بعض احادیث نخواهد بود مثل اینکه منقول شده که لا باس بالاقعاء بین السجدتین زیرا که جواز اقعاء با وجود کراهت مخصوص
بین السجدتین منیست و مثل آنچه کذشت در حدیث اول این باب که فتاذی بذلک تا آخر زیرا که بین السجدتین طول جلوس منیست تا کسی آزار
کشد و الله اعلم یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم کفت بر دو پاشنه منشین میان دو سجده نوعی از نشستن که سر انکشتهای پا بر زمین
باشد چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال اذا سجدت المرأة بسطت ذراعیها شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم کفت
چون سجده کند زن میکسترد دو ذراع خود را پنجم اصل کان علی علیه السلم اذا اهوی ساجدا انکب و هو یکبر شرح اهوی بصیغه ماضی معلوم
معتل العین واوی و معتل اللام یایی باب ضربست ساجدا حال محققه معیده است انکب بنون و تخفیف با یکنقطه بصیغه ماضی معلوم باب انفعالست
الانکباب جدا و دور شدن اعضا از یکدیکر شدن او و هو یکبر حالیه است و حال محققه موکده است یکبر بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعیل است
یعنی عادت امیر المؤمنین علیه السلم این بود که چون می افتاد سجده کننده دور میکرد اعضای خود را از یکدیکر بر جای و زرک میشد
بسبب دور کردن اعضا از یکدیکر ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال اذا سجد الرجل ثم اراد ان ینهض فلا یعجن بیدیه
فی الارض و لکن یبسط کفیه من غیر ان یضع مقعدته علی الارض شرح لا یعجن بعین بی نقطه و جیم بصیغه نفی مضارع
معلوم غایب باب نصر یا ضربست العجن تکیه کردن بر پشت انکشتان دست کره شده چنانچه خمیرکر میکند یعنی روایتست از امام جعفر صادق
علیه السلام کفت چون سجده کند مرد و بعد از ان اراده کند که برخیزد پس تکیه نمیکند بدو دست کره شده در زمین و لیکن میکسترد دو دست
خود را بی آنکه کذارد نشستکاه خود را بر زمین مراد نهی از مانند اقعاء کلبست که بیان شد در شرح حدیث سیوم این باب هفتم اصل
عن عبد الرحمن بن ابی عبد الله قال سألته عن جلوس المرأة فی الصلوة قال تضم فخذیها شرح روایتست از عبد الرحمن بن ابی
عبد الله که از راویان امام جعفر صادق علیه السلم است کفت پرسیدم امام را از نشستن زن در نماز امام کفت متصل بیکدیکر میکند
دو ران خود را یعنی که تورک نمیکند بلکه نوع دوم اقعاء میکند که بیان شد در شرح حدیث سیوم این باب تا بی جدا کردن دو ران
از یکدیکر هشتم اصل عن بعض اصحابنا قال المرأة اذا سجدت تضممت و الرجل اذا سجد تفتح شرح روایتست از
بعض شیعه امامیه که کلام ایشان از پیش خود نیست بلکه نقل از امام مفترض الطاعه است کفت چون زن سجده کند اعضای خود را متصل
بیکدیکر میکند و مرد چون سجده کند اعضای خود را از یکدیکر جدا میکند نهم اصل عن ابی جعفر علیه السلم قال قلت له فصل
لربک و انحر قال النحر الاعتدال فی القیام ان یقیم صلبه و نحره و قال لا تکفر فانما یصنع ذلک المجوس
و لا تلثم و لا تحتفز و لا تقع علی قدمیک و لا تفترش ذراعیک شرح النحر بفتح نون
و سکون حاء بی نقطه و راء بی نقطه مصدر باب منع استقامت بمعنی برابر یکدیکر بودن اعضای کسی در قیام نماز و انست مراد بالاعتدال فی

القیام

القیام ان بفتح همزه و سکون نون مصدریه است و مصدر عطف بیان الاعتدال است یقیم بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال و ضمیر مستتر
راجع بمکلف است الصلب بضم صاد بی نقطه و سکون لام و با یکنقطه مهره پشت النحر بفتح نون و ضم حاء بی نقطه و راء بی نقطه جمع نحیر بفتح نون
و کسر حاء اعضایی که مستقیم میتوانند شد مثل دست یعنی مرکب از بازو و ارش و کف و انکشتان دست و استقامت در قیام را توجه
بنماید چنانچه کذشت در حدیث پنجم باب فرض الصلوة که باب سیوم است و می آید در حدیث آخر باب الصلوة فی ثوب واحد تا آخر
که باب پنجاه و نهم است لا تکفر بتاء و راء بی نقطه بصیغه نهی مخاطب معلوم باب تفعیل است التکفیر شکم دست راست ابر پشت دست چپ
کذاشتن در وقت قیام در نماز فانما یصنع ذلک المجوس اشارتست باینکه عمده استقامت ظاهر ترک تکفیر است و مجوس اینجا استعاره شده
برای پیروان اهوا و ظنون باعتبار اینکه چنانچه کبران قایل بتعدد معبودند یکی یزدان دیکری اهرمن این جماعت بتعدد معبودند باعتبار پیروی نیز قایل م
ظنون پیشوایان خود چنانچه کفته در سوره توبه اتخذوا احبارهم و رهبانهم اربابا من دون الله و کذشت در کتاب العقل در حدیث
اول باب التقلید که باب نوزدهم است بدانکه از ملاحظه سیاق سوره کوثر باعتبار فاء در فصل و استیناف بیانی در شانئک هو الابتر ان م
و ملاحظه این حدیث امر الله تعالی مردمان را باستقامت در قیام نماز برای اینست که استقامت ظاهر دلالت کند بر استقامت باطن یعنی ظاهر میشود اینکه م
بر پیروی اهوای مختلفه و ظنون خود رایان در افعال و تروک نماز و مانند آن چنانچه کفته در سوره شوری که و استقم کما امرت و لا تتبع اهواءهم
و ظاهر میشود اینکه مراد بکوثر امیر المؤمنین علیه السلم است و این سوره در وقتی نازل شده که منافقان قریش میخواسته اند که درود بر محمد و آل
محمد جز نماز نباشد بوسیله اینکه محمد صلی الله علیه و آله پسر ندارد پس ابتر است و درود بر دختر زاده کیک است و جواب اینست که کوثر و اولاد
معصومین او تا آخر الزمان آل محمدند و درود بر محمد و آل محمد ثمره نمازست و آن باعتبار است که نماز را صلوة میکویند پس این سوره مبارکه
برهانست امامت امیر المؤمنین و یازده فرزند او از فاطمه علیهم السلم است نزد صاحب انصاف لا تلثم بتاء سه نقطه بصیغه حاضر باب نصر یا باب تفعل نهی م
بحذف یکتا است لا تحتفز بحاء بی نقطه و فاء و زاء با نقطه بصیغه نهی حاضر باب افتعالست الاحتفاز اعضای خود را متصل بیکدیکر کردن چنانچه
زنان در سجود میکنند لا تقع بصیغه نهی معتل اللام واوی باب افعالست اقعاء بیان شد در شرح حدیث سیوم این باب لا تفترش بفاء و راء
بی نقطه بصیغه نهی حاضر باب افتعالست افتراش ذراعین یعنی متصل کردن جمیع هر کدام از ساعدهاست بزمین در وقت سجود یعنی روایتست
از امام محمد باقر علیه السلم راوی کفت کفتم او را که چه معنی دارد قول الله تعالی در سوره کوثر که پس صلوة برای رضای صاحب کل خود کن م
و نحر کن امام کفت نحر یعنی استقامت در ایستادن به روشی که مکلف راست کند مهره پشت خود را و سایر اعضایی را که راست
میتواند کرد و امام کفت که دست بر روی دست مکذار در قیام نماز چه جز این نیست که میکند این را مجوس این امت و دهن بند مبند در نماز
و اعضای خود را متصل بیکدیکر مکن در سجود مثل زنان و مثل سک بر بالای دو پاشنه دو پای خود در وقت تشهد و پهن مکن بر زمین دو ذراع خود را
در وقت سجود باب سی ام اصل باب التشهد فی الرکعتین الاولیین و الرابعة و التسلیم شرح این بابست در تشهد است در دو رکعت اول و در
رکعت چهارم و سلام دادن در آخر نماز در این باب ده حدیث است اول اصل سألت ابا جعفر علیه السلم عن التشهد فقال لو
کان کما یقولون واجبا علی الناس هلکوا انما کان القوم یقولون ایسر ما یعلمون اذا حمدت الله اجزأ
عنک شرح پرسیدم امام محمد باقر علیه السلم را از تشهد که آیا دعا و تحیات که مخالفان آن را لازم میشمرند در تشهد و تارک آن را ستم میشمرند چیست
پس امام کفت اکر میبود چنانچه مخالفان میکویند واجب بر مردمان هلاک میشدند مردمان زمان رسول علیه السلم بیان این آنکه جز این
نیست که بودند آن جماعت بر روشی که میکفتند در تشهد آسانتر آنچه را که میدانستند چون حمد کنی الله تعالی را بعد از تشهد کفایت میکند
از تو مشقت دعای تحیات را دوم اصل قلت لابی جعفر علیه السلم ای شیء اقول فی التشهد و القنوت قال قل باحسن ما علمت

موقتا کملک الناس شرح گفتم امام محمد باقر علیه السلام را چه چیز کویم در تشهد و در قنوت امام گفت که بهتر آنچه دانستی در ادای شهادتین و دعا
چه بدبختی که نشان اینست که اگر معهود لفظی که در تشهد یا قنوت باید گفت معین می‌بود هر آینه هلاک میشدند مردمان زمان رسول علیه السلام سیوم اصل
سألت ابا جعفر علیه السلام عن ادنی ما یجزئ من التشهد فقال الشهادتان شرح پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از کمتر آنچه
کافیست از جمله تشهد پس گفت شهادت توحید و شهادت رسالتست اشارتست باینکه درود بر محمد و آل محمد واجب جزء تشهد نیست مانند (علیحده م)
سلام چهارم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام اقرأ فی التشهد ما طاب فلله وما خبث فلغیره فقال هکذا کان
یقول علی علیه السلام شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که آیا بخوانم در ابتدای تشهد که آنچه نیکوست از جمله نامها پس از الله تعالی است و آنچه
زشتست پس از غیر اوست پس امام گفت که چنین میگفت علی علیه السلام مخفی نماند که این مضمون موافق مضمون الاسماء الحسنی کلها لله است
که می‌آید در حدیث اول باب النوادر پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ینبغی للامام ان یسمع من خلفه التشهد
ولا یسمعونه هم شیئا شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت سزاوارست پیشنماز را اینکه شنواند جمعی را که در پس او و نزدیک
او بند تشهد و نشنوانند پیشنماز را آن جماعت چیزی ششم اصل قال لی ابو عبد الله علیه السلام کلما ذکرت الله به والنبی
صلوات الله علیه وآله فهو من الصلوة فان قلت السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین فقد انصرفت شرح
کل مرفوع و مبتدا است ما موصوله است یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام هر چه تا گفتی بعد از تشهد الله تعالی را بآن مثل اللهم انت
السلام ومنک السلام والیک یرجع السلام تا آخر و تا گفتی نبی را صلوات الله علیه وآله مثل السلام علیک ایها النبی ورحمة الله و
برکاته پس آن از جمله نماز است پس چون گفتی السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین پس برگشتی از نماز خواه پیشنماز باشی و خواه ماموم
باشی و خواه منفرد باشی مخفی نماند که ظاهر این اینست که السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته باعث انصراف از نماز نشود بلکه بعد انصراف
گفته شود و تفصیلی که مذکور میشود در شرح حدیث آینده و شاید که آنچه می‌آید در حدیث اول باب چهل و ششم که باب التسلیم علی المصلی است
که رد سلام علیکم و لا یقول وعلیکم السلام مبنی بر این باشد که سلام رجوع باعث انصراف از نماز است موافق اینست آنچه شیخ طوسی رحمه الله
در تهذیب در باب کیفیة الصلوة وصفتها والمفروض من ذلک والمسنون روایت کرده که عن ابی جعفر علیه السلام قال شیئان یفسد الناس
بهما صلوتهم قول الرجل تبارک اسمک وتعالی جدک ولا اله غیرک وانما هو شیء قالته الجن بجهالة فحکی الله عنهم وقول الرجل السلام علینا و
علی عباد الله الصالحین و در همین باب که عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن الرکعتین الاولیین اذا جلست فیهما للتشهد
فقلت وانا جالس السلام علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته انصراف هو قال لا ولکن اذا قلت السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین فهو (ایها النبی م)
الانصراف هفتم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام اذا کنت فی الصف فسلم تسلیمة عن یمینک وتسلیمة عن
یسارک لان عن یسارک من یسلم علیک واذا کنت اماما فسلم تسلیمة وانت مستقبل القبلة شرح
مراد بتسلیم اینجا سلامیست که بعد از سلام انصرافست و چون آن در منفرد نمیباشد منحصرست در سه قسم که اشارت بآنها شده در این حدیث
اول سلام امام دوم سلام ماموم که در یسار او کسی باشد سوم سلام ماموم که در یسار او کسی نباشد لان استدلالست بتسلیمة
عن یسارک و این اشارتست باینکه سلام بجانب یسار شرطست بودن کسی در یسار مصلی بخلاف سلام بجانب یمین عدول از لفظ
ماضی بلفظ مضارع در یسلم علیک برای اشعار باینست که این سلام از قبیل جواب سلام نیست بلکه پس ترتیب در آن ملحوظ نیست
ولهذا ماموم جواب سلام امام علیحده نمیگویند یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام که چون باشی در نماز جماعت در میان صف
پس سلام کن یکسلام جانب راست و یکسلام جانب چپ برای اینکه در جانب چپ تو کسی هست که سلام میکند بر تو و چون باشی

پیشنماز

برحالی م

پیشنماز پس سلام کن یکسلام که تو رو بقبله باشی یعنی که رو را بجانب راست و چپ مگردان بدانکه ظاهر احادیث کافی اینست که سلام
بعد از سجده آخر نماز بر سه قسمست اول آنچه بقصد انصراف از نمازست و آن بلفظ السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین است و پس
چنانچه گذشت در حدیث سابق و بعنوان التفات بدست راست است چنانچه می‌آید در حدیث آینده دوم آنچه پیش از سلام انصرافست
و آن مکمل تشهد است آن بغیر لفظ السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین است چنانچه بیان شد در حدیث سابق سیوم آنچه بعد از
سلام انصرافست و آن در منفرد نمیباشد و آن مقصود است در این حدیث و حدیث نهم این باب و آن بلفظ السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته
است و بر این محمولست روایت شیخ طوسی در تهذیب در باب کیفیة الصلوة وصفتها والمفروض من ذلک والمسنون که عن علی بن جعفر قال
رایت اخوتی موسی واسحق ومحمدا بنی جعفر یسلمون فی الصلوة عن الیمین والشمال السلام علیکم ورحمة الله السلام علیکم ورحمة الله و این در
زمانی بوده که مجموع ایشان ماموم بوده اند و اقتدا بامام جعفر صادق علیه السلام کرده بوده اند و اسقاط لفظ وبرکاته از قبیل اختصار
است و قسم سیوم بر سه قسم است اول سلام کسی که ماموم است و در دست چپ او کسی هست و او دو سلام میکند یکی بجانب راست
و یکی بجانب چپ دوم سلام کسی که ماموم باشد و بر دست چپ او ماموم دیگر نباشد و او یکسلام میکند بعنوان التفات
بجانب راست سیوم سلام کسی که پیشنماز باشد و او یکسلام میکند رو بقبله بقصد خطاب مامومین موافق این تفصیل است روایت
شیخ طوسی رحمه الله در تهذیب در باب کیفیة الصلوة وصفتها وشرح الاحدی وخمسین رکعة وترتیبها والقراءة فیها والتسبیح فی رکوعها
وسجودها والقنوت فیها والمفروض من ذلک والمسنون که عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا کنت اماما فانما التسلیم ان تسلم علی النبی
صلی الله علیه وآله السلام وتقول السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین فاذا قلت ذلک فقد انقطعت الصلوة ثم تؤذن القوم فتقول
وانت مستقبل القبلة السلام علیکم وکذلک اذا کنت وحدک تقول السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین مثل ما سلمت وانت
امام فاذا کنت فی جماعة فقل مثل ما قلت وسلم علی من علی یمینک وشمالک فان لم یکن علی شمالک احد فسلم علی الذین علی یمینک
ولا تدع التسلیم علی یمینک ان لم یکن علی شمالک احد مخفی نماند که در این روایت تؤذن بهمزه و ذال با نقطه بصیغه مضارع مخاطب
معلوم از باب افعال یا باب تفعیل برای کثرت از ایذان اعلام و مراد اینجا اعلام برخصت دادن مردم است برای تمام شدن نماز و بر این
محمولست روایت شیخ طوسی در باب کیفیة الصلوة وصفتها والمفروض من ذلک والمسنون که عن عمار بن موسی قال سألت ابا عبد الله
علیه السلام عن التسلیم ما هو فقال هو اذن و گفتگوی سلام و اذن می‌آید در حدیث هفتم باب پنجاه و ششم و در شرح حدیث اول و دوم
باب صلوة الخوف که باب شصت و ششم است و در حدیث اول باب صدم که باب النوادر است و السلام علیکم اقتصارست و مراد السلام علیکم (از قبیل م)
ورحمة الله وبرکاته است چنانچه می‌آید در حدیث اول باب صدم بدانکه از آنچه گفتیم ظاهر میشود که سلام کننده بر چهار قسم است اول منفرد
و او دو سلام میکند یکی سلام مستحب که مکمل تشهد است مثل السلام علیک ورحمة الله وبرکاته دیگری سلام واجب که سلام انصرافست و آن (ایها النبی م)
بلفظ السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین است و مستحب است بعنوان التفات بجانب راست باشد دوم پیشنماز و او سه سلام میکند
یکی مستحب که مکمل تشهد است دیگری واجب سلام انصرافست دیگری مستحب که سلام اذن است رو بقبله است و آن بلفظ السلام علیکم
ورحمة الله وبرکاته است سیوم ماموم که در جانب چپ او کسی هست و او چهار سلام میکند یکی سلام مستحب که مکمل تشهد است دیگری سلام
واجب که سلام انصرافست دیگری سلام مستحب بجانب راست دیگری سلام مستحب بجانب چپ این دو سلام آخر بلفظ السلام علیکم ورحمة الله
وبرکاته است چهارم ماموم که در جانب چپ او کسی نیست و او سه سلام میکند یکی سلام مستحب که مکمل تشهد است دیگری سلام واجب
که سلام انصرافست دیگری سلام مستحب بجانب راست که بلفظ السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته است هشتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام

قال اذا انصرفت من الصلوة فانصرف عن یمینک شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت چون برگردی از نماز پس برگرد
جانب راست خود ذکر مصنف این حدیث را در تحت عنوان این باب برای اشارت بانست که مراد اینست که السلام علینا و علی عباد الله الصالحین
را العنوان التفات بجانب راست باید گفت خواه مصلی پیشنماز باشد و خواه ماموم و خواه منفرد و بعضی میگویند که مراد اینست که در وقت انتشار
و رفتن مصلی بجانب راست باید رفت و موید اولست آنچه می آید در حدیث بیست و چهارم باب شصت و چهارم که ثم تسجد فی السهو
بعد ما ینصرف انه علیه [illegible] سالت ابا عبد الله علیه السلم عن الرجل یقوم فی الصف خلف الامام و لیس علی
یساره احد کیف یسلم قال یسلم واحدة عن یمینه شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی که می ایستد در صف
در پس پیشنماز و نیست بر دست چپ او هیچکس چون سلام میکند امام گفت سلام میکند یک سلام جانب راست خود و مراد سلام بعد از
انصرافست چنانچه مذکور شد در شرح حدیث نهم این باب [illegible] قال ابو عبد الله علیه السلم اذا قمت من الرکعة فاعتمد
علی کفیک و قل بحول الله و قوته اقوم و اقعد فان علیا علیه السلم کان یفعل ذلک شرح الحول بفتح حاء بی نقطه و سکون
واو بمعنی و مراد اینجا سستی عزم کسی است از کاری القوة زورمندی و مراد اینجا زورمندی عزم کسی است بر کاری و اضافه این دو بالله تعالی باعتبار
اینست که قوت عزم هر کسی بر کاری و سستی عزم او از ضد آن کار بمشیت و ارادت و قدر و قضای الهی است و این رد است بر معتزله و قدریه
چنانچه مفصل شد در کتاب التوحید در شرح حدیث چهارم باب سی ام که باب الجبر و القدر و الامر بین الامرین است یعنی گفت امام جعفر صادق
علیه السلام چون برخیزی از رکعتی که تمام شده باشد پس تکیه کن بر دو دست خود و بگو بحول الله تعالی و قوته برمیخیزم و می نشینم چه بدرستی که
علی علیه السلام عادت او این بود که میکرد و این را برای رد بر قدریه چنانچه ابن ادریس رحمه الله تعالی در آخر کتاب سرائر نقل کرده یازدهم اصل
قال ابو عبد الله علیه السلم اذا جلست فی الرکعتین الاولیین فتشهدت ثم قمت فقل بحول الله و قوته اقوم و اقعد شرح
گفت امام جعفر صادق علیه السلام چون نشینی در دو رکعت اول و تشهد کنی بعد از ان برخیزی پس بگو آنچه را که بیان شد در شرح حدیث سابق

باب سی و یکم اصل باب القنوت فی الفریضة و النافلة و متی هو و ما یجزی فیه شرح القنوت بضم قاف مصدر باب نصر و در عنوان قنوت فرع و
مراد اینجا برداشتن دو دست بدعاست و اگر قنوت عبارت از محض دعا باشد لازم می آید که در هر رکعتی بعد از رفع راس از رکوع قنوت
مستحب باشد زیرا که سمع الله لمن حمده جمله دعائیه است چنانچه گذشت در کتاب الدعاء در حدیث اول باب بیست و هفتم که باب التحمید و
التمجید است و این منافات دارد با حدیث هفتم و سیزدهم این باب و قنوت گاهی مستعمل میشود در محض دعا چنانچه اشارت بآن میشود در
شرح حدیث دهم این باب صاحب قاموس گفته القنوت الطاعة و السکوت و الدعاء و القیام فی الصلوة و الامساک عن الکلام و اقنت دعا
علی عدوه و اطال القیام فی صلوته و ادام الحج و اطال الغزو و تواضع لله و ابن اثیر در نهایه گفته فیه تفکر ساعة خیر من قنوت لیلة قد تکرر
ذکر القنوت فی الحدیث و یرد بمعان متعددة کالطاعة و الخشوع و الصلوة و الدعاء و العبادة و القیام و طول القیام و السکوت فیصرف
فی کل واحد من هذه المعانی الی ما یحتمله لفظ الحدیث الوارد فیه و فی حدیث زید بن ارقم کنا نتکلم فی الصلوة حتی نزلت و قوموا لله قانتین
فامسکنا عن الکلام اراد به السکوت و قال ابن الانباری القنوت علی اربعة اقسام الصلوة و طول القیام و اقامة الطاعة و السکوت
یعنی این باب بیان قنوتست در نماز فریضه و نافله و بیان اینکه در چه وقت قنوتست و بیان آنچه کافیست در قنوت در این باب یازده حدیث
اول اصل عن محمد بن مسلم قال سالت ابا جعفر علیه السلم عن القنوت فی الصلوات الخمس فقال اقنت فیهن جمیعا
قال و سالت ابا عبد الله علیه السلم بعد ذلک عن القنوت فقال لی اما ما جهرت فیه فلا تشک شرح
لا تشک بشین بی نقطه و تشدید کاف مفتوحه یا مضمومه بصیغه نهی حاضر مضاعف باب نصر است الشک اضطراب خاطر و مراد اینجا ترس از

مخالفان

مخالفانست و اشارتست باینکه در قنوت نماز جهر تقیه نمیرود زیرا که موافق مذهب مخالفان نیز هست بخلاف نماز اخفات چنانچه می آید در حدیث
سیوم این باب و کلام شیخ بهائی در کتاب الحبل المتین اینست قوله علیه السلم اما ما جهرت فیه فلا تشک محمول عند من قال بوجوب القنوت فی الجهریة
علی النهی عن الشک فی وجوبه و اذن یمکن حمله علی النهی عن الشک فی استحبابه لاقتضائه بمعونة المقام و ذکر اما التفصیلیة عدم استحباب القنوت
فی الاخفاتیة و هو مناف للاجماع لکنک خبیر بان الحمل علی النهی عن الشک فی تاکد استحبابه لا محذور فیه یعنی روایتست از محمد بن مسلم گفت
پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از قنوت در نمازهای پنجگانه پس امام گفت قنوت کن در آنها همگی محمد بن مسلم گفت و پرسیدم امام جعفر
صادق علیه السلام را بعد از ان از قنوت پس گفت مرا اما نمازی که جهر کردی در ان پس مترس از اضطراب خاطر خود و راه مده در آن مخفی نماند
که مفهوم اینست که آن نماز که اخفات میکنی در ان قنوت مکن در ان در موضع تقیه اگر قنوت در هر دو مستحب است دوم اصل عن صفوان
الجمال قال صلیت خلف ابی عبد الله علیه السلم ایاما فکان یقنت فی کل صلوة یجهر فیها و لا یجهر فیها شرح
روایتست از صفوان شتردار گفت نماز گزاردم در پس امام جعفر صادق علیه السلم چند روز پس قنوت میکرد در هر نمازی که جهر کرده میشود در آن و خواه
نمازی که جهر کرده نمیشود در آن سیوم اصل عن ابی بصیر قال سالت ابا عبد الله علیه السلم عن القنوت فقال فیما یجهر
فیه بالقراءة قال فقلت له انی سالت اباک عن ذلک فقال لی فی الخمس کلها فقال رحم الله ابی ان
اصحاب ابی اتوه فسالوه فاخبرهم بالحق ثم اتونی شکاکا فافتیتهم بالتقیة شرح رحم الله ابی
جمله خبریه است و مراد اینست که پدرم گرفتار شدت تقیه بحدی که من گرفتار آن نبودم و موید این گذشت در کتاب الحجة در حدیث اول باب شصت و یکم
که باب ان الائمة علیهم السلم لم یفعلوا شیئا تا آخر است و این منافات ندارد با آنچه گذشت در کتاب العقل در حدیث ششم باب اختلاف الحدیث
که باب بیست و دوم است اینکه امام محمد باقر علیه السلام گاهی فتوای از روی تقیه میداد و جمله ان اصحاب ابی تا آخر استیناف بیانی است اتوا
هر دو جا بهمزه و تا دو نقطه در بالا بصیغه ماضی معلوم معتل اللام یائی باب ضرب است شکاکا بتشدید کاف اولست و در آن سه احتمالست
اول اینکه بفتح شین با نقطه باشد و حال باشد از مفعول اتونی و ایهام مقابل رحم الله ابی باشد دوم اینکه بضم شین حال از فاعل اتونی باشد
سیوم اینکه بضم شین حال از مجموع فاعل و مفعول اتونی باشد مثل لقیته راکبین و بر هر تقدیر مراد بشک اضطراب خاطر از ترس ضرر مخالفانست
چنانچه گذشت در شرح حدیث اول این باب بالتقیة بتقدیر بوجوب التقیة است و مراد اینست که چون ترس من و اصحاب من از ضرر مخالفان بسیار
است ایشانرا گفتم بقصد امر بتقیه و تو غلط فهمیدی کلام مرا و مراد من اینست که در نزد مخالفان در غیر نماز جهر قنوت مکنید اگر چه در خلوت در نماز
اخفات نیز قنوت مستحب است اگر خوف اطلاع مخالفان بر آن نباشد و نظیر این جوابست آنچه می آید در حدیث دوم باب پنجاه و ششم که اذا لم
تدرک تکبیرة الرکوع فلا تدخل فی تلک الرکعة و بیان میشود ظاهر فافتیتهم بالتقیة اینست که مخالفان آن زمان در جمیع نمازهای جهریه قنوت
میکرده باشند بنابر ظاهر عموم ما یجهر فیه و میتواند بود که عموم مراد نباشد بلکه مراد نماز جمعه باشد یا نماز فجر نیز داخل باشد چنانچه مذهب
بعض مخالفان این زمانست یعنی روایتست از ابو بصیر گفت پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از قنوت پس گفت در نمازیست که
جهر کرده میشود در ان بقراءت ابو بصیر گفت پس گفتم او را بدرستی که من پرسیدم پدر ترا از قنوت پس گفت در پنج نمازست همگی آنها پس
گفت رحمت کند الله تعالی پدر مرا بیان این آنکه بدرستی که یاران پدرم آمدند نزد پدرم پس سوال کردند او را پس خبر داد ایشانرا
بحق چون ترسی از کسی نداشت بعد از ان آمدند نزد من در حالی که من بغایت اضطراب خاطر داشتم از ترس ضرر مخالفان بر خود و اصحاب
خود پس فتوی دادم ایشانرا بوجوب تقیه مخفی نماند که از این تقریر ظاهر شد که این حدیث برای طعن بر اصحاب چنانچه ابو بصیر نیست و نقل
ابو بصیر این حکایت را با نیز ورش شاهد عدالت اوست بر آنچه گفتیم و چون تواند بود که طعن باشد و حال آنکه او از اجلاء شیعه امامیه از اصحاب امام محمد باقر علیه السلم

خواه نمازی [illegible]

و امام جعفر صادق علیهما السلام بسیار است چهارم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام اُقنُت فی کلّ رکعتین فریضةً او نافلةً قبل الرکوع شرح
فریضه مجرور و صفت کل است باعتبار اینکه مضاف الیه کل مؤنث است یا باعتبار اینکه برای تأنیث نیست بلکه برای نقل از وصفیت باسمیت است
فریضه او نافله احتراز است از دو رکعت آخر ظهر مثلا زیرا که مراد بفریضه اینجا ما فرضه الله است و آن فریضه با نیمه نیست چنانچه گذشت در حدیث
دوم باب فرض الصلوة و نافله نیز نیست توضیح قبل الرکوع می آید در شرح حدیث هفتم این باب یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام قنوت
کن در هر دو رکعت که فریضه باشد یا نافله باشد پیش از رکوع رکعت دوم پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته
عن القنوت فقال فی کلّ صلوة فریضةٍ و نافلةٍ شرح روایت از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از قنوت
پس گفت در هر نمازیست که فریضه باشد مثل دو رکعت اول ظهر یا نافله باشد مثل یک رکعت وتر مخفی نماند که اینجا دو احتمال است اول اینکه استعمال صلوة
در دو رکعت اول ظهر توان کرد دوم اینکه مراد بفریضه اعم از محض فریضه و آنچه مرکب است از فریضه و غیر فریضه باشد ششم اصل عن ابی عبد
الله علیه السلام قال من ترک القنوت رغبةً عنه فلا صلوة له شرح روایت از امام جعفر صادق علیه السلام است گفت که
هر که ترک کند قنوت را برای اعراض از آن و عدم تقیید تو باستحباب آن پس نماز او باطل است هفتم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال
القنوت فی کلّ صلوةٍ فی الرکعة الثانیة قبل الرکوع شرح روایت از امام محمد باقر علیه السلام گفت قنوت در هر نمازیست
از نمازهای پنجگانه در رکعت دوم پیش از رکوع فی الرکعة الثانیة قبل الرکوع منافات ندارد با حدیث منقول در فقیه از حریز از زراره
از امام محمد باقر علیه السلام در قنوت جمعه که و علی الامام فیها قنوتان قنوت فی الرکعة الاولی قبل الرکوع و فی الرکعة الثانیة بعد الرکوع
و من صلاها وحده فعلیه قنوت واحد فی الرکعة الاولی قبل الرکوع زیرا که ما نحن فیه برای بیان قنوت در جمعه و غیر جمعه است در غیر
صورت تقیه در زمان ظهور دولت باطل که زمان عدم انعقاد شروط جمعه و دو رکعتیست در حضر بالکلیه و مراد بامام در حدیث فقیه
امام مفترض الطاعة مبسوط الید است و مراد بمن صلاها وحده کسی است که بی امام مفترض الطاعة مبسوط الید باشد و در تقیه باشد مثل
اینکه میان مخالفان باشد و ذکر وحدت باعتبار اینست که صفوف مخالفان مانند دیوار هاست چون نمازهای ایشان باطلست
و شیخ بهائی رحمه الله تعالی در کتاب الحبل المتین در بیان این حدیث گفته که یعطی باطلاقه بعمومه انه لا فرق فی ذلک بین الجمعة و غیرها و هو
مذهب الصدوق رحمه الله و المشهور بین الاصحاب رضی الله علیهم ان فی الجمعة قنوتین فی الاولی قبل الرکوع و فی الثانیة بعده و ذهب المفید
و جماعة الی انه لیس فیها الا قنوت واحد فی الاولی قبل الرکوع هشتم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلام عن القنوت و ما یقال
فیه فقال ما قضی الله علی لسانک و لا اعلم له شیئًا موقّتًا شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از قنوت و آنچه گفته
میشود در قنوت پس گفت دعاییست که جاری سازد الله تعالی بقضا و قدر خود بر زبان تو و نمیدانم برای قنوت چیزی را که معین باشد
بمعنی که غیر آن مجزی نباشد نهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال القنوت فی الفریضة الدعاء و فی الوتر الاستغفار شرح
مراد بدعا اینجا اعم از نفرین و استغفار و غیر آنها است و مراد اینست که خصوص دعایی در فریضه منظور نیست بخلاف وتر که در آن خصوص
استغفار منظور است و میتواند بود که مراد بدعا آن باشد که متعدی بعلی میشود بمعنی نفرین بر دشمنان دین بطلب فرج آل محمد علیهم السلام
یعنی روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت قنوت در نماز فریضه طلب حاجت هر چه باشد و در نماز وتر طلب خصوص
آمرزش است برای خود و سایر مؤمنان دهم اصل قلت لابی جعفر علیه السلام رجل نسی القنوت فذکره و هو فی بعض
الطریق فقال یستقبل القبلة ثم لیقله ثم قال انی لأکره للرجل ان یرغب عن سنة رسول الله صلی الله
علیه و آله او یدعها شرح ثم در اول بفتح ثاء سه نقطه اسم اشاره است لیقله بکسر لام حرف جر و فتح نون و سکون قاف ست

بمعنی القضاء

بمعنی القضاء او بعدها کلام امام است یا از تتمه کلام راویست یعنی گفتم امام محمد باقر علیه السلام را مردی فراموش کرد قنوت را و بیاد آورد آنرا
بر حالی که او در اثنای راه است پس امام گفت برابر روی خود میکند قبله را آنجا برای قضای قنوت بعد از آن امام گفت بدرستی که
من هر آینه کراهت میدارم برای مرد اینرا که اعراض کند از سنت رسول الله صلی الله علیه و آله یا واگذارد آنرا مخفی نماند که ادخال
قنوت در سنت با وجود آیت سوره بقره و قوموا لله قانتین باعتبار اینست که رفع یدین جزء مراد بقنوت اینجا و تکلیف بآن
مدلول ظاهر این آیت نیست یا باعتبار اینست که امر در این آیت محمول بر استحباب است و گذشت در شرح حدیث اول باب فرض الصلوة
یازدهم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلام عن ادنی القنوت فقال خمس تسبیحات شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را
از کمتر قنوت پس گفت پنج تسبیح است میتواند بود که مراد پنج تسبیح خود باشد باعتبار اینکه باعث قضای حاجات میشود و باین اعتبار فرد
میشود دوم دعا میتواند بود که مراد مقداری از دعا باشد که موافق مقدار پنج سبحان الله باشد دوازدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال
روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت کافی است از قنوت اینکه خدایا یا مرز گناهان ما را برای ما و رحمت کن ما را و عافیت از بلا ده
ما را و در گذر از گناهان ما در دنیا و آخرت بدرستی که تو بر هر چیز بغایت توانایی بهمعنی که مشکل نیست بر تو عفو از گناهکاران مگر
بالکلیه سیزدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام ما اعرف قنوتًا الا قبل الرکوع شرح ما اعرف اینجا نظیر آنست که گذشت در حدیث ششم باب
هجدهم که سألت ابا عبد الله علیه السلام عن التثویب فی الاذان و الاقامة قال لا نعرفه یعنی روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که نمیشناسیم
قنوتی را مگر پیش از رکوع اشارتست بابطال طریقه جمعی که در زمان ظهور دولت باطل تابعیه در رکعت دوم در حضر میکنند و بعد از رفع راس از
رکوع در رکعت دوم قنوت میکنند بضرورت تقیه چنانچه مذکور شد در شرح حدیث هفتم این باب یا بابطال طریقه مخالفان که در نماز
صبح قنوت بعد از رکوع میکنند چهاردهم اصل سألت عبدًا صالحًا عن القنوت فی الوتر و الفجر و ما یجهر فیه قبل الرکوع او
بعده فقال قبل الرکوع حین تفرغ من قراءتک شرح یعقوب بن یقطین
از راویان امام رضا علیه السلام است پس تنکیر عبدا صالحا باعتبار اینست که بعنوان التعریف در امام موسی کاظم علیه السلام مستعمل میشود و
تفرغ از باب نصر و منع و علم است یعنی پرسیدم امام رضا علیه السلام را از قنوت در نماز وتر و نماز صبح و سایر نمازی که جهر در آن میشود
آیا پیش از رکوع است یا بعد از رکوع گفت پیش از رکوع است وقتی که فارغ میشوی از قرائت خود پانزدهم اصل عن محمد بن مسلم قال
القنوت فی کلّ صلوةٍ فی الفریضة و التطوّع شرح روایت از محمد بن مسلم که از راویان امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام است گفت که
امام گفت قنوت در هر نمازیست در فریضه و نافله باب سی و دوم اصل باب التعقیب بعد الصلوة و الدعاء شرح التعقیب اتیان
بعبادتی بعد از عبادتی و الدعاء عطف بر التعقیب است یعنی این باب بیان تعقیب بعد از نماز و دعا است و در این باب هشت حدیث است
اول اصل عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا ینبغی للامام ان ینتقل اذا سلّم حتی یتمّ من خلفه الصلوة
قال و سألته عن الرجل یؤمّ فی الصلوة هل ینبغی له ان یعقّب باصحابه بعد التسلیم فقال یسبّح و یذهب
من شاء لحاجته و لا یعقّب رجل لتعقیب الامام شرح ینتقل بقاف بصیغه مضارع معلوم باب افتعالست
و در بعض نسخ بفا از باب تفعّل است من خلفه عبارت از جمعیت است که امام را در رکعت اول دریافته اند فاعل یسبّح ضمیر مستتر
راجع بالرجل است میتواند بود که من شاء فاعل یسبّح نیز باشد بعنوان تنازع یعنی روایت از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
سزاوار نیست برای پیشنماز اینکه از جای خود حرکت کند چون سلام دهد تا آنکه تمام کند هر که در پس او است نماز را حلبی گفت پرسیدم
امام را از مردی که پیشنمازی میکند آیا سزاوار است او را اینکه تعقیب کند با یاران خود بعد از سلام دادن بمعنی که امر کند

حدثنی یعقوب بن یقطین قال

غایب

اللهم اغفر لنا و ارحمنا و عافنا و اعف عنا فی الدنیا و الآخرة انک علی کل شیء قدیر

مامومین را بتعقیب چنین اینکه او تعقیب کند پس امام گفت آن پیشنماز تسبیح فاطمه زهرا علیهما السلام میکند یعنی که امر میکند مامومین را بهمراهی خود در تسبیح
میرود بعد از تسبیح هرکه خواهد برای حاجت خود و تعقیب میکند مردی برای تعقیب امام یعنی که تعقیب زیاده بر قدر تسبیح ضرور نیست برای اهل
حاجت دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ایما رجل ام قوما فعلیه ان یقعد بعد التسلیم ولا یخرج من
ذلک الموضع حتی یتم الذین خلفه الذین سبقوا صلوتهم ذلک علی کل امام واجب اذا علم ان فیهم
مسبوقا وان علم ان لیس فیهم مسبوق بالصلوة فلیذهب حیث شاء شرح فعلیه یعنی
فالتکلیف علیه است و مراد تکلیف بعنوان استحبابست یا وجوب این در صورتیست که مسبوق بودن و عدم مسبوق بودن کسی معلوم نباشد
الذین در دوم بدل بعض الذین در اول است سبقوا بصیغه مجهول از باب ضرب است صلوتهم مفعول یتم است ذلک در دوم مبتدا است واجب
خبر مبتدا است و مراد بوجوب قدر مشترک میان استحباب موکد و استحقاق عقاب بترکست یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت
هر مردی که پیشنمازی کند جمعی را و داند که مسبوق در ایشان هست پس بر اوست اینکه نشیند بعد از سلام و از آنجا بیرون نرود
تا آنکه تمام کنند نماز خود را جمعی که در پس او بینند جمعی که مسبوق شده اند یعنی که ادراک پیشنماز در رکعت اول نکرده اند آن نشستن بر هر پیشنمازی
واجبست چون داند که در آن جمع مسبوق هست و اگر داند که نیست در میان ایشان مسبوق بنماز پس باید که رود هر جا که خواهد یعنی که
استحباب جلوس برای مامومین نیست اگرچه برای تعقیب باشد سیوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال من صلی صلوة فریضة وعقب الی
اخری فهو ضیف الله وحق علی الله ان یکرم ضیفه شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت هر که گزارد نمازی از فریضه است
و تعقیب کرد تا وقت فضیلت نماز فریضه دیگر پس او مهمان الله تعالی است و لازم است بر الله تعالی اینکه گرامی دارد مهمان خود را
بوسعت در رزق و مانند آن مخفی نماند که تعقیب تا نمازی دیگر اعم است از جلوس در مصلی تا نمازی دیگر و از بودن بر وضو و ذکر با وجود رفتن برای ضروری کار م
چنانچه ظاهر میشود از آنچه می آید در کتاب المعیشه در حدیث بیست و هشتم آخر ابواب که فانه فی تعقیب ما دام علی وضوء چهارم اصل عن الحسن بن
المغیرة انه سمع ابا عبد الله علیه السلام یقول ان فضل الدعاء بعد الفریضة علی الدعاء بعد النافلة کفضل
الفریضة علی النافلة قال ثم قال ادعه ولا تقل قد فرغ من الامر فان الدعاء هو العبادة ان الله
عز وجل یقول ان الذین یستکبرون عن عبادتی سیدخلون جهنم داخرین وقال ادعونی استجب لکم وقال اذا اردت
ان تدعو الله فمجده واحمده وسبحه وهلله واثن علیه وصل علی النبی واله ثم سل تعط شرح
ادعه ضمیر منصوب راجع بالله تعالی است یا ساکنه و برای وقف است و فرغ بصیغه مجهول یا معلوم از باب نصر و منع علم است و بر هر تقدیر
لا تقل برای نهی از تمسک بایه قولست و برای نهی از تصدیق این قول نیست زیرا که فراغ از امر بمعنی مشیت هر واقع در جهات و آن
مشیت در وقت ایجاد آب که اول حوادث مادّه باقی حوادث است واقع شده و حاصل تمسک اینست که هر چه الله تعالی مشیت
آن کرده باشد در وقت ایجاد آب البته بعمل می آید و هر چه مشیت آن نکرده باشد البته بعمل نمی آید پس آنچه دعا برای آنست اگر از قسم
اول است حاجت بدعا ندارد و اگر از قسم دوم است دعا اثر ندارد پس ترک دعا بهتر از فعل آنست و جواب از این دو چیز است جواب اول
نقض اجمالی بطریق نقل چنانچه در این حدیث است یا بطریق عقل و آن اینست که اگر این تمسک صحیح باشد صحیح خواهد بود تمسک
شخصی که از گرسنگی نزدیک بمردن شده باشد و طعامی که حلال و ملک او باشد حاضر باشد و نخورد و از گرسنگی بمیرد بخیال اینکه
اگر سیر شدن من از قسم اول است حاجت بخوردن نیست و اگر از قسم دوم است خوردن اثری ندارد جواب دوم حل و آن اینست که مشیت
الله تعالی هر حادثه منافات ندارد با توقف بعض حوادث بر بعضی و مدخلیت بعضی در بعضی پس عدم حاجت بر تقدیر وقوع قسم

اول

اول عدم اثر بر تقدیر وقوع قسم دوم ممنوعست فان الدعاء هو العبادة برای حصر عبادت در دعاست یا یعنی که مراد بعبادت در
سوره فاتحه ایاک نعبد و در سوره مومن یستکبرون عن عبادتی غیر دعا و طلب هدایت صراط مستقیم نیست چنانچه بیان شد در شرح حدیث
پنجم باب سیوم و این مبحث بیان شد در احادیث باب اول کتاب الدعا و او در وقال در اول حالیه است بتقدیر و قد قال زیرا که ادعونی
آن در سوره مومن مقدم است بر ماقبل آن یعنی روایتست از حسن بن المغیره اینکه او شنید از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت بدرستی که
رجحان دعا بعد از نماز فریضه بر دعا بعد از نماز نافله مانند رجحان نماز فریضه است بر نماز نافله حسن گفت بعد از آن امام گفت دعا کن
الله تعالی را و مگو که پرداخته از کار جهان شده بمشیت هر چیز در وقت ایجاد اول حوادث چه بدرستی که دعا آنست بندگی بیان این آنکه در بتحقیق م
الله عز وجل میگوید در سوره مومن که بدرستی که جمعی که تکبر میکنند از عبادت من البته داخل جهنم میشوند ذلیلان و حال آنکه گفت در سوره
مومن در صدر این آیت که دعا کنید مرا تا استجابت کنم برای شما مراد اینست که صدر آیت دلیل اینست که عبادت در این آیت عبارت
از دعاست و امام گفت چون خواهی که دعا کنی الله تعالی را دعایی که جامع شروط استجابت باشد پس تعظیم کن او را بگفتن الله اکبر و مانند
آن و وصف بجمیل اختیاری کن او را بگفتن الحمد لله و مانند آن و تنزیه کن او را از نقصان و قبیح بگفتن سبحان الله و مانند آن و تهلیل
کن بگفتن لا اله الا الله و ثنا و ستایش کن بر الله تعالی چندانکه استطاعت داشته باشی بذکر اسماء حسنی و درود کن بر نبی و اوصیای او بعد از آن اورام
طلب کن حاجت خود را تا داده شوی پنجم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال الدعاء بعد الفریضة افضل من الصلوة تنفلا شرح
روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت دعا بعد از نماز فریضه بهتر است از نماز بقصد نافله مراد نافله غیر یومیه است پس منافات ندارد با آنکه
بعد از نماز مغرب نافله مغرب افضل باشد از دعا چنانچه بعضی گفته اند و آن ظاهر است از کلام مصنف که گذشت بعد از حدیث نهم باب
ششم ششم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام من سبح تسبیح فاطمة الزهراء علیها السلام قبل ان یثنی رجلیه من
صلوة الفریضة غفر الله له ویبدأ بالتکبیر شرح یثنی بیا دو نقطه و نون بصیغه مضارع غایب معلوم معتل اللام یایی از باب ضرب و مصدر است
الثنی بفتح ثا و سکون نون یعنی بیچانیدن من صلوة متعلق به یثنی است و بتقدیر من لازم صلوة است و مراد کردانیدن از قبله است بر وجهی که با
آن نماز فریضه باطل شود یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام هر که تسبیح کند تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام پیش از آنکه بپیچاند دو پای خود را از سمتی
که لازم نماز فریضه است می آمرزد الله تعالی گناهان را برای او و ابتدا میکند بگفتن الله اکبر اشارتست ببطلان مسلک طریقه مخالفان
در تسبیح فاطمه زهرا و میتواند بود که اشارت باشد باستحباب ابتدای تعقیب بتکبیر چنانچه متعارفست که سه تکبیر و رفع یدین با هر کدام پیش از شروع
در تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام میکنند هفتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال من سبح الله فی دبر الفریضة تسبیح فاطمة
علیها السلام المائة مرة واتبعها بلا اله الا الله غفر له شرح المائة منصوب بنعت تسبیح است مرة مجرور و مضاف الیه است
والف لام عهد خارجی و کل مجموع مضاف و مضاف الیه شده نظیر اضافه بضمیر در حب رمانک که عارض مجموع مضاف و مضاف الیه
شده یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که تسبیح کند برای الله تعالی در عقب نماز فریضه تسبیح فاطمه علیها السلام که آن صد بار
مشهور است و بعد از آن گوید لا اله الا الله یکبار آمرزیده میشود برای او گناهان او هشتم اصل دخلت مع ابی علی ابی عبد
الله علیه السلام فساله ابی عن تسبیح فاطمة علیها السلام فقال الله اکبر حتی احصی اربعا وثلثین مرة ثم قال
الحمد لله حتی بلغ سبعا وستین ثم قال سبحان الله حتی بلغ مائة یحصیها بیده جملة واحدة شرح داخل
شدم با پدرم بر امام جعفر صادق علیه السلام پس پرسید او را پدرم از کیفیت تسبیح فاطمه علیها السلام پس امام گفت الله اکبر شمردی و چهار بار بعد از آن تا آنکه م
امام گفت الحمد لله تا آنکه رسید بشصت و هفت یعنی که سی و سه بار الحمد لله گفت و با سابق شصت و هفت شد بعد از آن امام گفت سبحان الله

تا آنکه رسید بصد بمعنی که سی و سه بار سبحان الله گفت بر حالی که میشمرد آن تسبیحات صدگانه را بدست خود دیگر دفعه اشارت باینکه سخن در اثنای
تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام مکروه است نهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال فی تسبیح فاطمة علیها السلام یبدأ بالتکبیر اربعا
وثلثین ثم التحمید ثلثا وثلثین ثم التسبیح ثلثا وثلثین شرح هر یک از التحمید والتسبیح مرفوع و مبتدا است بتقدیر ثم التحمید مثنا ثلثین
لازم مثلا و میتواند بود که اول مجرور باشد و میتواند بود که دوم نیز مجرور باشد نظیر علفته تبنا و ماء باردا و مضمون این ظاهر است از
شرح سابق دهم اصل سمعنا ابا عبد الله علیه السلام وهو یلعن فی دبر کل مکتوبة اربعة من الرجال واربعا من
النساء فلان وفلان وفلان ومعاویة ویسمیهم وفلانة وفلانة وهند وام الحکم اخت معاویة شرح شنیدیم از امام
جعفر صادق علیه السلام بر حالی که او لعنت میکرد در عقب هر نماز فریضه چهار کس را از مردان و چهار کس را از زنان آن چهار مرد ابو بکر و عمر
و عثمان و معاویه است و نام میبرد ایشان را بنامهای ایشان و آن چهار زن عایشه و حفصه و هند مادر معاویه و ام الحکم خواهر معاویه
است یازدهم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام اذا شککت فی تسبیح فاطمة علیها السلام فاعد شرح شک در تسبیح سه صورت دارد اول شک
در اصل وقوع آن دوم شک در عدد آن سیوم شک در ترتیب آن یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام چون شک کنی در تسبیح فاطمه
علیها السلام پس اعاده کن آنرا دوازدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام انه کان یسبح تسبیح فاطمة صلی الله علیها فیصله ولا یقطعه شرح
روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او تسبیح میکرد تسبیح فاطمه صلی الله علیها با پدرش که متصل بیکدیگر میکرد آنرا و قطع نمیکرد
میان آن سیزدهم اصل عن ابی هرون المکفوف عن ابی عبد الله علیه السلام قال یا با هرون انا نامر صبیاننا بتسبیح فاطمة
کما نامرهم بالصلوة فالزمه فانه لم یلزمه عبد فشقی شرح روایتست از ابو هرون کور از امام جعفر صادق علیه السلام امام
گفت ای ابو هرون بدرستی که ما امر میکنیم اطفال خود را بتسبیح فاطمه در عقب هر نماز فریضه چنانچه امر میکنیم ایشان را بنماز فریضه پس
مداومت کن بآن چه بدرستی که شان اینست که مداومت نکرد بآن بنده که پس عاقبت بخیر شده باشد چهاردهم اصل عن ابی جعفر
علیه السلام قال ما عبد الله بشیء من التحمید افضل من تسبیح فاطمة علیها السلام ولو کان شیء افضل منه لنحله
رسول الله صلی الله علیه وآله فاطمة علیها السلام شرح نحل بنون و حاء مهمله بصیغه ماضی معلوم بمعنی عطا است
یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت عبادت کرده نشد الله تعالی بچیزی از تعظیم که خارج از نماز باشد بهتر از تسبیح فاطمه علیها السلام
و اگر میبود چیزی بهتر از آن هر آینه عطا میکرد آنرا رسول الله صلی الله علیه وآله بفاطمه علیها السلام پانزدهم اصل سمعت ابا عبد الله
علیه السلام یقول تسبیح فاطمة علیها السلام فی کل یوم فی دبر کل فریضة احب الی من صلوة الف رکعة فی کل یوم شرح
شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که تسبیح فاطمه علیها السلام در هر روز یعنی در عقب هر نماز فریضه محبوبتر است سوی من از
گزاردن هزار رکعت در هر روز یعنی شانزدهم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال اقل ما یجزیک من الدعاء بعد الفریضة
ان تقول اللهم انی اسئلک من کل خیر احاط به علمک واعوذ بک من کل شر احاط به علمک اللهم انی
اسئلک عافیتک فی اموری کلها واعوذ بک من خزی الدنیا وعذاب الآخرة شرح روایتست از امام محمد باقر
گفت کمتر آنچه کافیست ترا از جمله دعا بعد از نماز فریضه اینست که گویی خداوندا بدرستی که من طلب میکنم از تو بخشش از هر خوبی که فرو گرفته باشد
دانش تو و پناه میگیرم بتو از هر بدی که فرو گرفته آن دانش تو خداوندا بدرستی که من طلب میکنم از تو رحمتی را که از جانب تو باشد در کارهای
من همگی آنها و پناه میگیرم بتو از بلایی که باعث رسوایی و خواری باشد در دنیا و از عذاب آخرت هفدهم اصل قال ابو عبد الله
یستجاب الدعاء فی اربعة مواطن فی الوتر وبعد الفجر وبعد الظهر وبعد المغرب شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلام مستجاب میشود دعا

فی تسبیح م

دعا در چهار جا

دعا در چهار جا در قنوت نماز وتر و بعد از نماز صبح و بعد از نماز ظهر و بعد از نماز شام مراد اینست که مستجاب تر در این چهار جا بیشتر است
از مستجاب در قنوتهای دیگر و تعقیبهای دیگر هیجدهم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول لا تدع فی دبر کل صلوة اعیذ
نفسی وما رزقنی ربی بالله الواحد الصمد حتی تختمها واعیذ نفسی وما رزقنی ربی برب الفلق حتی تختمها
واعیذ نفسی وما رزقنی ربی برب الناس حتی تختمها شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت وا
مگذار در عقب هر نمازی اینرا که اعیذ نفسی وما رزقنی ربی بالله الواحد الصمد لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد و اعیذ نفسی وما رزقنی ربی برب
الفلق من شر ما خلق ومن شر غاسق اذا وقب ومن شر النفاثات فی العقد ومن شر حاسد اذا حسد و اعیذ نفسی وما رزقنی ربی برب الناس
ملک الناس اله الناس من شر الوسواس الخناس الذی یوسوس فی صدور الناس من الجنة والناس پناه میدهم خودم را و آنچه را که روزی
کرده مرا صاحب کل اختیار من بالله که یگانه روآورده شده باو در حاجتهاست نزایید و زاده نشد و نبود او را همتا همچنین این
رد است بر یهود و نصاری و زنادقه و فلاسفه که میگویند فاعل ما عقل عاشر است و صدور معلولات او از او بایجابست مانند خروج ولد از والد یا
و او صادر است بایجاب از عقل تاسع و در مرتبه وجود دارد است سما تا سعه مانند اینکه زن کسی در مرتبه وجود شوهر است نه علت او است
و نه معلول او و پناه میدهم خودم را و آنچه را که روزی کرده مرا صاحب کل اختیار من بصاحب کل اختیار عمود صبح از شر آنچه تدبیر
کرده و از شر شبهه تاریک چون روآورد و از شر نفوسی که بغایت افسون کنند در اعتقادات حق تا فسخ آنها کنند بمعانی شعریه
و مانند آنها و از شر قسمی از حسد کننده که مذکور است در آیت سوره نسا ام یحسدون الناس علی ما آتاهم الله من فضله و
بیان شد در کتاب الحجة در باب ان الائمة علیهم السلام هم الناس المحسودون چون ظاهر کند اثر حسد خود را باظهار میل سوی زوال حق محسود
و پناه میدهم خودم را و آنچه را که روزی کرده مرا صاحب کل اختیار من بصاحب کل اختیار مردم پادشاه مردم مستحق عبادت مردم
از شر بغایت وسوسه کننده که بغایت برگرداننده است مردم را از قابلیت علم و احکام الهی سوی استحکام جهل و مرتبه موخره
آنکه وسوسه میکند در سینههای مردم از جمله جنیان و مردم نوزدهم اصل قال ابو جعفر علیه السلام لا تنسوا الموجبتین او قال
علیکم بالموجبتین فی دبر کل صلوة قلت وما الموجبتان قال تسأل الله الجنة وتعوذ بالله من النار شرح
لا تنسوا بفتح سین و ضم واو برای التقاء ساکنین بصیغه نهی حاضر جمع مذکر معتل اللام یائی از باب علم است الموجبتین بکسر و فتح جیم میتواند بود
دو کلمه لازم کننده بهشت برای گوینده آنها یا بمعنی لازم کرده شده بر مکلف تسأل بصیغه متکلم مع الغیر است و همچنین نعوذ یعنی
گفت امام محمد باقر علیه السلام فراموش مکنید دو کلمه لازم کننده بهشت را یا گفت دریابید دو کلمه لازم کننده را در عقب هر نمازی گفتم
و چیست آن دو کلمه لازم کننده گفت اینکه طلب میکنیم از الله تعالی بهشت را و پناه میگیریم بالله تعالی از آتش جهنم بیستم اصل عن سلیمان
بن حفص المروزی قال کتب الی الرجل صلی الله علیه وآله فی سجدة الشکر مائة مرة شکرا شکرا وان شئت عفوا
عفوا شرح مائه مرفوع و مبتدا است اگر فی سجدة الشکر داخل مکتوب باشد یا منصوب مفعول کتب است اگر فی سجدة الشکر متعلق بکتب
باشد یعنی روایتست از سلیمان بن حفص مروزی که از راویان امام رضا علیه السلام است گفت نوشت سوی من امام صلی الله علیه وآله
که در سجده شکر صد بار شکرا شکرا است و اگر خواهی بجای آن صد بار عفوا عفوا است بیست و یکم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال
من سبقت اصابعه لسانه حسب له شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که سابق شود انگشتان او بر زبان او را
در شمردن تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام و مانند آن حساب کرده میشود برای او بمعنی که اگر کسی از روی خطا برای یک سبحان الله دو دانه
سبحه گرداند ثواب آن دو بار داده میشود بیست و دوم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ثلث اعطین سمع الخلائق

بمعنی م

سلام م

الجنة والنار والحور العين فاذا صلى العبد وقال اللهم اعتقني من النار وادخلني الجنة وزوجني الحور العين
قالت النار يا رب ان عبدك قد سألك ان تعتقه مني فاعتقه وقالت الجنة يا رب ان عبدك قد سألك ايّاي
فاسكنّي وقالت الحور العين يا رب ان عبدك قد خطبنا اليك فزوجه منا شرح ثلث مبتدات
جمله عطیین خبر مبتدات و بنا بر قول بعضی صفت مبتدات با مبتدا نکره مخصصه نباشد و خبر مبتدا الجنة ثلث سمع منصوب مفعول دوم
اعطین است السمع بفتح سین و سکون میم شنودن بمعنی قبول کردن کسی الحور بضم حاء بی نقطه و سکون واو و راء بی نقطه جمع حوراء بفتح حاء
و سکون واو و الف ممدوده زنانی که سیاهی چشم ایشان و سفیدی دور آن خالص باشد العین بکسر عین بی نقطه و سکون یاء دو نقطه
در پایین جمع عیناء بفتح عین و سکون یاء و الف ممدوده زنانی که فراخ چشم و خوش چشم باشند اعتقنی بصیغه امر باب افعالست و اشارت
بآیت سوره مریم ان منکم الا واردها یا رب در سوم مبنی بر ضم است و در اول و دوم مکسور نیز میتواند بود یعنی شنیدم از امام جعفر
صادق علیه السلام میگفت سه چیز داده شده اند بحسن شنوی خلایق آن سه بهشت و آتش و حور عین است پس چون نماز گزارد بنده
و گوید خدایا پس آزاد کن مرا از آتش جهنم و داخل کن مرا در بهشت و جفت من کن حور عین را میگوید آتش بزبان حال ای صاحب
کل اختیار بدرستی که بنده تو تحقیق طلب کرد از تو اینرا که آزاد کنی او را از من پس آزاد کن او را و بهشت میگوید بهشت بزبان حال
ای صاحب کل اختیار بدرستی که بنده تو تحقیق طلب کرد از تو مرا پس جا کن بساز او را در من و میگویند حور عین بزبان حال یا بزبان قال
که ای صاحب کل اختیار بدرستی که بنده تو تحقیق خواستگاری کرد ما را بسوی تو پس جفت کن او را از ما سبت با اصل فان
هو انصرف من صلوته ولم یسأل الله شیئا من هذا قلن الحور العین ان هذا العبد فینا لزاهد وقالت الجنة
ان هذا العبد فيّ لزاهد وقالت النار ان هذا العبد فيّ لجاهل شرح الحور بدل ضمیر قلن است نظیر اکلونی
البراغیث یعنی پس اگر او روگردانید از نماز و طلب نکند از الله تعالی چیزی از اینها میگویند حور عین بدرستی که این بنده در ما هر آینه
بی‌رغبت است بمعنی که او را جفت ما مکن و میگوید بهشت بدرستی که این بنده در من هر آینه بی‌رغبت است و میگوید آتش بدرستی که این بنده
در من هر آینه جاهلست بمعنی که انواع عذابی که در منست و شدت آنها معلوم او نیست باعتبار اینکه علم بی عمل جهلست بیت و سیوم
۴۹ من ابی عبد الله علیه السلام دعاء یدعی به فی دبر کل صلوة تصلّیها ان کان بك داء من سقم و وجع
فاذا قضیت صلوتك فامسح بیدك على موضع سجودك من الارض وادع بهذا الدعاء وامرّ
یدك على موضع وجعك سبع مرات تقول یا من کبس الارض على الماء وسدّ الهواء بالسماء واختار لنفسه
احسن الاسماء صلّ على محمد وآل محمد وافعل بی کذا وکذا وارزقنی کذا وکذا وعافنی من کذا وکذا شرح دعاء
مبتدا است با وجود آنکه نکره محضه است یدعی بصیغه مجهولست و جمله خبر مبتدا است فاذا قضیت جزای و ان کان است امر بفتح همزه و کسر
میم و تشدید راء بی نقطه مفتوحه بصیغه امر باب افعالست سبع مرات متعلق بهر یک از ادع و امرّ است کبس با کاف بی نقطه و سین بی نقطه
بصیغه ماضی معلوم باب ضرب است الکبس بفتح کاف و سکون باء کذشتن چیزی است مانند آن بر چیزی تا فرو رود و پنهان شود و مراد اینجا پنهان
کردنست یا از باب تفعیل ماخوذ است از کبس بکسر کاف و سکون باء بمعنی خاکی که انباشته کنند بآن چاه و نهر و مانند آنها را و در این فقره
اشارتست باینکه زمین کره حسی نیست بلکه بهیئت روی آب مانند روی ربع کره حسی است و مرکز ثقل آن در خارج است سد
بسین بی نقطه و تشدید دال بی نقطه بصیغه ماضی معلوم باب نصر است السد منع چیزی از جا و از محل خود و مراد بسما آسمانست و در این فقره
اشارتست ببطلان مذهب فلاسفه در استحاله خلاء و در وجود کره آتش در بالای کره هوا و همچنین اشارتست بمنافع وجود هوا در همه جای

این فضا

این فضا مثل تعیش حیوانات غیر آبی که تنفس هوا میکنند و مثل پرواز مرغان زیرا که اگر فضا خالی از هوا میبود پرواز میسر نبود چنانچه گفته
در سوره الملك ما یمسکهن الا الرحمن و مثل استقرار زمین بسبب کوهها زیرا که اگر هوا محیط بکوهها نمیبود وجود آنها مانع حرکت و
زلزله زمین نمیبود و اختار لنفسه اشارتست بآیت سوره بقره و اذا سألك عبادی عنی فانی قریب اجیب دعوة الداع اذا دعان یعنی
روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه دعائی دعا کرده میشود بآن در عقب هر نمازی که میگزاری آنرا اگر باشد با تو آزاری از
بیماری و دردی پس چون آخر کنی نماز خود را پس مالش بده دست خود را بر جای سجده خود از زمین و دعا کن باین دعا و بگذار آن دست خود را بر جای
درد خود هفت بار میگوئی ای آنکه پنهان کرد زمین را بر روی آب یا ای آنکه سر پوشی کرد زمین را بر روی آب و منع کرد هوا را از بیرون رفتن از جای
خود بسبب آسمان که محیط بهوا شده و برگزید برای خود در مقام جواب آن بنده کان بهترین نامها را برای حاجتمندان که قریب مجیب است
درود کن بر محمد و آل محمد و بکن با من چنین و چنین و روزی کن مرا چنین و چنین و رحمت ده مرا چنین و چنین بیت و چهارم ۵۰ من ابی عبد
الله علیه السلام انه قال تمسح یدك الیمنى على جبهتك ووجهك فی دبر المغرب والصلوات وتقول بسم الله
الذی لا اله الا هو عالم الغیب والشهادة الرحمن الرحیم اللهم انی اعوذ بك من الهم والحزن والسقم والعدم
والصغار والذل والفواحش ما ظهر منها وما بطن شرح تقدیم غیب بر شهادت با وجود آنکه ترتیب در عکس آنست برای اشارت بآنست
که جهان حادث است پس پیش از آنکه آشکار شود معلوم الله تعالی بوده فرق میان هم و حزن اینست که اول اشد از دوم است العدم بضم عین
بی نقطه و سکون دال و ضم دال بی نقطه و بفتح عین و فتح دال مصدر باب علم نایابی الصغار بفتح صاد مصدر باب علم و حسن کوچکی فرق میان صغار
و ذل مثل فرق میان هم و حزن است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او گفت میمالی دست راست خود را بر پیشانی
خود و سایر روی خود در عقب نماز شام و سایر نمازها و میگوئی بنام الله که نیست مستحق عبادتی مگر او دانای نهان و آشکار است بر
کل عالم است مهربان بهمه مخلوقاتست خداوندا بدرستی که من پناه میگیرم بتو از اندوه و دلگیری و بیماری و نایافتن رزق و کوچکی مرتبه
و خواری و رسوائیها خواه آنچه ظاهر باشد از آنها و خواه آنچه پنهان باشد بیت و پنجم اصل ۵۱ سألت ابا جعفر علیه السلام عن
التسبیح فقال ما علمت شیئا موضوعا غیر تسبیح فاطمة علیها السلام وعشر مرات بعد الغداة تقول لا اله
الا الله وحده لا شریك له له الملك وله الحمد یحیی ویمیت ویمیت ویحیی وهو على كل شیء قدیر ولكن
الانسان یسبح ما یشاء تطوعا شرح عشر منصوب بنا بر مفعول مطلق تقول است یعنی پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را
از تسبیحی که مقرر است در نماز پس امام گفت ندانستم چیزی را که مقرر و مستحب مؤکد باشد غیر تسبیح فاطمه علیها السلام و ده بار بعد از نماز صبح میگوئی
نیست مستحق عبادتی مگر الله بتنهائی و نیست شریکی او را او راست پادشاهی و او راست ستایش بیان این آنکه بعضی مکلفان را از نزد میکند
بتوفیق عمل صالح و میمیراند بعد از آن بخذلان و بعضی مکلفان را عکس این میکند بیان این آنکه بتقدیر قضا و قدر او است عمل صالح و او بر همه
چیز بنهایت تواناست و لیکن آدمی تسبیح میکند بعد از نماز چندانکه میخواهد از روی نفل مضمون این گذشت در کتاب الدعاء در باب
سی و نهم بیت و ششم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول اذا فرغت من صلوتك فقل اللهم انی
ادینك بطاعتك وولایتك وولایة رسولك وولایة الائمة من اولهم الى آخرهم وتسمیهم
ثم قل اللهم انی ادینك بطاعتك وولایتهم والرضا بما فضلتهم به غیر متکبر ولا مستکبر على معنى ما
انزلت فی کتابك على حدود ما آتانا فیه وما لم یأتنا شرح ادینك بدال بی نقطه و یاء دو نقطه در پایین و
نون بصیغه مضارع متکلم وحده از باب ضرب یا باب افعالست الدین بفتح دال و سکون یاء والاداء کسی را چیزی دادن تا در وقتی دیگر

بیده الخیر

عوض آن گرفته شود الولایه بفتح و کسر واو کمال فرمان برداری مثل غلامی والرضا بالفضل متعلق است به آیت سوره نسا ام یحسدون
الناس علی ما آتاهم الله من فضله و گذشت در کتاب الحجه در باب شانزدهم که باب ان الائمه علیهم السلم ولاة الامر وهم الناس المحسودون الذین
ذکرهم الله عز و جل است ما موصوله عبارت از علم بجمیع احکام الهی و وصایت و عصمت و سایر خواص امامت المتکبر کسی که دعوی بزرگی
از پیش خود کند مثل کسی که بزرگی بر خود بندد المستکبر کسی که سعی کند در طلب بزرگی بر خود بستن علی بهر دو جا نحویست و ظرف متعلق بالرضا است
مراد معنی مقصود از الفاظ قرآنست خواه تنزیل قرآن باشد و خواه تاویل قرآن علی صدر و بدل علی معنی است مراد تجدد و اینجا انقضا صلیت
آتانا بصیغه ماضی باب ضرب است و در اینجا دو احتمالست اول اینکه ما آتانا عبارت از معلوم از جمله معانی قرآن باشد و ضمیر فیه راجع بمعنی باشد
و مالم یاتنا عبارت از غیر معلوم از جمله معانی قرآن باشد دوم اینکه ما آتانا عبارت از قرآن مشهور باشد و ضمیر فیه راجع بکتاب باشد و مالم
یاتنا عبارت از بعض قرآن باشد که غیر مشهورست و محفوظ نزد ائمه علیهم السلم است چنانچه گذشت در آخر کتاب فضل القرآن یعنی شنیدم از
امام جعفر صادق علیه السلم میگفت چون فارغ شوی از نماز خود پس بگو خداوندا بدرستی که من معامله میکنیم با تو بفرمان برداری تو و غلامی تو
و غلامی رسول تو و غلامی امامان تو از اول ایشان تا آخر ایشان و نام می بری امامان را مثل اینکه گویی علی و الحسن و الحسین و علی و محمد و جعفر
و موسی و علی و محمد و علی و الحسن و الحجه بن الحسن بعد از آن بگو خداوندا بدرستی که من معامله میکنیم با تو بفرمان برداری تو و غلامی رسول و امامان
و راضی شدن بکمالی که ترجیح داری امامان را بآن بر جمیع خلایق برحالی که متکبر نیستیم و مستکبر نیز نیستیم رضای من بر نهج معنی آنست که نازل
کردی در کتاب خود بر نهج تفاصیل خبریست که آمد نزد ما و معنی کتابست و چیزی که نیامد نزد ما اصل مؤمن مقر مسلم بذلک
راض بما رضیت به یا رب ارید به وجهک والدار الآخرة مرهوبا و مرغوبا الیک فیه فاحینی
ما احییتنی علی ذلک و امتنی اذا امتنی علی ذلک و ابعثنی اذا ابعثتنی علی ذلک وان کان منی تقصیر فیما مضی فانی اتوب
الیک منه وارغب الیک فیما عندک شرح مسلم بصیغه اسم فاعل باب تفعیل بمعنی راضی است مشار الیه ذلک حد واحد است یا معنی است و حاصل
هر دو یکیست مراد بوجه اینجا ذاتست و آن عبارتست از صراط مستقیم که در سوره فاتحه است مرهوبا حالست از ضمیر وجهک مرغوبا الیک
عطف بر حالست و ظرف نایب فاعل است یعنی گرویده ام اقرار کننده ام راضیم بآنچه مذکور شد راضیم بهرچه راضی شدی تو آن را صاحب
کل اختیار من میخواهم بآنچه گفتم راه ترا و خانه آخرت را که ثابت است برحالی که تو ترسیده شده باشی و رغبت کرده شده سوی تو باشی
در آنچه گفتم پس زنده دار مرا چندانکه زنده داری مرا بر آنچه گفتم و بمیران مرا چون بمیرانی مرا بر آنچه گفتم و برانگیز مرا از قبر چون برانگیزی
مرا بر آنچه گفتم و اگر صادر شده باشد از من تقصیری در زمانه که گذشت پس بدرستی که من بازگشت میکنم سوی تو از آن تقصیر و رغبت میکنم
سوی تو در آنچه نزد تست که خانه آخرتست اصل واسالک ان تعصمنی من معاصیک ولا تکلنی الی نفسی طرفة
عین ابدا ما احییتنی لا اقل من ذلک ولا اکثر ان النفس لامارة بالسوء الا ما رحمت یا ارحم الراحمین
واسالک ان تعصمنی بطاعتک حتی تتوفانی علیها وانت عنی راض وان تختم لی بالسعادة ولا تحولنی
عنها ابدا ولا قوة الا بک شرح لا تکلنی بصیغه نفی مخاطب معتل الفا و اوی باب ضرب بمعنی است بعطف بر تعصمنی الوکل و الکلة اشتم
کار چیزی بدیگری مراد بنفس اینجا روح الشهوه است یا مرکب از روح الحیوه و روح القوه و روح الشهوه است و بیان اینها شد در کتاب الحجه
در باب پنجاه و پنجم که باب فیه ذکر الارواح التی فی الائمه علیهم السلم است طرفه بفتح طاء بی نقطه و سکون را بی نقطه و فا مصدر باب ضرب منصوب است
بنیابت ظرف زمان و مضاف معمولست و تا رای وحدتست ابدا بدل طرفه عین است ما احییتنی بیان ابدا است لا اقل منصوب است بر
ظرف زمان و بیان ما احییتنی است مشار الیه ذلک طرفه عین است و فایده ذکر بدل و بیان تصریحست بر دفع احتمال اینکه وکل بمقداری معین از

زمان کرده

زمان کرده طبع باشد اما در کمتر از آن و بیشتر از آن مکروه طبع نباشد امر در اماره تقاضای این میکند که آنچه مامور نفس است غیر نفس باشد و این
مبنی بر اینست که نفس عرض است و مامور آن جوهر است و آن نفس ناطقه است پس استعمال امر اینجا بعنوان استعاره است صیغه مبالغه باعتبار
کثرت امر نفس صاحبش را بالسوء مفضی بالمامور به است از شدت آن امر ما در ما رحمت مصدریه است و مصدر نایب ظرف زمانست و رحم عبارت از عصمت
است که سبب تعصمنی است یعنی و طلب میکنیم از تو اینرا که نگاهداری مرا از مخالفتهای تو و اینرا که وانگذاری مرا سوی نفس من بقدر چشم برهم زدن
وانگذاری مرا سوی نفس من هرگز چندانکه زنده داری مرا نه در کمتر از آن چشم برهم زدن و نه بیشتر از آن بیان این آنکه بدرستی که نفس آدمی مرا
بنهایت امر کننده است صاحبش را به بدی در هر وقت مگر در وقتی که رحم تو ای رحم کننده ترین رحم کنندگان و طلب میکنیم از تو اینرا که نگاهداری مرا
از معاصی تو بسبب طاعت تو تا آنکه بمیرانی مرا بر آن طاعت برحالی که تو از من راضی باشی و اینرا که باقیمانده عمر را برای من با سعادت یعنی عمل
صالح کنی و اینکه برنگردانی مرا از سعادت هرگز و نیست قوت عزم کسی بر کاری مگر بوسیله یاری تو ب بیست و نهم اصل سمعت ابا
عبدالله علیه السلم یقول لا تدع فی دبر کل صلوة اعیذ نفسی و ما رزقنی ربی بالله الواحد الصمد حتی تختمها و اعیذ
نفسی و ما رزقنی ربی برب الفلق حتی تختمها و اعیذ نفسی و ما رزقنی ربی برب الناس حتی تختمها شرح این گذشت
در حدیث پنجم این باب ب سی ام اصل کتب محمد بن ابراهیم الی ابی الحسن علیه السلم ان رایت یا سیدی ان تعلمنی
دعاء ادعو به فی دبر صلواتی یجمع الله لی به خیر الدنیا و الآخرة فکتب علیه السلم تقول اعوذ بوجهک
الکریم و عزتک التی لا ترام و قدرتک التی لا یمتنع منها شیء من شر الدنیا و الآخرة و شر الاوجاع کلها
شرح نوشت محمد بن ابراهیم موصلی سوی امام موسی کاظم علیه السلم که اگر مبنی ای آقای من تعلیم کنی مرا دعایی که دعا کنم بآن در عقب نمازهای من جمع
کند الله تعالی برای من بآن دعا نفع دنیا و آخرت را خواهد بود پس نوشت امام علیه السلم که میگویی پناه میگیرم براه تو که کرامت یا معنی که
بهترین راههاست و بی تنگی تو که قصد کرده نمیشود یا بمعنی که هیچ لشکری آنرا بهم نمیزند و حکم میکند و توانایی تو که سر وا نمیزند از آن هیچ چیز
بمعنی که بعنوان استقلال هر چیز متعلق است از شر دنیا و آخرت و شر دردها همگی آنها باب سی و یکم اصل من احدث قبل التسلیم شرح
احدث از باب افعالست و برای صاحب چیزی شدنست مثل اغد البعیر یعنی این باب بیان کسی است که صاحب حدث شود بمعنی که صادر شود
از او ناقض طهارت در اثنای نماز پیش از سلام در این باب دو حدیث است اول اصل عن ابی عبدالله علیه السلم قال سالته عن رجل
صلی الفریضة فلما فرغ و رفع راسه من السجدة الثانیة من الرکعة الرابعة احدث فقال اما صلوته
فقد مضت و بقی التشهد و انما التشهد سنة فی الصلوة فلیتوضا ولیعد الی مجلسه او
مکان نظیف فیتشهد شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت پرسیدم او را از مردی که گزارد نماز فریضه را یعنی
دو رکعت اول چنانچه بیان شد در حدیث دوم باب فرض الصلوه پس چون فارغ شد از فریضه و برداشت سر خود را از سجده دوم از جمله رکعت
چهارم صاحب حدث شد پس امام گفت اما نماز او پس بتحقیق گذشت یا بمعنی که اعاده ندارد و باقیماند تشهد و جز این نیست که تشهد سنت است
در نماز پس باید که وضو سازد و باید که برگردد سوی جایی که در آن نشسته بود یا جایی دیگر که پاکیزه باشد پس تشهد کند مراد رو بقبله است و
شاید که بعد از آن سلام نیز باید بقرینه حدیث آینده اگر گویی ظاهر این حدیث اینست که درود بر محمد و آل محمد نیز فرض نباشد و این منافات
دارد با آنچه مذکور شد اولا در تعقیب دعا در حدیث پنجم باب فرض الصلوه و با ظاهر آنچه می آید در حدیث اول باب النوادر گویم ما نحن فیه تشهد
در رکعت چهارمست و آنچه فرض است درود بعد از رکعت دوم است و بعضی میگویند که درود در تشهد دوم واجب نیست اصلا والله اعلم
دوم اصل عن ابی جعفر علیه السلم فی الرجل یحدث بعد ما یرفع راسه من السجدة الاخیرة قبل

أن يتشهد قال ينصرف فيتوضأ فإن شاء رجع إلى المسجد وإن شاء ففي بيته وإن شاء حيث شاء
يقعد فيتشهد ثم يسلم وإن كان الحدث بعد التشهد فقد مضت صلوته شرح روايت از امام محمد باقر عليه السلام در
مردی که صاحب حدث میشود بعد از برداشتن او سر خود را از سجده آخر نماز پیش از آنکه تشهد کند امام گفت برمیگردد از نماز پس وضو میسازد
پس اگر خواهد برمیگردد سوی مسجدی که نماز در آن میکرد مثلا و اگر خواهد در خانه خود که وضو در آن ساخته و اگر خواهد جائی دیگر را آنجا که خواسته
بر هر تقدیر می‌نشیند پس تشهد میکند بعد از آن سلام میدهد و اگر باشد آن حدث بعد از تشهد پس تحقیق گذشت نماز او بامعنی که سلام
ساقط است از او ظاهر آنچه گذشت در تعقیب و ما در حدیث پنجم باب فرض الصلوة اینست که مراد بتشهد اینجا نیز تشهد دوم باشد باب سی و
چهارم اصل باب السهو فی افتتاح الصلوة شرح السهو بفتح سین و سکون هاء و تخفیف واو و بضم سین و ضم هاء و تشدید واو مصدر است بمعنی غفلت خواه
بفراموشی چیزی و خواه بشک و آن مراد بافتتاح ابتدای نماز است و آن تکبیر احرام است یعنی این باب بیان غفلت در ابتدای نماز است و در این
باب سه حدیث است اول اصل سألت أبا جعفر عليه السلام عن الرجل ينسى تكبيرة الافتتاح قال يعيد شرح پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را
از مردی که فراموش میکند یک تکبیر را که برای ابتدای نماز است امام گفت اعاده میکند نماز را دوم اصل عن أبي عبد الله عليه السلام أنه
قال في الرجل يصلي فلم يفتتح بالتكبير هل تجزئه تكبيرة الركوع قال لا بل يعيد صلوته إذا حفظ أنه لم
يكبر شرح هل تجزئه تا آخر استیناف بیانی سابق است و بتقدیر سؤال هل تجزئه است پس معمول قال در اول محذوف است بنا بر این یعنی روایت است
از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او سخن گفت در مردی که نماز میگزارد پس معلومش میشود که ابتدا نکرده است بتکبیر احرام بیان اینکه پرسیده
شد امام علیه السلام که آیا کافی است او را تکبیر رکوع گفت نه بلکه اعاده میکند نماز خود را چون معلومش باشد که او تکبیر احرام نگفته سیوم اصل
محمد بن یحیی رفعه عن الرضا علیه السلام قال الامام یحمل أوهام من خلفه إلا تكبيرة الافتتاح شرح روایت کرد محمد بن یحیی رجالی
که بالا برد سند روایت را از امام رضا علیه السلام امام گفت که پیشنماز بر میدارد غفلتهای هر کرا که در پس او است مگر غفلت در تکبیر احرام را مراد
اینست که ماموم غفلت کند در فرضی از فرایض و پیشنماز غفلت نکند در آن فرض نماز ماموم صحیح است مگر آنکه آن فرض تکبیر احرام باشد باب سی و
پنجم اصل باب السهو فی القراءة شرح این باب بیان غفلت در خواندن سوره فاتحه و سوره دیگر در نماز است و در این باب سه حدیث است اول اصل
عن أحدهما عليهما السلام قال إن الله فرض الركوع والسجود والقراءة سنة فمن ترك القراءة متعمدا أعاد
الصلوة ومن نسي القراءة فقد تمت صلوته ولا شيء عليه شرح روایت از امام محمد باقر علیه السلام یا امام جعفر صادق
علیهما السلام گفت بدرستی که الله تعالی لازم کرده در ظاهر قرآن رکوع و سجود را در نماز و قراءت سنت است بامعنی که لازم است بتاویل قرآن و بیان
رسول صلی الله علیه و آله پس هر که ترک کند قراءت را دانسته اعاده میکند نماز را و هر که فراموش کند قراءت را پس تحقیق صحیح است نماز او
و لازم نمی آید بر او چیزی بیان عدم فرض قراءت شد در شرح حدیث پنجم باب فرض الصلوة و ظاهر این اینست که هر یک از هفت چیز
که بیان شد در آن حدیث اگر ترک شود سهوا باعث اعاده نماز است بخلاف باقی چیزها دوم اصل سألت أبا عبد الله عليه السلام
عن الرجل نسي أم القرآن قال إن كان لم يركع فليعد أم القرآن شرح ام القرآن عبارت از سوره فاتحه است باعتبار
اینکه اول قرآنست و صریحست در مدح صراط مستقیم که علم باحکام الهیست و مدح اهل آن علم که صدیقان و صالحانند و صریحست
و اینها در این امت اهل البیت معصومین و متعلمان از ایشانند و صریحست در ذم پیروی ظن که راه کجیست زیرا که در آن غلط و رجوع و اضطراب
بسیار میباشد و ذم اهل ظن که بر دو قسمند یکی ناصب که مغضوب علیهم اند و دیگری مستضعف که مانند اکثر یهود و نصاری اند در گمراهی
پس از سوره فاتحه معلوم میشود متشابهات قرآن بتوسط علم با امام عالم بجمیع متشابهات اگر تصدیق و سؤال کنند و هر که آیات سوره حمد را

نفهمد

نفهمد و عمل بر مدعای خود کند سایر محکمات را نیز نخواهد فهمید و تاویل نامعقول خواهد کرد چنانچه گذشت در کتاب فضل القرآن در حدیث
بیست و دوم باب سیزدهم که باب فضل القرآن است که من لم یبرئه الحمد لم یبرئه شیء بامعنی که هر که بری از مرض جهالت و پیروی ائمه ضلالت
نکند او را سوره حمد بری نمیکند او را چیزی دیگر از محکمات قرآن که صریحست در نهی از اختلاف از روی ظن و امر بلزوم صراط مستقیم که
علم باحکام الهی و پیروی اهل آن علم که ائمه اهل البیت اند سلام الله علیهم یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که
در نماز فراموش کرد سوره را که مادر قرآنست امام گفت اگر رکوع نکرده باشد پس باید که اعاده کند آن سوره را سیوم اصل قلت
لأبي عبد الله عليه السلام إني صليت المكتوبة فنسيت أن أقرأ في صلوتي كلها فقال أليس قد أتممت
الركوع والسجود قلت بلى قال قد تمت صلوتك إذا كان نسيانا شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را بدرستی که
من گزاردم نماز فریضه را پس فراموش کردم اینرا که قراءت کنم سوره حمد و سوره دیگر را در نماز من همگی آنها بامعنی که در جمیع رکعتها
تسبیحات اربع گفتم پس امام گفت آیا نیست اینکه درست بجای آوردی رکوع را و سجود را گفتم بلی امام گفت تحقیق صحیح شد نماز
تو چون باشد ترک قراءت از روی فراموشی باب سی و ششم اصل باب السهو فی الرکوع شرح این باب بیان غفلت در رکوعست
در این باب سه حدیث است اول اصل سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الرجل يشك وهو قائم لا يدري ركع
أم لم يركع قال يركع ويسجد شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که شک میکند در رکوع بر حالی که او ایستاده است
نمیداند که رکوع کرده یا نکرده امام گفت رکوع میکند و سجود میکند مخفی نماند که ظاهر لا یدری اینست که شامل ظن نیز باشد و شاید که مخصوص
تساوی طرفین باشد بقرینه اینکه رکع تقدیر ارکع است و مجموع همزه و ام برای طلب تعیین یکی از دو طرف شک است دوم اصل
عن أبي عبد الله عليه السلام قال سألته عن رجل نسي أن يركع حتى يسجد ويقوم قال يستقبل شرح
روایت از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از مردی که فراموش کرد اینرا که رکوع کند تا اینکه سجده کند و ایستد
گفت از سر میگیرد نماز را ظاهر این اینست که فرقی نباشد میان دو رکعت اول که فریضه است و میان رکعت سیوم و چهارم که سنت
است چنانچه گذشت در حدیث دوم باب فرض الصلوة سیوم اصل عن أبي جعفر عليه السلام قال إذا استيقن أنه قد زاد
في الصلوة المكتوبة ركعة لم يعتد بها واستقبل الصلوة استقبالا إذا كان قد استيقن يقينا شرح
ظاهر الحدیث در تحت عنوان این باب اینست که مراد برکعت اینجا رکوع باشد و ضمیر لم یعتد بها راجع بالصلوة المکتوبة باشد
استقبالا مفعول مطلق برای نوعیت بامعنی که احتیاج باعاده از آن نیست یقینا نیز مفعول مطلق برای نوعیت بامعنی که عدم
معارضه وهمیه لازم نیست یعنی روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون مکلف یقین کند اینرا که از تحقیق یاد کرد در نماز
فریضه یک رکوع را اعتبار نمیکند با آن نماز فریضه و از سر میگیرد نماز را از سر گرفتنی چون یقین کرده باشد زیادتر الیقینی باب سی و
هفتم اصل باب السهو فی السجود شرح این باب بیان غفلت در سجده است در این باب چهار حدیث است اول اصل عن الحلبي قال سئل
أبو عبد الله عليه السلام عن رجل سها فلم يدر سجدة سجد أم ثنتين قال يسجد أخرى وليس عليه بعد
انقضاء الصلوة سجدتا السهو شرح روایت از حلبی گفت پرسیده شد امام جعفر صادق علیه السلام از مردی که غافل شد پس ندانست که یک سجود
کرد یا دو سجود امام گفت که سجده میکند بار دیگر و نیست بر او بعد از آخر شدن نماز دو سجده سهو دوم اصل سألت أبا
عبد الله عليه السلام عن رجل شك فلم يدر سجدة أم سجدتين قال يسجد حتى يستيقن أنهما سجدتان شرح ضمیر انهما
راجع بعدد از مکلف است و تثنیه باعتبار خبر است یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که شک کرد باینروش که

سجده

ندانست که یکسجود کرده یا دو سجود و امام گفت سجده میکند تا یقین کند آنچه صادر شده از او دو سجده است سیوم اصل عن ابی الحسن علیه السلام
قال سالته عن رجل صلی رکعة ثم ذکر وهو فی الثانیة وهو راکع انه ترک سجدة من الاولی فقال کان ابو الحسن ع یقول اذا
ترکت السجدة فی الرکعة الاولی فلم تدر واحدة ام ثنتین استقبلت الصلوة حتی یصح لک انهما اثنتان شرح ولی در دو جا بمعنی سابقه است اعم از آنکه اول باشد یا دوم باشد یا
سیوم باشد و میتواند بود که در کلام سایل بمعنی اول باشد و میتواند بود که در کلام امام نیز بمعنی اول باشد و واحده منصوب است مفعول فعل
محذوف تقدیر واحده سجدت و میتواند بود که مفعول لم تدر باشد و مراد این باشد که وقوع یک سجده نیز معلوم نیست یعنی روایت است از
امام رضا علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از مردی که گزارد یک رکعت بعد از آن بیاد او آورد در حالی که او در رکعت دوم است
در حالی که او رکوع کرده است اینکه او ترک کرده یک سجود را از رکعت سابقه پس امام گفت که امام موسی کاظم علیه السلام میگفت چون
ترک کنی سجده را در رکعت سابقه و ندانی که یک سجود کردی یا دو سجود از سر میگیری نماز را تا یقین شود ترا که آنچه صادر شده از تو دو
سجده است چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام فی رجل شبه علیه فلم یدر واحدة سجد ام ثنتین قال فلیسجد
اخری شرح شبه بشین با نقطه و با یک نقطه بصیغه ماضی مجهول باب تفعیل علیه نایب فاعل است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
در مردی که مشتبه بر او شد پس ندانست که یک سجده کرده یا دو سجده امام گفت که پس باید که سجده کند بار دیگر باب بیست و ششم اصل باب السهو
فی الرکعتین الاولیین شرح این باب بیان غفلت در دو رکعت اولست و در این باب چهار حدیث است اول اصل قال لی ابو عبد الله
علیه السلام اذا شککت فی الرکعتین الاولیین فاعد شرح گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلام چون شک کنی در دو رکعت
اول پس اعاده کن نماز را دوم اصل عن سماعة قال قال اذا سها الرجل فی الرکعتین الاولیین من الظهر والعصر والعتمة
ولم یدر اواحدة صلی ام ثنتین فعلیه ان یعید الصلوة شرح روایت است از سماعه که از راویان امام
جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام است گفت که امام گفت چون غافل شود مرد در دو رکعت اول از نماز ظهر و عصر و خفتن و نداند
که آیا یک رکعت گزارده یا دو رکعت پس بر اوست اینکه اعاده کند نماز را سیوم اصل عن احدهما علیهما السلام قال قلت له
رجل لا یدری واحدة صلی ام ثنتین قال یعید شرح این ظاهر است از شرح سابق اصل قال قلت له رجل لم یدر اثنتین
صلی ام ثلاثا فقال ان دخله الشک بعد دخوله فی الثالثة مضی فی الثالثة ثم صلی الاخری ولا شیء
علیه ویسلم شرح ظاهر بعد دخوله فی الثالثة اینست که این شک بعد از شروع در قیام برای رکعتی دیگر باشد پس اگر بعد از رفع سر از
سجده رابعه و متصل آن باشد این حکم نداشته باشد بلکه نماز باطلست باطل باشد باعتبار اینکه اگر بنا بر اکثر گذارد باید که ترک تشهد
و درود کند بی علم بتجاوز محل آن با وجود شک در آن و این فرق خلاف مشهور میان متاخرین است و در کلام مصنف رحمه الله تعالی
که می آید در ذیل باب چهل و سیوم بجای این عبارت هو مستیقن فی الرکعتین است و او در ویسلم حالیه است بتقدیر وقد سلم و عامل آن نفی
در لا شیء علیه است و میتواند بود که برای عطف بر مضی فی الثالثة باشد و شاید که تاخیر از قلم کاتبان باشد و بر هر تقدیر مراد سلام بعد از رابعه
از ثالثه و تشهد است یعنی راوی گفت که گفتم که سهو کی او را که مردی ندانست که آیا دو رکعت گزارده یا سه رکعت پس امام گفت اگر
داخل شود او را شک بعد از داخل شدن او در رکعت سیوم که احتمال چهارم نیز دارد و تمام میکند آن رکعت سیوم را بعد از آن میگزارد
رکعت احتیاط را و نیست چیزی بر او یعنی که دو سجده سهو نیست بر او در حالی که سلام کرده باشد بعد از رکعت ثالثه اصل قلت فانه
لم یدر فی اثنتین هو ام فی اربع قال یسلم ویقوم فیصلی رکعتین ثم یسلم ولا شیء علیه شرح گفتم پس به تحقیق که او
بعد از فراغ از تشهد ندانست که در دو رکعت است او یا در چهار رکعت امام گفت سلام میکند و بر میخیزد پس میگزارد دو رکعت بعد از آن سلام

میکند

میکند و نیست چیزی بر او یعنی که دو سجده سهو نیست چهارم اصل قال لی ابو الحسن الرضا علیه السلام الاعادة فی الرکعتین
الاولیین والسهو فی الرکعتین الاخیرتین شرح گفت مرا امام رضا علیه السلام که اعاده در دو رکعت اولست اگر شکی در آنها واقع شود
و نماز سهو که برای احتیاط است در دو رکعت آخر است اگر شکی در آنها واقع شود مثل آنچه گذشت در حدیث سابق باب بیست و نهم اصل باب السهو فی الفجر
والمغرب والجمعة شرح گاهی مراد بجمعه نماز ظهر روز آدینه است مطلقا چنانچه بیان شد در شرح حدیث دوم باب چهارم و مراد اینجا ظهر آدینه دو
رکعتی در حضر است یعنی این باب بیان غفلت و شک در نماز فجر است و در نماز شام و در نماز جمعه و در این باب چهار حدیث است اول اصل
عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا شککت فی المغرب فاعد واذا شککت فی الفجر فاعد شرح روایت است از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت چون شک در عدد رکعت کنی در نماز شام پس اعاده کن و چون شک در عدد رکعت کنی در نماز فجر پس اعاده کن دوم
اصل سالت ابا عبد الله علیه السلام عن الرجل یصلی ولا یدری واحدة صلی ام ثنتین قال یستقبل حتی
یستیقن انه قد اتم وفی الجمعة وفی المغرب وفی الصلوة فی السفر شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از
مردی که نماز چهار رکعتی میگزارد و نمیداند که یک رکعت گزارده یا دو رکعت امام گفت از سر میگیرد تا یقین کند اینکه او تمام کرده آنچه را
که در ذمت اوست و ایضا از سر میگیرد در نماز جمعه و در نماز شام و در نماز در سفر که دو رکعت بجای چهار رکعتست بنا بر آنکه مراد بجمعه نماز
ظهر آدینه دو رکعتی در حضر است در زمان تحقق شروط انعقاد آن و در صورتی است که ماموم نیز حفظ عدد رکعت نکرده باشد یا اختلاف
کرده باشند چنانچه می آید در حدیث پنجم باب چهل و سیوم و این منافات ندارد با اینکه شمار جمعه دو رکعتی امام معروف الطاعه باشد
زیرا که شک در امکنست چنانچه می آید در حدیث اول ششم باب چهل و دوم سیوم اصل عن ابی بکر الحضرمی قال صلیت باصحابی — ابی ح
المغرب فلما صلیت رکعتین سلمت فقال بعضهم انما صلیت رکعتین فاعدت فاخبرت ابا عبد الله
علیه السلام فقال لعلک اعدت قلت نعم قال فضحک ثم قال انما کان یجزیک ان تقوم فترکع رکعة
شرح ان در فلما ان بفتح همزه و سکون نون زایده است برای تاکید اتصال شرط بجزا اول در فقال میتواند بود که بصریح این لفظ باشد
و میتواند بود که بگفتن دو تسبیح باشد مثلا تا افاده این مضمون کند یعنی روایت است از ابو بکر که از حضرموت است گفت که گزاردم با یاران
خود نماز شام را یعنی که پیشنماز ایشان کردم در نماز شام پس چون گزاردم دو رکعت سلام کردم پس گفت بعض یاران که جز این
نیست که گزاردی دو رکعت پس اعاده کردم نماز را پس خبر کردم امام جعفر صادق علیه السلام را پس امام گفت که شاید اعاده کرده
نماز را گفتم آری ابو بکر گفت پس امام خنده کرد و بعد از آن گفت جز این نیست که کافی بود ترا اینکه بر خیزی پس گزاری رکعتی دیگر را چهارم
اصل عن ابی عبد الله ع قال لیس فی المغرب والفجر سهو شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت در نماز شام و نماز صبح نماز احتیاط — نیست ح
برای سهو مراد اینست که اعاده نماز میباید کرد اگر شکی در عدد رکعات واقع شود باب چهلم اصل باب السهو فی الثلث والاربع شرح
این باب بیان شک در میان سه رکعت و چهار رکعتست و در این باب نه حدیث است اول اصل عن ابی بصیر قال سالته عن رجل
صلی فلم یدر افی الثالثة هو ام فی الرابعة قال فما ذهب وهمه الیه فان رای انه فی الثالثة وفی قلبه من
الرابعة شیء سلم بینه وبین نفسه ثم صلی رکعتین یقرا فیهما بفاتحة الکتاب شرح ما در ما ذهب
موصوله و مبتدا است و خبرش محذوفست تقدیرش حق یا منصوبست بفعل محذوف تقدیرش یلزم و وهم بفتح واو و سکون ها بمعنی چیزیست
که در ذهن در آید و آن را خاطر نیز مینامند و ذهاب وهم سوی چیزی عبارت از ظن بآنست رای بمعنی علم است شیء بمعنی شک است
سلام خود با خود عبارتست از سلام آهسته و میتواند بود که این نیز مراد باشد که بی التفات بجانب دست است باید که مستحب است

در غیر صورت شک چنانچه بیان شد در حدیث ششم باب سی ام لیکن آنچه می آید در حدیث هفتم این باب که وان اعتدل وهمک فانصرف
مؤید احتمال اول است مگر آنکه مراد بانصراف آنجا التفات اندک باشد **یعنی** روایت است از ابو بصیر که از او یا از امام محمد باقر و امام جعفر
صادق علیهما السلم است گفت پرسیدم امام را از مردی که نمازگزار دو نمی‌داند که آیا در رکعت سیوم است و یا در رکعت چهارم امام
گفت پس آنچه رفت خاطر او سوی آن جهت است یعنی که عمل بظن خود میکند پس اگر یقین داند که او در رکعت سیوم است و در دل او از
احتمال رکعت چهارم شکی باشد مراد اینست که سه رکعت را یقین کرده باشد و چهارم در دل او مساوی الطرفین باشد سلام میدهد
میان او و میان خود نشسته یعنی که بنا بر چهارم میگذارد و آن رکعت را تمام میکند با تشهد و سلام آهسته رو بقبله بعد از آن میگزارد
دو رکعت را نشسته است بقرینه حدیث آینده قرائت میکند در آن دو رکعت بفاتحة الکتاب **دوم اصل** عن ابی عبد الله
علیه السلم قال ان استوی وهمه فی الثلث والاربع سلم وصلی رکعتین واربع سجدات بفاتحة الکتاب وهو
جالس یقصد فی التشهد **شرح** یقصد بقاف و صاد منقطه و دال منقطه بصیغه مضارع غایب معلوم از باب ضرب یا از باب تفعیل القصد میانه
روی والتقصید ناقص کردن چیزی بهر وجه که باشد یا تخفیف **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت چون برابر شود
خاطر مکلف در سه رکعت و چهار رکعت سلام میدهد یعنی که بنا بر چهار میگذارد و میگزارد دو رکعت و چهار سجده با سوره فاتحة
الکتاب بر حالی که او نشسته باشد میانه روی میکند در تشهد یعنی که بسیار طویل و بسیار قصیر نمیکند **سیوم اصل** عن زرارة عن
احدهما علیهما السلم قال قلت له من لم یدر فی اربع هو ام فی ثنتین وقد احرز الثنتین قال یرکع رکعتین
واربع سجدات وهو قائم بفاتحة الکتاب ویتشهد ولا شیء علیه واذا لم یدر فی ثلاث هو او فی اربع وقد
احرز الثلث قام فاضاف الیها اخری ولا شیء علیه **شرح** احرز بحاء منقطه و راء منقطه و زای با نقطه بصیغه ماضی
معلوم باب افعال ماخوذ است از حرز بفتح حاء و فتح یا سکون راء منقطه و تاء اینست یعنی مختار الاحراز نگاه داشتن چیزی و مراد اینجا تعلق
ظن است باثنین در مسئله اول و بثلث در مسئله دوم و بعض مجتهدان حمل کرده اند احراز را بر اتمام و فراغ و حمل کرده اند عدم درایت را بر صورت
تساوی طرفین و محتاج شده اند در جمع میان این دو حدیث که دلالت بر بنا بر اقل میکند و احادیثی که دلالت بر بنا بر اکثر میکند
بانکه در این دو مسئله قایل شده اند بانکه آدمی مخیر است میان بنا بر اقل و میان بنا بر اکثر و نماز احتیاط و این مخالف کلام مصنف است
که می آید در ذیل باب چهل و سیوم **یعنی** روایت است از زراره از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلم گفت که گفتم امام را کسی که
نداند که در چهار رکعت است او یا در دو رکعت بر حالی که تحقیق ظن کرد دو رکعت را چه میکند امام گفت میگزارد دو رکعت و چهار سجده را
بر حالی که او ایستاده باشد قرائت میکند بفاتحة الکتاب و تشهد میکند و نیست چیزی بر او یعنی که دو سجده سهو ندارد **بلکه**
عدم ذکر درود و عدم ذکر سلام از قبیل اقتصار است بنا بر اعتماد بر ظهور وجوب آنها و چون نداند که در سه رکعت است او یا در چهار رکعت
و تحقیق ظن کرد سه رکعت را برمیخیزد پس اضافه میکند سوی آن سه رکعت رکعتی دیگر را و نیست چیزی بر او **اصل** ولا ینقض
الیقین بالشک ولا یدخل الشک فی الیقین ولا یخلط احدهما بالاخر ولکنه ینقض الشک بالیقین و
یتم علی الیقین فیبنی علیه ولا یعتد بالشک فی حال من الحالات **شرح** لا ینقض و نظایر آن بصیغه مضارع
غایب معلوم است و میتواند بود که بصیغه مجهول باشد و بنا بر اول ضمیر لکنه راجع بنمازگزار است و بنا بر دوم ضمیر شان است لا ینقض بنون و قاف
و ضاد با نقطه از باب نصر است و نفی بمعنی نهی است مراد بیقین اینجا علم بمجزی بودن عبادت است در وقت وقوع آن عبادت و مراد
بشک عدم علم است بمجزی خواه بعنوان تساوی طرفین باشد و خواه بعنوان ظن آنجزا باشد و خواه بعنوان ظن بخلاف آنجزا باشد

لایدخل الشک

لا یدخل از باب افعال است لا یخلط بخاء با نقطه و طاء بی نقطه از باب ضرب یا از باب تفعیل است یتم بتاء دو نقطه در بالا و تشدید میم از باب ضرب است
ابن اثیر در نهایه گفته یقال تم علی الامر وتمم علیه بالاظهار والادغام ای استمر علیه فیبنی بباء یک نقطه و نون از باب ضرب است لا یعتد بعین بی نقطه و تشدید
دال بی نقطه از باب افتعال است در اینجا شش فقره مذکور است بعنوان لف و نشر مرتب یا نه و آن فقره چهارم ناظر است بفقره اول و فقره
پنجم ناظر است بفقره دوم و فقره ششم ناظر است بفقره سیوم و ما متناظرین را در پهلوی یکدیگر بیان میکنیم تا ظاهرتر شود **یعنی** و تا لب
این دو مسئله سه مسئله است **اول** اینکه نمازگزار نمیشکند یقین را بشک و لیکن میشکند شک را بیقین مراد اینست که بعد از فراغ
از نمازی که مجزی یقینی باشد در وقت وقوع آن چون شکی عارض شود در عدد رکعات آن و مانند آن عمل بمقتضای یقین سابق
خود میکند و شک را اعتبار نمیکند اصلا خواه یقین بمجزی بودن مقارن یقین بعدد رکعات باشد و خواه نباشد مثل دو مسئله
سابق حاصل اینست که یقین را نمی شکند مگر بیقین و مثل این گذشت در حدیث دهم باب دو از دهم **دوم** اینکه داخل نمیکند شک را
در یقین و لیکن باقی میماند بر مثل آنچه یقین با آن داشته پس بنا میگذارد بر آنچه یقین داشته باین معنی که لاحق مطابق سابق میکند چنانچه
بالای دیوار مطابق پایین دیوار میباشد مراد اینست که کسی که مثلا نماز ظهر را چهار رکعتی میکرده باشد و مجزی باشد از او یقینا چون
رسد بموضعی یا زمانی که شک کند که آیا قصر ظهر واجب است یا نه تتمیم مینماید بر کردن چهار رکعت مثل کسی که سفری کند و نداند که بحد ترخص رسیده یا نه
و مثل کسی که بروز جمعه رسد و نداند که جمعه دو رکعتی بر او واجب است یا نه **سیوم** اینکه آغشته نمیکند یقین و شک را با یکدیگر در جمیع عبادات
خود در می آورد شک را در حالی از حالات خواه در نماز و خواه در زکوة و خواه در روزه و خواه در حج و خواه در جهاد و خواه در غیر آنها مراد
اینست که در هر عبادتی یقین بمجزی بودن هر جزئی از اجزای آن می باید و الا باطلست خواه آن یقین مقارن یقین بعدد رکعات
و مانند آن باشد و خواه نه **اگر گویی** مسئله سیوم منافی مسئله دوم است زیرا که اگر جمعه دو رکعتی مثلا مشکوک فیه باشد جمعه چهار رکعتی
نیز مشکوک فیه خواهد بود بدلیل اینکه شک در احد المتقابلین لازم دارد شک در دیگری را **گوییم** از آنچه گفتی لازم می آید حکم واقعی جمعه
چهار رکعتی مشکوک فیه باشد چون حکم واقعی جمعه دو رکعتی مشکوک فیه است و این منافاتی ندارد با اینکه حکم اصلی جمعه چهار رکعتی یعنی
مجزی بودن آن یقینی شود بمقتضای این حدیث و براین قیاس است هر عبادتی که کسی عمل کند بخبر واحد صحیح یا بظاهر قرآن زیرا که
مجزی بودن آن یقینی است اگر چه حکم واقعی آن مجهول باشد چنانچه بیان شد در خطبه مصنف در شرح والشرط من الله جل ذکره فیما استعبد
خلقه ان یؤدوا جمیع فرایضه بعلم و یقین و بصیرة تا آخر **چهارم اصل** سألت ابا عبد الله علیه السلم عن الرجل لا یدری
رکعتین صلی ام اربعا قال یتشهد ویسلم ثم یقوم فیصلی رکعتین واربع سجدات یقرأ فیهما بفاتحة
الکتاب ثم یتشهد ویسلم فان کان صلی اربعا کانت هاتان نافلة وان کان صلی رکعتین کانت هاتان تمام
الاربع وان تکلم فلیسجد سجدتی السهو **شرح** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی که نمیداند که دو رکعت گزارده
یا چهار رکعت گفت تشهد میکند و سلام میکند بعد از آن برمیخیزد پس میگزارد دو رکعت و چهار سجده قرائت میکند در آن دو رکعت بفاتحة
الکتاب بعد از آن تشهد میکند و سلام میکند پس اگر کرده باشد چهار رکعت شد این دو رکعت نافله و اگر گزارده باشد دو رکعت شد
این دو رکعت تتمه چهار رکعت و اگر سخن گفته باشد پیش از این دو رکعت پس باید که سجده کند دو سجده سهو **پنجم اصل** عن محمد بن مسلم
قال انما السهو ما بین الثلث والاربع وفی الاثنتین والاربع بتلک المنزلة ومن سها فلم یدر ثلثا
صلی ام اربعا واعتدل شکه قال یقوم فیتم ثم یجلس فیتشهد ویسلم ویصلی رکعتین واربع سجدات وهو
جالس فان کان اکثر وهمه الی الاربع تشهد وسلم ثم قرأ فاتحة الکتاب ورکع وسجد ثم قرأ وسجد سجدة

[illegible]

سجدتین وتشهد وسلم وان کان اکثر وهمه الثنتین فصل رکعتین وتشهد وسلم شرح
این فقرات عبارت محمد بن مسلم است در کتابش بعد از ذکر حدیث سابق السهو مبتدا است اما منصوبست محلاً بنظرفیت فی ظرف متعلق بالسهوات
وفی الاثنین عطف بر ما بین است لعطف النجاب پس مراد بیان شک در میان دو و سه و چهار است اگرچه در عبارت مسامحه واقع
شده بتلک المنزلة خبر مبتدا است و مشار الیه آن مذکور است در حدیث سابق و آن حکم صورت شک میان دو و چهار است
و من سهاها تقدیر و سهو من سهاها معطوف بر مبتدا است پس بتلک المنزلة خبر این نیز واقع شده لفظاً یا معنی پس مقصود
اینست که این دو صورت نیز مثل صورت شک میان دو و چهار است در وجوب بنا بر چهار و گزاردن نماز احتیاط او در
واعتدل حالیه است بتقدیر قد و مراد اینست که این دو صورت بمنزله صورتی است که مذکور است در حدیث سابق بر جایی که در هر سه
صورت اعتدال شک باشد ضمیر قال راجع بمحمد بن مسلم است اتموم بصیغه مضارع غایب بنصرت است این جمله برای بیان نماز احتیاط
برای صورت شک در میان دو و سه و چهار است تتم بتا دو نقطه در بالا و تشدید میم بصیغه مضارع غایب فعال است مراد با تمام گزاردن
دو رکعت ایستاده است فادر فان کان برای تفریع بر جمله حالیه است و این کلام تا آخر متعلق بصورتی است که مذکور است در حدیث
سابق ثم قرا فاتحة الکتاب تا و سلم در اول محمول بر استحباب است یعنی روایت از محمد بن مسلم که از راویان امام محمد باقر و امام جعفر صادق
علیهما السلام است گفت در کتابش که خبر این نیست که شک در میان دو و سه و چهار مانند شک در میان دو و چهار است که مذکور شد در حدیث
سابق در وجوب بنا بر چهار و گزاردن نماز احتیاط و همچنین است شک کسی که شک کند و نداند که سه رکعت گزارده یا چهار رکعت یا
که مساوی شده باشد شک او بآن معنی که ظن نداشته باشد اصلاً در صورت مذکور در حدیث سابق و نه در این دو صورت محمد بن
مسلم گفت که در صورت اول از این دو صورت برمیخیزد بعد از تشهد و سلام پس تمام میکند دو رکعت ایستاده بعد از آن می‌نشیند
پس تشهد میکند و سلام میکند برای احتمال دو رکعت بودن و میگزارد دو رکعت و چهار سجده را نشسته بجای یک رکعت برای احتمال سه رکعت
بودن پس اگر باشد در صورتی که مذکور است در حدیث سابق بیشتر خاطر او مایل بسوی چهار رکعت تشهد میکند و سلام میکند
بعد از آن بعنوان استحباب میخواند فاتحة الکتاب را و رکوع میکند و سجده میکند بعد از آن قرائت فاتحة الکتاب میکند و سجده میکند
دو سجده و تشهد میکند و سلام میکند مراد اینست که بعنوان استحباب دو رکعت ایستاده میکند اگرچه در عبارت محمد بن مسلم اینجا نیز
مسامحه است و اگر باشد بیشتر خاطر او مایل به دو رکعت برمیخیزد پس میگزارد دو رکعت و تشهد میکند و سلام میکند ششم اصل
عن ابی عبد الله علیه السلم فی رجل صلی فلم یدر اثنتین صلی ام ثلثا ام اربعا قال یقوم فیصلی رکعتین من
قیام ویسلم ثم یصلی رکعتین من جلوس ویسلم فان کانت اربع رکعات کانت الرکعات
نافلة والا تمت الاربع شرح اثنتین بفتح همزه استفهام و کسر تا دو نقطه و سکون نون میتواند بود و بکسر همزه وصل
و سکون تا و فتح نون میتواند بود و بتقدیر حرف استفهام یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم در مردی که نماز گزارد پس
پیش از سلام ندانست که آیا دو رکعت گزارده یا سه رکعت یا چهار رکعت امام گفت برمیخیزد بعد از تشهد و سلام پس میگزارد دو رکعت ایستاده
و سلام میدهد بعد از آن میگذارد دو رکعت نشسته و سلام میدهد پس اگر باشد آنچه گزارده بود چهار رکعت میشود این رکعتهای آخر
نافله و اگر نباشد چهار رکعت تمام میشود چهار رکعت هفتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال اذا لم تدر ثلاثا صلیت
او اربعا و وقع رایک علی الثلث فابن علی الثلث وان وقع رایک علی الاربع فسلم وانصرف وان
اعتدل وهمک فانصرف وصل رکعتین وانت جالس شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت چون ندانی

که رکعت

که سه رکعت گزاردی یا چهار رکعت و واقع شود ظن تو بر سه رکعت پس بنا بگذار بر سه رکعت و اگر واقع شود ظن تو بر چهار رکعت پس سلام
کن بعد از تشهد و برگرد یعنی که در اثنای سلام التفات بجانب یمین کن و اگر مساوی شود خاطر تو در میان سه و چهار پس برگرد بعد از تشهد
بسلام و التفات بجانب یمین و بگزار دو رکعت نشسته هشتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال اذا لم تدر اثنتین صلیت
ام اربعا ولم یذهب وهمک الی شیء فتشهد وسلم ثم صل رکعتین واربع سجدات تقرأ فیهما بام القرآن
ثم تشهد وسلم فان کنت انما صلیت رکعتین کانت هاتان تمام الاربع وان کنت صلیت الاربع
کانت هاتان نافلة شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون ندانی که آیا دو رکعت گزاردی یا چهار
و نرود ظن تو بسوی چیزی پس تشهد کن و سلام کن بعد از آن بگزار دو رکعت و چهار سجده را میخوانی در آن دو رکعت بسوره فاتحه
الکتاب بعد از آن تشهد کن و سلام کن پس اگر باشی تو نیز چنین که نگزارده باشی مگر دو رکعت این شود این دو رکعت آخر متمم چهار رکعت
و اگر باشی تو نیز چنین که گزارده باشی چهار رکعت را میشود این دو رکعت آخر نافله اصل وان کنت لا تدری ثلثا صلیت
ام اربعا ولم یذهب وهمک الی شیء فسلم ثم صل رکعتین وانت جالس تقرأ فیهما بام الکتاب وان ذهب
وهمک الی الثلث فقم فصل الرکعة الرابعة ولا تسجد سجدتی السهو وان ذهب وهمک الی الاربع
فتشهد وسلم ثم اسجد سجدتی السهو شرح و اگر باشی تو نیز چنین که ندانی سه رکعت گزاردی یا چهار رکعت
و نرود ظن تو بسوی چیزی پس بعد از تشهد سلام کن بعد از آن بگزار دو رکعت نشسته میخوانی در آن دو رکعت بسوره فاتحة الکتاب و اگر رود
ظن تو بسوی سه رکعت پس برخیز پس بگزار رکعت چهارم را و سجده مکن دو سجده سهو و اگر رود ظن تو بسوی چهار پس تشهد و سلام کن بعد از آن
سجده کن دو سجده سهو نهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال فیمن لا یدری اثلثا صلی ام اربعا ووهمه
فی ذلک سواء قال فقال اذا اعتدل الوهم فی الثلث والاربع فهو بالخیار ان شاء صلی رکعة وهو
قائم وان شاء صلی رکعتین واربع سجدات وهو جالس شرح روایتست از امام جعفر صادق
علیه السلام امام سخن گفت در کسی که نمیداند که آیا سه رکعت گزارد یا چهار رکعت و خاطر او در آن برابر است او گفت که پس امام گفت
که چون برابر شود خاطر در سه رکعت و چهار رکعت پس او بعد از تشهد و سلام مختار است اگر خواهد میگزارد یک رکعت ایستاده و اگر خواهد
میگزارد دو رکعت و چهار سجده نشسته اصل و قال رجل لم یدر اثنتین صلی ام اربعا ووهمه یذهب الی الاربع
او الی الرکعتین فقال یصلی رکعتین واربع سجدات وقال ان ذهب وهمک الی رکعتین واربع فهو
سواء ولیس الوهم فی هذا الموضع مثله فی الثلث والاربع شرح و امام گفت در مردی که ندانست
که آیا دو رکعت گزارد یا چهار رکعت و خاطر او میرود بسوی چهار رکعت یا بسوی دو رکعت یعنی که متردد است گاهی خیال چهار رکعت
میکند و گاهی خیال دو رکعت میکند پس امام گفت که بعد از تشهد و سلام میگزارد دو رکعت و چهار سجده را و امام گفت برای توضیح آنچه
مذکور میشود که اگر رود خاطر تو بسوی دو رکعت و چهار رکعت پس خاطر تو برابر است یعنی که ظن به هیچ یک نداری و نیست شک در این
موضع مثل شک در سه رکعت و چهار رکعت یعنی که در این موضع البته دو رکعت ایستاده میباید بخلاف آن چیز زیرا که در آن آدمی مخیر است
میان دو رکعت نشسته و یک رکعت ایستاده باب چهل و یکم اصل من سها فی الاربع والخمس لم یدر زاد ام نقص او استیقن انه زاد شرح
واو در ولم یدر برای عطف تفسیر است لعربیه او در فقره همزه میتواند بود که واو برای عطف تفسیر نباشد و مؤید اینست مضمون حدیث
چهارم این باب و بنا بر اول این اشارتست بحمل حدیث اول این باب بآنکه مراد بنقص عدم زیاده است یعنی این باب [illegible]

که شک کرد درمیان چهار رکعت و پنج رکعت و نداند که آیا زیاد کرده یا کم کرده یا کسی که یقین داند که او زیاد کرده در این باب شش حدیث است
اول اصل سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول قال رسول الله صلی الله علیه وآله اذا شك احدكم فی صلوته فلم
یدر زاد ام نقص فلیسجد سجدتین وهو جالس وسماهما رسول الله صلی الله علیه وآله المرغمتین شرح
المرغمتین بسکون را و بنقطه و کسر غین بی نقطه بصیغه اسم فاعل باب افعال و خاک مالنده شیطان چنانچه می آید در حدیث نهم این باب یعنی
شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام میگفت که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله چون شک کند یکی از شما در نماز خود و نداند که زیاد کرده یا
کم کرده پس باید که سجده کند دو سجده نشسته و نامید آن دو سجده را رسول الله صلی الله علیه وآله دو خاک مالنده دوم اصل عن ابی جعفر
علیه السلام قال اذا استیقن انه زاد فی صلوته المکتوبة لم یعتد بها واستقبل صلوته استقبالا اذا كان
قد استیقن یقینا شرح روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت اگر نمازگزار یقین کند اینرا که او زیاد کرده یک رکعت در نماز خود که فریضه است
حساب نمیکند آن نماز را و از سر میگیرد نماز خود را نوعی از سر گرفتن یعنی که اعاده اذان و اقامت لازم نیست چون یقین کرده باشد
زیاده را نوعی از یقین شاید که مراد این باشد که ظن غالب اینجا مانند یقین حقیقی است سیوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا
کنت لم تدر اربعا صلیت ام خمسا فاسجد سجدتی السهو بعد تسلیمك ثم سلم بعدهما شرح روایت است از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت چون ندانسته باشی که چهار رکعت گزارده یا پنج رکعت پس سجده کن دو سجده سهو بعد از سلام تو بعد از آن سلام کن
بعد از آن دو سجده جمع کرد میان ثم که برای ترتیب است و میان بعدهما اشارت است بفاصله تشهد میان سجدتین و سلام چهارم اصل عن
سماعة قال قال من حفظ سهوه فاتمه فلیس علیه سجدتا السهو انما السهو علی من لم یدر زاد
ام نقص منها شرح روایت از سماعه که از راویان امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام است سماعه گفت که امام گفت که هر که نگاه دارد
سهو خود را از احتمال زیاد کردن یک رکعت مثل کسی که شک کند میان سه و چهار پس تمام کند سهو خود را بگزاردن نماز احتیاط پس نیست بر او
دو سجده سهو جز این نیست که سجده سهو بر کسی است که نداند که زیاد کرده دیگر رکعت را یا کم کرده یک رکعت را از نماز مثل کسی که شک کرد میان
سه و چهار و پنج پس نماز چهار میگزارد و نماز احتیاط میکند برای احتمال سه بودن و دو سجده سهو میکند برای احتمال پنج بودن مخفی نماند که
حصر در انما بنابر اینست که کلام در کسی است که احتمال نقصان میدهد پس منافات ندارد با وجوب دو سجده سهو بر کسی که شک کند میان چهار و پنج
احتمال نقصان اصلا نمیدهد بدانکه از این معلوم میشود حکم کسی که شک کند میان سه و پنج و احتمال چهار نمیدهد و این مشکلست والعلم
عند الله پنجم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام من زاد فی صلوته فعلیه الاعادة شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلام هر که زیاد کرد
یک رکعت را در نماز خود پس واجب است بر او از سر گرفتن نماز ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا لم تدر خمسا صلیت
ام اربعا فاسجد سجدتی السهو بعد تسلیمك وانت جالس ثم تسلم بعدهما شرح مضمون این ظاهر است از شرح
حدیث سیوم این باب باب من تکلم فی صلوته او انصرف قبل ان یتمها او یقوم فی موضع الجلوس شرح الانصراف
رو گردانیدن و مراد اینجا سلام است زیرا که آن بعنوان روگردانیدن بجانب راست است چنانچه گذشت در حدیث هشتم باب پیش یعنی
این باب بیان کسی است که سخن گفت در اثنای نماز خود یا سلام داد پیش از اتمام نماز یا ایستاد در جای نشستن در این باب نه حدیث است اول اصل
قال ابو عبد الله علیه السلام من حفظ سهوه فاتمه فلیس علیه سجدتا السهو فان رسول الله صلی الله علیه
وآله صلی بالناس الظهر رکعتین ثم سها فسلم فقال له ذو الشمالین یا رسول الله انزل فی الصلوة شیء فقال وما
ذاك قال انما صلیت رکعتین فقال رسول الله صلی الله علیه وآله اتقولون مثل قوله قالوا نعم فقام صلی الله

علیه

علیه وآله فاتم بهم الصلوة وسجد بهم سجدتی السهو شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلام هر کس که نگاه داشت غفلت خود را از زیاد
کردن یکباره مثل سخن گفتن پس تمام کرد غفلت خود را بمعنی که تدارک آن کرد پس نیست بر او دو سجده سهو چه بدرستی که رسول الله صلی الله علیه وآله
گزارد با مردمان نماز ظهر را دو رکعت بعد از آن غافل شد پس سلام داد پس گفت او را ذو الشمالین که ای رسول الله آیا فرود آمد در اثنای این نماز
چیزی از وحی الله تعالی که باعث نسخ شده باشد پس رسول الله صلی الله علیه وآله گفت و چیست باعث این سخن گفت جز این نیست که
گزاردی دو رکعت پس گفت رسول الله صلی الله علیه وآله اصحاب دیگر را که آیا میگویید شما مثل سخن او گفتند آری پس برخاست صلی الله
علیه وآله پس اتمام کرد با ایشان آن نماز را و سجده کرد با ایشان دو سجده سهو ظاهر فان اتم آخر اینست که چون دلیلی بر وجوب چیزی نباشد
آن چیز واجب نمیشود و قیاس در امثال احکام فقهیه جایز نیست اصل قال قلت له ارأیت من صلی رکعتین وظن انهما اربع
رکعات فسلم وانصرف ثم ذکر بعد ما ذهب انه انما صلی رکعتین قال یستقبل الصلوة من اولها قال قلت
فما بال رسول الله صلی الله علیه وآله لم یستقبل الصلوة وانما اتم بهم ما بقی من صلوته فقال ان رسول الله صلی الله
علیه وآله لم یبرح من مجلسه فان کان لم یبرح من مجلسه فلیتم ما نقص من صلوته اذا کان قد
حفظ الرکعتین الاولیین شرح ارایت بهمزه استفهام و فعل ماضی مخاطب بمعنی اخبرنی است لم یبرح بیای مفتوحه و را بی نقطه و حاء بی نقطه
و ما بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم است یعنی راوی گفت که گفتم که خبر ده مرا که کسی که گزارد دو رکعت را و گمان کرد که نماز او چهار رکعت است
پس سلام داد و گردید از نماز بعد از آن بخاطر رساند بعد از آن که رفت اینرا که او جز این نیست که گزارد دو رکعت را امام گفت ابتدا میکند
آن نماز را از اول آن راوی گفت که گفتم پس چیست حال رسول الله صلی الله علیه وآله که ابتدا نکرد نماز را و جز این نیست که تمام کرد با ایشان
آنچه را که باقیمانده بود از نماز او پس امام گفت بدرستی که رسول الله صلی الله علیه وآله زایل نشد از جای نشستن خود پس اگر آن کس زایل نشود
از جای نشستن خود پس باید که اتمام کند آنچه را که کم کرد از نماز خود اگر نگاه داشته باشد دو رکعت اول را از فسادی دیگر مثل نقض وضو
دوم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال فی الرجل یصلی رکعتین من المکتوبة ثم ینسی فیقوم قبل ان یجلس بینهما قال فیجلس ما لم
یرکع وقد تمت صلوته فان لم یذکر حتی رکع فلیمض فی صلوته فاذا سلم سجد سجدتین وهو جالس شرح
ضمیر بینهما راجع بدو چیز است اول رکعتین اولیین که مذکور است دوم رکعتین اخیرتین که در حکم مذکور است یعنی روایت است از امام محمد باقر
علیه السلام که گفت در مردی که میگزارد دو رکعت را از فریضه بعد از آن فراموش میکند پس برمیخیزد پیش از آنکه بنشیند برای تشهد میان دو رکعت
اول و دو رکعت آخر امام گفت پس باید که بنشیند مادام که رکوع نکرده باشد و بتحقیق تمام شده نماز او بمعنی که قضای چیزی بر او لازم
نیست بخلاف شق دوم زیرا که در آن قضای تشهد بر او لازم است چنانچه می آید در حدیث هفتم این باب و مراد این نیست که سجده سهو
بر او لازم نیست بقرینه حدیث نهم این باب پس اگر بیاد نیاورد تا آنکه رکوع کند پس باید که رود در نماز خود پس چون سلام کند سجده کند دو
سجده سهو در حالی که او نشسته باشد بمعنی که میباید که میان سلام و دو سجده برنخیزد سیوم اصل قلت لابی الحسن الاول علیه السلام
اسلم رسول الله صلی الله علیه وآله فی الرکعتین الاولیین فقال نعم قلت وحاله حاله قال
انما اراد الله عز وجل ان یفقههم شرح واو در وحاله حالیه است و بتقدیر اعاده کلام سابق است یعنی گفتم امام
موسی کاظم علیه السلام از روی تعجب که آیا سلام کرد رسول الله صلی الله علیه وآله در دو رکعت اول پس امام گفت آری گفتم آیا سلام کرد و حال
آنکه مرتبه او آن مرتبه است که نبوت و عصمت است امام گفت جز این نیست که اراده کرد الله عز وجل که دانا کند مردم را بحکم این سهو یعنی
که دانند که سرزنش کسی برای سهو در نماز که بی اختیار است صحیح نیست چهارم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلام عن الرجل یتکلم

ناسيًا في الصلوة يقول اتمّوا صفوفكم فقال يتم صلوته ثم يسجد سجدتين فقلت سجدتا السهو قبل التسليم هما
او بعد قال بعد شرح بعد هر دو جا مبنی بر ضم و مقطوع از اضافه بتقدير بعد التسليم يعني پرسيدم امام جعفر صادق عليه السلم از مردی که سخن ميگويد
بر جائی که فراموش کرده در نماز ميگويد درست کنيد صفهای خود را پس امام گفت تمام ميکند نماز خود را بعد از آن سجده ميکند دو سجده
پس گفتم دو سجده سهو پيش از سلام است يا بعد از سلام امام گفت بعد از سلام ثم اصل عن الحلبي عن ابي عبد الله عليه السلم
قال تقول في سجدتي السهو بسم الله وبالله اللهم صل على محمد وآل محمد قال الحلبي وسمعته مرة اخرى
يقول بسم الله وبالله السلام عليك ايها النبي ورحمة الله وبركاته شرح تقول هر دو جا بصيغه مخاطب
و کلام امام است تفسير سلام و تفسير رحمة الله و تفسير برکاته می آيد در حديث اول باب النبي ادر يعني روايت است از حلبي از امام جعفر صادق
عليه السلام امام گفت ميگوئی در دو سجده سهو که بنام خداست و بمدد خداست خدايا درود کن بر محمد و آل محمد گفت حلبي که شنيدم
از امام عليه السلم باری ديگر که ميگوئی در دو سجده سهو که بنام خداست و بمدد خداست سلام بر تو باد ای پيغمبر و رحمت خدا و برکاتش
مراد اينست که هر کدام از اين دو عبارت کافيست ششم اصل سمعت ابا عبد الله عليه السلم يقول صلى رسول الله صلى الله
عليه وآله ثم سلم في ركعتين فسأله من خلفه يا رسول الله احدث في الصلوة شيء قال وما ذاك قالوا انما
صليت ركعتين فقال اكذاك يا ذا اليدين وكان يدعا ذا الشمالين فقال نعم فبنى على
صلوته فاتم الصلوة اربعا شرح سهوی که در اين حديث مذکور است غير سهويست که در حديث اول اين باب است
و اين بعد از آنست و چون ذو الشمالين اول جرأت نموده بود اينجا رعايت ادب کرده لفظ قدس تا آخر در فقرات آينده مؤيد
تعدد سهو است والله اعلم ثم برای تعجب است يعني شنيدم از امام جعفر صادق عليه السلم ميگفت که نماز گزارد رسول الله صلى الله عليه وآله
عجب آنکه سلام داد در دو رکعت پس پرسيدند او را جمعی که در پی سر او بودند يعني که بعض از ايشان پرسيد که ای رسول خدا آيا حادث شد
در نماز چيزی که باعث نسخ باشد گفت و چيست باعث اين سخن گفتند جز اين نيست که گزاردی دو رکعت پس گفت آيا چنين است ای صاحب
دو دست و خوانده ميشد آنحضرت صاحب دو دست چپ پس آنحضرت گفت آری پس بنا گذاشت بر نماز خود پس تمام کرد نماز را چهار رکعت
اصل وقال ان الله هو الذی انساه رحمة للامة الا ترى لو ان رجلا صنع هذا لعير وقيل ما يقبل
صلوتك فمن دخل عليه اليوم ذاك قال قد سنّ رسول الله صلى الله عليه وآله وصارت اسوة وسجد
سجدتين لمكان الكلام شرح لعير بفتح لام است و عير بعين بی نقطه و يا دو نقطه در پايين و را بی نقطه بصيغه ماضی مجهول از باب تفعيل و
قيل عطف بر عير است بعطف تفسير ما يقبل بقاف و با يک نقطه بصيغه مضارع مجهول غايب بعلم است صلوتك مرفوع و نايب فاعلست
اليوم منصوبست فاء در فمن داخل است سن بسين بی نقطه و تشديد نون بصيغه ماضی معلوم از باب نصر است السنة بضم سين سلوک راهی و مراد اينجا
مکرر کردن کاريست و ميتواند بود که سن بصيغه مجهول باشد بمعنی آنکه گردانيده شد و تغيير داده شد مثل من حما مسنون و صارت عطفست
بر قال و ضمير راجع بمصدر سن است اسوه بکسر و ضم همزه و سکون سين بی نقطه آنچه تسلی شود بآن سجد عطفست بر انسه که در فقرات
سابقه است و ضمير مستتر راجع برسول الله است مکان مصدر ميميست يعني و امام گفت بدرستی که الله تعالى اوست که فراموش کننده
کرد رسول الله را برای مهربانی برای امت آيا نمی بينی که اگر اينکه مردی کند اين فراموشی را هر آينه سرزنش کرده ميشود و گفته ميشود که مقبول
نميشود نماز تو پس هر که داخل شود بر او امروز اين فراموشی با اين سرزنش ميگويد که بتحقيق مکرر کرد رسول الله صلى الله عليه وآله آنچه را
که من کردم و ميشود آن سنت باعث تسلی و رسول الله سجده کرد دو سجده سهو برای وقوع سخن هفتم اصل قال ابو عبد الله عليه السلم

اذا قمت

اذا قمت في الركعتين الاوليين ولم تتشهد فذكرت قبل ان تركع فاقعد فتشهد وان لم تذكر حتى تركع
فامض في صلوتك كما انت فاذا انصرفت سجدت سجدتين لا ركوع فيهما ثم تشهد التشهد الذي فاتك شرح
گفت امام جعفر صادق عليه السلم چون برخيزی در دو رکعت اول و تشهد نکنی پس ياد آوری پيش از آنکه رکوع کنی پس بنشين و تشهد کن و اگر ياد
نياوری تا آنکه رکوع کنی پس برو در نماز خود چنانچه تو ئی پس چون سلام دهی سجده ميکنی دو سجده سهو نيست رکوعی در آنها بعد از آن تشهد کن
آن تشهدی که فوت شده از تو يا بمعنی که آنرا قضا کن هشتم اصل عن ابي عبد الله عليه السلم قال اذا قمت في الركعتين
من الظهر او غيرها ولم تتشهد فيهما فذكرت ذلك في الركعة الثالثة قبل ان تركع فاجلس فتشهد
وقم فاتم صلوتك فان انت لم تذكر حتى تركع فامض في صلوتك حتى تفرغ فاذا فرغت فاسجد سجدتي
السهو بعد التسليم قبل ان تتكلم شرح مضمون اين ظاهر است از شرح سابق نهم اصل عن معاوية بن عمار قال
سألته عن الرجل يسهو فيقوم في حال قعود او يقعد في حال قيام قال يسجد سجدتين بعد التسليم وهما
المرغمتان ترغمان الشيطان شرح مرغمتان براء بی نقطه و غين با نقطه بصيغه اسم فاعل باب افعالست ترغمان بصيغه مضارع معلوم باب افعالست ذکر وهما
المرغمتان تا آخر اينجا اشعار است بآنکه اين دو سجده در اين دو صورت مستحب است برای مبالغه در تعبد پس منافات نيست ميان اين حديث
و ميان حديث سابق و مانند آن و حصری که مفهوم است از کلام مصنف در باب آينده که فهذه اربعة مواضع يجب فيها سجدتا السهو تحريرا
بعد از آنست که الذی يحتاج ان يقوم تا آخر يعني روايت است از معاوية بن عمار که از راويان امام جعفر صادق و امام موسی کاظم عليهما السلم
است گفت پرسيدم امام را از مردی که غافل ميشود پس برميخيزد در حالتی که بايد نشست يا می نشيند در حالتی که بايد ايستاد امام گفت
سجده ميکند دو سجده سهو بعد از سلام و آن دو سجده دو بر خاک مالنده اند بيان اينکه بر خاک ميمالند شيطان را باعتبار اينکه شيطان
ميخواهد که کسی تلافی سهو کند باب جميل بيست و سيوم اصل باب من شک في صلوته کلها فلم يدر ازاد ام نقص ومن کثر عليه السهو والسهو
في النافلة وسهو الامام ومن خلفه شرح اين باب بيان کسی است که شک کند در نماز خود بهمه آن و نداند که آيا زياد کرده يا کم کرده
کسی که بسيار شود بر او غفلت و بيان غفلت در نماز نافله و بيان غفلت پيشنماز و آنکه در پس اوست در اين باب ده حديث و کلام مصنف است
بعد از حديث دهم اول اصل عن ابي الحسن عليه السلم قال ان كنت لا تدري كم صليت ولم يقع وهمك على شيء
فاعد الصلوة شرح روايت است از امام رضا عليه السلام يا امام موسی کاظم عليه السلم گفت اگر نميدانسته باشی که چند رکعت گزاردی و فرود نيايد
خاطر تو بر چيزی از عدد رکعات پس از سر گير نماز را زيرا که احتمال هر رکعت هست دوم اصل عن زرارة وابي بصير قالا قلنا الرجل
يشك كثيرا في صلوته حتى لا يدري كم صلى ولا ما بقي عليه قال يعيد قلنا له فانه يكثر عليه ذلك
كلما عاد شك قال يمضي في شكه ثم قال لا تعودوا الخبيث من انفسكم بنقض الصلوة فتطمعوه فان الشيطان
خبيث معتاد لما عود فليمض احدكم في الوهم ولا يكثرن نقض الصلوة فانه اذا فعل ذلك مرات
لم يعد اليه الشك قال زرارة ثم قال انما يريد الخبيث ان يطاع فاذا عصي لم يعد الى احدكم شرح
کثيرا بفتح کاف و کسر ثاء سه نقطه و سکون يا دو نقطه در پايين و را بی نقطه نايب مفعول مطلق است بتقدير شکا کثيرا ما استفهاميه است و ميتواند بود
که موصوله باشد و بر هر تقدير مراد اينست که نميداند که آنچه باقيمانده از اجزای رکعتی که در ميان آنست چيست يکثر بثاء سه نقطه و را بی نقطه
بصيغه مضارع غايب معلوم باب حسن است مشار اليه ذلك اصل شک است و ميتواند بود که شک بزرگ باشد لا تعودوا بالعين بی نقطه و واو
و دال بی نقطه بصيغه نهی حاضر باب تفعيلست التعويد کسی را بهره مند کردن از چيزی و کسی را عادت فرمودن بچيزی اول اينجا مناسب است

خود را

معنا وصفت خبیثه است لام در لما برای تعلیل است و ما مصدریه است و ظرف متعلق بمجموع جنیبه معنا درست عود بصیغه ماضی مجهول از باب تفعلیت
لا یکثرن شیار به نقطه و را بی نقطه و نون تاکید ثقیله یا خفیفه بصیغه مضارع غایب معلوم از باب افعال است یعنی روایت از زراره و ابو بصیر که از
راویان امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلم اند گفتند که گفتیم امام را که مردی شک میکند شکی بزرگ در نماز خود تا حدی که نمیداند
که چند رکعت گزارده و اینکه چه چیز باقیمانده براو از تتمه رکعات امام گفت از سر میگیرد نماز را گفتیم امام را که پس مرد بستی که شان اینست که
بسیار میشود بر او آن شک بیان این آنکه هر بار که بر میگردد شک میکند امام گفت میرود در شک خود یعنی که بنا بر هر چه خواهد میگذارد
والتفات بشک نمیکند بعد از آن امام گفت که بهره مدهید ناپاک را از خودتان بشکستن نماز پس طمع اندازید او را در شکستن ایمان چه
بدرستی که شیطان ناپاکست که عادت بناپاکی کرده بسبب اینکه بهره داده شده از بعض خلایق مراد اینست که اگر بهره داده نمیشد ناامید
میشد و ناپاکی نمیکرد و اصلا به جای اینکه عادت بناپاکی کند پس باید که رود یکی از شما که شک بسیار کند در آن شک و باید که بسیار نکند
شکستن نماز را چه بدرستی که او چون کند عدم التفات بشک را چند بار بر نمیگردد بسوی او شک گفت زراره که بعد از آن امام گفت
که بیان این آنکه جز این نیست که میخواهد ناپاک اینرا که فرمان برده شود پس چون مخالفت کرده شود بر نمیگردد بسوی یکی از شما سیوم اصل
عن ابی عبد الله علیه السلم قال اذا شککت فلم تدر افی ثلاث انت ام فی اثنتین ام فی واحدة ام فی اربع
فاعد ولا تمض علی الشک شرح روایت از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت که امام گفت که چون شک کنی پس ندانی که آیا
در سه رکعتی تو یا در دو رکعت یا در یک رکعت یا در چهار رکعت پس اعاده نماز کن و مرو بر شک چهارم اصل اتی رجل النبی صلی الله علیه
واله فقال یا رسول الله اشکو الیک ما القی من الوسوسة فی صلوتی حتی لا ادری ما صلیت من زیادة
او نقصان فقال اذا دخلت فی صلوتک فاطعن فخذک الیسری باصبعک الیمنی المسبحة ثم قل بسم الله وبالله
توکلت علی الله اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم فانک تنحره وتطرده شرح اذا دخلت یعنی اوا
ارادت الدخول است اطعن بطا بی نقطه و عین بی نقطه بصیغه امر از باب منع یا نصر است المسبحة بسین بی نقطه و با و حا بی نقطه بصیغه اسم فاعل
از باب تفعیل انگشت شهادت تنحر بنون و حا بی نقطه و را بی نقطه بصیغه مضارع مخاطب معلوم از باب منع است النحر بفتح نون و سکون حا
دست بر بالای سینه کسی زدن تطرد بطا بی نقطه و را بی نقطه و دال بی نقطه بصیغه مضارع مخاطب معلوم از باب نصر است الطرد بفتح طا و
سکون را دور کردن یعنی آمد مردی نزد پیغمبر صلی الله علیه واله پس گفت ای رسول الله شکایت میکنم بسوی تو از آنچه میبینم از وسوسه
در نماز من تا آنکه نمیدانم که چه گزاردم از زیادتی و کمی پس گفت چون اراده کنی که داخل شوی در نماز خود پس بزن ران چپ خود را با انگشت
دست راست خود که انگشت شهادت است بعد از آن بگو بنام خداست و بخداست اعتماد کردم در کار خود بر خدا پناه میگیرم
بخدا که شنوای داناست از شیطان سنگسار لعنت کرده بدرستی که تو دست بر بالای سینه شیطان میزنی و دور میکنی او را از خود
پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال سألته عن الامام یصلی باربعة انفس او خمسة انفس ویسبح اثنان علی
انهم صلوا ثلاثا ویسبح ثلاثة علی انهم صلوا اربعا ویقول هؤلاء قوموا ویقول هؤلاء اقعدوا
والامام مائل مع احدهما او معتدل الوهم فما یجب علیه قال لیس علی الامام سهو اذا حفظ علیه
من خلفه سهوه بایقان منهم ولیس علی من خلف الامام سهو اذا لم یسهه الامام ولا سهو فی سهو
ولیس فی المغرب والفجر سهو ولا فی الرکعتین الاولیین من کل صلوة ولا فی نافلة فاذا اختلف
علی الامام من خلفه فعلیه وعلیهم فی الاحتیاط الاعادة والاخذ بالجزم شرح روایت از امام

جعفر صادق

جعفر صادق علیه السلم راوی گفت پرسیدم او را از پیشنماز که نماز میگزارد با چهار شخص یا پنج شخص و تسبیح میگویند دو شخص بر اینکه آن جماعت گزاردند
سه رکعت یا بمعنی که هر کدام سه بار میگویند سبحان الله تسبیح میگویند سه شخص مثلا بر اینکه آن جماعت گزاردند چهار رکعت و میگویند که
بزبان آن تسبیح آن جماعت اول که برخیزید و میگویند بزبان آن تسبیح آن جماعت دوم که بنشینید برای تشهد و سلام و پیشنماز میل کننده است با یکی از آن
دو جماعت یا مساویست خاطر او پس چه چیز واجب میشود بر پیشنماز امام گفت که نیست بر پیشنماز سهوی چون نگاهدارند بر آن پیشنماز جمعی که در پس
اویند از ماموم سهو او را بوسیله یقین داشتنی از جانب ایشان و نیست بر جمعی که در پس پیشنماز اند چون سهو نکرده باشد پیشنماز
و نمیباشد سهوی در نماز سهو یا بمعنی که اگر در نماز کسی سهوی کند بنا بر هر چه خواهد میتواند گذاشت و نیست در نماز شام و صبح سهوی و نه
در دو رکعت اول از هر نمازی که باشد و نه در نماز نافله پس اگر اختلاف کنند بر پیشنماز جمعی که در پس اویند پس واجب بر پیشنماز و بر آن
جمع در احتیاط اعاده نماز و عمل بیقین ششم اصل عن احدهما علیهما السلم قال سألته عن السهو فی النافلة فقال
فلیس علیه شیء شرح روایت از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلم راوی گفت پرسیدم امام را از شک در نافله پس گفت نیست
بنا بر آن چیزی یا بمعنی که بنا بر هر چه خواهد میتواند گذاشت هفتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال لیس علی الامام
سهو ولا علی الاعادة اعادة شرح سهو در و لا علی السهو بفتح سین و سکون ها بمعنی نماز احتیاط است که بعنی سهوی شده
که موجب اعاده نیست و میتواند بود که بضم ها و تشدید واو باشد بمعنی کسی که بسیار شک کند یعنی روایت از امام جعفر صادق علیه السلم
گفت نیست بر پیشنماز سهوی اگر ماموم حفظ کرده باشد و نیست بر آنکه در پس پیشنماز است سهوی اگر پیشنماز حفظ کرده باشد و نیست
بر نماز سهو سهوی و نیست بر اعاده نماز اعاده دیگر یا بمعنی که از تکرار سهو دو بار متصل هم کثرت سهو حاصل میشود و صاحب او بنا بر هر چه
میخواهد میگذارد هشتم اصل عن ابی جعفر علیه السلم قال اذا کثر علیک السهو فامض فی صلوتک فانه یوشک
ان یدعک انما هو من الشیطان شرح کثرت سهو بیان شد در حدیث سابق یوشک بواو و شین بی نقطه بصیغه
مضارع غایب معلوم از باب افعال است یعنی روایت از امام محمد باقر علیه السلام که گفت چون بسیار شود بر تو شک پس برو در نماز خود چه
بدرستی که آن شک نزدیک میشود که واگذارد ترا بیان این آنکه جز این نیست که آن شک از جانب شیطانست یا بمعنی که چون شیطان
فرمان برده نشود دیگر بر نمیگردد غالبا چنانچه گذشت در حدیث دوم این باب نهم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلم عن السهو
فانه یکثر علی فقال ادرج صلوتک ادراجا قلت فای شیء الادراج قال ثلث تسبیحات فی الرکوع والسجود شرح
ادرج بدال بی نقطه و را بی نقطه و جیم بصیغه امر از باب افعال است الادراج چیزی را صاحب چند پایه نمودن یا بمعنی کردن یعنی پرسیدم امام جعفر صادق
علیه السلم را از علاج شک چه بدرستی که آن بسیار میشود بر من پس گفت چند پایه کن نماز خود را چند پایه کردنی گفتم چه چیز است چند پایه
کردن گفت سه تسبیح در رکوع و سه تسبیح در سجود و مراد اینست که کسی که شتاب کند رکوع و سجود را شک بسیار میکند بخلاف کسی که شتاب
نکند دهم اصل وروی انه اذا سها فی النافلة بنی علی الاقل شرح و روایت کرده شده از امام صلوات الله علیه اینکه چون
شک کند کسی که در نماز نافله بنا میگذارد بر کمتر مراد اینست که افضل بنا گذاشتن بر کمتر است و این منافات ندارد با آنچه گذشت در حدیث
ششم این باب کلام مصنف اصل فجمیع مواضع السهو التی قد ذکرناها فیما الاثر سبعة عشر موضعا سبعة منها
یجب علی الساهی فیها اعادة صلوة الذی ینسی تکبیرة الافتتاح ولا یذکرها حتی یرکع والذی ینسی
رکوعه وسجوده والذی لا یدری رکعة صلی ام رکعتین والذی یسهو فی المغرب والفجر والذی
یزید فی صلوته والذی لا یدری زاد او نقص ولا یقع وهمه علی شیء والذی ینصرف من الصلوة

علی من خلف الامام سهو و
لا علی السهو سهو و لا

بس هم

بکلیته قبل ان یتمها شرح الا نیتمها بفتح همزه و فتح تاء سه نقطه و از نیتمها آنچه چیزی باعث آن شده باشد و حدیثی که منقول شده
باشد و مراد اینجا معنی اول است بقرینه اینکه موضع سهوی که در آن نماز احتیاط ست در این هفده موضع مذکور نیست پس مراد از سهو است که
بعد از قطع نماز اول باید که بفعل آید بسبب سهو و آن اثر بر دو قسم است یکی اعاده نماز و دیگری سجده سهو و از این تقریر ظاهر میشود که نماز
احتیاط داخل اثر نیست زیرا که آن از تتمه نماز اول است پس بعد از قطع آن نیست و مراد بذکر اثر سهو بیان اینست که سهو در کجا اثر دارد سهو صح
و در کجا اثر ندارد یعنی پس بنابر آنچه مذکور شد از اول باب سی و چهارم که باب السهو فی افتتاح الصلوة است تا اینجا جمیع موضع غفلت که ذکر
کردیم در آنها اثر سهو را وجود یا عدم با هفده موضع است هفت موضع از جمله آنها واجبست بر غفلت کننده در آنها از سر گرفتن نماز
اول حال کسی که فراموش میکند تکبیر احرام را و یاد نمی آورد آنرا تا آنکه رکوع میکند بحکم حدیث دوم باب سی و چهارم دوم حال کسی که فراموش
میکند رکوع خود را بحکم حدیث دوم باب سی و ششم یا فراموش میکند سجود خود را بحکم حدیث سیوم تا سی و هفتم سیوم حال کسی که غفلت
میکند در نماز مغرب یا غفلت میکند در نماز فجر بحکم حدیث اول چهارم باب سی و نهم چهارم حال کسی که زیاد میکند رکعتی را در نماز خود
بحکم حدیث دوم و پنجم باب چهل و یکم پنجم حال کسی که نمیداند که زیاد کرده یا کم کرده و فرود نمی آید خاطر او بر چیزی از عدد رکعات بحکم
حدیث اول و دوم باب چهل و سیوم ششم حال کسی که رو میگرداند از قبله نماز بهمگی بدن خود پیش از اتمام نماز بحکم حدیث اول باب
چهل و دوم و هفتم رفع منافات میان این حصر و آنچه گذشت در حدیث پنجم باب چهل و سیوم که در صورت اختلاف امام و مامومین
اعاده نماز نیست بیکی از دو وجه است اول اینکه آنچه گذشت بعنوان تخییر باشد باین معنی که جایز است ایشانرا اعاده نماز برای
فضیلت جماعت و جایز است قصد انفراد و عمل هر کدام بمقتضای سهو خود دوم اینکه مراد بحصر اینجا حصر حال منفرد باشد والله اعلم

ومنها مواضع لا یجب فیها اعادة الصلوة و یجب فیها سجدتا السهو الذی یسهو فیسلم فی الرکعتین ثم
یتکلم من غیر ان یحول وجهه و ینصرف عن القبلة فعلیه ان یتم صلوته ثم یسجد سجدتی السهو
والذی ینسی تشهده ولا یجلس فی الرکعتین و فاته ذلک حتی یرکع فی الثالثة فعلیه سجدتا السهو
و قضاء تشهده اذا فرغ من صلوته والذی لا یدری اربعا صلی او خمسا علیه سجدتا السهو والذی یسهو
فی بعض صلوته فیتکلم بکلام لا ینبغی له مثل امر و نهی من غیر تعمد فعلیه سجدتا السهو فهذه اربعة مواضع
یجب فیها سجدتا السهو شرح و از جمله آنها چند موضعیست که واجب میشود در آنها اعاده نماز و واجب میشود
در آنها دو سجده سهو اول حال کسی که غافل میشود پس سلام میکند در دو رکعت در نمازی که عدد رکعات آن بیشتر است از دو رکعت
بعد از آن سخن میگوید بی آنکه گرداند روی خود را و برگردد از قبله پس واجبست بر او اتمام نماز خود و بعد از آن سجده میکند دو سجده سهو
بحکم حدیث اول و ششم باب چهل و دوم دوم حال کسی که فراموش میکند تشهد خود را و نمی نشیند در دو رکعت و فوت میشود از او این
تشهد و نشستن تا آنکه رکوع میکند در رکعت سیوم پس واجبست بر او دو سجده سهو و قضای تشهد خود چون فارغ شود از نماز خود بحکم
حدیث هفتم باب چهل و دوم و مثل این می آید در حدیث بیست و چهارم باب صلوة النوافل که باب هشتاد و چهارم است سیوم حال
کسی که نمیداند که چهار رکعت گزارده یا پنج رکعت واجبست بر او دو سجده سهو بحکم حدیث اول و سیوم و ششم باب چهل و یکم چهارم
حال کسی که غافل میشود در بعض نماز خود پس سخن میگوید سخنی که سزاوار نیست او را مانند امر و نهی بی آنکه دانسته باشد پس واجبست بر او
دو سجده سهو بحکم حدیث چهارم باب چهل و دوم پس اینها چهار موضع است که واجبست در آنها دو سجده سهو اصل ومنها مواضع
لا یجب فیها اعادة الصلوة ولا سجدتا السهو الذی یدرک سهوه قبل ان یفوته مثل الذی یحتاج

حال کسی که نمیداند که چهار رکعت گزارده یا دو رکعت بحکم حدیث دوم و سیوم باب سی و هشتم چهارم صح

ان یقوم

ان یقوم فیجلس او یحتاج ان یجلس فیقوم ثم یذکر ذلک قبل ان یدخل فی حالة اخری فیقضیه لا سهو
علیه والذی یسلم فی الرکعتین الاولتین ثم یذکر فیتم قبل ان یتکلم فلا سهو علیه ولا سهو علی الامام
اذا حفظ علیه من خلفه ولا سهو علی من خلف الامام ولا سهو فی سهو ولا سهو فی نافلة ولا
اعادة فی نافلة فهذه ستة مواضع لا یجب فیها اعادة صلوة ولا سجدتا السهو شرح و از جمله آنها چند موضعیست
که واجب نیست در آنها اعاده نماز و نه دو سجده سهو اول حال کسی که تلافی میکند غفلت خود را یعنی ترک چیزی از واجبات از روی
غفلت پیش از آنکه فوت شود از او وقت آن تلافی مثل کسی که باید که برخیزد پس می نشیند یا کسی که باید که نشیند پس برمیخیزد و بعد از آن
بیاد می آورد آنرا پیش از آنکه داخل شود در حالتی دیگر که منافی تلافی است پس تلافی میکند آنرا نیست سجده سهوی بر او بحکم حدیث چهارم
باب چهل و یکم و بحکم حدیث اول و دوم و هفتم و هشتم باب چهل و دوم اگرچه دو سجده سهو در این صورت مستحب است بحکم حدیث ششم باب چهل و
دوم دوم حال کسی که سلام میکند در دو رکعت اول از جمله نمازی که عدد رکعات آن بیشتر از دو رکعت است بعد از آن بیاد می آورد پس اتمام
میکند نماز را پیش از آنکه سخن گوید پس نیست سجده سهوی بر او بحکم حدیث اول و مفهوم حدیث ششم باب چهل و دوم سیوم اینکه نیست
سهوی بر پیشنماز چون نگاه دارد عدد رکعات را بر او آنکه در پس اوست بحکم حدیث پنجم و دهم باب چهل و سیوم چهارم اینکه نیست سهوی
بر آنکه در پس پیشنماز است بشرط اینکه پیشنماز حفظ کرده باشد بحکم حدیث پنجم و دهم باب چهل و سیوم پنجم اینکه سهوی نیست در نماز احتیاطی
که برای سهو واقع شده باشد بحکم حدیث پنجم باب چهل و سیوم ششم اینکه دو سجده سهو نیست در نافله و اعاده نماز نیست در نافله بحکم حدیث
پنجم و ششم باب چهل و سیوم پس اینها که مذکور شد شش موضع است که واجب نیست در آنها اعاده نمازی و نه دو سجده سهو اصل و اما الذی
یشک فی تکبیرة الافتتاح فلا یدری کبر ام لم یکبر فعلیه ان یکبر متی ما ذکر قبل ان یرکع ثم یقرء ثم یرکع
وان شک وهو راکع فلم یدر کبر او لم یکبر تکبیرة الافتتاح مضی فی صلوته ولا شیء علیه فان استیقن
انه لم یکبر اعاد الصلوة حینئذ شرح این فقرات برای توضیح مضمون احادیث باب سی و چهارم است که باب افتتاح الصلوة است
و برای تفصیل موضع اول است از هفده موضع که مذکور شد یعنی و اما آنکه شک میکند در تکبیر احرام با نیز روش که نمیداند که تکبیر احرام گفت یا
تکبیر احرام نگفت پس واجبست بر او اینکه تکبیر احرام گوید هر وقت که بیاد آورد پیش از آنکه رکوع کند بعد از آن اینکه قرائت حمد با سوره
کند بعد از آن اینکه رکوع کند و اگر شک در تکبیر احرام بر جائی که او در رکوع باشد با نیز روش که نداند که تکبیر احرام گفت یا تکبیر احرام نگفت کند صح
میرود در نماز خود و نیست چیزی بر او نه سجده سهو و نه اعاده نماز پس اگر یقین کند اینرا که او تکبیر احرام نگفت اعاده میکند نماز را در این
هنگام رکوع نیز اصل فان شک وهو قائم فلم یدر ارکع او لم یرکع فلیرکع حتی یکون علی یقین من رکوعه
فان رکع ثم ذکر انه قد کان رکع فلیرسل نفسه الی السجود من غیر ان یرفع راسه من الرکوع فی
الرکوع فان مضی و رفع راسه من الرکوع ثم ذکر انه قد کان رکع فعلیه ان یعید الصلوة لانه قد
زاد فی صلوته رکعة فان سجد ثم شک فلم یدر ارکع ام لم یرکع فعلیه ان یمضی فی صلوته ولا شیء علیه
فی شکه الا ان یستیقن انه لم یکن رکع فان استیقن ذلک فعلیه ان یستقبل الصلوة شرح این فقرات
برای توضیح مضمون احادیث باب سی و ششم است که باب السهو فی الرکوع است و برای تفصیل سهو در رکوع است از موضع دوم از جمله
هفده موضع که مذکور شد فی الرکوع متعلق بیرسل است الا ان یستیقن استثنای منقطع است یعنی پس اگر شک کند بر جائی که او ایستاده
باشد با نیز روش که نداند که آیا رکوع کرده یا رکوع نکرده پس باید که رکوع کند برای اینکه باشد بر یقین از رکوع خود پس اگر رکوع احتیاط کند بعد از آن

یاد آورد اینرا که او بتحقیق رکوع کرده بوده پس باید که روانه کند خود را بسوی سجود یعنی آنکه بر دارد سر خود را از رکوع در همان حالت رکوع احتیاط
پس اگر رود و بر دارد سر خود را از رکوع احتیاطا بعد از ان یاد آورد اینرا که او بتحقیق رکوع کرده بود پس واجبست بر او اینکه اعاده کند نماز را
برای اینکه او بتحقیق زیاد کرده در نماز خود دیگر رکوع را پس اگر سجده کند بعد از ان شک کند باین روش که نداند که آیا رکوع کرد یا رکوع نکرد پس واجبست
بر او اینکه رود در نماز خود و نیست چیزی بر او در شک او نه سجده سهو و نه اعاده نماز مگر آنکه یقین کند اینرا که او رکوع نکرده بوده پس اگر
یقین کند آنرا پس واجبست بر او اینکه از سر گیرد نماز را اصل فان سجد ولم یدر اسجد سجدتین ام سجدة فعلیه
ان یسجد اخری حتی یکون علی الیقین من السجدتین فان سجد ثم ذکر انه قد کان سجد سجدتین فعلیه
ان یعید الصلوة لانه قد زاد فی صلوته سجدة فان شک بعد ما قام فلم یدر اکان سجد
سجدة ام سجدتین فعلیه ان یمضی فی صلوته ولا شیء علیه وان استیقن انه لم یسجد الاولی فعلیه ان
ینحط فیسجد اخری ولا شیء علیه وان کان قد قرأ ثم ذکر انه لم یکن سجد الاولی فعلیه ان یسجد اخری ثم یقوم
فیقرأ ویرکع ولا شیء علیه وان رکع فاستیقن انه لم یکن سجد الا سجدة او لم یسجد شیئا فعلیه اعادة الصلوة
شرح این فقرات برای توضیح مضمون احادیث باب سی و هفتم است که باب السهو فی السجود است برای تفصیل سهو در سجود است از موضع دوم از جمله
هفده موضع که مذکور شد ینحط بحاء بی نقطه و تشدید طاء بی نقطه بصیغه مضارع معلوم غایب باب انفعال است الانحطاط فرود آمدن یعنی پس اگر سجده
و نداند که آیا سجده کرد دو سجده یا یک سجده پس واجبست بر او اینکه سجده کند سجده دیگر برای اینکه باشد بر یقین از دو سجده پس اگر سجده
کند بعد از ان یاد آورد اینرا که او بتحقیق سجده کرده بوده دو سجده پس واجبست بر او اینکه اعاده کند نماز را برای اینکه او بتحقیق زیاد کرده در نماز
خود یک سجده را پس اگر شک کند بعد از آن که برخواسته باشد باین روش که نداند که آیا یک سجده کرده بوده یا دو سجده پس واجبست بر او اینکه
رود در نماز خود و نیست چیزی بر او نه سجده سهو و نه اعاده نماز و اگر یقین کند در این وقت اینرا که او سجده نکرده مگر یک سجده پس واجبست بر او اینکه
فرود آید پس سجده کند سجده دیگر و نیست چیزی بر او نه سجده سهو و نه اعاده نماز و اگر بوده باشد باین روش که بتحقیق شروع در قرائت کرده
باشد بعد از ان بیاد آورده باشد اینرا که او سجده نکرده بوده مگر یک سجده پس واجبست بر او اینکه سجده کند سجده دیگر بعد از ان
برخیزد پس شروع در قرائت کند و رکوع کند و نیست چیزی بر او و اگر رکوع کند پس یقین کند اینرا که او سجده نکرده بوده مگر یک سجده یا اصلا
سجده نکرده بوده چیزی از سجده پس واجبست بر او اعاده نماز اصل التشهد وان سها فقام من قبل ان یتشهد فی
الرکعتین فعلیه ان یجلس ویتشهد ما لم یرکع ثم یقوم فیمضی فی صلوته ولا شیء علیه وان کان
قد رکع وعلم انه لم یکن تشهد مضی فی صلوته فاذا فرغ منها سجد سجدتی السهو ولیس علیه فی
حال الشک شیء ما لم یستیقن شرح این فقرات برای توضیح مضمون بعض احادیث باب چهل و دوم است که باب
من تکلم فی صلوته او انصرف قبل ان یتمها او یقوم فی موضع الجلوس است و برای تفصیل موضع نهم از جمله هفده موضع است و آن موضع دوم است
از چهار موضعی که در وسط مذکور شد و مناسب این مبحث می آید در حدیث بیست و چهارم باب صلوة النوافل که باب هشتاد و چهارم است
التشهد مرفوع و خبر مبتدای محذوف است و مضاف نیز محذوف است بتقدیر هذا بیان نسیان التشهد یعنی این بیان فراموش کردن تشهد است
و اگر غافل شود باین روش که برخیزد پیش از آنکه تشهد کند در دو رکعت اول از نمازهایی که عدد رکعات آن بیشتر از دو رکعت است پس واجبست بر او
اینکه بنشیند و تشهد کند چندانکه رکوع نکرده بعد از ان برخیزد پس رود در نماز خود و نیست چیزی بر او و اگر بتحقیق رکوع کرده باشد و داند اینرا
که او تشهد نکرده بوده میرود در نماز خود پس چون فارغ شود از نماز سجده میکند دو سجده سهو و واجب نیست بر او در حال شک در تشهد چیزی

چندانکه

چندانکه یقین نکرده باشد ترک تشهد را اصل السهو فی اثنتین واربع ان شک فلم یدر اثنتین صلی او اربعا
ان ذهب وهمه الی الاربع سلم ولا شیء علیه وان ذهب وهمه الی انه صلی رکعتین صلی اخریین ولا
شیء علیه فان استوی وهمه سلم ثم صلی رکعتین قائما بفاتحة الکتاب فان کان صلی رکعتین کانتا هاتان
الرکعتان تمام الاربع وان کان صلی اربعا کانتا هاتان نافلة شرح این فقرات برای توضیح بعض احادیث باب چهلم است
یعنی این بیان غفلت در میان دو رکعت و چهار رکعت است اگر شک کند باین روش که نداند که دو رکعت گزارد یا چهار رکعت اگر رود خاطر او سوی
چهار رکعت سلام میدهد و نیست چیزی بر او و اگر رود خاطر او سوی اینکه گزارده دو رکعت میگزارد دو رکعت دیگر را و نیست چیزی بر او
پس اگر برابر باشد خاطر او نسبت بدو رکعت و چهار رکعت سلام میدهد بعد از ان میگزارد دو رکعت احتیاط را ایستاده بسوره فاتحة الکتاب پس اگر
گزارده باشد دو رکعت این میشود این دو رکعت احتیاط تتمه چهار رکعت و اگر گزارده باشد چهار رکعت میشود این دو رکعت بجای نافله باعتبار
ثواب اصل السهو فی اثنتین وثلاث فان شک فلم یدر رکعتین صلی ام ثلاثا فذهب وهمه
الی الرکعتین فعلیه ان یصلی اخریین ولا شیء علیه وان ذهب وهمه الی الثلث فعلیه ان یصلی
رکعة واحدة ولا شیء علیه وان استوی وهمه وهو مستیقن فی الرکعتین فعلیه ان یصلی رکعة وهو
قائم ثم یسلم ویصلی رکعتین وهو قاعد بفاتحة الکتاب فان صلی رکعتین فالتی قام بها قبل التسلیم
تمام الاربع والرکعتان اللتان صلاهما وهو قاعد مکان رکعة وقد تمت صلوته وان کان صلی ثلاثا فالتی قام
بها تمام الاربع وکانت الرکعتان اللتان صلاهما وهو جالس نافلة شرح این فقرات برای توضیح
بعض حدیث سیوم باب سی و هشتم است یعنی این بیان غفلت در میان دو رکعت و سه رکعت است پس اگر شک کند باین روش که نداند که دو رکعت
گزارده یا سه رکعت پس رود خاطر او سوی دو رکعت پس واجبست بر او اینکه گزارد دو رکعت دیگر را و نیست چیزی بر او و اگر رود خاطر او
سوی سه رکعت پس واجبست بر او اینکه گزارد دیگر رکعت را و نیست چیزی بر او و اگر برابر شود خاطر او نسبت بدو رکعت و سه رکعت بر حالی که
او یقین داشته باشد در دو رکعت یعنی که این شک بعد از شروع در رکعت سیوم باشد چنانچه ظاهر شد در شرح حدیث سیوم باب
سی و هشتم پس واجبست بر او اینکه گزارد دیگر رکعت را بر حالی که او ایستاده باشد بعد از ان سلام میدهد مراد اینست که بنا بر سه میگذارد
بعد از ان میگزارد دو رکعت احتیاط را بر حالی که او نشسته است بسوره فاتحة الکتاب پس اگر گزارده باشد دو رکعت پس آن یک رکعت
که گزارد پیش از سلام خود تتمه چهار رکعت است یعنی که رکعت سیوم است از جمله چهار رکعت و دو رکعتی که گزارد آنها را بر حالی که نشسته بود
بجای یک رکعت است یعنی که بجای رکعت چهارم از جمله چهار رکعت است و بتحقیق تمام شد نماز او و اگر گزارده باشد سه رکعت پس آن رکعتی که ایستاده
در آن تتمه چهار رکعت است یعنی که رکعت چهارم از جمله چهار رکعت است و میشود آن دو رکعتی که گزارد آنها را بر حالی که او نشسته بود بجای
نافله باعتبار ثواب اصل السهو فی ثلاث واربع فان شک فلم یدر اثلاثا صلی ام اربعا فان ذهب
وهمه الی الثلث فعلیه ان یصلی اخری ثم یسلم ولا شیء علیه وان ذهب وهمه الی الاربع فلا
شیء علیه وان استوی وهمه فی الثلث والاربع سلم علی حال شکه وصلی رکعتین من جلوس بفاتحة الکتاب
فان کان صلی ثلاثا کانتا هاتان الرکعتان برکعة تمام الاربع وان کان صلی اربعا کانت
هاتان الرکعتان نافلة شرح این فقرات برای توضیح بعض دیگر احادیث باب چهلم است یعنی این بیان غفلت در میان سه
رکعت و چهار رکعت است پس اگر شک کند باین روش که نداند که سه رکعت گزارد یا چهار رکعت پس اگر رود خاطر او سوی سه رکعت پس واجبست

بر دو ایکه گزارده دو رکعت دیگر را بعد از ان سلام دهد و نیست چیزی بر او و اگر رود خاطر او سوی چهار رکعت سلام میدهد و نیست چیزی بر او
و اگر برابر شود خاطر او در سه رکعت و چهار رکعت سلام میدهد بر حال شک خود باین معنی که بنا بر چهار میگذارد و میگزارد دو رکعت احتیاط
را در نشستگی بسوره فاتحة الکتاب پس اگر گزارده باشد سه رکعت میشود این دو رکعت احتیاط بجای یک رکعت تتمه چهار رکعت و اگر گزارده
باشد چهار رکعت میشود این دو رکعت احتیاط بجای نافله باعتبار ثواب اصل السهو في اربع وخمس فان شك فلم
يدر اربعا صلى او خمسا فان ذهب وهمه الى الاربع سلم ولا شيء عليه وان ذهب وهمه الى
الخمس اعاد الصلوة وان استوى وهمه سلم وسجد سجدتي السهو وهما المرغمتان شرح این فقرات
برای توضیح احادیث باب چهل و یکم است یعنی این بیان غلط در میان چهار رکعت و پنج رکعت پس اگر شک کند باینروش که نداند که چهار
رکعت گزارده یا پنج رکعت پس اگر رود خاطر او سوی چهار رکعت پس سلام میدهد و نیست چیزی بر او و اگر رود خاطر او سوی پنج رکعت
اعاده میکند نماز را و اگر برابر شود خاطر او نسبت بچهار رکعت و پنج رکعت سلام میدهد و سجده میکند دو سجده سهو و آن دو سجده است
که خاک مالنده شیطانند باب چهل و چهارم اصل آنچه ما يقبل من صلوة الساهي شرح ما استفهامیه نمیتواند بود و موصوله میتواند بود
یعنی این باب بیان اینست که چه مقدار مقبولست از جمله نماز غفلت کننده در این باب پنج حدیث است اول اصل قلت لابي عبد
الله عليه السلم ان عمار الساباطي روى عنك رواية قال وما هي قلت روى ان السنة فريضة فقال
اين يذهب ليس هكذا حدثته انما قلت له من صلى فاقبل على صلوته لم يحدث نفسه
فيها او لم يسه فيها اقبل الله عليه ما اقبل عليها فربما رفع نصفها او ربعها او ثلثها او خمسها وانما
امرنا بالسنة ليكمل بها ما ذهب من المكتوبة شرح حدثته بتشدید ماضی متکلم وحده از باب تفعیل است و ضمیر منصوب
شان مستتر در آنست و اگر حدثته بفتح حاء و کسر دال و سکون ثاء و دو نقطه در بالای تاء سه نقطه بود مرفوع و اسم لیس بود و مصدر مضاف بمفعول
بود و لم يحدث از باب تفعیل است نفسه منصوبست او در او لم یسه برای شک راوی است یا بمعنی واو است فا در فربما برای تفریع است و اینکه
بیان است لیکمل بصیغه مضارع معلوم متکلم مع الغیر از باب افعال یا از باب تفعیل یا غایب بر حسب است یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را
بدرستی که عمار ساباطی روایت کرد از تو روایتی عجیب امام گفت و چیست آن روایت گفتم روایت کرد اینرا که طریقه رسول الله در نافله
یومیه فریضه است باین معنی که تارک آن مستحق عقاب است پس امام گفت کجا میرود عمار کجا میرود عمار باین معنی که ذهن او براه باطل رفته نیست
شان این که چنین خبر داده باشم او را جز این نیست که گفتم او را که هر که نماز گزارد باین روش که رو آورد بنماز خود بیان این که سخن نگفت با
خود بفکر هرزه در آن نماز یا امام گفت که غافل از یاد الهی نشد در آن نماز رو آورد الله تعالی بر او چندانکه او رو آورد بر آن نماز
پس بسا که مرفوع و مقبول شد نصف آن نماز یا ربع آن نماز یا ثلث آن نماز یا خمس آن نماز مثلا و جز این نیست که مامور شده ایم
بطریقه رسول در نافله تا اکمال کنیم بان آنچه که رفت و بی ثواب شد از جمله فریضه مراد اینست که گاهی بعض نماز فریضه یومیه خالی از
ثواب میشود و اگر چه مجزی باشد و باعث اسقاط عذاب شود و تلافی ثواب آن بنافله یومیه میشود دوم اصل عن ابي جعفر عليه السلم
قال ان العبد ليرفع له من صلوته نصفها او ثلثها او ربعها او خمسها فما يرفع له الا ما
اقبل عليه بقلبه وانما امرنا بالنافلة ليتم لهم بها ما نقصوا من الفريضة شرح فا در فما
برای بیانست و ما نافیه است امرنا بصیغه ماضی معلوم متکلم مع الغیر از باب نصر است مفعول آن محذوفست بتقدیر امرنا شیعتنا و ضمیر لهم راجع
بشیعه است و میتواند بود که امرنا بصیغه مجهول باشد و اشارت باشد باینکه نوافل از برای نقصان فریضه خود شان نیست بلکه برای

تلافی نقصان

تلافی نقصان فرایض شیعه است و میتواند بود که بصیغه غایب باشد و ضمیر مستتر راجع بالله باشد و ضمیر بارز مفعول آن باشد و حاصل
دو احتمال اخیر یکیست یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلم گفت بدرستی که بنده هر آینه مقبول میباشد برای او از جمله نماز او نصف
آن یا ثلث آن یا ربع آن یا خمس آن مثلا بیان این آنکه مقبول میشود برای او مگر آنچه رو آورد بان بدل خود و جز این نیست که امر
کردیم از جانب خدا دوستان شیعه خود را بنافله تا کامل شود برای ایشان بسبب نافله آنچه کم کرده اند از جمله ثواب فریضه سیوم اصل
عن علي بن ابي حمزة عن ابي بصير قال قال رجل لابي عبد الله عليه السلم وانا اسمع جعلت فداك
اني كثير السهو في الصلوة فقال وهل يسلم منه احد فقلت ما اظن احدا اكثر سهوا مني فقال
له ابو عبد الله عليه السلم يا ابا محمد ان العبد يرفع له ثلث صلوته ونصفها وثلثة ارباعها واقل واكثر
على قدر سهوه فيها لكنه يتم له من النوافل قال فقال له ابو بصير ما ارى النوافل ينبغي ان
تترك على حال فقال ابو عبد الله عليه السلم اجل لا شرح ضمیر مستتر در قال راجع بعلی بن ابی حمزه است پس فقلت کلام
علی بن ابی حمزه است و بنا بر این ذکر عن ابی بصیر برای تعیین مرجع ضمیر له است و فقال له ابو عبد الله علیه السلم و او در و نصفها و نظایر آن
بمعنی او است و ذکر اینها بعنوان مثالست مفصل علیه در اقل و اکثر کل واحد از ثلث و نصف و ثلثة ارباع است یعنی اندکی کمتر
از ثلث و اندکی بیشتر از ثلث و اندکی کمتر از نصف و اندکی بیشتر از نصف و اندکی کمتر از ثلثة ارباع و اندکی بیشتر از ثلثة ارباع و در این اشارتست
باینکه صدور مقدار از کم متصلست غیر متناهی است بعض کسور آن در عدد که کم منفصل است بهم میرسد اجل بفتح همزه و فتح جیم و سکون
لام مخففه حرف تصدیق است و اینجا برای نفی تصدیق نفی است و لا برای تاکید آنست و بتقدیر لا ینبغی ذلک است یعنی روایتست از علی بن
ابی حمزه که عصاکش ابو بصیر است از ابو بصیر که کنیت دیگر او ابو محمد است علی بن ابی حمزه گفت که گفت مردی امام جعفر صادق علیه السلام را و من
که من میشنیدم که قربانت شوم بدرستی که من بسیار غفلتم در نماز باین معنی که در اثنای نماز بفکر دیگری افتم پس امام گفت و آیا بسلامت میماند
از آن کسی که پس گفتم گمان ندارم کسی را بسیار غفلت تر از من پس گفت ابو بصیر را امام جعفر صادق علیه السلام که ای ابو محمد بدرستی که بنده
مقبول میشود برای او ثلث نماز او و نصف آن و سه ربع آن و کمتر و بیشتر بقدر غافل شدن او در نماز بمعنی قدری که باقی میماند بعد از
وضع قدر غافل شدن لیکن شان امینست که کامل میشود برای او بسبب نوافل علی بن ابی حمزه گفت که پس گفت ابو بصیر که نمی بینم نوافل یومیه را
که سزاوار باشد اینکه متروک شود بر حالی از احوال پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام که آری سزاوار نیست آن ترک بر حالی از احوال

امام راجع

چهارم اصل عن ابي جعفر وابي عبد الله عليهما السلم انهما قالا انما لك من صلوتك ما اقبلت عليه
منها فان اوهمها كلها او غفل عن ادابها لفت فضرب بها وجه صاحبها شرح روایتست از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلم
اینکه ایشان گفتند که جز این نیست که برای تست باین معنی که ثواب برای تو دارد از جمله نماز تو آنچه رو آوردی دل آوردی بر آن بیان این آنکه
اگر کسی ساقط از درجه اعتبار کند نماز را بسهو در آن یا غافل شود از بجا آوردن آن در وقت موقت آن بتقدیم یا تاخیر بعنوان قضا
پیچیده میشود در خرقه مانند چیزی که کهنه باشد و قابل آن نباشد که دست آن رسانند پس زده میشود بآن روی صاحبش پنجم اصل
في كتاب حريز انه قال اني نسيت اني في صلوة فريضة حتى ركعت وانا انويها تطوعا قال فقال هي التي قمت
فيها ان كنت قمت وانت تنوي فريضة ثم دخلك الشك فانت في الفريضة وان كنت دخلت في نافلة فنويتها فريضة
فانت في النافلة وان كنت دخلت في فريضة ثم ذكرت نافلة كانت عليك فامض في الفريضة شرح
بیان شد در شرح هفتم باب سیم که باب افتتاح الصلوة است اینکه حریز راوی امام جعفر صادق علیه السلم است یعنی در کتاب حریز است که

حرکت کفت بدرستی که من فراموش کردم در اثنای نماز اینرا که من در نماز فریضه ام تا آنکه رکوع کردم برحالی که من نیت میکردم آن نماز را نافله
حرکت که پس امام کفت آن نماز همانست که برخاستی برای آن بیان این آنکه اگر برخاستی برحالی که تو نیت میکنی فریضه را بعد از آن
در اثنای نماز داخل شده ترا غفلت پس تو در فریضه ای یعنی که آن غفلت و فراموشی باعث بطلان فریضه نمیشود و اگر داخل شده باشی
در نافله پس در اثنای نماز نیت کرده باشی آنرا فریضه پس تو در نافله ای و اگر تو داخل باشی در فریضه بعد از آن در اثنای نماز بخاطر رسانیده
باشی نافله را میشود آن نماز فریضه بر تو پس امضا کن آن نماز را در فریضه یعنی که حساب فریضه کن زیرا که تغییر نیت از روی غفلت باعث
بطلان نیت اول نمیشود باب چهل و پنجم اصل باب ما یقطع الصلوة من الحدث و الضحک و الاشارة و النسیان و غیر ذلک شرح این باب بیان چیزهایست
که باطل میکند نماز را از جمله حدث و خنده و اشاره و فراموشی و غیر آنها و در این باب دوازده حدیث اول اصل عن سماعة قال
سألته عن الضحک هل یقطع الصلوة قال اما التبسم فلا یقطع الصلوة و اما القهقهة فهی
تقطع الصلوة شرح روایتست از سماعه که از او یا از امام جعفر صادق یا امام موسی کاظم علیهما السلم است کفت پرسیدم امام را از خنده که آیا باطل
میکند نماز را امام کفت اما لب خنده پس باطل نمیکند نماز را و اما قهقهه یعنی زیاده بر لب خنده که آوازی با آن هست پس آن باطل میکند نماز را
دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال سألته عن الرجل یصیبه الرعاف و هو فی الصلوة فقال ان قدر
علی ماء عنده یمینا او شمالا او بین یدیه و هو مستقبل القبلة فلیغسله عنه ثم لیصل ما بقی من صلوته
و ان لم یقدر علی ماء حتی ینصرف بوجهه او یتکلم فقد قطع صلوته شرح رعاف بضم را بی نقطه خونی
که از بینی می آید و بعد از باب نصر و علم و حسن و منع بمعنی بودن کسی با بیرون شدن خون از بینی او آید یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم راوی
کفت پرسیدم امام را از مردی که بر میخورد او را خونی که از بینی او آید برحالی که او در نمازست پس امام کفت که اگر قادر شود بر آبی که
نزدیک او باشد در جانب راست یا جانب چپ برابر او برحالی که او رو بقبله است یعنی که چون او رو بقبله ایستد خطی مستقیم اخراج کنیم از
جانب چپ و راست او آن آب در جانب قبله آن خط باشد پس حاجت ندارد بگردانیدن رو از قبله بالکلیه تا آن آب در برابر او شود
پس باید که بشوید آن خون را از خود و بعد از آن باید که گزارد آنچه را که باقی مانده از جمله نماز او و اگر قادر نشود بر آبی مگر آنکه گرداند روی خود را
از قبله بالکلیه یا آنکه سخن گوید پس تحقیق آن خون باطل کرد نماز او را سیوم اصل عن عبد الرحمن بن الحجاج قال سألت ابا
الحسن علیه السلم عن الرجل یصیبه الغمز فی بطنه و هو یستطیع ان یصبر علیه ایصلی علی تلک الحال او لا یصلی
قال فقال ان احتمل الصبر و لم یخف اعجالا عن الصلوة فلیصل و لیصبر شرح الغمز بفتح غین با نقطه و سکون میم و زای با نقطه مصدر
باب ضرب فشردن چیزی بکف دست بران و مانند آن برای خروج چیزی از آن و مراد اینجا تقاضای خروج غایط است ایصلی
بمعنی الشروع فی الصلوة است بنابر آنکه اگر بعد از شروع تقاضا شود اثری ندارد و البته الاعجال مصدر باب افعال شتابان کردن
و مراد اینجا زود فارغ شدن از نمازست و تعدیه آن بعن برای تضمین معنی فراغت یعنی روایتست از عبد الرحمن بن حجاج کفت
پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلم را از مردی که بر میخورد او را تقاضا در شکم او و او وسعت و قدرت دارد اینکه صبر کند بر آن آیا
شروع در نماز میکند بر آن حال یا شروع در نماز نمیکند راوی کفت که پس امام کفت اگر بر میدارد صبر را و نمی ترسد از زود فارغ شدن
از نماز پس باید که شروع در نماز کند اگر خواهد و باید که صبر کند یعنی که نماز را شتابان نکند چهارم اصل عن ابی جعفر و ابی عبد الله
علیهما السلم انهما کانا یقولان لا یقطع الصلوة الا اربعة الخلاء و البول و الریح و الصوت شرح الخلاء بفتح خا با نقطه
و لام و الف ممدوده مصدر معتل اللام واوی باب نصر خالی بودن و مراد اینجا غایط است باعتبار آنکه در خلوت میباشد الریح بکسر را بی نقطه
و تخفیف ی

وسکون یا

و سکون یا دو نقطه در پایین و حا بی نقطه بو و مراد اینجا خروج بادیست که بو داشته باشد چنانچه مراد بصوت خروج بادیست که آواز داشته باشد
و حصر خروج باد در این دو شق مقصود نیست بلکه برای اشارت بانیست که گاهی در بر آدمی حرکتی میشود مانند اختلاج بعض اعضا و آدمی خیال
میکند که بادی بیرون آمده و آن ناقض وضو نیست بلکه نفخ شیطانست چنانچه گذشت در کتاب الطهارة در حدیث سیوم باب ما ینقض الوضوء
و ما لا ینقضه که باب شش و سیوم است یعنی روایتست از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلم اینکه ایشان کفتند که باطل میکند نماز را
از جمله حدثهایی که وقوع آنها در اثنای نماز متصور است مگر چهار چیز اول خروج غایط دوم خروج بول سیوم خروج بادی که بو داشته باشد
چهارم خروج بادی که آواز داشته باشد مثلا پنجم اصل عن احدهما علیهما السلم فی الرجل یمس انفه فی الصلوة
فیری دما کیف یصنع اینصرف فقال ان کان یابسا فلیرم به و لا بأس شرح روایتست از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلم در مردی
که دست میکشد میرساند بسوراخ بینی خود در اثنای نماز پس می بیند بر سر انگشت خود چیزی از خون چه میکند آیا روگردان میشود از نماز برای
شستن آن و عود برای تتمه نماز پس امام کفت اگر آن خون خشک باشد پس باید که بیندازد آنرا از او و نیست پروایی اشارتست باینکه اگر تر
باشد منصرف میشود ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال القهقهة لا تنقض الوضوء و تنقض الصلوة
شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم کفت خنده قهقهه نمیشکند وضو را و میشکند نماز را اشارتست ببطلان مذهب
بعض مخالفان که میگویند وضو را نیز میشکند هفتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم انه سئل عن الرجل یرید الحاجة و هو
فی الصلوة قال یومئ برأسه و یشیر بیده و یسبح و المرأة اذا ارادت الحاجة و هی تصلی تصفق بیدها شرح
تصفق بصاد بی نقطه و فا و قاف بصیغه مضارع معلوم غایب باب بضربست الصفق جنبانیدن باد درخت را و مانند آن از قبیل جنبانیدن
که در آن تکرار هست و مراد اینجا جنبانیدن گهواره و مانند آنست برای خاموش شدن طفل و بنابر این میتواند بود که الف لام الحاجة
در دوم برای جنس باشد و آنچه مذکور باشد در جزای شرط بیان فرد خفی باشد تا باقی افراد از آن معلوم شود بطریق اولی و میتواند
بود که برای عهد خارجی باشد بمعنی حاجتی که زن شیرده را بسیار واقع میشود در اثنای نماز یعنی روایتست از امام جعفر صادق
علیه السلام اینکه او پرسیده شد از مردی که میخواهد حاجتی را برحالی که او در نمازست امام کفت که ایما میکند بسر خود و اشاره میکند
بدست خود و تسبیح میگوید و زن چون خواهد حاجت خود را برحالی که او نماز میکند می جنباند طفل خود را بچیزی بدست خود
هشتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم ان النبی صلی الله علیه و آله سمع خلفه فرقعة فرقع رجل اصابعه فی صلوته فلما
انصرف قال النبی صلی الله علیه و آله اما انه حظه من صلوته شرح الفرقعة بفتح فا و سکون را بی نقطه و فتح قاف و عین بی نقطه مصدر
باب فعلله شکستن انگشت که صدا دارد و ضمیر در انصرف راجع برجل است یا راجع بنبی است حظه بکسر حا بی نقطه و تشدید طا بی نقطه و تا
تأنیث اسم مصدر باب نصرست الحط بفتح حا فرود آوردن و در بعض نسخ بفتح حا بی نقطه و تشدید ظا با نقطه و ضمیر راجع برجل است و بنابر
اول من برای تبعیض و برای ابتدا میتواند بود و بنابر دوم برای ابتداست یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم اینکه نبی صلی الله
علیه و آله شنید در پس سر خود صدای شکستن انگشت شکست مردی انگشتان خود را در نماز خود پس چون آمد روگردان شد از نماز
کفت نبی صلی الله علیه و آله که آگاه باشید بدرستی که آن عمل او باعث فرود آوردن بعض نماز اوست یعنی که مرتبه نماز او کامل نیست یا
آن عمل او نصیب اوست از نماز او یعنی که ثوابی ندارد اصلا اگرچه باطل نباشد و اسقاط عقاب کند نهم اصل سألت ابا جعفر
علیه السلم عن الرجل یأخذه الرعاف و القیء فی الصلوة کیف یصنع قال ینفتل فیغسل انفه
و یعود فی صلوته فان تکلم فلیعد صلوته و لیس علیه وضوء شرح ینفتل بنون و قاف بصیغه مضارع معلوم باب

فلیرم به

انفعالست و در بعض نسخ لیفا و تار دو نقطه در باب الجنبیه مضارع معلوم باب انفعالست الا انفتال بحیده شدن بجهت سؤال اینجا اشتباه در سلامت
سه در رعاف و سه در قی اول اینکه مبطل نماز هست یا نه و جواب امام اینست که مبطل نیست مگر با تکلم دوم اینکه آیا آن زمان باید شست یا نه و جواب
امام اینست که در رعاف میباید شست و در قی لازم نیست سیوم اینکه آیا ناقض وضوء است یا نه و جواب امام اینست که ناقض نیست یعنی
پرسیدم امام محمد باقر علیه السلم را از مردی که میگیرد او را آمدن خون از بینی و قی در نماز چگونه میکند امام گفت میرود بجایی که بر میشوید
بینی خود را و برمیگردد در نماز خود با همین که تتمه نماز را میکند پس اگر سخن گوید پس باید که از سر گیرد نماز را و نیست بر او وضو یازدهم اصل
عن الحلبي عن ابي عبد الله عليه السلم قال سألته عن الرجل ايقطع صلوته شيء مما يمر بين يديه فقال
لا يقطع صلوة المسلم شيء ولكن ادرأ ما استطعت قال وسألته عن رجل رعف فلم يرق رعافه حتى دخل
وقت الصلوة قال يحشو انفه بشيء ثم يصلي ولا يطيل ان خشي ان يسبقه الدم قال
وقال اذا التفت في صلوة مكتوبة من غير فراغ فاعد الصلوة اذا كان الالتفات فاحشا
وان كنت قد تشهدت فلا تعد شرح المسلم بصيغه اسم فاعل باب افعال فرمان بردار و خالص کننده عمل و مراد اینجا
کسی است که روی دلش با نماز است ادرأ بدال مهمله و را بی نقطه و همزه بصیغه امر باب منع است لم یرق برای بی نقطه و قاف مفتوحه بصیغه
مضارع مجهول لازم باب منع است همزه منقلب بالف شده و بجزم افاده التفات از آنچه نماز سوی آنست دو قسم است اول آنچه باعث
خروج از جهت کعبه نمیشود دوم آنچه باعث آن میشود و مراد اینجا قسم اولست پس منافات ندارد با اینکه التفات غیر فاحش که از قسم
دوم باشد باعث بطلان نماز شود مثلا کسی که رو بجانب غربی جهت کعبه داشته باشد که بیان میشود در شرح حدیث ششم باب النوادر
اگر التفات غیر فاحش کند بجانب راست خود باعث بطلان نماز او شود و میتواند بود که مراد بالتفات فاحش این باشد که زیاده از نصف
جهت باشد که بیان میشود در شرح حدیث ششم باب النوادر و شاید که اینجا حواله بعرف شود یعنی روایتست از حلبی از امام جعفر صادق مراد م
علیه السلام حلبی گفت پرسیدم او را از مردی که آیا باطل میکند نماز کسی را ~~که روی دلش با نمازست چیزی~~ و لیکن دور ادور کن چیزی از آنچه میگذرد
در پیش او پس گفت باطل نمیکند نماز کسی را که روی دلش با نمازست چیزی و لیکن دفع کن چندانکه وسعت و قدرت داشته باشی و از آنست
که مستحب است اینکه چیزی در پیش نماز باشد مثل دیوار و مانند آن چنانچه گذشت در احادیث چهاردهم که باب السترة المصلی ممن یمر باب م
بین یدیه است حلبی گفت و پرسیدم امام را از مردی که خون بینی او آمد پس بند نشد خون بینی او تا آنکه داخل شد وقت نماز فریضه
امام گفت پر میکند سوراخ بینی خود را بچیزی بعد از آن نماز میگزارد و دور از میکند نماز را اگر ترسد که زور آورد بر او خون حلبی گفت
که و امام گفت که چون رو گردانی در نماز فریضه بی آنکه فارغ شده باشی از آن پس از سر گیر نماز را چون باشد آن روگردانیدن
زیاده از حد و اگر تشهد کرده باشی پیش از التفات بهمین که درود نیز کرده باشی پس از سر مگیر نماز را شاید که این در غیر صورت عمد باشد
یا التفات در اثنای سلام باشد والله اعلم دوازدهم اصل عن ابي عبد الله عليه السلم ان عليا صلوات الله عليه
كان يقول لا يقطع الصلوة الرعاف ولا القيء ولا الدم فمن وجد اذى فليأخذ بيد رجل من القوم من
الصف فليقدمه يعني اذا كان اماما شرح فاء در فمن برای تفریعست بر عدم ابطال آنچه گذشته از نماز الاذی بفتح همزه و
تشدید زای بی نقطه مصدر باب نصر و ضرب تحریک شدید مثل آنچه از رعاف بخلاف آنچه از قی است زیرا که آن با کثرت و عمد کت
نمیشود الف لام الصف برای عهد خارجیست یعنی صف اول که اهل آن صلاح از دیگران میباشند غالبا یعنی اذا کان اماما کلام امام
جعفر صادق علیه السلام است ضمیر مستتر در یعنی راجع بعلی صلوات الله علیه است و ضمیر مستتر در کان راجع بمن وجد است یعنی روایتست از

امام

امام جعفر صادق علیه السلم اینکه علی صلوات الله علیه میگفت که باطل بالکلیه نمیکند نماز را خون بینی و نه قی و نه خون دیگر پس هر که یابد تحریکی شدید را
یعنی چیزی که باعث حرکت البته شود مثل رعاف دوم پس باید که بگیرد بدست مردی از مردم از آن صف که اول است پس باید که پیشنماز
کند او را میخواهد این اگر این کار میکند چون شده پیشنماز مخفی نماند که این کار برای اینست که ماموم معطل نمانند پس منافات ندارد
با اینکه خود بشوید بعد از شستن خون تتمه نماز خود را بجا آورد علیحده بشرطی که مذکور شد در حدیث دوم این باب دوازدهم اصل
عن ابي جعفر عليه السلم قال سألته عن الرجل يلتفت في الصلوة قال لا ولا ينقض اصابعه شرح النقض بنون
و قاف و ضاد با نقطه مصدر باب نصر شکستن یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلم راوی گفت پرسیدم او را از مردی که آیا التفات
میکند بجانب راست یا دست چپ در نماز امام گفت که نه و میشکند انگشتان خود را یعنی بهر دو جا محمول بر تنزیه است اگر مراد
بالتفات التفات غیر فاحش باشد باب چهل و ششم اصل آن السليم على المصلي والعطاس في الصلوة شرح العطاس بضم عین بی نقطه مصدر باب
ضرب عطسه زدن یعنی این بابیست در بیان سلام بر نماز گزار و در بیان عطسه در اثنای نمازست در این باب سه حدیث است اول اصل عن ابي
عبد الله عليه السلم قال سألته عن الرجل يسلم عليه وهو في الصلوة فقال يرد يقول سلام عليكم ولا
يقول وعليكم السلام فان رسول الله صلى الله عليه وآله كان قائما يصلي فمر به عمار بن ياسر
فسلم عليه عمار فرد عليه النبي صلى الله عليه وآله هكذا شرح يسلم بصيغه مضارع مجهول باب تفعیل است علیه نایب فاعلست
عطف م واو در و علیکم السلام دلالت بر سلام بر خود نیز میکند زیرا که تقدیر علینا و علیکم السلام است و سلام بر خود باعث انصراف از
نمازست چنانچه بیان شد در حدیث ششم باب بی نام یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را
از مردی که سلام کرده میشود بر او در حالی که او در اثنای نمازست پس امام گفت بر میگرداند میگوید سلام علیکم و نمیگوید که علیکم السلم
نماز م چه بدرستی که رسول الله صلی الله علیه و آله و ایستاده بر حالی که نماز میگزارد پس گذشت با او عمار بن یاسر پس سلام کرد بر او عمار پس برگردانید
بر او نبی صلی الله علیه و آله چنین که مذکور شد دوم اصل عن ابي عبد الله عليه السلم قال اذا عطس الرجل في صلوته فليحمد الله شرح
روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون عطسه کند مرد در اثنای نماز خود پس باید که سپاس کند الله تعالی را سیوم اصل
عن ابي عبد الله عليه السلم قال قلت له اسمع العطسة وانا في الصلوة فاحمد الله واصلي على النبي صلى
الله عليه وآله قال نعم واذا عطس اخوك وانت في الصلوة فقل الحمد لله وصل على النبي وان
كان بينك وبين صاحبك اليم صلى الله على محمد وآله شرح واو در و اذا عطس برای افاده اینست که اهتمام بحمد و درود در وقت
شنیدن عطسه مؤمن بیشترست از غیر آن پس مراد باخوک مؤمن است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام راوی
گفت که گفتم او را که آیا میشنوم عطسه را در حالی که من در نمازم پس سپاس میکنم الله تعالی را و درود میکنم بر نبی صلی الله علیه و آله امام
گفت آری و چون عطسه کند برادر مؤمن تو در حالی که تو در نماز باشی پس بگو الحمد لله و درود کن بر نبی هر چند که باشد در میان تو و میان
همدین تو دریا صلی الله علی محمد و آله باب چهل و هفتم اصل آن المصلي يعرض له شيء من الهوام فيقتله شرح الهوام بفتح ها و تشدید میم
جمع هامه بتشدید میم جانوری که قصد آزار کسی میکند مثل مار و عقرب یعنی این بابیست در بیان نماز گزاریست که پیش می آید او را چیزی
از موذیات پس میکشد آن را و در این باب یک حدیث است سألت ابا عبد الله عليه السلم عن الرجل يكون في الصلوة
فيرى الحية او العقرب يقتلهما ان اذياه قال نعم شرح آذیاه بهمزه و الف و ذال با نقطه و یا دو نقطه در پایین بصیغه
ماضی معلوم تثنیه باب افعالست یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی که میباشد در نماز پس می بیند مار را یا عقرب را آیا میکشد

انبار اگر آزار کنند او را یعنی که نزدیک باشند و خوف آزار کردن باشد امام گفت آری دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم
فی الرجل یقتل البقة والبرغوث والقملة والذباب فی الصلوة اینقض صلوته ووضوءه قال لا شرح
مدخول فی جمله الرجل یقتل با وضوءه است و آن جمله در حکم مفرد است زیرا که حکایت سؤال سایلست و ظرف متعلق بقال است پس الرجل
مرفوع و مبتدا است یعنی روایت از امام جعفر صادق علیه السلام در اینکه مردی میکشد پشه را و کیک را و شپش را و مگس را در نماز
آیا میشکند آن عمل نماز او را و وضوی او را گفت نه سیوم اصل عن سماعة قال سالته عن الرجل یکون قائما فی الصلوة
الفریضة فینسی کیسه او متاعا یتخوف ضیعته او هلاکه قال یقطع صلوته ویحرز متاعه ثم
یستقبل الصلوة قلت فیکون فی الفریضة فتغلب علیه دابة او تفلت دابة فیخاف ان تذهب
او یصیب منها عنتا فقال لا باس بان یقطع صلوته شرح کیسه بکسر کاف و سکون یا دو نقطه در پایین و
سین بی نقطه و تا وحدتست یا ضمیر غایب منصوب التخوف ترس ... بحای بی نقطه و را بی نقطه و زای با نقطه بصیغه مضارع معلوم از باب افعالست
تغلب بغین با نقطه و با یک نقطه بصیغه مضارع غایبه معلوم از باب ضربست تفلت بفا و تا دو نقطه در بالا بصیغه مضارع غایبه معلوم از باب
افعالست یا از باب ضربست عنتا بفتح عین بی نقطه و فتح نون و تا دو نقطه در بالا مفعول یصیبست و در بعض نسخ مرفوع و فاعل
یصیبست یعنی روایتست از سماعه که از راویان امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلم است گفت پرسیدم امام را از مردی که
میباشد ایستاده در نماز فریضه پس یاد او می آید که فراموش کرده در جایی دیگر کیسه را یا متاعی را که بسیار میترسد از ناقص شدن آن
یا برطرف شدن آن بالکلیه امام گفت می برد نماز خود را و ضبط میکند متاع خود را مثلا بعد از آن از سر میگیرد نماز را گفتم پس میباشد
در نماز فریضه پس غلبه میکند بر او جانوری یعنی که گرگی و مانند آن حمله بر او می آورد و دفع آن بکشتن آن میشود و باین اعتبار از حرکت اندیشه ام
این باب مذکورست یا رها میشود چاروای او پس میترسد اینکه گم شود یا اینکه برخورد از آن چاروا آزار بسیار را در گرفتن آن چاروا
پس امام گفت نیست پروایی باینکه ببرد نماز خود را برای کشتن جانور یا گرفتن چاروا و مخفی نماند که ترک استیناف صلوة اینجا است
باینکه گاهی حاجت بفعل مبطل صلوة نمیشود و گاهی میشود پس تفصیل اینجا ملحوظست چهارم اصل کان ابو جعفر علیه السلم
اذا وجد قملة فی المسجد دفنها فی الحصی شرح عادت امام محمد باقر علیه السلم این بود که چون می یافت در اثنای نماز شپشی را در
مسجد پنهان میکرد آن را در سنگ ریزه مسجد بعد از کشتن آن پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال اذا کنت فی صلوة
الفریضة فرایت غلاما لک قد ابق او غریما لک علیه مال او حیة تخافها علی نفسک فاقطع الصلوة و
اتبع الغلام او غریما لک واقتل الحیة شرح روایت از امام جعفر صادق علیه السلم گفت چون باشی در نماز
از جمله فریضه پس ببینی غلامی از تو که بتحقیق گریخته است یا قرضداری را از تو که بر اوست مالی عظیم یا ماری که بترسی از آن بر خود
پس ببر نماز را و برو در پی غلام یا قرضداری از تو و بکش مار را ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال اذا وجدت
قملة وانت تصلی فادفنها فی الحصی شرح روایت از امام جعفر صادق علیه السلم گفت چون یابی در بدن خود شپشی را
در حالی که تو نماز میگزاری پس پنهان کن آن را در سنگ ریزه مسجد بعد از کشتن آن باب چهل و هشتم اصل باب بناء المساجد وما یوخذ منها
والحدث فیها من النوم وغیره شرح من در من النوم برای سببیت است ضمیر غیره راجع بحدث است و این اشارتست بانچه مذکور
که مذکور میشود در حدیث یازدهم این باب یعنی این بابیست در بنا کردن مساجد است و بیان آنچه جایز است که گرفته شود از جمله
مساجد و بیان حدث در مساجد بسبب خواب و غیر حدث در این باب شانزده حدیث است اول اصل عن ابی عبیدة الحذاء

قال سمعت

قال سمعت ابا عبد الله علیه السلم یقول من بنی مسجدا بنی الله له بیتا فی الجنة قال ابو عبیدة فمر بی ابو عبد الله
علیه السلم فی طریق مکة وقد سویت باحجار مسجدا فقلت جعلت فداک نرجوا ان یکون هذا من ذلک فقال نعم شرح
روایت از ابو عبیده کفشگر گفت شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت که هر که بنا کند مسجدی را بنا میکند الله تعالی برای او خانه
در بهشت گفت ابو عبیده که پس گذشت بمن امام جعفر صادق علیه السلام در راه مکه بجایی که بتحقیق است کرده بودم بسنگی چند مسجدی را
پس گفتم قربانت شوم آیا امید میداری که باشد این از جمله آنچه گفتی پس گفت آری دوم اصل عن ابی الجارود قال سالت
ابا جعفر علیه السلم عن المسجد یکون فی البیت فیرید اهل البیت ان یتوسعوا بطائفة منه او یحولوه الی
غیر مکانه قال لا باس بذلک شرح روایتست از ابی الجارود گفت پرسیدم امام محمد باقر علیه السلم را از مسجدی که میباشد در خانه
یعنی جایی از جاهای خانه که مردم آن خانه در آنجا نماز میگزارند و آنرا امتیاز داده اند از جاهای دیگر خانه برای ادراک فضیلت نماز
در مسجد پس میخواهند اهل خانه اینرا که نشیمن خود را فراخ کنند مثلا بداخل کردن بعضی از آن مسجد در نشیمن خود یا اینرا که نقل کنند آن مسجد را بالکلیه
سوی غیر جای آن گفت نیست پروایی بآن مراد اینست که مسجد درون خانه مانند مسجد بیرون که وقف عام است نیست در
قال صم عدم جواز تضییق و تبدیل اصل وسالته عن المکان یکون خبیثا ثم ینظف ویجعل مسجدا قال یطرح
علیه من التراب حتی یواریه فهو اطهر شرح ظاهر اینست که مراد بمسجد اینجا مسجد خانه باشد و میتواند بود که مراد اعم باشد یعنی راوی گفت
که پرسیدم امام را از مکانی که میباشد ناپاک بمعنی مزبله بعد از آن پاکیزه کرده میشود باخراج آنچه باعث ناپاکی آن شده و گردانیده میشود
مسجد خانه امام گفت که ریخته میشود بر آن مکان از خاک پاک تا آنکه بپوشاند آن مکان را پس آن مکان پاکیزه تر است از سایر مکانهای
خانه یا بمعنی که بعد از این دیگر نجاست داخل آن نباید کرد یا بمعنی که در سایر مکانهای خانه که احتمال نجاست بیشتر است از آن مکان که
خاک پاک بر آن ریخته شده است سیوم اصل سالت ابا عبد الله علیه السلم عن البیع والکنائس هل یصلح
نقضها لبناء المساجد فقال نعم شرح بیع بکسر با یک نقطه و فتح یا دو نقطه در پایین و عین بی نقطه جمع بیعه بکسر با و سکون یا دو نقطه
کوچک ها در پایین است و آن عبادتخانه یهود و نصاری است که نظیر محله مسجد محله اهل اسلام است کنایس بفتح کاف و نون و الف و کسر همزه
و سین بی نقطه جمع کنیسه بفتح کاف و کسر نون و سکون یا دو نقطه در پایین است و آن عبادتخانه بزرگ یهود و نصاری است که نظیر مسجد
جامع اهل اسلام است و جوهری در صحاح گفته الکنیسة للنصاری و ایضا گفته البیعة للنصاری و این مبنی بر عدم اعتبار یهود است و صاحب
قاموس گفته الکنیسة متعبد الیهود او النصاری او الکفار و ایضا گفته البیعة بالکسر معبد النصاری یصلح از باب منع یا حسن است یعنی
پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از عبادتخانهای کوچک جهودان و ترسایان و عبادتخانهای بزرگ ایشان که آیا خوبست
خراب کردن آن دو نوع عبادتخانه برای بنای مسجدها پس گفت آری مراد اینست که نقل آجر و سنگ و مانند آنها از بیع و کنایس
میتوان کرد بجای دیگر تا با آنها مسجدها بنا کنند یا مراد اینست که صورت بیع و کنایس را تبدیل بصورت مساجد میتوان کرد برای
نماز اهل اسلام و بر هر تقدیر ظاهر این اینست که وقف اهل باطل که برای ترویج باطلست ممضی نیست و تبدیل آن برای ترویج حق
میتوان کرد چنانچه گفته در سوره مایده وتعاونوا علی البر والتقوی ولا تعاونوا علی الاثم والعدوان چهارم اصل عن الحلبی
قال سئل ابو عبد الله علیه السلم عن المساجد المظللة ایکره الصلوة فیها قال نعم ولکن لا یضرکم الیوم
ولو قد کان العدل لرایتم کیف یصنع فی ذلک قال وسالته ایعلق الرجل السلاح فی المسجد قال نعم فاما
فی المسجد الاکبر فلا فان جدی علیه السلم نهی رجلا یبری مشقصا فی المسجد شرح المظلله بطا

بانقطه بصیغه اسم فاعل باب تفعیل سایه اندازنده بمعنی بسیار مرتفع و بطار بی‌نقطه بصیغه اسم مفعول باب تفعیل آنچه مرتفع بنا کرده شده باشد
بروشی که ممتاز باشد از حوالی خود و ماخوذ است از طلل بفتح طا بی‌نقطه و فتح لام مخففه بمعنی آنچه مرتفع مانده از آثار خانه که برطرف
شده و شخص آدمی را نیز طلل مینامند و مراد اینجا مساجدیست که دیوارهای آن بسیار مرتفع است یا مراد مساجدیست که سر دیوارهای
آن هموار نیست بلکه مانند حصار قلعه بلند و پست و کنگره‌دار و مخفی نماند که اگر بطار بانقطه و صیغه اسم مفعول باشد منافات دارد با آنچه
گذشت در حدیث اول باب سیزدهم عدل بفتح عین بی‌نقطه و سکون دال بی‌نقطه عبارتست از قائم آل محمد علیهم السلام یصنع بصاد بی‌نقطه و
نون و عین بی‌نقطه بصیغه مضارع معلوم باب منع است یعلق بعین بی‌نقطه و قاف بصیغه مضارع معلوم باب علم است العلق بفتح عین و فتح
لام کار و صنعت خود کردن و از آن ماخوذ است علاقه بفتح عین و تخفیف لام بمعنی پیشه که معاش بآن گذرد والسلاح بکسر سین بی‌نقطه
و تخفیف لام و حاء بی‌نقطه آلت حرب مراد بمسجد در اول مسجد محله است و المسجد الاکبر عبارت از مسجدیست که وقف عام است
یبری ببای یک‌نقطه و رای بی‌نقطه و یاء بصیغه مضارع معلوم معتل اللام واوی باب انفعالست لا بزار راست کردن کج و در نسخ رای بی‌نقطه و یاء
بصیغه مضارع غایب معلوم معتل اللام یائی باب ضربست البری بفتح با و سکون را تراشیدن تیر المشقص بکسر میم و سکون
شین بانقطه و فتح قاف و صاد بی‌نقطه تیری که پیکان آن عریض است یعنی روایتست از حضرت پرسیده شد امام جعفر صادق علیه السلام
از مساجد مرتفعه که آیا ممنوعست نماز در آنها امام گفت آری و لیکن ضرر نمیرساند شما را امروز که زمان ظهور دولت باطلست و اگر
تحقیق میبود ظهور دولت قائم آل محمد علیهم السلام هر آینه میدیدید که چون میکرد در حق آن مساجد چنانکه گفت که پرسیدم امام را که
آیا میسازد مرد آلت جهاد را در مسجد گفت آری میسازد در مسجد خانه اما در مسجد بزرگتر پس نمیسازد چه بدرستی که امام زین العابدین
علیه السلام منع کرد مردی را که راست میکرد تیری را در مسجد بیرون خانه پنجم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله
من سمعتموه ینشد الشعر فی المساجد فقولوا فض الله فاک انما نصبت المساجد للقرآن شرح ینشد بنون و شین
بانقطه و دال بی‌نقطه بصیغه مضارع معلوم باب افعالست انشاد و قول او سه قسم است اول آنکه بروشی باشد که آن مرد بشنود چون میسر
باشد دوم آنچه آهسته باشد در موضع تقیه فی الجمله سیوم آنچه در خاطر گذراینده شود در موضع شدت تقیه فض بفا و تشدید
ضاد بانقطه بصیغه ماضی معلوم باب نصر جمله دعائیه است انما تا آخر تتمه مامور به میتواند بود و بیان امر میتواند بود یعنی گفت رسول
صلی الله علیه و آله هر کس که شنیدید او را که میخواند شعر را در مسجدها پس بگوئید که بشکناد الله تعالی دهن ترا جز این نیست که گذاشته
شده مسجدها برای قرائت قرآن در نماز و مانند آن ششم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلام عن الصلوة فی المساجد
المصورة فقال اکره ذلک و لکن لا یضرکم ذلک الیوم و لو قد قام العدل رأیتم کیف یصنع فی ذلک شرح
پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از نماز در مسجدهائی که صورتها را نقش کرده شده است پس گفت کراهت دارم از نماز
و لیکن ضرر نمیکند شما را امروز که زمان ظهور دولت باطلست و اگر بتحقیق بکار خود بایستد قائم آل محمد علیهم السلام میدیدید که چون
میکند در آن هفتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال نهی رسول الله صلی الله علیه و آله عن رطانة الاعاجم
فی المساجد شرح الرطانه بفتح و کسر را بی‌نقطه و طاء بی‌نقطه و الف و نون کلامی که اکثر حاضران آن را نفهمند برای اینکه صریح گفته نمیشود
الاعاجم جمع اعجم بفتح همزه و سکون عین و فتح جیم بصیغه صفت مشبهه جمعی که زبان ایشان عربی نیست و دو معنی دارد و معذورند در عدم
اخراج بعض حروف از مخارج آنها جوهری گفته و کل من لا یقدر علی الکلام اصلا فهو اعجم و مستعجم و الاعجم ایضا الذی لا یفصح و لا
یبین کلامه و ان کان من العرب میتواند بود که اعجم افعل التفضیل باشد و مراد بآن ضد اقرأ باشد که می‌آید در حدیث چهارم باب

پس نه

پنجاه و یکم

پنجاه و یکم که یتقدم القوم اقرأهم للقرآن مراد بنهی از رطانه اعاجم در مساجد نهی از نماز است در قرائت برای غیر صاحب
عیب در آن یا برای کسی که عیب زبان او کمتر است باعتبار اینکه مساجد موضع نماز جماعت خلایق است و برای نماز جماعت در آنها جمع میشوند
غیر صاحبان عیب در زبان نیز و میتواند بود که مراد برطانه الاعاجم قرائت قرآن باشد بروشی که مخالف الحان و اصوات عرب باشد
چنانچه گذشت در کتاب فضل القرآن در حدیث سیوم باب ترتیل القرآن بالصوت الحسن که باب نهم است که قال رسول الله صلی الله علیه و آله
اقرؤا القرآن بالحان العرب و اصواتها و ایاکم و لحون اهل الفسق و اهل الکبائر فانه سیجیء من بعدی اقوام یرجعون القرآن ترجیع
الغناء و النوح و الرهبانیة فلا یجوز تراقیهم قلوبهم مقلوبة و قلوب من یعجبه شأنهم و بیان شد در شرح آن یعنی روایتست از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت نهی کرد رسول الله صلی الله علیه و آله از خواندن غیر صریح نمازی که عیبی در زبان دارند در مسجدها
هشتم اصل عن احدهما علیهما السلام قال نهی رسول الله صلی الله علیه و آله عن سل السیف فی المسجد و عن
بری النبل فی المسجد قال انما بنی لغیر ذلک شرح السل بفتح سین بی‌نقطه و تشدید لام کشیدن البری بفتح بای یک‌نقطه و سکون
را بی‌نقطه و یاء مصدر معتل اللام یائی باب ضرب تراشیدن النبل بفتح نون و سکون بای یک‌نقطه جمع نبله تیر ما ضمیر مستتر در قال راجع برسول
میتواند بود و راجع باحدهما میتواند بود یعنی روایتست از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام گفت که نهی کرد رسول الله صلی الله
علیه و آله از بیرون آوردن شمشیر از غلاف در مسجد و از تراشیدن تیرها در مسجد گفت جز این نیست که مسجد بنا کرده شده است برای غیر
این کار نهم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلام عن الوضوء فی المسجد فکرهه من الغائط و البول شرح
کرهه از باب تفعیل میتواند بود التکریه ناخوش شمردن چیزی و از باب علم میتواند بود الکراهه ناخوش داشتن چیزی من برای سببیت است
و ظرف متعلق بضمیر منصوبست باعتبار اینکه راجع بوضوست یا حالست از ضمیر منصوب بعنوان مسامحه زیرا که مقارن عامل نیست حقیقة
یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از وضو در مسجد پس مکروه شمرد وضو بسبب غائط و بول اشارتست باینکه وضو بسبب خواب
و مانند آن مکروه نشمرد دهم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلام عن النوم فی المسجد الحرام و مسجد النبی صلی الله
علیه و آله قال نعم فاین ینام الناس شرح نعم بکسر نون و سکون عین و فتح میم فعل مدحست الف و لام الناس برای عهد
خارجیست و اشارتست باهل اعتکاف و مانند ایشان یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از خواب در مسجد حرام که در مکه است
و مسجد نبی صلی الله علیه و آله که در مدینه است گفت خوبست پس کجا میخوابند آن مردم که متعبدانند یازدهم اصل عن زرارة بن اعین
قال قلت لابی جعفر علیه السلام ما تقول فی النوم فی المساجد فقال لا بأس به الا فی المسجدین مسجد
النبی صلی الله علیه و آله و المسجد الحرام قال و کان یأخذ بیدی فی بعض اللیل فیتنحی ناحیة ثم یجلس
فیتحدث فی المسجد الحرام فربما نام و نمت فقلت له فی ذلک فقال انما یکره ان ینام فی المسجد الحرام الذی
کان علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله فاما النوم فی هذا الموضع فلیس به بأس شرح
روایتست از زرارة بن اعین گفت که گفتم امام محمد باقر علیه السلام را که چه میگوئی در خواب در مسجدها پس گفت نیست پروائی با آن
مگر در دو مسجد یکی مسجد نبی صلی الله علیه و آله و دیگری مسجد حرام زراره گفت که امام میگرفت دست مرا در بعض شب پس میرفت بجائی
بعد از آن می‌نشست پس سخن میکرد در مسجد حرام پس بسا که میخوابید و میخوابیدم پس گفتم او را در آن عمل یعنی که پرسیدم سر آن را
پس گفت جز این نیست که مکروه است اینکه خوابیده شود در مسجد حرامی که بود در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله اما خواب در این
موضع پس نیست آن پروائی باعتبار اینکه مسجد نبوده و منضم بمسجد شده بعد از رسول صلی الله علیه و آله بدانکه جمع میان این حدیث و حدیث

سابق هر دو پیش ممکنست اوّل اینکه حمل نهی در اینحدیث بر نهی غیر معتکفان و مانند ایشان باشد و تجویز در حدیث سابق برای معتکفان و مانند
ایشان باشد دوم اینکه حمل نهی در اینحدیث بر عموم باشد در قدری از مسجدی که در زمان رسول بوده و تجویز در حدیث سابق محمول
بر خارج از آن قدر باشد و بنا بر این الف لام الناس در حدیث سابق محمول بر جنس خواهد بود و بدانکه ظاهر آنچه می آید در کتاب الحج در
حدیث سیزدهم باب هفتم که باب حج ابرهیم و اسمعیل تا آخرست اینست که محیط مسجد حرام در زمان ابرهیم علیه السلام بشکل دایره بوده
و مسافت آن محیط بعد مسافت میان صفا و مروه بوده و نقطهٔ وسط حقیقی کعبه مرکز آن دایره بوده پس از هر جانب تا بقدر
سدس تقریبی مسافت میان صفا و مروه نسبت بنقطهٔ وسط کعبه داخل مسجد الحرام است و خارج از آن داخل مسجد الحرام نیست خواه بقدر
کمتری دیوار و خواه زیاد بر آن دوازدهم اصل عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ قُلْتُ الرَّجُلُ یَکُونُ فِی الْمَسْجِدِ فِی الصَّلٰوةِ
فَیُرِیدُ اَنْ یَبْزُقَ فَقَالَ عَنْ یَسَارِهٖ وَاِنْ کَانَ فِی غَیْرِ صَلٰوةٍ فَلَا یَبْزُقْ حِذَاءَ الْقِبْلَةِ وَیَبْزُقُ
عَنْ یَمِیْنِهٖ وَیَسَارِهٖ شرح یبزق بیا بی‌نقطه و زای بانقطه و قاف بصیغهٔ مضارع غایب معلوم از باب نصرست ان شرطیه است
یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که گفتم او را که مردی میباشد در مسجد در نماز پس میخواهد که آب دهن اندازد پس امام
گفت در جانب چپ خود می اندازد و اگر در مسجد در غیر نماز باشد پس آب دهن نمی اندازد در برابر قبله آب دهن می اندازد در جانب
راست خود و چپ خود سیزدهم اصل رَاَیْتُ اَبَا جَعْفَرٍ الثَّانِیَ عَلَیْهِ السَّلَامُ یَتْفُلُ فِی الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ فِیْمَا بَیْنَ الرُّکْنِ الْیَمَانِیِّ وَالْحَجَرِ
الْاَسْوَدِ وَلَمْ یَدْفِنْهُ شرح یتفل بتا دو نقطه در بالا و فا بصیغهٔ مضارع معلوم غایب از باب نصر یا ضربست یعنی دیدم امام محمد تقی علیه السلام
را که آب دهن می انداخت در مسجد حرام در برابر میان رکن یمانی و رکن حجر اسود و پنهان نکرد آنرا بسنگ ریزه اشارتست باینکه
در موضع مطاف نبود زیرا که در آنجا سنگ ریزه نمیباشد و شاید که از مسجدی که در زمان رسول علیه السلام بوده نیز خارج باشد
چهاردهم اصل قُلْتُ لِاَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ اِنِّی لَاَکْرَهُ الصَّلٰوةَ فِی مَسَاجِدِهِمْ فَقَالَ لَا تَکْرَهْ فَمَا مِنْ مَسْجِدٍ
بُنِیَ اِلَّا عَلٰی قَبْرِ نَبِیٍّ اَوْ وَصِیِّ نَبِیٍّ قُتِلَ فَاَصَابَ تِلْکَ الْبُقْعَةَ رَشَّةٌ مِنْ دَمِهٖ فَاَحَبَّ اللّٰهُ اَنْ یُذْکَرَ فِیْهَا
فَاَدِّ فِیْهَا الْفَرِیْضَةَ وَالنَّوَافِلَ وَاقْضِ فِیْهَا مَا فَاتَکَ شرح ضمیر هم راجع باهل کتاب
است و مساجد هم عبارتست از مساجدی که در مدینه و حوالی آن و مانند آنها است که آنها معابد یهود یا نصاری بوده پیش از
هجرت رسول صلی الله علیه و آله و در زمان اسلام مساجد اهل اسلام شده فا برای بیانست بنی بصیغهٔ مجهول صفت مسجد است
الرشّ بفتح را بی‌نقطه و تشدید شین بانقطه و تا وحدت پاره از آب و مانند آن که بر جایی پاشیده شود یعنی گفتم امام جعفر صادق
علیه السلام را که بدرستی که من هر آینه کراهت دارم از نماز در مساجدی که از اهل کتاب مانده پس امام گفت کراهت مدار بیان
این آنکه نیست هیچ مسجدی که بنا کرده شده باشد از جمله مساجد ایشان مگر بر قبر پیغمبری یا وصی پیغمبری که کشته شد پس خورد آن مکان را
پاره از خون او و مراد اینست که آن بقعه جامع دو صفت است یکی اینکه مدفن نبی یا وصی است دوم اینکه مقتل آن نبی یا وصی است
پس دوست داشته الله تعالی که یاد کرده شود در آن بقعه بمعنی که امر کرد اهل کتاب را ببنای مسجد بر آن بقعه نظیر آیت سورهٔ الکهف
لَنَتَّخِذَنَّ عَلَیْهِمْ مَسْجِدًا یا بمعنی که قضا کرد بنای مسجد را بر آن بقعه و معنی اول مناسبترست بلفظ احب پس ادا کن در آن مساجد
فریضه را و نافله را و قضا کن در آن مساجد آنچه را که فوت شده از تو یازدهم اصل قُلْتُ لِاَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَوْلُ اللّٰهِ
عَزَّ وَجَلَّ لَا تَقْرَبُوا الصَّلٰوةَ وَاَنْتُمْ سُکَارٰی فَقَالَ سُکْرُ النَّوْمِ ذکر اینحدیث در تحت عنوان این باب برای اشعار باینست
که وضع لا تقربوا الصلوة در موضع لا تصلّوا مبنی بر اینست که مراد بآیت نهی از دخول مساجد است باعتبار اینکه مساجد موضوع برای صلوة است

پس دخول آنها قرب صلوة است خواه بقصد صلوة باشد چنانچه ملحوظست در حال اوّل که و انتم سکاری است خواه بقصد چیزی دیگر باشد
چنانچه ملحوظست در حال دوم در تتمهٔ این آیت که و لا جنبا الا عابری سبیل است و از این لازم نمی آید که مراد بصلوة اینجا موضع صلوة
باشد که مسجد است و جمع میان اینحدیث و حدیث دهم و یازدهم این باب بحمل اینحدیث بر کسی است که در بیرون مسجد است و اراده
نماز دارد در مسجد سکر منصوبست بر مفعول به بتقدیر یعنی سکر النوم یا بر مفعول مطلق بتقدیر سکاری سکر النوم یعنی گفتم امام جعفر صادق
علیه السلام را که قول الله عز و جل در سورهٔ نسا نزدیک مشوید نماز را در حالی که شما مستان باشید چه خواسته از مستی اینجا پس امام
گفت خواسته مستی خواب را که ناقص وضو نیست شانزدهم اصل عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ یُرَخَّصُ فِی النَّوْمِ فِی شَیْءٍ
مِنَ الصَّلٰوةِ شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت نیست اینکه رخصت داده شود در خواب در چیزی از نماز مراد بخواب انجا مستی
خوابست و ذکر اینحدیث در این باب بتقریب حدیث سابق است برای بیان اینکه عدم رخصت در مستی خواب در نماز شامل نماز در غیر مسجد
نیز هست اگرچه داخل منطوق آیت سورهٔ نسا نیست باب چهل و نهم اصل فی فضل الصلوة فی الجماعة شرح این باب بیان فضیلت
نماز در جماعتست در این باب نه حدیثست اوّل اصل قُلْتُ لِاَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ مَا یَرْوِی النَّاسُ اَنَّ الصَّلٰوةَ فِی جَمَاعَةٍ
اَفْضَلُ مِنْ صَلٰوةِ الرَّجُلِ وَحْدَهٗ بِخَمْسَةٍ وَعِشْرِیْنَ صَلٰوةً فَقَالَ صَدَقُوْا فَقُلْتُ الرَّجُلَانِ یَکُوْنَانِ جَمَاعَةً فَقَالَ
نَعَمْ وَیَقُوْمُ الرَّجُلُ عَنْ یَمِیْنِ الْاِمَامِ شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که چیست آنچه روایت میکنند مردم از اینکه نماز
در جماعت فاضل‌ترست از نماز مرد بتنهایی و به بیست و پنج نماز بمعنی که آن بجای بیست و شش نمازست پس امام گفت است گفتند پس
گفتم آیا دو مرد که یکی بدیگری اقتدا کرده باشد میباشند جماعت بمعنی که این فضیلت را در می یابند یا نه پس امام گفت آری و می ایستد
آنمرد که اقتدا کرده در جانب راست پیشنماز دوم اصل سَمِعْتُ اَبَا جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ یَقُوْلُ اِنَّ الْجُهَنِیَّ اَتَی النَّبِیَّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ
وَاٰلِهٖ فَقَالَ یَا رَسُوْلَ اللّٰهِ اِنِّی اَکُوْنُ فِی الْبَادِیَةِ وَمَعِیْ اَهْلِیْ وَوُلْدِیْ وَغِلْمَتِیْ فَاُؤَذِّنُ وَاُقِیْمُ وَاُصَلِّیْ بِهِمْ
اَفَجَمَاعَةٌ نَحْنُ فَقَالَ نَعَمْ فَقَالَ یَا رَسُوْلَ اللّٰهِ اِنَّ الْغِلْمَةَ یَتْبَعُوْنَ قَطْرَ السَّحَابِ وَاَبْقٰی اَنَا وَاَهْلِیْ وَوُلْدِیْ فَاُؤَذِّنُ
وَاُقِیْمُ وَاُصَلِّیْ بِهِمْ اَفَجَمَاعَةٌ نَحْنُ فَقَالَ نَعَمْ شرح جهنی بضم جیم و فتح ها و نون و تشدید یا منسوبست بجهینه بضم جیم
و فتح ها و سکون یا و نون نقطه در پایین که قبیله ایست و الف لام برای عهد خارجیست اشارتست بمردی از آن قبیله که صحرانشین بوده
و مکرر بخدمت رسول صلی الله علیه و آله می آمده و تعیین شب قدر را در بیست و سیوم ماه رمضان از او شنیده و شاید که مثل مشهور که عند
جهینة الخبر الیقین باعتبار آن باشد و لهذا آن شب را لیلة الجهنی مینامند الغلمة بکسر غین بانقطه و سکون لام و فتح میم و تا جمع
غلام خدمتکاران از مردان خواه بندگان باشند و خواه آزادان یتبعون بتا دو نقطه در بالا و با یکنقطه و عین بی‌نقطه بصیغهٔ مضارع معلوم
باب علم است یا بیا یکنقطه و غین بانقطه بصیغهٔ مضارع معلوم معتل اللام یائی باب افتعالست لا ابتغا طلب چیزی القطر بفتح قاف
و سکون طا بی‌نقطه و را بی‌نقطه باران و مانند آن یعنی شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام میگفت بدرستی که آنمرد جهنی آمد نزد نبی
صلی الله علیه و آله پس گفت ای رسول الله بدرستی که من در صحرا و با منند زن من و فرزندان من و خدمتکاران من پس اذان میگویم و اقامت
میگویم و نماز میگزارم با ایشان آیا پس جماعتیم ما بمعنی که آیا ثواب نماز جماعت را در می یابیم یا نه پس نبی صلی الله علیه و آله گفت آری
پس جهنی گفت ای رسول الله بدرستی که خدمتکاران میروند از پی باران ابر بمعنی که بطلب آب باران میروند و میمانم من و زن من و فرزندان
من پس اذان میگویم و اقامت میگویم و نماز میگزارم با ایشان آیا پس جماعتیم ما پس گفت آری سیم اصل فَقَالَ یَا رَسُوْلَ اللّٰهِ اِنَّ
وُلْدِیْ یَتَفَرَّقُوْنَ فِی الْمَاشِیَةِ فَاَبْقٰی اَنَا وَاَهْلِیْ فَاُؤَذِّنُ وَاُقِیْمُ وَاُصَلِّیْ بِهِمْ اَفَجَمَاعَةٌ نَحْنُ فَقَالَ نَعَمْ فَقَالَ یَا رَسُوْلَ اللّٰهِ اِنَّ

ان المرأة تذهب في مصلحتها فابقى انا وحدي فاؤذن واقيم الجماعة انا فقال نعم فقال
المؤمن وحده جماعة شرح في دو جا برای ببیت الماشیه کلمه شتر و گوسفند یعنی پس جهنی گفت ای رسول الله بدرستی که
فرزندان من پراکنده میشوند برای نگاه بستن چهارپایان من و زن پس اذان میگویم و اقامت میگویم و نماز میگزارم با او آیا پس جماعتیم ما پس گفت آری
پس جهنی گفت ای رسول الله بدرستی که زن میرود برای مصلحت کار خود مثل نان پختن و رخت شستن پس میمانم من تنهای خود پس اذان
میگویم و اقامت میگویم آیا پس جماعتیم من پس گفت آری مومن تنهایی او جماعتست یعنی که وقتی تنها نماز میگزارد که جماعت میسر
نباشد پس ثواب جماعت دارد برای قصد خود یا یعنی که چون اذان و اقامت میگوید دو صف ملائکه در پس او نماز میگزارند چنانچه
گذشت در حدیث هشتم باب چهارم سیوم اصل قال رسول الله صلى الله عليه وآله من صلى الخمس في جماعة فظنوا
به خيرا شرح گفت رسول الله صلی الله علیه وآله هر که گزارد پنج نماز را در جماعت پس گمان کنید باو خیر را یعنی که شهادت او مقبولست
و اقتدا باو در نمازها میتوان کرد و حاجت تفحص باقی احوال او نیست چندانکه منافی عدالت از او ظاهر نشده باشد چهارم اصل
قال ابو عبد الله عليه السلام اما يستحي الرجل منكم ان تكون له الجارية فيبيعها فيقول لم يكن يحضر الصلوة شرح
گفت امام جعفر صادق علیه السلام آیا شرم نمیکند مردی از شما شیعه امامیه از اینکه باشد او را کنیزی پس بفروشد آن کنیز را پس گوید که آن
کنیز که صاحب من حاضر نمیشد نماز جماعت را مراد اینست که عدم حضور در نماز جماعت عیب بزرگست پنجم اصل عن زرارة قال
كنت جالسا عند ابي جعفر عليه السلام ذات يوم اذ جاءه رجل فدخل عليه فقال له جعلت فداك اني
رجل جار مسجد لقومي فاذا انا لم اصل معهم وقعوا في وقالوا هو كذا وهو كذا فقال اما لئن قلت ذاك
لقد قال امير المؤمنين صلوات الله عليه من سمع النداء فلم يجبه من غير علة فلا صلوة له
فخرج الرجل فقال له لا تدع الصلوة معهم وخلف كل امام شرح روایتست از زراره گفت بودم نشسته
نزد امام محمد باقر علیه السلام در اثنای روزی ناگاه آمد نزد او مردی پس داخل شد بر او پس گفت او را که قربانت شوم بدرستی که من
مردم همسایه مسجدی که برای قبیله منست پس چون من نماز نگزارم با ایشان می افتند در من و میگویند او چنین است و چنین است
یعنی که عیبهای پنهان مرا آشکارا میکنند پس امام گفت آگاه باش هر آینه اگر گفتی این را که عیب مرا او میگویند هر آینه بتحقیق
گفت امیر المومنین صلوات الله علیه که هر که شنید اذان را پس اطاعت آن نکرد بی عذری پس نیست نمازی برای او مراد اینست که این عیب
که امیر المومنین برای تو گفته بدتر از عیبهاییست که این جماعت میگویند پس بیرون رفت آن مرد پس امام گفت او را در اثنای رفتن بیرون م
که وامگذار نماز را با اهل جماعت و در پس هر پیشنمازی دیگر یعنی که هر جا واقع شوی و نماز جماعتی منعقد شود داخل شو خواه در مسجد
همسایه باشد و خواه در غیر آن اصل فلما خرج قلت له جعلت فداك كبر علي قولك لهذا الرجل حين استفتاك
فان لم يكونوا مؤمنين قال فضحك عليه السلام ثم قال ما اراك بعد الا ههنا يا زرارة فاية علة تريد اعظم
من انه لا تأتم به ثم قال يا زرارة اما تراني قلت صلوا في مساجدكم وصلوا مع ائمتكم شرح
پس چون آن مرد بیرون رفت گفتم امام را که قربانت شوم مشکل آمد بر من جواب تو این مرد را وقتی که سوال کرد ترا با آنکه
اگر اهل جماعت نباشند مومنان چون میشود پس خنده کرد امام علیه السلام بعد از آن گفت نمی بینم ترا هنوز مگر در این مرتبه جهالت ای
زراره پس کدام عذر را میخواهی بزرگتر از اینکه آن پیشنماز نباید پیروی او شد که اقتدا بکنی باو و بعد از آن امام گفت ای زراره آیا نمی بینی
مرا که گفتم در حدیثی دیگر که نماز گزارید در مسجدهای خود تنها و نماز گزارید با پیشنمازان خود تا آن مراد اینست که این خیال که کردی

عجب است

عجب است و دور است از تو خصوصا با وجود اینکه این کلمه را نشنیده باشی از من که گنجایش دارد که من تجویز اقتدای شیعه امامیه بغیر مومن کنم
ششم اصل عن زرارة والفضيل قالا قلنا له الصلوات في جماعة فريضة هي فقال الصلوات فريضة وليس
الاجتماع بمفترض في الصلوات كلها ولكنها سنة ومن تركها رغبة عنها وعن جماعة المؤمنين
من غير علة فلا صلوة له شرح روایتست از زراره و فضیل که از راویان امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام اند گفتند که گفتیم امام را
که آیا نمازهای پنجگانه در جماعت فریضه است آنها یعنی که آیا تارک آنها در جماعت مستحق عقابست پس امام گفت اصل آن نمازها فریضه
است و نیست مجتمع شدن مفترض در آن نمازها همگی آنها اشارتست باینکه اگر امام مفترض الطاعه مبسوط الید پیشنماز جمعه باشد اجتماع مفترض
میشود چنانچه می آید در احادیث باب وجوب الجمعة و على كم تجب ولیکن آن نمازها در جماعت طریقت رسولست صلی الله علیه وآله و هر که ترک کند
آن نمازها را در جماعت برای اعراض از کمال آنها و از جماعت مومنان بی عذری پس نیست نمازی برای او بدانکه نفی صلوة در امثال اینجا نزد
جمعی محمولست بر بطلان نماز و نزد جمعی دیگر محمولست بر نفی کمال و الله اعلم هفتم اصل عن جابر عن ابي جعفر عليه السلام قال قال
ليكن الذين يلون الامام اولي الاحلام منكم والنهى فان نسي الامام او تعايا قوموه وافضل الصفوف
اولها وافضل اولها ما دنى من الامام وفضل صلوة الجماعة على صلوة الرجل فردا خمس وعشرون
درجة في الجنة شرح الاحلام بفتح همزه و سکون حاء بی نقطه جمع حلم بکسر حاء و سکون لام وقار است النهى بضم نون و تخفیف ها و الف
جمع نهیه بضم نون و سکون ها و یاء دو نقطه در پایین خرد ما تعایا بعین بی نقطه و یاء دو نقطه در پایین و الف بصیغه ماضی معلوم معتل العین بیاء و معتل
اللام بیاء باب تفاعلست التعایی عاجز بالکلیه شدن یعنی روایتست از جابر از امام محمد باقر علیه السلام جابر گفت که امام گفت که باید که
باشند جمعی که متصل به پیشنماز می باشند در صف اول صاحبان وقار از جمله شما و صاحبان عقلها پس اگر فراموش کند امام آیتی از آیات را
باسقاط آن یا عاجز شود و نداند که کدام آیت را باید خواند ساکت ماند راست کنند او را یعنی که آیتی را که اسقاط کرده یاد او آورند
و آنچه نمیداند تعلیم او کنند و فاضلترین صفها اول آنهاست و فاضلترین صف اول آنست که نزدیک پیشنماز باشد و زیادتی جماعت بر نماز
مرد تنها بیست و پنج مرتبه است در بهشت هشتم اصل عن سهل بن زياد باسناده قال فضل ميامن الصفوف على
مياسرها كفضل الجماعة على صلوة الفرد شرح الاسناد بکسر همزه و سکون سین بی نقطه و نون و الف و دال بی نقطه سند حدیث یعنی
بطریقی که میان امام و راوی دور است یعنی روایتست از سهل بن زیاد بسند او تا امامی که روایت از اوست راوی گفت که امام گفت
در زیادتی ثواب نماز جانبهای راست صفها در نماز جماعت بر ثواب نماز جانبهای چپ آن صفها مانند زیادتی ثواب نماز جماعت
بر ثواب نماز تنهاست نهم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال يحسب لك اذا دخلت معهم وان لم تقتد بهم مثل
ما يحسب لك اذا كنت مع من تقتدي به شرح ضمیر معهم راجع بمخالفانست که نماز جماعت میکنند و برای تقیه بر
مومن واجب میشود حضور نزد ایشان مثل مرفوع و نایب فاعل یحسب ما عبارتست از ثوابست یعنی روایتست از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت حساب کرده میشود برای تو چون داخل شوی در نماز جماعت با مخالفان هر چند که اقتدا نمیکنی با ایشان مثل ثوابی
که حساب کرده میشود برای تو چون باشی با کسی که اقتدا میکنی باو باب پنجاهم اصل باب الصلوة خلف من لا يقتدى به شرح
این باب پنجاهم در نماز است در پس کسی که اقتدا کرده نمیشود باو و در این باب هفت حدیث است اول اصل قلت لابي عبد الله عليه السلام
اكون مع الامام فافرغ من القراءة قبل ان يفرغ قال ابق آية ومجد الله واثن عليه فاذا
فرغ فاقرأ الآية واركع شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که میباشم با پیشنماز مخالفان پس گاهی فارغ میشوم از قرائت حمد و سوره

پیش از آنکه او فارغ شود امام گفت بعد از این مگذار یک آیه از آخر قرائت خود و تمجید کن الله تعالی را بگفتن الله اکبر و مانند آن و ثنا کن
پروردگار را باسماء حسنی پس چون فارغ شود پیشنماز پس بخوان آن آیه را و رکوع کن این محمول بر استحباب است بقرینه حدیث سیوم دوم اصل
سألت أبا جعفر عليه السلام عن الصلوة خلف المخالفين فقال ما هم عندي الا بمنزلة الجدر شرح پرسیدم
امام محمد باقر علیه السلام را از نماز در پس مخالفین امام گفت نیستند ایشان نزد من مگر مانند دیوارها یعنی که در تحت سوره اعراف و اذا قری
القرآن فاستمعوا له وانصتوا داخل نیستند پس کسی که در پس سر ایشانست قرائت برای خود میکند بهر قسم که میسر باشد هر چند که بلند
باشد سیوم اصل عمن سأل أبا عبد الله عليه السلام قال اصلي خلف من لا اقتدي به فاذا فرغت من قراءتي
ولم يفرغ هو قال فسبح حتى يفرغ شرح روایت از کسی که پرسید امام جعفر صادق علیه السلام را گفت نماز میگذارم در پس کسی که اقتدا
نمیکنم باو پس چون فارغ شوم از قرائت خود و فارغ نشده باشد او چکنم امام گفت تسبیح کن تا آنکه فارغ شود چهارم اصل عن ابي
عبد الله عليه السلام قال اذا صليت خلف امام لا يقتدى به فاقرأ خلفه سمعت قراءته او لم تسمع شرح
روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون نماز گزاری در پس پیشنمازی که اقتدا کرده نمیشود باو پس قرائت کن در پس او خواه شنیدی
قرائت او را و خواه نشنیدی بیان این شد در حدیث دوم این باب پنجم اصل قلت لابي جعفر عليه السلام ان مواليك قد
اختلفوا فاصلي خلفهم جميعا فقال لا تصل الا خلف من تثق بدينه ثم قال ولي موال فقلت اصحاب
فقال مبادرا قبل ان استتم ذكرهم لا يأمرك علي بن حديد بهذا او هذا مما يأمرك به علي
بن حديد فقال نعم شرح موالیک بفتح میم و فتح یا جمع مولی میتواند بود و بضم میم و سکون یا جمع موالی بصیغه اسم فاعل
باب مفاعله میتواند بود و بحذف نون باضافه و حذف یک یا باسقاط کسره آن برای ثقل و اسقاط آن برای التقاء ساکنین پس
موال بفتح میم و ضم میم میتواند بود و بنا بر اول جمع است و بنا بر دوم مفرد است المولی تابعی که مخلص باشد والموالی دوستی که مخلص باشد
مراد باختلاف اینجا اختلاف از روی ظن است خواه در فروع دین خواه مثل اختلافی که اهل اجتهاد با یکدیگر دارند در نفس حکم شرعی و
خواه در اصول دین مثل آنچه گذشت در کتاب التوحید در باب النهی عن الصفة بغير ما وصف به نفسه جل و تعالی که باب دهم است در حدیث
دهم که قد اختلف یا سیدی اصحابنا في التوحيد منهم من يقول هو جسم ومنهم من يقول صورة و مثل آنچه گذشت در کتاب التوحید در باب
الجبر والقدر والامر بين الامرين که باب سی ام است در حدیث دوازدهم که ان بعض اصحابنا يقول بالجبر وبعضهم يقول بالاستطاعة
فاصلی جمله خبریه است میتواند بود که بتقدیر استفهام باشد لا تصل بمعنی نهی است اشارتست باینکه در پس هیچکدام از اهل آن اختلاف
نماز نمیتوان کرد تثق بثا سه نقطه و قاف بصیغه مضارع معتل الفاء واوی معلوم غایب یا مخاطب باب حسب است ولی موال بتقدیر استفهام
انکاریست موال خبر مبتدای محذوفست ظرف متعلق بانت بتقدیر و هم لی موال یا موال مبتداست و ظرف خبر آنست لا در لا یامرک
قایم مقام جمله مؤکده است بمعنی لا يجوز الصلوة خلفهم و ما بعد آن استیناف بیانی است نظیر لا اقسم بیوم القیمة بنا بر بعض تفاسیر علی بن حدید
از جمله اهل آن اختلاف بوده و فطحی بوده مشار الیه هذا نماز در پس اهل اختلافست و او برای شک راویست و شک در ما بعد لا است
پس بنا بر هر دو احتمال لا مذکور بوده فقال نعم تتمه کلام امام است بنا بر هر دو احتمال پس فا برای بیانست و ضمیر مستتر راجع بعلی بن حدید است
و نعم بکسر نون و سکون عین بی نقطه و فتح میم فعل مدحست و فاعل آن و مخصوص آن محذوفست تقدیر نعم شیا الاختلاف یا تقدیر
نعم شيا الصلوة خلفهم و بر هر تقدیر اشارتست بآنچه گذشت در کتاب الایمان والکفر در حدیث دوازدهم باب مجالسة اهل المعاصی که باب
صد و شصت و سیوم است که پیروان ظن اجتهاد را مدح میکنند و کمال خود میشمرند گفتم امام محمد تقی علیه السلام را بدرستی که غلامان تو تحقیق اختلاف

کردند

کردند در مسایل دین پس نماز میگذارم در پس ایشان بهمگی پس امام گفت نماز مگذار مگر در پس آنکه وثوق داشته باشی بدین خود بمعنی کسی که دین
خود را از امام مفترض الطاعه اخذ کرده باشد و از اهل اختلاف از روی ظن نباشد بعد از آن امام گفت که و آیا ایشان برای من غلامانند
پس گفتم یاران اند پس امام گفت بر حالی که مبادرت نمود پیش از آنکه تمام کنم ذکر نامهای ایشان را که جایز نیست نماز در پس ایشان بیان این که امر
میکند ترا علی بن حدید که از اهل ضلالت است بانکه نماز در پس ایشان یا امام گفت که بیان این که این نماز در پس ایشان از جمله چیزیست که امر میکند
ترا بآن علی بن حدید بیان این که علی بن حدید گفت که خوب چیزیست حکم از روی اجتهاد و پیروی ظن ششم اصل عن زرارة قال
قلت لابي جعفر عليه السلام ان اناسا رووا عن امير المؤمنين عليه السلام انه صلى اربع ركعات بعد الجمعة
لم يفصل بينهن بتسليم فقال يا زرارة ان امير المؤمنين عليه السلام صلى خلف فاسق فلما سلم وانصرف قام
امير المؤمنين عليه السلام فصلى اربع ركعات لم يفصل بينهن بتسليم فقال له رجل الى جنبه يا ابا حسن
صليت اربع ركعات لم تفصل بينهن فقال انها اربع ركعات مشبهات فسكت فقال والله ما عقل
ما قال له شرح روایت از زراره گفت که گفتم امام محمد باقر علیه السلام را که بدرستی که جمعی از مردمان روایت کردند از امیر المؤمنین علیه السلام
این را که او گزارد چهار رکعت بعد از نماز جمعه دو رکعتی که فاصله نکرد میان آن چهار رکعت بسلامی پس امام گفت که ای زراره بدرستی که امیر المؤمنین
علیه السلام نماز گزارد در پس فاسقی که ابو بکر یا عمر یا عثمان بود پس چون آن فاسق سلام داد و رو گردانید در اثنای سلام بجانب است برخواست
امیر المؤمنین علیه السلام پس گزارد چهار رکعت فریضه ظهر را که فاصله نکرد میان آن چهار رکعت بسلامی پس گفت او را مردی که در پهلوی او بود
که ای ابو حسن گزاردی چهار رکعت که فاصله نکردی میان آنها بسلامی پس امیر المؤمنین علیه السلام گفت بدرستی که آنها چهار رکعت تشبیه کرده
شده هاست پس آن مرد ساکت شد و نپرسید که معنی این سخن چیست پس امام محمد باقر گفت که بخدا قسم که آن مرد نفهمید آنچه را که امیر المؤمنین
علیه السلام گفت او را مراد این است که قصد امیر المؤمنین علیه السلام این بود که آنها چهار رکعت فریضه است که مانند نافله است در عدم مقارنت
اقامت و مانند آنها برای تقیه و آن مرد خیال کرد که قصد او این است که آن چهار رکعت نافله است که مانند فریضه است در اینکه بعد از تشهد
در دو رکعت اول آن انصراف نیست هفتم اصل عن جميل بن دراج عن حمران بن اعين قال قلت لابي جعفر عليه السلام
جعلت فداك انا نصلي مع هؤلاء يوم الجمعة وهم يصلون في الوقت فكيف نصنع فقال صلوا معهم
فخرج حمران الى زرارة فقال له قد امرنا ان نصلي معهم بصلوتهم فقال زرارة ما يكون
هذا الا بتأويل فقال له حمران قم حتى تسمع منه قال فدخلنا عليه فقال له زرارة جعلت فداك
ان حمران زعم انك امرتنا ان نصلي معهم فانكرت ذلك فقال لنا كان علي بن الحسين صلوات الله
عليه يصلي معهم الركعتين فاذا فرغوا قام فاضاف اليهما ركعتين شرح روایت از جمیل بن دراج
از حمران بن اعین حمران گفت که گفتم امام محمد باقر علیه السلام را که قربانت شوم بدرستی که ما نماز میگزاریم با این ائمه ضلالت در روز جمعه و ایشان
نماز میگزارند در وقت فضیلت ظهر روز جمعه که اول زوال است پس چون کنیم اگر خواهیم که تأخیر نماز خود از اول وقت فضیلت آن نکنیم پس امام گفت
که نماز ظهر خود را بگزارید با ایشان پس بیرون رفت حمران سوی زراره پس گفت او را که بتحقیق امام امر کرد ما را باینکه نماز گزاریم با مخالفان
بموافقت نماز ایشان یعنی که بسر خود گزاریم و در رکوع و سجود موافقت با ایشان کنیم بی آنکه اقتدا بایشان کنیم پس گفت زراره که نمیباشد
اینکه گفتی مگر بتاویل غلطی که در کلام امام کرده باشی پس گفت او را حمران که برخیز تا آنکه خود بشنوی از امام حمران گفت پس داخل شدیم
بر امام پس گفت او را زراره قربانت شوم بدرستی که حمران دعوی کرد این را که تو امر کردی ما را باینکه نماز گزاریم با مخالفان پس نپسندیدم

آن دو را پس امام گفت مارا که عادت امام زین العابدین صلوات الله علیه این بود که میگزارد با مخالفان دو رکعت را پس چون مخالفان فارغ میشدند
برمیخواست پس ضم میکرد سوی آنها دو رکعت مراد این نیست که موافقت مخالفان در صورت مبطل نماز فریضه نیست بلکه لازم است در جایی
شدت تقیه اگر رعایت ادراک فضیلت وقت موقوف بران باشد پس منافات نیست میان این حدیث و حدیث ششم این باب
باب پنجاه و یکم اصل باب من یکره الصلوة خلفه و العبد یؤم القوم و من احق ان یؤم شرح یکره بصیغه مضارع مجهول از باب علم است و العبد مجرور است
یؤم هر دو جا بهمزه و تشدید میم بصیغه مضارع معلوم از باب نصر است من بفتح میم و سکون نون که استفهامیه و موصوله میتواند بود یعنی
این باب بیان کسی است که مکروه و ناخوش است نماز در پس او و بیان بنده که پیشنمازی میکند جماعت را و بیان اینکه کیست سزاوارتر باینکه
پیشنمازی کند در این باب پنج حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال خمسة لا یؤمون الناس علی کل حال
المجذوم و الابرص و المجنون و ولد الزنا و الاعرابی شرح خمسة مبتدا است لا یؤمون خبر است ما صفت است المجذوم خبر است
ظرف و علی کل متعلق است بنفی بقرینه آنچه می آید در حدیث سیوم این باب و نفی اینجا بمعنی نهی تنزیه است و میتواند بود که برای تحریم باشد
یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت پنج کس پیشنمازی نمیکنند مردمان را بر هر حال اول مجذوم بفتح میم و سکون جیم و ضم
ذال با نقطه و سکون واو بمعنی صاحب جوره دوم ابرص بفتح همزه و سکون با یک نقطه و فتح را بی نقطه و صاد بی نقطه بمعنی صاحب برص
بفتح با و فتح را و آن لکه سفیدیست که از ریخته شدن بلغم در تحت جلد بهم میرسد و براق و فرو رفته مانند جای داغ میباشد و
اگر سوزنی بران زنند خون یا خوناب ظاهر نمیشود بخلاف بهق سفید که فرو رفته و براق نیست و اگر سوزنی بران زنند خون یا خوناب
ظاهر میشود و سیوم دیوانه و چهارم ولد الزنا و پنجم اعرابی بفتح همزه و سکون عین بی نقطه و را بی نقطه و الف و با یک نقطه و تشدید یا
بمعنی بادیه نشین از جمله عرب و مراد اینجا کسی است که فقیه در مسایل نماز نباشد چنانچه بیان میشود در شرح حدیث سیوم این باب دوم
اصل عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال امیر المؤمنین علیه السلام لا یؤم المقید المطلقین و لا یؤم
صاحب الفالج الاصحاء و لا صاحب التیمم المتوضئین و لا یؤم الاعمی فی الصحراء الا ان یوجه الی القبلة
شرح المقید بقاف و یا دو نقطه در پایین و دال بی نقطه بصیغه اسم مفعول از باب تفعیل بند کرده شده بمعنی کسی که قدرت بر برخواستن یا
نشستن یا رکوع یا سجود ندارد بسبب زنجیر و مانند آن و خواه بسبب مرض المطلقین بطا بی نقطه و قاف بصیغه اسم مفعول از باب افعال بند
مقید الفالج بفا و جیم بصیغه اسم فاعل از باب نصر دو نصف کننده چیزی و مراد اینجا مرضی است که باعث کرخت شدن نصف بدن است
از سر تا پا و در قرائت صاحب آن خللی بهم میرسد الاصحاء بفتح همزه و کسر صاد بی نقطه و تشدید حا بی نقطه و الف ممدوده جمع صحیح بمعنی
جمعی که قرائت ایشان درست است نفی پیشنمازی تیمم برای متوضئین عموم ندارد بلکه مخصوص صورتیست که مرجحی که اقوی یا مساوی
باشد معارضه نکرده باشد بنابر آنچه گذشت در کتاب الطهارة در حدیث سیوم باب چهل و دوم که باب الرجل یکون معه الماء القلیل است
که و لکن یتیمم و یصلی بهم و بیان شد در شرح آن یعنی روایت است از سکونی بفتح سین بی نقطه از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت
امیر المؤمنین علیه السلام که پیشنمازی نمیکند بند کرده شده رها شدها را و پیشنمازی نمیکند کسی که فالج داشته باشد صحیحان را و صاحب تیمم
پیشنمازی نمیکند وضو داران را و پیشنمازی نمیکند کور از هر دو چشم در صحرا مگر آنکه رو کرده شود سوی قبله اصل و بهذا الاسناد
فی رجلین اختلفا فقال احدهما کنت امامک و قال الآخر انا کنت امامک فقال صلوتهما تامة قلت
فان قال کل واحد منهما کنت ائتم بک قال الصلوة فاسدة و لیستأنفا شرح هر یک از دعوی امامت
دو کس یکدیگر را و دعوی مأمومیت در صورتی متصور است که دو کس برای تقیه در پس سر مخالف موافقت نمودن ایشان در تکبیر احرام

دیگر رکوع

دیگر رکوع و سجود و قیام میکرده باشند در ظاهر یعنی روایت است باین سند حدیث سابق از امام جعفر صادق علیه السلام در دو مرد
که اختلاف کردند با یکدیگر پس گفت یکی از ایشان که بودم من پیشنماز تو و دیگری گفت که من بودم پیشنماز تو پس امام گفت که نماز
هر دو درست است گفتم پس اگر گوید هر کدام از ایشان که اقتدا کرده بودم بتو امام گفت نماز هر دو باطلست و باید که از سر گیرند سیوم
اصل عن زرارة عن ابی جعفر علیه السلام قال قلت له الصلوة خلف العبد فقال لا باس به اذا کان فقیها
و لم یکن هناک افقه منه قال قلت اصلی خلف الاعمی قال نعم اذا کان له من یسدده و کان افضلهم
نفی افقه تنها ملتزم در عرف نفی مساوی را نیز یعنی روایت است از زراره از امام محمد باقر علیه السلام زراره گفت که گفتم که آیا نماز گزارم
در پس کور هر دو چشم امام گفت آری چون باشد برای کسی که رو بقبله کند او را و باشد آن کور افضل جماعت اصل قال قال امیر اوم
المؤمنین علیه السلام لا یصلین احدکم خلف المجذوم و الابرص و المجنون و المحدود و ولد الزنا و الاعرابی لا
یؤم المهاجرین شرح المحدود بحا بی نقطه و دو دال بی نقطه بصیغه اسم مفعول از باب ضرب کسی که بسبب گناه کبیره حد بر او جاری شده باشد و مراد اینجا
صورتیست که توبه او ثابت نشده باشد و الاعرابی تا آخر کلام امیر المؤمنین میتواند بود و کلام امام محمد باقر علیه السلام میتواند بود و بر هر
تقدیر منافات نیست میان این و آنچه گذشت در حدیث اول این باب زیرا که مراد باعرابی در اول کسی است که جاهل بمسایل نماز
باشد و مراد با آن اینجا کسی است که جاهل بمسایل غیر نماز باشد و عالم بمسایل نماز باشد یعنی امام گفت که گفت امیر المؤمنین علیه السلام
که باید که نماز نکند البته یکی از شما در پس صاحب جوره و صاحب برص و دیوانه و کسی که حد بر او جاری شده باشد و ولد الزنا و جاهل بمسایل
دین باشد پیش آنهایی که پیشنمازی میکنند علمای مسایل دین را از اهل ساکنان شهرها چهارم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلام عن
القوم من اصحابنا یجتمعون فتحضر الصلوة فیقول بعضهم لبعض تقدم یا فلان فقال ان رسول الله
صلی الله علیه و آله قال یتقدم القوم اقرأهم للقرآن فان کانوا فی القراءة سواء فاقدمهم
هجرة فان کانوا فی الهجرة سواء فاکبرهم سنا فان کانوا فی السن سواء فلیؤمهم اعلمهم و افقههم بالسنة
فی الدین و لا یتقدمن احدکم الرجل فی منزله و لا صاحب سلطان فی سلطانه شرح الاقرأ بقاف و را
بی نقطه و همزه بصیغه افعل التفضیل از باب منع خواننده تر لام در للقرآن برای تقویه است زیرا که افعل التفضیل بنفسه عمل در مفعول نمیکند
هر چند که مشتق از فعل متعدی باشد اقرأهم للقرآن بمعنی کسی است که پیروی محکمات قرآن بیشتر میکرده باشد در نگاه داشتن خود از پیروی
ظن زیرا که طریق معرفت معانی محکمات قرآن است و احتیاج بسؤال اهل الذکر در آنها نیست چنانچه گفته در سوره یونس فاسأل الذین
یقرءون الکتاب من قبلک یا بمعنی کسی است که پیشنمازی بیشتر میکرده باشد زیرا که پیشنماز را قاری مینامند باعتبار اینکه مأمومین
قرائت را باو وامیگذارند یا بمعنی کسی است که مداومت تلاوت قرآن میکرده باشد یا بمعنی کسی است که لهجه او موافقتر باشد در ادای
حروف و حرکات قرآن یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از جماعتی از یاران ما شیعه امامیه که جمع میشوند پس داخل میشود
وقت نماز پس میگوید بعض ایشان بعضی را که پیشنمازی کن ای فلان یعنی که یکدیگر را تکلیف میکنند پس امام گفت که بدرستی که
رسول الله صلی الله علیه و آله گفت پیشنمازی میکند جماعت را خواننده تر ایشان مر قرآن را پس اگر باشند در آن قرائت برابر پس
مقدم تر ایشان باعتبار آمدن برای طلب علم مسایل دین پس اگر باشند در آن آمدن برابر پس بزرگتر ایشان باعتبار سن پس اگر باشند
در سن برابر پس باید که پیشنمازی کند ایشان را داناتر ایشان بطریقت رسول الله صلی الله علیه و آله در بیان متشابهات قرآن که
منقولست در احادیث اهل البیت علیهم السلام و داناتر ایشان بمسایل دین و باید که پیشنمازی نکند البته یکی از شما مردی را در منزل او

زراره گفت که گفتم او را که نماز
در پس بنده چونست پس گفت نیست
پروایی با آن اگر آن بنده باشد دانا
بمسایل شرعیه و نباشد در آنجا کسی
که داناتر از او باشد صح

بی اذن او و نه صاحب حکومتی را در مملکت او بی اذن او حدیث اول عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا بأس بالغلام الذی لم
یبلغ الحلم ان یؤم القوم وان یؤذن شرح الحلم بضم حاء بی نقطه و ضم لام اسم مصدر باب نصر جماع در خواب مراد اینجا خروج منی است و مصدر بسکون
لام است ان یؤم بفتح همزه و سکون نون بدل اشتمال الغلام است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که نیست پروایی به پسری
که نرسیده باشد بسن احتلام اینکه پیشنمازی کند جماعت را و اینکه اذان گوید مخفی نماند که استبعادی در این نیست که طفل عالم بمسایل نماز پیشنمازی
کند بالغان را چه گذشت در کتاب الحجه در باب حالات الائمه علیهم السلام فی السن که باب نود و دوم است که امام محمد تقی علیه السلام در سن طفولیت
امام مفترض الطاعه شده چه جای پیشنمازی باب پنجاه و دوم الرجل یؤم النساء والمراة تؤم النساء شرح این باب بیان مردیست که
پیشنمازی میکند زنان را و زنی که پیشنمازی میکند زنان را در این باب سه حدیث است اول حدیث سألت ابا عبد الله علیه السلام عن الرجل یؤم
المراة فی بیته فقال نعم تقوم وراءه شرح نعم بکسر نون و سکون عین و فتح میم فعل مدح است یا بفتح نون و فتح عین و سکون میم حرف
تصدیق است یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که پیشنمازی میکند زن را در خانه خود پس امام گفت خوبست می ایستد آن زن
در پس مرد دوم حدیث سألت ابا عبد الله علیه السلام عن المراة تؤم النساء فقال اذا کن جمیعا امتهن فی النافلة واما المکتوبة
فلا ولا تتقدمهن ولکن تقوم وسطا منهن شرح مفهوم شرط در اذا کن اینست که اگر آن زنان جمیع نباشند
پیشنمازی زن ایشانرا در مکتوبه خوب باشد کن بضم کاف و تشدید نون مفتوحه بصیغه ماضی معتل العین وادی جمع مونث غایب باب (معلوم هم)
نصر از افعال ناقصه است و نون دوم ضمیر است مرفوع متصل محلا و اسم است جمیعا بصیغه فعیل بمعنی مفعول اسم منع خبر کن است و افراد
و تثنیه و جمع و تذکیر و تانیث در آن مساویست الجمع ضم متفرق و مراد اینجا اینست که آن زنان اهل یکخانه نباشند بلکه از اطراف
جمع کرده شده باشند برای نماز مانند مردان که در مسجد جمع کرده میشوند بنابراین مکتوبه ظاهر حدیث اینست که پیشنمازی زن زنان را
در نافله خوب باشد و از این لازم نمی آید که پیشنمازی مرد مردان را در نافله نیز خوب باشد وسطا بفتح واو و سکون سین منصوبست بر ظرف
مکان یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از زن که آیا پیشنمازی میکند زنان را پس امام گفت چون آن زنان باشند جمع کرده شده
از مواضع متفرقه پیشنمازی میکند ایشان را در نماز نافله و اما در نماز فریضه پس نمیکند مراد اینست که چون زنان پرده نشین نباشند و از خانهای
خود بیرون آیند بسبب پیری و مانند آن باید که بمساجد روند برای فریضه بعنوان جماعت در پس مردان نماز فریضه کنند و
مقدم نمی ایستد زنی که پیشنماز زنانست بر آن زنان خواه در نماز نافله و خواه در فریضه اهل یکخانه ولیکن می ایستد در میان صفی از
صفوف آن زنان که مقدم بر باقی صفوفست سیوم حدیث عن ابی عبد الله علیه السلام فی الرجل یؤم النساء لیس معهن رجل فی
الفریضة قال نعم وان کان معه صبی فلیقم الی جانبه شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که پیشنمازی میکند زنان را
در جایی که نیست با آن زنان مردی که ماموم باشد در نماز فریضه امام گفت خوبست و اگر باشد با آن پیشنماز پسر نابالغی که
ماموم باشد پس باید که بایستد در پهلوی پیشنماز مراد جانب راستست باب پنجاه و سیوم الرجل یصلی الصلوة خلف من یقتدی به
والقراءة خلفه وضمانه الصلوة شرح این باب بیان نماز است در پس کسی که اقتدا کرده میشود باو و بیان قرائت در پس او و بیان ضامن
بودن آن پیشنماز نماز ماموم را در این باب شش حدیث است اول حدیث سألت ابا عبد الله علیه السلام عن الصلوة خلف الامام اقرأ
خلفه فقال اما الصلوة التی لا یجهر فیها بالقراءة فان ذلک جعل الیه فلا تقرأ خلفه واما الصلوة التی یجهر فیها فانما امر
بالجهر لینصت من خلفه فان سمعت فانصت وان لم تسمع فاقرأ شرح یجهر در دو جا بصیغه مجهول
غایب معلوم باب منع است الجهر اظهار جوهر آواز در وقت قرائت و مانند آن و مراد بنمازی که امام جهر نمیکند در آن غیر ظهر جمعه است

از نمازهای یومیه

از نمازهای یومیه خواه جهریه باشد و خواه اخفاتیه زیرا که امام و منفرد در آنها مساویست در جهر و اخفات و مراد بنمازی که امام جهر در آن
میکند ظهر جمعه است زیرا که جهر در آن مخصوص امام است و این منافات ندارد با آنچه می آید در حدیث پنجم باب هفتاد و یکم که از حلبیست و در آن
و بعد اجهر بالقراءة فقال نعم زیرا که وحدی بمعنی صورتیست که مخالفان حاضر نباشند و بعنوان جماعت باشد و قرینه بر آنچه گفتیم
ظاهر حصر در فانما امر تا آخر است زیرا که دلالت میکند بر اینکه منفرد مامور بجهر در آن نیست و نکته در امر امام جمعه بجهر اهتمام بفکر مردم است
در سوره جمعه که مشتمل بر بشارت مومنانست و در سوره منافقین که مشتمل بر توبیخ منافقانست چنانچه می آید در حدیث چهارم
باب هفتاد و یکم ینصت بنون و صاد بی نقطه و تاء دو نقطه در بالا بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعالست الانصات سکوت
برای استماع سخنی یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از نماز در پس پیشنماز اهل حق آیا قرائت کنم در پس او پس امام گفت اما نمازی
که پیشنماز جهر نمیکند در آن بقرائت باین معنی که پیشنماز امتیاز ندارد از منفرد بجهر در آن بلکه اگر جهریه است هر دو جهر میکنند و اگر
اخفاتیه است هر دو اخفات میکنند پس بدرستی که آن قرائت گردانیده شده است سوی آن پیشنماز باین معنی که مکلف بقرائت
پیشنماز است و بس پس قرائت مکن در پس او و اما نمازی که پیشنماز جهر میکند در آن پس جز این نیست که مامور شده پیشنماز بجهر برای
اینکه ساکت برای استماع سوره جمعه و منافقین شوند جمعی که در پس او یند پس اگر شنیدی پس سکوت کن و اگر نشنیدی پس قرائت
کن سوره جمعه و منافقین را اشارتست باینکه چون انصات میسر نباشد قایم مقام انصات لازم است دوم حدیث عن ابی عبد الله
علیه السلام قال اذا صلیت خلف امام تأتم به فلا تقرأ خلفه سمعت قراءته او لم تسمع الا ان تکون صلوة تجهر
فیها ولم تسمع فاقرأ شرح ظاهر سمعت قراءته او لم تسمع اینست که در نماز جهریه مثل صبح ماموم قرائت نمیکند اصلا هر چند که آواز
امام را نشنود و همچنین در نماز اخفاتیه تجهر بصیغه معلوم است و مراد بصلوة تجهر فیها ظهر جمعه است چنانچه بیان شد در شرح حدیث سابق
یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون نمازگزاری در پس پیشنمازی که اقتدا میکنی باو پس قرائت مکن در پس او
خواه شنیدی قرائت او را و خواه نشنیدی مگر آنکه آن نماز باشد نمازی که پیشنماز جهر میکند در آن و نشنیده باشی قرائت
او را پس قرائت کن مراد اینست که در نمازی که جهر در آن مخصوص پیشنماز است منفرد جهر در آن نمیکند و آن ظهر جمعه است و حجت
بر ماموم یکی از دو چیز اول انصات قرائت امام بسوره جمعه و منافقین در صورتی که قرائت امام را شنیده باشد دوم قرائت
جمعه و منافقین آهسته در صورتی که قرائت امام را نشنیده باشد سیوم حدیث عن احدهما علیهما السلام قال اذا کنت خلف امام
تأتم به فانصت وسبح فی نفسک شرح روایتست از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام گفت چون باشی در پس پیشنمازی که اقتدا
(ظهر هم) میکنی باو پس سکوت کن و تنزیه از نقصان و تسبیح کن الله تعالی را در دل خود و مراد صورتیست که در ظهر غیر جمعه باشد یا در ظهر جمعه
باشد و قرائت پیشنماز شنیده میشده باشد فی الجمله بقرینه حدیث سابق و آینده چهارم حدیث عن ابی عبد الله علیه السلام قال
اذا کنت خلف امام ترتضی به فی صلوة یجهر فیها بالقراءة فلم تسمع قراءته فاقرأ انت
لنفسک وان کنت تسمع الهمهمة فلا تقرأ شرح یجهر بصیغه غایب معلوم است و مراد بصلوة یجهر فیها
بالقراءة ظهر جمعه است باعتبار اینکه جهر در آن مخصوص پیشنماز است و منفرد جهر نمیکند در آن الهمهمه بفتح ها و سکون میم و فتح ها اثر آواز
که از شنیدن آن جمیع حروف آن شنیده نمیشود یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون باشی در پس پیشنمازی که راضی
میشوی باو برای پیشنمازی خود در نمازی که پیشنماز جهر میکند در آن بقرائت پس نشنوی قرائت او را پس قرائت کن تو برای خود سوره
جمعه و منافقین و اگر میشنیده باشی اثر آواز را پس قرائت مکن مخفی نماند که این حدیث مفسر سماع و عدم سماعتست که مذکور شد در

حدیث این باب پنجم اصل سألت احدهما علیهما السلام عن الامام یضمن صلوة القوم قال لا شرح یضمن بضاد با نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم
باب علمت الضمان بفتح ضاد بر گردن گرفتن چیزی که بر دیگریست بروشی که اداى او مغنی از اداى آن دیگر باطل شد یعنی که اگر اداى او جامع خود ر
شرط صحت باشد و اداى آن دیگر جامع شروط صحت نباشد ضرری نرساند بآن دیگر و این لازم دارد اینکه اگر اداى او باطل باشد
اداى آن دیگر نیز باطل شود چنانچه ظاهر میشود در حدیث سوم باب آینده یعنی پرسیدم امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام را
از پیشنماز که آیا ضامن میشود نماز جمعی را که اقتدا باو میکنند بمعنی که آن جمع اخلال بطهارت یا مانند آن کنند جایز باشد امام اکرم
گفت نه ششم اصل کان امیر المؤمنین صلوات الله علیه یقول من قرأ خلف امام یأتم به فمات بعث
علی غیر الفطرة شرح الفطره بکسر فا و سکون طا بی نقطه در اینجا خلقتی که آدمی بر آن مخلوق میشود و مراد اینجا دین اسلام است که مقتضای
خلقت آدمیست چنانچه گفته در سوره اعراف الست بربکم قالوا بلی و در سوره روم فطرة الله التی فطر الناس علیها و بیان هر دو آیت
شد در کتاب الایمان والکفر در شرح حدیث چهارم باب فطرة الخلق علی التوحید که باب ششم است یعنی بود امیر المؤمنین صلوات الله علیه
میگفت که هر که قرائت کند در پس پیشنمازی که اقتدا میکند باو پس بمیرد برانگیخته میشود از قبر خود بر غیر دین اسلام اشارتست
بآنکه مخالف صریح آیت سوره اعرافست که اذا قرئ القرآن فاستمعوا له وانصتوا پس مراد صورتیست که قرائت پیشنماز مسموع شود
و قرائت ماموم بقصد مخالفت آیت باشد بقرینه آنچه گذشت در حدیث اول و دوم این باب که در ظهر جمعه ماموم قرائت میکند اگر
قرائت مسموع او نشود باب بیست و چهارم الرجل یصلی بالقوم و هو علی غیر طهر او لغیر القبلة شرح این باب بیان مرویست که نماز میگزارد
با جمعی بر حالی که او بر غیر طهارتست یا سوی غیر قبله است در این باب چهار حدیث است اول اصل سألت ابا عبد الله علیه السلام عن رجل
ام قوما و هو علی غیر طهر فاعلمهم بعد ما صلوا فقال یعید هو و لا یعیدون شرح پرسیدم امام
جعفر صادق علیه السلام را از مردی که پیشنمازی کرد جمعی را بر حالی که او بر غیر طهارت بود و پس اعلام کرد ایشان را بعد از آنکه نماز گزارده
پس امام گفت که پیشنماز اعاده میکند نماز را بعد از طهارت و اعاده نمیکنند آن جمع دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام
فی الاعمی یؤم القوم و هو علی غیر القبلة قال یعید و لا یعیدون فانهم قد تحروا شرح تحروا بحای بی نقطه
و تشدید را بی نقطه مفتوحه بصیغه ماضی غایب معلوم معتل اللام یایی باب تفعلست التحری بکسر را طلب آنچه لایق ترست و مراد اینجا تعقل کردن
یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام در کور از هر دو چشم که پیشنمازی میکند جمعی را که او بر غیر قبله است امام گفت پیشنماز
اعاده میکند نماز را و اعاده نمیکنند آن جمع چه بدرستی که ایشان بتحقیق رو بقبله کرده اند مراد صورتیست که بسبب ظلمت شب و مانند
آن ندانسته باشند که اعمی بر غیر قبله است پیش از نماز و نه در اثنای نماز چنانچه ظاهر شد از حدیث دوم باب پنجاه و یکم سوم اصل سألت
احدهما علیهما السلام عن رجل صلی بقوم رکعتین فاخبرهم انه لم یکن علی وضوء قال یتم القوم صلوتهم
فانه لیس علی الامام ضمان شرح معنی ضمان گذشت در شرح حدیث پنجم باب سابق یعنی پرسیدم امام محمد باقر یا امام جعفر
صادق علیهما السلام را از مردی که گزارد با جمعی از ماموران دو رکعت را پس خبر داد ایشان را که او نبود بر وضو امام گفت تمام میکنند
آن جمع نماز خود را اسیر خود یا باقتدا بدیگری از خودشان که پیش ایستد چه بدرستی که شان اینست که نیست بر پیشنماز ضامن بودن نماز
ماموران مراد اینست که چون ضمان کنایه از شغل ذمه است اینجا منفی است هر یک از ماموران مکلفست برعایت شروط و ارکان
که بر خود شرعا واجبست چون هر کدام مکلف بوجوب آن جا آورده ضرری نمیرساند بنماز او اینکه نماز پیشنماز باطل باشد چهارم اصل عن ابی
عبد الله علیه السلام فی قوم خرجوا من خراسان او بعض الجبال و کان یؤمهم رجل فلما صاروا الی الکوفة علم

دو قم انه یهودی قال لا یعیدون شرح الجبال بکسر جیم دیار کیفیه عراق عجم مثل قزوین و ساوه و کاشان و اصفهان یعنی روایتست از
امام جعفر صادق علیه السلام در جمعی که بیرون آمدند از خراسان یا بعض عراق عجم و بود پیشنمازی میکرد ایشان را مردی پس چون رسیدند
سوی کوفه دانستند که او یهود بوده و ساختگی میکرده امام گفت اعاده نمیکنند نماز را باب بیست و پنجم الرجل یصلی وحده ثم
یعید فی جماعة او یصلی بقوم وقد کان صلی قبل ذلک شرح این باب بیان مرویست که نماز میگزارد به تنهایی خود بعد از آن اعاده میکند
در جماعت یا نماز میگزارد با جمعی ماموران حال آنکه بتحقیق نماز گزارده بود پیش از آن و در این باب هشت حدیث است اول اصل عن ابی
عبد الله علیه السلام فی الرجل یصلی الصلوة وحده ثم یجد جماعة قال یصلی معهم و یجعلها الفریضة شرح
روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که میگزارد نماز فریضه را بتنهایی خود بعد از آن می یابد جماعتی را امام گفت نماز میگزارد
با ایشان و میگرداند آن نماز دوم را فریضه مراد اینست که نماز دوم فضیلت از نماز اول دارد با وجود آنکه مستحب است و بعد از اول
وقت فضیلت است دوم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام اصلی ثم ادخل المسجد فیقام الصلوة وقد صلیت
فقال صل معهم یختار الله احبهما الیه شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که نماز فریضه میگزارم بعد از آن داخل مسجد
پس بر پای داشته میشود نماز جماعت و حال آنکه بتحقیق نماز گزارده ام پس گفت نماز بگزار با ایشان بیان این آنکه میگزیند الله
تعالی محبوبتر آن دو را سوی او بقرینه حدیث سابق سیوم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلام عن رجل دخل المسجد مراد اینست که دوم محبوبتراست
و افتتح الصلوة فبینما هو قائم یصلی اذ اذن المؤذن و اقام الصلوة قال فلیصل رکعتین ثم لیستانف سوی او
الصلوة مع الامام و لتکن الرکعتان تطوعا شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که داخل مسجد شد و ابتدا کرد نماز
فریضه را پس در میان آنکه او ایستاده است نماز میگزارد ناگاه اذان گفت مؤذن و اقامت نماز گفت امام گفت پس باید که
گزارد دو رکعت را بعد از آن باید که از سر گیرد نماز را با پیشنماز و باید که باشد آن دو رکعت مستحب یعنی که در اثنای آن دو رکعت
نقل کند نیت خود را از فریضه سوی تطوع چهارم اصل عن یعقوب بن یقطین قال قلت لابی الحسن علیه السلام جعلت
فداک تحضر صلوة الظهر فلا نقدر ان ننزل فی الوقت حتی ینزلوا و ننزل معهم فنصلی ثم یقومون فیسرعون
فنقوم فنصلی العصر و نریهم کانا نرکع ثم ینزلون للعصر فیقدمونا فنصلی بهم فقال صل بهم لا
صلی الله علیهم شرح تحضر بحای بی نقطه و ضاد با نقطه و را بی نقطه بصیغه مضارع معلوم غایب باب نصر است صلوة مرفوع و فاعلست ینزل
معلوم مرفوع است بعطف بر لا نقدر یسرعون بشین با نقطه و را بی نقطه و عین بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعیل است التسریع تفریق
جماعت بزرگ الجیش جماعت کوچک یا اعم از آنچه جماعت فرادی و بدعت از دین و هر دو اینجا مناسب است و بنا بر اول استعاره شده
از تفریق شتران در وقت آب دادن آنها تا دفعه دفعه آب خورند و هیچکدام از آنها تشنه نماند چنانچه در قاموس و نهایه ابن اثیر منقولست
از علی صلوات الله علیه که گفته ان اهون السقی التسریع و مراد اینجا اینست که مخالفان در سفر بعد از آنکه همگی قصر ظهر میکنند متفرق
میشوند و دو رکعت آخر القصد نافله بعنوان جماعت یا فرادی میکنند و این بدعت بغوی که از مخالفانست در کتاب مصابیح گفته
که قال ابن عمر صلیت مع رسول الله صلی الله علیه و آله الظهر فی السفر رکعتین و بعدها رکعتین و العصر رکعتین و لم یصل بعدها و المغرب ثلث
رکعات و بعدها رکعتین نریهم براء بی نقطه و یاء دو نقطه در پایین بصیغه مضارع معلوم مهموز العین معتل اللام یایی متکلم مع الغیر باب
افعال است کانا بکاف تشبیه و فتح همزه و تشدید نون و ضمیر متکلم مع الغیر است بحذف یکی نون و جمله مفعول سوم نریهم است
و مفعول دوم محذوفست بتقدیر نریهم ایانا کانا نرکع نرکع برای بی نقطه و عین بی نقطه بصیغه مضارع معلوم متکلم مع الغیر باب تفعلت

الا ترکیع کزاردن نافله وان در اصل مبالغه رکوعست و باعتبار اینست که رکوع کزارنده نافله شبیه است از رکوع با اکتفا کننده بفریضه و مثل این
کذشت در حدیث دوم باب دوم و می آید در حدیث دوم باب شانزدهم نقدموا بتشدید نون و تخفیف نون میتواند مثل و وزارت
در سورة الزمر افغير الله تامروني لا صلى الله جمله دعائيه است و اشارتست بانکه تاخیر نماز ظهر تا آخر وقت فضیلت آن و تشریع بعد از ان
و تاخیر نماز عصر تا بعد از خروج وقت فضیلت آن بقصد عبادت داخل بدعتست و باعث هلاک در جهنم است مخفی نماند که تاخیر نماز عصر
تا بعد از انکه سایه شاخص دو برابر شاخص زیاد شود موافق مذهب ابی حنیفه است در حضر نیز یعنی روایتست از یعقوب بن یقطین کفت
که کفتم امام رضا علیه السلم را که قرابات ستوم حاضر میشود نماز ظهر در سفر با مخالفان پس قدرت نداریم که فرود آییم در اول وقت
فضیلت آن تا انکه مخالفان فرود آیند و فرود می آییم با ایشان در آخر وقت فضیلت آن پس نماز میکزاریم بعد از ان بر میخیزند و شروع
میکنند پس بر میخیزیم پس میکزاریم نماز عصر را در اول وقت فضیلت آن و مینماییم با ایشان خود را مانند انکه ما نافله میکزاریم بعد از ان
فرود می آیند برای نماز عصر پس پیش میدارند ما را پس نماز میکزاریم با ایشان باین معنی که پیشنمازی ایشان میکنیم در نماز عصر پس امام کفت
که پیشنمازی ایشان کن در نماز عصر در رود مکناد الله تعالی بر ایشان پنجم اصل كَتَبْتُ اِلَى اَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَمُ اِنِّي اَحْضُرُ
الْمَسَاجِدَ مَعَ جِيرَتِي وَغَيْرِهِمْ فَيَاْمُرُونِّي بِالصَّلٰوةِ بِهِمْ وَقَدْ صَلَّيْتُ قَبْلَ اَنْ اٰتِيَهُمْ وَرُبَّمَا صَلّٰى خَلْفِي
مَنْ يَقْتَدِي بِصَلٰوتِي وَالْمُسْتَضْعَفُ وَالْجَاهِلُ وَاَكْرَهُ اَنْ اَتَقَدَّمَ وَقَدْ صَلَّيْتُ لِحَالِ مَنْ يُصَلِّي بِصَلٰوتِي مِمَّنْ
سَمَّيْتُ لَكَ فَمُرْنِي فِي ذٰلِكَ بِاَمْرِكَ اَنْتَهِي اِلَيْهِ وَاَعْمَلُ بِهِ اِنْ شَاءَ اللّٰهُ فَكَتَبَ عَلَيْهِ السَّلَمُ صَلِّ بِهِمْ شرح من يقتدي
بصلوتي عبارتست از کسی که حجت امامت امید اند و عمل باین میکند و اعتقاد پیشنماز را نیز معلوم کرده مستضعف بصیغه مفعول از باب
استفعال عبارتست از اطفال و زنان و مانند ایشان که بر مذهب باطلند اما احتمال نجات در ایشان هست چنانچه کفته در سوره نسا الا
المستضعفين و بیان شد در کتاب الایمان والکفر در باب المستضعف که باب صد و هفتاد و دوم است جاهل عبارتست از بی عقل و مراد
مخالفت در اینجا سه احتمالست اول انکه واو در والمستضعف بمعنی مع باشد والجاهل معطوف بران باشد پس هر دو منصوب باشد
دوم انکه واو در والمستضعف عاطفه باشد و در والجاهل بمعنی مع باشد پس اول مرفوع و دوم منصوب باشد سوم انکه واو در هر دو جا
عاطفه باشد پس هر دو مرفوع باشد و بر هر تقدیر من در ممن تبعیضیه است انتهی بصیغه مضارع معلوم متکلم وحده از باب الافتعال
تقدیر او استیناف بیانی سابقست چه اکر جواب امر میبود مجزوم میبود یعنی نوشتم سوی امام موسی کاظم یا امام رضا علیهما السلم که
در بسیاری که من حاضر میشوم در مسجدها با همسایکان خود و غیر ایشان از مخالفان پس امر میکنند مرا بنماز با ایشان یعنی بپیشنمازی ایشان
و حال انکه بتحقیق نماز کزارده ام پیش از انکه آیم نزد ایشان و بسا که نماز کزارد در پس من کسی که مومنست و اقتدا میکند بنماز من
با کسی که مستضعف است و کسی که مخالفست پس کراهت دارم از انکه پیشنمازی کنم در حالی که نماز کزارده ام برای حال انکس که نماز میکزارد
بنماز من از جمله آن سه طایفه که نام بردم برای تو پس امر کن مرا در آن عمل با امر تو بیان این انکه میرسم سوی آن و عمل میکنم بان
اکر خواهد الله تعالی پس نوشت امام علیه السلم که نماز کزار با ایشان ششم اصل عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَمُ قَالَ مَنْ صَلّٰى مَعَهُمْ
فِي الصَّفِّ الْاَوَّلِ كَانَ كَمَنْ صَلّٰى خَلْفَ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهِ شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم کفت هر که از روی
تقیه نماز کزارد با مخالفان در صف اول شد در ثواب مانند کسی که نماز کزارد با رسول الله صلی الله علیه و آله هفتم اصل عَنْ سَمَاعَةَ
قَالَ سَاَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ كَانَ يُصَلِّي فَخَرَجَ الْاِمَامُ وَقَدْ صَلَّى الرَّجُلُ رَكْعَةً مِنْ صَلٰوةِ فَرِيضَةٍ فَقَالَ اِنْ كَانَ اِمَامًا عَدْلًا
فَلْيُصَلِّ اُخْرٰى وَيَنْصَرِفُ وَيَجْعَلُهَا تَطَوُّعًا وَلْيَدْخُلْ مَعَ الْاِمَامِ فِي صَلٰوتِهِ وَاِنْ لَمْ يَكُنْ اِمَامَ عَدْلٍ فَلْيَبْنِ عَلٰى

صلوته

صَلٰوتِهِ كَمَا هُوَ وَيُصَلِّي رَكْعَةً اُخْرٰى مَعَهُ يَجْلِسُ قَدْرَ مَا يَقُولُ اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ
لَهُ وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهِ ثُمَّ لِيُتِمَّ صَلٰوتَهُ مَعَهُ عَلٰى مَا اسْتَطَاعَ فَاِنَّ التَّقِيَّةَ
وَاسِعَةٌ وَلَيْسَ شَيْءٌ مِنَ التَّقِيَّةِ اِلَّا وَصَاحِبُهَا مَاْجُورٌ عَلَيْهَا اِنْ شَاءَ اللّٰهُ تَعَالٰى شرح روایتست از سماعه که از
راویان امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام است کفت پرسیدم امام را از مردی که نماز میکزارد پس بیرون آمد پیشنماز در حالی
که کزارده آن مرد یک رکعت را از نماز فریضه پس امام کفت که اکر آن پیشنماز پیشنماز عادلست باین معنی که مومنست خواه امام مفترض الطاعه
باشد و خواه غیر او پس باید که کزارد آن مرد رکعتی دیکر و سلام دهد و کرداند آن نماز را نافله و باید که داخل شود با پیشنماز در نماز آن
پیشنماز و اکر نباشد پیشنماز عادل پس باید که بنا نهد بر نماز خود که میکرد چنانچه او بران بود و بکزارد رکعتی دیکر را با پیشنماز در حالی که بر
جای این انکه می نشیند در رکعت دوم خودش وقتی که پیشنماز برمیخیزد بقدر انکه کوید اصل تشهد را او درود را بی ضم مستحبات آنها بعد از ان
باید که تمام کند نماز خود را با پیشنماز بر نهجی که وسعت و قدرت داشته باشد چه بدرستی که تقیه فراخست و نیست چیزی از تقیه مکر در حالی که
صاحب آن مزد داده شده است بران تقیه اکر خواهد الله تعالی مراد اینست که باید که نوعی کند که مخالفان نفهمند که او اقتدا نکرده
هر چند که باعث اخلال ببعض مستحبات یا واجبات یا معروضات شود ششم اصل عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَمُ قَالَ مَنْ صَلّٰى فِي مَنْزِلِهِ
ثُمَّ اَتٰى مَسْجِدًا مِنْ مَسَاجِدِهِمْ فَصَلّٰى مَعَهُمْ خَرَجَ بِحَسَنَاتِهِمْ شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم کفت هر که نماز
فریضه کزارد در خانه خودش بعد از ان داخل شود مسجدی را از مساجد مخالفان برای تقیه پس نماز کزارد با ایشان بیرون می آید از
مسجد با حسنات مخالفان باین معنی که انچه مخالفان بجا آورده اند در صورت حسنه و برای ایشان حسنه نیست حسنه میشود در حقیقه
برای آن مومن باب پنجاه و ششم اصل ان الرجل یدرک من الامام بعض صلوته وان احدث الامام فقدمه شرح ضمیر صلوته راجع بالرجل است ان
بفتح همزه و سکون نون مصدریه است و مصدر معطوفست بر الرجل احدث از باب افعال برای صاحب چیزی بودنست مثل اغد البعیر و مراد بحدث
عارضه است پس شامل موت نیز هست بقرینه حدیث نهم این باب پس مراد بتقدیم امام کسی را اعم از تقدیم حقیقی و تقدیم مجازیست و آن
حالیتست در امام که باعث تقدیم ماموم آن کس را شود فا برای تعقیب است ضمیر منصوب راجع بالرجل است و در بعض نسخ بجای و ان احدث
الامام فقدمه چنین است و یحدث الامام فیقدمه و بنابر آن یحدث بتقدیر ان یحدث است پس منصوب یا مرفوع میتواند بود مثل
تسمع بالمعیدی خیر من ان تراه یعنی این باب بیان دو چیز است اول مردی که در می یابد با پیشنماز بعض نماز خود را دوم انکه حادث
عارضه شد پیشنماز پس پیش کرد مرد را و در این باب یازده حدیث است اول اصل عَنْ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ بْنِ الْحَجَّاجِ قَالَ سَاَلْتُ اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ
عَلَيْهِ السَّلَمُ عَنِ الرَّجُلِ يُدْرِكُ الرَّكْعَةَ الثَّانِيَةَ مِنَ الصَّلٰوةِ مَعَ الْاِمَامِ وَهِيَ لَهُ الْاُولٰى كَيْفَ يَصْنَعُ اِذَا جَلَسَ
الْاِمَامُ قَالَ يَتَجَافٰى وَلَا يَتَمَكَّنُ مِنَ الْقُعُودِ فَاِذَا كَانَتِ الثَّالِثَةُ لِلْاِمَامِ وَهِيَ لَهُ الثَّانِيَةُ فَلْيَلْبَثْ قَلِيلًا اِذَا قَامَ الْاِمَامُ
بِقَدْرِ مَا يَتَشَهَّدُ ثُمَّ يَلْحَقُ بِالْاِمَامِ شرح یتجافی بجیم و فا و الف منقلبه از واو بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفاعل است التجافی
دور داشتن اعضای خود از مکان نشستن بقدری که میسر شود مثل انکه سر دو پنجه پا و سر دو کنده زانو را بر زمین کذارد تا تمام اعضای
او بر زمین نباشد مراد اینست که لازم است براو انکه نشیند با پیشنماز بی وجوب تشهد براو اکرچه مستحب باشد چنانچه می آید در
حدیث سیوم این باب و لا یتمکن عطف تفسیر است مراد اینست که تمکین خود را بر دو پاشنه کم میکند یعنی روایتست از عبد الرحمن بن حجاج
بفتح حاء بی نقطه و تشدید جیم کفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی که در می یابد رکعت دوم را از نماز با پیشنماز و آن
رکعت دوم برای آن مرد رکعت اولست چکونه میکند چون نشیند پیشنماز برای تشهد امام کفت که دور میشود از زمین و تمکن نمیشود

نشستن پس چون شود رکعت سیوم برای پیش نماز و آن رکعت برای آخر رکعت دوم است پس باید که درنگ کند برای تشهد یکی
چون برخیزد پیشنماز بعد از اینکه اصل تشهد را بجا آورد یعنی ضم مستحبات تشهد بعد از آن برخیزد و لاحق شود به پیشنماز حل قال
سألته عن الذی یدرک الرکعتین الاخیرتین من الصلوة کیف یصنع بالقراءة فقال اقرأ فیهما فانهما
لک الاولیان ولا تجعل اول صلوتک آخرها شرح مراد بقرائت در اقرأ فیهما بیان میشود در حدیث دهم این باب یعنی
راوی گفت که پرسیدم امام را از آنکسی که در می یابد دو رکعت آخر از نماز چهار رکعتی را چون میکند با قرائت پس امام گفت قرائت
کن در آن دو رکعت وقتی که تو چنین ماموم باشی چه بدرستی که آن دو رکعت برای تو دو رکعت اولست مگردان اول نماز خود را
آخر آن مراد اینست که در دو رکعت آخر سوره بخوان چنانچه می آید در حدیث دهم این باب و در بعض نسخ بجای واو در و لا تجعل فاء
و آن اگر برای تعقیب است حاصل آن و آنچه مذکور شد یکیست و اگر برای تفریع است مراد اینست که اگر در این دو رکعت قرائت
نکنی و تسبیح کنی مثل ماموم مانی که از اول نماز حاضر بوده اند چنانچه گذشت در حدیث اول باب بیست و سیوم لازم میشود که در دو
رکعت آخر قرائت کنی خصوصا اینکه پیشنماز در دو رکعت آخر خود گاهی قرائت میکند و نماز بی سوره فاتحه صحیح نیست پس نماز تو معکوس
خواهد شد دوم حل قال ابو عبد الله علیه السلام اذا لم تدرک تکبیرة الرکوع فلا تدخل فی تلک الرکعة شرح گفت امام جعفر
صادق علیه السلام که چون در نیابی تکبیر رکوع را با پیشنماز مخالفان پس داخل مشو در آن رکعت زیرا که مذهب مخالفان اینست اگرچه بخلاف
مذهب اهل حقست چنانچه می آید در حدیث پنجم این باب سیوم حل قلت لابی عبد الله علیه السلام جعلت فداک یسبقنی
الامام برکعة فتکون لی واحدة وله ثنتان فاتشهد کلما قعدت فقال نعم فانما التشهد برکة شرح
گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که بسا باشد که سبقت میگیرد بر من پیشنماز برکعتی پس میباشد رکعتی که با پیشنماز میکنم برای من یکی و برای
پیشنماز دو آیا پس تشهد کنم هر بار که نشستم برای انتظار پیشنماز و غیر آن پس امام گفت آری جز این نیست که تشهد باعث برکتست چهارم
حل عن عبد الرحمن بن ابی عبد الله عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا سبقک الامام برکعة فادرکت
القراءة الاخیرة قرأت فی الثالثة من صلوته وهی ثنتان لک وان لم تدرک معه الا رکعة واحدة قرأت فیها
وفی التی تلیها وان سبقک برکعة جلست فی الثانیة لک والثالثة له حتی تعتدل الصفوف قیاما قال وقال
اذا وجدت الامام ساجدا فاثبت مکانک حتی یرفع رأسه وان کان قاعدا فاقعد وان کان قائما فقم شرح
القیام بکسر قاف یا دو نقطه در پایین جمع قایم ایستادگان وان کان قائما بمعنی وان شرع فی القیام است مراد اینست که اگر
پیشنماز نشسته باشد و تا گفتن تو تکبیر احرام را شروع در برخواستن کند یعنی روایتست از عبد الرحمن بن ابی عبد الله از امام جعفر
صادق علیه السلام امام گفت که چون سبقت گیرد بر تو پیشنماز برکعتی پس دریابی قرائت دوم پیشنماز را قرائت میکنی در
رکعت سیوم از پیشنماز و آن دو است برای تو و اگر در نیابی با پیشنماز مگر یک رکعت او غیر نماز دو رکعتی قرائت میکنی در آن
یک رکعت و در رکعتی دیگر که متصل آنست و اگر پیشنماز سبقت گیرد بر تو بیک رکعت می نشینی برای تشهد در رکعت دوم برای تو و سیوم
برای پیشنماز تا آنکه راست شوند صفها بر جائی که ایستادگان باشند یا بمعنی که اندکی برای تشهد درنگ میکنی و زود ملحق
میشوی راوی گفت که و امام گفت که چون دریابی پیشنماز را در سجده پس در جای خود باش تا بردارد سرش را از دو سجده و اگر
پیشنماز نشسته باشد برای تشهد مینشینی یا بمعنی که تکبیر احرام را ایستاده میگوئی بقصد اقتدا و می نشینی برای انتظار برخواستن پیشنماز
و میتواند بود که این معتد میشی از تکبیر احرام باشد و تکبیرة احرام بعد از برخواستن پیشنماز باشد و اگر پیشنماز شروع در برخواستن کند

فی التی

فی التیه یعنی که بر قیام خود باقی میمانی پنجم حل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا ادرکت الامام وقد رکع فکبرت ورکعت
قبل ان یرفع رأسه فقد ادرکت الرکعة فان رفع الامام رأسه قبل ان ترکع فقد فاتتک
فاتتک الرکعة شرح روایتست امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون دریابی پیشنماز را بر حالی که بتحقیق رکوع کرده باشد
پس تکبیر احرام گوئی و رکوع کنی پیش از آنکه بردارد سر خود را از حالت رکوع پس بتحقیق دریافتی آن رکعت را پس اگر بردارد پیشنماز
سر خود را پیش از آنکه رکوع کنی پس بتحقیق فوت شد از تو آن رکعت مخفی نماند که اگر کسی تکبیر احرام گوید ایستاده بقصد اینکه دریابد
پیشنماز را در رکوع و بعد از شروع در کج شدن و پیش از وصول بحد رکوع پیشنماز سر خود را از رکوع بردارد میتواند بود که آن تکبیر
احرام او باطل شود و میتواند بود که باطل نشود و باید بایستد برای انتظار برخواستن پیشنماز یا باید بنشیند بموافقت در سجده
والله اعلم ششم حل قال ابو عبد الله علیه السلام فی الرجل اذا ادرک الامام وهو راکع فکبر وهو مقیم
صلبه ثم رکع قبل ان یرفع الامام رأسه فقد ادرک شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که چون دریابد پیشنماز را
بر حالی که آن پیشنماز در رکوع باشد پس آن مرد تکبیر احرام گوید بر حالی که او راست ایستاده باشد و مهره پشت خود را بعد از آن
رکوع کند پیش از آنکه بردارد پیشنماز سر خود را از حالت رکوع پس بتحقیق آن مرد دریافته آن رکعت را هفتم حل سألت ابا عبد الله
علیه السلام عن الرجل یأتی المسجد وهم فی الصلوة وقد سبقه الامام برکعة او اکثر فیعتل الامام فیأخذ
بیده ویکون ادنی القوم الیه فیقدمه فقال یتم صلوة القوم ثم یجلس حتی اذا فرغوا من التشهد اومی
الیهم بیده عن الیمین والشمال فکان الذی اومی الیهم بیده التسلیم وانقضاء صلوتهم واتم هو ما
کان فاته او بقی علیه شرح یعتل بعین بی نقطه و تشدید لام بصیغه مضارع غایب معلوم باب افتعال اعتلال عذری
بهم رسانیدن خواه بمرض خواه بنقض وضوء خواه بغیر آنها اتم تا دو نقطه در بالا و تشدید میم بصیغه مضارع معلوم باب افعال است
صلوة منصوب و مفعول به است و تسلیم اینجا سلام اذن است که بیان شد در شرح حدیث هفتم باب سی ام که باب التشهد فی الرکعتین
الاولیین والرابعة والتسلیم است و بقی علیه برای شک راویست یعنی پرسیدم که امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که
داخل مسجد میشود و مردم در نماز جماعتند بر حالی که سبقت گرفته است او را پیشنماز بیک رکعت یا بیشتر پس صاحب علتی میشود پیشنماز پس
میگیرد دست آن مرد را و میباشد آن مرد نزدیکتر آن جمع سوی آن پیشنماز پس پیش میدارد آن مرد را پس امام گفت آن مرد تمام
میکند تتمه نماز آن مردم را بعد از آن می نشیند تا آنکه چون فارغ شوند آن مردم از تشهد اشارت میکند سوی ایشان بدست
خود از جانب راست و چپ پس میشود آنچه اشارت کرد سوی ایشان سلام بر ایشان و آخر شدن نماز ایشان و تمام میکند
آن مرد آنچه را که فوت شده بود از او یا امام گفت آنچه را که باقی مانده بود بر او هشتم حل قلت لابی جعفر علیه السلام
رجل دخل مع قوم فی صلوتهم وهو لا ینویها صلوة فقال لا ثم احدث امامهم فاخذ بید
ذلک الرجل فقدمه فصلی بهم اجزئهم صلوتهم بصلوته وهو لا ینویها صلوة فقال لا ینبغی
للرجل ان یدخل مع قوم فی صلوتهم وهو لا ینویها صلوة بل ینبغی له ان ینویها صلوة فان کان قد صلی فان له
صلوة اخری والا فلا یدخل معهم قد تجزی عن القوم صلوتهم وان لم ینوها شرح گفتم امام محمد باقر علیه السلام را که مردی داخل شد با جمعی که
نماز جماعت میکنند در نماز ایشان بر حالی که آن مرد نیت نمیکند آن نماز را نماز یعنی که آن را لغو میپندارد و بنا بر اینکه نماز فریضه خود را
پیش از این گزارده باشد پس صاحب حدث شد پیشنماز ایشان پس گرفت دست آن مرد را پس پیش انداخت او را پس نماز گزارد

با ایشان آیا کافیست آن جمع را نماز ایشان بنماز آنمرد در حالی که آنمرد نیت میکند آن نماز را نماز پس امام دو مسئله گفت اول اینکه
سزاوار نیست برای مرد اینکه داخل شود با جمعی در نماز ایشان در حالی که او نیت میکند آن نماز را نماز بلکه سزاوار است برای او اینکه نیت
کند آن نماز را نماز پس اگر باشد با ایشان کسی که بتحقیق نماز گزارده باشد پیش از آن پس مرتبتی که برای اوست ثواب نمازی دیگر و اگر نیت
نماز دیگر نکند پس باید که داخل نشود با ایشان دوم اینکه بتحقیق کافیست از آن جمع نماز ایشان هر چند که آنمرد نیت نکند آن نماز را
نماز نهم اصل سألت أبا عبد الله عليه السلم عن رجل أمّ قوماً فصلّى بهم ركعة ثمّ مات قال يقدّمون رجلاً اخر
ويعتدّون بالركعة ويطرحون الميّت خلفهم ويغتسل من مسّه شرح يعتدون بعين بی‌نقطه و تشدید
دال بی‌نقطه بصیغه مضارع معلوم از باب افتعال است الف لام الركعة برای عهد خارجیست بمعنی که گذشت یعنی پرسیدم امام جعفر صادق
علیه السلام از مردی که پیشنمازی کرد جمعی را پس گزارد با ایشان یک رکعت را بعد از آن مرد امام گفت که پیش میدارند مرد
دیگر را و بحساب نماز خود میکنند آن یک رکعت را که با مرد اول گزارده اند و می‌اندازند میت را در پس صفهای خود و غسل مس میت
میکند هر که دست ببدن میت رساینده باشد مراد اینست که بعد از سرد شدن اگر کسی دست ببدن او رساند غسل کند و نگوید
که چون در اثنای نماز مرد حکم سایر اموات ندارد و مخفی نماند که این منافات ندارد با اینکه آن جمع که میت را در پس صفوف می‌اندازند
غسل مس میت نکنند چون هنوز گرم باشد والله اعلم دهم اصل عن ابي جعفر عليه السلم قال قال أيّ شيء يقول هؤلاء
في الرجل الذي يفوته مع الامام ركعتان قلت يقولون يقرأ فيهما بالحمد وسورة فقال هذا يقلب صلوته يجعل
اوّلها آخرها قلت فكيف يصنع قال يقرأ فاتحة الكتاب في كلّ ركعة شرح ظاهر في كل ركعة بجای
فیهما اینست که فاتحه الکتاب تنهایی خوانده شود در هر یک از چهار رکعت لیکن شیخ طوسی در استبصار حمل کرده کل رکعت را بر رکعتین
اخیرتین ماموم بنابر اینکه روایت کرده که عن ابي جعفر عليه السلم قال اذا ادرك الرجل بعض الصلوة وفاته بعض خلف امام يحتسب بالصلوة
خلفه جعل اول ما ادرك اول صلوته ان ادرك من الظهر او العصر او العشاء ركعتين وفاته ركعتان قرأ في كل ركعة مما ادرك خلف الامام
في نفسه بأم الكتاب وسورة وان لم يدرك السورة تامة اجزأته ام الكتاب الى آخر الحديث یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلم
راوی گفت که امام گفت که چه میگویند این مخالفان در مردی که فوت میشود از او پیشنماز دو رکعت یعنی که دو رکعت آخر را
از رباعیه بی پیشنماز میکند گفتم که میگویند که میخواند در آن دو رکعت آخر حمد و سوره را پس امام گفت این عمل معکوس میکنند نماز
او را یا این اینکه میگرداند اول نماز را آخر نماز خواه در دو رکعت اول که با پیشنماز است فاتحه الکتاب تنها خوانده خواه تسبیح کند
و خواه هیچ نخواند گفتم پس چون میکند گفت میخواند فاتحه الکتاب را بی سوره دیگر در هر رکعتی یازدهم اصل عن ابي عبد الله عليه السلم
قال اجي الى الامام وقد سبقني بركعة في الفجر فلمّا سلّم وقع في قلبي اني اتممت فلم ازل اذكر الله قلت م
لله عزّ وجلّ حتّى طلعت الشمس فلمّا طلعت نهضت فذكرت انّ الامام كان سبقني بركعة
فقال ان كنت في مقامك فاتمّ بركعة وان كنت قد انصرفت فعليك الاعادة شرح روایتست
از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که گفتم که می‌آیم سوی پیشنماز در حالی که بتحقیق سبقت گرفته بر من برکعتی در نماز صبح پس چون
پیشنماز سلام داد افتاد در دل من اینکه من دو رکعت را تمام کردم پس مستمر ماندم ذکر کننده الله را عز و جل تا آنکه طلوع کرد آفتاب
پس چون طلوع کرد برخاستم پس یاد آوردم اینرا که پیشنماز سبقت گرفته بود بر من برکعتی پس امام گفت که اگر باشی در جای نماز خود
پس اتمام کن نماز خود را برکعتی و اگر بتحقیق رفته باشی بجایی دیگر پس واجبست بر تو اعاده دوازدهم اصل عن ابي بصير قال سألته

عن رجل

عن رجل صلّى مع قوم وهو يرى انّها الاولى وكانت العصر قال فليجعلها الاولى وليصلّ العصر شرح روایتست از
ابو بصیر که از راویان امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام است گفت پرسیدم امام را از مردی که نماز گزارد با جمعی در حالی که او گمان میکند
که آن نماز ظهرست و بود آن نماز عصر امام گفت پس باید که حساب کند آن نماز را نماز ظهر و باید که گزارد نماز عصر را سیزدهم اصل وفي حديث
آخر وان علم انّهم في صلوة العصر ولم يكن صلّى الاولى فلا يدخل معهم شرح و در حدیثی دیگر از امام صلوات الله علیه منقولست
که و اگر داند که آن جمع در نماز عصر اند و او نگزارده باشد نماز ظهر را پس باید که داخل نشود با ایشان اشارتست باینکه فرق است میان بجد ف م
صورت جهل و صورت علم و در اول مجزیست دوم پس منافات نیست میان این حدیث و حدیث سابق چهاردهم اصل سألت
احدهما صلوات الله عليهما عن امام أمّ قوماً فذكر انّه لم يكن على وضوء فانصرف واخذ بيد رجل وادخله
فقدّمه ولم يعلم الذي قدّم ما صلّى القوم قال يصلّي بهم فان اخطأ سبّح القوم به وبنى على صلوة
الذي كان قبله شرح پرسیدم امام محمد باقر یا امام جعفر صادق صلوات الله علیهما را از پیشنمازی که پیشنمازی کرد جمعی را پس یاد آورد کرد به
اینرا که او نبود بر وضو پس رو گردان شد و گرفت دست مردی را که نماز نمیکرد و داخل کرد او را در نماز پس پیشنماز کرد او را و آنجا
خود و ندانست که آنکس که پیشنماز کرده شد اینرا که چه چیز گزارده اند آن جمع یعنی که ندانست که ایشان در رکعت چندم امام
پیشنمازی میکند ایشانرا چنانچه بخاطر او رسد پس اگر خطا کند تسبیح میکند آن جمع با او تا معلوم او شود که رکعت چندم است و بنا
میکند او بر نماز پیشنمازی که بود پیش از او و مخفی نماند که ظاهر این حدیث اینست که پیشنماز دوم در تتمه نماز آن جمع پیشنمازی میکند و سلام
میدهد خواه یک رکعت باشد و خواه نیم رکعت باشد و خواه بیشتر باشد پس این نماز از فریضه پیشنماز دوم محسوب نمیشود والله اعلم
پانزدهم اصل سئل ابو عبد الله عليه السلم عن الذي يرفع رأسه قبل الامام أيعود فيركع اذا ابطأ
الامام ان يرفع رأسه قال لا شرح پرسیده شد امام جعفر صادق علیه السلام از ماموم که بر میدارد از رکوع سر خود را از روی خطا
پیش از آنکه پیشنماز سر خود را بردارد آیا بر میگردد و پس رکوع میکند چون دیر کند پیشنماز در برداشتن سر خود امام گفت نه بر نمیگردد بلکه
انتظار میکشد ایستاده باب شانزدهم اصل ان الرجل يخطو الى الصف او يقوم خلف الصف وحده او يكون بينه وبين الامام ما لا
يتخطى شرح يخطو بخای با نقطه و طای بی نقطه و واو بصیغه مضارع معلوم از باب نصر است الخطو بفتح خا و سکون طا گام گذاشتن يتخطى بخای با نقطه
و طای بی نقطه و الف منقلب از یاء بصیغه مضارع مجهول غایب از باب تفعلست التخطی یک گام گذشتن از چیزی یعنی این باب بیان مردیست
که میرود در اثنای نماز بسوی صف یا مردی که می ایستد در پس صف بتنهایی یا مردی که میباشد میان او و در وقتی که بسجده رود و میان
پیشنماز او چیزی از دوری که زیاده بر یک گام است خواه در زمین هموار و خواه در مانند دکان یا این عنوان که ماموم در بلندی
باشد چنانچه جواز آن معلوم میشود در حدیث نهم این باب و حدیث اول اصل رأيت ابا عبد الله عليه السلم دخل
المسجد الحرام في صلوة العصر فلمّا كان دون الصفوف ركعوا فركع وحده وسجد السجدتين ثمّ قام فمضى حتّى
لحق الصفوف شرح دیدم امام جعفر صادق علیه السلم را که داخل شد در مسجد حرام که در مکه است در نماز عصر پس چون شد نزدیک
صفها رکوع کردند پس امام رکوع کرد بتنهایی او و سجده کرد دو سجده بعد از آن برخاست پس رفت تا رسید بصفوف دوم اصل عن قلت
محمد بن مسلم قال قلت له الرجل يتأخّر وهو في الصلوة قال لا قال فيتقدّم قال نعم ما شاء الى القبلة شرح
تأخر در صورتیست که در مسجد در جانب قبله باشد و چون کسی داخل شود جماعت برکوع روند و او رو بقبله رکوع کند و بعد از آن ملحق
بایشان شود و قهقری کند روایتست از محمد بن مسلم که از راویان امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلم است گفت که گفتم

امام را یا مردی پس میرود در حالی که او در اثنای نماز است گفت نه گفتم پس پیش میرود گفت آری آنقدر که خواهد میرود سوی قبله

اصل سألت ابا عبد الله علیه السلم عن الرجل یأتی الصلوة فلا یجد فی الصف مقاما ایقوم وحده حتی یفرغ من صلوته قال نعم لا بأس ان یقوم بحذاء الامام شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی که می آید نزد نماز جماعت پس نمی یابد در میان صف جایی را که خالی باشد آیا می ایستد بتنهایی او تا آنکه فارغ شود از نماز خود گفت آری روایی هست باینکه ایستد در برابر پیشنماز یا بمعنی که در جانب یمین و یسار نباشد چهارم اصل عن زرارة عن ابی جعفر علیه السلم قال ان صلی قوم بینهم وبین الامام ما لا یتخطی فلیس ذلک الامام لهم بامام وای صف کان اهله یصلون بصلوة الامام وبینهم وبین الصف الذی یتقدمهم قدر ما لا یتخطی فلیس تلک لهم بصلوة وان کان بینهم سترة او جدار فلیس تلک لهم بصلوة الا ما کان من حیال الباب

روایت از زراره از امام محمد باقر علیه السلم گفت چون نماز گزارند جمعی بر حالی که میان ایشان در وقتی که بسجده روند و میان پیشنماز قدری از دوری باشد که زیاد بر گام باشد پس نیست آن پیشنماز برای ایشان پیشنماز و هر کدام صف که اهل آن نماز گزارند نماز پیشنماز بر حالی که میان ایشان در وقتی که بسجده روند و میان صفی که پیش از ایشانست قدری از دوری که زیاد بر گامی باشد پس نیست آن نماز برای ایشان نماز صحیح و اگر باشد میان صفی و صف مقدم بر ایشان پرده یا دیواری پس نیست آن نماز برای ایشان نماز صحیح مگر آنچه باشد در برابر در اصل قال وقال هذه المقاصیر لم تکن فی زمان احد من الناس وانما احدثها الجبارون لیست لمن صلی خلفها مقتدیا بصلوة من فیها صلوة قال وقال ابو جعفر علیه السلم ینبغی ان تکون الصفوف تامة متواصلة بعضها الی بعض ولا یکون بین صفین ما لا یتخطی یکون قدر ذلک مسقط جسد الانسان شرح المقاصیر بفتح میم و قاف و الف و کسر صاد بی نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و را بی نقطه جمع مقصوره بمعنی خانه از جمله مسجد که مخصوص پیشنماز و مقربان او است در وقت نماز جماعت الجبارون عبارتست از خلفای بنی امیه و مشهور است که اول کسی که مقصوره بنا کرد معاویه بود و فاعل متواصلة ضمیر مستتر در آنست بعضها مرفوع و مبتداست والی بعض خبر مبتداست و جمله استیناف بیانی متواصله است الی برای انتهاست و مراد اینست که در وقت سجده هر صفی برسد سوی صفی دیگر ولا یکون مرفوع و معطوفست بر ینبغی یکون مرفوع و استیناف بیانی ما لا یتخطی است مشار الیه ذلک ما بین صفین است یعنی زراره گفت که و امام گفت که این مقصورها نبود در زمان هیچیک از مردم سابق جز این نیست که بدعت کردند آنها را این متکبران نیست برای کسی که نماز گزارد در پس آنها بر حالی که اقتدا کننده باشد بنماز آنکه در آنهاست نمازی که صحیح باشد زراره گفت که و امام گفت که سزاوار است در نماز جماعت دو چیز اول اینکه باشد صفها تمام یعنی که وسط یا طرف هیچ صف خالی نباشد پیش و دوم اینکه صفها متصل یکدیگر باشد یا این که بعض آنها منتهی شود سوی بعضی دیگر در وقت سجده و نباشد میان دو صف قدری از دوری که زیاد بر گام باشد در وقت سجده یا این که نباشد میان دو صف بقدر جای بدن آدمی یعنی عرض بدن آدمی اگر چه نبودن آن قدر نیز بهتر است پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال اذا دخلت المسجد والامام راکع فظننت انک ان مشیت الیه رفع رأسه من قبل ان تدرکه فکبر واکع فاذا رفع رأسه فاسجد مکانک فان قام فالحق بالصف وان جلس فاجلس مکانک فاذا قام فالحق بالصف شرح روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون داخل شوی در مسجد بر حالی که پیشنماز در رکوع است و گمان کردی

اینکه تو

اینکه تو اگر روی سوی آن پیشنماز میروی او سر خود را از رکوع پیش از آنکه دریابی او را پس تکبیر احرام بگو و رکوع کن پس چون بردارد سر خود را و بسجده رود پس سجده کن در جای خود پس اگر برخواست بعد از دو سجده پس برو بجانب صف و اگر نشست بعد از دو سجده برای تشهد پس بنشین در جای خود برای انتظار برخاستن او پس چون برخیزد بعد از تشهد پس برو بجانب صف ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال لا اری بالصفوف بین الاساطین بأسا شرح روایت از امام جعفر صادق علیه السلم گفت نمی بینم بعضها میان ستونها را روایی یعنی که حایل شدن ستونها میان اجزای صفی قصوری ندارد هفتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال سألته عن الرجل یدرک الامام وهو یتشهد ولیس خلفه الا رجل واحد عن یمینه قال لا یتقدم الامام ولا یتأخر الرجل ولکن یقعد الذی یدخل معه خلف الامام فاذا سلم الامام قام الرجل فاتم الصلوة شرح روایت از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت پرسیدم او را از مردی که در می یابد پیشنماز را بر حالی که او نشسته است تشهد میکند خواه تشهد اول و خواه تشهد دوم و نیست در پشت او یعنی اقتدا کننده باو مگر یک مرد که جانب راست اوست امام گفت که پیش نمیرود پیشنماز و پس نمیرود آن مرد که در دست راست اوست و لیکن مردیکه بعد از تکبیر احرام ایستاده می نشیند تا آنکه داخل میشود با مرد دوم در پی سر پیشنماز پس چون سلام کند پیشنماز بر میخیزد آن مرد پس تمام میکند نماز را هشتم اصل رأیت ابا عبد الله علیه السلم یصلی بقوم وهو الی زاویة فی بیته بقرب الحائط وکلهم عن یمینه ولیس علی یساره احد شرح دیدم امام جعفر صادق علیه السلام که نماز میگزارد با جمعی بر حالی که او سوی کنجی در خانه او بود در نزدیکی دیوار و همگی آن جمع در جانب راست او بودند و نبود بر دست چپ او هیچیک ذکر این حدیث در این باب برای توضیح و تخصیص حدیث سابق است و اشارتست باینکه آن جماعت همگی یا یکی یکی از ایشان در اثنای نماز امام علیه السلام لاحق شده بوده اند و چون جا در پس سر نبوده در پهلو ایستاده اند نهم اصل عن عمار الساباطی عن ابی عبد الله علیه السلم قال سألته عن رجل یصلی بقوم وهم فی موضع اسفل من موضعه الذی یصلی فیه فقال ان کان الامام علی شبه الدکان او علی موضع ارفع من موضعهم لم تجز صلوتهم وان کان ارفع منهم بقدر اصبع او اکثر او اقل اذا کان الارتفاع ببطن مسیل شرح دکان بضم دال بی نقطه و تشدید کاف و الف فارسی معربست و مراد سکویی است که بنا کرده میشود از خشت و گل مانند آنکه دو سه دیوار دارد تا چیزی در آن فروخته شود و موضع مرتفع عبارت از سکو و مانند آن که دیواره نداشته باشد مثل پشت بامی که حصار ندارد لم تجز بسکون جیم و کسر زای با نقطه بصیغه مضارع مجهول از باب افعالست همزه منقلب بیا شده و بجزم افتاده ان در وان کان وصلیه است با در ببطن بمعنی فی است البطن بفتح با یک نقطه و سکون طای بی نقطه و نون شکم دره و مانند آن که هموار نباشد و اگر بعض آن مرتفع شود بمبنا یا سنگ چین و مانند آنها میشود غالبا یعنی روایت از عمار ساباطی از امام جعفر صادق علیه السلم گفت پرسیدم او را از مردی که نماز میگزارد با جمعی که اقتدا با و کرده اند بر حالی که آن جمع در جایی اند که پست تر از جای او که نماز میگزارد در آن پس امام گفت اگر باشد آن پیشنماز بر مانند دکانی یا بر جایی که بلندتر از جای ایشان صحیح نیست نماز ایشان هر چند که پیشنماز باشد بلندتر از ایشان بقدر طول یک انگشت یا بیشتر یا کمتر چون باشد آن بلندی در زمین هموار مثل شکم دره اشارتست باینکه اگر زمین ناهموار مخلوق شده باشد اما یک سطح داشته باشد مثل دامنه کوه بلندی موضع پیشنماز ضرر نمیرساند اصل سئل فان کانت ارضا مبسوطة وکان فی موضع منها ارتفاع فقام الامام فی الموضع المرتفع وقام من خلفه اسفل منه والارض مبسوطة الا انهم فی موضع منحدر قال لا بأس شرح فا در فان برای تعقیب است و میتواند بود که برای تفریع بر مفهوم شرط در اذا کان الارتفاع ببطن باشد و مرجع ضمیر کانت بطن است باعتبار اینکه عبارتست از بقعه پستی

قا عدهم

باشدهم

وبعضی میگویند که بطح جمع مؤنث نیز مستعمل میشود والمبسوطه پهن کرده شده ومراد اینجا آنست که یک سطح داشته باشد باین معنی که سکو مانند آن
نداشته باشد یعنی امام پرسیده شد که پس اگر آن شکم دره باشد زمینی پهن کرده شده و باشد در جایی از آن بلندی پس ایستد پیشنماز در آن
جای بلند و ایستند جمعی که در پس او اند در پست‌تر از آن موضع بر جایی که آن زمین که پیشنماز بر آن ایستاده پهن کرده شده باشد باین معنی که
مانند سکو نباشد بلکه دامنه‌دار باشد لیکن آن جمع در جای نشیب باشند چون است امام گفت نیست پروایی حل قال وسئل فان
قام الامام اسفل من موضع من یصلی خلفه قال لا بأس وقال ان کان رجل فوق بیت او غیر ذلک
دکانا کان او غیره وکان الامام یصلی علی الارض اسفل منه جاز للرجل ان یصلی خلفه ویقتدی
بصلوته وان کان ارفع منه بشیء کثیر شرح عمار گفت که و امام پرسیده شد که پس اگر ایستد پیشنماز در جایی که
پست‌تر باشد از جای کسی که نماز میگزارد در پس او چون است امام گفت نیست پروایی و امام گفت که اگر باشد مردی در بالای خانه
یا غیر خانه خواه دکان باشد و خواه غیر آن و پیشنماز نماز میگزارده باشد بر زمینی که پست‌تر باشد از جای آن مرد جایز است آن مرد را اینکه نماز
گزارد در پس آن پیشنماز و اقتدا کند بنماز او هر چند که بلندتر باشد از پیشنماز بمقداری بسیار دهم حل محمد بن یحیی عن احمد بن
محمد قال ذکر الحسین انه امر من یسئله عن رجل صلی الی جانب رجل فقام عن یساره وهو لا
یعلم ثم علم وهو فی صلوته کیف یصنع قال یحوله عن یمینه شرح روایت کرد محمد بن یحیی العطار از احمد بن محمد بن خالد که گفت که مذکور
کرد حسین بن عبد ربه اینکه او امر کرد کسی را که سؤال کند امام علی نقی علیه السلم را از مردی که نماز گزارد سوی مردی بعنوان اقتدا با او پس آن کس
ایستاد در جانب چپ پیشنماز بر حالی که آن پیشنماز میداند که او اقتدا کرده بعد از آن دانست بر حالی که او در نماز خود است چون میکند
آن پیشنماز امام گفت میگرداند آن مرد را در جانب راست خود مخفی نماند که از این ظاهر میشود که حرکاتی که برای طلب فضیلت است مبطل نماز
نیست باب یازدهم من الصلوة فی الکعبة وفوقها وفی البیع والکنائس والمواضع التی تکره الصلوة فیها شرح فوقها منصوب و
مجرور میتواند بود والبیع بکسر با یک نقطه و فتح یا دو نقطه در پایین و عین بی‌نقطه جمع بیعه بکسر با و سکون یا عبادتخانهای کوچک یهود و نصاری
الکنائس عبادتخانهای بزرگ یهود و نصاری و هر دو بیان شد در شرح حدیث سیوم باب چهل و ششم که باب بناء المساجد است
یعنی این باب بیان نماز است در کعبه و بالای کعبه و در عبادتخانهای کوچک یهود و نصاری و عبادتخانهای بزرگ یهود و نصاری
و جاهایی که مکروه است نماز در آنها و در این باب سی حدیث است اول حل عن عبد الله بن سنان قال سألت ابا عبد الله علیه السلم
عن الصلوة فی البیع والکنائس فقال رش وصل قال وسألته عن بیوت المجوس فقال رشها وصل شرح
رش بضم را بی‌نقطه و تشدید شین با نقطه مفتوحه بصیغه امر باب نصر است از الرش بفتح را پاشیدن مخفی نماند که اگر مطهر زمین پاشیدن است
چنانچه ظاهر حدیث پنجم این باب است خانه و سوای آن خرابست چنانچه مذکور شد در شرح حدیث سیوم باب سی و هفتم یعنی روایت است از
عبد الله بن سنان که گفت پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از نماز در عبادتخانهای کوچک یهود و نصاری و عبادتخانهای
بزرگ ایشان پس امام گفت بپاش آنها را آب و نماز کن راوی گفت و پرسیدم او را از خانهای گبران پس گفت آب بپاش آنها را و نماز کن دوم
سألت ابا عبد الله علیه السلم عن الصلوة فی اعطان الابل فقال ان تخوفت الضیعة علی متاعک فاکنسه
وانضحه ولا بأس بالصلوة فی مرابض الغنم شرح الاعطان بفتح همزه و سکون عین بی‌نقطه و طا بی‌نقطه جمع عطن بفتح عین و
فتح طا خوابگاههای شتران نزدیک آب و نماز در آنها مکروه است اگر ضرورتی نباشد زیرا که گاهی رم میکنند و آدمی را لگدکوب میکنند
النضح بنون و ضاد با نقطه و حا بی‌نقطه بصیغه امر باب ضرب است النضح پاشیدن آب امر بکنس و بنضح بنا بر این است که زمین نزدیک آب

نجس میباشد

نجس میباشد غالبا بعذره و بول المرابض بفتح میم و را بی‌نقطه و کسر با یک نقطه و ضاد با نقطه جمع مربض بکسر با خوابگاههای گوسفند
یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از حکم نماز در خوابگاههای شتران در نزدیک آب پس امام گفت که اگر ترسی از ضایع شدن
برمتاع خود پس جاروب کن جای خود را و آب پاش بر آن و نیست پروایی در خوابگاههای گوسفند مخفی نماند که این منافات بنماز م
ندارد با اینکه کنس و نضح مامور به شود اینجا نیز سیوم حل عن سماعة قال لا تصل فی مرابط الخیل والبغال والحمیر شرح
روایت است از سماعه که از راویان امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلم است سماعه گفت نماز مگزار در جاهای بستن اسپان و استران
و خران چهارم حل عمن سأل ابا عبد الله علیه السلم عن المسجد ینز حائط قبلته من بالوعة یبال فیها
فقال ان کان نزه من البالوعة فلا تصل فیه وان کان نزه من غیر ذلک فلا بأس به شرح ینز بنون و تشدید
زای با نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب است النز بفتح نون پس دادن زمین نم مانند آب را الکم البالوعه بیا یک نقطه و ضم لام
و عین بی‌نقطه جایی که برای آب ریختن است در زمین فرو برده یعنی روایت است از کسی که پرسید امام جعفر صادق علیه السلم را از مسجد خانه که مانند
آن که ترشح میدهد دیوار قبله آن از چاه آبریزی که بول کرده میشود در آن مراد این است که محل سجده آلوده میشود بآن آب پس امام گفت
اگر باشد آب دادن آن دیوار از آن چاه آب پس نماز مگزار در آنجا و اگر باشد آب دادن آن دیوار از غیر آنچه مذکور شد پس
نیست پروایی بآن مسجد یعنی گزاردن نماز در آن پنجم حل عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلم قال سألته
عن الصلوة فی مرابض الغنم فقال صل فیها ولا تصل فی اعطان الابل الا ان تخاف علی
متاعک الضیعة فاکنسه ورشه بالماء وصل فیه شرح مضمون این ظاهر است از شرح حدیث اول این باب
وسألته عن الصلوة فی ظهر الطریق فقال لا بأس ان تصلی فی الظواهر التی بین الجواد فاما
علی الجواد فلا تصل فیها قال وکره الصلوة فی السبخة الا ان تکون مکانا لینا تقع علیه الجبهة
مستویة شرح السبخه بفتح سین بی‌نقطه و فتح و سکون با یک نقطه و خا با نقطه زمین شوره تکون بصیغه غایبه است و ضمیر مستتر راجع
بسبخه است یعنی و پرسیدم امام را از نماز در پشت راه یعنی جایی که لگدکوب نشده پس امام گفت نیست پروایی باینکه نماز گزاری در
پشته‌هایی که میان جاده‌هاست فاما بر نفس جاده‌ها پس نماز مگزار در آنها امام گفت و مکروه است نماز در زمین شوره که میسر نشد غالبا
مگر آنکه باشد جایی هموار که واقع میشود بر آن پیشانی هموار ششم حل قال وسألته عن الصلوة فی البیعة فقال اذا
استقبلت القبلة فلا بأس قال ورأیته فی المنازل التی فی طریق مکة یرش احیانا موضع
جبهته ثم یسجد علیه رطبا کما هو وربما لم یرش الذی یری انه طیب شرح حلبی گفت و پرسیدم
امام را از نماز در عبادتخانه یهود و نصاری که محراب آن بغیر جانب کعبه است پس امام گفت چون رو کنی سوی کعبه پس نیست پروایی کوچک م
حلبی گفت و دیدم امام را در منزلهایی که در راه مکه است که آب میپاشید در بعض اوقات جای پیشانی خود را بعد از آن سجده میکرد
بر حالی که تر بود چنانچه آن بود باین معنی که جاروب نمیکرد و بسا که آب نمیپاشید آنرا که گمان میکرد که آن پاک است هفتم حل قال
سألته عن الرجل یخوض الماء فتدرکه الصلوة فقال ان کان فی حرب فانه یجزئه
الایماء وان کان تاجرا فلیقم ولا یدخله حتی یصلی شرح یخوض بخا با نقطه و ضاد با نقطه بصیغه مضارع معلوم
باب نصر است الخوض فرو رفتن در آب یا مانند آن و مراد اینجا بودن است در کشتی و مقتضی اضطراب یا و میتواند بود که مراد بودن در
آب حقیقه باشد فلیقم بصیغه امر غایب معتل العین واوی باب افعال است الاقامه بجا آوردن چیزی چنانچه باید دور نگ کردن

و نابر دوم مراد اینست که از آب بیرون آید بکنار بشرط اگر میسر باشد و نماز را گزارد و بعد از ان داخل آب شود یعنی حلبی گفت و
پرسیدم امام را از مردی که در کشتی میباشد در وقت اضطراب دریا و درمی یابد اورا وقت نماز پس امام گفت اگر باشد برای جهاد ی
پس مر بستی که کاملیست اورا اشارت یا یعنی که ایستادن در رکوع و سجود بر او لازم نیست مگر باشاره و اگر باشد سود اگر پس باید
که اقامت کند واجبات نماز را یعنی که مشقت قیام و رکوع و سجود را با خود قرار دهد و باید که داخل نشود در آب تا آنکه نماز گزارد
مراد اینست که اگر وقت نماز داخل شده باشد یا نزدیک باشد پیش از نماز داخل آب نشود ششم اصل عَنْ اَبِي عَبْدِاللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
قَالَ لَا تُصَلِّ فِي بَيْتٍ فِيهِ مَجُوسِيٌّ وَلَا بَأْسَ بِاَنْ تُصَلِّيَ وَفِيهِ يَهُودِيٌّ اَوْ نَصْرَانِيٌّ شرح مجوس گبری و کتابی داشته اند
و پیغمبر چون در گذشته اند و کتاب حوزه را بالکلیه ~~برطرف کرده اند~~ پس بر هیچ شریعتی نیستند حقیقة بخلاف یهود و نصاری یعنی روایت
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت نماز مگزار در خانه که در ان گبری باشد و نیست پروایی باینکه نماز گزاری در جایی که در خانه جهودی
یا ترسایی باشد هفتم اصل قُلْتُ لِاَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اِنَّا كُنَّا فِي الْبَيْدَاءِ فِي آخِرِ اللَّيْلِ فَتَوَضَّأْتُ وَاسْتَكْتُ وَاَنَا اَهُمُّ
بِالصَّلٰوةِ ثُمَّ كَاَنَّهُ دَخَلَ قَلْبِي شَيْءٌ فَهَلْ يُصَلّٰى فِي الْبَيْدَاءِ فِي الْمَحْمِلِ فَقَالَ لَا تُصَلِّ فِي الْبَيْدَاءِ قُلْتُ
وَاَيْنَ حَدُّ الْبَيْدَاءِ فَقَالَ كَانَ جَعْفَرٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ اِذَا بَلَغَ ذَاتَ الْجَيْشِ جَدَّ فِي السَّيْرِ ثُمَّ لَا يُصَلِّي حَتّٰى يَاْتِيَ مُعَرَّسَ
النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قُلْتُ وَاَيْنَ ذَاتُ الْجَيْشِ فَقَالَ دُونَ الْحَفِيرَةِ بِثَلٰثَةِ اَمْيَالٍ شرح بیدا بفتح با
یک نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و دال بی نقطه و الف ممدوده زمینی است سر بالا که کسی که بمکه رود بعد از مسجد شجره باندک مسافتی
که در زمین مستویست آن میرسد و در دو پهلوی آن تا آن کوههاست ما بین سعتی وارد و پیش از رسیدن به بیدا در دست چپ راه
معرس نبی صلی الله علیه و آله است و آخر اجزای بیدا در جانب مکه ذات الجیش است که جیش سفیانی در آنجا بزمین فرو خواهد رفت و
میان ذات الجیش و حفیره که در جانب جنوب ذات الجیش طرف مکه است سه میل است که یک فرسخ باشد و ظاهر حدیث دهم این
باب اینست که ذات الجیش اسم جمیع بیدا باشد استکت بسکون سین بی نقطه و فتح تا دو نقطه در بالا بصیغه ماضی معلوم متکلم وحده
از باب افتعال است المعرس بمیم بی نقطه و را بی نقطه و سین بی نقطه بصیغه اسم مکان یا از باب تفعیل یا از باب افعال جای فرود آمدن
مسافر در آخر شب برای استراحت دون الحفیره بمعنی پایین حفیره است و مراد اینست که نزدیکتر است بمدینه از حفیره و حفیره بضم حا بی نقطه
و فتح فا و سکون یا دو نقطه در پایین و را بی نقطه است یعنی گفتم امام موسی کاظم علیه السلام را که بدرستی که ما در وقتی که از مکه بسوی
مدینه می آمدیم بودیم در بیدا در آخر شب پس وضو ساختم و مسواک کردم بر حالی که من قصد کردم که نماز شب کنم در کجاوه بعد از ان
گویا که داخل شد در دل من چیزی که مانع نماز من شد مراد اینست که بیاد من آمد که نماز در بیدا مکروهست پس آیا نماز گزارده میشود
در بیدا در کجاوه بمعنی اینکه آیا کراهت مخصوص نماز در زمین بیداست یا شامل نماز در کجاوه نیز هست پس امام گفت که نماز مگزار
در بیدا خواه در زمین و خواه در کجاوه گفتم و کجاست کنار بیدا پس امام گفت که عادت امام جعفر صادق علیه السلام در وقت آمدن
از مکه بمدینه این بود که چون میرسید بذات الجیش شتاب میکرد در رفتار بعد از ان نماز نمیگزارد تا می آمد نزد معرس نبی صلی الله علیه و آله
گفتم و کجاست ذات الجیش پس گفت پایین حفیره بسه میل هشتم اصل قَالَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ كُلُّ طَرِيقٍ يُوطَأُ وَيُتَطَرَّقُ كَانَتْ فِيهِ جَادَّةٌ
اَمْ لَمْ تَكُنْ لَا يَنْبَغِي الصَّلٰوةُ فِيهِ قُلْتُ فَاَيْنَ اُصَلِّي قَالَ يَمْنَةً وَيَسْرَةً گفت امام رضا علیه السلام که هر راهی که لگدکوب
میشود و آمد و رفت در آن میشود خواه باشد در آن جاده مثل آنچه در زمین صلب میباشد و خواه جاده نباشد مثل آنچه در ریگستانست
که همه آن بجای جاده است سزاوار نیست نماز در آن گفتم کجا نماز کنم گفت جانب راست جاده و آنچه در حکم جاده است و جانب چپ

سوزانیده اند چنانچه می آید در کتاب
الزکوة در حدیث چهارم باب بیست و ششم
که باب صدقه اهل الجزیه است منه

از مدینه منه

هُم آل عَنْ اَبِي الْحَسَنِ الْاَخِيرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قُلْتُ لَهُ تَحْضُرُ الصَّلٰوةُ وَالرَّجُلُ فِي الْبَيْدَاءِ فَقَالَ يَتَنَحّٰى عَنِ الْجَوَادِّ
يَمْنَةً وَيَسْرَةً وَيُصَلِّي شرح روایت از امام علی نقی علیه السلام راوی گفت که گفتم او را که حاضر میشود نماز و نمازگزار در بیدا ... رجالی که مرد در آن است
مراد اینست که تا گذشتن از بیدا وقت فضیلت میگذرد پس امام گفت که دور میشود از مجموع جاده ها در جانب راست و چپ و نماز میگزارد
دهم اصل عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ اَبِي عَبْدِاللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَنَّهُ تُكْرَهُ قَالَ الصَّلٰوةُ تُكْرَهُ فِي ثَلٰثَةِ مَوَاطِنَ مِنَ الطَّرِيقِ
الْبَيْدَاءِ وَهِيَ ذَاتُ الْجَيْشِ وَذَاتُ الصَّلَاصِلِ وَضَجْنَانَ قَالَ وَقَالَ لَا بَاْسَ اَنْ يُصَلِّيَ بَيْنَ الظَّوَاهِرِ وَهِيَ الْجَوَادُّ جَوَادُّ الطَّرِيقِ
وَيُكْرَهُ اَنْ يُصَلِّيَ فِي الْجَوَادِّ شرح الف لام الطریق برای عهد خارجیست یعنی راهی که از مدینه تا مکه است و ذات الجیش یعنی
آخر بیداست برای کسی که از جانب مدینه بمکه رود و ذات الصلاصل بدو صاد بی نقطه که اول مفتوحست و دوم مکسورست موضعیست میان بیدا
و ضجنان و ضجنان بفتح ضاد با نقطه و سکون جیم و نون کوهیست نزدیک مکه الظواهر بفتح ظا با نقطه و کسر ها در آخر بی نقطه جمع ظاهر
موضعی که امتیاز دارد از غیر آنها بنشانی مثل اینکه رخنه در آنها شده بسبب کثرت آمد و رفت خلایق پس مراد بظواهر اینجا غیر مراد بآنست
در حدیث پنجم این باب و منافاتی نیست میان این دو حدیث یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام که او گفت که نماز مکروهست
در سه موضع از راه میان مدینه و مکه اول بیدا و آخر آن ذات الجیش است و دوم ذات الصلاصل و سیوم ضجنان معاویه گفت که امام
گفت که نیست پروایی باینکه نماز گزارده شود در ما بین جاهایی که لگدکوب شده و بآن ممتاز شده از غیر خود و آن جاها جاده هاست
که جاده های راهست و مکروهست اینکه نماز گزارده شود در نفس جاده ها یازدهم اصل عَنْ اَبِي عَبْدِاللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَا تُصَلِّ فِي
وَادِي الشُّقْرَةِ شرح وادی الشقره بضم شین با نقطه و سکون قاف و را بی نقطه دره ایست میان مدینه و مکه و متصلست بضجنان و راه
در آن دره است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت نماز مگزار در وادی الشقره دوازدهم اصل عَنْ اَبِي عَبْدِاللهِ ع
قَالَ عَشَرَةُ مَوَاضِعَ لَا يُصَلّٰى فِيهَا الطِّينُ وَالْمَاءُ وَالْحَمَّامُ وَالْقُبُورُ وَمَسَانُّ الطَّرِيقِ وَقُرَى النَّمْلِ وَمَعَاطِنُ الْاِبِلِ
وَمَجْرَى الْمَاءِ وَالسَّبِخُ وَالثَّلْجُ شرح المسان بفتح میم و سین بی نقطه و تشدید نون جمع مسن بفتح میم و فتح سین و تشدید نون بصیغه
اسم مکان از باب افعل جاهای عبور خلایق یعنی جاده ها القری بضم قاف و را بی نقطه و الف مقصوره جمع قریه جاهایی که موران در آنها
خاک جمع کرده اند المعاطن بفتح میم و عین بی نقطه و کسر طا بی نقطه جمع معطن بفتح میم و سکون عین و فتح و کسر طا بصیغه اسم مکان
از باب نصر یا ضرب خوابگاههای شتران نزد آب بعد از آب خوردن السبخ بفتح سین بی نقطه و فتح و سکون با یک نقطه و خا با نقطه جمع
سبخه زمینهای شوره یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت ده جا نماز گزارده نمیشود در آنها اول گل و دوم آب
و سیوم حمام و چهارم قبرستان و پنجم جاده های راه و ششم خاکریزهای مورچها و هفتم خوابگاههای شتران نزد آب و هشتم راه آب
روان و نهم زمینهای شوره و دهم برف سیزدهم اصل عَنْ اَبِي عَبْدِاللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَاَلْتُهُ عَنْ حَدِّ الطِّينِ الَّذِي لَا
يُسْجَدُ عَلَيْهِ مَا هُوَ قَالَ اِذَا غَرِقَ الْجَبْهَةُ وَلَمْ تَثْبُتْ عَلَى الْاَرْضِ شرح غرق بغین با نقطه و را بی نقطه و قاف
بصیغه ماضی معلوم با علم است الجبهه مرفوع و فاعلست یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از
قرار داد گلی که سجده کرده نمیشود بران که چیست آن امام گفت چون فرو رود پیشانی و قرار نگیرد بر زمین اصل وَعَنِ الرَّجُلِ
يُصَلِّي بَيْنَ الْقُبُورِ فَقَالَ لَا يَجُوزُ ذٰلِكَ اِلَّا اَنْ يَجْعَلَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْقُبُورِ اِذَا صَلّٰى عَشَرَةَ اَذْرُعٍ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ
عَشَرَةَ اَذْرُعٍ مِنْ خَلْفِهِ وَعَشَرَةَ اَذْرُعٍ عَنْ يَمِينِهِ وَعَشَرَةَ اَذْرُعٍ عَنْ يَسَارِهِ ثُمَّ يُصَلِّي اِنْ شَاءَ شرح
و پرسیدم امام را از مردی که نماز میگزارد میان قبرها پس امام گفت که جایز نیست آن مگر آنکه گرداند میان خود و میان قبرها چون

از معاویة بن عمار

نمازگزار و ده ذراع در پیش خود و ده ذراع در پس خود و ده ذراع در جانب راست خود و ده ذراع در جانب چپ خود بعد از آن نماز گزارد اگر خواهد

چهاردهم اصل سَأَلْتُ اَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قُلْتُ اِنِّي اَخْرُجُ فِي هٰذَا الْوَجْهِ وَرُبَّمَا لَمْ يَكُنْ مَوْضِعٌ اُصَلِّي فِيهِ مِنَ الثَّلْجِ فَقَالَ اِنْ اَمْكَنَكَ اَنْ لَا تَسْجُدَ عَلَى الثَّلْجِ فَلَا تَسْجُدْ وَاِنْ لَمْ يُمْكِنْكَ فَسَوِّهِ وَاسْجُدْ عَلَيْهِ شرح ذکر این حدیث در تحت عنوان این باب مبنی بر اینست که مراد بسجود اینجا اصل نماز باشد تا جواب مطابق سوال شود و موافق شود با حدیث آینده و مناسب این می آید در حدیث یازدهم باب صلوة النوافل که باب هشتاد و چهارمست یعنی پرسیدم امام علی نقی علیه السلام را گفتم بدرستی که من بیرون میروم در این جانب سرد سیر و بسا که بوده باشد موضعی که نماز گزارم در آن بسبب برف پس امام گفت که اگر ممکن باشد ترا اینکه نماز نگزاری بر بالای برف پس نماز نگزار و اگر ممکن نباشد ترا این بحث هموار کن آنرا و نماز گزار بر بالای آن پانزدهم اصل وَفِي حَدِيثٍ اٰخَرَ اُسْجُدْ عَلٰى ثَوْبِكَ شرح و در حدیثی دیگر که منقولست از امام علی نقی علیه السلام یا امامی دیگر در تتمه حدیث سابق چنین است که در این قسم موضع نمازگزار بر بالای جامه خود مخفی نماند که مراد بجامه اینجا اعم از پوشیدنی و فرش و مانند آنهاست که برای فاصله کردن میان نماز گزار و برف و این منافات ندارد با اینکه سجده بر جامه جایز نباشد اصلا چنانچه سجده بر برف جایز نیست شانزدهم اصل عَنْ عَمَّارٍ السَّابَاطِيِّ عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ فِي الرَّجُلِ يُصَلِّي وَبَيْنَ يَدَيْهِ مُصْحَفٌ مَفْتُوحٌ فِي قِبْلَتِهِ قَالَ لَا قُلْتُ فَاِنْ كَانَ فِي غِلَافٍ قَالَ نَعَمْ وَقَالَ لَا يُصَلِّي الرَّجُلُ وَفِي قِبْلَتِهِ نَارٌ اَوْ حَدِيدٌ شرح ضمیر قال اول راجع بعمار است و ظرف متعلق بقال در دوم است و میتواند بود که ضمیر در اول نیز راجع بامام علیه السلام باشد و دوم تکرار اول باشد اگر لا در قال لا بمعنی لا کتاب نعم بکسر نون و سکون میم و بفتح میم فعل مدحست اگر بمعنی لا یصلی است نعم بفتح نون و فتح عین و سکون میم حرف تصدیقست یعنی روایتست از عمار ساباطی از امام جعفر صادق علیه السلام عمار گفت که در مردی که نماز میگزارد در حالی که در پیش او مصحفی است گشوده در جانب قبله او امام گفت خوب نیست آن نماز گفتم پس اگر باشد در غلاف چونست امام گفت خوبست و امام گفت که نماز میگزارد مرد در حالی که در جانب قبله او آتشی باشد یا آهنی باشد هفدهم اصل وَعَنِ الرَّجُلِ يُصَلِّي وَبَيْنَ يَدَيْهِ قِنْدِيلٌ مُعَلَّقٌ وَفِيهِ نَارٌ اِلَّا اَنَّهُ بِحِيَالِهِ قَالَ اِذَا ارْتَفَعَ كَانَ شَرًّا لَا يُصَلِّي بِحِيَالِهِ شرح و عن الرجل عطفست المعنی ر فی الرجل تقدیر وسئل عن الرجل قندیل بکسر قاف شرا بمعنی افعل التفضیل است لا یصلی استینافیست یعنی و امام پرسیده شد از مردی که نماز میگزارد در حالی که در پیش او قندیلی است آویخته و در آن قندیل آتشی بتقدیریست که آن قندیل در برابر اوست امام گفت چون بلند شود آن قندیل که آتش دارد بدتر است از آنکه در پایین باشد نماز نگزارد در برابر آن قندیل هجدهم اصل عَنْ اَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يُصَلِّي وَالسِّرَاجُ مَوْضُوعٌ بَيْنَ يَدَيْهِ فِي الْقِبْلَةِ فَقَالَ لَا يَصْلُحُ لَهُ اَنْ يَسْتَقْبِلَ النَّارَ شرح روایتست از امام موسی کاظم علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از مردی که نماز میگزارد در حالی که چراغ گذاشته شده است در پیش او در جانب قبله پس امام گفت که خوب نیست برای او اینکه رو بآتش کند خواه چراغ و خواه غیر چراغ نوزدهم اصل وَرُوِيَ اَيْضًا اَنَّهُ لَا بَأْسَ بِهِ لِاَنَّ الَّذِي يُصَلِّي لَهُ اَقْرَبُ اِلَيْهِ مِنْ ذٰلِكَ شرح روایت کرده شده نیز از امام صلوات الله علیه اینکه شان اینست که نیست پروایی بچراغی که در جانب قبله باشد چه بدرستی که آنکه نماز میگزارد برای او نزدیکتر است سوی او از آن چراغ ذکر و روی اینجا اشارتست باینکه منافات نیست میان این حدیث و حدیث سابق پس نهی در سابق برای تنزیه است یا تجویز در این حدیث برای اهل کمال اخلاصست والله اعلم بیستم اصل قُلْتُ لِاَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَقُومُ فِي الصَّلٰوةِ فَاَرٰى قُدَّامِي فِي الْقِبْلَةِ الْعَذِرَةَ فَقَالَ تَنَحَّ عَنْهَا مَا اسْتَطَعْتَ وَلَا تُصَلِّ عَلَى الْجَوَادِّ کفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که می ایستم در نماز یعنی که میخواهم که شروع در نماز کنم و هنوز تکبیر

احرام نگفته ام پس می بینم در پیش خود در جانب قبله نجاست آدمی را پس امام گفت بجانبی دیگر رو از آن نجاست چندانکه وسعت و قدرت داشته باشی و نماز مگزار در نفس جاده ها مراد اینست که آن جانبی دیگر میباشد که جاده نباشد بیست و یکم اصل عَنْ اَحَدِهِمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ لَا تُصَلِّ الْمَكْتُوبَةَ فِي الْكَعْبَةِ شرح روایتست از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام امام گفت که مگزار نماز فریضه در کعبه بیست و دوم اصل وَفِي حَدِيثٍ اٰخَرَ يُصَلِّي اِلٰى اَرْبَعِ جَوَانِبِهَا اِذَا اضْطُرَّ اِلٰى ذٰلِكَ شرح و روایت کرده شده در حدیثی دیگر از امام صلوات الله علیه که نماز میگزارد سوی چهار جانب کعبه چون مضطر شود سوی آن فریضه در کعبه مخفی نماند که مراد بگزاردن نماز سوی چهار جانب کعبه اینست که در کنجی ایستد بروشی که پشت او ملاصق بود دیوار کعبه شود تا چهار دیوار در نظر او باشد و اقرب به بیرون کعبه شود یا مراد اینست که مختارست و بهر کدام از چهار جانب که خواهد رو میکند و بعضی میگویند مراد اینست که یک فریضه را چهار بار رو بچهار جانب میکند و بر هر تقدیر در کلام مصنف اشارتست باینکه منافات نیست میان این حدیث و حدیث سابق و عدم منافات ظاهر است بیست و سوم اصل قُلْتُ لِاَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الرَّجُلُ يُصَلِّي عَلٰى اَبِي قُبَيْسٍ مُسْتَقْبِلَ الْقِبْلَةِ فَقَالَ لَا بَأْسَ شرح کفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که چگونه مردی نماز میگزارد بر بالای کوه ابوقبیس که کعبه در پایین آنست در حالی که رو بقبله دارد پس امام گفت نیست پروایی بیست و چهارم اصل سَأَلْتُ اَحَدَهُمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ عَنِ التَّمَاثِيلِ فِي الْبَيْتِ قَالَ لَا بَأْسَ اِذَا كَانَتْ عَنْ يَمِينِكَ وَعَنْ شِمَالِكَ وَعَنْ خَلْفِكَ وَتَحْتَ رِجْلَيْكَ فَاِنْ كَانَتْ فِي الْقِبْلَةِ فَاَلْقِ عَلَيْهَا ثَوْبًا شرح التماثیل بفتح تا و دو نقطه در بالا و کسر تا سه نقطه جمع تمثال بکسر تا دو نقطه در بالا صورتهای حیوانات مطلقا یا صورتهای آدمیان یا اعم از صورتهای حیوانات و غیر حیوانات یعنی پرسیدم امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام را از صورتهای حیوانات در خانه که نماز گزارده میشود در آن امام گفت نیست پروایی چون آنها باشد در جانب راست تو و در جانب چپ تو و در جانب پس تو و در پایین دو پای تو پس اگر آنها باشد در قبله پس بینداز بر آنها جامه بیست و پنجم اصل عَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الَّذِي تُدْرِكُهُ الصَّلٰوةُ وَهُوَ فَوْقَ الْكَعْبَةِ قَالَ اِنْ قَامَ لَمْ يَكُنْ لَهُ قِبْلَةٌ وَلٰكِنْ يَسْتَلْقِي عَلٰى قَفَاهُ وَيَفْتَحُ عَيْنَيْهِ اِلَى السَّمَاءِ وَيَعْقِدُ بِقَلْبِهِ الْقِبْلَةَ الَّتِي فِي السَّمَاءِ الْبَيْتَ الْمَعْمُورَ وَيَقْرَأُ فَاِذَا اَرَادَ اَنْ يَرْكَعَ غَمَّضَ عَيْنَيْهِ وَاِذَا اَرَادَ اَنْ يَرْفَعَ رَاْسَهُ مِنَ الرُّكُوعِ فَتَحَ عَيْنَيْهِ وَالسُّجُودُ عَلٰى نَحْوِ ذٰلِكَ شرح ظاهر یستلقی علی قفاه بی ذکر اینکه استلقا در وسط حقیقی سطح کعبه باشد اینست که مواجهه عین بیت معمور لازم نباشد نظیر آنچه بیان میشود در حدیث ششم باب النوادر که باب صدم است میتواند بود که بیت معمور مسامت باشد از کعبه بقدر دوری بودن آسمانی که در آنست از روی زمین و موید احتمال اولست آنچه می آید در حدیث اول باب النوادر که باب صدم است که فنظرت الی بیت مثل بیتکم هذا و آنچه می آید در کتاب الحج در حدیث دوم باب سوم که کان البیت درة بیضا فرفعه الله عز و جل الی السماء و بقی اسه و هو بحیال هذا البیت یعنی روایتست از امام رضا علیه السلام در کسی که در می یابد او را وقت نماز در بالای کعبه امام گفت اگر ایستد نخواهد بود برای او قبله لیکن می افتد بر پشت خود و میگشاید دو چشم خود را سوی آسمان و قصد میکند بدل خود قبله را که در آسمانست آن بیت معمورست و قرائت میکند پس چون خواهد که رکوع کند میپوشاند دو چشم خود را و چون خواهد که بردارد سر خود را از رکوع میگشاید دو چشم خود را و سجده برمانند آنست که مذکور شد یعنی که در سجده اندکی بیشتر میپوشاند چشم خود را مخفی نماند که فرق میان نماز بر ابوقبیس و نماز بر بالای کعبه اینست که در زیر پا بودن چیزی منافی تعظیم است که مقصود است در استقبال قبله بخلاف اینکه در زیر پا نباشد اما نسبت بنماز گزار نزدیکتر مرکز عالم باشد والله اعلم عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي التِّمْثَالِ يَكُونُ فِي الْبِسَاطِ فَتَقَعُ عَيْنُكَ عَلَيْهِ وَاَنْتَ تُصَلِّي فَقَالَ اِنْ كَانَ بِعَيْنٍ وَاحِدَةٍ فَلَا بَأْسَ وَاِنْ كَانَ لَهُ عَيْنَانِ فَلَا روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام

در صورت حیوان که میباشد در فرش پس می افته چشم تو بر آن بر جایی که تو نماز میگزاری پس امام گفت که اگر باشد یک چشم مثل صورت
نیم رخ پس نیست پروایی و اگر باشد برای آن دو چشم پس نماز مگزار مخفی نماند که منافات نیست میان این حدیث و حدیث بیست و سیوم زیرا که
اگر صورت در پایین بود یا باشد چشم بر ان نمی افتد و این حدیث تخصیص میکند مفهوم آن حدیث را بصورت دو چشم والله اعلم بیست و
ششم اصل قلنا لابی عبد الله علیه السلم السطح یصیبه البول او یبال علیه أیصلی فی ذلک المکان فقال ان
کان یصیبه الشمس و الریح و کان مجافا فلا بأس به الا ان یکون یتخذ مبالا شرح گفتیم امام جعفر صادق علیه السلم را
که بام برمیخورد آن را بول از ناودان می دیگر که بلندتر از آنست مثلا یا بول کرده میشود بر ان بام آیا نماز گزارده میشود در آن مکان پس امام
گفت که اگر برمیخورده باشد آن را آفتاب و باد و باشد خشک پس نیست پروایی بآن بام یعنی گزاردن نماز در آن بام بنابر اینکه پاک
مگر آنکه باشد بام پر روش که فرا گرفته شود محل بول یا بمعنی که بسیار بول آن بام مکان بول کرده میشده باشد بنابر اینکه اگرچه خشک شده باشد
با آفتاب باد اما اجزای بول در آن میماند محسوس میشود دیس نجس است بیست و هفتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال لا یصلی فی بیت
فیه خمر او مسکر شرح روایت از امام جعفر صادق علیه السلم گفت نماز گزارده نمیشود در خانه که در آن باشد شراب انگوری یا مست کننده
دیگر خواه مایع و خواه جامد بیست و هشتم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلم عن هذه المنازل التی ینزلها الناس فیها
ابوال الدواب و السرجین و یدخلها الیهود و النصاری کیف یصلی فیها قال صل علی ثوبک شرح
پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از این کاروانسراهایی که فرود می آیند کاروانیان در آنها در میان این انکه در آنهاست بولهای چارپایان
و سرگین و داخل آنها میشوند جهودان و ترسایان چون نماز گزارده میشود در آنها امام گفت نماز بر بالای جامه خود مراد بجامه اینجا همانست
که بیان شد در شرح حدیث یازدهم این باب بیست و نهم اصل عن ابی جعفر علیه السلم قال قال جبرئیل یا رسول الله انا لا
ندخل بیتا فیه صورة انسان و لا بیتا یبال فیه و لا بیتا فیه کلب شرح روایت از امام محمد باقر علیه السلم
گفت که گفت جبرئیل که ای رسول الله بدرستی که ما فرشتگان غیر حافظان اعمال داخل نمیشویم خانه را که در آن صورت آدمی باشد و نه خانه را
که بول کرده میشود در ان و نه خانه را که در آن سگی باشد سی ام اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان جبرئیل
علیه السلم اتانی فقال انا معاشر الملائکة لا ندخل بیتا فیه کلب و لا تمثال جسد و لا اناء یبال فیه شرح
المعاشر جمع معشر بفتح میم و سکون عین بی نقطه و فتح شین با نقطه و را بی نقطه گروه و مراد اینجا غیر حافظان اعمالست تمثال بکسر تا
دو نقطه در بالا مصاف الجسد بفتح جیم و فتح سین بی نقطه و دال بی نقطه بدن آدمی و مانند آن یعنی گفت رسول الله صلی الله
علیه و آله بدرستی که جبرئیل علیه السلم آمد نزد من پس گفت بدرستی که ما گروههای فرشتگان داخل نمیشویم خانه را که در آن سگی باشد و نه
خانه را که در آن صورت بدنی باشد و نه خانه را که در آن ظرفی باشد که بول کرده میشود در آن باب پنجاه و نهم اصل فی الصلوة فی ثوب
واحد و المرأة فی کم تصلی و صلوة العراة و التوشح شرح التوشح بشین با نقطه و حای بی نقطه مصدر باب تفعل حمایل کردن جامه
و آن دو قسم است اول توشح ناتمام و آن مانند دو توشح است چنانچه بیان میشود در شرح حدیث اول این باب بعنوان احتمال دوم می آید در حدیث
سیزدهم این باب دوم توشح تمام و آن دو قسم است قسم اول توشح بجامه که غیر آن جامه نیز هست و آن منهی عنه است چنانچه می آید
در حدیث چهارم و هفتم این باب قسم دوم توشح بجامه که غیر آن جامه نیست و آن منهی عنه نیست چنانچه می آید در حدیث دهم این باب
و محتملست در حدیث اول این باب یعنی این باب بیان نماز در یک جامه است و بیان اینکه زن در چند جامه نماز میگزارد و بیان نماز
برهنگان و بیان حمایل کردن جامه در این باب شانزده حدیث است اول اصل عن احدهما علیهما السلم قال سألته عن

بگزارم

الرجل یصلی فی قمیص واحد و فی قباء طاق او فی قباء محشو و لیس علیه ازار فقال اذا کان علیه قمیص صفیق او قباء
لیس بطویل الفرج فلا بأس و الثوب الواحد یتوشح به و سراویل کل ذلک لا بأس به و قال اذا لبس السراویل
فلیجعل علی عاتقه شیئا و لو حبلا شرح القباء بفتح قاف و با بی نقطه و الف و همزه منقلب از واو پوشش که پیش آن باز است دارد
ورسا است و در دو پهلوی آن دو چاک میباشد که بالای هر چاک متصل بجای کمربند الطاق بطای بی نقطه و الف و قاف جامه دولایی نی
طاق مجرور و صفت قباست الازار بکسر همزه و تخفیف زای با نقطه و رای بی نقطه جامه نادوخته مثل قطیفه خواه لنگی باشد که دو گوشه
آن در کمر بسته میشود و آن مراد است اینجا خواه بر دوش گرفته شده باشد مانند ردا و آن مراد است در حدیث آینده الصفیق
بفتح صاد بی نقطه و کسر فا و سکون یا دو نقطه در پایین و قاف جامه کنده که تا نمایت اصلا الفرج بضم فا و فتح را بی نقطه و جیم جمع فرجه بضم
فا و سکون را چاکهای جمع در اینجا مستعمل در اثنین شده توشح بثوب واحد دو احتمال دارد اول اینکه لنگی که بسیار وسیع باشد بر
پایین دو بال گذرانیده شود و گوشه آنچه بر یمین است بر دوش چپ انداخته شود و گوشه آنچه بر یسار است بر دوش راست انداخته شود
خواه در قفا این دو گره با یکدیگر گره شود و خواه نشود پس آن لنگ هم کار ازار خواهد کرد و هم کار ردا و این توشح ناتمام است و این صورت
توشح مذکور میشود در حدیث سیزدهم این باب دوم اینکه لنگی که بسیار وسیع باشد بپایین یک بال بالای بال دیگر گذرانیده شود و گره شود
در بالای بال دیگر نزدیک آن تا در وقت سجود کشف عورت نشود چنانچه می آید در شرح حدیث دهم این باب و بر هر تقدیر منافات نیست
میان این حدیث و حدیث چهارم و هفتم این باب یعنی روایت از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلم راوی گفت پرسیدم
امام را از مردی که نماز میگزارد در یک پیراهن و در قبای بی پنبه یا در قبای پنبه دار بر حالی که نیست بر او لنگی پس امام گفت چون باشد
بر او پیراهنی کنده یا قبایی که چاکهای آن دراز نباشد پس پروایی نیست و یک جامه که توشح کرده شود با آن و شلوار جامه هر یک از آنچه
مذکور شد پروایی نیست با آن و امام گفت چون نماز گزار پوشد شلوار پس باید که بر دوش خود چیزی را اگرچه رشته باشد دوم اصل
رأیت ابا جعفر علیه السلم صلی فی ازار واحد لیس بواسع قد عقده علی عنقه فقلت له ما تری الرجل یصلی فی
قمیص واحد فقال اذا کان کثیفا فلا بأس به شرح ازار اینجا عبارتست از جامه نادوخته که در بالای جامهها بر دوش گرفته شده
باشد برای اینکه کار ردا کند و عقد بحای بی نقطه و دال بی نقطه بصیغه اسم فاعل و اول بمعنی نیست که ردایی یکسر نداشت و در دوم بمعنی آنست
که غیر پیراهن جامه ندارد و لیس بواسع صفت ازار است ضمیر منصوب در عقده راجع بازار است الرجل مبتدا و تقدیر استفهام است یعنی دیدم
امام محمد باقر علیه السلم را نماز گزارد در یک قطیفه سر دوشی که فراخ نبود و تحقیق گره کرده بود آن را بر گردن خود پس گفتم او را که چه می بینی آیا
مرد نماز میگزارد در یک پیراهن که غیر آن جامه نباشد بر او پس گفت اگر آن پیراهن کنده باشد پس پروایی نیست با آن سیم اصل و للمرأة
تصلی فی الدرع و المقنعة اذا کان الدرع کثیفا یعنی اذا کان ستیرا قلت رحمک الله الامة تغطی
رأسها اذا صلت قال لیس علی الامة قناع شرح الکثیف بفتح کاف و کسر ثا سه نقطه ضد السیر بکسر سین بی نقطه و
تشدید تا دو نقطه در بالای مکسوره و سکون یا دو نقطه در پایین و را بی نقطه بغایت پوشاننده مراد اینست که میباید که نمایان نشود
اصلا و خصوص کندگی منظور نیست یعنی و زن نماز میگزارد در پیراهن و سرپوش چون باشد پیراهن کنده امام میخواهد اگر چون باشد
بغایت پوشاننده تا چند گفتم رحمت کناد ترا الله تعالی آیا کنیز میپوشاند سر خود را چون نماز گزارد گفت واجب نیست بر کنیز سرپوشی
چهارم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلم عن الرجل ام قوما فی قمیص لیس علیه رداء فقال لا ینبغی
الا ان یکون علیه رداء او عمامة یرتدی بها شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که پیشنمازی

ازارم

کردجمعی ادرپیراهنی برجائی که زینت براورداء پس امام گفت که سزاوار نیست پشت نمازی و مگر اینکه باشد براو ردائی یا عمامه که ردا
برخود قرار دهد بآن عمامه یعنی که طرف عمامه را بردوش خود اندازد **چهارم اصل** عن ابی جعفر علیه السلم انه قال ایاك
والتحاف الصماء قلت وما التحاف الصماء قال ان تدخل الثوب من تحت جناحك فتجعله علی منکب
واحد **شرح** الالتحاف بحاء بی‌نقطه و فا مصدر باب افتعال چادر و مانند آن برخود پوشانیدن الصماء بفتح صاد بی‌نقطه و تشدید میم و الف
ممدوده مونث اصم بمعنی کر و تانیث اینجا باعتبار اینست که موصوف آن صخره است بمعنی یک سنگ که رخنه در آن نیست اینجا استعاره
برای متکبر باعتبار اینکه سخن در او اثر نمیکند چنانچه در صخره صماء چیزی اثر نمیکند یا موصوف آن طایفه است و مراد متکبر است که سخن
در ایشان اثر نمیکند پس کویا که کرانند و عادت ایشان اینست که چون ردا بر بالای جامه بر دوش خود اندازند آنرا حمایل میکنند
چنانچه اشارت بآن میشود در حدیث هفتم این باب بمعنی که بعض آنرا بر یک دوش میپوشانند و بعض دیگر را در زیر بغل میکنند
و دو سر آنرا در پیش سینه گره میکنند مثلا **یعنی** روایتست از امام محمد باقر علیه السلام اینکه او گفت دور دار از یکدیگر خود را و جامه
برخود گرفتن متکبر را گفتم و چیست جامه برخود گرفتن متکبر امام گفت اینکه داخل کنی جامه را در زیر یک بال خود پس کردانی آن جامه را
بر یک دوش مخفی نماند که التحاف الصماء را تفسیرات دیگر کرده اند و این حدیث منافی آنها است **سیزدهم اصل** عن ابی عبدالله علیه السلم
فی رجل یصلی فی سراویل لیس معه غیره قال یجعل التکة علی عاتقه **شرح** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم در
مردی که نماز میگزارد در شب جامه نیست با او غیر آن تا رد اکند گفت میگرداند بند شب جامه را بر دوش خود اگر میسر شود **شانزدهم اصل**
عن جمیل قال سال مرازم اباعبدالله علیه السلم وانا معه حاضر عن الرجل الحاضر یصلی فی ازار مؤتزرا
به قال یجعل علی رقبته منديلا او عمامة یتردّی به **شرح** روایتست از جمیل گفت که پرسید مرازم امام جعفر صادق علیه السلم را و
من با او بودم از مردی که در حضر نماز میگزارد در لنگی که بر جائی که بر کمر خود بسته آنرا امام گفت میگرداند بر گردن خود دستمالی یا عمامه را
ردا ا برخود قرار میدهد بآن عمل مراد اینست که ردا را بر دوش کند که دو طرف آن در پیش او آویخته شود و میان آن در پس گردن باشد
مانند آنچه مذکور میشود در احادیث باب صلوة الاستسقاء **هفدهم اصل** عن ابی عبدالله علیه السلم قال لا ینبغی ان تتوشح بازار
فوق القمیص وانت تصلی ولا تتزر بازار فوق القمیص اذا انت صلیت فانه من زی الجاهلیة **شرح**
تتزر بتشدید تا دو نقطه در بالا که اول آن منقلب از همزه است و زای با نقطه و را بی‌نقطه بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب افتعال منصوب است
بتقدیر ان یا مجزوم و بصیغه نهی است صاحب قاموس گفته والازار الملحفة ویونث کالمئزر والازر والازارة بکسرهما واتزر به وتأزر
ولا تقل اتزر وقد جاء فی بعض الاحادیث ولعله من تحریف الرواة الزی بکسر زای با نقطه و تشدید یا هیأت مراد بجاهلیت طایفه
صماء است که بیان شد در شرح حدیث چهارم این باب مراد معنی مصدریست بمعنی تکبر **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
سزاوار نیست که حمایل کنی لنگی در بالای پیراهن در جائی که تو نماز میگزارده باشی و نه اینکه لنگ برخود بندی بلنگی در بالای پیراهن
چون تو نماز میگزارده باشی چه بدرستی که هر کدام آنها از جمله بجمله روش لباس متکبرانست **هجدهم اصل** عن ابی جعفر علیه السلم قال
لا باس ان یصلی احدکم فی الثوب الواحد وازراره محللة ان دین محمد حنیف **شرح** الازرار بفتح همزه و سکون
زای با نقطه و دو را با نقطه جمع زر بکسر زای و تشدید را تکمهها که بر پیراهنست الحنیف بفتح حای بی‌نقطه و کسر نون و سکون یا دو نقطه
در پایین و فا مستقیم و مراد اینجا آسانست روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت پروائی نیست باینکه نماز گزارد یکی از شما
مردان در یک جامه در جائی که تکمهای آن گشوده باشد بدرستی که دین محمد صلی الله علیه واله آسانست حدثنی من

سمع اباعبدالله علیه السلم عن الرجل یصلی فی ثوب واحد متزرا به قال لا باس به اذا رفعه الی
الثندوتین **شرح** الثندوة بضم و فتح تا سه نقطه و سکون نون و ضم دال بی‌نقطه و واو جای پستان **یعنی** حکایت کرد مرا کسی که شنید از
امام جعفر صادق علیه السلام از مردی که نماز میگزارد در یک جامه در جائی که لنگ برخود قرار داده بآن امام گفت پروائی نیست بآن چون
بالا کند آنرا تا جای دو پستان **دهم اصل** عن ابی عبدالله علیه السلم فی الرجل یصلی یدخل یدیه فی ثوبه قال ان
کان علیه ثوب آخر ازار او سراویل فلا باس وان لم یکن فلا یجوز له ذلك وان ادخل یدا واحدة ولم
یدخل الاخری فلا باس **شرح** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم در مردی که نماز میگزارد در جائی که داخل میکند دو دست خود را
در جامه خود که بر دوش دارد امام گفت اگر باشد بر او جامه دیگر خواه لنگی و خواه شب جامه پس پروائی نیست و اگر جامه دیگر نباشد پس
جایز نیست او را آن عمل اگر در صورتی که جامه دیگر نباشد داخل کند یک دست او و داخل نکند دستی دیگر را پس پروائی نیست مگر جامه
سنگی مراد تجویز توشح بثوب است چنانچه مذکور شد در شرح حدیث اول و احتمال دوم مخفی نماند که میباید که گره آن در بالای دوش
یا نزدیک آن باشد تا در وقت سجود کشف عورت نشود **یازدهم اصل** قال ابوعبدالله علیه السلم تصلی المرأة فی ثلاثة اثواب ازار
ودرع وخمار ولا یضرها بان تقنع بالخمار فان لم تجد فثوبین تتزر باحدهما وتقنع بالآخر قلت فان
کان درع وملحفة لیس علیها مقنعة فقال لا باس اذا تقنعت بملحفة فان لم تکفها فلتلبسها طولا
شرح الخمار بکسر خا با نقطه و تخفیف میم و الف و را بی‌نقطه آنچه ساتر چیزی باشد و مراد اینجا روپاکیست که زن سر و گردن خود را بآن میپوشاند
لا تضر با لضاد با نقطه و تشدید را بصیغه مضارع غایبه معلوم باب نصر یا باب افعال است و ضمیر مستتر راجع بثلثة اثواب است و ضمیر بارز راجع بمرأة
بان متعلق بنفی است تقنع بقاف و نون و عین بی‌نقطه بصیغه مضارع غایبه باب تفعل است بحذف یک تا التقنع پوشیدن زن قناع یعنی
خمار را و مراد اینجا که زاید از خمارست بر زیر زنخ تا جمع کردن در آنچه پیراهن و مانند آن را نپوشانیده باشد از سینه و موی پوشیده
شود فثوبین بتقدیر فلتقنع ثوبین است الملحفة بکسر میم و سکون لام و فتح حای بی‌نقطه و فا بالاپوش طولا بضم طای بی‌نقطه منصوب و حال از
ضمیر مفعولست و مصدر بمعنی اسم فاعلست بمعنی طویله و مراد اینست که وسط ضلعی از اضلاع ملحفه که دراز ترست از باقی اضلاع بر زیر
زنخ گذارد و دو طرف آنرا از دو طرف و بر سر اندازد تا جمع سر و گردن و موها پوشیده شود **یعنی** گفت امام جعفر صادق علیه السلم
نماز میگزارد زن در سه جامه لنگی و پیراهنی و روپاکی و آنها ضرر نمیرسانند او را باینکه پایین زنخ را بپوشاند بروپاک پس اگر نیابد سه جامه را
پس نماز میگزارد در دو جامه لنگ برخود قرار میدهد یکی از آن دو و روپاک برخود قرار میدهد بآن دیگر گفتم پس اگر باشد پیراهنی و بالا
پوشی در جائی که نباشد بر آن زن روپاکی پس امام گفت پروائی نیست چون پایین زنخ خود را نیز بپوشاند ببالاپوش پس اگر بالاپوش
کافی نباشد او را در پوشانیدن پایین زنخ اگر آن بالاپوش را بر سر خود گیرد پس باید که بپوشد آن بالاپوش را بدرازی **دوازدهم**
اصل عن ابی بصیر عن ابی عبدالله علیه السلم قال لا باس بان یصلی الرجل وثوبه علی ظهره ومنکبیه فیسبله
الی الارض ولا یلتحف به واخبرنی من راه یفعل ذلك **شرح** یسبله بسین بی‌نقطه و یا دو نقطه در پایین بصیغه مضارع
معلوم باب افعالست لا یلتحف عطف تفسیرست روایتست از ابو بصیر که کور بود از امام جعفر صادق علیه السلم گفت پروائی
نیست باینکه نماز گزارد مرد در جائی که جامه او که بر بالای لنگ مانند آن پوشیده بر پشت او و دو دوش او باشد پس روانه کند آنرا بسوی
زمین یعنی که سینه خود را نپوشاند بآن و خبر داد مرا کسی که دید امام را که میکرد آنرا عن سماعة قال سالته عن الرجل
یشتمل فی صلوته بثوب واحد قال لا یشتمل بثوب واحد فاما ان یتوشح فیغطی منکبیه فلا باس **شرح**

روایت است از سماعه که از او ما امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام است گفت پرسیدم امام را از مردی که خود را میپوشاند در نماز بخود
یکجامه بآن معنی که یکجامه مثل لنگی که قطیفه باشد اکتفا میکند و آن را بر دو دوش خود میگیرد امام گفت که خود را میپوشاند بیکجامه زیرا که
در وقت سجده کشف عورت میشود پس اما اینکه توشح کند با آن رخت که بپوشاند دو دوش خود را پس پروائی نیست مراد صورتیست که
از توشح که مذکور شد در شرح حدیث اول این باب احتمال اول حدیث دهم من عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا یصلح للمرأة المسلمة
ان تلبس من الخمر و الدروع ما لا یواری شیئا شرح یصلح از باب منع یا حسن است الخمر بضم خا با نقطه و ضم میم و را
بی نقطه جمع خمار بکسر خا روپاکها الدروع بضم دال بی نقطه و ضم را بی نقطه و سکون واو و عین بی نقطه جمع درع بکسر دال و سکون را پیراهن
زن یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت خوب نیست برای زنی که مسلمان باشد اینکه بپوشد از جمله روپاکها و پیراهنها
خود چیزی را که تنها باشد در نماز در صورتی که منضم نباشد بساتر دیگر و میتواند بود که مراد اعم از این باشد حدیث یازدهم من عن سماعة قال
سألته عن رجل یکون فی فلاة من الارض لیس علیه الا ثوب واحد و اجنب فیه و لیس عنده ماء کیف
یصنع قال یتیمم و یصلی عریانا قاعدا یومئ ایماء شرح الفلاة بفتح فا و تخفیف لام و الف و تا مثلثه
صحرائی که از آبادانی دور است یعنی روایت است از سماعه گفت پرسیدم امام را از مردی که باشد در صحرائی وسیع از جمله زمین و جامه
که نیست بر او مگر یکجامه و جنب شد در آن جامه و نیست نزد او آبی چون میکند امام گفت تیمم میکند و نماز میگزارد برهنه نشسته و
اشارت میکند بسر برای رکوع و سجود نوعی از اشارت با این معنی که برای سجود بیشتر خم میشود حدیث دوازدهم من قلت لابی جعفر علیه السلام
رجل خرج من سفینة عریانا او سلب ثیابه و لم یجد شیئا یصلی فیه فقال یصلی ایماء و ان کانت
امرأة جعلت یدها علی فرجها و ان کان رجلا وضع یده علی سوأته ثم یجلسان فیومیان ایماء و لا یرکعان
و لا یسجدان فیبدو ما خلفهما تکون صلوتهما ایماء برؤسهما قال و ان کانا فی ماء او بحر لجی لم یسجدا
علیه و موضوع عنهما التوجه فیه یومیان فی ذلک ایماء رفعهما توجه و وضعهما شرح خروج از کشتی
برهنه غالبا در صورتی میباشد که کشتی را آفتی رسد و اهل آن بشناوری و مانند آن متوجه کنار شوند سلب بصیغه ماضی مجهول از باب نصر است
و آن دو مفعول میدارد و بنابر اول بعضی میگویند یک مفعول میدارد و بنابر اول ضمیر مستتر نایب فاعل مفعول اول است و ثیابه منصوب
مفعول دوم است و بنابر دوم ثیابه مرفوع و نایب فاعل است السوأة بفتح سین بی نقطه و سکون واو و همزه و تاء تانیث عورت و مراد
اینجا آلت مردیست اللجی بضم و کسر لام و تشدید جیم و تشدید یا آب بسیار مراد بشق اول اینست که از کمی بحدی باشد که عورت
غیر جالس را نپوشد و مراد بشق دوم اینست که عورت ایستاده را نیز بپوشد مراد بتوجه تحرکست بمعنی اعتدال در قیام که مذکور شد
در آخر باب القیام و القعود فی الصلوة و گذشت در حدیث پنجم باب فرض الصلوة که توجه از فرایض سبع است در نماز فریضه رفعهما بفتح
را بی نقطه و سکون فا بصیغه مصدر باب منع مرفوع و مبتداست و جمله استینافیه بیانی است توجه بصیغه مصدر باب تفعل مقصود اینست
که برداشتن دست از عورت قائم مقام توجه است برای نشسته در آب و گذاشتن دست بر عورت نیز قائم مقام توجه است برای
نشسته در غیر آب یعنی گفتم امام محمد باقر علیه السلام را مردی بیرون آمد از کشتی برهنه یا تاراج کرده شد جامهای او و نیافت چیزی را
که نماز گزارد در آن پس امام گفت نماز میگزارد بعنوان اشارت و اگر باشد آنکس زنی میگذارد دست خود بر فرج خود و اگر باشد
مردی میگذارد دست خود را بر آلت خود بعد از آن می نشینند پس اشارت میکنند برای رکوع و سجود نوعی از اشارت که برای سجود
پستر است رکوع حقیقی نمیکنند و سجود حقیقی نمیکنند تا مبادا که ظاهر شود آنچه در پس ایشانست میباشد نماز ایشان بعنوان اشارت

برهای

بسرهای ایشان امام گفت و اگر باشند در آبی کم یا در آبی بسیار سجده نمیکنند بر آن آب ساقط شده از ایشان استقامت در قیام
در نماز در آن آب بیان این آنکه اشارت میکنند در آن نوعی از اشارت بیان این آنکه برداشتن ایشان دست خود را از عورت
استقامتست و گذاشتن ایشان آن دست خود را بر عورت استقامتست باب شصتم اصل باب اللباس الذی تکره الصلوة فیه
و ما لا تکره شرح اللباس بکسر لام پوشش و آن شاملست همیان مانند آن را چنانکه ظاهر میشود از ذکر حدیث بیستم و مانند آن
در این باب تکره بصیغه مجهول از باب علم است الکراهة بفتح کاف ناخوش شمردن فعلی خواه آن فعل باعث استحقاق عذاب اخروی
شود و خواه نه و تخصیص مکروه بشق دوم اصطلاح متاخرین است یعنی این باب بیان لباسی است که مکروه است نماز در آن و لباسی که
مکروه نیست نماز در آن در این باب سی و شش حدیث است اول اصل علی بن بکیر قال سأل زرارة ابا عبد الله علیه السلام
عن الصلوة فی الثعالب و الفنک و السنجاب و غیره من الوبر فاخرج کتابا زعم انه املاء رسول
الله صلی الله علیه و آله ان الصلوة فی وبر کل شیء حرام اکله فالصلوة فی وبره و شعره و جلده
و بوله و روثه و کل شیء منه فاسد لا تقبل تلک الصلوة حتی تصلی فی غیره مما احل الله اکله شرح
الثعالب جمع ثعلب روباهها و مراد اینجا منسوبهای روباهست یعنی پوستینهائی که از پوست روباهست و صیغه جمع برای نسبت
میباشد مثل فواطم که بمعنی منسوبهای بفاطمه است چنانچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث سیوم باب الاشارة و النص علی الحسین بن علی علیهما السلام
که باب سی و ششم است فنک بفتح فا و فتح نون جانوریست که پوستینی که از پوست آنست بهترین انواع پوستین است ضمیر غیره راجع
بمذکور است یا راجع بسنجابست الوبر بفتح واو و فتح با یک نقطه و را بی نقطه پشم شتر و روباه و مانند اینها که نازکست و گاهی مستعمل میشود در مرغ
از نطع و دبر و این مراد است در هر دو جا ضمیر اخرج راجع بامام علیه السلام است ضمیر زعم راجع بزراره است زیرا که در نسبت آن بامام
علیه السلام سوء ادب است چنانچه گذشت در کتاب الایمان و الکفر در حدیث پنجم باب الکذب که باب صد و سی و نهم است ان بکسر همزه
و تشدید نون ~~[illegible]~~
~~[illegible]~~
~~[illegible]~~ و منون است کل مرفوع و مبتداست شیء مجرور
و مضاف الیه است حرام مجرور و مرفوع میتواند بود در بنابر اول صفت شیء است و اکله مرفوع و فاعل آنست و بنابر دوم خبر اکله است
و جمله صفت شیء است جمله فالصلوة تا آخر خبر کل است و فا باعتبار اینست که مبتدا متضمن معنی شرطست و جمله مرکبه از مبتدا و خبر خبر ان است
~~مبتدای دوم است که ان باشد~~ و خالی از عاید است برای اینکه در حکم مفردست و بمعنی هذا الکلام است مثل کلامی زید قائم فاسد اگر
مرفوع و خبر الصلوة است یا باعتبار اینست که صلوة در اصل مصدر است و تذکیر و تانیث در آن جایز است یا باعتبار اینست که صلوة فعل است
یا باعتبار اینست که در هر مؤنث غیر حقیقی تانیث و تذکیر جایز است جوهری در صحاح گفته و قوله تعالی ان رحمة الله قریب من المحسنین و لم
یقل قریبة لانه اراد بالرحمة الاحسان و لان ما لا یکون تانیثه حقیقیا جاز تذکیره و قال الفراء اذا کان القریب فی معنی المسافة یذکر
و یؤنث و اذا کان فی معنی النسب یؤنث بلا اختلاف بینهم تقول هذه المرأة قرابتی ای ذات قرابتی و نقل ابن هشام از فراء که مخالف
نقل جوهریست از او فی الجملة چنانچه مذکور شد در شرح حدیث اول باب یازدهم و اگر مجرور و صفت شیء است احتراز باشد از جزئی که
منفصل باشد بکل حیوان زنده پس جمله لا تقبل خبر مبتداست و در آن وضع ظاهر در موضع مضمر شده و احتمال آخر در فقره آینده معقول
نیست حدیث روایت است از عبد الله بن ابی بکیر گفت پرسید زرارة بن اعین حضرت امام جعفر صادق علیه السلام را از نماز در

مقصود آنست الصلوة منصوب و اسم ان است و بتقدیر قاعدة الصلوة است
صح
مجرور نیست

پوستینهای روباه و پوستین فنک و پوستین سنجاب و غیر آنچه مذکور شد از پوستین و بر لباس امام بیرون آورد مکتوبی را که زراره املا کرد
که آن گفته رسول الله صلی الله علیه و آله است تا دیگری نویسد در آن مکتوب این بود که بدرستی قاعده کلیه نماز در وبری از وبرها (بدرستی که)
اینست که هر حیوان که حرامست خوردن آن پس نماز در وبر آن و موی آن و نطع آن و بول آن و سرگین آن و هر چیز از آن باطلست
مقبول نمیشود آن نماز تا آنکه گزارده شود در غیر آن از جمله حیوانی که حلال کرده الله تعالی خوردن آنرا امثلا ثم قال
یا زرارة هذا عن رسول الله صلی الله علیه و آله فاحفظ ذلک یا زرارة فان کان مما یؤکل لحمه
فالصلوة فی وبره و بوله و شعره و روثه و ألبانه و کل شیء منه جائز اذا علمت انه ذکی قد ذکاه الذبح و ان کان غیر
ذلک مما قد نهیت عن اکله و حرم علیک اکله فالصلوة فی کل شیء منه فاسد ذکاه الذبح او لم یذکه شرح
الالبان بفتح همزه و سکون لام و بای یکنقطه جمع لبن بفتح لام و فتح با البینات نظیر آنچه گفتیم در الثعالب الذکی بفتح ذال با نقطه
و کسر کاف و تشدید یا پاکیزه است و آن ضد میته است که نجس است ذکاه بذال با نقطه بصیغه ماضی معلوم معتل اللام واوی باب
تفعیلست التذکیه پاکیزه کردن حیوان بعد از زوال حیوة آن الذبح بفتح ذال با نقطه و سکون بای یکنقطه و حای بی نقطه مصدر باب
منع شکافتن و مراد اینجا قدر مشترک میان ملق بریدن حلق بشروط مقرره و میان نحر است که در شتر میباشد ذکر حرم بعد از
نهیت مبنی بر اینست که نهی بر دو قسمت اول تنزیهی و دوم تحریمی و مقصود اینجا قسم دوم است یعنی بعد از آن امام گفت که ای
زراره این از رسول الله است صلی الله علیه و آله پس در خاطر نگاهدار آنرا ای زراره پس اگر باشد آن حیوان که صاحب وبر از آنچه خورده
میشود گوشت آن پس نماز در وبر آن و بول آن و موی آن و سرگین آن و لبنیات آن که مثل شیر و ماست و پنیر و هر چیز از آن جایز
است چون دانی که آن پاکست پاک کرده آنرا ذبح و اگر باشد غیر آنچه مذکور شد از جمله آنچه نهی کرده شدی از خوردن آن
و حرام کرده شد بر تو خوردن آن پس نماز در چیزی از آن باطلست خواه پاک کرده باشد آنرا ذبح و خواه پاک نکرده باشد
سالت ابا عبد الله علیه السلم عن الصلوة فی الفراء فقال کان علی بن الحسین صلوات الله علیه
رجلا صردا لا تدفئه فراء الحجاز لان دباغها بالقرظ فکان یبعث الی العراق فیؤتی مما قبلهم بالفرو
فیلبسه فاذا حضرت الصلوة القاه و القی القمیص الذی یلیه فکان یسأل عن ذلک فیقول ان اهل العراق
یستحلون لباس الجلود المیتة و یزعمون ان دباغه ذکاته شرح الفراء بکسر فا و را بی نقطه و الف ممدود جمع فرو
بفتح فا و سکون را پوستینها الصرد بفتح صاد بی نقطه و کسر و سکون رای بی نقطه و دال بی نقطه سرما خورده بمعنی ضعیف از
سرما و بسکون را معرب سرد تدفئه بدال بی نقطه و فا و همزه بصیغه مضارع معلوم باب افعالست الحجاز بکسر حای بی نقطه و جیم
و الف و زای با نقطه بلادی که واسطه است میان نجد و غور مثل مکه و مدینه و مانند آنها الدباغ بکسر دال بی نقطه و بای یکنقطه
و الف و غین با نقطه مصدر باب نصر و ضرب و منع از آلهی برای پوست کار زد و مانند آن القرظ بفتح قاف و فتح رای بی نقطه و ظای
با نقطه تخم داریست که بآن دباغت میکنند و در مصر بسیار میباشد و آن شبیه است بتخم نوبت شامی فرق اینست که قرظ
کوچکتر و سفیدتر است و طبیعت آن سردست در درجه دوم و بعضی میگویند در درجه اولست و بر هر تقدیر پوستی که بآن
دباغت شود گرمی بسیار نمیدارد یؤتی بصیغه مضارع مجهول باب ضربست و نایب فاعل ضمیر مستتر راجع بعلی بن الحسین است
قبلهم بکسر قاف و فتح بای یکنقطه منصوبست بظرفیت و ظرف صله موصولست و ضمیر راجع بعراقست باعتبار اهل آن مثل
و اسئل القریه باء در بالفرو برای التعدیه است یلبسه از باب علم است القمیص بفتح قاف و کسر میم و سکون یا دو نقطه در زیر

وصاد بی نقطه

وصاد بی نقطه پیراهن و مراد اینجا جامه یک لاییست که آنرا بالای پوستین کنند مثل بارانی تفعیلیه می آید در حدیث ششم این باب اللباس بکسر
لام پوشیدن و آنچه پوشیده شود و مراد اینجا معنی اولست ذکاته بفتح ذال با نقطه اسم مصدر باب تفعیلست التذکیه ازاله نجاست
چیزی بعد از زوال زندگی از آن یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام از نماز در پوستینها پس گفت که بود امام زین العابدین
علیه السلام مردی سرما خورده گرم نمیکرد او را پوستینهای حجاز برای اینکه دباغت آنها بقرظ است پس میفرستاد سوی عراق عرب
مثل کوفه و بصره پس آورده میشد نزد او از آنچه نزد اهل عراق است پوستین پس میپوشید آنرا پس چون حاضر میشد وقت نماز می انداخت
آنرا و می انداخت جامه یک لایی را که در پهلوی آن بود پس پرسیده میشد از آن انداختن که چرا است پس میگفت بدرستی که اهل عراق
حلال میشمرند پوشیدن پوستهای میته را و دعوی میکنند که دباغت آن پاکیزه کردن آنست اگر گوئی استعمال میته جایز نیست چنانچه
می آید در حدیث ششم این باب پس اگر آن پوستین حکم میته دارد چرا میپوشید و اگر ندارد چرا می انداخت گوئیم شاید که حکم میته داشته
باشد در عدم جواز نماز با آن نه در استعمال چیزی مانند پوست روباه مذبوح باشد در جواز استعمال ملاقی برطوبت و ایضا شاید که
حکم میته نداشته باشد اصلا و انداختن بعنوان استحباب باشد برای احتمال میته بودن عن علی بن ابی حمزه قال
سالت ابا عبد الله علیه السلم و ابا الحسن علیه السلم عن لباس الفراء و الصلوة فیها فقال لا تصل فیها الا
فیما کان منه ذکیا قال قلت او لیس الذکی مما ذکی بالحدید فقال بلی اذا کان مما یؤکل لحمه قلت و ما یؤکل
لحمه من غیر الغنم قال لا باس بالسنجاب فانه دابة لا تاکل اللحم و لیس هو مما نهی عنه رسول الله صلی الله
علیه و آله اذ نهی عن کل ذی ناب و مخلب شرح فی در فیها برای ظرفیت است و در فیما برای تعلیل است و مستثنی مفرغ است و ما (دو جا)
عبارت از آلت ذبح ضمیر مستتر در کان راجع بمذبوح است که مفهوم است از کلام سابق من در منه برای تعلیل است و ضمیر راجع بما است
ذکیا خبر کان است مقصود اینست که اگر شیشه و نی و استخوان و مانند آنها ذبح شده باشد نماز در آنها ممکن او لیس بفتح همزه استفهام
و واو عطف است الذکی مرفوع و اسم لیس است و عبارت است از جلدی که پاکیزه و جایز الصلوة باشد من در مما برای تبعیض است و ما
عبارت از حیوانات و ظرف خبر لیس است ذکی بصیغه مجهول باب تفعیلست بالحدید متعلق بذکی است حدید دو قسم است یکی ذکر که فولاد
است و دیگری انیث و آن آهن مشهور است ما در ما یؤکل استفهامیه است مراد بغیر الغنم حیواناتیست که از پوست آنها پوستین میسازند (متعارف است که)
از جمله غیر غنم پس شتر و گاو و مانند آنها خارجست از آن الدابة حیوان غیر پرنده که بچهار پا بر روی زمین رود خواه چنگال داشته باشد
و خواه نه و گاه مستعمل میشود در دو پا نیز و گاهی مستعمل میشود در پرنده نیز و بر هر تقدیر حیوان آبی که تعیش در غیر آب نتواند کرد داخل
دابه نیست مثل انواع ماهی مراد اینست که شرطست در جواز اکل لحم دابه سه چیز اول اینکه اکل اللحم نباشد دوم اینکه ناب نداشته باشد
سوم اینکه مخلب نداشته باشد الناب بنون و الف و بای یکنقطه نیش و آن دندانیست که در پهلوی دو دندانست مانند آنچه در سگ است
المخلب بکسر میم و سکون خای با نقطه و فتح لام و بای یکنقطه اسم آلت باب نصر و ضرب چنگالی که آلت جراحت است یعنی روایت است از
علی بن ابی حمزه گفت پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام و امام موسی کاظم علیه السلم را از پوشیدن پوستینها و نماز گزاردن در آنها
پس هر کدام گفت که نماز مگزار در آنها بوسیله آلت ذبحی مگر بوسیله آلتی که مذبوح بود در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله بوسیله
آن آلت ذکی و پاکیزه علی بن ابی حمزه گفت که گفتم که آیا نیست ذکی پاکیزه و جایز الصلوة از جمله حیوانی که پاکیزه کرده شده باشد
بحدید مثل کارد پس امام گفت بلی چون باشد آن حیوان از جمله آنچه خورده میشود گوشت آن گفتم و چه چیز خورده میشود گوشت
آن از غیر گوسفند امام گفت پروائی نیست سنجاب چه بدرستی که آن چرنده است که نمیخورد گوشت را و نیست از جمله آنچه نهی کرد

رسول الله صلی الله علیه و آله از خوردن آن در وقتی که نهی کرد از خوردن گوشت هر صاحب نیش و چنگال باب عن ابی
عبد الله علیه السلام قال تکره الصلوة فی الفراء الا ما صنع فی ارض الحجاز او ما علمت منه ذکاة شرح اهل حجاز پوست
میته را به دباغت پاک نمی شمرند بخلاف اهل عراق و عرب چنانچه گذشت در حدیث دوم این باب و ما علمت بصیغه مجهول عطف
بر ارض الحجاز است ذکاة مرفوع و نائب فاعل علمت است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت مکروه و
ممنوع است نماز در پوستینها مگر آنچه ساخته شده باشد در زمین حجاز یا جایی که معلوم شده باشد از آنجا تذکیه یعنی که اهل
آنجا مانند اهل حجاز باشند در اینکه پوست میته را به دباغت پاک نشمرند اصل عن عبد الرحمن بن الحجاج قال قلت لابی
عبد الله علیه السلام انی ادخل سوق المسلمین اعنی هذا الخلق الذین یدعون الاسلام فاشتری منهم الفراء
للتجارة فاقول لصاحبها الیس هی ذکیة فیقول بلی فهل یصلح لی ان ابیعها علی انها ذکیة فقال
لا ولکن لا باس ان تبیعها وتقول قد شرط لی الذی اشتریتها منه انها ذکیة قلت وما افسد ذلک
قال استحلال اهل العراق للمیتة وزعموا ان دباغ جلد المیتة ذکاته ثم لم یرضوا ان یکذبوا
فی ذلک الا علی رسول الله صلی الله علیه و آله شرح واو در وزعموا حالیه است و مراد اینست که محض استحلال
باعث فساد نیست زیرا که باعث اختلاف عرف اهل حق و عرف مخالف العامه میشود و فایده ذکر ثم لم یرضوا اینست که اگر افترا
بر مقتضای عقل خود میکردند سهل میبود و باعث اختلاف صریح میان این دو عرف نمیشد ان یکذبوا بتقدیر بان یکذبوا است
و مراد بکذب افترا است یعنی روایت است از عبد الرحمن بن الحجاج کوفی گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را بدرستی که
من در کوفه داخل میشوم در بازار مسلمانان مرادم این مردمیست که دعوی اسلام میکنند و در حقیقت اسلام ندارند پس میخرم
از ایشان پوستینها برای تجارت پس میگویم آیا نیست اینها پاکیزه کرده شده پس میگوید بلی پاکیزه کرده شده است پس آیا
جایز است مرا اینکه فروشم آنها را بنا بر این شرط که آنها پاکیزه کرده شده است پس امام گفت نه ولیکن پروایی نیست با اینکه
فروشی آنها را و گویی که بتحقیق شرط کرد برای من آنکه خریدم آنها را از او این را که آنها پاکیزه کرده شده است گفتم و چه چیز غیر جایز کرد
آن را امام گفت حلال شمردن اهل عراق پوست میته را بمعنی عدم اجتناب ایشان از استعمال پوست میته بر حالی که به
تحقیق دعوی کردند که دباغت پوست میته پاکیزه کردن آنست بعد از آن راضی نشدند با اینکه دروغ بندند در آن دعوی بر کسی
مگر بر رسول الله صلی الله علیه و آله که او گفته ایما اهاب دبغ فقد باغه ذکاته حاصل جواب اینست که ذکی در عرف مخالف العامه اعم از ذکی
اهل حق است پس اگر تو فروشی با مثال خود و گویی ذکی است دروغ خواهد بود بخلاف آنکه گویی که صاحبش گفت که ذکی است
و از این ظاهر میشود که اگر صاحبش گفته باشد که ذکی مذبح است این حکم نداشته باشد چنانچه می آید در حدیث هفتم این باب ششم
اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام جعلت فداک المیتة ینتفع بشیء منها قال لا قلت بلغنا ان رسول
الله صلی الله علیه و آله مر بشاة میتة فقال ما کان علی اهل هذه الشاة اذ لم ینتفعوا بلحمها ان
ینتفعوا باهابها فقال تلک شاة لسودة بنت زمعة زوج النبی صلی الله علیه و آله وکانت شاة مهزولة
لا ینتفع بلحمها فترکوها حتی ماتت فقال رسول الله صلی الله علیه و آله ما کان علی اهلها اذ
لم ینتفعوا بلحمها ان ینتفعوا باهابها ای تذکی شرح الاهاب بکسر همزه و با یک نقطه پوست بوده بفتح سین بی نقطه
و سکون واو و دال بی نقطه است زمعه بفتح زای با نقطه و سکون میم و عین بی نقطه است ان تذکی بفتح همزه و سکون نون و صیغه

مضارع

مضارع مجهول از باب تفعیل بدل اشتمال از ینتفعوا است و نائب فاعل ضمیر مستتر راجع بشاة است یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که آیا نفع
شوم حیوان مرده نفع برده میشود بچیزی از آن گفت نه گفتم رسیده بما اینکه رسول الله صلی الله علیه و آله گذشت بگوسفندی مرده گفت چه ضرر
بود بر صاحبان این گوسفند وقتی که منتفع نشدند بگوشت آن در اینکه منتفع شوند بپوست آن امام گفت آن گوسفندی بود از سوده
دختر زمعه که جفت نبی بود صلی الله علیه و آله و بود گوسفند لاغر که نفع برده نمیشد بگوشت آن از کمال لاغری پس واگذاشتند آن را تا
مرد پس گفت رسول الله صلی الله علیه و آله چه ضرر بود بر اهل آن وقتی که منتفع نشدند بگوشت آن در اینکه منتفع شوند بپوست آن اینکه
مذبوح شود هفتم اصل عن علی بن مهزیار عن محمد بن الحسین الاشعری قال کتب بعض اصحابنا الی ابی جعفر الثانی علیه
السلام ما تقول فی الفرو یشتری من السوق فقال اذا کان مضمونا فلا باس شرح روایت است از علی بن مهزیار از محمد بن حسین اشعری گفت که
نوشت بعض یاران ما سوی امام محمد تقی علیه السلام که چه میگویی در پوستینی که خریده میشود از بازار آیا نماز میتوان کرد در آن امام پس گفت چون با
در عهده گرفته شده پروایی نیست یعنی که اگر صاحبش خبر دهد که پوست میته نیست نماز در آن میتوان کرد هشتم اصل عن علی بن مهزیار
عن رجل سال الماضی علیه السلام عن الصلوة فی الثعالب فنهی عن الصلوة فیها وفی الثوب الذی یلیها فلم ادر ای
الثوبین الذی یلصق بالوبر او الذی یلصق بالجلد فوقع بخطه علیه السلام الثوب الذی یلصق بالجلد قال
وذکر ابو الحسن علیه السلام انه ساله عن هذه المسألة فقال لا تصل فی الثوب الذی فوقه ولا
فی الذی تحته شرح جمله سال آخر صفت رجل است و ضمیر مستتر راجع برجل است مراد بالماضی امام موسی کاظم علیه السلام است فنهی بتقدیر قال
نهی است و ضمیر مستتر در قال راجع برجل است فلم ادر عطف بر فنهی است الذی بتقدیر ءالذی باستفهام است فوقع بخطه مشتمل بر اختصار است بتقدیر
فکتبت ذلک الیه فوقع بخطه با این روش که ضمیر متکلم راجع برجل باشد و سایر ضمایر راجع بماضی باشد ضمیر مستتر در قال راجع بعلی بن مهزیار است
یا راجع برجل است مراد بابو الحسن امام رضا علیه السلام است ضمیر انه راجع بابو الحسن علیه السلام است ضمیر بارز در ساله راجع بالماضی است یعنی
روایت است از علی بن مهزیار از مردی که پرسید امام موسی کاظم علیه السلام را از نماز در پوستینهای روباه آن مرد گفت که پس امام موسی کاظم علیه السلام
نهی کرد از نماز در آنها و در جامه که در پهلوی آنهاست پس ندانستم که مراد کدام از دو جامه است آیا آنچه متصل است بمو یا آنچه متصل است
بپوست پس نوشتم آن اشکال را سوی امام موسی کاظم علیه السلام پس امام علیه السلام نوشت بخط خود که مراد جامه ایست که متصل است بپوست گفت
علی بن مهزیار که و مذکور کرد امام رضا علیه السلام اینکه او پرسید امام موسی کاظم علیه السلام را از این مسئله پس امام موسی کاظم علیه السلام گفت که
نماز مگزار در جامه که در بالای پوستین روباه است یعنی که متصل بمو است و نه در جامه که در پایین پوستین روباه است مقصود از نقل سؤال
و جواب آخر اظهار اینست که نهی در هر دو روایت برای تنزیه است لیکن در اول قوی از دوم است نهم اصل عن علی بن مهزیار
قال کتب الیه ابراهیم بن عقبة عندنا جوارب وتکک تعمل من وبر الارانب فهل تجوز الصلوة فی وبر الارانب
من غیر ضرورة ولا تقیة فکتب علیه السلام لا تجوز الصلوة فیها شرح ضمیر الیه راجع است بابی جعفر الثانی که مذکور شد
در حدیث هفتم این باب و گذشت در حدیث هفتم باب بیست و هفتم که کتب بعض اصحابنا ابراهیم بن عقبة الیه یعنی ابا جعفر علیه السلام التکک
بکسر تا دو نقطه در بالا و فتح کاف جمع تکه بکسر تا و تشدید کاف بندهای شب جامه یعنی علی بن مهزیار گفت که نوشت سوی امام محمد
تقی علیه السلام ابراهیم بن عقبه که نزد ما میباشد جورابها و بندهای شب جامه که ساخته میشود از موی خرگوشها پس آیا جایز است نماز در
موی خرگوشها بی ضرورت و بی تقیه پس نوشت علیه السلام که جایز نیست نماز در آن یعنی جورابها و بندهای شب جامه چه جای چیزی که ساتر
عورت باشد مخفی نماند که این مبنی بر اینست که خرگوش ماکول اللحم نیست زیرا که چنگال دارد فی الجمله اگرچه ناب ندارد دهم اصل کتبت

الی ابی محمد علیه السلام اساله هل یصلی فی قلنسوة حریر محض او قلنسوة دیباج فکتب علیه السلام لا تحل الصلوة فی حریر محض
شرح الدیباج بکسر دال بی‌نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و بای یک نقطه و الف و جیم معرب دیبا و آن نوعی از جامه حریر است یعنی نوشتم
بسوی امام حسن عسکری علیه السلام که آیا نماز گزارده میشود در کلاه ابریشم محض یا بمعنی که ابره و آستر آن حریر باشد یا کلاه دیبا یا بمعنی که ابره آن
دیبا باشد و آستر آن حریر نباشد پس نوشت امام علیه السلام که حلال نیست نماز در حریر محض خواه ابره و آستر باشد و خواه ابره تنها
باشد و خواه آستر تنها باشد یازدهم اصل کنت عند ابی عبد الله علیه السلام اذ دخل علیه رجل من الخزازین فقال له
جعلت فداک ما تقول فی الصلوة فی الخز فقال لا باس بالصلوة فیه فقال له الرجل جعلت فداک انه
میت و هو علاجی و انا اعرفه فقال له ابو عبد الله علیه السلام انا اعرف به منک فقال له الرجل انه علاجی
و لیس احد اعرف به منی فتبسم ابو عبد الله علیه السلام قال اتقول انه دابة تخرج من الماء او تصاد من
الماء فتخرج فاذا فقد الماء مات فقال الرجل صدقت جعلت فداک هکذا هو شرح مناسب این می‌آید در
کتاب الزی و التجمل و المروة در حدیث سیوم باب الخز که باب نهم است و از آن ظاهر میشود که خز سگ آبیست یعنی بودم نشسته نزد امام
جعفر صادق علیه السلام وقتی که داخل شد بر او مردی از خزفروشان پس گفت او را قربانت شوم چه میگویی در نماز در پوست خز پس امام
گفت پروایی نیست بنماز در آن پس گفت او را آن مرد قربانت شوم بدرستی که آن مرده است و آن صنعت منست و من میشناسم آن را پس
گفت او را امام جعفر صادق علیه السلام که من شناساترم بآن از تو پس گفت او را آن مرد بدرستی که آن صنعت منست و نیست هیچ‌کس شناساتر
بآن از من پس لب خنده کرد امام جعفر صادق علیه السلام بعد از آن گفت او را که آیا میگویی که بدرستی که آن چارپاییست که بیرون می‌آید
از آب یا شکار کرده میشود از آب پس بیرون آورده میشود پس چون نیابد در زمان معتد به آب را میمیرد پس گفت آن مرد که راست گفتی
قربانت شوم چنین است آن یعنی که بنای سخن من بر همین است که گفتی اصل فقال له ابو عبد الله علیه السلام فانک تقول انه
دابة تمشی علی اربع و لیس هو علی حد الحیتان فیکون ذکاته خروجه من الماء فقال الرجل ای و الله
هکذا اقول فقال له ابو عبد الله علیه السلام فان الله تبارک و تعالی احله و جعل ذکاته موته کما احل
الحیتان و جعل ذکاتها موتها شرح مراد بدابه اینجا چهارپاییست که چنگال ندارد چنانچه گذشت در شرح حدیث سیوم
این باب پس شامل سگ آبی نیست و حلیت آن اشارتست بآیت سوره مائده احل لکم صید البحر و طعامه متاعا لکم یعنی پس گفت او را امام جعفر صادق
علیه السلام پس بدرستی که تو میگویی بدرستی که آن چهارپاییست یعنی این که میرود بر چهار قایمه و نیست آن بر مرتبه ماهیان تا باشد
پاکیزه کردن آن بیرون آمدن آن از آب پس گفت آن مرد آری بخدا قسم که چنین میگویم پس گفت او را امام جعفر صادق علیه السلام پس بدرستی
که الله تعالی حلال کرده آن را و گردانیده پاکیزه کردن آن را مردن آن چنانچه حلال کرده ماهیان را و گردانیده پاکیزه کردن آنها را
مردن آنها مراد این است که بنابر آنچه گفتیم خز دو اعتبار دارد اول آنکه دابه است و باین اعتبار شریکست با دواب صحرایی و مانند سنجاب
که مذکور شد در حدیث سیوم این باب دوم اینکه حیوان آبیست و باین اعتبار شریکست با ماهیان در اینکه ذکاة آن موت آنست و از این
تقریر ظاهر میشود که منافات نیست میان این حدیث و آنچه منقولست که از حیوانات آبی غیر ماهی حلال نیست زیرا که میتواند بود که مراد
آبی محض باشد یعنی که دابه نباشد و الله اعلم عن اسمعیل بن سعید الاحوص قال سألت ابا الحسن
الرضا علیه السلام عن الصلوة فی جلود السباع فقال لا تصل فیها قال و سألته هل یصلی الرجل فی ثوب ابریسم
فقال لا شرح روایت است از اسمعیل بن سعید بن احوص گفت پرسیدم امام رضا علیه السلام را از نماز در پوستهای درندگان پس گفت که نماز

تقدم

تکرار

نگزارد آنها را راوی گفت و پرسیدم آن امام را که آیا نماز میگزارد مرد در جامه ابریشم پس گفت نه سیزدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام
قال سألته عن الرجل یکون فی السفر و معه السکین فی خفه لا یستغنی عنه او فی سراویله مشدودا
او المفتاح یخاف علیه الضیعة او فی وسط المنطقة فیها حدید قال لا باس بالسکین و المنطقة للمسافر فی
وقت ضرورة و کذلک المفتاح یخاف علیه او فی النسیان و لا باس بالسیف و کل آلة السلاح فی الحرب و فی غیر ذلک
لا یجوز الصلوة فی شیء من الحدید فانه نجس ممسوخ شرح الخف بضم خاء بانقطه و تشدید فاء پای پوشی از پوست که ساق آن بلند
است و در اکثر اوقات کنده میشود و اکثر با جمیع آن ساق دار میباشد و استعاره شده از خف بعیر که جزو پای بعیر است المنطقة
بکسر میم و سکون نون و فتح طاء بی‌نقطه و قاف کمربند مراد بحدید اعم از فولاد است فی وقت ضرورة خبر مبتدای محذوفست تقدیرها
و جمله استیناف بیانی سابق است و کل مجرورست السلاح بکسر سین بی‌نقطه و حاء بی‌نقطه آهنی که جزو آلت حربست یا کل آلتست لا یجوز
محمول بر کراهت مغلظه است چنانچه ظاهر میشود از حدیث سی و ششم این باب الممسوخ بسین بی‌نقطه و حاء بی‌نقطه ملاقات کرده شده
و مراد اینجا اینست که نجس نمیکند چیزی را بملاقات برطوبت و در بعض نسخ بخاء با نقطه است و آن تصحیف است یعنی روایت است از
امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از مردی که میباشد در سفری با او است کارد در موزه او یعنی بیان اینکه
مسافر بی‌نیاز نمیباشد از کارد که با خود داشته باشد یا در شبیج جامه او بر حالی که بسته شده ببند شبیج جامه یا با او است کلید
میترسد بر آن کلید گم شدن را اگر جدا از خود کند یا در کمر او کمربندیست که در آن کمربند است آهنی امام گفت نیست پروایی بکارد و
کمربند برای مسافر بیان اینکه آنها در وقت ضرورتست و همچنانست کلید که ترسد بر آن گم شدن را یا در فراموشی و نیست پروایی
بشمشیر و هر آلت آهن در جنگ خواه در سفر و خواه در حضر و در غیر آنچه مذکور شد جایز نیست نماز با چیزی از آهن چه بدرستی که آهن
نجسی است که نجس کننده نیست چهاردهم اصل عن علی بن مهزیار عن ابی علی بن راشد قال قلت لابی جعفر علیه السلام ما
تقول فی الفراء ای شیء یصلی فیه فقال ای الفراء قلت الفنک و السنجاب و السمور قال فصل فی الفنک
و السنجاب فاما السمور فلا تصل فیه قلت فالثعالب یصلی فیها قال لا و لکن تلبس بعد الصلوة قلت
اصلی فی الثوب الذی یلیه قال لا شرح الف لام الفراء در اول برای عهد خارجیست و اشارتست بآنچه متعارف بوده
و قیمت اعلی داشته در آن زمان و در دوم برای جنس است الفنک در اول مرفوعست و در دوم منصوب و مفعول فعل محذوفست تقدیر اردت
السمور بفتح سین بی‌نقطه و تشدید میم مضمومه و سکون واو و راء بی‌نقطه معروفست فاء در فالثعالب برای تفریع است و این بنابر آنست
که بعضی میگویند که فنک نوعی از روباهست که سیاهست و ظاهر جواب امام ابطال آن میکند و الله اعلم تلبس بصیغه مخاطب معلوم
باب علم و بصیغه غایب مجهول میتواند بود یعنی روایت است از علی بن مهزیار از ابو علی بن راشد گفت که گفتم امام محمد تقی علیه السلام را که چه
میگویی در این پوستینها کدام چیز نماز گزارده میشود در آن پس امام گفت کدام پوستینها را اراده کردی گفتم فنک و سنجاب و سمور
را امام گفت پس نماز بگزار در فنک و سنجاب پس اما سمور پس نماز نگزار در آن گفتم آیا پس پوستینهای روباه نماز گزارده میشود در آنها
امام گفت نه و لیکن میپوشی بعد از نماز گفتم نماز بگزارم در جامه که پهلوی پوستین روباهست یعنی که ابره آنست امام گفت نه میتواند
بود که نهی برای این باشد که سرایت چربی و مانند آن از سطح پوستین به ابره آن زود میشود پانزدهم اصل عن سفیان بن السمط
عن ابی عبد الله علیه السلام قال الرجل اذا اتزر بثوب واحد الی ثندوته صلی فیه شرح اتزر بتشدید
تاء دو نقطه در بالا و زای با نقطه و راء بی‌نقطه بصیغه ماضی معلوم باب افتعالست و تاء اول آن منقلب از یاء منقلب از همزه است ماخوذ است

ازار بکسر همزه بمعنی لنگ است ازار لنگ بر خود بستن اشده بضم و فتح تا نقطه و سکون نون و ضم دال و واو و تا فوقانی جای بستن آن
یعنی روایتست از سفیان بن سمط از امام جعفر صادق علیه السلام امام گفت که مرد چون لنگ بر خود بندد و یکجامه تا جای بستن خود
نماز میگزارد در آن جامه مراد آنست که اگر پایین تر از ناف باشد نماز در آن مکروهست اصل قال قرأت فی کتاب محمد بن
ابراهیم الی ابی الحسن علیه السلام یسأله عن الفنك یصلی فیه فکتب علیه السلام لا بأس به وکتب یسأله عن
جلود الارانب فکتب علیه السلام مکروه وکتب یسأله عن ثوب حشوه قز یصلی فیه فکتب علیه السلام
لا بأس به شرح مجموع این حدیث و حدیث اول این باب دلالت میکند بر اینکه فنك که ماکول اللحم باشد پس باک نداشته باشد بنابر حدیث
سیوم این باب حشوه بفتح حاء بی نقطه و سکون شین با نقطه و ضم واو و ضمیر غائب است القز بفتح قاف و تشدید زای با نقطه معرب کج
و آن قسمی از پیله کرم ابریشم است که کرم آنرا سوراخ میکند و بیرون می آید و تخم میریزد پس آن پیله را مانند پنبه ابریشم محلوج میکنند و ما
آنها بکار میبرند در درون جامه که شش ماه در شش ماه مانند آنها و مطرزی در مغرب گفته که و اما القز من الابریسم فمعرب قال اللیث هو ما
یسوی منه الابریسم و فی جمع التفاریق القز و الابریسم کالدقیق و الحنطة ابن بابویه گفته در فقیه در باب ما یصلی فیه و ما لا یصلی فیه من الثیاب و جمیع
الانواع که وکتب ابراهیم بن مهزیار الی ابی محمد الحسن علیه السلام یسأله عن الصلوة فی القرمز فان اصحابنا یتوقفون عن الصلوة فیه فکتب لا بأس
مطلقا والحمد لله قال مصنف هذا الکتاب رحمه الله و ذلک اذا لم یکن القرمز من ابریسم محض و الذی نهی عنه هو ما کان من ابریسم محض
وکتب الیه فی الرجل یجعل فی جبته بدل القطن قزا هل یصلی فیه فکتب نعم لا بأس به یعنی به قز المعز لا قز الابریسم و اطلاق قز بر موی
بز در کلام اهل لغت بنظر نرسیده و اینقدر هست که ترکان بز را کجی بکاف فارسیه و جیم فارسیه مینامند و از این متوهم میشود که موی بز را
کج گویند و قز معرب آن نیز باشد و نهی از نماز در ابریشم محض منافات ندارد با تجویز نماز در قز زیرا که قز ابریشم نمیگویند و ایضا ابریشم
محض بمعنی جامه ایست که از ابریشم بافته شده باشد و قز اینجا نابافته است والله اعلم یعنی سفیان گفت که من خواندم در مکتوب محمد بن
ابراهیم موصلی سوی امام موسی کاظم علیه السلام می پرسید او را از فنك که آیا نماز گزارده میشود در آن پس نوشت امام علیه السلام که پروایی نیست
با آن و ایضا نوشت می پرسید امام را از پوستهای [illegible] خرگوشها پس نوشت امام علیه السلام که مکروه و ممنوعست و ایضا نوشت می پرسید او را
از جامه که درون آن کج محلوج است بجای پنبه آیا نماز گزارده میشود در آن پس نوشت امام علیه السلام که پروایی نیست با آن شانزدهم اصل
سألت ابا الحسن علیه السلام عن الصلوة فی السمور والسنجاب والثعلب فقال لا خیر فی ذا کله ما خلا السنجاب
فانه دابة لا تأکل اللحم شرح پرسیدم امام رضا علیه السلام را از نماز در سمور و سنجاب و روباه پس امام گفت نیست خوبی در این همگی آن سوای
سنجاب چه بدرستی که آن چهارپای بی چنگالیست که نمیخورد گوشت را هفدهم اصل عن ابی عبدالله علیه السلام انه کره ان
یصلی و علیه ثوب فیه تماثیل شرح التماثیل جمع تمثال بکسر تاء دو نقطه در بالا و سکون میم و تا سه نقطه صورتها یعنی روایتست از امام
جعفر صادق علیه السلام اینکه او منع کرد اینرا که نماز گزارد مکلف در حالی که بر او باشد جامه که در آن باشد صورتها هجدهم اصل عن ابی
جعفر علیه السلام قال قلت له الطیلسان یعمله المجوس اصلی فیه قال الیس یغسل بالماء قلت بلی قال لا بأس
قلت الثوب الجدید یعمله الحائك اصلی فیه قال نعم شرح الطیلسان بفتح طاء بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین
و فتح و ضم و کسر لام و تخفیف سین بی نقطه چوخا و آن جامه ایست که تار آن از پنبه است و پود آن ابریشم است و دفع باران میکند و آن معرب
تالشانست و تالش اسم جماعتی است که چوخا پوشی در میان ایشان متعارفست یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلام راوی گفت که
گفتم او را اگر چوخا بافی [illegible] میسازند آنرا آیا نماز کنم در آن امام گفت آیا نیست اینکه شسته میشود با آب بعد از بیرون آمدن از دست

لفزبسهم

جولاهان

جولاهان مجوس گفتم بلی گفت پروایی نیست گفتم که جامه تازه میسازد آنرا جولاه مسلمان نماز کنم در آن امام گفت آری نوزدهم اصل سألت
اباعبدالله علیه السلام عن الرجل یصلی فی ثوب المرأة و فی ازارها و یعتم بخمارها قال نعم اذا کانت مأمونة شرح
پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که نماز میگزارد در جامه زن و در لنگ زن و بر سر می پیچد مقنعه زن را امام گفت آری اگر باشد
آن زن خاطر جمع کرده شده یعنی که از نجاسات احتراز میکرده باشد بیستم اصل سألت اباعبدالله علیه السلام عن الدراهم
السود التی فیها التماثیل ایصلی الرجل و هی معه فقال لا بأس اذا کانت مواراة شرح السود بضم سین بی نقطه و سکون
واو و دال بی نقطه جمع اسود سیاهها و مراد اینجا دراهمی است که صورت بت دارد مثل آنچه از فرنگ می آورند و در مقابل آن دراهم بیض
است بکسر باء یک نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و ضاد با نقطه چنانچه می آید در کتاب المعیشة در حدیث اول باب [illegible] که باب
الرجل یقرض الدراهم و یأخذ اجود منها است و مراد دراهمی است که سکه اسلام دارد و استعمال سود و بیض بمناسبت اینست که کفر ظلمت
است و اسلام نور است مواراة بصیغه اسم مفعول مهموز الفا و اوی و معتل اللام یائی از باب مفاعله پنهان کرده شده یعنی پرسیدم امام
جعفر صادق علیه السلام را از درهمهایی که در آن صورتها است آیا نماز میگزارد مرد در حالی که آنها با او باشد پس امام گفت پروایی
نیست چون باشد پنهان کرده شده در همیان و مانند آن بیست و یکم اصل و فی روایة عبدالرحمن بن الحجاج عنه علیه السلام قال
قال لا بد للناس من حفظ بضائعهم فان صلی و هی معه فلتکن من خلفه و لا یجعل شیئا منها بینه و
بین القبلة شرح و در روایت عبدالرحمن بن الحجاج از امام جعفر صادق علیه السلام عبدالرحمن گفت که امام گفت نیست چاره مردم را از نگاهداری
سرمایهای خود پس اگر مرد نماز کند و آن دراهم سود با او باشد پس باید که باشد در پس سر او و باید که نگرداند چیزی از آنها را میان خود
و میان قبله هر چند که پنهان در کیسه باشد بیست و دوم اصل عن ابی عبدالله علیه السلام قال تکره الصلوة فی الثوب المصبوغ
المشبع المفدم شرح المشبع بشین با نقطه و باء یک نقطه و عین بی نقطه بصیغه اسم مفعول باب افعال سیر کرده شده ذکر مصبوغ پیش از مشبع و ذکر این
دو پیش از مفدم شعر بانست که مصبوغ مطلق نیز بالجمله کراهت دارد و کراهت مشبع مطلق بیش از آنست و کراهت مفدم بیش از دوم است یعنی
روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت مکروهست نماز در جامه رنگ کرده شده سیر بغایت سرخ کرده شده بیست و سیوم اصل عن
ابی عبدالله علیه السلام قال صل فی مندیلك الذی تتمندل به و لا تصل فی مندیل یتمندل به غیرك شرح
المندیل بکسر و فتح میم زائده رومال که با آن عرق و چرک بدن و مانند آنها را پاک میکنند یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت نماز گزار در رومال تو که بدن خود را پاک میکنی با آن و نماز مگزار در رومالی که بدن خود را پاک میکند با آن غیر تو اشارتست باینکه
با عرق و چرک دیگری نماز مکن بیست و چهارم اصل قال ابو عبدالله علیه السلام لا تصل فیما شف او سف یعنی الثوب الصقیل
و روی لا تصل فی ثوب اسود فاما الخف او الکساء او العمامة فلا بأس شرح شف بشین با نقطه و تشدید فا
بصیغه ماضی معلوم باب ضرب است الشفوف نازکی جامه بروشنی که ته نما باشد سف بسین بی نقطه و تشدید فا بصیغه ماضی معلوم باب ضرب است
ماخوذ است از سف بکسر و ضم سین که نوعی جنبش از مار است که آنرا قم مینامند و مقصود اینجا براق بودنست چون پوست مار براق
میباشد یعنی کلام راویست و تفسیر شف دوم است الصقیل بفتح صاد بی نقطه و کسر قاف و یاء دو نقطه در پایین جلا داده شده مثل
جامه مهره زده شده الکساء بکسر کاف و تخفیف سین بی نقطه و الف ممدوده گلیم و آن جامه ایست از پشم که ردا میشود و عبا میشود
و سرپوش که بر سر عمامه یا کلاه پوشیده می شود برای پوشانیدن عمامه و کلاه از دزدها میشود یعنی گفت امام جعفر صادق
علیه السلام نماز مگزار در آنچه ته نما باشد یا مانند مار باشد میخواهد امام جامه مهره زده را و روایت کرده شده از امام علیه السلام

المفدم بفا و دال بی نقطه بصیغه
مفعول باب افعال بغایت سرخ
کرده شده صح

که نماز مگزار در جامه سیاه بیان این که اما موزه و کسا و عمامه پس روائی نیست از اینکه سیاه باشد بیست و پنجم اصل عن ابی الحسن
الرضا علیه السلم انه سأله عن جلود الدارش التی تتخذ منها الخفاف قال فقال لا تصل فیها فانها تدبغ
بخرء الکلاب شرح الدارش بدال بی نقطه و الف و فتح یا کسر یا ضم را بی نقطه و شین با نقطه نوعی از تیماج که سیاه است و شاید که همان باشد
که از ایه روغنی مینامند صاحب قاموس گفته الدارش جلد معروف اسود کانه فارسی خرء بضم خا با نقطه و ضم را بی نقطه و سکون واو
و همزه جمع خرء بفتح خا و سکون را و همزه است یعنی روایت از امام رضا علیه السلم اینکه راوی پرسید او را از پوستهای دارش
که ساخته میشود از آنها موزه ها راوی گفت که پس امام گفت نماز مگزار در آنها چه بدرستی که آنها دباغت کرده میشود به سرگینهای
سگان بیست و ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم فی الخز الخالص انه لا بأس به فاما الذی یخلط فیه وبر الارانب او
غیر ذلک مما یشبه هذا فلا تصل فیه شرح روایت از امام جعفر صادق علیه السلم در خز خالص اینکه شان اینست که نیست باکی
با آن پس اما آنچه مخلوط میشود در آن موی خرگوشها یا غیر آن از آنچه شبیه است آن را از اینکه از غیر ماکول اللحم است پس نماز مگزار در آن
بیست و هفتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم انه کان یکره ان یلبس القمیص المکفوف بالدیباج ویکره لباس الحریر ولباس
الوشی ویکره المیثرة الحمراء فانها میثرة ابلیس شرح یکره هر سه جا بصیغه مضارع معلوم است از باب
تفعیل است یا بصیغه مضارع مجهول از باب علم است الوشی بفتح واو و سکون شین با نقطه و تخفیف یا در اصل مصدر باب ضرب است و مستعمل شده
بمعنی اسم مفعول یا بکسر شین و تشدید یا بصیغه فعیل بمعنی مفعول است بر هر تقدیر مراد جامه نقش کرده شده است مثل جبه قلمکار
و مثل آنچه بدوختن ابریشم و مانند آن نقش شده باشد و مثل آنچه نقش آن با آن بافته شده باشد مخفی نماند که کراهت وشی برای
تنزیه است بنا بر اینکه تجویز آن می آید در کتاب الزی و التجمل در باب الوشی المیثرة بکسر میم و سکون یا دو نقطه در پایین منقلب از واو و فتح ثا
سه نقطه و را بی نقطه و تا تانیث آنچه بر بالای جامهای دیگر بپوشند مثل برانی و عبا و بعضی تفسیر بالش بالای زین میکنند یعنی روایت
از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او میخواست این را که پوشیده شود پیراهن سجاف کرده شده بدیبا و میخواست پوشیدن جامه حریر را
و پوشیدن جبه قلمکار و مانند آن را و میخواست بالاپوش سرخ را چه بدرستی که آن بالاپوش ابلیس است بیست و هشتم اصل قلت
لابی عبد الله علیه السلم الخفاف عندنا فی السوق نشتریها فما تری فی الصلوة فیها فقال صل فیها حتی یقال
لک انها میتة بعینه شرح بعینه بیا حرف جر و ضمیر راجع بقایل است که مفهوم میشود از یقال و عین بمعنی چشم است
و ظرف متعلق بمیته است یا ضمیر راجع بخف است که خریده شده و عین بمعنی شخص است و ظرف حال از ضمیر مستتر در میته است یعنی
گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که موزه ها در شهر ما در بازار میباشد میخریم آنها را پس چه می بینی در نماز در آنها پس امام گفت نماز
بگزار در آنها تا آنکه گفته شود ترا که آنها میته است بچشم آنکه گوید یا معنی که شخصی که معتمد علیه باشد گوید که من دیدم که همین خف از میته است
بیست و نهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال یکره السواد الا فی ثلثة الخف والعمامة والکساء شرح
روایت از امام جعفر صادق علیه السلم گفت مکروه است سیاهی مگر در سه چیز موزه و عمامه و عبا سی ام اصل عن ابی عبد الله علیه السلم
قال قلت له اصلی فی القلنسوة السوداء فقال لا تصل فیها فانها لباس اهل النار شرح
روایت از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت که گفتم او را که نماز گزارم در کلاه سیاه پس گفت نماز مگزار در آن چه بدرستی که
آن پوشش اهل جهنم است مراد اینست که لباس خاص عباسیان است بخلاف عمامه سیاه که مشترک است یا مراد اینست که لباس بعضی از
یا مراد اینست که زی منافقست یا مراد اینست که لباس کفار خواهد بود در جهنم سی و یکم اصل قلت لابی الحسن علیه السلم اعترض

السوق

السوق فاشتری خفا لا ادری اذکی هو ام لا قال صل فیه قلت فالنعل قال مثل ذلک قلت انی اضیق من هذا
قال اترغب عما کان ابو الحسن علیه السلم یفعله شرح گفتم امام رضا علیه السلام را که بر میخورم بازار را هر جای که باشد پس
میخرم موزه که نمیدانم که آیا پاکیزه کرده شده بذبح است آن یا نه امام گفت نماز گزار در آن گفتم پس نعل چونست گفت مثل آنست گفتم
بدرستی که من هر آینه تنگ میشوم از این امام گفت آیا دوری میکنی از آنچه امام موسی کاظم علیه السلام میکرد آنرا سی و دوم اصل عن ابراهیم بن
مهزیار قال سألته عن الصلوة فی جرموق واتیته بجرموق فبعثت به الیه فقال یصلی فیه
شرح الجرموق بضم جیم و سکون را بی نقطه و ضم میم و سکون واو و قاف پاپوشی که بر بالای موزه پوشیده میشود و آن معرب
سرموزه است یعنی روایت از ابراهیم بن مهزیار که از اصحاب امام محمد تقی و امام علی نقی و امام حسن عسکری و از سفرای صاحب الزمان علیهم السلم
است گفت پرسیدم امام را از نماز در سرموزه و آوردم سرموزه را یا معنی که آنرا بدر خانه او آوردم پس فرستادم آن سرموزه را نزد او هم
سوی او پس گفت نماز گزارده میشود در آن سی و سیوم اصل عن علی بن جعفر عن اخیه ابی الحسن علیه السلم قال سألته
عن رجل صلی وفی کمه طیر قال ان خاف الذهاب علیه فلا بأس قال وسألته عن الخلاخل
هل تصلح للنساء والصبیان لبسها فقال اذا کانت صما فلا بأس وان کانت لها صوت فلا شرح روایت از
علی بن جعفر از برادرش امام موسی کاظم علیه السلم گفت پرسیدم امام را از مردی که نماز گزارد در حالی که در آستین او مرغی بود امام گفت که اگر
ترسد که رفتن را از آن مرغ پس پروائی نیست راوی گفت و پرسیدم امام را از زیورهایی که در ساق پا میباشد آیا خوبست برای زنان
و اطفال پوشیدن آنها در نماز پس امام گفت اگر باشد بی آوازها پس پروائی نیست و اگر باشد آنها را آوازی پس خوب نیست
سی و چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال لا یصلی الرجل وفی تکته مفتاح حدید شرح روایت از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت نماز نمیگزارد مرد در حالی که در بند شلیته جامه او کلید آهنی باشد در غیر حال ضرورت مراد کراهت مغلظه است
سی و پنجم اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله لا یصلی الرجل وفی یده خاتم حدید شرح گفت رسول الله صلی الله
علیه وآله که نماز نمیگزارد مرد در حالی که در دست او انگشتری آهنی باشد مثل اینکه نگین آن فولاد باشد سی و ششم اصل و در روی
اذا کان المفتاح فی غلاف فلا بأس شرح ظاهر اینست که این حدیث مقدم بر سابق باشد یعنی و روایت کرده شده
که چون باشد کلیدی که با نماز گزار است در غلافی پس پروائی نیست باب شصت و یکم اصل ها الرجل یصلی فی الثوب وهو غیر طاهر
عالما او جاهلا شرح این باب بیان مردیست که نماز میگزارد در جامه در حالی که آن جامه پاک نیست دانسته یا نادانسته در این باب شانزده
حدیث است اول اصل سألت ابا عبد الله علیه السلم عن رجل صلی فی ثوب رجل ایاما ثم ان صاحب الثوب اخبره
انه لا یصلی فیه قال لا یعید شیئا من صلوته شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام از مردی که نماز گزارد در جامه مردی بر حضرت او
چند روز بعد از آن بدرستی که مالک جامه خبر داد او را که آن جامه نماز گزارده نمیشود در آن یا معنی که نجس است امام گفت اعاده
نمیکند چیزی از نماز خود را دوم اصل عن فضالة بن ایوب عن عبد الله بن سنان قال سألت ابا عبد الله علیه السلم
عن الرجل یصلی وفی ثوبه عذرة انسان او سنور او کلب ایعید صلوته فقال ان کان لم یعلم فلا یعید شرح
روایت از فضالة بن ایوب از عبد الله بن سنان گفت پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که نماز میگزارد در حالی که در
جامه اوست نجاست آدمی یا گربه یا سگ آیا اعاده میکند نماز خود را پس امام گفت اگر نمیدانست اصلا اعاده نمیکند سیوم
عن ابی عبد الله علیه السلم او ابی جعفر علیه السلم قال لا تعاد الصلوة من دم تبصره من غیر دم الحیض فان قلیله

وَكَثِيرُهُ فِي الثَّوْبِ إِنْ رَآهُ وَإِنْ لَمْ يَرَهُ سَوَاءٌ شرح بصيره بباء يك نقطه و صاد بى نقطه و را بى نقطه بصيغه مفعول از عبر بعلوم باب افعالست المعبار دبدان
و مراد اينجا ديدن در اثناى نماز است خواه بسيار باشد و خواه كم و ضمير مستتر راجع بنماز گزار است و ضمير بارز منصوب راجع بدم است يعنى روايت است
از امام جعفر صادق عليه السلم يا امام محمد باقر عليه السلم گفت كه اعاده كرده نميشود نماز بسبب خونى كه نماز گزار مى بيند آنرا در اثناى نماز از غير خون حيض گزارم
چه بدرستى كه كم خون حيض و بسيار آن در جامه اگر ببيند آنرا نماز گزار و اگر نبيند آنرا در اثناى نماز برابر است چهارم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِذَا أَصَابَ ثَوْبَكَ خَمْرٌ أَوْ نَبِيذٌ مُسْكِرٌ فَاغْسِلْهُ إِنْ عَرَفْتَ مَوْضِعَهُ وَإِنْ لَمْ تَعْرِفْ مَوْضِعَهُ فَاغْسِلْهُ
كُلَّهُ وَإِنْ صَلَّيْتَ فِيهِ فَأَعِدْ صَلَاتَكَ شرح خمر مستعمل ميشود در اعم از شراب انگور و هر چه روان و بالاصاله مست كننده باشد چنانچه
ظاهر ميشود از حديث شانزدهم اين باب و مراد اينجا شراب انگور است بقرينه مقابله و ميتواند بود كه مراد اعم باشد و او براى تشكيك راوى باشد
النبيذ بفتح نون و كسر باء يك نقطه و سكون ياء دو نقطه در پايين و ذال با نقطه بوزن و آن آبى است كه در آن جو يا مويز يا مانند آنها مى اندازند
و ميگذارند تا مست كننده ميشود و مسكر احتراز است از آنچه گذشت در كتاب الحجة در حديث ششم باب ما يفصل به بين دعوى المحق تا آخر كه باب
هشتادم است كه نبيذ گاهى مستعمل ميشود در آبى كه چيزكى از خرما در آن مى اندازند تا مزه آن بهتر شود و آن مسكر نيست يعنى روايت است از
امام جعفر صادق عليه السلام گفت چون برخورد جامه ترا خمر يا نبيذ مست كننده پس بشو آنرا اگر شناسى جاى آنرا فى الجمله و اگر نشناسى جاى آنرا
اصلا پس بشو آن جامه را همگى آن و اگر نماز گزاردى در آن جامه پس اعاده كن نماز خود را پنجم اصل عَنْ خَيْرَانَ الْخَادِمِ قَالَ كَتَبْتُ بشوید
إِلَى الرَّجُلِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ أَسْأَلُهُ عَنِ الثَّوْبِ يُصِيبُهُ الْخَمْرُ وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ أَيُصَلَّى فِيهِ أَمْ لَا فَإِنَّ أَصْحَابَنَا
قَدِ اخْتَلَفُوا فِيهِ فَقَالَ بَعْضُهُمْ صَلِّ فِيهِ فَإِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ شُرْبَهَا وَقَالَ بَعْضُهُمْ لَا تُصَلِّ فِيهِ فَكَتَبَ إِنَّمَا
عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا تُصَلِّ فِيهِ فَإِنَّهُ رِجْسٌ شرح خيران موكل بوده بخدمتى در خانه امام محمد تقى عليه السلم چنانچه گذشت در
كتاب الحجة در حديث دوم باب الاشارة و النص على ابى الحسن عليه السلم كه باب هفتاد و سيوم است و ظاهر آخر اين حديث در قال و سالت
اينست كه ادراك صحبت امام جعفر صادق عليه السلام نيز كرده و در كتب رجال از اصحاب امام على نقى عليه السلم شمرده شده و جمع اينها ممكن است
زيرا كه از وفات امام جعفر صادق عليه السلم تا وفات امام محمد تقى عليه السلم هفتاد و دو سالست الف لام الرجل براى عهد خارجى است و آن
عبارتست از امام محمد تقى عليه السلم و ميتواند بود كه مراد امام موسى كاظم عليه السلم باشد و او در و لحم الخنزير بمعنى او است جواب امام عليه السلم
در لحم الخنزير در اين مكاتبه منقول نشده و بنابر احتمال دوم ذكر حكم جرى كه در فقره آينده است بجاى ذكر حكم لحم الخنزير است زيرا كه هر دو از
مسوخات بنى اسرائيل است چنانچه گذشت در كتاب الحجة در حديث ششم باب ما يفصل به بين المحق و المبطل فى امر الامامة كه باب هشتادم است دعوی م
و اشتراك جرى و لحم خنزير در نجاست منافات ندارد با اينكه جرى از قسم اول النجس باشد و خنزير از قسم دوم باشد از قسم هشتم كه مذكور
ميشود و اختلاف اصحاب در خمر مبنى بر توهم منافات ميان دو روايت زراره است كه مذكور ميشود در حديث چهاردهم اين باب
يعنى روايت است از خيران خادم گفت نوشتم سوى آن مرد صلوات الله عليه مى پرسيدم او را از جامه كه برميخورد آنرا خمر يا گوشت خوك
آيا نماز گزارده ميشود در آن جامه يا نه چه بدرستى كه ياران ما اختلاف كردند در آن جامه كه خمر برخورده باشد آنرا پس گفت
بعض ايشان كه نماز بگزار در آن جامه چه بدرستى كه الله تعالى جز اين نيست كه حرام كرده آشاميدن خمر را يعنى كه حرام نكرده
نماز در جامه آلوده بآن را و گفت بعض ايشان كه نماز مگزار در آن جامه پس نوشت امام عليه السلم كه نماز مگزار در آن جامه چه بدرستى كه
آن جامه نجس است بر نكته تعليل نهى باينكه آن جامه رجس است اشارت است بتنبيه چيز اول استدلال بر نجاست خمر بآيه سوره مائده
انما الخمر و الميسر و الانصاب و الازلام رجس من عمل الشيطان فاجتنبوه لعلكم تفلحون و بيان آيه شد در كتاب الايمان و الكفر در شرح

حديث

حديث بيست و سيوم باب صد و دوازدهم كه باب الكباير است و مى آيد در كتاب المعيشة در حديث دوم باب القمار و النهبة كه باب چهلم است
و اينجا ميگوييم كه ميسر مصدر ميمى بمعنى قمار بازى نيست بلكه اسم مكان باب ضرب است و عبارتست از بساط قمار و الات شطرنج و نرد بود
در زمان نزول قرآن بعد از آن بساط اربعة عشر حادث شده و ملحق بميسر است ساير آلات قمار مثل گنجفه و تخته قمار بازى شده
باشد مثل گجول و جوز و تخم مرغ چنانچه ظاهر ميشود در كتاب الاشربه در شرح حديث اول باب سيوم باب النرد و الشطرنج كه آخر
ابواب است و مراد بالانصاب بتانست و مراد بالازلام تيرهاى بى پر و پيكانست كه براى فال گيرى نزد بتان يا براى قمار ميساختند
اند و رجس خبر هر يك از خمر و ميسر و انصاب و ازلام است و مصدر است بمعنى نجاست مثل فزادتهم رجسا الى رجسهم و حمل مصدر اينجا براى مبالغه
و من براى سببيت است و ظرف متعلق برجس است و مراد بعمل شيطان قدر مشترك ميان ساختن خمر و ميسر و انصاب و ازلام است
و فا در فاجتنبوه براى تفريع است و ضمير منصوب راجع بعمل الشيطان است و مراد اينست كه چون آن عمل باعث نجاست حسيه كه
متعلق بآن است پس معصيت كبيره است و فلاح بجنتها آن ميسر نيست و نهى از شرب خمر و استعمال ازلام معلوم ميشود بطريق
اولى دوم جواب اعتراض جمعى بر اين استدلال بنقض اجمالى كه اگر خمر باين آيت نجس باشد لازم مى آيد كه ميسر و ازلام نيز نجس باشد
و اين باطلست و حاصل جواب ظاهر است از آنچه گذشت در حديث سيزدهم باب ششم كه نجس بر دو قسم است اول نجس ممسوح بحاء بى نقطه
مثل آهن و آن نجس كننده نيست هر چند كه ملاقى شود برطوبت دوم نجس غير ممسوح مثل سگ و آن نجس كننده است و هر نجسى كه روان
بالاصاله باشد از قسم دوم است پس اگر خمر نجس باشد از قسم دوم خواهد بود بخلاف آن دو چيز زيرا كه ميتواند بود كه آنها نجس باشد
و نجاست آنها مثل نجاست آهن باشد اصل قَالَ وَسَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الرَّجُلِ يُعِيرُ ثَوْبَهُ لِمَنْ يَعْلَمُ أَنَّهُ
يَأْكُلُ الْجِرِّيَّ أَوْ يَشْرَبُ الْخَمْرَ فَيَرُدُّهُ أَيُصَلِّي فِيهِ قَبْلَ أَنْ يَغْسِلَهُ قَالَ لَا يُصَلِّي فِيهِ حَتَّى يَغْسِلَهُ شرح ضمير قال
راجع بخيران است و ميتواند بود كه راجع بالرجل باشد بنابر اينكه مراد امام موسى كاظم عليه السلم باشد و قول عبارت از ذكر در جواب
مكتوب باشد الجرى بكسر جيم و تشديد راء بى نقطه مكسوره و تشديد يا نوعى از ماهى بى فلوس يعنى و خيران گفت كه پرسيدم
امام جعفر صادق عليه السلم را از مردى كه بعاريه ميدهد جامه خود كسى را كه ميداند كه آنكس ميخورد جرى را يا مى آشامد خمر را پس
آنكس واپس ميدهد آن جامه را آيا نماز ميگزارد در آن جامه پيش از آنكه بشويد آنرا امام گفت نماز نميگزارد در آن جامه تا آنكه
بشويد آنرا هفتم اصل عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي رَجُلٍ صَلَّى فِي ثَوْبٍ فِيهِ جَنَابَةٌ رَكْعَتَيْنِ ثُمَّ عَلِمَ بِهِ
قَالَ عَلَيْهِ أَنْ يَبْتَدِئَ الصَّلَاةَ شرح روايت است از ابى بصير از امام جعفر صادق عليه السلم در مردى كه گزارد
در جامه كه در آن منى بود دو ركعت بعد از آن دانست آنرا در اثناى نماز امام گفت بر اوست اينكه از سر گيرد نماز را
اصل قَالَ وَسَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ صَلَّى وَفِي ثَوْبِهِ جَنَابَةٌ أَوْ دَمٌ حَتَّى فَرَغَ مِنْ صَلَاتِهِ ثُمَّ عَلِمَ قَالَ قَدْ
مَضَتْ صَلَاتُهُ وَلَا شَيْءَ عَلَيْهِ شرح ابو بصير گفت كه پرسيدم امام را از مردى كه نماز گزارد بر حالى كه در جامه او منى بود يا خون
بود تا آنكه فارغ شد از نماز خود بعد از آن دانست امام گفت بتحقيق كه گذشت نماز او و نيست چيزى بر او نهم اصل عَنْ أَبِي
عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قُلْتُ لَهُ الرَّجُلُ أَصَابَتْهُ جَنَابَةٌ بِاللَّيْلِ فَاغْتَسَلَ فَلَمَّا أَصْبَحَ نَظَرَ فَإِذَا فِي ثَوْبِهِ
جَنَابَةٌ فَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَدَعْ شَيْئاً إِلَّا وَلَهُ حَدٌّ إِنْ كَانَ حِينَ قَامَ نَظَرَ فَلَمْ يَرَ شَيْئاً فَلَا إِعَادَةَ عَلَيْهِ وَإِنْ
كَانَ حِينَ قَامَ لَمْ يَنْظُرْ فَعَلَيْهِ الْإِعَادَةُ شرح روايت است از امام جعفر صادق عليه السلم راوى گفت گفتم او را كه مردى برخورد او را
جنابت يعنى منى او در شب پس غسل كرد پس چون پا بروشنى صبح رسيد نگاه كرد پس ناگاه در جامه او منى بود پس امام گفت سپاس

السند است انکه وانکه نوشت چیزی را اگر بر جائی که برای آنخبر قرار دادی باشد بیان این انکه اگر در وقتی که برخواست از خواب نگاه کرد در
جامه و پیش چون انرا مثلا پس ندید چیزی از منی را پس نیست اعاده نماز بر او و اگر در وقتی که برخواست نگاه نکرد پس بر اوست اعاده
هشتم اصل عن احدهما علیهما السلم قال سالته عن الرجل یری فی ثوب اخیه دما وهو یصلی قال لا یؤذنه
حتی ینصرف شرح لا یؤذنه بهمزه و ذال با نقطه و یا و دو نقطه در پایین است در اکثر نسخ و در بعض نسخ بجای یا نون است و بر هر تقدیر
بصیغه مضارع غایب باب افعال است یعنی روایت است از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام راوی گفت پرسیدم امام را از مردی
که می بیند در جامه برادر خود خونی بر جائی که آن برادر نماز میگزارد امام گفت آزار نمیکند آن برادر را باین معنی که اعلام نمیکند آن
برادر را تا انکه رو گرداند بجانب راست برای سلام نهم اصل سالت ابا عبد الله علیه السلم عن رجل اصاب ثوبه جنابة
او دم قال ان کان علم انه اصاب ثوبه جنابة قبل ان یصلی ثم صلی فیه ولم یغسله فعلیه ان یعید
ما صلی وان کان لم یعلم به فلیس علیه اعادة وان کان یری انه اصابه شیء فنظر فلم یر شیئا اجزاه
ان ینضحه بالماء شرح یری بضم یا مضارعه بصیغه مضارع مجهول العین معتل اللام مجهول از باب افعال است بمعنی یظن و بصیغه معلوم از باب
منع است بمعنی یعلم و بر هر تقدیر فلم یر شیئا بمعنی است که ندانست که عین منی است در جامه نیست پس معلوم کرد که یا نبوده یا بسببی از
اسباب عین آن زایل شده یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که برخورده جامه او را منی یا خون گفت اگر
میدانست که برخورده است جامه او را منی مثلا پیش از آنکه نماز گزارد و بعد از آن نماز گزارده باشد در آن بر جائی که نشسته باشد آنرا
پس بر اوست اینکه اعاده کند آنچه را که گزارده و اگر نمیدانست آنرا پس نیست بر او اعاده و اگر گمان داشت این را که شاید اینست
که برخورده آن جامه را چیزی از منی پس نگاه کرد و پس ندید چیزی را باین معنی که ندانست که عین منی در آن نیست کافیست او را اگر ترکند آنرا
باشیدن آب دهم اصل عن ابن مسکان قال بعثت بمسئلة الی ابی عبد الله علیه السلم مع ابراهیم بن میمون
قلت سله عن الرجل یبول فیصیب فخذه قدر نکتة من بوله فیصلی ویذکر بعد ذلک انه لم یغسلها قال
یغسلها ویعید صلوته شرح روایت است از عبد الله بن مسکان بضم میم و سکون سین بی نقطه گفت فرستادم مسئله سوی امام جعفر صادق
علیه السلام با ابراهیم بن میمون گفتم سوال کن امام را از مردی که بول میکند پس میخورد ران او را بمقدار نقطه از بول او پس نماز میگزارد
پس یاد میکند و یاد می آورد بعد از آن پیش از خروج وقت یا نیز اگر او نشست آن نقطه را یا نه از امام گفت میشوید آنرا و اعاده
میکند نماز خود را یازدهم اصل عن فضالة عن ابان عن عبد الرحمن بن ابی عبد الله قال سالت ابا عبد الله علیه السلم
عن الرجل یصلی وفی ثوبه عذرة من انسان او سنور او کلب ایعید صلوته قال ان کان لم یعلم فلا یعید شرح
این موافقت با حدیث دوم این باب و تکرار برای اختلاف واسطه میان فضاله و امام علیه السلام است دوازدهم اصل عن ابی عبد الله
علیه السلم قال اغسل ثوبک من بول کل ما لا یؤکل لحمه شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بشوی جامه
خود را از بول هر چه خورده نمیشود و بول گوشت آن سیزدهم اصل سالت ابا عبد الله علیه السلم عن رجل یتقیا فی ثوبه یجوز
ان یصلی فیه ولا یغسله قال لا باس به شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که قی میکند در جامه خود آیا جایز است
او را اینکه نماز گزارد در آن جامه بر جائی که نشوید آنرا امام گفت پروائی نیست با آن چهاردهم اصل عن علی بن مهزیار قال قرات
فی کتاب عبد الله بن محمد الی ابی الحسن علیه السلم جعلت فداک روی زرارة عن ابی جعفر وابی عبد الله علیهما السلم
فی الخمر یصیب ثوب الرجل انهما قالا لا باس بان یصلی فیه انما حرم شربها وروی زرارة عن ابی عبد الله علیه السلم

انه قال

انه قال اذا اصاب ثوبک خمر او نبیذ یعنی المسکر فاغسله ان عرفت موضعه وان لم تعرف موضعه فاغسله
کله وان صلیت فیه فاعد صلوتک فاعلمنی ما اخذ به فوقع بخطه علیه السلم خذ بقول ابی عبد الله
علیه السلم شرح خمر و نبیذ بیان شد در شرح حدیث چهارم این باب یعنی المسکر کلام راوی است خذ بقول ابی عبد الله علیه السلم اشارتست بانکه
منافات نیست میان این دو روایت هر دو قول امام جعفر صادق علیه السلام است و این مبنی بر انست که روایت اولی در خمریست که
برمیخورد جامه را و بعد از آن شسته میشود پس مراد اینست که جامه مست نمیشود و اثر خمر در آن جامه چند روز باقی نمیماند بلکه بمحض شستن
زایل میشود و نماز در آن صحیح میشود بخلاف آدمی که بشرب خمر مست میشود و هر چند شسته شود اثر آن بر طرف نمیشود و در بعض روایات
اینست که تا چهل روز نماز او مقبول نیست و روایت ثانیه در جامه ایست که خمر و مانند آن برخورده باشد آنرا و هنوز شسته نشده باشد
پس حرم در انما حرم شربها بصیغه ماضی معلوم باب تفعیلست و شربها مرفوع و فاعل آنست التحریم بمعنی منع کردن چیزی بر کسی مثل وحرمنا
علیه المراضع یعنی روایت است از علی بن مهزیار گفت خواندم در مکتوب عبد الله بن محمد سوی امام موسی کاظم یا امام رضا علیهما السلم
که قربانت شوم روایت کرد زراره از امام جعفر صادق علیهما السلام در شراب انگور که برمیخورد جامه مرد را اینکه آن دو امام گفتند که روا — محمد باقر و امام هم
نیست باینکه نماز گزارد در آن جامه بیان این انکه جز این نیست که باطل کرده نماز را آشامیدن خمر بقدری که مست کند و روایت
کرد زراره از امام جعفر صادق علیه السلم اینکه چون برخورد جامه ترا شراب انگوری یا نبیذی میخواست نبیذ مست کننده را که بوده است — او گفت هم
پس بشو آن برخورده را اگر شناسی جای آنرا فی الجمله و اگر نشناسی جای آنرا اصلا پس بشو جامه را بهمگی آن و اگر نماز گزارده باشی
در آن جامه پس اعاده کن نماز خود را پس اعلام کن مرا آنچه چنگ زنم بآن و از آن جدا نشوم پس امام موسی کاظم علیه السلم نوشت بخط خود
علیه السلام که چنگ زن بگفته امام جعفر صادق علیه السلام در اول و در آخر اشارتست باینکه توهم منافات میان این دو روایت
بنابر خطای تست که حرم را بصیغه مجهول شربها را مرفوع خواندی یا حرم را بصیغه معلوم و ضمیر مستتر راجع بالله تعالی و شربها را
منصوب خواندی پانزدهم اصل عن ابی جمیل البصری قال کنت مع یونس ببغداد وانا امشی معه فی السوق
ففتح صاحب الفقاع فقاعه فقفز فاصاب ثوب یونس فرایته قد اغتم لذلک حتی زالت الشمس
فقلت له یا ابا محمد الا تصلی قال فقال لیس ارید ان اصلی حتی ارجع الی البیت واغسل هذا الخمر من ثوبی
فقلت له هذا رای رایته او شیء ترویه فقال اخبرنی هشام بن الحکم انه سال ابا عبد الله
علیه السلم عن الفقاع فقال لا تشربه فانه خمر مجهول فاذا اصاب ثوبک فاغسله شرح الفقاع بضم فا و تشدید
قاف والف و عین بی نقطه نبیذی که بجوش آمده باشد و کف کرده باشد و هنوز رسا نشده باشد و مست کننده نشده باشد
چنانچه ظاهر میشود از آنچه می آید در کتاب الاشربه در حدیث باب المسکر یقطر منه فی الطعام که باب بیست و نهم است قفز بقاف
و فا و زای با نقطه بصیغه ماضی معلوم باب ضرب است فاذا اصاب اشارتست باستدلال بآیت سوره مائده چنانچه گذشت در شرح
حدیث پنجم این باب یعنی روایت است از ابو جمیل بصری گفت بودم با یونس بن عبد الرحمن در بغداد و من راه میرفتم با او در بازار
پس گشود فقاع فروش فقاع خود را پس فقاع جست پس برخورد جامه یونس را پس دیدم یونس را که بتحقیق غمناک شد برای آن تا آنکه
زوال شد آفتاب پس گفتم او را که ای ابو محمد آیا نماز نمیگزاری ابو جمیل گفت که پس یونس گفت نمیخواهم که نماز گزارم تا آنکه
برگردم سوی خانه و بشویم این خمر را از جامه خود پس گفتم او را که آیا این اعتقادیست که از پیش خود داری اعتقاد بآن یا خبریست که — کردی هم
روایت میکنی آنرا از امامی پس یونس گفت که خبر داد مرا هشام بن الحکم که او پرسید امام جعفر صادق علیه السلام را از فقاع پس امام گفت

میان شام آنرا چه بدرستی که آن خمر است که نزد اکثر مردم مجهول است خمر بودن آن پس حیوان بر خود جامه تر از این شراب آنرا انداز دوم

حسل کتبت الی الرضا علیه السلام انی اعمل اغماد السیوف من جلود الحمر المیتة فتصیب ثیابی فاصلی فیها فکتب علیه السلام الی اتخذ ثوبا لصلوتک فکتبت الی ابی جعفر علیه السلام کنت کتبت الی ابیک علیه السلام بکذا وکذا فصعب علی ذلک فصرت اعملها من جلود الحمر الوحشیة الذکیة فکتب الی کل اعمال البر بالصبر یرحمک الله فان کان ما تعمل وحشیا ذکیا فلا باس شرح الاغماد بغین با نقطه و دال بی نقطه جمع غمد بکسر غین و سکون میم غلاف ها الحمر بضم حا بی نقطه و ضم میم و را بی نقطه جمع حمار البر بکسر با یک نقطه و تشدید را بی نقطه نیکی و بفتح با نیکو و هر دو اینجا مناسب است یعنی نوشتم سوی امام رضا علیه السلام بدرستی که من میسازم غلافهای شمشیرها از ساغریهای خران مرده پس رسید جامهای مرا پس نماز میگذارم در آنها پس نوشت علیه السلام سوی من که فرا گیر جامه علیحده برای نماز خود پس نوشتم سوی امام محمد تقی علیه السلام که نوشته بودم سوی پدر تو علیه السلام چنین و چنین پس مشکل شد بر من آنچه امر کرده بود پس گردیدم میسازم آن غلافها را از ساغریهای خران وحشی که ذبح کرده شده است پس امام نوشت سوی من که جمیع عملهای خیر بوسیله نگاهداری خود از حرامهاست رحمت کناد ترا الله تعالی اشارتست باینکه هر که دعوی کند که از روی ضرورت کسب حرام میکند دروغ میگوید زیرا که چون خود را از حرام نگاه نداشته در رزق بر او بسته شده و اگر خود را نگاهدارد از روی جد و صدق نیت در رزق حلال گشوده میشود | حلال م

پس اگر باشد آنچه میسازی ساغری وحشی ذبح کرده شده پس پروائی نیست اشارتست باینکه اصل صنعت با میته قطع نظر از نماز با آلوده بآن نیز قبیحست اگر چه در جواب مکتوب اول مذکور نیست والله اعلم باب شصت و دوم اصل باب الرجل یصلی وهو متلثم او مختضب او لا یخرج یدیه من تحت الثوب فی صلوته شرح المتلثم بثا سه نقطه بصیغه اسم فاعل باب تفعل کسی که دهن بسته باشد بر خود و یدیه بفتح یا دو نقطه در پایین و فتح دال و سکون یا دوم است و ذکر این بعنوان مثالست بقرینه ذکر حدیث چهارم در تحت عنوان این باب و میتواند بود که جبیه بفتح با یک نقطه و کسر دال و تشدید یا دو نقطه در پایین بصیغه فعیل بمعنی فاعل متعلق الام دادی باب بعضی باشد بمعنی آنچه ظاهر میباشد غالبا از آدمی مثل دو دست و پیشانی که جزو وجه است یعنی این باب بیان مردیست که نماز میگذارد در حالی که او چیزی بر دهن خود بسته یا رنگ بر خود گذاشته و یا پارچه بر بالای آن بسته یا بیرون نمی آورد دو دست خود را مثلا از پایین جامه در نماز خود در این باب پنج حدیث است اول اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال قلت له ایصلی الرجل وهو متلثم فقال اما علی الارض فلا واما علی الدابة فلا باس شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلام راوی گفت گفتم او را آیا نماز میگذارد مرد در حالی که او دهن بسته دارد امام گفت اما بر زمین پس نه و اما بر بالای چارپا پس پروائی نیست

دوم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلام عن الرجل یصلی وعلیه خضابه قال لا یصلی وهو علیه | خضابه قال لا یصلی وهو علیه صح

ولکن ینزعه اذا اراد ان یصلی قلت ان حناءه وخرقته نظیفة فقال لا یصلی وهو علیه والمرأة ایضا لا تصلی وعلیها خضابها شرح الخضاب بکسر خا با نقطه و ضاد با نقطه و الف و با یک نقطه آنچه آدمی بآن رنگ میکند دست خود را یا پای خود را یا ریش خود را یا ابروی خود را یا سر خود را یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که نماز میگذارد در حالی که بر او است خضاب او گفت نماز میگذارد در حالی که آن خضاب بر او باشد ولیکن بر میدارد آنرا چون خواهد که نماز گذارد گفتم بدرستی که حنای او و پارچه او که بر بالای حنا بسته پاکست پس امام گفت نماز نمیگذارد در حالی که آن خضاب بر او است و زن نیز نماز نمیگذارد در حالی که بر او باشد خضاب او

سوم اصل کنت عند ابی عبد الله علیه السلام فدخل علیه عبد الملک القمی فقال اصلحک الله

اسجد ویدای فی ثوبی فقال ان شئت قال ثم قال انی والله ما من هذا وشبهه اخاف علیکم شرح من بر اشعلقست با خاف و تقدیم ظرف برای حصر است اشارتست بخوف وقوع افراط و تفریط در دین از مخالطان که میباشند با طلق شیعه امامیه یعنی بودم نزد امام جعفر صادق علیه السلام پس داخل شد بر او عبد الملک قمی گفت نگاهدارد ترا الله تعالی آیا سجده کنم در حالی که دست من در آستین جامه من باشد پس امام گفت اگر خواهی اشارتست باینکه اگر نکنی بهتر است بعد از آن امام گفت بدرستی که من بخدا قسم نه از این و مانند این | راوی گفت که م

میترسم بر شما میان چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام فی الرجل یصلی وهو یومی علی دابته قال یکشف موضع السجود شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که نماز میگذارد در حالی که او اشاره میکند بجای رکوع و سجود بر بالای چارپای خود امام گفت میگشاید جای سجده را مراد پیشانیست یا مراد پیشانی و دو دستست پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام فی رجل صلی صلوة فریضة وهو معقص الشعر قال یعید صلوته شرح المعقص بعین بی نقطه و قاف و صاد بی نقطه بصیغه اسم مفعول باب تفعیل برای مبالغه است ماخوذ است از عقص بفتح عین و سکون قاف که بمعنی تافتنست مو سر بافتن آن یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که گزارد نماز فریضه را در حالی که او بغایت بافته شده موی سر بود گفت اعاده میکند نماز خود را شاید که برای این باشد که موهای بافته شده که بر پیشانی افتاده باشد مانع رسیدن پیشانی بزمین است هر چند که بعض پیشانی مکشوف باشد بخلاف موی بافته و نابافته زیرا که مانع رسیدن بعض پیشانی که مکشوفست بزمین نیست و لهذا در بعض روایات غیر کافی تجویز آن شده والله اعلم باب شصت و سیوم اصل باب صلوة الصبیان ومتی یؤخذون بها شرح این باب بیان نماز اطفالست و اینکه چه وقت گرفتار کرده میشوند بنماز در این باب سه حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام عن ابیه علیه السلام قال انا نامر صبیاننا بالصلوة اذا کانوا بنی خمس سنین فمروا صبیانکم بالصلوة اذا کانوا بنی سبع سنین ونحن نامر صبیاننا بالصوم اذا کانوا بنی سبع سنین بما اطاقوا من صیام الیوم ان کان الی نصف النهار او اکثر من ذلک او اقل فاذا غلبهم العطش والغرث افطروا حتی یتعودوا الصوم ویطیقوه فمروا صبیانکم اذا کانوا بنی تسع سنین بالصوم ما استطاعوا من صیام الیوم فاذا غلبهم العطش افطروا شرح اختلاف صبیان بنی هاشم و غیر ایشان در امر بصلوة باعتبار اختلاف در زیرکی است و مناط امر بصلوة یاد گرفتن صلوة است در هر سنی که میسر شود و مبدا آن پنج سالگی است و منتهی آن نه سالگی است چنانچه گذشت در کتاب الجنایز در شرح حدیث دوم باب غسل الاطفال آخر که باب هفتاد و سیوم است و می آید در کتاب الوصایا در حدیث هفتم آخر ابواب که یؤمر الصبی بسبع ویؤمر بالصلوة لتسع الغرث بفتح غین با نقطه و فتح را بی نقطه و ثا سه نقطه مصدر باب علم گرسنگی یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام گفت شیعه خود را که بدرستی که ما امر میکنیم اطفال خود را چون باشند فرزندان پنجساله پس شما امر کنید | بنماز م

اطفال خود را بنماز چون باشند فرزندان هفت ساله و ما امر میکنیم اطفال خود را بروزه چون باشند فرزندان هفت ساله بآنچه طاقت داشته باشند از روزه روز اگر باشد طاقت تا نصف روز یا بیشتر از آن یا کمتر چون عاجز کند ایشان را گرسنگی | پس م

و گرسنگی افطار میکنند تا عادت کنند روزه را و طاقت داشته باشند آنرا پس شما امر کنید اطفال خود را چون باشند فرزندان نه ساله بروزه چندانکه وسعت و قدرت داشته باشند از روزه روز پس اگر عاجز کند ایشان را تشنگی مثلا افطار میکنند

دوم اصل کان علی بن الحسین علیه السلام یامر الصبیان یجمعون بین المغرب والعشاء ویقول هو خیر من ان یناموا عنها عادت امام زین العابدین علیه السلام این بود که امر میکرد اطفال را که جمع میکردند میان نماز شام و نماز

خفتن و میگفت آن جمع بهترست از اینکه تاخیر کنند خفتن را و بسبب خواب غافل شوند از نماز خفتن و آنرا ترک کنند سیوم اصل عن
ابی جعفر علیه السلم قال سألته عن الصبیان اذا صفّوا فی الصلوة المکتوبة قال لا تؤخروهم عن الصلوة المکتوبة
وفرّقوا بینهم شرح الصلوة المکتوبة عبارتست از نماز بالغان که فریضه است پس صف اطفال در صلوة مکتوبه عبارتست از اینکه صف
اطفال واسطه شود میان دو صف بالغان پس بعد میان دو صف بالغان زیاد شود بقدری که زیاد بر آن خلاف مستحب باشد و عبارت
لا تؤخروهم عن الصلوة المکتوبة نهی است از اینکه تاخیر کنند صف اطفال را بعد از جمیع صفوف بالغان بنا بر اینکه چون اطفال جمع شوند و ناظری
بر ایشان نباشد بازی و خنده میکنند و فرقوا بینهم اشارتست باینکه چنانچه تاخیر صف ایشان خوب نیست توسیط صف ایشان نیز
خوب نیست یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلم راوی گفت پرسیدم او را از اطفال اگر صف زنند در نماز فریضه یعنی که در
یکصف غیر ایشان کسی نباشد و آن صف میان دو صف بالغان باشد امام گفت موخر مدارید ایشان را از نماز فریضه بالغان و تفریق
کنید میان ایشان باب صلوة الشيخ الكبير والمريض شرح این باب بیان نماز پیر کهن سال و بیمارست و در این باب سیزده
حدیث اول اصل قلت لابی جعفر علیه السلم اتصلی النوافل وانت قاعد فقال ما اصلیها الا وانا قاعد منذ
حملت هذا اللحم وبلغت هذا السن شرح حملت بصیغه ماضی متکلم معلوم از باب ضرب یا مجهول از باب تفعیل و مشهورست که امام محمد باقر
علیه السلام فربه بوده یعنی گفتم امام محمد باقر علیه السلام را که آیا میگزاری نمازهای نافله را در حالی که نشسته باشی پس گفت نمیگزارم آنها را
مگر در حالی که من نشسته باشم از زمانی که برداشتم این گوشت فربهی را و رسیدم باین سن پیری دوم اصل عن ابی بصیر عن ابی جعفر
علیه السلم قال قلت له انا نتحدث نقول من صلی وهو جالس من غیر علة کانت صلوته رکعتین
برکعة وسجدتین بسجدة فقال لیس هو هکذا هی تامة لکم شرح مخاطب لکم ابو بصیر یحیی بن القاسم که کور بوده و امثال
از صاحبان اندک عذر پس ضمیر هو در لیس هو هکذا راجع بمفعول نقول است و مقصود اینست که مراد بعلت در آن حدیث آن نیست
که تو فهمیدی که بیماری و مانند آن از عذرهای شدید باشد بلکه شامل کوری و امثال آن از اندک عذر هست یعنی روایتست از
ابو بصیر کور از امام محمد باقر علیه السلام ابو بصیر گفت که گفتم او را بدرستی که ما صاحبان اندک عذر گفتگو میکنیم با یکدیگر میگوییم که هر که
نماز گزارد در حالی که او نشسته باشد بی بیماری و مانند آن میشود نماز او دو رکعت بجای یکرکعت در ثواب و دو سجده بجای یک سجده
پس امام گفت نیست آن چنین که فهمیده آن نماز نشسته ثواب نماز ایستاده دارد برای شما کوران و امثال کوران مثل بسیار فربه چنانچه
گذشت در حدیث سابق سیوم اصل عن جمیل بن دراج انه سأل ابا عبد الله علیه السلم ما حدّ المریض الذی
یصلی قاعدا فقال ان الرجل لیوعک ویحرج ولکنه هو اعلم بنفسه ولکن اذا قوی فلیقم شرح
یوعک بیاء و عین مهمله بصیغه مضارع مجهول ثلاثی مجرد ماخوذست از وعک بفتح واو و سکون عین بمعنی اندک تب یحرج بحاء
مهمله و را بی نقطه و جیم بصیغه مضارع مجهول باب ثلاثی مجرد ماخوذست از حرج بفتح حا و فتح را بمعنی تنگی بسیار یعنی روایتست از
جمیل بن دراج اینکه او پرسید امام جعفر صادق علیه السلم را که چیست مرتبه بیماری که نماز میگزارد نشسته پس امام گفت بدرستی که مرد
هر آینه اندک تب میکند و بسیار تنگ حال میشود و لیکن آن بیمار داناترست بحال خود یعنی که چون ضعف دانسته باشد نشسته کاهی هم
نماز میگزارد و لیکن چون قوت بهم رساند در اثنای نماز پس باید که برخیزد سألت ابا عبد الله علیه السلم عن الرجل
والمرأة یذهب بصره فیأتیه الاطباء فیقولون نداویك شهرا او اربعین لیلة مستلقیا کذلک یصلی فرخص
فی ذلک وقال فمن اضطر غیر باغ ولا عاد فلا اثم علیه واو در المرأة بمعنی او است و ضمیر بصره راجع برجل است

مثل

مثل تفسیر غیر طالب صید یعنی صید کننده بقصد لذت نه برای قوت عیال و تفسیر عادی بسارق می آید در حدیث ششم باب شصتادم
یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مرد یا زن که برطرف میشود دیدن او بنزول آب و مانند آن پس می آیند نزد او طبیبان
پس میگویند که علاج میکنیم ترا امیل زدن و مانند آن در یکماه یا چهل روز در حالی که تو بر پشت خوابیده باشی آمرزد چنان خوابیده نماز میگزارد
پس امام علیه السلام رخصت داد در آن و گفت از سوره بقره و سوره نحل که بیچاره شود در حالی که غیر طالب صید باشد و غیر سارق پس هر که
باشد پس نیست گناهی بر او بعد از آنکه در سوره بقره چنین است یا ایها الذین امنوا کلوا من طیبات ما رزقناکم واشکروا لله ان کنتم ایاه
تعبدون انما حرم علیکم المیتة والدم ولحم الخنزیر وما اهل به لغیر الله فمن اضطر غیر باغ ولا عاد فلا اثم علیه و در اینجا احتمالات بسیارست
و از آن جمله اینست که مراد بطیب چیزی از ماکولات باشد که جایز الاکل باشد در این شریعت و مراد بما رزقناکم چیزی باشد که مغصوب نباشد
و حصر مفهوم از انما مبنی بر این باشد که این چهار چیز در شریعت عیسی حلال بوده و در این شریعت حرام شده و هر چیز غیر آنها است از حرامها
در این شریعت حرمت آن مشترکست میان این شریعت و شریعت عیسی مثل خمر پس داخل طیبات نیست بخلاف آن چهار چیز فا در فمن اضطر اصلا
اگر برای تفریع باعتبار رعایت مفهوم شرط که مدلول من است لیس دلالت خواهد کرد در اینکه هر حرامی برای مضطر جامع این دو حال
جایز است و ذکر امام این آیت را برای استدلال بر سابق خواهد بود و اگر فا برای تعقیب است پس ذکر امام این آیت را برای تنظیر خواهد بود
زیرا که استدلال بقیاس فقهی جایز نیست والله اعلم ترجمه ای جماعتی که مؤمن شده اید برسالت محمد صلی الله علیه و آله بخورید از پاکیزهای
آنچه روزی کردیم شما را و شکر کنید برای الله تعالی و بشناسید وسعت طیبات را در این شریعت اگر بودید با پرورش که الله تعالی را و بس عبادت
میکردید یا وسعت طیبات در این شریعت اینکه حرام نکرد الله تعالی بر شما از جمله طیبات شریعت عیسی مگر میته را و خون را و گوشت
خوک را و آنچه نام غیر الله تعالی بر آن برده شده باشد در وقت ذبح آن پس بنابر حرام کردن آنچه مذکور شد اگر کسی مضطر شود در حالی
که طالب صید نباشد و سارق نباشد پس نیست گناهی بر او و اگر با وجود مضطر نشود گناهکارست در خوردن غیر طیبات این شریعت
پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال سألته عن المریض اذا لم یستطع القیام والسجود قال یومی برأسه
ایماء وان یضع جبهته علی الارض احب الی شرح ان یضع بفتح همزه و سکون نون مبتدا است احب خبرست
یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت پرسیدم او را از بیمار چون وسعت و قدرت نداشته باشد ایستادن را
و سجده را امام گفت اشارت میکند بسر خود نوعی از اشاره یعنی که برای سجده بیشتر خم میشود از رکوع و اینکه گذارد پیشانی
خود را بر زمین برای سجده اگر قدرت داشته باشد محبوبترست سوی من ششم اصل عن ابی جعفر علیه السلم قال المریض
یومی ایماء شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت بیمار اشارت میکند نوعی از اشارت بیان شد در شرح سابق
هفتم اصل سألت ابا جعفر علیه السلم عن المبطون فقال یبنی علی صلوته شرح المبطون بمیم و طاء بی نقطه کسی که
علت شکم دارد ماخوذست از بطن بفتح با و فتح طا بمعنی علت شکم مثل اسهال یعنی پرسیدم امام محمد باقر علیه السلم را از صاحب
اسهال پس گفت بنا میگذارد بر نماز خود یعنی که تتمه نماز را میکند بعد از طهارت یا مراد اینست که حاجت بطهارت نیز نیست
هشتم اصل عن ابی جعفر علیه السلم قال قلت له الرجل یصلی وهو قاعد فیقرأ السورة فاذا اراد ان یختمها قام
فرکع باخرها فقال صلوته صلوة القائم شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلم راوی گفت که گفتم او را مردی نماز نافله
میگزارد در حالی که او نشسته است پس میخواند سوره را هر که تمام کند آنرا برمیخیزد پس رکوع میکند باخر سوره پس امام گفت
نماز او نماز ایستاده است یعنی که دو رکعت او بجای یکرکعت نیست نهم اصل عن معاویة بن میسرة انه سأل

اباعبدالله علیه السلام عن الرجل یمد احدی رجلیه بین یدیه وهو جالس قال لا بأس ولا اراه الا قال
فی المعتل والمریض وفی حدیث آخر یصلی متربعا ومادا رجلیه کل ذلک واسع شرح میسره بفتح میم وسکون
یا دو نقطه در پایین و فتح سین بی نقطه است سنان بکسر سین بی نقطه است اراه بضم همزه بصیغه مضارع متکلم مجهول معتل
اللام یائی باب افعال بمعنی لا اظنه ونایب فاعل ضمیر مستتر است که مفعول اول است وضمیر بارز مفعول دوم است وراجع بامام علیه السلام
است یعنی روایت از معاویة بن میسره است که از یاران پرسید امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که میکشد یکی از دو پای خود را در
پیش خود که او نشسته است برای تشهد و مانند آن امام گفت پروایی نیست وگمان ندارم امام را مگر اینکه گفته باشد در کسی که علتی
داشته باشد یا بیمار باشد و در حدیثی دیگر از امام جعفر صادق علیه السلام این تتمه نیز هست که نماز میگزارد در حالی که چهار زانو باشد
در حالی که کشیده باشد دو پای خود را هر کدام از آنچه مذکور شد جایز است نهم اصل من سماعة قال سئل عن الاسیر یأسره
المشرکون فتحضره الصلوة ویمنعه الذی اسره منها قال یومی ایماء شرح روایت است از سماعه که از راویان امام جعفر صادق
و امام موسی کاظم علیهما السلام است گفت پرسیده شد امام از اسیری که اسیر میکنند او را مشرکان پس حاضر میشود نزد او وقت نماز و منع میکند
او را آنکه اسیر کرده او را از نماز امام گفت اشاره میکند برای رکوع و سجود نوعی از اشاره که میسر باشد دهم اصل من ابی حمزة عن ابی
جعفر علیه السلام فی قول الله عزوجل الذین یذکرون الله قیاما وقعودا وعلی جنوبهم قال الصحیح یصلی
قائما وقعودا المریض یصلی جالسا وعلی جنوبهم الذی یکون اضعف من المریض الذی یصلی جالسا شرح روایت از امام محمد
باقر علیه السلام است که در قول الله عزوجل در سوره آل عمران که خردمندان جمعیند که یاد میکنند الله تعالی را در حالی که ایستاده‌اند
و در حالی که نشسته‌اند و در حالی که بر پهلوهای خود افتاده‌اند خواه راست و خواه چپ و خواه پیش و خواه پس امام گفت مراد بقیاما
اینست که کسی که صحیحست نماز میگزارد ایستاده و مراد بقعودا اینست که کسی که مریض غیر ضعیف است نماز میگزارد نشسته و مراد
بعلی جنوبهم بیان حکم کسی است که بیمار باشد ناتوانتر از مریضی که نماز میگزارد نشسته یازدهم اصل عن ابی عبدالله علیه السلام قال
یصلی المریض قاعدا فان لم یقدر صلی مستلقیا یکبر ثم یقرأ فاذا اراد الرکوع غمض عینیه ثم سبح
ثم یفتح عینیه فیکون فتح عینیه رفع رأسه من الرکوع فاذا اراد ان یسجد غمض عینیه ثم سبح فاذا سبح فتح
عینیه فیکون فتح عینیه رفع رأسه من السجود ثم یتشهد وینصرف شرح غمض بغین بی نقطه و ضاد با نقطه در اول صیغه
ماضی معلوم باب ضرب است و در دوم از باب تفعیل برای مبالغه یعنی روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت نماز میگزارد بیمار غیر
ضعیف نشسته پس اگر ناتوان شود نماز میگزارد در پشت افتاده تکبیر احرام میگوید بعد از آن قرائت میکند پس چون خواهد که رکوع کند
برهم میگذارد دو چشم خود را بعد از آن تسبیح رکوع میگوید بعد از آن میگشاید دو چشم خود را پس میباشد گشودن دو چشم او بجای
برداشتن سر از رکوع پس چون خواهد که سجده کند بسیار برهم میگذارد دو چشم خود را بعد از آن تسبیح سجود میگوید پس چون تسبیح گوید
میگشاید دو چشم خود را پس میباشد گشودن دو چشم او بجای برداشتن سر از سجود و بعد از آن تشهد میگوید و رو را میگرداند
بجانب راست برای تشهد سلام الفراغ چنانچه گذشت در حدیث هشتم باب سی ام سیزدهم اصل عن ابی عبدالله
علیه السلام قال سألته عن المریض ایحل له ان یقوم علی فراشه ویسجد علی الارض قال فقال اذا کان
الفراش غلیظا قدر آجرة او اقل استقام له ان یقوم علیه ویسجد علی الارض وان کان اکثر
من ذلک فلا شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از بیمار که آیا حلال است او را اینکه ایستد بر جامه خواب

برحال

خود و سجده کند

خود و سجده کند بر زمین راوی گفت که پس امام گفت که چون باشد جامه خواب کنده بقدر کندکی یک آجر یا کمتر خوبست او را اینکه
ایستد بر آن و سجده کند بر زمین و اگر باشد بیشتر از آنچه مذکور شد پس خوب نیست باب شصت و پنجم اصل باب المغمی علیه
والمریض یفوته الصلوة شرح این باب بیان نماز بیهوش است و بیماری که فوت میشود از او نماز و در این باب هفت حدیث است
اول اصل عن مرازم بن حکیم قال سألت اباعبدالله علیه السلام عن المریض لا یقدر علی الصلوة قال فقال کلما
غلب الله علیه فالله اولی بالعذر شرح مرازم بضم میم و را بی نقطه و الف و کسر زای با نقطه است حکیم
بضم حای بی نقطه و فتح کاف و سکون یای دو نقطه در پایین است کلما بضم کاف و فتح لام مشدده کلمه شرطست برای عموم زمان
یعنی روایت از مرازم بن حکیم گفت پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از بیماری که قدرت ندارد بر نماز مرازم گفت
که پس امام گفت هرگاه عاجز کرده باشد الله تعالی آن بیمار را پس الله تعالی سزاوارتر است بعذرخواهی یا بمعنی که آن بیمار
معذورست البته و اگر عذرخواهی متصور باشد از جانب الله تعالی هست نه از جانب بیمار و لهذا ثواب آنچه فعل نکرده میدهد
دوم اصل سألت اباجعفر علیه السلام عن المریض یقضی الصلوة اذا اغمی علیه فقال لا شرح پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام
از بیمار که آیا قضا میکند نماز را چون بیهوش شود پس گفت نه سیوم اصل عن ابی عبدالله علیه السلام قال سألته عن
رجل اغمی علیه ایاما لم یصل ثم افاق ایصلی ما فاته قال لا شیء علیه شرح روایت از امام جعفر صادق
علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از مردی که بیهوش شد چند روز نماز نگزارد و بعد از آن بهوش آمد آیا میگزارد آنچه را که فوت
شده از او امام گفت نیست چیزی بر او چهارم اصل عن احدهما علیهما السلام قال سألته عن المریض یغمی علیه ثم
یفیق کیف یقضی صلوته قال یقضی الصلوة التی ادرک وقتها شرح روایت از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام راوی
گفت پرسیدم امام را از بیماری که گاهی بیهوش میشود و بعد از آن بهوش می آید چون قضا میکند نماز خود را امام گفت قضا میکند
هر نمازی را که دریافت وقت آن را یعنی که بهوش آمده در مقداری از وقت آن که گنجایش وضو و نماز داشته باشد پنجم اصل عن
محمد بن مسلم قال قلت له رجل مرض فترک النافلة فقال یا محمد لیست بفریضة ان
قضاها فهو خیر یفعله وان لم یفعل فلا شیء علیه شرح روایت از محمد بن مسلم که از راویان امام محمد باقر و امام جعفر صادق
علیهما السلام است گفت که گفتم امام را که مردی بیمار شد پس ترک کرد نماز نافله را پس امام گفت ای محمد نیست آن نماز فریضه اگر
قضا کند آن را پس آن عمل صالحیست که میکند و اگر نکند پس گناهی بر او نیست ششم اصل سألت اباعبدالله علیه السلام
عن رجل اجتمع علیه الصلوة السنة من مرض قال لا یقضی شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام
را از مردی که فراهم آمد بر او نماز نافله بسیار از بیماری امام گفت قضا نمیکند هفتم اصل عن ابی عبدالله علیه
السلام قال سمعته یقول فی المغمی علیه قال ما غلب الله علیه فالله اولی بالعذر شرح ما در ما غلب بمعنی مادام است
وضمیر علیه راجع بمغمی علیه است و مضمون این ظاهر است از شرح حدیث اول این باب باب شصت و ششم اصل فضل یوم الجمعة
ولیلتها شرح این باب بیان فضیلت روز جمعه و شب مقدم بر آن روز است و در این باب چهارده حدیث است اول اصل سمعت
اباجعفر علیه السلام یقول ما طلعت الشمس بیوم افضل من یوم الجمعة شرح باء در بیوم برای ظرفیت است و تقدیر کلام
الله بیده و مثل ... و میتواند بود که برای مصاحبت باشد یعنی شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام میگفت که طلوع
نکرد آفتاب بروزی که بهتر باشد از روز جمعه دوم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال اذا کان یوم الجمعة نزل

الملائكة المقربون معهم قراطيس من فضة واقلام من ذهب فيجلسون على ابواب
المساجد على كراسي من نور فيكتبون الناس على منازلهم الاول والثاني حتى يخرج الامام فاذا خرج الامام
طووا صحفهم ولا يهبطون في شيء من الايام الا في يوم الجمعة يعني الملئكة المقربين شرح القراطيس بفتح قاف جمع قرطاس
بکسر و فتح و ضم قاف صحیفه که بران چیزی نویسند خواه از کاغذ و خواه از غیر آن الکراسی بفتح کاف و تشدید یا جمع کرسی بضم کاف
و تشدید یا بمعنی تخت که آنرا صندلی نیز مینامند یعنی تا آخر کلام راویست یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلم گفت چون
شود روز جمعه فرود می آیند ملائکه که مقربانند با ایشانست صحیفها از نقره و قلمها از طلا پس می نشینند بر درهای مسجدها بر صندلیهائی
که از نورست پس مینویسند بر قدر مراتب ایشان در سبقت بمسجد اول را مینویسند و دوم را مینویسند و همچنین تا وقتی که بیرون می آید پیشنماز مردم را هم
از مسجد یا از نماز باینمعنی که سلام دهد پس چون بیرون آید پیشنماز می پیچند صحیفهای خود را و فرود نمی آیند در چیزی از روزها
مگر در روز جمعه میخواهد امام علیه السلام ملائکه مقربین را اشارتست باینکه در روزهای دیگر ملائکه دیگر فرود می آیند بر درهای مسجدها
و مراتب سبقت مردم را می نویسند سیوم حدیث عن ابي عبد الله عليه السلم قال كان رسول الله صلى الله عليه
وآله يستحب اذا دخل واذا خرج في الشتاء ان يكون ذلك في ليلة الجمعة وقال ابو عبد الله عليه
السلم ان الله تعالى اختار من كل شيء شيئا فاختار من الايام يوم الجمعة شرح في الشتاء متعلق بهر یک از دخل و خرج است
زیرا که در بلاد گرم سیر مثل مکه و مدینه دخول در اوایل زمستان میشود و خروج در اواخر زمستان میشود پس مردم قریب بده ماه شبها
در بادیها میخوابند یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بود رسول الله صلی الله علیه و آله که دوست میداشت
چون داخل خانه میشد در اوایل زمستان برای شروع در سردی هوا و چون بیرون می آمد از خانه در اواخر زمستان برای شروع در
گرمی هوا اینرا که باشد آن نقل مکان در شب جمعه می آید در کتاب الزی والتجمل والمروة در باب النوادر که باب شصت و ششم
است اختلاف در روایت در بیان وقت انتقال و در شرح آن مذکور میشود طریق جمع میان آنها انشاء الله تعالی و گفت امام
جعفر صادق علیه السلام که بدرستی که الله تعالی برگزید از هر چیزی چیزی را مثل اینکه برگزید از ماهها ماه رمضان را پس برگزید از
روزهای هفته روز جمعه را چهارم حدیث عن ابي عبد الله عليه السلم قال الساعة التي يستجاب فيها الدعاء يوم
الجمعة ما بين فراغ الامام من الخطبة الى ان يستوي الناس في الصفوف وساعة اخرى من اخر
النهار الى غروب الشمس شرح مراد بامام اینجا پیشنمازست خواه مخالف و خواه موافق زیرا که برای مومن صاحب تقیه مخالف
حکم موافق دارد یا بهترست و ساعه عطف بر ما بین است مرفوعست آخر النهار عبارتست از ساعت دوازدهم از ساعات دوازده گانه
معوجه روز و مضاف محذوفست بتقدیر اول آخر النهار یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت ساعتی که مستجاب
میشود در آن دعا در روز جمعه دو ساعتست اول آنچه میان فارغ شدن پیشنماز از خطبه است تا اینکه راست شوند مردم در صفها
بمعنی که همه برخیزند بنماز و دوم ساعتی دیگرست که از آخر روزست تا فرو رفتن آفتاب پنجم حدیث قال رسول الله صلى
الله عليه وآله ان الجمعة سيد الايام يضاعف الله عز وجل فيه الحسنات ويمحو فيه السيئات ويرفع
فيه الدرجات ويستجيب فيه الدعوات ويكشف فيه الكربات ويقضي فيه الحوائج العظام شرح
تذکیر ضمیر فیه با وجود ارجاع آن بجمعه باعتبار آنست که جمعه در اصل مصدرست بمعنی اجتماع و الفت چنانچه صاحب قاموس گفته که ادام
الله جمعة ما بينكما بالضم الفة ما بينكما و اینجا مستعمل شده در زمان پس گویا یوم الجمعه است الکربات بضم کاف و ضم و فتح و سکون

را بنقطه

را بنقطه جمع کربه بضم کاف اندوههای بزرگ الحوائج بیا بعد از الف جمع حاجت مطلبها یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله
بدرستی که روز جمعه بزرگ روزهاست چندبرابر میکند الله عز وجل در آنروز ثواب اعمال صالحه را و برطرف میکند در آنروز گناهان
گذشته را و بلند میکند در آنروز مراتب مومن را و قبول میکند در آنروز دعاها را و گشاد میدهد در آنروز اندوههای بزرگ را
و روا میکند در آنروز حاجتها را که هر کدام آنها بزرگست ششم حدیث وهو يوم المزيد لله فيه عتقاء وطلقاء
من النار ما دعاه احد من الناس وعرف حقه وحرمته الا كان حقا على الله عز وجل ان يجعله
من عتقائه وطلقائه من النار فان مات في يومه وليلته مات شهيدا وبعث امنا وما استخف
احد بحرمته وضيع حقه الا كان حقا على الله ان يصليه نار جهنم الا ان يتوب شرح المزيد بفتح میم و کسر زای نقطه
و سکون یا دو نقطه در پایین و دال بی نقطه مصدر میمی از باب ضرب بمعنی زیاد کردن و زیاد شدن و هر دو اینجا مناسبست زیرا که الله تعالی
زیاد میکند ثواب حسنه و گناه سیئه را در آنروز و مستحبست برای مردم اینکه نفقه عیال را در آنروز زیاد کنند بر نفقه روزهای دیگر
با آنها زیاد میشود ثواب و گناه و نفقه العتقاء بضم عین و فتح تا دو نقطه در بالا و قاف و الف ممدوده جمع عتیق بفتح عین بندگان
آزاد کرده شده الطلقاء بضم طا بی نقطه و فتح لام و قاف و الف ممدوده جمع طلیق بفتح طا بندگان سر داده شده فرق میان
عتیق و طلیق اینست که بندگی زایل شده از عتیق بالکلیه بخلاف طلیق زیرا که بنده ایست که مالک او متعرض او نمیشود و رجوع میتواند
کرد بفروختن او و مانند آن و باین اعتبارست که معاویه و امثال او را طلقا مینامند و عتقا نمینامند زیرا که در روز فتح مکه همه
ایشان بنده شده اند و کسی ایشان را آزاد نکرده من النار اشارتست باینست که نار جهنم مانند مالک عاصیانست و الله تعالی در روز
جمعه بعضی را عتیق میکند از آن و بعضی را طلیق میکند از آن رعاه برای بی نقطه و عین بی نقطه و الف بصیغه ماضی معلوم معتل اللام یائی
باب سمع است الرعایه نگاهداری چیزی و مراد اینجا تعظیم است و عرف عطف بر منفی است بعطف تفسیر حق روز جمعه عبارتست از
مزید ثواب حسنات آنروز و آنچه مخصوص آنروزست از عبادات و حرمت آنروز بضم حای بی نقطه و سکون رای بی نقطه عبارتست
از مزید گناه سیئات آنروز و استحقاق صاحب جرات در آنروز عقاب را بسبب ارتکاب آنچه با شان آنروز نسبتی ندارد و تقدیم معرفت
حق بر معرفت حرمت اشارتست باینست که حرمت عمده تر از حقست پس ترقی از ادنی باعلی شده در جانب وجود و چون
در جانب عدم مقتضای ترقی عکس اینست تقدیم استخفاف حرمت بر تضییع حق شده و از این ظاهر میشود که واسطه میان این دو
شق هست و ضیع حالست از احد بتقدیر قد و عامل آن منفی است یصلیه از باب افعالست یعنی و آنروز زیاد کردنست الله
تعالی راست در آنروز آزاد شدگان و سر داده شدگان از آتش جهنم باینمعنی که از بعضی عاصیان راضی میشود بالکلیه و از بعضی
با وجود عدم رضا قرار عدم عذاب میدهد تعظیم نکرد در آنروز هیچکس از مردم با خدا و کسی که شناخته باشد حق آنروز را و حرمت
آنروز را مگر آنکه لازم شد حق بر الله عز وجل اینکه گرداند او را از جمله جمعی که بعضی از ایشان عتقا اند و بعضی دیگر طلقا اند از آتش جهنم
پس اگر میرد در روز جمعه و شب آن میمیرد مانند شهید و مبعوث میشود در روز قیامت ایمن از عذاب جهنم و سبکی نکرد هیچیک
بحرمت روز جمعه بحالی که بتحقیق ضایع کرده باشد حق آنرا مگر آنکه لازم شد حق بر الله تعالی اینکه وا دارد او را بر آتش جهنم مگر آنکه توبه
قال م کند هفتم حدیث عن ابان عن ابي عبد الله عليه السلم ان للجمعة حقا وحرمة فاياك ان تضيع او تقصر
في شيء من عبادة الله تعالى والتقرب اليه بالعمل الصالح وترك المحارم كلها فان الله يضاعف
فيه الحسنات ويمحو فيه السيئات ويرفع فيه الدرجات قال وذكر ان يومه مثل ليلته فان

استطعت ان تحييها بالصلوة والدعاء فافعل فان ربك ينزل في اول ليلة الجمعة الى السماء الدنيا فيضاعف
فيه الحسنات ويمحو فيه السيئات وان الله واسع كريم شرح معنی حق وحرمت روز جمعه بیان شد در
شرح حدیث سابق ان تضیع تقدیر وان تضیع است وضمیر فیه با وجود آنکه راجع بجمعه است بیان شد در شرح حدیث سابق که باعتبار
اینست که جمعه در اصل مصدرست ومستعمل شده در زمان اما ارجاع ضمیر یوم الجمعه باعتبار ملاحظه محض معنی مصدریست مثل ثاره نقطه
بصیغه ماضی معلوم باب التفعیل است ماخوذ است از مثاله بفتح میم که مصدر باب حسن است بمعنی فضیلت التفضیل چیزی را صاحب فضیلت کردن لیلته
منصوب مفعولست ومراد شب مقدم است ودر بعضی نسخ مثله بضمیر غایبست وبنا براین مثله بکسر میم وسکون ثا مبتداست ولیلة مرفوع
وخبر مبتداست وجمله جزای ان است نزول رب عبارتست از نزول علامت رحمت او مثل گشوده شدن درهای آسمانها تا آسمان دنیا
چنانچه می آید در حدیث دهم این باب ویا نزول ملائکه رحمت تا آسمان دنیا واین قسمی از مجازست مانند آیت سوره الفجر وجاء ربک والملک
صفا صفا ضمیر فیه در دو جای آخر راجع بنزولست وفی برای سببیت یا ظرفیت یا راجع باولست وفی برای ظرفیت یعنی
روایتست از ابان از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت بدرستی که روز جمعه را حقی وحرمتی است پس دور دار از آنکه یکی خود را او نیز ا
که ضایع کنی یا تقصیر کنی در چیزی از عبادت الله تعالی ونزدیکی جستن سوی او بعمل صالح وترک حرامها همگی آنها چه بدرستی که
الله تعالی چند برابر میکند در آنروز ثواب حسنات را وبرطرف میکند در آنروز سیئات گذشته را وبلند میکند در آنروز مراتب
مومن را ابان گفت که وامام گفت علیه السلام ذکر کرد که روز جمعه فاضل کرد شب جمعه را پس اگر وسعت وقدرت داشته
باشی که زنده داری آنشب را بنماز ودعا پس بکن چه بدرستی که علامات رحمت صاحب کل اختیار فرود می آید در اول شب جمعه
بسوی آسمان نزدیکتر بما پس چند برابر میکند بسبب آن فرود آمدن ثواب حسنات را وبرطرف میکند بسبب آن فرود آمدن سیئات
گذشته را وبدرستی که الله تعالی توانگر صاحب کرم است هفتم اصل عن ابي حمزة عن ابي جعفر عليه السلام قال قال له
رجل كيف سميت الجمعة قال ان الله عز وجل جمع فيها خلقه لولاية محمد صلى الله عليه وآله ووصيه
في الميثاق فسماه يوم الجمعة لجمعه فيه خلقه شرح سميت بصیغه ماضی مجهول غایبه باب تفعیل ونایب فاعل ضمیر
الميثاق
مستتر راجع بجمعه است جمع بصیغه ماضی معلوم باب منع است حاصل جواب اینست که جمعه در اصل مصدرست ومستعمل میشود در زمان آن مصدر یوم
که در آیت سوره اعراف مذکورست واذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم واشهدهم علی انفسهم الست بربکم قالوا بلی شهدنا
وبیان شد در کتاب الایمان والکفر در باب دوم وسیوم وچهارم وپنجم وششم وغیر آنها یعنی روایتست از ابو حمزه از امام محمد باقر علیه السلام
گفت که گفت امام را مردی که جمعه چون نامیده شد جمعه امام گفت بدرستی که الله عز وجل جمع کرد در آنروز جمیع مخلوقین خود را
برای تصدیق بامامت محمد صلی الله علیه وآله وتصدیق بامامت هر که وصی اوست تا انقراض دنیا در روز پیمان پس نامید الله تعالی
آنروز را روز جمعه از برای جمع او در آن روز مخلوقین خود را هشتم اصل عن جابر عن ابي جعفر عليه السلام قال سئل عن يوم
الجمعة وليلتها فقال ليلتها غراء ويومها يوم زاهر وليس على وجه الارض يوم تغرب فيه
الشمس اكثر معافا من النار من مات يوم الجمعة عارفا بحق هذا البيت كتب الله تعالى اصل
له براءة من النار وبراءة من العذاب ومن مات ليلة الجمعة اعتق من النار شرح الغراء بفتح غین
بانقطه وتشدید را بی نقطه والف ممدوده مونث اغر بفتح همزه وفتح غین بی نقطه وتشدید را بمعنی سفید واینجا استعاره شده برای مبارک الزاهر
بزای بانقطه ورا بی نقطه بصیغه اسم فاعل باب منع سرکشنا تابان علی وجه خبر لیس است یوم مرفوع واسم لیس است جمله تغرب صفت یوم

اکثر منصوب وحال از ضمیر فیه است بنا بر آنکه حال از غیر فاعل ومفعول جایز است یا اکثر مرفوع وصفت دوم یوم است معافا بضم میم بصیغه اسم
مفعول معتل اللام واوی باب مفاعله است ومنصوبست بر تمیز از نسبت اکثر بضمیر مستتر در آن وکتابت آن بالف مبنی بر اینست
که گاهی لام الفعل محذوف میباشد مثل یوم التلاق بمعنی یوم التلاقی المعافاة دفع الله تعالی مکروه را از کسی من النار متعلق
بمعافاة است ومن تفضیلیه ومدخول آن محذوفست برای ظهور وتقدیر اکثر معافا من النار من یوم الجمعه یعنی روایتست از جابر از
امام محمد باقر علیه السلام جابر گفت که امام پرسیده شد از روز جمعه وشب آن پس گفت شب آن مبارکست وروز آن روزیست
سراسر تابان ونیست بر روی زمین روزی که فرو رود در آن روز آفتاب بحالی که آنروز بیشتر باشد باعتبار بخشیده شده از
آتش جهنم از روز جمعه هر که مرد در روز جمعه بحالی که شناسا باشد بحق این خانواده یعنی که از شیعه امامیه باشد نوشت الله تعالی
برای او براتی از آتش جهنم وبراتی از عذاب قبر وهر که مرد در شب جمعه آزاد کرده شد از آتش جهنم نهم اصل قال ابو عبد الله
عليه السلام فضل الله الجمعة على غيرها من الايام وان الجنان لتزخرف وتزين يوم الجمعة لمن اتاها
وانكم تتسابقون الى الجنة على قدر سبقكم الى الجمعة وان ابواب السماء لتفتح لصعود اعمال العباد شرح
لتزخرف بفتح لام وصیغه مضارع غایبه معلوم باب تفعلل بحذف یکتا یا مجهول باب فعلله است التزخرف نگارنگ شدن گیاهها
باغ ومانند آن والزخرفه نگارنگ کردن تزین بصیغه مضارع غایبه معلوم باب تفعل بحذف یکتا یا مجهول باب تفعیلست التزین
آراسته شدن والتزیین آراسته کردن تفتح بصیغه مضارع غایبه مجهول باب تفعیلست برای کثرت یعنی گفت امام جعفر صادق
علیه السلام ترجیح داد الله تعالی روز جمعه را بر غیر آن از روزهای هفته وبدرستی که بهشتها هر آینه نگارنگ میشود وآراسته میشود در
روز جمعه برای کسی که آید نزد نماز جمعه وبدرستی که شما بر یکدیگر سبقت میگیرید سوی بهشت بقدر سبقت شما سوی نماز جمعه وبدرستی که درهای
آسمان گشوده میشود برای بالا رفتن عملهای بندگان دهم اصل عن جابر بن يزيد عن ابي جعفر عليه السلام قال قلت له
قول الله عز وجل فاسعوا الى ذكر الله قال اعملوا وعجلوا فانه يوم مضيق على المسلمين فيه وثواب اعمال
المسلمين فيه على قدر ما ضيق عليهم والحسنة والسيئة تضاعف فيه قال وقال ابو جعفر عليه السلام والله لقد
بلغني ان اصحاب النبي صلى الله عليه وآله كانوا يتجهزون للجمعة يوم الخميس لانه يوم مضيق على المسلمين شرح
شاید که بحث سؤال استعلام دفع اشکالی باشد که ناشی شده از تفسیر مخالفان ندا را باذان که متصل بخطبه ونماز میباشد واشکال
اینست که خلایق چهار فرسخ در چهار فرسخ تقریبا چگونه بعد از شروع در اذان سعی میکنند وبنماز میرسند با وجود آنکه تعجیل در رفتار
سوی مسجد مکروهست وسکینه ووقار در آن مستحبست چنانچه می آید در حدیث اول چهارم باب آینده وحاصل جواب اینست که ندا
بمعنی اذان نیست بلکه بمعنی طلب امام است آن خلایق را سوی خود برای نماز بارسال رسولان سوی چهار طرف تا شش طرف ومانند
آن پیش از روز جمعه برای جار زدن وامر مردمان بشهود جمعه ومراد بسعی سوی ذکر الله اینست که مسلمانان کارها را که دارند
برای معاش در آن روز پیش از اذان میکرده باشند بتعجیل تا بفراغت دریابند نماز را واگر احتیاط کنند بیشتر کنند در روز پنجشنبه
در یراق گیری کنند بهتر خواهد بود چنانچه گفته که والله لقد بلغنی تا آخر مضیق دو جا مرفوع وصفت یوم است مراد اینست که تنگی
عظیم مخصوص آنروز شده زیرا که دخول کسی در چنین مجمع عامی خالی از خطر نمیباشد فی دو فیه سه جا برای تعلیل است مثل فذلكن الذي
لمتنني فيه وضمیر راجع بذکر الله است که عبارتست از امام مفترض الطاعه خواه نبی باشد خواه وصی موافق امثال آنچه گذشت در حدیث اول
کتاب فضل القرآن که بحث ذکر الله وظرف اول متعلق بمضیق است ومیتواند بود که فی دوم وسیوم بلکه در دوم نیز برای ظرفیت باشد وضمیر

راجع بسوم باشد ما در ما ضیق مصدریه است و ضیق بصیغه ماضی مجهول از باب تفعیلست یعنی روایتست از جابر بن یزید جعفی از امام محمد باقر
علیه السلم که گفت که گفتم او را اگر چه معنی دارد قول الله تعالی در سوره جمعه که پس سعی کنید سوی ذکر الله امام گفت که کار سازی کنید
در روز جمعه و شتاب کنید چه بدرستی که آن روزیست که تنگ کرده شده است بر مسلمانان بسبب ذکر الله و ثواب عملهای مسلمانان در
برای ذکر الله بر قدر تنگ کرده شدن بر ایشانست و هر کدام از حسنه و سیئه مضاعف میشود باعتبار ثواب و عقاب برای ذکر
الله باین معنی که ثواب فرمان برداری امام مفترض الطاعه چند برابر ثواب فرمان برداری مادر و پدر است مثلا و عقاب نا
فرمانی بر پیشوای امام مفترض الطاعه چند برابر نافرمانی مادر و پدر است مثلا راوی گفت که گفت امام محمد باقر علیه السلم بخدا قسم که
هر آینه رسید بمن اینکه اصحاب نبی صلی الله علیه و آله عادت ایشان این بود که یراق گیری میکردند برای نماز جمعه در روز پنجشنبه برای اینکه
روز جمعه روزیست که تنگ کرده شده است بر مسلمانان یازدهم حدیث عن ابی جعفر و ابی عبد الله علیهما السلم قال
ما طلعت الشمس بیوم افضل من یوم الجمعة و ان کلام الطیر فیه اذا لقی بعضها بعضا سلام سلام یوم صالح شرح
سلام در اول مرفوعست بتقدیر سلام علیک مثل آیت سوره ذاریات قال سلام و در دوم منصوب بمفعول مطلقست مضاف
بیوم که مجرورست صالح مجرور و صفت یوم است میتواند بود که سلام در دوم مرفوع و تکرار اول باشد و یوم نیز مرفوع باشد
و این موافق روایت شیخ طوسی است در تهذیب در کتاب الصلوة در باب العمل فی لیلة الجمعة و یومها که مقدم بر ابواب الزیادات است
که سلام سلام و یوم صالح یعنی روایتست از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلم هر کدام گفت که طلوع نکرد آفتاب در روزی
که بهتر باشد از روز جمعه و بدرستی که سخن مرغان در آن روز چون برخورند بعض آنها بعضی را اینست که سلام بر شما باد سلام روزی
که خوبست دوازدهم حدیث قلت لابی عبد الله علیه السلم الساعة التی فی یوم الجمعة التی لا یدعو فیها مؤمن الا
استجیب له قال نعم اذا خرج الامام قلت ان الامام یعجل و یؤخر قال اذا زاغت الشمس شرح زاغت بزای نقطه دار و
الف و غین با نقطه بصیغه ماضی معلوم معتل العین یائی از باب ضرب است از زیغ میل آفتاب بجانب مغرب یعنی گفتم امام جعفر صادق
علیه السلام را که آن ساعتی که در روز جمعه آن ساعت که دعا نمیکند در آن ساعت مومنی مگر آنکه مستجاب شد برای او کدام
گفت آری میگویم وقتیست که بیرون آید پیشنماز از خانه خود سوی مسجد گفتم بدرستی که پیشنماز گاهی تعجیل میکند و گاهی تاخیر میکند
باین معنی که گاهی پیش از زوال بیرون می آید و گاهی بعد از زوال گفت وقتیست که زوال آفتاب شود سیزدهم حدیث عن عمر بن
یزید قال قال لی ابو عبد الله علیه السلم یا عمر انه اذا کان لیلة الجمعة نزل من السماء ملائکة
بعدد الذر فی ایدیهم اقلام الذهب و قراطیس الفضة لا یکتبون الی لیلة السبت الا الصلوة
علی محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله فاکثر منها و قال یا عمر ان من السنة ان تصلی علی محمد و اهل بیته فی کل جمعة
الف مرة و فی سائر الایام مائة مرة شرح روایتست از عمر بن یزید که گفت که گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلم که ای عمر وقتی که
چون شود شب جمعه فرود می آید از آسمان فرشتگان بعدد موران کوچک در دستهای ایشان قلمهای طلاست و صحیفهای
نقره است نمینویسند تا شب شنبه مگر درود را بر محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله پس بسیار کن از آن درود و امام گفت ای عمر بدرستی
که از جمله سنت است اینکه درود کرده شود بر محمد و خانواده او در هر روز جمعه هزار بار و در باقی روزها صد بار چهاردهم حدیث
عن محمد بن اسمعیل بن بزیع عن الرضا علیه السلم قال قلت له بلغنی ان یوم الجمعة اقصر الایام قال کذلک هو
قلت جعلت فداک کیف ذاک قال ان الله تبارک و تعالی یجمع ارواح المشرکین تحت عین الشمس فاذا رکدت

الشمس

الشمس عذب ارواح المشرکین برکود الشمس ساعة فاذا کان یوم الجمعة لا یکون للشمس رکود رفع الله عنهم
عنهم العذاب لفضل یوم الجمعة فلا یکون للشمس رکود شرح کیف ذاک سؤالست از کیفیت
کوتاهی نه از سبب کوتاهی پس مقصود اینست که بچه معنی کوتاهست و محصل جواب امام علیه السلم اینست که کوتاهی زمان در دو معنی مستعمل میشود
یکی حقیقی مثل اینکه روز زمستان کوتاهتر از روز تابستانست دیگری مجازی و آن باعتبار امر خارجیست و آن دو قسمست اول نوع
راحتی در آن چنانچه میگویند که روز وصال کوتاهتر از روز هجرانست دوم کثرت شغل ضروریه در آن چنانچه گذشت در حدیث
دهم این باب که فانه یوم مضیق علی المسلمین و مراد اینجا معنی مجازیست لیک قسم دوم معنی مجازی مشهور و معروف بوده امام علیه السلم
اکتفا بقسم اول کرده یا آنرا نیز بیان کرده و اینجا منقول نشده و بر هر تقدیر راحتی که بیان شد نسبت بارواح مشرکین است یجمع
بصیغه مضارع غایب معلوم از باب منع است تحت بمعنی قعر است عین الشمس عبارتست از وادی برهوت که در حضرموت و مذکور شد در
کتاب الجنائز در احادیث باب فی ارواح الکفار که باب نوزدهم و دوم جهت اینکه آبی در آن روانست که در آن تهی است و بیابان و شاید که
استعمال عین الشمس در آن باعتبار این باشد که طول آن وادی موافق خط نصف النهار است پس آفتاب در هر روز از نصف ساعت پیش
از زوال تا نصف ساعت بعد از زوال جمیع آن وادی را تافته و بغایت گرم میکند و آن باعث زیادتی عذاب ارواح مشرکان
که در آنجاست میشود مگر آنکه الله تعالی بسبب فضل روز جمعه آن زیادتی عذاب را از آن ارواح بر دارد بخرق عادت و این مبنی بر
اینست که نفس ناطقه مجسم است رکدت براء بی نقطه و دال بی نقطه بصیغه ماضی معلوم از باب نصر است الرکود بضم را سکون و آن عبارتست از
حالتی که شمس را پیدا شده از نصف ساعت قبل از زوال تا نصف ساعت بعد از زوال باعتبار اینکه مانند ساکن میماند یا باعتبار اینکه هیچ
جز آن وادی در آن وقت سایه ندارد عذب بصیغه ماضی معلوم از باب تفعیل است و مراد زیاد کردن عذابست با در برکود برای سببیت الساعة
ساعة ظرف عذاب یا ظرف رکود است لا یکون للشمس رکود نوعی از مجازست و مراد اینست که چون عذاب نمی شود مانند اینست که رکود نداشته
باشد رفع الله براء بی نقطه استینافیه یا فی لا یکون للشمس رکود است لیس ماضی بمعنی مضارعست زیرا که در حکم جزای شرطست فلا یکون للشمس رکود
تصریح است بنتیجه استینافیه یا فائیه تا معلوم شود که نفی رکود بعنوان مجاز مشهورست نه بعنوان حقیقت یعنی روایتست از محمد بن اسمعیل
بن بزیع بفتح با یک نقطه و کسر زای با نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و عین بی نقطه از امام رضا علیه السلم راوی گفت که گفتم امام را
که رسید بمن از ائمه علیهم السلم اینکه روز جمعه کوتاهتر روزهاست امام گفت چنانست آن روز گفتم قربانت شوم چونست این امام گفت
بدرستی که الله تبارک و تعالی جمع میکند ارواح مشرکان را در قعر وادی برهوت پس چون درنگ کند آفتاب در حوالی نصف النهار
عذاب میکند الله تعالی ارواح مشرکان را بسبب درنگ کردن آفتاب در ساعتی پس چون شود روز جمعه نمی باشد برای آفتاب
درنگ کردنی بیان اینکه بر میدارد از ایشان عذاب را برای فضیلت روز جمعه پس مانند اینست که نباشد برای آفتاب درنگ کردنی
در روز جمعه باب ششم در بیان التزین یوم الجمعة شرح التزین مصدر باب تفعل آراسته کردن خود یعنی این باب بیان آراسته
کردن خودست در روز جمعه و در این باب ده حدیثست اول حدیث قال ابو عبد الله علیه السلم لیتزین احدکم یوم الجمعة یغتسل
و یتطیب و یسرح لحیته و یلبس انظف ثیابه و لیتهیأ للجمعة و لیکن علیه فی ذلک الیوم السکینة و الوقار
و لیحسن عبادة ربه و لیفعل الخیر ما استطاع فان الله یطلع علی الارض لیضاعف الحسنات شرح
لیتزین بفتح لام و کسر لام میتواند بود بنا بر اول لام برای ابتدا و تاکید است و فعل مرفوعست و بنا بر دوم لام برای امر غایبست
و فعل مجزومست حاصل هر دو یکیست یسرح بسین بی نقطه و رای بی نقطه و حای بی نقطه بصیغه مضارع معلوم غایب از باب تفعیلست

لیتهیا بصیغه امر غایب باب تفعل است التهیو ساخته شدن برای کاری السکینه آرام اعضا و الوقار بفتح واو آرام دل و گفتن حکمت
لیحس بصیغه امر غایب باب افتعالست لیطلع بتشدید طا منقطه بصیغه مضارع معلوم غایب باب افتعالست الاطلاع مشرف شدن
و استعمال آن اینجا بنوعی از مجازست مثل آیت سوره رعد اولم یروا انا نأتی الارض و بیان شد در کتاب العقل در حدیث ششم
باب فقد العلما یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلم هر آینه آراسته میشود یکی از شما در روز جمعه بیان این آنکه غسل جمعه میکند و بوی
خوش بکار میبرد و شانه میکند ریش خود را و میپوشد پاکیزه ترجامهای خود را و باید که ساخته شود برای جمعه یا بمعنی که در روز پنجشنبه
یراق گیری خود کند برای روز جمعه چنانچه گذشت در حدیث دهم باب سابق یا بمعنی که در روز جمعه از شغلهای دنیا فارغ شود
تا در اول وقت سعی کند یا بمعنی که احتیاط خود را نگاهدارد تا مبادا که در حضور مخالف که نماز جمعه میکنند خلاف تقیه بعمل آید چنانچه مذکور
میشود در باب تهیة الامام للجمعة و باید که باشد بر او در آن روز آرام اعضا و آرام دل که اثر آنها در چشمها ظاهرست و باید که
نیکو کند عبادت صاحب کل اختیار خود را و باید که کند عمل صالح را چندانکه وسعت در قدرت داشته باشد چه بدرستی که الله تعالی
مشرف میشود باعتبار علامات رحمت خود بر زمین تا چند برابر کند اعمال صالحه را دوم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ
سَمِعْتُهُ يَقُولُ مَنْ أَخَذَ مِنْ شَارِبِهِ وَقَلَّمَ أَظْفَارَهُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ ثُمَّ قَالَ بِسْمِ اللَّهِ عَلَى سُنَّةِ مُحَمَّدٍ وَآلِ
مُحَمَّدٍ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِكُلِّ شَعْرَةٍ وَبِكُلِّ قُلَامَةٍ عِتْقَ رَقَبَةٍ وَلَمْ يَمْرَضْ مَرَضاً يُصِيبُهُ إِلَّا مَرَضَ الْمَوْتِ شرح
قلّم بقاف بصیغه ماضی معلوم باب ضرب یا تفعیل است القلامه بضم قاف و تخفیف لام آنچه جدا شود از ناخن بچیدن آن لم یمرض بصیغه مضارع
معلوم غایب باب ضرب است یصیبه صفت مرضا است و ذکر این برای احتراز از مرض سهلست یعنی روایت از امام جعفر صادق علیه السلم
راوی شنیدم از او که میگفت هر که بگیرد از شارب خود و بچیند ناخنهای خود را در روز جمعه بعد از آن گوید آنچه کردم بنام خداست
بر طریقت محمد و آل محمد ثبت میفرماید الله تعالی برای او بهر مویی و بهر ریزه ناخنی آزاد کردن بنده و بیمار نمیشود بیماری که در یابد
او را یا بمعنی که شدید باشد مگر بیماری مردن سیوم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ الْغُسْلُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ عَلَى الرِّجَالِ
وَالنِّسَاءِ فِي الْحَضَرِ وَعَلَى الرِّجَالِ فِي السَّفَرِ یعنی روایت از امام جعفر صادق علیه السلم گفت غسل در روز جمعه لازمست بر مردان
و زنان در حضر و لازمست بر مردان در سفر چهارم اصل قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا تَدَعِ الْغُسْلَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ فَإِنَّهُ
سُنَّةٌ وَشُمَّ الطِّيبَ وَالْبَسْ صَالِحَ ثِيَابِكَ وَلْيَكُنْ فَرَاغُكَ مِنَ الْغُسْلِ قَبْلَ الزَّوَالِ فَإِذَا زَالَتْ
فَقُمْ وَعَلَيْكَ السَّكِينَةُ وَالْوَقَارُ وَقَالَ الْغُسْلُ وَاجِبٌ يَوْمَ الْجُمُعَةِ شرح شم بضم و فتح شین بی نقطه
و تشدید میم مفتوحه و مضمومه و مکسوره بصیغه امر باب نصر و علم است الطیب بکسر طاء بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین خوشبویی واو
در و علیک حالیه است و السکینه مرفوعست یا واو عاطفه است و علیک اسم فعلست بمعنی الزم و السکینه منصوبست و حاصل هر دو یکیست
معنی واجب قدر مشترک میان مستحب مؤکد و فریضه است یعنی گفت امام محمد باقر علیه السلم وامگذار غسل را در روز جمعه چه بدرستی که آن
طریقت رسول علیه و آله السلام است و بو کن خوشبویی را و بپوش لایق جامهای خود را و باید که باشد فارغ شدن تو از غسل پیش از
زوال آفتاب پس چون زوال آفتاب شود پس برخیز برای سعی سوی ذکر الهی بر حالی که بر تو باشد آرام اعضا و آرام دل و امام
گفت غسل لازمست در روز جمعه پنجم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ أَخْذُ الشَّارِبِ وَالْأَظْفَارِ وَغَسْلُ
الرَّأْسِ بِالْخِطْمِيِّ يَوْمَ الْجُمُعَةِ يَنْفِي الْفَقْرَ وَيَزِيدُ فِي الرِّزْقِ شرح روایت از امام جعفر صادق علیه السلم گفت گرفتن شارب
و ناخنها و شستن سر باب و خطمی در روز جمعه برطرف میکند نیازمندی را و زیاد میکند در روزی یا بمعنی که باعث تجاوز روزی از حد وسط

نیز میشود و مراد اینست که هر کدام که واقع شود باعث این میشود بقرینه حدیث آینده ششم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ
مَنْ أَخَذَ مِنْ شَارِبِهِ وَقَلَّمَ مِنْ أَظْفَارِهِ وَغَسَلَ رَأْسَهُ بِالْخِطْمِيِّ يَوْمَ الْجُمُعَةِ كَانَ كَمَنْ أَعْتَقَ نَسَمَةً شرح
روایت از امام جعفر صادق علیه السلم گفت هر که بگیرد چیزی از شارب خود را هر چند که یک مو باشد و بچیند چیزی از ناخنهای خود را
هر چند که یک ریزه باشد و بشوید سر خود را باب و خطمی در روز جمعه میشود مانند کسی که آزاد کرده باشد بنده را یا بمعنی که هر کدام اینها
که واقع شود مانند عتق رقبه است پس منافات نیست میان این حدیث و حدیث دوم این باب هفتم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
قَالَ أَخْذُ الشَّارِبِ وَالْأَظْفَارِ مِنَ الْجُمُعَةِ إِلَى الْجُمُعَةِ أَمَانٌ مِنَ الْجُذَامِ شرح هر یک از من و الی اینجا ظرف
مستقر است و حالست از هر یک از الشارب و الاظفار زیرا که اخذ مصدر مضاف بمفعولست و مدخول من و الی خارج میباشد از حکمی که
در کلام است پس مراد اینست که اخذ در جمعه باشد شارب را و اظفار را که باقی در شش روز که میان جمعه و جمعه دیگر است یعنی
روایت از امام جعفر صادق علیه السلم گفت گرفتن شارب و ناخنها بر حالی که آن شارب و ناخنها باشد از روز آدینه تا روز آدینه
دیگر باعث ایمنی از خوره است هشتم اصل عَنْ زُرَارَةَ وَالْفُضَيْلِ قَالَا قُلْنَا لَهُ أَيُجْزِئُ إِذَا اغْتَسَلْتُ بَعْدَ الْفَجْرِ لِلْجُمُعَةِ
قَالَ نَعَمْ شرح مراد بغسل اینجا غسل جنابت مانند آنست و مراد بالجمعه روز آدینه است یا مراد بغسل غسل جمعه است که متصل بطلوع فجر باشد
و مراد بالجمعه نماز جمعه یا روز آدینه است یعنی روایت از زراره و فضیل که از راویان امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام اند
گفتند که گفتیم امام علیه السلام را که آیا کافیست چون غسل کنیم بعد از طلوع فجر برای جمعه گفت آری نهم اصل عَنْ حَرِيزٍ عَنْ
بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَا بُدَّ مِنْ غُسْلِ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فِي الْحَضَرِ وَالسَّفَرِ فَمَنْ نَسِيَ
فَلْيُعِدْ مِنَ الْغَدِ وَرُوِيَ فِيهِ رُخْصَةٌ لِلْعَلِيلِ شرح اطلاق اعاده بر فعلی که نکرده باعتبار اینست که چون فرمودش
کرده ثواب کردن او دارد و پس گویا که کرده است من در من الغد بمعنی فی است و روی کلام حریزست یعنی روایت از حریز
از بعض یاران ما از امام محمد باقر علیه السلام گفت چاره نیست از غسل روز جمعه در حضر و سفر پس هر که فراموش کند پس باید که اعاده
کند در فردا که روز شنبه است و روایت کرده شده است از امام محمد باقر علیه السلم در غسل جمعه رخصتی برای صاحب علت بمعنی عذر
مطلقا یا بمعنی بیماری دهم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ غَسْلُ الرَّأْسِ بِالْخِطْمِيِّ فِي كُلِّ جُمُعَةٍ أَمَانٌ مِنَ الْبَرَصِ وَالْجُنُونِ شرح
روایت از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که شستن سر باب و خطمی در هر روز آدینه باعث ایمنی است از برص و دیوانگی باب
هشتم اصل وجوب الجمعة وعلی کم تجب شرح وجوب الجمعة بتقدیر وجوب شهود الجمعه است و حقیقت جمعه بیان میشود در شرح حدیث
چهارم این باب و علی کم تجب بتقدیر و انما علی کم تجب است علی بنائیه است کم استفهامیه است و الفاظ استفهام گاهی مستعمل میشود
در آنچه در جواب استفهام حقیقی میباشد مثل علمت کم عندک زیرا که علم با استفهام حقیقی جمع نمیشود و اینجا از آن قبیلست و این اشارتست
بمحل حدیث چهارم و پنجم این باب چنانچه بیان میشود یعنی این باب بیان وجوب شهود جمعه است و بیان اینکه آن بر چند نفر که
وسیله انشای جمعه شوند واجب میشود و در این باب هفت حدیث اول اصل عَنْ أَبِي بَصِيرٍ وَمُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فَرَضَ فِي كُلِّ سَبْعَةِ أَيَّامٍ خَمْساً وَثَلَاثِينَ صَلَاةً مِنْهَا صَلَاةٌ
وَاجِبَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ أَنْ يَشْهَدَهَا إِلَّا خَمْسَةً الْمَرِيضَ وَالْمَمْلُوكَ وَالْمُسَافِرَ وَالْمَرْأَةَ وَالصَّبِيَّ شرح فرق میان مفروض و واجب اینست که
مفروض مکلف به در صریح یا ظاهر قرآنست و واجب اعم از آنست و بیان مفروض بودن پنج نماز در هر روز از شب گذشت در حدیث
اول باب فرض الصلوة که باب سیوم است من در منها حرف جر و برای تبعیض است و ظرف خبر مبتدا است که مقدم شده صلوة

مبتدا است که مؤخر شده و من اسم بمعنی بعض و مبتدا اینست بقرینه اینکه در حدیث ششم این باب فیها بجای منها است پس مقصود اخبار نماز
جمعه جامعه شرایط صحت است باینکه از جمله سی و پنج است و سی و ششم نیست پس جمع میان آن و ظهر مشتمل بر بدعت است و دلالت میکند
بر اینکه نیت صلوة است و ضمیر مستتر در آن فاعلش است راجع بصلوة است علی کل مسلم ان یشهدها چهار احتمال دارد اول اینکه ظرف
متعلق بواجبه باشد و ان بفتح همزه مصدریه باشد و مصدر تمیز نسبت در واجبه باشد و شهود آن صلوة بمعنی حضور نزد آن باشد
چون امام انشای آن کرده باشد پس مراد بکل مسلم هر مؤمن از جمله رعیت است زیرا که این ماخوذ است از آیت سوره جمعه یا ایها الذین
آمنوا اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله و معلوم است که منادی و ذکر الله خارج است از آن مؤمنان نظیر الذین
آمنوا در آیت سوره نسا که یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم زیرا که رسول و اولی الامر خارج اند از آن
با وجود آیت سوره بقره آمن الرسول بما انزل الیه من ربه والمؤمنون چه امر کسی بطاعت خودش صحیح نیست پس این حدیث دلالت میکند بر اینکه
انشای نماز جمعه مخصوص است بامام مفترض الطاعة که عالم بجمیع احکام شرع و متشابهات قرآن است خواه رسول و خواه وصی رسول و از رعیت
صحیح نیست و واجب است بر رعیت اینکه حاضر شوند نزد آن امام اگر ندا کند برای نماز جمعه و این مبنی بر اینست که آیات بسیار و احادیث
بسیار دلالت میکند بر اینکه ذکر الله عبارت است از رسول و وصی رسول مثل آیت سوره نور فی بیوت اذن الله ان ترفع و یذکر
فیها اسمه یسبح له فیها بالغدو والآصال رجال لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله و اقام الصلوة و ایتاء الزکوة و مثل آیت سوره طلاق
قد انزل الله الیکم ذکرا رسولا یتلوا علیکم آیات الله مبینات و مثل آیت سوره زمر الله نزل احسن الحدیث کتابا متشابها مثانی
تقشعر منه الجلود الذین یخشون ربهم ثم تلین جلودهم و قلوبهم الی ذکر الله و مثل آیت سوره رعد الا بذکر الله تطمئن القلوب و گذشت
در حدیث اول کتاب فضل القرآن در تفسیر آیت سوره عنکبوت ان الصلوة تنهی عن الفحشاء والمنکر و لذکر الله اکبر که نحن ذکر الله
و نحن اکبر و گذشت در کتاب الحجة در احادیث باب ان اهل الذکر الذین امر الله الخلق بسؤالهم هم الائمة علیهم السلم که باب بیست و ششم است این
مضمون که قال رسول الله صلی الله علیه و آله الذکر انا و الائمة اهل الذکر و از عجایب اینکه با وجود این مراتب بعضی دعوی اجماع
مفسران میکنند بر اینکه مراد بذکر الله خطبه جمعه یا نماز جمعه است و بهر حال این دعوی را اثبات باید کرد و مراد بندا در اذا نودی
للصلوة طلب است موافق تفسیر آیت سوره آل عمران ربنا اننا سمعنا منادیا ینادی للایمان ان آمنوا بربکم و بیان اینکه
مراد بندا اذان جمعه نیست گذشت در شرح حدیث دهم باب شصت و ششم و ایضا با قطع نظر از اینها میتوان گفت که ائمه اهل بیت
قیاس کرده نمیشوند بدیگران در امثال عموم واجبة علی کل مسلم ان یشهدها چنانچه ابن بابویه در کتاب معانی الاخبار در باب معنی قول النبی
صلی الله علیه و آله ما اظلت الخضراء و لا اقلت الغبراء علی ذی لهجة اصدق من ابی ذر روایت کرده که انا اهل بیت لا یقاس بنا احد
دوم اینکه ان بفتح همزه مصدریه باشد و مصدر بدل اشتمال ضمیر مستتر در واجبه باشد و دلالت همانست که مذکور شد اگر گویی
که شرط است در بدل اشتمال اینکه نسبت فعل یا شبه فعل بمبدل منه خلاف مقتضای ظاهر باشد و اینجا چنان نیست زیرا که نسبت
وجوب بضمیر صلوة خلاف مقتضای ظاهر نیست گوییم که مفروض اخص از واجب است پس اخبار از وجوب چیزی بعد از اخبار
از مفروض بودن آن چیز لغو و خلاف مقتضای ظاهر است سیم اینکه ان بفتح همزه مصدریه باشد و مصدر مبتدا باشد و
ظرف متعلق بواجبه نباشد بلکه خبر مبتدا باشد بتقدیر فرض علی کل مسلم و دلالت همانست که مذکور شد اگر گویی که بنا بر این
ذکر واجبه لغو میشود زیرا که مفروض اخص از واجب است گوییم که واجبه بر این تقدیر بمعنی واجبة علی الامام است و ذکر واجبه برای
اشعار است که انشای جمعه بر امام فرض نیست بلکه گاهی بنا بر مصلحتی که اقتضای جمع خلایق چهار فرسخ در چهار فرسخ تقریبا

کند

کند واجب میشود بر امام و در این صورت بر رعیت مفروض میشود حضور نزد آن جمعه زیرا که در آیت سوره جمعه تکلیف ذکر الله شده
بنداء و تکلیف رعیت شده بسعی سوی ذکر الله بر تقدیر ندای او چهارم اینکه ان بکسر همزه شرطیه باشد و شهود بمعنی قرب باشد و این
اینست که ابعد میان ان یسلم و جمعه امام زیاده بر دو فرسخ نباشد و دلالت همانست که مذکور شد بلکه بر این تقدیر ظاهر تر است استثنای
خمسه اینجا و استثنای تسعه در حدیث ششم این باب مبنی بر اکتفا بر عمده است باعتبار آن زمان و باعتبار حال مخاطب لهذا محبوس و خایف
از دشمن و مانند آنها در هیچکدام مذکور نیست و مقصود استثنای صاحبان عذر است و این منافات ندارد با اینکه استثنا در لفظ آیت
سوره جمعه صریح نشده استعمال مسلم در نابالغ حقیقت نیست مانند استعمال مؤمن که مذکور میشود در کتاب الایمان و الکفر
در حدیث یازدهم باب النوادر که آخر ابوابست در تفسیر آیت سوره نسا فتحریر رقبة مؤمنة که یعنی بذلک مقرة قد بلغت الحنث پس
اگر استثنا متصل باشد شاید که مراد بصبی نابالغ عمومی رو باشد بنا بر اینکه دخول کودکان در هجوم عام باعث ضرر ایشان میشود
و استعمال صبی در بالغ عمومی روی بسیار است مثل آنچه می آید در کتاب النکاح در حدیث ششم باب من امکن من نفسه که باب صد و هشتاد و
هفتم است و در کتاب القضایا و الاحکام در حدیث ششم آخر ابواب بدانکه وجوب حضور جمعه بر هر مسلم مطلقا وقتی صحیح است که انشا
کننده آن کسی باشد که قدح در عدالت او منافی اسلام باشد نظیر اینکه شیعه امامیه استدلال کرده اند بر عصمت اولو الامر بآیت یا ایها الذین
آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم و آنچه در احادیث وارد شده از حکم بکفر و نفاق متخلف از جمعه و متهاون آن
دلیلی واضح است بر این مدعا یعنی روایت از ابو بصیر و محمد بن مسلم از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بدرستی که الله عز و جل
در قرآن فرض کرده در هر هفت روز سی و پنج نماز را از آنجمله است نمازی که واجب است بر هر مسلمان از جمله رعیت باعتبار اینکه
حاضر شود نزد آن چون امام انشای آن کرده باشد مگر پنج کس بیمار و غلام و مسافر و زن و صبی دوم اصل عن محمد بن مسلم امام
و زرارة عن ابی جعفر علیه السلم قال تجب الجمعة علی من کان منها علی فرسخین شرح روایت است از محمد بن مسلم
و زراره از امام محمد باقر علیه السلم گفت که واجب میشود حضور نزد جمعه دو رکعتی در حضر با خطبتین که صحیح باشد و قدوه کردن انشا کننده
آن بر هر که باشد نسبت بآن بر دو فرسخ یا کمتر دلالت این حدیث بر اینکه انشا کننده نماز جمعه دو رکعتی در حضر امام مفترض الطاعة
یا منصوب بخصوصه از جانب او میباشد ظاهر است از شرح حدیث سابق سیوم اصل عن محمد بن مسلم قال سألت
ابا عبد الله علیه السلم عن الجمعة فقال تجب علی من کان منها علی رأس فرسخین فاذا
زاد علی ذلک فلیس علیه شیء شرح مضمون این و دلالت این مثل سابق است و ایضا ظاهر فلیس علیه شیء اینست
که کسی که بقدر زیاد از دو فرسخ دور باشد از جمعه صحیحه واجب نیست بر او انشای جمعه و نه حضور نزد آن جمعه چهارم اصل عن
زرارة قال کان ابو جعفر علیه السلم یقول لا یکون الخطبة و الجمعة و صلوة رکعتین علی اقل من خمسة
رهط الامام و اربعة شرح خطبه اینجا عبارت است از خطبه اولی از جمله دو خطبه و میتواند بود که عبارت از خطبتین باشد و بر هر تقدیر جمعه
عبارت است از مضمون خطبه ثانیه و آن جمع امام است مردمان را بر کاری که اراده آن دارد مثل لشکرکشی بجانب دشمن یا عبارت است
از اجتماع مردمان برای کاری که امام اراده آن دارد مطرزی در مغرب گفته که الجمعة من الاجتماع کالفرقة من الافتراق اضیف الیها الیوم وارد هم
و الصلوة ثم کثر الاستعمال حتی حذف منها المضاف فجمعت فقیل جمعات و جمع یا عبارت است از مردمان جمع کرده شده برای
کاری که امام اراده آن دارد صاحب قاموس گفته که الجمعة المجموعة و حاصل همه یکیست و موافق اینست روایت ابن بابویه از امام
رضا علیه السلم در کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام در باب العلل التی ذکر الفضل بن شاذان فی آخرها انه سمعها من الرضا علی بن موسی

علیهما السلام فان قال فلم صارت صلوة الجمعة اذا کانت مع الامام رکعتین واذا کانت بغیر امام رکعتین و رکعتین قیل لعلل شتی منها ان
الناس یتخطون الی الجمعة من بعد فاحب الله عز و جل ان یخفف عنهم لموضع التعب الذی صاروا الیه تا قول او که فان قال فلم جعلت
الخطبة قیل لان الجمعة مشهد عام فاراد ان یکون للامام سبب الی موعظتهم و ترغیبهم فی الطاعة و ترهیبهم من المعصیة و توقیفهم علی ما اراد
من مصلحة دینهم و دنیاهم و یخبرهم بما ورد علیه من الآفاق و من الاهوال التی لهم فیها المضرة و المنفعة فان قال فلم جعلت خطبتین لان
یکون واحدة للثناء و التحمید و التقدیس لله عز و جل و الاخری للحوائج و الاعذار و الانذار و الدعاء و ما یرید ان یعلمهم من امره
و نهیه ما فیه الصلاح و الفساد و میتواند بود که مراد جمعه فریضه وقت زوال روز آدینه باشد خواه چهار رکعتی و خواه دو رکعتی بقرینه
ذکر صلوة رکعتین علیحده و بر هر تقدیر دلالت میکند بر اینکه خطبه و جمعه بی صلوة رکعتین متحقق نتواند شد علی بایه است بقرینه
اینکه خطبه واجب نیست بر غیر امام رهط بفتح را و سکون و فتح ها و طاء منقطه مضاف الیه خمسة است نظیر آیت سوره نمل و کان
فی المدینة تسعة رهط زیرا که رهط جاری مجرای جمع است بمعنی مردانی که مددکار یکدیگر باشند مثل امام مفترض الطاعة مبسوط الید
و عاملان او اربعه دو احتمال دارد اول اینکه مراد چهار عامل امام باشد مثل چهار سردار لشکر که او را خمیس مینامند باعتبار اینکه
در روز جنگ پنج فرقه میشوند قلب و میمنه و میسره و مقدمه و ساقه و سردار قلب امام است و چهار سردار برای دیگرانست و مثل
چهار کس که هر کدام برای نداء طلب مردمان بجانبی از چهار جانب دو تا دو فرسخ در عرض هفته برای اجتماع ایشان نزد امام در وقت
زوال روز جمعه دوم اینکه مراد چهار ماموم باشد که وسیله انعقاد جمعه شوند خواه بعض ایشان از سر دو فرسخ آمده باشند و خواه نه
و این مرضی مصنف رحمه الله تعالی نیست و الا در عنوان باب بجای و علی کم تجب میگفت که و بکم تنعقد یا میگفت که و علی کم تنعقد و ایضا
منافی ظاهر روایتی است که از ابن بابویه منقول شد و تصریح بصحت سند آن روایت کرده شیخ زین الدین رحمه الله تعالی در شرح شرایع
در کتاب الصوم در مبحث کفاره جمع و الله اعلم یعنی روایت از زراره گفت که بود امام محمد باقر علیه السلام که میگفت که جایز نیست
خطبه و جمعه و گزاردن دو رکعت بنا بر کمتر از پنج نفر امام مفترض الطاعة و چهار عامل او پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام
قال ادنی ما یجزئ فی الجمعة سبعة او خمسة ادناه شرح خمسة مبتداست و ادناه خبر مبتداست یا بعکس است و بر هر تقدیر او برای عطف
جمله بر جمله است و دو احتمال دارد اول اینکه برای تخییر باشد مثل او کصیب من السماء و مراد این باشد که ادنای آنچه مجزئیست در جمعه اینست
که امام مستقل و مبسوط الید باشد و در تعیینه استقلال امام آدمی مخیر است اگر خواهد هفت نفر میگوید و اگر خواهد پنج نفر میگوید زیرا که
پنج سردار لشکر که مذکور شد در شرح حدیث سابق جدا مینباشند از دو سردار دیگر یکی سردار شرطة الخمیس که پیادگان باشند و دیگری سردار
کمین که طرح میباشند دوم اینکه برای تقسیم باشد و اشارت باشد باینکه جمعه که واجب است بر اهل چهار فرسخ در چهار فرسخ تقریبا حضور
نزد ایشان کننده آن دو قسم است اول آنچه مردمان حوالی آن از اهل قری و حصون و صحرا نشینان ایشان بغایت بسیار باشند و چهار کس
کافی نباشند برای نداء و طلب ایشان پس میباید که امام شش کس را بفرستد برای نداء و طلب و چهار جانب این شش قسم متساوی کند و هر
قسمی را نامزد کسی کند برای نداء و طلب دوم آنچه مردمان اطرافش بسیار نباشند و در آن صورت چهار کس کافیست پس مراد بسبعه امام
و شش عامل اوست و مراد بخمسه امام و چهار عامل اوست که مذکور شدند در شرح حدیث سابق و بعضی میگویند که مراد بسبعه امام
و شش ماموم است و مراد بخمسه امام و چهار ماموم است و در صورت اول جمعه واجب است و در صورت دوم مستحب است و ابن بابویه
در فقیه در باب وجوب الجمعة و فضلها و من وضعت عنه گفته که روی محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام قال تجب الجمعة علی سبعة نفر من
المؤمنین و لا تجب علی اقل منهم الامام و قاضیه و مدعیا حق و شاهدان و الذی یضرب الحدود بین یدی الامام و قریب بمضمون این است

روایت

روایت کرده شیخ طوسی در تهذیب در باب العمل فی لیلة الجمعة و یومها که مقدم بر ابواب الزیادات است و در آنجا المدعی حقا و المدعی علیه
است بجای مدعیا حق که اینجاست و بر هر تقدیر این نوعی از تعبیر از استقلال امام جمعه است و مراد این نیست که میباید که این
شش کس با ماموم باشند و الله اعلم یعنی روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که کمتر آنچه کفایت میکند در جمعه هفت نفر
است یا پنج نفر کمتر است ششم اصل عن زرارة عن ابی جعفر علیه السلام قال فرض الله علی الناس
من الجمعة الی الجمعة خمسا و ثلثین صلوة فیها صلوة واحدة فرضها الله تعالی فی جماعة
و هی الجمعة و وضعها عن تسعة عن الصغیر و الکبیر و المجنون و المسافر و العبد و المرأة و المریض و الاعمی و من کان علی راس [ازید من فرسخین صح]
توضیح بعض این گذشت در شرح حدیث اول این باب جمعه در اول دوم بمعنی هفته است یا مضاف محذوفست بتقدیر من ابتداء الجمعة
الی ابتداء الجمعة واحدة بمعنی یگانه و بی نظیر است مثل فاذا نفخ فی الصور نفخة واحدة جمله فرضها الله صفت واحده است فی در فی جماعة
بمعنی مع است مثل فخرج علی قومه فی زینته یا برای سببیت است مثل فذلکن الذی لمتننی فیه و مثل حدیث اوثق عری الایمان الحب فی الله
و البغض فی الله تنوین جماعة برای تعظیم است مثل و والد و ما ولد و مثل و لیال عشر و مراد جماعة المسلمین است که جدا شدن از ایشان
نفاقست موافق آنچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث چهارم باب صد و دوم که باب ما امر النبی صلی الله علیه و آله بالنصیحة لائمة المسلمین و اللزوم
لجماعتهم و منهم است که عن ابی عبد الله علیه السلام قال من فارق جماعة المسلمین قید شبر فقد خلع ربقة الاسلام من عنقه و تفسیر جماعة المسلمین
بائمه اهل البیت علیهم السلام مذکور شد در حدیث دوم همان باب که ان علی بن ابی طالب و الله الامام الذی یجب علینا نصیحته و لزوم جماعتهم
اهل بیته و بیان شد و این اشارتست باینکه جمعه بر این جماعت فرض نیست بلکه رخصتست فرض است چون ایشان اتیان کنند
چنانچه گذشت در شرح حدیث اول این باب در توضیح آیت سوره جمعه ضمیر هی راجع بصلوة واحده است که موصوف باشد بصفت
مذکوره تعریف خبر بالف لام در هی الجمعة برای حصر است مراد بصغیر صبی است که بیان شد در شرح حدیث اول این باب و بنا بر آن میتواند
بود که مراد بمجنون اینجا کسی باشد که جنون او دوری باشد و در وقت زوال روز جمعه احتمال جنون داشته باشد یعنی روایت از
زراره از امام محمد باقر علیه السلام گفت که مفروض کرده در قرآن بر مردمان از جمعه تا جمعه سی و پنج نماز را داخل آنهاست نمازی
که یگانه و بی نظیر است مفروض کرد آنرا الله تعالی جماعتی و آن نماز یگانه و بس جمعه دو رکعتی صحیح در حضر است و اگذاشته آن نماز
یگانه را از نه کس از کوچک سن و پیر ضعیف و دیوانه و مسافر هشت فرسخ و غلام و زن و بیمار و کور از هر دو چشم و کسی که باشد بر سر
زیاده از دو فرسخ هفتم اصل عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام قال یکون بین الجماعتین ثلثة امیال یعنی لا یکون جمعة الا فیما
بینه و بین ثلثة امیال و لیس تکون جمعة الا بخطبة قال فاذا کان بین الجماعتین فی الجمعة ثلثة امیال فلا باس ان یجمع هؤلاء و یجمع هؤلاء
شرح ظاهر بیکون اینست که ثلثه امیال اکثر بعد جایز میان دو جماعت شریک یکدیگر در جمعه باشد میل بکسر میم و سکون یا در اصل بمعنی مقداری
از زمین است که چشم میانه در آن تمیز میکند میان اشخاص مرئیه و آن سدس فرسخ است پس هزار و هفتصد و پنجاه ذراع است
و آن موافق میل هاشمی است و میل اموی دو برابر آنست و لفظ میل که در حدیث مذکور شده باشد بمعنی میل هاشمی است چنانچه می آید
در حدیث سیوم باب هفتاد و هفتم که باب حد المسیر الذی تقصر فیه الصلوة است در شرح لان الحدیث هاشمی و شیخ طوسی در خلاف سه میل را
یک فرسخ شمرده یعنی لا یکون جمعة الا فیما بینه و بین ثلثة امیال لیس تکون جمعة الا بخطبة کلام محمد بن مسلم یا کلام امام است و بر هر تقدیر
برای دفع توهم اینست که مراد بیان اقل بعد میان دو جماعت در دو جمعه دو رکعتی در حضر علیحده باشد زیرا که منافی ظاهر حدیث
دوم و سیوم و ششم این باب است جمعه بمعنی حضور جمعه است و ضمیر بینه راجع بامام است زیرا که اگر راجع بما موصوله میبود میگفت که بینه و بین

ما فیه اخری ثلثة امیال پس اشارتست بانکه یکی از دو جماعت کسانیند که متصل بامند و جماعتی دیگر کسانیند که در اطراف‌اند و بعد
هر کدام از جماعت متصل بامام زیاده بر سه میل نیست پس مجموع موضعی که حاضران جمعه میباید که خارج از آن نباشند بشکل نصف دایره
ایست که نصف قطر آن سه میل است پس هر جمعه که خارج از آن باشد در روی زمین باطلست خواه دور و خواه نزدیک و مراد است
ایحدیث بعنوان این آیه باعتبار دلالت بر اینست که وجوب حضور جمعه امام علیه السلام ساقط است از کسی که جا تواند یافت در موضعی
که داخل آن نصف دایره باشد خواه مانع از جانب خودش باشد و خواه از جانب آن موضع باشد مثل کثرت تلغات مزارعات
و انهار و دیوارها در صورت ازدحام خلایق پس واجب او چهار رکعتست خواه بانفراد و خواه با جماعت و لیس تکون جمعة
الا بخطبة برای دفع توهم اینست که اگر بعد طرفین صفت اول از یکدیگر بقدر شش میل شود فرضا نماز شان باطل باشد و حاصل
دفع اینست که مدار بر بعد هر دو جماعت از یکدیگر نیست بلکه مدار بر بعد هر جماعتی از خطبهٔ امام است که مناط انتظام ملک و صلاح
احوال رعیتست و جمعه بسبب آن منعقد میشود و لا یضر جمع دو جا بصیغهٔ مضارع غایب معلوم باب تفعیل است و مراد تجمیع گزاردن
نماز جماعت جمعه دو رکعتی در حضر است بدانکه آنچه مذکور شد اظهار احتمالات و شیخ طوسی رحمه الله تعالی در خلاف یعنی لا یکون جمعة
ان فیما بینه و بین ثلثة امیال الکلام محمد بن مسلم شمرده و اسقاط آن کرده و تتمه را اسقاط نکرده و ایحدیث اصل بر دو جمعه مسجد کرده و بنا
بر آن ربط و لیس تکون جمعة الا بخطبة بسابق و لاحق خالی از اشکالی نیست و ابن بابویه در فقیه و لیس تکون جمعة الا بخطبة را نیز اسقاط کرده و
باقی را نقل بالمعنی کرده گفته که و روی محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام انه قال اذا کان بین القریتین ثلثة امیال فلا باس ان یجمع
هؤلاء و هؤلاء و لا یکون بین الجماعتین اقل من ثلثة امیال و این معنی مطلق نیست و ابن حمزه رحمه الله تعالی در کتاب الوسیله
در فصل فی بیان صلوة الجمعة گفته که و تحتاج فی الانعقاد الی اربعة شروط حضور السلطان العادل او من نصبه لذلک و حضور سبعة نفر
حتی تجب او خمسة حتی تستحب ممن تجب علیهم و تصح بهم و تکون بین الجمعتین ثلثة امیال فصاعدا و جمعی از متاخرین موافقت ایشان کرده اند
والله اعلم یعنی روایتست از محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلام گفت که میباشد میان دو جماعت سه میل
حضور جمعه دو رکعتی صحیح در حضر بکر و مسافتی که میان امام و میان سر سه میل است و دیگر اینکه شود جمعه دو رکعتی صحیح در حضر
بکر بسبب خطبه امام ابو جعفر علیه السلام گفت که پس نماز این چون شود میان دو جماعت در جمعه سه میل پس نیست پروایی اینکه جمعه دو رکعتی
در حضر گزارند این جماعت و جمعه دو رکعتی در حضر گزارند آن جماعت دیگر و از هر دو جماعت صحیح شد باب شصت و نهم اصل باب
وقت صلوة الجمعة و وقت صلوة العصر یوم الجمعة شرح این باب بیان وقت نماز جمعه است خواه چهار رکعتی و خواه دو رکعتی و بیان وقت
نماز عصر است در روز جمعه و در این باب چهار حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال وقت الظهر یوم الجمعة
حین تزول الشمس شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که اول وقت نماز ظهر در روز جمعه وقتی است که زوال آفتاب
شود دوم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام اذا زالت الشمس یوم الجمعة فابدأ بالمکتوبة شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلام که چون
زوال آفتاب شود در روز جمعه پس ابتدا کن بنماز فریضه یعنی که نافله را مقدم مدار سوم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلام
عن وقت صلوة العصر یوم الجمعة فقال فی مثل وقت الظهر فی غیر یوم الجمعة شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام از وقت فضیلت
نماز عصر در روز جمعه پس گفت در مانند وقت فضیلت ظهر است در غیر روز جمعه فرق اینست که در غیر روز جمعه نماز ظهر گزارده میشود
بعد از فراغ از هشت رکعت نافله که رسول علیه السلام آن نافله را در مقدار یک ذراع از سایه بعد از زوال میکرده و وقت فضیلت نماز
عصر در روز جمعه بعد از فراغ از فریضه ظهر در اول وقت زوال است که هشت رکعت نافله است بتفصیلی که می آید در باب التطوع یوم الجمعة که باب

و شیخ در تهذیب نیز ... از محمد بن مسلم نقل کرده و در آن تتمه مطابق ...

هفتاد و

هفتاد و چهارم است اول اصل عن محمد بن خالد عن القاسم بن عروة عن محمد بن ابی عمیر قال سألت ابا عبد الله
علیه السلام عن الصلوة یوم الجمعة فقال نزل بها جبرئیل علیه السلام مضیقة اذا زالت الشمس فصلها
قال قلت اذا زالت الشمس صلیت رکعتین ثم صلیتها فقال ابو عبد الله علیه السلام اما انا فاذا زالت
الشمس لم ابدأ بشیء قبل المکتوبة شرح روایتست از محمد بن خالد از قاسم بن عروه از محمد بن ابی عمیر گفت پرسیدم امام جعفر صادق
علیه السلام را از نماز در روز جمعه پس گفت فرود آورد آنرا جبرئیل علیه السلام بر حالی که تنگ گرفته شده باشد چون زوال کند آفتاب
پس بگزار آنرا ابن ابی عمیر گفت که گفتم که چون زوال کند آفتاب میگزارم دو رکعت نافله را بعد از آن میگزارم فریضه را پس گفت امام
جعفر صادق علیه السلام که اما من پس چون زوال کند آفتاب ابتدا نمیکنم بچیزی پیش از فریضه دوم اصل قال القاسم و کان ابن
بکیر یصلی الرکعتین و هو شاک فی الزوال فاذا استیقن الزوال بدأ بالمکتوبة فی یوم الجمعة شرح
قال القاسم کلام محمد بن خالد است و مقصود بیان اینست که کلام ابن ابی عمیر منافی کلام امام نیست زیرا که کلام او در صورت شک
در زوالست و کلام امام علیه السلام در صورت عدم شک در زوالست و شک نیست که معرفت امام بزوال آفتاب بیشتر از معرفت
رعیتست چنانچه می آید در حدیث یازدهم باب صدم که باب النوادر است یعنی گفت قاسم بن عروه که عادت عبد الله بن بکیر این بود
که میگزارد دو رکعت نافله را بر حالی که او صاحب شک بود در زوال آفتاب پس چون یقین میکرد زوال آفتاب را ابتدا میکرد
بفریضه در روز جمعه باب هفتادم اصل باب تهیئة الامام للجمعة و خطبته و الانصات شرح التهیئة بفتح تا دو نقطه در بالا و سکون ها
و کسر یا دو نقطه در پایین و همزه مصدر معتل العین و مهموز اللام باب تفعیل است یراق گیری برای کاری با آماده کردن اسباب کمال آن کار و مصدر
مضاف بفاعلست و مراد بامام اینجا قدر مشترکست میان امام مفترض الطاعة و میان وکیل او در وقت حضور او و میان مؤمنی که
برای شدت تقیه پیشنماز مخالفان شود در جمعه دو رکعتی و میان مؤمنی که پیشنماز موافقان شود در جمعه چهار رکعتی لام در للجمعة متعلق
بتهیئه است یا متعلق بامامست مراد بالجمعة نماز جمعه است و خطبته عطف بر تهیئه است و ضمیر راجع بامام است یا راجع بجمعه است باعتبار
اینکه در اصل مصدر است و الانصات عطف بر تهیئه است الانصات خاموشی برای استماع سخنی یعنی این باب بیان یراق گیری پیشنماز
برای جمعه است و بیان خطبه پیشنماز و بیان سکوت مردم برای استماع خطبه و استماع قرائت پیشنماز در نماز جمعه و در این باب یک حدیث است
اول اصل قال ابو عبد الله علیه السلام ینبغی للامام الذی یخطب الناس یوم الجمعة ان یلبس عمامة فی
الشتاء و الصیف و یتردی ببرد یمنی او عدنی و یخطب و هو قائم یحمد الله و یثنی علیه ثم یوصی بتقوی
الله و یقرأ سورة من القرآن صغیرة ثم یجلس ثم یقوم فیحمد الله و یثنی علیه و یصلی علی محمد صلی الله
علیه و آله و علی ائمة المسلمین و یستغفر للمؤمنین و المؤمنات فاذا فرغ من هذا اقام المؤذن
فصلی بالناس رکعتین یقرأ فی الاولی بسورة الجمعة و فی الثانیة بسورة المنافقین شرح ایحدیث برای بیان کیفیت
پیشنمازی جمعه نزد مخالفانست یا اعم از آن و از جمعه نزد موافقانست بشرط اینکه جمعه گزار وکیل امام مفترض الطاعه باشد و بعضی میگویند
که اعم از آن نیز هست و الله اعلم البرد بضم با یک نقطه و سکون را بی نقطه و دال بی نقطه جامه که عریض بافته شده باشد عدن بفتح عین بی نقطه
و نون شهریست معروف در یمن که آنرا عدن ابین میگویند بوزن ابیض پس او اینجا برای شک راویست یعنی گفت امام جعفر صادق
علیه السلام سزاوار است برای پیشنمازی از شیعه امامیه که خطبه گوید مخالفان را در جمعه اینکه بپوشد عمامه در زمستان و تابستان و ردا
سازد بردی که یمنی باشد یا امام گفت که عدنی باشد خطبه گوید بر حالی که او ایستاده باشد سپاس میگوید الله را و ستایش میکند او را

علیه السلام

باسماء حسنی بعد از ان سفارش میکند بترس از الله تعالی و میخواند سوره از قرآن که کوچک باشد بعد از ان می نشیند بعد از آن برمیخیزد
پس سپاس میکند الله را و ستایش میکند برا و درود میکند بر محمد صلی الله علیه و آله و بر امامان مسلمانان مراد در دو خطبه بعنوان
اجمالست اگر تقیه شدید نباشد و بعنوان تفصیل ائمه ضلالت تا امام ضلالت آن زمان اگر تقیه شدید باشد و طلب آمرزش
میکند برای مؤمنین و مؤمنات پس چون فارغ شود از این اقامت میگوید مؤذن پس آن پیشنماز میگزارد با مخالفان دو رکعت را
میخوانند در رکعت اول سوره حمد را با سوره جمعه و در رکعت دوم سوره حمد را با سوره منافقین دوم اصل عن ابی عبد الله علیه
السلم قال اذا خطب الامام یوم الجمعة فلا ینبغی لاحد ان یتکلم حتی یفرغ الامام من خطبته فاذا فرغ
الامام من الخطبتین تکلم ما بینه و بین ان تقام الصلوة و ان سمع القراءة او لم یسمع اجزاه شرح
سمع بتشدید میم بصیغه ماضی معلوم باب تفعیل است التسمیع شنوانیدن و مراد اینجا جهر بقرائت است و ضمیر مستتر راجع بامام است و میتواند بود
که بصیغه مجهول باشد و ضمیر مستتر راجع بماموم باشد و حاصل هر دو یکیست و براین قیاس است لم یسمع یعنی روایتست از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت چون خطبه گوید پیشنماز در روز جمعه پس سزاوار نیست برای هیچکس اینکه سخن گوید تا آنکه فارغ شود پیشنماز از
خطبه خود پس چون فارغ شود پیشنماز از دو خطبه سخن میگوید ماموم میان فارغ شدن امام و میان اینکه شروع کند مؤذن در اقامت
نماز و اگر امام شنواند قرائت را یا نشنواند کافیست امام را یعنی که نماز جمعه او بر هر دو تقدیر صحیحست و جهر بقرائت شرط صحت
نماز جمعه نیست سیوم اصل عن ابی جعفر علیه السلم قال سألته عن خطبة رسول الله صلی الله علیه و آله اقبل الصلوة
او بعدها فقال قبل الصلوة یخطب ثم یصلی شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلم راوی گفت پرسیدم او را از خطبه رسول الله
صلی الله علیه و آله در روز جمعه که آیا پیش از نماز بود یا بعد از نماز پس امام گفت که پیش از نماز بود خطبه میگفت بعد از آن نماز میگزارد
بدانکه این حدیث مخالف ظاهر روایت ابن بابویه است رحمه الله در آخر باب وجوب الجمعة و فضلها که و قال ابو عبد الله علیه السلم اول
من قدم الخطبة علی الصلوة یوم الجمعة عثمان لانه کان اذا صلی لم یقف الناس علی خطبته و تفرقوا و قالوا ما نصنع بمواعظه و هو
لا یتعظ بها و قد احدث ما احدث فلما رای ذلک قدم الخطبتین علی الصلوة و در کتاب عیون اخبار الرضا در باب العلل التی
ذکر الفضل بن شاذان فی آخرها انه سمعها من الرضا علی بن موسی علیهما السلم روایت کرده که فان قال فلم جعل الخطبة یوم الجمعة قبل الصلوة
و جعلت فی العیدین بعد الصلوة قیل لان الجمعة امر دائم یکون فی الشهر مرارا و فی السنة کثیرا فاذا کثر ذلک علی الناس ملوا و ترکوه
و لم یقیموا علیه و تفرقوا عنه فجعلت قبل الصلوة لیحتبسوا علی الصلوة و لا یتفرقوا و لا یذهبوا و اما العید فانما هو فی السنة
مرتین و هو اعظم من الجمعة و الزحام فیه اکثر و الناس فیه ارغب فان تفرق بعض الناس بقی عامتهم فلیس هو بکثیر فیملوا و یستخفوا به
بعد از ان گفته که قال مصنف هذا الکتاب رحمه الله تعالی جاء هذا الخبر هکذا و الخطبتان فی الجمعة و العیدین بعد الصلوة لانهما بمنزلة
الرکعتین الاخراوین و اول من قدم الخطبتین عثمان لانه لما احدث ما احدث لم یکن الناس یقفون علی خطبته فقدم لیقف الناس
انتظار الصلوة و لا یتفرقوا عنه مخفی نماند که این تعلیل جاری نیست در عیدین زیرا که نماز عید چهار رکعتی معقول نیست و اعتماد بر روایت
کلینی رحمه الله است چنانچه بیان شد در شرح عنوان کتاب الصلوة در مقدمه چهارم و حکمت جمع میان روایات باینکه در روز جمعه
دو نوع خطبه میبوده یکی پیش از نماز و آن برای نظم و نسق مملکت بوده و دیگری بعد از نماز و آن برای موعظه و مانند آن بوده و نظیر
آنچه گذشت در کتاب التوحید در حدیث پنجم باب بیست و دوم که باب جوامع التوحید است که خطب امیر المؤمنین علیه السلم یوما خطبة بعد العصر
و عثمان هر دو نوع خطبه را التقدیم کرده بود [illegible] و محقق صفاهان شیخ بهاء الدین محمد رحمه الله تعالی و میر محمد باقر داماد رحمه الله تعالی

هرکدام

هرکدام نماز جمعه دو رکعتی میگزاردند باعتقاد اینکه نماز جمعه دیگری باطلست و خطبتین شیخ را دیگری میخواندند و میان مریدان ایشان
مباحثات واقع میشد از آنجمله روزی در بازار بزازان مریدی مرید شیخ گفت که دو خطبه بجای دو رکعتست پس جایز نیست که غیر پیشنماز
آنها را خواند مرید شیخ گفت اگر چنین میبود بایست بقبله میبود چهارم اصل عن سماعة قال سألت ابا عبد الله علیه السلم عن الصلوة
یوم الجمعة فقال اما مع الامام فرکعتان و اما من یصلی وحده فهی اربع رکعات بمنزلة الظهر یعنی اذا کان
امام یخطب فاما اذا لم یکن امام یخطب فهی اربع رکعات و ان صلوا جماعة شرح مراد بامام
اینجا امام مفترض الطاعه است و تغییر و تخصیص آن بامام خطیب مبنی بر اینست که امام مفترض الطاعه اگر مبسوط الید و صاحب مملکت باشد
خطبه میخوانند پس نماز جمعه او چهار رکعتی است هر چند که بعنوان جماعت بسیار باشد یعنی روایتست از سماعه گفت پرسیدم امام
جعفر صادق علیه السلام را از نماز در روز جمعه پس گفت اما آنچه از نماز جمعه با امام مفترض الطاعه است پس دو رکعتست و اما آنچه از نماز
جمعه نماز کسیست که میگزارد تنهایی خود بی امام مفترض الطاعه پس آن چهار رکعتست مانند ظهر در غیر روز جمعه میخواهد اینرا که دو رکعتست
اگر باشد امام مفترض الطاعه که خطبه گوید پس اگر نباشد امامی مفترض الطاعه که خطبه گوید پس آن چهار رکعتست هر چند که نماز گزارند
بعنوان جماعت و پیشنماز آن امام مفترض الطاعه باشد پنجم اصل عن حفص عن جعفر عن ابیه علیهما السلم قال الاذان الثالث
یوم الجمعة بدعة شرح روایتست از امام جعفر صادق از پدرش علیهما السلم گفت اذان سیوم در روز جمعه بدعتست مراد باذان سیوم اذان
بعد از فراغ امام از خطبه است باعتبار اینکه اذان اول اذان فجر روز جمعه است و اذان دوم اذان ظهر روز جمعه است پیش از شروع
امام در خطبه و مناسبت این حدیث بعنوان این باب باعتبار اینست که بعض مخالفان خیال میکنند که امر باذان سیوم داخل
تهیئة الامام للجمعة است و آن غلط است و اشارت باین شد در حدیث اول این باب که فاذا فرغ من هذا اقام المؤذن و محمد بن ادریس
در کتاب سرائر گفته که و لا یجوز الاذان بعد نزوله مضافا الی الاذان الاول الذی عند الزوال فهذا هو الاذان المنهی عنه و یسمیه
بعض اصحابنا الاذان الثالث قال الاذان الثالث لا یجوز یزید به هذا و سماه ثالثا لانضمام الاقامة فکانها اذان آخر
و صاحب مجمع البیان گفته که قال السائب بن یزید کان لرسول الله صلی الله علیه و آله مؤذن واحد بلال کان اذا جلس علی المنبر
اذن علی باب المسجد فاذا نزل اقام الصلوة ثم کان ابو بکر و عمر کذلک حتی اذا کان عثمان و کثر الناس و تباعدت المنازل زاد
اذانا فامر بالتاذین الاول علی سطح دار له بالسوق یقال له الزوراء و کان یؤذن له علیها فاذا جلس عثمان علی المنبر اذن مؤذنه
فاذا نزل اقام الصلوة فلم یعب ذلک علیه و بنا براین میتواند بود که اذان ثالث نیز پیش از شروع در خطبه باشد بلکه میتواند بود
که مراد باذان ثالث اذان زوراء و نظایر آن باشد با وجود آنکه دوم است بحسب ظاهر زیرا که سیوم است باعتبار اینکه اذان
فجر و اذان وقت جلوس امام بر منبر مستمر بوده و این حادث شده ششم اصل عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلم فی
خطبة یوم الجمعة الخطبة الاولی الحمد لله نحمده و نستعینه و نستغفره و نستهدیه و نعوذ بالله من
شرور انفسنا و من سیئات اعمالنا من یهد الله فلا مضل له و من یضلل فلا هادی له و اشهد ان لا اله
الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله انتجبه بالولایة و اختصه برسالته و اکرمه بالنبوة امینا علی غیبه
و رحمة للعالمین و صلی الله علی محمد و آله و علیهم السلام میتواند بود که این دو خطبه امثال اینها برای نماز جمعه چهار رکعتی باشد در صورتی که
پیشنماز غیر امام مفترض الطاعه باشد بقرینه اینکه محمد بن مسلم که راوی این حدیث است روایت کرده که نماز جمعه دو رکعتی مخصوص پیشنمازی
امام مفترض الطاعه مستقل است چنانچه گذشت در شرح حدیث پنجم باب وجوب الجمعة و علی کم تجب باب شصت و ششم است و بعضی

میکوییم که خطبه با جمعه چهار رکعتی نیست و جواب دیگر آن است که آنچه در مدلول آیت تعاونوا علی البر والتقوی و آیت یأمرون بالمعروف
وینهون عن المنکر و مثال اینها داخل باشد مستحب است در همه وقت و بهر کیفیت که باشد الا ما اخرجه الدلیل و در ما نحن فیه دلیلی نیست که باطل
حدیث چهارم از باب شصت و هشتم مشروعیت آن است الشرور جمع شر بدها و بدترها الانفس جمع نفس بفتح نون و سکون فا و در جهاد نفسها
و هر دو اینجا مناسب است و بر هر تقدیر شر نفس عبارت است از نیت بد که بدتر است از عمل بد چنانچه نیت خوب بهتر است از عمل خوب
و لهذا روایت شده که نیة المؤمن خیر من عمله و نیة الکافر شر من عمله من یهدی الله اشارت است به آیت سوره اعراف من یهدی الله
فهو المهتدی و من یضلل فاولئک هم الخاسرون و سوره الکهف و من یهدی الله فهو المهتد و من یضلل فلن تجد له ولیا مرشدا النجیب النجیب است و نجابت
بالنقطه میتواند اول این بفتح دال و کسره و اولی بمعرف بودن بمعنی امانت الرسالة بفتح و کسر را منقطع اسم ارسال بمعنی پیغام فرستادن
الغیب قضیه که یکباره اختلاف در آن و در دلیل آن رود و بچشم و گوش مانند آنها دانسته نشده باشد یعنی روایت است محمد بن
مسلم از امام محمد باقر علیه السلم در خطبه روز جمعه که دو خطبه است خطبه اول این است سپاس الله راست سپاس میکنیم او را و طلب مدد میکنیم از او
و طلب آمرزش میکنیم از او و طلب راهنمایی میکنیم از او و پناه میگیریم بالله تعالی از بدهای نفسهای ما و از زشتهای عملهای ما هر که
راهنمایی کند او را الله تعالی پس نیست گمراه کننده برای او یا بمعنی که هر کس پیروی محکمات قرآن و عمل بمقتضای آنها کند بتوفیق الله
تعالی پیروی ظن اهل اختلاف نمیکند و او را اگر گمراه کند و هر که گمراه کند او را الله تعالی بخذلان و ترک توفیق پیروی محکمات
قرآن و عمل بمقتضای آنها پس نیست راهنمایی او را یا بمعنی که راههای دیگر مثل تتبع کتب فلاسفه و مانند آنها راه علم نیست
و گواهی میدهیم که نیست مستحق عبادتی مگر الله تنهایی او و شریکی نیست او را و گواهی میدهیم که محمد بنده او و فرستاده او است الله تعالی
برگزید او را برای اولی بمعرف بودن خود و سرفراز کرد او را به پیغام فرستادن خود و گرامی کرد او را به پیغمبری بر جانی که امین بود
بر غیب الله تعالی و رحمتی بود برای عالمیان و درود و ثنا و الله تعالی بر محمد و آل او و بر ایشان باد سلام اصل اوصیکم عباد الله
بتقوی الله و اخوفکم من عقابه فان الله منجی من اتقاه بمفازتهم لا یمسهم السوء و لا هم یحزنون
و مکرم من خافه یقیهم شر ما خافوا و یلقیهم نضرة و سرورا و ارغبکم فی کرامة الله الدائمة و اخوفکم
عقابه الذی لا انقطاع له و لا نجاة لمن استوجبه فلا تغرنکم الدنیا و لا ترکنوا الیها
فانها دار غرور کتب الله علیها و علی اهلها الفناء فتزودوا منها الذی اکرمکم
الله به من التقوی و العمل الصالح فانه لا یصل الیها الی الله تعالی من اعمال العباد الا ما
خلص منها و لا یتقبل الله الا من المتقین شرح فان الله منجی اشارت است به آیت سوره الزمر المفازة بصیغه اسم مکان ای
کثرت ازباب مفعل محل کثرت نجات و مراد اینجا امام مفترض الطاعه است یا مراد پیروی تمام امام مفترض الطاعه است و ظرف متعلق است
باتقاه یا متعلق بمنجی و گاهی مفازه مستعمل میشود در بیابان دور مثل آیت سوره آل عمران فلا تحسبنهم بمفازة من العذاب و یلقیهم
اشارت است به آیت سوره الدهر فانها دار غرور اشارت است به آیت سوره آل عمران و سوره الحدید و ما الحیوة الدنیا الا متاع الغرور
فتزودوا اشارت است به آیت سوره البقره و تزودوا فان خیر الزاد التقوی الذی اکرمکم اشارت است به آیت سوره الحجرات ان اکرمکم
عند الله اتقاکم العمل الصالح عبارت است از عملی که مبنی بر پیروی امام مفترض الطاعه باشد نظیر آنچه گذشت در کتاب الحجه در شرح حدیث
ششم باب معرفة الامام و الرد الیه که باب هفتم است لا یتقبل اشارت است به آیت سوره البقره انما یتقبل الله من المتقین یعنی سفارش
میکنم شما را ای بندگان الله تعالی بترس الله تعالی و میترسانم شما را از عذاب الله تعالی چه بدرستی که الله تعالی نجات دهنده کسی

بردم

جمعی است

جمعی است که ترسیده نداز او بوسیله امام مفترض الطاعه ایشان ملاقات نمیکند ایشان را آزار و نه ایشان اندوهگین میشوند و گرامی کننده
جمعی را که ترسیده نداز او نگاه میدارد ایشان را از شر آنچه ترسیده نداز آن و برمیخورانید ایشان را گشاده رویی و خوشحالی و رغبت میفرمایم
شما را در گرامی بودن نزد الله تعالی دائم است و میترسانم شما را از عذاب او که نیست بریده شدن برای آن و نیست نجاتی برای کسی
که واجب ساخته باشد آن را برای خود بمقتضای عدل و حکمت الله تعالی پس مباد که فریب دهد شما را دنیا و میل کنید سوی دنیا
چه بدرستی که دنیا سرای فریب است یا بمعنی که مردم جاهل بهره دل بر آن می بندند یا این که نوشت الله تعالی بر دنیا و بر اهل دنیا
فنا را پس توشه بردارید از دنیا آنچه را که گرامی کرده الله تعالی شما را با آن که تقوی است و عملی است که مبنی بر پیروی امام مفترض الطاعه
است چه بدرستی که مقبول الله تعالی نمیشود از عملهای بندگان مگر آنکه بی غش باشد از جمله عملها و خوب قبول نمیکند الله تعالی عملها را
مگر از پرهیزکاران از پیروی اهل ضلالت اصل و قد اخبرکم الله عن منازل من آمن و عمل صالحا و عن
منازل من کفر و عمل فی غیر سبیله و قال ذلک یوم مجموع له الناس و ذلک یوم مشهود و ما نؤخره
الا لاجل معدود یوم یأت لا تکلم نفس الا باذنه فمنهم شقی و سعید فاما الذین شقوا ففی النار لهم فیها
زفیر و شهیق خالدین فیها ما دامت السموات و الارض الا ما شاء ربک ان ربک فعال لما یرید و اما الذین سعدوا
ففی الجنة خالدین فیها ما دامت السموات و الارض الا ما شاء ربک عطاء غیر مجذوذ شرح
سبیله عبارت است از آنچه در سوره فاتحه است که صراط الذین انعمت علیهم مراد راه پیروی امام مفترض الطاعه و تابعان او است چنانچه
گفته در سوره نساء و من یطع الله و الرسول فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین و حسن اولئک
رفیقا و گذشت در کتاب الحجه در حدیث سی و پنجم مولد النبی الزفیر آواز نفس کشیدن بصعوبت الشهیق فریاد از روی درد تفسیر ما دامت
السموات و الارض الا ما شاء ربک چند احتمالات از جمله اینکه ما نافیه باشد برای افاده اینکه مراد بخلود اینجا خلود عرفی نیست
بلکه خلود حقیقی است نسبتی به بقای سموات و ارض ندارد عطاء مفعول مطلق یا مفعول به یا مفعول مطلق فعل محذوف است بتقدیر اعطوا عطاء
یا بتقدیر عطوا عطاء یعنی و بتحقیق خبر داد شما را الله تعالی از جاهای جمعی که مومن شدند و عمل کردند صالح را و از جاهای جمعی که
کافر شدند و عمل کردند در غیر راه الله تعالی و گفت در سوره هود که روز جزا روزیست که جمع کرده میشوند برای آن مردم و آن روزیست
که حاضر میشوند مردم در آن و وا پس نمیکنیم آن روز را مگر برای مدتی که شمرده شده است روزی که جزای عمل می آید سخن نمیگوید
هیچکس مگر برخصت الله تعالی پس بعض مردم با عاقبت بخیر نیند و بعضی عاقبت بخیرند پس اما جمعی که با عاقبت بخیر نشدند پس در آتشند
ایشان راست در آن آتش آواز نفس و فریاد در حالی که مقدر است خلود ایشان در آن آتش و دوام بهم رسانیدن آسمانها و زمین مگر قدری
که خواست صاحب کل اختیار تو بدرستی که صاحب کل اختیار تو نهایت کننده است آنرا که میخواهد و اما جمعی که عاقبت بخیر شدند
پس در بهشتند در حالی که مقدر است خلود ایشان در آن بهشت و دوام بهم رسانیدن آسمانها و زمین مگر قدری که خواست صاحب کل
اختیار تو بخشش کرد بخشش غیر مقطوع را اصل نسأل الله الذی جمعنا لهذا الجمع ان یبارک لنا فی یومنا هذا
و ان یرحمنا جمیعا انه علی کل شیء قدیر ان کتاب الله اصدق الحدیث و احسن القصص و قال
الله عز و جل و اذا قرئ القرآن فاستمعوا له و انصتوا لعلکم ترحمون فاستمعوا طاعة
لله و انصتوا ابتغاء رحمته شرح مشار الیه هذا الجمع جمع شنوندگان است که مذکور شد مجموع له الناس اذا
قرئ القرآن گذشت در شرح حدیث سیوم باب بیست و دوم فضل الانصات گذشت در شرح عنوان این باب مقصود اینجا امر بانصات

که آن م

و جمله معترضه باشد م

برای مجموع آنچه در خطبه خوانده میشود از قرآن و آنچه در نماز جمعه خوانده میشود که سوره جمعه و سوره منافقین است گذشت در حدیث اول باب
پنجاه و سیوم که فانما امر بالجهر لتسمع من خلفه یعنی میطلبیم از الله تعالی آنکه جمع کرد ما را اینجا برای این جمع روز قیامت که مذکور شد
اینجا که برکت دهد برای ما در آن روز ما و اینجا که رحم کند ما را همگی هر آینه که او بر هر چیزی بغایت تواناست هر آینه که کتاب الله تعالی
راست ترین سخنست و بهتر پندهاست گفت الله عز و جل در سوره اعراف و چون خوانده شود بر شما قرآن پس گوش اندازید برای آن
و ساکت باشید برای گوش انداختن آن شاید که شما رحم کرده شوید پس گوش اندازید برای طاعت الله تعالی و ساکت باشید
برای طلب رحمت الله تعالی اصل ثُمَّ اقْرَأْ سُورَةً مِنَ الْقُرْآنِ وَادْعُ رَبَّكَ وَصَلِّ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
وَادْعُ لِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ تَجْلِسُ قَدْرَ مَا تَمَكَّنُ هُنَيْئَةً شرح و آله عطف بر النبی و شاید که مکرر باشد و یکی معدود
باشد نظیر آنچه در تنازع الفعلین مساله شد ما مصدریه است تمکن بصیغه مضارع مخاطب باب تفعل است بحذف یکی تا هنیئة بضم ها و فتح
نون و سکون یا و نقطه دار یا مین و همزه بصیغه تصغیر است و ظرف متعلق بتمکن است یا بدل قدر است یعنی بعد از ان بخوان سوره
را از قرآن و دعا کن صاحب کل اختیار خود را و درود کن بجهة پیغمبر صلی الله علیه و آله و بر آل او و دعا کن برای مومنین و مومنات
بعد از ان می نشینی بعدر آنکه خوب می نشینی و اندک وقتی اصل ثُمَّ تَقُومُ فَتَقُولُ الْحَمْدُ لِلهِ نَحْمَدُهُ وَنَسْتَعِينُهُ وَنَسْتَغْفِرُهُ
وَنَسْتَهْدِيهِ وَنُؤْمِنُ بِهِ وَنَتَوَكَّلُ عَلَيْهِ وَنَعُوذُ بِاللهِ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا وَمِنْ سَيِّئَاتِ
أَعْمَالِنَا مَنْ يَهْدِ اللهُ فَلَا مُضِلَّ لَهُ وَمَنْ يُضْلِلْ فَلَا هَادِيَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ
وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ أَرْسَلَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى
الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ شرح بعد از آن بر میخیزی برای خطبه دوم پس میگویی سپاس الله راست سپاس میکنیم او را
و طلب مدد میکنیم از او و طلب آمرزش میکنیم از او و طلب رهنمایی میکنیم از او و میگرویم باو و توکل میکنیم بر او و پناه میگیریم بالله
تعالی از بدترهای دلهای ما و از زشتهای عملهای ما هر که هدایت کند او را الله تعالی پس نیست گمراه کننده او را و هر که گمراه کند او را
پس نیست رهنمای او را و گواهی میدهم که نیست مستحق عبادتی مگر الله تنهایی او نیست شریکی او را و گواهی میدهم که محمد بنده
او و رسول اوست فرستاده او را با راستی و دین بکار آمدنی تا غالب کند آن دین را بر جمیع دینها هر چند که نخواهند مشرکان
اصل وَجَعَلَهُ رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ بَشِيراً وَنَذِيراً وَدَاعِياً إِلَى اللهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجاً مُنِيراً مَنْ يُطِعِ اللهَ وَرَسُولَهُ
فَقَدْ رَشَدَ وَمَنْ يَعْصِهِمَا فَقَدْ غَوَى شرح و گردانید او را رحمتی برای عالمیان بر حالی که مژده دهنده بود بثواب مطیع و ترساننده
بود از عذاب عاصی و خواننده بود مردم را بسوی الله تعالی بر خصت الله تعالی و چراغی بود تابان هر که اطاعت کند الله و رسول
او را پس بتحقیق راه راست یافته و هر که مخالفت کند آن دو را پس بتحقیق گمراه شده اصل أُوصِيكُمْ عِبَادَ اللهِ بِتَقْوَى اللهِ
الَّذِي يَنْفَعُ بِطَاعَتِهِ مَنْ أَطَاعَهُ وَالَّذِي يَضُرُّ بِمَعْصِيَتِهِ مَنْ عَصَاهُ الَّذِي إِلَيْهِ مَعَادُكُمْ وَعَلَيْهِ حِسَابُكُمْ
فَإِنَّ وَصِيَّةَ اللهِ فِيكُمْ وَفِي الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ قَالَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ وَلَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ التقوى صح
مِنْ قَبْلِكُمْ وَإِيَّاكُمْ أَنِ اتَّقُوا اللهَ وَإِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ لِلهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَانَ اللهُ غَنِيّاً حَمِيداً شرح
سفارش میکنیم شما را ای بندگان الله تعالی بترس الله تعالی آنکه نفع میرساند بوسیله طاعت خود کسی را که طاعت کرد او را
و آنکه ضرر میرساند بوسیله معصیت خود کسی را که معصیت کرد او را آنکه بسوی اوست بازگشت شما و بر اوست حساب عملهای شما چه
هر آینه که ترس الله تعالی سفارش الله تعالی است در شما و در جمعی که پیش از شما بودند پیش از این گفت الله عز و جل در سوره نساء

و هر آینه

و هر آینه بتحقیق سفارش کردیم جمعی را که داده شدند کتاب پیش از شما و شما را اینکه بترسید از الله تعالی و اگر کافر شوید پس هر آینه که
از الله تعالی است آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمین است همیشه بود و خواهد بود و الله تعالی بی نیاز مستحق سپاس مخفی نماند که
ذکر کفر در مقابل تقوی مشعر باینست که مراد بتقوی عدم اصرار بر کبیره باشد و کفر بودن اصرار بر کبیره بیان شده در کتاب الایمان و الکفر
در شرح حدیث اول باب الکبایر که باب صد و دوازدهم است و علامت عدم اصرار بر کبیره سوا سیئه سه درجه است چنانچه بیان شد در
کتاب الایمان و الکفر در حدیث ششم باب المؤمن و علاماته که باب نود و نهم است اصل اِسْتَمِعُوا لِمَوْعِظَةِ اللهِ وَالْزَمُوا
كِتَابَهُ فَإِنَّهُ أَبْلَغُ الْمَوْعِظَةِ وَخَيْرُ الْأُمُورِ فِي الْمَعَادِ عَاقِبَةً وَلَقَدِ اتَّخَذَ اللهُ الْحُجَّةَ فَلَا يَهْلِكُ مَنْ هَلَكَ
إِلَّا عَنْ بَيِّنَةٍ وَلَا يَحْيَى مَنْ حَيَّ إِلَّا عَنْ بَيِّنَةٍ وَلَقَدْ بَلَّغَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الَّذِي أُرْسِلَ
بِهِ فَالْزَمُوا وَصِيَّتَهُ وَمَا تَرَكَ فِيكُمْ مِنْ بَعْدِهِ مِنَ الثَّقَلَيْنِ كِتَابِ اللهِ وَأَهْلِ بَيْتِهِ الَّذِي لَا
يَضِلُّ مَنْ تَمَسَّكَ بِهِمَا وَلَا يَهْتَدِي مَنْ تَرَكَهُمَا شرح الموعظة بفتح میم و کسر عین مصدر میمی باب ضرب بمعنی یاد آوردن
کسی را چیزی از ثواب و عقاب که دل او را نرم کند المواهب و جا بصیغه امر باب علم است الامور جمع امر فرموده عاقبة منصوب و
تمیز از نسبت خیر الامور و مراد بآن التزام است یعنی فرمان برداری آن عن هر دو جا برای سببیت است و القد بلغ اشارتست بآیت
سوره مائده یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته و بیان شد در کتاب الحجة در احادیث
باب شصت و چهارم که باب ما نص الله عز و جل و رسوله علی الائمة علیهم السلام واحدا بعد واحد است من بیانیه است الثقل بفتح ثا و فتح
و فتح قاف آنچه عظیم القدر باشد کتاب بدل مضموم مجرور و مبتدا الذی صفت ما ترک است و ارجاع ضمیر تثنیه بآن باعتبار بودم
معنی است و این اشارتست بحدیثی که منقولست از رسول الله صلی الله علیه و آله بطرق موافق و مخالف و مذکور شد در کتاب
الحجة در حدیث سیم باب شصت و چهارم که مذکور شد الحال یعنی بهره مند شوید بپند الله تعالی و مداومت شوید از کتاب او چه هر آینه که
آن کتاب رساترین پندهاست و بهتر فرموده هاست در روز قیامت باعتبار اطاعت آن و هر آینه بتحقیق گرفت الله تعالی بر شما
حجت را باینمعنی که رشتهای انگیخته در راه حق و وجوب پیروی امام مفترض الطاعة عالم بجمیع احکام در هر زمان چنانچه گفته در سوره
البقرة لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی پس هالک در جهنم نمیشود آنکه هالک و گمراه شد مگر بسبب برهانی انکار و زندگانی
جاوید در بهشت ادراک نمی یابد آنکه زندگانی و ایمان دریافت مگر بسبب برهانی انکار چنانچه در سوره انفال است لیهلک من
من هلک عن بینة و یحیی من حی عن بینة و هر آینه بتحقیق رسانید رسول الله صلی الله علیه و آله آنچه را که فرستاده شد با آن پس جدا
مشوید از سفارش او در روز غدیر خم و غیر آن و از آنچه واگذاشت در میان شما بعد از خود که دو چیز عظیم القدر است کتاب خدا و
اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله آنچه را که گمراه نمیشود هر که چنگ زند بآنها و راه نمی یابد آنکه ترک کند آنها را اصل اَللّٰهُمَّ
صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ وَإِمَامِ الْمُتَّقِينَ وَرَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ثُمَّ تَقُولُ اللّٰهُمَّ
صَلِّ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَوَصِيِّ رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ثُمَّ تُسَمِّي الْأَئِمَّةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ حَتَّى تَنْتَهِيَ إِلَى صَاحِبِكَ
ثُمَّ تَقُولُ اللّٰهُمَّ افْتَحْ لَهُ فَتْحاً يَسِيراً وَانْصُرْهُ نَصْراً عَزِيزاً اللّٰهُمَّ أَظْهِرْ بِهِ دِينَكَ وَسُنَّةَ نَبِيِّكَ حَتَّى لَا يَسْتَخْفِيَ
بِشَيْءٍ مِنَ الْحَقِّ مَخَافَةَ أَحَدٍ مِنَ الْخَلْقِ اللّٰهُمَّ إِنَّا نَرْغَبُ إِلَيْكَ فِي دَوْلَةٍ كَرِيمَةٍ تُعِزُّ بِهَا الْإِسْلَامَ وَ
أَهْلَهُ وَتُذِلُّ بِهَا النِّفَاقَ وَأَهْلَهُ وَتَجْعَلُنَا فِيهَا مِنَ الدُّعَاةِ إِلَى طَاعَتِكَ وَالْقَادَةِ فِي سَبِيلِكَ وَتَرْزُقُنَا فِيهَا
كَرَامَةَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ اللّٰهُمَّ مَا حَمَّلْتَنَا مِنَ الْحَقِّ فَعَرِّفْنَاهُ وَمَا قَصُرْنَا عَنْهُ فَعَلِّمْنَاهُ شرح

بادرستی برای تعدیه است الحق بکار آمدنی و مراد هر دو جا آیاتیست که در آنها نهی از پیروی ظن و امر به پیروی امام مفترض الطاعه
عالم بجمیع احکام الهی هست و آن آیات دو قسم است محکمات و متشابهات و باعتبار متشابهات است طلب تعریف و فعر فنا و
طلب تعلیم در فعلمناه زیرا که اول باید شناخت که آنها کدام آیاتست و بعد از آن باید فهمید معنی آنها را اما حملتنا بصیغه ماضی مجهول
باب تفعیلست و اشارتست بنظیر آنچه مذکور است در آیت سوره جمعه مثل الذین حملوا التوریة ثم لم یحملوها کمثل الحمار یحمل اسفارا
یعنی خدایا درود کن بر محمد بنده تو و فرستاده تو بزرگ رسولان و پیشوای پرهیزکاران و فرستاده صاحب کل اختیار
هر کس و هر چیز بعد از آن میگویی که خدایا درود کن بر امیر مؤمنان و جانشین بمقتضای سفارش رسول العالمین بعد از آن نام میبری
امامان حق را علیهم السلام تا آنکه رسی سوی امام زمان خود بعد از آن میگویی خدایا کشاد کن برای او کشادی آسان و یاری کن
او را یاری که بی تنگ باشد خدایا ظاهر کن ها دین خود را و طریقت پیغمبر خود را تا آنکه پنهان نکند چیزی را از حق از ترس یکی از
مخلوقین خدایا بدرستی که ما متوجه میشویم بسوی تو برای طلب دولتی گرامی که عزیز کنی با آن اسلام و اهل اسلام را و خوار کنی با آن نفاق
و اهل نفاق را و گردانی ما را در آن دولت از جمله خوانندگان مردم سوی طاعت تو و از جمله لشکرکشان در راه تو و روزی کنی ما را
در آن دولت گرامی بودن دنیا و آخرت خدایا آنچه تکلیف ما را از حق پس شناسان ما را و آنچه کوتاهی کردیم از آن با معنی که نفهمیم کردی را
معنی آن پس تعلیم کن ما را آن **اصل** ثُمَّ یَدْعُو اللهَ عَلَی عَدُوِّهِ وَیَسْأَلُ لِنَفْسِهِ وَأَصْحَابِهِ ثُمَّ یَرْفَعُونَ أَیْدِیَهُمْ فَ
یَسْأَلُونَ اللهَ حَاجَتَهُمْ کُلَّهَا حَتَّی إِذَا فَرَغَ مِنْ ذَلِكَ قَالَ اللَّهُمَّ اسْتَجِبْ لَنَا وَیَکُونُ آخِرُ کَلَامِهِ أَنْ یَقُولَ إِنَّ
اللهَ یَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِیتَاءِ ذِی الْقُرْبَی وَیَنْهَی عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْکَرِ وَالْبَغْیِ یَعِظُکُمْ لَعَلَّکُمْ
تَذَکَّرُونَ ثُمَّ یَقُولُ اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا مِمَّنْ یَذَّکَّرُ فَتَنْفَعُهُ الذِّکْرَی ثُمَّ یَنْزِلُ **شرح** ضمیر عدوه راجع بامام زمان است
~~بیان ذی القربی شد در کتاب الحجه در حدیث پنجم آخر ابواب با پنزده بس که قرابت قرابت است موصوف آن فاطمه علیها السلام~~
بیان ذی القربی شد در کتاب الحجه در حدیث پنجم آخر ابواب با پنزده پس که قربی مؤنث اقربست و موصوف آن فاطمه علیها السلام است
پس مراد بذی القربی علی علیه السلام است و ائمه اولاد او یکی بعد از یکی قائم مقام اویند **یعنی** بعد از آن خطیب دعا میکند الله تعالی را
بنفرین بر دشمن امام زمان و طلب حاجت میکند برای خود و برای یاران خود که شیعه امامیه اند بعد از آن مردم بر میدارند دستهای
خود را و طلب میکنند از الله تعالی حاجت خود را همگی آن تا آنکه چون خطیب فارغ شود از آنچه مذکور شد گوید که خدایا مستجاب کن برای ما
و باشد آخر سخن خطیب با مردم اینکه گوید از سوره نحل که بدرستی که الله تعالی امر میکند بعدالت و نیکوکاری و دادن حق صاحب قربی
و نهی میکند از خصلت بد و ناپسندیده و زیاده روی که خود رائی و بیرون رفتن از اختلاف پند میدهد شما را تا شاید که شما
بفکر حق افتید بعد از آن خطیب میگوید با خود که خدایا بگردان ما را از کسی که بفکر حق می افتد پس بهره میرساند او را آن فکر حق
بعد از آن فرود می آید از منبر **هفتم اصل** عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الْجُمُعَةِ فَقَالَ بِأَذَانٍ وَإِقَامَةٍ یَخْرُجُ الْإِمَامُ
بَعْدَ الْأَذَانِ فَیَصْعَدُ الْمِنْبَرَ فَیَخْطُبُ وَلَا یُصَلِّی النَّاسُ مَا دَامَ الْإِمَامُ عَلَی الْمِنْبَرِ ثُمَّ یَقْعُدُ الْإِمَامُ عَلَی الْمِنْبَرِ
قَدْرَ مَا یَقْرَأُ قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ ثُمَّ یَقُومُ فَیَفْتَتِحُ خُطْبَتَهُ ثُمَّ یَنْزِلُ فَیُصَلِّی بِالنَّاسِ ثُمَّ یَقْرَأُ بِهِمْ فِی
الرَّکْعَةِ الْأُولَی بِالْجُمُعَةِ وَفِی الثَّانِیَةِ بِالْمُنَافِقِینَ **شرح** مراد بجمعه اینجا جمعه دو رکعتی است که مؤمنین پنهان از
برای شدت تقیه بقرینه اینکه مراد بخروج بعد از اذان خروج از مقصوره است و آن شعار مخالفانست چنانچه گذشت در حدیث چهارم
باب پنجاه و هفتم و بقرینه ضمیر مجرور بود در فیفتتح خطبته زیرا که اشارتست بآنچه مذکور شد در شرح حدیث سابق که خطبه دوم که ذکر ائمه

حق را بروشنی میکند که دیگران نشنوند و میتواند بود که مراد بامام امام مفترض الطاعه مبسوط الید یا وکیل او باشد و مراد بخروج خروج
از خانه باشد و اضافه در خطبته باعتبار این باشد که خطبه و مناط انتظام امور ملک و صلاح احوال رعیت در دین و دنیا است چنانچه
گذشت در شرح حدیث چهارم باب شصت و هشتم و ایضا خطبه او ابلغ و مؤثرتر از خطبه دیگران باشد **یعنی** روایتست از امام محمد بن مسلم
که از راویان امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام است گفت پرسیدم امام را از نماز جمعه که برای مخالفان واقع میشود بسبب
شدت تقیه پس امام گفت آن با اذان و اقامه است بیرون می آید پیشنماز از مقصوره بعد از اذان پس بالا میرود منبر را پس خطبه میگوید
و نماز نمیکنند مردم چند انکه پیشنماز بر منبر است بعد از آن می نشیند پیشنماز بر منبر بمقدار اینکه خوانده شود سوره قل هو الله احد بعد از آن
بر میخیزد پس شروع میکند خطبه خود را بعد از آن فرود می آید پس نماز میگزارد با مردم بعد از آن میخواند با ایشان در رکعت اول سوره
جمعه و در رکعت دوم سوره منافقین **هشتم اصل** عَنْ أَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ فِی قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ خُذُوا زِینَتَکُمْ
عِنْدَ کُلِّ مَسْجِدٍ قَالَ فِی الْعِیدَیْنِ وَالْجُمُعَةِ **شرح** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله عز و جل در سوره اعراف و آرایش
آرایش خود را نزد هر محل فروتنی امام گفت در نماز عید فطر و عید ضحی و نماز جمعه مخفی نماند که این آیت مذکور شد در کتاب الحجه در حدیث
ششم باب هفتم که باب معرفة الامام والرد الیه است و در کتاب الایمان والکفر در حدیث سیوم باب بیست و سیوم که باب بی عنوان مؤخر
از باب نسبة الاسلام است و بیان شد در شرح آن اینکه مراد بزینت علم باحکام الهی است و مراد بمسجد امام عالم بجمیع احکام الهی است
و منافاتی نیست میان آن و میان این حدیث زیرا که مراد در این حدیث این است که هر که محافظت تقیه کند بحضور عیدین و جمعه
مخالفان ثواب او مانند ثواب کسی است که رفته باشد بطلب علم دین نزد امام مفترض الطاعه و اخذ علم دین کرده باشد نظیر آنچه گذشت
در حدیث ششم باب پنجاه و نهم که کان کمن صلی مع رسول الله صلی الله علیه و آله **نهم اصل** عَنْ أَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ
رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ کُلُّ وَاعِظٍ قِبْلَةٌ یَعْنِی إِذَا خَطَبَ الْإِمَامُ النَّاسَ یَوْمَ الْجُمُعَةِ یَنْبَغِی لِلنَّاسِ
أَنْ یَسْتَقْبِلُوهُ بِوُجُوهِهِمْ **شرح** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت که رسول الله صلی الله علیه و آله که هر پند دهنده
قبله است میخواهد رسول الله صلی الله علیه و آله اینرا که چون خطبه کند پیشنماز مردم را در روز جمعه سزاوار است مردم را اینکه متوجه
شوند او را بروهای خود تا خوب گوش کنند **باب پنجاه و نهم اصل باب القراءة یوم الجمعة ولیلتها فی الصلوات شرح**
این باب بیان قرائتست در روز جمعه و شب جمعه در نمازها در این باب شش حدیث است **اول اصل** عَنْ أَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ
لَیْسَ فِی الْقِرَاءَةِ شَیْءٌ مُوَقَّتٌ إِلَّا الْجُمُعَةَ تُقْرَأُ بِالْجُمُعَةِ وَالْمُنَافِقِینَ **شرح** الجمعة مجرور و منصوب میتواند بود و مضاف محذوف است
بتقدیر الا قراءة الجمعة و مراد بجمعه ظهر آدینه است و مضمون این ظاهر است از شرح آنچه گذشت در حدیث چهارم باب بیست و یکم
دوم اصل قَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ اقْرَأْ فِی لَیْلَةِ الْجُمُعَةِ بِالْجُمُعَةِ وَسَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَی وَفِی الْفَجْرِ بِسُورَةِ الْجُمُعَةِ
وَقُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ وَفِی الْجُمُعَةِ بِالْجُمُعَةِ وَالْمُنَافِقِینَ **شرح** گفت امام جعفر صادق علیه السلام که قرائت کن در شب جمعه در هر یک
از شام و خفتن سوره جمعه و سوره سبح اسم ربك الاعلی و در نماز صبح جمعه سوره جمعه و قل هو الله احد و در ظهر جمعه سوره جمعه و
سوره منافقین **سیوم اصل** قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ بِمَا أَقْرَأُ فِی صَلَاةِ الْفَجْرِ فِی یَوْمِ الْجُمُعَةِ فَقَالَ اقْرَأْ فِی الْأُولَی بِسُورَةِ
الْجُمُعَةِ وَفِی الثَّانِیَةِ بِقُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ ثُمَّ اقْنُتْ حَتَّی تَکُونَا سَوَاءً اثبات الف در اقنت شاذست **یعنی** گفتم امام جعفر صادق
علیه السلام که بچه سوره قرائت کنم در نماز صبح در روز جمعه پس امام گفت که قرائت کن در رکعت اول سوره جمعه و در دوم سوره قل
هو الله احد بعد از آن قنوت کن بقصد تفاوت آن دو سوره تا شوند آن دو رکعت برابر [illegible] عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ

قال إن الله أكرم بالجمعة المؤمنين فسنها رسول الله صلى الله عليه وآله بشارة لهم والمنافقين توبيخا للمنافقين
ولا ينبغي تركها ومن تركها متعمدا فلا صلاة له شرح مراد بجمعه اینجا سوره جمعه است و بشاره بکسر و ضم بای یکنقطه و شین نقطه
دار اسم مصدر است از باب نصر و باب افعال و باب تفعیل مژده دادن و مراد اینجا مژده دادن رسولست امت خود را بامامت ائمه اثنی عشر
برای امامت و المنافقین عطفست بر ضمیر سنها و مراد سوره منافقین است و التوبیخ بواو و بای یکنقطه و خای بانقطه مصدر باب تفعیل
سرزنش کردن و مراد بمنافقین در دوم منافقان و غاصبان حق ائمه اثنا عشر است در هر زمان که باشند لا ینبغی مشعر است باستحباب قرائت
سوره جمعه و منافقین در ظهر آدینه ضمیر ترکها راجعست بسنت رسول مطلقا یا راجع است بسنت مخصوص که قرائت سوره جمعه و منافقین
باشد من ترکها در بعض نسخ بفا است بجای واو و بر هر تقدیر دلالت میکند بر اینکه تارک مستحب عمدا او عدوانا کافر است یعنی روایتست از
امام محمد باقر علیه السلام گفت بدرستی که الله تعالی گرامی و سرافراز کرد بسوره جمعه شیعه امامیه را پس سنت کرد سوره جمعه را در ظهر
آدینه رسول الله صلی الله علیه و آله برای مژده دادن او شیعه امامیه را بقدوم اوصیای عالمین بجمیع کتاب و حکمت و سنت کرد
رسول الله صلی الله علیه و آله سوره منافقین را در ظهر آدینه برای سرزنش خلفای ضلالت و تابعان ایشان و سزاوار نیست ترک
سنت رسول الله صلی الله علیه و آله و هر که ترک کند سنت او دانسته و بی عذر پس نیست نمازی برای او و مخفی نماند که بشارت در سوره جمعه
اشارتست بآیت و آخرین منهم لما یلحقوا بهم و هو العزیز الحکیم ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم زیرا که این شان
امیر المؤمنین و یازده فرزند او علیهم السلام است بنا بر اینکه و آخرین عطفست بر رسولا پس دلالت میکند بر اینکه امامت اوصیا از
جانب الله تعالی است نه از بیعت امت چنانچه نبی صلی الله علیه و آله مبعوثست از جانب الله تعالی برسالت و اوصیای او مبعوث شدند
از جانب الله تعالی بامامت و من برای تبعیض است و ضمیر منهم و ضمیر لما یلحقوا راجع بامیین است و ضمیر بهم راجع بآخرین است و مشار الیه
ذلک لحوق آخرین است چنانچه گذشت در کتاب الایمان و الکفر در شرح حدیث چهارم باب هشتاد و یکم که باب تذاکر الاخوان است
پس دلالت میکند بر اینکه توفیق لحوق و پیروی امامانی که مفترض الطاعه اند و از جانب الله تعالی مبعوث شدند بامامت فضل الله تعالی
است میدهد آنرا بهر که خواهد و آن مخصوص شیعه امامیه است لهذا در حق جمعی که بامثال این آیت سند و التفات بمعنی آنها نکنند مثل
باین گفته مثل الذین حملوا التوراة ثم لم یحملوها کمثل الحمار تا آخر و توبیخ در سوره منافقین گذشت در کتاب الحجه در حدیث نود و یکم باب
صد و هشتم که باب فیه نکت و نتف من التنزیل فی الولایه است و در اینجا میگوییم که ذلک بانهم آمنوا ثم کفروا فطبع علی قلوبهم فهم
لا یفقهون و اذا رأیتهم تعجبک اجسامهم و ان یقولوا تسمع لقولهم کانهم خشب مسنده و امثال آن در آن سوره در حق ائمه ضلالت
مثل ابو بکر و عمر و عثمان و معاویه بنا بر اینکه ثم برای تراخی مرتبه است پس دلالت میکند بر اینکه مراد بمنافقین اینجا جمعیند که مؤمنند
باعتباری و کافرند باعتباری دیگر زیرا که تصدیق نبوت میکنند بظاهر دل و تکذیب ولایت میکنند بظاهر و باطن دل و این قسم
جماعت دور تر ... از جمعی که مؤمن نشده باشند اصلا و خشب مسنده عبارتست از چوبهای حمال که در سقف خانها باشد
پس دلالت میکند بر اینکه آن منافقان ریاستی بهم خواهند رسانید و اتباع و تابعان ایشان خالیند از دانش مانند درخت
حمال و درختهای دیگر که تکیه بر آن دارد در سقف خانه چنانچه اشارت باین میشود در حدیث چهارم باب صد و یکم که باب مساجد الکوفه است
پنجم اصل سألت أبا عبد الله عليه السلام عن القراءة في الجمعة إذا صليت وحدي أربعا أجهر بالقراءة فقال
نعم وقال اقرأ بسورة الجمعة والمنافقين يوم الجمعة شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از قرائت
در نماز جمعه چون گزارم تنهایی خود چهار رکعت آیا جهر کنم بقرائت پس امام گفت آری و امام گفت که قرائت کن بسوره جمعه و سوره

منافقین

منافقین در روز جمعه مخفی نماند که ظاهر عن القراءة فی الجمعة اینست که اطلاق جمعه بر ظهر چهار رکعتی روز آدینه حقیقتست و بعید است اینکه مراد
بجمعه اینجا روز آدینه باشد و ذکر ... بعد از ذکر و صدی مشعرست باینکه مراد بوجهی اینست که جدا از مخالفان باشد و جهر بقرائت در جمعه
ایست که بعنوان جماعت باشد چنانچه گذشت در شرح حدیث اول این باب و سیوم پس این حدیث دلالت میکند بر اینکه منفرد در
ظهر جمعه جهر کند و الله اعلم ششم اصل عن احدهما عليهما السلام في الرجل يريد ان يقرأ سورة الجمعة في الجمعة فيقرأ قل هو الله
احد قال يرجع الى سورة الجمعة شرح روایتست از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام در مردی که میخواهد که قرائت کند سوره
جمعه در نماز ظهر آدینه پس از روی غفلت قرائت میکند قل هو الله احد را امام گفت بر میگردد بسوی سوره جمعه مخفی نماند که اینجا
دو احتمالست اول مشهور و آن اینست که ضمیر یرجع راجع بالرجل است و مراد اینست که وا میگذارد قل هو الله احد را و سوره جمعه را
میخواند دوم اینکه ضمیر یرجع راجع بقل هو الله احد است و مراد اینست که ثواب خواندن سوره جمعه در آن هست برای او و الله
اعلم هفتم اصل وروي أيضا يتمها ركعتين ثم يستأنف شرح و روایت کرده شده نیز از امام صلوات الله علیه
که اتمام میکند آن نماز را بقصد دو رکعت بقصد نافله بعد از آن از سر میگیرد مقصود اینست که منافات نیست میان این حدیث و حدیث
سابق زیرا که این حدیث در صورتیست که سوره قل هو الله احد را تمام خوانده باشد بخلاف حدیث سابق یا این حدیث در صورتیست
که در وقت فضیلت وسعتی باشد بخلاف حدیث سابق هشتم اصل قال أبو عبد الله عليه السلام من صلى الجمعة بغير الجمعة و
المنافقين أعاد الصلاة في سفر أو حضر شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلام که هر که گزارد نماز ظهر آدینه را بغیر
سوره جمعه و سوره منافقین اعاده میکند نماز را خواه در سفر و خواه در حضر نهم اصل وروي لا بأس في السفر أن يقرأ قل
هو الله أحد شرح و روایت کرده شده از امام صلوات الله علیه که نیست پروایی در سفر باینکه قرائت کند بقل هو الله احد مقصود
اینست که منافات نیست میان این حدیث و حدیث سابق زیرا که هر دو محمولست بر استحباب و فضل پس میتواند بود که فضیلت اعاده
در حضر بیشتر باشد از فضیلت اعاده در سفر باب هفتاد و دوم اصل باب القنوت في صلاة الجمعة والدعاء فيه شرح این باب
بیان قنوت در نماز ظهر آدینه و دعا در آن قنوتست و در این باب یک حدیث است اول اصل عن أبي عبد الله عليه السلام قال القنوت
قنوت يوم الجمعة في الركعة الأولى بعد القراءة تقول في القنوت لا إله إلا الله الحليم الكريم لا إله إلا الله
العلي العظيم لا إله إلا الله رب السماوات السبع ورب الأرضين السبع وما فيهن وما بينهن ورب العرش
العظيم والحمد لله رب العالمين اللهم صل على محمد كما هديتنا به اللهم صل على محمد كما أكرمتنا به اللهم اجعلنا ممن اخترته
لدينك وخلقته لجنتك اللهم لا تزغ قلوبنا بعد إذ هديتنا وهب لنا من لدنك رحمة إنك أنت الوهاب شرح
این حدیث محمولست بر بیان صورت تقیه و پیشنمازی مؤمن برای مخالفان که مذهب اتباع در آن زمان شایع بوده بقرینه ترک درود بر
آل محمد اینجا و بقرینه امثال آنچه منقول شد از فقیه در آخر شرح باب شصت و هشتم که و قال تقنت فی الرکعة الثانیة پس القنوت مبتدا است
و قنوت عطف بیانست و فی متعلق بعطف بیانست و تقول خبر مبتدا است و فی القنوت از قبیل وضع ظاهر در موضع مضمر است یعنی
روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت قنوت که قنوت روز جمعه در رکعت اول بعد از قرائت باشد میگویی در آن نیست
مستحق عبادتی مگر الله که حلیم است و کریم است نیست مستحق عبادتی مگر الله که بلند مرتبه بزرگست نیست مستحق عبادتی مگر الله که صاحب
کل اختیار هفت آسمان و صاحب کل اختیار هفت طبقه زمین است و آنچه در آنهاست و آنچه در فاصله آنهاست و صاحب کل اختیار
تخت پادشاهی بزرگست و سپاس الله راست که صاحب کل اختیار هر کس و هر چیز است خدایا درود کن بر محمد چنانچه راهنمودی ما را باو

خدایا درود کن بر محمد چنانچه گرامی کردی ما را باو و خدایا بگردان ما را از کسی که برگزیدی او را برای دین تو و آفریدی او را برای بهشت تو
خدایا میل از حق مفرما دلهای ما را بعد از وقتی که راه نمودی ما را و ببخشش کن برای ما از جانب تو رحمتی بدرستی که تو توئی بغایت
بخشنده مخفی نماند که این از سوره آل عمران است و حقیقت معنی آن بیان شد در کتاب العقل در شرح دوازدهم باب اول دوم اصل حدیث ۱
سمعت ابا عبد الله علیه السلم یقول فی قنوت الجمعة اذا کان اماما قنت فی الرکعة الاولی وان کان یصلی اربعا
ففی الرکعة الثانیة قبل الرکوع شرح امام بکسر همزه بمعنی پیشوای جمیع مسلمانانست و آن منحصرست در رسول الله و اوصیای
او علیهم السلم و امام بفتح همزه بمعنی پیشنمازست موافق ظاهر آنچه مذکورست در کتاب الروضه در حدیث موسی علیه السلام که یا موسی کن اماما لهم
فی صلوتهم و اماما لهم فیما یتشاجرون و گاهی امام بفتح همزه مستعمل بمعنی کسی که در برابر مخالفانست و تقیه برو واجبست و بنابر اینکه اماما بکسر همزه میشود م
باشد مراد اینست که اگر گزارنده جمعه امام مفترض الطاعه مبسوط الید باشد بر اوست در رکعت اولی قنوتی و این منافات ندارد با اینکه
بر او قنوتی دیگر باشد در رکعت ثانیه موافق آنچه ابن بابویه بسند صحیح نقل کرده در فقیه در باب وجوب الجمعة و فضلها از امام محمد باقر علیه السلم
که وعلی الامام فیها قنوتان قنوت فی الرکعة الاولی قبل الرکوع وفی الرکعة الثانیة بعد الرکوع ومن صلاها وحده فعلیه قنوت واحد
فی الرکعة الاولی قبل الرکوع و بیان این شد در شرح حدیث سیزدهم باب بیست و یکم که باب القنوت فی الفریضة والنافلة ومتی هو وما
یجزی فیه است اگر گزارنده جمعه غیر او باشد و می باید که چهار رکعت گزارد بر اوست یک قنوت در رکعت ثانیه پیش از رکوع و بنابر اینکه
اماما بفتح همزه باشد مراد اینست که در زمان مظلومیت امام مفترض الطاعه اگر گزارنده جمعه در برابر مخالفان باشد خواه پیشنماز ایشان
باشد و خواه ماموم برای تقیه بر اوست یک قنوت در رکعت اولی پیش از رکوع موافق مذهب بعض مخالفان و اگر در برابر مخالفان
نباشد بر اوست یک قنوت در رکعت ثانیه پیش از رکوع و ذکر فاء در ففی مبنی بر اینست که مدخولش جمله اسمیه است پس تقدیر فقنوته فی الرکعة
الثانیة است و در این اشعارست باینکه در شق حصر ملحوظ است بخلاف شق اول یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم می گفت در قنوت
جمعه که چون باشد گزارنده جمعه امام قنوت میکند در رکعت اولی و اگر باشد که گزارد چهار رکعت پس قنوت او منحصرست در رکعت دوم
پیش از رکوع سیوم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلم القنوت یوم الجمعة فقال انت رسولی الیهم فی هذا اذا
صلیتم فی جماعة ففی الرکعة الاولی واذا صلیتم وحدانا ففی الرکعة الثانیة شرح مراد بجماعت اینجا مخالفانست و مراد بوحدان
ضد آنست خواه بعنوان انفراد باشد و خواه بعنوان جماعت باشد یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که قنوت در روز آدینه
چونست پس گفت تو رسول منی بسوی شیعه امامیه در این جواب یعنی که آنچه میگویم بشیعه امامیه رسان چون نماز ظهر آدینه
گزارید در میان مخالفان پس قنوت در رکعت اول است و اگر نماز گزارید جدا از مخالفان پس قنوت در رکعت دوم است
باب هفتاد و سیوم اصل باب من فاتته الجمعة مع الامام شرح مراد به الامام اینجا پیشنماز اهل ضلالت در زمان شدت تقیه است
زیرا که بر بعض مومنان فرض میشود حضور نزد او و موافقت او چنانچه فرض است حضور نزد امام مفترض الطاعه و موافقت او
و بیان شد در شرح حدیث هفتم باب هفتادم و میتواند بود که شامل امام مفترض الطاعه مستقل نیز باشد و این بعید است چنانچه ظاهر
میشود در شرح حدیث این باب یعنی این باب بیان کسی است که فوت شد از او نماز جمعه با پیشنماز در این باب یک حدیث است اصل شود م
سالت ابا عبد الله علیه السلم عمن لم یدرک الخطبة یوم الجمعة فقال یصلی رکعتین فان فاتته الصلوة فلم یدرکها
فلیصل اربعا وقال اذا ادرکت الامام قبل ان یرکع الرکعة الاخیرة فقد ادرکت الصلوة وان انت ادرکته
بعد ما رکع فهی الظهر اربع شرح مراد بخطبه اینجا خطبه پیشنماز مخالفانست پس مراد بالامام اینجا پیشنماز مخالفانست

بقرینه

بقرینه قبل ان یرکع زیرا که این موافق مذهب مخالفانست و مذهب اهل حق اینست که اگر در حین رکوع ادراک کند کافیست چنانچه
بیان شد در شرح حدیث دوم پنجم باب پنجاه و ششم و بقرینه تعریف الظهر زیرا که دلالت بر حصر میکند و این اشعار باینست که چهار
رکعت ظهر صحیح است بالاصاله و دو رکعت صحیح نیست مگر برای تقیه یا بالاصاله نیست اربع مرفوع و خبر مبتدای محذوفست بتقدیر
هی اربع و جمله استینافیه بیانی سابق است یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از کسی که در نیافت خطبه امام مخالفان را در روز
جمعه پس گفت میگزارد دو رکعت پس اگر فوت شود از او نماز نیز با امام مخالفان با نیز و پیش کم در نیابد آنرا پس باید که گزارد چهار
رکعت و گفت که چون دریابی امام را پیش از آنکه رکوع کند در رکعت آخر پس دریافتی نماز او را و اگر تو دریابی او را بعد از آنکه رکوع
کرده باشد پس آن نماز نماز ظهر صحیح واقعی است باب هفتاد و چهارم اصل باب التطوع یوم الجمعة شرح
این باب بیان نافله در روز جمعه است در این باب نه حدیث است اول اصل قال ابو الحسن علیه السلم الصلوة النافلة یوم الجمعة
ست رکعات بکرة وست رکعات صدر النهار ورکعتان اذا زالت الشمس ثم صل الفریضة ثم
صل بعدها ست رکعات شرح البکرة بضم باء یک نقطه و سکون کاف در اینجا بامداد و آن بعد از طلوع آفتابست تا نیم چاشت
صدر النهار عبارتست از اول ربع دوم روز که مانند سینه است برای روز پس ربع اول مانند سر و گردنست یعنی گفت امام رضا علیه السلم
که نماز نافله در روز جمعه شش رکعت است در بامداد و شش رکعت در سینه روز و دو رکعت چون زوال آفتاب شد و بعد از آن بگزار
فریضه ظهر را بعد از آن بگزار بعد از فریضه ظهر شش رکعت مخفی نماند که گزاردن دو رکعت بعد از زوال برای کسی است که پیشنماز
یا ماموم در جمعه چهار رکعتی باشد و انتظار آمدن بعض ماموین داشته باشد یا کسی که شکی در زوال داشته باشد چنانچه ظاهر میشود آفتاب م
در شرح حدیث دوم و سیوم این باب دوم اصل قال ابو عبد الله علیه السلم اما انا فاذا کان یوم الجمعة وکانت الشمس
من المشرق بمقدارها من المغرب فی وقت صلوة العصر صلیت ست رکعات فاذا انتفخ النهار صلیت
ستا فاذا زاغت او زالت صلیت رکعتین ثم صلیت الظهر ثم صلیت بعدها ستا شرح
اما بفتح همزه و تشدید میم است و این بعد از کلامی بوده که اینجا منقول نشده و مقصود بیان دو چیزست اول اینکه تاخیر شش رکعت
از این وقت تا اندکی پیش از زوال جایزست اما افضل گزاردن در اول ربع دوم روزست دوم اینکه چون من پیشنماز جمعه چهار
رکعتی ام و انتظار بعض ماموین میکشیم دو رکعت را پیش از ظهر میگزارم و اگر آن نمیبود آن دو رکعت را بعد از ظهر میگزاردم وقت نماز
عصر بیان شد در حدیث اول باب وقت الظهر والعصر با نیز و پیش که اول ربع چهارم روزست پس نظیر آن در جانب مشرق اول
ربع دوم روزست فا در فاذا انتفخ برای بیانست انتفخ بفا و تا دو نقطه در بالا و حا بی نقطه بصیغه ماضی معلوم باب الافتعال است
الانتفاخ گشوده شدن و مراد اینجا حصول صدر النهارست که گذشت در حدیث سابق و در بعض نسخ بنون و فا و خا با نقطه بصیغه
ماضی معلوم باب انفعالست و آن ماخوذ است از نفخ بفتح نون و سکون فا و خا با نقطه بمعنی ارتفاع و حاصل هر دو یکیست او در او ضحی م
زالت از شک راویست و بر هر تقدیر منافات نیست میان این حدیث و آنچه گذشت در حدیث چهارم باب شصت و نهم که اما
انا فاذا زالت الشمس لم ابدا بشیء قبل المکتوبة زیرا که آنچه اینجاست بیان حال انتظار کسی است چون امام مفترض الطاعه را شکی
در زوال آفتاب نمیباشد چنانچه بیان میشود در حدیث یازدهم باب صدم که باب النوادر است و آنچه گذشت در صورت
عدم انتظار است یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلم که اما من پس چون روز جمعه شود و پیش از ارتفاع آفتاب در جانب
مشرق بقدر ارتفاع آفتاب در جانب مغرب در وقت نماز عصر میگزارم شش رکعت را نیز و پیش که چون گشوده شود روز میگزارم

شش رکعت پس چون مایل شود آفتاب بجانب مغرب امام گفت که زایل شود آفتاب از جانب مشرق میگزارم دو رکعت نافله بعد از آن
میگزارم فریضه ظهر را بعد از آن میگزارم بعد از فریضه شش رکعت سیوم اصل قال ابو جعفر علیه السلم اذا کنت شاکا
فی الزوال فصل رکعتین فاذا استیقنت فابدا بالفریضة شرح گفت امام محمد باقر علیه السلم که چون باشی شک کننده
در زوال روز جمعه پس بگزار دو رکعت نافله پس چون یقین حاصل کردی بزوال پس ابتدا کن بفریضه ظهر مخفی نماند که اگر کسی دو رکعت را گزارده
یقین کند که زوال شده بعد از ظهر اضافه شش رکعت میشود تا مجموع هشت رکعت شود و میتواند بود که آن دو رکعت ساقط باشد

باب هفتاد و پنجم اصل باب النوادر الجمعة شرح این باب بیان احادیث نادره غیر مشهور متعلق بجمعه است در این باب ده حدیث است اول والله اعلم
اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال تقول فی اخر سجدة من النوافل بعد المغرب لیلة الجمعة اللهم انی
اسألك بوجهك الکریم واسمك العظیم ان تصلی علی محمد وال محمد وان تغفر لی ذنبی العظیم سبعا شرح
معنی وجه الله گذشت در کتاب التوحید در حدیث اول و دوم و سیوم باب النوادر که باب متم سیوم است یعنی روایت از امام
جعفر صادق علیه السلام امام گفت که میگویی در آخر سجده از جمله نافلها بعد از نماز شام در شب جمعه که خدایا بدرستی که من طلب میکنم از تو
براه تو که کرامت نام تو که بزرگست اینکه درود کنی بر محمد و آل محمد و اینکه آمرزی برای من گناه مرا که بزرگست هفت بار میگویی
این دعا را دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال رسول الله صلی الله علیه واله اکثروا من الصلوة علی
فی اللیلة الغراء والیوم الازهر لیلة الجمعة ویوم الجمعة فسئل الی کم الکثیر قال الی مائة وما زاد
فهو فضل شرح اکثروا بصیغه امر از باب افعالست الغراء بفتح غین بانقطه و تشدید را بی نقطه و الف ممدوده مونث اغر که صفت مشبهه است
بمعنی نورانی یا بمعنی سفید پیشانی و بر هر تقدیر مراد مبارکست الازهر بفتح همزه و سکون زای با نقطه و فتح ها و را بی نقطه بصیغه صفت
مشبهه بمعنی با علم و حسن یا بان از کمال حسن یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه واله
که بسیار کنید از درود بر من در شب مبارک و روز تابان که شب جمعه و روز جمعه است پس پرسیده شد که تا چند است آن بسیار
گفت تا صد و آنچه زیاد باشد بر صد پس آن بهتر است سیوم اصل عن ابی جعفر علیه السلم قال ما من شیء یعبد الله
عز وجل به یوم الجمعة احب الی من الصلوة علی محمد وال محمد شرح روایتست از امام محمد باقر
علیه السلام گفت نیست هیچ چیزی که عبادت کرده میشود الله عز وجل با آن در روز جمعه محبوبتر سوی من از درود بر محمد و آل محمد
مخفی نماند که ظاهر این حدیث اینست که فضل اجزای نماز خواه فریضه و خواه نافله صلوة بر محمد و آل محمد باشد و لهذا نماز مسمی باسم آن
شده و بیان این شد در کتاب الحجة در شرح حدیث سی و ششم باب صد و هفتم که باب فیه نکت و نتف من التنزیل فی الولایه است
و میتواند بود که مراد شی یعبد الله به ماعدای نماز باشد چهارم اصل عن سهل بن زیاد رفعه قال اذا صلیت یوم قال م
الجمعة فقل اللهم صل علی محمد وعلی ال محمد الاوصیاء المرضیین بافضل صلواتك وبارك علیهم بافضل
برکاتك والسلم علیه وعلیهم ورحمة الله وبرکاته فانه من قالها فی دبر العصر
کتب الله له مائة الف حسنة ومحی عنه مائة الف سیئة وقضی له
بها مائة الف حاجة ورفع له بها مائة الف درجة شرح روایتست از سهل بن زیاد بالا برد این حدیث را
سوی امام صلوات الله علیه پس گفت که امام گفته که چون نماز گزاردی در روز جمعه پس بگو خدایا درود کن بر محمد و بر آل محمد که
جانشینان اند پسندیده از جانب الله تعالی در همه امت ایشانند خدا و رسول و مومنان بهترین درودهای تو و برکت کن

برایشان

برایشان بهترین برکتهای تو و سلام باد بر محمد و بر آل او و رحمت خدا و برکتهای خدا چه بدرستی که شان اینست که هر که گوید آن کلمات را
در عقب نماز عصر روز جمعه مینویسد الله تعالی برای او صد هزار حسنه را و محو میکند از او صد هزار سیئه را و بر می آورد برای او بسبب
آن کلمات صد هزار حاجت را خواه در ظاهر و خواه در باطن و بلند میکند برای او بسبب آن کلمات صد هزار درجه را او در بهشت پنجم
اصل وروی ان من قالها سبع مرات رد الله علیه من کل عبد حسنة وکان عمله فی ذلك الیوم مقبولا
وجاء یوم القیمة وبین عینیه نور شرح و روایت کرده شده از امام صلوات الله علیه اینکه هر که گوید این کلمات را
در عقب عصر روز جمعه هفت بار بر میگرداند الله تعالی بر او بعدد هر بنده حسنه را و میشود عمل او در آن روز جمعه مقبول و می آید در روز
قیامت بر حالی که در میان دو چشم او نوریست ششم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلم یقول یستحب ان تقرأ فی دبر
الغداة یوم الجمعة الرحمن کلها ثم تقول کلما قلت فبای الاء ربکما تکذبان قلت
لا بشیء من الائك رب اكذب شرح تقرأ بصیغه مضارع مخاطبست کلها برای دفع توهم اینست که آنچه مذکور میشود در میان
اجزای سوره باشد و کلمه ثم بفتح ثای سه نقطه برای تاکید دفع آن توهم است کلما قلت تا آخر منصوبست محلا و مفعول تقول است
پس قلت در اول بصیغه مخاطبست و مخاطب آن الله تعالی است و در دوم بصیغه متکلم است آلاء جمع الی بفتح و کسر همزه و سکون
لام و یا یا جمع الو بفتح همزه و سکون لام و واو بمعنی نعمتها مخاطب در ربکما جن و انس است یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم
که میگفت مستحب است اینکه خوانی در عقب نماز صبح در روز جمعه سوره الرحمن را همگی آن یعنی که پیوسته خوانی آن را و بعد از آن گویی
که هر بار که گفتی که پس کدام نعمتهای صاحب کل اختیار شما ای جن و انس تکذیب میکنید گفتم که نه بچیزی از نعمتهای تو ای
صاحب کل اختیار من تکذیب میکنم هفتم اصل عن علی بن مهزیار عن ایوب بن نوح عن محمد بن ابی حمزة قال قال
ابو عبد الله علیه السلم من قرأ الکهف فی کل لیلة جمعة کانت کفارة ما بین الجمعة الی الجمعة
قال وروی غیره ایضا فیمن قرأها یوم الجمعة بعد الظهر والعصر مثل ذلك شرح کفاره با ثبوت یا بی ثبوت میتواند بود
و بنا بر اول عبارت از زمانست نظیر آنچه گذشت در حدیث اول باب فرض الصلوة و بنا بر دوم عبارت از گناه و عبارت
از زمان میتواند بود و جمعه بمعنی هفته است یا بتقدیر مضافست چنانچه گذشت در شرح حدیث ششم باب شب و ششم ضمیر مستتر در
قال و روی غیره راجع بایوب بن نوحست و میتواند بود که راجع بعلی بن مهزیار باشد یعنی روایتست از علی بن مهزیار از ایوب
بن نوح از محمد بن ابی حمزه گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که هر که خواند سوره الکهف را در هر شب جمعه میشود کفاره گناه م
در زمانی که میان هفته گذشته است تا هفته آینده ایوب بن نوح گفت که روایت کرد غیر محمد بن ابی حمزه نیز در کسی که خواند
سوره الکهف را در روز جمعه بعد از نماز ظهر و عصر مثل آنچه مذکور شد از ثواب هشتم اصل کان ابو جعفر علیه السلم یبکر
الی المسجد یوم الجمعة حین یکون الشمس قید رمح فاذا کان شهر رمضان یکون قبل ذلك
وکان یقول ان لجمع شهر رمضان علی جمع سائر الشهور فضلا کفضل شهر رمضان علی سائر الشهور شرح
یبکر بیای با نقطه و را بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم از باب نصر یا باب تفعیل یا باب افعالست القید بفتح قاف و سکون یای دو نقطه در
پایین و دال بی نقطه و بعضی بکسر قاف میگویند مقدار یعنی عادت امام محمد باقر علیه السلم این بود که زود می آمد سوی مسجد در روز
جمعه در وقتی می آمد که میشد ارتفاع آفتاب مقدار نیزه پس چون میشد ماه رمضان میبود زود آمدن او بمسجد پیش از آن وقت
و میگفت که بدرستی که برای جمعهای ماه رمضان بر جمعهای باقی ماهها فضلی است مانند فضل ماه رمضان بر باقی ماهها

سیزدهم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول فی رجل ادرک الجمعة وقد ازدحم الناس فکبر مع الامام ورکع
ولم یقدر علی السجود وقام الامام والناس فی الرکعة الثانیة وقام هذا معهم فرکع الامام ولم یقدر هذا
علی الرکوع فی الرکعة الثانیة من الزحام وقدر علی السجود کیف یصنع شرح تکبیر مع الامام مراد باست که
مراد با امام اینجا پیشنماز مخالفانست زیرا که مذهب ایشان اینست که ادراک رکعت بی ادراک تکبیر رکوع نمی باشد چنانچه گذشت در شرح بیان ۸
حدیث اول باب نود و سیوم من برای سببیت است زحام بکسر زای بی نقطه است یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام
که میگفت در جواب سؤال از مردی که دریافت نماز جمعه را در جائی که تنگ کردند جا را مردمان این تکبیر گفت با پیشنماز و رکوع کرد تحقیق ۵
و توانائی بهم نرسانید بر سجده و برخاست پیشنماز و برخاستند مردم در رکعت دوم و برخاست این مرد نیز با ایشان پیش از آنکه سجده
کند پس رکوع کرد پیشنماز و توانائی بهم نرسانید این مرد بر رکوع با ایشان در رکعت دوم بسبب تنگ کردن جا و توانائی بهم رسانید
بر سجده چون میکند اصل فقال ابو عبد الله علیه السلام اما الرکعة الاولی فهی الی عند الرکوع تامة فلما لم
یسجد لها حتی دخل فی الثانیة لم یکن له ذلک فلما سجد فی الثانیة ان کان نوی هذه السجدة
التی هی للرکعة الاولی فقد تمت له الاولی فاذا سلم الامام قام فصلی رکعة یسجد فیها ثم یتشهد ویسلم وان کان
لم ینو ان تکون تلک السجدة للرکعة الاولی لم تجز عنه الاولی ولا الثانیة شرح پس گفت امام جعفر صادق
علیه السلام اما رکعت اول پس آن تمام از رکوع درست پس چون سجده نکرد برای رکعت اول تا آنکه داخل شد در رکعت دوم جایز
نبود او را آن مراد اینست که میبایست که بعد از برخاستن مردم در رکعت دوم او دو سجده کند بعد از آن ملحق شود با ایشان پس
چون سجده کرد در رکعت دوم ایشان اگر نیت کرده باشد این سجده را بحساب آنچه در رکعت اولست پس تحقیق درست شد برای او
رکعت اول پس چون سلام دهد پیشنماز او برمیخیزد دیگر از دیگر رکعت را سجده میکند در آن رکعت بعد از آن تشهد میکند و سلام
میدهد و اگر نیت نکرده باشد این اگر باشد آن سجده برای رکعت اول صحیح نیست از او رکعت اول نه رکعت دوم مراد اینست که نماز را اول ۸
عبث میکند بعنوان چهار رکعت زیرا که مخالفان نیز در این قسم صورتی مضایقه ندارند چهار رکعت دهم اصل قیل لابی
عبد الله علیه السلام یزعم بعض الناس ان النورة یوم الجمعة مکروهة فقال لیس حیث ذهب ای
طهور اطهر من النورة یوم الجمعة شرح الطهور بفتح طا آنچه بآن پاک کرده شود چیزی مثل سحور بفتح سین که بمعنی چیزیست
که در سحر خورده شود و بضم طا مصدر بمعنی پاکیزگی و استعمال مصدر در باعث آن برای مبالغه است و همچنین حمل اطهر که افعل تفضیل است
بر باعث طهارت برای مبالغه است یعنی گفته شد امام جعفر صادق علیه السلام که گمان میکنند بعض مردم که نوره در روز جمعه
مکروه است پس امام گفت نیست حق آنجا که آن بعض رفته کدام باعث پاکیزگی پاکیزه تر است از نوره در روز جمعه مراد اینست که
کراهت نوره در روز جمعه مطلق نیست بلکه مقید است بوقتی که مانع حضور نماز جمعه باشد باب هفتاد و ششم اصل ابواب السفر
باب وقت الصلوة فی السفر والجمع بین الصلوتین شرح ابواب السفر عنوانست برای هشت باب که اول آنها باب وقت الصلوة فی
السفر است و آخر آنها باب الصلوة فی السفینة است اینها ابواب احادیث متعلقه بنماز در سفر است از آنجمله باب بیان وقت
نماز در سفر است و بیان جمع میان دو نماز در سفر و این باب پنج حدیث است عن صفوان الجمال قال صلیت خلف
ابی عبد الله علیه السلام عند الزوال فقلت بابی وامی وقت العصر فقال وقت ما یستقبل ابلک
فقلت اذا کنت فی غیر سفر فقال علی اقل من قدم ثلثی قدم وقت العصر شرح ما در استقبال مصدریه است

عادت

عادت مسافران در آن زمان این بوده که از منزل کوچ میکرده اند بعد از وقت زوال و پیش از رسیدن وقت عصر که بعد از رسیدن سایه
شاخص بقدر هفت قدم است بر سایه شاخص در وقت زوال چنانچه بیان شد در حدیث اول باب وقت الظهر والعصر پس چند آنکه
میسر باشد ایشان را اینکه کم تقدیم کنند نماز عصر را بر وقت آن در منزلی که از آنجا کوچ خواهند کرد بهتر است و صفوان چون شتردار
بوده او را تأخیر میسر نبوده مگر تا وقتی که شتران او را از چراگاه رو بمنزل کنند از چراگاه زیرا که بعد از رسیدن شتران بمنزل امثال او را
شغل بسیار بهم میرسد بخلاف جماعت دیگر از اهل قافله پس استقبال اینجا بمعنی شروع در حرکت شتران از چراگاه سوی منزلست علی اقل
خبر مبتدا است مقدم شده بر مبتدا قدم بفتح قاف و فتح دال هفت یک شاخص است ثلثی عطف بیان اقل است وقت مرفوع
و مبتدا است العصر مجرور و مضاف الیه است و چون مقصود صفوان در هر دو سؤال استکشاف از حد تقدیم نماز عصر از وقت مقرر آن
برای صاحبان شغل است امام در جواب سؤال آخر بیان مقدار تقدیم کرده و آن را دو ثلث قدم قرار داده برای اینکه پیش از فارغ شدن
از نماز عصر وقت مقرر عصر داخل شود یعنی روایتست از صفوان شتردار گفت نماز گزاردم در پس امام جعفر صادق علیه السلام در سفر نزد زوال
آفتاب پس گفتم پدرم و مادرم فدای تو باد وقت نماز عصر کدامست برای من پس گفت وقت استقبال شتران تو پس گفتم که چون باشم
در غیر سفر چه مقدار تقدیم نماز عصر بر وقت مقرر آن میتوانم کرد برای شغل پس امام گفت بنا بر کمتر از قدمی است که آن کمتر دو ثلث
قدم باشد وقت عصر برای تو مراد اینست که چون سایه شاخص شش قدم و یک ثلث قدم زیاد شده باشد بر سایه زوال
میتوانی شروع در عصر کنی برای شغل دوم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلام عن وقت الظهر فی یوم الجمعة فی السفر
فقال عند زوال الشمس وذلک وقتها یوم الجمعة فی غیر السفر شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از وقت
فریضه ظهر در روز جمعه در سفر پس گفت نزد زوال آفتابست و آن زمان وقت فریضه ظهر است در روز جمعه در غیر سفر نیز سیوم
اصل عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان رسول الله صلی الله علیه وآله اذا کان فی سفر
او عجلت به حاجة یجمع بین الظهر والعصر وبین المغرب والعشاء قال وقال ابو عبد الله علیه
السلام لا بأس بان تعجل العشاء الآخرة فی السفر قبل ان یغیب الشفق شرح روایتست از حلبی از امام جعفر صادق
علیه السلام امام گفت که عادت رسول الله صلی الله علیه و آله این بود که چون میبود در سفر یا تعجیل سفر میبود او را حاجتی جمع میکرد میان
فریضه ظهر و فریضه عصر و میانه فریضه شام و فریضه خفتن حلبی گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که نیست پروائی باینکه
تعجیل کنی نماز خفتن را در سفر پیش از آنکه فرو رود سرخی مغرب چهارم اصل عن عبید بن زرارة قال کنت انا ونفر من
اصحابنا مترافقین فیهم میسر فیما بین مکة والمدینة فارتحلنا ونحن نشک فی الزوال فقال
بعضنا لبعض فامشوا بنا قلیلا حتی نتیقن الزوال ثم نصلی ففعلنا فما مشینا الا قلیلا حتی عرض لنا قطار
له ۸ لابی عبد الله علیه السلام فقلت ای القطار فرأیت محمد بن اسماعیل فقلت صلیتم فقال لی امرنا جدی فصلینا
الظهر والعصر جمیعا ثم ارتحلنا فذهبت الی اصحابی فاعلمتهم ذلک شرح بعض احوال محمد بن اسمعیل
بن جعفر مذکور شد در کتاب الحجة در حدیث هشتم مولد ابی الحسن موسی علیه السلام و او را اسماعیلیه امام میشمارند بعد از امام جعفر صادق علیه السلام
با وجود آنکه اسمعیل در زمان امام جعفر صادق علیه السلام وفات یافته روایتست از عبید بن زراره گفت بودم من و جمعی از یاران
ما رفیق یکدیگر در میان ایشان بود میسر بضم میم و فتح یا دو نقطه در پایین و تشدید سین بی نقطه مکسوره و را بی نقطه در منزلی میان
پس ۸ مکه و مدینه پس کوچ کردیم در جائی که ما شک داشتیم در زوال آفتاب پس گفتند بعض ما بعضی را که روانه شوید با ما اندک وقتی تا یقین

کنیم زوال آفتاب را بعد از آن نماز کنیم چنان کردیم پس روانه شدیم مگر اندک وقتی تا آنکه برخورد ما را قطار امام جعفر صادق علیه السلام پس
گفتیم که میروم نزد این قطار پس دیدم محمد بن اسمعیل را پس گفتیم او را که آیا نماز گزاردید پس گفت مرا که امر کرد ما را جد من که امام جعفر
صادق علیه السلام است پس گزاردیم نماز ظهر و عصر را همگی بعد از آن کوچ کردیم پس رفتیم بجانب یاران خود پس اعلام کردیم ایشان را
آنچه محمد بن اسمعیل گفت قَالَ اَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ وَقْتُ الْمَغْرِبِ فِی السَّفَرِ اِلٰی ثُلُثِ اللَّیْلِ وَرُوِیَ اَیْضًا اِلٰی نِصْفِ
اللَّیْلِ شرح گذشت در حدیث چهاردهم باب ششم که وقت المغرب فی السفر الی نصف ربع اللیل و جمع میان این دو حدیث بدو وجه
ممکنست اول آنکه حدیث ربع محمول بر فضیلت باشد و حدیث ثلث محمول بر مجزی بودن باشد دوم آنکه ربع لیل در حدیث ربع
غروب شمس تا طلوع شمس باشد و در حدیث ثلث از غروب شمس تا طلوع فجر باشد و تحدید ... یکی تقریبی باشد و اگر ثلث اینجا
بفتح ثا سه نقطه باشد و فتح لام و الف ساقط در رسم باشد عبارت از سه ساعت معوجه باشد جمع ظاهر است و بر هر تقدیر روی ایضا
کلام امام علیه السلام است و اشارت بروایت مخالفانست نظیر آنچه گذشت در حدیث سیزدهم باب ششم گفت امام جعفر صادق
علیه السلام وقت نماز شام در سفر تا ثلث است و روایت کرده شده نیز که تا نصف شب است یعنی که آخر آن موافق آخر وقت تا آخر
نصف شب است باب مقدار مسافتی که تقصیر میشود در آن نماز شرح این باب بیان مقدار مسافتی است که تقصیر
کرده میشود در آن نماز چهار رکعتی و در این باب هفت حدیث است اول اصل عَنْ اَبِیْ جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ التَّقْصِیْرُ فِی الْبَرِیْدِ
الْبَرِیْدُ اَرْبَعُ فَرَاسِخَ شرح برید بفتح با یک نقطه و کسر را بی نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و دال بی نقطه است یعنی روایتست از
امام محمد باقر علیه السلام گفت کوتاه کردن نماز چهار رکعتی گاهی در برید است و برید چهار فرسخ است که دوازده میل باشد بیان این
می آید در حدیث آینده دوم اصل قُلْتُ لِاَبِیْ عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ اَدْنٰی مَا یُقَصَّرُ فِیْهِ الْمُسَافِرُ فَقَالَ بَرِیْدٌ شرح
ادنی بودن برید اشارتست بآنکه مشقت سفر بر سه قسم است ... مسافت تقصیر رباعیه در قسم اول دو برید
و در قسم دوم یکبرید است مثل حرکت بجانب نماز جمعه امام مفترض الطاعه بسط الید در وقت هجوم خلایق از سر دو فرسخ و عود در
همان روز و مثل حرکت اهل مکه در موسم بجانب عرفات چنانچه روایاتی در وجوب تقصیر ایشان وارد شده مثل آنچه می آید در کتاب الحج در حدیث
پنجم باب قصر ... و معلوم که باب الصلوة فی مسجد منی من یجب علیه التقصیر و التمام مبنی است و در قسم سیوم چهار برید است تقریبا چنانچه
می آید در حدیث سیوم ... باب صلوة الملاحین و المکارین و اصحاب الصید و الرجل یخرج الی ضیعته یعنی گفتم امام
جعفر صادق علیه السلام را که کمتر مسافتی که تقصیر میکند در آن مسافر کدام است پس امام گفت برید است سیوم اصل عَنْ اَبِیْ
عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ بَیْنَا نَحْنُ جُلُوْسٌ وَاَبِیْ عِنْدَ وَالٍ لِبَنِیْ اُمَیَّةَ عَلَی الْمَدِیْنَةِ اِذْ جَاءَ اَبِیْ فَجَلَسَ
فَقَالَ کُنْتُ عِنْدَ هٰذَا قُبَیْلُ فَسَاَلَهُمْ عَنِ التَّقْصِیْرِ فَقَالَ قَائِلٌ مِّنْهُمْ فِیْ ثَلٰثٍ وَقَالَ قَائِلٌ مِّنْهُمْ
یَوْمٌ وَلَیْلَةٌ وَقَالَ قَائِلٌ مِّنْهُمْ رَوْحَةٌ شرح بینا در اصل بین بوده الف باشباع فتحه هم رسیده و مضاف جمله
جلوس بضم جیم جمع جالس است قبیل بضم قاف و فتح با یک نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین مبنی بر ضم است برای آنکه مضاف
الیه آن محذوفست بتقدیر قبیل هذا الوقت ضمیر منصوب در سالهم راجع بفقهاء مخالفانست اگرچه در لفظ مذکور نیستند
ثلث بفتح ثا و لام و الف مبنی سه ساعت است مراد مسافتی که عدد مسافت تقصیر محل سیر در سه ساعت است روحه بفتح را
بی نقطه و سکون واو و حا بی نقطه و تا ... سیر ... بعد از زوال آفتاب تا آخر روز روایت است از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت میان آنکه نشسته بودیم و پدرم نزد حاکمی بود از بنی امیه بر مدینه ناگاه آمد پدرم پس نشست پس گفت بودم

نزد این حاکم

نزد این حاکم اندکی پیش از این وقت پس پرسید فقها را از حد تقصیر پس گفت گوینده از ایشان که در سه ساعت و گفت گوینده دیگر از ایشان
که روز و شبی است و گفت گوینده دیگر از ایشان که بعد از زوال تا شام است اصل فَسَاَلَنِیْ فَقُلْتُ لَهُ اِنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ
صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ لَمَّا نَزَلَ عَلَیْهِ جَبْرَئِیْلُ عَلَیْهِ السَّلَامُ بِالتَّقْصِیْرِ قَالَ لَهُ النَّبِیُّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ فِیْ کَمْ ذَاکَ
فَقَالَ فِیْ بَرِیْدٍ قَالَ وَاَیُّ شَیْءٍ الْبَرِیْدُ فَقَالَ مَا بَیْنَ ظِلِّ عَیْرٍ اِلٰی فَیْءِ وَعِیْرٍ شرح ... در
کتاب تلخیص ذکر کرده که تقصیر نماز در سال چهارم هجرت حادث شد و مناسب این می آید در حدیث دوم باب صدم که باب
النوادر است عیر بفتح عین بی نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و را بی نقطه کوهیست در مدینه فیء بفتح فا و سکون یا و همزه سایه
چیزی بعد از زوال آفتاب و آن عکس ظل است که عبارت از سایه چیزی پیش از زوال است و عیر بفتح عین و او و کسر عین بی نقطه و سکون یا
دو نقطه در پایین و را بی نقطه کوهیست غربی کوه احد و شمالی مدینه ذکر ظل در عیر و ذکر فیء در وعیر اشارتست بآنکه در پهلوی او
راهست و راه پهلوی عیر در غربی آنست و راه پهلوی وعیر در شرقی آنست یعنی پس آن حاکم پرسید مرا پس گفتم او را که بدرستی که
رسول الله صلی الله علیه و آله چون فرود آورد بر او جبرئیل علیه السلام تقصیر نماز را گفت او را نبی صلی الله علیه و آله که در چه مقدار از
مسافتست این تقصیر یعنی که اقل آن کدامست پس جبرئیل گفت که در بریدی است نبی گفت و چه چیز است برید پس جبرئیل گفت
آنچه میان هاییکوه عیر تا پای کوه وعیر است که این دو کوه میشود در کتاب الحج در بعض احادیث باب دویست و بیست و سیوم که باب
تحریم المدینه است اصل قَالَ ثُمَّ عَبَرْنَا زَمَانًا ثُمَّ رَاٰی بَنُوْ اُمَیَّةَ یَعْمَلُوْنَ اَعْلَامًا عَلَی الطَّرِیْقِ وَاَنَّهُمْ
ذَکَرُوْا مَا تَکَلَّمَ بِهٖ اَبُوْ جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ فَذَرَعُوْا مَا بَیْنَ ظِلِّ عَیْرٍ اِلٰی فَیْءِ وَعِیْرٍ ثُمَّ جَزَّاُوْهُ عَلٰی اثْنَیْ عَشَرَ
مِیْلًا فَکَانَ ثَلٰثَةَ اٰلَافٍ وَخَمْسَمِائَةِ ذِرَاعٍ کُلَّ مِیْلٍ فَوَضَعُوا الْاَعْلَامَ فَلَمَّا ظَهَرَ بَنُوْ هَاشِمٍ غَیَّرُوْا اَمْرَ بَنِیْ اُمَیَّةَ غَیْرَهٗ
لِاَنَّ الْحَدِیْثَ هَاشِمِیٌّ فَوَضَعُوْا اِلٰی جَنْبِ کُلِّ عَلَمٍ عَلَمًا شرح عبرنا بعین بی نقطه و با یک نقطه و را بی نقطه بصیغه ماضی معلوم متکلم
مع الغیر از باب نصر است ای بصیغه ماضی معلوم مجهول میتواند بود و بنا بر اول مراد از رویت قلبیست و یعملون بتقدیر ان و اهمال آنست و بنا
بر دوم مراد رویت بصر است و یعملون مفعول دوم است یا حال از باب فاعلت اعلام بفتح همزه جمع علم بفتح عین و فتح لام نشانها بر
راهها که آنها میلهاست انهم بفتح همزه و تشدید نون عطف بر جمله ای است جزاوه بجیم و زای نقطه دار و بصیغه ماضی معلوم جمع
غایب باب تفعیل است سکان از افعال ناقصه است اسم او خبر آنست مقدم شد و کل اسم آنست موخر شده مراد بنو هاشم خلفای بنی عباس اند
غیروا بعین بی نقطه است و بغین بی نقطه نیز میتواند بود و بنوعی از مجاز غیره بفتح غین بی نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و را بی نقطه بصیغه مصدر
باب علم منصوب و مفعول له است الف و لام الحدیث برای عهد خارجیست و مراد حدیثی است که منقولست از رسول الله صلی الله علیه و آله
که حد تقصیر بیست و چهار میل است موافق روایتی که در استبصار است در باب المسافة التی یجب فیها التقصیر عن عیص بن القاسم عن ابی عبد الله علیه السلام
قال فی التقصیر حده اربعة و عشرون میلا هاشمی یعنی منسوب ... میلی است که هاشم ... قرار داده یعنی امام جعفر صادق
علیه السلام گفت که بعد از آن گذشتیم زمانی بعد از آن صحبت دیدند بنو امیه نیز اگه ساختند علمی چند بر راه مکه و بدرستی که ایشان بخاطر آوردند
آنچه را که سخن گفته بود با آن امام محمد باقر علیه السلام پس ... در آن ... مسافت ... اول عیر و سایه دیگر چیزیست بعد از آن
قسمت کردند آن مقدار را بر دوازده میل پس ... [illegible] ... پس چون غالب شدند بنو العباس
تغییر دادند کار بنی امیه را برای تعصب جد خود زیرا که آن حدیث ... تقصیر ... [illegible] ... گردند در پهلوی هر
نشانی دیگر یعنی که هر میل اموی را ده میل هاشمی کردند پس مقدار میل هاشمی ... [illegible]

است و مردمان از این غافل میشوند خیال میکنند که اقل مسافت تقصیر هشت فرسخ است که دو برید باشد و حال آنکه آن و سکوت
تفصیلی که بیان شد در شرح حدیث سابق چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال سئل عن حد الامیال التی
یجب فیها التقصیر فقال ابو عبد الله علیه السلام ان رسول الله صلی الله علیه و آله جعل حد الامیال
من ظل عیر الی ظل وعیر وهما جبلان بالمدینة فاذا طلعت الشمس وقع ظل عیر الی
ظل وعیر وهو المیل الذی وضع رسول الله صلی الله علیه و آله التقصیر شرح مراد بظل اینجا سایه است مطلقا خواه
پیش از زوال و خواه بعد از زوال فاء در فاذا برای بیان دو ظلمت الی برای انتهای غایت و زمانست و این مبنی بر اینست که عیر در جانب
جنوب مدینه است و راه مکه در غربی آن متصل بآنست و آن در جانب غربی دامنه ندارد اصلا پس تا اول زوال سایه آن بر زمین است
و آن وقتی است که سایه وعیر بر زمین می افتد زیرا که آن در جانب شمال مدینه است و راه در جانب شرقی آن متصل بآنست و آن
در آن جانب دامنه ندارد اصلا یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که امام پرسیده شد از مقدار
میل که واجب میشود در آن تقصیر نماز پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام که بدرستی که رسول الله صلی الله علیه و آله گردانید قرار داد آن
میلهای تقصیر را از سایه عیر تا سایه وعیر و آنها دو کوه است در مدینه بیان این آنکه چون طلوع کند آفتاب می افتد سایه عیر بر زمین تا
وقتی که افتد سایه وعیر بر زمین و آن حد که مذکور شد میلی است که بنا گذاشت رسول الله صلی الله علیه و آله بر آن تقصیر نماز را و آن میل
هاشمی است که بیست و چهار آن چهار فرسخ است پنجم اصل سألت ابا الحسن علیه السلام عن قوم خرجوا فی سفر فلما
انتهوا الی الموضع الذی یجب علیهم فیه التقصیر قصروا من الصلوة فلما صاروا علی فرسخین
او علی ثلثة فراسخ او اربعة تخلف عنهم رجل لا یستقیم لهم سفرهم الا به فاقاموا ینتظرون
مجیئه الیهم شرح پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از جمعی که بیرون رفتند برای سفری پس چون رسیدند سوی موضعی که
بر ایشان در آن موضع تقصیر یعنی که حد ترخص است تقصیر کردند بعض نماز را پس چون گردیدند بر دو فرسخ یا سه فرسخ یا چهار باز
ایستاد از ایشان و برگشت مردی که راست نمیشود برای ایشان سفر ایشان مگر با آن مرد پس درنگ کردند بر جائی که انتظار
میکشیدند آمدن آن مرد را سوی ایشان اصل وهم لا یستقیم لهم السفر الا بمجیئه الیهم فاقاموا علی
ذلک ایاما لا یدرون هل یمضون فی سفرهم او ینصرفون هل ینبغی لهم ان یتموا الصلوة او یقیموا علی
تقصیرهم قال ان کانوا بلغوا مسیرة اربعة فراسخ فلیقیموا علی تقصیرهم اقاموا ام انصرفوا وان
کانوا ساروا اقل من اربعة فراسخ فلیتموا الصلوة اقاموا او انصرفوا فاذا مضوا فلیقصروا شرح
تکرار ذکر عدم استقامت سفر ایشان بدون آن مرد برای افاده اینست که هر چند فکر میکنند تا شاید راهی برای استقامت آن سفر
بدون آمدن او بهم رسد بهم نرسد یعنی و آن جماعت راست نمیشود برای ایشان آن سفر مگر با آمدن آن مرد سوی ایشان پس درنگ کردند
بر آن انتظار چند روز بر حالی که نمیدانند که آیا خواهند رفت در سفر خود یا خواهند برگشت آیا سزاوار است برای ایشان
اینکه تمام کنند نماز را یا سزاوار است اینکه باقی مانند بر تقصیر نماز خود امام گفت اگر رسیده باشند بمسافت چهار فرسخ پس باید که
باقی مانند بر تقصیر نماز خود خواه در وقت درنگ ایشان و خواه در وقت برگشتن ایشان و اگر حرکت کرده باشند کمتر از
چهار فرسخ پس باید که اتمام کنند نماز را خواه در وقت درنگ ایشان و خواه در وقت برگشتن ایشان پس چون روانه شوند در آن
سفر بسبب اینکه رفیق ایشان آید سوی ایشان مثلا پس باید که تقصیر نماز خود کنند [illegible]

[illegible] متی یجب علیه التقصیر او الاتمام شرح یقدم بصیغه مضارع غایب معلوم است از اعلام است یعنی این باب
بیان کسی است که اراده سفر میکند یا برمیگردد از سفری که چه وقت واجب میشود بر اول تقصیر یا بر دوم اتمام در این باب هفت حدیث است
اول اصل عن محمد بن مسلم قال قلت لابی عبد الله علیه السلام الرجل یرید السفر متی یقصر قال اذا توارى من
البیوت قال قلت الرجل یرید السفر فیخرج حین تزول الشمس قال اذا خرجت فصل رکعتین شرح
روایت است از محمد بن مسلم گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که مردی اراده میکند سفر را چه وقت تقصیر نماز میکند امام گفت چون
پنهان شود از خانها یعنی که دور شود از خانها بر وجهی شود که اهل آن خانها او را نه بینند بی آنکه دیواری یا تلی یا مانند آنها از امور
عارضی مانع دیدن شده باشد و مراد بتواری اینست که شناخته نشود که کیست و جامه او چیست اگر چه سواد او دیده شود راوی گفت
که گفتم که مردی اراده سفر میکند پس بیرون میرود تا آنکه زوال آفتاب شود و با معنی که بعد از بیرون رفتن او متصل آن زوال آفتاب
میشود امام گفت چون بیرون رفتی و بعد از آن زوال شد پس بگزار دو رکعت خواه زوال پیش از بلوغ بحد ترخص شود و تاخیر نماز
کنی تا حد ترخص و خواه بعد از آن دوم اصل سمعت الرضا علیه السلام یقول اذا زالت الشمس وانت فی المصر وانت
ترید السفر فاتم فاذا خرجت بعد الزوال فقصر العصر شرح شنیدم از امام رضا علیه السلام میگفت که چون زوال
آفتاب شود بر حالی که تو در شهر باشی و تو اراده سفر داشته باشی پس تمام کن نماز را پس چون بیرون روی بعد از زوال پیش از دخول وقت عصر
تقصیر کن عصر را سیوم اصل عن بشیر النبال قال خرجت مع ابی عبد الله علیه السلام حتی اتینا الشجرة فقال لی
ابو عبد الله علیه السلام یا نبال قلت لبیک قال انه لم یجب علی احد من اهل هذا العسکر ان یصلی اربعا غیری
وغیرک وذلک انه دخل وقت الصلوة قبل ان نخرج شرح روایت است از بشیر که گفت بیرون آمدم از مدینه
سوی مکه با امام جعفر صادق علیه السلام تا آنکه رسیدیم بمسجد شجره پس گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلام که ای بشیر گفتم لبیک گفت بدرستی
که شان اینست که واجب نشد بر هیچیک از اهل این لشکر که از مدینه بیرون آمده اند اینکه گزارند چهار رکعت غیر من و غیر تو و این برای آنست
که شان اینست که داخل شد وقت نماز چهار رکعتی پیش از آنکه از مدینه بیرون آییم مراد اینست که بسیار اهل این قافله پیش از زوال آفتاب از مدینه
بیرون آمده اند و ما و تو بعد از زوال آفتاب بیرون آمده ایم چهارم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلام عن رجل
یدخل من سفره وقد دخل وقت الصلوة قال یصلی رکعتین واذا خرج الی سفره وقد دخل وقت الصلوة
فلیصل اربعا شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که داخل میشود از سفر خود بر حالی که پیش از آن
داخل شده بود وقت نماز چهار رکعتی امام گفت میگزارد دو رکعت و چون بیرون رود سوی سفری بر حالی که داخل شده باشد پیش
از آن وقت نماز پس باید که گزارد چهار رکعت هر چند که بحد ترخص رسیده باشد پنجم اصل عن ابی ابراهیم علیه السلام قال سألته
عن الرجل یکون مسافرا ثم تقدم فیدخل بیوت الکوفة ایتم الصلوة ام یکون مقصرا حتی یدخل اهله قال
بل یکون مقصرا حتی یدخل اهله روایت از امام موسی کاظم علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از مردی که میباشد
مسافر بعد از آن می آید پس داخل خانهای کوفه میشود آیا اتمام میکند نماز را یا میباشد تقصیر کننده تا آنکه داخل منزل خود شود امام گفت
بلکه میباشد تقصیر کننده تا آنکه داخل منزل خود شود سألت ابا عبد الله علیه السلام عن رجل صلی وهو مسافر فاتم
الصلوة قال ان کان فی وقت فلیعد وان کان الوقت قد مضی فلا پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی
که نماز گزارد بر حالی که او مسافر بود پس اتمام کرد نماز چهار رکعتی را از روی غفلت امام گفت اگر باشد در وقت پس باید که اعاده کند و اگر

وقت او تحقیق گذشته باشد پس نیت اعاده آن نماز ضرور نیست نهم اصل عَنْ زُرَارَةَ قَالَ قُلْتُ لَهُ رَجُلٌ فَاتَتْهُ صَلَوةٌ مِنْ صَلَوةِ
السَّفَرِ فَذَكَرَهَا فِي الْحَضَرِ قَالَ يَقْضِي مَا فَاتَهُ كَمَا فَاتَهُ إِنْ كَانَتْ صَلَوةَ السَّفَرِ أَدَّاهَا فِي الْحَضَرِ مِثْلَهَا وَإِنْ كَانَتْ
صَلَوةَ الْحَضَرِ فَلْيَقْضِ فِي السَّفَرِ صَلَوةَ الْحَضَرِ كَمَا فَاتَتْهُ شرح روایت از زراره که از راویان امام محمد باقر و امام جعفر صادق
علیهما السلم است گفت که گفتم امام را که مردی فوت شد از او نمازی از نماز سفر پس یاد آورد آن را در حضر امام گفت قضا میکند آنچه را که فوت
شد از او چنانچه فوت شد از او بیان این آنکه اگر باشد آن فوت شده نماز سفر بجا می آورد آن را در حضر مثل نماز سفر و اگر باشد نماز حضر پس باید
که قضا کند در سفر نماز حضر را چنانچه فوت شده آن نماز از او دهم اصل عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَمُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ خَرَجَ
فِي سَفَرٍ ثُمَّ يَبْدُو لَهُ الْإِقَامَةُ وَهُوَ فِي صَلَوتِهِ قَالَ يُتِمُّ إِذَا بَدَتْ لَهُ الْإِقَامَةُ شرح روایت از امام موسی کاظم علیه السلم راوی
گفت پرسیدم امام را از مردی که بیرون رفت در سفری بعد از آن بخاطر میرسد او را ایستادن بجایی که او در نماز خود است مراد از سؤال
از حال کسی است که بحد ترخص رسیده اما بحد مسافت چهار فرسخ نرسیده و بخاطرش رسیده که ترک آن سفر کند یا از حال کسی که بعد از آن
که بچهار فرسخ نیز رسیده باشد قصد اقامت عشره مثلا کند در جایی در اثنای نماز امام گفت تمام میکند آن نماز را چون بخاطر رسد
او را ایستادن باب اقامة متى يتم الصلوة باب متى يتم المسافر الصلوة إذا قدم البلدة این باب بیان مسافریست که می آید بشهری که چند وقت تقصیر میکند
نماز چهار رکعتی را و در این باب سه حدیث است اول اصل عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَمُ قَالَ قُلْتُ لَهُ أَرَأَيْتَ مَنْ قَدِمَ بَلْدَةً إِلَى مَتَى
يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَكُونَ مُقَصِّرًا وَمَتَى يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يُتِمَّ فَقَالَ إِذَا دَخَلْتَ أَرْضًا فَأَيْقَنْتَ أَنَّ لَكَ بِهَا مُقَامًا
عَشَرَةَ أَيَّامٍ فَأَتِمَّ الصَّلَوةَ وَإِنْ لَمْ تَدْرِ مَا مُقَامُكَ بِهَا تَقُولُ غَدًا أَخْرُجُ أَوْ بَعْدَ غَدٍ فَقَصِّرْ مَا
بَيْنَكَ وَبَيْنَ أَنْ يَمْضِيَ شَهْرٌ فَإِذَا تَمَّ لَكَ شَهْرٌ فَأَتِمَّ الصَّلَوةَ وَإِنْ أَرَدْتَ أَنْ تَخْرُجَ مِنْ سَاعَتِكَ شرح
روایت از امام محمد باقر علیه السلام راوی گفت که گفتم امام را که خبر ده مرا که کسی که آمد بشهری تا کی سزاوار است او را اینکه باشد تقصیر کننده
نماز چهار رکعتی و کی سزاوار است او را اینکه تمام کند پس امام گفت که چون داخل شوی زمینی را پس یقین کنی اینکه برای تست در آن زمین
درنگی ده روز پس تمام کن نماز را و اگر ندانی که چیست درنگ تو در آن زمین میگویی فردا بیرون میروم یا پس فردا پس تقصیر کن در زمانی سیکوی کرده
که میان تست و میان اینکه بگذرد ماهی پس چون تمام شود برای تو ماهی پس تمام کن نماز را هر چند که اراده داشته باشی که بیرون روی
در همان ساعت دوم اصل سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَمُ يَكُونُ بِالْبَصْرَةِ وَهُوَ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ لَهُ بِهَا دَارٌ عَنِ الرَّجُلِ يهم
وَمَنْزِلٌ فَيَمُرُّ بِالْكُوفَةِ وَإِنَّمَا هُوَ مُجْتَازٌ لَا يُرِيدُ الْمُقَامَ إِلَّا بِقَدْرِ مَا يَتَجَهَّزُ يَوْمًا أَوْ يَوْمَيْنِ
قَالَ يُقِيمُ فِي جَانِبِ الْمِصْرِ وَيُقَصِّرُ قُلْتُ فَإِنْ دَخَلَ أَهْلَهُ قَالَ عَلَيْهِ التَّمَامُ شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را
از مردی که می باشد در بصره و او از اهل کوفه است او را است در کوفه سرایی و منزلی پس میگذرد بکوفه و جز این نیست که او راهگذر است
اراده ندارد درنگ در کوفه را مگر بقدر اینکه یراق گیری کند یک روز یا دو روز امام گفت درنگ میکند در کنار شهر و تقصیر نماز میکند
گفتم پس اگر داخل شود در منزل خود چون است گفت بر اوست تمام نماز سیوم اصل عَنْ أَبِي أَيُّوبَ قَالَ سَأَلَ مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ أَبَا
عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَمُ وَأَنَا أَسْمَعُ عَنِ الْمُسَافِرِ إِنْ حَدَّثَ نَفْسَهُ بِإِقَامَةِ عَشَرَةِ أَيَّامٍ قَالَ فَلْيُتِمَّ الصَّلَوةَ
وَإِنْ لَمْ يَدْرِ مَا يُقِيمُ يَوْمًا أَوْ أَكْثَرَ فَلْيَعُدَّ ثَلَثِينَ يَوْمًا ثُمَّ لِيُتِمَّ وَإِنْ كَانَ أَقَامَ يَوْمًا أَوْ
صَلَوةً وَاحِدَةً فَقَالَ لَهُ مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ بَلَغَنِي أَنَّكَ قُلْتَ خَمْسًا فَقَالَ قَدْ قُلْتُ
ذَلِكَ قَالَ أَبُو أَيُّوبَ فَقُلْتُ أَنَا جُعِلْتُ فِدَاكَ يَكُونُ أَقَلَّ مِنْ خَمْسٍ فَقَالَ لَا شرح ذاک برای مشار الیه قریب است پس

اشارت

اشارت باینکه اقامه خمسه عبث است تمام میشود فی الجمله و بعضی خیال کرده اند که بجای ذاک ذلک لام است و مشار الیه آن بعید است و آن
وجوب اتمام در اقامت عشره است و تتمه حدیث شعر بحیت و خلاف این یعنی روایت از ابو ایوب که امام گفت که پرسید محمد بن مسلم امام
جعفر صادق علیه السلام را بر حالی که من می شنیدم از حال مسافر که اگر قرار دهد با خود درنگ ده روز را امام گفت پس باید که اتمام کند
نماز او و اگر نداند که چه مقدار درنگ میکند روزی یا بیشتر پس باید که بشمرد سی روز را بعد از آن باید که اتمام کند هر چند که درنگ کند یک روز
یا یک نماز پس گفت امام را محمد بن مسلم که رسید بمن اینکه تو گفتی پنج روز با همین که دیگری سؤال کرد ترا از حکم قصد اقامت پنج روز که آیا باعث
اتمام نماز میشود یا نه و تو گفتی که باعث اتمام نماز میشود پس امام گفت که بتحقیق گفتم این را گفت ابو ایوب پس گفتم من که قربانت شوم آیا می باشد
باعث اتمام نماز میشود قصد اقامه کمتر از پنج روز پس گفت نه مخفی نماند که جمع میان این حدیث و حدیث اول این باب بر وجهی میتواند بود که
در صورت خمسه مخیر باشد و در صورت عشره واجب باشد اتمام زیرا که مفهوم شرط اول در حدیث اول اینست که در کمتر از مقام عشره
ایام اتمام واجب نیست و دلالت نمیکند بر اینکه اتمام جایز نباشد و بر تقدیر تسلیم میگوییم که مفهوم شرط دوم در حدیث اول دلالت
میکند بر اینکه در ما فوق مقام غد و بعد غد تقصیر واجب نباشد پس اتمام جایز باشد مطلقا الا ما اخرجه الدلیل و آن کمتر از خمسه است
پس مفهوم شرط دوم مخصص مفهوم شرط اول است و در کتب دیگر بعض روایات منقول شده بر خلاف آنچه مفهوم از این دو حدیث صحیح شمرده
شده و آن اعتباری ندارد چنانچه گفتیم در مقدمه چهارم در شرح عنوان کتاب الصلوة والله اعلم بالصواب باب شانزدهم اصل
باب صلوة الملاحين والمكارين وأصحاب الصيد والرجل يخرج إلى ضيعته شرح المكارين بضم میم و تخفیف کاف و الف و را بی نقطه مکسوره
بصیغه اسم فاعل معتل اللام یایی باب مفاعله جمع مکاری بحذف یا الضیعه بفتح ضاد با نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و عین بی نقطه
مستغل مثل زمین زراعت و دکان و مانند آنها یعنی این باب بیان نماز کشتی بانان و چاروادارانی که کار شان اینست که بکرایه میدهند
چاروا را و جمعی که اهل شکار اند و مردی که بیرون میرود از شهر سوی مستغل خود و در این باب دوازده حدیث است اول اصل قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ
عَلَيْهِ السَّلَمُ أَرْبَعَةٌ قَدْ يَجِبُ عَلَيْهِمُ التَّمَامُ فِي السَّفَرِ كَانُوا أَوِ الْحَضَرِ الْمُكَارِي وَالْكَرِيُّ وَالرَّاعِي وَالْأَشْتِقَانُ لِأَنَّهُ
عَمَلُهُمْ شرح قد اینجا برای تحقیق است با وجود آنکه داخل مضارع شده یعنی گفت امام محمد باقر علیه السلم که چهار کس اند که بتحقیق واجب میشود
بر ایشان تمام کردن نماز چهار رکعتی خواه در سفر باشند و خواه در حضر اول مکاری بضم میم و تخفیف کاف و الف و را بی نقطه مکسوره
و تخفیف یا دوم کری بفتح کاف و کسر را بی نقطه و تخفیف یا بصیغه صفت مشبهه معتل اللام یایی باب علم بمعنی شتر کرایه دار که آن را در فارسی
پیک مینامند و در اصل بمعنی دونده است سیوم راعی برا بی نقطه و الف و عین بی نقطه و تخفیف یا رساننده بکارها مثل تحصیلدار
زکوات و مثل شبان گوسفندان و شتران و مانند آن که هر روز در زمینی است چهارم اشتقان بضم همزه و سکون شین با نقطه و
ضم تا دو نقطه در بالا و قاف و الف و نون نویسنده تحصیلدار از زکوات که امین در جمع و خرج آنها است صاحب ذکری گفته
الاشتقان امین البیدر و قیل البرید چه بدرستی که آن سفر پیشه ایشان است دوم اصل عَنْ أَحَدِهِمَا عَلَيْهِمَا السَّلَمُ قَالَ لَيْسَ عَلَى
الْمَلَّاحِينَ فِي سَفِينَتِهِمْ تَقْصِيرٌ وَلَا عَلَى الْمُكَارِي وَالْجَمَّالِ شرح روایت از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلم
گفت نیست بر کشتی بانان در کشتی ایشان تقصیر نماز و نه بر چاروادار و شتردار سیوم اصل وَفِي رِوَايَةٍ أُخْرَى الْمُكَارِي إِذَا
جَدَّ بِهِ السَّيْرُ فَلْيُقَصِّرْ قَالَ وَمَعْنَى جَدَّ بِهِ السَّيْرُ يَجْعَلُ مَنْزِلَيْنِ مَنْزِلًا شرح و در روایتی دیگر از امام صلوات الله علیه
اینست که چاروادار چون تند کند او را حرکت پس باید که تقصیر نماز کند امام گفت و معنی تند کند او را حرکت اینست که گرداند
دو منزل را یک منزل چهارم اصل سَأَلْتُ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَمُ عَنِ الرَّجُلِ يَخْرُجُ إِلَى ضَيْعَتِهِ فَيُقِيمُ الْيَوْمَ وَالْيَوْمَيْنِ وَالثَّلَثَةَ

ایقصر ام یتم قال یتم الصلوة کلما اتی ضیعة من ضیاعه شرح پرسیدم امام رضا علیه السلم را از مردی که بیرون می رود
سوی مستغل خود پس درنگ میکند یکروز و دو روز و سه روز آیا تقصیر نماز میکند اگر بر چهار فرسخ باشد یا اتمام میکند امام
گفت اتمام میکند نماز را هر بار که آید نزد مستغلی از مستغلهای خود ظاهر این است که در راه تقصیر کند و در مستغل اتمام کند
پنجم اصل سألت اباعبدالله علیه السلم عن الرجل یتصید الیوم والیومین والثلاثة ایقصر الصلوة قال
لا الا ان یشیع الرجل اخاه فی الدین وان التصید مسیر باطل لا یقصر الصلوة فیه وقال
یقصر اذا شیع اخاه شرح الا برای استثنای متصل است الف لام الرجل در دوم برای عهد خارجیست و اشارتست برجل
مذکور در سابق و مراد اینست که اگر مقصود اصلی کسی مشایعت برادر مؤمن باشد در آن سفر بالعرض صید میکرده باشد تقصیر میکند
یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی که طلب شکار میکند یکروز و دو روز و سه روز آیا تقصیر میکند نماز را گفت نه
مگر آنکه مشایعت کند برادر دینی خود را و بدرستی که طلب شکار حرکتی است بکار نیامدنی غالبا تقصیر کرده نمیشود نماز در آن طلب
صید و امام گفت که تقصیر نماز میکند اگر مشایعت کند برادر مؤمن خود را یعنی که عمده قصد او مشایعت باشد نه اینکه قصد
مشایعت مرجوح باشد یا مساوی باشد ششم اصل عن ابی عبدالله علیه السلم قال الاعراب لا یقصرون و ذلک
ان منازلهم معهم شرح روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بادیه نشینان عرب که حرکت میکنند از صحرا بصحراها
تقصیر نماز نمیکنند و آن برای اینست که خانهای ایشان با ایشانست یعنی که ایشان خیمه نشینند بحسب عادت و خیمهای ایشان
با ایشانست هفتم اصل قلت لابی عبدالله علیه السلم الرجل یکون له الضیاع بعضها قریب من بعض یخرج
فیطوف فیها ایتم او یقصر قال یتم شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که مردی میباشد او را مستغلها که بعض آنها نزدیکست
نسبت ببعضی یعنی که دوری هیچکدام نسبت بدیگری چهار فرسخ نیست بیرون می آید از شهر خود پس میگردد در آن مستغلات آیا اتمام
میکند نماز را یا تقصیر میکند امام گفت اتمام میکند خواه در راه و خواه در منزل هشتم اصل عن ابی عبدالله علیه السلم
فی قول الله عز و جل فمن اضطر غیر باغ ولا عاد قال الباغی باغی الصید والعادی السارق لیس لهما ان
یاکلا المیتة اذا اضطرا الیها هی حرام علیهما کما هی علی المسلمین ولیس لهما ان یقصرا فی
الصلوة شرح تفسیر باغی و عادی اینجا از قبیل تفسیر بمثال است بقرینه آنچه می آید در کتاب الاطعمه در باب ذکر الباغی والعادی که
باب هفدهم است ظاهر تقدیم ذکر باغی بر عادی اینست که باغی بدتر از عادی باشد مسلمین از باب تفعیل و از باب افعال میتواند
بود و بنا بر اول مراد جمعی است که تسلیم حکم الهی کرده اند یعنی که سفر ایشان حرام نیست و بنا بر دوم ظاهر بحیثیتی است
که این دو کس مانند جمعی که بیرون از اسلام باشند اگرچه حقیقت بیرون نیستند بقرینه اینکه از غیر مسلم نماز صحیح نیست خواه
اتمام کند و خواه تقصیر و بنا بر دوم نیز میتواند بود که المسلمین بتقدیر سایر المسلمین باشد و توضیح این آیت شد در شرح حدیث
چهارم باب شصت و چهارم یعنی روایت از امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله عز و جل در سورة البقرة و سورة النحل
که پس هر که مضطر شود سوی خوردن میته یا خون یا گوشت خوک یا آنچه بنام غیر الله تعالی ذبح یا نحر شده باشد بر حالی که
آن مضطر غیر باغی باشد و غیر عادی باشد امام گفت که مراد بباغی کسی است که طالب صید باشد یعنی که از این عمل محظوظ
باشد بی آنکه معاش او یا معاش عیال او موقوف بر آن باشد و مراد بعادی دزد است خواه دزد پنهان از صاحب مال
و خواه آشکار نزد صاحب مال و پنهان از حاکم و مانند آن بیان این آنکه نیست ایشان را اینکه خورند میته را مثل چون مضطر شوند

سوی آن آن میته حرمت بر آن دو کس مثل حرمت آن میته بر آن دو کس چنانچه آن بر اهل تسلیم است و نیست برای آن دو کس اینکه تقصیر
کنند در نماز نهم اصل سألت اباعبدالله علیه السلم عن الرجل یخرج الی الصید ایقصر او یتم قال یتم لانه لیس بمسیر
حق شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که بیرون میرود سوی شکار برای لذت آیا تقصیر نماز میکند یا اتمام میکند
امام گفت اتمام میکند برای آنکه آن خروج نیست حرکتی بکار آمدنی دهم اصل عن اسحق بن عمار قال سألته عن الملاحین
والاعراب هل علیهم تقصیر قال لا بیوتهم معهم شرح روایت از اسحق بن عمار که از راویان امام جعفر صادق
و امام موسی کاظم علیهما السلام است گفت پرسیدم امام را از کشتی بانان و صحرا نشینان عرب که آیا بر ایشان هست تقصیری امام گفت نه
بیان این آنکه خانهای ایشان با ایشانست یازدهم اصل عن ابی عبدالله علیه السلم قال قلت له الرجل یخرج الی الصید
مسیرة یوم او یومین یقصر او یتم فقال ان خرج لقوته وقوت عیاله فلیفطر ولیقصر وان خرج
لطلب الفضول فلا ولا کرامة شرح القوت بضم قاف و سکون واو و تا دو نقطه در بالا قدر ضروری از روزی که اکتفا بکمتر
از آن باعث ضرر یا ضعف بدن شود الفضول بضم فا و ضم ضاد جمع فضل بفتح فا و سکون ضاد زیادتیها بر قوت چنانچه اهل نعم
بکار می برند الکرامه بفتح کاف و را بی نقطه مصدر باب حسن ضد لئیم بودن و نفی آن است اشارتست بدو چیز اول اینکه آن مرد داخل بنی آدم
نیست در معنی اگرچه در صورت داخل باشد چنانچه گفته در سوره بنی اسرائیل و لقد کرمنا بنی آدم و در سوره منافقین و اذا رایتهم تعجبک
اجسامهم وان یقولوا تسمع لقولهم کانهم خشب مسندة دوم اینکه بر دوام تلف شدن آن مرد نیست چنانچه گذشت در حدیث ششم
این باب یعنی روایت از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت که گفتم امام را که مردی بیرون سوی شکار مسافت یکروز میرود
یا دو روز آیا تقصیر نماز میکند یا اتمام میکند پس امام گفت که اگر بیرون رود برای قوت خود و قوت عیال خود پس باید که افطار
روزه کند و باید که تقصیر نماز کند و اگر بیرون رود برای طلب زیادتیها پس افطار و تقصیر نکند و نیست عزتی او را دوازدهم
اصل عن محمد بن جزک قال کتبت الیه جعلت فداک ان لی جمالا ولی قوام علیها ولست اخرج فیها الا فی طریق
مکة لرغبتی فی الحج او فی الندرة الی بعض المواضع فهل یجب علی التقصیر فی الصلوة والصیام فوقع علیه السلم
اذا کنت لا تلزمها ولا تخرج معها فی کل سفر الا الی مکة فعلیک تقصیر و فطور شرح
القوام بضم قاف و تشدید واو ایستادگی کنندگان بر چیزی مثل ساربانان الندره بفتح نون و سکون و فتح دال بی نقطه و را بی نقطه
بعض ایام مراد ببعض مواضع جاهایی است که رفتن باینجاها برای کرایه کشی نیست مثل ییلاقهای شخصی که در حوالی شهر است و لهذا در
جواب امام علیه السلم این شق مذکور نیست و میتواند بود که مراد اعم از آنها باشد فی کل سفر متعلق بمنفی است و استثنا منقطع است
و ذکر مکه بعنوان مثال است یا فی کل سفر متعلق بنفی است و استثنا متصل است و بر هر تقدیر مراد بسفر مطلق سفر است و ذکر مکه بعنوان
مثال است یا مراد سفر بعنوان کرایه کشی است و ذکر مکه بعنوان مثال است الفطور بفتح فا و ضم طا بی نقطه و سکون واو و را
بی نقطه آنچه افطار بآن کنند از خوردنی و مانند آن یعنی روایت از محمد بن جزک بفتح جیم و فتح زای با نقطه که از راویان امام
علی نقی علیه السلم است گفت نوشتم سوی امام علیه السلم که قربانت شوم بدرستی که مرا است شترانی که بکرایه میدهم و مرا است وارسندگان
بر آن شتران و بتحقیق بیرون نمی روم در آن شتران مگر سوی راه مکه برای خواهش در حج یا بیرون میروم در بعض روزها سوی بعض مواضع
پس آیا واجب است بر من تقصیر در نماز و روزه پس نوشت امام علیه السلم که اگر عادت تو این باشد که با آن شتران همیشه نباشی و بیرون
نروی با آنها در هر سفری لیکن سوی مکه بیرون میروی مثلا پس بر تست تقصیر در نماز و باعث افطار در روزه باب هشتاد و دوم

اصل باب المسافر يدخل في صلوة المقيم شرح این باب بیان مسافرست که داخل میشود در نماز حاضر در این باب دو حدیث است اول
اصل عن ابي عبد الله عليه السلام في المسافر يصلي خلف المقيم قال يصلي ركعتين ويمضي حيث شاء شرح روایت
از امام جعفر صادق علیه السلام در مسافری که نماز میگزارد در پس غیر مسافر امام گفت میگزارد دو رکعت و میرود هر جا که خواسته باشد
دوم اصل سألت ابا عبد الله عليه السلام عن المسافر يصلي مع الامام فيدرك من الصلوة ركعتين اتجزئ
ذلك عنه فقال نعم شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مسافری که نماز میگزارد با پیشنماز حاضر پس دریابد دو رکعت
دو رکعت آخر را آیا کافیست آن از وی امام گفت آری ظاهر آنچه گذشت در حدیث دهم از باب پنجاه و ششم اینست که مسافر
در این صورت قرائت حمد میکند در هر دو رکعت باب هشتاد و دوم اصل باب التطوع في السفر شرح این باب بیان نماز نافله در سفر است
در این باب دوازده حدیث است اول اصل عن سماعة قال سألته عن الصلوة في السفر فقال ركعتين ليس قبلهما
ولا بعدهما شيء الا انه ينبغي للمسافر ان يصلي بعد المغرب اربع ركعات وليتطوع بالليل ما شاء
الله ان كان نازلا وان كان راكبا فليصل على دابته وهو راكب ولتكن صلوته ايماء وليكن رأسه
حيث يريد السجود اخفض من ركوعه شرح رکعتین منصوبست بفعل محذوف تقدیر الزم رکعتین و این اشارتست
بانکه مخالفان بعد از ظهر در سفر تشریع میکنند دو رکعت چنانچه گذشت در حدیث چهارم باب پنجاه و پنجم پس جمله لیس قبلهما صفت
رکعتین است مراد بشیء نافله متعلق بآن رکعتین است و استثنا منقطع است زیرا که چهار رکعت بعد از شام تعلق بنماز خفتن
ندارد یا مراد بشیء اعم از متعلق و غیر آنست و استثنا متصل است ما در ما شاء بمعنی کیفیت است و منصوبست محلا و مفعول مطلق
نوعست ذکر حیث باعتبار اینست که سوار در وقت سجود در موضعی میباشد که غیر موضع وقت رکوعست یعنی روایتست از
سماعه که از راویان امام جعفر صادق علیه السلام و امام موسی کاظم علیهما السلام است گفت پرسیدم امام را از نماز در سفر پس امام
گفت لازم باش دو رکعتی را که نباشد پیش از آن دو و نه بعد از آن دو چیزی از نافله لیکن اینقدر هست که شان اینست که سزاوار
برای مسافر اینکه گزارد بعد از نماز شام چهار رکعت و باید که مسافر نماز نافله کند در شب چنانچه خواسته باشد اگر در منزل باشد
و اگر سوار باشد پس باید که نماز شب گزارد بر سر چارپای خود در حالی که او سوارست و باید که باشد نماز او بعنوان اشارت
و باید که باشد سر او در جایی که میخواهد سجود در پایینتر از حال رکوع او دوم اصل قال ابو عبد الله عليه السلام اربع
ركعات بعد المغرب لا تدعهن في حضر ولا سفر شرح اربع منصوب و مرفوع میتواند بود و لا تدعهن مجزوم و مرفوع میتواند بود
یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام که چهار رکعت بعد از نماز شام مگذار آنها را در حضر و نه در سفر سیوم اصل عن ابي عبد الله
عليه السلام قال الصلوة في السفر ركعتان ليس قبلهما ولا بعدهما شيء الا المغرب فان بعدها اربع ركعات لا
تدعهن في حضر ولا سفر وليس عليك قضاء صلوة النهار وصل صلوة الليل واقضه شرح الف و لام
الصلوة برای عهد خارجیست و عبارتست از فریضه رباعیه استثنا در الا المغرب منقطع است پس دلالت میکند بر اسقاط
نافله فجر ما را واقضه ضمیر نیست بلکه ساکنست برای وقف روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت نماز چهار رکعتی
در سفر دو رکعتست نیست پیش از آن دو و نه بعد از آن دو چیزی مگر نافله شام چه بدرستی که بعد از آن چهار رکعتست مگذار
آن چهار رکعت را در حضر و نه در سفر و نیست بر تو قضای نافله روز و بگزار نماز شب را در سفر و قضا کن قلت
لابي عبد الله عليه السلام فاتتني صلوة الليل في السفر فاقضيها في النهار فقال نعم ان اطقت ذلك شرح

کفتم

گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که فوت شد از من نماز شب در سفر آیا پس قضا میکنم آن را در روز پس گفت آری اگر تاب آوری
آن را پنجم اصل عن الحلبي قال انه سأل ابا عبد الله عليه السلام عن الصلوة النافلة على البعير والدابة فقال
نعم حيث ما كنت متوجها قال قلت استقبل القبلة اذا اردت التكبير قال لا ولكن
تكبر حيث ما كان متوجها وكذلك فعل رسول الله صلى الله عليه وآله شرح روایتست از
حلبی که او پرسید امام جعفر صادق علیه السلام را از نماز نافله بر شتر و اسب پس گفت آری خوبست هر جایی که باشی متوجه بآن جانب
حلبی گفت که گفتم رو کنم بقبله چون خواهم که تکبیر احرام گویم امام گفت که نه ولیکن تکبیر میگویی هر جایی که مرکوب تو متوجه باشد و چنین
کرد رسول الله صلی الله علیه و آله مراد اینست که شرط نیست استقبال در نافله در سفر و این منافات ندارد با اینکه استقبال افضل باشد
اگر آسان باشد ششم اصل عن ابان بن تغلب قال خرجت مع ابي عبد الله عليه السلام فيما بين مكة
والمدينة فكان يقول اما انتم فشباب تؤخرون واما انا فشيخ اعجل فكان يصلي صلوة الليل اول الليل شرح
الشباب بفتح شین با نقطه و تخفیف با یک نقطه و الف و بای یک نقطه جمع شابست بتشدید با جوانان یعنی روایتست از ابان بن تغلب گفت
گفت سفر کردم با امام جعفر صادق علیه السلام در میان مکه و مدینه پس میگفت اما شما پس جوانانید تاخیر میکنید نماز شب را و اما من
پس پیرم تعجیل میکنم نماز شب را و این عادت او این بود که میگزارد نماز شب را در نصف اول شب بسبب اینکه بر خواستن پیران و بزرگان
در نصف آخر شب سیما در سفر با مشقت خدمتکاران و رفیقان میباشد هفتم اصل سألت ابا عبد الله عليه السلام عن الرجل
يصلي على راحلته قال يومي ايماء يجعل السجود اخفض من الركوع قلت يصلي وهو يمشي قال
نعم يومي ايماء وليجعل السجود اخفض من الركوع شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که نماز میگزارد
بر مرکوب خود امام گفت که اشارت میکند اشارت کردنی میگرداند سجود را پستتر از رکوع گفتم آیا نماز میکند حالی که او راه
میرود امام گفت آری اشارت میکند اشارت کردنی و باید که گرداند سجود را پستتر از رکوع هشتم اصل عن ابي الحسن عليه السلام
في الرجل يصلي النوافل في الامصار وهو على دابته حيث توجهت به فقال نعم لا بأس شرح روایتست از امام موسی
کاظم علیه السلام در مردی که میگزارد نوافل را در شهرها بر حالی که او بر اسب خودست هر جانبی که میگرداند او را امام گفت آری
نیست پروایی نهم اصل عن ابي جعفر عليه السلام انه لم يكن يرى بأسا ان يصلي الماشي وهو يمشي ولكن لا يسوق
الابل شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلام اینکه او نمیدید پروایی اینکه نماز گزارد پیاده بر حالی که او راه میرفته باشد ولیکن نمیراند
شتر از مراد اینست که راندن شتر که با سخن گفتن و حرکات باطراف باشد در اثنای نماز نافله خوب نیست دهم اصل سألت ابا
عبد الله عليه السلام عن صلوة الليل والوتر في اول الليل في السفر اذا تخوفت البرد وكانت علة فقال لا بأس انا
افعل ذلك شرح واو در وكانت برای جمع است و میتواند بود که بمعنی او باشد کانت از افعال تامه است علة بکسر عین مرفوع و ذو علت
و بمعنی عذرست مطلقا و میتواند بود که بمعنی مرض باشد یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از نماز شب که هشت رکعتست
و نماز وتر که سه رکعتست در نصف اول شب در سفر چون بترسم از سرما و باشد عذری که باعث ترسیدن از سرما شود پس امام گفت
نیست پروایی من میکنم آن را عن ابي الحارث قال سألته يعني الرضا عليه السلام عن الاربع ركعات بعد المغرب
في السفر يعجلني الجمال فلا يمكنني الصلوة على الارض هل اصليها في المحمل فقال نعم صلها في المحمل شرح
یعجلنی بصیغه مضارع معلوم از باب افعال یا باب تفعیل است لا یمکننی با ادغام نون بصیغه مضارع معلوم از باب افعال است و فک ادغام نیز جایزست

یعنی روایت است از ابو الحارث گفت که پرسیدم او را یعنی امام رضا علیه السلام را از آن چهار رکعت نافله که بعد از نماز مغرب در سفر
شتاب میفرمایم در اشتر دار پس ممکن نیست مرا آن نماز بر زمین آیا میگزارم آنرا در کجاوه پس امام گفت آری بگزار آنرا در کجاوه
دوازدهم اصل عن ابی الحسن الرضا علیه السلام قال صل رکعتی الفجر فی المحمل شرح روایت از امام رضا علیه السلم گفت
که بگزار دو رکعت نافله فجر را در کجاوه با این معنی که بضرورت آنرا در کجاوه میتوان گزارد باب هشتاد و سیوم اصل باب الصلوة
فی السفینة شرح این باب بیان نماز در کشتی است در این باب پنج حدیث است اول اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلم یسأل عن
الصلوة فی السفینة فیقول ان استطعتم ان تخرجوا الی الجدد فاخرجوا فان لم تقدروا فصلوا
قیاما فان لم تستطیعوا فصلوا قعودا وتحروا القبلة شرح الجدد بفتح جیم و فتح دال بی نقطه و دال بی نقطه
روی زمین قیام بکسر قاف و تخفیف یا دو نقطه در پایین جمع قایم است قعود بضم قاف و ضم عین بی نقطه جمع قاعد است تحروا بحا بی نقطه
و فتح را بی نقطه مشدده بصیغه امر معتل اللام یایی باب تفعلت التحری قصد چیزی کردن و طلب چیزی که لایق تر باشد و مراد اینجا
اجتهاد در طلب قبله است یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام در حالی که پرسیده میشد از نماز در کشتی پس میگفت اگر وسعت
در قدرت دارید اینکه بیرون آیید سوی روی زمین پس بیرون آیید پس اگر قدرت نداشته باشید پس نماز گزارید در حالی که ایستاده
باشید پس اگر وسعت در قدرت نداشته باشید پس نماز گزارید در حالی که نشستگان باشید و طلب جانب قبله کنید بجد و جهد یا استقبال
آن کنید دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم انه سئل عن الصلوة فی السفینة فقال یستقبل القبلة فاذا
دارت واستطاع ان یتوجه الی القبلة فلیفعل والا فلیصل حیث توجهت به قال فان امکنه القیام
فلیصل قائما والا فلیقعد ثم لیصل شرح روایت از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او پرسیده شد از نماز در کشتی پس امام گفت
رو میکند بقبله پس چون کشتی گردد و وسعت در قدرت داشته باشد اینکه رو کند سوی قبله پس باید که کند و اگر استطاعت نداشته باشد
پس باید که نماز گزارد بهر جانب که کشتی رو بآن جانب کرده و راوی گفت امام گفت پس اگر ممکن باشد او را ایستادن پس باید که نماز گزارد
ایستاده و اگر ممکن نباشد پس باید که بنشیند بعد از آن باید که نماز گزارد سیوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم فی الرجل یکون
فی السفینة فلا یدری این القبلة قال یتحری فان لم یدر صلی نحو رأسها شرح معنی تحری گذشت در شرح
حدیث اول این باب یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم در مردی که میباشد در کشتی پس نمیداند که کجاست قبله امام گفت
بجد و جهد طلب میکند قبله را پس اگر نداند نماز میگزارد بجانب سر کشتی که پیش کشتی است چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم
قال سألته عن الصلوة فی السفینة فقال اذا کانت محملة ثقیلة اذا قمت فیها لم تتحرک فصل
قائما وان کانت خفیفة تکفأ فصل قاعدا شرح محملة بحا بی نقطه بصیغه اسم مفعول باب تفعیلت
لم تتحرک بصیغه مضارع مخاطب باب تفعلت تکفأ بفا و همزه بصیغه مضارع مجهول غایب باب انفعلت الانکفاء میل داون چیزی
بجانبی یعنی روایت از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم امام را از کیفیت نماز در کشتی پس امام گفت که چون
بار کرده شده سنگین که چون ایستی آن حرکت نکنی پس نماز بگزار ایستاده و اگر باشد سبک که میل داده میشود بطرفها
پس نماز بگزار نشسته پنجم اصل عن ابی هاشم الجعفری قال کنت مع ابی الحسن علیه السلم فی السفینة فی دجلة
فحضرت الصلوة فقلت جعلت فداک نصلی فی جماعة قال فقال لا یصلی فی بطن واد جماعة شرح
روایت از ابو هاشم که از اولاد جعفر طیار است گفت که بودم با امام علی نقی علیه السلم در کشتی در دجله بغداد پس حاضر شد نماز پس گفتم

کردم قربانت

نعلت

کردم قربانت شوم نماز میگزاریم در جماعت راوی گفت که پس امام گفت که نماز گزارده نمیشود در شکم رودخانه بعنوان جماعت باب
چهارم اصل باب صلوة النوافل شرح این باب بیان گزاردن نمازهای نافله است در این باب هفت حدیث است اول اصل عن
زرارة قال دخلت علی ابی جعفر علیه السلم وانا شاب فوصف لی التطوع والصوم فرأی
ثقل ذلک فی وجهی فقال لی ان هذا لیس کالفریضة من ترکها هلک انما هو التطوع
ان شغلت عنه او ترکته قضیته انهم کانوا یکرهون ان ترفع اعمالهم یوما تاما و
یوما ناقصا ان الله عز وجل یقول الذین هم علی صلوتهم دائمون وکانوا یکرهون ان یصلوا حتی یزول
النهار ان ابواب السماء تفتح اذا زال النهار شرح ان در انهم بکسر همزه است ان الله بفتح همزه است بتقدیر
لان الله ان ابواب نیز بفتح همزه است بتقدیر لان ابواب تفتح بتا دو نقطه در بالا و حا بی نقطه بصیغه مضارع مجهول
باب تفعلت برای کثرت و میتواند بود که از باب منع باشد یعنی روایت از زراره گفت داخل شدم بر امام محمد باقر علیه السلم
و من جوان بودم پس بیان کرد برای من نماز نافله را و روزه نافله را پس دید سنگینی آنرا در روی من پس امام گفت مرا بدرستی که این نیست
مانند فریضه که هر که ترک کند آنرا هالک شود در جهنم جز این نیست که آن نماز نافله است اگر مشغول شوی از آن بکاری دیگر یا ترک کنی
از آن سبب کاهلی قضا میکنی آنرا بیان این آنکه بدرستی که عادت اهل حق این بود که کراهت داشتند از آنکه بالا برده شود عملهای
ایشان روزی کامل و روزی ناقص برای اینکه الله عز وجل میگوید در سوره معارج آن جمعی که ایشان بر نماز خود مستمرند بیان این
شد در حدیث دوازدهم باب دوم و اهل حق این بود که کراهت داشتند از اینکه نماز نافله کنند پیش از زوال آفتاب برای اینکه درهای
آسمان بسیار گشوده میشود چون زوال روز شود اشارت است باینکه مخالفان نماز چاشت را بدعت کرده اند و درهای آسمان بسبب آن
بسته شده در آن وقت والله اعلم دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال الفریضة والنافلة احد
وخمسون رکعة منها رکعتان بعد العتمة جالسا تعدان برکعة وهو قائم الفریضة منها
سبع عشرة رکعة والنافلة اربع وثلثون رکعة شرح روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که مجموع نماز
فریضه و نماز نافله که در هر شبانه روز میباشد پنجاه و یک رکعت است از جمله آن نمازها دو رکعت است بعد از نماز خفتن نشسته شمرده میشود
آن دو بیک رکعت بر حالی که نمازگزار ایستاده باشد بیان این آنکه نماز فریضه از جمله آن نمازها هفده رکعت و نماز نافله سی و چهار
رکعت است مراد این است که نافله دو برابر نافله است فریضه میشود بنا بر اینکه دو رکعت نشسته بعد از نماز خفتن یک رکعت ایستاده
حساب میشود سیوم اصل سمعنا ابا عبد الله علیه السلم یقول کان رسول الله صلی الله علیه واله یصلی
من التطوع مثلی الفریضة ویصوم من التطوع مثلی الفریضة شرح شنیدیم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت عادت رسول الله
صلی الله علیه واله این بود که میگزارد از جمله نماز نافله دو برابر نماز فریضه بیان این شد در حدیث سابق و روزه میداشت از جمله
روزه نافله دو برابر روزه فریضه مثل اینکه در هر یک از ده ماه بعد از ماه رمضان سه روز از روزه میگرفته باشد پنجشنبه اول و
چهارشنبه میان و پنجشنبه آخر و کل ماه شعبان را روزه میگرفته باشد چهارم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلم عن افضل ما
جرت به السنة من الصلوة فقال تمام الخمسین شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از فاضلترین آنچه جاری شده
آن طریقت رسول صلی الله علیه واله از جمله نماز پس گفت مجموع پنجاه رکعت در هر شبانه روز اشارت است باینکه دو رکعت نشسته بعد از
خفتن نیز موافق سنت است لیکن داخل افضل نیست و لهذا آنرا گاهی ترک میکرده چنانچه می آید در شرح حدیث آینده اصل عن

عایه

وعادت

حنان قال سأل عمرو بن حريث أبا عبد الله عليه السلام وأنا جالس فقال له جعلت فداك
اخبرني عن صلاة رسول الله صلى الله عليه وآله فقال كان النبي يصلي ثمان ركعات الزوال
وأربعاً الأولى وثمانياً بعدها وأربعاً العصر وثلاثاً المغرب وأربعاً بعد المغرب والعشاء الآخرة أربعاً وثمانياً
صلاة الليل وثلاثاً الوتر وركعتي الفجر وصلاة الغداة ركعتين قلت جعلت فداك وإن كنت أقوى على
أكثر من هذا يعذبني الله على كثرة الصلاة فقال لا ولكن يعذب على ترك السنة شرح ثمان بفتح ثاء سه نقطه و تخفیف
میم و الف و نون منصوب و مضافست و آن اسم عددیست معین که گاهی یاء مخففه ملحق بآن میشود و مع هذا منصرف میباشد زیرا که جمع نیست مراد
بصلوة رسول الله نمازیست که در هر شبانه روز در حضر بغیر روز جمعه البته میکرده و لهذا دو رکعت نشسته بعد از نماز خفتن را امام در جواب
مذکور نساخته بنابر اینکه گاهی ترک آن میکرده چنانچه گذشت در شرح حدیث سابق الزوال و نظایر آن منصوبست بعطف بیان
یا بر مفعول فیه و بنابر دوم الاولی بمعنی الساعة الاولی است مراد بسنه نمازهاییست که مذکور شد و مراد بترک السنه ترک آنست در صورت کثرت
صلوة بمعنی صورتی که عدد رکعات نماز شبانه روزی کسی زیاد باشد از عدد نمازهایی که مذکور شد مثل اینکه کسی دو رکعت نافله فجر را ترک کند و بعد
و بعد از فریضه چهار رکعت نافله کند بقصد قضا هر چند که بصورت نماز جعفر باشد و مثل اینکه کسی بجای یک رکعت وتر دو رکعت کند و مانند اینها
و عذاب بر اینها باعتبار نیست که اینها بدعتست یا احکام الهی زیرا که نوافل یومیه برای تمام فرایض است و ضرورتر از سایر نوافل است پس حال
اینها مانند حال کسی است که قضای فریضه در ذمه او باشد و نافله گزارد بجای آن یعنی روایتست از حنان بفتح حاء بی نقطه و تخفیف نون فریضه ص
گفت که پرسید عمرو بن حریث بضم حاء بی نقطه و فتح راء بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و ثاء سه نقطه امام جعفر صادق علیه السلام را
بر حالی که من نشسته بودم با یکدیگر پرسید که گفت امام را که قربانت شوم خبر ده مرا از نماز رسول الله صلی الله علیه و آله که در هر شبانه روز
در حضر و سنت البته میکرده و هیچ وقت ترک آن نکرده پس امام گفت عادت پیغمبر این بود که میگزارد هشت رکعت را که نافله زوال
آفتابست و چهار رکعت را که فریضه ظهرست و هشت رکعت نافله را که بعد از فریضه ظهرست و چهار رکعت را که فریضه عصرست و سه رکعت
را که فریضه شامست و چهار رکعت نافله را که بعد از فریضه شامست و فریضه خفتن را که چهار رکعتست و هشت رکعت را که نماز شب است
و سه رکعت را که وترست و دو رکعت نافله صبح را و نماز فریضه صبح را که دو رکعتست گفتم که قربانت شوم و اگر باشم با نیروتر که قوت
داشته باشم بر بیشتر از این عذاب میکند مرا الله تعالی بر بسیاری نماز پس امام گفت که نه و لیکن عذاب میکند بر وا گذاشتن طریقت
رسول در اینصورت ششم اصل سألت أبا عبد الله عليه السلام هل قبل العشاء الآخرة وبعدها شيء قال لا غير أني أصلي
بعدها ركعتين ولست أحسبهما من صلاة الليل شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را که آیا پیش از فریضه خفتن و بعد از
آن چیزی از نماز نافله هست که مثل نافلهای فرایض دیگر باشد در تاکید امام گفت که نه اینقدر هست که من میگزارم بعد از فریضه
خفتن دو رکعت و نیستم اینکه حساب کنم آن دو را از نماز شب یعنی که از عدد نماز شب چیزی کم میکنم بسبب آن دو رکعت هفتم اصل
نهاني أبو عبد الله عليه السلام أن أتكلم بين الأربع ركعات التي بعد المغرب شرح نهی کرد مرا امام جعفر
صادق علیه السلام از اینکه سخن گویم میان آن چهار رکعت که بعد از فریضه مغربست شاید که مراد کراهت سخن باشد میان دو رکعت
و دو رکعت دیگر هشتم اصل قلت لأبي الحسن عليه السلام إن أصحابنا يختلفون في صلاة التطوع بعضهم يصلي أربعاً
وأربعين وبعضهم يصلي خمسين فأخبرني بالذي تعمل به أنت كيف هو حتى أعمل بمثله فقال أصلي واحدة
وخمسين ثم قال أمسك وعقد بيده الزوال ثمانية وأربعاً بعد الظهر وأربعاً قبل العصر وركعتين

بعد

بعد المغرب وركعتين قبل العشاء الآخرة وركعتين بعد العشاء من قعود تعدان بركعة من قيام وثماني
صلاة الليل والوتر ثلاثاً وركعتي الفجر والفرائض سبع عشرة فذلك إحدى وخمسون شرح امسک بسین بی نقطه صیغه
امر از باب افعالست الامساک نگاه داشتن چیزی از سکوت و هر دو اینجا مناسبست عقد بعین بی نقطه و قاف و دال بی نقطه بصیغه ماضی معلوم از باب
ضربست العقد حساب کردن الزوال و نظایر آن منصوبست بفعل محذوف بتقدیر اصلی الزوال و مراد بزوال نافله وقت زوالست تذکیر
ثمانیه باعتبار اینست که رکعت در اصل مصدرست و تذکیر و تانیث در آن جایزست ثمانی منصوب و مضاف بصلوة یعنی گفتم امام رضا
علیه السلام را که بدرستی که یاران ما مخالفت یکدیگر میکنند در نماز نافله بعضی از ایشان میگزارند مجموع فریضه و نافله را چهل و چهار رکعت و بعضی
ایشان میگزارند پنجاه رکعت پس خبر ده مرا بآنچه عمل میکنی بآن تو که چگونه است آن تا آنکه عمل کنم بمثل آن پس امام گفت که میگزارم پنجاه و
یک رکعت را بعد از آن گفت حساب را نگاه دار و شمرد بدست خود باین عنوان که گفت میگزارم نافله زوال را هشت رکعت و چهار رکعت
نافله را بعد از فریضه ظهر و چهار رکعت نافله را پیش از فریضه عصر و دو رکعت نافله را بعد از فریضه شام و دو رکعت نافله را پیش از فریضه خفتن
و دو رکعت را بعد از فریضه خفتن در حال نشستن که شمرده میشوند یک رکعت در حالت ایستادن و هشت رکعت نماز شب را و وتر را که سه رکعت
و دو رکعت نافله صبح را و فریض را هفده رکعت پس جمع آنچه مذکور شد پنجاه و یک رکعتست نهم اصل عن حماد بن عثمان قال
سألته عن التطوع بالنهار فذكر أنه يصلي ثمان ركعات قبل الظهر وثمان بعدها شرح قبل منصوبست
بظرفیت و مجرور و مضاف الیه ثمان است یعنی روایتست از حماد بن عثمان که از راویان امام جعفر صادق و امام موسی کاظم و امام رضا علیهم السلام
است گفت پرسیدم امام را از نماز نافله در روز پس ذکر کرد که او میگزارد هشت رکعت را پیش از فریضه ظهر و هشت رکعت بعد از فریضه
ظهر را دهم اصل قال أمير المؤمنين صلوات الله عليه صلاة الزوال صلاة الأوابين شرح گفت امیر المؤمنین صلوات الله
علیه که رکعت نماز نافله وقت زوال آفتاب نماز بغایت بازگشت کنندگان سوی امر و نهی الله تعالی است بیان این شد در شرح حدیث هشت ص
پنجم باب یازدهم که باب التطوع فی وقت الفریضه آخرست یازدهم اصل عن زرارة عن أبي جعفر عليه السلام قال قلت له آناء
الليل ساجداً وقائماً يحذر الآخرة ويرجو رحمة ربه قال يعني صلاة الليل قال قلت له وأطراف النهار
لعلك ترضى قال يعني التطوع بالنهار قال قلت له وإدبار النجوم قال ركعتان قبل الصبح قلت وأدبار
السجود قال ركعتان بعد المغرب شرح الآناء بهمزه و الف و نون و الف ممدوده جمع انی بفتح و کسر همزه و سکون نون و یاء دو نقطه
در پایین و انو بکسر همزه و سکون نون و واو ساعات اللیل اطراف جمع طریف مثل شریف و اشراف یا جمع طرف بفتح طاء و فتح راء و نهایتها مثل
ساعت اول زوال زیرا که درهای آسمانها در آن گشوده میشود چنانچه گذشت در حدیث اول این باب یعنی التطوع از قبیل تصریح بفرد
خفی است زیرا که فریضه داخلست بطریق اولی یعنی روایتست از زراره از امام محمد باقر علیه السلام گفت که گفتم امام را که چه معنی دارد
قول الله تعالی در سوره الزمر أمن هو قانت آناء الليل بلکه گمان بری که از اهل جهنم کسی است که او بجا آورده طاعتست در ساعتهای
شب خواه در حال فروتنی و مطلوبی خواه در حال ایستادن بکار امامت بیان این آنکه میترسد از عذاب آخرت و امید میدارد رحمت صاحب
کل اختیار خود را بیان این آیت شد در کتاب العقل در شرح حدیث دوازدهم باب اول امام گفت که میخواهد بقنوت در ساعتهای شب
نماز شب را زراره گفت که گفتم امام را که چه معنی دارد قول الله تعالی در سوره طه وسبح بحمد ربك قبل طلوع الشمس وقبل غروبها ومن آناء
الليل فسبح وأطراف النهار لعلك ترضى و تنزیه کن یا سپاس صاحب کل اختیار خود را پیش از طلوع آفتاب و پیش از غروب آن و در ساعتهای
شب پس تنزیه کن و در ساعات شریفه روز تا شاید که تو خوشنود شوی امام گفت که میخواهد بتسبیح در اطراف نهار نماز نافله مقرره را

در روز زراره گفت که گفتم امام را که چیست معنی قول الله تعالی در سورة الطور و سبح بحمد ربک حین تقوم و من اللیل فسبحه و ادبار النجوم
قرائت قراء هفتگانه بکسر همزه ادبار است و قرائت زید از یعقوب بفتح همزه است و تنزیه کن با سپاس صاحب کل اختیار تو وقتی که
بر میخیزی و در شب پس تنزیه کن او را و در زمان پشت گردانیدن ستارگان امام گفت که مراد به تسبیح در وقت پشت گردانیدن
ستارگان دو رکعت نافله است که پیش از صبح صادق است بمعنی که ادبار مصدر نایب ظرف زمانست و عبارتست از اینکه ستارگانی که
در اول شب طلوع کرده اند نزدیک غروب شده باشند گفتم که چیست معنی قول الله تعالی در سوره ق و سبح بحمد ربک قبل طلوع
الشمس و قبل الغروب و من اللیل فسبحه و ادبار السجود قرائت نافع و حمزه و ابن کثیر ادبار بکسر همزه است و قرائت عاصم و کسائی و ابن
عامر و ابو عمرو بفتح همزه است و تنزیه کن با سپاس صاحب کل اختیار تو پیش از طلوع آفتاب و پیش از غروب و در شب پس تنزیه کن او را و در
زمان پشت گردانیدن سجود که نماز مغرب باشد یا در عقبهای سجود امام گفت مراد به تسبیح در وقت ادبار السجود دو رکعت نافله است
بعد از فریضه مغرب اشارتست باینکه الف لام السجود برای عهد خارجیست و سجود عبارتست از فریضه مغرب که مفهوم است از و من
اللیل فسبحه زیرا که تسبیح اینجا عبارت از نماز است و اشارتست باینکه از جمله چهار رکعت نافله نماز مغرب دو رکعت متصل بفریضه میباید و دو
رکعت دیگر را تاخیر میتوان کرد تا آنکه متصل بنماز خفتن شود چنانچه ظاهر شد در حدیث ششم این باب دوازدهم اصل عن ابی جعفر
علیه السلام قال اذا قمت باللیل من منامک فقل الحمد لله الذی رد علی روحی لاحمده و اعبده فاذا
سمعت صوت الدیوک فقل سبوح قدوس رب الملائکة و الروح سبقت رحمتک غضبک
لا اله الا انت وحدک لا شریک لک عملت سوء او ظلمت نفسی فاغفر لی وارحمنی انه لا یغفر
الذنوب الا انت شرح اکثر این حدیث با اندک تغییری گذشت در کتاب الدعاء در حدیث دوازدهم باب الدعاء عند النوم
و الانتباه که باب چهل و نهم است و بیان تفصیلی سابق بودن رحمت بر غضب گذشت در کتاب الدعاء در شرح حدیث سیم
باب القول عند الاصباح و الامساء که باب چهل و هشتم است یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت چون برخیزی در شب
از خواب خود پس بگو سپاس الله راست آنکه برگردانید بر من جان مرا تا سپاس گویم او را و پرستش کنم او را پس چون بشنوی آواز
خروس را بگو بغایت منزهست بغایت پاکیزه است صاحب کل اختیار ملائکه و روح که در سوره القدر مذکورست پیشی گرفت
رحمت تو غضب ترا نیست مستحق عبادتی مگر تو بتنهایی تو نیست شریکی ترا کردم بدی را و ستم کردم خود را پس بیامرز گناهان
مرا برای من و رحم کن مرا بدرستی که شان اینست که نمی آمرزد آن گناهان را کسی مگر تو بمعنی که اگر مردمان مطلع شوند خصوصیات
گناهان پنهان من معذور نخواهند داشت مرا اصلا اصل فاذا قمت فانظر فی آفاق السماء و قل اللهم انه
لا یواری عنک لیل ساج و لا سماء ذات ابراج و لا ارض ذات مهاد و لا ظلمات بعضها فوق
بعض و لا بحر لجی تدلج بین یدی المدلج من خلقک تعلم خائنة الاعین و ما تخفی الصدور غارت النجوم
و نامت العیون و انت الحی القیوم لا تاخذک سنة و لا نوم سبحان رب العالمین و اله المرسلین
و الحمد لله رب العالمین شرح الساجی بسین بی نقطه و جیم و یا و دو نقطه در پایین بصیغه اسم فاعل معتل اللام واوی باب نصر قرار
گیرنده المهاد بکسر میم و دال بی نقطه جمع مهد بفتح میم و سکون ها مواضع هموار که تعیش در آنها آسان باشد و ذکر این اشارتست باینکه
زمین اگر هموار نبود احتیاج نمی داشت بکوهها که مانع زلزله زمین باشد چنانچه گفته در سوره النبا الم نجعل الارض مهادا و الجبال
اوتادا پس مراد اینست که کوهها که واسطه شده میان مواضع هموار ساتر ماورای خود از تو نیست اللجی بضم لام و تشدید جیم.

وتشدید

و تشدید یا و دو نقطه در پایین منسوب بلجه بمعنی دوری قعر آب تدلج بدال بی نقطه و جیم بصیغه مضارع مخاطب باب افعال یا باب افتعال
بقلب تا بدال بر این قیاس است مدلج بصیغه اسم فاعلست الادلاج بتخفیف دال سیر که سیر از اول شب تا آخر الادلاج بتشدید دال
مکسوره سیر در آخر شب الخائنة بصیغه مصدر بر وزن فاعله نگاه دزدیده سوی آنچه حلال نباشد یعنی پس چون برخیزی از جامه خواب
پس نگاه کن در کنارهای آسمان و بگو خدایا بدرستی که شان اینست که نمی پوشانند از تو چیزی را شب قرار گرفته و نه آسمانی که صاحب برجهاست
و نه زمینی که صاحب مواضع همواره است و نه تاریکیهایی که بعض آنها در بالای بعضی دیگر باشد و نه دریایی که عمیق باشد روان میشوی در
شب در پیش کسی که در تمام شب روان باشد از جمله مخلوقین تو میدانی نگاه دزدیده چشمها را و آنچه را که می پوشانند سینهها فرو رفت
ستارهایی که در اول شب پیدا بود و خوابید چشمها و تویی زنده ایستادگی کننده بکار خلایق و رو نمیگیرد ترا ماندگی و نه خواب ای
تنزیه صاحب کل اختیار هر کس و هر چیز و معبود رسولان و سپاس الله راست که صاحب کل اختیار هر کس و هر چیزست اصل ثم اقرأ
الخمس الآیات من آخر آل عمران ان فی خلق السموات و الارض الی قوله انک لا تخلف المیعاد ثم
استک و توضأ فاذا وضعت یدک فی الماء فقل بسم الله و بالله اللهم اجعلنی من التوابین
و اجعلنی من المتطهرین فاذا فرغت فقل الحمد لله رب العالمین شرح پنج آیت اینست اول ان فی خلق
السموات و الارض و اختلاف اللیل و النهار لآیات لاولی الالباب دوم الذین یذکرون الله
قیاما و قعودا و علی جنوبهم و یتفکرون فی خلق السموات و الارض ربنا ما خلقت هذا باطلا
سبحانک فقنا عذاب النار سیوم ربنا انک من تدخل النار فقد اخزیته و ما للظالمین من انصار
چهارم ربنا اننا سمعنا منادیا ینادی للایمان ان آمنوا بربکم فآمنا ربنا فاغفر لنا ذنوبنا و کفر عنا سیئاتنا و توفنا
مع الابرار پنجم ربنا و آتنا ما وعدتنا علی رسلک و لا تخزنا یوم القیمة انک لا تخلف المیعاد الاختلاف دگرگون شدن
و آن بر دو قسم است اول دگرگون شدن یک چیز باعتبار دو زمان مثل زیاد شدن شب بتدریج در شش ماه و کم شدن شب بتدریج در شش ماه
دیگر و بر این قیاس است روز دوم دگرگون شدن دو چیز نسبت بیکدیگر در یک زمان مثل زیاد شدن روز در وقت کم شدن شب
و بر عکس و مثل رفتن روز و آمدن شب و بر عکس در جمیع سال تنوین منادیا برای تعظیم است و آن اعم است از شواهد ربوبیت در آسمانها و زمین
و مانند آنها که ندای آنها بزبان حالست و شنیدن آن بگوش هوش است و از رسول و از محکمات کتاب الهی لام در للایمان برای
سببیت است بتقدیر لصحة الایمان یا بمعنی الی است بمعنی یدعو الی الایمان ایمان بربوبیت عبارتست از ترک خود رایی و پیروی ظن و اختلاف
با در ما وعدتنا عبارتست از خلو زمین از مشرکان بظهور مهدی آخر الزمان صلوات الله علیه علی رسلک بتقدیر علی السنة رسلک است
زیرا که رسولان سابق نیز خبر داده اند چنانچه گفته در سوره انبیا و لقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثها عبادی الصالحون
من در من آخر برای تبعیض است پس منافات ندارد با اینکه بعد از این آیت چند آیت دیگر باشد استک بسین بی نقطه بسکون کاف مخففه
بصیغه امر معتل العین واوی باب افتعالست توضأ بصیغه امر مهموز اللام باب تفعل است همزه منقلب بالف شده و بجزم افتاده یعنی
بعد از آن بخوان آن پنج آیت مشهور را از جمله آخر سوره آل عمران که بدرستی که در تدبیر آسمانها و زمین و در تدبیر دگرگون شدن شب
و روز هر آینه نشانهای ربوبیت است برای صاحبان خرد ما آنان که یاد میکنند الله تعالی را بر حالی که ایستاده باشند و بر حالی که
نشسته باشند و بر حالی که بر پهلوهای خود باشند و اندیشه میکنند در تدبیر آسمانها و زمین که ای صاحب کل اختیار ما تدبیر نکردی این را
بکار نیامدنی چنانچه جمعی خیال میکنند که برای همین زادن و زیستن و مردن مردم نهاد دنیا که پر شر و شور است ای تنزیه تو از آنچه

خیال میکنند اهل باطل پس نگاهدار ما را از عذاب آتش جهنم ای صاحب کل اختیار ما بدرستی که تو هر کرا که داخل کنی در آتش جهنم پس بتحقیق رسوا
و خوار کردی او را در دنیا باعتبار اینکه رسوایی و خواری کمراهی علتی است که هیچ دولت و نعمت تلافی آن نمیکند و منت برای آن بجا
کنند کان هیچ یاری کنندکانی در آخرت ای صاحب کل اختیار ما بدرستی که ما شنیدیم از فریاد کننده عظیم که فریاد میکرد برای صحت ایمان
که مومن شوید بصاحب کل اختیار خود بوسیله تصدیق با مام عالم بجمیع احکام در هر زمان خواه نبی و خواه وصی پس مومن شدیم ای صاحب
کل اختیار ما پس بیامرز برای ما کناهان ما را و بپوشان از ما بدیهای ما را و فرا گیر ما را با نیکان ای صاحب کل اختیار ما و بده ما را
آنچه وعده کردی ما را بر زبانهای رسولان تو و رسوا و خوار مکن ما را در روز قیامت بدرستی که تو خلاف نمیکنی وعده را بعد از آن
مسواک کن و وضو بساز با نیز دستش که چون کذاری دست خود را در آب پس بکو بنام خداست و بمدد خداست خدایا بکردان مرا
از جمله تو بکنندکان و بکردان مرا از جمله پاکیزه روزکاران پس چون فارغ شوی از وضو پس بکو سپاس الله راست
که صاحب کل اختیار هر کس و هر چیز است اصل فَاِذَا قُمْتَ اِلَى الصَّلٰوةِ فَقُلْ بِسْمِ اللّٰهِ وَبِاللّٰهِ وَاِلَى اللّٰهِ وَمِنَ
اللّٰهِ وَمَا شَاءَ اللّٰهُ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنِي مِنْ زُوَّارِكَ وَعُمَّارِ مَسَاجِدِكَ وَافْتَحْ لِي
بَابَ تَوْبَتِكَ وَاَغْلِقْ عَنِّي بَابَ مَعْصِيَتِكَ وَكُلِّ مَعْصِيَةٍ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي جَعَلَنِي مِمَّنْ يُنَاجِيهِ اَللّٰهُمَّ اَقْبِلْ عَلَيَّ
بِوَجْهِكَ جَلَّ ثَنَاؤُكَ ثُمَّ افْتَتِحِ الصَّلٰوةَ بِالتَّكْبِيرِ شرح ما در ماشاء الله مبتدا است و خبرش محذوفست تقدیر ماشاء الله
کیون الحول بفتح حاء بی نقطه و سکون واو بمعنی مراد اینجا سستی عزم است بکاری و مراد بقوت مدد قوت آن قوی بودن عزم
برای کاری زیارت الله تعالی عبارتست از نماز بحضور قلب چنانچه منقولست که الصلوة معراج المؤمن عمارت مساجد عبارتست از
رفتن بسیار بسوی آنها اغلق بغین بی نقطه و قاف بصیغه امر باب افعالست و گاهی از باب ضرب میباشد و کل معصیة عبارتست از مخالفت
رعیت امام را و فرزند پدر و مادر را در اوامر و نواهی که متعلقست بمباحات در اصل شرع زیرا که اطاعت ایشان کاهی فرض میشود
اما بالعرض است نه بالذات اقبل بقاف و بای یک نقطه بصیغه امر باب افعالست و جهک عبارتست از توفیق الهی و نظر رحمت او یعنی
پس چون برخیزی بسوی نماز شب خود پس بکو بنام خداست و بمدد خداست و بسوی خداست و از جانب حکم خداست و آنچه خواسته
است خدا میشود و نیست سستی عزم کسی از کاری و نه قوت عزم کسی بر کاری مکر بوسیله انکیزی خدا خدایا بکردان مرا از زیارت کنندکان تو
و آباد کنندکان مسجدهای تو و بکشا برای من در بازکشت ترا و ببند از من در مخالفت ترا و در هر مخالفتی را سپاس الله راست که
کردانید مرا از جمله کسی که راز میکوید با او خدایا رو آور بر من بتوفیق تو بزرکست ستایش تو بعد از آن ابتدا کن نماز شب را
بتکبیر سیزدهم اصل عَنِ الْحَلَبِيِّ عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ اِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَانَ اِذَا
صَلَّى الْعِشَاءَ الْآخِرَةَ اَمَرَ بِوَضُوئِهِ وَسِوَاكِهِ يُوضَعُ عِنْدَ رَاْسِهِ مُخَمَّرًا فَيَرْقُدُ مَا شَاءَ اللّٰهُ ثُمَّ يَقُومُ فَيَسْتَاكُ
وَيَتَوَضَّاُ وَيُصَلِّي اَرْبَعَ رَكَعَاتٍ ثُمَّ يَرْقُدُ ثُمَّ يَقُومُ فَيَسْتَاكُ وَيَتَوَضَّاُ وَيُصَلِّي
اَرْبَعَ رَكَعَاتٍ ثُمَّ يَرْقُدُ حَتّٰى اِذَا كَانَ فِي وَجْهِ الصُّبْحِ قَامَ فَاَوْتَرَ ثُمَّ صَلَّى الرَّكْعَتَيْنِ شرح الوضوء بفتح واو آبی
که بآن وضو کنند و کاهی بضم واو نیز میباشد و او در وسواکه بمعنی مع است و سواک منصوبست این اشارتست باینکه سواک را
خود در نزد سر خود میکذاشت التواک بخای بی نقطه حرف بند آن مال ایوضع بصیغه مجهول تقدیر آن یوضع است پس منصوب یا مرفوع
میتواند بود و مصدر بدل اشتمال و ضوء است مخمرا بخاء با نقطه و را بی نقطه بصیغه اسم مفعول باب تفعیلست مراد بصبح صبح صادقست
و جه الصبح عبارتست از زمانی نزدیک بصبح که نه رکعت وتر و نافله صبح در آن کنجد و آن منطبق است بر اول طلوع صبح کاذب غالبا

چنانچه مفصل میشود در شرح حدیث بیست و پنجم مراد برکعتین نافله فجر است که آخر آن متصل بصبح صادق میشود چنانچه می آید در حدیث سیزدهم
این باب یعنی روایت از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام امام کفت بدرستی که رسول الله صلی الله علیه و آله عادت او این بود که چون میکزارد
نماز خفتن را امر میکرد بآب وضوی و بامسواک او و اینکه کذاشته شود آن آب وضو نزد سر او پوشیده پس میخوابید چندانکه خدا خواسته باشد
بعد از آن برمیخواست پس مسواک میکرد و وضو میساخت و میکزارد چهار رکعت بعد از آن میخوابید تا آنکه چون میشد در نزدیکی صبح صادق
برمیخواست پس سه رکعت نماز وتر میکزارد و بعد از آن میکزارد دو رکعت نافله صبح را اصل ثُمَّ قَالَ لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللّٰهِ
اُسْوَةٌ حَسَنَةٌ قُلْتُ مَتٰى كَانَ يَقُومُ قَالَ بَعْدَ ثُلُثِ اللَّيْلِ شرح ذکر این آیت از سوره احزاب در این مقام اشارتست
بآنچه مشهور است که هشت رکعت نماز شب و سه رکعت وتر فریضه بوده بر رسول الله صلی الله علیه و آله برای اینکه میسر شود شفاعت در روز قیامت
چنانچه کفته اند در تفسیر آیت سوره بنی اسرائیل وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسٰى اَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا صاحب مجمع البیان در تفسیر
این آیت کفته که فقد اجمع المفسرون علی ان المقام المحمود هو مقام الشفاعة و هو المقام الذی یشفع فیه للناس تا آخر و بنا بر این میکوییم که فی در
فی رسول الله برای مصاحبت است مثل فخرج علی قومه فی زینته یا برای ظرفیتست اسوه بکسر و ضم همزه و سکون سین بمعنی باعث امید واری و تسلی
اند و هکذا است جوهری در صحاح کفته که والاسوة والاُسوة بالکسر والضم لغتان و هو ما یتاسی به الحزین ای یتعزی به بدانکه مضمون آیت سوره
احزاب طعن است بر منافقان و مسلمانان متزلزل که در روز جنگ احزاب قصد کریختن کردند و کفتکوهای ناخوش کردند و خیال محال بخود راه
دادند که دروغ بودن وعده رسول برهم خوردن دین اسلام باشد پس اسوه چنانچه شامل معجزات رسول و صدق وعدهای مکرر او و مانند
آنهاست شامل امیر المؤمنین علیه السلام نیز هست که در آن روز با رسول الله صلی الله علیه و آله بود و عمرو بن عبد ود را کشت و بآن پشت اسلام
قوی شد تا روز قیامت و لهذا رسول الله صلی الله علیه و آله کفت ضربة علی یوم الخندق افضل من عبادة الجن و الانس الی یوم القیمة و از این ظاهر
میشود که استدلال جمعی باین آیت بر اینکه هر چه رسول الله صلی الله علیه و آله کرده باشد واجبست بر امت که مثل آن کنند الا ما اخرجه الدلیل
بسیار دور است یعنی بعد از آن امام کفت از سوره احزاب که هر آینه بتحقیق بود برای شما با رسول الله باعث امیدواری که خوب است
کفتم که چه وقت شب برمیخواست رسول الله صلی الله علیه و آله امام کفت بعد از دو دانک شب بدانکه ظاهر این حدیث که رسول الله
صلی الله علیه و آله دانسته تقدیم چهار رکعت اول نماز شب بنصف دوم شب میکرد و این از خواص او است بنا بر ظاهر آنچه کذشت در حدیث
ششم باب هفتم که باب وقت الفجر است و میتواند بود که در این برخواستن چهار رکعت اول نماز شب را تاخیر میکرده باشد تا بعد از نصف شب
والله اعلم چهاردهم اصل وَقَالَ فِي حَدِيثٍ آخَرَ بَعْدَ نِصْفِ اللَّيْلِ شرح این عبارت حلبی است و ضمیر مستتر راجع بامام جعفر صادق علیه السلام
است یعنی و امام کفته در حدیثی دیگر که رسول الله صلی الله علیه و آله برمیخواست بعد از نصف شب اشارتست باینکه منافات
نیست میان این دو حدیث زیرا که چنانچه مراد بعد بیفاصله نیست همچنین مراد دوام نیست پس کاهی پیشتر از نصف دوم برمیخواسته
و کاهی در اول نصف دوم برمیخواسته و کاهی اندکی بعد از اول نصف دوم برمیخواسته چنانچه کفته در سوره مزمل قُمِ اللَّيْلَ اِلَّا قَلِيلًا نِصْفَهُ
اَوِ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا اَوْ زِدْ عَلَيْهِ برخیز در هر شب مکر کمی از شبها یعنی که برنخیزی برخیز در نصف آن شب یا کم کن از نصف اندکی یا زیاد کن
بر نصف و چنانچه کفته در همین سوره اِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ اَنَّكَ تَقُومُ اَدْنٰى مِنْ ثُلُثَيِ اللَّيْلِ وَنِصْفَهُ وَثُلُثَهُ بدرستی که صاحب کل اختیار تو میداند
که تو کاهی برمیخیزی در کمتر از دو ثلث شب و کاهی برمیخیزی در نصف شب و کاهی برمیخیزی در ثلث باقیمانده شب پانزدهم اصل وَفِي رِوَايَةٍ
اُخْرٰى يَكُونُ قِيَامُهُ وَرُكُوعُهُ سَوَاءً وَيَسْتَاكُ فِي كُلِّ مَرَّةٍ قَامَ مِنْ نَوْمِهِ وَيَقْرَاُ الْآيَاتِ مِنْ
آلِ عِمْرَانَ اِنَّ فِي خَلْقِ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ اِلٰى قَوْلِهِ اِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ شرح این نیز کلام حلبی است و تتمه

بود که کلام مصنف باشد یعنی و در روایت دیگر از امام علیه السلام اینست که میبود مقدار قیام رسول الله صلی الله علیه و آله در نماز شب و مقدار
رکوع او و مقدار سجود او برابر و مسواک میکرد در هر بار که برمیخواست از خواب خود و میخواند آن آیات مشهوره را از سوره آل عمران که ان
فی خلق السموات و الارض تا قول او که انک لا تخلف المیعاد چنانچه گذشت در شرح حدیث دوازدهم این باب شانزدهم اصل عن ابی جعفر
علیه السلام قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله یصلی من اللیل ثلث عشرة رکعة منها الوتر و رکعتا الفجر فی السفر
و الحضر شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلام که گفت که عادت رسول الله صلی الله علیه و آله این بود که میگزارد در شب سیزده رکعت از آنجمله بود
سه رکعت وتر و دو رکعت نافله صبح در سفر و حضر هفدهم اصل عن الحارث بن المغیرة النصری قال سمعت ابا عبد الله
علیه السلام یقول صلوة النهار ستة عشرة رکعة ثمان اذا زالت الشمس و ثمان بعد الظهر و اربع رکعات
بعد المغرب یا حارث لا تدعهن فی سفر و لا حضر و رکعتان بعد العشاء الآخرة کان ابی
یصلیهما و هو قاعد و انا اصلیهما و انا قائم و کان رسول الله صلی الله علیه و آله یصلی ثلث عشرة رکعة من اللیل
شرح روایتست از حارث بن مغیره بضم میم و کسر غین نقطه دار و سکون یاء دو نقطه در پایین و راء بی نقطه نصری بفتح نون و سکون صاد بی نقطه
و راء بی نقطه گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که نماز نافله روز شانزده رکعتست هشت رکعت وقت زوال آفتاب
و هشت رکعت بعد از فریضه ظهر است چهار رکعت نافله است بعد از فریضه شام ای حارث وامگذار آن چهار رکعت را در سفر و در حضر
و دو رکعت نافله است بعد از فریضه خفتن پدرم میگزارد آن دو را بر جایی که او نشسته بود و من میگزارم این دو را بر جایی که من ایستاده ام
بهم شاید که وجه عدم موافقت در اینجا کثرت شغل امام جعفر صادق علیه السلام و سنگینی بدن او باشد بخلاف امام محمد باقر علیه السلام
نماند که ظاهر احادیثی که دلالت میکند بر اینکه نوافل یومیه پنجاه و یک رکعتست اینست که در و انا اصلیهما و انا قائم مسامحه شده
باشد و مراد این باشد که بجای دو رکعت نشسته یک رکعت ایستاده میکنم و عادت رسول الله صلی الله علیه و آله این بود که میگزارد سیزده
رکعت در شب چنانچه بیان این شد در حدیث سابق هجدهم اصل قلت للرضا علیه السلام کم الصلوة من رکعة فقال احدی
و خمسون رکعة شرح کم استفهامیه است من در من رکعة بیانیه است و مدخول آن تمیز کم است مجرور شده بمن یعنی گفتم
امام رضا علیه السلام را که چندست نماز باعتبار عدد رکعت پس امام گفت پنجاه و یک رکعتست نوزدهم اصل عن ابی عبد
الله علیه السلام فی قول الله عز و جل ان ناشئة اللیل هی اشد وطأ و اقوم قیلا قال یعنی
بقوله و اقوم قیلا قیام الرجل عن فراشه یرید به الله لا یرید به غیره شرح در این چند احتمالست
از آنجمله اینکه ناشئة اللیل بمعنی عبادتیست که بخاطر بنده رسد که آن را در شب بعمل آورد در خلوت مثل صلوة غیر فریضه زیرا که
فریضه باختیار بنده نیست و در حضور جماعتست قیام الرجل عن فراشه از قبیل عطف تفسیر مثالست و تفسیر ناشئة اللیل بشبهای دیگر
می آید در حدیث ششم باب صلوة فاطمة علیها السلام و غیرها من صلوة الترغیب که باب نود و دوم است یعنی روایتست از امام جعفر
صادق علیه السلام در قول الله عز و جل در سوره المزمل بدرستی که عبادت سانحه در شب آنست سخت تر باعتبار قدم نهادن
و استمرار در عبادت و درست تر باعتبار سخن امام گفت که میخواهد بقول او که و اقوم قیلا مثل برخواستن مرد را از جامه خواب
خود در حالی که اراده کرده باشد بآن برخواستن الله تعالی را و اراده نکرده باشد بآن غیر او را بیستم اصل عن محمد بن
مسلم قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ان العبد یوقظ ثلاث مرات من اللیل فان لم یقم اتاه
الشیطان فبال فی اذنه قال و سألته عن قول الله عز و جل کانوا قلیلا من اللیل ما یهجعون

قال

قال کانوا اقل اللیالی تفوتهم لا یقومون فیها شرح روایتست از محمد بن مسلم که گفت شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت بدرستی که بنده
گاهی بیدار کرده میشود سه بار در شب پس اگر برنخیزد برای نماز شب می آید نزد او شیطان پس بول میکند در گوش او یعنی که او
سنگین میشود در ادای گفت که و پرسیدم امام را از قول الله عز و جل در سوره الذاریات که عادت ایشان این بود که در کمی از شب
خواب میکردند امام گفت که مراد اینست که در کمی از شبها فوت میشد نماز شب از ایشان برنمیخواستند در آن شبهای کم
بیان این آیت شد در حدیث شانزدهم باب سی و چهارم و این تفسیر موافقست با آیت سوره المزمل قم اللیل الا قلیلا بنا بر اینکه
الف لام اللیل برای استغراق باشد و قلیلا بمعنی قلیلی از افراد شب باشد نه بمعنی قلیلی از اجزای شب بیست و یکم اصل عن عمر بن
یزید انه سمع ابا عبد الله علیه السلام یقول ان فی اللیل لساعة ما یوافقها عبد مسلم یصلی و یدعو
الله فیها الا استجیب له فی کل لیلة قلت اصلحک الله فایة ساعة هی من اللیل قال اذا مضی نصف
اللیل فی السدس الاول من النصف الباقی شرح مضمون این گذشت در کتاب الدعاء در حدیث دوم
باب سیزدهم که باب الاوقات و الحالات التی ترجی فیها الاجابة است یعنی روایتست از عمر بن یزید اینکه او شنید از امام جعفر صادق
علیه السلام میگفت بدرستی که در شب ساعتیست که موافق آن نمیشود بنده مسلمانی که نماز گزارد و دعا کند در آن ساعت مگر اینکه مستجاب
میشود برای او در هر شب که باشد گفتم صلاح دهاد ترا الله تعالی پس کدام ساعتست آن از جمله شب گفت چون گذشت نصف
شب در یک اول از جمله شش یک نصف باقیمانده مراد ساعت هفتم است از جمله دوازده ساعت معوجه شب بیست و دوم اصل
عن معاویة بن وهب عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت له ان رجلا من موالیک من صلحائهم شکا
الی ما یلقی من النوم و قال انی ارید القیام الی الصلوة باللیل فیغلبنی النوم حتی اصبح فربما قضیت صلوتی
الشهر متتابعا و الشهرین اصبر علی ثقله فقال قرة عین له و الله قال و لم یرخص له فی الصلوة فی اول
اللیل و قال القضاء بالنهار افضل قلت فان من نسائنا ابکارا الجاریة تحب الخیر و اهله و تحرص علی الصلوة فیغلبها
النوم حتی ربما قضت و ربما ضعفت عن قضائه و هی تقوی علیه اول اللیل فرخص لهن فی الصلوة
اول اللیل اذا ضعفن و ضیعن القضاء شرح روایتست از معاویة بن وهب از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که
گفتم امام را بدرستی که مردی از مخلصان تو از صالحان آن مخلصان شکایت آورد بسوی آنچه من از آنچه برمیخورد از سبب خواب آن
مرد گفت بدرستی که من اراده میکنم در اول شب برخواستن را بسوی نماز در شب پس غالب میشود در من خواب تا آنکه صبح میکنم پس بسا که
قضا کردم نماز خود را یک ماه پی در پی و دو ماه صبر میکنم بر سنگینی آن قضا پس امام گفت که روشنی چشم است برای او
بخدا قسم راوی گفت که و امام رخصت نداد برای آنمرد در نماز شب در اول شب و گفت قضای نماز شب در روز بهتر است گفتم
پس بدرستی که از جمله زنان ما دختران بکر بند بیان این انکه دختری دوست میدارد خیر یعنی نماز شب را و اهل خیر را و حرص میورزد بر نماز
شب پس غالب میشود او را خواب تا آنکه بسا که قضا کرد و بسا که سستی کرد از قضای آن خیر و او توانایی دارد بر خیر در اول شب
پس امام رخصت داد برای آن دختران بکر در نماز شب در اول شب چون سست میشوند و وا میگذارند قضا را بیست و سیوم اصل قال ابو
عبد الله علیه السلام ما کان یحمد الرجل ان یقوم من آخر اللیل فیصلی صلوته ضربة واحدة ثم ینام و یذهب شرح
یحمد بحاء بی نقطه و دال بی نقطه بصیغه مضارع مجهول غایب باب علم است ان یقوم بتقدیر علی ان یقوم است یعنی گفت امام جعفر صادق
علیه السلام که عادت نبوده در میان اهل حق اینکه پسندیده کسی شمرده شود مردی بنابر اینکه برخیزد در آخر شب پس گزارد نماز شب خود را

بی دربی بعد از ان خوابد و رود باین معنی که تا صبح بیدار نشود حدیث چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت له الرجل
یصلی الرکعتین من الوتر ثم یقوم فینسی التشهد حتی یرکع فیذکر و هو راکع قال یجلس من رکوعه فیتشهد
ثم یقوم فیتم قال قلت الیس قلت فی الفریضة اذا ذکره بعد ما رکع مضی ثم سجد سجدتی السهو
بعد ما ینصرف یتشهد فیهما قال لیس النافلة مثل الفریضة شرح فی دو فیهما بمعنی معست مثل جی علی
قومه ای زینته و مراد قضاء تشهد فراموش شده است یعنی روایت از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که گفتم او را که مردی
میگزارد دو رکعت را از جمله سه رکعت وتر بعد از ان بر میخیزد با یستد پس فراموش میکند تشهد را بعد از رکعت دوم پس یاد می آورد
تشهد فراموش شده را بر حالی که او راکع است در رکعت سیوم وتر امام گفت که می نشیند از رکوع خود پس تشهد میکند بعد از ان بر میخیزد
سوی رکوع پس تمام میکند باین معنی که تتمه رکوع و بعد از آن را بجا می آورد راوی گفت که گفتم آیا نیست اینکه گفتی در نماز فریضه که چون
یاد آورد تشهد را بعد از انکه رکوع کرده باشد میرود در نماز خود بعد از ان سجده میکند دو سجده سهو بعد از انکه سلام داده باشد تشهد
میکند با آن دو سجده سهو امام گفت که نیست نافله مثل فریضه مخفی نماند که ظاهر این حدیث مانند حدیث سی و یکم این باب اینست که سه
رکعت وتر را بیک سلام میتوان کرد و حکم فراموش کردن تشهد در فریضه گذشت در کلام مصنف در ذیل باب چهل و سیوم
حدیث پنجم اصل سالت ابا عبد الله علیه السلام عن افضل ساعات الوتر فقال الفجر اول ذلک شرح الفجر منصوب باعرابت
بتقدیر ادرک الفجر اول منصوب بدل الفجر است مشار الیه ذلک الفجر است مراد بآن همانست که در آیت و قرآن الفجر و آیت
حتی یتبین لکم الخیط الابیض من الخیط الاسود من الفجر است و مقصود ازین جواب اینست که افضل ساعات وتر ساعتی است که شروع
در وتر در آن ساعت مزاحمت نرساند بشروع در فریضه فجر که مستجمع اذان و اقامت باشد در اول طلوع فجر باین معنی که وتر را در وقتی
گزارد که چون از ان فارغ شود و از دو رکعت نافله صبح نیز فارغ شود اول طلوع صبح صادق باشد و این مختلف میشود باختلاف
اشخاص پس اگر شخصی ضبط ساعات شب کرده باشد یا ابرناک باشد و از ستارگان داند ساعت را تاخیر میکند وتر را تا وقتی که مذکور شد
و الا تقدیم میکند بر ان وقت احتیاطا و آن وقت که مذکور شد منطبق است غالبا بر اول طلوع صبح کاذب چنانچه در بعض روایات
بدانکه مشهور میان منجمان و اهل هیئت اینست که انحطاط مرکز آفتاب در اول طلوع صبح کاذب هجده درجه است از دایره ارتفاع
و بعضی نوزده درجه گفته اند و بعضی هفده درجه گفته اند و انحطاط مرکز آفتاب در اول طلوع صبح صادق مشهور نیست و در بعض مصنفات
قدیمه مذکور است که آن پانزده درجه است از دایره ارتفاع پس بنا بر مشهور در صبح کاذب و مذکور در صبح صادق تفاوت میان صبحین
سه درجه از دایره ارتفاع است و زمان قطع مرکز آفتاب آن سه درجه را مختلف میشود بحسب اختلاف مواضع اقالیم در عرض و بحسب
اختلاف فصول و اقل آن در صورتیست که مرکز آفتاب در اول حمل یا اول میزان باشد در خط استوا که عرض ندارد و جهل و آن خمس ساعت
مستویه است و آن گنجایش پنج رکعت که سه رکعت وتر و دو رکعت نافله صبح است دارد فی الجمله لیکن معلوم شده بتجربه دو چیز که منافی
قول منجمان و اهل هیئت است اول اینکه از اول طلوع صبح کاذب تا اول فجر بیشتر از یکساعت است بر وقتی که سه رکعت وتر و دعاهای متعلقه
با آن با دو رکعت نافله فجر در آن میگنجد بی شتاب دوم اینکه طلوع صبح کاذب بسبب قرب محیط ظل مخروطی بیصر ناظر نیست و الا
عریض میشود زیرا که دو پهلوی اقرب نقاط محیط ظل مخروط بیصر ناظر در این هنگام اقرب است از فوق و تحت آن و این دلیل است
بر اینکه فلق صبح کاذب محض قدرت صانع است نه از راه قرب و بعد محیط ظل مخروط بیصر ناظر نیست چنانچه منجمان و اهل هیئت توهم
کرده اند موافق آیت سوره انعام فالق الاصباح و شاید که تسمیه آن بکاذب باعتبار این ایهام باشد مخفی نماند که اگر مراد بفجر صبح کاذب

(در حاشیه: دلیل)

بلند

باشد مشار الیه ذلک افضل خواهد بود و اگر مراد بفجر اعم از صبح کاذب و صادق باشد الفجر خبر مبتدا خواهد بود و اول بدل اشتمال الفجر خواهد
بود و مشار الیه ذلک الفجر خواهد بود و مقصود بذکر بدل احتراز از ثانی خواهد بود که صبح صادق است و حاصل جمیع احتمالات
یکی است یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از بهترین ساعتهای وتر پس امام گفت که در یاب صبح صادق را اول آن از برای
نماز فریضه و الله اعلم حدیث ششم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام ای ساعة کان رسول الله صلی الله علیه
و آله یوتر فقال علی مثل مغیب الشمس الی صلوة المغرب شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را در کدام ساعت که متصل بود باخر
آن صبح عادت رسول الله صلی الله علیه و آله این بود که نماز سه رکعت وتر میکرد پس امام گفت که آن ساعت بمقداری بود که مثل مقدار
فرو رفتن آفتاب تا آخر سه رکعت نماز فریضه شام باشد باین معنی که مقدار ساعت وتر او موافق مقدار زمان اذان و اقامت و مجموع
رکعت فریضه شام بود و شاید که مقدار زمان وضو نیز داخل باشد پس مدخول الی اینجا داخل در حکم ما قبل است میتواند بود که خارج
باشد و مراد زمان وضو و سایر مقدمات نماز فریضه شام باشد و الله اعلم حدیث هفتم اصل قلت لابی جعفر علیه السلام الرکعتان اللتان
قبل الغداة این موضعهما فقال قبل طلوع الفجر فاذا طلع الفجر فقد دخل وقت الغداة شرح گفتم امام
محمد باقر علیه السلام را که دو رکعت نافله که پیش از فریضه صبح است کجاست جای آنها باین معنی که افضل اوقات آنها کدامست پس امام گفت
که پیش از طلوع صبح صادق است پس چون طلوع کند صبح صادق پس داخل میشود وقت فضیلت فریضه صبح برای کسی که آن دو رکعت را
گزارده باشد حدیث هشتم اصل صلیت خلف الرضا علیه السلام فی المسجد الحرام صلوة اللیل فلما فرغ جعل مکان
الضجعة سجدة شرح الضجعة بفتح ضاد با نقطه و سکون جیم و فتح عین بی نقطه یکخوابیدن است اشارتست بانچه گذشت در حدیث
سیزدهم این باب یعنی گزاردم در پس امام رضا علیه السلام بی اقتدا یا و در مسجد حرام نماز شب را پس چون فارغ شد از چهار رکعت اول
و از چهار رکعت دوم گردانید بجای خوابیدن در هر دو وقت سجده را حدیث نهم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام انی اقوم
آخر اللیل و اخاف الصبح قال اقرأ الحمد و اعجل اعجل شرح اعجل بعین بی نقطه و جیم بصیغه امر باب علم است و تکرار برای تاکید
است یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که بدرستی که من بر میخیزم در آخر شب و میترسم که صبح شود پیش از فراغ از نماز شب و وتر
امام گفت بخوان سوره حمد را و شتاب کن شتاب کن در رکوع و سجود و مانند آنها حدیث دهم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال سألته
عن الرجل یقوم من آخر اللیل و هو یخشی ان یفجأه الصبح ایبدأ بالوتر او یصلی الصلوة علی وجهها
حتی یکون الوتر آخر ذلک قال بل یبدأ بالوتر و قال انا کنت فاعلا ذلک شرح یفجأ بفا و جیم و همزه
بصیغه مضارع معلوم غایب باب منع و علم است یعنی روایت از امام محمد باقر علیه السلام راوی گفت پرسیدم امام را از مردی که بر میخیزد در
آخر شب و میترسد که ناگهان آید صبح آیا ابتدا میکند به سه رکعت وتر برای ادراک فضیلت استغفار در سحر که در قنوت وتر
میباشد یا میگزارد نماز شب را بر ترتیب آن نماز تا آنکه باشد نماز وتر آخر آن نماز امام گفت بلکه ابتدا میکند بوتر امام گفت
که من میکردم آنرا حدیث یازدهم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلام عن التسلیم فی رکعتی الوتر فقال نعم و ان کانت لک
حاجة فاخرج و اقضها ثم عد و ارکع رکعة شرح نعم بکسر نون و سکون عین و فتح میم فعل مدح است نعم بفتح نون و فتح عین
و سکون میم حرف تصدیق است یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از سلام در دو رکعت وتر که آیا خوبست یا نه
پس امام گفت خوبست و اگر باشد ترا حاجتی پس بیرون رو از مصلی و بجا آر آن کار را بعد از ان برگرد و بگزار یک رکعت مخفی نماند
که ظاهر این حدیث مانند حدیث بیست و چهارم این باب اینست که سه رکعت وتر را بیک سلام میتوان کرد سألت

(در حاشیه: تحقیق)

اباعبد الله علیه السلام عن الوتر ما یقرأ فیهن جمیعا قال بقل هو الله احد قلت فی ثلثهن فقال نعم شرح پرسیدم امام جعفر
صادق علیه السلام را از سه رکعت نماز وتر که چه سوره خوانده میشود در آنها بهمه امام گفت خوانده میشود سوره حمد با سوره قل هو الله
احد گفتم در هر سه رکعت پس امام گفت آری سی و سیوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام انه سئل عن القنوت فی الوتر
هل فیه شیء موقت یتبع و یقال فقال لا اثن علی الله عز و جل و صل علی النبی صلی الله علیه و آله و استغفر
لذنبک العظیم ثم قال کل ذنب عظیم شرح یتبع بیاء دو نقطه در بالا و بای یک نقطه و عین بی نقطه بصیغه مضارع غایب مجهول از باب افتعال است
لا نافیه مقام جمله است اثن بثاء سه نقطه بصیغه امر معتل اللام یایی از باب افعال است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او
پرسیده شد از قنوت در نماز وتر که آیا در آن چیزی معین هست که پیروی کرده شود و گفته شود امام گفت که نه بیان این آنکه
ستایش کن مر الله عز و جل را و درود کن بر نبی صلی الله علیه و آله بامعنی که بر آل او نیز درود کن و استغفار کن برای گناه تو که بزرگست
بعد از آن امام گفت که هر گناهی بزرگست اشارتست باینکه العظیم صفت کاشفه است و گناه صغیره نیز بزرگست برای اینکه نافرمانی
خدای بزرگست و این منافات ندارد با اینکه بعض گناهان بزرگتر از بعضی دیگر باشد سی و چهارم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام
القنوت فی الوتر الاستغفار و فی الفریضة الدعاء شرح مضمون این گذشت در حدیث نهم باب یکم سی و پنجم اصل عن ابی
عبد الله علیه السلام قال استغفر الله فی الوتر سبعین مرة شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت طلب آمرزش
کن از الله تعالی در قنوت نماز وتر هفتاد بار مخفی نماند که گاهی سبعین مستعمل میشود در عدد بسیار مطلقا چنانچه می آید در شرح حدیث
دوم باب فضل المسجد الاعظم بالکوفة که باب صد و دوم است سی و ششم اصل جاء رجل الی امیر المؤمنین علی بن ابی طالب
صلوات الله علیه فقال یا امیر المؤمنین انی قد حرمت الصلوة باللیل فقال امیر المؤمنین
صلوات الله علیه و آله انت رجل قد قیدتک ذنوبک شرح حرمت بحاء بی نقطه و راء بی نقطه بصیغه ماضی
مجهول متکلم وحده از باب ضرب است قیدتک بقاف و یاء دو نقطه در پایین و دال بی نقطه بصیغه ماضی معلوم غایبه از باب تفعیل است
یعنی آمد مردی سوی امیر المؤمنین علی بن ابی طالب صلوات الله علیه پس گفت ای امیر المؤمنین بدرستی که من محروم شدم از نماز در شب
پس گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله که تو مردی که بتحقیق بند کرد ترا گناهان تو سی و هفتم اصل عن علی بن مهزیار قال تحقیق م
قرأت فی کتاب رجل الی ابی جعفر علیه السلام الرکعتان اللتان قبل صلوة الفجر من صلوة اللیل هی ام من صلوة
النهار و فی ای وقت اصلیها فکتب بخطه احشها فی صلوة اللیل حشوا شرح احشها بحاء بی نقطه و شین نقطه دار
بصیغه امر معتل اللام از باب نصر حشوا بفتح حاء و سکون شین مفعول مطلق برای تاکید است یعنی روایت است از علی بن مهزیار که گفت خواندم
در مکتوب مردی سوی امام محمد تقی علیه السلام که آن دو رکعت نافله که پیش از نماز فریضه صبح است آیا از نماز شب است آن یا از نماز
روز است و در کدام وقت گزارم آن نماز را پس امام علیه السلام نوشت بخط خود که داخل کن آن نماز را در نماز شب داخل
کردن بامعنی که بعد از یازده رکعت نماز شب و پیش از صبح صادق بگزار آن را [illegible] باب تقدیم النوافل و تأخیرها
و قضائها و صلوة الضحی شرح مراد بقضا اینجا بجا آوردن چیزی تمام است خواه در وقت مقرر آن و خواه در غیر آن پس حدیث
هجدهم و بیستم این باب مناسب این عنوانست [illegible] این باب بیان حکم پیش کردن نمازهای نافله است از وقت مقرر آنها و پس کردن
آنها از وقت مقرر آنها و بجا آوردن آنها بطریق قضا است و بیست حدیث است اول سأل ابا جعفر علیه السلام عن الرجل
یشتغل عن الزوال أیعجل من اول النهار فقال نعم اذا علم انه یشتغل فیعجلها فی صدر النهار کلها شرح

یعجل

یعجل هر دو با عین بی نقطه و جیم بصیغه مضارع غایب معلوم از باب تفعیل است التعجیل پیش انداختن چیزی از وقت مقرر آن یعنی پرسیدم امام محمد باقر
علیه السلام را از مردی که گرفتار کاری میشود که مانع او میشود از هشت رکعت نافله زوال آیا پیش می اندازد در اول روز پس امام
گفت آری چون داند اینرا که او گرفتار کاری میشود پس پیش می اندازد آن نافله را در اول روز بهمه آن نافله دوم اصل عن معویة
بن وهب قال لما کان یوم فتح مکة ضربت علی رسول الله صلی الله علیه و آله خیمة سوداء من شعر بالابطح
ثم افاض علیه الماء من جفنة یری فیها اثر العجین ثم تحری القبلة ضحی فرکع ثمانی رکعات لم
یرکعها رسول الله صلی الله علیه و آله قبل ذلک و لا بعد شرح رکع براء بی نقطه و عین بی نقطه بصیغه ماضی معلوم از باب تفعیل است الرکیع مبالغه
رکوع و مراد اینجا گزاردن نافله است زیرا که رکوع گزارنده آن بیشتر است از رکوع اکتفا کننده بفریضه و مثل این گذشت در حدیث دوم
باب دوم و حدیث چهارم باب بیست و پنجم و براین قیاس است لم یرکعها و میتواند بود که از باب منع باشد نظیر آنچه گذشت در حدیث
سی و یکم باب سابق مخفی نماند که چون نافله زوال در سفر ساقط است حمل این بر تقدیم نافله زوال برای عذر نمیتوان کرد یعنی
روایت است از معویة بن وهب که از راویان امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام است که گفت که چون شد روز فتح مکه زده شد بر
رسول الله صلی الله علیه و آله خیمه سیاه از مو در ابطح بعد از آن ریخت بر خود آب بامعنی که غسل کرد از کاسه چوبینی که دیده میشد در آن
کاسه اثر خمیر بعد از آن اختیار کرد باجتهاد جانب قبله را در چاشت پس نافله گزارد هشت رکعت نگزارد آن هشت رکعت چاشت را
رسول الله صلی الله علیه و آله پیش از آن روز و نه بعد از آن روز سیوم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام ما فاتک من صلوة النهار
بالنهار و ما فاتک من صلوة اللیل باللیل قلت اقضی وترین فی لیلة فقال نعم اقض وترا ابدا شرح اقض م
قضا هر سه جا بمعنی بجا آوردنست وترین عبارتست از وتری که فوت شده و وتری که در شب حاضر است وترا حالست از مفعول
اقض که محذوفست بتقدیر اقض الوتر وترا یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام که بجا آور آنچه را که فوت شده از تو از نماز نافله
روز در روز و آنچه را که فوت شده از تو از نماز نافله شب در شب گفتم که آیا بجا آورم دو نماز وتر را در یکشب پس امام گفت آری بجا
آور در حالی که آن وتر باشد همیشه بامعنی که طاق باشد و جفت کننده باشد بارکعتی دیگر مخفی نماند که اکتفا بذکر وتر باعتبار
اینست که آن نظیر ندارد زیرا که هیچ نمازی که ابتدائی باشد و تلافی سهوی نباشد یک رکعتی نمیباشد مگر مفرده وتر و هیچ نماز نافله
سه رکعتی نمیباشد مگر سه رکعت وتر اگر بیک سلام باشد چنانچه گذشت در شرح حدیث سی و یکم باب سابق پس توهم این میشود
که در صورت قضای آن ضم رکعتی دیگر با آن لازم باشد بخلاف هشت رکعت پیش از وتر پس مراد قضای یازده رکعتست بترتیب
چنانچه می آید در حدیث دوازدهم این باب چهارم اصل عن مرازم قال سأل اسمعیل بن جابر ابا عبد الله علیه السلام
فقال اصلحک الله ان علی نوافل کثیرة فکیف اصنع فقال اقضها فقال له انها اکثر من ذلک
فقال اقضها قلت لا احصیها قال توخ قال مرازم و کنت مرضت اربعة اشهر لم اتنفل فیها فقلت
اصلحک الله و جعلت فداک مرضت اربعة اشهر لم اصل نافلة فقال لیس علیک قضاء ان
المریض لیس کالصحیح کل ما غلب الله علیه فالله اولی بالعذر فیه شرح قلت لا احصیها کلام مرازم است
و مبنی بر اینست که خود را از منزله اسمعیل کرده توخ بواو و تشدید خاء با نقطه مفتوحه بصیغه امر معتل الفاء واوی و معتل اللام یایی
از باب تفعل است التوخی گزین کردن لا تیقن کل مرفوع و مبتدا است مضاف است بما موصوله که عبارتست از علت ضمیر علیه راجع بما
موصوله است جمله فالله خبر مبتدا است و دخول فاء برای اینست که مبتدا متضمن معنی شرطست ضمیر فیه راجع بکل است [illegible] روایت است از

مرازم بضم میم و راء بی‌نقطه و الف و کسر زای بانقطه گفت پرسید اسمعیل بن جابر امام جعفر صادق علیه السلام را با بودن من که گفت بسلامت
دارد ترا الله تعالی به درستی که بر منست نوافل بسیار پس چون کنم پس امام گفت قضا کن آنها را پس اسمعیل گفت امام را به درستی که آنها
بیشتر از آنست که قضای آن استطاعت شود پس امام گفت که قضا کن آنها را گفتم که نمیدانم شمار آنها را امام گفت که بکن باجتهاد
خود عددی را که واسطه باشد میان افراط و تفریط گفت مرازم که و بیمار شده بودم چهار ماه نافله نگزارده بودم در آنها پس گفتم
که بسلامت دارد ترا الله تعالی و قربانت شوم بیمار شدم چهار ماه نگزاردم هیچ نافله پس امام گفت نیست بر تو قضای آن به درستی
که بیماری نیست مانند تندرستی هر عملی که عاجز کند کسی را الله تعالی بر آن عمل پس الله تعالی سزاوارترست بعذر خواهی در آن یعنی
که تارک آن از عذر خواهی نمی‌باید کرد شاید که مراد عدم تاکید در استحباب این قضا باشد پس منافات ندارد با احتمالی که مذکور میشود
در شرح حدیث یازدهم این باب پنجم اصل قال ابو جعفر علیه السلام افضل قضاء النوافل قضاء صلوة اللیل باللیل
و صلوة النهار بالنهار قلت فیکون وتران فی لیلة قال لا قلت و لم تأمرنی ان اوتر وترین فی لیلة
فقال علیه السلام احدهما قضاء شرح گفت امام محمد باقر علیه السلام که بهتر قضای نوافل قضای نافله شب در شب و قضای نافله روز در روزست
گفتم پس آیا می‌باشد دو نماز وتر در یکشب امام گفت که نه گفتم و چرا امر میکنی مرا بآنکه بجا آورم دو نماز وتر را در یکشب پس گفت
امام علیه السلام که یکی از آن دو وتر قضاست مراد اینست که معنی آنچه گفتم اینست که دو وتر ادا در یکشب نمی‌باشد ششم اصل
سئل ابو عبد الله علیه السلام عن رجل فاتته صلوة النهار متی یقضیها قال متی شاء ان شاء بعد المغرب
و ان شاء بعد العشاء شرح پرسیده شد امام جعفر صادق علیه السلام از مردی که فوت شد از او نماز نافله روز
چه وقت قضا میکند آن را امام گفت هر وقت که خواهد اگر خواهد بعد از فریضه شام و اگر خواهد بعد از فریضه خفتن مراد اینست که نافله
روز را در شب قضا میتواند کرد و اگر چه فضل تاخیر آن باشد تا روز هفتم اصل عن محمد بن مسلم قال سألته عن الرجل تفوته
صلوة اللیل قال یصلیها ان شاء بعد المغرب و ان شاء بعد العشاء شرح در بعض نسخ النهار
بجای اللیل یعنی روایتست از محمد بن مسلم که از راویان امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام است گفت پرسیدم امام را از مردی
که فوت میشود از او نافله شب امام گفت میگزارد آن را در شب دیگر اگر خواهد بعد از فریضه شام و اگر خواهد بعد از فریضه خفتن هشتم
اصل عن سیف بن عمیرة رفعه قال مر امیر المؤمنین صلی الله علیه و آله برجل یصلی الضحی فی مسجد
الکوفة فغمز جنبه بالدرة و قال نحرت صلوة الاوابین نحرک الله قال فاترکها فقال
ارایت الذی ینهی عبدا اذا صلی فقال ابو عبد الله علیه السلام و کفی بانکار علی علیه السلام نهیا شرح
عمیره بفتح عین بی‌نقطه و کسر میم و سکون یاء دو نقطه در پایین و راء بی‌نقطه است مراد برفع اینجا عرض سخن است بر امام جعفر صادق
علیه السلام و ضمیر مستتر در رفعه راجع بسیف است و ضمیر منصوب بارز راجع بمردی است جمله قال تا آخر استینافیست برای بیان رفع و
ضمیر مستتر راجع بسیف است الضحی بضم ضاد بانقطه و حاء بی‌نقطه و الف وقت چاشت یعنی نمازی که عادت مخالفانست در آنوقت در
غیر روز جمعه نیز بقصد اینکه تقدیم نافله ظهر بر وقت زوال آفتاب افضلست در غیر روز جمعه نیز بنابر قیاس آن بر نافله عصر و نافله فجر
و قیاس غیر روز جمعه بر روز جمعه و روایات مخالفان در این باب مختلفست در بعض آنها افضلیت تقدیم مجموع هشت رکعت است
و در بعض آنها افضلیت تقدیم چهار رکعت از جمله هشت رکعت و در بعض آنها افضلیت تقدیم دو رکعت از جمله هشت رکعت غمز
بغین بانقطه و زای بانقطه بصیغه ماضی معلوم از باب نصر یا باب تفعیلست بمعنی مبالغه الغمز سیخکی زدن بعود بردن سرچوب و مانند آن از جانب

اذا صلی

الدرة

الدره بکسر دال بی‌نقطه و تشدید راء بی‌نقطه تازیانه و مراد اینجا چوبی است که دسته تازیانه است ضمیر قال راجع بامیر المؤمنین علیه السلام است
نحرت بنون و حاء بی‌نقطه و راء بی‌نقطه بصیغه ماضی معلوم مخاطب از باب منع است النحر دست بر بالای سینه کسی زدن برای دفع او و مراد
اینجا ضایع کردنست صلوة الاوابین عبارتست از هشت رکعت نافله زوال آفتاب الاواب بفتح همزه و تشدید واو و الف
و باء یکنقطه بغایت رجوع کننده سوی طاعت چنانچه بیان شد در شرح حدیث پنجم باب بیست و نهم که باب التطوع فی وقت الفریضه
تا آخرهاست نحرک الله نفرینست مذمت تقدیم نافله ظهر بر وقت زوال آفتاب در بعض روایات مخالفان نیز هست در روایت
مسلم چنین است که عن زید بن ارقم انه رای قوما یصلون من الضحی فقال لقد علموا ان الصلوة فی غیر هذه الساعة افضل ان رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم قال صلوة الاوابین حین ترمض الفصال یعنی مراد وقت زوال آفتابست ضمیر مستتر در قال راجع برجل است
اترکها بصیغه مضارع متکلم وحده از باب نصر است و جمله خبریه است مخفی نماند که منافاتی نیست میان این و آنچه گذشت در حدیث دوم
این باب زیرا که آنچه گذشت در صورت سقوط صلوة اوابین است باعتبار اینکه آن در سفر می‌باشد و رسول الله صلی الله علیه و آله
در آن روز مسافر بوده و ایضا مستمر نبوده و اینجا بعنوان استمرار میگزارده ضمیر مستتر در فقال راجع بسیف است مقصود سیف
اینست که توهم منافات میشود میان عمل امیر المؤمنین علیه السلام و میان این آیت و حاصل جواب امام علیه السلام برای دفع توهم
منافات اینست که عمل امیر المؤمنین حجتست پس معنی آیت آن نیست که خیال کردی زیرا که مراد در آیت مذمت نهی از
مطلق نمازست و منافات نیست میان آن و میان ممدوح بودن نهی از نماز خاص که مشتمل بر بدعت باشد چنانچه گذشت
در حدیث پنجم باب صلوة النوافل که فقال لا و لکن یعذب علی ترک السنة یعنی روایتست از سیف بن عمیره که عرض کرد آنچه را
که مذکور میشود بر امام جعفر صادق علیه السلام بیان این آنکه سیف گفت امام علیه السلام را که گذشت امیر المؤمنین صلی الله علیه و آله بر مردی
که میگزارد نماز چاشت را در مسجد کوفه پس سیخکی زد پهلوی او را بدسته تازیانه و گفت که ضایع کردی نماز بغایت بازگشت
کنندگان را ضایع کناد ترا الله تعالی آن مرد گفت که پس وامیگذارم بعد از این نماز چاشت را پس سیف گفت امام جعفر صادق
علیه السلام را از سوره العلق که آیا دیدی آنکس را که نهی میکند بنده را چون نماز کند پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام که
کافیست انکار شمردن امیر المؤمنین علیه السلام که نهی باشد از نماز چاشت و دیگر تفحص خوب نیست نهم اصل عن ابی جعفر علیه السلام
و ابی عبد الله علیهما السلام ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال صلوة الضحی بدعة شرح روایتست از امام محمد باقر و امام
جعفر صادق علیهما السلام اینکه رسول الله صلی الله علیه و آله گفت که نماز چاشت بدعتست یعنی که گزاردن نماز در آنوقت بقصد
ترجیح آنوقت بر سابق و لاحق هر روز برای نافله چنانچه مخالفان میکنند حرامست دهم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلام
عن قضاء الوتر بعد الظهر فقال اقضه وترا ابدا کما فاتک قلت وتران فی لیلة قال نعم ألیس انما احدهما
قضاء شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از قضای نماز وتر بعد از نماز ظهر که آیا طاق می‌باید کرد یا آنکه ضم رکعتی دیگر
بآن می‌باید کرد تا جفت شود پس امام گفت که قضا کن آن را بر حالی که طاق باشد همیشه خواه در روز باشد و خواه در شب چنانچه فوت
شد از تو گفتم دو نماز وتر در یکشب می‌باشد امام گفت آری آیا نیست اینکه جز این نیست که یکی از آن دو قضاست بیان این گذشت
در شرح حدیث یازدهم این باب یازدهم عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان ابو جعفر علیه السلام یقضی عشرین وترا
فی لیلة شرح یقضی بصیغه مضارع معلوم غایب از باب تفعل است الاقتضاء در خواهش قضا داد آوردن چیزی بفتوی یا امر بقضای
آن چیز و میتواند بود که از باب ضرب باشد و مراد قضای نمازهای ایام مرض باشد اگر چه تاکید در آن قضا نیست چنانچه گذشت

در حدیث چهارم این باب یعنی روایت از امام جعفر صادق علیه السلام که بود امام محمد باقر علیه السلام که تجویز میکرد دیت نماز و تر را در [کفت مه]
یکشب دوازدهم اصل عن زرارة عن ابی جعفر علیه السلام قال اذا اجتمع علیک وتران او ثلثة او اکثر من ذلک
فاقض ذلک کما فاتک تفصل بین کل وترین بصلوة لان الوتر الآخر لا تقدّمن شیئاً قبل اوله الاول
فالاول تبدأ اذا انت قضیت صلوة لیلتک ثم الوتر قال وقال ابو جعفر علیه السلام لا وتران فی لیلة الا
وتر الاول قضاء وما صلیت من صلوة فی لیلتک واحدهما قضاء وقال ان اوترت من اول اللیل وقمت فی آخر
اللیل فوترک الاول قضاء وما صلیت من صلوة فی لیلتک کلها فلتکن قضاء الی آخر صلوتک فانها لیلتک ولیکن آخر صلوتک الوتر [وتر لیلتک]
تفصل بصیغه مضارع مخاطب باب ضرب استیناف بیانیست مراد بصلوة اینجا هشت رکعت نماز شب است الوتر منصوب و اسم ان است الآخر
بکسر خا با نقطه مرفوع و خبر ان است لا تقدمن بصیغه نهی حاضر موکد بنون تاکید ثقیله یا خفیفه از باب تفعیلست و به معنی مقدم دار
چیزیست الاول هر دو جا منصوب بمفعول فعل محذوفست تقدیر اقض الاول تبدأ بصیغه مضارع معلوم مخاطب باب منع است صلوة
منصوب بمفعول تبدأ است لیلتک اینجا عبارتست از شبی که گذشته است و نماز آن قضا کرده میشود در شب حاضر ثم الوتر عطف است
بر صلوة و مراد از شروع در وتر است لا در لا وتران مشابه لیس است و نون مکسورست فی لیلة خبر لا است و او در واحدهما حالیه است
ما در ما صلیت موصوله است و مبتدا است و متضمن معنی شرطست لهذا فا داخل شده بر فلتکن که خبر مبتدا است و ضمیر مستتر راجع بما است
که عبارت از صلوة است لیس مذکر و تانیث در فلتکن جایز است و مدخول الی در الی آخر صلوتک خارجست از حکم ما قبل آن ضمیر فانها راجع
با آخر صلوتک است تانیث باعتبار اینست که آخر عبارت از صلوة است لیلتک اینجا عبارت از شب حاضر است آخر مرفوع است [باعتبار مضاف الیه است یا منه]
الوتر منصوبست و تر منصوب بدل الوتر است یعنی روایت از زراره از امام محمد باقر علیه السلام گفت چون جمع شود بر تو دو وتر
یا سه یا بیشتر از آن پس قضا کن آنرا چنانچه فوت شد از تو بیان اینکه فاصله میکنی میان هر دو وتر بنماز شبی که هشت رکعت است چه
بدرستی که وتر موخر است از نماز شب مقدم مکن البته چیزی را پیش از آنچه مقدم است بر آن چیز بحسب شرع قضا کن مقدم را پس مقدم
بعد از آن بیان این آنکه ابتدا میکنی چون تو ادا و قضا کنی نماز شب ترا بعد از آن ابتدا میکنی نماز وتر را ادا و گفت که گفت
امام محمد باقر علیه السلام که نیست دو وتر در یکشب به هیچ حالی از احوال مگر بر حالی که یکی از آن دو قضا باشد و امام محمد باقر علیه السلام
گفت که اگر نماز وتر کنی در اول شب بقصد تقدیم که مبادا در آخر شب مانعی بهم رسد و برخیزی بی مانعی در آخر شب پس وتر تو که در
اول شب کردی قضاست یا بمعنی که اگر قضای وتر در ذمه تو باشد آن وتر جای آن میگیرد و احتیاج تکرار نیست و آنچه گزاردی از
نمازی در شب تو همه آن یا بمعنی که اگر احیا کنی شب را و از اول شب تا آخر شب نماز کنی بقدر وسع پس باید که آن نماز قضای نماز
شبهای گذشته باشد تا نماز شبی که آخر نماز تست در آن شب چه بدرستی که آن نماز شب برای شب تست که حاضر است یا بمعنی که ادا است
و باید که باشد آخر نماز ادای تو وتر شب تو یا بمعنی که در نماز ادا ترتیب میان یازده رکعت را رعایت کن چنانچه در قضا گفتیم
سیزدهم اصل عن عبدالله بن سنان قال قلت لابی عبدالله علیه السلام رجل علیه من صلوة النوافل ما لا
یدری ما هو من کثرتها کیف یصنع قال فلیصلّ حتی لا یدری کم صلی من کثرتها فیکون قد قضی بقدر علمه
قلت فانه لا یقدر علی القضاء من کثرة شغله فقال ان کان شغله فی طلب معیشة لا بدّ
منها او حاجة لاخ مؤمن فلا شیء علیه وان کان شغله لدنیا تشاغل بها عن الصلوة فعلیه القضاء
والا لقی الله مستخفاً متهاوناً مضیعاً لسنة رسول الله صلی الله علیه وآله

عبدالله بن سنان بکسر سین خزینه دار منصور بوده و مالی عظیم داشته و بعد از آن خزینه دار هادی و مهدی و رشید نیز شد و از ثقات
شیعه امامیه است یعنی روایت از عبدالله بن سنان گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که مردی بر او هست از نماز نوافل آن مقدار
آنقدر که نمیداند که چیست آن بسبب بسیاری آن چون میکند امام گفت پس باید که قضای نماز نافله کند تا آنکه نداند که چه مقدار
گزارده بسبب بسیاری آن پس شود بانیروش که بتحقیق قضا کرده باشد بقدر دانش خود گفتم پس مردیست که او توانائی ندارد بر قضا
بسبب بسیاری شغل او پس امام گفت که اگر باشد شغل او مثلا در کسب معاشی که ضروریست برای او و عیال او یا در حاجتی برای برادر
مؤمنی پس نیست چیزی بر او و اگر باشد شغل او برای دنیائی که شغل آنرا بر خود بسته بغیر ضرورت حاجت با آن و روگردان شده از نماز نافله
پس بر اوست قضا و اگر قضا نکند بر میخورد الله تعالی را بر حالی که سبک گرفته باشد کاهلی کرده باشد ضایع گذاشته باشد
طریقت رسول الله صلی الله علیه و آله را یا بمعنی که مرتبه عالی ندارد در بهشت اگر چه معذب نشود چنانچه می آید در حدیث سیوم باب
صدم اصل قلت فانه لا یقدر علی القضاء فهل یصلح له ان یتصدق فسکت ملیّاً ثم قال نعم فلیتصدق بصدقة
قلت وما یتصدق فقال بقدر طوله وادنی ذلک مدّ لکل مسکین مکان کل صلوة قلت وکم الصلوة
التی یجب علیّ فیها مدّ لکل مسکین فقال لکل رکعتین من صلوة اللیل وکل رکعتین من صلوة النهار
فقلت لا یقدر فقال مدّ لکل اربع رکعات فقلت لا یقدر فقال مدّ لکل صلوة اللیل ومدّ لصلوة النهار
والصلوة افضل والصلوة افضل شرح ملیّا بفتح میم و کسر لام و تشدید یا دو نقطه در پایین منصوب و ظرف
زمانست الملی ساعتی طویل از روز سکوت طویل برای اشعار است بآنچه در آخر تصریح بآن شده که نماز افضلست ظاهر فلیتصدق بصدقة
اینست که هر چه تصدق کند کافی باشد لیکن سائل الحاج کرده در سؤال مانند لجاج جهودان در سؤال از کیفیت بقره تا آنکه سخت گرفته شد
بر ایشان چنانچه مذکور است در سوره البقرة الطول بفتح طا بی نقطه و سکون واو فراخ دستی و بمعنی توانگریست و مقصود بیان افضل
افراد تصدق است که نزدیکتر باشد بنماز در فضیلت استغراق در کل مسکین استغراق عرفی است و مراد مسکینان حاضر است در وقت
اراده تصدق و اعلام با آن المد بضم میم و تشدید دال بی نقطه قدری از گندم و مانند آن که پر کند دو دست آدمی مستوی الخلقه را چون
آن دو دست را متصل بیکدیگر کشیده دارد و بر وقتی که چیزی در آن بیشتر نگنجد و آن چهار یک صاع است مکان منصوبست بظرفیت
ذکر علی بجای علیه مبنی بر آنست که سائل از حال خود سؤال میکرده پس تعبیر از خود بلفظ غایب بعد از این از قبیل التفات بعد از التفات
یعنی گفتم پس مردیست که آنمرد توانائی ندارد بر قضا یا بمعنی که ممکن است برا و قضا پس آیا میرسد او را اینکه تصدق کند تا مستحق
متهاون مضیع نباشد پس امام گفت که ساکت شد مدتی بعد از آن گفت آری پس باید که تصدق کند بصدقه گفتم و چه چیز تصدق
میکند پس امام گفت بقدر مالداری او و بهتر آن تصدق مدی از طعام است برای هر مسکینی بجای هر نمازی گفتم و چند است آن
نمازی که واجبست بر من در آن یک مد برای هر مسکینی گفت برای هر دو رکعت خواه از نماز شب و خواه از نماز روز پس گفتم که
قدرت ندارد آنمرد پس امام گفت مدی برای هر چهار رکعت پس گفتم آنمرد قدرت ندارد پس امام گفت مدی برای مجموع نماز
شب و مدی برای نماز روز یعنی مجموع آن و نماز بهتر است و نماز بهتر است چهاردهم اصل عن ابی عبدالله علیه السلام قال قال علیّ
ان النافلة بمنزلة الهدیة متی ما اتی بها قبلت روایت از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که امام گفت
که بدانکه نماز نافله مانند هدیه است هر وقت که آورده شود مقبول میشود خواه در وقت ادا و خواه در وقت قضا و خواه در وقت
تقدیم بسبب عذر پانزدهم اصل عن عدة من اصحابنا ان ابا الحسن الاول علیه السلام کان اذا اهتمّ ترک النافلة شرح

روایت از جمعی از یاران ما اینکه امام موسی کاظم علیه السلام عادت او این بود که چون شغلی ضروری بهم میرسانید مثل قضای حاجت برادر مومن
ترک میکرد نماز نافله را اما بعد از ان قضا میکرد حدیث یازدهم اصل قال النبی صلی الله علیه وآله ان للقلوب اقبالا وادبارا
فاذا اقبلت فتنفلوا واذا ادبرت فعلیکم بالفریضة شرح گفت نبی صلی الله علیه وآله بدرستی که دلها را
رو آوردنی و رو گردانیدنی بسبب اهتمام شغلهای ضروری و بسبب تشویش خاطرها و مانند آنها میباشد پس چون دلها رو آوردند پس نماز
نافله کنید و چون پشت کردند پس بر شما باد که فریضه کنید و نافله را قضا کنید در وقت اقبال انها حدیث دوازدهم اصل کتبت الی ابی الحسن
الرضا علیه السلام تکون علی الصلوة النافلة متی اقضیها فکتب علیه السلام ای ساعة شئت من لیل او نهار شرح
نوشتم سوی امام رضا علیه السلام که می باشد بر من نماز نافله کی قضا کنم آنرا پس نوشت علیه السلام که در هر وقت که خواسته باشی از شب یا
نهار حدیث سیزدهم اصل سأل ابو کهمس اباعبد الله علیه السلام فقال یصلی الرجل نوافله فی موضع او یفرقها فقال لا بل
یفرقها ههنا وههنا فانها تشهد له یوم القیمة شرح پرسید ابو کهمس بفتح کاف و سکون ها و فتح میم و سین مهمله امام جعفر
صادق علیه السلام را با پرسش که گفت که آیا لازم است که گزارد مرد نوافل خود را در یکجا یا لازم نیست و میتواند که تفریق
کند آنها را و هر نمازی که از آنها را در جایی گزارد پس امام گفت که لازم نیست یکجا گزاردن بلکه میتواند که تفریق کند آنها را اینجا
و اینجا چه بدرستی که مجموع آن جاها مانند یک گواه میشود و گواهی میدهد برای او در روز قیامت باینکه او مجموع نوافل را گزارده
حدیث چهاردهم اصل کتبت الی ابی جعفر علیه السلام رجل یقضی شیئا من صلوة الخمسین فی المسجد الحرام او فی مسجد الرسول
صلی الله علیه وآله او فی مسجد الکوفة اتحسب له الرکعة علی تضاعف لما جاء عن ابائک علیهم السلام
فی هذه المساجد حتی یجزئه اذا کانت علیه عشرة آلاف رکعة ان یصلی مائة رکعة او اقل او اکثر
وکیف کان یکون حاله فوقع علیه السلام تحسب بالضعف فاما ان یکون تقصیرا من صلوته بحالها فلا یفعل هو
الی الزیادة اقرب منه الی النقصان شرح اکتفا بذکر خمسین از قبیل اقتصار است و مراد الاحدی والخمسین است یا مبنی بر آنست
که دو رکعت بعد از نماز خفتن که یکرکعت حساب میشود مانند باقی نیست در فضیلت چنانچه گذشت در حدیث چهارم و پنجم
باب صلوة النوافل یعنی نوشتم سوی امام محمد تقی علیه السلام که مردی قضا میکند چیزی که نافله است از جمله نماز او که پنجاه رکعت
در مسجد حرام که در مکه است یا در مسجد رسول الله صلی الله علیه وآله که در مدینه است یا در مسجد کوفه که فضل نماز در ان می آید در باب
صد و دوم آیا حساب کرده میشود برای او یکرکعت بر زیادتی ثواب که مذکور است در آنچه روایت شده از پدران تو علیهم السلام
در این سه مسجد تا حدی که کافی باشد او را چون باشد بر او ده هزار رکعت اینکه گزارد صد رکعت را یا کمتر یا بیشتر و چون میباشد
حال آن مرد یا معنی که این قسم کسی اگر ترک قضای باقی نوافل کند آیا تخفیف تهاون و تضییع که مذکور شده در حدیث سیزدهم این باب
هست یا نه پس نوشت امام علیه السلام که حساب کرده میشود برای او با آن زیادتی ثواب که در روایات آمده فاما اینکه شود آن
حساب کردن باعث کوتاه کردن و اسقاط چیزی از نماز او بسبب حال آن سه مسجد در فضیلت پس باید که نکند آن کار را
بیان این آنکه آن حساب کردن سوی زیاد کردن نماز نزدیکتر است از آن سوی کم کردن نماز حاصل اینست که آنچه در روایات
آمده جهت اکم کردن قضا بسبب آنکه خوب نیست و منافاتی با تخفیف و تهاون و تضییع ندارد زیرا که آن باعث اینست که
زیاد در قضا نیز در ان مساجد گزارده شود سألت ابا الحسن علیه السلام عن الرجل المتحجر ما الذی یجزیه فی النافلة
قال ثلث تسبیحات فی القراءة وتسبیحة فی الرکوع وتسبیحة فی السجود پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام

ازمرد

از مرد نشسته که چیست آنچه کافیست او را در نماز نافله گفت سه تسبیح در حین قرائت و یک تسبیح در رکوع و یک تسبیح در سجود
باب شصت و ششم من ابواب صلوة الخوف شرح این باب بیان نماز در وقت ترس است و در این باب شش حدیث است اول اصل
سألت اباعبد الله علیه السلام عن صلوة الخوف قال یقوم الامام ویجیء طائفة من اصحابه فیقومون
خلفه وطائفة بازاء العدو فیصلی بهم الامام رکعة ثم یقوم ویقومون معه فیمثل قائما ویصلون هم
الرکعة الثانیة ثم یسلم بعضهم علی بعض ثم ینصرفون فیقومون فی مقام اصحابهم ویجیء الاخرون
فیقومون خلف الامام فیصلی بهم الرکعة الثانیة ثم یجلس الامام فیقومون هم فیصلون رکعة
اخری ثم یسلم علیهم فینصرفون بتسلیمه شرح یمثل بتاء سه نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر و حسن است
المثول والمثوله بضم میم در هر دو راست ایستادن مراد اینجا برجا ماندن است تسلیمه بکسر میم و ها ضمیر است و ضمیر راجع بامام است و اضافه
مصدر بفاعل است و مراد سلام اذن است که امام میکند بر ایشان بعد از سلام انصراف چنانچه بیان شد در شرح حدیث هفتم باب
سی ام که امام بعد از آنکه رو بجانب راست گفته باشد که السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین رو بقبله میکند و بماومین سلام میکند
که السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از نماز ترس در صورتی که نماز جماعت ممکن باشد
امام گفت می ایستد پیشنماز و می آیند طایفه از لشکر او پس می ایستند در پس او بر جایی که طایفه در برابر دشمن اند پس میگزارد با طایفه اولی
پیشنماز یکرکعت را بعد از ان پیشنماز می ایستد و آن طایفه می ایستند با او پس پیشنماز بر جا میماند ایستاده پس آن طایفه میگزارند بقصد
انفراد رکعت دوم را بعد از ان سلام میکنند بعض ایشان بر بعضی یعنی که هر کدام ایشان بعد از آنکه گفته باشد رو بجانب راست که
السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین میگوید رو بجانب راست که السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته و اگر در جانب چپ او نیز کسی باشد
میگوید رو بجانب چپ نیز که السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته بعد از ان آن طایفه بر میگردند پس می ایستند در برابر دشمن در جای
یاران خود و می آیند آن دیگران پس می ایستند در پس پیشنماز پس میگزارد با ایشان رکعت دوم را بعد از ان می نشیند پیشنماز در
تشهد پس بر میخیزند ایشان پس میگزارند رکعت دیگر را بعد از آنکه پیشنماز و ایشان گفته باشند که السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین
سلام میکند پیشنماز بر ایشان پس بر میگردند سوی جای خود در معرکه جهاد بسبب سلام اذن امام اصل قال وفی المغرب مثل
ذلک یقوم الامام ویجیء طائفة فیقومون فیمثل الامام قائما ویصلون الرکعتین فیتشهدون ویسلم
خلفه ثم یصلی بهم رکعة ثم یقوم ویقومون
بعضهم علی بعض ثم ینصرفون فیقومون فی موقف اصحابهم ویجیء الاخرون فیقومون خلف
الامام فیصلی بهم رکعة یقرأ فیها ثم یجلس فیتشهد ثم یقوم ویقومون معه و
یصلی بهم رکعة اخری ثم یجلس ویقومون هم فیتمون رکعة اخری ثم
یسلم علیهم شرح امام گفت و در نماز شام مانند آنست بیان این آنکه می ایستد پیشنماز و می آیند طایفه از لشکر پس می ایستند در پس او
بعد از ان پیشنماز میگزارد با ایشان یکرکعت را بعد از ان پیشنماز می ایستد و ایشان نیز می ایستند پس بر جا میماند پیشنماز ایستاده
و ایشان میگزارند بقصد انفراد دو رکعت را پس تشهد میکنند و سلام میدهد بعض ایشان بر بعضی بعد از ان بر میگردند پس
می ایستند در موضع یاران خود و می آیند آن طایفه دیگر پس می ایستند در پس پیشنماز پس پیشنماز میگزارد با ایشان یکرکعت را
قرائت میکند در ان رکعت یا بمعنی که در وقتی که ایستاده است انتظار میکشد قرائت میکند تا آمدن طایفه ثانیه بعد
بعد از ان پیشنماز می نشیند پس تشهد میکند بعد از ان پیشنماز می ایستد و ایشان نیز می ایستند با او و پیشنماز میگزارد با ایشان رکعت

رکعتی دیگر را بعد از آن پیشنماز می‌نشیند و برمیخیزند ایشان پس تمام میکنند رکعتی دیگر را بهمین نحو که رکعتی دیگر را میگزارند تا تمام شود سه
رکعت ایشان نیز بعد از آن پیشنماز سلام اذن میکند برای ایشان دوم حدیث عن ابی عبد الله علیه السلام قال صلی رسول
الله صلی الله علیه و آله باصحابه فی غزوة ذات الرقاع صلوة الخوف ففرق اصحابه فرقتین اقام
فرقة بازاء العدو و فرقة خلفه فکبر و کبروا فقرأ و انصتوا و رکع فرکعوا و سجد فسجدوا ثم
استتم رسول الله صلی الله علیه و آله قائما و صلوا لانفسهم رکعة ثم سلم بعضهم علی
بعض ثم خرجوا الی اصحابهم و قاموا بازاء العدو و جاء اصحابهم فقاموا خلف رسول الله صلی الله
علیه و آله فصلی بهم رکعة ثم تشهد و سلم علیهم فقاموا فصلوا لانفسهم رکعة ثم سلم بعضهم علی بعض شرح الغزوه بفتح
غین بانقطه و سکون زای بانقطه و فتح واو و تا و صدرت بجنگ با دشمن ذات مونث ذو است بمعنی صاحب الرقاع بکسر رای بی‌نقطه
و قاف و الف و عین بی‌نقطه جمع رقعه پاره‌ها اضافه غزوه بذات الرقاع بیانیه است و تسمیه آن غزوه بذات الرقاع باعتبار آنست
که پیادگان لشکر خرقه چند بپاهای خود پیچیده بوده اند برای آنکه آبله کرده بوده و بعضی میگویند که ذات الرقاع اسم کوهیست که
بعض آن سرخ و بعضی دیگر سفید و بعضی دیگر سیاه است و بنابراین اضافه لامیه میشود و الانصات سکوت برای استماع سخن و انصات
مامومین در صلوات جهریه بیان شده است تم بتا دو نقطه در بالا و تشدید میم بصیغه ماضی معلوم از باب استفعال است استتمام طلب تمام کردن
و مراد اینجا انتظار باقیمانده لشکر است یا مراد انتظار تتمه نماز فرقه اولی است و حاصل هر دو یکی است ثم تشهد و سلم علیهم منافات
ندارد با آنچه گذشت در حدیث سابق زیرا که میتواند بود که پیشنماز مخیر باشد میان تعجیل تشهد و سلام چنانچه اینجاست و میان
تطویل و تاخیر تشهد و سلام تا وقتی که با مامومین فارغ شود چنانچه در حدیث سابق است ظاهر سلم علیهم اینست که ایشان جواب
سلام گویند بغیر لفظی که مشتمل بر سلام بر خود باشد چنانچه بیان شد در شرح حدیث اول باب چهل و ششم و میتواند بود که جواب
نگویند بنابر اینکه این سلام اذن است چنانچه بیان شد در شرح حدیث هفتم باب سی ام یعنی روایت است از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت که گزارد رسول الله صلی الله علیه و آله با یاران خود در جنگ ذات الرقاع نماز خوف را با ینروش که تفریق
کرد یاران خود را دو فرقه بیان اینکه وا داشت فرقه را در برابر دشمن و فرقه را در پس خود پس تکبیر احرام گفت و ایشان نیز
تکبیر احرام گفتند پس قرائت کرد و ایشان گوش بآن دادند و رکوع کرد پس ایشان رکوع کردند و سجده کرد پس ایشان سجده کردند
بعد از آن انتظار کشید رسول الله صلی الله علیه و آله ایستاده پس ایشان گزاردند بقصد انفراد دیگر رکعت را بعد از آن سلام کرد بعض
ایشان بر بعضی بروشی که بیان شد در شرح حدیث سابق بعد از آن ایشان رفتند سوی یاران خود و ایستادند در برابر دشمن و آمدند
یاران ایشان پس ایستادند در پس رسول الله صلی الله علیه و آله پس گزارد با ایشان یک رکعت را بعد از آن تشهد کرد و سلام کرد بر ایشان
پس ایشان برخواستند پس گزاردند بقصد انفراد دیگر رکعت را بعد از آن سلام کرد بعض ایشان بر بعضی سیوم حدیث سمعت ابا عبد
الله علیه السلام یقول ان کنت فی ارض مخافة فخشیت لصا او سبعا فصل علی دابتک شرح ارض
مضافست المخافه بفتح میم مصدر میمی است باب علم ترس اللص بضم و فتح و کسر لام و تشدید صاد بی‌نقطه دزد خواه قوی باشد مثل راهزن
و خواه ضعیف باشد یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که اگر باشی در زمین ترس پس ترسی از دزدی یا درنده
پس نماز گزار بر بالای اسب خود مثلا با ایما و اشارت برای رکوع و سجود [illegible] عن سماعة قال سألته عن الاسیر
یأسره المشرکون فتحضره الصلوة فیمنعه الذی اسره منها قال یومئ ایماء شرح روایت از

سماعه

سماعه که از راویان امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام است گفت پرسیدم امام را از اسیری که اسیر میکنند او را مشرکان
پس حاضر میشود او را وقت نماز پس منع میکند او را آنکه اسیر کرده او را از نماز امام گفت که اشارت میکند نوعی از اشارت که
میسر باشد مخفی نماند که این بعد از طهارت بهر نوع که میسر باشد اگرچه تیمم بر جامه باشد پنجم حدیث عن محمد بن اسمعیل
قال سألته قلت اکون فی طریق مکة فننزل للصلوة فی مواضع فیها الاعراب انصلی المکتوبة
علی الارض فنقرأ ام الکتاب وحدها ام نصلی علی الراحلة فنقرأ فاتحة الکتاب و السورة فقال اذا
خفت فصل علی الراحلة المکتوبة و غیرها و اذا قرأت الحمد و سورة احب الی و لا اری بالذی
فعلت بأسا شرح احب مرفوع و خبر مبتدای محذوفست تقدیرش هو احب و جمله جزای شرطست یعنی روایتست از محمد بن اسمعیل
بزیع که از راویان امام موسی کاظم و امام رضا و امام محمد تقی علیهم السلام است گفت پرسیدم امام را گفتم میباشیم در راه مکه پس فرود می‌آییم
برای نماز در مواضعی که در آنها بادیه نشینان عرب هستند که تاراج میکنند آیا گزاریم نماز فریضه را بر زمین پس خوانیم سوره فاتحه را
تنهایی آن یا گزاریم بر بالای شتر سواری پس خوانیم سوره فاتحه و سوره را پس امام گفت که چون ترسیدی پس بگزار بر بالای شتر سواری
نماز فریضه و غیر آن را و چون خوانی حمد و سوره را آن محبوبتر است سوی من و نمی‌بینم با آنچه کرده باشی پروایی مراد اینست که هر دو شق
جایز است و دوم افضلست ششم حدیث سألت ابا عبد الله علیه السلام عن قول الله عز و جل فان خفتم فرجالا او
رکبانا کیف یصلی و ما یقول اذا خاف من سبع او لص کیف یصلی قال یکبر و یومی ایماء برأسه شرح
کیف یصلی در اول تقدیرش قول است و استینافست برای بیان سالت و ما یقول عطفست بر کیف یصلی جمله اذا خاف استینافست
نحوی است و جمله علیحده است کیف یصلی دوم جزای شرطست یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از قول الله عز و جل
بعد از آیتی که مذکور شد در حدیث اول باب سیوم در سوره بقره که پس اگر ترسیدید پس نماز گزارید در حالی که پیادگان باشید یا سواران
باشید گفتم خایف چون نماز میگزارد و چه میگوید چون ترسد کسی از درنده یا دزدی چون نماز میگزارد گفت تکبیر میگوید و اشارت
میکند نوعی از اشارات که میسر باشد بسر خود برای رکوع و سجود باب هشتاد و هفتم الامن [illegible] صلوة المطاردة و المواقفة و المسایفة شرح
المطارده بطای بی‌نقطه و رای بی‌نقطه و دال بی‌نقطه مصدر باب مفاعله انداختن دو دشمن از دو سوی یکدیگر تیر و مانند آن المواقفه
بواو و قاف و فا مصدر باب مفاعله بر پا بودن دو دشمن در برابر یکدیگر برای شروع در جنگ و این پیش از مطارده است صورت
نماز هر دو یکیست و در بعض نسخ بجای این المعانقه بعین بی‌نقطه و نون و قاف است بمعنی دست در گریبان شدن دو دشمن و بنابراین
نزدیک بمسایفه میشود و صورت نماز هر دو یکیست المسایفه شمشیر کشیدن دو دشمن بر یکدیگر یعنی این باب بیان صورت نماز زد و
خورد از دور و بر پا بودن دو دشمن در برابر یکدیگر در وقت زد و خورد از دور و بیان صورت نماز شمشیر کشیدن بر یکدیگر است
و در این باب هفت حدیث است اول حدیث عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا جالت الخیل تضطرب السیوف اجزأه
تکبیرتان فهذا التقصیر الآخر شرح الحدیث برای بیان صورت صلوة مسایفه است جالت بجیم و الف بصیغه ماضی معلوم معتل العین
واوی باب نصر است الخیل بفتح خا بانقطه و سکون یا دو نقطه در پایین گله اسبان و سواران اسبان و هر دو اینجا مناسب است آخر بهمزه
و الف و کسر خا با نقطه و را بی‌نقطه منون است روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون بجولان در آیند
اسبان در حالی که آمد و رفت میکرده باشد شمشیرها کافیست نماز گزار را دو تکبیر پس این تقصیر دیگریست آخر برای نماز یعنی که
چهار رکعتی دو رکعت شده و منع هر دو رکوع و سجود حقیقی ساقط شده و اشارت نیز ساقط شده و بجای هر رکعتی یک تکبیر شده

دل
تضطرب

وازاین کمتر نمی باشد دوم حدیث عن ابی جعفر علیه السلام قال فی صلوة الخوف عند المطاردة والمناوشة یصلی
کل انسان منهم بالایماء حیث کان وجهه وان کانت المسایفة والمعانقة وتلاحم القتال فان امیر
المؤمنین صلی الله علیه وآله لیلة صفین وهی لیلة الهریر لم تکن صلوتهم الظهر والعصر والمغرب صلی
والعشاء عند وقت کل صلوة الا التکبیر والتهلیل والتسبیح والتحمید والدعاء فکانت تلک صلوتهم لم یأمرهم
باعادة الصلوة شرح المناوشة بنون و واو و شین نقطه دار مصدر باب مفاعله مناوله در جنگ و مراد از مطارده است که نیزه زدن
بر یکدیگر و مانند آنست ان در وان کانت شرطیه است و کانت از افعال تامه است التلاحم بحاء بی نقطه مصدر باب تفاعل مخلوط شدن
بیکدیگر فان امیر المؤمنین تا آخر دلیل و قائم مقام جزای شرط محذوفست تقدیر فکفی مکان کل رکعة ذکر لان امیر المؤمنین تا آخر صفین بکسر صاد
بی نقطه و کسر فاء مشدده و سکون یاء دو نقطه در پایین و نون مجرور بکسره منون است مانند سجین و بعضی میگویند بفتح فاء و فتح نون و در
اعراب جمع مذکر سالم است مثل مصطفین و بهر تقدیر اسم موضعیست میان کوفه و شام که در آنجا جنگ عظیم میان امیر المؤمنین
علیه السلام و معاویه واقع شد الهریر بفتح ها و کسر راء بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و راء بی نقطه ناله سگ از شدت سرما
در تسمیه لیلة الهریر چند وجه است از آنجمله آنکه معاویه که کمتر از سگ است بناله در آمد از شدت خوف بسبب هجوم بلا خوف مناسب
سردیست چنانچه غضب مناسب گرمیست و از آن گفته اند که شر اهر ذا ناب صلوة در صلوتهم اگر مصدر است الظهر منصوب و مفعول به است
و اگر بمعنی نماز است الظهر مرفوع و بدل یا عطف بیان است یا منصوب بظرف زمانست بمعنی وقت الظهر التکبیر معطوف با آن منصوب و خبر لم تکن
است و مستثنای مفرغ است و او در و التهلیل و نظایر آن برای تقسیم است یعنی که بعضی بجای دو رکعت دو تکبیر کردند و بعضی دو تهلیل
کردند و بعضی دو تسبیح کردند و بعضی دو تحمید کردند و بعضی دو درود بر محمد و آل محمد کردند و بعضی مختلف کردند یعنی روایت از امام
محمد باقر علیه السلام گفت در نماز خوف نزد تیر اندازی و نیزه خوردن در نماز میگزارد هر شخصی از لشکر اسلام باشاره بهر طرف که باشد
روی او و اگر باشد شمشیر بر یکدیگر کشیدن و دست و گریبان یکدیگر شدن و بیکدیگر در هم شده باشد جنگ پس بجای هر رکعتی ذکریست
چه بدرستی که امیر المؤمنین صلی الله علیه و آله نماز گزارد در شب صفین که نام آن شب لیلة الهریر است بر حالی که نبود گزاردن لشکر اسلام نماز
ظهر را و نماز عصر را و نماز مغرب را و نماز عشاء را نزد وقت هر نمازی مگر گفتن الله اکبر و گفتن لا اله الا الله و گفتن سبحان الله و گفتن
الحمد لله و گفتن اللهم صل علی محمد و آل محمد پس بود آن ذکرها نماز ایشان بیان اینکه امیر المؤمنین علیه السلام امر نکرد ایشان را باعاده نماز
بعد از فراغ از جنگ سیوم حدیث عن عبد الله بن المغیرة قال سمعت بعض اصحابنا یذکر ان اقل ما یجزی
فی حد المسایفة من التکبیر تکبیرتان لکل صلوة الا المغرب فان لها ثلاثا شرح روایت از عبد الله بن المغیره که از
راویان امام موسی کاظم علیه السلام و از جمله من اجتمعت العصابة علی تصحیح ما یصح عنه است گفت شنیدم از بعض یاران ما که ذکر میکرد که کمتر
آنچه کافیست در مرتبه مسایفه از جمله تکبیر دو تکبیرست مثلا برای هر نمازی مگر نماز شام چه بدرستی که برای آن سه تکبیرست مثلا چهارم
حدیث عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله عز وجل فلیس علیکم جناح ان تقصروا من الصلوة ان خفتم ان
یفتنکم الذین کفروا قال فی الرکعتین ینقص منهما واحدة فی الرکعتین خبر مبتدای محذوفست تقدیر هی فی الرکعتین و ذکر رکعتین از
قبیل اکتفا باقل است زیرا که سه رکعت مغرب نیز مثل این حکم دارد ینقص بنون و قاف و صاد بی نقطه بصیغه مضارع غایب مجهول است از
النقص بفتح نون و سکون قاف کم کردن و جمله صفت الرکعتین است زیرا که الف لام آن برای عهد ذهنی است پس در حکم نکره است
یا جمله استینافیه بیانی ما سبق است که در حدیث در تحت عنوان این باب اشارت است باینکه منهما نایب فاعل است و واحدة منصوب بنا بر مفعول

مطلق است

مطلق است بتقدیر نقصه واحدة و مراد اینست که جمیع افراد نقص که ممکن باشد یکبارگی واقع میشود نظیر آیت سوره نساء فیمیلون علیکم میلة
واحدة پس مراد اینست که بجای هر رکعتی یک تکبیرست مثلا و از این ظاهر میشود که مراد بضرب از اذا ضربتم فی الارض فلیس علیکم جناح تا آخر تیر زدن
و نیزه زدن و مانند آنهاست و ذکر فی الارض برای دلالت بر تفرقست که در وقت مسایفه میباشد و نماز جماعت با آن ممکن نیست
و تعدیه قصر بمن با وجود آنکه آن متعدی بنفسه است برای تضمین معنی انصرافست و مراد حالتیست که میان کوتاه کردن نماز و میان
ترک نماز است و آن اکتفا بیک تکبیرست مثلا بجای یک رکعت و جمعی در این آیت خلاف اینها را مذکور کرده اند و واحدة در حدیث مرفوع و نایب
فاعل گرفته اند و گفته اند که مراد اینست که بجای دو رکعت یک رکعت میشود یعنی روایت از امام جعفر صادق علیه السلام در قول
الله عز وجل در سوره نساء و اذا ضربتم فی الارض فلیس علیکم جناح ان تقصروا من الصلوة ان خفتم ان یفتنکم الذین کفروا یعنی چون
زد و خورد کنید در زمین پس نیست بر شما گناهی از اینکه کوتاه کنید چنانچه گویا که روگردان میشوید از نماز اگر ترسید که قتل کنند شما را
جمعی که کافر شدند امام گفت که آن آیت در دو رکعت است که کم کرده میشود از آنها یکبارگی پنجم حدیث عن سماعة قال سألته
عن صلوة القتال فقال اذا التقوا فاقتتلوا فان الصلوة حینئذ التکبیر وان کانوا وقوفا لا یقدرون علی
الجماعة فالصلوة ایماء شرح روایت از سماعه که از راویان امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام است گفت سؤال کردم امام را
از نماز جنگ پس امام گفت چون بیکدیگر برخوردند پس جنگ کنند بمسایفه و مانند آن پس بدرستی که نماز در این هنگام تکبیرست یعنی
که بجای هر رکعتی یک تکبیر مثلا کافیست و اگر باشند ایستادگان در برابر یکدیگر بر حالی که قدرت ندارند بر فرود آمدن و نماز جماعت
گزاردن پس نماز اشارتست یعنی که بعنوان صلوة مطارده است و رکوع و سجود آنها باشارت است ششم حدیث عن ابی جعفر
علیه السلام قال قلت له ارأیت ان لم یکن المواقف علی وضوء کیف یصنع ولا یقدر علی النزول قال یتیمم من
لبده او سرجه او معرفة دابته فان فیها غبارا ویصلی ویجعل السجود اخفض من الرکوع ولا یدور
الی القبلة ولکن اینما دارت دابته غیر انه یستقبل القبلة باول تکبیرة حین یتوجه شرح اللبد بکسر لام
و سکون با و دال بی نقطه المعرفة بفتح میم و سکون عین بی نقطه و فتح راء بی نقطه و فاء بصیغه اسم مکان برای کثرت جای
روییدن یال اسب ماخوذ است از عرف بضم عین و سکون و ضم راء بمعنی موی یال اسب تکبیرة بتاء وحدت میتواند بود و بضمیر غایب
میتواند بود یعنی روایت از امام محمد باقر علیه السلام راوی گفت که گفتم او را که خبر ده مرا که اگر نباشد کسی در برابر دشمن ایستاده
باشد از دور بر وضو چون میکند و حال آنکه قدرت ندارد بر فرود آمدن امام گفت تیمم میکند از نمد زین او یا از زین یا بیخ یال
اسب او چه بدرستی که در آنها گردیست و نماز میگزارد و میگرداند سجود را پست تر از رکوع و نمیگردد بسوی قبله ولیکن میگردد
هر جا که میگردد اسب او اینقدر هست که پیش خود میکند قبله را باول تکبیری که میگوید وقتی که متوجه قبله تواند شد مراد اینست که
که اگر اصلا متوجه قبله نتواند شد ساقط است از او بالکلیه و اگر فی الجمله متوجه تواند شد باید که آن در وقت تکبیر احرام باشد هفتم
حدیث عن علی بن جعفر عن اخیه ابی الحسن علیه السلام قال سألته عن الرجل یلقی السبع وقد حضرت الصلوة
ولا یستطیع المشی مخافة السبع فان قام یصلی خاف فی رکوعه وفی سجوده السبع والسبع امامه علی
غیر القبلة فان توجه الی القبلة خاف ان یثب علیه الاسد کیف یصنع قال فقال یستقبل الاسد
ویصلی ویومی برأسه ایماء وهو قائم وان کان الاسد علی غیر القبلة روایت از علی بن جعفر از
برادرش امام موسی کاظم علیه السلام که گفت پرسیدم امام را از مردی که برمیخورد درنده را در جایی که حاضر شده نماز و توانایی ندارد

رفتن به جایی که نماز در آن بفراغت کند از ترس درنده پس اگر ایستد که نماز گزارد می ترسد در رکوع خود و سجود خود از درنده و درنده
در پیش اوست بر غیر جانب قبله پس اگر رو کند سوی قبله میترسد که بجهد بر او شیر مثلا چون کند راوی گفت که امام گفت که رو میکند بشیر و
نماز میگزارد و اشارت میکند بسر خود نوعی از اشاره که برای سجود پست تر از رکوع باشد بر حالی که او ایستاده باشد هر چند که شیر بر غیر
جانب قبله باشد باب بیست و هشتم اصل باب صلوة العیدین والخطبة فیهما شرح این باب بیان نماز عید ماه رمضان و عید قربان و بیان
خطبه در آنهاست و در این باب یازده حدیث است اول اصل قال ابو جعفر علیه السلم لیس فی یوم الفطر و الاضحی اذان و لا اقامة
اذانهما طلوع الشمس اذا طلعت خرجوا و لیس قبلهما و لا بعدهما صلوة و من لم یصل مع امام فی جماعة فلا صلوة
له و لا قضاء علیه شرح گفت امام محمد باقر علیه السلم نیست در روز عید ماه رمضان و عید قربان اذانی و نه اقامتی برای نماز عید و نیست
بجای اذان آنها طلوع آفتابست بیان این آنکه چون آفتاب طلوع کند مردمان از خانهای خود بیرون میروند بجانب مصلی
و نیست پیش از نماز دو عید و نه بعد از آنها نمازی مراد صورتیست که در غیر مدینه باشد بقرینه حدیث یازدهم این باب و هر که نماز نگزارد
با پیشنمازی در جماعتی پس نیست نماز برای او و نیست قضا بر او مخفی نماند که امام مستثنی است از عموم من لم یصل مع امام مثل استثنای
الله از عموم الله خالق کل شیء و ظاهر امام بلفظ نکره آنست که شرط نباشد در انعقاد نماز عیدین حضور امام مفترض الطاعة و جایز
باشد تعدد نماز عید در یک شهر و این منافات ندارد با اینکه واجب مطلق باشد بر رعیت حضور نماز عیدین بشرایط جواز قصر جمعه
که از جمله آنها حضور امام مفترض الطاعه باشد و اینکه جایز نباشد تعدد در آنصورت دوم اصل عن ابی جعفر علیه السلم قال
لا صلوة یوم الفطر و الاضحی الا مع امام شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت صحیح نیست نماز در روز عید
ماه رمضان و عید قربان مگر با پیشنمازی خواه مفترض الطاعه و خواه غیر آن چنانچه بیان شد در شرح حدیث سابق سیوم اصل
عن معاویة قال سألته عن صلوة العیدین فقال رکعتان لیس قبلهما و لا بعدهما شیء و لیس فیهما اذان
و لا اقامة یکبر فیهما اثنتی عشرة تکبیرة یبدأ فیکبر و یفتتح الصلوة ثم یقرأ فاتحة الکتاب ثم یقرأ و
الشمس و ضحیها ثم یکبر خمس تکبیرات ثم یکبر و یرکع فیکون یرکع بالسابعة ثم یسجد سجدتین ثم
یقوم فیقرأ فاتحة الکتاب و هل اتیک حدیث الغاشیة ثم یکبر اربع تکبیرات و یسجد
سجدتین و یتشهد و یسلم شرح روایتست از معاویة بن عمار که از راویان امام جعفر صادق علیه السلام است گفت پرسیدم
امام را از نماز عید فطر و عید اضحی پس گفت دو رکعتست نیست پیش از آنها و نه بعد از آنها چیزی از نماز مراد در غیر مدینه است بقرینه حدیث
یازدهم این باب و نیست در آنها اذانی و نه اقامتی تکبیر میگوید پیشنماز در آنها دوازده تکبیر در حال قیام در رکعت اول هفت تکبیر یکی تکبیر
احرام و پنج تکبیر برای پنج قنوت و یک تکبیر برای رکوع و در رکعت دوم پنج تکبیر چهار تکبیر برای چهار قنوت و یک تکبیر برای رکوع
بیان این آنکه ابتدا میکند پس تکبیر میگوید و افتتاح میکند نماز را یعنی که هفت تکبیر میگوید و چهار افتتاح میکند چنانچه می آید در
شرح حدیث اول باب النوادر که باب صدم است بعد از آن میخواند سوره فاتحه را بعد از آن میخواند سوره والشمس و ضحیها را بعد از آن
تکبیر میگوید پنج تکبیر برای پنج قنوت بعد از آن تکبیر میگوید و رکوع میکند پس چنان باشد بایزدوش که رکوع کند بتکبیر هفتم بعد از آن
سجده میکند دو سجده بعد از آن می ایستد پس میخواند سوره فاتحه را و سوره هل اتیک حدیث الغاشیة را بعد از آن تکبیر میگوید
چهار تکبیر برای چهار قنوت و سجده میکند دو سجده بعد از رکوع و تشهد میکند و سلام میکند قال و کذلک صنع
رسول الله صلی الله علیه و آله و الخطبة بعد الصلوة و انما احدث الخطبة قبل الصلوة عثمان و اذا

خطب

خطب الامام فلیقعد بین الخطبتین قلیلا و ینبغی للامام ان یلبس یوم العیدین بردا و یعتم شاتیا
کان او قائظا و یخرج الی البر حیث ینظر الی آفاق السماء و لا یصلی علی حصیر و لا یسجد علیه و قد کان
رسول الله صلی الله علیه و آله یخرج الی البقیع فیصلی بالناس شرح البرد بضم بای بی نقطه و را بی نقطه و دال
بی نقطه جامه که بسیار عریض بافته میشود و یعتم بعین بی نقطه و تشدید میم بصیغه مضارع معلوم از باب افتعالست الشاتی بشین با نقطه و تا دو نقطه
در بالا و یا دو نقطه در پایین بصیغه اسم فاعل معتل اللام واوی از باب نصر کسی که در زمستانست القائظ بقاف و الف و همزه منقلب از یا
و ظا با نقطه بصیغه اسم فاعل اجوف یایی کسی که در میان گرمای تابستانست البقیع بفتح بای بی نقطه و کسر قاف و سکون یا دو نقطه در پایین
و عین بی نقطه اسم چند موضع است در مدینه و از جمله است بقیع المصلی و آنست مراد اینجا یعنی امام گفت و چنانچه مذکور شد بجا
آورد رسول الله صلی الله علیه و آله خطبه نماز عید بعد از نمازست و جز این نیست که بدعت کرد خطبه را پیش از نماز عید عثمان و چون
خطبه عید گوید پیشنماز پس باید که نشیند میان دو خطبه اندکی و سزاوارست برای پیشنماز اینکه بپوشد در روز دو عید بردی اگر ردای او باشد
و عمامه بر سر گذارد خواه در زمستان باشد و خواه در تابستان و بیرون رود سوی صحرا جایی که نظر سوی اطراف آسمان و نماز نگزارد بر روی
حصیری و سجده نکند بر حصیری و بتحقیق عادت رسول الله صلی الله علیه و آله این بود که بیرون میرفت سوی بقیع مصلی و نماز میگزارد
با مردمان چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال قیل لرسول الله صلی الله علیه و آله یوم فطر او یوم اضحی
لو صلیت فی مسجدک فقال انی لاحب ان ابرز الی آفاق السماء شرح او برای شک راوی است یا برای تعمیم است
لو برای تمنی است ابرز ببای بی نقطه و را بی نقطه و زای با نقطه بصیغه مضارع معلوم متکلم وحده از باب نصرست یعنی روایتست از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت که گفته شد رسول الله را صلی الله علیه و آله در روز عید فطری یا در روز عید قربانی که کاش نماز عید کنی در
مسجد تو پس گفت بدرستی که من هر آینه دوست میدارم اینرا که بیرون روم سوی جایی که اطراف آسمان نمایان باشد پنجم اصل
عن ابی عبد الله علیه السلم فی صلوة العیدین قال یکبر ثم یقرأ ثم یکبر خمسا و یقنت بین کل تکبیرتین
ثم یکبر السابعة و یرکع بها ثم یسجد ثم یقوم فی الثانیة فیقرأ ثم یکبر اربعا فیقنت بین کل
تکبیرتین ثم یکبر و یرکع بها شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام در نماز عید فطر و عید اضحی اینکه امام گفت که
پیشنماز تکبیر احرام میگوید بعد از آن قرائت حمد و سوره میکند بعد از آن تکبیر میگوید پنج بار و قنوت میکند میان هر دو تکبیر
بعد از آن تکبیر هفتم میگوید یعنی که قنوت پنجم میکند و در عقب آن تکبیر هفتم میگوید و رکوع میکند بتکبیر هفتم بعد از آن سجده میکند
بعد از آن بر میخیزد در رکعت دوم پس قرائت حمد و سوره میکند بعد از آن تکبیر میگوید چهار بار بایزدوش که قنوت میکند
میان هر دو تکبیر بعد از آن تکبیر میگوید در عقب قنوت چهارم و رکوع میکند بآن تکبیر ششم اصل عن جعفر عن ابیه
علیهما السلم قال نهی رسول الله صلی الله علیه و آله ان یخرج السلاح فی العیدین الا ان یکون عدو
حاضر شرح روایتست از امام جعفر صادق از پدرش علیهما السلم گفت که نهی کرد رسول الله صلی الله علیه و آله از اینکه بیرون برده شود
یراق جنگ در عید فطر و عید اضحی مگر آنکه باشد دشمنی که نزدیک باشد هفتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم
قال اتی ابی علیه السلم بالخمرة یوم الفطر فامر بردها ثم قال هذا یوم کان رسول الله صلی الله
علیه و آله یحب ان ینظر الی آفاق السماء و یضع وجهه علی الارض شرح الخمرة بضم خای با نقطه و سکون میم
و رای بی نقطه حصیری کوچک که برای سجده بافته میشود و گاهی مستعمل میشود در حصیر بزرگ که بقدر جای نماز باشد چنانچه ابن اثیر در نهایه

کفته‌اند شاید که آن مراد باشد اینجا یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که آورده شد نزد پدرم علیه السلام حصیر در روز عید فطر
پس امر کرد به برگردانیدن آن بعد از آن گفت که این روزیست که رسول الله صلی الله علیه و آله دوست میداشت اینرا که نظر کند سوی
اطراف آسمان و گذارد روی خود را بر زمین هشتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام اجتمع عیدان علی عهد رسول الله قال م
امیر المؤمنین صلی الله علیه و آله فخطب الناس ثم قال هذا یوم اجتمع فیه عیدان فمن احبّ ان
یجمع معنا فلیفعل و من لم یفعل فان له رخصة یعنی من کان متنحیا شرح یجمع بصیغه مضارع معلوم غائب از باب تفعیل است
متنحیا بنون و حاء بی نقطه و یاء دو نقطه در پایین منقلب از واو بصیغه اسم فاعل باب تفعّل است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که جمع شد دو عید که یکی از آنها روز جمعه بود در زمان حکومت امیر المؤمنین صلی الله علیه و آله مراد بعد از کشته شدن عثمان
است پس خطبه گفت مردمان را بعد از نماز عید بعد از آن گفت که این روزیست که جمع شد در آن دو عید پس هر کس که دوست
دارد اینرا که نماز جمعه کند با ما پس باید که کند و هر کس که نکند پس او را رخصت هست یعنی که او راست رخصتی مخصوص است امیر المؤمنین
صلوات الله علیه کسی را که منزل او در ناحیه دور بود مراد اینست که رخصت مخصوص جمعی بود که منزل ایشان دور بود نهم اصل
عن محمد بن مسلم قال سألته عن رجل فاتته رکعة مع الامام من الصلوة ایام التشریق قال یتمّ الصلوة
و یکبّر شرح می آید در کتاب الحج در حدیث پنجم باب التکبیر ایام التشریق که باب صد و نود و ششم است که عن محمد بن مسلم عن احدهما
علیهما السلام قال سألته عن رجل فاتته رکعة مع الامام من الصلوة ایام التشریق قال یتمّ صلوته ثم یکبّر و بیان میشود و میگوییم که الف لام
الصلوة برای عهد خارجیست و اشارتست بنمازی که در عقب آن تکبیر میباید گفت و آن در فطر چهار نماز است مغرب و عشاء و فجر و نماز
عید چنانچه می آید در کتاب الصیام در حدیث اول باب التکبیر لیلة الفطر و یومه که باب هفتاد و یکم است و در اضحی برای بعضی پانزده نماز است
و برای بعضی ده نماز است بتفصیلی که می آید در احادیث باب صد و نود و ششم کتاب الحج و بر هر تقدیر اول آنها ظهر روز عید است پس ذکر
این حدیث در تحت عنوان این باب باعتبار اشتمال بر حکم نماز عید فطر است التشریق بشین با نقطه و راء بی نقطه و قاف مصدر باب
تفعیل از سر سایه خود بیرون آمدن بجانب آفتاب برای عید و دادید و ایام التشریق مستعمل میشود در چند روز که عید و دادید
در آنها متعارفست و آنها روز عید فطر و عید اضحی و چند روز بعد از آنهاست و گاهی مستعمل میشود در خصوص چند روز بعد از آنها
بتفصیلی که می آید در کتاب الصیام در شرح عنوان باب شصت و دوم که باب صوم العیدین و ایام التشریق است یعنی روایتست
از محمد بن مسلم که از راویان امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام است گفت که پرسیدم امام را از مردی که فوت شد از او
یکرکعت با پیشنماز از جمله نمازی که در عقب آن تکبیر هست در ایام التشریق مثل نماز عید فطر امام گفت که تمام میکند نماز را و تکبیر میگوید
مراد اینست که وقتی که پیشنماز و سایر جماعت تکبیر میگویند او نمیگوید و بعد از تمام نماز خود تکبیر میگوید دهم اصل عن ابی عبد الله
علیه السلام قال السنّة علی اهل الامصار ان یبرزوا من امصارهم فی العیدین الا اهل مکة فانهم
یصلّون فی المسجد الحرام شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت سنت بر اهل شهرها اینست که بیرون روند
از شهرهای خود در عید رمضان و عید قربان مگر اهل مکه چه بدرستی که ایشان نماز عید میگزارند در مسجد حرام یازدهم اصل عن
ابی عبد الله علیه السلام قال رکعتان من السنة لیس تصلّیان بموضع الا بالمدینة قال تصلّی فی مسجد
رسول الله صلی الله علیه و آله فی العید قبل ان تخرج الی المصلّی لیس ذلک الا بالمدینة لان رسول
الله صلی الله علیه و آله فعله شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت دو رکعت از جمله سنت گزارده میشود

آنهاد

آنها در موضعی مگر در مدینه امام گفت بیان این آنکه میگزاری در مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله در روز عید پیش از آنکه بیرون روی
سوی مصلی نیست آن مگر در مدینه برای اینکه رسول الله صلی الله علیه و آله کرد آنرا مراد اینست که فعل رسول الله صلی الله علیه و آله آنرا
میکند بر اینکه عموم نهی از نماز قبل از نماز عید تخصیص دارد و مراد ما عدای مدینه است باب هشتاد و سوم اصل ان صلوة الاستسقاء شرح
این باب بیان طلب باران است و در این باب چهار حدیث است اول اصل علی بن ابراهیم عن محمد بن عیسی عن یونس عن محمد بن نماز نم
مسلم و الحسین بن محمد عن عبد الله بن عامر عن علی بن مهزیار عن فضالة بن ایوب عن احمد بن سلیمان
جمیعا عن مرّة مولی محمد بن خالد قال صاح اهل المدینة الی محمد بن خالد فی الاستسقاء فقال لی
انطلق الی ابی عبد الله علیه السلام فسله ما رأیك فان هؤلاء قد صاحوا الیّ فأتیته فقلت له
فقال لی قل له فلیخرج قلت له متی یخرج جعلت فداك قال یوم الاثنین قلت کیف یصنع قال
یخرج المنبر ثم یخرج یمشی کما یمشی یوم العیدین و بین یدیه المؤذنون فی ایدیهم عنزهم حتی اذا
انتهی الی المصلّی یصلّی بالناس رکعتین بغیر اذان و لا اقامة ثم یصعد المنبر فیقلب رداءه
فیجعل الذی علی یمینه علی یساره و الذی علی یساره علی یمینه شرح و الحسین عطفست بر علی بن ابراهیم و مرّه
جمیعا عبارتست از محمد بن مسلم و احمد بن سلیمان صاح بصاد بی نقطه و الف منقلب از یا و حاء بی نقطه بصیغه ماضی باب نصر است فلیخرج بصیغه
امر غایب باب نصر است و بجای فاخرج است زیرا که تغلیب حال امر بر حال مأمور به شده پیش پیش رفتن موذنان برای اینست که ایشان
باواز بلند تکبیر و تهلیل و دعا خوانند تا مردمان موافقت نمایند و اجتهاد در دعا چنانچه مذکور میشود در حدیث آینده العنز
بفتح عین بی نقطه و فتح نون و زای با نقطه جمع عنزه نیزهای کوچک که مانند عصاها است که نیزه دارد و موذنان آنها را همراه آرند
برای اینکه در شبها مانند آنها چیزی برای ایشان باشد فا در فیجعل برای بیانست و میتواند بود که برای تعقیب باشد بنا بر اینکه
مراد بقلب این باشد که ظاهر را باطن کند یا اسفل را اعلی کند یعنی روایت کرد علی بن ابراهیم از محمد بن عیسی از یونس از محمد بن مسلم
و روایت کرد حسین بن محمد از عبد الله بن عامر از علی بن مهزیار از فضالة بفتح فا و ضم فا ابن ایوب از احمد بن سلیمان همگی از مرّه
بضم میم و تشدید راء بی نقطه که خدمتکار محمد بن خالد والی مدینه است گفت که فریادی شدند اهل مدینه سوی محمد بن خالد برای
طلب باران پس محمد بن خالد گفت مرا که روانه شو سوی امام جعفر صادق علیه السلام پس سؤال کن او را که چیست رای تو چه
بدرستی که این جماعت بتحقیق فریادی شدند سوی من پس آمدم نزد او پس گفتم او را آنچه محمد بن خالد گفته بود پس امام گفت مرا
که بگو او را که پس باید که بیرون رود گفتم امام را که چه وقت بیرون میرود قربانت شوم امام گفت روز دوشنبه گفتم چون
میکند گفت بیرون میفرستد منبر را بعد از آن بیرون میرود در حالی که پیاده رود چنانچه پیاده میرود در روز عید رمضان
و عید قربان و در پیش او موذنان باشند در دستهای ایشان باشد عصا نیزه‌های ایشان تا آنکه چون رسد بمصلی نماز جماعت گزارد
با مردمان دو رکعت بی اذان و بی اقامت بعد از آن بالا رود منبر را پس برگرداند ردای خود را یعنی دوش که گرداند آنچه را
که بر جانب راست او است بر جانب چپ خود و آنچه را که بر جانب چپ او است بر جانب راست خود دوم اصل ثم یستقبل
القبلة فیکبّر الله مائة تکبیرة رافعا بها صوته ثم یلتفت الی الناس عن یمینه فیسبّح الله مائة
تسبیحة رافعا بها صوته ثم یستقبل الناس یلتفت الی الناس عن یساره فیهلّل الله مائة تهلیلة
رافعا بها صوته ثم یستقبل الناس فیحمد الله مائة تحمیدة ثم یرفع یدیه فیدعو ثم یدعون

فَاِنِّي لَا اَرْجُو اَنْ لَا يُخَيِّبُوا قَالَ فَفَعَلَ فَلَمَّا رَجَعْنَا قَالُوا هٰذَا مِنْ تَعْلِيمِ جَعْفَرٍ شرح عن هر دو جا اسم است بمعنی جانب
و منصوبست محلا بر ظرف مکان و زیاد کردن آن برای آنست که یمین و یسار اسم دو عضو است و عبارتست از جانب است تحمید از باب التفعیل
التحمید مبالغه در حمد بذکر آنچه دلالت کند بر اینکه حمد دیگران نسبت بحمد او هیچ است چنانچه در لفظ الحمد لله است بنا بر اینکه الف لام
برای استغراق است لام لله برای اختصاص است یعنی بعد از آن رو بقبله و پشت بمردمان میکند پس تکبیر میکند الله تعالی را
بگفتن الله اکبر صد تکبیر بر جائی که بلند کند آن صد تکبیر آواز خود را بعد از آن میگردد سوی مردمان جانب راست خود مراد جانب
راست اوست در وقتی که رو بقبله بود پس تسبیح میکند الله تعالی را بگفتن سبحان الله صد تسبیح بر جائی بلند کند بآن صد تسبیح آواز
خود را بعد از آن میگردد سوی مردمان جانب چپ خود پس تهلیل میکند الله تعالی را بگفتن لا اله الا الله صد تهلیل بر جائی که بلند
کند بآن صد تهلیل آواز خود را بعد از آن رو بمردمان میکند پشت بقبله پس تحمید میکند الله تعالی را بگفتن الحمد لله صد تحمید
بعد از آن بر میدارد دو دست خود را پس دعا میکند و مردمان دعا میکنند بطلب باران چه بدرستی که من هر آینه امید میدارم
اینرا که ناکام نشوند مره گفت که پس محمد بن خالد کرد چنانچه مذکور شد پس چون برگشتیم از مصلی مردمان گفتند که این از تعلیم جعفر است
مراد اینست که دانستند که محمد بن خالد و امثال او اینقدر دانش ندارند اصل وَفِي رِوَايَةِ يُونُسَ فَمَا رَجَعْنَا حَتَّى
اَهَمَّتْنَا اَنْفُسُنَا شرح این کلام مصنف رحمه الله تعالی است و تخصیص ذکر یونس برای اینست که این روایت از کتاب یونس
نوشته شده و دو راوی مقدم بر او سند قرارت آن کتاب و مانند آن بوده اند مراد بر جوع اینجا رسیدن بمنزلست بکلام
سابق چه مراد آنجا جدا شدن از مصلی است اهمتنا بتشدید میم بصیغه ماضی معلوم غایبه باب افعالست انفسنا مرفوع و فاعل
آنست یعنی و در روایت یونس در آخر این حکایت این زیادتی هست که پس برنگشتیم بمنزلهای خود تا آنکه بجانهای خود
در ماندیم از کثرت باران دوم اصل عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَاَلْتُهُ عَنْ صَلٰوةِ
الْاِسْتِسْقَاءِ فَقَالَ مِثْلُ صَلٰوةِ الْعِيدَيْنِ يَقْرَاُ فِيهَا وَيُكَبِّرُ فِيهَا كَمَا يَقْرَاُ وَيُكَبِّرُ فِيهِمَا يَخْرُجُ الْاِمَامُ فَ
يَبْرُزُ اِلٰى مَكَانٍ نَظِيفٍ فِي سَكِينَةٍ وَوَقَارٍ وَخُشُوعٍ وَمَسْكَنَةٍ وَيَبْرُزُ مَعَهُ النَّاسُ فَيَحْمَدُ اللهَ
وَيُمَجِّدُهُ وَيُثْنِي عَلَيْهِ وَيَجْتَهِدُ فِي الدُّعَاءِ وَيُكْثِرُ مِنَ التَّسْبِيحِ وَالتَّهْلِيلِ وَالتَّكْبِيرِ وَيُصَلِّي مِثْلَ
صَلٰوةِ الْعِيدَيْنِ رَكْعَتَيْنِ فِي دُعَاءٍ وَمَسْاَلَةٍ وَاجْتِهَادٍ فَاِذَا سَلَّمَ الْاِمَامُ قَلَبَ ثَوْبَهُ وَجَعَلَ الْجَانِبَ
الَّذِي عَلَى الْمَنْكِبِ الْاَيْمَنِ عَلَى الْاَيْسَرِ وَالَّذِي عَلَى الْاَيْسَرِ عَلَى الْاَيْمَنِ فَاِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
كَذٰلِكَ صَنَعَ شرح مراد بخروج اینجا بیرون آمدن از خانه و مانند آنست مراد ببروز بیرون آمدن از شهر است هر دو از باب
نصر است یمنی بتا بی نقطه و نون بصیغه معلوم از باب افعالست یکثر بثاء سه نقطه و را بی نقطه بصیغه معلوم از باب افعالست فی بمعنی مع است
واو در جعل برای عطف تفسیر است و میتواند بود که برای بیان تازه باشد و نظیر این گذشت در شرح حدیث سابق یعنی
روایتست از هشام بن الحکم از امام جعفر صادق علیه السلام گفت پرسیدم امام را از کیفیت نماز طلب باران پس امام گفت که مانند نماز
عید رمضان و عید قربانست بیان این آنکه قرائت میکند در نماز استسقا و تکبیر میگوید در آن چنانچه قرائت میکند و تکبیر
میگوید در نماز عید یعنی که در رکعت اول بعد از سوره حمد و سوره والشمس پنج تکبیر و پنج قنوت میگوید پیش از تکبیر رکوع و در رکعت
دوم بعد از سوره حمد و سوره هل اتیک حدیث الغاشیه چهار تکبیر و چهار قنوت میگوید پیش از تکبیر رکوع از خانه بیرون میرود
پیشنماز و ظاهر میشود به بیرون شهر سوی مکانی که پاکیزه باشد در آرام اعضا و آرام دل و فروتنی و شکستگی و بیرون از شهر می آیند
با او مردمان

با او مردمان پس تحمید میکند الله تعالی را بگفتن الحمد لله و تعظیم میکند الله تعالی را بگفتن الله اکبر و ستایش میکند بر الله تعالی
بگفتن اسما حسنی و مبالغه میکند در دعا و اکثار میکند از تسبیح و تهلیل و تکبیر و میگزارد مانند نماز دو عید دو رکعت با دعا و طلب حاجت
و مبالغه در آنها پس چون سلام کند پیشنماز بر میگرداند ردای خود را میگرداند جانبی را که بر دوش راست بر دوش چپ و
جانبی را که بر دوش چپ است بر دوش راست چه بدرستی که نبی صلی الله علیه و آله چنان بجا آورد سیوم اصل عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَاَلْتُهُ عَنْ تَحْوِيلِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رِدَاءَهُ اِذَا اسْتَسْقٰى فَقَالَ عَلَامَةٌ بَيْنَهُ وَبَيْنَ
اَصْحَابِهِ يُحَوِّلُ الْجَدْبَ خِصْبًا شرح العلامة بفتح عین بی نقطه و تخفیف لام نشان و مراد اینجا اینست که بر گردانیدن ردا
برای این بود که اصحاب او نیز ردا ها بر گردانند تا اشارت شود بتوبه و برگشتن از عمل بد سوی عمل خوب تا باعث استجابت دعا
شود پس آن عمل در نبی صلی الله علیه و آله برای توبه خودش بالذات نبوده بلکه برای توبه اصحاب بوده الجدب بفتح جیم و سکون دال
بی نقطه و با یک نقطه کمی گیاه و تنگی معاش الخصب بکسر خا با نقطه و سکون صاد بی نقطه و با یک نقطه بسیاری گیاه و فراخی معاش
یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از بر گردانیدن نبی صلی الله علیه و آله ردای خود را
وقتی که نماز استسقا کرد که چه وجه دارد با وجود اینکه نبی صلی الله علیه و آله معصوم بود از گناه کبیره و صغیره پس امام گفت نشانی
بود میان او و میان اصحاب او که تا ایشان نیز ردا ها را بر گردانند و علما را نیز بر گردانند بیان این آنکه آن بر گردانیدن ردا را
میگرداند تنگی را فراخی چهارم اصل وَفِي رِوَايَةِ ابْنِ الْمُغِيرَةِ قَالَ يُكَبِّرُ فِي صَلٰوةِ الْاِسْتِسْقَاءِ كَمَا يُكَبِّرُ فِي
الْعِيدَيْنِ فِي الْاُولٰى سَبْعًا وَفِي الثَّانِيَةِ خَمْسًا وَيُصَلِّي قَبْلَ الْخُطْبَةِ وَيَجْهَرُ بِالْقِرَاءَةِ وَيَسْتَسْقِي وَهُوَ
قَاعِدٌ شرح عبد الله بن المغیرة از راویان امام موسی کاظم علیه السلام است کتابهای بسیار تصنیف کرده و کشی گفته انه ممن اجتمعت
العصابة علی تصحیح ما یصح عنه والاقرار له بالفقه یعنی و در روایت ابن المغیرة اینست که امام گفت که پیشنماز تکبیر میگوید در نماز
استسقا چنانچه تکبیر میگوید در نماز عید رمضان و عید قربان در رکعت اول هفت تکبیر یکی تکبیر احرام و پنج تکبیر برای پنج قنوت
و یکی تکبیر رکوع و در رکعت دوم پنج تکبیر میگوید چهار تکبیر برای چهار قنوت و یکی تکبیر رکوع و نماز میگزارد پیش از خطبه و جهر میکند
بقرائت و طلب باران میکند بر حالی که او نشسته است بعد از فراغ از نماز و پیش از برخاستن برای صعود منبر باب بیست و دوم اصل
صلوة الکسوف شرح الکسوف بضم کاف و سین بی نقطه و فا مصدر باب ضرب گرفته شدن آفتاب یا ماه یعنی این بابیست در بیان نماز
گرفته شدن آفتاب یا ماه است در این باب هشت حدیث کلام مصنف است بعد از حدیث هفتم اول اصل سَمِعْتُ اَبَا الْحَسَنِ
مُوسٰى عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ اِنَّهُ لَمَّا قُبِضَ اِبْرَاهِيمُ بْنُ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ جَرَتْ فِيهِ ثَلٰثُ سُنَنٍ
اَمَّا وَاحِدَةٌ فَاِنَّهُ لَمَّا مَاتَ انْكَسَفَتِ الشَّمْسُ فَقَالَ النَّاسُ انْكَسَفَتِ الشَّمْسُ لِفَقْدِ ابْنِ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَصَعِدَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْمِنْبَرَ فَحَمِدَ اللهَ وَاَثْنٰى عَلَيْهِ ثُمَّ
قَالَ يَا اَيُّهَا النَّاسُ اِنَّ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ آيَتَانِ مِنْ آيَاتِ اللهِ يَجْرِيَانِ بِاَمْرِهِ مُطِيعَانِ لَهُ لَا يَنْكَسِفَانِ
لِمَوْتِ اَحَدٍ وَلَا لِحَيٰوتِهِ فَاِذَا انْكَسَفَتَا اَوْ وَاحِدَةٌ مِنْهُمَا فَصَلُّوا ثُمَّ نَزَلَ فَصَلّٰى بِالنَّاسِ صَلٰوةَ الْكُسُوفِ
شرح این گذشت با تتمه در کتاب الجنائز در حدیث هفتم باب غسل الاطفال والصبیان والصلوة علیهم که باب هفتاد و سیوم است
و گفتیم که فقره صدر مضاف مفعولست و او در او واحدة منهما چهار احتمال دارد اول اینکه برای شک راوی باشد و مراد
تنویع اول نیز همان باشد که در شق دوم است دوم اینکه انکساف هر دو یکزمان بعنوان معیت حکم باشد و ثانی

قدمه منجمان نباشد زیرا که مراد بانکساف احتراقست چنانچه بیان میشود در شرح حدیث ششم این باب سیم اینکه انکساف هر دو عبارت
باشد از آنچه منجمان آنرا کسوف شمس مینامند و انکساف یکی از آن دو عبارت باشد از آنچه منجمان آنرا خسوف قمر مینامند
چهارم اینکه مراد بانکساف انکساف دیرگاه باشد یعنی شنیدم از امام موسی کاظم علیه السلام میگفت بدرستی که شان اینست
که وقتی که وفات یافت ابراهیم پسر رسول الله صلی الله علیه و آله جاری شد در او سه سنت اما یکی پس بدرستی که شان اینست که وقتی
که او مرد گرفته شد آفتاب پس گفتند مردمان که گرفته شد آفتاب برای یافتن آفتاب پسر رسول الله را صلی الله علیه و آله
و سلم پس بالا رفت رسول الله صلی الله علیه و آله منبر را پس حمد گفت الله تعالی را و ستایش کرد او را و بعد از آن گفت ای مردمان
بدرستی که آفتاب و ماه دو نشان قدرتند از نشانهای قدرت الله تعالی حرکت میکنند بفرمان او و فرمانبردارند او را
گرفته نمیشوند برای مردن کسی و نه برای زندگی او پس چون گرفته شوند یا گرفته شود یکی از آن دو پس نماز گزارید بعد از آن از
منبر فرود آمد و گزارد با مردمان نماز کسوف را دوم اصل سألنا ابا جعفر علیه السلام عن صلوة الکسوف کم هی من
رکعة وکیف نصلیها فقال هی عشر رکعات واربع سجدات تفتتح الصلوة بتکبیرة وترکع بتکبیرة
وترفع رأسک بتکبیرة الا فی الخامسة التی تسجد فیها وتقول سمع الله لمن حمده وتقنت فی کل
رکعتین قبل الرکوع وتطیل القنوت والرکوع علی قدر القراءة والرکوع والسجود فان فرغت
قبل ان ینجلی فاقعد وادع الله عز وجل حتی ینجلی وان انجلی قبل ان تفرغ من صلوتک
فاتم ما بقی وتجهر بالقراءة شرح تطیل بطاء منقطه و یاء دو نقطه در پایین منقلب از واو بصیغه مضارع معلوم مخاطب
باب افعالست القنوت منصوب مفعولست و الرکوع در اول منصوب معطوف بر القنوتست بعطف انفراد پس هر کدام را طول
باید کرد بقدر قرارت و الرکوع در دوم مرفوع مبتداست و السجود مرفوع و منصوب میتواند مثل ضیعته در کل رجل وضیعته
و بنابر اول خبر مبتدای محذوفست بعد از السجود بتقدیر و الرکوع و السجود متساویان و این اشارتست باستحباب تساوی مقدار
رکوع و سجود در هر نماز و بنابر دوم واو بمعنی مع است و خبر مبتدا محذوفست پیش از السجود بتقدیر و الرکوع مساو مع السجود
و مصاحب هر دو کمیت یعنی پرسیدیم امام جعفر صادق علیه السلام را از کیفیت نماز کسوف که چندست آن نماز باعتبار
رکوع و چون میگزاریم آنرا پس امام گفت آن نماز ده رکوع و چهار سجده است بیان این آنکه ابتدا میکنی آن نماز را بیک
تکبیر که تکبیر احرامست و رکوع میکنی بعد از قرارت بیک تکبیر و بر میداری سر خود را بیک تکبیر مگر در رکوع پنجم که بعد میکنی یا بمعنی
که بعد از برداشتن سر از آن بفاصله بسجود میروی و میگویی در رکوع پنجم بجای تکبیر سمع الله لمن حمده و قنوت میکنی در هر دو رکوع
پیش از رکوع باین معنی که پیش از هر رکوع که جفت است قنوت میکنی بعد از قرارت و دراز میکنی قنوت را و رکوع را بقدر قرارت
باین معنی که هر کدام را بقدر قرارت میکنی و رکوع و سجود مساوی یکدیگر میباشند در هر نمازی باین معنی که سجود را نیز دراز کن
بقدر قرارت پس اگر فارغ شوی پیش از آنکه تمام واشود آنچه گرفته شده پس بنشین و دعا کن الله عز و جل را تا آنکه تمام گشوده شود
و اگر تمام گشوده شود پیش از آنکه فارغ شوی از نماز خود پس تمام کن آنچه را که باقیمانده و جهر میکنی بقرارت سیم اصل قال قلت
کیف القراءة فیها فقال ان قرأت سورة فی کل رکعة فاقرأ فاتحة الکتاب وان نقصت من السورة
شیئا فاقرأ من حیث نقصت ولا تقرأ فاتحة الکتاب قال وکان یستحب ان یقرأ فیها بالکهف
والحجر الا ان یکون اماما یشق علی من خلفه وان استطعت ان تکون صلوتک بارزا لا یجنک

برای دفع توهم اینکه دو تا از اکف باین زودی بهم دیگر دادند والله اعلم

در آن صح

بیت

بیت فافعل وصلوة کسوف الشمس اطول من صلوة کسوف القمر وهما سواء فی القراءة والرکوع والسجود
شرح یشق بشین با نقطه و تشدید قاف بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصرت الشق بفتح شین مشکل شدن و مشکل کردن و بنابر اول
ضمیر مستتر راجع بقرارت کهف و حجرست و بنابر دوم راجع باماست و بنابر دوم بصیغه مجهول نیز میتواند بود و بنابرین نایب
فاعل ضمیر راجع بقرارتست یا نایب فاعل ظرفست یعنی راوی گفت که گفتم که چونست قرارت در نماز کسوف پس امام
گفت که اگر قرارت کنی سوره را بالتمام پیش از رکوع هر رکوعی که باشد پس بخوان سوره فاتحه الکتاب را بعد از آن رکوع و اگر
ناقص کنی از آن سوره بعد از سوره فاتحه الکتاب چیزی را پس بخوان از جایی که کم کردی و مخوان سوره فاتحه الکتاب را
امام گفت که عادت این بود که دوست داشته میشد در میان اهل حق اینکه قرارت کرده شود در نماز کسوف سوره الکهف
و سوره الحجر مگر آنکه باشد نمازگزار پیشنمازی که مشکل میشود قرارت آنها بر کسی که در پس اوست و اگر وسعت قدرت داشته باشی
که باشد نماز تو آشکار بیابان این آنکه بپوشاند ترا خانه پس بکن آنرا و نماز گرفته شدن آفتاب درازترست از نماز گرفته شدن ماه
و آن دو نماز برابر همدیگرند در عدد قرارت و عدد رکوع و عدد سجود سیوم اصل قلنا لابی جعفر علیه السلام هذه
الریاح والظلم التی تکون هل یصلی لها فقال کل اخاویف السماء من ظلمة او ریح او فزع فصل له
صلوة الکسوف حتی یسکن شرح الظلم بضم ظاء با نقطه و فتح لام جمع ظلمه تاریکیها اخاویف بفتح همزه و خاء با نقطه و الف
و کسر واو و سکون یاء دو نقطه در پایین و فاء جمع اخوافست که جمع خوف بفتح خاء و سکون واو است بمعنی ترساننده مثل
قول و اقوال و اقاویل سماء اینجا بمعنی بالای زمین است مراد هواست فزع بفاء و زای با نقطه و عین بی نقطه بصیغه ماضی معلوم
باب افعالست و ضمیر مستتر راجع بکل است ظاهر حتی یسکن اینست که بعد از سکون قضا نداشته باشد یعنی گفتیم امام محمد باقر
علیه السلام را که این بادهای صعب و تاریکیهای صعب که واقع میشود آیا نماز گزارده میشود برای آنها پس امام گفت هر کدام
از ترسانندها که در هوا واقع میشود خواه تاریکی باشد و خواه باد باشد که باضطراب اندازد مردمان را پس نماز بگزار برای آن
مانند نماز کسوف تا ساکن شود چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال وقت صلوة الکسوف فی
الساعة التی تنکسف عند طلوع الشمس و عند غروبها قال وقال ابو عبد الله علیه السلام هی فریضة
شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که امام گفت که وقت نماز کسوف آفتاب مثلا در ساعتی است که
گرفته میشود خواه نزد طلوع آفتاب باشد که ابتدای نماز نافله در آن مکروهست و خواه نزد غروب آفتاب باشد که در آن نیز
مکروهست راوی گفت که و گفت امام جعفر صادق علیه السلام که آن نماز فریضه است بمعنی که تارک آن عمدا مستحق عقاب میشود
مخفی نماند که منافاتی نیست میان این حدیث و آنچه گذشت در حدیث سیوم باب سیوم زیرا که آنچه گذشت ما فرضه الله است مراد
باینجا فرضه الرسول است پنجم اصل عن احدهما علیهما السلام قال سألته عن صلوة الکسوف فی وقت
الفریضة فقال ابدا بالفریضة فقیل له فی وقت صلوة اللیل فقال صل صلوة الکسوف قبل
صلوة اللیل شرح مراد بفریضه اینجا ما فرضه الله است یعنی روایتست از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام راوی
گفت که پرسیدم امام را از نماز کسوف در وقت نماز فریضه پس امام گفت که ابتدا کن بفریضه پس گفته شد امام را که نماز کسوف
در وقت نماز شب چونست پس امام گفت بگزار نماز کسوف را پیش از نماز شب ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام
قال اذا انکسفت الشمس کلها واحترقت ولم تعلم ثم علمت بعد ذلک فعلیک القضاء وان لم

تحترق كلها فليس عليك قضاء شرح الاحتراق سوخته شدن و مراد اینجا برنگ سوخته شدن است و ذکر آن برای دو
فایده است اول دفع توهم اینکه انکساف شمس منحصر باشد در حایل شدن قمر میان شمس و میان ماه چنانچه از کلام منجمان متوهم میشود
زیرا که اگر شمس برنگ سوخته شود بسببی دیگر مثل حایل شدن جسمی سایه که مخلوق شود در نظر بمقدار شمس باشد مثلا نماز کسوف واجب میشود
دوم مبالغه در دفع توهم اینکه پنهان شدن در پس ابر تیره داخل در مراد بانکساف باشد یعنی روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
چون گرفته شود آفتاب بهمگی آن و برنگ سوخته شود و ندانی بعد از آن دانی بعد از تمام انجلا پس واجب است بر تو قضای نماز
و اگر برنگ سوخته نشده باشد جمیع آن پس واجب نیست بر تو قضای هفتم اصل وفي رواية اخرى اذا علم بالكسوف
ونسي ان يصلي فعليه القضاء وان لم يعلم به فلا قضاء عليه شرح و در روایتی دیگر از امام صلوات الله علیه
اینست که چون داند کسوف را و فراموش کند اینرا که نماز گزارد پس واجبست او قضا و اگر نداند کسوف را پس نیست قضای
بر او هشتم مصنف رحمه الله تعالی اصل هذا اذا لم يحترق كله شرح این کلام مصنف است برای دفع منافات میان
این حدیث و حدیث سابق و میتواند بود که تتمه روایت باشد یعنی اینکه اگر نداند قضا ندارد در صورتیست که برنگ سوخته
نشده باشد جمیع قرص نهم اصل عن علي بن الفضيل الواسطي قال كتبت اليه اذا انكسفت الشمس او القمر
وانا راكب لا اقدر على النزول قال فكتب الي صل على مركبك الذي انت عليه شرح روایت از علی بن
الفضیل واسطی که از راویان امام رضا علیه السلام است گفت نوشتم سوی امام علیه السلام که چون گرفته شود آفتاب یا ماه بر حالی که من سوار
باشم قدرت نداشته باشم بر فرود آمدن چون کنم راوی گفت پس نوشت امام سوی من که نماز کن بر مرکب خود که تو بر آنی باب
نود و یکم اصل باب صلوة التسبیح شرح التسبیح تنزیه الله تعالی از نقص و تسبیح خواه بلفظ سبحان الله باشد و خواه بلفظ دیگر باشد یعنی
این باب بیان نمازیست که در آن تسبیح بسیار است مراد نماز جعفر طیار رحمه الله است در این باب هشت حدیث است اول اصل عن
ابي عبد الله عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله لجعفر يا جعفر الا امنحك الا
اعطيك الا احبوك فقال له جعفر بلى يا رسول الله قال فظن الناس انه يعطيه ذهبا او
فضة فتشرف الناس لذلك فقال له اني اعطيك شيئا ان انت صنعته في كل يوم كان خيرا
لك من الدنيا وما فيها وان صنعته بين يومين غفر لك ما بينهما او كل جمعة او كل شهر غفر لك او كل سنة
بينهما شرح الهمزه استفهام و حرف نفی است امنح بنون و حاء بی نقطه بصیغه مضارع معلوم متکلم وحده از باب منع یا باب
ضرب مرفوعست اعطی بصیغه مضارع معلوم متکلم وحده از باب افعال مرفوعست تقدیرا احبو بحاء بی نقطه و باء یک نقطه و واو بصیغه مضارع
معلوم متکلم وحده از باب نصر مرفوعست تقدیرا الحبو بفتح حاء و سکون باء دادن بی منت و بی طلب عوض تشرف بشین
با نقطه و راء بی نقطه و فاء بصیغه ماضی معلوم باب تفعل است التشرف مشرف شدن بچیزی برای تماشای آن بین یومین عبارت
از اثنای دو روز ضمیر بینهما هر دو جا راجع است بدو نماز تسبیح و بین اینجا بمعنی ثنا است که واسطه است میان دو چیز کل هر جا
مجرور و معطوف بر یومین است یعنی روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله
جعفر طیار را ای جعفر آیا نفع نرسانم ترا آیا بخشش نکنم ترا آیا احسان نکنم ترا پس گفت او را جعفر که بلی یا رسول الله امام
گفت پس گمان کردند مردمان که اینرا که او میدهد جعفر را طلا یا نقره پس مشرف شدند مردمان برای تماشای آن پس گفت
جعفر را که بدرستی که من میدهم ترا چیزی که اگر تو کنی آنرا در هر شبانه روزی باشد بهتر برای تو از دنیا و آنچه در دنیاست و اگر

کنی آنرا

کنی آنرا در اثنای دو روز یکبار بخشایش کرده میشود برای تو هر گناهی که میان این نماز و آن نماز است یا اگر کنی در هر هفته یکبار یا در هر ماهی
یکبار یا در هر سالی یکبار بخشایش کرده میشود برای تو هر گناهی که در میان این نماز و آن نماز است تنبیهی چون مجرد گزاردن این نماز
در هر سالی گناهان مابین بخشیده میشود پس فایده گزاردن در هر روز و مانند آن چیست گوییم فایده اول اطمینان قلب زیرا که شاید که
اجل امان ندهد و فایده دوم زیادتی بخشایش گناهان زیرا که بخشایش مختلف میباشد باعتبار شدت و ضعف و میتواند بود که
مراد این باشد که برای صاحبان شغل بسیار که ضروری باشد گزاردن در یکسال کافیست و از برای غیر ایشان در هر ماهیست یا در هر هفته
ایست یا در هر روز است بحسب تفاوت در کمی شغل اصل تصلي اربع ركعات تبتدي فتقرأ وتقول اذا فرغت سبحان
الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر تقول ذلك خمس عشرة مرة فاذا ركعت قلته عشر مرات فاذا
رفعت راسك من الركوع قلته عشر مرات فاذا سجدت قلته عشر مرات فاذا رفعت راسك من
السجود فقل بين السجدتين عشر مرات فاذا سجدت الثانية فقل عشر مرات فاذا رفعت راسك من
السجدة الثانية قلت عشر مرات وانت قاعد قبل ان تقوم شرح بیان اینکه میگزاری چهار رکعت ابتدا
میکنی پس قرائت میکنی و میگویی چون از قرائت فارغ شوی اینرا که سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر پانزده بار
پس چون رکوع کنی میگویی آنرا ده بار پس چون برداری سر خود را از رکوع میگویی آنرا ده بار پس چون سجده کنی پس بگو ده بار پس چون
برداری سر خود را از سجده پس بگو در میان دو سجده ده بار پس چون سجده کنی سجده دوم پس بگو ده بار پس چون برداری سر خود را از سجده
دوم میگویی ده بار بر حالی که نشسته باشی پیش از آنکه برخیزی اصل فذلك خمس وسبعون تسبيحة في كل ركعة ثلثمائة تسبيحة
في اربع ركعات الف ومائتا تسبيحة وتهليلة وتكبيرة وتحميدة ان شئت صليتها بالنهار وان
شئت صليتها بالليل شرح مشهور اینست که این چهار رکعت بدو سلام است تسبیحه در اول و دوم عبارتست از تسبیح بزرگ
که مرکبست از چهار تسبیح کوچک و در سوم عبارتست از گفتن سبحان الله فی کل رکعة صفت خمس وسبعون است ثلثمائة بدل خمس وسبعون
است فی اربع رکعات صفت ثلثمائة است الف مرفوع و بدل ثلثمائة است یعنی پس جمیع آنچه مذکور شد هفتاد و پنج تسبیح بزرگ در هر
رکعتی است سیصد تسبیح بزرگ در چهار رکعت هزار و دویست تسبیح کوچک که قدر مشترکست میان گفتن سبحان الله و گفتن
لا اله الا الله و گفتن الله اکبر و گفتن الحمد لله اگر خواهی میگزاری آن چهار رکعت را در روز و اگر خواهی میگزاری آنها را در شب
دوم اصل وفي رواية ابراهيم بن عبد الحميد عن ابي الحسن عليه السلام يقرأ في الاولى اذا زلزلت وفي
الثانية والعاديات وفي الثالثة اذا جاء نصر الله وفي الرابعة بقل هو الله احد قلت فما ثوابها
قال لو كان عليه مثل رمل عالج ذنوبا غفر له ثم نظر الي فقال انما ذلك لك ولاصحابك شرح
عالج بعین بی نقطه و الف و کسر لام و جیم موضعی است که ریگ آن بسیار است یعنی و در روایت ابراهیم بن عبد الحمید از امام
موسی کاظم علیه السلام اینست که کسی که نماز تسبیح گزارد میخواند بعد از سوره فاتحه در رکعت اول سوره اذا زلزلت را و در رکعت دوم
سوره والعادیات را و در رکعت سوم سوره اذا جاء نصر الله را و در رکعت چهارم سوره قل هو الله احد را گفتم پس چیست
ثواب آن نماز امام گفت که اگر باشد بر او مانند ریگ عالج باعتبار گناهان بخشایش کرده میشود برای او بعد از آن امام
نگاه کرد سوی من پس گفت جز این نیست که آن ثواب برای تو و برای یاران تست مراد اینست که مخصوص شیعه امامیه است
سیوم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال تصليها بالليل وتصليها بالنهار وتصليها في السفر بالليل

والنهار وان شئت فاجعلها من نوافلك شرح ضمير يقضيها راجع بنماز تسبيح است که در کلام سابق بوده و اینجا مقول
نشده یعنی روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت میگزاری نماز تسبیح را در شب و میگزاری آنرا در روز و میگزاری آنرا
در سفر در شب و روز و اگر خواهی پس بگردان آنرا از جمله نوافل تو که قضا شده یا نوافل ورز حاضر مراد اینست که اگر کسی آنرا احساب نوافل
کند ترک آن نافله باعث این نمیشود که آنکس مستخف متهاون مضیع سنت باشد چنانچه گذشت در حدیث سیزدهم باب هشتاد و پنجم
چهارم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول من كان مستعجلا يصلي صلوة جعفر مجردة ثم يقضي التسبيح
وهو ذاهب في حوائجه شرح شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت هر که باشد صاحب شتاب میگزارد نماز جعفر را بی
تسبیح مقرر آن باشد بعد از آن قضا میکند آن تسبیح مقرر را بر حالی که او سعی میکرده باشد در حاجتهای خود پنجم اصل
عن علي بن سليمان قال كتبت الى الرجل عليه السلام ما تقول في صلوة التسبيح في المحمل فكتب عليه السلام اذا
كنت مسافرا فصل شرح علي بن سليمان مشترکست میان سه کس یکی از اصحاب امام حضرت صلوات الله علیه است دیگری
راوی امام حسن عسکری علیه السلام است و دیگری راوی امام علی نقی علیه السلام است یعنی روایت از علی بن سلیمان گفت نوشتم سوی
امامی که امام علیه السلام است که چه میگوئی در نماز تسبیح در کجاوه پس نوشت علیه السلام که چون باشی مسافر پس بگزار ششم اصل عن ابن
محبوب رفعه قال تقول في آخر ركعة من صلوة جعفر يا من لبس العز والوقار يا من تعطف
بالمجد وتكرم به يا من لا ينبغي التسبيح الا له يا من احصى كل شيء علمه يا ذا النعمة والطول يا ذا
المن والفضل يا ذا القدرة والكرم اسئلك بمعاقد العز من عرشك ومنتهى الرحمة من كتابك
وباسمك الاعظم الاعلى وكلماتك التامة ان تصلي على محمد وآل محمد وان تفعل بي كذا وكذا
شرح حسن بن محبوب از راویان امام موسی کاظم و امام رضا علیهما السلام است مر او رفع اینجا نسبت حدیثست بامامی که روایت
از او دست ضمیر قال راجع است بابن محبوب بمقتضای حدیث آینده اینست که موضع این دعا سجده دوم از رکعت چهارم است
لبس با کسر یا نقطه و سین بی نقطه بصیغه ماضی معلوم باب علم است الوقار بفتح واو و قاف و را بی نقطه مصدر باب ضرب و حسن بمعنی سکینی
عدم تعجیل در کارها التعطف بعین بی نقطه و طا بی نقطه و فا مهربانی با کسی با وجود بی ادبیهای آنکس التکرم بر او بی نقطه مصدر باب تفعل
عدم التفات به بی ادبیهای کسی چنانچه گویا که بی ادبیهای آنکس نسبت باو واقع نشده الطول بفتح طا بی نقطه و سکون واو بی نیازی
و وسعت در خزاین المن بفتح میم و تشدید نون مصدر باب نصر عطا دادن الفضل بفتح فا و سکون ضاد با نقطه مصدر باب نصر علم
کامل بودن گذشت در کتاب الدعا در شرح حدیث اول باب پنجاه و نهم که باب الدعا في حفظ القرآن است توضیح اینکه معاقد العز
من عرشک عبارتست از آیات محکمات که در آنها نهی از پیروی ظن و امر به پیروی علم و اهل علم صریح شده از جمله قرآن و اینکه منتهی
الرحمة من کتابک عبارتست از مجموع معانی متشابهات که علم امام حق تا آن رسیده سال بسال از جمله قرآن و اسمک الاعظم الاعلی عبارتست
از ذات الله تعالی که آن از اسم مکنون مخزون میگویند چنانچه گذشت در کتاب التوحید در حدیث اول باب یازدهم که باب
حدوث الاسماست و موافق این گذشت در کتاب الدعا در حدیث هفدهم آخر ابواب که باب دعوات موجزات است
کلماتک التامة عبارتست از محکمات کتب الهی یا از امامان مفترض الطاعة یعنی روایت از ابن محبوب نسبت داد حدیث را بامام
علیه السلام ابن محبوب گفت که امام گفت که میگوئی در رکعت آخرین رکعتهای نماز جعفر است که ای آنکه پوشید لباس عزت و تمکین
ای آنکه مهربانی کرد به بزرگی و درگذرانید به بزرگی ای آنکه سزاوار نیست تنزیه از نقصان و قبیح مگر برای او ای آنکه احاطه کرد بهر چیز را

دانش او

دانش او ای صاحب نعمت و بی نیازی ای صاحب عطا و کمال ای صاحب قدرت و جود طلب میکنیم از تو بوسیله آیاتی که موضع بستن عزت
از جمله قرآن تو و مستند رحمت از جمله کتاب تو و بنام تو که بزرگتر بلندتر است و کلمه‌های تو که هر یک از آنها کامل است اینکه درود کنی بر محمد و آل
و آل محمد و اینکه اگر کنی با من چنین و چنین مراد اینست که حاجت خود را ذکر میکنی هر چه باشد هفتم اصل قال لي ابو عبد الله عليه السلام
الا اعلمك شيئا تقوله في صلوة جعفر فقلت بلى فقال لي اذا كنت في آخر سجدة من الاربع ركعات فقل
اذا فرغت من تسبيحك سبحان من لبس العز والوقار سبحان من تعطف بالمجد وتكرم به سبحان
من لا ينبغي التسبيح الا له سبحان من احصى كل شيء علمه سبحان ذي المن والنعم سبحان
ذي القدرة والكرم اللهم اني اسئلك بمعاقد العز من عرشك ومنتهى الرحمة من كتابك واسمك
الاعظم وكلماتك التامة التي تمت صدقا وعدلا صل على محمد واهل بيته وافعل بي كذا وكذا
شرح التي تمت صدقا وعدلا اشارتست بآیت سوره انعام و بیان شد در کتاب الحجة در شرح احادیث باب نود و دوم که باب مولد
الائمة علیهم السلام است باقی ظاهر است از شرح حدیث ششم هشتم اصل قلت لابي عبد الله عليه السلام من صلى صلوة جعفر سابق م
كتب الله عز وجل له من الاجر مثل ما قال رسول الله صلى الله عليه وآله لجعفر قال اي والله شرح
گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که آیا هر که گزارد نماز جعفر را می‌نویسد الله عز و جل برای او مزد مثل آنچه را که گفت رسول الله صلی الله
علیه و آله برای جعفر که بیان شد در حدیث اول این باب امام گفت آری بخدا قسم باب نود و دوم اصل باب صلوة فاطمة علیها السلام
وغيرها من صلوة الترغيب شرح صلوة فاطمه عبارتست از چهار رکعت بکیفیتی که مذکور است در حدیث اول و دوم این باب الترغیب
برا بی نقطه و غین با نقطه و با یکنقطه مصدر باب تفعیل رغبت فرمودن مراد بصلوة الترغیب نمازیست مستحب که خلفای الله تعالی
رغبت فرموده اند در آن بذکر ثواب آن یعنی این بابیست در بیان نماز فاطمه زهرا علیها السلام مخصوص است از جمله نمازی که ذکر ثواب آن شده
در احادیث ائمه معصومین از جانب الله تعالی و در این باب هفت حدیث است اول اصل سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول
من صلى اربع ركعات بمائتي مرة قل هو الله احد في كل ركعة خمسون مرة لم ينفتل وبينه وبين الله ذنب
الا غفر له شرح لم ينفتل بفا و تا دو نقطه در بالا بصیغه مضارع غایب معلوم باب انفعالست ظاهر حدیث آینده اینست که استثنا
اینجا منقطع باشد و میتواند بود که متصل باشد با این روش که مراد بذنب اینجا اعم از مغفور و غیر مغفور باشد و در حدیث آینده مخصوص
غیر مغفور باشد یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت هر که گزارد چهار رکعت را با دویست بار سوره قل هو الله احد
در هر رکعتی پنجاه بار بر نمیگردد از آن نماز بر حالی که میان او و میان الله تعالی گناهی مانده باشد لیکن آمرزیده میشود
آن گناه برای او دوم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال من صلى اربع ركعات يقرأ في كل ركعة قل
هو الله احد خمسين مرة لم ينفتل وبينه وبين الله ذنب شرح این ظاهر است از شرح حدیث سابق
سیوم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام من صلى ركعتين بقل هو الله احد في كل ركعة ستين مرة انفتل قال م
وليس بينه وبين الله ذنب روایت از امام جعفر صادق علیه السلام امام گفت هر که گزارد دو رکعت را با سوره
قل هو الله احد در هر رکعتی شصت بار بر گردیده میشود از آن نماز بر حالی که نیست میان او و میان الله تعالی گناهی چهارم اصل
عن ابي الحسن الرضا عليه السلام قال من صلى المغرب وبعدها اربع ركعات ولم يتكلم حتى يصلي عشر
ركعات يقرأ في كل ركعة بالحمد وقل هو الله احد كانت عدل عشر رقاب [illegible] العدل بکسر عین بی نقطه

وسکون دال بی‌نقطه است یعنی نصف شب را جا روا و مراد از نیمه شب است باعتبار ثواب یعنی روایت است از امام رضا علیه السلم گفت هر که گزارد
فریضهٔ مغرب را و بعد از آن چهار رکعت نافله را و سخن نگوید تا آنکه گزارد ده رکعت رجالی که خواند در هر رکعتی از این ده رکعت سورهٔ فاتحه
و سوره قل هو الله احد میشود آن نماز هموزن ده بنده که آزاد کرده شود در راه خدا پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم
قال من تطهر ثم اوی الی فراشه بات وفراشه کمسجده فان قام من اللیل فذکر الله تناثرت عنه
خطایاه فان قام من اخر اللیل فتطهر وصلی رکعتین وحمد الله واثنی علیه وصلی علی النبی صلی الله
علیه وآله لم یسأل الله شیئا الا اعطاه اما ان یعطیه الذی یسأله بعینه واما ان یدخر له ما هو
خیر له منه شرح اوی بهمزه و واو و الف منقلب از یا بصیغهٔ ماضی معلوم از باب ضرب یا باب تفعیل است آخر اللیل بکسر خاء و فتح خاء میتواند
بود و بر هر تقدیر مراد حوالی نصف دوم شب است ظاهر آنست که این دو رکعت خارج از نماز شب باشد و پیش از آن باشد بر روشی که در میان
اول نصف دوم شب و اول ثلث سیوم شب باشد و آن ثلث سیوم وقت نماز شب است چنانچه گذشت در حدیث ششم باب
هفتم یدخر بدال بی‌نقطه و خاء با نقطه و راء بی‌نقطه بصیغهٔ مضارع معلوم غائب از باب منع یا باب افتعال است الذخر بضم ذال و سکون خاء
والادخار برگزیدن و نگاه داشتن چیزی یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت هر که وضو سازد مثلا بعد از آن جا
گیرد در جامهٔ خواب خود شب میگذراند بر حالی که جامهٔ خوابش مانند مسجد اوست پس اگر بیدار شود در شب پس یاد کند الله تعالی را
پراکنده میشود از او خطاهای او پس اگر برخیزد در آخر شب پس وضو سازد مثلا و گزارد دو رکعت و سپاس کند الله تعالی را و ستایش
کند برا و بذکر اسماء حسنی و درود کند بر نبی صلی الله علیه وآله طلب نمیکند از الله تعالی چیزی را مگر آنکه میدهد الله تعالی او را یا بایزوش
که دهد او را آنچه میطلبد از العینه یا باینزوش که برگزیند و نگاه دارد برای او آنچه را که بهتر است برای او از آنچه طلبیده ششم اصل
عن بعضهم علیهم السلم فی قول الله عز وجل ان ناشئة اللیل هی اشد وطأ واقوم قیلا قال هی رکعتان
اول بعد المغرب تقرأ فی کل رکعة بفاتحة الکتاب وعشر من اول البقرة وآیة السخرة ومن قوله والهکم اله واحد
لا اله الا هو الرحمن الرحیم ان فی خلق السموات والارض الی قوله لآیات لقوم یعقلون وخمس عشرة
مرة قل هو الله احد وفی الرکعة الثانیة فاتحة الکتاب وآیة الکرسی واخر البقرة من قوله لله ما فی
السموات وما فی الارض الی ان تختم السورة وخمس عشرة مرة قل هو الله احد ثم ادع بعد هذا
بما شئت قال ومن واظب علیه کتب له بکل صلوة ستمائة الف حجة شرح گذشت در حدیث نود و نهم باب
هشتاد و چهارم که باب صلوة النوافل است که این از قبیل تفسیر بمثالست یعنی روایت است از بعض ائمهٔ معصومین علیهم السلم در قول
الله عز وجل در سورهٔ المزمل که بدرستی که عبادت ساخته در شب آنست مستحکم تر باعتبار قدم نهادن و درست تر باعتبار سخن امام
گفت که ناشئة اللیل عبارتست از نفل دو رکعت بعد از نماز مغرب میخوانی در رکعت اول سوره فاتحه و ده آیت از اول سوره
بقره سوای بسم الله الرحمن الرحیم اول الم دوم ذلک الکتاب لا ریب فیه هدی للمتقین سیوم الذین یؤمنون
بالغیب ویقیمون الصلوة ومما رزقناهم ینفقون والذین یؤمنون بما انزل الیک وما انزل
من قبلک وبالآخرة هم یوقنون اولئک علی هدی من ربهم واولئک هم المفلحون ان
الذین کفروا سواء علیهم ءانذرتهم ام لم تنذرهم لا یؤمنون ختم الله علی قلوبهم وعلی سمعهم
وعلی ابصارهم غشاوة ولهم عذاب عظیم ومن الناس من یقول آمنا بالله وبالیوم الآخر

وماهم

وما هم بمؤمنین نهم یخادعون الله والذین آمنوا وما یخدعون الا انفسهم وما یشعرون دهم
فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا ولهم عذاب الیم بما کانوا یکذبون مخفی نماند که بنا بر اینکه الم آیت علیحده باشد
آیت یازدهم واذا قیل لهم لا تفسدوا فی الارض قالوا انما نحن مصلحون خواهد بود و میخوانی آیت سخره را بضم
سین بی‌نقطه و سکون خاء با نقطه و راء بی‌نقطه از سورهٔ اعراف که ان ربکم الله الذی خلق السموات والارض فی
ستة ایام ثم استوی علی العرش یغشی اللیل النهار یطلبه حثیثا والشمس والقمر والنجوم
مسخرات بامره الا له الخلق والامر تبارک الله رب العالمین و بیان شد در کتاب الحجة در شرح حدیث
اول باب التفصیل بین دعوی المحق والمبطل فی امر الامامة که باب هشتادم است و میخوانی از سورهٔ بقره که والهکم اله واحد
لا اله الا هو الرحمن الرحیم ان فی خلق السموات والارض واختلاف اللیل والنهار والفلک التی
تجری فی البحر بما ینفع الناس وما انزل الله من السماء من ماء فاحیی به الارض بعد موتها
وبث فیها من کل دابة وتصریف الریاح والسحاب المسخر بین السماء والارض لآیات لقوم
یعقلون و بیان شد در کتاب العقل شرح حدیث دوازدهم باب اول و میخوانی یازده بار سورهٔ قل هو الله احد را
و در رکعت دوم میخوانی سورهٔ فاتحه را و آیة الکرسی که الله لا اله الا هو الحی القیوم لا تأخذه سنة ولا
نوم له ما فی السموات وما فی الارض من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه یعلم ما بین ایدیهم وما
خلفهم ولا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء وسع کرسیه السموات والارض ولا یؤده
حفظهما وهو العلی العظیم و بیان شد در کتاب الدعاء در شرح حدیث ششم باب الدعاء فی ادبار الصلوات
که باب پنجاه و دوم است و میخوانی آخر سورهٔ بقره را که لله ما فی السموات وما فی الارض وان تبدوا ما فی انفسکم
او تخفوه یحاسبکم به الله فیغفر لمن یشاء ویعذب من یشاء والله علی کل شیء قدیر آمن الرسول
بما انزل الیه من ربه والمؤمنون کل آمن بالله وملائکته وکتبه ورسله لا نفرق بین احد من
رسله وقالوا سمعنا واطعنا غفرانک ربنا والیک المصیر لا یکلف الله نفسا الا وسعها لها ما
کسبت وعلیها ما اکتسبت ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطأنا ربنا ولا تحمل علینا اصرا کما حملته
علی الذین من قبلنا ربنا ولا تحملنا ما لا طاقة لنا به واعف عنا واغفر لنا وارحمنا انت
مولینا فانصرنا علی القوم الکافرین و میخوانی یازده بار سورهٔ قل هو الله احد را بعد از آن دعا کن بعد از اینکه مذکور شد بآنچه
خواستی امام گفت که هر که مداومت کند بر آنچه مذکور شد نوشته میشود برای او بهر نمازی ششصد هزار حج هفتم اصل عن ابی
عبد الله علیه السلم قال اذا کان النصف من شعبان فصل اربع رکعات تقرأ فی کل رکعة الحمد لله مرة
وقل هو الله احد مائة مرة فاذا فرغت فقل اللهم انی الیک فقیر وانی عائذ بک ومنک خائف
وبک مستجیر رب لا تبدل اسمی رب لا تغیر جسمی رب لا تجهد بلائی اعوذ بعفوک من عقابک
واعوذ برضاک من سخطک واعوذ برحمتک من عذابک واعوذ بک منک جل ثناؤک وانت کما اثنیت
علی نفسک وفوق ما یقول القائلون شرح تبدیل اسم عبارتست از نزول آنچه باعث لعب بد شود و تغییر جسم عبارت
از نزول آفت در بدن روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون شود شب پانزدهم شعبان پس بگزار چهار

رکعت میخوانی در هر رکعتی سوره الحمد یکبار و سوره قل هو الله احد ده بار پس چون فارغ شوی پس بگو خدایا بدرستی که من سوی تو
نیازمندم و بدرستی که من پناه گیرنده ام بتو و از تو ترسانم و بتو دخیلم ای صاحب کل اختیار من تبدیل مکن نام مرا ای صاحب
کل اختیار من تغییر مده بدن مرا ای صاحب کل اختیار من جدا مکن بلای مرا پناه میگیرم بخشایش تو از باز خواست تو و پناه میگیرم
بخوشنودی تو از غضب تو و پناه میگیرم برحمت تو از عذاب تو و پناه میگیرم بتو از تو بزرگست ستایش تو و تو چنانی که ستایش
کردی در قرآن بر خودت بالای آنی که میگویند گویندگان از پیش خود در صفات تو صل قال وقال ابو عبد الله علیه السلام
یوم سبعة وعشرين من رجب نبئ فيه رسول الله صلى الله عليه وآله من صلى فيه اى وقت
شاء اثنتى عشرة ركعة يقرأ فى كل ركعة بام القرآن وسورة ما تيسر فاذا فرغ وسلم جلس مكانه
ثم قرأ ام القرآن اربع مرات والمعوذات الثلث كل واحدة اربع مرات شرح سوره مجرور منونست
موصوفه است بمعنی شیء وصفت سوره است تیسر بصیغه ماضی معلوم غایب از باب تفعل صفت ما است المعوذات الثلث بصیغه
اسم فاعل از باب تفعیل عبارتست از سوره قل اعوذ برب الفلق و سوره قل اعوذ برب الناس و سوره قل هو الله احد زیرا که هر
سوره برای تعویذ و احتراز از ضرر است چنانچه گذشت در حدیث چهارم از باب التعقیب و ظاهر است از حدیث دوم باب آینده که
میتواند بود که بجای سیوم سوره قل یا ایها الکافرون باشد زیرا که آن برای احتراز از ضرر کافران و ظالمانست یعنی راوی
گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که روز بیست و هفتم رجب نبوت داده شد در آن رسول الله صلی الله علیه و آله
هر که گزارد در آن روز در هر وقتی که خواهد دوازده رکعت بر حالی که خواند در هر رکعتی سوره فاتحه و سوره از سورها که آسان
باشد بر او پس چون فارغ شود و سلام دهد نشیند همانجا بعد از آن خواند سوره فاتحه را چهار بار و سه سوره را که هر کدام
پناه دهنده است از ضرر هر کدام را چهار بار صل فاذا فرغ وهو فى مكانه قال لا اله الا الله والله اكبر
والحمد لله وسبحان الله ولا حول ولا قوة الا بالله العلى العظيم اربع مرات ثم يقول الله
الله ربى لا اشرك به شيئا اربع مرات ثم يدعو فلا يدعو بشىء الا استجيب له فى كل حاجة
الا ان يدعو فى جائحة قوم او قطيعة رحم شرح الحول بفتح حاء بی‌نقطه و سکون واو کجی از آن مأخوذ است
احول بمعنی کج چشم و مراد اینجا گردیدن و سست شدن عزم کسی از کاریست و مراد بقوة ضد آن است و آن راست شدن
عزم کسی است بسوی کاریست تقسیم استجابت بدو قسم مذکور شد در حدیث پنجم این باب الجائحه بجیم و الف و همزه و حاء بی‌نقطه بلا
که بر اندازد کسی را یا مال او را القطیعه بفتح قاف و کسر طاء بی‌نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و عین بی‌نقطه مصدر باب
منع بریدن خویشاوندان از خود یعنی پس چون فارغ شود بر حالی که او در همانجا باشد گوید که نیست مستحق عبادتی مگر
الله و الله بزرگتر است از آنکه وصف کرده شود بنطق کسی و ستایش الله راست و تنزیه میکنم تنزیه الله و نیست گردیدن
عزم کسی از کاری و نه راستی عزم کسی سوی کاری مگر بوسیله انگیزی الله که بلند مرتبه بزرگست چهار بار بعد از آن گوید
الله الله صاحب کل اختیار منست شریک نمیکنم با او در ربوبیت چیزی را چهار بار بعد از آن دعا کند پس دعا نمیکند
بچیزی از حاجتها مگر آنکه مستجاب میشود در هر حاجتی که باشد مگر آنکه دعا کند در بر اندازنده قومی یا بریدن خویشاوندی
مراد استثنای دعاییست که نامشروع باشد [illegible] این باب جای نماز طلب خیر است در این باب
هشت حدیث [illegible] قال ابو عبد الله علیه السلام صل ركعتين واستخر الله فوالله ما استخار الله مسلم

الاخار

الا خار له البتة شرح خار بخاء بی‌نقطه و الف و راء بی‌نقطه بصیغه ماضی معلوم معتل العین یائی باب ضرب است ضمیر مستتر راجع بالله تعالی است
یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام که بگزار دو رکعت نماز و طلب خیر کن از الله تعالی در وقتی که متردد شوی چه بخدا قسم
که طلب خیر از الله تعالی نمیکند مسلمانی مگر آنکه بر میگزیند الله تعالی برای آن بنده البته مراد اینست که بعد از این نماز و دعا
آنچه پیش خاطر او شود کند که البته خیر خواهد بود دوم صل عن ابى جعفر عليه السلام قال كان على بن الحسين صلوات
الله عليهما اذا هم بامر حج او عمرة او بيع او شراء او عتق تطهر ثم صلى ركعتى الاستخارة
فقرأ فيهما بسورة الحشر وبسورة الرحمن شرح تطهر بصیغه ماضی معلوم باب تفعل است و آن اعم است از غسل تنها و وضوی
تنها و جمع هر دو و تقدیم وضو بر غسل یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت که عادت امام زین العابدین علی بن الحسین
صلوات الله علیهما این بود که چون قصد میکرد کاری از عمره را حج یا عمره یا فروختنی یا خریدنی یا آزاد کردن بنده پاکیزه میکرد خود را
بعد از آن میگزارد دو رکعت استخاره را با این روش که میخواند بعد از سوره حمد سوره الحشر را در رکعت اول و سوره الرحمن را در
در رکعت دوم صل ثم يقرأ المعوذتين وقل هو الله احد اذا فرغ وهو جالس فى دبر الركعتين
ثم يقول اللهم ان كان كذا وكذا خيرا لى فى دينى ودنياى وعاجل امرى وآجله فصل على محمد
وآله ويسره لى على احسن الوجوه واجملها اللهم وان كان كذا وكذا شرا لى فى دينى ودنياى وآخرتى
وعاجل امرى وآجله فصل على محمد وآله واصرفه عنى رب صل على محمد وآله واعزم لى على رشدى
وان كرهت ذلك او ابته نفسى شرح المعوذتين بکسر واو مشدده است اعزم بعین بی‌نقطه و زاء با نقطه بصیغه امر
باب ضرب است العزم اراده کاری بعنوان قطع و فیصل بر آن کار الرشد بضم راء بی‌نقطه و سکون شین با نقطه و دال بی‌نقطه مستقیم بودن
در راه حق و آن و صلیه است کرهت بصیغه ماضی متکلم وحده از باب علم است ابته بهمزه و باء یک نقطه بصیغه ماضی معلوم غایبه معتل اللام
یائی باب منع است یعنی بعد از آن میخواند سوره قل هو الله احد و قل اعوذ برب الفلق را و سوره قل اعوذ برب الناس را و سوره
قل هو الله احد را چون فارغ میشد بر حالی که او نشسته بود در عقب آن دو رکعت بعد از آن میگفت که خدایا اگر باشد چنین و چنین
که خیال کرده ام بهتر برای من در کار دین من و دنیای من و حاضر کار من و آینده کار من پس درود کن بر محمد و آل محمد و آسان کن آن را
برای من بر بهتر طرق و زیباتر آنها خدایا و اگر باشد چنین و چنین که خیال کرده ام بدتر برای من در کار دین من و دنیای من و در
آخرت من و در حاضر کار من و آینده کار من پس درود کن بر محمد و آل محمد و بر گردان آن را از من ای صاحب کل اختیار من درود
کن بر محمد و آل محمد و قطع و فیصل کن برای من بر آنچه رشد منست هر چند که کراهت داشته باشم آن را یا اباء داشته باشد از آن
دل من سیوم صل عن ابى عبد الله عليه السلام قال اذا اردت امرا فخذ ست رقاع فاكتب فى ثلث
منها بسم الله الرحمن الرحيم خيرة من الله العزيز الحكيم لفلان بن فلانة افعله وفى ثلث
منها بسم الله الرحمن الرحيم خيرة من الله العزيز الحكيم لفلان بن فلانة لا تفعله ثم ضعها
تحت مصلاك ثم صل ركعتين فاذا فرغت فاسجد سجدة وقل فيها مائة مرة استخير الله
برحمته خيرة فى عافية ثم استو جالسا وقل اللهم خر لى واختر لى فى جميع امورى فى يسر منك
وعافية [illegible] الخيرة بکسر خاء با نقطه و سکون و فتح یاء دو نقطه در پایین و راء بی‌نقطه اسم اختیار بمعنی برگزیدن خیرة در اول و دوم
مرفوع و خبر مبتدای محذوف است بتقدیر هذه الرقعة خیرة یا منصوب مفعول فعل محذوف است بتقدیر اطلب خیرة و در سیوم منصوب و مفعول

مطلق است من ابتدائیه است و ظرف صفت خیره است خر بکسر خاء بنقطه و سکون راء بی‌نقطه بصیغه امر معتل العین یائی باب ضرب است
یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که چون اراده کنی کاری عمده را که متردد در ان باشی پس بگیر شش پارچه کاغذ را
مثل اینکه بنویس در سه پارچه از آنها اینرا که ابتدا میکنم بنام خدای بزرگ مهربان بمؤمنان این قصه گزین است از جانب
خدای که بی نکست رعایت کننده مصالح است برای فلان پسر فلانه که بکن آن کار را و در سه پارچه از آنها همان مضمون و تبدیل
افعله بلا تفعله بعد ازان بگذار آنها را در پایین جای نماز خود بعد ازان بگزار دو رکعت نماز پس چون فارغ شوی ازان پس سجود کن
یکسجود و بگو دران سجده صد بار که طلب گزین کردن میکنم از الله تعالی برحمت او گزینی که با فراغت باشد بعد ازان راست
نشسته و بگو خدایا خیر نصیب کن مرا و برگزین برای من در جمیع کارهای عمده من با آسانی از جانب تو و فراخی اصل ثم اضرب
بیدک الی الرقاع فشوّشها واخرج واحدة واحدة فان خرج ثلاث متوالیات افعل فافعل الامر
الذی تریده وان خرج ثلث متوالیات لا تفعل فلا تفعله وان خرجت واحدة افعل والاخری لا
تفعل فاخرج من الرقاع الی خمس فانظر اکثرها فاعمل به ودع السادسة لا تحتاج الیها شرح بعد ازان
فرو کوب دست خود را سوی آن پارچها پس برهم زن آنها را و بیرون آور یکی یکی پس اگر بیرون آید سه پارچه پی در پی که
بکن پس بکن آن کاری را که اراده داری آنرا و اگر بیرون آید سه پارچه پی در پی که مکن پس مکن آنرا و اگر بیرون آید مثلا یکپارچه
که بکن و دیگری که مکن پس بیرون آور ازان پارچها تا پنج پارچه پس ملاحظه کن بیشتر آنها را که آیا افعل ازد یا لا تفعل ازد پس
عمل کن بآن اکثر و واگذار پارچه ششم را احتیاج نداری بآن چهارم اصل سأل الحسن بن الجهم ابا الحسن علیه السلام لابن
اسباط فقال ما تری له وابن اسباط حاضر ونحن جمیعا نرکب البحر او البر الی مصر فاخبره بخیر
طریق البر فقال البر وأت المسجد فی غیر صلوة الفریضة فصل رکعتین واستخر الله مائة وقتهم
مرة ثم انظر ای شیء یقع فی قلبک فاعمل به وقال له الحسن البر احب الی له قال والی
شرح ونحن عطف است بر ابن اسباط جمیعا حالست از نحن نرکب بتقدیر استفهام است بصیغه مضارع معلوم غائب باب علم است
وضمیر مستتر راجع بابن اسباط است که اراده سفر مصر داشته البحر منصوب مفعول نرکب است ضمیر مستتر در اخبره راجعست بحسن وضمیر
بارز راجع است بابو الحسن علیه السلام ضمیر مستتر در فقال راجع بابو الحسن علیه السلام البر مبتدا است طریق خبر مبتدا است ای
مرفوع و مبتدا است یقع خبر مبتدا است ضمیر له در اول راجع بابو الحسن است و در دوم راجع بابن اسباط ضمیر مستتر در قال راجع
بابو الحسن است یعنی پرسید حسن بن جهم بفتح جیم و سکون ها امام رضا علیه السلام را برای علی بن اسباط بفتح همزه و سکون سین
بی نقطه و باء یکنقطه و الف و طاء بی نقطه با نیروش که حسن گفت که چه می بینی برای ابن اسباط بر جائی گفت که ابن اسباط در
مجلس حاضر بود و ما نیز حاضر بودیم بهمگی آیا پیش گیرد راه دریا را یا راه صحرا را سوی مصر پس حسن خبر داد امام را بالجال راه
صحرا پس امام گفت ابن اسباط را که صحرا اختیار یعنی که راه صحرا بهتر مینماید و برو بمسجد در غیر وقت نماز فریضه پس بگزار
دو رکعت و طلب گزین کردن کن از الله تعالی صد بار بعد ازان ملاحظه کن که چه چیز می افتد در دل تو پس عمل بآن کن تا بشنیدم
که هر کدام که پیش نهاد خاطر تو شود خیر خواهد بود پس گفت امام را حسن که راه صحرا محبوبتر است سوی من برای ابن اسباط
امام گفت و سوی من نیز محبوبتر است آن راه برای تو عن علی بن اسباط قال قلت لابی الحسن
علیه السلام جعلت فداک ما تری آخذ برا او بحرا فان طریقنا مخوف الخطر فقال اخرج برا ولا علیک شنیدم

ان

ان تأتی مسجد رسول الله صلی الله علیه وآله وتصلی رکعتین فی غیر وقت فریضة ثم تستخیر الله
مائة مرة ومرة ثم تنظر فان عزم الله لک علی البحر فقل الذی قال الله عز وجل وقال ارکبوا فیها
بسم الله مجراها ومرساها ان ربی لغفور رحیم فان اضطرب بک البحر فاتّک علی جانبک
الایمن وقل بسم الله اسکن بسکینة الله وقرّ بوقار الله واهدأ باذن الله ولا حول ولا قوة
الا بالله شرح اخذ بهمزه و الف و خاء بنقطه و ذال بنقطه بصیغه مضارع متکلم وحده از باب نصر است و بتقدیر استفهام است
مخوف بفتح میم و ضم خاء بنقطه بصیغه اسم مفعول معتل العین یائی باب علم است ابن کثیر و ابو عمرو و ابن عامر و نافع و دیگر از عاصم مجراها بضم
میم خوانده اند و حمزه و کسائی و حفص از عاصم بفتح میم خوانده اند و بنا بر اول مصدر میمی از باب افعالست و بنا بر دوم مصدر میمی از باب
ضربست و بعض قراء اماله الف کرده اند و قراء همگانه مرساها بضم میم خوانده اند و در قرائت شاذه ابن محیصن بفتح میم خوانده
باء در بک برای تعدیه و برای ملابست میتواند بود اتّک بهمزه وصل و تشدید تاء دو نقطه در بالای مفتوحه و کسر کاف بصیغه امر
معتل الفاء واوی و مهموز اللام باب افتعالست فاء الفعل آن منقلب بتاء شده و مدغم شده و لام الفعل آن منقلب بیاء شده و بجزم
افتاده اتکاء تکیه کردن بر چیزی السکینه بفتح سین بی نقطه و کسر کاف مخففه و سکون یاء دو نقطه در پایین و بکسر سین و تشدید کاف
آرام قرّ بکسر قاف و سکون راء بی نقطه بصیغه امر معتل الفاء واوی باب ضربست الوقار بفتح واو مصدر باب ضرب و حسن سنگینی
و میتواند بود که قرّ بکسر راء یا بفتح قاف و تشدید راء مکسوره و مفتوحه بصیغه امر مضاعف باب ضرب یا باب علم باشد القرار بفتح قاف
ساکن شدن اهدأ بهمزه وصل و سکون ها و فتح دال بی نقطه بصیغه امر مهموز اللام باب منع است لام الفعل آن منقلب بالف شده و
بجزم افتاده و در بعض نسخ همزه لام الفعل ثابت است الهدء بفتح ها و سکون دال و همزه و الهدوء بضم ها و ضم دال و سکون واو و همزه قرار
گرفتن یعنی روایت است از علی بن اسباط گفت که گفتم امام رضا علیه السلام را که قربانت شوم چه می بینی آیا فرا گیرم راه صحرا را یا راه
دریا را چه بدرستی که راه ما ترسناکست خطر بسیار دارد پس امام گفت که بیرون رو براه صحرا و باکی نیست بر تو از اینکه بروی بمسجد
رسول الله صلی الله علیه وآله و بگزاری دو رکعت در غیر وقت نماز فریضه بعد ازان طلب کنی گزین کردن از الله تعالی صد و یکبار
بعد ازان نگاه کنی که در دل تو چه می افتد پس اگر قطع و فیصل کند الله تعالی برای تو بر راه دریا پس بگو در وقت سوار شدن
کشتی آنچه را که گفت الله عز وجل در سوره هود که و گفت نوح مؤمنان را که سوار شوید در کشتی بر حالی که مقدر باشد اینکه بنام الله
تعالی باشد روان کردن کشتی و لنگر کردن کشتی بدرستی که صاحب کل اختیار من هر آینه بخشایش کننده مهربانست با مؤمنان بآمرزیدن
که شمار از خطاهای شما مؤاخذه نخواهد کرد و کشتی را موافق خواهش شما اجرا و ارسا خواهد کرد پس اگر مضطرب کند ترا دریا پس
تکیه کن بر جانب راست خود و بگو بنام خداست سوار شدن من در کشتی آرام گیر ای دریا بآرام الله تعالی و سنگین باش
بسنگینی الله تعالی و قرار گیر برحمت الله تعالی و قرار گیر و نیست بجی عزم کسی از کاری و نه راستی عزم کسی در کاری مگر بوسیله
انگیزی الله تعالی اصل قلت اصلحک الله ما السکینة قال ریح تخرج من الجنة لها صورة کصورة الانسان
ورائحة طیبة وهی التی نزلت علی ابراهیم علیه السلام فاقبلت تدور حول ارکان البیت وهو یضع
الاساطین قیل له هی من التی قال الله عز وجل فیه سکینة من ربکم وبقیة مما ترک آل موسی
وآل هرون قال تلک السکینة فی التابوت وکانت فیه طست تغسل فیها قلوب الانبیاء وکان
التابوت یدور فی بنی اسرائیل مع الانبیاء ثم اقبل علینا فقال فما تابوتکم قلنا السلاح قال صدقتم

هو تابوتکم شرح من در من التی ابتدائیه است و مراد اینست که آن دو مثل یکدیگر است بنا بر اینکه مثل چیزی منضم با آن چیزی باشد غالبا پس چون دوری باشد گویا که هر کدام از یکدیگر جدا شده بعد از اتصال مثل حدیث انا من علی و علی منی و میتواند بود که برای تبعیض باشد بتقدیر من جنس التی و حاصل هر دو یکیست تلک مبتداست و مشار الیه آن ریح است که مذکور شد السکینه خبر مبتداست و حاصل جواب اینست که آن ریح و آن سکینه که در تابوت بود یکیست بمعنی که واحد بالشخص است یا بمعنی که واحد بالنوع است و این منافات ندارد با اینکه مراد بسکینه در آیت سورة الفتح ایمان باشد چنانچه گذشت در کتاب الایمان و الکفر در احادیث باب دوم که باب فی ان السکینه هی الایمان است و کانت فیه تا آخر برای تفسیر تعقیب است و لهذا ارجاع ضمیر مؤنث بطست شده با وجود آنکه مذکر است الطست بفتح طاء بی نقطه و سکون سین بی نقطه و تاء دو نقطه در بالا منقلب از سین بی نقطه طرفی معروف که از مس و گاهی بشین بنقطه مستعمل میشود چنانچه در لغت عجم است الانبیاء در اول برای جنس است و در دوم برای عهد خارجیست و گذشت در کتاب الحجة در حدیث اول باب سی و هشتم که باب ما عند الائمه من سلاح رسول الله صلی الله علیه و آله و متاعه است که و ان عندی الطست الذی کان موسی یقرب به القربان و بیان شد در شرح آن السلاح بکسر سین بی نقطه یراق جنگ و مراد اینجا جمیع آنچه است که بیان شد در کتاب الحجة در حدیث سیوم تا چهلم یعنی گفتم که بسلامت دارد ترا الله تعالی چه چیز است سکینه یا بمعنی که حقیقت آنچه باعث آرام در ریاست چه چیز است امام گفت که بادیست که بیرون می آید از بهشت آن را صورتی است مانند صورت آدمی و بوییست خوش و آن بادیست که فرود آمد بر ابرهیم علیه السلام پس شروع کرد میگردید در دور کنجهای کعبه بر جایی که ابرهیم میکذاشت ستونهای کعبه را گفته شد امام را که آیا آن باد از آن سکینه است که گفت الله عز و جل در سورة البقره که در تابوت سکینة از جانب صاحب کل اختیار شما و باقیمانده است از آل موسی و آل هرون امام گفت که آن بادست سکینه در تابوت بود و در آن تابوت طشتی که شسته میشد در آن طشت دلهای پیغمبران یا بمعنی که هر کدام از پیغمبران بنی اسرائیل که امام مفترض الطاعه میشد دل او در آن طشت شسته میشد و عادت این بود که آن تابوت میگردید در میان بنی اسرائیل با آن پیغمبرانی که دل ایشان شسته میشد در آن طشت برای امامت بعد از آن امام علیه السلام رو آورد بر ما پس گفت که پس چه چیز است تابوت شما شیعه امامیه یا بمعنی که آنچه در میان شما علامت امامت امام است و دور میزند با امامان مفترض الطاعه مانند تابوت در امامان بنی اسرائیل کدام است گفتیم سلاح رسول الله است امام گفت راست گفتید آن تابوت شماست اصل و اذا خرجت برا فقل الذی قال الله عز و جل سبحان الذی سخر لنا هذا و ما کنا له مقرنین و انا الی ربنا لمنقلبون فانه لیس من عبد یقولها عند رکوبه فیقع من بعیر او دابة فیصیبه شیء باذن الله شرح فا در فیقع برای تعقیب است پس یقع مرفوع است و همچنین است فیصیبه پس در کلام دلالت بر عدم وقوع قایل هست و میتواند بود که فا در فیصیبه برای سببیت باشد پس فیصیبه منصوب باشد و در کلام دلالت بر عدم وقوع قایل باشد یعنی و اگر بیرون روی در راه صحرا پس بگو بعد از سوار شدن آنچه را که گفت الله عز و جل در سورة زخرف که ای تنزیه آنکه بفرمان در آورد برای ما این مرکوب را و نبودیم برای آن بفرمان در آورندگان و بدرستی که ما سوی صاحب کل اختیار خود هر آینه بازگشت کنندگانیم چه بدرستی که شان اینست که هیچ بنده که گوید آن کلمه را نزد سوار شدن او پس افتد از شتری یا اسبی مثلا پس بخورد او را چیزی از آزار برخصت الله تعالی اصل ثم قال فاذا خرجت من منزلک فقل بسم الله آمنت بالله توکلت علی الله لا حول و لا قوة الا بالله فان الملائکة تضرب وجوه الشیاطین و یقولون قد سمی الله و آمن بالله

وتوکل

و توکل علی الله و قال لا حول و لا قوة الا بالله شرح بعد از آن امام گفت که پس چون بیرون روی از منزل خود پس بگو بنام خداست این عزم کردیم بالله تعالی و توکل کردم بر الله تعالی نیست کجی و سستی عزم کسی از کاری و نه درستی و قوت عزم کسی در کاری مگر بوسیله انگیزی الله تعالی چه بدرستی که فرشتگان میزنند روهای شیاطین را یا بمعنی که بر میگردانند شیاطین را و میگویند که بتحقیق که نام برد الله تعالی او مؤمن شد بالله تعالی و توکل کرد بر الله تعالی و گفت که نیست حولی و نه قوتی مگر بالله تعالی ششم اصل قال لی ابو عبد الله علیه السلام اذا اراد احدکم شیئا فلیصل رکعتین ثم لیحمد الله و لیثن علیه و یصلی علی محمد و اهل بیته و یقول اللهم ان کان هذا الامر خیرا لی فی دینی و دنیای فیسره لی و اقدره و ان کان غیر ذلک فاصرفه عنی فسألته ای شیء اقرأ فیهما فقال اقرأ فیهما ما شئت و ان شئت قرأت فیهما قل هو الله احد و قل یا ایها الکافرون شرح گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلام که چون اراده کند یکی از شما چیزی را که متردد باشد در آن پس باید که گذارد دو رکعت بعد از آن باید که ستایش کند الله تعالی را باید که ستایش کند بر او بذکر اسما حسنی و درود فرستد بر محمد و اوصیای او و میگوید که خدایا اگر باشد این کار بهتر برای من در کار دین من و دنیای من پس آسان کن آن را برای من و قضا و قدر کن آن را برای من و اگر باشد غیر آن پس برگردان آن را از من پس پرسیدم امام را که چه چیز میخوانم در آن دو رکعت بعد از سوره فاتحه پس امام گفت که بخوان در آن دو رکعت هر چه را که خواستی و اگر خواهی میخوانی در آن دو رکعت سوره قل هو الله احد را در رکعت اول و سوره قل یا ایها الکافرون را در رکعت دوم مراد اینست که این بهتر است فی الجمله هفتم اصل عن اسحق بن عمار عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت له ربما اردت الامر یفرق منی فریقان احدهما یأمرنی و الآخر ینهانی فقال له اذا کنت کذلک فصل رکعتین و استخر الله مائة مرة و مرة ثم انظر احزم الامرین لک فافعله فان الخیرة فیه ان شاء الله و لتکن استخارتک فی عافیة فانه ربما خیر للرجل فی قطع یده و موت ولده و ذهاب ماله شرح یفرق بفا و راء بی نقطه و قاف بصیغه مضارع غایب مجهول التفعیل برای تکثیر یا باب نصر است و جمله حالیه است الفریق بفتح فا و کسر راء بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و قاف طایفه بسیار از مردم و استعاره شده اینجا برای عدد بسیار از علم نفع در کاری یا در ترک آن کار پس من برای تبعیض مجازیست زیرا که فریقان که نایب فاعلست عبارتست از دو لشکر داعی یعنی علم نفع که مقتضای هر کدام از آن دو لشکر خلاف مقتضای دیگریست و علم کسی جزو اوست و جزئی او نیز نیست حقیقة امر و نهی در احدهما یأمرنی و الآخر ینهانی عبارتست از مقتضای فعل و ترک و مراد اینست که از بسیاری وجوه نفع و ضرر که متعارض است تمیز نیک و بد نمیتوانم کرد و متردد میشوم الاحزم بفتح همزه و سکون حاء بی نقطه و فتح زاء با نقطه بصیغه افعل التفضیل آنچه احتیاط در آن بیشتر باشد ثم انظر احزم الامرین اشارتست باینکه مباح عقلی نمی باشد یا بمعنی که هر فعلی و ترک آن رجحانی فی الجمله هست در نظر فاعل و برهان این اینست که هر فعل و ترک قطع نظر از اصالة عدم بر دو قسم است اول اینکه رجحانی فی الجمله یکی از آن دو را بر دیگری هست در نظر فاعل دوم آنکه رجحانی نیست اصلا و بنا بر شق اول عدم اباحت عقلی ظاهر است زیرا که اصالة عدم معارضه نمیتواند کرد با نفعی که راجح سازد وجود را هر چند که کم باشد و بنا بر دوم ترک راجح بر فعل است بنا بر اصالة عدم زیرا که دفع ضرر اهم از جلب نفع است و پشیمان شدن کسی که چرا کردم بدتر است از پشیمان شدن او که چرا نکردم و این معتقد تمام گوز در اذهان عقلاست اینقدر هست که با وجود رجحان فی الجمله اطمینان خاطر نمی باشد و این

واقع م

قال ص

استخاره برای آنست یعنی روایتست از اسحق بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلام اسحق گفت که گفتم او را که بسا که اراده کردم کاری را
برحالی که بسیار جدا کرده میشود از جمله من یا بمعنی که دو لشکر داعی در من بهم میرسد که مقتضای هر یکی ضد مقتضای دیگریست باعتبار
اینکه یکی علم بنفع فعلی است و دیگری علم بنفع ترک آن فعل است یکی از آن دو لشکر امر میکند مرا بفعلی و دیگری نهی میکند مرا از آن
فعل اسحق گفت که پس امام گفت که چون باشی چنان پس بگزار دو رکعت و طلب کزین کن از الله تعالی صد و یکبار بعد از آن
نگاه کن احوط آن دو کار را برای تو پس بکن آنرا چه بدرستی که کزین در آنست انشاء الله تعالی و باید که باشد طلب کزین تو در
فراخی یا بمعنی که هر بار گویی که استخیر الله برحمته خیرة فی عافیة چه بدرستی که بسا که کزین کرده شود برای مرد در بریدن دست او
و مردن فرزند او و رفتن مال او هشتم صل عنهم علیهم السلم انه قال لبعض اصحابه وقد ساله عن الامر یمضی
فیه ولا یجد احدا یشاوره فکیف یصنع قال شاور ربک قال فقال له کیف قال انو الحاجة
فی نفسک ثم اکتب رقعتین فی واحدة لا وفی واحدة نعم واجعلهما فی بندقتین من طین ثم
صل رکعتین واجعلهما تحت ذیلک وقل یا الله انی اشاورک فی امری هذا وانت خیر مستشار
ومشیر فاشر علی بما فیه صلاح وحسن عاقبة ثم ادخل یدک فان کان فیها نعم فافعل وان
کان فیها لا لا تفعل هکذا تشاور ربک شرح ضمیر عنهم راجع بائمه معصومین علیهم السلم است و مراد روایت از یکی
از ایشانست مثل و نادرة الملائکه و لهذا ارجاع ضمیر مفرد بمرجع ضمیر جمع شده یمضی بغین بانقطه و یا بصیغه مضارع معلوم غایب
معتل اللام یایی از باب ضربت المضی بضم میم و کسر ضاد و تشدید یا رفتن و مراد اینجا فکر کردن در خیریت و ضمیر مستتر راجع ببعض
اصحابست و این از قبیل تغلیب حال حکایت بر حال محکی است زیرا که آن بعض اصحاب بصیغه متکلم وحده گفته اینرا و نظایر این را
قال در قال شاور تکرار سابق است برای وقوع فاصله بسیار کیف بتقدیر کیف اشاور ربی است البندقه بضم بای یکنقطه
و سکون نون و ضم دال بی نقطه و قاف و تا وحدت یک گروهه اشر بفتح همزه و کسر شین بانقطه و سکون رای بی نقطه
بصیغه امر معتل العین واوی از باب افعالست الاشاره بیرون آوردن عسل از کندوج و اینجا استعاره شده برای راهنمایی
کسی که مشورت کند و تعدیه آن بعلی برای معنی استعلاست حسن بضم حای بی نقطه و سکون سین مضافست عاقبه بقاف
و بای یکنقطه است و در بعض نسخ بفا و یا دو نقطه در پایین است یعنی روایتست از یکی از معصومین علیهم السلم اینکه او گفت
بعض یاران خود در حالی که بتحقیق پرسیده بود امام را از کاری عمده که فکر میکند در آن و نمی یابد یکی را که مشورت کند با او
پس چون میکند امام گفت مشورت کن با صاحب کل اختیار خود راوی گفت که پس آن بعض یاران گفت امام را که چون مشورت
کنم با صاحب کل اختیار خود امام گفت که قصد کن آن حاجت را در دل خود بعد از آن بنویس دو پاره کاغذ را در یکی لا و در یکی
نعم و داخل کن آنها را در دو گروهه از گل بعد از آن بگزار دو رکعت و بگذار آنها را در زیر دامن خود و بگو خدایا بدرستی که
من مشورت میکنم با تو در این کار خود و تو بهتر مشورت کرده شده ای و بهتر راهنمایی پس راهنمایی بر من کن بآنچه در
آنست مصلحت و عاقبت بخیری بعد از آن داخل کن دست خود را در زیر دامن برای بیرون آوردن یک گروهه پس اگر باشد
در آن گروهه نعم پس بکن و اگر باشد در آن لا مکن چنین مشورت میکنی با صاحب کل اختیار خود [illegible]
اصل باب الصلوة فی طلب [illegible] این بابست در بیان نماز و طلب روزی در این باب هفت حدیث است [illegible] شکا
رجل الی ابی عبد الله علیه السلم الفاقة والحرفة فی التجارة بعد یسار قد کان فیه ما یتوجه فی حاجته

الاضاقة

الاضاقت علیه المعیشة فامره ابو عبد الله علیه السلم ان یاتی مقام رسول الله صلی الله علیه واله
بین القبر والمنبر فیصلی رکعتین ویقول مائة مرة اللهم اللهم انی اسالک بقوتک وقدرتک و
بعزتک وما احاط به علمک ان تیسر لی من التجارة اوسعها رزقا واعمها فضلا وخیرها عاقبة
قال الرجل ففعلت ما امرنی به فما توجهت بعد ذلک فی وجه الا رزقنی الله عز وجل شرح الحرفه
بکسر حای بی نقطه و سکون رای بی نقطه و فا ضد برکتست ما یتوجه بحرف نفی و صیغه مضارع غایب معلوم است از باب تفعل از قبیل حال الحکایت
بر حال محکی است بتقدیر قولت یعنی شکایت برد مردی در مدینه سوی امام جعفر صادق علیه السلام از نیازمندی و بی برکتی
در سود بعد از وسعتی که بتحقیق بود در او گفت که روی نمی آورد در حاجتی مگر آنکه تنگ میشود بر او معاش پس امر کرد او را امام
جعفر صادق علیه السلام باینکه رود نزد مقام رسول الله صلی الله علیه و آله در میان قبر و منبر پس گزارد دو رکعت و گوید صد بار
که خدایا بدرستی که من طلب میکنم از تو بتوانایی تو و وسعت خزینه تو و بی تنگی تو و آنچه احاطه کرده بآن دانش تو از بزرگی
اینکه آسان کنی برای من از سود افراخترآنرا باعتبار روزی و شاملتر آنرا باعتبار فایده و بهتر آنرا باعتبار اثر گفت آن مرد
که پس کردم آنچه را که امر کرد مرا بآن پس رو نیاوردم بعد از آن در راهی از کسب معاش مگر آنکه روزی داد مرا الله عز و جل دوم
صل جاء رجل الی النبی صلی الله علیه واله فقال یا رسول الله انی ذو عیال وعلی دین وقد اشتدت
حالی فعلمنی دعاء اذا دعوت به الله رزقنی الله عز وجل ما اقضی به دینی واستعین به علی
عیالی فقال یا عبد الله توضأ واسبغ وضوءک ثم صل رکعتین تتم الرکوع والسجود فیهما ثم
قل یا ماجد یا واحد یا کریم اتوجه الیک بمحمد نبیک نبی الرحمة یا محمد یا رسول الله انی اتوجه
بک الی الله ربک ورب کل شیء ان تصلی علی محمد وعلی اهل بیته واسالک نفحة من نفحاتک
وفتحا یسیرا ورزقا واسعا الم به شعثی واقضی به دینی واستعین به علی عیالی شرح این مضمون گذشت
در کتاب الدعا در حدیث ششم باب الدعاء للرزق که باب پنجاه و سیوم است اسبغ بسین بی نقطه و بای یکنقطه و غین بانقطه بصیغه
امر باب افعالست الاسباغ فراخ و بسیار کردن چیزی وضوءک بفتح واو بمعنی آب وضوست و مصدر بضم واو است و همه
اینجا مناسبست و فراخ کردن آب وضو عبارتست از اتیان مستحبات وضو مثل شستن دو دست و مضمضه و استنشاق و
ریختن آب بسیار در ظرفی که سر فراخ باشد تا آنکه اغتراف از آن توان کرد باسانی و واحد بجای بی نقطه و جیم میتواند بود و بنا بر
دوم بمعنی بی نیاز است الی الله میتواند بود که مجرور و بدل اشتمال محمد نبیک باشد و میتواند بود که بتقدیر الی الله متعلق باشد
و متعلق باشد باتوجه الیک بمحمد نبیک نبی الرحمة زیرا که یا محمد تا آخر جمله معترضه است النفحه بفتح نون و سکون فا و حای
بی نقطه و تای وحدت یک وزیدن باد و اینجا استعاره شده برای یک روی آوردن دولت نفحات بفتح نون و فتح فا
فا است الم بتشدید میم بصیغه مضارع معلوم متکلم وحده از باب نصرت اللم بفتح لام جمع متفرق الشعث بفتح شین بانقطه
و فتح عین بی نقطه و ثای سه نقطه پراکندگی کار و مقصود جمع کارهای پراکنده بی سر و سامانست یعنی آمد مردی سوی نبی
صلی الله علیه و آله پس گفت ای رسول الله بدرستی که من عیالدارم و بر منست قرضی و بتحقیق سخت شد حال من پس تعلیم کن
مرا دعایی که چون دعا کنم بآن الله تعالی را روزی کند مرا الله عز و جل آنچه را که ادا کنم بآن قرض خود را و مدد جویم بآن
در نفقه عیال خود پس نبی صلی الله علیه و آله گفت که ای بنده خدا وضو بساز و فراخ کن آب وضوی خود را بعد از آن بگزار

تغلیب

دو رکعت بر جائی که کامل کنی رکوع را و سجود را در آن دو رکعت پس بعد از آن بگو که ای بزرگ ای یگانه ای صاحب کرم روی آورم
سوی تو بمحمد پیغمبر تو که پیغمبر رحمت است ای محمد ای رسول الله بدرستی که من رو می آورم بوسیله تو سوی الله تعالی که صاحب کل اختیار تو
و صاحب کل اختیار هر چیز است با آنکه درود کنی بر محمد و بر اوصیای او و طلب میکنم از تو وزیدن نسیم دولتی را از جمله وزیدن
نسیم دولت که از جانب تست دیگر آنکه آسان بشود روزی زیرا که فراخ باشد که جمع کنم با آن روزی فراخ پراکندگی کار
خود را و آخر کنم با آن قرض خود را و مدد جویم با آن بر نفقه عیال خود سیوم اصل عن ابن الطیار قال قلت لابی عبد الله
علیه السلم انه کان فی یدی شیء فتفرق وضقت ضیقا شدیدا فقال لی الک حانوت فی السوق
قلت نعم وقد ترکته فقال اذا رجعت الی الکوفة فاقعد فی حانوتک واکنسه فاذا اردت ان تخرج
الی سوقک فصل رکعتین او اربع رکعات شرح ضقت بکسر ضاد با نقطه و سکون قاف بصیغه ماضی معلوم معتل العین
یائی متکلم وحده از باب ضرب است ضیقا بکسر ضاد با نقطه و سکون یای دو نقطه در پایین است الحانوت بحاء بی نقطه و الف و ضم
نون و سکون واو و تاء دو نقطه در بالا بر وزن فاعول دکان شراب فروشی و مراد اینجا مطلق دکان است که پس دکان داشته باشد
چنانچه دکان شراب فروشی میدارد اکنسه بنون و سین بی نقطه بصیغه امر باب نصر است یعنی روایت است از حمزة بن محمد الطیار
که کوفی بوده گفت که گفتم در مدینه امام جعفر صادق علیه السلام را که بدرستی که شان این است که بود در دست من چیزی از مال
پس پراکنده شد و تنگ دست شدم تنگی سخت پس امام گفت مرا که آیا ترا دکانی که خانه در عقب آن باشد هست در بازار کوفه گفتم
آری و بتحقیق واگذاشتم آنرا پس امام گفت که چون برگردی سوی کوفه پس بنشین در دکان خود و جاروب کن آنرا پس چون اراده
کنی که از منزل خود بیرون روی سوی بازار خود پس بگزار دو رکعت یا چهار رکعت اصل ثم قل فی دبر صلوتک توجهت بلا
حول منی ولا قوة ولکن بحولک وقوتک ابرأ من الحول والقوة الا بک فانت حولی ومنک قوتی
اللهم فارزقنی من فضلک الواسع رزقا کثیرا طیبا وانا خافض فی عافیتک فانه لا یملکها احد
غیرک شرح با در بلا حول و در بحولک صله توجهت است باعتبار تضمین معنی وثوق الحول بفتح حاء بی نقطه و سکون واو بمعنی درستی
عزم کسی از کاری القوة بضم قاف و تشدید واو راستی و عدم انحراف عزم کسی از کاری نفی اعتماد و وثوق بحول و قوت خود
و دیگران غیر الله تعالی عبارتست از اعتقاد بطلان مذهب معتزله قدریه که بنده را مستقل در قدرت بر فعل و ترک میشمرند
و بیان شد در کتاب التوحید در باب الجبر والقدر والامر بین الامرین و در باب الاستطاعة و غیر آن و در باب الخافض بخاء
با نقطه و فاء و ضاد با نقطه بصیغه اسم فاعل از باب حسن خوش عیش و فراخ معیشت است یعنی بعد از آن بگو در عقب نماز
خود وقت اراده رفتن سوی بازار که رو آوردم سوی بازار بی وثوق بحولی که از جانب من باشد و نه قوتی که از جانب من باشد
بهمین معنی که ترک آنچه ترک خواهم کرد در بازار و فعل آنچه بفعل خواهم آورد در بازار بوسیله انگیزی من نخواهد بود و من مستقل
نخواهم بود و لیکن توجه و وثوق من بحول تو و قوت تست بیزار میشوم از هر حول و هر قوت که بوسیله انگیزی کسی باشد مگر بوسیله
انگیزی تو پس تویی حول من در بازار و از جانب تست قوت من در بازار خدایا پس بنا بر این توجه و وثوقی که بحول و قوت تو
دارم و بحول و قوت دیگری ندارم روزی کن مرا از عطای تو که فراخ است روزی بسیار باشد پاکیزه باشد بر حالی که
من خوش عیش باشم بسبب فراغت تو بمعنی فراخی که بوسیله انگیزی تو باشد چه بدرستی که شان این است که مالک و صاحب اقتدار
فراغت نمیشود هیچ یک غیر تو اصل قال ففعلت ذلک وکنت اخرج الی دکانی حتی خفت ان یأخذنی

الجابی

الجابی باجرة دکانی وما عندی شیء قال فجاء جالب بمتاع فقال لی تکرینی نصف بیتک فاکریته
نصف بیتی بکراء البیت کله قال وعرض متاعه فاعطی به شیئا لم یبعه شرح خفت بکسر خاء با نقطه و سکون
فاء بصیغه ماضی معلوم معتل العین واوی متکلم وحده از باب علم است الجابی بجیم و باء یک نقطه و یاء بصیغه اسم فاعل معتل اللام یائی و واوی
باب ضرب یا باب علم تحصیلدار خراج و مانند آن الاجرة بضم همزه و سکون جیم و راء بی نقطه کرایه و مراد اینجا کرایه زمین است که در
ارض خراجیه می باشد اگر چه عمارت آن کرایه ندارد یا مراد جزای عمل است یعنی مالیه که حاکم میگیرد در برابر کار کرد هر کس از
اهل بازار در دکان الجالب بجیم و باء یک نقطه بصیغه اسم فاعل از باب نصر و ضرب آنکه متاعی از دیاری بدیاری آورد برای فروختن
تکرینی براء بی نقطه و یاء دو نقطه در پایین بصیغه مضارع مخاطب از باب افعال است و خبر بمعنی امر است الاکراء بکرایه دادن چیزی الکراء
بکسر کاف و الف ممدوده کرایه عرض بعین بی نقطه و راء بی نقطه و ضاد با نقطه بصیغه ماضی معلوم از باب تفعیل است التعریض چیزی را
مهیای فروختن و مانند آن کردن باء در به برای مقابله است و ضمیر راجع بکراء است ضمیر لم یبعه راجع بشیئا است و مراد این است که
احسانی کرد و قدری از متاع داد که مشتمل بر زیاده بر طلب من بود و احتیاج براضی کردن من نبود تا بیع واقع شود یعنی
ابن الطیار گفت که پس کردم آنچه را که امام فرمود و عادت من این بود که بیرون میرفتم سوی دکان خود تا آنکه ترسیدم از آنکه
بگیرد مرا تحصیلدار خراج بکرایه دکان من بر حالی که نباشد نزد من چیزی ابن الطیار گفت پس آورد آورنده متاعی را پس گفت
مرا که بکرایه بده بمن نصف خانه دکان ترا پس بکرایه دادم باو نصف خانه دکان خود را بکرایه خانه بهمگی آن بمعنی آنچه که
گنجایش داشت که کل خانه را بآن بکرایه دهند ابن الطیار گفت که وا کرد متاع خود را برای فروختن پس داد در مقابل کرایه کم
چیزی از متاع را که نفروخت آنرا بلکه احسان کرد اصل فقلت له هل لک الی خیر تبیعنی عدلا من متاعک
هذا ابیعه وآخذ فضله وادفع الیک ثمنه قال وکیف لی بذلک قال قلت ولک الله علی
بذلک قال فخذ عدلا منها فاخذته ورقمته وجاء برد شدید فبعت المتاع من یومی
ودفعت الیه الثمن واخذت الفضل فما زلت آخذ عدلا فابیعه وآخذ فضله وارد علیه
رأس المال حتی رکبت الدواب واشتریت الرقیق وبنیت الدور شرح الی متعلق بمحذوف است تقدیر
میل الی خیر و خیر افعل التفضیل است بمعنی احسانی که بهتر از احسانی باشد تبیعنی تقدیر ان ناصبه بدل اشتمال خیر است و مرفوع و
منصوب میتواند بود ابیعه مرفوع است و جمله استیناف بیانی سابق است با در بذلک هر دو جا متعلق بمحذوف است تقدیر
کفیل بذلک عدلا بکسر عین بی نقطه و سکون دال بی نقطه است من در منها برای تبعیض است و مرجع ضمیر مؤنث لک الله علی
است باعتبار اینکه کلمه است یا فقره است یا باعتبار اینکه یمین است و میتواند بود که من برای تبعیض باشد و ضمیر مؤنث راجع
باشد بعدلهایی که مفهوم است از کلام سابق رقمت براء بی نقطه و قاف بصیغه ماضی متکلم وحده از باب نصر است الرقم
نوشتن و مراد اینجا نوشتن در دستک است تفصیل قیمت هر متاعی معلوم شود یا مراد نوشتن بمسک است که در آن
مبلغ و حق و تاریخ اداء نوشته میشود ما زلت بحرف نفی و کسر زای با نقطه و سکون لام بصیغه ماضی معتل اللام واوی متکلم وحده
از باب علم از افعال قصه است و ضمیر متکلم اسم آنست و جمله خبر آنست الرقیق بفتح راء بی نقطه و کسر قاف و سکون یاء
دو نقطه در پایین و قاف جمع بنده بکسر راء و تشدید قاف بندگان الدور بضم دال بی نقطه و سکون واو و راء بی نقطه
جمع دار خانها پس گفتم او را که آیا ترا میل است سوی احسانی که بهتر باشد از آنکه کردی اینکه فروشی بمن یکتای بار از این

متاع خود بیان اینکه میفروختم آنرا و نگاه میداشتم برای خود زیادتی آنرا و تسلیم میکنم سوی تو قیمت آنرا آمرزد گفت حرج شود
برای من کهیلی آنچه گفتی که قیمت آنرا تسلیم کنی ابن الطیار گفت که گفتم که برای تست الله تعالی بر من که فصل آمرزد گفت پس بگیر
یکتا یکتا بر البیب آن کلمه که گفتی پس گرفتم آنرا و نوشتم آنرا و الله سرمای سخت پس فروختم آن متاع را در همان روز و خود تسلیم کردم
سوی او آن قیمت را و نگاه داشتم زیادتیرا پس هرگز میگرفتم یکتا یکتا را پس میفروختم آنرا و نگاه میداشتم زیادتی آنرا و بر میگردانیدم
برادر پس المال را تا آنکه سوار شدم اسباز او خریدم غلامان را و کنیزان او بنا کردم خانها را حدیث چهارم صحیح عن ابی الولید بن
صبیح عن ابیه قال قال ابو عبد الله علیه السلام یا ولید این حانوتک من المسجد فقلت علی بابه فقال
اذا اردت ان تاتی حانوتک فابدا بالمسجد فصل فیه فصل رکعتین او اربعا ثم غدوت بحول
الله وقوته وغدوت بلا حول منی ولا قوة بل بحولک وقوتک یا رب اللهم انی عبدک التمس من
فضلک کما امرتنی فیسر لی ذلک وانا خافض فی عافیتک شرح غدوت بغین بنقطه و دال مهمله بصیغه ماضی
معلوم متکلم وحده از باب نصرت الغدو بفتح غین و سکون دال والغدوه بضم غین و سکون دال در اول روز رفتن بجائی
و توضیح باقی ظاهر است از شرح حدیث سابق یعنی روایتست از عبد الله بن ولید بفتح واو و کسر لام و سکون یا دو نقطه
در پایین و دال مهمله ابن صبیح بضم صاد مهمله و فتح با یکنقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و حاء مهمله از پدرش گفت
که گفت امام جعفر صادق علیه السلام ای ولید کجاست دکان تو در کوفه نسبت بمسجد پس گفتم که بر در مسجد است پس امام گفت که
چون اراده کنی که آیی بدکان خود پس ابتدا کن بمسجد پس بگزار در آن دو رکعت یا چهار رکعت بعد از آن بگو که حرکت اول روز
و وثوق کردم بحول الله تعالی و قوت او و حرکت اول روز کردم بی وثوق بحولی از جانب من و نه قوت من بلکه بحول تو
و قوت تو ای صاحب کل اختیار من خدایا بدرستی که من بنده توام طلب میکنم از عطای تو چنانچه امر کردی مرا در سوره جمعه
فاذا قضیت الصلوة فانتشروا فی الارض و ابتغوا من فضل الله و در سوره نساء و اسئلوا الله من فضله پس آسان کن برای
من آنرا در حالی که من خوش عیش باشم بسبب فراغت تو حدیث پنجم مرسل عن رجل من اصحابنا عن ابی عبد الله علیه السلام
قال قال لی یا فلان اما تغدو فی الحاجة اما تمر بالمسجد الاعظم عندکم بالکوفة قلت بلی قال فصل
فیه اربع رکعات قل فیهن غدوت بحول الله وقوته غدوت بغیر حول منی ولا قوة ولکن
بحولک و قوتک یا رب اسألک برکة هذا الیوم و برکة اهله واسألک ان ترزقنی من فضلک
حلالا طیبا تسوقه الی بحولک وقوتک وانا خافض فی عافیتک شرح توضیح بعضی این نیز مثل سابق است
یعنی روایتست از مردی از یاران ما اهل کوفه از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که امام گفت مرا که ای فلان آیا حرکت
اول روز نمیکنی برای حاجت آیا گذر نمیکنی بمسجد بزرگتر نزد شما در کوفه گفتم بلی امام گفت پس بگزار در آن مسجد چهار رکعت
بگو در آنها که حرکت اول روز و وثوق کردم بحول الله تعالی و قوت او و بغیر حولی که از جانب من باشد و نه قوتی که از جانب
من باشد ولیکن بحول تو ای صاحب کل اختیار من و قوت تو طلب میکنم از تو برکت این روز را و برکت اهل آنرا و طلب
میکنم از تو اینرا که روزی کنی مرا از عطای تو حلالی پاکیزه را که رانی آنرا سوی من بحول تو و قوت تو در حالی که من خوش
عیش باشم بسبب فراغت تو [illegible] قال ابو عبد الله علیه السلام من جاع فلیتوضأ و لیصل اربع رکعات
رکعتین ثم یقول یا رب انی جائع فاطعمنی فانه یطعم من ساعته [illegible] گفت امام جعفر صادق علیه السلام

که هر که

که هر که گرسنه شود پس باید که وضو سازد و باید که گزارد دو رکعت بعد از آن میگوید که ای صاحب کل اختیار من بدرستی که من گرسنه ام
پس اطعام کن مرا چه بدرستی که او اطعام کرده میشود در همان ساعت حدیث هفتم مرسل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا
غدوت فی حاجتک بعد ان تجب الصلوة فصل رکعتین فاذا فرغت من التشهد قلت اللهم انی
غدوت التمس من فضلک کما امرتنی فارزقنی رزقا حلالا طیبا واعطنی فیما رزقتنی العافیة تعیدها
ثلاث مرات شرح تجب بجیم بتخفیف با بصیغه معلوم غایبه معتل الفا از باب ضربت والصلوة مرفوع و فاعلست و وجوب بمعنی
ثبوت و استقرار آمده و این اشارتست باینکه نماز نافله مبتداه بعد از فریضه فجر و پیش از طلوع آفتاب مکروهست کما امرتنی اشارتست
بآیت سوره نساء که و اسئلوا الله من فضله یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون حرکت اول روز کنی برای حاجت
خود بعد از آنکه ثابت شود نماز نافله پس بگزار در مسجدی از مساجد یا در موضعی دیگر دو رکعت پس چون فارغ شوی از تشهد میگویی
که خدایا بدرستی که من حرکت اول روز کردم بر جائی که طلب میکنم از عطای تو چنانچه امر کردی مرا پس روزی کن مرا روزی حلال
پاکیزه و بده مرا در آنچه روزی کنی مرا فراغت اعاده میکنی آن کلماترا سه بار حدیث هشتم مرسل ثم تصلی رکعتین اخراوین فاذا
فرغت من التشهد قلت بحول الله و قوته غدوت بغیر حول منی ولا قوة ولکن بحولک یا رب
و قوتک وابرا الیک من الحول والقوة اللهم انی اسألک برکة هذا الیوم و برکة اهله واسألک
ان ترزقنی من فضلک رزقا واسعا طیبا حلالا تسوقه الی بحولک و قوتک وانا خافض فی عافیتک
تقولها ثلاثا شرح اخراوین بضم همزه و سکون خاء بنقطه تثنیه اخری است بزیاد کردن واو برای التقاء ساکنین و توضیح باقی
این ظاهر است از شرح حدیث سوم این باب یعنی بعد از آن میگزاری دو رکعت دیگر پس چون فارغ شوی از تشهد میگویی بحول خدا
و قوت او حرکت اول روز و وثوق کردم بغیر حولی که از من باشد و نه قوتی که از من باشد ولیکن بحول تو ای صاحب کل اختیار من
و قوت تو و بیزاری میجویم سوی تو از هر حول و هر قوت که از دیگری باشد خدایا بدرستی که من طلب میکنم از تو برکت این روز را
و برکت اهل آنرا و طلب میکنم از تو اینرا که روزی کنی از عطای تو روزی فراخ پاکیزه حلال را که رانی آنرا سوی من بحول تو
و قوت تو در حالی که من خوش عیش باشم بسبب فراغت تو میگویی آن کلماترا سه بار باب نود و پنجم اصل صلوة الحوائج شرح
الحوائج بفتح حاء مهمله و واو و الف و یا دو نقطه در پایین و جیم جمع حاجت چیزهایی که احتیاج بآنها باشد یعنی این باب بیان
نماز حاجتهاست در این باب یازده حدیثست اول اصل دخلت علی ابی عبد الله علیه السلام فقلت جعلت فداک
انی اخترعت دعاء قال دعنی من اختراعک اذا نزل بک امر فافزع الی رسول الله صلی الله علیه
واله وصل رکعتین تهدیهما الی رسول الله صلی الله علیه واله قلت کیف اصنع قال تغتسل وتصلی
رکعتین تستفتح بهما افتتاح الفریضة وتتشهد تشهد الفریضة شرح دعنی بفتح دال مهمله و سکون عین
مهمله و نون وقایه و یاء متکلم بصیغه امر معتل الفاء واوی باب منع است الودع بفتح واو واگذاشتن و تعدیه آن بمفعول
دوم بمن برای تضمین معنی تبعید است افزع بفا و زای بنقطه و عین مهمله بصیغه امر باب علم و منع است الفزع بفتح فا و فتح و سکون
زای و بکسر فا و سکون زای زاری کردن تهدیهما بدال مهمله و یا دو نقطه در پایین بصیغه مضارع مخاطب معتل اللام یایی با
افعال جمله حالیه است ظاهر تغتسل و تصلی اینست که با غسل مستحب وضو در کار نیست و بیان این شد در کتاب الطهاره در احادیث
باب صفة الغسل و الوضوء قبله و بعده تا آخر که باب بیست و نهم است افتتاح منصوب مفعول مطلق ای تشبیها برای توجیه مراد

امینست که هفت تکبیر و چهار افتتاح که در اول فریضه مستحب است چنانچه می آید در حدیث اول باب النوادر و اینجا نیز مستحب است تشهد در اول بصیغه مضارع مخاطب باب تفعل بحذف یکی از دو تا است و در دوم بصیغه مصدر باب تفعل منصوب مفعول مطلق برای تشبیه یا برای نوعیت و مراد ضم مستحبات تشهد است چنانچه می آید نیز در حدیث اول باب النوادر یعنی داخل شدم بر امام جعفر صادق علیه السلام پس گفتم که قربانت شوم بدرستی که من اختراع کردم دعایی را در طلب حاجت امام گفت که واگذار مرا از اختراع تو چون فرود آید بتو حاجتی پس زاری و استغاثه کن بسوی رسول الله صلی الله علیه و آله و بگزار دو رکعت را جایی که هدیه کنی آنها را بسوی رسول الله صلی الله علیه و آله گفتم چون میکنم امام گفت که غسل طلب حاجت میکنی و میگزاری دو رکعت ابتدا میکنی مانند ابتدای فریضه و تشهد میکنی مانند تشهد فریضه اصل فَاِذَا فَرَغْتَ مِنَ التَّشَهُّدِ وَسَلَّمْتَ قُلْتَ اللّٰهُمَّ اَنْتَ السَّلَامُ وَمِنْكَ السَّلَامُ وَاِلَيْكَ السَّلَامُ اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَبَلِّغْ رُوحَ مُحَمَّدٍ مِنِّي السَّلَامَ وَاَرْوَاحَ الْاَئِمَّةِ الصَّادِقِينَ سَلَامِي وَارْدُدْ عَلَيَّ مِنْهُمُ السَّلَامَ وَالسَّلَامُ عَلَيْهِمْ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكَاتُهُ اللّٰهُمَّ اِنَّ هَاتَيْنِ الرَّكْعَتَيْنِ هَدِيَّةٌ مِنِّي اِلٰى رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَاَثِبْنِي عَلَيْهِمَا مَا اَمَّلْتُ وَرَجَوْتُ فِيكَ وَفِي رَسُولِكَ يَا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ شرح سلام بفتح سین بی‌نقطه در اصل مصدر است بمعنی بی آزار بودن و مستعمل میشود در آنچه از جانب آن آزاری بکسی نرسد و هر آزاری که بوسیله آن بکسی رسد از مخالفت آن باشد مثل عدالت و مثل عهد الهی چنانچه گذشت در کتاب العشرة در حدیث چهارم باب التسلیم که افشوا سلام الله فان سلام الله لا ینال الظالمین و سلام چون محمول شود بر کسی مراد اینست که صاحب اعلای مراتب عدالت است پس بر کسی غیر الله تعالی محمول نمیشود و چون محمول شود بر فعلی مراد اینست که مشتمل بر عدالت است اثبنی با ثای سه نقطه و بای یکنقطه و نون وقایه و یای متکلم بصیغه امر معتل العین واوی باب افعالست املت بصیغه ماضی معلوم متکلم وحده از باب نصر یا باب تفعیل است فرق میان امل و رجا اینست که امل متعلق بچیزهای دور میباشد و رجا متعلق بنزدیکست یعنی پس چون فارغ شوی از تشهد و سلام دهی میگویی خدایا تویی سلام و از جانب تست سلام یا بمعنی که علم باحکام حلال و حرام که مشتمل بر عدالت حاصل نمیشود مگر بوسیله وحی تو بانبیا و بسوی تست سلام یا بمعنی که هر طاعت از اعمال خلایق که حق باشد مقبول تست خدایا درود کن بر محمد و آل محمد و برسان روح محمد را از جانب من سلام و برسان ارواح امامان راستگو را سلام من و برگردان بر من از جانب ایشان سلام را و سلام بر ایشان و رحمت خدا و برکتهای خدا خدایا بدرستی که این دو رکعت هدیه ایست از جانب من بسوی رسول الله صلی الله علیه و آله پس ثواب ده مرا بر آن دو رکعت آنچه را که آرزو دارم و امید دارم در تو و در رسول تو ای کارساز مومنان اصل ثُمَّ تَخِرُّ سَاجِدًا وَتَقُولُ يَا حَيُّ يَا قَيُّومُ يَا حَيًّا لَا يَمُوتُ يَا حَيُّ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْاِكْرَامِ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ اَرْبَعِينَ مَرَّةً ثُمَّ ضَعْ خَدَّكَ الْاَيْمَنَ فَتَقُولُهَا اَرْبَعِينَ مَرَّةً ثُمَّ ضَعْ خَدَّكَ الْاَيْسَرَ فَتَقُولُهَا اَرْبَعِينَ مَرَّةً شرح تخر با نقطه و تشدید را بی‌نقطه بصیغه مضارع مخاطب باب نصر یا ضرب است لا تموت بصیغه مضارع مخاطب است زیرا که اگر بصیغه غایب میبود حیا منصوب میبود اربعین مرة متعلق بمجموع یا حی یا قیوم تا آخر است یعنی بعد از آن می‌افتی بسجده کنان و میگویی که ای زنده ای بنهایت ایستادگی کننده بکار خلایق ای زنده نمی میری ای زنده نیست مستحق عبادتی مگر تو ای صاحب بزرگی و گرامی کردن هر گرامی ای رحم کننده ترین رحم کنندگان چهل بار بعد از آن بگذار پهلوی راست روی خود را بر سجده گاه پس میگویی آن کلمات را چهل بار بعد از آن بگذار پهلوی چپ روی خود را پس میگویی آن کلمات را چهل بار

ثُمَّ تَرْفَعُ رَاْسَكَ وَتَمُدُّ يَدَكَ فَتَقُولُ اَرْبَعِينَ مَرَّةً ثُمَّ تَرُدُّ يَدَكَ اِلٰى رَقَبَتِكَ وَتَلُوذُ بِسَبَّابَتِكَ وَتَقُولُ ذٰلِكَ اَرْبَعِينَ مَرَّةً ثُمَّ خُذْ لِحْيَتَكَ بِيَدِكَ الْيُسْرٰى وَابْكِ اَوْ تَبَاكَ وَقُلْ يَا مُحَمَّدُ يَا رَسُولَ اللّٰهِ اَشْكُو اِلَى اللّٰهِ وَاِلَيْكَ حَاجَتِي وَاِلٰى اَهْلِ بَيْتِكَ الرَّاشِدِينَ حَاجَتِي وَبِكُمْ اَتَوَجَّهُ اِلَى اللّٰهِ فِي حَاجَتِي ثُمَّ تَسْجُدُ وَتَقُولُ يَا اَللّٰهُ يَا اَللّٰهُ حَتّٰى يَنْقَطِعَ نَفَسُكَ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَافْعَلْ بِي كَذَا وَكَذَا قَالَ اَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَاَنَا الضَّامِنُ عَلَى اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ اَنْ لَا يَبْرَحَ حَتّٰى تُقْضٰى حَاجَتُهُ شرح کشیدن دست تها در وقت دعا دو احتمال دارد اول آنکه بعنوان دور کردن تنها از رو باشد در جانب قبله چنانچه در صورت ابتهال مذکور شد در کتاب الدعا در حدیث اول باب چهاردهم که باب الرهبة والرغبة تا آخر است دوم آنکه بعنوان دور کردن نباشد چنانچه در صورت رغبت بیان شد و این نیز بیان شده در آن حدیث کتاب الدعا و جنبانیدن یک انگشت یا دو انگشت در صورت تبتل و تضرع نیز مذکور شد در آن حدیث کتاب الدعا تلوذ بذال با نقطه بصیغه مضارع مخاطب معتل العین واوی باب نصر است اللوذ بفتح لام و سکون واو پناه بردن بچیزی و مراد اینجا حرکتیست که علامت پناه بردن بالله تعالی باشد یا برای آلست السبابه بفتح سین بی‌نقطه و تشدید بای یکنقطه انگشتی از دست که پهلوی انگشت است ظرف الی الله و الی اهل خبر مبتدا

والف و بای یکنقطه ام

و حاجتی مبتداست و جمله استیناف بیانی اشکوست یعنی بعد از آن برمیداری سر خود را و دراز میکنی دست خود را چنانچه در وقت زاری در دعا میباشد و میگویی چهل بار بعد از آن برمیگردانی دست خود را بسوی گردن خود بعنوان جنب راست یا بعنوان دیگر و پناه می بری بوسیله جنبانیدن انگشت شهادت خود و میگویی آنرا چهل بار بعد از آن بگیر ریش خود را بدست چپ خود و گریه کن یا خود را بصورت گریه کننده کن و بگو ای محمد ای رسول الله شکایت میکنم بیان این آنکه بسوی الله تعالی است و بسوی تست حاجت من و بسوی اوصیای تست حاجت من و بوسیله شما متوجه میشوم بسوی الله تعالی در حاجت خود بعد از آن سجده میکنی و میگویی ای الله ای الله تا آنکه بریده شود نفس تو درود کن بر محمد و آل محمد و بکن با من چنین و چنین مراد اینست که حاجت خود را مذکور کن گفت امام جعفر صادق علیه السلام که پس منم ضامن بر الله عز و جل این را که از مکان خود نرود تا آنکه بر آورده شود حاجت او دوم اصل مِنْ بَعْضِ اَصْحَابِنَا رَفَعَهُ اِلٰى اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ فِي الرَّجُلِ يُحْزِنُهُ الْاَمْرُ اَوْ يُرِيدُ الْحَاجَةَ قَالَ يُصَلِّي رَكْعَتَيْنِ يَقْرَاُ فِي اِحْدٰيهِمَا قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ اَلْفَ مَرَّةٍ وَفِي الْاُخْرٰى مَرَّةً ثُمَّ يَسْاَلُ الْحَاجَةَ شرح مراد برفع اینجا عرض حرفست مثل آنچه گذشت در حدیث هشتم باب شصت و پنجم پس ضمیر قال در اول راجع ببعض اصحابنا است و میتواند بود که مراد برفع بالا بردن سند حدیث باشد و ضمیر قال هر دو جا راجع بامام باشد و دوم تکرار اول باشد یحزنه بحاء بی‌نقطه و زای با نقطه و نون بصیغه مضارع معلوم غایب باب افعال یا باب نصر است یعنی روایت از بعض یاران ما که رفع کرد آنچه را که مذکور میشود بسوی امام جعفر صادق علیه السلام بیان این آنکه آن بعض اصحاب گفت که گفت امام در مردی که غمگین میکند او را کاری عمده یا میخواهد حاجتی را امام گفت که میگزارد دو رکعت میخواند بعد از سوره فاتحه در یکی از آنها سوره قل هو الله احد را هزار بار و در دیگری یکبار بعد از آن طلب میکند حاجت خود را سیوم اصل قُلْتُ لِلرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ جُعِلْتُ فِدَاكَ عَلِّمْنِي دُعَاءً لِقَضَاءِ الْحَوَائِجِ فَقَالَ اِذَا كَانَتْ لَكَ حَاجَةٌ اِلَى اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ مُهِمَّةٌ فَاغْتَسِلْ وَالْبَسْ اَنْظَفَ ثِيَابِكَ وَشُمَّ شَيْئًا مِنَ الطِّيبِ ثُمَّ ابْرُزْ تَحْتَ السَّمَاءِ فَصَلِّ رَكْعَتَيْنِ تَفْتَتِحُ الصَّلٰوةَ فَتَقْرَاُ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ وَقُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ خَمْسَ عَشْرَةَ مَرَّةً ثُمَّ تَرْكَعُ فَتَقْرَاُ خَمْسَ عَشْرَةَ

مرةً ثم تتمها على مثال صلوة التسبيح غير ان القراءة خمس عشرة مرةً فاذا اسلمت فاقرأها خمس
عشرة مرةً ثم تسجد فتقول في سجودك اللهم ان كل معبود من لدن عرشك الى قرار ارضك
فهو باطل سواك فانك انت الله الحق المبين اقض لي حاجة كذا وكذا الساعة الساعة وتلح فيما
اردت شرح ابرز بابای یکنقطه و رای بی‌نقطه و زای بانقطه بصیغه امر باب نصر یا علم است میتواند بود که خمس عشرة مرة همه جا متعلق
بمجموع قرارت فاتحة الکتاب و قل هو الله احد باشد و میتواند بود که همه جا متعلق بقرارت قل هو الله احد تنها باشد و در سبب
حدیث آینده اینست که در اول متعلق بمجموع باشد و در باقی متعلق بقرارت قل هو الله احد تنها باشد لدن بفتح لام و ضم دال
بی‌نقطه و سکون نون اینجا ظرف مکانست و دران لغات دیگر جایز است مراد بعرش اینجا سطح محیط بجمیع اجسام است
القرار بفتح قاف مصدر باب ضرب یا علم ضد حرکت و مراد بقرار ارض اینجا مرکز ثقل زمین است خواه در خارج زمین باشد
و خواه داخل الباطل بکار نیامدنی و مراد اینجا اینست که عبادت آن بکار نمی آید سواک برای استثنای متصل است و این
لازم ندارد اینرا که الله تعالی مکانی باشد چنانچه ظاهر شد در کتاب التوحید در حدیث دوازدهم باب الحرکة والانتقال
که باب نوزدهم است در تفسیر آیت سوره زخرف و هو الذی فی السماء اله و فی الارض اله تلح بتشدید حاء بی‌نقطه بصیغه مضارع
مخاطب باب افعالست و مراد بالحاح مبالغه در دعاست مثل توسل بمحمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام چنانچه گذشت
در کتاب الدعاء در حدیث یازدهم تا دعوات موجزات لجمیع الحوائج که باب شصتم است یعنی گفتم امام رضا علیه السلام را
که قربانت شوم تعلیم کن مرا دعائی برای برآوردن حاجتها پس امام گفت که چون باشد ترا حاجتی سوی الله عز و جل که
عمده باشد پس غسل کن و بپوش پاکیزه‌ترجامه‌های خود را و بکن چیزی از خوشبوییها بعد ازان بفضا شو در زیر آسمان
پس بگزار دو رکعت بیان این آنکه ابتدا میکنی آن نماز را بتکبیر احرام پس میخوانی سوره فاتحة الکتاب و سوره قل هو الله احد را
پانزده بار بعد ازان رکوع میکنی و میخوانی آنرا پانزده بار بعد ازان اتمام میکنی آن نماز را مانند نماز جعفر طیار که
بیان شد در باب صلوة التسبیح تفاوت اینست که قرارت اینجا در آنچه بمنزلهٔ آنست باعتبار آن شده پانزده بار است
و در نماز جعفر تسبیح بزرگ ده بار است پس چون سلام دهی پس بخوان سوره قل هو الله احد را پانزده بار بعد ازان سجده
میکنی پس میگویی در سجده خود که خدایا بدرستی که هر معبودی از نزد عرش تو تا استقرار زمین تو پس آن بکار نیامدنی است
غیر تو چه بدرستی که تویی و بس آن مستحق عبادت مشهور که بکار آمدنی ظاهر است برآور برای من حاجت چنین و چنین را
درین ساعت درین ساعت و الحاح میکنی در آنچه خواستی چهارم اصل عن ابي علي الخراز قال حضرت ابا عبد
الله عليه السلام فاتاه رجل فقال له جعلت فداك اني به بلية استحيي ان اذكرها فقال له استر
ذلك وقل له يصوم يوم الاربعاء والخميس والجمعة ويخرج اذا زالت الشمس ويلبس ثوبين
اما جديدين واما غسيلين حيث لا يراه احد فيصلي ويكشف عن ركبتيه ويتمطّى براحتيه
وجبينه شرح استحی بکسر حاء بی‌نقطه و سکون یا بصیغه مضارع متکلم وحده از معتل العین یائی و معتل اللام یائی باب الأرض
استفعالست بحذف یکیا را الاربعاء بفتح همزه و سکون رای بی‌نقطه و فتح میم و کسر بای یکنقطه و عین بی‌نقطه و الف ممدوده
چهارشنبه الخمیس بفتح خاء بانقطه و کسر میم و سکون یای دو نقطه در پایین و سین بی‌نقطه پنجشنبه یتمطی بطاء بی‌نقطه و الف منقلب
واو بصیغه مضارع غایب باب تفعل است التمطی دراز شدن و مراد اینجا رسیدنست با در براحتیه برای تعدیه است الراحة

برابنقطه

برا بنقطه والف و حاء بی‌نقطه شکم دست جبینه بفتح جیم و کسر بای یکنقطه و سکون یای دو نقطه در پایین و نون مفتوحه و های ضمیر معنی دو
پهلوی پیشانیست معطوفست براحتیه و این اشارتست بانکه می باید که سجده گاه خاک باشد تا دو پهلوی پیشانی نیز آنرا بگیرد
یعنی روایتست از ابو علی خراز بفتح خاء بانقطه و تشدید رای بی‌نقطه و یای بانقطه و الف و زای بانقطه گفت که حاضر شدم
نزد امام جعفر صادق علیه السلام پس آمد نزد او مردی پس گفت او را که قربانت شوم برادر من با او بلاییست که شرم میدارم
از اینکه مذکور کنم آنرا پس امام گفت او را که پوشیده دار آنرا و بگو او را که روزه دارد در روز چهارشنبه و پنجشنبه و آدینه
و بیرون رود چون زوال آفتاب شود مراد از زوال در آدینه است یا مراد زوال هر یک از این سه روز است و پوشد دو جامه را
که یا نو باشد یا شسته و پاکیزه باشد مراد آنکه رو است در جایی که نبیند او را هیچ یکی پرده بردارد از دو زانوی خود ونمازگزاردم
بامعنی که در وقت سجده دو زانوی خود را بزمین متصل کند و برساند دو شکم دست خود را بزمین و دو جبین خود را مراد اینست
که این نماز در بالای جای نماز و خمره و مانند آنها نباشد بلکه بر روی زمین یا خاک آن باشد هشتم اصل ويقرأ في صلوته
فاتحة الكتاب عشر مرات وقل هو الله احد عشر مرات فاذا ركع قرأ خمس عشرة مرة قل هو الله
احد فاذا سجد قرأها عشراً فاذا رفع رأسه قبل ان يسجد قرأها عشرين مرة يصلي اربع ركعات
على مثل هذا شرح و میخواند در نماز خود سوره فاتحة الکتاب ده بار و قل هو الله احد را ده بار پس چون رکوع کند میخواند سوره را
پانزده بار سوره قل هو الله احد را مجرد از سوره فاتحه پس چون سجده کند میخواند سوره قل هو الله احد را ده بار پس چون بردارد
سر خود را پیش از آنکه سجده دیگر کند میخواند سوره قل هو الله احد را بیست بار میگزارد چهار رکعت را بدو سلام بر مانند آنچه
مذکور شد نهم اصل فاذا فرغ من التشهد قال يا معروفاً بالمعروف يا اول الاولين يا آخر الآخرين يا
ذا القوة المتين يا رازق المساكين يا ارحم الراحمين اني اشتريت نفسي منك بثلث ما املك فاصرف
شرّ ما ابتليت به انك على كل شيء قدير شرح المتين منصوب و صفت ذا القوة است و میتواند بود که مجرور باشد
و صفت القوه باشد یا مجرور بجر جوار باشد نظیر قرارت شاذه که منقول از یحیی و اعمش شده در آیت سوره الذاریات ذو القوة
المتین که ایشان بجر المتین خوانده اند و باقی قرا برفع خوانده اند املک بصیغه مضارع معلوم متکلم وحده از باب ضرب
یا مجهول از باب افعال یا باب تفعیل است و بهر تقدیر مضارع برای استقبالست یا برای حالست ابتلیت ببای یکنقطه بصیغه ماضی مجهول
متکلم وحده از معتل اللام یائی باب افتعالست الابتلاء آزمودن بآزار و مانند آن یعنی پس چون فارغ شود از تشهد باید
که سلام نیز دهد گوید که ای مشهور بعطا و احسان ای پیش پیشینان و ای پس پسینان ای صاحب قدرت متین که بمعنی که
احتمال عجز ندارد ای بغایت روزی رسان مساکین ای رحم کننده‌تر رحم کنندگان بدرستی که من خریداری کردم خود را
از تو بدو دانگ آنچه مالک میشوم پس بگردان از من ضرر آنچه را که مبتلا شدم بآن بدرستی که تو بر هر چیز بغایت توانایی
مخفی نماند که بنابرین می باید که دو دانگ مالیرا که مالک شود تصدق کند پنجم اصل سمعت ابا عبد الله عليه السلام
يقول من توضأ فاحسن الوضوء وصلى ركعتين فاتم ركوعهما وسجودهما ثم جلس فاثنى على
الله عز وجل وصلى على رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ثم سأل الله حاجته فقد
طلب الخير من مظانه ومن طلب الخير من مظانه لم يخب شرح احسان وضو بمعنی اسباغ وضو است
که بیان شد در شرح حدیث دوم باب اسباغ المظان بفتح میم و ظاء بانقطه و الف و تشدید نون جمع مظنه بفتح میم و فتح ظاء

وتشدید نون بصیغه اسم مکان برای کثرت جاهایی که گمان بسیار است که چیزی در آنها باشد لم یخب بکسر خاء بانقطه و سکون با یکنقطه
بصیغه مضارع معلوم غایب معتل العین یایی از باب ضرب است یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که هر که وضو سازد
با بیرون که نیکو کند وضو را و گزارد دو رکعت با بیرون که اتمام کند و طول دهد رکوع آنها را و سجود آنها را بعد از آن بنشیند
پس ستایش گوید پروردگار عزوجل بذکر اسماء حسنی و درود کند بر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بعد از آن طلب کند از الله
عزوجل حاجت خود را پس تحقیق طلب کرده نیکوتر را از جاهای گمان بسیار بودن آن نیکوتر در آنها و هر که طلب کند خیر را
از مظان آن ناامید نمیشود متن عن اسمعیل بن ارقط وامه ام سلمة اخت ابی عبد الله علیه السلام
قال مرضت فی شهر رمضان مرضا شدیدا حتی ثقلت واجتمعت بنو هاشم لیلا للجنازة وهم
یرون انی میت فجزعت امی علی فقال لها ابو عبد الله علیه السلام خالی اصعدی الی فوق
البیت فابرزی الی السماء وصلی رکعتین فاذا سلمت فقولی اللهم انک وهبته لی ولم یک
شیئا اللهم وانی استوهبکه مبتدأ فاعرنیه قال ففعلت فافقت وقعدت ودعوا
بسحور لهم هریسة فتسحروا بها وتسحرت معهم شرح ثقلت از باب علم است نقلت بنون و قاف
بصیغه ماضی مجهول متکلم وحده از باب نصر است مراد نقل از خانه کوچک درونی بخانه بزرگ بیرونی است تا وسعت
داشته باشد الجنازه بکسر جیم و نون و الف و زای بانقطه و گاهی بفتح جیم نیز میباشد واقعه ما که باعث آمدند مردمان
و اجتماع ایشان شود مثل مردن عزیزی جزعت بجیم و زای بانقطه و عین بی نقطه بصیغه ماضی معلوم غایبه از باب علم است ابرزی
بباء یکنقطه و راء بی نقطه و زای بانقطه بصیغه امر مونث از باب نصر یا باب علم است مبتدأ بصیغه اسم فاعل و مهموز اللام از باب افتعال است
حالت از مفعول اول استوهبکه اعرنیه بعین بی نقطه و راء بی نقطه بصیغه امر معتل العین واوی از باب افعال است ففعلت بصیغه غایبه است
افقت بفاء و قاف بصیغه ماضی معلوم معتل العین واوی متکلم وحده از باب افعال است الافاقه انتقال از مرض بسوی صحت و
بهوش آمدن و رجعت از غشی و اول اینجا مناسب است السحور بفتح سین بی نقطه و ضم حاء بی نقطه و سکون واو و راء بی نقطه
آنچه در سحر خورده شود هریسه مجرور و عطف بیان سحور است التسحر مصدر باب تفعل خوردن چیزی در سحر یعنی روایت است از
اسمعیل بن ارقط بفتح همزه و سکون راء بی نقطه و فتح قاف و طاء بی نقطه و مادر اسمعیل ام سلمه است که خواهر امام جعفر صادق
علیه السلام است اسمعیل گفت که بیمار شدم در ماه رمضان بیماری سخت تا آنکه نقل کرده شدم از خانه بخانه دیگر و جمع
شدند بنو هاشم برای واقعه ما و اینکه گمان می بردند که من مرده ام پس بیتابی کرد مادرم بر من پس گفت او را امام جعفر
صادق علیه السلام خالوی من که بالا رو بسوی بالای این خانه پس ظاهر شو بسوی آسمان و بگزار دو رکعت پس چون سلام دادی
پس بگو که خدایا بدرستی تو بخشیدی او را برای من و نبود چیزی خدایا و بدرستی که طلب بخشش میکنم از تو او را بجایی که از
سر نو بخشنده کی کنی پس عاریه ده بمن او را اسمعیل گفت که پس مادرم کرد پس بحال صحت آمدم و نشستم و دعوت کردند مردم
بسحوری که آن هریسه بود پس سحر خوردند آن را و من نیز خوردم با ایشان متن عن ابی جعفر علیه السلام
قال اذا اردت امرا تسأله ربک فتوضأ واحسن الوضوء ثم صل رکعتین وعظم الله وصل علی
النبی صلی الله علیه وآله وقل بعد التسلیم اللهم انی اسألک بانک ملک وانک علی کل شیء
قدیر مقتدر وبانک ما تشاء من امر یکون اللهم انی اتوجه الیک بنبیک محمد نبی الرحمة صلی الله

علیه وآله

علیه وآله یا محمد یا رسول الله انی اتوجه بک الی الله ربک وربی لینجح لی بک طلبتی اللهم بنبیک
انجح لی طلبتی بمحمد ثم سل حاجتک شرح یکون بصیغه مضارع غایب باب نصر از افعال تامه است پس ما مبتدا است
و عاید با اسم آن ضمیر مخاطب در تشاء است و میتواند بود که تکون بصیغه مخاطب معلوم باب تفعیل باشد و عاید مستتر در آن باشد و ما منصوب
باشد محلا و از قبیل ما اضمر عامله علی شریطة التفسیر باشد ینجح بنون و جیم و حاء بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال است الطلبة
بفتح طاء بی نقطه و کسر لام و باء یکنقطه مطلوب یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت چون خواهی کاری عمده را طلب کنی
آن را از صاحب کل اختیار خود پس وضو بساز و نیکو کن وضو را بعد از آن بگزار دو رکعت و تعظیم کن الله تعالی را در تشهد بخواندن آنچه
در تشهد مستحب است و درود کن بر نبی صلی الله علیه و آله و بگو بعد از سلام که خدایا بدرستی که من طلب میکنم از تو بوسیله اینکه تو پادشاهی
و اینکه تو بر هر چیز بغایت توانایی قرار دهنده اندازه ای بوسیله اینکه تو آنچه خواهی از کاری که عمده باشد میشود خدایا بدرستی
که من روی آورم سوی تو بوسیله پیغمبر تو محمد که پیغمبر رحمت است باینمعنی که عذابهایی که بر عاصیان امتان پیغمبران سابق نازل میشد در
امت او نیست صلی الله علیه و آله ای محمد ای رسول الله بدرستی که من روی آورم بوسیله تو بسوی الله تعالی که صاحب کل اختیار
تو و صاحب کل اختیار منست تا آنکه بر آورد برای من بوسیله تو حاجت مرا خدایا بوسیله نبی تو برآور برای من حاجت مرا بوسیله محمد
بعد از آن طلب کن حاجت خود را متن عن ابی عبد الله علیه السلام قال فی الامر یطلبه الطالب من ربه
قال تصدق فی یومک علی ستین مسکینا علی کل مسکین صاع بصاع النبی صلی الله علیه وآله فاذا
کان اللیل اغتسلت فی الثلث الباقی ولبست ادنی ما یلبس من تعول من الثیاب الا ان علیک فی
تلک الثیاب ازارا شرح قال در دوم تکرار اولست الصاع بصاد بی نقطه و الف و عین بی نقطه جام الجوری صاع النبی صلی الله
علیه و آله عبارتست از پیمانه که جای چهار مد است و مراد به مد بضم میم قدریست از گندم و مانند آن که پر کند دو دست آدمی مستوی
الخلقه را که آنها را در پهلوی یکدیگر گزارد و کشیده دارد بر وجهی که گنجایش چیزی بیشتر داشته باشد لبست از باب علم است
فی بمعنی مع است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت در کاری عمده که طلب میکند آن را طلب کننده از صاحب
کل اختیار خود گفت تصدق کن در همان روز خود بر شصت مسکین بر هر مسکینی صاعی از گندم و مانند آن بصاع نبی صلی الله علیه و آله
پس چون شب شود غسل میکنی در دو دانگ باقیمانده شب و میپوشی پست تر آنچه را که می پوشند جمعی که خرج ایشان میکشی مثل غلامان
از جامه ها اینقدر هست که بر تو باشد با آن جامه ها لنگی مراد اینست که شب جامه ایشان را نمی باید پوشید و بجای آن لنگی می باید
پوشید متن ثم تصلی رکعتین فاذا وضعت جبهتک فی الرکعة الاخیرة للسجود هللت الله و
عظمته وقدسته ومجدته وذکرت ذنوبک فاقررت بما تعرف منها مسمى ثم رفعت راسک
ثم اذا وضعت راسک للسجدة الثانیة استخرت الله مائة مرة اللهم انی استخیرک ثم تدعو الله
بما شئت وتسأله ایاه وکلما سجدت فافض برکبتیک الی الارض ثم ترفع الازار حتی تکشفهما
واجعل الازار من خلفک بین الیتیک وباطن ساقیک شرح مسمی بصیغه اسم مفعول معتل اللام واوی باب
تفعیل حالست از ما که اسم موصولست ثم سه جا بضم ثاء سه نقطه حرف عطف است و در چهارم بفتح ثاء سه نقطه اسم اشاره بمکانست
ترفع بصیغه مضارع مخاطب باب منع استیناف بیانی سابق است الالیه بفتح همزه و سکون لام و یاء دو نقطه در یاء
گوشت پس ران باطن مجرور و معطوف الیتیک بعد از آن میگزاری دو رکعت پس چون بگزاری ... خود را در رکعت

آخر برای سجود و اقبال آن رکعت لا اله الا الله میگویی و الله اکبر میگویی و سبحان الله میگویی و الحمد لله میگویی و یاد می آوری
گناهان خود را با نیروش که اقرار میکنی بآنچه میشناسی از جمله آنها نام برده شده بعد از آن بر میداری سر خود را بعد از آن
چون گذاری سر خود را برای سجده دوم آن رکعت طلب گریه میکنی از الله تعالی صد بار با نیروش که خدایا بدرستی که من
طلب گریه میکنم از تو بعد از آن دعا میکنی بآنچه خواستی و مطلبی از او آنرا و هر بار که سجده کنی در آن نماز پس بسان دو زانوی خود را
سوی زمین همانجا بیان این آنکه بر میداری از دو زانو لنگ را یعنی آنچه از جمله لنگ ساتر دو زانوست تا آنکه بازکنی دو
زانوی خود را و بگردان آن کنار لنگ را در پس خود میان دو پس ران خود و دو شکم ساق خود مراد اینست که دور از هم اصل کن
دو ساق برونی که زنان در سجده میکنند تا بزمین چسبیده تر شوی نهم اصل عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ اِذَا
كَانَتْ لَكَ حَاجَةٌ فَتَوَضَّأْ وَصَلِّ رَكْعَتَيْنِ ثُمَّ احْمَدِ اللّٰهَ وَاَثْنِ عَلَيْهِ وَاذْكُرْ مِنَ الْاٰلَاءِ ثُمَّ ادْعُ بِمَا
تُحِبُّ شرح الآلاء بهمزه و الف و لام و الف ممدوده جمع الی بفتح و کسر همزه و سکون لام و الو بفتح همزه و سکون لام
و الی بفتح همزه و کسر همزه و فتح لام و الف نعمتها باتحب بحا منقطه و تشدید با یکنقطه بصیغه مضارع مخاطب معلوم مضاعف
باب افعال است و در بعض نسخ تجب بجیم و تخفیف با یکنقطه ساکنه بصیغه مضارع مجهول مجزوم معتل العین واوی باب انفعال از جای
مجموع باتجب ای اجابه بجا آوردن آنچه دعا کنند یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون باشد ترا حاجتی
پس وضو بساز و بگزار دو رکعت بعد از آن سپاس کن الله تعالی را و ستایش کن او را یعنی بذکر اسمای حسنی و یاد کن از نعمتهای
او آنچه را که میسر شود بعد از آن دعا کن بآنچه دوست میداری دهم اصل عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ اِذَا اَرَدْتَ
حَاجَةً فَصَلِّ رَكْعَتَيْنِ وَصَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَاٰلِ مُحَمَّدٍ وَسَلْ تُعْطَهُ شرح تعطه بعین منقطه و طا منقطه و ها ساکنه
برای سکت بصیغه مضارع مخاطب مجهول مجزوم معتل اللام واوی باب افعالست یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که
گفت چون خواهی حاجتی را پس بگزار دو رکعت و درود کن بر محمد و آل محمد و طلب کن تا داده شوی یازدهم اصل كُنْتُ عِنْدَ
اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَدَخَلَتْ عَلَيْهِ امْرَأَةٌ وَذَكَرَتْ اَنَّهَا تَرَكَتْ اِبْنَهَا وَقَدْ قَالَتْ بِالْمِلْحَفَةِ
عَلٰى وَجْهِهِ مَيِّتًا فَقَالَ لَهَا لَعَلَّهُ لَمْ يَمُتْ فَقُومِي فَاذْهَبِي اِلٰى بَيْتِكِ فَاغْتَسِلِي وَصَلِّي رَكْعَتَيْنِ
وَادْعِي وَقُولِي يَا مَنْ وَهَبَهُ لِي وَلَمْ يَكُ شَيْئًا جَدِّدْ هِبَتَهُ لِي ثُمَّ حَرِّكِيهِ وَلَا تُخْبِرِي بِذٰلِكَ
اَحَدًا قَالَتْ فَفَعَلْتُ فَحَرَّكْتُهُ فَاِذَا هُوَ قَدْ بَكٰى شرح ابنها بکسر همزه و سکون با یکنقطه و نون است قد قالت کلام
راویست که در میان اجزای حکایت در آمده برای تعجب پس واو عاطفه است و میتواند بود که اجزای حکایت باشد و واو حالیه
باشد و قول اینجا بمعنی میل باشد با در بالملحفه بنابر اول برای ملابست است و متعلق بترکت است و بنابر دوم برای تعدیه است
و متعلق بقالت است الملحفه بکسر میم و سکون لام و فتح حا بی نقطه و فا بالاپوش و مراد اینجا چادر زن است که بالا
پوش اوست میتا حالست از ابنها یا از ضمیر وجهه بیتک بفتح با یکنقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و تا دو نقطه در بالا است
و میتواند بود که بضم با و فتح نون و تشدید یا دو نقطه در پایین باشد و لا تخبری بذلک احدا برای اینست که اگر خویشان زن
در آن وقت خبردار شوند هجوم میکنند و مانع غسل نماز و دعا میشوند و شاید برای اینست که چون این مرض بصحت بدل میشود
احتیاج بخبر کردن کسی نیست یعنی بودم نزد امام جعفر صادق علیه السلام پس داخل شد بر او زنی و مذکور کرد اینرا که او
واگذاشته پسر خود را بتحقیق گفته که با چادر بر روی او بر جائی که مرده است پس امام گفت او را که شاید که مرده باشد پس برخیز

پس برو

پس برو سوی خانه خود و غسل کن و بگزار دو رکعت و دعا کن و بگو ای آنکه بخشید او را برای من و نبود چیزی تجدید کن بخشش او را
برای من بعد از آن بجنبان او را بجنبانیدن گهواره و مانند آن و خبردار مکن بآنچه واقع شده هیچکس را آن زن گفت
پس کردم پس جنبانیدم او را پس ناگاه او بتحقیق بگریه در آمد یعنی که برای خواهش شیر گریه کرد [illegible]
[illegible] شرح این باب بیان نماز کسی است که ترسید از بلایی در این باب دو حدیث است اول اصل عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
قَالَ كَانَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ اِذَا هَالَهُ شَيْءٌ فَزِعَ اِلَى الصَّلٰوةِ ثُمَّ تَلَا هٰذِهِ الْاٰيَةَ وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلٰوةِ
شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت عادت علی علیه السلام این بود که چون هولناک میکرد او را چیزی میگریخت
سوی نماز بعد از آن امام جعفر صادق علیه السلام خواند این آیت را از سوره بقره و مضمون آن در آن سوره مکرر است که و یاری
طلبید در کارهای خود بشکیبایی و نماز تفسیر صبر در این آیت بصوم می آید در کتاب الصیام در حدیث هفتم باب اول و این منافات
ندارد با اینکه ترک تضرع نزد مخلوق برای دفع مکروه نیز داخل مراد باشد دوم اصل عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ اتَّخِذْ
مَسْجِدًا فِي بَيْتِكَ فَاِذَا خِفْتَ شَيْئًا فَالْبَسْ ثَوْبَيْنِ غَلِيظَيْنِ مِنْ اَغْلَظِ ثِيَابِكَ وَصَلِّ فِيهِمَا ثُمَّ اجْثُ
عَلٰى رُكْبَتَيْكَ فَاصْرُخْ اِلَى اللّٰهِ وَسَلْهُ الْجَنَّةَ وَتَعَوَّذْ بِاللّٰهِ مِنْ شَرِّ الَّذِي تَخَافُهُ وَاِيَّاكَ اَنْ يَسْمَعَ اللّٰهُ
مِنْكَ كَلِمَةَ بَغْيٍ وَاِنْ اَعْجَبَتْكَ نَفْسُكَ وَعَشِيرَتُكَ شرح اجث بجیم و ثا سه نقطه بصیغه امر معتل اللام واوی باب
نصر است اصرخ بضم صاد بی نقطه الجثو بضم جیم و ضم ثا و تشدید واو بزانو در آمدن اصرخ بصاد بی نقطه و را بی نقطه و خا با نقطه
بصیغه امر باب نصر است الصراخ بضم صاد آواز از روی درد یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بساز
مسجدی در خانه خود پس اگر ترسیدی از چیزی پس بپوش دو جامه کنده از کنده ترجامهای خود که یکی را لنگ کنی و دیگری را
ردا و نماز کن در آن دو جامه بعد از آن بر دو زانو بنشین پس ناله و زاری کن سوی الله تعالی و طلب کن از او بهشت را و پناه
گیر بالله تعالی از ضرر آنچه میترسی از آن و دور دار خود را از آنکه بشنود الله تعالی از تو کلمه زیاده روی هر چند که بشگفت آورد
ترا نفس تو و خویشان تو مراد اینست که بعضی مردم در وقت ترس دشمن شروع در لاف و گزاف میکنند و اظهار قوت
بازوی خود و عشیرت خود میکنند تا دشمن مغلوب و منکوب شود و این خوب نیست باب نود و دوم [illegible]
شرح این باب بیان نماز کسی که اراده سفری کند در این باب یک حدیث است اصل قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
مَا اسْتَخْلَفَ عَبْدٌ عَلٰى اَهْلِهِ بِخِلَافَةٍ اَفْضَلَ مِنْ رَكْعَتَيْنِ يَرْكَعُهُمَا اِذَا اَرَادَ سَفَرًا يَقُولُ اللّٰهُمَّ اِنِّي
اَسْتَوْدِعُكَ نَفْسِي وَاَهْلِي وَمَالِي وَدِينِي وَدُنْيَايَ وَآخِرَتِي وَاَمَانَتِي وَخَوَاتِيمَ عَمَلِي اِلَّا اَعْطَاهُ
اللّٰهُ مَا سَأَلَ شرح استخلف بخا با نقطه و فا بصیغه ماضی معلوم باب استفعالست الاستخلاف چیزی را بجای خود وا داشتن
در وقت رفتن بجایی با در بخلافه برای آلت است الخلافه بکسر خا با نقطه و تخفیف لام و الف و فا و تا وحدت یعنی که بعد از چیزی
دیگر باشد مثل جانشینی که بعد از رفتن کسی باشد افضل مفتوح و صفت خلافه است یرکعهما بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعیل
و باب منع میتواند بود و الترکیع گزاردن نماز نافله و الرکوع گزاردن نماز مطلقا است و دعا بدال بی نقطه
و عین منقطه بصیغه مضارع معلوم متکلم وحده از معتل الفا واوی باب استفعالست الاستیداع سپردن چیزی بامانت
الامانه بفتح همزه مصدر باب حسن ضد خیانت و گاهی مستعمل میشود در آنچه سپرده شده باشد و هر دو اینجا مناسب است
الخواتیم بفتح خا با نقطه و واو و الف و کسر تا دو نقطه در بالا و سکون یا دو نقطه در پایین جمع خاتمه بکسر تا بمعنی

عاقبت مستثنی منه در الا اعطاه محذوفست تقدیر نفعل ذلک لا لا اعطاه و نظیر این در کلام عرب بسیارست یعنی گفت رسول الله
صلی الله علیه و آله که جانشین نگردید بر اهل خود بجانشینی که بهتر باشد از دو رکعت که بعنوان نافله گزارد آنها را
چون اراده کند سفر را میگوید بعد از آن نماز یا در قنوت آن نماز که خدایا بدرستی که من میسپارم بتو خودم را و اهل خود را
و مال خود را و کار دین خود را و کار دنیای خود را و آخرت خود را و امانت خود را و آخرهای کار خود را انگرد آنرا که
مذکور شد مگر آنکه داد او را الله تعالی او را آنچه طلب کرد باب [illegible] الشکر شرح الشکر بضم شین و سکون کاف
و راء بی نقطه یادداشت نعمت یعنی این باب بیان یادداشت نعمت الهی است در این باب یک حدیث است اصل عن هرون بن
خارجة عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال فی صلوة الشکر اذا انعم الله علیک بنعمة فصل رکعتین
تقرأ فی الاولی بفاتحة الکتاب و قل هو الله احد و تقرأ فی الثانیة بفاتحة الکتاب و قل یا ایها الکافرون — الکتاب
و تقول فی الرکعة الاولی فی رکوعک و سجودک الحمد لله شکرا شکرا و حمدا و تقول فی الرکعة
الثانیة فی رکوعک و سجودک الحمد لله الذی استجاب دعائی و اعطانی مسئلتی شرح شکرا مفعول
مطلق فعل محذوفست تقدیر اشکر شکرا و تکرار برای تاکید است و حمدا نیز مفعول مطلق فعل محذوفست تقدیر احمد حمدا
و تنوین هر سه جا برای تعظیم است یعنی روایتست از هرون بن خارجه بخاء با نقطه و الف و کسر راء بی نقطه و جیم از امام جعفر
صادق علیه السلام هرون گفت که امام گفت در نماز شکر که چون انعام کند الله تعالی بر تو بنعمتی پس بگزار دو رکعت میخوانی
در رکعت اول سوره فاتحة الکتاب و سوره قل هو الله احد را و میخوانی در رکعت دوم سوره فاتحة الکتاب و سوره
قل یا ایها الکافرون را و میگویی در رکعت اول در رکوع خود و سجود خود که سپاس الله راست شکر میکنیم شکری عظیم
شکری عظیم و حمد میکنیم حمدی عظیم و میگویی در رکعت دوم در رکوع خود و سجود خود که سپاس الله راست که مستجاب کرد دعای
مرا و طلب نعمت داد مرا آنچه میخواستم باب [illegible] من اراد ان یدخل باهله و من اراد ان یتزوج شرح
یدخل بضم یاء بی نقطه و خاء با نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم [illegible] است باء در باهله برای تعدیه است یتزوج بزای با نقطه
و جیم بصیغه مضارع غایب معلوم معتل العین واوی باب تفعل است یعنی این باب بیان نماز کسی است که خواهد که داخل سازد
زن خود را در خانه خود و کسی که خواهد که خواستگاری زنی کند در این باب سه حدیث است اول اصل سمعت رجلا
و هو یقول لابی جعفر علیه السلام جعلت فداک انی رجل قد اسننت و قد تزوجت امرأة
بکرا صغیرة و لم ادخل بها و انا اخاف اذا ادخلت بها علی فرأتنی ان تکرهنی لخضابی و کبری
فقال ابو جعفر علیه السلام اذا ادخلت فمرهم قبل ان تصل الیک ان تکون متوضئة ثم انت
لا تصل الیها حتی تتوضأ و تصلی رکعتین شرح اسننت بسین بی نقطه و دو نون بصیغه ماضی معلوم متکلم وحده
از باب افعال است الاسنان رسیدن بسالهای بسیار ادخل بصیغه مضارع معلوم متکلم وحده از باب نصر است باء در بها برای
تعدیه است اذا ادخل بها بصیغه مضارع معلوم متکلم وحده از باب نصر است و اذا گاهی داخل مضارع میشود و شاید که همزه
ادخل از تصرف کاتبان باشد و دخل بصیغه ماضی غایب مجهول از باب نصر باشد و بها نایب فاعل باشد و بر هر تقدیر باء برای تعدیه
است الخضاب بکسر خاء با نقطه و تخفیف ضاد با نقطه و الف و باء یک نقطه رنگ ریش و مانند آن الکبر بکسر کاف و فتح
باء یک نقطه و راء بی نقطه سالدار شدن ادخلت بدال بی نقطه و خاء با نقطه بصیغه ماضی مخاطب باب تفعیل است از [illegible]

دخول و

دخول و آوردن کسی را بامر دخول و مانند آن ضمیر مرهم راجع بمردم زن است ان تقدیر بان است یعنی شنیدم مردی
و او میگفت بامام محمد باقر علیه السلام را که قربانت شوم بدرستی که من مردیم که بتحقیق سالدار شدم و بتحقیق خواستم زنی را که بکر
کوچک است و داخل نکرده ام او را در خانه خود و من میترسم چون داخل کنم او را بر خود پس ببیند مرا از اینکه ناخوش شمرد مرا برای
رنگ ریش من و سالداری من پس گفت امام محمد باقر علیه السلام که چون مهیا دخول کنی او را پس امر کن مردم او را پیش از آنکه برسد
بسوی تو باینکه او باشد وضو ساخته بعد از آن تو مرس بسوی او تا آنکه وضو سازی و گزاری دو رکعت اصل ثم تحمد
الله و صل علی محمد و آل محمد ثم ادع الله و مر من معها ان یؤمنوا علی دعائک اللهم ارزقنی الفها — وقل
و ودها و رضاها و رضنی بها ثم اجمع بیننا اجتماع و آنس ائتلاف فانک تحب الحلال و — باحسن
تکره الحرام ثم قال و اعلم ان الالف من الله و الفرک من الشیطان لیکره ما احل الله شرح
ان یؤمنوا بصیغه همزه و نون بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعیل است الف هر دو جا بکسر همزه و سکون لام و فاء است
ودها بضم واو و تشدید دال بی نقطه است رضاها بکسر راء و الف مقصوره است رضنی بفتح راء بی نقطه و تشدید ضاد با نقطه
مکسوره بصیغه امر معتل اللام واوی باب تفعیل است آنس بفتح همزه و فتح سین بی نقطه و تشدید راء بی نقطه فعل التفضیل است
ایتلاف بیاء منقلب از همزه و فاء مصدر باب افتعال مضاف الیه است الفرک بکسر و فتح فاء و سکون راء بی نقطه دشمنی یعنی بعد
از آن تعظیم الله تعالی کن بسپاس و مانند آن و درود کن بر محمد و اوصیای محمد بعد از آن دعا کن الله تعالی را و امر کن جمعی را
که با آن زنند باینکه آمین گویند بر دعای تو و بگو خدایا روزی کن مرا الفت او و دوستی او و راضی بودن او و
راضی کن مرا با او و بعد از آن جمع کن میان ما بهتر اجتماعها و خوشحال کننده تر الفتی چه بدرستی که تو دوست میداری حلال را — بایکدیگر
و ناخوش میشمری حرام را بعد از آن امام گفت آنرا در اکه و بدانکه الفت میان مرد و زن از جانب الله تعالی است و
دشمنی میان مرد و زن از جانب شیطان است برای اینکه ناخوش شمرده شود آنچه حلال کرد الله تعالی دوم اصل قال لی
ابو عبد الله علیه السلام اذا تزوج احدکم کیف یصنع قلت لا ادری قال اذا هم بذلک
فلیصل رکعتین و یحمد الله ثم یقول اللهم انی ارید ان اتزوج فقدر لی من النساء اعفهن
فرجا و احفظهن لی فی نفسها و فی مالی و اوسعهن رزقا و اعظمهن برکة و قدر لی ولدا طیبا
تجعله خلفا صالحا فی حیوتی و بعد موتی شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلام که چون خواستگاری زن
کند یکی از شما چون میکند گفتم که نمیدانم امام گفت که چون قصد کند آنرا پس باید که گزارد دو رکعت باید که سپاس گوید
الله تعالی را بعد از آن میگوید که خدایا بدرستی که من میخواهم اینکه خواستگاری زن کنم پس تقدیر کن برای من از زنان
عفیف تر ایشان را باعتبار فرج و نگاهدارنده تر ایشان را برای من در خودش و در مال من و فراخ تر ایشان را باعتبار
روزی و بزرگتر ایشان را باعتبار برکت و تقدیر کن برای من فرزند پاکیزه را که گردانی او را جانشین صالح در زندگی من
و بعد از مردن من [illegible] عن ابی جعفر علیه السلام قال من اراد ان یحبل له فلیصل رکعتین بعد الجمعة
یطیل فیهما الرکوع و السجود ثم یقول اللهم انی اسألک بما سألک به زکریا اذ قال رب لا
تذرنی فردا و انت خیر الوارثین اللهم هب لی ذریة طیبة انک سمیع الدعاء اللهم باسمک
استحللتها و فی امانتک اخذتها فان قضیت فی رحمها ولدا فاجعله غلاما و لا تجعل للشیطان فیه

نبیّاً ولا تشرکا فحُبِل بحای بی نقطه و با یک نقطه بصیغه مضارع غایب مجهول باب علم است الحبل بفتح حا و فتح با آبستنی از باب
فاعلت یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلم گفت هر که خواهد پسر بهمرسد که آبستنی برای او شود پس باید که گزارد دو رکعت
بعد از فریضه ظهر آدینه بر جائی که دراز کند در آن دو رکعت رکوع را و سجود را بعد از آن میگوید که خدایا بدرستی که من طلب میکنم
از تو بحرمت آن زکریا وقتی که گفت در سوره انبیا است که ای صاحب کل اختیار من مگذار مرا تنها و تو بهترین میراث یابندگانی
خدایا ببخش برای من اولادی پاکیزه بدرستی که تو بغایت شنوای دعائی خدایا بنام تو حلال شمردم او را و در پیمان تو گرفتم
او را پس اگر قرار دهی در رحم او فرزندی پس بگردان او را پسری و مگردان برای شیطان در او حظی و افزونه شرکتی
اندک باب صد و چهل باب النوادر در شرح این باب بیان احادیث تازه کمیاب است و در این باب یازده حدیث است اول
اصل عن ابن اذینة عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال ما تروی هذه الناصبة فقلت جعلت فداک
فی ماذا فقال فی اذانهم و رکوعهم و سجودهم فقلت انهم یقولون ان ابی بن کعب رآه فی النوم فقال
کذبوا فان دین الله عز و جل اعز من ان یری فی النوم قال فقال له سدیر الصیرفی جعلت فداک
فاحدث لنا من ذلک ذکرا شرح اذینه بضم همزه و فتح ذال با نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و نون الناصبة بنون و
الف و کسر صاد بی نقطه و با یک نقطه مؤنث ناصب بمعنی کسی که عداوت اهل البیت علیهم السلم دارد و کسی که بتعیین امام راضی نبوده به
بیعت و بیعتی مانند آن ببشمرد و حاصل هر دو یکیست و تأنیث برای اینست که موصوف آن جماعت است و جمع آن نواصب است
مثل رافضه و روافض ابی بضم همزه و فتح با یک نقطه و تشدید یا دو نقطه در پایین است ضمیر بارز در راه راجع بمجموع اذان و رکوع
و سجود است و مراد اینست که این عدد فصول اذان که مشهور است و اینکه در نماز در برابر هر رکوعی دو سجود است ابی بن کعب
در خواب دید برای رسول الله صلی الله علیه و آله حکایت خواب خود کرد و او حکم کرد از روی خواب او ابن جوزی که از مخالفانست
در کتاب تلقیح در سال اول هجرت گفته که و در آن بهار ای عبد الله بن زید الانصاری الاذان و علمه بلالا پس آنکه ابی بن کعب او را در خواب
دیده باشد مذهب بعض مخالفانست و گذشت در حدیث اول و دوم باب هجدهم که باب بدء الاذان و الاقامة و فضلهما و ثوابهما
بیان کیفیت ابتدای اذان مشهور سدیر بفتح سین بی نقطه و کسر دال بی نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و را بی نقطه است الصیرفی
بفتح صاد بی نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و فتح را بی نقطه و فا و تشدید یا دو نقطه در پایین صراف احدث بحا بی نقطه و
دال بی نقطه و ثا سه نقطه بصیغه امر باب افعال است الاحداث تازه کردن چیزی من برای تبعیض است مشار الیه ذلک روایت
در اذان و رکوع و سجود است الذکر بکسر ذال با نقطه و سکون کاف و را بی نقطه سخنی که متحکم باشد بمعنی که احتمال خطا
در آن نباشد یعنی روایت است از عمر بن اذینه از امام جعفر صادق علیه السلام ابن اذینه گفت که امام گفت که چه روایت
میکنند این طایفه ناصبه پس گفتم که قربانت شوم در چه چیز پس امام گفت که در اذان ایشان و رکوع ایشان و سجود ایشان پس گفتم
بدرستی که ایشان میگویند که بدرستی که ابی بن کعب انصاری دید آنچه را که مذکور شد در خواب پس امام گفت که دروغ گفتند چه
بدرستی که حکم الله عز و جل عزیزتر و کمیابتر از آنست که دیده شود در خواب ابن اذینه گفت که پس گفت امام را سدیر
صیرفی که قربانت شوم پس تازه کن برای ما از جمله روایت در اذان و رکوع و سجود سخنی متحکم را فقال ابو عبد الله
علیه السلم ان الله عز و جل لما عرج بنبیه صلی الله علیه و آله الی سمواته السبع اما اولیهن فبارک
علیه و الثانیة علمه فرضه شرح لما بفتح لام و تشدید میم و الف بمعنی حین است مضاف بجمله عامل آن بارک علیه

آنچه طلب کنی از تو بحرمت

جعلت

وعلمه فرضه است

وعلمه فرضه است عرج بعین بی نقطه و را بی نقطه و جیم بصیغه ماضی معلوم باب نصر است بنبیه بیا یک نقطه حرف جر است که برای تعدیه است
اما بفتح همزه و تشدید میم و الف برای تفصیل است و ترک تکرار آن در جمله دوم برای ظهور است مثل فاما الذین فی قلوبهم زیغ
تا قوله و الراسخون فی العلم یقولون و بیان شد در کتاب الایمان و الکفر در شرح حدیث اول باب هفدهم که باب بعد از انست
و مقدم است بر باب فی ان الایمان مبثوث لجوارح البدن کلها و اولی بضم همزه و سکون واو و لام و الف مقصوره تقدیرا
و ظرف زمانست و عامل آن نیز بارک است نظیر فاما الیتیم فلا تقهر و موصوف آن عرجه است که مصدر و نایب ظرف زمانست
و براین قیاس است الثانیة که منصوبست و عامل آن علمه است ضمیر اولیهن راجع است بمصدر عرج باعتبار اینکه معلوم است از خارج
که آن دو عرجه است چنانچه در سوره النجم است که و لقد رآه نزلة اخری عند سدرة المنتهی و بیان شد در کتاب التوحید در شرح
حدیث دوم باب نهم که باب فی ابطال الرؤیة است و گذشت در کتاب الحجة در حدیث سیزدهم مولد النبی که سال ابو بصیر ابا عبد الله
علیه السلم و انا حاضر فقال جعلت فداک کم عرج برسول الله صلی الله علیه و آله فقال مرتین و ارجاع ضمیر جمع بمفردی که تثنیه
باشد معروفست مثل آیت سوره ص و هل اتیک نبؤ الخصم اذ تسوروا المحراب اذ دخلوا علی داود ففزع منهم قالوا لا تخف خصمان
بغی بعضنا علی بعض چنانچه استعمال صیغه جمع در اثنین معروفست مثل آنچه گذشت در کتاب الحیض در حدیث اول باب ما یجب علی الحایض
و المستحاضة که سن لها الاقرار و ادناه حیضتان و میتواند بود که ضمیر راجع بسموات السبع باشد و اضافه در اولیهن از قبیل اضافه
جزء بکل نباشد بلکه از قبیل اضافه متعلق بچیزی بآن چیز باشد بارک علیه با یک نقطه اشارتست بتعیین اوصیا از اهل بیت او و فرض
طاعت ایشان چنانچه معلوم میشود از فقرات متعدده در تتمه حدیث مثل و الرحمة و البرکات انت و اهل بیتک زیرا که برکت
اهل بیت او دین او باقی میماند تا روز قیامت علمه بصیغه ماضی معلوم باب تفعیل است و ضمیر مستتر راجع بالله تعالی است و ضمیر بارز منصوب
راجع بنبی است فرضه بفتح فا و سکون را بی نقطه و ضاد با نقطه و ضمیر راجع بنبی است و اضافه برای عهد خارجیست بمعنی فرضی که در
فروع این شریعت است و اشارتست باینکه فرض در فروع مختلف میشود باختلاف شرایع انبیا بخلاف فرض در اصول دین
الفرض تکلیفی که مخالفت آن باعث استحقاق عذاب اخروی میشود و ظاهر این کلام اینست که عرجه اولی در مکه واقع شده باشد
و عرجه ثانیه در مدینه واقع شده باشد بنابر آنچه گذشت در کتاب الایمان و الکفر در حدیث اول باب هفدهم که در ابتدای این شریعت
که در مکه بود عذابی بر غیر شرک مقرر نبوده و آخر بهم رسیده در مدینه و شرک انکار توحید حقیقی است خواه بانکار ربوبیت و خواه
بانکار رسالت و خواه بانکار وصایت و خواه بانکار غیر آن از اصول دین مثل عدم جواز حکم بظن و آنچه گفتیم مؤید اینست
که سوره النجم مدنیه باشد چنانچه مذهب بعضی است و در تفسیر مجمع البیان مذکور است یعنی پس گفت امام جعفر صادق علیه السلم
که بدرستی که الله عز و جل وقتی که بالا برد پیغمبر خود را بسوی هفت آسمان خود اما در اول آن بالا بردنها پس برکت کرد بر او
باین معنی که تعیین وصایت امیر المؤمنین و سایر اوصیا از اهل بیت او تا روز قیامت کرد و در عرجه دوم از آن عروجها تعلیم
کرد او را فرض او فانزل الله محملا من نور فیه اربعون نوعا من انواع النور کانت محدقة
بعرش الله تغشی ابصار الناظرین اما واحد منها فاصفر فمن اجل ذلک اصفرت الصفرة و واحد
منها احمر فمن اجل ذلک احمرت الحمرة و واحد منها ابیض فمن اجل ذلک ابیض البیاض و الباقی
علی سائر عدد الخلق من النور فالالوان فی ذلک المحمل حلق و سلاسل من فضة شرح فا در فانزل برای
تفصیل و بیان عرجه ثانی است و برای تعقیب نیست زیرا که این نزول پیش از عرجه اولی و مقدمه آن بوده بقرینه باقی کلام محمل

محمد صلی الله علیه وآله وقالوا وقد بعث قال نعم قال النبی صلی الله علیه وآله فخرجوا الی شبه
المعانیق فسلموا علی وقالوا اقرا اخاك السلام قلت اتعرفونه قالوا وکیف لا نعرفه وقد اخذ میثاقك
ومیثاقه ومیثاق شیعته الی یوم القیمة علینا وانا لنتصفح وجوه شیعته فی کل یوم ولیلة خمسا
یعنون فی کل وقت صلوة قال ثم زادنی ربی اربعین نوعا من انواع النور لا یشبه الانوار الاولی
شرح عرج بصیغهٔ مجهول از باب نصر است و بتقدیر قولست یا مبنی بر تغلیب حال المحکی بر حال الحکایة است قربت بقاف و راء بی‌نقطه
و باء یک نقطه بصیغهٔ ماضی معلوم متکلم وحده از باب حسن است فاجتمعت مشتمل بر اختصار است و تقدیر ثم فتحت ابواب السماء الثانیة
فاجتمعت الملائکة است نظیر آنچه گذشت در آسمان اول وقد بعث بتقدیر استفهام برای محض اظهار خوشحالی یا برای محض تعجب است
ومیتواند بود که برای استفهام حقیقی باشد زیرا که نبوت او پیش از رسالت او بوده بمدتی چنانچه گذشت در کتاب الحجة در شرح حدیث
سیوم از باب سیوم که باب الفرق بین الرسول والنبی والمحدث است و همچنین بلوغ او بحد تکلیف و قابلیت علم پیش از نبوت او بوده
پس ممکنست که رسالت او را بلکه نبوت او را هنوز ندانسته باشند اگرچه قابلیت علم او را و آمدن او بمعراج دانسته باشند شبه
بکسر شین و سکون باء یک نقطه منصوب و حال از ضمیر خرجوا است المعانیق بفتح میم و عین بی‌نقطه و الف و کسر نون و سکون یاء دو نقطه
در پایین و قاف جمع معنقه بکسر میم و سکون عین و فتح نون و قاف کوههای ریگ و قیاس اینست که مفرد آن معناقه
با الف میان نون و قاف باشد لیکن مستعمل نشده و این اشارتست بانکه کثرت عدد هر فوج از افواج این ملائکه بیشتر از کثرت
افواج ملائکه آسمان اول بود یعنی و بالا برده شدم سوی آسمان دوم پس وقتی که نزدیک رسیدم بنسبت بدر آسمان دوم متفرق
شدند ملائکه سوی کنارهای آسمان دوم و افتادند سجده کنان و گفتند بغایت منزه است بغایت پاکیزه است صاحب کل اختیار
ملائکه و روح که مذکور است در سورهٔ القدر و بیان شد در کتاب الحجة در حدیث ششم باب الروح التی یسدد الله بها الائمة علیهم السلم
که باب پنجاه و ششم است چه بسیار میماند این نور بنور صاحب کل اختیار ما پس گفت جبرئیل علیه السلم اشهد ان لا اله الا الله
اشهد ان لا اله الا الله پس جمع شدند آن ملائکه و گفتند که ای جبرئیل کیست این شخص با تو گفت این محمد است صلی الله علیه وآله
و ملائکه گفتند که و آیا مبعوث شد جبرئیل گفت که آری گفت نبی صلی الله علیه وآله که پس ملائکه بیرون آمدند سوی من مانند کوههای
ریگ پس سلام کردند بر من و گفتند که برسان برادر ترا اسلام ما گفتم آیا میشناسید او را گفتند و چون نمی‌شناسیم او را و حال
آنکه بتحقیق گرفته شد پیمان دوستی تو و پیمان دوستی او و پیمان دوستی شیعه او تا روز قیامت بر ما و بدرستی که ما هر آینه
وامیرسیم بتفصیل رویهای شیعه او را در هر روزانه شبی پنج بار میخواستند وارسیدن در هر وقت نماز زیرا نبی صلی الله علیه وآله
گفت که بعد از آن زیاد داد مرا صاحب کل اختیار من چهل نوع از انواع نور که مانند نبود نورهایی را که سابق بود یا یعنی
که از جنس دیگر بود اصل ثم عرج بی الی السماء الثالثة فنفرت الملائکة وخرت سجدا وقالت سبوح قدوس
رب الملائکة والروح ما هذا النور الذی یشبه نور ربنا فقال جبرئیل علیه السلام اشهد ان محمدا
رسول الله اشهد ان محمدا رسول الله فاجتمعت الملائکة وقالت مرحبا بالاول ومرحبا بالآخر
ومرحبا بالحاشر ومرحبا بالناشر محمد خیر النبیین وعلی خیر الوصیین مرحبا بفتح میم و سکون راء
بی‌نقطه و فتح حاء بی‌نقطه و باء یک نقطه بصیغهٔ مصدر میمی از باب علم و حسن مفعول فعل محذوفست بتقدیر لقیت مرحبا المرحب و سعة حال
با برای ملابست و ظرف صفت مرحبا است صاحب قاموس گفته مرحبا و سهلا ای صادفت سعة و میتواند بود که مرحبا اسم

مکان‌ها بشد

مکانها شده و حاصل هر دو یکیست استعمال اول در نبی صلی الله علیه وآله باعتبار اینست که او اول مخلوقاتست یعنی که باقی مخلوقات
بطفیل او مخلوق شده هرچند که بعضی از انها سابق زمانی باشد پس اول پیغمبران نیز خواهد بود و استعمال آخر باعتبار اینست که بعد از او
دیگر پیغمبری نخواهد بود الحاشر بحاء بی‌نقطه و شین با نقطه و راء بی‌نقطه بصیغهٔ اسم فاعل از باب نصر و ضرب جمع کننده و مراد اینجا اینست
که او جامع جمیع علوم و کمالات انسانیه است ابن اثیر در نهایه گفته فی اسماء النبی صلی الله علیه السلم قال ان لی اسماء وعد فیها انا
الحاشر هو الذی یحشر الناس خلفه وعلی ملته دون ملة غیره وقوله ان لی اسماء اراد ان هذه الاسماء التی عدها مذکورة فی
کتب الله المنزلة علی الامم التی کذبت بنبوته حجة علیهم الناشر بنون و شین با نقطه و راء بی‌نقطه بصیغهٔ اسم فاعل از باب نصر و ضرب
متفرق کننده و مراد اینجا اینست که تعلیم میکند وصی خود را بر وجهی که جمیع علوم و کمالات او در اوصیای او بهم رسد سوای
نبوت و شاید که اشارت باین استثنا باشد قول ملائکه که محمد خیر النبیین و علی خیر الوصیین یعنی بعد از ان بالا برده شدم
سوی آسمان سیوم پس متفرق شدند ملائکه مانند آنچه در آسمان اول و دوم بود و افتادند سجده کنان و گفتند بغایت
منزه است بغایت پاکیزه است صاحب کل اختیار ملائکه و روح چیست این نوری که میماند بنور صاحب کل اختیار ما پس
گفت جبرئیل علیه السلام اشهد ان محمدا رسول الله اشهد ان محمدا رسول الله پس جمع شدند ملائکه مانند آنچه مذکور شد در آسمان
اول و دوم و گفتند که خوشی و وسعت باد با اول مخلوقات خوشی و وسعت باد با آخر انبیا و خوشی و وسعت باد با جمع کننده کمالات
و خوشی و وسعت باد با پهن کننده کمالات در اوصیا محمد بهترین پیغمبرانست علی بهتر اوصیا است اصل قال النبی صلی الله
علیه وآله وسلم ثم سلموا علی وسالونی عن اخی فقلت هو فی الارض افتعرفونه قالوا وکیف
لا نعرفه وقد نحج البیت المعمور فی کل سنة وعلیه رق ابیض فیه اسم محمد واسم علی والحسن
والحسین والائمة وشیعتهم الی یوم القیمة وانا لنبارك علیهم فی کل یوم ولیلة خمسا یعنون فی
کل وقت صلوة ویمسحون رؤسهم بایدیهم قال ثم زادنی ربی اربعین نوعا من انواع النور لا
یشبه تلك الانوار الاولی شرح الرق بفتح و کسر راء بی‌نقطه و تشدید قاف صحیفه سفید که چیزی بران نوشته
میشود پس ذکر ابیض برای مبالغه است فیه اسم محمد تا آخر اشارتست بتفسیر آیت سورهٔ الطور که وکتاب مسطور فی رق منشور
والبیت المعمور نبارك بکسر راء بی‌نقطه است یعنون تا بایدیهم کلام امام جعفر صادق یا کلام نبی علیهما السلم است یعنی گفت نبی
صلی الله علیه وآله وسلم که بعد از ان سلام کردند بر من و پرسیدند مرا از حال برادرم پس گفتم که او در زمین است آیا پس
می‌شناسید او را گفتند و چون نمی‌شناسیم او را و حال آنکه بتحقیق الحج میکنیم بیت معمور را در هر سال و بر بیت معمور است
صحیفه بغایت سفید که در آنست نام محمد و نام علی و حسن و حسین و باقی ائمه و شیعهٔ ایشان تا روز قیامت و بدرستی که ما هر آینه
برکت فرود می‌آوریم بر شیعهٔ ایشان در هر روزانه شبی پنج بار میخواستند فرود آوردن برکت را در وقت هر نمازی و
میمالند سرهای شیعه را بدستهای خود برای برکت در آن پنج وقت نبی صلی الله علیه وآله گفت که بعد از ان زیاد داد مرا
صاحب کل اختیار من چهل نوع از نوعهای نور که مانند نبود آن نورهای سابق را یعنی که از جنس دیگر بود اصل ثم
عرج بی حتی انتهیت الی السماء الرابعة فلم تقل الملائکة شیئا وسمعت دویا کانه فی الصدور
فاجتمعت الملائکة ففتحت ابواب السماء وخرجت الی شبه المعانیق فقال جبرئیل علیه السلام
حی علی الصلوة حی علی الصلوة حی علی الفلاح حی علی الفلاح فقالت الملائکة صوتان مقرونان

سمعوفان فقال جبرئیل قد قامت الصلوة قد قامت الصلوة فقالت الملئکة هی لشیعته علیه السلم
الی یوم القیمة شرح لم تقل الملئکة شیئا مبنی بر اینست که چون این ملائکه ساکنان آسمان چهارم اند و بیت معمور که در لوح علم
بکاینات در آنست در انجاست مطلع بوده اند که خواهد آمد پس تعجبی نداشته اند و از این ظاهر میشود که اگر کسی به بیت معمور
رسد مانند آنست که بهفت آسمان رسیده باشد و لهذا امام علیه السلم در سابق گفت الی السموات السبع و اینجا اکتفا بذکر
رسیدن نبی صلی الله علیه و آله به بیت معمور الدوی بفتح دال بی نقطه و کسر واو و تشدید یا دو نقطه در پایین آوازی که در هم
باشد بمعنی که مرکب از آوازها باشد و اینجا عبارتست از تسبیح ملائکه که بر دور بیت معمور طواف میکنند الصدد بضم صاد بی نقطه
و ضم دال بی نقطه و سکون واو و را بی نقطه مصدر باب نصر و ضرب رجوع یا جمع صدر بفتح صاد و فتح دال که اسم مصدر است
از همان باب مثل اسد و اسود و از دوم است طواف الصدر بمعنی طواف الوداع و بر هر تقدیر مقصود اینست که آن غلغله
ملائکه از جای خود بیرون می آمد و نزدیک من میشد بسبب اینکه ملائکه که بر دور بیت معمور در طواف بودند قصد استقبال
من کردند صوتان عبارتست از حی علی خیر العمل الصلوة و حی علی الفلاح و آن خبر مبتدای محذوف است بتقدیر هذان صوتان
المقرونان بقاف و را بی نقطه و نون بصیغه اسم مفعول باب نصر و جفت یکدیگر و این اشارتست باینکه حی علی الصلوة
و حی علی الفلاح هرگز از یکدیگر جدا نخواهد شد بخلاف ما بعد آن زیرا که میان آن و میان این دو فقره فاصله حی علی
خیر العمل واقع خواهد شد معروفان بعین بی نقطه و را بی نقطه و فا بصیغه اسم مفعول باب ضرب اشارتست باینکه این
دو آواز از مخالفان منکر نخواهند شد بخلاف آنچه بعد از آنها فاصله خواهد شد ضمیر هی راجعست بالصلوة و مراد اینست که
نماز مخالفان هرگز صحیح نخواهد بود ضمیر شیعته راجع بامیر المؤمنین علیه السلم است اگرچه مذکور نیست در لفظ یا راجع بنبی علیه السلم است
و حاصل هر دو یکیست یعنی بعد از آن بالا برده شدم تا آنکه رسیدم بآسمان چهارم پس نگفتند ملائکه آنجا چیزی و شنیدم غلغله
که گویا که آن غلغله در رجوع ملائکه از بیت معمور بود پس جمع شدند آن ملائکه که در آسمان چهارم بودند پس گشوده شد درهای آسمان
چهارم و ملائکه بیرون آمدند بسوی من مانند کوههای ریگ پس گفت جبرئیل علیه السلام حی علی الصلوة حی علی الصلوة حی علی الفلاح
حی علی الفلاح پس گفتند ملائکه که اینها دو آوازست که وصل کرده شده خواهد بود و همیشه شناخته شده خواهد بود همیشه پس گفت
جبرئیل که قد قامت الصلوة قد قامت الصلوة پس گفتند ملائکه که آن نماز که قایم شد و صحیح است برای شیعه اوست تا روز
قیامت اصل ثم اجتمعت الملئکة و قالت کیف ترکت اخاک فقلت لهم و تعرفونه قالوا نعرفه
و شیعته و هم نور حول عرش الله و ان فی البیت المعمور لرقا من نور فیه کتاب من نور فیه
اسم محمد و علی و الحسن و الحسین و الائمة علیهم السلم و شیعتهم الی یوم القیمة لا یزید فیهم رجل
و لا ینقص منهم رجل و انه لمیثاقنا و انه لیقرأ علینا کل یوم جمعة شرح مراد بملائکه اینجا ملائکه آسمان پنجم
و آسمان ششم و آسمان هفتم است مراد اینست که چون من بآسمان چهارم که بیت معمور در آنجاست رسیدم از آنجا نزول کردند
برای ملاقات من یعنی بعد از آن جمع شدند ملائکه پس گفتند چگونه حال در گذاشتی برادر خود را پس گفتم ایشان را آیا می شناسید
او را گفتند که می شناسیم او را و شیعه او را و ایشان نوری اند در دور عرش الله تعالی و بدرستی که در بیت معمور هر آینه صحیفه سفیدیست
از نور در آن نوشته است از نور در آن نوشته است اسم محمد و علی و حسن و حسین و باقی ائمه علیهم السلم و شیعه ایشان تا روز قیامت
زیاد نمیشود در ایشان همه و شیعه ایشان مردی و کم نمیشود از ایشان مردی یعنی که در آن صحیفه مکتوب تغییری نخواهد شد

و بدرستی که آن مکتوب پیمان ماست و بدرستی که آن مکتوب خوانده میشود بر ما در هر روز جمعه اصل ثم قیل لی ارفع رأسک
یا محمد فرفعت رأسی فاذا اطباق السماء قد خرقت و الحجب قد رفعت ثم قیل لی طأطئ رأسک انظر
ما تری فطأطأت رأسی فنظرت الی بیت مثل بیتکم هذا و حرم مثل حرم هذا البیت لو القیت شیئا
من یدی لم یقع الا علیه فقیل لی یا محمد ان هذا الحرم و انت الحرام و لکل مثل مثال شرح الاطباق
بفتح همزه و سکون طای بی نقطه و بای یک نقطه و الف و قاف جمع طبق بفتح طا و فتح با پرده ما خرقت بخا با نقطه و را بی نقطه و قاف
بصیغه ماضی مجهول باب نصر و ضرب است الخرق بفتح خا و سکون را شکافتن و دریدن الحجب بضم حای بی نقطه و ضم جیم و بای یک نقطه
جمع حجاب بکسر حا پرده های دیدن رفعت برا بی نقطه و فا و عین بی نقطه بصیغه ماضی مجهول باب منع است طأطئ بفتح طای
بی نقطه و سکون همزه و کسر طای بی نقطه دوم و سکون همزه دوم بصیغه امر باب فعلله است الطأطأة فرود آوردن سر و مراد
اینجا برگردانیدن سر است بحالت اصلی که نه رو ببالا باشد و نه رو بپایین ظاهر فنظرت تا آخر اینست که نبی صلی الله علیه و آله
در وقتی که مأمور شده برفع رأس در حرم بیت معمور بوده لیکن آنرا ندیده برای اینکه نوعی از پرده از چشم او برداشته نشده بوده
هنوز و چون در وقت رفع رأس پرده ها برداشته شد از چشم او بعد از فرود آوردن سر آن حرم را دید و از این ظاهر میشود که
خرق اطباق و رفع حجب بسبب تغییری در سموات نیست بلکه بسبب تغییری در چشم نبی صلی الله علیه و آله است پس سبب آن تغییر شعاع
بصر او شکافت جمیع آسمانها را چنانچه شعاع چشم ما میشکافد شیشه نزدیک را و می بیند چیزی را که در پس آنست نزدیک است پس و
الحجب قد رفعت عطف تفسیرست برای اطباق السماء قد خرقت مراد اینست که هر چه در آن آسمانها بود دیدم تفصیل تا عبارتست
از بیت معمور مثل بکسر میم و سکون ثای سه نقطه مجرور و صفت بیت است بیتکم عبارتست از کعبه و صفت بیتکم است و حرم بفتح حای
بی نقطه و فتح را بی نقطه مجرور است بعطف بر بیت الحرم مسافتی که عظیم القدر شده باشد بسبب چیزی که در میان آن باشد
هذا البیت عبارتست از کعبه ظاهر مثل بیتکم هذا اینست که بیت معمور مساوی کعبه باشد در مساحت چنانچه مذکور شد در شرح حدیث
بیست و چهارم از باب الصلوة فی الکعبة و فوقها تا آخر که باب پنجاه و هشتم است ضمیر علیه راجع بحرم هذا البیت هذا اسم ان است
الحرم مرفوع و خبر ان است و حصری که مفهوم میشود از الف لام باعتبار اینست که در سموات مثل آن باعتبار فضیلت حرمی نیست
و انت بفتح همزه و سکون نون و فتح تای دو نقطه در بالا عطف بر هذا است الحرام بفتح حای بی نقطه و را بی نقطه و الف
عطف بر الحرم است الحرام آنچه عظیم القدر باشد در میان امثال خود مثل المسجد الحرام و مثل الشهر الحرام و حصری که مفهوم میشود
از الف لام باعتبار اینست که او در میان افراد انسان افضل از جمیع ما عدای خود است لکل با تنوین است و تنوین عوض مضاف
الیه است بتقدیر و لکل واحد منک و منه مثل بکسر میم و سکون ثای سه نقطه مرفوع و با تنوین و مبتدا است مثال بفتح میم و تشدید ثای
سه نقطه بصیغه مبالغه است از باب حسن بمعنی بغایت فاضل المثاله بفتح میم و تخفیف ثا فاضل بودن و نظیر اینست جمال
که بمعنی بغایت نیکوست و میتواند بود که مثال بمعنی بغایت مانند باشد و بر هر تقدیر مرفوع و صفت مثل است و مراد اینست
که حرم کعبه مانند است باین حرم و امیر المؤمنین علیه السلم مانند است بتو و هر دو آنها بغایت فاضل است یا بغایت مانند است یعنی
بعد از آن گفته شد مرا از جانب الله تعالی که بردار سر خود را یعنی که بالا نگاه کن ای محمد پس برداشتم سر خود را پس ناگاه
پوششهای آسمان بتحقیق شکافته شده بود و پرده های دیدن بتحقیق برطرف شده بود بعد از آن گفته شد مرا از جانب الله تعالی که
فرود آور سر خود را چنانچه بود نگاه کن که چه می بینی پس فرود آوردم سر خود را پس نگاه کردم بسوی خانه مانند این خانه شما و

و چی مانند حرم این خانه اگر می انداختم چیزی را از دست خود نمی افتاد مگر بر حرم این خانه پس گفته شد مرا از جانب الله تعالی که ای محمد بدرستی که
اینست حرم و تویی عظیم القدر و برای هر یکی مانند لیت بغایت فاضلی بغایت مانند اصل ثُمَّ أَوْحَى اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيَّ
يَا مُحَمَّدُ اُدْنُ مِنْ صَادٍ فَاغْسِلْ مَسَاجِدَكَ وَطَهِّرْهَا وَصَلِّ لِرَبِّكَ فَدَنَا رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
مِنْ صَادٍ وَهُوَ مَاءٌ يَسِيلُ مِنْ سَاقِ الْعَرْشِ الْأَيْمَنِ فَتَلَقَّى رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْمَاءَ بِيَدِهِ
الْيُمْنَى فَمِنْ أَجْلِ ذٰلِكَ صَارَ الْوُضُوءُ بِالْيَمِينِ شرح ادن بدال بی نقطه و ضم نون بصیغه امر معتل اللام واوی باب نصر است
صاد بصاد بی نقطه و الف و سکون دال بی نقطه است و کسر و فتح آن جایز است موافق بعض قرائات شاذه در اول سوره ص چنانچه گذشت
در کتاب العشرة در شرح حدیث پنجم باب یازدهم که باب التسلیم علی اهل الملل است المساجد بفتح میم و سین بی نقطه و الف و کسر جیم و دال
بی نقطه جمع مسجد بکسر میم و سکون سین و فتح جیم بصیغه اسم آلت باب نصر آلات سجده و آنها هفت عضو است پیشانی و کف دو دست
و دو زانو و سر دو پا یسیل بسین بی نقطه و یا دو نقطه در پایین بصیغه معلوم باب ضرب است الساق بسین بی نقطه و الف و قاف است
پایین چیزی مانند تنه درخت عرش اینجا نیز عبارت از تجلی است که بیان شد در شرح فانزل الله محملا تا آخر الایمن بفتح همزه و سکون
یا دو نقطه در پایین و فتح میم بصیغه افعل التفضیل مبارکتر و آن مجرور صفت العرش یا صفت ساق است و اول مبنی بر اینست که عرش
محل جلوس چهار کس از اولین و چهار کس از آخرین در آخرت میشود و دوم مبنی بر اینست که طینت محمد و آل محمد علیهم السلام از ساق عرش است
چنانچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث دوم و سیوم باب مولد الائمة علیهم السلام که باب نود و دوم است و در حدیث سیوم باب نود و
سیوم تلقی بتشدید قاف و الف بصیغه ماضی معلوم معتل العین یایی باب تفعل است التلقی فرا گرفتن چیزی یعنی بعد از آن وحی کرد
الله تعالی سوی من که ای محمد نزدیک شو بصاد پس بشو آلات سجده خود را و پاکیزه کن آنها را باین معنی که مبالغه کن در شستن
آنها مثل اینکه پاکیزه شود و نماز گزار برای صاحب کل اختیار خود پس نزدیک شد رسول الله صلی الله علیه و آله بنسبت
بصاد و آن آبی است که جاری میشود از پایین عرش که مبارکتر است پس فرا گرفت رسول الله صلی الله علیه و آله آن آب را بدست
راست خود پس از برای آن گردید وضو بدست راست باین معنی که مستحب شد برداشتن آب وضو بدست راست اصل ثُمَّ
أَوْحَى اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ أَنِ اغْسِلْ وَجْهَكَ فَإِنَّكَ تَنْظُرُ إِلَى عَظَمَتِي ثُمَّ اغْسِلْ ذِرَاعَيْكَ الْيُمْنَى وَالْيُسْرَى
فَإِنَّكَ تَلَقَّى بِيَدَيْكَ كَلَامِي ثُمَّ امْسَحْ رَأْسَكَ بِفَضْلِ مَا بَقِيَ فِي يَدَيْكَ مِنَ الْمَاءِ وَرِجْلَيْكَ إِلَى كَعْبَيْكَ
فَإِنِّي أُبَارِكُ عَلَيْكَ وَأُوطِئُكَ مَوْطِئًا لَمْ يَطَأْهُ أَحَدٌ غَيْرُكَ فَهٰذَا عِلَّةُ الْأَذَانِ وَالْوُضُوءِ شرح ضمیر غایب
در الیه مبنی بر تغلیب حال حکایت بر حال محکی است ان بفتح همزه و سکون نون مفسره است نظر در عظمت الله تعالی عبارت است از نظر
در آثار بزرگ از آثار قدرت الله تعالی چنانچه مذکور میشود در این حدیث که بعد از رفع راس از سجود اول عظمت دید و سجده
دیگر کرد یا عبارت است از رو کردن بجانب عرش الله تعالی ذراع بکسر ذال عبارت است از عضوی که از آرنج است تا سر انگشتان
دست تلقی بتشدید قاف و الف بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب تفعل بحذف یکی از دو تا است یا بصیغه مجهول باب تفعیل و بنا بر اول
کلامی مفعول است و مفعولی دیگر ندارد و بنا بر دوم کلامی مفعول دوم است و مفعول اول آن ضمیر مستتر در آنست که نایب
فاعل شده باشد بدان که برای استعاره است و ید اینجا عبارت است از ذراع چنانچه در آیت وضو است و بیان شد در کتاب الطهارة
در شرح حدیث پنجم باب هجدهم که باب حد الوجه الذی یغسل والذراعین و کیف یغسل است و این اشارت است باینکه تحریک دو
ذراع بجانب بالا و تکلم بر حرف اعلم و مانند آن مدد کار حضور گرفتن دل نماز گزار است بمعانی کلام الهی را در قرائت نماز و از اینجا

ظاهر میشود

ظاهر میشود اینکه تحریک عضدین در وقت رفع یدین بتکبیر در کار نیست مگر بقدر ضرورت بیان کعبین شد در کتاب الطهارة در
شرح حدیث پنجم باب هفدهم که باب صفة الوضوء است ابارک علیک ناظر است بمسح راس و اوطئک ناظر است بمسح رجلین
پس در کلام لف و نشر مرتب است اوطئک بواو و طا بی نقطه و همزه بصیغه مضارع معلوم متکلم وحده از باب افعال است الایطاء
کسی را بپای وا داشتن در مقامی موطئا بفتح میم و سکون واو و کسر طا بی نقطه و همزه مفعول دوم اوطئک است و عبارت است
از مقامی در روز قیامت و در بهشت که بغایت رفیع است و هیچ احدی از انبیا و اوصیای ایشان و شیعه ایشان در آن
مقام نیستند غیر نبی صلی الله علیه و آله و اوصیای وی علیهم السلام و شیعه ایشان و این منافات ندارد با اینکه مراتب آن مقام
بسیار تفاوت داشته باشد و مقام انبیای سابق بالا تر باشد از مقام بعض شیعه نبی آخر الزمان ظاهر این اینست که در زمان
انبیای سابق وضو متعلق بر جبین نبوده و ظاهر آنچه گذشت در کتاب الایمان والکفر در حدیث اول باب دوازدهم که باب
الشرایع است که و زاده الوضوء اینست که وضو اصلا در شرایع سابقه نبوده لم یطأه بفتح طا و سکون همزه بصیغه مضارع غایب
معلوم معتل الفاء واوی باب منع است غیر مرفوع و صفت احد است زیرا که غیر کسب تعریف باضافه نمیکند یا منصوب
و مانند مستثنای منقطع است مشار الیه هذا اذان مشهور و وضوی مشهور است که تفاوت دارد با اذانی که مذکور شد
زیرا که در اذان مذکور دو تکبیر از جمله چهار تکبیر در اول نبود و حی علی خیر العمل نبود و قد قامت الصلاة داخل بود و تکبیر و تهلیل در آخر نبود
و در وضوی مذکور شستن مساجد پیش از شستن و بعد شستن رو بود و شستن آنها در وضوی مشهور مشروع نیست اصلا نه بعنوان فرض
و نه بعنوان استحباب علت بفتح عین بی نقطه و تشدید لام در اصل بمعنی آشامیدن بعد از آشامیدنی دیگر است و مراد اینجا
عبادتیست که ناسخ عبادت دیگر است یعنی بعد از آن وحی کرد الله عز و جل سوی او که بشو روی خود را چه بدرستی که نظر میکنی
سوی بزرگ آثار قدرت من بعد از آن بشو دو ذراع خود را که راست و چپ است چه بدرستی که تو فرا میگیری باین معنی که در
دل خود جا میدهی بهر دو دست خود کلام مرا بعد از آن مسح کن سر خود را بزیادتی آنچه باقی مانده در دست تو از آب و
مسح کن دو پای خود را تا دو بجلهای توجه بدرستی که برکت فرود می آورم بر سر تو و بر پای میدارم و میرسانم ترا بمقامی که پا
نگذاشته است آنرا هیچ یک غیر تو پس این که مشهور است دوم اذان و وضو است مراد اینست که بوحی دوم است که ناسخ وحی
اول است معقول نیست قول مخالفان که سابقا مذکور شد زیرا که ناسخ حکم الهی خواب مردم نمیشود اصل ثُمَّ أَوْحَى
اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ يَا مُحَمَّدُ اسْتَقْبِلِ الْحَجَرَ الْأَسْوَدَ وَكَبِّرْنِي عَلَى عَدَدِ حُجُبِي فَمِنْ أَجْلِ ذٰلِكَ صَارَ
التَّكْبِيرُ سَبْعًا لِأَنَّ الْحُجُبَ سَبْعٌ فَافْتَتِحْ عِنْدَ انْقِطَاعِ الْحُجُبِ فَمِنْ أَجْلِ ذٰلِكَ صَارَ الْافْتِتَاحُ سُنَّةً
وَالْحُجُبُ مُتَطَابِقَةٌ بَيْنَهُنَّ بِحَارُ النُّورِ وَذٰلِكَ النُّورُ الَّذِي أَنْزَلَهُ اللّٰهُ عَلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَمِنْ
أَجْلِ ذٰلِكَ صَارَ الْافْتِتَاحُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ لِافْتِتَاحِ الْحُجُبِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ فَصَارَ التَّكْبِيرُ سَبْعًا وَالْافْتِتَاحُ
ثَلَاثًا شرح الحجر الاسود عبارت است از آنچه در بیت معمور است و نظیر حجر اسود کعبه است که در رکن کعبه واقع شده در جانب مشرق
نزدیک در کعبه و امر باستقبال آن مبنی بر اینست که نبی صلی الله علیه و آله در آن وقت در موضعی بوده از حرم بیت معمور که استقبال
او حجر اسود را استقبال وسط بیت معمور بوده یا مبنی بر اینست که رکن حجر اسود اشرف ارکانست حجب عبارت است از هفت
آسمان که هر یکی مانند خیمه ایست نسبت باهل زمین پس مانند حجابی است برای اهل زمین فافتتح بفا و تا دو نقطه در بالا و حا بی نقطه
بصیغه امر باب افتعال است و این تتمه کلام الهی است پس مقدم بر آن که کلام الهی نیست جمله معترضه است الافتتاح گشوده

و شروع در چیزی کردن و گشودن و هر سه اینجا مناسب است و بر هر تقدیر استعاره شده برای فاصله کردن میان دو چیز که متصل
بیکدیگر باشند متصل بیکدیگر است مثل گفتن وجهت وجهی تا آخر که مذکور شد در حدیث ششم باب بیستم بعد از تکبیر هفتم و پیش از
قرائت الف لام الافتتاح برای عهد خارجیست و اشارتست بافتتاح بعد از انقطاع حجب که وجهت وجهی تا آخر است الحجب
مبتدا است متطابقة خبر مبتدا است التطابق اتصال و چیزی بیکدیگر در همه جوانب و این جمله تا آخر برای بیان سر افتتاح در
اثنای هفت تکبیر است و برای بیان وجه تسمیه افتتاح است زیرا که بنابراین تکبیرات مانند چیزهای متصل بیکدیگر است که فاصله
در میان آنها عارض شده باشد بیت عبارتست از آسمان چهارم که بیت معمور آنجاست فی ذلک مبتدا است و مشارالیه آن
بحار النور است النور خبر مبتدا است الافتتاح دوم عبارتست از افتتاحی که غیر آنست که مذکور شد پس افتتاح فی الحقیقة چهار بار است
زیرا که در صدر این حدیث مذکور شد که نور بر محمد صلی الله علیه و آله چهار بار فرود آمد و ظاهر احادیث کافی در چهار افتتاح این
ترتیب است که اول بعد از سه تکبیر باشد و آن اینست اللهم انت الملک الحق تا آخر و بیان شد در حدیث ششم باب بیستم و دوم
بعد از تکبیر پنجم باشد و آن اینست لبیک و سعدیک تا آخر و آن نیز بیان شد در حدیث ششم باب بیستم و سیوم بعد از تکبیر
ششم باشد و آن اینست اللهم انی اتوجه الیک بمحمد و آل محمد و اقدمهم بین یدی صلواتی و اتقرب بهم الیک فاجعلنی
بهم عندک وجیها فی الدنیا و الآخرة و من المقربین مننت علی بمعرفتهم فاختم لی بطاعتهم و معرفتهم و ولایتهم فانها السعادة
اختم لی بها فانک علی کل شیء قدیر و این گذشت در کتاب الدعا در شرح حدیث اول باب پنجاه و یکم که باب الدعا قبل
الصلوة است نزدیک باین در محلی دیگر مذکور شد در حدیث سیوم باب نوزدهم که باب القول عند دخول المسجد و الخروج منه
و چهارم بعد از تکبیر هفتم باشد که وجهت وجهی تا آخر است اگر گویی که پس چرا در حدیث ششم باب بیستم در تکبیر ششم و هفتم گفت
که ثم تکبر تکبیرتین و این موهم اینست که در میان تکبیر ششم و هفتم افتتاح نباشد گوییم برای دو وجه اول اشعار باینکه این
افتتاح در مرتبه سه افتتاح دیگر نیست چنانچه در این حدیث در افتتاح بعد از انقطاع حجب گفت که فمن اجل ذلک صار الافتتاح سنة
و در سه افتتاح دیگر این نگفت برای اشعار باینکه آن سه افتتاح در مرتبه این افتتاح نیست دوم اشعار باینکه افتتاح میان
تکبیر ششم و هفتم دعای علیحده نیست بلکه جزو مجموع دعایی است که بعض آن بعد از سلام است چنانچه مذکور شد در کتاب الدعا
در حدیث اول باب پنجاه و یکم و آن بعض اینست که اللهم اجعلنی مع محمد و آل محمد فی کل عافیة و بلاء و اجعلنی مع محمد و آل محمد
فی کل مثوی و منقلب اللهم اجعل محیای محیاهم و مماتی مماتهم و اجعلنی معهم فی المواطن کلها و لا تفرق بینی و بینهم ابدا انک علی
کل شیء قدیر یعنی بعد از آن وحی کرد الله تعالی عز و جل سوی او که ای محمد رو کن بحجر اسود و تکبیر کن مرا بعدد آسمانهای
من پس برای آن گردید تکبیر هفت بار برای اینکه آسمانها هفت است پس افتتاح کن نزد آخر شدن هفت تکبیر که مانند آسمانهاست
پس از برای آن شد آن افتتاح طریقت مستمره یعنی اینکه ضرور ترشد از سه افتتاح دیگر و آسمانها متصل بیکدیگرست در میان
آنها که آسمان چهارم است دریاهای نورست آنست نوری که فرود آورد آنرا چهار بار الله تعالی بر محمد صلی الله علیه و آله
چنانچه مفصلا مذکور شد در این حدیث پس از برای آن گردید افتتاح در میان تکبیرات سه بار برای گشوده شدن آسمانها
سه بار یعنی اینکه در سه آسمان نور بر او فرود آمد پس گویا که هر یک از آن سه آسمانها گشوده شد پس گردید تکبیر هفت بار و گردید
افتتاح میان تکبیرات سه بار فلما فرغ من التکبیر و الافتتاح اوحی الله الیه سم باسمی فمن اجل
ذلک جعل بسم الله الرحمن الرحیم فی اول السورة ثم اوحی الله الیه ان احمدنی فلما قال

الحمد لله

الحمد لله رب العالمین قال النبی صلی الله علیه و آله فی نفسه شکرا فاوحی الله عز و جل الیه قطعت
حمدی فسم باسمی فمن اجل ذلک جعل فی الحمد الرحمن الرحیم مرتین شرح الف لام السورة برای عهد خارجیست
آینده در
یعنی سوره حمد و میتواند بود که برای استغراق باشد چنانچه بیان میشود در شرح فقره شکرا مفعول مطلق عاملش محذوفست تقدیر
شکرت شکرا و جمله محلا منصوبست و مفعول قال است و میتواند بود که عامل آن الحمد لله باشد و میتواند بود که شکرا مفعول له باشد
و مشهور اینست که سقیا و رعیا و جدعا و شکرا و حمدا و امثال اینها مفعول مطلق میباشد و حذف عامل اینها واجبست قیاسا و
شیخ رضی رحمه الله در شرح کافیه گفته یجوز سقاک الله سقیا و رعاک الله رعیا و جدعک الله جدعا و شکرت شکرا و حمدت
حمدا و در نهج البلاغة فی الخطبة الکمالیة احمده علی عظیم احسانه و نیر برهانه و نوامی فضله و امتنانه حمدا یکون لحقه ادا قطعت بقاف
و طاء منقطه و عین منقطه بصیغه ماضی معلوم مخاطب مذکر منع است القطع بریدن و این اشارتست باینکه چون فاصله شود میان اجزاء
کلام الهی تسمیه را مکرر میباید کرد هر چند که فاصله بکلام نفسی باشد و فرق میان حمد و شکر اینست که حمد وصف بجمیل اختیاری است
خواه در مقابل نعمت باشد و خواه نباشد و شکر تعظیم منعم است بازای نعمتش حمدی عبارتست از سوره فاتحه که اول تکرار
لفظ الرحمن الرحیم شوده زیرا که قطع چیزی فاصله کردن میان اجزای آنست چنانچه بیان شد در کتاب الطهارة در شرح حدیث
دوم باب التیمم که باب چهلم است یعنی پس چون فارغ شد از هفت تکبیر و چهار افتتاح وحی کرد الله تعالی سوی او که نام بر مرا
بنام من که الرحمن الرحیم است پس از برای آن گردانیده شد بسم الله الرحمن الرحیم در اول سوره فاتحة الکتاب بعد از آن وحی
کرد الله تعالی سوی او که سپاس کن مرا پس وقتی که نبی گفت الحمد لله رب العالمین گفت نبی صلی الله علیه و آله در دل خود که شکرا
پس وحی کرد الله عز و جل که بریدی سوره حمد مرا پس نام بر مرا بنام من که الرحمن الرحیم است پس از برای آن گردانیده شد در سوره
الحمد الرحمن الرحیم دو بار شرح فلما بلغ و لا الضالین قال النبی صلی الله علیه و آله الحمد لله رب العالمین
شکرا فاوحی الله الیه قطعت ذکری فسم باسمی فمن اجل ذلک جعل بسم الله الرحمن الرحیم شرح
ظاهر اینست که میان این فقره و فقره سابقه فاصله باشد که منقول نشده باشد مراد بقول در قال النبی قول زبانیست
و لهذا مجموع بسمله اعاده کرده شده بخلاف آنچه در فقره سابقه گذشت بیان شکرا شد در فقره سابقه و بیان قطعت نیز شد
الذکر بکسر ذال بی نقطه و سکون کاف و راء بی نقطه سخن مستحکم که شکی و سستی در آن نباشد اصلا مثل قرآن یعنی پس وقتی که رسید
بآخر و لا الضالین گفت نبی صلی الله علیه و آله که الحمد لله رب العالمین شکرا پس وحی کرد الله تعالی سوی او که بریدی سخن مرا یعنی
که هنوز بعض کلام من مانده که در نماز واجبست که خوانده شود پس نام بر مرا بنام من که الرحمن الرحیم است پس از برای آن گردانیده
شد بسم الله الرحمن الرحیم یعنی که در اول هر سوره واجب شد مجموع بسم الله الرحمن الرحیم زیرا که بعد از تمام هر سوره آدمی در معرض
اینست که سخنی گوید که خارج از قرآن باشد یا یعنی که واجب شد در اول سوره که بعد از سوره حمد در نماز خوانده میشود
ثم اوحی الله عز و جل الیه اقرأ یا محمد نسبة ربک تبارک و تعالی قل هو الله احد الله
الصمد لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد ثم امسک عنه الوحی فقال رسول الله صلی
الله علیه و آله الله الواحد الاحد الصمد فاوحی الله الیه لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا
احد ثم امسک عنه الوحی فقال رسول الله صلی الله علیه و آله کذلک الله کذلک
ربنا شرح النسبة بکسر نون و سکون سین بی نقطه و با یک نقطه مصدر باب نصر کسی را بنسب او ذکر کردن یعنی نسبت دادن او

به پرستش او شمار شود از غیر و مراد اینجا ذکر طریق مستقیم واضح سوی معرفت مرتبه کبریاست بروشی که سامع اکتفا بآن تواند کرد و حاجت
بزیاده بر آن نداشته باشد برای تمیز او از جمعی که مشتبه باو بینند و از این جا خود است نسب بفتح نون و سکون با و دو نقطه زیر
بمعنی طریق مستقیم واضح و مثل این بیان شد در کتاب التوحید در شرح عنوان باب النسبة که باب هفتم است جمله قل هو الله احد تا آخر
منصوبست محلا و عطف بیان یا بدل نسبة است امسک بفتح الصیغه ماضی معلوم مجهول باب افعال است الامساک باز داشتن چیزی
از کسی نسخ اینجا مختلف است و در بعضی چنین است که فقال رسول الله صلی الله علیه و آله الله الواحد الاحد الصمد و در بعضی چنین است که
فقال رسول الله صلی الله علیه و آله الواحد الاحد الصمد و در بعضی چنین است که فقال رسول الله صلی الله علیه و آله الله الواحد الصمد و بر هر تقدیر
مراد اینست که رسول الله بعد از تمام سوره این کلام را گفت برای تصدیق مضمون صدر سوره پس فاوحی الله الیه آخر برای تنبیه است
که تصدیق تتمه سوره نیز باید کرد و لهذا رسول الله بجای آنچه اول گفته بود گفت که کذلک الله کذلک ربنا پس مشار الیه ذلک در دو جا
مضمون مجموع سوره است یعنی بعد از آن وحی کرد الله عز و جل سوی او که بخوان ای محمد نسبت صاحب کل اختیار خود را تبارک
و تعالی که قل هو الله احد تا آخر است بعد از آن باز داشت از او وحی را تا آنکه مجموع آن سوره را خواند پس گفت رسول الله صلی الله علیه و آله
بعد از تمام سوره که الله الواحد الاحد الصمد پس وحی کرد الله تعالی سوی او که لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد را نیز تصدیق کن مضطرا
که دال بر آن نیز باشد بعد از آن باز داشت از او وحی را باین معنی که تعیین آن لفظ نکرد پس گفت رسول الله صلی الله علیه و آله
که کذلک الله کذلک ربنا باین معنی که اختیار این لفظ کرد با وجود آنکه مخیر بود میان آن و الفاظ دیگر که موافق مضمون آن
باشد مثل آنچه گذشت در کتاب التوحید در حدیث چهارم باب النسبة که کذلک الله ربی کذلک الله ربی اصل فلما
قال ذلک اوحی الله الیه ارکع لربک یا محمد فرکع فاوحی الله الیه و هو راکع قل سبحان ربی
العظیم ففعل ذلک ثلثا ثم اوحی الله الیه ان ارفع راسک یا محمد ففعل رسول الله صلی الله علیه
و آله فقام منتصبا شرح پس وقتی که گفت آنرا که مذکور شد وحی کرد الله تعالی سوی او که رکوع کن برای صاحب کل اختیار
خود ای محمد پس رکوع کرد پس وحی کرد الله تعالی سوی او در حالی که او در رکوع بود که بگو سبحان ربی العظیم پس کرد آنرا سه بار اگر چه
یکبار کافی بوده باشد بعد از آن وحی کرد الله تعالی او که بردار سر خود را ای محمد پس کرد رسول الله صلی الله علیه و آله پس ایستاد سوی او
راست اصل فاوحی الله عز و جل الیه ان اسجد لربک یا محمد فخر رسول الله صلی الله علیه و آله
ساجدا فاوحی الله عز و جل الیه قل سبحان ربی الاعلی ففعل علیه السلام ذلک ثلثا ثم اوحی الله
الیه استو جالسا یا محمد ففعل ذلک فلما رفع راسه من سجوده و استوی جالسا نظر
الی عظمة تجلت له فخر ساجدا من تلقاء نفسه لا لامر امر به فسبح ایضا ثلثا فاوحی الله
الیه انتصب قائما ففعل فلم یر ما کان رای من العظمة فمن اجل ذلک صارت الصلوة رکعة
و سجدتین شرح تقدیم ظرف در فمن اجل ذلک صارت برای دفع توهم [illegible] است که مذکور شد در اول این حدیث که ابی
بن کعب خوابی دید که در برابر هر رکوع در نماز دو سجده است آنرا برسول الله صلی الله علیه و آله نقل کرد و او حکم از روی
خواب او کرد یعنی پس وحی کرد الله عز و جل سوی او که سجده کن برای صاحب کل اختیار خود ای محمد پس افتاد رسول الله
صلی الله علیه و آله سجده کنان پس وحی کرد الله عز و جل سوی او که بگو سبحان ربی الاعلی پس کرد علیه السلام آنرا سه بار بعد از آن
وحی کرد الله تعالی سوی او که راست شو نشسته ای محمد پس کرد پس وقتی که برداشت سر خود را از سجود خود و راست شد نشسته

نظر کرد

نظر کرد سوی عظمتی یعنی اثری بزرگ از آثار قدرت الله تعالی که ظاهر شد او را پس افتاد بسجده کنان از جانب خودش نه برای امری
که مامور شده باشد بسبب آن امر مراد اینست که نمودن آن عظمت بجای امر بود و احتیاج بامر بسجده نبود پس تسبیح گفت نیز سه بار
پس وحی کرد الله تعالی سوی او که راست شو ایستاده پس کرد پس ندید آنچه را که دیده بود در میان دو سجده از اثر بزرگ قدرت
پس از برای آن گردید نماز مرکب از یک رکعت و دو سجده باین معنی که بازاء هر یک از رکوع در نماز دو سجده هم [illegible] اصل ثم اوحی
الله عز و جل الیه اقرا بالحمد لله فقراها مثل ما قرا اولا ثم اوحی الله الیه اقرا انا انزلناه فانها
نسبتک و نسبة اهل بیتک الی یوم القیمة و فعل فی الرکوع ما فعل فی المرة الاولی ثم سجد سجدة
واحدة فلما رفع راسه تجلت له العظمة فخر ساجدا من تلقاء نفسه لا لامر امر به فسبح ایضا
شرح معنی نسبت بیان شد در شرح اقرا یا محمد نسبة ربک در این حدیث نسبتک و نسبة اهل بیتک الی یوم القیمة اشارتست بآنچه
گذشت در کتاب الحجة در احادیث باب فی شان انا انزلناه فی لیلة القدر و تفسیرها که باب چهل و یکم است که این سوره حجت است
در اینکه علامت امامت حق تا روز قیامت نزول ملائکه و روح است بر امام زمان در هر شب قدر برای تفسیر و تفصیل احکام حوادث
تا سال آینده پس این سوره بیان طریق مستقیم واضح برای معرفت امامت امام مفترض الطاعة عالم بجمیع احکام است و ذکر نسبتک
اینجا مبنی بر اینست که هر چه نسبت اهل البیت باشد نسبت رسول نیز خواهد بود بالعرض نظیر آیت سوره نسا یا ایها الذین امنوا
اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم که برای دلالت بر اینست که اطاعت اولی الامر اطاعت الله و رسول است
چنانچه بیان شد در کتاب الحجة در شرح حدیث ششم باب هفتم که باب معرفة الامام و الرد الیه است و نظیر آیت سوره زخرف فلما
آسفونا انتقمنا منهم که مبنی بر خلط ائمه بالله تعالی است چنانچه گذشت در کتاب التوحید در حدیث ششم باب بیست و سوم که باب
النوادر است یعنی بعد از آن وحی کرد الله عز و جل سوی او که قرائت کن سوره الحمد لله پس قرائت کرد آنرا مانند آنچه
قرائت کرده بود در اول بعد از آن وحی کرد الله تعالی سوی او که قرائت کن سوره انا انزلناه را چه بدرستی که آن نسبت تو
و نسبت اوصیای تست تا روز قیامت باین معنی که تمیز امام حق از امام باطل بتصدیق مضمون این سوره میشود و کرد در رکوع
آنچه را که کرد در بار اول بعد از آن سجود کرد یک سجود پس وقتی که برداشت سر خود را ظاهر شد او را آن اثر بزرگ از آثار قدرت
پس افتاد سجده کنان از جانب خودش نه برای امری که مامور شده باشد بسبب آن امر پس تسبیح گفت نیز باین معنی که سه بار سبحان
ربی الاعلی گفت اصل ثم اوحی الله الیه ارفع راسک یا محمد ثبتک ربک فلما ذهب لیقوم قیل
یا محمد اجلس فجلس فاوحی الله الیه یا محمد اذا ما انعمت علیک فسم باسمی فالهم ان قال بسم
الله و بالله و لا اله الا الله و الاسماء الحسنی کلها لله ثم اوحی الله الیه یا محمد صل علی
نفسک و علی اهل بیتک فقال صلی الله علی و علی اهل بیتی و قد فعل شرح ثبتک بثا سه نقطه و تشدید با یک نقطه
و تا دو نقطه در بالا صیغه ماضی معلوم غایب باب تفعیل است و جمله دعائیه است و جمله دعائیه در کلام الهی میباشد بنوعی از مجاز مثل آیت
سوره المدثر فقتل کیف قدر و میتواند بود که ثبتک جمله خبریه باشد ذهب بمعنی اراده است ما در اذا ما زایده است الهم بصیغه ماضی
مجهول غایب باب افعال است فرق میان الهام و وحی اینست که الهام انداختن تصور قضیه است در دل کسی که بعد از تصور آن میداند
صدق آن قضیه را بسبب جزم آن قضیه بسبب نظری که سابقا از او صادر شده یا بسبب وحیی که سابقا باو رسیده و وحی
انداختن علم بصدق قضیه است در دل کسی اگر تصور آن قضیه کند صدق آنرا میداند بی ضمیمه که حادث شود الحسنی بضم حاء بی نقطه و سکون سین

منقطعه و نون و الف مؤنث احسن که افعل التفضیل است و مراد نامهایی است که اشرف طرفین نقیض است و مصداق تصدیق آن نامها حسنی
یعنی یقینا یا مت ائمه معصومین چنانچه گذشت در کتاب التوحید در حدیث چهارم باب النوادر که باب بیست و سیوم است که
نحن والله الاسماء الحسنی و قد فعل بصیغه ماضی معلوم غایب است و ضمیر مستتر راجع به الله تعالی است و این اشارتست باینکه دعا برای انجاح طلبات
بی حاجت باین دعا قبیح نیست بلکه گاهی واجب میشود برای تحصیل ثواب آخرت مانند آن و نظیر اینست احسن بر ائمه ضلالت یعنی
بعد از آن وحی کرد الله تعالی سوی او که بردار سر خود را ای محمد ثابت قدم در مراتب تعظیم گناه را اصحاب کل اختیار تو پس وقتی
که اراده کرد تا برخیزد گفته شد از جانب الله تعالی که ای محمد منشین پس نشست پس وحی کرد الله تعالی سوی او که ای محمد چون
انعام کردم بر تو پس نام ببر نامهای من یعنی بهترین نامها بهترهای نامها که از منت ملهم شد باینکه گفت بنام خدا است بعد پس حم
خدا است و نیست مستحق عبادتی مگر الله و نامهای بهتر ما جمیع آنها از الله است بعد از آن وحی کرد الله تعالی سوی او که درود
کن بر خود و بر اوصیای خود پس گفت که درود کناد الله تعالی بر من و بر اوصیای من و بتحقیق کرده آن درود را
متن ثُمَّ الْتَفَتَ فَاِذَا بِصُفُوفٍ مِنَ الْمَلٰئِكَةِ وَالْمُرْسَلِينَ وَالنَّبِيِّينَ فَقِيلَ يَا مُحَمَّدُ سَلِّمْ عَلَيْهِمْ فَقَالَ السَّلَامُ
عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكَاتُهُ فَاَوْحَى اللّٰهُ اِلَيْهِ اَنَا السَّلَامُ وَالتَّحِيَّةُ وَالرَّحْمَةُ وَالْبَرَكَاتُ اَنْتَ وَذُرِّيَّتُكَ
ثُمَّ اَوْحَى اللّٰهُ اِلَيْهِ اَنْ لَا تَلْتَفِتْ يَسَارًا وَاَوَّلُ آيَةٍ سَمِعَهَا بَعْدَ قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ وَاِنَّا اَنْزَلْنَاهُ
آيَةُ اَصْحَابِ الْيَمِينِ وَاَصْحَابِ الشِّمَالِ فَمِنْ اَجْلِ ذٰلِكَ كَانَ السَّلَامُ وَاحِدَةً تُجَاهَ الْقِبْلَةِ وَمِنْ اَجْلِ
ذٰلِكَ كَانَ التَّكْبِيرُ فِي السُّجُودِ شُكْرًا شرح التفت بقاف و تاء دو نقطه در بالا بصیغه ماضی معلوم باب افتعال است التفات
رو گردانیدن بجانبی و این عبارتست از انصراف بمعنی گفتن السلام علینا و علی عباد الله الصالحین بسو بجانب راست چنانچه
گذشت در حدیث ششم و هشتم باب سی ام که در هر نمازی انصراف با بیرونش میباید اذا بالف مقصوره حرف مفاجاة است
با در بصفوف برای ملابست است و ظرف خبر مبتدای محذوف است تقدیره هو بصفوف سلام در سلم علیهم عبارتست از انصراف است
و بعد از آنست و آن سلام اول است که بیان شد در شرح حدیث هفتم باب سی ام انا ضمیر متکلم است و مرفوع است محلا و
مبتدا است السلام مرفوع و خبر مبتدا است و التحیة مرفوع و معطوف بر خبر مبتدا است حصر مفهوم از انا السلام و التحیة
مبنی بر اینست که سلام در اصل مصدر است بمعنی بی آزار بودن و مستعمل میشود در آنچه از جانب آن آزاری نباشد و اگر کسی
آزاری بوسیله آن کشد بسبب مخالفت آن باشد مثل عدالت و مثل عهد الهی چنانچه گذشت در کتاب العشرة در حدیث چهارم
باب التسلیم که افشوا سلام الله فان سلام الله لا ینال الظالمین و سلام چون محمول شود بر کسی مراد اینست که صاحب اعلای
مراتب عدالت است پس بر کسی غیر الله تعالی محمول نمیشود و این مذکور شد در شرح حدیث اول باب دوم پنجم و بر این قیاس است
التحیة که بمعنی خواهش زندگانی کسی است او در والرحمة برای عطف جمله بر جمله است پس الرحمة مرفوع و مبتدا است و البرکات مرفوع
و معطوف بر مبتدا است انت ضمیر مخاطب است و مرفوع است محلا و خبر مبتدا است و ذریتک مرفوع و معطوف بر خبر مبتدا است و در کلام
لف و نشر مرتب است و مراد اینست که ای رحمة انت و البرکات ذریتک لهذا قال امیر المؤمنین علیه السلام در ذریت نبی مبنی بر اینست که او قائم مقام
فاطمه است چنانچه در سوره النور است که کمشکوة فیها مصباح و بیان شد در کتاب الحجة در شرح حدیث پنجم باب سیزدهم که باب
ان الائمة علیهم السلام نور الله عز و جل است بعد قل هو الله احد عبارتست از بعد القراءة فی الرکعة الاولی زیرا که سوره قل هو الله
احد آخر آن قرائت است و بر این قیاس است و انا انزلناه پس مراد اینست که بعد از قرائت در رکعت اول هیچ آیتی از قرآن نشنید

تا قرات رکعت دوم بعد از قرات رکعت دوم نیز هیچ آیتی از قرآن نشنید تا آنکه بعد التفات این دو آیت را شنید از سوره الواقعه
اول و اصحاب الیمین و دوم و اصحاب الشمال و اسماع این دو آیت در این مقام برای تنبیه بر اینست که شنیدن نمی باید که التفات
بجانب چپ نکند در وقت سلام بر ماموین که در جانب چپ مومنان باشند زیرا که این التفات شبیه است بالتفات نبی
که خلیفه الله است در روز قیامت بجانب چپ نبی صلی الله علیه و آله که مقام اهل جهنم است و شاید که اکتفا بذکر این دو آیت
از قبیل اقتصار باشد و مراد این باشد که هر آیتی را با ما بعد آن که متعلق بآنست شنید زیرا که در سوره الواقعه بعد از آیت
اولی چند آیت است که متعلق بآنست اول اصحاب الیمین دوم فی سدر مخضود سیوم و طلح منضود چهارم و ظل ممدود
و ماء مسکوب پنجم و فاکهة کثیرة ششم لا مقطوعة و لا ممنوعة هفتم و فرش مرفوعة هشتم انا انشاناهن انشاء نهم فجعلناهن
ابکارا دهم عربا اترابا یازدهم لاصحاب الیمین دوازدهم ثلة من الاولین سیزدهم و ثلة من الآخرین و بعد از آیت ثانیه نیز
چند آیت متعلق بآنست اول اصحاب الشمال دوم فی سموم و حمیم سیوم و ظل من یحموم چهارم لا بارد و لا کریم پنجم انهم کانوا
قبل ذلک مترفین تا آخر آیات متعلقه مراد بسلام در فمن اجل ذلک کان السلام واحدة سلام شنیدن است بر ماموین و غیر
سلام انصراف است و بعد از آنست تجاه بضم و فتح و کسر تا ردو نقطه در بالا منقلب از واو و جیم و الف و ها منصوب و ظرف مکان
است مشار الیه ذلک در دوم مضمون و الرحمة و البرکات انت و ذریتک است کان از افعال ناقصه است التکبیر عبارتست
از اول التعقیب نماز زیرا که اول آن سه تکبیر است که با هر کدام رفع یدین میشود فی بمعنی الی است مثل ردوا ایدیهم فی افواههم
السجود عبارتست از آخر تعقیب زیرا که آخر آن دو سجده شکر است شکرا خبر کان است و میتواند بود که کان از افعال تامه
باشد و شکرا مفعول له کان باشد یا مفعول له السجود باشد و حاصل همه یکیست یعنی بعد از آن سلام انصراف کرد بجانب
دست راست خود پس ناگاه او با صفی چند بود از ملائکه و رسولان و پیغمبران که اقتدا باو کرده بودند پس گفته شد از جانب
الله تعالی که ای محمد سلام کن بر ایشان پس گفت که السلام علیکم و رحمة الله و برکاته پس وحی کرد الله تعالی سوی او که منم
سلام و تحیت و رحمت و برکات تویی و اولاد تو مراد ائمه معصومین علیهم السلام است که برکات ایشان عالم را فرو گرفته بعد از آن
وحی کرد الله تعالی سوی او که التفات مکن در سلام دوم که بر ماموین است بجانب دست چپ و اول آیتی از قرآن که نبی
شنید از آن از الله تعالی بعد از سوره قل هو الله احد و سوره انا انزلناه آیت اصحاب الیمین بود و آیت اصحاب الشمال
بود که هر دو در سوره الواقعه است پس از برای آن نهی از التفات بجانب چپ و اسماع آن دو آیت شد سلام شنیدن بر ماموین
یکی در برابر قبله مراد اینست که بعد از سلام انصراف چون دو سلام بر ماموین که یکی بجانب راست و دیگری بجانب چپ
باشد ناخوش است بنابر آنچه مذکور شد و خالی گذاشتن مومنان دست چپ از سلام ناخوش است نیز پس یک سلام رو بقبله
باید کرد تا نسبت آن بطرفین علی السویه باشد و از برای آن رحمت بودن نبی و برکات بودن ذریت او شد اول التعقیب
که تکبیر است تا آخر تعقیب که سجود است شکر آن نعمت متن وَقَوْلُهُ سَمِعَ اللّٰهُ لِمَنْ حَمِدَهُ لِاَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
سَمِعَ ضَجَّةَ الْمَلٰئِكَةِ بِالتَّسْبِيحِ وَالتَّحْمِيدِ وَالتَّهْلِيلِ فَمِنْ اَجْلِ ذٰلِكَ قَالَ سَمِعَ اللّٰهُ لِمَنْ حَمِدَهُ شرح قوله مبتدا است
و ضمیر راجع بنبی صلی الله علیه و آله است جمله سمع الله لمن حمده منصوب است محلا و مفعول قوله است و گذشت در کتاب الدعاء در حدیث اول باب
بیست و هفتم که باب التحمید و التمجید است اینکه این جمله دعائیه است لان خبر مبتدا است الضجة بفتح ضاد با نقطه و تشدید جیم و تاء
وحدت مصدر باب ضرب آواز جمعی که یکبار باشد یعنی و گفتن نبی بعد از برداشتن سر خود از رکوع که شنواد الله تعالی دعا را

برای کسی که سپاس کرد او را و این بیانست که نبی صلی الله علیه و آله شنید بعد از برداشتن سر از رکوع غوغای ملائکه را که گفتند سبحان الله
و گفتند الحمد لله و گفتند لا اله الا الله پس از برای آن گفت که سمع الله لمن حمده اشارتست باینکه هر یک از تسبیح و تهلیل نیز حمدست
اگر چه مشتمل بر لفظ حمد نباشد اصل ومن اجل ذلك صارت الركعتان الاوليان كلما احدث فيهما حدث
كان على صاحبهما اعادتهما شرح مشار اليه ذلك كلام سابقست باعتبار اشتمال بر بودن صلوة مذکوره بعنوان دو رکعت
کلما بفتح لام مشدده کلمه شرطست و جمله شرط و جزا منصوب محلا و خبر صارتست احدث بحاء بی نقطه و دال بی نقطه و ثاء سه نقطه
بصیغه ماضی مجهول باب افعالست حدث بفتح حاء و فتح دال مرفوع و نایب فاعلست و در بعض نسخ مفعول و مفعول مطلقست و بنا
بر ان فیهما نایب فاعلست و بهر تقدیر مراد بحدث شکست و بیان این شد در احادیث باب سی و هشتم که باب السهو فی
الرکعتین الاولیین است یعنی و از برای اینست که گردید دو رکعت اول در هر نماز فریضه بانیر کش که هرگاه حادث کرده شود
در آنها شکی در عدد آنها واجب میشود بر فاعل آنها اعاده آنها اصل فهذا الفرض الاول في صلوة الزوال يعني صلوة
الظهر شرح این فقره نظیر فقره ایست که در این حدیث گذشت بعد از فراغ از حکایات اذان و وضو که فهذا علة الاذان والوضوء
و این دو فقره برای تصریحست ببطلان روایت ناصبه در اذان و رکوع و سجود که مذکور شد در اول این حدیث هذا مبتدا است
الفرض صفت آنست و مشار الیه آن فرض مشهورست که مذکور شد در احادیث باب فرض الصلوة که باب سیوم است الاول خبر
مبتدا است و مراد اینست که بعد از چیزی دیگر نیست که منسوخ شده باشد پس مانند اذان و وضوی مشهور نیست فی صلوة
متعلق بالاول است باعتبار اینکه مشتمل است بر معنی تقدم یعنی صلوة الظهر کلام ابن اذینه است برای دفع توهم اینکه مراد زوال
رسیدن آفتاب باشد به نصف النهار در شب باشد بنا بر خیال جمعی که میگویند که نبی صلی الله علیه و آله در شب معراج رفته و روز
نرفته بنا بر قیاس اینکه رفتن او بمسجد اقصی در شب واقع شده چنانچه در اول سوره بنی اسرائیل است یعنی پس این فرض که
مشهورست همانست که اول بوده در نماز زوال امام میخواهد نماز ظهر را دوم اصل عن ابي جعفر عليه السلم قال لما عرج
برسول الله صلى الله عليه وآله نزل بالصلوة عشر ركعات ركعتين ركعتين فلما ولد الحسن والحسين
زاد رسول الله صلى الله عليه وآله سبع ركعات شكرا لله فاجاز الله له ذلك وترك الفجر
لم يزد فيها لضيق وقتها لانه تحضرها ملائكة الليل وملائكة النهار شرح عرج بعین بی نقطه و راء بی نقطه
و جیم بصیغه ماضی مجهول از باب نصرست العروج بضم عین و ضم را بالا رفتن با برای تعدیه است و ظرف نایب فاعلست و با در بالصلوة
نیز برای تعدیه است و میتواند بود که برای ملابست باشد ولد بصیغه ماضی مجهول از باب ضربست و ظاهر اینست که زیاد کردن هفت
رکعت در مدینه شده باشد و این موافقست با آنچه گذشت در حدیث اول باب فرض الصلوة در تفسیر آیت سوره بقره
و قوموا لله قانتین که و اضاف للمقیم رکعتین زیرا که سوره بقره مدنیه است و گذشت در کتاب الحجة در مولد الحسن بن علی
علیهما السلم که ولد الحسن بن علی علیهما السلم فی شهر رمضان فی سنة بدر سنة اثنتین بعد الهجرة و روی انه ولد فی سنة ثلث و در مولد
الحسین بن علی علیهما السلم که ولد علیه السلم فی سنة ثلث و ابن بابویه در فقیه دو حدیث روایت کرده اول در باب علة التقصیر فی
السفر که و سأل سعید بن المسیب علی بن الحسین علیه السلم فقال له متی فرضت الصلوة علی المسلمین علی ما هی الیوم علیه فقال بالمدینة
حین ظهرت الدعوة و قوی الاسلام و کتب الله عز و جل علی المسلمین الجهاد زاد رسول الله صلی الله علیه و آله فی الصلوة سبع رکعات
فی الظهر رکعتین و فی العصر رکعتین و فی المغرب رکعة و فی العشاء الآخرة رکعتین و اقر الفجر علی ما فرضت بمکة لتعجیل عروج ملائکة

الليل

الليل الى السماء و تعجيل نزول ملائكة النهار الى الارض فكانت ملائكة النهار و ملائكة الليل يشهدون مع رسول الله صلى الله عليه و آله
صلوة الفجر فلذلك قال الله تعالى و قرآن الفجر ان قرآن الفجر كان مشهودا يشهده المسلمون و تشهده ملائكة النهار و ملائكة الليل
دوم در باب سابق بر آن که سئل الصادق علیه السلام لم صارت المغرب ثلث رکعات و اربعا بعدها لیس فیها تقصیر فی حضر و لا سفر فقال
ان الله تعالی انزل علی نبیه صلی الله علیه و آله لکل صلوة رکعتین فاضاف الیها رسول الله صلی الله علیه و آله لکل صلوة رکعتین فی الحضر و قصر
فیها فی السفر الا المغرب و الغداة فلما صلی علیه السلم المغرب بلغه مولد فاطمة علیها السلام فاضاف الیها رکعة شکرا لله عز و جل
فلما ان ولد الحسن علیه السلم اضاف الیها رکعتین شکرا لله عز و جل فلما ان ولد الحسین علیه السلم اضاف الیها رکعتین شکرا لله عز و جل
فقال للذکر مثل حظ الانثیین فترکها علی حالها فی الحضر و السفر و از این ظاهر میشود که زیاد کردن یک رکعت مغرب در مکه بوده و این
منافات ندارد با اینکه زیاد کردن هفت رکعت بعد از ولادت امام حسن و امام حسین علیهما السلم باشد زیرا که مراد اینست که
بعد از ولادت امام حسین علیه السلم مجموع من حیث المجموع آن هفت زیاد شد هر چند که بعض آنها پیش از آن زیاد شده باشد
در مدینه و در مکه نیز یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلم گفت چون بالا برده شد سوی آسمان رسول الله صلی الله علیه و آله
فرود آورد نماز شبانه روز را ده رکعت دو رکعت دو رکعت پس چون زاده شدند حسن و حسین علیهما السلم زیاد کرد رسول الله
صلی الله علیه و آله هفت رکعت برای شکر او الله تعالی را پس روا کرد الله تعالی برای او آنرا یعنی که برهانست او نیز واجب گرد
بروشی که اگر ترک کنند معذب شوند و واگذاشت فریضه صبح را زیاد نکرد در آن برای تنگی وقت فضیلت آن برای اینکه شأن اینست
که حاضر میشوند فریضه صبح را فرشتگان شب و فرشتگان روز اصل فلما امره الله بالتقصير في السفر وضع عن امته
ست ركعات وترك المغرب لم ينقص منها شيئا وانما يجب السهو فيما زاد رسول الله صلى
الله عليه وآله فمن شك في اصل الفرض في الركعتين الاولتين استقبل صلوته شرح ظاهر فلما امره
الله بالتقصير تا آخر اینست که امر بتقصیر بعد از زیاد کردن هفت رکعت باشد بزمانی و مناسب اینست آنچه ابن جوزی در
کتاب تلقیح گفته که قصر مسافر در سال چهارم هجرت حادث شد یجب بجیم و با یک نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم معتل الفاء
واوی از باب ضربست وجوب سهو بمعنی ثبوت سهو است و آن عبارتست از عدم بطلان نماز بسبب سهو ما در فیما زاد موصولست
و برای عهد خارجی است و اشارتست بآن شش رکعت زیرا که یک رکعت مغرب را نیز رسول الله صلی الله علیه و آله زیاد کرده اما این
حکم داخل نیست فی الرکعتین الاولتین تفسیر اصل الفرض است مراد باصل الفرض فرض اولست که مذکور شد در حدیث سابق
یعنی پس چون امر کرد او را الله تعالی بتقصیر فریضه رباعیه در سفر گذاشت از امت خود شش رکعت او و واگذاشت فریضه
مغرب را بیان این حکم نکرد از آن چیزی را و جز این نیست که ثابت میشود سهو در آنچه زیاد کرد رسول الله صلی الله علیه و آله
یعنی آن شش رکعت پس هر که شک کند در اصل فرض در دو رکعت اول از هر یک و نماز را سیوم اصل دخلت على ابي عبد
الله عليه السلم وانا اريد ان اسأله عن صلوة الليل فقلت السلم عليك يا بن رسول الله
فقال وعليك السلم اي والله انا لولده وما نحن بذوي قرابته ثلث مرات قالها ثم قال من
غير ان اسأله اذا لقيت الله بالصلوة الخمس المفروضات لم يسألك عما سوى ذلك شرح ای بکسر همزه و سکون
یا مخففه حرف تصدیق است و برای قسم است ولده بضم واو و سکون لام است و این اشارتست باینکه دختر زاده کسی از جمله
اولاد اوست و الا لازم می آید که عیسی بن مریم از جمله بنی آدم نباشد القرابة بفتح قاف و راء بی نقطه و الف و با یک نقطه

نجم بینی که غیر پسری و پدری است زیرا که پسر را خویش و پیغمبر نامند در عرف و همچنین پدر را خویش پسر نمی نامند در عرف مخفی نماند
که این منافات ندارد با اینکه اگر پدر کسی از بنی هاشم نباشد و مادر تنها از بنی هاشم باشد استحقاق خمس نداشته باشد چنانچه گذشت
در کتاب الحجة در حدیث چهارم آخر ابواب در تفسیر آیت سوره احزاب ادعوهم لآبائهم یعنی داخل شدم بر امام جعفر صادق
علیه السلم و من میخواستم که سؤال کنم او را از نماز شب آیا اگر کسی ترک کند آن را معذب میشود یا نه پس گفتم سلام بر تو باد ای پسر رسول
الله پس گفت و بر تو باد سلام آری بخدا قسم پدر تستی که ما هر آینه فرزندان اوییم و نیستیم ما صاحب خویشی او سه بار گفت آن کلمه را
که ای والله تا آخر باشد بعد از آن امام گفت بی آنکه سؤال کنم او را از آنچه اراده داشتم که چون برخیزی الله تعالی را بنماز یگانه
که هر کدام آنها مفروض است نمی رسد ترا از آنچه غیر آنست یعنی که عذاب نمیکند اگر چه مرتبه عالی نیز نمیدهد پس منافات
نیست میان این حدیث و آنچه گذشت در حدیث سیزدهم باب بیست و پنجم چهارم اصل ذَكَرْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
رَجُلًا مِنْ أَصْحَابِنَا فَأَحْسَنْتُ عَلَيْهِ الثَّنَاءَ فَقَالَ لِي كَيْفَ صَلَوٰتُهُ شرح مذکور کردم برای امام جعفر صادق
علیه السلام مردی را از یاران ما پس نیکو کردم بر او ستایش را بذکر خصال حمیده او پس امام گفت مرا که چونست صلوه او یعنی که
اگر سعی او در نماز او پسندیده الله تعالی است خصال حمیده او پسندیده الله تعالی است و الا فلا یا یعنی که اگر پیروی
او امامان مفترض الطاعه را که سابقان در دین اند معقولست خصال حمیده او اعتبار دارد و الا فلا چنانچه گذشت در کتاب
الحجة در حدیث سی و هشتم باب صد و هفتم که بابیست در آن نکت و نتف من التنزیل فی الولایه است در تفسیر آیت سوره المدثر قالوا
لم نک من المصلین پنجم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سُئِلَ عَنِ الْوَاحِدَةِ وَالْخَمْسِينَ رَكْعَةً فَقَالَ إِنَّ
سَاعَاتِ النَّهَارِ اثْنَتَا عَشَرَةَ سَاعَةً وَسَاعَاتِ اللَّيْلِ اثْنَتَا عَشَرَةَ سَاعَةً وَمِنْ طُلُوعِ الْفَجْرِ إِلَى طُلُوعِ
الشَّمْسِ سَاعَةٌ وَمِنْ غُرُوبِ الْغُرُوبِ بِالشَّفَقِ غَسَقٌ فَلِكُلِّ سَاعَةٍ رَكْعَتَانِ وَلِلْغَسَقِ رَكْعَةٌ شرح مراد بنهار — الشمس
اینجا از طلوع جزئی از آفتاب تا غروب مجموع آفتاب و مراد بلیل از غروب شفق مغربی است تا طلوع فجر صادق پس زمان
لیل کوتاه‌تر است از زمان نهار در وقتی که آفتاب در اول حمل یا در اول میزان باشد پس ساعات نهار مراد شفق اگر سرخی — لیل کوتاه‌تر است از ساعات
باشد ساعت غسق کوتاه‌تر است از ساعتی که از طلوع فجر تا طلوع آفتاب است و اگر مراد بیاض نظیر سرخیست آن دو ساعت
مساوی یکدیگرست الغسق بفتح غین با نقطه و فتح سین بی نقطه و قاف تاریکی اول شب و شدت تاریکی شب و اول مراد است
اینجا و دوم مراد است در حدیث اول باب فرض الصلوة یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت که امام
پرسیده شد از پنجاه و یک رکعت نماز فریضه و نافله است در هر شبانه روزی که چرا این عدد قرار گرفته پس امام گفت بدرستی که
ساعتهای روز دوازده ساعت است و ساعتهای شب دوازده ساعت است و از طلوع فجر صادق تا طلوع آفتاب یک ساعت است
و از غروب آفتاب تا غروب سرخی مغربی زمان تاریکی اول شب است پس برای هر ساعتی دو رکعت است هر چند که در غیر خودش باشد
و برای تاریکی اول شب یک رکعت است ششم اصل قِيلَ لِأَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِمَ صَارَ الرَّجُلُ يَنْحَرِفُ فِي الصَّلَوٰةِ
إِلَى الْيَسَارِ فَقَالَ لِأَنَّ لِلْكَعْبَةِ سِتَّةَ حُدُودٍ أَرْبَعَةٌ مِنْهَا عَنْ يَسَارِكَ وَاثْنَانِ مِنْهَا عَنْ يَمِينِكَ فَمِنْ
أَجْلِ ذَلِكَ وَقَعَ التَّحْرِيفُ إِلَى الْيَسَارِ این سؤال در مدینه واقع شده و مراد بمستحب انحراف در نماز بجانب یسار مخصوص
مسجد مدینه و مانند آن از مساجد و بناها است و مراد بحدود کعبه اینجا جهات کعبه است و مراد بجهت کعبه قوسی است از افق
که استقبال حقیقی هر جزئی از آن قوس استقبال عرفی کعبه است و این حدیث مبنی بر اینست که واجب بر مصلی استقبال عرفی

کعبه استقبال

کعبه و استقبال حقیقی جهت کعبه است چنانچه گفته شد در سوره البقرة فول وجهک شطر المسجد الحرام و حیث ما کنتم فولوا وجوهکم شطره
و گفته و لکل وجهة هو مولیها تا قول او و من حیث خرجت فول وجهک شطر المسجد الحرام و ایضا اگر استقبال حقیقی کعبه واجب میبود
نماز بعض صف مستطیل مستقیم که طول آن زیاده بر طول کعبه باشد بر خلاف واجب میبود در موضع دور از کعبه پس اگر کسی نماز ظهر را در کنار یکی — مسلمانی
از آن صف میکرد و نماز عصر را در کنار دیگر آن صف میکرد معلوم میبود که یکی از آن دو نماز بر خلاف واجب است و این خلاف ظاهر بطلان
است و استقبال عرفی چیزی اعم مطلق از استقبال حقیقی آنست و بنا بر استقبال عرفی است آنچه مشهور است که کلما ازداد البعد
بعداً ازداد محاذاة پس در بنای مساجد و غیر آن مستحب است بنای آنها رو بوسط مجموع جهات کعبه بهتر است مگر در جایی که مصلحتی عظیم تقاضای
خلاف آن کند مثل مسجد مدینه که برای سهولت معرفت بعض اوقات صلوات بنای آن موافق نصف النهار شده بقدر سدس
مجموع جهات کعبه منحرف شده از وسط آن مجموع بجانب مغرب زیرا که طول مکه بیشتر است از طول مدینه و عرض مدینه در جانب
شمال بیشتر است از عرض مکه و ملاحظه مقدار این دو تفاوت دلیل همین قدر انحرافست پس اندک تیاسر مستحب است برای کسی که نماز
گزارد در آن مسجد و مانند آن از مساجد و بناها مثلا اگر مجموع جهات کعبه دوبرابر میل کلی باشد چنانچه ظاهر شد از آنچه گذشت — در مدینه
در حدیث چهارم باب ششم و آن چهل و هشت درجه است تقریبا تیاسر بقدر هشت درجه تقریبا مستحب خواهد بود و مثل مسجد سهله
که در کوفه است و آنچه موافق آن باشد از مساجد و بناهای کوفه چنانچه احتمال آن می آید در حدیث آخر باب صد و سیوم که باب
مسجد السهله است و از اینجا ظاهر میشود که میتواند بود که در بعض مساجد که در شهرهای دیگرست تیامن مستحب باشد بنا بر اینکه بناهای
آنها موافق نصف النهار باشد و اندکی منحرف باشد از وسط مجموع جهات کعبه بجانب مشرق و در بعضی دیگر که بناهای آنها موافق — آنها
وسط مجموع جهات کعبه باشد نه تیامن مستحب باشد و نه تیاسر یعنی گفته شد امام جعفر صادق علیه السلم را که چرا گردیده مرد با این روش
که منحرف میشود در نماز در مسجد مدینه و مانند آن سوی جانب چپ پس امام گفت برای اینکه کعبه را شش جهت مساوی یکدیگرست
چهار از آنها در جانب چپ تست در وقتی که موافق آن مسجد ایستی و دو از آنها در جانب راست تست پس برای آن واقع شد
امر بانحراف بجانب چپ بعنوان استحباب بدانکه از این تقریر ظاهر شد که مضمون این حدیث غیر مضمون حدیث ضعیفی است
که شیخ طوسی روایت کرده در تهذیب در باب القبلة از مفضل بن عمر و خارجست از قیاس و اعتبار و مجتهدان بغلط خیال کرده اند
که مضمون هر دو یکی است و این ظاهر میشود بنقل بعض عبارات مجتهدان در قبله اهل عراق صاحب کتاب شرایع گفته که و یستحب لهم التیاسر
الی یسار المصلی منهم قلیلا و صاحب کتاب مدارک که شرح کتاب شرایع است در شرح این گفته هذا هو المشهور بین الاصحاب و ظاهر
عبارة الشیخ فی النهایة و المبسوط و الخلاف یعطی الوجوب و استدل علیه فی الخلاف باجماع الفرقة و ما رواه المفضل بن عمر انه سأل
ابا عبد الله علیه السلم عن التحریف لاصحابنا ذات الیسار عن القبلة و عن السبب فیه فقال ان الحجر الاسود لما انزل به من الجنة و
وضع فی موضعه جعل انصاب الحرم من حیث لحقه النور نور الحجر فهی عن یمین الکعبة اربعة امیال و عن یساره ثمانیة امیال کله
اثنا عشر میلا فاذا انحرف الانسان ذات الیمین خرج عن حد القبلة لقلة انصاب الحرم و اذا انحرف ذات الیسار لم یکن خارجا
من حد القبلة و روی الکلینی عن علی بن محمد رفعه الی ابی عبد الله علیه السلم نحو ذلک و الروایتان ضعیفتا السند جدا و العمل بهما لا یؤمن
معه الانحراف الفاحش من حد القبلة فمن مکان فی ابتدائه یسیر او الحکم مبنی علی ان البعید یستقبل الحرم کما ذکره المصنف فی النافع
و العلامة فی المنتهی و احتمل فی المختلف اطراد الحکم علی القولین و هو بعید اذ العلامات المنصوبة للجهة لا تقتضی وقوع الصلوة علی نفس الحرم
هذا و قد نقل عن افضل المحققین نصیر الملة و الدین قدس الله روحه انه حضر مجلس المصنف یوما فجری فی درسه هذه المسئلة فاورد علیها اشکالا

حاصله ان الیسار امر اضافی لا یتحقق الا بالاضافة الی صاحب یسار متوجه الی جهة فان کانت تلک الجهة محصلة لزم الیاسر
عما وجب التوجه الیه وهو حرام لانه خلاف مدلول الآیة وان لم یکن محصلة لزم عدم امکان الیسار اذ تحققه موقوف علی تحقق
الجهة التی یتیاسر عنها فکیف یتصور الاستحباب واجاب المصنف رحمه الله فی الدرس بما اقتضاه الحال ثم کتب فی ذلک رسالة
استحسنها المحقق الطوسی رحمه الله وحاصل الجواب ان التیاسر من تلک الجهة المحصلة المقابلة لتوجه المصلی حال استعمال تلک العلامات
المنصوبة لذلک استظهارا فی مقابلة الحرم لان قدر الحرم عن یمین الکعبة یسیر وعن یسارها متسع کما دلت علیها الروایة التی
استند الیها الاصحاب فی ذلک وحیث ظهر ضعف هذا المستند وما بنی علیه کان الاعراض عن هذا الحکم وتحریره اقرب الی الصواب
مخفی نماند که حکم بضعف روایت کلینی فاسد است چنانچه بیان شد در شرح عنوان کتاب الصلوة در مقدمه سیوم والله اعلم

هفتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال من تنفل ما بین الجمعة الی الجمعة خمسمائة رکعة فله عند الله
ما شاء الا ان یتمنی محرما شرح نظیر ما بین الجمعة الی الجمعه بیان شد در شرح حدیث ششم باب شصت و هشتم و در اینجا احتمالی
دیگر هست و آن اینست که مراد از جمعه شبانه روز باشد یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که نماز نافله
کند در زمانی که میان دو جمعه است یا هفته دیگر پانصد رکعت خواه نوافل یومیه داخل آنها باشد و خواه سوای آنها باشد پس او راست
نزد الله تعالی آنچه خواسته باشد یعنی که هر چه دعا کند مستجاب میشود مگر آنکه آرزو کند حرام کرده شده را خواه حرام
کرده شده شرعی و خواه حرام کرده شده عقلی مثل ظهور قایم علیه السلام در وقتی که حکمت الهی مقتضای تاخیر از آن وقت است
و میتواند بود که مراد حرام کرده شده شرعی باشد و طلب ظهور قایم علیه السلام در آن وقت مثلا مستجاب باشد باعتبار اینکه
آنچه الله تعالی ذخیره میکند برای طلب کننده آن جاری مجرای آن باشد چنانچه گذشت در حدیث پنجم باب بیست و دوم هشتم

اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان العبد یقوم فیصلی النافلة فیعجب الرب ملائکته منه فیقول
یا ملائکتی عبدی یقضی ما لم افترض علیه شرح یعجب بعین بی نقطه و جیم و بای یک نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم از باب تفعیل
است التعجیب کسی را بشگفت آوردن از چیزی ضمیر ملائکته راجع است بالعبد یعنی ملائکه که هر روز تازه می آیند برای حفظ اعمال
او و مانند آن یا راجع بالرب اول اقربست بحسب معنی و دوم مناسبتر است بلفظ ملائکتی یعنی روایت است از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت بدرستی که بنده برمیخیزد پس میگزارد نماز نافله را پس بشگفت می آورد صاحب کل اختیار فرشتگان او را
از آن عمل او پس میگوید ای فرشتگان من بنده من بجای آورد آنچه را که فرض نکردم بر او نهم اصل عن ابی عبد الله
علیه السلام قال شرف المؤمن صلوته باللیل وعز المؤمن کفه عن اعراض الناس شرح الاعراض بعین
بی نقطه و را بی نقطه و ضاد با نقطه جمع عرض بکسر عین و سکون را بمعنی آنچه آدمی حمایت میکند آنرا از احوال خود تا بر طرف
نشود یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بلندی مرتبه مؤمن نماز اوست در شب و عزیز بودن مؤمن
خودداری اوست از عرضهای مردم مراد اینست که مؤمنی که نماز شب نکند خسیس است در میان مؤمنان و مؤمنی که غیبت
مردم کند هر چند که غیبتی باشد که منافی ایمان نباشد خوار است در میان مؤمنان عن ابی عبد الله علیه السلام
قال الصلوة وکل بها ملک لیس له عمل غیرها فاذا فرغ منها قبضها ثم صعد بها فان کانت
مما یقبل قبلت وان کانت مما لا یقبل قیل له ردها علی عبدی فینزل بها حتی یضرب بها
وجهه ثم یقول اف لک ما یزال لک عمل یعنینی وکل بصیغه ماضی مجهول از باب تفعیل ضمیر غیرها راجع بالصلوة است

ومعنی غز

ومعنی غز ان یوکل بها است فرغ بصیغه ماضی مجهول از باب نصر و منع و علم است و ظرف نایب فاعل است صعد بصیغه ماضی معلوم از باب
علم یا باب تفعیل است و بهر تقدیر باء در بها برای تعدیه است یا برای مصاحبت است ینزل بصیغه مضارع معلوم از باب ضرب است و باء در بها
برای تعدیه یا برای مصاحبت است یضرب مرفوع و منصوب میتواند بود اف بضم همزه و تشدید فا مکسوره و منونه مبنی بر ضم و کسر
و تنوین برای تنکیر است و در آن لغات دیگر هست و بمعنی زشتی است و منصوبست محلا بفعل محذوف بتقدیر اطلب اف
پس نفرین است یزال بصیغه معلوم از باب علم از افعال ناقصه است و اسم آن ضمیر شان مستتر در آنست یعنینی بعین بی نقطه و نون و یاء
دو نقطه در پایین و میم نون وقایه و ضمیر متکلم و صله بصیغه مضارع غایب معلوم معتل اللام واوی از باب تفعیل صفت عمل است العناء
یا ای باب افعال
در آزار انداختن و التعنیة کسی را محبوس کردن یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت نماز موکل شده بآن
فرشته نیست آن فرشته را عملی غیر اینکه موکل باشد بآن نماز پس چون تمام کرده شود بآن نماز یافت میکند آنرا بالا
می برد آنرا پس اگر باشد از جمله عملی که مقبول میشود قبول کرده میشود و اگر باشد از جمله عملی که مقبول نمیشود گفته میشود آن فرشته
را که برگردان آن نماز را بر بنده من پس فرود می آورد آنرا تا آنکه میزند بآن نماز روی آن بنده را بعد از آن میگوید زشتی باد
تو را همیشه تو را عملیست که آزار میکند مرا اشارتست باینکه اگر یک نماز از کسی مقبول شود باقی نیز مقبول میشود غالبا و مناسب
این گذشت در حدیث یازدهم باب اول و یازدهم باب دوم یازدهم اصل جاء رجل الی النبی صلی الله علیه واله
فقال یا رسول الله اوصنی فقال لا تدع الصلوة متعمدا فان من ترکها متعمدا فقد برئت منه
ملة الاسلام شرح آمد مردی بسوی نبی صلی الله علیه و آله پس گفت ای رسول الله سفارشی کن پس رسول صلی الله علیه و آله
گفت وامگذار نماز را دانسته بعذری چه بدرستی که هر که ترک کند نماز را دانسته پس تحقیق بری میشود از او دین اسلام دوازدهم
اصل عن ابی الحسن علیه السلام فی قول الله عز وجل ورهبانیة ابتدعوها ما کتبناها علیهم الا
ابتغاء رضوان الله قال صلوة اللیل شرح در این آیت چند احتمالست از آنجمله اینکه رهبانیة بفتح را منصوب و ما اضمر
عامله علی شریطة التفسیر است و عبارتست از تنهایی و گریز از مردمان که منافات دارد با حق رعایت رافت و رحمت با
مؤمنان ما کتبناها علیهم یعنی ما طلبنا منهم است و این جمله استیناف برای بیان ابتدعوها است الا برای استثنای متصل است
ابتغا مصدر و نایب ظرف زمانست و مفعول فیه است و مستثنای مفرغ است صلوة اللیل تفسیر ابتغاء رضوان الله است و آن
مرفوع بتقدیر هو صلوة اللیل و منصوب بحکایت میتواند بود یعنی روایت است از امام موسی کاظم یا امام رضا علیهما السلام در قول
الله عز وجل در سوره الحدید که و بدعت کردند امت عیسی بن مریم گریز از مردمان این است که ننوشتیم آن تنهایی را بر ایشان
در هیچ وقت مگر در وقت طلب رضای الله تعالی امام گفت ابتغاء رضوان الله نماز شب است سیزدهم اصل سمعت الرضا
علیه السلام یقول افضل مواضع القدمین للصلوة النعلان شرح شنیدم از امام رضا علیه السلام میگفت که
فاضلترین جای دو پا برای نماز دو نعل عربی است چهاردهم اصل قال رسول الله صلی الله علیه واله لجبرئیل
علیه السلام یا جبرئیل ای البقاع احب الی الله عز وجل قال المساجد واحب اهلها الی الله اولهم
دخولا وآخرهم خروجا منها گفت رسول الله صلی الله علیه و آله جبرئیل علیه السلام را که ای جبرئیل کدام از
بر زمینها محبوبتر است بسوی الله عز وجل جبرئیل گفت مسجدها و محبوبتر اهل مسجدها بسوی الله تعالی اول ایشان است بجهت دخول
و آخر ایشان باعتبار خروج است از مسجدها عن ابی عبد الله علیه السلام قال ما من یوم سحاب

خفی بینه علی الناس وقت الزوال الا کان من الامام للشمس زجرة حتی تبدو فیحتج علی اهل کل قریة
من اهتم بصلوته ومن ضیعها شرح مرجع من الامام ابتدائیه است الزجرة بفتح زای نقطه دار و سکون جیم و را بی نقطه
مصدر بنا بر نوع معرفت آنچه بر دیگران پنهانست لهذا کاهن را زاجر مینامند امام بی آنکه حاجب التی میداند بسبب
استنباط از قرآن که تبیان کل شی است مانند آن چون متوجه شود تبدو مرفوع است میتواند بود که منصوب باشد
فیحتج بجای بی نقطه و تشدید جیم بصیغه مضارع غایب معلوم باب افتعال عطف بر تبدو است عموم در کل قریة بعنوان بدلیت است
و مراد هر موضع احتجاج خلایق است که امام در آنجا نماز ظهر میگزارده باشد من موصوله مجرور است محلا و بدل تفصیل اهل است
یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت نیست هیچ روز ابری که پنهان شود در آن روز بر مردم وقت زوال آفتاب
مگر آنکه هست از جانب امام برای آفتاب معرفتی دقیق تا آنکه ظاهر میشود بر امام پس امام حجت میگیرد بشروع در نماز بر اهل
هر مجمعی که امام در آنجاست خواه جمعی که اهتمام کرده باشند بنماز خود که در اول وقت فضیلت بجا آورند و خواه جمعی که
ضایع کذاشته باشند نماز را بتاخیر از اول وقت فضیلت آن باب صد و یکم اصل باب مسجد الکوفة شرح این باب
بیان مساجد کوفه است در این باب چهار حدیث اول اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال ان بالکوفة مساجد
ملعونة ومساجد مبارکة فاما المبارکة فمسجد غنی والله ان قبلته لقاسطة وان طینته
لطیبة ولقد وضعه رجل مؤمن ولا تذهب الدنیا حتی تنفجر منه عینان ویکون عنده
جنتان واهله ملعونون وهو مسلوب منهم ومسجد بنی ظفر وهو مسجد السهلة ومسجد
بالحمراء ومسجد جعفی ولیس هو الیوم مسجدهم قال درس فاما المساجد الملعونة فمسجد
ثقیف ومسجد الاشعث ومسجد جریر ومسجد سماک ومسجد بالحمراء بنی علی قبر فرعون
من الفراعنة شرح درس بدال بی نقطه و را بی نقطه و سین بی نقطه بصیغه ماضی معلوم و مجهول از باب نصر میتواند بود زیرا که
لازم و متعدی آمده یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت بدرستی که در کوفه چند مسجد است که ملعونست و چند مسجد است
که مبارکست پس اما مساجد مبارکه پس اول مسجد غنی بفتح غین با نقطه و کسر نون و تشدید یا که اسم طایفه است از غطفان
بخدا قسم که بدرستی که قبله آن مسجد هر آینه عدالت دارد یعنی که رو بوسط مجموع جهات کعبه دارد که بیان شد در شرح حدیث
ششم باب سابق و بدرستی که سرشت آن مسجد هر آینه پاکیزه است یعنی که ناپاک بودن عارض آن شده چنانچه میگوید که
و هر آینه بتحقیق بنا کرد آن را امردی مؤمن و برطرف نمیشود دنیا تا آنکه جوشد از آنجا دو چشمه و باشد نزد آن دو باغ و اهل آن
مسجد که آنجا نماز میگزارند امروز ملعونانند و شرف آن گرفته شده است از ایشان و دوم مسجد بنی ظفر بفتح ظا با نقطه
و فتح فا و را بی نقطه که طایفه از انصارند و طایفه دیگر اند از بنی سلیم و هر دو اینجا محتمل است آن مسجد سهله است بفتح سین
بی نقطه و سکون ها و سیوم مسجدی که در حمرا است بفتح حای بی نقطه و سکون میم و را بی نقطه و الف ممدوده که محلتی است
در کوفه و چهارم مسجد جعفی بضم جیم و سکون عین بی نقطه و فا و تشدید یا که اسم طایفه است از یمن که ساکن کوفه اند و
منسوب الیه یک لفظ است و نیست آن مسجد امروز مسجد آن طایفه امام گفت که اثر آن برطرف شده و پس اما مساجدی که
ملعونست پس [illegible] مسجد ثقیف بفتح ثای سه نقطه و کسر قاف و سکون یا و دو نقطه در پایین و فا که اسم قبیله است از هوازن
مسجد اشعث ابن قیس بفتح همزه و سکون شین با نقطه و فتح عین بی نقطه و ثای سه نقطه که داماد ابو بکر و دشمن امیرالمؤمنین علیه السلام

بوده

بوده و منافق بوده و سیوم مسجد جریر بن عبدالله بجلی که او نیز نفاق ورزیده با امیرالمؤمنین علیه السلام و آخر ملحق بمعاویه شده
جریر بفتح جیم و کسر را بی نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و را بی نقطه است چهارم مسجد سماک بکسر سین بی نقطه و تخفیف میم و الف
و بیان میشود در حدیث سیوم این باب پنجم مسجدی در محلت حمرا که بنا کرده شده است بر قبر ظالمی از ظالمان بنی امیه
اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال جددت اربعة مساجد بالکوفة فرحا لقتل الحسین علیه السلام مسجد
الاشعث ومسجد جریر ومسجد سماک ومسجد شبث بن ربعی شرح روایت است از امام محمد باقر علیه السلام
گفت نو کرده شد چهار مسجد در کوفه برای خوشحالی از کشتن امام حسین علیه السلام اول مسجد اشعث که پسران او از قاتلان امام
حسین بودند دوم مسجد جریر سیوم مسجد سماک که بیان میشود در حدیث آینده و چهارم مسجد شبث بفتح شین با نقطه و فتح
با یک نقطه و ثای سه نقطه ابن ربعی بکسر را بی نقطه و سکون با یک نقطه و عین بی نقطه و تشدید یا است که تابعی است و متهم بخروج
شده در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام سیوم اصل عن صفوان بن یحیی عن بعض اصحابنا عن ابی عبدالله
علیه السلام قال ان امیرالمؤمنین علیه السلام نهی بالکوفة عن الصلوة فی خمسة مواضع مساجد مسجد
الاشعث بن قیس ومسجد جریر بن عبدالله البجلی ومسجد سماک بن مخرمة ومسجد شبث بن
ربعی ومسجد التیم شرح روایت است صفوان بن یحیی از بعض یاران ما از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی
که امیرالمؤمنین علیه السلام نهی کرد در کوفه از نماز در پنج مسجد اول مسجد اشعث بن قیس و دوم مسجد جریر بن عبدالله بجلی بفتح
با یک نقطه و فتح جیم منسوبست بجیله بفتح با و کسر جیم و سکون یا دو نقطه در پایین که اسم قبیله است سیوم مسجد سماک
بکسر سین بی نقطه و تخفیف میم ابن مخرمه بفتح میم و سکون خا با نقطه و فتح را بی نقطه صحابی است و چهارم مسجد شبث بن
ربعی و پنجم مسجد تیم بفتح تا دو نقطه در بالا و سکون یا دو نقطه در پایین که اسم قبیله ابو بکر است چهارم اصل وفی
روایة ابی بصیر مسجد بنی السند ومسجد بنی عبدالله بن دارم ومسجد غنی ومسجد سماک
ومسجد ثقیف ومسجد الاشعث شرح این کلام مصنف است و میتواند بود که کلام صفوان بن یحیی باشد
مسجد مرفوع و مبتدا است و ظرف خبر مبتدا و مقدم بر آنست یعنی و در روایت ابو بصیر که از راویان امام محمد باقر
و امام جعفر صادق علیهما السلام است در مقام بیان مساجد کوفه که نماز در آنها منهی عنه است شش مسجد است اول مسجد بنی السند
بفتح سین بی نقطه و فتح نون و دال بی نقطه یعنی اولاد ابو بکر چنانچه در حدیث سابق گفت که مسجد التیم یا یعنی اولاد
عمر یا یعنی اولاد عثمان و بر هر تقدیر اشارتست بتفسیر آیت سوره منافقین کانهم خشب مسندة بنا بر اینکه سند چیزی است
که تکیه چیزی دیگر بر آن باشد مثل چوب جمال در خانه که تکیه چوبهای دیگر بر آنست و مسند بصیغه اسم مفعول از باب تفعیل یعنی سند
گرده شده که بعد شده است و خشب مسنده یعنی جمالهاست در خانها که زندگی و خردمندی نیست در آنها و در تکیه
کننده بر آنها هر چند که صورتهای خوب و نقش و نگار داشته باشد و دوم مسجد بنی عبدالله بن دارم بدال
بی نقطه و الف و کسر را بی نقطه [illegible] مسجد غنی که اگر چه طینت آن پاک و مبارکست لیکن اهل آن ناپاکند چنانچه
گذشت در حدیث اول این باب [illegible] مسجد سماک [illegible] مسجد ثقیف و ششم مسجد اشعث مخفی نماند که
منافات میان این حدیث و حدیث سابق نیست زیرا که حصر در هیچکدام مراد نیست والله اعلم باب [illegible]
این باب بیان فضیلت مسجد بزرگست در کوفه و بیان

فضیلت نماز در آن مسجد و بیان مواضع محبوبهٔ آن مسجد در این باب چند حدیث است اول اصل عن سهل بن زیاد قال
قال عن عمرو بن عثمان عن محمد بن عبد الله الخزاز عن هرون بن خارجة عن ابی عبد الله علیه السلم قال
قال لی یا هرون بن خارجة کم بینک وبین مسجد الکوفة یکون میلا قلت لا قال افتصلی فیه
الصلوات کلها قلت لا فقال اما لو کنت بحضرته لرجوت ان لا تفوتنی فیه صلوة وتدری ما
فضل ذلک الموضع ما من عبد صالح ولا نبی الا وقد صلی فی مسجد کوفان شرح المیل بکسر میم و سکون
یا دو نقطه در پایین ده دانگ فرسخ عبد صالح اینجا عبارتست از وصی پیغمبر کوفان بضم و فتح کاف و سکون واو اسم کوفه است
یعنی روایتست از سهل بن زیاد از عمرو بن عثمان از محمد بن عبد الله خزاز بفتح خا با نقطه و تشدید زای با نقطه و الف و زای
با نقطه از هرون بن خارجه از امام جعفر صادق علیه السلم هرون گفت که امام گفت مرا ای هرون بن خارجه چه مقدار است
میان خانه تو و میان مسجد کوفه که مشهورست آیا می باشد یک میل گفتم نه امام گفت آیا پس میگزاری در آن مسجد نمازهای
فریضه را همگی آنها گفتم نه پس امام گفت آگاه باش اگر می بودم در نزدیکی آن هر آینه امید میداشتم اینرا که فوت
نشود از من در آن مسجد نمازی و آیا میدانی چیست فضیلت آنجا نیست هیچ بنده صالحی و نه پیغمبری مگر بر جا تحقیق
نماز گزارده در مسجد کوفان اصل حتی ان رسول الله صلی الله علیه واله لما اسری الله به قال له
جبرئیل علیه السلم تدری این انت یا رسول الله الساعة انت مقابل مسجد کوفان قال فاستاذن
لی ربی حتی آتیه فاصلی فیه رکعتین فاستاذن الله عز وجل فاذن له شرح ان بفتح و کسر همزه
میتواند بود اسری بصیغهٔ ماضی معلوم معتل اللام یایی باب افعالست الله مرفوع و فاعل است با در به برای
است یا برای التعدیه مفعول دوم است بر هر تقدیر یک مفعول محذوفست تقدیر اسری جبرئیل به الاسراء سیر فرمودن در
تمام شب و این اشارتست بآیت سورهٔ بنی اسرائیل سبحان الذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی مقابل
منصوبست بر مفعول فیه و مقابله اینجا باعتبار اینست که کوفان در دست است او بوده زیرا که کوفان در سمت راه میان
مکه و بیت المقدس است فاذن بصیغهٔ مجهول و معلوم میتواند بود یعنی تا آنکه رسول الله صلی الله علیه و آله چون سیر داد در شب
فرمود الله تعالی جبرئیل او را از مسجد حرام سوی مسجد اقصی گفت او را جبرئیل علیه السلم که آیا میدانی که در کجایی تو ای رسول الله
در این ساعت تو در برابر مسجد کوفانی رسول الله گفت پس طلب رخصت کن برای من از صاحب کل اختیار من تا روم نزد آن
پس گزارم در آنجا دو رکعت پس جبرئیل طلب رخصت کرد از الله عز و جل پس رخصت داده شد برای او اصل وان میمنته
لروضة من ریاض الجنة وان وسطه لروضة من ریاض الجنة وان مؤخره لروضة من ریاض
الجنة وان الصلوة المکتوبة فیه لتعدل الف صلوة وان النافلة فیه لتعدل خمسمائة صلوة وان
الجلوس فیه بغیر تلاوة ولا ذکر لعبادة ولو علم الناس ما فیه لاتوه ولو حبوا قال سهل وروی لی
غیر عمی وان الصلوة فیه لتعدل بحجة وان النافلة لتعدل بعمرة مراد بمیمنه مسجد بیرون مسجدست
که در پشت دیوار غربی است پس مراد بوسط مسجد مجموع مسقف است که احاطه کرده [illegible] بسیار دیوار و مراد بموخر مسجد بیرون
مسجدست که در پشت دیوار شمالیست و شرف میمنه باعتبار اینست که مسجد سهله و [illegible] آن در آن طرفست و این [illegible]
شرف موخر زیرا که قبر یونس بن متی علیه السلم و مانند آن در آن طرفست یا باعتبار اینست که میمنه و موخر داخل مسجد بوده و بیرون کرده

شده

شماره ۱۱۲۸ خورشیدی

شده در وقت کوچک کردن مسجد [illegible] باب الی روضه بفتح را با نقطه و سکون واو و ضاد با نقطه مرغزار
بر دو در آن لتعدل در دو جای اول بصیغه [illegible] دم باب ضربست و در دو جای آخر بصیغهٔ مجهول غایبه باب ضربست العدل موزون
شدن چیزی بچیزی دیگر را و برابر کردن چیزی با چیزی الحبو بفتح حا با نقطه و سکون با یک نقطه و واو مصدر باب نصر رفتار بر غیر قدم مثل اینکه
بر دو دست و دو زانو باشد یعنی و بدرستی که جانب راست آن هر آینه روضه ایست از روضهای بهشت و بدرستی که میان آن
هر آینه روضه ایست از روضهای بهشت و بدرستی که دنبال آن هر آینه روضه ایست از روضهای بهشت و بدرستی که نماز فریضه در آن هر آینه
موزون میشود باعتبار ثواب با هزار نماز و بدرستی که نماز نافله در آن هر آینه موزون میشود باعتبار ثواب با پانصد نماز و بدرستی که نشستن
در آن بی تلاوت قرآن و بی ذکر الهی هر آینه عبادتست و اگر میدانستند مردم فضیلتی را که در آن مسجدست هر آینه می آمدند نزد آن هر چند
که باشد بعنوان رفتار بر دست و زانو سهل گفت که روایت کرد برای من غیر عمرو بن عثمان از محمد بن عبد الله خزاز
از هرون بن خارجه از امام جعفر صادق علیه السلم این تتمه را نیز که بدرستی که نماز در آن هر آینه برابر کرده میشود باعتبار ثواب با یک حج
و بدرستی که نماز نافله در آن هر آینه برابر کرده میشود باعتبار ثواب با یک عمره دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال جاء رجل
الی امیر المؤمنین صلی الله علیه واله وهو فی مسجد الکوفة فقال السلام علیک یا امیر المؤمنین ورحمة
الله وبرکاته فرد علیه فقال جعلت فداک انی اردت المسجد الاقصی فاردت ان اسلم علیک واودعک
فقال له وای شیء اردت بذلک فقال الفضل جعلت فداک قال فبع راحلتک وکل زادک وصل فی
هذا المسجد شرح المسجد الاقصی عبارتست از بیت المقدس که در شام است مذکورست در اول سورهٔ بنی اسرائیل که الی المسجد الاقصی الذی
بارکنا حوله او دعک از باب تفعیل است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت آمد مردی سوی امیر المؤمنین صلی الله علیه و آله
در حالی که او در مسجد کوفه بود پس گفت سلام بر تو باد ای امیر المؤمنین و رحمت خدا و برکاتش پس جواب سلام او گفت پس آن مرد گفت که قربان
شوم مر بدرستی که من قصد کردم بیت المقدس را پس خواستم که سلام کنم بر تو و وداع کنم ترا پس امیر المؤمنین علیه السلم گفت آن مرد را که چه چیز
قصد کردی از این سفر پس آن مرد گفت زیادتی ثواب را قربانت شوم امیر المؤمنین علیه السلم گفت پس بفروش شتر سواری خود را و بخور توشه
خود را و نماز بگزار در این مسجد اصل فان الصلوة المکتوبة فیه حجة مبرورة والنافلة عمرة مبرورة والبرکة
منه علی اثنی عشر میلا یمینه یمن ویساره مکر وفی وسطه عین من دهن وعین من لبن وعین
من ماء شراب للمؤمنین وعین من ماء طهر للمؤمنین منه سارت سفینة نوح علیه السلم وکان
فیه نسر ویغوث ویعوق وصلی فیه سبعون نبیا وسبعون وصیا انا احدهم وقال بیده فی صدره
ما دعا فیه مکروب بمسألة فی حاجة من الحوایج الا اجابه الله وفرج عنه کربته شرح منافات
نیست میان فان الصلوة المکتوبة فیه حجة و میان حدیث هفتم باب اول بنابر آنچه بیان شد در شرح آن ظاهر والبرکة منه علی اثنی عشر
میلا اینست که حول مسجد اقصی که مبارکست کمتر از دوازده میل میباشد مراد بیسار مسجد پشت دیوار شرقی آنست و مکر بودن آن
بیان میشود در شرح حدیث آینده مراد اینجا بنسر و یغوث و یعوق سه مرد صالح است که میان آدم و نوح بودند و بعد از وفات ایشان
مردم سه تمثال ساختند هر یکی تمثال مردی از ایشان و بنام ایشان [illegible] تمثالها کرده شدند قوم نوح عبادت آن تمثالها کردند باغوای ابلیس
چنانچه مذکورست در سورهٔ نوح منافات نیست میان سبعون اینجا و میان آنچه گذشت در حدیث اول که هر عبد صالح و هر نبی در آنجا
نماز کرده زیرا که سبعون عبارتست از عدد بسیار مطلقا چنانچه مذکورست در تفسیر آیت سورهٔ توبه ان تستغفر لهم سبعین مرة وقال بیده فی

شده متعلق بسابق است مراد اینست که در وقت گفتن انا احد ... یعنی چه هر شتی که نماز فریضه در ان
برابر یک حج مقبولست و ثواب نماز نافله برابر عمره مقبولست و برکت از ان بر دوازده میل است که چهار فرسخ باشد از هر طرف و
مجموع آن هشت فرسخ در هشت فرسخ باشد تقریبا جانب راستش آن مبارک بودنست بیان این شد در شرح حدیث سابق جانب
چپ آن محل قایم آل محمد است علیهم السلم که اثر مکر الله تعالی است و در میان مسجد یعنی آنچه احاطه کرده شده است بچهار دیوار آن چشمه
ایست از روغن و چشمه ایست از شیر و چشمه ایست از آب که آشامیدنیست برای مؤمنان و چشمه ایست از آب که پاک کنندگیست
برای مؤمنان مراد اینست که مؤمنی که در آن مسجد نماز کند در بهشت این چهار چشمه را خواهد داشت از ان مسجد حرکت کرد کشتی نوح
علیه السلم و بود در ان مسجد نسر و یغوث و یعوق که سه مرد صالح عابد بودند و در آنجا عبادت میکردند و نماز گزارد در ان مسجد
بسیار پیغمبر و بسیار وصی پیغمبر من یکی از ایشانم و گذاشته است خود را در سینه خود دعا نکرد در آن مسجد غمگینی بسوال حاجتی
از حاجتها مگر آنکه قبول دعای او کرد الله تعالی سیوم صل من الحسن بن علي بن ابي حمزة عن ابي بصير عن ابي
عبد الله عليه السلم قال سمعته يقول نعم المسجد مسجد الكوفة صلى فيه الف نبي والف وصي ومنه
فار التنور وفيه نجرت السفينة ميمنته رضوان الله ووسطه روضة من رياض الجنة
وميسرته مكر فقلت لابي بصير ما يعني بقوله مكر قال يعني منازل السلطان وكان امير المؤمنين
عليه السلم يقوم على باب المسجد ثم يرمي بسهمه فيقع في موضع التمارين فيقول ذلك من
المسجد وكان يقول قد نقص من اساس المسجد مثل ما في تربيعه شرح الف اینجا مانند سعوان
در حدیث سابق عبارتست از عدد بسیار رضوان الله عبارتست که بیان شد در شرح حدیث اول این باب المکر بفتح میم و سکون
کاف و را بی نقطه تدبیر پنهانی که باعث ضرر کسی شود و مراد اینجا اثر مکر الله تعالی است مثل سوره آل عمران و مکر الله والله
خیر الماکرین و دو مضاف محذوف است بتقدیر محل اثر مکر المنازل بضم میم بصیغه اسم فاعل باب مفاعله که برای مبالغه اسم فاعل
باب افتعالست مثل معادن که مبنی بغایت معین است کسی که بغایت در هم شکند پادشاهی پادشاهان او فرود او رد سلطنت ایشانرا
و مراد قایم آل محمد علیهم السلم است السلطان بضم سین بی نقطه و سکون لام طا بی نقطه حکومت مثل آیت سوره نحل انما سلطانه على الذين
يتولونه والذين هم به مشركون باب المسجد عبارتست از دری که در دیوار راست مسجد است نزدیک بکنجی که در جانب قبله است
بقرینه آنکه باب کنده را که بعد ازینست باب ثعبان نامیده چنانچه می آید در حدیث ششم این باب الاساس بفتح همزه و دو سین بی نقطه
آنچه بنای دیوار بر آنست التربیع برا بی نقطه و با یک نقطه و عین بی نقطه بصیغه مصدر باب تفعیل چهار دیوار بر گرد موضعی ساختن و مراد
اینجا چهار دیوار است یعنی روایتست از حسن بن علی بن ابی حمزه از ابی بصیر از امام جعفر صادق علیه السلم ابو بصیر گفت شنیدم
از امام علیه السلم که میگفت خوب مسجدیست مسجد کوفه نماز گزارد در ان هزار پیغمبر و هزار وصی و از ان مسجد جوشید تنوری که مذکور
است و در ان مسجد تراشیده شد کشتی نوح جانب راست آن منبت یکی در ان رو بقبله ایست محل خشنودی الله تعالی است
و میان چهار دیوار آن روضه ایست از روضهای بهشت جانب چپ آن محل اثر مکر الله تعالی پس گفتم ابو بصیر را که امام چه
میخواهد بگفته او که مکر است ابو بصیر گفت میخواهد قایم آل محمد را که بغایت فرود ... این سلطنت ظالمانست و عادت امیر المؤمنین
علیه السلم این بود که می ایستاد بر در آن مسجد بعد از ان می انداخت تیر خود را پس می افتاد در بازار خرما فروشان پس میگفت که آن
مقدار از جمله مسجد است و عادت او این بود که میگفت که تحقیق کم کرده شد از بنای قدیم مسجد مثل آنچه در میان چهار دیوار است

وقف کتابخانه آستان قدس ...

کتابخانه آستان قدس
... رشیدی
بازبینی شد

... متعلق است باتوبهتست مراد اینست که در وقت گفتن انا احد ... چه هر بنی که نماز فریضه در ان
برابر یک حج مقبولست و ثواب نماز نافله برابر عمره مقبولست و برکت از ان بر دوازده میل است که چهار فرسخ باشد از هر طرف و
مجموع ان هشت فرسخ در هشت فرسخ باشد تقریبا جانب راست آن مبارک بودنست بیان این شد در شرح حدیث سابق جانب
چپ آن محل قایم آل محمد است علیهم السلم که اثر مکر الله تعالی است و در میان مسجد یعنی انچه احاطه کرده شده است بچهار دیوار آن چشمه
ایست از روغن و چشمه ایست از شیر و چشمه ایست از آب که آشامیدنیست برای مومنان و چشمه ایست از آب که پاک کننده است
برای مومنان مراد اینست که مومنی که در آن مسجد نماز کند در بهشت این چهار چشمه را خواهد داشت از ان مسجد حرکت کرد کشتی نوح
علیه السلم و بودند در ان مسجد نسر و یغوث و یعوق که سه مرد صالح عابد بودند و در انجا عبادت میکردند و نماز گزارده مسجد
بسیار پیغمبر و بسیار وصی پیغمبر من یکی از ایشانم و گذاشته است دست خود را در سینه خود دعا نکرده در آن مسجد غمگینی بسوالی در حاجتی
از حاجتهای مگر آنکه قبول دعای او کرد الله تعالی یوم اول عن الحسن بن علی بن ابی حمزة عن ابی بصیر عن ابی
عبد الله علیه السلم قال سمعته یقول نعم المسجد مسجد الکوفة صلی فیه الف نبی و الف وصی و منه
فار التنور و فیه نجرت السفینة میمنته رضوان الله و وسطه روضة من ریاض الجنة
و میسرته مکر فقلت لابی بصیر ما یعنی بقوله مکر قال یعنی منازل السلطان و کان امیر المومنین
علیه السلم یقوم علی باب المسجد ثم یرمی بسهمه فیقع فی موضع التمارین فیقول ذلک من
المسجد و کان یقول قد نقص من اساس المسجد مثل ما فی تربیعه شرح الفاظ مانند سوره
در حدیث سابق عبارتست از عدد بسیار رضوان الله عبارتست که بیان شد در شرح حدیث اول این باب المکر بفتح میم و سکون
کاف و را بی نقطه تدبیر پنهانی که باعث ضرر کسی شود و مراد اینجا اثر مکر الله تعالی است مثل سوره آل عمران و مکر الله و الله
خیر الماکرین و دو مضاف محذوف است بتقدیر محل اثر مکر المنازل بضم میم بصیغه اسم فاعل باب مفاعله که برای مبالغه است فاعل
باب افعال است مثل معاون که بمعنی بغایت معین است کسی که بغایت در هم شکند پادشاهی پادشاهان او فرو داود در سلطنت ایشان از
و مراد قایم آل محمد علیهم السلم است السلطان بضم سین بی نقطه و سکون لام پادشاه بی نقطه حکومت مثل آیت سوره نحل انما سلطانه علی الذین
یتولونه والذین هم به مشرکون باب المسجد عبارت از در اولست که در دیوار راست مسجد است نزدیک بکنجی که در جانب قبله است
بقرینه انکه باب کنده را که بعد از انست باب ثانیه نامیده چنانچه می آید در حدیث ششم این باب الاساس بفتح همزه و دو سین بی نقطه
آنچه بنای دیوار بر انست التربیع برا بی نقطه و با یک نقطه و عین بی نقطه بصیغه مصدر باب تفعیل چهار دیوار برکرد موضعی ساختن و مراد
اینجا چهار دیوار است یعنی روایتست از حسن بن علی بن ابی حمزه از ابی بصیر از امام جعفر صادق علیه السلم ابو بصیر گفت شنیدم
از امام علیه السلم که میگفت خوب مسجدیست مسجد کوفه نماز گزارده در ان هزار پیغمبر و هزار وصی و از ان مسجد جوشیده تنور که در سوره
هود مذکور است و در ان مسجد تراشیده شد کشتی نوح جانب راست آن بهشت یکی در ان روضه است محل رضای الله تعالی است
و میان چهار دیوار آن روضه است از روضهای بهشت و جانب چپ آن محل اثر مکر الله تعالی پس گفتم ابو بصیر را که امام چه
میخواهد بگفته او که مکر است ابو بصیر گفت میخواهد قایم آل محمد را که بغایت فرو ... ندین سلطنت ظالمانست و عادت امیر المومنین
علیه السلم این بود که می ایستاد بر در آن مسجد بعد از ان می انداخت تیر خود را پس می افتاد در بازار خرما فروشان پس میگفت که آن
مقدار از جمله مسجد است و عادت او این بود که میگفت که تحقیق کم کرده شده از بنای قدیم مسجد مثل آنچه در میان چهار دیوار است

کتابخانه آستانه قدس
خورشیدی
بازبینی شد
بازبینی شد ۱۲.۵۴

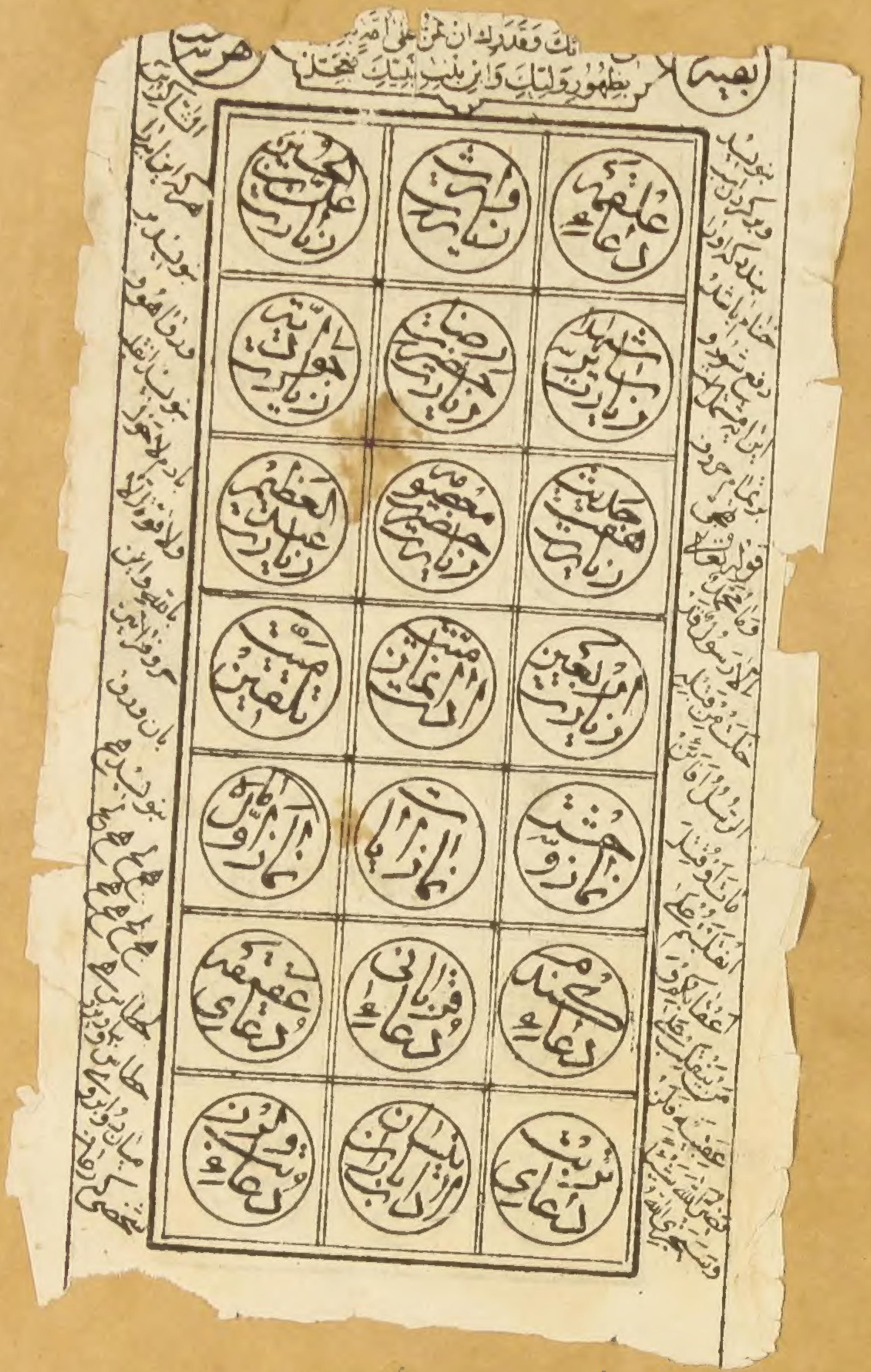

صدره متعلق بسابق است و مراد اینست که در وقت گفتن انا احد [illegible] یعنی چه مرتبتی که نماز فریضه در آن
برابر یک حج مقبولست و ثواب نماز نافله برابر عمره مقبولست و برکت آن از دوازده میل که چهار فرسخ باشد از هر طرف و
مجموع آن هشت فرسخ در هشت فرسخ باشد تقریبا جانب راست آن مبارک بودنست بیان این شد در شرح حدیث سابق و جانب
چپ آن محل قایم آل محمد علیهم السلم که اثر مکر الله تعالی است و میان مسجد یعنی آنچه احاطه کرده شده است بچهار دیوار آن
ایست از روغن و چشمه ایست از شیر و چشمه ایست از آب که آشامیدنیست برای مومنان و چشمه ایست از آب که پاک کننده است
برای مومنان مراد اینست که مومنی که در آن مسجد نماز کند در بهشت این چهار چشمه را خواهد داشت از آن مسجد حرکت کرد کشتی نوح
علیه السلم و بودند در آن مسجد نسر و یغوث و یعوق که سه مرد صالح عابد بودند و در آنجا عبادت میکردند و نماز گزاردند در آن مسجد
بسیار پیغمبر و بسیار وصی پیغمبر من یکی از ایشانم و گذاشت دست خود را بر سینه خود دعا نکرد در آن مسجد غمگینی بسوالی از حاجتی
از حاجتها مگر آنکه قبول دعای او کرد الله تعالی سیوم اصل من الحسن بن علي بن ابي حمزة عن ابي بصير عن ابي
عبد الله عليه السلم قال سمعته يقول نعم المسجد مسجد الكوفة صلى فيه الف نبي والف وصي منه
فار التنور وفيه نجرت السفينة ميمنته رضوان الله ووسطه روضة من رياض الجنة
وميسرته مكر فقلت لابي بصير ما يعني بقوله مكر قال يعني منازل السلطان وكان امير المؤمنين
عليه السلم يقوم على باب المسجد ثم يرمي بسهمه فيقع في موضع التمارين فيقول ذلك من
المسجد وكان يقول قد نقص من اساس المسجد مثل ما في تربيعه شرح الف اینجا مانند سعود
در حدیث سابق عبارتست از عدد بسیار رضوان الله عبارتست که بیان شد در شرح حدیث اول این باب المکر بفتح میم و سکون
کاف و را بی نقطه تدبیر پنهانی که باعث ضرر کسی شود و مراد اینجا اثر مکر الله تعالی است مثل سوره آل عمران و مکر الله و الله
خیر الماکرین و دو مضاف محذوف است بتقدیر محل اثر مکر المنازل بضم میم صیغه اسم فاعل باب مفاعله که برای مبالغه است فاعل
باب افعالست مثل معاون که معنی بغایت معین است کسی که بغایت در هم شکند پادشاهی پادشاهان او فرو دادن سلطنت ایشان را
و مراد قایم آل محمد علیهم السلم است السلطان بضم سین بی نقطه و سکون لام و طا بی نقطه حکومت مثل آیت سوره نحل انما سلطانه على الذين
يتولونه والذين هم به مشركون باب المسجد عبارتست از دو اولست که در دیوار راست مسجد است نزدیک بکنجی که در جانب قبله است
بقرینه آنکه باب کنده را که بعد از آنست باب ثانی نامیده چنانچه می آید در حدیث ششم این باب الاساس بفتح همزه و دو سین بی نقطه
آنچه بنای دیوار بر آنست التربیع برا بی نقطه و با یک نقطه و عین بی نقطه بصیغه مصدر باب تفعیل چهار دیوار بر گرد موضعی ساختن و مراد
اینجا چهار دیوارست یعنی روایتست از حسن بن علی بن ابی حمزه از ابی بصیر از امام جعفر صادق علیه السلم ابو بصیر گفت شنیدم
از امام علیه السلم که میگفت خوب مسجدیست مسجد کوفه نماز گزارد در آن هزار پیغمبر و هزار وصی و از آن مسجد جوشید تنور که در سوره
هود مذکورست و در آن مسجد تراشیده شد کشتی نوح جانب راست آن بلند است کنجی که در آن رو بقبله ایستد محل رضای الله تعالی است
و میان چهار دیوار آن روضه ایست از روضهای بهشت و جانب چپ آن محل اثر مکر الله تعالی پس گفتم ابو بصیر را که امام چه
میخواهد بگفته او که مکرست ابو بصیر گفت میخواهد قایم آل محمد را که بغایت فرو [illegible] این سلطنت ظالمانست و عادت امیر المؤمنین
علیه السلم این بود که می ایستاد بر در آن مسجد بعد از آن می انداخت تیر خود را پس می افتاد در بازار خرما فروشان پس میگفت که آن
مقدار از جمله مسجد است و عادت او این بود که میگفت که تحقیق کم کرده شده از بنای قدیم مسجد مثل آنچه در میان چهار دیوار است

وقف [illegible]

بازبینی شد ۱۳۴۱ ش
بازبینی شد ۱۳۵۴ ش
کتابخانه آستان قدس
[illegible]
سال ۱۳۴۸ خورشیدی
بازبینی شد

سال ۱۳۱۸ خورشیدی
بازرسی شد